

کتاب مقدس

ترجمه مؤده برای عصر جدید

(ویرایش ۲۰۲۳)

برای مراجعه به هر کدام از کتاب‌ها، کافیس‌ت روی نام آن کتاب کلیک بفرمایید.

عهد عتیق		عهد جدید	
پیدایش	امثال سلیمان	انجیل متی	نامه پولس رسول به تسالونیکیان (دوم)
خروج	جامعه	انجیل مرقس	نامه پولس رسول به تیموتاؤس (اول)
لاویان	غزل غزل‌های سلیمان	انجیل لوقا	نامه پولس رسول به تیموتاؤس (دوم)
اعداد	اشعیا	انجیل یوحنا	نامه پولس رسول به تیتوس
تثنیه	ارمیا	کارهای رسولان	نامه پولس رسول به فلیمون
یوشع	سوگ‌نامهٔ ارمیا	نامه پولس رسول به رومیان	نامه به عبرانیان
داوران	حزقیال	نامه پولس رسول به قرنتیان (اول)	نامهٔ یعقوب
روت	دانیال	نامه پولس رسول به قرنتیان (دوم)	نامهٔ اول پطرس
اول سموئیل	هوشع	نامه پولس رسول به غلاطیان	نامهٔ دوم پطرس
دوم سموئیل	یوئیل	نامه پولس رسول به افسسیان	نامهٔ اول یوحنا
اول پادشاهان	عاموس	نامه پولس رسول به فیلیپیان	نامهٔ دوم یوحنا
دوم پادشاهان	عوبدیا	نامه پولس رسول به کولسیان	نامهٔ سوم یوحنا
اول تواریخ	یونس	نامه پولس رسول به تسالونیکیان (اول)	نامهٔ یهودا
دوم تواریخ	میکاه	مکاشفهٔ یوحنا	
عزرا	ناحوم		
نحمیا	حبقوق		
استر	صفنیا		
ایوب	حجای		
مزامیر	زکریا		
ملاکی			



پیدایش

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶
۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱
۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶
۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱
۵۰	۴۹	۴۸	۴۷	۴۶



کتاب پیدایش

معرفی کتاب

کتاب پیدایش شرح آفرینش جهان، خلقت انسان، آغاز گناه و رنج و درد در جهان و نیز گفت‌وگوی خدا با آدمیان است. این کتاب دارای دو بخش عمده است:

- ۱- فصل‌های ۱-۱۱ آفرینش جهان و تاریخ اولیهٔ انسان، شرح زندگی آدم و حوا، قائن، نوح و توفان و بُرج بابل.
- ۲- فصل‌های ۱۲-۵۰ تاریخ آباء و اجداد اولیهٔ قوم اسرائیل. ابتدای آن‌ها ابراهیم است که به‌خاطر ایمان و اطاعت از خدا بسیار مشهور است. سپس شرح زندگی پسرش اسحاق و نوه‌اش یعقوب است که بعدها «اسرائیل» نامیده شد و دوازده پسر او که بنیان‌گذاران دوازده طایفهٔ اسرائیل بودند. سپس توجهٔ خاص به یوسف پسر کوچک یعقوب دارد و حوادثی که سبب شد یعقوب و تمام خانواده‌اش به مصر کوچ کنند. کتاب پیدایش ضمن این‌که دربارهٔ زندگی مردم سخن می‌گوید، اولین کارهای خدا را نیز شرح می‌دهد. در ابتدا بیان می‌کند که خدا چگونه جهان را آفرید و در پایان شرح وعدهٔ خدا است مبنی بر این‌که او به مردم توجه دارد و از آن‌ها حمایت و پشتیبانی می‌کند. شخصیت اولیهٔ کتاب، خود خدا است. او کسانی را که کارهای خلاف می‌کنند داوری و مجازات می‌کند و قوم خود را راهنمایی و کمک می‌نماید. این کتاب شرح ایمان یک قوم و زنده نگاه داشتن آن ایمان می‌باشد.

تقسیم‌بندی کتاب

- آفرینش جهان و انسان ۱:۱-۲:۲۵
- آغاز گناه و رنج و درد ۳:۱-۲۴
- از آدم تا نوح ۴:۱-۵:۳۲
- نوح و توفان ۶:۱-۱۰:۳۲
- بُرج بابل ۱۱:۱-۹
- از سام تا ابراهیم ۱۱:۱۰-۳۲
- پدران قوم، ابراهیم، اسحاق، یعقوب ۱۲:۱-۳۵:۲۹
- نسل عیسو ۳۶:۱-۴۳
- یوسف و برادرانش ۳۷:۱-۴۵:۲۸
- بنی اسرائیل در مصر ۴۶:۱-۵۰:۲۶

آفرینش جهان

در ابتدا، وقتی خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید،^۲ زمین خالی و بدون شکل بود. همه جا آب بود و تاریکی روی ژرفا را پوشانده بود و روح خدا بر روی آب‌ها حرکت می‌کرد.^۳ خدا گفت: «روشنایی باشد» و روشنایی شد.^۴ خدا دید که روشنایی نیکو است و روشنایی را از تاریکی جدا کرد.^۵ خدا روشنایی را «روز» و «تاریکی» را شب نام گذاشت. شب گذشت و صبح فرارسید. این بود روز اول.

خدا گفت: «فلکی ساخته شود تا آب‌ها را از یکدیگر جدا کند.»^۶ خدا فلک را ساخت و آب‌های زیر فلک را از آب‌های بالای فلک جدا کرد. و چنین شد.^۸ خدا فلک را آسمان نامید. شب گذشت و صبح فرارسید. این بود روز دوم.

خدا گفت: «آب‌های زیر آسمان در یک جا جمع شوند تا خشکی ظاهر گردد.» و چنین شد.^{۱۰} خدا خشکی را «زمین» نامید و آب‌ها را که در یک جا جمع بودند، «دریا» نام گذاشت. و خدا دید که نیکو است.^{۱۱} سپس خدا گفت: «زمین همه نوع گیاه برویاند، گیاهانی که دانه بیاورند و درختانی که برحسب دانه خود میوه بیاورند.» و چنین شد.^{۱۲} زمین گیاهان رویانید، گیاهانی که برحسب نوع خود دانه تولید می‌کردند و درختانی که برحسب نوع خود میوه دانه‌دار به بار می‌آوردند. و خدا دید که نیکو است.^{۱۳} شب گذشت و صبح فرارسید. این بود روز سوم.^{۱۴} بعد از آن خدا گفت: «اجرام نورانی در آسمان به وجود آیند تا روز را از شب جدا کنند و روزها، سال‌ها و فصل‌ها را نشان دهند.^{۱۵} آن‌ها در آسمان بدرخشند تا بر زمین روشنایی دهند.» و چنین شد.^{۱۶} پس از آن، خدا دو جرم نورانی بزرگ ساخت، یکی برای فرمانروایی بر روز و یکی برای فرمانروایی بر شب. و همچنین ستارگان را.^{۱۷} آن‌ها را در آسمان قرار داد تا بر زمین روشنایی دهند.^{۱۸} و بر روز و شب فرمانروایی نمایند و روشنایی را از تاریکی جدا کنند. و خدا دید که نیکو است.^{۱۹} شب گذشت و صبح فرارسید. این بود روز چهارم.

پس از آن خدا گفت: «آب‌ها از انواع جانوران پُر شوند و پرندگان بر فراز آسمان پرواز نمایند.»^{۲۱} پس، خدا هیولاهای دریایی و همه نوع جانورانی که در آب زندگی می‌کنند، و همه نوع پرندگان آسمان را آفرید. و خدا دید که نیکو است.^{۲۲} خدا آن‌ها را برکت داد و به مخلوقات که در آب زیست می‌کنند، گفت: «بارور و کثیر شوید و آب دریا را پُر سازید.» و به پرندگان گفت: «در زمین کثیر شوید.»^{۲۳} شب گذشت و صبح فرارسید. این بود روز پنجم.

۲۴ بعد از آن، خدا گفت: «زمین همه نوع حیوانات به وجود آورد، خزندگان و چهارپایان، اهلی و وحشی.» و چنین شد. ۲۵ پس خدا همه نوع حیوانات اهلی و وحشی روی زمین را ساخت. و خدا دید که نیکو است.

۲۶ پس از آن خدا گفت: «اینک انسان را شبیه خود بسازیم. او مثل ما و شبیه ما باشد، و بر همه ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بر چهارپایان و خزندگان و بر تمام زمین فرمانروایی نماید.» ۲۷ پس خدا انسان را شبیه خود آفرید؛ او را به صورت خدا آفرید. ایشان را مرد و زن آفرید. ۲۸ خدا آن‌ها را برکت داد و به آن‌ها فرمود: «بارور و کثیر شوید. نسل شما تمام زمین را پُر سازد و آن را تحت تسلط خود درآورد و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان، و تمام حیواناتی که بر زمین حرکت می‌کنند، فرمانروایی نماید.» ۲۹ آنگاه خدا گفت: «هر نوع گیاهی که غلات و دانه بیاورد و هر نوع درختی که میوه بیاورد را به عنوان خوراک به شما می‌بخشم تا بخورید. ۳۰ اما هر نوع گیاه سبز را برای خوراک تمام حیوانات و پرندگان آماده کرده‌ام.» و چنین شد. ۳۱ و خدا تمام آنچه را که ساخته بود دید، و همه بسیار نیکو بود. شب گذشت و صبح فرارسید. این بود روز ششم. به این ترتیب، آسمان‌ها و زمین و همه اجزاء آن تکمیل گردید. ۲ و خدا تا روز هفتم کار آفرینش را به پایان رسانیده بود، و در روز هفتم دست از کار کشید و استراحت کرد. ۳ و خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود، زیرا در آن روز از تمام کارهای آفرینش دست کشید و استراحت نمود. ۴ این بود شرح آفرینش آسمان‌ها و زمین.

باغ عدن

وقتی یهوه خدا آسمان‌ها و زمین را ساخت، ۵ هیچ گیاه یا علف سبزی بر روی زمین نبود، زیرا یهوه خدا هنوز باران بر زمین نبارانیده بود و کسی نبود که در زمین زراعت کند. ۶ اما مه از زیر زمین بالا می‌آمد و زمین را سیراب می‌کرد.

آفرینش آدم

۷ پس از آن یهوه خدا از خاک زمین آدم را سرشت و در بینی او نفس حیات دمید و آدم یک موجود زنده شد. ۸ یهوه خدا باغی در عدن که در طرف مشرق است احداث کرد و آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت. ۹ یهوه خدا همه نوع درخت‌های زیبا و میوه‌دار در آن باغ رویانید و درخت حیات و همچنین درخت شناخت خوب و بد را در وسط باغ قرار داد.

۱۰ رودخانه‌ای از عدن می‌گذشت و باغ را سیراب می‌کرد و از آنجا به چهار نهر تقسیم می‌شد. ۱۱ نهر اول، فیشون است که سرزمین حویلَه را دور می‌زند. ۱۲ در این سرزمین طلای خالص و عطر گران‌قیمت و سنگ عقیق وجود دارد. ۱۳ نهر دوم، جیحون است که سرزمین کوش را دور می‌زند. ۱۴ نهر سوم دجله است که از شرق آشور می‌گذرد و نهر چهارم، فرات است.

۱۵ سپس یهوه خدا آدم را در باغ عدن گذاشت تا در آن زراعت کند و از آن نگاه‌داری نماید. ۱۶ یهوه، خدا به آدم گفت: «اجازه داری از میوه تمام درختان باغ آزادانه بخوری. ۱۷ اما هرگز از میوه درخت شناخت خوب‌وبد نخور، زیرا اگر از آن بخوری، به یقین در همان روز خواهی مُرد.»

آفرینش زن

۱۸ یهوه خدا گفت: «خوب نیست که آدم تنها زندگی کند. پس یآوری مناسب وی بسازم.» ۱۹ پس یهوه خدا تمام حیوانات و پرندگان را از خاک زمین سرشت و نزد آدم آورد تا ببیند آدم چه نامی بر آن‌ها خواهد گذاشت، و هر نامی که آدم بر آن‌ها گذاشت، همان نام آن‌ها شد. ۲۰ بنابراین آدم تمام چهارپایان و پرندگان و حیوانات صحرا را نام‌گذاری کرد، ولی همدم مناسبی برای آدم پیدا نشد تا او را کمک کند. ۲۱ پس یهوه خدا، آدم را به خواب عمیقی فرو برد و وقتی او در خواب بود، یکی از دنده‌هایش را برداشت و جای آن را به هم پیوست. ۲۲ سپس از آن دنده، زنی ساخت و او را نزد آدم آورد. ۲۳ آدم گفت:

«سرانجام، این است

استخوانی از استخوان‌هایم،

و گوشتی از گوشتم.

نام او نساء خوانده خواهد شد، زیرا از انسان گرفته شد.»

۲۴ به این سبب است که مرد پدر و مادر خود را ترک کرده به زن خود می‌پیوندد و آن دو یک تن خواهند شد.

۲۵ آدم و زنش هر دو برهنه بودند و از آن شرم نداشتند.

نافرمانی انسان

مار که از تمام حیواناتی که یهوه خدا ساخته بود حيله‌گتر بود، به زن گفت: «آیا واقعا خدا به شما گفته است که از هیچ‌یک از میوه‌های درخت‌های باغ نخورید؟»

زن به مار گفت: «ما اجازه داریم از میوه تمام درخت‌های باغ بخوریم، ۳ غیر از میوه درختی که در وسط باغ است. خدا به ما گفته است که از میوه آن درخت نخورید و حتی آن را لمس نکنید، مبادا بمیرید.»

۴ مار به زن گفت: «شما مطمئناً نخواهید مُرد. خدا این را گفت زیرا می‌داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و مثل او خوب و بد را تشخیص خواهید داد.»

۶ چون زن دید که درخت به‌نظر خوش‌نما و میوه آن برای خوردن خوب است، و همچنین درختی است که باعث افزایش دانش است، پس از میوه آن درخت کند و خورد. همچنین به شوهر خود نیز داد و او هم خورد. ۷ همین‌که آن را خوردند، چشمانشان باز شد و فهمیدند که برهنه هستند. پس برگ‌های درخت انجیر را به هم دوخته خود را با آن پوشاندند. ۸ در وقت نسیم خنک عصر همان روز، صدای یهوه خدا را شنیدند که در باغ راه می‌رود. پس آدم و زن خود را پشت درختان پنهان کردند. ۹ اما یهوه خدا آدم را صدا کرد و گفت: «کجا هستی؟» ۱۰ آدم گفت: «صدای تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا برهنه هستم؛ پس خود را پنهان کردم.»

۱۱ خدا پرسید: «چه کسی به تو گفت که برهنه هستی؟ آیا از میوه درختی که به تو گفتم از آن نباید بخوری، خوردی؟» ۱۲ آدم گفت: «این زنی که تو به من دادی، میوه آن درخت را به من داد و من خوردم.»

۱۳ آنگاه یهوه خدا به زن گفت: «چرا این کار را کردی؟» زن جواب داد: «مار مرا فریب داد و من از آن خوردم.»

داوری خدا

۱۴ سپس یهوه خدا به مار گفت: «چون این کار را کردی، از همه حیوانات ملعون‌تر هستی. بر روی شکمت خواهی خزید و در تمام مدت عمرت خاک خواهی خورد. ۱۵ بین تو و زن، بین نسل تو و نسل زن، دشمنی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه او را خواهی زد.» ۱۶ و به زن گفت: «درد و زحمت تو را در ایام حاملگی و در وقت زاییدن بسیار زیاد می‌کنم. اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو فرمانروایی خواهد کرد.»

۱۷ و به آدم گفت: «تو به حرف زنت گوش دادی و میوه‌ای را که به تو گفته بودم نخوری، خوردی. به‌خاطر این کار، زمین لعنت شد و تو در تمام روزهای زندگی‌ات با رنج از زمین خوراک به‌دست خواهی آورد. ۱۸ زمین خار و علف‌های هرز خواهد رویانید و تو گیاهان صحرا را خواهی خورد. ۱۹ با زحمت و عرق پیشانی از زمین خوراک به‌دست خواهی آورد تا روزی که به خاک بازگردی، خاکی که از آن به‌وجود آمدی. تو خاک هستی و دوباره به خاک باز خواهی گشت.»

۲۰ آدم اسم زن خود را حوا گذاشت، چون او مادر تمام انسان‌ها است.
 ۲۱ یهوه خدا از پوست حیوانات برای آدم و زنش لباس ساخت و به آن‌ها پوشانید.

اخراج آدم و حوا از باغ عدن

۲۲ پس یهوه خدا گفت: «حال آدم مثل ما شده و نیک و بد را تشخیص می‌دهد. مبادا از درخت حیات نیز بخورد و برای همیشه زنده بماند.»
 ۲۳ بنابراین یهوه خدا او را از باغ عدن بیرون راند تا بر روی زمین که از آن به وجود آمده بود، زراعت کند. ۲۴ خداوند، آدم را از باغ عدن بیرون راند و فرشتگان نگهبانی در طرف شرق باغ عدن گذاشت و شمشیر آتشی که به هر طرف می‌چرخید در آنجا قرار داد تا درخت حیات را نگهبانی کنند.

قائن و هابیل

۴ پس از آن آدم زن خود حوا را بشناخت و او آبستن شده پسری زایید. حوا گفت: «به یاری خداوند صاحب پسری شده‌ام.»
 پس اسم او را قائن گذاشت. ۲ حوا بار دیگر آبستن شد و پسری زایید و نام او را هابیل گذاشت. هابیل چوپان و قائن کشاورز شد. ۳ پس از مدتی قائن مقداری از محصول خود را از زمین به عنوان هدیه نزد خداوند آورد. ۴ هابیل هم از نخست‌زاده‌های گله خود و از بهترین قسمت‌های آن‌ها برای خداوند هدیه آورد. خداوند هابیل و هدیه او را پذیرفت، ۵ اما قائن و هدیه او را نپذیرفت. قائن از این بابت بسیار خشمگین شد و سر خود را به زیر انداخت. ۶ خداوند به قائن گفت: «چرا خشمگین شدی و سرخود را به زیر انداختی؟ ۷ اگر آنچه را که نیک است انجام دهی، پذیرفته می‌شوی، ولی اگر چنین نباشد، گناه نزدیک در، در کمین تو است و مشتاق است بر تو مسلط گردد. اما تو باید بر آن چیره شوی.»
 ۸ بعد، قائن به برادرش هابیل گفت: «بیا با هم به صحرا برویم.» وقتی در صحرا بودند، قائن به برادرش حمله کرد و او را کشت.
 ۹ خداوند از قائن پرسید: «برادرت هابیل کجا است؟» او جواب داد: «نمی‌دانم. مگر من نگهبان برادرم هستم؟»

۱۰ خداوند گفت: «چه کار کرده‌ای؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی‌آورد. ۱۱ الآن در روی زمین، ملعون شده‌ای و زمین دهان خود را باز کرده تا خون برادرت را که تو ریختی، بنوشد. ۱۲ وقتی زراعت کنی، زمین دیگر برای تو محصول نخواهد آورد و تو در روی زمین آواره و سرگردان خواهی بود.»

۱۳ قائن به خداوند گفت: «مجازات من بیشتر از آن است که بتوانم آن را تحمّل کنم. ۱۴ تو مرا از کار زمین و از حضور خود بیرون کرده‌ای. من در جهان آواره و سرگردان خواهم بود و هرکه مرا پیدا کند، مرا خواهد کشت.» ۱۵ خداوند به او گفت: «نه، اگر کسی تو را بکشد، هفت برابر از او انتقام گرفته خواهد شد.» پس خداوند نشانه‌ای بر قائن گذاشت تا هرکه او را ببیند، او را نکشد. ۱۶ قائن از حضور خداوند رفت و در سرزمینی به نام نُود یعنی سرگردان که در شرق عَدَن است، ساکن شد.

فرزندان قائن

۱۷ قائن با زنش هم‌خواب شد، و او آبستن شده خَنوخ را به دنیا آورد. قائن شهری بنا کرد و آن را به نام پسرش، خَنوخ، نام‌گذاری کرد. ۱۸ خَنوخ صاحب پسری شد و نام او را عیراد گذاشت. عیراد، پدر مَحویائیل بود. مَحویائیل دارای پسری شد و اسم او را مِتوشائیل گذاشت. مِتوشائیل پدر لِمِک بود. ۱۹ لِمِک دو زن به نام‌های عَادَه و ظَلَه گرفت. ۲۰ عَادَه، یابال را به دنیا آورد و یابال جدّ چادرنشینان و گله‌داران بود. ۲۱ برادر او یوبال، جدّ نوازندگان چنگ و نی بود. ۲۲ ظَلَه نیز توبل قائن را زاید که سازنده هر نوع ابزار برنزی و آهنی بود. خواهر توبل قائن، نَعَمه بود. ۲۳ لِمِک به زنان خود عَادَه و ظَلَه گفت:

«به حرف‌های من گوش کنید.

من مرد جوانی را که مرا مجروح کرده بود، کشتم. ۲۴ اگر برای قائن هفت برابر انتقام مقرر شده است، برای من هفتاد و هفت بار انتقام مقرر خواهد شد.»

شیث و انوش

۲۵ آدم بار دیگر با زنش هم‌خواب شد و حوا پسری به دنیا آورد و نام او را شیث گذاشت، و گفت: «خدا به جای هابیل که به دست قائن کشته شد، پسر دیگری به من عطا نمود.» ۲۶ شیث دارای پسری شد که اسم او را انوش گذاشت. و از این موقع بود که مردم پرستش نام خداوند را آغاز کردند.

فرزندان آدم

(اَوّل تواریخ ۱: ۴-۱)

نام‌های فرزندان آدم از این قرار است. وقتی خدا، انسان را خلق کرد، ایشان را شبیه خود آفرید. ۲ ایشان را مرد و زن آفرید. و آنان را برکت داد و در همان ابتدای خلقت آن‌ها را «انسان» نام نهاد. ۳ وقتی آدم صد و سی ساله شد، صاحب پسری شد که شبیه خودش

بود و اسم او را شیث گذاشت. ۴ بعد از آن آدم هشت صد سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگری شد. ۵ آدم پس از نه صد و سی سال زندگی، مُرد.

۶ وقتی شیث صد و پنج ساله بود، پسرش انوش به دنیا آمد. ۷ بعد از آن هشت صد و هفت سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. ۸ شیث پس از نه صد و دوازده سال زندگی، مُرد.

۹ وقتی انوش نود ساله شد، پسرش قینان به دنیا آمد. ۱۰ بعد از آن هشت صد و پانزده سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. ۱۱ انوش پس از نه صد و پنج سال زندگی مُرد.

۱۲ قینان، هفتاد ساله بود که پسرش مهَللئیل به دنیا آمد. ۱۳ بعد از آن هشت صد و چهل سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. ۱۴ قینان پس از نه صد و ده سال زندگی، مُرد.

۱۵ مهَللئیل، شصت و پنج ساله بود که پسرش یارد به دنیا آمد. ۱۶ بعد از آن هشت صد و سی سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. ۱۷ مهَللئیل پس از هشت صد و نود و پنج سال زندگی، مرد.

۱۸ یارد، صد و شصت و دو ساله بود که پسرش خَنوخ به دنیا آمد. ۱۹ بعد از تولد خَنوخ، یارد هشت صد سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. ۲۰ یارد پس از نه صد و شصت و دو سال زندگی، مُرد.

۲۱ خَنوخ، شصت و پنج ساله بود که پسرش مَتوشالَح به دنیا آمد. ۲۲ بعد از آن، خَنوخ سی صد سال در رابطه نزدیک با خدا زندگی کرد. او دارای پسران و دختران دیگر شد، ۲۳-۲۴ و تا سی صد و شصت و پنج سالگی در حالی که رابطه نزدیکی با خدا داشت، زندگی کرد و بعد از آن ناپدید شد، چون خدا او را برد.

۲۵ مَتوشالَح، صد و هشتاد و هفت ساله بود که پسرش لِمک به دنیا آمد. ۲۶ بعد از آن هفت صد و هشتاد و دو سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. ۲۷ مَتوشالَح پس از نه صد و شصت و نه سال زندگی، مُرد.

۲۸ لِمک، صد و هشتاد و دو ساله بود که دارای پسران شد. ۲۹ لِمک گفت: «این پسر، ما را از سختی کار زراعت در روی زمینی که خداوند آن را لعنت کرده، آسایش خواهد بخشید.» بنابراین، نام او را نوح گذاشت. ۳۰ لِمک بعد از آن پانصد و نود و پنج سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. ۳۱ لِمک پس از هفت صد و هفتاد و هفت سال زندگی مُرد.

۳۲ بعد از آن که نوح پانصد ساله شد، صاحب سه پسر گردید، به نام‌های سام، حام و یافث.

۳۳

شرارت انسان

۶ وقتی تعداد آدمیان بر روی زمین زیاد شد و دختران برای ایشان زاده شدند،^۲ پسران خدا دیدند که دختران آدمیان زیبا هستند. پس هر کدام را که دوست داشتند، به همسری خود گرفتند.^۳ آنگاه خداوند فرمود: «روح من برای همیشه در انسان باقی نخواهد ماند، زیرا انسان فانی است. از این به بعد، طول عمر او یک صد و بیست سال خواهد بود.»^۴ در آن روزها و بعد از آن، مردان قوی هیکلی از نسل پسران خدا و دختران آدمیان به وجود آمدند که دلاوران بزرگ و مشهوری در زمان قدیم شدند.

۵ خداوند دید که شرارت انسان بر روی زمین بسیار شده و افکارش پیوسته مملو از تمایلات گناه‌آلود است؛^۶ و خداوند از این که انسان را آفریده و بر روی زمین گذاشته بود، متأسف شد و در دل خود محزون گشت.^۷ پس خداوند فرمود: «من انسان و چهارپایان و خزندگان و پرندگان را که آفریده‌ام، از روی زمین برخوادم داشت. زیرا از این که آن‌ها را آفریده‌ام، متأسف هستم.»^۸ اما نوح مورد لطف خدا قرار گرفت.

نوح

۹-۱۰ شرح زندگی نوح از این قرار است: نوح سه پسر داشت به نام‌های سام، حام و یافث. او در زمان خود مردی نیک و بی‌عیب بود و رابطه نزدیکی با خدا داشت.^{۱۱} اما تمام مردم در نظر خدا فاسد شده بودند و خشونت همه‌جا را پُر کرده بود.^{۱۲} خدا دید که زمین پُر از فساد شده و همه راه فساد پیش گرفته‌اند.

۱۳ خدا به نوح گفت: «تصمیم گرفته‌ام به نسل بشر پایان بدهم. من ایشان را همراه با زمین از بین خواهم بُرد، چون خشونت آن‌ها دنیا را پُر کرده است.

۱۴ «تو برای خودت یک کشتی از چوب درخت سرو بساز که چندین اتاق داشته باشد. داخل و خارج آن را با قیر بپوشان. ^{۱۵} آن را این‌طور بساز: درازای آن صد و پنجاه متر، پهنای آن بیست و پنج متر و ارتفاع آن پانزده متر. ^{۱۶} نزدیک سقف کشتی، روزنه‌ای در حدود نیم‌متر بساز. در ورودی کشتی را نزدیک آن قرار بده. کشتی را طوری بساز که دارای سه طبقه باشد.

۱۷ «من توفان و باران شدید بر زمین خواهم فرستاد تا همه جانداران هلاک گردند. هرچه بر روی زمین است، خواهد مُرد. ^{۱۸} اما با تو پیمان می‌بندم. تو به اتفاق پسرانت و همسرت و عروس‌هایت به کشتی داخل شو. ^{۱۹-۲۰} از تمام حیوانات یعنی پرندگان، چهارپایان و خزندگان، از هرگونه

یک جفت نر و ماده با خودت به کشتی ببر تا آن‌ها را زنده نگاه‌داری.
 ۲۱ از هر نوع غذا برای خودت و برای آن‌ها با خود بردار.» ۲۲ نوح هرچه خدا به او دستور داده بود، انجام داد.

توفان

خداوند به نوح فرمود: «تو با تمام اهل خانه‌ات به کشتی داخل شو، زیرا در این دوران فقط تو در حضور من نیک هستی. ۲ از تمام چهارپایان پاک از هر کدام هفت نر و هفت ماده و از چهارپایان ناپاک از هر کدام یک نر و یک ماده ۳ و از پرندگان آسمان نیز از هر کدام هفت نر و هفت ماده با خودت بردار تا از هر کدام نسلی روی زمین باقی بماند. ۴ زیرا من پس از هفت روز به مدت چهل شبانه‌روز باران خواهم بارانید و هر جاننداری را که آفریده‌ام از روی زمین از بین خواهم بُرد.» ۵ نوح هرچه خداوند به او دستور داده بود، انجام داد.

۶ وقتی توفان بر زمین آمد، نوح شش صد ساله بود. ۷ او با زنش و پسرهایش و عروس‌هایش به داخل کشتی رفتند تا از توفان در امان باشند. ۸ همان‌طور که خدا به نوح دستور داده بود، چهارپایان پاک و ناپاک و پرندگان و خزندگان دو به دو، نر و ماده، ۹ با نوح به داخل کشتی رفتند. ۱۰ پس از هفت روز، آب روی زمین را گرفت.

۱۱ در شش صدمین سال زندگی نوح در روز هفدهم از ماه دوم، تمام چشمه‌های عظیم آب در اعماق زمین شکافته شد و همه روزنه‌های آسمان باز شد ۱۲ و مدت چهل شبانه‌روز باران بارید. ۱۳ در همان روز، همان‌طور که خدا دستور داده بود، نوح و پسرانش سام، حام و یافث و همسر نوح و عروس‌هایش ۱۴ و از هر نوع حیوانات، یعنی چهارپایان، خزندگان، پرندگان، مرغان و همه بالداران، ۱۵-۱۶ دو به دو، نر و ماده، با نوح داخل کشتی شدند و خداوند در کشتی را پشت سرایشان بست. ۱۷ مدت چهل روز باران مانند سیل بر روی زمین می‌بارید و آب زیادتر می‌شد، به‌طوری که کشتی از زمین بلند شد. ۱۸ آب به‌قدری زیاد شد که کشتی بر روی آب شناور شد. ۱۹ آب بر روی زمین بیشتر و بیشتر شد تا این که سرانجام آب تمام کوه‌های بلند را پوشانید. ۲۰ و به اندازه هفت متر از کوه‌ها بالاتر رفت و همه چیز را پوشانید. ۲۱ هر جنبنده‌ای که در روی زمین حرکت می‌کرد یعنی تمام پرندگان، چهارپایان و خزندگان و تمام مردم، همه هلاک شدند. ۲۲ هر جاننداری که در روی زمین بود، مُرد. ۲۳ خدا هر موجودی را که در روی زمین بود، یعنی انسان، چهارپایان و خزندگان و پرندگان آسمان، همه را از بین برد. فقط نوح با هرچه در کشتی با او بود، باقی ماند. ۲۴ آب صد و پنجاه روز روی زمین را پوشاند.

آرامش بعد از توفان



خدا نوح و تمام حیواناتی را که با او در کشتی بودند، فراموش نکرده بود. پس بادی بر روی زمین فرستاد و آب رفته رفته پایین رفت. ^۲ چشمه های عظیم در اعماق زمین و روزنه های آسمان بسته شدند و باران باز ایستاد. ^۳ آب رفته رفته از روی زمین کم می شد و بعد از صد و پنجاه روز کاهش یافت. ^۴ در روز هفدهم ماه هفتم کشتی بر روی کوه های آرات نشست. ^۵ آب تا ماه دهم همچنان کم می شد تا این که در روز اول ماه دهم قله های کوه ها نمایان شدند.

^۶ بعد از چهل روز، نوح پنجره کشتی را باز کرد، ^۷ و کلاغ سیاهی را بیرون فرستاد. کلاغ سیاه بیرون رفت و همین طور در پرواز بود تا وقتی که آب فرو نشست. ^۸ سپس نوح کبوتری را بیرون فرستاد تا ببیند که آیا آب از روی زمین فرو نشسته است یا خیر؟ ^۹ اما کبوتر جایی برای نشستن پیدا نکرد، چون آب همه جا را پوشانده بود. پس به کشتی برگشت و نوح آن را گرفت و در کشتی گذاشت. ^{۱۰} او هفت روز دیگر صبر کرد و دوباره کبوتر را رها کرد. ^{۱۱} وقت عصر بود که کبوتر در حالی که یک برگ زیتون تازه در منقار داشت، به نزد نوح برگشت. نوح فهمید که آب بر روی زمین کم شده است. ^{۱۲} بعد از هفت روز دیگر، دوباره کبوتر را بیرون فرستاد، ولی این مرتبه کبوتر به کشتی برنگشت.

^{۱۳} وقتی نوح شش صد و یک ساله بود، در روز اول ماه اول، آب روی زمین خشک شد. پس نوح دریچه کشتی را باز کرد و دید که سطح زمین خشک شده است. ^{۱۴} در روز بیست و هفتم ماه دوم زمین کاملاً خشک شده بود.

^{۱۵} آنگاه خدا به نوح فرمود: ^{۱۶} «تو و زنت و پسرهایت و عروس هایت از کشتی بیرون بیایید. ^{۱۷} تمام حیواناتی که نزد تو هستند، تمام پرندگان و چهارپایان و خزندگان را هم بیرون بیاور تا در روی زمین پراکنده شده بارور و کثیر گردند.» ^{۱۸} پس نوح و زنش و پسرهایش و عروس هایش از کشتی بیرون رفتند. ^{۱۹} تمام چهارپایان، پرندگان و خزندگان همه با جفت های خود از کشتی خارج شدند.

قربانی های نوح

^{۲۰} نوح، قربانگاهی برای خداوند بنا کرد و از هر پرنده و هر حیوان پاک یکی را به عنوان قربانی سوختنی بر قربانگاه تقدیم کرد. ^{۲۱} وقتی بوی خوش قربانی به پیشگاه خداوند رسید، خداوند با خود گفت: «بعد از این، دیگر زمین را به خاطر انسان لعنت نخواهم کرد، هرچند که نیت دل انسان از زمان کودکی بد است. دیگر همه حیوانات را هلاک نخواهم

کرد، چنان که کردم. ۲ تا زمانی که دنیا هست، کشت و زرع، سرما و گرما، تابستان و زمستان و روز و شب هم باقی خواهد ماند.»

پیمان خدا با نوح

۹ خدا نوح و پسرانش را برکت داد و به ایشان گفت: «بارور و کثیر شوید و دوباره همه جای زمین را پُر کنید. ۲ همه حیوانات زمین و پرندگان آسمان و خزندگان و ماهیان از شما خواهند ترسید. همه آن‌ها در اختیار شما هستند. ۳ شما می‌توانید از هر حیوان زنده‌ای به‌عنوان خوراک بخورید؛ همان‌طور که گیاهان سبز را به شما دادم، آن‌ها را نیز به شما می‌دهم. ۴ اما گوشت را با جان آن، که خونش باشد، نخورید. ۵ تاوان ریختن خون انسان که حیات در آن است، باید گرفته شود. اگر انسانی جان انسان دیگری را بگیرد، باید تاوان جان او را پرداخت کند. ۶ پس هرکه انسانی را بکشد، به دست انسان کشته خواهد شد، زیرا خدا انسان را شبیه خود آفرید.

۷ «و شما بارور و کثیر شوید و زمین را پُر سازید.»

۸ سپس خدا به نوح و پسرانش فرمود: ۹ «من با شما و بعد از شما با فرزندان شما پیمان می‌بندم. ۱۰ همچنین پیمان خود را با همه جانورانی که با تو هستند، یعنی پرندگان، چهارپایان و هر حیوانی که از کشتی بیرون آمد و همچنین تمام جانداران روی زمین حفظ خواهم کرد. ۱۱ من با شما پیمان می‌بندم که دیگر همه جانداران با هم از توفان هلاک نخواهند شد و بعد از این، دیگر توفانی که زمین را از بین ببرد، نخواهد بود. ۱۲ نشانه پیمانی که من نسل بعد از نسل با شما و همه جانورانی که با شما هستند می‌بندم، این است: ۱۳ رنگین کمان را تا به ابد در ابرها قرار می‌دهم تا نشانه آن پیمانی باشد که بین من و زمین بسته شده است. ۱۴ هر وقت ابر را بالای زمین پهن می‌کنم و رنگین کمان ظاهر می‌شود، ۱۵ پیمان خود را که بین من و شما و تمامی جانوران می‌باشد، به یاد خواهم آورد تا دیگر توفان همه جانداران را با هم هلاک نکند. ۱۶ رنگین کمان در ابر خواهد بود و من آن را خواهم دید و آن پیمانی را که بین من و همه جانداران روی زمین بسته شده، به یاد خواهم آورد.» ۱۷ پس خدا به نوح گفت: «این نشان آن پیمانی است که با همه جانداران روی زمین بسته‌ام.»

نوح و پسرانش

۱۸ سام و حام و یافث پسران نوح بودند که از کشتی بیرون آمدند. حام پدر کنعانیان بود. ۱۹ آن‌ها سه پسر نوح بودند، و تمام ملل جهان از آن‌ها به وجود آمدند.

۲۰ نوح شروع به زراعت کرده باغ انگوری احداث نمود. ۲۱ او از شراب آن نوشید و مست شد. در حالی که مست بود، در چادر خود برهنه شد. ۲۲ در این موقع، حام، پدر کنعانیان، برهنگی پدر خود را دید، و رفته دو برادر دیگر خود را که بیرون بودند، خبر کرد. ۲۳ سام و یافث ردایی را بر دوش‌های خود انداختند و عقب‌عقب رفته برهنگی پدر خود را با آن پوشانیدند. صورت آن‌ها به طرف دیگر بود و بدن برهنه پدر خود را ندیدند. ۲۴ وقتی نوح به هوش آمد، فهمید که پسر کوچکش چه کرده است. ۲۵ پس گفت: «کنعان ملعون باد. او همیشه غلام برادران خود باشد.»

۲۶ همچنین گفت: «متبارک باد یهوه خداوند سام! کنعان غلام او باشد.

۲۷ خدا یافث را فراوانی دهد

و همیشه در چادرهای سام حضور داشته باشد و کنعان غلام او باشد.»

۲۸ نوح بعد از توفان سی صد و پنجاه سال زندگی کرد، ۲۹ و پس از نه صد و پنجاه سال زندگی، مُرد.

فرزندان پسران نوح

(اول تواریخ ۱: ۵-۲۳)

این‌ها فرزندان پسران نوح یعنی فرزندان سام، حام و یافث هستند که بعد از توفان متولد شدند:

۲ پسران یافث: جومر، ماجوج، مادای، یاوان، توبال، ماشک و تیراس بودند. ۳ پسران جومر: اشکیناز، ریفات و توجرمه بودند. ۴ پسران یاوان: الیشه، ترشیش، کتیم و رودانیم بودند. ۵ از فرزندان یافث اقوامی که در اطراف دریا و سرزمین‌های مجاور آن زندگی می‌کردند، به وجود آمدند، هریک با زبان خودش، در سرزمین خودش، برطبق طایفه و قوم خودش. ۶ پسران حام: کوش، مصر، لیبی و کنعان بودند. ۷ پسران کوش: سبا، حویله، سبتاه، رعمه و سبتیکا بودند. و پسران رعمه: سبا و ددان بودند. ۸ و کوش صاحب پسری به نام نمرود شد. او اولین مرد قدرتمند در روی زمین بود. ۹ او با کمک خداوند شکارچی ماهری شده بود و به همین جهت است که مردم می‌گویند: «خدا تو را مانند نمرود، شکارچی ماهری گرداند.» ۱۰ در ابتدا، منطقه فرمانروایی او شامل بابل، اِرك، اگد و گلنه در سرزمین شنعار بود. ۱۱ بعد از آن، به سرزمین آشور رفت و شهرهای نینوا، و رحوبوت عیر، کالَح ۱۲ و ریسن، آن شهر بزرگ را که میان نینوا و کالَح واقع است، بنا کرد.

۱۳ مصرایم جدّ لودیم، عَنامیم، لِهاییم، نَفْتُوخیم، ۱۴ فُتروسیم، کَسَلوَحیم و کَفُتوریم بود. کَفُتوریم جدّ فلسطینی ها است.

۱۵ صیدون، نخست زادهٔ کنعان بود و پس از او حِت به دنیا آمد. ۱۶ کنعان هم جدّ قوم های زیر بود:

یپوسیان، آموریان، جرجاشیان، ۱۷ حویان، عَرَقیان، سینیان، ۱۸-۱۹ آروادیان، صِماریان و حَماتیان. قبایل مختلف کنعان، از صیدون تا جِرار که نزدیک غزه است و سُدوم و غُمُورَه و اَدُمَه و صِیوئیم تا لاشع است، پراکنده شدند. ۲۰ این ها نسل های حام بودند. هر طایفه با زبان مخصوص خود با اقوامش در سرزمین خودش زندگی می کرد.

۲۱ سام، برادر بزرگ یافث، جدّ تمام فرزندان عِبر بود. ۲۲ پسران سام عبارت بودند از: عیلام، آشور، اَرَفکَشاد، لود و آرام. ۲۳ پسران آرام، عبارت بودند از: عوص، حول، جاتِر و ماش. ۲۴ اَرَفکَشاد، پدر شیلَه و شیلَه پدر عِبر بود. ۲۵ عِبر دو پسر داشت. اسم یکی فِلِج بود، زیرا در زمان او بود که مردم دنیا پراکنده شدند، و نام دیگری یُقطان بود. ۲۶ پسران یُقطان عبارت بودند از: اَلموداد، شِلِف، حَضَرَمُوت، یَرَح، ۲۷ هَدورام، اوزال، دِقَلَه، ۲۸ عوبال، اَیِمائیل، شِبا، ۲۹ اوفیر، حَویلَه و یوباب. این ها همه از نسل یُقطان بودند. ۳۰ همهٔ این ها در سرزمین نواحی میشا تا سفاره، که یکی از کوه های شرقی است، زندگی می کردند. ۳۱ این ها نسل های سام بودند. هر طایفه با زبان مخصوص خودش با اقوامش در سرزمین خودش زندگی می کرد.

۳۲ همهٔ این افراد، بر طبق نسب نامه هایشان، پسران نوح بودند که بعد از توفان پراکنده شدند و تمام ملت های روی زمین از آن ها به وجود آمد.

بُرج بابل

در آن زمان مردم سراسر جهان فقط یک زبان داشتند و کلمات آن ها یکی بود. ۱ وقتی که از مشرق کوچ می کردند، به دشت همواری در سرزمین شِنعار رسیدند و در آنجا ساکن شدند. ۲ آن ها به یکدیگر گفتند: «بیایید خشت بزنیم و آن ها را خوب بپزیم.» آن ها به جای سنگ، آجر و به جای گِچ، قیر داشتند. ۳ پس به یکدیگر گفتند: «بیایید شهری برای خود بسازیم و بُرجی بنا کنیم که سرش به آسمان برسد و به این وسیله نامی برای خود بسازیم، مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم.»

۴ آنگاه خداوند پایین آمد تا شهر و بُرجی را که آن مردم ساخته بودند، ببیند. ۵ خداوند فرمود: «حال دیگر تمام این مردم، یکی هستند و زبان شان هم یکی است. این تازه اوّل کار آن ها است و هیچ کاری نیست که

انجام آن برای آن‌ها غیر ممکن باشد.^۷ پس پایین برویم و وحدت زبان آن‌ها را از بین ببریم تا زبان یکدیگر را نفهمند.»^۸ پس خداوند آن‌ها را بر روی تمام زمین پراکنده کرد و آن‌ها از بنای شهر دست کشیدند.^۹ اسم آن شهر را بابل گذاشتند، چونکه خداوند در آنجا وحدت زبان همهٔ مردم را از بین برد و آن‌ها را بر روی تمام زمین پراکنده ساخت.

فرزندان سام

(اول تواریخ ۱: ۲۴-۲۷)

۱۰ این‌ها فرزندان سام بودند: دو سال بعد از توفان، وقتی که سام صدساله بود، پسرش ارفکشاد به دنیا آمد.^{۱۱} بعد از آن، سام پانصد سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد.

۱۲ وقتی ارفکشاد سی و پنج ساله بود، پسرش شیلَه به دنیا آمد.^{۱۳} بعد از آن، ارفکشاد چهارصد و سه سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد.

۱۴ وقتی شیلَه سی ساله بود، پسرش عِبر به دنیا آمد.^{۱۵} بعد از آن، شیلَه چهارصد و سه سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد.

۱۶ وقتی عِبر سی و چهار ساله بود، پسرش فِلِج به دنیا آمد.^{۱۷} بعد از آن، عِبر چهارصد و سی سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد.

۱۸ وقتی فِلِج سی ساله بود، پسرش رِعو به دنیا آمد.^{۱۹} بعد از آن، فِلِج دویست و نه سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد.

۲۰ وقتی رِعو سی و دو ساله بود، پسرش سِروج به دنیا آمد.^{۲۱} بعد از آن، رِعو دویست و هفت سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد.

۲۲ وقتی سِروج سی ساله بود، پسرش ناحور به دنیا آمد.^{۲۳} بعد از آن، سِروج دویست سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد.

۲۴ وقتی ناحور بیست و نه ساله بود، پسرش تارَح به دنیا آمد.^{۲۵} بعد از آن، ناحور صد و نوزده سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد.

۲۶ بعد از این که تارَح هفتادساله شد، پسران او ابرام، ناحور و هاران به دنیا آمدند.

فرزندان تارَح

۲۷ این‌ها فرزندان تارَح هستند: تارَح پدر ابرام، ناحور و هاران بود و هاران پدر لوط بود.^{۲۸} هاران هنگامی که هنوز پدرش زنده بود، در زادگاه خود در اورِ کلدانیان مُرد.^{۲۹} ابرام با سارای ازدواج کرد و ناحور با مِلْکَه

دختر هاران ازدواج نمود. هاران پدر یسکه هم بود. ۳۰ اما سارای نازا بود و فرزندی به دنیا نیاورده بود.

۳۱ تارح، پسرش ابرام و نوه‌اش لوط پسر هاران و عروسش سارای زن ابرام را برداشت و با آن‌ها از اور گلدانیان به طرف سرزمین کنعان بیرون رفت. آن‌ها رفتند تا به حران رسیدند و در آنجا اقامت کردند. ۳۲ تارح در آنجا در سن دویست و پنج سالگی مرد.

دعوت خدا از ابرام

۱۲

خداوند به ابرام گفت: «وطن خود، بستگان و خانه پدری خود را ترک کن و به طرف سرزمینی که به تو نشان می‌دهم برو. ۲ من از تو قومی بزرگ خواهم ساخت و تو را برکت خواهم داد؛ نام تو را عظیم خواهم ساخت و تو مایه برکت خواهی بود.

۳ «به کسانی که تو را برکت دهند، برکت خواهم داد. اما کسانی را که تو را لعنت کنند، لعنت خواهم کرد، و از طریق تو همه ملت‌ها برکت خواهند یافت.»

۴ ابرام در هفتاد و پنج سالگی همان‌طور که خداوند به او دستور داده بود، از حران خارج شد. لوط هم همراه او رفت. ۵ ابرام زن خود سارای و برادرزاده‌اش لوط، و تمام دارایی و غلامانی را که در حران به دست آورده بود، با خود برد و آن‌ها به طرف سرزمین کنعان حرکت کردند.

وقتی آن‌ها به سرزمین کنعان رسیدند، ۶ ابرام در آنجا گشت تا به مکان مقدس بلوطستان موره در زمین شکیم رسید. در آن موقع کنعانیان هنوز در آن سرزمین زندگی می‌کردند. ۷ خداوند به ابرام ظاهر شد و به او گفت: «من این سرزمین را به نسل تو می‌بخشم.» پس ابرام در آنجا برای خداوند که خود را بر او ظاهر کرده بود، قربانگاهی بنا کرد. ۸ بعد از آن او حرکت کرده به طرف تپه‌های شرقی شهر بیت‌ئیل رفت و اردوی خود را بین بیت‌ئیل در مغرب و عای در مشرق بنا کرد. در آنجا نیز قربانگاهی برای خداوند بنا کرد و خداوند را پرستش نمود. ۹ او دوباره از آنجا به جای دیگر کوچ کرد. به این ترتیب، از مکانی به مکانی دیگر کوچ کرد تا به جنوب کنعان رسید.

ابرام در مصر

۱۰ اما قحطی شدیدی آن سرزمین را فراگرفت. به این دلیل بود که ابرام باز هم به طرف جنوب رفت و به مصر رسید تا برای مدتی در آنجا زندگی کند. ۱۱ وقتی به مرز مصر رسیدند، ابرام به زن خود سارای گفت: «می‌دانم که تو زن زیبایی هستی، ۱۲ پس، وقتی مصریان تو را با من ببینند و بفهمند که تو همسر من هستی، مرا خواهند گشت و تو را

زنده نگاه خواهند داشت.^{۱۳} پس به آن‌ها بگو که تو خواهر من هستی تا به خاطر تو مرا نکشند و با من به خوبی رفتار کنند.»^{۱۴} وقتی آبرام از مرز گذشته به مصر داخل شد، مصریان دیدند که همسر او زیبا است.^{۱۵} بعضی از درباریان سارای را دیده از زیبایی او به فرعون خبر دادند، و او را به کاخ فرعون بردند.^{۱۶} پادشاه به خاطر سارای، با آبرام بسیار خوب رفتار کرد و به او گله‌های گوسفند، بُر، گاو، الاغ، شتر، غلامان و کنیزان بسیار بخشید.

^{۱۷} اما به خاطر این که فرعون، سارای، زن آبرام، را گرفته بود، خداوند فرعون و اهل خانه‌اش را به بلاهای سختی مبتلا کرد.^{۱۸} پس فرعون آبرام را احضار کرده از او پرسید: «این چه کاری بود که کردی؟ چرا به من نگفتی که این زن همسر تو است؟»^{۱۹} چرا گفتی که او خواهر تو است و گذاشتی من او را به همسری خود بگیرم؟ این زن تو است؛ او را بردار و از اینجا برو.»^{۲۰} فرعون به مأموران خود دستور داد، و آن‌ها آبرام را با زنش و هرچه داشت برده از مصر بیرون کردند.

جدایی آبرام و لوط

آبرام با زنش و هرچه داشت، همراه با لوط از طرف شمال مصر به قسمت جنوبی کنعان رفت.^۲ آبرام مرد بسیار ثروتمندی بود. او گله‌ها و طلا و نقره فراوان داشت.^۳ او آنجا را ترک کرد و از جایی به جایی دیگر می‌رفت تا به محلی بین بیت‌ئیل و عای رسید، یعنی همان جایی که قبلاً خیمه زده^۴ و قربانگاهی بنا کرده بود. پس در آنجا خداوند را پرستش نمود.

لوط نیز که با آبرام همراه بود، گله‌ها و گوسفندان و افراد بسیاری داشت.^۵ لوط و آبرام هر دو چهارپایان بسیار داشتند، اما در آن محل چراگاه به اندازه کافی نبود تا هر دو در آنجا زندگی کنند.^۶ سرانجام بین چوپانان آبرام و چوپانان لوط نزاع درگرفت. در آن موقع کنعانیان و فرزندان هنوز در آنجا زندگی می‌کردند.

^۸ پس آبرام به لوط گفت: «ما با هم فامیل هستیم و چوپانان تو نباید با چوپانان من نزاع داشته باشند.»^۹ پس بیا از هم جدا شویم. دشت وسیعی را که پیش روی ما است بین و به هر سو که می‌خواهی برو. اگر به طرف چپ بروی، من به طرف راست می‌روم، و اگر طرف راست را انتخاب کنی، من به سمت چپ می‌روم.»

^{۱۰} لوط خوب به اطراف نگاه کرد و دید که تمام دشت اردن و تمام راه صوغر مانند باغ خداوند و مانند زمین مصر، آب فراوان دارد. این قبل از آن بود که خداوند شهرهای سُدوم و غموره را نابود کند.^{۱۱} بنابراین لوط

تمام دشت اردن را برای خود انتخاب کرد و به طرف شرق حرکت کرد. به این ترتیب، این دو از یکدیگر جدا شدند. ۱۲ ابرام در سرزمین کنعان ماند و لوط در بین شهرهای دشت اردن تا نزدیک سدوم ساکن شد. ۱۳ مردم شهر سدوم بسیار شریر بودند و به ضد خداوند گناه می کردند.

ابرام به حبرون می رود

۱۴ بعد از این که لوط آنجا را ترک کرد، خداوند به ابرام گفت: «از همان جایی که هستی، خوب به چهار طرف خود نگاه کن. ۱۵ من تمام سرزمینی را که می بینی برای همیشه به تو و به نسل تو خواهم بخشید. ۱۶ من نسل تو را همچون غبار بی شمار خواهم کرد، به طوری که کسی نتواند آن ها را بشمارد؛ شمارش آن ها مثل شمارش غبار زمین خواهد بود. ۱۷ حال برو و تمام سرزمین را بگرد، زیرا من همه آن را به تو خواهم بخشید.» ۱۸ پس ابرام کوچ کرد و اردوی خود را نزدیک بلوطستان ممری که در حبرون است، بنا کرد و در آنجا قربانگاهی برای خداوند ساخت.

رهایی لوط توسط ابراهیم

چهار پادشاه، یعنی امرافل پادشاه شنعار، اریوک پادشاه الاسار، کدرا لغمر پادشاه عیلام و تدعال پادشاه گوئیم، رفتند تا با پنج پادشاه دیگر، یعنی بارع پادشاه سدوم، برشاع پادشاه غموره، شنعب پادشاه آدمه، شمیر پادشاه صبوئیم و پادشاه بلع که صوعر باشد، جنگ کنند. ۳ این پنج پادشاه با هم متحد شدند و در دشت سدیم که اکنون دریای مرده نامیده می شود، به هم پیوستند. ۴ آن ها دوازده سال زیر نظر کدرا لغمر خدمت کرده بودند، اما در سال سیزدهم بر ضد او قیام کردند. ۵ در سال چهاردهم، کدرا لغمر و متحدان او با لشکریان شان آمدند و رفائیان را در عشتروت قرنیم، زوزیان را در هام، و ایمیان را در شاهه قریت تایم ۶ و حوریان را در کوه های آدوم تا الپاران که نزدیک صحرا است، تعقیب نموده شکست دادند. ۷ سپس بازگشتند و به قادش که عین مشباط می باشد، آمدند و تمامی عمالیقیان و اموریان را که در دره زازون تamar زندگی می کردند، مغلوب نمودند.

۸ سپس پادشاهان سدوم، غموره، ادما، صبوئیم و بلع لشکریان خود را برای حمله بیرون آورده در دشت سدیم آماده جنگ شدند ۹ تا با کدرا لغمر پادشاه عیلام، تدعال پادشاه گوئیم، امرافل پادشاه شنعار و اریوک پادشاه الاسار جنگ کنند، چهار پادشاه به ضد پنج پادشاه. ۱۰ دشت سدیم پُر از گودال های قیر بود و وقتی که پادشاهان سدوم و غموره کوشش کردند تا از حمله دشمن فرار کنند، در آن گودال ها افتادند، ولی سه پادشاه دیگر به کوه ها فرار کردند. ۱۱ آن چهار پادشاه

همه چیز را در سُدوم و غُمورَه با تمام خوراکی‌ها برداشته بردند. ۱۲ آن‌ها لوط، برادرزادهٔ اَبرام را که در سُدوم زندگی می‌کرد، با تمام اموالش برداشته با خود بردند.

۱۳ ولی یک نفر که جان سالم بدر برده بود، آمد و تمام این وقایع را به اَبرام عبرانی اطلاع داد. اَبرام در نزدیکی بلوطستان که متعلق به مَمَری اموریان است، زندگی می‌کرد. مَمَری و برادرانش اِشکول و عانر با اَبرام هم پیمان بودند. ۱۴ وقتی اَبرام شنید که برادرزاده‌اش دستگیر شده است، سی صد و هجده نفر از مردان کارآزموده را که میان افراد خودش به دنیا آمده بودند، احضار کرد و چهار پادشاه را تا دان تعقیب نمود. ۱۵ سپس افراد خود را گروه‌گروه تقسیم کرد و شبانگاه به دشمن حمله کرده آن‌ها را شکست داد و آن‌ها را تا هوباه که در شمال دمشق است، تعقیب کرد. ۱۶ اَبرام هرچه را که آن‌ها غارت کرده و با خود برده بودند، پس گرفت. او همچنین لوط برادرزادهٔ خود و تمام دارایی‌اش و تمام اسیر شدگان زن و مرد را بازگردانید.

ملکی صدق برای اَبرام دعا می‌کند

۱۷ وقتی اَبرام پس از پیروزی بر کِڈرلا عُمَر و پادشاهان دیگر باز می‌گشت، پادشاه سُدوم برای استقبال او به دشت شاوله که دشت پادشاه نیز گفته می‌شود، رفت. ۱۸ مِلکی صِدِّق که پادشاه سَالِیم و *کاهن خدای متعال بود، برای اَبرام نان و شراب آورد ۱۹ و برای او دعای خیر کرد و گفت: «خدای متعال که آسمان و زمین را آفرید، اَبرام را برکت دهد. ۲۰ سپاس بر خدای متعال که تو را بر دشمنانت پیروز گردانید.» اَبرام ده یک هِرآنچه را که داشت به مِلکی صِدِّق داد. ۲۱ پادشاه سُدوم به اَبرام گفت: «اموال غنیمتی مال خودت، ولی افرادم را به من برگردان.»

۲۲ اَبرام جواب داد: «من به درگاه یَهُوه، خدای متعال که آسمان و زمین را آفرید، سوگند می‌خورم ۲۳ که چیزی از اموال تو حتّی یک نخ یا یک بند کفش هم نگاه نخواهم داشت تا نگوئی که من اَبرام را ثروتمند کردم. ۲۴ من چیزی نمی‌گیرم مگر آنچه را که افراد من مصرف کرده‌اند. ولی بگذار همراهان من آنیر و اِشکول و مَمَری سهم خود را بردارند.»

پیمان خدا با اَبرام

بعد از این وقایع، اَبرام رؤیایی دید و صدای خداوند را شنید که به او گفت: «اَبرام، نترس، من همچون سپر حافظ تو خواهم بود و به تو پاداش بزرگی خواهم داد.»

۲ ابرام جواب داد: «ای یهوه، خدای من پاداش تو چه فایده‌ای برای من دارد، در حالی که من فرزندی ندارم؟ تنها وارث من این الیعزر دمشقی است. ۳ تو به من فرزندی ندادی و غلامی که در خانه من متولد شده، وارث من خواهد شد.»

۴ آنگاه او صدای خداوند را شنید که گفت: «این غلام تو الیعزر وارث تو نخواهد شد، بلکه پسری از ذریت خودت وارث تو خواهد شد.»
 ۵ خداوند او را بیرون برد و فرمود: «به آسمان نگاه کن و ببین آیا می‌توانی ستاره‌ها را بشماری. نسل تو نیز چنین بی‌شمار خواهد شد.»
 ۶ ابرام به خداوند ایمان آورد و خداوند آن ایمان را به‌عنوان نیکی مطلق به حساب او گذاشت.

۷ سپس خداوند به او گفت: «من هستم آن خداوند که تو را از اور کلدانیان بیرون آوردم تا این سرزمین را به عنوان ارث به تو ببخشم.»
 ۸ اما ابرام از خداوند پرسید: «ای یهوه، خدا چگونه بدانم که مالک این سرزمین خواهم بود؟»

۹ خداوند در جواب گفت: «یک گوساله و یک بز ماده و یک قوچ که هر کدام سه ساله باشد و یک فاخته و یک جوجه کبوتر برای من بیاور.»
 ۱۰ ابرام این حیوانات را برای خدا آورد، آن‌ها را از وسط دو تکه کرده هر تکه را مقابل تکه دیگر گذاشت. اما پرندگان را پاره نکرد. ۱۱ لاشخورها آمدند تا آن‌ها را بخورند، ولی ابرام آن‌ها را دور راند.

۱۲ وقتی خورشید غروب می‌کرد، ابرام به خواب سنگینی فرو رفت، و تاریکی سخت و وحشتناکی او را فرا گرفت. ۱۳ آنگاه خداوند به او گفت: «یقین بدان نسل تو در سرزمینی بیگانه، غریب خواهند بود. آن‌ها به غلامی دیگران در خواهند آمد و مدت چهارصد سال بر ایشان ظلم خواهد شد. ۱۴ اما من ملتی را که آن‌ها را به غلامی خواهد گرفت، مجازات خواهم کرد، و آن‌ها با ثروتی فراوان آن سرزمین را ترک خواهند کرد. ۱۵ تو خودت به آرامی به نزد اجداد خود رفته در کمال پیری دفن خواهی شد. ۱۶ چهار نسل طول خواهد کشید تا فرزندان تو به اینجا بازگردند، زیرا شرارت اموریان که در اینجا زندگی می‌کنند، هنوز به حدی نرسیده که مجازات شوند.»

۱۷ وقتی خورشید غروب کرد و هوا تاریک شد، ناگهان یک آتشدانی پُر دود و مشعلی سوزان ظاهر شد و از میان تکه‌های حیوانات عبور کرد. ۱۸ سپس خداوند در آنجا با ابرام پیمان بست و گفت: «من قول می‌دهم که این سرزمین را، از مصر تا رودخانه فرات، ۱۹ که شامل قینیان، قیزیان، قدمونیان، ۲۰ حتیان، فرزیان، رفائیان، ۲۱ اموریان، کنعانیان، جرجاشیان و ییوسیان است، به نسل تو بدهم.»

هاجر و اسماعیل

۱۶

سارای زن آبرام فرزندی نزایده بود. او یک کنیز مصری به نام هاجر داشت.^۲ سارای به آبرام گفت: «خداوند مرا از بچه دار شدن محروم کرده است. پس با کنیز من هاجر هم خواب شو؛ شاید توسط او صاحب فرزندی شوم.» آبرام با آنچه سارای گفت، موافقت کرد.^۳ بنابراین سارای، کنیز مصری خودش هاجر را به عنوان زنی به شوهرش آبرام داد. این واقعه ده سال پس از این که آبرام در کنعان زندگی کرده بود، رخ داد.^۴ آبرام با هاجر هم خواب شد و او حامله گردید. وقتی هاجر فهمید که حامله است، مغرور شد و سارای را حقیر شمرد.^۵ پس سارای به آبرام گفت: «این تقصیر تو است که به من ظلم می شود. من کنیز خود را به تو دادم، ولی از وقتی که فهمید حامله شده است، با دیده تحقیر به من نگاه می کند. خداوند میان من و تو داوری کند.»^۶ آبرام در جواب گفت: «بسیار خوب، او کنیز تو است و زیر نظر تو می باشد؛ هر کاری که می خواهی با او بکن.» پس سارای آن قدر با هاجر بدرفتاری نمود که او از آنجا فرار کرد.

^۷فرشته خداوند هاجر را در بیابان نزدیک چشمه ای که در راه شور است، ملاقات کرد.^۸ فرشته گفت: «هاجر، کنیز سارای، از کجا می آیی و به کجا می روی؟» هاجر گفت: «من از دست بانویم فرار کرده ام.»^۹ فرشته خداوند گفت: «نزد بانوی خود برگرد و از او اطاعت کن.»^{۱۰} سپس فرشته خداوند گفت: «من نسل تو را آن قدر زیاد می کنم که هیچ کس نتواند آن را بشمارد.^{۱۱} تو پسری به دنیا خواهی آورد و اسم او را اسماعیل خواهی گذاشت، زیرا خداوند ناله تو را شنیده است که به تو ظلم شده است.^{۱۲} اما پسر تو مثل گورخر خواهد بود؛ او مخالف همه خواهد بود و همه مخالف او خواهند بود. او جدا از همه برادرانش زندگی خواهد کرد.»

^{۱۳}هاجر از خودش پرسید: «آیا من حقیقتاً خدا را دیده ام؟» بنابراین، او نام خداوند را که با او صحبت کرده بود «خدایی که می بیند» گذاشت.^{۱۴} به این سبب است که مردم چاهی را که در بین قادش و یارد واقع است، «چاه خدای زنده و بینا» نامیده اند.^{۱۵} هاجر برای آبرام پسری زایید و نام او را اسماعیل گذاشت.^{۱۶} آبرام در این زمان هشتاد و شش سال داشت.

ختنه، نشانه عهد

وقتی آبرام نود و نه ساله بود، خداوند بر او ظاهر شد و گفت: «من خدای قادر مطلق هستم. آنطور که منظور

۱۷

نظر من است، زندگی کن و بی عیب باش.^۲ من با تو عهد خواهم بست و نسل‌های بسیاری به تو خواهم داد.»^۳ ابرام روی بر زمین نهاد، و خدا به او گفت: «من این عهد را با تو می‌بندم: تو پدر قوم‌های بسیاری خواهی شد.^۴ اسم تو بعد از این 'آبرام' نخواهد بود، بلکه 'ابراهیم'، زیرا من تو را پدر قوم‌های بسیار خواهم نمود.^۵ من به تو فرزندان بسیاری خواهم داد؛ از تو قوم‌ها به وجود خواهم آورد و بعضی از آن‌ها پادشاه خواهند شد.^۶ من عهد خود را با تو و فرزندان تو در نسل‌های آینده به صورت یک عهد ابدی حفظ خواهم کرد. من خدای تو و خدای فرزندان تو خواهم بود.^۸ من این زمین را که اکنون در آن بیگانه هستی، به تو و به فرزندان تو خواهم داد. تمام سرزمین کنعان برای همیشه به نسل تو تعلق خواهد یافت و من خدای ایشان خواهم بود.»

^۹ خدا به ابراهیم گفت: «تو نیز باید عهد مرا نگاه داری، هم تو و هم فرزندان تو در نسل‌های آینده.^{۱۰} تو و فرزندان تو همه باید این عهد را حفظ کنند و هر مردی در میان شما ختنه شود.^{۱۱} از حالا تو باید هر پسری را در روز هشتم تولدش ختنه کنی.^{۱۲} این امر شامل غلامانی که در خانه تو متولد می‌شوند و یا غلامانی که از بیگانگان می‌خری، نیز هست. این نشانه عهدی خواهد بود که بین من و تو هست.^{۱۳} همه باید *ختنه شوند و این یک نشانه جسمانی است از عهد جاودانی من با شما.^{۱۴} هر فرزند ذکوری که ختنه نشود، دیگر عضو قوم من نخواهد بود، زیرا او عهد مرا نگاه نداشته است.»

^{۱۵} خدا به ابراهیم گفت: «بعد از این نباید زن خود را 'سارای' صدا کنی؛ از این به بعد اسم او 'سارا' خواهد بود.^{۱۶} من او را برکت خواهم داد و به وسیله او پسری به تو خواهم بخشید. من او را برکت خواهم داد و او مادر قوم‌های بسیار خواهد شد و از فرزندان او بعضی به پادشاهی خواهند رسید.»

^{۱۷} ابراهیم روی بر زمین نهاد و خندیده با خود فکر کرد که آیا مردی که صد سال عمر دارد، می‌تواند بچه‌دار شود؟ آیا سارا می‌تواند در نود سالگی بچه‌دار شود؟^{۱۸} ابراهیم به خدا گفت: «آرزوی من این است که اسماعیل مورد لطف تو قرار گیرد.»

^{۱۹} اما خدا گفت: «نه، زن تو سارا پسری برای تو خواهد زایید و تو نام او را اسحاق خواهی گذاشت. من عهد خود را با او خواهم بست و این یک عهد جاودانی است.^{۲۰} من درخواست تو را درباره اسماعیل نیز شنیدم؛ من او را برکت خواهم داد و به او فرزندان بسیار و نسل‌های زیاد خواهم داد. او پدر دوازده امیر خواهد بود. من ملت بزرگی از نسل او به وجود خواهم آورد.^{۲۱} اما عهد خود را با پسر تو اسحاق خواهم بست.

سارا او را سال آینده در همین وقت به دنیا خواهد آورد.»^{۲۲} وقتی خدا گفت وگویی خود را با ابراهیم تمام کرد، از نزد او رفت.
^{۲۳} ابراهیم فرمان خدا را اطاعت کرد و در همان روز پسرش اسماعیل و تمام افراد ذکوری را که در خانه‌اش بودند، ختنه کرد. او همچنین تمام غلامانی را که در خانه او به دنیا آمده بودند و یا خریده بود، ختنه کرد.^{۲۴} ابراهیم هنگامی که ختنه شد نود و نه سال داشت،^{۲۵} و پسر او اسماعیل سیزده ساله بود.^{۲۶} ابراهیم و پسرش اسماعیل در همان روز^{۲۷} همراه با تمام مردانی که در خانه او به دنیا آمده بودند و یا خریده شده بودند، ختنه شدند.

به ابراهیم پسر و وعده داده می‌شود

۱۸

خداوند در مکان مقدس بلوستان ممری به ابراهیم ظاهر شد. ابراهیم در موقع گرمای روز در مقابل چادر خودش نشسته بود.^۲ وقتی سرخود را بلند کرد، دید که سه مرد در جلوی او ایستاده‌اند. همین که آنان را دید، برخاسته به استقبال آن‌ها شتافت. ابراهیم در مقابل آن‌ها تعظیم نمود.^۳ سپس به آن‌ها گفت: «ای سروران اگر مورد لطف شما قرار گرفته‌ام، قبل از این که از اینجا بروید، در منزل من توقف کنید.^۴ اجازه بدهید دستور بدهم که برای شستن پاهایتان آب بیاورند و شما در زیر این درخت استراحت کنید.^۵ من برای شما کمی غذا می‌آورم تا بخورید و برای سفر خود قوت بگیرید. شما با آمدن به منزل من، بر من منت گذاشته‌اید. پس اجازه بدهید تا در خدمت شما باشم.»

آن‌ها جواب دادند: «بسیار خوب؛ طبق گفته‌ات عمل کن.»
^۶ ابراهیم با عجله به داخل چادر رفت و به سارا گفت: «عجله کن؛ سه پیمانه از بهترین آردهایت را بردار و مقداری نان پیز.»^۷ سپس به طرف گله دوید و یک گوساله جوان و چاق گرفت و به نوکر خود داد تا سریع آن را آماده سازد.^۸ او مقداری ماست و شیر با گوشت گوساله‌ای که آماده شده بود، آورد و جلوی میهمانان گذاشت و خود همان‌جا زیر درخت در کنار ایشان ایستاد، و آن‌ها از آن غذا خوردند.

^۹ سپس آن‌ها از ابراهیم پرسیدند: «زن تو سارا کجا است؟»

ابراهیم جواب داد که داخل چادر است.

^{۱۰} یکی از آنان گفت: «سال دیگر، همین وقت نزد تو برمی‌گردم. در

آن وقت، زن تو سارا صاحب پسر و خواهد بود.»

سارا، نزدیک در چادر، پشت ابراهیم ایستاده بود و گوش می‌داد.

^{۱۱} ابراهیم و سارا خیلی پیر بودند، و عادت ماهانه زنانگی سارا قطع

شده بود. ۱۲ سارا در دلش خندید و به خودش گفت: «اکنون که پیر و فرسوده شده‌ام و شوهرم نیز پیر و فرسوده شده است، آیا برای من لذتی خواهد بود؟»

۱۳ خداوند از ابراهیم پرسید: «چرا سارا خندید و گفت، 'آیا حقیقتاً من می‌توانم بچه‌دار شوم درحالی که خیلی پیر هستم؟' ۱۴ آیا چیزی هست که برای خداوند دشوار باشد؟ همان‌طور که گفتم، سال دیگر نزد تو برمی‌گردم و سارا دارای پسری خواهد بود.»

۱۵ سارا از ترس انکار کرد و گفت: «من نخندیدم»
اما او گفت: «بله، تو خندیدی.»

شفاعت ابراهیم برای سُدوم

۱۶ آن مردان آنجا را ترک نموده به‌طرف سُدوم حرکت کردند و ابراهیم آنان را بدرقه کرد. ۱۷ آنگاه خداوند گفت: «من آنچه را که می‌خواهم انجام بدهم، از ابراهیم مخفی نمی‌کنم. ۱۸ نسل او یک قوم بزرگ و قوی خواهد شد و به‌وسیلهٔ او همهٔ ملت‌ها برکت خواهند یافت. ۱۹ من او را انتخاب کرده‌ام تا به پسرانش و به نسل خود فرمان بدهد که از من اطاعت کنند و آنچه را که نیکو و درست است، انجام دهند. اگر آن‌ها چنین کنند، من هرچه را به ابراهیم وعده داده‌ام، انجام خواهم داد.»

۲۰ پس خداوند به ابراهیم گفت: «اتّهام هولناکی علیه سُدوم و غموره وجود دارد و گناهان آن‌ها بسیار عظیم است. ۲۱ من پایین می‌روم تا ببینم این اتّهامی که شنیده‌ام، درست است یا نه.»

۲۲ سپس آن دو مرد آنجا را ترک کردند و به طرف سُدوم رفتند، ولی خداوند نزد ابراهیم ماند. ۲۳ پس ابراهیم به خداوند نزدیک شد و پرسید: «آیا واقعاً درست‌کاران را با گناهکاران هلاک خواهی کرد؟ ۲۴ شاید پنجاه نفر نیک در آن شهر باشد؛ آیا بازهم تمام شهر را از بین می‌بری و آن را به‌خاطر آن پنجاه نفر نیک نمی‌بخشی؟ ۲۵ حاشا از تو که نیکان را با گناه‌کاران بگشی، و نیکان با گناهکاران، مساوی مجازات شوند. تو نمی‌توانی چنین کاری بکنی اگر بکنی، بی‌گناهان با گناه‌کاران مجازات خواهند شد. حاشا از تو! آیا داور تمام جهان با انصاف داوری نخواهد کرد؟»

۲۶ خداوند جواب داد: «اگر من پنجاه نفر نیک در شهر سُدوم پیدا کنم، از تقصیر تمام شهر صرف‌نظر می‌کنم.»

۲۷ ابراهیم گفت: «مرا ببخش که جسارت نموده با خداوند صحبت می‌کنم؛ من خاک و خاکستری بیش نیستم. ۲۸ شاید در آنجا به جای

پنجاه نفر، فقط چهل و پنج نفر نیک وجود داشته باشد. آیا به خاطر این که پنج نفر کمتر است، تو شهر را از بین خواهی بُرد؟»
خداوند جواب داد: «اگر چهل و پنج نفر بی گناه در آن شهر پیدا کنم، شهر را از بین نخواهم بُرد.»

۲۹ ابراهیم ادامه داده گفت: «شاید در آنجا فقط چهل نفر باشند.»
خداوند جواب داد: «اگر چهل نفر هم پیدا کنم، آن را از بین نخواهم بُرد.»

۳۰ ابراهیم گفت: «ای خداوند، امیدوارم اگر باز هم چیزی می گویم، خشمگین نشوی. اگر در آنجا فقط سی نفر نیک باشند، چه می شود؟»
او جواب داد: «اگر سی نفر هم وجود داشته باشند، آنجا را از بین نخواهم بُرد.»

۳۱ ابراهیم گفت: «ای خداوند، لطفاً جسارت مرا ببخش که من به سخنان خود ادامه می دهم. فرض کنیم فقط بیست نفر باشند.» او فرمود: «اگر بیست نفر هم پیدا کنم، شهر را از بین نخواهم بُرد.»

۳۲ ابراهیم گفت: «خداوند، لطفاً خشمگین نشو؛ من فقط یک بار دیگر صحبت می کنم. اگر فقط ده نفر پیدا شود، چه می کنی؟»
او فرمود: «حتی اگر من در آنجا ده نفر هم پیدا کنم، آنجا را از بین نخواهم بُرد.» ۳۳ خداوند بعد از این که صحبتش با ابراهیم تمام شد، رفت و ابراهیم به خانه خود برگشت.

گناهکاری سُدوم

در غروب آن روز وقتی آن دو فرشته به دروازه سُدوم رسیدند، لوط آنجا نشسته بود و همین که آن ها را دید، برخاست و به استقبال آن ها رفت تا از ایشان استقبال کند. او در مقابل آن ها تعظیم کرده گفت: ۲ «ای آقایان، من در خدمت شما هستم. لطفاً به خانه من بیایید. شما می توانید پای های خود را بشوید و شب را بگذرانید. سپس صبح زود بلند شده به راه خود ادامه دهید.» اما آن ها جواب دادند: «نه، ما شب را اینجا، در میدان شهر می گذرانیم.»

۳ لوط در خواهش خود آن قدر پافشاری نمود تا سرانجام آن ها به خانه او رفتند. پس او دستور داد که برای مهمانان نان فطیر بپزند و غذای خوبی تدارک ببینند. وقتی غذا حاضر شد، آن ها خوردند.

۴ قبل از این که مهمانان بخوابند، مردهای سُدوم خانه را محاصره کردند. تمام مردهای شهر، پیر و جوان، دور آن خانه جمع شدند. ۵ آن ها لوط را صدا می کردند که بیرون بیاید و می گفتند: «آن مردانی که آمده اند تا

امشب در خانه تو بمانند، کجا هستند؟ آن‌ها را بیرون بیاور تا با آن‌ها هم‌خواب شویم.»

۶ لوط بیرون رفت و در را پشت سر خود بست. ۷ او به مردم گفت: «ای برادران من، تمنا دارم شرارت نکنید. ۸ ببینید، من دو دختر دارم که هنوز باکره هستند. بگذارید آن‌ها را نزد شما بیاورم و هرچه می‌خواهید با آنان انجام دهید، ولی با این مردان کاری نداشته باشید؛ ایشان در خانه من مهمان هستند و من باید از آن‌ها محافظت کنم.»

۹ اما آن‌ها گفتند: «این اجنبی کیست که نزد ما آمده بر ما داوری می‌کند؟! از سر راه ما کنار برو، وگرنه با تو بدتر از آن‌ها عمل می‌کنیم.» آن‌ها بر لوط هجوم بردند و می‌خواستند در را بشکنند. ۱۰ اما آن دو مرد که داخل خانه بودند، دست خود را بیرون آورده لوط را به داخل خانه کشیدند و در را بستند. ۱۱ سپس تمام کسانی را که بیرون در جمع شده بودند به کوری مبتلا کردند، به طوری که نمی‌توانستند در را پیدا کنند.

لوط سُدوم را ترک می‌کند

۱۲ آن دو مرد به لوط گفتند: «آیا تو کسی را در اینجا داری، پسر، دختری، یا دامادی؟ هر قوم و خویشی که در این شهر داری، از اینجا بیرون ببر، ۱۳ زیرا ما می‌خواهیم اینجا را به کل ویران کنیم، چون خداوند شکایت‌های شدیدی را که علیه مردم این شهر می‌شود، شنیده است و ما را فرستاده است تا سُدوم را ویران کنیم.»

۱۴ پس لوط به نزد دامادهای خود که قرار بود با دختران او ازدواج کنند، رفت و به ایشان گفت: «عجله کنید؛ از اینجا خارج شوید. خداوند می‌خواهد این مکان را نابود کند.» اما آن‌ها حرف‌های لوط را به شوخی گرفتند.

۱۵ سپیده‌دم، فرشته‌ها به لوط گفتند که عجله کند. آن‌ها گفتند: «زن و دو دختر خود را بردار و بیرون برو، وگرنه شما نیز جان خود را با ویران شدن شهر از دست خواهید داد.» ۱۶ لوط دودل بود، ولی خداوند بر او رحم کرده بود. پس آن مردان دست او و زنش و دو دخترش را گرفتند و از شهر بیرون بردند. ۱۷ یکی از فرشته‌ها گفت: «به‌خاطر حفظ جان خودتان، فرار کنید و پشت سر خود را نگاه نکنید و در دشت نایستید، بلکه به کوه‌ها فرار کنید تا هلاک نشوید.»

۱۸ لوط در جواب گفت: «ای آقایان، از ما نخواهید که این کار را بکنیم. ۱۹ شما به من لطف بزرگی کرده‌اید و زندگی مرا نجات داده‌اید، اما آن کوه‌ها خیلی دورند و من نمی‌توانم خود را به آنجا برسانم؛ قبل از این که به آنجا برسم، هلاک می‌شوم. ۲۰ آن شهر کوچک را می‌بینید؟ آن

خیلی نزدیک است. اجازه بدهید به آنجا بروم. همان طور که می بینید آنجا خیلی کوچک است و من نجات خواهم یافت.»
 ۲۱ فرشته جواب داد: «بسیار خوب، موافقم. آن شهر را ویران نخواهم کرد. ۲۲ عجله کن و تند برو؛ من قبل از این که تو به آن شهر برسی، کاری نمی توانم بکنم.» آن شهر صوغر نامیده شد چونکه لوط گفت آن شهر کوچک است.

ویران شدن سُدوم و غَمُورَه

۲۳ وقتی لوط به صوغر رسید، خورشید تازه طلوع می کرد. ۲۴ ناگهان خداوند آتشی از گوگرد بر شهر سُدوم و غَمُورَه بارانید. ۲۵ خداوند سُدوم و غموره و تمام دشت های آن را با مردم و هر گیاهی که در آنجا می روید، ویران کرد. ۲۶ اما زن لوط به عقب نگاه کرد و به یک ستون نمک تبدیل شد.

۲۷ صبح روز بعد ابراهیم بلند شد و با شتاب به جایی که در مقابل خداوند ایستاده بود، رفت. ۲۸ او به طرف سُدوم و غَمُورَه و دشت های آن نگاه کرد و دید که از آنجا دودی مانند دود کوره ای بزرگ به هوا بلند می شود. ۲۹ به این ترتیب، وقتی که خدا شهرهای آن دشتی را که لوط در آن ها زندگی می کرد ویران نمود، ابراهیم را به خاطر داشت و لوط را از آن بلا نجات داد.

نژاد موآبیان و عَمونیان

۳۰ چون لوط ترسید در صوغر زندگی کند، با دو دختر خود به طرف کوه رفت و آن ها در یک غار زندگی کردند. ۳۱ روزی دختر بزرگ تر به خواهرش گفت: «پدر ما پیر شده و مرد دیگری در این اطراف نیست که با ما ازدواج کند. ۳۲ بیا پدر خود را مست کنیم و با او هم خواب شویم تا از او نسلی باقی بماند.» ۳۳ آن شب آن ها آن قدر به او شراب دادند تا مست شد. سپس دختر بزرگ تر با او هم خواب شد. اما لوط نفهمید چه اتفاقی افتاده است.

۳۴ روز بعد دختر بزرگ تر به خواهرش گفت: «من دیشب با پدرم هم خواب شدم. بیا امشب هم او را مست کنیم و تو با او هم خواب شو؛ به این ترتیب، از هریک از ما نسلی برای پدرمان باقی می ماند.» ۳۵ پس آن شب هم او را مست کردند و دختر کوچک تر با او خوابید. این بار نیز لوط نفهمید چه اتفاقی رخ داده است. ۳۶ به این ترتیب، هر دو دختر از پدر خود حامله شدند. ۳۷ دختر بزرگ پسری زایید و اسم او را موآب گذاشت. این پسر جدّ موآبیان امروز است. ۳۸ دختر کوچک هم پسری زایید و نام او را بنی عَمی گذاشت. او جدّ عَمونیان امروز است.

ابراهیم و آبی ملک

۲۰

ابراهیم از بلوطستان مَمَری کوچ کرد و به جنوب کنعان رفت و در مَحلی بین قادش و شور ساکن شد. مدّتی بعد، وقتی که در جِرار ساکن بود،^۲ دربارهٔ زن خود سارا، گفت: «او خواهر من است.» بنابراین آبی ملک سلطان جِرار فرستاد تا سارا را به حرم او بیاورند.^۳ یک شب خدا در رؤیا به آبی ملک ظاهر شد و فرمود: «تو خواهی مرد، زیرا این زنی که گرفته‌ای، شوهر دارد.»

^۴آبی ملک هنوز با سارا هم‌خواب نشده بود. پس گفت: «ای خداوند، آیا قوم بی گناهی را هلاک خواهی کرد؟» ابراهیم خودش گفت که این زن خواهر او است و سارا هم گفت که او برادر من است. من این کار را از روی سادگی و پاک‌دلی انجام دادم.»

^۵خدا در رؤیا به او جواب داد: «بله، من می‌دانم که تو با پاک‌دلی این کار را کرده‌ای و به همین دلیل تو را از گناه حفظ کردم و نگذاشتم به او نزدیک شوی.^۷ اما اکنون، این زن را به شوهرش برگردان. او یک نبی است و برای تو دعا خواهد کرد و تو نخواهی مرد. اما اگر تو زن را پس ندهی، تو و تمام مردمانت هلاک خواهید شد.»

^۸صبح روز بعد، آبی ملک تمام درباریان را احضار کرد و برای آن‌ها تعریف کرد که چه اتفاقی افتاده است، و همهٔ آن‌ها ترسیدند.^۹ پس آبی ملک ابراهیم را احضار کرد و از او پرسید: «این چه کاری بود که با ما کردی؟ من به تو چه بدی کرده بودم که تو این بلا را بر سر من و مملکت‌م آوردی؟ هیچ کس چنین کاری که تو با من کردی، نمی‌کرد.^{۱۰} تو چرا این کار را کردی؟»

^{۱۱}ابراهیم جواب داد: «من فکر کردم در اینجا کسی از خدا نمی‌ترسد و برای تصاحب همسرم مرا خواهند کشت.^{۱۲} در حقیقت او خواهر من هم هست. او دختر پدر من است ولی دختر مادرم نیست و من با او ازدواج کرده‌ام.^{۱۳} پس وقتی خدا مرا از خانهٔ پدری‌ام به سرزمین بیگانه فرستاد، من به زعم گفتم، 'تو می‌توانی لطف خود را به من این‌طور نشان بدهی که هر جا برویم به همه بگویی که من برادر تو هستم.'»

^{۱۴}سپس آبی ملک سارا را به ابراهیم پس داد و علاوه بر آن گوسفندان و گاو و غلامان و کنیزان بسیاری به او بخشید.^{۱۵} او همچنین به ابراهیم گفت: «تمام این سرزمین مال من است. در هر جای آن که می‌پسندی، اقامت کن.»^{۱۶} و به سارا گفت: «من به نشانهٔ این که تو بی گناه هستی، هزار سکهٔ نقره به برادرت می‌دهم تا همه بدانند که تو مرتکب هیچ خطایی نشده‌ای.»

۱۷-۱۸ خداوند به خاطر آنچه برای سارا، زن ابراهیم اتفاق افتاده بود، تمام زنان اهل خانهٔ آبی ملک را نازا کرده بود. بنابراین ابراهیم نزد خدا دعا کرد و خدا آبی ملک و همهٔ زنان و کنیزان او را شفا داد تا بتوانند صاحب فرزند شوند.

تولد اسحاق

۲۱

خداوند همان طور که وعده داده بود، سارا را مورد لطف خود قرار داد،^۲ و در وقتی که ابراهیم پیر بود، سارا حامله شده پسری برای او زایید. این پسر در همان وقتی که خدا وعده داده بود، به دنیا آمد.^۳ ابراهیم اسم پسر خود از سارا را اسحاق گذاشت. وقتی اسحاق هشت روزه شد، ابراهیم همان طور که خدا به او دستور داده بود، او را *ختنه کرد.^۴ وقتی اسحاق متولد شد، ابراهیم صدساله بود.^۵ سارا گفت: «خدا برای من خنده آورده است و هرکه این را بشنود با من خواهد خندید.»^۶ سپس اضافه کرد: «چه کسی می توانست به ابراهیم بگوید که سارا بچه شیر خواهد داد؟ چون من در موقع پیری او پسری برایش زاییده ام.»^۷
 بچه بزرگ شد و در روزی که او را از شیر گرفتند، ابراهیم ضیافت بزرگی ترتیب داد.

بیرون راندن هاجر و اسماعیل

۹ یک روز سارا دید که اسماعیل، همان پسری که هاجر مصری برای ابراهیم زاییده بود، به اسحاق پسرش می خندد و او را مسخره می کند.
 ۱۰ پس سارا به ابراهیم گفت: «این کنیز و پسرش را بیرون کن. پسر این کنیز نباید با پسر من اسحاق هم ارث شود.»^{۱۱} این موضوع ابراهیم را سخت ناراحت کرد چون اسماعیل هم پسر او بود.^{۱۲} اما خدا به ابراهیم گفت: «دربارهٔ پسر و کنیزت هاجر نگران نباش. هرچه سارا به تو می گوید، انجام بده، زیرا نسلی که من به تو وعده داده ام، از طریق اسحاق خواهد بود.^{۱۳} من از پسر کنیز تو هاجر قوم بزرگی به وجود خواهم آورد، چون او هم پسر تو است.»

۱۴ روز بعد، صبح زود ابراهیم مقداری غذا و یک مشک آب بر دوش هاجر گذاشت و او را با پسر روانه کرد و هاجر آنجا را ترک کرده رفت. او در بیابان های بِئْرِشَبَع می گشت.^{۱۵} وقتی آب تمام شد، پسر را زیر یک بوته گذاشت^{۱۶} و خودش به اندازهٔ مسافت پرتاب تیری از آنجا دور شده در مقابل او نشست. او با خودش می گفت: «من طاقت دیدن مرگ پسر را ندارم.» همان طور که آنجا نشسته بود، شروع کرد به گریه کردن.

۱۷ خدا صدای گریهٔ پسر را شنید. فرشتهٔ خدا از آسمان با هاجر صحبت کرده گفت: «ای هاجر، چرا پریشانی؟ نترس. خدا گریهٔ پسر را شنیده است. ۱۸ بلند شو، برو پسر را بردار و آرام کن. من از نسل او ملتی بزرگ به وجود خواهم آورد.» ۱۹ خدا چشم‌های او را باز کرد و او در آنجا چاه آبی دید. رفت و مشک را پُر از آب کرد و مقداری آب به پسر داد. ۲۰ خدا با آن پسر بود و او بزرگ می‌شد. او در صحرای «فاران» زندگی می‌کرد و شکارچی ماهری شد. ۲۱ مادرش یک زن مصری برای او گرفت.

پیمان ابراهیم و آبی ملک

۲۲ در آن زمان، آبی ملک با فیکول فرماندهٔ سپاهیان خود نزد ابراهیم رفت و به او گفت: «در هر کاری که می‌کنی خدا با تو است. ۲۳ بنابراین اینجا در حضور خدا سوگند یاد کن که به من یا فرزندان من و یا نسل من خیانت نخواهی کرد، بلکه همان‌طور که من با تو با مهربانی رفتار نموده‌ام، تو نیز با من و این سرزمین که در آن زندگی می‌کنی، رفتار خواهی کرد.»

۲۴ ابراهیم گفت: «من سوگند می‌خورم.»

۲۵ ابراهیم دربارهٔ چاهی که خدمتکاران آبی ملک تصرف کرده بودند، به او شکایت کرد. ۲۶ آبی ملک گفت: «من نمی‌دانم چه کسی این کار را کرده است. تو هم چیزی در این باره به من نگفتی. این اولین باری است که این را می‌شنوم.» ۲۷ پس از آن، ابراهیم تعدادی گاو و گوسفند به آبی ملک داد و هردوی آن‌ها با هم پیمان بستند. ۲۸ ابراهیم هفت برهٔ ماده از گله جدا کرد. ۲۹ آبی ملک پرسید: «چرا این کار را کردی؟»

۳۰ ابراهیم جواب داد: «این هفت بره را از من قبول کن. با این کار تو گواهی می‌دهی که من همان کسی هستم که این چاه را کنده‌ام.» ۳۱ به همین خاطر، آنجا «بِئْرِشْبَع» نامیده شد، زیرا در آنجا بود که آن دو با هم پیمان بستند.

۳۲ بعد از این که آن‌ها در بِئْرِشْبَع با هم پیمان بستند، آبی ملک و فیکول به فلسطین برگشتند. ۳۳ ابراهیم در بِئْرِشْبَع درخت گری کاشت و به نام یَهِوه، خدای ابدی دعا کرد. ۳۴ و ابراهیم مدت زیادی در فلسطین زندگی کرد.

دستور خدا به ابراهیم برای قربانی نمودن اسحاق

مدتی بعد، خدا ابراهیم را امتحان کرد و به او گفت:

«ابراهیم!» ابراهیم جواب داد: «بله، ای خداوند.» ۲ خدا

گفت: «یگانه پسر اسحاق را که خیلی دوست می‌داری، بردار و به سرزمین موریا برو. آنجا او را بر روی کوهی که به تو نشان خواهم داد، به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کن.»

۳ روز بعد، ابراهیم صبح زود بلند شد. مقداری هیزم برای قربانی شکسته بر روی الاغ خود گذاشت و پسرش اسحاق و دو نفر از نوکران خود را برداشت و به طرف جایی که خدا فرموده بود، به راه افتاد. ۴ روز سوم، ابراهیم آن محل را از فاصله دور دید. ۵ ابراهیم به نوکران خود گفت: «اینجا نزد الاغ بمانید. من و پسر به آنجا می‌رویم تا عبادت کنیم. بعداً نزد شما برمی‌گردیم.»

۶ ابراهیم هیزم‌ها را بر دوش اسحاق گذاشت و خودش چاقو و آتش برای روشن کردن هیزم را برداشت و برای گزراندن قربانی با هم به راه افتادند.

۷ اسحاق گفت: «پدر!» ابراهیم جواب داد: «بله، پسرم؟»
اسحاق پرسید: «آتش و هیزم داریم، ولی برّه برای قربانی کجا است؟»
۸ ابراهیم جواب داد: «پسر، خدا خودش برّه قربانی را مهیا خواهد ساخت.» هردو به راه خود ادامه دادند.

۹ وقتی آن‌ها به جایی که خدا فرموده بود رسیدند، ابراهیم قربانگاهی درست کرد و هیزم‌ها را روی آن چید. پسرش اسحاق را بست و او را روی قربانگاه، روی هیزم‌ها قرار داد. ۱۰ سپس چاقو را برداشته بالا برد تا او را قربانی کند. ۱۱ اما فرشته خداوند از آسمان او را صدا کرد و گفت: «(ابراهیم، ابراهیم!)» او جواب داد: «بلی، ای خداوند.»

۱۲ فرشته گفت: «دست خود را بر پسر دراز نکن و هیچ آسیبی به او نرسان. اکنون می‌دانم که تو خداترس هستی، زیرا تو یگانه پسر خود را از او دریغ نکردی.»

۱۳ ابراهیم به طرف صدا نگاه کرد و قوچی را دید که شاخ‌هایش در بوته‌ای گیر کرده است. او رفت و قوچ را گرفت و به‌عنوان قربانی سوختنی به جای پسرش تقدیم کرد. ۱۴ ابراهیم آنجا را «خداوند مهیا می‌کند» نامید و حتی امروز هم مردم می‌گویند «بر کوه خداوند، مهیا خواهد شد.»

۱۵ فرشته خداوند برای بار دوم از آسمان ابراهیم را صدا کرده گفت: «خداوند می‌فرماید، حال که تو این کار را کردی و یگانه پسر را دریغ نکردی، من به ذات خود قسم می‌خورم، ۱۷ که تو را برکت دهم و به‌یقین نسل تو را مانند ستارگان آسمان و شن‌های ساحل دریا زیاد کنم. نسل تو بر دشمنان خود پیروز خواهند شد. ۱۸ از ذریت تو تمام ملت‌های روی زمین برکت خواهند یافت، زیرا تو از من اطاعت کردی.»
۱۹ ابراهیم نزد نوکران خود برگشت و آن‌ها با هم به بئرشبع رفتند و ابراهیم در آنجا ساکن شد.

نسل‌های ناحور

۲۰ بعد از مدّتی، ابراهیم شنید که ملّکّه هشت فرزند برای برادرش ناحور به دنیا آورده است: ۲۱ نخست‌زادهٔ او عوص و برادرش بوز و قموئیل پدر آرام، ۲۲ کِسِد، حَزو، پِلداش، یِدلاف و بِتوئیل ۲۳ که پدر ربکا است. ملّکّه این هشت پسر را برای ناحور برادر ابراهیم به دنیا آورد. ۲۴ رثومه، زن صیغه‌ای ناحور نیز طَبَح، جاحَم، تاحَش و مَعکّه را به دنیا آورد.

فوت سارا

۲۳ سارا صد و بیست و هفت سال زندگی کرد. ۲ او در حَبرون در سرزمین کنعان مُرد و ابراهیم برای مرگ او ماتم گرفته گریه کرد.

۳ ابراهیم از جایی که جسد همسرش در آن قرار داشت، برخاست و به نزد حِثّیان رفته گفت: ۴ «من در بین شما یک نفر غریبه هستم. یک قطعه زمین به من بفروشید تا همسر خود را در آن دفن کنم».

۵ آن‌ها جواب دادند: ۶ «ای سرور ما، به سخنان ما گوش بده. ما تو را به چشم یک رهبر پُر قدرت نگاه می‌کنیم. همسر خود را در بهترین قبرهایی که ما داریم، دفن کن. هیچ‌یک از ما از دادن قبر به تو دریغ نخواهیم داشت تا همسرت را در آن دفن کنی».

۷ ابراهیم برخاسته نزد آن‌ها تعظیم کرد ۸ و گفت: «اگر مایل هستید همسر خود را اینجا دفن کنم، لطفاً از عِفرون پسر صوَحَر ۹ بخواهید که غار مَکفیلّه را که کنار مزرعه‌اش می‌باشد، به من بفروشد. از او بخواهید آن را به بهای کامل در حضور شما برای آرامگاه به من بفروشد تا من صاحب آن شوم».

۱۰ عِفرون خودش در جمع حِثّیان در دروازهٔ شهر نشسته بود. او به‌طوری که همهٔ حاضرین در آنجا بشنوند، جواب داد: ۱۱ «ای سرور من، گوش بده. من تمام مزرعه و غاری را که در آن است به تو می‌دهم. اینجا در حضور تمام افراد قبیله‌ام، آن را به تو می‌دهم تا همسر خود را در آن دفن کنی».

۱۲ اما ابراهیم در مقابل حِثّیان تعظیم کرد ۱۳ و طوری که همه بشنوند، به عِفرون گفت: «خواهش می‌کنم به حرف‌های من گوش بده. من تمام مزرعه را خواهم خرید. قیمت زمین را از من قبول کن و من همسر خود را در آنجا دفن خواهم کرد».

۱۴ عِفرون جواب داد: ۱۵ «ای سرورم، قیمت زمین فقط چهار صد *سَکّه نقره است. این بین ما چه ارزشی دارد؟ همسر خود را در آن دفن کن.» ۱۶ ابراهیم موافقت کرد و قیمتی را که عِفرون در مقابل همهٔ افراد

قبیله خود معین کرده بود، یعنی چهارصد سکه نقره، مطابق وزنی که در بازار رایج بود، به عفرون داد.

^{۱۷} به این ترتیب، املاک عفرون که در مکفیله در شرق بلوطستان مَمری بود، به ابراهیم رسید. این ملک عبارت بود از یک مزرعه و غاری که در آن بود و تمام درختان مزرعه تا کنار زمین. ^{۱۸} این ملک در مقابل تمام حِتیانی که در دروازه شهر حاضر بودند، به عنوان ملک به ابراهیم واگذار شد.

^{۱۹} بعد ابراهیم همسرش سارا را در غار واقع در زمین مکفیله در جبرون، در سرزمین کنعان دفن کرد. ^{۲۰} به این ترتیب، مزرعه متعلق به حِتیان و غاری که در آن بود برای آرامگاه به ملکیت ابراهیم درآمد.

همسری برای اسحاق

۲۴

ابراهیم بسیار پیر و سال خورده شده بود و خداوند در همه چیز او را برکت داده بود. ^۲ او روزی به یکی از خادمانش که از همه بزرگ تر بود و اختیار همه چیز را داشت، گفت: «دست خود را زیر ران من بگذار و قسم بخور. ^۳ من می خواهم که تو به نام یهوه، خدای آسمان و زمین قسم بخوری که از دختران کنعانیان که در میان آنها زندگی می کنیم، برای پسر همسری نگیری. ^۴ تو باید به سرزمینی که من در آنجا به دنیا آمده ام، بروی و از آنجا برای پسر اسحاق همسری پیدا کنی.»

^۵ آن مباشر پرسید: «اگر آن دختر حاضر نشود وطن خود را ترک کند و با من به این سرزمین بیاید، چه کنم؟ آیا پسرت را به سرزمینی که تو از آنجا آمدی، ببرم؟»

^۶ ابراهیم جواب داد: «تو هرگز نباید پسر مرا به آنجا ببری. ^۷ یهوه خدای آسمان مرا از خانه پدرم و از سرزمین اقوامم بیرون آورد، و برای من سوگند خورد که این سرزمین را به نسل من خواهد داد. او فرشته خود را پیشاپیش تو خواهد فرستاد تا تو بتوانی از آنجا زنی برای پسرم بگیری. ^۸ اگر دختر حاضر نشد با تو بیاید، آن وقت تو از سوگندی که خورده ای آزاد هستی. ولی هرگز پسر مرا به آنجا نبر.» ^۹ پس آن خادم دست خود را زیر ران اربابش ابراهیم گذاشت و قسم خورد که هرچه را که او خواسته است، انجام دهد.

^{۱۰} آن خادم که اختیار دارایی ابراهیم در دستش بود، ده تا از شترهای اربابش را برداشت و به شمال بین النهرین به شهری که ناحور در آن زندگی می کرد، رفت. ^{۱۱} وقتی به آنجا رسید، غروب بود. او شترها را در کنار چاه آب خوابانید. این وقتی بود که زنان برای کشیدن آب به آنجا

می آمدند. ۱۲ او دعا کرد و گفت: «ای یهوه، خدای سرورم ابراهیم، امروز به من توفیق بده و محبت پایداری خودت را به سرورم ابراهیم نشان بده. ۱۳ من اینجا در کنار چشمه ای هستم که دختران شهر برای بردن آب می آیند. ۱۴ به یکی از آن ها خواهم گفت، 'کوزه خود را پایین بیاور تا از آن آب بنوشم.' اگر او بگوید، 'بنوش، من برای شترهایت هم آب می آورم،' بگذار او همان کسی باشد که تو برای بندهات اسحاق انتخاب کرده ای. اگر چنین بشود، من خواهم دانست که محبت پایداری تو شامل سرورم شده است.»

۱۵ قبل از این که او دعایش را تمام کند، ربکا با یک کوزه آب که بر دوشش بود رسید. او دختر بتوئیل، پسر ملکه بود. ملکه همسر ناحور، برادر ابراهیم بود. ۱۶ ربکا دختری بسیار زیبا و باکره بود. او به سوی چشمه پایین رفت و کوزه اش را پُر کرد و برگشت. ۱۷ خادم ابراهیم به استقبال او دوید و گفت: «لطفاً کمی آب از کوزه ات به من بده تا بنوشم.» ۱۸ او گفت: «بنوش، ای آقا!» و فوراً کوزه را از شانۀش پایین آورد و نگه داشت تا او از آن بنوشد. ۱۹ وقتی آب نوشید، آن زن به او گفت: «برای شترهایت هم آب می آورم تا سیراب شوند.» ۲۰ او فوراً کوزه اش را در آبخور حیوانات خالی کرد و به طرف چشمه دوید تا برای همه شترها آب بیاورد. ۲۱ آن مرد در سکوت مراقب دختر بود تا ببیند آیا خداوند به سفرش توفیق خواهد داد یا نه.

۲۲ بعد از این که ربکا شترها را سیراب کرد، آن مرد یک حلقه بینی طلای گران قیمت در بینی او کرد و همچنین دو عدد دست بند طلا درآورده به او داد، ۲۳ و به او گفت: «لطفاً به من بگو دختر چه کسی هستی؟ آیا در خانه او جایی برای ما هست تا شب را در آنجا بمانیم؟» ۲۴ دختر گفت: «پدر من بتوئیل پسر ناحور و ملکه است. ۲۵ در خانه ما، کاه و علوفه فراوان و جا برای استراحت شما هست.»

۲۶ پس آن مرد زانو زده خداوند را پرستش نمود. ۲۷ او گفت: «سپاس بر یهوه، خدای سرورم ابراهیم که محبت پایداری و وفاداری خود را از سرورم دریغ نداشته است. خداوند مستقیماً مرا به خانه اقوام آقام راهنمایی کرده است.»

۲۸ دختر به طرف خانه مادرش دوید و تمام ماجرا را تعریف کرد. ۲۹ ربکا برادری به نام لابان داشت. او دوان دوان بیرون رفت تا به چشمه ای که مباشر ابراهیم در آنجا بود، برود.

۳۰ او حلقه را در بینی و دست بندها را بر دست خواهرش دیده بود و شنیده بود که آن مرد به وی چه گفته است. او نزد مباشر ابراهیم که با شترهایش کنار چشمه ایستاده بود، رفته به او گفت: ۳۱ «ای که برکت

خداوند با تو است، چرا بیرون ایستاده‌ای؟ به خانه من بیا. من در خانه‌ام برای تو جا آماده کرده‌ام و برای شترهای هم جا هست.»
 ۳۲ پس آن مرد به خانه لابان رفت و لابان شترهای او را باز کرد و به آن‌ها کاه و علوفه داد. سپس آب آورد تا خادم ابراهیم و همراهان او پای‌های خود را بشویند. ۳۳ وقتی غذا آوردند، آن مرد گفت: «من تا منظور خود را نگویم، غذا نخواهم خورد.»
 لابان گفت: «هرچه می‌خواهی بگو.»

۳۴ او گفت: «من خادم ابراهیم هستم. ۳۵ خداوند، برکت و ثروت فراوان به سرورم عطا کرده است. به او گله‌ها و رمه‌ها و همچنین نقره، طلا، غلامان، کنیزان، شتران و الاغ‌های زیاد داده است. ۳۶ سارا همسر سرورم در زمانی که پیر بود، برای او پسری به دنیا آورد و سرورم هرچه داشت به آن پسر داده است. ۳۷ سرورم مرا قسم داده است که از مردم کنعان برای پسرش زن نگیرم، ۳۸ بلکه گفته است، 'برو و از قبیله پدرم، از میان اقوام زنی برای او انتخاب کن.' ۳۹ من از سرورم پرسیدم، 'اگر دختر نخواست با من بیاید، چه کنم؟' ۴۰ او جواب داد، 'خداوندی که همیشه او را اطاعت کرده‌ام، فرشته خود را با تو خواهد فرستاد و تو را توفیق خواهد داد تا از میان قبیله خودم و از میان فامیل‌های پدرم، زنی برای پسرم بگیری. ۴۱ برای رهایی تو از این قسم فقط یک راه وجود دارد. اگر تو به نزد اقوام من رفتی و آن‌ها تو را رد کردند، آن وقت تو از سوگندی که خورده‌ای آزاد خواهی شد.'

۴۲ «امروز وقتی به سر چشمه رسیدم، دعا کردم و گفتم، 'ای یهوه، خدای سرورم ابراهیم، لطفاً در این سفر به من توفیق عنایت کن.' ۴۳ من اینجا سر چشمه می‌مانم. وقتی دختری برای برداشتن آب می‌آید از او خواهم خواست که از کوزه خود به من آب بدهد تا بنوشم. ۴۴ اگر او قبول کرد و گفت برای شترهایم هم آب خواهد آورد، بگذار او همان کسی باشد که تو انتخاب کرده‌ای تا همسر پسر سرورم بشود.' ۴۵ قبل از این که دعای خود را تمام کنم، ربکا با کوزه آبی که بر دوش داشت، آمد و به سر چشمه رفت تا آب بردارد. به او گفتم، 'لطفاً به من آب بده تا بنوشم.' ۴۶ او فوراً کوزه را از شانهاش پایین آورد و گفت، 'بنوش، و من شترهای تو را هم سیراب می‌کنم.' پس من نوشیدم و او شترهای مرا هم سیراب کرد. ۴۷ از او پرسیدم 'دختر چه کسی هستی؟' او جواب داد، 'من دختر بتوئیل پسر ناحور و ملکه هستم.' آنگاه حلقه را در بینی او و دست‌بندها را در دستش کردم. ۴۸ سپس زانو زده خداوند را پرستش نمودم. من یهوه، خدای سرورم ابراهیم را سپاس گفتم که مستقیماً مرا به خانه فامیل سرورم هدایت کرد تا دختر برادر سرورم را برای پسرش بگیرم.

۴۹ حالا اگر می‌خواهید به سرورم لطف کرده به او محبت و صداقت نشان دهید، به من بگویید تا بدانم که به کدام جهت رهسپار شوم.»
 ۵۰ لابان و بتوئیل جواب دادند: «چون این امر از طرف خداوند است، ما نمی‌توانیم در این مورد تصمیم بگیریم. ۵۱ این تو و این ربکا! او را بردار و برو. همان‌طور که خداوند فرموده است، او همسر پسر سرور تو بشود.» ۵۲ وقتی مباشر ابراهیم این را شنید، سجده کرده خداوند را پرستش نمود. ۵۳ بعد رخت‌ها و هدایای طلا و نقره را بیرون آورد و به ربکا داد. همچنین هدایای گران‌قیمتی هم به برادر و مادرش داد.

۵۴ سپس مباشر ابراهیم و خادمان او خوردند و نوشیدند و شب را در آنجا به سر بردند. صبح وقتی بلند شدند، او گفت: «اجازه بدهید نزد سرورم برگردم.»

۵۵ اما برادر و مادر ربکا گفتند: «بگذار دختر مدتی، حداقل ده روز اینجا بماند و بعد بیايد.»

۵۶ مباشر ابراهیم گفت: «ما را معطل نسازید. خداوند سفر مرا موفقیت‌آمیز کرده است؛ پس اجازه بدهید نزد سرورم برگردم.»

۵۷ آن‌ها جواب دادند: «بگذار دختر را صدا کنیم و ببینیم نظر خودش چیست.» ۵۸ پس ربکا را صدا کردند و از او پرسیدند: «آیا می‌خواهی با این مرد بروی؟» او جواب داد: «بلی!»

۵۹ پس آن‌ها ربکا و دایه‌اش را به همراه مباشر ابراهیم و خادمان او روانه کردند. ۶۰ آن‌ها برای ربکا دعای خیر کرده گفتند: «باشد که تو، ای خواهر ما، مادر هزاران هزار نفر شوی و نسل تو شهرهای دشمنان خود را به تصرف درآورند.»

۶۱ سپس ربکا و ندیمه‌های او آماده شدند و سوار شترها شده به اتفاق مباشر ابراهیم حرکت کردند.

۶۲-۶۳ در این هنگام، اسحاق در قسمت جنوبی کنعان زندگی می‌کرد. او یک روز هنگام غروب برای تفکر به بیابان رفته بود و در اطراف چاه «خدای زنده و بینا» بود که آمدن شترها را دید. ۶۴ وقتی ربکا، اسحاق را دید، از شتر خود پایین آمد ۶۵ و از خادم ابراهیم پرسید: «آن مرد کیست که از صحرا به طرف ما می‌آید؟»

خادم جواب داد: «او سرور من است.» پس ربکا صورت خود را با روپند پوشانید.

۶۶ خادم هرچه که انجام داده بود، برای اسحاق تعریف کرد. ۶۷ اسحاق ربکا را به چادری که مادرش سارا در آن زندگی می‌کرد، برد و او را به همسری خود درآورد. اسحاق به او دل بست و بعد از مرگ مادرش تسلی یافت.

فرزندان دیگر ابراهیم

(اول تواریخ ۳۲:۱-۳۳)

۲۵

ابراهیم با زن دیگری به نام قطوره ازدواج کرد.^۲ او زمران، یقشان، مدان، مدیان، ایشباک و شواح را برای ابراهیم به دنیا آورد.^۳ یقشان، پدر سِبا و دِدان بود. آشوریم، لِئوشیم، لِئومیم از نسل دِدان بودند.^۴ عَفَه، عِیْفَر، حَنُوح، اَبِیداع و اِلداعه فرزندان مدیان بودند. همه این‌ها فرزندان قطوره بودند.

ابراهیم تمام دارایی خود را به اسحاق بخشید.^۶ ولی در زمان حیات خود هدایایی هم به پسرهایی که از زن‌های دیگر خود داشت، داد. سپس آن‌ها را از نزد اسحاق دور نموده به طرف سرزمین مشرق فرستاد.

فوت ابراهیم

ابراهیم در سن صد و هفتاد و پنج سالگی در حالی که کاملاً پیر شده بود، وفات یافت و به نزد اجداد خود رفت.^۹ پسران او اسحاق و اسماعیل او را در آرامگاه مکفيله در شرق بلوطستان مَمَری که متعلق به عِفرون پسر صوَحَر حَتّی بود، دفن کردند.^{۱۰} این همان مزرعه‌ای بود که ابراهیم از حَتّیان خریده بود. ابراهیم کنار همسرش سارا دفن شد.^{۱۱} بعد از فوت ابراهیم، خدا پسرش اسحاق را برکت داد. او نزدیک چاه «خدای زنده و بینا» زندگی می‌کرد.

فرزندان اسماعیل

(اول تواریخ ۲۸:۱-۳۱)

این است نسل اسماعیل، کسی که هاجر، کنیز مصری سارا، برای ابراهیم به دنیا آورده بود:^{۱۳} پسران اسماعیل به ترتیب تولدشان عبارت بودند از نَبایوت، قیدار، اَدبَیِل، مِیْسام،^{۱۴} مِشماع، دُومَه، مَسّا،^{۱۵} هَدَد، تیمّا، یَطُور، نافیش و قِدِمَه.^{۱۶} این‌ها نیاکان دوازده طایفه بودند و نام هریک به طایفه‌ها و روستاها و اردوگاه‌های ایشان داده شد.^{۱۷} اسماعیل صد و سی و هفت ساله بود که مرد و نزد اجداد خود رفت.^{۱۸} فرزندان اسماعیل در سرزمینی بین حَویله و شور، در شرق مصر در راه آشور، جدا از بقیّه فرزندان ابراهیم زندگی می‌کردند.

تولد عیسو و یعقوب

این است نسل اسحاق پسر ابراهیم.^{۲۰} اسحاق چهل ساله بود که با ربکا دختر بَتوئیل، خواهر لابان، ازدواج کرد. آن‌ها آرامی و از اهالی بین‌النهرین بودند.^{۲۱} اسحاق نزد خداوند برای ربکا دعا کرد، زیرا ربکا

فرزندى نداشت. خداوند دعاى او را مستجاب کرد و ربکا آبستن شد. ۲۲ ربکا دوقلو آبستن شده بود و آن دو در رحم مادرشان با هم در کشمکش بودند. ربکا گفت: «چرا باید چنین اتفاقی به سر من بیاید؟» پس دلیل آن را از خداوند پرسید. ۲۳ خداوند به او گفت: «دو ملت در رحم تو می باشند.

تو دو قوم را که رقیب یکدیگرند، به دنیا خواهی آورد. یکی از دیگری قوی تر خواهد بود

و برادر بزرگ خادم برادر کوچک خواهد شد.»

۲۴ وقت زایمان او رسید. او دو پسر دوقلو به دنیا آورد. ۲۵ اوّلی پوستش سرخ و مانند پوستین، پُر از مو بود؛ پس نام او را عیسو گذاشتند. ۲۶ دوّمی وقتی به دنیا آمد، پاشنه عیسو را محکم گرفته بود؛ پس اسم او را یعقوب گذاشتند. اسحاق در موقع تولد این پسرها شصت ساله بود.

عیسو حقّ نخست زادگی خود را می فروشد

۲۷ پسرها بزرگ شدند. عیسو شکارچی ماهری شد و صحرا را دوست می داشت، ولی یعقوب مرد آرامی بود که بیشتر در خانه می ماند. ۲۸ اسحاق عیسو را بیشتر دوست داشت چونکه از حیواناتی که او شکار می کرد می خورد، امّا ربکا یعقوب را بیشتر دوست داشت.

۲۹ یک روز وقتی یعقوب مشغول پختن آش بود، عیسو گرسنه از شکار برگشت. ۳۰ او به یعقوب گفت: «نزدیک است از گرسنگی بمیرم. مقداری از آن آش قرمز به من بده.» به همین دلیل است که او را «آدوم» یعنی قرمز نام گذاشتند.

۳۱ یعقوب به او گفت: «به شرط این که اوّل حقّ نخست زادگی خود را به من بفروشی.»

۳۲ عیسو گفت: «بسیار خوب، چیزی نمانده که از گرسنگی بمیرم. حقّ نخست زادگی چه فایده ای برای من دارد؟»

۳۳ ولی یعقوب گفت: «اوّل برای من قسم بخور که حق خود را به من می دهی.»

عیسو قسم خورد و حقّ نخست زادگی خود را به یعقوب فروخت. ۳۴ بعد از آن یعقوب مقداری آش عدس و نان به او داد. او خورد و نوشید و بلند شده رفت. به این ترتیب، عیسو حقّ نخست زادگی خود را خوار شمرد.

اقامت اسحاق در جرّار

در آن سرزمین قحطی شدیدی به وجود آمد. این غیر از آن قحطی ای بود که در زمان ابراهیم اتفاق افتاده بود. اسحاق نزد آبی ملک، پادشاه فلسطین به جرّار رفت. ۲ خداوند بر اسحاق ظاهر

شد و گفت: «به مصر نرو، بلکه در سرزمینی که به تو نشان خواهم داد، ساکن شو.^۳ و در آنجا زندگی کن. من با تو خواهم بود و تو را برکت خواهم داد. تمام این سرزمین را به تو و به نسل تو خواهم داد و عهدی را که با پدرت ابراهیم بسته‌ام، حفظ خواهم کرد.^۴ من نسل تو را مانند ستارگان آسمان زیاد خواهم کرد و تمام این سرزمین را به آن‌ها خواهم داد. همهٔ ملّت‌های دنیا از طریق تو برکت خواهند یافت.^۵ من تو را برکت خواهم داد، چون که ابراهیم از من اطاعت کرد و تمام اوامر و قوانین و دستورات و شریعت مرا به‌جا آورد.»

^۶ پس اسحاق در جرّار ساکن شد.^۷ وقتی مردمان آنجا دربارهٔ همسرش پرسیدند، گفت که او خواهر من است. او نمی‌خواست بگوید که ربکا همسرش است چون می‌ترسید او را بکشند تا ربکا را که زن بسیار زیبایی بود، بگیرند.^۸ پس از این که مدّتی از سکونت اسحاق در آنجا گذشت، روزی پادشاه ابی‌ملک، از پنجرهٔ اتاقش به بیرون نگاه می‌کرد. او دید که اسحاق زن خویش را نوازش می‌کند.^۹ پس ابی‌ملک، اسحاق را فراخواند و به او گفت: «این زن همسر تو است؛ چرا گفتی خواهر تو می‌باشد؟» او جواب داد: «فکر کردم اگر بگویم همسر من است، به‌خاطر او مرا بکشند.»

^{۱۰} ابی‌ملک گفت: «این چه کاری بود که با ما کردی؟ ممکن بود یکی از مردان ما به آسانی با همسر تو هم‌خواب شود. در آن صورت ما مقصّر محسوب می‌شدیم.»^{۱۱} ابی‌ملک به تمام مردم اخطار داد که هرکس با این مرد و همسرش بدرفتاری کند، کشته خواهد شد.

^{۱۲} اسحاق در آن سرزمین زراعت کرد و در آن سال صد برابر آنچه کاشته بود، محصول به‌دست آورد، زیرا خداوند او را برکت داد.^{۱۳} هر روز بر دارایی او افزوده می‌شد تا آنکه او بسیار ثروتمند شد.^{۱۴} چون او صاحب گله‌های گاو و گوسفند و خدمتکاران بسیاری شد، فلسطینیان به او حسادت کردند.^{۱۵} آن‌ها تمام چاه‌هایی را که خدمتکاران پدرش ابراهیم در زمانی که زنده بود کنده بودند، با خاک پُر کردند.

^{۱۶} ابی‌ملک به اسحاق گفت: «تو از ما قوی‌تر شده‌ای، پس کشور ما را ترک کن.»^{۱۷} بنابراین، اسحاق از آنجا رفت و اردوی خود را در اطراف وادی جرّار برپا کرد و مدّتی در آنجا ماند.^{۱۸} او چاه‌هایی را که در زمان ابراهیم کنده شده بود و فلسطینیان آن‌ها را بعد از فوت ابراهیم پُر کرده بودند، دوباره کند و همان اسمی را که ابراهیم بر آن چاه‌ها گذاشته بود، بر آن‌ها گذاشت.

۱۹ خدمتکاران اسحاق در وادی جرار چاهی کردند و به آب روان رسیدند. ۲۰ شبانان جرار با شبانان اسحاق دعوا کرده گفتند: «این آب مال ما است.» بنابراین اسحاق اسم آن چاه را «دعوا» گذاشت. ۲۱ خدمتکاران اسحاق چاه دیگری کردند. به خاطر آن چاه نیز دعوا درگرفت. پس او اسم آن چاه را «دشمنی» گذاشت. ۲۲ پس از آنجا کوچ کرد و چاه دیگری کند. به خاطر این چاه دیگر دعوایی سر نگرفت. پس اسم این چاه را «فضای آزاد» گذاشت. او گفت: «خداوند به ما فضای آزاد داده است تا در زمین زندگی کنیم. ما در اینجا کامیاب خواهیم شد.» ۲۳ اسحاق از آنجا کوچ کرد و به بِئْرِشَبَع آمد. ۲۴ آن شب خداوند بر او ظاهر شد و فرمود: «من هستم خدای پدرت، ابراهیم. نترس؛ من با تو هستم. به خاطر وعده‌ای که به بندهام ابراهیم داده‌ام، تو را برکت خواهم داد و نسل تو را بسیار زیاد خواهم کرد.» ۲۵ اسحاق در آنجا قربانگاهی ساخت و نام یَهُوه، خدا را خوانده او را پرستش نمود. سپس اردوی خود را در آنجا برپا کرد و خدمتکاران او چاه دیگری کردند.

آستی اسحاق و آبی ملک

۲۶ آبی ملک به اتفاق مشاور خود آحوزات و فرمانده سپاهیان فیکول از جرار به ملاقات اسحاق آمد. ۲۷ اسحاق گفت: «شما با من با خصومت رفتار نمودید و مرا از سرزمین خود بیرون کردید. پس چرا حالا به دیدن من آمده‌اید؟»

۲۸ آن‌ها جواب دادند: «ما حالا آشکارا می‌بینیم که خداوند با تو است؛ پس می‌خواهیم بین ما و تو پیمانی برقرار باشد؛ تو به ما قول بده که ۲۹ به ما صدمه‌ای نخواهی زد، همان طوری که ما به تو صدمه نزدیم. ما با تو به نیکی رفتار کردیم و تو را به سلامتی روانه کردیم. حالا کاملاً واضح است که خداوند تو را برکت داده است.» ۳۰ اسحاق ضیافتی به احترام آن‌ها برپا کرد و همه با هم خوردند و نوشیدند. ۳۱ صبح زود روز بعد، هریک از آن‌ها به یکدیگر قول داده سوگند خوردند. اسحاق با آن‌ها خداحافظی کرد و دوستانه از هم جدا شدند.

۳۲ در همان روز، خادمان اسحاق آمده به او خبر دادند که چاهی را که می‌کنند، به آب رسیده است.

۳۳ او اسم آن چاه را «سوگند» گذاشت و به همین دلیل است که آن شهر «بِئْرِشَبَع» نامیده شد.

همسران بیگانه عیسو

۳۴ وقتی عیسو چهل ساله شد، با دو دختر حَتّی به نام‌های یهودیت دختر بئیری حَتّی و بَسَمَه دختر ایلون ازدواج کرد. ۳۵ آن‌ها زندگی را به کام اسحاق و ربکا تلخ کردند.

اسحاق یعقوب را برکت می‌دهد

اسحاق پیر و چشمانش بسیار تار شده بود. پس به دنبال پسر بزرگش عیسو فرستاد و به او گفت: «پسرم» او جواب

۲۷

داد: «بله».

۲ اسحاق گفت: «می‌بینی که من دیگر پیر شده‌ام و ممکن است بزودی بمیرم. ۳ پس تیر و کمان خود را بردار، به صحرا برو و حیوانی شکار کن ۴ و از آن غذای خوشمزه‌ای را که من دوست دارم، آماده کن و برایم بیاور تا آن را بخورم و قبل از مردنم برای تو طلب برکت کنم.» ۵ وقتی اسحاق و عیسو صحبت می‌کردند، ربکا گفت وگویی آن‌ها را می‌شنید. پس وقتی عیسو برای شکار بیرون رفت، ۶ ربکا به یعقوب گفت: «من شنیدم که پدرت به عیسو می‌گفت، ۷ حیوانی برای من بیاور و خوراک خوش طعمی برایم آماده کن تا بخورم و قبل از آنکه بمیرم، دعا کنم که خداوند تو را برکت دهد.» ۸ حالا پسر، به من گوش بده و هرچه به تو می‌گویم انجام بده. ۹ به سوی گله برو و دو بُزغاله چاق بیاور تا من آن‌ها را پخته غذایی را که پدرت خیلی دوست دارد، درست کنم. ۱۰ تو آن را نزد پدرت ببر تا بخورد و قبل از مرگش، از خداوند برای تو برکت بطلبد.»

۱۱ اما یعقوب به مادرش گفت: «تو می‌دانی که بدن عیسو موی زیاد دارد، ولی بدن من مو ندارد. ۱۲ شاید پدرم مرا لمس کند و بفهمد که من او را فریب داده‌ام؛ در آن صورت به جای برکت، لعنت نصیب من خواهد شد.»

۱۳ مادرش گفت: «پسرم، لعنت تو به گردن من! تو فقط آنچه را که من می‌گویم انجام بده. برو و بُزغاله‌ها را برای من بیاور.» ۱۴ پس او رفت و بُزغاله‌ها را گرفت و برای مادرش آورد. مادرش از آن‌ها غذایی را که پدرش دوست می‌داشت، آماده کرد. ۱۵ سپس ربکا بهترین لباس‌های عیسو را که در خانه بود، آورد و به یعقوب پوشانید. ۱۶ همچنین با پوست بُزغاله‌ها دست‌ها و قسمتی از گردن او را که مو نداشت، پوشانید. ۱۷ سپس آن غذای خوشمزه را با مقداری از نانی که پخته بود، به او داد.

۱۸ یعقوب نزد پدرش رفت و گفت: «پدرا!»

او جواب داد: «بله، تو کدام پسر هستی؟»

۱۹ یعقوب گفت: «من نخست زاده تو عیسو هستم. آنچه که به من گفته بودی انجام دادم. لطفاً بلند شو بنشین و غذایی را که برای آورده ام بخور و از خدایت برایم طلب برکت کن.» ۲۰ اسحاق پرسید: «پسرم، چطور توانستی به این زودی آن را آماده کنی؟» یعقوب جواب داد: «یهوه، خدای تو مرا کمک کرد.» ۲۱ اسحاق به یعقوب گفت: «پسرم، جلوتر بیا تا تو را لمس کنم و ببینم آیا واقعاً تو عیسو هستی؟» ۲۲ یعقوب جلوتر رفت. اسحاق او را لمس کرد و گفت: «صدای تو مثل صدای یعقوب است. اما دست های تو مثل دست های عیسو است.» ۲۳ او نتوانست یعقوب را بشناسد چونکه دست های او مثل دست های عیسو مو داشت. او آماده می شد که برای یعقوب طلب برکت کند، ۲۴ ولی باز از او پرسید: «آیا تو واقعاً پسرم، عیسو هستی؟» او جواب داد: «بله، من عیسو هستم.»

۲۵ اسحاق گفت: «خوراک را برای من بیاور تا بخورم و بعد از آن برای تو برکت بطلبم.» یعقوب، خوراک و مقداری هم شراب برای او آورد. ۲۶ اسحاق بعد از خوردن و نوشیدن به او گفت: «پسرم، نزدیک تر بیا و مرا ببوس.» ۲۷ پس او نزدیک آمد تا پدرش را ببوسد. اسحاق لباس های او را بو کرد و برای او برکت طلبید و گفت: «بوی خوش پسر من مانند بوی مزرعه ای است که خداوند آن را برکت داده است. ۲۸ خدا از آسمان، به تو شبnem و از زمین، نعمت فراوان بخشیده غلات و شراب وافر عطا کند! ۲۹ قوم های دیگر بندگان تو باشند و ملت ها در مقابل تو تعظیم کنند. بر خویشانان خود سروری کنی و فرزندان مادرت به تو تعظیم نمایند. لعنت بر کسی که تو را لعنت کند و متبارک باد کسی که تو را برکت دهد.»

باز گشت عیسو از شکار

۳۰ همین که دعای برکت اسحاق تمام شد و یعقوب از آنجا رفت، برادرش عیسو از شکار آمد. ۳۱ او نیز خوراک خوشمزه ای درست کرده برای پدرش آورد. عیسو گفت: «پدر، لطفاً برخیز و مقداری از خوراک شکارم را خورده برایم طلب برکت نما.» ۳۲ اسحاق پرسید: «تو کیستی؟»

او جواب داد: «من نخست زاده تو عیسو هستم.» ۳۳ تمام بدن اسحاق به لرزه افتاد و پرسید: «پس او چه کسی بود که حیوانی شکار کرد و برای من آورد؟ من آن را خوردم و درست قبل از این که تو بیایی، او را برکت دادم؛ و به یقین برکت از آن او خواهد بود.»

۳۴ وقتی عیسو این را شنید، با صدایی بسیار بلند فریادی تلخ برآورد و گفت: «پدر، مرا نیز برکت بده!»

۳۵ اسحاق گفت: «برادرت آمد و مرا فریب داد و برکت تو را گرفت.»
 ۳۶ عیسو گفت: «این بار دوّم است که او مرا فریب داده است. بی دلیل نیست که اسم او یعقوب است. او ابتدا حقّ نخست زادگی مرا گرفت و حالا نیز برکت مرا از من گرفته است. آیا دیگر برکتی نمانده است که برای من بخواهی؟»

۳۷ اسحاق گفت: «من او را سرور تو ساختم و تمام خویشاوندانش را خادمان او گردانیده‌ام. به او غلات و شراب داده‌ام و دیگر چیزی برای تو نمانده است که برای تو از خدا بخواهم.»

۳۸ عیسو التماس کنان به پدرش گفت: «ای پدر، آیا فقط همین یک برکت را داشتی؟ مرا نیز برکت بده، ای پدر.» و سپس با فریاد بلند گریست. ۳۹ بنابراین اسحاق به او گفت:

«برای تو نه شبّنی از آسمان خواهد بود
 نه فراوانی غلات.»

۴۰ تو با شمشیرت زندگی خواهی کرد،

ولی خادم برادرت خواهی بود.

اما هنگامی که از اطاعت او سرپیچی کنی،

از یوغ او آزاد خواهی شد.»

۴۱ چون اسحاق برای یعقوب برکت طلبیده بود، عیسو با یعقوب دشمن شد و با خودش گفت: «وقت مردن پدرم نزدیک است. بعد از آن یعقوب را خواهم کُشت.»

۴۲ ربکا از نقشه عیسو آگاه شد. پس یعقوب را صدا کرد و به او گفت: «برادرت عیسو نقشه کشیده و منتظر است تا تو را بکشد. ۴۳ حالا هرچه به تو می گویم، انجام بده. بلند شو و به حَران نزد برادرم لابان فرار کن. ۴۴ برای مدّتی نزد او بمان تا خشم برادرت فروکش کند. ۴۵ وقتی خشم او فروکش کرد و آنچه را انجام دادی فراموش نمود، به تو خبر می دهم که از آنجا برگردی. چرا هر دو پسر مرا در یک روز از دست بدهم؟»

۴۶ ربکا به اسحاق گفت: «من به خاطر زن های بیگانه عیسو، از زندگی بیزار شده‌ام. حالا اگر یعقوب هم با یکی از همین دختران حتّی ازدواج کند، دیگر برای من مرگ بهتر از زندگی خواهد بود.»

اسحاق یعقوب را نزد لابان می فرستد

اسحاق یعقوب را فراخوانده برکت داد و به او تأکید نمود:
 «با دختران کنعانی ازدواج نکن. ۲ به بین النهرین به خانه

پدر بزرگ بتوئیل برو و با یکی از دختران دایی خود لابان ازدواج کن.^۳ باشد که خدای قادر مطلق ازدواج تو را برکت دهد و فرزندان زیاد به تو بدهد تا تو پدر ملت‌های بسیار شوی.^۴ و خدا همان‌طور که ابراهیم را برکت داد، تو و فرزندان تو را نیز برکت دهد تا تو مالک این سرزمینی که در آن زندگی می‌کنی و خدا آن را به ابراهیم داده است، بشوی.»
 ۵ پس اسحاق، یعقوب را به بین‌النهرین به نزد لابان پسر بتوئیل آرامی فرستاد. لابان برادر ربکا، مادر یعقوب و عیسو بود.

عیسو زن دیگری می‌گیرد

۶ عیسو فهمید که اسحاق یعقوب را برکت داده و او را به بین‌النهرین فرستاده است تا برای خود زن بگیرد. او همچنین دریافت که وقتی اسحاق، یعقوب را برکت داد، به او دستور داد که با یک دختر کنعانی ازدواج نکند.^۷ او مطلع شد که یعقوب دستور پدر و مادرش را اطاعت کرده و به بین‌النهرین رفته است.^۸ او می‌دانست که پدرش اسحاق از زنان کنعانی خوشش نمی‌آید.^۹ پس به نزد اسماعیل، پسر ابراهیم رفت و با محَلّت، دختر اسماعیل، که خواهر نیاپوت بود، ازدواج کرد.

رؤیای یعقوب در بیت‌ئیل

۱۰ یعقوب بئرشیع را ترک کرد و به طرف حَران رفت.^{۱۱} هنگام غروب آفتاب، به محلی رسید، و همان‌جا سنگی زیر سرخود گذاشته خوابید.^{۱۲} در خواب پلکانی دید که یک سرش بر زمین و سر دیگرش در آسمان است و فرشتگان خدا از آن بالا و پایین می‌روند.^{۱۳} و خداوند در کنار او ایستاده می‌گوید: «من هستم یهوه، خداوند ابراهیم و اسحاق. من این زمینی را که روی آن خوابیده‌ای به تو و به نسل تو خواهم داد.^{۱۴} نسل تو مانند غبار زمین زیاد خواهد شد. آن‌ها قلمرو خود را از هر طرف توسعه خواهند داد. من به وسیله تو و ذریت تو، همه ملت‌ها را برکت خواهم داد.^{۱۵} به خاطر داشته باش که من با تو خواهم بود. و هر جا بروی، تو را محافظت خواهم کرد و تو را به این زمین باز خواهم آورد. تو را ترک نخواهم کرد تا همه چیزهایی را که به تو وعده داده‌ام، به انجام برسانم.»
 ۱۶ یعقوب از خواب بیدار شد و گفت: «به یقین خداوند در اینجا است. او در این مکان است و من نمی‌دانستم.»^{۱۷} پس او ترسید و گفت: «این چه جای ترسناکی است. به یقین این‌جا خانه خدا است. اینجا دروازه آسمان است.»

۱۸ یعقوب روز بعد، صبح زود برخاست. او سنگی را که زیر سرخود گذاشته بود برداشت و آن را به عنوان یک ستون یادبود در آنجا گذاشت. سپس بر روی آن روغن زیتون ریخت.^{۱۹} او اسم آن شهر را که تا آن موقع

لوز نامیده می‌شد، بیت‌ئیل گذاشت. ۲۰ بعد از آن یعقوب برای خدا نذر کرد و گفت: «اگر تو با من باشی و مرا در این سفر محافظت نمایی، به من خوراک و پوشاک بدهی ۲۱ و من به سلامتی به خانه پدرم بازگردم، تو یهوه، خدای من خواهی بود؛ ۲۲ و این سنگ که همچون ستون یادبودی برپا کرده‌ام، خانه خدا خواهد شد، و از هرچه به من بدهی، ده یک آن را به تو خواهم داد.»

رفتن یعقوب به خانه لابان

۲۹

یعقوب راه خود را ادامه داد و به طرف سرزمین مشرق رفت. ۲ در صحرا بر سر چاهی رسید که سنگ بزرگی بر سر آن بود و سه گله گوسفند در اطراف آن خوابیده بودند. از این چاه به گله‌ها آب می‌دادند. ۳ وقتی همه گوسفندها در آنجا جمع می‌شدند، چوپانان سنگ را از دهانه چاه بر می‌داشتند و به گله‌ها آب می‌دادند و سپس دوباره سنگ را بر دهانه چاه می‌گذاشتند.

۴ یعقوب از چوپانان پرسید: «برادران، شما اهل کجا هستید؟»

آن‌ها جواب دادند: «اهل حران هستیم.»

۵ او پرسید: «آیا شما لابان، پسر ناحور را می‌شناسید؟»

آن‌ها جواب دادند: «بله، می‌شناسیم.»

۶ او پرسید: «حالش خوب است؟»

آن‌ها جواب دادند: «بله، خوب است. نگاه کن، این دخترش راحیل است که همراه گله پدرش می‌آید.»

۷ یعقوب گفت: «هنوز هوا روشن است و وقت جمع کردن گله‌ها نیست. چرا به آن‌ها آب نمی‌دهید تا دوباره به چرا بازگردند؟»

۸ آن‌ها جواب دادند: «تا همه گله‌ها در اینجا جمع نشوند، ما نمی‌توانیم به آن‌ها آب بدهیم. وقتی همه جمع شدند، سنگ را از دهانه چاه برمی‌داریم و به آن‌ها آب می‌دهیم.»

۹ یعقوب با آن‌ها مشغول گفت‌وگو بود که راحیل با گله پدرش لابان به آنجا آمد، چون آن گله را چوپانی می‌کرد. ۱۰ وقتی یعقوب دختر دایی خود راحیل را دید که با گله آمده است، بر سر چاه رفت. سنگ را از دهانه چاه کنار زد و گله دایی‌اش را آب داد. ۱۱ سپس راحیل را بوسید و از شدت خوشحالی گریه کرد. ۱۲ یعقوب به راحیل گفت: «من خوشاوند پدرت و پسر ربکا هستم.»

راحیل دوان‌دوان رفت تا به پدرش خبر دهد. ۱۳ وقتی لابان خبر آمدن خواهرزاده‌اش یعقوب را شنید، به استقبال او شتافت و او را در آغوش کشیده بوسید و به خانه خود آورد. یعقوب تمام ماجرا را برای لابان

شرح داد. ۱۴ لابان گفت: «تو درحقیقت از گوشت و خون من هستی.» یعقوب مدّت یک ماه در آنجا ماند.

خدمت یعقوب به خاطر راحیل و لیه

۱۵ لابان به یعقوب گفت: «تو نباید به خاطر این که خویشاوند من هستی، به رایگان برای من کار کنی. به من بگو چقدر مزد می خواهی؟» ۱۶ لابان دو دختر داشت. نام دختر بزرگ لیه و نام دختر کوچک راحیل بود. ۱۷ لیه چشمان قشنگی داشت، ولی راحیل خوش اندام و زیبا بود. ۱۸ یعقوب عاشق راحیل شده بود. بنابراین به لابان گفت: «اگر اجازه بدهی با دختر کوچک تو راحیل ازدواج کنم، هفت سال برای تو کار می کنم.»

۱۹ لابان در جواب گفت: «بهتر است دخترم را به تو بدهم تا به مرد دیگری. همین جا نزد من بمان.»

۲۰ یعقوب برای این که با راحیل ازدواج کند، هفت سال در آنجا کار کرد. اما چون عاشق راحیل بود، این مدّت به نظرش چند روز بیشتر نیامد. ۲۱ آنگاه یعقوب به لابان گفت: «وقت آن رسیده است که دخترم را به من بدهی تا با او ازدواج کنم.» ۲۲ لابان مجلس عروسی برپا کرد و همهٔ مردم آنجا را دعوت کرد. ۲۳ اما در آن شب، لابان به جای راحیل، لیه را به یعقوب داد و یعقوب با او هم خواب شد. ۲۴ در ضمن لابان کنیز خود زفله را نیز به دخترش لیه بخشید. ۲۵ وقتی صبح شد، یعقوب فهمید که با لیه بوده است! پس نزد لابان رفت و به او گفت: «این چه کاری بود که تو با من کردی؟ من به خاطر راحیل برای تو کار کردم. ولی تو مرا فریب دادی.»

۲۶ لابان در جواب گفت: «در بین ما رسم نیست که دختر کوچک را قبل از دختر بزرگ شوهر بدهیم. ۲۷ تا روز هفتم جشن عروسی صبر کن. من راحیل را هم در مقابل هفت سال دیگر که برای من کار کنی، به تو می دهم.»

۲۸ یعقوب قبول کرد. بعد از این که یک هفته گذشت، لابان دخترش راحیل را نیز به همسری به یعقوب داد. ۲۹ لابان کنیز خود بلهه را به راحیل بخشید. ۳۰ یعقوب با راحیل ازدواج کرد و او را بیشتر از لیه دوست می داشت. یعقوب به خاطر راحیل هفت سال دیگر برای لابان کار کرد.

فرزندان یعقوب

۳۱ چون خداوند دید که یعقوب لیه را دوست ندارد، رحم او را گشود تا بچه دار شود، ولی راحیل نازا ماند. ۳۲ لیه آبستن شد و پسری به دنیا آورد. او گفت: «خداوند ناراحتی مرا دیده است. حالا شوهرم مرا دوست

خواهد داشت.» بنابراین نام بچه را رثوین گذاشت. ۳۳ لیه باز هم آبستن شد و پسری زاید و گفت: «خداوند این پسر را هم به من داده است چونکه می داند من محبوب شوهرم نیستم.» پس اسم این پسر را شمعون گذاشت. ۳۴ بار دیگر او آبستن شد و پسر دیگری زاید. او گفت: «حالا شوهرم به من دلبستگی بیشتری خواهد داشت چون سه پسر برای او زاییده‌ام.» پس اسم این پسر را لاوی گذاشت. ۳۵ او باز هم آبستن شد و پسر دیگری زاید و گفت: «این بار خداوند را ستایش خواهم کرد.» نام این پسر را یهودا گذاشت. لیه بعد از این دیگر آبستن نشد.

راحیل برای یعقوب فرزندی به دنیا نیاورد و به خاطر همین به خواهرش حسادت می کرد. او به یعقوب گفت: «به

۳۰

من فرزند بده، وگرنه می میرم.»

۲ یعقوب از دست راحیل خشمگین شد و گفت: «مگر من می توانم جای خدا را بگیرم؟ او است که تو را از بچه دار شدن باز داشته است.» ۳ راحیل گفت: «بیا و با کنیز من بلهه هم بستر شو تا او به جای من بچه ای بزاید و به این وسیله من صاحب فرزند بشوم.» ۴ پس او کنیز خود بلهه را به شوهرش به همسری داد و یعقوب با او هم بستر شد. ۵ بلهه آبستن شد و برای یعقوب پسری زاید. ۶ راحیل گفت: «خدا به داد من رسیده و تقاضای مرا شنیده است. او به من پسری داده است.» پس اسم این پسر را دان گذاشت. ۷ بلهه بار دیگر آبستن شد و پسر دیگری برای یعقوب زاید. ۸ راحیل گفت: «من با خواهر خود مبارزه سختی کرده‌ام و پیروز شده‌ام.» بنابراین اسم آن پسر را نفتالی گذاشت.

۹ اما لیه وقتی دید دیگر نمی تواند آبستن شود، کنیز خود زلفه را به یعقوب به همسری داد. ۱۰ زلفه نیز پسری برای یعقوب زاید. ۱۱ لیه گفت: «من سعادت مند شده‌ام.» پس اسم او را جاد گذاشت. ۱۲ زلفه برای یعقوب پسر دیگری زاید. ۱۳ لیه گفت: «من چقدر خوشحال هستم؛ اکنون همه زنان مرا خوشحال خواهند خواند.» پس اسم او را آشیر گذاشت. ۱۴ موقع درو گندم، رثوین به مزرعه رفت. او *مهرگیاہ پیدا کرد و آن را برای مادرش لیه آورد. راحیل به لیه گفت: «خواهش می کنم مقداری از مهرگیاہ پسرت را به من بده.»

۱۵ لیه جواب داد: «آیا این کافی نیست که تو شوهر مرا تصاحب کرده‌ای؟ حالا می خواهی که مهرگیاہ پسر مرا هم از من بگیری؟» راحیل گفت: «اگر مهرگیاہ پسرت را به من بدهی، می توانی امشب با یعقوب بخوابی.»

۱۶ وقتی هنگام غروب یعقوب از مزرعه برمی گشت، لیه به استقبال او رفته گفت: «تو امشب باید با من بخوابی، زیرا من مهرگیاہ پسر را برای این کار داده‌ام.» پس آن شب یعقوب با او هم‌بستر شد.

۱۷ خدا دعای لیه را مستجاب کرد و او آبستن شد و پنجمین پسرش را برای یعقوب زایید. ۱۸ سپس لیه گفت: «خدا به من پاداش داده است. زیرا من کنیز خود را به شوهرم داده‌ام.» پس او نام آن پسر را یساکار گذاشت. ۱۹ لیه بار دیگر آبستن شد و پسر ششم را برای یعقوب زایید. ۲۰ لیه گفت: «خدا هدیه‌ای نیکو به من داده است. حالا دیگر مورد احترام شوهرم قرار می‌گیرم، چون شش پسر برای او زاییده‌ام.» پس اسم این پسر را زبولون گذاشت. ۲۱ بعد از آن دختری زایید و اسمش را دینه گذاشت.

۲۲ خدا راحیل را به‌یاد آورده دعای او را مستجاب کرد و رحم او را گشود تا بچه‌دار شود. ۲۳ او آبستن شد و پسری زایید. راحیل گفت: «خدا پسری به من داده و به این وسیله ننگ مرا برطرف ساخته است.» ۲۴ بنابراین اسم او را یوسف گذاشت و گفت: «باشد که خداوند پسر دیگری به من بدهد.»

قرارداد یعقوب با لابان

۲۵ بعد از تولد یوسف، یعقوب به لابان گفت: «اجازه بده به سرزمین و خانهٔ خودم بازگردم. ۲۶ زنان و بچه‌های مرا که به‌خاطر آن‌ها برای تو کار کرده‌ام، به من بده تا از اینجا بروم. البته تو خوب می‌دانی که چطور به تو خدمت کرده‌ام.»

۲۷ لابان به او گفت: «خواهش می‌کنم به حرف‌های من گوش کن. من فال گرفته‌ام و دریافته‌ام که خداوند به‌خاطر تو مرا برکت داده است. ۲۸ پس مزدت را خودت تعیین کن و من آن را به تو خواهم داد.»

۲۹ یعقوب جواب داد: «تو می‌دانی که چطور گله‌های تو تحت مراقبت من زیاد شده‌اند. ۳۰ وقتی من نزد تو آمدم، اموال تو کم بود، ولی حالا زیاد شده است. خداوند به‌خاطر من تو را برکت داده است. حالا دیگر وقت آن است که برای خانوادهٔ خودم تدارک ببینم.»

۳۱ لابان پرسید: «چه مقدار باید به تو بدهم؟» یعقوب جواب داد: «من هیچ مزدی از تو نمی‌خواهم؛ اما اگر با پیشنهاد من موافق باشی، بازهم از گله‌های تو مراقبت خواهم کرد. ۳۲ امروز به میان گله‌های تو می‌روم و تمام گوسفندهای ابلق و خالدار و هر برهٔ سیاه و هر بز ابلق و خالدار را به جای مزد خودم جدا می‌کنم. ۳۳ در آینده وقتی بیایی و مزد مرا

ببینی، درستکاری من ثابت خواهد شد. اگر برّهای که سیاه نباشد و یا بُزی که اَبَلق و خالدار نباشد پیش من دیدی، بدان که آن را دزدیده‌ام.»^{۳۴} لابان گفت: «بسیار خوب. با پیشنهاد تو موافقم.»^{۳۵} اما آن روز لابان تمام بُزهای نری را که اَبَلق یا خالدار بودند و همچنین تمام بُزهای مادّه‌ای را که اَبَلق یا خالدار بودند و یا لکّه سفیدی داشتند و همه برّهای سیاه را جدا کرد و به پسران خود داد تا آن‌ها را ببرند و از آن‌ها مواظبت کنند.^{۳۶} او با این گله سه روز سفر کرد و تا آن جایی که می‌توانست از یعقوب دور شد. یعقوب از باقی‌مانده گله مواظبت می‌کرد.

^{۳۷} یعقوب شاخه‌های سبز درخت سپیدار و بادام و چنار را برداشت و بخش‌هایی از پوست آن‌ها را طوری تراشید تا سفیدی آن‌ها نمایان شود.^{۳۸} بعد وقتی گله برای نوشیدن آب می‌آمد، او این شاخه‌های تراشیده را در آبشخور آن‌ها می‌انداخت، زیرا حیوانات هنگامی که برای نوشیدن آب می‌آمدند، جفت‌گیری می‌کردند.^{۳۹} وقتی بُزها در مقابل این شاخه‌ها آبستن می‌شدند، بُزغال‌های آن‌ها اَبَلق و خالدار به دنیا می‌آمدند.

^{۴۰} یعقوب گوسفندها را از بُزها جدا می‌کرد و آن‌ها را در طرف دیگر مقابل حیوانات اَبَلق و خالدار گله لابان نگهداری می‌کرد. به این ترتیب، او گله خود را پیوسته زیاد می‌کرد و آن‌ها را جدا از گله لابان نگهداری می‌کرد.

^{۴۱} علاوه بر این، هنگامی که حیوانات قوی و سالم جفت‌گیری می‌کردند، یعقوب شاخه‌ها را در آبشخور آن‌ها می‌گذاشت و آن‌ها در کنار آن شاخه‌ها آبستن می‌شدند.^{۴۲} اما وقتی حیوانات ضعیف جفت‌گیری می‌کردند، یعقوب شاخه‌ها را در آبشخور آن‌ها نمی‌گذاشت. در نتیجه حیوانات ضعیف به لابان می‌رسید و حیوانات قوی و سالم از آن یعقوب می‌شد.^{۴۳} به این ترتیب، یعقوب بسیار ثروتمند شد. او صاحب گله‌های بسیار شد و کنیزان و غلامان و شتران و الاغ‌های بسیار داشت.

فرار یعقوب از پیش لابان

۳۱ یعقوب شنید که پسران لابان می‌گویند: «یعقوب تمام ثروت پدر ما را تصاحب کرده است. او تمام دارایی‌اش را از اموال پدر ما به دست آورده است.»^۲ همچنین یعقوب دید که لابان دیگر مانند سابق با او دوستانه رفتار نمی‌کند.^۳ سپس خداوند به او گفت: «به سرزمین اجدادت و نزد فامیل خود برگرد و من با تو خواهم بود.»

^۴ پس یعقوب برای راحیل و لیه پیغام فرستاد تا به مزرعه، جایی که گله‌ها بودند، نزد او بیایند. به آن‌ها گفت: «من متوجّه شده‌ام که پدر شما دیگر مثل سابق با من دوستانه رفتار نمی‌کند، ولی خدای پدرم با

من بوده است. ۶ هردوی شما می دانید که من با تمام وجودم برای پدر شما کار کرده‌ام. ۷ ولی پدر شما مرا فریب داده و تا به حال ده بار مُرد مرا عوض کرده است. ولی خدا نگذاشت که او به من صدمه‌ای بزند. ۸ هر وقت لابان می گفت، 'بُزهای اَبَلق اجرت تو باشد'، تمام گله، بُزگاله‌های اَبَلق زاییدند. وقتی می گفت، 'بُزگاله‌های خط‌خطی اجرت تو باشد'، تمام گله، بُزگاله‌های خط‌خطی زاییدند. ۹ به این ترتیب، خدا گله‌های پدر شما را از او گرفته و به من داده است.

۱۰ «موقع جفت‌گیری گله‌ها در خواب دیدم که بُزهای نری که جفت‌گیری می کنند، اَبَلق، خالدار و خط‌خطی هستند. ۱۱ فرشته خدا در خواب به من گفت، 'یعقوب!' گفتم، 'بلی.' ۱۲ او ادامه داد، 'نگاه کن، تمام بُزهای نر که جفت‌گیری می کنند، اَبَلق، خالدار و خط‌خطی هستند. من این کار را کرده‌ام. زیرا تمام کارهایی را که لابان با تو کرده است، دیده‌ام. ۱۳ من خدایی هستم که در بیت‌ئیل بر تو ظاهر شدم، همان جایی که با ریختن روغن بر یک ستون سنگی آن را به من وقف کردی و برای من نذر نمودی. حالا حاضر شو و به سرزمینی که در آن به دنیا آمدی بازگرد.'»

۱۴ راحیل و لیه در جواب یعقوب گفتند: «از پدر ما چه ارثی برای ما باقی خواهد ماند؟! ۱۵ او با ما مانند بیگانه‌ها رفتار نموده است. ما را فروخته و قیمت ما را خرج کرده است. ۱۶ تمام این ثروتی که خدا از پدر ما گرفته است، مال ما و بچه‌های ما است. هرچه خدا به تو گفته است، انجام بده.»

۱۷-۱۸ پس یعقوب تمام گله‌ها و هرآنچه که در بین النهرین به دست آورده بود، جمع کرد و زن‌ها و بچه‌های خود را سوار شتر کرده آماده شد تا به سرزمین کنعان نزد پدرش اسحاق برگردد. ۱۹ در این هنگام لابان برای پشم‌چینی گوسفندانش رفته بود، و راحیل بُت‌های خانگی پدرش را دزدید. ۲۰ یعقوب به لابان آرامی خبر نداد که قصد رفتن دارد، و به این ترتیب، او را فریب داد. ۲۱ او هرچه داشت جمع کرد و با عجله از رودخانه فرات گذشت و به سمت تپه‌های جلعاد رفت.

لابان یعقوب را تعقیب می کند

۲۲ بعد از سه روز به لابان خبر دادند که یعقوب فرار کرده است. ۲۳ او مردان خود را جمع کرد و به تعقیب یعقوب پرداخت تا بالاخره بعد از هفت روز در تپه‌های جلعاد به او رسید. ۲۴ آن شب خدا در خواب به لابان آرامی ظاهر شد و به او گفت: «با حذر باش که به یعقوب حرفی

زننی؛ چه خوب، چه بد.»^{۲۵} یعقوب در کوهستان جلعاد اردو زده بود که لابان با افرادش به او رسید. او نیز در آنجا خیمه خود را برپا کرد.

^{۲۶} لابان به یعقوب گفت: «چرا مرا فریب دادی و دختران مرا مانند اسیر جنگی با خود بردی؟^{۲۷} چرا مرا فریب دادی و بدون خبر فرار کردی؟ چرا به من خبر ندادی تا با شادی و آواز و نوای دف و بربط شما را بدرقه کنم؟^{۲۸} تو حتی نگذاشتی که من نوادگان و دخترهایم را برای خداحافظی ببوسم. واقعاً که این کار تو احمقانه بود.^{۲۹} من قدرت آن را دارم که به تو آسیب برسانم، اما دیشب خدای پدرت به من گفت که مبادا تو را تهدید کنم.^{۳۰} من می دانم که تو علاقه زیادی داشتی به خانه پدری ات برگردی، اما چرا بُت های خانگی مرا دزدیدی؟»

^{۳۱} یعقوب جواب داد: «من می ترسیدم که مبادا دخترهایم را با زور از من بگیری.^{۳۲} اما هر کسی که بُت هایم را نزد او پیدا کنی، باید کشته شود. اینجا در حضور همه جستجو کن و هرچه از اموال خودت دیدی بردار.» یعقوب نمی دانست که راحیل بُت های خانگی را دزدیده است.^{۳۳} لابان چادرهای یعقوب، لیه و کنیزهای آن ها را جستجو کرد و چیزی پیدا نکرد. سپس به چادر راحیل رفت.^{۳۴} راحیل بُت های خانگی را زیر زین شتر پنهان کرده بود و خودش هم روی آن نشسته بود. لابان تمام چادر او را جستجو کرد ولی آن ها را پیدا نکرد.^{۳۵} راحیل به پدرش گفت: «از من دلگیر نشو، چون عادت ماهانه زنانگی دارم و نمی توانم در حضور تو بایستم.» لابان با وجود جستجوی زیاد نتوانست بُت های خانگی خود را پیدا کند.

^{۳۶} آنگاه یعقوب خشمگین شد و به لابان پرخاش کرده گفت: «چه خطایی از من سر زده که تو این طور مرا تعقیب می کنی؟^{۳۷} حالا که تو تمام اموال مرا جستجو کرده ای، چه چیزی از اسباب خانه ات را پیدا کرده ای؟ هرچه پیدا نموده ای اینجا میان یاران خودت و افراد من بگذار تا آن ها ببینند و بین ما داوری نمایند.^{۳۸} من مدت بیست سال با تو بودم. در این مدت یکی از گوسفندان و یا بُرهای تو بچه سقط نکرده است و من حتی یک میش از گله تو نخورده ام.^{۳۹} هرگز گوسفندی را که حیوان وحشی آن را کشته بود، نزد تو نیاوردم، بلکه خودم عوض آن را می دادم. در هر صورت، تو آن هایی را که در شب و یا روز دزدیده می شدند، از من مطالبه می کردی.^{۴۰} بارها از گرمای روز و سرمای شب نزدیک بود از بین بروم و نمی توانستم بخوابم.^{۴۱} من این طور بیست سال تو را خدمت کردم: چهارده سال برای دو دخترت و شش سال برای گله ات. با وجود این، تو ده مرتبه اجرت مرا تغییر دادی.^{۴۲} اگر خدای پدرانم، خدای ابراهیم و اسحاق، با من نبود، تو مرا دست خالی روانه

می کردی. ولی خدا زحمات و سختی های مرا دیده است که چطور کار می کردم و دیشب تو را تویخ کرد.»

توافق یعقوب و لابان

۴۳ لابان در جواب یعقوب گفت: «این دختران، دختران من هستند و بچه های آنها بچه های من و این گله هم گله من است. درحقیقت هرچه که اینجا می بینی مال من است. ولی امروز دیگر نمی توانم دخترهایم و بچه های آنها را از تو بگیرم، ۴۴ پس بیا با هم پیمانی ببندیم تا بین من و تو شاهی باشد.»

۴۵ پس یعقوب یک سنگ برداشت و آن را به عنوان ستون یادبود در آنجا برپا کرد. ۴۶ او به یاران خود دستور داد تا چند تخته سنگ بیاورند و روی هم بگذارند. سپس، آنها در کنار آن پشته سنگ ها با هم غذا خوردند. ۴۷ لابان اسم آنجا را «یَجْرَسَهُدوتا» گذاشت. ولی یعقوب آنجا را «جَلْعید» نامید. ۴۸ لابان به یعقوب گفت: «این توده سنگ از امروز بین من و تو برای شهادت است.» به این سبب است که اسم آنجا را جلعید گذاشتند. ۴۹ لابان همچنین گفت: «باشد که وقتی ما از یکدیگر جدا می شویم، خدا بین ما نظارت کند.» پس آنجا را مصفه هم نامیدند. ۵۰ لابان به سخنان خود ادامه داده گفت: «اگر با دخترهای من بد رفتاری کنی و یا به غیر از آنها زن دیگری بگیری، هرچند که ما با هم نیستیم، ولی بدان که خدا بین من و تو شاهد است. ۵۱ این ستونی که بین خودم و تو درست کردم و این توده سنگ که به عنوان شاهد درست کردیم، ۵۲ هر دوی آنها شهادت خواهند داد. من هرگز از این ستون به قصد صدمه زدن به تو رد نخواهم شد تا به تو حمله کنم و تو هم هرگز از این ستون و یا توده سنگ به قصد صدمه زدن به من عبور نخواهی کرد. ۵۳ خدای ابراهیم و خدای ناحور بین ما داوری خواهد کرد.» سپس یعقوب به نام خدای پدرش اسحاق قسم خورد. ۵۴ آنگاه یعقوب بر روی آن کوه قربانی گزراند و افراد خود را برای غذا خوردن دعوت کرد. بعد از خوردن غذا، آنها شب را در کوه به سر بردند. ۵۵ صبح زود روز بعد، لابان نوادگان و دخترهای خود را بوسید و آنها را برکت داد و به سرزمین خود بازگشت.

آمادگی یعقوب برای ملاقات با عیسو

وقتی یعقوب در راه بود، چند فرشته با او روبه رو شدند.

۲ یعقوب آنها را دید و گفت: «اینجا اردوی خدا است.»

پس اسم آنجا را «مَحْنایم» گذاشت.

۳ یعقوب چند نفر قاصد به منطقه سِعیِر در سرزمین آدوم فرستاد تا نزد برادرش عیسو بروند، ۴ و به آنها گفت: «به سرورم عیسو بگوئید،

'من یعقوب بنده تو هستم و تا به حال نزد لابان زندگی می کردم. من در آنجا صاحب گاوها، الاغها، گوسفندان، بزها و غلامان و کنیزان بسیاری شدم. حالا برای تو پیغام فرستاده‌ام به این امید که مورد لطف تو قرار بگیرم.'»

۶ وقتی قاصدان پیش یعقوب برگشتند، گفتند: «ما نزد برادرت عیسو رفتیم. او الآن با چهارصد نفر به استقبال تو می‌آید.» ۷ یعقوب ترسان و نگران شد، پس همراهان خود و گله‌ها و رમે‌ها و شتران را به دو دسته تقسیم کرد. ۸ او با خود گفت: «اگر عیسو بیاید و به دسته اول حمله کند، دسته دوم می‌تواند فرار کنند.»

۹ آنگاه یعقوب دعا کرد و گفت: «ای خدای پدرم ابراهیم و خدای پدرم اسحاق، دعای مرا بشنو! ای خداوند، تو به من فرمودی به سرزمین خود و به نزد فامیل خود بازگردم و توبه به من احسان خواهی نمود. ۱۰ من بنده تو هستم و ارزش این همه مهربانی و وفاداری را که به من کرده‌ای ندارم. من فقط با یک عصا از این اردن عبور کردم، ولی حالا که برگشته‌ام مالک دو گروه هستم. ۱۱ حالا دعا می‌کنم که مرا از دست برادرم عیسو نجات بدهی. من می‌ترسم که مبادا او به همه ما، حتی مادران و بچه‌ها، حمله کند. ۱۲ تو قول دادی به من نظر لطف داشته باشی و نسل مرا مانند ریگ‌های کنار دریا آن قدر زیاد کنی که کسی نتواند آن‌ها را بشمارد.»

۱۳ او شب را در آنجا بسر بُرد و سپس از آنچه داشت، هدایایی برای برادرش عیسو تهیه کرد: ۱۴ دویست بز ماده و بیست بز نر؛ دویست میش و بیست قوچ؛ ۱۵ سی شتر شیرده با بچه‌های آن‌ها؛ چهل گاو ماده و ده گاو نر؛ بیست الاغ ماده و ده الاغ نر. ۱۶ او آن‌ها را به چند گله تقسیم کرد و هر گله را به یکی از غلامانش سپرد و به آن‌ها گفت: «شما جلوتر از من به دنبال هم بروید و بین هر گله فاصله بگذارید.» ۱۷ به غلام اول دستور داد: «وقتی برادرم عیسو تو را دید و پرسید، 'اربابت کیست و کجا می‌روی و این حیوانات مال کیست؟' ۱۸ تو باید بگویی، 'این‌ها مال بنده تو یعقوب است. او این‌ها را به عنوان هدیه برای سرورش عیسو فرستاده است. خود او نیز پشت سر ما می‌آید.'» ۱۹ همین‌طور به دومین و سومین و به همه کسانی که مسئول این گله‌ها بودند، گفت: «شما هم وقتی عیسو را دیدید، باید همین را به او بگویید. ۲۰ باید بگویید، 'بنده تو یعقوب پشت سر ما است.'» یعقوب پیش خود فکر می‌کرد که با این هدایایی که قبل از خودش می‌فرستد، ممکن است عیسو را نرم گرداند تا وقتی او را ببیند مورد پذیرش او واقع شود. ۲۱ پس هدایا را جلوتر فرستاد و خودش شب را در اردوگاه به سر برد.

کشتی گرفتن یعقوب در فِنیئیل

همان شب یعقوب برخاست و دو همسر و دو کنیز و یازده فرزند خود را از رود یَبّوق گذرانید. ^{۲۳} سپس تمام دارایی خود را هم از وادی گذرانید. ^{۲۴} اما خودش به تنهایی در آنجا ماند.

آنگاه مردی تا طلوع صبح با یعقوب کشتی گرفت. ^{۲۵} وقتی آن مرد دید که نمی‌تواند یعقوب را مغلوب کند، ضربه‌ای به کاسهٔ ران یعقوب زد و ران او از جا در رفت. ^{۲۶} پس آن مرد گفت: «بگذار بروم، چون سپیده صبح می‌دمد.»

یعقوب گفت: «تا مرا برکت ندهی، نمی‌گذارم بروی.»
^{۲۷} آن مرد پرسید: «اسم تو چیست؟» یعقوب گفت: «اسم من یعقوب است.»

^{۲۸} آن مرد گفت: «بعد از این اسم تو یعقوب نخواهد بود. تو با خدا و انسان مبارزه کردی و پیروز شدی. پس بعد از این اسم تو اسرائیل خواهد بود.»

^{۲۹} یعقوب گفت: «حالا اسم خودت را به من بگو.»
اما او گفت: «چرا اسم مرا می‌پرسی؟» و پس از آن یعقوب را برکت داد.
^{۳۰} یعقوب گفت: «من خدا را روبه‌رو دیده‌ام و هنوز زنده‌ام.» پس نام آن محل را فِنیئیل گذاشت. ^{۳۱} وقتی یعقوب فِنیئیل را ترک می‌کرد، خورشید طلوع کرد. یعقوب به‌خاطر ضربه‌ای که به رانش خورده بود، می‌لنگید.
^{۳۲} از آن روز، حتی امروز هم بنی اسرائیل ماهیچهٔ کاسهٔ ران را نمی‌خورند، زیرا همین قسمت از ران یعقوب ضربه خورده بود.

ملاقات یعقوب و عیسو

یعقوب نگاه کرد و دید که عیسو با چهارصد نفر مرد می‌آید. پس بچه‌هایش را بین راحیل و لیه و دو کنیز تقسیم کرد. ^۲ کنیزان و بچه‌های آن‌ها را اوّل و پشت سر آن‌ها لیه و بچه‌های او را گذاشت و راحیل و یوسف را هم در آخر. ^۳ یعقوب خودش جلوتر از آن‌ها رفت و هفت مرتبه رو به خاک خم شده تعظیم نمود تا به برادرش رسید. ^۴ ولی عیسو دوان‌دوان به استقبال یعقوب رفت. دستش را به گردن او انداخته او را در آغوش گرفت. آن‌ها هر دو گریه می‌کردند. ^۵ آنگاه عیسو به اطراف نگاه کرد و زن‌ها و بچه‌ها را دید و پرسید: «این همراهان تو کیستند؟»

یعقوب گفت: «این‌ها زن‌ها و فرزندان من هستند که خدا از روی لطف به بنده‌ات بخشیده است.» ^۶ آنگاه کنیزان و بچه‌های آن‌ها جلو

آمده تعظیم کردند. ^۷ سپس لیه و فرزندان او و آخر از همه یوسف و راحیل جلو آمده تعظیم کردند.

^۸ عیسو پرسید: «مقصودت از آن دسته‌های دیگری که دیدم، چیست؟» یعقوب گفت: «برای این که مورد لطف سرورم قرار بگیرم.»

^۹ اما عیسو گفت: «برادر، من دارایی بسیار دارم. این‌ها را برای خودت نگه دار.»

^{۱۰} یعقوب گفت: «نه، خواهش می‌کنم اگر به من نظر لطف داری، هدایای مرا قبول کن. دیدن روی تو برای من مثل دیدن روی خدا بود، چون تو مرا خیلی دوستانه پذیرفتی. ^{۱۱} لطفاً این هدایا را که برای تو آورده‌ام، قبول کن. خدا به من لطف کرده و تمام احتیاجات مرا برآورده است.» یعقوب آن قدر به عیسو اصرار کرد تا عیسو آن‌ها را قبول کرد.

^{۱۲} عیسو گفت: «پس حاضر شو تا برویم. من هم با شما می‌آیم.» ^{۱۳} یعقوب گفت: «ای سرور من، تو می‌دانی که بچه‌ها ضعیف هستند و من هم باید از گوسفندان و گاوها و بچه‌های آن‌ها مواظبت کنم. اگر آن‌ها را حتی یک روز سخت بدوانم، همه آن‌ها تلف می‌شوند. ^{۱۴} پس سرورم لطف کن و پیشاپیش برو؛ من هم آهسته‌طوری که گله‌ها و بچه‌ها بتوانند ببینند، به دنبال تو خواهم آمد تا در آدوم به تو برسم.»

^{۱۵} عیسو گفت: «پس بگذار چند نفر از این مردانی را که با من هستند نزد تو بگذارم.» اما یعقوب گفت: «ای سرورم، احتیاجی به آن‌ها نیست. همین لطف تو برای من کافی است.» ^{۱۶} پس عیسو همان روز برگشت و به طرف آدوم رفت. ^{۱۷} اما یعقوب به سُکوت رفت، و در آنجا خانه‌ای برای خودش ساخت و سایه‌بان‌هایی نیز برای گله‌های خود درست کرد. به این سبب اسم آن محل را سُکوت گذاشتند.

^{۱۸} پس یعقوب از بین‌النهرین به سلامتی به شهر شکیم در سرزمین کنعان رسید و در مقابل شهر، اردو زد. ^{۱۹} او آن قطعه زمینی را که در آن اردو زده بود، از پسران حَمور، پدر شکیم، به صد *سکه نقره خرید. ^{۲۰} در آنجا قربانگاهی درست کرد و آن را قربانگاه «إِل‌الوهی اسرائیل» نامید.

تجاوز به دینه

روزی دینه دختر یعقوب و لیه به دیدار چند نفر از دختران کنعانی رفت. ^۲ شکیم پسر حَمور حوئی که حاکم آن سرزمین بود، او را دید و او را به‌زور گرفته به او تجاوز کرد. ^۳ اما او سخت مجذوب و عاشق دینه شد و کوشش می‌کرد که هرطور شده دل او را بدست آورد. ^۴ پس شکیم به پدرش گفت: «از تو می‌خواهم که این دختر را برای من بگیری.»

۵ یعقوب فهمید که دخترش دینه بی عصمت شده است. اما چون پسران او با گله به صحرا رفته بودند، چیزی نگفت تا آن‌ها بازگردند. ۶ حمور پدر شکیم نزد یعقوب رفت تا با او گفت‌وگو کند. ۷ در همین موقع پسران یعقوب نیز از صحرا بازگشتند و وقتی از ماجرا باخبر شدند، به شدت ناراحت و خشمگین شدند، زیرا که شکیم با تجاوز به دختر یعقوب، مرتکب عمل ننگینی در بین بنی اسرائیل شده بود، عملی که نمی‌بایست انجام می‌شد. ۸ حمور به ایشان گفت: «پسر من شکیم عاشق دختر شما شده است. خواهش می‌کنم اجازه بدهید تا با او ازدواج کند. ۹ بیایید با هم فامیل شویم؛ دختران خود را به ما بدهید و دختران ما را به همسری بگیرید. ۱۰ به این ترتیب، شما می‌توانید در سرزمین ما بمانید و در هر جایی که می‌خواهید، زندگی کنید، آزادانه به کسب و کار مشغول شوید و برای خود املاک به دست آورید.»

۱۱ سپس شکیم به پدر و برادران دینه گفت: «شما این لطف را در حق من بکنید؛ در عوض هرچه بخواهید به شما خواهم داد. ۱۲ هرچه پیشکش و هرچقدر مهریه می‌خواهید حاضر می‌پردازم. فقط اجازه بدهید که من با دینه ازدواج کنم.»

۱۳ پسران یعقوب به شکیم و پدرش حمور با حيله جواب دادند، چون شکیم خواهرشان دینه را لکه‌دار کرده بود. ۱۴ و گفتند: «ما نمی‌توانیم بگذاریم خواهرمان با مردی که ختنه نشده است، ازدواج کند، چون این کار برای ما ننگ است. ۱۵ ما فقط با این شرط می‌توانیم با شما موافقت کنیم که شما هم مثل ما *ختنه بشوید و تمام مردان و پسران شما ختنه شوند. ۱۶ آن وقت ما میان شما ساکن می‌شویم و دختران و پسران ما می‌توانند با هم ازدواج کنند و با شما یک قوم می‌شویم؛ ۱۷ اما اگر شرط ما را قبول نکنید و ختنه نشوید، ما دخترمان را برمی‌داریم اینجا را ترک می‌کنیم.»

۱۸ این شرط به نظر حمور و پسرش شکیم، پسندیده آمد. ۱۹ آن مرد جوان به خاطر عشقی که به دختر یعقوب داشت، برای انجام این شرط هیچ تأخیر نکرد. شکیم در بین فامیل خود از همه عزیزتر بود.

۲۰ حمور و پسرش شکیم به دروازه شهر رفته به مردان شهر گفتند: ۲۱ «این مردم با ما در صلح و صفا هستند. بگذارید اینجا در بین ما زندگی کنند و کسب و کار نمایند. در این سرزمین برای آن‌ها نیز جا هست. با دختران آن‌ها ازدواج کنیم و دختران خود را به آن‌ها بدهیم. ۲۲ اما این مردم فقط به این شرط حاضرند در بین ما زندگی کنند و با ما یکی شوند که تمام مردان و پسران ما مثل آن‌ها ختنه شوند. ۲۳ در این صورت، آیا تمام دارایی آن‌ها و هرچه دارند، مال ما نمی‌شود؟ پس بیایید

موافقت کنیم که بین ما زندگی کنند.»^{۲۴} تمام مردم آن شهر با آنچه حَمور و شکیم گفتند موافقت کردند و تمام مردان و پسران ختنه شدند. ^{۲۵} روز سوّم، وقتی که مردان به خاطر ختنه شدن هنوز درد داشتند، دو پسر یعقوب، شمعون و لاوی، برادران دینه، شمشیرهای خود را برداشته بدون خبر به شهر حمله کردند و تمام مردان را کشتند. ^{۲۶} آن‌ها حَمور و پسرش شکیم را هم کشتند و دینه را از خانه شکیم بیرون آوردند و رفتند. ^{۲۷} بعد از این کشتار، پسران دیگر یعقوب شهر را غارت کردند زیرا خواهرشان را بی عصمت نموده بودند. ^{۲۸} آن‌ها گله‌های گوسفند و گاو و الاغ و هرچه که در شهر و مزرعه‌ها بود، برداشتند. ^{۲۹} آن‌ها تمام چیزهای قیمتی را برداشتند و زنان و بچه‌ها را اسیر کردند و هرچه در خانه‌ها بود، بردند.

^{۳۰} یعقوب به شمعون و لاوی گفت: «شما مرا به درِ سر انداختید. حالا کنعانیان و فرزندان و تمام کسانی که در این سرزمین هستند از من متنفر خواهند شد. من یاران زیادی ندارم. اگر همه آن‌ها با هم متحد شوند و به من حمله کنند، تمام ما هلاک خواهیم شد.» ^{۳۱} اما آن‌ها جواب دادند: «هیچ کس نباید با خواهر ما مثل یک فاحشه رفتار کند.»

برکت خدا به یعقوب در بیت‌ئیل

خدا به یعقوب فرمود: «برخیز و به بیت‌ئیل برو و در آنجا ساکن شو. در آنجا قربانگاهی برای من بساز، برای خدایی که وقتی از دست برادرت عیسو فرار می‌کردی، بر تو ظاهر شد.» ^۲ پس یعقوب به خانواده و تمام کسانی که با او بودند، گفت: «تمام بُت‌هایی را که در میان شما هست دور بریزید. خود را پاک کنید و لباس نو بپوشید ^۳ از اینجا به بیت‌ئیل کوچ کنیم. من در آنجا برای خدایی که هر جا رفتم با من بود و در روز تنگی مرا کمک فرمود، قربانگاهی بنا خواهم کرد.» ^۴ پس آن‌ها تمام بُت‌هایی را که داشتند، همچنین تمام گوشواره‌هایی را که در گوششان بود، به یعقوب دادند. یعقوب آن‌ها را در زیر درخت بلوطی در شکیم در خاک کرد.

^۵ وقتی یعقوب و پسرانش حرکت کردند، ترس خدا مردم شهرهای اطراف را فراگرفت. به این جهت، آن‌ها پسران یعقوب را تعقیب نکردند. ^۶ یعقوب با تمام همراهانش به لوز در سرزمین کنعان که امروز بیت‌ئیل نامیده می‌شود، آمدند. ^۷ او در آنجا قربانگاهی بنا کرد و اسم آنجا را قربانگاه خدای بیت‌ئیل گذاشت، زیرا هنگامی که او از دست برادرش فرار می‌کرد، خدا خودش را در آنجا بر او ظاهر کرده بود. ^۸ دُبوره، دایه

ربکا، مُرد. او را در زیر درخت بلوطی در جنوب بیت‌ئیل دفن کردند. به همین جهت اسم آن را «بلوطِ گریان» گذاشتند.

^۹وقتی یعقوب از بین‌النهرین برگشت، خدا دوباره بر او ظاهر شد و او را برکت داد. ^{۱۰}خدا به او گفت: «نام تو یعقوب است، اما بعد از این دیگر یعقوب خوانده نخواهی شد، بلکه نام تو اسرائیل خواهد بود.» ^{۱۱}خدا به او گفت: «من خدای قادر مطلق هستم. بارور و کثیر شو. قوم‌ها و ملل از نسل تو به وجود آیند و از صُلب تو پادشاهان پدید خواهند آمد. ^{۱۲}من سرزمینی را که به ابراهیم و اسحاق دادم، به تو و بعد از تو به فرزندان تو خواهم داد.» ^{۱۳}آنگاه خدا از نزد او بالا رفت. ^{۱۴}یعقوب در همان جایی که خدا با او گفت‌وگو کرد، یک ستون سنگی برپا کرد و هدیه نوشیدنی و روغن زیتون روی آن ریخت و آن را تقدیس نمود. ^{۱۵}او اسم آن محل را که خدا با او صحبت کرده بود، بیت‌ئیل گذاشت.

فوت راحیل

^{۱۶}یعقوب و خانواده‌اش بیت‌ئیل را ترک کردند. هنوز تا اِفْرَاته فاصله زیادی داشتند که موقع وضع حمل راحیل رسید. زایمان او بسیار سخت بود. ^{۱۷}هنگامی که درد زایمان او به اوج خود رسیده بود، قابله به او گفت: «نترس. این هم پسر است.» ^{۱۸}و راحیل که در حال مرگ بود و در حین جان دادن، اسم پسرش را بن‌اونی گذاشت ولی پدرش او را بنیامین نامید.

^{۱۹}راحیل مُرد و او را در کنار راه افراته که حالا بیت‌لِجَم نامیده می‌شود، دفن کردند. ^{۲۰}یعقوب بر سر قبر او یک ستون سنگی بنا کرد که تا به امروز بر روی قبر راحیل باقی است. ^{۲۱}یعقوب از آنجا کوچ کرد و در طرف دیگر بُرجِ عِدِر اردو زد.

پسران یعقوب

(اَوَّل تواریخ ۲: ۱-۲)

^{۲۲}وقتی یعقوب در آنجا سکونت داشت، رثوین با بلَهه کنیز راحیل که همسر پدرش بود، هم‌خواب شد و یعقوب از این موضوع آگاه گشت. یعقوب دوازده پسر داشت: ^{۲۳}پسران لیه عبارت بودند از: رثوین نخست‌زاده یعقوب، شمعون، لوی، یهودا، یساکار و زبولون. ^{۲۴}یوسف و بنیامین پسران راحیل بودند. ^{۲۵}دان و نفتالی پسران بلَهه کنیز راحیل بودند. ^{۲۶}جاد و آشیر پسران زلفه، کنیز لیه بودند. این پسران در بین‌النهرین برای یعقوب متولد شدند.

فوت اسحاق

^{۲۷} یعقوب به مَمَری نزدیک حبرون، جایی که ابراهیم و اسحاق زندگی کرده بودند، به دیدن پدرش اسحاق رفت. ^{۲۸} اسحاق صد و هشتاد سال داشت. ^{۲۹} او در حالی که کاملاً پیر شده بود، وفات یافت؛ و پسرانش عیسو و یعقوب او را دفن کردند.

نسل عیسو

(اول تواریخ ۱: ۳۴-۳۷)

۳۶

نسل عیسو که همان آدوم باشد، به شرح زیر است. ^۲ عیسو با این سه دختر کنعانی ازدواج کرد: عاده دختر ایلون حَتّی، اهلویامَه دختر عَنه دختر صِیعون حوی ^۳ و بَسِمَه دختر اسماعیل و خواهرش نپایوت. ^۴ عاده ایفاز را برای عیسو به دنیا آورد، بَسِمَه رَعوئیل را زایید، ^۵ و اهلویامَه یعوش، یَعلام و قورَح را زایید. این پسران در سرزمین کنعان برای عیسو متولد شدند.

^۶ عیسو زنان، پسران، دختران و تمام اهل خانه‌اش را با تمام گله‌ها و هرچه در کنعان به دست آورده بود، برداشت و از نزد برادرش یعقوب به جای دیگر رفت. ^۷ زیرا آن‌ها گله‌های زیاد داشتند و آن مکان برای هردوی آن‌ها کافی نبود. ^۸ عیسو، که همان آدوم است، در کوه‌های سِعیِر در آدوم ساکن شد.

^۹ این‌ها نسل عیسو، جدّ آدومیان در کوهستان سعیر هستند. ^{۱۰-۱۳} عاده زن عیسو پسری به نام ایفاز زایید. ایفاز پنج پسر داشت به نام‌های: تیمان، اومار، صفو، جَعتام و قِناز. او یک پسر هم به نام عمالیق از تِمْناع زنی که کنیزش بود، داشت.

بَسِمَه زن دیگر عیسو هم رَعوئیل را به دنیا آورد و رَعوئیل چهار پسر داشت به نام‌های نَخْت، زراح، شَمّه و مِزّه.

^{۱۴} اهلویامَه، زن عیسو که دختر عَنه نوّه صِیعون بود، سه پسر برای عیسو زایید: یعوش، یَعلام و قورَح.

^{۱۵} این قبایل از نسل عیسو هستند و ایفاز که پسر اول عیسو است جدّ این قبایل بود: تیمان، اومار، صفو، قِناز، ^{۱۶} قورَح، جَعتام و عمالیق. همه این‌ها از نسل عاده زن عیسو هستند.

^{۱۷} رَعوئیل پسر عیسو جدّ این قبایل بود: نَخْت، زراح، شَمّه، و مِزّه. این‌ها همه از نسل بَسِمَه زن عیسو بودند.

^{۱۸} این‌ها هم قبایلی بودند که از فرزندان اهلویامَه دختر عَنه، زن عیسو بودند: یعوش، یَعلام و قورَح. ^{۱۹} تمام این قبایل از نسل عیسو بودند.

نسل سِعیَر

(اوّل تواریخ ۱: ۳۸-۴۲)

۲۰-۲۱ سران قبایل سِعیَر از نسل حوری که در سرزمین آدوم ساکن بودند، به این قرار بود: لوطان، شوبال، صِیعون، عَنه، دیشون، ایصِر و دیشان. ۲۲ لوتان جدّ خاندان حوری و هیمام بود. لوطان خواهری به نام تِمناع داشت.

۲۳ شوبال جدّ خاندان‌های، عَلوان، مَنَحَت، عیبِال، شِفُو و اوناَم بود. ۲۴ صِیعون دو پسر داشت: آیَه و عَنه. این همان عَنه است که هنگامی که در بیابان الاغ‌های پدرش صِیعون را می‌چرانید، چشمه‌های آب گرم را پیدا کرد. ۲۵-۲۶ عَنه پدر دیشون که جدّ خاندان‌های حِمدان، ایشبان، یِتران، و کِیران است، بود. عَنه دختری به نام اُهوَلِیامَه داشت.

۲۷ ایصِر جدّ خاندان‌های بِلْهان، زَعَوان و عَقان بود. ۲۸ دیشان جدّ خاندان‌های عوص و اَران بود.

۲۹-۳۰ این‌ها قبایل حوری در سرزمین آدوم هستند: لوتان، شوبال، صِیعون، عَنه، دیشون، ایصِر و دیشان.

پادشاهان آدوم

(اوّل تواریخ ۱: ۴۳-۵۴)

۳۱-۳۹ قبل از این که در اسرائیل پادشاهی سلطنت کند، این پادشاهان به این ترتیب در سرزمین آدوم سلطنت کردند:

بِلا ع پسر بَعور از دینهابه.

یوباب پسر زراح از بُصره.

حوشام از منطقه تِیمان.

هَدَد پسر بداد از عویت، که مِدیانیان را در جنگی در سرزمین موآب شکست داد.

سَمَلَه از مسریقه.

شاول از رحوبوت که در کنار رودخانه واقع بود.

بَعْل حانان پسر عکبور.

هَدَد از فاعو. زن هداد، مِهیَطَبِئیل دختر مَطَرَد و نوّه مذهب بود.

۴۰-۴۳ عیسو جدّ این قبایل آدومی بود: تِمناع، عَلَوَه، یِتیت، اُهوَلِیامَه،

ایلاه، فینون، قِناز، تِیمان، مِیَبسار، مَجدِیئیل و عیرام. منطقه‌ای که هر یک از این قبایل در آن زندگی می‌کردند، به نام آن‌ها شناخته شد.

یوسف و برادرانش

۳۷

یعقوب به زندگی در کنعان که محل اقامت پدرش بود، ادامه داد.^۲ و این است شرح زندگی یعقوب و خانواده او: یوسف که جوان هفده ساله‌ای بود، به اتفاق برادرانش، پسران بلهه و زلفه زنان پدرش، از گله پدر خود مواظبت می‌کرد. او از کارهای بدی که برادرانش می‌کردند به پدرش خبر می‌داد.

^۳ یعقوب، یوسف را از تمام پسرانش بیشتر دوست داشت، زیرا یوسف در زمان پیری او به دنیا آمده بود. او برای یوسف ردایی بلند و رنگانگ دوخته بود.^۴ وقتی برادرانش دیدند که پدرشان یوسف را بیشتر از آن‌ها دوست دارد، از او متنفر شدند به طوری که نمی‌توانستند با او دوستانه صحبت کنند.

^۵ یک شب یوسف خوابی دید. وقتی خوابش را برای برادرانش تعریف کرد، آن‌ها از او بیشتر متنفر شدند.^۶ یوسف گفت: «گوش بدهید چه خوابی دیده‌ام.^۷ ما همه در یک مزرعه مشغول بستن دسته‌های گندم بودیم. دسته گندم من بلند شد و راست ایستاد. دسته‌های گندم شما دور دسته گندم من ایستادند و در مقابل آن تعظیم کردند.»
^۸ برادرانش گفتند: «آیا فکر می‌کنی تو بر ما فرمانروای خواهی کرد؟» پس به خاطر خوابی که یوسف دیده و برای آن‌ها تعریف کرده بود، نفرت آن‌ها از او بیشتر شد.

^۹ بعد از آن یوسف خواب دیگری دید و به برادرانش گفت: «من خواب دیگری دیدم. خواب دیدم که خورشید و ماه و یازده ستاره به من تعظیم می‌کردند.»

^{۱۰} او این خواب را برای پدرش هم تعریف کرد. پدرش او را سرزنش کرده گفت: «این چه خوابی است که دیده‌ای؟ آیا فکر می‌کنی که من و مادرت و برادرانت آمده در مقابل تو تعظیم خواهیم کرد؟»
^{۱۱} پس برادران یوسف به او حسادت می‌ورزیدند. اما پدرش این موضوع را به خاطر سپرد.

فروش یوسف و بردن او به مصر

^{۱۲} یک روز که برادران یوسف برای چرانیدن گله به شکیم رفته بودند،
^{۱۳} یعقوب به یوسف گفت: «برادرانت در شکیم مشغول چرانیدن گله هستند. بیا تا تو را نزد آن‌ها بفرستم.» یوسف گفت: «من حاضرم.»
^{۱۴} پدرش گفت: «برو و از سلامتی برادرانت و از وضع گله برای من خبر بیاور.» پس پدرش او را از دشت جبرون به شکیم فرستاد.

وقتی یوسف به شکیم رسید،^{۱۵} در آنجا شخصی متوجه شد که او در صحرا سرگردان است. پس از او پرسید: «دنبال چه می گردی؟»
^{۱۶}یوسف گفت: «دنبال برادرانم می گردم. آن‌ها مشغول چرانیدن گله هستند. آیا می دانی آن‌ها کجا هستند؟»

^{۱۷}آن مرد گفت: «از اینجا رفته اند. من از آن‌ها شنیدم که به دوتان می روند.» پس یوسف به دنبال برادران خود رفت و آن‌ها را در دوتان پیدا کرد.

^{۱۸}برادرانش او را از دور دیدند و قبل از این که به آن‌ها برسد، توطئه چیدند تا او را بکشند. ^{۱۹}آن‌ها به یکدیگر گفتند: «کسی که برای ما خواب دیده است، می آید. ^{۲۰}بیایید همین حالا او را بکشیم و در یکی از این چاه‌های خشک بیندازیم و بگوییم جانور درنده‌ای او را کشته است. آن وقت ببینیم تعبیر خواب‌هایش چه خواهد شد.»

^{۲۱}رئوین وقتی این را شنید، کوشش کرد تا یوسف را نجات بدهد. پس گفت: «او را نکشیم، ^{۲۲}و خونی نریزم. او را در یکی از این چاه‌ها بیندازیم و به او صدمه‌ای نزنیم.» او این را گفت تا او را نجات داده به نزد پدرش بازگرداند. ^{۲۳}وقتی یوسف به نزد برادرانش آمد، آن‌ها او را گرفتند و آن ردای رنگارنگ را از تنش درآوردند. ^{۲۴}سپس او را در چاه خشک و بی آبی انداختند.

^{۲۵}وقتی آن‌ها مشغول غذا خوردن بودند، متوجه شدند که کاروانی از اسماعیلیان که از جلعاد به مصر می رود، از آنجا می گذرد و بارشتران آن‌ها هم کتیرا و بلسان و مَر بود. ^{۲۶}یهودا به برادرانش گفت: «از کشتن برادرمان و پنهان کردن آن چه نفعی به ما می رسد؟ ^{۲۷}بیایید او را به این اسماعیلیان بفروشیم. در آن صورت، ما به او صدمه‌ای نده ایم. از این‌ها گذشته او برادر و از گوشت و خون ما است.» برادرانش با پیشنهاد او موافقت کردند. ^{۲۸}وقتی تاجرهای مدیانی از آنجا می گذشتند، آن‌ها یوسف را از چاه بیرون کشیدند و او را به قیمت بیست *سکه نقره به اسماعیلیان فروختند. اسماعیلیان نیز او را به مصر بردند.

^{۲۹}وقتی رئوین به سر چاه آمد، دید که یوسف در آنجا نیست و از غصه لباس خود را پاره کرد. ^{۳۰}و به نزد برادرانش برگشت و گفت: «پسر در آنجا نیست. حالا من چه کار کنم.»

^{۳۱}آن‌ها بُزی را کشتند و ردای یوسف را در خون آن بُز فرو کردند. ^{۳۲}سپس آن ردای رنگارنگ خونی را به نزد پدر خود بردند و گفتند: «ما این را پیدا کرده ایم. ببین آیا مال پسر تو است؟»

^{۳۳}یعقوب آن ردا را شناخت و گفت: «بلی، این مال او است. حتماً حیوان درنده‌ای او را کشته است. به یقین یوسف دریده شده است.»

۳۴ یعقوب از غصّه لباس خود را پاره کرد و لباس سوگواری پوشید و مدّت درازی برای پسرش ماتم گرفت. ۳۵ تمام پسرها و دخترهای او آمدند تا او را تسلی بدهند، امّا او تسلی نیافت و گفت: «من با ماتم برای پسرم به گور خواهم رفت.» پس او به گریه و زاری برای پسرش ادامه می‌داد. ۳۶ امّا تاجرانِ مدیانی یوسف را به مصر بردند و او را به فوتیفار، یکی از افسرانِ فرعون که فرماندهٔ نگهبانان دربار بود، فروختند.

یهودا و تamar

۳۸

در همان زمان، یهودا برادرانِ خود را ترک کرد و نزد شخصی به نام حیره که اهل عدّلام بود، ساکن شد. ۲ یهودا در آنجا یک دختر کنعانی دید که اسم پدرش شوعه بود، و با او ازدواج کرد. ۳ آن زن آبستن شده پسری زایید و یهودا اسم او را عیر گذاشت. ۴ او دوباره آبستن شد و پسری زایید که مادرش اسمش را اونان گذاشت. ۵ او بار دیگر آبستن شده پسری زایید و نام او را شیلّه گذاشت. در موقع تولد این پسر، یهودا در کزيب بود.

۶ یهودا برای پسر اوّلش عیر زنی گرفت که اسمش تamar بود. ۷ چون عیر، نخست‌زادهٔ یهودا، شخصِ شروری بود، خداوند او را کشت. ۸ پس یهودا به برادر عیر، اونان گفت: «برو و حقّ برادرشوهری خود را به جا بیاور تا به این وسیله نسلی برای برادرت به‌وجود آید.» ۹ امّا اونان چون می‌دانست که فرزندانِ تamar به او تعلق نخواهند داشت، پس هر وقت با او هم‌خواب می‌شد، منی‌اش را بر زمین می‌ریخت تا نسلی برای برادرش به‌وجود نیاید. ۱۰ این کار در نظر خداوند شریانه بود، پس خداوند او را هم کشت. ۱۱ آنگاه یهودا به عروسش تamar گفت: «تو به خانهٔ پدرت برگرد و همین‌طور بیوه بمان تا پسرِ شیلّه بزرگ شود.» یهودا این را گفت چون می‌ترسید مبادا شیلّه هم مثل برادرش بمیرد. پس تamar به خانهٔ پدرش رفت.

۱۲ بعد از مدّتی زنِ یهودا، دختر شوعه مُرد. بعد از این که روزهای عزاداری تمام شد، یهودا با دوستش حیره اهل عدّلام به تِمنه، همان جایی که پشم گوسفندانش را می‌چیدند، رفت. ۱۳ یک نفر به تamar خبر داد که پدرشوهرش برای چیدن پشم گوسفندانش به تِمنه می‌رود. ۱۴ چون تamar دید که شیلّه بزرگ شده و هنوز با او ازدواج نکرده است، لباس بیوگی خودش را عوض کرد و روبندی به صورت خود زد و بدن خود را پوشانید. سپس بر دروازهٔ روستای عناییم که در سر راه تِمنه است، نشست.

۱۵ وقتی یهودا تamar را دید، خیال کرد فاحشه است، چون او صورت خود را پوشانده بود. ۱۶ پس نزد او رفت و خواست با او هم‌خواب شود. یهودا نمی‌دانست که آن زن عروس او است.

تamar پرسید: «چقدر می‌دهی تا با من هم‌خواب شوی؟»

۱۷ یهودا جواب داد: «یک بُزغاله از گله‌ام برایت می‌فرستم.»

او گفت: «تا وقتی که آن را بفروستی آیا گروبی نزد من می‌گذاری؟»

۱۸ یهودا گفت: «چه چیزی برای گرو به تو بدهم؟»

او گفت: «مهر خود با بند آن و عصایی که در دست داری.» یهودا آن‌ها را به او داد و با او هم‌خواب شد و tamar از او آستن گردید. ۱۹ tamar به خانه رفت و چادر و روبندش را برداشت و دوباره لباس بیوگی خود را پوشید.

۲۰ یهودا، دوستش حیره را فرستاد تا بُزغاله را ببرد و گرویی‌ها را از آن زن پس بگیرد. اما حیره نتوانست او را پیدا کند. ۲۱ پس از چند نفر از مردانی که در عنایم بودند، پرسید: «آن زن فاحشه‌ای که اینجا در کنار جاده بود، کجا است؟»

آن‌ها گفتند: «هیچ وقت فاحشه‌ای اینجا نبوده است.»

۲۲ او پیش یهودا برگشت و گفت: «من نتوانستم آن زن را پیدا کنم.

مردان آنجا هم گفتند که هیچ وقت فاحشه‌ای آنجا نبوده است.»

۲۳ یهودا گفت: «بگذار آن گرویی‌ها را نگه دارد، مبادا رسوا شویم؛

تو شاهی که من بُزغاله را فرستادم، ولی تو نتوانستی او را پیدا کنی.»

۲۴ بعد از سه ماه به یهودا خبر رسید: «عروس تو tamar فاحشگی کرده و آستن شده است.» یهودا دستور داد او را بیرون آورده بسوزانند.

۲۵ وقتی او را بیرون می‌آوردند تا بسوزانند، برای پدرشوهرش پیغام فرستاد: «من از صاحب این چیزها آستن شده‌ام؛ بین این مهر و بند آن و عصا مال کیست؟»

۲۶ یهودا آن‌ها را شناخت و گفت: «حقّ با او است. من به قولی که داده بودم وفا نکردم، و او را به همسری پسر من شیلَه درنیاوردم.» یهودا بعد از آن دیگر با tamar هم‌خواب نشد.

۲۷ هنگامی که وقت زاییدن tamar رسید، معلوم شد که او دوقلو آستن

است. ۲۸ در وقت زایمان یکی از بچه‌ها دستش را بیرون آورد، قابله فوراً

دستش را گرفت و نخ قرمزی دور آن بست و گفت: «این اوّل به دنیا

آمد.» ۲۹ اما بچه دستش را به داخل کشید و برادرش اوّل به دنیا آمد. پس

قابله گفت: «تو راه خود را شکافتی.» پس نام او را فارَص گذاشتند.

۳۰ سپس برادرش با نخی که به دور دستش بسته شده بود، به دنیا آمد.

اسم او را زراح گذاشتند.

یوسف و زن فوتیفار

۳۹

اسماعیلیان یوسف را به مصر بردند و فوتیفار، یکی از افسران فرعون که فرمانده نگهبانان کاخ بود، یوسف را از اسماعیلیان خرید. ^۲ خداوند با یوسف بود و به او در هرکاری توفیق می‌بخشید. او در خانهٔ ارباب مصری‌اش ماند. ^۳ فوتیفار دید که خداوند با یوسف است و او را در هر کاری موفق می‌سازد. ^۴ پس یوسف مورد لطف فوتیفار قرار گرفت، و وی او را خادم مخصوص خود کرد و تمام دارایی‌اش را به دست او سپرد. ^۵ از آن به بعد خداوند به‌خاطر یوسف تمام دارایی آن مصری را چه در خانه و چه در صحرا برکت داد. ^۶ فوتیفار هرچه داشت به دست یوسف سپرد و دیگر کاری به کارهای خانه نداشت مگر غذایی که می‌خورد.

یوسف خوش‌هیكل و خوش‌منظر بود. ^۷ بعد از مدتی، زن اربابش به او علاقه‌مند شد و از او خواست تا با او هم‌خواب شود. ^۸ یوسف درخواست او را رد کرد و گفت: «ببین، اربابم به‌خاطر اطمینانی که به من دارد، هرآنچه را که در این خانه است، به دست من سپرده است. ^۹ من دارای همان اختیاراتی هستم که او هست. او هیچ چیزی را به‌غیر از تو که همسر او هستی، از من دریغ نکرده است. من چطور می‌توانم مرتکب چنین شرارت بزرگی بشوم و علیه خدا گناه کنم؟» ^{۱۰} اما او هر روز از یوسف می‌خواست که با او هم‌خواب شود، ولی یوسف حتی حاضر نمی‌شد با او تنها باشد.

^{۱۱} اما یک روز وقتی یوسف داخل خانه رفت تا کارهایش را انجام دهد، هیچ‌یک از خدمتکاران در خانه نبود. ^{۱۲} آن زن ردای یوسف را گرفت و گفت: «بیا با من هم‌خواب شو!» اما یوسف درحالی که ردایش در دست آن زن بود، از آنجا فرار کرده بیرون رفت. ^{۱۳} وقتی او دید که یوسف ردای خود را جا گذاشته و از خانه فرار کرده، ^{۱۴} خدمتکاران را صدا کرد و گفت: «نگاه کنید این عبرانی که شوهرم به خانه آورده است، می‌خواست به ما اهانت کند. او وارد اتاق من شد و می‌خواست به من تجاوز کند. اما من با صدای بلند فریاد کردم. ^{۱۵} وقتی او دید که من فریاد می‌کنم، ردایش را نزد من جا گذاشت و فرار کرد.»

^{۱۶} آن زن ردای یوسف را نزد خودش نگاه داشت تا شوهرش به خانه آمد. ^{۱۷} پس برای او هم جریان را این‌طور تعریف کرد: «این غلام عبرانی که تو او را آورده‌ای، به اتاق من وارد شد تا به من اهانت کند. ^{۱۸} اما وقتی من فریاد زدم، او فرار کرد و ردایش را نزد من جا گذاشت.»

۱۹ وقتی ارباب یوسف سخنان زن خود را شنید، خشمگین شد. ۲۰ یوسف را گرفت و در زندانی که زندانیان پادشاه در آن بودند، زندانی کرد و او را در آنجا ماند. ۲۱ اما خداوند با یوسف بود و به او محبت نشان داده او را مورد لطف زندانبان قرار داد. ۲۲ او یوسف را سرپرست همه زندانیان کرد و او مسئول هرآنچه در زندان انجام می گرفت، شد. ۲۳ زندانبان بعد از آن در اموری که به عهده یوسف سپرده شده بود، دخالت نمی کرد، زیرا خداوند با یوسف بود و او را در هرچه انجام می داد، موفق می ساخت.

تعبیر خواب زندانیان توسط یوسف

۴۰ مدتی بعد، رئیس ساقی ها و رئیس نانواهای مخصوص فرعون، پادشاه مصر، مرتکب خطا شدند. ۲ فرعون نسبت به این خدمت گزاران دربار خشمگین شد ۳ و آن ها را به زندان فرمانده نگهبانان، همان زندانی که یوسف در آن زندانی شده بود، انداخت. ۴ رئیس زندان یوسف را مأمور خدمت آن ها کرد و آن ها مدت زیادی در زندان ماندند.

۵ شبی ساقی و نانوی پادشاه مصر هر دو خوابی دیدند که هر کدام تعبیر خودش را داشت. ۶ صبح وقتی یوسف نزد آن ها آمد، دید که آن ها مشوش هستند. ۷ پرسید: «چرا امروز نگران هستید؟» ۸ آن ها جواب دادند: «هریک از ما خوابی دیده ایم و در اینجا کسی نیست که خواب ما را تعبیر کند.»

یوسف گفت: «خدا است که قدرت تعبیر خواب ها را می بخشد. بگویید چه خوابی دیده اید؟»

۹ پس رئیس ساقی ها گفت: «خواب دیدم که یک درخت انگور جلوی من است ۱۰ که سه شاخه دارد. به زودی شکوفه زده خوشه هایش ظاهر شدند و انگور رسیده دادند. ۱۱ من جام فرعون را نگه داشته بودم. پس انگورها را در جام فشار دادم و آن را به دست فرعون دادم.»

۱۲ یوسف گفت: «تعبیر خواب تو این است: سه شاخه، سه روز است. ۱۳ روز سوم فرعون خطای تو را خواهد بخشید و تو را به سمت قبلی ات برخواهد گرداند، و تو به عنوان رئیس ساقی ها دوباره جام را به دست فرعون خواهی داد. ۱۴ فقط وقتی همه چیز برای تو به خوبی انجام شد، مرا به یاد آور. محبتی به من بکن و احوال مرا به فرعون بگو و کمک کن تا از این زندان آزاد شوم. ۱۵ درواقع مرا از سرزمین عبرانیان دزدیدند، و در اینجا نیز کاری که مستحق زندان باشد، مرتکب نشده ام.»

۱۶ وقتی رئیس نانواها دید که تعبیر خواب رئیس ساقی ها مساعد و خوب بود، به یوسف گفت: «من هم در خواب دیدم که سه سبد نان روی

سرم می بردم. ^{۱۷} در سبد بالایی انواع نان و شیرینی برای فرعون وجود داشت، ولی پرندگان آن‌ها را می خوردند.»

^{۱۸} یوسف گفت: «تعبیر آن این است: سه سبد، سه روز است. ^{۱۹} بعد از سه روز، فرعون سرت را از تن جدا کرده بدنت را بر دار خواهد آویخت و پرندگان گوشت تو را خواهند خورد.»

^{۲۰} پس از سه روز، روز تولد فرعون بود. پس او ضیافتی برای همهٔ درباریان ترتیب داد. رئیس ساقی‌ها و رئیس نانواها را از زندان بیرون آورد و نزد همهٔ درباریان قرار داد. ^{۲۱} رئیس ساقی‌ها را بر سر شغل سابقش گماشت و او جام را به دست فرعون داد. ^{۲۲} اما رئیس نانواها را همان‌طور که یوسف گفته بود، به دار آویخت. ^{۲۳} ولی رئیس ساقی‌ها یوسف را به یاد نیاورد و او را بکلی فراموش کرد.

تعبیر خواب فرعون توسط یوسف

بعد از دو سال که از این جریان گذشت، فرعون در خواب دید که در کنار رود نیل ایستاده است، ^۲ و ناگاه هفت گاو خوش‌نما و چاق از رود نیل بیرون آمدند و در میان علف‌ها مشغول چریدن شدند. ^۳ سپس هفت گاو دیگر بیرون آمدند که زشت و لاغر بودند. این گاوها در مقابل گاوهای دیگر در کنار رودخانه ایستادند. ^۴ گاوهای زشت و لاغر گاوهای خوش‌نما و چاق را خوردند. در این موقع فرعون بیدار شد. «وی دوباره به خواب رفت و بار دیگر خواب دید که هفت خوشهٔ گندم سالم و پُر بار بر یک ساقه می‌رویند. ^۵ بعد از آن، هفت خوشهٔ گندم دیگر که باریک و از باد صحرا خشکیده شده بودند، درآمدند ^۶ و خوشه‌های بی‌بار، آن هفت خوشهٔ سالم و پُر بار را بلعیدند. در این موقع، فرعون از خواب بیدار شد و فهمید که خواب دیده است. ^۷ آن روز صبح، فرعون مضطرب بود. پس دستور داد تا همهٔ جادوگران و حکیمان مصری را حاضر کنند. سپس خواب خود را برای آن‌ها بیان کرد. ولی هیچ‌کدام نتوانستند خواب فرعون را تعبیر کنند.

^۸ در آن موقع، رئیس ساقی‌ها به فرعون گفت: «امروز کوتاهی گذشته‌ام به یادم آمد. ^۹ وقتی فرعون بر من و سرپرست نانواها خشمگین شدند و ما را به زندان فرماندهٔ گارد انداختند، ^{۱۰} یک شب هریک از ما خوابی دید و هر خواب تعبیر خودش را داشت. ^{۱۱} یک جوان عبرانی هم در آنجا با ما بود که غلام فرماندهٔ گارد بود. ما خواب‌های خود را به او گفتیم و او آن‌ها را برای ما تعبیر کرد. ^{۱۲} همه چیز همان‌طور که او تعبیر کرده بود، اتفاق افتاد. من به مقام پیشین بازگشتم و سرپرست نانواها اعدام گردید.»

۱۴ آنگاه فرعون یوسف را فراخواند، و او را سریع از زندان بیرون آوردند. یوسف صورت خود را تراشید و لباسش را عوض کرد و به حضور فرعون آمد. ۱۵ فرعون به او گفت: «من خوابی دیده‌ام که هیچ کس نتوانسته آن را تعبیر کند. به من گفته‌اند که تو می‌توانی خواب‌ها را تعبیر کنی.» ۱۶ یوسف در جواب به فرعون گفت: «من نمی‌توانم، اما خدا تعبیر خوبی برای فرعون خواهد داد.»

۱۷ فرعون گفت: «خواب دیدم که کنار رود نیل ایستاده‌ام. ۱۸ هفت گاو خوش نما و چاق از رودخانه نیل بیرون آمدند و در میان علف‌ها مشغول چریدن شدند. ۱۹ آنگاه هفت گاو دیگر بعد از آن‌ها بیرون آمدند که زشت و لاغر بودند، به طوری که تا آن وقت چنین گاوی در هیچ جای مصر ندیده بودم. ۲۰ گاوهای زشت و لاغر گاوهای چاق را خوردند. ۲۱ اما پس از خوردن آن گاوهای چاق، هیچ نشانی از این که آن‌ها را خورده‌اند دیده نمی‌شد، چون همان‌طور زشت و لاغر باقی ماندند. سپس از خواب بیدار شدم. ۲۲ دوباره خوابیدم و باز خواب دیدم که هفت خوشه پُر بار گندم بر یک ساقه می‌رویند. ۲۳ بعد از آن، هفت خوشه گندم دیگر که بی بار و باریک و از باد صحرا خشکیده شده بودند، رویدند. ۲۴ خوشه‌های خشکیده، خوشه‌های پُر بار را بلعیدند. من خواب را برای جادوگران تعریف کردم، اما هیچ‌یک از آن‌ها نتوانست آن را برای من تعبیر کند.» ۲۵ یوسف به فرعون گفت: «هر دو خواب یک تعبیر دارد. خدا از آنچه می‌خواهد انجام دهد، به شما خبر داده است. ۲۶ هفت گاو چاق، هفت سال است، و هفت خوشه پُر بار گندم هم هفت سال است؛ هر دو خواب شما یکی است. ۲۷ هفت گاو زشت و لاغر و هفت خوشه بی بار که از باد صحرا خشک شده بودند، هفت سال قحطی هستند. ۲۸ همان‌طور که به فرعون گفتم، خداوند آنچه را می‌خواهد انجام دهد، به شما آشکار نموده است. ۲۹ مدت هفت سال در تمام سرزمین مصر فراوانی خواهد شد. ۳۰ بعد از آن، مدت هفت سال قحطی خواهد آمد، و آن هفت سال فراوانی فراموش خواهد شد، زیرا آن قحطی سرزمین مصر را تباه خواهد کرد. ۳۱ آن قحطی به قدری سخت خواهد بود که اثری از آن سال‌های فراوانی باقی نخواهد گذاشت. ۳۲ معنی این که دو مرتبه خواب دیده‌اید این است که این امر را خدا مقرر نموده و به بزودی آن را به انجام خواهد رسانید.

۳۳ «حالا فرعون باید شخصی را که دانا و حکیم باشد، انتخاب نمایند و به او مأموریت دهند تا در سراسر سرزمین مصر، ۳۳ «حالا فرعون باید شخصی را که دانا و حکیم باشد، انتخاب نمایند و به او مأموریت دهند تا در سراسر سرزمین مصر، ۳۴ به اتفاق عده‌ای ناظر، یک پنجم

محصولات زمین را در طول هفت سال فراوانی جمع‌آوری کنند.^{۳۵} دستور بدهید تا تمام غلات جمع‌آوری شده را در سال‌های فراوانی زیر نظر شما در انبار شهرها ذخیره کرده از آن‌ها محافظت کنند.^{۳۶} این آذوقه برای تأمین خوراک مردم در هفت سال قحطی ذخیره شود تا مردم از گرسنگی هلاک نشوند.»

نخست‌وزیری یوسف

^{۳۷} فرعون و همهٔ درباریان این پیشنهاد را پسندیدند.^{۳۸} پس فرعون به آن‌ها گفت: «آیا کسی را بهتر از یوسف می‌توانیم پیدا کنیم؟ او مردی است که روح خدا در او است.»^{۳۹} پس فرعون به یوسف گفت: «خدا همهٔ این چیزها را به تو نشان داده است، و هیچ‌کس مانند تو دارای حکمت و فهم نیست.^{۴۰} من تو را در سراسر کشور مأمور اجرای این کار می‌کنم و تمام مردم از فرمان تو اطاعت خواهند کرد. تو دومین شخص قدرتمند در این کشور هستی، و من فقط در تخت و تاج از تو بالاترم.^{۴۱} اکنون تو را فرماندار تمام سرزمین مصر می‌کنم.»^{۴۲} فرعون انگشت خود را که روی آن مُهر مخصوص فرعون بود، از انگشتش بیرون آورد و به انگشت یوسف کرد و ردای کتانی ریزبافتی به او پوشانیده یک طوق طلا به گردن او انداخت.^{۴۳} بعد دومین کالسکهٔ خود را به یوسف داد تا سوار شود، و گارد احترام در جلوی او حرکت کرده فریاد می‌زدند: «زانو بزنید، زانو بزنید.» به این ترتیب یوسف فرماندار مصر شد.^{۴۴} فرعون به او گفت: «من فرعون هستم، ولی بدون اجازهٔ تو هیچ‌کس در سراسر مصر حق ندارد دست یا پای خود را دراز کند.»^{۴۵} پس فرعون نام یوسف را صَفِنَات فَعْنِیَح گذاشت و برای او زنی گرفت به نام «اَسِنات» که دختر فوتی فارع، کاهن معبد شهر اون بود.

^{۴۶} یوسف سی ساله بود که به خدمت فرعون مشغول شد. او کاخ فرعون را ترک کرد و به سرتاسر مصر سفر کرد.^{۴۷} در مدّت هفت سال اوّل، زمین محصول فراوان داد^{۴۸} و یوسف تمام محصولات را که جمع‌آوری می‌کرد در شهرها انبار می‌نمود. او در هر شهر آذوقه‌ای را که از اطراف همان شهر جمع‌آوری می‌شد، در شهرها انبار می‌نمود.^{۴۹} غله به فراوانی شن‌های دریا بود به‌طوری که یوسف از حساب کردن آن دست برداشت.^{۵۰} قبل از این که سال‌های قحطی برسد، یوسف از همسرش اَسِنات دختر فوطی فارع، کاهن اون، صاحب دو پسر شد.^{۵۱} او گفت: «خدا تمام سختی‌ها و خانواده‌ام را از یاد من برده است.» پس اسم پسر اوّلش را مَنَسی گذاشت.^{۵۲} او همچنین گفت: «خدا در سرزمینی که در آن سختی کشیدم به من فرزندان داده است.» پس پسر دومش را اِفْرَیْم نامید.

۵۳ هفت سال فراوانی در سرزمین مصر به پایان رسید، ۵۴ و همان طور که یوسف گفته بود، هفت سال قحطی شروع شد. قحطی در کشورهای دیگر هم شروع شد، اما در سرزمین مصر آذوقه موجود بود. ۵۵ وقتی مصریان گرسنه می ماندند، نزد فرعون می رفتند و از او نان می خواستند. فرعون هم به آن ها دستور می داد که نزد یوسف بروند و هرچه او به آن ها می گوید، انجام دهند. ۵۶ قحطی سختی سراسر مصر را فراگرفت و یوسف تمام انبارها را بازکرده غله را به مصریان می فروخت. ۵۷ مردم از سراسر دنیا به مصر می آمدند تا از یوسف غله بخرند. زیرا قحطی سختی همه جا را فراگرفته بود.

رفتن برادران یوسف به مصر برای خرید غله

۴۲ وقتی یعقوب فهمید که در مصر غله وجود دارد، به پسرانش گفت: «چرا دست روی دست گذاشته اید؟ من شنیده ام که در مصر غله هست. به آنجا بروید و غله بخرید تا از گرسنگی هلاک نشویم.» ۳ پس ده برادر ناتنی یوسف برای خرید غله به مصر رفتند. ۴ اما یعقوب، بنیامین را که برادر تنی یوسف بود، با آن ها نفرستاد، چون ترسید بلایی به سرش بیاید. ۵ پسران یعقوب همانند کسان دیگر برای خرید غله به مصر آمدند، زیرا در تمام سرزمین کنعان قحطی بود. ۶ یوسف فرماندار مصر بود و غله را به تمام کسانی که از سراسر دنیا می آمدند، می فروخت. پس برادران یوسف آمدند و در مقابل او به زمین افتاده سجده کردند. ۷ وقتی یوسف برادران خود را دید، آن ها را شناخت. اما طوری رفتار کرد که گویی آن ها را نمی شناسد. یوسف با لحنی خشن از آن ها پرسید: «شما از کجا آمده اید؟»

آن ها جواب دادند: «ما از کنعان آمده ایم تا آذوقه بخریم.» ۸ هرچند یوسف برادران خود را شناخته بود، ولی آن ها یوسف را نشناختند. ۹ یوسف خواب هایی را که درباره آن ها دیده بود، به یاد آورد و به آن ها گفت: «شما جاسوس هستید و آمده اید تا از ضعف کشور ما آگاه شوید.»

۱۰ آن ها گفتند: «نه، ای آقا، ما غلامان تو هستیم و فقط برای خرید آذوقه آمده ایم. ۱۱ ما برادریم؛ ما جاسوس نیستیم بلکه افرادی درستکاری هستیم.»

۱۲ یوسف به آن ها گفت: «نه شما آمده اید تا از ضعف کشور ما آگاه شوید.»

۱۳ آن‌ها گفتند: «ای آقا، ما غلامان تو، دوازده برادر بودیم، همه فرزندان یک مرد در سرزمین کنعان. کوچک‌ترین برادر ما اکنون نزد پدرمان است و یکی هم دیگر در بین ما نیست.»

۱۴ یوسف گفت: «همان‌طور که گفتم، درست است؛ شما جاسوس هستید. ۱۵ حالا شما را این‌طور امتحان می‌کنم: به جان فرعون سوگند می‌خورم که تا برادر کوچک شما به اینجا نیاید، شما را آزاد نخواهم کرد. ۱۶ یکی از شما باید برود و او را بیاورد. بقیه شما هم اینجا زندانی خواهید شد تا درستی حرف شما ثابت شود. در غیر این صورت، به جان فرعون سوگند، شما جاسوس هستید.» ۱۷ سپس آن‌ها را به مدت سه روز در زندان انداخت.

۱۸ روز سوم یوسف به آن‌ها گفت: «من مرد خداترسی هستم. آنچه می‌گویم انجام دهید تا زنده بمانید. ۱۹ اگر شما راست می‌گویید، یکی از شما اینجا در همین زندان بماند و بقیه شما با غله‌ای که برای رفع گرسنگی خانواده خود خریده‌اید، بازگردید. ۲۰ سپس شما باید برادر کوچک خود را نزد من بیاورید تا صحت حرف‌های شما ثابت شود و شما هلاک نگردید.»

آن‌ها این شرط را پذیرفتند ۲۱ و به یکدیگر گفتند: «به‌راستی که ما در برابر رفتار خود با برادرمان یوسف مقصّریم. ما شنیدیم که چطور عاجزانه به ما التماس می‌کرد، ولی ما به او اعتنا نکردیم. به‌خاطر همین است که اکنون دچار چنین زحمتی شده‌ایم.»

۲۲ رئوبین گفت: «آیا به شما نگفتم که به آن پسر ظلم نکنید؟ ولی شما گوش ندادید، و حالا باید جریمه گناه خود را بپردازیم.» ۲۳ یوسف فهمید که آن‌ها چه می‌گویند ولی آن‌ها این را نمی‌دانستند، زیرا به‌وسیله مترجم با او صحبت می‌کردند. ۲۴ یوسف از نزد آن‌ها رفت و در تنهایی گریست. سپس دوباره نزد آن‌ها برگشته با آن‌ها به گفتگو پرداخت. آنگاه شمعون را گرفت و دستور داد تا در مقابل آن‌ها دست و پای او را ببندند.

بازگشت برادران یوسف به کنعان

۲۵ یوسف دستور داد تا کیسه‌های برادرانش را پُر از غله کنند، و پول هرکس را در کیسه‌اش بگذارند و به هریک توشه سفر بدهند. این دستور انجام شد. ۲۶ سپس برادرانش کیسه‌های غله را بر الاغ‌های خود بار کردند و به راه افتادند. ۲۷ در جایی که شب را منزل کرده بودند، یکی از آن‌ها کیسه خود را باز کرد تا به الاغش غذا بدهد. اما دید که پولش در درون کیسه او است. ۲۸ پس به برادرانش گفت: «پول من را به من پس داده‌اند و الآن در کیسه من است.» همه دل‌هایشان فرو ریخت

و با ترس و لرز از یکدیگر می پرسیدند: «این چه کاری است که خدا با ما کرده است؟»

^{۲۹} وقتی در کنعان به نزد پدرشان رسیدند، هرچه را که برایشان اتفاق افتاده بود، برای او تعریف کردند ^{۳۰} و گفتند: «فرماندار با ما با خشونت صحبت کرد و ما را متهم به جاسوسی کرد. ^{۳۱} ما جواب دادیم، 'ما جاسوس نیستیم، بلکه مردان درستکاری هستیم. ^{۳۲} ما دوازده برادر بودیم همه فرزند یک پدر. یک برادر دیگر در بین ما نیست و برادر کوچکمان هم الآن نزد پدرمان در کنعان است. ^{۳۳} آن مرد جواب داد، 'به این طریق می فهمم که شما مردمان درستکاری هستید: یک نفر از شما نزد من بماند و بقیه برای رفع گرسنگی خانواده خود غله بگیرد و برود. ^{۳۴} سپس برادر کوچک خود را به نزد من بیاورید. آن وقت خواهم دانست که شما جاسوس نیستید، بلکه مردمان درستکاری هستید، و برادر شما را به شما پس می دهم. آن وقت شما می توانید به اینجا آمده داد و ستد کنید.'»

^{۳۵} وقتی آن ها کیسه های خود را خالی می کردند، هرکس پولش را در کیسه خودش پیدا کرد. وقتی پول ها را دیدند، آن ها و پدرشان ترسیدند. ^{۳۶} پدرشان یعقوب به آن ها گفت: «شما می خواهید مرا بی اولاد کنید، یوسف دیگر نیست، شمعون هم نیست و حالا می خواهید بنیامین را هم ببرید. این من هستم که همه این بدی ها به سرم آمده است!»

^{۳۷} رئوبین به پدرش گفت: «اگر من بنیامین را برنگردانم، تو می توانی هر دو پسر مرا بکشی. تو او را به من بسپار، و من خودم او را برمی گردانم.»

^{۳۸} اما یعقوب گفت: «پسر من نمی تواند با شما بیاید. برادر او مُرده و تنها او باقی مانده است. اگر در این سفر بلایی به سرش بیاید، به یقین من که پیر هستم، از غم خواهم مُرد.»

بازگشت برادران یوسف با بنیامین به مصر

قحطی در کنعان شدید شد. ^۲ وقتی خانواده یعقوب تمام غله ای را که از مصر آورده بودند خوردند، یعقوب به پسرانش گفت: «دوباره به مصر بروید و مقداری خوراک برای ما بخرید.»

^۳ یهویدا به او گفت: «آن مرد با تأکید به ما هشدار داد که تا برادر کوچک خود را با خود نبریم، ما را به حضور خود نخواهد پذیرفت. ^۴ اگر تو حاضری برادرمان را با ما بفرستی، ما می رویم و برای تو آذوقه می خریم. اما اگر تو حاضر نیستی که او را با ما بفرستی ما هم نمی رویم، زیرا آن مرد به ما گفت که تا برادر خود را همراه نبریم ما را به حضور خود نخواهد پذیرفت.»

۶ یعقوب گفت: «چرا شما به آن مرد گفتید که ما برادر دیگری هم داریم و باعث عذاب من شدید؟»

۷ آن‌ها جواب دادند: «آن مرد بادقت دربارهٔ ما و از وضع خانوادهٔ ما سؤال می‌کرد. می‌پرسید، آیا پدر شما هنوز زنده است؟ آیا برادر دیگری هم دارید؟ ما هم به او جواب صحیح دادیم. از کجا می‌دانستیم او می‌گوید که برادرمان را به آنجا ببریم؟»

۸ یهویدا به پدرش گفت: «پسر را با من بفرست تا بلند شویم و برویم و همهٔ ما زنده بمانیم. نه ما بمیریم، نه تو و نه بچه‌های ما. ۹ من جان خود را به ضمانت می‌گذارم و تو او را به دست من بسپار. اگر او را صحیح و سالم نزد تو برنگرداندم، تا ابد گناه این کار به گردن من باشد. ۱۰ اگر ما این قدر تأخیر نمی‌کردیم تا به حال دو مرتبه رفته و برگشته بودیم.»

۱۱ پدرشان یعقوب به آن‌ها گفت: «حالا که این طور است، از بهترین محصولات زمین با خود بردارید و به عنوان هدیه برای آن مرد ببرید. کمی بلسان، عسل، کتیرا، مَر، پسته و بادام. ۱۲ پول هم دو برابر با خود ببرید، چون شما باید پولی را که در کیسه‌هایتان به شما بازگردانیده شده است، با خود بردارید؛ ممکن است در آن مورد، اشتباهی شده باشد. ۱۳ برادر خود را هم بردارید و به نزد آن مرد بازگردید. ۱۴ باشد که خدای قادر مطلق دل آن مرد را نرم کند تا نسبت به شما مهربان گردد و بنیامین و برادر دیگران را به شما پس بدهد. اگر قرار است داغدار شوم، باشد که داغدار شوم.»

۱۵ پس برادران هدایا و دو برابر پول را با خود برداشتند و همراه با بنیامین به سوی مصر حرکت کردند، و در آنجا به حضور یوسف رفتند. ۱۶ یوسف وقتی بنیامین را با آن‌ها دید، به خدمتگزار مخصوص خانه‌اش دستور داده گفت: «این مردان را به خانه ببر. یک حیوان سر بُر و آماده کن چون آن‌ها با من نهار خواهند خورد.» ۱۷ خادم هرچه یوسف دستور داده بود، انجام داد و آن مردان را به خانهٔ یوسف برد.

۱۸ وقتی که آن‌ها را به خانهٔ یوسف می‌بردند، آن‌ها ترسیدند و فکر می‌کردند که به خاطر پولی که دفعهٔ اوّل در کیسه‌های آن‌ها جا مانده بود، آن‌ها را به آنجا می‌برند تا به آن‌ها حمله کنند، الاغ‌هایشان را بگیرند و آن‌ها را به غلامی به خدمت خود در آورند. ۱۹ پس وقتی نزدیک خانه رسیدند، به طرف خادم رفتند و به او گفتند: ۲۰ «ای آقا، ما قبلاً یک مرتبه برای خرید غله به اینجا آمديم. ۲۱ در راه بازگشت وقتی به استراحتگاه رسیدیم، کیسه‌های خود را باز کردیم و هریک پولمان را تماماً در دهانهٔ کیسهٔ خود پیدا کردیم. ما آن را برای شما پس آورده‌ایم.

۲۲ همچنین مقداری هم پول آورده‌ایم تا غله بخریم، ما نمی‌دانیم چه کسی پول‌های ما را در کیسه‌های ما گذاشته بود.»

۲۳ خادم گفت: «نگران نباشید و نترسید. خدای شما، خدای پدر شما، پول‌های شما را در دهانه کیسه‌هایتان گذاشته است. من پول‌های شما را دریافت کردم.» سپس شمعون را هم نزد آن‌ها آورد.

۲۴ خادم تمام برادران را به خانه یوسف برد. برای آن‌ها آب آورد تا پای‌های خود را بشویند و به الاغ‌های آن‌ها علوفه داد تا بخورند. ۲۵ موقع ظهر قبل از این که یوسف به خانه بیاید، آن‌ها هدایای خود را حاضر کردند تا به او تقدیم کنند، زیرا شنیده بودند که ناهار را با یوسف خواهند خورد. ۲۶ وقتی یوسف به خانه آمد، آن‌ها هدایایی را که با خود به خانه آورده بودند، به او تقدیم کردند و در مقابل او به زمین افتاده سجده کردند، ۲۷ یوسف از احوال آن‌ها جويا شد. سپس از آن‌ها پرسید: «پدرتان که دربارهاش با من صحبت کردید، چطور است؟ آیا هنوز زنده است و حالش خوب است؟»

۲۸ آن‌ها جواب دادند: «پدر ما، غلام تو، هنوز زنده است و حالش خوب است.» و در مقابل او زانو زده سجده کردند.

۲۹ وقتی یوسف چشمش به برادرش، بنیامین، افتاد، گفت: «پس این برادر کوچک شما است، همان کسی که دربارهاش با من صحبت کردید. پسر، خدا تو را برکت بدهد.» ۳۰ یوسف به خاطر علاقه‌ای که به برادرش داشت، چنان تحت تأثیر قرار گرفت که باعجله به اتاق خود رفت و در آنجا گریه کرد. ۳۱ بعد صورت خود را شست و برگشت و در حالی که خود را کنترل می‌کرد، دستور داد غذا بیاورند. ۳۲ یوسف بر سر یک سفره غذا می‌خورد و برادرانش بر سفره‌ای دیگر. همچنین مصریانی که در آنجا بودند، جدا غذا می‌خوردند، زیرا مصریان عبرانیان را مکروه می‌دانستند. ۳۳ برادران برحسب سن خود، از بزرگ تا کوچک، سر سفره روبه‌روی یوسف نشانده شده بودند. وقتی آن‌ها دیدند که چطور نشسته‌اند، با حیرت به یکدیگر نگاه کردند. ۳۴ غذا را از سفره یوسف کشیده برای آن‌ها آوردند، اما قسمت بنیامین پنج برابر بقیه بود. پس آن‌ها با یوسف خوردند و نوشیدند و خوش بودند.

جام گمشده

یوسف به خادم مخصوص خود دستور داده گفت:

«کیسه‌های آن‌ها را تا آنجا که می‌توانند حمل کنند، از

غله پُر کن و پول هرکس را هم در بالای کیسه‌اش بگذار. ۲ همچنین جام نقره‌ای مرا هم با پولی که برادر کوچک برای خرید غله آورده است، در

کیسه‌اش بگذار.» خادم هرآنچه را که یوسف دستور داده بود، انجام داد.^۳ صبح زود روز بعد، برادران را با الاغ‌هایشان روانه نمودند.^۴ هنوز فاصله زیادی از شهر دور نشده بودند که یوسف به خادم خود دستور داده گفت: «با عجله دنبال آن‌ها برو و وقتی به آن‌ها رسیدی بگو، 'چرا در مقابل نیکی بدی کردید و چرا جام نقره آقا را دزدیدید؟ این همان جامی است که آقای من در آن می‌نوشد و با آن فال می‌گیرد. شما کار بسیار بدی کرده‌اید.'»

^۵ وقتی خادم به آن‌ها رسید، آن سخنان را به ایشان گفت. آن‌ها به او جواب دادند: «چه می‌گویید سرورم؛ امکان ندارد ما چنین کاری کرده باشیم. تو می‌دانی که ما حتی پولی را که در دهانه کیسه‌های خود پیدا کردیم، از سرزمین کنعان برای شما پس آوردیم. چطور ممکن است طلا یا نقره از خانه آقای تو بدزدیم؟^۹ اگر آن را نزد یکی از ما پیدا کردی، او باید کشته شود و بقیه ما هم غلامان شما خواهیم شد.»

^{۱۰} او گفت: «من موافقم. اما فقط در کیسه هرکس پیدا شود، فقط آن شخص غلام من خواهد شد و بقیه شما آزاد هستید که بروید.»^{۱۱} همه فوراً کیسه‌های خود را بر زمین گذاشتند و هریک کیسه خود را باز کرد.^{۱۲} ناظر بادقت جستجو کرد. از بزرگ‌تر شروع کرد تا کوچک‌تر و جام در کیسه بنیامین پیدا شد.^{۱۳} برادران لباس‌های خود را پاره کردند و الاغ‌های خود را بار کرده به شهر بازگشتند.

^{۱۴} وقتی یهودا و برادرانش وارد خانه یوسف شدند، او هنوز آنجا بود. آن‌ها در مقابل او به زمین افتاده سجده نمودند.^{۱۵} یوسف گفت: «این چه کاری بود که کردید؟ آیا نمی‌دانستید که مردی مثل من با فال گرفتن آگاهی پیدا خواهد کرد؟»

^{۱۶} یهودا جواب داد: «ای آقا، ما چه می‌توانیم بگوییم و چطور می‌توانیم بی‌گناهی خود را ثابت کنیم؟ خدا گناه ما را آشکار نموده است. حالا نه فقط کسی که جام در کیسه او بود، بلکه همه ما غلامان تو هستیم.»^{۱۷} ولی یوسف گفت: «نه، نه، هرگز چنین کاری نخواهم کرد. فقط کسی که جام در کیسه او پیدا شده، غلام من خواهد شد. بقیه شما می‌توانید به سلامت نزد پدرتان برگردید.»

شفاعت یهودا برای بنیامین

^{۱۸} آنگاه یهودا به یوسف نزدیک شده گفت: «ای آقا، لطفاً اجازه دهید به روشنی سخن بگویم و نسبت به من عصبانی نشوید. شما مثل خود فرعون هستید.^{۱۹} ای آقا، شما از ما پرسیدید که آیا ما پدر و یا برادر دیگری داریم؟^{۲۰} ما جواب دادیم که پدری داریم که پیر است و برادر

کوچک‌تری که در زمان پیری او متولد شده. برادر او مُرده و آن پسر تنها فرزندی است که از مادرش باقی مانده است؛ پدرش او را خیلی دوست دارد. ^{۲۱}ای آقا، شما فرمودید که او را اینجا بیاوریم تا او را ببینید. ^{۲۲}ما جواب دادیم که آن پسر نمی‌تواند پدرش را ترک کند. اگر او را ترک کند، پدرش خواهد مرد. ^{۲۳}سپس شما گفتید که اجازه نداریم پیش شما بازگردیم مگر این که برادر کوچکمان همراه ما باشد.

^{۲۴}«وقتی ما نزد پدرمان برگشتیم، هرچه شما فرموده بودید به او گفتیم. ^{۲۵}سپس او به ما گفت که برگردید و مقداری خوراک بخرید. ^{۲۶}ما جواب دادیم که نمی‌توانیم برویم؛ ما اجازه نداریم پیش آن مرد برگردیم مگر این که برادر کوچک ما هم با ما باشد. ^{۲۷}پدرمان به ما گفت که شما می‌دانید که همسرمان راحیل فقط دو پسر برای من به دنیا آورد. ^{۲۸}یکی از آن‌ها از نزد من رفته و حتماً به وسیله یک حیوان وحشی دریده شده است، و از وقتی که رفته، دیگر او را ندیده‌ام. ^{۲۹}حالا اگر شما این یکی را هم از من بگیرید و بلایی به سرش بیاید، به یقین من که پیر هستم، از غم به گور خواهم رفت.»

^{۳۰-۳۱}«حالا ای آقا، اگر من بدون این پسر نزد پدرم برگردم، همین که ببیند پسر با من نیست، خواهد مُرد، زیرا زندگی او به این پسر بسته است و با این کار، پدر پیر ما در غم و اندوه خواهد مُرد. ^{۳۲}دیگر این که من زندگی خود را برای این پسر نزد پدرم گرو گذاشته‌ام. اگر این پسر را به نزد او برنگردانم، تقصیرش تا آخر عمر به گردن من خواهد بود. ^{۳۳}حالا ای آقا، خواهش می‌کنم اجازه بدهید که من به جای او اینجا مانده غلام شما شوم و او با برادرانش برگردد. ^{۳۴}من چطور می‌توانم بدون این پسر نزد پدر خود بازگردم؟ من تحمل آن را ندارم که ببینم چنین بلایی بر سر پدرم بیاید.»

یوسف خود را به برادرانش معرفی می‌کند

یوسف دیگر نتوانست نزد کسانی که در حضورش بودند، جلوی احساسات خود را بگیرد و دستور داد خدمتکارانش از اتاق بیرون بروند. هنگامی که او خود را به برادرانش شناسانید، هیچ کس آنجا نبود. ^۱او با چنان صدای بلندی گریه کرد که مصریان شنیدند، و این خبر به گوش فرعون رسید. ^۲یوسف به برادرانش گفت: «من یوسف هستم. آیا پدرم هنوز زنده است؟» اما وقتی برادرانش این را شنیدند، به قدری ترسیدند که نتوانستند جواب بدهند. ^۳سپس یوسف به آن‌ها گفت: «جلوتر بیایید.» آن‌ها جلوتر آمدند. یوسف گفت: «من، برادر شما، یوسف هستم، همان کسی که او را به مصر فروختید! حالا از

این که مرا به اینجا فروختید نگران نباشید و خود را سرزنش نکنید. درواقع این خدا بود که مرا قبل از شما برای حفظ جان مردم به اینجا فرستاد.^۶ حالا فقط سال دوم قحطی است. پنج سال دیگر هم کشت و زرع نخواهد بود.^۷ خدا مرا قبل از شما به اینجا فرستاد تا نسلی از شما را بر روی زمین نگاه دارد و به طرز شگفت‌انگیزی جان‌های شما را زنده نگاه دارد.^۸ پس درواقع شما نبودید که مرا به اینجا فرستادید، بلکه خدا بود. او مرا به بزرگ‌ترین مقام دربار فرعون گماشت و مسئول تمام کشور و فرماندار مصر گردانید.

^۹ «حالا فوراً نزد پدرم بازگشته به او بگویید که این است سخنان پسر ت یوسف، خدا مرا فرماندار مصر کرده است. بدون تأخیر نزد من بیا. ^{۱۰} تو می‌توانی در منطقه جوشن، جایی که به من نزدیک است، زندگی کنی؛ تو، فرزندان تو، نوادگان تو، گوسفندان، بزهای، گاوهای، و هرچه که داری. ^{۱۱} من برای تو تدارکات لازم را خواهم دید؛ هنوز پنج سال دیگر از قحطی باقی مانده است. من نمی‌خواهم که تو و خانواده‌ات و گله‌هایت از بین بروید.»

^{۱۲} یوسف در ادامه گفت: «حالا همه شما و همچنین تو، بنیامین، می‌بینید که من واقعاً یوسف هستم. ^{۱۳} به پدرم بگویید که من در مصر چه شکوه و جلالت دارم و هرآنچه که دیده‌اید به او بگویید. سپس هرچه زودتر او را به اینجا بیاورید.»

^{۱۴} یوسف دست خود را به گردن برادرش بنیامین انداخت و شروع کرد به گریه کردن. بنیامین هم درحالی که یوسف را در آغوش گرفته بود، گریه می‌کرد. ^{۱۵} یوسف سپس در حالی که هنوز گریه می‌کرد، برادرانش را یکی یکی در آغوش گرفت و بوسید. بعد از آن برادرانش با او به گفت‌وگو پرداختند.

^{۱۶} وقتی خبر به کاخ فرعون رسید که برادران یوسف آمده‌اند، فرعون و درباریان همه خوشحال شدند. ^{۱۷} فرعون به یوسف گفت: «به برادرانت بگو چهارپایان خود را بار کنند و به کنعان برگردند. ^{۱۸} سپس پدر و خانواده‌های خود را برداشته به اینجا بیایند. من بهترین زمین مصر را به آنها خواهم داد تا از فراوانی محصول آن بهره‌مند شوند. ^{۱۹} به آنها بگو چندین گاری از مصر با خود ببرند تا زنان و بچه‌های کوچک را سوار کنند و همراه پدرشان بیاورند ^{۲۰} و نگران لوازم خانه خود نباشند، زیرا بهترین هرآنچه که در سرزمین مصر است، از آن ایشان خواهد بود.»

^{۲۱} پسران یعقوب همان‌طور که به ایشان گفته شده بود، انجام دادند و یوسف طبق فرمان فرعون، چند گاری و خوراک برای سفر به ایشان داد. ^{۲۲} همچنین به هرکدام از آنها یک دست لباس داد. اما به بنیامین

سی صد * سگه نقره و پنج دست لباس داد. ^{۲۳} یوسف ده بار الاغ از بهترین کالاهای مصر و ده بار الاغ غلات و نان و آذوقه برای سفر پدرش فرستاد. ^{۲۴} او برادران خود را روانه نمود و به آنها گفت: «در راه با یکدیگر نزاع نکنید.»

^{۲۵} آنها مصر را ترک کردند و به نزد پدرشان یعقوب در کنعان رفتند. ^{۲۶} به پدرشان گفتند: «یوسف هنوز زنده است. او فرماندار تمام سرزمین مصر است!» یعقوب چنان حیرت زده شده بود، که نمی توانست حرف های آنها را باور کند. ^{۲۷} اما وقتی آنها تمام سخنان یوسف را به او گفتند، و وقتی گاری هایی را که یوسف برای آوردن او به مصر فرستاده بود، دید، جان تازه ای گرفت. ^{۲۸} او گفت: «پسر یوسف هنوز زنده است! این تنها آرزوی من بود! باید بروم تا قبل از مردنم او را ببینم.»

رفتن یعقوب و خانواده اش به مصر

یوسف هرچه داشت جمع کرد و به بِئِرشَبَع رفت، و در آنجا برای خدای پدرش اسحاق قربانی ها تقدیم کرد. ^۲ در شب خدا در رؤیا به او ظاهر شد و فرمود: «یعقوب، یعقوب»، او جواب داد: «بلی، ای خداوند.»

^۳ خدا گفت: «من خدا هستم. خدای پدرت. از رفتن به مصر نترس، زیرا من در آنجا از تو قومی بزرگ به وجود خواهم آورد. ^۴ من با تو به مصر خواهم آمد و از آنجا تو را به این سرزمین برمی گردانم. موقع مردنت یوسف نزد تو خواهد بود.»

^۵ آنگاه یعقوب از بِئِرشَبَع حرکت کرد و پسرانش او را همراه با زنان و بچه های کوچک خود در گاری هایی که فرعون فرستاده بود، قرار دادند. ^۶ آنها گله ها و تمام اموالی را که در کنعان به دست آورده بودند، برداشته و به مصر رفتند. به این ترتیب، یعقوب تمام خانواده اش ^۷ یعنی پسران، دختران و نوادگانش را هم با خود به مصر برد.

^۸ نام پسران و نوادگان یعقوب که با او به مصر رفتند از این قرار است: پسر بزرگ یعقوب، رِئوین ^۹ و پسران رِئوین، حَنوخ، فِلو، حِصرون و کَرَمی ^{۱۰} و شمعون و پسرانش: یموئیل، یامین، اوهد، یاکین، صوخر و شائول پسر زن کنعانی. ^{۱۱} لاوی و پسرانش: جرشون، قَهات و میراری. ^{۱۲} یهوذا و پسرانش: شیلَه، فارَص و زراح. اما عیر و اونان در سرزمین کنعان مُرده بودند؛ و پسران فارَص که عبارت بودند از: حِصرون و حامول. ^{۱۳} یساکار و پسرانش: تولع، فُوّه، یوب و شِمرون. ^{۱۴} ازبولون و پسرانش سِرِد، ایلون و یا یاحلیئیل. ^{۱۵} این ها پسرانی هستند که لیه علاوه

بر دخترش دینه، برای یعقوب در فدان آرام به دنیا آورد و تعدادشان سی و سه نفر بود.

^{۱۶} همراه این‌ها جاد و پسران او یعنی صِفیون، حَجّی، شونی، اِصبون، عِری، اُردی و اَرئیلی بودند. ^{۱۷} همچنین اشخاص ذیل هم در جمع آن‌ها بودند: پسران اشیر: یمنه، یشوه، یشوی، بریعه و خواهرشان سارح. پسران بریعه: حیر و ملکئیل. ^{۱۸} شانزده پسر زلفه، کنیزی که لابان به دختر خود، لیه داد.

^{۱۹} دو پسر راحیل زن یعقوب یوسف و بنیامین. ^{۲۰} پسران یوسف، منسی و اِفرایم که اَسِنات دختر فوطی فارع، کاهن اون، برای یوسف در سرزمین مصر به دنیا آورد. ^{۲۱} پسران بنیامین: بلاع، باکر، اَشبیل، جیرا، نَعمان، ایحی، رُش، مُفیم، حُفیم و اُرد. ^{۲۲} این چهارده نفر پسران و نوادگان راحیل و یعقوب بودند.

^{۲۳} پسران: حوشیم. ^{۲۴} پسران نفتالی: یَحْصِئیل، جونی، یِصر و شیلیم. ^{۲۵} این‌ها بودند هفت پسر بلهه، کنیزی که لابان به دختر خود راحیل داد و او برای یعقوب به دنیا آورد.

^{۲۶} تعداد فرزندان یعقوب، به غیر از پسران و زن‌های آن‌ها، که با او به سرزمین مصر رفتند شصت و شش نفر بود. ^{۲۷} و با دو پسر یوسف که در مصر متولد شده بودند، مجموع خانواده یعقوب به هفتاد می‌رسید. ^{۲۸} یعقوب، یهودا را پیشاپیش خود نزد یوسف فرستاد تا از او برای رفتن به جوشن راهنمایی بگیرد. به این ترتیب، آن‌ها وارد سرزمین جوشن شدند. ^{۲۹} یوسف اَرایه خود را حاضر کرد و به جوشن رفت تا از پدرش استقبال کند. وقتی یکدیگر را دیدند، یوسف دست‌های خود را به گردن پدرش انداخت و مدت زیادی گریه کرد. ^{۳۰} یعقوب به یوسف گفت: «حالا که من تو را دیدم و مطمئن شدم که هنوز زنده‌ای، برای مُردن آماده‌ام.» ^{۳۱} سپس یوسف به برادرانش و سایر اعضای خانواده پدرش گفت: «من باید به نزد فرعون بروم و به او خبر بدهم که برادرانم و تمام اهل خانه پدرم که در کنعان زندگی می‌کردند، نزد من آمده‌اند. ^{۳۲} به او خواهم گفت که شما چوپان و دامدار هستید و حیوانات و گله‌ها و رمه‌های خود را با تمام دارایی خود آورده‌اید. ^{۳۳} وقتی فرعون از شما پرسد که کار شما چیست؟ ^{۳۴} بگویید، 'ما از دوران کودکی مانند اجدادمان چوپان بوده‌ایم و از گله‌های خود مواظبت می‌کنیم.' به این ترتیب، او به شما اجازه خواهد داد که در منطقه جوشن ساکن شوید.» یوسف این را گفت زیرا مصریان از چوپانان کراهت داشتند.

آنگاه یوسف نزد فرعون رفت و به او گفت: «پدر و برادرانم با گله و رمه و هرچه دارند از کنعان به نزد من آمده‌اند

و اکنون در منطقه جوشن هستند.»^۲ سپس او پنج تن از برادرانش را که با خود آورده بود، به فرعون معرفی کرد.^۳ فرعون از آن‌ها پرسید: «شغل شما چیست؟»

آن‌ها جواب دادند: «ما مانند اجدادمان چوپان هستیم^۴ و ما به خاطر این به اینجا آمده‌ایم که در کنعان قحطی خیلی شدید است و برای گله‌های ما چراگاهی نیست. حالا از شما تمنا داریم اجازه بدهید که ما در منطقه جوشن ساکن شویم.»^۵ فرعون به یوسف گفت: «پدر و برادرانت پیش تو آمده‌اند.^۶ تمام سرزمین مصر در اختیار تو است؛ ایشان را در بهترین زمین‌ها و در منطقه جوشن سکونت بده. اگر در بین آن‌ها مردان کاردانی هم هستند، ایشان را به سرپرستی گله‌های من بگمار.»^۷ سپس یوسف، پدرش یعقوب را به حضور فرعون آورد. یعقوب فرعون را برکت داد.^۸ فرعون از یعقوب پرسید: «تو چند سال داری؟»

^۹ یعقوب گفت: «صد و سی سال دارم و سال‌های عمرم را در غربت گذرانده‌ام. عمرم کوتاه و پُر از رنج بوده است و به سال‌های عمر اجدادم که در غربت می‌زیستند، نمی‌رسد.»^{۱۰} سپس یعقوب برای فرعون برکت طلبید و از نزد او رفت.^{۱۱} یوسف همان طوری که فرعون دستور داده بود، پدر و برادرانش را در مصر در بهترین زمین‌های آنجا در نزدیکی شهر رمسیس سکونت داد و در آنجا، املاکی را به ایشان بخشید.^{۱۲} یوسف برای پدر و برادرانش و تمام اعضای خانواده آن‌ها برابر تعدادشان آذوقه تهیه کرد.

قحطی

^{۱۳} قحطی به قدری شدید شده بود که در هیچ‌جا خوراک نبود. مردم مصر و کنعان از شدت قحطی تاب و توان خود را از دست دادند.^{۱۴} همچنین که آن‌ها غله می‌خریدند، یوسف تمام پول‌های آن‌ها را گرفته در خزانه فرعون جمع می‌کرد.^{۱۵} وقتی تمام پول‌ها در مصر و کنعان تمام شد، مصریان به نزد یوسف آمده گفتند: «پول ما تمام شده! تو به ما نان بده و نگذار ما از گرسنگی بمیریم.»

^{۱۶} یوسف گفت: «اگر پول شما تمام شده، حیوانات خود را بیاورید و من در عوض آن‌ها به شما غله می‌دهم.»^{۱۷} بنابراین آن‌ها حیوانات خود را پیش یوسف آوردند و یوسف در مقابل اسب و گوسفند و بُز و گاو و الاغ، به آن‌ها غله داد. در آن سال، یوسف در مقابل حیوانات به ایشان غله داد.

^{۱۸} سال بعد، دوباره آن‌ها نزد یوسف آمده گفتند: «ای آقا، ما حقیقت را از تو پنهان نمی‌کنیم؛ پول ما تمام شده و همه حیوانات ما هم مال

شما است. دیگر به غیر از بدن‌ها و زمین‌هایمان چیزی نداریم که به تو تقدیم کنیم.^{۱۹} یا خود ما و زمین‌های ما را هم در ازای غله بخر و مگذار مزرعه‌های ما از بین بروند. ما غلامان فرعون خواهیم شد و زمین‌های ما هم مال فرعون باشند؛ به ما غله بده تا بخوریم و نمیریم و در مزرعه‌های خود بکاریم تا زمین نیز بایر نماند.»

^{۲۰} یوسف تمام زمین‌های مصر را برای فرعون خرید و همه مصریان مجبور شدند که زمین‌های خود را بفروشند، چون قحطی بسیار شدید شده بود. به این ترتیب، تمام زمین‌ها از آن فرعون شد. ^{۲۱} یوسف، تمام مردم مصر را به غلامی فرعون در آورد. ^{۲۲} تنها زمینی را که یوسف نخريد، زمین کاهنان بود. آن‌ها لازم نبود زمین خود را بفروشند، چون از طرف فرعون سهمیه‌ای معین برای خوراک خود دریافت می‌کردند. ^{۲۳} یوسف به مردم گفت: «ببینید، من شما و زمین‌های شما را برای فرعون خریده‌ام. اکنون بذر برای شما موجود است تا در زمین‌های خود بکارید. ^{۲۴} ولی موقع درو باید یک پنجم محصول را به فرعون بدهید، و بقیه بذر را برای کاشتن و خوراک خود و خانواده‌تان نگه دارید.»

^{۲۵} آن‌ها در جواب یوسف گفتند: «ای آقا، تو در حق ما نیکی کردی و جان ما را نجات دادی. حالا ما غلامان فرعون خواهیم بود.» ^{۲۶} پس یوسف این قانون را در سرزمین مصر برقرار کرد که یک پنجم محصول باید به فرعون داده شود. این قانون هنوز هم در مصر باقی است؛ فقط زمین کاهنان جزء املاک فرعون نشد.

آخرین خواهش یعقوب

^{۲۷} بنی‌اسرائیل در مصر در منطقه جوشن ساکن گردیدند، و در آنجا ثروتمند و صاحب فرزندان بسیار شدند. ^{۲۸} یعقوب مدّت هفده سال در مصر زندگی کرد و در آن زمان صد و چهل و هفت سال داشت. ^{۲۹} وقتی زمان مرگش رسید، فرزندش یوسف را خوانده گفت: «دست خود را زیر ران من بگذار و صادقانه برای من قسم بخور که مرا در زمین مصر دفن نخواهی کرد. ^{۳۰} من آرزو دارم پیش اجدادم دفن شوم. مرا از مصر ببر و در جایی که آن‌ها دفن شده‌اند، به خاک بسپار.»

یوسف گفت: «مطابق دستور عمل خواهم کرد.» ^{۳۱} یعقوب گفت: «قسم بخور.» یوسف قسم خورد. پس یعقوب درحالی که در بستر خود بود، شکرگزاری کرد.

دعای برکت یعقوب برای اِفرایم و منّسی

مدّتی بعد به یوسف خبر رسید که پدرش بیمار است. پس او دو پسرش منّسی و اِفرایم را برداشت و نزد پدرش

رفت. ^۲وقتی یعقوب شنید که پسرش یوسف به دیدن او آمده است، تمام قدرت خود را به کار برد و روی بستر خود نشست. ^۳یعقوب به یوسف گفت: «خدای قادر مطلق در لوز کنعان به من ظاهر شد و مرا برکت داد. ^۴او به من گفت، 'من به تو فرزندان بسیار خواهم داد و از فرزندان تو قوم‌های بسیار به وجود خواهم آورد. من این سرزمین را به عنوان میراث ابدی به فرزندان تو خواهم داد.'»

^۵«حالا دو پسر تو که قبل از آمدن من به مصر برای تو به دنیا آمدند، مال من خواهند بود. اِفرایم و منّسی مثل رئوبین و شمعون پسران من هستند و در این وعده سهیم می‌باشند. ^۶اما پسرانی که بعد از این دو به دنیا بیایند، مال تو خواهند بود و ارث آن‌ها از طریق اِفرایم و منّسی به ایشان خواهد رسید. ^۷این به خاطر مادرت راحیل است. هنگامی که من از بین النهرین می‌آمدم، در سر راه کنعان درحالی که تا افراته فاصله زیادی نبود، راحیل مرد و من او را در کنار راه افراته که امروز بیت لِحِم نامیده می‌شود، به خاک سپردم.»

^۸وقتی یعقوب پسران یوسف را دید، پرسید: «این پسرها کیستند؟»
^۹یوسف جواب داد: «این‌ها پسران من هستند که خدا در مصر به من داده است.»

یعقوب گفت: «آن‌ها را پیش من بیاور تا ایشان را برکت دهم.»
^{۱۰}چشمان یعقوب به علت پیری تار شده بود و نمی‌توانست خوب ببیند. یوسف پسرها را نزد او آورد، و یعقوب آن‌ها را بغل کرده بوسید. ^{۱۱}یعقوب به یوسف گفت: «هرگز فکر نمی‌کردم دوباره تو را ببینم، اما حالا خدا حتی فرزندان تو را هم به من نشان داده است.» ^{۱۲}سپس یوسف آن دو را از روی زانوهای یعقوب برداشت و در مقابل وی تعظیم کرد.

^{۱۳}یوسف، اِفرایم را در طرف چپ و منّسی را در طرف راست یعقوب قرار داد. ^{۱۴}اما یعقوب دست‌های خود را به طور متقاطع دراز کرد، و دست راستش را بر سر اِفرایم که کوچک‌تر بود و دست چپش را روی سر منّسی که نخست‌زاده بود، گذاشت. ^{۱۵}و سپس یوسف را برکت داده گفت:

«خدا، همان خدایی که پدرانم ابراهیم و اسحاق او را بندگی کردند، این دو پسر را برکت دهد.

خدا، همان خدایی که تا امروز مرا شبانی کرده است، ایشان را برکت دهد.

^{۱۶}باشد که همان فرشته‌ای که مرا از هر بدی رهایی داد، ایشان را نیز برکت دهد تا نام من و نام پدرانم ابراهیم و اسحاق به وسیله این پسران پایدار بماند و تا آن‌ها بر زمین، فرزندان بسیار داشته باشند.»

۱۷ یوسف وقتی دید که پدرش دست راست خود را روی سر اِفرایم گذاشته است، ناراحت شد. پس دست پدرش را برداشت تا از روی سر اِفرایم روی سر مَنسی بگذارد، ۱۸ و به پدرش گفت: «این پسر نخست‌زاده است؛ دست راست خود را روی سر او بگذار.»

۱۹ پدرش از این کار خودداری کرد و گفت: «می‌دانم، پسر من می‌دانم. نسل مَنسی هم قوم بزرگی خواهد شد. اما برادر کوچکش از او بزرگ‌تر خواهد شد و نسل او ملتی بزرگ خواهد گردید.»

۲۰ پس در آن روز یعقوب هر دو را برکت داد و گفت: «بنی اسرائیل هنگام برکت طلبیدن، اسم شما را به زبان خواهند آورد. آن‌ها خواهند گفت، 'خدا شما را مثل اِفرایم و مَنسی بگرداند.'» به این ترتیب، افرایم را بر مَنسی برتری داد.

۲۱ سپس یعقوب به یوسف گفت: «همان‌طور که می‌بینی من به مرگ نزدیک شده‌ام. اما خدا با شما خواهد بود و شما را به سرزمین اجدادتان برخواهد گرداند. ۲۲ من سهمی بزرگ‌تر از سهم برادرانت به تو خواهم داد؛ من شکیم را که منطقه حاصل‌خیزی است و آن را با شمشیر و کمان خودم از اموریان گرفتم، به تو می‌بخشم.»

آخرین گفتار یعقوب

یعقوب پسران خود را فراخوانده گفت: «دور من جمع شوید تا به شما بگویم که در آینده چه اتفاقی برای شما

۴۹

خواهد افتاد.

۲ «ای پسران یعقوب دور هم جمع شوید و به سخنان پدرتان اسرائیل گوش بدهید:

۳ «رئوبین، نخست‌زاده من،

تو قدرت من و نوبر نیروی جوانی من هستی،
و برتر از همه در قدرت و شوکت!

۴ تو مانند موج‌های خروشان دریایی
ولی دیگر برتری نخواهی داشت،

زیرا با یکی از زنان من هم‌خواب شدی
و به بستر من بی‌احترامی کردی.

۵ «شمعون و لاوی مثل هم هستند.
شمشیرهای آنان وسیله ظلم است.

۶ در گفت‌وگوهای محرمانه آن‌ها شرکت نخواهم کرد
و هرگز در جمع آنان نخواهم بود،
زیرا آن‌ها در غضب خود مردم را کشتند
و برای سرگرمی خود گاوها را لنگ نمودند.
۷ لعنت بر خشم آن‌ها، که بسیار شدید است.
لعنت بر غضب آن‌ها، که بسیار بی‌رحم است.
من ایشان را در سرزمین یعقوب متفرق
و در اسرائیل پراکنده خواهم کرد.

۸ «ای یهودا، برادران تو، تو را ستایش خواهند کرد.
بر دشمنان خود غلبه خواهی کرد،
و برادرانت در مقابل تو تعظیم خواهند کرد.
۹ یهودا، مانند شیربچه‌ای است که شکار خود را کشته
و به کمینگاه خویش برگشته،
دراز کشیده و خوابیده است،
مانند ماده شیرری که هیچ‌کس جرأت نمی‌کند او را برخیزاند.
۱۰ یهودا، چوگان سلطنت را نگاه خواهد داشت
و نسل او همیشه فرمانروایی خواهد کرد تا شیله بیاید؛
همه قوم‌ها از او اطاعت خواهند کرد.
۱۱ او الاغ خود را به درخت مو بسته،
و کره الاغ خویش را به بهترین درخت انگور.
لباس‌های خود را در شراب شسته است،
و ردای خویش را در می ناب.
۱۲ چشمانش قرمزتر از شراب‌اند،
و دندان‌هایش سفیدتر از شیر.

۱۳ «زبولون در کنار دریا زندگی خواهد کرد.
ساحل او بندرگاه کشتی‌ها خواهد شد
و مرزهای او تا صیدون خواهد رسید.

۱۴ «یساکار، یک الاغ پُر قدرت است
که در میان آغل‌ها خوابیده است.
۱۵ او دید که جای استراحت او نیکو
و زمین او دل‌گشا است.
او پشت خود را برای بار خم کرده

و مثل یک برده مجبور به بیگاری شده است.

۱۶ «دان بر قوم خود داوری خواهد کرد،
و آن‌ها مانند طایفه‌های دیگر اسرائیل خواهند بود.

۱۷ دان مانند ماری در کنار راه
و مثل افعی در کنار جاده خواهد بود
که پاشنهٔ اسب را می‌گزد
تا سوارش از پشت آن بیفتد.

۱۸ «ای خداوند، منتظر نجات از جانب تو هستم.

۱۹ «جاد مورد حملهٔ گروهی از راه‌زنان قرار خواهد گرفت،
ولی او برگشته آن‌ها را تعقیب خواهد نمود.

۲۰ «آشیر، محصول زمینش عالی
و غذایش شاهانه خواهد بود.

۲۱ «نفتالی آهوپی است که آزاد می‌دود
و آهو بره‌های زیبا می‌زاید.

۲۲ «یوسف تاکی است بارور در کنار آب‌ها
که شاخه‌هایش از دیوار بالا می‌روند.

۲۳ دشمنانش وحشیانه به او حمله کردند،
و به سویش تیر انداخته بر او ستم روا داشتند.

۲۴ اما کمان او هم‌چنان استوار باقی ماند
و بازوان او به‌وسیلهٔ خدای قادر یعقوب،

که شبان و صخرهٔ اسرائیل است، توانا گردید.

۲۵ او خدای پدر تو است که تو را کمک می‌کند،
خدای قادر مطلق که تو را برکت می‌دهد،

برکت از آسمان و از زیر زمین،

برکت بر پستان‌ها و بر رِجَم‌ها،

۲۶ برکت غله و گل‌ها،

برکت‌های دلپذیر از تپه‌های جاودانی.

باشد که این برکات بر سر یوسف قرار گیرد،

بر پیشانی او، که از بین برادرانش برگزیده گردید.

۲۷ «بنیامین، مانند گرگ درنده است؛
صبحگاهان شکارِ خود را می بلعد
و شامگاهان غارتِ خود را تقسیم می کند.»

۲۸ این‌ها دوازده طایفهٔ اسرائیل هستند و این سخنانی بود که پدرشان در
موقع وداع به آن‌ها گفت و هریک را مناسب حالش برکت داد، مناسب
حال هریک، به آن‌ها گفت.

وفات یعقوب

۲۹-۳۰ سپس یعقوب به پسرانش وصیت کرده فرمود: «حالا که من به
اجداد خودم می پیوندم، مرا در غاری که در مزرعهٔ عِفرُون حَتّی در مکفيله
در شرق مَمَری در سرزمین کنعان است، به خاک بسپارید.» ابراهیم،
این غار و مزرعهٔ آن را برای آرامگاه از عِفرُون خریداری کرده بود. ۳۱ «این
همان جایی است که ابراهیم و زنش سارا و همچنین اسحاق و زنش
ربکا در آن دفن شده‌اند و من هم لیه را در آنجا دفن کردم. ۳۲ آن غار و
مزرعه‌اش از حَتّیان خریداری شده است؛ مرا در آنجا به خاک بسپارید.»
۳۳ پس از آنکه یعقوب وصیت خود را به پسرانش تمام کرد، در رختخواب
خود خوابید و جان سپرد و به نزد اجداد خود رفت.

یوسف بر روی پدرش افتاده گریه کرد و صورت او را بوسید.
۵ • سپس به پزشکانی که در خدمتش بودند، دستور داد تا
جسدِ پدرش را مومیایی کنند. پس پزشکان یعقوب را مومیایی کردند.
۳ مومیایی کردن، مطابق روال آن زمان، چهل روز طول کشید و مصریان
مدّت هفتاد روز برای او سوگواری کردند.

۴ وقتی روزهای سوگواری تمام شد، یوسف به درباریان فرعون گفت:
«لطفاً پیغام مرا به فرعون برسانید و بگویید، ۵ پدرم در موقع فوت خود
مرا قسم داده بود که بدن او را در سرزمین کنعان در قبری که قبلاً تهیّه
کرده بود، به خاک بسپارم. پس خواهش می کنم اجازه بفرمایید بروم و
پدرم را به خاک بسپارم و بازگردم.»

۶ فرعون گفت: «برو و همان طوری که برای پدرت قسم خورده بودی،
او را دفن کن.»

۷ پس یوسف روانه شد تا پدرش را دفن کند و تمام درباریان فرعون و
همهٔ بزرگان و رهبران مصر، با یوسف رفتند. ۸ خانوادهٔ یوسف، برادرانش و
تمام کسانی که اهل خانهٔ پدرش بودند، همه با او رفتند. فقط بچه‌های
کوچک و گله‌ها و رمه‌ها در منطقهٔ جوشن باقی ماندند. ۹ اَرّابه سوارها و
اسب سواران نیز همراه یوسف رفتند. تعداد آن‌ها بسیار زیاد بود.

۱۰ وقتی آن‌ها به خرمنگاه اطاد که در شرق اردن است رسیدند، گریه و زاری تلخ و سختی کردند و مدّت هفت روز برای پدر خود مراسم عزاداری برپا کردند. ۱۱ وقتی مردم کنعان دیدند که این مردم در اطاد مراسم عزاداری برپا کرده‌اند، گفتند: «مصریان چه ماتم بزرگی گرفته‌اند.» به همین دلیل است که آن محل «آبلِ مصرایم» نامیده شد.

۱۲ بنابراین پسران یعقوب، همان‌طور که او به آن‌ها دستور داده بود، عمل کردند. ۱۳ آن‌ها جسد یعقوب را به کنعان بردند و در غار مکفیلَه، در شمال بلوطستان مَمَری در مزرعه‌ای که ابراهیم از عِفرون حتّی برای آرامگاه خریده بود، به خاک سپردند. ۱۴ پس از این که یوسف پدرش را به خاک سپرد، با برادرانش و همهٔ کسانی که برای مراسم تدفین با او آمده بودند، به مصر برگشت.

یوسف دوباره برادرانش را مطمئن می‌سازد

۱۵ برادران یوسف، بعد از مرگ پدرشان گفتند: «مبادا یوسف هنوز نسبت به ما کینه داشته باشد و بخواهد به‌خاطر بدی‌هایی که به او کرده‌ایم، از ما انتقام بگیرد!» ۱۶ پس برای یوسف پیغام فرستاده گفتند: «پدرمان قبل از این که بمیرد، ۱۷ به ما گفت، 'از تو خواهش کنیم که گناه برادرانت را ببخشی، زیرا آن‌ها با تو بدرفتاری کردند.' حالا از تو تقاضا می‌کنیم، خطایی را که ما غلامان خدای پدرت به تو کرده‌ایم، ببخشی.» یوسف وقتی این پیغام را شنید، گریه کرد.

۱۸ سپس برادران او آمدند و در مقابل یوسف تعظیم کردند و گفتند: «اینک ما غلامان تو هستیم.»

۱۹ ولی یوسف به آن‌ها گفت: «نترسید. مگر من خدا هستم؟ ۲۰ شما برای من نقشهٔ بد کشیدید، ولی خدا آن را به نیکی تبدیل نمود تا چنان که امروز می‌بینید، جان بسیاری را حفظ کند. ۲۱ دیگر دلیلی ندارد که بترسید. من از شما و فرزندان شما مواظبت خواهم کرد.» پس یوسف حرف‌های دل‌گرم کننده به آن‌ها گفت و آن‌ها را تسلی داد.

وفات یوسف

۲۲ یوسف به اتفاق خانوادهٔ پدرش به زندگی در مصر ادامه داد و هنگامی که فوت کرد صد و ده سال داشت. ۲۳ یوسف، فرزندان افرایم و نوادگان او را هم دید. او همچنین تا زمان تولد فرزندان ماحیر، پسر منسی هم زنده بود. ۲۴ او به برادرانش گفت: «من به‌زودی می‌روم. اما به‌یقین خدا از شما مواظبت خواهد کرد و شما را از این زمین به سرزمینی که به ابراهیم و اسحاق و یعقوب وعده داده است، خواهد برد.» ۲۵ سپس یوسف از پسران یعقوب خواست تا قسم بخورند و قول بدهند که وقتی با کمک

خدا از آن سرزمین می‌روند، جسد او را با خودشان ببرند. ^{۲۶}یوسف در سن صد و ده سالگی در مصر وفات یافت. آن‌ها جسد او را مومیایی کردند و در تابوت گذاشتند.



خروج

٥	٤	٣	٢	١
١٠	٩	٨	٧	٦
١٥	١٤	١٣	١٢	١١
٢٠	١٩	١٨	١٧	١٦
٢٥	٢٤	٢٣	٢٢	٢١
٣٠	٢٩	٢٨	٢٧	٢٦
٣٥	٣٤	٣٣	٣٢	٣١
٤٠	٣٩	٣٨	٣٧	٣٦



کتاب خروج

معرفی کتاب

شرح خروج یا مهاجرت، که در این کتاب آمده است، به مهم‌ترین واقعه در تاریخ بنی اسرائیل اشاره دارد. این واقعه کار خدا برای آزادی بنی اسرائیل از یوغ بردگی مصریان است. این کتاب دارای چهار بخش عمده است:

۱- آزادی بنی اسرائیل از بردگی

۲- سفر آن‌ها به کوه سینا

۳- پیمان خدا با بنی اسرائیل در کوه سینا و تنظیم قوانین اخلاقی، اجتماعی و مذهبی

۴- ساختن جایگاه پرستش برای بنی اسرائیل و قوانینی که برای کاهنان و پرستش خدا داده شد.

مهم‌تر این که این کتاب شرح می‌دهد که خدا چه کرد و چگونه بنی اسرائیل را از بردگی نجات داده به صورت یک ملت درآورد و به آن‌ها برای آینده امید داد. شخصیت مرکزی این کتاب از نظر انسانی «موسی» است، مردی که خدا انتخاب کرد تا قوم او را از مصر رهبری نماید. معروف‌ترین و مهم‌ترین قسمت کتاب فصل ۲۰ آن می‌باشد که «ده فرمان» در آن نوشته شده است.

تقسیم‌بندی کتاب

آزادی بنی اسرائیل از مصر ۱:۱-۱۵:۲۱

الف- پردگی در مصر ۱:۱-۲۲

ب- تولد و دوران اولیه زندگی موسی ۲:۲-۴:۳۱

ج- موسی و هارون در برابر فرعون ۵:۱-۱۱:۱۰

د- عید فصح و عزیمت از مصر ۱۲:۱-۱۵:۲۱

از دریای سرخ تا کوه سینا ۱۵:۲۲-۱۸:۲۷

قانون و پیمان ۱۹:۱-۲۴:۱۸

خیمه حضور خداوند و قوانین پرستش ۲۵:۱-۴۰:۳۸

بدرفتاری مصریان با بنی اسرائیل

اسامی پسران اسرائیل که هرکدام با خانواده خود همراه یعقوب به مصر رفتند، از این قرار بودند: ^۲رئوین، شمعون، لوی، یهودا، ^۳یساکار، زبولون، بنیامین، ^۴دان، نفتالی، جاد و آشیر. ^۵تعداد تمام کسانی که مستقیماً از نسل یعقوب بودند، هفتاد نفر بود. یوسف پسر او از پیش در مصر زندگی می کرد.

^۶با گذشت زمان، یوسف و تمام برادران او و تمام کسانی که از آن دوره بودند، مردند. ^۷ولی بنی اسرائیل چنان بارور و کثیر شدند که سرزمین مصر از آن ها پُر شد.

^۸بعد از مدّتی فرعون جدیدی در مصر به قدرت رسید که هیچ اطلاعی درباره یوسف نداشت. ^۹او به مردم خود گفت: «تعداد اسرائیلی ها خیلی زیاد شده و از ما نیرومندتر شده اند. ^{۱۰}اگر جنگی برپا شود، ممکن است آن ها با دشمنان ما هم دست شوند و بر ضد ما بجنگند و از این سرزمین فرار کنند. ما باید حکیمانه رفتار کنیم و نگذاریم آن ها زیاد شوند.» ^{۱۱}بنابراین مصریان سرکارگرانی برای اسرائیلی ها تعیین کردند تا با کارهای سخت، آن ها را ناتوان و ذلیل سازند. آن ها شهرهای فیتوم و رعمسیس را جهت مرکز تدارکات برای فرعون ساختند. ^{۱۲}اما هرچه مصریان بیشتر به بنی اسرائیل ظلم می کردند، تعداد آن ها بیشتر می شد و همه جا را پُر می کردند، به طوری که مصریان از اسرائیلی ها هراسان شدند. ^{۱۳-۱۴}ولی مصریان به بنی اسرائیل هرچه بیشتر ظلم می کردند و آن ها را به بردگی گرفته به کارهای بسیار سخت از قبیل آجر و ملاط سازی و هر نوع کار در مزرعه ها و ادار می ساختند و چنان بی رحمانه با آن ها رفتار می کردند که زندگی برای آن ها تلخ شده بود.

^{۱۵}فرعون، به شفره و فوعه، قابله های عبرانی، دستور داد: ^{۱۶}«وقتی برای فارغ شدن زنان عبرانی قابلگی می کنید، نگاه کنید، اگر نوزاد پسر است، او را بکشید، ولی اگر دختر است، او را زنده بگذارید.» ^{۱۷}اما قابله ها از خدا ترسیدند و از دستور فرعون اطاعت نکردند و پسران را زنده گذاشتند. ^{۱۸}فرعون قابله ها را احضار کرد و به آن ها گفت: «چرا این کار را می کنید؟ چرا می گذارید پسرها زنده بمانند؟»

^{۱۹}قابله ها به فرعون گفتند: «زن های عبرانی موقع زاییدن مانند زن های مصری نیستند. آن ها قوی هستند و قبل از رسیدن قابله، می زایند.» ^{۲۰}چون قابله ها از خدا ترسیدند، خداوند به آن ها احسان کرد و آن ها نیز دارای خانواده شدند. ^{۲۱}و بنی اسرائیل هم مرتب زیادتر و قوی تر می شدند.

۲۲ پس فرعون، به مصریان فرمان داده گفت: «هر نوزاد پسر عبرانی را که به دنیا می‌آید به رود نیل بیندازید ولی دخترها را زنده بگذارید.»

تولد موسی

۲ در همین زمان مردی از طایفه لاوی با زنی از طایفه خودش ازدواج کرد،^۲ و آن زن حامله شده برای او پسری زایید. وقتی آن زن دید که نوزادش چقدر زیبا است، مدّت سه ماه او را پنهان کرد. اما چون نتوانست بیشتر از آن او را پنهان کند، سبّی را که از نی درست شده بود برداشت و آن را قیراندود کرد. سپس طفل را در درون سبد گذاشت و آن را در میان نیزار در کنار رود نیل رها کرد.^۴ خواهر طفل کمی دورتر ایستاد تا ببیند چه اتفاقی برای برادرش می‌افتد. دختر فرعون برای حمام کردن به رود نیل آمد. ندیمه‌هایش در کنار رود قدم می‌زدند. ناگهان او سبد را در میان نیزار دید. پس یکی از کنیزانش را فرستاد تا سبد را بیاورد.^۶ دختر فرعون آن را باز کرد و پسر بچه‌ای را دید. بچه گریه می‌کرد و دختر فرعون دلش به حال او سوخت و گفت: «این بچه یکی از عبرانیان است.»

۷ سپس خواهر بچه جلو آمد و به دختر فرعون گفت: «می‌خواهید بروم و یکی از زن‌های عبرانی را بیاورم تا طفل را برای شما شیر بدهد؟»^۸ دختر فرعون گفت: «آری، برو و این کار را بکن.» دختر رفت و مادر خود طفل را آورد.^۹ دختر فرعون گفت: «این طفل را ببر و برای من نگه‌دار و شیر بده. من مزد تو را خواهم داد.» پس آن زن طفل را گرفت تا او را شیر داده از او مراقبت کند.^{۱۰} بعدها وقتی که طفل بزرگ‌تر شد، او را نزد دختر فرعون آورد. دختر فرعون او را به پسری خود قبول کرد و گفت: «من او را از آب گرفتم، پس نام او را موسی می‌گذارم.»

بازگشت موسی به سرزمین مدیان

۱۱ وقتی موسی بزرگ شد، روزی برای دیدن قوم خود، عبرانیان، بیرون رفت. او دید که چگونه آنان را به کارهای سخت وادار کرده‌اند. حتی دید که یک نفر مصری یکی از خویشاوندان عبرانی او را کتک می‌زند.^{۱۲} موسی به اطراف نگاه کرد و چون کسی را آنجا ندید، آن مصری را کشت و جسدش را زیر شن‌ها پنهان کرد.^{۱۳} روز بعد برگشت و دید که دو نفر عبرانی با هم گلاویز شده‌اند. به کسی که مقصّر بود گفت: «چرا خویشاوند خود را می‌زنی؟»

۱۴ آن مرد در جواب گفت: «چه کسی تو را حاکم و قاضی ما کرده است؟ آیا می‌خواهی مرا هم مثل آن مصری بکشی؟» موسی ترسید و با خود فکر کرد، «حتماً مردم پی برده‌اند که من چه کرده‌ام.»^{۱۵} وقتی

فرعون از این ماجرا باخبر شد، تصمیم گرفت موسی را بکشد. اما موسی فرار کرد و به سرزمین مدیان رفت و در آنجا ساکن شد.

روزی وقتی موسی بر سر چاهی نشسته بود، ^{۱۶}هفت دختر يترون که کاهن مدیان بود، بر سر چاه آمدند. آن‌ها بر سر چاه آمدند تا آب کشیده آبشخورها را پُر کنند و گله پدرشان را سیراب کنند. ^{۱۷}اما بعضی از چوپانان، دختران يترون را از سر چاه راندند. پس موسی به کمک دخترها رفت و گله آن‌ها را سیراب کرد. ^{۱۸}وقتی دختران نزد پدرشان، يترون، بازگشتند، پدرشان پرسید: «چه شد که امروز به این زودی برگشتید؟» ^{۱۹}آن‌ها جواب دادند که یک نفر مصری ما را از دست چوپانان نجات داد و حتی از چاه آب کشیده گله ما را سیراب کرد.

^{۲۰}او از دخترانش پرسید: «آن مرد حالا کجا است؟ چرا او را آنجا ترک کردید؟ بروید و از او دعوت کنید تا با ما غذا بخورد.»

^{۲۱}موسی موافقت کرد که در آنجا زندگی کند و يترون دختر خود صفوره را به همسری او درآورد. ^{۲۲}صفوره پسری زایید. موسی با خود گفت، «من در این سرزمین بیگانه غریب هستم، پس نام او را جرشوم می‌گذارم.» ^{۲۳}چند سال بعد فرعون مرد. اما بنی اسرائیل هنوز از رنج بردگی می‌نالیدند، و التماس آن‌ها برای کمک به درگاه خدا رسید. ^{۲۴}خدا دعا و ناله آن‌ها را شنید و پیمانی را که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بسته بود، به یاد آورد. ^{۲۵}خدا بر بنی اسرائیل نظر کرد و آن‌ها را مورد توجه قرار داد.

دعوت خدا از موسی

یک روز وقتی موسی گله پدرزنش يترون، کاهن مدیان، را می‌چرانید، گله را به طرف غرب بیابان برد تا به کوه مقدس، یعنی سینا رسید. ^۲در آنجا فرشته خداوند از میان شعله‌های آتش بوته‌ای بر او ظاهر شد. موسی نگاه کرد و دید که بوته شعله‌ور است اما سوخته نمی‌شود! ^۳پس با خود گفت: «نزدیک بروم و این چیز عجیب را ببینم که چرا بوته سوخته نمی‌شود!»

^۴وقتی خداوند دید موسی نزدیک می‌آید، از میان بوته آتش او را صدا کرده گفت: «موسی، موسی، موسی!»
موسی گفت: «بلی، حاضرم.»

^۵خدا گفت: «نزدیک تر نیا! کفشت را از پایت بیرون بیاور چون جایی که ایستاده‌ای زمین مقدس است. ^۶من، خدای اجداد تو هستم، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب.» موسی صورت خود را پوشانید چون ترسید که به خدا نگاه کند.

۷ «آنگاه خداوند گفت: «من مصیبت قوم خود را که در مصر هستند دیده‌ام و ناله و زاری آن‌ها را از دست سرکارگزارانشان شنیده‌ام، و از عذابی که می‌کشند، کاملاً آگاهم.

۸ «بنابراین نازل شده‌ام تا آن‌ها را از دست مصریان نجات بدهم و از مصر بیرون آورده به سرزمینی پهناور که شیر و عسل در آن جاری است ببرم، به سرزمینی که اکنون کنعانیان، حِتیان، آموریان، فِرزیان، حِویان و یِوسیان در آن زندگی می‌کنند. ۹ من فریاد قوم خود را شنیده‌ام و دیده‌ام که چگونه مصریان به آن‌ها ظلم می‌کنند. ۱۰ اکنون تو را نزد فرعون می‌فرستم تا تو قوم من بنی اسرائیل را از مصر بیرون بیاوری.»

۱۱ موسی به خدا گفت: «ای خداوند، من کیستم که نزد فرعون بروم تا بنی اسرائیل را از مصر بیرون بیاورم؟»

۱۲ خدا گفت: «به‌یقین من با تو خواهم بود و نشانه‌ی این که من تو را فرستاده‌ام این خواهد بود که وقتی تو قوم مرا از مصر بیرون آوردی، مرا بر این کوه پرستش خواهید کرد.»

۱۳ موسی به خدا گفت: «وقتی من نزد بنی اسرائیل بروم و بگویم که خدای اجداد شما مرا نزد شما فرستاده است و آن‌ها از من پرسند که نام او چیست، به آن‌ها چه بگویم؟»

۱۴ خدا به موسی گفت: «هستم آنکه هستم. به بنی اسرائیل بگو 'هستم' مرا نزد شما فرستاده است. ۱۵ به آن‌ها بگو، 'یهوه، خدای اجداد شما، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب مرا نزد شما فرستاده است.' نام من تا ابد همین خواهد بود و تمام نسل‌های آینده باید مرا به همین نام بخوانند. ۱۶ برو و تمام رهبران بنی اسرائیل را جمع کن و به آن‌ها بگو که یهوه، خدای اجداد شما، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب بر من ظاهر شد و گفت که من شما و آنچه را که مصریان با شما می‌کنند مشاهده کرده‌ام. ۱۷ من تصمیم گرفته‌ام که شما را از مصر، جایی که در آن عذاب می‌کشید، بیرون بیاورم. من شما را به سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است خواهم برد، سرزمینی که اکنون کنعانیان، حِتیان، آموریان، فِرزیان، حِویان و یِوسیان در آن زندگی می‌کنند.

۱۸ «قوم من به سخنان تو گوش خواهند داد. سپس تو به اتفاق رهبران بنی اسرائیل نزد فرعون برو و به او بگو، 'یهوه، خدای عبرانیان با ما ملاقات نموده است. حالا تقاضا داریم که اجازه بدهی به فاصله سه روز راه‌پیمایی به صحرا برویم و برای یهوه، خدای خود، قربانی بگذاریم.' ۱۹ ولی من می‌دانم که فرعون این اجازه را به شما نخواهد داد، مگر این که به انجام این کار مجبور شود. ۲۰ پس من قدرت خود را به کار خواهم برد و مصر

را با کارهای عجیبی که در آن انجام خواهم داد، تنبیه خواهم کرد. بعد از آن، او به شما اجازه خواهد داد که بروید.

۲۱ «من قوم خود را در نظر مصریان محترم خواهم ساخت. بنابراین وقتی بیرون می‌روید، دست خالی نخواهید بود. ۲۲ هر زن اسرائیلی نزد همسایه مصری خود و یا هر زن مصری که در خانه او هست برود و از او لباس و زینت آلات طلا و نقره بگیرد و شما آن‌ها را به پسران و دختران خود بپوشانید؛ به این ترتیب، شما مصریان را غارت خواهید کرد.»

خدا به موسی قدرت معجزات می‌دهد

۴ موسی به خداوند پاسخ داد: «اگر بنی اسرائیل سخنان مرا باور نکنند و به من گوش ندهند و بگویند که تو بر من ظاهر نشدی، آن وقت چه بگویم؟»

۲ خداوند از او پرسید: «آن چیست که در دست داری؟»

موسی پاسخ داد: «عصا.»

۳ خداوند گفت: «آن را بر زمین بینداز.» وقتی موسی آن را بر زمین انداخت، عصا به مار تبدیل شد و موسی از نزد آن فرار کرد.

۴ خداوند به موسی گفت: «دست را دراز کن و دُمش را بگیر.» موسی دستش را دراز کرده آن را گرفت و مار دوباره به عصا تبدیل شد. ۵ خداوند گفت: «این کار را انجام بده تا بنی اسرائیل باور کنند که یهوه، خدای اجداد آن‌ها، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب بر تو ظاهر شده است.»

۶ خداوند باز به موسی گفت: «دست خود را به داخل ردایت ببر.» موسی دستش را به داخل ردایش بُرد و وقتی آن را بیرون آورد، دستش مبتلا به جذام و مانند برف گشته بود. ۷ سپس خداوند گفت: «دوباره دستت را به داخل ردایت ببر.» او چنین کرد و وقتی آن را بیرون آورد، مانند سایر اعضای بدنش سالم شده بود. ۸ خداوند گفت: «اگر آن‌ها با دیدن نشانه اول، سخنان تو را باور نکردند، با دیدن نشانه دوم باور خواهند کرد. ۹ اگر این دو نشانه را نپذیرفتند و به سخنان تو گوش ندادند، آنگاه مقداری از آب رودخانه نیل را بردار و بر روی خشکی بریز. آن آب به خون تبدیل خواهد شد.»

۱۰ موسی به خداوند گفت: «ای خداوند، من سخنور خوبی نبوده‌ام، نه در گذشته و نه از وقتی که تو با من صحبت کرده‌ای. من لکنت زبان دارم و در حرف زدن کند هستم.»

۱۱ خداوند به او گفت: «چه کسی به انسان زبان می‌دهد؟ یا چه کسی او را کر و لال می‌آفریند؟ چه کسی او را بینا و یا کور می‌کند؟

آیا نه من که خداوندم؟^{۱۲} حالا برو، من به زبان تو قدرت خواهم داد و به تو خواهم آموخت که چه بگویی.»

^{۱۳} اما موسی گفت: «استدعا دارم، ای خداوند، که کس دیگری را برای این کار بفرستی.»

^{۱۴} آنگاه خداوند بر موسی خشمگین شد و گفت: «من می دانم که برادرت هارون لاوی سخنان خوبی است. او الآن به ملاقات تو می آید و از دیدن تو خوشحال خواهد شد.^{۱۵} تو با او صحبت کن و به او بگو که چه بگوید. به هنگام صحبت به هردوی شما کمک کرده یاد خواهم داد که چه کار باید بکنید.^{۱۶} او سخنگوی تو خواهد بود و به جای تو با قوم صحبت خواهد کرد. آنگاه تو برای او مانند خدا خواهی بود و به او خواهی گفت چه بگوید.^{۱۷} این عصا را با خود ببر تا با آن نشانه‌ها را انجام دهی.»

بازگشت موسی به مصر

^{۱۸} آنگاه موسی نزد پدرزنش یثرون رفت و به او گفت: «لطفاً اجازه بده نزد فامیل خود در مصر بروم و ببینم آیا هنوز زنده‌اند.» یثرون به موسی گفت: «به سلامت برو.»

^{۱۹} موسی هنوز در سرزمین مدیان بود که خداوند به او گفت: «به مصر بازگرد زیرا تمام کسانی که می‌خواستند تو را بکشند مرده‌اند.»^{۲۰} پس موسی زن و پسران خود را بر الاغی سوار کرد و عصای خداوند را به دست گرفته به طرف مصر به راه افتاد.

^{۲۱} خداوند دوباره به موسی گفت: «وقتی به مصر بازگشتی، یادت باشد که تمام کارهای عجیبی را که قدرت انجام آن‌ها را به تو داده‌ام، در حضور فرعون انجام دهی. اما من دل فرعون را سخت خواهم کرد تا قوم را آزاد نکند.^{۲۲} آنگاه تو باید به فرعون بگویی که خداوند چنین می‌گوید، 'اسرائیل پسر من و نخست‌زاده من است.^{۲۳} من به تو گفتم پسر مرا آزاد کن تا برود و مرا پرستش کند. اما تو آن‌ها را آزاد نکردی. پس من هم پست یعنی نخست‌زاده تو را خواهم کشت.'»

^{۲۴} در راه مصر در جایی که موسی اردو زده بود، خداوند با او برخورد نمود و خواست او را بکشد.^{۲۵-۲۶} اما صفوره، زن موسی، سنگ تیزی برداشت و پسرش را *ختنه کرد و پوست غلفه او را به پای موسی مالید. به خاطر رسم ختنه، به موسی گفت: «تو برای من شوهر خونی هستی.» پس خداوند از گرفتن جان موسی چشم‌پوشی کرد.

^{۲۷} خداوند به هارون گفت: «به بیابان برو و از موسی استقبال کن.» هارون رفت و موسی را در کوه مقدس ملاقات کرد و او را بوسید.^{۲۸} موسی

تمام چیزهایی را که خداوند به هنگام روانه کردنش به سوی مصر به او امر فرموده بود و همچنین نشانه‌هایی که به او داده بود، برای هارون تعریف کرد.^{۲۹} پس موسی و هارون به مصر رفتند و تمام رهبران بنی اسرائیل را دور هم جمع کردند.^{۳۰} هارون تمام چیزهایی را که خداوند به موسی فرموده بود، برای آن‌ها تعریف کرد. سپس موسی نشانه‌ها را در مقابل قوم ظاهر ساخت.^{۳۱} آن‌ها ایمان آوردند و چون شنیدند که خداوند به بنی اسرائیل توجّه نموده و مصیبت‌های آن‌ها را دیده است، همگی تعظیم کرده خدا را سجده و پرستش نمودند.

موسی و هارون در مقابل فرعون

۵ سپس موسی و هارون نزد فرعون رفته به او گفتند: «یّهوه، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید، 'بگذار قوم من به صحرا بروند تا با برگزاری مراسم عید در آنجا مرا تمجید کنند.'»
 ۲ اما فرعون گفت: «یّهوه کیست که من به سخنان او گوش بدهم و اسرائیلیان را آزاد کنم؟ من یّهوه را نمی‌شناسم و بنی اسرائیل را هم آزاد نخواهم کرد.»

۳ آن‌ها در جواب گفتند: «خدای عبرانیان خود را بر ما ظاهر کرده است. به ما اجازه بده تا سه روز در صحرا سفر کرده برای یّهوه، خدای خود قربانی بگزرانیم. اگر ما این کار را نکنیم، او ما را به وسیله مرض یا جنگ نابود خواهد کرد.»

۴ فرعون به موسی و هارون گفت: «چرا می‌خواهید مردم را از کارشان باز دارید؟ آن‌ها را سر کار خود بازگردانید. تعداد شما از مصریان هم بیشتر شده است! حالا می‌خواهید از کارکردن هم دست بکشید؟!»

۵ در همان روز فرعون به سرکارگران مصری و ناظران اسرائیلی دستور داد: «دیگر برای خشت زدن کاه به آن‌ها ندهید و آن‌ها را مجبور کنید که خودشان کاه جمع کنند. تعداد خشت‌هایی را هم که می‌زنند، باید به اندازه گذشته باشد و حتی یکی هم کمتر نباشد، چون تنبلی می‌کنند؛ به همین خاطر است که مدام از من می‌خواهند که بگذارم بروند و برای خدای خود قربانی تقدیم نمایند! کار این مردم را سخت‌تر کنید تا همیشه مشغول باشند و به سخنان فریبکارانه توجّهی نکنند.»

۱۰ پس سرکارگران و ناظران رفتند و به بنی اسرائیل گفتند که فرعون چنین می‌گوید: «من دیگر کاه به شما نخواهم داد. خودتان باید بروید و از هر کجا که می‌توانید کاه برای خود جمع کنید، ولی اندکی از حاصل کارتان کم نخواهد شد.»^{۱۲} پس قوم برای یافتن کاه بُن به جای کاه در سرتاسر مصر پراکنده شدند.^{۱۳} سرکارگران مرتّب بر آن‌ها فشار می‌آوردند

که تعداد خشت‌های هر روز به اندازه زمانی باشد که کاه می‌گرفتند،^{۱۴} و کارفرمایان مصری، سرکارگران اسرائیلی را می‌زدند و می‌پرسیدند که چرا تعداد خشت‌های ساخته شده به اندازه روزهای گذشته نیست.

^{۱۵} پس سرکارگران بنی اسرائیل نزد فرعون شکایت کرده گفتند: «عالی جناب، چرا با ما این‌طور رفتار می‌کنی؟^{۱۶} به ما کاه نمی‌دهند و می‌گویند باید خشت بسازیم و مرتب ما را می‌زنند در صورتی که کارفرمایان شما مقصّرند.»

^{۱۷} فرعون گفت: «شما تنبل هستید و تنبلی می‌کنید؛ به همین خاطر است که از من می‌خواهید که بگذارم بروید و برای یهوه قربانی تقدیم کنید.^{۱۸} حالا به سر کار خود بازگردید. کاه به شما داده نخواهد شد و تعداد خشت‌هایی هم که می‌زنید باید به اندازه سابق باشد.»^{۱۹} وقتی به ناظران اسرائیلی گفته شد که تعداد خشت‌ها باید به اندازه روزهای قبل باشد، فهمیدند که به وضع بدی گرفتار شده‌اند.

^{۲۰} چون از نزد فرعون بیرون رفتند، دیدند که موسی و هارون منتظر آن‌ها ایستاده‌اند.^{۲۱} پس به آن‌ها گفتند: «خداوند ببیند که چه کردید و شما را داوری کند! شما باعث شده‌اید که فرعون و درباریان‌ش از ما نفرت داشته باشند، و با این کارتان شمشیری به دست آن‌ها داده‌اید تا ما را بکشند.»

گلایه موسی از خداوند

^{۲۲} پس موسی بار دیگر به خداوند روی آورده گفت: «خداوندا، چرا به قوم خود بدی می‌کنی و چرا مرا به اینجا فرستادی؟^{۲۳} از وقتی که نزد فرعون رفتم تا پیغام تو را برسانم، او با قوم بدر رفتاری می‌کند و تو هم هیچ کاری برای رهایی آن‌ها نکرده‌ای!»

آنگاه خداوند به موسی گفت: «حالا خواهی دید که من با فرعون چه می‌کنم. من او را مجبور می‌کنم که قوم مرا آزاد کند. درحقیقت کاری می‌کنم که او مجبور شود قوم مرا از این سرزمین بیرون کند.»

خدا موسی را فرامی‌خواند

^{۲۴} خدا به موسی گفت: «من، یهوه هستم،^{۲۵} به ابراهیم، اسحاق و یعقوب به‌عنوان خدای قادر مطلق ظاهر شدم، ولی خودم را با نام یهوه به آن‌ها نشاناساندم.^{۲۶} با آن‌ها پیمان بستم و وعده دادم که سرزمین کنعان، یعنی سرزمینی را که در آن غریب بودند، به آن‌ها بدهم.^{۲۷} حالا آه و ناله بنی اسرائیل را که مصریان آن‌ها را برده خود کرده‌اند، شنیده‌ام و پیمان خود را به یاد آورده‌ام.^{۲۸} پس به بنی اسرائیل بگو که من به آن‌ها می‌گویم، 'من، یهوه هستم و شما را از بردگی مصریان آزاد خواهم کرد. آن‌ها را با

بازوی قدرتمند خود سخت مجازات خواهم نمود و شما را نجات خواهم داد.^۷ شما را قوم خود خواهم ساخت و خدای شما خواهم بود. وقتی شما را از بردگی مصریان رهایی دادم، خواهید دانست که من یهوه، خدای شما هستم.^۸ من شما را به سرزمینی خواهم آورد که سوگند خورده بودم آن را به ابراهیم، اسحاق و یعقوب ببخشم. من آن را به عنوان میراث به شما خواهم داد. من، یهوه، خداوند هستم.^۹ موسی این سخنان را به بنی اسرائیل گفت، ولی آن‌ها به سخنان او گوش ندادند، چون روحیه آن‌ها در زیر بار بردگی سخت خُرد شده بود.

^{۱۰} آنگاه خداوند به موسی گفت: ^{۱۱} «برو به فرعون بگو که باید بگذاری بنی اسرائیل از مصر بیرون بروند.»

^{۱۲} اما موسی به خداوند عرض کرد: «بنی اسرائیل به سخنان من گوش نمی‌دهند، پس چطور فرعون به سخنان من گوش خواهد داد؟ من در سخن گفتن ناتوانم؟»

^{۱۳} به این ترتیب، خداوند به موسی و هارون مأموریت داد تا به بنی اسرائیل و فرعون پادشاه مصر بگویند که باید بنی اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون ببرند.

نسب‌نامه موسی و هارون

^{۱۴} نام‌های سران طایفه‌های قوم اسرائیل به شرح زیر است. رئوین که نخست‌زاده یعقوب بود، چهار پسر داشت: حنوخ، فلو، حصرون و کرّمی که هرکدام خاندان‌هایی به نام خود داشتند. ^{۱۵} شمعون شش پسر داشت: یموئیل، یامین، اوهد، یاکین، صوخر و شائول که از زن کنعانی برایش به دنیا آمده بود. این‌ها هرکدام خاندان‌هایی به نام خود داشتند. ^{۱۶} لاوی صد و سی و هفت سال عمر کرد و دارای سه پسر بود به نام‌های جرشون، قهات و مراری که هرکدام خاندان‌هایی به نام خود داشتند. ^{۱۷} جرشون دارای دو پسر بود به نام‌های لینی و شمعی که از هرکدام خاندان‌های متعدّدی پدید آمد. ^{۱۸} قهات صد و سی و سه سال عمر کرد و دارای چهار پسر شد به نام‌های عمّرام، یصهار، جبرون و غزیئیل. ^{۱۹} مراری دو پسر داشت به نام‌های محلی و موشی که با فرزندان‌شان خاندان‌های لاوی را تشکیل دادند.

^{۲۰} عمّرام با عمه‌اش یوکابد ازدواج کرد. یوکابد، هارون و موسی را به دنیا آورد. عمّرام صد و سی و هفت سال عمر کرد. ^{۲۱} یصهار سه پسر داشت به نام‌های قورح، نفج و زکری. ^{۲۲} غزیئیل سه پسر داشت به نام‌های میثائیل، ایصافان و ستري.

۲۳ هارون با اِلیشابع که دختر عَمیناداب و خواهر نَحشون بود ازدواج کرد و دارای چهار پسر شد به نام‌های ناداب، آیهو، العازار و ایتامار. ۲۴ قورح دارای سه پسر شد به نام‌های آسیر، إلقانه و آییاساف. این‌ها نیاکان شاخه‌های طایفه قورح بودند. ۲۵ العازار پسر هارون با یکی از دختران فوتیلیل ازدواج کرد و صاحب پسری شد به نام فینحاس. این بود نام‌های سران خاندان‌ها و خانواده‌های طایفه لاوی. ۲۶ موسی و هارون همان کسانی بودند که خداوند به ایشان گفت: «بنی اسرائیل را با تمامی طایفه‌هایشان از سرزمین مصر بیرون بیاورید.» ۲۷ آن‌ها بودند که به فرعون، پادشاه مصر گفتند که بنی اسرائیل را آزاد کند.

فرمان خداوند به موسی و هارون

۲۸ یک روز خداوند در سرزمین مصر موسی را خطاب کرده گفت: «من، یهوه هستم. هرآنچه را به تو می‌گویم به فرعون، پادشاه مصر، بگو.»

۳۰ اما موسی به خداوند گفت: «خداوند، تو می‌دانی که من در سخن گفتن کُند هستم، پس چطور فرعون به سخنان من گوش خواهد داد؟» خداوند به موسی گفت: «بین، من تو را برای فرعون مانند خدا کرده‌ام و برادرت، هارون، نبی تو خواهد بود. ۲ هرچه به تو دستور می‌دهم به برادرت هارون بگو، و او به فرعون بگوید که بنی اسرائیل را از سرزمین مصر آزاد کند. ۳ اما من دل فرعون را سخت می‌سازم و هرچند نشانه‌ها و عجایب در مصر انجام دهم، ۴ فرعون به سخنان شما گوش نخواهد داد. آنگاه با قدرت خود مصریان را شدیداً مجازات خواهم کرد و طایفه‌های قوم خود بنی اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون خواهم آورد. ۵ آنگاه، وقتی با دست پُر قدرت خود بنی اسرائیل را از سرزمین آن‌ها بیرون آوردم، مصریان خواهند دانست که من خداوند هستم.» ۶ موسی و هارون آنچه را که خداوند به آن‌ها فرموده بود، انجام دادند. ۷ هنگامی که آن‌ها با فرعون صحبت کردند، موسی هشتادساله و هارون هشتاد و سه‌ساله بود.

عصای هارون

۸ خداوند به موسی و هارون گفت: ۹ «اگر فرعون از شما خواست که با معجزه‌ای ادّعی خود را ثابت کنید، تو، ای موسی، به هارون بگو عصای خود را در مقابل فرعون بر زمین بیندازد تا به مار تبدیل شود.» ۱۰ پس موسی و هارون به حضور فرعون رفتند و هرچه خداوند به آن‌ها دستور داده بود انجام دادند. هارون عصای خود را در مقابل فرعون و بزرگان دربار بر زمین انداخت و عصا به مار تبدیل شد. ۱۱ فرعون

حکیمان و جادوگران مصر را به حضور طلبید، و آن‌ها هم همان کار را انجام دادند.^{۱۲} آن‌ها عصاهای خود را بر زمین انداختند و عصاها به مار تبدیل شدند، ولی عصای هارون، عصاهای آن‌ها را بلعید.^{۱۳} با این حال همان‌طور که خداوند فرموده بود، دل فرعون همچنان سخت ماند و به سخنان موسی گوش نداد.

مصیبت زدگی مصر

نخستین بلا: تبدیل آب به خون

^{۱۴} سپس خداوند به موسی گفت: «دل فرعون خیلی سخت شده است و قوم را رها نمی‌کند.^{۱۵} صبح، وقتی فرعون به کنار رود نیل می‌رود، در آنجا به ملاقات او برو و عصایی را هم که به مار تبدیل شده بود، با خود ببر.^{۱۶} سپس به او بگو، 'یَهوه، خدای عبرانیان مرا فرستاده است که به تو بگویم قوم او را آزاد کنی تا او را در بیابان پرستش نمایند، ولی تا به حال گوش نداده‌ای.^{۱۷-۱۸} حال من این عصا را به آب رود می‌زنم و آب آن به خون تبدیل خواهد شد، ماهیان خواهند مرد، رودخانه متعفن خواهد شد و مردم مصر نخواهند توانست از آن بنوشند. به این وسیله خواهی دانست که یَهوه، خداوند است.'»

^{۱۹} خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو عصای خود را بردارد و دست خود را بر روی آب‌های مصر و تمام رودخانه‌ها، نهرها، استخرها، حتی کوزه‌های سنگی و کاسه‌های چوبی دراز کند تا آب همه آن‌ها به خون تبدیل شود.»

^{۲۰} موسی و هارون همان‌طور که خداوند دستور داده بود کردند. هارون در مقابل فرعون و درباریان، عصای خود را بلند کرد و به آب رودخانه نیل زد و تمام آب آن به خون مبدّل شد.^{۲۱} ماهیانی که در رودخانه بودند مردند و رودخانه متعفن شد و مصریان دیگر نمی‌توانستند از آن آب بنوشند. تمام سرزمین مصر از خون پُر شد.^{۲۲} جادوگران مصر هم با افسون‌های خود همان کارها را انجام دادند و فرعون سخت دل‌تر شد و همان‌طور که خداوند فرموده بود به سخنان موسی و هارون گوش نداد.^{۲۳} فرعون برگشت و به کاخ خود رفت و هیچ توجهی به آنچه اتفاق افتاده بود نکرد.^{۲۴} مصریان همه برای آب آشامیدنی در کنار رود نیل حفره می‌زدند، چون نمی‌توانستند از آب رودخانه بنوشند.

^{۲۵} هفت روز از زمانی که خداوند آب رودخانه را به خون تبدیل کرده بود، گذشت.

دومین بلا: قورباغه‌ها



خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو و به او بگو که خداوند چنین می‌فرماید، 'قوم مرا آزاد کن تا بروند و مرا پرستش کنند. اگر آن‌ها را آزاد نکنی، من تمام سرزمین تو را پُر از قورباغه خواهم کرد. قورباغه‌ها آن‌قدر در رود نیل زیاد خواهند شد که به کاخ تو، به خوابگاه تو و رختخواب تو خواهند آمد. همچنین به خانهٔ درباریان و سایر مردم و حتی به تنورها و تگاره‌های خمیر خواهند رفت. قورباغه‌ها از سر و روی تو، تمام مردم و درباریان بالا و پایین خواهند رفت.'»

آنگاه خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو دست و عصای خود را به‌سوی رودها و نهرها و استخرها بلند کند تا قورباغه‌ها بیرون بیایند و تمام سرزمین مصر را پُر کنند.»^۶ هارون عصای خود را به‌طرف آب‌های مصر بلند کرد، و قورباغه‌ها بیرون آمدند و تمام سرزمین مصر را پوشاندند.^۷ جادوگران مصر هم با جادو همین کار را کردند و زمین مصر را پُر از قورباغه کردند.

^۸فرعون، موسی و هارون را به حضور طلبید و به آن‌ها گفت: «نزد یهوه دعا کنید تا این قورباغه‌ها را از من و از مردم سرزمین من دور کند و من قوم شما را آزاد خواهم کرد تا برای یهوه قربانی تقدیم کنند.»
^۹موسی گفت: «تو زمان آزادی را به میل خودت معین کن تا من برای تو و درباریان تو و همهٔ مردمانت دعا کنم که قورباغه‌ها از شما و از خانه‌هایتان دور شوند و فقط در رود نیل بمانند.»

^{۱۰}فرعون گفت: «فردا برایم دعا کن.»

موسی گفت: «همان‌طوری که خواستی خواهم کرد. آنگاه خواهی دانست که خدای دیگری مثل یهوه، خدای ما نیست. تو و درباریان و همهٔ مردمانت از شرّ قورباغه‌ها خلاص خواهید شد و قورباغه‌ها فقط در رود نیل خواهند ماند.»^{۱۲} آنگاه موسی و هارون از نزد فرعون بیرون رفتند و موسی دربارهٔ قورباغه‌هایی که بر فرعون فرستاده شده بودند، نزد خداوند دعا کرد.^{۱۳} خداوند طبق درخواست موسی عمل کرد، و تمام قورباغه‌هایی که در خانه‌ها و حیاط‌ها و مزرعه‌ها بودند مردند.^{۱۴} مصریان قورباغه‌ها را توده‌توده روی هم انباشتند و تمام سرزمین متعفن شده بود.^{۱۵} اما وقتی فرعون دید که قورباغه‌ها مرده‌اند، همان‌طور که خداوند فرموده بود، دل خود را سخت کرد و به سخنان موسی و هارون گوش نداد.

سومین بلا: پشه‌ها

^{۱۶}خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو عصای خود را به خاک زمین بزند، و خاک تمام سرزمین مصر به پشه تبدیل خواهد شد.»^{۱۷} پس

هارون عصای خود را به خاک زمین زد و پشه‌ها تمام مردم، حیوانات و سراسر سرزمین مصر را پوشانیدند.^{۱۸} جادوگران مصری نیز کوشش کردند با جادو، پشه به وجود بیاورند، اما نتوانستند؛ همه جا از پشه پُر شده بود.^{۱۹} جادوگران به فرعون گفتند که این کار از قدرت خدا است. اما دل فرعون سخت شد و همان طور که خداوند فرموده بود، به سخنان موسی و هارون گوش نداد.

چهارمین بلا: مگس‌ها

^{۲۰} خداوند به موسی گفت: «فردا صبح زود بلند شو و وقتی که فرعون به کنار رودخانه می‌آید، به دیدن او برو و به او بگو که خداوند می‌فرماید، 'قوم مرا رها کن تا مرا پرستش کنند،^{۲۱} وگرنه مگس‌های بی‌شماری بر تو، درباریان و تمام مردمانت خواهم فرستاد و خانه مصریان و سرزمین آن‌ها پُر از مگس خواهد شد.^{۲۲} ولی سرزمین جوشن را که قوم من در آن زندگی می‌کنند، کنار خواهم گذاشت تا مگسی در آنجا دیده نشود تا بدانی که من در این سرزمین خداوند هستم^{۲۳} و میان قوم خود و قوم تو فرق می‌گذارم. فردا تو این نشانه را خواهی دید.»^{۲۴} خداوند همان طور که گفته بود، گروه بی‌شماری از مگس‌ها را به کاخ فرعون و خانه درباریان و به سرتاسر سرزمین مصر فرستاد، و مگس‌ها تمام سرزمین را ویران می‌کردند.

^{۲۵} پس فرعون، موسی و هارون را احضار کرد و گفت: «بروید و در همین سرزمین برای خدای خود قربانی تقدیم کنید.»

^{۲۶} موسی گفت: «چنین کاری درست نیست، زیرا قربانی کردن حیواناتی که ما به یهوه، خدای خود تقدیم می‌کنیم، در نظر مصریان گریه است و اگر آنچه را که آن‌ها از آن کراهت دارند، ما همان را در مقابل آن‌ها انجام دهیم، آیا آن‌ها ما را سنگسار نخواهند کرد؟^{۲۷} ما باید به مدت سه روز در بیابان سفر کنیم تا همان طور که یهوه، خدای ما به ما دستور داده است، برای او قربانی بگزرانیم.»

^{۲۸} فرعون گفت: «به شما اجازه می‌دهم که به بیابان بروید و برای خدای خود قربانی کنید، به شرطی که زیاد دور نشوید و برای من هم دعا کنید.»

^{۲۹} موسی گفت: «هم‌اکنون که بیرون می‌روم، نزد خداوند دعا می‌کنم که فردا مگس‌ها را از شما، از درباریان و از تمام مردمانت دور نماید. ولی تو نباید دوباره ما را فریب دهی و مانع رفتن و انجام مراسم قربانی ما شوی.»

۳۰ موسی از نزد فرعون بیرون رفت و نزد خداوند دعا کرد. ۳۱ خداوند همان طوری که موسی خواسته بود، مگس ها را از فرعون و از درباریان و تمام مردمان مصر دور کرد به طوری که یک مگس هم باقی نماند. ۳۲ اما فرعون باز هم سخت دل شد و قوم را آزاد نکرد.

پنجمین بلا: مرگ حیوانات

۹ خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو و بگو یهوه، خدای عبرانیان چنین می فرماید، 'قوم مرا آزاد کن تا بروم و مرا پرستش کند. ۲ زیرا اگر آن ها را آزاد نکنی و از رفتن آن ها جلوگیری کنی، ۳ دست خداوند بالای سختی بر حیوانات تو خواهد فرستاد که اسب ها، الاغ ها، شتران، گاو ها، گوسفندان و بز های تو را مبتلا خواهد ساخت. ۴ اما خداوند میان حیوانات بنی اسرائیل و حیوانات مصریان فرق خواهد گذاشت به طوری که هیچ حیوانی که متعلق به بنی اسرائیل است، نخواهد مرد. ۵ و خداوند فردا را برای انجام این کار تعیین نموده است.'»

۶ فردای آن روز خداوند به آنچه که فرموده بود، عمل کرد و تمام حیوانات مصریان مردند، اما حتی یکی از حیوانات بنی اسرائیل هم نمرد. ۷ فرعون پس از پرس و جو متوجه شد که حتی یکی از حیوانات بنی اسرائیل هم نمرده است. ولی فرعون همچنان سخت دل ماند و قوم را آزاد نکرد.

ششمین بلا: دُمَل ها

۸ خداوند به موسی و هارون گفت: «مشت های خود را از خاکستر کوره پُر کنید و موسی آن را در مقابل فرعون به هوا پاشد. ۹ خاکستر به غبار تبدیل شده بر سرتاسر سرزمین مصر پخش خواهد شد و همه جا دُمَل های چرکین در مردم و حیوانات به وجود خواهد آمد.» ۱۰ پس موسی و هارون مقداری از خاکستر کوره برداشتند و موسی آن را در مقابل فرعون به هوا پاشید، و آن خاکسترها دُمَل های چرکین در مردم و حیوانات به وجود آورد. ۱۱ حتی جادوگران نیز نتوانستند در مقابل موسی بایستند، چون آنان هم مانند سایر مصریان بدنشان پُر از دُمَل شده بود. ۱۲ ولی خداوند همان طور که فرموده بود، دل فرعون را سخت کرد و او به سخنان موسی و هارون گوش نداد.

هفتمین بلا: تگرگ

۱۳ خداوند به موسی گفت: «فردا صبح زود نزد فرعون برو و به او بگو یهوه، خدای عبرانیان چنین می فرماید، 'قوم مرا آزاد کن تا بروند و مرا پرستش کنند، ۱۴ وگرنه این دفعه نه فقط درباریان و مردمانت، بلکه خود تو را هم به بلا مبتلا خواهم کرد تا بدانی که در سرتاسر جهان کسی

مانند من نیست. ^{۱۵} من می توانستم دست خود را دراز نموده چنان بلایایی به سر تو و مردمانت بیاورم که همگی هلاک شوید. ^{۱۶} لیکن به این خاطر تو را تابه حال زنده نگاه داشته ام تا قدرت خود را نشان دهی و نام من در سرتاسر جهان مشهور گردد. ^{۱۷} اما تو همچنان متکبری و قوم مرا آزاد نمی کنی. ^{۱۸} بنابراین فردا در همین وقت چنان تگرگی بر مصر خواهم فرستاد که هرگز در مصر سابقه نداشته باشد. ^{۱۹} اکنون بفرست تا گله های و هر چیزی که در صحرا داری، بیاورند و در جای امن قرار دهند، زیرا تگرگ بر انسان و حیوان و هر چیزی که در صحرا باشد، خواهد بارید و همه را هلاک خواهد ساخت. ^{۲۰} بعضی از بزرگان دربار فرعون که از آنچه خداوند فرموده بود ترسیده بودند، غلامان و گله های خود را به جای سرپوشیده آوردند. ^{۲۱} اما کسانی که به هشدار خداوند اعتنا نکردند، غلامان و گله های خود را در صحرا وا گذاشتند.

^{۲۲} پس خداوند به موسی گفت: «دست خود را به سوی آسمان بلند کن تا در سرتاسر سرزمین مصر، بر انسان ها و حیوانات و گیاهان صحرا تگرگ ببارد.» ^{۲۳} موسی عصای خود را به طرف آسمان بلند کرد و به امر خداوند در سرزمین مصر رعدوبرق شدیدی واقع شد و تگرگ شروع به باریدن کرد. ^{۲۴} تگرگ شدیدی می بارید و دائماً صاعقه به زمین می زد. تگرگ آن قدر شدید بود که مصریان مانند آن را در تاریخ خود به یاد نداشتند. ^{۲۵} تگرگ در سراسر سرزمین مصر هرچه را که در صحرا بود، از آدم و حیوان گرفته تا گیاهان صحرایی، همه را از بین برد و درختان را هم شکست. ^{۲۶} سرزمین جوشن، جایی که بنی اسرائیل در آن زندگی می کردند، تنها جایی بود که در آن تگرگ نبارید.

^{۲۷} فرعون، موسی و هارون را به حضور طلبید و به ایشان گفت: «این دفعه گناه کرده ام، زیرا یهوه عادل است و من و ملت من گناهکاریم. ^{۲۸} نزد خداوند دعا کنید که رعدوبرق و تگرگ متوقف شود! من شما را آزاد خواهم کرد. لازم نیست بیشتر از این در اینجا بمانید.»

^{۲۹} موسی در جواب فرعون گفت: «همین که از شهر بیرون برویم، دست های خود را بلند کرده دعا خواهم کرد که رعدوبرق و تگرگ متوقف شود تا تو بدانی که زمین از آن خداوند است. ^{۳۰} ولی می دانم که تو و درباریانت هنوز از یهوه، خدا نمی ترسید.»

^{۳۱} محصول کتان و جو آسیب دیده بود چون جو، خوشه کرده بود و کتان دانه آورده بود. ^{۳۲} اما محصول گندم به خاطر این که دیررس است آسیب ندید.

^{۳۳} موسی از نزد فرعون بیرون رفت و از شهر خارج شد. سپس دست های خود را به سوی خداوند بلند کرد و رعدوبرق و تگرگ متوقف شد و باران

دیگر نبارید. ^{۳۴} اما چون فرعون دید که باران و تگرگ و رعد قطع شده است، بار دیگر گناه کرد و او و درباریانش دل خود را سخت کردند. ^{۳۵} پس همان طور که خداوند توسط موسی فرموده بود، فرعون دل خود را سخت نمود و بنی اسرائیل را آزاد نکرد.

هشتمین بلا: ملخ‌ها

خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو؛ من دل فرعون و درباریانش را سخت نموده‌ام تا این نشانه‌ها را در میان ایشان انجام دهم ^۲ و شما برای فرزندان و نوادگانان تعریف کنید که چه نشانه‌هایی در مصر انجام دادم و چگونه حماقتِ مصریان را آشکار کردم. همه شما خواهید دانست که من، خداوند هستم.»

^۳ پس موسی و هارون نزد فرعون رفته گفتند: «یَهُوه، خدای عبرانیان چنین می‌فرماید، 'تا به کی می‌خواهی از فروتن شدن در مقابل من خودداری کنی؟ قوم مرا آزاد کن تا بروند و مرا پرستش کنند. ^۴ اگر از آزاد کردن آن‌ها خودداری کنی، من فردا ملخ‌ها را به سرزمین تو خواهم فرستاد. آن‌ها چنان روی زمین را خواهند پوشانید، که زمین دیده نخواهد شد، و آنچه را که از تگرگ باقی مانده و تمام درخت‌هایی را که در مزرعه‌ها هستند، خواهند خورد. ^۵ قصرهای تو و خانه‌های تمام درباریان و منازل همه مردمان چنان پُر از ملخ خواهد شد که حتی نیاکانت تابه‌حال مانند آن را در این سرزمین ندیده‌اند.'» سپس موسی روی برگردانیده از نزد فرعون بیرون رفت.

^۶ درباریان به فرعون گفتند: «تا به کی ما باید به دام این مرد گرفتار باشیم؟ مردان بنی اسرائیل را آزاد کن تا بروند و یَهُوه، خدای خود را پرستش کنند. مگر نمی‌دانی که سرزمین مصر ویران شده است؟»

^۸ پس موسی و هارون را نزد فرعون بازگرداندند و فرعون به آن‌ها گفت: «بروید و یَهُوه، خدای خود را پرستش کنید. ولی بگویید بدانم چه کسانی خواهند رفت؟»

^۹ موسی در جواب گفت: «همه ما به اتفاق کودکان و پیران و پسران و دختران خود خواهیم رفت و گله‌ها و رمه‌های خود را هم خواهیم برد، زیرا عیدی داریم که باید به احترام یَهُوه برگزار کنیم.»

^{۱۰} فرعون گفت: «به خداوند سوگند می‌خورم که هرگز نخواهم گذاشت زن‌ها و کودکان را هم با خود ببرید! روشن است که نقشه پلیدی در سر دارید. ^{۱۱} فقط به مردها اجازه داده می‌شود که بروند و خداوند را پرستش کنند. چون شما همین را خواسته بودید.» پس موسی و هارون را از نزد فرعون بیرون کردند.

۱۲ خداوند به موسی گفت: «دست خود را بر سرزمین مصر بلند کن تا ملخ‌ها بیایند و همه گیاهان روی زمین و آنچه را که از تگرگ باقی مانده است بخورند.» ۱۳ موسی عصای خود را بر سرزمین مصر بلند کرد و به دستور خدا باد شدیدی به مدّت یک شبانه‌روز از مشرق به‌طرف مصر وزید و هنگام صبح باد شرقی ملخ‌ها را با خود آورد. ۱۴ ملخ‌ها تمام سرزمین مصر را پوشانند و همه‌جا را پُر کردند و آن قدر زیاد بودند که کسی تا آن وقت مانند آن را ندیده بود و بعد از آن هم نخواهد دید. ۱۵ زمین از ملخ‌ها سیاه شده بود و ملخ‌ها همه میوه‌های درختان و تمام گیاهان صحرا را که از تگرگ باقی مانده بود، خوردند به‌طوری که هیچ برگی بر درخت و هیچ علف سبزی در تمام سرزمین مصر نماند.

۱۶ فرعون با شتاب موسی و هارون را صدا کرد و به آن‌ها گفت: «من به یهوه، خدای شما و به شما گناه کرده‌ام. ۱۷ فقط این دفعه گناه مرا ببخشید و از خدای خود بخواهید تا این بلای مرگ‌آور را از من دور کند.» ۱۸ موسی از نزد فرعون بیرون رفت و به درگاه خداوند دعا کرد. ۱۹ خداوند آن باد شرقی را به یک باد شدید غربی تبدیل کرد. آن باد تمام ملخ‌ها را جمع کرد و همه را به *دریای سرخ ریخت به‌طوری که در سرتاسر مصر حتی یک ملخ هم باقی نماند. ۲۰ اما خداوند دل فرعون را سخت کرد و فرعون بنی اسرائیل را آزاد نکرد.

نهمین بلا: تاریکی

۲۱ خداوند به موسی گفت: «دست خود را به‌طرف آسمان بلند کن و تاریکی غلیظی که بتوان آن را احساس کرد، سرزمین مصر را فرا خواهد گرفت.» ۲۲ موسی دست خود را به‌سوی آسمان بلند کرد و تاریکی غلیظی به مدّت سه روز تمام سرزمین مصر را فراگرفت. ۲۳ مصریان نمی‌توانستند یکدیگر را ببینند و در آن سه روز هیچ کس از خانه‌اش بیرون نیامد، ولی جایی که بنی اسرائیل زندگی می‌کردند روشن بود.

۲۴ فرعون، موسی و هارون را احضار کرد و گفت: «همگی شما با زن‌ها و فرزندان خود بروید و خداوند را پرستش کنید. اما گله‌ها و رمه‌های شما در همین جا بمانند.»

۲۵ موسی گفت: «ما باید گاو و گوسفند برای قربانی و قربانی سوختنی داشته باشیم تا برای یهوه، خدای خود قربانی کنیم. ۲۶ پس ما گله‌های خود را با خود خواهیم برد و حتی یکی از آن‌ها را هم جا نخواهیم گذاشت؛ ما باید حیوانی را که برای پرستش نمودن یهوه، خدای خود لازم داریم، خودمان انتخاب کنیم، و تا به آنجا نرسیم، نخواهیم دانست که کدام یک از حیوانات خود را باید برای خداوند قربانی کنیم.»

۲۷ ولی خداوند دل فرعون را سخت کرد و او اجازه نداد که آن‌ها بروند.
 ۲۸ فرعون به موسی گفت: «از پیش چشم من دور شو! مبادا دیگر مرا ببینی، زیرا روزی که مرا ببینی، کشته خواهی شد.»
 ۲۹ موسی گفت: «بسیار خوب، دیگر هرگز روی تو را نخواهم دید!»

آخرین بلا: مرگ نخست‌زادگان

۱ ۱ آنگاه خداوند به موسی گفت: «فقط یک بلای دیگر بر سر فرعون و مردم او خواهم آورد. بعد از آن او شما را آزاد خواهد کرد. درحقیقت او همه شما را از اینجا بیرون خواهد کرد. ۲ حالا به تمام بنی اسرائیل بگو که هرکس چه زن و چه مرد از همسایه مصری خود زینت آلات طلا و نقره بخواهد.» ۳ خداوند بنی اسرائیل را در نظر مصریان محترم گردانید و موسی در نظر مردم و بزرگان مصر مرد بسیار برجسته‌ای شد.

۴ موسی به فرعون گفت: «خداوند می‌فرماید، 'در نیمه‌های شب به مصر خواهم آمد و هر نخست‌زاده مصری که پسر باشد خواهد مرد. چه نخست‌زاده فرعون که جانشین او است و چه نخست‌زاده کنیزی که پشت دستاس نشسته است و چه نخست‌زاده حیوانات، همه خواهند مرد. ۵ چنان گریه و شیونی در تمام مصر به راه خواهد افتاد که هرگز شنیده نشده و شنیده نخواهد شد. ۶ اما در میان بنی اسرائیل حتی یک سگ هم به طرف آنان و یا حیوانات آن‌ها پارس نخواهد کرد. آنگاه خواهید دانست که خداوند بین مصریان و بنی اسرائیل فرق می‌گذارد.'» ۸ موسی در ادامه گفت: «آنگاه همه درباریان، نزد من خواهند آمد و در مقابل من تعظیم کرده التماس خواهند نمود تا من و تمام قوم من از اینجا بیرون برویم. بعد از آن من خواهم رفت.» سپس موسی درحالی که به شدت خشمگین بود، از نزد فرعون بیرون رفت.

۹ خداوند به موسی گفت: «فرعون به سخنان شما گوش نخواهد داد تا من عجایب بیشتری در سرزمین مصر انجام دهم.» ۱۰ موسی و هارون تمام این کارهای عجیب را در مقابل فرعون انجام دادند، اما خداوند دل فرعون را سخت کرد و او بنی اسرائیل را آزاد نکرد.

عید فصح

۱ ۲ خداوند در مصر به موسی و هارون گفت: ۲ «این ماه برای شما ماه اول سال باشد. ۳ به تمام جماعت اسرائیل بگو: هر خانواده در روز دهم این ماه، باید برّه یا بُرغاله‌ای برای خود بگیرد. ۴ اگر یک برّه برای تعداد یک خانواده زیاد است، برّه را با همسایه مجاور خود تقسیم کنند و هر خانواده مقدار لازم را برای افراد خانواده‌اش

بردارد. ۵ برّه یا بُزّی که انتخاب می کنید، باید یک ساله، نر و بی عیب باشد. ۶ آن را تا روز چهاردهم همین ماه نگاه دارید. آنگاه تمام جماعت بنی اسرائیل برّه های خود را در عصر آن روز ذبح کنند. ۷ سپس مقداری از خون آن را بردارید و بر دو طرف چهارچوب و بر سر در خانه ای که حیوان در آن خورده می شود، بمالید. ۸ در همان شب، آن را کباب کرده با سبزیجات تلخ و نان بدون خمیرمایه بخورید. ۹ این گوشت را خام و یا آب پز نخورید، بلکه تمام آن را همراه با کله و پاچه و روده های آن را روی آتش کباب کنید. ۱۰ هیچ چیزی از آن را تا صبح نگاه ندارید و اگر چیزی از آن باقی ماند، آن را با آتش بسوزانید. ۱۱ موقع خوردن آن، کمر بند خود را ببندید، کفش خود را به پا کنید، عصای خود را به دست بگیرید و آن را با عجله بخورید. این عید فصّح خداوند است.

۱۲ «در آن شب من از سرزمین مصر عبور خواهم کرد و تمام نخست زادگان مصری، چه انسان و چه حیوان، همه را خواهم کشت. من، خداوند هستم و بر تمام خدایان مصر داوری خواهم کرد. ۱۳ خونی که بر خانه خود مالیده اید، نشانه ای است که شما در آنجا زندگی می کنید، و چون آن نشانه را ببینم، از آن عبور خواهم کرد و وقتی که مصریان را هلاک می کنم، به شما هیچ آسیبی نخواهد رسید. ۱۴ آن روز برای شما یک روز یادبود خواهد بود؛ شما آن را به عنوان عید برای خداوند همیشه جشن بگیرید. این عید در بین شما یک رسم همیشگی باشد و نسل بعد از نسل آن را جشن بگیرید.»

عید نان فطیر

۱۵ خداوند گفت: «مدّت هفت روز نان بدون خمیرمایه بخورید. در همان روز اوّل، تمام خمیرمایه را از خانه خود دور بریزید. اگر کسی در این هفت روز نان خمیرمایه دار بخورد، باید از قوم من منقطع شود. ۱۶ در روز اوّل و همچنین در روز هفتم این جشن، باید برای عبادت گردهم آییند. در این دو روز نباید هیچ کاری انجام دهید. فقط می توانید غذایی را که باید خورده شود آماده کنید. ۱۷ شما باید عید نان فطیر را نگاه دارید، زیرا در چنین روزی بود که طایفه های شما را از مصر بیرون آوردم. بنابراین شما باید نسل بعد از نسل این عید را جشن بگیرید. ۱۸ شما باید از غروب روز چهاردهم ماه اوّل تا غروب روز بیست و یکم، نان بدون خمیرمایه بخورید. ۱۹ برای هفت روز نباید خمیرمایه در خانه های شما پیدا شود و اگر کسی در این مدّت چیزی با خمیرمایه بخورد، چه غریب و چه اهل آنجا، باید از جماعت اسرائیل منقطع شود. ۲۰ هیچ چیزی که خمیرمایه داشته باشد نخورید؛ بلکه فقط نان فطیر بخورید.»

اولین عید فصّح

۲۱ موسی تمام رهبران قوم اسرائیل را صدا کرد و به آنها گفت: «هرکدام از شما برّه یا بُزغاله‌ای مناسب خانواده خود انتخاب کنید و آن را برای عید *فصّح ذبح کنید. ۲۲ یک شاخه از بوته *زوفا بردارید و آن را در خون حیوان که در تشت ریخته شده فرو کنید. سپس آن را به سر در و دو طرف چهارچوب خانه‌های خود بمالید و هیچ‌یک از شما تا صبح از خانه بیرون نرود، ۲۳ زیرا هنگامی که خداوند از مصر عبور می‌کند تا مصریان را بکشد، خونی را که بر سر در و دو طرف چهارچوب خانه شما است، خواهد دید و از آن رد شده اجازه نخواهد داد که فرشته مرگ به خانه‌های شما داخل شود و شما را هلاک کند. ۲۴ شما و فرزندان شما باید این احکام را برای همیشه نگه دارید. ۲۵ وقتی به سرزمینی که خداوند به شما وعده داده است وارد شدید، باید این مراسم را به جا آورید. ۲۶ وقتی فرزندان شما بپرسند، 'معنی این مراسم چیست؟' ۲۷ پاسخ بدهید، این مراسم قربانی فصّح برای خداوند است، زیرا او در مصر از خانه‌های بنی اسرائیل رد شد و مصریان را هلاک کرد، ولی از سر ما گذشت.»

پس بنی اسرائیل زانو زدند و خداوند را پرستش کردند. ۲۸ سپس رفتند و آنچه را که خداوند توسط موسی و هارون دستور داده بود، انجام دادند.

مرگ نخست‌زادگان

۲۹ در نیمه‌های شب خداوند تمام نخست‌زادگان مصری، از نخست‌زاده فرعون که جانشین او است، گرفته تا نخست‌زاده اسیری که در زندان بود و همچنین نخست‌زاده حیوانات، همه را کشت. ۳۰ در آن شب فرعون و درباریان و همه مصریان بیدار شدند و شیون عظیمی در مصر برپا شد، زیرا خانه‌ای نبود که در آن کسی نمرده باشد. ۳۱ در همان شب فرعون، موسی و هارون را فراخواند و به آنها گفت: «برخیزید و از سرزمین من بیرون بروید. شما و تمامی قوم اسرائیل از کشور من خارج شوید و همان‌طور که می‌خواستید خداوند را پرستش کنید. ۳۲ گله‌ها و رمه‌های خود را بردارید و بروید. برای من نیز برکت بطلبید.»

خروج از مصر

۳۳ مصریان اصرار می‌کردند که بنی اسرائیل هرچه زودتر سرزمین آنها را ترک کنند، چون می‌گفتند: «اگر شما از اینجا نروید همه ما خواهیم مرد.» ۳۴ پس بنی اسرائیل خمیرهای بدون خمیرمایه خود را برداشتند و آنها را در بالاپوش خود پیچیدند و بردوش خود حمل کردند. ۳۵ بنی اسرائیل همان‌طور که موسی به ایشان گفته بود، از مصریان زینت آلات طلا

و نقره و لباس خواستند.^{۳۶} خداوند نظرِ لطفِ مصریان را نسبت به بنی اسرائیل برانگیخته بود به طوری که هرچه می خواستند به آن ها می دادند. به این ترتیب، بنی اسرائیل اموال مصریان را به تاراج بردند.

^{۳۷} بنی اسرائیل که تعداد آن ها علاوه بر زن ها و بچه ها در حدود شش صد هزار مرد بود، پیاده از رمسیس به سُکوت کوچ کردند.^{۳۸} عدهٔ زیادی از قوم های دیگر نیز همراه با گله ها و رમે ها و حیواناتِ دیگر با آن ها رفتند.^{۳۹} آن ها از خمیر بدون خمیرمایه که از مصر با خود آورده بودند، نان فطیر پختند، زیرا که با عجله از مصر بیرون رانده شده بودند و فرصتی برای تهیهٔ توشهٔ راه نداشتند.^{۴۰} بنی اسرائیل مدت چهارصد و سی سال در مصر زندگی کرده بودند.^{۴۱} درست در آخرین روز چهارصد و سی سال، تمام طایفه های قوم خداوند از مصر بیرون رفتند.^{۴۲} در آن شب بود که خداوند از آن ها پاسداری کرده ایشان را از سرزمین مصر بیرون آورد و این همان شبی است که بنی اسرائیل باید نسل بعد از نسل در آینده به یاد خداوند باشند.

احکام عید فصَح

^{۴۳} خداوند به موسی و هارون گفت: «احکام عید فصَح عبارت اند از: هیچ بیگانه ای نباید از غذای فصَح بخورد،^{۴۴} امّا هر غلامی که شما خریده و *ختنه کرده اید، می تواند از آن بخورد.^{۴۵} خارجیان یا کارگر روزمزد از آن نخورد.^{۴۶} تمام آن غذا باید در همان خانه خورده شود؛ چیزی از آن نباید بیرون برده شود و هیچ یک از استخوان های آن شکسته نشود.^{۴۷} تمام جماعت اسرائیل این عید را نگاه دارند.^{۴۸} کسی که ختنه نشده از آن نخورد، امّا اگر یک خارجی در بین شما باشد و بخواهد عید را برای خداوند نگه دارد، اوّل باید تمام مردان اهل خانه اش ختنه شوند و بعد، مانند اهالی آنجا، آن عید فصَح را نگاه دارد. بعد از آن او مانند اهالی آنجا خواهد بود.^{۴۹} این احکام برای کسی که اسرائیلی است و یا شخص خارجی ای که در میان شما ساکن شده است، یکی است.»^{۵۰} تمام بنی اسرائیل اطاعت کردند و آنچه را که خداوند به موسی و هارون فرموده بود، انجام دادند.^{۵۱} در آن روز خداوند تمام طایفه های بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد.

وقف نخست زادگان

خداوند به موسی گفت: ^۲ «تمام نخست زادگان را برای من وقف کن، زیرا هر نخست زادهٔ مذکری که در میان بنی اسرائیل متولد شود، چه انسان و چه حیوان، از آن من است.»

عید نان فطیر

۳ موسی به مردم گفت: «این روز را به خاطر بسپارید، روزی که از مصر، خانهٔ بردگی، بیرون آمدید. این روزی است که خداوند شما را با دست نیرومند خود بیرون آورد. در آن روز نانی که خمیرمایه دارد نخورید. ۴ شما در این روز از ماه اوّل، ماه آیب، از مصر بیرون آمدید. ۵ خداوند به اجداد شما وعده داده است که سرزمین کنعانیان، حِثّیان، آموریان، حویان و یبوسیای را که سرزمین شیر و عسل است، به شما بدهد. شما باید در اوّلین روز هر سال این روز را جشن بگیرید. ۶ هفت روز نان فطیر بخورید و روز هفتم عید خداوند را جشن بگیرید. ۷ در آن هفت روز نان فطیر بخورید، و هیچ خمیرمایه یا نان خمیرمایه دار نزد شما و در تمامی سرزمین شما نباشد. ۸ وقتی این مراسم را به جا می آورید، برای پسران خود تعریف کنید که همهٔ این ها به خاطر کاری است که خداوند هنگامی که از مصر بیرون می آمدید، کرد. ۹ این مراسم برای شما مانند نشانه ای بر دست و یادگاری بر پیشانیّتان باشد تا همیشه شریعت خداوند بر لب هایّتان باشد، زیرا خداوند شما را با قدرت عظیم خود از مصر بیرون آورد. ۱۰ این عید را هر سال در زمان معین خودش جشن بگیرید.

نخست زاده

۱۱ «زمانی که خداوند شما را طبق وعده ای که به اجدادتان داده بود، به سرزمین کنعان خواهد برد. در آن موقع، ۱۲ شما باید تمام نخست زادگان مذکر را برای خداوند وقف کنید. همچنین تمام نخست زاده گان نرینهٔ حیوانات شما از آن خداوند است. ۱۳ ولی به جای نخست زادهٔ الاغ، یک برّه تقدیم کن و اگر نخواستی برّه تقدیم کنی، گردن او را بشکن. ولی برای هر نخست زادهٔ مذکر فدیّه ای بده. ۱۴ در آینده، وقتی پسران تو بپرسند، 'معنی این کار چیست؟' بگو، 'خداوند ما را با دست نیرومند خود از مصر، جایی که در آن بردگی می کردیم، بیرون آورد. ۱۵ چون فرعون سرسختانه نخواست ما را آزاد کند، خداوند تمام نخست زادگان مذکر مصریان را چه انسان و چه حیوان کشت. به همین دلیل است که ما تمام نخست زاده های نرینهٔ حیوانات را برای خداوند قربانی می کنیم، و برای نخست زادهٔ پسر خود فدیّه می دهیم. ۱۶ این مراسم برای تو مانند نشانه ای بر دستت و یادگاری بر پیشانیّت باشد که خداوند با قدرت خود ما را از سرزمین مصر بیرون آورد.'»

ستون ابر و ستون آتش

۱۷ وقتی فرعون بنی اسرائیل را آزاد کرد، خدا آن‌ها را از راه سرزمین فلسطین نبرد، هرچند که آن کوتاه‌ترین راه بود، زیرا خدا با خود گفت: «مبادا وقتی مجبور به جنگ شوند، پشیمان شده به مصر بازگردند.»^{۱۸} پس خدا آن‌ها را از راه صحرا دور گردانیده به دریای سرخ برد. بنی اسرائیل، مسلح برای جنگ از مصر بیرون آمدند.

۱۹ موسی استخوان‌های یوسف را با خود برداشت، چون یوسف بنی اسرائیل را قسم داده به آن‌ها گفته بود: «به‌یقین خدا برای آزادی به یاری شما خواهد آمد؛ در آن موقع استخوان‌های مرا هم با خودتان از اینجا ببرید.»

۲۰ بنی اسرائیل از سُکوت کوچ کردند و در ایتام در کنار صحرا اردو زدند. ۲۱ خداوند روزها در ستونی از ابر پیشاپیش آن‌ها می‌رفت تا راه را به آن‌ها نشان دهد و شب‌ها در ستونی از آتش می‌رفت تا راهشان را روشن کند تا آن‌ها بتوانند شب و روز سفر کنند. ۲۲ ستون ابر در روز و ستون آتش در شب از پیش روی قوم دور نمی‌شد.

عبور از دریای سرخ

۱۴ خداوند به موسی گفت: ۲ «به بنی اسرائیل بگو، بازگردید و در مقابل پی‌ها حیروت که بین میگدل و دریا و نزدیک بعل صفون است، اردو بنزید. ۳ فرعون فکر خواهد کرد که بنی اسرائیل در بیابان سرگردان شده‌اند و صحرا آن‌ها را محاصره کرده است. ۴ من دل فرعون را سخت خواهم کرد، و او شما را تعقیب خواهد کرد. آنگاه جلال خود را بر فرعون و بر لشکریان او آشکار خواهم ساخت تا مصریان بدانند که من، خداوند هستم.» بنی اسرائیل نیز همان‌طور عمل کردند. ۵ وقتی به فرعون خبر دادند که بنی اسرائیل فرار کرده‌اند، او و دربارانش پشیمان شده با خود گفتند: «این چه کاری بود که ما کردیم و این قوم را از بردگی خود آزاد ساختیم؟» ۶ پس پادشاه اربابه جنگی و لشکریان خود را با شش صد عدد از بهترین اربابه‌ها و تمام اربابه‌های دیگر که سرداران بر همه آن‌ها سوار شده بودند، حاضر کرد. ۸ خداوند، دل فرعون را سخت گردانید و او به تعقیب بنی اسرائیل که بی‌باکانه از مصر بیرون رفته بودند، پرداخت. ۹ لشکریان مصر با تمام اسبان و اربابه‌های فرعون و سواران به دنبال بنی اسرائیل رفتند و در پی‌ها حیروت و بعل صفون، جایی که اردو زده بودند، به آن‌ها رسیدند.

۱۰ وقتی بنی اسرائیل دیدند که فرعون و لشکریان به آن‌ها نزدیک می‌شوند، بسیار ترسیدند و نزد خداوند فریاد برآوردند. ۱۱ آن‌ها به موسی

گفتند: «آیا در مصر قبر نبود که ما را به این بیابان آوردی تا اینجا بمیریم؟ این چه کاری بود که با ما کردی و ما را از مصر بیرون آوردی؟! ۱۲ آیا در مصر به تو نگفتیم که بگذار در اینجا بمانیم و برای مصریان بردگی کنیم؟ بهتر بود آنجا بردگی می کردیم تا این که اینجا در بیابان بمیریم.» ۱۳ موسی در جواب آن ها گفت: «نترسید. بایستید و امروز نجات خداوند را ببینید. شما دیگر هرگز این مصریان را نخواهید دید. ۱۴ شما فقط آرام باشید؛ خداوند برای شما خواهد جنگید.»

۱۵ آنگاه خداوند به موسی گفت: «چرا نزد من فریاد برمی آوری؟ به قوم بگو که پیش بروند. ۱۶ تو هم عصایت را به روی دریا بلند کن؛ آب دریا شکافته خواهد شد و بنی اسرائیل خواهند توانست در وسط دریا از روی خشکی عبور کنند. ۱۷ من دل مصریان را سخت می کنم تا آن ها شما را تعقیب کنند. آنگاه با پیروزی بر فرعون و سپاهیان، و اژابه ها و سوارانش جلال خواهم یافت. ۱۸ وقتی آنان را شکست دادم، مصریان خواهند دانست که من، خداوند هستم.»

۱۹ فرشته خداوند که پیشاپیش بنی اسرائیل حرکت می کرد، به پشت سر آن ها رفت. ستون ابر که از جلوی ایشان می رفت، در پشت سر آن ها ۲۰ و بین لشکریان مصر و اردوی بنی اسرائیل قرار گرفت. ستون ابر برای مصریان تاریکی و شب به وجود آورد ولی به قوم اسرائیل روشنایی می بخشید. به این ترتیب، لشکریان مصر و بنی اسرائیل نتوانستند در تمام شب به یکدیگر نزدیک شوند.

۲۱ موسی دست خود را به طرف دریا بلند کرد و خداوند به وسیله یک باد شدید شرقی که در تمام شب می وزید، آب های دریا را به عقب رانده دریا را خشک ساخت. آب شکافته شد ۲۲ و بنی اسرائیل در میان دریا از روی خشکی عبور کردند و آب ها همچون دیوار در راست و چپ آن ها برافراشته شده بود. ۲۳ مصریان با تمام اسبان، اژابه ها و سواران فرعون از عقب آن ها به وسط دریا آمدند. ۲۴ در وقت سحر خداوند از میان ستون آتش و ابر بر مصریان نگاه کرد و آن ها را به وحشت انداخت. ۲۵ او باعث شد که چرخ اژابه های آن ها گیر کند به طوری که آن ها به سختی می توانستند حرکت کنند. مصریان گفتند: «خداوند برای بنی اسرائیل بر ضد ما می جنگد. بیایید از اینجا فرار کنیم.»

۲۶ خداوند به موسی گفت: «دست خود را به طرف دریا بلند کن تا آب آن بر روی مصریان و اژابه ها و سواران آن ها بازگردد.» ۲۷ موسی دست خود را به طرف دریا بلند کرد و در طلوع صبح آب دریا به حالت اول خود برگشت. مصریان کوشش می کردند فرار کنند ولی خداوند آن ها را به وسط دریا انداخت. ۲۸ آب ها بازگشتند و اژابه ها و سواران

آن‌ها و لشکریان مصر را که به دنبال بنی اسرائیل آمده بودند، پوشاندند، به طوری که یکی از آن‌ها هم باقی نماند. ^{۲۹} اما بنی اسرائیل در وسط دریا از روی زمین خشک عبور کردند و آب‌ها همچون دیوار در دو طرف آن‌ها برافراشته شده بود.

^{۳۰} در آن روز خداوند، بنی اسرائیل را از دست مصریان نجات داد و بنی اسرائیل اجساد مصریان را در ساحل دریا مشاهده کردند. ^{۳۱} وقتی بنی اسرائیل قدرت عظیم خداوند را دیدند که چطور مصریان را شکست داد، از خداوند ترسیده به او و به خادم او موسی ایمان آوردند.

سرود موسی

سپس موسی و بنی اسرائیل این سرود را برای خداوند سراییدند:

۱۵

«خداوند را می‌سرایم، چون او شکوهمندانه پیروز شده است؛
او اسب‌ها و سوارانشان را به دریا انداخت.
^۲ خداوند قوّت و سرود من است.
او است که مرا نجات داده است.
او خدای من است؛ او را ستایش خواهم کرد.
او خدای پدر من است؛ او را تجلیل خواهم نمود.
^۳ خداوند مرد جنگی است.
نام او یهوه است

^۴ «ارابه‌ها و لشکر فرعون را به دریا انداخت؛
بهترین سرداران مصر در* دریای سرخ غرق شدند.
^۵ دریای عمیق آن‌ها را پوشانید
و آن‌ها مثل سنگ به اعماق دریا رفتند.

^۶ «دست راست تو، ای خداوند، با قدرت سرافراز گردید؛
نیروی دستت، ای خداوند، دشمن را تکه‌تکه کرد.
^۷ با عظمت جلالت، دشمنانت را سرنگون ساختی.
آتش خشم خود را فرستادی و آن‌ها را مثل خاشاک سوزاندی.
^۸ به دریا دمیدی و آب‌ها بالا آمدند
و همچون دیوار ایستادند
و اعماق دریا منجمد گردید.
^۹ دشمن گفت، 'آن‌ها را تعقیب می‌کنم و می‌گیرم.
دارایی آن‌ها را تقسیم می‌کنم و هرچه می‌خواهم برمی‌دارم.

شمشیر خود را می کشم و با دست خود آن‌ها را هلاک می‌کنم.

۱۰ ولی تو بر دریا دمیدی، و مصریان در دریا غرق شدند؛ مثل سرب به ته دریا رفتند.

۱۱ «ای خداوند، کیست مانند تو در میان خدایان؟

کیست مانند تو عجیب در قدّوسیت؟

و کیست مانند تو در جلال و انجام شگفتی‌ها؟

۱۲ تو دست راست خود را دراز کردی

و زمین، دشمنان ما را فرو برد.

۱۳ از روی محبّت پایدار خود، قومی را که نجات دادی، رهبری

نمودی

و در قدرت خود ایشان را به‌سوی مسکن مقدّس خود هدایت

کردی.

۱۴ *اُمّت‌ها شنیدند و به لرزه درآمدند؛

فلسطینی‌ها به وحشت افتادند.

۱۵ رهبران آدوم متحیر شدند؛

سران موآب به لرزه افتادند،

و مردم کنعان جرأت خود را از دست دادند.

۱۶ ترس و وحشت آن‌ها را فراگرفت؛

آن‌ها قدرت تو را دیدند،

و از ترس چون سنگ بی حرکت گشتند

تا این‌که قوم تو، قومی که تو، ای خداوند، آزاد کردی، عبور

کنند.

۱۷ تو ایشان را خواهی آورد و در کوه خود غرّس خواهی کرد،

در مکانی که تو، ای خداوند، برای سکونت خود برگزیده‌ای،

یعنی در مکان مقدّسی که خودت آن را بنا نموده‌ای.

۱۸ تو، ای خداوند، تا به‌ابد پادشاهی خواهی کرد.»

سرود مریم

۱۹ بنی‌اسرائیل در میان دریا از روی زمین خشک عبور کردند، امّا وقتی

ارابه‌های مصریان با اسبان و سوارانشان به دریا رفتند، خداوند آب‌ها را

بازگردانید و آن‌ها را غرق کرد.

۲۰مریم، که نیبه و خواهر هارون بود دف خود را برداشت و تمام زن‌ها به دنبال او دف‌های خود را برداشته رقص کنان بیرون آمدند. ۲۱مریم این سرود را برای آن‌ها خواند:

«برای خداوند بسرایید زیرا که با جلال پیروز شده است.
او اسب‌ها و سوارانشان را به دریا انداخت.»

آب تلخ

۲۲سپس موسی بنی اسرائیل را از دریای سرخ حرکت داد و به صحرای شور بُرد. آن‌ها مدّت سه روز در بیابان حرکت کردند ولی آب پیدا نکردند. ۲۳پس از آن به *ماره رسیدند ولی آب آنجا به قدری تلخ بود که نمی‌توانستند از آن بنوشند. به همین دلیل بود که آنجا را *ماره نامیدند. ۲۴پس مردم نزد موسی شکایت کردند و گفتند: «چه بنوشیم؟» ۲۵موسی نزد خداوند دعا کرد و التماس نمود و خداوند قطعه چوبی به او نشان داد. او آن را برداشت و به آب انداخت و آب شیرین شد.

در آنجا خداوند دستور و حکمی برای آن‌ها معین نمود و آن‌ها را در آنجا امتحان کرد. ۲۶پس گفت: «اگر بادقت به احکام یهوه، خدایتان گوش دهید و هرآنچه در نظر من درست است به‌جا آورید و تمام اوامر مرا نگاه دارید، من شما را به هیچ‌یک از مرض‌هایی که بر مصریان فرستادم، دچار نخواهم کرد. من، یهوه، شفا دهنده شما هستم. همان کسی که شما را شفا می‌دهد.»

۲۷روز بعد به ایلیم آمدند. در آنجا دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود. آن‌ها در آنجا در کنار آب اردو زدند.

منا و بلدرچین

تمام جماعت بنی اسرائیل از ایلیم کوچ کردند و در روز پانزدهم ماه دوم پس از خروج از مصر، به بیابان سین که بین ایلیم و *سینا است، رسیدند. ۲ آنجا، در آن بیابان، همگی نزد موسی و هارون شکایت کردند و گفتند: «ای کاش خداوند ما را در سرزمین مصر می‌گشت، زیرا در آنجا می‌توانستیم در کنار دیگ‌های گوشت بنشینیم و به هر اندازه‌ای که می‌خواستیم غذا بخوریم؛ ولی شما ما را به این بیابان آورده‌اید تا همگی از گرسنگی بمیریم.»

۴پس خداوند به موسی گفت: «من برای همه شما از آسمان مثل باران غذا خواهم ریخت. مردم باید هر روز بیرون بروند و به اندازه احتیاج آن روز از آن جمع‌آوری کنند. به این ترتیب، ایشان را امتحان خواهم کرد تا ببینم آیا احکام مرا انجام می‌دهند، یا خیر. ۵در روز ششم دو برابر آنچه روزهای قبل جمع می‌کردند، جمع کنند.»

۶ پس موسی و هارون به تمام بنی اسرائیل گفتند: «شما امشب خواهید دانست که خداوند بود که شما را از سرزمین مصر بیرون آورد. ۷ هنگام صبح جلال خداوند را خواهید دید. خداوند شکایت‌های شما را که بر ضد او کرده‌اید، شنیده است، زیرا ما چه کسی هستیم که از ما شکایت کنید؟» ۸ سپس موسی گفت: «خداوند، غروب‌ها گوشت و صبح‌ها نان به هر اندازه‌ای که بتوانید بخورید به شما خواهد داد، زیرا خداوند شکایت‌هایی را که علیه او کرده‌اید شنیده است. وقتی شما بر ضد ما شکایت می‌کنید درواقع بر ضد خداوند شکایت می‌کنید.» ۹ موسی به هارون گفت: «به تمام جماعت اسرائیل بگو بیایند و در حضور خداوند بایستند، زیرا که او شکایت‌های ایشان را شنیده است.» ۱۰ درحالی که هارون با مردم صحبت می‌کرد، آن‌ها به بیابان نگاه کردند و جلال خداوند را که در ابر ظاهر شده بود، دیدند. ۱۱ خداوند به موسی گفت: ۱۲ «من شکایت‌های بنی اسرائیل را شنیدم. به آن‌ها بگو غروب‌ها گوشت و صبح‌ها نان به هر اندازه‌ای که بخواهند، خواهند داشت تا بدانند من یهوه، خدای ایشان هستم.»

۱۳ هنگام غروب دسته بزرگی از بلدرچین آمد و سرتاسر اردوگاه را پوشاند و هنگام صبح شبنم گرداگرد اردوگاه نشست. ۱۴ چون شبنم بخار شد، چیزهایی نازک و پوسته‌مانند بر سطح بیابان نمایان گردید که همانند شبنم لطیف بودند. ۱۵ وقتی بنی اسرائیل آن‌ها را دیدند، نمی‌دانستند که آن‌ها چه هستند. پس از یکدیگر می‌پرسیدند: «این‌ها چه هستند؟» موسی به آن‌ها گفت: «این نانی است که خداوند به شما داده است تا بخورید. ۱۶ خداوند دستور داده است که هریک از شما به اندازه احتیاج خود یعنی یک پیمانه دو لیتری برای هر نفر از اعضای خانواده‌اش از این نان جمع کند.»

۱۷ بنی اسرائیل شروع کردند به جمع کردن، بعضی‌ها بیشتر و بعضی‌ها کمتر. ۱۸ وقتی آن‌ها را اندازه‌گیری کردند، کسانی که زیاد جمع کرده بودند، زیاد نداشتند و آن‌هایی که کمتر جمع کرده بودند، کم نداشتند؛ هرکس به اندازه احتیاجش جمع کرده بود. ۱۹ موسی به آن‌ها گفت: «هیچ کس نباید چیزی از آن را تا صبح نگاه دارد.» ۲۰ اما بعضی‌ها به حرف موسی گوش ندادند و قسمتی از آن را نگاه داشتند، ولی صبح روز بعد همه آن‌ها پُر از کرم شده گندیده بود، و موسی نسبت به آن‌ها خشمگین شد. ۲۱ از آن به بعد، هر روز هرکس صبح به اندازه احتیاجش جمع می‌کرد و با گرمای خورشید آنچه که روی زمین باقی می‌ماند، آب شده از بین می‌رفت.

۲۲ در روز ششم آن‌ها دو برابر احتیاج روزانه خود جمع می‌کردند، یعنی هرکس به اندازه دو پیمانه دو لیتری. پس رهبران قوم آمدند و این را به موسی خبر دادند. ۲۳ موسی به آن‌ها گفت: «این دستور خداوند است. فردا، روز استراحت و روز مقدس خداوند است. پس امروز هرچه می‌خواهید با آتش پزید و هرچه می‌خواهید با آب پزید. هرچه که باقی بماند آن را برای فردا نگاه دارید.» ۲۴ همان‌طور که موسی دستور داده بود، آن‌ها هرچه را که باقی مانده بود، برای فردای آن روز نگاه داشتند، ولی نه کرم زده بود و نه گندیده بود. ۲۵ موسی گفت: «این را امروز بخورید زیرا امروز سبت، روز خداوند و روز استراحت است، و در این روز آن را بر زمین پیدا نخواهید کرد. ۲۶ شش روز آن را جمع‌آوری کنید، اما در روز هفتم که سبت خداوند است، آن را پیدا نخواهید کرد.»

۲۷ با این حال، بعضی از مردم در روز هفتم به بیابان رفتند تا غذا جمع کنند، ولی چیزی پیدا نکردند. ۲۸ سپس خداوند به موسی گفت: «شما تا به کی می‌خواهید از احکام و فرمان‌های من سرپیچی کنید؟ ۲۹ به خاطر داشته باشید که من، خداوند، سبت را به شما داده‌ام و به همین دلیل است که همیشه در روز ششم به اندازه دو روز به شما غذا می‌دهم. پس در روز هفتم هرکس در جای خود بماند و از خیمه‌اش بیرون نیاید.» ۳۰ بنابراین مردم در روز هفتم به استراحت پرداختند.

۳۱ بنی‌اسرائیل نام این غذا را مَنَّا گذاشتند. مَنَّا شکل تخم گشنیز و مَزَّة آن مانند کلوچه عسلی بود. ۳۲ موسی گفت: «خداوند دستور داده است که مقداری از مَنَّا را نگه دارید تا نسل‌های آینده ما نانی را که خداوند برای خوراک پس از بیرون آوردن ما از سرزمین مصر در بیابان به ما داد، ببینند.» ۳۳ موسی به هارون گفت: «به اندازه یک پیمانه دو لیتری، مَنَّا در ظرفی بریز و آن را در حضور خداوند بگذار تا برای نسل‌های آینده نگه‌داری شود.» ۳۴ همان‌طور که خداوند به موسی دستور داده بود، هارون ظرف مَنَّا را در مقابل صندوق پیمان گذاشت تا نگهداری شود. ۳۵ بنی‌اسرائیل مدت چهل سال مَنَّا خوردند یعنی تا زمانی که به مرز سرزمین کنعان رسیدند. ۳۶ یک عوَمَر معادل یک‌دهم «ایفه»، می‌باشد.

جاری شدن آب از صخره

(اعداد ۱:۲۰-۱۳)

تمام بنی‌اسرائیل از بیابان سین کوچ کردند و طبق دستور خداوند از جایی به جای دیگر می‌رفتند. آن‌ها در رفیدیم اردو زدند ولی در آنجا آب برای نوشیدن نبود. ۲ پس با اعتراض به موسی گفتند: «به ما آب بده تا بنوشیم.»

موسی در جواب آن‌ها گفت: «چرا به من اعتراض می‌کنید؟ چرا خداوند را امتحان می‌کنید؟»

۳ اما مردم که خیلی تشنه بودند به شکایت خود ادامه داده به موسی گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی تا ما و بچه‌ها و گله‌های ما در این بیابان از تشنگی هلاک شویم؟»

۴ موسی التماس کنان به خداوند گفت: «با این قوم چه کنم؟ چون نزدیک است آن‌ها مرا سنگسار کنند.»

۵ خداوند به موسی گفت: «چند نفر از رهبران بنی اسرائیل را با خود بردار و پیشاپیش مردم برو. آن عصایی را که با آن به رود نیل زدی نیز به دست بگیر. ۶ من بر روی صخره‌ای در کوه حوریب می‌ایستم. تو سخت به آن صخره بزن و آب از آن صخره بیرون خواهد آمد تا مردم بنوشند.» پس موسی در حضور تمام رهبران اسرائیل این کار را انجام داد.

۷ موسی نام آن محل را مَسَّاه و مِریا گذاشت زیرا بنی اسرائیل در آنجا شکایت کرده خداوند را امتحان نمودند، چون گفتند: «آیا خداوند با ما هست یا نه؟»

جنگ با عمالیق

۸ عمالیقی‌ها آمده در رفیدیم با بنی اسرائیل به جنگ پرداختند. ۹ موسی به یوشع گفت: «عده‌ای از مردها را انتخاب کن و فردا به جنگ عمالیقی‌ها برو. من با عصای خدا در دستم، بالای کوه می‌ایستم.» ۱۰ یوشع هرچه موسی دستور داده بود انجام داد و به جنگ عمالیقی‌ها رفت. موسی و هارون و حور هم به بالای کوه رفتند. ۱۱ تا زمانی که موسی دست‌های خود را بالا نگه می‌داشت، بنی اسرائیل پیروز می‌شدند، اما همین که موسی دست‌هایش را پایین می‌آورد، عمالیقی‌ها پیروز می‌شدند. ۱۲ وقتی دست‌های موسی خسته شد، هارون و حور سنگی آوردند و موسی روی آن نشست و هارون و حور در دو طرف او ایستادند و دست‌های او را بالا نگاه داشتند. دست‌های موسی تا غروب آفتاب بالا بود. ۱۳ به این ترتیب، یوشع عمالیقی‌ها را با شمشیر شکست داد.

۱۴ پس از آن خداوند به موسی گفت: «این پیروزی را به یادگار در کتاب بنویس و به یوشع بگو من حتی یاد عمالیقی‌ها را هم از زیر آسمان محو خواهم کرد.» ۱۵ موسی قربانگاهی ساخت و آن را «خداوند بیرق من است» نامید. ۱۶ و گفت: «بیرق خداوند برافراشته خواهد بود و خداوند تا ابد با مردم عمالیق در جنگ خواهد بود.»

ملاقات یثرون با موسی

۱۸

یثرون پدرزن موسی که کاهن مدیان بود، آنچه را که خدا برای موسی و قوم اسرائیل هنگام بیرون آوردن آن‌ها از سرزمین مصر انجام داده بود، شنید. ^۲موسی زن خود صفوره و دو پسرش را قبلاً نزد پدرزنش یثرون فرستاده بود. ^۳موسی دو پسر داشت. یکی جرشوم بود، چون موسی گفته بود: «من در سرزمین بیگانه، غریب هستم.» ^۴نام پسر دیگر الیعزر بود، چون موسی گفته بود: «خدای پدرم یاور من است و مرا از گزند فرعون نجات داده است.» ^۵یثرون همراه با زن موسی و دو پسر او به بیابانی آمد که موسی در آنجا کنار کوه مقدس خیمه زده بود. ^۶یثرون برای موسی پیغام فرستاده گفته بود: «من همراه زن و دو پسرت نزد تو می‌آیم. ^۷پس موسی به استقبال او رفت و در مقابل او تعظیم کرده او را بوسید. آن‌ها بعد از احوالپرسی به خیمه موسی رفتند. ^۸موسی برای یثرون تعریف کرد که خدا به خاطر رهایی بنی اسرائیل چه به سر فرعون و مصریان آورد. همچنین تعریف کرد که چطور خداوند آن‌ها را از سختی‌هایی که در بین راه با آن‌ها روبرو شدند، نجات داده است. ^۹یثرون وقتی تمام نیکویی‌های خداوند را در حق اسرائیل و رهایی آن‌ها شنید، خوشحال شد ^{۱۰}و گفت: «سپاس بر خداوندی که شما را از دست فرعون و مصریان نجات داد. شکر بر خداوندی که قوم خود را از بردگی در مصر آزاد کرد. ^{۱۱}حالا می‌دانم که یهوه از همه خدایان بزرگ‌تر است، زیرا او با آنانی که با بنی اسرائیل متکبرانه رفتار می‌کردند، چنین کرده است.» ^{۱۲}آنگاه یثرون قربانی سوختنی آورد تا سوخته شود و نیز قربانی‌های دیگر تا به خدا تقدیم کند. هارون و سپس تمام رهبران اسرائیل آمدند تا به اتفاق یثرون، پدرزن موسی، در حضور خدا با هم غذا بخورند.

انتخاب داوران

(تثیه ۹: ۱۸)

^{۱۳}روز بعد موسی برای رسیدگی به شکایات مردم به قضاوت نشست و مردم از صبح تا شب در حضور او ایستادند. ^{۱۴}وقتی یثرون، پدرزن موسی، تمام کارهایی را که موسی برای قوم انجام می‌داد دید، به او گفت: «این چه کاری است که تو به خاطر مردم می‌کنی؟ چرا همه کارها را به تنهایی انجام می‌دهی و مردم صبح تا شب نزد تو می‌ایستند؟» ^{۱۵}موسی در جواب گفت: «زیرا مردم نزد من می‌آیند تا بدانند اراده خدا چیست. ^{۱۶}هرگاه اختلافی بین آن‌ها پیش می‌آید، آن‌ها نزد من می‌آیند

و من تشخیص می‌دهم حقّ با چه کسی است و فرایض و احکام خدا را برای آن‌ها شرح می‌دهم.»

^{۱۷}یترون گفت: «کاری که می‌کنی، خوب نیست! ^{۱۸}تو با این کار هم خودت و هم مردم را خسته می‌کنی. این کار برای تو سنگین است و تنهایی نمی‌توانی آن را انجام بدهی. ^{۱۹}حالا من به تو یک نصیحت می‌کنم و خدا با تو خواهد بود. این تو هستی که باید قوم را به حضور خدا ببری و اختلافات آن‌ها را به عرض خدا برسانی. ^{۲۰}تو باید احکام و دستورات خدا را به آن‌ها تعلیم دهی و شرح دهی که رفتار آن‌ها چگونه باید باشد. ^{۲۱}علاوه بر این، تو باید مردانی قابل و کاردان را که خدا ترس و امین هستند و رشوه نمی‌گیرند، از میان مردم انتخاب کنی تا رهبر گروه‌های هزار نفری، صد نفری، پنجاه نفری و ده نفری باشند. ^{۲۲}آن‌ها همیشه بین مردم داوری کنند و فقط مسائل سخت را نزد تو بیاورند، اما مسائل کوچک را خودشان داوری کنند. به این ترتیب، آن‌ها با این کار به تو کمک خواهند کرد و بار تو سبک‌تر و کار تو راحت‌تر خواهد شد. ^{۲۳}اگر این کار را مطابق با اراده خدا انجام دهی، آنگاه استقامت خواهی داشت و مردم نیز در صلح و صفا به خانه‌های خود خواهند گشت.»

^{۲۴}موسی نصیحت پدرزن خود یترون را قبول کرد و هرآنچه را که گفته بود انجام داد ^{۲۵}و مردانی قابل را از بین تمام بنی اسرائیل انتخاب و آن‌ها را به رهبری گروه‌های هزار نفری، صد نفری، پنجاه نفری و ده نفری منصوب کرد. ^{۲۶}آن‌ها پیوسته بین مردم داوری کرده مسائل سخت را نزد موسی می‌آوردند، ولی امور کوچک‌تر را خودشان داوری می‌کردند. ^{۲۷}پس از آن موسی با پدرزن خود، یترون، خداحافظی کرد و یترون به سرزمین خود برگشت.

بنی اسرائیل در کوه سینا

^{۲۰۱}بنی اسرائیل از رفیدیم حرکت کردند و در روز اوّل ماه سوّم بعد از بیرون آمدن از مصر، به صحرای *سینا رسیدند و در دامنه کوه سینا اردو زدند. ^۳موسی به بالای کوه رفت تا با خدا ملاقات کند.

۱۹

خداوند از میان کوه با موسی صحبت کرد و گفت به بنی اسرائیل یعنی به فرزندان یعقوب بگو: ^۴«شما دیدید که من با مصریان چه کردم و چطور مثل عقاب شما را بر بال‌ها حمل کرده نزد خود آوردم. ^۵حالا اگر از من اطاعت کنید و پیمان مرا نگاه دارید، شما قوم برگزیده من از میان همه قوم‌ها خواهید بود، زیرا تمام زمین از آن من است، ^۶ولی شما برای من قومی از کاهنان و امتی مقدّس خواهید بود.» ^۷موسی از کوه پایین

رفت و تمام رهبران اسرائیل را جمع کرد و آنچه خداوند به او فرموده بود به ایشان گفت. ^۸ «تمام قوم یک صدا گفتند: «ما هرچه خداوند فرموده است، انجام خواهیم داد.» و موسی پاسخ قوم را به خداوند عرض کرد. ^۹ خداوند به موسی گفت: «من در ابر غلیظی نزد تو خواهم آمد تا قوم سخن گفتن مرا با تو بشنوند و همیشه حرف‌های تو را باور کنند.» وقتی موسی به خداوند گفت که مردم به او چه پاسخی داده‌اند، ^{۱۰} خداوند به موسی گفت: «نزد مردم برو و به ایشان بگو که امروز و فردا خود را پاک نمایند. آن‌ها باید لباس‌های خود را بشویند ^{۱۱} و در روز سوّم حاضر باشند. من در آن روز در مقابل چشمان همه بر کوه سینا نازل خواهم شد. ^{۱۲} در اطراف کوه حدودی معین کن تا مردم از آن عبور نکنند. به ایشان بگو از کوه بالا نروند و حتّی به کوه نزدیک نشوند. اگر کسی یک قدم روی کوه بگذارد، باید کشته شود. ^{۱۳} آن شخص باید یا سنگسار شود و یا با تیر کشته شود و کسی نباید به او دست بزند. این دستور هم برای انسان است و هم برای حیوانات که باید کشته شوند. اما وقتی شیپور زده شود، همه از بالا کوه بروند.»

^{۱۴} موسی از کوه پایین آمد و به مردم گفت که خود را پاک نمایید. پس آن‌ها لباس‌های خود را شستند. ^{۱۵} موسی به آن‌ها گفت: «برای روز سوّم آماده شوید و در این مدّت رابطه جنسی نداشته باشید.»

^{۱۶} صبح روز سوّم رعد و برق شد و ابر غلیظی روی کوه ظاهر گردید. سپس صدای بسیار بلند شیپور شنیده شد، به طوری که تمام مردمی که در اردوگاه بودند، از ترس لرزیدند. ^{۱۷} موسی قوم را از اردوگاه بیرون برد و آن‌ها برای ملاقات خدا در دامنه کوه ایستادند. ^{۱۸} تمام کوه سینا با دود پوشیده شد، زیرا خداوند در آتش بر روی کوه نزول فرموده بود و دود آن مثل دود کوره بالا می‌رفت و تمام کوه به شدّت می‌لرزید. ^{۱۹} صدای شیپور بلندتر و بلندتر شد. موسی صحبت کرد و خدا در رعد به او جواب داد. ^{۲۰} خداوند بر روی قلّه کوه سینا نازل شد و از موسی خواست که به قلّه کوه بیاید و موسی به قلّه کوه رفت. ^{۲۱} خداوند به او گفت: «پایین برو و به قوم بگو که مبادا از حدود معین شده عبور کنند تا مرا ببینند. اگر چنین کنند، بسیاری از آنان هلاک خواهند شد. ^{۲۲} حتّی کاهنانی هم که به من نزدیک می‌شوند، باید خود را پاک نمایند، مبادا آن‌ها را هم مجازات نمایم.»

^{۲۳} موسی به خداوند عرض کرد: «مردم نمی‌توانند از کوه بالا بیایند زیرا تو به ما هشدار داده‌ای که کوه را مقدّس شمرده حدودی دور آن تعیین کنیم.»

۲۴ خداوند گفت: «پایین برو و هارون را با خودت بالا بیاور. اما کاهنان و قوم نباید از حدود خود تجاوز کنند و نزد من بیایند؛ وگرنه، ایشان را مجازات خواهم کرد.» ۲۵ موسی پایین رفت و آنچه خداوند فرموده بود، به مردم گفت.

ده فرمان

(تثنیه ۱:۵-۲۱)

۲۰ خدا چنین سخن گفت: ۲ «من، یهوه، خدای شما هستم که شما را از سرزمین مصر، از خانه بندگی، بیرون آوردم. ۳ «به غیر از من خدای دیگری نداشته باش.

۴ «هیچ مجسمه یا تمثالی برای خود مساز، چه از آنچه بالا در آسمان باشد و یا پایین در زمین و یا در آب‌های زیر زمین. ۵ در مقابل هیچ بُتی سجده نکن و آن را پرستش منما، زیرا من، یهوه، خدای تو، خدایی غیور هستم، خدایی که جزای گناه پدران را از فرزندانشان تا نسل سوم و چهارم از کسانی که از من نفرت دارند، می‌گیرم. ۶ اما کسانی را که مرا دوست می‌دارند و از احکام من اطاعت می‌کنند، تا هزار نسل مُحَبَّت خواهم کرد.

۷ «نام یهوه، خدای خود را برای مقاصدِ شریانه بر زبان میاور، زیرا خداوند کسی را که نام او را بیهوده بر زبان آورد، بی‌سزا نخواهد گذاشت. ۸ «سَبَّت را به خاطر داشته باش و آن را مقدس بشمار. ۹ شش روز کار کن و تمام کارهایت را انجام بده، ۱۰ ولی روز هفتم، روز استراحت و مخصوص یهوه، خدای تو است. در آن روز هیچ کس کار نکند، نه خودت، نه فرزندان، نه غلامت، نه کنیزت، نه حیوانات و نه غریبی که نزد تو است. ۱۱ زیرا من، خداوند، در شش روز آسمان و زمین و دریا و هرآنچه را که در آن‌ها است ساختم، و در روز هفتم استراحت کردم. به همین دلیل است که من، خداوند، *سَبَّت را برکت داده آن را تقدیس نمودم.

۱۲ «پدر و مادر خود را احترام کن تا کامیاب گردی و عمرت در سرزمینی که یهوه، خدایت به تو می‌بخشد، طولانی شود.

۱۳ «قتل نکن.

۱۴ «زنا نکن.

۱۵ «دزدی نکن.

۱۶ «علیه همسایه خود شهادت دروغ مده.

۱۷ «به خانه همسایه خود طمع نکن. به زنش، غلامش، کنیزش، گاوش، الاغش و هر چیزی که مال همسایه‌ات می‌باشد طمع نداشته باش.»

ترس مردم

(تثنيه ۲۲:۵-۳۳)

۱۸ وقتی مردم رعد و برق و صدای شیپور را شنیدند و دودی را که در کوه بود، دیدند، از ترس لرزیدند و در فاصله دور ایستادند ۱۹ و به موسی گفتند: «تو با ما صحبت کن و ما گوش می دهیم، ولی خدا با ما صحبت نکند، مبدا بمیریم.»

۲۰ موسی به قوم گفت: «نترسید. خدا آمده است تا فقط شما را امتحان کند تا ترس او را دل داشته باشید و گناه نکنید.» ۲۱ اما مردم دور ایستادند و فقط موسی به ابر غلیظ، جایی که خدا در آن بود، نزدیک شد.

قانون قربانگاه

۲۲ خداوند به موسی دستور داد که به بنی اسرائیل بگوید: «شما دیدید، من که خداوند هستم چگونه از آسمان با شما صحبت کردم. ۲۳ از نقره یا طلا برای خود خدایان درست نکنید تا آن ها را در کنار من پرستش نمایید. ۲۴ قربانگاهی از خاک برای من بسازید و روی آن از گله و رمه های خود برای من قربانی مشارکت و سلامتی و سوختنی تقدیم کنید. در هر جایی که مقرر کنم که شما در آنجا مرا عبادت کنید، نزد شما خواهم آمد و شما را برکت خواهم داد. ۲۵ اگر قربانگاهی از سنگ برای من درست می کنید، آن را با سنگ های تراشیده شده درست نکنید، زیرا اگر ابزار خود را در آن به کار ببرید، آن را بی حرمت می سازید. ۲۶ برای من قربانگاه پله دار نسازید، مبدا با بالا رفتن از آن، عورت شما نمایان شود.

طرز رفتار با غلامان

(تثنيه ۱۵:۱۲-۱۸)

۲۱ «این احکام را به بنی اسرائیل اعلام کن: ۲ اگر یک غلام عبرانی بخری، بعد از شش سال خدمت، در سال هفتم بدون پرداخت بهایی آزاد شود. ۳ اگر موقعی که غلام تو شد، مجرد بود، زمان رفتن تنها برود. اما اگر موقعی که غلام تو شد، متأهل بود، زمان رفتن همسرش را نیز با خود ببرد. ۴ اگر ارباب او برایش زن گرفته باشد و او از آن زن صاحب پسران و دخترانی شده باشد، آن زن و فرزندان متعلق به ارباب می باشند و آن غلام باید تنها از آنجا برود. ۵ اما اگر آن غلام بگوید ارباب و زن و فرزندانم را دوست دارم و نمی خواهم آزاد بشوم، ۶ اربابش او را به حضور خدا در عبادتگاه ببرد و در آنجا در مقابل دریا چهارچوب آن، گوش او را با درفش سوراخ کند؛ به این ترتیب، آن غلام تا آخر عمرش متعلق به آن ارباب خواهد بود.

۷ «اگر کسی دختر خود را به عنوان کنیز بفروشد، آن دختر مثل غلامان آزاد نشود. ۸ اگر کسی دختری را بخرد تا با او ازدواج کند ولی بعداً از او خوشش نیاید، آنگاه می باید دوباره به پدرش فروخته شود و ارباب او حق ندارد وی را به بیگانگان بفروشد، و به این ترتیب به او خیانت نماید. ۹ اگر کسی کنیزی بخرد تا او را به پسرش بدهد، باید مطابق رسومی که برای دختران آزاد مرسوم است با او رفتار کند. ۱۰ اگر زن دیگری بگیرد، نباید زن اول خود را از غذا و لباس و رابطه زناشویی محروم نماید. ۱۱ اگر این سه چیز را انجام ندهد، باید او را بدون درخواست بهایی آزاد کند.

قوانین درباره کارهای خلاف

۱۲ «هر کس که کسی را بزند و او را بکشد، باید کشته شود. ۱۳ اما اگر قصد کشتن او را نداشت، بلکه خدا آن را روا داشته است، آنگاه من جایی را معین می کنم که به آنجا فرار کند. ۱۴ ولی اگر کسی نقشه بکشد و به عمد شخص دیگری را بکشد، او باید کشته شود، حتی اگر به قربانگاه من پناه ببرد.

۱۵ «کسی که پدر یا مادر خود را بزند، باید کشته شود.

۱۶ «کسی که شخصی را برباید تا بفروشد یا به عنوان غلام نزد خود نگه دارد، باید کشته شود.

۱۷ «کسی که پدر یا مادر خود را لعنت کند، باید کشته شود.

۱۸ «اگر موقع دعوا، یکی از دو طرف، دیگری را با سنگ یا مشت بزند، به طوری که او نمیرد ولی بستری شود ۱۹ و بعد بتواند با عصا راه برود، کسی که او را زده، بی گناه است، اما باید غرامت دوران بیکاری و مخارج معالجه او را بپردازد.

۲۰ «اگر کسی غلام یا کنیز خود را با عصا بزند به طوری که در همان وقت بمیرد، باید مجازات شود. ۲۱ ولی اگر یکی دو روز بعد بمیرد، مجازات نشود، چون آن غلام یا کنیز جزو دارایی او بوده و همین ضرر برای او کافی است.

۲۲ «اگر در موقع دعوا، زن حامله ای را بزنند و او بچه اش را بیندازد ولی صدمه دیگری به او وارد نشود، کسی که او را زده، باید جریمه ای را که شوهر آن زن معین می کند و قاضی آن را تأیید می کند، بپردازد. ۲۳ اما اگر صدمه دیگری وارد شود، در آن صورت جان به عوض جان، ۲۴ چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان، دست به عوض دست، پا به عوض پا، ۲۵ داغ به عوض داغ، زخم به عوض زخم و ضربه به عوض ضربه.

۲۶ «اگر کسی غلام یا کنیز خود را طوری بزند که چشمش از بین برود، باید او را در عوض چشمش آزاد کند. ۲۷ اگر دندان او را بشکند، باید او را در عوض دندانش آزاد کند.

مسئولیت مالک‌ها

۲۸ «اگر گاو نری با شاخ خود مرد یا زنی را بکشد، باید آن گاو نر را سنگسار کنند و گوشتش را هم نخورند، اما صاحبش مجازات نشود. ۲۹ اما اگر آن گاو قبلاً هم شاخ می‌زده و صاحبش می‌دانسته و باوجوداین آن گاو را مهار ننموده و آن گاو مرد یا زنی را کشته است، گاو را سنگسار کنند و صاحبش را نیز بکشند. ۳۰ اما اگر جریمه‌ای معین کنند، او باید آن بها را بپردازد و جان خود را خلاص کند. ۳۱ اگر گاو دختر یا پسری را بکشد، همین قانون اجرا می‌شود. ۳۲ اگر گاو غلام یا کنیزی را بکشد، صاحبش باید سی *سکه نقره به‌عنوان جریمه به صاحب غلام یا کنیز بپردازد و گاو را نیز سنگسار کنند.

۳۳ «اگر کسی روی چاهی را باز بگذارد و یا چاهی بکند و روی آن را نپوشاند و گاو یا الاغی در آن چاه بیفتد، ۳۴ صاحب چاه باید قیمت آن حیوان را بپردازد و لاشه حیوان را برای خودش بردارد. ۳۵ اگر گاو کسی، گاو همسایه را بزند و آن گاو بمیرد، صاحبان گاوها آن گاو زنده را بفروشند و قیمت آن را همراه با لاشه گاو مُرده، بین خود به‌طور مساوی تقسیم نمایند. ۳۶ اما اگر معلوم شود که آن گاو قبلاً شاخ می‌زده و صاحبش او را مهار نکرده است، باید گاو زنده‌ای را به‌عوض گاو بدهد و لاشه گاو مُرده را برای خود بردارد.

مقررات درباره جریمه

۲۲ «اگر کسی گاو یا گوسفندی را بدزد و آن را بکشد یا بفروشد، باید در عوض هر گاو، پنج گاو و در عوض هر گوسفند، چهار گوسفند بدهد. ۱ اگر دزدی در حال دزدی دستگیر شده با ضربه کشته شود، چنانچه در زمان شب باشد، جریمه‌ای پرداخت نشود، ۳ ولی اگر در روز روشن صورت گیرد، جریمه خون او باید پرداخت شود. هرکه دزدی کند باید جریمه آن را بپردازد و اگر چیزی برای پرداخت جریمه ندارد، خود او را به‌عنوان غلام بفروشند تا با پول آن جریمه دزدی را بپردازد. ۴ اگر حیوان دزدیده شده زنده در دست او گرفته شود، چه گاو یا الاغ و یا گوسفند، او باید دو برابر آن جریمه بدهد.

۵ «اگر کسی بدون اجازه حیواناتش را در مزرعه یا تاکستان کس دیگری بچراند، باید از بهترین محصول تاکستان یا مزرعه خود تاوان آن را پس بدهد.

۶ «اگر کسی در مزرعه خود آتشی روشن کند و آن آتش به مزرعه شخص دیگری سرایت کند و خوشه‌های غله را که رسیده و یا درو شده است بسوزاند، کسی که آتش روشن کرده، باید خسارات آن را جبران کند. ۷ «اگر کسی پول و یا اموال قیمتی خود را به‌طور امانت به کسی بسپارد ولی آن‌ها از خانه آن شخص دزدیده شود، اگر دزد را پیدا کردند، دزد باید دو برابر آن را پس بدهد. ۸ اما اگر دزد پیدا نشد، آن شخصی که اموال نزد او بوده، باید نزد قاضی برود و در آنجا قسم بخورد که اموال امانت‌گذار را ندزدیده است.

۹ «در هر ادّعای خیانت در امانت، چه در مورد گاو، الاغ، گوسفند و چه لباس و هر چیز دیگر که کسی ادّعای آن را می‌کند، هر دو نفر را نزد قاضی ببرند و کسی که در حضور خدا مقصّر شناخته شود، دو برابر خسارت بدهد.

۱۰ «اگر کسی الاغ، گاو، گوسفند یا هر حیوان دیگری را از همسایه خود به امانت بپذیرد ولی آن حیوان بمیرد یا صدمه ببیند و یا به‌زور از او گرفته شود و شاهی هم نباشد، ۱۱ آن شخص باید به حضور خدا رفته قسم بخورد که اموال همسایه خود را ندزدیده است. در این صورت مالک حیوان قسم او را قبول کند و عوض آن را نگیرد. ۱۲ اما اگر حیوان امانتی دزدیده شود، باید تاوان آن را پس بدهد. ۱۳ اگر حیوان امانتی توسط حیوان وحشی کشته شده باشد، باقی‌مانده لاشه را به‌عنوان مدرک نزد صاحبش بیاورد و دیگر لازم نیست که تاوان پس بدهد.

۱۴ «اگر کسی حیوانی را از همسایه خود قرض گرفت و در غیاب صاحبش آسیبی به آن حیوان رسید و یا مُرد، او باید به همسایه‌اش تاوان آن را بدهد. ۱۵ ولی اگر در حضور صاحب حیوان بوده، لازم نیست که خسارت آن را بپردازد. اگر آن حیوان را کرایه کرده بود، کرایه‌ای که داده شده به‌عوض تاوان آن می‌باشد.

قوانین اخلاقی و مذهبی

۱۶ «اگر کسی دختری را که نامزد کسی نیست، فریب بدهد و به او تجاوز کند، باید مهریه‌اش را به او پرداخته با او ازدواج نماید. ۱۷ اگر پدر دختر به هیچ‌وجه راضی نباشد که دختر را به او بدهد، آن مرد باید مهریه یک دختر را به او بدهد. ۱۸ «زن جادوگر را زنده نگذارید.

۱۹ «هرکس که با حیوانی جماع کند، باید کشته شود.

۲۰ «هرکس که برای خدای دیگری غیر از من که یهوه هستم قربانی بگذراند، باید به مرگ محکوم شود.

۲۱ «به کسی که غریب است ظلم ننمایید. به خاطر داشته باشید که شما هم در سرزمین مصر غریب بودید. ۲۲ به بیوه زن یا یتیم ظلم نکنید. ۲۳ اگر بر ایشان ظلم کنید و ایشان نزد من فریاد برآورند، دعای ایشان را مستجاب خواهم کرد، ۲۴ و من خشمگین شده شما را با شمشیر خواهم کشت و زن های شما بیوه و فرزندان تن یتیم خواهند شد.

۲۵ «اگر به فقیری از افراد قوم من پولی قرض دادید، مثل رباخواران از او بهره نگیرید. ۲۶ اگر ردای همسایه خود را به عنوان گرو گرفتید، قبل از غروب آفتاب آن را به او برگردانید، ۲۷ چون ممکن است تنها ردایی باشد که او خود را با آن گرم می کند و با آن می خوابد. اگر او نزد من فریاد برآورد، دعای او را مستجاب خواهم کرد، زیرا من مهربان هستم. ۲۸ «به خدا ناسزا مگویید. رهبر قوم خود را لعنت نکنید.

۲۹ «در دادن هدیه نوبر محصول و شیره انگور خود تأخیر نکنید. ۳۰ «نخست زادگان پسر را برای من وقف نمایید. ۳۱ نخست زاده گاو و گوسفند خود را نیز به من بدهید؛ اولین نخست زاده نر را هفت روز نزد مادرش نگه دارید و در روز هشتم آن را به من تقدیم کنید. ۳۱ «شما قومی هستید که برای من تقدیس شده اید، پس نباید گوشت حیوانی را که توسط حیوانات وحشی دریده شده باشد، بخورید. آن را نزد سگ ها بیندازید.

عدالت و انصاف

۲۳ «خبر باطل را انتشار ندهید و با شهادت دروغ با شریان هم دست نشوید. ۲ در انجام کارهای خلاف، با جماعت همگام نشوید و در محاکمه، به خاطر پیروی از اکثریت، با شهادت دروغ حق را پایمال نکنید. ۳ در محاکمه فقیر، به خاطر این که فقیر است، از او طرف داری نکنید.

۴ «هرگاه به گاو یا الاغ سرگردان دشمنت برخوردی، آن را به او بازگردان. ۵ اگر دیدید که الاغ دشمنتان زیر سنگینی بار به زمین افتاده است، هرچند که از آن شخص روگردان هستید، ولی در این مورد به او کمک کن.

۶ «وقتی با شخص فقیری اختلاف دارید، حق او را زیر پا نگذارید. ۷ از اتهام دروغ دوری کنید و باعث مرگ افراد نیک و بی گناه نشوید، زیرا من اشخاص شرور را تبرئه نخواهم کرد. ۸ از گرفتن رشوه خودداری کنید، زیرا رشوه چشم مردم را کور می کند و دعوی مردم درستکار را خلاف نشان می دهد.

۹ «به غریبان ظلم نکنید. شما می دانید که غریب بودن یعنی چه، زیرا خودتان در مصر غریب بودید.

سال هفتم و روز هفتم

۱۰ «شش سال در زمین خود کِشت کنید و محصول آن را جمع نمایید،
۱۱ اما در سال هفتم آن را به حال خود بگذارید تا مردمان فقیر در آن
زراعت کنند. بگذارید مردمان فقیر قوم شما، هرچه در آن می‌روید بخورند
و آنچه را هم که از آن باقی می‌ماند، حیوانات صحرا بخورند. در مورد
تاکستان و درختان زیتون خود نیز همین‌طور عمل کنید.

۱۲ «هفته‌ای شش روز کار کنید، اما روز هفتم کار نکنید تا غلامان
و افراد غریبی که برای شما کار می‌کنند، و همچنین حیوانات شما
استراحت کنند.

۱۳ «از آنچه من، خداوند، به شما گفتم، اطاعت کنید. با خدایان
دیگر کاری نداشته باشید و حتی نام آن‌ها را بر زبان نیاورید.

سه عید بزرگ

(خروج ۱۸:۳۴-۲۶؛ تثیبه ۱۶:۱-۱۷)

۱۴ «سالی سه بار برای من عید بگیرید: ۱۵ عید نان فطیر در ماه آیب،
زیرا در آن ماه از مصر خارج شدید. همان‌طور که به شما دستور داده‌ام،
هفت روز نان فطیر بخورید و هیچ‌کس دست‌خالی به حضور من نیاید.
۱۶ «عید برداشت نوبر، هنگامی که محصولات خود را که در مزرعه‌تان
کاشته بودید درو می‌کنید.

«عید خیمه‌ها در پاییز، هنگامی که میوه‌ها را از تاکستان‌ها و باغ‌های
خودتان جمع‌آوری می‌کنید. ۱۷ سالی سه بار تمام افراد ذکور باید در
حضور یهوه، خداوند حاضر شوند.

۱۸ «خون حیوان قربانی را همراه با نان خمیرمایه‌دار به من تقدیم نکنید.
چربی حیواناتی که در این عید برای من قربانی می‌کنید، برای صبح
روز بعد باقی نماند.

۱۹ «هر سال نوبر محصولات زمین خود را به خانه یهوه، خدایتان
بیاورید.

«هرگز بُزغاله را در شیر مادرش ننزید.

وعده و دستورات

۲۰ «من یک فرشته پیشاپیش شما می‌فرستم تا شما را در راه محافظت
کند و به جایی که برای شما آماده کرده‌ام برساند. ۲۱ بادقت به او توجه
کنید و از او اطاعت نمایید. از او سرپیچی نکنید، زیرا به نام من فرستاده
شده و او عصیان شما را نخواهد بخشید. ۲۲ اگر از او اطاعت کنید و آنچه
را که به شما دستور می‌دهم به‌جا آورید، آنگاه من دشمن دشمنان و

مخالفِ مخالفانت خواهم بود.^{۲۳} فرشته من پیشاپیش شما خواهد رفت و شما را به سرزمین آموریان، حِثّیان، فِرِزّیان، کنعانیان، حِویان و یبوسیای خواهد بُرد و من همه آن‌ها را هلاک خواهم کرد.^{۲۴} در مقابل خدایانشان سجده نکنید و آن‌ها را پرستش ننمایید، در مراسم مذهبی ایشان شرکت نکنید، بلکه همه آن خدایان را نابود کنید و ستون‌های مقدّس سنگی آن‌ها را بشکنید.^{۲۵} مرا که یهوه، خدایتان هستم، پرستش نمایید، و من نان و آب شما را برکت خواهم داد و تمامی مرض‌های شما را برخواهم داشت.^{۲۶} در سرزمین شما سقط جنین و زن نازا نخواهد بود. من به شما عمر طولانی خواهم بخشید.

^{۲۷} «من رُعب و وحشت خود را پیش از شما در بین تمام مللی که شما به آن‌ها برخواهید خورد، فرستاده در آن‌ها سردرگمی به‌وجود خواهم آورد. من کاری خواهم کرد که تمام دشمنانتان از دست شما فرار کنند.^{۲۸} چنان وحشتی به میان دشمنان شما خواهم فرستاد که حِویان، کنعانیان و حِثّیان را فراری دهد.^{۲۹} لیکن آن‌ها را مدت یک سال بیرون نخواهم کرد، مبادا آن زمین به ویرانه تبدیل شود و حیوانات وحشی به شما حمله کنند.^{۳۰} بلکه آن‌ها را کم کم بیرون خواهم کرد تا تعداد افراد شما به اندازه کافی زیاد شود تا بتوانید آن زمین را تصرف کنید.^{۳۱} حدود و مرز سرزمین شما را از *دریای سرخ تا دریای مدیترانه و از صحرا تا رود فرات قرار خواهم داد. ساکنان آنجا را به دست شما تسلیم خواهم کرد و شما آن‌ها را بیرون خواهید راند.^{۳۲} شما هیچ عهد و پیمانی با آن‌ها و با خدایان آن‌ها ننبدید.^{۳۳} اجازه ندهید که آن‌ها در سرزمین شما بمانند، مبادا شما را به گناه علیه من بکشاند، زیرا اگر خدایان آن‌ها را عبادت کنید، این کار برای شما دامی خواهد شد.»

بستن پیمان

خداوند به موسی گفت: «تو و هارون، ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از رهبران اسرائیل بر بالای کوه نزد من بیایید و از فاصله دور مرا سجده کنید.^۲ تو تنها به حضور من بیا و دیگران نزدیک نشوند. قوم حتّی از کوه هم بالا نروند.»

^۳ پس موسی آمد و تمام سخنان خداوند و همه احکامی را که فرموده بود، برای قوم بیان کرد. تمام مردم یک صدا جواب دادند: «ما هرآنچه را که خداوند فرموده است، انجام خواهیم داد.»^۴ موسی تمام دستورات خداوند را نوشت و صبح روز بعد برخاسته در پایین کوه قربانگاهی درست کرد و دوازده ستون به نشانه دوازده طایفه اسرائیل نیز در آنجا برپا کرد.^۵ سپس چند نفر از جوانان را فرستاد و آن‌ها قربانی‌های سوختنی

تقدیم کردند و به عنوان قربانی های مشارکت و سلامتی نیز گاوهایی برای خداوند قربانی نمودند.^۶ موسی نصف خون قربانی ها را برداشت و در لگن ریخت و نصف دیگر را بر روی قربانگاه پاشید.^۷ سپس کتاب پیمان را برداشت و آن را با صدای بلند برای قوم خواند. آن ها گفتند: «ما از خداوند اطاعت خواهیم کرد و هرآنچه را که فرموده است، انجام خواهیم داد.»

^۸ موسی خونی را که در لگن ریخته بود، برداشته بر روی مردم پاشید و گفت: «این خون، پیمانی را که خداوند بر طبق تمام احکامش با شما بست، تأیید می کند.»

^۹ موسی با هارون، ناداب، آیهو و هفتاد نفر از رهبران اسرائیل به بالای کوه رفتند.^{۱۰} و خدای بنی اسرائیل را دیدند که چیزی زیر پای هایش مانند فرشی از یاقوت کبود، شفاف و آبی همچون آسمان بود.^{۱۱} ولی خدا دست خود را بر این بزرگان بنی اسرائیل دراز نکرد. آن ها خدا را دیدند، و با یکدیگر خوردند و نوشیدند.

موسی در کوه سینا

^{۱۲} خداوند به موسی گفت: «بر بالای کوه به حضور من بیا و در اینجا بمان تا لوح های سنگی که بر آن ها شریعت و فرمان هایی را که باید به قوم تعلیم دهی نوشته ام، به تو بدهم.»^{۱۳} پس موسی و معاونش یوشع آماده شدند و موسی به بالای کوه مقدس رفت.^{۱۴} پیش از آن موسی به رهبران قوم گفت: «شما در اینجا منتظر بمانید تا ما بازگردیم. هارون و حور نزد شما هستند و هرکس که مشکلی دارد نزد آن ها برود.»

^{۱۵} وقتی موسی به بالای کوه *سینا رسید، ابر آن را پوشانید^{۱۶} و جلال خداوند کوه سینا را فراگرفت. ابر مدت شش روز آن را پوشانده بود و در روز هفتم، خداوند موسی را از میان ابرها صدا کرد.^{۱۷} منظر جلال خداوند در نظر بنی اسرائیل مانند آتش سوزانی بر قلّه کوه بود.^{۱۸} موسی به میان ابرها داخل شد. او به بالای کوه رفت و مدت چهل شبانه روز در کوه ماند.

هدایا برای خیمه حضور خداوند

(خروج ۳۵-۴-۹)

خداوند به موسی گفت: ^۲ «به بنی اسرائیل بگو برای من هدیه بیاورند و هرکس که با میل و رغبت هدیه ای برای من بیاورد، آن را قبول کن.^۳ هدایایی که از آن ها قبول خواهی کرد از این قرار است: طلا، نقره، برنز،^۴ کتان ریزبافت، نخ های تاییده شده به رنگ بنفش، ارغوانی و قرمز، پارچه بافته شده از موی بز،^۵ پوست قوچ که

آن را رنگ قرمز زده باشند، چرم‌های نفیس، چوب اقاquia،^۶ روغن برای چراغ‌ها، ادویه برای روغن مسح و برای *بُخور خوش بو،^۷ سنگ‌های عقیق جگری و قیمتی برای تزئین *ایفود و سینه‌بند *کاهن اعظم.^۸ قوم باید برای من خیمهٔ مقدّسی برپا کنند تا در بین آن‌ها ساکن شوم.^۹ این مکان و وسایل آن باید مطابق طرحی باشد که به تو نشان خواهم داد.

صندوق پیمان

(خروج ۱:۳۷-۹)

۱۰ «صندوقی از چوب اقاquia به طول یک متر و ده سانتیمتر و عرض و ارتفاع شصت و شش سانتیمتر بسازند^{۱۱} و تو آن را از داخل و خارج با طلای خالص پوشانده در یک قاب طلا قرار بده.^{۱۲} چهار حلقه از طلا برای *صندوق پیمان بساز و آن‌ها را به چهار پایهٔ آن نصب کن، دو حلقه در هر طرف.^{۱۳} دو تیرک از چوب اقاquia تهیه کن و آن‌ها را با طلا پیوشان.^{۱۴} آن‌ها را برای حمل صندوق از داخل حلقه‌هایی که در هر طرف صندوق قرار دارند، رد کن تا بتوانید صندوق را حمل کنید.^{۱۵} تیرک‌ها باید در این حلقه‌ها بمانند و نباید از آن حلقه‌ها بیرون آورده شوند.^{۱۶} آنگاه دو لوح سنگی احکام را که به تو خواهم داد، در داخل صندوق پیمان بگذار.

۱۷ «سرپوشی از طلای خالص به طول یک متر و ده سانتیمتر و عرض شصت و شش سانتیمتر برای آن درست کن.^{۱۸} دو فرشتهٔ نگهبان از طلا بساز و آن‌ها را در دو سر سرپوش صندوق پیمان نصب کن.^{۱۹} یک فرشتهٔ نگهبان در یک سر و دیگری در سر دیگر سرپوش قرار بگیرد. آن‌ها را طوری بساز که با سرپوش یک تکه شوند.^{۲۰} فرشتگان نگهبان را روبه‌روی یکدیگر قرار بده به‌طوری که نگاهشان به سرپوش بوده و بال‌هایشان بر سرپوش گسترده شوند.^{۲۱} دو لوح سنگی را در داخل صندوق بگذار و سرپوش را روی آن قرار بده.^{۲۲} من از بالای سرپوش، در بین دو فرشتهٔ نگهبانی که بر روی صندوق پیمان قرار دارند، با تو ملاقات خواهم کرد و احکام خود را برای بنی اسرائیل به تو خواهم گفت.

میز برای نان مقدّس

(خروج ۱۰:۳۷-۱۶)

۲۳ «میزی از چوب اقاquia به طول هشتاد و هشت سانتیمتر و عرض چهل و چهار سانتیمتر و ارتفاع شصت و شش سانتیمتر بساز.^{۲۴} آن را با روکشی از طلای خالص پیوشان. سپس آن را در قابی بگذار.^{۲۵} حاشیه‌ای به عرض هفت و نیم سانتی متر از چوب بساز و بر لبهٔ میز با پوششی از طلا نصب کن.^{۲۶} چهار حلقه زرّین بساز و آن‌ها را به چهار گوشهٔ میز

جایی که پایه‌ها قرار دارند، وصل کن. ۲۷ حلقه‌ها باید نزدیک حاشیه میز باشند، به طوری که بتوان تیرک‌هایی را برای حمل میز از داخل آن گذراند. ۲۸ این چوب‌ها باید از چوب اقاچیا و دارای روکش طلا باشند. ۲۹ بشقاب‌ها و کاسه‌هایی از طلای خالص بساز، همچنین پارچه‌ها و پیاله‌هایی مخصوص برای هدایای نوشیدنی. ۳۰ نان مقدس تقدیمی به من باید همیشه بر روی میز در حضور من باشد.

چراغدان‌ها

(خروج ۱۷:۳۷-۲۴)

۳۱ «یک چراغدان از طلای خالص که پایه و بدنه آن چکش کاری شده باشد، بساز؛ شاخه‌ها و جاچراغی‌های گل مانند آن همه یک تکه باشند. ۳۲ شش شاخه در دو طرف چراغدان قرار بگیرد، سه شاخه در یک طرف و سه شاخه در طرف دیگر. ۳۳ در انتهای هریک از شش شاخه چراغدان، سه جاچراغی به شکل شکوفه بادام با گلبرگ و غنچه‌هایش قرار داده شود. ۳۴ در انتهای شاخه مرکزی چراغدان، چهار جاچراغی به شکل شکوفه بادام با گلبرگ و غنچه‌هایش ساخته شود. ۳۵ در زیر هر جفت از سه جفت شاخه‌های چراغدان، یک پیاله به شکل غنچه ساخته شود. ۳۶ پیاله‌ها، شاخه‌ها و شاخه مرکزی همه باید از طلای خالص، یک پارچه و چکش کاری شده ساخته شود. تمام چراغدان باید از طلای خالص یک پارچه و چکش کاری شده ساخته شود. ۳۷ هفت چراغ بساز و بر چراغدان نصب کن تا جلوی خود را روشن کنند. ۳۸ فیلهدان‌ها و سینی‌های زیر آن‌ها همه از طلای خالص باشند. ۳۹ چراغدان و تمام وسایل مربوط به آن از یک قطعه طلای خالص به وزن سی و چهار کیلوگرم ساخته شود. ۴۰ دقت کن تا همه آن را مطابق طرحی که در کوه به تو نشان داده شد، بسازی.

خیمه حضور خداوند

(خروج ۸:۳۶-۳۸)

۲۶ «خیمه حضور را با ده پرده کتان ریزبافت، از نخ‌های تابیده شده به رنگ‌های بنفش و ارغوانی و قرمز بساز و آن را با تمثال‌های فرشتگان نگهبان، تزئین کن. ۲ هر پرده دوازده متر طول و دو متر عرض داشته باشد. ۳ این پرده‌ها در دو دسته پنج تایی به یکدیگر دوخته شوند. ۴ حلقه‌هایی از ریسمان ارغوانی رنگ بساز و آن‌ها را به لبه آخرین پرده از دسته اول متصل کن. همین کار را برای لبه آخرین پرده از دسته دوم نیز انجام بده. ۵ پنجاه حلقه به کناره پرده اول و پنجاه حلقه به کناره آخرین پرده دوخته شود. این حلقه‌ها باید مقابل یکدیگر

قرار بگیرند.^۶ پنجاه قلاب طلایی بساز و پرده‌ها را با این قلاب‌ها به هم وصل کن تا خیمه مقدس یک پارچه شود.

^۷ «برای پوشش خیمه مقدس یازده قطعه پرده بافته شده از موی بُر، بساز.^۸ طول هریک از این پرده‌ها سیزده متر و عرض آن دو متر باشد.^۹ این پرده‌ها را به صورت یک دسته پنج تایی و یک دسته شش تایی به طور جداگانه به هم بدوز. پرده ششم را برای جلوی خیمه دولا کن.^{۱۰} پنجاه حلقه به لبه پرده آخر دسته اول و پنجاه حلقه به لبه پرده آخر دسته دوم وصل کن.^{۱۱} پنجاه قلاب برنزی بساز و آن‌ها را در داخل حلقه‌ها قرار بده تا خیمه به هم وصل شده یکی شود.^{۱۲} قسمت نیم پرده اضافی این پرده‌ها از پشت خیمه آویخته شود.^{۱۳} نیم متری که از طول پرده‌ها از هر طرف اضافه می‌آید، از دو طرف آویزان شود تا خیمه را پیوشاند.

^{۱۴} «روکشی از پوست قوچ که به رنگ قرمز، رنگ شده باشد، بر روی قسمت فوقانی خیمه بکش و روی آن را نیز با روکش دیگری از چرم اعلا پیوشان.

^{۱۵} «تخته‌هایی از چوب اقاقیا بساز تا خیمه بر روی آن قرار بگیرد.^{۱۶} هر تخته چهار متر طول و شصت و شش سانتیمتر عرض داشته باشد.^{۱۷} هر تخته دو زبانه، قرینه یکدیگر داشته باشند تا همه تخته‌ها به هم متصل شوند. همه تخته‌ها باید دارای این اتصال‌ها باشند.^{۱۸} بیست ستون برای قسمت جنوبی خیمه بساز.^{۱۹} چهل پایه نقره‌ای در زیر این بیست تخته قرار بده، دو پایه برای هر تخته تا دو اتصال آن را نگاه دارند.^{۲۰} بیست تخته هم برای طرف شمال خیمه بساز.^{۲۱} چهل پایه نقره‌ای هم در زیر آن‌ها قرار بده، دو پایه زیر هر تخته.^{۲۲} شش تخته هم برای عقب خیمه در سمت غرب درست کن.^{۲۳} دو تخته دیگر هم برای گوشه‌های عقب خیمه درست کن.^{۲۴} این تخته‌های گوشه باید از پایین تا بالا به یکدیگر متصل باشند. دو تخته گوشه دیگر هم به همین طریق ساخته شوند.^{۲۵} بنابراین هشت تخته با شانزده پایه نقره‌ای، که دو پایه در زیر هر تخته قرار بگیرد، بساز.

^{۲۶} «پشت‌بندهایی از چوب اقاقیا بساز، پنج پشت‌بند برای تخته‌های چوبی دیوار یک طرف خیمه،^{۲۷} پنج پشت‌بند برای تخته‌های طرف دیگر و پنج پشت‌بند برای تخته‌های عقب خیمه، که در سمت مغرب است.^{۲۸} تخته پشت‌بندی که در وسط تخته‌ها قرار می‌گیرد، باید در تمام طول خیمه امتداد بیابد.^{۲۹} تمام تخته‌ها را با روکشی از طلا پیوشان و حلقه‌هایی از طلا به آن‌ها نصب کن، به طوری که پشت‌بندها از داخل آن‌ها بگذرد. پشت‌بندها را نیز از طلا پیوشان.^{۳۰} خیمه را باید مطابق طرحی که بر روی کوه به تو نشان دادم، بسازی.

۳۱ «پرده‌ای از کتان ریزبافت که نخ‌های بنفش، ارغوانی و قرمز در آن به کار رفته تهیه کن و آن را با تمثال‌های فرشتگان نگهبان که با مهارت طرح شده باشند، تزئین کن. ۳۲ پرده را با قلاب‌های زرین به چهار ستونی که از چوب اقاچیا ساخته شده و روکش طلا دارد و بر چهار پایه نقره‌ای قرار گرفته، آویزان کن. ۳۳ پرده را به قلاب‌های سقف خیمه بیاویز و *صندوق پیمان را که حاوی دو لوح سنگی است، در پشت پرده قرار بده. این پرده باید مکان مقدّس را از مقدّس‌ترین مکان جدا سازد. ۳۴ سرپوش را بر صندوق پیمان که باید در مقدّس‌ترین مکان قرار بگیرد، بگذار. ۳۵ میز را در خارج از مقدّس‌ترین مکان در سمت شمالی خیمه و چراغدان را در سمت جنوبی آن، بگذار.

۳۶ «برای قسمت ورودی خیمه، پرده‌ای از کتان ریزبافت که از نخ‌های بنفش، ارغوانی و قرمز ماهرانه گلدوزی شده باشد، درست کن. ۳۷ برای این پرده، پنج ستون از چوب اقاچیا که با طلا پوشانیده شده و قلاب‌های طلایی دارد، بساز. پنج پایه برنزی هم برای این پنج ستون درست کن.

قربانگاه

(خروج ۱:۳۸-۷)

۲۷ «قربانگاهی از چوب اقاچیا به شکل مربع به طول و عرض دو متر و بیست سانتیمتر و به ارتفاع سه متر و ده سانتی متر بساز. ۲ چهار برجستگی به شکل شاخ در چهار گوشه آن بساز. این برجستگی‌ها و قربانگاه یک تکه باشند و قربانگاه را با روکشی از برنز بپوشان. ۳ خمره‌هایی برای جمع‌آوری خاکسترها و همچنین خاک‌اندازها، کاسه‌ها، قلاب‌ها و آتشدان‌ها برای آن بساز. تمام این وسایل باید از برنز ساخته شوند. ۴ برایش شبکه‌ای برنزی بساز و چهار حلقه برنزی برای حمل آن در گوشه‌هایش نصب کن. ۵ این شبکه را در زیر لبه قربانگاه قرار بده، به طوری که در نیمه فوقانی قربانگاه قرار بگیرد. ۶ تیرک‌هایی از چوب اقاچیا برای حمل آن بساز و آن‌ها را با روکشی از برنز بپوشان. ۷ موقع حمل قربانگاه این تیرک‌ها را از داخل حلقه‌ها بگذران. ۸ قربانگاه را از تخته به صورت یک جعبه مطابق نمونه‌ای که در روی کوه به تو نشان دادم بساز.

صحن خیمه حضور خداوند

(خروج ۹:۳۸-۲۰)

۹ «صحنی برای خیمه حضور خداوند بساز. پرده‌های قسمت جنوبی آن از کتان ریزبافت و به طول چهل و چهار متر باشد. ۱۰ این پرده‌ها به وسیله بیست ستون برنزی که در بیست پایه برنزی قرار دارد، با قلاب‌ها و

تیرک‌های نقره‌ای نگاه داشته می‌شود. ^{۱۱} پرده‌های قسمت شمالی نیز درست به همان ترتیب قسمت جنوبی ساخته شود. ^{۱۲} پرده‌های طرف مغرب به طول بیست و دو متر با ده ستون و ده پایه باشد. ^{۱۳} عرض صحن بیست و دو متر و به طرف طلوع خورشید باشد. ^{۱۴-۱۵} در هر طرف ورودی خیمه، یک پرده شش متر و شصت سانتیمتری با سه ستون و سه پایه قرار بگیرد. ^{۱۶} برای دروازه صحن، یک پرده به طول نه متر از کتان ریزبافت، قلاب‌دوزی شده به رنگ‌های بنفش، ارغوانی و قرمز درست کن و از چهار ستون که بر چهار پایه قرار دارد بیاویز. ^{۱۷} تمام ستون‌های اطراف صحن باید به وسیله پشت‌بند‌های نقره‌ای به هم متصل گردند و قلاب‌های آن‌ها از نقره و پایه‌های آن‌ها از برنز باشد. ^{۱۸} طول صحن چهل و چهار متر، پهنای آن بیست و دو متر و ارتفاع آن دو متر و بیست سانتیمتر باشد. پرده‌ها از کتان ریزبافت و ستون‌ها از برنز ساخته شوند. ^{۱۹} تمام وسایلی که برای *خیمه به کار می‌روند و تمام میخ‌های خیمه و میخ‌های پرده‌های صحن باید از برنز ساخته شوند.

^{۲۰} «به بنی اسرائیل دستور بده که روغن زیتون خالص برای چراغ‌ها بیاورند تا چراغ‌ها همواره روشن شود. ^{۲۱} هارون و پسرانش چراغدان را در خیمه مقدس من، خارج از پرده‌ای که در مقابل *صندوق پیمان است، بگذارند و آن را در حضور من از شب تا صبح روشن نگه دارند. این قانون باید برای همیشه، نسل بعد از نسل در بنی اسرائیل مراعات شود.

لباس کاهنان

(خروج ۱:۳۹-۷)

«برادرت هارون و پسرانش ناداب، آیهو، العازار و ایتامار را از میان بنی اسرائیل جدا کن و به حضور من بیاور تا به عنوان کاهن مرا خدمت نمایند. ^۲ برای برادرت هارون لباس مخصوصی تهیه کن تا به او وقار و جلال ببخشد. ^۳ به استادکاران ماهری که به آن‌ها حکمت و مهارت بخشیده‌ام، بگو لباس‌های هارون را درست کنند تا او تقدیس شود و به عنوان کاهن مرا خدمت نماید. ^۴ لباس‌هایی که آن‌ها باید تهیه کنند از این قرار است: *ایفود، سینه‌بند، ردا، پیراهن بلند نقش‌دوزی شده، *دستار و کمربند. آن‌ها باید برای برادرت هارون و پسرانش لباس‌های کهنات تهیه کنند تا ایشان به عنوان کاهنان در خدمت من باشند. ^۵ لباس‌ها باید از نخ‌های طلا و نخ‌هایی به رنگ‌های بنفش، ارغوانی و قرمز و نیز کتان ریزبافت درست شوند.

^۶ «ایفود باید از طلا و کتان ریزبافت و نخ‌هایی پشمی به رنگ‌های بنفش، ارغوانی و قرمز به طرز ماهرانه‌ای ماهرانه تهیه و طراحی شده باشند. ^۷ دو بند از دو طرف شانه‌ها به سینه‌بند متصل و در عقب به هم

بسته شوند.^۸ بند ایفود به همان ترتیب از طلا و نخ‌های بنفش و ارغوانی و قرمز و کتان ریزبافت به آن وصل باشد.^۹ دو قطعه سنگ عقیق تهیه کن و نام‌های دوازده پسران یعقوب را بر روی آن‌ها حک کن.^{۱۰} شش نام بر روی یک سنگ و شش نام بر روی سنگ دیگر، به ترتیب زمان تولدشان.^{۱۱} یک جواهرساز ماهر اسامی پسران یعقوب را بر این دو سنگ حکاکی کند، و آن‌ها را در قابی زرین قرار بده.^{۱۲} این دو سنگ را به نشانه دوازده طایفه اسرائیل به بندهایی که از شانه‌ها به ایفود وصل می‌شود ببند. به این وسیله هارون همیشه نام آن‌ها را برای یادآوری بر روی شانه‌های خود در حضور خداوند حمل نماید.^{۱۳-۱۴} قابی زرین بساز و دو زنجیر از طلای خالص که مثل طناب به هم بافته شده، بساز و قاب را به آن‌ها وصل کن.

سینه‌بند کاهن

(خروج ۸:۳۹-۱۲)

۱۵ «سینه‌بند تشخیص اراده خدا را برای *کاهن اعظم بساز. این سینه‌بند از نخ‌های طلا و پشم به رنگ‌های بنفش، ارغوانی و قرمز و کتان ریزبافت ساخته شود.^{۱۶} آن را دولا کن تا به شکل مربعی با طول و عرض بیست و دو سانتیمتر درآید.^{۱۷} چهار ردیف سنگ‌های قیمتی که در هر ردیف سه سنگ داشته باشد، بر روی آن قرار بده. سنگ‌های ردیف اول، یاقوت، یاقوت زرد و لعل باشد.^{۱۸} ردیف دوم زمرد، لاجوردی و الماس،^{۱۹} ردیف سوم فیروزه، عقیق و لعل بنفش،^{۲۰} و ردیف چهارم یاقوت کبود، عقیق جگری و پشم سبز باشد. سنگ‌ها باید در قالبی زرین قرار بگیرند.^{۲۱} تعداد سنگ‌ها باید دوازده عدد باشد. یک عدد برای هریک از نام‌های پسران یعقوب. بر روی هر سنگ نام یکی از دوازده طایفه اسرائیل حک شود.^{۲۲} برای سینه‌بند زنجیرهایی از طلای خالص بافته شده مانند ریسمان، بساز.^{۲۳} دو حلقه زرین برای سینه‌بند بساز و بر گوشه‌های فوقانی آن وصل کن.^{۲۴} سپس ریسمان‌های زرین را به دو حلقه‌ای که در گوشه‌های سینه‌بند قرار دارد، متصل نما.^{۲۵} دو سر دیگر زنجیرها را به دو قاب ببند، به طوری که آن‌ها در جلو به بندهای ایفود متصل شوند.^{۲۶} دو حلقه زرین بساز و آن‌ها را به گوشه‌های پایین سینه‌بند و به قسمت داخلی آن، یعنی در کنار جامه، وصل کن.^{۲۷} دو حلقه زرین دیگر هم بساز و آن‌ها را به قسمت پایین بندهایی که از شانه‌های ایفود آویخته می‌شود، نزدیک درز و بالای کمربندی که از پشم ظریف ساخته شده، متصل نما.^{۲۸} حلقه‌های سینه‌بند باید با نخ ارغوانی رنگ به حلقه‌های ایفود متصل شوند به طوری که سینه‌بند در بالای کمربند قرار بگیرد و محکم باشد.

۲۹» به این ترتیب، هارون نام‌های طایفه‌های اسرائیل را که روی سینه‌بند تشخیص اراده خدا نوشته شده، بر روی قلبش حمل خواهد کرد تا هر وقت به مکان مقدس وارد می‌شود، یادآوری‌ای در پیشگاه خداوند باشد. ۳۰ سنگ‌های *اوریم و ثُمیم را بر سینه‌بند تشخیص اراده خدا بگذار تا هر وقت هارون به حضور مقدس من می‌آید، آن‌ها را حمل کند. در چنین مواقعی او باید همیشه این سینه‌بند را بر تن داشته باشد تا بتواند اراده مرا برای بنی اسرائیل تشخیص دهد.

بقیه لباس‌های کهنات

(خروج ۲۲:۳۹-۳۱)

۳۱» ردایی که زیر ایفود پوشیده می‌شود، باید از یک قطعه پارچه آبی رنگ باشد. ۳۲ در وسط آن پارچه، شکافی برای جای سر باز شود، و دورتادور آن لبه‌ای مانند یقه زره دوخته شود تا مانع پاره شدن آن شود. ۳۳-۳۴ حاشیه پایین ردا را با منگوله‌هایی به شکل انار که از نخ‌های پشمی به رنگ‌های بنفش، ارغوانی و قرمز درست شده باشد تزئین نما و در وسط هر دو منگوله، یک زنگوله طلایی آویزان کن. ۳۵ هارون هر وقت برای خدمت به معبد می‌رود، این ردا را بپوشد تا وقتی به مکان مقدس و به حضور من وارد می‌شود و یا وقتی آنجا را ترک می‌کند، صدای زنگ شنیده شود، مبدا او در آنجا بمیرد.

۳۶» لوحه‌ای براق از طلای خالص بساز و کلمات 'تقدیس شده برای خداوند' را بر روی آن، همان‌طور که بر جواهری حکاکی می‌کنند، حک کن. ۳۷ این لوحه به وسیله نخ ارغوانی رنگ به قسمت جلوی دستار بسته شود. ۳۸ هارون باید آن را بر پیشانی خود قرار دهد تا من، خداوند، تمام قربانی‌های مقدسی را که بنی اسرائیل به من تقدیم می‌کنند بپذیرم، حتی اگر قوم در تقدیم آن‌ها مرتکب خطاهایی نیز بشوند.

۳۹» پیراهن هارون را از کتان ریزبافت بیاف، و دستار را نیز همین‌طور. کمر بند او باید ماهرانه گلدوزی شده باشد.

۴۰» برای پسران هارون هم پیراهن، کمر بند و دستارهایی درست کن که به آن‌ها وقار و جلال و شکوه ببخشند. ۴۱ این لباس‌ها را بر تن برادرت هارون و پسران او بپوشان و آن‌ها را با روغن زیتون *مسح نموده دست‌گذاری و تقدیس نما تا آن‌ها به عنوان کاهن، مرا خدمت نمایند. ۴۲ برای آن‌ها زیرلباسی‌های کتانی کوتاه تهیه کن تا برهنگی بدن آن‌ها را از کمر تا ران‌هایشان بپوشاند. ۴۳ هارون و پسرانش هر وقت به درون خیمه مقدس خداوند وارد می‌شوند و یا به قربانگاه و یا برای خدمت به مکان مقدس می‌روند، باید این زیرلباسی را پوشیده باشند، مبدا

برهنگی آن‌ها نمایان شود و کشته شوند. هارون و نسل او باید تا ابد از این قانون اطاعت نمایند.

مراسم تقدیس هارون و پسرانش برای مقام کهنات

(لاویان ۱:۸-۳۶)

۲۹

«این است آنچه که تو باید برای تقدیس هارون و پسرانش برای خدمت انجام دهی. یک گوساله و دو قوچ بی عیب انتخاب نما. ^۲از آرد گندم بسیار خوب، نان فطیر پیز؛ مقداری را با روغن زیتون پیز، مقداری را هم بدون روغن زیتون، و مقداری را نیز به شکل کلوچه‌های نازک که روی آن روغن مالیده شده باشد، درست کن. ^۳آن‌ها را داخل سبد بگذار و وقتی گاو نر و دو قوچ را برای من قربانی می‌کنی، آن‌ها را نیز تقدیم نما.

^۴«هارون و پسرانش را به قسمت ورودی خیمه مقدس خداوند بیاور و آن‌ها را با آب غسل بده. ^۵سپس لباس کهنات، یعنی پیراهن، ردای زیر ایفود، ^۶ایفود، سینه‌بند و کمربند را به هارون بپوشان. ^۷*دستار را بر سرش بگذار و نیم‌تاج، همان لوحه براق را که بر آن عبارت 'تقدیس شده برای خداوند' حک شده، بر دستار نصب کن. ^۸بعد روغن مقدس را بر سر او بریز و او را *مسح نما.

^۹«پس پسران هارون را نیز جلو بیاور و پیراهن مخصوص را به آن‌ها بپوشان. ^{۱۰}سپس کمربند را به کمر آن‌ها ببند و دستار بر سرشان بگذار. کهنات برای هارون و پسرانش یک امر واجب و دائمی خواهد بود. پس به این ترتیب، هارون و پسرانش را برای خدمت کهنات دست‌گذاری نما. ^{۱۱}«گاو نر را جلوی ورودی خیمه مقدس خداوند بیاور و هارون و پسرانش دست‌های خود را بر سر آن بگذارند. ^{۱۲}سپس تو گاو نر را در حضور من، جلوی ورودی خیمه مقدس ذبح کن. ^{۱۳}کمی از خونسش را با انگشت خود بر شاخ‌های قربانگاه بمال و بقیه را بر پایه‌های قربانگاه بریز. ^{۱۴}آنگاه تمام چربی درون شکم و سفیدی روی جگر و دو قلوه و چربی آن را بگیر و بر روی قربانگاه بسوزان، ^{۱۵}اما گوشت و پوست و سرگین گاو نر را بیرون از اردوگاه بسوزان، چون این قربانی گناه است. ^{۱۶}«یکی از قوچ‌ها را بگیر و به هارون و پسرانش بگو که دست‌های خود را روی سر قوچ بگذارند. ^{۱۷}سپس قوچ را ذبح کن و خونسش را گرفته گرداگرد قربانگاه پاش. ^{۱۸}بعد قوچ را تکه‌تکه کن، و قسمت‌های درونی و پاچه‌هایش را بشوی و آن‌ها را کنار سر و دیگر تکه‌ها بگذار. ^{۱۹}تمام قوچ را به عنوان قربانی سوختنی برای خداوند بر قربانگاه بسوزان. رایحه این قربانی برای خداوند خوشایند است.

۱۹ «سپس قوچ دوّم را بگیر و هارون و پسرانش دست‌های خود را بر سر قوچ بگذارند، ۲۰ و تو آن را نیز ذبح کرده قسمتی از خون آن را به نرمه گوش راست هارون و پسرانش، و همچنین به انگشت شست دست راست و انگشت شست پای راست ایشان بمال. باقی مانده خون را گرداگرد قربانگاه پاش. ۲۱ مقداری از خونی را که بر روی قربانگاه هست بگیر و قدری روغن مسح برداشته بر هارون و لباس‌هایش و همچنین بر پسران هارون و لباس‌هایشان بمال تا او و پسرانش و لباس‌هایشان تقدیس گردند. ۲۲ «سپس چربی و دنبه این قوچ تقدیمی، چربی‌ای که درون شکم را می‌پوشاند، سفیدی روی جگر، دو قلوه و چربی‌ای را که روی آن‌ها می‌باشد و ران راست را ببر. ۲۳ و از سبد نان بدون خمیرمایه‌ای که به من تقدیم شده یک نان از هر نوع بردار: یک نان با روغن زیتون و یک نان بدون آن و یک عدد کلوچه. ۲۴ این‌ها را به دست هارون و پسرانش بده و به آن‌ها بگو که آن‌ها را به‌عنوان هدیه تکان‌دادنی به من تقدیم کنند. ۲۵ سپس تو این‌ها را از دست آنان بگیر و همراه قربانی سوختنی بسوزان تا رایحه‌ای خوش‌بو برای من باشد.

۲۶ «بعد سینه قوچ تقدیمی هارون را بگیر و به‌عنوان هدیه تکان‌دادنی به من تقدیم نما. این قسمت سهم تو می‌باشد.

۲۷ «زمانی که یک کاهن دست‌گذاری می‌شود، سینه و ران راست قوچ تقدیمی‌ای که برای دست‌گذاری قربانی شده است، باید به‌عنوان هدیه تکان‌دادنی به من تقدیم گردد و برای هارون و پسرانش کنار گذاشته شود. ۲۸ این یک حکم همیشگی برای هارون و پسرانش است که وقتی قوم من قربانی مشارکت و سلامتی می‌گذارند، سینه و ران راست آن از آن کاهنان باشد. این هدیه قوم به خداوند است.

۲۹ «لباس‌های کهنات هارون بعد از مرگ او به پسرانش تعلق خواهد داشت تا در آن‌ها مسح و دست‌گذاری شوند. ۳۰ پسر هارون که به‌عنوان کاهن جانشین او می‌شود تا به خیمه مقدّس خداوند داخل شده خدمت کهنات را انجام دهد، باید این لباس‌ها را به مدّت هفت روز بپوشد.

۳۱ «گوشت قوچ تقدیمی را که در مراسم دست‌گذاری هارون و پسرانش قربانی شده، در مکان مقدّس با آب بپز. ۳۲ هارون و پسرانش آن گوشت را با نانی که در سبد می‌باشد، در قسمت ورودی خیمه مقدّس خداوند بخورند. ۳۳ آن‌ها باید خوراکی را که در مراسم دست‌گذاری و کفّاره گناهان آن‌ها آماده شده، بخورند. فقط کاهنان می‌توانند این غذا را بخورند، چون مقدّس است. ۳۴ اگر چیزی از گوشت و یا نان مراسم دست‌گذاری تا صبح باقی بماند، باید آن را با آتش بسوزانی. آن‌ها نباید خورده شوند، زیرا مقدّس هستند.

۳۵ «هارون و پسرانش را به مدّت هفت روز درست همان طور که به تو دستور داده‌ام، تقدیس نما. ۳۶ هر روز باید یک گاو نر برای کفّاره گناهان قربانی کنی تا قربانگاه را پاک گردانی. سپس آن را با روغن زیتون مسح کن تا مقدّس گردد. ۳۷ این کار را هر روز به مدّت هفت روز، انجام بده. آنگاه قربانگاه کاملاً مقدّس خواهد شد، و هرکس یا هر چیز که قربانگاه را لمس نماید، مقدّس خواهد شد.

قربانی روزانه

(اعداد ۱:۲۸-۸)

۳۸ «هر روز باید دو برّه یک ساله را بر قربانگاه قربانی کنی. ۳۹ یک برّه را صبح و دیگری را غروب قربانی کن. ۴۰ با برّه اوّل یک کیلوگرم آرد نرم و یک لیتر روغن زیتون خالص تقدیم نما و نیز یک لیتر شراب برای هدیه نوشیدنی تقدیم کن. ۴۱ برّه دوّم را شامگاهان مانند برّه اوّل به همراه همان اندازه آرد نرم و یک لیتر روغن زیتون خالص و شراب تقدیم نما تا قربانی سوختنی رایحه‌ای خوش بو برای من باشد. ۴۲ این قربانی سوختنی باید برای همیشه جلوی ورودی خیمه مقدّس خداوند در حضور خداوند، جایی که من بر شما ظاهر شده با شما سخن خواهم گفت، تقدیم شود. ۴۳ من در آنجا با بنی اسرائیل ملاقات خواهم نمود و جلال حضور من آنجا را مقدّس خواهد گردانید. ۴۴ من *خیمه مقدّس و قربانگاه را تقدیس خواهم کرد، و هارون و پسرانش را برای خدمت به عنوان کاهنان تقدیس خواهم نمود. ۴۵ من در میان بنی اسرائیل ساکن شده خدای ایشان خواهم بود، ۴۶ و آن‌ها خواهند دانست که من یهوه، خدای ایشان هستم که ایشان را از مصر بیرون آوردم تا در میان ایشان ساکن شوم. من یهوه، خدای ایشان هستم.

قربانگاه مخصوص بُخور

(خروج ۳۷:۲۵-۲۸)

۳۰ «قربانگاهی برای سوزانیدن *بُخور با چوب اقاquia بساز. آن را به صورت چهارگوش بساز: طول و عرض آن چهل و پنج سانتی متر و ارتفاعش نود سانتی متر. قربانگاه و شاخ‌هایش در چهار گوشه از یک تکه باشند. ۳ روی آن و هر چهار طرفش و نیز شاخ‌هایش را با طلای ناب بپوشان و قابی طلایی نیز دور تا دور آن بساز. ۴ دو حلقه طلایی بساز و آن‌ها را در هر دو طرف زیر حاشیه‌ها نصب کن تا تیرک‌های حمل *صندوق پیمان از آن‌ها عبور کنند. ۵ تیرک‌ها را از چوب اقاquia بساز و آن‌ها را با طلا بپوشان. ۶ این قربانگاه را روبه روی پرده‌ای که در مقابل صندوق پیمان است، آنجایی که من با تو ملاقات می‌کنم،

بگذار. ^۷ هر روز صبح وقتی که هارون چراغ‌ها را آماده می‌کند، *بُخور خوش بو روی آن بسوزاند. ^۸ او هر شامگاه نیز وقتی که چراغ‌ها را روشن می‌کند، باید این کار را انجام دهد. این *بُخور باید نسل بعد از نسل به طور مرتب در حضور خداوند سوزانده شود. ^۹ در این قربانگاه هیچ *بُخور ناپاک نسوزانید و قربانی سوختنی، هدیه غلات و هدیه نوشیدنی تقدیم نکنید. ^{۱۰} هارون باید برای کفاره سالی یک بار با ریختن خون قربانی گناه بر شاخ‌های این قربانگاه آن را پاک نماید. این مراسم باید نسل بعد از نسل انجام شود. این قربانگاه برای خداوند بسیار مقدس است.»

مالیات خیمه حضور خداوند

^{۱۱} خداوند به موسی گفت: ^{۱۲} «وقتی که تو بنی اسرائیل را سرشماری می‌کنی، هرکس باید مبلغی برای فدیۀ جان خود پردازد تا هنگام سرشماری بلایی بر او واقع نگردد. ^{۱۳} هرکسی که شمرده می‌شود، باید مبلغ نیم *سکه نقره، تقریباً شش گرم نقره، پردازد. این هدیه‌ای برای خداوند است. ^{۱۴} تمام کسانی که شمرده می‌شوند و بیست سال و یا بیشتر دارند باید این هدیه را پردازد. ^{۱۵} شخص ثروتمند بیشتر ندهد و شخص فقیر هم کمتر از این مقدار ندهد؛ این فدیۀ جان آن‌ها است. ^{۱۶} تو باید مبلغ این کفاره را از بنی اسرائیل بگیری، جمع کنی و برای خدمت خیمه مقدس خداوند در حضور من به کار ببری. این هدیه، کفاره جان‌ها است جهت یادبودی در حضور خداوند.»

حوض برنزی

^{۱۷} خداوند به موسی گفت: ^{۱۸} «حوضی از برنز با پایه‌های برنزی برای شست‌وشو بساز و آن را بین خیمه حضور خداوند و قربانگاه بگذار و آب در آن بریز. ^{۱۹-۲۰} وقتی هارون و پسرانش به خیمه حضور خداوند وارد می‌شوند یا برای تقدیم قربانی نزد قربانگاه می‌روند، دست‌ها و پای‌های خود را در آب حوض بشویند؛ وگرنه خواهند مُرد. ^{۲۱} آن‌ها باید دست‌ها و پای‌های خود را بشویند تا نمیرند. این قانون همیشگی برای هارون و نسل‌های بعدی او خواهد بود.»

روغن تقدیس

^{۲۲} خداوند به موسی گفت: ^{۲۳} «عطر اعلایی به این ترتیب تهیه کن: نزدیک شش کیلوگرم مُرّ مایع، سه کیلوگرم دارچین معطر، سه کیلوگرم نیشکر معطر، ^{۲۴} و شش کیلوگرم دارچین مطابق وزن رسمی، به اضافه نزدیک به چهار لیتر روغن زیتون، ^{۲۵} از آن‌ها عطری با مهارت تمام برای روغن تقدیس درست کن. ^{۲۶} با این روغن معطر، خیمه مقدس خداوند،

صندوق پیمان، ^{۲۷}میز و هرآنچه مربوط به آن است، قربانگاه بُخور، چراغدان و آنچه مربوط به آن است، ^{۲۸}قربانگاه قربانی های سوزاندنی و آنچه مربوط به آن است، حوض شست و شو و پایه هایش را تقدیس نما. ^{۲۹}تمام این ها را به این ترتیب تقدیس نما تا کاملاً مقدّس گردند و هرکس یا هر چیز که آن ها را لمس نماید، مقدّس خواهد شد. ^{۳۰}سپس هارون و پسرانش را برای خدمت من به عنوان کاهن تقدیس کن. ^{۳۱}به بنی اسرائیل بگو، 'این است روغن تقدیس برای من در تمام نسل های شما. ^{۳۲}این روغن نباید روی اشخاص عادی ریخته شود، و شما نباید مطابق ترکیب آن، روغن دیگری درست کنید؛ این روغن مقدّس است و برای شما باید مقدّس باشد. ^{۳۳}هرکسی که مانند آن ترکیب روغن معطری درست کند و هرکس از آن بر بدن کسی دیگر غیر از یک کاهن بمالد، از قوم من منقطع گردد.'»

بخور

^{۳۴}خداوند به موسی گفت: «از عطریّاتی که به تو می گویم از هریک به اندازه مِساوی بگیر: مِیعَه، أَظْفار، قَتّه و کُنْدُر خالص. ^{۳۵}این ها را به مهارت عطاران مخلوط کن و بُخوری خوش بو درست کن و نمک نیز بر آن اضافه کن تا پاک و مقدّس باشد. ^{۳۶}قدری از آن را خوب به صورت پودر بکوب و قدری از آن را جلوی صندوق پیمان، در خیمه مقدّس خداوند، جایی که من با شما ملاقات می کنم، بگذار. این *بُخور باید برای شما کاملاً مقدّس باشد. ^{۳۷}نباید برای خودتان با این ترکیب *بُخور بسازید، بلکه این *بُخور را به خاطر خداوند، مقدّس بدانید. ^{۳۸}هرکسی که مطابق ترکیب این بُخور برای خودش بُخور بسازد، از میان قوم من منقطع گردد.»

صنعت گران خیمه حضور خداوند

(اعداد ۳۰:۳۵-۱:۳۶)

خداوند به موسی گفت: ^۲«من بِصَلَّیْل، پسر اوری، نوّه حور را که از طایفه یهودا می باشد، انتخاب کرده ام. ^۳او را از روح خود پُر ساخته ام و به او حکمت و فهم و دانش برای انجام هنرهای گوناگون بخشیده ام ^۴تا در طلاسازی و نقره سازی و برنّزکاری، همچنین در جواهرسازی و مرصع کاری آن و نجّاری و چوب بری و صنایع دیگر با مهارت کار کند. ^۵همچنین، اهلویاب پسر آخیسامک را که از طایفه دان است، به همکاری و معاونت او انتخاب کرده ام و به تمام صنعت گران حکمت بخشیده ام تا هرآنچه را که به تو دستور داده ام، بسازند، و به آن ها قدرت مخصوصی بخشیده ام تا تمام چیزهایی را که

دستور داده‌ام، بسازند،^۷ یعنی خیمهٔ مقدّس خداوند،^{*} صندوق پیمان و سرپوش آن، تمام وسایل خیمه،^۸ میز و اثاثیهٔ آن، چراغدان طلای خالص و وسایل آن، قربانگاه بُخور،^۹ قربانگاه برای سوزاندن قربانی‌های سوختنی با تمام وسایل آن، حوض و پایهٔ آن،^{۱۰} لباس‌های مخصوص کهنات برای خدمت هارون و پسرانش،^{۱۱} روغن^{*} مسح و^{*} بُخور خوش‌بو برای مکان مقدّس. همهٔ این‌ها را کاملاً همان‌طور که به تو دستور داده‌ام، بسازند.»

سَبْت روز استراحت

^{۱۲} خداوند به موسی گفت: ^{۱۳} «به بنی اسرائیل بگو: سَبْت، روز مخصوص من و روز استراحت را محترم بدارید. این بین من و شما و تمام نسل‌های آیندهٔ شما، نشانه‌ای است تا بدانید که من که خداوند هستم، شما را به‌عنوان قوم مخصوص خود تقدیس نموده‌ام.^{۱۴} شما باید روز^{*} سَبْت را محترم بدارید، زیرا این روز برای شما مقدّس است. کسی که حرمت آن را نگاه ندارد، باید کشته شود؛ هرکس که در این روز کار کند، از میان قوم من منقطع گردد.^{۱۵} شما شش روز کار کنید، امّا روز هفتم، روز استراحت و روز مقدّس خداوند است. هرکس که در روز سَبْت کار کند، باید کشته شود.^{۱۶} بنی اسرائیل باید روز سَبْت را نسل بعد از نسل به‌عنوان نشانهٔ پیمانی ابدی نگاه دارند.^{۱۷} این نشانه‌ای ابدی بین من و قوم اسرائیل می‌باشد، زیرا که من، خداوند، در شش روز آسمان و زمین را ساختم و در روز هفتم از کار دست کشیده استراحت نمودم.»^{۱۸} وقتی که خدا سخنان خود را با موسی در کوه^{*} سینا تمام کرد، دولوح سنگی که با انگشت خود احکامش را بر آن نوشته بود به موسی داد.

گوسالهٔ طلایی

(تثنیه ۹: ۶-۲۹)

وقتی مردم دیدند که موسی مدّت زیادی در کوه مانده و بازنگشته است، دور هارون جمع شدند و گفتند: «ما نمی‌دانیم چه بر سر این موسی مردی که ما را از مصر بیرون آورد، آمده است. پس خدایی برای ما بساز تا ما را هدایت کند.»^۱ هارون به آن‌ها گفت: «گوشواره‌های طلایی را که در گوش زن‌ها و دختران و پسران شما هست، درآورده نزد من بیاورید.»^۲ پس تمام قوم گوشواره‌های طلایی را از گوش‌هایشان درآورده نزد هارون بردند.^۳ هارون گوشواره‌ها را از ایشان گرفت و آن‌ها را ذوب کرده در قالب ریخت و یک گوسالهٔ طلایی از آن درست کرد. مردم گفتند: «ای اسرائیل، این خدای ما است که ما را از زمین مصر بیرون آورد.»

سپس هارون قربانگاهی در مقابل گوساله طلایی درست کرد و اعلام نمود: «فردا جشنی برای خداوند خواهد بود.»^۶ روز بعد، صبح زود برخاسته قربانی‌های سوزاندنی و قربانی‌های مشارکت و سلامتی آوردند و سپس به خوردن و نوشیدن و لهو و لعب پرداختند.

خداوند به موسی گفت: «فوراً پایین برو. زیرا قوم تو که از زمین مصر بیرون آوردی، فاسد شده‌اند.^۸ آن‌ها به همین زودی از راه من منحرف شده‌اند و گوساله‌ای از طلا برای خود درست کرده آن را پرستش می‌کنند و برای آن قربانی نموده‌اند. آن‌ها می‌گویند: «ای اسرائیل، این همان خدایی است که شما را از سرزمین مصر بیرون آورده است!»^۹ من می‌دانم که این قوم مردمانی سرکش هستند.^{۱۰} بگذار آتش خشم من شعله‌ور شده آن‌ها را بسوزاند و هلاک کند. سپس از تو قومی بزرگ به وجود خواهم آورد.»

اما موسی نزد یهوه، خدای خود التماس نموده گفت: «ای خداوند، چرا با قوم خود چنین خشمگین هستی، قومی که با قدرت عظیم و دست توانای خود از مصر بیرون آوردی؟^{۱۲} چرا مصریان بتوانند بگویند که هدف تو از بیرون بردن قوم از مصر این بود تا آن‌ها را در کوه‌ها بکشی و به کل از بین ببری؟ از خشم خود بگذر و از تصمیم خود منصرف شو و این بلا را بر سر قوم خود نیاور.^{۱۳} خادمان خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب، را به یاد آور. سوگندی که برای ایشان خوردی به خاطر بیاور که فرمودی نسل آن‌ها را مانند ستارگان آسمان زیاد می‌کنی و تمام سرزمینی را که به ایشان قول دادی به آن‌ها می‌دهی تا میراث ابدی آن‌ها باشد.»^{۱۴} پس خداوند منصرف شد و بلایی را که گفته بود، بر سر قومش نیاورد.

موسی از کوه پایین رفت و دو لوح سنگی که احکام بر دو طرف آن نوشته شده بود، در دستش بود.^{۱۶} این لوح‌های سنگی را خود خدا خودش ساخته بود و احکامش را بر روی آن‌ها نوشته بود.

وقتی که یوشع سر و صدا و فریاد مردم را شنید، به موسی گفت: «صدای جنگ از اردوگاه به گوش می‌رسد.»

موسی در جواب گفت: «آنچه می‌شنوم فریاد پیروزی و یا ناله شکست نیست، بلکه صدای آواز خواندن است.»

وقتی که موسی نزدیک اردو رسید و *گوساله طلایی و مردمی را که می‌رقصیدند، دید، خشمگین شد و لوح‌ها را در پای کوه به زمین زد و شکست.^{۲۰} سپس گوساله‌ای را که ساخته بودند برداشت و در آتش سوزانید و مثل پودر آن را نرم کرد و سپس با آب مخلوط نموده آن آب را به بنی اسرائیل نوشانید.^{۲۱} موسی به هارون گفت: «این مردم با تو چه کرده‌اند که آن‌ها را به چنین گناه عظیمی کشاندی؟»

۲۲ هارون گفت: «از من عصبانی نشو؛ تو می دانی که این مردم چقدر تمایل به شرارت دارند. ۲۳ آن ها به من گفتند که ما نمی دانیم چه بر سر این موسی مردی که ما را از مصر بیرون آورده است، آمده. پس برای ما خدایی درست کن تا ما را هدایت کند. ۲۴ من از آن ها خواستم تا طلاهای خود را نزد من بیاورند و آن ها هم آوردند. سپس طلاها را در آتش انداختم و این گوساله بیرون آمد!»

۲۵ موسی دید که هارون اجازه داده قوم یاغی شوند و مورد تمسخر دشمنان قرار گیرند. ۲۶ بنابراین در مقابل دروازه اردوگاه ایستاده فریاد کرد و گفت: «تمام کسانی که با خداوند هستند، اینجا نزد من بیایند.» تمام طایفه لاوی نزد موسی رفتند. ۲۷ موسی به آن ها گفت: «یهوه، خدای بنی اسرائیل می فرماید هر یکی از شما شمشیر خود را بسته از این طرف اردو به آن طرف اردو برود و برادر و دوست و همسایه خود را بکشد.» ۲۸ لاویان دستور موسی را اطاعت کردند و در آن روز نزدیک به سه هزار مرد را کشتند. ۲۹ موسی به لاویان گفت: «شما امروز با کشتن پسران و برادران خویش، خود را برای خدا وقف نموده اید تا به عنوان کاهنان، خداوند را خدمت کنید. بنابراین خداوند خودش شما را برکت دهد.» ۳۰ روز بعد، موسی به مردم گفت: «شما مرتکب گناه بزرگی شده اید. اما من دوباره بالای کوه می روم؛ شاید بتوانم از خدا برای شما آمرزش بطلبم.» ۳۱ موسی دوباره نزد خدا رفت و گفت: «این مردم گناه بزرگی مرتکب شده اند. آن ها خدایی از طلا برای خود درست کردند. ۳۲ حالا از تو تقاضا می کنم که گناه آن ها را ببخشی. اما اگر نمی خواهی گناه آن ها را ببخشی، پس نام مرا هم از دفتر پاک کن.»

۳۳ خداوند در جواب گفت: «من نام کسانی را که به ضد من گناه کرده اند، از دفتر خود پاک می کنم. ۳۴ حالا برو و قوم را به جایی که به تو گفته ام، هدایت کن. به خاطر داشته باش که فرشته من تو را راهنمایی خواهد کرد. ولی به موقع خودش من قوم را به خاطر گناهانشان مجازات خواهم کرد.»

۳۵ پس خداوند آن قوم را به خاطر این که هارون را مجبور کرده بودند که گوساله طلایی برای آن ها بسازد، به بلایی مبتلا نمود.

کوچ از کوه سینا

خداوند به موسی گفت: «تو و این قومی که از مصر بیرون آورده ای، از این مکان کوچ کنید و به سرزمینی که به ابراهیم و اسحاق و یعقوب و فرزندان آن ها وعده داده بودم، بروید. ۲ من فرشته ای را می فرستم تا شما را راهنمایی کند. تمام کنعانیان، اموریان،

حَتّیان، فِرْزّیان، جویان و ییوسیان را از سر راه شما بیرون خواهیم راند.^۳ شما به سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است می‌روید. امّا من خودم با شما نخواهم آمد، زیرا شما قومی سرکش هستید، مبادا شما را در بین راه هلاک سازم.»

۴ هنگامی که مردم این سخنان ناگوار را شنیدند، ماتم گرفتند و از جواهرات خود استفاده نکردند. ۵ خداوند به موسی گفته بود که به بنی اسرائیل بگوید: «شما قومی گردنکشی هستید و من اگر حتّی یک لحظه با شما بیایم، شما را از بین خواهم بُرد. پس تا وقتی که تصمیم بگیرم با شما چه کار کنم، جواهرات خود را از خود دور کنید.» ۶ بنابراین بنی اسرائیل از آن زمان که کوه *سینا را ترک کردند، از جواهرات خود استفاده نکردند.

خیمهٔ مقدّس حضور خداوند

۷ هر وقت قوم بنی اسرائیل اردوگاه برپا می‌کردند، موسی خیمهٔ حضور مقدّس را برمی‌داشت و بیرون از اردوگاه برپا می‌کرد. آن *خیمه را مکان مقدّس خداوند می‌گفتند. هر کس طالب خداوند بود به آن خیمه می‌رفت. ۸ هر وقت که موسی به طرف خیمه می‌رفت، تمام مردم در مقابل چادرهای خود به تماشا می‌ایستادند تا موسی داخل خیمه شود. ۹ بعد از این که موسی به داخل خیمه می‌رفت، ستون ابر پایین می‌آمد و در مقابل ورودی خیمه می‌ایستاد و خداوند از داخل ابر با موسی صحبت می‌کرد. ۱۰ همین که مردم ستون ابر را در مقابل ورودی خیمه می‌دیدند، همگی جلوی خیمهٔ خود سجده می‌کردند. ۱۱ خداوند با موسی روبه‌رو صحبت می‌کرد، همان‌طور که یک نفر با دوست خود صحبت می‌کند. سپس موسی به طرف اردوگاه برمی‌گشت، امّا یوشع پسر نون، خادم جوان موسی، در خیمه می‌ماند.

خداوند قول می‌دهد که با قوم خود باشد

۱۲ موسی به خداوند گفت: «تو به من گفته‌ای، 'این قوم را به آن سرزمین ببر،' امّا به من نگفته‌ای که چه کسی را با من خواهی فرستاد. تو همچنین فرموده‌ای که مرا به نام می‌شناسی و به من نظر لطف داری. ۱۳ پس اگر واقعا مورد لطف تو قرار گرفته‌ام، نقشه‌های خود را به من نشان بده تا تو را بشناسم و خشنود سازم. همچنین به‌خاطر آور که این مردم، قوم تو هستند.»

۱۴ خداوند گفت: «من با تو خواهم آمد و به تو آرامی خواهم داد.» ۱۵ آنگاه موسی به خداوند گفت: «اگر قصد داری با ما نیایی، ما را از این مکان بیرون نبر. ۱۶ همچنین اگر تو با ما نیایی، از کجا معلوم خواهد

شد که تو به من و قوم خودت نظر لطف داری؟ بودن حضور تو با ما، ما را از بقیّه ملل روی زمین متمایز می سازد.»

۱۷ خداوند به موسی گفت: «من همان طور که تو گفته ای، عمل خواهم کرد، زیرا تو را به نام می شناسم و مورد لطف خود قرار داده ام»
 ۱۸ آنگاه موسی گفت: «تمنّا می کنم که جلال خود را به من نشان بدهی.»

۱۹ خداوند گفت: «من تمام شکوه خود را از پیش روی تو می گذرانم و من نام مقدّس خود را به تو اعلام می کنم. من، خدا هستم، و بر هر که برگزینم، رأفت و رحمت نشان خواهم داد. ۲۰ ولی نمی گذارم که روی مرا ببینی، زیرا انسان نمی تواند روی مرا ببیند و زنده بماند. ۲۱ اینجا در کنار من جایی است که تو می توانی روی یک صخره بایستی. ۲۲ وقتی که جلال حضور من عبور می کند، تو را در شکاف صخره می گذارم و با دست خود تو را می پوشانم تا عبور کنم ۲۳ و بعد از آن دست خود را برمی دارم و تو پشت مرا خواهی دید، امّا روی من دیده نخواهد شد.»

دو لوح سنگی جدید

(تنبيه ۱۰:۵-)

خداوند به موسی گفت: «دو لوح سنگی مانند لوح های قبلی که شکستی آماده کن، و من همان احکام را بر آن ها خواهم نوشت. ۲ فردا صبح آماده باش و به کوه *سینا برو و بر قلّه کوه در حضور من حاضر شو. ۳ هیچ کس نباید با تو بیاید و کسی هم در اطراف کوه دیده نشود. اجازه نده حتّی گله یا رمه ای در نزدیکی کوه بچرد.» ۴ پس موسی همان طور که خداوند فرموده بود، دو لوح سنگی مانند لوح های اوّل آماده کرد و سحرگاه برخاست و لوح ها را در دست گرفته به بالای کوه سینا رفت.

۵ آنگاه خداوند در یک ستون ابر پایین آمد و در برابر او ایستاد و نام مقدّس خود، یعنی یهوه، را به او اعلام کرد. ۶ خداوند از برابر او گذشت و ندا داد: «من یهوه، خدای بخشنده و مهربان و دیرخشم و سرشار از محبّت پایداری و وفاداری هستم. ۷ بر هزاران نسل محبّت پایداری خود را نگه می دارم و بخشاینده خطا و گناه هستم؛ امّا گناه را بی سزا نمی گذارم، بلکه انتقام خطاهای پدران را از فرزندان و فرزندان فرزندان ایشان تا نسل سوّم و چهارم می گیرم.»

۸ موسی بی درنگ سر به سجده نهاده گفت: «خداوندا، اگر به راستی مورد لطف تو قرار گرفته ام، تمنّا می کنم که تو نیز همراه ما بیایی. با این که این قوم مردمی گردنکش هستند، ولی باز التماس می کنم که گناه و خطای ما را ببخشی و ما را قوم خاص خود بسازی.»

تجدید پیمان

(خروج ۱۴:۲۳-۱۹؛ تثیبه ۱:۷-۵، ۱۶:۱-۱۷)

۱۰ آنگاه خداوند گفت: «من اکنون با شما پیمان می‌بندم و در مقابل چشمان تمام قوم چنان معجزاتی نشان خواهم داد که در هیچ جای دنیا و در بین هیچ ملّتی دیده نشده باشد. تمام بنی اسرائیل قدرت خداوند را خواهند دید، زیرا من کاری مهیب در میان شما انجام خواهم داد. ۱۱ احکامی را که من امروز به شما می‌دهم اطاعت کنید. من تمام اموریان، کنعانیان، حِتیان، فرزیان، حویان و یبوسیان را از سر راه شما برخواهم داشت. ۱۲ اما مراقب باشید که با ساکنان سرزمینی که به آنجا می‌روید پیمان نبندید، مبادا برای شما دامی شوند، ۱۳ بلکه باید قربانگاه‌های آن‌ها را ویران کنید، ستون‌های ایشان را بشکنید و بُت‌های الهه* آشیره را از بین ببرید.

۱۴ «خدایان دیگر را پرستش نکنید، زیرا من، یهوه که نامم غیور است خدای غیور هستم. ۱۵ هیچ‌گاه نباید با مردم آن سرزمین پیمان ببندید، زیرا وقتی در مقابل خدایان خود زنا کرده برای آن‌ها قربانی می‌کنند، شما را دعوت خواهند کرد که به آن‌ها پیوندید و از قربانی آن‌ها بخورید. ۱۶ و چون دختران ایشان را برای پسران خود بگیرید، وقتی آن دختران بُت‌های خود را پرستش کنند، پسران شما را نیز به بُت‌پرستی وادار خواهند نمود. ۱۷ «برای خود بُت‌های فلزی برای پرستش نسازید.

۱۸ «عید نان فطیر را برگزار کنید. هفت روز نان فطیر بخورید. این مراسم را در زمان معین، یعنی در ماه آیب، طبق دستوری که به شما داده‌ام برگزار نمایید، زیرا در همین ماه بود که شما از مصر خارج شدید. ۱۹ «هر پسر نخست‌زاده و هر نخست‌زادهٔ نر از حیوانات گلهٔ شما، چه گاو، چه گوسفند، به من تعلق دارد. ۲۰ به عوض نخست‌زادهٔ الاغ، یک برّه بدهید و اگر نمی‌خواهید برّه بدهید، گردن نخست‌زادهٔ الاغ نر را بشکنید. برای هر پسر نخست‌زاده باید فدیّه بدهید. هیچ کس دست‌خالی به حضور من نیاید.

۲۱ «شش روز کار کنید و در روز هفتم استراحت نمایید. حتی در موسم شخم و درو هم در روز هفتم استراحت کنید.

۲۲ «عید هفته‌ها را که همان عید برداشت محصول گندم است، جشن بگیرید. همچنین عید خیمه‌ها را که آغاز پاییز است هرساله برگزار کنید.

۲۳ «سه مرتبه در سال، همهٔ مردان و پسران شما به حضور یهوه، خدای اسرائیل حاضر شوند. ۲۴ من اقوامی را که سر راه شما خواهند بود، دور کرده قلمرو شما را وسیع خواهم نمود، و هنگامی که این سه مرتبه در سال به حضور من می‌آیید هیچ قومی به سرزمین شما تعرض نخواهد کرد.

۲۵ «نان خمیرمایه‌دار را همراه خون حیوانی که برای من قربانی شده، با هم تقدیم نکنید. گوشت قربانی عید *فَصَح را تا صبح نگه ندارید. ۲۶ «هر سال بهترین نوبر محصولات خود را به خانه یَهُوه، خدای خود بیاورید. بُزغاله را در شیر مادرش نیزید.»

۲۷ خداوند به موسی گفت: «احکامی را که به تو دادم بنویس، زیرا بر اساس این احکام است که با تو و قوم اسرائیل پیمان بسته‌ام.» ۲۸ موسی چهل شبانه‌روز با خداوند در بالای کوه ماند، و در تمام این مدت نه چیزی خورد و نه چیزی نوشید. او بر روی لوح‌های سنگی کلمات پیمان، یعنی ده فرمان، را نوشت.

چهره □ درخشان موسی

۲۹ وقتی موسی با دو لوحه سنگی از کوه پایین آمد، متوجه نشد که چهره‌اش در اثر صحبت کردن با خدا می‌درخشید. ۳۰ و چون هارون و بنی اسرائیل چهره درخشان موسی را دیدند، ترسیدند که به او نزدیک شوند. ۳۱ اما موسی آن‌ها را نزد خود خواند. پس هارون و رهبران قوم نزد او رفتند و موسی با آنان گفت‌وگو کرد. ۳۲ بعد از آنکه همه بنی اسرائیل در حضور او جمع شدند، آنچه را که خداوند بر کوه سینا به او دستور داده بود، به اطلاع آن‌ها رسانید. ۳۳ چون موسی سخنان خود را به پایان رساند، صورت خود را با نقاب پوشاند. ۳۴ هر وقت موسی به خیمه مقدس خداوند می‌رفت تا با خداوند گفت‌وگو کند، نقاب را از روی خود برمی‌داشت. وقتی که خارج می‌شد، همه احکامی را که از خداوند گرفته بود، برای بنی اسرائیل بیان می‌کرد، ۳۵ و مردم بنی اسرائیل چهره تابان او را می‌دیدند. بنابراین موسی تا زمانی که دوباره برای گفتگو با خداوند می‌رفت، نقاب بر چهره داشت.

مقررات روز سبت

موسی تمام بنی اسرائیل را جمع کرد و به آن‌ها گفت: ۳۵ «این است احکامی که خداوند داده و شما باید از آن‌ها اطاعت نمایید. ۲ شش روز کار کنید، اما روز هفتم روز مقدس و مخصوص خداوند و استراحت است. هرکسی که در آن روز کار کند، باید کشته شود. ۳ در روز *سبت در خانه‌هایتان آتش روشن نکنید.»

هدایا برای خیمه حضور خداوند

(خروج ۱:۲۵-۹)

۴ بعد موسی خطاب به بنی اسرائیل گفت: «این است آنچه که خداوند فرمان داده است. ۵ از آنچه دارید از صمیم قلب برای خداوند هدیه

بیاورید. هدایای شما شامل این چیزها باشد: طلا، نقره، برنز، ۶ کتان ریزبافت، نخ‌های پشم تاییده شده به رنگ بنفش، ارغوانی و قرمز، پارچه بافته شده از موی بُز، ۷ پوست قوچ که آن را رنگ قرمز زده باشند، و چرم نفیس، چوب درخت افاقیا، ۸ روغن چراغ، ادویه برای روغن *مسح، *بُخور خوش بو، ۹ سنگ‌های عقیق جگری و قیمتی برای تزئین *ایفود و سینه بند *کاهن اعظم.

لوازم خیمه مقدّس خداوند

(خروج ۳۹:۳۲-۴۳)

۱۰ «همه صنعت گران ماهر که در میان شما هستند، همه آنچه را که خداوند امر فرموده است، بسازند: ۱۱ *خیمه و پوشش آن، قلاب‌ها، تخته‌ها، ستون‌ها و پایه‌های آن؛ ۱۲ *صندوق پیمان و تیرک‌ها برای حمل و نقل آن، سرپوش آن، پرده مقدّس‌ترین مکان خیمه؛ ۱۳ میز و تیرک‌هایش، ظروف و نان مقدّس، ۱۴ چراغدان، چراغ و لوازم آن، و روغن برای روشنایی؛ ۱۵ قربانگاه بُخور و تیرک‌هایش، شبکه‌های برنزی، روغن مسح، بُخور خوش بو، پرده‌های ورودی خیمه؛ ۱۶ قربانگاه قربانی سوختنی، آتشدان‌های برنزی و تیرک‌های حمل و نقل آن‌ها، حوض برنزی و پایه‌های آن؛ ۱۷ پرده‌های اطراف صحن خیمه، ستون‌ها، پایه‌ها و پرده‌های دروازه‌ها؛ ۱۸ میخ‌های خیمه، میخ‌های صحن و ریسمان‌های آن؛ ۱۹ لباس‌های نفیس بافته شده برای کاهنان که باید در هنگام خدمت کهانت در مکان مقدّس آن‌ها را بپوشند، یعنی لباس مقدّس برای هارون کاهن و پسرانش.»

هدایای مردم

۲۰ بعد جماعت بنی اسرائیل از حضور موسی رفتند. ۲۱ آنگاه تمام کسانی که دلشان برانگیخته شده بود، برای خداوند هدیه آوردند تا در خیمه مقدّس خداوند، برای وظایف مربوط به آن و لباس‌های مقدّس به کار برده شوند. ۲۲ پس مرد و زن، همگی با رضایت قلبی آمدند و حلقه، انگشتر، گوشواره، دست بند و هر قسم زیورات طلا با خود آوردند و تقدیم خداوند کردند. ۲۳ هرکسی که کتان ریزبافت، پشم ارغوانی، بنفش و قرمز، پارچه بافته شده از موی بُز، پوست قرمز قوچ و چرم نفیس داشت، آورد. ۲۴ برخی هدایای نقره‌ای و برنزی و عده‌ای چوب افاقیا آوردند. ۲۵ همه زن‌هایی که در کارهای دستی مهارت داشتند، کتان ریز بافت و نخ‌های پشمی بنفش، ارغوانی و قرمز را که خود ریسیده بودند، به خداوند تقدیم کردند. ۲۶ همچنین زنانی که از دل و جان مایل بودند، از موی بُز نخ می‌ریسیدند. ۲۷ رهبران سنگ‌های عقیق جگری و نگین‌های

زینتی برای ایفود مخصوص کاهنان و سینه‌بند آوردند.^{۲۸} آنان همچنین عطریّات، روغن چراغ، روغن مسح و بُخور خوش‌بو هدیه آوردند.^{۲۹} پس قوم اسرائیل، چه مرد، چه زن، با رضایت قلبی اشیای نفیس را که خداوند به موسی امر کرده بود، به‌عنوان هدیه برای خداوند آوردند.

صنعت‌گران برای خیمهٔ مقدّس خداوند

(خروج ۱:۳۱-۱۱)

۳۰ آنگاه موسی به قوم گفت: «خداوند بِصَلِّیْل، پسر اوری نوّه حور را از طایفهٔ یهودا برگزیده است^{۳۱} و او را با روح خود پُر ساخته و به او مهارت، فهم و دانش در انواع صنایع را بخشیده است^{۳۲} تا از طلا و نقره و برنز طرح‌های هنری درست کرده^{۳۳} سنگ حجاری نمایند و صنایع چوبی ساخته در انواع هنرها مشغول به خدمت شود.^{۳۴} همچنین خداوند به بِصَلِّیْل و اُهوْلِیاب، پسر اخیسامک از طایفهٔ دان، توانایی بخشیده تا مهارت‌های خود را به دیگران تعلیم بدهند.^{۳۵} خدا به ایشان مهارت بخشیده است تا هر نوع کاری را که صنعت‌گران ماهر، یعنی حکاکان، طراحان و گلدوزان با نخ‌های بنفش و ارغوانی و قرمز بر کتان ریزبافت می‌کنند، انجام بدهند.

۳۶ «بِصَلِّیْل و اُهوْلِیاب و سایر افراد ماهری که خداوند به ایشان استعداد و فهم برای بنای مکان مقدّس عطا نموده است، باید مطابق دستورات خداوند این کار را انجام دهند.»

مردم بیشتر از حدّ نیاز هدیه می‌آورند

۲ موسی، بِصَلِّیْل و اُهوْلِیاب و همهٔ افراد ماهری که خداوند به آن‌ها مهارت داده بود و همهٔ افراد دیگر را که مایل به انجام این کار بودند، به کار فراخواند.^۳ موسی همهٔ هدایایی را که بنی اسرائیل برای ساختن مکان مقدّس آورده بودند، به آن‌ها می‌داد. ولی قوم همچنان هر روز صبح هدایای داوطلبانهٔ خود را نزد موسی می‌آوردند.^۴ پس آنگاه افراد ماهری که کارهای بنای خیمهٔ مقدّس را انجام می‌دادند، نزد موسی رفتند و چنین گفتند: «مردم بیش از آنچه برای انجام کاری که خداوند فرمان داده است، هدایا می‌آورند.»

۶ پس موسی دستور داد در سراسر اردوگاه اعلام کنند که دیگر هدیه‌ای برای خیمهٔ مقدّس نیاورند، و قوم از آوردن هدیه دست کشیدند،^۷ زیرا آنچه تا آن زمان آورده بودند بیشتر از نیاز بود.

ساختن خیمه مقدس

(خروج ۱:۲۶-۳۷)

۸ ابتدا بافندگان ماهر برای خیمه مقدس ده پرده از پارچه‌های ریزبافت کتان و پشم‌های بنفش، ارغوانی و قرمز را با شکل‌های فرشتگان نگهبان، به صورت ماهرانه‌ای درست کردند. ۹ طول هر پرده دوازده متر و عرض آن دو متر بود و همه آن‌ها به یک اندازه بودند. ۱۰ سپس پنج پرده را به یکدیگر دوختند و پنج پرده دیگر را نیز به همین ترتیب به هم دوختند. ۱۱ سپس پنجاه حلقه از کتان ارغوانی در کناره هر یک از پرده‌های آخر دوختند. ۱۲ حلقه‌های آخر را در مقابل یکدیگر قرار دادند. ۱۳ همچنین پنجاه قلاب طلایی ساختند و پرده‌های دو قسمت را به وسیله قلاب به هم پیوستند. به این ترتیب، با پیوستن هر دو تکه، *خیمه به صورت یک پارچه تکمیل شد.

۱۴ در بالای سقف، پوششی انداختند که از یازده پرده پشم بُز ساخته شده بود. ۱۵ هر یازده پرده به یک اندازه با طول سیزده متر و عرض دو متر بودند. ۱۶ پنج پرده را به هم پیوستند و شش پرده دیگر را جداگانه به هم دوختند. ۱۷ پنجاه حلقه در لبه آخرین پرده هر دو قسمت دوختند. ۱۸ و همچنین پنجاه قلاب برنز را در پرده‌ها دوختند و به وسیله آن‌ها دو قسمت را به هم پیوستند. ۱۹ آن‌ها دو پوشش ساختند: یکی از پوست قرمز شده قوچ برای پوشش اول و دیگری از چرم مرغوب تا برای پوشش خارجی مورد استفاده قرار بگیرد.

۲۰ بعد از آن تخته‌هایی از چوب اقاچیا برای خیمه ساختند. ۲۱ طول هر تخته چهار متر و عرض آن شصت و شش سانتیمتر بود. ۲۲ هر تخته دو زبانه داشت تا بتوان تخته‌های خیمه مقدس را به هم وصل کرد. ۲۳ همه تخته‌های خیمه مقدس را به همین ترتیب ساختند. برای قسمت جنوبی خیمه بیست تخته ساختند. ۲۴ چهل پایه نقره‌ای در زیر بیست تخته ساختند. هر تخته با زبانه‌اش به وسیله پایه‌ها به هم وصل می‌شدند. ۲۵ همچنین برای قسمت شمالی خیمه بیست تخته ساختند. ۲۶ با چهل پایه نقره‌ای، یعنی دو پایه برای هر تخته. ۲۷ قسمت غربی خیمه، یعنی قسمت پشتی خیمه از شش تخته تشکیل شده بود. ۲۸ دو تخته دیگر نیز برای گوشه‌های قسمت عقب خیمه ساختند. ۲۹ این تخته‌های گوشه‌ها از پایین تا بالا به یکدیگر متصل بودند. دو تخته گوشه دیگر هم به همین طریق ساخته شدند. ۳۰ بنابراین هشت تخته با شانزده پایه نقره‌ای ساختند، یعنی دو پایه در زیر هر ستون.

۳۱ بعد پشت‌بندهایی از چوب اقاچیا برای تخته‌های هر طرف خیمه ساختند، پنج پشت‌بند برای یک طرف خیمه ۳۲ و پنج پشت‌بند برای

طرف دیگر خیمه و پنج پشت‌بند برای قسمت عقب در غرب خیمه. ۳۳ پشت‌بند میانی تخته‌ها طوری ساخته شده بود که در وسط تخته‌ها از یک سر تا سر دیگر آن امتداد داشت. ۳۴ تخته‌ها و پشت‌بندها را با روکشی از طلای خالص پوشانیده بودند، و حلقه‌های پشت‌بندها نیز از طلای خالص ساخته شده بودند.

۳۵ پرده داخلی از کتان ریزبافت و پشم به رنگ‌های بنفش، ارغوانی و قرمز و با شکل‌های فرشتگان نگهبان ساخته شده بود. ۳۶ پرده با چهار قلاب طلایی از چهار ستون چوب اقاquia که با روکش طلا پوشیده شده بودند و بر چهار پایه قرار داشتند، آویزان بود. ۳۷ همچنین پرده‌ای برای ورودی خیمه از کتان ریزبافت و پشم‌های بنفش، ارغوانی و قرمز که ماهرانه گلدوزی شده بود، درست کردند. ۳۸ این پرده به وسیله پنج قلاب به پنج ستون بسته شده بود. پایه‌های ستون‌ها برنزی و سرهای آن‌ها با طلا روکش شده بودند.

ساختن صندوق پیمان

(خروج ۲۵:۱۰-۲۲)

۳۷ بِصَلَّیْل *صندوق پیمان را از چوب اقاquia ساخت که طول آن یک متر و ده سانتیمتر، عرض آن شصت و شش سانتیمتر و ارتفاع آن نیز شصت و شش سانتیمتر بود. ۲ آن را از درون و بیرون با طلای خالص پوشانید و حاشیه‌ای از طلا به دور آن کشید. ۳ برای صندوق چهار حلقه از طلا آماده کرد و آن‌ها را در چهار پایه صندوق متصل نمود، دو حلقه در یک طرف و دو حلقه در طرف دیگر. ۴ دو تیرک از چوب اقاquia را با طلا روکش نموده ۵ در حلقه‌های دو طرف به منظور حمل و نقل گذاشت. ۶ سرپوش صندوق را از طلای ناب به طول یک متر و ده سانتیمتر و عرض شصت و شش سانتیمتر ساخت. ۷ دو فرشته نگهبان از طلای خالص چکش کاری شده ساخت؛ ۸ یک فرشته نگهبان در یک طرف و یکی در طرف دیگر آن بود. آن‌ها با سرپوش صندوق به صورت یک تکه واحد ساخته شده بودند. ۹ فرشتگان نگهبان روبه‌روی هم، بال‌هایشان باز و بر سرپوش صندوق گسترده شده بودند و نگاهشان پایین به طرف سرپوش بود.

ساختن میز مخصوص برای نان مقدس

(خروج ۲۵:۲۳-۳۰)

۱۰ میز را هم از چوب اقاquia ساخت که طول آن هشتاد و هشت سانتیمتر، عرض آن چهل و چهار سانتیمتر و ارتفاع آن شصت و شش سانتیمتر بود. ۱۱ آن را با طلای خالص پوشاند و آن را با قابی از طلا تزئین کرد.

۱۲ حاشیه‌ای به اندازه هفتاد و پنج میلی متر به دور آن ساخت و تخته‌های آن را نیز با قابی از طلا تزئین کرد. ۱۳ او چهار حلقه طلایی ساخت و آن‌ها را به چهار گوشه بالای پایه‌های میز نصب کرد. ۱۴ حلقه‌ها نزدیک لبه میز نصب شدند تا تیرک‌های حمل در آن‌ها قرار گیرند. ۱۵ تیرک‌هایی از چوب اِقاقیا به منظور حمل و نقل میز ساخت و آن‌ها را با طلا پوشاند. ۱۶ ظروفی که برای هدایای نوشیدنی بر سر میز قرار داده می شدند عبارت بودند از کاسه‌ها، پیاله‌ها و پارچ‌ها و بشقاب‌ها؛ همگی از طلای خالص ساخته شده بودند.

ساختن چراغدان

(خروج ۳۱:۲۵-۴۰)

۱۷ آنگاه بَصْلَیل چراغدانی هم از طلای خالص و چکش کاری شده ساخت. پایه، شاخه‌ها و جاچراغی و چراغ‌ها همه یک تکه بودند. ۱۸ در دو طرف آن شش شاخه قرار داشت، سه شاخه در یک طرف و سه شاخه در طرف دیگر. ۱۹ جاچراغی هر شاخه به شکل شکوفه بادام با گل و گلبرگ ساخته شده بود. هر شش شاخه به همین منوال ساخته شده بودند. ۲۰-۲۱ پایه اصلی چراغدان با چهار پیاله به شکل شکوفه بادام با گل و گلبرگ آن تزئین یافته بود به طوری که هر شکوفه بادام بین شش شاخه چراغدان قرار گرفته بود. ۲۲ شکوفه‌ها و شاخه‌ها با چراغدان یک تکه و از طلای خالص و چکش کاری شده ساخته شده بودند. ۲۳ بعد هفت چراغ آن را با انبرها و سینی‌های آن‌ها از طلای خالص ساخت. ۲۴ وزن همگی آن‌ها سی و چهار کیلوگرم طلای خالص بود.

ساختن قربانگاه بُخور

(خروج ۳۰:۱-۵)

۲۵ قربانگاه *بُخور را از چوب اِقاقیا ساخت. طول و عرض آن چهل و پنج سانتیمتر و ارتفاع آن نود سانتیمتر بود. شاخ‌های چهار گوشه آن با قربانگاه یک تکه ساخته شده بود. ۲۶ سطح و پیرامون و شاخ‌های آن را با طلای خالص پوشانید و قابی از طلای خالص گرداگرد آن ساخت. ۲۷ در هر طرف حاشیه طلایی، دو حلقه طلایی برای تیرک‌های حمل قربانگاه نصب کرد. ۲۸ تیرک‌های حمل از چوب اِقاقیا ساخته شده و با طلای خالص پوشانیده شده بودند.

آماده کردن بُخور و روغن مسح

(خروج ۳۰:۲۲-۳۸)

۲۹ همچنین روغن مقدّس و *بُخور خالص خوش بو را با مهارت عطاران آماده کرد.

ساختن قربانگاه برای قربانی سوختنی

(خروج ۲۷:۱-۸)

قربانگاه قربانی سوختنی را از چوب اقاquia ساخت که ارتفاع آن یک متر و سی سانتیمتر و طول و عرض آن دو متر و بیست سانتیمتر بود. ۲ شاخ‌هایی هم در چهار گوشه قربانگاه ساخت. شاخ‌ها و قربانگاه یک تکه بودند و همه با برنز پوشانیده شده بودند. ۳ تمام لوازم قربانگاه، یعنی دیگ‌ها، خاک‌اندازها، کاسه‌ها، قلاب‌ها و آتشدان‌های آن، همه برنزی بودند. ۴ یک شبکه برنزی ساخت و آن را زیر لبه قربانگاه، در نصف ارتفاع آن قرار داد. ۵ چهار حلقه برنزی در چهار گوشه آتشدان برای قرار دادن دو تیرک چوبی ساخت. ۶ تیرک‌ها را از چوب اقاquia ساخت و با برنز پوشانید. ۷ تیرک‌ها را در حلقه‌های دو طرف قربانگاه برای حمل و نقل آن قرار دادند. قربانگاه از تخته ساخته شده بود و درونش خالی بود.

۳۸

ساختن حوض برنزی

(خروج ۳۰:۱۸)

۸ حوض برنزی و پایه برنزی آن را از آینه‌هایی ساخت که زن‌هایی که جلوی ورودی خیمه مقدّس خدمت می‌کردند، هدیه داده بودند.

صحن و سایر قسمت‌های خیمه مقدّس

(خروج ۲۷:۹-۱۹)

۹ بعد شروع به درست کردن پرده‌های صحن خیمه مقدّس نمودند. پرده سمت جنوب آن چهل و چهار متر و از کتان ریزبافت ساخته شده بود. ۱۰ تعداد ستون‌های آن بیست عدد بود و این ستون‌ها بر بیست پایه برنزی قرار داشتند. قلاب‌ها و پشت‌بندهای ستون‌ها از نقره ساخته شده بودند. ۱۱ پرده شمال آن هم به طول چهل و چهار متر و دارای بیست ستون و بیست پایه برنزی بود. قلاب‌ها و پشت‌بندهای ستون‌های آن هم نقره‌ای بودند. ۱۲ پرده سمت مغرب آن بیست و دو متر و دارای ده ستون و ده پایه بود. قلاب‌ها و پشت‌بندهای ستون‌ها از نقره بودند. ۱۳ طول پرده سمت مشرق مُشرف به طلوع آفتاب هم بیست و دو متر بود. ۱۴-۱۵ پرده‌های هر دو طرف ورودی شش متر و شصت سانتیمتر و هرکدام

دارای سه ستون و سه پایه بود. ^{۱۶} همه پرده‌های اطراف صحن از کتان ریزبافت ساخته شده بودند. ^{۱۷} پایه‌های ستون‌ها برنزی، اما قلاب‌ها و پشت‌بندها و سرپوش ستون‌ها نقره‌ای بودند؛ به این ترتیب همه ستون‌های صحن با پشت‌بندهایی از نقره به هم وصل شده بودند. ^{۱۸} پرده ورودی صحن از کتان ریزبافت و پشم به رنگ‌های بنفش، ارغوانی و قرمز، به هم تابیده و ماهرانه گلدوزی شده بود. طول آن نه متر و ارتفاع آن دو متر بود. ^{۱۹} چهار ستون آن بالای چهار پایه برنزی قرار داشتند. قلاب‌ها، سرپوش ستون‌ها و پشت‌بندها از نقره بودند. ^{۲۰} تمام میخ‌های *خیمه و پرده‌های صحن آن برنزی بودند.

فلزهایی که در خیمه مقدس به کار برده شد

^{۲۱} این است فهرست مواد فلزی‌ای که در ساخت خیمه مقدس خداوند به کار می‌رفتند. این فهرست مطابق سفارش موسی و توسط لایوانی که تحت نظارت ایتامار پسر هارون کاهن کار می‌کردند، تهیه شده بود. ^{۲۲} بَصَلْئیل پسر اوری، نوه حور از طایفه یهودا، همه چیز را مطابق فرمان خداوند به موسی ساخت. ^{۲۳} اهلویاب پسر آخیسامک از طایفه دان که حکاک و طراح و بافنده کتان ریزبافت از جنس پشم بنفش، ارغوانی و قرمز بود، به بَصَلْئیل کمک می‌کرد.

^{۲۴} مقدار طلایی که مردم برای ساختن خیمه مقدس هدیه دادند در حدود هزار کیلوگرم، مطابق معیار رسمی خیمه مقدس بود. ^{۲۵} وزن نقره مطابق معیار رسمی خیمه مقدس، سه هزار و چهارصد و سی کیلوگرم بود. ^{۲۶} نیم مثقال برای هر نفر از آنانی که سرشماری شدند، از بیست ساله به بالا، که تعداد آن‌ها، شش صد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر مرد بود. ^{۲۷} مقدار نقره‌ای که برای صد پایه صد ستون خیمه و پرده آن به کار رفت سه هزار و چهارصد و سی کیلوگرم بود، یعنی سی و چهار کیلوگرم برای هر پایه. ^{۲۸} نقره‌ای که برای ساختن قلاب‌ها، روپوش ستون‌ها و سرهای آن‌ها و پشت‌بندها مصرف شد، سی کیلوگرم بود. ^{۲۹} مقدار برنزی که مردم هدیه آوردند، دو هزار و چهارصد و بیست و پنج کیلو گرم بود. ^{۳۰} از آن برای ساختن پایه‌ها، ورودی خیمه مقدس خداوند، قربانگاه، شبکه برنزی و همه ظروف آن ^{۳۱} و نیز برای پایه‌های تخته‌های صحن، پایه‌های ورودی صحن و تمام میخ‌های خیمه و صحن آن استفاده شد.

تهیه لباس کاهنان

(خروج ۱:۲۸-۱۴)

سپس با پشم بنفش، ارغوانی و قرمز، جامه‌های کاهنان را برای هنگام خدمت در مکان مقدس دوختند. آن‌ها

جامه‌های کهانت را برای هارون همان‌طور که خداوند به موسی دستور داده بود، دوختند.

۲ ایفود را از کتان ریزبافت و نخ‌های طلا و پشم به رنگ‌های بنفش، ارغوانی و قرمز ساختند. ۳ از طلا رشته‌های نازک ساختند و در کتان ریزبافت و نخ‌های بنفش، ارغوانی و قرمز به صورت ماهرانه‌ای به کار بردند. ۴ برای *ایفود سرشانه‌هایی ساختند که از دو طرف شانه به هم وصل می‌شدند. ۵ بند ایفود از جنس خود ایفود و به حالت یک‌پارچه از طلا و پارچه‌های نفیس بنفش، ارغوانی و قرمز و کتان ریزبافت همان‌گونه که خداوند به موسی دستور داده بود، بافته شد. ۶ دو قطعه سنگ عقیق جگری را که بر آن‌ها نام طایفه‌های اسرائیل حکاکی شده بودند، بر دو جانگین طلا نشان‌دند، ۷ و طبق دستور خدا به موسی، آن‌ها را به‌عنوان سنگ‌های یادآوری طایفه‌های اسرائیل بر سرشانه‌های ایفود نصب کردند.

سینه‌بند

(خروج ۲۸:۱۵-۳۰)

۸ سینه‌بند را نیز به‌طور ماهرانه‌ای همانند ایفود از طلا و کتان ریزبافت و نخ‌های بنفش و ارغوانی و قرمز دوختند. ۹ آن را دولا نموده به صورت مربع بیست و دو در بیست و دو سانتیمتر دوختند. ۱۰ چهار ردیف از سنگ‌های قیمتی را در آن نصب کردند. سنگ‌های ردیف اول یاقوت، یاقوت زرد و لعل بود. ۱۱ ردیف دوم دارای زمرد، یاقوت لاجوردی و الماس بود. ۱۲ در ردیف سوم فیروزه، عقیق و لعل بنفش نصب کرده بودند. ۱۳ سنگ‌های ردیف چهارم یاقوت کبود، عقیق جگری و یشم سبز بودند. سنگ‌ها در یک جانگین طلایی زربفت نصب شده بودند. ۱۴ بر روی هریک از این دوازده سنگ، نام یکی از پسران یعقوب را حکاکی کرده بودند تا نمایانگر دوازده طایفه اسرائیل باشند. ۱۵ برای سینه‌بند زنجیرهایی از طلای خالص که مانند ریسمان تابیده شده بودند، ساختند. ۱۶ دو طوق طلا و دو حلقه طلا هم ساختند و دو حلقه را به دو گوشه سینه‌بند بستند. ۱۷ دو زنجیر طلا را به دو حلقه انتهای دو بند سینه‌بند وصل کردند. ۱۸ دو سر دیگر زنجیر را به دو طوق بستند، یعنی آن‌ها از جلو به دو سرشانه‌های ایفود متصل شده بودند. ۱۹ دو حلقه طلایی برای دو گوشه پایین سینه‌بند نیز ساختند و در لبه داخلی ایفود وصل کردند. ۲۰ دو حلقه طلایی دیگر هم ساختند که آن‌ها را در قسمت زیر سرشانه‌ها در جلوی ایفود بالای کمر بند متصل کردند. ۲۱ همان‌طور که خداوند به موسی امر کرده بود، سینه‌بند را به وسیله حلقه‌ها با نوار ارغوانی به حلقه‌های ایفود وصل کردند تا سینه‌بند محکم به ایفود وصل شود و بالای کمر بند قرار گیرد.

سایر قسمت‌های لباس کاهنان

(خروج ۲۸:۳۱-۴۳)

۲۲ جامه‌ای را که زیر ایفود قرار می‌گیرد را هم با هنر خاصی از یک پارچهٔ پشمی بنفش ساختند. ۲۳ در وسط آن یک درز گذاشتند و حاشیه‌ای به دُور تا دُور درز دوختند تا مانع پاره شدن ردا شود. ۲۴ دور دامن ردا را با منگوله‌هایی به شکل انار که از کتان ریزبافت و پشم تاییدهٔ بنفش، ارغوانی و قرمز درست شده بودند، تزئین کردند. ۲۵ سپس بین انارها زنگوله‌هایی که از طلای خالص ساخته شده بود، آویزان کردند. ۲۶ هرگاه هارون برای خدمت به معبد می‌رفت، آن ردا را می‌پوشید، همان‌طور که خداوند به موسی امر فرموده بود.

۲۷ برای هارون و پسرانش نیز پیراهن، ۲۸*دستار، کلاه و زیرلباسی‌ای از کتان ریزبافت ساختند. ۲۹ همچنین، کمربندی از کتان ریزبافت و گلدوزی شده با پشم‌های بنفش، ارغوانی و قرمز طبق دستور خداوند به موسی، ساختند. ۳۰ نیم تاجی هم از طلای خالص ساختند و این کلمات را روی آن حکاکی کردند: «تقدیس شده برای خداوند.» ۳۱ این نیم تاج را با یک نوار بنفش در جلوی دستار همان‌طور که خداوند به موسی دستور داده بود، نصب نمودند.

تکمیل کار

(خروج ۳۵:۱۰-۱۹)

۳۲ به این ترتیب، کار ساختن خیمهٔ مقدّس خداوند طبق فرمانی که خداوند به موسی داده بود، توسط بنی اسرائیل به پایان رسید. ۳۳ سپس هرآنچه را که تکمیل کرده بودند، نزد موسی آوردند. آن‌ها عبارت بودند از: خیمهٔ مقدّس و لوازم آن؛ قلاب‌ها، تخته‌ها، پشت‌بندها، ستون‌ها و پایه‌های آن‌ها؛ ۳۴ پوشش‌ها از پوست قرمزشدهٔ قوچ، چرم نفیس و پردهٔ درونی؛ ۳۵*صندوق پیمان خداوند، و تیرک‌های حمل و نقل آن؛ ۳۶ میز و ظروف آن و نان مقدّس تقدیمی به خدا؛ ۳۷ چراغدان از طلای خالص و تمام لوازمش، چراغ‌ها و روغن مخصوص برای آن‌ها؛ ۳۸ قربانگاه طلایی، روغن مسح، *بُخور خوش‌بو و پردهٔ ورودی خیمه؛ ۳۹ قربانگاه برنزی، آتشدان و تیرک‌ها و لوازم قربانگاه و حوض و پایه‌های آن؛ ۴۰ پرده‌های صحن، ستون‌ها، پایه‌ها و پردهٔ ورودی صحن؛ ریسمان‌ها، میخ‌ها و همهٔ ظروفی که در خیمهٔ مقدّس به کار برده می‌شدند؛ ۴۱ لباس‌های نفیس بافته‌شده برای کاهنان که باید در هنگام خدمت کهنات در مکان مقدّس آن‌ها را بپوشند، یعنی لباس مقدّس برای هارون کاهن و پسرانش. ۴۲ بنی اسرائیل تمام کارها را همان‌طور که خداوند به موسی

فرمان داده بود، انجام دادند. ۴۳ موسی تمام کارها را بررسی کرد و همه را برکت داد، زیرا همه کارها را مطابق دستوری که خداوند داده بود، انجام داده بودند.

برپا کردن و تقدیس خیمه مقدس خداوند

سپس خداوند به موسی گفت: ۲ «در روز اول از ماه اول، خیمه مقدس خداوند را برپا کن. ۳ صندوق پیمان خداوند را در آن قرار بده و پرده درونی را جلوی آن آویزان کن. ۴ میز و تمام ظروف و چراغ هایش را نصب کن. ۵ قربانگاه طلائی را برای بخور خوش بو در مقابل صندوق پیمان بگذار و پرده ورودی خیمه را آویزان کن. ۶ قربانگاه قربانی سوختنی را نزد ورودی خیمه مقدس خداوند قرار بده. ۷ حوض برنجی را بین قربانگاه و خیمه مقدس قرار بده و آن را از آب پُر کن. ۸ گرداگرد صحن خیمه را مرتب کن و پرده دروازه صحن را آویزان نما. ۹ «روغن مسح را بگیر و بر هر آنچه که در خیمه است، بپاش. اثاث و لوازم آن را وقف خداوند کن تا مقدس شوند. ۱۰ بر قربانگاه بخور خوش بو و ظروف آن هم روغن مسح بپاش تا آن ها کاملاً مقدس شوند. ۱۱ سپس بر حوض و پایه آن روغن مسح را بپاش و آن ها را تقدیس کن. ۱۲ «سپس هارون و پسرانش را نزد ورودی خیمه مقدس آورده آن ها را با آب غسل بده. ۱۳ لباس مقدس را به تن هارون کن و او را مسح نما تا برای وظیفه کهنات تقدیس شود. ۱۴ بعد پسرانش را نیز بیاور و پیراهن هایشان را به آن ها بپوشان. ۱۵ آن ها را هم مسح کن، همان طور که پدرشان را مسح کردی، تا بتوانند به عنوان کاهن مرا خدمت نمایند. مسح آن ها برای همیشه است و به منزله انتخاب دائمی ایشان و نسل های ایشان به مقام کهنات خواهد بود.»

۱۶ موسی همه آنچه را که خداوند فرمان داده بود، تماماً انجام داد. ۱۷ در روز اول از ماه اول در سال دوم پس از خروجشان از مصر، خیمه مقدس خداوند برپا گردید. ۱۸ موسی تخته ها را بر پایه ها قرار داد، و پشت بندهای آن را نصب نمود و ستون هایش را برپا کرد. ۱۹ آنگاه چادر را بر روی خیمه گسترانید و پوشش چادر را همان طور که خداوند به او دستور داده بود، بر آن کشید. ۲۰ دو لوحه سنگی را که ده فرمان خداوند بر آن ها نوشته شده بودند، در صندوق قرار داد. تیرک ها را در حلقه های صندوق جا داد و سرپوش را بالای صندوق گذاشت. ۲۱ آنگاه صندوق را به داخل خیمه آورد و پرده درونی را آویزان نمود و صندوق را پشت پرده قرار داد، همان طور که خداوند دستور داده بود.

۲۲ سپس میز را در قسمت شمالی خیمه بیرون پرده گذاشت. ۲۳ و همان طور که خداوند به موسی امر فرموده بود، نان مقدّس را روی میز به حضور خداوند تقدیم کرد. ۲۴ آنگاه چراغدان را به خیمه مقدّس آورده آن را در مقابل میز در قسمت جنوب خیمه قرار داد، ۲۵ و همان طور که خداوند به او امر فرموده بود، چراغ ها را در حضور خداوند روشن نمود، چنان که خداوند به موسی امر فرموده بود. ۲۶ سپس قربانگاه طلایی را در خیمه حضور خداوند، جلوی پرده گذاشت، ۲۷ و بُخور خوش بو را همان طور که خداوند به موسی امر فرموده بود، بر روی آن سوزانید. ۲۸ آنگاه پرده ورودی خیمه را آویزان کرد. ۲۹ قربانگاه قربانی سوختنی را جلوی خیمه گذاشت و قربانی سوختنی و هدیه غلات را به حضور خداوند طبق دستوری که خداوند به او داده بود، تقدیم کرد. ۳۰ سپس حوض برنزی را بین خیمه و قربانگاه قرار داد و آن را برای شست و شو از آب پُر کرد. ۳۱ موسی، هارون و پسرانش با آن آب دست و پای خود را شستند. ۳۲ هرگاه آن ها به خیمه و یا نزد قربانگاه می رفتند، همان طور که خداوند به موسی امر فرموده بود، شست و شو می کردند. ۳۳ بعد صحن گرداگرد خیمه و قربانگاه را محصور کرد و پرده ورودی صحن را آویزان نمود. به این ترتیب موسی تمام کارها را به پایان رسانید.

ابر در بالای خیمه حضور مقدّس

(اعداد ۹: ۱۵-۲۳)

۳۴ آنگاه ابر خیمه حضور خداوند را پوشاند و جلال خداوند خیمه را پُر کرد. ۳۵ موسی نتوانست به خیمه حضور خداوند داخل شود، زیرا ابر بر آن قرار گرفته بود و جلال خداوند خیمه را پُر ساخته بود. ۳۶ در طول سفر، هرگاه ابر از بالای خیمه برمی خاست، بنی اسرائیل به راه خود ادامه می دادند. ۳۷ اگر ابر حرکت نمی کرد، مردم هم حرکت نمی کردند. ۳۸ به این ترتیب، در تمامی دوران سفر بنی اسرائیل، قوم در طول روز ابر خداوند را بالای خیمه، و در طول شب آن را به صورت آتشی شعله ور در ابر مشاهده می کردند.



لاویان

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
			۲۷	۲۶



کتاب لاویان

معرفی کتاب

کتاب لاویان، سوّمین کتاب در عهد عتیق می باشد که مقرّرات پرستش و مراسم مذهبی قوم اسرائیل را شرح داده و دستوراتی را از سوی خدا برای کاهنانی که مسئول انجام مراسم و قوانین بودند، ارائه داده است. موضوع اصلی کتاب، قدّوسیّت خدا است و این که قوم او در عبادت و زندگی باید از چه روش هایی پیروی کنند تا رابطه ای مقدّس با او که «خدای قدّوس اسرائیل» است، داشته باشند.

مشهورترین کلمات این کتاب در فصل ۱۹: ۱۸ می باشد که عیسی آن را دوّمین و بزرگ ترین حکم خواند: «همسایه خود را مانند جان خود محبّت نما.»

تقسیم بندی کتاب

قوانین هدایا و قربانی ها ۱: ۱- ۷: ۳۸
دست گذاری هارون و پسرانش به مقام کهنات ۸: ۱- ۱۰: ۲۰
قوانین مربوط به آداب و رسوم پاکی و ناپاکی ۱۱: ۱- ۱۵: ۳۳
روز کفّاره ۱۶: ۱- ۳۴
قوانین درباره تقدّس در زندگی و پرستش ۱۷: ۱- ۲۷: ۳۴

قربانی سوختنی

خداوند موسی را فراخواند و از خیمه مقدّس به او گفت: ^۲ به بنی اسرائیل بگو که وقتی کسی برای خداوند قربانی می کند، قربانی او باید گاو، گوسفند یا بُز باشد. ^۳ اگر برای قربانی سوختنی، گاو می آورد، آن گاو باید نر و بی عیب باشد. او باید قربانی را در ورودی خیمه مقدّس تقدیم کند، تا مورد قبول خداوند قرار گیرد. ^۴ او باید دست خود را بر سر گاو بگذارد تا قربانی او پذیرفته و برای گناهانش کفّاره شود. ^۵ آنگاه وی گاو را در حضور خداوند ذبح کند و پسران هارون که کاهنان می باشند، خون آن را به دورتادور قربانگاه که جلوی ورودی

خیمه مقدس است، پیاشند. ۶ آنگاه پوست قربانی را بکند و آن را تکه تکه کند. ۷ پسران هارون کاهن هیزم را بر قربانگاه بگذارند و آتش را روشن کنند، ۸ و تکه های حیوان را با سر و چربی آن روی آتش بچینند. ۹ سپس آن شخص دل و روده و پاچه های حیوان را با آب بشوید و کاهن تمام آن را در آتش روی قربانگاه بسوزاند. بوی این قربانی سوختنی که بر آتش تقدیم می شود، رایحه ای خوش بو به مشام خداوند است.

۱۰ اگر کسی گوسفند یا بز برای قربانی هدیه کند، آن حیوان باید نر و بی عیب باشد ۱۱ و آن را در سمت شمال قربانگاه در حضور خداوند ذبح کند. کاهنان، یعنی پسران هارون، خون آن را دورتادور قربانگاه پیاشند. ۱۲ سپس آن شخص، قربانی را تکه تکه کند تا کاهن آن تکه ها را با سر و چربی آن بر هیزم روی قربانگاه بچینند. ۱۳ آن شخص باید دل و روده و پاچه حیوان را با آب بشوید و کاهن همه را بالای قربانگاه بسوزاند. بوی این قربانی سوختنی که بر آتش تقدیم می شود، رایحه ای خوش بو به مشام خداوند است.

۱۴ اگر هدیه آن شخص پرنده ای برای قربانی باشد، آن پرنده باید یک فاخته یا یک جوجه کبوتر باشد. ۱۵ کاهن آن را به قربانگاه بیاورد و سرش را بکند و بر قربانگاه بسوزاند. بعد خون آن را بر پهلوی قربانگاه بریزد. ۱۶ همچنین سنگدان و مواد داخل آن را بیرون بیاورد و به طرف شرق قربانگاه، در خاکستران بیندازد. ۱۷ بعد، بال های آن را بگیرد و پرنده را از وسط پاره کند، اما پرنده نباید دو تکه شود. آنگاه کاهن آن را بر هیزم بالای قربانگاه بسوزاند. بوی این قربانی سوختنی که بر آتش تقدیم می شود، رایحه ای خوش بو به مشام خداوند است.

هدایای غلات

هرگاه کسی برای خداوند هدیه ای از غله می آورد، آن غله باید مرغوب باشد و آن را به آرد تبدیل کند، روغن زیتون بر آن بریزد و کُندُر بر آن بگذارد. ۲ آنگاه آن را نزد پسران هارون، یعنی کاهنان، بیاورد. کاهن یک مشت از آن را با روغن و کُندُر که نمونه تمام آن هدیه است بر قربانگاه بسوزاند. بوی این هدیه که بر آتش تقدیم می شود، رایحه ای خوش بو به مشام خداوند است. ۳ بقیه هدیه غله به هارون و پسرانش تعلق می گیرد. این قسمت نیز بسیار مقدس است؛ زیرا از هدیه ای گرفته شده که به خداوند تقدیم شده است.

۴ اگر هدیه آردی در تنور پخته شده باشد، باید از خمیر بدون خمیرمایه و آرد مرغوب باشد و با آن کلوچه هایی مخلوط با روغن زیتون یا نان آغشته به روغن زیتون، تهیه شود.

هرگاه هدیه آردی بر*ساج پخته شود، باید از آرد مرغوب، بدون خمیرمایه و با روغن زیتون مخلوط شده باشد. ^۶ آن را باید تکه تکه کرد و بر آن روغن ریخت و به عنوان هدیه غله تقدیم نمود.

^۷ اگر هدیه، نانی است که در تابه پخته شده باشد، باید با آرد مرغوب و روغن زیتون درست شده باشد. ^۸ این نوع هدایای غله باید به کاهن داده شوند تا آن ها را به قربانگاه ببرد و به حضور خداوند تقدیم کند. ^۹ کاهن باید قسمتی از هدیه غله را به عنوان نمونه بر قربانگاه بسوزاند. بوی این هدیه که بر آتش تقدیم می شود، رایحه ای خوش بو به مشام خداوند است. ^{۱۰} باقی مانده هدیه غله به هارون و پسرانش تعلق دارد. این قسمت نیز که به آن ها داده می شود، بسیار مقدس است، زیرا قسمتی از هدیه ای است که به خداوند تقدیم شده است.

^{۱۱} همه هدایای غله که به خداوند تقدیم می شوند، باید از خمیر بدون خمیرمایه تهیه شده باشند. استفاده از خمیرمایه و عسل برای هدیه ای که بر آتش به حضور خداوند تقدیم می شود، جایز نیست. ^{۱۲} این نوع هدیه نوبر محصول را می توانید برای خداوند بیاورید، ولی نه به عنوان قربانی سوختنی. ^{۱۳} همه هدایای آردی باید نمک دار باشند، زیرا نمک، یادگار پیمانی است که خدا با شما بست، پس به همه هدایای آردی، نمک بزنید. ^{۱۴} هرگاه از نوبر محصول خود برای خداوند هدیه غله تقدیم می کنید، باید دانه های نورس را از خوشه های تازه جدا کنید، آن ها را بکوبید و برشته کنید. ^{۱۵} بعد بر آن روغن زیتون بریزید و روی آن، کُندر بگذارید. ^{۱۶} سپس کاهن قسمتی از هدیه آردی مخلوط با روغن و کُندر را به عنوان نمونه، بر آتش بسوزاند و به خداوند تقدیم کند.

قربانی مشارکت و سلامتی

هرگاه کسی بخواهد برای خداوند قربانی مشارکت و سلامتی تقدیم کند، می تواند از گاو نر یا ماده ای که بی عیب باشد، استفاده کند. ^۲ دست خود را بر سر حیوان بگذارد و در برابر ورودی خیمه مقدس آن را ذبح کند و کاهنان، یعنی پسران هارون خون قربانی را دورتادور قربانگاه پاشند. ^۳ سپس او تمام چربی داخل شکم را به عنوان هدیه به خداوند تقدیم کند، ^۴ یعنی چربی روی روده ها، قلوها با چربی روی آن ها و بهترین قسمت جگر را، و همه را به عنوان قربانی سوختنی برای خداوند جدا کند. ^۵ آنگاه کاهنان قربانی سوختنی را بر هیزم بالای قربانگاه بسوزانند. بوی این قربانی که بر آتش تقدیم می شود، رایحه ای خوش بو به مشام خداوند است.

۶ اگر کسی گوسفند یا بُزی را برای قربانی سلامتی می‌آورد، خواه نر، خواه ماده، باید بی‌عیب باشد. ۷ هرگاه قربانی تقدیمی به خداوند گوسفند باشد، ۸ آن شخص باید دست خود را بر سر قربانی بگذارد، در برابر ورودی خیمهٔ مقدّس آن را ذبح کند و بعد کاهنان خون آن را به دورتادور قربانگاه پاشند. ۹ سپس او باید تمام چربی آن را، یعنی تمام دنبه، روده‌ها و چربی روی آن‌ها، ۱۰ قلوه‌ها و چربی روی آن‌ها و بهترین قسمت جگر را به‌عنوان قربانی سوختنی برای خداوند تقدیم کند. ۱۱ آنگاه کاهن همهٔ آن‌ها را که اکنون به‌صورت یک خوراک درآمده‌اند، به‌عنوان هدیه برای خداوند بر قربانگاه بسوزاند.

۱۲ هرگاه کسی بُزی را برای قربانی می‌آورد، ۱۳ دست خود را بر سر حیوان بگذارد و آن را در برابر ورودی خیمهٔ مقدّس ذبح کند. کاهنان خون قربانی را به گرداگرد قربانگاه پاشند. ۱۴ سپس او همهٔ چربی اعضای داخلی، ۱۵ قلوه‌ها و چربی روی آن‌ها و بهترین قسمت جگر آن را به‌عنوان هدیه به خداوند تقدیم کند. ۱۶ کاهن همهٔ آن‌ها را که اکنون به‌صورت یک خوراک درآمده‌اند، به‌عنوان هدیه‌ای خوش‌بو برای خداوند بر آتش قربانگاه بسوزاند. تمام چربی آن حیوان به خداوند تعلق دارد. ۱۷ هیچ اسرائیلی هرگز نباید خون یا چربی قربانی را بخورد. همچنین باید از خوردن چربی قربانی پرهیز کند. این قانونی ابدی است برای تمام نسل‌های اسرائیل در هرکجا که ساکن می‌شوند.

قربانی گناه ناخواسته

۴ خداوند به موسی فرمود: ۲ به بنی اسرائیل بگو که هرگاه کسی ناخواسته گناه کند و یکی از احکامی را که خداوند به آن‌ها داده است، به‌جا نیاورد، باید طبق این دستورات عمل کند:

۳ اگر از *کاهن اعظم که مسح شده گناهی سر بزند، همهٔ قوم گناهکار محسوب می‌شوند. پس وی باید برای کفّارهٔ گناه خود، یک گوسالهٔ نر را که بی‌عیب باشد به خداوند تقدیم کند. ۴ گوساله را در برابر ورودی خیمهٔ مقدّس بیاورد، دست خود را بر سر آن بگذارد و در حضور خداوند آن را ذبح کند. ۵ آنگاه آن کاهن مقداری از خون قربانی را به داخل خیمهٔ مقدّس ببرد. ۶ در آنجا انگشت خود را در خون فرو برده آن را هفت بار در برابر پردهٔ مکان مقدّس پاشد. ۷ بعد در حضور خداوند کمی از آن خون را بر چهار شاخ قربانگاه *بخور که در خیمهٔ مقدّس است، بمالد. بقیهٔ خون را در پای قربانگاه قربانی سوختنی که نزدیک ورودی خیمهٔ مقدّس است، بریزد. ۸ بعد او تمام چربی قربانی گناه و چربی داخل شکم، ۹ و همچنین قلوه‌ها و چربی روی آن‌ها و بهترین

قسمت جگر آن را جدا کند^{۱۰} و همه را بر قربانگاه قربانی سوختنی، مثل چربی گاو قربانی مشارکت و سلامتی، بسوزاند.^{۱۱-۱۲} اما باید پوست، گوشت، کله، پاچه، اعضای داخلی، دل، روده و سرگین قربانی را به یک محل پاک، در بیرون اردوگاه، جایی که خاکستر را می اندازند، ببرد و در آنجا بسوزاند.

^{۱۳} هرگاه تمام بنی اسرائیل ناآگاهانه یکی از احکام خداوند را زیر پا گذاشته مرتکب گناه شوند، تمام قوم گناهکار محسوب می شوند، حتی اگر خطا عمدی نباشد.^{۱۴} وقتی گناه ایشان آشکار گردد، آن ها باید گوساله نری را به عنوان قربانی گناه به خیمه مقدس بیاورند.^{۱۵} رهبران قوم در حضور خداوند دست های خود را بر سر گوساله بگذارند و آن را در حضور خداوند ذبح کنند.^{۱۶} بعد کاهن اعظم خون گوساله را به خیمه مقدس بیاورد^{۱۷} و انگشت خود را در خون فرو برده آن را هفت بار در جلوی پرده مقدس بپاشد.^{۱۸} سپس کمی از خون را بر چهار شاخ قربانگاه بخور که در داخل خیمه مقدس است، بمالد و باقی مانده خون را نزدیک ورودی خیمه مقدس بپاشد.^{۱۹} سپس تمام چربی آن را بگیرد و بر قربانگاه بسوزاند.^{۲۰} کاهن همان کاری را که با گوساله قربانی گناه کرد، با این گوساله هم بکند. به این ترتیب کفاره گناهان قوم داده می شود و همگی آمرزیده می شوند.^{۲۱} بعد گوساله قربانی شده را به بیرون اردوگاه برده مثل گوساله اول بسوزاند. این است قربانی گناه تمام قوم.

^{۲۲} هرگاه یکی از حاکمان ناآگاهانه مرتکب گناه شود و یکی از احکام یهوه، خدایش را زیر پا گذارد، گناهکار محسوب می گردد.^{۲۳} هرگاه به گناهی که مرتکب شده است، پی ببرد، باید یک بُز نری عیب را برای قربانی بیاورد.^{۲۴} دست خود را بر سر بُز بگذارد و در قسمت شمالی قربانگاه در جایی که قربانی سوختنی را ذبح می کنند، ذبح نماید. این است قربانی گناه.^{۲۵} بعد کاهن کمی از خون حیوان را با انگشت خود بر چهار شاخ قربانگاه قربانی سوختنی بمالد و باقی مانده خون را در پای قربانگاه بریزد.^{۲۶} تمام چربی آن را، مثل چربی قربانی مشارکت و سلامتی بر قربانگاه بسوزاند. به این ترتیب، کاهن کفاره گناه او را می دهد و گناه آن حاکم بخشیده می شود.

^{۲۷} هرگاه یکی از مردم عادی ناآگاهانه گناه کند و از یکی از احکام خداوند را زیر پا بگذارد، مقصر شمرده می شود.^{۲۸} وقتی به گناه خود پی ببرد، یک بُز ماده بی عیب را برای کفاره گناه خود تقدیم کند.^{۲۹} آنگاه دست خود را بر سر قربانی بگذارد و در قسمت شمالی قربانگاه جایی که قربانی سوختنی را می کشند، ذبح کند.^{۳۰} کاهن کمی از خون حیوان را با انگشت خود به چهار شاخ قربانگاه قربانی سوختنی بمالد و

باقی مانده خون را در پای قربانگاه بریزد.^{۳۱} کاهن تمام چربی آن را مثل چربی قربانی مشارکت و سلامتی جدا کند و بر سر قربانگاه بسوزاند که رایحه‌ای خوش بو به مشام خداوند است. به این ترتیب کاهن برای او کفّاره به جا می‌آورد و او آمرزیده خواهد شد.

^{۳۲} هرگاه آن شخص بخواهد برّه‌ای را برای گناه خود قربانی کند، یک برّه ماده بی عیب را بیاورد.^{۳۳} آنگاه دست خود را بر سر حیوان بگذارد و آن را در قسمت شمالی قربانگاه در جایی که قربانی سوختنی را می‌کشند، ذبح کند.^{۳۴} بعد کاهن کمی از خون حیوان را با انگشت خود به چهار شاخ قربانگاه قربانی سوختنی بمالد و باقی مانده خون را در پای قربانگاه بریزد.^{۳۵} سپس تمام چربی آن را، مثل چربی برّه قربانی مشارکت و سلامتی جدا کند، و کاهن آن را همراه قربانی‌هایی که بر آتش برای خداوند تقدیم می‌کردند، بر قربانگاه بسوزاند. به این ترتیب کاهن قربانی گناه او را به خداوند تقدیم می‌کند و او آمرزیده خواهد شد.

موارد قربانی گناه

۵ اگر کسی از انجام جرمی اطلاع داشته باشد و اعلامیه‌ای در این باره صادر شود و او از آنچه که دیده و یا آگاه شده است، در دادگاه شهادت ندهد، مقصّر شمرده می‌شود.

^۱ اگر کسی ندانسته به آنچه ناپاک است، خواه لاشه یک حیوان وحشی، خواه لاشه یک حیوان اهلی، و یا لاشه جانوران ناپاک، دست بزند، وقتی متوجه این امر شود، ناپاک و مجرم است.

^۲ اگر کسی ندانسته نجاست انسان را لمس کند، هنگامی که متوجه این امر شود، خطاکار محسوب می‌شود.

^۳ اگر کسی نسنجیده برای انجام کار خوب یا بد خود سوگند یاد کند و بعد متوجه اشتباه خود شود، گناهکار است.

^۴ اگر کسی در یکی از این موارد مقصّر باشد، باید به گناه خود اعتراف کند و برای گناهی که مرتکب شده است، یک گوسفند یا بز ماده را به حضور خداوند بیاورد و کاهن آن را برای کفّاره گنااهش قربانی کند.

^۵ اگر شخص گناهکار قادر نباشد بهای گوسفند یا بز را پرداخت کند، به جای آن می‌تواند دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بیاورد، یکی را جهت قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی.^۸ آن‌ها را به کاهن بدهد و کاهن اول پرنده‌ای را که برای قربانی گناه آورده است، بگیرد و بدون

کنده شدن سر، گردنش را بشکند.^۹ بعد کمی از خون قربانی گناه را بر کنار قربانگاه بپاشد و بقیه را در پای قربانگاه بریزد. این است قربانی گناه.^{۱۰} سپس پرنده دوم را طبق مقررات شریعت، به عنوان قربانی سوختنی

تقدیم کند. به این ترتیب کاهن برای گناهی که آن شخص مرتکب شده کفّاره خواهد کرد و گناه او آمرزیده خواهد شد.

۱۱ اگر بازهم قدرت خرید دو فاخته یا دو کبوتر را نداشته باشد، می تواند یک کیلوگرم آرد مرغوب جهت قربانی گناه بیاورد، اما نباید آن را با روغن زیتون مخلوط کند و یا کُنْدُر بر آن بگذارد، زیرا این، قربانی گناه می باشد. ۱۲ بعد آرد را به کاهن بدهد و وی یک مشت آرد را به عنوان نمونه بردارد، و برای خداوند بر روی قربانگاه بسوزاند. این است قربانی گناه. ۱۳ به این ترتیب، کاهن برای گناهی که آن شخص در هر موردی مرتکب شده، کفّاره خواهد کرد و گناه او آمرزیده خواهد شد. باقی مانده این آرد درست مانند قربانی غلات، به کاهن تعلق دارد.

قربانی جبران خطا

۱۴ خداوند به موسی فرمود: ۱۵ اگر شخصی ناخواسته در ادای دینی که در نظر خداوند مقدّس است، کوتاهی کرده باشد، او باید قوچ یا بُزی را که بی عیب باشد، به عنوان قربانی جبران خطا برای خداوند بیاورد. قیمت آن قوچ باید مطابق نرخ رسمی تعیین شده باشد. ۱۶ علاوه بر این، او باید بیست درصد به آن بیفزاید و به کاهن بدهد. کاهن با قوچ قربانی برای او کفّاره خواهد کرد و گناه او آمرزیده خواهد شد.

۱۷ هرگاه شخصی حتّی ناخواسته هر امر مقدّسی را که خداوند مقرر نموده، زیر پا بگذارد، مقصّر می باشد و باید جرم آن را بپردازد. ۱۸ او باید به عنوان قربانی جبران خطا یک قوچ یا بُز بی عیب، که قیمت آن به نرخ رسمی تعیین شده باشد بیاورد. کاهن برای گناهی که آن شخص ناخواسته مرتکب شده است، کفّاره خواهد کرد و گناه او آمرزیده خواهد شد. ۱۹ این، قربانی جبران خطا است، چون او علیه خداوند گناه ورزیده است.

۶ خداوند این دستورات را به موسی داد: ۲ هرگاه شخصی خطا نموده به خداوند گناه ورزد و از پس دادن چیزی که نزد او گرو گذاشته شده خودداری کند، یا در امانت خیانت نماید، یا دزدی کند، یا مال همسایه را به زور بگیرد ۳ و یا چیزی را که یافته است، پنهان کند و قسم بخورد که نزد او نیست، ۴-۵ وقتی که گناه او ثابت شود، باید آنچه را که دزدیده یا غصب نموده به علاوه بیست درصد قیمت اصل مال، به صاحب مال بازگرداند. ۶ او باید برای پرداخت جریمه خطای خود یک قوچ بی عیب که قیمت آن مطابق نرخ رسمی باشد، نزد کاهن ببرد تا وی آن را در حضور خداوند قربانی کند. ۷ آنگاه کاهن با قربانی قوچ در

حضور خداوند، برای او کفّاره خواهد کرد و گناهی که مرتکب شده است، آمرزیده خواهد شد.

مقرّرات قربانی سوختنی

۸ خداوند به موسی گفت: «به هارون و پسرانش بگو که مقرّرات قربانی سوختنی به این قرار می‌باشند: قربانی سوختنی باید تمام شب تا صبح بر قربانگاه بماند و آتش هم روشن باشد. ۱۰ بعد کاهن زیرلباسی و ردای کتانی سفید خود را بپوشد و خاکستر باقی‌مانده از قربانی سوختنی را جمع کند و در پهلوی قربانگاه بگذارد. ۱۱ سپس لباس خود را عوض کند و خاکستر را بیرون اردوگاه برده در یک‌جای پاک بریزد. ۱۲ آتش بالای قربانگاه همیشه افروخته باشد و هیچ‌گاه خاموش نشود و کاهن هر صبح، هیزم تازه بر آن بگذارد و قربانی سوختنی را بالای آن قرار دهد و چربی قربانی مشارکت و سلامتی را بر آن بسوزانند. ۱۳ آتش بالای قربانگاه باید همیشه روشن بماند و خاموش نشود.

مقرّرات هدایای غلّه

۱۴ «مقرّرات هدایای غلّه به این ترتیب است: پسران هارون وقتی هدیه آردی را به حضور خداوند تقدیم می‌کنند، باید روبه‌روی قربانگاه بایستند. ۱۵ بعد یک مشت از آرد مرغوب و آمیخته با روغن و کُنْدَری که بالای آن است را به عنوان نمونه بر قربانگاه بسوزانند. بوی این هدیه رایحه‌ای خوش‌بو به مشام خداوند است. ۱۶-۱۷ باقی‌مانده آن به کاهنان تعلق دارد تا از آن برای خوراک خود استفاده کنند. باید با آن، نان بدون خمیرمایه پخته شود و در یک‌جای پاک، یعنی در صحن خیمه مقدّس خورده شود. این قسمت هدیه آردی را که بر آتش به خداوند تقدیم می‌شود، خداوند به کاهنان داده است و مثل قربانی گناه و قربانی جبران خطا مقدّس می‌باشد. ۱۸ فرزندان ذکور از نسل هارون می‌توانند از این قسمت قربانی که به خداوند تقدیم شده است بخورند، هرکه به آن دست بزنند، باید مقدّس باشد.»

۱۹ خدا همچنین به موسی گفت: ۲۰ «هارون و هرکدام از پسرانش در روزی که به مقام کهنات* مسح شده تقدیس می‌شوند، باید یک کیلوگرم آرد به اندازه هدیه آردی روزانه به حضور خداوند بیاورند. نصف آن را در صبح و نصف دیگر آن را در وقت شام تقدیم کنند. ۲۱ آرد باید با روغن مخلوط و بر*ساج پخته شود. بعد آن را تکه‌تکه کرده و به عنوان هدیه غلّه به حضور خداوند تقدیم نماید. بوی این هدیه رایحه‌ای خوش‌بو به مشام خداوند است. ۲۲ هرکدام از پسران هارون در روزی که به عنوان جانشین کاهن مسح می‌شود، همین هدیه را باید به حضور خداوند

تقدیم کند و این، یک حکم ابدی برای آن‌ها می‌باشد. ^{۲۳} همه هدایای غله باید کاملاً سوزانده شود و خورده نشوند.»

قربانی گناه

^{۲۴} خداوند به موسی گفت: ^{۲۵} «پسران هارون باید این مقررات را در مورد قربانی گناه رعایت کنند: این قربانی را در قسمت شمالی قربانگاه جایی که قربانی سوختنی تقدیم می‌شود، در حضور خداوند ذبح کنند. این قربانی، بسیار مقدس است. ^{۲۶} کاهنی که حیوان را قربانی می‌کند، گوشت آن را در صحن خیمه مقدس، که مکانی مقدس است، بخورد. ^{۲۷} هرکه به گوشت آن قربانی دست بزند، قدوسیّت آن به او آسیب خواهد رسانید و اگر لباس او با خون قربانی آلوده شود، باید آن را در مکانی مقدس بشوید. ^{۲۸} ظرف سفالی را که گوشت قربانی در آن پخته می‌شود، باید بشکنند، اما اگر گوشت قربانی در یک ظرف فلزی پخته شود، باید آن ظرف را خوب پاک کنند و با آب بشویند. ^{۲۹} تمام پسران کاهنان می‌توانند از آن قربانی بخورند. این قربانی بسیار مقدس است. ^{۳۰} اما گوشت قربانی گناه که خون آن برای کفاره گناه به خیمه مقدس آورده می‌شود، خورده نشود، بلکه تمام آن در آتش سوزانده شود.

مقررات پرداخت قربانی جبران خطا

«قوانین پرداخت قربانی جبران خطا، که قربانی بسیار مقدسی است، از این قرار می‌باشد: ^۱ این قربانی باید در آنجایی که مراسم قربانی سوختنی را انجام می‌دهند، ذبح شود و خون آن دورتادور قربانگاه پاشیده شود. ^{۲-۳} بعد تمام چربی آن را با دنبه، چربی روی اجزای داخل شکم، قلوها و چربی روی آن‌ها و سفیدی روی جگر جدا شود و بر قربانگاه قرار گیرد. ^۴ سپس کاهن همه را به عنوان قربانی جبران خطا برای خداوند بر روی قربانگاه بسوزاند. ^۵ هریک از مردان خانواده کاهنان می‌تواند گوشت این قربانی را در مکان مقدس بخورد. این قربانی بسیار مقدس است.

^۶ «مقررات قربانی گناه و قربانی جبران خطا یکسان می‌باشد. گوشت این قربانی به آن کاهنی تعلق دارد که با آن مراسم کفاره را انجام می‌دهد. حق کاهنی است که آن را می‌گذراند. ^۷ همچنین پوست قربانی سوختنی متعلق به کاهنی است، که مراسم قربانی سوختنی را انجام می‌دهد. ^۸ همه قربانی‌های غلات که در تنور، تابه و یا بر ساج پخته می‌شوند، متعلق به کاهنی است که آن‌ها را تقدیم می‌کند. ^۹ ولی هر هدیه غله، خواه آمیخته به روغن باشد خواه خشک، باید بین پسران هارون به طور مساوی تقسیم شود.

مقرّرات قربانی سلامتی

۱۱ «مقرّرات قربانی مشارکت و سلامتی که به خداوند تقدیم می‌شود، به‌این ترتیب می‌باشند: ۱۲ اگر کسی بخواهد قربانی شکرگزاری به خداوند تقدیم کند، او می‌باید به همراه حیوانی که برای قربانی می‌آورد، هدیه‌ای از نان بدون خمیرمایه نیز بیاورد، یعنی قرص‌هایی از آرد مخلوط با روغن زیتون و نان‌های نازک که بر آن روغن زیتون مالیده شده باشد و کلوچه‌هایی که از آرد مرغوب و روغن زیتون تهیه شده باشد. ۱۳ درضمن باید با این قربانی شکرگزاری، نان‌هایی که با خمیرمایه پخته شده باشند، نیز تقدیم گردد. ۱۴ از هر نوع نان، یک قسمت به‌عنوان هدیه مخصوص به خداوند تقدیم شود. این قسمت به کاهنی تعلق می‌گیرد که خون قربانی مشارکت و سلامتی را بر روی قربانگاه می‌پاشد. ۱۵ گوشت این قربانی سلامتی باید در همان روزی که برای شکرگزاری تقدیم می‌گردد، خورده شود و تا صبح روز بعد باقی نماند.

۱۶ «هرگاه قربانی داوطلبانه و یا نذری باشد، گوشت آن باید در همان روزی که آن را تقدیم می‌کند، خورده شود، ولی باقی مانده آن را می‌توانند روز بعد بخورند. ۱۷ اما اگر چیزی از آن تا روز سوّم باقی بماند، باید در آتش سوزانده شود. ۱۸ اگر گوشت قربانی در روز سوّم خورده شود، خداوند آن قربانی را نخواهد پذیرفت و به حساب نخواهد آورد، زیرا گوشت آن مکروه شده است و هرکسی که آن را بخورد، خطا کار محسوب می‌شود. ۱۹ گوشتی را که با یک چیز ناپاک تماس می‌گیرد، نباید خورد بلکه باید آن را در آتش سوزاند.

«گوشت قربانی‌های دیگر را همه کسانی که پاک هستند می‌توانند بخورند. ۲۰ اما هرگاه کسی که پاک نباشد از گوشت قربانی سلامتی که برای خداوند تقدیم می‌شود بخورد، باید از بین قوم خدا منقطع گردد. ۲۱ همچنین اگر کسی به یک چیز ناپاک دست بزند، خواه نجاست انسان باشد یا حیوان، یا هر چیز نجس و مکروه دیگر، و آنگاه گوشت قربانی سلامتی را که برای خداوند تقدیم شده است بخورد، آن شخص باید از بین قوم خدا منقطع گردد.»

۲۲ خداوند به موسی فرمود که بگوید: ۲۳ «شما نباید چربی گاو، گوسفند یا بُز را بخورید. ۲۴ چربی حیوان مُرده و یا حیوانی که توسط یک جانور وحشی دریده شده باشد، هرگز خورده نشود، بلکه از آن چربی برای مقاصد دیگری استفاده شود. ۲۵ هرکس از چربی حیوانی که بر آتش برای خداوند تقدیم شده است بخورد، باید از بین قوم خدا منقطع گردد.

^{۲۶}همچنین شما هرگز خون نخورید، چه خون پرنده باشد چه چهارپا.
^{۲۷}هرکس که خون بخورد باید از بین قوم خدا منقطع شود.»
^{۲۸}همچنین خداوند به موسی فرمود به قوم اسرائیل بگوید: ^{۲۹}«کسی که می‌خواهد قربانی سلامتی بدهد، باید قسمتی از آن را به‌عنوان هدیهٔ تکان‌دانی برای خداوند بیاورد ^{۳۰}و با دست خود آن قربانی را که بر آتش برای خداوند تقدیم می‌شود بیاورد، و چربی و سینهٔ آن را در حضور خداوند تکان بدهد. ^{۳۱}بعد کاهن چربی را بر قربانگاه بسوزاند، اما سینه، سهم هارون و پسرانش می‌باشد. ^{۳۲-۳۳}آن را راست قربانی باید به‌عنوان سهمیه مخصوص به کاهنی که خون و چربی قربانی سلامتی را تقدیم می‌کند، داده شود. ^{۳۴}زیرا خداوند سینه و ران قربانی سلامتی را از قوم اسرائیل گرفته و آن‌ها را به‌عنوان سهم هارون و پسرانش مقرر نموده است؛ بنابراین قوم اسرائیل همیشه باید آن‌ها را به‌عنوان سهمیهٔ کاهنان، به آن‌ها بدهند. ^{۳۵}وقتی که هارون و پسرانش از جانب خداوند به خدمت کهنات منصوب می‌شوند، این قسمت از قربانی‌هایی که بر آتش برای خداوند تقدیم شده، به آن‌ها تعلق خواهد داشت. ^{۳۶}در روزی که آن‌ها برای این خدمت کهنات *مسح شدند، خداوند به قوم اسرائیل فرمان داد تا این قسمت از قربانی همیشه به کاهنان تعلق بگیرد.»
^{۳۷}این‌ها مقرراتی هستند که باید در مورد قربانی سوختنی، هدایای غله، قربانی گناه، قربانی جبران خطا، قربانی تقدیس و قربانی مشارکت و سلامتی رعایت شوند. ^{۳۸}خداوند این مقررات را بر کوه *سینا، در بیابان به موسی داد تا قوم اسرائیل طبق آن‌ها، هدایای خود را به خداوند تقدیم کنند.

دست‌گذاری هارون و پسرانش

(خروج ۱:۲۹-۳۷)

خداوند به موسی گفت: ^۲«هارون و پسرانش را با لباس مخصوص کهنات، روغن *مسح، گوسالهٔ قربانی گناه، دو قوچ و یک سبد نان بدون خمیرمایه به جلوی ورودی خیمهٔ مقدس بیاور، ^۳و تمام قوم اسرائیل را هم در آنجا جمع کن.»
^۴موسی طبق دستور خداوند عمل کرد و وقتی که همهٔ قوم اسرائیل جلوی ورودی خیمهٔ مقدس جمع شدند، ^۵موسی به آن‌ها گفت: «آنچه اکنون انجام می‌دهم، مطابق فرمان خداوند است.»

^۶پس موسی، هارون و پسرانش را آورد و آن‌ها را با آب غسل داد و ^۷پیراهن و ردا را به تن هارون کرد و کمربند را به کمرش بست. بعد ^۸ایفود را به وی داد که روی لباس خود پیوشد و بند ایفود را که با مهارت خاصی بافته شده بود، به دور کمرش ببندد. ^۹بعد سینه‌بند را بر او بست



و *اوریم و تُمیم را در آن گذاشت. ۹ سپس طبق فرمان خداوند *دستار را به سر هارون بست و بر جلوی دستار، نیم تاج مقدّس از طلا قرار داد. ۱۰ آنگاه موسی با روغن مسح، خیمه مقدّس و همه چیزهایی را که در آن بود، مسح نموده تقدیس کرد. ۱۱ بعد قدری از آن روغن را هفت مرتبه به قربانگاه و تمام ظروف آن و همچنین حوضچه و پایه اش پاشید و آن ها را مسح کرده تقدیس نمود. ۱۲ قدری از روغن تذهین را بر سر هارون ریخت و او را برای وظیفه کهنات مسح کرده تقدیس نمود. ۱۳ بعد موسی، طبق امر خداوند، پسران هارون را آورد و پیراهن را به آن ها پوشاند، کمر بند را به کمر ایشان بست و دستار را بر سر آن ها گذاشت.

۱۴ آنگاه موسی گوساله قربانی گناه را آورد. هارون و پسرانش دست های خود را بر سر گوساله قربانی گناه گذاشتند. ۱۵ بعد موسی، گوساله را ذبح کرد و کمی از خون آن را با انگشت خود بر چهار شاخ قربانگاه مالید و آن را طاهر نمود و باقی مانده خون را به پای قربانگاه ریخت و آن را تقدیس نمود تا بر آن کفاره نماید. ۱۶ سپس موسی تمام چربی داخل شکم، بهترین قسمت جگر و قلوه ها را با چربی روی آن ها بر روی قربانگاه سوزاند. ۱۷ اما بقیه گوساله را با پوست، گوشت و روده های آن به بیرون اردوگاه برد و طبق دستور خداوند، همه را سوزاند.

۱۸ بعد موسی قوچ قربانی سوختنی را آورد و هارون و پسرانش دست های خود را بر سر قوچ گذاشتند، ۱۹ و موسی آن را ذبح کرد و خون آن را به دور تا دور قربانگاه پاشید. ۲۰ آنگاه قوچ را قطعه قطعه کرد و قطعه ها را به همراه کله و چربی قوچ سوزاند. ۲۱ سپس اجزای داخلی حیوان و پاچه های آن را با آب شست، همه قوچ را بر قربانگاه سوزاند و همان طور که خداوند فرموده بود، آن را به عنوان قربانی سوختنی بر آتش تقدیم کرد. بوی این قربانی رایحه ای خوش بو به مشام خداوند بود.

۲۲ آنگاه قوچ دیگر را به منظور انتصاب کاهنان جلو آورد و هارون و پسرانش دست های خود را بر سر آن گذاشتند. ۲۳ موسی آن را ذبح کرد و قدری از خون آن را بر نرمه گوش راست و شست دست راست و شست پای راست هارون مالید. ۲۴ بعد پسران هارون را نزدیک آورد و کمی از خون قوچ را بر نرمه گوش راست، شست دست راست و شست پای راست ایشان مالید و بقیه خون را دور تا دور قربانگاه ریخت. ۲۵ سپس چربی، دنبه، تمام چربی اجزای داخلی، بهترین قسمت جگر، قلوه ها با چربی روی آن ها و ران آن را گرفت. ۲۶ آنگاه از سبده نان های بدون خمیرمایه که به خداوند تقدیم شده بود، یک قرص نان روغنی و یک نان نازک برداشت و آن ها را بر چربی و ران راست گذاشت. ۲۷ سپس همه آن ها را بر دست های هارون و پسرانش گذاشت تا به عنوان هدیه

تکان دادنی، تکان دهند و به خداوند تقدیم کنند.^{۲۸} آنگاه موسی همه را از دست آن‌ها گرفت و بر قربانگاه به عنوان قربانی سوختنی و قربانی انتصاب سوزاند. بوی آن رایحه‌ای خوش بو به مشام خداوند بود.^{۲۹} بعد موسی، سینه قوچ را گرفت و به عنوان هدیه تکان دادنی به حضور خداوند تکان داد. مطابق فرمان خدا، این قسمت قربانی سهم موسی بود.^{۳۰} آنگاه موسی مقداری از روغن مسح را با کمی از خونی که بر قربانگاه بود، بر هارون و پسرانش و لباس هارون و پسرانش پاشید. به این ترتیب موسی، هارون و پسرانش و لباس هایشان را تقدیس کرد.

^{۳۱} موسی به هارون و پسرانش گفت: «همان طور که خداوند فرموده، گوشت را در برابر ورودی خیمه مقدس پزید و همان جا با نانی که در سبد هدایای انتصاب است، بخورید.^{۳۲} باقی مانده گوشت و نان را در آتش بسوزانید.^{۳۳} مدت مراسم تقدیس و انتصاب شما هفت روز است. تا روزی که این مدت به سر نرسیده است، نباید از ورودی خیمه مقدس خارج شوید.^{۳۴} آنچه امروز انجام شد، به فرمان خداوند بود تا برای گناهان شما کفاره انجام شود.^{۳۵} شما باید هفت شبانه روز در کنار ورودی خیمه مقدس بمانید و وظایفی را که خداوند به عهده شما گذاشته، انجام دهید، وگرنه خواهید مُرد. این دستور خداوند است.»^{۳۶} پس، هارون و پسرانش هرآنچه را که خداوند توسط موسی فرمان داده بود، انجام دادند.

هدیه قربانی هارون

در روز هشتم، یک روز پس از خاتمه مراسم انتصاب، موسی هارون و پسرانش و رهبران قوم اسرائیل را فراخواند^۲ و به هارون گفت: «یک گوساله نر بی عیب برای قربانی گناه و یک قوچ بی عیب برای قربانی سوختنی بگیر و آن‌ها را به حضور خداوند تقدیم کن،^۳ و به قوم اسرائیل بگو که یک بُز نر را برای قربانی گناه و یک گوساله و یک بره را که هر دو یک ساله و بی عیب باشند، به عنوان قربانی سوختنی بیاورند.^۴ همچنین آن‌ها باید یک گاو و یک قوچ را برای قربانی سلامتی با مقداری آرد که با روغن زیتون مخلوط شده باشد، به عنوان هدیه غله بیاورند و به حضور خداوند تقدیم نمایند، زیرا امروز خداوند بر آنان ظاهر خواهد شد.»

^۵ آن‌ها هرآنچه را که موسی دستور داده بود، جلوی خیمه مقدس آوردند و تمام قوم اسرائیل نزدیک آمده در حضور خداوند ایستادند.^۶ آنگاه موسی به آن‌ها گفت: «خداوند تمام این فرمان‌ها را به شما داده است که آن‌ها را به جا آورید تا جلال خداوند بر شما ظاهر شود.»^۷ سپس موسی به هارون گفت: «به قربانگاه برو و طبق فرمان خداوند برای خود

و برای قوم، قربانی‌های گناه و سوختنی را تقدیم کن، و به این ترتیب برای گناهان خود و گناه قوم کفاره نما.»

^۸ پس هارون به قربانگاه رفت و گوساله قربانی گناه خود را ذبح کرد. ^۹ پسرانش خون قربانی را نزد او آوردند و او انگشت خود را در آن فرو برده به چهار شاخ قربانگاه مالید و باقی مانده خون را در پای قربانگاه ریخت. ^{۱۰} او چربی، قلوه‌ها و بهترین قسمت جگر را طبق فرمان خداوند به موسی، بر قربانگاه سوزانید، ^{۱۱} اما گوشت و پوست قربانی را در بیرون اردوگاه در آتش سوزاند.

^{۱۲} آنگاه هارون قربانی سوختنی را ذبح کرد و پسرانش خون قربانی را نزد او بردند و او آن را دورتادور قربانگاه پاشید. ^{۱۳} سپس کله و تمام قطعه‌های قربانی سوختنی را نزد هارون آوردند و او همه را بر قربانگاه سوزاند. ^{۱۴} او همچنین اجزای داخلی قربانی سوختنی را با پاچه‌های آن شست و در قربانگاه سوزاند.

^{۱۵} بعد هدایای مردم را نزد هارون بردند. او بز قربانی گناه مردم را ذبح کرده، مثل قربانی گناه خود، به عنوان قربانی گناه مردم تقدیم نمود، ^{۱۶} و طبق مقررات، قربانی سوختنی آن‌ها را به حضور خداوند تقدیم کرد. ^{۱۷} سپس هدیه غله را آورد و یک مشت از آن را گرفت و بر قربانگاه سوزاند. این قربانی علاوه بر قربانی سوختنی هر روز صبح تقدیم می‌شد. ^{۱۸} سپس هارون، گاو و قوچ را به عنوان قربانی مشارکت و سلامتی قوم ذبح کرد و پسرانش خون قربانی را نزد او بردند و او آن را دورتادور قربانگاه پاشید. ^{۱۹} بعد چربی، دنبه، چربی روی اجزای داخلی، قلوه‌ها و بهترین قسمت جگر گاو و قوچ را ^{۲۰} بر سینه حیوان قرار داده همه را بر قربانگاه سوزاند، و تمام چربی را بر قربانگاه سوزاند. ^{۲۱} اما سینه و ران راست را، طبق دستور موسی، به عنوان هدیه تکان‌دانی در حضور خداوند تکان داد. ^{۲۲} آنگاه هارون دست‌های خود را به طرف قوم اسرائیل دراز کرده آن‌ها را برکت داد و از قربانگاه پایین آمد. ^{۲۳} سپس موسی و هارون به خیمه مقدس داخل شدند. هنگامی که از آنجا بیرون آمدند، مردم را برکت دادند و جلال خداوند بر تمام مردم ظاهر گردید. ^{۲۴} آنگاه آتشی از حضور خداوند برخاست و چربی و قربانی سوختنی را که بر قربانگاه قرار داشت، بلعید. چون قوم آن صحنه را دیدند، با فریاد به روی زمین به سجده افتادند.

گناه ناداب و ابیهو

ناداب و ابیهو، پسران هارون، هرکدام بخورسوزهای خویش را برداشته زغال‌های افروخته در آن گذاشتند و

*بخور بر آن دود کرده به خداوند تقدیم کردند. اما این آتش غیر مجاز بود، و طبق فرمان خداوند نبود.^۲ ناگهان آتشی از حضور خداوند بیرون آمد و آن‌ها را سوزاند و هر دو در حضور خداوند مُردند.^۳ آنگاه موسی به هارون گفت که خداوند چنین فرمود: «کسانی که به حضور من می‌آیند، باید به قدّوسیت من احترام بگذارند تا در حضور قوم خود جلال یابم.» و هارون خاموش ماند.

^۴ بعد موسی میثائیل و ایصافان، پسران عزّیئیل، عموی هارون را فراخوانده به آن‌ها گفت: «بیایید و اجساد پسران عمویتان را از این مکان مقدّس به خارج اردوگاه ببرید.»^۵ پس آن‌ها آمدند و لباس اجساد را گرفته آن‌ها را طبق دستور موسی از اردوگاه بیرون بردند.

^۶ بعد موسی به هارون و پسرانش، العازار و ایتامار، فرمود: «موهای خود را باز نکنید و جامه خود را پاره نکنید، مبدا بمیرید و غضب خدا بر سر تمام قوم بیاید. اما قوم اسرائیل اجازه دارند به‌خاطر این دو نفر که با آتش خداوند مُردند، عزاداری کنند.^۷ شما از ورودی خیمه مقدّس دور نشوید و گرنه می‌میرید، زیرا روغن *مسح خداوند بر سر شما است.» پس آن‌ها طبق دستور موسی رفتار کردند.

قوانین برای کاهنان

^۸ خداوند به هارون گفت: «هرگز قبل از ورود به خیمه مقدّس مشروب ننوشید، زیرا خواهید مُرد. این قانون دائمی برای تو و پسرانت و نسل‌های آینده است.^{۱۰} شما باید بین مقدّس و غیر مقدّس و پاک و ناپاک تمایز قائل شوید،^{۱۱} و همه احکامی را که من به‌وسیله موسی به قوم داده‌ام، به آنان تعلیم بدهید.»

^{۱۲} بعد موسی به هارون و پسران بازمانده‌اش، العازار و ایتامار، گفت: «از هدیه غله‌ای که بر آتش تقدیم شده بود، نان بدون خمیرمایه بپزید و در کنار قربانگاه بخورید، زیرا این هدیه بسیار مقدّس است.^{۱۳} چنان‌که خداوند فرمان داده است، شما باید آن را در مکانی مقدّس بخورید؛ این هدایا سهم تو و پسرانت از قربانی‌ای که بر آتش به خداوند تقدیم شده، هستند.^{۱۴} اما تو و خاندانت اجازه دارید که سینه و ران قربانی تکان‌دانی که به خداوند تقدیم می‌شود را بخورید. آن باید در یک جای پاک خورده شود، زیرا این هدیه به‌عنوان سهم تو و پسرانت از قربانی مشارکت و سلامتی قوم اسرائیل به شما داده شده است.^{۱۵} مردم باید ران و سینه آن را هنگام تقدیم چربی بر آتش، بیاورند و به‌عنوان هدیه تکان‌دانی به حضور خداوند تکان بدهند. طبق فرمان خداوند آن ران و سینه همیشه سهم تو و فرزندان تو می‌باشند.»

۱۶ وقتی موسی جوئیای بُز قربانی گناه شد، فهمید که سوزانده شده است. در نتیجه بر العازار و ایتامار خشمگین شد و پرسید: «چرا شما قربانی گناه را در مکان مقدس نخوردید؟ این قربانی مقدس ترین قربانی ها است که به شما داده شده است تا در حضور خداوند کفاره گناهان قوم اسرائیل باشد. ۱۸ چون خون آن به داخل قدس برده نشده بود، طبق دستور من می بایست قربانی را در همان جا می خوردید.»

۱۹ هارون به موسی گفت: «با وجودی که آن ها قربانی گناه و قربانی سوختنی را تقدیم کردند، چنین مصیبتی برای من رخ داد. پس اگر گوشت قربانی را می خوردم، آیا خداوند از کار من راضی می شد؟»

۲۰ وقتی موسی این را شنید، قانع شد.

حیوانات قابل خوردن

(تثنیه ۱۴: ۳-۲۱)

خداوند به موسی و هارون فرمود ۲ که به قوم اسرائیل چنین دستور بدهند: ۳ «از تمام حیوانات روی زمین، می توانید گوشت هر حیوانی را که شکافته شُم باشد و نشخوار کند، بخورید. ۴-۶ ولی گوشت شتر، گورکن و خرگوش را نباید خورد، زیرا این حیوانات گرچه نشخوار می کنند، ولی شکافته شُم نیستند. ۷ همچنین گوشت خوک نیز حرام است، چرا که هر چند شکافته شُم است، اما نشخوار نمی کند. ۸ گوشت آن ها را نخورید و به لاشه آن ها دست نزنید، زیرا آن ها ناپاک هستند.

۹ «از گوشت حیواناتی که در آب زندگی می کنند، چه در رودخانه و چه در دریا، آن هایی را که باله و فلس دارند، می توانید بخورید. ۱۰ حیوان آبزی که باله و فلس نداشته باشد، برای شما مکروه است. ۱۱ از آن ها کراحت داشته، نه از گوشت آن ها بخورید و نه به لاشه آن ها دست بزنید. ۱۲ باز می گویم که حیوانات آبزی که باله و فلس ندارند، برای شما مکروه می باشند.

۱۳ «این پرندگان را نباید بخورید چون مکروه هستند: عقاب، لاشخور، لاشخور سیاه، ۱۴ زغن، و همه نوع شاهین؛ ۱۵ همه نوع کلاغ؛ ۱۶ شترمرغ، جغد، مرغ دریایی، همه نوع باز؛ ۱۷ بوم، مرغ غواص، جغد بزرگ، ۱۸ مرغ ماهی خوار، جغد صحرایی، لاشخور مصری، ۱۹ الک لک، همه نوع مرغ ماهیخوار، هُدْهُد و خَفَّاش.

۲۰ «تمام حشرات بالدار برای شما حرام هستند، ۲۱-۲۲ ولی از حشرات چهارپا، آن هایی را که بر چهار پا راه می روند و با پای های ساق دار می جهند، می توان خورد. این حشرات عبارت اند از هر نوع ملخ، هر

نوع جیرجیرک، هر نوع حَرَجَوَان و هر نوع حذب. ۲۳ اما تمام حشرات بالدار که چهار پا دارند برای شما ناپاک هستند.

۲۴ «هرکسی که به لاشه این حیوانات دست بزند، تا شامگاه ناپاک می باشد. ۲۵ همچنین هرکسی که قسمتی از لاشه این حیوانات را بردارد، باید لباس خود را بشوید و آن شخص تا شامگاه ناپاک خواهد بود. ۲۶ هر حیوانی که شکاف سُم او کامل نباشد یا نشخوار نکند ناپاک است و هرگاه کسی به آن دست بزند، ناپاک می شود. ۲۷ هر حیوان چهارپا که روی پنجه راه برود، برای شما حرام است و هرکسی که به لاشه آن دست بزند، تا شامگاه ناپاک می باشد. ۲۸ و اگر لاشه آن را بردارد، باید لباس خود را بشوید و تا شامگاه ناپاک خواهد بود.

۲۹ «در میان حیوانات کوچک، راسو، موش و انواع سوسمار ۳۰ مارمولک خانگی، تمساح زمینی، مارمولک، بُزْمَجَه و آفتاب پرست ۳۱ هرکسی که به لاشه این حیوانات دست بزند، تا شامگاه ناپاک خواهد بود. ۳۲ اگر لاشه آن ها بر اشیای چوبی، لباس، چرم، جوال و ظروف بیفتد، آن ها را ناپاک می کند. پس باید آن ها در آب قرار داده شوند اما تا شامگاه ناپاک خواهند بود. ۳۳ اگر لاشه یکی از این حیوانات در یک ظرف گلی بیفتد، آن ظرف و هرچه در آن است ناپاک است، و آن ظرف باید شکسته شود. ۳۴ اگر از آب این ظرف بر خوراکی بریزد، آن خوراک ناپاک می شود و هر نوع نوشیدنی که در آن ظرف باشد نیز ناپاک به حساب می آید. ۳۵ اگر لاشه یکی از این حیوانات در تنور یا اجاق بیفتد، آن اجاق یا تنور ناپاک می شود و باید آن را شکست. ۳۶ اگر لاشه در چشمه یا حوضی بیفتد، آب آن ناپاک نمی شود، ولی کسی که لاشه را از آب بیرون می آورد، ناپاک می گردد. ۳۷ اگر لاشه بر دانه هایی که برای کاشتن به کار می روند بیفتد، آن دانه ها ناپاک نمی شوند، ۳۸ اما اگر دانه ها در آب، تر شده باشند و قسمتی از لاشه بر آن ها بیفتد، آن دانه ها ناپاک می شوند. ۳۹ «هرگاه حیوانی که خوردن گوشت آن جایز است، بمیرد و کسی به آن دست بزند، آن شخص تا شامگاه ناپاک خواهد بود. ۴۰ هرکسی که از گوشت آن لاشه بخورد و یا آن را بردارد، باید لباس خود را بشوید، و او تا شامگاه ناپاک خواهد بود.

۴۱-۴۲ «همه حیواناتی که بر روی زمین با سینه می خزند، چه چهارپا و چه آن هایی که پای های زیاد دارند، را نخورید، چون برای شما مکروه هستند. ۴۳ خود را با خوردن چنین حیواناتی ناپاک نسازید. ۴۴ من یَهُوه، خدای شما هستم و شما باید خود را تقدیس کنید و مقدّس باشید، زیرا من قدّوس هستم. ۴۵ من، یَهُوه شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. بنابراین مقدّس باشید، زیرا من قدّوس هستم. ۴۶ این

فرمان‌ها باید در مورد حیوانات، پرندگان، جانوران آبی، خزندگان و هر جنبنده دیگر روی زمین رعایت شوند.^{۴۷} شما باید فرق بین حیوانات پاک و ناپاک و بین گوشت پاک و ناپاک را بدانید.

پاکی بعد از زایمان

۱۲

خداوند به موسی فرمود که این دستورات را به قوم اسرائیل بدهد: ^۲وقتی زنی پسری بزاید، آن زن مدّت هفت روز ناپاک خواهد بود، همان‌گونه که در هنگام عادت ماهانه خود ناپاک می‌باشد. ^۳در روز هشتم طفل باید *ختنه شود. ^۴آن زن باید مدّت سی و سه روز صبر کند تا از خونریزی خود به‌صورت کامل پاک گردد. و تا آن زمان نباید به هرآنچه مقدّس است، دست بزند و یا به خیمه مقدّس داخل شود.

^۵اگر فرزندش دختر باشد، آن زن تا دو هفته ناپاک خواهد بود، همان‌گونه که در هنگام عادت ماهانه خود ناپاک است. او باید مدّت شصت و شش روز صبر کند تا از خونریزی خود به‌کلی پاک شود. ^۶هنگامی که زمان طهارت او تمام شد، چه پسر زائیده باشد چه دختر، او باید یک برّه یک‌ساله را برای قربانی سوختنی و یک جوجه کبوتر یا یک فاخته را به‌عنوان قربانی گناه به ورودی خیمه مقدّس نزد کاهن ببرد ^۷تا وی آن را به حضور خداوند تقدیم کند و برایش کفاره نماید. آن‌وقت از خونریزی زایمان پاک می‌شود. این احکام برای هر زنی است که زایمان می‌کند، چه فرزندش پسر باشد، چه دختر.

^۸اگر آن زن تهی دست باشد و توانایی اهدای برّه را نداشته باشد، در عوض باید دو کبوتر یا دو فاخته، یکی را برای قربانی سوختنی و دیگری را جهت قربانی گناه، نزد کاهن ببرد تا کاهن با تقدیم این قربانی‌ها برای او کفاره کند و به‌این‌ترتیب زن دوباره پاک می‌شود.

قوانین بیماری پوستی

۱۳

خداوند به موسی و هارون گفت: ^۱اگر در پوست بدن شخصی دُمَل، جوش یا لکه‌ای دیده شود، ممکن است آن شخص مبتلا به جذام باشد و باید او را نزد هارون یا یکی از کاهنان ببرند. ^۲کاهن لکه را معاینه خواهد کرد. اگر موهایی که در لکه هستند سفید شده باشند و خود لکه از پوست اطراف آن عمیق‌تر به نظر بیاید، پس آن شخص مبتلا به جذام است و کاهن باید او را ناپاک اعلام کند. ^۳اما اگر لکه سفید باشد ولی عمیق‌تر از پوست اطراف آن به‌نظر نیاید و موی آن نیز سفید نشده باشد، کاهن آن شخص را برای هفت روز قرنطینه کند. ^۴در روز هفتم، کاهن دوباره او را معاینه کند و اگر دید

که لکه تغییر نکرده و بزرگ‌تر نشده است، هفت روز دیگر او را قرنطینه کند.^۶ در روز هفتم کاهن باز او را معاینه کند. اگر لکه کم رنگ شده باشد و همچنین بزرگ نشده باشد، کاهن باید او را پاک اعلام نماید، زیرا آن لکه یک زخم معمولی است و آن شخص باید فقط لباس خود را بشوید. آن وقت پاک محسوب می‌گردد.^۷ اما اگر پس از آنکه کاهن او را پاک اعلام کرد، لکه بزرگ‌تر گردد، باید دوباره نزد کاهن برود.^۸ کاهن باز او را معاینه کند و اگر دید که لکه بزرگ شده است، پس آن شخص مبتلا به جذام است و ناپاک اعلام شود.

^۹ اگر کسی مبتلا به مرض جذام باشد، باید نزد کاهن برده شود، کاهن او را معاینه کند و اگر پوست ورم کرده و تاول زده و موی آن سفید شده باشد،^{۱۱} پس مرض او مُزمن است و کاهن باید او را ناپاک اعلام کند و دیگر لازم نیست او را قرنطینه کند، چون او واقعاً ناپاک است.^{۱۲} اگر کاهن مشخص کند که مرض در پوست پخش شده و به سر تا پای بدنش سرایت کرده است،^{۱۳} باید کاهن او را دوباره معاینه کند و در صورتی که مرض تمام بدنش را پوشانده باشد، باید او را پاک اعلام کند، چون تمام بدنش سفید شده است.^{۱۴} اما اگر در بدنش زخم تازه‌ای پیدا شده باشد، او ناپاک است.^{۱۵} پس کاهن زخم او را معاینه کند و اگر واقعاً زخم او تازه باشد، آن شخص مبتلا به جذام است و کاهن باید او را ناپاک اعلام کند.^{۱۶} اما اگر زخم تازه سفید شود، آن وقت نزد کاهن بازگردد.^{۱۷} کاهن او را معاینه کند و اگر زخم سفید شده باشد، کاهن باید او را پاک اعلام کند.

^{۱۸} اگر بر پوست کسی دمل برآمده باشد و بعد خوب شود،^{۱۹} اما در جای دمل، آماسی سفید یا لکه‌ای سفید مایل به سرخی دیده شود، آن شخص باید آن را به کاهن نشان دهد،^{۲۰} کاهن باید او را معاینه کند و اگر لکه عمیق‌تر از سطح پوست باشد و موهایش سفید شده باشد، آنگاه کاهن باید او را ناپاک اعلام کند. مرض او جذام است و در دمل بروز کرده است.^{۲۱} اگر در وقت معاینه معلوم شود که موهای لکه سفید نشده‌اند و لکه کم رنگ است و از سطح پوست عمیق‌تر نیست، آن وقت کاهن باید او را برای هفت روز قرنطینه کند.^{۲۲} اگر لکه بزرگ‌تر شود، کاهن باید او را ناپاک اعلام کند، زیرا او به جذام مبتلا شده است.^{۲۳} اما اگر لکه تغییر نکرده باشد، پس آن لکه فقط جای دمل است و کاهن باید او را پاک اعلام نماید.

^{۲۴} اگر بدن کسی دچار سوختگی شده باشد و در جای سوختگی لکه سفید یا سفید مایل به سرخی به وجود آید،^{۲۵} کاهن باید آن را معاینه کند. اگر موهای جای سوختگی سفید باشد و آن لکه عمیق‌تر از سطح

پوست باشد، پس جذام در جای سوختگی به وجود آمده است، بنابراین کاهن باید او را ناپاک اعلام کند. ^{۲۶} اما اگر کاهن دید که موهای جای سوختگی سفید نیست و آن لکه کم رنگ است و عمیق تر از سطح پوست نیست، پس کاهن باید او را باید برای هفت روز قرنطینه کند. ^{۲۷} در روز هفتم، کاهن باز او را معاینه کند. اگر لکه بزرگ شده باشد، جذام است و کاهن باید او را ناپاک اعلام کند. ^{۲۸} اما اگر لکه پخش نشده و کم رنگ باشد، پس فقط تاول سوختگی است و کاهن باید او را پاک اعلام کند، زیرا آن لکه داغ سوختگی است.

^{۲۹} اگر زن یا مردی در سر یا چانه خود لکه ای داشته باشد، ^{۳۰} کاهن باید آن را معاینه کند. اگر لکه عمیق تر از سطح پوست باشد و موهای زرد و نازک در آن دیده شوند، آن وقت کاهن باید او را ناپاک اعلام کند، زیرا آن شخص به مرض پوستی مبتلا است. ^{۳۱} اگر کاهن دید که لکه عمیق تر از پوست نیست و موهای سیاه در آن دیده نمی شوند، پس کاهن باید آن شخص را هفت روز قرنطینه کند. ^{۳۲} در روز هفتم لکه را دوباره معاینه کند. اگر دید که لکه بزرگ نشده است، موهای زرد در آن دیده نمی شوند و عمیق تر از سطح پوست نیز نشده است، ^{۳۳} آن شخص می تواند اطراف لکه را بتراشد، ولی نه روی لکه را. بعد کاهن او را برای هفت روز دیگر قرنطینه کند، ^{۳۴} و روز هفتم کاهن باز او را معاینه کند. اگر دید که لکه بزرگ نشده است و عمیق تر از سطح پوست نیست، کاهن باید او را پاک اعلام کند. آن شخص با شستن لباس های خود پاک خواهد بود. ^{۳۵} اما اگر بعد از آنکه آن شخص پاک اعلام شد، لکه بزرگ شود، ^{۳۶} کاهن دوباره او را معاینه کند. اگر دید که لکه بزرگ شده است، دیگر لازم نیست دنبال موهای زرد بگردد، و باید او را ناپاک اعلام کند. ^{۳۷} اما اگر در وقت معاینه به نظر کاهن لکه تغییری نکرده باشد و موی سیاه در آن دیده شود، معلوم است که آن شخص شفا یافته است و باید پاک اعلام شود.

^{۳۸} اگر مرد یا زنی در پوست بدن خود لکه های سفیدی داشته باشند، ^{۳۹} کاهن باید آن شخص را معاینه کند. اگر لکه ها سفید و کم رنگ باشند، آن ها فقط لکه های سطحی هستند که به روی پوست بدن پیدا شده اند و آن شخص پاک است.

^{۴۰-۴۱} اگر موهای سر مردی بریزد، او طاس شده است، ولی پاک است. ^{۴۲} اما اگر در سر طاس او لکه های سفید مایل به سرخی دیده شوند، پس آن مرد مبتلا به مرض جذام است، ^{۴۳} و کاهن باید او را معاینه کند. اگر لکه سفید مایل به سرخی باشد، ^{۴۴} او را ناپاک اعلام کند، زیرا آن لکه جذام است.

۴۵ شخصی که به جذام مبتلا شده است باید لباس پاره بپوشد و بگذارد موهای سرش ژولیده بماند و قسمت پایین صورتش را بپوشاند و فریاد بزند: «من ناپاکم، ناپاک!» ۴۶ آن شخص تا زمانی که به آن مرض مبتلا است، ناپاک شمرده می شود و باید خارج از اردوگاه و جدا از مردم دیگر زندگی کند.

قوانین مربوط به کپک

۴۷ اگر لباس یا یک پارچه پشمی یا کتان^{۴۸} و یا هر چیز کتانی، پشمی یا چرمی کپک زده باشد ۴۹ و لکه سبز رنگ یا سرخ رنگ در آن دیده شود، چه سطحی و چه در تاروپود، باید آن را به کاهن نشان بدهند. ۵۰ کاهن آن را بررسی کند و به مدت هفت روز نگه دارد. ۵۱ در روز هفتم آن را دوباره بررسی کند. اگر کپک در پارچه پخش شده باشد، آن پارچه ناپاک است ۵۲ و کاهن باید آن را بسوزاند، زیرا مرضی که به آن سرایت کرده مُسری است و باید در آتش سوخته شود.

۵۳ اما اگر معاینه نشان بدهد که کپک در پارچه پخش نشده است، ۵۴ آنگاه کاهن امر کند که آن پارچه را بشویند و آن را برای هفت روز دیگر نگه دارد. ۵۵ سپس کاهن آن را بررسی کند و اگر ظاهر کپک تغییر نکرده باشد، حتی اگر بزرگتر نشده باشد، هنوز هم ناپاک است. پس آن را بسوزانند، خواه لکه در روی پارچه و یا در پشت آن باشد. ۵۶ اما اگر کاهن دید که کپک بعد از شستن کم رنگ شده است، آن قسمت پارچه یا تکه چرم را ببرد. ۵۷ اما اگر کپک دوباره در پارچه یا چرم ظاهر شود، کاهن باید آن را بسوزاند، چون کپک است. ۵۸ اما اگر آن کپک در پارچه بعد از شستن محو شد، آن پارچه باید دوباره شسته شود و آنگاه پاک می گردد.

۵۹ این است مقررات مربوط به کپک چه سطحی و در تاروپود پارچه کتانی و پشمی و یا چرمی یا هر چیز دیگری تا معلوم شود که پاک است یا ناپاک.

پاکیزگی بعد از شفای بیماری جذام

۱۴ خداوند به موسی گفت ۱ این دستورات برای کسی است که از جذام خود شفا یافته است: در روزی که او پاک اعلام می گردد، باید او را نزد کاهن ببرند. ۲ کاهن باید برای معاینه او از اردوگاه بیرون برود. اگر او از مرض خود شفا یافته باشد، ۴ دستور بدهد که دو پرندۀ پاک، یک تکه چوب سدر، ریسمان قرمز و چند شاخه زوفا* برای مراسم تطهیر بیاورد. ۵ سپس کاهن دستور دهد که یکی از پرنده ها را در بالای ظرف سفالی که آب تازه چشمه در آن است، ذبح

کنند. ۶ آنگاه کاهن باید پرندهٔ دیگر را به همراه چوب سدر، ریسمان قرمز و شاخه‌های زوفا در خون پرنده‌ای که ذبح شده بود، فرو کند و خون آن را هفت بار بر شخصی که از جذام شفا یافته است، بپاشد و او را پاک اعلام نماید. بعد پرندهٔ زنده را در صحرا آزاد کند. ۸ شخصی که شفا یافته است، لباس خود را بشوید و تمام موهای خود را بتراشد و در آب غسل کند، تا پاک گردد. بعد از آن می‌تواند به اردوگاه داخل شود، اما به مدت هفت روز، بیرون از چادر خود بماند. ۹ در روز هفتم موهای سر، ریش، ابروان و تمام بدن خود را بتراشد، لباس خود را بشوید و در آب غسل کند، آن وقت پاک می‌شود.

۱۰ در روز هشتم، باید دو برهٔ نر و یک برهٔ مادهٔ یک ساله را که بی‌عیب باشند همراه با سه کیلوگرم هدیهٔ آردی مرغوب مخلوط با روغن زیتون و یک سوّم لیتر روغن زیتون، نزد کاهن بیاورد. ۱۱ کاهنی که مراسم تطهیر را انجام می‌دهد، آن شخص و هدایای او را جلوی ورودی خیمهٔ مقدّس به حضور خداوند بیاورد. ۱۲ کاهن یک برهٔ نر را با یک سوّم لیتر روغن زیتون بگیرد و به‌عنوان قربانی جبران خطا در حضور خداوند تکان دهد و تقدیم نماید. این قربانی، هدیهٔ تکان‌دادنی است که به کاهن تعلق می‌گیرد. ۱۳ برهٔ را در مکان مقدّس که قربانی گناه و قربانی سوختنی را ذبح می‌کنند، ذبح کند؛ زیرا این قربانی بسیار مقدّس است و مانند قربانی گناه، به کاهن تعلق دارد. ۱۴ بعد کاهن کمی از خون قربانی جبران گناه را به نرمهٔ گوش، شست دست راست و شست پای راست کسی که باید پاک شود، بمالد. ۱۵ سپس قدری از روغن زیتون را در کف دست چپ خود بریزد، ۱۶ انگشت دست راست خود را در آن فرو برد و روغن را هفت مرتبه به حضور خداوند بپاشد. ۱۷ بعد کمی از روغن کف دست خود را به نرمهٔ گوش راست، شست دست راست و شست پای راست کسی که باید پاک شود، بمالد. ۱۸ باقی‌ماندهٔ روغن کف دست خود را بر سر او بمالد تا مراسم تطهیر انجام شود و به‌این ترتیب در حضور خداوند برای او کفّاره نماید.

۱۹ آنگاه کاهن باید قربانی گناه را تقدیم کند و مراسم تطهیر را به‌جا آورد و سپس قربانی سوختنی را سر ببرد. ۲۰ بعد از آن کاهن باید قربانی سوختنی را با هدیهٔ غله بر قربانگاه تقدیم نماید. به‌این ترتیب کاهن برای او کفّاره کند تا آن شخص پاک شود.

۲۱ اما اگر آن شخص تُهی دست باشد و نتواند دو برهٔ قربانی کند، می‌تواند یک برهٔ نر به‌عنوان قربانی جبران بیاورد تا برای به‌جا آوردن کفّاره در حضور خداوند تکان داده شود. همچنین او باید یک کیلوگرم آرد مرغوب مخلوط با روغن زیتون به‌عنوان هدیهٔ آردی و یک سوّم لیتر روغن

زیتون نیز تقدیم کند.^{۲۲} همچنین برحسب توانایی مالی اش دو فاخته یا دو جوجه کبوتر، یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی، بیاورد.^{۲۳} در روز هشتم، آن‌ها را به جلوی ورودی خیمه مقدس نزد کاهن ببرد تا برای تطهیر او به حضور خداوند تقدیم کند.^{۲۴} کاهن، برّه و روغن زیتون را به عنوان قربانی جبران خطا به حضور خداوند تکان بدهد.^{۲۵} برّه را برای قربانی جبران خطا ذبح کنند و مقداری از خون آن را به نرمه گوش راست، شست دست راست و شست پای راست شخصی که تطهیر می‌شود، بمالد.^{۲۶} سپس مقداری از روغن زیتون را در کف دست چپ خود بریزد^{۲۷} و با انگشت دست راست خود مقداری از آن روغن زیتون را هفت مرتبه به حضور خداوند بپاشد.^{۲۸} بعد کاهن قدری از روغن زیتون کف دست خود را، در همان جایی که خون قربانی جبران را مالیده بود، یعنی به نرمه گوش راست، شست دست راست و شست پای راست شخصی که تطهیر می‌شود، بمالد.^{۲۹} باقی مانده روغن کف دست خود را بر سر شخصی که تطهیر می‌شود بمالد و به این ترتیب در حضور خداوند برای او کفاره به جا آورد.^{۳۰} بعد دو فاخته یا دو جوجه کبوتر را گرفته^{۳۱} یکی را برای قربانی گناه و دیگری را به عنوان قربانی سوختنی همراه با هدیه آردی به حضور خداوند تقدیم کند تا برای شخصی که تطهیر می‌شود کفاره به جا آورد.^{۳۲} این است مقررات تطهیر برای شخص تھی دستی که از مرض جذام شفا یافته است.

کپک در خانه

^{۳۳} خداوند به موسی و هارون گفت: «وقتی به سرزمین کنعان که من آن را به مالکیت شما می‌دهم، وارد شدید، و من کپک در خانه‌ای قرار دهم،^{۳۴} صاحب آن خانه وقتی متوجه وجود کپک در خانه‌اش شد، به کاهن بگوید که در خانه او چیزی مانند کپک وجود دارد.»^{۳۵} پیش از آنکه کاهن برای بررسی داخل آن خانه شود، باید امر کند که خانه را تخلیه نمایند تا چیزهایی که در آن خانه هستند، ناپاک اعلام نشوند. بعد کاهن برای بررسی به داخل خانه برود^{۳۶} و کپک را بررسی کند. اگر در دیوار خانه لکه‌های سبز رنگ یا سرخ رنگ دیده شوند و عمیق‌تر از سطح دیوار باشند،^{۳۷} کاهن باید از آنجا خارج شود و در خانه را به مدت هفت روز ببندد.^{۳۸} در روز هفتم، کاهن باید دوباره برای بررسی به آن خانه برود و اگر دید که لکه‌ها در دیوار پخش شده‌اند،^{۳۹} آنگاه دستور دهد که قسمت کپک‌دار دیوار را بکنند و سنگ‌های آن را در جای ناپاکی در خارج شهر بیندازند.^{۴۰} سپس دستور بدهد تا دیوارهای داخل خانه را بتراشند و خاک‌های تراشیده شده را در محلی ناپاک به

بیرون شهر بیندازند.^{۴۲} بعد سنگ‌های دیگر را به جای سنگ‌های کنده شده قرار دهند و دیوار را دوباره خاک‌اندود بگیرند.

^{۴۳} اما اگر کپک‌ها بعد از آنکه دیوار دوباره خاک‌اندود شد، باز نمایان گردیدند، ^{۴۴} کاهن باید دوباره بیاید و بررسی کند. اگر دید که لکه‌ها پخش شده‌اند، پس آن خانه کپک زده و ناپاک است. ^{۴۵} آن وقت باید خانه را ویران کنند و تمام سنگ، چوب و خاک آن را به خارج شهر برده در یک جای ناپاک بیندازند. ^{۴۶} در تمام مدّتی که در آن خانه بسته است، اگر کسی وارد خانه شود، تا غروب ناپاک است. ^{۴۷} و اگر کسی که در آن خانه بخوابد و یا چیزی بخورد، باید لباس خود را بشوید.

^{۴۸} اما اگر بعد از آنکه دیوار خانه را خاک‌اندود کردند و کاهن آن را بررسی کرد و دید که لکه‌ها در دیوار منتشر نشده، خانه را پاک اعلام کند، زیرا کپک برطرف شده است. ^{۴۹} برای تطهیر خانه باید دو پرنده را همراه با چوب سدر و ریسمان قرمز و چند شاخه زوفا بیاورند. ^{۵۰} یکی از پرندگان را بالای کاسه گلی حاوی آب تازه چشمه، ذبح کنند. ^{۵۱} بعد پرنده زنده را با چوب سدر، ریسمان قرمز و شاخه‌های زوفا در خون پرنده‌ای که بالای آب روان ذبح شده، فرو کند و هفت بار بر آن خانه بپاشد. ^{۵۲} به این طریق آن خانه با خون پرنده، آب روان، پرنده زنده، چوب سدر، شاخه‌های زوفا و ریسمان قرمز پاک می‌شود. ^{۵۳} سپس پرنده زنده را بیرون شهر ببرد و در صحرا آزاد کند تا مراسم تطهیر به جا آورده شود و آن خانه پاک گردد.

^{۵۴} این است مقرّرات مربوط به جذام ^{۵۵-۵۶} که در پوست بدن و زخم‌ها و دُم‌ها یا التهاب و یا کپک که در لباس و یا خانه بروز کند. ^{۵۷} توسط این قوانین قدرت تشخیص هرآنچه را که پاک یا ناپاک است، خواهید داشت.

ترشحات ناپاک بدن

خداوند به موسی و هارون گفت: ^۱ «اگر از آلتِ مردی مایعی غیر طبیعی ترشح کند، آن مایع ناپاک است. ^۲ این مایع از بدن او خواه جاری باشد، خواه در بدن متوقف شده باشد، در هر صورت ناپاک است. ^۳ هر بستری که آن مرد در آن بخوابد و روی هر چیزی که بر آن بنشیند، ناپاک می‌شود. ^۴ هرکسی به بستر او دست بزند ^۵ یا روی چیزی که او نشسته است، بنشیند، تا شامگاه ناپاک خواهد بود و باید لباس خود را بشوید و غسل کند. ^۶ و هرکس که به آن مرد دست بزند، تا غروب ناپاک خواهد بود و باید لباس خود را بشوید و غسل کند. ^۷ و اگر بر کسی آب دهان بیندازد، آن شخص تا غروب

ناپاک خواهد بود و باید لباس خود را بشوید و غسل کند.^۹ هر زینی که او بر آن بنشیند، آن زین ناپاک می شود.^{۱۰} اگر شخصی به هرآنچه آن مرد بر روی آن نشسته است، دست بزند تا غروب ناپاک خواهد بود و هرکه آن ها را حمل کند، تا غروب ناپاک خواهد بود و باید لباس خود را بشوید و غسل کند.^{۱۱} اگر آن مرد ناپاک با دست های نشسته خود به کسی دست بزند، آن شخص تا غروب ناپاک خواهد بود و باید لباس خود را بشوید و غسل کند.^{۱۲} هرگاه آن مرد به یک ظرف سفالی دست بزند، آن ظرف را باید شکست و اگر ظرف چوبی باشد باید با آب شسته شود.

^{۱۳} «وقتی ترشح از بدن آن مرد قطع شد، باید تا هفت روز صبر کند. بعد لباس خود را بشوید و با آب پاک چشمه غسل کند؛ آنگاه پاک می شود.^{۱۴} در روز هشتم دو فاخته یا دو جوجه کبوتر را به ورودی خیمه مقدس به حضور خداوند بیاورد و به کاهن بدهد.^{۱۵} کاهن یکی از پرنده ها را برای قربانی گناه و دیگری را به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کند و به این ترتیب کاهن در حضور خداوند برای ترشح آن مرد، کفاره به جا آورد.

^{۱۶} «هرگاه از مردی منی خارج شود، تا غروب ناپاک خواهد بود و باید تمام بدنش را در آب بشوید.^{۱۷} هر لباسی یا چرمی که منی بر آن ریخته باشد، باید با آب شسته شود و تا غروب ناپاک خواهد بود.^{۱۸} هرگاه مردی با زنی هم بستر شود و از او منی خارج گردد، هر دو باید در آب غسل کنند و تا غروب ناپاک خواهند بود.

^{۱۹} «زنی که در عادت ماهانه خود است، به مدت هفت روز ناپاک خواهد بود. هرکس به آن زن دست بزند، تا غروب ناپاک خواهد ماند.^{۲۰} آن زن در دوران عادت ماهانه خود، بر هرآنچه بر آن بخوابد یا بر آن بنشیند ناپاک خواهد بود.^{۲۱} هرکس که به بستر آن زن دست بزند، باید لباس خود را بشوید و غسل کند و تا غروب ناپاک خواهد بود.^{۲۲-۲۳} هرکس به بستر آن زن یا به هرآنچه آن زن روی آن نشسته باشد، دست بزند، تا شام ناپاک خواهد بود و باید لباس خود را بشوید و غسل کند.^{۲۴} اگر مردی با زنی در دوران عادت ماهانه اش هم بستر شود، به مدت هفت روز ناپاک خواهد بود و هر بستری که آن مرد در آن بخوابد نیز ناپاک است.

^{۲۵} «اگر زنی خونریزی غیرعادی داشته باشد و یا خونریزی اش بعد از دوران عادت ماهانه او همچنان ادامه پیدا کند، آن زن تا زمانی که خونریزی اش قطع شود، مثل زمان عادت ماهانه خود، ناپاک باقی می ماند.^{۲۶} در آن دوران هرآنچه که بر آن بخوابد، یا بر آن بنشیند، ناپاک خواهد

بود. ۲۷ و هرکس به آن چیزها دست بزند، ناپاک می شود. او باید لباس خود را بشوید و غسل کند و تا شامگاه ناپاک خواهد بود. ۲۸ بعد از آنکه خونریزی آن زن قطع شد، وی باید تا هفت روز صبر کند؛ آن وقت پاک خواهد بود. ۲۹ در روز هشتم، آن زن باید دو فاخته یا دو جوجه کبوتر را به ورودی خیمه مقدس برده به کاهن بدهد. ۳۰ کاهن باید یکی از آنها را جهت قربانی گناه و دیگری را به عنوان قربانی سوختنی تقدیم نماید و به این طریق به حضور خداوند، برای آن زن به خاطر ناپاکی عادت ماهانه اش، کفاره به جا آورد.»

۳۱ به این ترتیب، خداوند به موسی و هارون گفت که چگونه قوم اسرائیل باید از ناپاکی های خود پاک شوند، تا مبدا خیمه مقدس را که در میان آنها بود، آلوده ساخته کشته شوند.

۳۲ «این است مقررات برای مردی که ترشحات غیرطبیعی و یا منی از او خارج شده ناپاک می گردد، ۳۳ و همچنین برای زنی که به خاطر عادت ماهانه اش ناپاک است و مردی که با او هم بستر می شود.»

روز کفاره

پس از آنکه دو پسر هارون، هنگامی که آتش غیرمجاز به خداوند تقدیم می کردند، مُردند، ۲ خداوند به موسی فرمود: «به برادرت، هارون بگو که به غیر از زمان مقرر، در وقت دیگری به مقدس ترین مکان که پشت پرده است و *صندوق پیمان و تخت رحمت در آنجا قرار دارند، داخل نشود، مبدا بمیرد؛ چون من در ابر بالای تخت رحمت ظاهر می شوم. ۳ شرایط ورود هارون به مقدس ترین مکان به این ترتیب است: او باید یک گوساله نر را برای قربانی گناه و یک قوچ را به عنوان قربانی سوختنی بیاورد.

۴ «او باید غسل کند و لباس مخصوص کهنات را که عبارت از ردای کتانی، زیرلباسی کتانی، کمربند کتانی و *دستار کتانی است، بپوشد. ۵ «قوم اسرائیل باید دو بُز نر برای قربانی گناه و یک قوچ جهت قربانی سوختنی به هارون بدهند. ۶ هارون باید گوساله نر را که برای کفاره گناه خود و خانواده اش است، تقدیم نماید. ۷ سپس دو بُز را گرفته به حضور خداوند در برابر ورودی خیمه مقدس ببرد. ۸ سپس هارون قرعه بیندازد تا معلوم شود که کدام بُز از آن خداوند است و کدام یک را باید در بیابان رها کند. ۹ آنگاه بُزی را که به قید قرعه برای خداوند تعیین شد، به عنوان قربانی گناه ذبح کند. ۱۰ و بُز دیگر را به حضور خداوند بیاورد، و با رها نمودن آن در بیابان، گناه اسرائیل را با خود ببرد.

۱۱ «پس از آنکه هارون گوسالۀ نر که را برای کفّارۀ گناه خود و خانواده‌اش می‌باشد، ذبح نماید، ۱۲ یک بُخورسوز پُر از زغال مشتعل را از قربانگاه بگیرد و با دو مشت *بُخور خوش‌بو کوبیده به مقدّس‌ترین مکان ببرد. ۱۳ در حضور خداوند، بُخور را بر روی آتش بریزد تا دود آن مانند ابری، تخت رحمت را که بالای صندوق پیمان است، بپوشاند، وگرنه می‌میرد. ۱۴ بعد مقداری از خون گوساله را با انگشت خود یک‌بار در جلوی تخت رحمت بر ضلع شرقی پاشد؛ سپس مقدار دیگری از خون را با انگشت خود هفت بار در جلوی صندوق پیمان پاشد. ۱۵ سپس بُز قربانی گناه را که برای قوم است، ذبح کند و خون آن را به مقدّس‌ترین مکان ببرد و مثل خون گوساله، بر تخت رحمت و جلوی آن پاشد. ۱۶ به این طریق، به‌خاطر گناهان قوم اسرائیل برای مقدّس‌ترین مکان که آلوده شده و برای خیمۀ مقدّس که در میان قوم و ناپاکی‌های آن‌ها است، کفّاره به‌جا می‌آورد. ۱۷ از زمانی که هارون برای انجام مراسم کفّاره برای خود، خانواده‌اش و تمام بنی اسرائیل به مقدّس‌ترین مکان داخل می‌شود، تا زمانی که بیرون می‌آید، هیچ‌کس نباید در خیمۀ مقدّس حاضر باشد. ۱۸ سپس او باید نزد قربانگاهی که در حضور خداوند است برود و برای آن کفّاره به‌جا آورد. او باید مقداری کمی از خون گوسالۀ نر و مقداری از خون بُز را بر چهار شاخ قربانگاه بمالد. ۱۹ و قدری از خون را با انگشت خود، هفت بار بر قربانگاه پاشد تا آن را از ناپاکی‌های قوم اسرائیل پاک کند و تقدیس نماید.

بُز رهاکردنی

۲۰ «وقتی هارون مراسم مذهبی را برای مقدّس‌ترین مکان، بقیۀ خیمۀ مقدّس و قربانگاه تمام کرد، بُز زنده را بیاورد ۲۱ و هر دو دست خود را بر سر آن بُز گذاشته به گناهان و خطاهای قوم اسرائیل اعتراف کند و به این ترتیب تمام گناهان قوم را بر سر آن بُز انتقال دهد. سپس بُز را شخصی که از قبل معین شده به بیابان ببرد و در آنجا رها کند. ۲۲ آن بُز تمام تقصیرات مردم را بر خود گرفته به‌جای غیر مسکونی در بیابان خواهد برد. ۲۳ بعد هارون باید به داخل خیمۀ مقدّس برود و لباس کتانی مخصوص کهانت را که قبل از ورود به مقدّس‌ترین مکان پوشیده بود، از تن بیرون آورده در همان‌جا بگذارد. ۲۴ سپس در جای مقدّسی غسل کند و لباس‌های خود را بپوشد. بعد از آن بیرون برود و قربانی سوختنی را برای خود و برای قوم اسرائیل تقدیم کند و به این ترتیب برای خود و قوم اسرائیل کفّاره به‌جا آورد. ۲۵ سپس تمام چربی قربانی گناه را بر قربانگاه بسوزاند. ۲۶ کسی که بُز را به بیابان برده در آنجا رها می‌کند، بعد از

انجام وظیفه، لباس خود را بشوید و غسل کند. آن وقت می تواند وارد اردوگاه شود.^{۲۷} گوسالۀ نر و بُزی که به عنوان قربانی گناه ذبح شدند و هارون خون آن ها را برای کفّارۀ گناه مردم به مقدّس ترین مکان برد، باید به بیرون اردوگاه برده شوند و با پوست، گوشت و سرگین آن ها سوزانده شوند.^{۲۸} کسی که آن ها را می سوزاند، باید لباس خود را بشوید و غسل کند و آنگاه می تواند وارد اردوگاه شود.

مراسم روز کفّاره

^{۲۹} «این مقرّرات باید همواره انجام شود: در روز دهم ماه هفتم، قوم اسرائیل و همچنین غریبانی که در میان شان زندگی می کنند، باید روزه بگیرند و نباید کار کنند،^{۳۰} زیرا در آن روز، مراسم کفّارۀ گناه خود انجام می شود، تا همه شما در حضور خداوند از گناه پاک شوید^{۳۱} آن روز، یک روز بسیار مقدّس است و شما نباید به هیچ وجه کار کنید، بلکه روزه دار باشید. این قانون را برای همیشه نگاه دارید.^{۳۲} *کاهن اعظم، که به جانشینی پدر خود تعیین و *مسح شده است، لباس کتانی مخصوص کهنات را دربر کند و مراسم کفّاره را انجام دهد.^{۳۳} او همچنین برای مقدّس ترین مکان، خیمۀ مقدّس، قربانگاه، کاهنان و قوم اسرائیل کفّاره به جا آورد.^{۳۴} این یک قانون ابدی است و برای کفّارۀ گناهان قوم اسرائیل، سالی یک بار انجام شود.»

موسی همه اوامر خداوند را به جا آورد.

قوانین مربوط به خون قربانی

خداوند به موسی فرمود^۲ که این دستورات را به هارون، پسران او و قوم اسرائیل بدهد: ^{۳-۴} «اگر کسی از قوم اسرائیل، گاو، برّه یا بُزی را در جای دیگری به غیر از جلوی ورودی خیمۀ مقدّس برای خداوند ذبح کند، خون ریخته و گناهکار است و باید از میان قوم منقطع بشود.^۵ مقصود این قانون این است که قوم اسرائیل از این به بعد در صحرا قربانی نکنند، بلکه قربانی های خود را نزد کاهن به جلوی ورودی خیمۀ مقدّس ببرند و به عنوان قربانی مشارکت و سلامتی برای خداوند، ذبح نمایند.^۶ کاهن باید خون قربانی را بر قربانگاه خداوند در جلوی وروی خیمۀ مقدّس بپاشد و چربی آن را همانند رایحه ای خوش بو به مشام خداوند، بسوزاند.^۷ قوم اسرائیل دیگر نباید با قربانی کردن برای دیوهای بُرنما در صحرا به خداوند خیانت کنند. این یک قانون جاودانی برای شما و تمام نسل های آینده است.

^۸ «به مردم بگو که اگر یک اسرائیلی و یا غریبه ای که در بین آن ها زندگی می کند، قربانی سوختنی یا هر قربانی دیگر را،^۹ برای تقدیم به

خداوند به جلوی ورودی مکان مقدّس نیاورد، باید از میان قوم منقطع شود.

۱۰ «هرگاه یک اسرائیلی و یا بیگانه‌ای که در میان آن‌ها زندگی می‌کند، خون بخورد، از او روی برمی‌گردانم و بر ضد او خواهم بود، و از بین قوم خود طردش می‌کنم. ۱۱ زیرا جان هر موجود زنده‌ای در خون او است و من آن را به شما داده‌ام تا برای کفّارهٔ گناهان بر قربانگاه ریخته شود؛ خون که حیات در آن است، گناهان را کفّاره می‌کند. ۱۲ به این دلیل به بنی اسرائیل دستور می‌دهم که خون نخورد، نه خودتان و نه بیگانه‌ای که در میان شما زندگی می‌کند.

۱۳ «هر اسرائیلی یا بیگانه‌ای که در بین بنی اسرائیل زندگی می‌کند، اگر حیوان یا پرندهٔ قابل خوردن را شکار کند، باید خونسش را بریزد و خون را با خاک پیوشاند. ۱۴ زیرا حیات هر موجود زنده‌ای در خون او است، بنابراین به قوم اسرائیل گفتم که آن‌ها نباید خون هیچ جاننداری را بخورند، زیرا که حیات هر موجودی در خون او است و هرکسی که آن را بخورد، باید از بین قوم رانده شود.

۱۵ «هرکسی که گوشت حیوان مُرده یا حیوانی را که توسط یک جانور وحشی دریده شده باشد، بخورد، خواه آن شخص اسرائیلی باشد، خواه یک بیگانه، باید لباس خود را بشوید و غسل کند. آن شخص تا شام ناپاک می‌باشد و بعد از آن پاک می‌شود. ۱۶ اما اگر لباس خود را نشوید و غسل نکنند، مسئول خطای خود خواهد بود.»

منع از هم‌بستر شدن

خداوند به موسی گفت ۲ که به قوم اسرائیل بگوید: «من یهوه، خدای شما هستم. ۳ شما نباید از رفتار مردم مصر که در سرزمین ایشان زندگی می‌کردید، پیروی کنید یا از کارهای کنعانیان که شما را به سرزمین آن‌ها می‌برم، تقلید نمایید. ۴ شما باید احکام مرا به‌جا آورید و از دستورات من اطاعت کنید، زیرا من یهوه، خدای شما هستم. ۵ از احکامی که به شما می‌دهم و از قوانینی که برای شما وضع می‌کنم، اطاعت نمایید، زیرا از این طریق است که حیات خواهید داشت. من یهوه هستم.

۶ «هیچ‌کسی نباید با شخصی که محرم او است، هم‌بستر شود. من یهوه هستم. ۷ با مادرت هم‌بستر نشو، زیرا با این کار، پدر و مادر خود را بی‌عصمت می‌سازی. ۸ با زن پدرت هم‌بستر نشو، چون پدرت را بی‌حرمت می‌کنی. ۹ با خواهرت یا خواهر ناتنی‌ات، چه دختر پدرت باشد چه دختر مادرت، چه در خانه تولّد یافته باشد، چه در خارج،

هم‌بستر نشو. ^{۱۰} با دختر پسرت و یا دختر دخترت هم‌بستر نشو، چراکه با این کار خودت و آن‌ها را رسوا می‌سازی. ^{۱۱} با دختر زن پدرت هم‌بستر نشو، زیرا آن دختر هم خواهر تو است. ^{۱۲} با عمه خود هم‌بستر نشو، زیرا خویشاوند نزدیک تو است. ^{۱۳} با خاله خود هم‌بستر نشو، زیرا خویشاوند نزدیک تو است. ^{۱۴} با زن عمویت هم‌بستر نشو، چون او مانند عمه تو است. ^{۱۵} با عروست هم‌بستر نشو، چون او زن پسرت است. ^{۱۶} با زن برادرت هم‌بستر نشو، زیرا که برادرت را بی‌حرمت می‌سازی. ^{۱۷} با دختر و نوه زنی که با او نزدیکی کرده‌ای، هم‌بستر نشو، چون آن‌ها با هم فامیل هستند و این کار قبیح است. ^{۱۸} تا زمانی که زنت زنده است، نباید با خواهر او ازدواج کنی تا هُووی او شود.

^{۱۹} «با زنی که عادت ماهانه دارد، هم‌بستر نشو. ^{۲۰} تو نباید با زن شخص دیگری هم‌بستر شوی و به این وسیله خود را ناپاک می‌سازی. ^{۲۱} هیچ‌یک از فرزندان را برای بُت *مولک بر قربانگاه او نسوزان، چون این عمل، نام یهوه، خدای تو را بی‌حرمت می‌سازد. ^{۲۲} هیچ مردی نباید با مرد دیگری رابطه جنسی داشته باشد، زیرا خدا از این کار نفرت دارد. ^{۲۳} هیچ زن یا مردی نباید با حیوانی رابطه جنسی داشته باشد، چون این عمل قبیح است و انحراف جنسی محسوب می‌شود.

^{۲۴} «با این کارها خود را ناپاک نسازید، زیرا اقوام سرزمینی که به شما می‌دهم، با انجام چنین کارها ناپاک شده‌اند؛ به همین خاطر است که آن‌ها را بیرون خواهم راند. ^{۲۵} آن سرزمین نیز ناپاک شده است و من آن سرزمین را مجازات کرده ساکنانش را بیرون خواهم راند. ^{۲۶} شما خواه اسرائیلی باشید، خواه بیگانه، باید قوانین و احکام مرا به‌جا آورید و مرتکب هیچ‌یک از این کارهای گریه‌ناشود. ^{۲۷} زیرا آن سرزمین به‌خاطر کارهای قبیح آن مردمی که پیش از شما در آنجا بودند، ناپاک شد. ^{۲۸} شما هم اگر به آن‌گونه کارها دست بزنید و آن سرزمین را ناپاک کنید، مثل آن مردم، از آنجا بیرون رانده خواهید شد. ^{۲۹} زیرا هرکسی که مرتکب یکی از این کارهای قبیح شود، از میان قوم خود منقطع خواهد شد. ^{۳۰} «بنابراین هرگز با ارتکاب کارهای قبیح آن مردم، خود را ناپاک نسازید، بلکه قوانین مرا به‌جا آورید، زیرا من یهوه، خدای شما هستم.»

قوانین قداست و عدالت

خداوند به موسی گفت ^۲ که به قوم اسرائیل بگوید: «مقدس باشید، زیرا من، یهوه، خدای شما، قدّوس هستم. ^۳ به پدر و مادر خود احترام بگذارید و مقرّرات *سبّت مرا رعایت نمایید، زیرا من یهوه، خدای شما هستم.

۴ «بُت پرستی نکنید و برای خود بُت نسازید، چرا که من یهوه، خدای شما هستم.

۵ «هنگامی که قربانی مشارکت و سلامتی به حضور من تقدیم می کنید، طوری تقدیم کنید، که هدیه شما پذیرفته شود. ۶ گوشت قربانی را باید در همان روز که حیوان را قربانی می کنید و یا فردای آن بخورید. هرچه را که تا روز سوّم باقی می ماند، باید در آتش بسوزانید. ۷ اگر در روز سوّم آن را بخورید، ناپاک است و من آن قربانی را نخواهم پذیرفت. ۸ هر کس آن را در روز سوّم بخورد، خطاکار است، زیرا به قدّوسیت من، بی احترامی نموده است و در نتیجه، از بین قوم من منقطع خواهد شد. ۹ «وقتی محصول زمین خود را درو می کنید، گوشه و کنار زمین را درو نمایید. همچنین خوشه های برجا مانده را جمع نکنید. ۱۰ در وقت انگورچینی، تمام انگورهای تاکستان خود را نچینید. خوشه ها و دانه هایی را که بر زمین می افتند، جمع نکنید. آن ها را برای فقرا و غریبه ها بگذارید، زیرا من یهوه، خدای شما هستم.

۱۱ «دزدی نکنید، خیانت مورزید، و دروغ نگوئید. ۱۲ به نام من قسم دروغ نخورید و با این کار نام خدای خود را بی حرمت نسازید؛ من یهوه، خدای شما هستم.

۱۳ «به ممنوع خود ضرر نرسانید و مال او را تصاحب نکنید. مزد کارگری را که برای شما کار می کند، در موقع معین بپردازید. ۱۴ به اشخاص ناشنوا، اهانت نکنید و پیش پای شخص نابینا، سنگ نگذارید، بلکه از خدای خود بترسید؛ من یهوه، خدای شما هستم.

۱۵ «در قضاوت، عادل باشید و بین فقیر و ثروتمند تبعیض قائل نشوید، بلکه با همه از روی انصاف رفتار نمایید. ۱۶ در میان قوم به سخن چینی مشغول نباشید، و کاری نکنید که به قیمت جان کسی تمام شود. زیرا من یهوه، خدای شما هستم.

۱۷ «در دل خود از دیگران نفرت نداشته باشید. همسایه خود را توبیخ نمایید تا در گناه او شریک نباشید. ۱۸ از دیگران انتقام نگیرید و از آنان کینه به دل راه ندهید، بلکه همسایه خود را مانند جان خود محبت نما؛ من یهوه هستم.

۱۹ «احکام مرا به جا آورید. حیوانات اهلی را با حیوانات غیر ممنوع آن ها وادار به جفت گیری نکنید. در زمین خود دو نوع بذر نکارید و لباسی از دو نوع پارچه مختلف نپوشید.

۲۰ «اگر کسی با کنیزی که برای همسری با شخص دیگری تعیین شده، هم بستر شود و آن کنیز هنوز بازخرد و یا آزاد نشده باشد، آن ها را نباید کشت، بلکه باید مجازات شوند، چرا که آن زن آزاد نشده است.

۲۱ آن مرد باید قوچی را به عنوان قربانی جبران خطا جلوی ورودی خیمه مقدس بیاورد. ۲۲ کاهن باید با آن قوچ برای او به حضور خداوند کفاره به جا آورد، و به این ترتیب، گناهان مرد آمرزیده می شود.

۲۳ «هنگامی که به سرزمین کنعان وارد شدید، هرگونه درخت میوه که کاشتید، میوه های آن ها را برای سه سال اول ناپاک و ممنوع بدانید و میوه آن را نخورید. ۲۴ تمام محصول سال چهارم را به عنوان هدیه ای مقدس به خداوند تقدیم کنید. ۲۵ در سال پنجم از میوه آن ها بخورید. به این ترتیب، ثمر شما فراوان خواهد بود؛ من یهوه، خدای شما هستم. ۲۶ «شما نباید گوشتی را که خون داشته باشد بخورید. از فالگیری و جادوگری خودداری کنید. ۲۷ موهای شقیقه های خود را نتراشید و گوشه های ریش خود را نچینید. ۲۸ در مراسم عزاداری برای مردگان، بدن خود را زخمی یا خالکوبی نکنید. من یهوه هستم.

۲۹ «دختران خود را به فاحشگی وادار نکنید و با این کار آن ها را بی عصمت نسازید، مبدا سرزمین شما پُر از زنا و فساد گردد. ۳۰ شرایط و مقررات روز سبت مرا رعایت کنید و مکان مقدس مرا محترم شمارید، من یهوه، خدای شما هستم.

۳۱ «از غیب گویان و احضارکنندگان ارواح کمک نطلبید، زیرا آن ها شما را آلوده و ناپاک می سازند، چراکه من یهوه، خدای شما هستم. ۳۲ «در جلو پای ریش سفیدان بپا برخیزید و به پیرمردان احترام بگذارید. از خدای خود بترسید؛ من یهوه هستم.

۳۳ «اگر یک شخص بیگانه در سرزمین شما زندگی می کند، به او آزار نرسانید؛ ۳۴ با او مثل یک اسرائیلی رفتار کنید و مثل جان خود دوستش بدارید، چون خود شما زمانی در سرزمین مصر بیگانه بودید، زیرا من یهوه، خدای شما هستم.

۳۵ «در اندازه گیری طول و حجم و وزن تقلب نکنید. ۳۶ از وزنه های درست استفاده کنید، زیرا من یهوه، خدای شما هستم که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم. ۳۷ شما باید تمام احکام و قوانین مرا به جا آورید؛ من یهوه هستم.»

مجازات نامطیعان

خداوند به موسی گفت: ۲ «به قوم اسرائیل بگو که هرکس، چه اسرائیلی باشد چه بیگانه ای که در بین آن ها زندگی می کند، اگر فرزندان خود را برای بُت *مولک قربانی کند، باید سنگسار شود. ۳ من خودم بر ضد او برخاسته او را از میان قوم منقطع خواهم ساخت، زیرا او فرزندان خود را برای بُت *مولک قربانی کرده و با این

کار مکان مقدّس مرا آلوده و نام قدّوس مرا بی حرمت نموده است.^۴ اگر مردم گناه کسی را که فرزندان خود را برای بُت *مولیک قربانی نموده، نادیده بگیرند و او را نکشند،^۵ آن وقت من خودم به ضد او و خانواده اش و همه کسان دیگری که با پرستش بُت *مولیک به من خیانت کرده اند، برخاسته آن ها را از میان قوم منقطع خواهم ساخت.

«اگر کسی به غیب گویان یا احضارکنندگان ارواح رجوع کند، من به ضد او برخاسته او را از میان قوم منقطع خواهم ساخت.^۶ پس خود را تقدیس کنید، و مقدّس باشید، زیرا من یّهوه، خدای شما هستم.^۷ احکام مرا به جا آورید. من یّهوه هستم که شما را تقدیس می کنم.^۸ هرکس که پدر یا مادر خود را لعنت کند، باید کشته شود و خودش به گردن خودش می باشد.^۹

«اگر مردی با زن مرد دیگری زنا کند، مرد و زن هر دو باید کشته شوند.^{۱۰} اگر مردی با مادرخوانده خود هم بستر شود، به پدر خود بی حرمتی کرده است و مرد و زن هر دو باید کشته شوند و خونشان به گردن خودشان خواهد بود.^{۱۱} هرگاه مردی با عروس خود هم بستر شود، مرد و زن هر دو باید کشته شوند، زیرا با محرم خود زنا کرده است و خونشان به گردن خودشان خواهد بود.^{۱۲} اگر مردی با مرد دیگری رابطه جنسی داشته باشد، هر دوی آن ها مرتکب کاری گریه شده اند و هر دو باید کشته شوند، و خونشان به گردن خودشان خواهد بود.^{۱۳} اگر مردی با زنی و مادر او ازدواج کند، مرتکب فجور شده است و هر سه را باید در آتش بسوزانند، تا هیچ فجوری در میان شما نباشد.^{۱۴} اگر مردی با یک حیوان جماع کند، آن مرد و حیوان هر دو کشته شوند.^{۱۵} همچنین اگر زنی با یک حیوان جماع کند، زن و حیوان هر دو باید کشته شوند و خونشان به گردن خودشان خواهد بود.^{۱۶}

«اگر مردی با خواهر خود یا خواهر ناتنی خود ازدواج کند، کار بسیار شرم آوری کرده است و هر دو باید در برابر عموم مردم از میان قوم منقطع شوند و آن مرد باید جزا ببیند، چرا که با خواهر خود هم بستر شده است.^{۱۷} اگر مردی با زنی که عادت ماهانه دارد هم بستر شود، هر دو قانون طهارت دوران قاعدگی را شکسته اند و باید از بین قوم منقطع گردند.^{۱۸} اگر مردی با عمه یا خاله خود هم بستر گردد، هر دو باید مجازات شوند، چرا که با محرم خود هم بستر شده اند.^{۱۹} اگر مردی با زن عمو یا زن دایی خود هم بستر شود، به عمو و دایی خود بی حرمتی کرده است. این مرد و زن باید به سزای گناه خود برسند؛ آن ها بدون فرزند خواهند مُرد.^{۲۰} هرگاه مردی با زن سابق برادر خود ازدواج کند، به برادر خود بی حرمتی کرده است و هر دو بدون فرزند خواهند مُرد.^{۲۱}

۲۲ «شما باید همه احکام و دستورات مرا به جا آورید و به آن ها عمل کنید تا از آن سرزمینی که شما را در آن ساکن می سازم، بیرون رانده نشوید. ۲۳ شما نباید از آداب و رسوم مردمی که می خواهم از آنجا برانم، پیروی کنید؛ زیرا آن ها به خاطر انجام کارهای خبیث شان، مرا از خودشان بیزار کرده اند. ۲۴ من به شما وعده داده ام که شما آن سرزمین پُر از شیر و عسل را تصرف خواهید کرد. من یهوه، خدای شما هستم که شما را از قوم های دیگر جهان متمایز ساخته ام. ۲۵ شما باید بتوانید تشخیص دهید که کدام حیوان یا پرنده پاک یا ناپاک است. شما نباید گوشت حیوان یا پرنده ناپاک را بخورید، زیرا من آن ها را برای شما ناپاک اعلام کرده ام و خوردن آن ها شما را ناپاک می کند. ۲۶ شما باید برای من مقدس باشید، زیرا من، یهوه، قدوس هستم و شما را از قوم های دیگر متمایز ساخته ام تا قوم من باشید.

۲۷ «هر مرد یا زنی که غیب گویی کند و ارواح را احضار نماید، باید سنگسار شود و خونسش به گردن خودش خواهد بود.»

تقدس کاهنان

۲۱ خداوند به موسی گفت: «به هارون و پسرانش بگو که هیچ یک از شما نباید برای مردگان طایفه خود، خود را ناپاک سازد، ۲ مگر برای یکی از خویشاوندان نزدیک، یعنی مادر، پدر، پسر، دختر، برادر ۳ یا خواهرش که شوهر نکرده و در خانه او می زیسته است. ۴ چون کاهن رهبر قوم خود است، او نباید با درگیری در امور مرگ خانواده زنش خود را ناپاک سازد.

۵ «کاهنان نباید به نشانه سوگواری قسمتی از سر خود یا گوشه ای از ریش خود را بتراشند، و یا بدن خود را زخمی کنند. ۶ آن ها باید برای من مقدس باشند و نام مرا بی حرمت نسازند. آن ها هدایای سوختنی و هدایای خوردنی را به خدایتان تقدیم می کنند، پس باید مقدس باشد. ۷ آن ها نباید با زن فاحشه یا زنی که باکره نیست و یا زنی که شوهرش او را طلاق داده است، ازدواج کنند، زیرا کاهن نزد خدای خود مقدس است. ۸ کاهن را باید مقدس بشمارید، چرا که او هدایای خوردنی به خدایتان تقدیم می کند. من، یهوه، که شما را تقدیس می کنم، قدوس هستم. ۹ اگر دختر کاهن فاحشه شود، تقدس پدر خود را بی حرمت می سازد و باید در آتش سوزانده شود.

۱۰ «کاهن اعظم که با روغن مخصوص، *مسح و تقدیس شده است و لباس کهانت می پوشد، نباید در حضور مردم موی سر خود را باز کند یا جامه خود را چاک بزند. ۱۱-۱۲ چون او برای من مسح و تقدیس شده

است، نباید با خارج شدن از مکان مقدّس و رفتن به خانه‌ای که جسد در آن است، حتّی اگر جنازه پدر و مادرش باشد، خود را ناپاک ساخته مکان مقدّس مرا بی حرمت سازد. ^{۱۳} کاهن باید با دختری که باکره است، ازدواج کند. ^{۱۴} او نباید با زن بیوه، یا زنی که طلاق داده شده، یا با فاحشه‌ای ازدواج کند، بلکه با دختری باکره از قوم خود ازدواج کند. ^{۱۵} در غیر این صورت، نسل خود را در میان مردم بی حرمت می سازد، زیرا من یهوه هستم، که او را تقدیس می کنم.»

^{۱۶} خداوند به موسی گفت: ^{۱۷} «به هارون بگو در نسل‌های آینده اگر یکی از فرزندان شما عیب جسمانی داشته باشد، نباید برای ارائه هدیه خوردنی به حضور من بیاید. ^{۱۸-۱۹} و کسی که معیوب و کور یا شل باشد، یا نقصی در صورتش داشته و یا دست یا پایش نقصی داشته باشد، نباید هدیه‌ای را به حضور من تقدیم کند، ^{۲۰} و نه شخصی که گوژپشت، کوتاه قد، مبتلا به بیماری چشم یا پوست و یا خواجه باشد. ^{۲۱} هیچ‌یک از نسل هارون به‌خاطر عیب جسمانی‌اش حق ندارد که هدایای خوردنی به حضور من بر آتش تقدیم کند، ^{۲۲} او می‌تواند از هدایای مقدّس و هم از مقدّس‌ترین هدایا که به حضور من تقدیم می‌شوند، بخورد، ^{۲۳} اما او نباید به پرده جایگاه مقدّس و یا قربانگاه نزدیک شود، چون نقص جسمانی دارد و با این کار خود، مکان مقدّس مرا بی حرمت می سازد، زیرا من یهوه هستم و آن‌ها را تقدیس می کنم.»

^{۲۴} پس موسی این دستورات را به هارون، پسران او و قوم اسرائیل داد.

قدّوسیت هدایا

خداوند به موسی گفت: ^۲ «به هارون و پسرانش بگو به هدایای مقدّسی که قوم اسرائیل برای من وقف می‌کنند، احترام بگذارند. من یهوه هستم؛ نام مقدّس مرا بی حرمت نسازند. ^۳ اگر کسی از فرزندان در نسل‌های آینده، درحالی که ناپاک است و به هدایای مقدّسی که قوم اسرائیل برای من وقف کرده‌اند، نزدیک شود، آن شخص باید از خدمت به من منع گردد. من یهوه هستم.

^۴ «هیچ‌یک از فرزندان هارون که جذام یا ترشح داشته باشد یا از بدنش مایع جاری شود، تا هنگامی که پاک نگردد، نمی‌تواند از قربانی‌های مقدّس بخورد. هر کاهنی که به جسدی دست بزند یا در اثر خروج منی از بدنش ناپاک شده باشد ^۵ و یا حیوان ناپاک یا شخصی را که ناپاک است، لمس کند، ^۶ تا غروب ناپاک خواهد بود و تا غسل نکند، نباید از هدایای مقدّس بخورد. ^۷ او هنگام غروب آفتاب پاک می‌شود و بعد از آن می‌تواند از خوراک مقدّس که حق او است، بخورد. ^۸ او نباید از

گوشت حیوان مُرده یا حیوانی که یک جانور وحشی آن را دریده باشد، بخورد، زیرا با این کار، خود را ناپاک می سازد. من یَهُوه هستم.

۹ «همه کاهنان باید از این دستورات من اطاعت کنند؛ در غیر این صورت، مقصّر بوده هلاک خواهند شد، زیرا به اوامر من احترام نگذاشته اند. من یَهُوه هستم که آن ها را تقدیس می کنم.

۱۰ «تنها کاهنان می توانند از هدایای مقدّس بخورند و هیچ کس دیگر، حتّی خدمتکار و مهمان کاهن هم نباید از آن ها بخورد. ۱۱ اما غلام زرخرید او و آن هایی که در خانه او به دنیا آمده باشند، می توانند از آن ها بخورند. ۱۲ اگر دختر یک کاهن با شخصی که کاهن نباشد ازدواج کند، نباید از آن هدایای مقدّس بخورد. ۱۳ اما اگر بیوه شده و یا طلاق داده شده باشد و فرزندی نداشته باشد و به خانه پدر برگشته باشد، آنگاه می تواند از خوراک پدر خود بخورد. پس به غیر از اعضای خاندان کاهنان، کس دیگری حقّ خوردن آن ها را ندارد.

۱۴ «اگر کسی ندانسته از هدایای مقدّس بخورد، باید همان مقدار را به اضافه یک پنجم به کاهن بازگرداند. ۱۵ پس کاهنان نباید به اشخاص غیرمجاز اجازه بدهند که با خوردن هدایای مقدّسی که قوم اسرائیل برای من تقدیم می کنند، آن ها را بی حرمت سازند، ۱۶ زیرا با خوردن هدایای مقدّس، آن ها مقصّر شناخته می شوند. من یَهُوه هستم که آن ها را تقدیس می کنم.»

۱۷ خداوند به موسی گفت: ۱۸ «به هارون، پسران او و تمام قوم اسرائیل بگو وقتی یک اسرائیلی یا یکی از غریبه هایی که در بین آن ها زندگی می کند، هدیه ای به عنوان قربانی سوختنی می آورد، چه آن هدیه نذری باشد چه داوطلبانه، ۱۹ آن هدیه گاو یا گوسفند یا بُز باید نر و بی عیب باشد تا من آن را بپذیرم. ۲۰ حیوانی را که عیب داشته باشد، نباید قربانی کرد، زیرا من آن را نمی پذیرم.

۲۱ «هرگاه کسی از رمه یا گله خود حیوانی را به عنوان قربانی مشارکت و سلامتی به یَهُوه تقدیم می کند، چه این قربانی نذری باشد، چه داوطلبانه، آن حیوان باید بی عیب باشد تا مورد قبول واقع گردد. ۲۲ حیوان کور، شل، مجروح و یا حیوانی را که بدنش زخم داشته باشد، و یا مبتلا به گری یا آبله نباید بر آتش قربانگاه به من تقدیم شود. ۲۳ گاو یا بره ای را که عضو زاید یا ناقص داشته باشد، می توانید به عنوان هدیه داوطلبانه تقدیم کنید، اما نه به عنوان قربانی نذری. ۲۴ حیوانی را که بیضه اش کوبیده یا بُریده و یا دریده شده باشد نباید در سرزمین خود برای خداوند قربانی کنید، ۲۵ و از حیواناتی که از بیگانگان می خرید، به عنوان هدیه به خدای خود تقدیم نکنید،»

۲۶ خداوند به موسی گفت: ۲۷ «وقتی گاو، گوسفند یا بُری به دنیا می‌آید، تا هفت روز باید نزد مادرش بماند؛ سپس می‌توان آن را به‌عنوان هدیهٔ سوختنی به خداوند تقدیم نمود. ۲۸ گاو یا گوسفند را نباید با برّه‌اش در یک روز ذبح کنید. ۲۹ وقتی قربانی شکرگزاری را به حضور من تقدیم می‌کنید، باید آن را طوری ذبح کنید تا مورد قبول واقع شود. ۳۰ و گوشت آن را باید در همان روز بخورید و تا فردای آن باقی نماند. من یَهُوه هستم. ۳۱ «شما باید تمام احکام مرا به‌جا آورید، زیرا من یَهُوه خداوند هستم. ۳۲ نام مقدّس مرا بی‌حرمت نسازید؛ و من در میان بنی اسرائیل مقدّس خواهم بود. من یَهُوه هستم، که شما را تقدیس می‌کنم. ۳۳ من شما را از سرزمین مصر به اینجا آوردم تا خدای شما باشم. من یَهُوه هستم.»

عیدهای مقدّس

خداوند به موسی گفت: ۲ «به بنی اسرائیل بگو وقتی برای برگزاری عیدهای مقدّس و همایش‌های مقدّس جمع می‌شوند، مقرّرات لازم را رعایت کنند.

۲۳

روز سَبَت

۳ شش روز کار کنید، امّا روز هفتم که *سَبَت و مقدّس است، برای استراحت تعیین شده است. در آن روز کار نکنید، بلکه برای نیایش جمع شوید. در هر مکانی که زندگی کنید، روز سَبَت برای خداوند است.

عید فِصَح و عید نان فطیر

(اعداد ۲۸:۱۶-۲۵)

۴ عیدهای مقدّس که باید در زمان معیّن برگزار شوند، عبارت‌اند از «عید *فِصَح که برای خداوند برگزار می‌شود، از غروب روز چهاردهم ماه اوّل شروع شود. ۵ در روز پانزدهم همان ماه، عید نان فطیر است که برای خداوند برگزار می‌شود؛ شما باید برای هفت روز نان فطیر، یعنی نان بدون خمیرمایه، بخورید. ۶ در روز اوّل این عید، برای نیایش جمع شوید و از هر شغل خود، دست بکشید. ۷ مدّت هفت روز هدایای سوختنی برای من تقدیم کنید. در روز هفتم نیز از شغل خود دست کشیده برای عبادت جمع شوید.»

عید نوبرها

۹ خداوند به موسی گفت که به قوم بگوید: ۱۰ «وقتی به سرزمینی که خداوند به شما می‌بخشد، رفتید و اوّلین محصول زمین خود را درو کردید، نوبر آن را نزد کاهن ببرید. ۱۱ او باید آن را به‌عنوان هدیهٔ مخصوص، در

روز بعد از سَبَّت در حضور خداوند تکان بدهد تا از طرف شما پذیرفته شود.^{۱۲} در همان روز یک برّه یک ساله نر را که بی عیب باشد، به عنوان قربانی سوختنی به حضور من تقدیم کنید.^{۱۳} همراه آن، هدیه‌ای برای قربانی آردی که عبارت است از دو کیلوگرم آرد مرغوب، مخلوط با روغن زیتون به حضور من تقدیم کنید. بوی آن رایحه‌ای خوش‌بو به مشام من خواهد بود. یک لیتر شراب را هم به عنوان هدیه نوشیدنی بیاورید.^{۱۴} تا این هدایا را به حضور من تقدیم نکرده‌اید، نان یا حبوبات را به صورت خام یا برشته نخورید. این مقررات را همیشه و در نسل‌های آینده، در هر جا که ساکن شدید رعایت کنید.

عید نوبر محصولات

(اعداد ۲۸:۲۶-۳۱)

«هفت هفته بعد از روز سَبَّت، روزی که هدیه نوبر محصول خود را برای خداوند می‌آورید،^{۱۵} یعنی در روز پنجاهم که روز بعد از هفتمین سَبَّت است، هدیه دیگری از نوبر محصول خود را به خداوند تقدیم کنید.^{۱۶} هر خانواده دو قرص نان به عنوان هدیه مخصوص که هر قرص آن از دو کیلوگرم آرد با خمیرمایه پخته شده است، به عنوان نوبر محصول خود، به حضور من تقدیم کند.^{۱۷} همراه این نان‌ها، هفت برّه نر یک ساله بی عیب، یک گوساله و دو قوچ را به عنوان قربانی سوختنی با هدایای غله و نوشیدنی به حضور خداوند تقدیم کنید. بوی این قربانی‌ها رایحه‌ای خوش‌بو به مشام خداوند خواهد بود.^{۱۸} همچنین یک بُز نر را به عنوان قربانی گناه و دو برّه نر یک ساله نر را برای قربانی مشارکت و سلامتی تقدیم نمایید.^{۱۹} کاهن باید نان‌ها را با آن دو برّه به عنوان هدیه تکان‌دانی در حضور خداوند، برای کاهنان تقدیم کند. این هدایا بسیار مقدّس هستند.^{۲۰} در آن روز همه شما باید از شغل خود دست بکشید و برای همایشی مقدّس گردهم آید. فرزندانان هم در آینده در هر کجا که ساکن باشند، همین مقررات را رعایت نمایند.

«وقتی محصولات خود را درو می‌کنید، گوشه‌های زمین را تماماً درو نکنید و خوشه‌هایی را که بر زمین افتاده‌اند جمع نکنید؛ آن‌ها را برای فقیران و غریبان باقی بگذارید. من یهوه، خدای شما هستم.»

عید سال نو

(اعداد ۲۹:۱-۶)

«خداوند به موسی گفت:^{۲۱} «به بنی اسرائیل بگو که روزِ اوّل ماهِ هفتم هر سال روز استراحت است و با صدای شیپور همه را برای همایشی

مقدّس فرا خوانید. ۲۵ در آن روز از شغل خود دست بکشید و هدیه مخصوص بر آتش به خداوند تقدیم کنید.»

روز کفّاره

(اعداد ۷:۲۹-۱۱)

۲۶ خداوند به موسی گفت: «دهمین روزِ ماهِ هفتم هر سال روز کفّاره است. آن روز برای شما روز مقدّسی باشد. روزه بگیرید و هدیه‌ای بر آتش به خداوند تقدیم کنید. ۲۸ در آن روز از هر شغلی که دارید، دست بکشید، زیرا آن روز، روز کفّاره است؛ روزی است که در حضور یهوه، خدایتان برای شما کفّاره گناه به جا آورده خواهد شد. ۲۹ هر کس که در آن روز، روزه نگیرد، از بین قوم منقطع خواهد شد. ۳۰ هر کسی در این روز کار کند، من او را از میان قوم هلاک خواهم ساخت. ۳۱ این یک قانون ابدی برای شما و نسل‌های آینده شما در هر جا که ساکن شوند، خواهد بود. ۳۲ از غروب روز نهم ماه هفتم تا غروب روز دهم آن ماه، روز مخصوص است و باید روزه بگیرید و استراحت کنید.»

عید خیمه‌ها

(اعداد ۱۲:۲۹-۴۰)

۳۳ خداوند به موسی گفت: «به بنی اسرائیل بگو که در روز پانزدهم از ماه هفتم، عید خیمه‌ها را به مدّت هفت روز در حضور من برگزار کنند. ۳۵ در روز اوّل عید، همگی شما باید از شغل خود دست بکشید و برای همایشی مقدّس جمع شوید. ۳۶ در آن هفت روز هدایایی را بر آتش به حضور من تقدیم کنید. در روز هشتم باز برای همایشی مقدّس گرد هم آید و هدیه‌ای بر آتش به من تقدیم نمایید. آن روز، روز پرستش است و شما نباید هیچ کار شغلی انجام دهید.

۳۷ «این‌ها عیدهایی هستند برای خداوند که قوم باید برای برگزاری آن‌ها در همایش‌های مقدّس گردهم آیند و قربانی‌های سوختنی، هدایای غله، هدایای نوشیدنی، و قربانی‌های دیگر را طبق مقرّرات‌شان، تقدیم نمایند. ۳۸ این عیدها جدا از روزهای عادی سبّت می‌باشند و هدایایی که در این عیدها تقدیم می‌کنید، سوای هدایایی عادی، نذری و داوطلبانه هستند که به حضور من تقدیم می‌کنند.

۳۹ «در روز پانزدهم ماه هفتم، وقتی محصول زمین را جمع می‌کنید، به مدّت هفت روز برای خداوند عید بگیرید. روزهای اوّل و هشتم عید، روزهای استراحت می‌باشند. ۴۰ در روز اوّل، بهترین میوه‌های درختان خود را بچینید و شاخه‌های درخت خرما و شاخه‌های پُربُرج بید لب جوی را جمع کنید و به مدّت هفت روز، در حضور یهوه، خدای خود

شادی نمایید، جشن بگیرید.^{۴۱} این عید را در ماه هفتم هر سال به مدّت هفت روز جشن بگیرید؛ این قانونی است همیشگی که باید در نسل‌های آینده آن را رعایت کنید.^{۴۲} در مدّت این هفت روز، همه شما مردم اسرائیل باید در خیمه‌ها به سر ببرید^{۴۳} تا فرزندانان در آینده آگاه باشند که من یهوه، خدای شما وقتی قوم اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون آوردم، آن‌ها را در خیمه‌ها جا دادم.»
^{۴۴} به این ترتیب، موسی مقرّرات عیدهای خداوند را به قوم اسرائیل اعلام نمود.

نگهداری از چراغ‌ها

(خروج ۲۷:۲۰-۲۱)

۲۴

خداوند به موسی گفت: ^۲ «به قوم اسرائیل دستور بده که روغن زیتون خالص را برای چراغ‌های خیمه مقدّس بیاورند و چراغ‌ها همیشه روشن باشند. ^۳ هارون هر شامگاه چراغ‌های طلائی خالص را که در بیرون پرده مقدّس‌ترین مکان مقابل صندوق پیمان قرار دارند، آماده و تا صبح همیشه روشن نگه دارد. این قانونی جاودانی برای تمام نسل‌های شما است. ^۳ هارون هر شامگاه چراغ‌های چراغدان‌های طلائی خالص را که در بیرون پرده مقدّس‌ترین مکان مقابل *صندوق پیمان قرار دارند، آماده و تا صبح همیشه روشن نگه دارد. این قانونی جاودانی برای تمام نسل‌های شما است. ^۴ چراغدان‌های طلائی خالص باید همیشه در حضور خداوند آماده نگه داشته شوند.

نان مقدّس

^۵ «با دوازده کیلوگرم آرد مرغوب، دوازده قرص نان بپزید ^۶ و آن‌ها را در دو ردیف شش تایی بر سر میزی که از طلائی خالص ساخته شده است و در حضور من قرار دارد، بگذارید. ^۷ بر هر ردیف نان، کُنْدر خالص بگذارید تا به عنوان نشانه‌ای از نان بر آتش به حضور من تقدیم شود. ^۸ در آینده، در هر *سَبّت این نان باید به حضور خداوند تقدیم شود. این وظیفه پنی اسرائیل است، پیمانی برای همیشه. ^۹ این نان به هارون و پسرانش تعلق دارد؛ آن‌ها را باید در مکانی مقدّس بخورند، زیرا این هدیه از مقدّس‌ترین هدایایی است که بر آتش به حضور من تقدیم می‌شود؛ این یک قانون ابدی است.»

مجازات کُفر گفتن

^{۱۰} روزی مردی که پدرش مصری و مادرش اسرائیلی بود، به میان قوم رفت و میان او و یک مرد اسرائیلی نزاعی درگرفت. ^{۱۱} این مرد که نام

مادرش شلومیت دختر دِبری از طایفه دان بود، به خداوند کُفر و ناسزا گفت. پس او را نزد موسی آوردند.^{۱۲} او را توقیف کردند تا ببینند خواست خداوند برای او چیست.

^{۱۳} خداوند به موسی گفت: ^{۱۴} «آن مرد را از اردوگاه بیرون ببرید و همهٔ کسانی که کُفر گفتن او را شنیدند، دست‌های خود را بر او بگذارند؛ سپس تمام قوم اسرائیل او را سنگسار کنند. ^{۱۵} به قوم اسرائیل بگو که هرکسی که به خدای خود کُفر بگوید، به سزای عملش برسد ^{۱۶} و تمام بنی اسرائیل او را سنگسار کنند. این قانون شامل حال هر کسی است که به نام مقدس خداوند کُفر بگوید، خواه اسرائیلی باشد، خواه غریبه‌ای که در بین آن‌ها زندگی می‌کند.

^{۱۷} «هرکس مرتکب قتل گردد، باید کشته شود. ^{۱۸} اگر کسی حیوانی را که متعلق به او نیست بکشد، باید عوض آن را به صاحبش بدهد، جان به عوض جان.

^{۱۹} «هرگاه شخصی به کس دیگری صدمه برساند، باید خودش همان صدمه را ببیند: ^{۲۰} شکستگی به عوض شکستگی، چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان. هر صدمه‌ای که رسانده است، باید بر خود او وارد شود. ^{۲۱} هرکسی که یک حیوان را بکشد، باید عوض آن را بدهد و اگر شخص دیگری را بکشد، خودش باید کشته شود. ^{۲۲} این قانون هم برای بنی اسرائیل و هم برای غریبه‌ها است؛ زیرا من یهوه، خدای شما هستم. ^{۲۳} پس موسی این‌ها را به مردم گفت و آنگاه آن مردی را که کُفر گفته بود، به بیرون اردوگاه برده سنگسار کردند. به این ترتیب، بنی اسرائیل مطابق فرمان خداوند عمل نمودند.

سال هفتم

(تثییه ۱:۱۵-۱۱)

۲۵

خداوند این دستورات را در کوه *سینا به موسی داد: ^۲ «به قوم اسرائیل بگو هنگامی که وارد سرزمینی که به شما می‌دهم شدید، بگذارید زمین برای خداوند *سَبَّت داشته باشد. ^۳ شش سال زمین‌های خود را کشت کنید، درختان انگور را هرس نمایید و محصولات خود را جمع کنید. ^۴ اما سال هفتم، سال استراحت زمین است؛ آن را به خداوند وقف نمایید و در آن چیزی نکارید و هرس نکنید. نباتات خودرو را که در زمین شما می‌رویند درو نکنید و همچنین انگور را از درختانی که هرس نشده‌اند، برای خود نچینید. آن سال برای زمین، سال استراحت است. ^۵ محصولی که آن سال به بار می‌آید، برای شما و همچنین غلام، کنیز، و کارگزاران، و غریبانی که بین شما زندگی

می‌کنند، خوراک خواهد بود؛^۷ رمه و گله شما و جانوران وحشی نیز از محصول زمین خواهند خورد.

سال پنجاهم

۸ «هفت مرتبه هفت سال یعنی در مجموع چهل و نه سال بشمارید، سپس در روز دهم ماه هفتم، یعنی روز کفاره، در سرتاسر سرزمین‌تان با صدای بلند شیپور بنوازند؛^{۱۰} به این ترتیب، سال^{*} یوبیل را مقدس بشمارید و برای همه ساکنان سرزمین اعلام آزادی کنید. این سال، یوبیل است. در این سال همه املاک به صاحبان اصلی یا بازماندگان‌شان بازگردانده شوند، و مردمی که فروخته شده بودند، به خانواده‌های خود بازگردند. ۱۱ در^{*} سال پنجاهم نه چیزی در زمین بکارید، نه محصول آن را درو نمایید و نه انگورها را جمع کنید. ۱۲ سال پنجاهم، سال مقدس است و در این سال فقط از آنچه در زمین به خودی خود می‌روید، بخورید. ۱۳ «در سال یوبیل هر ملک فروخته شده به صاحب اصلی خود بازگردد. ۱۴ در معامله خرید و فروش زمین، بی‌انصافی نکنید. ۱۵ قیمت آن باید مطابق تعداد سال‌هایی که به سال یوبیل آینده مانده است، تعیین گردد. ۱۶ اگر سال‌های زیادی باقی مانده است، قیمت زمین بالاتر و اگر سال‌های کمی باقی مانده است، قیمت زمین پایین‌تر مقرر شود، زیرا آنچه فروخته می‌شود، برحسب تعداد برداشت خواهد بود. ۱۷ به یکدیگر بی‌انصافی نکنید، بلکه از خدای خود بترسید؛ من، یهوه، خدای شما هستم.

مشکل سال هفتم

۱۸ «اوامر و فرمان‌های مرا به‌جا آورید تا در سرزمین خود در امنیت زندگی کنید. ۱۹ زمین، محصول کافی بار خواهد آورد تا شما به حد سیری بخورید و در امنیت به سر ببرید.

۲۰ «اگر پیرسید، پس در سال هفتم که هیچ کشت و زرع نمی‌شود، چه بخوریم؟^{۲۱} جواب این است که من زمین را در سال ششم آن قدر برکت می‌دهم که برای سه سال محصول کافی بار آورد^{۲۲} تا زمانی که در سال هشتم شروع به جمع‌آوری محصول خود می‌کنید، هنوز هم خوراک کافی داشته باشید.

باز خرید ملک

۲۳ «زمین را نباید به صورت دائمی بفروشید، زیرا زمین متعلق به من است. به شما اجازه می‌دهم تا به عنوان بیگانه و مسافر در آن زندگی

کنید. ۲۴ در تمام سرزمین شما، مالک اصلی حق دارد زمین خود را بازخريد نماید.

۲۵ «اگر يك اسرائیلی تُهی دست شود و مجبور گردد قسمتی از زمین خود را بفروشد، یکی از خویشاوندان نزدیک او باید زمین را بازخريد کند. ۲۶ در صورتی که آن شخص خویشاوند نزدیکی نداشته باشد که زمینش را بازخريد کند، اگر بعد از مدتی خودش پول کافی به دست آورد که زمین را بازخريد نماید، ۲۷ در آن صورت باید قیمت محصولات را که تا سال پنجاهم از زمین حاصل می شود، پرداخت کرده زمین خود را پس بگیرد. ۲۸ اگر توان بازخريد آن را نداشته باشد، زمین تا سال یوییل، نزد خریدار باقی می ماند، اما در سال یوییل، آزاد خواهد شد، و او می تواند آن را به ملک خود بازگرداند.

۲۹ «هرگاه کسی خانه خود را که در داخل شهرهای حصاردار واقع است، بفروشد، او حق دارد که در ظرف يك سال آن را بازخريد کند. ۳۰ اگر بعد از يك سال نتواند آن را بازخريد کند، در آن صورت خانه به خریدار تعلق می گیرد و در سال یوییل بازگردانده نخواهد شد. ۳۱ اما اگر خانه در روستای بدون دیوار واقع باشد، حکم زمین زراعتی را دارد. مالک اصلی حق بازخريد آن را دارد و نهایتاً در سال یوییل به او بازگردانده خواهد شد. ۳۲ اما لاویان می توانند املاک خود را در شهرهایی که تعیین شده، در هر زمان بازخريد کنند. ۳۳ اگر یکی از لاویان خانه خود را در شهر بفروشد و نتواند آن را بازخريد کند، باید در سال یوییل آن را به او بازگردانند، زیرا املاک لاویان به طور دایم متعلق به ایشان در میان بنی اسرائیل است. ۳۴ اما لاویان نمی توانند کشتزارهای اطراف شهر خود را بفروشند، چراکه ملک دائمی ایشان است.

قرض دادن به فقیران

۳۵ «اگر يك اسرائیلی فقیر و تُهی دست شود، به او مانند غریبه یا مسافری که در میان شما است کمک کن تا بتواند در میان شما زندگی کند. ۳۶ از او سود گزاف نگیر، بلکه از خدای خود بترس و اجازه بده که در میان شما زندگی کند. ۳۷ از پولی که به او قرض می دهی، سود نگیر و بدون انتظار منفعت، به او غذا بده. ۳۸ من یهوه، خدای شما هستم که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا سرزمین کنعان را به شما بدهم، و خودم خدای شما باشم.

آزادی غلامان

۳۹ «اگر يك اسرائیلی فقیر شود و خود را به تو بفروشد، با او مانند يك غلام رفتار نکن، ۴۰ بلکه مانند يك کارگر روزمزد تا سال یوییل برای

تو کار کند. ^{۴۱} بعد از آن می‌تواند با فرزندان خود، از نزد تو به خانوادهٔ خود و ملک اجدادی خود بازگردد. ^{۴۲} زیرا بنی اسرائیل غلام من است که از سرزمین مصر بیرون آوردم؛ آن‌ها نباید به غلامی فروخته شوند. ^{۴۳} با آن‌ها با خشونت رفتار نکن بلکه از خدای خود بترس. ^{۴۴} اگر به غلامان و کنیزان نیاز دارید، آن‌ها را از قوم‌های اطراف خود خریداری کنید. ^{۴۵} همچنین شما می‌توانید از بیگانگانی که در بین شما زندگی می‌کنند و فرزندان آنان که در سرزمین شما به دنیا آمده‌اند، کسانی را برای غلامی خود بخرید تا مایملک شما باشند. ^{۴۶} آن‌ها تا زنده هستند، غلام شما می‌باشند و می‌توانید آن‌ها را بعد از خود برای فرزندانان به ارث بگذارید تا به‌ابد غلام شما باشند، امّا شما نباید با یک اسرائیلی با بی‌رحمی رفتار کنید.

^{۴۷} «اگر یکی از غریبانی که در بین شما زندگی می‌کند، ثروتمند شود و یکی از اسرائیلیان تنگدست گردد و خود را به آن غریبه و یا نزدیکان او به غلامی بفروشد، ^{۴۸} پس از فروخته شدن، او حقّ دارد که بازخرد شود: یکی از برادرانش می‌تواند او را بازخرد کند؛ ^{۴۹} یا عمو یا پسر عموی او می‌تواند او را بازخرد کند؛ یا خویشاوندی نزدیک می‌تواند او را بازخرد نماید؛ یا اگر خودش دولتمند شود، می‌تواند خود را بازخرد نماید. ^{۵۰} او باید با کسی که او را خریده است، مشورت کند و بهای بازخردش را بر مبنای مزد کارگر روزمزد و سال‌های باقی‌مانده تا سال پنجاهم حساب کند. ^{۵۱} اگر سال‌های زیادی تا پنجاهمین سال باقی‌مانده باشد، به‌همان مقدار بهای بازخرد خود راپردازد. ^{۵۲} و اگر سال‌های کمی تا سال یوبیل باقی‌مانده باشد، آن مقدار را حساب نموده برای بهای بازخرد خود پرداخت نماید. ^{۵۳} رفتار شخص خریدار با او باید همچون کارگر مزدگیری که سالیانه استخدام شده است، باشد، و نباید با او بی‌رحمانه رفتار نماید. ^{۵۴} اگر او تا یوبیل از این راه‌ها بازخرد نشده باشد، باید در سال یوبیل همراه با فرزندان آزاد شود. ^{۵۵} زیرا بنی اسرائیل همانند غلام به من تعلق دارند، غلامانی که از سرزمین مصر بیرون آورده‌ام؛ من یهوه، خدای شما هستم.»

پاداش اطاعت

(تثیه ۱۲:۷-۲۴، ۱۴-۱:۲۸)

خداوند گفت: «بُت‌ها، ستون‌های سنگی و مجسمه‌های تراشیده در سرزمین خود برای خود نسازید، و در سرزمین خود تمثال‌های تراشیده برای پرستش برپا نکنید. من یهوه، خدای شما هستم. ^۲ از مقرّرات *سَبّت من اطاعت کنید و به مکان مقدّس من احترام بگذارید. من یهوه هستم.

۳ «اگر مطابق اوامر و احکام من رفتار کنید و آن‌ها را به‌جا آورید،^۴ من باران را به‌موقع خواهم فرستاد تا زمین محصول خود را و درختان میوه خود را به‌بار آورند. ^۵خرمین شما آن‌قدر زیاد می‌شود که کوبیدن آن تا فصل چیدن انگور طول خواهد کشید و محصول انگور شما به‌قدری فراوان می‌شود که چیدن آن تا زمان کاشتن بذر طول خواهد کشید. خوراک فراوان خواهید داشت و در سرزمین خود در امنیت زندگی خواهید کرد. ^۶«من در آنجا صلح برقرار خواهم ساخت و شما بدون ترس از کسی به خواب خواهید رفت. حیوانات خطرناک را از سرزمین شما دور خواهم کرد و جنگ و خونریزی در آن رخ نخواهد داد. ^۷بر دشمنانتان غالب خواهید شد و آن‌ها با شمشیر شما، از پای درخواهند آمد. ^۸پنج نفر از شما خواهند توانست صد نفر را مغلوب سازند و صد نفر شما ده‌هزار نفر را شکست می‌دهند، و دشمنان شما با شمشیر از پای درخواهند آمد. ^۹به شما برکت خواهم داد و فرزندان زیاد عطا خواهم کرد و به عهد خود وفا خواهم کرد. ^{۱۰}محصول شما چنان فراوان خواهد شد که مجبور خواهید بود به خاطر جا برای محصول جدید، غله کهنه را دور بریزید. ^{۱۱}من در بین شما ساکن خواهم شد و از شما بیزار نخواهم گشت. ^{۱۲}من در میان شما خواهم زیست و خدای شما خواهم بود، و شما قوم من خواهید بود. ^{۱۳}من یهوه، خدای شما هستم که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا دیگر برده آن مردم نباشید. من یوغ اسارت شما را شکستم تا با سرفرازی راه بروید.

سزای نافرمانی

(تثیه ۱۵: ۲۸-۶۸)

۱۴ «اما اگر به من گوش فراندهید و تمام این فرمان‌ها را به‌جا نیاورید، ^{۱۵}و اگر طوری از قوانین من کراهت داشته باشید که آن‌ها را رد کرده به‌جا نیاورید و پیمان مرا بشکنید، ^{۱۶}من نیز با شما چنین خواهم کرد: بر سر شما بلای ناگهانی خواهم فرستاد. شما را به مرضی بی‌درمان گرفتار خواهم ساخت؛ به تبی که چشمانتان را کور و عمر شما را کوتاه کند، مبتلا خواهید شد. بذر خود را بیهوده خواهید کاشت، چون دشمنانتان محصول شما را خواهند خورد. ^{۱۷}بر ضد شما خواهم برخاست؛ دشمنانتان شما را مغلوب خواهند ساخت و بدخواهانتان بر شما حکومت خواهند کرد. شما آن‌قدر وحشت‌زده خواهید شد که بدون این که کسی شما را تعقیب کند، پا به فرار خواهید گذاشت. ^{۱۸}«اگر بازهم از من اطاعت نکنید، مجازات گناهان شما را هفت برابر می‌سازم. ^{۱۹}قدرتی را که به آن افتخار می‌کنید، درهم خواهم شکست. باران بر زمین نخواهد بارید و زمین شما مانند آهن، سخت خواهد شد.

۲۰ تمام تلاش شما بیهوده خواهد بود، زیرا زمین شما محصول نخواهد داد، و درختان شما میوه به بار نخواهد آورد.

۲۱ «اگر بازهم خلاف میل من رفتار کنید و به من گوش فراندهید، به خاطر گناهانتان، بلاهای شما را هفت برابر خواهم کرد. ۲۲ من حیوانات وحشی را به میان شما خواهم فرستاد تا فرزندان شما را بکشند و گله شما را نابود کنند و از تعداد جمعیت شما بکاهند تا جاده‌های شما خالی و متروک شوند.

۲۳ «اگر با وجود این همه مجازات، بازهم به حرف من توجه نکنید و بر ضد من رفتار نمایید، ۲۴ آن وقت بر ضد شما برخوام خاست و خودم شما را به خاطر گناهانتان هفت چندان تنبیه خواهم کرد. ۲۵ انتقام پیمان شکنی شما را از شما خواهم گرفت و به ضد شما جنگ برپا خواهم کرد و اگر به شهرهای خود بگریزید، طاعون به میان شما خواهم فرستاد و شما را مغلوب دشمنانتان خواهم ساخت. ۲۶ ذخیره آرد شما را آن قدر کاهش خواهم داد که ده زن در یک تنور نان پزند و با خوردن جیره‌ای که به شما داده خواهد شد، سیر نخواهید شد.

۲۷ «اگر با وجود این همه مجازات، بازهم به من گوش فراندهید و به ضد من رفتار نمایید، ۲۸ آنگاه من با غضب به ضد شما برخاسته سزای گناهتان را هفت مرتبه شدیدتر از پیش خواهم کرد. ۲۹ از شدت گرسنگی گوشت پسران و دختران خود را خواهید خورد. ۳۰ پرستشگاه‌های بالای تپه‌های شما را ویران خواهم کرد، قربانگاه‌هایی را که در آن *بُخور می‌سوزانید، نابود خواهم کرد. اجساد شما را به روی بُت‌های بی‌جانتان خواهم انداخت و از شما متنفر خواهم شد. ۳۱ شهرهای شما را به خرابه تبدیل خواهم نمود، پرستشگاه‌های شما را خراب خواهم کرد، و رایحه خوشایند قربانی‌های شما را نخواهم بویید. ۳۲ سرزمین شما را به کلی ویران خواهم کرد، به حدی که دشمنان شما که در آن جا ساکن می‌شوند، متحیر خواهند شد. ۳۳ شما را در بین قوم‌های جهان پراکنده خواهم ساخت. جنگ را بر سر شما خواهم آورد و شهرهای شما را ویران و متروک خواهم ساخت. ۳۴-۳۵ درحالی که شما در سرزمین دشمنانتان در تبعید به سر می‌برید، زمین‌های شما برای سال‌هایی که شما به آن‌ها استراحت نداده‌اید، استراحت کامل خواهند کرد و از سبب‌های خود بهره‌مند خواهد شد.

۳۶ «من شما را در تبعید دچار چنان وحشتی خواهم ساخت که از صدای برگی که در اثر وزش باد حرکت می‌کند، هراسان شوید و مانند کسی که از ترس شمشیر می‌گریزد، پا به فرار بگذارید و بر زمین بیفتید. ۳۷ با وجود این که کسی شما را دنبال نمی‌کند، در هنگام فرار بر روی

یکدیگر خواهید افتاد و نیروی ایستادگی در مقابل دشمن نخواهید داشت.^{۳۸} در تبعید خواهید مُرد و در دیار دشمنان خود به خاک سپرده خواهید شد.^{۳۹} کسانی که در سرزمین دشمن باقی بمانند، به خاطر گناهان خود و اجدادشان از بین خواهند رفت.

۴۰ «اما فرزندانِتان به گناهان خود و اجدادشان، یعنی آنانی که به من خیانت ورزیده علیه من رفتار نمودند^{۴۱} و باعث شدند که بر ضد آن‌ها برخیزم و آنان را به سرزمین دشمنانشان تبعید کنم، اعتراف خواهند کرد. سرانجام، وقتی پشیمان گشته فروتن شوند و حاضر به پذیرفتن جریمه گناهانان باشند^{۴۲} آن وقت من پیمان خود را که با یعقوب و اسحاق و ابراهیم بسته بودم، به یاد خواهم آورد و سرزمین آن‌ها را نیز به یاد خواهم آورد.^{۴۳} ولی ابتدا زمین‌ها باید متروک بمانند تا کاملاً استراحت کنند و مردم باید مجازات گناهان خود را بدهند، زیرا دستورات و فرمان‌های مرا رد کرده از آن‌ها کراهت داشتند.^{۴۴} ولی باوجوداین، آن‌ها را در سرزمین دشمنانشان به کلی ترک نخواهم کرد و از بین نخواهم بُرد و پیمان خود را نخواهم شکست، زیرا من یهوه، خدای ایشان هستم.^{۴۵} پیمان خود را که با اجداد آن‌ها بسته بودم به یاد خواهم آورد، زیرا من با قدرت خود آن‌ها را در برابر چشمان تمام قوم‌ها از سرزمین مصر بیرون آوردم، تا خدای آن‌ها باشم. من یهوه، هستم.»

۴۶ این‌ها قوانین، احکام و دستوراتی هستند که خداوند در کوه *سینا، توسط موسی بین خود و قوم اسرائیل مقرر نمود.

قوانین هدایای نذری

خداوند به موسی گفت که این دستورات را به بنی اسرائیل

بدهد: ۱۲ اگر کسی برای خداوند نذر مخصوصی تقدیم

کند که به مقدار ارزش یک انسان باشد، برای آزاد شدن از آن نذر^۳ با معیار رسمی، از این قرار است:

مرد بیست تا شصت ساله، پنجاه تگه نقره،

۳ با معیار رسمی، از این قرار است:

مرد بیست تا شصت ساله، پنجاه *سکه نقره،

۴ زن بیست تا شصت ساله، سی سکه نقره،

۵ پسر پنج تا بیست ساله، بیست سکه نقره،

دختر پنج تا بیست ساله، ده سکه نقره،

۶ پسر یک ماهه تا پنج ساله، پنج سکه نقره،

دختر یک ماهه تا پنج ساله، سه سکه نقره،

۷ مرد از شصت ساله به بالا، پانزده سکه نقره،

۲۷

و زن از شصت ساله به بالا، ده سکه نقره.

۱۸ اگر شخصی فقیر باشد و نتواند آن مبلغ را بپردازد، پس او را نزد کاهن ببرند و کاهن بعد از ارزیابی توانایی شخص نذرکننده، مبلغ پرداختی را تعیین نماید.

۱۹ اگر حیوانی را که مورد قبول من باشد، نذر کند، باید آن حیوان را به من تقدیم کند و هرآنچه به من تقدیم می شود، مقدّس است؛ ۱۰ آن را نباید با چیز دیگری عوض کند و یا خوب را با بد، یا بد را با خوب تغییر بدهد. اگر چنین کند، هر دو حیوان، مقدّس شده به من تعلّق می گیرند. ۱۱ اگر نذر، حیوانی ناپاک باشد که به عنوان قربانی برای خداوند قابل پذیرش نیست، باید آن حیوان را نزد کاهن ببرد. ۱۲ و کاهن بر اساس کیفیت خوب یا بد آن، بهای آن را تعیین کند و آن شخص باید آن بها را بپردازد. ۱۳ اگر آن شخص بخواهد حیوان مذکور را بازخريد کند، علاوه بر قیمت تعیین شده، یک پنجم نیز به آن بیفزاید.

۱۴ اگر کسی خانه خود را به عنوان هدیه ای مقدّس وقف خداوند کند، کاهن باید ارزش آن خانه را برآورد نماید، و قیمت تعیین شده ارزش خانه خواهد بود. ۱۵ اگر کسی که خانه را وقف کرده، بخواهد خانه را بازخريد کند، او باید یک پنجم به قیمت آن بیفزاید، آنگاه خانه از آن او خواهد بود.

۱۶ اگر کسی، قطعه ای از زمین خود را به عنوان هدیه ای مقدّس به خداوند وقف کند، قیمت آن باید به مقدار تخمی که در آن کاشته می شود، تعیین گردد. زمینی که در آن یک صد کیلوگرم جو کاشته شود، پنجاه سکه نقره قیمت دارد. ۱۷ اگر شخصی زمین خود را در سال *یوبیل وقف کند، در آن صورت قیمت زمین مساوی با قیمت محصول پنجاه ساله آن می باشد. ۱۸ اما اگر زمین را بعد از سال یوبیل وقف کند، باید قیمت آن را برحسب سال هایی که تا سال یوبیل آینده باقی مانده است تعیین نموده، و قیمت را کاهش دهد. ۱۹ اگر آن شخص بخواهد زمین را بازخريد نماید، باید یک پنجم به قیمت آن اضافه بیفزاید؛ آنگاه زمین از آن او خواهد بود. ۲۰ اما اگر او بدون آنکه زمین را بازخريد نموده باشد، آن را به شخص دیگری بفروشد، دیگر هرگز نمی تواند آن را بازخريد نماید. ۲۱ ولی در سال یوبیل که زمین آزاد می شود، آن زمین همچون هدیه مقدّسی است که وقف خداوند شده و باید آن را به کاهن داد.

۲۲ هرگاه کسی زمینی را که خریده است و بخشی از میراث خود او نیست، به خداوند وقف نماید، ۲۳ کاهن باید قیمت آن را از روی سال هایی که به سال یوبیل باقی مانده است، تعیین کند و آن شخص

باید قیمت آن را در همان روز به عنوان هدیه مقدّس به خداوند بپردازد.
 ۲۴ در سال یوبیل زمین باید به مالک و یا وارث آن بازگردد.

۲۵ قیمت‌ها باید مطابق نرخ رسمی تعیین گردند.

۲۶ اوّلین نوزاد هر حیوان، چه گاو و چه گوسفند، متعلّق به خداوند است، بنابراین کسی نمی‌تواند آن را وقف کند. ۲۷ نوزاد حیوان ناپاک را می‌توان با قیمت روز به اضافه یک پنجم بها بازخرید کرد. اگر بازخرید نشد، می‌توان آن را به قیمت روز به کس دیگری فروخت.

۲۸ چیزی را که کاملاً وقف خداوند شده باشد، هرگز نمی‌توان بازخرید کرد، چه انسان، چه حیوان و چه زمین، چون آن‌ها به خداوند وقف شده‌اند و برای او بسیار مقدّس‌اند. ۲۹ کسی که محکوم به مرگ شده باشد، نمی‌تواند خود را بازخرید نماید و باید کشته شود.

۳۰ *ده یک محصول زمین، چه غلّه باشد چه میوه، به خداوند تعلق دارد و برای خداوند مقدّس است. ۳۱ اگر کسی بخواهد بخشی از ده یک خود را بخرد، باید یک پنجم به قیمت آن بیفزاید. ۳۲ ده یک گلّه و رمه از آن خداوند است و برای او مقدّس می‌باشد. هنگامی که آن‌ها را می‌شمایید، هر دهمین آن‌ها به خداوند تعلق دارند. ۳۳ صاحب گلّه یا رمه، حیوانات را طوری قرار ندهد که حیوان بد برای من جدا شود و یا جای حیوان خوب را عوض کند. اگر جای حیوانات خوب و بد را تغییر بدهد، در آن صورت هر دو حیوان به من تعلق می‌گیرند و مقدّس هستند، و حقّ بازخرید آن را ندارد.

۳۴ این‌ها دستوراتی بودند که خداوند در کوه *سینا توسط موسی به قوم اسرائیل داد.



اعداد

٥	٤	٣	٢	١
١٠	٩	٨	٧	٦
١٥	١٤	١٣	١٢	١١
٢٠	١٩	١٨	١٧	١٦
٢٥	٢٤	٢٣	٢٢	٢١
٣٠	٢٩	٢٨	٢٧	٢٦
٣٥	٣٤	٣٣	٣٢	٣١
				٣٦



کتاب اعداد

معرفی کتاب

کتاب اعداد، شرح وقایع بنی اسرائیل در طی چهل سالی است که آن‌ها کوه سینا را ترک کرده به نواحی شرقی مرز سرزمین کنعان، که خدا وعدهٔ تصرّف آن را به آن‌ها داده بود، رسیدند. نام این کتاب اشاره دارد به دو نوبت سرشماری که موسی ابتدا در کوه سینا، قبل از حرکت قوم انجام داد و سپس بعد از یک نسل در سرزمین موآب، یعنی در شرق رود اُردن دوباره تکرار شد. بنی اسرائیل بعد از سرشماری اوّل، کوشش کردند که در قادش برّنع در مرز جنوبی کنعان به سرزمین کنعان وارد شوند ولی موفق نشدند. مدّتی بعد از این که سال‌های زیادی در این منطقه زندگی کردند، به منطقهٔ شرق رود اُردن رفتند، جایی که عده‌ای از آنان در آنجا ماندند و بقیّهٔ قوم نیز آمادهٔ عبور از رود اُردن شدند.

در کتاب اعداد پی می‌بریم که اغلب بنی اسرائیل هنگام روبه‌رو شدن با سختی‌ها مأیوس می‌شدند و می‌ترسیدند و علیه خدا و موسی، مردی که خدا او را انتخاب کرده بود تا آن‌ها را رهبری کند، قیام می‌کردند. امّا خدا در پیمان خود وفادار و پایدار بود و هرچند بنی اسرائیل ضعیف و سرکش بودند، از آن‌ها مراقبت و نگهداری نمود. موسی نیز استوار و پایدار باقی ماند، هرچند گاهی صبر خود را در خدمت به خدا و مردم خویش از دست می‌داد.

تقسیم‌بندی کتاب

آماده شدن بنی اسرائیل برای ترک کوه سینا ۱: ۱-۹: ۳۲

الف- سرشماری اوّل ۱: ۱-۴: ۴۹

ب- قوانین و مقرّرات مختلف ۵: ۱-۸: ۲۶

ج- دوّمین عید فِصح ۹: ۱-۲۳

از کوه سینا تا موآب ۱۰: ۱-۲۱: ۳۵

وقایع موآب ۲۲: ۱-۳۲: ۴۲

خلاصهٔ مهاجرت از مصر تا موآب ۳۳: ۱-۴۹

دستورات قبل از عبور از رود اُردن ۳۳: ۵۰-۳۶: ۱۳

اولین سرشماری قوم اسرائیل

در روز اول ماه دوم از سال دوم، بعد از آنکه بنی اسرائیل از سرزمین مصر خارج شدند، در صحرای *سینا، خداوند در خیمه مقدس به موسی گفت:

«تمام بنی اسرائیل را برحسب طایفه و خاندان‌هایشان سرشماری کن.^۲ تو و هارون، تمام مردان بیست ساله و بالاتر را که قادر به شرکت در جنگ باشند، سرشماری کنید،^۳ و رئیس هر طایفه باید در این سرشماری کمک کند.»^{۴-۵} این نام‌های رؤسای هر طایفه:

رئیس طایفه

طایفه

الیصور، پسر شدیئور	از طایفه رثوین:
شلومیئیل، پسر صوریشدای	از طایفه شمعون:
نحشون، پسر عمیناداب	از طایفه یهودا:
نتنائیل، پسر صوعر	از طایفه یساکار:
الیاب، پسر حیلون	از طایفه زبولون:
الیشمع، پسر عمیهود	از طایفه افرایم:
جملیئیل، پسر فدهصور	از طایفه منسی:
آیدان، پسر جدعونی	از طایفه بنیامین:
آخیزر، پسر عمیشدای	از طایفه دان:
فجعیئیل، پسر عکران	از طایفه آشیر:
الیاساف، پسر دعوئیل	از طایفه جاد:
آخیرع، عنان	از طایفه نفتالی:

^{۱۶} اشخاص فوق، رؤسای طایفه‌های اسرائیل بودند که برای این کار انتخاب شدند.

^{۱۷-۱۹} در همان روز اول ماه دوم از سال دوم موسی، هارون و رؤسای طایفه‌ها، تمام مردم را برای نام‌نویسی در صحرای سینا گرد آوردند و همان‌طور که خداوند به موسی امر فرموده بود، همه بر طبق خاندان و خانواده خود ثبت‌نام شدند، و کسانی که بیست ساله و مسن‌تر بودند یک به یک شمرده شدند.

^{۲۰-۴۳} نتیجه نهایی سرشماری مردان بیست ساله و بالاتر که قادر به جنگیدن بودند برحسب طایفه و خاندانشان از این قرار بود:

تعداد	طایفه
۴۶۵۰۰	رئوبین
۵۹۳۰۰	شمعون
۴۵۶۵۰	جاد
۷۴۶۰۰	یهودا
۵۴۴۰۰	یساکار
۵۷۴۰۰	زبولون
۴۰۵۰۰	إِفرایم
۳۲۲۰۰	مَنَسی
۳۵۴۰۰	بنیامین
۶۲۷۰۰	دان
۴۱۵۰۰	أَشیر
۵۳۴۰۰	نَفْتالی
۶۰۳۵۵۰	جمع کل:

۴۴ این آمار کسانی است که توسط موسی، هارون و دوازده نفر از سران اسرائیل که هرکدام نماینده طایفه خود بودند، سرشماری شدند.

۴۵-۴۶ تعداد مردانی که در قوم اسرائیل بیست ساله و مسن تر و قادر به جنگیدن بودند، شش صد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بود.

۴۷ این سرشماری شامل طایفه لاوی نبود، ۴۸-۴۹ زیرا خداوند به موسی فرموده بود: «طایفه لاوی را در این سرشماری وارد نکند، زیرا آن‌ها از خدمت سربازی معاف هستند. ۵۰ وظایف آن‌ها مربوط به خیمه مقدس و نگهداری از وسایل و لوازم آن است و فقط لاویان اجازه حمل و نقل آن‌ها را دارند و باید در اطراف *خیمه اردو بزنند. ۵۱ هنگامی که زمان نقل مکان خیمه مقدس است، فقط لاویان اجازه حمل و نقل آن‌ها را دارند و آن‌ها مسئول برپا کردن آن نیز هستند. اگر کس دیگری به آن نزدیک شود، باید کشته شود. ۵۲ هر طایفه اسرائیل باید اردوگاه خود و بیرق جداگانه‌ای داشته باشد. ۵۳ لاویان باید اردوی خود را دور خیمه مقدس برپا کنند تا خشم من بر مردم اسرائیل فرود نیاید و فقط لاویان مسئول نگه‌داری و محافظت از خیمه مقدس باشند.» ۵۴ به این ترتیب بنی اسرائیل آنچه را که خداوند به موسی امر فرموده بود، به جا آوردند.

نظم طایفه‌ها در اردوگاه

۲ خداوند به موسی و هارون گفت: ۲ زمانی که بنی اسرائیل اردوگاه را برپا می‌نماید، هر شخص می‌بایست زیر بیرق قسمت خود و پرچم طایفه خویش اردو بزند. این اردوگاه باید گرداگرد و رو به خیمه مقدّس برپا شود.

۹-۳ در سمت شرق و رو به طلوع آفتاب:

طایفه	رهبر	تعداد
یهودا	نَحْشون پسر عَمّیناداب	۷۴۶۰۰
یساکار	نَتائیل پسر صوعر	۵۴۴۰۰
زبولون	إلیاب پسر حیلون	۵۷۴۰۰
	جمع کل	۱۸۶۴۰۰

تعداد تمام افرادی که در بخش یهودا سکونت داشتند، صد و هشتاد و شش هزار و چهارصد نفر بود. هنگامی که قوم اسرائیل به جای دیگری می‌رفتند، این سه طایفه پیشاپیش همه حرکت می‌کردند.

۱۰-۱۶ در سمت جنوب:

طایفه	رهبر	تعداد
رئوبین	إلیصور، پسر شدیئور	۴۶۵۰۰
شمعون	شِلومئیل، پسر صوریشدای	۵۹۳۰۰
جاد	إلیاساف، پسر دعوئیل	۴۵۶۵۰

تعداد تمام افرادی که در بخش رُئوبین سکونت داشتند صد و پنجاه و یک هزار و چهارصد و پنجاه نفر بود. هنگام حرکت، این سه طایفه در ردیف دوّم حرکت خواهند کرد.

۱۷ لاویان درحالی که خیمه مقدّس را حمل می‌کنند، به دنبال آن‌ها حرکت خواهند نمود و همه طایفه‌های دیگر زیر بیرق مخصوص خود حرکت می‌کنند.

۲۴-۱۸ در سمت غرب:

تعداد	رهبر	طایفه
۴۰۵۰۰	إِلِشْمَع پسر عَمِيْهَد	إِفْرَائِيْم
۳۲۲۰۰	جَمَلِيئِيل پسر فِدْهَصُور	مَنْسِي
۳۵۴۰۰	أَيَّدَان پسر جِدْعُونِي	بَنِيَامِيْن

تعداد کلّ افرادی که در بخش إِفْرَائِيْم سکونت داشتند صد و هشت هزار و صد نفر بود. هنگام حرکت این سه طایفه در ردیف سوّم حرکت خواهند کرد.

۳۱-۲۵ در سمت شمال:

تعداد	رهبر	طایفه
۶۲۷۰۰	أَخِيْعَزَر پسر عَمِيْشْدَاي	دَان
۴۱۵۰۰	فَجْعِي ئِيل پسر عَكَرَان	أَشِيْر
۵۳۴۰۰	أَخِيْرَع پسر عَنَان	نَفْتَالِي

تعداد کلّ افرادی که در بخش دَان سکونت داشتند صد و پنجاه و هفت هزار و شش صد نفر بود. در هنگام حرکت، این سه طایفه در آخر حرکت خواهند کرد.

۳۳-۳۲ پس مجموع تمام سربازان اسرائیلی برحسب طایفه‌های خود، به استثنای طایفه لاوی که به امر خداوند سرشماری نشدند، شش صد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بود.

۳۴ پس بنی اسرائیل موافق فرمان خداوند به موسی رفتار کردند. هر خاندان زیر بیرق مخصوص خود اردو می‌زد و حرکت می‌کرد.

پسران هارون

این است خانواده هارون و موسی، در زمانی که خداوند در کوه* سینا با موسی صحبت کرد. ۲ هارون دارای چهار پسر به نام‌های ناداب، پسر اوّل، آیهو، العازار و ایتامار بود. ۳ این چهار نفر برای خدمت کهنانت* مسح و دست‌گذاری شدند. ۴ امّا ناداب و آیهو به‌خاطر این که در بیابان سینا آتش غیر مجاز به حضور خداوند تقدیم کردند،

کشته شدند و فرزندی از آن‌ها باقی نماند. پس تنها العازار و ایتامار در دوران حیات پدر خود به‌عنوان کاهن خدمت می‌کردند.

انتخاب لاویان برای کمک کاهنان

۵ خداوند به موسی گفت: «طایفه لاوی را فرابخوان و آن‌ها را در حضور هارون به سمت دستیار کاهن برگزین. ۶ آن‌ها باید تمام وظایف خیمه مقدس و وظایف دیگری را که هارون کاهن و تمام قوم نیاز دارند، در حضور من انجام دهند. ۷ آن‌ها باید مسئولیت تمام لوازم خیمه مقدس و نیز انجام وظایف لازم برای بقیه بنی اسرائیل را به عهده بگیرند. ۸ تنها لاویان از میان قوم بنی اسرائیل مسئول خدمت به هارون و پسران او هستند. ۹ تنها هارون و پسرانش را به وظیفه کهنات بگمار و اگر کس دیگری به این وظایف پردازد باید کشته شود.»

۱۱ خداوند به موسی گفت: «۱۲ من لاویان را به‌جای تمام نخست‌زادگان قوم اسرائیل برای خود انتخاب کرده‌ام. پس لاویان از آن من هستند. ۱۳ تمام نخست‌زادگان از آن من هستند. هنگامی که من تمام نخست‌زادگان را در مصر هلاک کردم، نخست‌زادگان اسرائیل را چه انسان و چه حیوان برای خود تقدیس کردم. آن‌ها از آن من هستند. من یهوه هستم.»

سرشماری لاویان

۱۴ بار دیگر خداوند در بیابان سینا به موسی گفت: ۱۵ «لاویان را برحسب طایفه و خاندانشان بشمار و پسران آن‌ها را از یک ماهه و بالاتر سرشماری کن.» ۱۶ موسی طبق دستور خداوند، آن‌ها را سرشماری کرد. ۱۷ نام‌های پسران طایفه لاوی از این قرار می‌باشند: جرشون، قُهاث و مِرارِی. ۱۸ پسران خاندان جرشون: لِبْنی و شِمعی. ۱۹ پسران خاندان قُهاث: عَمِرام، یَصهار، حِبرون و عَزِیئیل. ۲۰ پسران خاندان مِرارِی: مَحلی و موشی.

۲۱ خاندان جرشون جدّ فامیل‌های لِبْنی و شِمعی بود. ۲۲ تعداد مردان آن‌ها، از یک ماهه و بالاتر، به هفت هزار و پانصد نفر می‌رسید. ۲۳ اردوگاه آن‌ها در سمت غربی خیمه مقدس بود. ۲۴ رهبر خاندان جرشون، الیاساف پسر لایل بود. ۲۵ وظیفه آن‌ها مراقبت از خیمه مقدس، پوشش‌ها، پرده دروازه دخول خیمه، ۲۶ پرده‌های دیوارهای اطراف خیمه و قربانگاه، پرده ورودی حیاط و طناب‌ها و خدمات مربوط به آن‌ها بود.

۲۷ قُهاث جدّ خاندان‌های عَمِرام، یَصهار، حِبرون و عَزِیئیل بود. ۲۸ تعداد مردان آن‌ها، از یک ماهه و بالاتر، هشت هزار و شش صد بالغ بود. ۲۹ اردوگاه آن‌ها در سمت جنوبی خیمه مقدس، ۳۰ و رهبر خاندان الیصافان، پسر عَزِیئیل بود. ۳۱ وظیفه ایشان مراقبت از صندوق پیمان خداوند، میز نان مقدس، چراغدان‌ها، قربانگاه، ظروفی که کاهنان در

مکان مقدّس از آن‌ها استفاده می‌کردند، پردهٔ بین مقدّس‌ترین مکان و کارهای مربوط به آن‌ها بود.

^{۳۲} العازار پسر هارون، رئیس رهبران لاویان بود و بر امور مستخدمان مکان مقدّس نظارت می‌کرد.

^{۳۳} مراری جدّ خاندان‌های محلّی و موشی بود. ^{۳۴} تعداد مردان ایشان، از یک ماهه و بالاتر، به شش هزار و دویست نفر می‌رسید. ^{۳۵} رئیس این دو خاندان صوریئیل، پسر اییحایل بود. موضع اردوگاه آن‌ها در سمت شمال خیمهٔ مقدّس بود. ^{۳۶} آن‌ها مسئولیت چهارچوب خیمهٔ مقدّس، پشت‌بندها، ستون‌ها، پایه‌های ستون‌ها و دیگر اجزا و سایر امور مربوط به آن‌ها را به عهده داشتند. ^{۳۷} آن‌ها همچنین از ستون‌های اطراف صحن و پایه‌ها و میخ‌ها و ریسمان‌ها مراقبت می‌کردند.

^{۳۸} موسی، هارون و پسرانش می‌بایست اردوی خود را در جلوی خیمهٔ مقدّس، یعنی در سمت شرق، به سمت طلوع آفتاب، برپا کنند. آن‌ها برای بنی‌اسرائیل مسئولیت‌های مکان مقدّس را انجام می‌دادند. هر شخص دیگری که به مکان مقدّس نزدیک بشود، باید کشته شود. ^{۳۹} مجموع کلّ مردان یک ماهه و بالاتر لاوی، که موسی و هارون برحسب خاندان‌ها، مطابق دستور خداوند سرشماری کردند، بیست و دو هزار نفر بود.

لاویان جانشین نخست‌زادگان پسر می‌شوند

^{۴۰} خداوند به موسی گفت: «همهٔ نخست‌زادگان پسر از قوم اسرائیل را از یک ماهه و بالاتر سرشماری و نام‌های آن‌ها را ثبت کن. ^{۴۱} شما باید لاویان را به جای نخست‌زادگان بنی‌اسرائیل و نخست‌زادگان دام‌های لاویان را به جای نخست‌زادگان دام‌های بنی‌اسرائیل برای من بپذیرید. من یهوه هستم.» ^{۴۲} بنابراین موسی طبق امر خداوند نخست‌زادگان پسر اوّل قوم اسرائیل را شمرد. ^{۴۳} تعداد آن‌ها از یک ماهه و بالاتر بیست و دو هزار و دویست و هفتاد و سه نفر بود.

^{۴۴} خداوند به موسی گفت: ^{۴۵} «حالا لاویان را به جای نخست‌زادگان پسر اسرائیل و حیوانات لاویان را به جای نخست‌زادگان حیوانات بنی‌اسرائیل برای من وقف کن. من یهوه هستم. ^{۴۶} چون تعداد نخست‌زادگان قوم اسرائیل دویست و هفتاد و سه نفر بیشتر از تعداد لاویان است، تو باید آن تعداد را بازخرید کنی. ^{۴۷} برای هر نفر آن پنج سکهٔ نقره بگیر ^{۴۸} و به‌عنوان فدیۀ آن تعداد، به هارون و پسرانش بپرداز.» ^{۴۹} پس موسی وجه فدیۀ تعدادِ اضافه را که باید بازخرید می‌شدند، گرفت، ^{۵۰} و آن وجه را که یک هزار و سی صد و شصت و پنج سکهٔ نقره شده بود، ^{۵۱} در اطاعت از فرمانِ خداوند به هارون و پسرانش داد.

وظایف مردان خاندان قُهاَت

۴

خداوند به موسی و هارون گفت: ^۲ «از طایفه لاویان، خاندان قُهاَت را با خانواده‌هایشان سرشماری کن، ^۳ و مردان سی ساله تا پنجاه ساله‌ای را که می‌توانند در خیمهٔ مقدّس خدمت کنند، ثبت نام نما. ^۴ خدمات آن‌ها وظایف بسیار مقدّس را دربر می‌گیرد.»

خداوند به موسی چنین امر فرمود: هنگام کوچ اردو، هارون و پسرانش باید وارد خیمهٔ مقدّس شوند. پردهٔ مقدّس‌ترین مکان را پایین بیاورند و ^{*}صندوق پیمان را با آن بپوشانند. ^۵ بر روی آن پرده، پوشش پوست بُز را بیندازند و سپس آن را با پارچهٔ ارغوانی بپوشانند و تیرک‌های حمل صندوق را در حلقه‌های آن قرار دهند.

^۶ بعد روی میزی را که نان مقدّس روی آن گذاشته می‌شود، با پارچهٔ ارغوانی بپوشانند و بشقاب‌ها، قاشق‌ها، کاسه‌ها، پیاله‌ها و نان مقدّس را بر آن قرار دهند. ^۸ آنگاه پارچهٔ قرمزی را بر روی آن‌ها بیندازند و روی پارچهٔ قرمز را با پوست بُز بپوشانند و تیرک‌های حمل میز را در حلقه‌ها قرار دهند.

^۹ سپس چراغدان‌ها، چراغ‌ها، آتشگیرها، انبرها، سینی‌ها و ظرف‌های روغن زیتون چراغ‌ها را با پارچه‌های ارغوانی، بپوشانند. ^{۱۰} همهٔ این وسایل را در پوست بُز بپیچند و بالای چهارچوب حمل بگذارند.

^{۱۱} بعد بر روی قربانگاه طلایی پارچهٔ ارغوانی بیندازند و آن را با پوست بُز بپوشانند و تیرک‌های حمل را در حلقه‌های آن قرار دهند. ^{۱۲} تمام وسایل و لوازم دیگر مکان مقدّس را در پارچهٔ ارغوانی بپیچند و آن را با پوست بُز بپوشانند و روی چهارچوب‌های حمل بگذارند. ^{۱۳} بعد خاکستر قربانگاه را خالی کنند و بر روی آن پارچهٔ ارغوانی بیندازند. ^{۱۴} آنگاه همهٔ وسایل قربانگاه از قبیل منقل‌ها، قلاب‌ها، خاک‌اندازها، کاسه‌ها و ظروف دیگر قربانگاه را بر روی پارچه قرار دهند و آن‌ها را با پوست بُز بپوشانند و تیرک‌های حمل را در جاهایشان قرار دهند. ^{۱۵} هنگامی که هارون و پسرانش خیمهٔ مقدّس و وسایل آن را جمع کردند، خاندان قُهاَت باید برای بردن آن‌ها بیایند، ولی مواظب باشند به وسایل مقدّس دست نزنند، مبادا کشته شوند. این بود وظایف خاندان قُهاَت در مورد حمل لوازم خیمهٔ مقدّس.

^{۱۶} العازار پسر هارون باید مسئول نظارت بر خیمهٔ مقدّس و هرآنچه در آن است و همچنین مسئول روغن برای چراغ‌ها، ^{*}بُخور خوش‌بو، هدایای غله، روغن مسح باشد.

^{۱۷} خداوند به موسی و هارون گفت: ^{۱۸} «مواظب باشید که خاندان قُهاَت در زمان انجام وظیفه باعث کشته شدن خود نشوند. ^{۱۹} برای جلوگیری از

هلاکتشان به خاطر نزدیک بودن به وسائل بسیار مقدّس خیمه، هارون و پسرانش قبل از آن‌ها باید اوّل وارد خیمه مقدّس شوند و وظیفه هرکدامشان را تعیین کنند.^{۲۰} آن‌ها حتّی برای لحظه‌ای به جهت دیدن وسائل مقدّس، داخل *خیمه نشوند، مبادا هلاک گردند.»

وظایف مردان خاندان جرّشون

^{۲۱} خداوند به موسی گفت: ^{۲۲} «از طایفه لاوی، خاندان جرّشون و خانواده‌های آن‌ها را برای خدمت سربازی سرشماری کن. ^{۲۳} مردان سی تا پنجاه ساله را که واجد شرایط برای خدمت در خیمه مقدّس هستند بشمار. ^{۲۴} خاندان جرّشون را به این وظایف بگمار: ^{۲۵} حمل خیمه مقدّس و پرده‌های آن، پوشش‌های داخلی و خارجی آن، پوشش پوست بُز، پرده ورودی، ^{۲۶} پرده‌ها و ریسمان‌های دیوار صحن و پرده ورودی قسمتی که در اطراف قربانگاه و خیمه مقدّس است و دیگر وسایل مربوط به خیمه. ^{۲۷} وظایف مردان خاندان جرّشون چه در حمل بار، چه وظایف دیگر، زیر نظر هارون و پسرانش تعیین و انجام خواهد شد. ^{۲۸} ایتامار، پسر هارون، باید بر وظایف خاندان جرّشون نظارت نماید.»

وظایف مردان خاندان مِراوی

^{۲۹} خداوند به موسی گفت: «همچنین، از خاندان مِراوی، خانواده‌های آن‌ها را سرشماری کن. ^{۳۰} مردان سی تا پنجاه ساله را که قادر به خدمت در امور خیمه مقدّس هستند، بشمار. ^{۳۱} آن‌ها مسئول حمل و نقل تخته‌ها، میله‌ها، ستون‌ها و پایه‌ها، ^{۳۲} ستون‌های اطراف صحن و پایه‌های آن‌ها، میخ‌ها، طناب‌ها و دیگر اجزای خیمه می‌باشند. وظیفه حمل وسایل توسط هر شخص با نام او باید مشخص شود. ^{۳۳} این بود وظیفه مردان خاندان مِراوی در امور خیمه مقدّس؛ آن‌ها نیز باید تحت نظر ایتامار، پسر هارون خدمت کنند.»

سرشماری لاویان

^{۳۴} پس موسی و هارون، با کمک رهبران قوم اسرائیل، مردان خاندان قُهاث را سرشماری کردند. ^{۳۵-۳۶} تعداد مردان سی ساله تا پنجاه ساله که می‌توانستند در خیمه مقدّس خدمت کنند، دو هزار و هفت صد و پنجاه نفر بود. ^{۳۷} سرشماری خاندان قُهاث طبق امر خداوند به موسی انجام شد. ^{۳۸-۴۱} تعداد مردان سی ساله تا پنجاه ساله خاندان جرّشون که واجد شرایط برای خدمت در خیمه مقدّس بودند، دو هزار و شش صد و سی نفر ^{۴۲-۴۵} و مردان خاندان مِراوی که واجد شرایط برای خدمت در خیمه مقدّس بودند، سه هزار و دویست نفر بود.

۴۸-۴۶ به این ترتیب، موسی و هارون به اتفاق رهبران قوم اسرائیل، مردان سه خاندان طایفه لاوی را سرشماری کردند و مجموع مردان سی ساله تا پنجاه ساله که شایستگی خدمت چه در حمل بار، چه در وظایف دیگر در خیمه مقدس را داشتند، هشت هزار و پانصد و هشتاد نفر بود. ۴۹ این سرشماری مطابق دستور خداوند به موسی انجام شد.

تطهیر اردوگاه

خداوند به موسی گفت: ۲ «به بنی اسرائیل دستور بده تا هر کسی که بیماری پوستی دارد، یا از او مایع ترشح می شود و کسانی که در اثر تماس با جسد مُرده ای ناپاک شده اند، از اردوگاه بیرون رانده شوند. ۳ این اشخاص چه زن و چه مرد بیرون رانده شوند تا اردوگاهی را که من در آنجا در میان آنان ساکن هستم، ناپاک نسازند.» ۴ بنی اسرائیل طبق دستور خداوند عمل کردند و آن ها را از اردوگاه بیرون راندند.

جبران خسارت

خداوند به موسی گفت: ۶ «به قوم اسرائیل بگو که هرگاه مرد یا زنی نسبت به من خیانت نموده به کسی خسارت برساند، ۷ باید به گناه خود اعتراف کند و خسارت کامل به اضافه یک پنجم به آن شخص بپردازد. ۸ اما اگر شخص خسارت دیده بمیرد و فامیل نزدیکی نداشته باشد تا خسارت به آن ها پرداخت شود، آنگاه علاوه بر خسارت، یک قوچ به عنوان کفاره به خداوند به کاهن داده شود. ۹ همچنین وقتی بنی اسرائیل هدیه مخصوصی برای خداوند می آورند، باید به کاهن بدهند و کاهن آن را برای خود نگاه دارد. ۱۰ هرآنچه که به خداوند وقف می شود، به کاهن تعلق می گیرد.»

زنانی که مورد سوء ظن شوهر خود قرار می گیرند

۱۴-۱۱ خداوند به موسی گفت به بنی اسرائیل بگوید: اگر مردی گمان کند که زنش به او خیانت کرده و با مرد دیگری هم بستر شده است اما شاهی نداشته باشد که زنش را در حین عمل دیده باشد تا غیرت آن مرد برافروخته شود، ۱۵ آن مرد باید زن خود را با یک کیلوگرم آرد جو که با روغن زیتون یا کُنْدُر مخلوط نشده باشد، نزد کاهن ببرد، چون این هدیه، هدیه بدگمانی است و برای روشن کردن حقیقت تقدیم می شود. ۱۶ کاهن آن زن را به حضور خداوند بیاورد. ۱۷ آنگاه کمی آب مقدس را در یک کاسه سفالی بریزد و با قدری از غبار کفِ خیمه مقدس مخلوط کند. ۱۸ سپس موی بافته آن زن را باز کند و در حضور خداوند هدیه بدگمانی را در دست های او بگذارد و کاهن با کاسه آب تلخ لعنت، که در دست خود دارد در پیش روی زن بایستد. ۱۹ آن وقت کاهن از آن زن بخواهد که به

بی گناهی خود قسم بخورد و به او بگوید: «اگر تا زمانی که زیرِ اقتدار شوهرت بودی با مردِ دیگری هم‌بستر نشده‌ای و ناپاک نشده‌ای، از اثراتِ این آب تلخ لعنت، مصون خواهی بود. ۲۰ اما اگر در زمانی که زیرِ اقتدار شوهرت بودی، مردِ دیگری با تو هم‌بستر شده و ناپاک شده‌ای، ۲۱-۲۲ خداوند در بین قومت تو را به لعنت خود گرفتارت کند و این آب در شکمت داخل شده آن را متورّم سازد و تو را نازا کند.» و زن بگوید: «آمین! آمین!»

۲۳ «سپس کاهن این لعنت‌ها را در یک طومار بنویسد و نوشته‌های طومار را در آب تلخ بشوید. ۲۴ قبل از آنکه آب تلخ را به زن بنوشاند که ممکن است باعث درد شدیدی در او گردد، ۲۵ کاهن هدیهٔ بدگمانی را از دست زن بگیرد و آن را در حضور خداوند تکان بدهد و بعد بالای قربانگاه بگذارد. ۲۶ آنگاه یک مشت از هدیهٔ غله را در بالای قربانگاه بسوزاند و آنگاه آب را به زن بنوشاند. ۲۷ اگر آن زن به شوهر خود خیانت کرده ناپاک شده باشد، این آب در او اثر کرده باعث درد شدیدی می‌شود، شکمش را متورّم می‌سازد و او را نازا می‌کند، و او در بین قوم خود ملعون می‌گردد. ۲۸ اما اگر ناپاک نشده بلکه پاک باشد، صدمه‌ای نمی‌بیند و می‌تواند صاحب فرزند شود.»

۲۹-۳۰ این است قانون بدگمانی دربارهٔ زنی که شوهرش به او بدگمان شده باشد و در آن صورت شوهرش او را به حضور خداوند بیاورد تا کاهن مراسم لازم را به‌جا آورد. ۳۱ اگر زن گناهکار باشد، سزای گناه خود را می‌بیند، اما مرد در این مورد بی‌تقصیر است.

مقرّرات نذر

۶ خداوند به موسی گفت ۲ به بنی اسرائیل بگو: هر وقت هر مرد یا زنی که نذر مخصوصی کند و برحسب آن خود را وقف خدمت به خداوند نماید، ۳ تا پایان این نذر، نباید شراب، مسکرات، سرکه و آب انگور بنوشد. او همچنین نباید انگور، کشمش و هر چیزی که از تاک به دست آمده باشد، حتی دانه و پوست آن را بخورد.

۴ شخص وقف شده در مدّت زمانی که خود را وقف خداوند نموده، نباید موی سرش را بتراشد؛ او باید تا پایان زمان نذر خود به خداوند، مقدّس باشد و باید بگذارد موی سرش بلند شود. ۵ در مدّتی که خود را وقف خدا کرده است، نباید به جسدی نزدیک شود و خود را ناپاک سازد، حتی اگر جسد پدر، مادر، برادر و یا خواهرش باشد، زیرا نشانهٔ وقفِ خدا بودن را در موی سرش دارد. ۶ او در تمام مدّت وقف به خداوند، مقدّس می‌باشد. ۷ هرگاه کسی به‌طور ناگهانی در کنار او بمیرد، آن شخص ناپاک می‌شود و باید پس از هفت روز موی سر خود را بتراشد تا از ناپاکی خود طاهر گردد. ۸ در روز هشتم دو فاخته یا دو جوجه کبوتر را به ورودی

خیمه مقدس بیاورد و به کاهن بدهد. ^{۱۱} کاهن یکی را به عنوان قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی تقدیم کند و برای او به خاطر گناه نزدیکی اش به جسد، کفاره نماید. در همان روز او باید موهای سرخود را دوباره تقدیس کرده ^{۱۲} دوباره خود را وقف خداوند کند و روزهای پیش از ناپاکی اش را حساب نکند، زیرا تقدیس موهایش از بین رفته است. او باید یک برّه نر به عنوان قربانی جبران خطا تقدیم نماید.

^{۱۳} وقتی دوره نذر خود را به پایان رسانید، باید به ورودی خیمه مقدس برود ^{۱۴} و یک برّه نر یک ساله و بی عیب را برای قربانی سوختنی، یک برّه ماده یک ساله و بی عیب را برای قربانی گناه و همچنین یک قوچ بی عیب را به عنوان قربانی مشارکت و سلامتی ^{۱۵} با یک سبد نان نازک فطیر، که از آرد مرغوب مخلوط با روغن زیتون تهیه شده باشد و کلوچه های روغنی و هدیه آردی و نوشیدنی بیاورد.

^{۱۶} کاهن این قربانی و هدایا را به حضور خداوند به عنوان قربانی گناه و قربانی سوختنی تقدیم کند. ^{۱۷} قوچ را با یک سبد نان فطیر و هدیه آردی و نوشیدنی برای قربانی مشارکت و سلامتی تقدیم نماید. ^{۱۸} بعد، شخصی که خود را وقف خداوند کرده است، موی سرخود را جلوی ورودی خیمه مقدس بتراشد و در آتش زیر قربانی مشارکت و سلامتی بیندازد. ^{۱۹} سپس کاهن، شانه پخته قوچ را با یک نان نازک فطیر و یک کلوچه نان روغنی، در دست او بگذارد. ^{۲۰} پس از آن کاهن همه آن ها را بگیرد و به عنوان هدیه تکان دانی در حضور خداوند تکان بدهد. این ها و همچنین سینه و ران قوچ، سهم مقدس کاهن است. از آن پس شخصی که خود را وقف خداوند کرده است، می تواند شراب بنوشد.

^{۲۱} این است مقررات مربوط به کسی که نذر می کند و خود را وقف خداوند می کند و قربانی هایی که در پایان دوران نذر خود باید تقدیم کند. علاوه بر این ها، او باید نذرهای دیگری را که در شروع دوران وقف به گردن گرفته است، ادا نماید.

برکت کاهنانه

^{۲۲} خداوند به موسی گفت: ^{۲۳} به هارون و پسرانش بگو که قوم اسرائیل را با این عبارات برکت بدهند:

^{۲۴} خداوند شما را برکت بدهد و شما را محافظت نماید.

^{۲۵} خداوند نور چهره خود را بر شما بتاباند و به شما فیض عطا نماید؛

^{۲۶} خداوند به شما بنگرد و به شما صلح و سلامتی عطا فرماید.

^{۲۷} خداوند گفت: «هارون و پسرانش این گونه به نام من، برای ایشان

برکت بخواهند، و من آن ها را برکت خواهم داد.»

هدایای رهبران

۷ موسی در روزی که برپا کردن خیمهٔ مقدس را به پایان رساند، تمام وسایل و لوازم آن و قربانگاه را *مسح و تقدیس نمود. ۲ رؤسای طایفه‌های اسرائیل، یعنی سران طایفه‌هایی که مسئول سرشماری بودند، هدایای خود را تقدیم نمودند. ۳ این هدایا عبارت بودند از شش گاری سرپوشیده، یعنی یک گاری از جانب هر دو رئیس، و دوازده گاو، یعنی یک گاو از جانب هر رئیس. سپس آن‌ها را جلوی خیمهٔ مقدس به حضور خداوند تقدیم کردند. ۴ خداوند به موسی گفت: «هدایای ایشان را قبول کن و آن‌ها را به لاویان بده تا طبق وظایف خود از آن‌ها استفاده کنند.» ۵ پس موسی گاری‌ها و گاوها را به لاویان داد. ۶ دو گاری و چهار گاو را به خانوادهٔ جرشون داد. ۷ چهار گاری و هشت گاو را به خانوادهٔ میراری که زیر نظر ایتامار پسر هارون خدمت می‌کردند، داد. ۸ اما به خانوادهٔ فُهات، گاری یا گاوی داده نشد، زیرا آن‌ها مسئول مراقبت اشیای مقدس بودند و آن‌ها را بر دوش خود حمل می‌کردند. ۹ در همان روز، رؤسای قوم هدایایی نیز برای تقدیس قربانگاه آوردند. وقتی رؤسا می‌خواستند هدایا را در جلوی قربانگاه تقدیم کنند، ۱۱ خداوند به موسی گفت: «هر روز یکی از رؤسا هدیهٔ خود را برای تقدیس قربانگاه تقدیم کند.» ۱۲-۱۳ رؤسا هدایای خود را به ترتیب زیر تقدیم کردند.

روز	طایفه	رئیس طایفه
اول	یهودا	نَحْشون پسر عَمِّیناداب
دوم	یساکار	نَتَنائیل پسر صوغَر
سوم	زبولون	إلیاب پسر حیلون
چهارم	رئوین	إلِیصور پسر شَدیئور
پنجم	شمعون	شَلومِئیل پسر صوریشدای
ششم	جاد	إلیاساف پسر دِعوئیل
هفتم	إفرایم	إلِیشمَع پسر عَمِّیهود
هشتم	مَنَسی	جَمَلِئیل پسر فدَه‌صور
نهم	بنیامین	أبیدان پسر جدعونِی
دهم	دان	أخیعزر پسر عَمیشدای
یازدهم	أشیر	فجعی ئیل پسر عکران
دوازدهم	نفتالی	أخیرع پسر عَنان

هدایای همه رهبران، کاملاً شبیه یکدیگر و عبارت بودند از: یک سینی نقره به وزن یک و نیم کیلوگرم و یک کاسه نقره‌ای به وزن هشت صد گرم، هر دو ظرف پُر از آرد مرغوب مخلوط با روغن برای هدیه آردی، یک ظرف طلایی به وزن صد و ده گرم پُر از *بخور خوش بو، یک گاو نر جوان، یک قوچ و یک بره نر یک ساله برای قربانی سوختنی، یک بز نر برای قربانی گناه، دو گاو نر، پنج قوچ، پنج بز نر و پنج بره نر یک ساله، برای قربانی مشارکت و سلامتی.

^{۸۴-۸۸} هدایای دوازده رهبر برای تقدیس قربانگاه، به قرار زیر بودند:

دوازده عدد سینی نقره‌ای، هر کدام به وزن یک و نیم کیلوگرم،
دوازده عدد کاسه نقره‌ای، هر کدام به وزن هشت صد گرم، وزن تمام ظروف نقره‌ای در حدود بیست و هفت کیلوگرم و شش صد گرم بود،

دوازده عدد ظرف طلایی پُر از بخور، هر کدام به وزن صد و ده گرم، وزن کل آن‌ها یک کیلوگرم و سی صد و بیست گرم،
دوازده گاو نر، دوازده قوچ، دوازده بز نر یک ساله با هدایای غله آن‌ها برای قربانی سوختنی،
دوازده بز نر برای قربانی گناه،

بیست و چهار گاو نر جوان، شصت قوچ، شصت بز نر و شصت بره نر یک ساله، برای قربانی‌های مشارکت و سلامتی.
^{۸۹} وقتی که موسی به خیمه مقدس داخل شد تا با خداوند صحبت کند، از بالای تخت رحمت که بر *صندوق پیمان قرار داشت، یعنی از بین دو مجسمه فرشته نگهبان، صدای خداوند را شنید که با او سخن می‌گفت.

چگونگی نصب چراغ‌ها

خداوند به موسی گفت: ^۲ «به هارون بگو که چراغ‌ها را در چراغدان‌ها طوری قرار دهد که نور هر هفت چراغ در جلوی چراغدان‌ها بتابد.» ^۳ هارون طبق فرمان خداوند چراغ‌ها را طوری قرار داد که جلوی چراغدان‌ها را روشن کنند. ^۴ چراغدان‌ها، از سر تا پایه از طلا و مطابق همان طرحی که خداوند به موسی نشان داده بود، ساخته شده بودند.



تطهیر و وقف لایوان

^۵ سپس خداوند به موسی گفت: ^۶ «لایوان را از سایر بنی اسرائیل جدا کن، و آن‌ها را به این ترتیب تطهیر نما: ^۷ آب طهارت را بر آن‌ها بپاش. بعد به آن‌ها بگو که تمام موهای بدن خود را بتراشند و لباس‌های خود را

شسته خود را تطهیر نمایند.^۸ بعد آن‌ها یک گوساله را با هدیه آردی که از آرد مرغوب و با روغن تهیه شده باشد و یک گوساله دیگر برای قربانی گناه بیاورند.^۹ آنگاه همه لاویان را به حضور مردم به جلوی خیمه مقدس بیاور، و تمام جماعت بنی اسرائیل را جمع کن.^{۱۰} آنگاه بنی اسرائیل بر سر لاویان دست بگذارند.^{۱۱} سپس هارون آن‌ها را از جانب تمام بنی اسرائیل، به عنوان هدیه تکان دانی، وقف خداوند کند و لاویان به جای تمام قوم، خداوند را خدمت نمایند.^{۱۲} سپس لاویان دست خود را بر سر گاوهای نر بگذارند و آن‌ها را به حضور خداوند تقدیم کنند تا یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی برای لاویان، کفاره شود.

^{۱۳} «آنگاه لاویان را در حضور هارون و پسرانش بر پا دار و به عنوان هدیه تکان دانی به خداوند تقدیم کن.^{۱۴} به این ترتیب، لاویان را از سایر قوم جدا نما. آن‌ها به من تعلق خواهند داشت.^{۱۵} پس از آنکه آن‌ها را تطهیر و به عنوان هدیه تکان دانی وقف من کردی، آن‌ها می‌توانند در خیمه مقدس خدمت کنند.^{۱۶} آن‌ها از بین تمام طایفه‌های اسرائیل به من تعلق دارند، و من آن‌ها را به عوض نخست‌زادگان پسر بنی اسرائیل برای خود اختیار کرده‌ام،^{۱۷} زیرا همه نخست‌زادگان در قوم اسرائیل، خواه انسان باشند، خواه حیوان، از آن من هستند؛ همان روزی که پسران اوّل مصریان را کشتم آن‌ها را برای خود برگزیدم.^{۱۸} بلی، من لاویان را به جای تمام نخست‌زادگان پسر بنی اسرائیل برای خود گرفته‌ام.^{۱۹} من لاویان را از میان بنی اسرائیل به عنوان هدیه به هارون و پسرانش بخشیده‌ام تا برای قوم اسرائیل در خیمه مقدس خدمت کنند و برای قوم کفاره به جا آورند تا اگر قوم به مکان مقدس نزدیک شوند، آسیبی به ایشان نرسد.»^{۲۰} موسی، هارون و همه قوم اسرائیل تمام دستوراتی را که خداوند درباره تقدیس لاویان به موسی داده بود، به دقت انجام دادند.

^{۲۱} لاویان خود را تطهیر کرده لباس‌های خود را شستند و هارون آن‌ها را به عنوان هدیه تکان دانی به خداوند تقدیم نمود. او همچنان برای تطهیر ایشان کفاره به جا آورد.^{۲۲} سپس لاویان، همان‌طور که خداوند به موسی امر فرموده بود، به خیمه مقدس رفتند و زیر نظر هارون و پسرانش به انجام وظایف خود پرداختند.

^{۲۳} خداوند به موسی گفت: ^{۲۴} «لاویان باید خدمت خود را در خیمه مقدس از سن بیست و پنج سالگی یا بالاتر آغاز کنند،^{۲۵} و در سن پنجاه سالگی از خدمت دست بکشند.^{۲۶} بعد از آن، می‌توانند لاویان دیگر را در انجام خدمتشان کمک کنند، امّا خودشان نباید مسئول امور خدمت باشند. به این ترتیب، وظایف لاویان را برای ایشان تعیین کن.»

دومین فصَح

۹

در ماه اوّل سال دوّم، پس از آنکه قوم اسرائیل از سرزمین مصر بیرون آمدند، خداوند در صحرای* سینا به موسی گفت: «بنی اسرائیل هنگام غروب روز چهاردهم این ماه مراسم عید* فصَح را برگزار کنند. برای برگزاری این مراسم، از فرمان‌ها و دستوراتی که من داده‌ام اطاعت نمایید.»^۴ پس موسی به بنی اسرائیل گفت مراسم عید فصَح را به‌جا آورند.^۵ در غروب روز چهاردهم ماه اوّل سال دوّم، مراسم عید را طبق دستورات خداوند به موسی در صحرای سینا به‌جا آوردند.^۶ ولی عده‌ای از مردان در اردوی اسرائیل که به‌علت تماس با جسد مُرده ناپاک شده بودند، نتوانستند عید فصَح را در آن روز به‌جا آورند. آن‌ها نزد موسی و هارون رفته^۷ گفتند: «ما در اثر تماس با جسد، ناپاک شده‌ایم، ولی چرا ما نباید مثل سایر مردم در این عید، قربانی‌های خود را به خداوند تقدیم کنیم؟»^۸ موسی به آن‌ها گفت: «صبر کنید تا من در این مورد از خداوند دستور بگیرم.»

خداوند به موسی گفت: «اگر یکی از شما و یا فرزندان شما در اثر تماس با جسد مُرده ناپاک شود، یا در سفری طولانی باشد، و نتواند در مراسم عید شرکت نماید، بازهم می‌تواند عید فصَح را برای خداوند به‌جا آورد.^{۱۱} او باید یک ماه بعد از عید، یعنی در عصر ماه دوّم، فصَح را با نان بدون خمیرمایه و سبزی‌های تلخ بخورد.^{۱۲} او نباید چیزی را باقی بگذارد یا استخوانی از آن را بشکند، و باید از تمام دستورات فصَح اطاعت نماید.^{۱۳} اما کسی که ناپاک و یا مسافر نباشد و از انجام مراسم عید فصَح خودداری کند، باید از میان قوم منقطع شود، زیرا در وقت معین قربانی خود را به خداوند تقدیم نکرده است. آن شخص گناهکار شمرده خواهد شد.

«اگر یک نفر بیگانه در بین شما سکونت دارد، او هم می‌تواند مراسم عید فصَح را با اطاعت از مقرّرات آن برای خداوند، به‌جا آورد. مقرّرات عید فصَح، چه برای بنی اسرائیل و چه برای بیگانگان، یکسان است.»

ابر راهنما

(خروج ۴۰:۳۴-۳۸)

در روزی که خیمه مقدّس را برپا کردند، ابری* خیمه را پوشاند و از شب تا صبح به شکل آتش بالای خیمه باقی ماند.^{۱۶} به همین ترتیب، ابر همیشه در روز خیمه را می‌پوشاند و هنگام شب به شکل آتش در می‌آمد.^{۱۷} هرگاه ابر از بالای خیمه حرّکت می‌کرد، بنی اسرائیل هم به راه می‌افتادند، و در هر جایی که ابر توقف می‌کرد، بنی اسرائیل هم در

همان جا اردو می زدند. ^{۱۸} بنی اسرائیل به امر خداوند به سفر خود ادامه می دادند، و به امر او هم تا زمانی که ابر بر خیمه ساکن بود، توقف کرده اردو می زدند. ^{۱۹} اگر ابر بالای خیمه مدت زیادی توقف می کرد، بنی اسرائیل نیز طبق دستور خداوند، در همان جا می ماندند. ^{۲۰} بعضی اوقات ابر برای مدت کوتاهی بالای خیمه مقدس توقف می کرد، و آن ها هم به اطاعت از حکم خداوند، در خیمه های خود باقی می ماندند. و بعد هم به امر خداوند حرکت می کردند. ^{۲۱} گاهی ابر از شب تا صبح توقف می کرد و صبح روز دیگر به راه می افتاد، و قوم نیز به راه می افتاد. خواه روز، خواه شب، وقتی که ابر حرکت می کرد، قوم اسرائیل نیز حرکت می کرد. ^{۲۲} اگر ابر دو روز، یک ماه و یا زمانی طولانی تر بالای خیمه مقدس توقف می نمود، بنی اسرائیل هم از جای خود حرکت نمی کردند، ولی همین که ابر حرکت می کرد، آن ها نیز به دنبالش به راه می افتادند. ^{۲۳} به این ترتیب، قوم اسرائیل به امر خداوند حرکت می کردند و به امر خداوند خیمه های خود را برمی افراشتند و هر فرمانی که خداوند به موسی می داد، آن ها طبق آن عمل می کردند.

شیپورهای نقره ای

خداوند به موسی گفت: ^۲ «دو شیپور از نقره بساز و از آن ها برای فراخواندن و کوچ دادن قوم اسرائیل استفاده کن. ^۳ زمانی که هر دو شیپور بلند نواخته شوند، همه بنی اسرائیل باید در جلوی ورودی خیمه مقدس اجتماع کنند. ^۴ اما وقتی که یک شیپور نواخته شود، تنها رؤسای خاندان های اسرائیل نزد تو جمع شوند. ^۵ هنگامی که شیپور برای بار اول نواخته شود، طایفه هایی که در سمت شرق خیمه مقدس هستند کوچ کنند. ^۶ بار دوم که شیپور نواخته شود، طایفه های سمت جنوب *خیمه حرکت کنند. ^۷ شیپورها باید با صداهای مختلف نواخته شوند تا مردم فرق بین جمع شدن و کوچ کردن را تشخیص دهند. ^۸ تنها پسران هارون که کاهن هستند، باید شیپورها را بنوازند. این یک قانون همیشگی برای شما و نسل های آینده شما است.

^۹ «هرگاه در سرزمین خود برای جنگ علیه دشمنانی که به شما حمله می کنند بروید، باید شیپورها را با صدای بلند بنوازید. آنگاه در حضور یهوه، خدای خود به یاد آورده شده از دست دشمنان نجات خواهید یافت. ^{۱۰} همچنین در روزهای شادی، یعنی در مراسم برگزاری عید، اول هر ماه و در وقت تقدیم کردن قربانی های سوختنی و قربانی های مشارکت و سلامتی، این شیپورها را بنوازید تا یادآور شما در حضور من باشد. من یهوه، خدای شما هستم.»

حرکت قوم اسرائیل از صحرای سینا

۱۱ در بیستم ماه دوم سال دوم، ابر از بالای خیمه مقدس حرکت کرد. ۱۲ بنی اسرائیل هم به ترتیب از صحرای* سینا به دنبال آن به راه افتادند تا این که ابر در صحرای فاران توقف نمود.

۱۳ به این ترتیب آن ها برای اولین بار به دستور خداوند توسط موسی کوچ کردند. ۱۴ ابتدا طایفه یهودا و لشکرهایشان، زیر بیرق خود و به فرماندهی نحشون، پسر عمیناداب، به راه افتاد. ۱۵ بعد طایفه یساکار و لشکرهایشان به فرماندهی نتنائیل، پسر صوغر ۱۶ و سپس طایفه زبولون و لشکرهایشان به فرماندهی ایاب، پسر حیلون روانه شدند.

۱۷ آنگاه خیمه مقدس را جمع کردند، و جرشونیان و مراریان، از طایفه لاوی، که مسئول حمل آن بودند، خیمه را برداشته به راه افتادند.

۱۸ پس از آن طایفه رئوین، زیر بیرق خود و به فرماندهی ایصور، پسر شدیئور کوچ کرد. ۱۹ پشت سر آن ها طایفه شمعون به فرماندهی شلومیئیل، پسر صوریشدای به راه افتاد. ۲۰ به دنبال آن ها، طایفه جاد به فرماندهی ایاساف، پسر دعوئیل حرکت کرد.

۲۱ آنگاه قهاتیان که مسئول حمل وسایل و لوازم مقدس بودند، به راه افتادند. خیمه مقدس پیش از رسیدن آن ها برپا شده بود.

۲۲ سپس طایفه افرایم زیر بیرق خود و به فرماندهی ایشمع، پسر عمیهود حرکت کرد. ۲۳ بعد از آن، نوبت طایفه منسی رسید که به فرماندهی جملیئیل، پسر فدهصور کوچ کند. ۲۴ به دنبال آن ها، طایفه بنیامین به فرماندهی ابیدان، پسر جدعون حرکت کرد.

۲۵ پشت سر آن ها، طایفه دان زیر بیرق خود و به فرماندهی اخیعزر، پسر عمیشدای به راه افتاد. ۲۶ سپس طایفه آشیر به فرماندهی فجعیئیل، پسر عکران، ۲۷ و طایفه نفتالی به فرماندهی اخیرع، پسر عنان حرکت کردند. ۲۸ این بود ترتیب کوچ کردن طایفه های بنی اسرائیل و لشکریانشان. ۲۹ موسی به برادر زن خود، حوباب، پسر رعوئیل مدیانی گفت: «ما به سرزمینی که خداوند به ما وعده داده است خواهیم رفت؛ تو هم با ما بیا و با تو به خوبی رفتار خواهیم کرد. خداوند به قوم اسرائیل وعده های نیکو خوب داده است.»

۳۰ اما او در جواب موسی گفت: «من نمی آیم و می خواهم به وطن خود و نزد خویشاوندان خود بازگردم.»

۳۱ موسی گفت: «خواهش می کنم ما را ترک نکن. تو می دانی ما کجا می توانیم در این بیابان اردو بزنیم و می توانی راهنمای ما باشی. ۳۲ اگر همراه ما بیایی، در برکاتی که خدا به ما می دهد، شریک خواهی بود.»

صندوق پیمان و ابر راهنما

^{۳۳} پس از این که بنی اسرائیل کوه سینا را ترک کردند، سه روز در راه بودند، در حالی که *صندوق پیمان خداوند پیشاپیش آن‌ها بود تا برایشان استراحتگاهی تعیین کند. ^{۳۴} هنگامی که سفر می‌کردند، ابر خداوند در طول روز بالای سرشان بود.

^{۳۵} هرگاه صندوق پیمان حرکت می‌کرد، موسی می‌گفت: «خداوندا، برخیز تا دشمنانت پراکنده شوند و آنانی که از تو نفرت دارند از حضورت فرار کنند.» ^{۳۶} هنگامی که صندوق پیمان توقف می‌نمود، موسی می‌گفت: «ای خداوند، نزد هزاران اسرائیلی بازگرد.»

شکایت بنی اسرائیل

قوم اسرائیل به خاطر دشواری‌های خود به درگاه خداوند شکایت کردند. وقتی خداوند شکایت آن‌ها را شنید، خشمگین شد و آتشی فرستاده بخش‌هایی از اطراف اردوگاه را از بین برد. ^۲ آنگاه مردم نزد موسی التماس کردند؛ موسی نزد خداوند دعا کرد و آتش خاموش شد. ^۳ پس آنجا را تعبیره نامیدند، زیرا در آنجا آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شده بود.

انتخاب هفتاد رهبر

^۴ ییگانگانی که با بنی اسرائیل بودند، هوس خوردن گوشت کرده بودند و خود قوم اسرائیل نیز ناله‌کنان می‌گفتند: «ای کاش کسی به ما گوشت می‌داد تا بخوریم! به یاد داریم که در مصر ماهی رایگان می‌خوردیم و خیار، خربزه، تره، پیاز و سیر داشتیم. ^۵ اما اکنون اشتهای خود را از دست داده‌ایم و چیزی دیده نمی‌شود به‌غیر از این مَنّا.»

^۶ مَنّا ماده‌ای بود، همچون تخم گشنیز و کرم رنگ. ^۷ بنی اسرائیل آن را از روی زمین جمع می‌کردند، در هاوَن می‌کوبیدند و آرد می‌کردند و بعد، با آن آرد نان می‌پختند. مَرّه آن همانند مَرّه نان روغنی بود. ^۸ مَنّا با شبنم شبانگاهی بر زمین می‌نشست.

^۹ موسی صدای گریه قوم اسرائیل را که جلوی چادرهای خود نشسته بودند، شنید. خشم خداوند برافروخت، و موسی آزرده‌خاطر شد ^{۱۰} و به خداوند گفت: «چرا با این بنده‌ات چنین رفتار می‌کنی؟ چرا به بنده خودت نظر لطف نداری و بار این قوم را به دوش من گذاشته‌ای؟ ^{۱۱} آیا من آن‌ها را آفریده‌ام و به دنیا آورده‌ام که می‌گویی مانند پرستاری که کودکی را در آغوش می‌برد، آن‌ها را به سرزمینی که به اجدادشان وعده داده‌ای، ببرم؟ ^{۱۲} برای این همه مردم از کجا گوشت تهیه کنم؟ آن‌ها نزد

من گریه می کنند و می گویند، 'به ما گوشت بده تا بخوریم.' ۱۴ من به تنهایی توانایی حمل تمام این قوم را ندارم. این بار برای من بسیار سنگین است. ۱۵ اگر می خواهی با من چنین رفتار کنی، خواهش می کنم مرا بکُش تا بدبختی خود را نبینم.»

۱۶ پس خداوند به موسی گفت: «هفتاد نفر از رهبران برجسته و شناخته شده قوم اسرائیل را جمع کن و نزد دروازه خیمه مقدس به حضور من بیاور و آن ها در آنجا همراه تو بایستند. ۱۷ آنگاه من نزول کرده با تو حرف خواهم زد و از روحی که بر تو قرار داده ام، گرفته بر ایشان قرار خواهم داد تا در مسئولیت امور قوم با تو سهیم باشند و تو به تنهایی مسئول تحمل آن نباشی. ۱۸ به بنی اسرائیل بگو، 'خود را برای فردا تقدیس کنید؛ به شما گوشت داده خواهد شد که بخورید.' به آن ها بگو که خداوند ناله شما را شنید که می گفتید، 'ای کاش گوشت داشتیم تا بخوریم. وقتی که در مصر بودیم، وضع بهتری داشتیم.' بنابراین خداوند به شما گوشت خواهد داد. ۱۹ شما نه برای یک روز، دو روز، پنج روز، ده روز یا بیست روز، ۲۰ بلکه برای یک ماه کامل، آن قدر گوشت خواهید خورد که از دماغ هایتان بیرون بیاید و از خوردن آن بیزار شوید، زیرا خداوند را که در میان شما است رد کردید و افسوس خوردید که چرا از مصر خارج شدید.»

۲۱ اما موسی گفت: «تنها تعداد مردمی که پیاده هستند شش صد هزار است، و می گوپی که برای یک ماه کامل به آن ها گوشت خواهی داد؟! ۲۲ آیا می توان گله و رمه کافی برای ذبح کردن برای آن ها پیدا کرد؟ اگر تمام ماهیان دریا را هم بگیریم، آیا برای تمام قوم کافی خواهد بود؟» ۲۳ خداوند به موسی گفت: «آیا دست خداوند کوتاه شده است؟ حالا خواهی دید که آنچه گفته ام، به انجام خواهد رسید یا نه.»

نبوت هفتاد رهبر

۲۴ پس موسی از خیمه مقدس خارج شد و آنچه را که خداوند فرموده بود، به مردم گفت. بعد هفتاد نفر از رهبران قوم را جمع کرد و آن ها را در اطراف خیمه مقدس قرار داد. ۲۵ آنگاه خداوند در ابر نازل شد و با موسی به صحبت پرداخت و از روحی که بر موسی قرار داشت، گرفت و بر آن هفتاد نفر رهبر گذاشت. به مجردی که روح بر آن ها قرار گرفت، آن ها برای مدت کوتاهی نبوت کردند.

۲۶ دو نفر از آن هفتاد رهبر به نام های الداد و میداد در اردوگاه مانده و به خیمه مقدس نرفته بودند، اما روح بر آن ها هم قرار گرفت و در اردوگاه نبوت کردند. ۲۷ یک مرد جوان دویده نزد موسی رفت و به او گفت: «الداد و میداد در اردوگاه نبوت می کنند.»

^{۲۸} یوشع پسر نون که از جوانی دستیار موسی بود، گفت: «سرورم، موسی، آن‌ها را منع کن.»
^{۲۹} اما موسی به او گفت: «آیا تو به خاطر من حسادت می‌ورزی؟ ای کاش خداوند روح خود را بر همهٔ قوم خود قرار می‌داد تا همهٔ آن‌ها نبی می‌شدند.»^{۳۰} بعد موسی و رهبران به اردوگاه بازگشتند.

خداوند بلدرچین‌ها را می‌فرستد

^{۳۱} آنگاه به فرمان خداوند بادی وزید که بلدرچین‌ها را از دریا با خود آورد به طوری که اطراف اردوگاه از هر طرف به ارتفاع یک متر و به مسافت چند کیلومتر از بلدرچین پُر شد.^{۳۲} قوم اسرائیل تمام آن روز و شب و فردای آن، بلدرچین جمع کردند. هیچ کس کمتر از نُه صد کیلو جمع نکرده بود. مردم بلدرچین‌ها را در اطراف اردوگاه پهن کردند تا خشک شوند.
^{۳۳} اما هنوز گوشت در زیر دندان‌شان بود که آتش خشم خداوند بر قوم اسرائیل شعله‌ور شد و آن‌ها را به بلایی مُهلک مبتلا ساخت.^{۳۴} بنابراین آنجا را «قبروت هَتّاوَه»، یعنی «قبرستان هوس» نامیدند، زیرا افرادی را که هوس گوشت کرده بودند، در آنجا دفن نمودند.
^{۳۵} بعد قوم اسرائیل از قبروت هَتّاوَه به حَضِیروت کوچ کردند و مدّتی در آنجا توقف نمودند.

مخالفت مریم و هارون با موسی

مریم و هارون، موسی را به خاطر این که با یک زن حبشی ازدواج کرده بود، سرزنش نمودند^۲ و گفتند: «آیا خداوند تنها به وسیلهٔ موسی سخن گفته است؟ آیا به وسیلهٔ ما هم سخن نگفته است؟» خداوند حرف آن‌ها را شنید.^۳ موسی مرد بسیار فروتنی بود، فروتن‌تر از هر شخص دیگری بر روی زمین.

^۴ خداوند به موسی، هارون و مریم گفت که هر سه نفرشان فوراً در خیمهٔ مقدّس حاضر شوند. پس هر سه نفر آن‌ها به حضور خداوند رفتند.
^۵ آنگاه خداوند در یک ستون ابر نازل شد و جلوی ورودی *خیمه ایستاده گفت: «هارون و مریم جلو بیایند.» و آن‌ها جلو رفتند.^۶ خداوند گفت: «به سخنان من گوش دهید. اگر یک نبی بین شما باشد، من که یهوه هستم، خود را در رؤیا به او می‌شناسانم و در خواب با او صحبت خواهم کرد.^۷ ولی هنگامی که با خدمتگزار خود سخن می‌گویم، متفاوت است، زیرا من او را مسئول همهٔ قوم خود، اسرائیل کرده‌ام.^۸ به همین دلیل با روشنی و نه با رمز و روبرو با او صحبت می‌کنم، او حتّی شمایل مرا می‌بیند. آیا از سرزنش کردن بندهٔ من موسی نترسیدید؟»

ابتلای مریم به بیماری پوستی

۹ آنگاه خشم خداوند بر ایشان برافروخته شد و آن‌ها را ترک کرد. ۱۰ هنگامی که ابر از بالای خیمه برخاست، تمام بدن مریم مبتلا به جذام شده و مثل برف سفید گشته بود! وقتی هارون به مریم نگاه کرد و دید که او به جذام مبتلا شده است، ۱۱ به موسی گفت: «ای سرورم، ما را به خاطر این گناه تنبیه نکن، ما از روی حماقت مرتکب این گناه شدیم. ۱۲ نگذار که مریم مانند نوزاد شود که مُرده به دنیا آمده و نصف بدنش پوسیده باشد.»

۱۳ پس موسی به درگاه خداوند دعا کرد و گفت: «ای خداوند، به تو التماس می‌کنم تا او را شفا دهی.»

۱۴ خداوند به موسی گفت: «اگر پدرش به روی او آب دهان می‌انداخت، آیا برای هفت روز خجل نمی‌بود؟ پس برای هفت روز در بیرون اردوگاه تنها بماند و بعد از آن می‌تواند بازگردد.» ۱۵ پس مریم مدّت هفت روز در بیرون اردوگاه به سر برد و قوم اسرائیل تا زمان بازگشت مریم، کوچ نکرد. ۱۶ پس از آن، قوم از حضیروت کوچ کردند و در صحرای فاران اردو زدند.

بررسی اوضاع کنعان

(تثنیه ۱۹:۱-۳۳)

خداوند به موسی گفت: ۲ «از هر طایفه، یک رهبر برای بررسی و کاوش به سرزمین کنعان که به آن‌ها بخشیده‌ام، بفرست.» ۳-۱۵ موسی طبق دستور خداوند، از اردوگاه در صحرای فاران، رهبرانی به سرزمین کنعان فرستاد. نام‌های آن‌ها عبارت‌اند از:

۱۳

رهبر

طایفه

از طایفه رُئوین	شَمّوعا پسر زَکُور
از طایفه شمعون	شافاط پسر حوری
از طایفه یهودا	کالیب پسر یُفْنه
از طایفه یساکار	یَجال پسر یوسف
از طایفه افرایم	هوشع پسر نون
از طایفه بنیامین	فَلطی پسر رافو
از طایفه زبولون	جَدّیئیل پسر سودی
از طایفه مَنَسی	جِدّی پسر سوسپی
از طایفه دان	عمیئیل پسر جَملی
از طایفه آشیر،	سِتور پسر میکائیل
از طایفه نَفْتالی	نَخبی پسر وُفسی
از طایفه جاد	جَاوئیل پسر ماکی

۱۶ این‌ها نام‌های کسانی بودند که موسی برای بررسی و کاوش به آن سرزمین فرستاد. موسی نام هوشع پسر نون را به یوشع تغییر داد. ۱۷ هنگامی که موسی آن‌ها را فرستاد، به ایشان دستور داد که از اینجا به طرف شمال، یعنی جنوب سرزمین کنعان و سپس به قسمت کوهپایه بروید ۱۸ و بررسی کنید که آنجا چطور سرزمینی است، جمعیت آن کم است یا زیاد، مردم آن قوی هستند یا ضعیف؛ ۱۹ زمین آن‌ها حاصل خیز است، یا خیر؟ مردم آنجا در شهرهای بی حصار زندگی می‌کنند و یا در شهرهای مستحکم؟ ۲۰ زمین آن حاصل خیز است، یا بایر؟ آنجا درختان زیاد دارد، یا نه؟ شجاع باشید و مقداری از میوه و محصول آن سرزمین را با خود بیاورید. آن زمان فصل نوبر انگور بود.

۲۱ پس آن‌ها رفتند و وضع آن سرزمین را از بیابان صین تا رحوب در نزدیکی گذرگاه حَمات، بررسی نمودند ۲۲ و از قسمت جنوب آنجا عبور کرده به حبرون رسیدند. در آنجا خاندان آخیمان، شیشای و تلمای از نسل عَناق زندگی می‌کردند. حبرون هفت سال قبل از صُوعن مصر بنا شده بود. ۲۳ سپس به وادی اِشکول وارد شدند و از آنجا یک خوشه انگور چیدند و با خود بردند. این خوشه انگور آن قدر سنگین بود که آن‌ها را به چوبی بستند و دو نفر بر شانه‌های خود حمل می‌کردند. آن‌ها همچنین مقداری انار و انجیر هم با خود بردند. ۲۴ آن وادی را به خاطر آنکه اسرائیلیان در آنجا خوشه انگور چیدند، اِشکول نامیدند که معنی آن خوشه است.

بازگشت جاسوسان

۲۵ بعد از چهل روز، کاوش گران از سفر بازگشتند ۲۶ و نزد موسی، هارون و تمام بنی اسرائیل که در قادش، واقع در صحرای فاران بودند، رفتند و از وضعیت آنجا گزارش دادند و میوه‌هایی را که با خود آورده بودند، به آن‌ها نشان دادند. ۲۷ آن‌ها به موسی گفتند: «به سرزمینی که ما را فرستادید، رفتیم و آن را بررسی کردیم. آنجا یک سرزمین پُر از شیر و عسل است. این‌ها میوه‌های آنجا است. ۲۸ اما ساکنان آنجا مردم نیرومندی هستند و در شهرهای بزرگ و مستحکم زندگی می‌کنند. همچنین فرزندان عَناقِ غول‌پیکر را هم در آنجا دیدیم. ۲۹ مردم عمالیق در جنوب زندگی می‌کنند، حِتیان، یبوسیان و آموریان در مناطق کوهستانی و کنعانیان در سواحل دریای مدیترانه و کناره رود اُردن زندگی می‌کنند.»

۳۰ کالیب مردم را در حضور موسی ساکت کرده گفت: «فوراً برویم و آنجا را تصرف کنیم، چون یقین داریم که بر آن‌ها پیروز می‌شویم.»

اما مردانی که با او به آنجا رفته بودند، گفتند: «ما نمی‌توانیم با آن مردم مقابله کنیم، زیرا آن‌ها قوی‌تر از ما هستند.»^{۳۲} آن‌ها دربارهٔ سرزمینی که تجسس کرده بودند، گزارش بدی به بنی اسرائیل دادند. آن‌ها گفتند: «سرزمینی که ما برای بررسی به آنجا رفتیم، سرزمینی است که ساکنان خود را می‌بلعد. مردمی که در آنجا دیدیم همه غول‌هیکل بودند.^{۳۳} ما در آنجا عناق‌ها را دیدیم. آن‌ها از غول‌پیکران قدیم هستند؛ ما خود را در مقابل آن‌ها همچون ملخ دیدیم، و آن‌ها نیز ما را همین‌طور می‌دیدند.»

شورش قوم اسرائیل

بنی اسرائیل تمام آن شب با آواز بلند گریستند^۲ و علیه موسی و هارون شکایت کرده گفتند: «ای کاش در مصر می‌مردیم، یا در همین بیابان تلف می‌شدیم.^۳ چرا خداوند ما را به این سرزمین آورد تا با شمشیر به قتل برسیم و زنان و فرزندان ما اسیر شوند؟ آیا بهتر نیست که به مصر بازگردیم.»^۴ پس به یکدیگر گفتند: «بیایید برای خود رهبری انتخاب کنیم و به مصر بازگردیم.»

آنگاه موسی و هارون در پیش بنی اسرائیل به خاک افتادند.^۵ یوشع پسر نون و کالیب پسر یفنه از جمله آنانی بودند که برای بررسی به سرزمین کنعان رفته بودند، جامهٔ خود را چاک زدند و^۷ به بنی اسرائیل گفتند: «ما سرزمین کنعان را بررسی کردیم. آنجا سرزمین بسیار خوبی است. اگر خداوند از ما خشنود باشد، ما را به آنجا خواهد بُرد و آن سرزمین پُر از شیر و عسل را به ما خواهد داد.^۹ پس علیه خداوند شورش نکنید و از مردم کنعان نترسید، زیرا شکست دادن آن‌ها برای ما مثل آب خوردن آسان است. آن‌ها پُشت و پناهی ندارند، اما خداوند با ما است. از ایشان نترسید!»^{۱۰} اما تمام جماعت خواستند آن‌ها را سنگسار کنند که ناگهان حضور پُر جلال خداوند در خیمهٔ مقدس بر تمام بنی اسرائیل ظاهر شد.

دعای موسی برای قوم

خداوند به موسی گفت: «تا به کی این قوم به من اهانت می‌کنند؟ با وجود این همه نشانه‌هایی که من در میان آن‌ها انجام داده‌ام، به من اعتماد ندارند.^{۱۲} آن‌ها را به مرض هولناکی مبتلا نموده هلاک خواهم کرد، و از تو قومی که بزرگ‌تر و قوی‌تر از این‌ها باشد، به وجود خواهم آورد.»^{۱۳} اما موسی به خداوند گفت: «اگر این خبر به گوش مردم مصر برسد، آن‌ها چه خواهند گفت؟ تو این قوم را با قدرت خود از دست آن مردم رهایی دادی.^{۱۴} مردم مصر این موضوع را به ساکنان سرزمین کنعان خبر خواهند داد. مردم کنعان می‌دانند که تو، ای خداوند، با این قوم هستی و خود را در ابری که بالای سر آن‌ها است، به آن‌ها نشان می‌دهی و

تو، ای خداوند، با ستون ابر در روز و ستونی از آتش هنگام شب، آن‌ها را راهنمایی می‌کنی. ۱۵ حالا اگر تمام این قوم را از بین ببری، آن مردمی که شهرت تو را شنیده‌اند، خواهند گفت: ۱۶ 'چون خداوند نتوانست این قوم را به سرزمینی که وعدهٔ مالکیت آن را به آن‌ها داده بود برساند، آن‌ها را در بیابان از بین بُرد.' ۱۷ اکنون التماس می‌کنم که قدرت خود را به ما نشان دهی و این قول خود را به انجام برسانی، هنگامی که فرمودی، ۱۸ 'من، یهوه، زود خشمگین نمی‌شوم، و محبت پایدار من بی‌پایان عظیم است و گناهان و تقصیرهای شما را می‌آمرزم، اما گناه را بدون سزا نمی‌گذارم، بلکه گناه پدران را از فرزندانشان تا نسل سوم و چهارم جزا می‌دهم.' ۱۹ پس التماس می‌کنم در عظمت محبت پادارت، گناهان این مردم را ببخشی، چنانچه از همان زمانی که سرزمین مصر را ترک کردند، گناهان ایشان را بخشیده‌ای.»

قوم اسرائیل جزا می‌بیند

۲۰ آنگاه خداوند گفت: «به‌خاطر التماس تو، من آن‌ها را می‌بخشم، ۲۱ اما به حیات خود و به حضور پُر جلالم که زمین را پُر کرده است، قسم می‌خورم، ۲۲ که هیچ‌کدام از آن‌هایی را که جلال و معجزات مرا در مصر و همچنین در بیابان دیده‌اند و بازهم از من نافرمانی کرده بارها مرا مورد آزمایش قرار داده‌اند، ۲۳ آن سرزمینی را که به نیاکانشان وعدهٔ مالکیت آن را داده‌ام، نخواهند دید، آری، هیچ‌یک از آنانی که مرا خوار شمردند، آن را نخواهند دید. ۲۴ ولی بندهٔ من کالیب با آن‌ها فرق دارد. او همیشه و از صمیم قلب دستورات مرا انجام داده است. بنابراین او را به همان سرزمینی که برای بررسی‌اش رفته بود، خواهم بُرد و نسل او را مالک آن خواهم ساخت. ۲۵ حالا که عمالیقیان و کنعانیان در دشت‌ها سکونت دارند، از راه* دریای سرخ به بیابان بازگردید.»

۲۶ سپس خداوند به موسی و هارون گفت: ۲۷ «تا به کی این مردم شریر از من شکایت می‌کنند؟ من بارها شکایت این قوم را شنیده‌ام. ۲۸ به آن‌ها بگو یهوه چنین می‌گوید، 'به حیات خود قسم که همان سرنوشتی را که آرزو کرده بودند، برسرشان خواهم آورد. ۲۹ اجسادتان در این بیابان پوسیده خواهند شد. از تمام اشخاص بیست‌ساله و بالاتر یک نفر هم زنده نخواهد ماند، چرا که علیه من شکایت کردید. ۳۰ به‌غیراز کالیب پسر یَفْنَه و یوشع پسر نون هیچ‌کدام از شما به آن سرزمینی که به شما وعده داده بودم، قدم نخواهید گذاشت. ۳۱ اما کودکان شما را که گفتید اسیر ساکنان آن سرزمین خواهند شد، به سلامتی به آن سرزمینی که شما آن را رد کردید، خواهم رساند. ۳۲ اما اجساد شما در این بیابان خواهد

افتاد. ۳۳ فرزندان شما به خاطر بی ایمانی شما برای چهل سال به سبب بی وفایی شما زحمت کشیده چوپانی خواهند کرد تا زمانی که آخرین نفر شما در بیابان بمیرد. ۳۴ در ازای هر روزی که نمایندگان شما آن سرزمین را بررسی کردند، یک سال جزا خواهید دید، یعنی مدت چهل سال در بیابان جزای نافرمانی خود را خواهید دید تا بدانید که ناطاعتی از من چه نتیجه‌ای دارد. ۳۵ شما، ای قوم شریر، که به مخالفت با من برخاسته‌اید، مطمئناً در بیابان خواهید مُرد. من، یهوه، سخن گفته‌ام. ۳۶ آن کسانی که برای بررسی به کنعان رفته بودند و با شایعات بد، مردم را به وحشت انداخته آن‌ها را به شکایت کردن از خداوند تحریک نمودند، ۳۷ آری، آن کسانی که اخبار بد آوردند، در اثر بلایی که خداوند بر سرشان آورد، همه هلاک شدند. ۳۸ از بین آن‌ها تنها یوشع پسر نون و کالیب پسر یَفْنَه زنده ماندند.

اولین قصد حمله به سرزمین

(تثنية ۱: ۴۱-۴۶)

۳۹ وقتی موسی آنچه را که خداوند فرموده بود، به اطلاع بنی اسرائیل رساند، آن‌ها بسیار گریه کردند. ۴۰ روز بعد، صبح زود برخاستند و به سر کوه رفتند و گفتند: «اکنون ما آماده هستیم تا به سرزمینی که خداوند به ما وعده داده برویم. ما اعتراف می‌کنیم که گناه کرده‌ایم.» ۴۱ موسی به آن‌ها گفت: «چرا از فرمان خداوند سرپیچی می‌کنید؟ شما موفق نخواهید شد. ۴۲ شما نباید به آن کوه بروید، زیرا خداوند با شما نخواهد بود و دشمنانتان، شما را شکست خواهند داد. ۴۳ وقتی با عمالیقیان و کنعانیان روبه‌رو شوید، با شمشیر آن‌ها به قتل خواهد رسید، چون شما از دستور خداوند سرپیچی کرده‌اید و خداوند با شما نخواهد بود.» ۴۴ اما آن‌ها به حرف موسی گوش ندادند و باوجودی که *صندوق پیمان خداوند و موسی از اردوگاه حرکت نکرده بودند، به طرف کوهستان حرکت کردند. ۴۵ آنگاه عمالیقیان و کنعانیان ساکن کوهستان پایین آمدند و آن‌ها را شکست داده تا حُرما تعقیب کردند.

مقررات قربانی

خداوند به موسی گفت: ۲ به بنی اسرائیل بگو وقتی به سرزمینی که به ایشان خواهم داد رسیدند، این مقررات را رعایت کنند: ۳ هرگاه بخواهید از گله و یا رمه قربانی سوختنی، یا هر قربانی دیگری که بر آتش تقدیم می‌شود و خداوند آن را می‌پسندد، تقدیم کنید، خواه قربانی سوختنی، خواه قربانی نذری، خواه قربانی داوطلبانه، و یا قربانی مخصوص یکی از عیدها باشد، ۴ در هر صورت

آن هدیه باید با هدیه آردی مخلوط با روغن به خداوند تقدیم شود.^۵ اگر آن قربانی یک برّه باشد، باید همراه با یک کیلوگرم آرد مرغوب مخلوط با یک لیتر روغن به عنوان هدیه آردی و یک لیتر شراب به عنوان هدیه نوشیدنی تقدیم شود.^۶ اگر آن قربانی یک قوچ باشد، باید همراه آن دو کیلوگرم آرد مرغوب مخلوط با یک و نیم لیتر روغن به عنوان هدیه آردی و به اضافه یک و نیم لیتر شراب به عنوان هدیه نوشیدنی تقدیم شود. بوی نوع قربانی رایحه‌ای خوش بو به مشام خداوند است.^۸ اگر آن قربانی یک گاو برای قربانی نذری یا مشارکت و سلامتی باشد،^۹ باید همراه آن سه کیلوگرم آرد مرغوب مخلوط با دو لیتر روغن به عنوان هدیه آردی،^{۱۰} به اضافه دو لیتر شراب به عنوان هدیه نوشیدنی تقدیم شود. بوی این قربانی رایحه‌ای خوش بو به مشام خداوند است.

^{۱۱} این است آنچه که باید همراه هریک از قربانی‌های گاو، قوچ، برّه یا بزغاله تقدیم شوند.^{۱۲} هنگامی که بیش از یک حیوان قربانی می‌شود، هدایای همراه آن باید به نسبت تعداد حیوانات زیاد شود.^{۱۳} هر فرد اسرائیلی که بخواهد قربانی مخصوصی که بوی آن رایحه خوش بو به مشام خداوند است، تقدیم نماید، باید این دستورات را به جا آورد.^{۱۴} و در دوران آینده، اگر یک بیگانه که در میان شما زندگی می‌کند بخواهد قربانی مخصوصی که بوی آن رایحه‌ای خوش بو به مشام خداوند است، به خداوند تقدیم نماید، باید آن را همانند شما انجام دهد.^{۱۵} این قوانین برای تمام بنی اسرائیل و بیگانگانی که در میان شما زندگی می‌کنند، یکسان و ابدی است. زیرا همه در برابر خداوند یکسان می‌باشند.^{۱۶} برای شما و بیگانگانی که در میان شما زندگی می‌کنند و نسل‌های آینده، یک قانون حکم فرما خواهد بود.

^{۱۷} خداوند به موسی گفت: ^{۱۸} به بنی اسرائیل بگو: «وقتی به سرزمینی که به شما می‌دهم، رسیدید، ^{۱۹} هرگاه از محصول زمین بخورید، باید از آن هدیه‌ای به خداوند تقدیم نمایید. ^{۲۰} هرگاه نان پزید، باید اولین قرص نان را به عنوان هدیه مخصوص خرمن تقدیم نمایید. ^{۲۱} این هدیه‌ای است که باید از اولین خمیر خود در تمامی نسل‌های آینده به خداوند تقدیم کنید.»

هدیه گناه ناخواسته

^{۲۲} هرگاه یکی از شما ناخواسته از انجام دستوراتی که خداوند به موسی داد، غفلت کند، ^{۲۳} یا هرگاه فردی در نسل‌های آینده از تمام دستوراتی که خداوند توسط موسی به شما داده است، اهمال نماید، ^{۲۴} اگر ناخواسته و بدون آگاهی دیگران انجام شده، و بعد متوجه خطای خود شود، باید یک گاو را به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کند. تمام جماعت،

باید این قربانی را که رایحه‌ای خوش بو به مشام خداوند است، طبق مقررات، همراه هدیه‌آردی و هدیه‌نوشیدنی، به‌اضافه‌یک بُزِ نر جهت قربانی گناه، تقدیم کنند.^{۲۵} کاهن برای تمام بنی‌اسرائیل کفاره به‌جا آورد، و گناهان ایشان بخشیده می‌شود، زیرا اشتباه آنان عمدی نبوده است و برای این گناه خود به حضور خداوند قربانی سوختنی و قربانی گناه مناسب با خطای غیرعمدی تقدیم کرده‌اند.^{۲۶} تمام بنی‌اسرائیل و بیگانگانی که در میان آن‌ها سکونت دارند، بخشیده خواهند شد، زیرا تمام مردم در این خطای ناخواسته شریک بوده‌اند.

^{۲۷} هرگاه شخصی ناخواسته گناهی کند، باید یک بُز ماده‌یک‌ساله به‌عنوان قربانی گناه تقدیم کند^{۲۸} و کاهن در حضور خداوند برای او کفاره به‌جا آورد و آن شخص بخشیده می‌شود.^{۲۹} این قانون برای شما و بیگانگانی که در بین شما سکونت دارند، یکسان خواهد بود.
^{۳۰} اما اگر کسی عمداً مرتکب گناهی شود، خواه اسرائیلی باشد خواه بیگانه، آن شخص به خداوند، کُفر ورزیده است و باید از میان قوم منقطع شود،^{۳۱} زیرا او فرمان خداوند را رد کرده عمداً از فرمان خدا سرپیچی نموده است. او کلام خداوند را خوار شمرده است. او باید از میان قوم منقطع شود و مسئول جزای خودش می‌باشد.

شکستن قانون سَبَت

^{۳۲} هنگامی که بنی‌اسرائیل در بیابان بودند، مردی را دیدند که در روز *سَبَت هیزم جمع می‌کند.^{۳۳} آن‌ها او را نزد موسی و هارون و سایر رهبران قوم بردند.^{۳۴} آن‌ها او را در زندان انداختند، چرا که نمی‌دانستند با او چه کنند.^{۳۵} خداوند به موسی گفت: «سزای این شخص مرگ است. تمام قوم اسرائیل او را در بیرون اردوگاه سنگسار کنند تا بمیرد.»^{۳۶} پس او را از اردوگاه خارج نموده طبق فرمان خداوند سنگسار کردند تا مُرد.

منگوله‌ها

^{۳۷} خداوند به موسی گفت: ^{۳۸} «به بنی‌اسرائیل بگو، برای خود و همچنین نسل‌های آینده، بر لبه‌های لباس‌های خود منگوله‌هایی ساخته آن‌ها را با نخ آبی وصل کنند.^{۳۹} این منگوله‌ها نقش یادآوری را به عهده خواهند داشت؛ هرگاه شما به آن‌ها بنگرید، تمامی فرمان‌های مرا به خاطر آورده از آن‌ها اطاعت خواهید نمود و به‌دنبال شهواتِ نفس و خواهش‌های چشم که منجر به هرزگی می‌شود، نخواهید رفت.^{۴۰} پس شما، همه فرمان‌های مرا به یاد بیاورید و آن‌ها را انجام دهید و برای خدای خود مقدّس باشید.
^{۴۱} من، یهوه، خدای شما هستم، که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. آری، من یهوه، خدای شما هستم.»

شورش قورح، داتان و ابیرام

۱۶

روزی قورح پسر یصهار نوه قُهاث، از طایفه لاوی با داتان و ابیرام پسران ایلب و اون پسر فلت، که هر سه از طایفه رثوین بودند^۲ همراه با دویست و پنجاه نفر از رهبران شناخته شده که از میان قوم برگزیده شده بودند، هم دست شده علیه موسی شورش کردند. در این توطئه دویست و پنجاه نفر از رهبران شناخته شده هم که از طرف مردم انتخاب شده بودند، شرکت داشتند. آن‌ها نزد موسی و هارون رفته گفتند: «شما از حدّ خود تجاوز کرده‌اید! همه قوم اسرائیل متعلق به خداوند می‌باشند و خداوند با همه ما است. پس چرا شما خود را از قوم خداوند برتر می‌شمارید؟»

وقتی موسی این سخنان را شنید، به خاک افتاد و به قورح و همراهانش گفت: «فردا صبح خداوند به شما نشان خواهد داد که چه کسی به او تعلق دارد و چه کسی مقدّس است و چه کسی را برگزیده است که به حضور او نزدیک شود.»^۶ پس ای قورح، تو و همراهانت فردا صبح با بخورسوزهای خود بیایید،^۷ و در آن‌ها آتش نهاده و در حضور خداوند بر آن‌ها *بخور دود کنید. آن وقت معلوم خواهد شد که خداوند چه کسی را انتخاب کرده است. ای پسران لاوی، این شما هستید که از حدّ خود تجاوز کرده‌اید.»

موسی به قورح و همراهانش گفت: «ای لاویان بشنوید. آیا به نظر شما این امر کوچکی است که خدای اسرائیل شما را از بقیه قوم اسرائیل جدا نمود تا در حضور او وظایف خیمه مقدّس را انجام داده بقیه قوم را خدمت کنید؟^{۱۰} خداوند به تو و همه لاویان اجازه حضور در نزد او را بخشید و حال می‌خواهید کاهن هم باشید.^{۱۱} بنابراین تو و همراهانت با این کار، با خداوند مخالفت می‌کنید. هارون چه کرده است که شما از او شکایت می‌کنید؟»

سپس موسی به داتان و ابیرام، پسران ایلب پیام فرستاد که بیایند، اما آن‌ها در جواب گفتند: «ما نمی‌آییم.»^{۱۳} آیا این کافی نبود که تو ما را از سرزمینی که در آن شیر و عسل جاری بود، بیرون آوردی تا در این بیابان هلاک شویم؟ حالا می‌خواهی بر ما حکومت هم بکنی؟^{۱۴} تو هنوز ما را به سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است نیاورده‌ای و یا مزرعه‌ها و تاکستان‌هایی برای ملکیت خودمان به ما نداده‌ای. آیا می‌خواهی ما را فریب بدهی؟ ما نمی‌آییم.»

موسی خشمگین شد و به خداوند گفت: «قربانی‌های ایشان را قبول نکن. من حتی یک الاغ هم از آن‌ها نگرفته‌ام و به هیچ کدام آن‌ها زبانی نرسانده‌ام.»

۱۶ موسی به قورح گفت: «تو و دوئیست و پنجاه نفر همراهانت فردا صبح به حضور خداوند بیایید. هارون نیز خواهد آمد. ۱۷ هریک از شما بُخورسوز خود را بیاورد، و در آن بُخور گذاشته بر قربانگاه تقدیم کند. هارون هم با بُخورسوز خود حاضر خواهد شد.» ۱۸ پس همگی بُخورسوز خود را آوردند و در آن آتش نهاده بخور کردند و با موسی و هارون جلوی ورودی خیمهٔ مقدّس ایستادند. ۱۹ بعد قورح تمام قوم اسرائیل را بر ضد موسی و هارون تحریک نمود و همه را در جلوی ورودی خیمهٔ مقدّس جمع کرد. ناگهان حضور پُر جلال خداوند بر تمام قوم اسرائیل ظاهر شد. ۲۰ خداوند به موسی و هارون گفت: ۲۱ «خود را از این مردم جدا کنید، زیرا می‌خواهم همهٔ آن‌ها را در یک لحظه هلاک کنم.» ۲۲ اما موسی و هارون به خاک افتاده گفتند: «ای خدا، ای خدای حیات بخش همهٔ انسان‌ها، آیا به‌خاطر گناه یک نفر بر تمام قوم خشمگین می‌شوی؟» ۲۳ خداوند به موسی گفت: ۲۴ «پس به قوم اسرائیل بگو که از چادرهای قورح و داتان و ابیرام دور شوند.»

جزای شورشیان

۲۵ آنگاه موسی با رهبران قوم به‌طرف چادر داتان و ابیرام رفت ۲۶ و به مردم گفت: «خواهش می‌کنم که از اطراف چادرهای این مردان شریر دور شوید و به اموال آن‌ها دست نزنید، مبادا به‌خاطر گناهان آن‌ها شما نیز هلاک شوید.» ۲۷ پس آن‌ها از اطراف چادرهای قورح و داتان و ابیرام دور شدند.

داتان و ابیرام با زنان و فرزندان خود از چادر بیرون آمده جلوی چادرهای خود ایستادند. ۲۸ آنگاه موسی گفت: «به‌این‌وسيله خواهید دانست که خداوند مرا فرستاده تا تمام این کارها را انجام بدهم و این که آن‌ها را به ارادهٔ خود نکرده‌ام. ۲۹ اگر این مردم به مرگ طبیعی بمیرند یا به عاقبت بقیهٔ مردم دچار شوند، در آن صورت خداوند مرا فرستاده است. ۳۰ اما اگر خداوند کار تازه‌ای انجام دهد و زمین باز شده این‌ها را با همهٔ اموالشان در خود فرو برد و زنده، به گور برونند، آن وقت خواهید دانست که این مردان به خدا اهانت کرده‌اند.»

۳۱ به مجردی که سخنان موسی تمام شد، زمین زیر پای قورح و داتان و ابیرام باز شد ۳۲ و آن‌ها را همراه با خانواده‌ها و هم‌دستان و همهٔ اموالشان در خود فروبرد. ۳۳ سپس شکاف زمین بر آن‌ها بسته شد و همگی با همهٔ دارایی خود زنده به گور شده هلاک گشتند. ۳۴ سایر بنی اسرائیل که نزدیک آن‌ها ایستاده بودند، از فریاد آن‌ها پا به فرار گذاشتند، مبادا زمین آن‌ها را هم بلعد.

۳۵ بعد آتشی از جانب خداوند فرود آمد و آن دویست و پنجاه نفری را که بُخور تقدیم می کردند، سوزاند.

آتشدان‌ها

۳۶ خداوند به موسی گفت: «به‌العازار پسر هارون کاهن بگو که آتشدان‌ها را از بین شعله‌های آتش بیرون بیاورد، چون وقف من شده‌اند، مقدّس می‌باشند. ۳۸ او باید خاکستر بُخورسوزهای برنزی این مردان را که به قیمت جان خود گناه کردند، دور بریزد. بعد از بخورسوزها ورقه‌های نازک ساخته آن‌ها را برای پوشش قربانگاه به کار ببرد، زیرا از آن‌ها در حضور خداوند استفاده شده و مقدّس گشته‌اند. این پوشش قربانگاه برای بنی اسرائیل خاطره‌ای عبرت‌انگیز خواهد بود.» ۳۹ پس العازار کاهن از آتشدان‌های برنزی کسانی که سوخته شده بودند، برای پوشش قربانگاه ورقه ساخت، ۴۰ تا برای بنی اسرائیل درس عبرتی باشد و هیچ‌کسی به‌غیر از نسل هارون، جرأت نکند که در حضور خداوند بُخور بسوزاند، مبادا به همان بلایی گرفتار شود که بر سر قورح و پیروانش آمد. به این ترتیب دستورات خداوند به موسی همه به انجام رسید.

هارون مردم را نجات می‌دهد

۴۱ ولی فردای آن روز، بنی اسرائیل بار دیگر علیه موسی و هارون لب به شکایت گشودند و گفتند: «شما قوم خداوند را کشتید.» ۴۲ اما وقتی که مردم بر ضد موسی و هارون جمع شدند، ناگهان دیدند که ابر خیمه مقدّس را دربرگرفته و حضور پُر جلال خداوند ظاهر شده است. ۴۳ آنگاه موسی و هارون به جلوی خیمه مقدّس رفتند، ۴۴ و خداوند به موسی گفت: «از این مردم دور شوید تا آن‌ها را در یک لحظه هلاک سازم.» اما موسی و هارون در حضور خداوند به خاک افتادند. ۴۶ موسی به هارون گفت: «بُخورسوز خود را بگیر و از قربانگاه روی آن آتش بگذار و بر آن بُخور بریز و به سرعت بین مردم رفته برای ایشان کفّاره کن تا گناهانشان بخشیده شود، زیرا آتش خشم خداوند بر آن‌ها شعله‌ور گردیده و بلا شروع شده است.» ۴۷ هارون طبق دستور موسی عمل کرد و با عجله به میان مردم رفت و دید که بلا شروع شده، پس بُخور بر آتش نهاد و برای آن‌ها کفّاره کرد. ۴۸ او بین زندگان و مردگان ایستاد و بلا رفع شد. ۴۹ علاوه بر آنانی که روز قبل به خاطر شورش قورح هلاک شده بودند، چهارده هزار و هفت صد نفر دیگر نیز مردند. ۵۰ وقتی بلا متوقّف شد، هارون نزد موسی به ورودی خیمه مقدّس بازگشت.

عصای هارون جوانه می‌زند

۱۷

خداوند به موسی گفت: ^۲ «به بنی اسرائیل بگو که هریک از رهبران دوازده طایفه یک عصا برای تو بیاورد. تو نام هرکدام از آن‌ها را بر عصای او بنویس. ^۳ نام هارون را بر عصای طایفه لاوی بنویس. ^۴ سپس آن عصاها را به خیمه مقدس ببر و در مقابل صندوق پیمان قرار بده، یعنی مکانی که من با شما ملاقات می‌کنم. ^۵ آنگاه عصای کسی که من او را انتخاب کرده‌ام، جوانه خواهد زد، و به این ترتیب من به شکایات مداوم قوم بر ضد شما، خاتمه خواهم داد.» ^۶ موسی با بنی اسرائیل صحبت کرد و هریک از رهبران دوازده طایفه یک عصا نزد او آورد که همراه عصای هارون دوازده عصا شد، ^۷ و موسی عصاها را در برابر صندوق پیمان خداوند قرار داد.

^۸ روز بعد موسی وارد خیمه مقدس شد و دید که عصای هارون که نام طایفه لاوی بر آن نوشته شده بود، جوانه زده شکوفه داده و بادام رسیده بار آورده است. ^۹ موسی عصاها را بیرون آورد و به قوم اسرائیل نشان داد. آن‌ها دیدند که چه رخ داده است و هریک از رهبران عصای خود را پس گرفت. ^{۱۰} خداوند به موسی گفت که عصای هارون را دوباره در برابر صندوق پیمان بگذارد تا هشداری برای این مردم سرکش باشد و از شکایت خود علیه من دست بکشند، مبدا بمیرند. ^{۱۱} پس موسی هرآنچه را که خداوند فرمان داده بود، انجام داد.

^{۱۲} سپس بنی اسرائیل به موسی گفتند: «وای بر ما! کار ما تمام است؛ همه ما هلاک می‌گردیم. ^{۱۳} حالا هرکسی که نزدیک خیمه مقدس برود، کشته می‌شود؛ پس همه ما هلاک خواهیم شد؟.»

وظایف کاهنان و لاویان

۱۸

خداوند به هارون گفت: «تو، پسرانت و سایر لاویان برای هر نوع بی‌حرمتی که نسبت به خیمه مقدس شود، مسئول هستید. فقط تو و پسرانت برای هر خطایی در انجام خدمت کهنات مقصر می‌باشید. ^۲ مردانی از خویشاوندان خود، یعنی از طایفه لاویان، انتخاب کن تا تو و پسرانت را در انجام خدمات خیمه مقدس کمک کنند. ^۳ آن‌ها به تو خدمت خواهند کرد، ولی نباید به اشیاء مقدس و یا قربانگاه دست بزنند، زیرا در آن صورت هم تو و هم آن‌ها هلاک می‌شوید. ^۴ فقط آن‌ها در انجام وظایف مختلف خیمه مقدس با تو همکاری کنند و کسی که از طایفه لاوی نباشد، حق ندارد در زمان خدمت به تو نزدیک شود. ^۵ باز می‌گویم که تنها تو و پسرانت باید وظایف مربوط به این مکان مقدس و قربانگاه را انجام دهید، تا دیگر

خشم من بر بنی اسرائیل نازل نشود.^۶ من خودم لاویان را که بستگان تو هستند، از بین تمام طایفه‌های اسرائیل برگزیدم و به‌عنوان هدیه به تو دادم. آن‌ها وقف من شده‌اند تا وظایف خود را در خیمهٔ مقدّس انجام دهند.^۷ امّا وظیفهٔ کهنات تنها مسؤولیت تو و پسرانت می‌باشد و فقط شما باید وظایف مربوط به قربانگاه و مقدّس‌ترین مکان را انجام دهید. مقام کهنات، هدیهٔ خاصی است که به شما داده‌ام، هرکس دیگری نزدیک شود کشته خواهد شد.»

سهم کاهنان

^۸ خداوند به هارون گفت: «مسؤولیت تمام هدایایی را که قوم اسرائیل برای من می‌آورند و هرآنچه به‌عنوان هدیه وقف من می‌کنند، به عهدهٔ تو و پسرانت می‌گذارم. این یک قانون ابدی است.^۹ از بین تمام هدایای مقدّسی که بر قربانگاه سوزانده نمی‌شوند، این هدایا متعلّق به شما است: هدایای غله، قربانی‌های گناه و قربانی‌های جبران خطا که به‌عنوان هدیهٔ بسیار مقدّس به من تقدیم می‌شود، به تو و پسرانت تعلّق می‌گیرد.^{۱۰} شما باید آن‌ها را مقدّس دانسته به‌عنوان هدایای بسیار مقدّس بخورید و تنها افراد ذکور حقّ خوردن آن‌ها را دارند.

^{۱۱} «همچنین همهٔ هدایای مخصوص دیگری که قوم اسرائیل به من تقدیم می‌کنند، من آن‌ها را به شما و پسران و دختران شما، به‌عنوان سهم دائمی می‌دهم و همهٔ اعضای خانوادهٔ شما در صورتی که ناپاک نباشند، می‌توانند آن‌ها را بخورند.

^{۱۲} «بهترین روغن، بهترین شراب و غله و میوه‌های نوبری را که به خداوند تقدیم می‌کنند، به شما می‌دهم.^{۱۳} میوه‌های نوبری که از زمین‌های آن‌ها به خداوند تقدیم می‌شود، به شما تعلّق خواهد داشت و هرکس از اعضای خانوادهٔ شما که ناپاک نباشد، می‌تواند از آن بخورد.

^{۱۴} «هرآنچه در اسرائیل بدون قید و شرط وقف من شده است، به شما تعلّق دارد.

^{۱۵} «تمام نخست‌زادگانی را که اسرائیل به من تقدیم می‌کند، چه انسان و چه حیوان، به شما تعلّق دارند. امّا نخست‌زادگان پسر و حیواناتی که گوشت آن‌ها ناپاک است، باید بازخرید شوند.^{۱۶} پسران نخست‌زاده را می‌توان براساس مقیاس رسمی هنگامی که یک ماهه شدند، به قیمت پنج *سکهٔ نقره بازخرید نمود.^{۱۷} امّا نخست‌زادهٔ گاو، گوسفند و بز را نمی‌توان بازخرید کرد، زیرا آن‌ها مقدّس بوده به من تعلّق دارند و باید برای من قربانی شوند. خون آن‌ها را باید بر قربانگاه بپاشید و چربی آن‌ها را به‌عنوان هدیه بر آتش بسوزانید. بوی این قربانی رایحه‌ای خوش بو به

مشام خداوند است. ^{۱۸} گوشت قسمت‌های سینه و ران راست، به‌عنوان هدیهٔ تکان‌دادنی متعلق به شما است.

^{۱۹} «من این هدایای مخصوص و مقدّس را که بنی‌اسرائیل برای من می‌آورند، به تو و خانواده‌ات داده‌ام و این پیمان، همچون پیمانِ ابدی نمک، پیمانی جاوید است که من با تو و فرزندانِ بسته‌ام.

^{۲۰} «خداوند به هارون گفت: «شما در سرزمین اسرائیل هیچ سرزمینی به‌عنوان سهم و میراث نخواهید داشت، چراکه در میانِ بنی‌اسرائیل، سهم و میراث شما من هستم.

سهم لاویان

^{۲۱} «*ده‌یک هرآنچه را که قوم اسرائیل به من تقدیم می‌کنند، به طایفهٔ لاوی در ازای خدمت‌شان در خیمهٔ مقدّس، بخشیده‌ام. ^{۲۲} از این به بعد، سایر بنی‌اسرائیل به خیمهٔ مقدّس نزدیک نشوند، مبادا مجرم شناخته شده هلاک شوند. ^{۲۳} تنها لاویان باید خدمات خیمهٔ مقدّس را انجام دهند، و اگر در انجام وظایف خود کوتاهی کنند، مجرم شناخته می‌شوند. این قانونی است دائمی برای تمام نسل‌های آینده. آن‌ها میراث دیگری نخواهند داشت، ^{۲۴} چون ده‌یک هرآنچه را که بنی‌اسرائیل، به‌صورت هدیهٔ مخصوص به من تقدیم می‌کنند، به‌عنوان میراث به لاویان بخشیده‌ام؛ به همین خاطر، آن‌ها در سرزمین بنی‌اسرائیل میراثی از زمین نخواهند داشت.»

ده‌یک لاویان

^{۲۵} خداوند به موسی گفت که ^{۲۶} این را هم به لاویان بگوید: «ده‌یک هرآنچه را که از بنی‌اسرائیل می‌گیرید، به‌عنوان هدیهٔ مخصوص، به من تقدیم کنید، یعنی ده‌یک از ده‌یک‌ها را. ^{۲۷} خداوند این هدیهٔ مخصوص را به‌عنوان هدیهٔ نوبر میوه، غلات و شراب از شما می‌پذیرد. ^{۲۸} به‌این ترتیب شما نیز ده‌یک هرآنچه را که از بنی‌اسرائیل می‌گیرید، به‌عنوان هدیه برای خداوند به هارون تقدیم کنید. ^{۲۹} هدیهٔ شما به خداوند باید از بهترین بخش ده‌یک‌های دریافت شده، یعنی آنچه که مقدّس است، باشد. ^{۳۰} پس از آنکه بهترین قسمت را تقدیم کردید، بقیهٔ هدایا را برای خود بردارید، همان‌طور که مردم دیگر بعد از تقدیم هدایا، باقی‌ماندهٔ محصول را برای خود نگه می‌دارند. ^{۳۱} شما و خانواده‌هایتان می‌توانید آن را در هر جایی که بخواهید، بخورید، زیرا آن مزد خدمتی است که شما در خیمهٔ مقدّس انجام می‌دهید. ^{۳۲} شما لاویان، با خوردن آن مقصّر شمرده نمی‌شوید، به شرطی که بهترین قسمت ده‌یک‌ها را به کاهنان بدهید. و اگر این کار را نکنید، به هدیه‌های مقدّس بنی‌اسرائیل بی‌حرمتی نموده‌اید و سزای شما مرگ است.»

خاکستر گاو قرمز

خداوند به موسی و هارون گفت که ^۲ این دستورات را به بنی اسرائیل بدهند که یک گاو قرمز و بی عیب را که هرگز یوغی بر گردنش گذاشته نشده باشد، بیاورند ^۳ و آن را به العازار کاهن بدهند تا به بیرون اردوگاه برده شده در حضور العازار ذبح شود. ^۴ آنگاه العازار کاهن قدری از خون گاو را با انگشت خود هفت بار به طرف جلوی خیمه مقدس پاشد. ^۵ بعد حیوان را با پوست، گوشت، خون و سرگین آن در برابر چشمان او بسوزانند. ^۶ العازار چوب سدر و شاخه‌های زوفا و پارچه‌ای قرمز را بگیرد و آن‌ها را در میان آتشی که در آن قربانی گاو می‌سوزد، بیندازد. ^۷ پس از آن باید لباس‌های خود را شسته غسل کند و آنگاه به اردوگاه بازگردد؛ اما او تا شام ناپاک می‌باشد. ^۸ شخصی که گاو را سوزانده است، باید لباس‌های خود را شسته غسل کند و او نیز تا شام ناپاک می‌باشد. ^۹ سپس شخصی که ناپاک نباشد، خاکستر گاو را جمع کند و در مکانی پاک در بیرون اردوگاه نگه دارد تا بنی اسرائیل آن را برای آب طهارت، که برای پاک شدن از گناه است، به کار برند. ^{۱۰} کسی که خاکستر گاو را جمع کرده است، لباس‌های خود را بشوید و او هم تا شام ناپاک می‌باشد. این مقررات برای بنی اسرائیل و همچنین بیگانگانی که در بین آن‌ها سکونت دارند، باید همیشه رعایت شوند.

تماس با جسد

^{۱۱} هرکسی که جسدی را لمس کند تا هفت روز ناپاک می‌باشد. ^{۱۲} او باید در روز سوّم و هفتم، خود را با آب طهارت بشوید تا پاک شود. اما اگر در آن دو روز خود را با آن آب پاک نکند، ناپاک باقی می‌ماند. ^{۱۳} اگر کسی جسدی را لمس کند و خود را با آب طاهر نکند، ناپاک باقی می‌ماند، چراکه آب طهارت بر او پاشیده نشده است. آن شخص باید از بین قوم منقطع شود، زیرا او خیمه مقدس خداوند را ناپاک کرده است. ^{۱۴} اگر کسی در چادری بمیرد، این مقررات باید رعایت شوند: هرکسی که در آن چادر ساکن است و یا به آن داخل شود، تا هفت روز ناپاک می‌باشد. ^{۱۵} هرگونه ظرف بی‌سرپوش که در آن چادر باشد، ناپاک می‌شود. ^{۱۶} هرگاه شخصی به جسد کسی که کشته شده یا به مرگ طبیعی مُرده باشد دست بزند، یا استخوان انسان و یا قبری را لمس کند، تا هفت روز ناپاک می‌باشد.

^{۱۷} برای این که شخص ناپاک، پاک شود، باید خاکستر گاو قرمز را که برای پاک شدن از گناه قربانی شده است، در یک ظرف گذاشته آب روان بر آن بریزد. ^{۱۸} سپس شخصی که پاک باشد، شاخه‌های زوفا

را در آن آب فرو برد و با آن شاخه‌ها، آب را بر چادر و همهٔ ظروفی که در چادر هستند و همچنین بر همهٔ کسانی که در آن چادر بوده‌اند یا به استخوان انسان، یا به جسد و یا به قبری دست زده باشند، پاشد. ^{۱۹} شخص پاکی باید آب طهارت را در روز سوّم و هفتم بر سر شخص ناپاک بریزد. در روز هفتم، شخص ناپاک باید لباس‌های خود را شسته غسل کند. او در شام همان روز پاک می‌شود.

^{۲۰} ولی اگر کسی که ناپاک شده، خود را پاک نسازد، ناپاک باقی می‌ماند، چرا که آب طهارت بر او پاشیده نشده است. آن شخص باید از بین قوم اسرائیل منقطع شود، زیرا خیمهٔ خداوند را ناپاک کرده است. ^{۲۱} این یک قانون دائمی است. شخصی که آب طهارت را می‌پاشد، باید لباس‌های خود را بشوید و هرکسی که به آن آب دست بزند تا شام ناپاک باقی می‌ماند. ^{۲۲} هرآنچه که دست ناپاک به آن بخورد، ناپاک می‌شود و هرکسی که چیزی ناپاک را لمس کند، تا شام ناپاک باقی می‌ماند.

واقعهٔ قادش

(خروج ۱۷: ۱-۷)

در ماه اوّل سال، بنی اسرائیل به بیابان صین رسیدند و در قادش اردو زدند. در آنجا مریم درگذشت و به خاک

۲۰

سپرده شد.

^۲ در آن مکان برای قوم آب نبود؛ پس مردم به دور موسی و هارون جمع شدند، ^۳ و لب به شکایت گشوده گفتند: «ای کاش ما نیز همراه خویشاوندان اسرائیلی خود که در حضور خداوند مُردند، می‌مردیم. ^۴ چرا ما را به این بیابان آوردید تا با حیوانات خود در اینجا بمیریم؟ ^۵ چرا ما را از مصر به این بیابان فلاکت‌بار خشک و بایر آوردید؟ در اینجا نه غله است، نه انجیر، نه تاک و نه انار. در اینجا حتی آب هم، برای نوشیدن نداریم.» ^۶ موسی و هارون از حضور مردم به جلوی ورودی خیمهٔ مقدّس رفتند و در آنجا به خاک افتادند، و حضور پُر جلال خداوند بر آن‌ها ظاهر شد.

^۷ خداوند به موسی گفت: ^۸ «عصا را از جلوی صندوق پیمان بردار. بعد تو و برادرت هارون، قوم اسرائیل را جمع کنید و در پیش چشمان آن‌ها به این صخره بگو که آب خود را جاری سازد. آن وقت می‌توانید از آن صخره به مردم و حیواناتشان آب بدهید.» ^۹ پس موسی چنان که خداوند فرموده بود، عصا را از جلوی صندوق پیمان برداشت.

^{۱۰} بعد او و هارون همهٔ مردم را در نزد آن صخره جمع کردند، و موسی به آن‌ها گفت: «ای مردم سرکش بشنوید. آیا ما باید از این صخره برای شما

آب بیرون بیاوریم؟»^{۱۱} آنگاه موسی عصا را بلند کرد و دو مرتبه به صخره زد و آب فراوان جاری شد و همهٔ مردم و حیوانات از آن آب نوشیدند.
^{۱۲} ولی خداوند به موسی و هارون گفت: «چون شما به من اعتماد نکردید و در حضور بنی اسرائیل به قدّوسیّت من احترام نگذاشتید، بنابراین شما با آن‌ها به آن سرزمینی که به آن‌ها وعده دادم، داخل نخواهید شد.»
^{۱۳} پس آنجا را *مریبه، نامیدند، زیرا در آنجا بود که بنی اسرائیل با خداوند مشاجره کردند و در همان جا خداوند قدّوسیّت خود را به قوم نمایان ساخت.

جلوگیری آدوم از عبور بنی اسرائیل

^{۱۴} موسی قاصدانی را از قادش با این پیام نزد پادشاه آدوم فرستاد: «ما خویشاوندان تو از طایفهٔ اسرائیل هستیم. شما از تمام سختی‌هایی که ما متحمّل شده‌ایم، آگاه هستید.^{۱۵} همچنین می‌دانید که نیاکان ما چگونه به مصر رفتند و سالیان دراز در آنجا زندگی کردند؛ امّا مصریان با نیاکان ما ظالمانه رفتار کردند.^{۱۶} وقتی ما برای کمک نزد خدا گریستیم، او فریاد ما را شنید و فرشته‌ای فرستاده ما را از مصر بیرون آورد. حالا در قادش، نزدیک مرز شما، اردو زده‌ایم.^{۱۷} خواهش می‌کنیم اجازه دهید از سرزمین شما عبور کنیم. ما به کشتزارها و تاکستان‌های شما داخل نخواهیم شد و از چاه‌های شما آب نخواهیم نوشید، بلکه از شاه‌راه خواهیم رفت و از آن خارج نخواهیم شد تا از سرزمین شما بیرون برویم.»

^{۱۸} امّا پادشاه آدوم گفت: «اجازه نمی‌دهم از اینجا عبور کنید، و اگر وارد سرزمین ما شوید، با شمشیر به مقابلهٔ شما خواهیم آمد.»
^{۱۹} قاصدان اسرائیلی به او گفتند: «ما فقط از شاه‌راه می‌رویم و اگر ما یا حیوانات ما از آب شما بنوشیم، بهای آب را خواهیم پرداخت. فقط اجازه بدهید ما از اینجا عبور کنیم.»

^{۲۰} پادشاه آدوم گفت: «شما حقّ عبور از خاک ما را ندارید.» آنگاه آدوم با لشکر عظیم و نیرومندی به مقابلهٔ بنی اسرائیل آمد.^{۲۱} چون آدومیان اجازهٔ عبور از سرزمین خود را به قوم اسرائیل ندادند، آن‌ها برگشته از راه دیگری رفتند.

وفات هارون

^{۲۲} بنی اسرائیل از قادش حرکت کردند و به کوه هور،^{۲۳} که نزدیک مرز آدوم است، رسیدند. در آنجا خداوند به هارون و موسی گفت: ^{۲۴} «هارون خواهد مرد و به سرزمینی که به بنی اسرائیل وعده دادم داخل نخواهد شد، زیرا هردوی شما در کنار آب‌های مریبه از دستور من سرپیچی کردید.
^{۲۵} پس حالا هارون و پسرش، إلعازار را به بالای کوه هور ببر.^{۲۶} در آنجا

لباس کهانت را از تن هارون درآورده بر پسرش العازار پیوشان. هارون در همان جا خواهد مُرد و به اجداد خود خواهد پیوست.^{۲۷} موسی مطابق امر خداوند رفتار کرد و درحالی که همهٔ مردم اسرائیل نگاه می کردند، آن سه نفر به بالای کوه هور رفتند.^{۲۸} در آنجا موسی لباس کهانت را از تن هارون درآورد و آن را بر پسرش العازار پیوشاند. هارون در بالای کوه جان سپرد و موسی و العازار از کوه پایین آمدند.^{۲۹} وقتی بنی اسرائیل از مرگ هارون آگاه شدند، مدّت سی روز برای او عزاداری کردند.

پیروزی بر کنعانیان

۲۱

وقتی پادشاه کنعانی سرزمین عراد، واقع در جنوب کنعان، شنید که بنی اسرائیل از راه آتاریم می آیند، بر آن ها حمله کرده تعدادی از آن ها را اسیر کرد.^۲ پس قوم اسرائیل به خداوند نذر کردند که اگر خداوند کمک کند تا بر این قوم پیروز شوند، تمام شهرهای آن ها را به کلی نابود کنند.^۳ خداوند دعای آن ها را مستجاب نموده کنعانیان را به دست آن ها تسلیم کرد و بنی اسرائیل آن ها را با شهرهای ایشان به کلی نابود کردند، پس آنجا را حُرما، یعنی نابودی نامیدند.

مار برنزی

^۴ بعد از آن، قوم اسرائیل از کوه هور حرکت کرد تا از راهی که به دریای سرخ می رفت، سرزمین آدوم را دور بزنند. امّا بنی اسرائیل از این سفر طولانی به ستوه آمدند و علیه خدا و موسی شکایت کرده گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردید تا در این بیابان بمیریم؟ اینجا نه خوراک است نه آب، و ما از خوردن این خوراک بی مزه بیزار شده ایم.»^۵ آنگاه خداوند مارهای سمی را در میان ایشان فرستاد و آن ها قوم را گزیدند و تعداد بسیاری مُردند.^۶ مردم نزد موسی آمده گفتند: «ما گناه کرده ایم، زیرا علیه خداوند و علیه تو شکایت نموده ایم. پس به حضور خداوند دعا کن که این مارها را از میان ما بردارد.» پس موسی برای آن ها دعا کرد.^۷ خداوند به موسی گفت: «یک مار برنزی بساز و بر سر تیری قرار بده؛ هر مارگزیده ای به آن نگاه کند، زنده می ماند.»^۸ پس موسی یک مار برنزی ساخت و آن را بر سر تیری قرار داد و همین که مارگزیده ای به آن نگاه می کرد، زنده می ماند.

عزیمت به سوی موآب

^{۱۰} بنی اسرائیل به سفر خود ادامه داده در اوبوت اردو زدند.^{۱۱} از آنجا به عیی عباریم که در بیابان در شرق موآب واقع بود، رفته در آنجا اردو زدند.^{۱۲} سپس به وادی زارد آمدند و در آنجا اردو زدند.^{۱۳} بعد به طرف شمال

و وادی ارنون، که سرحدِ مرزی بین موآبیان و آموریان است، کوچ کرده اردو زدند. ۱۴ در کتاب «جنگ‌های خداوند» در این زمینه اشاره شده است: «شهر واهیب در سوفه و وادی‌ها؛ رود ارنون ۱۵ و سرایشب‌های وادی‌هایی که به شهر عار رسیده تا مرزِ موآب ادامه دارند.»

۱۶ سپس بنی‌اسرائیل سفر خود را به طرف بئر، ادامه دادند. این همان چاهی است که خداوند دربارهٔ آن به موسی گفت: «قوم اسرائیل را جمع کن و من به آن‌ها آب می‌دهم.» ۱۷ آنگاه بنی‌اسرائیل این سرود را خواندند: «ای چاه فوران کن!

برایش سرود بخوانید!

۱۸ چاهی که شاهزادگان کردند،

با چوگان سلطنتی و با عصای رهبران.»

سپس قوم اسرائیل از بیابان به سوی مَتَّانَه حرکت کردند ۱۹ و از آنجا به نحلیئیل و بعد به باموت رفتند، ۲۰ و از باموت به درّه‌ای در منطقهٔ موآبیان در کوهپایهٔ کوه فِسجِه که مُشرف بر بیابان است، رفتند.

شکست سیحون پادشاه و عوج پادشاه

(تثیه ۲: ۲۶-۱۱: ۳)

۲۱ آنگاه قوم اسرائیل نمایندگانی با این پیام نزد سیحون پادشاه آموریان فرستادند: ۲۲ «به ما اجازه بدهید که از سرزمین شما عبور کنیم. ما فقط از شاهراه خواهیم رفت؛ به تاکستان‌های شما داخل نخواهیم شد و تا زمانی که در خاک شما هستیم، حتّی از آب شما هم نخواهیم نوشید.» ۲۳ امّا سیحون به اسرائیلیان اجازه نداد که از خاک او عبور کنند، بلکه ارتش خود را جمع کرد و به مقابله با اسرائیل به بیابان رفته در ناحیهٔ یاهَص، با آن‌ها جنگید. ۲۴ اسرائیلیان بر آن‌ها غالب شده سیحون را کشتند و سرزمین‌شان را از وادی ارنون تا رود یَبّوق و تا مرز عَمونیان تصرّف کردند. امّا نتوانستند جلوتر بروند، زیرا مرز عَمونیان مستحکم بود. ۲۵ بنی‌اسرائیل همهٔ شهرهای آموریان را همراه با حِشبون و شهرهای اطراف آن تصرّف کردند و در آن ساکن شدند. ۲۶ حِشبون پایتخت آموریان بود که سیحون قبلاً در جنگ با پادشاه سابق موآب آن را با تمام سرزمین آن‌ها تا وادی ارنون تصرّف کرده بود. ۲۷ شاعران دربارهٔ حِشبون چنین گفته‌اند:

«به حِشبون بیاید و آن را آباد کنید،

پایتخت سیحون را بنا نمایید،

۲۸ زیرا آتشی از حِشبون برخاست،

شعله‌ای از شهر سیحون،

و شهر عار در موآب را ویران کرد

و بلندی‌های آرنون را بلعید.

^{۲۹} وای بر تو ای موآب!

ای قوم *کِموش، هلاک شدیدی.

کِموش پسرانش را فراری و دخترانش را
به دست سیحون پادشاه اموری اسیر ساخت.

^{۳۰} سعادت و کامرانی ایشان

از حشِبون تا به دِیون نابود گشت

و ما آن‌ها را تا نوح که نزدیک میدبا است

از بین بردیم.»

^{۳۱} به این ترتیب قوم اسرائیل در سرزمین آموریان ساکن شدند. ^{۳۲} موسی چند نفر را به یعزیر فرستاد تا وضع آنجا را بررسی کنند. بعد قوم اسرائیل به آنجا حمله بردند و آن شهر را با روستاهای اطراف آن تصرف کرده ساکنان آنجا را بیرون راندند.

^{۳۳} سپس بازگشتند و به طرف باشان رفتند. اما عوج پادشاه باشان با ارتش خود برای جنگ با آن‌ها به ادرعی آمد. ^{۳۴} خداوند به موسی گفت: «از عوج نترس، زیرا من او را با مردم و سرزمین ایشان به دست تو تسلیم کرده‌ام و تو همان کاری را که با سیحون پادشاه اموری در حشِبون کردی، با او هم بکن.» ^{۳۵} پس بنی اسرائیل عوج را با پسران و تمام ساکنان آنجا کشتند و احدی را زنده نگذاشتند و سرزمین ایشان را تصرف کردند.

فرستادن نمایندگان پادشاه موآب نزد بلعام

بعد از آن، بنی اسرائیل به سمت دشت موآب حرکت کردند و در شرق رود اردن، مقابل شهر اریحا اردو زدند. ۲۲
^۲ چون بالاق پسر صفور پادشاه موآب خبردار شد که بنی اسرائیل با آموریان چه کرده است ^۳ و این که نفرات بنی اسرائیل بسیار زیاد است، ترس بنی اسرائیل موآبیان را فراگرفت. ^۴ پس موآبیان به رهبران مدیان پیام فرستاده گفتند: «این جمعیت بزرگ، مثل گاوی که علف صحرا را می بلعد، ما را خواهند بلعید.» ^۵ بالاق پادشاه موآب پیامی به بلعام پسر بعور در فتور که در کنار رود فرات در سرزمین آماوا است، فرستاده گفت: «جمعیت بزرگی از سرزمین مصر آمده در همه جا پخش شده‌اند و در برابر ما ساکن شده‌اند. ^۶ حالا ما از تو خواهش می کنیم که بیایی و این قوم را لعنت کنی، زیرا آن‌ها از ما قوی تر هستند. شاید به این ترتیب، من بتوانم آن‌ها را شکست بدهم و از این سرزمین بیرون برانم. ما می دانیم

هرکه را که تو برکت بدهی، برکت می بیند و هرکه را تو لعنت کنی، لعنت می شود.»

^۷ رهبران موآب و مدیان با مبلغی پول به عنوان مزد فالگیری، نزد بلعام رفتند و پیام بالاق را به او رساندند. ^۸ بلعام به آن ها گفت: «امشب همین جا بمانید و فردا آنچه را که خداوند به من بگوید، به شما می گویم.» پس رهبران موآب شب را با بلعام به سر بردند.

^۹ همان شب خدا نزد بلعام آمد و گفت: «این مردان کیستند؟»

^{۱۰} بلعام جواب به خدا داد: «این ها نمایندگان بالاق پسر صفور پادشاه موآب هستند. او آن ها را با این پیام فرستاده ^{۱۱} که یک جمعیت عظیم از مصر آمده و در همه جا پخش شده اند و از من درخواست کرده که بروم و آن ها را لعنت کنم تا شاید او بتواند با آن ها بجنگد و آن ها را از آنجا براند.»

^{۱۲} خدا به بلعام گفت: «تو نباید با آن ها بروی و آن قوم را لعنت کنی، زیرا آن ها برکت یافته اند.»

^{۱۳} پس بلعام صبح فردای آن روز برخاسته نزد فرستادگان بالاق رفت و به آن ها گفت: «به وطن خود بازگردید، زیرا که خداوند اجازه نمی دهد که با شما بیایم.» ^{۱۴} نمایندگان بالاق دوباره به وطن خود بازگشتند و به او گفتند: «بلعام از آمدن خودداری می کند.»

^{۱۵} سپس بالاق بار دیگر گروه مهم تر و بزرگ تری را فرستاد. ^{۱۶} آن ها به بلعام گفتند: «بالاق از تو استدعا می کند که بیایی. ^{۱۷} او از تو با احترام پذیرایی خواهد کرد و هر امری که تو بفرمایی، به جا خواهد آورد. لطفاً بیا و این قوم را برای من لعنت کن.»

^{۱۸} بلعام به آن ها گفت: «حتی اگر بالاق کاخ خود را پُر از طلا و نقره کند و به من ببخشد، به هیچ وجه از فرمان یهوه، خدای خود چه کم، چه زیاد، تجاوز نخواهم کرد از امر یهوه، خدای خود به هیچ وجه سرپیچی نمی کنم. ^{۱۹} به هر حال، امشب نیز اینجا بمانید تا دریابم که خداوند دیگر چه به من خواهد گفت.»

^{۲۰} خدا همان شب به بلعام گفت: «حالا که این مردان دوباره آمده اند، برخیز و با آن ها برو، اما فقط آنچه را که من به تو می گویم، انجام بده.» ^{۲۱} پس بلعام صبح برخاست. الاغ خود را پالان کرد و با رهبران بالاق روانه موآب شد.

الاغ بلعام به زبان می آید

^{۲۲} اما خدا از رفتن بلعام خشمگین شد و فرشته خود را سر راه او فرستاد تا در راه برای مقابله با او بایستد. بلعام درحالی که بر الاغ خود سوار بود،

دو نوکرش همراه او می‌رفتند.^{۲۳} وقتی الاغ بِلعام فرشته خداوند را دید که با شمشیری در دست سر راه ایستاده است، از جاده منحرف شده به مزرعه‌ای وارد شد. بِلعام الاغ را زد و آن را دوباره به جاده بازگرداند.^{۲۴} بعد فرشته خدا در جایی که جاده تنگ می‌شد و در دو طرف آن دیوارهای سنگی دو باغ انگور قرار داشتند، ایستاد.^{۲۵} چون الاغ دید که فرشته خداوند آنجا ایستاده است، خود را به دیوار چسباند و پای بِلعام را به دیوار فشرد. بِلعام دوباره الاغ را زد.^{۲۶} آن وقت فرشته پیش رفت و در جای تنگ‌تری ایستاد به طوری که الاغ امکان رفتن به چپ یا راست را نداشت.^{۲۷} وقتی الاغ فرشته خداوند را دید در بین جاده خوابید. بِلعام خشمگین شد و با چوب دست خود الاغ را زد.^{۲۸} آنگاه خداوند قدرت بیان به الاغ داد و او به بِلعام گفت: «من به تو چه کرده‌ام که مرا تا حالا سه بار زده‌ای؟»

^{۲۹} بِلعام به الاغ گفت: «تو مرا مسخره کردی. ای کاش یک شمشیر داشتم و تو را در همین جا می‌کُشتم.»

^{۳۰} الاغ به بِلعام گفت: «آیا من همان الاغی نیستم که تمام عمرت بر آن سوار شده‌ای؟ آیا هرگز چنین کاری کرده‌ام؟» بِلعام جواب داد: «نه!»^{۳۱} آن وقت خداوند چشمان بِلعام را باز کرد و بِلعام فرشته خداوند را دید که شمشیر به دست، سر راه ایستاده است. پس بِلعام نزد او به خاک افتاد.^{۳۲} فرشته به او گفت: «چرا الاغ را سه مرتبه زدی؟ من آمده‌ام تا تو را از رفتن باز دارم، زیرا این سفر تو غلط است.^{۳۳} این الاغ سه مرتبه مرا دید و از سر راه من دور شد. اگر این الاغ این کار را نمی‌کرد تو را می‌کُشتم و این الاغ را زنده می‌گذاشتم.»

^{۳۴} بِلعام به فرشته خداوند گفت: «من گناه کرده‌ام. من متوجه نشدم که سر راه من ایستاده بودی. حالا اگر رفتن من ناپسند است، من به خانه خود برمی‌گردم.»^{۳۵} فرشته خداوند به او گفت: «با این مردان برو، امّا فقط هرچه را که من به تو می‌گویم، بگو.» پس بِلعام با فرستادگان بالاق حرکت کرد.

استقبال بالاق از بِلعام

^{۳۶} چون بالاق خبردار شد که بِلعام می‌آید، به استقبال او به شهر موآب، در کنار وادی آرنون، واقع در مرز کشورش رفت.^{۳۷} بالاق از بِلعام پرسید: «چرا بار اوّل که قاصدانم را فرستادم نیامدی؟ آیا فکر می‌کردی که من به تو پاداش شایسته‌ای نخواهم داد؟»

^{۳۸} بِلعام به بالاق جواب داد: «من اکنون آمده‌ام، امّا قدرتی ندارم. من فقط کلامی را که خداوند در دهانم بگذارد، به زبان می‌آورم.»^{۳۹} بِلعام

همراه بالاق به شهر حُصوت رفت. ۴۰ در آنجا بالاق گاو و گوسفند قربانی کرد و گوشت آن‌ها را برای بلعام و رهبرانی که با او بودند، فرستاد. ۴۱ بامدادان بالاق بلعام را به سر کوه *باموت بعل برد تا از آنجا بخشی از قوم اسرائیل را ببیند.

اولین نبوت بلعام

۲۳ بلعام به بالاق گفت: «در اینجا هفت قربانگاه بساز و برای من هفت گاو و هفت قوچ آماده کن.»
 ۲ بالاق طبق دستور بلعام عمل کرد و بالاق و بلعام بر هر قربانگاه یک گاو و یک قوچ را قربانی کردند. ۳ بعد بلعام به بالاق گفت: «در کنار قربانی سوختنی خود بمان و من می‌روم تا ببینم که آیا خداوند به ملاقات من می‌آید، یا نه. هرچه که او به من نشان بدهد، به تو خواهم گفت.»
 پس بلعام تنها به بالای تپه‌ای رفت ۴ و در آنجا خدا او را ملاقات کرد. بلعام به خدا گفت: «من هفت قربانگاه درست کردم و بر هر کدام یک گاو و یک قوچ قربانی کردم.»
 ۵ خداوند پیامی بر زبان بلعام گذاشت تا آن را به بالاق اعلام نماید. ۶ پس بلعام نزد بالاق که با تمام رهبران موآب در کنار قربانی سوختنی خود ایستاده بود، بازگشت ۷ و پیام خود را چنین شروع کرد:

«بالاق مرا از سوریه آورد،
 پادشاه موآب مرا از کوه‌های مشرق آورد.
 به من گفت، 'بیا و نسل یعقوب را به خاطر من لعنت کن؛
 بیا و به قوم اسرائیل لعنت بفرست.'
 ۸ چگونه می‌توانم لعنت کنم قومی را که خداوند لعنت نکرده است؟

چگونه مردمی را لعنت کنم که یهوه، لعنت نکرده است؟
 ۹ از فراز صخره‌ها آن‌ها را می‌بینم؛
 از بالای کوه‌ها آن‌ها را تماشا می‌کنم.
 آن‌ها قومی هستند که جدا از دیگران زندگی می‌کنند
 و خود را جزو قوم‌های دیگر بشمار نمی‌آورند.
 ۱۰ نسل یعقوب مانند غبار بی‌شمارند، کیست که بتواند حتی
 یک چهارم بنی اسرائیل را بشمارد؟
 ای کاش، مانند نیکان می‌مُردم!
 ای کاش عاقبت من مانند عاقبت آن‌ها باشد!

۱۱ بالاق به بَلعام گفت: «این چه کاری بود که با من کردی؟ من تو را آوردم تا دشمنانم را لعنت کنی، ولی تو در عوض آن‌ها را برکت دادی.»
 ۱۲ بَلعام پاسخ داد: «آیا نباید آنچه را که خداوند بر زبانم می‌گذارد، بیان کنم.»

دومین نبوت بَلعام

۱۳ بالاق به او گفت: «بیا تا تو را به مکان دیگری ببرم. از آنجا تنها قسمت کوچکی از قوم اسرائیل را می‌بینی. از همان جا آن‌ها را برای من لعنت کن.» ۱۴ پس بالاق او را به مزرعه صوفیم که بر کوه فِسجِه واقع است، برد. در آنجا هفت قربانگاه ساخت و بر هر کدام آن‌ها یک گاو و یک قوچ قربانی کرد.

۱۵ بَلعام به بالاق گفت: «تو در همین جا کنار قربانی سوختنی بایستی. من در آنجا به ملاقات خداوند می‌روم.»

۱۶ خداوند نزد بَلعام آمد و پیامی بر زبانِ بَلعام گذاشت تا آن را به بالاق اعلام نماید. ۱۷ بَلعام نزد بالاق که با رهبران موآب کنار قربانی سوختنی ایستاده بود، برگشت. بالاق از او پرسید: «خداوند چه فرمود؟» ۱۸ بَلعام پیام خود را چنین شروع کرد:

«ای بالاق، برخیز و بشنو!

ای پسر صفور به من گوش فراده!

۱۹ خداوند انسان نیست که دروغ بگوید،

و نه نسل انسان که ارادهٔ خود را تغییر بدهد.

او به آنچه که قول داده است، عمل می‌کند، و آنچه را که گفته

است، انجام می‌دهد.

۲۰ او به من امر فرموده است که آن‌ها را برکت بدهم.

او به آن‌ها برکت داده است؛ من نمی‌توانم آن را باطل کنم.

۲۱ او هیچ بدبختی را در نسل یعقوب نمی‌بیند

و نه هیچ بیچارگی را در بنی اسرائیل.

یَهُوه، خدای ایشان با آن‌ها است.

آن‌ها او را پادشاه خویش می‌خوانند.

۲۲ خدا آن‌ها را از مصر بیرون آورد.

او برای آن‌ها همچون شاخ‌های گاو وحشی است.

۲۳ کسی نمی‌تواند نسل یعقوب را جادو کند

و افسون کسی بر بنی اسرائیل کارگر نیست.

دربارهٔ نسل یعقوب و بنی اسرائیل می‌گویند،

'بنگرید که خدا برای آن‌ها چه کارهایی کرده است!'
 ۲۴ این قوم را ببینید که مثل شیر مادّه برمی‌خیزد
 و مانند شیر نر به پا می‌ایستد.
 تا وقتی که شکار خود را نخورد
 و خون کشته‌شدگان خود را ننوشد، آرام نمی‌گیرد.»

۲۵ آنگاه بالاق به بلعام گفت: «پس نه آن‌ها را لعنت کن و نه آن‌ها را برکت بده.»

۲۶ بلعام پاسخ داد: «من که گفتم، هرآنچه را که خداوند بگوید، انجام خواهم داد.»

۲۷ آنگاه بالاق به او گفت: «حالا بیا تا به‌جای دیگری برویم، شاید موردپسند خدا باشد و به تو اجازه بدهد که قوم اسرائیل را از آنجا برای من لعنت کنی.» ۲۸ بالاق او را بر قلّه فعور که مُشرف به بیابان بود، برد.
 ۲۹ بلعام به او گفت که هفت قربانگاه بسازد و هفت گاو و هفت قوچ را برای قربانی آماده کند. ۳۰ بالاق مطابق دستور بلعام عمل کرد و بر هر قربانگاه یک گاو و یک قوچ قربانی کرد.

نبوّت سوّم بلعام

وقتی بلعام دید که خداوند از برکت دادن به بنی‌اسرائیل خشنود شده است، مانند گذشته به جادو متوسّل نشد، بلکه رو به‌طرف بیابان کرد ۲ و قوم اسرائیل را دید که طبق طایفه‌های خود در آنجا اردو زده‌اند. آنگاه روح خدا بر او نازل شد ۳ و این کلمات از زبانش جاری شد:

۲۴

«وَحیِ بَلْعَامِ پسرِ بَعُور،
 وحی آن مردی که چشمانش باز شد،
 ۴ وحی کسی که سخنان خدا را شنید
 و رؤیای خدای قادر مطلق را دید،
 کسی که به خاک افتاد و چشمانش باز شد:
 ۵ اردوهای شما چقدر زیبا است ای نسل یعقوب،
 و مسکن‌های تو، ای اسرائیل؛
 ۶ همچون ردیف‌های طولانی نخل‌ها،
 همچون باغ‌ها در کنار جویبارها،
 مانند درختانِ عودی که خداوند کاشته،
 مانند درختانِ سدر در کنار آب‌ها.

۷ دلوهای ایشان از آب لبریز می شوند.
 بذرهای ایشان با آب فراوان آبیاری می شوند.
 پادشاه آن‌ها بزرگ‌تر از اجاج می باشد
 و مملکت آن‌ها سرفراز می گردد.
 ۸ خدا آن‌ها را از مصر بیرون آورد.
 او برای آن‌ها همچون شاخ‌های گاو وحشی است،
 و آن‌ها دشمنان خود را می بلعند.
 استخوان‌هایشان را خرد می کنند،
 و ایشان را با تیرهای خود در هم می کوبند.
 ۹ قوم مانند شیر لم داده می خوابد.
 چه کسی جرأت می کند او را بیدار کند؟!
 مبارک باد هرکه تو را برکت بدهد،
 و ملعون باد هرکه تو را لعنت کند.»

۱۰ آتش خشم بالاق بر بلعام افروخته شد و درحالی که دست‌های خود را به هم می کوفت، به بلعام گفت: «من تو را فراخواندم که دشمنان مرا لعنت کنی، امّا تو برعکس، سه بار آن‌ها را برکت دادی. ۱۱ از اینجا زود برو و به خانه‌ات بازگرد. من گفتم که به تو پاداش خوبی خواهم داد، امّا خدا تو را از پاداش محروم ساخت.»

۱۲ بلعام به بالاق گفت: «من که به قاصدانت گفتم: ۱۳ حتّی اگر تو قصرت را پُر از طلا و نقره کنی و به من بدهی، من نمی‌توانم برخلاف فرمان خداوند عمل نمایم و یا طبق میل خود، خوب یا بد بگویم. من فقط آنچه را که خداوند بفرماید، می گویم.»

۱۴ «حالا نزد قوم خود می‌روم، امّا باید به تو بگویم که در آینده این قوم چه بلایی بر سر مردم تو خواهند آورد.»

نبوّت چهارم بلعام

۱۵ بلعام سخن خود را چنین آغاز کرد:

«این است وحی بلعام پسر بعور،
 وحی مردی که چشمانش باز شد،
 ۱۶ وحی آنکه سخنان خدا را شنید
 و معرفت خداوند متعال را درک کرد،
 آنکه رؤیای قادر مطلق را دید،
 آنکه به خاک افتاد و چشمانش باز شد:

۱۷ او را خواهیم دید، امّا نه اکنون؛
او را تماشا خواهیم کرد، امّا نه از نزدیک:
پادشاهی همچون ستاره‌ای درخشان از نسل یعقوب ظهور خواهد کرد،

و چوگانی از نسل اسرائیل بر خواهد خاست.
او رهبران موآب را شکست خواهد داد.
او مردم آشوب‌گر را سرکوب خواهد کرد،
۱۸ و دشمنان خود را در آدوم شکست خواهد داد،
او سرزمین ایشان، سعیر، را تصرف خواهد کرد.
اسرائیل به پیروزی خود ادامه خواهد داد.
۱۹ پادشاهی از نسل یعقوب بر خواهد خاست
و کسانی را که باقی مانده‌اند، هلاک خواهد کرد.»

۲۰ بعد بلعام رو به طرف عمالیقیان کرد و چنین گفت:

«عمالیقیان مقتدرترین قوم در میان اقوام بودند،
امّا سرانجام، همه هلاک خواهند شد.»

۲۱ سپس به قینیان نگاه کرد و چنین گفت:
«جای سکونت شما مستحکم است،
آشیانه شما بر صخره‌ای قرار دارد.

۲۲ امّا قین خواهد سوخت

و لشکر نیرومند آشوریان، شما را به اسارت خواهد برد.»
۲۳ بلعام در خاتمه چنین گفت:

«افسوس که وقتی خدا این کار را انجام بدهد،
هیچ کسی زنده نخواهد ماند.

۲۴ کشتی‌ها از سواحل کِتیم خواهند آمد،
آشور و عبّر را سرکوب خواهند ساخت،
امّا خود آن‌ها هم هلاک خواهند شد.»

۲۵ بعد بلعام برخاست و به وطن خود بازگشت، و بالاق هم به راه خود رفت.

بُت پرستی قوم اسرائیل

در زمانی که قوم اسرائیل در درّه اَاقایا اردو زده بودند، مردان آن‌ها با دختران موآب به زناکاری پرداختند. ۲ این دخترها آن‌ها را دعوت می‌کردند تا در مراسم قربانی که برای بُت‌های ایشان برگزار می‌شد، شرکت کنند، و مردان اسرائیلی گوشتِ قربانی را می‌خوردند و

بُت‌های ایشان را پرستش می‌کردند.^۳ به این ترتیب، قوم اسرائیل به پرستش بُت *بَعْلِ فَعُورِ پرداختند. پس خشم خداوند بر قوم اسرائیل افروخته شد و به موسی گفت: «همه رهبران طایفه‌های اسرائیل را در روز روشن در حضور من اعدام کنید تا خشم سهمگین من از سر قوم اسرائیل برداشته شود.» موسی به قُضات اسرائیل گفت: «هریک از شما از طایفه خود کسانی را که بُت *بَعْلِ فَعُورِ را پرستش کرده‌اند، اعدام کنید.»

در همین حال یکی از مردان اسرائیلی در برابر چشمان موسی و تمام جماعت بنی اسرائیل که در جلوی ورودی خیمه مقدّس گریه می‌کردند، یک زن مدیانی را با خود به اردوگاه آورد.^۷ وقتی فینحاس، پسر العازار، نوه هارون کاهن این را دید، برخاسته نیزه‌ای را به دست گرفت^۸ و به دنبال آن مرد به درون چادری که دختر را به آن برده بود، رفت و نیزه را در بدن هردوی آن‌ها فروبرد و به این ترتیب، بلا از سر مردم اسرائیل رفع شد.^۹ با وجود این، بیست و چهار هزار نفر در اثر آن بلا هلاک شدند.^{۱۰} خداوند به موسی گفت: «فینحاس، پسر العازار، نوه هارون کاهن، خشم مرا نسبت به بنی اسرائیل فرو نشاند، زیرا او همان غیرتی را به آن‌ها نشان داد که من دارم. بنابراین من هم بنی اسرائیل را هلاک نکردم.^{۱۲} پس به او بگو که من با او پیمانی ابدی می‌بندم^{۱۳} که او و نسل او در آینده برای همیشه سِمت کُهانَت را خواهند داشت، زیرا او برای من، خدای خود، غیرت نشان داد و برای قوم اسرائیل کفّاره نمود.»

^{۱۴} نام مرد اسرائیلی که با آن زن مدیانی کشته شد، زمری بود. او پسر سالو، یکی از رؤسای طایفه شمعون بود.^{۱۵} زن مدیانی که کشته شد، کُزّبی نام داشت. او دختر صور، یکی از بزرگان خاندان مدیان بود.^{۱۶} خداوند به موسی گفت: «مدیانیان را سرکوب نموده هلاک کنید،^{۱۸} زیرا آن‌ها با حيله و نیرنگ شما را گمراه ساختند و به پرستش بُت *بَعْلِ فَعُورِ تشویق کردند که منجر به مرگ کُزّبی شد.»

دومین سرشماری

پس از آن بلا، خداوند به موسی و العازار پسر هارون کاهن گفت: «تمام بنی اسرائیلی را، از بیست ساله به بالا سرشماری کنید تا تعداد افراد واجد شرایط برای جنگ از هر طایفه مشخص شود.»^۳ پس موسی و العازار کاهن به رؤسای طایفه‌های بنی اسرائیل که در دشت موآب، در کنار رود اُردن، مقابل اریحا اردو زده بودند، گفتند: «همان‌طور که خداوند به موسی فرمان داده بود، اکنون نیز تعداد افراد بیست سال به بالا را سرشماری کنید.»

نتیجه سرشماری مردان اسرائیل که از مصر آمدند، به این قرار بود:

از طایفه رثوین، نخست زاده یعقوب، خاندان های حَنوخ، قَلو، حَصرون و کَرَمی جزو این طایفه بودند^۷ و تعداد ایشان چهل و سه هزار و هفت صد و سی نفر بود.^۸ یکی از فرزندان قَلو الیاب نام داشت^۹ که پدر نموئیل، داتان و ابیرام بود. داتان و ابیرام دو نفر از رهبران بودند که با هم دستی قورح علیه موسی و هارون توطئه نمودند و با این کار خود به خصومت با خداوند برخاستند.^{۱۰} و زمین دهان خود را باز کرد و آن ها را فرو برد. همراه با آن ها، قورح و پیروانش نیز کشته شدند و هم زمان آتشی از جانب خداوند آمد و دویست و پنجاه نفر را سوزاند. این هشدار شد برای بقیه قوم.^{۱۱} اما پسران قورح کشته نشدند.

از طایفه شمعون که شامل خاندان های نموئیل، یامین، یاکین، زراح و شاول می شدند.^{۱۲} تعداد آن ها بیست و دو هزار و دویست نفر بود.

از طایفه جاد که شامل خاندان های صفون، حَبّی، شونی، اُزنی، عری، اُردی و اریلی می شدند،^{۱۳} و تعداد آن ها چهل هزار و پانصد نفر بود.

از طایفه یهودا، به غیر از پسرانش عیر و اونان که در سرزمین کنعان مُردند، خاندان های شیلَه، فارص، زراح، حَصرون و حامل بودند^{۱۴} تعداد این خاندان ها به هفتاد و شش هزار و پانصد نفر می رسید.

از طایفه یساکار، خاندان های تولع، فوه،^{۱۵} یاشوب و شمرون بودند و تعداد آن ها به شصت و چهار هزار و سی صد نفر می رسید.

از طایفه زبولون، خاندان های سِرِد، ایلون و یاحلیئیل بودند.^{۱۶} و تعداد آن ها به شصت هزار و پانصد نفر بالغ می شد.

از طایفه یوسف پدر مَنسی و اِفرایم.

از طایفه مَنسی، ماخیر پسر مَنسی و پدر جلعاد بود، نسب نامه های خاندان های زیر به جلعاد می رسد.^{۱۷} خاندان های ایعزر، حالق،^{۱۸} اَسریئیل، شَکیم،^{۱۹} شَمداع و خَفر فرزندان جلعاد بودند.^{۲۰} صِلِفحاد، پسر خَفر پسری نداشت، اما دارای پنج دختر به نام های مَحَلَه، نوَعَه، حُجَلَه، مَلِکَه و ترصه بود.^{۲۱} تعداد آن ها از خاندان مَنسی پنجاه دو هزار و هفت صد نفر بود.

از طایفه اِفرایم خاندان های شوَتِلاح، باکِر و تاخَن بودند.^{۲۲} یکی از خاندان های شوَتِلاح، عِرانی ها بودند.^{۲۳} تعداد این خاندان ها، به سی و دو هزار و پانصد نفر بالغ می شد. این خاندان ها از طایفه یوسف بودند.

از طایفه بنیامین، خاندان های بِلّاع، اَشبیل، اَحیرام،^{۲۴} شَفوفام و حوفام بودند.^{۲۵} خاندان های اَرَد و نَعمان فرزندان بِلّاع بودند.^{۲۶} تعداد افراد این خاندان ها به چهل و پنج هزار و شش صد نفر می رسید.

۴۲ از طایفه دان، خاندان شوحام، ۴۳ که تعداد آن‌ها شصت و چهار هزار و چهارصد نفر بود.

۴۴-۴۶ از طایفه آشیر، خاندان‌های یمنه، یثوی، بریعه، حیر و ملکئیل بودند. آشیر دختری هم به نام سارح داشت. ۴۷ تعداد آن‌ها پنجاه و سه هزار و چهارصد نفر بود.

۴۸-۴۹ از طایفه نفتالی، خاندان‌های یحصئیل، جونی، یصر و شیلیم بودند و تعدادشان به چهل و پنج هزار و چهارصد نفر می‌رسید.

۵۱ تعداد کل مردان بنی اسرائیل شش صد و یک هزار و هفت صد و سی نفر بود.

۵۲ خداوند به موسی گفت: ۵۳ «این سرزمین به نسبت تعداد هر طایفه بین ایشان تقسیم شود. ۵۴-۵۶ تقسیمات زمین باید به قید قرعه صورت بگیرد و به طایفه بزرگ‌تر، زمین زیادتر و به طایفه کوچک‌تر، زمین کمتر داده شود.»

۵۷ طایفه لاوی شامل خاندان‌های جرشون، قُهاث و مِرائی بود. ۵۸ خاندان‌های لینی، جبرون، مَحلی، موشی و قورح هم، جزو طایفه لاوی بودند. قُهاث پدر عَمرام بود. ۵۹ عَمرام با یوکابد، دختر لاوی که در مصر متولد شده بود، ازدواج کرد. او برای عَمرام دو پسر به نام‌های موسی و هارون و همچنین یک دختر به نام مریم به دنیا آورد. ۶۰ هارون چهار پسر به نام‌های ناداب، آیهو، العازار و ایتمار داشت. ۶۱ ناداب و آیهو وقتی آتش غیر مجاز را برای خداوند تقدیم می‌کردند، مردند. ۶۲ تعداد افراد ذکور لاوی از یک ماهه به بالا بیست و سه هزار نفر بود. اما لاویان، جدا از طایفه‌های دیگر اسرائیل سرشماری شدند، زیرا به آن‌ها زمین در میان بنی اسرائیل داده نشد.

۶۳ این بود نتیجه سرشماری که توسط موسی و العازار در دشت موآب، در کنار رود اردن، مقابل اریحا انجام شد. ۶۴ در تمام این سرشماری، از آن اشخاصی که قبلاً توسط موسی و هارون کاهن در صحرای *سینا سرشماری شده بودند، حتی یک نفر هم، نبود. ۶۵ زیرا خداوند گفته بود که به استثنای کالیب پسر یَفنه و یوشع پسر نون، هیچ‌کدام در بیابان زنده نخواهند ماند.

دختران صِلَفحاد

مَحله، نوعه، حُجله، مَلْکه و تِرِصه دختران صِلَفحاد بودند. صِلَفحاد پسر خِفِر بود و حافر پسر جلعاد، نوه ماخیر و نتیجه مَنسی و مَنسی یکی از پسران یوسف بود. ۲ روزی این دختران به جلوی ورودی خیمه مقدس رفتند و به موسی، العازار کاهن،

رهبران طایفه‌ها و سایر مردمی که در آنجا حضور داشتند، چنین گفتند: «پدر ما در بیابان مُرد و پسری نداشت. او جزو پیروان قورح نبود که علیه خداوند شورش کردند. او به‌خاطر گناه خودش مُرد. ۴ چرا باید نام پدر ما به‌خاطر این که او پسری نداشت، از بین طایفه‌اش محو شود؟ به ما نیز مانند خویشاوندان پدر ما زمین داده شود.»

۵ موسی تقاضای ایشان را به حضور خداوند بُرد ۶ و خداوند به موسی گفت: ۷ «دختران صِلَفِحاد درست می‌گویند؛ در میان عموهایشان، زمین موروثی به ایشان بده و میراث پدرشان را به آن‌ها بده. ۸ به بنی اسرائیل بگو که هرگاه مردی می‌میرد و پسری از خود به‌جا نمی‌گذارد، باید میراث او به دخترش برسد. ۹ اگر دختر نداشته باشد، میراثش به برادرانش تعلق می‌گیرد. ۱۰ اگر برادر نداشته باشد، به عموهایش داده شود ۱۱ و اگر عمو یا برادر هم نداشته باشد، پس میراثش به نزدیک‌ترین خویشاوندان او داده شود. من، یهوه، به تو امر می‌کنم تا به بنی اسرائیل بگویی که باید این قانون را رعایت کنند.»

انتخاب یوشع به جانشینی موسی

(تثنیه ۱: ۳۱-۸)

۱۲ خداوند به موسی گفت: «بر سر کوه عَباریم برو و از آنجا سرزمینی را که به قوم اسرائیل داده‌ام، ببین. ۱۳ پس از آنکه آن را دیدی، تو نیز مانند برادرت هارون، خواهی مُرد، ۱۴ زیرا هر دوی شما هنگامی که قوم اسرائیل در صین علیه من شورش کردند، در بیابان صین از فرمان من سرپیچی کردید و قَدّوسیّت مرا در حضور قوم تصدیق نکردید.» مریوت چشمه‌ای است در قادش واقع در بیابان صین.

۱۵ موسی به خداوند گفت: ۱۶ «ای یهوه، خدایی که سرچشمه حیات تمام بشر هستی، از تو استدعا می‌کنم که مردی را برای رهبری این قوم انتخاب کنی ۱۷ تا بتواند آن‌ها را در همه امور هدایت کرده از آن‌ها مراقبت نماید تا قوم خداوند مانند گوسفندان بی‌شبان نباشند.»

۱۸ خداوند به او گفت: «برو دست خود را بر یوشع پسر نون که روح من در او قرار دارد، بگذار. ۱۹ بعد او را نزد العازار کاهن و تمام قوم ببر و در حضور تمامی جماعت او را به جانشینی خود منصوب کن. ۲۰ بعضی از اختیارات خود را به او بده تا تمام جماعت بنی اسرائیل از او اطاعت نمایند. ۲۱ او باید برای گرفتن دستور از من نزد العازار برود. من به‌وسیلهٔ *اوریم با العازار صحبت می‌کنم و العازار اوامر مرا به یوشع می‌رساند. به‌این ترتیب، من رای خود را به آن‌ها آشکار خواهم کرد.» ۲۲ موسی طبق فرمان خداوند عمل کرد. او یوشع را به حضور العازار کاهن و تمام قوم

اسرائیل آورد. ۲۳ آنگاه طبق فرمان خداوند، بر سر او دست گذاشت و او را به رهبری قوم برگماشت.

مراسم هدیه روزانه

(خروج ۲۹:۳۸-۴۶)

۲۸

خداوند به موسی گفت ۲ که به بنی اسرائیل این چنین دستور بدهد: هدایای من، یعنی هدایای سوختنی که بر آتش به من تقدیم می کنید و رایحه آن ها به مشام من خوش بو است، باید در زمان معین تقدیم شوند.

۳ هر روز دو برّۀ نر یک ساله به عنوان هدیه سوختنی تقدیم شود. ۴ یک برّۀ را در صبح و یکی را در غروب قربانی کنند. ۵ با هر کدام آن ها، یک کیلوگرم آرد مرغوب، مخلوط با یک لیتر روغن زیتون مرغوب، به عنوان هدیه آردی تقدیم شود. ۶ این هدیه سوختنی در کوه سینا تعیین شد تا هر روز به عنوان رایحه ای خوش بو به خداوند تقدیم شود. ۷ به علاوه، با برّۀ ای که در صبح قربانی می شود، هدیه نوشیدنی هم باید تقدیم گردد و آن عبارت است از یک لیتر شراب و باید در مکان مقدّس در حضور من ریخته شود. ۸ همچنین با برّۀ قربانی غروب نیز، هدیه آردی و نوشیدنی تقدیم گردد. بوی این قربانی که بر آتش تقدیم می شود، رایحه ای خوش بو به مشام خداوند است.

هدیه روز سبت

۹ در روز *سبت دو برّۀ یک ساله و بی عیب قربانی شود. همراه این قربانی، هدیه آردی نیز باشد که عبارت است از: دو کیلوگرم آرد مخلوط با روغن زیتون، همراه با هدیه نوشیدنی آن، تقدیم گردد. ۱۰ این قربانی سوختنی باید در هر سبت علاوه بر قربانی سوختنی روزانه، با هدیه نوشیدنی آن تقدیم شود.

هدایای ماه نو

۱۱ در روز اوّل هر ماه، باید هدیه سوختنی به خداوند تقدیم گردد که عبارت است از: دو گوساله نر، یک قوچ و هفت برّۀ نر یک ساله که همه باید بی عیب باشند. ۱۲ همچنین برای هر گاو سه کیلوگرم آرد، برای هر قوچ دو کیلوگرم آرد ۱۳ و برای هر برّۀ یک کیلوگرم آرد مخلوط با روغن زیتون به عنوان هدیه آردی تقدیم شود. بوی این قربانی که بر آتش تقدیم می گردد، رایحه ای خوش بو به مشام خداوند است. ۱۴ با هر گاو دو لیتر شراب، با قوچ یک و نیم لیتر شراب و با هر برّۀ یک لیتر شراب به عنوان هدیه نوشیدنی تقدیم شود. این قربانی سوختنی است که باید

هر ماه در طول سال تقدیم شود.^{۱۵} همچنین، علاوه بر هدیه سوختنی روزانه، یک بُز نر همراه با هدیه نوشیدنی آن به عنوان قربانی گناه در روز اول ماه تقدیم شود.

عید نان فطیر

(لاویان ۵:۲۳-۱۴)

^{۱۶} در روز چهاردهم ماه اول، مراسم *فَصَح خداوند را برگزار کنید.^{۱۷} از روز پانزدهم برای هفت روز مراسم عید را جشن بگیرید و در این روزها، تنها نان بدون خمیرمایه خورده شود.^{۱۸} روز اول عید، روز عبادت است و در آن روز هیچ مشغولیت کاری نداشته باشید.^{۱۹} در این روز، دو گوساله نر، یک قوچ و هفت بره نر یک ساله، که همه بی عیب باشند، به عنوان هدیه سوختنی بر آتش به خداوند تقدیم شوند.^{۲۰} همچنین با هر گاو سه کیلوگرم آرد، با قوچ دو کیلوگرم آرد،^{۲۱} با هر بره یک کیلوگرم آرد مخلوط با روغن زیتون به عنوان هدیه آردی تقدیم گردد.^{۲۲} یک بُز نر نیز به عنوان قربانی گناه برای کفاره گناهان خود تقدیم کنید.^{۲۳} این هدایا علاوه بر هدایای سوختنی ای می باشند که هر روز صبح تقدیم می شوند.^{۲۴} در طول این هفت روز، به غیر از قربانی سوختنی روزانه و هدیه نوشیدنی آن، قربانی مخصوص فَصَح را نیز تقدیم کنید. بوی این قربانی که بر آتش تقدیم می شود، رایحه ای خوش بو به مشام خداوند است.^{۲۵} در روز هفتم دوباره برای عبادت جمع شوید و در آن روز هیچ مشغولیت کاری نداشته باشید.

عید نوبر محصولات

(لاویان ۲۳:۱۵-۲۲)

^{۲۶} در روز *عید هفته ها که اولین محصول غله را به خداوند تقدیم می کنید، همگی برای همایش مقدس گرد هم بیایید و هیچ مشغولیت کاری نداشته باشید.^{۲۷} در آن روز، دو گوساله نر، یک قوچ و هفت بره نر یک ساله را به عنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم کنید. بوی این قربانی رایحه ای خوش بو به مشام خداوند است.^{۲۸} همچنین با هر گاو سه کیلوگرم آرد، با قوچ دو کیلوگرم آرد^{۲۹} و با هر بره یک کیلوگرم آرد مخلوط با روغن زیتون، به عنوان هدیه آردی تقدیم شود.^{۳۰} همچنین برای کفاره گناهان خود، یک بُز نر را نیز قربانی کنید.^{۳۱} این هدایا باید با هدایای نوشیدنی آن ها تقدیم شوند. این هدایا علاوه بر هدایای سوختنی روزانه می باشند که با هدیه آردی آن تقدیم می گردد. مطمئن باشید که همه حیواناتی که قربانی می شوند، بی عیب باشند.

قربانی عید سال نو

(لاویان ۲۳:۲۳-۲۵)

۲۹

در روز اوّل ماه هفتم، همگی برای یک همایش مقدّس گرد هم آید و هیچ مشغولیت کاری نداشته باشید. در این روز شیپورها را بنوازید^۲ و یک گوساله^۳، یک قوچ و هفت برّه^۴ نر یک ساله، که همه بی عیب باشند، به عنوان هدیه سوختنی به خداوند تقدیم کنید. بوی این هدیه سوختنی راحیه ای خوش بو به مشام خداوند است. با گاو سه کیلوگرم آرد، با قوچ دو کیلوگرم آرد^۵ و با هر برّه یک کیلوگرم آرد مخلوط با روغن زیتون، به عنوان هدیه آردی تقدیم کنید. همچنین یک بُز نر نیز به عنوان قربانی گناه برای کفاره گناهان خود تقدیم کنید. این هدایا را علاوه بر هدایای سوختنی ماهانه با هدیه آردی آن و علاوه بر هدیه سوختنی روزانه با هدایای آردی و نوشیدنی آن است که مطابق مقرّرات مربوطه تقدیم می شوند. بوی این قربانی سوختنی، رایحه ای خوش بو به مشام خداوند است.

قربانی روز کفاره

(لاویان ۲۶:۲۳-۳۲)

در روز دهم ماه هفتم، باز برای یک همایش مقدّس گرد هم بیایید، روزه بگیرید و هیچ مشغولیت کاری نداشته باشید. در این روز یک گوساله، یک قوچ و هفت برّه^۶ نر یک ساله را که همه بی عیب باشند، به عنوان قربانی سوختنی، به خداوند تقدیم کنید. بوی این قربانی سوختنی رایحه ای خوش بو به مشام خداوند است. همچنین با گاو سه کیلوگرم آرد، با قوچ دو کیلوگرم آرد و با هر برّه یک کیلوگرم آرد مخلوط با روغن زیتون، به عنوان هدیه آردی تقدیم کنید. یک بُز نر را هم، برای کفاره گناهان خود قربانی کنید. این قربانی باید علاوه بر قربانی سوختنی روزانه، با هدایای آردی و نوشیدنی آن تقدیم شود.

قربانی عید خیمه ها

(لاویان ۳۳:۲۳-۴۴)

در روز پانزدهم ماه هفتم، یک بار دیگر برای همایشی مقدّس، گرد هم آید و هیچ مشغولیت کاری نداشته باشید، و به مدت هفت روز برای خداوند جشن بگیرید. در روز اوّل عید، سیزده گوساله^۷ نر، دو قوچ و چهارده برّه^۸ نر یک ساله که همگی بی عیب باشند، به عنوان قربانی سوختنی و رایحه ای خوش بو، به خداوند تقدیم کنید. با هر گوساله سه کیلوگرم آرد، با هر قوچ دو کیلوگرم آرد و با هر برّه یک کیلوگرم

آرد مخلوط با روغن زیتون، به عنوان هدیه آردی تقدیم شود.^{۱۶} همچنین یک بُز نیز برای کفاره گناهان خود قربانی کنید. این قربانی ها علاوه بر قربانی سوختنی روزانه، با هدایای آردی و نوشیدنی آن تقدیم شوند.^{۱۷} در روز دوم عید، دوازده گوساله نر، دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله را که همگی بی عیب باشند، قربانی کنید.^{۱۸-۱۹} همراه آن ها هدایای آردی و نوشیدنی به مقدار معین شده را نیز تقدیم کنید.

^{۲۰} در روز سوم عید، یازده گوساله نر، دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله را که همگی بی عیب باشند، قربانی کنید.^{۲۱-۲۲} همراه آن ها هدایای آردی و نوشیدنی به مقدار معین شده را نیز تقدیم کنید.

^{۲۳} در روز چهارم عید، ده گوساله نر، دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله را که همگی بی عیب باشند، قربانی کنید.^{۲۴} همراه آن ها هدایای آردی و نوشیدنی به مقدار معین شده را نیز تقدیم کنید.^{۲۵} همچنین یک بُز نر را نیز برای کفاره گناهان خود قربانی کنید. این ها علاوه بر قربانی سوختنی و هدایای آردی و نوشیدنی به مقدار معین شده، می باشند.

^{۲۶} در روز پنجم عید، نه گوساله نر، دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله را که همگی بی عیب باشند، قربانی کنید.^{۲۷} همراه آن ها هدایای آردی و نوشیدنی به مقدار معین شده را نیز تقدیم کنید.^{۲۸} همچنین یک بُز نر را نیز برای کفاره گناهان خود قربانی کنید. این ها علاوه بر قربانی سوختنی و هدایای غلات و نوشیدنی به مقدار معین شده، می باشند.^{۲۹} در روز ششم عید، هشت گوساله نر، دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله را که همگی بی عیب باشند، قربانی کنید.^{۳۰-۳۱} همراه آن ها هدایای مربوط به روز اول را نیز تقدیم کنید.

^{۳۲} در روز هفتم عید، هفت گوساله نر، دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله را که همگی بی عیب باشند، قربانی کنید.^{۳۳} همراه آن ها هدایای آردی و نوشیدنی به مقدار معین را نیز، تقدیم کنید.^{۳۴} همچنین یک بُز نر را نیز برای کفاره گناهان خود قربانی کنید. این ها علاوه بر قربانی سوختنی و هدایای آردی و نوشیدنی به مقدار معین شده، می باشند.

^{۳۵} در روز هشتم، برای همایشی مقدس گردهم آید و هیچ مشغولیت کاری نداشته باشید.^{۳۶} در این روز یک گوساله، یک قوچ و هفت بره نر یک ساله را که همگی بی عیب باشند، به عنوان قربانی سوختنی و رایحه ای خوش بو، به خداوند تقدیم کنید.^{۳۷} همراه آن ها هدایای آردی و نوشیدنی به معین شده را نیز تقدیم کنید.^{۳۸} همچنین یک بُز نر را نیز برای کفاره گناهان خود قربانی کنید. این ها علاوه بر قربانی سوختنی و هدایای آردی و نوشیدنی به مقدار معین شده، می باشند.

۳۹ این‌ها مقرراتی هستند مربوط به قربانی سوختنی، هدایای آردی، نوشیدنی و قربانی مشارکت و سلامتی، که باید در روزهای مخصوص به خداوند تقدیم کنید. این‌ها علاوه بر قربانی‌های نذری و قربانی‌های داوطلبانه می‌باشند.

۴۰ موسی هرآنچه را که خداوند به او فرمان داده بود، به بنی اسرائیل اعلام نمود.

مقررات مربوط به نذر

موسی این دستورات را که خداوند امر فرموده بود به رهبران طایفه‌های اسرائیل داد: ۲ وقتی کسی برای خداوند نذر کند و یا خود را به تعهدی مقید نماید، نباید پیمان خود را بشکند و باید به قولی که داده است، وفا کند.

۳ هرگاه دختری که هنوز در خانه پدر خود می‌باشد، برای خداوند نذر کند و یا خود را به تعهدی مقید نماید، ۴ اگر پدرش از تعهدی که کرده است آگاه شود و درباره آن چیزی نگوید، او باید آنچه را که تعهد کرده است، به‌جا آورد. ۵ اما اگر پدرش بعد از آگاهی از آن تعهد، او را از انجام آن تعهد منع نماید، آن دختر مجبور نیست آنچه را که قول داده است، به‌جا آورد و خداوند او را می‌بخشد، زیرا پدرش او را مانع شده است. ۶ اگر زنی پیش از ازدواج نذر کرده و یا نسنجیده خود را به تعهدی مقید ساخته باشد ۷ و در روزی که شوهرش از نذر او آگاه شود و در همان روز به او چیزی نگوید، آن زن مقید است آنچه را که قول داده است، انجام دهد. ۸ اما اگر شوهرش، در آن روزی که آگاهی پیدا کند، او را انجام تعهدی که داده است، منع کند، آنگاه نذری که نموده و تعهدی که خود را نسنجیده به آن مقید ساخته است، باطل می‌شود و خداوند او را می‌بخشد.

۹ اگر زنی که بیوه است و یا طلاق داده شده باشد، نذر کند و یا خود را به تعهدی مقید نماید، باید آن را ادا نماید.

۱۰ هرگاه زنی که شوهر کرده باشد و در خانه شوهر خود نذر کند و یا خود را به تعهدی مقید نماید ۱۱ و شوهرش آگاه شود و به او چیزی نگوید و او را منع نکند، او باید نذر خود را ادا کند و هر تعهدی که خود را به آن مقید نموده است، انجام دهد. ۱۲ ولی اگر شوهرش در روزی که از آن باخبر شد، آن را به کل باطل سازد، در آن صورت نذر یا تعهد او باطل می‌شود و خداوند او را می‌بخشد، چرا که شوهرش آن را باطل ساخته است. ۱۳ بنابراین شوهر او حق دارد که با انجام نذر یا تعهد او موافقت و یا مخالفت کند. ۱۴ اما اگر شوهرش در روزی که از نذر او باخبر شد

سکوت نماید، در آن صورت، موافقت نموده و نذر یا تعهد به جای خود باقی می ماند.^{۱۵} اگر شوهرش در ابتدا چیزی نگوید و بعداً نذر او را باطل سازد، شوهرش مقصّر ادا نکردن نذر زن خود می باشد.
^{۱۶} این ها دستوراتی است که خداوند در مورد ادای نذر ها و یا تعهدات دختری که در خانه پدر زندگی می کند، یا زنی که شوهر دارد، به موسی داد.

جنگ با مدیان

خداوند به موسی گفت: ^۲ «انتقام قوم اسرائیل را از مدیانیان بگیر. بعد از انجام این کار، تو خواهی مرد.»
 ۳ آنگاه موسی به قوم گفت: «از میان خود عده ای را برای جنگ مسلح سازید تا به جنگ مدیانیان بروند و انتقام خداوند را از آن ها بگیرند. ^۴ باید از هر طایفه، یک هزار نفر را برای جنگ بفرستید.»
^۵ پس آن ها از هر طایفه، یک هزار نفر، جمعاً به دوازده هزار نفر می رسید، برای جنگ آماده و مسلح ساختند ^۶ و موسی آن ها را تحت فرماندهی فینحاس، پسر العازار کاهن، همراه با اشیای مقدس و شیپور برای نواختن اعلام جنگ، به جنگ فرستاد. ^۷ سپاهیان اسرائیل طبق فرمان خداوند به موسی، با مدیانیان جنگیدند و همه مردان مدیانی را کشتند. ^۸ در میان کشته شدگان، پنج پادشاه مدیان به نام های اوی، راقم، صور، حور و ربع بودند. همچنین بلعام پسر بعور را نیز کشتند.
^۹ بنی اسرائیل همه زن ها و کودکان مدیانی را به اسیری گرفتند، و گله، رمه و دارایی آن ها را تاراج کردند ^{۱۰} و تمام شهرهای مسکونی و اردوگاه های ایشان را آتش زدند. ^{۱۱} و همه غنائم جنگی را که تاراج کرده بودند، از جمله انسان و چهارپا، ^{۱۲} نزد موسی و العازار و سایر قوم که در دشت موآب، در کنار رود اردن مقابل شهر اریحا اردو زده بودند، بردند.

بازگشت از جنگ

^{۱۳} موسی، العازار کاهن و همه رهبران قوم به پیشواز ارتش اسرائیل در خارج اردوگاه رفتند. ^{۱۴} موسی بر فرماندهان گروه های مختلف نظامی که از جنگ برگشته بودند، خشمگین شد ^{۱۵} و از آن ها پرسید: «چرا همه زن ها را زنده گذاشتید؟ ^{۱۶} همین زن ها بودند که به نصیحت بلعام گوش دادند و قوم ما را در فحور به بت پرستی تشویق کردند و در نتیجه، قوم خداوند دچار بلا شد. ^{۱۷} پس حالا تمام پسران و زن های شوهردار را بکشید، ^{۱۸} اما دختران جوانی را که با کسی هم بستر نشده اند، برای خود زنده نگه دارید. ^{۱۹} بعد هر شخصی که کسی را کشته و یا به جسدی دست زده باشد، تا هفت روز در بیرون اردوگاه بماند. آنگاه

در روزهای سوّم و هفتم، شما و اسیران شما طهارت کنید.^{۲۰} همچنین تمام لباس‌ها و اشیایی را که از چرم یا موی بُز و یا چوب ساخته شده باشند، پاک کنید.»

^{۲۱}إل‌عازار کاهن به ارتش اسرائیل که از جنگ برگشته بودند گفت: «این‌ها دستوراتی است که خداوند به موسی داده است: ^{۲۲-۲۳}هرآنچه در آتش نمی‌سوزد، از قبیل طلا، نقره، برنز، آهن، روی و سرب را باید از آتش بگزرانید تا پاک شود، و هر چیز دیگری را که تاب آتش را ندارد، باید با آب پاک کنید.^{۲۴} در روز هفتم لباس‌های خود را بشویید و پاک می‌شوید. آنگاه می‌توانید به اردوگاه بازگردید.»

تقسیم غنائم

^{۲۵}خداوند به موسی گفت: ^{۲۶}«تو و إل‌عازار کاهن با سایر رهبران قوم از همه غنائم جنگی، خواه انسان و خواه حیوان، یک فهرست تهیه کنید.^{۲۷} سپس آن‌ها را به دو قسمت مساوی بین سپاهیان که به جنگ رفته‌اند و تمام جماعت اسرائیل تقسیم کنید.^{۲۸} از سهم سپاهیان که به جنگ رفته‌اند، سهمیه‌ای به این ترتیب، برای خداوند بگیر: یک پانصدم از اسیران، گاوها، الاغ‌ها، و از گوسفندها و بُرها.^{۲۹} این سهم را به إل‌عازار کاهن بدهید تا آن را به عنوان هدیه مخصوص، به خداوند تقدیم کند.^{۳۰} از سهمی که به بقیّه قوم می‌دهید، یک پنجاهم از همه اسیران، گاوها، از الاغ‌ها، گوسفندها و بُرها را به لایوانی که در خیمه مقدّس خدمت می‌کنند، بدهید.»^{۳۱} موسی و إل‌عازار کاهن طبق دستورات خداوند عمل کردند.

^{۳۲-۳۵}غنائم به دست آمده علاوه بر آنچه که سپاهیان برای خود نگاه داشتند، عبارت بودند از: شش صد و هفتاد و پنج رأس گوسفند و بُز، هفتاد و دو هزار رأس گاو، شش صد و ده هزار رأس الاغ و سی و دو هزار دختر باکره.^{۳۶-۴۰} نیمی از تمام غنائم که به سپاهیان داده شد، این‌ها بودند: سی صد و سی و هفت هزار و پانصد رأس گوسفند و بُز که شش صد و هفتاد و پنج رأس از آن به خداوند داده شد، سی و شش هزار رأس گاو که هفتاد و دو رأس از آن به معبد خداوند داده شد، سی هزار و پانصد رأس الاغ که شصت و یک رأس از آن به معبد خداوند داده شد و شانزده هزار دختر که سی و دو دختر به معبد خداوند داده شد.^{۴۱} موسی طبق امر خداوند، همه سهم خداوند را به إل‌عازار کاهن داد.

^{۴۲-۴۶}سهم بقیّه قوم اسرائیل مساوی با سهم سپاهیان و از این قرار بود: سی صد و سی و هفت هزار و پانصد رأس گوسفند و بُز، سی و شش هزار رأس گاو، سی هزار و پانصد رأس الاغ و شانزده هزار دختر.^{۴۷} طبق

امر خداوند موسی یک پنجاهم این‌ها را به لاویانی که در خیمه مقدس خدمت می‌کردند، داد.

هدایای رهبران نظامی

۴۸ آنگاه رهبران نظامی نزد موسی آمده^{۴۹} گفتند: «ما سربازانی را که تحت فرمان ما بودند، شمردیم. حتی یکی از ما کم نشده است. ۵۰ پس ما از همه زیورهای طلا، بازوبند، دست‌بند، انگشتر، گوشواره و گلوپند که به غنیمت گرفته‌ایم، هدیه‌ای به‌عنوان کفاره گناهان به خداوند تقدیم می‌کنیم تا زندگی ما را از خطر حفظ فرماید.» ۵۱ موسی و اعازار کاهن طلاهایی را که به‌صورت زیورآلات ساخته شده بود، از آن‌ها گرفتند. ۵۲ وزن تمام آن‌ها در حدود صد و نود کیلوگرم بود. ۵۳ ولی سپاهیان غنایمی را که به دست آورده بودند، برای خود نگاه داشتند. ۵۴ بعد موسی و اعازار طلاهایی را که از رهبران نظامی گرفته بودند، به خیمه مقدس بردند تا در حضور خداوند یک یادآوری برای حفاظت بنی اسرائیل باشد.

طایفه‌های شرق رود اردن

(تثییه ۳: ۱۲-۲۲)

طایفه‌های رثوبین و جاد که گله‌های بسیاری داشتند، وقتی دیدند که سرزمین یعزیر و جلعاد برای نگهداری گله‌های ایشان جای مناسبی است،^۲ نزد موسی، اعازار کاهن و رهبران رفته گفتند: ۳ «این سرزمینی که شامل شهرهای عطاروت، دیون، یعزیر، نمره، حبشون، اعاله، شبام، نبو و بعون است^۴ و قوم اسرائیل به کمک خداوند آن را تصرف کرده است، جای خوبی برای گله‌های ما که دامدار هستیم، می‌باشد. ۵ بنابراین به ما لطف کرده به‌جای سهم ما در آن طرف رود اردن، این سرزمین‌ها را به ما بدهید.»

۶ موسی به آن‌ها گفت: «آیا روا است که شما اینجا بمانید و سایر برادرانتان به جنگ بروند؟ ۷ چرا می‌خواهید بنی اسرائیل را از رفتن به سرزمین آن سوی رود اردن، که خداوند آن را به آن‌ها داده است، دل‌سرد بسازید؟ ۸ پدران شما نیز هنگامی که آن‌ها را از قادش برنیع فرستادم تا آن سرزمین را بررسی کنند، همین کار را کردند. ۹ اما وقتی به وادی اشکول رسیدند و آن سرزمین را دیدند، دوباره بازگشتند و بنی اسرائیل را از رفتن به سرزمینی که خداوند به آن‌ها بخشیده بود، دل‌سرد ساختند. ۱۰ در آن روز خشم خداوند افروخته شد و سوگند یاد کرد که ۱۱ همه کسانی که از مصر خارج شدند و بیست‌ساله و مسن‌تر هستند، به سرزمینی که وعده آن را به ابراهیم، اسحاق و یعقوب داده بود، وارد نخواهند شد،

زیرا آن‌ها خداوند را از صمیم قلب اطاعت نکردند. ۱۲ تنها کالیب پسر یَفْنَه و یوشع پسر نون بودند که از صمیم قلب از خداوند اطاعت کردند. ۱۳ پس خشم خداوند بر قوم اسرائیل برافروخته شد و آن‌ها را مدت چهل سال در بیابان سرگردان ساخت تا این که همه آن‌هایی که در مقابل خداوند گناه کرده بودند، هلاک شدند. ۱۴ حالا شما، نسل گناهکار، جای نیاکان خود را گرفته‌اید و می‌خواهید بر شدت خشم خداوند بر قوم اسرائیل بیفزایید. ۱۵ اگر شما بازهم از امر خداوند اطاعت نکنید، او دوباره این قوم را در بیابان ترک می‌کند. آنگاه شما مسئول تباهی آن‌ها خواهید بود.»

۱۶ پس آن‌ها به موسی گفتند: «ابتدا به ما اجازه بده که در اینجا برای گله‌های خود طویله و برای اطفال خود شهرها بسازیم. ۱۷ آنگاه ما آماده و مسلح می‌شویم و پیشاپیش بنی اسرائیل به آن سوی رود اُردن می‌رویم تا آن‌ها را به مکان ایشان برسانیم. امّا خانواده ما باید در شهرهای مستحکمی که خواهیم ساخت، بمانند تا از ساکنان این سرزمین در امان باشند. ۱۸ تا تمام بنی اسرائیل زمین خود را به دست نیاورند، ما به خانه‌های خود باز نخواهیم گشت. ۱۹ ما در آن سوی رود اُردن، زمین نمی‌خواهیم، زیرا ما سهم خود را در اینجا، یعنی شرق رود اُردن گرفته‌ایم.» ۲۰ موسی گفت: «اگر به راستی می‌خواهید این کار را بکنید، پس در حضور خداوند برای جنگ آماده شوید. ۲۱ تمام سپاهیان شما از رود اُردن عبور کنند تا زمانی که خداوند همه دشمنان خود را پراکنده سازد. ۲۲ پس از این که آن سرزمین را در حضور خداوند به تصرف درآورید، می‌توانید بازگردید، زیرا وظیفه خود را در مقابل خداوند و قوم اسرائیل انجام داده‌اید و آن وقت سرزمین شرق رود اُردن از جانب خداوند ملک شما خواهد بود. ۲۳ امّا اگر چنین نکنید، در برابر خداوند گناهکار شمرده می‌شوید و به یقین گناهتان گریبانگیر شما خواهد شد. ۲۴ حالا بروید و برای کودکان خود، شهرها و برای گله‌های خود، طویله بسازید، امّا به آنچه که گفتید باید عمل کنید.»

۲۵ مردم جاد و رثوین به موسی گفتند: «ما از امر تو اطاعت می‌کنیم. ۲۶ کودکان، زنان، رمه و گله ما در شهرهای جلعاد می‌مانند. ۲۷ ما همه در خدمت تو و آماده جنگ هستیم؛ ما از رود اُردن خواهیم گذشت و خواهیم جنگید، همان طور که تو دستور دادی.»

۲۸ سپس موسی به العازار کاهن، یوشع پسر نون و رهبران طایفه‌های اسرائیل دستور داده گفت: ۲۹ «اگر مردان طایفه‌های جاد و رثوین آماده شدند و همراه شما به آن طرف رود اُردن برای خداوند به جنگ رفتند، آن وقت پس از آنکه آن سرزمین را تصرف کردند، باید سرزمین جلعاد را

به آن‌ها بدهید. ۳۰ اما اگر با شما نرفتند، در آن صورت، در میان شما در سرزمین کنعان سهمی به آن‌ها داده شود.»
 ۳۱ مردان طایفه‌های جاد و رثوین گفتند: «ما از امر خداوند اطاعت می‌کنیم. ۳۲ به فرمان او، ما از رود اردن گذشته به سرزمین کنعان داخل خواهیم شد و خواهیم جنگید، اما زمین‌های این طرف رود اردن میراث ما باقی خواهد ماند.»

۳۳ موسی سرزمین سیحون پادشاه آموریان و سرزمین عوج پادشاه باشان و همه شهرها و حومه آن‌ها را برای طایفه‌های جاد و رثوین و نصف طایفه منسی پسر یوسف تعیین کرد. ۳۴ مردان طایفه جاد شهرهای دیون، ۳۵ عطاروت، عروعر، عطروت شوفان، یعزیر، یجبهه، ۳۶ بیت نمره و بیت هاران را آباد کردند. همه این شهرها دارای حصار و طویله برای گوسفندها بودند. ۳۷ مردم طایفه رثوین شهرهای حشبون، إلیاله، قریت تایم، ۳۸ نبو و بعل معون و سبمه را ساختند. اسرائیلیان نام برخی از این شهرها را که تصرف کرده بودند، عوض کردند.

۳۹ خاندان ماخیر، از طایفه منسی، به جلعاد رفته آن شهر را تصرف کردند و ساکنان آن را که آموریان بودند از آنجا بیرون راندند. ۴۰ پس موسی شهر جلعاد را به خاندان ماخیر داد و آن‌ها در آنجا سکونت اختیار کردند. ۴۱ یائیر که از طایفه منسی بود، روستاهای اطراف جلعاد را اشغال کرد و آن ناحیه را حووت یائیر نامید. ۴۲ شخص دیگری به نام نوبح به شهر قنات رفته آنجا را تصرف کرد و آن را به اسم خود، نوبح، نامید.

مراحل سفر از مصر تا موآب

این است مراحل سفر بنی اسرائیل از روزی که به رهبری موسی و هارون از سرزمین مصر خارج شدند. ۲ موسی طبق فرمان خداوند چگونگی و مراحل سفر آن‌ها را نوشت.

۳ آن‌ها در روز پانزدهم ماه اول، یعنی یک روز بعد از *فصح، با سرفرازی از شهر رع‌مسیس در مصر خارج شدند، ۴ در حالی که مصریان پسران ارشد خود را که شب قبل خداوند کشته بود، دفن می‌کردند. به این ترتیب، خداوند داوری خود را بر خدایان مصر اجرا کرد.

۵ پس بنی اسرائیل از رع‌مسیس حرکت کردند و به سُکوت آمدند و در آنجا اردو زدند.

۶ بعد به ایتام که در کنار بیابان است رفته اردو زدند.
 ۷ بعد از آنجا کوچ کرده رهسپار فم‌الحیروت شدند که در شرق بعل صفون واقع بود و در دامنه کوه میگذل، اردو زدند.

۸ سپس فم الحیروت را به عزم بیابان ایتام ترک کردند و از *دریای سرخ عبور نموده پس از طی یک مسافت سه روزه در بیابان ایتام، در *ماره اردو زدند.

۹ سپس از آنجا به ایلیم رفتند و در آنجا اردو زدند چون در آنجا دوازده چشمه و هفتاد درخت خرما بود.

۱۰ از ایلیم حرکت کردند و به کنار دریای سرخ رفته در آنجا اردو زدند

۱۱ از آنجا به بیابان سین رفته در آنجا اردو زدند.

۱۲ سپس از بیابان سین کوچ نموده در دُفقه اردو زدند.

۱۳ بعد از آنجا حرکت کرده در آلوش اردو زدند.

۱۴ سپس از آلوش به رفیدیم سفر کرده در آنجا اردو زدند. در رفیدیم آب نوشیدنی پیدا نمی شد.

۱۵ از رفیدیم کوچ کردند و در بیابان سینا اردو زدند

۱۵ از رفیدیم کوچ کردند و در بیابان *سینا اردو زدند

۱۶ بعد از بیابان سینا کوچ کرده در قُبروت هَتّاوَه اردو زدند.

۱۷ سپس از قُبروت هَتّاوَه کوچ کرده در حَصیروت اردو زدند.

۱۸ از حَصیروت کوچ کرده در رِتمَه اردو زدند.

۱۹ از رِتمَه کوچ کرده در رِمّون فارص اردو زدند.

۲۰ از رِمّون فارص کوچ کرده در لِبَنَه اردو زدند.

۲۱ از لِبَنَه کوچ کرده در رِسه اردو زدند.

۲۲ از رِسه کوچ کرده در قَهِیلاتَه اردو زدند.

۲۳ از قَهِیلاتَه کوچ کرده در کوه شافِر اردو زدند.

۲۴ از کوه شافِر کوچ کرده در حَرّادَه اردو زدند.

۲۵ از حَرّادَه کوچ کرده در مَقْهِیلوت اردو زدند.

۲۶ از مَقْهِیلوت کوچ کرده در تاحَت اردو زدند.

۲۷ از تاحَت کوچ کرده در تارَح اردو زدند.

۲۸ از تارَح کوچ کرده در مِتَقَه اردو زدند.

۲۹ از مِتَقَه کوچ کرده در حَشمونَه اردو زدند.

۳۰ از حَشمونَه کوچ کرده در مُسیروت اردو زدند.

۳۱ از مُسیروت کوچ کرده در بنی یَعْقان اردو زدند.

۳۲ از بنی یَعْقان اردو زده در حورهاجدِ جاد اردو زدند.

۳۳ از حورهاجدِ جاد کوچ کرده در یُطبات اردو زدند.

۳۴ از یُطبات کوچ کرده در عَبرونَه اردو زدند.

۳۵ از عَبرونَه کوچ کرده در عِصیون جابر اردو زدند.

۳۶ از عِصیون جابر کوچ کرده در بیابان صین که قادش باشد، اردو زدند.

۳۷ از قادش کوچ کرده در کوه هور در مرز سرزمین اَدوم اردو زدند.

۳۸-۳۹ در اینجا بود که طبق فرمانِ خداوند هارونِ کاهن به بالای کوه هور رفت و او در آنجا در روز اوّل ماه پنجم سال چهلّم پس از خروج بنی اسرائیل از سرزمین مصر، در سن صد و بیست و سه سالگی وفات یافت. ۴۰ پادشاه عراد که در قسمت جنوب کنعان ساکن بود، از آمدن بنی اسرائیل باخبر شد.

۴۱ سپس قوم اسرائیل از کوه هور حرکت کرده رهسپار صلمونه شدند.

۴۲ از صلمونه کوچ کردند و در فونون اردو زدند.

۴۳ از فونون کوچ کردند و در اوبوت اردو زدند.

۴۴ از اوبوت کوچ کردند و در عیی عباریم اردو زدند.

۴۵ از عیی عباریم کوچ کردند و در مرز دیون جاد اردو زدند.

۴۶ از دیون جاد کوچ کردند و در لمون دبلاتایم اردو زدند.

۴۷ از لمون دبلاتایم کوچ کردند و در کوهستان عباریم، در نزدیکی کوه نیو، اردو زدند.

۴۸ از عباریم در کوهستان نیو کوچ کردند و در دشت موآب در کنار رود اُردن، مقابل شهر اریحا اردو زدند.

۴۹ آن‌ها در آنجا در کنار رود اُردن از بیت‌یشیموت تا آبِل شَطِیم، در دشت موآب اردو زدند.

راهنمایی قبل از عبور کنعان

۵۰ در همین جا، یعنی در کنار رود اُردن، مقابل شهر اریحا بود که خداوند به موسی گفت: ۵۱ این دستورات را به بنی اسرائیل بدهد: «وقتی از رود اُردن عبور کردید و به سرزمین کنعان رسیدید، ۵۲ باید تمام ساکنان آنجا را بیرون برانید. همهٔ بُت‌های سنگی و فلزی آن‌ها را از بین ببرید و پرستشگاه‌های بالای تپه‌های ایشان را ویران کنید. ۵۳ سرزمینشان را تصرف کنید و در آنجا ساکن شوید، زیرا من آن سرزمین را به شما داده‌ام تا مالک آن شوید. ۵۴ زمین آنجا را بین طایفه‌های اسرائیل به قید قرعه تقسیم کنید. به خاندان‌های بزرگ‌تر، زمین زیادتر و به خاندان‌های کوچک‌تر، زمین کمتر داده شود. ۵۵ اگر شما ساکنان آنجا را از آنجا بیرون نرانید، کسانی که باقی بمانند، مثل خار در چشم شما و مانند تیغ در پهلویتان بوده موجب آزارتان خواهند شد. ۵۶ آن وقت من با شما همان‌طوری که می‌خواستم با آن‌ها رفتار کنم، رفتار خواهم کرد.»

مرزهای سرزمین کنعان

خداوند به موسی گفت ۲ که به بنی اسرائیل این چنین دستور بدهد: «هنگامی که به سرزمین کنعان که من آن را به شما

می‌دهم، داخل شدید، مرزهای شما از این قرار خواهد بود: ۳ قسمت جنوبی آن از بیابان صین در امتداد مرز اُدوم خواهد بود. مرز جنوبی آن

از دریای مُرده در شرق شروع شده^۴ به طرف جنوب از گردنه عقرب‌ها به سوی بیابان صین ادامه می‌یابد. دورترین نقطهٔ مرز جنوبی، قادش بِرنیع می‌باشد. از آنجا به طرف حَصْرآذَر تا عَصْمون ادامه می‌یابد و از آنجا تا وادی واقع در مرز مصر پیش رفته به دریای مدیترانه ختم می‌شود.^۶ «مرز غربی شما، سواحل دریای مدیترانه خواهد بود.

«مرز شمالی از دریای مدیترانه شروع شده به طرف مشرق تا کوه هور^۷ و از آنجا تا گذرگاه حَمات می‌رسد. و از آنجا تا صدد^۹ و تا زفرون ادامه می‌یابد، و انتهای آن حَصْرعینان است.

«مرز شرقی شما، از حَصْرعینان شروع شده تا شفام می‌رسد.^{۱۱} بعد به طرف جنوب به رِبَلَه در سمت شرقی عین ادامه می‌یابد و از آنجا به طرف جنوب و بعد به جانب غرب ادامه یافته به دورترین نقطهٔ جنوبی دریاچه جلیل می‌رسد.^{۱۲} سپس در امتداد رود اُردن، به دریای نمک ختم می‌شود. «این خواهد بود مرزهای سرزمین شما.»

«موسی به بنی اسرائیل گفت: «این سرزمینی است که شما به قید قرعه به دست می‌آورید و باید طبق فرمان خداوند بین نُه و نیم طایفه تقسیم شود.^{۱۴} طایفه‌های رُئوبین و جاد و نصف طایفهٔ مَنَسی سهم خود را پیش‌تر دریافت کرده‌اند^{۱۵} سهم آن‌ها در شرق رود اُردن، مقابل شهر اریحا، به سمت طلوع خورشید، تعیین شده است.»

اشخاصی که مأمور تقسیمات زمین شدند

«خداوند به موسی گفت: ^{۱۷} «إِلْعَازَار کاهن و یوشع پسر نون^{۱۸} و همچنین یک رهبر از هر طایفه تعیین شوند تا زمین را بین طایفه‌های اسرائیل تقسیم کنند.»^{۱۹-۲۸} نام‌های آن‌ها به شرح زیر می‌باشد:

رهبر

طایفه

کالیب پسر یُفْنَه	از طایفهٔ یهوذا
شِموئیل پسر عَمِّیهود	از طایفهٔ شمعون
إلیداد پسر کیسلون	از طایفهٔ بنیامین
بُقی پسر یُجلی	از طایفهٔ دان
حَنیئیل پسر ایفود	از طایفهٔ مَنَسی
قموئیل پسر شِفطان	از طایفهٔ إفرایم
إلیصافان پسر فَرناک	از طایفهٔ زبولون
فَلطئییل پسر عَزَّان	از طایفهٔ یساکار
أخیهود پسر شِلومی	از طایفهٔ آشیر
فَدَهئیل پسر عَمِّیهود	از طایفهٔ نَفتالی

این‌ها نام کسانی بود که خداوند مأمور کرد تا بر کار تقسیم زمین بین طایفه‌های قوم اسرائیل نظارت کنند.

شهرهای تعیین شده برای لاویان

۳۵

در دشت موآب، کنار رود اُردن و در مقابل شهر اریحا، خداوند به موسی گفت: ^۲ «به بنی اسرائیل فرمان بده که از آنچه به ارث می‌برند، شهرهایی را با چراگاه‌های اطرافشان به لاویان بدهند تا در آن‌ها سکونت کنند. ^۳ لاویان در آن شهرها زندگی کنند و از چراگاه‌ها برای رَمه و گله و سایر حیواناتشان استفاده کنند. ^۴ چراگاه‌های اطراف این شهرها به فاصلهٔ پانصد متر به طرف خارج شهر در هر سمت امتداد داشته باشد. ^۵ به این ترتیب محوطه‌ای مربع شکل به وجود می‌آید که هر چهار ضلع شرقی، جنوبی، غربی، و شمالی آن معادل هزار متر خواهد بود و شهر در وسط آن قرار می‌گیرد. ^۶ شش شهر از شهرهایی که به لاویان می‌دهید، شهرهای پناهگاه باشند تا اگر کسی مرتکب قتل می‌شود، به آنجا بگریزد. علاوه بر این شش شهر، چهل و دو شهر دیگر نیز به آن‌ها بدهید. ^۷ پس جمع شهرهایی که به لاویان خواهید داد، چهل و هشت شهر همراه با چراگاه‌های آن‌ها خواهند بود. ^۸ تعداد شهرهایی که هر طایفهٔ بنی اسرائیل به لاویان می‌دهد، باید متناسب با اندازهٔ سرزمینی که آن طایفه به ارث می‌برد، باشد؛ یعنی طایفه‌های بزرگ‌تر، شهرهای بیشتر و طایفه‌های کوچک‌تر، شهرهای کمتری بدهند.»

شهرهای پناهگاه

(تثیة ۱: ۱۹-۱۳؛ یوشع ۱: ۲۰-۹)

^۹ خداوند به موسی گفت که ^{۱۰} به نبی اسرائیل بگوید: «وقتی از رود اُردن عبور کردید و وارد سرزمین کنعان شدید، ^{۱۱} شهرهایی را به عنوان پناهگاه تعیین کنید که هرگاه کسی ناخواسته شخصی را کشته باشد، به آنجا فرار کند ^{۱۲} تا در آن شهرها از انتقام‌جویی وابستگان مقتول در امان باشد، تا قاتل قبل از محاکمه‌اش در مقابل جماعت، کشته نشود. ^{۱۳} پس شش شهر را به عنوان شهرهای پناهگاه انتخاب کنید، ^{۱۴} سه شهر در شرق رود اُردن و سه شهر در سرزمین کنعان. ^{۱۵} این شش شهر نه تنها برای بنی اسرائیل، بلکه برای غریبه‌ها و بیگانگانی که در میان شما سکونت دارند، پناهگاه باشد که اگر کسی ناخواسته مرتکب قتل شده باشد، به یکی از آن شهرها فرار کند.

^{۱۶} «اما اگر کسی با یک تکه آهنی کسی را چنان بزند که بمیرد، او قاتل است، و قاتل باید حتماً کشته شود ^{۱۷} یا اگر کسی با تخته سنگی که در دست دارد کسی را بزند و آن شخص بمیرد، او قاتل است، و

قاتل باید حتماً کشته شود.^{۱۸} یا اگر کسی با قطعه چوبی که در دست دارد کسی را بزند و آن شخص بمیرد، او قاتل است، و قاتل باید حتماً کشته شود.^{۱۹} وقتی مدعی خون مقتول قاتل را بیابد، خودش او را بکشد.^{۲۰} «هرگاه کسی از روی دشمنی شخصی را هُل بدهد، یا با پرتاب کردن چیزی، او را بکشد^{۲۱} و یا از روی دشمنی با مشیت بزند و آن شخص بمیرد، آن شخص قاتل است، و قاتل باید حتماً کشته شود. وقتی مدعی خون مقتول با قاتل روبه‌رو شود، او را بکشد.

^{۲۲} «اما اگر قتل ناخواسته و از روی دشمنی نباشد، مثلاً کسی را تصادفی هُل بدهد، یا با پرتاب چیزی بزند^{۲۳} و یا نادیده سنگی را بر او پرتاب کرده منجر به مرگ او بشود بدون آنکه در کمین نشسته باشد، یا بخواهد صدمه‌ای به او برساند،^{۲۴} در اینجا قوم باید بین قاتل و مدعی خون مقتول بر اساس قوانین زیر قضاوت کند: در مورد قتل خواسته یا ناخواسته، و این که آیا قاتل را به دست مدعی خون مقتول بسپارند یا نه، قضاوت کنند.^{۲۵} وقتی معلوم شود که قتل ناخواسته است، قوم باید متهم را از دست مدعی برهاند و به شهر پناهگاهش که به آن فرار کرده بود، باز گردانند. او تا هنگام مرگ *کاهن اعظم که به روغن مقدس شده است، در آنجا بماند.^{۲۶} اگر شخص قاتل شهر پناهگاهی که به آن فرار کرده است، را ترک کند^{۲۷} و وابستگان مقتول او را خارج از شهر پناهگاهش بیابند و او را بکشند، مسئولیت این به گردنشان نیست،^{۲۸} زیرا آن شخص می‌بایست تا مرگ کاهن اعظم، در شهر پناهگاه خود می‌ماند و بعد از آن به ملک خود بازمی‌گشت.^{۲۹} این قوانین دائمی برای تمام قوم اسرائیل و نسل‌های آینده‌ی ایشان در هرکجا که هستند، می‌باشد.^{۳۰} «اگر کسی مرتکب قتل شود، به گواهی شاهدان کشته شود. اما هیچ‌کس نباید به گواهی فقط یک شاهد کشته شود.^{۳۱} کسی که قاتل شناخته شد، باید کشته شود و خون‌بهای برای رهایی او پذیرفته نشود.^{۳۲} از شخصی که به شهر پناهگاه فرار کرده است، پولی برای این که به او اجازه داده شود، پیش از مرگ کاهن اعظم به خانه‌ی خود بازگردد، گرفته نشود.^{۳۳} سرزمینی را که در آن سکونت دارید، آلوده نسازید. قتل و خونریزی، زمین را آلوده می‌کند؛ برای قتلی که رخ داده به‌غیراز کشتن قاتل کفاره‌ی دیگری پذیرفته نشود.^{۳۴} پس سرزمینی را که در آن سکونت دارید، ناپاک و آلوده نسازید، زیرا من، یهوه، هستم و در بین بنی اسرائیل ساکن هستم.»

ازدواج زنان وارث

۳۶

رهبران خاندان‌های جلعاد پسر ماخیر، نوۀ مَنسی پسر یوسف، نزد موسی و رهبران اسرائیل آمده به موسی گفتند:

«خداوند به تو فرمود که زمین را به قید قرعه بین بنی اسرائیل تقسیم کنی و سهم برادر ما، صِلَفِحاد، را به دخترانش بدهی.^۳ ولی اگر آن‌ها با مردان طایفۀ دیگر بنی اسرائیل ازدواج کنند، ارث آن‌ها به طایفۀ دیگر انتقال می‌یابد و در نتیجه به دارایی آن طایفه اضافه می‌گردد و از سهم میراث ما کاسته می‌شود.^۴ وقتی سال^{*} یوییل بنی اسرائیل فرارسید، این ارث به طایفه‌ای که در آن ازدواج کرده‌اند خواهد رسید و از سهم میراث طایفۀ ما کاسته خواهد شد.»

^۵ آنگاه موسی این دستورات را از جانب خداوند به بنی اسرائیل داد: «مردان طایفۀ یوسف درست می‌گویند.^۶ آنچه خداوند در مورد دختران صِلَفِحاد می‌فرماید، این است: به آن‌ها اجازه بدهید، با هر مردی که می‌خواهند، ازدواج کنند، اما این مردان باید از طایفۀ خودشان باشند.^۷ میراث بنی اسرائیل نباید از یک طایفه به طایفۀ دیگر منتقل شود، زیرا هر طایفه باید میراث طایفۀ پدری خود را حفظ نماید.^۸ دخترانی که در طایفه‌های بنی اسرائیل، وارث زمین هستند، باید فقط با مردان طایفۀ خودشان ازدواج کنند تا از میراث پدری آن طایفه کاسته نشود، زیرا هر طایفۀ بنی اسرائیل باید میراث خود را حفظ کند.^۹ بنابراین هیچ میراثی از طایفه‌ای به طایفۀ دیگر منتقل نشود، زیرا هر طایفۀ بنی اسرائیل باید میراث خود را حفظ کند.»

^{۱۰-۱۱} پس دختران صِلَفِحاد، یعنی مَحَلَه، ترصه، حُجَلَه، مِلْکَه و نوَعَه، طبق فرمانی که خداوند به موسی داده بود، عمل کردند.^{۱۲} آن‌ها با مردان طایفۀ مَنسی پسر یوسف ازدواج کردند و میراث آن‌ها در طایفۀ خاندان پدری‌شان باقی ماند.

^{۱۳} این است احکام و مقرراتی که خداوند توسط موسی به بنی اسرائیل داد، هنگامی که آن‌ها در دشت موآب، کنار رود اُردن و در مقابل شهر اریحا بودند.



تثنيه

٥	٤	٣	٢	١
١٥	٩	٨	٧	٦
١٥	١٤	١٣	١٢	١١
٢٥	١٩	١٨	١٧	١٦
٢٥	٢٤	٢٣	٢٢	٢١
٣٥	٢٩	٢٨	٢٧	٢٦
	٣٤	٣٣	٣٢	٣١



کتاب تثنیه

معرفی کتاب

کتاب تثنیه، پنجمین و آخرین کتاب در بخش معروف به «تورات» در یهودیت است. تثنیه در یونانی به معنای شریعت ثانی است، ولی در واقع تکرار همان شریعت نخستین است. این کتاب شامل سخنرانی‌های پایانی موسی برای بنی اسرائیل در سرزمین موآب می‌باشد، جایی که آن‌ها پس از مدت‌ها سفر در بیابان، سرانجام توقف نمودند و آمادهٔ ورود به سرزمین کنعان شدند.

بعضی از مسائل بسیار مهمی که در این کتاب به آن اشاره شده، عبارت‌اند از:

- موسی وقایع عظیم چهل سال گذشته را دوباره بیان می‌کند و از مردم درخواست می‌کند که به‌خاطر داشته باشند خدا چگونه آن‌ها را در بیابان رهبری نمود و نسبت به خدا وفادار و مطیع باشند.

- موسی ده فرمان را تکرار نموده معنی فرمان اول را تأکید می‌نماید و از مردم می‌خواهد که فقط خدا را پرستش کنند. سپس او قوانین گوناگونی را که در ادارهٔ امور زندگی آن‌ها در کنعان لازم خواهد بود، بازگو می‌کند. - موسی معنی پیمان خدا را به آن‌ها یادآوری می‌کند و از آن‌ها دعوت می‌کند که تعهد خود را نسبت به انجام آن پیمان تجدید نمایند.

- یوشع به‌عنوان دومین رهبر قوم خدا منصوب می‌شود و موسی، پس از سراییدن یک سرود در تمجید وفاداری خدا و برکت دادن طایفه‌های بنی اسرائیل، در موآب در شرق رود اردن وفات می‌یابد.

موضوع اصلی کتاب این است که خدا بنی اسرائیل را از اسارت مصر آزاد کرده برکت داده است. پس آن‌ها باید این را به‌خاطر داشته باشند و خدا را اطاعت نموده با تمام وجود دوست بدارند تا حیات داشته از برکات او پیوسته بهره‌مند گردند.

آیات برجستهٔ این کتاب ۶: ۴-۶ می‌باشد و شامل کلماتی است که عیسی مسیح آن را بزرگ‌ترین حکم خواند: «یهوه، خدای خود را با تمام دل و تمام جان و تمام توان خود دوست بدارید.»

تقسیم‌بندی کتاب

سخنرانی اوّل موسی ۱:۱-۴:۴۹

سخنرانی دوّم موسی ۵:۱-۲۶:۱۹

الف- احکام ۱:۵-۲۲:۱۰

ب- قوانین، مقرّرات و هشدارها ۱۱:۱-۱۹:۲۶

دستورات برای ورود به کنعان ۲۷:۱-۲۸:۶۸

تجدید پیمان ۲۹:۱-۳۰:۲۰

سخنران آخر موسی ۳۱:۱-۳۳:۲۹

وفات موسی ۳۴:۱-۱۲

مقدمه

این سخنرانی است که موسی به قوم اسرائیل هنگامی که آن‌ها در شرق رود اردن واقع در صحرای موآب بودند، گفت. شهرهای این ناحیه عبارت بودند از: سوف، فاران، توفل، لابان، حضیروت و دی‌ذهب.^۲ از کوه *سینا تا قادش برّنع از راه آدوم سفری یازده روزه است.^۳ در روز اوّل ماه یازدهم از سال چهلّم، موسی هرآنچه را که خداوند فرمان داده بود، به بنی اسرائیل گفت.^۴ پس از آنکه موسی سیحون پادشاه آموریان را که در حِشبون حکومت می‌کرد و عوج پادشاه باشان را که در عشتاروت و اِدِرعی حکومت می‌کرد، شکست داد،^۵ او در آن سوی رود اردن در سرزمین موآب، به شرح شریعت پرداخت.

او گفت: «^۶وقتی ما در کوه سینا بودیم، یهوه، خدای ما به ما چنین فرمود، 'شما به قدر کافی در این کوهستان توقف کرده‌اید.^۷ اردو را جمع کرده حرکت نمایید و به سرزمین کوهستانی آموریان و نواحی اطراف آن یعنی دشت اردن، کوهستان‌ها، دشت‌ها، حوالی سمت جنوب، سواحل مدیترانه، سرزمین کنعان، لبنان و تا رود فرات بروید.^۸ من این سرزمین را در برابر شما قرار داده‌ام؛ پس وارد شوید و آن را تصرّف کنید، چون این سرزمینی است که من، یهوه، به نیاکان شما ابراهیم و اسحاق و یعقوب و تمامی نسل‌های آینده ایشان وعده داده بودم.^۹

انتخاب قُضات

^۹«در آن روزها به شما گفتم، 'من نمی‌توانم به‌تنهایی متحمّل شما شوم.^{۱۰} یهوه، خدای شما تعداد شما را مثل ستارگان آسمان کثیر ساخته است.^{۱۱} یهوه، خدای نیاکانتان تعداد شما را هزار برابر افزایش دهد و طبق وعده‌اش شما را برکت دهد.^{۱۲} اما چطور می‌توانم به‌تنهایی به تمام

دعواها و منازعات شما رسیدگی کنم؟^{۱۳} بنابراین از هر طایفه، چند مرد حکیم، فهمیده و باتجربه را انتخاب کنید و من آن‌ها را به رهبری شما تعیین می‌نمایم.^{۱۴} شما با پیشنهاد من موافقت کرده گفتید که نیکو است.^{۱۵} آن وقت من آن اشخاص حکیم و باتجربه هر طایفه را که شما انتخاب کردید، مأمور ساختم تا به عنوان رهبر گروه‌های هزار نفری، صد نفری، پنجاه نفری و ده نفری انجام وظیفه کنند.

^{۱۶} «در آن موقع به آن رهبران امر کرده گفتم، 'بر دعواها و امور حقوقی مردم چه از قوم خودتان باشند چه از بیگانه، رسیدگی نموده باعدالت داوری کنید.^{۱۷} شما باید در قضاوت بی طرف باشید، به ضعیف و قوی یکسان گوش کنید و از کسی نترسید، زیرا داوری از آن خدا است. اگر حل مسئله‌ای برای شما مشکل باشد، آن را نزد من بیاورید و من به آن رسیدگی می‌کنم.'

^{۱۸} «در همان وقت همچنین برای همه کارهایی که باید انجام دهید، دستوراتی صادر کردم.

اعزام جاسوسان از قادش برنیع

(اعداد ۱۳:۱-۳۳)

^{۱۹} «طبق امر یهوه، خدای خود از کوه سینا حرکت کردیم و همان‌طور که دیدید از بیابان وسیع و وحشتناک عبور نموده به کوهستان آموریان رفتیم. وقتی به قادش برنیع رسیدیم،^{۲۰} به شما گفتم که این سرزمینی است که یهوه، خدای ما به ما داده است.^{۲۱} حالا بروید و طبق فرمان یهوه، خدای نیاکانتان آن را تصرف کنید. نترسید و هراسان نباشید.

^{۲۲} «آنگاه همه نزد من آمده گفتید، 'بیایید چند نفر را پیش‌تر به آنجا بفرستیم تا آن سرزمین را بررسی کنند و بعد به ما خبر بدهند که از چه راهی باید به آن سرزمین وارد شویم و با چه شهرهایی روبه‌رو می‌شویم.'^{۲۳} من این پیشنهاد شما را پسندیدم و دوازده نفر، یعنی یک نفر از هر طایفه انتخاب نمودم.^{۲۴} آن‌ها به راه افتادند و از کوهستان‌ها گذشته به وادی اشکول رفتند و آنجا را بررسی کردند.^{۲۵} آن‌ها بازگشتند و نمونه‌هایی از میوه‌های آن سرزمین را با خود آوردند و گزارش دادند که سرزمینی که یهوه، خدای ما به ما داده است سرزمین حاصل‌خیزی است.

^{۲۶} «اما شما از ورود به آنجا امتناع نموده از فرمان یهوه، خدای خود سرپیچی کردید.^{۲۷} در خیمه‌هایتان به شکایت پرداخته گفتید، 'چون خداوند از ما نفرت داشت، ما را از سرزمین مصر بیرون آورد تا ما را به دست آموریان تسلیم کرده هلاک سازد.'^{۲۸} ببینید به کجا داریم می‌رویم؟ برادران ما که از آنجا برگشته‌اند، ما را هراسان کرده‌اند، زیرا گفتند که مردان آن سرزمین قوی‌تر و قدبلندتر از ما هستند و شهرهایشان بزرگ و

حصارهای آن‌ها سر به فلک کشیده‌اند. آن‌ها همچنین گفتند در آنجا آدم‌های غول‌پیکری را که فرزندان عناق هستند، دیده‌اند.^{۲۹} «اما من به شما گفتم که هراسان نباشید و از آن مردم نترسید. ^{۳۰}یَهُوه، خدای شما پیشاپیش شما می‌رود و همان‌طور که قبلاً در مصر در برابر چشمان شما جنگید، حالا هم برای شما جنگ می‌کند. ^{۳۱}همچنین در بیابان دیدید که چگونه یَهُوه، خدایتان شما را در امنیت به اینجا آورد، مانند پدری که فرزندش را حمل می‌کند. ^{۳۲}اما با وجود همه این‌ها، شما به یَهُوه، خدای خود اعتماد نکردید. ^{۳۳}او پیشاپیش شما حرکت کرد تا مکانی برای اردوی شما بیابد. او در سراسر سفر، در شب در ستونی از آتش و در روز در ستونی از ابر، شما را هدایت نمود.

خداوند بنی‌اسرائیل را تنبیه می‌کند

(اعداد ۱۴: ۲۰-۴۵)

^{۳۴}«وقتی خداوند شکایت شما را شنید، خشمگین شد و قسم خورده گفت، ^{۳۵}حتی یک نفر هم از شما نسل شریر روی آن سرزمینی را که من وعده مالکیتش را به نیاکان شما داده بودم، نخواهد دید. ^{۳۶}تنها کالیب پسر یَفْتَه آن را خواهد دید. چون او از من اطاعت کامل نمود، آن زمینی را که بررسی کرده است به او و فرزندانش خواهم داد. ^{۳۷}به سبب شما، خداوند از من نیز خشمگین شد و فرمود، 'تو نیز به آن سرزمین داخل نخواهی شد. ^{۳۸}به جای تو، یوشع پسر نون که دستیار تو است، به آنجا وارد خواهد شد؛ پس او را تشویق کن چون او رهبری قوم اسرائیل را در تصرف آن سرزمین به عهده خواهد گرفت.'

^{۳۹}«همچنین خداوند گفت، 'فرزندان شما که هنوز بسیار جوان هستند و فرق خوب و بد را نمی‌دانند، وارد آن سرزمین خواهند شد، یعنی کودکانی که گفتید به اسارت خواهند رفت. من آن سرزمین را به آن‌ها خواهم داد تا مالک آن شوند. ^{۴۰}اما حالا شما بازگردید و از راهی که به طرف دریای سرخ می‌رود، به بیابان بروید.'

^{۴۱}«آنگاه شما گفتید، 'ما در برابر خداوند گناه کرده‌ایم، اما اکنون می‌رویم و مطابق هرآنچه یَهُوه، خدای ما فرمان داده است، می‌جنگیم.' پس همه شما برای جنگ آماده شدید و فکر کردید تسخیر آن ناحیه کوهستانی آسان است.

^{۴۲}«اما خداوند به من گفت که به شما بگویم که به جنگ نروید؛ زیرا خداوند با شما نمی‌رود و دشمن، شما را شکست خواهد داد. ^{۴۳}من آنچه را که خداوند به من فرمود به شما گفتم، اما شما گوش ندادید و از فرمان خداوند سرپیچی نموده مغرورانه برای جنگ به کوهستان رفتید. ^{۴۴}سپس آموریانی که ساکنان آنجا بودند، به مقابله شما آمدند و

مانند زنبور شما را دنبال کردند و شما را از آدوم تا حُرما شکست دادند.
 ۴۵ آنگاه شما برگشتید و در حضور خداوند گریه کردید، ولی خداوند به
 فریاد شما گوش نداد.
 ۴۶ «بعد از آن، شما مدت مدیدی در قادش ماندید.

سال‌های آوارگی در بیابان

۲ آنگاه طبق امر خداوند بازگشتیم و از راهی که به طرف *دریای
 سرخ می‌رود به بیابان کوچ کردیم و سال‌های زیادی در
 کوه‌پایه‌های آدوم سرگردان بودیم.

۳ «سپس خداوند به من گفت ۳ که به اندازه کافی در این سرزمین
 کوهستانی سرگردان بوده‌اید؛ حالا به طرف شمال بروید. ۴ او به من گفت
 که به شما فرمان داده بگویم، 'شما به زودی از سرزمین خویشاوندان خود
 یعنی نسل عیسو که در آدوم ساکن می‌باشند، خواهید گذشت. ایشان
 از شما خواهند ترسید؛ پس مواظب باشید ۵ که با آن‌ها درگیر نشوید،
 زیرا من حتی یک وجب از سرزمین ایشان را به شما نخواهم داد، چون
 من تمام سرزمین کوهستانی آدوم را به عیسو داده‌ام. ۶ در آنجا باید پول
 غذا و آبی را که مصرف می‌کنید به آن‌ها پردازید.'

۷ «یَهوه، خدایتان در تمام مدت چهل سالی که در این بیابان وسیع
 سرگردان بوده‌اید، در هر قدم مراقب شما بوده و همه کارهای شما را
 برکت داده است و به هیچ چیزی محتاج نبوده‌اید.

۸ «پس ما از کنار آدوم که سرزمین خویشاوندان خود از نسل عیسو
 است، از راه عَرَبه عبور نمودیم و از جاده‌ای که به طرف ایلَت و
 عَصِیون جابر می‌رود، گذشته رو به شمال به طرف بیابان موآب حرکت
 کردیم. ۹ آنگاه خداوند به من گفت، 'موجب آزار و اذیت موآبیان که
 فرزندان لوط هستند، نشوید و با آن‌ها درگیر نشوید، زیرا من از زمین
 آن‌ها چیزی به شما نمی‌دهم، چون سرزمین عار را به آن‌ها بخشیده‌ام.' ۱۰
 ایمنان که طایفه‌ای عظیم با افرادی غول‌پیکر بودند، قبلاً در آنجا
 سکونت داشتند. ۱۱ آن‌ها مانند عناقیان دراصل رفائی بودند، اما موآبیان
 آن‌ها را ایمنی می‌خواندند. ۱۲ حوریان نیز قبلاً در آدوم زندگی می‌کردند،
 اما فرزندان عیسو آن‌ها را بیرون رانده همه را از بین بردند و سرزمین‌شان
 را اشغال کردند، همان‌طور که اسرائیلیان سرزمینی را که خداوند به آن‌ها
 داده بود، تصرف کردند.

۱۳ «بعد به امر خداوند از وادی زارد عبور کردیم. ۱۴ از زمان ترک قادش
 برنِیع تا عبور از بیابان زارد، سی و هشت سال گذشت تا همان‌طور

که خداوند قسم خورده بود، تمام نسل مردان جنگی ما از بین بروند.
 ۱۵ دست خداوند بر ضد آن‌ها دراز بود تا این که همه را هلاک کرد.
 ۱۶ «بعد از آنکه تمام مردان جنگی قوم مردند، ۱۷ خداوند به من گفت،
 ۱۸ «امروز باید از طریق سرزمین عار از سرحد موآب عبور کنید. ۱۹ وقتی
 به سرحد عمونیان نزدیک شدید، به آن‌ها آزار نرسانید و با آن‌ها درگیر
 نشوید، زیرا من سرزمین آن‌ها را به شما نمی‌دهم، چون آنجا را به فرزندان
 لوط بخشیده‌ام.»

۲۰ نام دیگر این ناحیه رفائیم است، زیرا مردمی که در آنجا زندگی
 می‌کردند، رفائیان بودند، امّا عمونیان ایشان را زمّیّان می‌خواندند.
 ۲۱ رفائیان قومی عظیم و قدرتمند و مانند عنّاقیان غول‌پیکر بودند. امّا
 خداوند ایشان را هلاک کرد تا عمونیان بر ایشان غلبه کرده در سرزمین
 آنان ساکن شوند. ۲۲ خداوند به همین ترتیب به فرزندان عیسو کمک
 کرد و حوریان را که پیش از آن‌ها در آدوم سکونت داشتند، از بین برد،
 فرزندان عیسو تا به امروز به جای آن‌ها در آن ناحیه زندگی می‌کنند.
 ۲۳ سرزمین ساحل مدیترانه تا غزه نیز محل سکونت گفتوریان که اهالی
 جزیرهٔ کریت بودند، شده بود. ایشان عویان را هلاک نموده در سرزمین
 آن‌ها ساکن شدند.

۲۴ «پس از این که از سرزمین موآب گذشتیم، خداوند گفت، 'از وادی
 آرنون عبور کنید و با سیحون پادشاه حشبون بجنگید. من او را با
 سرزمینش به دست شما تسلیم می‌کنم. ۲۵ امروز وحشت از شما را در
 دل تمام قوم‌ها ایجاد می‌نمایم تا هرکس در هر جا نام شما را بشنود،
 بلرزد و به وحشت بیفتد.'

شکست سیحون پادشاه حشبون

(اعداد ۲۱:۲۱-۳۰)

۲۶ «پس من از بیابان قدیموت، نمایندگان خود را نزد سیحون پادشاه
 حشبون فرستادم و با این پیام پیشنهاد صلح کردم، ۲۷ اگر به ما اجازه
 بدهی که از سرزمینت عبور کنیم، ما تنها از شاهراه استفاده خواهیم کرد
 و از آن به چپ یا راست قدم نخواهیم گذاشت. ۲۸ غذا و آب خود را با
 نقره از شما می‌خریم. تنها چیزی که از شما می‌خواهیم اجازهٔ عبور از
 خاک شما است. ۲۹ فرزندان عیسو که در آدوم سکونت دارند و همین‌طور
 موآبیان که در عار زندگی می‌کنند، به ما اجازهٔ عبور از سرزمین خود را
 دادند. ما از طریق رود آردن به سرزمینی که یهوه، خدای ما به ما داده
 است، می‌رویم.'

۳۰ «اما سیحون پادشاه حبشون به ما اجازه عبور نداد، زیرا یهوه، خدای ما او را سرسخت و سنگدل ساخت تا او را به ما تسلیم کند و ما در سرزمین او تا به امروز ساکن باشیم.

۳۱ «خداوند به من گفت، 'من شکست سیحون و تصرف سرزمین او را برای شما آغاز کرده‌ام؛ پس بروید و برای تصرف آن دست به کار شوید.' ۳۲ وقتی سیحون با لشکر خود برای جنگ به یاهص آمد، ۳۳ یهوه، خدای ما او را به دست ما تسلیم کرد و ما او را همراه با فرزندان و تمام مردمش کشتیم. ۳۴ سپس تمامی شهرهای او را تصرف کردیم، و هر شهر را با همه مردان، زنان و کودکانشان به کلی از بین بردیم و حتی یک نفر را زنده نگذاشتیم. ۳۵ تنها گله‌ها و غنائم دیگری را که از شهرهای تسخیر شده غارت کرده بودیم، برای خود نگاه داشتیم ۳۶ از عروعر که در کنار وادی ارنون است تا جلعاد، همه شهرها را و همچنین شهری را که در میان درّه بود، تصرف کردیم و هیچ شهری نتوانست در برابر ما مقاومت کند، زیرا یهوه، خدای ما همه را به دست ما تسلیم کرده بود. ۳۷ اما به سرزمین عمونیان و ناحیه رود یبوق و شهرهای کوهستانی که یهوه، خدای ما از رفتن به آن‌ها منع کرده بود، نزدیک نشدیم.

شکست عوج پادشاه

(اعداد ۲۱:۳۱-۳۵)

۳ «بعد از آن به طرف باشان حرکت کردیم. عوج پادشاه باشان با تمام لشکر خود برای مقابله ما به ادرعی آمد. ۲ خداوند به من گفت، 'از او نترس، زیرا من او را با تمام مردم و سرزمینش به دست تو تسلیم کرده‌ام. با او همان‌طور رفتار کن که با سیحون پادشاه اموریان در حبشون کردی.'

۳ «به این ترتیب، یهوه، خدای ما عوج پادشاه باشان را نیز با تمام مردم او به دست ما تسلیم کرد و ما همه را کشتیم و حتی یک نفر هم زنده نماند. ۴ همه شصت شهر متعلق به عوج همراه با قلعه‌هایشان و تمام نواحی ارجوب در سرزمین باشان را تصرف کردیم. ۵ این شهرهای مستحکم با حصارهای بلند و دروازه‌های پشت‌بنددار و همچنین تعداد زیادی روستای بدون حصار نیز به تصرف ما درآمدند. ۶ همه را همان‌طور که با سیحون پادشاه حبشون کرده بودم، به کلی نابود ساختیم و تمام مردان و زنان و کودکان هر شهر را هلاک کردیم. ۷ اما گله‌ها و غنایمی را که به دست آوردیم برای خود نگاه داشتیم.

۸ «به این ترتیب، ما تمام سرزمین دو پادشاه اموری را که در شرق رود اُردن بود، یعنی از ناحیه وادی ارنون تا کوه جرمون، تصرف کردیم. ۹ مردم صیدون کوه جرمون را سریون و اموریان آن را صیدون می‌خواندند. ۱۰ ما

تمام شهرهایی را که در آن جلگه واقع بودند همراه با سرزمین جلعاد و باشان تا سلخه و ادرعی تصرف کردیم.»
 ۱۱ عوج تنها پادشاه باقی مانده از رفائیان در باشان بود. تابوت او که از سنگ ساخته شده بود، حدود چهار و نیم متر طول و دو متر عرض دارد. این تابوت هم اکنون نیز در ربه عمونیان می باشد.

طایفه های شرقی رود اردن

(اعداد ۱:۳۲-۴۲)

۱۲ «از سرزمینی که در آن وقت تصاحب کردیم، عروعر را که در کنار وادی ارنون است با نصف کوهستان جلعاد و شهرهای آن به طایفه های رئوبین و جاد دادم. ۱۳ بقیه جلعاد و تمام سرزمین باشان در ناحیه ارجوب را که عوج در آن سلطنت می کرد، به نصف طایفه منسی دادم.»
 ناحیه ارجوب در باشان را سرزمین رفائیان هم می نامند. ۱۴ خانواده یائیر از طایفه منسی سراسر ناحیه ارجوب را تا حدود جشوریان و معکیان تصرف کردند و آنجا را به نام خود، یعنی حووت یائیر، نامیدند که تا به امروز به همین نام خوانده می شود.

۱۵ «به خاندان ماخیر، جلعاد را دادم. ۱۶ طایفه های رئوبین و جاد منطقه ای را که از وادی رود یبوق در جلعاد، سرحد عمونیان، شروع می شد و تا وسط وادی ارنون وسعت داشت، اشغال کردند. ۱۷ سرزمین ایشان از غرب تا رود اردن، از دریاچه جلیل تا شمال، از دریای نمک تا جنوب و در شرق تا کوه فسجه ادامه داشت.

۱۸ «من به شما گفتم که یهوه، خدای شما این سرزمین را به شما داده است تا تصرف کنید. پس تمام دلاوران شما مسلح شده پیشاپیش قوم بروند و آن ها را به آن طرف رود اردن برسانند. ۱۹ اما زنان، کودکان و گله ها که می دانم تعداد آن ها بسیار زیاد است، باید در این شهرهایی که به شما داده ام، بمانند. ۲۰ خویشاوندان اسرائیلی خود را کمک کنید تا بتوانند سرزمینی را که یهوه، خدای شما در غرب اردن به آن ها داده است، تصرف نموده به آرامش برسند. آنگاه شما می توانید به سرزمینی که به شما داده ام بازگردید.

۲۱ «سپس به یوشع دستور داده گفتم، 'تو با چشمان خود دیدی که یهوه، خدای شما با آن دو پادشاه چه کرد. خداوند با تمام ممالک آن طرف رود اردن که از آن ها عبور خواهید کرد نیز همین کار را خواهد کرد. ۲۲ از مردم آنجا نترسید، زیرا یهوه، خدای شما برای شما می جنگد.'

به موسی اجازه ورود به کنعان داده نمی شود

۲۳ «آنگاه من به حضور خداوند التماس کرده گفتم، ۲۴ ای یهوه، خدای تو عظمت و قدرت دست خود را به این بندهات نشان دادی. چون کدام خدایی در آسمان و زمین وجود دارد که بتواند مانند تو چنین کارهای عظیم انجام دهد؟! ۲۵ حالا از تو تمنا می کنم که به من اجازه بدهی تا به آن سوی رود اُردن بروم و آن سرزمین حاصل خیز، یعنی کوهستان های نیکو و کوه لبنان را ببینم.»

۲۶ «اما خداوند به سبب شما از من خشمگین بود و به تقاضای من گوش نداد و به من گفت، 'همین برای تو کافی است. دیگر در این باره حرفی زن. ۲۷ به بالای کوه فِسجه برو و از آنجا به سمت مغرب، شمال، جنوب و مشرق نظر بینداز. آن سرزمین را از دور ببین، اما از رود اُردن عبور نخواهی کرد. ۲۸ پس یوشع را به جانشینی خود بگمار و او را تقویت و تشویق کن، زیرا او قوم اسرائیل را به آن طرف رود اُردن هدایت خواهد کرد و آن سرزمین را که تو از بالای کوه مشاهده می کنی، تسخیر خواهد نمود.»

۲۹ «بنابراین ما در درّه مقابل بیت فغور توقف کردیم.»

موسی مردم را به اطاعت تشویق می کند

۴ سپس موسی به قوم گفت: «حالا ای قوم اسرائیل، به فرایض و قوانینی که به شما تعلیم می دهم به دقت گوش داده آن ها را انجام بدهید تا زنده بمانید و بتوانید به سرزمینی که یهوه، خدای اجدادتان به شما داده است وارد شوید و آن را تصرف کنید. ۲ به این احکام نه چیزی بیفزایید نه چیزی از آن ها کم کنید، بلکه فقط احکام یهوه، خدای خود را که من به شما می دهم، به جا آورید. ۳ شما به چشم خود دیدید که خداوند چطور در بلندی فِغور تمام کسانی را که *بَعْل در آنجا پرستش می کردند، از میان شما هلاک کرد. ۴ اما چون شما به یهوه، خدای خود وفادار بودید، تا امروز زنده مانده اید.

۵ «طبق فرمان یهوه، خدای خود تمام فرایض و قوانین او را به شما تعلیم داده ام تا هنگامی که سرزمین را تسخیر کردید، از آن ها اطاعت نمایید. ۶ اگر از آن ها با دل و جان اطاعت کنید، نزد مردم در داشتن حکمت و بصیرت مشهور می شوید و چون مردم کشورهای دیگر این قوانین را بشنوند، خواهند گفت، 'این قوم بزرگ واقعا مردمی حکیم و بابصیرت هستند.»

۷ «زیرا کدام قوم بزرگی هست که خدایی داشته باشد که مثل یهوه، خدای ما نزدیک باشد تا هر وقت به حضور او دعا کنیم، بشنود؟ ۸ کدام

ملت بزرگی هست که فرایض و قوانینی این چنین عادلانه که امروز به شما دادم، داشته باشد؟^۹ لیکن توجّه کنید و بسیار مواظب باشید، مبادا در طول زندگی خود آنچه را که با چشمان خود دیده‌اید، فراموش کرده از یاد ببرید؛ بلکه آن‌ها را به فرزندان و نوادگان خود بیاموزید.^{۱۰} به یاد آورید آن روزی را که در کوه *سینا در حضور یهوه، خدای خود ایستاده بودید؛ در آن روز، خداوند به من گفت، 'مردم را در حضور من جمع کن تا کلام مرا بشنوند و بیاموزند که تا زنده هستند به من احترام بگذارند و به فرزندان خود نیز چنین تعلیم بدهند.'

^{۱۱} «شما نزدیک آمده در دامنه کوه ایستادید درحالی که ابرهای سیاه و غلیظی کوه را پوشانیده بودند و شعله‌های آتش از آن به آسمان زبانه می کشیدند.^{۱۲} آنگاه خداوند از میان آتش با شما صحبت کرد و شما تنها آواز کلام او را شنیدید، امّا خودش را ندیدید.^{۱۳} او پیمان خود را به شما داد تا از آن اطاعت کنید، یعنی ده فرمان را که او آن‌ها را بر دو لوح سنگی نوشت.^{۱۴} آنگاه خداوند به من امر فرمود تا آن فرایض و قوانین را به شما تعلیم بدهم که وقتی به سرزمینی که نزدیک به تصرّف آن هستید رسیدید از آن‌ها اطاعت کنید.

نهی از بُت پرستی

^{۱۵} «در آن روزی که خداوند در کوه سینا از میان آتش با شما صحبت کرد، هیچ شکل و صورتی را ندیدید؛ پس خیلی مواظب باشید^{۱۶} که با ساختن هیچ بُتی خود را فاسد نسازید، چه به شکل مرد، چه به شکل زن،^{۱۷} و یا به صورت حیوانی در روی زمین یا به شکل پرندگان بالدار که در آسمان پرواز می کنند،^{۱۸} یا به شباهت خزندگان روی زمین یا ماهیان در آب.^{۱۹} همچنین مواظب باشید وقتی به آسمان‌ها نگاه می کنید و خورشید و ماه و ستارگان را می بینید، منحرف نشوید و آن‌ها را سجده و پرستش نکنید. یهوه، خدای شما آن‌ها را برای تمام قوم‌های جهان اختصاص داده است.^{۲۰} خداوند شما را از کوره آهن، یعنی از مصر بیرون آورد تا قوم خاص و میراث او باشید، چنان که امروز هستید.^{۲۱} «خداوند به سبب شما از من خشمگین شد و قسم خورد که من از رود اُردن عبور نخواهم کرد و در آن سرزمین حاصل خیز که یهوه، خدای شما به عنوان میراث به شما داده است، داخل نخواهم شد. من در همین جا بدون آنکه به آن طرف رود اُردن بروم، خواهم مُرد؛ امّا شما برای تصرّف آن سرزمین حاصل خیز به آنجا خواهید رفت.^{۲۲} پس خیلی مواظب باشید تا پیمانی را که یهوه، خدای شما با شما بست، از یاد نبرید. برای خود بُتی به هیچ شکلی نسازید؛ یهوه، خدایتان شما

را از این کار منع کرده است،^{۲۴} زیرا یهوه، خدای شما آتش سوزنده و خدای غیور است.

۲۵ «حتی اگر سال‌ها در آن سرزمین زندگی کنید و دارای فرزندان و نوادگان شده باشید، خود را با ساختن بُت‌ها فاسد نسازید. این کار در نظر یهوه، خدای شما پلید است و او را غضبناک می‌سازد. ۲۶ من امروز آسمان و زمین را علیه شما شاهد می‌گیرم که در سرزمین آن سوی رود اردن که به‌زودی آن را تصرف خواهید کرد، مدّت زیادی زندگی نخواهید کرد و به‌کل هلاک خواهید شد. ۲۷ خداوند شما را در بین قوم‌های دیگر پراکنده کرده تعداد شما را بسیار کم خواهد ساخت. ۲۸ در آنجا بُت‌هایی را که از چوب و سنگ و به دست بشر ساخته شده‌اند، پرستش خواهید کرد، بُت‌هایی که نه می‌بینند، نه می‌شنوند، نه می‌خورند و نه می‌بويند. ۲۹ در آنجا به‌دنبال یهوه، خدای خود خواهید گشت و اگر با تمام قلب خود به جستجوی او بپردازید، او را خواهید یافت. ۳۰ هنگامی که شما در تنگی قرار گیرید و همه این وقایع برای شما رخ دهد، به‌سوی یهوه، خدای خود باز خواهید گشت و از صدای او اطاعت خواهید کرد. ۳۱ یهوه، خدای شما خدایی بخشنده است. او شما را تنها نخواهد گذاشت و هلاک نخواهد کرد و پیمانی را که با نیاکان شما بسته است، فراموش نخواهد کرد.

یهوه، خدای اسرائیل

۳۲ «گذشته را، یعنی زمان قبل از خودتان را، حتی زمانی را که خداوند انسان را بر روی زمین آفرید، جستجو کنید. زمین را از یک کرانه تا کرانه دیگر جستجو کنید؛ آیا هرگز چنین امر عظیمی واقع شده یا کسی چیزی مانند این شنیده است؟ ۳۳ آیا هرگز شده است که قومی صدای خداوند را از میان آتش بشنود، آنطور که شما شنیدید، و زنده بماند؟ ۳۴ آیا تا به حال خدایی کوشش کرده است تا برود و قومی را از میان قومی دیگر برای خود برگزیند، آن‌گونه که یهوه، خدای شما این کار را برای شما در مصر انجام داد؟ در برابر چشمان شما، او با قدرت عظیم خود معجزات و نشانه‌ها انجام داد، بلا و جنگ آورد، و باعث اتفاقات بسیار وحشتناک شد. ۳۵ همه این امور بر شما نمایان شد تا بدانید که یهوه، خدای شما است و خدای دیگری به‌جز او وجود ندارد. ۳۶ او گذاشت تا صدای او را از آسمان بشنوید تا شما را تادیب کند، و در زمین، آتش عظیم خود را به شما نشان داد و شما کلام او را از میان آتش شنیدید. ۳۷ زیرا او نیاکان شما را دوست داشت و نسل ایشان را برگزید و خودش شما را با قدرت عظیمش از مصر خارج کرد. ۳۸ او اقوامی را که بزرگ‌تر و

نیرومندتر از شما بودند، بیرون راند تا شما را وارد کند و سرزمین آن‌ها را به‌عنوان میراث به شما بدهد، چنان‌که تا به امروز هست. ^{۳۹} پس امروز بدانید و به‌یاد بسپارید که یهوه، خدا است؛ او خدای آسمان‌ها و زمین است و غیراز او خدای دیگری وجود ندارد. ^{۴۰} شما باید از فرایض و قوانین او که امروز به شما می‌دهم، اطاعت کنید تا شما و فرزندانتان کامیاب گردید و در سرزمینی که یهوه، خدای شما برای همیشه به شما داده است، برای مدت‌های مدید در آن زندگی کنید.»

شهرهای پناهگاه در شرق رود اُردن

^{۴۱} بعد موسی سه شهر را در شرق رود اُردن تعیین کرد ^{۴۲} تا اگر کسی ناخواسته مرتکب قتل کسی بشود که دشمن او نبوده است، بتواند به یکی از آن شهرها فرار کرده زنده بماند. ^{۴۳} این شهرها عبارت بودند از: باصِر در همواری بیابان برای طایفه رثوین، پِرموت، در جلعاد برای طایفه جاد و جولان، در باشان برای طایفه منسی.

معرفی قوانین خدا به قوم اسرائیل

^{۴۴} موسی این فرایض و قوانین را هنگامی که بنی اسرائیل ^{۴۵} از سرزمین مصر خارج شدند ^{۴۶} و در شرق درّه اُردن، مقابل بیت فغور اقامت داشتند، به آن‌ها داد. این همان سرزمینی بود که سیحون پادشاه اموریان در آن سلطنت کرده بود و پایتخت آن، شهر حشبون بود. موسی و بنی اسرائیل سیحون را با مردمش مغلوب ساختند ^{۴۷} و سرزمین او و همچنین سرزمین عوج پادشاه باشان را که هر دو از پادشاهان اموری در شرق رود اُردن بودند، تصرف کردند. ^{۴۸} این سرزمین از عروعر در کنار وادی ارنون تا کوه سیئون که همان حرمون است، امتداد داشت ^{۴۹} و شامل تمام منطقه عَرَبه در شرق رود اُردن بود که از جنوب به دریای مُرده و از مشرق به کوهپایه کوه فسجه منتهی می‌شود.

ده فرمان

(خروج ۱۷:۱-۲۰)

موسی قوم اسرائیل را گرد هم آورد و به آن‌ها گفت: «ای قوم اسرائیل به فرایض و قوانینی که امروز به شما می‌دهم، گوش بدهید. آن‌ها را بیاموزید و به‌دقت از آن‌ها اطاعت کنید. ^۱ یهوه، خدای ما در کوه *سینا پیمانی با ما بست. ^۲ خداوند این پیمان را فقط با پدران ما نیست، بلکه با همه ما که امروز اینجا زنده هستیم. ^۳ خداوند در آن کوه از میان آتش با شما روبه‌رو حرف زد. ^۴ در آن موقع من بین خداوند و شما ایستاده بودم، زیرا شما از آن آتش می‌ترسیدید و به بالای کوه نرفتید.

«خداوند گفت، ^۶من یهوه، خدای شما هستم که شما را از مصر و از بردگی آزاد کردم.
^۷» به غیر از من خدای دیگری نداشته باش.

^۸» هیچ مجسمه یا تمثالی برای خود مساز، چه از آنچه بالا در آسمان باشد و یا پایین در زمین و یا در آب های زیر زمین. ^۹ در مقابل هیچ بُتی سجده نکن و آن را پرستش منما، زیرا من یهوه، خدای تو خدایی پُرغیرت هستم و انتقام پدران را از فرزندان شان تا نسل سوّم و چهارم از کسانی که از من نفرت دارند، می گیرم. ^{۱۰} اما من محبّت پایدار خود را به کسانی که مرا دوست می دارند و از احکام من اطاعت می کنند تا هزار نسل نشان خواهم داد.

^{۱۱}» نام یهوه، خدای خود را برای مقاصد شیرانه بر زبان میاور، زیرا خداوند کسی را که نام او را بیهوده بر زبان بیاورد، بی سزا نخواهد گذاشت.

^{۱۲}» روز *سَبّت را به خاطر داشته باش و آن را مقدّس بشمار، چون یهوه، خدایت به تو فرمان داده است. ^{۱۳} شش روز کار کن و تمام کارهایت را انجام بده، ^{۱۴} ولی روز هفتم، روز استراحت و مخصوص یهوه، خدای تو است. در آن روز هیچ کس کار نکند، نه خودت، نه فرزندان، نه غلامت، نه کنیزت، نه حیوانات و نه غریبی که نزد تو است. ^{۱۵} به یاد آور که در سرزمین مصر برده بودی و یهوه، خدایت، تو را با دست های نیرومند خویش بیرون آورد؛ به این دلیل یهوه، خدای تو به تو امر کرد تا روز سَبّت را نگه داری.

^{۱۶}» پدر و مادر خود را همان طور که یهوه، خدای تو به تو فرمان داده است احترام کن تا کامیاب گردی و عمرت در سرزمینی که یهوه، خدایت به تو می بخشد، طولانی شود.

^{۱۷}» قتل نکن.

^{۱۸}» زنا نکن.

^{۱۹}» دزدی نکن.

^{۲۰}» بر ضد همسایه خود شهادت دروغ نده.

^{۲۱}» به زن همسایه خود طمع نکن و حسرت خانه همسایه خود، یا مزرعه اش، یا غلامش، یا کنیزش، یا گاوش، و الاغش یا هر چیزی را که مال همسایه ات می باشد، نداشته باش.^۱

^{۲۲}» خداوند این احکام را در کوه سینا با آواز بلند از میان آتش، ابر و تاریکی غلیظ اعلام فرمود و چیز دیگری به آن ها نیفزود. او آن ها را بر دو لوح سنگی نوشت و به من داد.

ترس مردم

(خروج ۲۰:۱۸-۲۱)

۲۳ «چون شما صدای او را از میان تاریکی شنیدید و کوه را که در آتش شعله‌ور بود، دیدید، با سران طایفه‌های خود نزد من آمدید^{۲۴} و گفتید، 'یَهُوه، خدای ما جلال و عظمت خود را به ما نشان داد و ما صدای او را از میان آتش شنیدیم. امروز دیدیم که این امکان وجود دارد که خدا با انسان صحبت کند و انسان زنده بماند. ۲۵ پس حال چرا بمیریم؟ چون اگر بیش از این صدای یَهُوه، خدای خود را بشنویم حتماً می‌میریم، زیرا این آتش هولناک ما را خواهد سوزاند؛ ۲۶ تا به حال هیچ انسانی نتوانسته است که صدای خدای زنده را چنان که ما از میان آتش شنیدیم، بشنود و زنده بماند. ۲۷ پس خودت برو و به همه سخنان یَهُوه، خدای ما گوش بده. بعد بیا و هرآنچه را که یَهُوه، خدای ما فرمود به ما بگو و ما به او امر خداوند گوش خواهیم داد و از آن‌ها اطاعت خواهیم کرد.'»

۲۸ «خداوند سخنان شما را هنگامی که با من سخن می‌گفتید، شنید و گفت، 'من سخنانی را که این مردم به تو گفتند، شنیدم. آنچه گفتند نیکو است. ۲۹ کاش همواره چنین می‌اندیشیدند و از من می‌ترسیدند و تمام فرمان‌های مرا به‌جا می‌آوردند تا خودشان و فرزندانشان تا ابد سعادت‌مند باشند. ۳۰ حال برو و به آن‌ها بگو که به چادرهای خود بازگردند. ۳۱ اما تو همین‌جا در حضور من بمان و من تمام احکام، فرایض و قوانین خود را به تو می‌دهم تا تو به آن‌ها تعلیم بدهی و آن‌ها همه را در آن سرزمینی که به آن‌ها می‌بخشم، به‌جا آورند.'»

۳۲ «پس دقت کنید تا طبق آنچه یَهُوه، خدای شما به شما فرمان داده است، عمل کنید و به هیچ‌وجه از آن‌ها سرپیچی ننمایید. ۳۳ طریقی را که یَهُوه، خدایتان به شما امر فرموده دنبال کنید تا در سرزمینی که تصرف خواهید کرد، زندگی طولانی و آسوده‌ای داشته باشید.»

فرمان بزرگ

۶ «این است فرمان‌ها، فرایض و قوانینی که یَهُوه، خدای شما به من امر کرد که به شما بیاموزم تا آن‌ها را در سرزمینی که به سویس می‌روید و تصرف می‌کنید، به‌جا آورید. ۲ شما، فرزندان و نوادگانتان از یَهُوه، خدای خود بترسید و از فرایض و قوانین او که من به شما می‌دهم، همیشه اطاعت کنید تا عمر طولانی داشته باشید. ۳ پس ای اسرائیل، بشنو و در انجام آن‌ها دقت کن تا در سرزمینی که پُر از شیر و عسل است کثیر شده سعادت‌مند گردی، همان‌طور که یَهُوه، خدای نیاکانتان به شما وعده داده است.»

۴ «بشنو، ای اسرائیل: یهوه، خدای ما خداوند یکتا است. ۵ شما باید یهوه، خدای خود را با تمام دل و تمام جان و تمام قدرت خود دوست بدارید. ۶ احکامی را که امروز به شما امر می کنم در قلب خود نگه دارید. ۷ آن ها را بادقت به فرزندانان بیاموزید و زمانی که در خانه و یا در راه هستید، هنگام استراحت و هنگامی که بیدار می شوید، درباره آن ها گفتگو کنید. ۸ آن ها را چون نشانه بر دست و پیشانی خود ببندید ۹ و بر چهارچوب در و بر دروازه های خود بنویسید.

از بی اطاعتی بر حذر باشید

۱۰ «درست همان گونه که یهوه، خدایتان به نیاکان شما، ابراهیم، اسحاق و یعقوب وعده داد، او سرزمینی با شهرهای بزرگ و پُر رونق را که خودتان نساخته اید، به شما خواهد بخشید. ۱۱ در آن سرزمین خانه های مملو از نعمت خواهد بود که شما تهیه نکرده اید، چاه هایی خواهد بود که شما حفر نکرده اید، تاکستان ها و باغ های زیتونی که شما نکاشته اید؛ و چون خورده کاملاً سیر شدید، ۱۲ مواظب باشید، مبادا خدایی را که شما را از بردگی در مصر نجات داد، فراموش کنید. ۱۳ از یهوه، خدایتان بترسید و فقط او را پرستید و به نام او سوگند یاد کنید. ۱۴ به دنبال خدایان دیگر، خدایان اقوامی که در اطراف شما هستند، نروید، ۱۵ زیرا یهوه، خدایتان که در بین شما حضور دارد، خدایی غیور است، مبادا آتش خشم او بر شما افروخته شود و شما را از روی زمین محو کند.

۱۶ «یهوه، خدایتان را نیازمایید، چنان که در مَسّا او را آزمودید. ۱۷ شما باید به دقت از هر امر یهوه، خدای خود اطاعت کنید و دستورات و فرایض او را که به شما داده است، اطاعت کنید. ۱۸ آنچه را که در نظر خداوند درست و نیک است، انجام دهید تا سعادتمند شوید و به سرزمین خوبی که خداوند به اجدادتان وعده داده است، وارد شده آن را تصرف کنید، ۱۹ و خداوند همان طور که وعده داده است، دشمنانتان را بیرون خواهد راند.

۲۰ «در آینده فرزندانان از شما خواهند پرسید، 'معنی دستورات، فرایض و قوانین یهوه، خدای ما که به شما داده است، چیست؟' ۲۱ آنگاه به آن ها بگویید، 'ما در مصر برده فرعون بودیم، امّا خداوند با دست توانای خود ما را از سرزمین مصر بیرون آورد. ۲۲ ما با چشمان خود دیدیم که خداوند نشانه ها، معجزات عظیم و بلاهای وحشتناک بر مصر و فرعون و تمام افرادش نازل کرد. ۲۳ او ما را از آنجا بیرون آورد تا به سرزمینی وارد کند که به نیاکان ما وعده داده بود. ۲۴ سپس خداوند به ما امر فرمود که احکام او را به جا آوریم و از یهوه، خدای خود بترسیم تا چنان که امروز

می بینید، زنده بمانیم و سعادت‌مند باشیم.^{۲۵} نیکی ما به این خواهد بود که تمام احکامی را که یَهُوه، خدای ما به ما امر فرموده است، به‌دقت و با اطاعت کامل به‌جا آوریم.^۱

قوم برگزیده خدا

(خروج ۱۱:۳۴-۱۶)

«هنگامی که یَهُوه، خدایتان شما را به سرزمینی که به آن وارد می‌شوید تا آن را تصرف کنید، بیاورد و ملت‌هایی چون حیتیان، جرجاشیان، آموریان، کنعانیان، فرزریان، حویان و پیوسیان را که از شما بزرگ‌تر و نیرومندترند، از سر راه شما بیرون براند،^۲ و هنگامی که یَهُوه، خدایتان آن‌ها را به دست شما تسلیم کند تا آن‌ها را مغلوب سازید، شما باید آن‌ها را به کلی از بین ببرید. با آن‌ها پیمان نبندید و به آن‌ها ترحم نکنید.^۳ با آن‌ها ازدواج نکنید و نگذارید فرزندان‌تان با پسران و دختران ایشان ازدواج کنند،^۴ زیرا آن‌ها فرزندان شما را از خداوند دور می‌کنند تا خدایان آن‌ها را پرستش کنند. آنگاه خشم خداوند علیه شما برافروخته خواهد شد و شما را به سرعت هلاک خواهد کرد.^۵ پس باید با آن‌ها چنین رفتار کنید: قربانگاه‌هایشان را ویران کنید، ستون‌های آن‌ها را خرد کنید، نمادهای الهه^{*} آشیره را از بین ببرید و بُت‌های آن‌ها را در آتش بسوزانید.^۶ زیرا شما برای یَهُوه، خدایتان یک قوم مقدس هستید؛ او شما را از بین تمام قوم‌های روی زمین برگزید تا قوم خاص او باشید.^۷» خداوند شما را به‌خاطر این که جمعیت کثیری هستید برنگزید و مورد لطف خود قرار نداد، زیرا شما یکی از کوچک‌ترین قوم‌ها بودید؛^۸ بلکه به این خاطر بود که شما را دوست داشت و می‌خواست به سوگندی که به اجدادتان خورده بود، وفادار بماند تا شما را با دست نیرومند خود از بردگی نجات بخشد و از دست فرعون، رهایی دهد.^۹ پس باید بدانید که یَهُوه، خدای شما، تنها او خدا است، خدای امین که عهد و پیمان خود را نگاه می‌دارد و محبت پایدار خود را به دوستداران خود و آن‌هایی که از احکام او اطاعت می‌کنند، تا هزار نسل نشان می‌دهد.^{۱۰} اما آن‌هایی را که از او نفرت دارند، بی‌درنگ مجازات کرده هلاک خواهد ساخت.^{۱۱} بنابراین از تمام احکام، فرایض و قوانین او که امروز به شما می‌دهم، به‌دقت اطاعت کنید.

برکات اطاعت از خدا

(تثنيه ۱:۲۸-۱۴)

«اگر شما به این احکام توجه کنید و از آن‌ها به‌دقت اطاعت نمایید، یَهُوه، خدایتان محبت پایدار خود را به شما نشان خواهد داد و به پیمانی

که از روی محبت پایدار خود با اجداد شما بسته است، وفا خواهد کرد.
 ۱۳ او شما را دوست خواهد داشت، برکتان خواهد داد و به تعدادتان خواهد افزود. او شما و زمینتان را بارور و پرثمر خواهد کرد. غله، انگور، روغن، گله و رمةتان را در سرزمینی که به نیاکان شما وعده داده بود، برکت داده فراوان خواهد ساخت. ۱۴ شما خوشبخت‌ترین مردم روی زمین خواهید شد و هیچ‌یک از شما و حتی گله‌هایتان هم نازا نخواهد بود.
 ۱۵ خداوند هرگونه بیماری را از شما دور خواهد کرد و نخواهد گذاشت به آن بیماری‌های هولناکی که در مصر دیده بودید، مبتلا شوید؛ بلکه کسانی که از شما نفرت دارند، به آن بیماری‌ها مبتلا خواهند گشت.
 ۱۶ شما باید تمام اقوامی را که یهوه، خدایتان به دستتان تسلیم می‌کند، هلاک سازید. به آن‌ها رحم نکنید و خدایان ایشان را نپرستید، چون در دام خطرناکی گرفتار می‌شوید.

۱۷ «شاید در دلتان بگویید، 'این قوم‌ها از ما کثیرترند؛ چگونه می‌توانیم آنان را بیرون برانیم.' ۱۸ از آن‌ها نترسید. فقط آنچه را که یهوه، خدایتان در حق فرعون و مردم مصر کرد خوب به خاطر آورید. ۱۹ بلاهای وحشتناکی را که بر سر آن‌ها آورد و نشانه‌ها و معجزاتی را که نشان داد، به چشم خود مشاهده کردید و دیدید که چگونه او با دست توانا و قدرتمند خود شما را از سرزمین مصر بیرون آورد. یهوه، خدایتان همین رفتار را با کسانی خواهد کرد که شما از آن‌ها می‌ترسید. ۲۰ از این گذشته یهوه، خدایتان زنبورهای خواهد فرستاد تا دشمنانی را که فرار کرده و پنهان شده‌اند، هلاک سازد. ۲۱ از آن‌ها نترسید، زیرا یهوه، خدایتان که در میان شما است، خدای عظیم و مهیبی است. ۲۲ یهوه، خدای شما اندک‌اندک این ملت‌ها را از جلوی راه شما برخواهد داشت. شما نباید آن‌ها را به یک‌باره از میان بردارید، زیرا در آن صورت حیوانات وحشی فزونی یافته برای شما تهدیدی خواهند بود. ۲۳ اما یهوه، خدایتان آن‌ها را به دست شما تسلیم کرده به وحشت خواهد انداخت تا همگی هلاک شوند. ۲۴ او پادشاهان آن‌ها را به دست شما تسلیم خواهد کرد و شما نامشان را از صفحه روزگار محو خواهید ساخت. هیچ‌کس قادر نخواهد بود که در مقابل شما مقاومت کند و شما همه آن‌ها را هلاک خواهید کرد. ۲۵ بُت‌هایشان را در آتش بسوزانید. به نقره و طلایی که این بُت‌ها از آن ساخته شده‌اند، طمع نکنید و آن‌ها را برای خود نگیرید، مبادا باعث شوند به دام بیفتید، زیرا یهوه، خدایتان آن‌ها را مکروه می‌داند. ۲۶ بُت‌ها را به خانه خود نیاورید، چون همان لعنتی که بر آن‌ها است، بر شما خواهد بود. از بُت‌ها نفرت داشته بیزار باشید، چون لعنت خداوند بر آن‌ها است.

خداوند را از یاد نبرید

«تمام فرمان‌هایی را که امروز به شما داده‌ام، به‌دقت انجام دهید تا زنده بمانید و کثیر شوید، و به سرزمینی که خداوند به نیاکان شما وعده داده بود، وارد شده آن را تصرف کنید.^۲ شما باید به یاد داشته باشید که چگونه یهوه، خدایتان شما را در این چهل سال در بیابان هدایت کرد تا شما را فروتن ساخته بیازماید تا بداند در قلب شما چیست و آیا احکام او را به‌جا می‌آورید یا نه.^۳ او شما را فروتن ساخته گرسنه گذاشت و بعد شما را با مَنّا تغذیه کرد که نه شما با آن آشنایی داشتید و نه نیاکانتان، تا به شما بفهماند که زندگی انسان فقط وابسته به نان نیست، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خداوند صادر می‌شود.^۴ در این چهل سال لباس‌های شما مندرس نشد و پای‌های شما تاول نزد.^۵ خوب به‌خاطر داشته باشید همان‌طور که پدر، پسر خود را تأدیب می‌کند، یهوه، خدایتان نیز شما را تأدیب می‌کند.^۶ پس شما باید از احکام خداوند اطاعت کرده در راه او قدم بردارید و از او بترسید،^۷ زیرا یهوه، خدایتان شما را به سرزمین حاصل‌خیزی می‌برد، سرزمینی که در آن جوی‌های آب، چشمه‌ها و رودخانه‌ها از وادی‌ها و کوه‌ها جاری است،^۸ سرزمینی که در آن گندم، جو، انگور، درختان انجیر، انار، زیتون، عسل^۹ و خوراک به فراوانی یافت می‌شود و در آنجا به هیچ‌چیزی محتاج نخواهید بود. آن سرزمین و کوه‌هایش پُر از معادن آهن و مس می‌باشد.^{۱۰} در آنجا خورده سیر خواهید شد و یهوه، خدایتان را به‌خاطر سرزمین پُربرکتی که به شما بخشیده است، تمجید خواهید نمود.

«پس مواظب باشید مبدا یهوه، خدای خود را فراموش کنید و فرایض، قوانین و احکام او را که به شما تعلیم داده‌ام، به‌جا نیاورید.^{۱۲} مبدا وقتی در آنجا خورده سیر شدید و برای سکونت خود خانه‌های زیبا ساختید،^{۱۳} و رمه، گله، نقره، طلا و دارایی‌تان افزایش یافت،^{۱۴} آنگاه مغرور شوید و یهوه، خدایتان را که شما را از بردگی در مصر بیرون آورد، فراموش کنید.^{۱۵} او شما را در بیابان بزرگ و وحشتناک و خشک و بی‌علف که پُر از مارهای سمی و عقرب بود، رهبری کرد، و از دل سنگ خارا به شما آب داد.^{۱۶} در آن بیابان شما را با مَنّا که اجدادتان هرگز آن را ندیده بودند، تغذیه کرد تا شما را فروتن ساخته بیازماید و در آخر شما را سعادتمند گرداند.^{۱۷} مبدا بگویید، 'ما با نیرو و قدرت خود این ثروت را به دست آورده‌ایم.'^{۱۸} یهوه، خدای خود را همیشه به‌خاطر داشته باشید، زیرا او است که به شما قدرت عطا می‌کند تا ثروتمند شوید، و تا وعده‌ای را که به نیاکانتان داده بود، انجام دهد، همان‌طور که تاکنون انجام داده

است. ۱۹ اما اگر يَهُوه، خدایتان را فراموش کنید و از خدایان دیگر پیروی کنید و آن‌ها را بپرستید، امروز من به شما هشدار می‌دهم که هلاکت شما حتمی خواهد بود؛ ۲۰ درست مانند اقوامی که يَهُوه، خدای شما از پیش روی شما هلاک می‌سازد، شما نیز هلاک خواهید شد، زیرا شما به صدای يَهُوه، خدایتان گوش فرا ندادید.

نتیجه نافرمانی از خداوند

۹ «بشنو، ای اسرائیل، شما امروز باید از رود اُردن عبور کنید تا سرزمین مردمی را که از شما بزرگ‌تر و قوی‌تر هستند و شهرهایشان حصارهای سر به فلک کشیده دارند، تصرف کنید. ۲ آن‌ها مردمی قدبلند و قوی هستند؛ آن‌ها غولند و شما شنیده‌اید که می‌گویند کیست که بتواند در برابر فرزندان عَناق که غول هستند، مقاومت کند. ۳ بدانید امروز يَهُوه، خدایتان پیش از شما مانند آتش سوزنده‌ای به آنجا وارد می‌شود و آن‌ها را هلاک کرده در مقابل شما تسلیم می‌سازد تا شما طبق فرمان خداوند، آن‌ها را بیرون کرده به سرعت نابود سازید. ۴ «وقتی يَهُوه، خدایتان آن‌ها را بیرون براند، با خود نگویند، 'چون ما مردمی نیک هستیم، خداوند ما را به اینجا آورد تا آن را تصرف کنیم.' حال آنکه به سبب شرارت ساکنان آنجا است که خداوند آن‌ها را از آنجا بیرون می‌راند. ۵ به‌خاطر نیکی و پاکی شما نیست که شما به این سرزمین وارد شده آن را تصرف خواهید کرد، بلکه به دلیل شرارت این قوم‌ها است که يَهُوه، خدای شما آن‌ها را از نزد شما بیرون می‌کند تا به وعده‌ای که خداوند به نیاکان شما، یعنی ابراهیم، اسحاق و یعقوب داده است، وفا کند. ۶ باز می‌گوییم که يَهُوه، خدایتان به‌خاطر این که شما مردم نیکی هستید، این سرزمین حاصل‌خیز را به شما نمی‌دهد. برعکس شما قوم سرکشی هستید.

۷ «به‌خاطر داشته باشید و فراموش نکنید که چطور آتش خشم يَهُوه، خدایتان را در بیابان برافروختید. شما از همان روزی که از سرزمین مصر خارج شدید تا روزی که به این سرزمین رسیدید، همواره در مقابل خداوند سرکشی کرده‌اید. ۸ حتّی در کوه *سینا هم او را به حدّی خشمگین ساختید که نزدیک بود شما را هلاک سازد. ۹ هنگامی که به بالای کوه رفتم تا لوح‌های سنگی، یعنی لوح‌های پیمانی را که خداوند با شما بست، بگیرم، مدّت چهل شبانه‌روز بدون آنکه نانی بخورم و آبی بنوشم در آنجا ماندم. ۱۰ خداوند، دو لوح سنگی را که با انگشت خود بر آن‌ها نوشته بود، به من داد؛ بر آن‌ها تمام سخنانی که خداوند در روز اجتماع،

در کوه از میان آتش به شما گفته بود، نوشته شده بود. ^{۱۱} خداوند بعد از چهل شبانه‌روز، این دو لوح سنگی یعنی لوح‌های پیمان را به من داد. ^{۱۲} «بعد خداوند به من گفت، 'فورا برخیز و پایین برو، زیرا آن مردمی که آن‌ها را از سرزمین مصر آوردی، همه فاسد شده‌اند. آن‌ها سریع از راهی که من به آن‌ها نشان داده بودم، منحرف شده برای خود بُتی ساخته‌اند.' ^{۱۳} «خداوند همچنین گفت، 'این قوم واقعاً مردمی سرکش هستند. ^{۱۴} پس بگذار که آن‌ها را هلاک سازم و نامشان را از صفحه روزگار محو کنم. آنگاه از تو قومی قوی‌تر و بزرگ‌تر از آن‌ها به وجود می‌آورم.'

^{۱۵} «در حالی که کوه شعله‌ور بود و من دو لوح پیمان خداوند را در دست داشتم، از کوه پایین آمدم. ^{۱۶} آنگاه وقتی بُت گوساله‌ای را که برای خود ساخته بودید دیدم، فهمیدم که شما چه زود از احکام خداوند سرپیچی نموده نسبت به یهوه، خدای خود مرتکب گناه شده‌اید. ^{۱۷} من لوح‌هایی را که در دست داشتم در برابر چشمانتان بر زمین زده شکستم. ^{۱۸} بار دیگر مدت چهل شبانه‌روز در حضور خداوند رو به خاک افتادم. نه نان خوردم و نه آب نوشیدم، زیرا به خاطر گناه شما و کارهای زشتی که در حضور او انجام داده بودید، خداوند را به خشم آورده بودید. ^{۱۹} من می‌ترسیدم که خداوند از شدت خشم، شما را هلاک سازد، اما خداوند بار دیگر دعایم را اجابت کرد. ^{۲۰} خداوند بر هارون نیز چنان خشمگین شد که نزدیک بود او را هلاک کند، اما من در همان موقع برای او شفاعت کردم. ^{۲۱} بعد گوساله‌ای را که شما ساخته بودید و مظهر گناه شما بود، در آتش سوزاندم و آن را خرد کرده خوب ساییدم تا مانند خاک شد؛ آنگاه غبار آن را در نهري که از کوه جاری بود ریختم.

^{۲۲} «در تبعیره، مَسّا، قِبروت و هتاوه نیز خشم خداوند را برافروختید. ^{۲۳} وقتی که خداوند در قادش برنیع به شما گفت، 'به سرزمینی که به شما داده‌ام بروید و آن را تصرف کنید،' شما امر یهوه، خدایتان را به‌جا نیاوردید؛ به او اعتماد ننموده از او اطاعت نکردید. ^{۲۴} از روزی که من شما را شناختم، شما علیه خداوند سرکشی کرده‌اید.

^{۲۵} «از آنجا که خداوند قصد داشت شما را هلاک سازد، من مدت چهل شبانه‌روز در حضور او به خاک افتادم ^{۲۶} و به درگاه او دعا کرده گفتم، 'ای یهوه، خداوند، این مردم را که قوم تو هستی، با قدرت عظیمت از مصر نجات دادی. ^{۲۷} بندگانت ابراهیم، اسحاق و یعقوب را به‌یاد آور و از سرکشی، شرارت و گناه این مردم چشم‌پوش، ^{۲۸} مبادا مردم مصر بگویند، 'چون خداوند قادر نبود آن‌ها را به سرزمینی که وعده داده بود برساند و به‌خاطر این که از آن‌ها نفرت داشت، آن‌ها را از اینجا

بیرون برد تا در بیابان هلاک سازد.^{۲۹} اما این مردم، قوم تو هستند و تو آن‌ها را با قدرت و بازوی پُرتوان به اینجا آوردی.

موسی ده فرمان را دوباره دریافت می‌کند

(خروج ۱۰:۳۴-۱۰)

«آنگاه خداوند به من گفت، 'دو لوح سنگی دیگر مانند لوح‌های قبلی بتراش و نزد من به بالای کوه بیا. یک صندوق چوبی نیز بساز.^۲ من بر آن‌ها همان احکامی را که بر لوح‌های قبلی نوشته بودم و تو آن‌ها را شکستی، دوباره می‌نویسم. آن وقت، تو آن‌ها را در صندوق بگذار.'»

«پس من یک صندوق از چوب اِاقیا ساختم، و دو لوح سنگی را هم مثل لوح‌های قبلی تراشیدم و آن‌ها را برداشته به بالای کوه رفتم.^۴ خداوند همان ده فرمان را که وقتی همه شما در پایین کوه جمع شده بودید از میان آتش به شما گفته بود، دوباره بر آن‌ها نوشت.^۵ آنگاه من از کوه پایین آمدم و طبق فرمان خداوند لوح‌ها را در صندوقی که ساخته بودم، گذاشتم که هنوز در آن قرار دارند.»

«بعد بنی‌اسرائیل از بئِیروت بنی‌یعقان به موسیره کوچ کردند. در آنجا هارون درگذشت و به خاک سپرده شد و پسرش العازار، به جای او به خدمت کهانت گماشته شد.^۷ از آنجا به سفر خود ادامه داده به جدجوده و از آنجا به یطبات، سرزمینی که نهرهای آب فراوانی داشت، کوچ کردند.^۸ در همان وقت بود که خداوند طایفه لاوی را انتخاب کرد تا *صندوق پیمان خداوند را حمل کنند و در حضور خداوند بایستند و او را خدمت کنند و به نام او برکت بدهند، چنان‌که تا به امروز انجام می‌دهند.^۹ به این دلیل است که به لاویان، مثل طایفه‌های دیگر سهمی در سرزمین داده نشد، چون خود خداوند میراث آن‌ها می‌باشد، همان‌طور که یهوه، خدای شما به آن‌ها گفت.

«همان‌طور که پیش‌تر گفتم، من مثل دفعه اول مدت چهل شبانه‌روز در بالای کوه ماندم. باز هم خداوند دعایم را اجابت کرد و نخواست شما را هلاک سازد.^{۱۱} خداوند به من گفت، 'برخیز و این قوم را رهبری کن تا به آن سرزمینی که به نیاکانشان وعده داده بودم، وارد شده آن را تصرف کنند.'»

توقع خداوند از قوم اسرائیل

«پس حالا ای بنی‌اسرائیل، باید بدانید که یهوه، خدایتان از شما چه می‌خواهد: از یهوه، خدای خود بترسید، از طریق او پیروی کنید، یهوه، خدای خود را با تمام دل‌وجان دوست بدارید و خدمت کنید^{۱۳} و

احکام و فرائض او را که امروز به شما ابلاغ می‌کنم و برای خیریت شما است، به‌جا آورید. ^{۱۴} آسمان و زمین و هرآنچه در آن‌ها است، به یهوه، خدای شما تعلق دارد. ^{۱۵} با این وجود، محبت خداوند به نیاکان شما آن قدر بود که شما را به‌جای قوم‌های دیگر انتخاب کرد و امروز شما قوم برگزیده او هستید. ^{۱۶} پس دل‌های خود را *ختنه کنید و سرسختی نکنید. ^{۱۷} زیرا یهوه، خدایتان خدای خدایان و خداوند خداوندان است، خدایی با عظمت، توانا و پرهیبت، خدایی که تبعیض قائل نمی‌شود. ^{۱۸} او به داد یتیمان و بیوه‌زنان می‌رسد. غریبان را دوست می‌دارد و برای آن‌ها خوراک و لباس تهیه می‌کند. ^{۱۹} شما هم غریبان را محبت کنید، زیرا شما نیز در سرزمین مصر غریب بودید. ^{۲۰} از یهوه، خدای خود بترسید و تنها او را پرستید. به او بچسبید و فقط به نام او قسم بخورید. ^{۲۱} او مایه افتخار شما و همان خدایی است که در برابر چشمانتان کارهای عظیم و مهیب به شما نشان داد. ^{۲۲} هنگامی که اجداد شما به مصر رفتند، هفتاد نفر بودند، حالا یهوه، خدایتان تعداد شما را به اندازه ستارگان آسمان کثیر ساخته است.

کارهای عظیم خداوند

«یهوه، خدایتان را دوست بدارید. فرائض و قوانین و احکام او را همیشه به‌جا آورید. ^۲ امروز بدانید که روی سخن من با فرزندان شما نیست، زیرا آن‌ها ندیده‌اند که چگونه شما از طرف یهوه، خدایتان تأدیب شدید. شما عظمت، قدرت، هیبت، ^۳ معجزات و کارهای عظیم او را دیدید، و مشاهده کردید که با فرعون و تمام مردم سرزمین مصر انجام داد. ^۴ شما مشاهده کردید که خداوند با ارتش مصر با اسب‌ها و ارابه‌های ایشان چه کرد و چگونه خداوند آب *دریای سرخ را هنگامی که آن‌ها در تعقیب شما بودند، بر سرشان ریخت و چگونه خداوند آن‌ها را به کل هلاک کرد. ^۵ شما می‌دانید خداوند در بیابان برای شما چه کرد تا شما به اینجا برسید. ^۶ وقتی داتان و ابیرام، پسران ایاب، از طایفه رئوین مرتکب گناه شدند، زمین دهان باز کرد و آن‌ها را با خانواده، چادرها و گله و دارایی‌شان در خود فرو برد. ^۷ شما با چشمان خود تمام کارهای عظیم خداوند را دیدید.

برکات سرزمین وعده

«پس همه این احکامی را که امروز به شما می‌دهم، به‌جا آورید تا نیرومند شده سرزمینی را که اکنون وارد آن می‌شوید، تصرف کنید ^۹ و در سرزمینی که خداوند به نیاکان شما وعده داده بود که به ایشان و فرزندان‌شان بدهد، عمر طولانی داشته باشید، سرزمینی که پُر از شیر

و غسل است. ۱۰ این سرزمینی که شما به زودی وارد آن می شوید، مثل زمین مصر که از آنجا آمده اید، نیست که در آن تخم می کاشتید و آن را با سختی مانند باغ سبزیجات آبیاری می کردید. ۱۱ بلکه سرزمینی که تصرف می کنید، شامل کوه ها و دشت هایی است که با آب باران سیراب می شوند، ۱۲ سرزمینی که یهوه، خدایتان از آن مراقبت می کند و چشمان او همیشه و تمام سال متوجه آن است.

۱۳ «اگر شما احکامی را که امروز به شما می دهم، به جا آورید و یهوه، خدایتان را دوست داشته با تمام قلب و جان او را خدمت کنید، ۱۴ آنگاه باران را به زمینتان در بهار و پاییز می فرستد تا غله، شراب و روغن داشته باشید. ۱۵ چراگاه ها را برای چریدن گله هایتان سرسبز می سازد و خودتان نیز غذای کافی خورده سیر خواهید شد. ۱۶ مواظب باشید مبادا فریب بخورید و از خداوند روی برگردانیده پیرو خدایان غیر شوید و آن ها را پرستید، ۱۷ زیرا در آن صورت خشم خداوند علیه شما برافروخته خواهد شد و او آسمان را خواهد بست و باران نخواهد بارید و زمین محصولی نخواهد داد و شما خیلی زود در زمین خوبی که خداوند به شما داده است، هلاک خواهید شد.

۱۸ «پس این سخنان را در دل و جان خود جای دهید و آن ها را مانند نشانه ای بر دست و پیشانی خود، به عنوان یادآوری ببندید، ۱۹ و آن ها را به فرزندان خود تعلیم بدهید. همیشه درباره آن ها صحبت کنید، خواه در خانه باشید، خواه بیرون، خواه در وقت به خواب رفتن، خواه در برخاستن. ۲۰ آن ها را بر دو طرف چهارچوب خانه ها و دروازه هایتان بنویسید. ۲۱ آنگاه تا زمانی که آسمان بر فراز زمین باقی می ماند، شما و فرزندان شما در سرزمینی که خداوند به نیاکان شما وعده داده است، زندگی طولانی خواهید داشت.

۲۲ «اگر همه احکامی را که به شما می دهم، به دقت به جا آورید، یعنی یهوه، خدایتان را دوست بدارید، از فرمان های او اطاعت نمایید و به او محکم بچسبید، ۲۳ آنگاه خداوند همه این قوم ها را که بزرگ تر و قوی تر از شما هستند، از سر راهتان بیرون خواهد راند تا سرزمین های آن ها را تصرف کنید. ۲۴ هر جایی که بر آن قدم بگذارید، از آن شما خواهد شد. قلمروتان از طرف جنوب تا بیابان، از طرف شمال تا لبنان، از طرف شرق تا رودخانه فرات و از طرف غرب تا دریای مدیترانه وسعت خواهد داشت. ۲۵ هیچ کس نخواهد توانست در برابر شما مقاومت کند، چون یهوه، خدایتان همان طور که قول داده است، هر کجا که بروید، ترس و وحشت از شما را بر مردمی که با آن ها روبه رو می شوید، خواهد گذاشت.

۲۶ «توجّه کنید، من امروز برکت و لعنت را پیش روی شما می گذارم. ۲۷ اگر از احکام یهوه، خدایتان که امروز به شما می دهم، اطاعت کنید، برکت خواهید دید؛ ۲۸ اما اگر از فرمان های یهوه، خدایتان اطاعت نکنید و از طریقی که امروز به شما فرمان می دهم منحرف شوید و به دنبال خدایان دیگری که نمی شناختید بروید، لعنت خواهید شد. ۲۹ وقتی یهوه، خدایتان شما را به آن سرزمینی که تصرف خواهید کرد، برساند، برکت را بر کوه جرزیم و لعنت را بر کوه عیبال اعلام کنید. ۳۰ همان طور که می دانید، این ها دو کوهی هستند در غرب رود اردن، یعنی در سرزمین کنعانیانی که در دشت اردن، در مقابل جلجال زندگی می کنند. بلوطستان موره هم در آنجا واقع است. ۳۱ وقتی از رود اردن عبور کرده به سرزمینی که یهوه، خدایتان به شما می دهد، رسیدید و در آنجا سکونت اختیار کردید، ۳۲ از تک تک احکامی که امروز به شما می دهم به دقت اطاعت نمایید.

جای معین برای عبادت

«وقتی به سرزمینی که یهوه، خدای نیاکانتان به شما داده است، وارد شدید، باید این احکام و قوانین را تا زنده هستید، به جا آورید. ۲ شما باید تمام عبادتگاه های اقوامی را که آن ها را از سرزمین شان بیرون می رانید، کاملاً از بین ببرید، چه در بالای کوه ها و تپه ها باشند و چه در زیر درختان سبز. ۳ قربانگاه ها را ویران کنید، ستون هایشان را خرد کنید و نمادهای الهه* آشیره را در آتش سوزانده بُت های ایشان را قطعه قطعه کنید تا نامشان از آن مکان محو شود.

۴ «شما نباید یهوه، خدایتان را به طوری که آن ها خدایان خود را می پرستند، پرستش کنید، بلکه به مکانی که یهوه، خدایتان خودش از میان طایفه های اسرائیل انتخاب می کند تا نام خود را بر آن مکان بگذارد، بروید ۶ و قربانی سوختنی و دیگر قربانی های خود را همراه با *دهیک های دارایی خود، هدایای مخصوص، هدایای نذری، هدایای داوطلبانه، نخست زاده های گله ها و رمه هایتان به آنجا بیاورید. ۷ آنجا در حضور یهوه، خدایتان که شما را برکت داده است، شما با خانواده های خود از دست رنج خود بخورید و شادی کنید.

۸ «شما نباید مانند امروز رفتار کنید که هر کس هر چه در نظر خودش درست است، انجام می دهد، ۹ زیرا هنوز شما به سرزمینی که یهوه، خدایتان به شما وعده داده است، وارد نشده اید، مکانی که می توانید در آن با آرامش زندگی کنید. ۱۰ هنگامی که از رود اردن عبور کنید تا در سرزمینی که یهوه، خدایتان به عنوان میراث به شما می بخشد، ساکن شوید، او شما را از همه دشمنان حفظ خواهد کرد و شما در امنیت و

آرامش خواهید زیست. ^{۱۱}یَهوه، خدایتان مکانی را انتخاب خواهد کرد تا نام خود را بر آنجا بگذارد و در آنجا شما باید هرآنچه را به شما دستور داده‌ام، بیاورید، یعنی قربانی‌های سوختنی و بقیه قربانی‌ها، ده یک دارایی و تمام هدایای مخصوص که شما به خداوند نذر کرده‌اید. ^{۱۲}در آنجا در حضور یَهوه، خدایتان همراه با پسران و دختران و غلامان و کنیزان خود و لاویانی که در میان شما هستند، شادی کنید. به‌خاطر داشته باشید که لاویان میراثی از زمین برای خود ندارند. ^{۱۳}مواظب باشید که قربانی‌های سوختنی خود را در هرجایی تقدیم نکنید. ^{۱۴}بلکه شما باید فقط در مکانی که خداوند در سرزمین یکی از طایفه‌های شما انتخاب می‌کند، قربانی‌های سوختنی خود را تقدیم کرده هرآنچه را که به شما فرمان داده‌ام، به‌جا آورید.

^{۱۵}«اما شما می‌توانید حیوانات خود را هر کجا که ساکن هستید، ذبح کنید و گوشت آن‌ها را برحسب برکتی که یَهوه، خدایتان به شما داده است، بخورید؛ همه شما، چه پاک یا ناپاک، می‌توانید از آن بخورید، همان‌طور که گوشت آهو و غزال را می‌خورید. ^{۱۶}اما شما نباید خون آن را بخورید، بلکه آن را مثل آب بر زمین بریزید. ^{۱۷}شما نباید هیچ‌کدام از هدایای تقدیمی به یَهوه، خدایتان را در محلی که زندگی می‌کنید، بخورید، از جمله ده یک غله، شراب، روغن یا نخست‌زاده گله و رمه، و یا هرآنچه هدیه نذری یا داوطلبانه است، ^{۱۸}بلکه باید آن‌ها را در مکانی که یَهوه، خدایتان انتخاب می‌کند، همراه پسران و دختران، غلامان و کنیزان، و لاویانی که بین شما زندگی می‌کنند، بخورید. شما باید در تمام کارهایی که در حضور یَهوه، خدایتان انجام می‌دهید، شادمان باشید. ^{۱۹}مواظب باشید لاویان را تا زمانی که در سرزمین خود ساکن هستید، فراموش نکنید.

^{۲۰}«هنگامی که یَهوه، خدایتان مطابق وعده خود مرزهای شما را گسترش دهد و دلتان هوس گوشت کند، هر وقت که بخواهید می‌توانید به هر اندازه که می‌خواهید، گوشت بخورید. ^{۲۱}اگر مکانی که یَهوه، خدایتان برای پرستش خود برگزیده، از شما دور باشد، آنگاه آزاد هستید که گله یا رمه‌تان را که خداوند به شما داده است، همان‌طور که قبلاً به شما گفتم، در هر جایی که ساکن هستید ذبح کنید و گوشت آن را بخورید. ^{۲۲}همه شما، چه پاک یا ناپاک، می‌توانید از آن بخورید، همان‌طور که گوشت آهو و غزال را می‌خورید. ^{۲۳}فقط مواظب باشید که خون نخورید، زیرا در خون حیات است و شما نباید حیات را با گوشت بخورید. ^{۲۴}خون را نخورید، بلکه آن را مانند آب بر زمین بریزید. ^{۲۵}اگر چنین کنید، با فرزندان خود در زندگی خیر می‌بینید، زیرا آنچه را در

نظر خداوند درست است، انجام می‌دهید.^{۲۶} ولی هدایای مقدّسی را که وقف خداوند می‌کنید و هدایای نذری خود را به مکانی که خداوند انتخاب می‌کند، بیاورید.^{۲۷} قربانی‌هایی را که باید کاملاً سوخته شوند، در قربانگاه یهوه، خدایتان تقدیم کنید. خون قربانی‌های شما باید بر مذبح یهوه، خدایتان ریخته شود، ولی گوشت آن را می‌توانید بخورید.^{۲۸} دقت کنید از آنچه به شما امر می‌کنم، اطاعت کنید و در نتیجه همیشه همه چیز برای شما و فرزندان شما برای همیشه به خیر خواهد گذشت، زیرا آنچه را که در نظر یهوه، خدایتان خوب و درست، انجام می‌دهید.

هشدار علیه بُت‌پرستی

«پس از آنکه یهوه، خدایتان ملّت‌هایی را که شما سرزمین آن‌ها را تصرف می‌کنید تا در آن ساکن شوید، از حضور شما بیرون می‌راند، مواظب باشید که مراسم مذهبی آن‌ها را انجام ندهید؛ سعی نکنید که بدانید آن‌ها چگونه خدایان خود را پرستش می‌کنند تا شما نیز چنان کنید.^{۳۱} شما نباید یهوه، خدای خود را همانند آن‌ها پرستش کنید، زیرا آن‌ها در پرستش خدایان خودشان کارهای زشتی را که خداوند شما از آن‌ها کراهت دارد، انجام می‌دهند. آن‌ها حتّی پسران و دختران خود را در قربانگاه در آتش قربانی می‌کنند.

«هرآنچه را که من به شما فرمان داده‌ام، بادقت انجام دهید؛ نه چیزی به آن بیفزایید و نه چیزی از آن کم کنید.

«اگر کسی در بین شما ادّعا کند که نبی یا تعبیرکننده

خواب است و به شما وعده معجزه یا نشانه‌ای بدهد،^۲ و

آن معجزه یا نشانه تحقق یابد، و بعد به شما بگوید، 'بیایید تا خدایان قوم‌های دیگر را که شما نمی‌شناسید و هرگز نپرستیده‌اید، پیروی و پرستش کنیم،'^۳ به حرف‌های او گوش ندهید. یهوه، خدایتان شما را آزمایش می‌کند تا ببیند آیا یهوه، خدای خود را با تمام جان دوست می‌دارید.^۴ شما باید تنها از یهوه، خدایتان اطاعت کنید، فقط از او بترسید، احکام او را به جا آورید، او را پرستید و به او بچسبید.^۵ آن انبیا و تعبیرکنندگان خواب که می‌گویند علیه یهوه، خدایتان که شما را از بردگی در مصر رهایی داد، سرکشی کنید، باید کشته شوند. چنین اشخاصی شرور هستند و ایشان، شما را از راهی که یهوه، خدایتان فرمان داده است، منحرف می‌کنند. آن‌ها باید کشته شوند تا این نوع شرارت از میان شما پاک شود.

«اگر کسی، حتّی برادر، پسر، دختر، همسر دل‌بندتان یا نزدیک‌ترین دوستتان، در خفا شما را اغوا کرده بگوید که بیایید خدایان دیگر را که

هم برای شما و هم برای اجدادتان بیگانه هستند، پرستیم^۷ یا یکی از آن‌ها شما را اغوا نموده بگوید که خدایان قوم‌هایی را که در اطراف شما هستند، چه نزدیک به شما و چه در سرزمین‌های دوردست، پرستید، قبول نکنید و به حرف او گوش ندهید. به او رحم و شفقت نشان ندهید و از او محافظت نکنید.^۸ او را بکشید، و دست خودتان اولین دستی باشد که او را سنگسار کند و بعد دست‌های تمام قوم.^{۱۰} او را سنگسار کنید، زیرا او می‌خواهد شما را از یهوه، خدایتان که شما را از بردگی در مصر نجات داد، منحرف سازد.^{۱۱} آنگاه تمام قوم اسرائیل این را خواهند شنید و خواهند ترسید و دیگر هرگز کسی دست به چنین شرارتی نخواهد زد.

۱۲ «وقتی در شهرهایی که یهوه، خدایتان برای سکونت به شما می‌دهد ساکن شوید، ممکن است بشنوید^{۱۳} که اشخاص فرومایه‌ای از قوم شما در شهر خود، مردم را گمراه کرده‌اند تا خدایانی را که شما هرگز پرستش نکرده‌اید، پرستش کنند.^{۱۴} اگر شما چنین شایعه‌ای شنیدید، بادقت تحقیق و پرس‌وجو کنید و اگر حقیقت داشت که چنین کار پلیدی در میان شما رُخ داده است،^{۱۵} مردم آن شهر را حتماً با شمشیر بکشید و گله‌های آن شهر را کاملاً نابود کنید.^{۱۶} تمام دارایی مردم آنجا را در میدان شهر جمع کنید، آنگاه شهر و هرآنچه را که در آن است، همانند قربانی سوختنی برای یهوه، خدایتان بسوزانید و به‌عنوان قربانی به یهوه، خدایتان تقدیم کنید. آن شهر باید برای همیشه ویرانه بماند و هرگز بازسازی نشود.^{۱۷} از آنچه محکوم به نابودی کامل شده است، چیزی برای خود برندارید. آنگاه خداوند از شدت خشم خود بازخواهد گشت و رحم و شفقت نشان خواهد داد و همان‌طور که به نیاکانتان وعده داد بود، به تعداد شما خواهد افزود،^{۱۸} به شرطی که از احکام یهوه، خدایتان که امروز به شما فرمان می‌دهم، اطاعت نمایید و آنچه را که در حضور یهوه، خدایتان درست است، به‌جا آورید.

پرهیز از راه و روش بُت‌پرستان

۱۴ «شما فرزندان یهوه، خدایتان هستید؛ پس مثل دیگران در ماتم مردگان، خود را زخمی نکنید و موی جلوی سرتان را نتراشید،^۲ زیرا شما در نزد یهوه، خدایتان قومی مقدس هستید و او شما را از بین تمام ملل جهان برگزید تا قوم خاص او باشید.

حیوانات حلال و حرام

(لاویان ۱۱: ۴۷-)

۳ «شما نباید گوشت حیوانات گریه را بخورید. ۴ گوشت این حیوانات را می‌توانید بخورید: گاو، گوسفند، بُز، ۵ آهو، غزال، گوزن و بُز کوهی، غزال وحشی و قوچ کوهی، ۶ هر حیوانی را که شکافته‌شُم باشد و نشخوار کند. ۷ اما گوشت شتر، خرگوش و گورکن، اگرچه شکافته‌شُم هستند و نشخوار می‌کنند، حرام است. ۸ گوشت خوک را نخورید، زیرا اگرچه شکافته‌شُم است ولی نشخوار نمی‌کند. پس شما نه گوشت این حیوان را بخورید و نه به لاشه آن دست بزنید.

۹ «از حیواناتی که در آب زندگی می‌کنند، تنها آن‌هایی را که باله و فلس دارند، می‌توانید بخورید، ۱۰ و آن‌هایی را که فاقد باله و فلس هستند، نباید بخورید. آن‌ها حرام هستند.

۱۱ «هر نوع پرندۀ پاک را می‌توانید بخورید. ۱۲ ولی از این پرندگان نباید بخورید: عقاب، لاشخور، لاشخور سیاه، ۱۳ زغن، شاهین و انواع مختلفش، ۱۴ هر نوع کلاغ، ۱۵ شترمرغ، جغد، مرغ دریایی و انواع مختلفش، ۱۶ بوم، جغدِ بزرگ، جغدِ سفید ۱۷ و جغدِ صحرایی، کُرکس، مرغِ غواص، ۱۸ لک‌لک و مرغ ماهیخوار و انواع مختلفش، هُدُهد و خفاش.

۱۹ «تمام حشراتی که بال دارند، حرام هستند؛ آن‌ها را نباید بخورید. ۲۰ شما تمام حشرات حلال را می‌توانید بخورید.

۲۱ «حیوانی را که به مرگ طبیعی مُرده باشد، نباید بخورید. آن را به مسافری که در شهر شما باشد بدهید که بخورد و یا آن را به بیگانگان بفروشید. خودتان نخورید، زیرا شما برای یَهُوه، خدایتان قومی مقدس هستید.

«بُرغاله را در شیر مادرش نیزید.

قوانین ده‌یک

۲۲ «از تمام محصولات زمین‌های خود هر ساله *ده‌یک آن را کنار بگذارید. ۲۳ سپس به مکانی که یَهُوه، خدایتان برای پرستش انتخاب کرده است بروید و در آنجا در حضور او ده‌یک غله، شراب، روغن زیتون و نخست‌زادگان گله‌هایتان را بخورید، تا بیاموزید که همیشه از یَهُوه، خدایتان بترسید. ۲۴ اگر مکانی که یَهُوه، خدایتان برای نام خود انتخاب می‌کند از خانه شما بسیار دور است و شما نمی‌توانید ده‌یک محصولات خود را که یَهُوه، خدایتان با آن‌ها شما را برکت داده است، به آنجا ببرید، ۲۵ پس آن‌ها را بفروشید و پولش را به مکانی که خداوند برای

پرستش خود برگزیده است، بروید. ^{۲۶} در آنجا هرآنچه که دلتان می خواهد بخرید، از جمله گاو، گوسفند، شراب و نوشیدنی تخمیرشده، و در حضور یهوه، خدایتان، شما و خانواده تان بخورید و شادمانی کنید. ^{۲۷} «لاویانی را که در بین شما زندگی می کنند، فراموش نکنید، زیرا آن ها برخلاف شما سهم و میراثی ندارند. ^{۲۸} در پایان هر سه سال، باید ده یک کل محصولات خود را در شهر خود جمع کنید ^{۲۹} تا لاویان که سهم و میراثی ندارند و همچنین بیگانگان، یتیمان و بیوه زنانی که در شهرهای شما زندگی می کنند، بیایند و بخورند و سیر شوند تا یهوه، خدایتان شما را در هرآنچه که انجام می دهید، برکت دهد.

سال هفتم

(لاویان ۱:۲۵-۷)

۱۵

«در پایان هر هفت سال، باید وام های بدهکاران خود را ببخشید. ^۲ هرکسی که از همسایه اسرائیلی خود طلبی دارد، باید آن را ببخشد. او نباید وام خود را طلب کند، زیرا خود خداوند این بخشودگی را اعلام نموده است. ^۳ اگر یک نفر بیگانه از شما قرض گرفته باشد، می توانید قرض خود را پس بگیرید؛ اما هرگاه کسی از قوم خودتان از شما قرض گرفته باشد، باید آن را ببخشید.

^۴ «پس در بین شما هیچ شخص نیازمندی نباشد، چرا که یهوه، خدایتان شما را در سرزمینی که به عنوان میراث به شما می دهد، به یقین برکت خواهد داد؛ فقط باید به دستورات یهوه، خدایتان که امروز به شما امر می کنم به دقت گوش بدهید و تمامی آن ها را به جا آورید. ^۶ یهوه، خدایتان شما را طبق وعده اش برکت خواهد داد. شما به ملت های زیادی وام خواهید داد، ولی مجبور نخواهید شد که از آن ها قرض بگیرید. شما بر ملت های زیادی حکومت خواهید کرد، اما آن ها بر شما حکومت نخواهند کرد.

^۷ «اگر در سرزمینی که یهوه، خدایتان به شما می دهد، در یکی از شهرهایش، یک اسرائیلی نیازمند باشد، سخت دل و خسیس نباشید و از کمک کردن به او کوتاهی نکنید. ^۸ بلکه سخاوتمند باشید و به اندازه نیازش به او وام بدهید. ^۹ از وام دادن به او به خاطر نزدیکی سال هفتم، سالی که وام ها بخشیده می شود، خودداری نکنید. اجازه ندهید چنین فکر پلیدی به ذهن شما راه یابد. اگر شما با همسایه فقیر خود با تنگ نظری برخورد کرده به او قرض ندهید، او علیه شما به درگاه خداوند ناله خواهد کرد و این برای شما گناه محسوب خواهد شد. ^{۱۰} با سخاوت و بدون خاطری آزرده به او وام بدهید و یهوه، خدایتان شما را در هر کار و فعالیتی برکت خواهد داد. ^{۱۱} افراد فقیر و نیازمند همیشه در میان شما

خواهند بود، پس من به شما فرمان می‌دهم که با فقیران و نیازمندان در میان خود با سخاوتمندی برخورد کنید.

رفتار با غلامان و کنیزان

(خروج ۱:۲۱-۱۱)

۱۲ «هرگاه یک برادر یا خواهر اسرائیلی خود را به شما بفروشد، پس از شش سال خدمت، در سال هفتم باید او را آزاد کنید. ۱۳ هنگامی که او را آزاد می‌کنید، او را دست‌خالی نفرستید. ۱۴ با سخاوت از برکاتی مانند گوسفند، غلات و شراب، که یهوه، خدایتان به شما داده است به او بدهید. ۱۵ به یاد بیاورید که شما نیز در مصر برده بودید و یهوه، خدایتان شما را رهایی داد و به همین دلیل است که به شما این فرمان را می‌دهم. ۱۶ «اما اگر او به شما بگوید که نمی‌خواهد از نزد شما برود زیرا او شما و خانواده شما را دوست دارد و نزد شما موقعیت خوبی دارد، ۱۷ آنگاه او را به دم در برده گوش او را با درفشی سوراخ کنید و بعد از آن او برای همیشه غلام شما خواهد بود. با کنیزان خود نیز چنین رفتار کنید. ۱۸ هنگامی که غلام یا کنیزی را آزاد می‌کنید، ناراحت نباشید، زیرا شش سال با نصف مخارج یک کارگر شما را خدمت کرده است. این کار را انجام دهید و یهوه، خدایتان شما را در همه امور برکت خواهد داد.

نخست‌زادگان گاو و گوسفند

۱۹ «همه نخست‌زاده‌گان نر گاو و گوسفند را وقف یهوه، خدایتان کنید. از این گاوها کار نکشید و پشم این گوسفندان را نچینید. ۲۰ شما می‌توانید گوشت آن‌ها را هر ساله با خانواده خود در حضور یهوه، خدایتان در مکانی که او برگزیده، بخورید. ۲۱ اما اگر این حیوانات یک عیب اساسی داشته باشند، مثلاً کور و یا لنگ باشند، شما نباید آن‌ها را برای یهوه، خدایتان قربانی کنید. ۲۲ شما می‌توانید از این نوع حیوانات در خانه‌های خود بخورید، چه پاک باشید چه ناپاک، همان‌طور که گوشت آهو یا غزال، را می‌خورید. ۲۳ اما نباید خون آن‌ها را بخورید، بلکه آن را مثل آب بر زمین بریزید.

عید فصّح

(خروج ۱:۱۲-۲۰)

۱۶ «در ماه آیب عید فصّح را به احترام یهوه، خدایتان به جا آورید، زیرا در همین ماه بود که یهوه، خدایتان هنگام شب، شما را از سرزمین مصر بیرون آورد. ۲ در عید فصّح از رمه و گلّه‌تان برای یهوه، خدایتان در مکانی که یهوه برای نام خود برگزیده، قربانی

کنید. ۳ شما نباید گوشت قربانی را با نانی که با خمیرمایه پخته شده باشد، بخورید. هفت روز نان فطیر بخورید. این نان، یادگار روزهای مشقت بار شما در مصر و خاطره دائمی از روزی است که با عجله سرزمین مصر را ترک کردید. ۴ به مدت هفت روز هیچ کس در سرزمین شما نباید خمیرمایه در خانه اش داشته باشد و گوشت حیوانی را که در عصر روز اول قربانی شده است، باید در همان شب بخورید.

۵ «شما نباید قربانی فصّح را در هر شهری از شهرهایی که یهوه، خدایتان به شما می دهد، قربانی کنید، ۶ بلکه قربانی فصّح را فقط در مکانی که یهوه، خدایتان برگزیده تا نام خود را بر آن بگذارد، در هنگام غروب قربانی کنید، زیرا در غروب بود که شما مصر را ترک کردید. ۷ گوشت قربانی را در مکانی که یهوه، خدایتان برای پرستش خود برگزیده، پزید و بخورید و صبح روز بعد به خیمه های خود بازگردید. ۸ مدت شش روز نان فطیر بخورید و در روز هفتم همه شما برای پرستش یهوه، خدایتان جمع شوید و در آن روز به هیچ شغلی مشغول نباشید.

عید نوبر محصولات

(خروج ۲۲:۳۴؛ لاویان ۱۵:۲۳-۲۱)

۹ «هفت هفته بعد از آغاز فصل درو، ۱۰ عید هفته ها را برگزار کنید و هدایای داوطلبانه خود را به نسبت برکتی که یهوه، خدایتان به شما داده است، به او تقدیم کنید. ۱۱ همه با فرزندان، غلامان و کنیزان، لاویان، بیگانگان، یتیمان و بیوه زنانی که در شهرهای شما زندگی می کنند، در حضور یهوه، خدایتان شادی کنید. این شادی را در مکانی که یهوه، خدایتان به نام خود برمی گزیند، انجام دهید. ۱۲ به یاد داشته باشید که شما در مصر برده بودید، پس این فرایض را به دقت انجام دهید.

عید خیمه ها

(لاویان ۲۳:۳۳-۴۳)

۱۳ «عید خیمه ها را بعد از آنکه خرمن خود را کوبیدید و آب انگورها را گرفتید، برای هفت روز برگزار کنید. ۱۴ این عید را با فرزندان، غلامان و کنیزان، لاویان، بیگانگان، یتیمان و بیوه زنانی که در شهرهای شما زندگی می کنند، برگزار کنید. ۱۵ یهوه، خدایتان را با برگزاری این عید به مدت هفت روز در مکانی که او به نام خود برگزیده، جشن بگیرید. شادی بسیار نمایید، زیرا یهوه، خدایتان محصولات و کار شما را برکت داده است.

۱۶ «همه مردان شما سالی سه بار در مکانی که یهوه، خدایتان برای پرستش خود برگزیده، یعنی در روزهای عید فصّح، عید هفته ها، و عید

خیمه‌ها، جمع شوند. هیچ کس دست‌خالی به حضور خداوند نیاید. ۱۷ هر یک به اندازه توانایی و برکتی که یهوه، خدایتان به او داده است، بدهد.

قَضَات و مأموران دولتی

۱۸ «برای هر یک از طایفه‌هایتان در شهرهایی که یهوه، خدایتان به شما می‌دهد، قَضَات و مأمورانی بگمارید که مردم را عادلانه داوری کنند. ۱۹ در داوری بی‌عدالتی نکنند، طرف‌داری ننمایند و رشوه نگیرند، زیرا رشوه، چشمان حکیمان را کور می‌کند و اشخاص راست‌گو را دروغ‌گو می‌سازد. ۲۰ تنها و تنها در پی عدالت باشید تا در سرزمینی که یهوه، خدایتان به شما می‌دهد، زنده بمانید و مالک آن شوید.

بُت پرستی

۲۱ «هرگز ستون چوبی الهه* آشیره را در کنار قربانگاه یهوه، خدایتان قرار ندهید ۲۲ و هیچ ستون سنگی را برای پرستش برپا نکنید، زیرا یهوه، خدایتان از آن کارها کراهت دارد.

۱۷ «برای یهوه، خدایتان گاو یا گوسفندی را که معیوب باشد، قربانی نکنید، زیرا یهوه، خدایتان از این کار کراهت دارد. ۲ «اگر مشخص شود که در یکی از شهرهایی که یهوه، خدایتان به شما می‌دهد، مردی یا زنی علیه یهوه، خدایتان مرتکب گناه شده است و پیمان او را شکسته است ۳ و برخلاف فرمان من، خدایان دیگری را ستایش و خدمت می‌کند و یا خورشید و ماه یا ستارگان را می‌پرستد، ۴ هنگامی که چنین خبری را می‌شنوید، بادقت آن را بررسی کنید. اگر ثابت شود که چنین کار کراهت‌آوری در اسرائیل اتفاق افتاده، ۵ آنگاه آن مرد یا زنی را که مرتکب چنین شرارتی شده است، به بیرون شهر ببرید و سنگسارش کنید تا بمیرد. ۶ اما حکم مرگ باید پس از گواهی دو یا سه شاهد صادر شود. با شهادت تنها یک نفر کسی کشته نشود. ۷ اول شاهدان باید برای کشتن او سنگ پرتاب کنند و بعد سایر مردم. به این ترتیب، شرارت را از میان خود پاک خواهید کرد.

حکم قَضَات و کاهنان

۸ «اگر موردی برای شما پیش آید که قضاوت درباره آن دشوار باشد، مانند نوع قتل، حق مالکیت، یا صدمات بدنی، در این صورت به مکانی که یهوه، خدایتان برگزیده است، بروید. ۹ آنگاه دعوی خود را نزد کاهن و قاضی وقت برده از آن‌ها مشورت بطلبید و بگذارید تا ایشان قضاوت کنند. ۱۰ آن‌ها از مکانی که خداوند برگزیده است، حکم صادر خواهند

کرد و شما باید دقیقاً طبق آنچه آن‌ها به شما حکم می‌کنند، انجام دهید. ^{۱۱} مطابق آنچه آن‌ها به شما حکم می‌کنند، عمل کنید و از آنچه حکم می‌کنند، به هیچ وجه سرپیچی نکنید. ^{۱۲} هر کس متکبرانۀ از قاضی یا کاهنی که در حضور یهوه، خدایتان مشغول خدمت است سرپیچی نماید، باید کشته شود. به این ترتیب شما این شرارت را از اسرائیل پاک می‌کنید. ^{۱۳} آنگاه همه خواهند شنید و خواهند ترسید و دیگر کسی جرأت نخواهد کرد که متکبرانۀ عمل نماید.

قوانین مربوط به پادشاه

^{۱۴} «بعد از این که سرزمینی را که یهوه، خدایتان به شما خواهد داد، تصرف کردید و در آن ساکن شدید، آنگاه خواهید گفت که شما نیز مانند قوم‌های دیگری که اطراف شما هستند، به پادشاه نیاز دارید. ^{۱۵} در آن صورت پادشاهی را انتخاب کنید که یهوه، خدایتان برگزیده است. پادشاه شما باید از قوم شما باشد؛ بیگانه‌ای را برای پادشاهی انتخاب نکنید. ^{۱۶} پادشاه نباید برای خود اسب‌های زیادی جمع کند و او نباید مردم را به مصر بفرستد تا برای او اسب‌های بیشتری خریداری کنند، زیرا خداوند به شما گفته است که هرگز به مصر باز نگردید. ^{۱۷} پادشاه نباید زن‌های بسیاری داشته باشد، زیرا آن‌ها باعث می‌شوند که از خداوند دور شود. همچنین او نباید برای خود نقره و طلای زیاد جمع کند. ^{۱۸} هنگامی که او پادشاه شد، باید از قوانین خداوند که توسط کاهنان نگه‌داری می‌شود، نسخه‌ای برای خود تهیه کند. ^{۱۹} او باید آن را نزدیک خود نگه دارد و در تمام طول عمرش از آن بخواند تا بیاموزد که چگونه از یهوه، خدای خود بترسد و از همه قوانین و فرایض او با دقت اطاعت کند. ^{۲۰} این کار باعث می‌شود که فکر نکند از دیگر اسرائیلیان برتر است، و از فرمان‌های خداوند منحرف نشود تا برای سالیان زیادی خودش و پسرانش بر اسرائیل پادشاهی کنند.

سهم کاهنان و لایوان

«کاهنان لاوی و تمام طایفه‌های لاوی از میراث زمین‌های اسرائیل سهمی نخواهند داشت. در عوض، سهم آن‌ها از هدایا و قربانی‌هایی که به خداوند تقدیم می‌شود، تأمین گردد. ^۲ آن‌ها نباید میراثی از زمین داشته باشند، زیرا همان‌طور که خداوند وعده داده است، او خودش میراث آن‌ها می‌باشد. ^۳ «هر گاو یا گوسفندی که قربانی می‌شود، شانه، دو بناگوش و شکمبه سهم کاهنان است. ^۴ همچنین نوبر محصولات، شراب، روغن زیتون و

پشم گوسفندان را به آن‌ها بدهید،^۵ زیرا یهوه، خدایتان از میان همه شما طایفه لاوی را برگزید تا برای همیشه در نام خداوند خدمتگزار باشند. ۶ «اگر یک فرد لاوی از محل سکونتش در هر شهری در اسرائیل به مکانی که خداوند برای پرستش خود برگزیده، بیاید^۷ و همچون بقیه لاویان به عنوان کاهن یهوه، خدای خود به میل خود به خدمت مشغول شود، آنگاه مانند دیگر لاویان که آنجا خدمت می‌کنند،^۸ او نیز می‌تواند به اندازه سهم کاهنان دیگر، خوراک دریافت کند، علاوه بر آنچه از فروش اموال خانوادگی به دست آورده است.

اخطار علیه بُت پرستی

۹ «وقتی به سرزمینی که یهوه، خدایتان به شما داده است، وارد شدید، از آداب کراهِت آمیز مردمی که در آنجا هستند، پیروی نکنید. ۱۰ هیچ‌یک از شما نباید فرزندان‌ش را در آتش قربانگاه قربانی کند. با فالگیرها، غیب‌گوها، افسونگران و جادوگران،^{۱۱} سحرکنندگان، مشورت کنندگان ارواح مُرده، رمالان و کسانی که با ارواح مُرده گفتگو می‌کنند، مشورت نکنید،^{۱۲} زیرا یهوه، خدایتان از مردمی که این کارهای کراهِت آمیز را انجام می‌دهند، بیزار است و به همین دلیل است که مردم آن سرزمین‌ها را در زمانی که شما پیشروی می‌کنید، بیرون می‌راند. ۱۳ شما باید در حضور یهوه، خدایتان کامل باشید.

وعدۀ فرستادن یک نبی

۱۴ «مردمی که سرزمین ایشان را تصرف می‌کنید، به غیب‌گویان و فالگیران گوش می‌دهند، ولی یهوه، خدایتان اجازه نمی‌دهد که شما چنین کنید. ۱۵ یهوه، خدایتان از بین شما یک نبی مانند من برای شما برمی‌انگیزاند. شما باید به او گوش فرادهید.

۱۶ «روزی که در پایین کوه سینا جمع شده بودید گفتید، 'دیگر نمی‌خواهیم آواز یهوه، خدای خود را بشنویم و یا آتش حضور خداوند را ببینیم، مبادا بمیریم.' ۱۷ آنگاه خداوند به من گفت، 'آنچه گفتند درست است. ۱۸ من از بین آن‌ها یک نبی مانند تو برای ایشان برمی‌انگیزم و کلام خود را در دهان او می‌گذارم تا او همه فرمان‌های مرا به آن‌ها بگوید. ۱۹ او به نام من سخن خواهد گفت و من هر کس را که از او اطاعت نکند، مجازات خواهم کرد. ۲۰ اما اگر نبی‌ای خودسرانه به نام من سخن بگوید که من به او فرمان نداده باشم، یا به نام خدایان دیگر سخن بگوید، آن نبی باید کشته شود.'

۲۱ «شما ممکن است از خود پرسید، چگونه تشخیص بدهیم که پیام نبی از طرف خداوند نیست. ۲۲ اگر نبی‌ای به نام خداوند سخن بگوید

و آنچه گفته است به حقیقت نپیوندد، آن پیام از خداوند نیست. آن نبی خودسرانه سخن گفته است، پس از او نترسید.

شهرهای پناهگاه

(اعداد ۹:۳۵-۳۴؛ یوشع ۱:۲۰-۹)

۱۹

«بعد از آنکه یهوه، خدایتان مردمی را که سرزمین ایشان را به شما خواهد داد، هلاک سازد و بعد از آنکه شما شهرها و خانه‌های ایشان را تصرف کردید و در آنجا ساکن شدید، آن سرزمین را که یهوه، خدایتان به عنوان میراث به شما می‌دهد، به سه منطقه تقسیم کنید و در هر منطقه شهری بنا کنید تا هر قاتلی از شاه‌راهی بتواند به یکی از آن‌ها فرار کند. ۴ هرگاه کسی مرتکب قتل ناخواسته شخصی که دشمن او نبوده بشود، می‌تواند به یکی از این شهرها فرار کند و در امان باشد. ۵ برای نمونه، اگر کسی با همسایه خود برای بُریدن درخت به جنگل برود و هنگام قطع درخت، تبر از دسته‌اش جدا شود و باعث مرگ همسایه‌اش شود، او می‌تواند به یکی از این شهرها فرار کند و در امان باشد. ۶ اگر فقط یک شهر وجود داشته باشد، ممکن است که فاصله‌اش دور باشد و مدّعی خونِ مقتول به متّهم برسد و در خشم خود، قاتل را بکشد، حال آنکه او سزاوار مرگ نیست چون قبلاً با مقتول دشمنی نداشته است. ۷ به همین خاطر من دستور داده‌ام که سه شهر برای خود در نظر بگیرید.

۸ «هنگامی که یهوه، خدایتان همانطور که به نیاکان شما سوگند خورد، سرزمین شما را وسعت دهد، و تمام سرزمینی را که وعده داده بود به شما بدهد، ۹ آنگاه شما باید سه شهر پناهگاه دیگر نیز داشته باشید و به‌دقت از هرآنچه امروز به شما فرمان می‌دهم اطاعت نمایید و یهوه، خدایتان را دوست داشته طبق تعالیم او زندگی کنید. ۱۰ چنین کنید تا خون بی‌گناهی ریخته نشود و شما به علت کشتن آن‌ها در سرزمینی که یهوه، خدایتان به شما می‌دهد، گناهکار محسوب نشوید.

۱۱ «اما اگر کسی با شخصی دشمنی داشته باشد و او را عمداً بکشد و بعد به یکی از آن شهرها فرار کند، ۱۲ در آن صورت رهبران شهر خودش، باید به دنبال قاتل بفرستند و او را از آنجا بیاورند و به دست مدّعی خون مقتول تسلیم کنند تا کشته شود. ۱۳ بر او رحم نکنید. شما باید اسرائیل را از خون بی‌گناه پاک سازید تا همه چیز برای شما نیکو باشد.

مرزهای سرزمین‌های همسایه

۱۴ «در سرزمینی که یهوه، خدایتان به تصرف شما درمی‌آورد، مرز ملک همسایه خود را که از قدیم تعیین شده است، تغییر ندهید.

شهادت در دادگاه

۱۵ «برای محکومیت کسی برای هر خلاف یا گناهی، یک شاهد کافی نیست؛ حداقل دو یا سه شاهد برای اثبات هر موردی لازم است. ۱۶ اگر شاهد مغرضی به دروغ کسی را به جرمی متهم نماید، ۱۷ هر دو نفر باید به پیشگاه خداوند در مکان پرستش حاضر شده توسط کاهنان و قاضیان حاضر، مورد قضاوت قرار گیرند. ۱۸ قضاوت باید درباره آن مورد به دقت تحقیق کنند و اگر ثابت شد که شاهد بر ضد هم کیش خود دروغ می گوید، ۱۹ مجازات او باید مجازاتی باشد که برای هم کیش خود در نظر داشت. به این ترتیب شرارت از میان شما پاک خواهد شد. ۲۰ آنگاه سایر مردم وقتی از این قضیه با خبر شوند، خواهند ترسید و کسی جرأت نخواهد کرد که مرتکب چنین شرارتی در میان شما بشود. ۲۱ در چنین موارد، ترحم نکنید: جان به عوض جان، چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان، دست به عوض دست و پا به عوض پا.

مقررات جنگ

۲۰ «زمانی که به جنگ می روید و لشکر دشمن را با اسبها و اژدهاهای جنگی آنها عظیم تر از خود می بینید، نترسید، زیرا یهوه، خدایتان که شما را از سرزمین مصر بیرون آورد، با شما است. ۲ پیش از آنکه وارد جنگ شوید، کاهن بیاید و به ارتش بگوید، ۳ بشنو، ای اسرائیل! امروز شما برای جنگ به مقابل دشمن می روید. سست دل نشوید، نترسید و لرزان و هراسان نباشید، ۴ زیرا یهوه، خدایتان با شما می رود، با دشمن شما می جنگد و شما را پیروز خواهد ساخت. ۵ «آنگاه سرداران به سربازان چنین بگویند، آیا کسی هست که خانه ای نو ساخته و آن را وقف نکرده باشد؟ وی به خانه خود بازگردد؛ در غیر این صورت، اگر او در جنگ کشته شود، شخص دیگری آن خانه را وقف خواهد کرد. ۶ آیا کسی هست که تاکستانی کاشته و هنوز از انگور آن برداشت نکرده باشد؟ اگر هست به خانه خود بازگردد، مبادا در جنگ بمیرد و کس دیگری میوه آن را بخورد. ۷ آیا کسی هست که نامزد کرده اما هنوز ازدواج نکرده باشد؟ اگر هست، باید به خانه خود بازگردد، در غیر این صورت اگر در جنگ کشته شود، شخص دیگری با نامزد او ازدواج خواهد کرد.

۸ «همچنین سرداران به سربازان بگویند، آیا کسی هست که سست دل شده باشد و بترسد؟ اگر چنین است، او باید به خانه خود بازگردد. در غیر این صورت، روحیه دیگران را ضعیف خواهد کرد. ۹ هنگامی که سخنان سرداران با ارتش تمام شد، برای هر گروه، فرماندهی انتخاب شود.

۱۰ «هنگامی که می‌خواهید به شهری حمله کنید، ابتدا به مردم پیشنهاد صلح بدهید. ۱۱ اگر پیشنهاد صلح را پذیرفتند و تسلیم شما شدند، آن‌ها مانند بردگان به شما خدمت کنند و از آن‌ها بیگاری بکشید. ۱۲ اما اگر تسلیم نشدند و خواستند که بجنگند، پس شما آن شهر را محاصره کنید. ۱۳ هنگامی که یهوه، خدایتان آن شهر را به شما تسلیم کرد، همه مردان آنجا را به قتل برسانید. ۱۴ اما شما می‌توانید زنان و کودکان و گاو و گوسفند و هرچه را که در شهر هست، برای خود به غنیمت بگیرید. شما می‌توانید از هر چیز که به دشمن شما تعلق دارد، استفاده کنید، زیرا یهوه، خدایتان آن‌ها را به شما داده است. ۱۵ به همین ترتیب با تمام شهرهایی که از شما بسیار دور هستند و متعلق به اقوام اینجا نیستند، رفتار کنید.

۱۶ «اما در شهرهای آن سرزمینی که یهوه، خدایتان به شما به ملکیت می‌دهد، کسی را زنده نگذارید. ۱۷ همه را به کل هلاک کنید، حَتیان، آموریان، کنعانیان، فرزّیان، حویان و یبوسیّان را همان‌طور که یهوه، خدایتان امر فرموده است. ۱۸ در غیر این صورت ایشان کارهای کراهِت‌آوری را که برای پرستش خدایانشان انجام می‌دهند، به شما خواهند آموخت و شما علیه یهوه، خدایتان مرتکب گناه خواهید شد. ۱۹ «هنگامی که سعی می‌کنید شهری را تصرف کنید، درختان میوه آن را قطع نکنید، حتی اگر محاصره طولانی شود. میوه آن‌ها را بخورید، اما درختان را از بین نبرید، زیرا درختان انسان نیستند که دشمن شما باشند. ۲۰ فقط درختانی را که می‌دانید میوه به بار نمی‌آورند، قطع کنید و از چوب آن‌ها برای مقابله با شهری که با شما می‌جنگد، سنگر بسازید تا زمانی که سقوط کند.

مقررات قتلی که قاتلش معلوم نباشد

۲۱ «اگر در سرزمینی که یهوه، خدایتان به شما می‌بخشد تا تصرف کنید، جسد شخصی را یافتید که معلوم نیست قاتل او چه کسی است، ۲ آنگاه رهبران و قضات شما، فاصله جسد تا شهرهای اطراف را اندازه بگیرند. ۳ رهبران شهری که جسد به آن نزدیک‌تر است، گوساله‌ای را که هرگز یوغ به گردنش بسته نشده و شخم نزده است، بگیرند و آن را به جایی ببرید که دارای نهري با آب جاری باشد ولی زمین آن شخم نخورده و در آن کشت نشده باشد. در آنجا گردن گوساله را بشکنند. ۵ کاهنان نیز باید به آنجا بروند، زیرا یهوه، خدایتان آن‌ها را انتخاب کرده است تا او را خدمت کنند و به نام او برکت بدهند، و هر مورد حقوقی و یا هر مشاجره‌ای را حل و فصل

نمایند. ۶ آنگاه تمام رهبران شهری که مقتول به آن نزدیک‌تر است، باید دست‌های خود را روی آن گوساله بشویند. ۷ و بگویند، 'ما این مرد را نگشتیم و ما ندیده‌ایم چه کسی این کار را کرده است. ۸ خداوند، قوم خود اسرائیل را که از مصر رهایی دادی، ببخش و ما را مسئول قتل مردی بی‌گناه، مدان.' و به این ترتیب آن گناه کفاره خواهد شد. ۹ پس با انجام آنچه در نظر خداوند درست است، لکه خون بی‌گناه را از میان خود پاک خواهید کرد.

ازدواج با دختر اسیر

۱۰ «هرگاه به جنگ می‌روید و یهوه، خدایتان به شما پیروزی می‌دهد و شما اسیرانی می‌گیرید، ۱۱ اگر در میان اسیران زن زیبایی باشد که شما مجذوب او شده بخواهید با او ازدواج کنید، ۱۲ او را به خانه خود ببرید. در آنجا آن زن سرخود را بتراشد، ناخن‌های خود را کوتاه کند ۱۳ و لباس‌های زمان اسارت خود را عوض کند. او باید مدت یک ماه در خانه شما برای پدر و مادرش عزاداری کند، بعد از آن می‌توانید با او ازدواج کنید و زن و شوهر باشید. ۱۴ بعداً اگر از او خرسند نبودید، نباید مثل کنیز با او رفتار کنید و یا او را بفروشید، بلکه باید او را آزاد کنید چون با او هم‌بستر شده بودید.

حق فرزند نخست‌زاده

۱۵ «اگر مردی دو زن داشته باشد، یکی محبوب و دیگری نامحسوب و هر دو برایش پسرانی بیاورند، اما پسر بزرگ‌ترش، فرزند زن نامحبوبش باشد، ۱۶ آن شخص نمی‌تواند سهم ارث زیادتری به پسر کوچک‌تر خود، یعنی فرزند زنی که محبوب او است، بدهد. ۱۷ او باید سهم دو برابر از تمام دارایی خود را به پسر بزرگ‌تر، که فرزند ارشد او و مستحق است بدهد، اگرچه او پسر زن نامحبوبش باشد.

پسر نافرمان

۱۸ «اگر شخصی پسر سرکش و نافرمان داشته باشد و با وجود تنبیه شدن، بازهم از والدین خود اطاعت نکند، ۱۹ والدین او باید او را نزد رهبران شهر و مسند داوری ببرند. ۲۰ ایشان باید بگویند، 'پسر ما سرکش و نافرمان است و از اطاعت کردن از ما خودداری می‌کند. او شکم‌پرست و میگسار است.' ۲۱ آنگاه مردان شهر او را سنگسار کنند. به این ترتیب این شرارت را از میان خود پاک خواهید کرد و همه در اسرائیل خواهند شنید و خواهند ترسید.

قوانین دیگر

۲۲ «اگر مردی به خاطر ارتکاب جنایتی که مستوجب مرگ باشد اعدام شود و بدنش از دار آویزان باشد،^{۲۳} جسدش نباید در طول شب بر دار بماند؛ او باید در همان روز دفن شود، زیرا آنکه بر دار آویخته شود، ملعون خدا است. جسد را دفن کنید تا سرزمینی که یهوه، خدایتان به مالکیت شما درآورده، ناپاک نگردد.

۲۲ «اگر گاو یا گوسفند یکی از همسایگان اسرائیلی خود را ببینید که سرگردان است، بی اعتنا نباشید، بلکه آن را به صاحبش بازگردانید.^{۲۴} اگر صاحب آن در نزدیکی شما سکونت نداشته باشد و یا ندانید که صاحبش کیست، آن را به خانه خود ببرید و وقتی که صاحبش به جستجوی آن بیاید، آن را به او بازگردانید.^{۲۵} همین کار را در مورد الاغ، لباس و یا هر چیز دیگری که همسایه اسرائیلی شما گم کرده باشد، انجام دهید و بی اعتنایی نکنید.

۴ «اگر الاغ یا گاو همسایه اسرائیلی شما در راه افتاده است، بی اعتنا نباشید؛ به او کمک کنید تا حیوان را بلند کند.

۵ «زن نباید لباس مردانه بپوشد و نه مرد لباس زنانه به تن کند، زیرا یهوه، خدایتان از این کار کراهت دارد.

۶ «وقتی آشیانه پرنده‌ای را بالای درخت یا روی زمین می بینید که پرنده یا روی تخم‌ها نشسته و یا در کنار جوجه‌هایش می باشد، مادر را همراه جوجه‌هایش نگیرید.^۷ مادر را رها کنید که برود؛ تنها جوجه‌هایش را برای خود بگیرید. به این ترتیب عمر طولانی و نیکویی خواهید داشت.

۸ «هنگامی که خانه‌ی نو می سازید، مطمئن باشید که در لبه بام خانه نرده بگذارید مبادا کسی از آنجا افتاده بمیرد و خونسش به گردن شما بیفتد.

۹ «در تاجکستان خود دو محصول پرورش ندهید. اگر چنین کنید، هردو محصول باید وقف معبد شوند.

۱۰ «برای شخم زدن، گاو و الاغ را با هم در یک یوغ نبندید.

۱۱ «لباسی را که از مخلوط پشم و نخ کتان بافته شده باشد، نپوشید.

۱۲ «در چهار گوشه ردای خود منگوله بدوزید.

مقررات ازدواج

۱۳ «ممکن است مردی با دختری ازدواج کند و بعد از هم‌بستر شدن با او بگوید که او را نمی‌خواهد^{۱۴} و به او تهمت زده بگوید که در زمان ازدواج باکره نبوده است.

۱۵ «آنگاه پدر و مادر دختر باید مدرک بکارت دختر را نزد رهبران در دروازه شهر بیاورند.^{۱۶} پدر دختر به رهبران بگوید، 'من دخترم را به این

مرد دادم تا همسر او باشد، اما حالا از وی متنفر است. ۱۷ حال به او تهمت زده می گوید، 'در زمان ازدواج، او باکره نبوده است.' اما این مدرک بکارت دختر من است. ۱۸ آنگاه رهبران شهر باید مرد را بگیرند و تنبيه کنند ۱۹ و معادل یک صد *سکه نقره جریمه کنند و جریمه را به پدر دختر بدهند، زیرا او یک دختر باکره اسرائیلی را بدنام کرده است. آن زن همسر او باقی بماند و آن مرد تا زمانی که زنده است، اجازه ندارد او را طلاق بدهد.

۲۰ «اما اگر اتهام مرد حقیقت داشته باشد و مدرکی که بکارت آن دختر را ثابت کند وجود نداشته باشد، ۲۱ آنگاه رهبران شهر باید دختر را به در خانه پدرش ببرند و مردان شهر باید او را سنگسار کنند تا بمیرد، زیرا او با داشتن روابط نامشروع هنگامی که هنوز در خانه پدر خود بوده، در میان قوم اسرائیل به کار شرم آوری دست زده است. به این ترتیب شرارت را از میان خود پاک خواهید کرد.

۲۲ «اگر مردی در حال زنا با یک زن شوهردار دیده شود، هر دو باید کشته شوند. به این ترتیب اسرائیل را از شرارت پاک خواهید کرد.

۲۳ «اگر مردی در شهر با دختر باکره ای که نامزد شخص دیگری است زنا کند، ۲۴ باید آن ها را به خارج دروازه برده سنگسار کنید تا بمیرند. دختر باید بمیرد، زیرا با وجودی که در شهر بوده، برای کمک فریاد نکرده است، و مرد به خاطر زنا با نامزد مردی دیگر باید بمیرد. به این ترتیب شرارت را از میان خود پاک خواهید کرد.

۲۵ «اما اگر مردی در خارج شهر با زور به دختری که نامزد شخص دیگری است تجاوز کند، آنگاه باید فقط آن مردی که تجاوز کرده است، کشته شود ۲۶ و با آن دختر کاری نداشته باشید، زیرا او گناهی مرتکب نشده است که مستحق مرگ باشد. کار این مرد مثل آن است که کسی به یک اسرائیلی دیگر حمله کند و او را به قتل برساند، ۲۷ چون مرد متجاوز دختری را که نامزد داشت در صحرا یافته بود، و گرچه دختر برای کمک فریاد می کرد، کسی نبود که به او کمک کند.

۲۸ «اگر مردی به دختری باکره که نامزد نشده باشد، با زور تجاوز کند و در حال انجام این کار دستگیر شود، ۲۹ آن مرد متجاوز باید به پدر دختر پنجاه سکه نقره بپردازد و با آن دختر ازدواج کند، چون او به آن دختر تجاوز نموده است. او هرگز اجازه ندارد آن دختر را طلاق بدهد. ۳۰ «هیچ مردی نباید با مادر خوانده خود ازدواج کرده به حریم پدر خود تجاوز نماید.

اخراج از اجتماع

۲۳ «هر مردی که بیضه‌هایش له شده و یا آلت تناسلی‌اش بُریده شده باشد، نباید وارد جماعت خداوند شود.

۲ «شخص حرام‌زاده و فرزندان او، تا ده نسل حق ندارند در جماعت خداوند داخل شوند.

۳ «هیچ‌یک از عمویان و موآبیان و فرزندان آن‌ها تا ده نسل نباید به جماعت خداوند وارد شوند،^۴ زیرا وقتی شما از مصر خارج شدید، آن‌ها با نان و آب به استقبال شما نیامدند. آن‌ها حتی بلعام پسر بعور را که از مردم فتور بود، از بین النهرین اجیر کردند تا شما را لعنت کند.^۵ اَمَّا يَهُوه، خدایتان به حرف بلعام توجّه نکرد. برعکس، چون او شما را دوست داشت، لعنت او را به برکت تبدیل کرد.^۶ بنابراین تا زنده هستید، هرگز در پی رفاه و سعادت‌مندی آن‌ها نباشید.

۷ «اَمَّا شما نباید از آدمیان متنفر باشید، زیرا آن‌ها خویشاوندان شما هستند. همچنین از مردم مصر متنفر نباشید، زیرا در سرزمین آن‌ها مانند غریبان زندگی می‌کردید.^۸ نسل سوّم ایشان می‌توانند به جماعت خداوند داخل شوند.

پاکیزگی اردوگاه نظامی

۹ «وقتی برای جنگ با دشمنان اردو می‌زنید، باید از هرگونه ناپاکی دوری کنید.^{۱۰} اگر کسی به‌خاطر انزال در خواب ناپاک شود، باید به خارج اردوگاه برود و در آنجا بماند.^{۱۱} سپس در هنگام غروب غسل کند و به اردوگاه بازگردد.

۱۲ «برای رفع حاجت مکان‌هایی بیرون از اردوگاه بسازید.^{۱۳} هرکسی در بین ابزار خود باید بیلچه‌ای داشته باشد تا قبل از قضای حاجت، با آن زمین را حفر کند و بعد مدفوع خود را بپوشاند.^{۱۴} اردوگاه را پاکیزه نگه دارید، زیرا يَهُوه، خدایتان در اردوگاه در میان شما می‌خرامد تا شما را حفاظت کند و بر دشمنان پیروز گرداند؛ پس اردوگاه را مقدّس نگه دارید، مبادا خداوند در میان شما کاری ناشایست ببیند و از شما روی گردان شود.

قوانین متفرقه

۱۵ «هرگاه برده‌ای از صاحب خود فرار کند و به اسرائیل نزد شما بیاید، او را به نزد اربابش بازنگردانید.^{۱۶} او می‌تواند در بین شما در هر جایی که بخواهد زندگی کند و شما نباید بر او ظلم کنید.

۱۷ «هیچ دختر یا پسر اسرائیلی نباید فاحشهٔ معبد بُت پرستان شود.
 ۱۸ شما نباید مزد فاحشه‌ها و لواطان را به عنوان نذر به خانهٔ یهوه، خدایتان
 بیاورید، زیرا یهوه، خدایتان از این نوع کردار کراهت دارد.

پایگاه نظامی

۱۹ «هرگاه به یک اسرائیلی مواد خوراکی یا پول و یا چیزهای دیگر
 قرض می‌دهید، از او سود نگیرید. ۲۰ اگر به یک بیگانه قرض بدهید،
 می‌توانید از او سود بگیرید، ولی نه از یک اسرائیلی. به این ترتیب یهوه،
 خدایتان در آن سرزمینی که به تصرف شما درمی‌آورد، در همهٔ کارها
 به شما برکت می‌دهد.

۲۱ «وقتی که برای یهوه، خدایتان نذر می‌کنید، باید بدون تأخیر آن را
 ادا نمایید، زیرا یهوه، خدایتان انتظار دارد نذر خود را ادا کنید، مبادا
 گناهکار محسوب شوید. ۲۲ اما اگر از نذر کردن خودداری کنید، گناهکار
 نیستید. ۲۳ به گفته‌های خود به دقت عمل کنید؛ وقتی داوطلبانه برای
 یهوه، خدایتان نذر می‌کنید، آن را به جا آورید.

۲۴ «وقتی به تاکستان کسی وارد شدید، از انگورهای آن هر قدر که
 بخواهید می‌توانید بخورید، اما نباید از انگورها در سبد خود بگذارید.
 ۲۵ هرگاه به کشتزار کسی داخل می‌شود، می‌توانید با دستتان خوشه‌ها را
 بچینید و بخورید، ولی حق داس زدن ندارید.

طلاق و ازدواج مجدد

۲۴ «فرض کنید مردی با زنی ازدواج کند و سپس از او خوشش
 نیاد زیرا در آن زن چیزی ناشایسته دیده است که دوست
 ندارد. سپس برای او طلاق‌نامه‌ای نوشته به او بدهد و آن زن را از خانه
 روانه کند. ۲ انگاه اگر آن زن با مرد دیگری ازدواج کند ۳ و شوهر دوم نیز
 از او خوشش نیاید و برای او طلاق‌نامه‌ای بنویسد و به او بدهد و او را
 از خانه بیرون کند، یا شوهر دوم او بمیرد، ۴ در هر صورت شوهر اولش
 که او را طلاق داده بود، اجازه ندارد دوباره با او ازدواج کند، زیرا آن
 زن نجس اعلام شده و ازدواج با او در نظر خداوند گریه است. شما
 نباید در سرزمینی که یهوه، خدایتان به شما داده است، مرتکب چنین
 گناهی بشوید.

قوانین متفرقه

۵ «مردی که تازه ازدواج کرده است، نباید به خدمت سربازی برود،
 یا مسئولیت دیگری به او داده شود. او باید برای مدت یک سال معاف
 باشد تا در خانه بماند و همسرش را خوشحال کند.

۶ «هیچ کسی نباید آسیاب یا سنگ بالای آسیای کسی را گرو بگیرد، زیرا آن‌ها وسیله زنده ماندن صاحبش می‌باشند.

۷ «اگر کسی از شما یک اسرائیلی دیگر را بدزد و با او مثل برده رفتار کند و یا او را بفروشد، آن شخص دزد باید کشته شود تا شرارت از بین شما پاک گردد.

۸ «اگر کسی به مرض جذام مبتلا شود، باید به‌دقت به آنچه که کاهنان دستور می‌دهند عمل کند، چون آن‌ها احکامی را که من داده‌ام، به‌جا می‌آورند. ۹ آنچه را که یهوه، خدایتان هنگام خارج شدن از مصر با مریم کرد، به یاد داشته باشید.

۱۰ «وقتی به یک اسرائیلی هرگونه قرضی می‌دهید، برای گرفتن گرو وارد خانه‌اش نشوید. ۱۱ شما باید در بیرون خانه منتظر بمانید تا خودش گرو را برای شما بیاورد. ۱۲ اگر او مرد تنگ‌دستی است، شما نباید در بالاپوش او که گرو گرفته‌اید، بخوابید. ۱۳ بلکه حتماً هنگام غروب بالاپوش او را به او بازگردانید تا در آن بخوابد و شما را برکت دهد. این عمل در نظر یهوه، خدایتان برای شما نیک شمرده خواهد شد.

۱۴ «بر کارگر روزمزد فقیر و نیازمندی که برای شما کار می‌کند، چه اسرائیلی باشد چه بیگانه، ظلم نکنید. ۱۵ هر روز قبل از غروب آفتاب مزد او را پرداخت کنید، زیرا او فقیر است و روی آن مزد حساب می‌کند، مبادا او علیه شما در حضور خداوند، زاری کند و شما گناهکار محسوب شوید. ۱۶ «والدین نباید به سبب گناه فرزندان خود کشته شوند. همچنین فرزندان نیز نباید به‌خاطر گناه والدین خود کشته شوند. هرکس باید به سبب گناه خودش کشته شود.

۱۷ «حقّ غریبان و یتیمان را پایمال نکنید و لباس بیوه‌زنان را در مقابل قرض گرو نگیرید. ۱۸ به‌خاطر داشته باشید که شما هم در سرزمین مصر برده بودید و یهوه، خدایتان شما را از آنجا نجات داد. به همین دلیل است که من به شما چنین فرمان می‌دهم.

۱۹ «اگر در وقت دروی محصول فراموش کنید که دسته‌ای از محصول را از مزرعه ببرید، برای برداشتن آن برنگردید. آن را برای غریبان و یتیمان و بیوه‌زنان بگذارید تا یهوه، خدایتان شما را در همه کارهایتان برکت بدهد. ۲۰ وقتی محصول زیتون خود را می‌تکانید، آن را دوباره نتکانید، چیزی را که باقی می‌ماند نتکانید، بلکه آن را برای استفاده غریبان و یتیمان و بیوه‌زنان بگذارید. ۲۱ وقتی انگور تاکستان خود را می‌چینید، برای بار دوم نچینید؛ آن را برای غریبان و یتیمان و بیوه‌زنان بگذارید. ۲۲ به‌خاطر داشته باشید که در سرزمین مصر برده بودید. به همین دلیل است که به شما این فرمان را می‌دهم.

«هرگاه دو نفر با هم دعوائی داشته باشند و به دادگاه بروند، قاضی باید بی گناه را تبرئه کند و مجرم را محکوم نماید.^۲ اگر شخص مجرم مستحقّ شلاق باشد، قاضی په او امر کند که بر روی زمین دراز بکشد و به تناسب جرمش او را شلاق بزنند^۳ و نباید زیادتز از چهل شلاق بخورد زیرا بیشتر از آن، او را در نظر مردم خوار می سازد. «هنگامی که گاو خرمن را می کوبد دهانش را نبند.^۴

ازدواج با زن برادر

«هرگاه دو برادر با هم در یک جا زندگی کنند و یکی از آنها بدون داشتن پسری بمیرد، بیوه او نباید به مرد بیگانه ای، خارج از خانواده اش داده شود، بلکه برادر شوهرش با او ازدواج کند تا حقّ برادرشوهری را به جا آورد^۵ و نخستین پسری که پس از این ازدواج به دنیا بیاید، باید نام برادر متوفی به او داده شود تا نام آن مرد از اسرائیل محو نگردد.^۶ اما اگر برادر شوهرش میل نداشت که با او ازدواج کند، پس آن زن نزد رهبران شهر پرود و بگوید، 'برادر شوهرم نمی خواهد وظیفه برادرشوهری خود را به جا آورد و نمی خواهد که نام برادرش در اسرائیل باقی بماند.'^۸ آنگاه رهبران شهر آن مرد را احضار کرده با او صحبت کنند. هرگاه او اصرار کند و بگوید، 'من علاقه ندارم که با او ازدواج کنم.'^۹ آن زن پرود و در حضور رهبران شهر یکی از کفش های آن برادر را از پایش درآورد و به رویش تُف بیندازد و بگوید، 'کسی که خانه برادر خود را بنا نمی کند، سزایش این است.'^{۱۰} از آن به بعد، خاندان آن مرد در سراسر اسرائیل به «خاندان کفش کنده» شناخته می شود.

قوانین متفرقه

«اگر دو مرد در حال نزاع باشند و زن یکی از آنها، برای رهانندن شوهرش از دست کسی که او را می زند، دخالت کرده آلتِ مرد دیگر را بگیرد، دست آن زن را بدون ترحم قطع کنید.^{۱۲} در کیسه تان دو نوع وزن، یکی سبک و یکی سنگین نداشته باشید.^{۱۳} نباید در خانه خود دو نوع پیمانه، یکی کوچک و دیگری بزرگ داشته باشید.^{۱۴} از وزنه ها و پیمانه های درست و کامل استفاده کنید تا در سرزمینی که یهوه، خدایتان به شما می دهد عمر طولانی داشته باشید.^{۱۵} یهوه، خدایتان از کسانی که تقلّب می کنند، کراهت دارد.^{۱۶}

فرمان کشتن عمالیقیان

۱۷» به یاد داشته باشید که در راه خروج از مصر، مردم عمالیق با شما چه کردند! ۱۸ آن‌ها از خدا، ترسی نداشتند و هنگامی که شما خسته و کوفته بودید، از پشت سر به شما حمله کردند، و همهٔ کسانی را که در عقب بی‌رمق بودند، کشتند. ۱۹ بنابراین وقتی یهوه، خدایتان آن سرزمین را به شما می‌بخشد تا آن را به عنوان میراث تصرف کنید و شما را از دست تمام دشمنانتان رهایی می‌دهد، فراموش نکنید که نام عمالیق را از روی زمین محو سازید.

هدایای نوبر محصولات

۲۶

«وقتی به سرزمینی که یهوه، خدایتان به عنوان میراث به شما می‌دهد، رسیدید و آن را تصرف نمودید و در آن ساکن شدید، ۲ باید مقداری از نوبر تمام محصولات زمین خود را در سبدي بگذارید و به مکانی که یهوه، خدایتان برای پرستش نام خود برگزیده است، ببرید. ۳ نزد کاهن بروید و به او بگویید، 'من امروز در حضور یهوه، خدای خود اعلام می‌کنم که من به سرزمینی که یهوه وعده داده بود که به اجداد ما بدهد، وارد شده‌ام.'

۴» آنگاه کاهن سبد را از شما می‌گیرد و در برابر قربانگاه یهوه، خدایتان قرار می‌دهد. ۵ سپس در حضور یهوه، خدایتان بگویید، 'جد من که یک آرامی آواره بود، هنگامی که خانواده‌اش کوچک بود، آن‌ها را به مصر برد تا در آنجا زندگی کنند. هنگامی که به آنجا رفتند، تعدادشان کم بود، ولی آن‌ها قومی نیرومند و پُرجمعیت شدند. ۶ مصریان با ما به خشونت رفتار کردند و ما را آزار داده مجبور نمودند که به عنوان برده کار کنیم. ۷ آنگاه ما برای کمک به درگاه یهوه، خدای اجدادمان فریاد برآوردیم، و خداوند صدای ما را شنید و رنج و مشقت و بدبختی ما را دید. ۸ خداوند با دست توانا و بازوی نیرومند خود و ایجاد وحشت عظیم، با نشانه‌ها و معجزات، ۹ ما را از مصر بیرون آورد و به این سرزمینی که پُر از شیر و عسل است آورد و آن را به ما بخشید. ۱۰ پس اکنون نوبر محصول زمینی را که او به من داده است، به خدا تقدیم می‌کنم.'

«آنگاه سبد را در حضور یهوه، خدای خود پایین بگذارید و یهوه، خدایتان را ستایش کنید. ۱۱ به خاطر تمام چیزهای نیکویی که یهوه، خدایتان به شما و خانواده‌تان داده است، شکرگزار باشید و همراه با لایوان و بیگانگانی که در میان شما هستند، شادی کنید.

۱۲» هر سه سال، یک بار باید *ده یک تمام محصولاتتان را به لایوان، غریبان، یتیمان و بیوه‌زان شهرتان بدهید تا بخورند و سیر شوند. ۱۳ بعد

در حضور یهوه، خدایتان بگوئید، 'طبق فرمان تو، ده یک تمام محصول خود را به لاویان، غریبان، یتیمان و بیوه‌زان دادم و از هیچ‌یک از احکام تو سرپیچی نکرده‌ام و آن‌ها را از یاد نبرده‌ام. ^{۱۴} هنگامی که عزادار یا ناپاک بوده‌ام، از آن ده یک محصول نخورده‌ام و برای مردگان هدیه نکرده‌ام و از همه اوامر یهوه، خدای خود اطاعت نموده و هرآنچه به من فرمان داده‌ای عمل کرده‌ام. ^{۱۵} ای خداوند، از جایگاه مقدّست در آسمان، نظر بینداز و قوم خود اسرائیل و همچنین این سرزمین پُر از شیر و عسل را که طبق وعده‌ات به نیاکان ما، به ما بخشیده‌ای برکت بده.'

قوم خاص خداوند

^{۱۶} «امروز یهوه، خدایتان امر می‌فرماید که از تمام فرایض و احکام او اطاعت کنید. پس مواظب باشید تا آن‌ها را با تمام دل و با تمام جان خود به‌جا آورید. ^{۱۷} امروز شما پذیرفته‌اید که یهوه، خدای شما است؛ شما قول داده‌اید که از او اطاعت کرده تمام فرایض و قوانین و احکام او را به‌جا آورید و هرآنچه را که او فرمان دهد، انجام دهید. ^{۱۸} امروز خداوند شما را طبق وعده‌اش به‌عنوان قوم خاص خودش پذیرفته است و به شما فرمان می‌دهد که احکام او را به‌جا آورید. ^{۱۹} او شما را بزرگ‌ترین قومی خواهد کرد که تا به حال آفریده است، تا باعث ستایش و شهرت و عزّت او شوید، و همان‌گونه که وعده داده بود، برای یهوه، خدای خود قومی مقدّس خواهید بود.»

یادگاری بر کوه عیال

۲۷ آنگاه موسی و رهبران اسرائیل به قوم چنین دستور داده گفتند: «تمام فرمان‌هایی را که امروز به شما می‌دهم، به‌جا آورید. ^۲ در روزی که از رود اردن عبور کرده وارد سرزمینی که خداوند به شما داده است، می‌شوید، سنگ‌های بزرگ برپا کنید و روی آن‌ها را گچ بگیرید. ^۳ وقتی به سرزمینی که یهوه، خدایتان به شما داده است، وارد می‌شوید، سرزمینی که پُر از شیر و عسل است، سرزمینی که یهوه، خدای اجدادتان به شما وعده داده بود، روی آن سنگ‌ها تمام قوانین شریعت را بنویسید. ^۴ هنگامی که از رود اردن گذشتید، همان‌طور که امروز به شما فرمان می‌دهم، این سنگ‌ها را در کوه عیال برپا کنید و روی آن‌ها را گچ بگیرید. ^۵ در آنجا قربانگاهی برای یهوه، خدایتان از سنگ، بدون استفاده از ابزار فلزی بسازید. ^۶ هر قربانگاهی که برای یهوه، خدایتان می‌سازید، باید از سنگ نتراشیده باشد. بر روی آن برای یهوه، خدایتان قربانی‌های سوختنی تقدیم کنید. ^۷ همچنین قربانی‌های مشارکت و سلامتی تقدیم کنید و در آنجا در حضور یهوه، خدایتان

بخوريد و شادی کنید. ^۸ احکام شريعت را با خط روشن و خوانا بر آن سنگ‌ها بنويسيد.»

^۹ بعد موسی و لاويان کاهن به تمام قوم گفتند: «ای بنی اسرائیل، آرام باشيد و بشنويد! امروز شما قوم يَهُوه، خدايتان شديد. ^{۱۰} پس از يَهُوه، خدايتان اطاعت کنید و قوانين و فرايض او را که امروز به شما فرمان می‌دهم به‌جا آوريد.»

لنت‌های نافرمانی

^{۱۱} در همان روز موسی به قوم اسرائیل دستور داده گفت: ^{۱۲} «وقتی از رود اُردن عبور کردید، طایفه‌های شمعون، لاوی، يهودا، يساکار، يوسف و بنيامين بر کوه جرزيم بایستند و برکت‌ها را بشنوند. ^{۱۳} طایفه‌های رثوبين، جاد، آشیر، زبولون، دان و نفتالی بر کوه عيبال بایستند و لعنت‌ها را بشنوند. ^{۱۴} آنگاه لاويان با آواز بلند، به تمام قوم اسرائیل اعلام کرده بگویند:

^{۱۵} «لعنت بر آن کسی که از سنگ، چوب و يا فلز بُتی بسازد و مخفيانه آن را پرستش کند. خداوند از آن بُت‌ها کراهت دارد. همهٔ قوم با هم بگویند، 'آمین!'»

^{۱۶} «لعنت بر آن کسی که به والدين خود بی‌احترامی کند. همهٔ قوم با هم بگویند، 'آمین!'»

^{۱۷} «لعنت بر آن کسی که حدود بين زمین خود و همسايه‌اش را تغيير بدهد. همهٔ قوم با هم بگویند، 'آمین!'»

^{۱۸} «لعنت بر آن کسی که شخص نابينایی را از راه منحرف سازد. همهٔ قوم با هم بگویند، 'آمین!'»

^{۱۹} «لعنت بر آن کسی که حق بیگانگان، یتیمان و بیوه‌زان را پایمال کند. همهٔ قوم با هم بگویند، 'آمین!'»

^{۲۰} «لعنت بر آن کسی که با نامادری خود هم‌بستر شود، زیرا به حریم پدر خود تجاوز کرده است. همهٔ قوم با هم بگویند، 'آمین!'»

^{۲۱} «لعنت بر آن کسی که با حیوانی رابطهٔ جنسی داشته باشد. همهٔ قوم با هم بگویند، 'آمین!'»

^{۲۲} «لعنت بر آن کسی که با خواهر خود، چه تنی و چه ناتنی، هم‌بستر شود. همهٔ قوم با هم بگویند، 'آمین!'»

^{۲۳} «لعنت بر آن کسی که با مادرزن خود هم‌بستر شود. همهٔ قوم با هم بگویند، 'آمین!'»

^{۲۴} «لعنت بر آن کسی که مخفيانه مرتکب قتل شود. همهٔ قوم با هم بگویند، 'آمین!'»

۲۵ «لعنت بر آن کسی که رشوه بگیرد تا خون بی گناهی را بریزد. همه قوم با هم بگویند، 'آمین!'»

۲۶ «لعنت بر آن کسی که احکام شریعت را تأیید نکرده آن‌ها را به‌جا نیاورد. همه قوم با هم بگویند، 'آمین!'»

برکت‌های اطاعت

(لاویان ۲۶:۳-۱۳؛ تثنيه ۱۲:۷-۲۴)

۲۸ «اگر از یهوه، خدایتان اطاعت کنید و بادقت فرمان‌های او را که امروز به شما دستور می‌دهم، به‌جا آورید، یهوه، خدایتان شما را برتر از تمام ملت‌های جهان خواهد نمود. ۱ اگر از یهوه، خدایتان اطاعت کنید، تمام این برکت‌ها به شما خواهد رسید و شما را فرا خواهد گرفت.

۳ «خداوند شهرها و کشتزارهای شما را برکت خواهد داد.
۴ «خداوند با فرزندان زیاد و با محصولات فراوان و گله و رمة زیاد شما را برکت خواهد داد.

۵ «سبد شما و ظرف خمیر شما را برکت خواهد داد.
۶ «هنگامی که وارد می‌شوید، برکت خواهید گرفت و هنگامی که خارج می‌شوید، برکت خواهید گرفت.

۷ «خداوند دشمنانی را که علیه شما برخوانند خواست، شکست خواهد داد. آن‌ها از یک جهت به شما حمله خواهند کرد و از هفت جهت خواهند گریخت.

۸ «یهوه، خدایتان تمام کارهای دستتان را برکت خواهد داد، انبارهایتان را برکت داده پُر خواهد ساخت و شما را در سرزمینی که یهوه، خدایتان به شما می‌بخشد، برکت خواهد داد.

۹ «اگر شما از احکام یهوه، خدایتان اطاعت کنید و در راه او قدم بردارید، او نیز طبق وعده‌ای که داده است، شما را به‌عنوان قوم مقدس خود استوار خواهد ساخت. ۱۰ تمام قوم‌های روی زمین وقتی ببینند که شما به نام یهوه خوانده می‌شوید، از شما خواهند ترسید. ۱۱ خداوند در سرزمینی که به اجدادتان وعده داده است، شما را با دادن فرزندان زیاد، گله و رمة فراوان، و محصول بسیار سعادتمند خواهد ساخت. ۱۲ خداوند دریچه‌های آسمان را به روی شما باز کرده باران را در موسمش برای شما خواهد فرستاد و شما را در همه کارهایتان برکت خواهد داد. به بسیاری از قوم‌ها قرض خواهید داد، ولی خودتان قرض نخواهید گرفت. ۱۳ اگر بادقت از تمام قوانینی که امروز به شما می‌دهم اطاعت کنید، یهوه، خدایتان شما را در مقام اول قرار خواهد داد، نه آخر، و شما همیشه پیشرفت

خواهید کرد، نه سقوط. ۱۴ اما شما هرگز نباید از قوانینی که امروز به شما می‌دهم، سرپیچی کنید و یا پیرو خدایان دیگر شده آن‌ها را بپرستید.

نتایج سرپیچی کردن

(لاویان ۲۶:۱۴-۴۶)

۱۵ «اما اگر از یهوه، خدایتان سرپیچی کنید و بادقت از تمام فرایض و قوانینی که امروز به شما می‌دهم، اطاعت نکنید، آنگاه تمام این لعنت‌ها به سر شما خواهد آمد:

۱۶ «خداوند شهر و مزرعه شما را لعنت خواهد کرد.

۱۷ «سبب و ظرف خمیرتان را لعنت خواهد کرد.

۱۸ «فرزندان، محصولات و رمه و گله شما را لعنت خواهد کرد.

۱۹ «هنگامی که وارد می‌شوید، زیر لعنت خواهید بود و هنگامی که

خارج می‌شوید، زیر لعنت خواهید بود.

۲۰ «به هر کاری دست بزنید، خداوند شما را به مصیبت، پریشانی و درماندگی گرفتار خواهد ساخت، تا به خاطر کارهای شرارت‌آمیزتان هلاک شده سریع از بین بروید چون خداوند را ترک نموده‌اید. ۲۱ خداوند امراض پی‌درپی خواهد فرستاد تا شما را در آن سرزمینی که برای تصرفش وارد می‌شوید، به کلی هلاک سازد. ۲۲ خداوند شما را دچار بیماری‌های مُهلک، تب و التهاب خواهد کرد. او خشک‌سالی و بادهای سوزنده خواهد فرستاد تا محصولات را از بین ببرد. این بلاها تا زمانی که شما بمیرید، باقی خواهند ماند. ۲۳ باران از آسمان نخواهد بارید و زمین زیر پایتان مثل آهن، سخت خواهد شد. ۲۴ به جای باران، خداوند توفان خاک و توفان شن خواهد فرستاد تا شما هلاک شوید.

۲۵ «خداوند شما را به دست دشمن مغلوب خواهد ساخت. شما از یک جهت به آن‌ها حمله خواهید کرد، ولی از هفت جهت از برابر آن‌ها خواهید گریخت، و مصیبت‌های شما مایه وحشت برای تمام ممالک روی زمین خواهند بود. ۲۶ اجساد شما برای مرغان هوا و حیوانات وحشی خوراک خواهد شد و کسی نخواهد بود تا آن‌ها را براند و دور کند. ۲۷ خداوند شما را به همان دُم‌لی که بر مصریان فرستاد، دچار خواهد کرد. او بدن‌های شما را پُر از غده و دُم‌ل‌های چرکین خواهد کرد و شما خارش خواهید گرفت، اما از آن‌ها شفا نخواهید یافت. ۲۸ خداوند شما را به دیوانگی، کوری و پریشانی فکر دچار خواهد کرد. ۲۹ در روز روشن مانند نابینایی که در تاریکی راه خود را جستجو می‌کند، راه خواهید رفت و در هیچ‌یک از کارهای خود سعادتمند نخواهید شد و دائماً مورد ظلم قرار گرفته غارت خواهید شد و برای شما هیچ نجات‌دهنده‌ای نخواهد بود.

۳۰» نامزدتان زن شخص دیگری خواهد شد. خانه‌ای خواهید ساخت، ولی در آن ساکن نخواهید شد. تاکستانی غرس خواهید کرد، ولی میوه‌اش را نخواهید چشید. ۳۱ گاوهایتان را در پیش چشمان شما سر خواهند بُرید، امّا شما از گوشت آن‌ها نخواهید خورد. الاغ‌هایتان را از پیش روی شما خواهند دزدید و آن‌ها را دیگر به دست نخواهید آورد. گوسفندان‌تان به دشمنانتان داده خواهند شد و کسی نخواهد بود تا شما را نجات دهد. ۳۲ پسران و دختران شما به بردگی به بیگانگان داده خواهند شد و هر روز در چشم‌انتظار بازگشت فرزندان خود خواهید بود، ولی کاری از دست‌تان برنخواهد آمد. ۳۳ ملّتی بیگانه محصولاتی را که با کار سخت به دست آورده‌اید، خواهد خورد و شما دائماً مورد ظلم و ستم قرار خواهید گرفت. ۳۴ شما با دیدن وضع ناگوار خود، دیوانه خواهید شد. ۳۵ خداوند شما را از زانو تا ساق پا و از کف پا تا فرق سر به دُمَل‌های بی‌درمان دچار خواهد ساخت.

۳۶» خداوند شما و پادشاه برگزیده شما را نزد قومی خواهد برد که نه شما می‌شناختید نه اجدادتان، و در آنجا خدایانی را که از چوب و سنگ ساخته شده‌اند، خدمت خواهید کرد. ۳۷ در سرزمین‌هایی که خداوند شما را در آن‌ها پراکنده خواهد کرد، قوم‌ها از سرنوشت شما تعجّب خواهند نمود؛ آن‌ها شما را مسخره کرده به شما خواهند خندید. ۳۸» بذّر فراوان خواهید کاشت و اندک درو خواهید کرد، زیرا ملخ محصول شما را خواهد خورد. ۳۹ تاکستان غرس خواهید کرد و از آن مراقبت خواهید نمود، امّا شراب آن را نخواهید نوشید و انگور آن را نخواهید چید، زیرا تاک‌ها را کرم خواهد خورد. ۴۰ درختان زیتون در همه‌جا خواهد بود، امّا از روغن آن‌ها استفاده نخواهید کرد، چراکه میوه آن‌ها پیش از رسیدن خواهد ریخت. ۴۱ صاحب پسران و دختران خواهید شد، ولی آن‌ها با شما نخواهند ماند زیرا به اسارت برده خواهند شد. ۴۲ تمام درختان و محصولات زمین شما خوراک ملخ‌ها خواهند شد.

۴۳» بیگانگانی که در سرزمین شما زندگی می‌کنند، نیرومند و شما ضعیف خواهید شد. ۴۴ آن‌ها به شما وام خواهند داد امّا شما به آن‌ها وام نخواهید داد. در انتها آن‌ها در رأس خواهند بود و شما در انتها.

۴۵» تمامی این لعنت‌ها به دنبال شما خواهند بود و شما را فرا خواهند گرفت و آن‌ها بر سرتان خواهند آمد تا هلاک شوید، زیرا شما به ندای یّهوه، خدایتان گوش فرا ندادید و از قوانین و فرایضی که به شما دستور داد، اطاعت نکردید. ۴۶ نتیجه همه این لعنت‌ها برای شما و فرزندان‌تان تا ابد نشانه و مایه شگفتی خواهد بود، ۴۷ زیرا با این که یّهوه، خدایتان همه‌گونه نعمت به شما داد، شما او را با شادمانی و دل‌خوشی خدمت

نکردید.^{۴۸} بنابراین دشمنانی را که خداوند، علیه شما خواهد فرستاد، خدمت خواهید کرد. شما گرسنه، تشنه و عریان، خواهید بود و نیازمند به همه چیز. خداوند یوغ آهنین بر گردن شما خواهد نهاد تا وقتی که هلاک شوید.^{۴۹} خداوند قومی را که زبان ایشان را نمی دانید، از آن سوی دنیا مانند عقاب بر سر شما فرود خواهد آورد.^{۵۰} آن ها مردمانی بسیار خشن خواهند بود که نه به پیران احترام خواهند گذاشت و نه بر جوانان رحم خواهند کرد.^{۵۱} ایشان محصول زمین شما و گله و رمه شما را خواهند خورد تا شما هلاک شوید. ایشان برای شما هیچ غله، شراب، روغن زیتون و گاو و گوسفند باقی نخواهند گذاشت و شما خواهید مرد.^{۵۲} ایشان همه شهرهای شما را محاصره خواهند کرد تا دیوارهای بلند و مستحکمی که به آن توکل دارید، در تمام سرزمینتان فرو ریزند. آری، آن ها شما را در تمام شهرهای سرزمینی که یهوه، خدایتان به شما داده است، محاصره خواهند کرد.

^{۵۳} «هنگام محاصره از ناچاری میوه وجود خود، یعنی گوشت پسران و دختران خود را که یهوه، خدایتان به شما داده است، خواهید خورد.^{۵۴} نجیب ترین و دلسوزترین شخص در میان شما حتی به برادر، زن دلبد و فرزندان خود که هنوز زنده هستند، رحم نخواهد کرد.^{۵۵} او از گوشتی که می خورد، یعنی از گوشت فرزندان خود، به دیگران نخواهد داد، زیرا در محاصره و تنگی ای که او در آن گرفتار شده است، غذای دیگری برایش باقی نخواهد ماند.^{۵۶} حتی نجیب ترین و دلسوزترین زن که به سبب در ناز و نعمت بودن حاضر نمی شد پا بر زمین بگذارد، بر شوهر عزیزش و دختر و پسرش رحم نخواهد کرد.^{۵۷} وقتی دشمنان، شهر را محاصره کنند و در تنگی قرار دهند، او از ناچاری و کمبود غذا جفت نوزاد و کودکی را که تازه به دنیا آورده است، پنهان خواهد کرد تا دور از چشم دیگران، مخفیانه و به تنهایی بخورد.

^{۵۸} «اگر شما هر کلمه شریعت را که در این کتاب نوشته شده است، به دقت به جا نیاورید و از نام والا و مهیب یهوه، خدایتان نترسید،^{۵۹} آنگاه خداوند شما و فرزندان شما را به بلاهای ترسناک و مرض های مُزمن و بی درمان دچار خواهد ساخت.^{۶۰} خداوند شما را به تمام بیماری هایی که در مصر از آن ها وحشت داشتید، گرفتار خواهد کرد و شما از آن ها رهایی نخواهید یافت.^{۶۱} او همچنین شما را به همه بیماری ها و بلاهایی که در این کتاب شریعت نوشته نشده است، دچار خواهد کرد تا هلاک شوید.^{۶۲} گرچه تعداد شما به اندازه ستارگان آسمان بی شمار شده است، ولی فقط تعداد کمی از شما باقی خواهد ماند، زیرا به ندای یهوه، خدایتان گوش فرا ندادید.^{۶۳} همان طور که خداوند از کامیابی و کثیر

شدن شما خرسند گردید، به همان گونه با از بین بردن و هلاک کردن شما نیز خرسند خواهد گشت؛ شما از سرزمینی که در شرف تصرف آن هستید، کنده خواهید شد.

۶۴ «خداوند شما را در بین همه ملّت‌ها در سراسر جهان پراکنده خواهد ساخت و در آنجاخدایان چوبی و سنگی را خدمت خواهید کرد، خدایانی که نه شما و نه نیاکانتان می‌شناختید. ۶۵ در میان آن قوم‌ها آرامش نخواهید یافت و هیچ مکانی را استراحتگاه خود نخواهید نامید. بلکه خداوند به شما دلی لرزان، چشمانی گریان و روحی ناامید خواهد داد. ۶۶ زندگی شما همواره در خطر خواهد بود. شب‌وروز شما وحشت زده خواهید بود، و هیچ اطمینانی به زنده ماندن نخواهید داشت. ۶۷ قلب‌های شما با وحشت از آنچه که می‌بینید، خواهد تپید. هر بامداد خواهید گفت، 'ای کاش شب می‌شد!' و هر شامگاه، 'ای کاش صبح می‌شد!' ۶۸ خداوند شما را با کشتی به مصر خواهد فرستاد، هرچند قبلاً گفته بود شما هرگز دیگر به آنجا نخواهید رفت. آنجا سعی خواهید کرد خود را به دشمنانتان به بردگی بفروشید، اما خریداری نخواهد بود.»

تجدید پیمان خداوند در سرزمین موآب

این است متن پیمانی که خداوند در سرزمین موآب به وسیلهٔ موسی با بنی اسرائیل بست. این پیمان غیراز پیمانی است که خداوند در کوه *سینا با آن‌ها بسته بود.

۲ موسی تمام قوم اسرائیل را گرد هم آورد و به آن‌ها گفت: «شما با چشمان خود دیدید که خداوند در سرزمین مصر با فرعون و خدمتکارانش و تمام سرزمینش چه کرد. ۳ آزمایش‌های عظیم و نشانه‌ها و شگفتی‌های عظیم را با چشمان خود دیدید. ۴ ولی تا به امروز خداوند دلی که بفهمد و چشمی که ببیند و گوشتی که بشنود به شما نداده است. ۵ او شما را مدّت چهل سال در بیابان هدایت کرد. لباس‌های شما کهنه و کفش‌های شما فرسوده نشده است. ۶ خداوند گفت، 'شما نان برای خوردن و شراب یا مُسکرات برای نوشیدن نداشتید، ولی من آن‌ها را به شما دادم. همهٔ این کارها را انجام دادم تا بدانید که من یهوه، خدای شما هستم.' ۷ وقتی به اینجا رسیدیم، سیحون پادشاه حِشبون و عوج پادشاه باشان به جنگ ما آمدند، ولی ما آن‌ها را شکست دادیم. ۸ ما سرزمین ایشان را تصرف کردیم و به طایفه‌های رثوین، جاد و نصف طایفه مَنسی دادیم. ۹ پس از هر کلمهٔ این پیمان به دقت اطاعت نمایید تا در هر کاری که می‌کنید، موفق شوید.

۱۰ «امروز شما رهبران، ریش سفیدان، درباریان و همه مردان اسرائیل، زنان، بچه‌ها، بیگانگانی که با شما زندگی می‌کنند، کسانی که هیزم می‌شکنند و کسانی که آب می‌آورند، در حضور یهوه، خدایتان ایستاده‌اید^{۱۲} تا اکنون به پیمانی که یهوه، خدای شما با شما می‌بندد، وارد شوید^{۱۳} تا آنکه امروز، همان‌طور که به شما و به نیاکانتان یعنی ابراهیم، اسحاق و یعقوب سوگند خورده بود، شما را به‌عنوان قوم خود بپذیرد و او خدای شما باشد. ^{۱۴} خداوند این سوگند و این پیمان را فقط با شما نمی‌بندد ^{۱۵} بلکه آن را با تمام کسانی که امروز در حضور یهوه، خدای ما با ما هستند و هم با کسانی که امروز در اینجا با ما نیستند، می‌بندد. ^{۱۶} «به یاد دارید که در سرزمین مصر چگونه زندگی می‌کردیم و چطور در سفر از بین قوم‌های مختلف گذشتیم. ^{۱۷} شما رسوم گریه و بُت‌های ساخته شده از چوب و سنگ و نقره و طلای ایشان را دیدید. ^{۱۸} خیلی مواظب باشید که امروز در میان شما هیچ مرد، زن، خانواده یا طایفه‌ای از یهوه، خدای ما روی برنگرداند و خدایان ملت‌های دیگر را پرستش نکند، مبادا در میان شما ریشه‌ای باشد که میوه تلخ و سمی به بار آورد. ^{۱۹} مواظب باشید، کسی در میان شما نباشد که این هشدارها را بشنود و به خود بگوید که حتی اگر به راه‌های خود برود، امن و امان خواهد بود، زیرا او باعث خواهد شد که تروخشک با هم بسوزند. ^{۲۰} خداوند چنین مردی را نخواهد بخشید، بلکه آتش خشم و غیرت خداوند علیه او شعله خواهد کشید و تمام لعنت‌هایی که در این کتاب نوشته شده است تا هنگامی که خداوند نام او را از زیر آسمان محو سازد، بر او فرود خواهند آمد. ^{۲۱} خداوند او را برای گرفتارِ بلا شدن از همه طایفه‌های اسرائیل جدا خواهد کرد و تمام لعنت‌هایی را که در این کتاب شریعت نوشته شده است، بر سر او خواهد آورد.

۲۲ «نسل‌های آینده و فرزندان شما و بیگانگانی که از سرزمین‌های دوردست به سرزمین شما می‌آیند و از سرزمین شما عبور کنند، بلاها و بیماری‌هایی را که خداوند به این سرزمین فرستاده است، خواهند دید. ^{۲۳} کشتزارها بی حاصل و با گوگرد و نمک پوشیده خواهند شد، هیچ چیز در آن‌ها کاشته نخواهد شد و حتی علف نیز در آنجا نخواهد روید. سرزمین شما مانند شهرهای سُدوم و غُموره و اَدَمه و صَبوئیم خواهد بود که خداوند در آتش خشم و غضب خود آن‌ها را ویران کرد. ^{۲۴} آنگاه همه قوم‌ها خواهند پرسید، 'چرا خداوند با سرزمین ایشان چنین کرده است؟ دلیل خشم عظیم او چه بوده است؟' ^{۲۵} سپس پاسخ خواهند داد، 'زیرا ایشان پیمانی را که یهوه، خدای نیاکانشان هنگام خروج از مصر با ایشان بسته بود، از یاد بردند. ^{۲۶} ایشان خدایان دیگری را که نمی‌شناختند،

خدمت و پرستش کردند، خدایانی که خداوند برای آن‌ها برگزیده بود. ۲۷ بنابراین آتش خشم خداوند بر ضد آن‌ها افروخته شد و تمام لعنت‌هایی را که در این کتاب نوشته شده است، بر سر آن‌ها آورد. ۲۸ خداوند با قهر و غضب و خشم شدید خود، آن‌ها را از این سرزمین ریشه کن ساخت و به سرزمین دیگری راند که تاکنون در آنجا به سر می‌برند.^۱ ۲۹ «اسرار به یهوه، خدای ما تعلق دارد، اما آنچه بر ما آشکار گشته است، برای همیشه به ما و فرزندانمان تعلق دارد تا همه آن‌ها را به‌جا آوریم.

انتخاب بین برکت و لعنت

۳۰ «زمانی که یهوه، خدایتان شما را بین قوم‌ها پراکنده می‌سازد، و این برکات یا لعنت‌ها که من به شما اعلام می‌کنم، بر شما واقع شوند، حتماً آن‌ها را به‌خاطر داشته باشید،^۲ زیرا اگر شما و فرزندان‌تان به‌سوی یهوه، خدایتان بازگردید و از فرمان‌های خداوند با دل‌وجان اطاعت کنید،^۳ آنگاه یهوه، خدایتان شما را از اسارت آزاد خواهد ساخت و بر شما رحم خواهد کرد و شما را که در بین قوم‌های بیگانه پراکنده کرده بود، دوباره جمع کرده سعادت‌مند خواهد نمود. ۴ حتی اگر شما در دورترین نقاط جهان پراکنده باشید، یهوه، خدایتان شما را گرد هم خواهد آورد و بازخواهد گرداند. ۵ یهوه، خدایتان شما را بار دیگر به سرزمینی که اجدادتان تصاحب نموده بودند می‌آورد تا آن را بار دیگر تصاحب کنید. او شما را کامیاب‌تر از اجدادتان خواهد ساخت و تعدادتان را بیشتر از آن‌ها خواهد نمود. ۶ یهوه، خدایتان به شما و فرزندان‌تان دل‌های ختنه‌شده عطا خواهد کرد تا یهوه، خدایتان را با تمام دل‌وجان دوست بدارید و زنده بمانید. ۷ یهوه، خدایتان همه آن لعنت‌ها را علیه دشمنان شما که از شما متنفر بودند و به شما ظلم کردند، نازل خواهد کرد. ۸ شما دوباره مطیع خداوند خواهید شد و از تمام احکامی که امروز به شما می‌دهم، اطاعت خواهید کرد. ۹ آنگاه یهوه، خدایتان شما را در همه کارهایتان کامیاب خواهد کرد. فرزندان زیاد به شما عطا خواهد کرد و گله و رمه و محصولات زمین‌تان را فراوان خواهد ساخت. او از کامیاب نمودن شما به همان اندازه خشنود خواهد بود که از کامیاب نمودن نیاکانتان خشنود بود. ۱۰ ولی شما باید از یهوه، خدایتان اطاعت کنید و تمام فرایض و قوانینی را که در کتاب شریعت او نوشته شده، به‌جا آورید و با تمام دل‌وجان به‌سوی یهوه، خدای خود بازگردید.

انتخاب بين زندگى و مرگ

۱۱ «فرمان‌هایی که امروز به شما می‌دهم، خارج از توانایی و دسترس شما نیست. ۱۲ در آسمان قرار ندارند که بگویید، 'چه کسی می‌تواند به آسمان برود و آن‌ها را برای ما بیاورد تا بشنویم و از آن‌ها اطاعت کنیم؟' ۱۳ و نه در آن سوی دریا که بگویید، 'کیست که بتواند به آن طرف دریا عبور کند و آن‌ها را برای ما بیاورد تا بشنویم و از آن‌ها اطاعت کنیم؟' ۱۴ این کلام به شما نزدیک است و بر لب‌ها و در قلب شما است تا آن را به‌جا آورید.

۱۵ «بينيد، من امروز در برابر شما از يك سو حيات و كاميابي و از سوي ديگر مرگ و بدبختي را قرار مي‌دهم. ۱۶ اگر از احكام يَهُوه، خدايتان که امروز به شما می‌دهم اطاعت کنید، او را دوست بدارید، در راه او قدم بردارید و فرائض، قوانين و دستورات او را به‌جا آورید، به تعدادتان افزوده خواهد شد و يَهُوه، خدايتان در سرزميني که وارد می‌شوید تا تصرف کنید، به شما برکت خواهد داد. ۱۷ اما اگر وفادار نباشید و اطاعت نکنید، و به دنبال خدايان ديگر کشيده شده آن‌ها را پي‌رستيد، ۱۸ امروز به شما اخطار می‌کنم که شما مطمئناً هلاک خواهيد شد و در سرزميني که در آن سوي رود اردن اشغال خواهيد کرد، دوام نخواهيد آورد. ۱۹ من آسمان و زمين را شاهد می‌گیرم که امروز زندگي و مرگ، برکت و لعنت را در برابر شما قرار داده‌ام. پس زندگي را انتخاب کنید تا شما و فرزندان‌تان زنده بمانيد. ۲۰ يَهُوه، خدايتان را دوست بداريد، از او اطاعت کنید و به او وفادار بمانيد، زيرا يَهُوه حيات شما است و به شما و فرزندان‌تان در آن سرزميني که به اجدادتان ابراهيم، اسحاق و يعقوب وعده داده است، عمر طولاني خواهد داد.»

يوشع جانشين موسي مي‌شود

موسي در ادامه سخنان خود به قوم اسرائيل گفت: ۲ «من اکنون صد و بيست ساله هستم و ديگر توانايي حرکت با شما را ندارم؛ همچنين خداوند به من گفته است که از رود اردن عبور نخواهم کرد. ۳ يَهُوه، خدايتان خودش پيشاپيش شما به آن سرزمين وارد خواهد شد و اقوامي را که در آنجا زندگي می‌کنند، بيرون خواهد راند تا شما بتوانيد سرزمين آن‌ها را تصرف کنید. همچنين همان‌طور که خداوند گفته است، يوشع شما را رهبري خواهد کرد. ۴ خداوند همان‌طور که سيحون و عوج، پادشاهان اموري، و سرزمين‌شان را منهدم ساخت، با اين قوم‌ها نيز عمل خواهد کرد. ۵ خداوند آن‌ها را به دست شما تسليم خواهد کرد و شما بايد دقيقاً همان‌طور که فرمان داده‌ام، با آن‌ها رفتار

کنید. «قوی و دلیر باشید؛ ترس و وحشت را به دل‌های خود راه ندهید، زیرا یهوه، خدایتان با شما خواهد بود. شما را تنها نخواهد گذاشت و ترک نخواهد کرد.»

۷ بعد موسی، یوشع را احضار کرده در حضور تمام قوم اسرائیل به او گفت: «قوی و دلیر باش، زیرا تو این قوم را به آن سرزمینی که خداوند به اجداد ما وعده داده بود که میراث آن‌ها باشد، رهبری خواهی نمود. ۸ خداوند پیشاپیش تو حرکت خواهد کرد و همراه تو خواهد بود. او تو را تنها نخواهد گذاشت و ترک نخواهد کرد؛ پس نترس و هراسان مباش.»

قوانین باید هر هفت سال خوانده شود

۹ آنگاه موسی احکام شریعت را نوشت و به کاهنان که مسئول حمل *صندوق پیمان خداوند بودند و همچنین به رهبران اسرائیل داد ۱۰ و به آن‌ها امر کرد: «در پایان هر هفت سال، یعنی در سالی که قرض‌ها بخشیده می‌شوند، هنگام عید خیمه‌ها و ۱۱ در وقتی که همه قوم اسرائیل در حضور یهوه، خدایتان در مکانی که او برای پرستش خود برگزیده، جمع می‌شوند، این احکام شریعت را با صدای بلند برای آن‌ها بخوانید. ۱۲ همه مردان، زنان، کودکان و بیگانگانی را که در شهرهای شما زندگی می‌کنند، گرد هم آورید تا همه بشنوند و بیاموزند و از یهوه، خدایتان بترسند و از اوامر شریعت با دقت اطاعت کنند. ۱۳ به این ترتیب، فرزندان شما که با این قوانین آشنائی ندارند، آن‌ها را شنیده خواهند آموخت تا در تمام زندگی خود در سرزمینی که برای تصرف آن از رود اردن عبور می‌کنید، از یهوه، خدایتان بترسند.»

آخرین دستورات خداوند به موسی

۱۴ خداوند به موسی گفت: «وقت مرگت نزدیک شده است. یوشع را فراخوان و با خود به خیمه مقدس بیاور تا به او مأموریت بدهم.» پس موسی و یوشع به خیمه مقدس رفتند. ۱۵ خداوند در ستون ابر ظاهر شد و جلوی ورودی خیمه مقدس ایستاد.

۱۶ خداوند به موسی گفت: «تو به زودی خواهی مرد. بعد از مرگ تو، این مردم در سرزمینی که به آن وارد می‌شوند، به من خیانت کرده خدایان بیگانه را خواهند پرستید، و آن‌ها مرا ترک کرده پیمانی را که من با آن‌ها بسته‌ام، خواهند شکست. ۱۷ در آن روز، خشم من علیه آن‌ها شعله‌ور خواهد شد؛ من ایشان را ترک خواهم نمود و روی خود را از ایشان برخوام گردانید و آن‌ها تلف خواهند شد. بلاها و دشواری‌های فراوانی بر آن‌ها فرود خواهد آمد تا در آن روز با خود بگویند، 'به خاطر نبودن خداوند در میان ما است که دچار این بلاها شده‌ایم.' ۱۸ به سبب

شرارت‌ها و روی آوردن به خدایان دیگر، من به یقین روی خود را از آن‌ها خواهم پوشانید.

۱۹ «حالا این سرود را بنویس و به بنی اسرائیل بیاموز تا این شاهی از جانب من علیه آن‌ها باشد. ۲۰ من آن‌ها را همان‌طور که به اجدادشان وعده داده بودم، به سرزمینی که در آن شیر و عسل جاری است، خواهم برد. در آنجا هر مقدار غذا که بخواهند، خواهند خورد و سیر و فربه خواهند شد، اما آن‌ها از من روی گردانیده خدایان دیگر را پرستش خواهند کرد و مرا رد کرده پیمان مرا خواهند شکست. ۲۱ و چون آن‌ها به بلاها و دشواری‌های فراوان دچار شوند، آنگاه این سرود همچون مدرکی علیه ایشان خوانده خواهد شد، زیرا فرزندانشان آن را از یاد نخواهند برد. من حتی قبل از این که آن‌ها را به سرزمینی که به آن‌ها وعده دادم، ببرم، از مقاصدشان آگاهم.»

۲۲ در همان روز موسی آن سرود را نوشت و به بنی اسرائیل آموخت. ۲۳ سپس خداوند به یوشع پسر نون فرمود: «قوی و دلیر باش، زیرا تو قوم اسرائیل را به سرزمینی که به آن‌ها وعده دادم، هدایت خواهی کرد و من با تو خواهم بود.»

۲۴ پس از این که موسی نوشتن همه قوانین شریعت را در کتابی به پایان رساند، ۲۵ به لاویانی که مسئول حمل صندوق پیمان خداوند بودند، چنین فرمان داد: ۲۶ «این کتاب احکام شریعت را در کنار صندوق پیمان یهوه، خدایتان قرار دهید تا شاهی علیه قوم اسرائیل باشد، ۲۷ زیرا من می‌دانم آن‌ها چقدر سرسخت و سرکش هستند. درحالی که من هنوز زنده در کنار آن‌ها هستم، چنین سرکشی می‌کنند، چه بسا بیش‌تر پس از درگذشتم! ۲۸ حالا تمام مشایخ و درباریان قوم را جمع کنید تا این سخنان را به آن‌ها بگویم و آسمان و زمین را بر آن‌ها شاهد بگیرم، ۲۹ زیرا می‌دانم پس از مرگ من، مردم فاسد خواهند شد. از آنچه به آن‌ها آموخته‌ام منحرف خواهند شد. و آن‌ها در آینده با بلاها روبه‌رو خواهند شد، زیرا آنچه را که در نظر خداوند پلید است، به جا خواهند آورد و خداوند را خشمگین خواهند کرد.»

سرود موسی

۳۰ پس موسی این سرود را درحالی که تمام جماعت اسرائیل گوش می‌دادند، از ابتدا تا انتها برای آن‌ها خواند:

«ای آسمان‌ها گوش دهید،

و ای زمین سخنان مرا بشنو.

۲ تعلیم من مانند قطرات باران فرو خواهد ریخت،

و مانند شبنم بر زمین فرود خواهد آمد؛
 سخنان من چون باران بر سبزه‌های تازه خواهد بارید،
 مانند بارش باران بر گیاهان.
 ۳ من نام خداوند را اعلام خواهم کرد.
 وصف عظمت خدا را بسرایید!

۴ «صخرهٔ ما در همهٔ کارهایش کامل
 و در همه راه‌هایش عادل است.
 خداوند امین و قابل اعتماد است،
 عادل و درستکار.
 ۵ اما شما فاسد گشته‌اید و دیگر فرزندان او نیستید،
 شما نسلی منحرف و کج رفتارید.
 ۶ ای قوم احمق و نادان،
 آیا این است جبران مناسب برای خداوند؟
 آیا او پدر و خالق شما نیست؟
 آیا او نبود که از شما قومی استوار ساخت؟

۷ «ایام گذشته را به یاد آورید،
 به سال‌های قدیم بیندیشید،
 و از پدران‌تان پرسید تا شما را آگاه سازند.
 از ریش سفیدانتان سؤال کنید تا برای شما شرح دهند.
 ۸ زمانی که خدای متعال میراث ملت‌ها را داد،
 و آدمیان را پراکنده ساخت،
 او مرز قوم‌ها را به نسبت تعداد خدایانشان مشخص نمود.
 ۹ او فرزندان یعقوب را برگزید
 تا میراث خود خداوند باشد.

۱۰ «او قوم خود را در بیابان،
 در صحرای خشک و هولناک، سرگردان یافت.
 او را دربر گرفت و مورد لطف قرار داد،
 و مانند مردمک چشم خود محافظت نمود.
 ۱۱ مانند عقابی که لانهٔ خود را به جنبش درمی آورد
 و بر فراز آن پروبال می‌زند،
 و با بال‌های گستردهٔ خود جوجه‌هایش را در پرواز حفظ کرده
 بر پروبال بلند خود پرواز می‌دهد،

۱۲ خداوند به تنهایی آن‌ها را هدایت کرد،
بدون هیچ خدای بیگانه.

۱۳ «او آن‌ها را بر فراز بلندی‌ها جای داد،
و آن‌ها از محصول کشتزارها خوردند.
آن‌ها در میان صخره‌ها عسل یافتند،
و از میان سنگلاخ‌ها درختان زیتون.
۱۴ خامهٔ گاو و شیر گوسفند را با چربی برّه و قوچ به آن‌ها بخشید.
گاوهای باشانی، رمه و بز به آن‌ها عطا کرد.
بهترین گندم و عالی‌ترین شراب انگور را به آن‌ها داد.

۱۵ «اسرائیل فربه، اما سرکش شد؛
آنان چاق و ستبر و تنومند شدند.
آن‌ها خداوند، خالق خود را ترک کردند
و صخرهٔ نجات خود را خوار شمردند.
۱۶ با خدایان بیگانهٔ خود غیرت خداوند را برانگیختند
و با کارهای قبیح خود او را به خشم آوردند.
۱۷ آن‌ها برای دیوها قربانی کردند، نه خدا،
برای خدایانی که واقعی نبودند،
خدایانی که اجدادشان هرگز پیروی نکرده بودند.
۱۸ آن‌ها صخرهٔ نجات خویش را فراموش کردند
و خدایی را که به آن‌ها حیات بخشید، از یاد بردند.

۱۹ «وقتی خداوند این رفتار را دید، روی خود را از آن‌ها برگرداند
چون پسران و دخترانش خشم او را برانگیختند.
۲۰ خداوند گفت، 'من روی خود را از ایشان برخوادم گرداند
تا ببینم که عاقبت آن‌ها چه می‌شود،
زیرا آن‌ها نسلی فاسد گشته‌اند،
۲۱ با پرستش آنچه خدا نیست مرا خشمگین کردند،
با بُت‌های خود، غیرت مرا برانگیختند.
پس من آن‌ها را به وسیلهٔ کسانی که حتی قومی به شمار
نمی‌آیند، به غیرت خواهم آورد.
من آن‌ها را به وسیلهٔ ملتی ابله به خشم خواهم آورد.
۲۲ آتش خشم من برافروخته می‌شود
و تا اعماق زمین و دنیای مردگان زبانه می‌کشد؛

زمین و هرآنچه را که در آن می‌روید، می‌سوزاند
و بنیاد کوه‌ها را به آتش می‌کشاند.

۲۳ «من بلاهای بسیار بر سر آنان خواهم آورد
و آن‌ها را هدف تیرهای خود قرار خواهم داد.
۲۴ آن‌ها از گرسنگی ضعف خواهند کرد،
و از طاعون و وبای سخت تلف خواهند شد.
حیوانات وحشی را به جان آن‌ها خواهم انداخت
و مارهای سمّی را به میان ایشان خواهم فرستاد.
۲۵ بیرون از خانه‌ها، شمشیر داغدار خواهد ساخت،
و در درون خانه‌ها، وحشت مستولی خواهد شد؛
مردان و زنان جوان به یکسان خواهند مرد؛
نه کودکان نجات خواهند یافت و نه سالمندان.
۲۶ می‌خواستم اثری از آن‌ها باقی نگذارم
و خاطره آن‌ها را از میان آدمیان محو سازم.
۲۷ اما حاضر نبودم که دشمنانشان با برداشتی اشتباه بگویند،
'ما بر آن‌ها پیروز شدیم؛
این یهوه نبود که باعث شکست آن‌ها شد.'

۲۸ «اسرائیل قومی بی حکمت است.
آن‌ها هیچ فهمی ندارند.
۲۹ اگر آن‌ها فهم و شعور داشتند،
می‌فهمیدند و عاقبت خود را درک می‌کردند.
۳۰ چطور ممکن بود که هزار نفرشان از یک نفر
و ده هزار نفر از دو نفر فراری شوند،
مگر این که صخره آن‌ها، آن‌ها را ترک کرده باشد
و خداوند آن‌ها را به دست دشمن تسلیم نموده باشد؟
۳۱ دشمنان ایشان درک کرده‌اند
که خدایان آن‌ها همانند صخره اسرائیل نیستند.
۳۲ دشمنانشان مانند مردم سُدوم و غموره فاسد می‌باشند.
به تاک‌هایی می‌مانند که انگور تلخ و زهراگین به بار می‌آورند.
۳۳ شراب آن‌ها زهر مار است،
همانند سمّ کُشنده افعی.

۳۴ «آیا اعمال ایشان نزد من ثبت

و در دفاتر من بایگانی نشده‌اند؟
 ۳۵ خداوند گفته است که انتقام از آن من است، و جزا نیز.
 به‌زودی آن‌ها سقوط می‌کنند،

زیرا روز هلاکت ایشان نزدیک است،
 و حکم آن‌ها به‌زودی خواهد رسید.

۳۶ آری، خداوند قوم خود را حمایت خواهد کرد
 و به خدمت گزاران خود رحم خواهد نمود،
 هنگامی که ببیند قوت خود را از دست داده‌اند،
 و دیگر کسی باقی نمانده است، چه برده، چه آزاد.
 ۳۷ خداوند به آن‌ها خواهد گفت،

'خدایان آنان کجا هستند، صخره‌ای که می‌خواستند در آن پناه
 بگیرند.

۳۸ شما چربی قربانی‌ها را به آن‌ها دادید
 و شراب برای نوشیدن؛
 بگذارید تا پناهگاه شما باشند.
 بگذارید تا برای نجات شما بیایند.

۳۹ «بدانید که من، تنها من، خدا هستم
 و به‌غیراز من خدای دیگری وجود ندارد.
 من می‌میرانم و زنده می‌سازم. مجروح می‌کنم و شفا می‌بخشم.
 و هیچ کس نمی‌تواند کسی را از دست من برهاند.
 ۴۰ دست خود را به‌سوی آسمان بلند می‌کنم و می‌گویم:
 به حیات خود سوگند،

۴۱ شمشیر بَرّاق خود را تیز خواهم کرد
 و عدالت را اجرا خواهم نمود؛
 از دشمنانم انتقام خواهم گرفت،
 و کسانی را که از من متنفرند، مجازات خواهم کرد.

۴۲ تیرهای من از خون سرمست خواهند شد
 و شمشیر من از گوشت، سیر،
 از خون کشته‌شدگان و اسیران
 و گوشتِ سران و رهبران آن‌ها.

۴۳ «ای ملّت‌ها با قوم خداوند شادی کنید،
 چون او انتقام خون خدمت گزاران خود را خواهد گرفت.
 آری، او از دشمنان خود انتقام خواهد گرفت،

و برای سرزمین و قوم خود کفاره خواهد نمود.»

^{۴۴} موسی و یوشع پسر نون این سرود را خواندند تا جماعت اسرائیل آن را بشنوند.

آخرین دستورات موسی

^{۴۵} پس از این که موسی همهٔ این سخنان را به گوش تمام جماعت اسرائیل رساند، ^{۴۶} به آن ها گفت: «تمام سخنانی را که امروز به عنوان هشدار به شما می دهم، به خاطر بسپارید. آن ها را به فرزندان خود بیاموزید تا آن ها بادقت از همهٔ قوانین خداوند اطاعت کنند. ^{۴۷} این تعالیم کلمات پوچی نیستند؛ آن ها منبع حیات شما هستند. از طریق همین کلام، شما در سرزمین آن سوی رود اردن که به زودی تصرف خواهید کرد، عمر طولانی خواهید داشت.»

^{۴۸} در همان روز خداوند به موسی گفت: ^{۴۹} «به کوهستان عباریم، واقع در سرزمین موآب، مقابل شهر اریحا برو و از کوه نیو بالا رفته سرزمین کنعان را که من به بنی اسرائیل خواهم داد، ببین. ^{۵۰} تو در آن کوه، همان طور که برادرت در کوه هور درگذشت، جان خواهی سپرد و به اجدادت خواهی پیوست، ^{۵۱} زیرا هر دوی شما در حضور قوم اسرائیل، کنار آب های مریوت قادش، واقع در بیابان صین، حرمت قدوسیّت مرا نگاه نداشتید. ^{۵۲} به همین خاطر، آن سرزمینی را که به بنی اسرائیل می دهم، از دور خواهی دید، اما به آن وارد نخواهی شد.»

برکت دادن قوم توسط موسی

این برکاتی است که موسی، مرد خدا، قبل از وفاتش به قوم بنی اسرائیل داد:

۳۳

۲ «خداوند از کوه *سینا آمد،

از فراز آدوم طلوع کرد،

و از کوه فاران بر قوم خود درخشید.

ده ها هزار فرشته با او بودند

و آتشی مشتعل در دست راست او.

۳ به راستی خداوند قوم خود را دوست دارد

و از مقدّسین خود، محافظت می کند.

آن ها نزد پای های او نشسته

از کلام او بهره مند می شوند.

۴ ما از فرمان هایی که موسی به ما داد اطاعت می کنیم،

میراثی ارزشمند برای قوم اسرائیل.
 ۵ وقتی طایفه‌های آن‌ها و رهبران اسرائیل اجتماع کردند،
 خداوند پادشاه آنان گردید.»

۶ موسی درباره طایفه رثوین گفت:
 «رثوین زنده و جاوید بماند
 باوجودی که تعدادشان کم است.»

۷ درباره طایفه یهودا گفت:
 «ای خداوند، به فریاد آن‌ها گوش فراده،
 آن‌ها را دوباره با بقیه قوم اسرائیل متحد کن.
 پروردگارا، برای آن‌ها بجنگ
 و آن‌ها را در برابر دشمنان یاری ده!»

۸ درباره طایفه لاوی گفت:
 «تو، ای خداوند، اراده خود را به وسیله *اوریم و تُمیم
 به لاویان، خدمت گزاران وفادار خود آشکار کن.
 تو آن‌ها را در مَسّا آزمودی
 و نزد آب‌های *مریبه امتحان کردی.
 ۹ آنان به پیمان تو وفادار ماندند
 و از فرمان‌های تو اطاعت کردند.
 آن‌ها آن قدر که به فرمان‌های تو اهمیت دادند،
 به پدر و مادر و برادران،
 و حتی فرزندان خود اهمیت ندادند.
 ۱۰ آن‌ها قوانین تو را به قوم یعقوب تعلیم خواهند داد،
 و شریعت تو را به اسرائیل.
 آن‌ها در حضور تو *بُخور خواهند سوزاند
 و قربانی‌های سوختنی تقدیم خواهند کرد.
 ۱۱ خداوند، طایفه لاوی را برکت بده
 و خدمت آن‌ها را قبول فرما.
 کمر دشمنان آن‌ها را بشکن،
 کمر کسانی را که از آن‌ها نفرت دارند،
 تا آن‌ها نتوانند بار دیگر برخیزند.»

۱۲ درباره طایفه بنیامین چنین گفت:

«او محبوب خداوند است و در پناه او زیست می کند،
خداوند او را در تمامی روز محافظت می نماید
و آن ها در حضور خداوند زندگی خواهند کرد.»

۱۳ درباره طایفه یوسف گفت:

«خداوند زمین آن ها را از نعمت های آسمانی
و شبنم و آب های زیر زمین برکت دهد.

۱۴ زمین های ایشان با میوه های رسیده در زیر آفتاب
و بهترین محصول در هر فصل برکت یابد.

۱۵ کوه های کهن و تپه های جاویدان ایشان پُر از میوه های خوب
گردد.

۱۶ زمین های آن ها پُر از نیکویی گردد

از لطف خداوند که در بوته سوزان ظاهر شد.

تمام این برکات شامل حال یوسف باد،

کسی که سرور برادران خود بود.

۱۷ یوسف، در شکوه همانند گاو نخست زاده است،

شاخ هایش چون شاخ های گاو وحشی،

یکی همچون ده ها هزار از طایفه اِفرایم

و دیگری همچون هزاران از طایفه مَنَسی؛

با آن ها قوم ها را خواهد زد،

و تا به انتهای زمین خواهد راند.»

۱۸ درباره طایفه های زبولون و یساکار چنین گفت:

«ای زبولون، سفرهای تو به شادی تمام شود

و ای یساکار در خیمه های سعادت مندی باشد.

۱۹ آنان بیگانگان را به کوه خود دعوت می کنند

و قربانی های شایسته را در آنجا تقدیم می کنند.

آن ها ثروت خود را از دریا

و از میان شن های دریا به دست می آورند.»

۲۰ درباره طایفه جاد چنین گفت:

«متبارک باد آنکه سرزمین آن ها را وسعت داد.

جاد مانند شیر به کمین می نشیند

تا بازو یا سر را بَدَرَد.

۲۱ آن ها بهترین زمین ها را برای خود برداشتند؛

سهم رهبر به ایشان تعلق گرفت.
 آن‌ها با رهبران قوم اسرائیل گرد هم آمدند،
 و عدالت خداوند و احکام او را به جا آوردند.»

۲۲ درباره طایفه دان چنین گفت:
 «دان مثل شیر جوانی است
 که از باشان می جهد.»

۲۳ درباره طایفه نفتالی گفت:
 «نفتالی از لطف خداوند سرشار از برکات او شده است.
 سرزمین آن‌ها از غرب تا جنوب می‌رسد.»

۲۴ درباره طایفه آشیر گفت:
 «آشیر از طایفه‌های دیگر بیشتر برکت یافته است.
 باشد که محبوب‌ترین میان برادران خود گردد،
 و سرزمینش پُر از محصول زیتون باشد.
 ۲۵ شهرهایش با دروازه‌های آهنی و برنزی حفاظت شوند،
 و تا زنده هست در حفاظت باقی بماند.»

۲۶ ای اسرائیل، هیچ خدایی چون خدای اسرائیل نیست.
 او در عظمت خود سوار بر ابرهای آسمان به یاری تو می‌آید.
 ۲۷ خدای ازلی پناهگاه تو است؛

دست‌های پُرتوان او جاودانی است.
 او دشمنانت را از برابر تو خواهد راند،
 و به تو خواهد گفت، «هلاک نما!»
 ۲۸ تا اسرائیل در امنیّت زندگی کند،

و نسل یعقوب در آسایش به سر برد،
 در سرزمینی پُر از غله و شراب تازه،
 سرزمینی که از آسمان آن شبنم می‌بارد.

۲۹ خوشا به حال تو، ای اسرائیل!

هیچ قومی چون تو نیست،
 قومی که خداوند نجات داده است.
 خداوند سپر دفاع و شمشیر پیروزی تو است.
 دشمنانت با ذلت نزد تو خواهند آمد،
 و تو آن‌ها را لگدکوب خواهی کرد.

مرگ موسی

۳۴

موسی از دشت‌های موآب به قلّه نِبو در کوه فِسیجه در شرق اریحا بالا رفت و در آنجا خداوند تمام آن سرزمین را به او نشان داد: سرزمین جِلعاد از شمال تا شهر دان،^۲ تمام سرزمین نَفتالی، سرزمین طایفه‌های اِفرایم، مَنَسی، سرزمین طایفه یهودا، از جنوب تا دریای مدیترانه،^۳ قسمت جنوبی سرزمین یهودا و دشتی که از صوَعَر به اریحا، شهر درختانِ نخل می‌رسد.^۴ آنگاه خداوند به موسی گفت: «این سرزمینی است که من به ابراهیم، اسحاق و یعقوب وعده دادم که به فرزندانشان بدهم. اکنون به تو اجازه می‌دهم با چشمان خود آن را ببینی، امّا به آنجا وارد نخواهی شد.»

^۵ پس موسی، خدمتکار خداوند، همان‌طور که خداوند گفته بود، در سرزمین موآب درگذشت.^۶ خداوند او را در درّه‌ای در سرزمین موآب، آن سوی شهر بیت‌فغور، به خاک سپرد، امّا تا به امروز هیچ‌کسی از محل دقیق قبر او آگاه نیست.^۷ موسی در سن صد و بیست سالگی درگذشت، درحالی که نه قدرتش کم شده بود و نه بینایی‌اش ضعیف گشته بود.^۸ بنی‌اسرائیل برای او سی روز در دشت‌های موآب عزاداری کردند.

^۹ یوشع پسر نون پُر از روح حکمت بود، زیرا موسی او را دست‌گذاری کرده بود. بنی‌اسرائیل از یوشع اطاعت می‌کردند و فرمان‌هایی را که خداوند به موسی داده بود، به‌جا می‌آوردند.

^{۱۰} تاکنون نبی‌ای چون موسی در اسرائیل نبوده است، کسی که خداوند با او رودررو صحبت می‌کرد.^{۱۱} هیچ نبی‌ای نشانه‌ها و معجزاتی را که موسی، به دستور خداوند در برابر فرعون، درباریان و همه سرزمین مصر ظاهر کرد، انجام نداده است.^{۱۲} هیچ نبی‌ای توانایی انجام کارهای بزرگ و مهیبی را که موسی در برابر چشمان قوم اسرائیل انجام داد، نداشته است.



يوشع

٥	٤	٣	٢	١
١٥	٩	٨	٧	٦
١٥	١٤	١٣	١٢	١١
٢٥	١٩	١٨	١٧	١٦
	٢٤	٢٣	٢٢	٢١



یوشع

معرفی کتاب

کتاب یوشع، شرح استیلای بنی اسرائیل بر کنعان به رهبری یوشع، جانشین موسی است. نکات برجسته این کتاب عبارت‌اند از: عبور از رود اردن، سقوط اریحا، جنگ در عای و تجدید پیمان بین خدا و بنی اسرائیل. یکی از معروف‌ترین قسمت‌های کتاب آیه ۱۵:۲۴ می‌باشد: «هم‌اکنون تصمیم بگیرید که چه کسی را پرستش خواهید کرد... اما من و خانواده‌ام خداوند را پرستش خواهیم نمود.»

تقسیم‌بندی کتاب

- تسخیر کنعان ۱:۱-۱۲:۲۴
- تقسیم زمین ۱:۱۳-۲۱:۴۵
- الف- زمین شرق رود اردن ۱:۱۳-۳۳
- ب- زمین غرب رود اردن ۱:۱۴-۱۹:۵۱
- ج- شهرهای پناهگاه ۱:۲۱-۹
- د- شهرهای لاویان ۱:۲۱-۴۵
- بازگشت طایفه‌های شرقی به سرزمین‌های خویش ۱:۲۲-۳۴
- وصیت یوشع ۱:۲۳-۱۶
- تجدید پیمان در شکیم ۱:۲۴-۳۳

فرمان تصرف کنعان

بعد از وفات موسی، خدمتگزار خداوند، خداوند به دستیار او، یوشع پسر نون، گفت: ^۲«خادم من موسی وفات یافته است. پس تو و همه مردم اسرائیل آماده شوید تا از رود اردن عبور کرده به سرزمینی که من به آن‌ها خواهم داد، بروید. ^۳همان‌طور که به موسی وعده دادم، هر جایی که پای شما به آن برسد، آنجا را به شما خواهم داد. ^۴حدود سرزمین‌های شما، از جنوب به بیابان، از شمال به کوه‌های لبنان، از مغرب به سواحل مدیترانه و از مشرق به رود فرات خواهد رسید.

همچنین سرزمین حَتّیان را در اختیار شما می‌گذارم. ^۵ همان‌طور که با موسی بودم، با تو نیز خواهم بود و در تمام عمرت، هیچ‌کس نخواهد توانست در برابر تو مقاومت کند. همیشه همراه تو خواهم بود و هرگز تو را ترک نخواهم کرد. ^۶ قوی و دلیر باش، زیرا تو این قوم را رهبری خواهی کرد تا سرزمینی را که به نیاکانشان وعده داده‌ام، به ارث ببرند. ^۷ اما تو قوی و دلیر باش و بادقت از تمام شریعتی که موسی خدمتگزار من به تو داده است، اطاعت کن و از آن منحرف نشو تا به هرجایی که می‌روی، موفق گردی. ^۸ کتاب شریعت را همیشه در نظر داشته باش؛ آن را بخوان و درباره آن روز و شب تفکر کن تا بتوانی از تمام دستوراتی که در آن نوشته شده، اطاعت نمایی. آنگاه موفق و کامیاب خواهی شد. ^۹ باز می‌گویم: قوی و دلیر باش؛ مترس و ناامید نشو، زیرا هر جا که بروی، یهوه، خدای تو با تو است.»

دستور یوشع به قوم

^{۱۰} پس یوشع به رهبران قوم دستور داد که ^{۱۱} به همه مردم در اردوگاه بگویند: «آذوقه خود را تهیه کنید، زیرا در روز سوم از رود اُردن عبور خواهیم کرد تا سرزمینی را که خداوند، یهوه به ما وعده داده است، تصرف کنیم.»

^{۱۲} یوشع به بزرگان طایفه رثوین و جاد و نصف طایفه منسی گفت: ^{۱۳} «کلام موسی، خادم خداوند را به یاد داشته باشید که فرمود، 'یهوه، خدای شما سرزمینی برای شما آماده کرده است تا در آن ساکن شده آرامی بیابید. ^{۱۴} شما با زنان، اطفال و چهارپایان خود در اینجا در شرق رود اُردن بمانید. اما مردان جنگ‌آور شما باید همگی مسلح شوند و از رود اُردن عبور نموده پیشاپیش بقیه قوم، برای یاری به آنان بروند. ^{۱۵} شما باید با آن‌ها بمانید تا سرزمینی را که در غرب رود اُردن است و خداوند وعده مالکیت آن را به آن‌ها داده است، تصرف کنند و همانند شما آرامی یابند؛ آنگاه شما می‌توانید به سرزمین خود در شرق رود اُردن که خادم خداوند موسی به شما داده است، بازگردید و در آن ساکن شوید.» ^{۱۶} همگی موافقت کردند و گفتند: «هرچه به ما امر کردی، به جا خواهیم آورد و به هر جایی که ما را بفرستی، خواهیم رفت. ^{۱۷} همان‌طور که همیشه از موسی اطاعت می‌کردیم، از تو هم اطاعت خواهیم نمود. باشد که یهوه، خدای تو همراه تو باشد همان‌طور که همراه موسی بود! ^{۱۸} هرکسی که از فرمان تو سرپیچی کند و از دستورات تو اطاعت ننماید، کشته خواهد شد. فقط قوی و دلیر باش.»

یوشع جاسوسانی به اریحا می فرستد

۲

پس یوشع پسر نون دو نفر جاسوس را محرمانه از اردوگاه شیطیم به کنعان فرستاد و گفت: «بروید و وضعیّت و شرایط آنجا، مخصوصاً شهر اریحا، را بررسی کنید.» آن دو نفر به آنجا رفته شب را در خانه زن فاحشه‌ای به نام راحاب به سر بردند. ۲ به پادشاه اریحا خبر دادند که چند نفر اسرائیلی برای جاسوسی وارد سرزمین شده‌اند. ۳ پادشاه اریحا به راحاب پیغام فرستاده گفت: «مردانی که در خانه تو هستند، جاسوس می‌باشند. آن‌ها را به ما تحویل بده.»

۴ اما راحاب آن دو نفر را پنهان کرده گفت: «بلی، آن‌ها نزد من آمدند، ولی من نفهمیدم که از کجا آمده بودند. ۵ هنگام غروب آفتاب، پیش از آنکه دروازه‌های شهر بسته شود، اینجا را ترک کردند و نمی‌دانم به کجا رفتند. اگر عجله کنید، می‌توانید آن‌ها را دستگیر نمایید.» ۶ اما راحاب آن‌ها را در پشت بام زیر ساقهٔ ایلف کتان که در آنجا گذاشته بود، پنهان کرده بود. ۷ فرستادگان پادشاه تا نزدیک رود اُردن به تعقیب جاسوسان رفتند. بعد از رفتن آن‌ها، دروازه‌های شهر بسته شد.

۸ پیش از آنکه جاسوسان بخوابند، راحاب به پشت بام رفت ۹ و به آن‌ها گفت: «من می‌دانم که خداوند این سرزمین را به شما داده است. همهٔ مردم این سرزمین از شما می‌ترسند و هر وقت نام اسرائیل را می‌شنوند، به وحشت می‌افتند. ۱۰ ما شنیده‌ایم که وقتی از سرزمین مصر خارج می‌شدید، چطور خداوند* دریای سرخ را برای شما خشک کرد و چگونه سیحون و عوج، دو پادشاه آموریان در شرق رود اُردن را از بین بردید. ۱۱ همین‌که خبر آن به گوش ما رسید، همگی به وحشت افتادیم و دل‌وجرات خود را از دست دادیم، زیرا یهوه، خدای شما، خدای آسمان و زمین است. ۱۲-۱۳ پس اکنون به نام یهوه قسم بخورید تا همان‌طور که من با شما با مهربانی رفتار کردم، شما هم با فامیل من به‌خوبی رفتار خواهید کرد و علامتی به من بدهید که پدر، مادر، برادران، خواهران من و خانوادهٔ ایشان را از بین نخواهید برد، بلکه از مرگ نجات خواهید داد.»

۱۴ آن‌ها به راحاب گفتند: «اگر به آنچه می‌گوییم عمل نکنیم، خدا ما را بکشد. اگر تو از نقشهٔ ما چیزی به کسی نگویی، قول می‌دهیم وقتی خداوند این سرزمین را به ما داد، با شما با لطف و مهربانی رفتار کنیم.» ۱۵ سپس راحاب آن‌ها را با ریسمان از پنجره به پایین فرستاد، چون خانهٔ او در دیوار شهر قرار داشت. ۱۶ راحاب به آن‌ها گفت: «به‌طرف

کوه بروید و مدّت سه روز خود را در آنجا پنهان کنید تا کسانی که در تعقیب شما هستند، بازگردند؛ بعد از آن به راه خود بروید.»

۱۷ آن‌ها به راحاب گفتند: «ما به وعده‌ای که به تو داده‌ایم، عمل خواهیم کرد. ۱۸ وقتی ما وارد سرزمین شما شدیم، این ریسمان قرمز را به پنجره‌ای که ما را از آن به پایین فرستادی، ببند. آنگاه پدر، مادر، برادران، خواهران و تمام خانواده پدرت را در خانه‌ات جمع کن. ۱۹ هرکسی که از خانه تو خارج شده به کوچه برود، خورش به گردن خودش خواهد بود و ما مسئول نخواهیم بود. اما اگر به کسی که در خانه تو باشد صدمه‌ای برسد، ما مسئول خواهیم بود. ۲۰ اگر تو از نقشه ما به کسی اطلاع بدهی، آنگاه ما مجبور نخواهیم بود به وعده خود که به تو داده‌ایم، عمل کنیم.» ۲۱ راحاب قبول کرد و آن‌ها را روانه نمود. وقتی آن‌ها رفتند، او ریسمان قرمز را به پنجره بست.

۲۲ آن‌ها به طرف کوه رفتند و مدّت سه روز در آنجا پنهان شدند تا وقتی که فرستادگان پادشاه بازگشتند. آن‌ها تمام آن سرزمین را جستجو کردند، ولی جاسوسان را نیافتند. ۲۳ آنگاه جاسوسان از کوه پایین آمدند و از رود اردن عبور کرده نزد یوشع پسر نون بازگشتند. پس همه وقایع سفر خود را به او گزارش دادند.

۲۴ سپس آن‌ها گفتند: «اکنون ما مطمئن هستیم که خداوند همه آن سرزمین را به ما داده است؛ زیرا تمام مردم آنجا از ترس ما به وحشت افتاده‌اند.»

عبور قوم اسرائیل از رود اردن

روز بعد، یوشع و تمام قوم اسرائیل صبح زود از خواب بیدار شدند و اردوگاه شیطیم را ترک کرده به سمت رود اردن حرکت کردند و مادامی که منتظر عبور از رود بودند، در آنجا اردو زدند. ۲-۳ بعد از سه روز، رهبران قوم در سرتاسر اردوگاه گشتند و به مردم گفتند: «وقتی کاهنان را دیدید که *صندوق پیمان خداوند را حمل می‌کنند، از اردوگاهتان خارج شوید و به دنبال آن‌ها بروید. ۴ چون شما راه را نمی‌دانید، آن‌ها شما را راهنمایی خواهند کرد. اما یادتان باشد که هرگز به صندوق پیمان خداوند نزدیک نشوید؛ حدود یک کیلومتر از آن فاصله داشته باشید.» ۵ یوشع به مردم گفت: «خود را پاک کنید، زیرا خداوند فردا معجزات بزرگی نشان خواهد داد.» ۶ بعد به کاهنان فرمان داد که صندوق پیمان خداوند را گرفته پیشاپیش مردم بروند، و آن‌ها طبق فرمان یوشع عمل کردند.

۷ خداوند به یوشع گفت: «امروز تو را نزد قوم اسرائیل سرفراز می سازم تا آن ها بدانند که همان طور که همراه موسی بودم، با تو نیز خواهم بود. ۸ به کاهنانی که صندوق پیمان را حمل می کنند بگو، وقتی به کنار رود اُردن رسیدند، داخل رود نشوند بلکه در همان جا بایستند.»

۹ یوشع به مردم گفت: «بیایید و بشنوید که یهوه، خدای شما چه فرموده است. ۱۰ به این وسیله خواهید دانست که خدای زنده در بین شما است و بدون شک کنعانیان، حِتیان، حویان، فرزیان، جرجاشیان، آموریان و یبوسیای را از سر راه شما دور خواهد کرد. ۱۱ صندوق پیمان خداوندی که مالک تمام زمین است، پیش از شما داخل رود اُردن خواهد شد. ۱۲ اکنون دوازده نفر را، یکی از هر طایفه اسرائیل، انتخاب کنید. ۱۳ همین که پای کاهنان حامل صندوق خداوند که صاحب تمام زمین است، به آب رود اُردن برسد، آب از جریان باز خواهد ایستاد و مانند سدّی روی هم انباشته خواهد شد.»

۱۴ وقتی مردم از اردوگاه حرکت کردند، کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند پیشاپیش آن ها به راه افتادند. ۱۵-۱۶ در آن وقت از سال و در هنگام درو، آب تا کناره رود بالا می آید. همین که کاهنان پای خود را در آب گذاشتند، آبی که از طرف بالا جریان داشت، از حرکت باز ایستاد و در مسافت دوری تا شهری به نام آدم، در نزدیکی صرتان جمع شد و جریان آب که پایین تر از آنجا بود تا دریای مُرده قطع شد، به طوری که قوم توانستند در جایی که مقابل اریحا بود، از رود عبور کنند. ۱۷ کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند در وسط رود اُردن بر روی خشکی ایستادند تا همه مردم از رود گذشتند.

دوازده سنگ یادبود

۴ وقتی که تمام قوم اسرائیل به سلامتی از رود اُردن عبور کردند، خداوند به یوشع گفت: ۲ «دوازده نفر، یکی از هر طایفه انتخاب کن ۳ و به آن ها بگو که هرکدام یک سنگ از همان جای خشک رودخانه که کاهنان ایستاده اند، بردارند و در جایی که امشب اردو می زنید، بگذارند.»

۴ پس یوشع آن دوازده نفر نماینده طایفه های اسرائیل را فراخوانده ۵ به آن ها گفت: «به رود اُردن، جایی که *صندوق پیمان یهوه، خدایتان قرار دارد، بروید و هرکدام به نمایندگی از هر طایفه اسرائیل، یک سنگ را بر روی شانه خود بیاورید. ۶ آن دوازده سنگ، علامتی در میان شما خواهد بود. در آینده چون فرزندان شما بپرسند که این سنگ ها برای چیست، ۷ شما به آن ها بگویید که وقتی صندوق پیمان خداوند از رود

اُردن عبور می کرد، جریان آب قطع شد. این سنگ ها برای همیشه به یاد بنی اسرائیل خواهد انداخت که در این مکان چه اتفاقی رخ داد.»^۸ آن ها دستور یوشع را به جا آوردند و همان طور که خداوند فرموده بود، به نمایندگی از دوازده طایفه اسرائیل، دوازده سنگ از رود اُردن آورده در جایی که اردوگاه ایشان بود، قرار دادند.^۹ یوشع در وسط رودخانه، جایی که کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند ایستاده بودند، نیز دوازده سنگ بر روی هم قرار داد. آن سنگ ها تا به حال در همان جا قرار دارند.^{۱۰} کاهنان در وسط رودخانه ایستادند تا آنچه خداوند به یوشع دستور داده بود، انجام شود، همان طور که موسی به یوشع فرموده بود.

مردم با عجله از رودخانه عبور کردند.^{۱۱} بعد از آنکه همگی به آن طرف رودخانه رسیدند، کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند، پیشاپیش مردم به راه افتادند.^{۱۲} مردان طایفه رُئوبین، جاد و نصف طایفه منسی برحسب دستور موسی، پیشاپیش مردم دیگر حرکت کردند.^{۱۳} در حدود چهل هزار نفر، همگی مسلح و آماده برای جنگ، از صحرای اریحا گذشتند.^{۱۴} در آن روز، خداوند یوشع را در نظر بنی اسرائیل سرافراز نمود و آن ها در تمام طول عمرش همان طور که به موسی احترام گذاشته بودند، به او نیز احترام می گذاشتند.

^{۱۵-۱۶} خداوند به یوشع فرمود: «به کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند بگو که از رود اُردن خارج شوند.»^{۱۷} پس یوشع امر کرد که آن ها از رودخانه بیرون بیایند.^{۱۸} همین که کاهنان از رود اُردن خارج شدند و پای به خشکی گذاشتند، آب رودخانه دوباره به حالت اوّل خود برگشت و آب آن بر تمام کناره هایش جاری شد.

^{۱۹} مردم اسرائیل در روز دهم از اوّلین ماه سال از رود اُردن عبور کردند و در جلجال، در سرحد شرقی اریحا اردو زدند.^{۲۰} یوشع در آنجا دوازده سنگی را که از رود اُردن آورده بودند، بر روی هم قرار داد.^{۲۱} آنگاه به مردم گفت: «در آینده وقتی فرزندان شما بپرسند که معنی این سنگ ها چیست،^{۲۲} شما به آن ها بگویید که این سنگ ها یادآور روزی است که مردم اسرائیل از میان رود اُردن، از خشکی عبور کردند.^{۲۳} بگویید که یهوه، خدای شما آب رود اُردن را خشک کرد و آن را نگاه داشت تا همگی از رود عبور کردند، درست مانند همان وقتی که خداوند آب دریای سرخ را خشک کرد تا ما از آن عبور کنیم.^{۲۴} به این خاطر تمام مردم روی زمین خواهند دانست که قدرت خداوند عظیم است و شما نیز همیشه به یهوه، خدای خود احترام خواهید گذاشت.»

مراسم ختنه در جِلبال

۵

پادشاهان آموریان در غرب رود اُردن و همه پادشاهان کنعانیان در سواحل دریای مدیترانه شنیدند که خداوند آب رود اُردن را خشک نمود و مردم اسرائیل همگی از آن عبور کردند. بنابراین آن‌ها از مردم اسرائیل بسیار ترسیدند و دل و جرأت خود را از دست دادند. ^۲آنگاه خداوند به یوشع فرمود: «از سنگ چخماق چاقو بساز و تمام مردان اسرائیل را *ختنه کن.» ^۳پس یوشع از سنگ چخماق چاقو ساخت و مردان اسرائیل را بر تپّه غلفه ختنه کرد. ^{۴-۵}دلیل ختنه این بود که هرچند همه مردان جنگی اسرائیل هنگامی که سرزمین مصر را ترک کردند ختنه شده بودند، امّا آن‌ها در طی چهل سال اقامت خود در بیابان مردند و پسرانی که از آن پس به دنیا آمدند، ختنه نشده بودند. ^۶قوم اسرائیل برای مدّت چهل سال سرگردان بودند. در آن مدّت، همه مردان جنگی که سرزمین مصر را ترک کرده بودند، درگذشتند. چون آن‌ها از خداوند اطاعت نکردند، خداوند قسم خورد که نگذارد پای یکی از آن‌ها به آن سرزمینی که به اجدادشان وعده فرموده بود، یعنی سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است، برسد. ^۷پسران آن مردان هرگز ختنه نشده بودند؛ اینان نسل جدیدی بودند که یوشع آنان را ختنه کرد. ^۸وقتی مراسم ختنه به پایان رسید، تمام قوم در اردوگاه‌های خود ماندند تا زخم‌شان بهبود یابد. ^۹خداوند به یوشع گفت: «امروز من لگّه ننگ بردگی در مصر را از شما دور کردم.» پس آن محلی را که در آن مراسم ختنه صورت گرفت، جِلبال، یعنی «دور کردن»، نامید که تا به امروز به همین نام یاد می‌شود.

عید فصّح در جِلبال

^{۱۰}وقتی بنی اسرائیل در جِلبال نزدیک اریحا اردو زده بودند، مراسم عید *فصّح را در عصر روز چهاردهم ماه برگزار نمودند. ^{۱۱}روز بعد، برای اوّلین بار از محصولات سرزمین کنعان، یعنی نان فطیر و حبوبات برشته شده، خوردند. ^{۱۲}منا دیگر نبارید و بنی اسرائیل دیگر هرگز از آن نخوردند، بلکه از آن به بعد از محصولات زمین کنعان خوردند.

رؤیای یوشع

^{۱۳}یوشع در نزدیکی شهر اریحا بود که ناگهان مردی را که یک شمشیر برهنه در دست داشت، دید. یوشع نزد او رفته پرسید: «تو دوست ما هستی یا دشمن ما؟» ^{۱۴}آن شخص جواب داد: «هیچ کدام. من فرمانده ارتش خداوند هستم.»

یوشع به سجده افتاده گفت: «آقایم به خادم خود چه می فرماید؟»
 ۱۵ فرمانده به او گفت: «کفش هایت را از پایت بیرون آور، زیرا جایی که ایستاده‌ای، مکان مقدّسی است.» و یوشع اطاعت کرد.

سقوط اریحا

۶ دروازه‌های شهر اریحا را از ترس مردم اسرائیل بسته بودند، به طوری که هیچ کس نمی توانست داخل یا خارج شود. ۲ خداوند به یوشع گفت: «من شهر اریحا را با پادشاه و لشکر نیرومند آن به دست تو تحویل می دهم. ۳ شما باید مدّت شش روز، هر روز یک بار به همراه تمام سپاهیان خود به دور شهر بگردید. ۴ هفت کاهن، هر کدام با یک شیپور که از شاخ قوچ ساخته شده باشد، پیشاپیش *صندوق پیمان حرکت کنند. روز هفتم شهر را هفت مرتبه دور بزنید و کاهنان هم شیپور خود را بنوازند. ۵ همین که مردم صدای بلند و طولانی شیپور کاهنان را شنیدند، همه با هم با صدای بلند فریاد برآورند. آن وقت دیوارهای شهر اریحا فرو خواهند ریخت و همه سپاهیان مستقیماً داخل شهر خواهند شد.»

۶ پس یوشع پسر نون، کاهنان را به حضور خود خوانده به آن‌ها گفت: «صندوق پیمان را بردارید و هفت نفر از شما هر کدام با یک شیپور پیشاپیش آن حرکت کنید.» ۷ سپس درحالی که مردان مسلّح پیشاپیش صندوق پیمان خداوند و کاهنان حرکت می کردند، به مردم گفت: «شما بروید و به دور شهر بگردید.»

۸ مردم به دستور یوشع حرکت کردند و هفت کاهن شیپورهای خود را برداشته آن‌ها را پیشاپیش صندوق پیمان خداوند به صدا درآوردند. ۹ مردان مسلّح در جلوی کاهنان که شیپور می نواختند، حرکت کردند و بقیّه لشکر نیز همراه با صدای شیپور پشت سر آنان به راه افتادند. ۱۰ یوشع به مردم گفت: «تا وقتی که من به شما نگویم، هیچ صدایی از کسی در نیاید.» ۱۱ در آن روز، صندوق پیمان خداوند را یک بار به دور شهر گردانیدند و بعد بازگشتند و شب را در اردوگاه خود به سر بردند. ۱۲ سپس یوشع صبح خیلی زود برخاست، و کاهنان صندوق پیمان خداوند را برداشتند. ۱۳ هفت کاهن، هفت شیپور خود را در جلوی صندوق پیمان خداوند حمل می کردند و همواره آن‌ها را می نواختند. سربازانی در جلوی آن‌ها و سربازان دیگری پشت سر آن‌ها برای بار دوّم شهر را دور زدند. ۱۴ در روز دوّم آن‌ها دوباره شهر را دور زدند و به اردوگاه بازگشتند. به این ترتیب شش روز همین کار را کردند.

۱۵ روز هفتم، سپیده دم برخاسته، این بار هفت بار شهر را دور زدند. ۱۶ اما در مرتبه هفتم وقتی که کاهنان شیپور خود را به صدا درآوردند، یوشع به مردم گفت: «فریاد برآورید، زیرا خداوند این شهر را به ما داده است. ۱۷ شهر و همه چیزهایی را که در آن است، به عنوان قربانی برای خداوند، از بین ببرید. اما به راحاب فاحشه که به جاسوسان ما پناه داد و خانواده او آسیبی نرسانید. ۱۸ شما نباید چیزی از آنچه باید نابود شود به غنیمت بگیرید، وگرنه بلای وحشتناکی بر سر خود و همه مردم اسرائیل خواهید آورد. ۱۹ اما تمام اشیای ساخته شده از طلا، نقره، برنز و یا آهن، متعلق به خداوند است و باید در خزانه خداوند نگهداری شوند.»

۲۰ وقتی شیپورها را نواختند، همه مردم فریاد برآوردند. همین که صدای فریادشان بلند شد، دیوارهای شهر فرو ریختند. آنگاه سپاهیان اسرائیل همگی یک راست به داخل شهر حمله ور شده آن را تسخیر کردند. ۲۱ بعد هر آنچه را که در شهر بود، زن و مرد، پیر و جوان، گاو، گوسفند و الاغ را با شمشیر از بین بردند.

۲۲ بعد یوشع به آن دو مردی که برای جاسوسی به آن سرزمین آمده بودند، گفت: «به خانه آن زن فاحشه بروید و به وعده ای که داده اید، وفا کنید. او را با تمام خانواده اش بیاورید.» ۲۳ پس آن دو جوان جاسوس رفتند و راحاب را با پدر، مادر، برادران و همه خویشاوندانش آورده به جایی که در بیرون اردوگاه برایشان ترتیب داده بودند، منتقل نمودند. ۲۴ آنگاه شهر را با هر چه در آن بود آتش زدند؛ فقط آنچه را که از طلا، نقره، برنز و آهن ساخته شده بود، در خزانه خداوند گذاشتند. ۲۵ به این ترتیب، یوشع راحاب فاحشه و بستگانش را که در خانه او بودند، نجات داد و آنها تا امروز در اسرائیل ساکن اند، چون او جاسوسانی را که یوشع به اریحا فرستاده بود، پناه داده بود.

۲۶ سپس یوشع به مردم اخطار داده گفت:

«لعنت خدا بر کسی باد که بخاهد شهر اریحا را دوباره آباد کند؛ او به قیمت جان پسر ارشدش بنیاد آن را خواهد نهاد. هر شخصی که بکوشد دروازه های آن را بسازد، به قیمت جان پسر کوچکش تمام خواهد شد.»

۲۷ خداوند با یوشع بود و نام او در سراسر آن سرزمین شهرت یافت.

گناه عخان

بنی اسرائیل از فرمان خدا در مورد چیزهای حرام شده سرپیچی کردند، چون عخان پسر کرمی، نوه زبدي از خاندان زراح،



که از طایفه یهودا بود، از آنچه که حرام شده بود، برای خود غنیمت گرفت. پس خداوند بر بنی اسرائیل خشمگین شد.

^۲ یوشع چند نفر را از اریحا به شهر عای که در شرق بیت تیل و در نزدیکی بیت آون بود، فرستاد تا اطلاعاتی درباره آنجا به دست آورند. آن‌ها پس از آنکه مأموریت خود را انجام دادند، ^۳ نزد یوشع برگشته گفتند: «لازم نیست که همگی برای حمله بروند چون عای شهر کوچکی است؛ فقط دو یا سه هزار نفر برای تسخیر آن شهر کافی است.» ^۴ پس در حدود سه هزار سرباز رفته حمله را شروع کردند. اما اسرائیلی‌ها شکست خورده فرار کردند. ^۵ سربازان عای آن‌ها را تا به دروازه شباریم تعقیب کردند و سی و شش نفرشان را کشتند. مردم اسرائیل جرأت خود را از دست داده به وحشت افتادند.

^۶ یوشع و رهبران اسرائیل لباس خود را دریدند و تا شام در برابر *صندوق پیمان خداوند به خاک افتاده خاک بر سر خود ریختند. ^۷ پس یوشع گفت: «ای یهوه، خداوند، آیا ما را از رود اردن عبور دادی و به اینجا آوردی تا به دست آمریان کشته شویم؟ ای کاش در آن طرف رود اردن می ماندیم. ^۸ خداوند، اکنون که مردم اسرائیل از نزد دشمنان فرار کرده اند چه می توانم بگویم؟ ^۹ اگر کنعانیان و دیگر قوم‌های این سرزمین از این ماجرا باخبر شوند، ما را محاصره کرده همه ما را نیست و نابود خواهند کرد. آنگاه برای حفظ نام عظیم خود چه خواهی کرد؟»

^{۱۰} خداوند به یوشع گفت: «برخیز، چرا به روی خاک افتاده‌ای؟ ^{۱۱} اسرائیل گناه کرده است! ایشان پیمانی را که با آن‌ها بسته بودم، شکسته اند. آن‌ها برخی از اشیایی را که من دستور داده بودم نابود شود، دزدیدند و دروغ گفتند و سپس آن‌ها را در میان وسایل خود پنهان نمودند. ^{۱۲} به همین سبب است که مردم اسرائیل نمی توانند در برابر دشمنان مقاومت کنند، بلکه فرار می کنند، چون اینک خودشان لعنت شده اند. اینک اگر آن چیزهای حرام را از بین نبرید، من دیگر با شما نخواهم بود. ^{۱۳} پس برخیز و به مردم بگو که خود را پاک کنند و برای فردا آماده شوند. به ایشان بگو که یهوه، خدای اسرائیل چنین می فرماید، 'شما ای مردم اسرائیل چیزهای حرام را که باید از بین برده می شدند، برای خود نگاه داشته اید و تا آن چیزها را دور نکنید، نمی توانید در برابر دشمن مقاومت نمایید.' ^{۱۴} بنابراین فردا صبح، شما باید طایفه به طایفه جلو بیایید. طایفه ای را که من انتخاب می کنم، برحسب خاندان‌هایشان جلو بیایند. خاندانی را که من انتخاب می کنم، برحسب خانواده‌هایش جلو بیایند. خانواده ای را که من انتخاب می کنم، عضو به عضو جلو بیایند. ^{۱۵} شخصی را که مشخص می کنم، همان شخصی است که مال

حرام را برداشته است؛ او و تمام دارایی اش در آتش سوزانیده شود، چون آن شخص پیمان خداوند را شکسته و شرم بر بنی اسرائیل آورده است.»^{۱۶} پس یوشع روز بعد، صبح زود برخاسته بنی اسرائیل را طایفه به طایفه جمع کرد و طایفه یهودا مسئول شناخته شد.^{۱۷} سپس هر خاندان یهودا پیش آمد و قرعه به نام خاندان زارح درآمد. آنگاه هر خانواده پیش آمد و خانواده زبدي را جدا کردند.^{۱۸} وقتی که مردان خانواده زبدي پیش آمدند، عخان پسر گرمي نوه زبدي از خاندان زراح از طایفه یهودا، گناهکار شناخته شد.^{۱۹} آنگاه یوشع به عخان گفت: «فرزندم، یهوه، خدای اسرائیل را تجلیل و تمجید کن و راست بگو که چه کرده‌ای. چیزی از من پنهان نکن.»

^{۲۰} عخان جواب داد: «به راستی من در برابر یهوه، خدای اسرائیل گناه کرده‌ام و کار بدی که از من سرزده است، این است: ^{۲۱} از بین اموال غنیمت، یک ردای زیبای شنعاری، صد *سگّه نقره و یک شمش طلا، به وزن پنجاه *سگّه نقره دیدم و از روی طمع آن‌ها را برداشتم و در چادر خود، در زیر خاک پنهان کرده‌ام، و نقره زیر همه قرار دارد.»

^{۲۲} یوشع چند نفر را فرستاد و آن‌ها به طرف چادر دویدند و دیدند که به راستی همه آن چیزها را در چادر پنهان کرده بود و نقره را در زیر آن‌ها.^{۲۳} آن‌ها را از چادر نزد یوشع و مردم اسرائیل آوردند و به حضور خداوند قرار دادند.^{۲۴} پس یوشع همراه همه مردم اسرائیل، عخان پسر زراح را با نقره، ردا، میله طلا، پسران، دختران، گاوها، الاغ‌ها، گوسفندان، چادر و همه دارایی اش گرفته به دشت عخور آوردند.^{۲۵} یوشع به عخان گفت: «چرا این همه مصیبت را بر سر ما آوردی؟ حالا خداوند، تو را به مصیبت گرفتار می‌کند!» آنگاه همگی عخان را همراه با خانواده اش سنگسار کردند و بعد همه را در آتش سوزاندند.^{۲۶} سپس توده بزرگی از سنگ بر روی جنازه او برپا کردند که تا به امروز باقی است. به این ترتیب، خشم خداوند فرونشست. از این رو آنجا را دشت عخور، یعنی مصیبت، نامیدند.

اشغال و ویرانی شهر عای

خداوند به یوشع گفت: «همه جنگ جویان را گرفته بدون ترس و تشویش به عای برو. من پادشاه عای، مردم شهر و سرزمین او را به دست تو داده‌ام.^۲ همان رفتاری که با اریحا و پادشاه آن کردی، با عای و پادشاهش نیز بکن، اما این بار به تو اجازه می‌دهم که همه اموال و چهارپایان آن‌ها را به غنیمت گرفته برای خودتان نگه دارید. گروهی از مردان خود را مخفیانه برای حمله ناگهانی در پشت شهر مستقر کن.»



۳ پس یوشع و تمام لشکریان او آمادهٔ حرکت به طرف عای شدند. یوشع سی هزار سرباز دلیر را انتخاب کرد و هنگام شب آن‌ها را به آنجا فرستاد و دستور داد: «^۴ برای شبیخون زدن در یک طرف شهر پنهان شوید، اما نه بسیار دور از آن، و همهٔ شما برای حملهٔ ناگهانی آماده باشید. ^{۵-۶} من با یک گروه سرباز به شهر حمله می‌کنم. وقتی که لشکریان عای، مانند دفعهٔ گذشته به مقابلهٔ ما آمدند، ما عقب‌نشینی می‌کنیم. آن‌ها تصور می‌کنند که ما فرار می‌کنیم، پس ما را تعقیب خواهند نمود. چون از شهر به فاصلهٔ زیادی دور شدند، ^۷ آنگاه شما از کمینگاه خود بیرون آمده شهر را تصرف کنید، زیرا یهوه، خدای شما، آن را به دست شما تسلیم خواهد نمود. ^۸ وقتی شهر را تصرف کردید، طبق فرمان خداوند آن را آتش بزنید. این است فرمان من به شما.» ^۹ پس یوشع ایشان را فرستاد و آن‌ها هنگام شب به طرف کمینگاه خود حرکت کردند و در جایی که بین غرب عای و بیت‌ئیل بود، پنهان شدند. یوشع شب را در اردوگاه خود به سر برد.

۱۰ صبح روز بعد، یوشع برخاست و سربازان خود را آماده کرد. آنگاه او و رهبران بنی اسرائیل رهسپار عای شدند. ^{۱۱} آن‌ها در شمال شهر در نزدیکی دره‌ای اردو زدند. ^{۱۲} یوشع پنج هزار نفر را انتخاب کرد و آن‌ها را به غرب شهر، بین عای و بیت‌ئیل فرستاد تا کمین کنند. ^{۱۳} لشکر اصلی در شمال شهر و بقیه در غرب شهر موضع گرفتند. یوشع شب را در دشت به سر برد. ^{۱۴} وقتی پادشاه عای لشکر یوشع را دید، فوراً دست به کار شد و به همراه لشکریان خود برای حمله به بنی اسرائیل به روبه‌روی دشت اردن حرکت کرد، غافل از این که یک لشکر دیگر در عقب شهر کمین کرده است. ^{۱۵} یوشع و مردان جنگی او چنان وانمود کردند که از دست آن‌ها شکست خورده به طرف بیابان فرار می‌کنند. ^{۱۶} پس به تمام سربازانی که در شهر بودند، دستور داده شد که به تعقیب بنی اسرائیل بروند. به این ترتیب آن‌ها از شهر دور شدند، ^{۱۷} به طوری که هیچ سربازی در بیت‌ئیل و یا عای برای دفاع باقی نماند و دروازه‌های شهر را نیز باز گذاشتند و به تعقیب بنی اسرائیل رفتند.

۱۸ آنگاه خداوند به یوشع گفت: «نیزه‌ات را به طرف عای دراز کن، زیرا من آن شهر را به دست تو خواهم داد.» یوشع چنان کرد. ^{۱۹} همین که دست یوشع بلند شد، لشکر بنی اسرائیل که در کمینگاه بودند، فوراً به شهر حمله کردند و آن را تسخیر نموده آتش زدند. ^{۲۰} چون مردان عای به پشت سر خود نگاه کردند، دیدند که دود از شهر به طرف آسمان بالا می‌رود و راه فرار از هر سو به روی ایشان بسته شده است، زیرا مردانی که به بیابان فرار کرده بودند، برگشته به آن‌هایی که در تعقیبشان بودند،

حمله کردند. ۲۱ وقتی یوشع و همراهانش دود را دیدند و فهمیدند که سربازانی که در کمین بودند، شهر را تسخیر کرده‌اند، بازگشتند و تمام مردان عای را به قتل رساندند. ۲۲ مردان اسرائیل که در شهر بودند، بیرون آمدند و از پشت حمله کردند. مردان عای به‌طور کامل محاصره شدند به‌طوری که هیچ‌کس نتوانست فرار کند، و همه کشته شدند. ۲۳ اما پادشاه عای را زنده دستگیر کرده به حضور یوشع آوردند.

۲۴ بعد از آنکه مردان بنی اسرائیل تمام کسانی را که در خارج شهر بودند کشتند، به داخل شهر رفتند و کسانی را که زنده مانده بودند، با شمشیر هلاک کردند. ۲۵ در همان روز تمام ساکنان عای که در حدود دوازده هزار زن و مرد بودند، کشته شدند؛ ۲۶ زیرا یوشع نیزه خود را به‌طرف عای بالا گرفته بود و تا زمانی که تمام ساکنان آن نابود نشده بودند، آن را پایین نیاورد. ۲۷ پس بنی اسرائیل مطابق دستور خداوند به یوشع، فقط چهارپایان و اموال آنان را برای خود به غنیمت گرفتند. ۲۸ یوشع عای را آتش زد و به خاکستر تبدیل نمود و تا امروز به همان حال باقی است. ۲۹ او پادشاه عای را به دار آویخت و جسد او تا شام آویزان ماند. هنگام غروب آفتاب، طبق دستور یوشع، جسد او را از دار پایین آوردند و نزد دروازه ورودی شهر انداخته بر روی آن یک توده بزرگ سنگ انباشتند که هنوز هم دیده می‌شود.

خواندن تورات در کوه عیبال

۳۰ بعد یوشع قربانگاهی برای یهوه، خدای اسرائیل بر کوه عیبال ساخت. ۳۱ همان‌طور که موسی خادم خداوند در کتاب تورات به مردم اسرائیل دستور داده بود، قربانگاهی از سنگ‌های نتراشیده که ابزار کارگران به آن‌ها نخورده بود، ساخت و مردم در آنجا قربانی‌های سوختنی و قربانی مشارکت و سلامتی برای خداوند تقدیم کردند. ۳۲ یوشع در همان‌جا در حضور بنی اسرائیل یک نسخه تورات موسی را بر لوح‌های سنگی نوشت. ۳۳ تمام بنی اسرائیل و رهبران، صاحب منصبان، داوران و همچنین غریبانی که در بین آن‌ها بودند، به دو دسته تقسیم شده مقابل هم ایستادند. نیمی در پایین کوه جرزیم و نیم دیگر آن‌ها در پایین کوه عیبال ایستادند. بین آن دو دسته، کاهنان و *صندوق پیمان خداوند قرار داشتند و منتظر بودند که دعای برکت خوانده شود. این مراسم برحسب دستوری بود که موسی خادم خداوند سال‌ها پیش داده بود. ۳۴ بعد یوشع از روی کتاب تورات، دعای برکت و لعنت را برای ایشان خواند. ۳۵ تمام احکامی که موسی نوشته بود، از ابتدا تا انتها برای جماعت بنی اسرائیل از جمله زنان و اطفال و بیگانگانی که در میانشان ساکن بودند، خوانده شد.

نیرنگ اِهالی جِبعون

۹

وقتی خبر پیروزی بنی اسرائیل به گوش پادشاهان سرزمین‌های غرب رود اردن و سواحل دریای مدیترانه تا کوه‌های لبنان، یعنی پادشاهان حِتیان، آموریان، کنعانیان، فِرزیان، حویان و یبوسیای رسید، آن‌ها یک لشکر متحد تشکیل دادند تا در مقابل یوشع و لشکر او بجنگند.

۴-۳ اما چون اِهالی جِبعون شنیدند که یوشع چه بلایی بر سر اریحا و عای آورده است، حيله‌ای اندیشیدند و چند نفر را نزد یوشع فرستادند. آن‌ها لباس‌ها و کفش‌های کهنه و پاره پوشیدند و بر الاغ‌های خود پالان کهنه و پاره گذاشتند و مَشک‌های شراب وصله شده و نیز مقداری نان کپک زده بار کردند. ۶ آن‌ها به اردوگاه یوشع در جِلجال آمدند و به او و مردم اسرائیل گفتند: «ما از یک سرزمین دور آمده‌ایم و می‌خواهیم که شما با ما پیمان صلح ببندید.»

۷ مردم اسرائیل به آن‌ها گفتند: «ما از کجا بدانیم که شما در همین نزدیکی‌ها زندگی نمی‌کنید و از راه دور آمده‌اید؟ ما نمی‌توانیم با شما پیمان صلح ببندیم.»

۸ آن‌ها به یوشع گفتند: «ما شما را خدمت می‌کنیم.» یوشع از آن‌ها پرسید: «شما کیستید و از کجا آمده‌اید؟» ۹ آن‌ها جواب دادند: «ما از یک سرزمین دوردست آمده‌ایم، زیرا ما دربارهٔ یَهوه، خدای شما شنیده‌ایم که چه کارهای حیرت‌آوری در سرزمین مصر انجام داد، ۱۰ و بر سر دو پادشاه اموری، سیحون پادشاه حِشبون و عوج پادشاه باشان که در عَشْتاروت زندگی می‌کردند، چه بلایی آورد. ۱۱ بنابراین رهبران و بزرگان سرزمین ما گفتند که توشهٔ سفر بسته به دیدن شما بیاییم و بگوییم که ما در خدمت شما هستیم. پس بیایید با هم پیمان صلح ببندیم. ۱۲ وقتی که از خانه‌های خود حرکت کردیم، این نان‌هایی که برای توشهٔ راه خود برداشتیم، گرم و تازه بودند، ولی حالا همه خشک و بیات شده‌اند. ۱۳ این مَشک‌های شراب که اینک کهنه و پاره شده‌اند، آن وقت نو بودند؛ و کفش‌ها و لباس‌های ما هم در این سفر طولانی کهنه و پاره شده‌اند.»

۱۴ پس مردم اسرائیل بدون مشورت با خداوند، از توشهٔ راه آن‌ها خوردند. ۱۵ و یوشع با آن‌ها پیمان صلح بست و عهد بست که ایشان را زنده نگه‌دارد، و به آن‌ها اجازه داد که در آنجا زندگی کنند. رهبران اسرائیل نیز قسم خوردند که به پیمان خود وفادار بمانند.

۱۶ اما سه روز بعد از پیمان بستن با ایشان، معلوم شد که آنان در همسایگی آن‌ها زندگی می‌کردند. ۱۷ پس مردم اسرائیل رهسپار شدند و بعد از سه روز به شهرهایی که آنان در آن‌ها مسکن داشتند، یعنی جبعون، کفیره، بیروت و قریه یعاریم رسیدند. ۱۸ اما اسرائیلیان به آن‌ها آسیبی نرساندند، زیرا رهبران‌شان به نام یهوه، خدای اسرائیل قسم خورده بودند. سپس تمام مردم علیه رهبران زبان به شکایت گشودند. ۱۹ اما رهبران گفتند: «ما به نام یهوه، خدای اسرائیل قسم خورده‌ایم و نمی‌توانیم به آن‌ها صدمه‌ای برسانیم، ۲۰ پس ما به خاطر قسمی که خورده‌ایم، اجازه می‌دهیم آن‌ها در میان ما زندگی کنند تا به غضب خدا گرفتار نشویم. ۲۱ بگذارید که زنده بمانند، اما آنان را به خدمت می‌گماریم تا آن‌ها برای ما هیزم‌شکنی کنند و آب بیاورند.» این تصمیمی بود که رهبران گرفتند. ۲۲ یوشع مردم جبعون را احضار کرده از آن‌ها پرسید: «چرا ما را فریب دادید و گفتید که از یک سرزمین دور آمده‌اید، درحالی‌که نزدیک ما زندگی می‌کردید؟» ۲۳ پس اکنون به لعنت خدا گرفتار شده‌اید! و از این به بعد باید به صورت غلام برای خانه خدای ما آب بیاورید و هیزم بشکنید.» ۲۴ آن‌ها جواب دادند: «چون ما اطمینان داشتیم که یهوه، خدای شما به خادم خود موسی دستور فرموده بود که تمام این سرزمین را به شما بدهد و شما همه ساکنان آن را از بین ببرید؛ بنابراین ترسیدیم و برای نجات جان خود این کار را کردیم. ۲۵ اکنون سرنوشت ما به دست تو است. هرچه صلاح می‌دانی در حق ما روا دار.» ۲۶ پس یوشع آن‌ها را از دست مردم اسرائیل نجات داد و نگذاشت که کشته شوند. ۲۷ اما یوشع از همان روز آن‌ها را وادار کرد که برای مردم و قربانگاه خداوند هیزم بشکنند و آب بیاورند، و آن‌ها تا امروز نیز در جایی که خداوند برای عبادت انتخاب کرد، چنین می‌کنند.

خورشید در جای خود می‌ایستد

۱۰ ادونی صدق پادشاه اورشلیم شنید که یوشع، عای را تصرف کرده و آن را با خاک یکسان ساخته و پادشاهش را به قتل رسانیده است، همان‌طور که اریحا و پادشاه آن را از بین برده بود. همچنین شنید که یوشع با مردم جبعون پیمان صلح بسته است و آن‌ها در میان مردم اسرائیل زندگی می‌کنند. ۲ پس مردم اورشلیم بی‌اندازه ترسیدند چون جبعون مانند همه پایتخت‌های دیگر، شهری مهم و بزرگ‌تر از عای بود و همچنین مردانی دلاور و جنگجو داشت. ۳ بنابراین ادونی صدق، پادشاه اورشلیم به هوام پادشاه حبرون، فرام پادشاه یرموت، یافیع پادشاه لاخلش و دبیر پادشاه عجلون پیامی به این شرح فرستاد: ۴ «بیاید به من

کمک کنید تا جبعون را از بین ببریم، زیرا آن‌ها با یوشع و بنی اسرائیل پیمان صلح بسته‌اند.»^۵ این پنج پادشاه اموری، یعنی پادشاهان اورشلیم، حبرون، یرموت، لاخلیش و عجلون، قوای خود را جمع کرده با همه سپاهیان خود به جبعون آمدند و به آن حمله کردند.

۶ مردان جبعون در اردوگاه جلجال به یوشع خبر دادند و خواهش کرده گفتند: «ما را تنها نگذار. هرچه زودتر خود را به کمک ما برسان و ما را نجات بده! همه پادشاهان اموری که در کوهستان‌ها زندگی می‌کنند با سپاهیان خود برای حمله در اینجا جمع شده‌اند.»

۷ آنگاه یوشع با تمام ارتش و سربازان دلیر خود از جلجال به سوی جبعون حرکت کرد. ۸ خداوند به یوشع گفت: «از دشمن نترس. من پیروزی را نصیب تو کرده‌ام. هیچ کدام از آن‌ها نمی‌توانند در برابر تو مقاومت کنند.» ۹ پس یوشع و سپاهیان او تمام شب از جلجال تا جبعون راه‌پیمایی کردند و یک حمله ناگهانی را علیه اموریان آغاز کردند. ۱۰ خداوند اموریان را به دست مردم اسرائیل شکست داد. تعداد بی‌شماری از آن‌ها در جبعون به قتل رسیدند و بقیه به گردنه کوه بیت‌حورون فرار کردند. بنی اسرائیل آن‌ها را تا عزیه و مقیده تعقیب کرده به کشتار آن‌ها ادامه دادند. ۱۱ فراریان وقتی می‌خواستند از گردنه کوه بیت‌حورون پایین بروند، خداوند تگرگ‌های درشتی را تا عزیه بر سرشان فرود آورده همه را نابود کرد. آنانی که در اثر بارش تگرگ‌های درشت کشته شدند، بیشتر از آنانی بودند که با شمشیر بنی اسرائیل کشته شدند.

۱۲ در همان روزی که مردم اسرائیل اموریان را شکست دادند، یوشع در اجتماع اسرائیل به درگاه خداوند چنین دعا کرد:
«ای خورشید، در بالای جبعون بایست
و ای ماه، بر دشت ایلون توقف کن.»

۱۳ بنابراین تا زمانی که اسرائیل از دشمنان خود انتقام نگرفت، خورشید در جای خود ایستاد و ماه از جای خود حرکت نکرد. در این باره در کتاب یاشر نوشته شده است که خورشید در وسط آسمان در جای خود ایستاد و تمام روز غروب نکرد. ۱۴ نه پیش از آن روز و نه بعد از آن، کسی هرگز چنان روزی را ندیده است که خداوند فقط به‌خاطر دعای یک انسان چنین کرده باشد؛ زیرا خداوند برای مردم اسرائیل جنگ نمود. ۱۵ بعد یوشع با همه سپاهیان به اردوگاه خود در جلجال برگشت.

شکست پنج پادشاه

۱۶ آن پنج پادشاه اموری فرار کردند و در غار مَقیدَه پنهان شدند. ۱۷ به یوشع خبر رسید که مخفیگاه آن پنج پادشاه را پیدا کرده‌اند و آن‌ها در غار مَقیدَه هستند. ۱۸ یوشع به سربازان دستور داد: «سنگ‌های بزرگی را بر دهانهٔ غار بگذارید و چند نفر را نیز در آنجا مأمور کشیک بکنید تا آن‌ها نتوانند از غار خارج شوند، ۱۹ ولی خودتان در آنجا نمانید، بلکه به تعقیب بقیهٔ دشمنان بروید و از پشت سر به آن‌ها حمله کنید و نذارید که داخل شهر خود شوند! یهوه، خدای شما، آن‌ها را به دست شما داده است.» ۲۰ یوشع و مردان او به کشتار آن‌ها ادامه دادند و هر پنج لشکر دشمن را از بین بردند، امّا تعداد کمی جان سالم به در برده داخل شهر شدند. ۲۱ آنگاه لشکریان اسرائیل بدون تلفات جانی به اردوگاه خود بازگشتند. از آن به بعد کسی جرأت آن را نداشت که حرفی علیه بنی اسرائیل بزند.

۲۲ سپس یوشع دستور داد که سنگ‌ها را از دهانهٔ غار بردارند و آن پنج پادشاه را به حضور او بیاورند. ۲۳-۲۴ آن‌ها سنگ‌ها را از دهانهٔ غار برداشتند و پنج پادشاه اورشلیم، حبرون، یرموت، لاخلش و عجلون را بیرون آورده نزد یوشع بردند. آنگاه یوشع تمام قوم اسرائیل را جمع کرد و به فرماندهان نظامی گفت: «بیاوید و پای‌های خود را روی گردن این پادشاهان بگذارید.» و آن‌ها چنین کردند. ۲۵ سپس یوشع اضافه کرد: «نترسید. قوی و دلیر باشید، زیرا خداوند این کار را در حق همهٔ دشمنان شما خواهد کرد.» ۲۶ سپس یوشع، پادشاهان را کشت و اجساد آن‌ها را بر پنج درخت آویخت و آن‌ها تا شام بر درخت آویزان ماندند. ۲۷ هنگام شام یوشع دستور داد که اجساد آن‌ها را پایین بیاورند و در همان غاری که در آن پنهان شده بودند، بیندازند. سپس سنگ‌های بزرگی را بر دهانهٔ غار قرار دادند که هنوز هم در آنجا باقی است.

تسخیر سایر شهرهای اموری‌ها

۲۸ یوشع در همان روز به شهر مَقیدَه حمله کرده پادشاه آن را کشت و همهٔ مردم آنجا را به قتل رسانید و هیچ کس را زنده نگذاشت. همان کاری را که در حق پادشاه اریحا کرده بود، در حق پادشاه مَقیدَه هم کرد. ۲۹ بعد یوشع با ارتش خود از مَقیدَه حرکت کرده به لَبنه حمله کرد. ۳۰ خداوند، بنی اسرائیل را بر آن شهر و پادشاهش پیروز ساخت. آن‌ها هیچ کس را زنده نگذاشتند و بلایی را که بر سر پادشاه اریحا آورده بودند، بر سر آن پادشاه نیز آوردند.

۳۱ یوشع و لشکر او از لینه به لاخلش رفته آن را محاصره کردند. ۳۲ خداوند به بنی اسرائیل پیروزی بخشید و یوشع آنجا را در روز دوم تسخیر نمود و کاری که در لینه کرده بود، در لاخلش هم کرد و تمام مردم آنجا را کُشت و هیچ کس را زنده نگذاشت. ۳۳ آنگاه هورام، پادشاه جازر به کمک لاخلش آمد، اما یوشع او را نیز با سپاهش مغلوب کرد و یک نفر را هم زنده نگذاشت.

۳۴-۳۵ سپس یوشع با ارتش خود از لاخلش به عجلون رفت و در روز اوّل آن را محاصره و تصرف کرد و مثل لاخلش همه ساکنان آن را با شمشیر کُشت.

۳۶ بعد از آن، یوشع با قوای خود از عجلون به حبرون رفت و به آن حمله کرده ۳۷ آن را تسخیر کرد. یوشع، پادشاه و همه مردم شهرها و روستاهای آن را به دم شمشیر کُشت، همان گونه که در عجلون کرده بود، یوشع هیچ کس را زنده نگذاشت.

۳۸-۳۹ بعد یوشع به دبیر حمله کرد و آن را هم مثل حبرون تسخیر نمود و پادشاه و شهرهای آن را از بین برد و همه ساکنان آنجا را کُشت و هیچ کس را زنده نگذاشت. یوشع همان رفتاری را نسبت به دبیر و پادشاهش کرد که نسبت به حبرون و پادشاهش و لینه و پادشاهش داده بود.

۴۰ یوشع مطابق دستور یهوه، خدای بنی اسرائیل، تمام آن سرزمین را که شامل کوهستان، منطقه جنوبی و دامنه‌های کوه بود، تصرف کرد. او پادشاهان و مردمان آن را از بین برد و همه را به کلی نابود کرد و هیچ جاننداری را زنده نگذاشت. ۴۱ مبارزه یوشع از قادش برنیع شروع شد و تا غزه و تمام سرزمین جوشن و جبعون ادامه یافت. ۴۲ او در یک لشکرکشی، بر همه پادشاهان و سرزمین‌های ایشان غلبه یافت، زیرا یهوه، خدای اسرائیل برای اسرائیل جنگ می‌کرد. ۴۳ سپس یوشع و ارتش او به اردوگاه خود در جلجال بازگشتند.

شکست یابین و متحدانش

وقتی خبر پیروزی‌های یوشع به گوش یابین پادشاه حاصور رسید، فوراً پیامی برای این پادشاهان فرستاد: یوباب پادشاه مادون، پادشاهان شمرون و آخشاف، ۲ پادشاهان کوهستان شمالی، پادشاهان دشت اردن در جنوب دریاچه جلیل و هامون، پادشاهان نافوت دُر در غرب، ۳ پادشاهان کنعان در سمت شرق و غرب، پادشاهان اموریان، پادشاهان حِتیان، پادشاهان فرزیان، پادشاهان یبوسیان در کوهستان، پادشاهان حویان در دامنه کوه حرمون در سرزمین مصفّه.

۴-۵ آن‌ها همگی قوای خود را جمع کرده یک ارتش متحد تشکیل دادند که تعداد آن مثل ریگ دریا بی‌شمار بود. آن‌ها با اسبان و ارابه‌های جنگی در کنار چشمه‌های میروم اردو زده برای جنگ با اسرائیل آماده شدند. ۶ خداوند به یوشع گفت: «نترس، زیرا فردا در همین وقت همهٔ آن‌ها را خواهم کشت و به دست مردم اسرائیل تسلیم خواهم کرد. سپس شما پای اسبان ایشان را لنگ کنید و ارابه‌های آن‌ها را آتش بزنید.» ۷ پس یوشع با مردان خود با یک حملهٔ ناگهانی در نزدیکی میروم به آن‌ها حمله کرد. ۸ خداوند آن‌ها را به دست مردم اسرائیل تسلیم کرد، و آن‌ها دشمنان را تا صیدون بزرگ و مسرفوت مایم در شمال و دشت مصفه در شرق تعقیب کرده کشتند و یکی از آن‌ها را هم زنده نگذاشتند. ۹ پس یوشع، همان‌طور که خداوند امر فرموده بود، با آن‌ها رفتار نمود؛ زردپی پای‌های اسب‌های ایشان را قطع کرد و تمام ارابه‌های ایشان را آتش زد. ۱۰ آنگاه یوشع برگشته حاصور را تسخیر کرد و پادشاه آن را کشت، زیرا حاصور در آن زمان نیرومندترین شهر بود. ۱۱ اسرائیلیان همهٔ ساکنان آنجا را با شمشیر کشتند و هیچ جاننداری را زنده نگذاشتند و حاصور را به آتش کشیدند.

۱۲ یوشع تمام این شهرها را تسخیر کرد و همهٔ پادشاهان آن‌ها را گرفته کشت، همان‌طور که موسی، خادم خداوند، دستور داده بود. ۱۳ اما یوشع از میان تمام شهرهایی که بر روی تپه‌ها بنا شده بودند، فقط حاصور را آتش زد. ۱۴ تمام غنیمت و گله و رمه‌ای را که بنی‌اسرائیل به دست آوردند، برای خود نگاه داشتند، اما همهٔ مردم را با دم شمشیر کشتند و هیچ‌کس را زنده نگذاشتند. ۱۵ یوشع طبق دستور خداوند به خادم خود موسی و دستور موسی به او، عمل کرد و همهٔ اوامر خداوند را کاملاً انجام داد.

سرزمینی که یوشع تصرف کرد

۱۶ به این ترتیب، یوشع تمام آن سرزمین، یعنی همهٔ کوهستان‌ها، منطقهٔ جنوبی، منطقهٔ جوشن، دشت‌ها، کوهستان‌های اسرائیل و دشت اردن، را تصرف کرد. ۱۷ قلمرو اسرائیل از کوه حالق، در نزدیکی آدوم، تا بعل جاد در دشت لبنان در دامنهٔ کوه حرمون وسعت یافت و یوشع پادشاهان آن‌ها را دستگیر کرده به قتل رساند. ۱۸ این جنگ‌ها سال‌های زیادی طول کشید. ۱۹ تنها شهری که با اسرائیل صلح کرد جبعون بود که حویان در آن ساکن بودند. همهٔ شهرهای دیگر به تصرف درآمده منهدم شدند. ۲۰ این خواست خداوند بود که دل‌های آن‌ها سخت گردد و به جنگ با

اسرائیل برخیزند. در نتیجه همگی آن‌ها بدون هیچ ترحمی کشته شدند، چنان‌که خداوند به موسی فرموده بود.

^{۲۱} در این زمان یوشع، عَنَاقیانی را که در منطقه کوهستانی جِبرون، دَییر، عَناب و کوه‌های یهودا و اسرائیل زندگی می‌کردند، کُشت و آن‌ها را با شهرهایشان به کُلی نابود کرد. ^{۲۲} از عَنَاقیان یک نفر هم در سرزمین اسرائیل زنده نماند، اما بعضی از آن‌ها در غزه، جَت و اشدود باقی ماندند. ^{۲۳} به این ترتیب یوشع، طبق دستور خداوند به موسی، تمام آن سرزمین را تصرف نمود و آن را به عنوان ملکیت به بنی اسرائیل داد و سپس آن را بین تمام طایفه‌های بنی اسرائیل تقسیم کرد. سرانجام در آن سرزمین آرامش برقرار شد.

پادشاهانی که موسی آن‌ها را شکست داده بود

۱۲ بنی اسرائیل سرزمین شرق رود اُردن از دشت اَرنون تا دشت اُردن و از شمال تا کوه جِرمون را تصرف کرده دو پادشاه آنجا را شکست دادند. ^۱ یکی از آن دو، سیحون، پادشاه اَموریان بود که در حِشبون حکومت می‌کرد. قلمرو حکومت او شامل نیمی از سرزمین جِلعاد، یعنی عروعر در کنار وادی اَرنون و از وسط آن درّه تا رود یَبوق، سرحد عَمون بود، ^۲ از جمله دشت اُردن و دریاچه جلیل در جنوب بیت‌یشیموت در شرق دریای مُرده تا دامنه کوه فِسجه.

^۳ موسی و مردم اسرائیل، عوج پادشاه باشان را که از بازماندگان رَفائیان بود و در عشتاروت و اِدِرعی حکومت می‌کرد، شکست دادند. ^۴ قلمرو سلطنت او از کوه جِرمون، سلخه و تمام باشان تا سرحد جشوریان و معکیان، نصف جِلعاد تا سرحد سیحون، پادشاهی حِشبون وسعت داشت.

^۵ موسی، خادم خداوند و بنی اسرائیل آن‌ها را شکست دادند و موسی، سرزمین آن‌ها را به طایفه رُوبین و جاد و نیمی از طایفه مَنَسی داد.

پادشاهانی که یوشع آن‌ها را شکست داده بود

^۶ یوشع و بنی اسرائیل پادشاهان دیگری را که در غرب رود اُردن بودند، شکست دادند. سرزمین آن‌ها از بَعل جاد در دشت لبنان تا کوه حالق در جنوب نزدیک اَدوم وسعت داشت، و یوشع آن را بین طایفه‌های بنی اسرائیل تقسیم کرد. ^۷ این سرزمین شامل نواحی کوهستانی، کوه‌پایه‌های غربی، دشت اُردن و دامنه‌های آن، دشت‌های شرقی و صحرای جنوب می‌گردید. مردمانی که در آن سرزمین زندگی می‌کردند عبارت بودند از حِتیان، اَموریان، کنعانیان، فِرزیان، جویان و یبوسیان. ^{۸-۹} پادشاهانی که قوم اسرائیل آن‌ها را شکست دادند، عبارت بودند از:

پادشاه اریحا؛ پادشاه عای، که نزدیک بیت ئیل است؛ پادشاه اورشلیم؛ پادشاه حبرون؛ پادشاه یرموت؛ پادشاه لآخیش؛ پادشاه عجلون؛ پادشاه جازر؛ پادشاه دیر؛ پادشاه جادر؛ پادشاه حرما؛ پادشاه عراد؛ پادشاه لبنه؛ پادشاه عدلام؛ پادشاه مقیده؛ پادشاه بیت ئیل؛ پادشاه تفوح؛ پادشاه خفر؛ پادشاه افیق؛ پادشاه لشارون؛ پادشاه مادون؛ پادشاه حاصور؛ پادشاه شمرون مرون، پادشاه اکشاف، پادشاه تعناک، پادشاه مجدو، پادشاه قادش، پادشاه یقنعام در گرمل، پادشاه در نافت دور، پادشاه قوم های بیگانه در جلیل و پادشاه ترصه. آن ها در مجموع سی و یک پادشاه بودند.

سرزمین های تسخیر نشده

۱۳ یوشع پیر و سال خورده شد. خداوند به او گفت: «تو حالا پیر و سال خورده شده ای ولی هنوز هم جاهای زیادی برای تصرف باقی مانده است. ^۲ آن ها عبارت اند از: تمام سرزمین فلسطینیان، جشوریان، ^۳ عویان از شیحور که در شرق مصر است تا سرحد عقرون در سمت شمال که اکنون در دست کنعانیان است. پنج حکمران فلسطینی در این پنج شهر حکومت می کردند: غزه، آشدود، آشقلون، جت و عقرون، ^۴ در جنوب، تمام سرزمین کنعانیان، از میعاره در صیدون تا افیق و سرحد اموریان، ^۵ سرزمین جبلیان، تمام سرزمین لبنان در شرق، از بعل جاد در جنوب کوه حرمون تا گردنه حمت، ^{۶-۷} ساکنان کوهستان از لبنان تا مصرفوت مایم و مردم صیدون. همه این ها را از سر راه بنی اسرائیل بیرون می رانم. تو باید زمین را همان طور که گفته ام بین نه طایفه بنی اسرائیل و نصف طایفه منسی تقسیم کنی.»

سرزمین های شرقی رود اردن

^۸ طایفه های رثوپین و جاد و نیم دیگر طایفه منسی قبلاً سهم خود را که در شرق رود اردن است، از موسی خادم خداوند گرفته بودند، که عبارت بودند از: ^۹ شهر عروعر، کنار وادی ارنون و همچنین شهری که در وسط این وادی است و تمام بیابان میدبا تا دیون؛ ^{۱۰} تمام شهرهای سیحون پادشاه اموریان که در حشبون حکومت می کرد تا به سرحد عمون؛ ^{۱۱} جلعاد، سرزمین جشوریان و معکیان، سراسر کوه حرمون، تمام باشان، تا سلخه؛ ^{۱۲} تمام سرزمین عوج پادشاه باشان که در عشتاروت و ادرعی حکومت می کرد. او تنها بازمانده رفائیان بود که موسی آن ها را شکست داده و از سرزمین هایشان بیرون رانده بود. ^{۱۳} اما بنی اسرائیل جشوریان و معکیان را بیرون نکردند، بلکه این دو قوم هنوز هم تا به امروز در بین بنی اسرائیل زندگی می کنند.

۱۴ موسی به طایفه لاوی سهمی از زمین نداد. طبق دستور خداوند، آن‌ها حق داشتند که سهم خود را از قربانی‌های سوختنی که بر قربانگاه برای یهوه، خدای اسرائیل تقدیم می‌شد، بگیرند.

سرزمین طایفه رئوین

۱۵ وقتی که موسی سهم خاندان‌های طایفه رئوین را داد، ۱۶ قلمرو سرزمین آن‌ها از عروعر، در کنار وادی ارنون، شهر مرکزی وادی و سراسر دشت مجاور میدبا بود. ۱۷ این ناحیه شامل حبشون و تمام شهرهای آن در دشت دیبون، *باموت بعل، بیت بعل معون، ۱۸ یهصه، قدیموت، میفاعت، ۱۹ قریت تایم، سبمه، سارت شحر در کوهستان بالای دشت، ۲۰ بیت فغور، در دامنه فسجه، بیت پیشیموت، ۲۱ سراسر شهرهای دشت، تمام سرزمین سیحون پادشاه اموریان که در حبشون حکومت می‌کرد و موسی او را با پادشاهان مدیان، یعنی اوی، راقم، صور و ربع که در آن سرزمین زندگی می‌کردند، شکست داده بود. ۲۲ بنی اسرائیل، بلعام پسر بعور فال‌بین را، همراه با بقیه آن‌ها با شمشیر کشت. ۲۳ رود اردن سرحد غربی طایفه رئوین بشمار می‌رفت. این شهرها و دهات آن سهم طایفه رئوین بودند که به خاندان‌های آن‌ها داده شد.

سرزمین طایفه جاد

۲۴ موسی سهم طایفه جاد را هم داد. ۲۵ محدوده سرزمین جاد شامل یعزیر و همه شهرهای جلعاد و همچنین نیمی از سرزمین عمونیان تا عروعر که در شرق ربه است، می‌باشد. ۲۶ مرزهای سرزمین جاد از حبشون تا رامت مصفه و بطونیم، و از مخنایم تا دبیر، سرحد لودبار بودند. ۲۷ و در دشت اردن شهرهای بیت هارام، بیت نمره، سکوت، صافون و بقیه سرزمین سیحون، پادشاه حبشون که رود اردن سرحد غربی آن بود و تا دریاچه جلیل ادامه داشت. ۲۸ این بود سهم طایفه جاد با شهرها و روستاهای آن که به خاندان‌های آن‌ها داده شد.

سرزمین نصف طایفه منسی

۲۹ موسی قسمتی از سرزمین را به نصف طایفه منسی داد. ۳۰ محدوده سرزمین ایشان از مخنایم، تمام باشان، یعنی سراسر سرزمین عوج، پادشاه باشان، و شهرهای یائیر که جمعا شصت شهر بودند، وسعت داشت. ۳۱ نیمی از جلعاد، عشتاروت، ادرعی و شهرهای عوج در باشان به نصف خاندان ماخیر پسر منسی، داده شد.

۳۲ این همان ترتیبی است که موسی سرزمین شرق اریحا و اردن را هنگامی که در موآب بود، تقسیم کرد. ۳۳ اما موسی به طایفه لاوی سهمی

از زمین نداد، بلکه همچنان که خداوند فرموده بود، خود یهوه، خدای اسرائیل سهم آنان بود.

تقسیم کنعان به حکم قرعه

۱۴ سرزمین کنعان در غرب اُردن به طریق زیر توسط العازار کاهن، یوشع پسر نون، و رهبران خاندان‌های طایفه‌های اسرائیل بین مردم اسرائیل تقسیم شد.^۲ تقسیم‌بندی زمین به حکم قرعه و طبق دستوری که خداوند به موسی داده بود، بین نه و نیم طایفه صورت گرفت.^۳ موسی قبلاً سهم دو و نیم طایفه از بنی اسرائیل را در شرق رود اُردن داده بود. اما به طایفه لاوی سهمی نداد،^۴ چون نسل یوسف، یعنی منسی و افرایم، دو طایفه را تشکیل می‌دادند. موسی به لاویان سهمی نداد، به‌غیراز شهرهایی که در آن‌ها زندگی می‌کردند و چراگاه‌هایی برای رمه و گله‌هایشان.^۵ مردمان اسرائیل سرزمین را همان‌گونه که خداوند به موسی فرمان داده بود تقسیم کردند.

حبرون به کالیب داده شد

۶ روزی در جلجال عده‌ای از طایفه یهودا نزد یوشع آمدند و یکی از آنان، کالیب پسر یفنه قیزی، به او گفت: «به‌یاد داری که خداوند درباره من و تو در قادش برنیع به بنده خود، موسی چه گفت؟^۷ در آن وقت من چهل ساله بودم که موسی مرا برای جاسوسی از قادش برنیع به سرزمین کنعان فرستاد. من گزارش درستی برای او آوردم،^۸ اما مردانی که همراه من بودند، مردم را ترساندند. چون من امر خداوند را از دل‌وجان به‌جا آوردم،^۹ موسی در همان روز به من گفت، 'آن قسمت کنعان را که تو در آن قدم گذاشتی برای همیشه به تو و به فرزندان تو می‌بخشم، زیرا تو امر یهوه، خدای مرا از دل‌وجان به‌جا آوردی.'^{۱۰} اکنون چهل و پنج سال از آن زمان، که بنی اسرائیل در بیابان سفر می‌کردند، گذشته و من هشتاد و پنج ساله شده‌ام و خداوند هنوز مرا زنده نگاه داشته است.^{۱۱} و هنوز مانند زمانی که موسی مرا به مأموریت فرستاد، قوی هستم. نیرو و قوتی را که در آن وقت داشتم، حالا هم دارم. و برای جنگ و سفر آماده‌ام.^{۱۲} بنابراین خواهش می‌کنم که طبق وعده خداوند، این کوهستان را به من بدهی. تو به یاد داری که عناقیان در شهرهایی که دارای دیوارهای مستحکم بودند، زندگی می‌کنند و اگر خدا بخواهد من آن‌ها را طبق گفته خداوند، از آنجا بیرون می‌رانم.»

۱۳ پس یوشع او را برکت داد و حبرون را به کالیب پسر یفنه بخشید.
۱۴ بنابراین حبرون تا به امروز از آن کالیب پسر یفنه می‌باشد، زیرا او امر یهوه، خدای اسرائیل را از صمیم دل به‌جا آورد.^{۱۵} نام حبرون قبلاً

قَرِیت اَرَبَع بود. اَرَبَع یکی از مردان قهرمان عَناقیان بود و آنجا را به افتخار او قَرِیت اَرَبَع نامیده بودند.
سرانجام در آن سرزمین صلح برقرار شد.

سهم طایفه یهودا

۱۵

سرزمینی که برحسب قرعه به خاندان‌های طایفه یهودا داده شد، از طرف جنوب به سرحد اَدوم که دورترین نقطه جنوبی آن صحرای صین بود، می‌رسید.^۲ این سرحد جنوبی از انتهای دریای مُرده شروع شده^۳ به طرف گردنه عَکَرِیم می‌رفت. از آنجا به بیابان صین و حَصرون، در جنوب قادش بَرِیع و سپس از آدَار به سوی قَرَقَع دور زده،^۴ تا عَصْمون ادامه داشت و از آنجا به سوی مرز مصر می‌رفت و به دریای مدیترانه ختم می‌شد. این بود سرحد جنوبی یهودا.
^۵ سرحد شرقی آن، در امتداد دریای شور و تا دهانه رود اُردن می‌رسید. سرحد شمالی آن از خلیج دریای مُرده، که آب رود اُردن در آن می‌ریخت، شروع شده^۶ از بَیت حُجَلَه می‌گذشت و به طرف شمال به دشت اُردن و سنگ بوهُن می‌رفت. بوهُن نام پسر رِئوین بود.^۷ از آن نقطه از راه دشت عخور به دَییر و از آنجا به طرف شمال غرب به جَلجال مقابل گردنه اَدومیم و تا جنوب دشت ادامه داشت. و از آنجا تا به چشمه‌های عین شمس و عین روجل می‌رسید.^۸ سپس از درّه بن هِنُوم تا به کوه یبوسی یعنی اورشلیم در سمت جنوب و از آنجا به طرف غرب از قَلّه کوه مقابل درّه بن هِنُوم در انتهای شمالی دشت رِفائیم می‌گذشت^۹ و از سر کوه به چشمه نِفَتواح و از آنجا از شهرهای کوه عِفرون دور زده تا بَعْلَه یعنی قَرِیت یَعَارِیم امتداد داشت.^{۱۰} بعد از بَعْلَه به طرف غرب دور زده به اَدوم می‌رسید و از امتداد کوه یَعَارِیم یعنی کسالون گذشته به بَیت شَمِش سرازیر می‌شد و به تِمَنَه می‌رسید.^{۱۱} از آنجا به تپه‌ای در شمال عِفرون می‌آمد و شِکرون را دور زده تا کوه بَعْلَه ادامه داشت. از آنجا به بینئیل و بعد به دریای مدیترانه ختم می‌شد.^{۱۲} سرحد غربی آن را ساحل دریای مدیترانه تشکیل می‌داد.
این بود سرحدات خاندان‌های طایفه یهودا.

تَصَرّف حِبرون و دَییر توسط کالیب

(داوران ۱۱:۱-۱۵)

^{۱۳} همان‌طور که خداوند به یوشع امر فرموده بود، یک قسمت از زمین طایفه یهودا را به کالیب پسر یَفَنّه داد، حِبرون شهری که متعلّق به اَرَبَع پدر عَناق بود.^{۱۴} کالیب، نسل عَناق یعنی خاندان‌های سه پسر او، شیشای، اَخیمان و تلمی، را از آنجا بیرون راند.^{۱۵} سپس با ساکنان

دَیبر جنگید. نام دَیبر قبلاً قَریت سِفِر بود. ۱۶ کالیب اعلام کرده گفت: «هرکسی که به قَریت سِفِر حمله کرده آن را تصرف نماید، من دختر خود عَکسه را به او خواهم داد.» ۱۷ عُنْئیل، پسر قِناز برادر کالیب، آن را تصرف کرد و کالیب دختر خود را به او داد. ۱۸-۱۹ وقتی که عَکسه نزد عُنْئیل آمد، عُنْئیل او را تشویق کرد که از پدرش کالیب مزرعه‌ای بخواهد. چون عَکسه از الاغ خود پایین آمد، کالیب از او پرسید: «چه می‌خواهی؟» عَکسه گفت: «یک هدیه به من بده، زیرا زمینی که به من دادی، خشک و بی‌آب است. پس می‌خواهم که چند چشمه آب به من بدهی.» پس کالیب چشمه‌های بالا و پایین را به او داد.

شهرهای یهودا

۲۰ این است سرزمینی که به خاندان‌های طایفه یهودا داده شد: ۲۱ شهرهای طایفه یهودا در امتداد مرز آدوم، در سمت جنوب این‌ها بودند: قَبصِئیل، عِدر، یاجور، ۲۲ قینه، دیمونه، عَدْعَداه، ۲۳ قَادَش، حاصور، یتنان، ۲۴ زیف، طِلْم، بَعْلوت، ۲۵ حاصور حدته، قَریوت حِصرون یعنی حاصور، ۲۶ آمام، شِماع، مولاده، ۲۷ حَصْرَجَدّه، حِشْمون، بیت فالیط، ۲۸ حَصْر شوعِال، بَیْر شَبَع، بَزیوْتیه، ۲۹ بَعْلَه، عِیم، عِصِم، ۳۰ التولّد، کسِیل، حُرْمَا، ۳۱ صِقْلَغ، مَدْمَنه، سَنسَنه، ۳۲ لِبَاوت، سَلخِیم، عَین و رِمون. تماماً بیست و نه شهر با روستاهای آن‌ها.

۳۳ شهرهایی که در دامنه کوه واقع بودند: اِشْتائِل، صُرعه، اَشْنه، ۳۴ زانوح، عَین جَنیم، تَفوح، عینام، ۳۵ یَرموت، عَدْلَام، سُوکوه، عَزِيقَه، ۳۶ شَعْرَایم، عَدِیتایم، جدیره و جدیرتایم. تماماً چهارده شهر با روستاهای آن‌ها.

۳۷ همچنین صِنان، حَداشاه، مِجْدَل جاد، ۳۸ دِلْعان، مِصْفَه، یَقْتِئیل، ۳۹ لاخیش، بُصْقَت، عجلون، ۴۰ کَبُون، لَحمان، کَتلیش، ۴۱ جدیروت، بیت داجون، نَعْمه، مَقِیدَه. تماماً شانزده شهر با روستاهای آن‌ها. ۴۲ لِبْنه، عاتر، عاشان، ۴۳ یَفْتاح، اَشْنه، نَصیب، ۴۴ قِعیله، اکزیب و مَریشَه. جمعا نه شهر با روستاهای آن‌ها.

۴۵ عِقرُون با شهرها و روستاهای آن؛ ۴۶ از عِقرُون تا دریای مدیترانه و شهرها و روستاهای اطراف آشدود.

۴۷ آشدود، شهرها و روستاهای آن، غزه، شهرها و روستاهای آن تا مرز مصر، تا دریای مدیترانه و سواحل آن.

۴۸ شهرهای کوهستانی شامیر، یَتیر، سُوکوه، ۴۹ دَنه، قَریت سَنه، یعنی دَیبر، ۵۰ عَناب، اِشْتَموه، عانیم، ۵۱ جوشن، حُولون و جیلوه. جمعا یازده شهر با روستاهای اطراف آن‌ها.

۵۲ آراب، دومه، إشعان، ۵۳ یانیم، بیت تَفّوح، آفِقَه، ۵۴ حُمطَه، حِبرون و صِیعور. جمعاً نه شهر با روستاهای اطراف آن‌ها.
 ۵۵ مَعون، کَرْمِل، زیف، یوتَه، ۵۶ یِزرِعیل، یُقَدِعام، زانوح، ۵۷ قِین، جِبْعَه و تِمنَه، جمعاً ده شهر با روستاهای اطراف آن‌ها.
 ۵۸ حَلحول، بیت صور، جِذور، ۵۹ مَعرات، بیت عَنوت و التِقون. جمعاً شش شهر با روستاهای اطراف آن‌ها.
 ۶۰ قَریت بَعْل، یعنی قَریت یَعاریم و رَبّه، دو شهر با روستاهای اطراف آن‌ها.

۶۱ شهرهای بیابان: دشت اُردن، مَدین، سِکاکَه، ۶۲ نِیشان، شهر نمک و عین جَدی. جمعاً شش شهر با روستاهای اطراف آن‌ها.
 ۶۳ اما مردم یهودا نتوانستند، پیوسیان را که در اورشلیم زندگی می‌کردند، بیرون برانند؛ بنابراین پیوسیان تا به امروز، با مردم یهودا در اورشلیم ساکن‌اند.

سرزمین طایفه اِفرایم

سهم فرزندان یوسف از اُردن در شرق چشمه اریحا شروع شده تا به بیابان و کوهستان بیت‌ئیل می‌رسید^۲ و از بیت‌ئیل تا لوز و عَطاروت که سرحد آرکیان است ادامه داشت.^۳ از آن نقطه به یَفلیطیان که به طرف غرب است، تا بیت حورون پایین و تا جازر و ساحل دریای مدیترانه ادامه داشت.

۴ فرزندان یوسف، یعنی طایفه‌های مَنسی و اِفرایم سهم زمین خود را گرفتند.

۵ سهم خاندان‌های طایفه اِفرایم عبارت بود از: سرزمینی که سرحد شرقی آن از عَطاروت اَدّار تا قسمت بیت حورون بالا^۶ و از آنجا به دریای مدیترانه می‌رسید. سرحد شمالی آن از دریای مدیترانه به طرف شرق، یعنی مِکِمّت و از آنجا گذشته تا تَعَنّت شیلوه و یانوحه ادامه داشت.
 ۷ از یانوحه به طرف جنوب تا عَطاروت و نَعْرَه و از آنجا به رود اُردن ختم می‌شد.^۸ شروع سرحد غربی آن از تَفّوح تا وادی قانَه و پایان آن در دریای مدیترانه بود.^۹ این بود سرزمینی که به طایفه اِفرایم داده شد همراه با برخی از شهرها و روستاهای مَنسی.^{۱۰} ایشان کنعانیان ساکن جازر را بیرون نراندند و آن‌ها تا به امروز در بین طایفه اِفرایم به سر می‌برند، ولی آن‌ها وادار به کار اجباری شده‌اند.

سهم طایفه مَنسی غربی

یک سهم از زمینی که در غرب رود اُردن بود، به طایفه مَنسی پسر اوّل یوسف داده شد. به ماخیر پدر جِلعاد،

پسر اوّل مَنَسی که یک قهرمان مبارز بود، جَلعاد و باشان را در شرق رود اردن دادند.^۲ زمینی که در غرب رود اردن بود، به خاندان های اَبِیْعَزْر، هالک، اَسْرِئِیل، شِکِیم، خِفر و شِمیداع که پسران مَنَسی، پسر یوسف، بودند، داده شد.^۳ صِلَفِحاد پسر خِفر پسر جَلعاد پسر ماخیر پسر مَنَسی، پسری نداشت، بلکه دارای چند دختر بود به نام های، مَحَلّه، نوَعه، حُجَلّه، مَلْکّه و حُجَلّه.^۴ آن ها نزد اِلعازار کاهن و یوشع پسر نون و رهبران بنی اسرائیل رفته گفتند: «خداوند به موسی فرموده بود که به ما هم زمینی در بین خویشاوندان مرد ما داده شود.» پس به آن ها نیز مانند برادران ایشان سهمی داده شد.^۵ به این ترتیب، طایفه مَنَسی به غیر از جَلعاد و باشان، ده سهم دیگر از زمین را در شرق رود اردن مالک شدند،^۶ چون دختران طایفه مَنَسی ملکیت خود را در بین مردان طایفه به دست آوردند. زمین جَلعاد به سایر مردان طایفه مَنَسی داده شد.

^۷ وسعت زمین طایفه مَنَسی از اَشیر تا مِکْمِت که در شرق شِکِیم است، می رسید و از آنجا به طرف جنوب تا منطقه ای که مردم عین تفوح زندگی می کردند، ادامه داشت.^۸ سرزمین تفوح متعلق به طایفه مَنَسی بود. اما شهر تفوح واقع در سرحد مَنَسی، به طایفه اِفرایم تعلق داشت.^۹ سرحد مَنَسی تا وادی قانّه می رسید. شهرهای جنوب وادی، گرچه در سرزمین مَنَسی قرار داشتند، ولی به طایفه اِفرایم تعلق داشتند. سرحد مَنَسی به طرف شمال وادی رفته به دریای مدیترانه ختم می شد.^{۱۰} اِفرایم در جنوب، مَنَسی در شمال و دریای مدیترانه در سرحد غربی آن ها واقع بود. اَشیر به سمت شمال غرب و یساکار به طرف شمال شرق قرار داشت.^{۱۱} در سرزمین یساکار و اَشیر، این شهرها با روستاهای آن ها متعلق به طایفه مَنَسی بودند: بیت شان، ییلعام، دُر، عین دور، تَعَناک و مِجَدّو.^{۱۲} مردم مَنَسی نتوانستند ساکنان آن شهرها را بیرون برانند، پس کنعانیان به زندگی در آنجا ادامه دادند.^{۱۳} حتّی هنگامی که قوم اسرائیل قوی تر شدند، تمام کنعانیان را از آنجا نرانند، ولی آن ها را به کار اجباری وادار کردند.

اعتراض طایفه یوسف

^{۱۴} مردم طایفه یوسف به یوشع گفتند: «چرا به ما فقط یک سهم دادی، در حالی که از برکت خداوند، جمعیت ما بسیار گردیده و قومی بزرگ شده ایم.»^{۱۵} یوشع به آن ها گفت: «اگر جمعیت شما زیاد است و ناحیه کوهستانی اِفرایم برایتان کافی نیست، به سرزمین فِرْزِیان و رِفائیان بروید و جنگل آنجا را برای خود صاف کنید.»

۱۶ آن‌ها جواب دادند: «آن کوهستان برای ما کفایت نمی‌کند، ولی کنعانیانی که در دشت سکونت دارند، چه در بیت‌شان و چه در دشت یزرعیل، همگی دارای ارابه‌های جنگی آهنی هستند.»

۱۷ آنگاه یوشع به مردم طایفه یوسف یعنی افرایم و منسی گفت: «می‌دانم که جمعیت شما زیاد است و صاحب قدرت هستید و باید سهم زیادتری داشته باشید؛^{۱۸} پس کوهستان از آن شما باشد. اگرچه آنجا منطقه جنگلی است، شما می‌توانید جنگل را صاف کنید و مالک آن شوید. هرچند، کنعانیان ارابه‌های جنگی آهنی دارند و قوی هستند، شما می‌توانید آن‌ها را از آنجا بیرون کنید.»

تقسیم بقیه زمین‌ها

بعد از آنکه مردم اسرائیل سرزمین را تسخیر کردند، همه در شیلوه جمع شدند و خیمه مقدس را برپا کردند.^۲ هفت طایفه اسرائیل هنوز سهم زمین خود را نگرفته بودند.^۳ پس یوشع به قوم اسرائیل گفت: «تا به کی سستی می‌کنید و نمی‌روید تا سرزمینی را که یهوه، خدای اجدادتان به شما داده است، تصرف کنید؟^۴ از هر طایفه سه نفر را انتخاب نمایید و من آن‌ها را به سراسر سرزمین می‌فرستم تا هر جایی را که می‌خواهند صاحب شوند، بررسی کنند و نتیجه بررسی خود را بنویسند و برای من بیاورند.^۵ آنگاه آن سرزمین به هفت سهم تقسیم می‌شود. یهودا در قسمت جنوبی خود و طایفه یوسف در قسمت شمالی خود می‌مانند^۶ و شما زمین را به هفت قسمت تقسیم کرده نقشه آن را برایم بیاورید تا من در حضور خداوند قرعه بیندازم.^۷ اما طایفه لاوی در بین شما از آن زمین سهمی نمی‌گیرند، چون سهم آن‌ها این است که به‌عنوان کاهن، خداوند را خدمت کنند. طایفه جاد، رثوین و نصف طایفه منسی، سهم زمین خود را قبلاً از موسی خادم خداوند گرفته‌اند.»

۸ پیش از آنکه نمایندگان طایفه‌ها به ماموریت خود بروند، یوشع به آن‌ها دستور داد: «به سراسر آن سرزمین بروید. آن را بررسی کنید و بعد بیاید و به من گزارش کتبی بدهید و من در حضور خداوند قرعه خواهم انداخت.»^۹ پس آن‌ها به تمام قسمت‌های آن سرزمین رفته گزارشی نوشتند که چگونه آن سرزمین را به هفت قسمت تقسیم کردند، و همچنین فهرست شهرهای هر قسمت را تهیه کردند. سپس نزد یوشع در اردوگاه شیلو باز گشتند.^{۱۰} یوشع با مشورت خداوند برای ایشان در شیلوه قرعه انداخت و در آنجا سهم هفت طایفه باقی‌مانده بنی اسرائیل تعیین شد.

منطقه طایفه بنیامین

۱۱ قرعه اول برای خاندان‌های طایفه بنیامین بود. ملکیت آن‌ها بین طایفه یهودا و یوسف واقع بود. ۱۲ سرحد شمالی آن، از رود اردن شروع شده به شمال اریحا می‌رسید، و از آنجا به طرف غرب تا کوهستان و بیابان بیت‌آون ادامه داشت. ۱۳ از آن نقطه به طرف جنوب به لوز یعنی بیت‌ئیل و سپس به عطاروت آدار به طرف کوهی در جنوب بیت‌حورون پایین می‌رفت. ۱۴ بعد به سوی مغرب دور زده از پهلوی کوهی که در بیت‌حورون است می‌گذشت و به طرف جنوب به قریه بعل که قریه یعاریم هم نامیده می‌شود و متعلق به طایفه یهودا بود، خاتمه می‌یافت. این بود سرحد غربی آن. ۱۵ سرحد جنوبی آن از کنار قریه یعاریم شروع شده به چشمه‌های نفتواح، ۱۶ و از آنجا به دامنه کوهی که مُشرف بر درّه بن‌هِنوم در انتهای شمال دشت رفائیم واقع بود، می‌رفت. بعد از درّه بن‌هِنوم گذشته به طرف جنوب، جایی که پیوسیان زندگی می‌کردند می‌رسید و از آنجا به طرف عین‌روجل می‌رفت. ۱۷ بعد به طرف شمال پیچیده به عین‌شمس و سپس تا جلیلوت مقابل گردنه آدّمیم می‌رسید. از آنجا به طرف پایین به سنگ بوّهَن (بوّهَن پسر رثوین بود)، ۱۸ و باز از شمال دشت اردن گذشته به عربّه پایین می‌رفت. ۱۹ از آنجا هم گذشته به طرف شمال بیت‌حُجله می‌رفت و به خلیج دریای شور ختم می‌شد. این سرحد جنوبی آن بود. ۲۰ رود اردن سرحد شرقی آن را تشکیل می‌داد. این بود سرحدات سهم خاندان طایفه بنیامین.

۲۱ این شهرها متعلق به خاندان‌های طایفه بنیامین بودند: اریحا، بیت‌حُجله، عمیق‌قصیص، ۲۲ بیت‌عربّه، صِمارایم، بیت‌ئیل، ۲۳ عویم، فارّه، غُفره، ۲۴ کَفَرعمّونی، غُفنی و جَبع، جمعا دوازده شهر و روستاهای اطراف آن‌ها؛ ۲۵ جلعون، رامه، بئُیروت، ۲۶ مِصفّه، کِفیّره، موّصه، ۲۷ راقم، پرفئیل، تراله، ۲۸ صِلّه، آلف، ییوس یعنی اورشلیم، جِبعه و قریه یعاریم. جمعا چهارده شهر با روستاهای اطراف آن‌ها. این بود سهم خاندان طایفه بنیامین.

سرزمین طایفه شمعون

قرعه دوّم برای خاندان‌های طایفه شمعون بود. سرزمین ایشان تا سرزمین یهودا می‌رسید ۲ و شامل این شهرها بود:

بِئِرشِبع (یا شِبع)، مولاده، ۳ حَصْرشوعال، بالَح، عِصم، ۴ التولد، بتول، حُرما، ۵ صِقلَغ، بیت‌مَرکبوت، حَصْرَسوسّه، ۶ بیت‌لیاعوت و شاروَجَن. جمعا سیزده شهر با روستاهای اطراف آن‌ها؛ ۷ عین، رِمون، عاتر و عاشان، جمعا چهار شهر با روستاهای اطراف آن‌ها. ۸ این روستاها با

تمام شهرهای اطراف که تا بَعْلَت بئیر یا رامَه در جنوب ادامه داشت، به خاندان طایفه شمعون تعلق گرفت.^۹ چون وسعت سرزمین طایفه یهودا بیش از نیاز آنان بود، بنابراین قسمتی از آن به طایفه شمعون داده شد.

سرزمین طایفه زبولون

^{۱۰}قرعه سوّم به نام خاندان طایفه زبولون درآمد. وسعت سرزمین آن‌ها تا سارید می‌رسید.^{۱۱} از آنجا به طرف غرب به مرعله و دباشه و تا وادی مشرق از یقنعام ادامه داشت.^{۱۲} از سارید به طرف مشرق به سرحد کسلوت تابور و بعد به دابره و تا یافیع می‌رسید.^{۱۳} از آنجا به طرف مشرق تا جَت حافر و عت قاصین و بعد از راه نیعه به طرف رمون می‌رفت.^{۱۴} از طرف شمال به حناتون دور زده به درّه یفتحئیل ختم می‌شد.^{۱۵} این سرزمین شامل شهرهای قطه، نهلال، شمرون، یدله و بیت لجم که با روستاهای اطراف آن‌ها،^{۱۶} جمعا دوازده شهر بودند. این شهرها و روستاهای آن سهم طایفه زبولون بودند که به خاندان‌های آن‌ها داده شد.

سرزمین طایفه یساکار

^{۱۷}قرعه چهارم به نام خاندان‌های طایفه یساکار درآمد.^{۱۸} سرزمین آن‌ها شامل شهرهای یزرعیل، کسلوت، شونم،^{۱۹} حفارایم، شیئون، اناخره،^{۲۰} ربّیت، قشیون، ابص،^{۲۱} رمّت، عین جنیم، عین حدّه و بیت فصیص بود.^{۲۲} سرحد این سرزمین به تابور، شحصیمه و بیت شمش می‌رسید و تا رود اُردن ادامه داشت.^{۲۳} این بود زمین خاندان‌های طایفه یساکار. جمعا شانزده شهر با روستاهای اطراف آن‌ها.

سرزمین طایفه آشیر

^{۲۴}قرعه پنجم به نام خاندان‌های طایفه آشیر درآمد.^{۲۵} سرزمین ایشان شامل حلقه، حلی، باطن، اکشاف،^{۲۶} الَمَلِک، عمعاد و مشال بود و سرحد غربی آن با کَرْمَل و شحور لینه تماس داشت.^{۲۷} بعد این سرحد به طرف شرق دور زده به بیت داجون و از آنجا به زبولون و درّه یفتحئیل در شمال می‌رسید و بعد به طرف بیت عامق و نعئیل و سپس به طرف شمال به کابول،^{۲۸} جبرون، رحوب، حمون، قانه و تا به صیدون بزرگ ادامه داشت.^{۲۹} از آنجا به سرحد رامه پیچیده به شهر مستحکم صور می‌رسید. از آن نقطه تا حوسه ادامه پیدا کرده به دریای مدیترانه ختم می‌شد. این منطقه شامل مَحَلَب، اکریب،^{۳۰} عمه، اَفِیق و رحوب بود. جمعا بیست و دو شهر با روستاهای اطراف آن‌ها.^{۳۱} این شهرها با دهاتشان مربوط ملکیت خاندان‌های طایفه آشیر بودند.

سرزمین طایفه نفتالی

۳۲ قرعه ششم به نام خاندان‌های طایفه نفتالی درآمد. ۳۳ سرحد زمین آن‌ها از حالف در بلوطی که در صنیم است شروع شده به ادامی ناقب و بینیل و تا لقوم ادامه داشت و انتهای آن رود اُردن بود. ۳۴ از آنجا به طرف غرب پیچیده به آنوت تابور و بعد به حقوق می‌رسید و با زبولون در جنوب، با آشیر در مغرب و با رود اُردن در مشرق همجوار بود. ۳۵ شهرهای مستحکم آن صدیم، صیر، حَمَت، رَکَت، کنارت، ۳۶ ادامَه، رامَه، حاصور، ۳۷ قادش، اِدرعی، عَین حاصور، ۳۸ یرون، مجدلیل، حوریم، بیت عَنات و بیت شَمِش بودند. جمعاً نوزده شهر با روستاهای اطراف آن‌ها. ۳۹ این بود زمین خاندان‌های طایفه نفتالی با شهرها و روستاهای آن‌ها.

سرزمین طایفه دان

۴۰ قرعه هفتم به نام خاندان‌های طایفه دان درآمد. ۴۱ سرزمین ایشان شامل شهرهای صُرعَه، اِشتائِل، عیرشمس، ۴۲ شعلین، ایالون، یتله، ۴۳ ایلون، تِمَنه، عِقرون، ۴۴ اِلِیقیه، جِبْتون، بَعْلَت، ۴۵ یهود، بنی بَرَق، جَت رِمون، ۴۶ میاه یِرْقون، رِقون و منطقه اطراف یافا بود. ۴۷ وقتی طایفه دان سرزمین خود را از دست دادند، به لشم حمله نموده آن را تصرف کردند. مردم آنجا را به دَم شمشیر کشته در آنجا سکونت اختیار کردند و نام آن شهر را از لشم به دان، که نام جدشان بود، تبدیل نمودند. ۴۸ این بود شهرها و روستاهای اطراف آن‌ها که متعلق به خاندان‌های طایفه دان بودند.

سهم یوشع

۴۹ هنگامی که مردم اسرائیل تقسیم سرزمین‌ها را به پایان رساندند، ایشان در میان خود، به یوشع پسر نون نیز سهمی دادند. ۵۰ طبق دستور خداوند و انتخاب خودش، شهر تِمَنه سارح را که در کوهستان اِفرایم بود برای او تعیین کردند. یوشع آن را دوباره آباد کرد و در آنجا سکونت اختیار نمود. ۵۱ به این ترتیب اِلِعازار کاهن، یوشع پسر نون و رهبران طایفه‌های اسرائیل، آن سرزمین را در حضور خداوند، در جلوی ورودی خیمه مقدس در شیلوه تقسیم کردند.

شهرهای پناهگاه

بعد خداوند به یوشع فرمود: ۲ «به قوم اسرائیل بگو، طبق دستوری که به موسی داده بودم، شهرهایی را به عنوان پناهگاه انتخاب کنید ۳ تا اگر کسی ناخواسته مرتکب قتل شود، به یکی از آن شهرها پناه ببرد و دست وابستگان شخص مقتول به او نرسد. ۴ شخص

قاتل باید به یکی از آن شهرها فرار کند و در جلوی دروازه و رودی شهر بایستد و ماجرای خود را برای رهبران آن شهر بیان کند. آنگاه آن‌ها او را به داخل شهر برده جایی برایش تهیّه کنند و او نزد آن‌ها بماند. اگر خانوادهٔ شخص مقتول برای انتقام بیایند، قاتل را به دست آن‌ها نسپارند، زیرا او به‌طور تصادفی مرتکب قتل شده و با مقتول سابقهٔ دشمنی نداشته است. ۶ او تا زمان محاکمه در حضور مردم و تا زمان فوت * کاهن اعظم وقت، در آنجا بماند. بعد از آن، شخص قاتل می‌تواند به خانهٔ خود و به شهری که از آن فرار کرده است، بازگردد.»

۷ بنابراین شهر قادش در جلیل در کوهستان نفتالی، شکیم در کوهستان افرایم و جبرون در کوهستان یهودا برای این منظور تعیین شدند. ۸ همچنین طبق دستور خداوند سه شهر دیگر را در آن‌طرف رود اُردن، در شرق اریحا انتخاب کردند که عبارت بودند از باصر، در بیابان طایفهٔ رثوین، رامون در جلعاد در سرزمین جاد و جولان در باشان در محدوده طایفهٔ مَنَسی. ۹ این‌ها شهرهای پناهگاه بودند برای مردم اسرائیل و بیگانگانی که با آن‌ها زندگی می‌کردند. هرگاه کسی ناخواسته مرتکب قتل می‌شد، به آنجا پناه می‌برد تا به دست وابستگان شخص مقتول کشته نشود و در آنجا تا روز محاکمهٔ خود باقی بماند.

شهرهایی که به لایوان داده شد

۲۰-۲۱ رهبران فامیل لایوان، نزد العازار کاهن، یوشع پسر نون و بزرگان طایفه‌های بنی اسرائیل به شیلوه، در سرزمین کنعان آمده گفتند: «طبق دستور خداوند به موسی، باید شهرهایی برای زندگی و چراگاه‌هایی هم برای گله‌های ما به ما داده شود.» ۳ بنابراین مردم اسرائیل مطابق فرمان خداوند شهرهایی را با چراگاه‌های آن‌ها برای لایوان و گله‌های ایشان تعیین کردند.

۴ خاندان قُهات اوّلین خاندان از طایفهٔ لاوی بودند که قرعه به نام ایشان درآمد. برای این خانواده‌های این خاندان که از فرزندان هارون کاهن بودند، سیزده شهر در سرزمین یهودا، شمعون و بنیامین تعیین کردند. ۵ به بقیّهٔ خاندان قُهات، ده شهر از سرزمین طایفهٔ افرایم، دان و نصف طایفهٔ مَنَسی داده شد.

۶ برای خاندان جرشونیان سیزده شهر از سرزمین طایفه‌های یساکار، آشیر، نفتالی و نصف طایفهٔ مَنَسی در باشان تعیین کردند. ۷ به خانواده‌های خاندان میراری، دوازده شهر از شهرهای طایفه‌های رثوین، جاد و زبولون داده شد.

این شهرها و چراگاه‌ها را مردم اسرائیل، طبق فرمان خداوند به موسی، به حکم قرعه به لاویان دادند.

این‌ها شهرهایی هستند از سرزمین طایفه‌های یهودا و شمعون که به فرزندان هارون که قهاتیان بودند، داده شد. ۱۰ قهاتیان نخستین کسانی از طایفه لاوی بودند که قرعه به نام ایشان درآمد. ۱۱ این شهرها را برای ایشان تعیین نمودند: قَرِیت اَرْبَع (اَرْبَع پدر عَنَاق بود) که اکنون آن را حِبرون می‌گویند و با چراگاه‌های اطرافش در کوهستان یهودا واقع است آن. ۱۲ اما مزرعه و روستاهای اطراف آن قبلاً به کالیب پسر یَفنه داده شده بود. ۱۳ علاوه بر حِبرون که یکی از شهرهای پناهگاه بود، این شهرها را نیز با چراگاه‌های اطراف آن‌ها به فرزندان هارون کاهن دادند: ۱۴ لِبْنه، یَتیر، اَشتموع، ۱۵ حُولون، ۱۶ دَبیر، عَین، یطه و بَیت شِمَش. جمعاً نه شهر از دو طایفه یهودا و شمعون. ۱۷ از طایفه بنیامین این چهار شهر با چراگاه‌های اطراف آن‌ها داده شد: جِبعون، جِبعه، ۱۸ عَناتوت و علمون. ۱۹ شهرهایی که به فرزندان هارون کاهن دادند، سیزده شهر با چراگاه‌های اطراف آن‌ها بود.

۲۰ به بقیّه خانواده‌های لاویان از خاندان قُهات این شهرها را با چراگاه‌های اطراف آن‌ها، از طایفه اِفرایم دادند: ۲۱ شِکیم شهر پناهگاه قاتلین در کوهستان اِفرایم، جازِر، ۲۲ قَبصایم و بَیت حورون. جمعاً چهار شهر. ۲۳ از طایفه دان، چهار شهر با چراگاه‌های اطراف آن‌ها: اِلتِقیه، جِبْتون، ۲۴ ایلون و جَت رِمون. ۲۵ از نصف طایفه مَنسی غربی: تَعَناک، جَت رِمون. جمعاً دو شهر با چراگاه‌های اطراف آن‌ها. ۲۶ به این ترتیب خاندان قُهات ده شهر را با چراگاه‌های آن‌ها دریافت کردند.

۲۷ به یک خانواده دیگر لاوی، یعنی خاندان جِرشونیان، شهرهای جولان، شهر پناهگاه در باشان، و شهر بَعشترَه با چراگاه‌های اطراف آن‌ها از سرزمین طایفه مَنسی داده شد. ۲۸ از طایفه یَساکار: قِشیون، دابره، ۲۹ یَرموت و عَین جَنیم. جمعاً چهار شهر با چراگاه‌های اطراف آن‌ها. ۳۰ از طایفه اَشیر: می‌شال، عَبدون، ۳۱ حَلقات و رِحوب، جمعاً چهار شهر با چراگاه‌های اطراف آن‌ها. ۳۲ از طایفه نَفتالی: قادش شهر پناهگاه در جلیل، حموت دُر و قرتان، جمعاً سه شهر با چراگاه‌های اطراف آن‌ها. ۳۳ به خانواده‌های خاندان جِرشونیان سیزده شهر با چراگاه‌های اطراف آن‌ها داده شد.

۳۴ به بقیّه لاویان، یعنی خاندان مِراسی، این شهرها از سرزمین طایفه زبولون داده شد: یقنعام، قرته، ۳۵ دمنه و نحلال. جمعاً چهار شهر با چراگاه‌های اطراف آن‌ها. ۳۶ از طایفه رَئوین: باصِر، یهصه، ۳۷ قدیموت و میفعه. جمعاً چهار شهر با چراگاه‌های اطراف آن‌ها. ۳۸ از طایفه جاد:

یرموت شهر پناهگاه در جلعاد، مَحَنایم،^{۳۹} حِشْبون و یعزیر. جمعاً چهار شهر با چراگاه‌های اطراف آن‌ها.^{۴۰} بنابراین آن دوازده شهر را برای خاندان مِراَری که بقیّه طایفه لاوی بودند، تعیین کردند.

^{۴۱-۴۲} به این ترتیب، جمعاً چهل و هشت شهر با چراگاه‌های اطراف آن‌ها را از سرزمین طایفه‌های اسرائیل برای طایفه لاوی تعیین کردند.
^{۴۳} قوم اسرائیل سرانجام همه آن سرزمین را همان‌طور که خداوند وعده داده بود که به ملکیت ایشان در خواهد آورد، به دست آوردند و در آنجا مستقر شدند.^{۴۴} خداوند همان‌گونه که وعده فرموده بود، در هر گوشه آن سرزمین آرامش برقرار کرد. هیچ‌یک از دشمنان ایشان نمی‌توانست در مقابل آن‌ها مقاومت کند، زیرا خداوند، بنی اسرائیل را بر تمام دشمنان پیروزی بخشید.^{۴۵} خداوند به تمام وعده‌هایی که به مردم اسرائیل داده بود، وفا کرد.

بازگشت طایفه‌های شرقی

۲۲ سپس یوشع مردم طایفه رُوبین، جاد و نصف طایفه مَنَسی را جمع کرده به آن‌ها گفت: «شما از همه احکام موسی خادم خداوند اطاعت کردید و تمام اوامر او را به‌جا آوردید.
^۳ هیچ‌وقت برادران و خواهران اسرائیلی خود را ترک نکردید، بلکه از دستورات خداوند اطاعت نمودید.^۴ اینک که خداوند طبق وعده خود به برادران شما صلح و آرامش بخشیده است، پس به خانه‌های خود در سرزمینی که در آن طرف رود اُردن است و موسی خادم خداوند به شما داد، بازگردید.^۵ مراقب باشید که همه احکامی را که موسی خادم خداوند به شما داده است، به‌جا آورید. یهوه، خدای خود را دوست داشته باشید، رضای او را بخواهید و از اوامر او اطاعت کنید. به او وفادار باشید و از جان و دل او را خدمت نمایید.»^۶ بعد یوشع آن‌ها را برکت داده به خانه‌هایشان فرستاد.

^۷ موسی به نصف طایفه مَنَسی زمینی را در باشان داده بود. یوشع به نصف دیگر آن طایفه زمینی در بین سایر قوم‌های اسرائیل در غرب رود اُردن داد. پیش از آنکه مردم به خانه‌های خود بروند، یوشع همه را برکت داد.^۸ او به آن‌ها گفت: «حالا شما با دارایی و مال فراوان، گله و رمه، نقره، طلا، برنز، آهن و لباس زیاد به خانه‌های خود برمی‌گردید. شما باید همه چیزهایی را که از دشمنان به غنیمت گرفته‌اید، با خویشاوندانتان تقسیم کنید.»

۹ پس طایفه‌های رثوین، جاد و نصف طایفه مَنسی از مردم اسرائیل در شیلوه که در سرزمین کنعان بود، جدا شدند و به خانه‌های خود در جلعاد که طبق دستور خداوند به موسی آن را به دست آورده بودند، بازگشتند.

قربانگاهی در شرق رود اُردن

۱۰ وقتی که طایفه‌های رثوین و جاد و نصف طایفه مَنسی به حوالی رود اُردن در سرحد کنعان آمدند، قربانگاهی بنا کردند که عظمتی چشم‌گیر داشت. ۱۱ چون سایر مردم اسرائیل این را شنیدند، گفتند: «مردم رثوین و جاد و مَنسی یک قربانگاه در سرحد کنعان، در حوالی رود اُردن، یعنی در قسمتی که متعلق به ما می‌باشد، ساخته‌اند.» ۱۲ وقتی که مردم اسرائیل این را شنیدند، همگی در شیلوه جمع شدند تا با آن‌ها جنگ کنند.

۱۳-۱۴ آنگاه مردم اسرائیل، فینحاس پسر العازار کاهن را با ده نفر رهبر، یعنی یک رهبر از هر طایفه، نزد مردم رثوین، جاد و نصف طایفه مَنسی فرستادند. ۱۵-۱۶ آن‌ها به جلعاد آمدند و به نمایندگی از طرف جماعت خداوند به آن‌ها گفتند: «چرا شما در مقابل خدای اسرائیل نافرمانی کردید؟ شما با ساختن آن قربانگاه، از امر خداوند سرپیچی نمودید. بنابراین شما دیگر پیرو او نیستید. ۱۷-۱۸ آیا گناهی که در فعور از ما سر زد کم بود؟ به‌خاطر همان گناه بود که آن بلا بر سر قوم خدا آمد که تا به حال از آن رنج می‌بریم. آیا نمی‌خواهید از او امر خداوند اطاعت کنید؟ اگر امروز فرمان خدا را به‌جا نیاورید، خداوند فردا همه مردم اسرائیل را به غضب خود گرفتار خواهد کرد. ۱۹ اگر سرزمین شما مکان ناپاک برای عبادت است، پس بیایید به سرزمین خداوند، در جایی که خیمه او است، جایی را برای خود انتخاب کنید. با ساختن قربانگاهی دیگر بر ضد خداوند و بر ضد ما قیام نکنید. ۲۰ آیا به یاد دارید که عخان پسر زراح نخواست طوری که خداوند امر فرموده بود، چیزهای حرام را از بین ببرد. تنها عخان به‌خاطر گناه خود هلاک نشد، بلکه تمام قوم اسرائیل به غضب خداوند گرفتار شدند.»

۲۱ مردم رثوین، جاد و نصف طایفه مَنسی به رؤسای طایفه‌های بنی اسرائیل جواب دادند: ۲۲ «خدای قادر مطلق و خداوند متعال می‌داند که چرا ما این کار را کردیم و می‌خواهیم شما هم بدانید که اگر این کار ما نافرمانی از خداوند و یا نقصی در ایمان ما باشد، شما حق دارید ما را زنده نگذارید. ۲۳ یا اگر ما از خداوند بی‌اطاعتی کرده این قربانگاه را برای قربانی سوختنی و هدایای غله و قربانی‌های مشارکت و سلامتی ساختیم، خود خداوند ما را مجازات کند. ۲۴ اما این طور نیست. این کار ما به این سبب بود که می‌ترسیدیم در آینده فرزندان شما به فرزندان ما

بگویند، 'شما حقّ ندارید که خدای اسرائیل را بپرستید،^{۲۵} زیرا خداوند رود اردن را بین ما و شما یعنی طایفه‌های رثوین و جاد سرحد قرار داده است و شما هیچ سهمی در خداوند ندارید.' بنابراین فرزندان شما ممکن است فرزندان ما را از پرستش خداوند باز دارند.^{۲۶} به همین دلیل، گفتیم بیایید تا قربانگاهی بسازیم، نه برای سوزانیدن *بخور و یا قربانی،^{۲۷} بلکه برای شهادتی بین مردم ما و مردم شما و همچنین نسل آینده تا بدانند که ما واقعاً خداوند را با قربانی‌های سوختنی و دیگر قربانی‌ها و قربانی‌های مشارکت و سلامتی پرستش می‌کنیم و اگر در آینده فرزندان شما به فرزندان ما بگویند، 'شما در خداوند سهمی ندارید،'^{۲۸} فرزندان ما جواب بدهند، 'به قربانگاهی که اجداد ما شبیه قربانگاه خداوند ساخته‌اند نگاه کنید. این قربانگاه برای قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های دیگر نبود، بلکه تا شهادتی باشد بین مردم ما و مردم شما.'^{۲۹} حاشا از ما که بر ضد خداوند نافرمانی کنیم و با ساختن قربانگاهی برای قربانی‌های سوختنی و هدایای غله، از پیروی خداوند دست برداریم. ما قربانگاه دیگری غیر از آن قربانگاهی که در مقابل *خیمه مقدّس است، بنا نخواهیم کرد.»

^{۳۰}وقتی فینحاس کاهن و بزرگان قوم و رؤسای طایفه‌های اسرائیل که با او بودند، سخنان مردم رثوین و جاد و منسی را شنیدند، همگی قانع شدند.^{۳۱} فینحاس پسر العازار کاهن به مردم رثوین و جاد و منسی گفت: «حال به یقین می‌دانم که خداوند در بین ما حضور دارد و شما از او نافرمانی نکرده‌اید، بلکه قوم ما و تمام بنی اسرائیل را از مجازات نجات داده‌اید.»

^{۳۲}بعد فینحاس پسر العازار کاهن و رهبران قوم از مردم رثوین، جاد و منسی در جلعاد خدا حافظی کرده نزد قوم اسرائیل بازگشتند و همه چیز را به آن‌ها گزارش دادند.^{۳۳} این خبر مردم اسرائیل را شادمان ساخت و همگی خدا را شکر کردند و دیگر از جنگ با طایفه‌های رثوین و جاد و منسی و ویران کردن سرزمین آن‌ها سخن نگفتند.

^{۳۴}مردم رثوین و جاد، آن قربانگاه را «شاهد» نامیدند، زیرا گفتند: «این قربانگاه شاهد است که یهوه، خدا است.»

وصیت یوشع

از زمانی که خداوند به بنی اسرائیل از دشمنان گرداگردشان امنیت بخشیده بود، سال‌ها می‌گذشت و در این زمان یوشع پیر و سال‌خورده شده بود.^۲ او تمام قوم اسرائیل را با رهبران، رؤسا، داوران و معتمدان آن‌ها جمع کرده به آن‌ها گفت: «من اکنون پیر شده‌ام.^۳ شما آنچه را که یهوه، خدای شما به‌خاطر شما با سایر قوم‌ها کرد،

دیدید. یهوه، خدای شما برای شما جنگ کرد.^۴ من سرزمین اقوامی را که هنوز باقی مانده‌اند و همچنین آن‌هایی را که قبلاً مغلوب نموده‌ام، از رود اردن در شرق تا دریای مدیترانه در غرب، بین شما تقسیم کردم.^۵ یهوه، خدای شما همه آن مردم را از سر راه شما و از سرزمینی که در آن سکونت دارند، بیرون خواهد راند تا همان‌طور که به شما وعده داده بود، سرزمین آن‌ها را تصرف نمایید.^۶ پس با عزم راسخ آنچه را که در کتاب تورات موسی نوشته شده، انجام دهید و از هیچ‌یک از دستورات آن سرپیچی نکنید.^۷ مراقب باشید با مردمی که در بین شما باقی مانده‌اند، معاشرت نداشته باشید. حتی نام خدایان آن‌ها را هم به زبان نیاورید. به نام خدایان ایشان قسم نخورید و آن خدایان را خدمت و یا پرستش نکنید.^۸ بلکه همان‌طور که تابه‌حال رفتار نموده‌اید، به یهوه، خدای خود توکل نمایید.^۹ و قوم‌های بزرگ و نیرومند را از سر راهتان بیرون رانده و هیچ‌کس نتوانسته است در برابر شما مقاومت کند.^{۱۰} هرکدام از شما می‌تواند به تنهایی در مقابل هزار سرباز دشمن بایستد، زیرا یهوه، خدایتان مطابق وعده‌ای که داده است، برای شما جنگ می‌کند.^{۱۱} مراقب باشید که یهوه، خدای خود را دوست داشته باشید.^{۱۲} اگر از او روی برگردانید و با اقوامی که باقی مانده‌اند، معاشرت و ازدواج کنید،^{۱۳} باید بدانید که یهوه، خدای شما آن‌ها را بیرون نخواهد کرد، بلکه آن‌ها دام بر سر راه شما و تازیانه بر پشت شما و خاری در چشمان شما خواهند شد تا این که همگی شما در این زمین نیکویی که یهوه، خدایتان به شما داده است، هلاک گردید.

^{۱۴} «اکنون زمان مرگ من فرارسیده است و شما از دل‌وجان می‌دانید که یهوه، خدای شما همه چیزهای خوبی را که وعده فرموده بود، به شما داد و به تمام وعده‌های خود وفا کرد و یکی از آن‌ها هم بر زمین نیفتاد.^{۱۵} اما همان‌طور که همه وعده‌های خود را عملی کرد، اگر از فرمان او سرپیچی نمایید، چنان بلاهایی بر سرتان خواهد آورد که همگی شما در این سرزمینی که خداوند به شما داده است، به کلی نابود شوید.^{۱۶} اگر شما پیمانی را که یهوه، خدایتان با شما بسته است، بشکنید و خدایان بیگانه را پرستش کنید، آنگاه خشم خداوند بر شما خواهد آمد و شما را در آن سرزمینی که به شما داده است، نابود خواهد کرد.»

تجدید پیمان در شکیم

بعد یوشع تمام طایفه‌های اسرائیل را با رهبران، روسا، داوران و صاحب‌منصبان آن‌ها در شکیم فراخواند. آن‌ها آمدند و در پیشگاه خدا حاضر شدند.^۲ یوشع به آن‌ها گفت: «یهوه،

خدای بنی اسرائیل چنین می فرماید، 'سال‌ها پیش اجداد شما در آن طرف رود فرات زندگی می کردند و خدایان بیگانه را می پرستیدند. یکی از اجدادتان، تارح پدر ابراهیم و ناحور بود.^۳ بعد جد شما ابراهیم را از سرزمین آن طرف رود فرات به سراسر کنعان هدایت نمودم. فرزندان او را زیاد کردم و اسحاق را به او دادم.^۴ به اسحاق، یعقوب و عیسو را دادم. کوهستان آدوم را به عیسو بخشیدم، اما یعقوب و فرزندانش به مصر رفتند.^۵ سپس موسی و هارون را فرستادم و بلاهای بزرگی بر سر مصر آوردم. اما اجداد شما را از آنجا بیرون آوردم.^۶ وقتی آن‌ها را از مصر بیرون آوردم، مصریان با ازابیه‌های جنگی و سربازان اسب‌سوار، اجداد شما را تعقیب کردند. وقتی اجداد شما به دریای سرخ رسیدند،^۷ نزد من دعا و زاری نموده کمک خواستند. من بین آن‌ها و لشکریان مصر تاریکی ایجاد نمودم و آب دریا را بر سر مصریان ریختم، به طوری که همه آن‌ها در دریا غرق شدند. آنچه را که من بر سر مصریان آوردم، شما به چشم خود دیدید.

«سپس شما مدتی طولانی در بیابان زندگی کردید.^۸ بعد شما را به سرزمین اموریان که در شرق رود اردن بود، آوردم. آن‌ها با شما جنگ کردند و من شما را بر آن‌ها پیروز ساختم و همه آن‌ها را از بین بردم.^۹ بعد بالاق پسر صفور، پادشاه موآب به جنگ بنی اسرائیل آمد و بلعام پسر بعور را دعوت کرد که شما را لعنت کند.^{۱۰} اما من نخواستم به حرف بلعام گوش کنم. پس او شما را برکت داد و به این ترتیب شما را از دست بالاق نجات دادم.^{۱۱} شما از رود اردن عبور کردید و به اریحا رفتید. مردم اریحا مانند اموریان، فرزندان، کنعانیان، حیتیان، جرجاشیان، حویان و یبوسی‌ان با شما جنگیدند، اما من شما را بر همه آن‌ها پیروز ساختم.^{۱۲} وقتی که جلو رفتید، من پیش از رسیدن شما به آنجا، دو پادشاه اموریان را به ترس و وحشت انداختم تا آن‌ها از سر راهتان رانده شوند. شما با شمشیر و کمان خود این کار را نکردید!^{۱۳} من به شما زمینی را دادم که شما در آن زحمت نکشیده بودید و شهرهایی را بخشیدم که شما بنا نکرده بودید. حالا شما در آنجاها زندگی می کنید، انگور را از تاک و زیتون را از درخت‌هایی می خورید که خود شما نکاشته بودید.^{۱۴}» پس از خداوند بترسید و با اخلاص و وفاداری او را خدمت و پرستش کنید. خدایانی را که نیاکانتان در آن طرف رود فرات و در مصر می پرستیدند، فراموش کنید و تنها خداوند را پرستید.^{۱۵} اگر نمی خواهید خداوند را پرستش کنید، هم‌اکنون تصمیم بگیرید که چه کسی را پرستش خواهید کرد: خدایانی را که نیاکانتان در آن طرف رود فرات می پرستیدند،

یا خدایان آموریان را که اکنون در سرزمین شان زندگی می کنید؟ اما من و خانواده ام خداوند را پرستش خواهیم نمود.»

۱۶ آنگاه مردم جواب دادند: «ما هرگز خداوند را ترک نخواهیم کرد تا خدایان بیگانه را پرستش نماییم، ۱۷ زیرا خداوند، ما و نیاکان ما را از مصر که در آنجا در بردگی به سر می بردیم، بیرون آورد و آن همه معجزات را در برابر چشمان ما انجام داد. به هر جایی که رفتیم و از بین همه اقوامی که عبور کردیم، او حافظ و نگهبان ما بود. ۱۸ وقتی که به این سرزمین آمدیم، خداوند، آموریان را که در اینجا زندگی می کردند، بیرون راند. پس ما نیز خداوند را که خدای ما است، پرستش خواهیم کرد.»

۱۹ یوشع به مردم گفت: «اما ممکن است شما نتوانید خداوند را پرستش کنید. او خدای مقدس و غیور است و گناهان شما را نخواهد بخشید. ۲۰ اگر خداوند را ترک کنید و خدایان بیگانه را پرستید، او از شما روی برگردانده شما را مجازات خواهد کرد؛ او شما را هلاک خواهد کرد، گرچه قبلاً به شما خوبی کرده بود.»

۲۱ مردم به یوشع گفتند: «خیر، ما خداوند را پرستش خواهیم کرد.» ۲۲ آنگاه یوشع به آن ها گفت: «خودتان شاهد باشید که خداوند را برای پرستش برگزیدید.»

آن ها جواب دادند: «بلی، ما شاهد هستیم.» ۲۳ یوشع گفت: «پس خدایان بیگانه را که با خود دارید، ترک کنید و دل هایتان را به یهوه، خدای اسرائیل بسپارید.» ۲۴ مردم به یوشع گفتند: «ما یهوه، خدای خود را پرستش خواهیم کرد و از او امر و اطاعت خواهیم نمود.»

۲۵ پس یوشع در همان روز در شکیم، با مردم پیمان بست و احکام و قوانینی برای ایشان وضع کرد. ۲۶ یوشع همه آن ها را در کتاب دستورات خدا نوشت. بعد سنگ بزرگی برداشت و در زیر درخت بلوط، در مکان مقدس خداوند قرار داد. ۲۷ سپس یوشع به مردم گفت: «این سنگ شاهد ما است، زیرا همه سخنانی را که خداوند به ما گفت، شنیده است. بنابراین، این سنگ شاهد است و اگر شما از خدا سرپیچی کنید، این سنگ بر ضد شما شهادت خواهد داد.» ۲۸ آنگاه یوشع مردم را مرخص نمود و هرکس به سرزمین خود بازگشت.

مرگ یوشع و العازار

۲۹ مدتی بعد، یوشع پسر نون، خدمتگزار خداوند در سن صد و ده سالگی درگذشت. ۳۰ او را در زمین خودش در تِمنه سارح که در کوهستان افرایم در شمال کوه جاعش است، به خاک سپردند.

۳۱ بنی اسرائیل در طول زندگانی یوشع و همچنین رهبران قوم که بعد از مرگ او زنده بودند و همه کارهایی را که خداوند برای قوم اسرائیل کرده بود با چشم خود دیده بودند، به خداوند وفادار ماندند.

۳۲ استخوان‌های یوسف را که مردم اسرائیل از مصر با خود آورده بودند، در شکیم در جایی که یعقوب از پسران حمور به قیمت یک صد سکه نقره خریده بود، دفن کردند. این زمین جزو زمین‌های فرزندان یوسف بود. ۳۳ العازار پسر هارون نیز مُرد و در جبعه، واقع در کوهستان اِفرایم، در شهری که به پسرش فینحاس تعلق داشت به خاک سپرده شد.



داوران

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
				۲۱



داوران

معرفی کتاب

کتاب داوران شرح وقایعی از تاریخ بنی اسرائیل از زمان ورود آنان به کنعان تا زمان استقرار پادشاهی است. این وقایع درباره ماجراجویی های قهرمانان قوم اسرائیل است که آنان را «داوران» می نامیدند. اکثر آنها فرماندهان نظامی بودند، نه قاضی. یکی از معروف ترین آنها سامسون است که شرح کارهای وی در فصل های ۱۳-۱۶ نوشته شده است. بزرگ ترین درس این کتاب این است که بقای بنی اسرائیل بستگی به وفاداری آنان از خدا داشت. زمانی که نافرمانی می کردند، دچار فلاکت می شدند. مهم تر آنکه، حتی وقتی قوم نسبت به خدا بی وفا بودند و دچار فلاکت می شدند، زمانی که توبه کرده دوباره به سوی خدا باز می گشتند، خدا همیشه حاضر بود که آنها را نجات بخشد.

تقسیم بندی کتاب

اتفاقات تا زمان وفات یوشع ۱:۱-۲:۱۰
داوران اسرائیل ۲:۱۱-۱۶:۳۱
وقایع گوناگون ۱۷:۱-۲۱:۲۵

جنگ طایفه یهودا و شمعون با آدونی بازق

بعد از وفات یوشع، قوم اسرائیل از خداوند پرسیدند: «کدام طایفه باید اول به جنگ کنعانیان برود؟»
۲ خداوند فرمود: «طایفه یهودا باید اول برود. من آن سرزمین را به دست آنها تسلیم خواهم کرد.»
۳ طایفه یهودا به طایفه شمعون گفتند: «شما با ما بیایید تا با کنعانیان بجنگیم و سرزمینی را که متعلق به ما است، تصرف کنیم؛ ما نیز به شما کمک می کنیم تا سرزمین خود را تصرف نمایید.» پس سپاهیان شمعون و سپاهیان یهودا با هم به جنگ رفتند. ۴ خداوند آنها را بر کنعانیان و فرزندان پیروز ساخت، و آنان ده هزار نفر از دشمنان خود را در بازق

کشتند. ^۵سپس آدونی بازِ را یافته، با او جنگیدند. ^۶آدونی بازِ فرار کرد، اما آن‌ها او را دستگیر نموده انگشتان شست دست و پای او را بُریدند. ^۷آدونی بازِ گفت: «هفتاد پادشاه با دست‌ها و پای‌های شست بریده، خرده‌نان‌های سفرهٔ مرا می‌خوردند؛ اکنون خداوند مرا به سزای کارهایم رسانیده است.» بعد آن‌ها او را به اورشلیم آوردند و او در آنجا مُرد.

تسخیر اورشلیم و حبرون به دست طایفه یهودا

^۸سپاهیان یهودا اورشلیم را تصرف کردند و ساکنان آن را با شمشیر کشتند و شهر را به آتش کشیدند. ^۹سپس به جنگ کنعانیان که در کوهستان و در جنوب و در کوه‌پایه‌ها زندگی می‌کردند، رفتند. ^{۱۰}در آنجا با کنعانیان ساکن حبرون، که قبلاً قَریتِ اربع نامیده می‌شد، جنگ کردند و خاندان‌های شیشای و آخیمان و تلمای را شکست دادند.

تسخیر دبیر توسط عُنْتِئیل

(یوشع ۱۵: ۱۳-۱۹)

^{۱۱}از آنجا به شهر دبیر که قبلاً قَریتِ سِفر نامیده می‌شد، حمله کردند. ^{۱۲}کالیب گفت: «هرکسی که قَریتِ سِفر را تسخیر کند من دختر خود، عَکْسَه را به او می‌دهم.» ^{۱۳}عُنْتِئیل، پسر قِناز برادر کوچک‌تر کالیب، آن شهر را تسخیر کرد و کالیب عَکْسَه دختر خود را به او داد. ^{۱۴}وقتی عُنْتِئیل نزد عسکه آمد، او را تشویق کرد که از پدرش کالیب، یک مزرعه بخواهد. عکسه از الاغ خود پایین آمد و کالیب از او پرسید: «چه می‌خواهی؟» ^{۱۵}عَکْسَه گفت: «به من یک هدیه بده. چون زمینی که به من داده‌ای، سرزمینی خشک و بی‌آب است، پس چند چشمهٔ آب نیز به من بده.» پس کالیب چشمه‌های بالا و پایین را به او داد.

پیروزی طایفه‌های یهودا و بنیامین

^{۱۶}فرزندان قینی، پدرزن موسی، با طایفهٔ یهودا از اریحا به بیابان یهودا که در جنوب عَراد است، رفتند و با مردم آنجا زندگی کردند. ^{۱۷}بعد مردان یهودا، به همراهی مردان شمعون، به جنگ کنعانیانی که در شهر صَفْت زندگی می‌کردند، رفته آن شهر را به کَلّی ویران کردند و نامش را حُرما گذاشتند. ^{۱۸}سپاهیان یهودا همچنین غزه، أَشْقِلون، عَقرون و روستاهای اطراف آن‌ها را تصرف کردند. ^{۱۹}خداوند به آن‌ها در تصرف نواحی کوهستان کمک کرد. اما آن‌ها نتوانستند، ساکنان دشت را بیرون برانند، زیرا آن‌ها اَرابه‌های جنگی آهنی داشتند. ^{۲۰}شهر حبرون را، طبق دستور موسی، به کالیب دادند و سه خاندان عَناق را از آنجا

بیرون راندند. ۲۱ اما طایفه بنیامین، پیوسیان مقیم اورشلیم را بیرون نراندند؛ بنابراین آن‌ها تا به امروز با طایفه بنیامین زندگی می‌کنند.

تسخیر بیت‌ئیل به دست طایفه‌های افرایم و منسی

۲۲ نسل یوسف، یعنی طایفه‌های منسی و افرایم، هم رفتند و به شهر بیت‌ئیل حمله کردند و خداوند با آن‌ها بود. ۲۳ آن‌ها جاسوسانی را به بیت‌ئیل، که در آن زمان لوز نامیده می‌شد، فرستادند. ۲۴ جاسوسان مردی را دیدند که از شهر خارج می‌شود. آن‌ها نزد او رفته گفتند: «اگر راه ورود به شهر را به ما نشان بدهی، ما با تو به خوبی رفتار خواهیم کرد.» ۲۵ پس آن مرد راه را به آن‌ها نشان داد. آن‌ها رفتند و همه مردم شهر را، به غیر از آن مرد و خانواده‌اش، کشتند. ۲۶ بعد آن مرد، به سرزمین حِثیان رفت و در آنجا شهری را آباد کرد و آن را لوز نامید که تا به امروز لوز خوانده می‌شود.

اقوامی که بنی‌اسرائیل آن‌ها را بیرون نکردند

۲۷ طایفه منسی ساکنان بیت‌شان، تَعَناک، مِجَدُو، دُر، ییلعام و روستاهای اطراف آن‌ها را بیرون نکردند؛ بنابراین کنعانیان در همان‌جا ماندند. ۲۸ وقتی اسرائیلیان قوی‌تر شدند، آن‌ها را به کارهای اجباری وادار نمودند، اما آن‌ها را مجبور به ترک آن سرزمین نکردند. ۲۹ طایفه افرایم هم کنعانیان مقیم جازر را بیرون نراندند؛ بنابراین ایشان با مردم افرایم به زندگی ادامه دادند.

۳۰ طایفه زبولون هم ساکنان قِطرون و نَحْلُول را بیرون نکردند؛ بنابراین کنعانیان در همان‌جا ماندند و بنی‌اسرائیل آن‌ها را به کار اجباری وادار کردند.

۳۱ طایفه آشیر ساکنان شهرهای عَکُو، صیدون، اَحَلَب، اکزیب، حِلَبَه، عَفِیق و رحوب را بیرون نکردند. ۳۲ بنابراین مردم آشیر با کنعانیان ساکن آنجا زندگی کردند.

۳۳ طایفه نفتالی ساکنان شهرهای بیت‌شمش و بیت‌عَنات را بیرون نکردند و با کنعانیان آن دو شهر زندگی کردند، ولی آن‌ها را به کارهای اجباری وادار نمودند.

۳۴ اما اموریان مردم طایفه دان را به کوهستان راندند و به آن‌ها اجازه ندادند که به دشت بیایند. ۳۵ وقتی که اموریان در ایلون، شَعْلِیم و کوه حارس پراکنده شدند، طایفه‌های منسی و افرایم قوی‌تر شدند و اموریان را تحت سلطه خود نگاه داشته به کارهای اجباری وادار نمودند.

۳۶ سرحد اموریان از گردنه عَقَرِیم تا سِلاع و بالاتر از آن می‌رسید.

فرشته خداوند در بوکیم

۲

فرشته خداوند از جَلجال به بوکیم رفت و به قوم اسرائیل گفت: «من شما را از مصر به سرزمینی که وعده مالکیت آن را به اجدادتان داده بودم، آوردم و گفتم، 'هرگز پیمانی را که با شما بسته‌ام، نخواهم شکست. ۲ شما هم نباید پیمانی با ساکنان این سرزمین ببندید. باید قربانگاه‌های آن‌ها را ویران کنید.' اما شما فرمان مرا به‌جا نیاوردید، بلکه برعکس آن عمل کردید؟ ۳ پس من هم، آن مردم را، از سر راهتان نخواهم راند؛ بلکه آن‌ها خاری در پهلوی شما و خدایان آن‌ها دامی برای شما خواهند بود.» ۴ وقتی فرشته خداوند این سخنان را گفت، تمام مردم اسرائیل با صدای بلند گریه کردند. ۵ پس آنجا را بوکیم نامیدند و به خداوند قربانی تقدیم کردند.

وفات یوشع

۶ یوشع مردم را مرخص نمود و آن‌ها به جاهایی که برایشان به‌عنوان ملکیت تعیین شده بود، رفتند تا آن‌ها را تصرف کنند. ۷ بنی اسرائیل در طول زندگانی یوشع و همچنین در زمان حیات رهبران قوم که همه کارهایی را که خداوند برای قوم اسرائیل کرده بود با چشم خود دیده بودند، به خداوند وفادار ماندند. ۸ یوشع پسر نون، خادم خداوند در صد و ده سالگی وفات یافت. ۹ او را در زمین خودش در تِمَنه‌حارس که در کوهستان اِفرایم، در شمال کوه جاعش بود دفن کردند. ۱۰ پس از مدّتی، آن نسل از دنیا رفتند و نسل دیگری برخاست. این نسل، خدا را نمی‌شناختند و از کارهایی را که برای مردم اسرائیل انجام داده بود، آگاهی نداشتند.

بنی اسرائیل خداوند را ترک می‌کند

۱۱ بنی اسرائیل نسبت به خداوند شرارت ورزیدند و پرستش بُت‌های *بَعْل را آغاز نمودند. ۱۲ یَهُوه، خدای اجداد خود را ترک کردند، همان خدایی که آن‌ها را از مصر بیرون آورده بود. آن‌ها خدایان اقوامی را که در همسایگی‌شان زندگی می‌کردند پرستش نموده در مقابل آن‌ها سجده کردند و به‌این ترتیب، خداوند را به خشم آوردند. ۱۳ آن‌ها خداوند را ترک کردند و بُت *بَعْل و *عشتاروت را پرستش نمودند. ۱۴ پس خداوند بر اسرائیل خشمگین شد و آن‌ها را به دست تاراج‌گران سپرد تا غارت شوند و اسیر دشمنان اطراف خود گردند؛ بنابراین آن‌ها دیگر نمی‌توانستند در مقابل دشمن مقاومت کنند. ۱۵ هر جایی که برای جنگ می‌رفتند، دست خداوند بر ضد ایشان بود و مانع پیروزی آن‌ها می‌گردید، زیرا خداوند

از پیش به آن‌ها گفته و قسم خورده بود که این کار را خواهد کرد. آن‌ها به سختی عظیمی مبتلا بودند.

۱۶ آنگاه خداوند رهبرانی برای ایشان برافراشت تا آن‌ها را از دست تاراج گران نجات بدهند. ۱۷ اما بنی اسرائیل از این رهبران اطاعت نکردند. آن‌ها خداوند را ترک کرده بُت‌ها را پرستش نمودند. اجداد آن‌ها از فرمان‌های خدا اطاعت می‌کردند، اما این نسل جدید مثل اجداد خود رفتار نکردند و از خدا اطاعت ننمودند. ۱۸ هر زمان که خداوند رهبری را برای بنی اسرائیل برمی‌افراشت، او آن رهبر را کمک می‌کرد تا در طول حیاتش مردم را از دست دشمنانشان برهاند. خداوند بر آن‌ها رحمت می‌نمود، زیرا آن‌ها به دلیل رنج و مرارت و ظلمی که می‌دیدند، ناله می‌کردند. ۱۹ اما بعد از آنکه رهبرشان فوت می‌کرد، آن‌ها به راه‌های شرارت‌آمیز خود باز می‌گشتند و بدتر از اجداد خود عمل می‌کردند. بُت‌ها را پرستش می‌نمودند و در مقابل آن‌ها سجده می‌کردند و به کارهای شرارت‌بار خود ادامه می‌دادند. ۲۰ پس آتش خشم خداوند دوباره شعله‌ور می‌شد و می‌گفت: «چون مردم پیمانی را که با اجدادشان بسته بودم، شکستند و از احکام من پیروی نکردند، ۲۱ من هم آن قوم‌های بیگانه‌ای را که بعد از وفات یوشع باقی ماندند، بیرون نخواهم راند. ۲۲ من آن‌ها را وسیله‌ای برای آزمایش مردم اسرائیل می‌گردانم تا ببینم که آیا مانند اجداد خود، به راه راست می‌روند یا نه.» ۲۳ پس خداوند آن قوم‌ها را در آن سرزمین باقی گذاشت و آن‌ها را بیرون نکرد و به دست یوشع تسلیم نمود و بعد از مرگ یوشع نیز آن‌ها را فوراً بیرون نکرد.

اقوامی که باقی ماندند

۳ پس خداوند بعضی از این قوم‌ها را در آن سرزمین باقی گذاشت تا اسرائیلیانی را که جنگ با کنعانیان را تجربه نکرده بودند، آزمایش کند. ۲ او چنین کرد تا فنون جنگی را به این نسل جوان بیاموزد، مخصوصاً آنانی که هرگز جنگ را تجربه نکرده بودند. ۳ اقوامی که باقی ماندند، عبارت بودند از: پنج والی فلسطین، تمام کنعانیان، صیدونیان و حویان که در کوه‌های لبنان از کوه بَعْل حرمون تا گذرگاه حَمات زندگی می‌کردند. ۴ آن‌ها برای آزمایش بنی اسرائیل باقی ماندند تا معلوم شود که آیا قوم اسرائیل احکام خداوند را که به وسیله موسی به اجدادشان داده شده بود، به جا می‌آورند یا نه. ۵ پس بنی اسرائیل در بین کنعانیان، حِثّیان، آموریان، فِرِزیان، حویان و یبوسی‌ان زندگی کردند. ۶ دختران آن‌ها را برای پسران خود گرفتند و دختران خود را به پسران آن‌ها دادند، و خدایان ایشان را پرستش کردند.

عُتْنِیل

۷ بنی اسرائیل آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود انجام دادند؛ آن‌ها یَهُوه، خدای خویش را فراموش کرده بُت‌های *بَعْل و *أَشیره را پرستش کردند. ۸ آنگاه آتش خشم خداوند بر بنی اسرائیل افروخته شد و آن‌ها را به دست کوشان رشعَتاییم، پادشاه بین‌النهرین به بردگی تسلیم نمود، و اسرائیلیان مدّت هشت سال تحت حکمرانی کوشان رشعَتاییم بودند. ۹ اما وقتی مردم اسرائیل به درگاه خداوند ناله و زاری نمودند، خداوند رهننده‌ای برای ایشان فرستاد. او عُتْنِیل پسر قِناز برادر کوچک‌تر کالیب بود. ۱۰ روح خداوند بر عُتْنِیل قرار گرفت و او بنی اسرائیل را داوری کرد. عُتْنِیل به جنگ رفت و خداوند، کوشان رشعَتاییم پادشاه بین‌النهرین را به دست او تسلیم کرد و عُتْنِیل او را شکست داد. ۱۱ در آن سرزمین مدّت چهل سال آرامش برقرار بود و بعد عُتْنِیل پسر قِناز وفات یافت.

ایهود

۱۲ بار دیگر مردم اسرائیل به ضد خداوند شرارت ورزیدند و خداوند، عِجلون پادشاه موآب را بر آن‌ها چیره گردانید. ۱۳ عِجلون با عَمونیان و عمالیقیان متحد شده اسرائیل را شکست داد و شهر نخلستان را تصرف کردند. ۱۴ عِجلون پادشاه موآب مدّت هجده سال بر اسرائیل حکمرانی کرد.

۱۵ وقتی مردم اسرائیل نزد خداوند زاری کردند، خداوند باز نجات‌دهنده‌ای برای ایشان فرستاد. نام او ایهود پسر جیرا از طایفه بنیامین و مردی چپ‌دست بود. بنی اسرائیل باج خود را توسط ایهود برای عِجلون فرستادند. ۱۶ ایهود برای خود یک خنجر دودمه، به طول نیم‌متر ساخت و آن را در زیر لباسش، بالای ران راست خود پنهان نمود. ۱۷ بعد از آنکه باج را به عِجلون که بسیار چاق بود تقدیم کرد، ۱۸ همراهان خود را که باج را حمل می‌کردند روانه نمود ۱۹ و خودش از کنار سنگ‌های تراشیده در نزدیکی جلجال برگشت و نزد عِجلون پادشاه آمده گفت: «من یک پیام محرمانه برای تو آورده‌ام.»

پادشاه فوراً کسانی را که در حضورش بودند، بیرون فرستاد. ۲۰ در آن وقت، پادشاه در تالار تابستانی نشسته بود. ایهود به او نزدیک شد و گفت: «من پیامی از جانب خدا برای تو آورده‌ام.» پادشاه از جای خود برخاست. ۲۱ آنگاه ایهود با دست چپ خود خنجر را از زیر لباس کشید و به شکم او فرو کرد. ۲۲ خنجر تا دسته در شکمش فرو رفت و چربی آن، تیغ خنجر را پوشانید و کثافات از شکمش بیرون ریخت. ایهود خنجر را از شکم او بیرون نکشید. ۲۳ سپس ایهود خارج شد و در تالار را

به روی عجلون قفل کرد.^{۲۴} پس از رفتن ایهود، وقتی خدمتکاران پادشاه آمدند و دیدند که در تالار قفل است، فکر کردند که او به دستشویی رفته است.^{۲۵} اما چون انتظارشان طولانی شد، کلید آورده در را باز کردند و دیدند که پادشاهشان بر روی زمین افتاده است.

^{۲۶} در حالی که خدمتکاران انتظار می کشیدند، ایهود گریخت و از کنار سنگ های تراشیده گذشته به سعیرت رسید.^{۲۷} وقتی ایهود به کوهستان اِفرایم رسید، شیپور را به صدا درآورد تا مردم اسرائیل را به جنگ بخواند. سپس آن ها با رهبری او از کوهستان پایین آمدند.^{۲۸} آنگاه به آن ها گفت: «به دنبال من بیایید، زیرا خداوند دشمنانتان، موآبیان، را به دست شما تسلیم کرده است.» پس آن ها به دنبال او رفتند و گذرگاه های رود اُردن را به روی مردم موآب بستند و به هیچ کس اجازه عبور ندادند.^{۲۹} آن ها ده هزار نفر از مردم موآب را که همه مردان تنومند و دلاور بودند، به قتل رساندند و هیچ کس نتوانست فرار کند.^{۳۰} به این ترتیب، موآبیان به دست مردم اسرائیل مغلوب شدند و مدّت هشتاد سال، صلح در آن سرزمین برقرار شد.

شمجر

^{۳۱} بعد از ایهود رهبر دیگری، به نام شَمَجَر پسر عَنات روی کار آمد که با کشتن شش صد نفر از فلسطینیان با یک چوب دست گاورانی، قوم اسرائیل را نجات داد.

دبوره و باراق

۴ بعد از وفات ایهود، مردم اسرائیل باز کارهایی کردند که در نظر خداوند زشت بود.^۲ پس خداوند آن ها را به دست یابین پادشاه کنعان که در حاصور سلطنت می کرد، مغلوب ساخت. فرمانده ارتش یابین، سیسِرا بود که در حروشتِ *امّت ها زندگی می کرد.^۳ یابین نه صد ارابه جنگی آهنی داشت و بیست سال تمام بر اسرائیلیان با ظلم و ستم حکمرانی کرد. سپس قوم اسرائیل با زاری از خداوند کمک خواستند.^۴ در آن زمان نَبیّه ای به نام دبوره زن لَفیدوت بر اسرائیل داوری می کرد.^۵ او زیر درخت خرمایی بین رامه و بیت ئیل در کوهستان اِفرایم می نشست و مردم اسرائیل برای حل و فصل دعوی خود نزد او می آمدند.^۶ او یک روز باراق پسر آیینوعم را که در قادش در سرزمین نفتالی و زبولون زندگی می کرد، نزد خود خواند و به او گفت: «یَهُوه، خدای اسرائیل فرموده است، 'تو باید ده هزار نفر از طایفه نفتالی را مجهّز کرده با آن ها به کوه تابور بروی^۷ و با سیسِرا فرمانده ارتش یابین بجنگی. او همه ارابه های

جنگی و سربازان خود را به همراه خواهد داشت، اما من آن‌ها را به وادی قیشون کشانده به دست تو تسلیم می‌کنم.»^۸

۸ باراق به او گفت: «اگر تو با من بروی، من می‌روم و اگر تو با من نروی، من هم نمی‌روم.»

۹ دُبوره جواب داد: «البتّه من با تو می‌روم، اما یادت باشد که اگر من با تو بروم و سیسرا مغلوب شود، افتخار پیروزی به تو نخواهد رسید، چون خداوند سیسرا را به دست یک زن تسلیم خواهد کرد.» پس دُبوره همراه باراق به قادش رفت. ۱۰ باراق مردان طایفه‌های زبولون و نفتالی را که ده‌هزار نفر بودند، مجهّز ساخته آن‌ها را همراه با دُبوره به میدان جنگ رهبری نمود.

۱۱ در این وقت، حِبرِ قینی که از خویشاوندان موسی بود، از دیگر قینیان، جدا شده رفت و در کنار درخت بلوط در صعنایم، در نزدیکی قادش چادر زد.

۱۲ وقتی سیسرا شنید که باراق پسر آیینوعم به کوه تابور رفته است، ۱۳ تمام مردان خود را با نه‌صد ارّابه جنگی آهنی آماده کرد و از حروشتِ *امّت‌ها به طرف وادی قیشون حرکت داد.

۱۴ دُبوره به باراق گفت: «بلند شو! امروز روزی است که خداوند سیسرا را به دست تو تسلیم می‌کند. خداوند قبلاً نقشه شکست او را کشیده است.» پس باراق از کوه پایین آمد و با ده‌هزار مرد به جنگ سیسرا رفت. ۱۵ خداوند سیسرا و تمام ارّابه‌های جنگی و لشکر او را به وحشت انداخت. سیسرا از ارّابه خود پیاده شد و فرار کرد. ۱۶ باراق ارّابه‌ها و ارتش دشمن را تا حروشتِ *امّت‌ها تعقیب کرد و همه لشکر سیسرا با شمشیر به قتل رسیدند و یک نفر هم زنده نماند.

۱۷ سیسرا پای پیاده فرار کرد و به چادر یاعیل، زن حِبرِ قینی پناه برد، زیرا بین یابین پادشاه حاصور و خاندان حِبرِ قینی، رابطه دوستی برقرار بود. ۱۸ یاعیل به استقبال سیسرا بیرون آمد و به او گفت: «بیا آقا، داخل شو، نترس. در اینجا در کنار ما خطری برایت نیست.» پس سیسرا با او به داخل چادر رفت. یاعیل او را با لحافی پوشاند. ۱۹ سیسرا به یاعیل گفت: «کمی آب بده که تشنه هستم.» یاعیل یک مَشک شیر را باز کرد و به او یک لیوان شیر داد و دوباره او را با لحاف پوشاند. ۲۰ سیسرا به یاعیل گفت: «برو جلوی ورودی چادر بایست. اگر کسی آمد و پرسید، آیا کسی در چادر است؟' بگو 'خیر.'»

۲۱ سیسرا از فرط خستگی به خواب سنگینی رفت. یاعیل یکی از میخ‌های چادر را با چکشی برداشته آهسته نزد او رفت و میخ را به شقیقه‌اش فرو برد چنان‌که سر آن میخ به زمین فرو رفت. ۲۲ وقتی باراق

به دنبال سیسرا آمد، یاعیل به استقبال او بیرون رفت و به او گفت: «بیا تا شخصی را که در جستجویش بودی، به تو نشان بدهم.» باراق داخل چادر شد و سیسرا را در حالی که میخ چادر به شقیقه‌اش فرو رفته بود، مُرده یافت.

^{۲۳} پس خداوند در همان روز یابین پادشاه کنعان را به دست مردم اسرائیل شکست داد. ^{۲۴} قوم اسرائیل هر روزه قوی‌تر می‌شدند تا این که یابین پادشاه کنعان را به کلی نابود کردند.

سرود دبوره و باراق

در آن روز دبوره و باراق پسر آیینوعَم این سرود را خواندند:



^۲ چونکه رهبران اسرائیل پیش قدم گردیدند
و مردم با اشتیاق داوطلب شدند،
خدا را شکر گوید.

^۳ ای پادشاهان بشنوید

و ای فرمانروایان گوش کنید!

من برای خداوند می‌سرایم

و برای یَهوه، خدای اسرائیل سرود می‌خوانم.

^۴ خداوندا، وقتی از کوهستان سِعیرون آمدی،
هنگامی که از صحرای آدوم گذشتی، زمین لرزید،
از آسمان باران بارید

و ابرها باران خود را فرو ریختند.

^۵ کوه‌ها در حضور خداوند کوه *سینا لرزیدند،
در حضور یَهوه، خدا قوم اسرائیل.

^۶ در زمان شمعِر پسر عَنات

و در دوران یاعیل،

جاده‌ها متروک شدند

و مسافران از راه‌های پُر پیچ و خم گذشتند.

^۷ شهرهای اسرائیل رو به ویرانی رفتند،

تا که تو ای دبوره،

به عنوان مادر اسرائیل آمدی.

^۸ چون اسرائیل، خدایان جدید را پیروی نمود،

جنگ به دروازه شهرها رسید.

در بین چهل هزار مرد اسرائیلی،

- هیچ سپر و نیزه‌ای یافت نمی‌شد.
 ۹ دل من با فرمانده‌های اسرائیل است،
 که خود را با میل و رغبت وقف مردم کردند.
 خدا را شکر کنید.
 ۱۰ ای کسانی که بر الاغ‌های سفید سوار هستید
 و بر فرش‌های گران‌قیمت می‌نشینید،
 و شما ای کسانی که با پای پیاده راه می‌روید، توجه کرده
 ۱۱ گوش فرادهید!
- انبوه مردم با هیاهو در کنار چاه‌ها
 از پیروزی خداوند و پیروزی مردم اسرائیل سخن می‌گویند!
- سپس قوم خدا به طرف دروازه‌های شهر حرکت کردند.
 ۱۲ بیدار شو ای دبوره، بیدار شو!
 بیدار شو، بیدار شو و سرود بخوان!
 برخیز ای باراق، ای پسر آیینوعم،
 اسیران را به اسارت ببر!
- ۱۳ آنگاه باقی ماندگان از کوه پایین آمدند و نزد رهبران خود رفتند؛
 و قوم خداوند نزد او آمدند، آماده برای جنگ.
 ۱۴ مردان از اِفرایم به دنبال طایفه بنیامین،
 به طرف درّه آمدند،
 فرماندهان از ماخیر و رهبران از زبولون،
 ۱۵ رهبران یساکار با دبوره
 و باراق به دشت آمدند.
- اما در بین طایفه رثوین نفاق بود
 و نتوانستند برای رفتن تصمیم بگیرند.
 ۱۶ چرا در بین آغل‌ها درنگ نمودید؟
 برای این که نوای نی را بشنوید؟
 بلی، در بین طایفه رثوین نفاق بود؛
 آن‌ها نتوانستند تصمیم بگیرند که بیایند.
- ۱۷ جلعاد در آن طرف رود اردن ماند.
 چرا دان نزد کشتی‌ها ماند؟
 آشیر در ساحل آرام نشست
 و در بندرها ساکن شد.
- ۱۸ مردم طایفه‌های زبولون و نفتالی زندگی خود را
 در میدان جنگ به خطر انداختند.

۱۹ پادشاهان آمدند و جنگیدند.
 پادشاهان کنعان در تَعْناک
 و چشمه‌های مِجَدو جنگ کردند،
 اما غنیمتی از نقره به دست نیاوردند.
 ۲۰ ستارگان از آسمان جنگیدند.
 هنگامی که از این سو تا آن سوی آسمان را می‌پیمودند،
 آن‌ها علیه سیسِرا جنگیدند.
 ۲۱ سیل خروشان قیشون، آن‌ها را در ربود،
 هجوم رود قیشون.
 ای جان من، قوی باش.
 ۲۲ آنگاه اسب‌ها چهار نعل تاخته
 با سُم‌های خود زمین را کوبیدند.

۲۳ فرشتهٔ خداوند می‌گوید که میروز را لعنت کنید.
 به ساکنان آن لعنت بفرستید،
 زیرا آن‌ها به کمک خداوند نیامدند
 و او را در جنگ با دشمنانش امداد نکردند.

۲۴ خوشا به حال یاعیل،
 زن جبرِ قینی،
 او از تمام زنان چادرنشین، زیاده‌تر برکت بیابد.
 ۲۵ سیسِرا آب خواست و یاعیل به او شیر داد،
 و در جامی شاهانه برایش ماست آورد.
 ۲۶ سپس میخ چادر را در یک دست گرفت و چکشِ کارگر را در
 دست دیگرش
 و در شقیقهٔ سیسِرا فرو برد.
 سرش را شکست
 و شقیقه‌اش را شکافت.
 ۲۷ او پیش پایش خَم شد و افتاد.
 بلی، در پیش پایش،
 در جایی که خَم شد،
 افتاد و مُرد.

۲۸ مادر سیسِرا از پنجره نگاه می‌کرد
 و منتظر آمدن او بود. می‌گفت:

«چرا اَرابهٔ او تأخیر کرده؟»

چرا صدای چرخ اَرابه‌هایش نمی‌آید؟»

^{۲۹} ندیمه‌های حکیم وی به او جواب دادند،

اما او سخنان خود را تکرار کرده می‌گفت:

^{۳۰} «حتماً غنیمت بسیار گرفته است و وقت زیادی لازم دارد تا آن را تقسیم کند.

یک یا دو دختر برای هر سرباز،

برای خود سیسرا، لباس‌های گران‌قیمت

و برای ملکه، شال گردن‌های نفیس خواهد آورد.»

^{۳۱} خداوندا، همهٔ دشمنانت این چنین هلاک گردند،

اما دوست‌دارانت مانند آفتاب با قدرت تمام بدرخشند!

بعد از آن، مدت چهل سال آرامش در آن سرزمین برقرار بود.

جدعون

۶ مردم اسرائیل بار دیگر در نظر خداوند گناه کردند، و خداوند اجازه داد تا مدیانیان هفت سال بر آن‌ها حکمرانی کنند.

^۲ مدیانیان چنان بر قوم اسرائیل ظلم می‌کردند که اسراییلیان، خود را از ترس آن‌ها در غارها و کوهستان‌ها پنهان می‌کردند. ^۳ هر وقت که مردم اسرائیل کشت و زرع می‌کردند، مدیانیان به همراه عمالیقان و قبایل بیابانی بر آن‌ها هجوم آورده ^۴ در آنجا اردو می‌زدند و تمام کشت و زرع آن‌ها را تا شهر غزه از بین می‌بردند و همه‌چیز را، از آذوقه گرفته تا گوسفند، گاو و الاغ، غارت می‌کردند. ^۵ آن‌ها با گلّه و رمه و چادرهای خود همچون ملخ هجوم می‌آوردند و همه‌چیز را از بین می‌بردند. تعداد آن‌ها و شترهایشان آن قدر زیاد بود که نمی‌شد آن‌ها را شمرد. ^۶ مردم اسرائیل در مقابل مدیانیان، بسیار ذلیل و ضعیف بودند. پس نزد خداوند گریه و زاری کرده از او کمک خواستند.

^۷ چون خداوند گریه و زاری ایشان را به‌خاطر ظلم مدیانیان شنید، ^{۸-۹} نبی‌ای را برای مردم اسرائیل فرستاد. او به مردم گفت: «یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: من شما را از بردگی در مصر و از دست همهٔ کسانی که بر شما ظلم می‌کردند، رهانیدم. من آن‌ها را از سر راه شما دور کردم و زمینشان را به شما بخشیدم. ^{۱۰} به شما گفتم که من یهوه، خدای شما هستم. خدایان آموریان را که اکنون در سرزمینشان ساکن هستید، نپرستید. اما شما به سخنان من گوش ندادید.»

۱۱ روزی فرشته خداوند آمد و در زیر درخت بلوطی، در روستای عُفره نشست. آنجا متعلّق به یوآش اَبیعزری بود. پسرش جدعون مخفیانه در چرخُشت، گندم می کوبید تا از نظر مدّیانیان پنهان باشد. ۱۲ فرشته خداوند بر او ظاهر شد و گفت: «ای مرد دلاور، خداوند همراه تو است.»

۱۳ جدعون جواب داد: «آقا اگر خداوند همراه ما است، پس چرا به این روز بد گرفتار هستیم؟ کجا است آن همه کارهای عجیب خداوند که اجداد ما برای ما تعریف می کردند و می گفتند که چگونه خداوند ما را از مصر بیرون آورد؟ امّا حالا ما را ترک کرده و اسیر مدّیانیان ساخته است.» ۱۴ خداوند بر او نگریسته گفت: «با قدرت عظیمت برو و مردم اسرائیل را از دست مدّیانیان نجات بده. من تو را می فرستم.»

۱۵ جدعون گفت: «چطور می توانم قوم اسرائیل را نجات بدهم، چون خاندان من ضعیف ترین خاندان طایفه منسی است و من کوچک ترین عضو خانواده ام می باشم؟»

۱۶ خداوند فرمود: «من همراه تو هستم و تو می توانی همه مدّیانیان را شکست بدهی.»

۱۷ جدعون گفت: «اگر تو به من لطف داری، معجزه ای به من نشان بده تا بدانم که حقیقتاً تو خداوند هستی که با من حرف می زنی. ۱۸ تقاضا دارم که از اینجا نروی تا من رفته یک هدیه بیاورم و به حضورت تقدیم کنم.» خداوند فرمود: «من می مانم تا بازگردی.»

۱۹ پس جدعون به خانه خود رفت. بُزغاله ای را پخت و مقداری آرد برداشته از آن نان فطیر پخت. بعد گوشت را در سبزی و آب گوشت را در کاسه ای ریخت و در زیر درخت بلوط به حضور فرشته خداوند تقدیم کرد. ۲۰ فرشته خداوند به او گفت: «این گوشت و نان فطیر را بگیر و بالای این سنگ بگذار و آب گوشت را بر آن ها بریز.» جدعون اطاعت کرد. ۲۱ آنگاه فرشته خداوند، با نوک عصایی که در دستش بود، گوشت و نان فطیر را لمس کرد و آتشی از سنگ جهیده گوشت و نان فطیر را بلعید. بعد فرشته خداوند از نظرش ناپدید شد.

۲۲ آنگاه جدعون دانست که او به راستی فرشته خداوند بود و گفت: «وای بر من! ای خداوند، من فرشته تو را روبه رو دیدم!»

۲۳ خداوند به او فرمود: «صلح و سلامتی با تو باد! نترس؛ تو نخواهی مرد.» ۲۴ جدعون در آنجا قربانگاهی برای خداوند ساخت و آن را «خدای سلامتی» نامید. این قربانگاه تا به امروز در عُفره که متعلّق به خاندان اَبیعزریان است، باقی است.

۲۵ در همان شب خداوند به او گفت: «گاو نر پدرت و گاو نر دیگری را که هفت ساله است بگیر و به قربانگاه *بعل، که متعلّق به پدرت است

بیر. قربانگاه را ویران کن و الهه* آشیره ای را که در پهلوی آن است، بشکن. ^{۲۶} به جای آن برای یهوه، خدای خود بر سر این قلعه قربانگاه مناسبی بساز. بعد گاو دوّم را گرفته با استفاده از چوب الهه* آشیره، به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کن.» ^{۲۷} جدعون ده نفر از خدمتکاران را با خود برد و طبق دستور خداوند رفتار کرد، ولی چون از فامیل خود و مردم شهر می ترسید، آن کار را در شب انجام داد.

^{۲۸} صبح روز بعد، وقتی مردم شهر به آنجا آمدند، دیدند که قربانگاه *بعل ویران شده و الهه* آشیره شکسته و گاو دوّم بر قربانگاه تازه قربانی شده. ^{۲۹} پس از یکدیگر پرسیدند: «این کار را چه کسی کرده است؟» بعد از جستجوی زیاد فهمیدند که کار جدعون پسر یوآش بوده است. ^{۳۰} پس مردم شهر نزد یوآش رفته به او گفتند: «پسرت را بیور. سزای او مرگ است، زیرا قربانگاه *بعل را ویران کرده و الهه* آشیره را که در کنار آن بود، شکسته است.»

^{۳۱} اما یوآش به آنهایی که برای دستگیری پسرش آمده بودند، گفت: «شما می خواهید به *بعل کمک کنید و از او طرف داری نمایید؟ ولی این را بدانید هرکسی که بخواهد از او دفاع کند تا فردا صبح خواهد مرد. اگر او واقعا خدا است، بگذارید خودش از خود دفاع کند چون قربانگاهش ویران شده است.» ^{۳۲} از آن روز به بعد، جدعون را یرو بعل نامیدند، «یعنی بگذار *بعل از خود دفاع کند»، زیرا قربانگاه *بعل را در هم شکسته بود.

^{۳۳} آنگاه همه مدیانیان، عمالیقیان و مردم مشرق زمین متحد شدند و از رود اُردن عبور کرده در دشت یزرعیل اردو زدند. ^{۳۴} سپس روح خداوند بر جدعون آمد و او شیپور را نواخته مردم آبیعر را جمع کرد که به دنبال او بروند. ^{۳۵} قاصدانی را هم به تمام طایفه منسی فرستاد و آن ها هم آمدند و به دنبال او رفتند. همچنین به طایفه های اشیر، زبولون و نفتالی پیام فرستاد و آن ها هم آمدند و به او پیوستند.

^{۳۶} جدعون به خدا گفت: «اگر همان طور که وعده فرمودی، قوم اسرائیل را به وسیله من نجات می دهی، ^{۳۷} پس من مقداری پشم گوسفند در خرمنگاه می گذارم. اگر شبنم تنها بر پشم نشسته باشد و زمین خشک باشد، می دانم که اسرائیل به دست من نجات می یابد.» ^{۳۸} همین طور هم شد. وقتی صبح روز بعد از خواب بیدار شد، پشم را فشرده؛ از پشم آن قدر شبنم چکید که یک کاسه پُر شد. ^{۳۹} آنگاه جدعون به خدا گفت: «بر من خشمگین نشو. یک بار دیگر هم می خواهم امتحان کنم. این دفعه پشم خشک بماند و زمین اطراف آن با شبنم، تر شود.»

۴۰ آن شب خدا مطابق خواهش او عمل کرد؛ پشم خشک ماند و زمین اطراف آن با شب‌نم تر شد.

جِدْعونِ مِدیانیان را شکست می‌دهد

روزی یروبعل، یعنی جِدْعون، و همهٔ مردمی که با او بودند، صبح زود برخاستند و در کنار چشمهٔ حُرود اردو زدند. اردوگاه مِدیانیان در شمال آن‌ها در دشت کوه موره بود.

۲ خداوند به جِدْعون گفت: «تعداد افراد تو زیاده از حد است. اگر من با این همه قوا شما را بر مِدیانیان پیروزی بخشم، آن وقت خواهید گفت ما با قدرت و توان خودمان نجات یافتیم. ۳ به سپاهیان بگو، هرکسی که می‌ترسد به خانهٔ خود بازگردد، و ما در کوه جلعاد می‌مانیم.» بیست و دو هزار نفر از آنجا بازگشتند و تنها ده هزار نفر باقی ماندند.

۴ خداوند به جِدْعون گفت: «هنوز هم تعداد افراد شما بسیار زیاد است. آن‌ها را به لب چشمه ببر و آنجا من به تو نشان می‌دهم که چه کسانی بروند و چه کسانی بمانند.» ۵ پس جِدْعون آن‌ها را به کنار چشمهٔ آب برد. خداوند به جِدْعون گفت: «آن‌ها را با توجه به طرز آب خوردنشان به دو دسته تقسیم کن: کسانی که دهان خود را در آب گذاشته مثل سگ‌ها آب می‌نوشند و آن‌هایی که زانو زده با دست‌های خود آب می‌نوشند.» ۶ کسانی که با دست‌های خود آب نوشیدند، سی صد نفر بودند. بقیهٔ زانو زده با دهان خود از چشمه آب نوشیدند. ۷ خداوند به جِدْعون گفت: «با همین سی صد نفر که با دست‌های خود از چشمه آب نوشیدند، مِدیانیان را مغلوب می‌کنم. بقیه را به خانه‌هایشان بفرست.» ۸ پس جِدْعون تنها سی صد نفر را با خود نگاه داشت و دیگران را پس از آنکه آذوقه و شیپورها را از آن‌ها گرفت، به خانه‌هایشان فرستاد. سربازان مِدیانی در دشت پایین آن‌ها اردو زده بودند.

۹ در همان شب خداوند به جِدْعون فرمود: «برو و به اردوی مِدیانیان حمله کن و من آن‌ها را به دست تو مغلوب می‌کنم. ۱۰ اما اگر می‌ترسی که حمله کنی، اول با خدمت فوره، به اردوگاه مِدیانیان برو ۱۱ و گوش بده که آن‌ها چه می‌گویند؛ آن وقت دلیر می‌شوی و برای حمله جرات پیدا می‌کنی.» پس جِدْعون همراه فوره به مرز اردوگاه دشمن رفت. ۱۲ مِدیانیان، عمالیقیان و قبایل بیابانی مانند دستهٔ بزرگی از ملخ در دشت جمع شده بودند و شتران بسیاری به فراوانی ریگ‌های ساحل دریا داشتند. ۱۳ وقتی جِدْعون به اردوگاه دشمن رسید، یکی از مِدیانیان خوابی را که دیده بود، برای دوست خود تعریف کرده می‌گفت: «خواب دیدم که یک نان جو در اردوی ما افتاد، به چادر خورد، آن را واژگون کرد و

چادر بر زمین افتاد.»^{۱۴} رفیقش گفت: «خواب تو فقط یک تعبیر دارد، به این معنی که جدعون پسر یوآش اسرائیلی، با شمشیر می‌آید و خدا ما و تمام اردوگاه ما را به دست او خواهد سپرد.»

^{۱۵} وقتی جدعون خواب و تعبیر آن را شنید، به سجده افتاده خداوند را پرستش کرد و بعد به اردوی اسرائیل برگشت و به مردم گفت: «برخیزید که خداوند سپاه مدیانیان و متحدان آن‌ها را به دست ما داده است.»

^{۱۶} بعد جدعون آن سی صد نفر را به سه دسته تقسیم کرد. به دست هر کدام یک شیپور و یک کوزه خالی داد. در داخل هر کوزه یک مشعل گذاشت. ^{۱۷} به آن‌ها گفت: «وقتی به نزدیک اردوگاه دشمن رسیدیم، به

من نگاه کنید و هرچه من می‌کنم، شما هم بکنید.»^{۱۸} وقتی من شیپور را نواختم، همه کسانی که با من هستند شیپورهای خود را در اطراف اردوگاه بنوازند و فریاد بزنند، 'ما برای خداوند و برای جدعون جنگ می‌کنیم!'

^{۱۹} پس جدعون و یک صد نفری که با او بودند، نیمه شب درست پس از عوض شدن نگهبانان، به نزدیکی مرز اردوگاه رسیدند. آن‌ها شیپورهای خود را به صدا درآوردند و کوزه‌هایی را که در دست داشتند شکستند.

^{۲۰} سپس هر سه دسته شیپورها را نواختند و کوزه‌ها را شکستند. مشعل‌ها را در دست چپ و شیپورها را در دست راست گرفته نواختند و فریاد برآوردند: «ما برای خداوند و برای جدعون می‌جنگیم!»^{۲۱} همه آن‌ها در

اطراف اردوگاه در جای خود ایستادند و سپاه عظیم مدیان وحشت‌زده به هر طرف می‌دویدند و فریادکنان فرار کردند. ^{۲۲} همین که تمام سی صد نفر شیپورهای خود را نواختند، خداوند سربازان دشمن را به جان یکدیگر

انداخت و آن‌ها از یک سر اردوگاه تا سر دیگر آن، یکدیگر را با شمشیر می‌کشتند. آن‌ها تا بیت شطه به جانب صریرت و تا سرحد آبل مَحولَه، که در نزدیکی طَبات است، فرار کردند.

^{۲۳} جدعون به مردم طایفه‌های نفتالی، آشیر و منسی پیام فرستاد که بیایند و به تعقیب مدیانیان بروند. ^{۲۴} او همچنین قاصدانی را با این پیغام به تمام کوهستان اِفرایم فرستاد: «به جنگ مدیانیان بیایید و راه

آب‌ها و رود اردن را تا بیت بارَه به روی ایشان ببندید.»^{۲۵} آن‌ها دو سردار مدیانی، یعنی غراب و ذِئِب، را دستگیر کردند. غُرب را در نزد صخره غُرب کشتند و ذِئِب را در چرخشت شراب سازی ذِئِب به قتل رساندند.

بعد از آنکه مدیانیان را فراری دادند سرهای غُرب و ذِئِب را به شرق رود اردن نزد جدعون آوردند.

شکست نهایی مدیانیان

مردم اِفرایم به جِدعون گفتند: «این چه کاری بود که با ما کردی؟ چرا وقتی به جنگِ مدیانیان رفتی، ما را خبر نکردی؟» آن‌ها او را به شدت سرزنش کردند.

جِدعون به آن‌ها گفت: «آیا خوشه‌چینی اِفرایم از میوه‌چینی اِیعزر بهتر نیست؟ کار شما در پایان جنگ به مراتب، مهم‌تر از کار ما در شروع جنگ بود. ^۳ زیرا خداوند به شما کمک کرد که دو سردارِ مدیانیان، یعنی عَرَب و ذِئِب، را دستگیر کنید.» در مقایسه با شما من چه کرده‌ام؟ با این سخن جِدعون، آن‌ها آرام شدند.

^۴ بعد جِدعون با سی صد نفر از همراهان خود از رود اُردن عبور کرد. آن‌ها با وجود این که بسیار خسته بودند، بازهم از تعقیب دشمن دست نکشیدند. ^۵ وقتی به سُکوت رسیدند، جِدعون به مردان شهر گفت: «لطفاً به همراهان من چند قرص نان بدهید، زیرا آن‌ها خسته و کوفته شده‌اند و من هنوز در تعقیب زَبَح و صَلْمُونَع، پادشاهانِ مدیان هستم.» ^۶ رهبران سُکوت گفتند: «مگر زَبَح و صَلْمُونَع را دستگیر کرده‌ای که ما به سپاه تو نان بدهیم؟»

^۷ جِدعون گفت: «بسیار خوب! وقتی که خداوند زَبَح و صَلْمُونَع را به دست من تسلیم کند، آنگاه من گوشت بدن شما را با تیغ و خار بیابان می‌دَرَم.» ^۸ جِدعون از آنجا به فِئوئیل رفت و از آن‌ها هم، درخواست خوراک کرد. آن‌ها هم مانند مردم سُکوت به او جواب دادند. ^۹ جِدعون به مردم فِئوئیل گفت: «وقتی به سلامتی بازگردم، این بُرج را ویران می‌کنم.» ^{۱۰} در این وقت، زَبَح و صَلْمُونَع با پانزده هزار سرباز در قرقور بودند. از تمام قوای شرقی فقط همین تعداد باقی مانده بود، زیرا یک صد و بیست هزار نفرشان قبلاً تلف شده بودند. ^{۱۱} بعد جِدعون از جاده کنار بیابان در شرق نوبَح و یُجَبَها رفته با یک حمله ناگهانی سپاهِ مدیانیان را شکست داد. ^{۱۲} زَبَح و صَلْمُونَع فرار کردند. جِدعون به تعقیب آن‌ها رفت و هر دو پادشاهِ مدیان را دستگیر کرد و تمام سپاه آن‌ها را تارومار کرد.

^{۱۳} بعد جِدعون پسر یوآش از طریق گردنه حارس از جنگ برگشت. ^{۱۴} او یک جوان سُکوتی را دستگیر کرد و پس از پرس و جو از او خواست تا نام مأموران و رهبران سُکوت را بنویسد. آن جوان نام هفتاد و هفت نفرشان را نوشت. ^{۱۵} جِدعون به سُکوت رفت و به مردم آنجا گفت: «به یاد بیاورید که شما از دادن غذا به مردان خسته و کوفته من خودداری کرده گفتید، 'مگر زَبَح و صَلْمُونَع را اسیر کرده‌ای که می‌خواهی به مردان خسته‌ات نان دهیم.' اینک ببینید آن‌ها اینجا هستند.» ^{۱۶} بعد با

تیغ و خار بیابان، رهبران سُکوت را مجازات کرد. ^{۱۷} او همچنین بُرج فِئوئیل را ویران نمود و مردان شهر را به قتل رساند.

^{۱۸} بعد به زَبَح و صَلمونع گفت: «آنها را که در تابور کشتید، چگونه اشخاصی بودند؟»

جواب دادند: «آنها همگی مانند شما و هرکدام مانند یک شاهزاده بودند.»

^{۱۹} جَدعون گفت: «آنها برادران من بودند، پسران مادرم. به خداوند قسم، اگر شما آنها را نکشته بودید، من هم شما را نمی‌کشتم.» ^{۲۰} پس به پسر اوّل خود، پِتر گفت: «برخیز و آنها را بکش.» اما پِتر دست به شمشیر نبرد و ترسید، چون هنوز بسیار جوان بود.

^{۲۱} آنگاه زَبَح و صَلمونع به جَدعون گفتند: «برخیز، خودت ما را بکش؛ یک مرد لازم است که کار یک مرد را انجام دهد.» پس جَدعون برخاسته زَبَح و صَلمونع را کُشت و گردن‌بندهای شترهای ایشان را نیز برداشت. ^{۲۲} مردم اسرائیل به جَدعون گفتند: «تو بیا و حاکم ما باش، تو و پسرانت و نسل تو، زیرا تو ما را از دست مدیانیان نجات دادی.»

^{۲۳} جَدعون جواب داد: «نه من پادشاه شما می‌شوم و نه پسران من. حاکم شما خداوند است. ^{۲۴} اما یک خواهش از شما دارم و آن این که هر کدامتان گوشواره‌هایی را که به غنیمت گرفته‌اید به من بدهید.» چون دشمنان آنها، که اسماعیلی بودند، همگی گوشواره طلا داشتند. ^{۲۵} آنها جواب دادند: «با کمال میل، ما گوشواره‌ها را به تو می‌دهیم.» پس آنها ردایی را روی زمین پهن کردند و همگی گوشواره‌هایی را که به غنیمت گرفته بودند، در آن انداختند. ^{۲۶} وزن گوشواره‌ها به‌غیر از زیور آلات هلالی شکل، زنجیرها، لباس‌های ارغوانی پادشاهان مدیان و حلقه‌های گردن شترهایشان در حدود بیست کیلوگرم طلا بود. ^{۲۷} جَدعون از آنها یک بُت طلایی ساخت و آن را در شهر خود، عُفره برپا کرد. به‌زودی مردم اسرائیل شروع به پرستش آن کردند. این کار دامی شد برای جَدعون و خانواده‌اش.

^{۲۸} به این ترتیب مردم مدیان به دست اسرائیل شکست خوردند و دیگر تهدیدی برای آنها نبودند. در دوران عمر جَدعون، مدّت چهل سال صلح و آرامش در آن سرزمین برقرار بود.

مرگ جَدعون

^{۲۹} جَدعون، پسر یوآش به خانه خود برگشت. ^{۳۰} او دارای هفتاد پسر بود زیرا زن‌های زیادی داشت. ^{۳۱} او همچنین یک صیغه در شکیم داشت که برایش یک پسر به دنیا آورد و وی را اَبی‌مِلِک نامید. ^{۳۲} وقتی که جَدعون

فوت کرد، پیر و سال خورده شده بود. او را در آرامگاه پدرش یوآش در عُفْرَه در سرزمین ایبِزریان به خاک سپردند.

۳۳ بعد از وفات جِدعون، مردم اسرائیل دوباره گمراه شده به پرستش *بَعْل پرداختند و آن‌ها بُت *بَعْل پریت را خدای عهد خود نامیدند ۳۴ و یَهُوه، خدای خود را از یاد بردند، خدایی که آن‌ها را از دست دشمنان اطرافشان نجات داده بود. ۳۵ آن‌ها خدماتی را که یروبعل، یعنی جِدعون، در حق ایشان کرده بود، فراموش نمودند و به خاندان او احترام نگذاشتند.

آبی مِلِک

۹ آبی مِلِک پسر جِدعون نزد خویشاوندان مادر خود به شکیم رفت و همه را جمع کرده به آن‌ها گفت ۲ که از مردان شکیم بپرسند: «آیا می‌خواهید هفتاد پسر جِدعون بر شما حکومت کنند یا یک نفر؟ و به یاد داشته باشید که من از گوشت و خون شما می‌باشم.» ۳ پس خویشاوندان مادرش از طرف او همه سخنان او را به مردان شکیم گفتند، و آن‌ها با کمال خوشی پیروی از آبی مِلِک را پذیرفتند و گفتند: «او برادر ما است.» ۴ آن‌ها هفتاد سکه نقره از پرستشگاه *بَعْل پریت به او دادند. آبی مِلِک با آن پول، مردان ولگرد و بیکار را اجیر کرد تا به او بپیوندند. ۵ بعد به خانه پدر خود در عُفْرَه رفت و هفتاد برادر خود را روی یک سنگ کشت. اما یوتام کوچک‌ترین پسر جِدعون زنده ماند، زیرا او خود را پنهان کرده بود. ۶ بعد همه مردان شکیم و بیت مِلو کنار ستون درخت بلوط در شکیم او را به پادشاهی برگزیدند.

۷ وقتی یوتام باخبر شد، در بالای کوه جِرزیم ایستاده با صدای بلند به آن‌ها گفت: «ای مردان شکیم، به من گوش بدهید تا خدا به شما گوش بدهد. ۸ یک روز درختان تصمیم گرفتند که پادشاهی برای خود انتخاب کنند. آن‌ها رفته به درخت زیتون گفتند، 'بیا پادشاه ما باش.' ۹ اما درخت زیتون به آن‌ها گفت، 'آیا می‌خواهید که من از تولید روغن خود که به وسیله آن به خدایان و اشخاص ادای احترام می‌کنند، صرف نظر کنم و بروم حاکم درختان دیگر باشم؟' ۱۰ سپس درختان به درخت انجیر گفتند، 'بیا پادشاه ما شو.' ۱۱ درخت انجیر جواب داد، 'آیا من باید تولید میوه خوب و شیرین خود را ترک کنم و رفته بر درختان پادشاهی کنم؟' ۱۲ سپس نزد تاک انگور رفته گفتند، 'بیا پادشاه ما شو.' ۱۳ تاک گفت، 'آیا باید از تولید شراب خود که برای خدایان و انسان خوشی می‌آورد صرف نظر کنم و حاکم درختان دیگر شوم؟' ۱۴ بالاخره نزد بوته خار رفتند و گفتند، 'بیا و پادشاه ما باش.' ۱۵ بوته خار جواب داد، 'اگر به راستی می‌خواهید که من پادشاه شما شوم، پس بیایید در سایه من

پناه ببرید، وگرنه آتشی از من خواهد برخاست که حتی تمام درختان سدر لبنان را خواهد سوزانید.^{۱۶}

۱۶ سپس یوتام ادامه داده گفت: «آیا شما واقعاً از روی راستی و صداقت اَبی مَلِک را پادشاه خود ساختید؟ آیا یاد جَدعون را محترم شمردید و با خاندانش آن چنان رفتار کردید که سزاوار کارهایی بود که او انجام داده بود؟^{۱۷} پدر من برای شما و به خاطر شما جنگ کرد. زندگی خود را به خطر انداخت و شما را از دست مَدِیانیان نجات داد.^{۱۸} اما شما امروز بر ضد خانواده پدرم برخاستید و هفتاد پسر او را روی یک سنگ کُشتید و اَبی مَلِک را که پسر کنیز او است، فقط به خاطر این که یکی از اقوام شما است به عنوان پادشاه خود انتخاب کردید.^{۱۹} اگر شما یقین دارید که از روی راستی و صداقت این کار را کرده‌اید و احترام جَدعون را به جا آورده‌اید، من نیز آرزو می‌کنم که شما و اَبی مَلِک با هم خوش باشید؛^{۲۰} وگرنه، آتشی از اَبی مَلِک برخیزد که همه ساکنان شِکیم و بیت مَلو را بسوزاند و تمام مردم شِکیم و بیت مَلو و نیز خود اَبی مَلِک را هلاک سازد.»^{۲۱} بعد یوتام از آنجا گریخت و از ترس برادر خود، اَبی مَلِک، به بُئیر فرار کرد.

۲۲ اَبی مَلِک مدّت سه سال بر اسرائیل حکومت کرد.^{۲۳} آنگاه خداوند روح شرارت بین اَبی مَلِک و مردم شِکیم ایجاد کرد و مردم شِکیم بر ضد اَبی مَلِک شورش نمودند.^{۲۴} پس از این حادثه، اَبی مَلِک و ساکنان شِکیم که در قتل هفتاد پسر جَدعون با او هم‌دست بودند، به سزای کار خود رسیدند.^{۲۵} مردم شِکیم برای حمله بر اَبی مَلِک، در امتداد جاده‌ای که به بالای کوه می‌رفت، کمین کردند و هر کسی را که از آنجا می‌گذشت، غارت می‌کردند. اَبی مَلِک از این امر باخبر شد.

۲۶ جَعَل پسر عَبد با خویشاوندان خود به شِکیم آمد و در آنجا مردم شِکیم به او اعتماد کردند.^{۲۷} یک روز آن‌ها بیرون رفتند و از تاکستانی انگور چیده شراب ساختند و جشن گرفتند. سپس به پرستشگاه خدای خود رفتند و در آنجا خوردند و نوشیدند و اَبی مَلِک را مسخره کردند.^{۲۸} جَعَل پسر عَبد از مردم پرسید: «اَبی مَلِک کیست؟ چرا ما مردم شِکیم باید او را خدمت کنیم؟ آیا او پسر جَدعون و نام دستیارش زبول نیست؟ ما باید به جدّ خود حامور وفادار باشیم.^{۲۹} ای کاش این مردم زیر دست من می‌بودند تا من اَبی مَلِک را از بین می‌بردم. آنگاه به اَبی مَلِک می‌گفتم، 'تمام لشکرت را جمع کن و به جنگ ما بیا.'^{۳۰}

۳۰ اما وقتی زبول حاکم شهر سخنان جَعَل پسر عَبد را شنید، بسیار خشمگین شد.^{۳۱} او پیامی به اَبی مَلِک در آرومه فرستاده گفت: «جَعَل پسر عَبد و خویشاوندان او به شِکیم آمده‌اند و مردم را بر ضد تو

می شورانند. ۳۲ پس هنگام شب تو و همراهانت بروید و پنهان شوید. ۳۳ صبح روز بعد، وقت طلوع آفتاب بروید و به شهر حمله کنید. وقتی که او و مردانش برای مقابله آمدند، آن وقت هر کاری که از دست برمی آید با آن‌ها بکن.»

۳۴ پس اَبی‌مِلِک و همهٔ کسانی که با او بودند، شبانگاه رفتند و به چهار دسته تقسیم شده در کمین نشستند. ۳۵ وقتی صبح شد، جَعَل پسر عید بیرون رفت و نزد دروازهٔ شهر ایستاد. اَبی‌مِلِک با همراهان خود از کمینگاه بیرون آمد. ۳۶ چون جَعَل آن‌ها را دید، به زبول گفت: «آن مردم را می بینی که از کوه پایین می آیند؟!»

زبول به او گفت: «تو سایهٔ کوه را مردم خیال کردی.» ۳۷ جَعَل باز گفت: «ببین مردم به طرف ما می آیند و یک گروه دیگر هم از راه بلوط معونیم می آیند.»

۳۸ آنگاه زبول رو به طرف او کرده پرسید: «کجا است آن حرف‌های تو خالی ای که می زدی؟ یادت می آید که می گفتم، 'اَبی‌مِلِک کیست که ما او را خدمت بکنیم؟' این‌ها کسانی هستند که تو به آن‌ها ناسزا می گفتم. پس حالا برو و با آن‌ها جنگ کن.» ۳۹ جَعَل پیشاپیش مردم شِکیم برای جنگ با اَبی‌مِلِک رفت. ۴۰ اَبی‌مِلِک به تعقیب جَعَل پرداخت و جَعَل گریخت. بسیاری از مردم شِکیم زخمی شدند و تا نزدیک دروازهٔ شهر، به هر طرف روی زمین مجروح افتادند. ۴۱ اَبی‌مِلِک در آرومه ساکن شد و زبول، جَعَل و وابستگانش را از شِکیم بیرون راند تا دیگر در آنجا زندگی نکنند.

۴۲ روز بعد، مردم شِکیم به صحرا رفتند و اَبی‌مِلِک باخبر شد. ۴۳ او مردان خود را جمع کرد و به سه دسته تقسیم کرد و آن‌ها در صحرا کمین کردند. وقتی مردم را دیدند که از شهر بیرون می آیند، از کمینگاه خود خارج شدند و همه را به قتل رساندند. ۴۴ اَبی‌مِلِک و همراهانش با شتاب رفتند و در جلوی دروازهٔ شهر ایستادند تا نگذارند که مردم به شهر داخل شوند. دو دستهٔ دیگر آن‌ها، به کسانی که در صحرا بودند حمله کردند و همه را کشتند. ۴۵ اَبی‌مِلِک تمام آن روز جنگ کرد تا این که شهر را به تصرف خود درآورد. همهٔ کسانی را که در شهر بودند، از بین بردند. شهر را ویران کردند و بر آن نمک پاشیدند.

۴۶ وقتی مردمی که در نزدیک بُرج شهر بودند از واقعه باخبر شدند، به قلعهٔ پرستشگاه بَعْل عهد پناه بردند. ۴۷ وقتی اَبی‌مِلِک باخبر شد که ساکنان بُرج شِکیم در یک جا جمع شده‌اند، ۴۸ با همراهان خود به بالای کوه صَلمون رفت. تبری را به دست گرفته شاخهٔ درختی را بُرید و آن را بر شانهٔ خود گذاشت. آنگاه به همراهان خود گفت: «شما هم فوراً

همان کاری را بکنید که من کردم!»^{۴۹} پس هرکدام یک شاخهٔ درخت را بُریده به دنبال آبیِ مِلِک رفتند. شاخه‌ها را بردند و آن‌ها را در اطراف قلعه انباشته و آن‌ها را آتش زدند. همهٔ مردم بُرجِ شِکیم، که در حدود یک هزار مرد و زن بودند، هلاک شدند.

^{۵۰} بعد آبیِ مِلِک به شهر تبص رفت. در آنجا اردو زد و آن را تصرف کرد. ^{۵۱} اما در داخل شهر یک بُرج بسیار مستحکم وجود داشت. پس همهٔ مردم، زن و مرد و رهبران به داخل آن بُرج رفتند و درها را به روی خود قفل کرده به پشت بام برج رفتند. ^{۵۲} آبیِ مِلِک برای حمله به طرف بُرج رفت. وقتی به دروازهٔ بُرج نزدیک شد تا آن را آتش بزند، ^{۵۳} یکی از زن‌ها سنگ آسیابی گرفته بر سر آبیِ مِلِک انداخت و کاسهٔ سرش را شکست. ^{۵۴} آبیِ مِلِک فوراً به جوان سلاح‌دار خود گفت: «شمشیرت را بکش و مرا بکش تا مبادا مردم بگویند که یک زن او را کُشت. پس آن جوان شمشیر خود را به شکم او فرو کرد و او را کشت. ^{۵۵} چون مردم اسرائیل دیدند که آبیِ مِلِک مُرده است، همه به خانه‌های خود بازگشتند. ^{۵۶} به این ترتیب، خدا آبیِ مِلِک را به خاطر گناهی که علیه پدر خود کرد و هفتاد پسر او را کشت، به سزای کارهایش رساند.

^{۵۷} خدا همچنین بلای شرارت مردمِ شِکیم را بر سر خودشان آورد. به این ترتیب نفرینِ یوتام پسرِ جدعون به حقیقت پیوست.

تولع

بعد از مرگ آبیِ مِلِک، یک نفر از طایفهٔ یساکار به نام تولع پسر فوه نوهٔ دودو برای نجات قوم اسرائیل برخاست. تولع از طایفهٔ یساکار بود و در شهر شامیر در کوهستانِ اِفرایم زندگی می‌کرد. ^۲ تولع مدّت بیست و سه سال داور اسرائیل بود. بعد از وفاتش، او را در شامیر به خاک سپردند.

یائیر

^۳ بعد از او، یائیر جلعادی بیست و دو سال داور اسرائیل بود. ^۴ او دارای سی پسر بود که بر سی الاغ سوار می‌شدند و سی شهر در سرزمین جلعاد داشتند که تا به امروز به نام شهرهای یائیر یاد می‌شوند. ^۵ یائیر مُرد و او را در قامون دفن کردند.

^۶ بار دیگر مردم اسرائیل نسبت به خداوند گناه ورزیده خدایان *بعل و عشتاروت، یعنی خدایان سوریه، صیدون، موآب، عمون و فلسطین، را پرستش کردند. آن‌ها خداوند را ترک کرده از عبادت او دست کشیدند. ^۷ پس آتش خشم خداوند بر اسرائیل شعله‌ور شد و آن‌ها را به دست فلسطینیان و عمونیان تسلیم کرد. ^۸ برای مدّت هجده سال آن‌ها بر

اسرائیلیانی که در سرزمین آموریان در شرق رود اُردن در جِلعاد زندگی می کردند، ظلم و ستم روا داشتند. ۹ عَمونیان حتی از رود اُردن عبور کردند، تا با طایفه های یهودا، بنیامین و اِفرایم بجنگند. پس مردم اسرائیل در تنگنای سختی گرفتار بودند.

۱۰ آنگاه قوم اسرائیل به حضور خداوند گریه و زاری کرده گفتند: «ما در برابر تو گناه کرده ایم، زیرا ما خدای خود را ترک نموده بُت های *بَعْل را پرستش کرده ایم.»

۱۱ خداوند به آن ها فرمود: «آیا من شما را از دست مردمان مصر، اموری، عَمونی و فلسطینی نجات ندادم؟ ۱۲ آیا وقتی شما از ظلم مردم صیدون، عمالیک و معونی نزد من فریاد کردید، شما را نجات ندادم؟ ۱۳ امّا شما مرا ترک کردید و خدایان بیگانه را پرستش کردید، پس من دیگر شما را نجات نخواهم داد. ۱۴ بروید نزد همان خدایانی که برای خود انتخاب کردید تا شما را از ظلم و ستمی که می کشید، نجات دهند.»

۱۵ مردم اسرائیل به خداوند گفتند: «ما گناه کرده ایم. هرچه که می خواهی در حقّ ما بکن. امّا تمنا داریم امروز ما را نجات دهی.» ۱۶ پس آن ها خدایان بیگانه را از بین بردند و دوباره خداوند را پرستش کردند، و خداوند بر رنج های آنان شفقت نمود.

۱۷ در این وقت عَمونیان سپاه خود را در جِلعاد آماده و مجهّز کردند. مردم اسرائیل هم همه یک جا جمع شده در مصفّه اردو زدند. ۱۸ مردم و رهبران قوم اسرائیل از یکدیگر پرسیدند: «چه کسی می خواهد فرمانده ما در جنگ با عَمونیان باشد؟ هرکسی که داوطلب شود، آن شخص حاکم ما در جِلعاد خواهد بود.»

یَفتاح

یَفتاح جِلعادی که پسر یک فاحشه بود، جنگجویی دلاور بود. پدرش جِلعاد نام داشت. ۲ زن اصلی جِلعاد برای او پسران دیگری نیز آورد. وقتی این پسران بزرگ شدند، یَفتاح را بیرون رانده به او گفتند: «تو از میراث پدر ما حقی نداری، زیرا تو پسر زنی دیگر هستی.» ۳ پس یَفتاح از نزد برادران خود فرار کرد و در سرزمین طوب ساکن شد. در آنجا تعدادی اشخاص شرور را دور خود جمع کرده سردهشته آن ها شد.

۴ بعد از مدّتی، بین عَمونیان و اسرائیل جنگی درگرفت. ۵ رهبران جِلعاد برای بازگرداندن یَفتاح به طوب رفتند ۶ و به او گفتند: «بیا و ما را رهبری کن تا به کمک تو بتوانیم با عَمونیان بجنگیم.»

۷ یَفْتاح به آن‌ها جواب داد: «مگر شما آن قدر از من متنفر بودید که مرا از خانه پدرم بیرون راندید؟ چرا اکنون که در تنگی هستید، نزد من آمده‌اید؟»

۸ رهبران جلعاد گفتند: «ما به تو احتیاج داریم که با ما بیایی تا به جنگ عَمونیان برویم و رهبر و فرمانده تمام سرزمین جلعاد باشی.»
 ۹ یَفْتاح به آنان گفت: «اگر شما مرا به سرزمین خودم بازگردانید تا با عَمونیان جنگ کنم و خداوند مرا پیروزی بخشد، من حاکم شما خواهم بود.»
 ۱۰ آن‌ها گفتند: «ما قسم می‌خوریم و خدا شاهد ما باشد که هرچه می‌خواهی انجام می‌دهیم.»
 ۱۱ پس یَفْتاح با رهبران جلعاد رفت و مردم آنجا او را به عنوان رهبر و فرمانده خود انتخاب کردند و یَفْتاح در مصفّه در حضور خداوند، شرایط خود را تکرار کرد.

۱۲ بعد یَفْتاح قاصدانی را با این پیام نزد پادشاه عَمونیان فرستاد: «با ما چه دشمنی داری که به جنگ ما آمده‌ای؟»

۱۳ پادشاه عَمونیان در جواب گفت: «به خاطر این که وقتی قوم اسرائیل از مصر آمدند، سرزمین مرا از رود ارنون تا به رود یَبّوق و رود اردن گرفتند. حالا می‌خواهم که سرزمین مرا در صلح و آرامش به من بازگردانید.»
 ۱۴ یَفْتاح باز چند نفر را نزد پادشاه عَمونیان فرستاد که به او بگویند: «اسرائیلیان زمین موآب و عَمونیان را به زور نگرفتند،^{۱۶} بلکه وقتی از مصر خارج شدند، از راه بیابان به خلیج عقبه و از آنجا به قادش آمدند.
 ۱۷ بعد اسرائیلیان از پادشاه آدوم خواهش کرده گفتند: به ما اجازه عبور از سرزمینت را بده. اما او خواهش ایشان را قبول نکرد. از پادشاه موآب هم همین خواهش را کردند و او هم به آن‌ها جواب رد داد. پس مردم اسرائیل در قادش ماندند.
 ۱۸ بعد از راه بیابان رفتند و سرزمین آدوم و موآب را دور زده به سمت شرقی موآب رسیدند و در قسمت دیگر وادی ارنون اردو زدند. گرچه ارنون سرحد موآب بود، اما مردم اسرائیل هیچ گاه سعی نکردند از سرحد گذشته به خاک موآب وارد شوند.
 ۱۹ بعد اسرائیلیان به سیحون پادشاه آموریان و پادشاه حشبون پیام فرستاده از آن‌ها خواهش کردند که از راه سرزمین آن‌ها به وطن خود بروند.
 ۲۰ ولی سیحون به مردم اسرائیل اعتماد نکرد و نه تنها به آن‌ها اجازه عبور نداد، بلکه تمام سپاه خود را جمع کرده در یاهص اردو زد و با اسرائیل جنگید.
 ۲۱ یَهوه، خدای اسرائیل سیحون و تمام مردم او را به دست اسرائیل تسلیم کرد. به این ترتیب، اسرائیلیان آن‌ها را شکست داده تمام سرزمین آموریان را تصرف نمودند.
 ۲۲ همچنان سرزمین آموریان از ارنون تا به یَبّوق و از بیابان تا رود اُردن، به تصرف اسرائیل درآمد.
 ۲۳ پس یَهوه، خدای اسرائیل بود که آموریان را به خاطر قوم خودش اسرائیل، بیرون راند. آیا حالا شما

می‌خواهید آن سرزمین را پس بگیرید؟^{۲۴} شما می‌توانید آنچه را که خدایتان *کیموش به شما داده است، نگاه دارید و ما هم هرچه را که یهوه، خدای ما به ما بخشیده است، برای خود نگاه می‌داریم.^{۲۵} آیا تو از بالاق پسر صفور، پادشاه موآب بهتر هستی؟ آیا او هرگز اسرائیل را تهدید کرد؟ آیا او هرگز با آن‌ها وارد جنگ شد؟^{۲۶} مردم اسرائیل مدت سی صد سال در حبشون، عروعر و روستاهای اطراف آن‌ها و شهرهای واقع در امتداد وادی ارنون زندگی کرده‌اند. چرا در این مدت ادعای مالکیت آن را نکردید؟^{۲۷} بنابراین، من به تو بدی نکرده‌ام، بلکه این تو هستی که قصد جنگ داری و به ما بدی می‌کنی. خداوند داور است؛ او امروز بین اسرائیلیان و عمونیان داوری خواهد کرد.^{۲۸} اما پادشاه عمون به پیام‌یفتاح توجه نکرد.

^{۲۹} آنگاه روح خداوند بر یفتاح آمد و او با ارتش خود از جلعاد و منسی گذشته به مصفّه جلعاد آمد و در آنجا برای حمله آماده شد.^{۳۰} یفتاح نذر کرد که اگر خداوند به او کمک کند که عمونیان را شکست بدهد،^{۳۱} در وقت بازگشت به وطن، اولین کسی را که از در خانه او بیرون بیاید، به‌عنوان قربانی سوختنی برای خداوند تقدیم کند.

^{۳۲} پس یفتاح برای حمله به عمونیان از رود گذشت و خداوند او را پیروز گردانید.^{۳۳} در یک حمله عظیم آن‌ها را شکست داد و بیست شهر ایشان را، از عروعر تا مینیت و تا آبل کرامیم از بین برد و همه مردم را به قتل رساند. به این ترتیب، عمونیان از دست اسرائیل شکست خوردند.

دختر یفتاح

^{۳۴} سپس یفتاح به خانه خود در مصفّه برگشت. یگانه دختر او، درحالی که می‌رقصید و دایره می‌زد، به استقبال او از خانه بیرون آمد. یفتاح به‌غیر از او فرزندی نداشت.^{۳۵} وقتی چشم یفتاح بر دخترش افتاد، یقه خود را پاره کرد و گفت: «آه ای دخترم! تو مرا به چه مصیبت بزرگی انداختی، زیرا از قولی که به خداوند داده‌ام، نمی‌توانم صرف نظر کنم.»^{۳۶} دخترش به او گفت: «پدر جان، مطابق قولی که به خداوند داده‌ای، رفتار کن، مخصوصاً حالا که خداوند انتقام تو را از دشمنت، عمونیان، گرفته است.^{۳۷} اما دو ماه به من مهلت بده تا با دوستانم بر کوه‌ها گشته ماتم بگیرم، چون باید در باکره‌گی بمیرم.»^{۳۸} پدرش به او اجازه داد که برود و برای دو ماه با دوستان خود در کوه‌ها گشته، به‌خاطر این که باکره از دنیا خواهد رفت، ماتم بگیرد.^{۳۹} بعد از پایان دو ماه، او نزد پدر خود برگشت و پدرش مطابق قولی که به خداوند داده بود، رفتار کرد، و آن دختر، باکره مُرد.

از آن به بعد در اسرائیل رسم شد ۴۰ که دختران جوان هر سال برای چهار روز بیرون رفته برای دختر یفتاح جلعادی ماتم بگیرند.

یفتاح و طایفه افرایم

۱۲

مردم افرایم برای جنگ آماده شدند؛ آن‌ها از رود اُردن به سمت صافون گذشتند و به یفتاح گفتند: «چرا وقتی که به جنگ عَمونیان رفتی، از ما دعوت نکردی که همراه تو برویم؟ حالا ما خانه‌ات را بر سرت به آتش می‌کشیم.»

۲ یفتاح گفت: «روزی که من و همراهانم با عَمونیان در ستیز بودیم، از شما کمک خواستیم، اما شما به کمک ما نیامدید. ۳ بنابراین من جان خود را به خطر انداخته به جنگ عَمونیان رفتم و با کمک خداوند، آن‌ها را شکست دادم. حالا آمده‌اید و با من نزاع می‌کنید؟» ۴ آنگاه یفتاح همهٔ مردان جلعاد را جمع کرد و با افرایم جنگیدند و افرایم شکست دادند. مردم افرایم یک بار گفته بودند: «شما جلعادیان، فراریان افرایم هستید که در بین افرایم و منسی زندگی می‌کنید.» ۵ مردم جلعاد گذرگاه‌های رود اُردن را به روی افرایمیان بستند و اگر یکی از فراریان افرایم می‌خواست از رود عبور کند، نگهبانان جلعاد می‌پرسیدند: «تو افرایمی هستی؟» اگر می‌گفت: «نه، نیستم.» ۶ آن وقت نگهبانان می‌گفتند: «بگو، شبولت.» اگر به عوض شبولت، می‌گفت شبولت، یعنی کلمه را به درستی تلفظ نمی‌کرد، آنگاه او را در یکی از گذرگاه‌های رود اُردن می‌کُشتند. در آن وقت، چهل و دو هزار نفر از مردم افرایم کشته شدند. ۷ یفتاح مدّت شش سال بر اسرائیل داوری کرد. وقتی مُرد او را در یکی از شهرهای جلعاد به خاک سپردند.

ابسان، ایلون و عبدون

۸ بعد از او، ابسان بیت‌لِجِمی داور اسرائیل شد. ۹ او دارای سی پسر و سی دختر بود. او دختران خود را به خارج از خاندانش شوهر داد و برای پسران خود هم سی عروس از خارج از خاندان آورد. او مدّت هفت سال بر اسرائیل داوری کرد. ۱۰ بعد ابسان مُرد و در بیت‌لِجِم دفن شد. ۱۱ بعد از وفات ابسان، ایلون زبولونی داور اسرائیل شد. او مدّت ده سال بر اسرائیل داوری کرد. ۱۲ بعد ایلون زبولونی درگذشت و در ایلون واقع در زبولون به خاک سپرده شد.

۱۳ پس از ایلون، عبدون پسر هلیل فرعتونی، بر اسرائیل داوری کرد. ۱۴ او دارای چهل پسر و سی نوّه پسر بود که بر هفتاد الاغ سوار می‌شدند. وی هشت سال بر اسرائیل داوری کرد. ۱۵ سپس عبدون پسر هلیل فرعتونی درگذشت و در فرعتون در سرزمین افرایم، در کوهستان عمالیقیان دفن شد.

تولد سامسون

۱۳

مردم اسرائیل دوباره علیه خداوند گناه کردند و خداوند گذاشت که فلسطینیان چهل سال بر آن‌ها حکمرانی

کنند.

۲ در آن زمان مردی به نام مانوح از طایفه دان در شهر صُرعِه زندگی می‌کرد. زن او نازا بود و نمی‌توانست فرزندی داشته باشد. ۳ روزی فرشتهٔ خداوند نزد آن زن آمده گفت: «تو نازا هستی و طفلی نداری، اما تو حامله شده پسری به دنیا خواهی آورد. ۴ باید از خوردن شراب و هر نوع مسکرات خودداری کنی و چیزهای حرام نخوری. ۵ بعد از این که پسر تو به دنیا آمد، نباید موی او را بتراشی، چون پسر تو از ابتدای تولد، نذر خداوند می‌باشد. او قوم اسرائیل را از دست فلسطینیان نجات خواهد داد.»

۶ سپس آن زن نزد شوهر خود رفته گفت: «یک مرد خدا نزد من آمد. چهره‌اش مانند چهرهٔ یک فرشته مهیب بود. من نپرسیدم که از کجا آمده بود. او هم به من نگفت که نامش چیست. ۷ به من گفت، 'تو حامله شده پسری به دنیا خواهی آورد. از نوشیدن شراب و مسکرات دوری کن و چیزهای حرام نخور، زیرا پسر تو از زمان تولد تا روز وفات نذر خداوند می‌باشد.'»

۸ آنگاه مانوح از خداوند درخواست کرده گفت: «خداوندا، از تو تمنا می‌کنم که آن مرد خدا را دوباره بفرستی تا به ما یاد بدهد که وقتی طفل متولد شد، چگونه او را تربیت کنیم.»

۹ خداوند خواهش او را قبول کرد و وقتی که آن زن در مزرعه نشسته بود، دوباره فرشته نزد او آمد. شوهرش مانوح با او نبود. ۱۰ زن با شتاب نزد شوهر خود رفته گفت: «آن مردی که روز پیش اینجا آمده بود، دوباره آمده است.»

۱۱ مانوح برخاست و به دنبال زن خود، نزد آن مرد رفت و پرسید: «تو بودی که با زن من حرف زدی؟» او جواب داد: «بلی، من بودم.» ۱۲ مانوح گفت: «به ما بگو، پس از آنکه همهٔ سخنان تو انجام شد، او را چگونه تربیت کنیم؟»

۱۳ فرشتهٔ خداوند جواب داد: «زنت باید آنچه را که به او گفته‌ام انجام دهد. ۱۴ او نباید از هیچ‌یک از فرآورده‌های تاک بخورد. از شراب و دیگر مسکرات پرهیز کند و چیزهای حرام نخورد. او باید آنچه را به او گفته‌ام، انجام دهد.»

۱۵ مانوح به فرشتهٔ خداوند گفت: «خواهش می‌کنم اینجا بمان تا بُزْغاله‌ای برایت بپزیم.»

۱۶ فرشته گفت: «من جایی نمی‌روم، امّا نان تو را نمی‌خورم. ولی اگر می‌خواهی قربانی سوختنی بگذرانی، آن را به خداوند تقدیم کن.» مانوح نمی‌دانست که او فرشتهٔ خداوند است.

۱۷ مانوح از فرشته پرسید: «نامت را به ما بگو تا بعد از آنکه پیشگویی تو حقیقت پیدا کرد، تو را حرمت کنیم.»

۱۸ فرشتهٔ خداوند گفت: «چرا می‌خواهی نام مرا بدانی، زیرا فهمیدن نام من از قدرت و فهم بشر خارج است.»

۱۹ مانوح بُزْغاله و هدیهٔ غله را گرفته بر روی یک سنگ برای خداوند تقدیم کرد. خداوند در برابر چشمان مانوح و زنش کار عجیبی انجام داد. ۲۰ وقتی که شعلهٔ آتش از سر قربانگاه به طرف آسمان بلند شد، فرشتهٔ خداوند هم در میان آن شعله به آسمان بالا رفت. با دیدن آن صحنه، مانوح و زنش به سجده افتادند. ۲۱ پس از آن فرشتهٔ خداوند دیگر بر مانوح و زنش ظاهر نشد. آنگاه مانوح دانست که آن شخص فرشتهٔ خداوند بود. ۲۲ او به زن خود گفت: «حالا مُردن ما حتمی است، زیرا خدا را دیده‌ایم.»

۲۳ امّا زنش گفت: «اگر خداوند قصد کشتن ما را می‌داشت، قربانی سوختنی و هدیهٔ غله را از دست ما قبول نمی‌کرد و این معجزات عجیب را نشان نمی‌داد و این سخنان را به ما نمی‌گفت.»

۲۴ وقتی که آن زن طفل خود را به دنیا آورد، او را سامسون نامید. طفل بزرگ شد و خداوند او را برکت داد. ۲۵ و روح خداوند در اردوگاه دان، هنگامی که او میان صُرع و اِشتائُل بود، به او قدرت می‌داد.

ازدواج سامسون

یک روز سامسون به تِمَنَه رفت و در آنجا یک دختر فلسطینی را دید. ۲ وقتی به خانه برگشت، به پدر و مادر خود گفت: «یک دختر فلسطینی در تِمَنَه نظر مرا جلب کرده است. او را برای من بگیرید؛ می‌خواهم با او ازدواج کنم.»

۳ امّا پدر و مادرش گفتند: «مگر در بین تمام خویشاوندان و اقوام ما، دختر پیدا نمی‌شود که تو می‌خواهی از بین فلسطینیان کافر، زن بگیری؟» سامسون در جواب پدرش گفت: «او را برای من بگیرید، چون از او خیلی خوشم آمده است.»

۴ پدر و مادرش نمی دانستند که این امر اراده خداوند است؛ زیرا خداوند می خواست که به وسیله سامسون فلسطینیان را که در آن زمان بر اسرائیل حکومت می کردند، سرکوب نماید.

۵ پس سامسون با والدین خود به تمَنه رفت. وقتی به تاکستان های تمَنه رسیدند، ناگهان شیر جوانی به سامسون حمله کرد. ۶ در همین زمان، روح خداوند به سامسون قدرت بخشید و او بدون اسلحه، شیر را مانند بُرغاله ای از هم درید. اما از کاری که کرده بود، به پدر و مادر خود چیزی نگفت.

۷ سپس رفت و با آن دختر گفت و گو نمود و او را پسندید. ۸ چند روز بعد، وقتی برای ازدواج با او برمی گشت، از جاده خارج شد و رفت تا لاشه شیری را که کشته بود، ببیند. در آنجا یک گروه زنبور را با عسل در لاشه شیر دید. ۹ قدری از عسل را برداشت تا در بین راه بخورد. وقتی نزد پدر و مادر خود رسید، به آن ها هم کمی از آن عسل داد و آن ها خوردند. اما سامسون به آن ها نگفت که عسل را از لاشه شیر گرفته بود. ۱۰ پدرش به خانه آن دختر رفت و سامسون مطابق رسم جوانان جشنی ترتیب داد. ۱۱ وقتی فلسطینیان او را دیدند، سی نفر از جوانانشان را فرستادند تا نزد او بمانند. ۱۲ سامسون به مهمانان گفت: «من یک چیستان برایتان می گویم. اگر شما در مدت هفت روز جشن جواب آن را پیدا کردید، من سی دست لباس ساده و سی دست لباس از کتان ریزبافت به شما می دهم. ۱۳ اگر نتوانستید، شما باید سی دست لباس ساده و سی دست لباس نفیس به من بدهید.» آن ها گفتند: «بسیار خوب، چیستان را به ما بگو.» ۱۴ سامسون گفت:

«از خورنده خوردنی به دست آمد،

و از زورآور، شیرینی.»

پس از سه روز، آن ها هنوز نتوانستند جواب چیستان را پیدا کنند. ۱۵ در روز چهارم، همگی نزد زن سامسون رفته گفتند: «از شوهرت معنی چیستان را پیرس و گرنه تو و خانه پدرت را آتش می زنیم. آیا شما ما را دعوت کردید که غارتمان کنید؟»

۱۶ پس زن سامسون نزد شوهر خود گریه کرد و گفت: «تو از من بدت می آید و مرا اصلاً دوست نداری. تو به هموطنانم یک چیستان گفتی، اما پاسخ آن را به من نگفتی.»

سامسون به او گفت: «ببین، من به پدر و مادرم هم پاسخ آن را نگفته ام. چرا به تو بگویم؟» ۱۷ اما آن زن هر روز در تمام ایام جشن عروسی نزد او گریه کرد تا این که سرانجام در روز هفتم به خاطر اصرار

وی، سامسون پاسخ آن را برایش گفت. آن زن نیز آن را برای جوانان فلسطینی بیان کرد.^{۱۸} آن‌ها در روز هفتم پیش از غروب آفتاب نزد سامسون آمده به او گفتند:

«چیست شیرین‌تر از عسل؟»

«کیست قوی‌تر از شیر؟»

سامسون به آن‌ها گفت:

«اگر با گاو من شخم نمی‌زدید،

نمی‌توانستید چیستان مرا حل کنید.»

^{۱۹} آنگاه روح خداوند بر سامسون قرار گرفت و به او قدرت بخشید. پس سامسون به شهر أشقلون رفت و سی نفر از ساکنان آنجا را کُشت، دارایی‌شان را گرفت و لباس‌هایشان را به کسانی که چیستان را حل کرده بودند، داد. سپس خشمگین به خانه پدر خود بازگشت.^{۲۰} زن سامسون به ساقدوش او که در شب عروسی با او بود، داده شد.

شکست فلسطینیان توسط سامسون

بعد از مدّتی، در موسم دروی گندم، سامسون به دیدن

زن خود رفت. او یک بُزغاله به‌عنوان هدیه با خود برد و به

۱۵

پدرزن خود گفت: «می‌خواهم به اتاق زن خود بروم.»

اما پدرزنش به او اجازه نداد.^۲ او گفت: «من فکر کردم که تو از او

متنفر هستی؛ پس او را به دوستت دادم. اما خواهر کوچک‌تر او، از او

هم زیباتر است؛ تو می‌توانی با او ازدواج کنی.»

^۳ سامسون گفت: «اکنون دیگر هر بلایی به سر فلسطینیان بیاورم،

تقصیر من نیست.»^۴ پس رفت و سی صد روباه گرفت و دُم‌های آن‌ها

را دو به دو به هم گره زد و در بین هر گره یک مشعل گذاشت.^۵ سپس

مشعل‌ها را روشن کرد و روباه‌ها را در بین کشتزارها و تاکستان‌های

فلسطینیان رها نمود. به این ترتیب، نه تنها محصول گندم، بلکه تمام

کشتزارها و درختان زیتون و تاکستان آن‌ها را به آتش کشید.^۶ فلسطینیان

پرسیدند: «چه کسی این کار را کرده است؟» گفتند: «سامسون، داماد

تِمّنی، زیرا تِمّنی زن او را به دوستش داده است.» آنگاه فلسطینیان رفتند

و آن زن را همراه پدرش در آتش سوزاندند.

^۷ سامسون به آن‌ها گفت: «چون شما این کار را کردید، سوگند

می‌خورم تا انتقام آن‌ها را از شما نگیرم، آرام نخواهم نشست.»^۸ پس با

یک حمله شدید تعداد زیادی از آن‌ها را کشت و رفته در غار صخره

عیطام ساکن شد.

۹ فلسطینیان هم رفته در یهودا اردو زدند و شهر لِحی را محاصره کردند.
 ۱۰ مردان یهودا از فلسطینیان پرسیدند: «چرا به جنگ ما آمده‌اید؟»
 آن‌ها جواب دادند: «ما آمده‌ایم تا سامسون را دستگیر کنیم و همان
 بلایی را که او بر سر ما آورد، بر سرش بیاوریم.» ۱۱ آنگاه سه هزار نفر از
 مردان یهودا به غار صخره عیظام نزد سامسون رفتند و به او گفتند: «آیا
 نمی‌دانی که فلسطینیان فرمانروای ما هستند؟ پس این چه کاری بود
 که با ما کردی؟»

سامسون جواب داد: «همان کاری را که با من کردند، من هم با
 ایشان کردم.»

۱۲ آن‌ها گفتند: «ما آمده‌ایم که تو را دستگیر کنیم و نزد فلسطینیان
 ببریم.» سامسون گفت: «بسیار خوب، اما قول بدهید که مرا نکشید.»
 ۱۳ آن‌ها جواب دادند: «خیر، تو را نمی‌کشیم. فقط تو را بسته به آن‌ها
 خواهیم داد.» پس آن‌ها دست و پای سامسون را با دو ریسمان نو بستند
 و از غار بیرون بردند.

۱۴ وقتی سامسون به لِحی رسید، فلسطینیان با دیدن او فریاد برآوردند.
 در همان لحظه روح خداوند به وی قدرت بخشید و او ریسمان‌هایی
 را که با آن‌ها وی را بسته بودند، مثل موم که در آتش بسوزد، پاره کرد.
 ۱۵ آنگاه یک استخوان چانه‌الاغی را که تازه مُرده بود، یافته آن را برداشت
 و با آن هزار مرد را کشت. ۱۶ سامسون با صدای بلند سرایید:

«با استخوان لاشه یک الاغ، از کشته پُشته ساختم؛

با استخوان چانه‌الاغ، هزار مرد را کشتم!»

۱۷ وقتی حرف خود را تمام کرد، استخوان چانه‌الاغ را به زمین انداخت
 و آنجا را «تپّه استخوان چانه» نامید.

۱۸ در این وقت، سامسون بسیار تشنه شده بود، پس به درگاه خداوند
 دعا کرده گفت: «امروز به این بنده‌ات، افتخار آن را دادی که قوم
 اسرائیل را نجات بدهم. آیا اکنون باید از تشنگی بمیرم و به دست این
 کافران بیفتم؟» ۱۹ آنگاه خداوند گودالی را که در آنجا بود شکافت و از
 آن آب جاری شد. وقتی که از آن آب نوشید، حالش به جا آمد و جان
 تازه‌ای گرفت. به این خاطر آنجا را عین حقوری، یعنی چشمه کسی
 که دعا کرد، نامید که تا به امروز در لِحی باقی است.

۲۰ سامسون در زمان حکومت فلسطینیان مدّت بیست سال داور اسرائیل

بود.

سامسون در غزه

۱۶

یک روز سامسون به غزه رفت و در آنجا شب را با یک زن فاحشه به سر بُرد. ^۲مردم غزه شنیدند که سامسون به آنجا آمده است؛ پس آن خانه را محاصره کردند و تمام شب در دروازه شهر ماندند. آن‌ها تمام شب را ساکت ماندند و با خود گفتند: «ما تا سحرگاه منتظر می‌مانیم و بعد او را می‌کشیم. ^۳سامسون تا نیمه‌شب در آنجا خوابید و سپس برخاست و دروازه شهر را با چهارچوب آن یک‌جا از زمین کند و بر شانه خود گذاشته به بالای تپه‌ای که روبه‌روی حبرون است، بُرد.

سامسون و دلیله

^۴پس از این ماجرا، سامسون عاشق زنی شد که نامش دلیله بود و در وادی سورق زندگی می‌کرد. ^۵بزرگان فلسطینی نزد آن زن آمده گفتند: «او را فریب بده و پیرس که چه چیزی او را چنین نیرومند ساخته است و چگونه می‌شود بر او چیره شد تا ما او را بگیریم و ببندیم. اگر این کار را برای ما انجام دهی، هریک از ما هزار و صد سکه نقره به تو خواهیم داد.» ^۶پس دلیله نزد سامسون آمد و گفت: «لطفاً به من بگو که این قدرت عظیم تو در چیست. چگونه کسی می‌تواند تو را مغلوب کند و ببندد؟» ^۷سامسون جواب داد: «اگر مرا با هفت ریسمان تر و تازه که خشک نشده باشد ببندند، من مانند مردم عادی ناتوان می‌شوم.»

^۸بزرگان فلسطینی هفت ریسمان تر و تازه را که خشک نشده بودند، آوردند و دلیله دست و پای سامسون را با آن‌ها بست. ^۹چند نفر از آن‌ها، در یک اتاق دیگر پنهان شده بودند. دلیله به سامسون گفت: «فلسطینیان برای دستگیری تو آمده‌اند.» اما سامسون ریسمان‌ها را، مثل نخ‌هایی که روی آتش بگیرند، پاره کرد و راز قدرت او کشف نشد. ^{۱۰}بعد دلیله به او گفت: «تو مرا مسخره کردی و به من دروغ گفتی. حال لطفاً به من بگو چگونه می‌توان تو را بست؟»

^{۱۱}سامسون گفت: «اگر مرا با ریسمانی نو که هرگز استفاده نشده باشد ببندند، قدرت خود را از دست می‌دهم و مثل مردان دیگر می‌شوم.» ^{۱۲}پس دلیله او را با ریسمان‌های نو بست. فلسطینیان مانند دفعه پیش، در اتاق دیگر پنهان شده بودند. دلیله گفت: «سامسون، فلسطینیان آمده‌اند تا گرفتارت کنند.» اما سامسون باز ریسمان‌ها را مثل نخ از بازوان خود گسیخت.

^{۱۳}دلیله باز به سامسون گفت: «تو هنوز هم مرا مسخره می‌کنی و به من دروغ می‌گویی. حال راستش را بگو، چگونه می‌توان تو را بست؟»

سامسون جواب داد: «اگر هفت حلقه موی سر مرا با نخ به هم ببافند و با یک گیره محکم ببندند، آنگاه من مانند مردم عادی ناتوان می شوم.»^{۱۴} پس وقتی که سامسون خواب بود، دلیله هفت حلقه موی او را با نخ به هم بافت و با گیره محکم بست و به او گفت: «سامسون، فلسطینیان برای دستگیری تو آمده‌اند.» سامسون بیدار شد و گیره را از موی خود کشید و موی خود را باز کرد.

^{۱۵} دلیله به او گفت: «چرا می گویی که مرا دوست داری، درحالی که به من راست نمی گویی؟ تو سه بار مرا مسخره کرده‌ای و نگفته‌ای که رمز قدرت تو در چیست.»^{۱۶} دلیله هر روز اصرار می کرد و بر او فشار می آورد تا حدی که وی از دست او به ستوه آمد. ^{۱۷} سرانجام سامسون راز خود را برای او بیان کرده گفت: «تا حال هیچ تیغ سلمانی به سرم نخورده است. از همان وقتی که در شکم مادر بودم، وقف و نذر خداوند شدم. اگر موی سرم را بتراشند، قدرتم را از دست داده مانند مردان دیگر ناتوان می شوم.»

^{۱۸} وقتی دلیله از راز او آگاه شد، به بزرگان فلسطینی خبر داده گفت: «فوراً اینجا بیایید، زیرا سامسون راز خود را به من بیان کرده است.» پس آن‌ها با پولی که وعده داده بودند، نزد دلیله آمدند. ^{۱۹} دلیله سر سامسون را روی زانوی خود نهاده او را خوابانید. سپس مردی را صدا کرد تا هفت گیسوی او را بتراشد. به این ترتیب، سامسون را ناتوان و درمانده کرد. ^{۲۰} آنگاه دلیله به او گفت: «سامسون، فلسطینیان برای دستگیری تو آمده‌اند!» سامسون از خواب بیدار شد و با خود فکر کرد: «مانند گذشته، با یک تکان خود را آزاد می سازم.» اما نمی دانست که خداوند او را ترک کرده بود. ^{۲۱} فلسطینیان او را دستگیر کردند. چشمانش را از کاسه درآوردند و او را به غزه بردند. در آنجا او را به زنجیرهای برنزی بستند و در زندان انداختند و وادارش کردند که گندم دستاس کند. ^{۲۲} اما بعد از مدتی موی سرش دوباره بلند شد.

مرگ سامسون

^{۲۳} بزرگان فلسطینی جمع شدند تا در طی مراسمی برای *داجون، خدای خود، قربانی بگذرانند. آن‌ها با شکرگزاری می گفتند: «خدای ما، دشمن ما یعنی سامسون را به دست ما تسلیم کرد.» ^{۲۴-۲۵} وقتی آن‌ها سرخوش شدند، گفتند «سامسون را صدا کنید تا ما را سرگرم کند.» وقتی سامسون را از زندان بیرون آوردند تا آن‌ها را سرگرم کند، او را بین دو ستون قرار دادند. وقتی مردم او را دیدند، خدای خود را چنین سرائیدند: «خدای ما، ما را بر دشمن مان پیروز نموده است، کسی که سرزمین ما

را ویران کرد و بسیاری از ما را کُشت.»^{۲۶} سامسون به پسر جوانی که دست او را گرفته بود گفت: «بگذار تا ستون‌های خانه را لمس کرده به آن‌ها تکیه کنم.»^{۲۷} آن خانه پُر از مرد و زن بود و تمام بزرگان فلسطینی در آنجا حضور داشتند. در بالای آن خانه هم در حدود سه هزار نفر مرد و زن جمع شده بودند و نمایش سامسون را تماشا می‌کردند.

^{۲۸} سامسون به درگاه خداوند دعا کرده گفت: «ای یهوه، خدا، از تو خواهش می‌کنم که مرا فراموش نکنی و یک‌بار دیگر به من قدرت بدهی تا انتقام چشمان خود را از این فلسطینیان بگیرم.»^{۲۹} آنگاه سامسون بر دو ستون وسطی که وزن تمام خانه بر آن‌ها قرار داشت با دو دست خود فشار آورد.^{۳۰} و گفت: «بگذار با فلسطینیان بمیرم.» بعد با تمام قدرت، دو ستون را از جا کند و سقف خانه بر سر بزرگان فلسطینی و همه کسانی که در آنجا بودند، فرو ریخت. به این ترتیب، تعداد کسانی را که سامسون هنگام مرگ خود کشت، زیادتر از تعداد کسانی بود که در دوران زندگی خود کشته بود.

^{۳۱} بعد برادران و خانواده‌اش آمدند و جنازه او را برداشته در آرامگاه پدرش مانوح که بین صُرع و اِشتائُل واقع بود، دفن کردند. سامسون مدت بیست سال بر اسرائیل داوری کرد.

میکاه و لاوی

مردی بود به نام میکاه که در کوهستان اِفرایم زندگی می‌کرد.^۱ او به مادرش گفت: «وقتی کسی آن هزار و صد *سکه نقره تو را دزدید، من شنیدم که تو او را نفرین کردی. بین، پول نزد من است و من آن کسی هستم که آن را برداشت.»

مادرش گفت: «فرزندم، خداوند تو را برکت بدهد.»^۳ میکاه پول را به مادر خود پس داد. مادرش گفت: «من این نقره را با دست خود برای پسرم وقف خداوند می‌کنم تا از آن بُتی چوبی پوشیده از نقره ساخته شود. بنابراین، نقره را به تو می‌دهم.»^۴ پس وقتی نقره را به مادر خود داد، مادرش دویست سکه آن را به زرگر داد تا از آن بُت بسازد و سپس آن را در خانه میکاه گذاشت.

^۵ میکاه بُت خانه‌ای داشت؛ او یک ایفود و چند بُت ساخت و یکی از پسرانش را به عنوان کاهن گماشت.^۶ در آن زمان مردم اسرائیل پادشاهی نداشتند و هر کس هر کاری که دلش می‌خواست می‌کرد.

^۷ اینک یک جوان لاوی از طایفه یهودا بود که در بیت لِحِم سکونت گزیده بود.^۸ او به خاطر پیدا کردن مکانی دیگر برای زندگی، بیت لِحِم

را ترک کرد. در طی سفر به خانه میکاه در کوهستان اِفرایم رسید.^۹ میکاه از او پرسید: «از کجا آمده‌ای؟»

او جواب داد: «من یک لاوی هستم و از شهر بیت لِحِم یهودا آمده‌ام تا جایی برای سکونت پیدا کنم.»

^{۱۰} میکاه به او گفت: «بیا با من زندگی کن و برای من پدر و کاهن باش. من به تو سالانه ده *سکه نقره، یک دست لباس و هزینۀ زندگی می‌دهم.»^{۱۱} جوان لاوی موافقت کرد که با او زندگی کند و میکاه با او همچون یکی از پسران خود رفتار می‌کرد.^{۱۲} به این ترتیب، میکاه او را به عنوان کاهن شخصی خود انتصاب کرد.^{۱۳} بعد میکاه به او گفت: «حال یقین دارم که خداوند به مال و دارایی من برکت خواهد داد، زیرا یک لاوی، کاهن من شده است.»

میکاه و طایفه دان

در آن زمان، در اسرائیل پادشاهی نبود. طایفه دان جایی برای سکونت می‌جستند، زیرا تا آن وقت، طایفه دان تنها طایفه‌ای بود که هنوز در بین طایفه‌های اسرائیل جایی برای سکونت نیافته بود.^۲ پس آن‌ها پنج نفر از جنگ‌جویان زُبده خود را از صُرعه و اِشتائِل برای جاسوسی فرستادند تا وضعیّت سرزمینی را که می‌خواستند در آن سکونت کنند، بررسی نمایند. آن‌ها به کوهستان اِفرایم رسیدند و در خانه میکاه اقامت کردند.^۳ آن‌ها در آنجا لهجه لاوی جوان را شناختند. سپس او را به گوشه‌ای برده پرسیدند: «تو را چه کسی به اینجا آورد؟ در اینجا چه می‌کنی و وظایف‌ات چیست؟»

^۴ او پاسخ داد: «من با میکاه قراردادی بسته‌ام. او به من حقوق می‌دهد تا کاهن او باشم.»

^۵ آن‌ها به او گفتند: «لطفاً از خداوند سؤال کن که آیا ما در این سفر کامیاب می‌شویم یا نه.»

^۶ کاهن به آن‌ها گفت: «به سلامت بروید، زیرا در این سفر خداوند همراه شما است.»

^۷ بعد آن پنج نفر به راه افتادند و به لایِش رسیدند. در آنجا مردمی را دیدند که در امنیّت بودند و مانند ساکنان صیدون در صلح و آرامش زندگی می‌کردند. آن‌ها ثروتمند بودند و چیزی کم نداشتند. علاوه بر این از صیدونیان هم دور بودند و با دیگران کاری نداشتند.^۸ وقتی آن پنج نفر نزد مردم خود به صُرعه و اِشتائِل بازگشتند، مردم از آن‌ها پرسیدند: «چه گزارشی دارید؟»^۹ آن‌ها جواب دادند: «بیایید برای حمله آماده شویم. ما آن زمین را دیدیم. بسیار عالی است. درنگ نکنید، بلکه فوراً بروید

و سرزمین را تسخیر نمایید. ۱۰ وقتی به آنجا برسید، مردمی را می بینید که بی دفاع هستند و سرزمین شان نیز وسیع و حاصل خیز است و چیزی کم ندارند و خداوند آن را به شما داده است.»

۱۱ پس شش صد نفر از طایفه دان که همه مسلح بودند، از صُرع و اشتاثل حرکت کردند. ۱۲ در سر راه خود در قریه یعاریم در سرزمین یهودا اردو زدند و آن اردوگاه را که در غرب قریه یعاریم بود، اردوگاه دان نامیدند که تا به امروز به همین نام خوانده می شود. ۱۳ آن ها از آنجا گذشته به کوهستان افرایم و به خانه میکاه رفتند.

۱۴ آن پنج نفر که برای جاسوسی به لایش رفته بودند، به مردم گفتند: «می دانید که در این خانه ها بُت های تراشیده و ریخته شده وجود دارند. پس حال خوب فکر کنید که چه باید کرد.» ۱۵ آن پنج نفر نزد جوان لایو به خانه میکاه رفتند و با او به گفت و گو پرداختند. ۱۶ آن شش صد نفر مردان دان که مسلح به سلاح جنگی بودند، در ورودی دروازه ایستاده بودند. ۱۷ آن پنج نفر جاسوس به داخل بُت خانه رفتند و بُت ها و ایفود را برداشتند، در حالی که کاهن با مردان مسلح در ورودی دروازه ایستاده بود. ۱۸ وقتی کاهن دید که آن ها مجسمه ها را می برند، از آن ها پرسید: «چه می کنید؟»

۱۹ آن ها جواب دادند: «ساکت باش، صدایت را در نیاور! همراه ما بیا و پدر و کاهن ما باش. کدام بهتر است، کاهن خانه یک نفر باشی یا کاهن یک طایفه و خاندان در اسرائیل؟» ۲۰ دل کاهن بسیار شاد شد و ایفود، بُت های خانگی و تمثال تراشیده را گرفته همراه آن ها رفت. ۲۱ آن ها دوباره به راه افتادند. اطفال، گله و رمه و اثاث خود را در صف جلو قرار دادند. ۲۲ وقتی مسافتی از خانه میکاه دور شدند، میکاه همسایگان خود را به جنگ خواند. آن ها مردان دان را تعقیب کردند و چون به آن ها رسیدند، ۲۳ فریاد برآوردند. مردان دان بازگشتند و از میکاه پرسیدند: «مشکلت چیست؟ چرا ما را تعقیب می کنی؟»

۲۴ او جواب داد: «شما بُت های مرا که ساخته بودم و همچنین کاهن مرا گرفته بردید. اینک هیچ چیز برای من باقی نگذاشتید؛ بازهم می پرسید چرا شما را با این مردان تعقیب می کنیم؟»

۲۵ مردان دان گفتند: «صدایت را بلند نکن، مبادا مردان ما بشنوند و خشمگین شده به شما حمله کنند و شما و خانواده شما را بکشند.»

۲۶ آن ها به راه خود ادامه دادند. چون میکاه فهمید که یارای مقاومت با آن ها را ندارد، بازگشته به خانه خود رفت.

سکونت طایفه دان در لایش

۲۷ مردان دان پس از کاهن و آنچه میکاه ساخته بود، به شهر آرام و بی دفاع لایش رفتند. مردم آنجا را کشتند و شهر را آتش زدند. ۲۸ کسی نبود که به آن‌ها کمک کند، زیرا از صیدون بسیار دور بودند و با مردمان دیگر هم رابطه‌ای نداشتند. آن شهر در یک دشت در نزدیکی بیت رحوب واقع بود. مردم طایفه دان آن شهر را دوباره آباد کردند و در آنجا ساکن شدند. ۲۹ آن شهر را که قبلاً لایش نام داشت، به احترام جدّ خود، دان، که یکی از پسران یعقوب بود، دان نامیدند. ۳۰ مردم دان بُت‌ها را برای خود در جای مخصوصی قرار دادند. یوناتان، پسر جرشوم نوه موسی و پسرانش تا زمانی که مردم به اسارت برده شدند، کاهنان طایفه دان بودند. ۳۱ طایفه دان تا روزی که خیمه خدا در شیلوه بود، بُت‌های میکاه را پرستش می‌کردند.

لاوی و زن صیغه‌ای او

در آن روزها، زمانی که پادشاهی در اسرائیل نبود، مردی لاوی در دورترین قسمت کوهستان افرایم زندگی می‌کرد. او زنی را از بیت لِحِم برای خود صیغه کرد، ۲ اما آن زن از دست او ناراحت شده به خانه پدر خود به بیت لِحِم یهودا برگشت و مدت چهار ماه در آنجا ماند. ۳ سپس شوهرش به دنبال او رفت تا دل او را به دست آورده به خانه بازگرداند؛ او با خادم خود و دو الاغ روانه خانه پدرزن خود شد. همسرش او را به خانه پدر خود برد و پدرزنش از دیدن او خوشحال شد. ۴ پدرزنش اصرار کرد تا او بماند. پس او سه روز در خانه پدرزن خود ماند و با هم خوردند و نوشیدند. ۵ در روز چهارم هنگام صبح برخاستند و مرد لاوی برای رفتن آماده شد. اما پدر دختر به داماد خود گفت: «برای تقویت خود چیزی بخورید و بعد بروید.»

۶ پس آن دو مرد با هم نشستند، خوردند و نوشیدند. باز پدرزنش گفت: «یک شب دیگر هم بمان و خوش باش.»

۷ روز دیگر باز وقتی می‌خواست برود، پدرزنش اصرار کرد که بماند، پس او یک شب دیگر در آنجا ماند. ۸ صبح زود روز پنجم، او برخاست تا برود. پدرزنش گفت: «چیزی بخور و تا بعد از ظهر صبر کن.» پس آن دو مرد با هم خوردند.

۹ اما وقتی آن مرد با صیغه و خادمش آماده رفتن شدند، پدرزنش به او گفت: «ببین، اکنون روز به آخر رسیده است و نزدیک غروب است. بیا امشب هم بمان و خوش بگذران. فردا صبح زود می‌توانی برخاسته به خانه‌ات بازگردی.»

۱۰ اما آن مرد نخواست شب در آنجا بماند. پس برخاست و با صیغه‌اش و همراه خادم و دو الاغ خود از آنجا حرکت کرد و به طرف ییوس (یعنی اورشلیم) رفت. ۱۱ وقتی به نزدیکی شهر ییوس رسیدند، نزدیک غروب آفتاب بود. خادمش به او گفت: «بیا به ییوس برویم و شب را در آنجا بگذرانیم.»

۱۲ اما او در جواب گفت: «خیر، ما در شهری که مردمانش اسرائیلی نیستند، توقف نخواهیم کرد. کوشش می‌کنیم که به جبعه یا در صورت امکان به رامه برسیم و شب را در آنجا بمانیم.» ۱۴ پس آنجا را ترک کردند و به راه خود ادامه دادند. بعد از غروب آفتاب به جبعه که یکی از شهرهای بنیامین است، رسیدند. ۱۵ آن‌ها به طرف جبعه رفتند تا شب را در آنجا به سر ببرند. داخل شهر شدند و در میدان شهر نشستند، ولی هیچ کس آن‌ها را به خانه خود دعوت نکرد.

۱۶ در همین وقت، پیرمردی از کار روزمره خود در مزرعه برمی‌گشت. او یکی از ساکنان اصلی کوهستان افرایم بود، ولی اکنون در جبعه که همه مردم آن بنیامینی بودند، زندگی می‌کرد. ۱۷ وقتی مسافران را در میدان شهر دید، پرسید: «از کجا آمده‌اید و به کجا می‌روید؟»

۱۸ مرد لاوی جواب داد: «ما از بیت‌لحم یهودیه آمده‌ایم و به دورترین نقطه کوهستان افرایم، جایی که محل سکونت ما است، می‌رویم. من به بیت‌لحم یهودیه رفتم و اکنون در حال بازگشت به خانه خود هستم. در این شهر کسی ما را به خانه‌اش دعوت نکرد که شب را در آنجا بمانیم. ۱۹ ما کاه و یونجه برای الاغ‌های خود و نان و شراب برای خود، صیغه‌ام و خادمم داریم. هیچ چیزی کم نداریم.»

۲۰ پیرمرد گفت: «صلح و سلامتی بر تو باد! به خانه من بیایید و من تمام نیازهای شما را برآورده می‌کنم. شما نباید شب در میدان شهر بمانید.» ۲۱ پس پیرمرد آن‌ها را به خانه خود برد. برای الاغ‌ها کاه و یونجه آورد. آن‌ها پای‌های خود را شستند و خوردند و سیر شدند.

۲۲ درحالی که آن‌ها خوش و سرحال بودند، چند نفر از اشخاص شریر شهر به دور خانه پیرمرد جمع شده در زدند و به صاحب‌خانه گفتند: «آن مرد را که مهمان تو است، بیرون بیاور تا با او *لواط کنیم.»

۲۳ صاحب‌خانه بیرون رفت و به آن‌ها گفت: «نه، ای برادران من، حرف زشت ننیزد. آن مرد مهمان من است. این کار بد را نکنید. ۲۴ من یک دختر باکره دارم، او را با زن صیغه‌ای مهمان خود، برایتان می‌فرستم و هرچه دلتان می‌خواهد با آن‌ها بکنید، اما از کار بد با آن مرد صرف نظر کنید.» ۲۵ اما آن مردان به حرف او گوش ندادند. آنگاه آن مرد لاوی زن

صیغه‌ای خود را نزد آن‌ها فرستاد و آن‌ها تمام شب به او تجاوز می‌کردند. صبح زود او را رها نمودند.

^{۲۶} سپیده‌دم آن زن آمد و نزد در خانه‌ای که شوهرش مهمان بود، افتاد و تا زمانی که هوا روشن شد در آنجا ماند. ^{۲۷} وقتی که شوهرش بیدار شد، رفت و در خانه را باز کرد و می‌خواست که به راه خود برود؛ دید که صیغه‌اش نزد در افتاده و دست‌هایش بر آستانه در است. ^{۲۸} شوهرش به او گفت: «برخیز تا برویم.» اما جوابی نشنید. پس جنازه او را بر پشت الاغ انداخت و روانه خانه خود شد. ^{۲۹} چون به خانه خود رسید، کارد را گرفت و جسد آن زن را دوازده قطعه کرد و آن قطعات را به دوازده طایفه اسرائیل فرستاد. ^{۳۰} هرکس آن را دید گفت: «از روزی که مردم اسرائیل از مصر خارج شدند تا به حال چنین جنایت فجیعی دیده نشده است. پس باید درباره آن تفکر و مشورت کنیم و چاره‌ای بیاندیشیم.»

بنی اسرائیل آماده جنگ می‌شود

آنگاه تمام قوم اسرائیل از دان تا بِئرشیع به همراه اهالی جلعاد به حضور خداوند در مِصفه جمع شدند. ^۲ رهبران طایفه‌های اسرائیل همراه با چهارصد هزار سرباز شمشیر به دست در آن جمع حضور داشتند. ^۳ خبر اجتماع قوم اسرائیل در مِصفه به سرزمین بنیامین رسید.

مردان اسرائیل پرسیدند: «به ما بگو که این جنایت چگونه اتفاق افتاد؟» ^۴ مرد لاوی که صیغه او به قتل رسیده بود، جواب داد: «من با صیغه‌ام به جِبعه بنیامین رفتم که شب را در آنجا بگذرانیم. ^۵ مردان جِبعه علیه من برخاستند. هنگام شب، خانه‌ای را که من در آن بودم، محاصره کردند و می‌خواستند که مرا بکشند. در عوض به صیغه من تجاوز کردند و او مُرد. ^۶ من جسد صیغه‌ام را قطعه‌قطعه کردم و به سراسر سرزمین اسرائیل فرستادم، زیرا مردم جِبعه کار بسیار زشت و ناروایی در اسرائیل انجام داده‌اند. ^۷ اکنون شما مردم اسرائیل در این باره فکر کنید و چاره‌ای بیندشید.»

^{۸-۱۰} تمام سپاه با یک دل و یک زبان گفتند: «تا مردم جِبعه را به سزای کارشان نرسانیم، هیچ‌کدام از ما به چادر یا خانه خود بر نمی‌گردیم. تصمیم ما این است که طبق قرعه، یک دهم لشکر را انتخاب کنیم تا آذوقه و لوازم جنگی برای ما تهیه کنند. بقیه ما برای مجازات جِبعه بنیامین به‌خاطر آن کار زشتی که در اسرائیل انجام داده‌اند، خواهیم رفت.» ^{۱۱} به این ترتیب، تمام مردان اسرائیل برای حمله به شهر جِبعه متحد شدند.

۱۲ آن‌ها پیامی برای طایفه بنیامین فرستاده گفتند: «این چه شرارتی است که انجام داده‌اید؟» ۱۳ پس اکنون آن مردان پست و شریر را که در جِبْعَه هستند به دست ما تسلیم کنید تا آن‌ها را به قتل برسانیم و این شرارت را از اسرائیل پاک کنیم.» اما مردم بنیامین به تقاضای برادران اسرائیلی خود گوش ندادند، ۱۴ بلکه از همه شهرهای بنیامین در شهر جِبْعَه جمع شدند تا به جنگ مردم اسرائیل بروند. ۱۵ مردم بنیامین در آن روز بیست و شش هزار مرد مسلح و هفت صد نفر از ساکنان جِبْعَه را فراخواندند. ۱۶ از میان این سربازان، هفت صد نفر چپ دست را انتخاب کردند که هر کدام از آن‌ها می‌توانستند یک تار موی سر را با فلاخن نشانه بگیرند و خطا نکنند. ۱۷ مردم اسرائیل به غیر از مردان بنیامین، چهار صد هزار مرد مسلح و جنگ آزموده را جمع نمودند.

جنگ علیه بنیامینیان

۱۸ پیش از شروع جنگ، مردم اسرائیل به بیت‌ئیل رفتند و از خداوند پرسیدند که اول کدام طایفه به جنگ بنیامین برود؟ خداوند در جواب فرمود: «طایفه یهودا.»

۱۹-۲۰ صبح فردای آن روز، سپاه اسرائیل بیرون رفته در نزدیکی شهر جِبْعَه اردو زدند و برای جنگ با لشکر بنیامین آماده حمله گردیدند. ۲۱ سپاه بنیامین از شهر جِبْعَه برای مقابله بیرون آمدند و در آن روز بیست و دو هزار نفر از سربازان اسرائیل را کشتند. ۲۲ اما اسرائیلیان جرات خود را از دست ندادند و بار دیگر برای جنگ در همان جای سابق صف‌آرایی کردند. ۲۳ قبل از جنگ، مردم اسرائیل در حضور خداوند تا به شام گریه کردند و از او پرسیدند که: «آیا دوباره برویم و با برادران بنیامینی خود جنگ کنیم؟»

خداوند فرمود: «بلی، بروید.»

۲۴ پس روز دوم سپاه اسرائیل بار دیگر برای جنگ به اردوی بنیامین نزدیک شدند. ۲۵ در همان روز لشکر بنیامین هم برای رویارویی با آن‌ها از جِبْعَه بیرون آمدند. باز از سپاهیان اسرائیل هجده هزار نفر مرد مسلح و جنگ آزموده به قتل رسیدند. ۲۶ بار دیگر مردم اسرائیل با تمام سپاه خود به بیت‌ئیل رفتند و شروع به گریه کردند. آن‌ها در حضور خداوند نشستند و تا غروب روزه گرفتند و قربانی سوختنی و سلامتی به حضور خداوند تقدیم کردند. ۲۷ در آن روزها *صندوق پیمان خداوند در بیت‌ئیل بود ۲۸ و فینحاس پسر العازار نوۀ هارون در آنجا مسئولیت صندوق پیمان را به عهده داشت. آن‌ها از خداوند سؤال کردند: «آیا به جنگ با برادران بنیامینی خود بازگردیم و یا منصرف بشویم؟»

خداوند جواب داد: «بروید، و من فردا آن‌ها را به دست شما تسلیم خواهم کرد.»

^{۲۹} سپاه اسرائیل در اطراف جِبْعَه کمین کردند. ^{۳۰} آن‌ها در روز سوّم به مقابله با لشکر بنیامین رفتند و مثل دفعات گذشته در جِبْعَه صف‌آرایی کردند. ^{۳۱} لشکر بنیامین هم برای حمله بیرون آمدند. سپاه اسرائیل عقب‌نشینی کرد و سپاهیان بنیامین در تعقیب ایشان از شهر دور شدند. آن‌ها در شاهراهی که بین بیت‌ئیل و جِبْعَه بود، مانند دفعات پیش شروع به کشتن اسرائیلیان کردند. در نتیجه در حدود سی نفر از سپاهیان اسرائیلی به قتل رسیدند. ^{۳۲} مردم بنیامین گفتند: «باز آن‌ها را شکست دادیم.» اما سپاه اسرائیل قبلاً نقشه کشیده بودند که عقب‌نشینی کنند تا سپاه بنیامین بیشتر از شهر دور شوند. ^{۳۳} هنگامی که سپاه اصلی اسرائیل عقب‌نشینی کرد و دوباره در بَعْل‌تamar صف‌آرایی کردند، آن دسته از مردان اسرائیل نیز که در غرب جِبْعَه کمین کرده بودند، با شتاب بیرون آمدند. ^{۳۴} ده‌هزار نفر از مردان اسرائیل که برگزیده شده بودند، به جِبْعَه حمله کردند و جنگ سختی درگرفت. سپاهیان بنیامین خبر نداشتند که چه بلای ناگهانی بر سرشان خواهد آمد. ^{۳۵} خداوند به اسرائیل کمک کرد که بنیامین را شکست بدهد. در همان روز اسرائیلیان بیست و پنج هزار و صد نفرشان را که همه مردان مسلح بودند، به قتل رسانیدند. ^{۳۶} سرانجام بنیامینان پی بردند که شکست خورده‌اند.

چگونگی پیروزی اسرائیلیان

سپاه اسرائیل عقب‌نشینی کرد تا به مردان خود که در نزدیک جِبْعَه کمین کرده بودند، فرصت بدهند که حمله را شروع کنند. ^{۳۷} پس آن مردان از کمینگاه خود بیرون آمده با یک حمله ناگهانی به داخل شهر رفتند و همه ساکنان آن را کشتند. ^{۳۸} سپاهیان اسرائیل و مردانی که در کمین بودند، قرار گذاشته بودند که وقتی که دود از شهر به آسمان بلند شد، ^{۳۹} سپاهیان اسرائیل که در بیرون شهر بودند، بازگردند. تا این زمان، بنیامینیان سی تن از مردان اسرائیلی را کشته بودند و با خود می‌گفتند که مثل قبل اسرائیلیان را شکست داده‌اند. ^{۴۰} وقتی علامت ظاهر شد، یعنی یک ستون دود از شهر برخاست، مردان بنیامین به عقب نگاه کردند و با تعجب دیدند که تمام شهر شعله‌ور شده است. ^{۴۱} سپس مردان اسرائیل بازگشتند، و مردان بنیامین به وحشت افتادند، زیرا پی بردند که در معرض نابودی هستند. ^{۴۲} آن‌ها از دست اسرائیلیان فرار کرده به بیابان گریختند، اما موفق به فرار نشدند و بین سپاه اصلی و آنانی که از شهر می‌آمدند گیرافتاده به قتل رسیدند. ^{۴۳} مردان اسرائیلی

باقی ماندهٔ سپاه بنیامین را محاصره و تعقیب نموده از نوحه تا نزدیک جَبَعه در شرق، آن‌ها را پایمال کردند. ۴۴ هجده هزار سپاهی بنیامین که همه مردان جنگی و دلاور بودند، به قتل رسیدند. ۴۵ آن‌هایی که زنده ماندند، به بیابان به طرف صخرهٔ رمون گریختند. پنج هزار نفرشان در راه فرار و دو هزار نفر در جدعوم که همگی مردان جنگی بودند، کشته شدند. ۴۶ در همان روز تعداد سپاهیان بنیامین که همگی مردان جنگی بودند و به دست سپاه اسرائیل کشته شدند، بیست و پنج هزار نفر بود. ۴۷ اما تنها شش صد نفر توانستند، به بیابان فرار کرده خود را به صخرهٔ رمون برسانند. آن‌ها مدت چهار ماه در آنجا ماندند. ۴۸ بعد سپاه اسرائیل برگشته تمام مردم بنیامین و اطفال و حیوانات طایفهٔ بنیامین را کشتند و همهٔ شهرهای آن‌ها را به آتش کشیدند.

زنانی برای مردان طایفهٔ بنیامین

۲۱ مردم اسرائیل در مصفّه قسم خورده گفتند: «هیچ کسی از ما نباید بگذارد که دخترش با مردی بنیامینی ازدواج کند.» ۲ مردم همه در بیت‌ئیل جمع شده تا غروب در حضور خداوند نشستند و با آواز بلند زارزار گریه کرده ۳ گفتند: «یّهوه، خدای اسرائیل چرا چنین مصیبتی بر سر مردم اسرائیل آمده که امروز طایفه‌ای از بنی اسرائیل از میان برود؟»

۴ صبح روز بعد، مردم یک قربانگاه ساختند و قربانی‌های سوختنی و سلامتی تقدیم کردند. ۵ بعد پرسیدند: «کدام طایفهٔ اسرائیل در اجتماع ما به حضور خداوند حاضر نشد؟» آن‌ها قسم خورده بودند که اگر کسی به حضور خداوند در مصفّه نیاید، حتماً کشته می‌شود. ۶ در عین حال، آن‌ها به خاطر برادران بنیامینی خود بسیار غمگین بودند و می‌گفتند: «امروز یک طایفهٔ اسرائیل کم شد. ۷ حال با مردانی که زنده مانده‌اند چه کنیم؟ زیرا ما به نام خداوند قسم خورده‌ایم که دختران خود را به آن‌ها ندهیم.»

۸ دوباره پرسیدند: «کدام طایفهٔ اسرائیل به حضور خداوند در مصفّه حاضر نشده است؟» پس معلوم شد که از یائیش جلعاد هیچ کسی نیامده بود، ۹ زیرا هنگام حضور و غیاب حتی یک نفر هم از ساکنان یائیش جلعاد پاسخ نداده بود. ۱۰ پس آن‌ها دوازده هزار نفر از مردان دلیر خود را به آنجا فرستاده گفتند: «به یائیش جلعاد بروید و همهٔ ساکنان آنجا را با زن‌ها و کودکان بکشید؛ ۱۱ شما باید همهٔ مردان و همچنین زنانی را که باکره نیستند، به کلی از بین ببرید.» ۱۲ آن‌ها رفتند و در بین مردم

جلعاد، چهارصد دختر جوان باکره یافتند و آن‌ها را به اردوگاه شیلوه، در سرزمین کنعان آوردند.

^{۱۳} بعد مردم اسرائیل به بازماندگان طایفه بنیامین که در صخره رمون بودند، پیامی فرستاده پیشنهاد صلح کردند. ^{۱۴} مردان بنیامین به شیلوه بازگشتند و اسرائیل آن دختران یابیشی را که زنده نگاه داشته بودند، به آن‌ها دادند. اما تعداد آن دخترها برای همه آن‌ها کافی نبود.

^{۱۵} مردم اسرائیل بسیار غمگین بودند، زیرا خداوند بین آن‌ها نفاق انداخته بود. ^{۱۶} رهبران قوم گفتند: «چون زن‌های طایفه بنیامین از بین رفته‌اند، پس برای بقیه مردان آن‌ها از کجا زن پیدا کنیم؟ ^{۱۷} بازماندگان طایفه بنیامین باید وارث داشته باشند تا آن طایفه به کلی از بین نرود. ^{۱۸} در عین حال، ما هم نمی‌توانیم که دختران خود را به آن‌ها بدهیم، زیرا قسم خورده گفته‌ایم، 'لعنت بر ما، اگر دختران خود را به مردان بنیامینی بدهیم.'»

^{۱۹} بعد به فکرشان رسید که در شیلوه، بین لبونه و بیت‌ئیل در امتداد قسمت شرقی، شاهراهی که از بیت‌ئیل به شکیم می‌رود، برای خداوند جشن سالانه برپا می‌شود. ^{۲۰} به مردان بنیامین گفتند: «بروید و در تاکستان‌ها پنهان شوید. ^{۲۱} صبر کنید تا دختران شیلوه برای رقص بیرون بیایند. آنگاه از مخفیگاه خود خارج شوید و هر کدامتان یکی از دخترها را برای خود گرفته به سرزمین بنیامین بروید. ^{۲۲} اگر پدران یا برادرانشان نزد شما آمدند و اعتراض کردند، شما می‌توانید به آن‌ها چنین بگویید، 'لطفاً اجازه دهید آن‌ها را نگاه داریم، چرا که ما آن‌ها را در جنگ از شما به اسیری نگرفته‌ایم تا همسران ما باشند. از آنجا که شما آن‌ها را به ما نداده‌اید، مقصّر شکستن سوگند خود نیستید.'»

^{۲۳} مردان بنیامین طبق دستور آن‌ها رفتار کردند. هرکدام برای خود یکی از آن دخترانی را که می‌رقصیدند، گرفته به سرزمین خود بردند. شهرها را دوباره آباد کردند و در آنجا زندگی را از نو شروع کردند. ^{۲۴} مردم اسرائیل هم هرکدام به طایفه و خانواده و سرزمین خود بازگشتند.

^{۲۵} در آن زمان در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس هرآنچه در نظرش درست می‌آمد، می‌کرد.



روت

٤	٣	٢	١



کتاب روت

معرفی کتاب

داستان زیبای روت واقعه‌ای است که در زمان خشونت‌های کتاب داوران اتفاق افتاده است. روت، زنی از اهالی موآب است که با یک اسرائیلی ازدواج می‌کند. پس از مرگ شوهرش، او وفاداری مخصوصی به مادرشوهرش و پایبندی عمیقی نسبت به خدای بنی اسرائیل از خود نشان می‌دهد.

در پایان، او با یکی از خویشاوندان شوهر متوفی خود ازدواج می‌کند و از این طریق جدۀ داوود، بزرگ‌ترین پادشاه بنی اسرائیل می‌گردد. وقایع کتاب داوران نشان می‌دهد که قوم خدا به هنگام روی گردانیدن از او، دچار مصیبت می‌شوند. کتاب روت نشان می‌دهد که برکت شامل حال بیگانه‌ای شده که به سوی خدای بنی اسرائیل می‌آید و جزو قوم امین او محسوب می‌گردد.

تقسیم‌بندی کتاب:

بازگشت روت و نَعومی به بیت‌لِجَم ۱:۱-۲۲

ملاقات روت با بوَعز ۲:۱-۳:۱۸

ازدواج بوَعز با روت ۴:۱-۲۲

کوچ الِیْمَلِک و خانواده‌اش به موآب

در روزگاری که داوران بر اسرائیل حکومت می‌کردند، قحطی سختی در آن سرزمین واقع گشت.^۲ به همین دلیل، شخصی به نام الِیْمَلِک که از خاندان اِفْرَاته بود و در بیت‌لِجَم یهودیه زندگی می‌کرد، به اتفاق همسرش نَعومی و دو پسرش مَحْلون و کلیون به سرزمین موآب کوچ کرد تا در آنجا زندگی کنند. در طول اقامتشان در آنجا،^۳ الِیْمَلِک شوهر نَعومی درگذشت و او با دو پسرش تنها ماند.^۴ این دو پسر با دو دختر موآبی به نام‌های عُرْفه و روت ازدواج کردند و ایشان حدود ده سال

در آنجا زندگی نمودند. سپس محلون و کلیون نیز درگذشتند و نَعومی بدون شوهر و فرزند ماند.

بازگشت نَعومی و روت به بیت لحم

۶ پس از مدّتی، نَعومی شنید که خداوند قوم خود را با اعطای محصول فراوان برکت داده است. او تصمیم گرفت به همراه دو عروس خود، موآب را ترک کند. ۷ بنابراین آن‌ها با هم به راه افتادند تا به یهودیه بازگردند. اما در بین راه ۸ نَعومی به آن‌ها گفت: «به خانه‌های خود، نزد مادرانتان بازگردید. امیدوارم خداوند در عوض نیکویی که به من و به فرزندانم کرده‌اید، با شما به نیکی رفتار کند. ۹ دعای من این است که هر دوی شما بتوانید ازدواج کنید و تشکیل خانواده بدهید.»

پس نَعومی آن‌ها را بوسید و از آن‌ها خداحافظی کرد. اما آن‌ها گریه‌کنان ۱۰ به او گفتند: «نه، ما حتماً همراه تو و به میان قوم تو خواهیم آمد.» ۱۱ اما نَعومی در پاسخ گفت: «دخترانم، شما باید بازگردید. چرا می‌خواهید همراه من باشید؟ آیا فکر می‌کنید که من می‌توانم دوباره صاحب پسرانی شوم که با شما ازدواج کنند؟ ۱۲ به خانه خود بروید، چون من پیرتر از آن هستم که بتوانم دوباره ازدواج کنم. حتی اگر چنین چیزی امکان داشت و همین امشب ازدواج می‌کردم و صاحب دو پسر می‌شدم، ۱۳ آیا شما می‌توانید صبر کنید تا آن‌ها بزرگ شوند؟ آیا این امید، مانع ازدواج شما با دیگران نخواهد شد؟ نه دخترانم، شما می‌دانید که این غیرممکن است. خداوند با من از درِ خشم درآمده و از این بابت برای شما بسیار متأسفم.»

۱۴ آن‌ها باز به گریه افتادند. پس از آن عرِفِه مادرشوهر خود را بوسید و از او خداحافظی کرد و به خانه خود برگشت. اما روت به او چسبید. ۱۵ پس نَعومی به او گفت: «روت، زنِ برادرشوهرت نزد قوم خود و خدایان خود برگشته است. تو نیز همراه او برو.»

۱۶ اما روت در جواب گفت: «از من نخواه که تو را ترک کنم. اجازه بده همراه تو بیایم. هر جا بروی، من نیز خواهم آمد و هر جا زندگی کنی، من هم در آنجا زندگی خواهم کرد. قوم تو، قوم من و خدای تو، خدای من خواهد بود. ۱۷ هر جا تو بمیری، من هم خواهم مرد و در همان جا دفن خواهم شد. خداوند مرا جزا دهد اگر چیزی جز مرگ، مرا از تو جدا سازد.»

۱۸ وقتی نَعومی دید که روت برای همراهی او مصمّم است، دیگر چیزی نگفت.

۱۹ آن‌ها به راه خود ادامه دادند تا به بیتِ لِحِم رسیدند. وقتی وارد شهر شدند، مردم از دیدنشان به هیجان آمدند و زنان با تعجب می‌گفتند: «آیا این نَعومی است؟»

۲۰ او در پاسخ گفت: «دیگر مرا نَعومی نخوانید، مرا *ماره صدا کنید، چون خدای قادر مطلق زندگی مرا تلخ ساخته است. ۲۱ وقتی اینجا را ترک کردم، صاحب همه‌چیز بودم، اما خداوند مرا دست خالی به اینجا بازگردانده است. چرا مرا نَعومی صدا می‌کنید درحالی که خداوند قادر مطلق مرا محکوم کرده و بلا بر من آورده است؟»

۲۲ به این ترتیب نَعومی به همراه روت، عروس موآبی خود، از موآب بازگشت. وقتی آن‌ها به بیتِ لِحِم رسیدند، فصل برداشت جو به تازگی شروع شده بود.

کار کردن روت در مزرعهٔ بوَعز

نَعومی خویشاوندی از خانوادهٔ شوهرش اِلِیْمَلِک به نام بوَعز داشت که مردی ثروتمند و بانفوذ بود. ۲ یک روز روت به نَعومی گفت: «بگذار که به مزارع اطراف بروم و در عقب کسی که از روی لطف به من اجازه دهد، خوشه چینی نمایم.»

نَعومی جواب داد: «برو، دخترم.»
۳ پس روت به یکی از مزرعه‌ها رفت و پشت سر دروکنندگان خوشه‌های به جامانده را جمع می‌کرد. برحسب اتفاق، آن مزرعه متعلق به بوَعز از خاندان اِلِیْمَلِک بود.

۴ مدّتی بعد، بوَعز از بیتِ لِحِم آمد و بعد از سلام به کارگران گفت: «خداوند با شما باد!» و آن‌ها در جواب گفتند: «خداوند تو را برکت دهد.»

۵ بوَعز از مباشر خود پرسید: «آن زن جوان کیست؟»
۶ مباشر جواب داد: «او بیگانه‌ای است که همراه نَعومی از موآب به اینجا آمده است ۷ و از من اجازه خواست تا پشت سر دروکنندگان، خوشه‌های به جامانده را جمع کند. او از صبح زود مشغول کار است و همین الان دست از کار کشیده است تا کمی در زیر سایبان استراحت کند.»

۸ آنگاه بوَعز به روت گفت: «دخترم به نصیحت من گوش کن. در هیچ مزرعه‌ای جز اینجا خوشه‌چینی نکن. همراه زنان در همین جا کار کن. ۹ به آن‌ها نگاه کن و هر جا آن‌ها درو می‌کنند، تو هم با آنان باش. من به کارگران خود دستور داده‌ام مزاحم تو نشوند. هر وقت تشنه شدی برو و از کوزه‌هایی که آن‌ها پُر کرده‌اند، بنوش.»

۱۰ روت در مقابل بوَعَز سجده کرده گفت: «چرا شما تا این اندازه به من لطف دارید؟ چرا شما نسبت به یک بیگانه این قدر مهربان هستید؟»
 ۱۱ بوَعَز در جواب گفت: «آنچه تو بعد از مرگ شوهرت در حق مادرشوهر خود انجام داده‌ای، به گوش من رسیده است. من می‌دانم چگونه پدر، مادر و وطن خود را ترک کردی و برای زندگی به میان قومی آمدی که قبلاً چیزی درباره‌ی آن‌ها نمی‌دانستی. ۱۲ خداوند تو را برای کارهایی که کرده‌ای پاداش دهد. یَهُوه، خدای اسرائیل که نزد او برای حمایت آمده‌ای، تو را پاداش کامل عطا فرماید.»

۱۳ روت در پاسخ گفت: «ای آقا، نسبت به کنیز خود بسیار لطف دارید. سخنان محبت‌آمیز شما برای من باعث دلگرمی شده است، اگرچه با خادمان شما برابر نیستم.»

۱۴ در وقت ناهار بوَعَز به روت گفت: «بیا، کمی از این نان بردار و در کاسه فرو کن.» پس روت در کنار بقیّه کارگران نشست و بوَعَز قدری غلّه برشته به او داد. روت آن قدر خورد تا سیر شد و مقداری هم باقی ماند. ۱۵-۱۶ بعد از آنکه روت بلند شد و به خوشه‌چینی پرداخت، بوَعَز به کارگران خود دستور داده گفت: «بگذارید او هر جا که می‌خواهد خوشه جمع کند، حتّی در جایی که خوشه‌ها بسته‌بندی می‌شوند. به او چیزی نگویید و مانع کارش نشوید. علاوه بر آن، مقداری از خوشه‌های بسته‌بندی شده را روی زمین بریزید تا او جمع کند.»

۱۷ روت تا غروب آفتاب در آن مزرعه خوشه جمع می‌کرد. وقتی خوشه‌ها را کوبید، در حدود دوازده کیلوگرم جو خالص به دست آورد. ۱۸ روت تمام آن را با خود به شهر نزد مادرشوهر خود برد و به او نشان داد که چقدر جو جمع کرده است. او باقی‌مانده‌ی غذای خود را نیز به نَعومی داد. ۱۹ نَعومی از او پرسید: «این همه دانه را از کجا جمع کردی؟ در مزرعه‌ی چه کسی مشغول کار بودی؟ خدا کسی را که چنین لطفی در حق تو کرده است، برکت دهد.»

روت به نَعومی گفت که در مزرعه‌ی مردی به نام بوَعَز کار می‌کرده است. ۲۰ نَعومی به عروس خود گفت: «خداوند بوَعَز را برکت دهد، خداوندی که همیشه وعده‌ی خود را با زندگان و مردگان نگاه می‌دارد.» سپس افزود: «آن مرد یکی از اقوام نزدیک ما است. او از جمله افرادی است که باید سرپرستی ما را به عهده بگیرد.»

۲۱ آنگاه روت گفت: «بهتر از همه این که بوَعَز از من خواسته است تا انتهای فصل درو، فقط در مزرعه‌ی او خوشه‌چینی کنم.»

۲۲ نَعومی به عروس خود گفت: «بله، دخترم، بهتر است همراه دختران جوان در مزرعه‌ی بوَعَز کار کنی. اگر جای دیگری بروی، ممکن است

اشخاصی مزاحمت شوند.»^{۲۳} پس روت تا آخر فصل دروی جو و گندم، در آنجا به جمع‌آوری غله ادامه داد و با مادرشوهر خود زندگی می‌کرد.

روت و بوغز

۳

مدتی بعد، نعومی به روت گفت: «باید شوهری برای تو پیدا کنم تا بتوانی برای خودت خانه و خانواده‌ای داشته باشی.^{۲۴} به‌خاطر داشته باش، این بوغز که همراه زنان دیگر برایش کار می‌کنی، از اقوام ما است. خوب گوش کن؛ او امشب مشغول خرمن‌کوبی خواهد بود.^{۲۵} خودت را بشوی، کمی عطر بزن و بهترین لباس خود را بپوش. آنگاه به خرمنگاه برو، ولی تا وقتی که خوردن و نوشیدنش تمام نشده، نگذار بفهمد تو در آنجا هستی.^{۲۶} از جایی که می‌خواهد اطلاع حاصل کن. وقتی خوابش برد، برو و روی‌انداز او را از روی پای‌هایش کنار بزن و در کنار پای او دراز بکش. آن وقت او به تو خواهد گفت چه باید بکنی.»
 روت در جواب گفت: «هرچه بگویی انجام خواهم داد.»

پس روت به خرمنگاه رفت و درست مطابق هرآنچه مادرشوهرش به او گفته بود، عمل کرد.^{۲۷} وقتی بوغز از خوردن و نوشیدن دست کشید و سرحال آمد، رفت و روی پشته‌ی جو خوابید. روت به آهستگی به او نزدیک شد، روی‌انداز را به کناری زد و در کنار پای بوغز دراز کشید.^{۲۸} در نیمه‌های شب بوغز ناگهان از خواب بیدار شد و برگشته با تعجب دید که زنی نزدیک پای وی خوابیده است.^{۲۹} بوغز پرسید: «تو کیستی؟»
 روت جواب داد: «ای آقا، من کنیز شما روت هستم. شما یکی از اقوام نزدیک من هستید و سرپرستی من به عهده شما است. پس خواهش می‌کنم با من ازدواج کنید.»

بوغز گفت: «دخترم، خداوند تو را برکت دهد. با آنچه تو اکنون می‌کنی، وفاداری خودت را به خانواده‌ی ما، حتی بیش از آنچه نسبت به مادرشوهرت انجام داده‌ای، ثابت می‌کنی. تو می‌توانستی به‌دنبال یک مرد جوان، چه ثروتمند و چه فقیر باشی، ولی تو این کار را نکردی.^{۳۰} حالا دیگر نگران نباش. هرچه بگویی برایت انجام خواهم داد. تمام مردم شهر می‌دانند که تو زن نجیبی هستی.^{۳۱} درست است که من یکی از خویشاوندان نزدیک و مسئول حمایت از تو می‌باشم، اما شخصی نزدیک‌تر از من هم وجود دارد.^{۳۲} بقیه‌ی شب را اینجا بمان. فردا صبح پی خواهیم برد که آیا او مایل است حمایت از تو را بر عهده بگیرد یا نه. اگر او حاضر شود این کار را انجام بدهد، چه بهتر؛ در غیر این صورت، به خدای زنده سوگند یاد می‌کنم که سرپرستی تو را بر عهده خواهم گرفت. حالا بخواب و تا صبح همین‌جا بمان.»

۱۴ پس روت آنجا در کنار پای بوَعَز خوابید. اما صبح زود قبل از آنکه هوا کاملاً روشن شود و کسی او را بشناسد، برخاست، چون بوَعَز نمی‌خواست کسی بفهمد که آن زن در آنجا بوده است. ۱۵ بوَعَز به او گفت: «شال خود را بر زمین پهن کن.» روت چنان کرد و بوَعَز در حدود بیست کیلوگرم جو در آن ریخت و آن را بر روی دوشش گذاشت. پس روت با آن به شهر برگشت. ۱۶ وقتی به خانه رسید، مادرشوهرش از او پرسید: «خوب دخترم، کار تو با بوَعَز به کجا کشید؟» روت هرآنچه را که بوَعَز برایش انجام داده بود به او گفت. ۱۷ او اضافه کرد: «بوَعَز گفت که من نباید دست‌خالی نزد تو بازگردم، پس او این مقدار جو را به من داد.»

۱۸ نَعومی به او گفت: «روت حالا صبر کن تا بینم نتیجه این کارها چه خواهد بود. بوَعَز امروز تا این مسئله را حل نکند، آرام نخواهد گرفت.»

ازدواج بوَعَز با روت

۴ بوَعَز هم به دروازه شهر، جایی که مردم اجتماع می‌کردند، رفت. وقتی نزدیک‌ترین خویشاوند اِیلَمِیک، یعنی همان شخصی که بوَعَز درباره‌اش سخن گفته بود، از آنجا می‌گذشت، بوَعَز او را صدا زده گفت: «ای دوست عزیز، بیا اینجا پیش من بنشین.» پس او آمده در آنجا نشست. ۲ سپس بوَعَز از ده نفر از رهبران شهر نیز خواست تا بیایند و آنجا بنشینند. وقتی آن‌ها نشستند، ۳ بوَعَز به خویشاوند خود گفت: «حالا که نَعومی از موآب برگشته است، می‌خواهد مزرعه‌ای را که متعلق به خویشاوند ما، اِیلَمِیک می‌باشد، بفروشد، ۴ و من فکر می‌کنم تو باید از این موضوع باخبر شوی. اگر آن زمین را می‌خواهی، اکنون در حضور افرادی که در اینجا نشسته‌اند، آن را بخر. اما اگر تو آن را نمی‌خواهی، بگو، چون حق خرید آن مزرعه اوّل با تو است؛ بعد از تو، من می‌توانم آن را بخرم.»

آن شخص گفت: «من آن را می‌خرم.» ۵ بوَعَز گفت: «بسیار خوب، اگر تو مزرعه را از نَعومی می‌خری، سرپرستی روت، بیوه موآبی نیز با تو خواهد بود تا آن مزرعه برای خانواده متوفی باقی بماند.»

۶ آن مرد در جواب گفت: «در این صورت، من از حق خود در خرید مزرعه صرف‌نظر می‌کنم، چون فرزندان من آن را به ارث نخواهند برد. من ترجیح می‌دهم از خرید آن خودداری کنم. تو آن را بخر.»

۷ در آن زمان، برای انجام یک معامله یا انتقال یک ملک، رسم بود که فروشنده، کفش خود را از پایش درآورد و آن را به خریدار بدهد. به این ترتیب، اسرائیلی‌ها نشان می‌دادند که معامله انجام شده است. ۸ وقتی آن مرد به بوعز گفت: «تو آن را بخر»، کفش خود را نیز از پایش درآورد و آن را به بوعز داد. ۹ آنگاه بوعز به رهبران و تمام مردمی که در آنجا گرد آمده بودند، گفت: «همه شما امروز شاهد هستید که من آنچه را متعلق به اِیْمِلیک و پسرانش کلیون و محلون بود، از نعومی خریده‌ام. ۱۰ علاوه بر این، روت موآبی بیوه محلون نیز همسر من می‌شود. به این ترتیب، دارایی شخص مرحوم در خانواده او حفظ می‌شود و نام او در بین قوم و شهر او ادامه خواهد یافت. امروز همه شما شاهد این امر هستید.»

۱۱ رهبران قوم و سایر حاضران گفتند: «بله، ما شاهدیم. باشد که خداوند همسرت را مانند راحیل و لیه که برای یعقوب فرزندان بسیاری آوردند، بگرداند. باشد که تو در میان خاندان اِفراته ثروتمند و در شهر بیت لِحِم معروف شوی. ۱۲ باشد فرزندانی که خداوند از این زن جوان به تو عطا خواهد کرد، خانواده تو را مانند خاندان فارص، فرزند یهودا و تamar بگردانند.»

بوعز و نسل او

۱۳ بنابراین، بوعز روت را به عنوان همسر خود به منزل برد. خداوند روت را برکت داد و او حامله شد و پسری به دنیا آورد. ۱۴ زنان شهر به نعومی گفتند: «خدا را سپاس باد! او امروز به تو نوه‌ای عطا فرموده که حامی تو باشد. خدا او را در بین تمام قوم اسرائیل مشهور بگرداند. ۱۵ عروست تو را دوست دارد و بیش از هفت پسر، تو را خدمت کرده است. اکنون برای تو نوه‌ای به دنیا آورده که زندگی تازه‌ای به تو خواهد بخشید و در پیری محافظ تو خواهد بود.» ۱۶ نعومی آن طفل را در آغوش گرفت و از او مراقبت نمود.

۱۷ زنانی که در همسایگی آن‌ها زندگی می‌کردند طفل را عوْبید نامیدند. آن‌ها به تمام مردم می‌گفتند: «پسری برای نعومی زاییده شده است.» ۱۸-۲۲ عوْبید پدر یسسی، و یسسی پدر داوود بود. نسب نامه خاندان فارص تا داوود به این شرح است: فارص، حصرون، رام، عمیناداب، نحشون، سلمون، بوعز، عوْبید، یسسی و داوود.



اول سموئيل

٥	٤	٣	٢	١
١٠	٩	٨	٧	٦
١٥	١٤	١٣	١٢	١١
٢٠	١٩	١٨	١٧	١٦
٢٥	٢٤	٢٣	٢٢	٢١
٣٠	٢٩	٢٨	٢٧	٢٦
				٣١



کتاب اوّل سموئیل

معرفی کتاب

کتاب اوّل سموئیل، شرح انتقال حکومت داوران به حکومت پادشاهی است. این تغییر در قوم اسرائیل بر زندگی سه نفر متمرکز است: سموئیل بزرگ‌ترین و آخرین داور، شائول اوّلین پادشاه اسرائیل و داوود که سرگذشت پُر حادثه او قبل از رسیدن به قدرت با وقایع سموئیل و شائول درهم آمیخته است.

موضوع این کتاب، مانند سایر کتاب‌های تاریخی عهد عتیق، این است که وفاداری به خدا موفقیت می‌آورد و عدم اطاعت از خدا شکست و عذاب. این مطلب به‌طور آشکار در پیام خدا به عیلی کاهن در فصل ۲: ۳۰ آمده است که: «...هرکسی که به من احترام بگذارد، او را محترم می‌گردانم و کسی که مرا حقیر شمارد، او را حقیر خواهم ساخت.» موضوع این کتاب در مورد افکار موافق و مخالف ایجاد حکومت سلطنتی است. هرچند که خدا پادشاه واقعی بنی اسرائیل می‌باشد، ولی به‌خاطر درخواست مردم، خدا پادشاهی برای اسرائیل انتخاب می‌کند. حقیقت مهم این است که پادشاه و مردم هر دو در زیر فرمان و داوری خدا می‌باشند. طبق قوانین خدا، حقوق همه مردم، چه فقیر و چه ثروتمند، مساوی است.

تقسیم‌بندی کتاب

- سموئیل به‌عنوان داور بنی اسرائیل ۱: ۱-۱۷: ۷
- پادشاه شدن شائول ۱: ۸-۱۰: ۲۷
- اوّلین سال‌های پادشاهی شائول ۱: ۱۱-۱۵: ۳۵
- داوود و شائول ۱: ۱۶-۳۰: ۳۱
- مرگ شائول و پسرانش ۱: ۳۱-۱۳

القانه و خانواده اش در شیلوه

مردی به نام القانه در شهر رامه تایم صوفیم در کوهستان افرایم زندگی می کرد. نام پدرش یروحام بود. یروحام پسر الیهو، الیهو پسر توحو و توحو پسر صوف بود. ^۲القانه دو زن داشت، نام یکی حنا و نام دیگری فنینه بود. فنینه دارای فرزند بود، اما حنا فرزندی نداشت. ^۳القانه هر سال برای عبادت از شهر خود به شیلوه می رفت تا به حضور خداوند متعال قربانی تقدیم کنند. در آنجا دو پسر عیلی، یعنی حُفنی و فینحاس به عنوان کاهنان خداوند، خدمت می کردند. ^۴القانه هرگاه قربانی می کرد، از گوشت آن یک سهم به زن خود فنینه و یک سهم به هریک از پسران و دختران خود می داد. ^۵اما به حنا دو سهم می داد، چون حنا را خیلی دوست داشت، گرچه او فرزندی نداشت. ^۶و چون خداوند حنا را از داشتن فرزند بی بهره ساخته بود، فنینه، هووی او همیشه به او طعنه می زد و او را آزار می داد. ^۷و این کار هر ساله وقتی به خانه خداوند می رفتند، تکرار می شد، فنینه او را می رنجاند و به گریه می انداخت؛ در نتیجه حنا چیزی نمی خورد. ^۸شوهرش از او می پرسید: «تو چرا گریه می کنی و چیزی نمی خوری و غمگین هستی؟ آیا من برای تو از ده ها فرزند پسر بهتر نیستم؟»

حنا و عیلی

^۹یک بار زمانی که در شیلوه بودند، حنا بعد از صرف غذا برخاست و بیرون رفت. عیلی کاهن در جلوی دروازه خانه خداوند نشسته بود. ^{۱۰}حنا درحالی که با سوز دل به درگاه خداوند دعا می کرد، به تلخی می گریست. ^{۱۱}حنا نذر کرده گفت: «ای خداوند متعال، بر رنج کنیز خود نظر کن و مرا به یاد آور! مرا فراموش نکن! اگر پسری به من عطا فرمایی، قول می دهم که او را وقف تو کنم و تا زمانی که زنده باشد موی سر او هرگز تراشیده نشود.»

^{۱۲}چون دعای حنا طولانی شد، عیلی متوجه او شد و دید که لب هایش حرکت می کنند. ^{۱۳}چون حنا در دل خود دعا می کرد، صدایش شنیده نمی شد و تنها لب هایش تکان می خوردند. عیلی فکر کرد که حنا مست است. ^{۱۴}پس به حنا گفت: «تا به کی مست خواهی بود؟ شراب را کنار بگذار.»

^{۱۵}حنا جواب داد: «نه ای آقا، من شراب ننوشیده ام و مست نیستم، بلکه شخص دل شکسته ای هستم که با خداوند خود راز و نیاز می کنم. ^{۱۶}فکر نکنید که من یک زن بی ارزش هستم؛ من از بخت بد و بیچارگی خود می نالم.»

۱۷ عیلی در جواب گفت: «به سلامت برو و خدای اسرائیل تو را به مرادت برساند.»

۱۸ حَنَّا گفت: «باشد تا این کنیز مورد مرحمت شما قرار گیرد.» بعد حَنَّا به خانه خود رفت. خورد و نوشید و دیگر آثار غم در چهره اش دیده نمی شد.

تولد سموئیل و وقف او به خداوند

۱۹ صبح روز بعد، اِلْقَانَه و خانواده اش برخاستند و به عبادت خداوند پرداختند و سپس به خانه خود در شهر رامه برگشتند. اِلْقَانَه با همسر خود، حَنَّا هم بستر شد و خداوند دعای حَنَّا را مستجاب فرمود. ۲۰ پس از مدتی حَنَّا آبستن شد و پسری به دنیا آورد و او را سموئیل یعنی «از خدا خواسته شده» نامید.

۲۱ دوباره زمان آن رسید که اِلْقَانَه و خانواده اش برای تقدیم قربانی سالیانه و ادای نذر مخصوص خود به شیلوه بروند. ۲۲ امّا حَنَّا با آن ها نرفت و به شوهر خود گفت: «همین که طفل را از شیر بگیرم، او را به خانه خداوند خواهم آورد تا همیشه در آنجا بماند.»

۲۳ اِلْقَانَه گفت: «بسیار خوب، صبر کن تا طفل از شیر گرفته شود. باشد که اراده خداوند انجام شود.» پس حَنَّا تا زمانی که طفل از شیر بازگرفته شد، در آنجا ماند.

۲۴ وقتی که او طفل را از شیر گرفت، وی را که هنوز بسیار کوچک بود، برداشته با یک گوساله سه ساله، یک کیسه آرد و یک مشک شراب به خانه خداوند در شیلوه برد. ۲۵ بعد از این که آن ها گوساله را ذبح کردند، ایشان طفل را نزد عیلی بردند. ۲۶ حَنَّا به او گفت: «ای آقا، آیا مرا به خاطر دارید؟ من همان زنی هستم که در اینجا ایستاده بود و به درگاه خداوند دعا می کرد. ۲۷ من از خداوند تقاضای یک پسر کردم و او دعایم را مستجاب فرموده این پسر را به من عطا کرد. ۲۸ پس او را وقف خداوند می کنم؛ او تا وقتی زنده است، خداوند را خدمت خواهد کرد.» سپس آن ها خداوند را در همان جا پرستش کردند.

دعای حَنَّا

حَنَّا دعا کرد و گفت:

۲

«خداوند دل مرا با شادی پُر کرده است؛

از کارهایی که خدا برای من کرده است، شادی می کنم!

با خوشحالی بر دشمنانم می خندم؛

چقدر شادمانم، چون خداوند مرا یاری نموده است!

۲ «او یگانه خداوند پاک و مقدّس است.
 او خدایی است بی همتا.
 هیچ پشت و پناهی مانند خدای ما نیست.
 ۳ لاف‌زنی‌های خود را متوقف کنید
 و سخنان غرورآمیز بر زبان میاورید.
 خداوند از همه چیز آگاه است؛
 او است که کارهای مردم را داوری می‌کند.
 ۴ کمان دلاوران را می‌شکند،
 امّا ناتوانان را نیرو می‌بخشد.
 ۵ کسانی که سیر بودند، اکنون برای لقمه‌ای نان خود را مزدور
 دیگران می‌کنند،
 امّا آن‌هایی که گرسنه بودند، سیر می‌شوند.
 زنی که نازا بود، هفت طفل به دنیا آورد،
 و آنکه فرزندان زیاد داشت، اکنون بی‌فرزند شده است.
 ۶ خداوند می‌میراند و زنده می‌کند؛
 به گور می‌برد و زنده می‌سازد.
 ۷ خداوند فقیر می‌کند و غنی می‌گرداند؛
 پست می‌سازد و سرفراز می‌نماید.
 ۸ مسکینان را از خاک بلند می‌کند
 و بینوایان را از بدبختی می‌رهاند؛
 آن‌ها را هم‌نشین پادشاهان می‌گرداند
 و به جایگاه عزّت می‌نشانند.
 پایه‌های زمین از آن خداوند است؛
 او زمین را بر آن‌ها استوار نموده است.

۹ «او مؤمنین را به راه راست هدایت می‌کند،
 امّا شریران، در تاریکی هلاک می‌شوند.
 انسان تنها با قدرت خود پیروز نمی‌گردد.
 ۱۰ دشمنان خداوند نابود می‌شوند؛
 خداوند از آسمان، آن‌ها را با رعد و برق خواهد زد.
 خداوند تمام دنیا را داوری خواهد کرد،
 و به پادشاه برگزیده خود قدرت و پیروزی خواهد بخشید.»

۱۱ سپس القانّه به خانه خود در رامّه بازگشت و سموئیل در حضور عیّلی
 کاهن، در شیلوه به خدمت خداوند مشغول شد.

پسران عیلی

۱۲ پسران عیلی اشخاص پست و فاسدی بودند. آن‌ها به خداوند احترام نمی‌گذاشتند^{۱۳} و وظایف مذهبی را که به عهده داشتند، انجام نمی‌دادند. وقتی کسی قربانی می‌کرد، خادم کاهن می‌آمد و درحالی که گوشت هنوز در حال پختن بود، چنگال سه‌شاخه‌ای را که با خود داشت، در دیگ یا پاتیل و یا هر ظرف دیگری که در آن گوشت را می‌پختند، فرومی‌برد^{۱۴} و هرچه را چنگال برمی‌آورد، کاهن برای خود می‌گرفت. آن‌ها با تمام مردم اسرائیل که به شیلوه می‌آمدند، به همین ترتیب رفتار می‌کردند. ^{۱۵} علاوه براین، اغلب پیش از سوزانیدن چربی، خادم آن‌ها می‌آمد و به کسی که قربانی می‌کرد، می‌گفت: «گوشت خام را برای کباب به کاهن بده، چون او گوشت پخته قبول نمی‌کند.»
^{۱۶} اگر آن شخص می‌گفت: «صبر کنید تا اول چربی آن بسوزد و بعد هر قدر گوشت که می‌خواهید ببرید»، خادم به او می‌گفت: «خیر، همین حالا بده، وگرنه به زور از تو می‌گیرم.»
^{۱۷} این گناه پسران عیلی در نظر خداوند بسیار بزرگ بود، زیرا آن‌ها با این کار به قربانی‌های هدیه شده به خداوند بی‌حرمتی می‌کردند.

سموئیل در شیلوه

^{۱۸} اما سموئیل درحالی که *ایفود کتانی برتن داشت، خداوند را خدمت می‌کرد. ^{۱۹} مادرش هر سال یک ردای کوچک برای او می‌دوخت و وقتی که برای تقدیم قربانی سالانه به همراه شوهر خود به شیلوه می‌رفت، برایش می‌برد. ^{۲۰} عیلی برای القائه و زنش دعای برکت می‌کرد و به إلقائه می‌گفت: «باشد که خداوند به عوض این طفلی که وقف او کردید، فرزندان دیگری به تو از این زن عطا کند.»
 سپس ایشان همگی به خانه خود بازمی‌گشتند.
^{۲۱} خداوند حنا را برکت داد و او دارای سه پسر و دو دختر شد. سموئیل جوان نیز در خدمت خداوند رشد می‌کرد.

عیلی و پسرانش

^{۲۲} اکنون عیلی بسیار پیر شده بود و می‌شنید که پسرانش چگونه با مردم اسرائیل بد رفتاری می‌کنند و حتی با زنانی که در کنار ورودی خیمه مقدس خدمت می‌کردند، هم‌خواب می‌شدند. ^{۲۳} پس به ایشان گفت: «چرا این کارها را می‌کنید؟ تمام مردم از کارهای بد شما شکایت می‌کنند. ^{۲۴} فرزندان من، از این کارها دست بردارید، چون خبرهایی که قوم خدا درباره شما می‌گویند وحشتناک است. ^{۲۵} اگر شخصی

نسبت به شخص دیگری گناه ورزد، ممکن است که خدا از او دفاع کند، ولی اگر کسی نسبت به خداوند مرتکب گناهی شود، چه کسی می‌تواند برای او شفاعت نماید؟»

اما آن‌ها به نصیحت پدر خود گوش ندادند، چون اراده خدا این بود که آن‌ها را هلاک کند.

۲۶ و آن پسر، سموئیل، بزرگ می‌شد و مورد رضایت خدا و مردم بود.

نبوّت درباره خانواده عیلی

۲۷ روزی یک مرد خدا نزد عیلی آمد و به او گفت: «خداوند چنین می‌گوید، 'آیا وقتی جدّ تو هارون و خانواده‌اش در سرزمین مصر برده فرعون بودند، خود را بر هارون ظاهر نساختم؟' ۲۸ آیا از بین تمام طایفه‌های بنی اسرائیل، خانواده او را به عنوان کاهنان خود برگزیدیم تا بر قربانگاه من قربانی تقدیم کنند و *بخور بسوزانند و در حضور من ایفود را بپوشند؟ و آیا تمام گوشت قربانی‌های سوختنی را برای آن‌ها تعیین نکردم؟ ۲۹ پس چرا قربانی‌ها و نذرهایی را که مردم برای من می‌آورند، بی حرمت می‌کنی؟ تو به پسرانت بیشتر از من احترام می‌گذاری. به آن‌ها اجازه می‌دهی که از خوردن بهترین گوشت قربانی که قوم من برای من می‌گذرانند، خود را چاق نمایند.' ۳۰ یهوه، خدای اسرائیل می‌فرماید، 'هرچند وعده داده بودم که خاندان تو و خاندان پدرت همیشه کاهنان درگاه من باشند، اما نه بعد از این! بلکه هرکسی که به من احترام بگذارد، او را محترم می‌گردانم، و کسی که مرا حقیر شمارد، او را حقیر خواهم ساخت. ۳۱ روزی خواهد آمد که من تمام جوانان را در خانواده تو و همین‌طور در طایفه تو خواهم کشت به‌طوری که دیگر پیرمردی در خانواده تو یافت نخواهد شد. ۳۲ تو به مصیبت دچار خواهی گشت و به برکاتی که به مردم اسرائیل می‌بخشتم، با حسرت نگاه خواهی کرد و هیچ‌کس در خانواده تو به سن پیری نخواهد رسید. ۳۳ فقط یک نفر را از نسل تو زنده نگاه خواهم داشت، و او به عنوان کاهن مرا خدمت خواهد کرد، ولی نابینا شده همه امید خود را از دست خواهد داد، و بقیّه نسل تو به طرز فجیعی کشته خواهند شد. ۳۴ برای این که گفته‌های من بر تو ثابت شود، بدان که دو پسر، حُفنی و فینحاس در یک روز خواهند مرد. ۳۵ من برای خود کاهن صادق‌تر و باوفاتری انتخاب خواهم کرد که با دل‌وجان مرا خدمت کند. خاندانش را برکت خواهم داد تا در حضور برگزیده من همیشه آماده خدمت باشند. ۳۶ بازماندگان تو برای یک سکه نقره یا یک قرص نان در مقابل او سر تعظیم خم کرده خواهند گفت، 'لطفاً برای ما کاری در بین کاهنان بده تا لقمه‌نانی به دست آوریم.'»

ظاهر شدن خداوند بر سموئیل

۳

سموئیل تحت نظر عیلی، خداوند را خدمت می کرد. در آن زمان، به ندرت پیامی از طرف خدا می رسید و رؤیایا کم بود.^۲ یک شب، عیلی که چشمانش تاریده بود و چیزی را به خوبی نمی توانست ببیند، در بستر خود دراز کشیده بود.^۳ چراغ معبد خداوند هنوز روشن بود. سموئیل هم در معبد خداوند، نزدیک صندوق پیمان خدا، به خواب رفته بود.^۴ در همین وقت صدای خداوند آمد: «سموئیل! سموئیل!» او جواب داد: «بلی، آقای من.»^۵ بعد از جای خود برخاست و نزد عیلی رفت و گفت: «ای آقا، شما مرا صدا کردید؟ چه می فرمایید؟» عیلی گفت: «من تو را صدا نکردم. برو بخواب.» پس سموئیل به رختخواب خود برگشت.

^{۶-۷} خداوند باز صدا کرد: «سموئیل!» سموئیل نمی دانست که او خداوند است، زیرا خداوند تابه حال با او صحبت نکرده بود. پس از جای خود برخاست و دوباره نزد عیلی رفت و پرسید: «بلی، چه می خواهید؟» عیلی گفت: «فرزندم، من تو را صدا نکردم. برو بخواب.» سموئیل هنوز صدای خداوند را نمی شناخت، زیرا تابه حال پیامی از طرف خدا به او نرسیده بود.

^۸ خداوند برای بار سوم سموئیل را صدا کرد. او باز برخاست و نزد عیلی رفت و گفت: «مرا صدا کردید؟ من اینجا هستم.» آنگاه عیلی دریافت که خداوند سموئیل را صدا می کند.^۹ بنابراین به سموئیل گفت: «برو بخواب؛ و اگر او تو را دوباره خواند، بگو، 'بفرما خداوندا، بنده ات می شنود.'» پس سموئیل رفت و در جای خود دراز کشید.

^{۱۰} خداوند آمد و در مقابل سموئیل ایستاد و مثل دفعات پیش صدا کرد: «سموئیل! سموئیل!» و سموئیل جواب داد: «بفرما خداوندا، بنده ات می شنود.»

^{۱۱} خداوند به سموئیل گفت: «من کار وحشتناکی در اسرائیل انجام خواهم داد که هرکه بشنود، از ترس حیرت زده خواهد شد.^{۱۲} در آن روز هرآنچه را که علیه خاندان عیلی گفته ام، از اول تا آخر به جا خواهم آورد.^{۱۳} به او خبر دادم که به زودی خاندان او مجازات خواهند شد، زیرا پسران او به من کُفر گفتند و او آن ها را از گناهشان باز نداشت.^{۱۴} بنابراین قسم می خورم که گناهان خاندان عیلی را با قربانی و صدقه نخواهم بخشید.»^{۱۵} آن شب سموئیل تا صبح در بستر ماند و صبح هنگام مانند همیشه دروازه های خانه خداوند را باز کرد. او می ترسید که درباره رؤیایی که

دیده بود، چیزی به عیلی بگوید. ^{۱۶} اما عیلی، سموئیل را صدا کرد و گفت: «سموئیل، فرزندم.»

او جواب داد: «بلی، آقای من.»

^{۱۷} عیلی پرسید: «خداوند به تو چه گفت؟ چیزی را از من پنهان نکن. اگر همه آنچه را که به تو گفت، به من نگویی، خدا تو را مجازات خواهد کرد.» ^{۱۸} پس سموئیل همه چیز را به عیلی گفت و چیزی را از او پنهان نکرد. عیلی گفت: «او خداوند است، پس بگذار هرچه اراده او می باشد، انجام دهد.»

^{۱۹} سموئیل بزرگ می شد و خداوند همراه او بود و هرآنچه به سموئیل می گفت، به حقیقت می پیوست. ^{۲۰} تمام قوم اسرائیل، از دان در شمال، تا بئر شمع در جنوب، اطلاع یافتند که سموئیل به مقام نبوت برگزیده شده است. ^{۲۱} از آن به بعد، خداوند خود را در شیلوه ظاهر می کرد، جایی که به سموئیل ظاهر شده و با او صحبت کرده بود.

کلام سموئیل به گوش تمامی اسرائیل رسید.

۴

افتادن صندوق پیمان خداوند به دست فلسطینیان

در این وقت، فلسطینیان برای جنگ با اسرائیل گرد آمدند و سربازان اسرائیل برای جنگ با آنها آماده شدند. آنها در این عِزِر و فلسطینیان در آفیک اردو زدند. ^۲ فلسطینیان به بنی اسرائیل حمله کردند و جنگ سختی درگرفت. بنی اسرائیل با از دست دادن چهل هزار نفر در میدان جنگ، از فلسطینیان شکست خوردند. ^۳ بعد از جنگ، وقتی لشکر اسرائیل به اردوگاه خود برگشت، رهبران قوم گفتند: «چرا خداوند اجازه داد تا ما از فلسطینیان شکست بخوریم؟ بیایید *صندوق پیمان خداوند را از شیلوه بیاوریم تا خداوند در بین ما باشد و ما را از خطر دشمنان حفظ کند.» ^۴ پس چند نفر را به شیلوه فرستادند و صندوق پیمان خداوند متعال را که بر مجسمه دو فرشته نگهبان قرار داشت، به میدان جنگ آوردند. حُفنی و فینحاس، دو پسر عیلی، صندوق پیمان خداوند را همراهی می کردند. ^۵ وقتی که مردم اسرائیل صندوق پیمان خداوند را دیدند، از خوشی چنان فریاد زدند که زمین به لرزه درآمد. ^۶ وقتی فلسطینیان صدای فریاد آنها را شنیدند، گفتند: «این صدای فریاد که از اردوی عبرانیان می آید، برای چیست؟» وقتی دانستند که آنها صندوق پیمان خداوند را به اردوگاه خود آورده اند، ^۷ بسیار ترسیدند و گفتند: «خدایان وارد اردوگاه آنها شده اند. وای به حال ما! تا به حال چنین اتفاقی نیفتاده است. ^۸ چه کسی می تواند ما را از دست خدایان نیرومند نجات بدهد؟ اینها همان خدایانی هستند که مردم مصر را در بیابان با بلاهای مختلف از

بین بردند. ^۹ای فلسطینیان، شجاع و دلیر باشید، مبادا مانند عبرانیان که بردهٔ ما بودند، ما را به بردگی ببرند. از خود شجاعت نشان بدهید و مردانه بجنگید.»

^{۱۰}به این ترتیب فلسطینیان به جنگ رفتند و اسرائیل را شکست دادند. لشکریان اسرائیل همه فرار کرده به خانه‌های خود بازگشتند. در این جنگ سی هزار سرباز اسرائیلی کشته شدند. ^{۱۱}صندوق پیمان خدا به دست فلسطینیان افتاد و دو پسر عیلی، یعنی حُفنی و فینحاس هم کشته شدند.

وفات عیلی

^{۱۲}در همان روز، مردی از طایفهٔ بنیامین از میدان جنگ گریخت و با جامه‌ای دریده و با خاک بر سر پاشیده، خود را به شیلوه رسانید. ^{۱۳}وقتی به آنجا رسید، عیلی در کنار راه نشسته، منتظر شنیدن اخبار جنگ بود، زیرا به خاطر صندوق پیمان خدا نگران بود. همین که آن مرد داخل شهر شد و خبر جنگ را به مردم داد، تمام مردم شهر فریاد برآوردند. ^{۱۴}چون صدای فریاد به گوش عیلی رسید، پرسید: «چه خبر است؟» آن مرد دوان دوان جلو آمد و ماجرا را به عیلی خبر داد. ^{۱۵}در آن وقت عیلی نود و هشت سال داشت و چشمانش نابینا شده بودند. ^{۱۶}آن مرد به عیلی گفت: «من امروز از میدان جنگ گریخته به اینجا آمدم.»

عیلی پرسید: «فرزندم، وضع جنگ چطور بود؟»

^{۱۷}او در جواب گفت: «لشکریان اسرائیل از دست فلسطینیان شکست خوردند و فرار کردند. مردم زیادی کشته شدند و دو پسر حُفنی و فینحاس هم در بین کشته شدگان بودند. علاوه بر آن صندوق پیمان خدا هم به دست دشمن افتاد.»

^{۱۸}همین که عیلی از وضع صندوق پیمان خداوند باخبر شد، از جایگاه خود به پشت افتاد و گردنش شکست و جان داد، چون بسیار پیر و سنگین بود. عیلی مدتِ چهل سال رهبر قوم اسرائیل بود.

مرگ بیوهٔ فینحاس

^{۱۹}عروس عیلی، زن فینحاس، که حامله بود و زمان وضع حمل او نزدیک شده بود، وقتی شنید که صندوق پیمان خداوند به دست فلسطینیان افتاده و پدرشوهر و شوهرش هم مرده‌اند، درد زایمانش شروع شد و ناگهان خم شد و طفلی به دنیا آورد. ^{۲۰}در حالی که جان می‌داد، زنان پرستار به او گفتند:

«غصّه نخور، زیرا صاحب پسری شده‌ای.» اما او جوابی نداد و به حرفشان اعتنایی نکرد. ^{۲۱}او طفل را «ایخابود» نامید، یعنی، «جلال خدا اسرائیل را ترک کرده است» زیرا صندوق پیمان خداوند و همچنین

پدرشوهر و شوهرش از دست رفته بودند. ^{۲۲} پس گفت: «جلال خدا، اسرائیل را ترک کرده است، چون صندوق پیمان خدا به دست دشمن افتاد.»

صندوق پیمان در فلسطین

وقتی که فلسطینیان، *صندوق پیمان خدا را به دست آوردند، آن را از این عِزْر به شهر خود آشدود بردند. ^۲ بعد آن را به پرستشگاه داجون آوردند و کنار بُت *داجون قرار دادند. ^۳ صبح روز بعد هنگامی که مردم آشدود به پرستشگاه رفتند، دیدند که بُت *داجون در برابر صندوق پیمان خداوند رو به زمین افتاده است. پس داجون را برداشتند و آن را دوباره در جایش قرار دادند. ^۴ اما فردای آن روز، وقتی که مردم صبح زود از خواب بیدار شدند، دیدند که داجون باز در برابر صندوق پیمان خداوند رو به زمین افتاده است. این بار سر و دو دست او قطع شده و در آستانه در پرستشگاه قرار داشتند و فقط تن او باقی مانده بود. ^۵ به همین دلیل است که تا به امروز هم کاهنان *داجون و هرکس دیگری که به پرستشگاه داجون داخل می شود قدم بر آستانه پرستشگاه داجون نمی گذارد.

^۶ آنگاه دست انتقام خداوند برای تباهی مردم آشدود بلند شد و مردم آشدود و تمام اطراف و نواحی آن را به دُمَل مبتلا ساخت. ^۷ وقتی مردم دیدند که چه بلایی بر سرشان آمده است، گفتند: «ما نمی توانیم صندوق پیمان خدا را نزد خود نگه داریم، زیرا همه ما را با *داجون، خدای ما از بین می برد.» ^۸ پس آن ها قاصدانی فرستادند و تمام حاکمان فلسطینیان را جمع کرده پرسیدند: «با صندوق پیمان خدای اسرائیل چه کنیم؟» آن ها جواب دادند: «آن را به جَت ببرید.» پس صندوق پیمان خدای اسرائیل را به شهر جَت بردند، ^۹ ولی وقتی که صندوق به جَت رسید، خداوند پیر و جوان آنجا را به مرض دُمَل دچار کرد. ^{۱۰} بعد صندوق پیمان خداوند را از آنجا به عِقرون فرستادند. همین که صندوق پیمان به آنجا رسید، مردم عِقرون فریاد برآوردند: «صندوق پیمان خدای اسرائیل را برای این به اینجا آورده اند که ما را هلاک کند.» ^{۱۱} پس آن ها تمام حاکمان فلسطینیان را جمع کرده گفتند: «صندوق پیمان خدای اسرائیل را دوباره به جای اولش بازگردانید تا ما و مردم ما از هلاکت نجات یابیم.» آن مرض همه را دچار وحشت ساخته بود زیرا خدا آن ها را به شدت تنبیه می کرد. ^{۱۲} کسانی هم که زنده مانده بودند، مبتلا به مرض دُمَل بودند و چنان درد می کشیدند که فریادشان به آسمان می رسید.

بازگشت صندوق پیمان خداوند

۶

*صندوق پیمان خداوند مدت هفت ماه در سرزمین فلسطینیان ماند. ^۲فلسطینیان، کاهنان و جادوگران خود را فراخوانده از آن‌ها پرسیدند: «با صندوق پیمان خداوند چه کنیم؟ اگر آن را به جای خود بازگردانیم، چه هدیه‌ای همراه آن بفرستیم؟»
^۳آن‌ها گفتند: «اگر می‌خواهید صندوق پیمان خدای اسرائیل را بازگردانید، حتماً آن را همراه با قربانی گناه بفرستید. صندوق پیمان نباید بدون هدیه بازگردانده شود. در آن صورت، شفا می‌یابید و خواهید دانست که چرا خدا شما را تنبیه کرده است.»
^۴مردم پرسیدند: «چه نوع قربانی گناه بفرستیم؟»

ایشان جواب دادند: «پنج مجسمه طلایی از دمل و پنج مجسمه طلایی از موش، یعنی یک هدیه به‌خاطر هریک از حاکمان فلسطین بفرستید، زیرا این بلا بر شما و بر حاکمانتان یکسان آمده است. ^۵شما باید مجسمه‌های موش‌ها و دمل‌ها را که سرزمین شما را ویران می‌کنند، بسازید. و خدای اسرائیل را تکریم نمایید؛ شاید او از تنبیه شما، خدای شما و سرزمین شما دست بردارد. ^۶چرا شما مانند مردم مصر و فرعون، سرسختی می‌کنید؟ آیا پس از آنکه ایشان از فرمان خدا اطاعت نکردند و به قوم اسرائیل اجازه خروج ندادند، خداوند آن‌ها را با بلاهای گوناگون از بین نبرد؟ ^۷پس بروید و یک گاری نو آماده کنید و دو گاو شیری را که هنوز یوغ بر گردنشان گذاشته نشده باشد، به آن اربابه ببندید، ولی گوساله‌هایشان را از آن‌ها جدا کرده به طویله بازگردانید. ^۸سپس صندوق پیمان خداوند را بر آن گاری بگذارید و مجسمه‌های طلایی دمل‌ها و موش‌ها را که به‌عنوان قربانی گناه می‌فرستید، در یک صندوق جداگانه گذاشته در کنار صندوق خداوند قرار دهید. آنگاه گاری را به راه اندازید تا هر جا که می‌خواهند برود. ^۹نگاه کنید کجا می‌رود. اگر به سمت شهر بیت‌شمش رفت، آنگاه می‌دانیم که خدای بنی‌اسرائیل آن بلای هولناک را بر سر ما آورده است. اگر نه، معلوم می‌شود که آن بلاها اتفاقی بوده و دست خدا در آن‌ها دخالتی نداشته است.»

^{۱۰}پس آن‌ها به همان طریق عمل کردند. ایشان دو گاو شیری را گرفته به گاری بستند و گوساله‌هایشان را در طویله از آن‌ها جدا نمودند. ^{۱۱}سپس صندوق پیمان خداوند را بر آن گاری گذاشتند و همچنین صندوقچه‌ای را که در آن مجسمه‌های طلایی دمل و موش‌ها بود، در کنارش قرار دادند. ^{۱۲}آنگاه گاوها بدون این که از راه منحرف شوند، مستقیماً به طرف

بیت شمش حرکت کردند. حاکمان فلسطینیان تا سرحد بیت شمش به دنبال آن ها رفتند.

۱۳ در آن هنگام، مردم بیت شمش مشغول دروی گندم در دشت بودند. وقتی که چشمشان بر صندوق افتاد، از دیدن آن بسیار خوشحال شدند. ۱۴ گاری در مزرعه شخصی به نام یوشع که از ساکنان بیت شمش بود، داخل شد و در آنجا در کنار یک سنگ بزرگ توقف کرد. مردم چوب گاری را شکستند و با آن آتش روشن کردند و گاوها را به عنوان قربانی سوختنی قربانی کردند. ۱۵ چند نفر از طایفه لاوی آمدند و صندوق پیمان خداوند و صندوق حاوی مجسمه های طلایی دمل و موش ها را برداشته بر آن سنگ بزرگ قرار دادند. مردم بیت شمش در همان روز قربانی های سوختنی و قربانی های دیگری هم به حضور خداوند تقدیم کردند. ۱۶ حاکمان فلسطین پس از آنکه آن مراسم را دیدند، همان روز به عِقرن بازگشتند.

۱۷ آن پنج مجسمه طلایی دمل که فلسطینیان به عنوان قربانی گناه به پیشگاه خداوند فرستادند، از طرف حاکمان شهرهای مهم آشدود، غزه، أشقلون، جت و عِقرن بودند. ۱۸ مجسمه های طلایی موش ها از طرف پنج شهر مستحکم و روستاهای بدون حصار که به وسیله پنج حاکم فلسطینی اداره می شدند، فرستاده شده بودند. سنگ بزرگی که صندوق پیمان خداوند را بر آن قرار داده بودند، تا به امروز در مزرعه یوشع از ساکنان بیت شمش باقی است.

۱۹ اما خداوند هفتاد نفر از مردم بیت شمش را کشت، زیرا آن ها به داخل صندوق پیمان خداوند نگاه کردند. مردم به خاطر این که خداوند آن هفتاد نفر را هلاک کرد، ماتم گرفتند.

صندوق پیمان در قریت یعاریم

۲۰ مردم بیت شمش گفتند: «کیست که بتواند در حضور یهوه، خدای مقدس بایستد؟ اکنون ما این صندوق را از اینجا به کجا بفرستیم؟» ۲۱ پس آن ها قاصدانی را با این پیغام نزد مردم قریه یعاریم فرستاده گفتند: «فلسطینیان صندوق پیمان خداوند را بازگردانده اند. بیایید و آن را نزد خود ببرید.»

پس چند نفر از قریت یعاریم آمدند و *صندوق پیمان خداوند را گرفته به خانه آییناداب که بر روی تپه ای قرار داشت، بردند و پسرش العازار را به نگهبانی آن گماشتند.

۲ صندوق پیمان خداوند مدت بیست سال در آنجا باقی ماند و در طول این مدت، تمام مردم اسرائیل به درگاه خداوند ناله و زاری می کردند.

سموئیل داور اسرائیل

۳ آنگاه سموئیل به قوم اسرائیل گفت: «اگر واقعاً می‌خواهید از صمیم دل به سوی خداوند بازگردید، باید خدایان بیگانه و بُت *عشتاروت را ترک کنید. تصمیم بگیرید که فقط از خداوند پیروی نمایید و فقط بنده او باشید. آنگاه او شما را از دست فلسطینیان نجات خواهد داد.» ۴ پس قوم اسرائیل قبول کردند و بُت‌های *بعل و *عشتاروت را از بین بردند و فقط به پرستش خداوند پرداختند.

شکستِ فلسطینیان در مِصفَه

۵ بعد سموئیل گفت: «همهٔ قوم اسرائیل را در مِصفَه جمع کنید و من در حضور خداوند، برای شما دعا خواهم کرد.» ۶ پس همهٔ آن‌ها در مِصفَه جمع شدند. از چاه آب کشیدند و به حضور خداوند ریختند و در آن روز همه روزه گرفتند و گفتند: «ما نزد خداوند گناهکار هستیم.» در آن روز، سموئیل در مِصفَه بنی‌اسرائیل را داوری کرد.

۷ وقتی فلسطینیان شنیدند که قوم اسرائیل در مِصفَه جمع شده‌اند، حاکمان فلسطینیان سپاه خود را برای حمله علیه اسرائیل فرستادند. چون قوم اسرائیل شنیدند که فلسطینیان آمادهٔ حمله شده‌اند، ترسیدند. ۸ پس از سموئیل خواهش کرده گفتند: «به حضور یهوه، خدای ما دعا کن که ما را از دست فلسطینیان نجات بدهد.» ۹ سموئیل یک برهٔ شیرخواره را گرفته به عنوان قربانی سوختنی و کامل به حضور خداوند تقدیم کرد. بعد از طرف مردم اسرائیل به درگاه خداوند دعا کرد و خداوند دعای او را برآورده کرد. ۱۰ هنگامی که سموئیل مشغول اجرای مراسم قربانی سوختنی بود، فلسطینیان برای حمله به اسرائیل نزدیک‌تر می‌شدند، اما خداوند با صدای غرّش رعد از آسمان آن‌ها را سراسیمه ساخت و در نتیجه قوم اسرائیل آن‌ها را شکست دادند. ۱۱ لشکر اسرائیل آن‌ها را از مِصفَه تا بیت کار تعقیب کرده همه را هلاک نمودند.

۱۲ بعد سموئیل سنگی را برداشته بین مِصفَه و شن قرار داد و گفت: «خداوند تابه‌حال ما را کمک کرده است.» پس آن سنگ را ابنِ عزیر یعنی «سنگ کمک» نامید. ۱۳ به این ترتیب فلسطینیان شکست خوردند و دیگر هرگز پای خود را در سرزمین اسرائیل نگذاشتند، زیرا دست خداوند تا زمانی که سموئیل زنده بود، علیه آن‌ها در کار بود. ۱۴ شهرهای اسرائیلی، از عِقرون تا جت که به تصرف فلسطینیان درآمده بودند، دوباره به دست اسرائیل درآمدند. همچنین بین اسرائیلیان و آموریان، صلح برقرار شد. ۱۵ سموئیل تا آخر عمر داوری قوم اسرائیل را به عهده داشت. ۱۶ او هر سال به بیت‌ئیل، جِلجال و مِصفَه می‌رفت و به دعاوی مردم رسیدگی

می کرد. ۱۷ بعد به خانه خود در رامه برمی گشت و به امور قضاوت می پرداخت. او در همان جا قربانگاهی برای خداوند ساخت.

مردم اسرائیل پادشاه می خواهند

وقتی سموئیل به سن پیری رسید، پسران خود را به عنوان داور بر اسرائیل گماشت. ۲ نام پسر اول او یوئیل و دومی آییّا بود، که در بئر شبع داوری می نمودند. ۳ اما پسرانش به راه پدرشان نرفتند، بلکه برای سود شخصی خود، کار کرده رشوه می گرفتند و عدالت را پایمال می نمودند.

۴ پس تمام بزرگان قوم در یک مکان گرد هم آمدند و نزد سموئیل به رامه رفتند و به او گفتند: «تو خودت پیر و سال خورده شده ای و پسرانت هم به راه تو نمی روند، بنابراین ما می خواهیم که مانند قوم های دیگر پادشاهی داشته باشیم تا بر ما حکومت کند.» ۵ سموئیل از این که آن ها گفتند «ما یک پادشاه می خواهیم،» بسیار دلگیر شد؛ پس به حضور خداوند دعا کرده از او راهنمایی خواست. ۶ خداوند به سموئیل فرمود: «به هرچه می گویند گوش بده. آن ها می خواهند مرا ترک کنند، نه تو را، و میل ندارند که من بعد از این پادشاه آن ها باشم. ۸ از همان روزی که آن ها را از سرزمین مصر بیرون آوردم، همیشه سرکشی کرده اند و پیرو خدایان دیگر بوده اند. حالا با تو هم همان رفتار را می کنند. ۹ پس برو و به هرچه می گویند گوش بده، اما به آن ها اخطار کن و به آن ها از رفتار و کردار پادشاهی که بر آن ها حکومت خواهد کرد، هشدار بده.» ۱۰ سموئیل آنچه را که خداوند فرموده بود، به کسانی که از او پادشاه می خواستند، بیان کرد و گفت: ۱۱ «بدانید پادشاه شما پسرانتان را به خدمت خواهد گرفت، بعضی را برای اربابه های خود و بعضی را برای اسب های خود و بعضی را نیز برای این که پیشاپیش اربابه های او بدونند. ۱۲ فرماندهان نظامی را به رتبه های مختلف مقرر خواهد کرد تا سپاه او را در جنگ رهبری نمایند، و بعضی از پسران شما را مجبور خواهد کرد که زمین های او را شخم بزنند و محصولات او را درو کنند و تجهیزات نظامی و اربابه های او را بسازند. ۱۳ دختران شما را برای عطرسازی، آشپزی و نان پزی خواهد بُرد. ۱۴ بهترین زمین های زراعتی، تاکستان ها و زیتون شما را گرفته به درباریان خود خواهد بخشید. ۱۵ ده یک غله و انگورتان را گرفته به مأموران و درباریان خود خواهد داد. ۱۶ غلامان، کنیزان، بهترین حیوانات گله و الاغ های شما را برای کارهای شخصی خود به کار خواهد گرفت. ۱۷ ده یک گله شما را گرفته خود شما را نیز غلام خود

خواهد ساخت. ۱۸ در آن روز از دست پادشاهی که برای خود انتخاب کرده‌اید، فریاد برخواید آورد، اما خداوند به دادتان نخواهد رسید. ۱۹ با وجود همه این دلایل بازهم مردم اصرار کرده گفتند: «ما یک پادشاه می‌خواهیم ۲۰ تا همانند قوم‌های دیگر باشیم، و او بر ما سلطنت کند و در جنگ رهبر ما باشد.» ۲۱ وقتی سموئیل سخنان آن‌ها را شنید، همه را به حضور خداوند عرض کرد. ۲۲ خداوند به سموئیل فرمود: «هرچه مردم می‌خواهند انجام بده. برو و پادشاهی برای آن‌ها برگزین.» پس سموئیل مردم را به خانه‌های خود فرستاد.

ملاقات سموئیل و شائول

۹ مردی بود مقتدر و ثروتمند از طایفه بنیامین، به نام قیس. او پسر آبیئیل، پسر صرور، پسر بکورت و پسر افیح بود. ۲ قیس پسر جوان و خوش‌چهره‌ای داشت به نام شائول. در بین تمام اسرائیلیان، جوان خوش‌اندامی مانند او پیدا نمی‌شد. او یک سرو گردن از دیگران بلندتر بود.

۳ روزی الاغ‌های قیس، پدر شائول گم شدند. پس قیس به پسر خود، شائول گفت: «برخیز و با یکی از خادمان برای یافتن الاغ‌ها برو.» ۴ آن‌ها از کوهستان‌های افرایم گذشته تا سرزمین شلیشه رفتند اما الاغ‌ها را نیافتند. از آنجا به شعلیم رفتند ولی بازهم اثری از الاغ‌ها نبود. بعد سراسر سرزمین بنیامین را جستجو کردند، بازهم الاغ‌ها را نیافتند. ۵ وقتی به سرزمین صوف رسیدند، شائول به خادم همراه خود گفت: «بیا بازگردیم، وگرنه ممکن است پدرم الاغ‌ها را فراموش کند و نگران ما بشود.» ۶ اما خادمش در جواب او گفت: «چیزی به یادم آمد. در این شهر، یک مرد خدا زندگی می‌کند و همه مردم به او احترام می‌گذارند. او هر چه بگوید، حقیقت پیدا می‌کند. بیا نزد او برویم، شاید او بتواند ما را راهنمایی کند.»

۷ شائول جواب داد: «ولی ما چیزی نداریم که به‌عنوان هدیه برایش ببریم. نانی هم که داشتیم تمام شده است و هدیه دیگری هم نداریم که به آن مرد خدا بدهیم. پس چه ببریم؟» ۸ خادم گفت: «من یک سکه کوچک نقره دارم؛ آن را به مرد خدا می‌دهیم تا ما را راهنمایی کند.»

۹-۱۲ شائول پذیرفت و گفت: «بسیار خوب، برویم.» پس آن‌ها به شهر نزد آن مرد خدا رفتند. همین‌طور که از تپه به طرف شهر بالا می‌رفتند، با چند دختر جوان برخوردند که برای کشیدن آب می‌آمدند. از آن دخترها پرسیدند: «آیا در این شهر، یک *رائی هست؟» در آن زمان وقتی کسی

حاجتی داشت، می گفت: «بیا نزد یک رائی برویم.» چون به کسانی که امروز نبی می گویند در آن زمان رائی می گفتند. ۱۳ دخترها جواب دادند: «بلی، او اکنون درست سر راه شما است. اگر عجله کنید، پیش از آنکه به شهر برسد، او را خواهید دید. او امروز به شهر آمده است، زیرا مردم برای تقدیم قربانی به قربانگاهی که روی تپه می باشد، آمده اند. مردمی که به آنجا دعوت شده اند، تا رائی نیاید و قربانی ها را برکت ندهد، دست به غذا نخواهند زد. اگر شما همین حالا بروید، قبل از آنکه او از تپه بالا برود، او را خواهید دید.» ۱۴ پس آن ها به شهر رفتند و دیدند که سموئیل در راه خود به سوی تپه، به طرف آن ها می آید. ۱۵ و اما یک روز پیش از آمدن شائول، خداوند به سموئیل گفته بود: «فردا در همین ساعت مردی را از سرزمین بنیامین نزد تو می فرستم. تو او را *مسح کرده به عنوان فرمانروای قوم من، اسرائیل، انتخاب کن تا قوم مرا از دست فلسطینیان نجات بدهد. من بر آن ها رحم کرده ام، زیرا ناله آن ها به گوش من رسیده است.»

۱۷ وقتی سموئیل شائول را دید، خداوند به سموئیل گفت: «این همان مردی است که من درباره اش به تو گفتم! او کسی است که بر قوم من حکومت خواهد کرد.» ۱۸ سپس شائول نزد دروازه شهر به سموئیل برخورد و گفت: «لطفاً خانه رائی را به من نشان بده.»

۱۹ سموئیل جواب داد: «من خودم همان رائی هستم. حالا پیش از من به بالای تپه برو، زیرا هردوی شما امروز با من غذا خواهید خورد. فردا صبح هرچه که می خواهی بدانی، به تو خواهم گفت و بعد می توانی به هر جایی که می خواهی، بروی. ۲۰ اما درباره الاغ های که سه روز پیش گم شده بودند، نگران نباش، چون آن ها پیدا شده اند. ولی امید مردم اسرائیل بر کیست؟ آیا نه بر تو و خانواده پدرت؟»

۲۱ شائول جواب داد: «من از طایفه بنیامین هستم که کوچک ترین طایفه ها است و خانواده من هم کوچک ترین خانواده های طایفه بنیامین می باشد. چرا این سخنان را به من می گویی؟»

۲۲ آنگاه سموئیل، شائول و خادمش را در سالن بزرگی که در آن در حدود سی نفر مهمان حضور داشتند برد و در صدر مجلس نشاند. ۲۳ بعد سموئیل به آشپز گفت: «آن تکه گوشت را که به تو دادم و گفتم آن را نزد خود نگه دار، بیاور.» ۲۴ آشپز گوشت را آورد و نزد شائول گذاشت. سموئیل گفت: «این را مخصوصاً برای تو کنار گذاشته بودم تا آن را در زمان معین با این مهمانان بخوری.»

به این ترتیب شائول در آن روز با سموئیل غذا خورد.^{۲۵} وقتی آن‌ها از تپه پایین آمدند و به شهر رفتند، بستری برای شائول در پشت بام خانه آماده بود. او در آنجا خوابید.

^{۲۶} صبح روز بعد سموئیل، شائول را که در پشت بام بود، صدا زد و گفت: «برخیز، وقت آن است که بروی.» پس شائول برخاست و با سموئیل بیرون رفت.^{۲۷} وقتی آن‌ها به خارج شهر رسیدند، سموئیل به شائول گفت: «به خدمت بگو که جلوتر از ما برود و تو کمی صبر کن، زیرا می‌خواهم پیغامی را که از جانب خداوند دارم، به تو بگویم.»

مسح نمودن شائول به فرمانروایی توسط سموئیل

آنگاه سموئیل یک ظرف روغن زیتون را گرفته بر سر شائول ریخت. سپس او را بوسید و گفت: «خداوند تو را انتخاب کرده است که فرمانروای اسرائیل باشی. تو بر قوم او فرمانروایی خواهی کرد و آن‌ها را از دست تمام دشمنانشان حفظ خواهی کرد و این نشانه آن است که خداوند تو را برگزیده است تا بر قوم او سلطنت کنی.^۲ وقتی از من جدا می‌شوی، در کنار قبر راحیل در شهر صلح که در سرزمین بنیامین واقع است، با دو نفر روبرو خواهی شد. آن‌ها به تو خبر خواهند داد که الاغ‌هایی که به جستجویشان رفته بودی، پیدا شده‌اند. حال دیگر پدرت در فکر الاغ‌ها نیست بلکه به خاطر تو نگران است و می‌گوید، 'پسرم را چطور پیدا کنم.'^۳ همین‌طور وقتی جلوتر بروی، به درخت بلوط تابور خواهی رسید. در آنجا سه مرد را خواهی دید که برای پرستش خداوند به بیت‌ئیل می‌روند. یکی از آن‌ها سه بُزغاله، دیگری سه قرص نان و سومی یک مَشک شراب با خود خواهد داشت.^۴ آن‌ها با تو سلام و احوال‌پرسی کرده به تو دو قرص نان خواهند داد که تو باید بپذیری.^۵ بعد در جَبْعَه‌الوهِیم، جایی که سربازان فلسطینی اردو زده بودند، خواهی رسید. همین‌که به شهر وارد شدی، به چند نفر از انبیا بر خواهی خورد که از کوه پایین می‌آیند و در حال نواختن چنگ و دف و نی و بربط، می‌رقصند و می‌خوانند.^۶ سپس روح خداوند بر تو قرار خواهد گرفت و تو را به شخص دیگری تبدیل خواهد کرد.^۷ از آن پس، هر تصمیمی که می‌گیری، انجام بده، زیرا خداوند با تو خواهد بود.^۸ تو قبل از من به جَلْجال برو. آنجا من در وقت ادای مراسم قربانی سوختنی و ذبح کردن قربانی‌های سلامتی، با تو خواهم بود. در آنجا هفت روز دیگر منتظر من باش تا بیایم و به تو بگویم که چه باید بکنی.»

^۹ وقتی شائول با سموئیل خداحافظی کرد و می‌خواست برود، خدا دل تازه‌ای به او داد و همه چیزهایی را که سموئیل گفته بود، به حقیقت

پیوستند. ۱۰ وقتی شائول و نوکرش به کوه خدا رسیدند، گروهی از انبیا را دیدند که به طرف آن‌ها می‌آیند. آنگاه روح خدا بر شائول قرار گرفت و او نیز با آن‌ها شروع به رقص و آواز کرد. ۱۱ کسانی که قبلاً او را می‌شناختند، وقتی این کار او را دیدند، گفتند: «پسر قیس را چه شده است؟ آیا شائول هم نبی شده است؟» ۱۲ یک نفر از اهالی آنجا پرسید: «پدرشان کیست؟» از همان زمان این مثل وارد زبان مردم شد که می‌گویند: «شائول هم از جمله انبیا است.» ۱۳ وقتی شائول از نبوت کردن فارغ شد، به منزل خود رفت.

۱۴ وقتی عموی شائول او و خدمتکارش را دید، از آن‌ها پرسید: «کجا رفته بودید؟»

شائول جواب داد: «برای یافتن الاغ‌ها رفته بودیم. چون آن‌ها را نیافتیم، نزد سموئیل رفتیم.»

۱۵ عمویش گفت: «به من بگو که او چه گفت؟»

۱۶ شائول جواب داد: «او به ما گفت که الاغ‌ها پیدا شده‌اند.» اما دربارهٔ پادشاه شدنش چیزی به عموی خود نگفت.

شائول پادشاه اسرائیل می‌شود

۱۷ سموئیل قوم اسرائیل را در مصفّه به حضور خداوند فراخواند ۱۸ و به آن‌ها گفت: «یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید، 'من قوم اسرائیل را از مصر بیرون آوردم و شما را از دست مردم مصر و ممالکی که بر شما ظلم می‌کردند، نجات دادم.' ۱۹ اما شما امروز خدای خود را که شما را از مشکلات و مصیبت‌ها رهایی بخشید، رد کردید. حالا شما از من می‌خواهید که پادشاهی برایتان انتخاب کنم. بسیار خوب، اکنون به ترتیب طایفه‌ها و خاندان‌های خود در حضور خداوند حاضر شوید.»

۲۰ پس سموئیل همهٔ طایفه‌های اسرائیل را به حضور خداوند جمع کرد و از بین آن‌ها طایفه بنیامین به حکم قرعه انتخاب شد. ۲۱ سپس او همهٔ خانواده‌های طایفه بنیامین را به حضور خداوند آورد و قرعه به نام خانوادهٔ مطری درآمد. سپس هریک از افراد خانوادهٔ مطری حاضر شدند و از بین آن‌ها شائول، پسر قیس انتخاب شد. اما وقتی آن‌ها رفتند که او را بیاورند، او را نیافتند. ۲۲ پس از خداوند پرسیدند: «او کجا است؟ آیا او اینجا در بین ما است؟»

خداوند جواب داد: «بلی، او خود را در بین باروئنه پنهان کرده است.» ۲۳ آنگاه رفتند و او را آوردند. وقتی او در بین مردم ایستاد، یک سر و گردن از دیگران بلندتر بود. ۲۴ سموئیل به مردم گفت: «این شخص همان

کسی است که خداوند او را به عنوان پادشاه شما انتخاب کرده است. در تمام قوم اسرائیل، کسی مثل او پیدا نمی شود.»
 آنگاه همه با یک صدا گفتند: «زنده باد پادشاه!»
 ۲۵ بعد سموئیل حقوق و وظایف پادشاه را برای مردم شرح داد و همه آن ها را در کتابی نوشت و به حضور خداوند تقدیم کرد. سپس مردم را به خانه های خود فرستاد. ۲۶ شاول هم به خانه خود در جبعه برگشت و مردان نیرومندی هم که خدا دل آن ها را برانگیخته بود، شاول را همراهی کردند. ۲۷ اما بعضی از اشخاص پستی که در آنجا حاضر بودند، گفتند: «این شخص چطور می تواند ما را نجات بدهد؟» پس او را مسخره کردند و هدیه ای برایش نیاوردند. ولی او حرفی نزد.

شاول عمونیان را شکست می دهد

در این وقت ناحاش عمونی با ارتش خود به منظور حمله به اسرائیل در مقابل یابیش در جلعاد اردو زدند. مردم آنجا به ناحاش پیشنهاد صلح کرده گفتند: «با ما پیمان ببند و ما تحت فرمان تو خواهیم بود.»

۲ ناحاش گفت: «به یک شرط با شما پیمان می بندم که من چشم راست هر کدام از شما را از کاسه بیرون آورم تا به این وسیله تمام اسرائیل را سرافکنده سازم.»

۳ رهبران یابیش به او گفتند: «به ما یک هفته مهلت بده تا قاصدانی را برای کمک به سراسر سرزمین اسرائیل بفرستیم. اگر کسی برای نجات ما نیامد، آنگاه ما به تو تسلیم می شویم.»

۴ وقتی قاصدان به جبعه که مسکن شاول بود، آمدند و از وضع بد خود به مردم خبر دادند، همه با صدای بلند گریه کردند. ۵ در این وقت شاول با گاوهای خود از مزرعه به شهر می آمد. پس پرسید: «چه شده است؟ چرا همه گریه می کنند؟» آن ها او را از خبری که قاصدان یابیش آورده بودند، آگاه ساختند. ۶ وقتی شاول آن سخنان را شنید، روح خداوند بر او قرار گرفت، و او به شدت خشمگین شد. ۷ آنگاه یک جفت گاو را گرفته آن ها را تکه تکه کرد و به قاصدان داد تا به سراسر سرزمین اسرائیل ببرند و به مردم بگویند: «هرکسی که نیاید و به دنبال شاول و سموئیل نرود، گاوهایش به چنین سرنوشتی دچار خواهند شد.»

مردم از شنیدن این خبر به وحشت افتادند و ترس خدا همه را فراگرفت. بنابراین همه باهم برای جنگ آماده شدند. ۸ وقتی در بازق آن ها را شمردند، تعدادشان سی صد هزار نفر از اسرائیل به اضافه سی هزار نفر از یهودا بود. ۹ پس آن ها به قاصدان یابیشی گفتند: «به مردم خود بگویید

فردا پیش از ظهر نجات خواهند یافت.» چون قاصدان به یابیش آمدند و پیغام شائول را به مردم رساندند همه خوشحال شدند.^{۱۰} پس مردم یابیش به ناحاش گفتند: «ما فردا خود را تسلیم می کنیم، آنگاه هرچه دلتان بخواهد با ما بکنید.»

^{۱۱} آن شب شائول آمد و مردم را به سه گروه تقسیم کرد. هنگام صبح یک حمله ناگهانی را بر عُمونیان شروع نمود و تا ظهر به کشتار آن ها پرداخت. کسانی که باقی ماندند، طوری پراکنده شدند که حتی دو نفرشان هم در یک جا با هم دیده نمی شدند.

^{۱۲} بعد مردم به سموئیل گفتند: «کجا هستند آن کسانی که می گفتند شائول نباید پادشاه ما باشد؟ آن ها را بیاورید تا سرشان را از تن جدا کنیم.»
^{۱۳} اما شائول گفت: «حتی یک نفر هم نباید در این روز کشته شود، زیرا خداوند امروز اسرائیل را نجات داد.»^{۱۴} بعد سموئیل به مردم گفت: «بیایید به جلجال برویم و سلطنت را از نو برقرار کنیم.»^{۱۵} پس همه مردم به جلجال رفتند. در آنجا شائول را در حضور خداوند، پادشاه خود ساختند و برای خداوند قربانی سلامتی تقدیم نمودند و شائول و همه مردم اسرائیل باهم جشن گرفتند.

آخرین سخنانی سموئیل

۱۲ آنگاه سموئیل به قوم اسرائیل گفت: «خواهشی را که از من کرده بودید، به جا آوردم و پادشاهی برایتان منصوب کردم.^۱ اکنون این پادشاه رهبر شما است. اما من پیر شده و موهایم سفید گشته است، و پسرانم نیز در خدمت شما هستند. من از دوران جوانی تا به امروز شما را خدمت کرده ام.^۲ اکنون از شما می خواهم که در حضور خداوند و پادشاه برگزیده او حقیقت را بگویید که آیا من گاو یا الاغ کسی را به زور گرفته ام؟ آیا من بر کسی ظلم کرده ام یا به کسی آزار رسانده ام؟ اگر از کسی رشوه گرفته ام تا خطای او را نادیده بگیرم، بگویید تا آن را جبران کنم.»

^۴ آن ها گفتند: «نه، تو به هیچ یک از ما ظلم نکرده ای، و به کسی هم آزار نرسانده ای و از کسی رشوه نگرفته ای.»

^۵ سموئیل گفت: «پس خدا و پادشاه برگزیده او شاهد من هستند که من در نزد شما گناهی ندارم.»

آن ها جواب دادند: «بلی، درست است.»

^۶ سموئیل گفت: «خداوند بود که موسی و هارون را برگزید و اجداد شما را از مصر بیرون آورد.^۷ اکنون بایستید تا با یادآوری همه کارهای شگفت انگیزی که خداوند برای نجات شما و نیاکانتان انجام داده

است، شما را در پیشگاه او متّهم سازم.^۸ وقتی بنی اسرائیل در مصر بودند و مردم آنجا شروع به آزار آن‌ها کردند، ایشان به حضور خداوند گریه و زاری نمودند. پس خداوند موسی و هارون را فرستاد و آن‌ها نیاکان شما را از مصر خارج کردند و به این سرزمین آوردند.^۹ ولی آن‌ها به زودی یَهُوه، خدای خود را فراموش کردند. پس خداوند، آن‌ها را به دست دشمنانشان، یعنی سیسیرا، فرماندهٔ سپاه حاصور، فلسطینیان و پادشاه موآب مغلوب ساخت.^{۱۰} آن‌ها باز نزد خداوند ناله و زاری کردند و گفتند، 'ما گناهکار هستیم، زیرا خداوند را فراموش کردیم و در عوض بُت‌های *بعل و *عشتاروت را پرستیدیم. حالا ما را ببخش و از دست دشمنانمان نجات بده، و ما تنها تو را پرستش خواهیم کرد.'^{۱۱} پس خداوند جدعون و باراق، یفتاح و سرانجام مرا فرستاد و شما را از دست دشمنانی که در اطرافتان بودند، رهایی بخشید، و باز به شما فرصت داد تا زندگی آسوده‌ای داشته باشید.^{۱۲} اما وقتی دیدید که ناحاش، پادشاه عمونیان قصد دارد به شما حمله کند، خدای خود را رد کردید و از من خواستید که پادشاهی برای شما تعیین کنم تا بر شما حکومت کند.

^{۱۳} «حال این است پادشاهی که انتخاب کرده‌اید؛ شما از خداوند خواستید و او یک پادشاه برای شما برگزید تا بر شما حکومت کند.^{۱۴} پس اگر از خدا بترسید و از او اطاعت نموده او را خدمت نمایید و فرمان‌های او را به‌جا آورید، و اگر شما و پادشاهی که بر شما حکومت می‌کند از فرمان یَهُوه، خدای خود پیروی کنید، همه‌چیز برای شما نیکو خواهد شد.^{۱۵} اما اگر به سخنان خداوند گوش ندهید و از او امر او سرپیچی کنید، آنگاه او علیه شما و پادشاه شما خواهد بود.^{۱۶} پس در جای خود بایستید و کارهای عظیم خداوند را ببینید.^{۱۷} شما می‌دانید که در این فصل سال تا وقت درو گندم، باران نمی‌بارد. اما من به درگاه خداوند دعا خواهم کرد که رعدوبرق و باران از آسمان بفرستد تا بدانید با خواستن پادشاهی برای خود، مرتکب چه گناه عظیمی در برابر خداوند شده‌اید.»

^{۱۸} آنگاه سموئیل به حضور خداوند دعا کرد، و خداوند در همان روز رعدوبرق و باران را فرستاد و ترس خداوند و سموئیل همه را فراگرفت.^{۱۹} قوم اسرائیل به سموئیل گفتند: «از حضور یَهُوه، خدای خود تمنا کن که ما را هلاک نسازد؛ زیرا به‌خاطر این که برای خود پادشاه خواستیم، به گناهان خود افزودیم.»

^{۲۰} سموئیل به آن‌ها گفت: «نترسید، می‌دانم که شما گناهکار هستید، اما سعی کنید که از این به بعد از احکام خداوند پیروی کنید و از دل‌وجان او را خدمت نمایید.^{۲۱} به‌دنبال خدایان دروغ نروید زیرا آن‌ها

فایده‌ای برای شما ندارند و نمی‌توانند شما را نجات بدهند. ^{۲۲} خداوند به‌خاطر نام با عظمت خود، قوم خود را ترک نمی‌کند. او با میل خود شما را قوم خاص خود ساخته است. ^{۲۳} و اما من، حاشا که در مقابل خداوند مرتکب گناهی بشوم و دست از دعا کردن برای شما بکشم، بلکه من راه راست و نیک را به شما نشان خواهم داد. ^{۲۴} فقط از خداوند بترسید و با ایمان کامل و با تمام وجود از او اطاعت کنید و کارهای عظیمی را که برای شما کرده است، از یاد نبرید. ^{۲۵} اما اگر بازهم از کارهای بد دست نکشید، هم شما و هم پادشاه شما هلاک خواهید شد.»

جنگ با فلسطینیان

۱۳

شائول سی ساله بود که پادشاه شد و مدت چهل سال بر اسرائیل سلطنت نمود. ^۲ او سه هزار نفر از مردان اسرائیلی را انتخاب کرد؛ دو هزار نفر از آن‌ها را با خود به مخماس و کوهستان بیت‌ئیل برد و هزار نفر را هم همراه پسرش یوناتان به جبعه بنیامین فرستاد و بقیه را به خانه‌هایشان روانه کرد.

^۳ یوناتان به اردوگاه فلسطینیان در جبعه حمله نموده فرمانده آن‌ها را کشت. این خبر به‌زودی به گوش فلسطینیان رسید. سپس شائول دستور داد که خبر جنگ را در همه‌جا با صدای شیپور اعلام کنند تا تمام عبرانیان بشنوند. ^۴ وقتی مردم اسرائیل شنیدند که شائول اردوگاه فلسطینیان را شکست داده است و به همین خاطر فلسطینیان از بنی اسرائیل متنفر شده‌اند، تمام قوم در جلجال به حالت آماده‌باش درآمدند.

^۵ فلسطینیان سی هزار اربابه جنگی، شش هزار سرباز سواره و تعداد بی‌شماری همچون ریگ‌های دریا، سرباز پیاده برای جنگ با اسرائیل آماده کرده در مخماس، در شرق بیت‌آون، اردو زدند. ^۶ بنی اسرائیل از دیدن آن سپاه عظیم روحیه خود را از دست دادند و خود را در غارها و سوراخ‌ها یا بین صخره‌ها، قبرها و یا چاه‌ها پنهان کردند. ^۷ بعضی از آن‌ها هم از رود اردن گذشته به سرزمین جاد و جلعاد پناه بردند.

در این وقت شائول در جلعاد بود، و همراهانش از ترس به لرزه درآمده بودند. ^۸ سموئیل قبلاً به شائول گفته بود که برای آمدنش یک هفته انتظار بکشد، ولی چون آمدن او طول کشید، مردم شروع به ترک او کردند. ^۹ پس شائول گفت: «قربانی‌های سوختنی و سلامتی را به حضور من بیاورید.» او خودش مراسم قربانی سوختنی را انجام داد. ^{۱۰} در پایان مراسم قربانی، سموئیل از راه رسید و شائول به استقبال او رفت. ^{۱۱} سموئیل پرسید: «این چه کاری بود که تو کردی؟»

شائول جواب داد: «تو در وقت معین نیامدی و مردم هم از اطراف من پراکنده می شدند؛ به علاوه، فلسطینیان هم در مخماس جمع شده اند. ۱۲ پس با خود گفتم فلسطینیان به زودی در جلجال به ما حمله می کنند، و من رضامندی خداوند را کسب نکرده ام، پس مجبور شدم مراسم قربانی سوختنی را خودم انجام دهم.»

۱۳ سموئیل گفت: «تو کار احمقانه ای کردی چون دستوری را که یهوه، خدایت به تو داده بود به جا نیاوردی. اگر تو از فرمان یهوه، خدای خود اطاعت می کردی،، او حکومت تو و نسل تو را برای همیشه در اسرائیل برقرار می ساخت. ۱۴ اما سلطنت تو ادامه نخواهد یافت. چون تو از فرمان خداوند سرپیچی کرده ای، او شخص دلخواه خود را یافته، او را به سلطنت بر قوم خود خواهد گماشت.»

۱۵ آنگاه سموئیل جلجال را ترک نموده به راه خود رفت و بقیه سربازان به دنبال شائول به جبعه، در سرزمین بنیامین رفتند. وقتی شائول سربازان خود را شمرد، دید که تنها شش صد نفر باقی مانده اند. ۱۶ شائول و پسرش، یوناتان و سربازان ایشان در جبعه بنیامین اردو زدند و فلسطینیان در مخماس اردو زدند. ۱۷ سپاه فلسطینیان به سه دسته تقسیم شدند. یک دسته از راه عُقره به سرزمین شوعال حرکت کرد، ۱۸ دسته دوم به سوی بیت حورون و دسته سوم به طرف سرحدی که مُشرف به دره صِبعیم در نزدیکی بیابان است، به راه افتادند.

۱۹ در آن روزها، هیچ آهنگری در سرزمین اسرائیل یافت نمی شد، زیرا فلسطینیان به عبرانیان اجازه نمی دادند که شمشیر و نیزه بسازند. ۲۰ پس هرگاه مردم اسرائیل می خواستند بیل، گاوآهن، تبر و یا داس خود را تیز کنند، بایستی نزد آهنگران فلسطینی می رفتند. ۲۱ دستمزد تیز کردن بیل و گاوآهن هشت سکه نقره و داس و تبر و سوهان چهار سکه نقره بود. ۲۲ بنابراین در روز جنگ، به غیر از شائول و یوناتان هیچ یک از سربازان، شمشیر یا نیزه ای نداشتند.

۲۳ فلسطینی ها تعدادی از سپاهیان خود را فرستادند تا از گذرگاه مخماس دفاع کنند.

حمله یوناتان بر فلسطینیان

یک روز یوناتان به جوانی که اسلحه او را حمل می کرد، گفت: «بیا تا به اردوگاه فلسطینیان که در آن طرف است برویم.» اما او از این موضوع به پدر خود شائول چیزی نگفت. ۲ شائول در نزدیکی جبعه در مغرون، زیر یک درخت انار اردو زده بود. در آنجا حدود شش صد نفر از سربازانش با او بودند ۳ در بین مردان او آخیای

کاهن حضور داشت. آخیا پسر آخیطوب برادر ایخابود، پسر فینحاس و نوۀ عیلی بود. وی کاهن خداوند در شیلوه بود و* ایفود کاهنان را با خود داشت. مردم نمی دانستند که یوناتان آنجا را ترک کرده است.

۴ یوناتان برای این که به استحکامات نظامی فلسطینیان برسد، می بایست از گذرگاه باریکی که بین دو صخرۀ تیز به نام های بوصیص و سنه بود، بگذرد. ۵ یکی از آن دو صخره به طرف شمال، مقابل مخماس و دیگری به طرف جنوب، مقابل جبعه قرار داشت.

۶ یوناتان به جوان همراه خود گفت: «بیا تا به اردوگاه این فلسطینیان کافر برویم. شاید خداوند ما را کمک بکند، زیرا هیچ چیز، کم یا زیاد، نمی تواند خداوند را از دادن پیروزی به ما باز دارد.»

۷ سلاحدارش گفت: «هرچه صلاح می دانی بکن؛ من با نظر تو موافقم.»

۸ یوناتان گفت: «پس بیا به آنجا برویم. ما خود را به آن ها نشان خواهیم داد. ۹ اگر گفتند، 'حرکت نکنید تا ما نزد شما بیاییم'، ما در جای خود می ایستیم و نزد آن ها نمی رویم. ۱۰ اما اگر گفتند که نزد آن ها برویم، در آن صورت می رویم، زیرا این نشانه آن است که خداوند آن ها را به دست ما تسلیم کرده است.» ۱۱ پس آن ها خود را به سپاه فلسطینیان نشان دادند و فلسطینیان گفتند: «عبرانیان را ببینید که از غارهایی که در آن ها پنهان شده بودند، بیرون آمده اند.» ۱۲ پس آن ها یوناتان و سلاحدارش را صدا کرده گفتند: «اینجا بیایید تا چیزی را به شما نشان بدهیم.»

یوناتان به سلاحدار خود گفت: «پشت سر من بیا، خداوند آن ها را به دست ما تسلیم کرده است.» ۱۳ یوناتان به حالت سینه خیز در حالی که سلاحدارش پشت سرش می آمد، نزد آن ها بالا رفته به فلسطینیان حمله کرد. یوناتان آن ها را به زمین می انداخت و جوان همراهش که پشت سرش بود، آن ها را می کُشت. ۱۴ در همان حملۀ اول، یوناتان و سلاحدارش در حدود بیست نفر از آن ها را در یک جریب زمین هلاک کردند. ۱۵ تمام فلسطینیان چه در اردوگاه و چه در بیرون و حتّی سربازان از ترس به لرزه افتادند. در آن هنگام زلزله شدیدی رخ داد و آن ها را بیشتر به وحشت انداخت.

شکست فلسطینیان

۱۶ نگهبانان شائول در جبعه بنیامین دیدند که سپاه عظیم فلسطینیان سراسیمه به هر طرف می دوند. ۱۷ بنابراین شائول به همراهان خود گفت: «ببینید چه کسانی غایب هستند.» وقتی جستجو کردند، دیدند که یوناتان و کسی که اسلحه او را حمل می کرد، حاضر نبودند. ۱۸ پس شائول

به اخیای کاهن گفت که *صندوق پیمان خداوند را نزد او بیاورد، زیرا در آن وقت صندوق خداوند نزد قوم اسرائیل بود. ^{۱۹} هنگامی که شائول با کاهن حرف می زد، اغتشاش در اردوی فلسطینیان شدیدتر شد و شائول به کاهن گفت: «صبر کن!» ^{۲۰} آنگاه شائول و همراهانش همگی به جنگ رفتند و دیدند که فلسطینیان بر ضد یکدیگر شمشیر کشیده خودشان یکدیگر را می کشند. ^{۲۱} آن عده از عبرانیانی که قبلاً در اردوی فلسطینیان بودند به طرف داری از مردم اسرائیل که با شائول و یوناتان بودند، علیه فلسطینیان وارد جنگ شدند. ^{۲۲} همچنین اسرائیلیانی که در کوهستان افرایم خود را پنهان کرده بودند، وقتی خبر فرار فلسطینیان را شنیدند، ایشان را تعقیب کردند. ^{۲۳} خداوند در آن روز قوم اسرائیل را پیروز ساخت و جنگ از حدود بیت آون هم گذشت.

سوگند عجولانه شائول

^{۲۴} مردان اسرائیلی در آن روز از گرسنگی ناتوان شده بودند، زیرا شائول آنان را قسم داده گفته بود: «لنت بر کسی باد که دست به غذا بزند، پیش از آنکه من انتقام خود را از دشمنان بگیرم.» بنابراین آن روز هیچ کسی غذا نخورده بود. ^{۲۵} مردم به جنگلی رسیدند و دیدند که عسل بر روی زمین جاری است ^{۲۶} و در همه جای جنگل عسل به فراوانی پیدا می شد، ولی از ترس سوگندی که شائول خورده بود، کسی به آن دست نزد. ^{۲۷} اما یوناتان چون از فرمان پدر خود بی اطلاع بود، نوک عصایی را که در دست داشت، به داخل کندوی عسل کرده آن را خورد و حالش بهتر شد. ^{۲۸} یکی از حاضرین به او گفت: «ما همگی از گرسنگی بی حال هستیم، چون پدرت گفته است، 'لنت بر آن کسی که امروز چیزی بخورد.'»

^{۲۹} یوناتان جواب داد: «پدرم مردم را بیهوده به زحمت انداخته است. می بینی که فقط با چشیدن یک ذره عسل چقدر حالم بهتر شد. ^{۳۰} بهتر می بود که پدرم به مردم اجازه می داد تا از غذایی که از دشمنان به دست آورده بودند، بخورند؛ آنگاه می توانستند تعداد زیادیتری از فلسطینیان را بکشند.»

^{۳۱} آن روز مردم اسرائیل فلسطینیان را از مخماس تا ایلون تعقیب کرده می گشتند و در اثر گرسنگی ضعیف شده بودند. ^{۳۲} پس به حیواناتی که به غنیمت گرفته بودند حمله کرده گاوها و گوسفندان را سر می بردند و گوشت آن ها را با خونش می خوردند. ^{۳۳} کسی به شائول خبر داده گفت: «این مردم با خوردن خون در مقابل خداوند گناه می کنند.»

شائول گفت: «شما خیانت کرده‌اید. حالا یک سنگ بزرگ را نزد من بغلطانید^{۳۴} و بعد رفته به مردم بگویید که گاوان و گوسفندان را به اینجا آورده بکشند و بخورند، و با خوردن خورش، نزد خداوند گناه نکنند.» پس همه در آن شب گاوان را آورده در آنجا کشتند.^{۳۵} شائول برای خداوند قربانگاهی ساخت و این اولین قربانگاهی بود که برای خداوند بنا کرد.

^{۳۶} سپس شائول گفت: «بیایید بر فلسطینیان شیخون بزنیم و تا صبح هیچ کدام از آن‌ها را زنده نگذاریم.»

مردم گفتند: «هرچه صلاح می‌دانی، بکن.»

اما کاهن گفت: «اول با خدا مشورت کنیم.»

^{۳۷} شائول از خدا پرسید: «آیا به تعقیب فلسطینیان برویم؟ آیا به ما کمک خواهی کرد تا آن‌ها را مغلوب سازیم؟» اما خدا در آن شب به او جوابی نداد.^{۳۸} بعد شائول به رهبران قوم گفت: «باید معلوم کنیم که چه کسی از ما مرتکب گناه شده است.^{۳۹} به نام خداوند که نجات‌دهنده اسرائیل است، قسم می‌خورم که گناهکار باید کشته شود، حتی اگر پسر یوناتان باشد.» اما کسی چیزی نگفت.^{۴۰} آنگاه شائول به قوم اسرائیل گفت: «همه شما آن طرف بایستید و یوناتان و من این طرف می‌ایستیم.» مردم جواب دادند: «تو هرچه صلاح می‌دانی، انجام بده.»

^{۴۱} شائول در دعا به خداوند گفت: «خداوند، ای خدای اسرائیل، چرا به سؤال این بنده‌ات جوابی ندادی؟ آیا من و یوناتان گناهی کرده‌ایم یا گناه به گردن دیگران است؟ خداوند، گناهکار را به ما نشان بده.» سپس قرعه انداختند، و قرعه به نام شائول و یوناتان درآمد.^{۴۲} طبق دستور شائول، بین خود او و یوناتان قرعه انداختند. این بار قرعه به نام یوناتان درآمد.^{۴۳} آنگاه شائول به یوناتان گفت: «راست بگو؛ چه کرده‌ای؟»

یوناتان جواب داد: «کمی عسل را با نوک عصای دست خود گرفته خوردم. اینک برای مردن حاضرم.»

^{۴۴} شائول گفت: «بلی، تو حتماً باید کشته شوی. خدا مرا بکشد، اگر تو کشته نشوی.»

^{۴۵} ولی سربازان به شائول گفتند: «آیا یوناتان که قوم اسرائیل را نجات داد، باید کشته شود؟ غیرممکن است! به نام خداوند قسم، نمی‌گذاریم حتی یک تار موی او هم کم شود، زیرا امروز به وسیله او بود که خداوند معجزه بزرگی نشان داد.» به این ترتیب مردم شفاعت کرده یوناتان را از مرگ نجات دادند.

^{۴۶} بعد شائول، فرمان بازگشت سپاه خود را صادر کرد و فلسطینیان هم به وطن خود بازگشتند.

پادشاهی و خانواده شائول

۴۷ وقتی شائول پادشاه اسرائیل شد، با همه دشمنان، از قبیل موآبیان، عَمونیان، آدومیان، پادشاهان صوبه و فلسطینیان جنگید و در همه جنگ‌ها پیروز شد. ۴۸ او با شجاعت، تمام عمالیقیان را شکست داد و قوم اسرائیل را از دست دشمنان نجات داد.

۴۹ شائول سه پسر داشت به نام‌های یوناتان، یشوی و مَلکیشوع. او همچنین دارای دو دختر بود. دختر بزرگش میرب و دختر کوچکش میکال نام داشت. ۵۰ زن شائول، آخینوعَم دختر آخیمعَص بود و فرمانده ارتش او، آبْنیر پسر نیر، عموی شائول بود. ۵۱ قیس پدر شائول و نیر پدر آبْنیر هر دو پسران آبیئیل بودند.

۵۲ شائول در تمام دوران سلطنتش با فلسطینیان در جنگ بود و او هر شخص نیرومند و شجاعی را که می‌دید، به خدمت سپاه خود درمی‌آورد.

جنگ با عمالیقیان

سموئیل به شائول گفت: «خداوند مرا فرستاد تا تو را برای پادشاهی اسرائیل* مسح نمایم. پس اکنون به پیام خداوند متعال گوش بده ۲ که چنین می‌گوید، 'وقتی که مردم اسرائیل از مصر خارج شدند و می‌خواستند از سرزمین عمالیق عبور کنند، عمالیقیان مانع عبور ایشان شدند. اینک می‌خواهم آن‌ها را به‌خاطر این کارشان مجازات کنم. ۳ پس برو همه آن مردم را از بین ببر. بر آن‌ها هیچ رحم نکن، بلکه زن و مرد، کودکان و اطفال شیرخوار، گاو، گوسفندان، شترها و الاغ‌های ایشان را هم زنده مگذار.'»

۴ پس شائول سپاه خود را در طلایم برای جنگ آماده کرد. تعداد افراد او دویست هزار پیاده از اسرائیل و ده هزار سرباز از یهودا بود. ۵ شائول به شهر عمالیق نزدیک شده در یک وادی کمین گرفت. ۶ بعد به قوم قینیان پیغام فرستاده گفت: «از مردم عمالیق جدا شوید وگرنه شما هم با آن‌ها هلاک خواهید شد، زیرا وقتی که مردم اسرائیل از مصر خارج شدند، شما با آن‌ها با مهربانی و خوبی رفتار کردید.» پس قینیان از مردم عمالیق جدا شدند.

۷ آنگاه شائول به عمالیقیان حمله کرده همه را از حویله تا شور که در شرق مصر است، به قتل رساند. ۸ او اجاج، پادشاه عمالیق را زنده دستگیر کرد و دیگران را با شمشیر از بین بُرد. ۹ اما شائول و مردان او اجاج را نکشتند و همچنین بهترین گوسفندان، گاو و حیوانات پرور و بره‌ها و اجناس قیمتی را از بین نبردند. آن‌ها تنها چیزهای بی‌ارزش را نابود کردند.

برکناری شائول از پادشاهی

۱۰ آنگاه خداوند به سموئیل گفت: «از برگزیدن شائول به پادشاهی متأسف هستم، او از من روی گردان شده و از فرمان‌های من سرپیچی کرده است.» سموئیل برآشفته و تمام شب به درگاه خداوند نالید. ۱۲ صبح روز بعد خواست که به دیدن شائول برود. اما شنید که شائول به کرم‌ل رفته تا ستونی به یادگار خود بسازد، و از آنجا به جَلجال رفته است. ۱۳ وقتی سموئیل شائول را یافت، شائول به او گفت: «خداوند به تو برکت بدهد. بین من فرمان خداوند را به جا آوردم.» ۱۴ سموئیل گفت: «پس این همه صدای گوسفند و بانگ گاوها چیست که می‌شنوم؟»

۱۵ شائول جواب داد: «مردان من آن‌ها را از مردم عمالیق به غنیمت گرفته‌اند. ایشان بهترین گوسفندان و گاوها را نکشتند تا برای یهوه، خدای ما قربانی کنند اما ما بقیه را به کلی از بین بردیم.» ۱۶ سموئیل به شائول گفت: «خاموش باش! بشنو که خداوند دیشب به من چه فرمود.»

شائول گفت: «بگو.»

۱۷ سموئیل جواب داد: «آن وقت که تو حتی در نظر خودت شخص ناچیزی بودی، خداوند تو را به فرمانروایی قوم اسرائیل برگزید و تو را به پادشاهی اسرائیل مسح نمود. ۱۸ او تو را مامور کرده گفت، 'برو عمالیقیان گناهکار را نابود کن و آن قدر بجنگ تا همه هلاک شوند.' ۱۹ پس چرا از فرمان خداوند اطاعت نکردی؟ چرا دست به تاراج و چپاول زدی و کاری را که در نظر خداوند زشت بود، به عمل آوردی؟»

۲۰ شائول در جواب گفت: «من از امر خداوند اطاعت نمودم. وظیفه‌ای را که به من سپرده بود، تمام و کمال اجرا کردم. اجاج، پادشاه عمالیقیان را اسیر کرده آوردم و مردم عمالیق را به کلی از بین بردم. ۲۱ اما مردان من بهترین گوسفندان، گاوان و اموالی را که باید از بین می‌بردند، برای خود نگه داشتند تا برای خداوند در جَلجال قربانی کنند.»

۲۲ سموئیل گفت: «آیا خداوند بیشتر از دادن قربانی‌ها و نذرهای خشنود و راضی می‌شود یا از اطاعت او؟ اطاعت بهتر از قربانی کردن است و فرمان‌برداری به مراتب بهتر از چربی قوچ. ۲۳ نافرمانی مثل گناه جادوگری است، و سرکشی مانند شرارت و بُت‌پرستی. چون تو از فرمان خداوند پیروی نکردی، بنابراین او هم تو را از مقام سلطنت برکنار کرده است.» ۲۴ شائول به گناه خود اعتراف کرده گفت: «بلی، من گناهکارم. از فرمان خداوند و حرف تو سرپیچی کردم، زیرا من از مردم ترسیدم و

مطابق میل آن‌ها رفتار نمودم. ^{۲۵} اما خواهش می‌کنم که گناه مرا ببخشی و همراه من بیایی تا خداوند را پرستش کنم.»

^{۲۶} سموئیل جواب داد: «من با تو بر نمی‌گردم! زیرا تو امر خداوند را به‌جا نیاوردی، و خداوند هم تو را از مقام سلطنت اسرائیل برکنار کرده است.» ^{۲۷} وقتی سموئیل می‌خواست از نزد او برود، شائول ردای او را گرفت و ردای او پاره شد. ^{۲۸} سموئیل گفت: «می‌بینی، امروز خداوند، سلطنت اسرائیل را از تو پاره و جدا کرده و آن را به کسی دیگر که از تو بهتر است، داده است. ^{۲۹} آن خدایی که عظمت و جلال اسرائیل است، دروغ نمی‌گوید و اراده خود را تغییر نمی‌دهد، زیرا او بشر نیست که تغییر عقیده بدهد.»

^{۳۰} شائول باز هم تمنا کرده گفت: «درست است که من گناه کرده‌ام، اما به‌خاطر احترام من نزد تمام اسرائیل و رهبران قوم برای پرستش یهوه، خدایت، با من بیا.» ^{۳۱} سرانجام سموئیل راضی شد و با او رفت.

^{۳۲} بعد سموئیل گفت: «اجاج، پادشاه عمالیقیان را به حضور من بیاورید.» اجاج با ترس و لرز نزد او آمد. او با خود گفت: «مرگ چقدر تلخ است!» ^{۳۳} سموئیل گفت: «همان‌طور که شمشیر تو مادران را بی‌اولاد کرد، مادر تو هم مانند همان مادران بی‌اولاد می‌شود.» این را گفت و اجاج را در حضور خداوند در جلجال تکه‌تکه کرد.

^{۳۴} سموئیل از آنجا به رامه رفت و شائول هم به خانه خود به جبعه برگشت. ^{۳۵} سموئیل دیگر شائول را تا روز مرگش ندید، ولی همیشه به‌خاطر او غمگین بود و خداوند از این که شائول را به مقام سلطنت اسرائیل برگزیده بود، پشیمان بود.

داوود برای پادشاهی مسح می‌شود

خداوند به سموئیل گفت: «تا به کی برای شائول ماتم می‌گیری؟ من او را از سلطنت کردن بر اسرائیل رد نموده‌ام. اکنون یک پیمانه روغن زیتون گرفته به بیت‌لحم، به خانه شخصی به نام یسسی برو. چون من یکی از پسران او را برای خود به پادشاهی برگزیده‌ام.» ^۲ سموئیل پرسید: «من چگونه می‌توانم این کار را انجام دهم؟ اگر شائول آگاه شود، مرا خواهد کشت.»

خداوند فرمود: «یک گوساله بگیر و با خود ببر و بگو، 'جهت اجرای قربانی برای خداوند می‌آیم.' ^۳ یسسی را هم به مراسم قربانی دعوت کن. در آنجا به تو خواهم گفت که چه باید بکنی، و تو همان کسی را که نام می‌برم برای پادشاهی *مسح کن.»

۴ سموئیل طبق فرموده خداوند عمل کرد. وقتی که به بیت لَحِم رسید، رهبران شهر با ترس و لرز به استقبال او آمدند و از او پرسیدند: «به چه منظور آمده‌ای؟ آیا خیر است؟»

۵ سموئیل جواب داد: «بلی، خیر است. من آمده‌ام تا برای خداوند قربانی تقدیم کنم. شما هم خود را تقدیس کنید و همراه من برای ادای مراسم قربانی بیایید.» سموئیل همچنین به یَسّی و پسرانش گفت که خود را تقدیس کنند و با او برای انجام مراسم قربانی بیایند.

۶ وقتی آن‌ها آمدند و چشم سموئیل بر الیاب افتاد، با خود گفت: «حتماً این همان کسی است که خداوند برگزیده است.»^۷ اما خداوند به سموئیل گفت: «تو نباید از روی قد و چهره او قضاوت کنی؛ من او را رد کرده‌ام، زیرا من مانند انسان به کسی نگاه نمی‌کنم. انسان به ظاهر نگاه می‌کند، اما من به دل.»

۸ سپس یَسّی پسر خود، آیناداب، را نزد سموئیل آورد. اما سموئیل گفت: «خداوند او را هم انتخاب نکرده است.»^۹ یَسّی پسر دیگر خود، شَمّه، را به حضور سموئیل فرستاد. او گفت: «این هم شخص برگزیده خداوند نیست.»^{۱۰} به این ترتیب، یَسّی هفت پسر خود را به سموئیل معرفی کرد، و سموئیل به یَسّی گفت: «خداوند هیچ کدام این‌ها را برگزیده است.»^{۱۱} آنگاه سموئیل از یَسّی پرسید: «آیا همه پسرانت در اینجا حاضرند؟»

یَسّی جواب داد: «فقط پسر کوچکم اینجا نیست، چون او گله گوسفندان را می‌چراند.»

سموئیل گفت: «کسی را بفرست تا فوراً او را بیاورد؛ تا او نیاید ما کاری نخواهیم کرد.»^{۱۲} پس یَسّی کسی را به سراغ او فرستاد تا او را بیاورند. وی جوانی خوش سیما و دارای چهره‌ای شاداب و چشمان زیبا بود. خداوند فرمود: «برخیز و او را مسح کن، زیرا او شخص برگزیده من است.»^{۱۳} آنگاه سموئیل روغن زیتون را گرفته بر سر داوود که همراه برادران خود ایستاده بود، ریخت. فوراً روح خداوند بر داوود قرار گرفت و از همان روز با او بود. سپس سموئیل به رامّه برگشت.

داوود در خدمت شائول

۱۴ اما روح خداوند شائول را ترک کرد، و خداوند یک روح پلید را برای عذاب دادن او فرستاد.^{۱۵-۱۶} بعضی از خدمتکاران شائول به او گفتند: «به ما اجازه بده تا کسی را که بتواند خوب چنگ بنوازد پیدا کنیم تا هر وقت که روح پلید، تو را رنج و عذاب می‌دهد، با نوای چنگ تو را آرام کند.»

۱۷ شائول موافقت کرده گفت: «بروید و چنگ نواز ماهری را پیدا کرده به حضور من بیاورید.»

۱۸ یکی از خدمتکاران، گفت: «من یکی از پسران یسّی را که در بیت لِحِم زندگی می کند، می شناسم که او نه تنها یک چنگ نواز لایق است، بلکه جوانی خوش چهره، دلیر، نیرومند و خوش بیان نیز هست و خداوند با او می باشد.»

۱۹ شائول چند نفر را نزد یسّی فرستاده گفت: «پسر خود داوود را که با گوسفندان است، نزد من بفرست.» ۲۰ یسّی داوود را با یک بُزغاله و الاغی با بار نان و یک مَشک شراب نزد شائول فرستاد. ۲۱ داوود به حضور شائول آمد، و شائول از او خوشش آمد و او را سلاحدار خود نمود. ۲۲ سپس شائول برای یسّی پیام فرستاده گفت: «بگذار داوود نزد من بماند، زیرا که از او خوشم آمده است.» ۲۳ پس هر وقت که روح پلید از جانب خدا می آمد و او را رنج می داد، داوود چنگ می نواخت و روح پلید شائول را ترک می کرد و او آرامش می یافت.

جُلیات بنی اسرائیل را به مبارزه می طلبد

فلسطینیان ارتش خود را برای جنگ در سُوکوه، در سرزمین یهودیه جمع کردند و در اِفِس دَمیم، بین سُوکوه و عَزِیقه، اردو زدند. ۲ شائول و مردان جنگی اسرائیل نیز جمع شده در درّه ایلاه اردو زدند و یک خط دفاعی را در مقابل فلسطینیان تشکیل دادند. ۳ فلسطینیان در یک طرف، بالای کوه ایستادند و اسرائیلیان بر بالای کوه مقابل، طوری که درّه ای در بین ایشان قرار داشت.

۴ آنگاه مرد مبارزی به نام جُلیات که از اهالی جَت بود، از اردوی فلسطینیان به میدان آمد. قد او در حدود سه متر بود. ۵ او کلاه خود برنزی بر سر، زره برنزی به وزن پنجاه و هفت کیلوگرم به تن ۶ و ساق بند برنزی به پا داشت. زوبین برنزی بر روی شانه هایش بود. ۷ چوب نیزه اش به کلفتی چوب نَسّاجان و سرنیزه اش که از آهن بود، هفت کیلوگرم وزن داشت. سلاح دارش پیشاپیش او سپر بزرگ او را حمل می کرد. ۸ او در آنجا ایستاد و با صدای بلند به سپاه اسرائیل گفت: «آیا لازم بود که باین همه سپاه برای جنگ بیایید؟ من یک فلسطینی هستم، و شما هم غلامان شائول! یک نفر را از طرف خود برای جنگ با من بفرستید. ۹ اگر او بتواند با من بجنگد و مرا بکشد، آنگاه ما همه غلام شما می شویم. و اگر من بر او غالب شدم و او را کشتم، در آن صورت شما غلام ما شده و ما را خدمت خواهید کرد.» ۱۰ او اضافه کرد: «من امروز مبارز می طلبم.

پس یک نفر را بفرستید تا با من بجنگد.»^{۱۱} وقتی شائول و سپاه اسرائیل سخنان او را شنیدند، جرأت خود را از دست دادند و بسیار ترسیدند.

داوود در اردوگاه شائول

^{۱۲} داوود، پسر یسای افراتی که از اهالی بیت لجم و از طایفه یهودا بود، هفت برادر داشت. پدرش در زمان پادشاهی شائول بسیار پیر و سال خورده شده بود. ^{۱۳} سه برادر بزرگ او به ترتیب، ایلب، آییناداب و شمه نام داشتند که با سپاه شائول برای جنگ رفته بودند. ^{۱۴} داوود کوچک ترین برادر بود، و مادامی که آن سه برادر بزرگ ترش با شائول بودند، ^{۱۵} او گاه به گاه به بیت لجم برمی گشت تا از گله های پدر خود نگهداری کند. ^{۱۶} در عین حال آن فلسطینی تا چهل روز، صبح و شام به میدان می آمد و مبارز می طلبید.

^{۱۷} یک روز یسی به داوود گفت: «این ده کیلوگرم غله برشته را با این ده نان بردار و هرچه زودتر برای برادرانت در اردوگاه ببر. ^{۱۸} همچنین این پنیرها را هم برای فرماندهان ایشان ببر و ببین که برادرانت چگونه هستند و نشانه ای از سلامتی ایشان برای من بیاور.» ^{۱۹} شائول و سپاهیان او در دره ایلاه با فلسطینیان در جنگ بودند.

^{۲۰} داوود صبح زود برخاست و گله را به چوپانی سپرد. آذوقه را برداشت و طبق راهنمایی پدر خود رهسپار اردوگاه شد و دید که سپاه اسرائیل با فریاد روانه میدان جنگ است. ^{۲۱} لحظه ای بعد هر دو لشکر مقابل هم صف آرای کردند. ^{۲۲} داوود چیزهایی را که با خود آورده بود، به نگهبانان اردو سپرد و خودش به میدان جنگ رفت تا جویای احوال برادرانش شود. ^{۲۳} در همین موقع مبارز فلسطینی که نامش جلیات و از شهر جت بود، از اردوگاه فلسطینیان خارج شد و مانند گذشته مبارز طلبید، و داوود صدای او را شنید. ^{۲۴} همین که سپاهیان اسرائیل جلیات را دیدند، از ترس فرار کردند ^{۲۵} و گفتند: «آن مرد را دیدید؟ او آمده است که آبروی تمام سپاه اسرائیل را ببرد. پادشاه اعلام کرده است که هرکسی او را بکشد، جایزه خوبی به او خواهد بخشید و دختر خود را هم به او خواهد داد و نیز تمام خاندانش از دادن مالیات معاف خواهند شد.»

^{۲۶} داوود از کسانی که آنجا ایستاده بودند، پرسید: «کسی که آن فلسطینی را بکشد و اسرائیل را از این ننگ رهایی دهد، چه پاداشی می گیرد؟ این فلسطینی نامختون کیست که سپاه خدای زنده را تحقیر می کند؟» ^{۲۷} آن ها گفتند: «او همان پاداشی را می گیرد که پیش تر گفتیم.» ^{۲۸} چون ایلب، برادر بزرگ داوود دید که او با آن مردان حرف می زند، خشمگین شد و پرسید: «اینجا چه می کنی؟ آن چند تا گوسفند را در

بیابان، نزد چه کسی گذاشتی؟ من، تو آدم گستاخ و شرور را می شناسم و می دانم که به بهانه دیدن جنگ آمده‌ای.»

۲۹ داوود گفت: «مگر من چه کرده‌ام؟ آیا من نمی توانم یک سؤال هم بپرسم؟» ۳۰ این را گفت و رو به طرف شخص دیگری کرده سؤال خود را تکرار نمود و هرکدام همان جواب را به او دادند.

۳۱ وقتی سخنان داوود به گوش شائول رسید، شائول او را به حضور خود خواند. ۳۲ داوود به پادشاه گفت: «به خاطر آن فلسطینی نگران نباشید! من می روم و با او می جنگم.»

۳۳ شائول به داوود گفت: «تو نمی توانی حریف آن فلسطینی شوی، زیرا تو جوان بی تجربه‌ای هستی، و او از جوانی شخصی جنگجو بوده است.»

۳۴ اما داوود در جواب گفت: «این غلامت چوپانی گله پدر خود را کرده است. هرگاه شیر یا خرس بیاید و بره‌ای را از گله ببرد، ۳۵ من به دنبالش رفته آن را از دهان حیوان درنده نجات می دهم. اگر به من حمله کند،

گلویزش را گرفته آن را می کشم. ۳۶ غلامت شیر و خرس را کشته است و با این فلسطینی کافر هم که سپاه خدای زنده را بی حرمت می کند، همان معامله را خواهد کرد. ۳۷ خداوندی که مرا از چنگ و دندان شیر و

خرس نجات داده است، از دست این فلسطینی هم نجات خواهد داد.» پس شائول موافقت کرده گفت: «برو خداوند با تو باشد.» ۳۸ آنگاه

شائول لباس جنگی خود را به داوود پوشانید: کلاه خود برنزی به سرش گذاشت و زره به تنش کرد. ۳۹ داوود شمشیر شائول را به کمر بست و

دو سه قدم راه رفت، ولی دید که نمی تواند با آن لباس ها حرکت کند. او به شائول گفت: «من به این لباس ها عادت ندارم.» پس آن ها را از تنش بیرون آورد. ۴۰ سپس چوب دستی خود را به دست گرفت و پنج

سنگ صاف از کنار نهر برداشت و در کیسه چوپانی خود انداخت. و فلاخن خود را هم برداشته به طرف آن فلسطینی رفت.

داوود، جلیات را مغلوب می کند

۴۱ فلسطینی هم درحالی که سربازی سپر او را پیشاپیش او می برد، به طرف داوود راه افتاد. ۴۲ وقتی او داوود را که پسری خوش رو و کوچک اندام بود دید، او را مسخره کرده، حقیر شمرد. ۴۳ او به داوود گفت:

«آیا من سگ هستم که با چوب برای مقابله من می آیی؟» پس داوود را به نام خدایان خود لعنت کرد. ۴۴ بعد به داوود گفت: «بیا تا گوشتت را به مرغان هوا و درندگان صحرا بدهم.»

۴۵ داوود به فلسطینی جواب داد: «تو با شمشیر و نیزه نزد من می آیی و من به نام خداوند لشکرهای سماوی، خدای اسرائیل که تو او را حقیر

شمردی، نزد تو می‌آیم. ^{۴۶} امروز خداوند مرا بر تو پیروز خواهد کرد. من تو را خواهم کُشت و سرت را از تن جدا خواهم کرد و لاشهٔ سپاهیانت را به مرغان هوا و درندگان صحرا خواهم داد تا همهٔ مردم روی زمین بدانند که خدایی در اسرائیل هست، ^{۴۷} و همهٔ کسانی که در اینجا حاضرند، شاهد خواهند بود که پیروزی با شمشیر و نیزه به دست نمی‌آید، زیرا جنگ، جنگ خداوند است و او ما را بر شما پیروز خواهد ساخت. ^{۴۸} وقتی که فلسطینی از جای خود حرکت کرد و می‌خواست به داوود نزدیک شود، داوود فوراً برای مقابله به سوی او شتافت. ^{۴۹} او دست خود را در کیسه کرد و یک سنگ برداشت و در فلاخن گذاشت و پیشانی فلسطینی را نشانه گرفت. سنگ به پیشانی او فرورفت و او را نقش بر زمین نمود. ^{۵۰} داوود با یک فلاخن و یک سنگ بر جلیات غالب شد و با وجودی که هیچ شمشیری در دستش نبود، او را کشت. ^{۵۱} بعد داوود رفت و بالای سر فلسطینی ایستاد، شمشیر او را از غلاف کشید و او را کشت و سرش را از تن جدا کرد.

وقتی فلسطینیان دیدند که پهلوانشان کشته شد، همه فرار کردند. ^{۵۲} بعد لشکر اسرائیل و یهودا برخاستند و با فریاد به تعقیب فلسطینیان تا جت و حتی دروازه‌های عِقرُون پرداختند به طوری که جاده‌ای که به طرف شَعْرَیْم و جت و عِقرُون می‌رفت پُر از اجساد مردگان بود. ^{۵۳} آنگاه بنی اسرائیل از تعقیب دست کشیده بازگشتند و اردوگاه فلسطینیان را غارت کردند. ^{۵۴} داوود سر بُریدهٔ جلیات را گرفته به اورشلیم برد، اما اسلحهٔ او را در چادر خودش نگاه داشت.

داوود به شائول معرفی می‌شود

^{۵۵} وقتی که داوود برای جنگ با آن فلسطینی می‌رفت، شائول از فرماندهٔ سپاه خود، ابْنیر پرسید: «این جوان پسر کیست؟»
 ابْنیر جواب داد: «پادشاهها به جان تو قسم که من نمی‌دانم.»
^{۵۶} پادشاه به ابْنیر گفت: «برو پرس که این جوان پسر کیست.»
^{۵۷} پس از آنکه داوود فلسطینی را کشت و برگشت، ابْنیر او را نزد شائول برد. داوود هنوز سر جلیات را با خود داشت ^{۵۸} و شائول از او پرسید: «ای جوان، پدر تو کیست؟»

داوود جواب داد: «پدر من بندهٔ شما، یسای بیت لِحْمی است.»
 پس از گفت‌وگوی شائول با داوود، یوناتان علاقه زیادی به داوود پیدا کرد، به حدی که او را به اندازهٔ جان خود دوست می‌داشت. ^۲ شائول، داوود را نزد خود نگاه داشت و نگذاشت که او به خانهٔ پدر خود بازگردد. ^۳ یوناتان به خاطر علاقهٔ زیادی که به داوود

داشت، با او پیمان دوستی بست. ^۴ یوناتان ردایی را که بر تن داشت و همچنین کمر بند، کمان و شمشیر خود را به داوود داد. ^۵ داوود در هر مأموریتی که شائول به او می داد، موفق می شد. بنابراین شائول او را فرمانده سپاه خود نمود. این تصمیم سپاهیان و خدمتکاران را خشنود کرد.

حسادت شائول نسبت به داوود

^۶ هنگامی که داوود و سربازان، پس از کشته شدن جلیات برمی گشتند، زن ها از تمام شهرهای اسرائیل با رقص و آواز و نواختن دف و بربط به استقبال شائول پادشاه آمدند. ^۷ آن ها شادی کنان این سرود را می خواندند: «شائول هزاران نفر را و داوود ده ها هزار نفر را کشته است.» ^۸ شائول از شنیدن این سرود، سخت خشمگین شد و با خود گفت: «آن ها به داوود ده ها هزار نفر را و به من فقط هزاران نفر را نسبت می دهند. قدم بعدی آن ها این خواهد بود که او را پادشاه سازند.» ^۹ بنابراین شائول از همان روز کینه داوود را به دل گرفت.

^{۱۰} فردای آن روز، ناگهان روح پلیدی از جانب خدا بر شائول فرود آمد و او را در خانه اش پریشان خاطر ساخت. داوود برای این که او را آرام سازد، مانند سابق برایش چنگ می نواخت. ^{۱۱} ولی شائول نیزه ای را که در دست داشت به سوی داوود پرتاب کرد تا او را به دیوار میخکوب کند، اما داوود، دو بار خود را کنار کشید.

^{۱۲} شائول از داوود می ترسید، زیرا خداوند با داوود بود ولی او را ترک کرده بود. ^{۱۳} پس شائول او را از نزد خود بیرون کرد و به رتبه فرمانده سپاه هزار نفری گماشت. داوود مردان خود را در جبهه رهبری می نمود. ^{۱۴} او در هر کاری که می کرد، موفق می شد؛ زیرا خداوند با او بود. ^{۱۵} وقتی شائول موفقیّت او را در همه کارها دید، از او بیشتر ترسید. ^{۱۶} اما همه مردم اسرائیل و یهودا، داوود را دوست می داشتند، چون او رهبر موفقی بود.

ازدواج داوود با دختر شائول

^{۱۷} روزی شائول به داوود گفت: «من می خواهم دختر بزرگ خود میرب را به عقد تو درآورم به شرط این که تو شجاعت و دلاوری خود را در جنگ های خداوند ثابت کنی.» در حقیقت هدف شائول این بود که داوود به دست فلسطینیان کشته شود، نه به دست خود او.

^{۱۸} داوود گفت: «من چه کسی هستم و خاندان پدرم و قوم من کیستند که من داماد پادشاه بشوم؟» ^{۱۹} اما وقتی داوود آماده شد که با میرب، دختر شائول عروسی کند، معلوم شد که او را به عدرئیل محولاتی داده بودند. ^{۲۰} اما میکال دختر دیگر شائول عاشق داوود شده بود. وقتی شائول این خبر را شنید، خوشحال شد. ^{۲۱} او با خود گفت: «دخترم میکال را

به داوود می‌دهم تا دامی برای او گردد و او به دست فلسطینیان کشته شود.» بنابراین شائول برای بار دوم به داوود پیشنهاد کرد که دامادش بشود. ۲۲ او به خادمان خود گفت که محرمانه به داوود بگویند: «پادشاه از تو راضی است و همه کارکنان او هم تو را دوست دارند. پس حالا پیشنهاد پادشاه را قبول کن و داماد او بشو.»

۲۳ وقتی خادمان پادشاه، پیام او را به داوود رساندند، داوود به آن‌ها گفت: «مگر داماد پادشاه شدن آسان است؟ من از خانواده فقیر و ناچیزی هستم.»

۲۴ خادمان پادشاه رفتند و جواب داوود را به او رساندند. ۲۵ شائول گفت: «بروید و به داوود بگویید که من مهریه نمی‌خواهم. در عوض برای من صد قلفه فلسطینیان را بیاور تا از دشمنانم انتقام گرفته شود.» باز هم هدف شائول این بود که داوود به دست فلسطینیان به قتل برسد. ۲۶ وقتی خادمان پادشاه به داوود خبر دادند، او این پیشنهاد را پسندید و موافقت کرد که داماد پادشاه بشود. پس داوود پیش از زمان تعیین شده، ۲۷ با سپاه خود رفت و دویست فلسطینی را کشت و قلفه آن‌ها را بُرید. همه را تمام و کمال به پادشاه داد تا شرط او به‌جا آورده شود و داماد پادشاه گردد. شائول هم دختر خود میکال را به او داد.

۲۸ آنگاه شائول دانست که خداوند با داوود است و میکال هم او را بسیار دوست دارد. ۲۹ پس بیشتر از گذشته از داوود می‌ترسید و دشمنی و نفرت او به داوود روز به روز بیشتر می‌شد.

۳۰ هر زمان که سپاه فلسطینیان حمله می‌کرد، موفقیت داوود در شکست آن‌ها زیادتر از دیگر فرماندهان نظامی شائول بود، و به همین دلیل او بسیار معروف گردید.

قصد قتل داوود

شائول به پسر خود یوناتان و خادمان خود گفت که داوود را به قتل برسانند. اما چون یوناتان، داوود را دوست می‌داشت، ۲ به او خبر داده گفت: «پدرم شائول، قصد کشتن تو را دارد. پس تا صبح مراقب خودت باش؛ در جایی پنهان شو و خود را مخفی نگاه‌دار. ۳ سپس من رفته در مزرعه‌ای که در آن پنهان شده‌ای، با پدرم درباره تو صحبت می‌کنم و نتیجه گفت‌وگوی خود را با او به تو اطلاع می‌دهم.»

۴ یوناتان نزد پدر خود از داوود تعریف کرد و به او گفت: «خواهش می‌کنم به داوود ضرری نرسان، زیرا او هرگز به تو بدی نکرده است. رفتار او در مقابل تو نیک و صادقانه بوده است. ۵ او جان خود را به

خطر انداخت و آن فلسطینی را کشت و خداوند پیروزی بزرگی نصیب اسرائیل کرد. تو خودت آن را به چشم خود دیدی و خوشحال شدی. پس چرا می‌خواهی او را بی سبب به قتل برسانی و دست خود را به خون بی گناهی آلوده کنی؟»

۶ شائول خواهش یوناتان را قبول کرد و به نام خداوند قسم خورد که داوود را نکشد. ۷ بعد یوناتان، داوود را خواند و همه چیز را به او گفت؛ سپس او را به حضور شائول برد و او مانند سابق به خدمت خود مشغول شد. ۸ دوباره جنگ با فلسطینیان شروع شد و داوود با یک حمله، آنان را شکست داد و آن‌ها با دادن تلفات سنگینی فرار کردند.

۹ روزی شائول در خانه خود نشسته بود و نیزه خود را در دست داشت و به نوای چنگ داوود گوش می‌داد که ناگهان روح پلید از جانب خداوند بر شائول فرود آمد. ۱۰ شائول خواست که داوود را با نیزه خود به دیوار بکوبد، اما داوود از حضور شائول گریخت و نیزه به دیوار فرورفت. او از آنجا فرار کرد و از مرگ نجات یافت.

۱۱ آن شب شائول افرادی را به خانه داوود فرستاد تا مراقب او باشند و فردای آن روز هنگامی که از خانه خارج می‌شود او را بکشند. اما میکال، زن داوود، او را از خطری که متوجه او بود آگاه ساخت و به او گفت: «شبانۀ از خانه خارج شو، وگرنه فردا زنده نخواهی ماند.» ۱۲ میکال داوود را از پنجره به پایین فرستاد و داوود از خانه گریخت. ۱۳ سپس میکال بُت خانوادگی را در بستر قرار داد و بالشتی از موی بُز در جای سرش گذاشت و آن را با لحافی پوشاند. ۱۴ وقتی فرستادگان شائول آمدند که او را ببرند، میکال گفت که داوود مریض است. ۱۵ شائول چند نفر را فرستاد و گفت: «او را با بسترش به حضور من بیاورید تا وی را بکشم.» ۱۶ وقتی آن‌ها به داخل خانه آمدند، دیدند که بُتی در بستر قرار دارد و بالشتی از پشم بُز در جای سر است. ۱۷ شائول از میکال پرسید: «چرا مرا فریب دادی و گذاشتی که دشمن من از دستم بگریزد؟» میکال جواب داد: «او به من گفت، 'بگذار فرار کنم، وگرنه تو را خواهم کُشت!'»

۱۸ به این ترتیب داوود فرار کرد و خود را به سموئیل در رامه رساند و به او گفت که شائول چگونه با او رفتار کرده است. پس سموئیل داوود را با خود به نایوت برد تا در آنجا زندگی کند. ۱۹ وقتی به شائول خبر دادند که داوود در نایوت رامه است، ۲۰ چند نفر را فرستاد تا او را دستگیر کنند. وقتی آن‌ها به آنجا رسیدند، چند نفر از انبیا را دیدند که به رهبری سموئیل نبوت می‌کنند. آنگاه روح خداوند بر فرستادگان شائول آمد و آن‌ها هم شروع به نبوت کردند. ۲۱ چون شائول از ماجرا باخبر شد، تعداد

دیگری را فرستاد و آن‌ها هم شروع به نبوت کردند. او برای بار سوم فرستادگانی را فرستاد و برای آنان هم همان اتفاق افتاد. ۲۲ پس خودش به طرف رامه به راه افتاد. وقتی به چاه بزرگی در سیخوه رسید، از مردم پرسید: «سموئیل و داوود کجا هستند؟» یک نفر جواب داد: «آن‌ها در نایوت رامه هستند.» ۲۳ در راه نایوت روح خداوند بر او هم آمد و او هم تا نایوت در بین راه نبوت می‌کرد. ۲۴ او لباس خود را از تن بیرون آورد و در حضور سموئیل نبوت می‌کرد، و تمام آن روز و شب در آنجا برهنه افتاده بود. به این دلیل است که می‌گویند: «آیا شائول هم نبی شده است؟»

داوود و یوناتان

بعد داوود از نایوت رامه گریخت و نزد یوناتان آمده گفت: ۲۰ «من چه گناهی کرده‌ام؟ چه خلافی نسبت به پدرت کرده‌ام که قصد کشتن مرا دارد؟»

۲ یوناتان گفت: «هرگز! کسی تو را نخواهد کشت. پدرم هر کاری که بخواهد انجام دهد، چه کوچک و چه بزرگ، اول با من در میان می‌گذارد. چرا باید پدرم این موضوع را از من پنهان کند؟ چنین نیست.» ۳ داوود جواب داد: «پدرت خوب می‌داند که من و تو دوست هستیم؛ پس او نخواسته است که از این موضوع چیزی به تو بگوید، مبادا تو غمگین شوی. به نام خداوند و به جان تو سوگند که من با مرگ فقط یک قدم فاصله دارم.»

۴ یوناتان به داوود گفت: «هرچه بخواهی برایت انجام خواهم داد.» ۵ داوود جواب داد: «فردا جشن ماه نو است و قرار است من با پدرت سر سفره بنشینم، اما به من اجازه بده تا غروب روز سوم در صحرا پنهان شوم. ۶ اگر پدرت دلیل نبودن مرا بر سر سفره پیرسد، بگو که من از تو خواهش کردم تا به من اجازه بدهی که به شهر خود به بیت لجم بروم و در مراسم قربانی سالانه با خانواده خود باشم. ۷ اگر بگوید، 'خوب'، خواهم دانست که خطری برای من نخواهد بود. اما اگر خشمگین شد، تو خواهی دانست که او قصد آزار مرا دارد. ۸ پس از تو خواهش می‌کنم که از روی لطف به من کمک کنی، زیرا ما قول دوستی به هم داده‌ایم، ولی اگر خطایی از من سرزده است، خودت مرا بکش، اما مرا نزد پدرت نبر.»

۹ یوناتان گفت: «هرگز چنین فکری نکن! اگر می‌دانستم که پدرم قصد بدی نسبت به تو دارد، آیا به تو نمی‌گفتم؟»

۱۰ داوود گفت: «اگر پدرت باخشم به تو جواب دهد، چه کسی مرا آگاه خواهد ساخت؟»

۱۱ یوناتان به داوود گفت: «بیا با هم به مزرعه برویم.» و هر دو به راه افتادند. ۱۲ یوناتان به داوود گفت: «در حضور یهوه، خدای اسرائیل به تو قول می‌دهم که فردا یا پس فردا، با پدرم دربارهٔ تو صحبت خواهم کرد، و اگر نظرش نسبت به تو نیک بود، به تو خبر خواهم داد. ۱۳ اگر دیدم که خشمگین است و قصد کشتن تو را دارد، به جان خودم قسم می‌خورم که به تو خبر خواهم داد تا بتوانی به سلامتی فرار کنی. خداوند یار و نگهبان تو باشد همان‌طور که با پدرم بوده است! ۱۴ اگر من زنده ماندم، لطفاً سوگند وفاداری خود را با من به یاد داشته باش. ۱۵ اگر مُردم، همان لطف و محبت را نسبت به خانوادهٔ من داشته باش تا روزی که خداوند همهٔ دشمنانت را از روی زمین نابود کند. ۱۶ پس یوناتان با خاندان داوود پیمان بست و گفت، 'باشد که خداوند انتقام تو را از دشمنانت بگیرد.'»

۱۷ یوناتان دوباره داوود را قسم داد که محبت خود را به او حفظ کند، زیرا داوود را مانند جان خود دوست می‌داشت. ۱۸ یوناتان گفت: «چون فردا جشن اول ماه است، اگر تو بر سر سفره نباشی همه متوجه غیبت تو خواهند شد. ۱۹ پس فردا همه پیش‌ازپیش از غیبت تو آگاه خواهند شد. پس مانند دفعهٔ پیش در مخفیگاه خود، در کنار ستون سنگی بمان. ۲۰ من می‌آیم و طوری سه تیر به آن طرف، پرتاب می‌کنم که گویا هدفی را نشانه گرفته‌ام. ۲۱ آنگاه یک نفر را می‌فرستم که تیرها را پیدا کند. اگر به او بگویم، 'تیرها در این طرف تو هستند، برو آن‌ها را بیاور'، پس بدان که خیر و خیریت است و مطمئن باش که هیچ خطری متوجه تو نیست. ۲۲ ولی اگر به او بگویم، 'جلوتر برو و تیرها در آن طرف تو است'، به این معنی است که تو باید فوراً از اینجا بروی، زیرا خدا تو را روانه کرده است. ۲۳ از خدا می‌خواهم که به ما کمک کند تا به عهد و پیمان خود وفادار باشیم، چون او شاهد پیمان ما بوده است.»

۲۴ پس داوود خود را در مزرعه پنهان کرد. وقتی که جشن اول ماه شروع شد، پادشاه بر سفرهٔ غذا حاضر شد. ۲۵ او طبق عادت در جای مخصوص خود کنار دیوار نشست. یوناتان مقابل او قرار گرفت و آبیر در کنار شائول نشست. اما جای داوود خالی بود. ۲۶ شائول در آن روز چیزی نگفت و گمان کرد که حادثه‌ای برای داوود رخ داده است، و ممکن است برای شرکت در این مراسم از نظر شرعی پاک نبوده است. ۲۷ اما فردای آن، یعنی در روز دوم ماه، بازهم جای داوود خالی بود. شائول از پسر خود یوناتان پرسید: «چرا پسر یسی سر سفره نیامده است؟ او نه دیروز اینجا بود و نه امروز.»

۲۸ یوناتان جواب داد: «داوود بسیار خواهش کرد که به او اجازه بدهم به بیت لحم برود. ۲۹ او از من خواهش کرده گفت، 'اجازه بده که بروم، زیرا خانواده من می خواهند مراسم قربانی را برگزار کنند و برادرم به من امر کرده است که در آنجا حاضر باشم. بنابراین اگر به من لطف داری، بگذار که بروم و برادرانم را ببینم.' به همین دلیل او نتوانست سر سفره به حضور پادشاه حاضر شود.»

۳۰ آنگاه شائول بر یوناتان بسیار خشمگین شد و به او گفت: «ای حرام زاده، من می دانم که تو از داوود پشتیبانی می کنی. تو با این کار هم آبروی خودت را می ببری و هم آبروی مادرت را. ۳۱ تا زمانی که پسر یسی بروی زمین زنده باشد، تو به پادشاهی نخواهی رسید. پس برو و او را به حضور من بیاور؛ او باید کشته شود.»

۳۲ یوناتان از پدر خود پرسید: «چرا او باید کشته شود؟ گناه او چیست؟» ۳۳ آنگاه شائول نیزه ای را که در دست داشت به قصد کشتن او به طرف او انداخت. پس یوناتان دریافت که پدرش دست از کشتن داوود برنخواهد داشت. ۳۴ پس یوناتان باخشم از سر سفره برخاست و در آن روز هم که روز دوم ماه بود، چیزی نخورد، زیرا به خاطر رفتار زشت پدرش نسبت به داوود بسیار ناراحت شده بود. ۳۵ صبح روز بعد یوناتان با یک پسر جوان به وعده گاه خود در مزرعه نزد داوود رفت. ۳۶ او به آن جوان گفت: «برو تیرهایی را که می اندازم، پیدا کن.» آن جوان دوید، و یوناتان تیر را طوری انداخت که از او دورتر افتاد. ۳۷ وقتی آن جوان به جایی رسید که تیر یوناتان افتاده بود، ۳۸ یوناتان از پشت سر او صدا کرده گفت: «تیر به آن طرف افتاد. شتاب کن؛ صبر نکن!» جوان تیر را برداشت و نزد آقای خود آمد. ۳۹ البته آن جوان منظور یوناتان را نفهمید. فقط یوناتان و داوود می دانستند که منظور چیست. ۴۰ بعد یوناتان کمان خود را به آن جوان داد و به او گفت که آن را به شهر ببرد.

۴۱ همین که آن جوان از آنجا رفت، داوود از پشت توده سنگ برخاسته به روی خاک افتاد و سه مرتبه سجده کرد. آن دو یکدیگر را می بوسیدند و باهم گریه می کردند. غم و غصه داوود بیشتر از یوناتان بود. ۴۲ یوناتان به داوود گفت: «به سلامت برو. ما به نام خداوند قسم خورده ایم و خداوند، من و تو و فرزندانمان را برای همیشه نسبت به پیمان ما وفادار خواهد ساخت.» بعد هر دو از هم جدا شدند، و یوناتان به شهر بازگشت.

فرار داوود از نزد شائول

۲۱

نیست؟»

داوود به نوب نزد آخیملیک کاهن رفت. وقتی آخیملیک او را دید ترسید و پرسید: «چرا تنها آمدی و کسی همراهت

۲ داوود به آخیملیک کاهن جواب داد: «پادشاه مرا برای یک کار خصوصی فرستاده است و به من امر کرده است که درباره آن چیزی به کسی نگویم و کسی نداند که چرا به اینجا آمده‌ام. و به خادمان خود گفته‌ام که کجا منتظر من باشند. ۳ اکنون خوردنی چه داری؟ پنج قرص نان و یا هر چیز دیگری که داری به من بده.»

۴ کاهن به داوود گفت: «من نان معمولی ندارم، اما نان مقدس موجود است و اگر افراد تو به تازگی با زنی هم‌بستر نشده باشند، می‌توانید از آن بخورید.»

۵ داوود جواب داد: «مطمئن باش. افراد من حتی وقتی به مأموریت‌های معمولی می‌روند، خود را پاک نگاه می‌دارند، پس چقدر بیشتر اکنون که ما به مأموریت مقدسی می‌رویم.»

۶ چون نان عادی موجود نبود، کاهن از نان مقدس، یعنی از نانی که به حضور خداوند تقدیم شده بود، به او داد. در همان روز نان تازه و گرم به عوض آن نان‌ها در آنجا گذاشته شد.

۷ در همان روز تصادفاً یکی از گماشتگان شائول به نام دواغ آدومی که سرپرست چوپان‌های شائول بود، برای مراسم طهارت به آنجا آمده بود. ۸ داوود از آخیملیک پرسید: «آیا در اینجا نیزه یا شمشیری داری؟ این مأموریت چنان فوری و ضروری بود که وقت آن را نداشتم تا شمشیر یا اسلحه‌ای با خود بیاورم.»

۹ کاهن گفت: «شمشیر جلیات فلسطینی را که تو او را در درهٔ ایلاه کشتی، در پارچه‌ای پیچیده و در پشت *ایفود گذاشته‌ام. اگر می‌خواهی آن را بردار، زیرا آن تنها اسلحه در اینجا است.» داوود گفت: «از این چه بهتر! آن را به من بده.»

۱۰ داوود همان روز از ترس شائول از آنجا فرار کرد و نزد آخیش، پادشاه جت رفت. ۱۱ خادمان آخیش به او گفتند: «آیا این شخص داوود، پادشاه کشورش نیست که زنان رقص کنان به استقبالش رفته می‌خواندند که، 'شائول هزاران نفر را کشته است و داوود ده‌ها هزاران نفر را؟'»

۱۲ وقتی داوود سخنان آن‌ها را شنید، از آخیش، پادشاه جت، بسیار ترسید. ۱۳ پس ناگهان رفتار خود را نزد آنان تغییر داده خود را به دیوانگی زد. روی درها خط می‌کشید و آب دهانش از ریشش می‌چکید. ۱۴ آنگاه

آخیش به خادمان خود گفت: «این شخص دیوانه است. چرا او را نزد من آوردید؟^{۱۵} مگر ما دیوانه کم داریم که این شخص را هم نزد من آوردید؟»

قتل عام کاهنان

۲۲

داوود از شهر جت فرار کرد و به غاری نزدیک شهر عَدْلَام پناه برد. وقتی که برادران و دیگر اعضای فامیل او باخبر شدند، همه به او پیوستند.^۲ همچنین تمام افراد تنگدست و آنانی که بدهکار بودند و تمام مردمی که ناراضی بودند، همه به دور او جمع شدند، داوود رهبر آنها شد. تعداد مردمی که به آنجا آمدند، در حدود چهارصد نفر بودند.

^۳ داوود از آنجا به مصفۀ موآب رفت و به پادشاه موآب گفت: «خواهش می‌کنم به پدر و مادرم اجازه بدهی که پیش تو بمانند تا وقتی که بدانم خداوند برای من چه نقشه‌ای دارد.»^۴ پس او پدر و مادر خود را نزد پادشاه موآب برد، و در تمام مدتی که داوود در غار پنهان بود، آنها نزد او ماندند.

^۵ سپس جاد نبی به داوود گفت: «از غار بیرون بیا و به سرزمین یهودا برو.» پس داوود آنجا را ترک کرد و به جنگل حارث رفت.

^۶ روزی شائول در جبعه زیر یک درخت بلوط، بر تپه‌ای نشسته بود. او نیزه‌ای در دست داشت و محافظینش دور او ایستاده بودند. به او خبر داده بودند که داوود و یارانش پیدا شده‌اند.^۷ شائول به آن‌هایی که دور او ایستاده بودند گفت: «ای مردم بنیامین، بشنوید! آیا پسر یسی به شما وعده زمین و تاکستان و مقام و منصب نظامی داده است^۸ که همه علیه من هم‌دست شده‌اید؟ وقتی پسر من با پسر یسی متفق شد، کسی به من اطلاع نداد. هیچ‌کس به فکر من نبود. هیچ‌کدام از شما تا به امروز به من خبر نداده که داوود، یکی از افراد من، هم‌اکنون منتظر فرصتی است که مرا هلاک کند، و این که پسر من او را ترغیب کرده است.»

^۹ دواغ آدومی که با خادمان شائول ایستاده بود، جواب داد: «من پسر یسی را دیدم که به نوب، نزد آخیملیک پسر آخیطوب آمد.^{۱۰} آخیملیک درباره او از خداوند پرسید و بعد آذوقه و همچنین شمشیر جلیات فلسطینی را به او داد.»

^{۱۱} شائول فوراً آخیملیک کاهن، پسر آخیطوب، را با تمام خانواده پدرش که کاهنان نوب بودند به حضور خود خواند.^{۱۲} شائول گفت: «بشنو، ای آخیملیک پسر آخیطوب!»

او جواب داد: «بفرمایید، آقا، من در خدمت شما هستم.»

۱۳ شائول از او پرسید: «چرا تو و پسر یسی علیه من هم دست شدید؟ تو به او آذوقه و شمشیر دادی و از طرف او با خداوند مشورت کردی. او اکنون علیه من برخاسته و منتظر فرصت مناسب است تا مرا بکشد.»
 ۱۴ آخیملیک در جواب پادشاه گفت: «در بین خادمانت چه کسی مثل داوود وفادار و صادق است؟ به علاوه او داماد پادشاه و همچنین فرمانده گارد محافظ و شخص محترمی در خاندان سلطنتی است! ۱۵ این، بار اول نیست که من درباره او با خداوند مشورت کرده‌ام! خدا نکند که من و خانواده‌ام خیال بدی درباره پادشاه داشته باشیم و پادشاه نباید ما را متهم سازد. من درباره این موضوع هیچ چیزی نمی‌دانم.»

۱۶ پادشاه گفت: «آخیملیک، تو و خاندان پدرت سزاوار مرگ هستید.»
 ۱۷ آنگاه به محافظینی که به دورش ایستاده بودند گفت: «این کاهنان خداوند را بکشید، زیرا با داوود هم دست هستند. این‌ها خبر داشتند که داوود از نزد من فرار کرده بود، ولی به من اطلاع ندادند!» اما محافظین او نخواستند که دست خود را به روی کاهنان خداوند بلند کنند. ۱۸ پس پادشاه به دواغ آدومی گفت: «تو آن‌ها را بکش.» دواغ قبول کرد و کاهنان خداوند را کشت. تعداد آن‌ها هشتاد و پنج نفر بود و همه *ایفود کتانی دربرداشتند. ۱۹ بعد به نوب که شهر کاهنان بود رفت و خانواده‌های کاهنان را از مرد و زن گرفته تا اطفال و کودکان شیرخوار همه را کشت. حتی گاوان، الاغ‌ها و گوسفندان آن‌ها را هم زنده نگذاشت.

۲۰ اما یکی از پسران آخیملیک پسر آخیطوب که آبیاتار نام داشت از آنجا گریخت و نزد داوود رفت. ۲۱ او به داوود گفت که شائول، کاهنان خداوند را کشته است. ۲۲ داوود به آبیاتار گفت: «همان روزی که دواغ آدومی را در نوب دیدم، دانستم که او به شائول خبر خواهد داد. پس من مسئول مرگ خاندان پدرت هستم. ۲۳ تو در همین جا نزد من بمان و نترس. هرکسی که قصد کشتن تو را داشته باشد، قصد کشتن مرا هم دارد. بنابراین بودن تو همراه من برایت خطری ندارد.»

نجات شهر قعیله

یک روز به داوود خبر رسید که فلسطینیان به شهر قعیله حمله کرده خرمن‌های آن را غارت کرده‌اند. ۲ داوود از خداوند پرسید: «آیا بروم و به فلسطینیان حمله کنم؟»
 خداوند به داوود فرمود: «بلی، برو! به آن‌ها حمله کرده قعیله را آزاد کن.»

۳ اما مردان داوود گفتند: «ما همین جا در یهودیه در ترس و هراس به سر می‌بریم، پس چطور می‌توانیم به قعیله برویم و با لشکر فلسطینیان

بجنگیم؟»^۴ آنگاه داوود دوباره از خداوند سؤال کرد و خداوند جواب داد: «برخیز و به قبیله برو. من به تو کمک خواهم کرد که فلسطینیان را شکست بدهی.»^۵ پس داوود و مردان او به قبیله رفتند و با فلسطینیان جنگیده تلفات سنگین جانی به آن‌ها رساندند و رمه و گله آن‌ها را تاراج کرده با خود آوردند. به این ترتیب، داوود مردم قبیله را نجات داد.
وقتی که آبیاتار، پسر آخیملیک نزد داوود به قبیله فرار کرد،* ایفود را با خود برد.

کسی به شائول خبر داد که داوود به قبیله آمده است. شائول گفت: «خداوند او را به دست من داده است، زیرا با آمدن به داخل چهار دیوار این شهر، خودش را به دام انداخته است.»^۸ پس شائول همه سپاهیان خود را جمع کرد تا به قبیله بروند تا داوود و همراهان او را دستگیر کنند.
هنگامی که داوود شنید که شائول می‌خواهد به او حمله کند، به آبیاتار کاهن گفت: «ایفود را نزد من بیاور.»^{۱۰} آنگاه داوود دعا کرده گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل بنده‌ات شنیده است که شائول قصد دارد به قبیله حمله کند و به خاطر من شهر را ویران کند.»^{۱۱} آیا مردم قبیله مرا به دست او تسلیم خواهند کرد؟ آیا همان‌طور که شنیده‌ام شائول به اینجا خواهد آمد؟ ای یهوه، خدای اسرائیل تمنا می‌کنم به من جواب بده.»
خداوند فرمود: «بلی، شائول به اینجا خواهد آمد.»
^{۱۲} داوود دوباره پرسید: «آیا مردم قبیله من و همراهانم را به دست شائول تسلیم خواهند کرد؟»

خداوند جواب داد: «بلی، تسلیم خواهند کرد.»
^{۱۳} آنگاه داوود با مردان خود که تعدادشان در حدود شش صد نفر بود، از قبیله حرکت کردند و شهر به شهر می‌گشتند. چون شائول آگاه شد که داوود فرار کرده است، از رفتن به قبیله دست کشید.

داوود در نواحی کوهستانی

^{۱۴} داوود در بیابان در کوهستان‌های زیف به سر می‌برد، شائول همه‌روزه در تعقیب او بود، ولی خدا نمی‌خواست که داوود به دست شائول بیفتد.
^{۱۵} داوود در جنگل حارث بود که شنید شائول برای کشتن او آمده است.
^{۱۶} در همان وقت که داوود در بیابان زیف بود، یوناتان، پسر شائول برای دیدن او به آنجا رفت و او را تشویق کرد که به حمایت خدا اطمینان داشته باشد.
^{۱۷} او گفت: «نترس! پدرم شائول قادر نخواهد بود به تو صدمه‌ای بزند. او می‌داند که تو به مقام سلطنت در اسرائیل خواهی رسید و من شخص دوّم در دربار تو خواهم شد و پدرم هم این

را می‌داند.»^{۱۸} پس هردوی ایشان پیمان دوستی خود را تازه کردند. داوود در جنگل ماند و یوناتان به خانه خود برگشت.

^{۱۹} بعضی از اهالی زیف نزد شائول در جَبَع رفتند و به او گفتند: «داوود در نواحی جنوب یهودیه در غارهای حارث در کوه‌های حَخیلَه پنهان شده است. ^{۲۰} ای پادشاه، می‌دانیم که شما چقدر مشتاق دستگیری او هستید؛ پس هر زمان که مایل هستید با ما بیایید و ما وظیفه خود می‌دانیم که او را به دست شما تسلیم کنیم.»

^{۲۱} شائول گفت: «خداوند به شما برکت بدهد که این قدر با من مهربان هستید. ^{۲۲} بروید بیشتر تحقیق کنید تا مطمئن شوید و پناهگاه دقیق او را پیدا کنید و پیرسید که چه کسی او را دیده است؛ زیرا شنیده‌ام که او خیلی حیلَه گر است. ^{۲۳} وقتی مخفیگاه او را پیدا کردید، به من اطلاع دهید بعد من همراه شما می‌آیم و اگر او در این سرزمین باشد، حتی اگر لازم باشد تمام سرزمین یهودیه را جستجو کنم، او را پیدا خواهم کرد.»
^{۲۴} آنگاه همه برخاستند و قبل از شائول به زیف بازگشتند. در این وقت داوود و همراهان او در بیابان مَعون واقع در عَرَبَه در جنوب صحرا بودند. ^{۲۵} شائول و مردان او به تعقیب داوود رفتند. وقتی او از آمدن شائول به زیف آگاه شد، او و همراهانش به طرف صخره‌های کوه‌های مَعون رفتند و در آنجا ماندند. وقتی شائول این را شنید به تعقیب او رفت. ^{۲۶} شائول در یک طرف کوه بود و داوود در طرف دیگر. هر قدر که داوود و همراهانش عجله می‌کردند که از شائول دورتر شوند، شائول و مردانش برای دستگیری آن‌ها، نزدیک‌تر می‌شدند. ^{۲۷} در همین وقت قاصدی آمد و به شائول گفت: «فوراً بازگردید زیرا که فلسطینیان به سرزمین ما حمله کرده‌اند.» ^{۲۸} پس شائول از تعقیب داوود دست برداشت و برای جنگ با فلسطینیان رفت. به همین دلیل آنجا را «کوه جدایی» نامیدند. ^{۲۹} داوود از آنجا رفت و در غارهای عین جدی ساکن گردید.

داوود از کشتن شائول صرف نظر می‌کند

وقتی شائول از جنگ با فلسطینیان بازگشت، به او خبر دادند که داوود به بیابان عین جدی رفته است. ^{۳۰} پس شائول با یک سپاه مخصوص سه هزار نفری از بهترین سربازان اسرائیل، برای یافتن داوود و همراهانش در بین صخره‌های موسوم به صخره‌های بُزهای کوهی به جستجو پرداخت. ^{۳۱} او در سر راه خود غاری را دید که نزدیک طویل‌ای بود. شائول برای قضای حاجت به آن غار رفت. اتفاقاً داوود و مردان او هم در درون همان غار پنهان شده بودند. ^{۳۲} داوود به او گفتند: «امروز همان روزی است که خداوند فرمود: من

دشمنت را به دست تو تسلیم می‌کنم. هرچه دلت بخواهد با او بکن!»^۵ آنگاه داوود برخاست و آهسته رفت و گوشهٔ ردای شائول را بُرید. اما بعداً وجدانش او را ناراحت کرد که گوشهٔ ردای شائول را بُریده است. او به همراهان خود گفت: «حاشا از من که به سرورم که مسح شدهٔ خداوند است، چنین کنم و دست خود را بر برگزیدهٔ خداوند دراز نمایم.»^۶ سخنان داوود همراهانش را متقاعد کرد که اجازه ندارند به شائول ضرری برسانند.

بعد شائول از غار خارج شد و به راه خود رفت.^۸ داوود هم برخاست و از غار بیرون رفت و از پشت سر شائول را صدا کرد: «ای پادشاه!» وقتی شائول به عقب نگاه کرد، داوود خم شده تعظیم کرد^۹ و به شائول گفت: «چرا حرف مردمی که می‌گویند من می‌خواهم به تو آسیب برسانم، گوش می‌دهی؟^{۱۰} تو می‌توانی ببینی که خداوند در آن غار تو را به دست من داد و حتی بعضی از همراهانم مرا تشویق کردند که تو را بکُشم، اما من بر تو رحم کردم و گفتم که هرگز دست خود را بر آقای خود بلند نمی‌کنم، زیرا که او پادشاه برگزیدهٔ خداوند است.^{۱۱} بین، این یک تکه از ردای تو است که من آن را بُریدم، ولی تو را نکشتم. پس بدان و یقین داشته باش که من قصد ندارم به تو هیچ آسیبی برسانم. من هیچ گناهی نکرده‌ام، اما تو برای کشتن من در همه‌جا به دنبال من هستی.^{۱۲} باشد که خداوند بین من و تو داوری کند و انتقام مرا از تو بگیرد، زیرا من به تو هیچ ضرری نخواهم رسانید.^{۱۳} همان‌طور که یک مثل قدیمی می‌گوید، 'شرارت از شیران سر می‌زند.' و من قصد آزار تو را ندارم.^{۱۴} پادشاه اسرائیل می‌خواهد چه کسی را بکُشد و در تعقیب چه کسی است؟ یک سگ مُرده و یا یک پشهٔ ناچیز؟^{۱۵} خداوند خودش در بین ما داوری کرده معلوم کند که اشتباه از چه کسی است و مرا حفظ کرده از دست تو نجات دهد.»

^{۱۶} وقتی داوود سخنان خود را تمام کرد، شائول گفت: «داوود فرزندم، آیا واقعاً این تو هستی؟» آنگاه شائول با صدای بلند گریه کرد^{۱۷} و به داوود گفت: «حقّ با تو است، و من اشتباه کردم. با این که من در مورد تو این همه بدی کردم، تو به من خوبی کردی.^{۱۸} بلی، امروز به من ثابت شد که تو چه احسان بزرگی در حقّ من کردی. زیرا خداوند مرا به دست تو سپرد، ولی تو مرا نکشتی.^{۱۹} چه کسی است که دشمنش را به چنگ آورد و هیچ آسیبی به او نرساند و او را رها کند؟ خداوند به خاطر این احسانی که امروز در حقّ من کردی به تو پاداش بدهد.^{۲۰} اکنون اطمینان دارم که تو به پادشاهی خواهی رسید و سلطنت اسرائیل را استوار خواهی نمود.^{۲۱} پس به نام خداوند قسم بخور که بعد از من، نسل مرا

از بین نخواهی برد تا این که نام من و نام خانواده من محو نگردند.»
 ۲۲ داوود قسم خورد.

بعد شائول به خانه خود رفت و داوود و همراهانش به غار بازگشتند.

درگذشت سموئیل

سموئیل درگذشت و تمام قوم اسرائیل برای مراسم عزاداری جمع شدند. سپس او را در آرامگاه خانواده‌اش در رامه به خاک سپردند.

۲۵

داوود و آییجیل

سپس داوود به صحرای فاران رفت. ۲ در آنجا شخص ثروتمندی از خاندان کالیب در معون زندگی می‌کرد که دارای املاکی در گرمیل بود. او سه هزار گوسفند و یک هزار بُز داشت. او در وقت پشم‌چینی در گرمیل بود. ۳ نام او *نابال بود و زنش آییجیل نام داشت که زنی زیبا و دانا بود، ولی نابال مردی سنگدل و بد اخلاق بود.

نabal در گرمیل مشغول پشم‌چینی گوسفندانش بود. ۴ در بیابان به داوود خبر دادند که نابال پشم گوسفندان خود را می‌چیند. ۵ پس داوود ده نفر از جوانان همراه خود را به گرمیل نزد او فرستاد ۶ و گفت سلام مرا به او برسانید و بگویید: «خداوند تو و خانواده‌ات را سلامت بدارد و اموالت را برکت دهد. ۷ شنیدم که برای پشم‌چینی به آنجا رفته‌ای. زمانی که چوپان‌هایت در اینجا بودند، ما به آن‌ها آزاری نرساندیم و تا وقتی که در گرمیل بودند، هیچ چیزشان گم نشد. ۸ از خدمتکارانت پیرس و آن‌ها به تو خواهند گفت. اینک تقاضا دارم به فرستادگان من احسان کنی، زیرا امروز روز عید است. پس هر چه از دستت برمی‌آید، به ما و آقایمان داوود لطف کن، ما همه خادمان تو هستیم.»

۹ فرستادگان داوود رفته پیام او را به نابال رساندند و منتظر جواب ماندند. ۱۰ نابال پرسید: «داوود کیست؟ پسر یسّی چه کاره است؟ این روزها غلامان بسیاری از نزد اربابان خود فرار می‌کنند. ۱۱ آیا می‌خواهید که من نان و آبی را که برای پشم‌چینان خود تهیه کرده‌ام و حیوانی را که برای خوراک آن‌ها سربریده‌ام، به شماها که معلوم نیست از کجا آمده‌اید، بدهم؟»

۱۲ قاصدان داوود بازگشتند و به او خبر دادند که نابال چه گفت. ۱۳ آنگاه داوود به همراهان خود گفت: «همگی شمشیر خود را به کمر ببندید.» همه شمشیرهای خود را بر کمر بستند، و چهارصد نفرشان با داوود رفتند، اما دویست نفرشان در همان‌جا نزد اسباب‌ها ماندند.

یکی از خدمتکاران نابال به آیبجایل گفت: «داوود چند نفر را از بیابان فرستاد که سلام او را به آقای ما برسانند اما او آن‌ها را تحقیر کرد،^{۱۵} درحالی که آن‌ها با ما خوب رفتار کردند و تا وقتی که در صحرا با آن‌ها بودیم، هیچ آزاری به ما نرسید و چیزی از ما گم نشد.^{۱۶} روز و شب مثل دیواری از ما و گوسفندان ما محافظت می کردند.^{۱۷} حالا بهتر است که هرچه زودتر فکری بکنی، چون ممکن است بلایی بر سر ارباب و خاندان او بیاید. آقای ما به حدی بدسرشت است که کسی جرأت نمی کند با او کلمه‌ای حرف بزند.»

^{۱۸} آنگاه آیبجایل فوراً برخاسته دوپیست نان، دو مشک شراب، پنج گوسفند بریان شده، پنج پیمانه غله برشته شده، صد دسته قرص نان کشمشی و دوپیست قرص نان انجیر مهیا کرده روی الاغ‌ها بار کرد^{۱۹} و به خادمان خود گفت: «شما قبل از من بروید و من به دنبال شما می آیم.» او در این مورد به شوهر خود چیزی نگفت.

^{۲۰} همچنان که آیبجایل سوار الاغ بود و از پیچ و خم کوه پایین می آمد، ناگهان داوود را دید که با همراهان خود به طرف او می آید و چند لحظه بعد به آن‌ها رسید.^{۲۱} داوود پیش خود فکر کرده بود که: «چرا من بیهوده از مال و دارایی این شخص در بیابان نگهداری کردم؟! وقت خود را تلف نمودم و نگذاشتم هیچ چیزی از اموال او گم شود، و حالا او خوبی مرا این طور پاداش می دهد!^{۲۲} حال لعنت خدا بر من باد، اگر تا صبح یک مرد از مردان او را زنده بگذارم.»

^{۲۳} وقتی آیبجایل داوود را دید، فوراً از الاغ خود پایین آمد، روی به خاک نهاد و تعظیم کرد.^{۲۴} سپس او به پای داوود افتاد و گفت: «من تمام گناه و تقصیر را به گردن می گیرم، اما خواهش می کنم به سخنان کنیزتان گوش بدهید.^{۲۵} شما نباید به نابال که مردی بدسرشت است اعتنا کنید. او همان طور که از اسمش پیدا است، آدم احمقی است. باور کنید وقتی فرستادگان شما آمدند، من در آنجا نبودم.^{۲۶} آقای من، اینک خداوند شما را از ریختن خون و گرفتن انتقام از دشمنانتان باز داشته است. به نام خداوند زنده قسم که همه دشمنانتان و همه آنانی که قصد آزار شما را دارند، مانند نابال مجازات خواهند شد.^{۲۷} من این هدایا را برای شما و همراهانتان آورده‌ام^{۲۸} و تمنا دارم که اگر آمدن کنیزتان به اینجا گستاخی باشد، او را ببخشید. من ایمان دارم که خداوند شما و خاندان شما را به سلطنت خواهد رسانید، چون شما برای خداوند می جنگید، و تا زمانی که زنده هستید هیچ بدی بر شما واقع نخواهد شد.^{۲۹} اگر کسی در پی آزار شما باشد و قصد کشتن شما را داشته باشد، خداوند شما را در پناه خود آن چنان محافظت خواهد کرد که کسی از

گنج خود مراقبت می کند، اما جان دشمنانتان را مانند سنگ فلاخن از بدنشان دور می اندازد. ^{۳۰} وقتی که خداوند همه چیزهای خوبی را که وعده کرده است، در حق شما انجام دهد و شما را به مقام پادشاهی اسرائیل برساند، ^{۳۱} آنگاه به خاطر گرفتن انتقام از دشمنان و ریختن خون آنها دچار ندامت و پشیمانی نخواهید شد. و ای آقای من، پس بعد از آنکه خداوند احسان خود را در حق شما به جا آورد، این کنیزتان را به یاد بیاورید.»

^{۳۲} داوود به آیبجایل گفت: «یهوه، خدای اسرائیل متبارک باد که تو را امروز نزد من فرستاد. ^{۳۳} آفرین بر تو که با چنین حکمتی، مرا از ریختن خون و گرفتن انتقام بازداشتی! ^{۳۴} وگرنه به نام یهوه، خدای اسرائیل که نگذاشت من به تو صدمه ای برسانم، قسم که اگر تو نزد من نمی آمدی، تا صبح یک نفر از مردان نابال را هم زنده نمی گذاشتم.» ^{۳۵} بعد داوود چیزهایی را که آیبجایل آورده بود گرفت و به او گفت: «به خانه ات برو و نگران نباش؛ آنچه را که خواستی به جا خواهم آورد.»

^{۳۶} وقتی آیبجایل نزد نابال برگشت، دید که او جشن شاهانه ای در خانه برپا کرده و مست و سرخوش بود. آیبجایل تا صبح به او چیزی نگفت. ^{۳۷} وقتی صبح شد و مستی شراب از سرش پرید، زنش تمام ماجرا را به او گفت. آنگاه او ناگهان منقلب شد و مثل سنگ بی حرکت شد. ^{۳۸} پس از ده روز خداوند جان او را گرفت.

^{۳۹} وقتی داوود از مرگ نابال آگاه شد، گفت: «متبارک باد خداوند که انتقام توهینی را که نابال به من کرد، از او گرفت و نگذاشت که خطایی از من سرزند. خداوند سزای عمل بد او را به او داد.»

بعد داوود برای آیبجایل پیغام فرستاد و پیشنهاد کرد که همسر او بشود. ^{۴۰} فرستادگان داوود نزد آیبجایل در گرمِل رفتند و به او گفتند: «داوود ما را فرستاد که تو را نزد او ببریم تا همسر او بشوی.»

^{۴۱} آیبجایل برخاست روی به خاک افتاد و گفت: «من کنیز او هستم، و آماده ام پای خادمان آقای خود را بشویم.» ^{۴۲} بعد فوراً برخاست و بر الاغ خود سوار شد و همراه پنج ندیمه خود، به دنبال فرستادگان داوود به راه افتاد و به این ترتیب همسر داوود شد.

^{۴۳} داوود با آخینوعَمِ یزریلی هم ازدواج کرده بود و هر دو همسر او شدند. ^{۴۴} در این زمان، شائول دختر خود میکال را که همسر داوود بود، به فلطی پسر لایش که از ساکنان جَلیم بود، داد.

داوود دوباره از کشتن شائول صرف نظر می کند

۲۶

چند نفر از اهالی زیف نزد شائول به جِبَعَه آمده گفتند:

«داوود در تپّه حَخِيلَه که روبه روی بیابان است خود را

پنهان کرده است.»^۲ پس شائول با سه هزار نفر از بهترین سربازان خود در تعقیب داوود به زیف رفت.^۳ او در تپّه حَخِيلَه که در سر راه و در شرق بیابان بود، اردو زد. داوود هنوز در بیابان بود و وقتی که فهمید شائول به تعقیب او می آید،^۴ جاسوسانی را فرستاد و با خبر شد که شائول در واقع آنجا است.^۵ آنگاه داوود به اردوگاه شائول رفت و جایی را که شائول و آبیر پسر نیر، فرمانده سپاه، در آنجا خوابیده بودند، پیدا کرد و دید که شائول در درون اردو درحالی که محافظین به دور او حلقه زده اند، خوابیده است.

^۶ بعد داوود آمد و به آخیمِلِک حَتّی و آبیشای پسر صِرویه، برادر یوآب گفت: «آیا کسی حاضر است که با من به اردوی شائول بیاید؟»
آبیشای جواب داد: «من می آیم.»

^۷ پس داوود و آبیشای هنگام شب به اردوی شائول رفتند و دیدند که شائول در خواب است و نیزه اش در بالای سرش بر زمین فرو رفته است. آبیر و محافظین هم دور او خوابیده بودند.^۸ آبیشای به داوود گفت: «خداوند امروز دشمن شما را به دست شما داد. حالا اجازه بفرما که او را با نیزه خودش به زمین بکوبم. فقط یک ضربه کافی است که او را بکُشم و ضربه دوم لازم نیست.»

^۹ داوود گفت: «تو نباید به او آسیبی برسانی! زیرا خداوند کسی را که دست خود را بر برگزیده او دراز کند، مجازات خواهد کرد.^{۱۰} به خداوند زنده سوگند که روزی خود خداوند او را هلاک خواهد کرد، یا آجلش رسیده خواهد مُرد، و یا در جنگ کشته خواهد شد.^{۱۱} خدا نکند که من کسی را که خداوند پادشاه ساخته است، بکُشم! ولی یک کار می کنم؛ نیزه ای که بالای سرش است و کوزه آبش را برداشته از اینجا می رویم!»^{۱۲} پس داوود نیزه و کوزه آب شائول را از بالای سرش برداشته به راه خود رفت. کسی ایشان را ندید و متوجّه آن ها نگردید و هیچ کس بیدار نشد، چون خداوند خواب سنگینی بر همه آورده بود.

^{۱۳} سپس داوود به طرف دیگر درّه رفت و در بالای تپّه در فاصله دور و مطمئنی ایستاد.^{۱۴} آنگاه رو به سپاه و آبیر پسر نیر کرده با صدای بلند گفت: «ای آبیر، صدای مرا می شنوی؟»

او جواب داد: «این کیست که با فریاد خود پادشاه را بیدار می کند؟»

۱۵ داوود به آبیر گفت: «تو چگونه مردی هستی؟ سربازی بهتر از تو در تمام اسرائیل نیست. پس چرا از آقای خود، پادشاه به درستی نگهبانی نمی کنی؟ هم اکنون شخصی وارد اردوگاه شد تا آقای تو را بکشد و تو با خبر نشدی. ۱۶ به خداوند قسم، تو باید کشته شوی چون از آقای خود که پادشاه برگزیده خداوند است، به خوبی حفاظت نکردی. آیا می دانی که نیزه و کوزه آب پادشاه که بالای سرش بودند، کجا هستند؟»
 ۱۷ شائول صدای داوود را شناخت و پرسید: «پسر داوود، آیا این تو هستی؟»

داوود جواب داد: «بلی، سرورم، این من هستم. ۱۸ من چه کرده ام؟ گناه این خادم تو چیست که همیشه در تعقیبش هستی؟ ۱۹ از پادشاه درخواست می کنم به عرض این بنده گوش بدهد. اگر خداوند تو را بر ضد من برانگیخته است، من قربانی می دهم تا بخشیده شوم و اگر دسیسه مردم باشد، لعنت خداوند بر ایشان باد! آن ها مرا از سرزمین خداوند بیرون کرده به سرزمینی فرستاده اند که در آن فقط بُت های بیگانه را می توان پرستش کرد. ۲۰ نگذار خون من در سرزمین بیگانگان و دور از حضور خداوند به زمین بریزد. چرا پادشاه اسرائیل به این بزرگی مانند کسی که برای شکار یک کبک به کوه ها می رود، به تعقیب من که پشه ناچیزی هستم، باشد؟»

۲۱ شائول گفت: «من اشتباه کردم؛ بازگرد پسر، من دیگر آزاری به تو نخواهم رسانید، زیرا تو امروز از گرفتن جان من چشم پوشی کردی. رفتار من احمقانه بوده است و می دانم که خطای بزرگی از من سرزده است.»
 ۲۲ داوود گفت: «نیزه ات نزد من است. یکی از محافظینت را بفرست تا آن را برایت بیاورد. ۲۳ خداوند هر کس را بر حسب نیکی و وفاداری او پادشاه می دهد. خداوند تو را امروز به دست من داد، اما چون تو پادشاه برگزیده خداوند هستی، من صدمه ای به تو نرساندم. ۲۴ پس همان طور که من امروز از گرفتن جان تو چشم پوشی کردم، باشد که خداوند هم مرا از همه مصیبت ها برهاند.»

۲۵ شائول به داوود گفت: «پسر، خدا تو را برکت دهد. تو در هر آنچه که انجام بدهی، موفق خواهی شد.»
 آنگاه داوود به راه خود رفت و شائول هم به خانه خود برگشت.

داوود در بین فلسطینی ها

داوود در دل خود گفت: «من بالاخره روزی به دست شائول کشته خواهم شد. پس بهتر است که به سرزمین فلسطینیان فرار کنم تا شائول از تعقیب من در اسرائیل دست بردارد و

من از دستش رهایی یابم.»^۲ پس داوود با شش صد نفر از همراهان خود نزد آخیش پسر معوک، پادشاه جَت، رفت.^۳ همراهانش هرکدام با فامیل خود و داوود هم با دوزن خود، یعنی آخینوعَم یزرعیلی و آییجایل کَرملی، بیوَه*نابال، در آنجا ساکن شدند.^۴ خبر فرار داوود به جَت، به گوش شائول رسید؛ پس او از تعقیب داوود دست کشید.

داوود به آخیش گفت: «اگر به من لطف داری، بگذار به جای پایتخت در یکی از شهرهای اطراف زندگی کنم.»^۵ آخیش موافقت کرد و شهر صِقْلَغ را به او داد. به این دلیل آن شهر تا به امروز به پادشاهان یهودا تعلق دارد.^۶ به این ترتیب داوود برای مدّت یک سال و چهار ماه در بین فلسطینیان زندگی کرد.

داوود و همراهانش به جشوریان، جَرزیان و عمالقه که از روزگاران قدیم در امتداد شور و مصر زندگی می نمودند، حمله می کردند،^۷ و به هر جایی که حمله می کردند، تمام زنان و مردان آنجا را می کُشتند و گوسفند، گاو، الاغ، شتر و حتّی لباس آن ها را هم گرفته نزد آخیش برمی گشتند.^۸ آخیش می پرسید: «امروز به کجا حمله کردید؟» داوود جواب می داد: «به جنوب یهودا» یا «به مردم یِرَحْمِیل» یا «به قِینیان».^۹ داوود در حمله های خود زن یا مردی را زنده نمی گذاشت، مبادا به جَت بیایند و گزارش کارهای او را بدهند. داوود در تمام مدّتی که در سرزمین فلسطینیان زندگی می کرد، کارش همین بود.^{۱۰} آخیش حرف داوود را باور می نمود و فکر می کرد که قوم اسرائیل به کَلّی از او متنفر هستند و داوود برای همیشه نزد او می ماند و او را خدمت می کند.

در آن هنگام، فلسطینی ها سپاه خود را جمع کردند تا با اسرائیل بجنگند. آخیش به داوود گفت: «البته می دانی که تو و مردانت باید در این جنگ با ما باشید.»

داوود گفت: «بسیار خوب، من خادم شما هستم و شما خواهید دید که من چه خواهم کرد.»

آخیش گفت: «بسیار خوب، من هم تو را محافظ همیشگی خود می سازم.»

شائول و زنی که ارواح را احضار می کرد

^۱ در این زمان سموئیل مُرده بود و تمام قوم اسرائیل برای او سوگواری کرده و او را در شهر خودش، در رامَه به خاک سپرده بودند. شائول، همه فال بین ها و احضارکنندگان ارواح را از سرزمین اسرائیل بیرون کرده بود.^۲ فلسطینی ها آمدند و در شونیم اردو زدند و شائول هم با سپاهیاناش در جَلبوع اردو زدند.^۳ وقتی شائول سپاه عظیم فلسطینی ها را دید، بسیار

ترسید، و از خداوند سؤال کرد که چه کند. اما خداوند جوابش را نداد، نه در خواب به او جواب داد و نه به وسیله قرعه و نه توسط انبیا. ۷ آنگاه شائول به خادمان خود گفت: «بروید زنی را که با احضار ارواح سروکار دارد، پیدا کنید تا نزد او بروم و بپرسم که چه باید بکنم.»

آن‌ها گفتند: «یک چنین زنی در عین دور هست.»

۸ شائول ظاهر خود را تغییر داده لباس عادی پوشید تا کسی او را نشناسد و در شب هنگام با دو نفر از افراد خود به خانه آن زن رفته به او گفت: «روح شخصی را که به تو می‌گویم، احضار کن و از او بپرس که من باید چه کار کنم؟»

۹ زن به او گفت: «تو خوب می‌دانی که شائول تمام فالگیران و جادوگران را از اسرائیل بیرون کرده است. تو چرا می‌خواهی مرا به دام بیندازی و به کشتن بدهی؟»

۱۰ شائول گفت: «به نام خداوند قسم می‌خورم که از این بابت هیچ ضرری به تو نخواهد رسید.»

۱۱ پس آن زن پرسید: «چه کسی را می‌خواهی که برایت احضار کنم؟» او جواب داد: «سموئیل را احضار کن.»

۱۲ وقتی آن زن سموئیل را دید، با آواز بلند فریاد زد و به شائول گفت: «برای چه مرا فریب دادی؟ تو شائول هستی.»

۱۳ پادشاه به او گفت: «نترس. چه می‌بینی؟»

زن گفت: «یک روح را می‌بینم که از زمین بیرون می‌آید.»

۱۴ شائول پرسید: «چه شکلی دارد؟»

زن جواب داد: «پیرمردی را می‌بینم که ردایی بر تن دارد.» آنگاه شائول دانست که او سموئیل است. پس رو به زمین خم شده تعظیم کرد.

۱۵ سموئیل به شائول گفت: «چرا آسایش مرا برهم زدی و مرا به اینجا آوردی؟»

شائول گفت: «مشکل بزرگی دارم، زیرا فلسطینی‌ها به جنگ من آمده‌اند. خداوند مرا ترک کرده است و دیگر به سؤال‌های من جواب نمی‌دهد، نه توسط انبیا و نه در خواب. بنابراین تو را خواستم تا به من بگویی که چه کار کنم.»

۱۶ سموئیل گفت: «حال که خداوند تو را ترک کرده و دشمن تو شده است، چرا از من سؤال می‌کنی؟ ۱۷ خداوند همان‌طور که به من گفته بود، عمل کرده است. او پادشاهی را از تو گرفته و به همسایه‌ات، داوود داده است. ۱۸ چون تو از اوامر خداوند اطاعت نکردی و عمالیقی‌ها و آنچه را که داشتند از بین بردی؛ پس خداوند این بلا را بر سر تو آورده

است.^{۱۹} علاوه بر این، تو و لشکر اسرائیل به دست فلسطینی‌ها سپرده خواهید شد؛ تو و پسرانت فردا نزد من خواهید آمد و لشکر اسرائیل به کلی مغلوب خواهد شد.»

^{۲۰} شائول با شنیدن سخنان سموئیل به شدت ترسید و ناگهان به روی زمین افتاد، چون تمام شب و روز چیزی نخورده بود و بسیار ضعیف شده بود.^{۲۱} وقتی آن زن وضع پریشان شائول را دید، به او گفت: «من جان خود را با اطاعت از دستورات شما به خطر انداختم.^{۲۲} اکنون خواهش می‌کنم که شما هم خواهش مرا بپذیرید و چیزی بخورید تا کمی قوت گرفته بتوانید بازگردید.»

^{۲۳} اما شائول از خوردن خودداری کرده گفت: «من چیزی نمی‌خورم.» همراهانش نیز به او اصرار نمودند. پس شائول از زمین برخاست و روی بستر نشست.^{۲۴} آن زن فوراً گوساله چاقی را که در خانه داشت، سر بُرید. آرد را خمیر کرده نان فطیر پخت.^{۲۵} سپس غذا را نزد شائول و خادمانش گذاشت. آن‌ها خوردند و برخاسته شبانه به راه افتادند.

فلسطینی‌ها داوود را رد می‌کنند

سپاه فلسطینی‌ها در افیق جمع شدند و اسرائیلیان در کنار چشمه در دشت یزرعیل اردو زدند.^۲ وقتی فرماندهان لشکر فلسطینی‌ها گروه‌های صد نفره و هزار نفره خود را به حرکت درآوردند، داوود و مردانش هم با آخیش از عقب آن‌ها به حرکت درآمدند.^۳ فرماندهان فلسطینی‌ها پرسیدند: «این عبرانیان اینجا چه می‌کنند؟» آخیش در جواب گفت: «او داوود، خادم شائول پادشاه اسرائیل است. او مدت زیادی است که با من به سر می‌برد. در این مدت هیچ اشتباهی از او ندیده‌ام.»

^۴ اما فرماندهان فلسطینی خشمگین شدند و گفتند: «او را به شهری که به او داده‌ای، بفرست. او نباید با ما به جنگ برود، مبادا علیه ما بجنگد، زیرا کشته شدن ما به دست او فرصت خوبی به او خواهد داد تا اعتماد آقای خود را به دست آورده با او آشتی کند.^۵ آیا این شخص همان داوود نیست که زن‌های اسرائیلی در رقص‌های خود دربارهاش می‌خواندند، شائول هزاران نفر را کشته و داوود ده‌ها هزار نفر را؟»

^۶ پس آخیش داوود را به حضور خود خواند و گفت: «من به خداوند زنده قسم می‌خورم که تو شخص درستکاری هستی و از روزی که نزد من آمدی، هیچ بدی از تو ندیده‌ام. من می‌خواهم تو با ما به جنگ بروی، اما فرماندهان سپاه نمی‌خواهند.^۷ پس به سلامتی بازگرد و کاری نکن که سبب نارضایتی آن‌ها شود.»

۸ داوود به آخیش گفت: «من چه کرده‌ام؟ در این مدتی که در خدمت تو بوده‌ام، آیا هیچ خطایی در من دیده‌ای که مرا از جنگ کردن با دشمنان سرورم بازدارد؟»

۹ آخیش جواب داد: «من می‌دانم. تو در نظر من مثل فرشته خدا نیکو هستی، ولی فرماندهان می‌ترسند و نمی‌خواهند که با آن‌ها به جنگ بروی. ۱۰ پس خواهش می‌کنم که تو و همه کسانی که از نزد شاول، پادشاه اسرائیل، نزد من آمده‌اید، فردا صبح زود همین که هوا روشن شد، اینجا را ترک کنید.»

۱۱ پس داوود و همراهان او صبح زود برخاستند و به فلسطین بازگشتند. سپاهیان فلسطین نیز به راه خود به طرف یزرعیل ادامه دادند.

جنگ با عمالیقی‌ها

۳۰ داوود و همراهانش در روز سوم به صقلغ رسیدند و دیدند که عمالیقیان به جنوب یهودا حمله کرده شهر صقلغ را آتش زده‌اند. ۲ آن‌ها زن‌ها و کودکان را اسیر کرده با خود برده‌اند، اما کسی را نکشته بودند. ۳ داوود و همراهانش وقتی آن صحنه را دیدند و پی بردند که شهر به خاکستر تبدیل شده و زنان و پسران و دخترانشان را به اسارت برده‌اند، ۴ آن‌قدر گریه کردند که دیگر توان گریه کردن نداشتند. ۵ دو زن داوود، آخینوعم یزرعیلی و آیبجایل زن نابال کرملی هم جزو اسیران بودند.

۶ داوود با مشکل بزرگی روبه‌رو شده بود، زیرا مردها به‌خاطر از دست دادن زن و فرزندانشان به‌شدت ناراحت شده بودند و می‌خواستند داوود را سنگسار کنند. اما یهوه، خدای داوود او را تقویت نمود. ۷ داوود به آبیاتار کاهن، پسر آخیملیک، گفت: «*ایفود را برای من بیاور!» و آبیاتار آن را برایش آورد. ۸ آنگاه داوود از خداوند پرسید: «آیا به تعقیب آن‌ها بروم؟ آیا می‌توانم به آن‌ها برسم؟»

خداوند جواب داد: «بلی، برو و آن‌ها را تعقیب کن. به آن‌ها خواهی رسید و اسیران را آزاد خواهی کرد.»

۹ پس داوود و شش صد نفر همراهان او به راه افتادند تا به وادی بسور رسیدند. ۱۰ دویست نفر از آن‌ها به‌قدری خسته شده بودند که یارای پیش رفتن نداشتند. اما داوود با چهارصد نفر دیگر به راه خود ادامه داد. ۱۱ مردان داوود در سر راه خود به جوانی مصری در صحرا برخوردند و او را نزد داوود آوردند. آن شخص سه شبانه‌روز چیزی نخورده بود، پس نان و آبی به او دادند تا بخورد. ۱۲ همچنین یک تکه نان انجیر و دو خوشه

کشمش به او دادند. وقتی که او سیر شد و حالش به جا آمد، ۱۳ داوود از او پرسید: «آقای تو کیست و از کجا آمده‌ای؟»

او گفت: «من یک مصری و غلام یک عمالیقی هستم. سه روز پیش مریض شدم و به همین خاطر اربابم مرا ترک کرد. ۱۴ ما به منطقه کریتیان که در جنوب یهودا است و به جنوب کالیب حمله کرده بودیم و شهر صِقلَغ را آتش زدیم.»

۱۵ داوود به او گفت: «آیا حاضری مرا نزد آن‌ها ببری؟»
او جواب داد: «اگر به نام خدا قسم بخوری که مرا نکشی و به دست اربابم نسپاری، من تو را نزد آن‌ها می‌برم.»

۱۶ وقتی او داوود را نزد عمالیقیان برد، دید که آن‌ها بساط خود را در همه جا پهن کرده می‌خوردند و می‌نوشیدند و به خاطر آن همه غنیمتی که از سرزمین فلسطینیان و یهودا به دست آورده بودند، جشن گرفته بودند. ۱۷ داوود و همراهانش، در سپیده‌دم به آن‌ها حمله کردند و تا غروب روز بعد به کشتار آن‌ها ادامه دادند. به غیر از چهارصد نفر از آن‌ها که بر شترهای خود سوار شدند و فرار کردند، هیچ کس دیگری نتوانست بگریزد. ۱۸ داوود همه افراد و همه چیزهایی را که عمالیقیان به غنیمت گرفته بودند، دوباره به دست آورد و دو زن خود را هم نجات داد. ۱۹ هیچ چیزی از آن‌ها کم نشد، نه خُرد و نه بزرگ، نه پسر و نه دختر؛ همه چیز را دوباره به دست آوردند. ۲۰ داوود همچنین گله‌ها و رمه‌ها را پس گرفت و مردم آن‌ها را پیشاپیش خود می‌رانند و می‌گفتند: «این‌ها همه غنائم داوود هستند.»

۲۱ سپس داوود به وادی بسور نزد آن دوستان نَفری که به خاطر خستگی نتوانستند همراه او بروند رفت. آن‌ها به طرف داوود رفتند تا از او و مردانش استقبال کنند. داوود به سمت آن‌ها رفت و به گرمی به آن‌ها تهنیت گفت. ۲۲ اما بعضی از اشخاص پست و شروری که در بین همراهان داوود بودند، گفتند: «چون این‌ها با ما نیامدند، پس از غنایمی هم که به دست آورده‌ایم، چیزی به آن‌ها نمی‌رسد. فقط زن و فرزندان خود را بگیرند و پی کار خود بروند.»

۲۳ اما داوود گفت: «نه، ای برادران، این کار را نکنید! شکرگزار باشید که خداوند ما را کمک کرد که دشمن خود را شکست بدهیم. ۲۴ در این مورد من با شما موافق نیستم. همه حق مساوی دارند، خواه به جنگ رفته باشند، خواه از اموال و اثاثیه مراقبت کرده باشند.» ۲۵ از همان روز به بعد این قانون در اسرائیل مرسوم شد که تا به امروز باقی است.

۲۶ وقتی داوود به صِقلَغ آمد، یک سهم از غنیمت را برای دوستان خود، رهبران یهودا، با این پیغام فرستاد: «این‌ها هدیه‌ای است که از دشمنان

خداوند به غنیمت گرفته ایم.»^{۲۷} او هدایایی هم به شهرهایی فرستاد که او و همراهانش به آنجا سفر کرده بودند، یعنی بیت ئیل، یرموت جنوبی، یتیر،^{۲۸} عروعر، سفموت، اشتموع،^{۲۹} راکال، قینیان،^{۳۰} حرما، بورعاشان، عتاق^{۳۱} و حبرون.

مرگ شائول و پسرانش

۳۱ فلسطینی‌ها در کوه جلبوع باز به جنگ اسرائیل رفتند. اسرائیلی‌ها شکست خورده فرار کردند و عده زیادی از آن‌ها در آنجا کشته شدند.^۲ سپس فلسطینی‌ها به تعقیب شائول رفتند و پسرانش، یوناتان، آییناداب و ملکیشوع را به قتل رساندند.^۳ سپس جنگ در اطراف شائول شدت گرفت و تیراندازان او را محاصره کرده به سختی مجروح ساختند.^۴ آنگاه شائول به سلاح‌دارش، گفت: «شمشیر خود را درآور و مرا بکش تا این فلسطینی‌های کافر مرا تحقیر نکنند.» اما سلاح‌دارش بسیار ترسیده بود و چنین نکرد. پس شائول شمشیرش را کشید و خود را به روی آن انداخت.^۵ چون سلاح‌دارش دید که شائول مُرده است، او هم شمشیر خود را کشیده بر آن افتاد و مرد.^۶ به این ترتیب، شائول، سه پسرش، سلاح‌دارش و سپاهیان‌ش همگی در آن روز کشته شدند.^۷ اسرائیلی‌هایی که در سمت دیگر دشت یزرعیل و طرف شرق رود اُردن بودند، وقتی دیدند که سپاه اسرائیل فرار کرده‌اند و شائول و پسرانش هم کشته شده‌اند، شهرهای خود را ترک کرده گریختند. آنگاه فلسطینیان آمدند و شهرهایشان را اشغال کردند.

^۸ فردای آن روز که فلسطینی‌ها برای غارت اجساد کشته‌شدگان آمدند، اجساد شائول و پسرانش را در کوه جلبوع یافتند.^۹ سر شائول را بُریدند، اسلحه‌اش را برداشتند و مژده مرگ شائول را به بُت‌خانه‌ها و مردم خود در سراسر سرزمین پخش کردند.^{۱۰} اسلحه شائول را در پرستشگاه *عشتاروت قرار دادند و جسدش را بر دیوار شهر بیت‌شان آویختند.

^{۱۱} چون مردم یابیش جلعاد شنیدند که فلسطینیان در حق شائول چه کرده‌اند،^{۱۲} دلاوران خود را به بیت‌شان فرستادند و ایشان شبانه خود را به بیت‌شان رساندند و اجساد شائول و پسرانش را از دیوار پایین آوردند و ایشان را سوزاندند.^{۱۳} بعد استخوان‌هایشان را برداشته در زیر درخت بلوط در یابیش دفن کردند و هفت روز روزه گرفتند.



دوم سموئیل

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱



کتاب دوّم سموئیل

معرفی کتاب

کتاب دوّم سموئیل که در واقع ادامه کتاب اوّل سموئیل است، شرح استقرار پادشاهی داوود است. این پادشاهی ابتدا در یهودا در قسمت جنوب (فصل‌های ۱-۴) و سپس بر تمامی قوم به‌اضافه اسرائیل که در شمال بود استقرار یافت (فصل‌های ۵-۲۴). در این کتاب شرح داده می‌شود که چگونه داوود پادشاهی خود را استوار نمود و چگونه با دشمنان خویش چه در بین قوم و چه قدرت‌های بیگانه به نبرد پرداخت. داوود به‌عنوان یک مرد، با ایمانی استوار و عمیق نسبت به خدا و همچنین کسی که توانست وفاداری مردم خویش را جلب کند، معرفی شده است. همچنین نشان داده شده که او گاهی بی‌رحم است و به‌خاطر ارضای خواسته‌های خویش دچار وسوسه و گناه می‌شود. اما همین که ناتان نبی او را از گناهش آگاه می‌سازد، با اعتراف به گناه خود مجازات الهی را می‌پذیرد.

زندگی موفقیت‌آمیز داوود، بنی اسرائیل را چنان تحت تأثیر قرار داد که آن‌ها پس از مدّت‌ها، در زمانی که در پریشانی به سر می‌بردند، به امید پادشاهی دیگر مثل داوود از نسل داوود بودند.

تقسیم‌بندی کتاب

- سلطنت داوود بر یهودا ۱:۱-۴:۱۲
- سلطنت داوود بر تمام قوم اسرائیل ۵:۱-۲۴:۲۵
- الف- سال‌های اوّلیه ۱:۱۹-۵:۱۰
- ب- داوود و بَتشَبَع ۱۱:۱-۲۵:۱۲
- ج- مشکلات و سختی‌ها ۲۶:۱۲-۲۶:۲۰
- د- سال‌های آخر ۲۱:۱-۲۴:۲۵

آگاه شدن داوود از مرگ شائول

بعد از مرگ شائول، هنگامی که داوود از پیروزی بر عمالیقیان به صقلع بازگشت، دو روز در آنجا ماند. ^۲روز سوم مرد جوانی از اردوی شائول با لباس پاره و خاک بر سر ریخته، نزد داوود آمد. او روی به خاک نهاد و تعظیم کرد. ^۳داوود از او پرسید: «از کجا آمده‌ای؟» او جواب داد: «من از اردوگاه اسرائیل فرار کرده‌ام.» ^۴داوود پرسید: «از جنگ چه خبر داری؟»

او گفت: «مردم ما از میدان جنگ گریختند. بسیاری از آن‌ها زخمی و کشته شدند. شائول و پسرش، یوناتان هم کشته شدند.»

^۵داوود پرسید: «از کجا می‌دانی که شائول و یوناتان مرده‌اند؟»

^۶او جواب داد: «من اتفاقی از کوه جلبوع می‌گذشتم، در آنجا شائول را دیدم که بر نیزه خود تکیه داده و اربابه‌ها و سواران دشمن به او نزدیک می‌شوند. ^۷وقتی او به پشت سرش نگاه کرد، مرا دید و صدایم کرد. من جواب دادم، 'بلی، ای آقا' ^۸او پرسید، 'تو کیستی؟' جواب دادم، 'من یک عمالیقی هستم.' ^۹او به من گفت، 'بیا اینجا و مرا بکش، چون من به سختی مجروح شده‌ام و در حال مرگ هستم.' ^{۱۰}پس من رفتم و او را کشتم، چون می‌دانستم به خاطر آن زخم مهلکی که داشت، زنده نخواهد ماند. بعد تاج سر و بازوبندش را برداشته به حضور سرور خود آوردم.» ^{۱۱}آنگاه داوود و همراهانش جامه خود را پاره کردند ^{۱۲}و برای شائول و یوناتان، و برای اسرائیل و سپاه خداوند گریستند و عزاداری کرده تا شام روزه گرفتند زیرا بسیاری از آن‌ها در جنگ کشته شده بودند.

^{۱۳}داوود از جوان پرسید: «اهل کجا هستی؟»

او جواب داد: «من پسر یک مهاجر عمالیقی هستم.»

^{۱۴}داوود گفت: «آیا تو نرسیدی که پادشاه برگزیده خداوند را کشتی؟» ^{۱۵}بعد داوود به یکی از مردان خود گفت: «او را بکش.» آن مرد با شمشیر خود او را زد و کشت. ^{۱۶}داوود گفت: «خونت به گردن خودت باشد، زیرا با زبان خود اقرار کردی که پادشاه برگزیده خداوند را کشتی.»

سوگواری داوود برای شائول و یوناتان

^{۱۷}داوود این سوگ‌نامه را برای شائول و پسرش یوناتان سرود. ^{۱۸}بعد دستور داد که آن را به همه مردم یهودا تعلیم بدهند. (این سوگ‌نامه در کتاب یاشر ثبت شده است.)

^{۱۹}«ای اسرائیل، رهبران تو بر فراز تپه‌ها کشته شده‌اند. بنگر که دلاوران چگونه سرنگون گشته‌اند.

۲۰ این خبر را در جَت

و در جاده‌های اَشْقِلون بازگو نکنید،
مبادا دختران فلسطینیان خوشحال شوند
و دختران بُت‌پرستان شادی کنند.

۲۱ «ای کوه‌های جَلبوع، باشد که بر شما شب‌نم ننشیند و باران نبارد.

کشتزارهایتان همیشه بی حاصل شوند،
زیرا در آنجا سپر قهرمانان دور انداخته شده،
و سپر شائول دیگر با روغن جلا داده نمی شود.
۲۲ کمان یوناتان مرگ بار بود

و شمشیر شائول بی رحم؛
آن‌ها دشمن را مضروب کرده از پای درمی آوردند.

۲۳ «شائول و یوناتان، شگفت‌انگیز و گرامی؛

در مرگ و زندگی با هم؛
از عقاب تیزبال‌تر، از شیر نیرومندتر.

۲۴ «ای دختران اسرائیل، برای شائول گریه کنید،
برای او که به شما جامه‌های قرمز گران بها می پوشانید
و با جواهر و زَر شما را می آراست.

۲۵ «این دلاوران توانا،

چگونه در میدان جنگ کشته شدند!
یوناتان بر فراز تپّه‌ها کشته افتاده است.

۲۶ «یوناتان ای برادرم، دل من برای تو پُر از اندوه است.

تو برای من چقدر عزیز بودی!
محبت تو به من ژرف‌تر از محبت زنان بود.

۲۷ «دلاوران افتاده‌اند

و سلاح‌های آن‌ها از بین رفته است.»

داوود، پادشاه برگزیده یهودا

داوود از خداوند پرسید: «آیا به یکی از شهرهای یهودا بروم؟»
خداوند جواب داد: «بلی، برو.»

داوود پرسید: «به کدام شهر بروم؟»

خداوند فرمود: «به شهر حبرون.»^۲ پس داوود با دو زن خود، آخینوعم یزرعیلی و آییجایل، بیوهٔ نابال کرملی^۳ و با جنگ جویانش و خانواده‌های ایشان به شهرهای اطراف حبرون رفته در آنجا ساکن شد.^۴ آنگاه مردم یهودا آمده داوود را به عنوان پادشاه طایفهٔ یهودا،^{*} مسح کردند.

هنگامی که به داوود خبر رسید که مردم یایش جلعاد، شائول را به خاک سپرده‌اند،^۵ او این پیام را برای ایشان فرستاد: «خداوند شما را به خاطر وفاداری‌ای که به پادشاه داشته‌اید و او را آبرومندانه دفن کردید، برکت بدهد! ^۶ باشد که خداوند وفا و محبت سرشار خود را نصیب شما گرداند! من هم به خاطر کردار نیک شما، خوبی و احسان خود را از شما دریغ نمی‌کنم. ^۷ نیرومند و شجاع باشید! پادشاه شما شائول مُرده است و مردم یهودا مرا به پادشاهی خود مسح کرده‌اند.»

ایشبوشِت، پادشاه اسرائیل

^{۸-۹} در این وقت، آبْنیر پسر نیر، فرماندهٔ لشکر شائول، به مَحْنایم رفت و ایشبوشِت پسر شائول را به پادشاهی قلمرو جلعاد، آشیر، یزرعیل، افرایم، بنیامین و تمام سرزمین اسرائیل گماشت. ^{۱۰} وقتی ایشبوشِت پادشاه شد، چهل ساله بود و دو سال سلطنت کرد. اما طایفهٔ یهودا، از داوود پیروی می‌کردند. ^{۱۱} داوود مدّت هفت سال و شش ماه در حبرون، پادشاه طایفهٔ یهودا بود.

جنگ اسرائیل و یهودا

^{۱۲} آبْنیر، پسر نیر با سربازان ایشبوشِت از مَحْنایم به جبعون رفت. ^{۱۳} یوآب پسر صِرویه و سربازان داوود رفته آن‌ها را در برکهٔ جبعون ملاقات کردند. هر دو سپاه مقابل یکدیگر در دو طرف برکه نشستند. ^{۱۴} آنگاه آبْنیر به یوآب گفت:

«بگذار جوانان ما زورآزمایی کنند!» یوآب موافقت کرد.

^{۱۵} پس دوازده نفر از هر گروه بنیامین و ایشبوشِت پسر شائول و دوازده نفر از گروه داوود انتخاب شدند و به جنگ پرداختند. ^{۱۶} هریک سر حریف خود را گرفته و با شمشیر به پهلوی او می‌زد، تا همهٔ آن‌ها کشته شدند. بنابراین آن مکان را «میدان شمشیر» نامیدند.

^{۱۷} پس در آن روز جنگ سختی درگرفت و سپاه داوود، لشکر آبْنیر را شکست داد. ^{۱۸} سه پسر صِرویه، یعنی یوآب، آبیشای و عَسائیل هم در آنجا بودند. عَسائیل که مثل یک غزال وحشی، چابک و تیز بود، ^{۱۹} آبْنیر را سخت تعقیب می‌کرد بدون آنکه در تعقیب او به چپ یا راست متمایل

شود. مستقیماً او را دنبال کرد و هیچ چیزی مانعش نمی شد. ۲۰ آبئیر به پشت سر نگاه کرد و پرسید: «عَسائیل، این تو هستی؟»
او جواب داد: «بلی، من هستم.»

۲۱ آبئیر گفت: «به راست و چپ خود نگاه کن و یکی از این جوانان را گرفته هرچه را که دارد تصرف کن.» اما عَسائیل قبول نکرد و به تعقیب خود ادامه داد. ۲۲ باز آبئیر به او گفت: «از اینجا برو. من نمی خواهم تو را بکشم، زیرا در آن صورت چطور می توانم به روی برادرت یوآب نگاه کنم؟» ۲۳ اما او بازهم قبول نکرد. آنگاه آبئیر با ته نیزه اش به شکم او زد و نیزه اش از پشت او بیرون آمد. عَسائیل به زمین افتاد و مُرد. هرکه به آن مکانی که جنازه عَسائیل افتاده بود رسید، ایستاد.

۲۴ یوآب و آیشای به دنبال آبئیر رفتند. هنگام غروب آفتاب به تپّه امّه که در نزدیکی جیح و در راه بیابان جبعون است، رسیدند. ۲۵ سپاه آبئیر که همه از مردم بنیامین بودند، در بالای تپّه جمع شدند. ۲۶ آبئیر، یوآب را خطاب کرده گفت: «آیا ما باید برای همیشه در جنگ باشیم؟ آیا تو نمی توانی ببینی که در آخر چیزی جز تلخی باقی نمی ماند؟ ما از اقوام تو هستیم. آخر کی به افرادت دستور خواهی داد که از تعقیب ما دست بکشند؟»

۲۷ یوآب در جواب گفت: «به خدای زنده سوگند می خورم که اگر تو حرفی نمی زدی، مردان من تا فردا صبح شما را تعقیب می کردند.» ۲۸ آنگاه یوآب شیپور را به صدا درآورد و همگی توقف کرده دست از تعقیب سپاه اسرائیل کشیدند و دیگر با آن ها جنگ نکردند. ۲۹ آبئیر و مردان او تمام شب از راه دشت اُردن رفته از رود اُردن عبور کردند. فردای آن روز تا ظهر راه پیمودند تا به مَحْنایم رسیدند.

۳۰ یوآب پس از تعقیب آبئیر به جبرون برگشت و تمام سپاه خود را جمع کرد. او بعد از سرشماری متوجه شد که به غیر از عَسائیل، نوزده نفر دیگر از مردان داوود کم شده بودند. ۳۱ اما سی صد و شصت نفر از افراد آبئیر، از طایفه بنیامین، به دست مردان داوود کشته شده بودند. ۳۲ سپس یوآب و مردانش جنازه عَسائیل را بُردند و در آرامگاه پدرش در بیت لِحِم به خاک سپردند. یوآب و افرادش تمام شب راه رفتند و سپیده دم به جبرون رسیدند.

جنگ بین خاندان و نیروهای شائول و خاندان و نیروهای داوود تا زمان درازی ادامه داشت. نیروهای شائول روز به روز ضعیف تر می شدند و قدرت داوود رو به افزایش بود.

پسران داوود

این شش پسر داوود در حبرون به دنیا آمدند. اولین آمنون از آخینوعم یزرعیلی بود؛^۳ دومی کیلاب از آیبجایل، بیوهٔ *نابال کرملی؛ سومی ابشالوم از معکه، دختر تلمای پادشاه جشور؛^۴ چهارمی ادونیا از حجیت؛ پنجمی شَفَطیا از آیطال؛^۵ و ششمی یترعام از عجله. همهٔ این پسران در حبرون به دنیا آمدند.

آبنیر به داوود می‌پیوندد

۶ مادامی که جنگ بین نیروهای داوود و نیروهای سلطنتی شائول ادامه داشت، آبنیر یکی از قدرتمندترین پیروان خاندان شائول گردید.

۷ شائول صیغه‌ای به نام رصفه داشت که دختر آیه بود. ایشبوشث، آبنیر را متهم ساخته گفت: «چرا با صیغه پدرم هم‌بستر شدی؟»^۸ آبنیر از این حرف او بسیار خشمگین شد و گفت: «مگر من سگ هستم که با من چنین رفتار می‌کنی؟ با وجود تمام خوبی‌هایی که من در حق پدرت و برادران و دوستان او کردم و نگذاشتم که دست داوود به تو برسد، تو امروز برعکس، به‌خاطر این زن، به من تهمت می‌زنی؟»^۹ پس حالا با تمام قدرت خود می‌کوشم که سلطنت را از تو بگیرم و طبق وعدهٔ خداوند، سرزمین را از دان تا یثرشبع به داوود تسلیم کنم.^{۱۱} ایشبوشث از ترس خاموش ماند و نتوانست جوابی به آبنیر بدهد.

۱۲ آنگاه آبنیر پیامی به این شرح به داوود فرستاده گفت: «آیا می‌دانی حکومت این سرزمین از آن کیست؟ اگر با من پیمان ببندی، من به تو کمک خواهم کرد و اختیار تمام سرزمین اسرائیل را به دست تو خواهم سپرد.»

۱۳ داوود پاسخ داد: «بسیار خوب، من به شرطی با تو پیمان می‌بندم که هم‌سرم میکال، دختر شائول را با خود نزد من بیاوری.»^{۱۴} بعد داوود به ایشبوشث پیام فرستاده گفت: «زن من میکال را که به قیمت صد قلفهٔ فلسطینی خریده‌ام، برایم بفرست.»^{۱۵} پس ایشبوشث او را از شوهرش، فَلَطِیئیل پسر لایش پس گرفت.^{۱۶} شوهرش گریه‌کنان تا به بحوریم به‌دنبال او رفت. بعد آبنیر به فَلَطِیئیل گفت: «برگرد و به خانه‌ات برو.» او ناچار به خانهٔ خود برگشت.

۱۷ آبنیر نزد رهبران اسرائیل رفت و به آن‌ها گفت: «شما از مدت‌ها پیش می‌خواستید که داوود بر شما سلطنت کند.^{۱۸} حالا وقت آن است که خواستهٔ خود را عملی کنید، زیرا خداوند فرموده است، 'به‌وسیلهٔ بنده‌ام داوود، قوم اسرائیل را از دست فلسطینیان و همهٔ دشمنان ایشان نجات خواهم داد.'»^{۱۹} آبنیر بعد از صحبت با رهبران طایفه بنیامین، به حبرون

نزد داوود رفت تا از نتیجه مذاکرات خود با قوم اسرائیل و طایفه بنیامین، به او گزارش بدهد.

^{۲۰} آنبیر با بیست نفر از جنگجویان خود به حبرون رسید و داوود برای آن‌ها یک مهمانی ترتیب داد. ^{۲۱} آنبیر به داوود گفت: «من می‌خواهم بروم و تمام قوم اسرائیل را جمع کنم و به حضور سرورم، پادشاه بیاورم تا پیمانی با شما ببندند و شما به آرزوی دیرینه خود برسید و بر آن‌ها حکومت کنید.» پس داوود به او اجازه داد و او را به سلامت روانه کرد.

آنبیر به قتل می‌رسد

^{۲۲} بعد از آنکه آنبیر رفت، یوآب و بعضی از افراد داوود از یک حمله بازگشتند و غنیمت فراوانی را که گرفته بودند با خود آوردند. ^{۲۳} چون یوآب شنید که آنبیر پسر نیر به ملاقات پادشاه آمده بود و پادشاه به او اجازه داد که بی‌خطر برود، ^{۲۴} باعجله نزد داوود رفت و گفت: «چرا این کار را کردی؟ آنبیر نزد تو آمد و تو هم به او اجازه دادی که برود؟! ^{۲۵} تو خوب می‌دانستی که او چگونه آدمی است. او برای جاسوسی آمده بود تا از همه حرکات و کارهایت باخبر شود.»

^{۲۶} وقتی یوآب از نزد داوود رفت، فوراً چند نفر را به دنبال آنبیر فرستاد و او را از کنار چشمه سیره بازگرداندند، ولی داوود از این کار هیچ آگاهی نداشت. ^{۲۷} به مجردی که آنبیر به حبرون رسید، یوآب او را به بهانه مذاکره خصوصی به کنار دروازه شهر برد و در آنجا به انتقام خون برادر خود عسائیل، شکم او را درید و او را به قتل رساند. ^{۲۸} هنگامی که داوود از ماجرا باخبر شد گفت: «من و سلطنت من در ریختن خون آنبیر در حضور خداوند گناهی نداریم. یوآب و خاندان او مقصّرند. ^{۲۹} از خدا می‌خواهم که یوآب و خاندان پدرش به ترشح و جذام مبتلا شوند، یا مثل زنان نخ‌ریسی کنند، یا به دم شمشیر کشته شوند و یا از قحطی بمیرند.» ^{۳۰} به این ترتیب یوآب و برادرش آبیشای، آنبیر را کشتند، زیرا برادر ایشان، عسائیل را در جنگ جبعون به دست ایشان به قتل رسیده بود.

خاکسپاری آنبیر

^{۳۱} داوود به یوآب و تمام کسانی که با او بودند گفت: «لباس خود را پاره کنید و *پلاس بپوشید و برای آنبیر سوگواری کنید.» داوود پادشاه در پی جنازه او رفت. ^{۳۲} بعد آنبیر را در حبرون به خاک سپردند و پادشاه با آواز بلند بر سر قبر او گریه کرد و همه مردم نیز گریستند. ^{۳۳} آنگاه پادشاه این سوگ‌نامه را برای آنبیر خواند:

«چرا می‌بایست آنبیر به چنین وضع ننگینی بمیرد؟!»

و پای‌هایت در زنجیر نبودند.
تو به دست فرومایگان کشته شدی.»

و مردم دوباره برای آبیر گریه کردند.

۳۵ چون داوود در روز دفن آبیر چیزی نخورده بود، مردم از او خواهش کردند که غذا بخورد، اما داوود سوگند یاد کرد که تا غروب آفتاب لب به چیزی نزند. ۳۶ مردم احساسات نیک او را مانند دیگر کارهای خوب او تقدیر کردند. ۳۷ آنگاه همه آن‌ها دانستند که پادشاه در کشتن آبیر پسر نیر دخالتی نداشته است. ۳۸ پادشاه به مأموران خود گفت: «می‌دانید امروز یک رهبر بزرگ اسرائیل کشته شده است. ۳۹ با این که من، پادشاه برگزیده خداوند هستم، اما امروز ضعیفم و این مردان یعنی پسران صرویه از من توانا تر هستند. خداوند مردم شریر را به جزای کارهایشان برساند.»

کشته شدن ایشبوشث

۴

هنگامی که ایشبوشث، پسر شائول شنید که آبیر در حبرون کشته شده است، هراسان گشت و تمام مردم اسرائیل پریشان گشتند. ۳-۲ سپاه متهاجم اسرائیل تحت رهبری دو فرمانده به نام‌های بَعْنَا و رِکاب بود. این دو نفر پسران رمون بئروتی از طایفه بنیامین بودند. گرچه بئیروتیان به جتایم، محل سکونت کنونی خود فرار کرده بودند، اما ایشان دراصل از مردم بنیامین بودند.

۴ یوناتان پسر شائول، پسری داشت به نام مِفیوشث که هنگامی که شائول و یوناتان کشته شدند پنج‌ساله بود. وقتی خبر مرگ آن‌ها در یزرعیل شنیده شد، پرستارش او را برداشت و فرار کرد، اما به‌خاطر عجله‌ای که داشت او از دستش افتاد و لنگ شد.

۵ پسران رمون، یعنی بَعْنَا و رِکاب، هنگام ظهر به خانه ایشبوشث رسیدند. ایشبوشث در حال استراحت بود. ۶ زنی که در خانه گندم پاک می‌کرد، خواب‌آلود شده به خواب رفت و بَعْنَا و رِکاب به آرامی وارد شدند. ۷ هنگامی که داخل خانه بودند، به اتاق خواب ایشبوشث رفته او را در بسترش کشتند. بعد سرش را از تن جدا کردند و آن را با خود بردند، و از راه دشت اُردن تمام شب راه رفتند تا به حبرون رسیدند. ۸ سپس آن‌ها سر ایشبوشث را به حضور داوود برده گفتند: «سر ایشبوشث، پسر دشمنت شائول را که همیشه قصد کشتن تو را داشت، برایت آورده‌ایم. خداوند انتقام سرور ما، پادشاه را از شائول و فرزندان او گرفته است.» ۹ اما داوود به رِکاب و برادرش بَعْنَا، پسران رمون بئروتی جواب داد: «به خداوند زنده که مرا از شر دشمنانم نجات داد، سوگند ۱۰ که وقتی

آن کسی که خبر مرگ شائول را برایم آورد، و فکر می کرد که من از آن خبر شاد می شوم، او را در صَقْلَغ کُشتم و این چنین اَنعام خوش خبری اش را به او دادم. ^{۱۱} پس می دانید کسی که یک شخص نیک و صالح را در بستر خوابش بکُشد، چند برابر جزا خواهد دید! آیا فکر می کنید که انتقام خون او را از شما نخواهم گرفت و شما را از روی زمین محو نخواهم کرد؟» ^{۱۲} آنگاه به خادمان خود امر کرد که آن دو برادر را بکُشند. آن ها دستور او را به جا آوردند. بعد دست و پایشان را قطع کرده اجسادشان را در کنار برکۀ حبرون به دار آویختند. سپس سر ایشبوشث را در آرامگاه اَبنیر در حبرون دفن کردند.

انتخاب داوود به عنوان پادشاه سرزمین یهودا و اسرائیل

(اول تواریخ ۹-۱:۱۱، ۱۴:۱-۷)

۵ رهبران طایفه های اسرائیل در حبرون به حضور داوود آمدند و گفتند: «ما از گوشت و استخوان تو هستیم. ^۲ پیش از این هرچند شائول پادشاه ما بود، ولی تو در جنگ ها رهبر ما بودی و خداوند فرمود که تو باید شبان و راهنمای مردم اسرائیل باشی.» ^۳ پس رهبران اسرائیل در حبرون به حضور پادشاه جمع شدند و داوود پادشاه با آن ها پیمان بست. آن ها مطابق آن پیمان، داوود را به عنوان پادشاه خود *مسح نمودند. ^۴ داوود سی ساله بود که پادشاه شد و مدّت چهل سال سلطنت کرد. ^۵ او قبلاً مدّت هفت سال و شش ماه در حبرون پادشاه یهودا بود. بعد مدّت سی و سه سال در اورشلیم بر تمام یهودیه و اسرائیل پادشاهی کرد.

داوود اورشلیم را تصرف می کند

^۶ داوود و سپاهیان به مقابله با پیوسیان که در اورشلیم ساکن بودند، رفتند. پیوسیان گمان می کردند داوود نمی تواند وارد شهر شود و به داوود گفتند: «تو نمی توانی به اینجا وارد شوی، زیرا حتّی اشخاص کور و لنگ هم می توانند از آمدن تو جلوگیری کنند.» ^۷ اما داوود شهر مستحکم *صهیون را تصرف کرد و آن را شهر داوود نامید.

^۸ آن روز داوود به مردان خود گفت: «آیا کسی به اندازه من از پیوسیان متنفر است که بخواهد آن ها را بکُشد؟ پس از راه مجرای قنات داخل شهر شوید و به این مردم کور و لنگ حمله کنید.» به همین دلیل است که گفته اند: «کوران و لنگان نمی توانند وارد خانه خدا شوند.»

^۹ بعد از تسخیر قلعه صهیون، داوود در آنجا ساکن شد و در اطرافش جایی که خاک ریزی شده بود، شهری ساخت و آن را شهر داوود نامید. ^{۱۰} داوود روز به روز قوی تر می شد، زیرا یهوه، خدای متعال همراه او بود.

۱۱ حیرام، پادشاه صور پیک‌هایی را به همراه چوب‌های درخت سدر، نجّاران و سنگ‌تراشان برای داوود فرستاد تا آن‌ها خانه‌ای برای او بسازند. ۱۲ آنگاه داوود دانست که خداوند به‌خاطر مردم اسرائیل او را به پادشاهی برگزیده و سلطنت او را سعادت‌مند نموده است.

۱۳ پس از آنکه داوود از حبرون به اورشلیم رفت، صیغه‌ها و زنان دیگر هم گرفت. آن‌ها برایش پسران و دختران دیگری به دنیا آوردند. ۱۴ این‌ها نام‌های فرزندان او هستند که در اورشلیم متولد شدند: شَمّوعا، شوباب، ناتان، سلیمان، ۱۵ ییحار، الیشوع، نَفج، یافیع، ۱۶ الیشمع، الیاداع و الیفِلط.

پیروزی بر فلسطینی‌ها

(اَوّل تواریخ ۱۴: ۸-۱۷)

۱۷ چون فلسطینی‌ها شنیدند که داوود به پادشاهی اسرائیل برگزیده شده است، همه نیروهای آن‌ها برای دستگیری او رفتند. وقتی داوود از آمدن آن‌ها باخبر شد، به داخل قلعه رفت. ۱۸ آنگاه فلسطینی‌ها آمده در دشت رفائیان مستقر شدند. ۱۹ داوود از خداوند پرسید: «آیا به فلسطینی‌ها حمله کنم؟ آیا تو مرا پیروز خواهی کرد؟»

خداوند پاسخ داد: «برو، من تو را پیروز خواهم کرد.» ۲۰ داوود رفت و در *بَعْل فراصیم با فلسطینیان جنگید و آن‌ها را شکست داد و گفت: «خداوند مانند سیلاب خروشان دشمنان مرا شکست داده است.» به همین دلیل آنجا را *بَعْل فراصیم نامیدند. ۲۱ بعد داوود و سپاهیانش بُت‌هایی را که فلسطینی‌ها به‌جا گذاشته بودند، با خود بردند. ۲۲ فلسطینی‌ها دوباره آمدند و بازهم در دشت رفائیان مستقر شدند. ۲۳ وقتی داوود بار دیگر با خداوند مشورت کرد، خداوند به وی فرمود: «این بار از روبه‌رو حمله نکن، بلکه از پشت سر و از پیش درختان به مقابله آن‌ها برو. ۲۴ وقتی که صدای پای لشکرها را از بالای درختان شنیدی، آنگاه حمله کن! زیرا این نشانه آن است که خداوند راه را برایت باز کرده است تا بروی و سپاه فلسطینی‌ها را از بین ببری.» ۲۵ داوود آنچه را که خداوند امر کرده بود انجام داد و فلسطینی‌ها را از جِبَعه تا جازر به عقب راند.

آوردن صندوق پیمان به اورشلیم

(اَوّل تواریخ ۱۳: ۱-۱۴، ۱۵: ۲۵-۱۶: ۴۳)

داوود دوباره بهترین مردان اسرائیل را که سی هزار نفر بودند، جمع کرد. ۲ آنگاه او و تمامی مردانش برای آوردن *صندوق پیمان خدا به بَعْل یهودا رفتند. این صندوق نام خداوند متعال را که تختش بر فراز فرشتگان نگهبان جایگزین شده بود، بر خود داشت.

آن‌ها صندوق پیمان را از خانه آییناداب در جبعه برداشته بر گاری‌ای نو گذاشتند. عَزّه و آخيو، پسران آییناداب، اَرابه را می‌رانندند،^۴ و آخيو پیش‌پیش آن می‌رفت. داوود و همه قوم اسرائیل با صدای بربط و دهل و دف و ججغه و سنج با تمام توان، در حضور خداوند سرود می‌خواندند و می‌رقصیدند.

چون آن‌ها به خرمنگاه ناکان رسیدند، پای گاوها لغزید. عَزّه دست خود را بر صندوق پیمان گذاشت که نیفتد.^۷ آنگاه خشم يَهُوه، خداوند بر عَزّه شعله‌ور شد و به‌خاطر گناهی که کرده بود، خدا او را در کنار صندوق پیمان خدا کُشت. او در کنار صندوق خداوند جان سپرد.^۸ داوود از این‌که قهر خداوند عَزّه را به آن سرنوشت دُچار کرد، خشمگین شد و به‌این‌جهت آنجا فارص عَزّه نامیده شد که تا به امروز به همین نام یاد می‌شود.

داوود آن روز از خداوند ترسید و گفت: «حالا چگونه می‌توانم صندوق پیمان خداوند را با خود ببرم؟»^{۱۰} پس او تصمیم گرفت که صندوق پیمان را به شهر داوود نبرد. پس آن را به خانه عُوْبِيْدْآدوم جیتی برد^{۱۱} و صندوق پیمان مدت سه ماه در آنجا ماند. خداوند به‌خاطر آن عُوْبِيْدْآدوم و خانواده او را برکت داد.

وقتی داوود باخبر شد که خداوند به‌خاطر آن صندوق، خانواده و همه دارایی عُوْبِيْدْآدوم را برکت داده است، صندوق پیمان خداوند را از خانه عُوْبِيْدْآدوم با شادمانی به شهر داوود آورد.^{۱۳} اشخاصی که صندوق پیمان را حمل می‌کردند، پس از آنکه شش قدم رفتند، توقف نمودند تا داوود یک گاو و یک گوساله چاق قربانی کند.^{۱۴} داوود درحالی‌که *ایفود کتانی پوشیده بود، با تمام وجود در حضور خداوند می‌رقصید.^{۱۵} به‌این‌ترتیب داوود و بنی اسرائیل صندوق پیمان را با فریاد خوشی و آواز شیپور به شهر داوود آوردند.

وقتی صندوق پیمان به شهر داوود رسید، میکال دختر شائول از پنجره خانه دید که داوود در حضور خداوند جست‌وخیزکنان می‌رقصد، پس در دل خود او را حقیر شمرد.^{۱۷} بعد صندوق را به درون *خیمه در جایی که داوود برایش معین کرده بود، قرار دادند. داوود قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های مشارکت و سلامتی به پیشگاه خداوند تقدیم کرد.^{۱۸} داوود پس از انجام مراسم قربانی، همه مردم را به نام خداوند متعال برکت داد.^{۱۹} و به تمامی مردم، یعنی به همه جماعت اسرائیل، از مرد و زن، یک قرص نان، یک تکه گوشت و مقداری کشمش داد. در پایان مراسم همگی، به خانه‌های خود رفتند.

میکال، داوود را سرزنش می کند

۲۰ داوود به خانه خود رفت تا خانواده خود را برکت بدهد، اما میکال، دختر شائول برای ملاقات او بیرون رفت و گفت: «امروز پادشاه اسرائیل قدرت و عظمت خود را خوب نشان داد! او مثل یک آدم ابله خود را در برابر چشمان کنیزانش برهنه کرد.»

۲۱ داوود به او گفت: «من در برابر خداوندی که مرا بر پدرت و تمام خانواده‌اش برتری داد، می رقصیدم. او مرا رهبر و پیشوای قوم خود ساخت. من این کار را برای سپاسگزاری از خداوند انجام دادم ۲۲ و مایلم که زیادتیر از این، کارهای احمقانه انجام دهم. یقین دارم که برخلاف نظر تو، این کنیزانی که تو از آن‌ها نام بردی، احترام بیشتری به من قائل خواهند شد.» ۲۳ و میکال تا آخر عمر بدون فرزند به سر برد.

پیغام ناتان به داوود

(اول تواریخ ۱۷: ۱-۱۵)

داوود پادشاه در کاخ خود ساکن شد، و خداوند به او از جمیع دشمنانش امنیت و آرامش بخشیده بود. ۲ آنگاه پادشاه به ناتان نبی گفت: «بین، من در این کاخ زیبای ساخته شده از چوب سدر زندگی می کنم، در حالی که *صندوق پیمان خدا هنوز در *خیمه قرار دارد.»

۳ ناتان در جواب گفت: «برو و آنچه را که در قلب خود داری انجام بده، زیرا خداوند با تو است.» ۴ در همان شب خداوند به ناتان چنین گفت: ۵ «برو پیام مرا به بنده من داوود برسان و بگو که خداوند می گوید تو آن کسی نیستی که برای من خانه‌ای بسازد، ۶ زیرا از روزی که من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردم در خانه‌ای ساکن نشده‌ام و جای من همیشه در خیمه بوده است. ۷ آیا در هر مکانی که من با مردم اسرائیل بوده‌ام، هرگز از رهبرانی که برای شبانی آن‌ها برگزیدم، پرسیدم که چرا خانه‌ای از چوب سدر برایم نساخته‌اند؟

۸ «پس برو و به داوود خادم من بگو خداوند متعال چنین می گوید، 'من تو را از نگهداری گوسفندان در چراگاه به رهبری مردم قوم خود اسرائیل رساندم. ۹ همواره با تو بوده‌ام و دشمنان تو را نابود کرده‌ام. من نام تو را مانند مردان بزرگ در دنیا پراوزه خواهم ساخت. ۱۰ من برای قوم خود بنی اسرائیل، سرزمینی را برقرار خواهم کرد که برای همیشه وطن ایشان باشد و از شر دشمنان در امان باشند ۱۱ و نخواهم گذاشت مانند دورانی که داوران را بر آن‌ها گماشتم، خوار و ذلیل شوند. همچنین نسل تو را برقرار خواهم کرد. ۱۲ روزی که با این جهان وداع کنی و با پدرانت

دفن شوی، یکی از فرزندان را جانشین تو خواهم کرد و سلطنت او را نیرومند و پایدار خواهم ساخت.^{۱۳} او خانه‌ای برایم خواهد ساخت و من تخت سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهم ساخت.^{۱۴} من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر. اما اگر بی‌عدالتی کند، من او را مانند پدری که پسرش را تنبیه می‌کند، مجازات خواهم کرد،^{۱۵} ولی محبت من همیشه شامل حال او خواهد بود و من او را مانند شاتول که از سر راه تو برداشتم، ترک نخواهم کرد.^{۱۶} نسل تو پایدار و سلطنت خاندانت ابدی خواهد بود؛ تخت تو برای همیشه برقرار خواهد ماند.»^{۱۷} پس ناتان هرآنچه را که خداوند در رؤیا به او آشکار کرده بود، به داوود بیان کرد.

دعای شکرگزاری داوود

(اول تواریخ ۱۷: ۱۶-۲۷)

۱۸ آنگاه داوود پادشاه در حضور خداوند زانو زده گفت: «ای خداوند متعال، من کیستم و خاندان من کیست که من شایسته چنین مقامی باشم؟^{۱۹} علاوه بر این‌ها تو وعده نامی جاودان به نسل من داده‌ای، تو گذاشتی یک انسان این را ببیند.^{۲۰} از این بیشتر چه می‌توان گفت؟ زیرا ای خداوند متعال، تو بنده خود را می‌شناسی.^{۲۱} تو مطابق وعده‌ای که داده‌ای و به خاطر میل و رغبت خود این کارها را می‌کنی تا من اراده تو را بدانم.^{۲۲} ای خداوند متعال، تو خدای بزرگواری هستی و مثل و مانندی نداری. ما به گوش خود شنیده‌ایم که کسی شریک و همتای تو نیست.^{۲۳} آیا هیچ ملت دیگری مثل قوم اسرائیل بوده که تو آن را از بردگی نجات داده قوم برگزیده خود سازی؟ کارهای عظیمی که تو برای آن‌ها انجام دادی، نام تو را در سراسر دنیا مشهور ساخته است. و معجزات بزرگ و کارهای ترس‌آور نشان دادی تا مصریان و خدایانشان را از سر راه قوم خود دور کنی.^{۲۴} تو قوم اسرائیل را برگزیدی تا برای همیشه قوم تو باشد و تو خدای ایشان باشی.

۲۵ «اکنون ای یهوه، خدا، به وعده‌ای که به این بندهات و فرزندان دادی وفا کن و مطابق آن عمل نما.^{۲۶} خداوند، نام تو تا ابد بزرگ باد، تا گفته شود که خداوند متعال خدای اسرائیل است و خاندان بندهات داوود در حضور تو پایدار خواهد ماند.^{۲۷} ای خداوند متعال، خدای اسرائیل، تو این اسرار را بر من آشکار کردی و فرمودی که فرزندان من بر قوم اسرائیل سلطنت خواهند کرد؛ به این جهت، جرأت کرده‌ام که به این گونه در حضورت نیایش کنم.

۲۸ «اکنون ای خداوند متعال، تو خدا هستی و کلام تو حقیقت است و این نیکویی را به بنده خود وعده داده‌ای.^{۲۹} اکنون باشد که خاندان بندهات را برکت دهی تا آنکه تا ابد در حضور تو بمانند، زیرا، ای

خداوند متعال، تو چنین گفته‌ای و خاندان بنده‌ات از برکت تو تا به ابد مبارک خواهد بود.»

پیروزی‌های سپاه داوود

(اول تواریخ ۱۸: ۱-۱۷)

پس از چندی، داوود دوباره به فلسطینیان حمله کرد و آن‌ها را شکست داده سرزمینشان را به تصرف خود درآورد.

او همچنین مردم موآب را شکست داد و اسیران را روی زمین خواباند، و از هر سه نفر، دو نفر آن‌ها را کشت و بقیه را زنده گذاشت تا او را خدمت کنند و به او باج بدهند.

داوود هنگامی که برای استقرار قدرت خود بر کناره رود فرات می‌رفت، هَدَدَعِزِر پسرِ رحوب پادشاه صوبه را در جنگ شکست داد. داوود یک هزار و هفت صد سوار و بیست هزار سرباز پیاده او را به اسیری گرفت. بعد پای‌های همه اسب‌های اربابه‌های او را لنگ کرد و فقط یک صد اسب او را برای استفاده خود نگاه داشت.

وقتی سوریان دمشق به کمک هَدَدَعِزِر آمدند، داوود بیست و دو هزار نفر سوری را کشت. آنگاه داوود چند گروه از افراد نظامی را در دمشق گماشت، و سوریان تابع داوود شده به او باج می‌دادند. خداوند داوود را به هر جایی که می‌رفت، پیروز می‌ساخت. داوود سپرهای طلایی را که از سربازان هَدَدَعِزِر گرفته بود، همه را به اورشلیم آورد. او همچنین مقدار زیادی اسباب برنزی را از باته و بیروتای، دو شهر تحت حکومت هَدَدَعِزِر، به اورشلیم آورد.

وقتی توعی، پادشاه حَمات شنید که داوود تمام لشکر هَدَدَعِزِر را شکست داده است، ۱۰ پسر خود یورام را به حضور داوود فرستاد تا سلام او را به داوود برساند و به خاطر پیروزی بر هَدَدَعِزِر، به او تبریک بگوید، زیرا هددعزر همیشه با توعی در جنگ بود. یورام همچنین ظروف نقره و طلا و برنزی برای داوود آورد. ۱۱-۱۲ داوود پادشاه همه این هدایا را با تمام نقره و طلایی که از آدوم، موآب، عَمون، فلسطین، عمالقه و هَدَدَعِزِر به غنیمت گرفته بود، وقف خداوند کرد.

داوود در جنگ با آدومیان در درّه نمک هجده هزار نفر از آدومیان را کشت و این پیروزی به شهرت او افزود. ۱۴ او سربازان خود را به سراسر آدوم فرستاد و همه آن‌ها را تابع خود ساخت. خداوند داوود را به هر جایی که می‌رفت، پیروز می‌ساخت.

داوود با عدل و انصاف حکمرانی می‌کرد. ۱۶ یوآب پسر صِرویه فرمانده لشکر او و یهوشافاط، پسر آخیلود مسئول ثبت اسناد او بود. ۱۷ صادوق، پسر آخیطوب و آخیمِلِک پسر آبیاتار کاهن بودند و سِرایا

منشی دربار بود. ^{۱۸} بنایا، پسر یهویدا ع فرمانده محافظ و پسران داوود وزیران او بودند.

داوود و مَفِیوِشِت

۹ روزی داوود پرسید: «آیا کسی از خاندان شائول زنده مانده است تا من به خاطر یوناتان به او احسان کنم؟»
^۲ در آنجا از خاندان شائول خدمتکاری به نام صیبا بود که او را به حضور داوود آوردند. داوود پادشاه از او پرسید: «آیا تو صیبا هستی؟»
 او جواب داد: «بله، سرور من.»
^۳ پادشاه از او سؤال کرد: «آیا هنوز هم از خاندان شائول کسی باقی مانده است تا من وفاداری و مهربانی خود را به او نشان بدهم؟ من همان طور که به خدا قول دادم، انجام خواهم داد.»
 صیبا در جواب پادشاه گفت: «بلی، پسری از یوناتان هنوز زنده است که لنگ می باشد.»
^۴ پادشاه پرسید: «او کجا است؟»

صیبا گفت: «او در خانهٔ ماخیر پسر عمیئل در لودبار است» ^۵ آنگاه داوود یک نفر را فرستاد تا او را از خانهٔ ماخیر بیاورد.
^۶ وقتی مَفِیوِشِت، پسر یوناتان به حضور داوود آمد، سرخود را به علامت تعظیم به زمین خم کرد. داوود گفت: «مَفِیوِشِت؟» او جواب داد: «بلی، سرور من، بندهٔ شما در خدمت شما می باشد.»
^۷ داوود گفت: «نترس، من به خاطر دوستی و وفاداری به پدرت، می خواهم در حقّ تو احسان کنم. من تمام زمین های پدر بزرگت، شائول را به تو بازمی گردانم و تو با من همیشه بر سر یک سفره خواهی نشست.»
^۸ مَفِیوِشِت باز به سجده افتاده تعظیم کرد و گفت: «آیا این سگ مُرده لیاقت این همه مهربانی را دارد؟»

^۹ بعد داوود، صیبا خادم شائول را به حضور خود خواند و گفت: «همهٔ آنچه را که متعلّق به شائول بود، به نوّهٔ سرورت داده ام. ^{۱۰} پس تو، پسران و خدمتکارانت باید در زمین هایش کشاورزی کنید تا از حاصل آن پسر سرورت و فامیل او چیزی برای خوردن داشته باشند. امّا مَفِیوِشِت، پسر سرورت همیشه با من در سر یک سفره نان خواهد خورد.» صیبا پانزده پسر و بیست خدمتکار داشت.

^{۱۱} صیبا به پادشاه گفت: «سرور من، این خدمتکارتان همهٔ آنچه را که فرمودید به جا خواهد آورد.»

از آن پس مَفِیوِشِت مثل پسران داوود بر سر یک سفره با او نان می خورد.
^{۱۲} مَفِیوِشِت پسر جوانی به نام میکا داشت. همهٔ خانوادهٔ صیبا خدمتکاران

مِفیبوشِت شدند. ۱۳ مِفیبوشِت که از دو پا لنگ بود، به اورشلیم رفت و همیشه بر سر سفرهٔ پادشاه خوراک می خورد.

شکست عَمونیان و سوریان توسط داوود

(اول تواریخ ۱۹-۱۹)

بعد از مدتی پادشاه عَمونیان درگذشت و پسرش حانون جانشین او شد. ۲ داوود گفت: «چون پدر او ناحاش همیشه نسبت به من مهربان و وفادار بود، من هم به پاس خوبی های او به پسرش احسان و خوبی می کنم.» پس داوود گروهی از خادمان را خود برای تسلیت گویی نزد او فرستاد.

وقتی خادمان داوود به سرزمین عَمونیان رسیدند، ۳ مأموران حانون به او گفتند: «این اشخاص را داوود برای تسلیت و به خاطر احترام به پدرت نفرستاده است؛ این ها برای تفحص و جاسوسی آمده اند تا پیش از آنکه به ما حمله کنند، اوضاع اینجا را بررسی کنند.»

۴ پس حانون امر کرد که نیمی از ریش قاصدان داوود را بتراشند و لباس ایشان را تا قسمت بالای ران پاره کنند و آن ها را نیمه برهنه بازگردانند. ۵ وقتی داوود از این ماجرا باخبر شد، برای قاصدان پیام فرستاده گفت که در اریحا بمانند تا ریششان بلند شود، زیرا آن ها از وضعی که داشتند خجالت می کشیدند.

۶ هنگامی که عَمونیان پی بردند که با کاری که کرده اند، خشم داوود را برانگیخته اند، بیست هزار سرباز پیاده را از سوریان بیت رحوب و صوبه، یک هزار نفر را از پادشاه مَعکه و دوازده هزار نفر را از مردم طوب اجیر کردند. ۷ وقتی داوود این خبر را شنید، یوآب را با همهٔ سپاه نیرومند بنی اسرائیل برای حمله فرستاد. ۸ عَمونیان برای دفاع از دروازهٔ شهر رَبه سنگر گرفتند و سربازان سوریانی بیت رحوب و صوبه و مَعکه در دشت مستقر شدند.

۹ چون یوآب دید که باید در دو جبهه مبارزه کند، گروهی از بهترین رزمندگان سپاه را انتخاب کرده آن ها را برای مقابله با سوریان فرستاد. ۱۰ بقیهٔ قوا را به فرماندهی برادر خود، آبیشای، برای جنگ با عَمونیان صف آرای کرد. ۱۱ یوآب به برادر خود گفت: «اگر سوریان بر ما چیره شدند به کمک ما بیا و اگر عَمونیان بر شما پیروز شدند، ما به کمک شما می آییم. ۱۲ دلیر و شجاع باشید و برای مردم و شهرهای خدای خود مردانه بجنگید. هرچه خواست خداوند باشد انجام خواهد شد.» ۱۳ پس یوآب و سپاه او بر سوریان حمله کردند و سوریان همگی گریختند. ۱۴ چون عَمونیان دیدند که سوریان فرار می کنند، آن ها هم از

ترس آیشای به داخل شهر گریختند و یوآب بعد از جنگ با عمونیان به اورشلیم بازگشت.

^{۱۵} چون سوریان پی بردند که از دست بنی اسرائیل شکست خورده‌اند، دوباره لشکر خود را آماده کردند. ^{۱۶} هَدَدِ عِزْر، سوریانی را که در شرق رود فرات بودند، فراخواند. آنگاه همگی به فرماندهی شوبک، سپهسالار هَدَدِ عِزْر، به حیلام آمدند. ^{۱۷} وقتی داوود این خبر را شنید، شخصاً سپاه بنی اسرائیل را از رود اُردن عبور داده به سوی حیلام رهبری کرد. آنگاه سوریان حمله را شروع کرده به جنگ پرداختند، ^{۱۸} اما آن‌ها نتوانستند مقاومت کنند و دوباره گریختند. داوود و افرادش هفت صد نفر از اربابان‌های جنگی و چهل هزار سوار از سوریان را کشتند و شوبک فرمانده دشمن را زخمی کردند. او در میدان جنگ جان سپرد. ^{۱۹} وقتی پادشاهانی که تابع هَدَدِ عِزْر بودند، دیدند که از دست بنی اسرائیل شکست خوردند، با بنی اسرائیل صلح کردند و تابع آن‌ها شدند و سوریان از ترس دیگر به کمک عمونیان نرفتند.

داوود و بَشَبَع

در فصل بهار، هنگامی که پادشاهان به جنگ می‌روند، ۱۱ داوود یوآب را با سپاه اسرائیل به جنگ فرستاد. آنان عمونیان را از بین بردند و شهر رَبه را محاصره کردند. اما داوود در اورشلیم ماند.

^۲ یک روز، هنگام عصر داوود از بستر برخاست و به پشت بام کاخ رفته به قدم زدن پرداخت. از روی بام چشمش بر زنی افتاد که حمام می‌کرد. او زن بسیار زیبایی بود. ^۳ داوود کسی را فرستاد تا بداند که آن زن کیست. معلوم شد که او بَشَبَع، دختر الیعام، و زن اوریای حَتّی است. ^۴ پس داوود قاصدان را فرستاد تا آن زن را به حضورش بیاورند و داوود با او هم‌بستر شد. او قبل از این که بیاید، مراسم پاکیزگی بعد از عادت ماهانه را انجام داده بود. سپس آن زن به خانه خود رفت. ^۵ آن زن پس از مدّتی پی برد که حامله است. پس قاصدی نزد داوود فرستاد تا حاملگی اش را به او خبر بدهد.

^۶ آنگاه داوود به یوآب پیام فرستاد و از او خواست که اوریای حَتّی را نزد او بفرستد. ^۷ هنگامی که اوریا آمد، داوود از حال یوآب و سپاه او و وضع جنگ جويا شد. ^۸ بعد به اوریا گفت که به خانه خود برو و شست‌وشو کند و هدیه‌ای هم برای او به خانه‌اش فرستاد. ^۹ اما اوریا به خانه خود نرفت و در نزد دروازه کاخ با سایر خادمان پادشاه خوابید. ^{۱۰} چون داوود باخبر شد که اوریا به خانه خود نرفته است، او را به حضور

خود خواسته گفت: «تو مدت زیادی از خانه‌ات دور بودی، پس چرا دیشب به خانه خود نرفتی؟»

۱۱ اوریا جواب داد: «آیا روا است که *صندوق پیمان، مردم اسرائیل و یهودا، سرورم یوآب و سپاه او بیرون در دشت باشند و من به خانه خود بروم و با همسرم بخورم و بنوشم و هم خواب شوم. به جان شما سوگند که من هرگز چنین کاری را نخواهم کرد.»

۱۲ آنگاه داوود گفت: «امروز هم همین جا بمان و فردا دوباره به اردوگاه برو.» پس اوریا آن روز و فردایش را در اورشلیم ماند. ۱۳ داوود او را برای شام دعوت نمود و او را مست کرد. اوریا آن شب نیز به خانه خود نرفت و با خادمان پادشاه خوابید.

۱۴ فردای آن روز داوود نامه‌ای به یوآب نوشت و به وسیله اوریا برای او فرستاد. ۱۵ متن نامه از این قرار بود: «اوریا را در صف اول یک جنگ سخت قرار بده و خودت عقب‌نشینی کن و بگذار تا او کشته شود.» ۱۶ پس یوآب او را در جایی که شهر در محاصره بود، قرار داد، چون او می‌دانست که بهترین جنگ‌جویان دشمن در آنجا می‌جنگیدند. ۱۷ آنگاه دشمنان از شهر بیرون آمدند و با یک حمله، تعدادی از سربازان بنی اسرائیل را به قتل رساندند که اوریا ی حتی هم از جمله کشته‌شدگان بود.

۱۸ یوآب اخبار جنگ را برای داوود فرستاد ۱۹ و به نامه‌رسان گفت: «وقتی پیام مرا به پادشاه گفتی، ۲۰ اگر دیدی که پادشاه خشمگین شد و گفت، 'چرا آن قدر به شهر نزدیک شدید؟ آیا نمی‌دانستید که دشمن از بالای دیوار تیراندازی می‌کند؟' ۲۱ مگر فراموش کردید که در شهر تبص یک زن با انداختن سنگ آسیاب دستی از بالای دیوار آبی ملک پسر جدعون را کشت؟ پس چرا به نزدیک شهر رفتید؟' آن وقت به او بگو که خادمش، اوریا ی حتی هم کشته شد.»

۲۲ نامه‌رسان رفت و پیام یوآب و وقایع جنگ را به داوود گزارش داد ۲۳ و گفت: «دشمن از شهر بیرون آمد و به ما حمله کرد. ما آن‌ها را دوباره به دروازه شهر رانديم. ۲۴ آنگاه تیراندازان دشمن از بالای دیوار شهر بر ما تیراندازی کردند و بعضی از افراد ما را کشتند و اوریا ی حتی هم کشته شد.»

۲۵ داوود به قاصد گفت: «به یوآب دل‌داری بده و به او بگو نگران نباشد چون کسی نمی‌داند چه کسی در جنگ کشته خواهد شد. به او بگو در آینده سخت‌تر بجنگد و شهر را تسخیر کند.»

۲۶ چون زن اوریا شنید که شوهرش کشته شده است، سوگوار شد. ۲۷ وقتی دوران سوگواری به پایان رسید، داوود او را به خانه خود آورد و

با او عروسی کرد. آن زن برایش پسری به دنیا آورد، اما این کار در نظر خداوند ناپسند آمد.

پیغام ناتان و توبه داوود

۱۲

خداوند ناتان نبی را نزد داوود فرستاد. ناتان نزد او رفت و به او گفت: «در شهری دو مرد زندگی می کردند. یکی از آن ها ثروتمند و دیگری فقیر بود.^۲ مرد ثروتمند رمه و گله فراوان داشت. اما آن شخص دیگر، از مال دنیا فقط یک بره ماده داشت که خریده و پرورش داده بود. این بره مثل حیوانی دست آموز با او و فرزندانش بزرگ می شد. آن بره از کاسه او می خورد و از جام او می نوشید؛ در آغوش او می خوابید و مانند دختر خود او بود.^۴ روزی یک مسافر به خانه مرد ثروتمند آمد. او نخواست که از گله و رمه خود بره ای را بگیرد و برای مهمان خود غذا تهیه کند. در عوض رفت و بره آن مرد فقیر را گرفت و آن را کباب کرده برای مهمانش آورد.»

وقتی داوود این را شنید، بسیار خشمگین شد و به ناتان گفت: «به نام خداوند سوگند کسی که این کار را کرد، سزاوار مرگ است.^۶ چون او با بی رحمی بره آن مرد فقیر را گرفت، او باید چهار برابر تاوان بدهد.»^۷ ناتان به داوود گفت: «تو همان شخص هستی، و یهوه، خدای اسرائیل چنین می فرماید: من تو را به عنوان پادشاه اسرائیل برگزیدم و تو را از دست شائول نجات دادم.^۸ کاخ شائول را به تو بخشیدم و زن های او را به تو دادم، و تخت سلطنت اسرائیل و یهودا را به تو عطا کردم. اگر همه این ها کم بود، من به تو زیاده تر می دادم.^۹ پس چرا از فرمان های من سرپیچی نمودی و کاری کردی که در نظر من ناپسند بود؟ اوربای حتی را با شمشیر عمونیان به قتل رساندی و زن او را تصاحب کردی.^{۱۰} بنابراین شمشیر هرگز از خانواده تو دور نخواهد بود. چرا تو زن اوربای حتی را گرفته به همسری خود درآوردی؟ من از این عمل تو بسیار ناراضی هستم.»^{۱۱} خداوند چنین می گوید: «من از خانواده خودت کسی را بلای جان می گردانم و زن های او را می گیرم و به مردم دیگر می دهم. و آن ها با زن های او در برابر چشم همه هم بستر خواهند شد.^{۱۲} تو آن کار را در خفا کردی، اما کاری که من با تو می کنم در روز روشن و در حضور تمام مردم اسرائیل خواهد بود.»

^{۱۳} داوود به ناتان گفت: «من در برابر خداوند گناه کرده ام.» ناتان گفت: «خداوند گناهت را بخشیده است و به خاطر گناهی که کردی، نخواهی مرد.^{۱۴} ولی چون با این کار زشت خود باعث شده ای

که دشمنان خداوند کُفر بگویند، بنابراین این فرزند تو خواهد مُرد.»
 ۱۵ ناتان این را گفت و به خانه خود بازگشت.

مرگ پسر داوود

خداوند کودکی را که بیوهٔ اوریا برای داوود به دنیا آورده بود، بیمار کرد. ۱۶ داوود در دعا از خدا خواست که او را شفا بدهد. او روزه گرفت و داخل اتاقش شده تمام شب بر روی زمین خوابید. ۱۷ بزرگان قوم و خانواده‌اش آمدند و از او خواهش کردند که برخیزد و با آنها نان بخورد، اما او قبول نکرد. ۱۸ در روز هفتم کودک مرد و خادمان داوود می‌ترسیدند که این خبر را به او بدهند. آنها گفتند: «زمانی که کودک هنوز زنده بود، داوود سخنان ما را نمی‌شنید، حال ما چگونه می‌توانیم این خبر را به او بدهیم؟ او ممکن است به خود صدمه‌ای برساند.»

۱۹ اما وقتی داوود دید که خادمانش آهسته صحبت می‌کنند، فهمید که فرزندش مُرده است. از آنها پرسید: «آیا کودک مُرده است؟» آنها جواب دادند: «بلی، مُرده است.»

۲۰ آنگاه داوود از روی زمین برخاسته حمام کرد و عطر زده و لباس تمیز پوشید. سپس برای عبادت به خانهٔ خداوند رفت. وقتی از آنجا به خانه برگشت، گفت که برایش غذا بیاورند. غذا را آورده پیش رویش گذاشتند و او خورد. ۲۱ خادمانش تعجب کرده پرسیدند: «ما نمی‌فهمیم! وقتی که بچه زنده بود، تو روزه گرفتی و گریه کردی. حالا که او مُرده است، آمدی و غذا می‌خوری.»

۲۲ داوود در جواب گفت: «وقتی که کودک هنوز زنده بود، روزه گرفتم و گریه کردم، زیرا امیدوار بودم که شاید خداوند بر من رحم کند و او را شفا بدهد. ۲۳ اما حالا که او مُرده است، چرا روزه بگیرم؟ آیا امکان دارد که او را باز آورم؟ من نزد او خواهم رفت، ولی او نزد من باز نخواهد گشت.»

تولد سلیمان

۲۴ سپس داوود زن خود، بِتْشِبَع، را تسلی داد و با او هم‌بستر شد. بعد از مدتی بِتْشِبَع پسری به دنیا آورد و داوود او را سلیمان نامید. خداوند سلیمان را دوست داشت ۲۵ و پیامی به وسیلهٔ ناتان نبی برای داوود فرستاد تا سلیمان را یدیدیا، یعنی محبوب خدا، لقب دهد.

تسخیر ربه توسط داوود

(اول تواریخ ۲۰:۱-۳)

۲۶ در این زمان یوآب با عمونیان می جنگید و می خواست ربه پایتخت ایشان را تصرف کند. ۲۷ او پیامی برای داوود فرستاده گفت: «من با عمونیان جنگیده شهر ربه را که ذخیره آب آنهاست، تصرف کرده‌ام. ۲۸ پس حالا بقیه سپاه را با خود بیآور و کار را تمام کن تا تسخیر و پیروزی به نام تو خاتمه یابد، نه به نام من.» ۲۹ پس داوود همه سپاه را جمع کرده به ربه رفت و جنگیده آن را به کلی تصرف کرد. ۳۰ تاج *ملکوم خدای عمونیان را که وزن آن سی و چهار کیلوگرم طلای خالص و دارای جواهر بود، از سرش برداشت و بر سرخود گذاشت و غنائم بسیار زیاد و گران بهایی را با خود برد. ۳۱ او مردم شهر را به بردگی گرفت تا با ارّه، کلنگ و تبر کار کنند، و گروهی را در کوره‌های آجری به کار گماشت. او به همین ترتیب با همه شهرهای عمونیان رفتار کرد. آنگاه داوود و سپاهیان به اورشلیم بازگشتند.

آمنون و تamar

۱۳ آبشالوم، پسر داوود، خواهر زیبایی به نام تamar داشت. پسر دیگر داوود که آمنون نام داشت عاشق تamar شد. ۲ عشق تamar آن قدر او را رنج می داد که سرانجام بیمار شد. چون تamar باکره بود، امکان نداشت که آمنون با او رابطه ای داشته باشد. ۳ اما آمنون دوست هوشیار و زیرکی داشت به نام یوناداب. او پسر شمه، برادر داوود بود. ۴ یک روز یوناداب به آمنون گفت: «ای پسر پادشاه، چرا روز به روز ضعیف تر می شوی؟ به من بگو چه ناراحتی داری.»

آمنون گفت: «من عاشق خواهر ناتنی ام، تamar هستم.» ۵ یوناداب به او گفت: «به بستر خود برو و وانمود کن که بیمار هستی. وقتی که پدرت به دیدنت آمد، از او خواهش کن که به خواهرت تamar اجازه بدهد که او غذایت را تهیه کند و خودش به تو غذا بدهد.» ۶ پس آمنون به بستر رفت و وانمود کرد که بیمار است.

وقتی که پادشاه به دیدنش آمد، آمنون از او خواهش کرده گفت: «لطفاً اجازه بده تا تamar به اینجا بیاید و در حضور خودم برایم غذا ببزد تا بتوانم او را ببینم و او با دست های خودش غذا را به من بدهد.»

۷ آنگاه داوود به تamar پیام فرستاد و گفت: «به خانه برادرت برو و برای او غذا ببزد.» ۸ پس تamar به خانه آمنون رفت و آمنون در اتاق خواب خود روی بستر دراز کشیده بود. تamar کمی آرد گرفت و خمیر کرد و نان پخت. ۹ بعد آن را در یک سینی برای او برد. اما آمنون از خوردن خودداری

کرد و گفت: «هیچ کس در خانه نباشد. همه را بیرون کن.» پس همه از خانه بیرون رفتند. ^{۱۰}آنگاه آمنون به تamar گفت: «نان را به اتاق خواب بیاور و به من بده.» ^{۱۱}وقتی tamar نان را برای او به اتاق خوابش برد، آمنون دست او را گرفت و گفت: «ای خواهرم، بیا و با من هم بستر بشو.» ^{۱۲}tamar گفت: «نه، ای برادرم، مرا وادار به این کار نکن. چنین کار شرم‌آوری در اسرائیل روی نمی‌دهد. تو نباید رسوایی به بار بیاوری.» ^{۱۳}من دیگر چطور می‌توانم سرخود را در میان مردم بلند کنم؟ و تو هم یکی از احمق‌ترین مردان اسرائیل به شمار خواهی رفت. خواهش می‌کنم بروی و با پادشاه صحبت کنی؛ او مرا به تو خواهد داد.» ^{۱۴}اما آمنون به حرف گوش نداد و چون او از tamar قوی‌تر بود، مجبورش کرد تا با او هم بستر بشود.

^{۱۵}آنگاه آمنون از tamar متنفر شد و نفرت او شدیدتر از عشقی بود که قبلاً به او داشت. پس به tamar گفت که فوراً از خانه‌اش خارج شود. ^{۱۶}tamar گفت: «نه، ای برادر، این کار غلط است، زیرا اگر مرا از خانه بیرون کنی، این کار تو بدتر از شرارتی خواهد بود که نسبت به من مرتکب شدی.»

اما آمنون به حرف او گوش نداد؛ ^{۱۷}او خادم خود را صدا کرد و گفت: «بیا این زن را از نزد من بیرون کن و در را پشت سرش ببند.» ^{۱۸}پس خادم آمنون او را از خانه بیرون کرد و در را به رویش بست.

tamar ردای بلند آستین‌دار به تن داشت، زیرا در آن زمان دختران باکره پادشاه آن گونه ردا می‌پوشیدند. ^{۱۹}او خاکستر بر سرخود ریخت، لباس خود را پاره کرد و درحالی که بر سروصورت خود می‌زد و با صدای بلند گریه می‌کرد، از آنجا رفت. ^{۲۰}وقتی برادرش ابشالوم tamar را دید، از او پرسید: «آیا برادرت آمنون این کار را با تو کرده است؟ آرام باش و غصه نخور. او برادر تو است، پس چیزی به کسی نگو.» پس tamar در خانه ابشالوم در غم و پریشانی به سر می‌برد.

^{۲۱}هنگامی که داوود پادشاه این خبر را شنید، بسیار خشمگین شد، ولی پسر خود آمنون را سرزنش نکرد، چون او پسر اوّلش بود و وی را بسیار دوست می‌داشت. ^{۲۲}و ابشالوم به‌خاطر این که آمنون به خواهرش تجاوز کرده بود، از او متنفر شد، ولی با این حال هیچ حرفی به او نزد.

انتقام ابشالوم

^{۲۳}دو سال از آن ماجرا گذشت. پشم‌چینان ابشالوم در نزدیکی افرایم، پشم گوسفندان او را می‌چیدند، و ابشالوم تمام برادران خود را به جشن پشم‌چینی دعوت کرد. ^{۲۴}ابشالوم نزد پادشاه رفت و گفت که مراسم

پشیم‌چینی دارد و از او دعوت کرد تا با مأموران‌ش در آن مراسم شرکت کنند.

^{۲۵} پادشاه گفت: «نه، فرزندم، اگر همه ما بیاییم، زحمت تو زیاد می‌شود.» آبشالوم بسیار اصرار کرد، اما پادشاه نپذیرفت. پادشاه از او تشکر کرد و برکتش داد.

^{۲۶} آبشالوم گفت: «بسیار خوب، اگر شما نمی‌توانید بیایید، به برادرم آمنون اجازه دهید که بیاید.»

پادشاه پرسید: «چرا می‌خواهی آمنون بیاید؟» ^{۲۷} اما چون آبشالوم بسیار پافشاری کرد، پادشاه اجازه داد که آمنون و همه پسران دیگرش با او بروند. ^{۲۸} آنگاه آبشالوم به خادمان خود امر کرد: «صبر کنید تا آمنون مست شراب شود. زمانی که اشاره کردم، فوراً او را بکشید. نترسید، زیرا شما به دستور من این کار را می‌کنید. پس دلیر و شجاع باشید.» ^{۲۹} بنابراین خادمان آبشالوم امر سرور خود را به‌جا آورده آمنون را کشتند. پسران دیگر پادشاه بر قاطرهای خود سوار شدند و از ترس جان خود فرار کردند.

^{۳۰} وقتی آن‌ها هنوز در راه بودند، به داوود خبر رسید که آبشالوم همه پسران او را کشته و حتی یکی از آن‌ها زنده نمانده است. ^{۳۱} آنگاه پادشاه برخاست و لباس خود را پاره کرد و خود را به زمین انداخت. همه خدمتکارانش با جامه‌های دریده در اطرافش ایستاده بودند. ^{۳۲} اما یوناداب، برادرزاده داوود، پسر شمه گفت: «سرورم، خاطرتان جمع باشد؛ همه آن‌ها کشته نشده‌اند. تنها آمنون مُرده است. آبشالوم از همان روزی که آمنون به خواهرش تamar تجاوز کرد، نقشه کشتن او را در سر داشت و چنین تصمیم گرفته بود. ^{۳۳} خبری که شنیدید حقیقت ندارد. همان‌طور که گفتم، به‌غیر از آمنون، همه پسران پادشاه زنده هستند.» ^{۳۴} در این حین، آبشالوم فرار کرد. کسانی که مراقب و محافظ شهر بودند، جمعیت بزرگی را دیدند که از جاده کنار کوه به‌طرف شهر می‌آیند. ^{۳۵} یوناداب به پادشاه گفت: «آن‌ها پسران شما هستند که می‌آیند درست همان‌طور که به شما گفتم.» ^{۳۶} همین که حرفش تمام شد، پسران پادشاه رسیدند و همگی با صدای بلند گریه کردند. پادشاه و مأمورینش هم به‌تلخی گریستند.

^{۳۷} آبشالوم گریخت و نزد تلمای، پسر عمیهود، پادشاه جشور رفت. و داوود مدت زیادی برای پسر خود ماتم گرفت. ^{۳۸} آبشالوم مدت سه سال در جشور ماند. ^{۳۹} اکنون داوود از مرگ آمنون تسلی یافته بود و دلش می‌خواست آبشالوم را ببیند.

ترتیب بازگشت آبشالوم توسط یوآب

۱۴

چون یوآب پسر صِرویه می دانست که پادشاه شوق بسیاری برای دیدن آبشالوم دارد،^۲ به دنبال زن باتدبیری که در شهر تقووع بود، فرستاد و او را نزد وی آوردند. به او گفت: «خود را به دروغ عزادار نشان بده. لباس عزاداری بپوش. سرت را شانه نکن و طوری خود را نشان بده که گویی مدّت زیادی عزادار بوده‌ای.»^۳ سپس نزد پادشاه برو و هرآنچه به تو می گویم به او بگو. «آنگاه به او یاد داد که چه بگوید.»^۴ وقتی آن زن به حضور پادشاه رسید، در برابر او به علامت احترام روی به خاک نهاد و عرض کرد: «ای پادشاه، به من کمک کنید!»^۵ پادشاه پرسید: «چه می خواهی؟»

زن جواب داد: «من زن بیوه‌ای هستم. شوهرم فوت کرده است.^۶ این کنیزت دو پسر داشت. آن دو در صحرا با هم جنگ کردند و در آنجا کسی نبود که آن‌ها را از هم جدا کند. در نتیجه یکی از آن‌ها کشته شد.^۷ حالا تمام خانواده تقاضا دارند که من پسر دیگرم را به دست قانون بسپارم تا به خاطر قتل برادر خود کشته شود. اگر این کار را بکنم وارثی برای خانواده ما باقی نمی ماند و نام شوهرم از صفحه روزگار محو می شود.»

^۸ پادشاه به زن گفت: «به خانه‌ات برو و من در این مورد حکم خواهم کرد.»

^۹ زن گفت: «پادشاه‌ها! این گناه به گردن من و خانواده‌ام باشد و تو و خانواده‌ات عاری از هر گناه باشید.»

^{۱۰} پادشاه گفت: «اگر کسی تو را تهدید کرد، او را به حضور من بیاور و من به تو اطمینان می دهم که او به تو صدمه‌ای نخواهد رساند.»^{۱۱} پس آن زن گفت: «به نام خداوند سوگند یاد کنید که پسر دیگرم توسط خویشان‌دانم به قتل نخواهد رسید.»

پادشاه گفت: «به حیات خداوند سوگند که تار مویی از سر پسرت کم نخواهد شد.»

^{۱۲} آن زن گفت: «ای پادشاه، اجازه بفرمایید که یک خواهش دیگر هم بکنم.» پادشاه پرسید: «چه می خواهی؟»

^{۱۳} زن گفت: «پس چرا شما این کار را در حق قوم خدا نمی کنید؟ شما با این تصمیم خود را مقصّر می سازید، زیرا پسر خودتان را که آواره است، نبخشیده و به خانه نیاورده‌اید.^{۱۴} سرانجام همه ما می میریم. زندگی ما مثل آب است که وقتی به زمین ریخته شود، جمع کردن آن غیرممکن است. حتی خدا نیز جان کسی را نمی گیرد، بلکه در عوض

می‌کوشد تا جان گمشده‌ای را باز یابد.^{۱۵} ای پادشاه، دلیل این که من نزد شما آمده‌ام این است که مردم مرا ترسانند؛ امّا من با خود گفتم که عرض خود را به حضور پادشاه می‌برم به این امید که او خواهش مرا به‌جا بیاورد.^{۱۶} من فکر کردم تو، ای پادشاه، به عرایضم توجّه خواهی کرد و من و پسر من را از دست آن کسی که می‌خواهد ما را از سرزمینی که خدا به ما داده است جدا کند و هلاک سازد، رهایی خواهی داد.^{۱۷} من با خود گفتم که کلام پادشاه به من امنیّت خواهد داد، زیرا پادشاه مانند فرشته خداوند است و فرق خوبی و بدی را می‌داند. خداوند پشت و پناحت باشد.»

^{۱۸} آنگاه پادشاه به آن زن گفت: «یک سؤال از تو می‌کنم و تو باید صادقانه جواب بدهی.» زن گفت: «بفرمایید.»
^{۱۹} پادشاه پرسید: «آیا یوآب تو را به اینجا فرستاده است؟»

زن جواب داد: «عمر پادشاه دراز باد! من نمی‌خواهم چیزی را از پادشاه پنهان کنم. بله، یوآب مرا به اینجا فرستاد و آنچه را که به شما گفتم او به من یاد داد.^{۲۰} او این کار را کرد تا منظور خود را به‌طور غیرمستقیم به عرض پادشاه برساند. امّا روشن شد که پادشاه مانند فرشته خداوند، خردمند و دانا و از همه رویدادها باخبر است.»

^{۲۱} آنگاه پادشاه به یوآب گفت: «من تصمیم گرفته‌ام که آنچه را که تو می‌خواهی انجام دهم. برو و آبشالوم را بیاور.»

^{۲۲} یوآب روی بر زمین نهاده تعظیم کرد و گفت: «پادشاه! خداوند شما را برکت دهد! امروز به این خدمت معلوم شد که پادشاه از من رضایت دارند، زیرا خواهش مرا پذیرفتند.»^{۲۳} پس یوآب برخاست و به جُشور رفت و آبشالوم را به اورشلیم آورد.^{۲۴} پادشاه گفت: «او را به خانه‌اش ببر و به اینجا بیاور. من نمی‌خواهم او را ببینم.» به این ترتیب آبشالوم در خانه خود زندگی کرد و دیگر پادشاه را ندید.

آشتی داوود با آبشالوم

^{۲۵} در اسرائیل کسی به زیبایی آبشالوم پیدا نمی‌شد. از فرق سر تا کف پا هیچ‌گونه عیبی در او نبود.^{۲۶} او موی سر خود را سالانه یک‌بار کوتاه می‌کرد، زیرا در مدّت یک سال آن قدر بلند و سنگین می‌شد که وزن آن به بیش از دو کیلوگرم می‌رسید.^{۲۷} آبشالوم سه پسر و یک دختر به نام تامار داشت که زن بسیار زیبایی بود.

^{۲۸} آبشالوم دو سال در اورشلیم زندگی کرد و هیچ‌گاه پادشاه را ندید.
^{۲۹} بعد به یوآب پیام فرستاد که بیاید و او را نزد پادشاه ببرد، امّا یوآب نخواست که بیاید. بار دوم از او خواهش کرد که بیاید، باز هم قبول

نکرد. ۳۰ آنگاه آبشالوم به خدمتکاران خود گفت: «مزرعه یوآب در کنار کشتزار من است و او در آن جو کاشته است. بروید و آن را آتش بزنید.» خدمتکاران رفتند و مزرعه یوآب را آتش زدند. ۳۱ یوآب به خانه آبشالوم رفت و از او پرسید: «چرا خدمتکاران تو مزرعه مرا آتش زدند؟»

۳۲ آبشالوم جواب داد: «من از تو خواهش کردم که اینجا بیایی تا تو را به حضور پادشاه بفرستم که از او پرسی چرا مرا از جِشور به اینجا آورده است؟ برای من بهتر بود که در همان جا می ماندم. بنابراین می خواهم نزد پادشاه بروم تا اگر گناهکارم، مرا بکشد.» ۳۳ یوآب رفت و پیام آبشالوم را به پادشاه رساند. پادشاه او را به حضور خود خواند. وقتی آبشالوم نزد پادشاه آمد، روی بر زمین نهاده تعظیم کرد، و پادشاه او را بوسید.

نقشه آبشالوم برای شورش

۱۵ بعد از مدتی آبشالوم از اَبه و اسب هایی برای خود مهیا کرد و نیز یک گروه محافظ پنجاه نفری را که در جلوی او می دویدند، استخدام کرد. ۲ او هرروز صبح زود از خواب بیدار می شد و در کنار دروازه شهر می ایستاد. هرکسی که برای رسیدگی به شکایت خود نزد پادشاه می رفت، آبشالوم او را صدا می کرد و می پرسید: «از کدام شهر هستی؟» و هنگامی که او می گفت که از فلان طایفه اسرائیل است، ۳ آبشالوم به او می گفت: «ادّعی تو درست است، اما پادشاه کسی را ندارد که به ادّعی تو رسیدگی کند. ۴ ای کاش من قاضی بودم و آن وقت هرکس که دعوی داشت، نزد من می آمد و من از روی عدل و انصاف به دعوی او رسیدگی می کردم.» ۵ هرگاه شخصی به او نزدیک می شد که در مقابل او تعظیم کند، آبشالوم با او دست می داد و او را می بوسید. ۶ به این ترتیب آبشالوم با همه مردم اسرائیل که برای رسیدگی به شکایت خود به حضور پادشاه می آمدند، چنین رفتار می کرد و دل همه مردم را به دست می آورد.

۷ بعد از چهار سال آبشالوم به پادشاه گفت: «خواهش می کنم که به من اجازه بدهید تا به جِبرون بروم و نذری را که به خداوند کرده ام، ادا کنم، ۸ زیرا وقتی که در جِشور بودم، نذر کردم که اگر خداوند مرا دوباره به اورشلیم بازگرداند، به جِبرون بروم و خداوند را پرستش کنم.» ۹ پادشاه گفت: «به سلامت برو.» پس آبشالوم به جِبرون رفت. ۱۰ اما وی جاسوسانی را با این پیام به سراسر اسرائیل فرستاد: «هنگامی که صدای شیپور را شنیدید، بگوئید، 'آبشالوم پادشاه جِبرون است.'» ۱۱ دویست نفر

که آبشالوم آن‌ها را دعوت نموده بود با وی از اورشلیم به جیرون رفتند، اما آن‌ها از اهداف وی خبر نداشتند. ۱۲ هنگام مراسم قربانی، آبشالوم آخیتوفل جیلونی را که مشاور داوود بود، از شهر جیلوه نزد خود خواند. به این ترتیب، دسیسه دامنه‌دار شد و تعداد طرفداران آبشالوم زیاد می‌شد.

گریز داوود از اورشلیم

۱۳ قاصدی برای داوود به اورشلیم خبر آورده گفت: «مردم اسرائیل وفاداری خود را به آبشالوم ابراز می‌کنند.»

۱۴ آنگاه داوود به تمام مردانی که با او در اورشلیم بودند، گفت: «اگر می‌خواهید از دست آبشالوم جان سالم بدر ببریم، باید هرچه زودتر از اینجا فرار کنیم. وگرنه، آبشالوم به‌زودی به اینجا رسیده ما را شکست خواهد داد و همه مردم شهر را خواهد کشت.»

۱۵ مردانش به او گفتند: «ما برای اجرای هر امر و خدمتی حاضر و آماده‌ایم.» ۱۶ پس پادشاه و خانواده‌اش به راه افتادند، اما داوود ده نفر از صبیغه‌های خود را برای نگهداری خانه، همان‌جا گذاشت.

۱۷ هنگامی که داوود و افرادش شهر را ترک می‌کردند، در آخرین خانه منزل کردند. ۱۸ تمام مأمورینی که با او بودند، همراه با شش صد نفر از مردم جت که محافظین سلطنتی بودند، به دنبال او آمده از جلوی او عبور کردند. ۱۹ پادشاه از اِتّای جتی پرسید: «تو چرا همراه ما آمدی؟ با همراهانت به اورشلیم نزد آبشالوم پادشاه برو، چرا که تو یک پیگانه و دور از میهن خود هستی. ۲۰ تو همین دیروز بود که آمدی. چرا امروز تو را با خود آواره سازم؟ خدا می‌داند که سرنوشت مرا به کجا خواهد برد. پس بازگرد و همراهانت را هم با خود ببر. خداوند پشت و پناهت باشد.» ۲۱ اما اِتّای به پادشاه گفت: «به نام خداوند و به جان شما سوگند یاد می‌کنم که به هرکجا بروید، از شما جدا نمی‌شوم، چه در مرگ و چه در زندگی.»

۲۲ پادشاه گفت: «بسیار خوب، همراه ما بیا.» آنگاه اِتّای با همه مردمان و کودکانشان از جلوی پادشاه عبور کردند. ۲۳ همگی درحالی که با صدای بلند گریه می‌کردند، همراه با پادشاه از وادی قدرون عبور کردند و به طرف بیابان به راه افتادند.

۲۴ آنگاه آبیاتار، صادق و همه لاویان* صندوق پیمان خداوند را در کنار جاده قرار دادند تا تمام مردم از شهر خارج شوند. ۲۵ بعد پادشاه به صادق گفت: «صندوق پیمان خداوند را دوباره به شهر ببر و اگر خداوند به من لطف کند، مرا به اینجا بازخواهد گرداند تا دوباره صندوق و مسکن او را ببینم. ۲۶ ولی اگر او از من راضی نباشد، آنگاه خود را تسلیم خواست او

خواهم کرد.»^{۲۷} بعد پادشاه به صادوق گفت: «تو مرد هوشیاری هستی. به سلامتی به شهر بازگرد و پسرَت آخیمعص و یوناتان پسر آبیاتار را هم با خود ببر.»^{۲۸} من در گذرگاه رودخانه منتظر پیام تو می مانم که مرا از چگونگی اوضاع اورشلیم آگاه سازی.»^{۲۹} پس صادوق و آبیاتار صندوق پیمان خداوند را دوباره به اورشلیم بردند و در آنجا ماندند.

^{۳۰} داوود در حالی که گریه می کرد، به نشانه اندوه، با پای برهنه و سر پوشیده به فراز کوه زیتون رفت. همه همراهان او هم سرهای خود را پوشانده بودند و به دنبال او می رفتند و می گریستند.^{۳۱} وقتی به داوود خبر رسید که آخیتوفل، مشاور او با آبشالوم هم دست شده است، او گفت: «ای خداوند، دعا می کنم که آخیتوفل توصیه های احمقانه ای به آبشالوم بدهد.»

^{۳۲} چون داوود به فراز کوه، جایی که مردم برای عبادت جمع شده بودند، رسید، حوشای آرکی با جامه دریده و خاک بر سر ریخته منتظر او بود.^{۳۳} داوود به او گفت: «آمدن تو با من کمکی به من نمی کند.»^{۳۴} ولی اگر به اورشلیم بازگردد، می توانی مفید واقع شوی. به آبشالوم بگو همان طور که به پدرش خدمت کردی، همین کار را برای او انجام خواهی داد. در این صورت می توانی نقشه های آخیتوفل را خنثی کنی.^{۳۵-۳۶} صادوق و آبیاتار و پسرانشان، آخیمعص و یوناتان، هم آنجا هستند. هرچه از خاندان پادشاه شنیدی به وسیله آن ها برایم بفرست.»

^{۳۷} پس حوشای، دوست داوود، روانه شهر شد و هم زمان با آبشالوم وارد اورشلیم شد.

داوود و صیبا

هنگامی که داوود از بالای کوه سرازیر شد، صیبا خادم مفیבוشت را دید که منتظر او است و با خود چند الاغ پالان شده، دویست قرص نان، صد بسته کشمش، صد بسته میوه تازه و یک مَشک شراب آورده است.^۲ پادشاه از صیبا پرسید: «این ها را برای چه آوردی؟»

صیبا جواب داد: «الاغ ها را برای آن آوردم تا خانواده پادشاه از آن ها برای سواری استفاده کنند. کشمش و میوه را برای خادمان و شراب را برای نوشیدن خسته شدگان در بیابان آوردم.»

^۳ پادشاه پرسید: «نوه اربابت شائول کجا است؟» صیبا جواب داد: «او هنوز در اورشلیم است. به من گفت که قوم اسرائیل سلطنت پدر بزرگش، شائول را به او برخوانند گردانید.»

۴ پادشاه گفت: «هرآنچه را که از آن او است، به تو می‌دهم.» صیبا گفت: «پادشاهها، من بنده شما هستم. باشد که همیشه از من خشنود باشید.»

داوود و شمعی

۵ وقتی داوود به بحریم رسید، شخصی از خانواده شائول به نام شمعی، پسر جیرا، به سر راهشان آمده دشنام داد ۶ و به طرف داوود پادشاه، خادمان، مأموران و دلاورانی که دور او بودند، سنگ می‌انداخت. ۷ او به داوود گفت: «برو گمشوای مرد قاتل و پست. ۸ خداوند انتقام خون خاندان شائول را که تو به جایش پادشاه شدی، از تو گرفت. مصیبتی بر تو آمد و خداوند تو را از سلطنت برداشت و پسر ت اَبشالوم را جانشینت ساخت. ای قاتل خون‌ریز!»

۹ آنگاه آبشای پسر صِرویه پیش آمد و به پادشاه گفت: «چطور اجازه می‌دهی که این سگ مُرده به آقای من، پادشاه دشنام بدهد؟ اجازه بدهید که بروم و سرش را از تن جدا کنم؟»

۱۰ اما پادشاه به آبشای و یوآب گفت: «این ربطی به شما ندارد. اگر او به من دشنام می‌دهد، خداوند به او گفته است. پس چه کسی می‌تواند به او بگوید که چرا این کار را می‌کنی؟» ۱۱ بعد داوود به آبشای و همه خادمان خود گفت: «چرا از دشنام این بنیامینی تعجب می‌کنید؟ پسر خودم که از رگ و خون من است، قصد کشتن مرا دارد. بگذارید دشنام بدهد، زیرا خداوند به او چنین گفته است. ۱۲ شاید خداوند غم و پریشانی مرا ببیند و به خاطر این دشنام‌ها، مرا برکت بدهد.» ۱۳ داوود و همراهان او به راه خود ادامه دادند و شمعی هم در حالی که دشنام می‌داد و به طرف داوود سنگ می‌انداخت و خاک به هوا می‌پاشید، در جهت مخالف به سوی کوه رفت. ۱۴ پادشاه و همه کسانی که با او بودند خسته و درمانده به مقصد رسیدند و استراحت کردند.

اَبشالوم در اورشلیم

۱۵ اَبشالوم و پیروان او همراه با اخیئوفل به اورشلیم آمدند. ۱۶ وقتی حوشای آرکی، دوست داوود نزد اَبشالوم آمد، به او گفت: «زنده باد پادشاه! زنده باد پادشاه!»

۱۷ اَبشالوم از حوشای پرسید: «آیا تو وظیفه شناسی خود را به دوست داوود این گونه نشان می‌دهی؟ چرا همراه دوستت نرفتی؟»

۱۸ حوشای جواب داد: «حاشا! من خادم کسی هستم که خداوند و این مردم و همه قوم اسرائیل برگزیده‌اند. من با شما خواهم ماند. ۱۹ از

طرف دیگر، چون در خدمت پدرت بودم، می‌خواهم در خدمت شما نیز باشم.»

۲۰ آنگاه آبشالوم از آخیتوفل پرسید: «حالا که به اینجا رسیدیم، بگو که چه باید بکنیم؟»

۲۱ آخیتوفل گفت: «برو با همه صیغه‌های پدرت که از خانه‌اش نگهداری می‌کنند، هم‌بستر شو. آنگاه همه مردم اسرائیل خواهند دانست که تو در نظر پدرت منفور شده‌ای و در نتیجه بیشتر از تو پشتیبانی خواهند کرد.» ۲۲ پس چادری برای آبشالوم بر پشت بام برپا کردند و آبشالوم در حالی که همه مردم اسرائیل تماشا می‌کردند، وارد چادر شده با همه صیغه‌های پدر خود هم‌بستر شد. ۲۳ در آن روزها، هر پیشنهادی که آخیتوفل می‌داد، آبشالوم مانند داوود آن را قبول می‌کرد و در نظر او آن قدر عاقلانه می‌بود که گویی کلام خدا است.

حوشای آبشالوم را گمراه می‌کند

چندی بعد، آخیتوفل به آبشالوم گفت: «به من اجازه بده که دوازده هزار نفر را انتخاب کنم و امشب به تعقیب داوود بروم. ۲ حالا که او خسته و ناامید است، به او حمله می‌کنیم. او خواهد ترسید، و همراهان او فرار خواهند کرد. من فقط پادشاه را می‌کشم ۳ و همراهان او را نزد تو می‌آورم.» ۴ این پیشنهاد مورد قبول آبشالوم و سران قوم قرار گرفت.

۵ بعد آبشالوم گفت: «از حوشای آرکی هم پرسید که نظر او در این مورد چیست.» ۶ وقتی حوشای آمد، آبشالوم از او پرسید: «این است پیشنهاد آخیتوفل. تو چه می‌گویی؟ آیا گفته‌ام او را قبول کنیم؟ اگر نه، تو بگو چه کنیم؟»

۷ حوشای گفت: «این بار پیشنهاد آخیتوفل درست نیست. ۸ پدرت و مردان او جنگ‌جویان شجاعی هستند و مانند ماده خرسی که بچه‌هایش در بیابان ربوده شده باشند، خشمگین و بی‌تابند. گذشته از این پدرت در جنگ شخص آزموده و باتجربه‌ای است و شب در بین سربازان خود نمی‌خوابد. ۹ اکنون شاید در غاری یا جای دیگری پنهان شده باشد و کافی است، بیرون بیاید و چند نفر از افراد تو را بکشد. آنگاه شایعه شکست سپاه تو در همه‌جا پخش خواهد شد. ۱۰ شاید حتی شجاع‌ترین مردان شیردل از ترس به کلی خود را ببازند، زیرا همه مردم اسرائیل می‌دانند که پدرت و مردانی که با او هستند، دلاور و شجاع می‌باشند. ۱۱ پیشنهاد من این است که تمام مردان جنگی اسرائیل از دان تا بئر شبع که مانند ریگ بی‌شمارند، جمع شوند و شما آن‌ها را فرماندهی کنید. ۱۲ ما به

جایی که او است حمله می کنیم و مثل شب‌نمی که بر زمین می‌نشیند، بر او فرود می‌آیم. آنگاه از او و همراهانش اثری باقی نمی‌ماند. ۱۳ اگر او به داخل شهر بگریزد، آنگاه همه سپاه اسرائیل که با شما هستند، دیوارهای شهر را با ریسمان به نزدیک‌ترین دره می‌کشیم و به عمق آن می‌اندازیم تا حتی یک دانه سنگ از آن هم باقی نماند.»

۱۴ پس ابشالوم و تمام مردم اسرائیل گفتند که رأی و نظر حوشای بهتر از نظر اخیتوفل است، زیرا خداوند چنین مقدر فرموده بود که پیشنهاد خوب اخیتوفل قبول نشود تا خداوند ابشالوم را به روز بد گرفتار کند.

هشدار به داوود

۱۵ بعد حوشای به هر دو کاهن، صادوق و آبیاتار، گفت که اخیتوفل چه نظری داده بود و پیشنهاد خودش چه بود. ۱۶ او ادامه داد گفت: «پس فوراً پیامی به داوود بفرستید و به او اطلاع بدهید که شب را نباید در گذرگاه رودخانه بگذرانند، بلکه هرچه زودتر آنجا را ترک کند؛ وگرنه، او و همه همراهانش کشته خواهند شد.»

۱۷ یوناتان پسر آبیاتار و اخیمعص پسر صادوق در کنار چشمه عین‌روجل منتظر بودند زیرا آن دو برای این که دیده نشوند، نمی‌توانستند به داخل شهر بروند. کنیزی خبرها را برای ایشان می‌آورد تا آن‌ها آن خبرها را به داوود برسانند. ۱۸ اما روزی، یکی از غلامان، آن‌ها را دید و به ابشالوم خبر داد. پس آن دو فوراً از آنجا به بحوریم گریختند. در آنجا شخصی آن‌ها را در چاه خانه خود پنهان کرد. ۱۹ زن صاحب خانه، سر چاه را با پارچه‌ای پوشاند و بروی پارچه مقداری گندم ریخت که چاه معلوم نشود. ۲۰ وقتی خادمان ابشالوم آمدند و از او پرسیدند که اخیمعص و یوناتان کجا هستند. زن گفت: «آن‌ها به آن طرف رودخانه رفتند.»

خادمان بعد از جستجوی بسیار آن‌ها را نیافتند و به اورشلیم بازگشتند. ۲۱ بعد از رفتن آن‌ها، یوناتان و اخیمعص از چاه بیرون آمدند و نزد داوود پادشاه رفتند و گفتند: «زود باش و از رودخانه عبور کن، زیرا اخیتوفل پیشنهاد کرده است که تو را دستگیر کنند و بکشند.» ۲۲ آنگاه داوود برخاست و با همراهان خود از رود اردن عبور کرد و تا سپیده‌دم حتی یک نفر هم در آنجا باقی نماند.

۲۳ چون اخیتوفل دید که پیشنهادش مورد قبول قرار نگرفت، الاغ خود را پالان کرد و به شهر و خانه خود رفت. پس از آنکه کارهای خود را سروسامان داد، خود را به دار آویخت. او را در آرامگاه پدرش به خاک سپردند.

۲۴ داوود به شهر مَحْنایم رسید. آبشالوم اردوی اسرائیل را آماده و مجهز کرد و از رود اُردن گذشت. ۲۵ آبشالوم عَماسا را به جای یوآب به فرماندهی سپاه خود برگزید. عَماسا پسر شخصی به نام یترای اسرائیلی، شوهر آیبجایل دختر ناحاش، خواهر صِرویه، مادر یوآب بود. ۲۶ آبشالوم و سپاه او در سرزمین جلعاد اردو زدند.

۲۷ چون داوود به مَحْنایم آمد، شوبی پسر ناحاش از رَبه بنی عمون، ماخیر پسر عمیئیل از لودبار و بَرزِلائی جلعادی از روجلیم از او استقیال کردند. ۲۸-۲۹ ایشان برای آن‌ها بستر، دیگ و کاسه، گندم و جو، غله، لوبیا، عدس، عسل و پنیر، کشک و چند گوسفند آوردند و به آن‌ها گفتند: «در این سفر در بیابان گرسنه، تشنه و خسته شده‌اید.»

شکست و مرگ آبشالوم

داوود مردانی را که با او بودند، گردآورد و برای آن‌ها فرماندهانی در گروه‌های صد نفری و هزار نفری گماشت. ۱۸ یک سوّم لشکر را به فرماندهی یوآب، یک سوّم دیگر به فرماندهی آبیشای پسر صِرویه، برادر یوآب و یک سوّم آن‌ها را به رهبری اِتّای جِتی به راه انداخت. آنگاه پادشاه به مردم گفت: «من نیز با شما خواهم آمد.» ۳ اما آن‌ها به او گفتند: «خیر، شما نباید با ما بیایید، زیرا اگر ما بگریزیم، برای دشمن اهمیتی ندارد. ارزش شما بیش از ده هزار نفر از ما است. بهتر است که در شهر بمانید و اگر به کمکی نیاز داشتیم، از اینجا برای ما کمک بفرست.»

۴ پادشاه گفت: «بسیار خوب، من هرچه شما صلاح می‌دانید، انجام خواهم داد.» پس داوود در دروازه شهر ایستاد و همه مردان او در دسته‌های صد نفری و هزار نفری از شهر بیرون رفتند. ۵ پادشاه به یوآب، آبیشای و اِتّای گفت: «به خاطر من با آبشالوم که جوان است، با ملایمت رفتار کنید.» همه مردم فرمانی را که داوود درباره آبشالوم داد، شنیدند.

۶ سپاه داوود برای مقابله با لشکر اسرائیل به خارج از شهر رفت و جنگ در جنگل اِفرایم شروع شد. ۷ سرانجام سپاه داوود لشکر اسرائیل را شکست داد و بسیاری کشته شدند. تعداد کشته‌شدگان به بیست هزار نفر می‌رسید. ۸ جنگ در سراسر آن ناحیه گسترش یافت. تعداد کسانی که در جنگل مردند زیادتر از آن‌هایی بود که در میدان جنگ کشته شدند. ۹ ناگهان آبشالوم به چند نفر از خادمان داوود برخورد. او بر قاطر خود سوار بود. همین‌طور که قاطر او از زیر شاخه‌های یک درخت بزرگ بلوط می‌گذشت، سر آبشالوم میان شاخه‌ها گیر کرد و او در هوا آویزان ماند. قاطر از زیر پایش رفت و به دویدن ادامه داد. ۱۰ یکی از مردان داوود او

را در آن حال دید و به یوآب خبر داده گفت: «من آبشالوم را دیدم که از درخت بلوط آویزان بود.»

۱۱ یوآب از او پرسید: «چه گفتی؟ تو او را در آنجا دیدی و نگشتی؟! اگر او را می‌گشتی من به تو ده *سکه نقره و یک کمر بند می‌دادم.»

۱۲ اما آن مرد به او گفت: «اگر هزار سکه نقره هم می‌دادی، دست خود را بر پسر پادشاه بلند نمی‌کردم، زیرا شنیدم که داوود به تو و آبشای و اتّای چه امر کرد. او گفت که به‌خاطر او به آبشالوم جوان صدمه‌ای نرسانیم. ۱۳ و اگر من به پادشاه خیانت می‌کردم و پسرش را می‌گشتم، از پادشاه مخفی نمی‌ماند و تو نیز از من دفاع نمی‌کردی.»

۱۴ یوآب گفت: «من نمی‌خواهم با این حرف‌ها وقت خود را تلف کنم.» آنگاه درحالی که آبشالوم هنوز زنده بود، سه نیزه را گرفته به قلب او فرو کرد. ۱۵ سپس ده نفر از سربازان یوآب به دور آبشالوم حلقه زدند و او را کشتند.

۱۶ آنگاه یوآب شیپور نواخت و همه لشکر از تعقیب اسرائیلیان دست کشیدند. ۱۷ آن‌ها جسد آبشالوم را به جنگل برده در چاه عمیقی انداختند و با توده بزرگی از سنگ آن را پوشاندند. همه سپاه اسرائیل به شهرهای خود گریختند.

۱۸ آبشالوم وقتی زنده بود در دشت پادشاه، بنای یادبودی برای خود ساخته بود، زیرا می‌گفت: «من پسری ندارم که نام مرا زنده نگه دارد.» پس آن را به نام خود، یعنی یادبود آبشالوم، نامید که تا به امروز به همان نام خوانده می‌شود.

خبر مرگ آبشالوم به داوود

۱۹ بعد اخیَمَعص پسر صادوق گفت: «حالا می‌روم و به پادشاه مژده می‌دهم که خداوند او را از دست دشمنانش نجات داده است.»

۲۰ یوآب به او گفت: «نه؛ تو نباید امروز این مژده را به او بدهی. یک روز دیگر این کار را بکن، زیرا پسر پادشاه مُرده است.» ۲۱ و یوآب به غلام حبشه‌ای گفت: «تو برو آنچه را که دیدی به پادشاه خبر بده.» غلام حبشه‌ای تعظیم کرد و به راه افتاد.

۲۲ اخیَمَعص باز به یوآب گفت: «خواهش می‌کنم بگذار که من هم به دنبال آن حبشه‌ای بروم.» یوآب گفت: «فرزندم، حالا رفتن تو فایده‌ای ندارد، زیرا خبر بیشتری نیست که تو ببری.»

۲۳ اخیَمَعص گفت: «به‌هرحال من می‌خواهم بروم.» یوآب به او اجازه داده گفت: «بسیار خوب، برو.» آنگاه اخیَمَعص از راه کوتاه دشت اردن رفت و پیش از غلام حبشه‌ای به آنجا رسید.

۲۴ داوود کنار دروازه شهر نشسته بود. هنگامی که دیده بان به بالای دیوار رفت، مرد تنهایی را دید که به طرف آن ها می دود. ۲۵ دیده بان به پادشاه خبر داد و پادشاه گفت: «اگر تنها است حتماً خبری آورده است.» وقتی او نزدیک تر شد،

۲۶ دیده بان شخص دیگری را دید که به طرف او می دود. دیده بان صدا کرد: «یک نفر دیگر هم می دود.»

پادشاه گفت: «البته او هم خبر بیشتری با خود آورده است.»

۲۷ دیده بان گفت: «شخص اولی مثل آخیمعص می دود.»

پادشاه گفت: «او شخص خوبی است و خبر خوش می آورد.»

۲۸ آخیمعص با آواز بلند گفت: «درود بر پادشاه!» آنگاه در برابر او تعظیم کرده صورت بر زمین نهاد و گفت: «سپاس بر یهوه، خدای شما که شما را در مقابل مردمانی که علیه شما شورش کردند، پیروزی بخشید.» ۲۹ پادشاه پرسید: «آیا آبشالوم سالم است؟» آخیمعص جواب داد: «وقتی یوآب مرا فرستاد، در آنجا هنگامه بزرگی برپا بود، اما من ندانستم که چه بود.»

۳۰ پادشاه گفت: «صبر کن، تو همین جا باش.» پس آخیمعص به یک طرف ایستاد.

۳۱ در همین وقت غلام حبشه ای رسید و گفت: «مژده! زیرا خداوند امروز تو را از شر آن هایی که در مقابل تو شورش کردند، نجات داد.» ۳۲ پادشاه پرسید: «آیا آبشالوم جوان سالم است؟» غلام حبشه ای گفت: «خداوند همه دشمنان پادشاه و تمام آن هایی را که بر ضد او برمی خیزند، به روز آن جوان گرفتار کند.»

۳۳ پادشاه بسیار غمگین شد و به اتاق بالای دروازه رفت و گفت: «ای فرزندانم، آبشالوم، ای پسر آبشالوم! ای کاش من به جای تو می مردم! ای آبشالوم، فرزندانم، پسرانم!»

سرزنش داوود توسط یوآب

یوآب باخبر شد که داوود پادشاه برای آبشالوم گریه می کند و سوگوار است. ۱۹ وقتی مردم شنیدند که پادشاه به خاطر پسر خود بسیار غمگین است، پیروزی آن روز به اندوه تبدیل شد. ۳ سپاهیان همه به آرامی وارد شهر شدند، مانند سربازان شرمگین از فرار از میدان جنگ. ۴ پادشاه روی خود را پوشاند و با صدای بلند گریه کرد و گفت: «آه ای پسر، آبشالوم! وای پسر، آبشالوم!»

۵ آنگاه یوآب به کاخ پادشاه آمد و به او گفت: «امروز تو باعث خجالت همه شدی. همین مردم بودند که زندگی تو، پسران، دختران،

زنان و صیغه‌هایت را نجات دادند. ۶ تو دشمنان خود را دوست داری و از کسانی که به تو محبت دارند نفرت داری. حالا به ما ثابت شد که فرماندهان و رزمندگان نزد تو هیچ ارزشی ندارند. امروز فهمیدیم که اگر آبشالوم زنده بود و همه ما کشته می شدیم، تو خوشحال می شدی. ۷ اکنون برخیز و بیرون برو و با مردم با مهربانی صحبت کن. اگر این کار را نکنی، به خدا قسم که تا شب یک نفر هم برای تو باقی نخواهد ماند و این برای تو چنان مصیبتی خواهد بود که در عمرت ندیده باشی. ۸ پس پادشاه به ناچار برخاسته رفت و کنار دروازه شهر نشست. مردان او شنیدند که او آنجا است و همه آن‌ها در آنجا به دور او جمع شدند.

حرکت داوود به طرف اورشلیم

در این زمان تمام اسرائیلیان به شهرهای خودشان فرار کردند. ۹ پس بحث و ستیز در بین تمام طایفه‌ها شروع شد. آن‌ها می گفتند: «داوود پادشاه، ما را از دست دشمنانمان و فلسطینیان نجات داد و حالا از دست آبشالوم فراری است و در آوارگی به سر می برد. ۱۰ حالا آبشالوم که ما به عنوان پادشاه خود *مسح نموده بودیم، در جنگ کشته شده است، پس چرا کسی را نمی فرستیم که داوود پادشاه را بازآورد؟»

۱۱ خبر آنچه اسرائیلی‌ها می گفتند، به داوود رسید. بعد داوود پادشاه به صادوق و آبیاتار کاهن پیامی به این شرح فرستاد: «به رهبران یهودا بگویید، 'چرا در بازآوردن پادشاه، شما آخر از همه هستید؟' ۱۲ و شما که برادران و از رگ و خون من هستید، چرا در بازآوردن پادشاه تأخیر می کنید؟' ۱۳ و به عماسا بگویید، 'چون تو خواهرزاده من هستی؛ خدا مرا بکشد اگر تو را به جای یوآب سپهسالار خود نکنم.' ۱۴ پس عماسا مردان یهودا را قانع ساخت و آن‌ها هم با یک دل و یک زبان موافقت کردند و به پادشاه پیام فرستاده گفتند: «تو و همه کسانی که با تو هستند، نزد ما بازگردید.»

۱۵ پس پادشاه رهسپار اورشلیم شد و وقتی که به رود اردن رسید، همه مردم یهودا به استقبال او به جلجال آمدند تا پادشاه را در عبور از رود اردن همراهی کنند.

۱۶ شمعی، پسر جیرای بنیامینی، هم با عجله از بحوریم آمد و همراه مردم یهودا به استقبال او شتافت. ۱۷ یک هزار بنیامینی همراه او بودند. صیبا، خادم شائول، با پانزده پسر و بیست نفر خدمتکار آمد. آن‌ها همه پیش از داوود به رود اردن رسیدند. ۱۸ آن‌ها از رودخانه گذشتند تا خاندان پادشاه را به این سوی رودخانه بیاورند و هرآنچه خواست پادشاه است، انجام دهند.

داوود شِمعِی را عفو می کند

وقتی پادشاه از رود عبور کرد، شِمعِی پسر جیرا به پیش پای پادشاه افتاد^{۱۹} و گفت: «امیدوارم که سرورم گناهی را که کرده‌ام و خطای بزرگی را که در روز رفتن ایشان از اورشلیم از من سر زد فراموش کرده و مرا بخشیده باشند،^{۲۰} زیرا خودم خوب می دانم که چه گناهی کرده‌ام و به همین خاطر قبل از همهٔ خاندان یوسف به استقبال پادشاه آمدم.»^{۲۱} آیشای پسر صِرویه گفت: «آیا شِمعِی که پادشاه برگزیدهٔ خداوند را دشنام داد، نباید کشته شود؟»

^{۲۲} اما داوود به آیشای و یوآب، پسران صِرویه، گفت: «نمی دانم با شما چه کنم که با من به مخالفت برخاسته‌اید. امروز روز کشتن نیست، بلکه روزی است که باید جشن بگیریم، زیرا من دوباره پادشاه اسرائیل شدم.»^{۲۳} بعد پادشاه به شِمعِی گفت: «سوگند یاد می کنم که تو کشته نخواهی شد.»

محبتِ مِفیوشِت به داوود

^{۲۴-۲۵} بعد مِفیوشِت، نوۀ شائول، از اورشلیم به دیدن پادشاه آمد. از روزی که پادشاه اورشلیم را ترک کرد، مِفیوشِت دیگر پای‌ها و لباس خود را نشسته بود و ریش خود را کوتاه نکرده بود. پادشاه به او گفت: «چرا با من نیامدی؟»

^{۲۶} مِفیوشِت جواب داد: «ای پادشاه! خادم من مرا فریب داد. همان طور که می دانید من از دو پا لنگ هستم. من به او گفتم که الاغ مرا پالان کن چون می خواهم بر آن سوار شده همراه پادشاه بروم.^{۲۷} و او به دروغ گفت که من نخواستم همراه پادشاه بروم. من می دانم که پادشاه همچون فرشتهٔ خداوند است؛ پس هرچه در نظران پسندیده است، انجام بدهید.^{۲۸} تمام خاندان ما باور نمی کردند که شما ما را زنده بگذارید، اما برعکس، شما مرا از بین همهٔ کسانی که با شما به سر یک سفره نان می خوردند، زیاده‌تر افتخار بخشیدید. من دیگر حق ندارم از سرورم تقاضای بیشتری داشته باشم.»

^{۲۹} پادشاه گفت: «لزومی ندارد که بیش از این سخن بگویی دیگر حرف زن. تصمیم من این است که تو و صیبا زمین شائول را بین خود تقسیم کنید.»

^{۳۰} مِفیوشِت گفت: «همهٔ زمین از آن صیبا باشد. همین که پادشاه به سلامتی برگشته است برای من کافی است.»

داوود برزلائی را برکت می دهد

۳۱ برزلائی که از داوود و سپاه او در مَحَنایم پذیرایی کرده بود، از روجلیم آمد تا پادشاه را در عبور از رود اُردن بدرقه کند. ۳۲ او شخص سال خورده و ثروتمندی بود که هشتاد سال عمر داشت. ۳۳ پادشاه به او گفت: «همراه من به اورشلیم بیا. در آنجا زندگی کن و من همه وسایل زندگی تو را فراهم خواهم کرد.»

۳۴ اما برزلائی به پادشاه گفت: «سال های زیادی از عمر من باقی نمانده است که به اورشلیم بروم. ۳۵ من پیرمردی هشتادساله هستم، و هیچ چیز برایم لذت بخش نیست. مزه آنچه را که می خورم و می نوشم، نمی توانم بچشم. صدای آواز خواننده مرد یا زن را نمی توانم بشنوم. پس چرا با رفتن خود مشکل دیگری بر مشکلات پادشاه بیفزایم؟ ۳۶ برای من همین افتخار کافی است که با پادشاه از رود عبور کنم! بعد اجازه می خواهم که به سرزمین خود بازگردم ۳۷ و در همان جایی که پدر و مادرم دفن شده اند، بمیرم. اما پسر کمهام اینجا در خدمت پادشاه است. اجازه بدهید که با شما بیاید و هر خوبی که در حق او بکنید، در حقیقت، در حق من کرده اید.»

۳۸ پادشاه گفت: «بسیار خوب، کمهام با من بیاید و هرچه که تو بخواهی برای او انجام خواهم داد.» ۳۹ پس همگی از رودخانه گذشتند. وقتی که پادشاه به آن طرف رود رسید، برزلائی را بوسید و برکتش داد، و برزلائی به خانه خود برگشت.

مجادله یهودا و اسرائیل

۴۰ پادشاه به جلجال رفت و کمهام را هم با خود برد. تمام مردم یهودا و نیمی از مردم اسرائیل در آنجا حاضر بودند و همراه او رفتند. ۴۱ بعد همه مردان اسرائیل جمع شده به حضور او آمدند و شکایت کرده گفتند: «چرا تنها مردان یهودا پادشاه و خانواده اش را در عبور از رود همراهی کردند؟» ۴۲ مردم یهودا در جواب گفتند: «به خاطر این که پادشاه از طایفه خود ما است. دلیلی ندارد که شما حسادت کنید. ما از او چیزی نگرفته ایم و او به ما انعامی نداده است.»

۴۳ مردم اسرائیل گفتند: «در اسرائیل ده طایفه دیگر هست، بنابراین ما ده برابر بیشتر از شما به گردن پادشاه حق داریم. پس چرا سایر طایفه ها را در آوردن پادشاه دعوت نکردید؟ به خاطر داشته باشید که ما اولین کسانی بودیم که پیشنهاد کردیم او را دوباره بیاوریم تا پادشاه ما باشد.» اما مردم یهودا در ادعای خود خشن تر از مردم اسرائیل بودند.

شورش شَبَع

۲۰

مرد فرومایه‌ای به نام شَبَع فرزند بکری و از طایفه بنیامین در جلجال بود. او شیپور خود را به صدا درآورد و فریاد زد: «ما داوود را نمی‌خواهیم. او پادشاه ما نیست. ای مردم اسرائیل به خانه‌های خود بازگردید.»^۲ پس تمام قوم اسرائیل داوود را ترک کرده به دنبال شَبَع رفتند. اما مردم یهودا با پادشاه ماندند و او را از رود اُردن تا اورشلیم همراهی کردند.

^۳وقتی داوود به کاخ خود در اورشلیم وارد شد، دستور داد که ده صیغه‌ای را که مأمور نگهبانی خانه‌اش بودند، در یک خانه تحت مراقبت نگه‌دارند و احتیاجات ایشان را تهیه کنند. ولی دیگر با آن‌ها هم‌بستر نشد و آن‌ها تا روز مرگ ایشان مانند زنان بیوه در آن خانه محبوس ماندند.
^۴پادشاه به عَماسا دستور داده گفت: «مردان اسرائیل را گردهم بیاور و تا سه روز دیگر با آن‌ها نزد من بیا.» عَماسا رفت تا سپاه را جمع کند، اما کار جمع‌آوری بیش از سه روز طول کشید.^۵ داوود به آبشای گفت: «شَبَع ممکن است بیشتر از آبشالوم به ما زیان برساند. فوراً چند نفر از محافظین مرا با خود بردار و به تعقیب او برو مبادا او شهرهای حصاردار یافته و از دست ما بگریزد.»^۶ پس آبشای و یوآب همراه با چند نفر از محافظین پادشاه و عده‌ای از رزمندگان از اورشلیم به تعقیب شَبَع رفتند.^۷ وقتی آن‌ها به سنگ بزرگی که در جبعون است رسیدند، عَماسا به استقبال ایشان آمد. یوآب در حالی که لباس رزم به تن و خنجر در غلاف به کمر بسته بود، به طرف عَماسا پیش آمد. در همین وقت خنجر او از غلاف به زمین افتاد.^۸ یوآب به عَماسا گفت: «ای برادر، سلامت هستی؟» این را گفت و با دست راست خود ریش او را گرفت که بیوسد،^۹ ولی عَماسا متوجه خنجری که در دست دیگر یوآب بود، نشد. یوآب خنجر خود را در شکم او فرو برد و روده‌هایش به زمین ریخت. عَماسا با همان ضربه اول جان داد.

بعد یوآب و برادرش، آبشای به تعقیب شَبَع پسر بکری رفتند.^{۱۱} یکی از مردان یوآب کنار جسد عَماسا ایستاد و فریاد زد: «هرکه طرفدار داوود و یوآب است به دنبال یوآب برود.»^{۱۲} عَماسا غرق در خون، در سر راه افتاده بود. وقتی یکی از مردان یوآب دید که جمعیتی به دور جسد او ایستاده‌اند و تماشا می‌کنند، عَماسا را از سر راه برداشته در صحرا انداخت و جنازه او را با روی اندازی پوشاند.^{۱۳} وقتی جسد عَماسا از سر راه برداشته شد، همه به دنبال یوآب برای دستگیری شَبَع رفتند.

۱۴ شَبَع از تمام طایفه‌های اسرائیل گذشت و به اَبِلِ بَیت مَعْکَه آمد. همه مردم خاندان بکری در شهر اَبِلِ بَیت مَعْکَه جمع شده از او پیروی کردند. ۱۵ سربازان یوآب به اَبِلِ بَیت مَعْکَه رسیده آن را محاصره و تصرف کردند. بعد پشته‌ای در مقابل دیوار شهر ساختند و از بالای آن به خراب کردن دیوارها پرداختند. ۱۶ آنگاه زنی حکیم از بالای دیوار شهر صدا کرده گفت: «به یوآب بگویند که نزد من بیاید تا با او حرف بزنم.» ۱۷ یوآب نزد آن زن رفت و زن از او پرسید: «آیا تو یوآب هستی؟»

او جواب داد: «بله.»

زن به او گفت: «به حرف کنیزت گوش بده.»

یوآب گفت: «گوش می‌دهم.»

۱۸ زن گفت: «در قدیم می‌گفتند، 'اگر مشکلی دارید، برای حل آن به شهر اَبِلِ بروید،' زیرا در آنجا هر مشکلی حل و فصل می‌شد. ۱۹ من یکی از اشخاص صلح‌جو و ایمان‌دار در اسرائیل هستم. تو می‌خواهی شهری را که مادر شهرهای اسرائیل است، خراب کنی؟ چرا چیزی را که متعلق به خداوند است، از بین می‌بری؟»

۲۰ یوآب جواب داد: «حاشا که من آن را نابود یا خراب کنم. ۲۱ اما در اینجا شخصی است به نام شَبَع پسر بکری، از کوهستان اِفْرَیم. او در مقابل داوود پادشاه دست به شورش زده است. ما فقط او را می‌خواهیم که تسلیم شود و آن وقت ما همه از اینجا خواهیم رفت.»

زن گفت: «بسیار خوب، ما سر او را از آن طرف دیوار برای تو می‌اندازیم.» ۲۲ آنگاه زن با پیشنهاد حکیمانه خود نزد مردم رفت و آن‌ها سر شَبَع را بُریدند و برای یوآب انداختند. بعد یوآب شیپور نواخت و مردان، شهر را ترک کردند و به خانه‌های خود بازگشتند و یوآب به اورشلیم نزد پادشاه رفت.

صاحب‌منصبان داوود

۲۳ اکنون یوآب فرمانده کل ارتش اسرائیل بود و بنایا، پسر یهویدا ع سرفرماندهی لشکر محافظین دربار را به عهده داشت. ۲۴ ادورام، مسئول کارگران اجباری، یهوشافاط پسر آخیلود، مسئول ثبت اسناد، ۲۵ شوا منشی و صادوق و آبیاتار کاهن بودند. ۲۶ عیرای یابیری هم کاهن شخصی داوود بود.

اعدام فرزندان شائول

در دوران سلطنت داوود، سه سال خشک‌سالی روی داد. داوود به درگاه خداوند دعا کرد، و خداوند به او پاسخ داده گفت: «این خشک‌سالی به سبب گناه شائول و خاندان

او است که جِبعونیان را کشتند.^۲ پس داوود پادشاه، جِبعونیان را به حضور خود فراخواند. جِبعونیان از قوم اسرائیل نبودند، بلکه گروهی از باقی ماندگان آموریان بودند. بنی اسرائیل قسم خورده بودند که هرگز به روی آن‌ها شمشیر نکشند. اما شائول به خاطر تعصبات ملی قصد کشتن آن‌ها را کرده بود.^۳ داوود از ایشان پرسید: «چه کاری می‌توانم برای شما انجام دهم تا جبران گذشته بشود تا شما قوم خداوند را برکت بدهید؟»^۴ آن‌ها جواب دادند: «ما از شائول و خاندان او نقره و طلا نمی‌خواهیم و نمی‌خواهیم کسی از مردم اسرائیل کشته شود.»

پادشاه پرسید: «پس چه می‌خواهید؟»

^{۵-۶} آن‌ها گفتند: «هفت پسر شائول را به ما بدهید؛ زیرا او می‌کوشید ما را از بین ببرد تا کسی از ما در اسرائیل باقی نماند. ما آن‌ها را در جِبعه، شهر شائول که پادشاه برگزیده خداوند بود، به دار خواهیم آویخت.» پادشاه قبول کرد و گفت: «آن‌ها را به شما خواهم داد.»

^۷ اما به سبب قسمی که پادشاه و یوناتان در حضور خداوند با هم خورده بودند، مِفیבוِشت، پسر یوناتان را به آن‌ها نداد،^۸ پس ارمونی و مِفیبوِشت، دو پسر را که رِصفه برای شائول به دنیا آورده بود، و پنج پسر میرب دختر شائول را که برای عدرئیل، پسر بَرزِلایی محولاتی، به دنیا آورده بود، به دست آن‌ها سپرد.^۹ آن‌ها همه را در حضور خداوند بر آن کوه به دار آویختند، و همه آن‌ها جان سپردند. روزی که آن‌ها را کشتند، هم‌زمان با روز اول فصل دروی جو بود.

^{۱۰} رِصفه، همسر صیغه‌ای شائول، دختر آیه، پلاسی را گرفت و برای خود به روی صخره‌ای انداخت. در تمام موسم درو تا روزی که باران بارید، در آنجا ماند و نگذاشت پرنده‌گان در روز و حیوانات وحشی صحرا در شب، به جنازه دو پسرش نزدیک شوند.

^{۱۱} هنگامی که داوود این خبر را شنید،^{۱۲-۱۴} به مردان خود دستور داد تا استخوان‌های آن‌ها را جمع کنند و ضمناً چند نفر را به یابیش جلعاد فرستاد و از مقامات آنجا تقاضا کرد که استخوان‌های شائول و یوناتان را برایش بفرستند. آن‌ها اجساد شائول و یوناتان را از میدان عمومی شهرشان دزدیده بودند. فلسطینی‌ها آن دو را بعد از آنکه در سر کوه جَلبوع کشته بودند، بر دار آویزان کرده بودند. وقتی استخوان‌ها را آوردند، آن‌ها را با استخوان‌های هفت نفر دیگر در قبرستان قیس، پدر شائول، در شهر صِله در سرزمین بنیامین دفن کردند. بعد از آن خداوند دعای ایشان را قبول کرد و خشک‌سالی از بین رفت.

ستیز با غول فلسطینی

(اول تواریخ ۲۰:۴-۸)

۱۵ بار دیگر فلسطینی‌ها علیه اسرائیل جنگ را آغاز کردند و داوود و سربازانش با آن‌ها وارد مبارزه شدند. در طول جنگ، داوود خسته و فرسوده شد. ۱۶ ییشبی بنوب که از فرزندان غول‌ها بود و وزن نیزه برنزی او در حدود سه و نیم کیلوگرم بود و یک شمشیر نو به کمر داشت، قصد کشتن داوود را کرد. ۱۷ اما ایشای، پسر صرویه، به کمک داوود آمد و به آن فلسطینی حمله کرده او را کشت. آنگاه مردان داوود به او گفتند: «از این به بعد تو نباید با ما به جنگ بروی، زیرا ما نمی‌خواهیم که چراغ اسرائیل خاموش شود.»

۱۸ بعد از آن در یک جنگ دیگر با فلسطینیان که در جُوب به وقوع پیوست، سبکای حوشاتی، صاف را که یکی از فرزندان غول‌ها بود، کشت.

۱۹ باز در جنگ دیگری با فلسطینیان که آن هم در جُوب بود، الحانان پسر یائیر، بیت لِحَمی را که برادر جُلیات جتی بود و نیزه‌ای به اندازه نورد بافندگی داشت، کشت.

۲۰ در جنگ دیگری در جَت، مردی قوی‌هیکل و قدبلند بود که دست و پای‌هایش شش انگشت داشت، یعنی تعداد کل انگشتان دست و پایش بیست و چهار بود. او از فرزندان غول‌ها بود. ۲۱ وقتی اسرائیل را تحقیر کرد، برادرزاده داوود، یوناتان پسر شَمّه، او را به قتل رساند. ۲۲ این چهار نفر همه از فرزندان غول‌ها بودند که به دست داوود و مردان او کشته شدند.

سرود پیروزی داوود

(مزمو ۱۸)

۲۰۱ داوود بعد از آنکه خداوند او را از دست شائول و دیگر دشمنانش رها کنید، این سرود را به سپاس نجات خود،

۲۲

برای خداوند سراپید:

خداوند صخره من است

و پناهگاه مستحکم من.

۳ خدای من، نجات‌دهنده من است.

به او که صخره من و سپر و شاخ نجات من است، پناه

می‌برم؛

او مرا حمایت می‌کند و در امنیّت نگاه می‌دارد.

او نجات‌دهنده من است.
 او مرا حمایت می‌کند و از دست دشمنانم رهایی‌ام می‌بخشد.
 ۴ خداوند را که شایسته ستایش است، می‌طلبم،
 و از دست دشمنانم رهایی می‌یابم.

۵ امواج مرگ به دورم حلقه زده‌اند
 و امواج نابودکننده احاطه‌ام کرده‌اند.
 ۶ ریسمان‌های گور به دورم حلقه زده‌اند
 و دام‌های مرگ، بر سر راهم قرار گرفته‌اند.
 ۷ در مشکلاتم به حضور خداوند فریاد برآوردم؛
 از خدای خود کمک خواستم.
 او از معبد خود صدای مرا شنید
 و فریاد من به گوشش رسید.

۸ آنگاه زمین لرزید و تکان خورد،
 و بنیاد آسمان‌ها از شدت خشم خدا به لرزه افتاد.
 ۹ از بینی او دود برآمد
 و از دهانش اخگرهای برافروخته و آتش گشوده.
 ۱۰ او آسمان را شکافت و فرود آمد
 و تاریکی غلیظی زیر پای‌هایش بود.
 ۱۱ او با سرعت بر فرشته نگهبان خود سوار شد
 و بر بال‌های باد پرواز کرد.
 ۱۲ او با تاریکی خود را پوشانید
 و ابرهای سیاه باران‌زا احاطه‌اش کردند.
 ۱۳ از نور درخشان حضور او اخگرهای آتشین زبانه کشیدند.

۱۴ آنگاه خداوند در آسمان‌ها با صدای رعد آسا سخن گفت
 و صدای خداوند متعال شنیده شد.
 ۱۵ او تیرهای خود را پرتاب نمود و دشمنانش را پراکنده ساخت
 و با رعد و برق همه را آشفته کرد.
 ۱۶ خشکی کف دریا ظاهر شد
 و بنیاد زمین آشکار گردید،
 هنگامی که خداوند دشمنانش را توبیخ کرد
 و باخشم بر آن‌ها غرید.

۱۷ خداوند دستش را از آسمان دراز کرد و مرا برگرفت،
و از آب‌های عمیق مرا بیرون کشید.
۱۸ او مرا از دست دشمنان قدرتمندم
و از دست تمام کسانی که از من متنفرند، رهانید،
زیرا آن‌ها از من نیرومندتر بودند.
۱۹ وقتی در سختی بودم، بر سرم ریختند،
اما خداوند از من حمایت کرد.
۲۰ او مرا کمک کرد تا از خطر رهایی یابم؛
او مرا نجات داد زیرا از من خشنود بود.

۲۱ خداوند بر طبق نیکوکاری‌ام به من پاداش داد
و به خاطر بی‌گناهی‌ام به من برکت عطا فرمود.
۲۲ من دستورات خداوند را به‌جا آورده‌ام
و روی خود را از خدای خود برگردانیده‌ام.
۲۳ همه فرمان‌های او را انجام داده‌ام
و از او امر او سرپیچی نکرده‌ام.
۲۴ در پیشگاه او بی‌عیب بوده‌ام
و از گناه دوری کرده‌ام.
۲۵ خداوند بر طبق نیکوکاری‌ام به من پاداش داد،
و به خاطر بی‌گناهی‌ام به من برکت داد.

۲۶ ای خداوند، تو به اشخاص وفادار، وفادار هستی
و با مردم بی‌عیب، به نیکویی رفتار می‌کنی.
۲۷ با کسانی که پاک هستند، به پاکی رفتار می‌نمایی
و با کسانی که کج‌رو هستند، مخالفت می‌کنی.
۲۸ تو فروتنان را نجات می‌بخشی،
و اشخاص متکبر را سرنگون می‌سازی.

۲۹ ای خداوند، تو نور من هستی؛
تو تاریکی مرا به روشنی تبدیل می‌کنی.
۳۰ با نیروی تو به دشمن یورش می‌برم
و دژهای آنان را درهم می‌شکنم.

۳۱ راه خدا کامل است و کلام خداوند خالص!
او حافظ کسانی است که به او پناه می‌آورند.

۳۲ تنها یهوه، خدا است؛

تنها تکیه گاه ما خدا است.

۳۳ خدا، پناهگاه پایدار من است،

و راه مرا امن ساخته است.

۳۴ پای های مرا مانند پای های آهو ساخته

و بر کوه ها استوارم نموده است.

۳۵ دست هایم را برای جنگ تعلیم می دهد

تا بتوانم قوی ترین کمان را خم کنم.

۳۶ خداوندا، تو سپر نجات خود را به من داده ای؛

کمک تو مرا به عظمت رسانیده است.

۳۷ راه را برای قدم هایم وسیع ساخته ای

تا پای هایم نلغزند.

۳۸ دشمنانم را تعقیب کردم و آن ها را شکست دادم؛

و تا آن ها را از بین نبردم، بازنگشتم.

۳۹ من آن ها را به کلی پایمال نمودم تا دیگر برنخیزند؛

آن ها به زیر پای هایم جان دادند.

۴۰ تو برای مبارزه به من نیرو بخشیدی

و دشمنانم را به زیر افکندی.

۴۱ تو دشمنانم را متواری ساختی

و من کسانی را که از من نفرت داشتند، نابود کردم.

۴۲ آن ها برای کمک فریاد برآوردند، امّا کسی به دادشان نرسید.

خداوند را صدا کردند، امّا او به آن ها جوابی نداد.

۴۳ من آن ها را همچون غبار زمین، خرد کردم

و به زیر پای های خود مانند گل ولای کوچه پایمال نمودم.

۴۴ تو مرا از دست مردم ستیزه گر رهانیدی،

و فرمانروایی مرا بر ملت ها حفظ نمودی؛

مردمی که آن ها را نمی شناختم، اکنون مرا خدمت می کنند.

۴۵ بیگانگان نزد من تعظیم می کنند

و از دستوراتم فوراً اطاعت می نمایند.

۴۶ آن ها روحیه خود را باخته اند

و با ترس و لرز از قلعه های خود بیرون می آیند.

۴۷ خداوند زنده است!

متبارک باد صخره من! خدای قدرتمند که صخره نجات من است!

۴۸ او است خدایی که انتقام مرا می گیرد
و ملل جهان را به دست من مغلوب می سازد.
۴۹ او مرا از دست دشمنانم می رهاند.
خداوند! تو مرا نزد دشمنانم سرافراز می سازی
و از چنگ مردم ستمگر نجات می دهی.
۵۰ بنابراین من تو را در میان ملت ها ستایش می کنم
و در وصف تو سرود می خوانم.
۵۱ خداوند پیروزی بزرگی نصیب پادشاه خود می کند
و به برگزیده خود داوود، و فرزندان او
تا ابد رحمت و شفقت نشان می دهد.

آخرین گفتار داوود

این است سخنان آخر داوود پسر یسی، مردی که خداوند
او را به بزرگی رساند، مردی که خداوند یعقوب او را
پادشاه کرد، مردی که سراینده سرودهای خوش برای اسرائیل است:

۲۳

۲ «روح خداوند به وسیله من سخن می گوید
و کلام او از زبان من جاری است.
۳ خدای اسرائیل به زبان آمد
و نگهبان اسرائیل به من گفت:
'پادشاهی که با عدالت حکمرانی کرده
از خداوند پیروی نماید،
۴ مانند نور خورشید در آسمان بی ابر می درخشد،
همانند خورشیدی که نورش پس از بارندگی، سبزه ها را
درخشان می کند.'

۵ «آری، به این گونه خدا به خاندان من فزونی خواهد بخشید،
زیرا او پیمانی استوار و جاودان با من بسته است،
پیوندی که شکسته نخواهد شد،
پیمانی که تغییر نخواهد کرد.
این تنها خواست من است؛
این برای من پیروزی خواهد بود،
و خدا حتماً آن را ممکن خواهد ساخت.

۶ اما مردم خدانشناس مانند خار هستند که دور انداخته می شوند، زیرا به آن ها نمی توان دست زد.
 ۷ اگر کسی بخواهد به آن ها دست بزند، باید به وسیله ای از آهن یا نیزه ای بلند مجهز باشد تا آن ها را گرفته در آتش بسوزاند.»

سربازان برجسته داوود

۸ این ها نام های سه قهرمانی هستند که در سپاه داوود خدمت کردند. نفر اول آن ها یوشیب بَشِبِتِ تَحْکِمُونِی که رهبر آن سه نفر بود. او در یک جنگ هشت صد نفر را کشت.

۹ نفر دوم العازار، پسر دودو و نوه آخوخی بود. او یکی از سه نفری بود که وقتی فلسطینی ها برای جنگ جمع شده بودند، همراه داوود برای مقابله با آن ها رفت. در آن جنگ همه سربازان اسرائیلی فرار کردند، ولی او به جنگ ادامه داد و به کشتار فلسطینی ها پرداخت تا این که دستش کِرخ شده به شمشیر چسبید. خداوند در آن روز پیروزی بزرگی نصیب ایشان کرد. سپس سربازان اسرائیلی برگشته شروع به غارت کردند.
 ۱۱ نفر سوم شمه پسر آجی هَراری بود. هنگامی که فلسطینی ها در لَحی، آنجا که کشتزار عدس بود گرد آمده بودند، سپاه اسرائیل همگی گریختند، ولی او تنها در میدان برای دفاع ایستاد و فلسطینی ها را شکست داد. خداوند آن ها را به پیروزی بزرگی نائل گردانید.

۱۳ داوود در غار عَدْلَام بود و سپاه فلسطینی ها در دشت رفائیم اردو زده بودند، سه نفر از سی فرمانده نظامی لشکر اسرائیل، در فصل درو به دیدار او رفتند. ۱۴ داوود در مکان محفوظی بود و فلسطینی ها در بیت لِحِم مستقر بودند. ۱۵ داوود با شوق و آرزو گفت: «ای کاش کسی بود که برایم کمی آب از چاهی که نزدیک دروازه بیت لِحِم است، می آورد.»
 ۱۶ آنگاه آن سه مرد دلاور قلب لشکر دشمن را شکافته از چاه کنار دروازه بیت لِحِم آب کشیدند و برای داوود بردند. اما داوود آب را ننوشید، بلکه آن را برای خداوند ریخت ۱۷ و گفت: «خداوندا، غیرممکن است این را بنوشم. این آب، خون این مردان است که زندگی خود را به خاطر آوردن آن به خطر انداختند.» پس داوود آب را ننوشید.

این بود کاری که آن سه مرد دلاور کردند.

۱۸ آبیشای، برادر یوآب، پسر صِرویه سرکرده آن سی نفر بود. او یک بار به تنهایی سی صد نفر از دشمن را کشت و به خاطر همین شجاعتش مثل آن سه نفر مشهور شد. ۱۹ گرچه او فرماندهی سی نفر از سرداران را به عهده داشت، ولی در شهرت به آن سه نفر نمی رسید.

۲۰ بنایا، پسر یهویداع، سرباز مشهور دیگری است که شجاعت‌های فراوانی از خود نشان داد. از جمله، او دو جنگجوی بزرگ موآبی را کشت و در یک روز برفی وارد چاهی شد و شیری را کشت. ۲۱ پار دیگر با یک چوب‌دستی، به یک نفر پهلوان مصری که به نیزه مسلح بود، حمله کرده نیزه را از دستش ربود و با آن نیزه، او را کشت. ۲۲ این بود کارهای دلیرانه بنایا پسر یهویداع که یکی از آن سی نفر بود. ۲۳ او در میان آنان مقام‌الایی داشت، ولی شهرت آن سه نفر را نداشت. داوود او را به مقام فرماندهی محافظین خود تعیین کرد.

۲۴ عسائیل، برادر یوآب هم یکی از آن سی نفر بود. بقیه آن‌ها عبارت بودند از:

الحانان، پسر دودو از بیت‌لحم،

۲۵ شمه خرودی، الیقای خرودی،

۲۶ حالص فلطی، عیرا پسر عقیش تقوعی،

۲۷ ابیعزر عناتونی، مبونای حوشاتی،

۲۸ صلمون آخوخی، مه‌رای نطوفاتی،

۲۹ حالب، پسر بعنای نطوفاتی،

اتای، پسر ریای، از شهر جعبه بنیامین،

۳۰ بنایای فرعاتونی،

هدای، از وادی‌های جاعش،

۳۱ ابی‌علبون عرباتی، عزموت برحومی،

۳۲ الیحبای شعلبونی پسر یاشن، یوناتان،

۳۳ شمه هراری، آخیام پسر شارار هراری،

۳۴ الیفلیط، پسر آحسبای پسر معکایی،

الیعام پسر اخیتوفل جیلونی،

۳۵ حصرون گرملی، فعرای اربی،

۳۶ یجال، پسر ناتان از صوبه، بانی جادی،

۳۷ صلیق عمونی، نحرای بئروتی، سلاحدار یوآب، پسر صرویه،

۳۸ عیرای یتری، جارب یتری

۳۹ و اوریای حتی. این سرداران جمعاً سی و هفت نفر بودند.

سرشماری توسط داوود

(اول تواریخ ۲۱:۱-۲۷)

خشم خداوند دوباره علیه اسرائیل افروخته شد و داوود را بر ضد ایشان تحریک نموده گفت: «برو اسرائیل و یهودا را سرشماری کن.» ۲ پادشاه به یوآب، فرمانده ارتش خود گفت: «بروید

تمام طایفه‌های اسرائیل را از دان تا بئرشبع سرشماری کنید تا بدانم که تعداد سربازان کشور چند نفر است.»

۳ یوآب گفت: «خداوند تعداد مردم قوم را صد برابر کند و باشد که عمر پادشاه را آن قدر دراز نماید تا آن را ببینند. آیا می‌توانم پیروم که چرا پادشاه می‌خواهد این کار انجام شود؟» ۴ اما پادشاه یوآب و فرماندهان لشکر را وادار کرد تا فرمان او را قبول کنند. پس یوآب و فرماندهان لشکر از حضور پادشاه مرخص شدند و برای سرشماری مردم اسرائیل به راه افتادند.

۵ آن‌ها از اردن عبور کرده در عروعر، در جنوب شهر که در وسط دره‌ای در سرزمین جاد و در نزدیکی یعزیر است، چادر زدند. ۶ بعد به جلعاد، در سرزمین تحتیم حوذشی رسیدند و سپس به دان یعن آمدند. بعد از آنجا رفته صیدون را دور زده ۷ به قلعه صور رفتند. آن‌ها از همه شهرهای حویان و کنعانیان گذشتند تا به بئرشبع در جنوب یهودا رسیدند. ۸ سرشماری مدّت نه ماه و بیست روز طول کشید. سپس یوآب و همراهانش به اورشلیم بازگشتند. ۹ یوآب نتیجه سرشماری را به پادشاه تقدیم کرد و معلوم شد که در اسرائیل هشت صد هزار مرد جنگی و شمشیرزن و در یهودا پانصد هزار نفر بودند.

۱۰ بعد از آنکه سرشماری تمام شد، داوود از عمل خود پشیمان گشت و به خداوند گفت: «من گناه بزرگی مرتکب شدم! ای خداوند، مرا ببخش؛ به راستی کار بیهوده‌ای کردم.»

۱۱ خداوند به جاد نبی که رائی داوود بود، گفت: ۱۱ خداوند به جاد نبی که *رائی داوود بود، گفت: ۱۲ «برو به داوود بگو خداوند چنین می‌گوید که من به تو سه انتخاب می‌دهم. هر کدام را که او انتخاب کند، آن را انجام خواهم داد.» بامدادان چون داوود برخاست، ۱۳ جاد نزد داوود رفت و گفت: «آیا می‌خواهی سه سال خشک‌سالی به کشورت بیاید، یا قبول داری که برای سه ماه از دشمنان فراری باشی و یا وبا برای سه روز در سرزمینت شایع شود؟ حالا جواب بده که کدام یک از آن‌ها را قبول می‌کنی تا به خداوند بگویم؟»

۱۴ داوود جواب داد: «تصمیم سختی است. اما بهتر است که خود را به خداوند بسپارم تا این که به دست دشمنان بیفتم، زیرا او خدایی بسیار بخشنده و مهربان است.» ۱۵ پس خداوند بیماری کُشنده‌ای را بر مردم اسرائیل فرستاد و هفتاد هزار نفر از دان تا بئرشبع تلف شدند. ۱۶ هنگامی که فرشته دست خود را دراز کرد تا اورشلیم را نابود سازد، خداوند منصرف شد و به او گفت: «کافی است! دست نگه‌دار!» فرشته خداوند در خرمگاه ارنان یبوسی بود.

۱۷ هنگامی که داوود فرشته را دید، به خداوند گفت: «من گناهکار هستم؛ این گوسفندان بیچاره چه گناهی کرده‌اند؟ من و خاندانم سزاوار قهر و غضب تو هستیم.»

۱۸ در همان روز جاد نزد داوود آمد و گفت: «برو و قربانگاهی در خرمنگاه اُرنان بیوسی برای خداوند بساز.» ۱۹ داوود موافقت کرد و رفت تا آنچه را که خداوند فرموده بود به جا آورد. ۲۰ وقتی اُرنان دید که پادشاه و مردانش به سوی او می‌آیند، پیش رفت و به خاک افتاد ۲۱ و پرسید: «چرا پادشاه نزد این خدمتکار خود آمده است؟»

داوود گفت: «می‌خواهم که این خرمنگاه را از تو بخرم و برای خداوند قربانگاهی بسازم تا این بلا رفع شود.»

۲۲ اُرنان گفت: «پادشاه اختیار دارند که هر چه می‌خواهند برای خداوند بگیرند. گاوها هم برای قربانی سوختنی حاضرند و می‌توانند خرمن کوب و یوغ گاوها را برای هیزم به کار ببرند.» ۲۳ اُرنان همه این‌ها را به پادشاه داد و گفت: «باشد که خداوند شما را بپذیرد.»

۲۴ اما پادشاه به اُرنان گفت: «خیر، من می‌خواهم قیمت همه چیز را به تو بدهم و چیزی که رایگان باشد برای خداوند قربانی نمی‌کنم.» پس داوود خرمنگاه و گاوها را به قیمت پنجاه *سکه نقره خرید ۲۵ و قربانگاهی برای خداوند ساخت. سپس قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های مشارکت و سلامتی به او تقدیم کرد. خداوند دعای او را پذیرفت و بلا از سر مردم اسرائیل دور شد.



اول پادشاهان

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
			۲۲	۲۱



کتاب اوّل پادشاهان

معرفی کتاب

کتاب اوّل پادشاهان، شرح ادامه تاریخ سلطنت بنی اسرائیل می باشد که در کتاب های سموئیل شروع شده است. این کتاب را می توان به سه بخش تقسیم کرد.

۱- جانشینی سلیمان به عنوان پادشاه در اسرائیل و یهودا و مرگ پدرش، داوود.

۲- زندگی موقّیّت آمیز و پُر قدرت سلیمان به خصوص در ساختن معبد بزرگ در اورشلیم.

۳- تقسیم شدن قوم به پادشاهی شمال (اسرائیل) و پادشاهی جنوب (یهودا) و سپس تاریخ پادشاهانی که تا اواسط قرن نهم ق.م. بر آنان حکمرانی نمودند.

در دو کتاب پادشاهان، هریک از پادشاهان، برحسب وفاداری آنها به خدا، مورد قضاوت قرار گرفته اند و موقّیّت های ملی آنان نیز بر اساس همین وفاداری بوده است، درحالی که بُت پرستی و بی اطاعتی، آنها را دچار پیریشانی کرده است. پادشاهان ناحیه شمالی، همه سقوط کردند، درحالی که تاریخ پادشاهان جنوب شامل شکست و پیروزی است.

قسمت های مهم کتاب اوّل پادشاهان، مربوط به انبیای خداوند است که به مردم هشدار می دادند بُت پرستی نکنند و نسبت به خدا نامطیع نباشند. شرح زندگی ایلیا و انبیای بعل در فصل هجدهم ذکر شده است.

تقسیم بندی کتاب

پایان سلطنت داوود ۱۲:۲-۱:۱

سلیمان پادشاه می شود ۴۶-۱۳:۲

پادشاهی سلیمان ۴۳:۱۱-۱:۳

الف- سال های اوّل ۴:۳۴-۳:۱

ب- ساختن معبد بزرگ ۸:۶۶-۵:۱

ج- سال های آخر ۱۱:۴۳-۹:۱

تجزیه پادشاهی ۱:۱۲-۵۳:۲۲

الف- شورش طایفه‌های شمالی ۱۲:۱-۱۴:۲۰

ب- پادشاهان یهودا و اسرائیل ۱۴:۲۱-۱۶:۳۴

ج- ایلیای نبی ۱۷:۱-۱۹:۲۱

د- آخاب، پادشاه اسرائیل ۲۰:۱-۲۲:۴۰

ه- یهوشافاط پادشاه یهودا و آخزیا پادشاه اسرائیل ۲۲:۴۱-۵۳

داوود پادشاه در پیری

در این زمان، داوود پادشاه سال خورده شده بود، و باوجودی که خدمتکارانش او را با لحاف می پوشانند، بازهم گرم نمی شد. پس درباریان به او گفتند: «ای پادشاه، به ما اجازه بدهید تا برای شما زن جوانی را پیدا کنیم تا از شما مراقبت کند. او در پهلوی شما بخوابد و شما را گرم کند.»^۳ پس در سراسر سرزمین اسرائیل به جستجوی دختر زیبایی پرداختند. سرانجام دختر بسیار زیبایی به نام آیشک را که از اهالی شونم بود، پیدا کرده به حضور پادشاه آوردند.^۴ او دختری بسیار زیبا بود و از پادشاه نگهداری می کرد، اما پادشاه با او هم بستر نشد.

آرزوی آدونیا برای پادشاهی

^{۵-۶} در این زمان، آبشالوم مُرده بود. آدونیا پسر داوود و حَجیت، مردی خوش چهره و فرزند ارشد او بود. داوود او را هرگز در هیچ موردی سرزنش نکرده بود. او می خواست که پادشاه شود؛ او برای خود اَرابه‌ها، اسب‌ها و پنجاه نفر محافظ تهیه کرد.^۷ آدونیا با یوآب، پسر صِرویه، و آبیاتار کاهن در این مورد گفت‌وگو کرد و آن‌ها موافقت کردند تا از او پشتیبانی کنند.^۸ اما صادوق کاهن، بنایا، پسر یهویدا، ناتان نبی، شِمعی، ربیعی و محافظین پادشاه از آدونیا طرف‌داری نکردند.

^۹ روزی آدونیا بر «سنگ مار» که در نزدیکی عین‌روجل است، گوسفند، گاو و گوساله‌های پرواری قربانی کرد. او از پسران دیگر داوود و درباریان که اهل یهودا بودند، برای شرکت در مراسم قربانی دعوت کرد،^{۱۰} اما او برادر ناتنی خود سلیمان، ناتان نبی، بنایا و محافظین پادشاه را دعوت نکرد.

سلیمان پادشاه می شود

^{۱۱} آنگاه ناتان به بَتشَبَع، مادر سلیمان، گفت: «آیا نشنیده‌ای که آدونیا پسر حَجیت، خود را پادشاه خوانده است؟ و داوود پادشاه از این موضوع بی خبر می باشد!»^{۱۲} اگر می خواهی جان خود و پسر ت سلیمان

را نجات بدهی، به تو پیشنهاد می‌کنم^{۱۳} نزد داوود پادشاه بروی و به او بگویی، 'سرورم، آیا تو به این کنیزت وعده ندادی و نگفتی، بعد از من، پسرت سلیمان پادشاه خواهد بود و بر تخت من خواهد نشست. پس چرا آدونیا پادشاه شده است؟'^{۱۴} و در هنگام گفت‌وگوی تو با پادشاه، من هم می‌آیم و سخنان تو را تأیید می‌کنم.»

^{۱۵} پس بَتشَبَع به اتاق پادشاه رفت. در این وقت پادشاه بسیار پیر شده بود و آبَشَکِ شونمی از او مراقبت می‌کرد. ^{۱۶} بَتشَبَع تعظیم کرد و پادشاه پرسید: «چه می‌خواهی؟»

^{۱۷} او پاسخ داد: «سرورم، شما به من وعده دادید و به نام خداوند سوگند یاد کرده گفتید، 'پسرم سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد و بر تخت من خواهد نشست.'^{۱۸} حالا می‌بینم که آدونیا پادشاه شده است و شما از این موضوع اطلاع ندارید. ^{۱۹} او تعداد زیادی گاو، گوسفند و گوسالهٔ پرواری قربانی کرده است و پسران شما، آبِیاتار کاهن و یوآب فرماندهٔ ارتش شما را به این جشن دعوت کرده است، اما پسرت سلیمان را دعوت نکرده است. ^{۲۰} اکنون سرورم، ای پادشاه، مردم اسرائیل به شما چشم دوخته‌اند تا به آن‌ها بگویید چه کسی جانشین شما خواهد شد. ^{۲۱} زیرا اگر نگوید، بعد از مرگ شما با من و پسرم سلیمان مانند خیانتکارها رفتار خواهند کرد.»

^{۲۲} او هنوز با پادشاه سخن می‌گفت که ناتان نبی به کاخ رسید. ^{۲۳} به پادشاه خبر دادند که نبی آنجا است. ناتان داخل شد و به پادشاه تعظیم کرد. ^{۲۴} آنگاه پرسید: «سرورم آیا شما فرموده‌اید که آدونیا جانشین شما است و پادشاه خواهد شد؟ ^{۲۵} زیرا همین امروز او تعداد زیادی گاو، گوسفند و گوسالهٔ پرواری قربانی کرده است. او همهٔ پسران شما، یوآب فرماندهٔ ارتش شما و آبِیاتار کاهن را دعوت کرده است و اکنون ایشان مشغول خوردن و نوشیدن هستند و فریاد می‌زنند، زنده باد آدونیا پادشاه!» ^{۲۶} اما سرور من، او من یا صادوق کاهن یا بنایا پسر یهویدا ع و یا سلیمان را دعوت نکرده است. ^{۲۷} آیا شما چنین کاری را تصویب کردید بدون این که به خدمت‌گزاران خود بگویید که چه کسی جانشین شما خواهد شد؟»

^{۲۸} آنگاه داوود پادشاه پاسخ داد: «بَتشَبَع را نزد من بخوانید.» پس او به حضور پادشاه آمد و در برابرش ایستاد. ^{۲۹} پادشاه سوگند یاد کرد و گفت: «به خداوند زنده که مرا از تمام دشواری‌ها رها نیده است، سوگند که ^{۳۰} امروز وعده‌ای را که به نام یهوه، خدای اسرائیل به تو داده بودم، نگاه خواهم داشت که پسر تو سلیمان به جانشینی من، پادشاه خواهد شد.»

۳۱ آنگاه بَتشَبَع سر تعظیم بر زمین نهاده احترام به جا آورد و گفت: «سرورم پادشاه تا ابد زنده باد!»

۳۲ بعد داوود پادشاه گفت: «صادوق کاهن، ناتان نبی و بنایا پسر یهویداع را به حضور من بیاورید.» وقتی آن‌ها آمدند، ۳۳ پادشاه به آن‌ها گفت: «درباریان مرا همراه خود بردارید و پسریم سلیمان را بر قاطر من سوار کرده به جیحون ببرید. ۳۴ در آنجا صادوق کاهن و ناتان نبی او را به پادشاهی اسرائیل *مسح نمایند، آنگاه شیپور نواخته جار بزنند، 'سلیمان پادشاه تا ابد زنده باد!' ۳۵ هنگامی که او برای نشستن بر تخت من می‌آید، به‌دنبال او بازگردید. او جانشین من و پادشاه خواهد بود؛ زیرا او کسی است که من به‌عنوان حکمران اسرائیل و یهودا برگزیده‌ام.» ۳۶ بنایا پسر یهویداع پاسخ داد: «این فرمان انجام خواهد شد و باشد که یَهُوه، خدای شما نیز آن را تأیید کند. ۳۷ همچنان که خداوند با سرورم پادشاه بوده است، همچنین با سلیمان نیز باشد و سلطنت او را از سلطنت شما عظیم‌تر کند.»

۳۸ پس صادوق کاهن، ناتان نبی، بنایا پسر یهویداع و محافظین سلطنتی رفتند و سلیمان را بر قاطر داوود پادشاه سوار کرده به جیحون بردند. ۳۹ در آنجا صادوق یک ظرف روغن از خیمهٔ مقدّس خداوند برداشت و با آن سر سلیمان را مسح کرد. بعد شیپور نواختند و همه گفتند: «زنده باد سلیمان پادشاه!» ۴۰ سپس همه با شادمانی و صدای فلوت به‌دنبال او بازگشتند، به‌طوری که زمین زیر پایشان می‌لرزید.

۴۱ وقتی آدونیا و مهمانان او از خوردن فارغ شدند، صدای آن‌ها را شنیدند. چون صدای شیپور به گوش یوآب رسید، پرسید: «این هیاهو برای چیست؟» ۴۲ او هنوز حرف خود را تمام نکرده بود که یوناتان پسر اَبِیاتار کاهن آمد. آدونیا گفت: «بیا داخل شو. تو یک شخص نیک هستی و حتماً خبری خوش آورده‌ای.»

۴۳ یوناتان جواب داد: «خیر، زیرا داوود پادشاه، سلیمان را به جای خود به پادشاهی برگزیده است. ۴۴ او صادوق کاهن، ناتان نبی، بنایا، و محافظین سلطنتی را فرستاد تا سلیمان را بر قاطر پادشاه سوار کنند، ۴۵ و صادوق کاهن و ناتان نبی سلیمان را در جیحون به‌عنوان پادشاه مسح کردند. از آنجا مردم با شادمانی به راه افتادند و شهر پُر از شور و هنگامه است. آن صدا را هم که شنیدید، هیاهوی مردم بود. ۴۶ اکنون سلیمان پادشاه است. ۴۷ همچنین درباریان برای ادای احترام نزد داوود پادشاه رفته گفتند، 'باشد که خداوند نام سلیمان را مشهورتر از شما گرداند و سلطنت او را عظیم‌تر از سلطنت شما گرداند.' سپس داوود پادشاه در بستر خود سجده کرد ۴۸ و دعا کرد، 'یَهُوه، خدای اسرائیل را

سپاس می‌گویم که امروز یکی از فرزندان مرا به جانشینی من پادشاه کرد و اجازه داد تا من زنده باشم و این را ببینم.^{۴۹} آنگاه همهٔ مهمانان آدونیا از ترس جان برخاستند و به راه خود رفتند.^{۵۰} آدونیا هم از ترس سلیمان رفت و شاخ‌های قربانگاه خیمهٔ مقدس را محکم گرفت.^{۵۱} به سلیمان خبر دادند و گفتند: «آدونیا از ترس سلیمان پادشاه شاخ‌های قربانگاه را محکم گرفته و می‌گوید: سلیمان پادشاه باید سوگند بخورد که مرا نخواهد کشت.»^{۵۲} سلیمان پاسخ داد: «اگر او وفادار باشد، یک موز سرش کم نخواهد شد، اما اگر نباشد، کشته خواهد شد.»^{۵۳} آنگاه سلیمان پادشاه گفت که او را به حضورش بیاورند. وقتی آدونیا آمد، در حضور سلیمان تعظیم کرد، و سلیمان گفت: «به خانه‌ات برو.»

آخرین اندرزهای داوود به سلیمان

۲ هنگامی که وفات داوود نزدیک شد، پسرش سلیمان را نزد خود خواند و آخرین دستورات خود را به او داد و چنین گفت: «مرگ من فرارسیده است، قوی و دلیر باش.^۳ و هرآنچه را که یهوه، خدایت به تو فرمان می‌دهد، انجام بده. از همهٔ احکام و فرمان‌های او، همان‌طور که در شریعت موسی نوشته شده است پیروی کن تا به هرکجا که می‌روی و هرآنچه می‌کنی سعادت‌مند گردی.^۴ اگر بادقت و وفاداری و با تمام دل‌وجان از او پیروی کنی، خداوند وعده‌ای را که به من داده عملی خواهد کرد که فرزندان من بر اسرائیل حکومت کنند.^۵ «همچنین به‌یاد آور که یوآب پسر صِرویه با کشتن دو فرماندهٔ نظامی اسرائیل، ابیر پسر نیر و عَماسا پسر پِتر، با من چه کرد؟ به‌یاد آور او چگونه آن‌ها را در زمان صلح به انتقام قتل در زمان جنگ کُشت و کمربندی را که بر کمر بسته بود و کفش‌هایی را که به پا داشت، با آن‌ها آلوده ساخت.^۶ پس با حکمت عمل کن؛ نگذار او به مرگ طبیعی بمیرد.^۷ «ولی با پسران بَرزِلائی جِلعادی مهربان باش و از آن‌ها نگهداری کن، زیرا هنگامی که من از دست برادرت آبشالوم می‌گریختم، آن‌ها به من مهربانی کردند.»

۸ «همچنین شِمعِی پسر جیرای بنیامینی اهل بَحوریم را به‌یاد داشته باش که وقتی به مَحَنائیم رفتم، او بدترین دشنام‌ها را به من داد، اما روزی که در رود اُردن به دیدنم آمد، قسم خوردم که او را نکشم.^۹ اما تو نباید بگذاری او بی‌سزا بماند. تو می‌دانی با او چه کار باید بکنی؛ او را با موهای سفید غرقه‌به‌خون به گور بفرست.»

وفات داوود

۱۰ داوود درگذشت و در شهر داوود به خاک سپرده شد. ۱۱ او مدت چهل سال بر اسرائیل سلطنت کرد، هفت سال در حبرون و سی و سه سال در اورشلیم. ۱۲ سلیمان جانشین داوود پدر خود گشت و پادشاه شد، و قدرت سلطنت او استوار گردید.

مرگ آدونیا

۱۳ سپس آدونیا پسر حَجیت نزد بِتْشَبَع مادر سلیمان رفت. بِتْشَبَع پرسید: «آیا به قصد صلح آمده‌ای؟»

او پاسخ داد: «بلی. ۱۴ درخواستی دارم.» بِتْشَبَع پرسید: «چه می‌خواهی؟»

۱۵ او پاسخ داد: «تو می‌دانی که من باید پادشاه می‌شدم و همه در اسرائیل منتظر به تخت نشستن من بودند، اما چنین نشد، و خواست خدا بود که برادرم پادشاه گردد. ۱۶ حالا من درخواستی دارم. خواهش می‌کنم آن را رد نکنید»

بِتْشَبَع پرسید: «چه می‌خواهی؟»

۱۷ او پاسخ داد: «چون می‌دانم سلیمان پادشاه درخواست تو را رد نمی‌کند، از سلیمان پادشاه درخواست کن تا اجازه بدهد که من با آیشک دختر شونم ازدواج کنم.»

۱۸ بِتْشَبَع گفت: «بسیار خوب، من به پادشاه خواهم گفت.»

۱۹ پس بِتْشَبَع نزد سلیمان پادشاه رفت تا از طرف آدونیا با او گفت‌وگو کند. پادشاه به استقبال مادر خود برخاست و در مقابل او تعظیم کرد. بعد بر تخت خود نشست و امر کرد تا یک تخت دیگر هم برای مادرش بیاورند که در دست راست او بنشیند. ۲۰ آنگاه مادرش گفت: «من از تو خواهش کوچکی دارم و امیدوارم که آن را رد نکنی.»

پادشاه گفت: «خواهشت را بگو مادرم. البته هرچه بگویی قبول می‌کنم.»

۲۱ بِتْشَبَع گفت: «اجازه بده که آیشک با برادرت، آدونیا ازدواج کند.»

۲۲ پادشاه پرسید: «چرا این خواهش را از من می‌کنی؟ اگر می‌خواهی که آیشک را به او بدهم، در آن صورت بگو که سلطنت را هم به او تسلیم کنم، زیرا او برادر بزرگ من است. همچنین آیاتار کاهن و یوآب، پسر صِرویه، طرفدار او هستند.» ۲۳ آنگاه سلیمان پادشاه به نام خداوند سوگند یاد کرده گفت: «خداوند مرا بکشد، اگر این درخواست به قیمت جان آدونیا تمام نشود. ۲۴ خداوند مرا بر تخت سلطنت پدرم داوود

استوار گردانید؛ او به قول خود وفا کرد و پادشاهی را به من و فرزندان من داد. من به خدای زنده سوگند یاد می کنم که آدونیا امروز خواهد مرد!»^{۲۵} پس سلیمان پادشاه، بنایا پسر یهویداع را فرستاد و او آدونیا را کشت.

تبعید آبیاتار و قتل یوآب

^{۲۶} سپس پادشاه به آبیاتار گفت: «به مزرعات در عناتوت برو. سزای تو مرگ است، اما اکنون تو را نمی کشم، زیرا هنگامی که با پدرم داوود بودی، مسئولیت* صندوق پیمان خداوند را به عهده داشتی، و در سختی ها سهیم بودی.»^{۲۷} پس سلیمان آبیاتار را از مقام کاهن خداوند برکنار کرد و به این ترتیب آنچه که خداوند درباره خاندان عیلی در شیلوه فرموده بود، به انجام رسید.

^{۲۸} وقتی که یوآب از مرگ آدونیا باخبر شد، به خیمه مقدس فرار کرد، زیرا او طرفدار آدونیا و علیه آبشالوم بود و شاخ های قربانگاه را گرفت و در آنجا به بست نشست.^{۲۹} کسی به سلیمان خبر داد که یوآب به خیمه خداوند پناه برده و در کنار قربانگاه ایستاده است. سلیمان بنایا پسر یهویداع را فرستاد و گفت: «برو و او را بکش.»^{۳۰} بنایا به خیمه مقدس داخل شد و گفت: «پادشاه امر کرده است که بیرون بیایی.» یوآب گفت: «خیر، می خواهم در همین جا بمیرم.» بنایا برگشت و نزد پادشاه رفت و گفت که یوآب چطور جواب داده است.

^{۳۱} پادشاه گفت: «برو هرچه یوآب می گوید بکن. او را بکش و دفنش کن تا گناه خونی را که ریخته است از گردن من و خاندان داوود دور شود.»^{۳۲} خداوند یوآب را برای قتل هایی که بدون اطلاع پدرم داوود مرتکب شده است، مجازات خواهد کرد. یوآب دو بی گناه را که از خود او شریف تر بودند، یعنی آبئیر پسر نیر، فرمانده لشکر اسرائیل و عماسا پسر یتیر، فرمانده لشکر یهودا را کشت.^{۳۳} خون آنها تا ابد به گردن یوآب و فرزندان او خواهد بود، اما خداوند همیشه به خاندان داوود که جانشین او هستند، سلامتی عطا خواهد کرد.

^{۳۴} پس بنایا پسر یهویداع به قربانگاه رفت و یوآب را کشت و جسدش را در خانه خود او که در صحرا بود، دفن کرد.^{۳۵} سپس پادشاه، بنایا را به جای یوآب به عنوان فرمانده سپاه و صادق کاهن را به جای آبیاتار گماشت.

مرگ شمعی

^{۳۶} آنگاه پادشاه، شمعی را به حضور خود خوانده به او گفت: «اینجا در اورشلیم خانه ای برای خود بساز و در همین جا زندگی کن و شهر

را ترک نکن. ۳۷ اگر روزی شهر را ترک کنی و از وادی قدرون بگذری، قطعاً کشته خواهی شد و خونت به گردن خودت خواهد بود.»

۳۸ شِمعی پاسخ داد: «بسیار خوب، سرورم؛ من هرآنچه شما بگویید انجام خواهم داد.» پس از آن، او مدّت زیادی در اورشلیم زندگی کرد. ۳۹ اما بعد از سه سال، دو نفر از غلامان شِمعی گریختند و نزد آخیش پسر مَعکَه، پادشاه جَت، رفتند. وقتی شِمعی باخبر شد که غلامانش در جَت هستند، ۴۰ الاغ خود را پالان کرد و به جستجوی غلامان خود به جَت رفت و آن‌ها را دوباره به خانه آورد. ۴۱ چون به سلیمان خبر دادند که شِمعی از اورشلیم به جَت رفته و برگشته است، ۴۲ پادشاه، شِمعی را احضار کرد و به او گفت: «مگر من تو را به خداوند سوگند ندادم و تأکید نکردم که اگر از اورشلیم خارج شوی، کشته خواهی شد؟ آیا تو موافقت نکردی و نگفتی، 'هرچه بگویی اطاعت می‌کنم؟' ۴۳ پس چرا سوگندی را که به خداوند یاد کردی، شکستی و از فرمان من سرپیچی کردی؟» ۴۴ پادشاه همچنین گفت: «تو در قلب خود می‌دانی چه پلیدی‌هایی به پدرم داوود کردی؛ خداوند پلیدی‌های تو را به سر خودت خواهد آورد. ۴۵ اما او مرا برکت خواهد داد و تاج و تخت داوود برای همیشه استوار خواهم ماند.»

۴۶ بعد بنایا پسر یهویداع به امر پادشاه بیرون رفت و شِمعی را کشت. به این ترتیب، سلیمان اساس یک سلطنت استوار را بنا نهاد.

سلیمان از خداوند حکمت می‌طلبد

(دوم تواریخ ۱: ۳-۱۲)

۳ سلیمان با فرعون پیمان دوستی بست و با دخترش ازدواج کرد. او دختر فرعون را به شهر داوود آورد که در آنجا زندگی کند تا زمانی که ساختن کاخ خود، معبد بزرگ و دیوارهای اورشلیم را به پایان برساند. ۲ مردم اسرائیل بر روی تپّه‌ها قربانی می‌کردند، چون تا آن زمان هنوز معبدی برای خداوند ساخته نشده بود. ۳ سلیمان خداوند را دوست می‌داشت و مطابق فرمان‌های پدر خود داوود رفتار می‌کرد، ولی هنوز هم قربانی‌ها و نذرهای خود را در روی تپّه‌ها تقدیم می‌نمود.

۴ روزی پادشاه برای قربانی کردن به جِبعون رفت، زیرا مشهورترین قربانگاه در آنجا بود. تا آن زمان او صدها قربانی سوختنی در آنجا تقدیم کرده بود. ۵ در جِبعون، سلیمان خداوند را در خواب دید. خداوند به او گفت: «از من چه می‌خواهی تا آن را به تو بدهم؟»

۶ سلیمان پاسخ داد: «تو همیشه به پدرم داوود محبّت فراوان نشان دادی. او خدمتگزار نیکو و وفاداری بود و در رابطه‌اش با تو صادق بود و تو با دادن پسری که امروز به جایش سلطنت کند، به محبّت خود ادامه

داده‌ای و مهر جاودان و پایدار خود را آشکار کرده‌ای. ^۷ای خداوند، تو مرا پادشاه و جانشین پدرم کردی، باوجودی که بسیار جوان هستم و نمی‌دانم چگونه حکومت کنم. ^۸من اینجا در میان قوم برگزیده تو هستم، قومی که تعدادشان بی‌شمار است. ^۹پس به من حکمت بده تا بتوانم با قوم تو به عدالت رفتار کنم و فرق بین خوب و بد را تشخیص دهم. در غیر این صورت، من چگونه می‌توانم بر این قوم عظیم تو حکمرانی کنم. ^{۱۰}خداوند از این درخواست سلیمان خوشنود گشت ^{۱۱}و به او فرمود: «چون تو خواستار حکمت بودی تا با عدالت حکومت کنی، نه طالب عمر طولانی و ثروت برای خود یا مرگ دشمنانت، ^{۱۲}پس آنچه را که خواسته‌ای به تو خواهم داد. من به تو چنان اندیشه‌ای خردمند و بینشی روشن می‌دهم که هیچ کس مثل آن نداشته و نخواهد داشت. ^{۱۳}همچنین، آنچه را که درخواست نکرده‌ای، نیز به تو خواهم داد، یعنی ثروت و افتخار که تا زنده هستی، هیچ پادشاهی به پای تو نرسد. ^{۱۴}اگر در راه من گام برداری و مانند پدرت داوود از احکام و فرمان‌های من پیروی کنی، به تو عمری طولانی خواهم بخشید.»

^{۱۵}سلیمان بیدار شد و دانست که خداوند در رؤیا با او سخن گفته است. سپس به اورشلیم رفت و در برابر *صندوق پیمان خداوند ایستاد و قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های مشارکت و سلامتی تقدیم کرد و برای درباریان خود جشنی برپا نمود.

داوری سلیمان

^{۱۶}یک روز دو زن فاحشه نزد پادشاه آمدند و در حضور او ایستادند. ^{۱۷}یکی از آن دو زن گفت: «سرورم، من و این زن در یک خانه زندگی می‌کنیم. چندی پیش کودکی به دنیا آوردم. ^{۱۸}سه روز بعد از تولد فرزندی، این زن هم صاحب کودکی شد. ما دو نفر تنها بودیم و به جز ما کس دیگری در خانه نبود. ^{۱۹}یک شب او به روی بچه خود غلطید و او را خفه کرد. ^{۲۰}آنگاه نیمه شب برخاست و پسر مرا از کنارم برداشت و پسر مُرده خود را به جای او گذاشت. ^{۲۱}وقتی که صبح روز بعد برخاستم تا طفلم را شیر بدهم، دیدم که او مُرده است، اما وقتی از نزدیک نگاه کردم، دیدم او پسر من نیست.»

^{۲۲}زن دومی گفت: «نه، کودک زنده پسر من است. کودک مُرده پسر تو است.»

زن اولی گفت: «نه، کودک مُرده از آن تو است و کودک زنده پسر من است.»

به این ترتیب آن دو زن در حضور پادشاه به مشاجره پرداختند.

۲۳ آنگاه سلیمان پادشاه گفت: «هریک از شما دو نفر مدّعی است که کودک زنده از آن او است و کودک مُرده به دیگری تعلق دارد.» ۲۴ پس گفت: «یک شمشیر برایم بیاورید.» وقتی شمشیر را آوردند، ۲۵ او دستور داد: «کودک زنده را نصف کنید و به هر کدام یک قسمت بدهید.» ۲۶ مادر واقعی که قلبش لبریز از محبّت برای پسرش بود، به پادشاه گفت: «ای پادشاه کودک را نکشید و او را به این زن بدهید.» اما زن دیگر گفت: «به هیچ کدام از ما ندهید؛ او را دو پاره کنید.» ۲۷ پس سلیمان گفت: «این کودک را نکشید، او را به زن اوّلی بدهید. او مادر واقعی است.»

۲۸ هنگامی که مردم اسرائیل از قضاوت سلیمان باخبر شدند، همگی با دیدۀ احترام به او نگریستند، زیرا دانستند که خداوند به او حکمت داده است تا با عدالت قضاوت کند.

درباریان سلیمان

۴ سلیمان، پادشاه سرتاسر اسرائیل بود ۲ و درباریان بلندپایه او عبارت بودند از:

رهبر کاهنان: عَزْرِیا پسر صادوق.

۳ منشی: إِلِیحورف و أَخِیّا، پسران شیشه.

مسئول ثبت اسناد: یهوشافاط پسر آخیلود.

۴ فرمانده سپاه: بِنایا پسر یهویداع.

کاهنان: صادوق و آبّیاتار.

۵ سرپرست فرمانداران: عَزْرِیا پسر ناتان.

کاهن و مشاور پادشاه: زابود پسر ناتان.

۶ سرپرست خدمتکاران کاخ: آخیشار.

سرپرست کارهای کارگران اجباری: اَدونیرام پسر عَبدّا.

۷ سلیمان دوازده نفر استاندار برای تمام اسرائیل انتخاب کرد و ایشان مسئول تهیه غذای دربار بودند؛ هر کدام از آن‌ها برای یک ماه در سال مسئول تدارکات دربار بود. ۸ این است نام‌های دوازده استاندار و مناطقی که سرپرستی می کردند:

بن حور، در کوهستان اِفْرَایم.

۹ بن دِقَر، در شهرهای ماقص، شَعْلِیم، بیت شمش و ایلون بیت حانان.

۱۰ بن حَسَد در اَرُبوت، سُوکوه و تمام ناحیه خِفر،

۱۱ بن اینناداب که با تافت دختر سلیمان ازدواج کرده بود: در تمام منطقه دُر.

- ۱۲ بَعْنَا، پسر آخیلود: در شهرهای تَعْنَاک، مِجْدُو و تمام سرزمین‌های نزدیک بیت‌شان، حوالی صَرْتان و جنوب شهر یِزْرِعیل تا شهر آیل مَحْوَلَه و شهر یُقَمِعَام.
- ۱۳ بن جابر، در شهر یرموت واقع در جلعاد و روستاهایی که در جلعاد متعلق به خاندان یائیر از فرزندان مَنَسی بود و همچنین ناحیه اَرَجوب در باشان که دارای، شصت شهر بزرگ حصاردار که دروازه‌هایشان پشت بند برنزی داشت.
- ۱۴ آخیناداب پسر عَدُو، در مَحْنایم.
- ۱۵ آخیمَعَص که با بَسِمَه، دختر سلیمان، ازدواج کرده بود، در سرزمین نَفْتالی
- ۱۶ بَعْنَا پسر حوشای، در منطقه آشیر و شهر بَعْلوت.
- ۱۷ یهوشافاط پسر فاروح، در یساکار.
- ۱۸ شِمعی پسر ایلا، در بنیامین.
- ۱۹ جِبر، پسر اوری در سرزمین جلعاد که شامل سرزمین‌های سیحون پادشاه اموریان و عوج، پادشاه باشان می‌شد.
- به جز این دوازده نفر، یک حاکم مسئول آن سرزمین بود.

کامیابی حکومت سلیمان

- ۲۰ جمعیت مردم اسرائیل و یهودا مانند ریگ دریا بی‌شمار بود؛ آن‌ها می‌خوردند و می‌نوشتیدند و شادمان بودند. ۲۱ قلمرو پادشاهی سلیمان شامل تمام ملت‌ها از رود فرات و فلسطین تا مرز مصر بود که در تمام طول عمرش مطیع او بودند و به او مالیات می‌پرداختند.
- ۲۲ مصرف روزانه دربار سلیمان عبارت بود از: معادل پنج تُن آرد و ده تُن بلغور، ۲۳ ده رأس گاو پرواری از طویله، بیست رأس گاو از چراگاه، صد رأس گوسفند و همچنین آهو، گوزن، غزال و مرغ‌های چاق.
- ۲۴ قلمرو فرمانروایی سلیمان را تمام قسمت غربی رود فرات و از تَفْصَح تا غزه و تمام سرزمین‌های پادشاهان ماوراءالنهر تشکیل می‌داد؛ و در سراسر سرزمین‌های اطراف او صلح و آرامش حکم‌فرما بود. ۲۵ در زمان حیات سلیمان، مردم اسرائیل و یهودا از دان تا بَئِثْشَبَع در امنیت زندگی می‌کردند و هر خانواده تا کستان و باغ انجیر خود را داشت.
- ۲۶ همچنین سلیمان چهل هزار آخور برای اسب‌های ارابه‌هایش و دوازده هزار سوارکار داشت. ۲۷ دوازده فرماندار او، هریک مسئول تهیه مواد غذایی سلیمان و درباریان برای مدت یک ماه بود. ایشان همواره تمام احتیاجات دربار را فراهم می‌کردند. ۲۸ هر فرماندار سهم جو و کاه خود را برای اسبان ارابه‌ها و سایر اسبان در مکان مقرر می‌آوردند.

۲۹ خدا به سلیمان بینش و خردی شگفت‌انگیز و دانشی بی‌نهایت بخشید. ۳۰ سلیمان از خردمندان شرق و مصر خردمندتر بود. ۳۱ او از تمام مردان عصر خویش خردمندتر بود. او داناتر از ایتان اِزراحی و پسران ماحول، یعنی هیمان، گلکول و دَرَدَع بود. شهرت او به همهٔ سرزمین‌های همسایه رسید. ۳۲ سلیمان همچنین سه هزار مَثَل گفت و تعداد سروده‌هایش یک هزار و پنج تا بود. ۳۳ او دربارهٔ درختان و گیاهان از درخت سدر لبنان گرفته تا *زُوفَا که بر روی دیوار می‌روید، سخن گفت. او همچنین دربارهٔ حیوانات، پرندگان، خزندگان و ماهیان سخن گفت. ۳۴ مردم از همه‌جا می‌آمدند تا به حکمت سلیمان گوش فرادهند و نمایندگان پادشاهان روی زمین، برای مشورت نزد او می‌آمدند.

آمادگی سلیمان برای ساختن معبدِ بزرگ

(دوم تواریخ ۱:۲-۱۸)

حیرام، پادشاه صور همیشه دوست داوود بود و هنگامی که شنید سلیمان جانشین پدر خود داوود پادشاه شده است، سفیرانی نزد او فرستاد. ۲ سلیمان برای حیرام این پیام را فرستاد: ۳ «تو می‌دانی که پدرم داوود به‌خاطر جنگ‌های دائمی علیه سرزمین‌های دشمنان اطرافش نتوانست معبدی برای پرستش یهوه، خدای خود بسازد تا این که خداوند او را بر همهٔ دشمنانش پیروز گردانید. ۴ اما اکنون یهوه، خدای من در همهٔ مرزها به من آرامی بخشیده است و من دشمنی ندارم و هیچ خطر حمله‌ای نیز وجود ندارد. خداوند، به پدرم داوود چنین وعده داد، 'پسرت که من او را بعد از تو پادشاه خواهم کرد، برای من معبدی خواهد ساخت.' اکنون تصمیم گرفته‌ام که آن معبد را برای پرستش خداوند بسازم. ۶ پس مردان خود را به لبنان بفرست تا درختان سدر برای من قطع کنند. مردان من نیز با آن‌ها کار خواهند کرد و من مزد کارگران تو را هرچه تعیین کنی پرداخت خواهم کرد. همان‌طور که می‌دانی کارگران من در قطع کردن درختان به‌خوبی کارگران تو نیستند.» ۷ حیرام هنگامی که پیام سلیمان را شنید، بسیار خشنود شده گفت: «سپاس بر خداوند که امروز به داوود چنین پسر خردمندی داده است تا جانشین او و پادشاه آن سرزمین بزرگ شود.» ۸ آنگاه حیرام برای سلیمان چنین پیام فرستاد که: «من پیام شما را دریافت کرده‌ام و آماده انجام درخواست شما هستم. ۹ مردان من الوار را از لبنان به ساحل دریا پایین آورده آن‌ها را به هم خواهند بست تا شناور شوند و از آنجا آن‌ها را به محلّی که شما انتخاب می‌کنید، خواهیم فرستاد. در آنجا مردان من آن‌ها را باز خواهند کرد و مردان شما مسئول آن‌ها خواهند بود. در عوض، شما خوراک مردان مرا تهیّه کنید.»

۱۰ پس حیرام الوار سدر و کاج مورد نیاز سلیمان را تهیه کرد. ۱۱ سلیمان هر سال معادل دو هزار تُن گندم و چهار هزار و چهارصد لیتر روغن زیتون خالص برای خوراک مردان حیرام می فرستاد.

۱۲ خداوند طبق وعده خود به سلیمان حکمت داد. بین حیرام و سلیمان صلح برقرار بود و آن‌ها با یکدیگر قرارداد بستند.

۱۳ سلیمان پادشاه، سی هزار کارگر از سراسر اسرائیل به بیگاری گرفت و ۱۴ آدونیرام را به سرپرستی آن‌ها گماشت. او آن‌ها را به سه گروه ده هزار نفری تقسیم کرد. هر گروه یک ماه در لبنان و دو ماه در خانه خود به سر می بردند. ۱۵ سلیمان همچنین هفتاد هزار باربر و هشتاد هزار سنگ تراش در کوهستان داشت. ۱۶ او سه هزار و سی صد سرکارگر برای نظارت بر کارها گماشت. ۱۷ به دستور سلیمان پادشاه، آن‌ها سنگ‌های مرغوب بزرگی برای پایه معبد بزرگ می بریدند. ۱۸ کارگران سلیمان و حیرام و مردان شهر جبال سنگ‌ها و الوار را برای ساختن معبد بزرگ آماده می کردند.

سلیمان معبد بزرگ را می سازد

۶ سلیمان پادشاه چهارصد و هشتاد سال بعد از خروج قوم اسرائیل از مصر و در سال چهارم سلطنت خود، در ماه زیو، یعنی ماه دوم سال، ساختمان معبد بزرگ را آغاز کرد. ۲ طول معبدی که سلیمان برای خداوند ساخت، بیست و هفت متر، عرض آن نه متر و ارتفاع آن سیزده متر و نیم بود. ۳ اتاق ورودی معبد بزرگ پنج متر پهنا و ده متر درازا داشت که معادل طول معبد بزرگ می شد. ۴ دیوارهای معبد بزرگ پنجره‌هایی داشت که از بیرون تنگ‌تر از داخل بودند. ۵ در کنار دیوار خارجی، در پهلو و پشت معبد بزرگ، ساختمان سه طبقه‌ای ساخته شد. ارتفاع هر طبقه معادل دو متر و سی سانتیمتر بود. ۶ عرض اتاق‌های طبقه اول، دو متر و سی سانتیمتر، طبقه دوم، دو متر و هفتاد سانتیمتر و طبقه سوم، سه متر و ده سانتیمتر بود. سلیمان در پیرامون معبد بزرگ پشته‌هایی ساخت تا تیرها به دیوار آن فرو نروند.

۷ سنگ‌های ساختمان معبد بزرگ، همه در معدن تهیه و تراشیده شدند تا این که در وقت بنای آن صدای چکش و تیشه و دیگر ابزار آهنی شنیده نشود.

۸ در ورودی طبقه اول در سمت جنوب معبد بزرگ بود و آنجا با پله به طبقه دوم و سوم وصل می شد. ۹ پس از این که سلیمان ساختمان معبد بزرگ را به پایان رساند، سقف آن را با تیرها و تخته‌های چوب سدر پوشانید. ۱۰ ساختمان سه طبقه‌ای در کنار دیوار خارجی معبد بزرگ

ساخته شده بود و ارتفاع سقف هر طبقه آن، دو متر و سی سانتیمتر بود که به وسیله تیرهای سدر به معبد بزرگ وصل می شد.
 ۱۱ خداوند به سلیمان گفت: «اگر از تمام احکام و فرمان های من پیروی کنی، آنگاه هرآنچه را که به پدرت داوود وعده داده بودم، برای تو انجام خواهم داد»^{۱۳} و من در میان مردم خود، یعنی قوم اسرائیل، در این معبد بزرگ ساکن خواهم شد و هرگز آن ها را ترک نخواهم کرد.
 ۱۴ پس سلیمان ساختن معبد بزرگ را به پایان رساند.

لوازم داخل معبد بزرگ

(دوم تواریخ ۸:۳-۱۴)

۱۵ دیوارهای داخلی از کف اتاق تا سقف با چوب سدر پوشیده شده بودند و کف خانه از چوب کاج ساخته شده بود. ۱۶ یک اتاق درونی که مقدس ترین مکان خوانده می شد، در پشت معبد بزرگ به طول نه متر ساخته شد که با تخته های چوب سدر از کف تا سقف از بقیه معبد بزرگ مجزا جدا شده بود. ۱۷ اتاق جلوی مقدس ترین مکان، هجده متر طول داشت. ۱۸ چوب های سدر به شکل کدوها و گل های شکفته حکاکی شده بودند، و دیوارها همه از چوب سدر پوشیده شده بودند، به طوری که سنگ های دیوارها دیده نمی شدند.

۱۹ در قسمت پشت معبد بزرگ، اتاقی درونی ساخته شد که *صندوق پیمان خداوند در آن گذاشته شود. ۲۰ این اتاق درونی نه متر طول، نه متر عرض و نه متر ارتفاع داشت و تمامی آن با طلای خالص پوشانده شده بود. قربانگاه از چوب سدر پوشیده بود. ۲۱ داخل معبد بزرگ با طلا پوشانده شده بود و زنجیرهای طلایی را جلوی ورودی اتاق درونی که آن هم با طلا پوشانده شده بود، قرار دادند. ۲۲ داخل معبد بزرگ و همچنین قربانگاه واقع در مقدس ترین مکان، تماماً از طلا پوشیده شده بود.

۲۳ سلیمان دو فرشته نگهبان از چوب زیتون ساخت و در مقدس ترین مکان قرار داد؛ ارتفاع هریک از آن ها چهار و نیم متر بود. ۲۴ هر دو یک شکل و یک اندازه بودند. طول هر بال دو متر و دو سانتیمتر بود. از نوک یک بال تا نوک بال دیگر آن چهار و نیم متر بود. ۲۵ آن ها را طوری پهلویه پهلوی در مقدس ترین مکان قرار دادند که بال یکی از آن ها به یک دیوار و بال دیگری به دیوار مقابل و دو بال دیگرشان در وسط اتاق با هم تماس داشتند. ۲۶ هر دو فرشته نگهبان با طلا پوشانده شده بودند.

۲۷ دیوارهای پیرامون هر دو اتاق ورودی با فرشتگان نگهبان، درختان خرما و گل های شکفته حکاکی شد. ۲۸ حتی زمین هم با طلا پوشانده شده بود.

۳۱ برای مقدس‌ترین مکان، یک در دو لنگه از چوب درخت زیتون ساخته شد که چهارچوب و سردر آن به شکل پنج ضلعی بود. ۳۲ روی درها شکل‌های فرشتگان نگهبان و نخل‌ها با طلا پوشیده شده بود. ۳۳ برای ورودی چهارچوب مستطیلی از چوب زیتون ساخته شد. ۳۴ آنجا دو لنگه در تا شو از چوب کاج ساخته شده بود. ۳۵ روی آن‌ها فرشتگان نگهبان، درختان خرما و گل‌های کنده‌کاری شده که با روکش طلا پوشیده شده بود، قرار داشت.

۳۶ حیاط داخلی را روبه‌روی معبد بزرگ ساختند؛ دیوارهای آن از یک ردیف چوب سدر و سه ردیف سنگ ساخته شده بود. ۳۷ پایه‌گذاری معبد بزرگ در ماه دوم سال چهارم سلطنت سلیمان آغاز شد.

۳۸ در سال یازدهم سلطنت سلیمان در ماه بول که ماه هشتم است، ساختمان معبد بزرگ کاملاً مطابق نقشه پایان یافت. معبد بزرگ در مدت هفت سال ساخته شد.

کاخ سلیمان

سلیمان کاخی برای خود ساخت که ساختن آن سیزده سال طول کشید. ۱ او خانه‌ای با نام جنگل لبنان ساخت که طول آن چهل و شش متر، عرض آن بیست و سه متر و ارتفاع آن سیزده متر و نیم و بر تیرهای سدر و بر چهار ستون ساخته شده بود. ۲ سقف کاخ با تیرهای سدر که بر روی ستون‌ها قرار داشتند، پوشیده شده بود. چهل و پنج تیر در سقف قرار داشت، پانزده تیر در هر ردیف. ۳ در هریک از دو دیوار جانبی سه ردیف پنجره بود. ۴ درها و پنجره‌ها، چهارچوب مستطیل شکل داشتند و سه ردیف پنجره در هر دیوار روبه‌روی یکدیگر بودند. ۵ سلیمان تالاری به نام تالار ستون‌ها ساخت. طول آن بیست و پنج متر و عرض آن پانزده متر بود و جلوی آن ایوانی بود که سایبانش روی ستون‌ها قرار می‌گرفت.

۶ او تالاری برای تخت سلطنتی ساخت تا در آنجا داوری کند. دیوارهای تالار داوری از چوب سدر پوشیده شده بود.

۷ خانه شخصی سلیمان در حیاطی دیگر در پشت تالار داوری مانند ساختمان‌های دیگر ساخته شد. همچنین سلیمان خانه مشابهی برای همسرش که دختر فرعون بود، ساخت.

۸ تمام این ساختمان‌ها و حیاط بزرگ از پایه تا بالای دیوار، از سنگ‌های مرغوب ساخته شده بودند. سنگ‌ها در معدن آماده شده و قسمت داخلی و خارجی آن‌ها طبق اندازه با ارّه بریده و میزان شده بودند. ۹ پایه‌ها از

سنگ‌های بزرگی که در معدن آماده شده بودند، به اندازه‌های چهار متر و نیم و سه متر و نیم ساخته شده بودند.^{۱۱} روی آن‌ها سنگ‌های دیگری که به اندازه معین بُریده شده بودند، قرار داشتند و روی آن‌ها تیرهای سدر قرار گرفته بودند.^{۱۲} دیوارهای حیاط کاخ، حیاط داخلی معبد بزرگ و اتاق ورودی به معبد بزرگ از یک لایه الوار سدر و سه لایه سنگ تراشیده شده، ساخته شده بودند.

مأموریت حیرام

^{۱۳} سلیمان پادشاه به دنبال مردی به نام حیرام فرستاد. او صنعتگری بود که در شهر صور زندگی می‌کرد و در ریخته‌گری برنز مهارت داشت.^{۱۴} او پسر بیوه‌زنی از طایفه نفتالی و پدرش هم صنعتگری حکیم، ماهر و باتجربه از شهر صور بود. او دعوت سلیمان پادشاه را برای انجام کارهایش پذیرفت.

دو ستون برنزی

(دوم تواریخ ۱۵:۳-۱۷)

^{۱۵} حورام دو ستون برنزی ریخت که طول هر ستون در حدود نه متر و پیرامون آن پنج متر و نیم بود.^{۱۶} او همچنین دو سرستون برنزی به ارتفاع دو متر و سی سانتیمتر برای ستون‌ها ساخت.^{۱۷} سرستون‌ها با زنجیرهای به هم بافته شده،^{۱۸} و با دو ردیف انار برنزی تزئین شده بودند.^{۱۹} سرستون‌ها به شکل گل نیلوفر و به ارتفاع یک متر و هشتاد سانتیمتر ساخته شده بودند.^{۲۰} و روی قسمت گردی بالای زنجیرها نصب شده بودند. دویست انار در دو ردیف در گرداگرد هر سرستون بود.^{۲۱} حورام ستون‌ها را در دالان معبد بزرگ قرار داد. ستون سمت جنوب را یاکین و ستون سمت شمال را بوغز نامید.^{۲۲} سرستون‌هایی که به شکل گل نیلوفر بودند، روی ستون‌ها قرار گرفتند. به این ترتیب، ساختن ستون‌ها پایان یافت.

حوض برنزی

(دوم تواریخ ۲:۴-۵)

^{۲۳} حورام حوض گردی از برنز، به عمق دو متر و بیست و پنج سانتی‌متر و به قطر چهار و نیم متر و پیرامون سیزده و نیم متر ساخت.^{۲۴} گرداگرد لبه خارجی حوض دو ردیف کدوی برنزی بود که با خود حوض، یک تکه ساخته شده بودند.^{۲۵} حوض بر پشت دوازده گاو برنزی که رویشان به سمت بیرون بود، قرار داشت. سه گاو به طرف شمال، سه گاو به طرف غرب، سه گاو به طرف جنوب و سه گاو به طرف شرق.^{۲۶} ضخامت دیواره

حوض به اندازه کف دست و لبه آن به شکل جام بود و مانند گلبرگ سوسن به طرف بیرون باز می شد. گنجایش آن معادل چهل هزار لیتر بود.

کاری های برنزی

۲۷ حورام همچنین ده گاری برنزی به درازای یک متر و هشتاد سانتیمتر، به پهنای یک متر و هشتاد سانتیمتر و ارتفاع یک متر و سی سانتیمتر ساخت. ۲۸ چهارچوب اطراف گاری ها با ورقه هایی پوشانده شده بود. ۲۹ بر روی ورقه ها شکل های شیر، گاو و فرشته نگهبان و بر روی چهارچوب بالا و پایین شیرها و گاوها، نقش هایی از دسته های گل بود. ۳۰ هر گاری چهار چرخ برنزی با محورهای برنزی داشت. در چهارگوشه آن پایه های برنزی بودند تا حوض روی آن قرار بگیرد. آن ها با نقش ماریچ تزئین شده بودند. ۳۱ بر روی هر گاری قاب گردی بود که اندازه آن به طرف بالا چهل و پنج سانتیمتر و به طرف پایین هفده سانتیمتر بود و دور آن کننده کاری شده بود. ۳۲ چهارچرخ در زیر ورقه ها به ارتفاع هفتاد سانتیمتر و محورهای چرخ ها و گاری یک تکه بود. ۳۳ چرخ ها مانند چرخ ارابه ساخته شده بودند و محورها، قاب چرخ ها، پره ها، توبی چرخ ها همه از برنز ساخته شده بودند. ۳۴ چهار دستگیره در چهار گوشه گاری بود که با خود گاری ها یک پارچه ریخته شده بودند. ۳۵ پیرامون بالای هر گاری تسمه ای به ارتفاع بیست و دو سانتیمتر کشیده شده بود، پایه ها و ورقه ها همه یک پارچه بودند. ۳۶ پایه ها و ورقه ها با شکل های فرشتگان نگهبان، شیرها و درختان خرما تزئین شده و با نقش های ماریچ پوشیده شده بود. ۳۷ به این ترتیب، حورام ده گاری ساخت که همه مشابه و یک اندازه و یک شکل بودند.

۳۸ حورام همچنین ده حوضچه برنزی به قطر دو متر برای گاری ها ساخت و ظرفیت هر حوضچه معادل هشت صد لیتر بود. ۳۹ او پنج گاری و حوضچه را در سمت جنوب و پنج عدد دیگر را در سمت شمال و حوض اصلی را در گوشه جنوب شرقی جای داد.

خلاصه فهرست وسایل معبد بزرگ

(دوم تواریخ ۴: ۱۱-۵)

۴۰ حیرام همچنین، دیگ ها، بیل ها و کاسه ها ساخت. او تمام کارهایش را برای سلیمان پادشاه در معبد بزرگ خداوند تمام کرد.

۴۰-۴۱ وسایلی که حیرام ساخت عبارت بودند از:

دو ستون؛

دو سرستون به شکل کاسه به روی ستون ها؛

دو رشته زنجیر بر روی سرستون ها؛

چهارصد انار برنزی در دو ردیف صدتایی برای هر سرستون؛
ده گاری با ده حوضچه روی آن‌ها؛
یک حوض بزرگ با دوازده گاو از برنز در زیر آن؛
دیگ‌ها، بیل‌ها و کاسه‌ها.

^{۴۶}تمام این وسایل، به دستور پادشاه در کارگاه ریخته‌گری واقع در دشت اردن بین سُکوت و صَرتان ساخته شد. ^{۴۷}سلیمان این ظروف را وزن نکرد، زیرا تعداد آن‌ها زیاد بود و وزن آن‌ها هرگز محاسبه نشد. ^{۴۸}سلیمان همچنین وسایلی از طلا برای معبد بزرگ ساخت: قربانگاه و میز نان مقدّس، ^{۴۹}ده چراغدان که روبه‌روی مقدّس‌ترین مکان قرار داشتند، پنج عدد در سمت جنوب و پنج عدد در سمت شمال، گل‌ها، چراغ‌ها و انبرها. ^{۵۰}جام‌ها، چراغ خاموش‌کن‌ها، کاسه‌ها، ظروف جای بُخور، آتشدان‌ها، لولا‌های مقدّس‌ترین مکان و درِ خارجی معبد بزرگ. همه این وسایل از طلا ساخته شده بودند.

^{۵۱}هنگامی که سلیمان پادشاه کارهای معبد بزرگ را به پایان رساند، تمام ظروف نقره و طلا را که پدرش داوود وقف کرده بود، به خزانه معبد بزرگ آورد.

آوردن صندوق پیمان خداوند به معبد بزرگ

(دوم تواریخ ۵: ۲-۶)

آنگاه سلیمان تمام رهبران طایفه‌ها و خاندان‌های اسرائیل را در اورشلیم گرد هم آورد تا *صندوق پیمان خداوند را از شهر داوود، یعنی *صهیون، به معبد بزرگ بیاورند. ^۲همه مردان اسرائیل در ماه اِتانیم که ماه هفتم است، هنگام عید خیمه‌ها نزد سلیمان پادشاه جمع شدند. ^۳هنگامی که همه رهبران اسرائیل گرد آمدند، کاهنان صندوق پیمان را بلند کردند ^۴و به معبد بزرگ آوردند. لایوان و کاهنان، همچنین خیمه مقدّس خداوند و همه ظروف مقدّسی را که در داخل *خیمه بود، با خود آوردند. ^۵سلیمان پادشاه و همه مردم اسرائیل در مقابل صندوق پیمان جمع شدند و تعداد بی‌شماری گوسفند و گاو قربانی کردند. ^۶کاهنان، صندوق پیمان خداوند را در جای خود در داخل معبد بزرگ و در مقدّس‌ترین مکان در زیر بال‌های مجسمه فرشتگان نگهبان قرار دادند. ^۷بال‌های گسترده فرشتگان نگهبان روی صندوق پیمان، تیرک‌هایی را که با آن‌ها صندوق حمل می‌شد، می‌پوشاند. ^۸این تیرک‌ها آن‌قدر بلند بودند که از مقدّس‌ترین مکان که قبل از محراب بود، دیده می‌شدند، اما از خارج دیده نمی‌شدند و تا به امروز در همان‌جا قرار دارند. ^۹درون صندوق پیمان چیزی نبود جز دو لوح سنگی که موسی در کوه *سینا،

در آن گذاشته بود، جایی که خداوند با قوم اسرائیل هنگام خروجشان از مصر پیمان بست.

۱۰ هنگامی که کاهنان از جایگاه مقدس خارج شدند، ناگهان ابری معبد بزرگ را پُر کرد،^{۱۱} به طوری که کاهنان نتوانستند وظایف خود را انجام دهند، زیرا نور درخشان و خیره کننده حضور خداوند آنجا را پُر کرده بود.

۱۲ آنگاه سلیمان گفت:

«خداوند فرموده است که در تاریکی غلیظ ساکن خواهد شد.

۱۳ اکنون من معبد باشکوهی برای تو ساخته‌ام،

مکانی که تو تا ابد در آن ساکن شوی.»

سخنرانی سلیمان

(دوم تواریخ ۶: ۳-۱۱)

۱۴ آنگاه سلیمان پادشاه به جماعت روی کرد و تمام آنانی را که در آنجا ایستاده بودند، برکت داد و^{۱۵} گفت: «سپاس بر یهوه، خدای اسرائیل که هرچه به پدرم داوود وعده داده بود، با دست‌های خود انجام داد. به او فرموده بود،^{۱۶} از زمانی که قوم خود اسرائیل را از مصر بیرون آوردم، شهری را در سرتاسر اسرائیل برگزیدم که در آن معبدی ساخته شود تا من در آن ستایش شوم، اما داوود را برگزیدم تا بر قوم من حکومت کند.»^{۱۷} «خواسته پدرم داوود این بود که معبدی برای پرستش یهوه، خدای اسرائیل بسازد. اما خداوند به پدرم داوود گفت، 'قصد تو خوب بود که می‌خواستی معبدی برای من بنا کنی،^{۱۸} اما تو نباید معبد را بسازی، بلکه پسری که از صُلب تو تولد خواهد یافت، آن را برای من خواهد ساخت.'^{۱۹} «اکنون خداوند به وعده خود وفا کرده است، زیرا من جانشین پدرم داوود شده و بر تخت سلطنت اسرائیل نشسته‌ام، همان‌طور که خداوند وعده داده بود، من معبد بزرگ را برای پرستش یهوه، خدای اسرائیل ساختم.^{۲۰} در آنجا مکانی برای صندوق پیمان فراهم آورده‌ام، پیمانی که خداوند، هنگامی که نیاکان ما را از مصر بیرون آورد، با آن‌ها بست.»

دعای سلیمان

(دوم تواریخ ۶: ۱۲-۴۲)

۲۲ آنگاه سلیمان در حالی که تمام قوم اسرائیل حاضر بودند، در مقابل قربانگاه در حضور خداوند ایستاده دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرد^{۲۳} و گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، هیچ خدایی چون تو در آسمان و بر روی زمین نیست! تو پیمان خود را با قوم خویش نگاه می‌داری، و هنگامی که ایشان با تمام دل در زندگی از تو پیروی می‌کنند،

محبّت خود را به آن‌ها نشان می‌دهی. ^{۲۴} تو وعده خود را با پدرم داوود نگاه داشتی؛ امروز همه سخنان تو به حقیقت پیوسته است. ^{۲۵} اکنون ای یهوه، خدای اسرائیل وعده‌ای را که به بنده خود، پدرم داوود داده‌ای، نگاه‌دار که فرمودی همواره یکی از فرزندان او بر تخت پادشاهی اسرائیل خواهد نشست، اگر مانند او از تو پیروی کنند. ^{۲۶} پس اکنون، ای خدای اسرائیل، بگذار هرآنچه را به بنده‌ات، پدرم داوود وعده داده بودی، به حقیقت پیوندد.

^{۲۷} «اما ای خدا، آیا به‌راستی تو در زمین ساکن خواهی شد؟ حتی همه آسمان‌ها گنجایش تو را ندارند، پس چگونه این معبد، تو را در خود جای خواهد داد؟ ^{۲۸} ای یهوه، خدا من بنده تو هستم؛ به نیایش من گوش فراده و درخواست امروز مرا برآورده کن. ^{۲۹} باشد که چشمان تو روز و شب بر این معبد بزرگ باشد، مکانی که تو برگزیده‌ای تا در آن ستایش شوی. هنگامی که من به‌سوی این معبد بزرگ نیایش می‌کنم، مرا بشنو. ^{۳۰} نیایش‌های مرا بشنو و نیایش‌های قوم خود را هنگامی که به‌سوی این مکان روی می‌کنند، بشنو؛ از جایگاه خود در آسمان‌ها ما را بشنو و ما را ببخش.

^{۳۱} «هرگاه کسی متهم به جرمی علیه دیگری گردد و به قربانگاه این معبد بزرگ آورده شود تا سوگند یاد کند که بی‌گناه است، ^{۳۲} ای خداوند، در آسمان‌ها بشنو و عمل کن و بندگان خود را داوری کن. گناهکاران را مجازات نما و آنچه را که کرده‌اند، بر سر خودشان فرود آور، و آنچه کرده است بر سر او فرود آور، و بی‌گناهان را طبق نیکوکاری ایشان پاداش بده. ^{۳۳} «هنگامی که قوم تو اسرائیل به‌خاطر گناه علیه تو از دشمنانشان شکست می‌خورند و سپس به‌سوی تو باز می‌گردند و به این معبد بزرگ آمده با فروتنی برای بخشش، تو را نیایش می‌کنند، ^{۳۴} از آسمان‌ها آن‌ها را بشنو، گناه قوم خود را ببخش و آن‌ها را به سرزمینی که به نیاکان ایشان دادی، بازگردان.

^{۳۵} «هنگامی که آسمان بسته می‌شود و به‌خاطر گناه علیه تو، باران نمی‌بارد، اگر آن‌ها به‌سوی این مکان دعا کنند و نام تو را بخوانند و از گناه خود بازگردند، ^{۳۶} آن‌ها را از آسمان‌ها بشنو. گناهان پادشاه و مردم اسرائیل را ببخش و به آن‌ها درستکاری بیاموز. پس ای خداوند، به آن سرزمینی که به‌عنوان ارث دائمی به قومت بخشیده بودی، باران بفرست. ^{۳۷} «هرگاه این سرزمین دچار خشک‌سالی یا طاعون شود یا محصولات آن در اثر بادهای سوزان و هجوم ملخ از بین برود، یا دشمن، قوم تو را در هریک از شهرها محاصره کند، هر بلا و مرضی که باشد، ^{۳۸} نیایش‌های آن‌ها را بشنو. اگر هرکس از قوم تو اسرائیل با قلبی پُر از اندوه دست‌های

خود را به سوی این معبدِ بزرگ با نیایش بلند کند،^{۳۹} نیایش های آن ها را بشنو. از جایگاه خود در آسمان ها، به آن ها گوش فراده. ایشان را ببخش و یاری کن. تنها تو از اندیشه قلب انسان آگاهی. یا هرکس هر آن گونه که سزاوار او است، عمل کن.^{۴۰} تا آن ها در تمام مدتی که در سرزمینی که تو به نیاکانشان داده ای، زندگی کنند و از تو بترسند.

۴۱-۴۲ «همچنین وقتی بیگانه ای که در سرزمین دوردستی زندگی می کند، درباره نام تو و کارهای عظیمی که تو برای قوم خود انجام داده ای، بشنود و برای دعا و ستایش تو به این معبدِ بزرگ بیاید،^{۴۳} نیایش او را بشنو. از آسمان که جایگاه تو است، ندای او را بشنو و آنچه را از تو درخواست می کند، برآورده کن تا همه مردم جهان، مانند قوم تو اسرائیل، تو را بشناسند و از تو پیروی کنند. آنگاه آن ها خواهند دانست این معبد بزرگی که من ساختم، مکانی است که تو باید در آن ستایش شوی.^{۴۴} وقتی که تو به مردم خود امر می کنی که به جنگ علیه دشمنان شان بروند و آن ها به سوی این شهر که تو برگزیده ای و این معبدِ بزرگ که من برای تو ساختم، به درگاه تو نیایش کنند، هرکجا که هستند،^{۴۵} نیایش آن ها را بشنو. از آسمان ها ایشان را بشنو و پیروشان گردان.

۴۶ «هنگامی که قوم تو علیه تو مرتکب گناه می شود، زیرا هیچ کس نیست که گناه نکند، و تو در خشم خود اجازه می دهی که دشمن آن ها را شکست دهد و به اسارت به سرزمینی دیگر ببرد، حتی اگر آن سرزمین در دوردست باشد.^{۴۷} نیایش مردم خود را بشنو. اگر ایشان در آن سرزمین توبه کنند و اعتراف نمایند که چقدر پلید و گناهکار هستند، خداوند نیایش ایشان را بشنو.^{۴۸} اگر ایشان با تمامی دل و جان خود، در سرزمین دشمنان خود که آن ها را به اسارت برده اند، توبه کنند و به سوی سرزمینی که به نیاکانشان دادی و شهری که تو برگزیدی و معبد بزرگی که من به نام تو ساختم، نیایش کنند،^{۴۹} آنگاه نیایش ایشان را بشنو. از جایگاه خود در آسمان ها نیایش ایشان را بشنو و نسبت به آن ها بخشنده باش.^{۵۰} مردمی را که علیه تو گناه و سرکشی کرده اند، ببخش و قلب کسانی که ایشان را به اسارت گرفته اند، نرم ساز تا شاید بر ایشان مهربانی کنند.^{۵۱} چون ایشان قوم و میراث تو هستند که از مصر، از میان کوره آهن بیرون آوردی.

۵۲ «باشد که چشمان تو بر زاری خدمتکار تو و زاری قوم تو اسرائیل گشوده باشد و هنگامی که تو را می خوانند، ایشان را بشنوی؛^{۵۳} چون تو ایشان را از میان تمامی قوم های جهان برگزیدی تا میراث تو باشند، همان گونه که به موسی خدمتگزار خود، هنگامی که نیاکان ما را از مصر بیرون آوردی، اعلام کردی.»

آخرین نیایش سلیمان

۵۴ پس از آنکه سلیمان نیایش و دعای خود را به خداوند به پایان رسانید، از برابر قربانگاه جایی که در آنجا زانو زده و دست‌های خود را به سوی آسمان برافراشته بود، برخاست ۵۵ و ایستاد و با آوازی بلند، همهٔ کسانی را که در آنجا گرد آمده بودند، برکت داده گفت:

۵۶ «سپاس بر خداوند که طبق همهٔ وعده‌های خود به قوم خود اسرائیل آرامی بخشیده و به همهٔ وعده‌های نیکویی که توسط موسی خدمتگزار او داده بود، وفا کرده است. ۵۷ یهوه، خدای ما با ما باشد، همان‌طور که با نیاکان ما بود و ما را ترک و رها نکند. ۵۸ باشد که او دل‌های ما را به سوی خود مایل گرداند تا ما در راه او گام برداریم و احکام و فرمان‌هایی را که به نیاکان ما داد، به‌جا آوریم. ۵۹ باشد که یهوه، خدای ما همواره این نیایش را به‌یاد آورد و با بخشندگی، نیازهای روزانهٔ مردم اسرائیل و پادشاه ایشان را برآورده کند. ۶۰ تا همهٔ قوم‌های جهان بدانند که خداوند ما یکتاست و به‌جز او خدایی نیست. ۶۱ باشد که شما که قوم او هستید، همیشه به یهوه، خدایمان وفادار باشید. احکام و فرمان‌های او را همان‌طور که امروز پیروی می‌کنید، به‌جا آورید.»

تقدیس معبدِ بزرگ

(دوم تواریخ ۷: ۴-۱۰)

۶۲ آنگاه سلیمان پادشاه و تمام قوم اسرائیل در حضور خداوند قربانی تقدیم کردند. ۶۳ سلیمان بیست و دو هزار گاو و یک‌صد و بیست هزار گوسفند برای قربانی مشارکت و سلامتی به خداوند وقف کرد. پس پادشاه و همهٔ قوم اسرائیل معبدِ بزرگ را تقدیس کردند. ۶۴ در همان روز پادشاه وسط حیاطی را که جلوی معبدِ بزرگ قرار داشت، تقدیس کرد. چون قربانگاه برنزی گنجایش همهٔ قربانی‌ها را نداشت، او قربانی‌های سوختنی، هدایای غله و چربی قربانی‌های مشارکت و سلامتی را در آنجا تقدیم کرد.

۶۵ پس پادشاه با تمامی قوم اسرائیل در آن زمان به مدت هفت روز عید خیمه‌ها را برپا نمود و جمعیت انبوهی از راه دور، از گذرگاه حمات تا مرز مصر در جنوب، در آنجا بودند. ۶۶ در روز هشتم، سلیمان مردم را روانه کرد؛ آن‌ها پادشاه را برکت دادند و با شادمانی و دلی شاد از همهٔ خوبی‌هایی که خداوند به داوود خدمتگزار خود و همهٔ قوم اسرائیل نشان داد، به خانه‌های خود رفتند.

ظاهر شدن دوباره خداوند بر سلیمان

(دوم تواریخ ۷: ۱۱-۲۲)

۹

پس از آنکه سلیمان پادشاه ساختن معبد بزرگ و کاخ سلطنتی و هرآنچه را که می خواست بنا کند، به پایان رساند،^۲ خداوند برای بار دوم به او ظاهر شد، چنان که در جیحون به او ظاهر شده بود.^۳ خداوند به او گفت: «من دعا و خواهش تو را در برابر خود شنیدم و این معبد بزرگ را که تو ساخته ای، تقدیس کرده ام و نام خود را تا ابد بر آن نهاده ام. چشمان و قلب من برای همیشه آنجا خواهند بود.^۴ اگر تو مانند پدرت داوود با قلبی راستین و پاک در برابر من گام برداری و مطابق همه فرمان هایی که به تو داده ام، عمل کنی و احکام مرا به جا آوری،^۵ آنگاه من تخت سلطنت تو را برای همیشه در اسرائیل استوار خواهم کرد، همان طور که به پدرت داوود وعده دادم و گفتم که یک نفر از نسل او همیشه بر اسرائیل سلطنت خواهد کرد.^۶ اما اگر تو یا فرزندان تو از من پیروی نکنید و فرمان ها و احکامی را که به شما داده ام، به جا نیاورید و خدایان دیگر را خدمت و ستایش کنید،^۷ آنگاه من قوم اسرائیل را از سرزمینی که به آن ها داده بودم، بیرون خواهم راند و معبد بزرگی را که به نام خود تقدیس کرده ام، از نظر دور خواهم داشت و قوم اسرائیل ضرب المثل و مورد ریشخند بین همه ملت ها خواهد شد؛^۸ این معبد بزرگ به ویرانه ای تبدیل خواهد شد و همه کسانی که از آن می گذرند، شگفت زده شده خواهند گفت: چرا خداوند با این سرزمین و این خانه چنین کرده است؟^۹ آنگاه ایشان خواهند گفت: زیرا این مردم یهوه، خدای خود را که نیاکانشان را از زمین مصر بیرون آورد، ترک کردند و از خدایان دیگر پیروی کرده آن ها را پرستش نمودند. در نتیجه خداوند آن ها را به این بلا دچار کرده است.»

توافق سلیمان با حیرام

(دوم تواریخ ۸: ۱-۲)

۱۰ در پایان بیست سالی که سلیمان دو خانه یعنی معبد بزرگ و کاخ سلطنتی را ساخت،^{۱۱} او بیست شهر را در سرزمین جلیل به حیرام، پادشاه صور، داد، زیرا او تمام چوب های سدر و صنوبر و طلای مورد نیاز سلیمان را فراهم آورده بود.^{۱۲} اما هنگامی که حیرام از صور برای بازدید شهرهایی که سلیمان به او داده بود آمد، آن ها را نپسندید.^{۱۳} پس او به سلیمان گفت: «ای برادر، این چه شهرهایی است که تو به من داده ای؟» به این دلیل آن منطقه تا به امروز کابول خوانده می شود.^{۱۴} حیرام معادل پنج تن طلا برای سلیمان فرستاده بود.

سایر کارهای سلیمان

(دوم تواریخ ۳:۸-۱۸)

۱۵ سلیمان پادشاه برای ساختن معبدِ بزرگ و کاخ خود و پُرکردن گودی زمین در شرق شهر و ساختن دیوارهای اورشلیم و همچنین بازسازی شهرهای حاصور، مِجَدو و جازر از کارگران اجباری استفاده کرده بود. ۱۶ جازر شهری بود که فرعون آن را تصرف کرده به آتش کشید و کنعانیانی را که در آنجا زندگی می کردند، کُشت. سپس آن شهر را به عنوان جِهیْزیه به دختر خود که زن سلیمان بود، داد. ۱۷ پس سلیمان جازر، بیت حورون پایینی ۱۸ و شهرهای بَعْلَت و تَدْمُور را در سرزمین یهودا بازسازی کرد. ۱۹ شهرهایی که دارای انبار بودند و شهرهایی که اَرَّابه‌ها و سواران در آن‌ها بودند و هرآنچه را که او می خواست در اورشلیم، در لبنان و در هرکجا در قلمرو خود بسازد، ساخت. ۲۰ بازماندگان آموریان، حِثّیان، فِرِزّیان، حویان و ییوسیای که از مردم اسرائیل نبودند، ۲۱ و همچنین فرزندانِشان که بعد از آن‌ها در آن سرزمین باقی مانده بودند و مردم اسرائیل نتوانستند آن‌ها را به کَلّی از بین ببرند، سلیمان آن‌ها را به عنوان برده به کار می گرفت و آن‌ها تا به امروز هم مردم اسرائیل را خدمت می کنند. ۲۲ سلیمان مردم اسرائیل را برده نکرد. آن‌ها به عنوان سربازان، سرداران، فرماندهان، فرماندهان اَرَّابه‌رانان و سواران خدمت می کردند. ۲۳ در کارهای ساختمانی سلیمان، پانصد و پنجاه نفر سرکارگر بودند. ۲۴ سلیمان پس از این که همسرش، دختر فرعون از شهر داوود به کاخی که او برایش ساخته بود رفت، گودی زمین‌های شرق شهر را پُر کرد. ۲۵ بعد از تکمیل ساختمان معبد بزرگ، سلیمان سالانه سه بار قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های مشارکت و سلامتی بر قربانگاهی که برای خداوند ساخته بود تقدیم می نمود و همچنین *بُخور می سوزاند. ۲۶ سلیمان پادشاه در عَصِیون جابر، که نزدیک شهر ایلوت در ساحل خلیج عَقَبه در سرزمین اَدوم بود، ناوگانی از کشتی‌ها ساخت. ۲۷ حیرام پادشاه عَدّه‌ای از ملوانان ناوگان‌های خود را فرستاد تا به مردان سلیمان خدمت کنند. ۲۸ آن‌ها به سرزمین اوفیر رفتند و برای سلیمان حدود شانزده تُن طلا آوردند.

ملاقات با ملکه سِبا

(دوم تواریخ ۹:۱-۱۲)

ملکه سِبا از شهرت سلیمان پادشاه باخبر شد و به اورشلیم سفر کرد تا با پرسش‌های دشوار، او را بیازماید. ۲ ملکه سِبا با گروه بزرگی از همراهان و همچنین شترهایی با بار ادویه، جواهرات و

مقدار زیادی طلا به اورشلیم آمد و هنگامی که نزد سلیمان رسید، هرآنچه در اندیشه‌اش بود، با وی در میان نهاد. ^۳ سلیمان به همه پرسش‌های وی پاسخ داد. هیچ چیز از پادشاه پوشیده نبود که نتواند پاسخ دهد. ^۴ ملکه سبا هنگامی که دانش سلیمان و کاخی را که ساخته بود، ^۵ خوراک‌های سفره او، محل سکونت مقامات، سازماندهی درباریان کاخ و لباس‌هایشان، خدمتکارانی که در هنگام جشن‌های او خدمت می‌کردند و قربانی‌هایی را که در معبد بزرگ تقدیم می‌کرد دید، شگفت‌زده شد. ^۶ او به سلیمان پادشاه گفت: «هرآنچه در سرزمین خود در مورد کارها و دانش تو شنیده بودم، درست بود! ^۷ تا وقتی من با چشم‌های خود ندیده بودم، گزارش‌ها را باور نمی‌کردم. اما من حتی نیمی از آن را هم نشنیده بودم؛ دانش و ثروت تو بیش از آن است که به من گفته بودند. ^۸ خوشا به حال همسران تو! خوشا به حال خدمت‌گزارانت که همیشه با تو هستند و خردمندی شما را می‌شنوند! ^۹ یهوه، خدای تو را ستایش می‌کنم که از تو خشنود بود و تو را بر تخت سلطنت اسرائیل نشانید، و چون محبت خدا نسبت به قوم اسرائیل ابدی است، تو را بر آنان پادشاه ساخت تا با عدل و انصاف بر آن‌ها سلطنت نمایی.»

^{۱۰} ملکه سبا هدایای خود را به سلیمان پادشاه تقدیم کرد، آن‌ها عبارت بودند از: معادل پنج تُن طلا و سنگ‌های گران‌بها و مقدار زیادی ادویه به‌اندازه‌ای که او هرگز دریافت نکرده بود.

^{۱۱} (ناوگان حیرام نیز از سرزمین اوفیر طلا و جواهرات و مقدار زیادی چوب صندل آورد ^{۱۲} و پادشاه برای ستون‌های معبد بزرگ، کاخ شاهی و ساختن چنگ و بربط نوازندگان از همان چوب صندل استفاده کرد و به آن اندازه چوب صندل تا آن روز در آنجا دیده نشده بود.)

^{۱۳} سلیمان پادشاه هرآنچه ملکه سبا خواسته بود به او داد، علاوه بر هدایایی که سلیمان با سخاوتمندی به او بخشید. آنگاه ملکه سبا و همراهانش به سرزمین خود بازگشتند.

ثروت سلیمان پادشاه

(دوم تواریخ ۹: ۱۳-۲۹)

^{۱۴} سلیمان پادشاه هر سال بیست و سه تُن طلا دریافت می‌کرد، ^{۱۵} به‌اضافه مالیات از بازرگانان و سود معامله‌ها و خراجی که توسط پادشاهان عرب و فرمانداران بخش‌های اسرائیل پرداخت می‌شد.

^{۱۶} سلیمان دویست سپر بزرگ که تقریباً با هفت کیلوگرم طلا روکش شده بود، ساخت. ^{۱۷} او همچنین سی صد سپر کوچک‌تر که با حدود دو کیلوگرم طلا روکش شده بودند، ساخت و آن‌ها را در تالار جنگل لبنان گذاشت.

۱۸ او تخت باشکوهی از عاج ساخت و آن را با طلای ناب روکش کرد. ۱۹ این تخت، شش پله داشت و در پشت تخت، مجسمه سر گوساله‌ای قرار داشت و در دو طرف تخت دسته‌ای بود که در کنار آن‌ها دو مجسمه شیر بود. ۲۰ در هر طرف هریک از شش پله، یک مجسمه شیر ایستاده بود. هرگز چنین تختی در هیچ سرزمینی ساخته نشده بود. ۲۱ همه جام‌های نوشیدنی سلیمان از طلا بود و همه ظروف تالار جنگل لبنان از طلای خالص بود. هیچ‌یک از آن‌ها از نقره نبود، زیرا در زمان سلیمان نقره با ارزش محسوب نمی‌شد. ۲۲ سلیمان ناوگانی از کشتی‌های اقیانوس پیما داشت که با کشتی‌های حیرام حرکت می‌کرد. هر سه سال یک بار ناوگان او بازمی‌گشت و طلا، نقره، عاج، میمون و طاووس می‌آوردند.

۲۳ سلیمان پادشاه، ثروتمندتر و حکیم‌تر از همه پادشاهان بود ۲۴ و تمام مردم جهان خواستار آمدن و شنیدن حکمت خدادادی او بودند. ۲۵ همه بازدیدکنندگان هر سال برای او هدایایی مانند ظروف طلا و نقره، پارچه، اسلحه، ادویه، اسب و قاطر می‌آوردند.

۲۶ سلیمان نیرویی شامل هزار و چهارصد ارّابه و دوازده هزار اسب داشت. تعدادی از آن‌ها را در اورشلیم و بقیّه را در شهرهای دیگر مستقر کرده بود. ۲۷ در زمان پادشاهی سلیمان، نقره در اورشلیم مانند سنگ، و چوب سدر مانند چنار دشت‌های غربی، فراوان بود. ۲۸ مأموران سلیمان اسب‌هایی برای او از مصر و قلیقیه وارد می‌کردند. ۲۹ آن‌ها ارّابه را به بهای شش صد مثقال نقره و یک رأس اسب را به بهای یک صد و پنجاه مثقال نقره از مصر وارد می‌کردند و سپس به پادشاهان سوریه و حتی می‌فروختند.

روی برگرداندن سلیمان از خداوند

۱۱ سلیمان علاوه بر دختر فرعون، زنان بیگانه فراوانی را دوست می‌داشت. او با زنانی از موآبیان، عَمونیان، آدومیان، صیدونیان و حِثّیان ازدواج کرد، ۲ یعنی از همان ملّت‌هایی که خداوند به قوم اسرائیل گفته بود: «شما نباید با آن‌ها ازدواج کنید و آن‌ها نیز نباید با شما ازدواج کنند، مبادا زن‌هایی که با آن‌ها ازدواج می‌کنید دل‌های شما را به پرستش خدایان خود مایل گردانند.» اما سلیمان دل به عشق آن‌ها داد. ۳ او هفت صد همسر که همه از شاهزادگان بودند و سی صد صیغه برای خود گرفت و همسرانش دل او را از خداوند بازگرداندند. ۴ هنگامی که سلیمان پیر شد، ایشان او را به سوی ستایش خدایان بیگانه کشاندند. او به یهوه، خدای خود مانند پدرش داوود وفادار نبود. ۵ سلیمان

*عشتاروت، خدای صیدونیان، و *ملکوم، خدای گریه عمونیان را ستایش می کرد. ۶ پس سلیمان آنچه را که در نظر خداوند پلید بود، انجام داد و مانند پدرش داوود، کاملاً خداوند را پیروی نکرد. ۷ بر کوهی در شرق اورشلیم مکانی برای پرستش *کیموش، خدای گریه موآب، و مکانی برای پرستش *مولک، خدای گریه عمونیان، ساخت. ۸ او همچنین برای همسران بیگانه خود پرستشگاههایی ساخت که ایشان در آن‌ها برای خدایان خود *بُخور می سوزاندند و قربانی تقدیم می کردند.

۹ آنگاه خداوند از سلیمان خشمگین شد، زیرا دل او از یهوه، خدای اسرائیل، خدایی که دو بار بر او ظاهر گشته بود، منحرف شد. ۱۰ خداوند به او در این موارد فرمان داده بود که نباید به دنبال خدایان دیگر باشد، اما او فرمان خداوند را به جا نیاورد. ۱۱ پس خداوند به سلیمان گفت: «چون چنین کردی و پیمان و فرمان‌های مرا که به تو داده بودم، نگاه نداشتی، سلطنت را از تو خواهم گرفت و به یکی از خدمت‌گزاران خواهم داد. ۱۲ ولی به خاطر پدرت داوود این کار را در زمان حیات تو نخواهم کرد، بلکه در زمان سلطنت پسر تو این کار را انجام خواهم داد. ۱۳ اما من همه سلطنت را از تو نخواهم گرفت، بلکه به خاطر بندهام داوود و شهر برگزیدهام اورشلیم یک طایفه را به پسر تو خواهم داد.»

دشمنان سلیمان

۱۴ خداوند هَدَد آدومی را که از شاهزادگان آدوم بود، به دشمنی علیه سلیمان برانگیخت. ۱۵ هنگامی که داوود در آدوم بود، یوآب فرمانده ارتش، برای به خاک سپردن کشته‌شدگان به آدوم رفت و همه مردان آدوم را کشت. ۱۶ یوآب و همه اسرائیل به مدت شش ماه در آنجا ماندند تا این که همه مردان آدومی را کشتند. ۱۷ اما هَدَد و گروهی از خدمتکاران پدرش به مصر گریختند. در آن زمان هَدَد، کودکی خردسال بود. ۱۸ آن‌ها از میان به فاران رفتند، و در آنجا گروهی از مردان به آن‌ها پیوستند. آنگاه به مصر سفر کردند و نزد فرعون پادشاه مصر رفتند. پادشاه به هَدَد، خانه، زمین و مستمری غذا داد. ۱۹ هَدَد دوستی فرعون را جلب کرد و فرعون خواهر زن خود، خواهر تحفینیس ملکه را به همسری هَدَد درآورد. ۲۰ خواهر تحفینیس پسری به نام جنوبت برای او به دنیا آورد. آن طفل توسط تحفینیس در قصر فرعون از شیر گرفته شد و در آنجا با پسران فرعون بزرگ شد.

۲۱ هنگامی که خبر درگذشت داوود و خبر مرگ یوآب، فرمانده سپاه، در مصر به هَدَد رسید، به فرعون گفت: «اجازه بدهید تا به سرزمین خود بازگردم.»

۲۲ فرعون از او پرسید: «مگر در نزد من چه کمبودی داری که حالا می خواهی به سرزمین خود بازگردی؟»
او پاسخ داد: «نه، اما فقط اجازه بدهید بروم.»

۲۳ خداوند همچنین رزون پسر الیاداع را به دشمنی علیه سلیمان برانگیخت. او از نزد سرور خویش هددعزر، پادشاه صوبه، گریخته بود. ۲۴ او پیروانی گرد آورد و رهبر گروهی چپاولگر شد. بعد از کشتار توسط داوود، ایشان به دمشق رفتند و در آنجا ساکن شدند و پیروانش او را پادشاه کردند. ۲۵ او در طول حیات سلیمان دشمن اسرائیل بود و مانند هدد باعث آزار بود. از اسرائیل نفرت داشت و بر سوریه حکومت می کرد.

وعدۀ خدا به یربعام

۲۶ یکی از درباریان سلیمان به نام یربعام پسر نباط افرایمی از اهالی صیرده، که نام مادر بیوه اش صروعه بود، همچنین دست خود را علیه پادشاه بلند کرد.

۲۷ این است شرح شورش یربعام علیه سلیمان پادشاه. سلیمان زمین های شرق اورشلیم را پُر و دیوارهای شهر را تعمیر می کرد. ۲۸ یربعام مرد جوان توانایی بود و هنگامی که سلیمان دید، با چه سختی کار می کند، او را مسئول همه کارگران اجباری منطقه طایفه های منسی و افرایم کرد. ۲۹ در هنگامی که یربعام از اورشلیم خارج می شد، آخیا، نبی ای از شیلوه، در راه با او روبه رو شد. آخیا جامۀ تازه ای به تن داشت و ایشان هر دو در صحرا تنها بودند. ۳۰ آخیا ردای خود را به دوازده قسمت پاره کرد ۳۱ و به یربعام گفت: «ده تکه را برای خود بگیر، زیرا یهوه، خدای اسرائیل به تو می فرماید، 'من پادشاهی را از سلیمان خواهم گرفت و ده طایفه به تو خواهم داد. ۳۲ اما به خاطر داوود خدمتگزارم و اورشلیم شهر برگزیده من سلیمان یک طایفه را نگاه خواهد داشت. ۳۳ من چنین خواهم کرد زیرا او مرا ترک کرده است و *عشتاروت الهه صیدونیان، *کُموش خدای موآب و *ملکوم خدای عمونیان را پرستش کرد و در راه های من گام برنداشته و آنچه را از دیدگاه من نیکو است، به جا نیاورده و احکام و دستورات مرا مانند پدرش داوود پیروی نکرده است. ۳۴ با این حال، من همه سرزمین را از دست او خارج نخواهم کرد، بلکه به خاطر داوود خدمتگزار برگزیده من که فرمان ها و احکام مرا به جا آورد، او را در طول حیاتش فرمانروا خواهم ساخت. ۳۵ اما من پادشاهی را از پسر سلیمان خواهم گرفت و به تو ده طایفه خواهم داد. ۳۶ ولی به پسر سلیمان یک طایفه خواهم داد تا همیشه یکی از فرزندان خدمتگزارم داوود در اورشلیم، شهر برگزیده ام که نام خود را بر آن گذاشته ام، حکومت کنند. ۳۷ پس یربعام، من تو

را پادشاه اسرائیل خواهم کرد و تو بر تمام سرزمین‌هایی که می‌خواهی حکومت خواهی کرد.^{۳۸} اگر تو مانند بنده من داوود از همه احکام من پیروی کنی و در راه من گام برداری و هرآنچه را که در نظر من راست است، به‌جا آوری و همه احکام و فرمان‌های مرا انجام دهی، من همواره با تو خواهم بود و سلطنت را برای نسل تو پاینده خواهم کرد، همان‌طور که برای داوود کردم، و من اسرائیل را به تو خواهم داد.^{۳۹} به‌خاطر گناه سلیمان، من نسل داوود را مجازات خواهم کرد، اما نه برای همیشه.^{۴۰} سلیمان تلاش کرد تا یربعام را بکشد، اما او نزد شیشق فرعون مصر گریخت و تا هنگام مرگ سلیمان در آنجا ماند.

مرگ سلیمان

(دوم تواریخ ۹: ۲۹-۳۱)

اما بقیه کارهای سلیمان و کارهایی که انجام داد و حکمت او، آیا همه آن‌ها در کتاب کارهای سلیمان نوشته نشده‌اند؟^{۴۲} سلیمان مدت چهل سال در اورشلیم حکومت کرد.^{۴۳} هنگامی که سلیمان درگذشت او را در شهر پدرش داوود به خاک سپردند و فرزندش رُبعام جانشین او شد.

شورش طایفه‌های شمالی

(دوم تواریخ ۱۰: ۱-۱۹)

رُبعام به شکیم رفت. در آنجا تمام طایفه‌های شمالی گرد آمده بودند تا او را به پادشاهی برگزینند.^۲ هنگامی که یربعام پسر نیاط که از دست سلیمان به مصر فرار کرده بود، این خبر را شنید از مصر بازگشت.^۳ مردم طایفه‌های شمالی به دنبال او فرستادند و همه با هم نزد رُبعام رفتند و به او گفتند: «پدر تو سلیمان با ما باخشونت رفتار کرد و بار سنگینی بر دوش ما نهاد. تو این بار را سبک‌تر کرده زندگی را برای ما آسان‌تر ساز و ما بندگان وفادار تو خواهیم بود.»^۴ او به ایشان گفت: «بروید و بعد از سه روز بازگردید تا به شما پاسخ دهم.» پس آن‌ها رفتند.

رُبعام پادشاه با ریش سفیدانی که مشاور پدرش سلیمان بودند، مشورت کرد و پرسید: «به نظر شما به این مردم چه پاسخی بدهم؟»^۵ ایشان پاسخ دادند: «اگر می‌خواهی به این مردم خوب خدمت کنی، به درخواست آن‌ها پاسخ مساعد بده و آن‌ها برای همیشه خدمتگزار وفادار تو خواهند بود.»^۶

اما او مشورت ریش سفیدان را نادیده گرفت و در عوض نزد جوانانی که با او پرورش یافته بودند و حالا مشاور او بودند، رفت.^۹ از ایشان

پرسید: «شما چه پیشنهادی دارید؟ به این مردم که می‌گویند بار ما را سبک‌تر کن، چه بگویم؟»

۱۰ جوانانی که با او پرورش یافته بودند، پاسخ دادند: «به ایشان چنین بگو، 'انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت‌تر است. ۱۱ پدرم بار سنگینی بر شما نهاده بود، من آن را سنگین‌تر خواهم کرد؛ پدرم شما را با شلاق تنبیه می‌کرد؛ من شما را با شلاق بزرگ‌تر تنبیه خواهم کرد.'»
۱۲ بعد از سه روز یربعام و قوم اسرائیل نزد رُحبعام آمدند. ۱۳ پادشاه با خشونت به مردم پاسخ داد. او مشورت ریش‌سفیدانی را نشنیده گرفت ۱۴ و مطابق مشورت جوانان به ایشان گفت: «پدرم بار سنگینی بر شما نهاد، اما من آن را سنگین‌تر خواهم کرد. پدرم شما را با شلاق تنبیه کرد، ولی من شما را با شلاق بزرگ‌تر تنبیه خواهم کرد.» ۱۵ پس پادشاه به مردم گوش نداد، زیرا خواست خداوند چنین بود تا وعده‌ای که توسط اخیای نبی به یربعام پسر نباط داده بود، عملی شود.

۱۶ هنگامی که مردم اسرائیل دیدند که پادشاه به آن‌ها گوش نمی‌دهد، با فریاد به پادشاه گفتند: «ما چه سهمی در داوود داریم؟ ما میراثی در پسر یسی نداریم. ای مردم اسرائیل، به خانه‌های خود بازگردید و بگذارید رُحبعام بر خاندان خود سلطنت کند.»

پس بنی اسرائیل به خانه‌های خود رفتند. ۱۷ اما رُحبعام بر مردم اسرائیل که در شهرهای یهودا ساکن بودند، حکومت کرد.

۱۸ رُحبعام پادشاه، آدونیرام را که سرپرست کارگران اجباری بود، نزد مردم اسرائیل فرستاد اما آن‌ها همه او را سنگسار کرده کشتند و رُحبعام پادشاه با شتاب بر آرایه خود سوار شده به اورشلیم گریخت. ۱۹ پس تا به امروز طایفه‌های شمالی اسرائیل علیه خاندان داوود سرکشی می‌کنند.
۲۰ هنگامی که همه مردم اسرائیل شنیدند که یربعام از مصر بازگشته است، به دور یکدیگر جمع شدند و او را پادشاه اسرائیل کردند. تنها مردم طایفه یهودا به خاندان داوود وفادار ماندند.

نبوت شمعی

(دوم تواریخ ۱: ۱-۴)

۲۱ هنگامی که رُحبعام به اورشلیم آمد، همه افراد طایفه‌های یهودا و بنیامین را که یک‌صد و هشتاد هزار نفر جنگاور برگزیده بودند، جمع کرد تا به جنگ اسرائیل برود و پادشاهی را به رُحبعام پسر سلیمان بازگرداند.
۲۲ اما کلام خدا بر شمعی، مرد خدا، آمد و فرمود: ۲۳ به رُحبعام پسر سلیمان، و تمام مردم یهودا و بنیامین بگو ۲۴ خداوند چنین می‌فرماید: «شما نباید بروید و با برادران اسرائیلی خود بجنگید. هرکس به خانه

خود بازگردد، زیرا این خواست من است.» پس همه آن‌ها فرمان خداوند را پیروی کردند و به خانه خود بازگشتند.

دور شدن یربعام از خداوند

۲۵ آنگاه یربعام شهر شکیم را در کوه‌پایه‌های افرایم بازسازی نمود و در آنجا زندگی کرد. پس از چندی به شهر فنوئیل رفت و آنجا را ساخت. ۲۶ یربعام با خود اندیشید: «طولی نمی‌کشد که پادشاهی به خاندان داوود باز خواهد گشت. ۲۷ اگر این مردم پیوسته برای تقدیم قربانی‌ها در معبد بزرگ به اورشلیم بروند، دوباره به‌سوی سرورشان، رُحْبعام، پادشاه یهودا بازگشت خواهند کرد و با رُحْبعام پادشاه یهودا متحد گشته مرا خواهند کشت.»

۲۸ پادشاه بعد از مشورت با مشاوران خود، دو گوساله طلایی ساخت و به مردم گفت: «شما به اندازه کافی به اورشلیم رفته‌اید؛ اینان خدایان شما هستند که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردند.» ۲۹ آنگاه یکی از آن دو بُت را در بیت‌ئیل و دیگری را در دان قرار داد. ۳۰ مردم با رفتن و پرستش در بیت‌ئیل و دان مرتکب گناه شدند. ۳۱ یربعام همچنین در بالای تپه‌ها پرستشگاه‌هایی ساخت و کاهنانی را که از طایفه لاوی نبودند، برگزید. ۳۲ یربعام جشنی در روز پانزدهم از ماه هشتم، مانند جشنی که در یهودا بود برگزار کرد و در قربانگاه، قربانی تقدیم می‌کرد. همچنین در بیت‌ئیل نیز در برابر گوساله‌هایی که ساخته بود، چنین کرد و در آنجا در پرستشگاه‌هایی که بر بالای تپه‌ها ساخته بود، کاهنانی گماشت. ۳۳ در پانزدهمین روز از ماه هشتم، ماهی که خودش برگزیده بود، به قربانگاهی که در بیت‌ئیل ساخته بود، رفت. او برای قوم اسرائیل جشنی برگزار کرد و به‌سوی قربانگاه رفت تا *بُخور بسوزاند.

پیشگویی نبی خدا

به فرمان خداوند، نبی‌ای از یهودا به بیت‌ئیل رفت و هنگامی که یربعام در برابر قربانگاه ایستاده بود تا قربانی تقدیم کند، به آنجا رسید. ۲ او بنا به فرمان خداوند به قربانگاه گفت: «ای قربانگاه، ای قربانگاه، خداوند چنین می‌گوید، 'کودکی به نام یوشیا در خاندان داوود به دنیا خواهد آمد. او کاهنان مکان‌های بلند را که بر تو *بُخور می‌سوزانند، بر روی تو قربانی خواهد کرد و استخوان انسان را بر روی تو خواهد سوزانید.'» ۳ سپس ادامه داده گفت: «این قربانگاه ویران خواهد شد و خاکسترهای آن هم پراکنده خواهند گشت. آنگاه شما خواهید دانست که آنچه من می‌گویم از جانب خداوند است.»

۴ هنگامی که پادشاه این سخنان را شنید دست خود را به طرف او دراز کرد و گفت: «او را دستگیر کنید.» اما همان دستی را که دراز کرده بود، چنان خشک شد که او نمی توانست آن را به سوی خود برگرداند. ۵ قربانگاه ویران شد و خاکستر آن بر زمین ریخت، همان طور که مرد خدا طبق کلام خداوند پیشگویی کرده بود. ۶ پادشاه به نبی گفت: «خواهش می کنم برای من نزد یهوه، خدای خود دعا کن تا دست مرا شفا دهد.» مرد خدا نزد خداوند دعا کرد و دست او شفا یافت و مانند سابق شد. ۷ آنگاه پادشاه به مرد خدا گفت: «با من به خانه بیا و غذایی بخور و من پاداش تو را خواهم داد.»

۸ مرد خدا به پادشاه پاسخ داد: «حتی اگر نیمی از خانه خود را به من بدهی، من با تو وارد آن نخواهم شد و من در اینجا نان نخواهم خورد و آب نخواهم نوشید. ۹ خداوند به من فرمان داده است که در اینجا نان نخورم و آب ننوشم و از راهی که آمده ام بازنگردم.» ۱۰ پس او از راه دیگری رفت و از راهی که به بیت تیل آمده بود بازنگشت.

نبی پیر بیت تیل

۱۱ در آن زمان نبی پیری در بیت تیل زندگی می کرد. پسرهایش آمدند و برای او تعریف کردند که نبی یهودا در آن روز در بیت تیل چه کرده و به پیر بعام پادشاه چه گفته است. ۱۲ پدر ایشان پرسید: «از چه راهی رفت؟» پسرانش به او نشان دادند نبی ای که از یهودا آمده بود، از چه راهی بازگشت. ۱۳ پس او به پسرانش گفت: «الاع مرا حاضر کنید.» پسرانش الاع را پالان کردند و او سوار شده ۱۴ به دنبال مرد خدا به راه افتاد و او را که در زیر درخت بلوطی نشسته بود، پیدا کرد. از او پرسید، «آیا تو آن مرد خدا اهل یهودا هستی؟»

او پاسخ داد: «آری، من همانم.»

۱۵ به او گفت: «با من به خانه بیا و غذا بخور.»

۱۶ مرد خدا گفت: «من نمی توانم برگردم و به خانه تو بیایم و نمی توانم آنجا نان بخورم و آب بنوشم. ۱۷ زیرا خداوند به من امر کرده است: تو نباید آنجا نان بخوری یا آب بنوشی و از راهی که آمده ای بازگردی.»

۱۸ آنگاه نبی پیر بیت تیل به او گفت: «من نیز مانند تو نبی هستم و فرشته ای از طرف خداوند به من گفت که تو را با خود به خانه ببرم و از تو پذیرایی کنم.» اما نبی پیر دروغ می گفت.

۱۹ پس او به خانه نبی پیر رفت و در خانه اش نان خورد و آب نوشید.

۲۰ هنگامی که آن ها بر سفره نشسته بودند، کلام خداوند بر نبی پیری که او را بازگردانده بود، آمد. ۲۱ نبی پیر با فریاد به نبی اهل یهودا گفت:

«خداوند می‌فرماید چون تو از کلام خداوند سرپیچی کردی و فرمان‌های یهوه، خدایت را نگاه نداشتی^{۲۲} و بازگشته در آنجا نان خوردی و آب نوشیدی در حالی که او به تو گفته بود، 'نان نخور و آب ننوش،' پس بدن تو در گورستان نیاکانت به خاک سپرده نخواهد شد.»

^{۲۳} بعد از صرف غذا، نبی پیر الاغ نبی یهودا را پالان کرد.^{۲۴} نبی یهودا سوار شده به راه خود رفت. اما در راه، شیری به او حمله کرد و او را کشت. جسد او در جاده افتاده بود و الاغ و شیر در کنارش ایستاده بودند.^{۲۵} مردمی که از آنجا می‌گذشتند، جسد را در راه و شیری را که در کنارش بود، دیدند. پس به شهری که نبی پیر زندگی می‌کرد، خبر بردند.^{۲۶} هنگامی که نبی پیر شنید، گفت: «این نبی از فرمان خداوند سرپیچی کرد، پس خداوند شیر را فرستاد تا به او حمله کند و او را بکشد، همان‌طور که خداوند گفته بود.»^{۲۷} آنگاه به پسران خود گفت: «الاغی را برای من پالان کنید،» و آن‌ها چنین کردند.^{۲۸} سپس او رفت و جسد را که در راه افتاده بود، یافت، در حالی که الاغ و شیر کنارش ایستاده بودند. شیر نه جسد را خورده بود و نه به الاغ حمله کرده بود.^{۲۹} نبی پیر جسد را برداشت و بر روی الاغ گذاشت و به بیت‌ئیل بازگشت تا سوگواری کند و او را به خاک بسپارد.^{۳۰} او جسد را در قبر خودش به خاک سپرد و آن‌ها برای او سوگواری کرده می‌گفتند: «وای ای برادر من، وای ای برادر من!»^{۳۱} بعد از خاک‌سپاری، مرد خدا به پسرانش گفت: «هنگامی که من مُردم، مرا در گوری که مرد خدا به خاک سپرده شد، دفن کنید و استخوان‌های مرا پهلوی استخوان‌های او بگذارید.^{۳۲} سخنانی که او به فرمان خداوند علیه قربانگاه در بیت‌ئیل و علیه همهٔ پرستشگاه‌ها در شهرهای سامره گفته بود، به حقیقت خواهند پیوست.»

گناه پلید یربعام

^{۳۳} بعد از این وقایع، یربعام پادشاه اسرائیل بازهم از کارهای پلید خود دست برنداشت، و از میان همهٔ مردم، کاهنانی برای پرستشگاه‌های بالای تپه‌ها می‌گماشت. او هرکسی را که می‌خواست کاهن شود، به کهنات می‌گماشت.^{۳۴} این گناه او باعث ویرانی و نابودی کامل خاندان او شد.

مرگ پسر یربعام

در آن زمان، آبیّا پسر یربعام بیمار شد.^۲ یربعام به همسر خود گفت: «برخیز و قیافه‌ات را تغییر بده تا کسی تو را نشناسد که همسر من هستی، و به شیلوه، نزد آخیّای نبی برو. او به من گفته بود که پادشاه اسرائیل خواهم شد.^۳ ده نان، مقداری کلوچه

و یک کوزهٔ عسل بردار و برای او ببر، او به تو خواهد گفت که برای کودک چه اتفاقی خواهد افتاد.»

۴ همسر یربعام چنین کرد، و برخاسته به خانهٔ آخیای نبی در شیلوه رفت. آخیّا به علت پیری قادر به دیدن نبود. ۵ خداوند به آخیّا گفته بود که همسر یربعام می‌آید تا در مورد پسر بیمارش پرسش کند و خداوند به آخیّا گفته بود که چه پاسخی بدهد.

هنگامی که همسر یربعام رسید، وانمود کرد که شخص دیگری است. ۶ اما وقتی آخیّا صدای پای او را که از در وارد می‌شد، شنید، گفت: «وارد شو، ای همسر یربعام، چرا وانمود می‌کنی شخص دیگری هستی؟ من خبر بدی برای تو دارم. ۷ برو و به یربعام بگو که یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید، 'من تو را از همهٔ مردم برتر ساختم و به رهبری قوم خود اسرائیل برگزیدم. ۸ من پادشاهی را از خاندان داوود گرفتم و به تو دادم، اما تو مانند خدمتگزار من داوود نبودی که کاملاً به من وفادار بود و از فرمان‌های من پیروی می‌کرد و تنها آنچه را در نظر من درست بود، انجام می‌داد، ۹ ولی گناهان تو زیاده‌تر از گناهان همهٔ کسانی بود که پیش از تو فرمانروایی کردند. تو از من روی گردان گشته‌ای و خشم مرا برافروخته‌ای، زیرا بُت‌های فلزی برای پرستش ساخته‌ای. ۱۰ به این دلیل، من بر سر خاندان یربعام بلا خواهم آورد و از خاندان یربعام هر مردی را، چه آزاد و چه اسیر، در اسرائیل خواهم کشت و خاندان تو را خواهم سوزاند، همان‌گونه که سرگین طویله را می‌سوزانند تا اثری از آن باقی نماند. ۱۱ هریک از اعضای خانوادهٔ تو که در شهر بمیرد، سگ‌ها او را خواهند خورد، و اگر در صحرا بمیرد، لاشخورها او را خواهند خورد. من، خداوند، چنین گفته‌ام.'»

۱۲ پس برخیز و به خانه‌ات برو. هنگامی که پایت به شهر برسد، کودک تو خواهد مرد. ۱۳ تمام مردم اسرائیل برای او سوگواری خواهند کرد و او را به خاک خواهند سپرد. او تنها عضو خانوادهٔ یربعام است که به شایستگی دفن خواهد شد، زیرا یهوه، خدای اسرائیل از او خشنود است. ۱۴ خداوند پادشاه دیگری بر اسرائیل خواهد گماشت تا به پادشاهی خاندان یربعام پایان دهد. ۱۵ «خداوند اسرائیل را مجازات خواهد کرد و او مانند نبی‌ای در رودخانه خواهد لرزید. او قوم اسرائیل را از این سرزمین خوبی که به نیاکانشان داده بود، ریشه‌کن خواهد کرد و ایشان را در آن سوی رود فرات پراکنده خواهد ساخت، زیرا ایشان با ساختن الههٔ *آشیره خشم او را برانگیخته‌اند. ۱۶ خداوند اسرائیل را به خاطر گناه یربعام که اسرائیل را به گناه کشید، ترک خواهد کرد.»

۱۷ آنگاه همسر یربعام برخاست و به ترصه رفت. به محض ورود به خانه، کودک او مرد. ۱۸ مردم اسرائیل برای او سوگواری کردند و او را به خاک سپردند، همان طور که خداوند به وسیله خدمتگزار خود آخیای نبی بیان کرده بود.

مرگ یربعام

۱۹ کارهای دیگر یربعام پادشاه، جنگ ها و چگونگی سلطنت او همه در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است. ۲۰ یربعام بیست و دو سال پادشاهی کرد و بعد از مرگش به خاک سپرده شد و پسرش ناداب جانشین او شد.

رحبعام، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۱۱: ۵-۱۲: ۱۵)

۲۱ رحبعام، پسر سلیمان، چهل و یک سال داشت که پادشاه یهودا شد. او هفده سال در اورشلیم حکومت کرد، شهری که خداوند در تمام سرزمین اسرائیل آن را برگزیده بود تا در آن پرستش شود. مادر رحبعام نَعْمَه نام داشت و از اهالی عَمون بود.

۲۲ مردم یهودا علیه خداوند بیشتر از نیاکان خود گناه ورزیدند و خشم او را برانگیختند. ۲۳ ایشان پرستشگاه هایی برای خدایان دروغین برپا نموده و بُت های الهه *آشیره را بر فراز تپه ها و زیر سایه درختان قرار دادند. ۲۴ بدتر از همه، مردان و زنان روسپی در این پرستشگاه ها خدمت می کردند. مردم یهودا تمام کارهای شرم آور مردمانی را که خداوند از آن سرزمین بیرون رانده بود، انجام می دادند.

۲۵ در سال پنجم سلطنت رحبعام، شیشق، پادشاه مصر، به اورشلیم حمله کرد. ۲۶ او همه خزانه معبد بزرگ و کاخ پادشاه را غارت کرد. او همچنین سپرهای طلایی را که سلیمان ساخته بود، با خود برد. ۲۷ رحبعام پادشاه به جای آن ها سپرهایی از برنز ساخت و آن ها را به نگهبانان دروازه کاخ داد. ۲۸ هرگاه پادشاه به معبد بزرگ می رفت، نگهبان ها سپرها را حمل می کردند و سپس به اتاق نگهبان ها بازمی گردانند.

۲۹ همه کارهای رحبعام پادشاه در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا نوشته شده است. ۳۰ همواره بین رحبعام و یربعام جنگ بود. ۳۱ رحبعام درگذشت و در گورستان سلطنتی به خاک سپرده شد و پسرش، آبیّا جانشین او شد.

آیّا، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۱۳:۱-۱۴:۱)

۱۵

آیّا در سال هجدهم سلطنت یُرْبعام پسر نِباط، پادشاه یهودا شد^۲ و مدّت سه سال در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش مَعْکَه، دختر آبشالوم بود.^۳ او برخلاف جدّش داوود کاملاً به یَهُوه، خدای خود وفادار نبود و مرتکب همه گناهانی شد که پدرش مرتکب شده بود.^۴ امّا یَهُوه، خدای او به خاطر داوود پسری به او داد تا بعد از او در اورشلیم حکومت کند و آن را در امنیّت نگاه دارد،^۵ زیرا داوود آنچه را که در نظر خداوند نیک بود، انجام داده بود و از فرمان‌های او در طول حیاتش سرپیچی نکرده بود، به جز در مورد اوریای حَتّی.^۶ در تمام طول زندگی آیّا، جنگی که بین رُبعام و یُرْبعام شروع شده بود، ادامه داشت.^۷ بقیّه کارهای آیّا در کتاب پادشاهان یهودا ثبت شده است.^۸ آیّا درگذشت و در شهر داوود به خاک سپرده شد و پسرش آسا جانشین او شد.

آسا، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۱۵:۱۶-۱۶:۶)

در بیستمین سال سلطنت یُرْبعام، پادشاه اسرائیل، آسا پادشاه یهودا شد^{۱۰} و مدّت چهل و یک سال در اورشلیم پادشاهی کرد. مادر بزرگ او مَعْکَه، دختر آبشالوم بود.

آسا هرآنچه را که در چشم خداوند نیکو بود، مانند جدّش داوود به جا می‌آورد.^{۱۲} او تمام روسپیان مرد و زن را که در پرستشگاه‌های بُت پرستان خدمت می‌کردند، از سرزمین اخراج کرد و همه بُت‌هایی را که نیاکانش ساخته بودند، به دور انداخت.^{۱۳} او مادر بزرگ خود مَعْکَه را از مقام ملکه مادر برکنار کرد، زیرا او بُت‌گرایی به شکل الهه *آشیره ساخته بود. آسا بُت را شکست و در وادی قدرون سوزاند.^{۱۴} با وجود این که آسا همه پرستشگاه‌های بالای تپّه‌ها را نابود نکرد، ولی تا پایان زندگی خود به خداوند وفادار ماند.^{۱۵} او تمام وسایلی را که پدرش به خداوند وقف کرده بود، در معبد بزرگ قرار داد.

آسا پادشاه یهودا و بعشا پادشاه اسرائیل در تمام دوران حکومت خود با یکدیگر در جنگ بودند.^{۱۷} بعشا یهودا را تصرف کرد و شهر رامّه را مستحکم نمود تا رفت‌وآمد به یهودا را قطع کند.^{۱۸} پس آسای پادشاه تمام نقره و طلایی را که در معبد بزرگ و کاخ باقی مانده بود، برداشت و با عده‌ای از مقامات خود با این پیام به دمشق نزد بنهَدَد، پسر طبرمون، نوّه حزیون، پادشاه سوریه فرستاد:^{۱۹} «بگذار تا مانند پدرانمان متحد

شویم. این طلا و نقره هدیه‌ای برای تو است. اکنون پیمان خود را با بَعشای پادشاه بشکن تا او نیروهای خود را از سرزمین من خارج کند.»^{۲۰} پَنهَد با آسای پادشاه موافقت کرد و سرداران لشکر خود را فرستاد تا به شهرهای اسرائیل حمله کنند. آن‌ها شهرهای عیون، دان، آیل بیت‌مَعکه، منطقه دریاچه جلیل و تمام سرزمین نفتالی را تسخیر کردند.^{۲۱} هنگامی که بَعشای پادشاه این را شنید، از مستحکم کردن رامه دست کشید و به شهر ترصه رفت.

^{۲۲} آنگاه آسای پادشاه دستوری صادر کرد که همه در سراسر یهودا بدون استثنا سنگ‌ها و الوار رامه را که بَعشا برای ساختمان استفاده کرده بود، بردارند و ببرند. آسای پادشاه با این مصالح شهر مِصفه و جَبع در سرزمین بنیامین را مستحکم کرد.

^{۲۳} بَقِیة وقایع دوران سلطنت آسا، شجاعت و همه کارهای دیگر او و شهرهایی که ساخته بود، در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا نوشته شده‌اند. اما در زمان پیری‌اش، بیماری پا او را فلج کرد.^{۲۴} آسا درگذشت و در گورستان سلطنتی در شهر داوود به خاک سپرده شد و پسرش یهوشافاط جانشین او شد.

ناداب پادشاه اسرائیل

^{۲۵} در سال دوم سلطنت آسا پادشاه یهودا، ناداب پسر یُرْبعام بر تخت سلطنت اسرائیل نشست.^{۲۶} او آنچه را در نظر خداوند پلید بود، به جا می‌آورد و در راه نیاکان خود گام برداشت و با گناه خود مردم اسرائیل را وادار به گناه کرد.

^{۲۷} بَعشا پسر آخِیا که از طایفه یساکار بود، علیه ناداب دسیسه کرد و هنگامی که ارتش ناداب، شهر جَبْتون در فلسطین را محاصره کرده بودند، ناداب را کشت.^{۲۸} بَعشا، ناداب را در سال سوم پادشاهی آسا بر یهودا گُشت و جانشین او شد.

^{۲۹} به مجرّدی که بَعشا پادشاه شد، تمام خاندان یُرْبعام را کشت. طبق کلام خداوند که بر آخِیای شیلونی سخن گفته بود.^{۳۰} به خاطر گناهی که یُرْبعام مرتکب شد و قوم اسرائیل را وادار به گناه کرد، خشم یهوه، خدای اسرائیل برافروخته شد.

^{۳۱} سایر وقایع حکومت ناداب و همه کارهای او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.^{۳۲} آسا و بَعشا پادشاه اسرائیل همواره در جنگ بودند.

بعشا پادشاه اسرائیل

۳۳ بعشا پسر آخیا در سال سوم سلطنت آسا پادشاه یهودا، سلطنت خود را آغاز کرد و مدت بیست و چهار سال در ترصه بر همه اسرائیل حکومت کرد. ۳۴ آنچه را که در نظر خداوند پلید بود، انجام می داد و در راه یربعام گام برداشت و با گناه خویش مردم اسرائیل را به گناه کشاند. خداوند با ییهو پسر حنانی علیه بعشا چنین سخن گفت:

۱۶

۲ «من تو را از خاک بلند کردم و رهبر مردم اسرائیل نمودم، ولی تو در راه یربعام گام برداشتی و قوم من اسرائیل را به گناه کشاندی، و مرا با گناهان ایشان خشمگین کردی. ۳ پس من همان گونه که با خاندان یربعام پسر نباط رفتار نمودم، با تو و خاندان تو هم رفتار خواهم کرد. ۴ هرکس از خاندان تو در شهر بمیرد، سگ ها وی را خواهند خورد و آنانی که در بیابان بمیرند، طعمه لاشخورها خواهند شد.»

۵ بقیه کارهای بعشا و شجاعت های او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است. ۶ بعشا درگذشت و در شهر ترصه به خاک سپرده شد و پسرش، ایلاه جانشین او شد.

۷ به سبب گناه بعشا علیه خداوند، پیام خداوند به ییهوی نبی پسر حنانی علیه بعشا و خاندانش نازل شد؛ او با کارهای پلید خود، مانند یربعام پادشاه رفتار کرده بود و به خاطر کشتار همه خاندان یربعام، خشم خداوند را برانگیخته بود.

سلطنت ایلاه بر اسرائیل

۸ در سال بیست و ششم پادشاهی آسا بر یهودا، ایلاه پسر بعشا در ترصه پادشاه اسرائیل شد و دو سال سلطنت کرد. ۹ زمری، یکی از فرماندهان او که فرمانده نیمه از ارباهای پادشاه بود، علیه پادشاه توطئه چید. روزی ایله در ترصه، در خانه آرسا که مسئول کاخ بود، مست شده بود. ۱۰ زمری وارد خانه شد، ایله را زد و کشت و جانشین پادشاه گردید. این واقعه در بیست و هفتمین سال سلطنت آسا، پادشاه یهودا رخ داد. ۱۱ به محض این که زمری پادشاه شد، همه اعضای خانواده بعشا را کشت و هیچ یک از مردان خویشان و دوستان او را زنده نگذاشت. ۱۲ به این ترتیب، زمری تمام خاندان بعشا را طبق کلام خداوند که به ییهوی نبی فرموده بود از بین برد، ۱۳ زیرا بعشا و پسرش ایلاه بت پرستی کرده اسرائیل را به گناه کشیدند و خشم یهوه، خدای اسرائیل را برانگیختند. ۱۴ بقیه رویدادهای سلطنت ایلاه در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.

پادشاهی زمري بر اسرائيل

۱۵ زمري در بيست و هفتمين سال سلطنت آسا، پادشاه يهودا، در ترصه پادشاه اسرائيل شد و هفت روز حکومت کرد. در اين هنگام سپاه اسرائيل شهر جبتون را در فلسطين محاصره کرده بود. ۱۶ هنگامي که آن‌ها شنيدند که زمري توطئه کرده و پادشاه را کشته است، در همان جا فرمانده خود عمري را به پادشاهی اسرائيل برگزيدند. ۱۷ عمري با سپاه اسرائيل از جبتون به ترصه رفت و آن را محاصره کرد. ۱۸ هنگامي که زمري دید که شهر تسخير شده است، به قلعه داخلی کاخ رفته کاخ را به آتش کشيد و خود در ميان آتش مرد. ۱۹ اين رویداد به خاطر گناه او عليه خداوند بود. او نیز مانند يربعام با گناهان خود و به گناه کشاندن قوم اسرائيل، باعث نارضایتی خداوند شد. ۲۰ بقيه رویدادهای سلطنت زمري و توطئه او در کتاب تاريخ پادشاهان اسرائيل نوشته شده است.

پادشاهی عمري در اسرائيل

۲۱ آنگاه ميان مردم اسرائيل دوگانگی افتاد؛ گروهی خواستار پادشاهی تبني پسر جينت شدند و گروه ديگر از عمري پيروي کردند. ۲۲ اما گروهی که طرفدار عمري بودند بر مردمی که طرفدار تبني پسر جينت بودند، چيره گشتند. پس تبني جان باخت و عمري پادشاه شد. ۲۳ عمري در سال سی و یکم سلطنت آسا پادشاه يهودا، پادشاه شد و دوازده سال سلطنت کرد که شش سال آن در ترصه بود. ۲۴ عمري تپه سامره را از شخصی به نام شمر به هفتاد كيلوگرم نقره خريد و روی آن شهری ساخت و آن را به نام صاحبش، سامره ناميد.

۲۵ عمري بيش از پيشينيان خود عليه خداوند گناه ورزید. ۲۶ او در راه يربعام پسر نباط گام برداشت و با گناه خود اسرائيل را به گناه کشيد و با بُت‌های خود خشم يهوه، خدای اسرائيل را برانگيخت. ۲۷ بازمانده رویدادهای پادشاهی عمري و کارهای او در کتاب تاريخ پادشاهان اسرائيل نوشته شده است. ۲۸ عمري درگذشت و در سامره به خاک سپرده شد و پسرش آخاب جانشين او گشت.

آخاب پادشاه اسرائيل

۲۹ آخاب پسر عمري در سال سی و هشتم سلطنت آسا، پادشاه يهودا، پادشاه اسرائيل شد و بيست و دو سال در سامره سلطنت کرد. ۳۰ او بيش از پيشينيان خود عليه خداوند گناه ورزید. ۳۱ گام برداشتن در راه گناه‌آلود يربعام پسر نباط برايش کافی نبود که با ايزابل دختر آتبعل، پادشاه صيدون هم ازدواج کرد و بُت *بعل را خدمت و پرستش نمود. ۳۲ او پرستشگاه و

قربانگاهی برای *بعل در سامره ساخت. ۳۳ همچنین او بُت الهه *آشیره را ساخت. او بیش از پادشاهان پیشین گناه کرد و خشم یهوه، خدای اسرائیل را برانگیخت. ۳۴ در زمان آخاب، مردی از بیت ئیل به نام حیئیل شهر اریحا را بازسازی کرد. همان طور که خداوند به وسیله یوشع پسر نون گفته بود، پایه های شهر را به قیمت جان پسر اولش آیرام بنا نهاد و دروازه شهر را به قیمت جان سِجوب، کوچک ترین فرزندش، بنا کرد.

ایلیا و خشک سالی

۱۷

ایلیای تشبی از اهالی جلعاد به آخاب پادشاه گفت: «به نام یهوه، خدای زنده اسرائیل که من خدمتگزار او هستم، به شما می گویم در چند سال آینده، نه شبمنی خواهد بود و نه بارانی خواهد بارید، مگر این که من بگویم!»
 ۲ آنگاه کلام خداوند بر وی آمد و گفت: ۳ «از اینجا به سوی شرق برو و در نزدیکی وادی کریت که در شرق رود اُردن است پنهان شو. ۴ از آب جوی بنوش و من به کلاغ ها فرمان داده ام تا برای تو خوراک بیاورند.»
 ۵ پس ایلیا طبق فرمان خداوند رفت و در نزدیکی وادی کریت، در شرق اُردن به سر برد. ۶ کلاغ ها صبح و شب برایش نان و گوشت می آوردند، و او از جویبار، آب می نوشید. ۷ بعد از مدتی به علت نبودن باران، آن جوی خشک شد.

ایلیا و بیوه زنی در صَرفه

۸ سپس خداوند به ایلیا گفت: ۹ «اکنون به شهر صَرفه که در نزدیکی شهر صیدون است برو و در آنجا بمان. من به بیوه زنی در آنجا فرمان داده ام تا به تو خوراک بدهد.» ۱۰ پس او برخاست و به صَرفه رفت. هنگامی که به دروازه شهر رسید، بیوه زنی را دید که هیزم جمع می کرد. او به بیوه زن گفت: «خواهش می کنم کمی آب به من بدهید.» ۱۱ هنگامی که آن زن برای آوردن آب می رفت، ایلیا او را صدا کرد و گفت: «خواهش می کنم تکه نانی هم برای من بیاور.»

۱۲ او پاسخ داد: «به خداوند زنده، خدای تو سوگند، که من نانی ندارم. آنچه دارم یک مشت آرد در کاسه و کمی روغن زیتون در کوزه است. من به اینجا آمدم تا کمی هیزم جمع کنم و به خانه ببرم تا برای پسر و خودم آن را بپزم و این آخرین غذای ما خواهد بود و پس از آن ما از گرسنگی خواهیم مُرد.»

۱۳ ایلیا به او گفت: «نگران نباش. به خانه برو و آنچه را که گفתי انجام بده، اما ابتدا یک نان کوچک از آنچه داری بپز و برای من بیاور و پس از آن برای خودت و پسر خوراکی بپز. ۱۴ چون یهوه، خدای

اسرائیل می گوید، 'تا زمانی که خداوند باران بفرستد نه کاسه تو خالی از آرد خواهد شد و نه کوزه تو خالی از روغن.'^{۱۵} بیهوشی رفت و آنچه را ایلیا گفته بود، انجام داد و همه آن ها برای چندین روز غذای کافی داشتند.^{۱۶} همان گونه که خداوند به وسیله ایلیا وعده داده بود، نه کاسه از آرد خالی شد و نه کوزه از روغن تهی گشت.

ایلیا پسر بیهوش را شفا می دهد

^{۱۷} چند روز بعد، پسر بیهوش بیمار شد. حال او بد و بدتر شد و عاقبت مرد.^{۱۸} بیهوش به ایلیا گفت: «ای مرد خدا، چرا با من چنین کردی؟ آیا تو به اینجا آمده ای که گناهان مرا به خداوند یادآوری کنی و باعث مرگ پسر من شوی؟»

^{۱۹} ایلیا به او گفت: «پسرت را به من بده.» ایلیا جسد پسر را از آغوش مادرش گرفت و به بالاخانه، در اتاقی که در آن سکونت می کرد، بُرد و در بستر خود خواباند.^{۲۰} آنگاه او با صدای بلند دعا کرده گفت: «ای یهوه، خدای من! چرا چنین بلای وحشتناکی بر سر این بیهوش آورده ای؟ او مرا در خانه اش پناه داده و حالا تو باعث مرگ پسر او شده ای.»^{۲۱} سپس ایلیا سه بار روی جسد دراز کشید و چنین دعا کرد: «ای یهوه، خدای من این کودک را زنده گردان.»^{۲۲} خداوند دعای ایلیا را پاسخ داد، و جان کودک به وی بازگشت و او زنده شد.

^{۲۳} ایلیا کودک را برداشت و پایین نزد مادرش برد و گفت: «ببین، پسر تو زنده است.»

^{۲۴} زن به ایلیا گفت: «حالا می دانم که تو مرد خدا هستی و هرچه می گویی، از جانب خداوند است و حقیقت دارد.»

پیام ایلیا به آخاب

پس از مدّتی، در سال سوّم خشک سالی، خداوند به ایلیا گفت: «نزد آخاب پادشاه برو و خود را معرفی کن و من بر زمین باران خواهم فرستاد.»^۲ پس ایلیا نزد آخاب رفت تا با او ملاقات کند.

در آن هنگام، قحطی بسیار سختی در سامره بود.^۳ آخاب عوبدیا را که مسئول کاخ پادشاه بود، نزد خویش خواند. عوبدیا ایمان راسخی به خداوند داشت^۴ و هنگامی که ایزابل می خواست انبیای خداوند را بکشد، او یک صد نفر از آن ها را در دو غار در گروه های پنجاه نفری پنهان کرد و برای ایشان نان و آب تهیه می کرد.^۵ آخاب به عوبدیا گفت: «بیایید تا به تمام چشمه ها و وادی های سرزمین برویم. شاید بتوانیم مقداری علف پیدا کرده اسب ها و قاطر ها را زنده نگه داریم و مجبور نباشیم

هیچ کدام از حیوانات را بکشیم.»^۶ پس آن‌ها سرزمینی را که می‌بایست بررسی کنند، بین خود تقسیم کردند و هرکدام به تنهایی در جهتی رفتند.^۷ عوبدیا در بین راه ناگهان ایلیا را دید. او را شناخت و سر به خاک نهاد و گفت: «سرور من، ایلیا، شما هستید؟»

^۸ او پاسخ داد: «بلی، من ایلیا هستم. برو به سرورت پادشاه بگو که من اینجا هستم.»

^۹ عوبدیا گفت: «مگر من چه گناهی کرده‌ام که می‌خواهی مرا به دست آخاب بدهی تا مرا بکشد؟»^{۱۰} به خداوند زنده، خدای تو سوگند یاد می‌کنم که پادشاه در همه سرزمین‌های جهان در جستجوی تو بوده است. هرگاه فرمانروای سرزمینی خبر می‌داد که تو در سرزمین آن‌ها نیستی، آخاب آن فرمانروا را مجبور می‌کرد سوگند یاد کند که نمی‌تواند تو را پیدا کند.^{۱۱} اکنون تو می‌خواهی من بروم و به او بگویم تو اینجا هستی؟^{۱۲} همین که از نزد تو بروم، روح خداوند تو را به جای ناشناخته‌ای خواهد برد و اگر من بروم و به آخاب بگویم که تو اینجا هستی و او تو را نیابد، او مرا خواهد کشت. هرچند که من از کودکی خداوند را با وفاداری پرستش کرده‌ام.^{۱۳} آیا کسی به سرورم نگفته که وقتی ایزابل انبیای خداوند را می‌کُشت، من چگونه صد نفر از آن‌ها را در دو گروه پنجاه نفری در دو غار پنهان کردم و به ایشان نان و آب دادم؟^{۱۴} حالا به من می‌گویی، 'برو و به سرورت بگو که ایلیا اینجا است.' او مرا خواهد کشت.»

^{۱۵} ایلیا پاسخ داد: «به خداوند زنده، خدای قادر مطلق که خدمتگزارش هستم، امروز خود را به آخاب نشان خواهم داد.»

^{۱۶} پس عوبدیا نزد آخاب رفت و این را به او گفت و آخاب به دیدن ایلیا رفت.^{۱۷} هنگامی که آخاب ایلیا را دید، به او گفت: «این تو هستی، آشوب‌گر اسرائیل؟»

^{۱۸} ایلیا پاسخ داد: «من آشوب‌گر نیستم، بلکه تو و خاندانت آشوب‌گر خرابکار هستید. شما از فرمان خداوند سرپیچی کرده‌اید و بُت *بَعْل را پرستش می‌کنید.^{۱۹} اکنون همه مردم اسرائیل را گرد هم بیاور و به نزد من در کوه کَرْمِل بفرست و همچنین چهارصد و پنجاه نبی بُت *بَعْل و چهارصد نبی الهه *اَشیره را که بر سر سفره ایزابل می‌خورند، نیز بفرست.»

ایلیا و انبیای بَعْل

^{۲۰} پس آخاب به تمام مردم اسرائیل پیام فرستاد تا همراه انبیا در کوه کَرْمِل گرد هم آیند.^{۲۱} ایلیا نزد مردم رفت و گفت: «تا به کی دو دل خواهید بود؟ اگر یهوه، خدا است، از او پیروی کنید و اگر بُت *بَعْل،

پس از او پیروی کنید.» مردم حتی یک کلمه پاسخ ندادند. ^{۲۲} آنگاه ایلیا به ایشان گفت: «من تنها نبی خدا هستم که باقی مانده‌ام، ولی انبیای بُت *بعل چهارصد و پنجاه نفر هستند. ^{۲۳} دو گاو نر بیاورید؛ یک گاو را انبیای *بعل برگزیده بکشند و آن را تکه‌تکه کرده روی هیزم بگذارند، ولی آتش روشن نکنند. من نیز با گاو دیگر چنین خواهم کرد. ^{۲۴} آنگاه شما نام خدای خود را بخوانید و من نام خداوند را. خدایی که با آتش پاسخ دهد، خدای حقیقی است.»

همه مردم پاسخ دادند: «بسیار خوب!» ^{۲۵} پس ایلیا به انبیای بُت *بعل گفت: «چون تعداد شما بیشتر است، شما اول گاو نری را برگزیده آماده کنید و نام خدای خود را بخوانید، ولی هیزم را آتش نزنید.»

^{۲۶} ایشان گاو نری را که آورده بودند، آماده کردند و نام *بعل را از صبح تا ظهر، خوانده می‌گفتند: «ای *بعل، به ما پاسخ بده!» و به پای کوبی در اطراف قربانگاهی که ساخته بودند، ادامه دادند. اما پاسخی نیامد. ^{۲۷} هنگام ظهر ایلیا با تمسخر به ایشان گفت: «او را بلندتر صدا کنید! او خدا است؛ شاید در اندیشه عمیق فرو رفته یا به دستشویی رفته باشد، شاید به سفر رفته باشد و شاید خوابیده باشد. باید او را بیدار کنید.» ^{۲۸} پس انبیای *بعل بلندتر دعا کردند و طبق مراسم خود، خویشتن را با چاقو و خنجر بُریدند تا خونشان جاری شد. ^{۲۹} آن‌ها به هیاهوی خود تا نیمروز ادامه دادند، ولی پاسخی نیامد و هیچ صدایی شنیده نشد.

^{۳۰} آنگاه ایلیا به مردم گفت: «نزدیک بیایید.» و همه مردم به او نزدیک شدند. او قربانگاه خداوند را که ویران شده بود، بازسازی کرد. ^{۳۱} ایلیا دوازده سنگ برداشت، هر سنگ به نشانه یک طایفه به نام پسران یعقوب، کسی که خداوند به او گفت: «نام تو پس از این اسرائیل خواهد بود.» ^{۳۲} او با این دوازده سنگ، قربانگاهی به نام خداوند ساخت و دور آن جویی که گنجایشی معادل شانزده لیتر داشت، کند. ^{۳۳} سپس هیزم را روی قربانگاه گذاشت و گاو نر را تکه‌تکه کرده روی هیزم‌ها گذاشت و گفت: «چهار کوزه را از آب پُر کنید و روی قربانی و هیزم‌ها بریزید.» ^{۳۴} آنگاه گفت: «دوباره چنین کنید،» و آن‌ها برای بار دوم چنین کردند. باز گفت: «برای سومین بار!» و آن‌ها چنین کردند. ^{۳۵} آب از روی قربانگاه جاری شد و جوی را پُر کرد.

^{۳۶} هنگام انجام قربانی شامگاهی، ایلیا نبی به سمت قربانگاه رفت و چنین دعا کرد: «ای یهوه، خدای ابراهیم، اسحاق و اسرائیل، بگذار امروز آشکار گردد که تو خدای اسرائیل هستی و من خدمتگزار تو هستم و همه این کارها را به فرمان تو به‌جا آورده‌ام. ^{۳۷} مرا پاسخ بده، ای

خداوند، مرا پاسخ بده تا این مردم بدانند که تو، ای یهوه، خدا هستی و آن‌ها را به سوی خود بازمی گردانی.»

۳۸ آنگاه آتش خداوند فرود آمد و قربانی، هیزم، سنگ و خاک را سوزاند و آب جوی را خشک کرد. ۳۹ هنگامی که مردم این را دیدند، خود را به روی زمین افکندند و فریاد برآوردند: «یهوه، خدا است! یهوه، خدا است!»

۴۰ ایلیا دستور داد: «انبیای بُت *بعل را دستگیر کنید؛ نگذارید هیچ کس بگریزد.» مردم همه را دستگیر کردند، و ایلیا آن‌ها را به کنار وادی قیشون برد و همه آن‌ها را در آنجا کشت.

پایان خشک سالی

۴۱ ایلیا به آخاب گفت: «برو، بخور و بنوش. من صدای غرش باران را که نزدیک می شود می شنوم.» ۴۲ آخاب رفت تا بخورد و بیاشامد. در این حال، ایلیا بالای قلعه کوه کرمل رفت. در آنجا به روی زمین خم شد و سرش را بین زانوهایش قرار داد. ۴۳ او به خدمتکار خود گفت: «برو و به سوی دریا نگاه کن.»

خدمتکار رفت و بازگشت و گفت: «من چیزی ندیدم.» ایلیا گفت: «هفت مرتبه دیگر برو.» ۴۴ در مرتبه هفتم او گفت: «نگاه کن ابر کوچکی به اندازه دست آدمی از دریا برمی خیزد.»

ایلیا به او گفت: «برو به آخاب بگو سوار ارابه اش شود و پیش از این که باران او را از رفتن بازدارد، به خانه خود بازگردد.»

۴۵ در اندک زمانی ابر سیاه آسمان را پوشاند. باد شروع به وزیدن کرد و باران سنگینی بارید. آخاب سوار بر ارابه خود شد و به یزرعیل بازگشت. ۴۶ دست خداوند بر ایلیا بود. او کمر خود را بست و در پیشاپیش آخاب دوید و قبل از او به دروازه یزرعیل وارد شد.

ایلیا در کوه سینا

آخاب همه کارهایی را که ایلیا کرده بود، برای همسرش ایزابل تعریف کرد که چگونه ایلیا همه انبیای بُت *بعل را با شمشیر کشت. ۲ آنگاه ایزابل این پیام را برای ایلیا فرستاد: «خدایان مرا بکشند، اگر تا فردا همین موقع، همان کاری را که با انبیای من کردی، با تو نکنم.» ۳ ایلیا از ترس جاناش گریخت و با خدمتکارش به شهر بئر شبع در یهودا رفت و خدمتکارش را در آنجا گذاشت. ۴ اما خودش یک روز در بیابان راه پیمود و زیر سایه درختی نشست و آرزوی مرگ کرد و گفت: «خدایا، دیگر مرا بس است. جان مرا بگیر، زیرا من از نیاکانم بهتر نیستم.»

سپس زیر آن درخت دراز کشید و به خواب رفت. ناگهان فرشته‌ای او را لمس کرد و گفت: «برخیز و بخور!»^۶ او به اطراف نگاه کرد و یک قرص نان که روی سنگ‌های داغ پخته شده بود و یک کوزه آب نزدیک سر خود دید. پس خورد و نوشید و دوباره دراز کشید.^۷ فرشته خداوند برای دومین بار آمد و او را لمس کرد و به او گفت: «برخیز و بخور، زیرا سفر برای تو دشوار خواهد بود.»^۸ او برخاسته خورد و نوشید و چهل شبانه‌روز با نیروی آن خوراک تا به کوه *سینا، کوه خدا راه رفت.^۹ در آنجا وارد غاری شد تا شب را سپری کند.

ناگهان خداوند به او گفت: «ایلیا، اینجا چه می‌کنی؟»
 ۱۰ او پاسخ داد: «ای یهوه، خدای متعال من همیشه تو را خدمت کرده‌ام، تنها تو را؛ اما مردم اسرائیل پیمان خود را با تو شکسته‌اند، قربانگاه‌های تو را ویران کرده‌اند و انبیای تو را کشته‌اند. تنها من باقی مانده‌ام و اینک آن‌ها قصد جان مرا دارند.»

۱۱ خداوند به او گفت: «بیرون برو و در بالای کوه نزد من بایست.»
 آنگاه خداوند از آنجا گذشت و بادی شدید فرستاد که کوه را شکافت و صخره‌ها را فرو ریخت، اما خداوند در باد نبود. باد از وزیدن ایستاد. آنگاه زلزله شد، اما خداوند در زلزله نبود.

۱۲ بعد از زلزله آتش بود، اما خداوند در آتش نبود و بعد از آتش صدای ملایمی شنیده شد.

۱۳ هنگامی که ایلیا صدا را شنید، صورت خود را با ردای خویش پوشاند و رفت و در دهانه غار ایستاد. آنگاه صدایی به او گفت: «ایلیا، اینجا چه می‌کنی؟»

۱۴ او پاسخ داد: «ای یهوه، خدای متعال من همیشه تو را خدمت کرده‌ام، تنها تو را؛ اما مردم اسرائیل پیمان خود را با تو شکسته‌اند، قربانگاه‌های تو را ویران کرده‌اند و انبیای تو را کشته‌اند. تنها من باقی مانده‌ام و اینک آنان قصد جان مرا دارند.»

۱۵ خداوند به او گفت: «به بیابان نزدیک دمشق بازگرد، سپس وارد شهر شو و حزائیل را به پادشاهی سوریه *مسح کن. ۱۶ همچنین ییهو پسر نمشی را برای پادشاهی اسرائیل مسح کن و ایلیشع پسر شافاط از اهالی ابل مَحْوَلَه را تدهین کن تا به جای تو نبی گردد. ۱۷ هرکس که از شمشیر حزائیل بگریزد، ییهو او را خواهد کشت و آن کس که از شمشیر ییهو بگریزد، ایلیشع او را خواهد کشت. ۱۸ با این وجود، هفت هزار نفر را که هنوز به من وفادارند و در مقابل بُت *بعل تعظیم نکرده‌اند و آن را نبوسیده‌اند، در اسرائیل زنده خواهم گذاشت.»

فراخواندن اِیشع

۱۹ پس ایلیا از آنجا رفت و اِیشع پسر شافاط را یافت که شخم می‌زد. دوازده جفت گاو نر در جلوی او بودند و او با جفت دوازدهم بود. ایلیا از کنار او گذشت و ردای خود را روی دوش او انداخت. ۲۰ اِیشع گاوها را رها کرد و به‌دنبال او دوید و گفت: «اجازه بده تا پدر و مادرم را برای خداحافظی ببوسم، آنگاه به‌دنبال تو می‌آیم.» ایلیا به او گفت: «بازگرد، مانع تو نمی‌شوم.» ۲۱ پس بازگشت و یک جفت گاو را سر بُرید و آن‌ها را با چوب گاوآهن پخت و به مردم داد و آن‌ها خوردند. آنگاه برخاست و به‌دنبال ایلیا رفت و به خدمت او پرداخت.

جنگ آخاب با سوریه

۲۰ بِنهَدَد پادشاه سوریه تمام سپاه خود را گرد هم آورد. سی و دو پادشاه با اسب‌ها و ارابه‌هایشان او را همراهی می‌کردند. او سامره را محاصره نموده به آن حمله کرد. ۲ او قاصدانی را به شهر، نزد آخاب پادشاه اسرائیل فرستاده چنین پیام داد: ۳ «نقره و طلای تو و زیباترین زنان و قوی‌ترین فرزندان تو از آن من هستند.» ۴ آخاب پاسخ داد: «هرچه شما بگویید، ای سرور من، ای پادشاه؛ من از آن شما هستم و هرچه دارم نیز از آن شما است.» ۵ قاصدان دوباره آمده گفتند: «بِنهَدَد چنین می‌فرماید، نقره و طلا و همسران و فرزندان خود را تحویل بده. ۶ من فردا در همین موقع درباریان خود را خواهم فرستاد. آن‌ها خانه تو و تمام خدمت‌گزاران تو را جستجو خواهند کرد و هرچه را پسندیده است، برخواهند داشت.» ۷ آخاب پادشاه، رهبران سرزمین را فراخواند و گفت: «ببینید، این مرد می‌خواهد ما را نابود کند. او خواستار نقره و طلا و زن‌ها و بچه‌های من بود و من موافقت کردم.»

۸ رهبران و مردم پاسخ دادند: «به او توجّه نکن و تسلیم نشو.» ۹ پس آخاب به قاصدان بِنهَدَد گفت: «به سرورم، پادشاه بگویید: من درخواست اوّل تو را می‌پذیرم، امّا نمی‌توانم با درخواست دوّم موافقت کنم.»

قاصدان رفتند و با این پیام از بِنهَدَد بازگشتند: ۱۰ «من نیروی کافی خواهم آورد تا شهر شما را نابود کنند و خاک آن را در دست‌های خود حمل کنند. خدایان مرا بکشند اگر چنین نکنم.» ۱۱ آخاب پادشاه پاسخ داد: «به بِنهَدَد پادشاه بگویید که سرباز واقعی بعد از نبرد افتخار می‌کند نه قبل از آن.»

۱۲ هنگامی که بنهَدَد این پیام را شنید در چادر با پادشاهان دیگر مشغول می‌گساری بود. او به مردان خود گفت: «در جای خود مستقر شوید و آمادهٔ حمله به شهر باشید.» پس در برابر شهر صف‌آرایی نمودند.

شکست بنهَدَد توسط آخاب

۱۳ در این هنگام، نبی‌ای نزد آخاب پادشاه آمد و گفت: «خداوند می‌گوید، 'این سپاه بزرگ را می‌بینی! من امروز تو را بر آنان پیروز خواهم کرد و تو خواهی دانست که من خداوند هستم.'» ۱۴ آخاب پرسید: «چه کسی این کار را انجام خواهد داد؟» نبی پاسخ داد: «خداوند می‌گوید به‌وسیلهٔ سربازان جوانی که تحت نظر فرمانداران اسرائیل هستند.» سپس او پرسید: «چه کسی حمله را آغاز خواهد کرد؟» نبی پاسخ داد: «خود تو!»

۱۵ پس آخاب سربازان جوانی را که تحت فرماندهی فرمانداران بودند، فراخواند. آن‌ها دویست و سی و دو نفر بودند. سپس او سپاه اسرائیل را که هفت هزار نفر بودند، فراخواند.

۱۶ آن‌ها هنگام ظهر از شهر خارج شدند. در این زمان بنهَدَد و سی و دو پادشاه متحد او در چادرهای خود می‌گساری می‌کردند. ۱۷ نخست سربازان استان‌داران بیرون رفتند. دیده‌بانان بنهَدَد خبر دادند که گروهی سرباز از سامره بیرون می‌آیند. ۱۸ بنهَدَد گفت: «چه برای جنگ و چه برای صلح می‌آیند، آن‌ها را زنده دستگیر کنید.»

۱۹ پس سربازان فرمانداران ابتدا از شهر خارج شدند و سپاه اسرائیل هم به‌دنبال آن‌ها. ۲۰ هریک از ایشان حریف خود را کشت. سربازان سوری گریختند و اسرائیلی‌ها ایشان را دنبال کردند، اما بنهَدَد سوار بر اسب همراه گروهی از سواره‌نظام گریخت. ۲۱ پادشاه اسرائیل بیرون رفت و اسب‌ها و اژده‌ها را گرفته، سوری‌ها را در کشتاری بزرگ شکست داد. ۲۲ آنگاه نبی نزد آخاب پادشاه رفت و گفت: «بازگرد و نیروهای خود را بازسازی کن و آنچه را لازم است انجام بده، زیرا بهار آینده پادشاه سوریه دوباره به تو حمله خواهد کرد.»

دومین حملهٔ سوریه

۲۳ درباریان پادشاه سوریه به او گفتند: «خدایان اسرائیل، خدایان کوه‌ها هستند، به همین دلیل آن‌ها از ما نیرومندتر بودند. اجازه بدهید تا ما در دشت با آن‌ها بجنگیم؛ یقیناً ما نیرومندتر خواهیم بود. ۲۴ اکنون آن سی و دو پادشاه را برکنار کن و به‌جای آنان فرماندهان نظامی بگمار ۲۵ و سپاهی مانند سپاهی که از دست دادی آماده کن، اسب به‌جای

اسب و ارابه به جای ارابه. آنگاه ما در دشت نبرد خواهیم کرد. یقیناً نیرومندتر از آنان خواهیم بود.»

بنهَد پادشاه موافقت کرد و طبق پیشنهاد ایشان عمل نمود. ۲۶ در بهار بعدی، بنهَد سربازان خود را فراخواند و به شهر آفیک رفت تا به اسرائیل حمله کند. ۲۷ مردم اسرائیل نیز آماده و مجهّز بودند و به مقابله ایشان رفتند. اسرائیلی ها مانند دو گله کوچک بُر در برابر سوری ها بودند، در صورتی که سوری ها همه جا را پُر کرده بودند.

۲۸ نبی ای نزد آخاب پادشاه رفت و گفت: «خداوند چنین می گوید، چون سوری ها می گویند من خدای تپّه ها هستم و نه خدای دشت ها، من شما را بر سپاه بزرگ آن ها پیروز خواهم کرد و تو و مردمانت خواهید دانست که من، خداوند هستم.»

۲۹ مدّت هفت روز سپاه سوریّه و سپاه اسرائیل در مقابل یکدیگر اردو زدند. در روز هفتم نبرد آغاز شد و اسرائیلی ها صد هزار نفر از سوری ها را کشتند. ۳۰ بازماندگان آن ها به شهر آفیک گریختند و دیوار شهر به روی بیست و هفت هزار نفر از ایشان خراب شد.

بنهَد نیز به شهر گریخت و در پستوی خانه ای پناه گرفت. ۳۱ درباریان بنهَد به او گفتند: «ما شنیده ایم که پادشاهان اسرائیل بخشنده هستند. اجازه بدهید تا پلاس دور کمر خود ببندیم و طناب به گردن خود بیندازیم و نزد پادشاه اسرائیل برویم؛ شاید او تو را زنده بگذارد.» ۳۲ پس آن ها پلاس به کمر خود بستند و طناب به گردن خود انداختند و نزد آخاب رفته گفتند: «خدمتگزار تو بنهَد می گوید، اجازه دهید من زنده بمانم.» آخاب پرسید: «مگر او هنوز زنده است؟ خیلی خوب! او برای من همانند یک برادر است.»

۳۳ درباریان بنهَد این را نشانه خوبی دانستند و بی درنگ حرف خودش را تکرار کرده گفتند: «همان طور که می گویی، او برادر تو است!» آخاب فرمان داد: «او را نزد من بیاورید.» هنگامی که بنهَد رسید، آخاب از او دعوت کرد که سوار ارابه او شود. ۳۴ بنهَد گفت: «تمام شهرهایی را که پدرم از پدر تو گرفت، به تو بازمی گردانم. تو می توانی در دمشق بازارهایی بسازی، همان طور که پدرم در سامره کرد.» آخاب پاسخ داد: «تحت این شرایط تو را آزاد می کنم.» پس از این که پیمان بستند، او بنهَد را رها کرد.

محکوم شدن آخاب توسط یک نبی

۳۵ به فرمان خداوند مردی از گروه انبیا به دوست خود گفت: «مرا بزن!» اما آن مرد چنین نکرد. ۳۶ پس به او گفت: «چون تو از فرمان خداوند

سرپیچی کردی، پس از این که مرا ترک کنی، شیری تو را خواهد کشت.»
وقتی او را ترک کرد، شیری آمد و او را کشت.

۳۷ نبی مرد دیگری را یافت و به او گفت: «مرا بزن» پس آن مرد او را زد و زخمی نمود. ۳۸ نبی صورت خود را با پارچه‌ای پوشاند تا ناشناس باشد و به کنار جاده رفت و منتظر عبور پادشاه اسرائیل ایستاد. ۳۹ هنگامی که پادشاه از آنجا می‌گذشت، او را صدا کرد و گفت: «بنده تو در میدان جنگ بود که سربازی، اسیری را نزد من آورد و گفت: مواظب این مرد باش، اگر فرار کند تو باید به جای او کشته شوی و یا سه هزار *سکه نقره جریمه بدهی. ۴۰ اما من به کارهای دیگر مشغول شدم، و آن مرد گریخت.»

پادشاه پاسخ داد: «تو مقصّر هستی و باید تاوان آن را بپردازی.»
۴۱ آنگاه نبی پارچه را از صورت خود کنار زد و پادشاه اسرائیل او را شناخت که یکی از انبیا است. ۴۲ نبی به پادشاه چنین گفت: «خداوند چنین می‌فرماید، 'چون تو گذاشتی مردی را که من به مرگ محکوم کرده بودم، از دست تو رها شود، در نتیجه جان تو به جای جان او و جان مردم تو به جای مردم او خواهد بود.'»
۴۳ پادشاه اندوهناک و نگران به خانه خود در سامره بازگشت.

تاکستان نابوت

در نزدیکی کاخ آخاب پادشاه در یزرعیل، تاکستانی بود که به نابوت از اهالی یزرعیل تعلق داشت. ۲ روزی آخاب به نابوت گفت: «تاکستان خود را به من بفروش تا در آن سبزیکاری کنم، زیرا آن نزدیک خانه من است و در عوض آن، تاکستان بهتری به تو خواهم داد یا اگر بخواهی بهای عادلانه آن را پرداخت می‌کنم.»
۳ ولی نابوت به آخاب پاسخ داد: «حاشا، خداوند نکند که من ارث نیاکانم را به تو بدهم.»

۴ آخاب از جوابی که نابوت به او داد، اندوهگین و عصبانی به کاخ خود رفت و در بستر خود رو به دیوار دراز کشید و خوراک نخورد.
۵ همسرش ایزابل نزد او رفت و گفت: «چرا این قدر ناراحت هستی و خوراک نمی‌خوری؟»

۶ آخاب به او گفت: «به خاطر جوابی که نابوت به من داد. من به او پیشنهاد کردم که تاکستانش را بخرم یا اگر ترجیح می‌دهد تاکستان دیگری به او بدهم، ولی او گفت که تاکستانش را به من نمی‌دهد.»

۷ ایزابل به همسرش پاسخ داد: «مگر تو پادشاه اسرائیل نیستی؟ برخیز و غذا بخور و خوشحال باش. من خودم تا کستان نابوت یزرعیلی را به تو خواهم داد.»

۸ پس ایزابل نامه‌ای از طرف آخاب نوشته مُهر او را بر آن نهاد و برای بزرگان و درباریان شهری که نابوت در آن زندگی می‌کرد، فرستاد. ۹ ایزابل در آن نامه چنین نوشت: «اعلام یک روز روزه نمایید، تمام مردم را جمع کنید و نابوت را در بالای مجلس بنشانید. ۱۰ دو نفر از ولگردها را وادار کنید تا او را متهم کنند و بگویند که او به خدا و پادشاه کُفر گفته است. آنگاه او را به خارج از شهر ببرید و سنگسار کنید تا بمیرد.» ۱۱ مسئولان و بزرگان شهر طبق دستور ایزابل عمل کردند. ۱۲ آن‌ها اعلام کردند که همهٔ مردم روزه بگیرند و یک‌جا جمع شوند. سپس نابوت را در بالای مجلس نشاندند. ۱۳ آنگاه دو نفر ولگرد آمدند و در برابر او نشستند و او را در برابر مردم متهم کرده گفتند: «نابوت به خدا و پادشاه کُفر گفته است.» پس او را به خارج از شهر برده سنگسارش کردند تا جان داد. ۱۴ آنگاه برای ایزابل پیام فرستادند و گفتند: «نابوت سنگسار شده و مُرده است.»

۱۵ چون ایزابل این خبر را شنید، به آخاب گفت: «برخیز و تا کستان نابوت را که او نخواست به تو بفروشد، تصرف کن، چون او مُرده است.» ۱۶ آخاب بی‌درنگ روانهٔ تا کستان شد تا آن را تصرف کند.

۱۷ آنگاه کلام خداوند بر ایلای تیشبی آمده گفت: ۱۸ «برخیز و به دیدن آخاب پادشاه اسرائیل که در سامره است برو. تو او را در تا کستان نابوت خواهی یافت؛ او به آنجا رفته تا آن را به تصرف خود درآورد. ۱۹ به او بگو خداوند چنین می‌گوید، 'بعد از کشتن شخص، تو مال او را هم غصب می‌کنی؟! و به او بگو خداوند چنین می‌گوید، 'در جایی که سگ‌ها خون نابوت را لیسیدند، خون تو را نیز خواهند لیسید.'» ۲۰ آخاب به ایلای گفت: «ای دشمن من، آیا مرا یافتی؟»

او پاسخ داد: «بلی، زیرا تو خود را فروخته‌ای تا آنچه را در چشم خداوند پلید است به‌جا آوری. ۲۱ پس خداوند به تو چنین می‌گوید، 'من تو را به بلا دچار خواهم کرد و تو را نابود نموده و تمام مردان خاندان تو را در اسرائیل چه آزاد و چه بنده هلاک خواهم کرد. ۲۲ خاندان تو را مانند خاندان یربعام پسر نباط و مانند بَعشا پسر اخیا خواهم ساخت، زیرا تو خشم مرا برافروخته‌ای و اسرائیل را به گناه کشانده‌ای.' ۲۳ خداوند دربارهٔ ایزابل گفت، 'سگ‌ها جسد ایزابل را در درون شهر یزرعیل خواهند خورد. ۲۴ هر کس از خاندان آخاب در شهر بمیرد، سگ‌ها او را خواهند خورد و اگر در بیابان بمیرد، طعمهٔ لاشخوران خواهد شد.'»

۲۵) (در واقع هیچ کسی نبود که مانند آخاب خود را فروخته باشد تا آنچه که را در چشم خداوند پلید بود به جا آورد؛ و زن او ایزابل بود که او را برمی‌انگیخت. ۲۶) او با پرستش بُت‌ها به شیوۀ اموریان که خداوند از برابر قوم اسرائیل بیرون رانده بود، به شرم‌آورترین گناهان دست زد. ۲۷) هنگامی که آخاب این سخنان را شنید، جامۀ خود را درید و *پلاس بر تن کرده روزه گرفت و بر پلاس می‌خواید و اندوهگین و افسرده راه می‌رفت.

۲۸) کلام خداوند بر ایلای تشبی فرود آمده گفت: ۲۹) «آیا دیده‌ای که آخاب چگونه خود را در برابر من فروتن ساخته است؟ چون او خود را در برابر من فروتن کرده است، مادامی که زنده است این بلا را به سرش نمی‌آورم، امّا در زمان پسرش بر خاندان او بلا خواهم فرستاد.»

اخطار میکایای نبی به آخاب

(دوّم تواریخ ۲: ۱۸-۲۷)

۲۲ مدّت سه سال بین سوریه و اسرائیل جنگی نبود، امّا در سال سوّم، یهوشافاط پادشاه یهودا نزد آخاب پادشاه اسرائیل آمد.

۳) آخاب پادشاه اسرائیل به درباریان خود گفت: «آیا می‌دانید که یرموت جلعاد از آن ما است و ما غافل نشسته‌ایم و آن را از دست پادشاه سوریه پس نمی‌گیریم؟» ۴) پس او به یهوشافاط گفت: «آیا برای جنگ همراه من به یرموت جلعاد خواهی آمد؟»

یهوشافاط پاسخ داد: «من چون تو، مردم من چون مردم تو، و اسب‌های من چون اسب‌های تو هستند.»

۵) «امّا بهتر است ابتدا از خداوند راهنمایی بخواهیم.»

۶) پس پادشاه اسرائیل حدود چهارصد نفر از انبیا را گرد آورد و از ایشان پرسید: «آیا به یرموت جلعاد حمله کنیم یا نه؟»

ایشان پاسخ دادند: «حمله کنید، خداوند شما را پیروز خواهد کرد.» ۷) امّا یهوشافاط پرسید: «آیا نبی دیگری نیست که به‌وسیله او نظر خداوند را بدانیم؟»

۸) آخاب پاسخ داد: «یک نفر دیگر به نام میکایا پسر ایمله هست، امّا من از او بیزارم، زیرا او هرگز برای من پیشگویی خوبی نکرده است و همیشه بد می‌گوید.»

یهوشافاط پاسخ داد: «تو نباید چنین بگویی.»

۹) پس پادشاه اسرائیل به یکی از ماموران دربار خود گفت: «برو و بی‌درنگ میکایا پسر ایمله را نزد من بیاور.»

۱۰ در این زمان، پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا در خرمن گاهی در خارج دروازه شهر با ردای پادشاهی بر تخت های خود نشسته بودند و تمام انبیا در حضور ایشان پیشگویی می کردند. ۱۱ صِدْقیا پسر کِنَعنه که شاخ های آهنینی برای خود ساخته بود، گفت: «خداوند چنین می گوید، 'با این شاخ ها، سوریان را عقب خواهید راند و نابود خواهید کرد.'» ۱۲ همه انبیا نیز چنین پیشگویی می کردند و می گفتند: «به یرموت جلعاد بروید و پیروز خواهید شد. خداوند آن را به دست پادشاه خواهد داد.» ۱۳ آن مأمور نزد میکایا رفت و به او گفت: «همه انبیا پیروزی پادشاه را پیشگویی کرده اند، بهتر است که تو نیز چنین کنی.»

۱۴ اما میکایا پاسخ داد: «به خداوند زنده سوگند که هرچه خداوند بفرماید، آن را خواهم گفت.»

۱۵ هنگامی که میکایا نزد آخاب پادشاه آمد، پادشاه از او پرسید: «میکایا، آیا برای جنگ به یرموت جلعاد بروم یا نه؟»

او جواب داد: «برو! خداوند به تو کمک خواهد کرد که پیروز شوی.» ۱۶ اما آخاب پاسخ داد: «هنگامی که به نام خداوند با من سخن می گویی، حقیقت را بگو. چند بار باید این را به تو بگویم؟»

۱۷ میکایا پاسخ داد: «من قوم اسرائیل را دیدم که مانند گوسفندان بدون شبان در تپه ها پراکنده شده بودند و خداوند گفت، 'این مردم رهبری ندارند. بگذارید هریک به سلامتی به خانه خود بازگردد.'»

۱۸ پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «آیا به تو نگفتم که او درباره من به نیکی پیشگویی نخواهد کرد، بلکه همیشه به بدی.»

۱۹ میکایا گفت: «پس سخن خداوند را بشنو! من خداوند را دیدم که بر تخت خود نشسته بود و تمام فرشتگان در کنار او ایستاده بودند.

۲۰ خداوند پرسید، 'چه کسی آخاب را فریب خواهد داد تا او به یرموت جلعاد برود و کشته شود؟' بعضی از فرشتگان گفتند چنین و برخی دیگر گفتند چنان. ۲۱ سرانجام روحی جلو آمد و در برابر خداوند ایستاد

و گفت، 'من او را فریب خواهم داد.' ۲۲ خداوند پرسید، 'چگونه؟' روح پاسخ داد، 'من بیرون خواهم رفت و روحی دروغ گو در دهان تمام انبیایش

خواهم بود.' خداوند گفت، 'برو و او را فریب بده. تو موفق خواهی شد.' ۲۳ پس میکایا ادامه داده گفت: «این است آن چیزی که واقع شده

است، خداوند روحی دروغ گو را در دهان انبیای تو گذاشته تا به تو دروغ بگویند، اما او حکم کرده است که تو به بلا دچار شوی.»

۲۴ سپس صِدْقیا پسر کِنَعنه به صورت میکایا سیلی زد و گفت: «روح خداوند چگونه مرا ترک کرد تا با تو سخن بگوید؟»

۲۵ میکایا پاسخ داد: «روزی که داخل پستو بروی و پنهان شوی خواهی دید.»

۲۶ پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را بازداشت کنید و نزد آمون فرماندار شهر و یوآش پسر پادشاه ببرید. ۲۷ به ایشان بگویید او را در زندان ببندازند و فقط به او آب و نان بدهند تا من به سلامت بازگردم.»

۲۸ میکایا گفت: «همه بشنوید و سخنان مرا به یاد داشته باشید! اگر تو به سلامت بازگردی، خداوند توسط من سخن نگفته است.»

شکست و مرگ آخاب

(دوم تواریخ ۱۸: ۲۸-۳۴)

۲۹ پس آخاب و یهوشافاط، پادشاه یهودا به یرموت جلعاد رفتند. ۳۰ آخاب به یهوشافاط گفت: «من به صورت ناشناس وارد نبرد می شوم ولی تو لباس شاهانه بپوش!» پس پادشاه اسرائیل با لباس مبدل وارد نبرد شد.

۳۱ پادشاه سوریه به سی و دو فرمانده ارابه های خود فرمان داد تا به هیچ کس به جز پادشاه اسرائیل حمله نکنند. ۳۲ هنگامی فرماندهان، یهوشافاط را دیدند، گمان کردند که پادشاه اسرائیل است و خواستند که به او حمله کنند، اما یهوشافاط فریاد برآورد. ۳۳ هنگامی که فرماندهان ارابه ها دانستند که او پادشاه اسرائیل نیست، از دنبال کردن او دست برداشتند. ۳۴ یک سرباز سوری پیکانی اتفاقی پرتاب کرد که به درز زره آخاب پادشاه خورد. او به ارابه ران خود گفت: «من زخمی شده ام، بازگرد و مرا از میدان جنگ خارج کن.»

۳۵ در آن روز جنگ شدت گرفت و آخاب پادشاه که در ارابه اش در برابر سوریان برپا نگاه داشته شده بود، در غروب مرد و خون زخمش در کف ارابه جاری بود. ۳۶ نزدیکی غروب آفتاب، به سربازان دستور داده شد که به شهر و سرزمین خود بازگردند.

۳۷ پس پادشاه درگذشت و به سامره برده شد و ایشان پادشاه را در سامره به خاک سپردند. ۳۸ آن ها ارابه او را در برکه سامره شستند و سگ ها خون او را لیسیدند و روسپیان خود را در آن شستند، همان گونه که کلام خداوند گفته بود.

۳۹ همه کارهای آخاب و آنچه کرد و کاخی که با عاج ساخت و همه شهرهایی که بنا کرد، در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است. ۴۰ پس آخاب درگذشت و به اجداد خود پیوست، و پسرش آخریا پادشاه شد.

یهوشافاط، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۲۰:۳۱-۲۱:۱)

۴۱ یهوشافاط پسر آسا در سال چهارم پادشاهی آخاب، پادشاه اسرائیل، پادشاه یهودا شد. ۴۲ یهوشافاط سی و پنج ساله بود که به سلطنت رسید و مدت بیست و پنج سال در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش عَزُوبَه دختر شِلحی بود. ۴۳ او در همه راه‌های پدرش آسا گام برداشت و به بیراهه نرفت و آنچه را که در نظر خداوند درست بود، انجام می‌داد. اما پرستشگاه‌های بالای تپه‌ها را نابود نکرد و مردم هنوز در آن‌ها قربانی می‌کردند و *بُخور می‌سوزاندند. ۴۴ یهوشافاط همچنین با پادشاه اسرائیل صلح کرد.

۴۵ همه کارهای دیگر یهوشافاط و دلاوری او و چگونگی جنگ‌های او همه در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است. ۴۶ او سایر روسپیان مرد و زن را که از زمان پدرش آسا باقی مانده بودند، پاکسازی کرد.

۴۷ آدوم پادشاهی نداشت و توسط فرمانداری که پادشاه یهودا معین می‌کرد، اداره می‌شد.

۴۸ یهوشافاط ناوگان تجاری ساخت تا برای آوردن طلا از اوفیر بروند، ولی هرگز نرفتند؛ زیرا کشتی‌ها در عصبون جابر شکسته شدند. ۴۹ آنگاه آخزیا پسر آخاب به یهوشافاط گفت: «بگذار خادمان من با خادمان تو در کشتی‌ها بروند.» اما یهوشافاط نپذیرفت.

۵۰ یهوشافاط درگذشت و در گورستان سلطنتی در شهر داوود به خاک سپرده شد و پسرش یهورام جانشین او شد.

آخزیا، پادشاه اسرائیل

۵۱ آخزیا پسر آخاب در سال هفدهم سلطنت یهوشافاط، پادشاه یهودا، در سامره به تخت نشست و دو سال سلطنت کرد. ۵۲ او آنچه را که در نظر خداوند پلید بود به‌جا آورد و در راه پدر و مادرش و در راه یُرُبعام پسر نباط که اسرائیل را به گناه کشاند، گام برداشت. ۵۳ او بُت *بعل را پرستش و خدمت کرد و مانند پدرش خشم یهوه، خدای اسرائیل را برانگیخت.



دوم پادشاهان

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱



کتاب دوّم پادشاهان

معرفی کتاب

کتاب دوّم پادشاهان، ادامهٔ تاریخ دو پادشاهی اسرائیل است. این کتاب دارای دو قسمت می‌باشد:

۱- تاریخ دو پادشاهی از اواسط قرن نهم قبل از میلاد تا سقوط سامره در سال هفت صد و بیست و دو قبل از میلاد.

۲- تاریخ سلطنت یهودا، از زمان سقوط پادشاهی شمالی اسرائیل تا تسخیر و ویرانی اورشلیم به دست نبوکدنصر، پادشاه بابل در سال پانصد و هشتاد و شش قبل از میلاد.

این کتاب با به حکومت رسیدن جدلیا تحت نظر بابلی‌ها و همچنین آزاد کردن یهویاکین از زندان به پایان می‌رسد.

این وقایع به‌خاطر عدم اطاعت و بی‌وفایی در ایمان، توسط پادشاهان و قوم بنی‌اسرائیل اتفاق می‌افتد. انهدام اورشلیم و اسارت عدّه زیادی از مردمان یهودا، نقطهٔ عطف مهمّی در تاریخ بنی‌اسرائیل می‌باشد. نبی برجسته در کتاب دوّم پادشاهان اِلیشع جانشین ایلیا می‌باشد.

تقسیم‌بندی کتاب

تقسیم شدن پادشاهی ۴۱:۱۷-۱:۱

الف- اِلیشع نبی ۸:۱۵-۱:۱

ب- پادشاهان یهودا و اسرائیل ۱۷:۴-۸:۱۶

ج- سقوط سامره ۴۱:۱۷-۵

پادشاهی یهودا ۳۰:۲۵-۱:۱۸

الف- از حزقیا تا یوشیا ۲۱:۲۶-۱۸:۱

ب- حکمرانی یوشیا ۲۳:۳۰-۲۲:۱

ج- آخرین پادشاهان یهودا ۲۴:۲۰-۲۳:۳۱

د- سقوط اورشلیم ۳۰-۲۵:۱

سرزنش آخزیا توسط ایلیا

پس از مرگ آخاب، قوم موآب علیه اسرائیل شورش کرد.
 ۲ آخزیا از ایوان طبقه بالای کاخ خود افتاده و زخمی شده بود.
 پس چند نفر را نزد *بعل زبوب خدای عقرون، شهری در فلسطین، فرستاد و گفت: «بروید و از او پرسید که آیا من از این مرض شفا می‌یابم یا نه؟»
 ۳ اما فرشته خداوند به ایلیای تشبی گفت: «برخیز و به ملاقات قاصدان پادشاه سامره برو و به آن‌ها بگو که مگر در اسرائیل خدایی وجود ندارد که شما نزد *بعل زبوب می‌روید و از او راهنمایی می‌خواهید؟»^۴ پس اکنون خداوند می‌گوید، 'تو بستری را که به آن رفته‌ای، ترک نخواهی کرد و حتما خواهی مرد.'»

پس ایلیا رفت و به آن‌ها خبر داد. ^۵قاصدان نزد پادشاه بازگشتند و پادشاه از آن‌ها پرسید: «چرا بازگشتید؟»

۶ آن‌ها جواب دادند: «در بین راه مردی را ملاقات کردیم و او به ما گفت که بازگشته به شما بگوییم که خداوند می‌فرماید، 'آیا در اسرائیل خدایی نیست که تو از *بعل زبوب خدای عقرون راهنمایی می‌خواهی؟ پس از بستر بیماری برنخواهی خواست و حتما خواهی مُرد.'»

۷ پادشاه پرسید: «او چگونه شخصی بود؟»

۸ آن‌ها جواب دادند: «او ردایی پوستین پوشیده و کمربندی چرمی به کمر بسته بود.»

پادشاه گفت: «او ایلیای تشبی است.»

۹ آنگاه پادشاه سرداری را با پنجاه نفر از سپاهیان نزد ایلیا فرستاد. آن سردار به راه افتاد و ایلیا را دید که بر تپه‌ای نشسته است. به او گفت: «ای مرد خدا، پادشاه امر کرده است که نزد او بروی.»

۱۰ ایلیا در جواب سردار گفت: «اگر من مرد خدا هستم، پس آتشی از آسمان فرود آید و تو را با پنجاه نفر همراهانت نابود کند.» ناگهان آتشی از آسمان فرود آمد و آن سردار و سپاهیان را هلاک کرد.

۱۱ پادشاه بار دیگر سرداری را با پنجاه نفر نزد ایلیا فرستاد. او رفت و به ایلیا گفت: «ای مرد خدا، پادشاه امر کرده است که فوراً نزد او بروی.»
 ۱۲ ایلیا گفت: «اگر من مرد خدا هستم، پس آتشی از آسمان فرود آید و تو را با پنجاه نفر سپاهیان هلاک سازد.» ناگهان آتشی از جانب خداوند پایین آمد و او را با همراهانش از پا درآورد.

۱۳ پادشاه بار سوم سرداری را با پنجاه نفر نزد ایلیا فرستاد. سردار رفت و در برابر ایلیا زانو زده با زاری گفت: «ای مرد خدا، از تو تمنا می‌کنم که به من و همراهانم رحم کنی. ^{۱۴}آن دو سرداری که با سپاهیان خود

پیش‌تر از من به حضور تو آمدند، با آتشی از آسمان هلاک شدند، اما بر ما رحم داشته باش.»

۱۵ آنگاه فرشته خداوند آمد و به ایلیا گفت: «همراه او برو و نترس.» پس ایلیا برخاسته با او نزد پادشاه رفت ۱۶ و به او گفت: «خداوند می‌فرماید که تو قاصدانت را نزد *بعل زبوب خدای عِقرُون فرستادی و فکر کردی که خدایی در اسرائیل وجود ندارد، بنابراین از بستر بیماری زنده بر نمی‌خیزی و حتماً می‌میری.»

مرگ آخزیا

۱۷ پس آخزیا مطابق کلامی که خداوند به ایلیا گفته بود، مرد و برادرش یورام پادشاه اسرائیل شد، زیرا آخزیا پسری نداشت. شروع سلطنت او در سال دوم سلطنت یهورام، پسر یهوشافاط، پادشاه یهودا بود. ۱۸ بقیه وقایع دوران سلطنت آخزیا و کارهای او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.

ایلیا به آسمان برده می‌شود

۲ حال زمان آن رسیده بود که خداوند ایلیا را با گردبادی به آسمان برد. ایلیا و اِلیشع در راه بازگشت از جلجال بودند. ۲ ایلیا به اِلیشع گفت: «تو اینجا بمان، زیرا خداوند به من امر فرموده است که به بیت‌ئیل بروم.»

اما اِلیشع پاسخ داد: «به حیات خداوند و به زندگی تو سوگند که تو را ترک نخواهم کرد.» پس آن‌ها رهسپار بیت‌ئیل شدند.

۳ گروهی از انبیا که در آنجا زندگی می‌کردند، نزد اِلیشع رفتند و پرسیدند: «آیا می‌دانی که امروز خداوند آقایت را از تو خواهد گرفت؟» اِلیشع پاسخ داد: «بلی، می‌دانم، ساکت باشید.»

۴ ایلیا به اِلیشع گفت: «تو اینجا بمان، زیرا خداوند به من امر فرموده است که به اریحا بروم.»

اما اِلیشع پاسخ داد: «به حیات خداوند و به زندگی تو سوگند که تو را ترک نخواهم کرد.» پس آن‌ها رهسپار اریحا شدند.

۵ گروهی از انبیا که در آنجا زندگی می‌کردند نزد اِلیشع رفتند و پرسیدند: «آیا می‌دانی امروز خداوند آقایت را از تو خواهد گرفت؟»

اِلیشع پاسخ داد: «بلی، می‌دانم. ساکت باشید.»

۶ ایلیا به اِلیشع گفت: «تو اینجا بمان زیرا خداوند مرا امر فرموده که به رود اردن بروم.»

اِلیشع پاسخ داد: «به حیات خداوند و به زندگی تو سوگند که تو را ترک نخواهم کرد.» پس هردوی ایشان روانه شدند. ۷ پنجاه نفر از انبیا به دنبال

ایشان تا رود اُردن آمدند. ایلیا و اِلیشع در کنار رود اُردن ایستادند و پنجاه نبی در فاصله کوتاهی از آن‌ها ایستادند. ^۸ ایلیا ردای خویش را گرفت و آن را پیچیده به آب زد و آب شکافته شد و آن‌ها از روی خشکی به آن سوی رود رفتند. ^۹ آنجا ایلیا به اِلیشع گفت: «به من بگو قبل از این که من برداشته شوم، چه کاری می‌خواهی برای تو انجام دهم؟»

اِلیشع پاسخ داد: «لطفاً دو برابر قدرت روح خود را به من بده.» ^{۱۰} ایلیا گفت: «تو درخواست دشواری کرده‌ای. با این وجود، اگر هنگامی که من برداشته می‌شوم، مرا ببینی، درخواست تو عملی خواهد شد، و اگر مرا نبینی، چنین نخواهد شد.»

^{۱۱} همان‌طور که آن‌ها به راه رفتن و گفت‌وگو ادامه می‌دادند، اَرابه‌ای آتشین با اسب‌هایی آتشین ایشان را از هم جدا کرد، و ایلیا در گردبادی به آسمان بالا برده شد. ^{۱۲} اِلیشع این را دید و فریاد برآورد: «ای پدرم، ای پدرم، ای مدافع نیرومند اسرائیل، تو رفتی!» و پس از آن ایلیا را دیگر هرگز ندید.

اِلیشع از اندوه ردای خود را به دو نیمه پاره کرد ^{۱۳} و سپس ردای ایلیا را که افتاده بود، برداشت و به کنار رود اُردن بازگشته آنجا ایستاد ^{۱۴} و ردای ایلیا را به آب زده گفت: «کجا است یهوه، خدای ایلیا؟» سپس دوباره ردا را به آب زد و آب کنار رفت و وی به آن سوی رود رفت. ^{۱۵} وقتی گروهی که در اریحا بودند، او را دیدند، گفتند: «روح ایلیا بر اِلیشع ساکن است.» پس به ملاقات او رفته به او تعظیم کردند ^{۱۶} و به او گفتند: «در میان خدمتکاران ما پنجاه مرد نیرومند هستند. لطفاً اجازه بدهید بروند و سرور شما را ببابند. شاید روح خداوند او را بر کوهی یا در دره‌ای گذاشته باشد.»

او پاسخ داد: «نه، آن‌ها را نفرستید.» ^{۱۷} اما ایشان آن قدر پافشاری کردند تا اِلیشع مجبور شد و گفت: «بفرستید.» آن‌ها پنجاه مرد را فرستادند و سه روز به جستجوی ایلیا پرداختند، ولی او را نیافتند. ^{۱۸} آنگاه ایشان نزد اِلیشع که در اریحا منتظر بود، بازگشتند. او به ایشان گفت: «مگر به شما نگفتم که نروید؟»

معجزه اِلیشع

^{۱۹} مردم شهر به اِلیشع گفتند: «همان‌طور که می‌بینید این شهر در جای خوبی قرار دارد، اما آب آن بد و زمین آن بی حاصل است.» ^{۲۰} او گفت: «در کاسه‌ای نو، نمک بریزید و نزد من بیاورید.» پس برایش آوردند. ^{۲۱} آنگاه اِلیشع به چشمه آب رفت و نمک را در آب ریخت و گفت: «خداوند می‌فرماید، 'من این آب را گوارا ساخته‌ام.

پس از این، مرگ و بی حاصلی از آن پدید نیاید.^{۲۲} پس آب آنجا طبق گفتهٔ اِیشَع تا به امروز گوارا است.

^{۲۳} اِیشَع از آنجا به بیتِئیل رفت. در راه، پسران خردسال او را مسخره کرده گفتند: «ای کچل برو گمشو، ای کچل برو گمشو!»

^{۲۴} اِیشَع به عقب برگشت و آن‌ها را دید و همه را به نام خداوند لعنت کرد. آنگاه دو خرس ماده از جنگل بیرون آمدند و چهل و دو نفر از آن‌ها را دریدند.

^{۲۵} اِیشَع از آنجا به کوه کَرْمِل رفت و سپس به سامره برگشت.

جنگ بین اسرائیل و موآب

یورام، پسر آخاب، در هجدهمین سال سلطنت یهوشافاط، پادشاه یهودا، سلطنت خود را بر اسرائیل در سامره آغاز کرد و دوازده سال سلطنت نمود. ^۱ او آنچه را که در نظر خداوند پلید بود، به جا آورد، ولی نه به بدی پدر و مادرش، زیرا او بُت *بَعْل را که پدرش ساخته بود، نابود کرد. ^۲ اما او نیز مانند پیربعام پادشاه، پسر نباط، مردم اسرائیل را به گناه کشید و از این کار دست برنداشت.

^۳ میشا، پادشاه موآب، گوسفند پرورش می‌داد و هر سال صد هزار برّه و پشم صد هزار قوچ به اسرائیل خراج می‌داد. ^۴ اما هنگامی که آخاب درگذشت، پادشاه موآب علیه پادشاه اسرائیل شورش کرد. ^۵ پس یورام پادشاه از سامره خارج شد و تمام لشکر خود را بسیج کرد. ^۶ او برای یهوشافاط، پادشاه یهودا، این پیام را فرستاد: «پادشاه موآب علیه من شورش کرده است. آیا در نبرد علیه او به من کمک خواهی کرد؟»

یهوشافاط پاسخ داد: «بلی، چنین خواهم کرد. من و همهٔ مردان من و اسب‌های من در اختیار تو هستیم. ^۷ از کدام جهت باید حمله کنیم؟» یورام پاسخ داد: «ما از راه طولانی صحرای آدوم خواهیم رفت.»

^۸ پس پادشاهان اسرائیل، آدوم و یهودا حرکت کردند و بعد از هفت روز، آب آن‌ها تمام شد و هیچ آبی برای آنان و حیواناتشان باقی نمانده بود. ^۹ آنگاه پادشاه اسرائیل گفت: «افسوس که خداوند ما سه پادشاه را خوانده که ما را به دست موآبیان تسلیم کند.»

^{۱۰} یهوشافاط پادشاه پرسید: «آیا نبی ای هست که به واسطهٔ او از خداوند راهنمایی بخواهیم؟»

یکی از افسران پادشاه اسرائیل پاسخ داد: «اِیشَع پسر شافاط که شاگرد ایلیا بود، اینجا است.»

^{۱۱} یهوشافاط گفت: «او یک نبی حقیقی است.» پس هر سه پادشاه نزد اِیشَع رفتند.

۱۳ اِلیشع به پادشاه اسرائیل گفت: «چرا من باید به شما کمک کنم؟ نزد انبیای پدر و مادر خود بروید.»

اما پادشاه اسرائیل جواب داد: «نه! زیرا خداوند ما سه پادشاه را به اینجا آورد تا به دست موآبیان تسلیم کند.»

۱۴ اِلیشع پاسخ داد: «به خداوند زنده متعال که خدمتگزار او هستم سوگند که اگر به خاطر احترام به یهوشافاط پادشاه یهودا نبود، حتی به تو نگاه هم نمی کردم. ۱۵ اکنون نوازنده‌ای نزد من بیاورید.»

هنگامی که نوازنده چنگ می نواخت، قدرت خداوند بر اِلیشع فرود آمد ۱۶ و او گفت: «خداوند چنین می گوید، در همه جای این وادی خشک، گودال‌هایی بکنید. ۱۷ شما نه باران و نه بادی خواهید دید، اما این وادی پُر از آب خواهد شد و شما و چهارپایان شما به اندازه کافی آب برای آشامیدن خواهید داشت. ۱۸» اِلیشع ادامه داده گفت: «این کار آسانی برای خداوند است؛ او همچنین شما را بر موآب پیروز خواهد گردانید. ۱۹ شما همه شهرهای زیبا و مستحکم آن‌ها را تسخیر خواهید کرد، همه درختان میوه آن‌ها را خواهید بُرید و چشمه‌های آب آن‌ها را خشک خواهید کرد و همه کشتزارهای حاصل خیز آن‌ها را با سنگ پوشانده نابود خواهید کرد.»

۲۰ صبح روز بعد، در هنگام قربانی عادی صبحگاهی، آب از طرف آدوم جاری شد و زمین را پوشاند.

۲۱ هنگامی که موآبیان شنیدند که پادشاهان به جنگ ایشان آمده‌اند، همه کسانی را که می‌توانستند اسلحه به دست بگیرند، از پیر تا جوان، جمع کرده در مرز مستقر گشتند. ۲۲ بامداد روز بعد هنگامی که آن‌ها برخاستند، آفتاب بر روی آب می‌درخشید و به چشم موآبیان، آب مانند خون قرمز به نظر می‌آمد. ۲۳ ایشان گفتند: «این خون است؛ به یقین پادشاهان با یکدیگر جنگیده و یکدیگر را کشته‌اند. برویم و اردوی آن‌ها را تاراج کنیم.»

۲۴ اما هنگامی که به اردوگاه رسیدند، اسرائیلی‌ها به ایشان حمله کردند و آن‌ها را وادار به عقب‌نشینی کردند. سپاه اسرائیل، موآبیان را دنبال کرده کشتند ۲۵ و شهرهای ایشان را نابود ساختند. همچنین هنگام عبور از زمین‌های حاصل خیز، هر اسرائیلی سنگی بر آن‌ها پرتاب می‌کرد تا این که تمام آن زمین‌ها از سنگ پوشیده شد. آن‌ها چشمه‌ها را بستند و درختان میوه‌دار را بُریدند. فقط شهر قیرحارس، پایتخت آن‌ها باقی مانده بود و فلاخن‌اندازان، آن را محاصره کرده به آن حمله نمودند.

۲۶ هنگامی که پادشاه موآب فهمید که شکست خواهد خورد، هفت صد مرد شمشیرزن را با خود برد و کوشید از خط دشمن بگذرد و نزد پادشاه

سوریه برود، اما نتوانست. ۲۷ آنگاه او پسر نخست خود را که باید جانشین او می شد، گرفت و بر روی دیوار شهر قربانی کرد. اسرائیلی ها به وحشت افتادند و از شهر عقب نشینی کرده به سرزمین خود بازگشتند.

کمکِ اِیشع به بیوه زنی بینوا

۴ همسری یکی از اعضای گروه انبیا نزد اِیشع آمده گفت: «ای سرورم، همان طور که می دانید، شوهرم درگذشته است. او مردی خداترس بود، اما حالا طلبکارش آمده تا دو فرزند مرا به غلامی ببرد. ۲ اِیشع به او گفت: «چه کاری می توانم برای تو انجام دهم؟ به من بگو در خانه چه داری؟»

او پاسخ داد: «خدمتکار تو به جز یک کوزه روغن زیتون چیز دیگری در خانه ندارد.»

۳ اِیشع به او گفت: «برو و از همه همسایگانت تا آنجا که می توانی کوزه های خالی قرض بگیر. ۴ آنگاه تو و پسرانت داخل خانه شوید و در را ببندید و شروع کنید به ریختن روغن در آن کوزه ها، و هرکدام را که پُر شد، کنار بگذارید.»

۵ پس آن زن از نزد او به خانه اش رفت و در را به روی خود و پسرانش بست. پسرانش کوزه ها را می آوردند و او روغن را داخل آن ها می ریخت. ۶ هنگامی که کوزه ها پُر شدند، او به یکی از پسرانش گفت: «کوزه دیگری بیاور.» او پاسخ داد: «دیگر کوزه ای نیست.» آنگاه روغن بازاریستاد. ۷ آن زن نزد اِیشع نبی بازگشت و اِیشع به او گفت: «برو، روغن را بفروش و قرض هایت را پرداخت کن و تو و پسرانت می توانید با باقی مانده پول زندگی کنید.»

اِیشع و زن ثروتمند شونمی

۸ روزی اِیشع به شونیم رفت. زن ثروتمندی که در آنجا زندگی می کرد، با اصرار اِیشع را به غذا خوردن دعوت کرد. بعد از آن هرگاه به شونیم می رفت، در آنجا غذا می خورد. ۹ آن زن به شوهرش گفت: «من مطمئن هستم این مرد که همیشه به اینجا می آید، مرد مقدس خدا است. ۱۰ بیا بروی بام اتاق کوچکی بسازیم و در آن بستر و میز و صندلی و چراغی بگذاریم تا او هرگاه به اینجا می آید، بتواند در آنجا بماند.»

۱۱ روزی اِیشع به شونیم بازگشت و به اتاق خود رفت تا استراحت کند. ۱۲ او به خدمتکار خود، جیحزی گفت: «برو آن زن را صدا کن.» هنگامی که زن آمد، ۱۳ اِیشع به جیحزی گفت: «از او پیرس در عوض زحماتی که برای ما متحمل شده، چه کار می توانم برای او بکنم؟ آیا پیامی برای پادشاه یا فرمانده ارتش دارد؟»

زن پاسخ داد: «من در میان اقوام خود زندگی می‌کنم و نیازی ندارم.»
 ۱۴ اِلیشع از جیحزی پرسید: «پس برای او چه کاری می‌توانم انجام دهم؟» او پاسخ داد: «او پسری ندارد و شوهرش مرد پیری است.»
 ۱۵ اِلیشع دستور داد: «به آن زن بگو اینجا بیاید.» زن آمد و در میان درگاه ایستاد. ۱۶ اِلیشع به او گفت: «سال آینده در همین وقت، پسری در آغوش خواهی داشت.»

زن پاسخ داد: «نه! سرور من، ای مرد خدا، به کنیز خود دروغ نگویند.»
 ۱۷ اما همان‌طور که اِلیشع گفته بود، آن زن حامله شد و در بهار سال بعد پسری به دنیا آورد.

۱۸ هنگامی که کودک بزرگ شد، روزی نزد پدرش که در مزرعه همراه دروگران بود، رفت ۱۹ و به پدرش گفت: «آه، سرم، سرم!»
 پدر به خدمتکار خود گفت: «او را نزد مادرش ببر.» ۲۰ خدمتکار او را برداشت و نزد مادرش برد. کودک تا ظهر روی پای مادرش نشست و آنگاه مُرد. ۲۱ مادرش او را بالا برد و در بستر اِلیشع خواباند، و در را بسته پایین رفت. ۲۲ آنگاه شوهرش را خواند و به او گفت: «خدمتکاری با الاغ به اینجا بفرست تا من به سرعت نزد اِلیشع نبی بروم و بازگردم.»
 ۲۳ شوهرش پرسید: «چرا امروز باید نزد او بروی؟ نه ماه نو است و نه سَبَت.»

زن پاسخ داد: «جای نگرانی نیست.» ۲۴ آنگاه زن الاغ را پالان کرد و به خدمتکار گفت: «تا آنجا که می‌توانی تند برو و تا وقتی که من نگفته‌ام آهسته نرو.» ۲۵ پس زن روانه شد و در کوه کَرْمِل به مرد خدا رسید. هنگامی که مرد خدا دید که او می‌آید به خدمتکار خود جیحزی گفت: «نگاه کن زن شونمی می‌آید. ۲۶ عجله کن و به استقبالش برو و بین آیا حال خودش، شوهرش و فرزندش خوب است.»

زن به جیحزی گفت: «همه چیز خوب است.» ۲۷ اما وقتی به سر کوه نزد اِلیشع رسید، به پای‌هایش چسبید. جیحزی آمد تا او را از پای‌هایش دور کند، اِلیشع گفت: «او را رها کن؛ مگر نمی‌بینی او عمیقاً ناراحت است؟ و خداوند در مورد آن چیزی به من نگفته است.»
 ۲۸ آنگاه زن گفت: «آیا من از شما فرزندی خواستم؟ آیا از شما خواهش نکردم که مرا فریب ندهید؟»

۲۹ اِلیشع به جیحزی گفت: «عجله کن، عصای مرا بردار و برو. اگر کسی را دیدی، سلام نکن و اگر به تو سلام کردند، جواب نده. عصای مرا روی صورت پسر بگذار.»

۳۰ آنگاه مادر کودک گفت: «به خداوند زنده و به جان تو سوگند که من بدون تو اینجا را ترک نمی‌کنم.» پس اِلیشع برخاست و به دنبالش

رفت. ۳۱ جیحزی جلوتر از ایشان رفت و عصا را روی صورت کودک گذاشت. اما هیچ صدا و علامتی از حیات نبود. پس بازگشت و به اِلیشع گفت: «کودک بیدار نشد.»

۳۲ هنگامی که اِلیشع وارد خانه شد، دید که کودک مُرده بر بستر او خوابیده است. ۳۳ او در را بست و به درگاه خداوند دعا کرد. ۳۴ بعد برخاست در بستر به روی طفل دراز کشید و دهان، چشمان و دست‌های خود را بر دهان، چشمان و دست‌های طفل گذاشت و درحالی که روی او خمیده، دراز کشیده بود، بدن او گرم شد. ۳۵ سپس از بستر برخاست و در اتاق یک‌بار بالا و پایین قدم زد. بعد دوباره آمد و به روی کودک خم شد. آنگاه کودک هفت بار عطسه زد و چشمان خود را باز کرد. ۳۶ اِلیشع جیحزی را خواند و گفت: «آن زن شونمی را بخوان.» پس او را خواند و هنگامی که نزد او آمد، اِلیشع گفت: «پسرت را بردار.» ۳۷ آن زن آمد و به پای‌های او افتاد و بر روی زمین تعظیم کرد. سپس پسرش را برداشت و بیرون رفت.

دو معجزه دیگر اِلیشع

۳۸ هنگامی که اِلیشع به جِلبال بازگشت، در آنجا قحطی بود. درحالی که به گروهی از انبیا تعلیم می‌داد، او به خدمتکار خود گفت: «دیگ بزرگ را بر آتش بگذار و برای ایشان آش پیز.» ۳۹ یکی از آن‌ها برای آوردن سبزی به صحرا رفت و یک بوته وحشی کدو یافت و دامن خود را از کدو پُر کرد و آمد و آن‌ها را بدون آنکه بدانند چیست، خُرد کرد و در دیگ ریخت. ۴۰ برای مردان آش کشیدند که بخورند ولی به محض این که آن را چشیدند، به اِلیشع گفتند: «این سمی است» و نتوانستند بخورند. ۴۱ اِلیشع گفت: «آرد بیاورید.» و او آن را در دیگ ریخت و گفت: «برای مردان بکشید تا بخورند.» و دیگر چیز مضرى در دیگ نبود.

۴۲ روزی مردی از بَعْل شلیشه آمد و برای اِلیشع بیست قرص نان جو از محصول نُوبر و خوشه‌های تازه در یک کیسه آورد. اِلیشع به خادمش گفت: «این‌ها را به مردم بده که بخورند.» ۴۳ اما خادمش گفت: «آیا فکر می‌کنی که این چند قرص نان برای یک صد نفر کافی است؟» اِلیشع باز گفت: «آن‌ها را به مردم بده که بخورند، زیرا خداوند می‌فرماید که همه سیر خواهند شد و مقداری هم باقی خواهند ماند.» ۴۴ پس خادم نان را جلوی آن‌ها گذاشت و همان‌طور که خداوند فرموده بود، خوردند و مقداری هم باقی ماند.

شفای نَعمان

۵

پادشاه سوریه برای نَعمان فرمانده ارتش خود ارزش و احترام فراوان قائل بود، زیرا خداوند توسط او به سوریه پیروزی بخشیده بود. باوجودی که او رزمنده‌ای مقتدر بود، ولی از بیماری جذام رنج می‌برد. ^۲ در این هنگام سپاه سوریه در یکی از حملات خود، دختر جوانی از سرزمین اسرائیل را به اسارت برده بود و او همسر نَعمان را خدمت می‌کرد. ^۳ او روزی به بانوی خود گفت: «اگر سرورم نزد نبی‌ای که در سامره است می‌رفت، آن نبی می‌توانست او را از جذامش شفا دهد.» ^۴ پس نَعمان آنچه را که از آن دختر اسرائیلی شنیده بود، به پادشاه سوریه گفت. ^۵ پادشاه گفت: «برو و من نامه‌ای همراه تو به پادشاه اسرائیل خواهم فرستاد.»

او رفت و با خود سی هزار سگّه نقره، شش هزار سگّه طلا و ده دست لباس برد. ^۶ او نامه را نزد پادشاه اسرائیل برد. متن نامه چنین بود: «به‌وسیله این نامه، من خدمتگزار خود نَعمان را به تو معرفی می‌کنم تا او را از مرض جذام شفا دهی.»

^۷ هنگامی که پادشاه اسرائیل نامه را خواند، جامه خود را پاره کرد و گفت: «مگر من خدا هستم که مرگ یا زندگی ببخشم که این مرد برای من پیام می‌فرستد که نَعمان را از جذام شفا دهم؟ ببینید او چگونه بهانه‌جویی می‌کند.»

^۸ اما هنگامی که اِلیشع مرد خدا شنید که پادشاه اسرائیل جامه خود را پاره کرده است، این پیام را برای پادشاه فرستاد: «چرا جامه خود را پاره کرده‌ای؟ بگذار نزد من بیاید تا بداند نبی‌ای در اسرائیل هست.» ^۹ پس نَعمان با اسب و اژدهاش رفت و در جلوی خانه اِلیشع ایستاد. ^{۱۰} اِلیشع خادم خود را فرستاد که به او بگوید: «برو خود را هفت بار در رود اُردن بشوی تا از مرض خود شفا بیابی.» ^{۱۱} اما نَعمان باخشم آنجا را ترک کرد و گفت: «من فکر کردم او حداقل نزد من بیرون آمده نام یهوه، خدای خود را خواهد خواند و دستش را روی زخم من تکان داده جذام مرا شفا خواهد داد. ^{۱۲} آیا رودهای آبانه و فَرَفَر در دمشق از همه رودهای اسرائیل بهتر نیستند؟ آیا نمی‌توانستم در آن‌ها شست‌وشو کنم و پاک گردم؟» او بازگشت و باخشم رفت.

^{۱۳} اما خدمتکارانش نزد او رفته گفتند: «اگر نبی از شما می‌خواست کار دشواری را انجام دهید، آیا به‌جا نمی‌آوردید؟ حالا چرا همان‌طور که او گفت، خود را نمی‌شوئید تا شفا پیدا کنید؟» ^{۱۴} پس نَعمان به رود اُردن رفت و هفت بار در آن فرورفت و طبق کلام مرد خدا، شفا

یافت و بدنش مانند یک کودک سالم و پاک گردید. ^{۱۵} آنگاه او با همه همراهانش نزد مرد خدا بازگشت و در حضور وی ایستاد و گفت: «اکنون می دانم که در تمام جهان خدایی به جز خدای اسرائیل نیست. خواهشمندم این هدایا را از خدمتکار خود بپذیرید.»

^{۱۶} اما اِلیشع گفت: «به خداوند زنده ای که او را خدمت می کنم، سوگند که هدیه ای از تو نخواهم پذیرفت.»

نعمان اصرار کرد که او آن را بپذیرد، اما او نپذیرفت. ^{۱۷} پس نعمان گفت: «حالا که هدایای مرا نمی پذیری، اجازه بده که دو بار قاطر از خاک اینجا به کشورم ببرم، زیرا من پس از این قربانی و قربانی های سوختنی به هیچ خدایی به جز یهوه تقدیم نخواهم کرد. ^{۱۸} امیدوارم که خدا هنگامی که همراه پادشاه به پرستشگاه *رمون، خدای سوریه می روم، مرا ببخشد، زیرا پادشاه به بازوی من تکیه می کند و هنگامی که آنجا سجده می کنم، خداوند مرا به این خاطر ببخشد.»

^{۱۹} اِلیشع گفت: «به سلامت برو.»

طمع جیحزی

هنگامی که نعمان کمی دور شده بود، ^{۲۰} جیحزی، خدمتکار اِلیشع، با خود اندیشید: «سرورم بدون این که هدایا را بپذیرد، اجازه داد نعمان برود! به خدای زنده سوگند که دنبال او خواهم دوید و چیزی از او خواهم گرفت.» ^{۲۱} پس جیحزی به دنبال نعمان رفت. هنگامی که نعمان دید که کسی به دنبال او می دود از آراهه خود پایین پرید و به استقبالش آمد و گفت: «آیا اتفاق بدی افتاده است؟»

^{۲۲} جیحزی پاسخ داد: «نه، اما سرورم مرا فرستاد تا به شما بگویم که دو نفر از گروه انبیای منطقه کوهستانی افرایم رسیده اند و او می خواهد که شما به آن ها سه هزار سکه نقره و دو دست لباس بدهید.»

^{۲۳} نعمان گفت: «خواهش می کنم شش هزار تکه نقره بگیرید.» او به اصرار آن ها را در دو کیسه گذاشت و با دو دست لباس به دو نفر از خدمتکارانش داد و آن ها را جلوتر از جیحزی روانه کرد. ^{۲۴} هنگامی که آن ها به تپه ای که اِلیشع در آن زندگی می کرد رسیدند، جیحزی دو کیسه نقره به داخل خانه برد و سپس خدمتکاران نعمان را بازگرداند. ^{۲۵} او به درون خانه رفت و اِلیشع از وی پرسید: «کجا بودی؟»

او پاسخ داد: «غلام شما جایی نرفته بود.»

^{۲۶} اما اِلیشع گفت: «آیا هنگامی که آن مرد از آراهه اش به استقبال تو آمد، روح من آنجا نبود؟ آیا اکنون زمان گرفتن پول و لباس، باغ های زیتون و تاکستان ها، گاوها و گوسفندان، یا غلامان و کنیزان است؟

۲۷ پس اکنون بیماری نَعمان بر تو خواهد آمد و تو و فرزندانِ تو برای همیشه به آن دچار خواهید بود.»
 هنگامی که جیحزی بیرون رفت، به جُدام مبتلا شده بود و پوستش مانند برف سفید گشته بود.

پیدا شدن سر تبر

۶ روزی گروهی از انبیا به اِلیشع گفتند: «مکانی که ما زیر نظر تو در آن زندگی می کنیم برای ما کوچک است. ۲ اجازه بده ما به رود اُردن برویم و الوار جمع کنیم و خانه ای برای خود در آنجا بسازیم تا در آن زندگی کنیم.»
 اِلیشع پاسخ داد: «بسیار خوب.»

۳ آنگاه یکی از ایشان به او گفت: «خواهش می کنم همراه خدمتکارانت بیا.» او پاسخ داد: «خواهم آمد.» ۴ پس اِلیشع با ایشان رفت. هنگامی که آن ها به رود اُردن رسیدند، مشغول بُریدن درختان شدند. ۵ اما وقتی که یک نفر از ایشان درختی را می برید، تیغهُ تبرش در آب افتاد. او فریاد زده گفت: «ای سرورم، من این تبر را امانت گرفته بودم.»
 ۶ اِلیشع پرسید: «کجا افتاد؟»

آن مرد جایش را به او نشان داد. اِلیشع چوبی بُرید و در آنجا انداخت و تیغهُ تبر به روی آب آمد. ۷ اِلیشع گفت: «آن را بردار.» پس او دستش را دراز کرد و آن را برداشت.

شکست ارتش سوریه

۸ پادشاه سوریه با اسرائیل در جنگ بود. با سرکردگان خود مشورت کرد و محل اردوگاه را برگزید. ۹ اما اِلیشع برای پادشاه اسرائیل پیام فرستاده گفت: «مواظب باشید و از این محل عبور نکنید، زیرا ارتش سوریه در آنجا است.» ۱۰ پادشاه اسرائیل به افرادی که آنجا بودند، هشدار داد و آن ها مراقب بودند. این رویداد چند بار تکرار شد.

۱۱ به خاطر این موضوع فکر پادشاه سوریه بسیار آشفته گشت. او افسران خود را فراخواند و از ایشان پرسید: «چه کسی در میان شما طرفدار پادشاه اسرائیل است؟»

۱۲ آنگاه یکی از آن ها به او گفت: «هیچ کس، ای پادشاه. این اِلیشع، نبی اسرائیل است که آنچه را شما حتّی در اتاق خواب خود می گوید، به پادشاه اسرائیل خبر می دهد.»

۱۳ او گفت: «بروید و ببینید که او کجا است تا من بفرستم او را دستگیر کنند.»

به او گفتند که اِلیشع در دوتان است. ۱۴ پس او اسبها و ارابه‌ها و سپاه بزرگی به آنجا فرستاد. آن‌ها در شب آمده شهر را محاصره کردند. ۱۵ صبحگاهان، خادم اِلیشع برخاسته بیرون رفت و دید که سپاهی با اسبان و ارابه‌ها شهر را محاصره کرده‌اند. او پیش اِلیشع برگشت و گفت: «ای سرورم، چه باید کرد؟»

۱۶ اِلیشع پاسخ داد: «نترس! تعداد کسانی که با ما هستند بیشتر از آن‌ها است.» ۱۷ آنگاه او دعا کرد و گفت: «ای خداوندا، چشمان او را باز کن تا ببیند.» خداوند دعای او را پاسخ داد و خدمتکار اِلیشع نگاه کرد و دید کوه‌ها پُر از اسبها و ارابه‌های آتشین در اطراف اِلیشع هستند. ۱۸ هنگامی که سوری‌ها حمله کردند، اِلیشع دعا کرد: «ای خداوند، این مردان را کور کن.» خداوند پاسخ دعای او را داد و آن‌ها را کور کرد. ۱۹ اِلیشع به ایشان گفت: «راه این نیست و این شهری نیست که دنبال آن می‌گردید. مرا دنبال کنید و شما را نزد مردی که در جستجوی شما هستید خواهم برد.» او ایشان را به سامره برد.

۲۰ پس از ورود به سامره اِلیشع بی‌درنگ دعا کرد و گفت: «خداوندا، چشمان ایشان را باز کن تا ببینند.» خداوند ایشان را بینا ساخت و دیدند که در سامره هستند.

۲۱ هنگامی که پادشاه اسرائیل ایشان را دید از اِلیشع پرسید: «ای پدر، آیا آن‌ها را بگشتم؟ آیا آن‌ها را بگشتم؟»

۲۲ اِلیشع پاسخ داد: «تو نباید آن‌ها را بگشی. آیا کسانی را که با شمشیر و کمان اسیر می‌کنی، می‌گشی؟ به آن‌ها آب و نان بده تا بخورند و بنوشند و نزد سرور خود بازگردند.» ۲۳ پس او جشن بزرگی برای ایشان برگزار کرد. پس از این که خوردند و نوشیدند ایشان را روانه ساخت و آن‌ها نزد سرور خود بازگشتند. ارتش سوریه پس از آن دیگر به خاک اسرائیل حمله نکرد.

محاصره سامره

۲۴ پس از مدتی بنهَدَد، پادشاه سوریه، تمام ارتش خود را گرد آورد و به سامره یورش برد و آنجا را محاصره کرد. ۲۵ در اثر محاصره قحطی در شهر به حدی بود که کَلَّةُ الاغ، هشتاد سَكَّة نقره و ظرف کوچکی از فضلهٔ کبوتر، به پنج سَكَّة نقره به فروش می‌رسید.

۲۶ هنگامی که پادشاه اسرائیل روی دیوار شهر قدم می‌زد، زنی فریاد برآورد: «مرا کمک کنید، ای سرور، ای پادشاه!»

۲۷ او پاسخ داد: «اگر خداوند تو را کمک نکند، من چگونه می‌توانم تو را کمک کنم؟ از کدام خرمنگاه و چرخشت چیزی به تو بدهم؟»
 ۲۸ مشکل تو چیست؟»

او پاسخ داد: «این زن به من گفت، 'پسرت را بده تا امروز او را بخوریم و فردا پسر مرا می‌خوریم.' ۲۹ پس ما پسر را پختیم و خوردیم. روز بعد، من به او گفتم پسرت را بده تا او را بخوریم، ولی او پسر خود را پنهان کرده است.»

۳۰ چون پادشاه سخن زن را شنید، جامه خود را پاره کرد و مردمی که نزدیک دیوار بودند، دیدند که پادشاه در زیر لباس خود *پلاس به تن داشت. ۳۱ پادشاه گفت: «خداوند مرا بکشد اگر تا پایان روز سر ایشع پسر شافاط را از تنش جدا نکنم.» ۳۲ ایشع با بزرگان در خانه خود نشسته بود که پادشاه قاصدی نزد او فرستاد.

اما قبل از این که قاصد برسد، ایشع به بزرگان گفت: «می‌بینید که این قاتل کسی را فرستاده تا سر مرا از تنم جدا کند؟ هنگامی که قاصد آمد، در را ببندید و اجازه ندهید که داخل شود. پادشاه خودش پشت سر او خواهد آمد.» ۳۳ هنگامی که هنوز سخن می‌گفت، پادشاه نزد او آمد و گفت: «این بلا از طرف خداوند است! پس چرا باید منتظر کمک خداوند باشم؟»

ایشع پاسخ داد: «کلام خداوند را بشنو! خداوند چنین می‌گوید: فردا در همین زمان در دروازه‌های سامره پنج کیلوگرم از بهترین گندم یا ده کیلوگرم جو به قیمت یک *سکه نقره فروخته خواهد شد.»

۲ محافظ مخصوصی که پادشاه بر دست او تکیه می‌کرد، به مرد خدا گفت: «مگر خود خدا از آسمان دریچه‌ای بگشاید تا این وقایع روی دهند!»

ایشع گفت: «تو با چشمان خود آن را خواهی دید، اما از آن نخواهی خورد.»

فرار ارتش سوریه

۳ حال چهار مرد جذامی که در خارج دروازه سامره بودند، به یکدیگر گفتند: «چرا ما باید اینجا بنشینیم تا بمیریم؟ ۴ چه اینجا بمانیم یا داخل شهر بشویم، در هر صورت از گرسنگی خواهیم مرد. پس بیایید به اردوی سوریان برویم. اگر ما را زنده نگه‌دارند، زنده خواهیم ماند و اگر ما را بکشند، خواهیم مرد.» ۵ پس در شامگاه برخاستند تا به اردوی سوریان بروند، اما هنگامی که به کنار اردوی سوریان رسیدند، کسی در آنجا

نبود،^۶ زیرا خداوند موجب شده بود تا سپاه سوریه صدای ازابه‌ها و اسب‌ها و سپاه بزرگی را بشنوند؛ پس آن‌ها به یکدیگر گفتند: «پادشاه اسرائیل، پادشاهان حِثّیان و مصریان را به ضد ما اجیر کرده است تا با ما بجنگند.»^۷ بنابراین شامگاهان همه آنان از ترس جان خود گریختند و چادرها و اسب‌ها و الاغ‌ها و اردوی خود را همان‌طور که بود، رها کردند. هنگامی که جذامیان کنار اردو رسیدند، وارد چادری شدند و خوردند و نوشیدند و از آنجا طلا و نقره و لباس برداشته رفتند و آن‌ها را پنهان کردند و بازگشته به چادر دیگری داخل شدند و از اموال آن نیز بردند و پنهان کردند.

^۹ آنگاه به یکدیگر گفتند: «کاری که ما می‌کنیم درست نیست. امروز روز خبر خوش است. اگر تا فردا صبر کنیم و خاموش باشیم، مجازات خواهیم شد. پس بیایید تا برویم و به درباریان خبر دهیم.»^{۱۰} پس آن‌ها رفتند و به دروازه‌بانان شهر گفتند: «ما به اردوی سوریان رفتیم. در آنجا نه کسی بود و نه صدایی شنیده می‌شد. اسب‌ها و الاغ‌های آن‌ها بسته شده بودند و چادرهایشان دست نخورده بود.»

^{۱۱} آنگاه دروازه‌بانان خبر را جار زدند و درباریان را باخبر نمودند.^{۱۲} پادشاه در شب برخاست و به درباریان خود گفت: «من به شما می‌گویم که سوری‌ها چه نقشه‌ای دارند؛ آن‌ها می‌دانند که ما گرسنه هستیم. پس آن‌ها در دشت پنهان شده‌اند و به این فکر هستند که ما از شهر خارج شویم و آن‌ها ما را اسیر کنند و وارد شهر شوند.»

^{۱۳} یکی از درباریان او گفت: «در هر صورت مردم شهر محکوم به مرگ هستند، مانند آنانی که تا حالا مرده‌اند. اجازه بدهید مردانی را با پنج رأس اسبی که باقی‌مانده‌اند، بفرستیم تا بدانیم که چه رخ داده است.»^{۱۴} ایشان مردانی برگزیدند و پادشاه آن‌ها را با دو ازابه فرستاد تا ببینند که بر سر ارتش سوریه چه آمده است.^{۱۵} مردان تا رود اُردن رفتند و در جاده لباس و وسایلی را که سوری‌ها در هنگام فرار به‌جا گذاشته بودند، دیدند. پس ایشان بازگشتند و به پادشاه گزارش دادند.^{۱۶} مردم سامره با عجله بیرون آمدند و به اردوی سوری‌ها هجوم آورده آن را تاراج کردند و همان‌طور که خداوند فرموده بود، پنج کیلوگرم از بهترین گندم یا ده کیلوگرم از بهترین جو را به قیمت یک سکه نقره فروختند.

^{۱۷} پادشاه محافظ مخصوصی را که بر دست او تکیه می‌کرد، بر دروازه گماشته بود، ولی او در نزدیکی دروازه لگدمال شده مُرد، همان‌طور که اِلیشع زمانی که پادشاه به دیدن او رفته بود، پیش‌گویی کرده بود.^{۱۸} اِلیشع به پادشاه گفته بود روز بعد پنج کیلوگرم از بهترین گندم یا ده کیلوگرم از بهترین جو در سامره به قیمت یک سکه نقره به فروش خواهد

رفت. ۱۹ اما آن محافظ مخصوص به اِیشَع گفته بود: «مگر خود خدا از آسمان دریچه‌ای بگشاید تا این وقایع روی دهند.» اِیشَع گفته بود: «تو آن را با چشمان خود خواهی دید، اما از آن نخواهی خورد.» ۲۰ و همین‌طور هم شد و او زیر پای مردم لگدمال شده در دروازه شهر مُرد.

بازگشت زن شونمی

اِیشَع به زن شونمی که پسرش را زنده کرده بود، گفته بود: «برخیز و با خانواده‌ات به مکانی دیگر برو، زیرا خداوند این سرزمین را برای مدّت هفت سال به خشک‌سالی دچار خواهد کرد.» ۲ پس آن زن برخاست و مطابق کلام مرد خدا عمل کرد و با خانواده خود به سرزمین فلسطین رفت و هفت سال در آنجا ماند.

۳ در پایان هفت سال، او به اسرائیل بازگشت و نزد پادشاه رفت تا درخواست کند که زمین و خانه‌اش به او باز داده شود. ۴ در این هنگام پادشاه با جیحزی، خدمتکار مرد خدا گفت‌وگو می‌کرد و می‌گفت: «از کارهای بزرگی که اِیشَع انجام داده است، بگو.» ۵ زمانی که جیحزی به پادشاه می‌گفت که چگونه اِیشَع مُرده‌ای را زنده کرده بود، زنی که پسرش زنده شده بود، برای دادخواهی نزد پادشاه آمد. جیحزی گفت: «ای پادشاه این همان زنی است که اِیشَع پسرش را زنده کرد.» ۶ در پاسخ سؤال پادشاه او گفته جیحزی را تایید کرد و پادشاه مأموری را برای او گماشت و به او گفت: «دارایی و همه محصول هفت سال زمینش را به او بازگردانید.»

اِیشَع و بِنهَدَد پادشاه سوریه

۷ هنگامی که اِیشَع به دمشق رفت، بِنهَدَد، پادشاه سوریه بیمار بود و به او خبر دادند که اِیشَع آنجا است. ۸ پادشاه به حزائیل، یکی از درباریان خود، گفت: «هدیه‌ای با خود نزد مرد خدا ببر و از او بنخواه که از خداوند بپرسد که آیا من بهبود خواهم یافت یا نه؟» ۹ حزائیل چهل شتر از بهترین محصولات دمشق را بار کرد و نزد اِیشَع رفت. هنگامی که حزائیل او را ملاقات کرد، گفت: «بنده‌ات بِنهَدَد پادشاه سوریه مرا فرستاده تا از شما بپرسم که آیا بیماری او بهبود خواهد یافت یا نه؟»

۱۰ اِیشَع پاسخ داد: «خداوند بر من آشکار کرده است که او خواهد مرد، اما برو و به او بگو که بهبود خواهد یافت.» ۱۱ آنگاه اِیشَع به حزائیل خیره شد تا او شرمگین گشت و اِیشَع گریست. ۱۲ حزائیل پرسید: «ای سرورم، چرا گریه می‌کنی؟»

اِیشَع پاسخ داد: «زیرا می‌دانم چه شرارت‌هایی علیه مردم اسرائیل مرتکب خواهی شد. تو قلعه‌های ایشان را به آتش خواهی کشید، مردان

جوان را با شمشیر خواهی کشت و کودکان را تکه تکه خواهی کرد و شکم زنان آبستن را خواهی درید.»

۱۳ حزائیل گفت: «من سگ چه کسی باشم؛ چگونه می توانم چنان قدرتی داشته باشم؟»

الیشع پاسخ داد: «خداوند به من نشان داد که تو پادشاه سوریه خواهی شد.»

۱۴ پس حزائیل نزد سرور خود بازگشت. بنهداد پرسید: «الیشع به تو چه گفت؟»

او پاسخ داد: «الیشع گفت یقیناً بهبود خواهی یافت.» ۱۵ اما فردای آن روز او لحافی را در آب فروبرد و روی صورت بنهداد پهن کرد تا مُرد و حزائیل پادشاه سوریه شد.

یهورام، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۲۱:۱-۲۰)

۱۶ در سال پنجم پادشاهی یورام پسر آخاب بر اسرائیل، یهورام پسر یهوشافاط پادشاه یهودا شد. ۱۷ یهورام در سن سی و دوسالگی پادشاه شد و مدت هشت سال در اورشلیم حکومت کرد. ۱۸ دختر آخاب، همسر او بود و یهورام در راه پادشاهان اسرائیل گام برمی داشت و مانند خاندان آخاب، آنچه را از نظر خداوند پلید بود، انجام می داد. ۱۹ اما خداوند به خاطر خدمت گزارش داوود، یهودا را نابود نکرد، زیرا خداوند قول داده بود که نسل او تا به ابد حکومت خواهند کرد.

۲۰ در زمان یهورام، آدوم علیه حکومت اسرائیل شورش کرد و برای خود پادشاهی برگزید. ۲۱ پس یهورام با تمام اربابه‌هایش به صعیر رفت. در آنجا سپاه آدومیان ایشان را محاصره کرد. شبانگاه او و فرماندهان اربابه‌هایش توانستند صف محاصره را بشکنند و بگریزند و سربازانش در خانه‌های خود پراکنده شدند. ۲۲ آدوم از آن به بعد استقلال خود را از یهودا حفظ کرده است. در این زمان مردم شهر لَبْنَه هم دست به شورش زدند.

۲۳ بقیه وقایع دوران سلطنت یهورام و کارهای او در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا ثبت شده است. ۲۴ یهورام درگذشت و در گورستان سلطنتی در شهر داوود به خاک سپرده شد و پسرش آخزیا به جای او پادشاه شد.

آخزیا، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۲۲:۱-۶)

۲۵ در دوازدهمین سال پادشاهی یورام پسر آخاب، آخزیا پسر یهورام پادشاه یهودا شد. ۲۶ او در سن بیست و دوسالگی به سلطنت رسید و

مدّت یک سال در اورشلیم پادشاهی کرد. مادرش عتلیا نوّه عُمری پادشاه اسرائیل بود.^{۲۷} او نیز در راه خاندان آخاب گام برداشت و کارهایی کرد که از نظر خداوند پلید بود، همان گونه که خاندان آخاب عمل کرده بودند، زیرا او داماد خاندان آخاب بود.

^{۲۸} آخزیا پادشاه به یورام پادشاه اسرائیل پیوست و برای جنگ با حزائیل پادشاه سوریه به یرموت در جلعاد لشکر کشید و یورام در نبرد زخمی شد.
^{۲۹} او به شهر یزرعیل بازگشت تا از جراحاتی که آرامیان در هنگام جنگ با حزائیل پادشاه آرام بر او وارد آورده بودند، بهبودی یابد. آنگاه آخزیا پسر یورام، پادشاه یهودا، برای عیادت او آمد زیرا که مجروح شده بود.

مسح کردن ییهو، به پادشاهی اسرائیل

در این هنگام اِلیشع نبی یکی از انبیای جوان را خواند و به او گفت: «آماده شو که به یرموت جلعاد بروی. این کوزه روغن را با خود ببر.^۲ چون به آنجا رسیدی، ییهو پسر یهوشافاط، نوّه نمشی را پیدا کن و او را به اتاق خلوتی دور از همراهانش ببر.^۳ آنگاه کوزه روغن را روی سرش بریز و به او بگو خداوند می فرماید، 'تو را به پادشاهی اسرائیل* مسح می کنم.' سپس با سرعت هرچه تمام آنجا را ترک کن.»
^۴ پس آن نبی جوان به یرموت جلعاد رفت. ه هنگامی که به آنجا رسید فرماندهان ارتش گرد هم نشستند. او گفت: «ای آقا، من برای شما پیامی دارم.»

یهو گفت: «برای کدام یک از ما؟»

او پاسخ داد: «برای شما، ای آقا.»^۵ پس او برخاست و به داخل خانه رفت و نبی جوان روغن را بر سرش ریخت و گفت: «یهوه، خدای اسرائیل چنین می گوید، 'من تو را به پادشاهی قوم خودم اسرائیل مسح می کنم. تو باید خاندان سرور خود آخاب را نابود کنی تا من انتقام خون انبیای خود و خون همه خدمت گزاران خود را از ایزابل بگیرم.'^۸ همه خاندان آخاب باید هلاک شوند، و من تمام مردان آخاب را در اسرائیل چه برده و چه آزاد از بین خواهم برد.^۹ خاندان آخاب را به سرنوشت خانواده یربعام پسر نباط و خاندان بعشا پسر آخیا گرفتار خواهم ساخت.^{۱۰} سگ ها ایزابل را در زمین یزرعیل خواهند خورد و او دفن نخواهد شد.» بعد از این گفته، آن نبی جوان در را باز کرد و گریخت.

^{۱۱} هنگامی که ییهو نزد فرماندهان همراه خود بازگشت، از وی پرسیدند:

«آیا همه چیز خوب است؟ آن مرد دیوانه از تو چه می خواست؟»

یهو پاسخ داد: «شما می دانید او چه می خواست.»

^{۱۲} ایشان پاسخ دادند: «نه، ما نمی دانیم. به ما بگو او چه گفت.»

یهو گفت: «خداوند چنین می‌فرماید، 'من تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کرده‌ام.'»

۱۳ آن‌ها بی‌درنگ ردای خود را درآورده روی پله‌ها پهن کردند و شیپور نواختند و با فریاد گفتند: «یهو پادشاه است.»

کشته شدن یورام

۱۴ پس یهو پسر یهوشافاط، نوۀ نمشی علیه یورام دسیسه چید. یورام و همهٔ مردم اسرائیل با حزائیل پادشاه سوریه در یزرعیل در حال جنگ بودند. ۱۵ اما یورام پادشاه به یزرعیل بازگشت تا زخم‌هایی که سوری‌ها در جنگ با حزائیل پادشاه سوریه به او وارد آورده بودند، بهبود یابند. پس یهو به فرماندهانش گفت: «اگر با من هستید، نگذارید کسی از شهر خارج شود و به یزرعیل خبر برساند.» ۱۶ پس او بر ارابهٔ خود سوار شد و به سوی یزرعیل رفت. یورام هنوز بهبودی نیافته بود و آخزیا پادشاه یهودا، به آنجا برای دیدن یورام آمده بود.

۱۷ دیدبانی که بر بُرجی در یزرعیل به دیده‌بانی ایستاده بود، یهو و مردانش را دید که نزدیک می‌شوند. پس با صدای بلند گفت: «من سوارانی را می‌بینم که می‌آیند.»

یورام پاسخ داد: «سواری را بفرست تا پرسد که آن‌ها دوست هستند یا دشمن.»

۱۸ سوار بیرون رفت و به یهو گفت: «پادشاه می‌خواهد بداند که آیا شما مانند دوست آمده‌اید؟»

یهو پاسخ داد: «به تو مربوط نیست. به دنبال من بیا.» دیده‌بان از روی بُرج گزارش داد که قاصد به آن گروه رسید، ولی بازنگشت. ۱۹ پس قاصد دیگری فرستاده شد و او از یهو همان سؤال را پرسید. دوباره یهو پاسخ داد: «به تو مربوط نیست. دنبال من بیا.» ۲۰ دیده‌بان دوباره گزارش داد که قاصد به آن گروه رسید، ولی بازنگشت و اضافه کرد: «فرماندهٔ گروه، ارابه‌اش را مانند یهو، دیوانه‌وار می‌راند.» ۲۱ یورام پادشاه دستور داد: «ارابهٔ مرا آماده کنید.» سپس او و آخزیا پادشاه یهودا هریک بر ارابه‌های خود سوار شدند و به دیدار یهو رفتند. ایشان در کشتزار نابوت یزرعیلی به یهو رسیدند. ۲۲ هنگامی که یورام او را دید، پرسید: «ای یهو آیا از در صلح آمده‌ای؟»

او پاسخ داد: «تا هنگامی که جادوگری و بُت‌پرستی مادرت ایزابل ادامه داشته باشد، چگونه می‌توان در صلح بود؟»

۲۳ یورام با فریاد به آخزیا گفت: «ای آخزیا، خیانت!» و ارابهٔ خود را بازگرداند و گریخت. ۲۴ یهو کمان خود را با تمام نیرو کشید و تیری

به‌سوی او پرتاب کرد که از پشت به میان کتف‌های یورام فرورفت و قلب او را شکافت. یورام در آربه خود افتاد و جان سپرد. ^{۲۵} ییهو به دستیار خود بدقر گفت: «او را بردار و در کشتزار نابوت یزرعیلی بینداز. به‌یاد بیاور هنگامی که ما دوش‌به‌دوش در عقب آخاب پدر او سواره می‌آمدیم، خداوند علیه او چنین گفت: ^{۲۶} من دیروز ریخته شدن خون نابوت و پسرانش را دیدم و قول می‌دهم تو را در اینجا در همین کشتزار مجازات کنم.» پس اکنون جسد او را بردار و مطابق کلام خداوند در آن زمین بینداز.»

کشته شدن آخزیا، پادشاه یهودا

^{۲۷} هنگامی که آخزیا پادشاه یهودا این را دید، به‌سوی شهر بیت‌هگان گریخت. ییهو او را دنبال کرد و فریاد زد: «او را بکشید!» پس ایشان او را در آربه‌اش بر بلندی‌های جور در نزدیکی شهر یلعام زخمی کردند. او به شهر مجدو گریخت و در آنجا جان سپرد. ^{۲۸} افرادش او را در آربه‌اش به اورشلیم بردند و او را در گور خودش در شهر داوود نزد نیاکانش به خاک سپردند.

^{۲۹} آخزیا در یازدهمین سال سلطنت یورام، پسر آخاب، پادشاهی خود را بر یهودا آغاز کرده بود.

کشته شدن ملکه ایزابل

^{۳۰} ییهو به یزرعیل آمد و ایزابل از آمدنش باخبر شد. او بر چشمانش سرمه کشید و موهای خود را آراست و از پنجره بیرون را نگاه می‌کرد. ^{۳۱} زمانی که ییهو از دروازه وارد می‌شد، ایزابل گفت: «ای زمری، ای قاتل سرورت، آیا اوضاع بر وفق مراد است؟»

^{۳۲} ییهو سرخود را به‌سوی پنجره بلند کرد و فریاد زد: «چه کسی طرفدار من است؟ چه کسی؟» دو سه نفر از خواجگان از پنجره به او نگاه کردند. ^{۳۳} ییهو گفت: «آن زن را پایین بیندازید.» پس او را پایین انداختند و خونس به روی دیوار و اسبان پاشیده شد و ییهو با اسب‌ها و آربه‌اش بدن او را لگدکوب کردند. ^{۳۴} آنگاه او وارد شده خورد و نوشید و گفت: «اکنون این زن لعنتی را ببرید و او را به خاک بسپارید، زیرا او دختر پادشاه است.» ^{۳۵} اما هنگامی که بیرون رفتند تا او را دفن کنند، فقط کاسه سرو استخوان‌های دست و پای او را یافتند. ^{۳۶} وقتی که بازگشتند و خبر دادند، ییهو گفت: «این کلام خداوند است که توسط خدمتگزار خود ایلای تشبی پیشگویی کرده بود که جسد ایزابل را در زمین یزرعیل سگ‌ها خواهند خورد ^{۳۷} و اجزای بدنش مانند سرگین در کشتزارهای زمین یزرعیل پراکنده خواهند شد تا کسی نتواند بگوید که این ایزابل است.»

کشتار پسران آخاب

هفتاد پسر از خاندان آخاب در سامره بودند. پس ییهو نامه‌هایی برای مقامات، بزرگان و سرپرستان پسران خاندان آخاب در سامره فرستاده گفت: ^۲ «شما سرپرستان بازماندگان پادشاه هستید و اربابه‌ها، اسب‌ها، اسلحه و شهرهای مستحکم در اختیار دارید؛ پس به محض دریافت این نامه، ^۳ باید شایسته‌ترین پسر سرور خود را برگزینید تا جانشین پدرش شود و برای خاندان سرورتان بجنگید.» ^۴ اما ایشان ترسیدند و با خود گفتند: «دو پادشاه نتوانستند در برابر ییهو بایستند؛ ما چگونه می‌توانیم؟» ^۵ آنگاه مسئول کاخ و فرماندار شهر با بزرگان و سرپرستان پیامی برای ییهو فرستاده گفتند: «ما بندگان تو هستیم و هرآنچه تو بگویی انجام خواهیم داد. هرچه که فکر می‌کنی درست است، انجام بده؛ ولی ما کسی را پادشاه نخواهیم کرد.» ^۶ آنگاه ییهو دومین نامه را چنین نوشت: «اگر شما طرفدار من و آماده پیروی از من هستید، سر پسران خاندان سرورتان، آخاب را تا فردا همین ساعت، با خود به یزرعیل نزد من بیاورید.»

در آن زمان هفتاد تن از شاهزادگان زیر نظر رهبران شهر پرورش می‌یافتند. ^۷ هنگامی که نامه به آن‌ها رسید، ایشان آن هفتاد تن شاهزاده را کشتند و سرهایشان را در سبدها گذاشته به یزرعیل نزد ییهو فرستادند. ^۸ هنگامی که قاصد به ییهو گفت: «آن‌ها سرهای پسران پادشاه را آورده‌اند.» او گفت: «آن‌ها را در دو توده تا صبح در کنار دروازه شهر بگذارید.» ^۹ او بامدادان بیرون رفته ایستاد و به همه مردم گفت: «شما بی‌گناه هستید. این من بودم که علیه سرورم توطئه کردم و او را کشتم، اما چه کسی آن شاهزادگان را کشته است؟» ^{۱۰} این ثابت می‌کند که هرچه خداوند در مورد بازماندگان آخاب فرموده، به حقیقت پیوسته است. خداوند هرچه را که توسط ایلای نبی گفته بود، انجام داده است. ^{۱۱} آنگاه ییهو بقیه خاندان آخاب در یزرعیل و همه بزرگان، دوستان و کاهنان او را کشت تا دیگر کسی از آن‌ها باقی نماند.

کشته شدن خویشاوندان آخزیا

^{۱۲} ییهو سپس رهسپار سامره شد. در بین راه در جایی به نام «اردوی شبانان» ^{۱۳} به خویشاوندان آخزیا پادشاه یهودا برخورد. از ایشان پرسید: «شما کیستید؟»

ایشان پاسخ دادند: «ما از خویشاوندان آخزیا هستیم و به دیدار شاهزاده‌ها و ملکه ایزابل می‌رویم.» ^{۱۴} ییهو به مردان خود دستور داد: «آن‌ها را زنده دستگیر کنید.» پس آن‌ها را که چهل و دو نفر بودند،

دستگیر کردند و در کنار چاه پیت عقیق در آنجا کُشتند و هیچ کدام از ایشان زنده نماند.

کشته شدن بازماندگان آخاب

^{۱۵} هنگامی که ییهو آنجا را ترک کرد، یهوناداب پسر رکاب را دید که به استقبالش می آمد. ییهو به او سلام کرده گفت: «من و تو هم فکر هستیم. آیا از من حمایت خواهی کرد؟»

یهوناداب پاسخ داد: «بلی، حمایت خواهم کرد.»
 ییهو گفت: «اگر چنین است، دست خود را به من بده.» او دست خود را دراز کرد و ییهو دست او را گرفته بالا کشید و بر آزار به سوار کرد.
^{۱۶} ییهو گفت: «با من بیا و غیرتی را که برای خداوند دارم ببین.» آن ها با یکدیگر به سوی سامره رانند. ^{۱۷} هنگامی که به آنجا رسیدند، ییهو مطابق کلامی که خداوند به ایلیا گفته بود، تمام بازماندگان آخاب را که در سامره بودند، کشت و هیچ یک از ایشان را زنده نگذاشت.

کشته شدن پرستندگان بُت بعل

^{۱۸} ییهو تمام مردم سامره را گرد آورد و به آن ها گفت: «آخاب، *بعل را اندکی خدمت کرد ولی ییهو او را خیلی بیشتر خدمت نمود.
^{۱۹} پس اکنون همه انبیای *بعل و تمام کسانی که او را پرستش می کنند و همه کاهنان او را گرد هم بیاورید، زیرا من قصد دارم قربانی بزرگی برای *بعل انجام دهم. هر کس که غایب باشد، زنده نخواهد ماند.»
 اما ییهو حیل گری می کرد تا به این وسیله پرستندگان *بعل را نابود کند.
^{۲۰} آنگاه ییهو فرمان داد تا روزی را برای پرستش *بعل اعلام کنند و چنین کردند. ^{۲۱} ییهو به سراسر اسرائیل پیام فرستاد و تمام کسانی که بعل را پرستش می کردند، آمدند و کسی نبود که نیامده باشد. ایشان وارد پرستشگاه *بعل شدند و سرتاسر آن را پُر کردند. ^{۲۲} او به کسی که مسئول لباس ها بود، گفت: «لباس ها را برای پرستش *بعل بیرون بیاور و به همه پرستندگان بعل بده.» او برای ایشان لباس ها را بیرون آورد.
^{۲۳} آنگاه ییهو و یهوناداب پسر رکاب داخل پرستشگاه *بعل شدند و ییهو به پرستندگان بعل گفت: «مطمئن شوید که فقط پرستندگان بعل حاضر باشند و کسی از پرستندگان خداوند داخل نشده باشد.» ^{۲۴} آنگاه ایشان داخل پرستشگاه شدند تا قربانی ها و قربانی های سوختنی تقدیم کنند. ییهو هشتاد نفر در خارج پرستشگاه گماشته بود و به ایشان دستور داد: «همه را بکشید. اگر بگذارید کسی فرار کند، شما به جای او کشته خواهید شد.»

^{۲۵} پس از تقدیم قربانی‌های سوختنی، بی‌درنگ ییهو به محافظین و سرکردگان خود گفت: «داخل شوید و همه را بکشید. اجازه ندهید کسی فرار کند.» آنگاه آن‌ها را از لبه تیغ گذراندند و اجسادشان را بیرون انداختند و به قسمت اندرونی پرستشگاه *بعل رفتند ^{۲۶} و ستون بعل را بیرون آوردند و سوزاندند. ^{۲۷} پس ایشان ستون و پرستشگاه *بعل را ویران کردند و آنجا را به مستراح تبدیل نمودند که تا به امروز باقی است.

^{۲۸} ییهو به این‌گونه اسرائیل را از وجود *بعل پاکسازی کرد. ^{۲۹} با این حال، ییهو از گناهان یربعام پسر نباط که اسرائیل را به گناه کشید، روی برنگرداند، یعنی از پرستش گوساله‌های طلایی در بیت‌ئیل و دان.

^{۳۰} خداوند به ییهو گفت: «چون تو کارهایی را که در نظر من نیکو هستند، به‌خوبی انجام داده‌ای و آنچه که خواست من بود با خاندان آخاب نمودی، فرزندان تو تا چهار نسل بر تخت اسرائیل خواهند نشست.» ^{۳۱} اما ییهو با تمام دلش از شریعت یهوه، خدای اسرائیل پیروی نکرد و از گناهان یربعام که اسرائیل را به گناه کشانده بود، دوری ننمود.

مرگ ییهو

^{۳۲} در آن زمان خداوند خواست تا از وسعت سرزمین اسرائیل بکاهد. حزائیل پادشاه سوریه بر تمام سرزمین اسرائیل پیروز شد. ^{۳۳} از رود اردن به‌طرف شرق تمام سرزمین جلعاد، جاد، رثوبین و منسی از عروعر که در نزدیکی وادی ارنون تا جلعاد و باشان را تصرف کرد.

^{۳۴} بقیه کارهای ییهو و هرچه انجام داد و تمام قدرت او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است. ^{۳۵} ییهو درگذشت و به اجدادش پیوست و او را در سامره به خاک سپردند. پسرش، یهوآحاز جانشین او شد. ^{۳۶} ییهو مدت بیست و هشت سال در سامره بر اسرائیل پادشاهی کرد.

حکومت عتلیا بر یهودا

(دوم تواریخ ۱۰:۲۲-۱۵:۲۳)

چون عتلیا مادر آخزیا از مرگ پسر خود باخبر گشت، دستور کشتار همه افراد خانواده سلطنتی را صادر کرد. ^۲ اما یهوَشَبَع، که دختر یهورام و خواهر آخزیا بود، یوآش پسر آخزیا را برداشت و از میان پسران پادشاه که در انتظار مرگ بودند ربود و او را با دایه‌اش در خوابگاهی نهاد. به این ترتیب یوآش را از عتلیا پنهان کرد و او کشته نشد. ^۳ یهوَشَبَع در مدت شش سالی که عتلیا بر سرزمین حکومت می‌کرد، یوآش را در معبد بزرگ پنهان نگه داشت.

^۴ اما در سال هفتم، یهویداع کاهن، فرماندهان محافظین سلطنتی را به معبد بزرگ خداوند دعوت کرد. او با آن‌ها پیمان بست و ایشان در

معبد بزرگ سوگند یاد کردند. آنگاه پسر پادشاه را به ایشان نشان داد. سپس به ایشان چنین دستور داد: «هنگامی که در روز سبت انجام وظیفه می کنید، یک سوم شما باید از کاخ حفاظت کند. یک سوم دیگر از دروازه سور حفاظت کند و یک سوم دیگر در دروازه پشت سر محافظین، بایستند. دو گروه دیگر که روز سبت در مرخصی هستند، در معبد بزرگ از پادشاه محافظت کنند. پادشاه را محافظت کنید و مسلح باشید. هرکجا می رود، با او باشید. هرکس به شما نزدیک شد او را بکشید.»

فرماندهان از دستورات یهویداع پیروی کردند و افراد خود را نزد او آوردند، یعنی آنهایی که در روز سبت کار می کردند و نیز کسانی که مرخصی داشتند. یهویداع نیزه ها و سپرهایی را که به داوود پادشاه تعلق داشتند و در معبد بزرگ نگهداری می شدند، به فرماندهان داد و او مردانی را با شمشیرهای کشیده در اطراف و جلوی معبد بزرگ گماشت تا از پادشاه حفاظت کنند. آنگاه یهویداع پسر پادشاه را بیرون آورد و تاج بر سرش نهاد و به او نسخه ای از قوانین پادشاهی را داد و او را مسح نموده پادشاه اعلام کرد. مردم دست زدند و گفتند: «زنده باد پادشاه!»

هنگامی که عتلیا صدای محافظین و مردم را شنید، نزد مردم به معبد بزرگ رفت. او در آنجا پادشاه را دید که نزدیک ستون برحسب سنت ایستاده و افسران سپاه و شیپورچی ها پادشاه را احاطه کرده بودند و همه مردم سرزمین شادمانی می کنند و شیپور می نوازند. عتلیا جامه خود را درید و فریاد زد: «خیانت، خیانت!»

آنگاه یهویداع کاهن به فرماندهان سپاه ارتش دستور داد: «او را از میان صف سربازان بیرون بکشید و هرکس به دنبال او آمد وی را بکشید.» زیرا کاهن گفته بود: «او در معبد بزرگ کشته نشود.» پس عتلیا را دستگیر کردند و از دری که اسبها وارد کاخ پادشاه می شدند، بردند و در آنجا کشته شد.

اصلاحات یهویداع

(دوم تواریخ ۲۳: ۱۶-۲۱)

یهویداع کاهن، پادشاه و مردم با خداوند پیمان بستند که قوم او باشند؛ او همچنین پیمانی بین پادشاه و مردم منعقد کرد. آنگاه مردم به پرستشگاه بعل رفتند و آن را ویران کردند و قربانگاهها و بت هایش را شکستند و متان کاهن بعل را به قتل رسانیدند.

یهویداع برای معبد بزرگ محافظینی گماشت. سپس فرماندهان، محافظین پادشاه و محافظین کاخ، پادشاه را از معبد بزرگ خداوند تا

کاخ همراهی کردند. یوآش از راه دروازهٔ محافظین وارد کاخ شد و بر تخت پادشاهی نشست. ^{۲۰} همهٔ مردم آن سرزمین شاد بودند و شهر پس از این که عتلیا در کاخ سلطنتی کشته شد، آرام شد. ^{۲۱} یوآش در سن هفت سالگی پادشاه یهودا شد.

یوآش، پادشاه یهودا

(دوم توریه ۱:۲۴-۱۶)

۱۲

در سال هفتم سلطنت ییهو، یوآش پادشاه شد و مدت چهل سال در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش ظبیه و از بئرشبع بود. ^۲ او در طول زندگی خود آنچه را که در نظر خداوند درست بود، انجام می‌داد، زیرا یهویداع کاهن او را آموزش می‌داد. ^۳ با وجود این، پرستشگاه‌های بالای تپه‌ها نابود نشده بودند و مردم در آنجا قربانی تقدیم کرده *بُخور می‌سوزاندند.

^۴ یوآش کاهنان را فراخواند و دستور داد پول‌هایی را که برای قربانی به معبد بزرگ هدیه می‌شود، چه مقرری معمولی و چه پولی که داوطلبانه اهدا می‌شود، پس‌انداز کنند. ^۵ هر کاهن مسئول پول کسانی بود که به آن‌ها خدمت می‌کرد و این پول‌ها برای تعمیرات لازم در معبد بزرگ مصرف می‌شد.

^۶ اما تا بیست و سومین سال سلطنت یوآش پادشاه، کاهنان هنوز هیچ تعمیری در معبد بزرگ انجام نداده بودند. ^۷ پس یوآش پادشاه، یهویداع کاهن و سایر کاهنان را فراخواند و به ایشان گفت: «چرا شما معبد بزرگ را تعمیر نمی‌کنید؟ از این به بعد، شما اجازه ندارید پولی را که دریافت می‌کنید، نزد خود نگه دارید؛ باید آن را برای تعمیر معبد بزرگ بدهید.» ^۸ کاهنان پذیرفتند که دیگر از مردم پول نگیرند و معبد بزرگ را نیز تعمیر نکنند.

^۹ آنگاه یهویداع کاهن جعبه‌ای را برداشت و سرپوش آن را سوراخ کرد و آن را نزدیک قربانگاه در سمت راست ورودی معبد بزرگ قرار داد. کاهنانی که از ورودی محافظت می‌کردند، پول‌هایی را که به معبد بزرگ آورده می‌شد، در جعبه می‌ریختند. ^{۱۰} هرگاه پول زیادی در جعبه جمع می‌شد، منشی پادشاه و *کاهن اعظم پول‌ها را می‌شمردند و در کیسه‌ها می‌گذاشتند و سر آن‌ها را می‌بستند. ^{۱۱} بعد از شمارش پول آن را به دست مسئول بازسازی معبد بزرگ می‌دادند. به این طریق، مزد نجاران و بنّایان ^{۱۲} و معماران و سنگ‌تراشان پرداخت می‌شد، و برای خرید الوار و سنگ لازم برای تعمیرات و پرداخت هزینه‌های مورد نیاز دیگر، از این پول پرداخت می‌کردند. ^{۱۳} اما از این پول برای ساختن جام‌های نقره‌ای، کاسه‌ها و شیپورها یا وسایل مورد نیاز چراغ‌ها و یا

هیچ ظرف طلا یا نقره استفاده نمی شد.^{۱۴} تمامی آن برای پرداخت مزد کارگران و خرید مصالح مصرف می شد.^{۱۵} مردانی که مسئول این کار بودند، واقعاً درستکار بودند. پس لازم نبود که برای هزینه ها حساب پس بدهند.^{۱۶} پول قربانی جبران خطا و گناه به صندوق انداخته نمی شد، بلکه آن پول به کاهنان تعلق داشت.

یوآش به خزائیل باج می دهد

^{۱۷} در این زمان خزائیل، پادشاه سوریه به شهر جت حمله و آن را تسخیر کرد. آنگاه تصمیم گرفت به اورشلیم حمله کند.^{۱۸} یوآش پادشاه یهودا، تمام هدایایی را که پیشینیان او، یهوشافاط، یهورام و آخزیا به خداوند داده بودند، به اضافه هدایای خود و تمام طلای خزانه های معبد بزرگ و کاخ را برای خزائیل پادشاه فرستاد و او ارتش خود را از اورشلیم دور کرد.^{۱۹} تمام کارهای دیگری را که یوآش انجام داد، در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا ثبت شده است.

^{۲۰} خادمانش علیه او دسیسه کردند و او را در خانه ملو، در راه سلی کشتند.^{۲۱} قاتلین او یوزاکار پسر شمعت و یهوزاباد پسر شومیر بودند. جنازه او را در کنار اجدادش در شهر داوود به خاک سپردند؛ سپس پسرش امصیا جانشین او شد.

یهوآخاز، پادشاه اسرائیل

در بیست و سومین سال سلطنت یوآش پسر آخزیا پادشاه یهودا، یهوآخاز پسر ییهو در سامره پادشاه اسرائیل شد و هفده سال سلطنت کرد.^۲ او آنچه را که در نظر خداوند زشت بود، انجام داد و از گناهان پُر بعام پسر نباط که اسرائیل را به گناه کشید، دوری نکرد.^۳ بنابراین خشم خداوند علیه اسرائیل برافروخته شد و به خزائیل، پادشاه سوریه و بنهدد اجازه داد که مرتباً به آن ها حمله کنند.^۴ آنگاه یهوآخاز نزد خداوند دعا کرد و خداوند دید که پادشاه سوریه چگونه با خشونت به اسرائیلی ها ستم می کند؛ پس دعای او را مستجاب کرد.^۵ خداوند رهاننده ای برای اسرائیل فرستاد تا آن ها را از دست سوری ها آزاد کند، پس اسرائیلی ها مانند گذشته در صلح زندگی کردند.^۶ اما هنوز از گناهانی که پُر بعام پادشاه، اسرائیل را به آن ها کشانده بود، دست برنداشتند و به انجام دادن آن کارها ادامه دادند؛ و الهه *آشیره در سامره ماند.

^۷ از ارتش یهوآخاز فقط پنجاه سوار، ده ارابه و ده هزار پیاده باقی مانده بود، زیرا پادشاه سوریه بقیه را نابود و ایشان را مانند غبار، پایمال کرده بود.

^۸بقیه کارهای یهوآخاز و هرچه کرد و شجاعت او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است. ^۹یهوآخاز درگذشت و او را در سامره به خاک سپردند و پسرش، یهوآش جانشین او شد.

یهوآش، پادشاه اسرائیل

^{۱۰}در سی و هفتمین سال سلطنت یوآش پادشاه یهودا، یهوآش پسر یهوآخاز در سامره پادشاه اسرائیل شد و مدت شانزده سال سلطنت کرد. ^{۱۱}او نیز با کارهای زشت خود در مقابل خداوند گناه کرد و به همان راه گناه آلودی که یربعام پسر نباط مردم اسرائیل را بُرد، گام نهاد و از آن راه بازنگشت. ^{۱۲}بقیه کارهای یهوآش و هرچه کرد و شجاعت او که چگونه با اَمَسیا، پادشاه یهودا جنگ کرد، در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده اند. ^{۱۳}یهوآش درگذشت و در گورستان سلطنتی در سامره به خاک سپرده شد و پسرش یربعام دوم جانشین او شد.

مرگ اِیشع

^{۱۴}هنگامی که اِیشع نبی به بیماری کُشنده ای مبتلا شد و در بستر مرگ افتاد، یهوآش پادشاه اسرائیل به عیادت او رفت و درحالی که گریه می کرد گفت: «ای پدرم، ای پدرم، ای اَرابه و ای سوار اسرائیل.» ^{۱۵}اِیشع به او گفت: «چند تیر و یک کمان بردار.» پس او تیرها و کمان برداشت ^{۱۶}و اِیشع به او گفت: «آماده تیراندازی باش.» پادشاه چنین کرد و اِیشع دست های خود را روی دست های پادشاه نهاد. ^{۱۷}سپس اِیشع به پادشاه گفت: «پنجره را به سوی سوریه باز کن.» اِیشع دستور تیراندازی داد. بی درنگ پس از آنکه پادشاه تیر را پرتاب کرد، نبی به او گفت: «تو تیر خداوند هستی که به وسیله آن بر سوریه پیروز خواهد شد. تو با سوری ها در اَریق آن قدر نبرد خواهی کرد تا آن ها را شکست بدهی.»

^{۱۸}اِیشع گفت: «تیرها را بردار و آن ها را به زمین بزن.» پادشاه آن ها را سه بار به زمین زد و ایستاد. ^{۱۹}آنگاه مرد خدا از او خشمگین شد و به او گفت: «تو باید پنج یا شش مرتبه آن ها را به زمین می زدی. در آن صورت، می توانستی پیروزی کامل بر سوریه داشته باشی، اما حالا آن ها را فقط سه بار شکست خواهی داد.»

^{۲۰}اِیشع درگذشت و او را به خاک سپردند. در آن دوران هر سال در فصل بهار، عده ای از موآبیان به اسرائیل حمله می کردند. ^{۲۱}یک بار زمانی که اسرائیلیان کسی را به خاک می سپردند، گروهی از مهاجمین را دیدند و جسد را در قبر اِیشع انداخته گریختند. پس از این که جسد به استخوان های اِیشع خورد، آن مرد زنده شد و روی پای خود ایستاد.

جنگ بین اسرائیل و سوریه

۲۲ در تمام دوران سلطنت یهوآخاز، حزائیل پادشاه سوریه، اسرائیل را مورد ستم قرار می داد. ۲۳ اما خداوند به آن ها محبت نمود و رحم کرد و به سوی ایشان بازگشت؛ زیرا به خاطر پیمانی که با ابراهیم، اسحاق و یعقوب بسته بود، ایشان را نابود نکرد و تاکنون نیز آن ها را از حضور خود دور نکرده است.

۲۴ هنگامی که حزائیل پادشاه سوریه درگذشت، پسرش بنهداد جانشین او شد. ۲۵ پس یهوآش پسر یهوآخاز شهرهایی را که حزائیل از دست پدرش یهوآخاز در جنگ گرفته بود، از دست بنهداد پسر حزائیل پس گرفت و سه بار وی را شکست داد.

امصیا، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۱:۲۵-۲۴)

۱۴

در سال دوم سلطنت یهوآش پسر یهوآخاز پادشاه اسرائیل، امصیا پسر یوآش پادشاه یهودا شد. ۲ او در سن بیست و پنج سالگی به سلطنت رسید و مدت بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش یهوعدان از اهالی اورشلیم بود. ۳ امصیا مانند پدرش یوآش آنچه را که در نظر خداوند درست بود، به جا آورد ولی نه مثل جدش داوود. ۴ او پرستشگاه های بالای تپه ها را ویران نکرد و مردم هنوز هم در آنجا قربانی تقدیم می کردند و *بخور می سوزاندند.

۵ امصیا پس از این که قدرت را کاملاً در دست گرفت، خادمینی که پدرش را کشته بودند، به قتل رساند. ۶ اما او فرزندان قاتلین پدرش را نکشت و با آن ها مطابق تورات موسی رفتار کرد، که در آن کتاب خداوند می گوید: «والدین نباید به خاطر جنایت فرزندان شان کشته شوند و فرزندان نباید به خاطر جنایت والدین شان کشته شوند؛ هر کس باید به خاطر جنایتی که خود مرتکب شده است، کشته شود.»

۷ امصیا ده هزار نفر سرباز آدومی را در دره نمک کشت و شهر سیلاع را در جنگ گرفته آن را یقتیل نام نهاد که تا به امروز به همان نام خوانده می شود.

۸ آنگاه امصیا قاصدانی نزد یهوآش پادشاه اسرائیل فرستاد و او را به جنگ طلبید. ۹ اما یهوآش پادشاه اسرائیل به او چنین پاسخ داد: «روزی بوته خاری در کوه های لبنان برای درخت سدر پیام فرستاد که دختری را به پسر من به همسری بده. حیوانی وحشی که از آنجا می گذشت خار را لگدمال کرد. ۱۰ اکنون، ای امصیا، تو آدومی ها را شکست داده ای و

مغرور شده‌ای. پس به شهرت خود راضی باش و در خانه‌ات بمان. چرا برای خودت و قومت مشکل ایجاد می‌کنی؟»

۱۱ اما امصیا از گوش دادن امتناع ورزید. پس یهوآش پادشاه با سربازان خود خارج شد و علیه او در بیت شمش در یهودا به نبرد پرداخت. ۱۲ سپاه یهودا از اسرائیل شکست خورد و همه سربازان به خانه‌های خود گریختند. ۱۳ یهوآش پادشاه اسرائیل، امصیا پادشاه یهودا پسر یوآش پسر آخزیا را در بیت شمش را دستگیر کرد و بعد با سپاه خود به اورشلیم رفت. او حصار اورشلیم را از دروازه افرایم تا دروازه زاویه که یک صد و هشتاد متر طول داشت، ویران کرد. ۱۴ او تمام نقره، طلا و ظروفی را که در معبد بزرگ و خزانه کاخ شاهی بود، گرفته با گروگان‌ها به سامره بازگشت.

۱۵ بقیه کارهای یهوآش، شجاعت او و این که چگونه با امصیا پادشاه یهودا جنگید، در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است. ۱۶ یهوآش درگذشت و در سامره در کنار پادشاهان اسرائیل به خاک سپرده شد. سپس پسر او یربعام جانشین او شد.

وفات امصیا، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۲۵:۲۵-۲۸)

۱۷ امصیای پادشاه پانزده سال پس از مرگ یهوآش پسر یهوآخاز زندگی کرد. ۱۸ بقیه وقایع دوران سلطنت امصیا، در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا نوشته شده‌اند.

۱۹ در اورشلیم علیه او توطئه کردند و او به شهر لاکیش گریخت. اما دشمنانش او را دنبال کرده در آنجا کُشتند. ۲۰ جسد او بر روی اسبی به اورشلیم حمل شد و در گور سلطنتی در شهر داوود به خاک سپرده شد. ۲۱ مردم یهودا پسر شانزده ساله او عزریا را به جای پدرش به تخت نشاندند. ۲۲ عزریا پس از وفات پدر خود، ایلت را دوباره آباد کرد و به یهودا بازگرداند.

یربعام دوم، پادشاه اسرائیل

۲۳ در سال پانزدهم سلطنت امصیا پادشاه یهودا، یربعام پسر یهوآش در سامره، پادشاه اسرائیل شد و مدت چهل و یک سال سلطنت کرد. ۲۴ او آنچه را که در نظر خداوند پلید بود، انجام داد و از همه گناهان یربعام پسر نباط که مردم اسرائیل را به گناه کشانده بود، دوری نجُست. ۲۵ او تمام سرزمین‌هایی را که به اسرائیل تعلق داشت، از گذرگاه حمات در شمال تا دریای مُرده در جنوب، دوباره تسخیر کرد. این بود آنچه که یهوه، خدای اسرائیل به وسیله خدمتگزار خود یونس نبی، پسر امتای، اهل جت حافر، وعده داده بود.

۲۶ خداوند مصیبت عظیمی در میان بنی اسرائیل دید و کسی نبود که به ایشان کمک کند. ۲۷ اما نابودی کامل و همیشگی اسرائیل، هدف خداوند نبود، پس او به وسیله یربعام دوم ایشان را نجات داد. ۲۸ همه کارهای یربعام دوم، نبردهای شجاعانه او و چگونگی بازگرداندن دمشق و حمات به اسرائیل در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل ثبت شده است. ۲۹ یربعام درگذشت و در گورستان سلطنتی به خاک سپرده شد و پسرش زکریا به جای او به تخت پادشاهی نشست.

عزریا، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۱:۲۶-۲۳)

۱۵

در سال بیست و هفتم سلطنت یربعام دوم، پادشاه اسرائیل، عزریا پسر امصیا، پادشاه یهودا شد. ۲ او شانزده ساله بود که به سلطنت رسید و مدت پنجاه و دو سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادر او یگلیا از اهالی اورشلیم بود. ۳ او مانند پدرش امصیا آنچه را که در نظر خداوند نیک بود، انجام می داد. ۴ اما پرستشگاه‌های بالای تپه‌ها ویران نشدند و مردم به تقدیم قربانی و سوزاندن بخور در آنجا ادامه دادند. ۵ خداوند پادشاه را تا پایان عمرش به جدام مبتلا کرد و او در خانه‌ای جدا زندگی می کرد. یوتام پسر پادشاه سرپرستی کاخ را به عهده داشت و بر آن سرزمین حکومت می کرد. ۶ بقیه رویدادها و کارهای عزریا در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا نوشته شده است. ۷ عزریا درگذشت و در گورستان سلطنتی در شهر داوود به خاک سپرده شد، و پسرش یوتام به جایش پادشاه شد.

سلطنت زکریا بر اسرائیل

۸ در سال سی و هشتم سلطنت عزریا، پادشاه یهودا زکریا پسر یربعام در سامره پادشاه اسرائیل شد و مدت شش ماه سلطنت کرد، ۹ و مانند اجدادش آنچه را که در نظر خداوند پلید بود، انجام داد. او از گناهان یربعام پسر نباط که اسرائیل را به گناه کشانده بود، دوری نجست. ۱۰ شلوم پسر یابیش بر ضد زکریا توطئه کرد و او را در حضور مردم در ایلیئم کشت و به جای او به تخت پادشاهی نشست. ۱۱ همه کارهای زکریا در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.

۱۲ این وعده خداوند به ییهو که فرمود: «پسران تو تا نسل چهارم بر تخت پادشاهی اسرائیل خواهند نشست» به انجام رسید.

شَلوم، پادشاه اسرائیل

۱۳ در سال سی و نهم سلطنت عَزْرِیا پادشاه یهودا، شَلوم پسر یابیش پادشاه اسرائیل شد و مدت یک ماه در سامره سلطنت کرد.
 ۱۴ بعد مناخیم، پسر جادی از ترصه به سامره آمد و شَلوم را در آنجا کشت و خودش به جای او پادشاه اسرائیل شد. ۱۵ بقیه کارهای شَلوم و توطئه او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است. ۱۶ مناخیم در راه ترصه، شهر تَفْصَح و حومه آن را با خاک یکسان کرد و تمام ساکنان آنجا را کشت، زیرا ایشان به او تسلیم نشده بودند. او حتی شکم همه زنان حامله را پاره کرد.

مناخیم، پادشاه اسرائیل

۱۷ در سال سی و نهم سلطنت عَزْرِیا پادشاه یهودا، مناخیم پسر جادی بر تخت سلطنت اسرائیل نشست و مدت ده سال در سامره حکومت کرد. ۱۸ او آنچه را که در نظر خداوند پلید بود، انجام داد و از همه گناهان پُر بعام پسر نباط که مردم اسرائیل را به گناه کشانده بود، دوری نجست. ۱۹ تَغْلَت فِلَاسِر، امپراتور آشور، اسرائیل را اشغال کرد و مناخیم سی و چهار تَن نقره به او داد تا پشتیبانی او را برای استحکام قدرت خود در آن سرزمین جلب کند. ۲۰ مناخیم این پول را به زور از ثروتمندان اسرائیل گرفت و هر کدام پنجاه * سکه نقره پرداختند. آنگاه امپراتور آشور، به سرزمین خود بازگشت.

۲۱ بقیه وقایع دوران سلطنت مناخیم و فعالیت های او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل ثبت شده است. ۲۲ مناخیم درگذشت و پسرش، فِقَحْیا جانشین او شد.

سلطنت فِقَحْیا بر اسرائیل

۲۳ در سال پنجاهم سلطنت عَزْرِیا پادشاه یهودا، فِقَحْیا پسر مناخیم در سامره بر تخت سلطنت اسرائیل نشست و مدت دو سال پادشاهی کرد.
 ۲۴ او علیه خداوند گناه کرد و از کارهای بد پُر بعام پسر نباط که مردم اسرائیل را به راه خطا برده بود، دست نکشید. ۲۵ یکی از مأموران او به نام فِقَح پسر رَمَلِیا با همراهی پنجاه نفر از مردم جلعاد بر ضد او شورش کرد و او را با دو نفر دیگر به نام های اَرْجوب و اَریه در کاخ شاهی در سامره به قتل رساند و به جای او پادشاه شد.

۲۶ شرح بقیه رویدادهای پادشاهی فِقَحْیا در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.

سلطنت فِقَح بر اسرائیل

۲۷ در سال پنجاه و دوم سلطنت عَزْرِیا پادشاه یهودا، فِقَح پسر رملیا در سامره پادشاه شد و مدّت بیست سال در اسرائیل سلطنت کرد. ۲۸ او هرآنچه را در نظر خداوند پلید بود، انجام داد و از گناهان یُرْبعام پسر نِبَاط که اسرائیل را به گناه کشیده بود، دوری نجُست.

۲۹ در دوران سلطنت فِقَح، تِغْلَت فِلاسیر امپراتور آشور به اسرائیل حمله کرد و شهرهای عَیون، آبل، بَیت مَعْکَه، یانوح، قادش، حاصور، جِلعاد، جلیل و تمام سرزمین نَفْتالی را تصرف کرد و مردم آنجا را اسیر کرده به آشور برد.

۳۰ در سال بیستم سلطنت یوتام پسر عَزْرِیا، هوشع پسر ایلاه دست به شورش زد و در حمله‌ای فِقَح را به قتل رساند و به جای او پادشاه شد. ۳۱ بقیّه وقایع سلطنت فِقَح و کارهای او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.

یوتام، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۱:۲۷-۹)

۳۲ در سال دوم پادشاهی فِقَح، یوتام پسر عَزْرِیا پادشاه یهودا شد. ۳۳ او در بیست و پنج سالگی به پادشاهی رسید و مدّت شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش یُروشا دختر صادق بود. ۳۴ یوتام مانند پدرش عَزْرِیا آنچه را که از نظر خداوند نیک بود، مانند پدرش عَزْرِیا به جا می‌آورد. ۳۵ اما پرستشگاه‌های بالای تپّه‌ها ویران نشدند و مردم به تقدیم قربانی و سوزاندن بُخور در آنجا ادامه دادند. او دروازه فوقانی معبد بزرگ را ساخت.

۳۶ بقیّه رویدادها و کارهای یوتام در کتاب پادشاهان یهودا نوشته شده است. ۳۷ در زمانی که او پادشاه بود، خداوند ابتدا رِصین پادشاه سوریه و فِقَح پادشاه اسرائیل را فرستاد تا به یهودا حمله کنند. ۳۸ یوتام درگذشت و او را در آرامگاه سلطنتی در شهر داوود به خاک سپردند، و پسرش آحاز جانشین او شد.

سلطنت آحاز بر یهودا

(دوم تواریخ ۱:۲۸-۲۷)

در سال هفدهم سلطنت فِقَح پسر رملیا، آحاز پسر یوتام بر تخت سلطنت یهودا نشست. ۲ او بیست ساله بود که پادشاه شد و مدّت شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد. او برخلاف جدّش، داوود پادشاه، هرآنچه را که در نظر خداوند نیک بود، انجام

نداد،^۳ و در راه پادشاهان اسرائیل گام برداشت. او حتی پسر خود را به عنوان قربانی در برابر بُت سوزاند و از رسوم منفور اقوامی که خداوند از پیش قوم اسرائیل بیرون رانده بود، تقلید نمود.^۴ او در پرستشگاه‌های بالای تپه‌ها و در زیر هر درخت سبزی قربانی تقدیم کرده^۵ بخور سوزاند. رِصین پادشاه سوریه و فِقَح پادشاه اسرائیل به اورشلیم حمله کرده آن را محاصره نمودند، اما نتوانستند آحاز را شکست دهند.^۶ در آن زمان رِصین پادشاه سوریه شهر ایلَت را پس گرفت و یهودیان را بیرون کرد و آدومیان در آنجا جایگزین شدند که تا به امروز در آنجا ساکن هستند.^۷ آحاز قاصدانی با این پیام نزد تِغَلَت فِلاِسِر، امپراتور آشور فرستاد: «من بنده تو و مانند پسر تو هستم. برای نجات من از دست پادشاهان سوریه و اسرائیل به اینجا بیا، چون آن‌ها به من حمله کرده‌اند.»^۸ آحاز همچنین نقره و طلایی را که در معبد بزرگ و در خزانه کاخ پادشاه بود، به عنوان رشوه برای پادشاه آشور فرستاد.^۹ امپراتور آشور خواهش او را پذیرفت و به دمشق حمله کرد. آن را تصرف نمود و مردم آنجا را اسیر کرده به قیر برد و رِصین را کشت.

^{۱۰} وقتی آحاز به ملاقات تِغَلَت فِلاِسِر امپراتور آشور به دمشق رفت و قربانگاه آنجا را دید، نقشه ساختمان آن را با تمام جزئیاتش برای اوریای کاهن فرستاد.^{۱۱} اوریای کاهن، قبل از بازگشت پادشاه از دمشق، قربانگاهی مطابق آنچه آحاز پادشاه از دمشق فرستاده بود، ساخت.^{۱۲} وقتی آحاز پادشاه بازگشت و قربانگاه را دید، رفت^{۱۳} و در آنجا قربانی سوختنی و هدایای غله تقدیم کرد و شراب و خون قربانی مشارکت و سلامتی را بر آن ریخت.^{۱۴} او قربانگاه برنزی را که وقف خداوند شده بود و در جلوی معبد بزرگ قرار داشت، برداشت و در سمت شمال قربانگاه نو گذاشت.^{۱۵} بعد پادشاه به اوریا امر کرده گفت: «بر این قربانگاه بزرگ، قربانی سوختنی صبح، هدایای غله شامگاهی، قربانی سوختنی و غله پادشاه و قربانی مردم را باید تقدیم کنی و خون همه قربانی‌ها را بر آن بریزی، اما قربانگاه برنزی باید تنها برای استفاده شخصی من، به منظور هدایت خواستن از خداوند باشد.»^{۱۶} اوریای کاهن همه کارها را مطابق فرمان آحاز پادشاه انجام داد.

^{۱۷} سپس آحاز پادشاه دیواره‌های پایه‌ها را بُرید و تشت‌ها را از بالای آن برداشت و همچنین حوض برنزی را که بر دوازده گاو برنزی قرار داشت، پایین آورد و بر پایه سنگی گذاشت.^{۱۸} او سایه‌بانی را که برای سَبَت در معبد بزرگ ساخته بود، برداشت و به خاطر اطاعت از امپراتوری آشور و خشنودی او، راه ورودی پادشاه را از خارج به معبد بزرگ بست.

۱۹ بقیه وقایع دوران سلطنت آحاز و کارهای او در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا ثبت شده است. ۲۰ آحاز درگذشت و با اجداد خود در شهر داوود به خاک سپرده شد و پسرش حزقیا جانشین او شد.

هوشع، پادشاه اسرائیل

۱۷ در سال دوازدهم سلطنت آحاز پادشاه یهودا، هوشع پسر ایلاه در سامره بر تخت سلطنت اسرائیل نشست و مدت نه سال پادشاهی کرد. ۲ او آنچه را که در نظر خداوند پلید بود، انجام داد، اما نه به اندازه پادشاهان اسرائیل که قبل از او سلطنت می کردند. ۳ شلمناسیر امپراتور آشور به جنگ او آمد. هوشع تسلیم او شد و هر سال به او باج می داد. ۴ اما یک سال هوشع قاصدانی نزد سوا پادشاه مصر فرستاد و از او کمک خواست و خراج سالانه به آشور پرداخت. هنگامی که شلمناسیر از این موضوع آگاه شد، هوشع را دستگیر کرد و به زندان انداخت.

سقوط سامره

۵ آنگاه شلمناسیر سرزمین اسرائیل را اشغال نموده سامره را به مدت سه سال محاصره کرد. در سال سوم محاصره ۶ و در نهمین سال سلطنت هوشع، امپراتور آشور سامره را تصرف و اسرائیلی ها را اسیر کرده به آشور برد. او گروهی از آنان را در شهر حَلَح، بعضی را در نزدیکی رودخانه خابور در ناحیه جوزان و بعضی را در شهرهای مادها، جایگزین کرد. ۷ سقوط سامره نتیجه گناه مردم اسرائیل بود که در مقابل یهوه، خدای خود مرتکب شده بودند، خدایی که آن ها را از مصر بیرون آورد و از دست فرعون نجات داد. آن ها خدایان بیگانه را پرستش کردند ۸ و از سنت های مردمی که خداوند از پیش روی قوم خود بیرون رانده بود و رسومی که پادشاهان اسرائیل برقرار کرده بودند، پیروی نمودند. ۹ مردم اسرائیل در خفا کارهایی را که از نظر یهوه، خدایشان درست نبود، انجام دادند. آن ها در تمام شهرهای خود از کوچک ترین تا بزرگ ترین آن ها در بالای تپه ها برای خود پرستشگاه ها ساختند. ۱۰ در بالای تپه ها و زیر هر درخت سبزی برای خود ستون ها و نمادهای الهه * آشیره را ساختند. ۱۱ آن ها مانند اقوامی که خداوند از سر راه ایشان برداشته بود، بر فراز تپه ها قربانی می کردند. ایشان با انجام دادن کارهای پلید، خشم خداوند را برافروختند؛ ۱۲ خداوند به ایشان فرموده بود که بُت نپرستید، اما ایشان چنین کردند.

۱۳ با این وجود، خداوند به وسیله همه پیشگویان و تمام رائی ها به مردم اسرائیل و یهودا اخطار داده فرمود: «مطابق فرمان هایی که به اجداد شما

و خدمت گزاران خود انبیا برای شما فرستادم، از راه‌های پلید خود بازگردید و از فرمان‌ها و قوانین من پیروی کنید.»^{۱۴} اما آن‌ها گوش فراندادند و سرسختی نشان دادند و مانند اجدادشان به یهوه، خدای خود ایمان نداشتند.^{۱۵} ایشان از فرمان‌ها و پیمانی که خدا با اجدادشان بسته بود و اخطارهایی که به ایشان داده بود، بیزار شدند. ایشان از بُت‌های بی‌ارزش پیروی کردند و ارزش خود را از دست دادند و به دنبال ملت‌های همسایه‌ای که خداوند فرمان داده بود، مانند ایشان عمل نکنند، رفتند.^{۱۶} ایشان از همه فرمان‌های خداوند سرپیچی کردند و برای خود دو گوساله فلزی و الهه^{*} آشیره ساختند و آنچه را که در آسمان بود، پرستش کردند و بُت^{*} بعل را خدمت نمودند.^{۱۷} ایشان دختران و پسران خود را در آتش برای بُت‌ها قربانی کردند و به جادوگری و فالگیری روی آوردند و خود را در نظر خداوند به پلیدی فروختند و خشم او را برانگیختند.^{۱۸} خداوند بسیار خشمگین شد و ایشان را از حضور خود دور کرد و فقط قوم یهودا باقی ماند.

^{۱۹} مردم یهودا هم از احکام یهوه، خدای خود اطاعت نکردند و از رسوم و شیوه‌هایی که مردم اسرائیل در پیش گرفته بودند، تقلید کردند.^{۲۰} خداوند فرزندان اسرائیل را ترک کرد و ایشان را مجازات نموده به دست تاراج‌گران سپرد و از حضور خود بیرون انداخت.

^{۲۱} بعد از آنکه خداوند، اسرائیل را از خانواده داوود جدا کرد، آن‌ها یربعام پسر نباط را به پادشاهی خود انتخاب کردند. یربعام مردم اسرائیل را از پیروی خداوند بازداشت و سبب شد که آن‌ها مرتکب گناه بزرگی شوند.^{۲۲} مردم اسرائیل از گناهان یربعام پیروی کردند و از گناه کردن دست نکشیدند،^{۲۳} تا این که خداوند، همان‌طور که به وسیله تمام انبیا پیشگویی فرموده بود، مردم اسرائیل را از حضور خود راند. در نتیجه، آن‌ها در سرزمین آشور تا به امروز در تبعید به سر می‌برند.

سکونت آشوریان در سامره

^{۲۴} امپراتور آشور مردم را از بابل، کوت، عوا، حَماَت و سِفروایم آورد و آن‌ها را به جای مردم اسرائیل در شهرهای سامره مستقر کرد. به این ترتیب آشوریان سامره را تصرف نموده در شهرهای آن سکونت اختیار کردند.^{۲۵} چون این مردم در اوایل اقامت خود در آنجا خداوند را پرستش نکردند، در نتیجه خداوند شیرها را به میان آن‌ها فرستاد که تعدادی از ایشان را کُشتند.^{۲۶} پس به امپراتور آشور خبر داده گفتند: «مردمی را که آوردی و در شهرهای سامره جای دادی، از قوانین خدای آن سرزمین خبر ندارند؛ بنابراین او شیرها را فرستاد و آن‌ها مردم را می‌کُشتند، زیرا از شریعت

خدای آن سرزمین بی خبر هستند.»^{۲۷} بنابراین امپراتور آشور امر کرد: «یکی از کاهنانی را که به اسیری گرفته‌اید، به آنجا بفرستید تا به آن‌ها شریعت خدای آن سرزمین را تعلیم بدهد.»^{۲۸} پس یکی از کاهنان را که از سامره اسیر کرده بودند، به بیت‌ئیل فرستادند و او در آنجا سکونت اختیار کرده به آن‌ها آموخت که به چه ترتیب خداوند را بپرستند.

^{۲۹} اما مردمی که در سامره ساکن شدند، برای خود خدایانی ساختند و آن‌ها را در پرستشگاه‌های بالای تپه‌ها که مردم سامره بنا کرده بودند، قرار دادند. ^{۳۰} مردم بابل بُت *شُکوֹت بُنوֹت را، مردم کوت بُت *نِرگال را، مردم حَمات بُت *اَشِیما را و ^{۳۱} عویان بُت‌های *نِبحَز و *تِرتاک را ساختند. مردم سِفرَوایم فرزندان خود را برای *اَدِرْمِلیک و *عَنَمِلیک خدایان خود، در آتش قربانی کردند. ^{۳۲} آن‌ها همچنین خداوند را عبادت می‌کردند و از بین خود، از هر گروه، کاهنانی را در پرستشگاه‌های بالای تپه‌ها گماشتند که برای ایشان در همان پرستشگاه‌ها قربانی تقدیم کنند. ^{۳۳} به این ترتیب، آن‌ها هم خداوند را می‌پرستیدند و هم خدایان خود را مطابق رسوم سرزمینی که از آنجا آمده بودند، پرستش می‌کردند.

^{۳۴} آن‌ها تا امروز از رسوم قبلی خود پیروی می‌کنند. ایشان خدا را پرستش نمی‌کنند و از فرمان‌ها و قوانین خداوند که به فرزندان یعقوب، که وی را اسرائیل نامید، پیروی نمی‌کنند. ^{۳۵} خداوند با آن‌ها پیمان بسته به ایشان فرمان داد: «خدایان دیگر را ستایش نکنید؛ به آن‌ها سجده یا خدمت نکنید و برای آن‌ها قربانی تقدیم نکنید، ^{۳۶} بلکه باید از من، یعنی یَهُوه، کسی که شما را با قدرت و توانایی از مصر بیرون آورد، پیروی کنید. شما باید مرا سجده کنید و برای من قربانی تقدیم کنید. ^{۳۷} همواره از قوانین و فرمان‌هایی که من برایتان نوشتم، پیروی کنید، ^{۳۸} و نباید پیمانی را که با شما بستم فراموش کنید. ^{۳۹} اما اگر از یَهُوه، خدایتان اطاعت کنید، او شما را از دست دشمنانتان نجات خواهد داد.» ^{۴۰} اما آن قوم گوش فراندادند و طبق آیین گذشته خود رفتار کردند.

^{۴۱} پس آن مردم خداوند را ستایش کردند، اما بُت‌های خود را نیز پرستیدند و تا امروز بازماندگان ایشان چنین می‌کنند.

حزقیا، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۱:۲۹-۲، ۱:۳۱)

در سومین سال سلطنت هوشع پسر ایلاه پادشاه اسرائیل، حزقیا پسر آحاز پادشاه یهودا شد. ^۲ او بیست و پنج سال داشت که به سلطنت رسید و مدت بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش آبیّه دختر زَکریا بود. ^۳ او مانند جدّش داوود، آنچه را که در نظر خداوند نیک بود، به‌جا می‌آورد. ^۴ او پرستشگاه‌های

بالای تپه‌ها را ویران کرد، ستون‌های سنگی را شکست، الههٔ *آشیره را درهم شکست و مار برنزی را که موسی ساخته بود و *نَحْشْتان نامیده می‌شد، تکه‌تکه کرد، زیرا قوم اسرائیل برای آن *بُخور می‌سوزانند. هیهیچیک از پادشاهان قبل یا بعد از حزقیا مانند او نبود، زیرا او به یهوه، خدای اسرائیل اعتماد کرده بود. ۶ او به خداوند ایمان داشت و از پیروی او دوری نجست و فرمان‌هایی را که خداوند به موسی داده بود، به‌جا می‌آورد. ۷ از این رو خداوند با او بود و هرکجا می‌رفت، کامیاب می‌شد. او علیه امپراتور آشور قیام کرد و از فرمان‌برداری او خودداری کرد. ۸ او فلسطینیان را تا غزه و اطرافش، از بُرج‌های دیدبانی تا شهرهای دیواردار شکست داد.

۹ در سال چهارم سلطنت حزقیا و سال هفتم پادشاهی هوشع پسر ایلاه پادشاه اسرائیل، شَلْمَنَاسِر امپراتور آشور به سامره حمله کرد و آن را محاصره نمود ۱۰ و در پایان سال سوّم آن را تصرف کرد. او در سال ششم سلطنت حزقیا و در سال نهم پادشاهی هوشع، تمام سرزمین سامره را تسخیر کرد. ۱۱ امپراتور آشور، مردم اسرائیل را اسیر کرده به آشور برد. بعضی از آن‌ها را در شهر حَلَح، بعضی را در کنار رود خابور در ناحیه جوزان و بعضی را در شهرهای مادها جای داد. ۱۲ این اتفاقات از آن رو واقع شدند که ایشان از ندای یهوه، خدای خود پیروی نکردند و پیمان او را شکستند. ایشان به فرمان‌های موسی خدمتگزار خداوند گوش ندادند و از آن پیروی نکردند.

حملهٔ سَنَحَارِیْب به یهودا

(دوم تواریخ ۱:۳۲-۱۹؛ اشعیا ۳۶:۱-۲۲)

۱۳ در سال چهاردهم سلطنت حزقیا بود که سَنَحَارِیْب، امپراتور آشور به یهودا حمله کرده، شهرهای مستحکم آن را تسخیر نمود. ۱۴ حزقیا پیامی به این شرح به سَنَحَارِیْب که در لاکیش بود فرستاد: «من اشتباه کردم، لشکرت را از اینجا بیرون کن، هرچه که بخواهی انجام می‌دهم.» پس امپراتور آشور از او درخواست کرد که برایش بیست خروار نقره و دو خروار طلا بفرستد. ۱۵ حزقیا تمام نقره‌ای را که در خزانه‌های معبد بزرگ و کاخ شاهی بود، برای او فرستاد. ۱۶ او همچنین طلاهایی را که خودش با آن‌ها دروازه‌ها و ستون‌های معبد بزرگ را پوشانده بود جدا کرد و به سَنَحَارِیْب امپراتور آشور داد. ۱۷ امپراتور آشور، فرماندهٔ کلِّ قوا، افسر ارشد و فرماندهٔ نظامی خود را با لشکری بزرگ از لاکیش برای نبرد علیه حزقیای پادشاه به اورشلیم فرستاد. هنگامی که آن‌ها به اورشلیم رسیدند، جاده‌ای را اشغال نمودند که در آن پارچه‌بافان در کنار نهی که در مسیر برکهٔ بالایی بود، کار می‌کردند. ۱۸ آنگاه ایشان پادشاه را خواندند.

إلیاقیم پسر حَلْقیا سرپرست امور دربار و شینا، منشی دربار و یوآخ پسر آساف مسئول ثبت اسناد دربار نزد ایشان بیرون آمدند. ^{۱۹} فرماندار نظامی به ایشان گفت: «به حِزْقیا بگویند که پادشاه بزرگ، امپراتور، چنین می‌فرماید: تو به چه کسی با اعتماد توکل کرده‌ای؟ ^{۲۰} آیا فکر می‌کنی حرف‌های پوچ جای اصول نظامی و قدرت را در جنگ می‌گیرد؟ اکنون تو به که توکل می‌کنی که علیه من قیام کرده‌ای؟ ^{۲۱} تو منتظر هستی که مصر به تو کمک کند، اما مصر مانند منی است که نمی‌توان آن را به جای چوب دستی استفاده کرد، زیرا خواهد شکست و به دستت فرو خواهد رفت. فرعون نیز چنین است برای کسانی که به او تکیه می‌کنند. ^{۲۲} «اما اگر به من بگویند، 'ما به یهوه، خدای خود تکیه می‌کنیم،' آیا او همان کسی نیست که حِزْقیا قربانگاه‌ها و پرستشگاه‌های او را بر فراز تپه‌ها ویران کرد و به مردم یهودا و اسرائیل گفت، 'شما باید در مقابل قربانگاه اورشلیم ستایش کنید؟' ^{۲۳} حالا بیا و با من از جانب سرورم، امپراتور آشور، شرط ببند: من دو هزار اسب به تو می‌دهم، اگر شما بتوانید دو هزار سوارکار پیدا کنید که بر آن‌ها سوار شوند! ^{۲۴} شما حتی نمی‌توانید با پایین‌ترین درجه‌دار سپاه آشور بجنگید؛ با این وجود انتظار دارید مصر برای کمک شما ازابه و سواره‌نظام بفرستد؟! ^{۲۵} آیا فکر می‌کنید که من بدون کمک خداوند، به سرزمین شما حمله کرده آن را ویران نموده‌ام؟ خود خداوند به من گفت، 'حمله کن و نابود کن.'»

^{۲۶} آنگاه إلیاقیم، شینا و یوآخ به فرمانده نظامی گفتند: «خواهش می‌کنیم به زبان آرامی سخن بگویید. ما آن زبان را می‌فهمیم. عبری سخن نگویند، زیرا همه مردم روی دیوار سخنان شما را می‌شنوند.»

^{۲۷} او پاسخ داد: «آیا شما فکر می‌کنید سرورم مرا فرستاد که تنها با شما و پادشاه صحبت کنم؟ خیر! روی سخن من با مردمی که بر روی دیوار نشسته‌اند، نیز هست، زیرا ایشان هم مانند شما مدفوع خود را خواهند خورد و ادرار خود را خواهند نوشید.»

^{۲۸} آنگاه فرمانده نظامی آشور ایستاد و با صدای بلند به زبان عبری فریاد زد: «به سخنان امپراتور بزرگ آشور گوش فرادهید. ^{۲۹} او به شما هشدار می‌دهد که اجازه ندهید حِزْقیا شما را فریب دهد. حِزْقیا نمی‌تواند شما را از دست من نجات دهد. ^{۳۰} نگذارید حِزْقیا شما را مجبور کند که به خداوند تکیه کنید و بگویید، 'خداوند ما را خواهد رهانید و این شهر به دست امپراتور آشور تسلیم نخواهد شد.' ^{۳۱} به حرف حِزْقیا گوش ندهید، زیرا امپراتور آشور چنین می‌گوید، 'با من صلح کنید و نزد من بیایید تا هرکس از تاک خود انگور و از درخت خود انجیر بخورد و هرکس از آب چشمه خود بنوشد ^{۳۲} تا زمانی که من بیایم و شما را با خود به

سرزمینی مانند سرزمین خودتان ببرم، سرزمین غله و شراب، سرزمین نان و تاکستان‌ها، سرزمین درختان زیتون و عسل، تا شما زنده بمانید و نمیرید. به حزقیا گوش ندهید. هنگامی که او می‌گوید خدا شما را نجات خواهد داد، شما را گمراه می‌کند. ^{۳۳} آیا خدایان ملت‌های دیگر، ایشان را از دست امپراتور آشور نجات دادند؟ ^{۳۴} کجا هستند خدایان حَمات و اَرَفاد؟ کجا هستند خدایان سِفروایم و هینع و عوا؟ آیا آن‌ها سامره را از دست من رها کرده‌اند؟ ^{۳۵} کدام یک از خدایان آن سرزمین‌ها، سرزمین خود را از دست من نجات داده است که خداوند، اسرائیل را از دست من نجات دهد؟»

^{۳۶} اما مردم خاموش ماندند و یک کلمه هم پاسخ ندادند، زیرا حزقیای پادشاه دستور داده بود که به او پاسخی ندهید. ^{۳۷} آنگاه اِلیاقیم، شَبنا و یوآخ با جامه‌های دریده نزد حزقیا رفتند و پیام فرمانده نظامی را به او رساندند.

پادشاه از اِشعیا راهنمایی می‌خواهد

(اِشعیا ۳۷: ۱-۷)

۱۹ وقتی حزقیا این پیام را شنید، لباس خود را از اندوه پاره کرد، *پلاس پوشید و به معبد بزرگ خداوند رفت. ^۲ او اِلیاقیم، سرپرست امور دربار، شَبنا، منشی دربار و رؤسای کاهنان را که همگی پلاس پوشیده بودند، نزد اِشعیای نبی پسر آموص فرستاد. ^۳ ایشان به او گفتند: «حزقیا چنین می‌گوید، 'امروز روز پریشانی، سرافکنندگی و مجازات ما است. ما چون زنی هستیم که هنگام زایمان قدرت زاییدن ندارد. ^۴ امپراتور آشور افسر ارشد خود ربشاقی را فرستاده تا به خدای زنده توهین کند. باشد که یَهُوه، خدایت این اهانت‌ها را بشنود و آنانی را که این سخنان را گفته‌اند، مجازات کند. پس برای بازماندگان ما به درگاه خداوند دعا کن.'»

^۵ وقتی اِشعیا پیام حزقیا را شنید ^۶ چنین پاسخ داده گفت: «به سرور خود بگویید که خداوند چنین می‌گوید، 'از سخنان کُفرآمیز خادمان امپراتور آشور نترس. ^۷ خداوند باعث خواهد شد که امپراتور آشور شایعه‌ای بشنود و مجبور به بازگشت به سرزمین خودش بشود، و خداوند او را در وطن خودش خواهد کشت.'»

آشوری‌ها بار دیگر تهدید می‌کنند

(اِشعیا ۳۷: ۳۷-۲۰)

^۸ فرمانده نظامی آشور باخبر شد که امپراتور، شهر لاکیش را ترک کرده است و علیه شهر لَبنه جنگ می‌کند، پس برای مشورت با او

به آنجا رفت. ۹ به آشوریان خبر رسید که ارتش مصر به رهبری ترها که پادشاه حبشه در راه حمله به ایشان هستند. هنگامی که امپراتور آشور این خبر را شنید، نامه‌ای به حزقیا پادشاه یهودا فرستاد. ۱۰ «خدایی که تو به او اعتماد داری، به تو وعده داده است که امپراتور آشور نمی‌تواند اورشلیم را تصرف کند، اما تو نباید باور بکنی و فریب بخوری. ۱۱ شاید شنیده باشی که امپراتوران آشور به هر مملکتی که حمله کرده‌اند، آن را به کلی نابود ساخته‌اند. آیا تو فکر می‌کنی که از دست ما نجات خواهی یافت؟ ۱۲ وقتی نیاکان من شهرهای جوزان، حران و رصف را از بین بردند و مردم بیت‌عدن را که در تل‌آسار زندگی می‌کردند، هلاک کردند، آیا خدایان ایشان توانستند که آن‌ها را نجات بدهند؟ ۱۳ کجا هستند پادشاهان حمات، آرفاد، سِفروایم، هینع و عوا؟»

دعای حزقیا

(اشعیا ۳۷: ۱۴-۲۰)

۱۴ حزقیا نامه را از دست قاصدان گرفت و خواند، سپس به معبد بزرگ رفته آن نامه را در برابر خداوند گشود. ۱۵ حزقیا در برابر خداوند چنین دعا کرد: «ای یهوه، خدای اسرائیل که در بالای فرشتگان نگهبان بر تخت نشسته‌ای، تو خدا هستی. تنها تو خدای همه پادشاهان زمینی، تو آسمان و زمین را آفریدی. ۱۶ حال ای خداوند، به من گوش بده و بشنو. ای خداوند، چشمانت را بگشا و ببین. سخنان سَنحاریب را بشنو که چگونه به تو، خدای زنده، توهین می‌کند. ۱۷ به راستی، ای خداوند، پادشاهان آشور قوم‌ها را از بین برده و سرزمین‌هایشان را ویران کرده‌اند و خدایان ایشان را در آتش انداخته‌اند، زیرا آن‌ها خدا نبودند، بلکه ساخته دست انسان از چوب و سنگ. ۱۹ اکنون ای یهوه، خدای ما، ما را از دست آشوری‌ها برهان تا همه ملّت‌های دنیا بدانند که فقط تو، ای یهوه، خدا هستی.»

پیام اشعیا به پادشاه

(اشعیا ۳۷: ۲۱-۳۸)

۲۰ سپس اشعیا پسر آموص این پیام را برای حزقیا فرستاد: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: دعایت را در مورد سَنحاریب، امپراتور آشور شنیدم. ۲۱ این کلامی است که خداوند درباره او فرموده است: «دختر باکره* صهیون از تو بیزار است.

او به تو پوزخند می‌زند،

دختر باکره اورشلیم در پشت سرت،

سرخود را می‌جنباند.

۲۲ «کیست که تو به او توهین کرده و وی را مسخره نموده‌ای؟
برای چه کسی صدایت را بلند کرده‌ای
و با غرور چشمان خود را به بالا افراشته‌ای؟
علیه قدّوس اسرائیل!

۲۳ تو با قاصدانت خداوند را تمسخر کرده گفته‌ای:
'با اَرابه‌های خود بر فراز کوه‌ها صعود کرده‌ام،
بر بلندترین نقطهٔ لبنان.

من بلندترین درخت سدر را بُریده‌ام.

من به قلب دورترین جنگل رسیده‌ام.

۲۴ چاه‌ها کنده‌ام و از آب‌های بیگانه نوشیده‌ام.

من با کف پایم جویباران مصر را خشک کرده‌ام.

۲۵ «آیا هرگز نشنیده‌ای که من در گذشته‌های دور چنین مقدر
کردم؟

و اکنون آن را انجام داده‌ام.

من به تو قدرت دادم که شهرهای حصاردار را با خاک یکسان
کنی.

۲۶ مردمانی که در آنجا زیست می‌کردند، ناتوان بودند؛
ایشان هراسان و پریشان بودند.

ایشان چون گیاهی در بیابان

یا علفی که روی بام می‌روید، بودند

که بادهای گرم شرقی آن‌ها را می‌سوزاند.

۲۷ «اما من نشستن و برخاستن،

آمدن و رفتن تو

و خشم تو را علیه خود می‌دانم.

۲۸ خبر آن خشم و غرور تو نسبت به من

به گوش من رسیده است.

من قلابی بر بینی تو

و لگامی بر دهانت خواهم گذاشت

و تو را از راهی که آمده‌ای، بازخواهم گرداند.»

۲۹ آنگاه اِشعیا به حزقیای پادشاه گفت: «این است نشانه‌ای از
رویدادهای آینده: شما امسال غلهٔ خود را خواهید خورد و سال دوم
آنچه از آن بروید و سال سوم خواهید کاشت و برداشت خواهید کرد و
تاکستان‌ها غرس خواهید نمود و میوهٔ آن‌ها را خواهید خورد. ۳۰ بازماندگان

یهودا خواهند شکفت همچون گیاهانی که ریشه‌هایشان را به اعماق زمین می‌فرستند و محصول می‌آورند. ^{۳۱} بازماندگانی از اورشلیم و کوه صهیون خواهند بود، زیرا خداوند متعال چنین مقدر فرموده است.»

^{۳۲} این است آنچه خداوند دربارهٔ امپراتور آشور می‌گوید: «او به این شهر وارد نخواهد شد و یا پیکانی به‌سوی آن نخواهد انداخت. هیچ‌یک از سربازان او با سپر نزدیک شهر نخواهد آمد و پشته‌ای در برابر دیوارش نخواهد ساخت.» ^{۳۳} خداوند می‌فرماید: «او از راهی که آمده بازگشت خواهد کرد و وارد شهر نخواهد شد. ^{۳۴} من از این شهر دفاع کرده به‌خاطر خودم و خدمتگزارم داوود از آن محافظت خواهم کرد.»

^{۳۵} در آن شب فرشتهٔ خداوند به اردوی آشوری‌ها رفت و یک‌صد و هشتاد و پنج هزار سرباز از آن‌ها را کشت. صبح روز بعد هنگامی که مردم بیدار شدند، همهٔ آن‌ها مُرده بودند. ^{۳۶} سپس سَنَحاریب، امپراتور آشور آنجا را ترک کرده به سرزمین خود بازگشت و در شهر نینوا ساکن شد. ^{۳۷} روزی درحالی‌که در پرستشگاه خدای خود *نِسروک مشغول عبادت بود، پسرانش *اَدِرمِلِک و شَرَاصِر با شمشیر او را به قتل رساندند و بعد به سرزمین آرات فرار کردند و پسرش آسرحدون جانشین او شد.

بیماری حزقیا و شفای او

(اشعیا ۱: ۳۸-۸، ۲۱: ۲۲-۲۲؛ دوم تواریخ ۲۴: ۲۴-۲۶)

در آن روزها حزقیا تا سرحد مرگ بیمار شد. **۲۰** نبی پسر آموص نزد او رفته گفت: «خداوند می‌فرماید: کارهایت را سروسامان بده، زیرا تو بهبودی نخواهی یافت. خود را برای مرگ آماده کن.»

^۲ آنگاه حزقیا روی به‌سوی دیوار نمود و چنین دعا کرد: ^۳ «اکنون، ای خداوند، من به تو التماس می‌کنم، به یاد بیاور که من چگونه با وفاداری و با تمام قلبم در برابر تو گام برداشته‌ام و آنچه را که در نظر تو نیک بوده است، انجام داده‌ام.» و حزقیا به تلخی گریست.

^۴ اما قبل از این که اشعیا از حیاط میانی کاخ خارج شود، کلام خداوند بر او آمد: ^۵ «بازگرد و به حزقیا رهبر قوم من بگو، یهوه، خدای جدت داوود چنین می‌فرماید، 'من دعای تو را شنیده‌ام و اشک‌های تو را دیده‌ام؛ من تو را شفا خواهم داد. در روز سوّم برخیز و به معبد بزرگ برو. 'من پانزده سال به عمر تو می‌افزایم. من تو را و این شهر را از دست امپراتور آشور رهایی می‌بخشم و به‌خاطر خودم و خدمتگزارم داوود، از این شهر دفاع خواهم کرد.»

۷ اشعیا گفت: «خمیری از انجیر بیاورید و روی دُمَل او بگذارید تا خوب شود.» ۸ حزقیا از اشعیا پرسید: «نشانه شفای من از طرف خداوند چیست؟ و من چگونه بعد از سه روز به معبد بزرگ بروم؟»

۹ اشعیا پاسخ داد: «خداوند به تو نشانه‌ای خواهد داد تا به تو ثابت شود که او به وعده خود وفا می‌کند. حالا می‌خواهی که سایه روی پله‌ها ده پله به جلو برود یا به عقب؟»

۱۰ حزقیا گفت: «بردن سایه ده پله به جلو آسان است. آن را ده پله به عقب بازگردان.»

۱۱ اشعیا نزد خداوند دعا کرد و خداوند سایه را ده پله از روی پله‌ای که آحاز پادشاه ساخته بود، به عقب بازگرداند.

نمایندگانی از بابل

(اشعیا ۱: ۳۹-۸)

۱۲ در آن زمان مُرودک بلدان، پسر بلدان پادشاه بابل، شنید که حزقیا بیمار بوده است؛ پس نمایندگان خود را همراه با نامه و هدیه‌ای نزد او فرستاد. ۱۳ حزقیا به آن‌ها خوش‌آمد گفت و همه خزانه‌ها، نقره، طلا، ادویه‌جات، عطرها، گران‌بها، زرادخانه خود و هرآنچه را که در انبارها، در کاخ، و قلمرو او بود، به آن‌ها نشان داد. ۱۴ آنگاه اشعیا نبی نزد حزقیای پادشاه رفت و پرسید: «این مردان چه می‌گفتند؟ و از کجا آمده بودند؟»

حزقیا پاسخ داد: «ایشان، از سرزمینی دور آمده‌اند، از سرزمین بابل.» ۱۵ اشعیا پرسید: «ایشان در کاخ تو چه دیدند؟»

حزقیا پاسخ داد: «ایشان هرآنچه را که در کاخ من بود، دیدند. هیچ چیزی در انبارهای من نیست که به آن‌ها نشان نداده باشم.»

۱۶ آنگاه اشعیا به پادشاه گفت: «خداوند قادر مطلق می‌فرماید: ۱۷ زمانی فرا خواهد رسید که هرآنچه در کاخ تو است و آنچه نیاکان تو تا به امروز ذخیره کرده‌اند، به بابل حمل خواهد شد و هیچ چیز باقی نخواهد ماند. ۱۸ بعضی از پسران تو را به اسارت خواهند برد و ایشان را خواجه خواهند کرد تا در کاخ پادشاه بابل خدمت کنند.»

۱۹ حزقیا به اشعیا گفت: «کلام خداوند که گفתי، نیکو است.» زیرا او با خود اندیشید: «چرا که نه؟ در زمان من، صلح و امنیت برقرار خواهد بود.»

مرگ حزقیا

(دوم تواریخ ۳۲:۳۲-۳۳)

۲۰ کارهای دیگر حزقیای پادشاه، شجاعت‌های او و چگونگی ساختن منبع آب و حفر قنات برای آوردن آب به شهر در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا نوشته شده است. ۲۱ حزقیا درگذشت و پسرش منسی جانشین او شد.

منسی پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۳۳:۱-۲۰)

۲۱

منسی دوازده ساله بود که به سلطنت رسید. او مدت پنجاه و پنج سال در اورشلیم پادشاهی کرد. مادرش حفصیه نام داشت. ۲ او کارهایی کرد که در نظر خداوند زشت بود. او از کارهای شرم‌آور اقوامی که خداوند آن‌ها را از سر راه قوم اسرائیل رانده بود، پیروی نمود، ۳ زیرا او پرستشگاه‌های بالای تپه‌ها را که پدرش حزقیا ویران کرده بود، دوباره بنا کرد و قربانگاهی برای بُت *بعل ساخت. او مانند آخاب پادشاه اسرائیل الهه *آشیره را پرستش کرد و حتی ستارگان را پرستید. ۴ او در معبد بزرگ خداوند، در همان جایی که نام خداوند را بر خود داشت، قربانگاه‌هایی برای خدایان دیگر ساخت. ۵ منسی در هر دو صحن معبد بزرگ خداوند، قربانگاه‌هایی برای پرستش ستارگان بنا نمود. ۶ او پسر خود را در آتش قربانی کرد و فالگیری و افسونگری می‌کرد و با جادوگران و احضارکنندگان ارواح مشورت می‌نمود. ۷ او الهه *آشیره را در معبد بزرگ جای داد، جایی که خداوند به داوود و پسرش سلیمان گفته بود: «من نام خود را تا ابد بر این معبد بزرگ در اورشلیم، شهری که من از تمام سرزمین‌های دوازده طایفه اسرائیل برگزیده‌ام، خواهم نهاد تا در آن ستایش شوم. ۸ اگر مردم اسرائیل از همه فرمان‌های من و تمام شریعتی که موسی خدمتگزار من به ایشان داد، پیروی کنند، آنگاه من اجازه نخواهم داد که ایشان را از سرزمینی که به نیاکانشان دادم، بیرون کنند.» ۹ مردم اسرائیل به کلام خداوند گوش ندادند. منسی آن‌ها را به راه‌هایی برد که مرتکب کارهای زشت‌تری شدند و کارهای آن‌ها بدتر بود از کارهای اقوامی که خداوند از سر راهشان رانده بود.

۱۰ خداوند به وسیله خدمت‌گزارانش یعنی انبیا گفت: ۱۱ «چون منسی، پادشاه یهودا کارهای پلیدی را که بدتر از اموری‌ها بود، انجام داد و با بُت‌های خود مردم یهودا را به گناه کشید، ۱۲ بنابراین من، یهوه، خدای اسرائیل چنان بلایی بر اورشلیم و یهودا نازل خواهم کرد که هر کس آن را بشنود، هراسان گردد. ۱۳ من اورشلیم را مانند سامره تنبیه خواهم کرد

چنان که آخاب پادشاه اسرائیل و فرزندان او را تنبیه کردم. من اورشلیم را از ساکنان آن پاک خواهم کرد، همان گونه که ظرفی را پاک کرده وارونه قرار می دهند. ^{۱۴} من بازماندگان قوم را به دست دشمنانشان خواهم سپرد تا طعمه آنان گردند و تاراج شوند، ^{۱۵} زیرا از روزی که نیاکانشان را از مصر بیرون آوردم تا به امروز، ایشان آنچه را که از نظر من پلید است، انجام داده اند و خشم مرا برانگیخته اند.»

^{۱۶} علاوه بر این منسی آن قدر مردم بی گناه را کشت که در جاده های اورشلیم جوی خون جاری شد. او همچنین مردم یهودا را به راه بُت پرستی کشاند و باعث شد که در مقابل خداوند مرتکب گناه شوند. ^{۱۷} همه کارهای دیگر منسی و گناهای که مرتکب شد، در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا نوشته شده است. ^{۱۸} بعد از آنکه منسی فوت کرد و به اجداد خود پیوست، او را در باغ قصرش، یعنی در باغ عِزّه، به خاک سپردند، و پسرش آمون به جای او بر تخت سلطنت نشست.

آمون، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۲۱:۳۳-۲۵)

^{۱۹} آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و مدت دو سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش مِشَلِیمت دختر حاروص از اهالی یهودا بود. ^{۲۰} او مثل پدر خود منسی کارهایی کرد که در نظر خداوند زشت بودند. ^{۲۱} او در همه امور از راه و روش پدر خود پیروی نمود و مانند وی به بُت ها خدمت کرده آن ها را پرستید. ^{۲۲} او یهوه، خدای اجداد خود را از یاد برد و در راه خداوند گام برنداشت.

^{۲۳} درباریان آمون دسیسه کردند و او را در کاخش کُشتند. ^{۲۴} اما مردم یهودا همه توطئه گران را کشتند و پسر آمون یوشیا را به جای او پادشاه ساختند.

^{۲۵} بقیّه وقایع دوران سلطنت آمون در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا نوشته شده است. ^{۲۶} آمون در مقبره اش در باغ عِزّه به خاک سپرده شد و پسرش یوشیا به جای او بر تخت سلطنت نشست.

سلطنت یوشیا بر یهودا

(دوم تواریخ ۱:۳۴-۲)

یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و مدت سی و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش یدیده دختر عَدایا از شهر بُصَقَت بود. ^۲ او هرآنچه را که در نظر خداوند نیکو بود، به جا آورد و در راه جدش داوود گام برداشت و به چپ یا راست منحرف نشد.

ترمیم معبد بزرگ توسط یوشیا

(دوم تواریخ ۸:۳۴-۲۸)

۳ یوشیا در سال هجدهم سلطنت خود، شافان پسر اصلیا نوهٔ مشلام را که منشی معبد بزرگ خداوند بود، به حضور خود خوانده گفت: «نزد حلقیا * کاهن اعظم برو و حساب پولی را که کاهنان هنگام ورود مردم به معبد بزرگ از آن‌ها جمع‌آوری می‌کنند، از او بگیر»^{۵-۶} و به کسانی که مأمور ترمیم معبد بزرگ هستند بده تا مزد نجاران، معماران و بنّایان و قیمت چوب و سنگ مورد نیاز ترمیم معبد بزرگ را بپردازند. ۷ مأموران کار ترمیم، اشخاص صادقی هستند و نیازی نیست که از آن‌ها صورت حساب هزینه‌ها را طلب کنی.»

حلقیا کتاب تورات را می‌یابد

۸ شافان فرمان پادشاه را به حلقیا رساند و حلقیا به او گفت که کتاب تورات را در معبد بزرگ پیدا کرده است، پس آن را به شافان داد. شافان آن را خواند. ۹ بعد نزد پادشاه بازگشت و به او گزارش داده گفت: «خادمان تو پولی را که در معبد بزرگ بود گرفته به مأموران کار ترمیم معبد بزرگ داده‌اند.» ۱۰ آنگاه او گفت: «کتابی که حلقیا به من داد، نزد من است.» سپس او کتاب را با صدای بلند برای پادشاه خواند. ۱۱ وقتی پادشاه کلمات کتاب تورات را شنید، لباس خود را پاره کرد. ۱۲ بعد او به حلقیای کاهن، اخیقام پسر شافان، عکبور پسر میکایا، شافان منشی و یکی دیگر از مأموران خود به نام عسایا امر کرده گفت: ۱۳ «بروید و از خداوند دربارهٔ آموزش‌های این کتاب برای من و مردم یهودا جویا شوید. خداوند از ما خشمگین است، زیرا اجداد ما کارهایی را که در این کتاب گفته شده است، انجام نداده‌اند.»

۱۴ پس حلقیای کاهن، اخیقام، عکبور، شافان و عسایا نزد زنی به نام حُلده که نبیّه بود، رفتند. او همسر شلوم بود. شلوم پسر تقوه، نوهٔ حَرَحس بود و مسئولیت جامهٔ کاهنان را در معبد بزرگ به عهده داشت. حُلده در قسمت نوساز اورشلیم ساکن بود. ایشان به وی گفتند که چه روی داده است. ۱۵ حُلده به ایشان گفت: «بروید و به مردی که شما را فرستاده بگویید، یهوه، خدای اسرائیل می‌فرماید، ۱۶ اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم آورد، همان‌طور که در کتابی که پادشاه یهودا خوانده است، نوشته شده است. ۱۷ ایشان مرا ترک کرده‌اند و برای خدایان دیگر * بُخور سوزانده‌اند و با کارهای خود خشم مرا برانگیخته‌اند؛ پس خشم من علیه اورشلیم افروخته شده و خاموش نخواهد شد. ۱۸ اما در مورد پادشاه یهودا که شما را فرستاد تا از خداوند راهنمایی بخواهد،

به او بگویند که یهوه، خدای اسرائیل می‌فرماید، 'وقتی تو کلمات این کتاب را شنیدی، ۱۹ توبه کرده سر تواضع خم نمودی، لباس را دریدی و پی بردی که من این شهر و ساکنان آن را جزا داده نفرین خواهم کرد. من دعای تو را شنیده‌ام ۲۰ بنابراین تا زمانی که زنده هستی بلایی را که بر سر اورشلیم خواهم آورد، نخواهی دید، بلکه بعد از وفات تو آن کار را خواهم کرد تا با خاطری جمع و روحی آسوده از این جهان بروی.' ۱
آن‌ها پیام او را به پادشاه رساندند.

تجدید پیمان

(دوم تواریخ ۳:۳۴-۷، ۲۹:۳۴-۳۳)

۲۳

یوشیا همه رهبران یهودا و اورشلیم را احضار کرد. ۲ پادشاه به اتفاق تمام مردم یهودا و اورشلیم، کاهنان و مردم از کوچک تا بزرگ به معبد بزرگ رفت. او تمام کتاب عهد را که در معبد بزرگ پیدا شده بود، برای همه خواند. ۳ پادشاه در کنار ستون سلطنتی با خداوند پیمان بست که از او پیروی کند و فرمان‌ها، قوانین و احکام او و کلماتی را که در کتاب پیمان نوشته شده بود، با تمام دل و جان انجام دهد. همه مردم در این پیمان به او پیوستند.

۴ آنگاه یوشیا به *کاهن اعظم و دستیارانش و محافظین دروازه معبد بزرگ دستور داد تا تمام وسایلی را که برای پرستش بُت *بعل و الهه *آشیره و ستارگان آسمان به کار می‌رفت، بیرون بیاورند و آن‌ها را در بیرون شهر اورشلیم و در وادی قدرون سوزانده و خاکستر آن‌ها را به بیت‌ئیل ببرند. ۵ او تمام کاهنانی را که پادشاهان یهودا برای تقدیم قربانی در قربانگاه بُت‌ها در شهر یهودا و نزدیک اورشلیم، تعیین کرده بودند، به همراه تمام کاهنان *بعل، خورشید، ماه، سیارات و ستاره‌ها برکنار کرد. ۶ او نماد الهه *آشیره را که در معبد بزرگ خداوند بود، بیرون آورد و در خارج اورشلیم، در وادی قدرون سوزاند و به خاکستر تبدیل کرد و بعد خاک آن را بر گورستان عمومی پاشید. ۷ او محل سکونت روسپیان زن و مرد را که در معبد بزرگ بود، ویران کرد. این همان جایی بود که زنان برای پرستش نماد الهه *آشیره لباس می‌بافتند. ۸ او همه کاهنان را از شهرهای یهودا به اورشلیم آورد و به تمام قربانگاه‌هایی که در سراسر آن سرزمین، از جبع تا بئر‌شبع، در آن‌ها قربانی تقدیم می‌کردند، بی‌حرمتی کرد. او همچنین قربانگاه‌هایی را در نزدیکی دروازه یوشع، حاکم شهر، که در سمت چپ دروازه ورودی بود، ویران کرد. ۹ آن کاهنان اجازه نداشتند در معبد بزرگ خدمت کنند، اما با سایر کاهنان از نان بی‌خمیرمایه می‌خوردند. ۱۰ یوشیای پادشاه به پرستشگاه توفت در دره بن‌هَنوم بی‌حرمتی کرد؛ پس دیگر کسی نمی‌توانست دختر یا پسر خود را برای بُت *مولک در

آتش قربانی کند.^{۱۱} او همچنین اسب‌هایی را که پادشاهان یهودا برای پرستش خورشید وقف کرده بودند، از آنجا بیرون افکند و ازاره‌های آن‌ها را سوزاند. اسب‌ها در حیاط معبد بزرگ در نزدیکی دروازه و نه چندان دور از محل زندگی ناتان ملک که از مقامات مهم بود، نگهداری می‌شدند.^{۱۲} قربانگاه‌هایی را که پادشاهان یهودا بر بام خانه آحاز، پادشاه اسرائیل ساخته بودند با قربانگاه‌هایی که منسی در دو حیاط معبد بزرگ بنا کرده بود، ویران ساخت و خاک و سنگ آن‌ها را در وادی قدرون پاشید.^{۱۳} یوشیا به قربانگاه‌هایی که سلیمان پادشاه در شرق اورشلیم و جنوب کوه زیتون برای پرستش بُت‌های گریه *عشتاروت الهه صیدونیان، *کیموش بُت موآبیان و *ملکوم بُت عمون ساخته بود، بی حرمتی کرد.^{۱۴} او ستون‌های سنگی را شکست و نمادهای الهه *آشیره را خرد کرد و جای آن را با استخوان‌های انسان پوشاند.

^{۱۵} یوشیای پادشاه همچنین قربانگاه بیت‌ئیل و پرستشگاه‌های بلندی را که یربعام پسر نباط، یعنی کسی که قوم اسرائیل را به گناه کشیده بود، ویران کرد. او پرستشگاه‌های بالای تپه‌ها را آتش زد و تبدیل به خاکستر نمود و الهه *آشیره را هم سوزاند.^{۱۶} وقتی یوشیا چند قبر بر روی تپه دید، دستور داد تا استخوان‌ها را از گورها بیرون بیاورند و بر روی قربانگاه بسوزانند؛ به این ترتیب قربانگاه را ناپاک کرد، همان‌گونه که کلام خداوند بر نبی آمده بود و او این رویدادها را پیش‌بینی کرده بود.^{۱۷} آنگاه یوشیا پرسید: «آن مقبره کیست؟»

مردم شهر بیت‌ئیل پاسخ دادند: «این مقبره نبی‌ای است که از یهودا آمده بود و کارهایی را که تو علیه قربانگاه بیت‌ئیل کردی، پیشگویی کرده بود.»

^{۱۸} یوشیا دستور داد: «با آن کاری نداشته باشید؛ استخوان‌های او را جابه‌جا نکنید.»

پس استخوان‌های او و نبی‌ای را که از سامره آمده بود، جابه‌جا نکردند.^{۱۹} یوشیای پادشاه در تمام شهرهای اسرائیل همه پرستشگاه‌های بالای تپه‌ها را که پادشاهان اسرائیل ساخته بودند و به وسیله آن‌ها خشم خداوند را برانگیخته بودند، ویران کرد. او با آن قربانگاه‌ها مانند قربانگاه بیت‌ئیل رفتار کرد.^{۲۰} او تمام کاهنانی را که در قربانگاه‌های بُت پرستان خدمت می‌کردند، بر همان قربانگاه‌ها کشت و استخوان‌های انسان‌ها را بر روی قربانگاه‌ها سوزاند. آنگاه به اورشلیم بازگشت.

مراسم برگزاری عید فصَح

(دوم تواریخ ۱:۳۵-۱۹)

۲۱ یوشیا دستور داد تا مردم مراسم عید *فَصَح را برای جلال یهوه، خدای خود جشن بگیرند، همان گونه که در کتاب عهد نوشته شده است. ۲۲ از زمان داورانی که بر اسرائیل داوری می کردند تا آن روز هیچ پادشاهی از اسرائیل یا یهودا جشن عید فصَح را این چنین برگزار نکرده بود. ۲۳ در سال هجدهم سلطنت یوشیای پادشاه، جشن عید فصَح در اورشلیم برای خداوند برگزار شد.

۲۴ همچنین یوشیا احضار کنندگان ارواح، افسونگران، فالگیران، بُت های خانگی و همه وسایل مربوط به آن ها را در سرزمین یهودا و اورشلیم از بین برد تا اوامر کتابی که حلقیای کاهن آن را در معبد بزرگ یافته بود، به جا آورده شود. ۲۵ پیش از یوشیا هیچ پادشاهی نبود که مطابق شریعت موسی با تمام دل و جان و توان به سوی خداوند روی آورد، و پس از او نیز پادشاهی چون او برنخاست.

۲۶ اما به خاطر کارهای منسی آتش خشم خداوند علیه یهودا فرو نشست و حتی اکنون نیز خاموش نشده است. ۲۷ خداوند فرمود: «من یهودا را از نظرم دور خواهم داشت، همان طور که اسرائیل را ترک کرده ام؛ شهر برگزیده خود اورشلیم و معبد بزرگی را که گفتم، نام من بر آن خواهد بود، ترک خواهم کرد.»

مرگ یوشیا

(دوم تواریخ ۲۰:۳۵-۱:۳۶)

۲۸ بقیه وقایع دوران سلطنت یوشیا و کارهای او در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا نوشته شده است. ۲۹ در زمان پادشاهی یوشیا، نکهو فرعون مصر با ارتش خود به سوی رود فرات رفت تا به امپراتور آشور کمک کند. یوشیا سعی کرد ایشان را در مَجِدو متوقف کند، اما در نبرد کشته شد. ۳۰ سرداران او جسدش را در اَرابه ای گذاشتند و به اورشلیم بردند و در آرامگاه خودش به خاک سپردند. مردم یهودا پسر او، یوآحاز را به جای پدرش به تخت سلطنت نشاندد.

یوآحاز، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۲:۳۶-۴)

۳۱ یوآحاز بیست و سه ساله بود که بر تخت سلطنت نشست و مدت سه ماه در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش حموطل دختر ارمیا از اهالی لینه بود. ۳۲ او مثل اجداد خود کارهایی کرد که در نظر خداوند زشت

بود. ۳۳ فرعون نکوه او را در ربله، در سرزمین حمات، به زندان انداخت تا دیگر نتواند در اورشلیم حکومت کند و یهودا را مجبور کرد که سالانه دو خروار نقره و سی و چهار کیلوگرم طلا خراج بپردازد. ۳۴ سپس فرعون نکوه، الیاقیم یکی دیگر از پسران یوشیا را به پادشاهی گماشت و نامش را به یهوایقیم تغییر داد. اما یواحاز را با خود به مصر برد و او در همان جا درگذشت.

یهویاقیم، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۵:۳۶-۸)

۳۵ یهوایقیم از مردم به نسبت دارایی ایشان مالیات می گرفت تا به این وسیله میزان خراجی را که باید به فرعون می پرداخت، جمع آوری کند. ۳۶ یهوایقیم بیست و پنج ساله بود که به سلطنت رسید و مدت یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش زبیده دختر فدایه از مردم رومه بود. ۳۷ او مثل نیاکان خود کارهایی کرد که در نظر خداوند پلید بود.

شورش و مرگ یهوایقیم

در زمان سلطنت یهوایقیم، نبوکدنصر پادشاه بابل یهودا را اشغال کرد و یهوایقیم مدت سه سال خراج گزار او شد؛ سپس علیه او شورش کرد. ۲ مطابق کلام خداوند که توسط انبیا گفته شده بود، خداوند سپاهیان کلدانی، سوری، موآبی و عَمونی را فرستاد تا یهودا را نابود کنند. ۳ درواقع این رویداد به فرمان خداوند به خاطر گناهان و کارهایی که مَنسی انجام داده بود، بر یهودا واقع شد تا ایشان را از نظر خود دور کند. ۴ مخصوصاً به خاطر ریختن خون بی گناهانی که در اورشلیم جاری شد، خداوند او را نبخشید.

۵ همه کارهایی که یهوایقیم انجام داد، در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا نوشته شده است. ۶ یهوایقیم درگذشت و پسرش جانشین او شد. ۷ فرعون و ارتش او دیگر هرگز از مصر خارج نشدند، زیرا پادشاه بابل تمام سرزمینی را که به مصر تعلق داشت، از رود فرات تا مرزهای شمالی مصر، تصرف کرده بود.

سلطنت یهوایکین بر یهودا

(دوم تواریخ ۹:۳۶-۱۰)

۸ یهوایکین هجده ساله بود که به سلطنت رسید و مدت سه ماه در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش نحوشطا دختر الناتان و از اهالی اورشلیم بود. ۹ او نیز مانند پدرش آنچه را در نظر خداوند پلید بود، به جا آورد.

۱۰ در دوران سلطنت او سپاه بابل به اورشلیم حمله کرد و آن را محاصره نمود. ۱۱ در حین محاصره شهر، نبوکدنصر خودش به اورشلیم آمد. ۱۲ یهوایکین خود را همراه با مادر، پسران و ماموران و همچنین کارکنان کاخ شاهی، به نبوکدنصر تسلیم کرد. پادشاه بابل در سال هشتم سلطنت خود، او را به اسارت برد.

تسخیر اورشلیم

۱۳ پادشاه بابل همه دارایی خزانه‌های معبد بزرگ و کاخ سلطنتی را با خود برد. طبق پیشگویی‌ای که خداوند کرده بود، نبوکدنصر همه ظروف و وسایل طلائی معبد بزرگ را که سلیمان پادشاه اسرائیل ساخته بود، شکست. ۱۴ نبوکدنصر تمام ساکنان اورشلیم را با جنگ جویان، ماموران، صنعت‌گران و آهنگران که ده‌هزار نفر بودند، با خود برد و به‌غیر از فقیرترین مردم آنجا، کس دیگری در آن سرزمین باقی نماند.

۱۵ او همچنین یهوایکین و مادرش را همراه با زن‌ها، ماموران و اشخاص برجسته قوم، از اورشلیم به بابل به اسیری برد. ۱۶ پادشاه بابل هفت هزار اسیر از مردان برجسته را به بابل آورد؛ صنعت‌گران، آهنگران و هزار مرد نیرومند که جنگ‌آزموده بودند.

۱۷ پادشاه بابل، متنیاً عموی یهوایکین، را به جای او پادشاه کرد و نامش را به صدقیا تغییر داد.

صدقیا، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۱۱:۳۶-۱۶؛ ارمیا ۱:۵۲-۳)

۱۸ صدقیا بیست و یک ساله بود که به سلطنت رسید و مدت یازده سال در اورشلیم پادشاه بود. مادرش حموطل نام داشت. او دختر ارمیا و از اهالی لینه بود. ۱۹ او نیز مانند یهوایکین کارهایی را که در نظر خداوند پلید بود، انجام داد. ۲۰ خداوند چنان از مردم اورشلیم و یهودا خشمگین شد که ایشان را از نظر خود دور کرد.

سقوط اورشلیم

(دوم تواریخ ۱۳:۳۶-۲۱؛ ارمیا ۳:۵۲-۱۱)

صدقیا علیه پادشاه بابل قیام کرد.

نبوکدنصر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود در روز دهم از ماه دهم در سال نهم سلطنت صدقیا، به اورشلیم آمده آن را محاصره کرد و گرداگرد آن سنگر ساخت. ۲ شهر تا سال یازدهم سلطنت صدقیا در محاصره بود. ۳ در روز نهم از ماه چهارم آن سال، در شهر چنان قحطی سختی شد که مردم چیزی برای خوردن نداشتند.

۴ایشان شکافی در دیوارهای شهر به وجود آوردند و با این که سربازان بابلی شهر را محاصره کرده بودند، پادشاه یهودا با تمام سربازانش در شب گریخت. ایشان از راه باغ سلطنتی از مسیری که دو دیوار را به هم وصل می کرد، به سوی دشت اردن گریختند. ۵اما ارتش بابل پادشاه را دنبال نموده در نزدیکی دشت اریحا دستگیر کرد و تمام سپاهیان را پراکنده شدند. ۶آن ها صِدِقیّا را نزد پادشاه بابل، به شهر ربله بردند و او را در آنجا محاکمه کردند. ۷ایشان پسران صِدِقیّا را در جلوی چشمانش کُشتند و چشم های او را از کاسه در آوردند و او را به زنجیر کشیده به بابل بردند.

ویرانی معبد بزرگ

(ارمیا ۵۲: ۱۲-۳۳)

۸در روز هفتم از ماه پنجم در سال نوزدهم سلطنت نبوکدنصر پادشاه، نبوزرآدان مشاور و فرمانده نظامی ارتش پادشاه وارد اورشلیم شد. ۹او معبد بزرگ را سوزاند و کاخ سلطنتی و همه خانه های بزرگ اورشلیم را نیز سوزاند. ۱۰سربازان او دیوارهای شهر را ویران کردند. ۱۱نبوزرآدان، فرمانده ارتش، بقیّه مردمی را که در شهر بودند و کسانی را که به پادشاه بابل پناهنده شده بودند، با خود به تبعید برد. ۱۲اما او فقیرترین مردم را برای کارکردن در تاکستان ها و کشتزارها باقی گذاشت.

۱۳بابلیان ستون های برنزی، پایه ها و حوض برنزی را که در معبد بزرگ بودند، تکه تکه کرده با خود به بابل بردند. ۱۴آن ها همچنین بیل ها، خاک اندازها، قربانگاه ها، وسایل مربوط به چراغ های معبد بزرگ، کاسه هایی که برای جمع آوری خون قربانی ها استفاده می شد، کاسه هایی که برای سوزاندن *بُخور استفاده می شد و همه وسایل برنزی را که در معبد بزرگ استفاده می شد، با خود بردند. ۱۵به علاوه، آن ها هرآنچه را که از طلا و نقره ساخته شده بود، از جمله کاسه های کوچک و آتشدان های کوچکی را که برای حمل زغال گذاخته استفاده می کردند، با خود بردند. ۱۶وسایل برنزی که سلیمان پادشاه برای معبد بزرگ ساخته بود، یعنی دو ستون، میزهای چرخ دار و حوض بزرگ، آن قدر سنگین بودند که قابل وزن کردن نبودند. ۱۷دو ستون همانند یکدیگر بودند و هرکدام تقریباً هشت متر و سرستون های آن ها یک متر و نیم بودند. دورتادور سرستون ها انارهای برنزی بود که به وسیله زنجیرهای بافته شده به یکدیگر وصل بودند.

قوم یهود به بابل برده می‌شوند

(ارمیا ۲۴:۵۲-۲۷)

۱۸ نیوزرآدان فرمانده نظامی، سِرایا * کاهن اعظم و صَفَنیا کاهن دوم و سه نفر از محافظین معبد بزرگ را نیز دستگیر کرد. ۱۹ او از افرادی که هنوز در شهر باقی مانده بودند، فرمانده نظامی را با پنج نفر از مشاورین پادشاه و معاون فرمانده نظامی که مسئول ثبت اسناد ارتش بود و شصت نفر از افراد مهم شهر را دستگیر کرد. ۲۰ نیوزرآدان ایشان را به شهر ربله نزد پادشاه بابل برد. ۲۱ در سرزمین حَمات، پادشاه دستور داد ایشان را بزنند و بکشند.

پس مردم یهودا را از سرزمین خود به تبعید بردند.

جدلیا، فرماندار یهودا

(ارمیا ۷:۴۰-۹، ۱:۴۱-۳)

۲۲ پادشاه بابل، جدلیا پسر آخِیقام نوه شافان را بر مردمی که در سرزمین یهودا باقی مانده بودند، به عنوان فرماندار گماشت. ۲۳ وقتی که فرماندهان و سربازانی که تسلیم نشده بودند، این خبر را شنیدند، نزد جدلیا در مِصَفَه آمدند. ایشان عبارت بودند از: اسماعیل پسر نَتَنیا، یوحانان پسر قاریح، سِرایا پسر تَنحومِت نطوفاتی و یَازَنیا پسر مَعکایی. ۲۴ جدلیا برای ایشان سوگند یاد کرده گفت: «از ماموران بابلی نترسید؛ در همین سرزمین ساکن شوید و از پادشاه بابل اطاعت کنید که برای شما نیکو خواهد بود.»

۲۵ اما در ماه هفتم آن سال، اسماعیل پسر نَتَنیا نوه اِلیشَمَع که عضو خاندان سلطنتی بود، با ده نفر از همراهان خود به مِصَفَه رفت و به جدلیا حمله کرد و او را با یهودیان و کلدانیانی که با او بودند، به قتل رساند. ۲۶ آنگاه همه مردم از فقیر تا غنی و افسران ارتش از ترس برخاستند و به مصر مهاجرت کردند.

آزادی یهوایکین

(ارمیا ۳۱:۵۲-۳۴)

۲۷ در سال سی و هفتم تبعید یهوایکین پادشاه یهودا، در روز بیست و هفتم ماه دوازدهم، اوایل مَرْدَک پادشاه بابل شد. او یهوایکین را از زندان آزاد نمود. ۲۸ او با وی بامهربانی رفتار کرد و به او مقامی بالاتر از همه کسانی که در دربارش بودند، داد. ۲۹ پس یهوایکین لباس زندان را از تن بیرون آورد و در باقی روزهای زندگی اش بر سر سفره پادشاه غذا

دوم پادشاهان ۲۵

می خورد ۳۰ و هزینه زندگی روزانه او توسط پادشاه تا زمانی که زنده بود، پرداخت می شد.



اول تواریخ

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶



کتاب اوّل تواریخ

معرفی کتاب

کتاب‌های اوّل و دوّم تواریخ، تکرار مطالبی است که در کتاب‌های سموئیل و پادشاهان ذکر شده است، امّا این دو کتاب بیشتر وقایع طایفه یهودا را که در جنوب سرزمین اسرائیل سکونت داشتند، شرح می‌دهد. در این دو کتاب دو نکته برجسته‌ای را که بر تاریخ اسرائیل تأثیر داشتند، مشاهده می‌کنیم که عبارت‌اند از:

۱- با وجود مصیبت‌هایی که بر اسرائیل و یهودا وارد شد، خدا هنوز هم به وعده‌ای که به آن قوم داده بود، وفادار ماند و نقشه‌ای را که برای قوم خود داشت، توسط آن عده کسانی که در سرزمین یهودا باقی مانده بودند، عملی کرد. برای ثابت کردن این مطلب، نویسنده کتاب به موقّیّت‌های داوود و سلیمان، اصلاحات اجتماعی یهوشافاط، حزقیا و یوشیا اشاره می‌کند و همچنین از مردمی که به خدا وفادار مانده بودند، نام می‌برد.

۲- سرچشمه و قواعد پرستش خدا در معبد بزرگ در اورشلیم و مخصوصاً وظیفه کاهنان و لاویان را در امور نیایشی شرح می‌دهد و داوود را بنیان‌گذار رسوم آن معرفی می‌کند، گرچه معبد بزرگ توسط سلیمان ساخته شده بود.

تقسیم‌بندی کتاب

شجره‌نامه و فهرست نام‌ها ۱:۱-۹:۴۴

مرگ شائول ۱:۱۰-۱۴

حکمرانی داوود ۱:۱۱-۲۹:۳۰

الف- دشواری‌ها و موقّیّت‌ها ۱:۱۱-۱:۲۲

ب- آمادگی برای ساختن معبد بزرگ ۲:۲۲-۲۹:۳۰

از آدم تا ابراهیم

(پیدایش ۱:۵-۳۲؛ پیدایش ۱۰:۱-۳۲، ۱۱:۱-۲۶)

۴-۱ آدم پدر شیت، شیت پدر انوش، انوش پدر قینان، قینان پدر مهللئیل، مهللئیل پدر یارد، یارد پدر خنوخ، خنوخ پدر متوشالاح، متوشالاح پدر لیمک، لیمک پدر نوح و نوح پدر سام و حام و یافث بود.
۵ پسران یافث: جومر، ماجوج، مادای، یاون، توبال، ماشک و تیراس.
۶ پسران جومر: آشکناز، ریفات و توجرمه. ۷ پسران یاون: ایشه، ترشیش، کتیم و رودانیم.

۸ پسران حام: کوش، مصر، لیبی و کنعان. ۹ پسران کوش: سبا، حویله، سبتاه، رعمه، سبتکا و ددان. ۱۰ کوش پسری به نام نمرود داشت؛ او اولین کشورگشای بزرگ دنیا شد. ۱۱-۱۲ نسل مصر: لودیم، عنامیم، لهاییم، نفتوخیم، فتروسیم، گسلوحیم جد فلسطینیان و گفتوریم. ۱۳ نخست زاده کنعان صیدون و پسر دیگرش حث بود که جد قومهای صیدونیان و حثیان بودند. ۱۴-۱۶ کنعان همچنین پدر جد قومهای یبوسیان، آموریان، جرجاشیان، حویان، عرقیان، سینیان، اروادیان، صماریان و حماتیان بود. ۱۷ پسران سام: عیلام، آشور، آرفکشاد، لود، آرام، پسران آرام: عوص، حول، جاتر و ماشک. ۱۸ آرفکشاد پدر شیله و شیله پدر عبر بود. ۱۹ عبر دو پسر داشت. یکی از آنها فلج بود که در دوران زندگی او مردم روی زمین به قومهای مختلف تقسیم شدند و دیگری یقطان نام داشت. ۲۰-۲۳ یقطان پدر الموداد، شلف، حصرموت، یرح، هدورام، اوزال، دقله، عوبال، آیمائیل، سبا، اوفیر، حویله و یوباب بود.

۲۴-۲۷ سلسله خانواده سام تا ابرام: آرفکشاد، شیله، عبر، فلج، رعو، سروج، ناحور، تارح و ابرام یعنی ابراهیم.

فرزندان اسماعیل

(پیدایش ۲۵:۱۲-۱۶)

۲۸ ابراهیم دو پسر داشت به نامهای اسحاق و اسماعیل. ۲۹-۳۱ نسب نامه آنها به ترتیب زیر می باشد: پسران اسماعیل که رئیس دوازده طایفه شدند: نبایوت پسر اول، قیدار، ادبئیل، مبسام، مشماع، دومه، مسا، هدد، تیما، یطور، نافیش و قدیمه.

۳۲ ابراهیم صیغه ای به نام قطوره داشت که این شش پسر برای او به دنیا آورد: زمران، یقشان، مدان، مدیان، ایشباک و شواح. سبا و ددان پسران یقشان بودند. ۳۳ مدیان پنج پسر داشت: عفه، عیفر، خنوخ، ابیداع و الداعه.

فرزندان عیسو

(پیدایش ۱۹-۱:۳۶)

۳۴ اسحاق، پسر ابراهیم، دو پسر داشت به نام‌های عیسو و یعقوب.
 ۳۵ پسران عیسو: ایلفاز، رعوئیل، یعوش، یعلام و قورح. ۳۶ پسران ایلفاز:
 تیمان، اومار، صفو، جعتام، قناز، تمناع و عمالیق. ۳۷ پسران رعوئیل:
 نخت، زراح، شمه و مزه.

ساکنان اصلی آدوم

(پیدایش ۳۶:۲۰-۳۰)

۳۸ پسران سعیر: لوطان، شوبال، صبعون، عنه، دیشون، ایصر و دیشان.
 ۳۹ حوری و هومام پسران لوطان بودند و خواهر لوطان تمناع نام داشت.
 ۴۰ پسران شوبال: علوان، منحت، عیبال، شفو و اونام.
 آیه و عنه پسران صبعون بودند.
 ۴۱ عنه پدر دیشون و دیشون جد خاندان‌های حمدان، اشبان، پتران
 و کران بود.
 ۴۲ بلهان، زعوان و عقان پسران ایصر، عوض و آران پسران دیشان بودند.

پادشاهان آدوم

(پیدایش ۳۶:۳۱-۴۳)

۴۳ پیش از آنکه سلطنتی در اسرائیل تشکیل شود، پادشاهان زیر در
 سرزمین آدوم حکمرانی می‌کردند. بلاع، پسر بعور که در شهر دینهابه
 سکونت داشت. ۴۴ بعد از آنکه بلاع فوت کرد، یوباب پسر زراح از بصره
 جانشین او شد. ۴۵ بعد از یوباب، حوشام از سرزمین تیمانی به جای او
 به سلطنت رسید. ۴۶ پس از وفات حوشام، هدد پسر بداد که مدیان را
 در سرزمین موآب شکست داد، بر تخت سلطنت نشست. پایتخت او
 شهر عویت بود. ۴۷ وقتی هدد درگذشت، سمله از شهر مسریقه پادشاه
 شد. ۴۸ پس از مرگ سمله، شائول از رحوبوت، شهر کنار رودخانه
 فرات، جانشین او شد. ۴۹ بعد از وفات شائول، بعل حانان پسر عکبور
 به جای او بر تخت شاهی نشست. ۵۰ بعد از آنکه بعل حانان مُرد، هدار
 جانشین او شد. نام شهر او فاعو و نام زنش مهیطبئیل، دختر مَطَرِد و
 نوّه می‌ذاهب بود.

۵۱ بعد از مدّتی هدد هم فوت کرد. قبایل آدوم عبارت بودند از:
 تمناع، علوه، یتیت، ۵۲ اهلویامّه، ایلاه، فینون، ۵۳ قناز، تیمان، مبصار،
 ۵۴ مجدئیل و عیرام.

نسل یهودا

۲

۲۰۱ این‌ها پسران یعقوب بودند: رثوین، شمعون، لاوی، یهودا، یساکار، زبولون، دان، یوسف، بنیامین، نفتالی، جاد و آشیر. ۳ یهودا صاحب پنج پسر بود. از همسرش بتشوع کنعانی دارای سه پسر شد: عیر، اونان، و شیلَه. نخست‌زاده‌اش عیر، مردی شریر بود و خداوند او را کشت. ۴ از طریق عروسش تamar، یهودا صاحب دو پسر به نام‌های فارَص و زراح شد. ۵ فارَص دو پسر داشت حصرون و حامول. ۶ زراح دارای پنج پسر به نام‌های زمی، ایتان، هیمان، گلکول و دَرَدَع بود. ۷ عاکار، پسر کَرَمی یکی از نوادگان زراح اشیایی را که وقف خداوند شده بودند، با نادرستی برای خود نگاه داشت و درنتیجه، مصیبت بزرگی بر سر مردم اسرائیل آورد. ۸ ایتان پسری به نام عَزْرِیا داشت.

شجره‌نامه داوود پادشاه

۹ حصرون سه پسر داشت به نام‌های: یَرَحْمِیل، رام و کالِب. ۱۰ نسل خانوادگی از رام تا یَسّی به این قرار است: رام، عَمّیناداب، نَحْشون رهبر طایفه یهودا، سَلْمون، بوعز، عُوْبِید و یَسّی. ۱۱-۱۵ یَسّی صاحب هفت پسر بود: آن‌ها به ترتیب سن اِلِیاب، سِپس اَیناداب، شَمّه، نَتْنِیل، رَدّای، اوصِم و داوود بودند. ۱۶ خواهرانشان صِرویه و اَیِجایل بودند. ۱۷ صِرویه دختر یَسّی سه پسر به نام‌های ایشای، یوآب و عَسائیل داشت. ۱۸ دختر دیگرش اَیِجایل با یِتر، از نوادگان اسماعیل ازدواج نمود و عَماسا را به دنیا آورد.

پسران حصرون

۱۸ کالِب پسر حصرون با عَزوبَه و یریعوت ازدواج کرد و صاحب سه پسر به نام‌های یِشِر، شوباب و اَرَدون شد. ۱۹ بعد از مرگ عَزوبَه، کالِب با افرات عروسی کرد و افرات حور را به دنیا آورد. ۲۰ حور پسری به نام اوری و از او نوه‌ای به نام بَصْلِیل داشت. ۲۱ وقتی حصرون شصت‌ساله بود، با دختر ماخیر، پدر جلعاد عروسی کرد و از او صاحب یک پسر به نام سِجوب شد. ۲۲ سِجوب پدر یائیر بود و او بر بیست و سه شهر در سرزمین جلعاد حکومت می‌کرد، ۲۳ اما جِشور و آرام شهر یائیر را با قنات و شصت روستای اطراف آن تصرف کردند. آنان همه پسران ماخیر، پدر جلعاد بودند. ۲۴ بعد از فوت حصرون در کالِب اِفْرَاته، اَبیه زن حصرون برای او اَشْخُور پدر تَقُوع را زائید.

پسران یَرَحْمِئیل

^{۲۵} یَرَحْمِئیل، اولین پسر حِصرون، پنج پسر داشت: رام، بونه، اورن، اوصیم و آخیا. ^{۲۶} رام سه پسر داشت: معص، یامین و عاقر. یَرَحْمِئیل یک زن دیگر هم به نام عطاره داشت و او مادر اونام بود. ^{۲۷} معص، یامین و عاقر پسران رام، ^{۲۸} شمای و یاداع پسران اونام و ناداب و آیشور پسران شمای بودند.

^{۲۹} آیشور با زنی به نام آییحایل ازدواج کرد، و ایشان صاحب دو پسر به نام‌های احبان و مولید شدند. ^{۳۰} ناداب برادر آیشور دو پسر به نام‌های سِلِد و اَفَایم داشت، اما سِلِد بدون پسر از دنیا رفت. ^{۳۱} اَفَایم پدر یَشعی، یَشعی پدر شیشان و شیشان پدر اَحلای بود.

^{۳۲} یاداع، برادر شمای دو پسر داشت به نام‌های یِتر و یوناتان. یِتر بدون فرزند مُرد. ^{۳۳} یوناتان دو پسر به نام‌های فِلِت و زازا داشت. این بود نسل یَرَحْمِئیل.

^{۳۴} شیشان پسری نداشت، اما دارای چند دختر بود. او یک غلام مصری داشت که نام او یِرَحا ع بود. ^{۳۵} شیشان دختر خود را به یِرَحا ع داد و یِرَحا ع دارای پسری شد به نام عَتای. ^{۳۶} سلسله خانوادگی از عَتای تا اِلیشَمَع به این قرار است: عَتای، ناتان، زاباد، ^{۳۷} زاباد پدر اِفلال، اِفلال پدر عوُبیذ، ^{۳۸} عوُبیذ پدر یِهو، یِهو پدر عَزَریا، ^{۳۹} عَزَریا پدر حَالِص، حَالِص پدر اِلعاسه، ^{۴۰} اِلعاسه پدر سِسمای، سِسمای پدر شَلوم، ^{۴۱} شَلوم پدر یَقْمیا و یَقْمیا پدر اِلیشَمَع بود.

نسل دیگر کالیب

^{۴۲} پسران کالیب، برادر یَرَحْمِئیل: پسر اول او میشاع پدر زیف بود، زیف پدر مَریشَه و مَریشَه پدر حِبرون بود. ^{۴۳} حِبرون چهار پسر داشت: قورَح، تفوح، راقم، و شامع. ^{۴۴} شامع پدر راحم و پدر بزرگ یُرِعام بود، و راقم برادر شامع پدر شماع بود. ^{۴۵} مَعون پسر شمای و بیت‌صور پسر مَعون بود.

^{۴۶} کالیب یک زن صیغه‌ای به نام عَفَه داشت که سه پسر به نام‌های حَران، موصا، و جازیز به دنیا آورد. حَران نیز پسری به نام جازیز داشت. ^{۴۷} مردی به نام یهدای شش پسر داشت: رِجم، یوتام، جِشان، فِلِت، عَفَه و شاعَف پسران یهدای.

^{۴۸} مَعْکَه، صیغه دیگر کالیب، شابر و تِرِجَنَه را به دنیا آورد. ^{۴۹} او همچنین مادر شاعَف، پدر مَدَمَنَه، شوا، پدر مَکبِینا و پدر جَبْعَه بود و کالیب یک دختر هم به نام عَکسَه داشت.

^{۵۰} اشخاص نام‌برده در زیر پسران کالیب بودند.

فرزندان حور، پسر اول اِفراتَه این‌ها بودند: شوبال، بانی شهر قَریتِ یعاریم،^{۵۱} سلما، بانی شهر بیتِ لِحِم و حاریف، بانی شهر بیتِ جادر.

^{۵۲} فرزندان شوبال، بانی قَریتِ یعاریم، هرواه و نصف خانوادهٔ مَنوحوت بودند. ^{۵۳} خاندان‌هایی که در قَریتِ یعاریم زندگی می‌کردند این‌ها بودند: یَتریان، فوتیان، شوماتیان، مِشراعیان که از ایشان خانواده‌های صُرعاتیان و اِشتائلیان به‌وجود آمدند.

^{۵۴} پسران سلما عبارت بودند از بانی بیتِ لِحِم، جدّ نَطوفاتیان، عَطروتِ بیتِ یوآب، نصف مَنحَتیان و صُرعیان.

^{۵۵} ترعاتیان، شیمِعاتیان و سوکاتیان خاندان‌هایی بودند که در نوشتن و نویسندگی مهارت داشتند و در یعیص زندگی می‌کردند. ایشان قِینیانی بودند که از نسل رِکاب فرزند حَمّت بودند.

خانوادهٔ داوود

۳ پسران داوود که در حِبرون به دنیا آمدند به ترتیب عبارت‌اند از: نخست‌زاده‌اش اَمّون از اَخینوعَم یَزِرعِیلی، دوم دانیال از اَیجایل گِرمِلی،^۲ سوم اَبشالوم از مَعکَه، دختر تَلَمای پادشاه حِشور، چهارم اَدونیا از حَجیت،^۳ پنجم شِفطیا از اَیطال و ششم یترعام از عِجلَه بود. ^۴ این شش پسر در حِبرون، مَحلی که داوود مدّت هفت سال و نیم سلطنت کرد، متولّد شدند.

سپس او مدّت سی و سه سال در اورشلیم سلطنت کرد. ^۵ در دوران اقامتش در اورشلیم دارای پسران دیگری هم شد که چهار نفر از آن‌ها را بَیتشَبَع، دختر عمیثیل به دنیا آورد. نام‌های ایشان شِمعِی، شوباب، ناتان و سلیمان بودند.

^۶ او نه پسر دیگر به نام‌های ییحار، اِیشَمَع، اِلیفِلِط،^۷ نوجَه، نِفِج، یافِیع،^۸ اِیشَمَع، اِیاداع و اِلیفِلِط داشت. ^۹ داوود علاوه بر این پسران، پسران دیگری هم از صیغه‌های خود داشت. او همچنین دارای یک دختر به نام تامار بود.

خانوادهٔ سلیمان

^{۱۰} این است نام فرزندان سلیمان که نسل بعد از نسل به پادشاهی رسیدند: رَحُبعام، اَیّا، آسا، یهوشافاط،^{۱۱} یهورام، اَحْزیا، یوآش،^{۱۲} اَمَصیا، عَزْریا، یوتام،^{۱۳} آحاز، حَزقیّا، مَنسی،^{۱۴} اَمّون، یوشیا.^{۱۵} یوشیا چهار پسر داشت: یوحانان، یهویاقیم، صِدِقیّا و شَلوم.^{۱۶} یهویاقیم دو پسر داشت: یَکُنیا و پسر او صِدِقیّا.

این است نسل یکنیای پادشاه که به اسارت بابلان درآمد: شلتیئیل،^{۱۷} ملکیرام، فدایا، شناصر، یقمیا، هوشاماع و ندیا.^{۱۸} فدایا دو پسر داشت: زربابل و شمعی. زربابل دو پسر به نامهای مشلام و حننیا و یک دختر به نام شلومیت داشت.^{۲۰} او پنج پسر دیگر به نامهای حشوبه، اوهل، برکیا، حسدیا و یوشب حسد داشت.

حننیا دو پسر داشت به نامهای: فلطیا و یسعیا. یسعیا پدر رفایا بود و رفایا پدر آرنان، آرنان پدر عوبدیا، عوبدیا پدر شکنیا بود.^{۲۲} شکنیا یک پسر به نام شمعی و پنج نوه از او به نامهای خطوش، یجال، باریح، نعریا و شافاط داشت.^{۲۳} سه پسر نعریا: الیوعینای، حزقیا و عزریقام بودند.^{۲۴} هفت پسر الیوعینای: هودایا، الیاشیب، فلایا، عقوب، یوحانان، دلایا و عنانی بودند.

فرزندان یهودا

این اشخاص از نسل یهودا بودند: فارص، حصرون، گرمی، حور و شوبال.^۲ آریا، پسر شوبال پدر یحت و یحت پدر آخومای و لاهد بود و ایشان به خانوادههای صرعاتیان تعلق داشتند.

حور پسر ارشد کالیب از همسرش افراته بود، و نسل او بنیان گذار بیت لحم بودند. حور سه پسر به نامهای عیطام، فنوئیل، و عازر داشت. عیطام سه پسر به نامهای یزرعیل، یشما، یدباش و یک دختر به نام هصلفونی داشت. فنوئیل بنیان گذار شهر جدور و عازر بنیان گذار شهر خوشه بود.

اشحور، بنیان گذار تقوع، دو زن داشت به نامهای حلا و نعره.^۶ نعره مادر اخزام، خفر، تیمانی و آخشطاری بود.^۷ صرت، یصهار و ایتان پسران حلا بودند.

و قوص پدر عانوب و صوبیه و جد خاندان آخرحیل، پسر هارم بود.^۸ یعیص محترم تر از دیگر برادران خود بود. مادرش او را یعیص نامید و گفت: «من او را با درد به دنیا آوردم.»^{۱۰} یعیص نزد خدای اسرائیل دعا کرد و گفت: «خدایا، مرا برکت ده و سرزمین مرا وسعت ببخش؛ با من باش و مرا از هر آنچه پلید است و باعث درد من می شود دور نگاه دار.» و خدا دعای او را اجابت فرمود.

نامهای خانوادههای دیگر

کیلوب، برادر شوحه، پدر محیر و محیر پدر اشتون بود.^{۱۲} اشتون پدر بیت رافا، فاسیح و تحنه و تحنه بنیان گذار عیرناحاش بود. ایشان از اهالی ریفه بودند.

۱۳ عَتْنِئِل و سِرایا پسران قِناز بودند. عَتْنِئِل پدر حَتات و ۱۴ مَعُونَتای بود و مَعُونَتای پدر عُفْرَه.

سِرایا پدر یوآب و یوآب درّه صنعت گران را پایه گذاری کرد و همه هنرمندان ماهر در آنجا سکونت داشتند.

۱۵ کالِیب، پسر یَفْنَه دارای سه پسر به نام های عیرو، ایلَه و ناعَم بود و ایلَه پدر قِناز بود.

۱۶ زِیف، زِیفَه، تیریا و اَسْرئِیل پسران یِهْلئِیل بودند.

۱۷ یِتر، مَرَد، عِیْفِر و یالون پسران عِزْرَه بودند. مریم، شمای و یَشَبَح، پدر اَشْتَموع فرزندان بَتیه، دختر فرعون بودند که برای شوهر خود، مَرَد به دنیا آورد. ۱۸ زن یهودی مَرَد هم سه پسر داشت به نام های یارد، بنیان گذار جِدر، جِبر، بنیان گذار سوکو و یَقوتئِیل، بنیان گذار زانوح.

۱۹ زن هودیه خواهر نَحَم بود. یکی از پسران او، پدر قِعیله جرمی و دیگری پدر اَشْتَموع مَعکایی بود.

۲۰ اَمْنون، رَنه، بن حانان و تیلون پسران شیمون بودند.

زُوحیت و بن زوحیت پسران یَشعی بودند.

فرزندان شیله

۲۱ پسران شیله پسر یهودا: عیر بنیان گذار لیکَه؛ لَعَدَه بنیان گذار مَریشَه و جدّ خاندان بافندگان کتان که در بیت اَشِیع زندگی می کردند؛ ۲۲ یوقیم و اهالی شهر کُوزِیا؛ یوآش و ساراف که با زنان موآبی ازدواج کردند و در یَشوبی لَحِم ساکن شدند. این اسناد از مدارک باستانی به جا مانده اند. ۲۳ این افراد کوزه گر و ساکن نِتاغیم و جِدیْرَه بودند و برای پادشاه کار می کردند.

نسل شمعون

۲۴ شمعون پنج پسر داشت: نِموئِیل، یامین، یاریب، زِراح و شائول. ۲۵ شائول پدر شلوم و پدر بزرگ مِیسام و جدّ مِشماع بود. ۲۶ فرزندان مِشماع: حموئِیل پسرش، زَگور نوه اش و شِمعی نتیجه اش بود. ۲۷ شِمعی شانزده پسر و شش دختر داشت، اما برادرانش فرزندان زیادی نداشتند. بنابراین جمعیت طایفه شان کمتر از جمعیت طایفه یهودا بود. ۲۸ آن ها در شهرهای یِثْرِشَبَع، مُولاده، حَصْر شوعِال، ۲۹ بِلَهه، عِصِم، تولاد، ۳۰ بتوئِیل، حُرما، صِئِلغ، ۳۱ بیت مَرکُوبت، حَصْر سوسیم، بیت برئی و شَعْرَیم سکونت داشتند. این شهرها تا دوران سلطنت داوود در اختیار ایشان بودند. ۳۲ آن ها همچنین در شهرهای عِیطام، عَین، رِمون، توکن و عاشان ۳۳ و روستاهای اطراف آن ها تا بَعْلَت زندگی می کردند. این بود شرح مکان های زندگی نسل شمعون. آن ها برای خود شجره نامه ای نوشتند.

۳۴ اشخاص زیر رؤسای خاندان‌ها بودند: مِشوباب، یَمَلِک، یوشه پسر اَمَصیا، ۳۵ یوئیل، یِیهو پسر یوشیا، نوهُ سِرایا، نَتِیجَه عَسِیئیل، ۳۶ اِلِیوعینای، یِعمکوبه، یِشوحایا، عسایا، عدیئیل، یِسیمئیل، بِنایا، ۳۷ و زیزا پسر شفعی، پسر اَلون، پسر یدایا، پسر شمِری، پسر شِمعی. ۳۸ چون تعداد خانواده‌هایشان زیاد شد، ۳۹ ایشان برای یافتن چراگاه برای گله‌های خود تا دهانه جِذور در شرق درّه کوچ کردند. ۴۰ آنجا چراگاه خوب و حاصل خیز و زمینی گسترده، آرام و امنی یافتند. ساکنان قبلی آنجا قوم حام بودند.

۴۱ اشخاص مذکور در زمان سلطنت حزقیا، پادشاه یهودا به آنجا آمدند. چادرها و کلبه‌های ساکنان آنجا را از بین بردند و آن‌ها را از آنجا رانده خود در آنجا ساکن شدند، زیرا آنجا چراگاه خوبی برای رَمه‌هایشان داشت. ۴۲ سپس پانصد نفر از طایفه شمعون به اَدوم رفتند. رهبران ایشان پسران یِشمعی، یعنی فِلطیا، نِعریا، رِفا یا عَزِیئیل بودند. ۴۳ آن‌ها باقی مانده عمالقه را که فرار کرده بودند، از بین بردند و خودشان تا به امروز در آنجا زندگی می‌کنند.

نسل رِئوین

۵ اشخاص زیر از نسل رِئوین پسر اوّل یعقوب بودند. (چون او با یکی از صیغه‌های پدر خود هم‌بستر شده بود، حقّ نخست‌زادگی او به پسران یوسف، پسر اسرائیل داده شد و نام او در شجره‌نامه به ترتیب پسر اوّل ثبت نشده است. ۲ لیکن طایفه یهودا از همه قوی‌تر شد و فرمانروایی برای تمامی قبایل از آن بیرون آمد.) ۳ پسران رِئوین، فرزند اوّل یعقوب، عبارت بودند از: حَنوخ، فِلو، حِصرون و کَرَمی.

۴ نسل یوئیل: پسرش شِمعی، نوه‌اش جوج و نتیجه‌اش شِمعی. ۵ پسر شِمعی میکاه، نوه‌اش رایا و نتیجه‌اش بَعْل بود. ۶ پسر بَعْل، بئیره بود که تَغَلت فِلاسر امپراتور آشور او را به اسارت برد. او رهبر طایفه رِئوین بود. ۷-۸ نسب‌نامه خانوادگی رهبران طایفه رِئوین به این ترتیب است: یعیئیل، زَکریا، بلاع پسر عزاز، نوهُ شامع، نتیجه یوئیل. ایشان در عروعر و تا نِبو و بَعْل مَعون ۹ و به طرف شرق تا مدخل بیابان و تا رود فرات پراکنده بودند، زیرا گله‌های گاو ایشان در سرزمین جلعاد بسیار زیاد شده بود. ۱۰ در دوران سلطنت شائول پادشاه، طایفه رِئوین با حاجرین جنگیدند و آن‌ها را شکست داده سرزمین آن‌ها را در شرق جلعاد اشغال کردند.

نسل جاد

۱۱ طایفه جاد در منطقه شمالی طایفه رِئوین، در سرزمین باشان و تا سلخه زندگی می‌کردند. ۱۲ بنیان‌گذار طایفه ایشان یوئیل و بعد از او

شافام، یَعْنای و شافاط در باشان بودند. ^{۱۳} بقیّه اعضای طایفه به هفت خاندان تعلق داشتند که عبارت‌اند از: میکائیل، مِشَلّام، شَبَع، یورای، یَعکان، زَبَع و عِیْر. ^{۱۴} این افراد از نسل آبیحایل پسر حوری، پسر یاروح، پسر جلعاد، پسر میکائیل، پسر پیشیشای، پسر یحدو و پسر بوز بودند. ^{۱۵} آخی پسر عبدیئیل، نوّه جونی رئیس خاندان بود. ^{۱۶} این مردم در سرزمین جلعاد و اطراف آن و در شهرهای باشان همچنین چراگاه‌های وسیع شارون سکونت داشتند. ^{۱۷} همه این نام‌های در زمان یوتام پادشاه یهودا و یِرُبعام، پادشاه اسرائیل در شجره‌نامه ثبت شده‌اند.

ارتشی از طایفه‌های شرقی

^{۱۸} در طایفه‌های رثوین، جاد و نیم طایفه مَنسی چهل و چهار هزار و هفت صد و شصت سرباز با تجربه که به سپر و شمشیر و کمان مسلح بودند، وجود داشت. ^{۱۹} آن‌ها به جنگ قبایل حاجریان یطور، نافیش و نوداب رفتند. ^{۲۰} ایشان به خدا توکل کردند و به درگاه او نیایش کردند و خداوند نیایش ایشان را پاسخ داد و ایشان را بر حاجریان و متحدانشان پیروز کرد. ^{۲۱} ایشان از دشمن پنجاه هزار نفر شتر، دویست و پنجاه هزار رأس گوسفند و دو هزار رأس الاغ به غنیمت گرفتند و صد هزار نفر را اسیر کردند. ^{۲۲} آن‌ها بسیاری از دشمنان را کشتند، زیرا آن جنگ، اراده خدا بود و آن‌ها در آن سرزمین تا زمان تبعید خود زندگی کردند.

نیم طایفه مَنسی

^{۲۳} نصف طایفه مَنسی جمعیت زیادی بود. محل سکونت آن‌ها از باشان تا بَعْل حرمون، سنیر و کوه حرمون وسعت داشت. ^{۲۴} رهبران خاندان‌های آن‌ها عبارت بودند از: عیفر، یشعی، الیئیل، عزرائیل، ارمیا، هودایا و یحدیئیل. همه ایشان رهبران جنگجو، شجاع و مشهور خانواده‌های خود بودند.

^{۲۵} اما ایشان در مقابل خدای اجداد خود گناه کردند. بُت‌های مردم آن سرزمینی را که خداوند از سر راهشان برداشته و از بین برده بود، پرستیدند. ^{۲۶} پس خداوند سبب شد که فول، امپراتور آشور مشهور به تَغَلْت فِلاسر، به سرزمین ایشان حمله کند و مردم رثوین، جاد و نیم طایفه مَنسی را به حَلَح، خابور، هارا و رود جوزان به اسارت برد. آن‌ها تا به امروز ساکن آنجا هستند.

نسل لاوی

لاوی سه پسر داشت: جرشون، قُهاث و میراری. ^{۲۷} قُهاث چهار پسر به نام‌های عَمرام، یصهار، جبرون و عزّیئیل داشت.

۳ عَمَرَام دو پسر به نام‌های هارون و موسی داشت و یک دختر هم به نام مریم. ناداب، آیهو، العازار و ایتامار پسران هارون بودند.
 ۴ نسل العازار به این قرار بود: فینحاس، فینحاس پدر آبیشوع، ۵ آبیشوع پدر بُقی، بُقی پدر عَزّی، ۶ عَزّی پدر زَرَحیا، زَرَحیا پدر مِرايوت، ۷ مِرايوت پدر اَمَریا، اَمَریا پدر اخیطوب، ۸ اخیطوب پدر صادوق، صادوق پدر اخیمَعص، ۹ اخیمَعص پدر عَزَریا، عَزَریا پدر یوحانان، ۱۰ یوحانان پدر عَزَریا (عَزَریا در معبد بزرگ که سلیمان در اورشلیم ساخت کاهن بود)، ۱۱ عَزَریا پدر اَمَریا، اَمَریا پدر اخیطوب، ۱۲ اخیطوب پدر صادوق، صادوق پدر شلوم، ۱۳ شلوم پدر حَلقیا، حَلقیا پدر عَزَریا، ۱۴ عَزَریا پدر سَرایا و سَرایا پدر یهوصاداق بود. ۱۵ زمانی که خداوند مردم یهودا و اورشلیم را به دست نبوکدنصر به تبعید فرستاد، یهوصاداق هم تبعید شد.

سایر نسل لاوی

۱۶ لاوی سه پسر به نام‌های جرشوم، قُهاث و مِراي داشت و هرکدام از آن‌ها دارای پسرانی بود. ۱۷ جرشوم پدر لینی و شِمعی بود. ۱۸ عَمَرَام، یصهار، حبرون و عَزِیئیل پسران قُهاث، ۱۹ مَحلی و موشی پسران مِراي بودند. ایشان فرزندان لاوی، نسل به نسل، می‌باشند.
 ۲۰ این اشخاص از نسل جرشوم بودند: لینی، لینی پدر یَحَت، یَحَت پدر زمه، ۲۱ زمه پدر یوآخ، یوآخ پدر عِدّو، عِدّو پدر زراح و زراح پدر یاترای بود.
 ۲۲ قُهاث پدر عَمیناداب، عَمیناداب پدر قورح، قورح پدر اَسیر، ۲۳ اَسیر پدر اِلقانه، اِلقانه پدر اِیاساف، اِیاساف پدر اَسیر، ۲۴ اَسیر پدر تَحَت، تَحَت پدر اوریئیل، اوریئیل پدر عَزّیا و عَزّیا پدر شائول بود.
 ۲۵ اِلقانه دو پسر داشت، عَماسای و اخیموت. ۲۶ اخیموت پدر صوفای، صوفای پدر نَحَت، ۲۷ نَحَت پدر اِلیاب، اِلیاب پدر یروحام و یروحام پدر اِلقانه بود.

۲۸ پسران سموئیل: اَوّلی یوئیل و دوّمی اَبیا بود.
 ۲۹ مِراي پدر مَحلی، مَحلی پدر لینی، لینی پدر شِمعی، شِمعی پدر عَزّه، ۳۰ عَزّه پدر شِمعی، شِمعی پدر هجیا و هجیا پدر عسایا بود.

نوازندگان معبد بزرگ

۳۱ این است نام مردانی که داوود بعد از آوردن *صندوق پیمان به معبد بزرگ برای نواختن موسیقی در آنجا گماشت. ۳۲ ایشان تا قبل از ساختن معبد بزرگ توسط سلیمان در اورشلیم در برابر خیمه مقدّس خداوند طبق اصول مقرر انجام وظیفه می‌کردند.

۳۳ شجره‌نامه کسانی که این مسئولیت را داشتند از این قرار بود: از خاندان قُهاث: هیمان رهبر گروه سرایندگان، پسر یوئیل که نسل او به ترتیب زیر به یعقوب می‌رسد: هیمان، یوئیل، سموئیل، ۳۴ اِلْقانه، یروحام، اِیئیل، تُوَح، ۳۵ صوف، اِلْقانه، مَحْت، عَماسای، ۳۶ اِلْقانه، یوئیل، عَزْریا، صَفْنیا، ۳۷ تَحْت، اَسیر، اِیاساف، قورَح، ۳۸ یَصهار، قُهاث، لاوی و اسرائیل.

۳۹ برادرش آساف که در دست راست وی می‌ایستاد: آساف پسر برکیا پسر شمعی، ۴۰ میکائیل، بَعسیا، مَلکیا، ۴۱ اِتنی، زراح، عَدايا، ۴۲ اِیتان، زمه، شمعی، ۴۳ یَحْت، جَرشوم و لاوی.

۴۴ در سمت چپ، خویشاوندان پسران موری که از نسل لاوی بودند می‌ایستادند عبارت‌اند از: ایتان پسر قیشی، پسر عَبدی، پسر مَلوک، ۴۵ حَشِییا، اَمَصیا، حَلقییا، ۴۶ اَمَصی، بانی، شِمِر، ۴۷ مَحَلی، موشی، مِراری و لاوی.

۴۸ سایر لاویان به وظایف مختلف در خیمه مقدس خداوند گمارده شده بودند.

نسل هارون

۴۹ هارون و پسرانش در قربانگاه قربانی‌های سوختنی و در قربانگاه *بُخور برای کفاره گناهان مردم اسرائیل قربانی می‌کردند و کارهای مقدس‌ترین مکان را مطابق دستورات موسی خدمتگزار خدا به‌جا می‌آوردند. ۵۰ این است نام‌های پسران هارون: اِلعازار، فینَحاس، اَییشوع، ۵۱ بُقی، عَزی، زَرَحیا، ۵۲ مِرایوت، اَمَریا، اخیطوب، ۵۳ صادوق و اخیمَعص.

محل سکونت لاویان

۵۴ این سرزمینی است که به خاندان هارون، از خاندان قُهاث، واگذار شد. ایشان اولین سهم از زمین‌هایی را که به لاویان داده شد دریافت کردند. ۵۵ این سرزمین شامل جِبرون در قلمرو یهودا و چراگاه‌های اطراف آن می‌شود. ۵۶ اما زمین‌های اطراف آن شهر با روستاهای آن‌ها به کالیب پسر یَفْنه داده شدند. ۵۷ به نسل هارون شهرهای پناهگاه: جِبرون، لینه، با چراگاه‌های آن‌ها و همچنین شهرهای تیر، اشتموع، با چراگاه‌های آن‌ها را دادند. ۵۸ حیلین، دَییر، ۵۹ عاشان، بیت‌شَمش، ۶۰ از سرزمین بنیامین، این شهرها با چراگاه‌هایشان به خاندان قُهاث داده شد: جِبَعه، عَلمِت و عَناتوت که جمعاً سیزده شهر می‌شدند. ۶۱ ده شهر به بقیه خاندان قُهاث در سرزمین غربی طایفه مَنسی به قید قرعه تعلق گرفت.

۶۲ برای خانواده‌های خاندان جَرشون سیزده شهر را در طایفه‌های یساکار، اَشیر، نَفتالی و نیم طایفه مَنسی در باشان تعیین کردند. ۶۳ به

خانواده‌های مراری در سرزمین رثوین جاد و زبولون دوازده شهر را به حکم قرعه دادند. ^{۶۴} به این ترتیب مردم اسرائیل برای لاویان شهرها و چراگاه‌ها را تعیین کردند. ^{۶۵} از طایفه‌های یهودا، شمعون و بنیامین، شهرهای نام‌برده به قید قرعه به ایشان داده شد.

^{۶۶} به بعضی از خانواده‌های قُهات شهرهایی با چراگاه‌هایشان از سرزمین طایفه اِفرایم داده شد. ^{۶۷} که عبارت بودند از شِکیم، شهر پناهگاه در کوهستان اِفرایم، جازر، ^{۶۸} یَقْمِعام، بیت‌حورون، ^{۶۹} ایلون و جَت‌رمون. ^{۷۰} از نصف طایفه مَنسی شهرهای عانیر و بلعام را به بقیّه خانواده قُهات دادند. ^{۷۱} شهرها و چراگاه‌های آن‌ها که به خانواده‌های خاندان جرشون داده شد عبارت بودند از:

در شرق سرزمین مَنسی شهر جولان در باشان و شهر عشتاروت. ^{۷۲} از طایفه یساکار: قادش، دَبَره، ^{۷۳} یِرموت، عانیم. ^{۷۴} از طایفه آشیر مش‌آل، عبدون، ^{۷۵} حقوق و رَحوب. ^{۷۶} از طایفه نفتالی قادش در جلیل، حمون و قریت‌تایم را با چراگاه‌های اطراف آن‌ها.

^{۷۷} به بقیّه خانواده‌های خاندان مراری، این شهرها با چراگاه‌های آن‌ها برای ایشان تعیین شد: رمونو و تابور، از سرزمین طایفه زبولون. ^{۷۸} در سرزمین رثوین، شرق رود اردن، مقابل شهر اریحا، باصِر در بیابان، یهصه، ^{۷۹} قدیموت و مِیفَعَت. ^{۸۰} از طایفه جاد یِرموت در جلعاد، مَحَنایم، ^{۸۱} حَشِبون و یعزیر را با چراگاه‌های اطراف آن‌ها.

نسل یساکار

یساکار چهار پسر داشت به نام‌های تولَع، فوه، یاشوب و شِمرون. 

^۲ تولَع شش پسر داشت: عَزّی، رِفايا، یِریئیل، یَحمای، یِسام و سموئیل. آن‌ها همگی رؤسای خانواده و مردان دلاور زمان خود بودند. در دوران سلطنت داوود، تعداد آن‌ها به بیست و دو هزار و شش صد نفر می‌رسید. ^۳ یِزَرَحیا پسر عَزّی بود و او خود چهار پسر داشت: میکائیل، عوبدیا، یوئیل و یِشّیا که همه روسای خاندان‌های خود بودند. ^۴ تعداد همسران و فرزندان ایشان به قدری زیاد بود که سی و شش هزار نفر برای خدمت سربازی آماده داشتند.

^۵ در آمار رسمی خانواده‌های طایفه یساکار هشتاد و هفت هزار نفر مرد آماده خدمت سربازی ثبت شدند.

نسل بنیامین و دان

۶ بنیامین سه پسر داشت: بلاع، باکر و یدیعئیل.
 ۷ بلاع پنج پسر داشت: اِصبون، عُزّی، عُزّیئیل، یریموت و عیری.
 ایشان رؤسای خاندان و رزمندگان مشهوری بودند. نسل آن‌ها شامل
 بیست و دو هزار و سی و چهار مرد آماده به خدمت سربازی می‌شد.
 ۸ باکر نه پسر داشت: زمیره، یوعاش، اِیعِزر، اِلیوعینای، عُمّری،
 یریموت، اَبِیّا، عَناتوت و علمت. ۹ در آمار رسمی خاندان ایشان بیست
 هزار و دویست مرد آماده خدمت سربازی ثبت شده است.
 ۱۰ یدیعئیل یک پسر به نام بلهان داشت، و بلهان صاحب هفت پسر
 بود: یِعوش، بنیامین، ایهود، کِنَعَنه، زیتان، ترشیش و اَخیشاخَر. ۱۱ ایشان
 رؤسای خانواده‌ها در خاندان و همگی سربازان مشهوری بودند. نسل
 آن‌ها شامل هفده هزار و دویست مرد آماده به خدمت سربازی می‌شد.
 ۱۲ شفیّم و حُفّیم پسران عیر و حوشیم پسر اَحیر بود.

نسل نفتالی

۱۳ نفتالی چهار پسر داشت: یَحْصِیئیل، جونی، یِصِر و شَلّوم. (بلهه
 مادر بزرگ آن‌ها بود).

نسل منسی

۱۴ مَنسی از صیغۀ آرامی خود دو پسر به نام‌های اَسْرِیئیل و ماخیر
 داشت. ماخیر پدر جلعاد بود. ۱۵ ماخیر برای حُفّیم و شفیّم همسرانی
 پیدا کرد. او خواهری داشت به نام مَعْکَه. نام پسر دَوّم او صِلَفْحاد بود
 که او فقط چند دختر داشت.
 ۱۶ مَعْکَه، زن ماخیر دو پسر به نام‌های فارش و شارش به دنیا آورد.
 شارش دارای دو پسر به نام‌های اولام و راقِم بود. ۱۷ بدان پسر اولام بود.
 تمامی این‌ها فرزندان جلعاد پسر ماخیر و نوۀ مَنسی بودند.
 ۱۸ ایشهود، اَبِیعِزر و مَحَلّه پسران همولکه، خواهر ماخیر بودند. ۱۹ اَخیان،
 شِکیم، لِقحی و اَنیعام پسران شَمیداع بودند.

نسل افرایم

۲۰ فرزندان اِفرایم: شوْتِلاح، پسر او بارَد، پسر او تَحَت، پسر او اِلعادا،
 پسر او تَحَت، ۲۱ پسر او زاباد، پسر او شوْتِلاح، و نیز عازر و اِلعاد که
 هنگام سرقت گله جتی‌ها به دست افراد محلی کشته شدند. ۲۲ اِفرایم،
 پدر آن‌ها برای چندین روز به خاطر آن‌ها سوگواری کرد و برادرانش برای
 تسلی خاطر او نزدش آمدند. ۲۳ اِفرایم دوباره با زنش نزدیکی کرد و همسرش

حامله شد و پسری به دنیا آورد. ایشان او را به یاد آن مصیبت، برِیعَه به معنی فاجعه نام نهادند.

^{۲۴} اِفرایم دختری به نام شیره داشت. او شهرهای بیت حورون بالا و پایین و ازین شیره را ساخت.

^{۲۵-۲۷} این است سلسله نسل اِفرایم: اِفرایم پدر رافح، رافح پدر رِشَف، رِشَف پدر تالِح، تالِح پدر تاحَن، تاحَن پدر لعدان، لعدان پدر عَمِّیهود، عَمِّیهود پدر اِلیشَمَع، اِلیشَمَع پدر نون و نون پدر یوشع بود.

^{۲۸} سرزمینی را که آن‌ها برای سکونت اختیار کردند در بیت ئیل و روستاهای اطراف آن، نعران در شرق، جازِر، شَکیم و غزه با روستاهای اطراف آن‌ها در غرب بودند.

^{۲۹} در امتداد سرحد طایفه مَنَسی، در شهرهای بیت‌شان، تَعَناک، مِجَدُو، دُر و روستاهای اطراف آن‌ها نسل یوسف، پسر اسرائیل زندگی می‌کرد.

نسل آشیر

^{۳۰} این‌ها از نسل آشیر هستند. او صاحب چهار پسر به نام‌های یَمَنَه، یِشَوَه، یِشوی و برِیعَه و یک دختر به نام سارح بود.

^{۳۱} حِبر و مَلکیئیل پدر برزاوَت پسران برِیعَه بودند.

^{۳۲} حِبر سه پسر به نام‌های یَفلیط، شومیر و حوتام و یک دختر به نام شوعا داشت.

^{۳۳} فاسک، بمهال و عَشَوَت پسران یَفلیط بودند.

^{۳۴} آخی، رُهَجَه، یَحْبَه و آرام پسران شِمر بودند.

^{۳۵} صُوفح، یَمناع، شِلِش و عَمال پسران برادرش، هیلام بودند.

^{۳۶} سوح، حَرَنفِر، شوعال، بیری، یمره، ^{۳۷} باصِر، هود، شَمّا، شَلْشَه، یتران و بئیرا پسران صوفح بودند.

^{۳۸} یَفْنَه، فِسفا و آرا پسران یِتر بودند. ^{۳۹} آرح، حَنئیل و رصیا پسران عَلا بودند.

^{۴۰} تمامی این‌ها فرزندان آشیر بودند. ایشان سران خانواده‌های جنگاوران مشهور و رهبران برجسته بودند. نسل آشیر بیست و شش هزار نفر سرباز آماده به خدمت سربازی داشت.

نسل بنیامین

پسران بنیامین این‌ها بودند: اوّلی بِلاع، دوّمی اَشبیل، سوّمی اَخَرخ، ^۲ چهارمی نوَحَه و پنجمی رافا.

^۳ پسران بِلاع: اَدّار، جیرا، آبیهود، ^۴ آبیشوع، نَعمان، اَخوخ، ^۵ جیرا، شفوفان و حورام.



۶ پسران اِحد که رؤسای خانواده‌های خود بودند، در جِبْعَه سکونت می‌کردند. آن‌ها در جنگ دستگیر و به مناحت تبعید شدند. ۷ نام‌های آن‌ها نَعْمَان، أَخِيَّا و جِیرا بودند. جِیرا پدر عَزَّه و أَخِيحود بود.

۸ شَحْرَایم زن‌های خود، حوشیم و بَعْرَا را طلاق داد؛ ۹ سپس وقتی در سرزمین موآب زندگی می‌کرد، با خُدش ازدواج نمود و دارای هفت پسر شد. نام‌هایشان یوباب، ظِیبا، میشاع، مَلْکام، ۱۰ یَعُوص، سَکیا و میرمه بود و همه آن‌ها رؤسای خانواده‌های خود بودند.

۱۱ شَحْرَایم از یک زن دیگر خود که حوشیم نام داشت، صاحب دو پسر به نام‌های اَبیطوب و اِلْفَعْل شد.

۱۲ عِبر، مِشعَم و شِمِد پسران اِلْفَعْل بودند. شامر شهرهای اونو و لود را با روستاهای اطراف آن‌ها آباد کرد.

بنیامینیان در جَت و ایلون

۱۳ بِرِیعه و سامع رؤسای خانواده بودند و در ایلون سکونت داشتند و آن‌ها بودند که ساکنان جَت را از وطنشان اخراج کردند.

۱۴ آخِیو، شاشق، بِرِیموت، ۱۵ زَبَدِیا، عَراد، عِدِر، ۱۶ میکائیل، پِشپَه و یوِخا پسران بِرِیعه بودند.

بنیامینیان در اورشلیم

۱۷ نسل اِلْفَعْل به این ترتیب بود: زَبَدِیا، مِشَلّام، حَزقی، حِبر، ۱۸ پِشمرای، یِزلیا و یوباب پسران اِلْفَعْل بودند.

۱۹ نسل شِمعی شامل یَعْقِیم، زِکْری، زَبَدِی، ۲۰ اِلِیعِنای، صِلِتای، اِلِیئیل، ۲۱ عَدایا، برایا و شِمَرَت بود.

۲۲ نسل شاشق شامل پِشْفَن، عِبر، اِلِیئیل، ۲۳ عَبْدون، زِکْری، حانان، ۲۴ حَننیا، عِیلام، عَنتوتیا، ۲۵ یَفَدِیا و فِئوئیل پسران شاشق بود.

۲۶ شَمِشِرای، شَحْرِیا، عَتلیا، ۲۷ یَعْرِشیا، ایلِیا و زِکْری پسران یروحام بودند.

۲۸ این‌ها همه رؤسای خانواده‌های خود بودند و در اورشلیم سکونت داشتند.

بنیامینیان در جِبعون و اورشلیم

۲۹ یَعِیئیل، بنیان‌گذار شهر جِبعون، در جِبعون زندگی می‌کرد و نام زنش مَعْکَه بود. ۳۰ پسر اوّل او عَبْدون و پسران دیگرش صور، قِیس، بَعْل، نیر، ناداب، ۳۱ جِدور، آخِیو، زِکْریا، ۳۲ و مَقْلوت پدر شِمَاه بود. آن‌ها در اورشلیم با خویشان‌اندان خود زندگی می‌کردند.

خانواده شائول پادشاه

^{۳۳}نیر، پدر قیس، قیس پدر شائول پادشاه و شائول پادشاه پدر یوناتان، مَلْکِیشوع، آییناداب و اِشْبَعْل بود. ^{۳۴}یوناتان پدر مریب بَعْل و مریب بَعْل پدر میکاه بود.

^{۳۵}میکاه چهار پسر داشت: فیتون، مِلْک، تَرَع و آحاز. ^{۳۶}آحاز پدر یهوَعَدَه و یهوَعَدَه پدر عِلْمِت، عَزْمَوْت و زِمْری بود. زِمْری پدر موصا ^{۳۷}و موصا پدر بِنِعا، بِنِعا پدر رافا، رافا پدر اِلْعاسَه و اِلْعاسَه پدر اَصیل بود. ^{۳۸}اَصیل دارای شش پسر به نام های عَزْرِیقام، بُکرو، اسماعیل، شِعْرِیا، عوبَدِیا و حانان بود. ^{۳۹}برادر او، عیشیق سه پسر داشت: اَوّلی اولام، دوّمی یِعوش و سوّمی اِلْفِلِط بود.

^{۴۰}پسران اولام مردانی نیرومند و شجاع و تیراندازانی ماهر بودند. این مردان یک صد و پنجاه پسر و نوه داشتند و از طایفه بنیامین بودند.

مردمی که از اسارت بازگشتند

نام های همه مردم اسرائیل مطابق خانواده های ایشان در کتاب پادشاهان اسرائیل ثبت شده است.

مردم یهودا به خاطر بی وفایی خود به خداوند به بابل به اسارت برده شده بودند. ^۲نخستین کسانی که بازگشتند و در شهرها و املاک خود ساکن شدند، مردم عادی اسرائیل، کاهنان، لاویان و خدمت گزاران معبد بزرگ بودند. ^۳مردم از طایفه های یهودا، بنیامین و اِفرایم و مَنَسِی به اورشلیم رفتند تا در آنجا ساکن شوند.

^۴عوتای، پسر عَمّیْهود، پسر عُمْرِی، پسر اِمْرِی، پسر بانی، از نسل فارَص، پسر یهودا. ^۵از خانواده شیلونیان: عسایا، پسر اوّل و پسرانش. ^۶از خانواده زراح: یِعوئیل و خویشاوندان او.

تعداد ساکنان طایفه یهودا در اورشلیم شش صد و نود نفر بود. ^۷این اشخاص از طایفه بنیامین بودند که برای زندگی به اورشلیم رفتند: سَلَو، پسر مِشَلّام، نوه هودایا، نتیجه هسنوآه، ^۸یینیا پسر یروحام، ایلاه پسر عَزّی، نوه مِکْرِی، مِشَلّام پسر شِفْطِیا، نوه رِعوئیل، نتیجه یِینِیا. ^۹تعداد این مردم طبق نسب نامه ایشان نه صد و پنجاه و شش نفر بود. تمامی آن ها رؤسای خانواده های خود بودند.

کاهنان ساکن اورشلیم

^{۱۰}از کاهنان: یَدَعِیا، یهویاریب، یاکین، ^{۱۱}عَزْرِیا، پسر حَلْقِیا، پسر مِشَلّام، پسر صادوق، پسر مِرايوت، پسر اخیطوب مسئول معبد بزرگ،

۱۲ عَدایا، پسر یروحام، پسر فشحور، پسر مَلکیا، مَعَسای، پسر عدیئیل، پسر یَحزیره، پسر مِشَلّام، پسر مِشِلْمیت، پسر امیر و خویشاوندان ایشان. ۱۳ تعداد کاهنان هزار و هفت صد و شصت نفر بود. و همه آن‌ها رؤسای خانواده و اشخاص کاردانی بودند و در معبد بزرگ انجام وظیفه می کردند.

لاویان ساکن اورشلیم

۱۴ از لاویان: شَمعیّا، پسر حَشوب، پسر عَزریقام، پسر حَشبیا از خانواده مِراری. ۱۵ یقبقر، حارش، جلال، مَتّیا، پسر میکا، نوّه زکری، نتیجه آساف، ۱۶ عوبدیا، پسر شَمعیّا، نوّه جلال، نتیجه یدوتون، برکیّا، پسر آسا، نوّه القانه. ایشان در روستاهای نطوفاتیان سکونت داشتند.

دروازه بانان ساکن اورشلیم

۱۷ دروازه بانان معبد بزرگ عبارت بودند از: شَلوم رئیس دروازه بانان، عَقّوب، طلّمون، آخیمان و نزدیکانشان. ۱۸ تا آن زمان اعضای خاندان ایشان از ورودی شرقی دروازه پادشاه محافظت می کردند و قبل از آن از اردوگاه‌های لاویان نگهبانی می کردند.

۱۹ شَلوم، پسر قوری، نوّه اییاساف، نتیجه قورح و اعضای خانواده قورحیان مسئول نگهبانی دروازه ورودی خیمه مقدّس خداوند بودند، همان گونه که اجداد آن‌ها مسئول نگهبانی اردوگاه خداوند بودند. ۲۰ فینحاس، پسر العازار قبلاً رئیس دروازه بانان بود و خداوند با او می بود. ۲۱ زکریّا، پسر مِشِلْمیا دروازه بان دروازه ورودی خیمه مقدّس بود.

۲۲ تعداد نگهبانان درهای ورودی و دروازه‌ها دویست و دوازده نفر بود. ایشان طبق روستاهایی که در آن زندگی می کردند، ثبت نام شده بودند. داوود پادشاه و سموئیل نبی اجداد ایشان را برای این مسؤولیت گمارده بودند. ۲۳ ایشان و فرزندانشان به نگهبانی از دروازه معبد بزرگ ادامه دادند. ۲۴ دروازه بانان در چهار جهت شرق، غرب، شمال و جنوب قرار داشتند. ۲۵ خویشاوندان آن‌ها به نوبت از روستاهای خود می آمدند و برای هفت روز در آنجا به ایشان کمک می کردند. ۲۶ ایشان چهار رئیس داشتند، همه لاوی بودند و مسؤولیت اتاق‌ها و خزانه‌های معبد بزرگ خداوند را به دوش داشتند. ۲۷ آن‌ها به خاطر اهمیّت کارشان در نزدیکی معبد بزرگ زندگی می کردند تا از دروازه‌های آن نگهبانی کرده هر صبح آن‌ها را باز کنند.

دیگر لاویان

۲۸ بعضی از لاویان مسئول ظروف مربوط به مراسم معبد بزرگ بودند و آن‌ها را هنگام برداشتن و بازگرداندن می شمردند. ۲۹ بعضی دیگر،

مسئول وسایل مقدس دیگر و همچین آرد، شراب، روغن زیتون، *بُخور و عطریات بودند. ۳۰ مسئولیت مخلوط کردن و ساختن عطریات با کاهنان بود.

۳۱ یکی از لاویان به نام مَتیتیا، فرزند نخست شلوم از خاندان قورحی مسئول پختن نان اهدایی بود. ۳۲ بعضی از افراد خاندان قُهات مسئول پختن نان مقدس برای هر روز *سَبَّت بودند.

۳۳ بعضی از خانواده‌های لاوی مسئول موسیقی در معبد بزرگ بودند. رهبران این خانواده‌ها در اتاق‌هایی در معبد بزرگ زندگی می‌کردند. چون آن‌ها می‌بایست شبانه‌روز آماده خدمت باشند، مسئولیت دیگری نداشتند. ۳۴ افراد نام‌برده طبق شجره‌نامه، همه از رهبران خانواده‌های لاوی بودند که در اورشلیم زندگی می‌کردند.

نسب نامه و نسل شائول پادشاه

(اول تواریخ ۲۹:۸-۳۸)

۳۵ یعیئیل، بنیان‌گذار جبعون بود و در آنجا سکونت گرفت. نام زنش مَعْکَه ۳۶ و نام پسر اولش عبدون بود. پسران دیگرش صور، قیس، بَعْل، نیر، ناداب، ۳۷ جدور، آخیو، زکریا و مَقْلوت بودند. ۳۸ مَقْلوت پدر شماه بود که با خویشاوندان خود در اورشلیم زندگی می‌کرد.

۳۹ نیر پدر قیس، قیس پدر شائول و شائول پدر یوناتان، مَلْکِیشوع، آییناداب و اِشْبَعْل بود. ۴۰ مریب بَعْل پسر یوناتان و میکاه پسر مریب بَعْل بود. ۴۱ فیتون، مِلِک، تَحْرِیع و آحاز پسران میکاه بودند. ۴۲ آحاز پدر یَعْرَه، یَعْرَه پدر علمت، عُمَری و عَزْمَوْت. زمَری پدر موصا، ۴۳ موصا پدر بِنِعا بود. رفایا پسر بِنِعا، اِلْعَاسَه نوه و اَصیل نتیجه‌اش بود.

۴۴ اَصیل شش پسر به نام‌های عَزْرِیقام، بُکرو، اسماعیل، شَعْرِیا، عوبدیا و حانان داشت.

مرگ شائول پادشاه

(اول سموئیل ۱:۳۱-۱۳)

فلسطینی‌ها در دامنه کوه جلعوب با اسرائیلی‌ها جنگ کردند؛ بسیاری از اسرائیلی‌ها در آنجا کشته شدند و بقیه آن‌ها با شائول و پسرانش گریختند. ۱۲ اما فلسطینی‌ها به آن‌ها رسیدند و سه پسر شائول، یعنی یوناتان، آییناداب و مَلْکِیشوع، را کشتند. ۳ نبرد سختی در اطراف شائول درگرفت، و تیر کمان‌داران بر او اصابت کرده او را به سختی زخمی ساخت. ۴ شائول به سلاحدارش گفت: «شمشیر خود را درآور و مرا بکش تا این فلسطینی‌های کافر مرا مسخره نکنند.» اما سلاحدارش که بسیار ترسیده بود، چنین نکرد. پس شائول شمشیرش را

کشید و خود را به روی آن انداخت. ^۵ هنگامی که سلاحدارش دید شائول مُرده است، خود را بر روی شمشیر خود انداخت و مرد. ^۶ به این ترتیب شائول و سه پسرش و همهٔ خاندان او با هم کشته شدند. ^۷ هنگامی که اسرائیلی‌هایی که در دشت یزرعیل زندگی می‌کردند، شنیدند که ارتش گریخته و شائول و پسرانش درگذشته‌اند، شهرهای خود را ترک کرده گریختند. آنگاه فلسطینی‌ها آمده آن شهرها را اشغال کردند.

^۸ فردای آن روز، هنگامی که فلسطینی‌ها برای لخت کردن کشته‌شدگان آمدند، جسد شائول و پسرانش را که در کوه جلیبوع افتاده بود پیدا کردند. ^۹ آن‌ها جسد شائول را لخت کردند و سر او و زره‌اش را برداشته با قاصدانی به سراسر سرزمین فلسطین فرستادند تا خبر خوش را برای بُت‌ها و مردمشان برسانند. ^{۱۰} ایشان زره شائول را در پرستشگاه خدایان خود و سرش را در پرستشگاه بُت *داجون قرار دادند. ^{۱۱} هنگامی که مردم یابیش در جلعاد شنیدند که فلسطینی‌ها با شائول چه رفتاری کرده‌اند، ^{۱۲} شجاع‌ترین مردان ایشان رفتند و اجساد شائول و پسرانش را به یابیش آورده بدن‌های آن‌ها را زیر درخت بلوطی به خاک سپردند و هفت روز روزه گرفتند.

^{۱۳} شائول مُرد زیرا به خداوند بی‌وفایی کرد. او از فرمان‌های خداوند سرپیچی کرد. او سعی کرد از ارواح مردگان راهنمایی بگیرد، ^{۱۴} و از خداوند راهنمایی نخواست. در نتیجه خداوند او را کُشت و پادشاهی را به داوود پسر یَسی داد.

داوود، پادشاه اسرائیل و یهودا

(دوم سموئیل ۵: ۱-۱۰)

آنگاه همهٔ قوم اسرائیل در حبرون نزد داوود گرد هم آمده گفتند: «ما گوشت و استخوان تو هستیم. ^۲ در گذشته، هنگامی که شائول پادشاه ما بود، تو سپاه ما را در جنگ‌ها رهبری کردی و یَهُوه، خدایت به تو وعده داد که تو شبان قوم او، اسرائیل شده آن‌ها را رهبری خواهی کرد.» ^۳ پس تمام رهبران قوم اسرائیل در حبرون نزد داوود پادشاه رفتند و او در حبرون در پیشگاه خداوند با ایشان پیمان بست و ایشان همان‌طور که خداوند توسط سموئیل وعده داده بود، داوود را مسح کردند و او پادشاه اسرائیل شد.

^۴ داوود و همهٔ قوم اسرائیل به اورشلیم حمله کردند. نام اورشلیم در آن زمان ییوس بود و ساکنان اوّلیه آن، ییوسیان هنوز در آنجا ساکن بودند. ^۵ ییوسیان به داوود گفتند: «تو هرگز وارد شهر نخواهی شد!» اما داوود قلعهٔ *صهیون آن‌ها را تسخیر کرد و آن را شهر داوود نامیدند. ^۶ داوود گفت: «اوّلین کسی که یک ییوسی را بکُشد، فرماندهٔ ارتش خواهد

شد.» یوآب، که مادرش صِرویه بود، حمله را آغاز کرد و فرمانده شد. ۷ چون داوود در قلعه ساکن شد، پس آنجا را شهر داوود نامیدند. ۸ او از قسمت شرقی تپه که زمین گود آن را پُر کرده بودند، شروع به بازسازی شهر کرد و یوآب بقیه شهر را بازسازی نمود. ۹ داوود روزبه‌روز نیرومندتر می‌شد؛ زیرا خداوند متعال با او بود.

سربازان مشهور داوود

(دوم سموئیل ۸:۲۳-۳۹)

۱۰ این است فهرست نام‌های جنگ‌جویان مشهور داوود که طبق وعده خداوند با همه مردم اسرائیل از پادشاهی داوود پشتیبانی کردند. ۱۱ این است آمار مردان مشهور داوود: اولین آن‌ها یَشُبِعَام از طایفه حَكْمُونی که فرمانده آن سه تن مشهور بود. او با نیزه خود علیه سی صد نفر جنگید و همه را در یک نبرد کُشت. ۱۲ شخص دوم میان آن سه تن العازار پسر دودو از خاندان آخوخی بود. ۱۳ هنگامی که فلسطینی‌ها در فسدَمیم برای جنگ جمع شده بودند، او با داوود بود. در آنجا یک کشتزار جو بود و اسرائیلیان از دست فلسطینی‌ها گریختند. ۱۴ اما او و افرادش در کشتزار جو ایستادگی کرده از آن دفاع نمودند و فلسطینی‌ها را کشتند؛ خداوند با پیروزی بزرگی ایشان را رهانید.

۱۵ یک روز که ارتش فلسطین در دشت رفائیم اردو زده بود، سه نفر از سی نفر فرمانده نزد داوود به غار عَدْلَام رفتند. ۱۶ در آن زمان داوود در یک قلعه مستحکم بود و پادگان فلسطینی‌ها در بیت‌لِجِم بود. ۱۷ داوود با حسرت گفت: «ای کاش کسی از چاهی که در نزدیکی دروازه بیت‌لِجِم است به من آبی برای نوشیدن می‌داد.» ۱۸ آنگاه آن سه جنگجوی مشهور از پادگان فلسطینی‌ها گذشتند و از چاهی که نزدیک بیت‌لِجِم بود آب کشیدند و آن را نزد داوود آوردند. اما داوود آن را ننوشید، بلکه آن را برای خداوند ریخت، ۱۹ و گفت: «من هرگز نمی‌توانم این را بنوشم؛ این مانند نوشیدن خون این مردان است که جان خود را به خطر انداختند!» پس او نپذیرفت که آن را بنوشد. این بود کارهای شجاعانه آن سه جنگجوی مشهور.

۲۰ آبیشای، برادر یوآب فرمانده آن سی تن مشهور بود. او با سی صد مرد جنگید و با نیزه خود آن‌ها را کشت و در میان آن سی نفر شهرت یافت. ۲۱ او از همه سی نفر مشهورتر بود و رهبر ایشان شد، اما شهرت او به پای آن سه نفر نمی‌رسید.

۲۲ بنایا، پسر یهویداع، اهل قبصئیل، سرباز معروفی بود. او کارهای شجاعانه فراوانی کرد، از جمله کشتن دو جنگجوی بزرگ موآبی. او یک‌بار در یک روز برفی به گودالی وارد شد و یک شیر را کشت. ۲۳ او

همچنین یک مصری را کشت، مرد تنومندی که قدش دو متر و نیم بود و نیزه‌ای به اندازه چوب نسا جان در دست داشت. بنایا با چوب دستی به او حمله کرد و نیزه‌اش را از دستش گرفت و او را با آن کشت.^{۲۴} این بود شجاعت‌های بنایا پسر یهویداع، یکی از سی نفر مشهور بود.^{۲۵} او در میان آن سی نفر شخص برجسته‌ای بود، اما مانند آن سه نفر مشهور نبود. داوود او را به رهبری محافظین خود گمارد.

^{۲۶} مردان دلاور دیگر در ارتش عبارت بودند از: عَسَائیل، برادر یوآب؛ الحانان، پسر دودوی بیت لِحَمی؛ ^{۲۷} شَمَوْت هَرودی، حَالِص فلونی؛ ^{۲۸} عیرا، پسر عَقِیش تِقوعی؛ اَبِیْعَز عَناتوتی؛ ^{۲۹} سبکای حوشاتی؛ عیلای آخوخی؛ ^{۳۰} مَهْرای نَطوفاتی؛

حالب، پسر بَعْنای نَطوفاتی؛ ^{۳۱} اِتّای، پسر ریبای از جَبَعَه بنیامین؛ بنایای فرعاتونی؛ ^{۳۲} حورای از وادی‌های جاعَش؛ اَبِیئیل عرباتی؛ ^{۳۳} عَزْمَوْت بَرحومی؛ اِلِیْحَبای شَعْلَبونی؛ ^{۳۴} پسران هاشم جزونی؛ یوناتان، پسر شاجای هراری؛ ^{۳۵} اَحْیّام، پسر ساکار حراری؛ اِلِیْفال، پسر اور؛ ^{۳۶} خَفِر مَکیراتی؛ اَحْیّای فلونی؛ ^{۳۷} حَصْرُون کَرْملی؛ نعرای، پسر اِزبای؛ ^{۳۸} یوئیل، برادر ناتان؛ مِبحار، پسر هَجری؛ ^{۳۹} صِلِق عَمونی؛ نَحْرای بئروتی سلاحدار یوآب، پسر صِرویه؛ ^{۴۰} عیرای پتری؛ جارب پتری؛ ^{۴۱} اوربای حَتّی؛ زاباد، پسر اَحْلالی؛ ^{۴۲} عادینا، پسر شیزای رَثوینی رهبر رَثوینیان و سی نفر همراهان او؛ ^{۴۳} حانان، پسر مَعْکَه؛ یهوشافاط متنی؛ ^{۴۴} عَزْزَبای عَشْتروتی؛ شاماع و یعیئیل، پسران حوتام عروعیری؛ ^{۴۵} یدیعئیل، پسر شمیری و برادرش، یوخای تیصی؛ ^{۴۶} اِلِیئیل، از محواتی؛ یریبای و یوشوبا، پسران اِناعَم؛ یَتْمَه موآبی؛ ^{۴۷} اِلِیئیل، عُوْبِید و یَعْسِیئیل مِصوباتی.

پیروان داوود از طایفه بنیامین

اشخاص زیر مردانی بودند که نزد داوود در صِقْلَغ آمدند. هنگامی که داوود به خاطر شائول پادشاه پسر قیس نمی‌توانست با آزادی حرکت کند، ایشان از گروه دلاورانی بودند که در نبرد، داوود را یاری کردند. ^۲ آن‌ها از طایفه بنیامین و از خویشاوندان شائول بودند. ایشان می‌توانستند با دست راست و چپ با کمان تیراندازی نموده با فلاخن سنگ پرتاب کنند. ^۳ آن‌ها تحت رهبری اخیعزر و سپس یوآش، پسران شماعه اهل جَبَعَه بودند. این است نام‌های سربازان: یَحْزِیئیل و فِلَط، پسران عَزْمَوْت و بَرَاکَه و بیهوی عَناتوتی؛ ^۴ یَشْمَعِیای جَبْعونی مردی نیرومند در میان آن سی نفر و رهبر ایشان بود، اِرمیا و یَحْزِیئیل، یوحانان، یوزاباد جدیراتی، ^۵ اِلْعوزای، یریموت، بَعْلِیا، شَمَریا،

شَفَطِیای حروفی، ۶القانه، یَشیا، عزرائیل، یوعزر، و یَشُبَعام از قورحیان،
۷یوعله و زَبَديا، پسران یروحام جدور.

پیروان داوود از طایفه جاد

۸هنگامی که داوود در قلعه مستحکم خود در بیابان بود، رزمندگانی نیرومند و با تجربه از طایفه جاد داشت، که در استفاده از سپر و نیزه مهارت داشتند و چون شیر ژیان، مهیب و مانند آهو در کوه‌ها تیزپا بودند. ۹عازر فرمانده، دوّمین عوبدیا، سوّمین ایاب، ۱۰چهارمین مِشمَنه، پنجمین ارمیا، ۱۱ششمین عتای، هفتمین ایلیل، ۱۲هشتمین یوحانان، نهمین الزاباد، ۱۳دهمین ارمیا و یازدهمین مَکَبَتای.

۱۴این جادیان همه سرکرده ارتش بودند که کم‌توان‌ترین آن‌ها حریف صد نفر و نیرومندترین آن‌ها حریف هزار نفر بود. ۱۵آن‌ها در ماه اوّل سال هنگامی که رود اُردن طغیان می‌کرد، از آن گذشتند و مردمی را که در دشت‌های شرقی و غربی رود اُردن می‌زیستند، پراکنده ساختند.

پیروان داوود از طایفه‌های بنیامین و یهودا

۱۶گروهی از مردان طایفه‌های بنیامین و یهودا به قلعه مستحکمی که داوود در آن بود رفتند. ۱۷داوود برای ملاقات ایشان بیرون رفت و گفت: «اگر شما به‌عنوان دوست و برای کمک به من آمده‌اید، به اینجا خوش آمدید. به ما بپیوندید! امّا اگر قصد شما خیانت کردن به من در برابر دشمنان است باوجودی که من سعی نکرده‌ام به شما آسیبی برسانم، خدای اجدادمان خواهد دانست و شما را مجازات خواهد کرد.» ۱۸آنگاه روح خدا بر عَماسای که فرمانده سی نفر شد، فرود آمد و او چنین گفت:

«ای داوود پسر یَسّی، ما از آن تو هستیم!
صلح و آرامش بر تو و کسانی که یاران تو هستند!
خداوند پشتیبان تو است.»

داوود به ایشان خوش‌آمد گفت و ایشان را سرداران سپاه خود کرد.

پیروان داوود از طایفه منسی

۱۹هنگامی که داوود با فلسطینیان برای جنگ با شائول پادشاه می‌رفت، گروهی از مردان طایفه مَنسی به او پیوستند. درواقع داوود به فلسطینیان کمک نکرد، زیرا پادشاهان ایشان می‌ترسیدند که داوود به آن‌ها خیانت کند و به سرور سابق خود شائول بازگردد؛ درنتیجه داوود را به صِقْلَغ باز فرستادند. ۲۰این‌ها نام‌های مردان مَنسی هستند که با داوود به صِقْلَغ

رفتند: عَدْنَخ، یوزاباد، یدیعئیل، میکائیل، یوزاباد، إلیهو و صلتای. اشخاص نام برده سرداران گروهان های هزار نفری مَنسی بودند. ۲۱ ایشان در نیروهای داوود سرکردگان لشکر بودند، زیرا همه ایشان جنگ جویان بارزی بودند. ۲۲ تقریباً هر روز مردان جدیدی به نیروهای داوود می پیوستند. بنابراین او به زودی دارای سپاه بزرگی شد.

نام های افراد ارتش داوود در حبرون

۲۳ این است تعداد افراد مسلح که در حبرون به سپاه داوود پیوستند تا مطابق کلام خداوند پادشاهی را از شائول به داوود واگذار کنند.

۲۴ از طایفه یهودا: مسلح با سپر و نیزه، شش هزار و هشت صد نفر.
۲۵ از طایفه شمعون، مردان شجاع و آماده برای جنگ، هفت هزار و صد نفر.

۲۶ از طایفه لاوی: چهار هزار و شش صد نفر.

۲۷ یهویداع، رئیس خانواده هارون همراه با سه هزار و هفت صد نفر.

۲۸ صادوق، جوان شجاع، با بیست و دو نفر از رؤسای خانواده پدرش.

۲۹ از طایفه بنیامین: سه هزار نفر از خویشاوندان شائول، که بسیاری از آنها تا آن زمان به شائول وفادار مانده بودند.

۳۰ از طایفه افرایم: بیست هزار و هشت صد نفر، که همگی جنگ جویان شجاع و در بین خاندان خود معروف بودند.

۳۱ از نیم طایفه مَنسی: هجده هزار نفر که به نمایندگی از طایفه خود برای مراسم تاج گذاری داوود آمده بودند.

۳۲ از طایفه یساکار: دویست نفر از رهبران و افراد تحت فرمان ایشان. این رهبران کسانی بودند که موقعیت زمانی را درک می کردند و می دانستند که قوم اسرائیل باید چه کند.

۳۳ از طایفه زبولون: پنجاه هزار نفر سرباز کارآموزده، مسلح به تمام وسایل جنگی، آماده نبرد، با هدفی مشترک برای کمک به داوود.

۳۴ از طایفه نفتالی: هزار فرمانده و سی و هفت هزار نفر مسلح به سپر و نیزه.

۳۵ از طایفه دان: بیست و هشت هزار و شش صد نفر مردان آماده برای جنگ.

۳۶ از طایفه آشیر: چهل هزار نفر مردان با تجربه و آماده برای جنگ.

۳۷ از طایفه های رثوین، جاد و نصف طایفه مَنسی از شرق رود اُردن صد و بیست هزار سرباز، مسلح به تمام سلاح های جنگی.

تمام این رزمندگان که آمادۀ نبرد بودند، با ارادۀ راسخ به حِبرون رفتند تا داوود را پادشاه تمام اسرائیل سازند. بقیۀ مردم اسرائیل در این هدف متحد بودند. ایشان مدّت سه روز با داوود از غذاها و نوشیدنی‌هایی که هموطنانشان تهیّه کرده بودند خوردند و نوشیدند. ۴۰ همچنین همسایگان ایشان از سرزمین یساکار، زبولون و نفتالی آمدند و به پشت الاغ‌ها شترها، قاطرها و گاوها خوراک آوردند. خوراک فراوان، آرد، نان انجیری، زنبیل‌های انجیر و کشمش، شراب، روغن زیتون، گاو و گوسفند آورده شد، زیرا در اسرائیل شادمانی بود.

آوردن صندوق پیمان به اورشليم

(دوم سموئیل ۶: ۱-۱۱)

۱۳

داوود پادشاه با تمام فرماندهان گروهان هزار نفری و صد نفری و تمام رهبران قوم مشورت کرد. ۲ آنگاه او به مردم اسرائیل گفت: «اگر شما تأیید می‌کنید و اگر این خواست یهوه، خدای ما است، بگذارید تا نزد بقیۀ هموطنان خود و کاهنان و لاویان قاصدانی بفرستیم و به آن‌ها بگوییم تا نزد ما گرد هم بیایند. ۳ آنگاه ما خواهیم رفت و *صندوق پیمان خداوند را که در زمان شائول پادشاه نادیده گرفته شده بود، بازخواهیم آورد.» ۴ مردم از این پیشنهاد شاد شدند و با آن موافقت کردند.

۵ پس داوود مردم اسرائیل را از شیحور مصر تا گذرگاه حَمات گرد هم آورد تا صندوق پیمان خداوند را از قریت یعاریم به اورشليم بیاورند. ۶ داوود و مردم به شهر بَعْلَه که همان قریت یعاریم است و در سرزمین یهودا قرار دارد، رفتند تا صندوق خداوند را که به نام خداوند خوانده می‌شود و در روی آن دو فرشته نگهبان قرار داده شده بود، از آنجا بیاورند. ۷ ایشان صندوق خداوند را از خانۀ آییناداب با یک گاری نو حمل کردند. ۸ عَزّه و آخیو اَرابه را می‌رانند. ۹ داوود و همهٔ مردم با سرود و چنگ و بربط و دف و سنج و شیپور در حضور خدا با همهٔ توانایی پای کوبی می‌کردند. ۱۰ هنگامی که به خرمنگاه کیدون رسیدند، پای گاوها لغزیدند و عَزّه دست خود را دراز کرد تا صندوق پیمان را بگیرد. ۱۱ در همان لحظه خشم خداوند علیه عَزّه افروخته شد و او را بزد، زیرا او به صندوق دست زده بود و او آنجا در حضور خدا مُرد. ۱۲ داوود برآشفته شد، زیرا خداوند عَزّه را در خشم مجازات کرده بود. آن محل تا به امروز فارص عَزّه نامیده می‌شود. ۱۳ داوود آن روز از خدا ترسید و گفت: «چگونه می‌توانم صندوق پیمان را با خود ببرم؟» ۱۴ پس صندوق را با خود به شهر داوود نبرد، بلکه آن را به خانۀ عوبیدآدوم جتی برد. ۱۵ صندوق خدا مدّت سه ماه در خانۀ عوبیدآدوم ماند و خداوند همهٔ خانواده و دارایی‌اش را برکت داد.

فَعَالِیَّت‌های داوود در اورشلیم

(دوم سمونیل ۵: ۱۱-۱۶)

۱۴

حیرام، پادشاه صور قاصدانی به همراه معماران و نجاران را همراه با الوار درخت سدر نزد داوود فرستاد تا برای او کاخی بسازند.^۲ آنگاه داوود فهمید که خداوند او را به پادشاهی اسرائیل برگماشته است و سلطنت او را به خاطر مردم اسرائیل به غایت برافراشته است.

^۳ داوود در اورشلیم با زنان دیگری عروسی کرد و دارای پسران و دختران زیادی شد.^۴ این‌ها نام‌های فرزندان او هستند که در اورشلیم به دنیا آمدند: شَمُوعا، شوباب، ناتان، سلیمان،^۵ ییحار، الیشوع، إلیفیلط،^۶ نوحه، نَفِج، یافِیع،^۷ إلیشمع، إلیاداع و إلیفیلط.

پیروزی بر فلسطینیان

(دوم سمونیل ۵: ۱۷-۲۵)

^۸ هنگامی که فلسطینی‌ها شنیدند که داوود برای پادشاهی تمام سرزمین اسرائیل *مسح شده است، سپاه آن‌ها برای دستگیری او به راه افتادند. پس داوود هم برای مقابله با ایشان روانه شد.^۹ همین که فلسطینی‌ها به دشت رفائیم رسیدند، شروع به چپاول کردند.^{۱۰} داوود از خدا پرسید: «آیا به فلسطینی‌ها حمله کنم؟ آیا تو مرا پیروز خواهی کرد؟»

خداوند پاسخ داد: «بلی، برو؛ من آن‌ها را به دست تو تسلیم خواهم کرد!»

^{۱۱} پس داوود در *بعل فراصیم به ایشان یورش برد و ایشان را شکست داده آنگاه گفت: «خدا با دست‌های من دشمنان مرا مانند سیل خروشان درهم شکست» پس آن مکان را *بعل فراصیم نامیدند.^{۱۲} هنگامی که فلسطینی‌ها گریختند، بُت‌های خود را بر جای گذاشتند و داوود دستور داد تا آن‌ها سوزانده شوند.

^{۱۳} بار دیگر فلسطینی‌ها به دشت بازگشتند و به چپاول پرداختند.^{۱۴} داوود دوباره از خدا راهنمایی خواست و خدا به او گفت: «از اینجا به ایشان حمله نکن، بلکه دور بزن و از سوی دیگر در نزدیکی درختان، آماده حمله شو.^{۱۵} هنگامی که تو صدای گام‌ها را از فراز درختان شنیدی، آنگاه حمله کن زیرا من پیشاپیش تو گام خواهم برداشت تا ارتش فلسطینی‌ها را شکست دهم.»^{۱۶} داوود مطابق فرمان خدا عمل کرد و فلسطینی‌ها را از جبعون تا جازر عقب راند.^{۱۷} شهرت داوود در همه جا پخش شد و خداوند همه ملت‌ها را از او ترساند.

آمادگی برای حرکت صندوق پیمان

۱۵

داوود خانه‌هایی در شهر داوود برای خود ساخت و محلی برای صندوق خدا آماده کرد و خیمه‌ای برای آن برپا نمود. ^۲آنگاه داوود گفت: «کسی به جز لاویان نباید صندوق خدا را حمل کند، زیرا خداوند ایشان را برگزید تا صندوق خداوند را حمل کنند و او را برای همیشه خدمت کنند.» ^۳داوود همه مردم اسرائیل را در اورشلیم گرد هم آورد تا *صندوق پیمان خداوند را به جایی که آماده کرده بود بیاورند. ^۴سپس داوود پسران هارون و لاویان را فراخواند: ^۵از خاندان قُهات، صد و بیست نفر به رهبری اورئیل؛ ^۶از خاندان مِمری، دویست و بیست نفر به رهبری عسایا، ^۷از خاندان جِرشوم، صد و سی نفر به رهبری یوئیل؛ ^۸از خاندان ایصافان، دویست نفر به رهبری شَمَعیا؛ ^۹از خاندان جِبرون، هشتاد نفر به رهبری ایلئیل؛ ^{۱۰}از خاندان عَزِیئیل، صد و دوازده نفر به رهبری عَمیناداب.

^{۱۱}سپس داوود صادق و آیتاتار را که کاهن بودند و اورئیل، عسایا، یوئیل، شَمَعیا، ایلئیل و عَمیناداب را که از لاویان بودند، فراخواند. ^{۱۲}او به لاویان گفت: «شما رهبران خاندان‌های لاوی هستید؛ خود و برادران خویش را تقدیس کنید تا صندوق پیمان یَهُوه، خدای اسرائیل را به مکانی که برای آن آماده کرده‌ام بیاورید. ^{۱۳}چون بار اول شما آنجا نبودید که آن را حمل کنید، یَهُوه خدای ما، ما را مجازات کرد، زیرا آن گونه که می‌بایست مطابق دستورات خداوند رفتار نکردیم.»

^{۱۴}آنگاه کاهنان و لاویان خود را تقدیس کردند تا صندوق پیمان یَهُوه، خدای اسرائیل را حمل کنند. ^{۱۵}همان‌طور که موسی طبق کلام خداوند دستور داده بود، لاویان آن را با تیرک‌های بلندی که بر دوش خود داشتند، حمل کردند.

^{۱۶}داوود به رهبر لاویان دستور داد تا خویشان خود را برای خواندن و نواختن چنگ و بربط و سنج بگمارند تا با صدای بلند بانگ شادی برآورند. ^{۱۷}پس لاویان، هیمان پسر یوئیل و از خویشان او، آساف پسر برکیا و ایتان پسر قوشیا را از خاندان مِمری برگزیدند ^{۱۸}و با ایشان خویشاوندان درجه دوم خود، زَکریا، یَعزِیئیل، شَمیراموت، یَحِیئیل، عونی، ایاب، بنایا، مَعسیا، مَتِیتیا، ایفلیا و مِقنیا و دروازبانان عویدآدوم و یعیئیل را برگزیدند. ^{۱۹}از سرایندگان، هیمان و آساف و ایتان را برای نواختن سنج‌های برنزی برگزیدند، ^{۲۰}و زَکریا، عَزِیئیل، شَمیراموت، یَحِیئیل، عُنّی، ایاب، مَعسیا و بنایا را برای نواختن چنگ طبق آلاموت. ^{۲۱}مَتِیتیا،

إِلْفِلْيَا، مِقْنِيَا، عُوْيِدْأَدُوم، يَعِيْئِيل، و عَزْرِيَا مِي بَايَسْت بَرِبُط رَا طَبَق شِمَانِي بِنَوَازَنْد و رَهْبِرِي كَنْنَد.

۲۲ كَنْنِيَا بَه خَاطِر مَهَارْتَش دَر مُوسِيقِي رَهْبِر نَوَازَنْد گَان لَاوِي شَد. ۲۳ بَرِكِيَا و الْقَانَه نَگَهْبَانَان صَنْدُوق پِيْمَان بُوْدَنْد. ۲۴ شَبْنِيَا، يُوْشَافَاط، نَتْنِيْل، عَمَاسَاي، زَكْرِيَا، بِنَايَا و إِلْيَعِزْر كِه هَمِه كَاهَن بُوْدَنْد، نَزْد صَنْدُوق پِيْمَان خَدَاوَنْد شِيپُور مِي نَوَاحْتَنْد. و عُوْيِدْأَدُوم و يَحْيِي نَگَهْبَان صَنْدُوق پِيْمَان بُوْدَنْد.

انتقال صندوق پيمان به اورشليم

(دوم سموئيل ۶: ۱۲-۲۲)

۲۵ بَه اَيْن تَرْتِيْب، دَاوُود بَا رَهْبِرَان اسْرَائِيل و فَرْمَانْدَهَان گِرُوْهَان هَاي هَزَار نَفْرِي بَه خَانَه عُوْيِدْأَدُوم رَفْتَنْد تَا بَا شَادْمَانِي صَنْدُوق پِيْمَان خَدَاوَنْد رَا بِيَاوَرَنْد. ۲۶ و چُون خَدَاوَنْد بَه لَاوِيَانِي كِه صَنْدُوق پِيْمَان خَدَاوَنْد رَا حَمَل مِي كَرْدَنْد كَمَك كَرْد، اَيْشَان هَفْت گَاو و هَفْت قُوْچ قِرْبَانِي كَرْدَنْد. ۲۷ دَاوُود و هَمَه لَاوِيَانِي كِه صَنْدُوق پِيْمَان رَا حَمَل مِي كَرْدَنْد، سَرَايَنْد گَان و كَنْنِيَا رَهْبِر آن هَا، هَمِه رَدَاهَاي كَتَانِي لَطِيْفِي پُوْشِيْدِه بُوْدَنْد و دَاوُود *اَيْفُود كَتَانِي كَاهَنَان رَا بَر تَن دَاشْت. ۲۸ پَس هَمَه اسْرَائِيلِي هَا بَا بَانْگ شَادِي و صَدَاي بُوْكَ و شِيپُور و سَنْج و چَنْگ و بَرِبُط هَمَرَا صَنْدُوق پِيْمَان خَدَاوَنْد بَه اورشليم اَمْدَنْد.

۲۹ هَنْگَامِي كِه صَنْدُوق پِيْمَان خَدَاوَنْد وَارْد شَهْر دَاوُود مِي شَد، مِيكَال دَخْتَر شَائُول اَز پَنْجَرِه نَگَرِيَسْت و دَاوُود پَادِشَاه رَا دِيْد كِه پَاي كُوبِي و شَادِي مِي كَنْد، پَس دَر دَل خُود اَز او مُتَنَفَر شَد.

قرار دادن صندوق پيمان در خيمه

ايشان *صندوق پيمان خدا را آوردند و در داخل خيمه‌ای که داوود برافراشته بود، قرار دادند. سپس قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های مشارکت و سلامتی به حضور خداوند تقدیم کردند. ۲ پس از این که داوود قربانی سوختنی و سلامتی را گذراند، مردم را به نام خدا برکت داد، ۳ و به هریک از مردها و زن‌های قوم اسرائیل یک قرص نان، یک قسمت از گوشت و یک نان کشمش داد.

۴ او گروهی از لاویان را برای خدمت در برابر صندوق پیمان برگماشت تا يَهْوَه، خدای اسرائیل را سپاس گفته ستایش کنند. ۵ آساف رهبر بود و زَكْرِيَا دَسْتِيَارَش. يَعِيْئِيل، شَمِيرَامُوت، يَحْيِيْئِيل، مَتِّيْتَا، اِلْيَاب، بِنَايَا و عُوْيِدْأَدُوم و يَعِيْئِيل چَنْگ و بَرِبُط مِي نَوَاحْتَنْد. آساف هَم سَنْج مِي نَوَاحْت. ۶ بِنَايَا و يَحْزِيْئِيل كَاهَنَانِي بُوْدَنْد كِه دَر بَرَابَر صَنْدُوق پِيْمَان خَدَا بَه طُور مُرْتَب شِيپُور مِي نَوَاحْتَنْد.

سرود شکرگزاری داوود

(مزمور ۱۰۵-۱:۱۵، ۹۶-۱:۱۳، ۱۰۶-۱:۱۰۶، ۴۷-۴۸)

۷ در آن روز بود که داوود برای اوّلین بار مسئولیت خواندن سرودهای ستایشی برای خداوند را به آساف و لاویان داد:

۸ خداوند را شکر گوید و نام او را بخوانید.

جهانیان را از کارهایی که انجام داده آگاه سازید.

۹ برای او سرود حمد بسرایید

و کارهای شگفت‌انگیز او را برای مردم تعریف کنید.

۱۰ در نام مقدّس او فخر نمایید!

شادمان باد دل آنانی که خداوند را می‌جویند!

۱۱ از خدا کمک بطلبید

و همیشه جویای حضور او باشید.

۱۲-۱۳ ای فرزندانِ خادم او ابراهیم،

و ای فرزندان یعقوب، برگزیده او،

معجزات و داوری‌های خدا را به یاد آورید.

۱۴ او یهوه، خدای ما است.

او همه زمین را داوری می‌کند.

۱۵ او پیمان خود را تا به‌ابد نگاه خواهد داشت،

آنچه را که وعده داد، تا هزار نسل.

۱۶ پیمانی را که با ابراهیم بست،

و وعده‌ای را که به اسحاق داد، حفظ خواهد نمود.

۱۷ پیمانی را که با یعقوب بست،

همانند پیمانی جاودانه با اسرائیل، حفظ خواهد نمود.

۱۸ خداوند فرمود: «سرزمین کنعان را

به‌عنوان میراثی به شما می‌بخشم.»

۱۹ وقتی تعداد آن‌ها کم بود

و در سرزمین کنعان غریب

۲۰ و از کشوری به کشوری دیگر و از سلطنتی به سلطنتی دیگر

سرگردان بودند،

۲۱ خداوند به هیچ‌کس اجازه نداد که بر آن‌ها ستم کند،

و برای پشتیبانی آن‌ها به پادشاهان هشدار داد؛

۲۲ او فرمود: «به برگزیدگان من ظلم نکنید،

و به انبیای من آزار نرسانید.»

۲۳ تمام مردم جهان برای خداوند سرود بخوانند!
 هر روز مژده دهید که خدا نجات می بخشد.
 ۲۴ جلال و شکوه او را به همه قوم‌های جهان اعلام کنید
 و کارهای شگفت‌انگیز او را به همه ملت‌ها.

۲۵ خداوند بزرگ است، و بی‌نهایت سزاوار پرستش؛
 او است که باید بیش از تمام خدایان پرستش شود،
 ۲۶ زیرا خدایان قوم‌های دیگر فقط بُت هستند،
 اما خداوند، آفریننده آسمان‌ها است.
 ۲۷ شکوه و جلال در حضور او است،
 و نیرو و شادمانی در معبد بزرگ او.

۲۸ ای قوم‌های روی زمین، خداوند را ستایش کنید
 و جلال و قدرت او را بستایید.
 ۲۹ نام پُرشکوه او را ستایش نمایید؛
 با هدایای خود به معبد بزرگ او بیایید.
 ۳۰ به لرزه درآید، همه زمینیان،
 جهان استوار و پایدار گشته و هرگز نخواهد جُنبد.
 ۳۱ آسمان شادی کند و زمین به وجد آید،
 به ملت‌ها بگویید خداوند پادشاهی می کند.
 ۳۲ دریا و هرچه در آن است به خروش آیند.
 و کشتزارها و هرچه در آن‌ها است شادمان گردند.
 ۳۳ آنگاه درختان جنگل در حضور خداوند بانگ شادمانی برآورند.
 زیرا او برای داوری زمین می آید.

۳۴ خداوند را شکر کنید! زیرا که او نیکو است،
 و محبت پایدار او جاودانی است.
 ۳۵ به او بگویید: «ای یهوه، خدای ما، ما را نجات بده،
 ما را از میان ممالک بیگانه به سرزمین خودمان بازگردان،
 تا نام قدّوس تو را حمد گوئیم،
 و در ستایش تو فخر نماییم.»
 ۳۶ متبارک باد یهوه، خدای اسرائیل،
 از ازل تا ابدالابد!

آنگاه همه جماعت گفتند، «*آمین!» خداوند ستایش کردند.

ستایش در اورشلیم و جبعون

۳۷ داوود آساف و نزدیکانشان را برای خدمت نزد صندوق پیمان خداوند برگماشت تا کارهای روزمره آن را انجام دهند. ۳۸ او همچنین به عوئیدآدوم پسر یدیتون و شصت و هشت نفر از دستیاران او امر کرد که به آن‌ها کمک کنند. عوئیدآدوم و حوسه وظیفه دروازه‌بانی را داشتند.

۳۹ او صادق کاهن و سایر کاهنان را هم برای خدمت در خیمه خداوند در بالای تپه در جبعون تعیین کرد. ۴۰ تا مطابق قوانین نوشته شده خداوند به قوم اسرائیل، به‌طور منظم هر صبح و عصر در قربانگاه برای خداوند قربانی‌های سوختنی تقدیم کنند. ۴۱ با ایشان هیمان، یدوتون و سایر برگزیدگان ویژه برای خواندن سرودهای نیایشی برای خداوند و محبت پایدار او انتخاب شدند. ۴۲ هیمان و یدوتون همچنین مسئولیت رهبری شیپورها و سنج‌ها و سازهای دیگر را هنگامی که سرودهای پرستشی سراییده می‌شد، به عهده داشتند.

۴۳ آنگاه همه مردم به خانه‌های خود رفتند و داوود به خانه خود بازگشت تا با خانواده خود باشد.

پیام ناتان به داوود

(دوم سموئیل ۱:۷-۱۷)

بعد از این که داوود در خانه خود ساکن شد به ناتان نبی گفت: «ببین، من در این خانه‌ای که از چوب سدر ساخته شده است زندگی می‌کنم، اما *صندوق پیمان خداوند درون *خیمه قرار دارد.»

۲ ناتان در جواب او گفت: «اختیار به دست خودت است، هرآنچه را که در دل داری انجام بده، زیرا خدا با تو است.»

۳ اما در همان شب، خدا به ناتان فرمود: ۴ «برو و به داوود بگو که خداوند چنین می‌فرماید، 'خانه‌ای برای سکونت من نساز، زیرا من از روزی که مردم اسرائیل را از مصر رهایی دادم تا به امروز در خانه‌ای ساکن نبوده‌ام، بلکه همیشه در خیمه‌ها به سر برده و از جایی به جایی دیگر نقل مکان کرده‌ام. ۵ در همه سفرهایم با قوم اسرائیل به هیچ‌یک از داورانی که برای شبانی آن‌ها تعیین نمودم، شکایت نکرده‌ام که چرا خانه‌ای از چوب سدر برای من نساخته‌اند.'

۶ «حال به بنده‌ام داوود بگو که خداوند متعال می‌فرماید، 'من تو را که چوپانی بیش نبودی آوردم و به‌عنوان پادشاه قوم خود اسرائیل انتخاب کردم. ۷ به هر جایی که رفته‌ای با تو بوده‌ام، و همه دشمنانت را از سر راهت از بین برده‌ام. اکنون نام تو را مثل نام بزرگ‌ترین شخصیت‌های جهان

خواهم ساخت. ۱۰-۹ من برای قوم خود، اسرائیل جایی را تعیین می‌کنم که وطن و ملک همیشگی ایشان باشد و هیچ‌کسی نتواند آرامی آن‌ها را برهم بزند. به مردمان بدخواه اجازه نمی‌دهم که آن‌ها را مثل داورانی که من برایشان تعیین کرده بودم، خوار و حقیر سازند. دشمنانت را مغلوب تو می‌کنم و وعده می‌دهم که از تو خاندانی بسازم. ۱۱ و وقتی که عمرت به سر برسد و به نیاکانت پیوندی، یکی از فرزندان را پادشاه می‌سازم و سلطنت او را برقرار می‌کنم. ۱۲ او کسی است که برای من خانه‌ای بنا می‌کند و من تاج و تخت او را استوار و ابدی می‌سازم. ۱۳ من پدر او و او پسر من خواهد بود. من محبت پایدار و شفقت خود را از او دریغ نخواهم کرد، طوری که از شائل دروغ کردم و او را از پادشاهی خلع نمودم. ۱۴ زمام اختیار مردم و سلطنت خود را به دست او می‌دهم و پادشاهی او ابدی و جاودانی خواهد بود. ۱۵ ناتان همه آنچه را که خداوند در رؤیا به او فرموده بود، برای داوود بیان کرد.

دعای شکرگزاری داوود

(دوم سموئیل ۱۸:۷-۲۹)

۱۶ سپس داوود به داخل خیمه مقدّس رفت و در حضور خداوند نشست و گفت: «ای یهوه، خدای من، من کیستم و خانواده من چیست که مرا به این مقام رساندی؟ ۱۷ تو حتّی به این چیزهای کوچک هم اکتفا نکردی و باز وعده‌های عالی‌تری را به من دادی که خانواده و فرزندان من در آینده هم شامل این وعده‌ها بشوند، ای یهوه، خدای من! ۱۸ زیادت‌ر از این چه می‌توانم بگویم؟ این بنده‌ات کیست که تو او را به چنین افتخاراتی نائل ساخته‌ای؟ ۱۹ ای یهوه، خدای من تو به رضا و میل خود این وعده‌های عالی را به من داده‌ای. ۲۰ ای خداوند، تو شریک و همتایی نداری. ما می‌دانیم و به گوش خود شنیده‌ایم که به‌غیر از ذات پاک تو خدای دیگری وجود ندارد. ۲۱ هیچ قوم دیگری در روی زمین همانند قوم اسرائیل نمی‌باشد و یگانه قومی است که تو از بردگی در مصر نجات دادی و برای خود برگزیدی. با معجزات حیرت‌انگیز، نام خود را بزرگ و مشهور ساختی. و به‌خاطر این که راه را برای خروج قوم اسرائیل از مصر هموار سازی، قوم‌های زیادی را از بین بردی. ۲۲ تو قوم اسرائیل را برای همیشه از آن خود ساختی و تو، ای خداوند، خدای ایشان شدی. ۲۳ «حالا، ای خداوند، وعده‌هایی را که به بنده‌ات و به خانواده‌اش دادی، به انجام برسان و برحسب وعده خود عمل کن ۲۴ تا نام مقدّس تو مشهور شود و جلال و عظمت ابدی یابد و همه بگویند، 'خداوند لشکرهای سماوی، خدای اسرائیل، واقعاً خدای اسرائیل است'، و

خانوادهٔ بندهات همیشه فرمانروای قوم اسرائیل خواهد بود،^{۲۵} زیرا تو ای خدای من، تو به خادم خود آشکار کرده‌ای که سلسلهٔ مرا به پادشاهی می‌رسانی، بنابراین به بندهات جرأت بخشیدی که برای عرض دعا به دربارت رو کند.^{۲۶} حالا، ای خداوند، تو خدا هستی و تو این وعدهٔ نیکو را به بندهات داده‌ای.^{۲۷} پس می‌خواهم که به رضای خود، خانوادهٔ این بندهات را برکت بدهی و این برکت تو جاودانی باشد، زیرا ای خداوند، تو هستی که آن‌ها را برکت داده‌ای و برکت تو تا ابد با آن‌ها خواهد بود.»

پیروزی ارتش داوود

(دوم سموئیل ۱۸-۱۷)

۱۸

چندی بعد داوود بر فلسطینیان حمله کرد و آن‌ها را شکست داد. او شهر جت و روستاهای اطراف آن را تصرف کرد.^۲ داوود همچنین موآبیان را شکست داد و آن‌ها تابع او شدند و به او خراج می‌دادند.

^۳ داوود همچنین هددعزر، پادشاه صوبهٔ را که می‌خواست سلطنت خود را در سواحل بالای رودخانهٔ فرات برقرار کند، در سرحد حمات شکست داد^۴ و یک هزار اربه، هفت هزار سواره‌نظام و بیست هزار پیاده نظام او را گرفت. از تمام اسب‌ها صد رأس آن‌ها را برای خود نگاه داشت و پای‌های سایر اسب‌ها را لنگ کرد.

^۵ وقتی سوریان دمشق به کمک هددعزر، پادشاه صوبهٔ آمدند، داوود بیست و دو هزار نفر از آن‌ها را به قتل رساند.^۶ سپس داوود تعدادی از پادگان‌های خود را در سرزمین آن‌ها برای کنترل شهر مستقر ساخت، و سوریان هم تابع داوود شدند و به او خراج می‌دادند. به هرکجا که داوود می‌رفت، خداوند به او پیروزی می‌بخشید.^۷ او سپرهای طلایی را که از افسران هددعزر گرفته بود به اورشلیم برد.^۸ از طبحت و کان، دو شهر هددعزر، مقدار زیادی فلز برنزی به دست آورد که بعدها سلیمان از آن حوض بزرگ، ستون‌ها و ظروف برنزی ساخت.

^۹ چون توعی، پادشاه حمات شنید که داوود تمام لشکر هددعزر، پادشاه صوبهٔ را شکست داده است،^{۱۰} پسر خود، هددورام را نزد داوود فرستاد تا به خاطر پیروزی‌اش بر هددعزر، به او سلام و تهنیت بگوید، زیرا هددعزر همیشه با توعی در جنگ بود. او همچنین انواع اشیای طلایی، نقره‌ای و برنزی را به عنوان تحفه برایش فرستاد.^{۱۱} داوود آن‌ها را هم با تمام نقره و طلایی که از مردم دیگر، یعنی آدومیان، موآبیان، عَمونیان و فلسطینیان به دست آورده بود، وقف خداوند کرد.

^{۱۲} آیشای، پسر صرویه، هجده هزار از آدومیان را در درهٔ نمک به قتل رساند،^{۱۳} و برای کنترل آدوم یک عده از سپاهیان را در آنجا گذاشت

و تمام آدمیان تابع داوود شدند و به هر جایی که پای داوود می رسید خداوند او را پیروز می کرد.

^{۱۴} به این ترتیب، داوود حکم فرمای تمام قلمرو اسرائیل شد و با عدالت و انصاف بر مردم حکومت می کرد. ^{۱۵} یوآب، پسر صِرویه فرمانده لشکر داوود بود. یهوشافاط، پسر آخیلود مسئول ثبت اسناد بود. ^{۱۶} صادوق، پسر آخیطوب و آخیمیلک پسر آبیا تار، کاهن بودند و شوشا منشی، ^{۱۷} بنایا، پسر یهویداع فرمانده گارد شاهی متشکل از کِریتیان و فلیتیان و پسران داوود معاونین او بودند.

جنگ داوود با عمونیان

(دوم سموئیل ۱:۱۰-۱۹)

پس از مدتی ناحاش، پادشاه عمونیان درگذشت و پسرش جانشین او شد. ^۲ داوود گفت: «ناحاش با من وفادارانه رفتار کرد؛ حالا من باید به پسرش، حانون احسان کنم.» پس نمایندگان خود را برای تسلیت به خاطر وفات پدرش نزد او فرستاد.

وقتی آن‌ها به سرزمین عمونیان نزد حانون رسیدند، ^۳ رهبران عمونیان به حانون گفتند: «آیا فکر می کنی که داوود به راستی نمایندگان خود را برای تسلی دادن به تو و احترام به پدرت فرستاده است؟ البته که نه! او آن‌ها را به عنوان جاسوس به اینجا فرستاده است تا سرزمین را بررسی کنند تا بتواند اینجا را تسخیر کند.»

^۴ حانون نمایندگان داوود را گرفته ریش آن‌ها را تراشید و لباسشان را از کمر کوتاه کرد و آن‌ها را از سرزمین خود راند. ^۵ آن‌ها آنجا را ترک کردند. چون داوود از ماجرا آگاه شد، به آن مردان که از وضع خود شرمند بودند، این پیام را فرستاد: «در اریحا بمانید تا ریشتان درآید و بعد اینجا بیایید.»

^۶ چون حانون و عمونیان پی بردند که با این عمل دشمنی داوود را برانگیخته اند، هفتاد خروار نقره تهیه کردند تا از بین النهرین و آرام معکه و صوبه ارابه ها و سواران برای خود اجیر کنند. ^۷ آن‌ها سی و دو هزار ارابه و سوار را اجیر کردند و با پادشاه معکه و سپاه او آمدند و در میدا موضع گرفتند. عمونیان هم از شهرهای خود آمدند، و آماده جنگ شدند. ^۸ وقتی داوود باخبر شد، یوآب را با تمام سپاه شجاع خود برای مقابله با آن‌ها فرستاد. ^۹ عمونیان برای جنگ آماده شدند و در نزد دروازه شهر خود سنگر گرفتند، و قوای کشورهایی که برای کمک آمده بودند، جدا از عمونیان در دشت موضع گرفتند.

شکست متحدان سوریه

۱۰ چون یوآب دید که قوای دشمن قصد دارند که از جلو و عقب حمله کنند، یک عده از مردان ورزیده را انتخاب کرده در مقابل سوریان صف آرایی کرد. ۱۱ یوآب بقیه سپاه را تحت فرماندهی برادرش، آبیشای برای مقابله با عمونیان فرستاد. ۱۲ یوآب به او گفت: «اگر سوریان بر ما غلبه کردند، شما به ما کمک کنید و اگر عمونیان بر شما غلبه یافتند، ما به کمک شما می آییم. ۱۳ شجاع و با جرأت باش! ما باید با شهادت برای مردم خود و به خاطر شهرهای خداوند بجنگیم. باشد که خداوند آنچه را که در نظر او نیکو است انجام دهد.»

۱۴ پس یوآب و سربازانش برای حمله بر سوریان به خط جنگ نزدیک شدند. سوریان از برابر او فرار کردند. ۱۵ وقتی عمونیان دیدند که سوریان فرار کردند، آن ها هم از برابر آبیشای و قوای او پا به فرار گذاشته به داخل شهر عقب نشینی کردند. سپس یوآب به اورشلیم برگشت.

۱۶ چون سوریان پی بردند که از دست اسرائیل شکست خورده اند، قاصدانی فرستادند و سپاهیان خود را از شرق رودخانه فرات آوردند و آن ها را تحت فرمان شوفک، فرمانده سپاه هددعزر، پادشاه صوبه قرار دادند. ۱۷ وقتی داوود از نقشه آن ها باخبر شد، تمام لشکر اسرائیل را جمع کرد و از رود اردن عبور نمود و با قوای خود به مقابله با آن ها رفت و جنگ شروع شد، ۱۸ اما سوریان بار دیگر فرار کردند و لشکر داوود هفت هزار اربه ران و چهل هزار سرباز پیاده سوریان را به قتل رساند. او همچنان شوفک، فرمانده کل سپاه سوریان را کشت. ۱۹ چون پادشاهان مطیع هددعزر دیدند که از دست اسرائیل شکست خورده اند، با داوود صلح کردند و تابع او شدند. سوریان دیگر هرگز حاضر نشدند که به عمونیان در جنگ کمک کنند.

محاصره و تسخیر ربه

(دوم سموئل ۱۲: ۲۶-۳۱)

در فصل بهار، هنگامی که پادشاهان به جنگ می روند، ۲۰ یوآب لشکر اسرائیل را رهبری کرد و سرزمین عمونی ها را ویران نموده شهر ربه را محاصره کرد. اما داوود در اورشلیم ماند. یوآب به شهر ربه حمله کرد و آن را ویران نمود. ۲* ملگوم بُت عمونیان تاجی از طلا به وزن سی و چهار کیلو گرم داشت. در آن سنگ نفیسی جایگزین شده بود که داوود آن را گرفته بر تاج خود نهاد. داوود همچنین غنائم بسیاری از شهر با خود آورد. ۳ او مردم شهر را بیرون آورد و آن ها را با اژه،

کلنگ و تبر به بیگاری گماشت. داوود با همه مردم شهرهای دیگر عَمونی ها نیز چنین کرد. آنگاه داوود و همه مردم به اورشلیم بازگشتند.

جنگ علیه غول های فلسطینی

(دوم سموئیل ۲۱:۱۵-۲۲)

۴ پس از مدّت زمانی، جنگ با فلسطینی ها در جازر درگرفت و سبکای حوشاتی، سفای را که از نسل یکی از غول ها بود، کشت و فلسطینی ها شکست خوردند.

۵ باز در جنگ دیگری با فلسطینی ها، الحانان، پسر یائیر، لَحْمی را که برادر جُلّیات جتی بود و نیزه ای مانند نورد بافندگی داشت، کشت. ۶ نبرد دیگری در جَت درگرفت. در آنجا مرد غول پیکری بود که دست ها و پای های او شش انگشت داشت و مجموع آن ها بیست و چهار انگشت بود و او نیز از نسل غول ها بود. ۷ هنگامی که او اسرائیل را مسخره کرد، یوناتان، پسر شَمّه، برادر داوود، او را کشت. ۸ این سه از نسل غول ها در جَت بودند که به دست داوود و بندگانش کشته شدند.

سرشماری به دستور داوود

(دوم سموئیل ۲۴:۱-۲۵)

شیطان علیه اسرائیل برخاست و داوود را تحریک کرد تا مردم اسرائیل را سرشماری کند. ۲ بنابراین داوود به یوآب و فرماندهان ارتش گفت: «بروید و گزارش آمار تمام قوم اسرائیل را از دان تا بِئْرِشَبَع برای من بیاورید تا تعداد جمعیت را بدانم.»

۳ اما یوآب پاسخ داد: «باشد که خداوند جمعیت قوم خود را صد برابر کند! ای سرور و پادشاهم، آیا همه ایشان بندگان تو نیستند؟ چرا سرورم می خواهد با انجام دادن چنین کاری تمام مردم اسرائیل را به گناه بکشد؟» ۴ اما پادشاه، یوآب را وادار به قبول دستور خود کرد. پس یوآب رفت و در سراسر سرزمین اسرائیل سفر کرد و به اورشلیم بازگشت. ۵ او گزارش کلّ آمار کسانی را که قادر به خدمت نظام وظیفه بودند، به داوود داد: یک میلیون و صد هزار نفر در اسرائیل و چهارصد و هفتاد هزار نفر در یهودا. ۶ اما چون فرمان پادشاه مورد تایید یوآب نبود، او طایفه های لاوی و بنیامین را سرشماری نکرد.

۷ خداوند از این رویداد خشنود نبود، پس او اسرائیل را مجازات کرد. ۸ داوود به خدا گفت: «من به خاطر این کار مرتکب گناه بزرگی شده ام. اما اکنون به درگاهت دعا می کنم که گناه بندهات را ببخشی، چون من احمقانه عمل کرده ام.»

۹ آنگاه خداوند به جاد که *رائی داوود بود گفت: «۱۰ برو به داوود بگو که خداوند می‌فرماید، 'من سه گزینه به تو می‌دهم؛ تو یکی از آن‌ها را انتخاب کن تا آن را انجام بدهم.'»

۱۱ پس جاد نزد داوود رفت و به او گفت: «خداوند می‌فرماید یکی را برای خودت انتخاب کن: ۱۲ سه سال قحطی یا سه ماه گریز از دشمن یا سه روز که خداوند با شمشیرش به شما حمله کرده بلا به سرزمین شما فرود آورد و فرشته خداوند در سراسر اسرائیل مرگ بیاورد؟ اکنون تصمیم بگیر، چه پاسخی برای خداوند ببرم؟»

۱۳ پس داوود به جاد گفت: «من بسیار پریشان هستم! نگذار به دست انسان بیفتم، بلکه بگذار به دست خداوند بیفتم، زیرا رحمت او عظیم است.»

۱۴ پس خداوند بیماری کُشنده‌ای به اسرائیل فرستاد و هفتاد هزار نفر از پای درآمدند. ۱۵ خداوند فرشته‌ای را به اورشلیم فرستاد تا آن را نابود کند، اما او از تصمیمش منصرف شد و به فرشته گفت: «کافی است، دست نگه‌دار!» در این هنگام فرشته خداوند در خرمنگاه اُرنان یبوسی ایستاده بود.

۱۶ داوود به بالا نگاه کرد و فرشته خداوند را بین زمین و آسمان دید که در دستش شمشیری برهنه دارد و آن را علیه اورشلیم دراز کرده است. آنگاه داوود و رهبران قوم *پلاس پوشیدند و با صورت به روی زمین افتادند. ۱۷ داوود به خدا گفت: «خدایا، من گناه کرده‌ام. من دستور سرشماری را صادر کرده‌ام. این گوسفندان چه گناهی مرتکب شده‌اند؟ یهوه، خدای من، مرا و خاندان مرا تنبیه کن و قوم را ببخشای.»

بنای قربانگاه

۱۸ آنگاه فرشته خداوند به جاد گفت: «به داوود بگو که قربانگاهی برای خداوند در خرمنگاه اُرنان یبوسی بسازد.» ۱۹ پس داوود به اطاعت از فرمان خداوند که توسط جاد داده شده بود، به راه افتاد. ۲۰ اُرنان در حال کوبیدن گندم بود. وقتی روی برگردانید و فرشته را دید، چهار پسرش که با او بودند، خود را پنهان کردند، اما اُرنان همچنان گندم می‌کوبید. ۲۱ همین که داوود به آنجا رسید، اُرنان او را دید و از خرمنگاه بیرون شد. او نزد داوود رفت و در برابرش روی بر زمین نهاد. ۲۲ داوود به اُرنان گفت: «زمین خرمنگاه را به من بفروش، زیرا می‌خواهم برای خداوند قربانگاهی بسازم تا بلا از سر مردم رفع شود. من تمام بهای آن را به تو می‌پردازم.» ۲۳ آنگاه اُرنان به داوود گفت: «ای سرورم، پادشاه این را بگیری و آنچه در نظر شما نیکو است، با آن انجام دهید. من این گاوها را برای

قربانی سوختنی، خرمن کوب را برای چوب و گندم را برای هدیه غله تقدیم می‌کنم. من همه را می‌دهم.»

۲۴ اما داوود پادشاه به ارنان گفت: «خیر، من بهای کامل آن‌ها را خواهم پرداخت. من آنچه را که از آن تو است برای خداوند نمی‌گیرم و قربانی سوختنی را که رایگان باشد، تقدیم نخواهم کرد.» ۲۵ پس داوود به ارنان قیمت زمین را که شش صد سکه طلا بود پرداخت. ۲۶ او در آنجا قربانگاهی برای خداوند ساخت و قربانی سوختنی و قربانی مشارکت و سلامتی تقدیم نمود و بعد به حضور خداوند دعا کرد. خداوند دعای او را شنید و آتشی را از آسمان برای سوزندان قربانی سوختنی فرستاد. ۲۷ آنگاه خداوند به فرشته فرمان داد و او شمشیر خود را در غلاف نهاد. ۲۸ وقتی داوود دید که خداوند به او در خرمنگاه ارنان پیوسی پاسخ گفته است، او قربانی‌های خود را در آنجا به جا آورد. ۲۹ در آن زمان، خیمه مقدس و قربانگاهی که موسی ساخته بود، بر فراز تپه‌ای در جبعون قرار داشت، ۳۰ اما داوود نمی‌توانست برای پرستش خداوند به آنجا برود، زیرا از شمشیر فرشته خداوند می‌ترسید.

پس داوود گفت: «اینجا معبد بزرگ یهوه، خدای ما و قربانگاه قربانی‌های سوختنی برای مردم اسرائیل خواهد

۲۲

بود.»

داوود برای ساختن معبد بزرگ آماده می‌شود

۲ داوود دستور داد تا همه بیگانگانی را که در سرزمین اسرائیل بودند، گرد هم آورند، و او ایشان را به کار گماشت. گروهی از آنان سنگ‌های چهارگوش را برای معبد بزرگ آماده می‌کردند. ۳ او مقدار زیادی آهن برای ساختن میخ و لولا برای درهای چوبی تهیه کرد. همچنین آن قدر برنز تهیه کرد که کسی نمی‌توانست آن را وزن کند. ۴ اهالی صور و صیدون تعداد بی‌شماری الوار برای داوود آوردند. ۵ داوود گفت: «معبد بزرگی که برای خداوند ساخته می‌شود، باید بسیار باشکوه و شهره جهان باشد، اما پسر من سلیمان جوان و بی‌تجربه است، در نتیجه من باید برای ساختن آن تدارک ببینم.» پس داوود قبل از مرگ خود مصالح بسیاری تهیه کرد. ۶ آنگاه او پسر خود سلیمان را فراخواند و مسئولیت ساختن معبد یهوه، خدای اسرائیل را به او داد. ۷ داوود به سلیمان گفت: «پسر، من می‌خواستم که معبدی به نام یهوه، خدای خود بسازم، اما خداوند به من فرمود، 'تو خون بسیاری را ریخته‌ای و جنگ‌های بزرگی برپا کرده‌ای. تو نباید معبدی به نام من بسازی، زیرا بر زمین در برابر من خون فراوان ریخته‌ای. لیکن برای تو پسری به دنیا خواهد آمد که در آرامش حکومت

خواهد کرد، زیرا من از هر سو به او از تمام دشمنانش آرامش خواهم داد. نام او سلیمان خواهد بود و در دوران سلطنت او به مردم اسرائیل صلح و امنیت خواهم داد.^{۱۰} او معبدی برای نام من خواهد ساخت. او پسر من خواهد بود و من پدر او خواهم بود و من تخت پادشاهی او را برای همیشه در اسرائیل استوار خواهم کرد.^{۱۱}

«اکنون ای پسر من، خداوند همراه تو باشد تا تو با موفقیت معبد یهوه، خدای خود را مطابق فرمان او بسازی.^{۱۲} باشد که خداوند به تو بینش و دانش عطا فرماید تا هنگامی که تو را رهبر اسرائیل می کند، قوانین یهوه، خدای خود را به جا آوری.^{۱۳} اگر تو با دقت قوانین و دستوراتی را که خداوند توسط موسی به قوم اسرائیل داد رعایت کنی، کامیاب خواهی شد.^{۱۴} با زحمت فراوان چهار هزار تن طلا، چهل هزار تن نقره و مقادیر بیش از اندازه ای برنز و آهن برای ساخت معبد بزرگ تهیه دیده ام، و همچنین الوار و سنگ مهیا نموده ام. تو باید به این ها بیفزایی.^{۱۵-۱۶} تو کارگران فراوانی، از قبیل سنگ تراشان، بنّایان و نجّاران و همه گونه صنعت گران ماهر که می توانند با طلا، نقره، برنز و آهن کار کنند، در اختیار داری. برخیز و کار را آغاز کن! خداوند با تو باشد.»

^{۱۷} داوود همچنین به همه رهبران اسرائیل دستور داد تا به پسرش سلیمان کمک کنند.^{۱۸} او به ایشان گفت: «آیا یهوه، خدایتان با شما نیست؟ آیا او شما را از همه جهت آرامش نداده است؟ او مرا بر تمام مردمی که در این سرزمین بودند پیروزی بخشید و ایشان اکنون مطیع شما و خداوند هستند.^{۱۹} اکنون با دل و جان خواستار خدمت یهوه، خدایتان باشید. برخیزید و معبد بزرگ را بسازید تا بتوانید *صندوق پیمان خداوند و سایر ظرف های مقدس خدا را به داخل خانه ای که به نام خداوند ساخته می شود، بیاورید.»

وظایف لاویان

هنگامی که داوود پیر و سال خورده شد، پسر خود سلیمان را به پادشاهی اسرائیل برگزید.

۲۳

^۲ داوود تمام رهبران اسرائیل، کاهنان و لاویان را گرد هم آورد^۳ لاویان سی ساله و بالاتر سرشماری شدند. تعداد تمام آن ها سی و هشت هزار نفر بود.^۴ پادشاه بیست و چهار هزار نفر را برای اداره کارهای معبد بزرگ خداوند و شش هزار نفر را به عنوان مسئول دادرسی و ثبت اسناد گماشت. ^۵ چهار هزار نفر برای نگهبانی دروازه ها و چهار هزار نفر برای ستایش خداوند با وسایل موسیقی ای که پادشاه تهیه دیده بود، انتخاب شدند.

۶ داوود لاویان را طبق خاندان ایشان به سه گروه تقسیم کرد: جرشون، قُهاث و مِراوی.

۷ پسران جرشون، لَعدان و شِمعی بودند. ۸ لَعدان سه پسر داشت: یَحییئیل، زیتام و یوئیل. ۹ پسران شِمعی: شِلومیت، حَزئیئیل و هاران. این سه نفر رهبران خاندان لَعدان بودند. ۱۰ پسران شِمعی: یَحَت، زینا، یَعوش و بِریعه. این چهار نفر پسران شِمعی بودند. ۱۱ یَحَت، اول بود و زینا دوم. یَعوش و بِریعه پسران بسیار نداشتند، به همین دلیل یک خاندان محسوب شدند.

۱۲ قُهاث چهار پسر داشت: عَمرام، یَصهار، حِبرون و عَزئیئیل. ۱۳ پسران عَمرام: هارون و موسی. هارون و نسل او برگزیده شدند تا این مسئولیت‌ها را به عهده داشته باشند: مسئولیت اشیاء مقدّس، سوزاندن *بُخور برای ستایش خداوند، خدمت به او و برکت دادن مردم به نام او. ۱۴-۱۵ اما پسران موسی، نزد خداوند جزو طایفه لاوی محسوب شدند. موسی دو پسر داشت: جَرشوم و الِیعزِر. ۱۶ در میان خانواده جَرشوم، شَبوئیل رهبر بود. ۱۷ الِیعزِر تنها یک پسر داشت به نام رَحِیا، اما رَحِیا فرزندان بسیاری داشت.

۱۸ از پسران یَصهار شِلومیت رهبر آن‌ها بود. ۱۹ پسران حِبرون: پِریا اول، اَمَریا دوم، یَحزئیئیل سوم و یَقَمعام چهارم بود. ۲۰ پسران عَزئیئیل: میکاه اول و یشیا دوم بود.

۲۱ پسران مِراوی: مَحلی و موشی. پسران مَحلی: الِعازار و قیس. ۲۲ الِعازار مُرد و پسری نداشت و فقط چند دختر داشت. دختران او با پسر عموهایشان که پسران قیس بودند، ازدواج کردند. ۲۳ موشی سه پسر داشت: مَحلی، عِدِر و پَریموت.

۲۴ این بود نسل طایفه لاوی با خاندان و خانواده‌های ایشان. نام تمامی آن‌ها ثبت شده بود. همه این افراد از بیست سال و بزرگ‌تر در انجام کارهای معبد بزرگ سهیم بودند.

۲۵ داوود گفت: «یَهوه، خدای اسرائیل به قوم خود آرامش داده است و او خودش برای همیشه در اورشلیم خواهد زیست. ۲۶ پس دیگر نیازی نیست که لاویان خیمه مقدّس خداوند و وسایل آن را برای خدمت حمل کنند.» ۲۷ پس بر طبق آخرین فرمان داوود، همه لاویان بعد از رسیدن به سن بیست سالگی برای خدمت در معبد بزرگ ثبت نام شدند. ۲۸ وظیفه لاویان عبارت بود از کمک به فرزندان هارون در خدمت معبد بزرگ شامل: نگهداری از حیاط و اتاق‌ها، پاک نگه داشتن وسایل مقدّس و انجام هر کاری که برای یَهوه، خدا لازم بود، ۲۹ تهیه نان اهدایی، تهیه آردی که برای هدایا مصرف می‌شد، پختن نان فطیر، مخلوط کردن

روغن زیتون با آرد، وزن کردن و اندازه گیری هدایا به معبدِ بزرگ. ۳۰ آن‌ها همچنین وظیفه داشتند که هر صبح و شام برای سرود حمد و سپاس در حضور خداوند حاضر شوند ۳۱ و در مراسم اهدای قربانی‌ها، در روزهای سَبَت، ماه نو و عیدها، با تعداد معینی، مطابق حکم شریعت، برای خدمت به حضور خداوند حاضر باشند. ۳۲ پس لاویان مسئولیت انجام امور خیمه مقدّس حضور خداوند و معبدِ بزرگ را به عهده داشتند، و به خویشان خود یعنی پسران هارون کمک کرده زیر نظر آنان خدمات خانه خداوند را انجام می‌دادند.

گروه کاهنان

۲۴

گروه‌های مختلف از نسل هارون از این قرار بودند: ناداب، آیهو، العازار و ایتامار. ۱۲ اما ناداب و آیهو قبل از پدر خود مُردند و پسری نداشتند، پس العازار و ایتامار کاهن شدند. ۳ با کمک صادوق، از نسل العازار، و اخیملیک از نسل ایتامار، داوود نسل هارون را برحسب وظایفشان گروه‌بندی کرد. ۴ نسل العازار به شانزده گروه و نسل ایتامار به هشت گروه تقسیم شدند، چون در نسل العازار تعداد بیشتری مرد وجود داشت. ۵ چون هم در نسل العازار و هم در نسل ایتامار مقامات معبدِ بزرگ و رهبران روحانی وجود داشتند، کارهای ایشان را به قید قرعه تعیین کردند. ۶ شَمَعیا، پسر نَتَنیئیل که از نسل لاوی بود، منشی بود و نام‌ها و وظایف آن‌ها را در حضور پادشاه، ماموران او، صادوق کاهن، اخیملیک پسر آبیاتار، رؤسای خانواده‌های کاهنان و لاویان ثبت کرد. یک خاندان برای العازار و یک خاندان برای ایتامار، برگزیده شد. ۷-۱۸ بیست و چهار خانواده به ترتیب زیر برحسب قرعه به وظایف خود گماشته شدند: (۱) یهواریب؛ (۲) یعدیا؛ (۳) حاریم؛ (۴) سعوریم؛ (۵) ملکیه؛ (۶) میامین؛ (۷) هَقُوص؛ (۸) آبیّا؛ (۹) یَشوع؛ (۱۰) شِکْنیا؛ (۱۱) الیاشیب؛ (۱۲) یَقیم؛ (۱۳) حُفه؛ (۱۴) یَشَبّاب؛ (۱۵) بِلْجَه؛ (۱۶) اِمیر؛ (۱۷) حیزیر؛ (۱۸) هِفصیص؛ (۱۹) فِتَحیا؛ (۲۰) یَحزَقِئیل؛ (۲۱) یاکین؛ (۲۲) جامول؛ (۲۳) دِلایا؛ (۲۴) مَعزیا.

۱۹ این مردان مطابق وظایف خود در معبدِ بزرگ که توسط جدّشان، هارون تعیین شده بود و با پیروی از فرمان یهوه، خدای اسرائیل ثبت نام شدند.

نام‌های لاویان

۲۰ بقیّه نسل لاوی عبارت بودند از:
نسل عَمرام: شوپائیل؛ نسل شوبائیل: یَحْدیا؛
۲۱ نسل رَحَبیا: یَشیا اول بود؛

۲۲ نسل یصهار: شلوموت؛ نسل شلوموت: یَحْت؛
 ۲۳ نسل حبرون: اولی یریا، دوّمی اَمَریا، سوّمی یَحْزِئیل و چهارمی یَقْمَعَام،
 ۲۴ نسل عَزْیئیل: میکاه؛ نسل میکاه: شامیر؛
 ۲۵ نسل یشیا، برادر میکاه: زَکریا؛
 ۲۶ نسل مِراّی: مَحْلی و موشی؛ پسر یَعْزیا: بنو؛ ۲۷ نسل مِراّی از پسران یَعْزیا: بنو، شوهم، زَکُور و عبری؛ ۲۸ نسل مَحْلی: العازار و قیس. العازار پسری نداشت؛ ۲۹ نسل قیس: پسر قیس، پَرَحْمِئیل؛ ۳۰ نسل موشی: مَحْلی، عِدِر و یریموت؛
 این ها لاویان و خانواده‌شان بودند.
 ۳۱ مانند نسل هارون آن ها هم به حکم قرعه در حضور داوود، صادوق، آخیمَلِک و رؤسای خانواده‌های کاهنان و لاویان، بدون تبعیض تعیین شدند.

نوازندگان و سرایندگان معبد بزرگ

داوود و رؤسای خدمات، گروهی از خاندان‌های آساف، هیمان و یدوتون را برگزیدند تا با نوای چنگ و سنج و بربط نبوّت کنند.
 ۲ پسران آساف: زَکُور، یوسف، نِتَنیا و اَشْرَئِله زیر نظر آساف خدمت می کردند و ایشان به فرمان پادشاه نبوّت می کردند.
 ۳ پسران یدوتون: جِدَلِیا، صری، یَشْعِیا، شَمْعی، حَشَبِیا و مَتّیتیا. این شش نفر تحت رهبری پدر خود، یدوتون با نوای چنگ نبوّت می کردند و خداوند را با سرود، ستایش و نیایش می کردند.
 ۴ پسران هیمان: بُقّیا، مَتّنیا، عَزْیئیل، شَبوئیل، یریموت، حَننیا، حنانی، اِلِیاّته، جدلتی، روممتی عِزْر، یُشْبَقاشه، مَلُوتی، هوتیر و مَحْزِیوت. ۵ ایشان پسران هیمان، *رائی پادشاه بودند. خداوند طبق وعده‌ای که فرموده بود به او این افتخار را داد که دارای چهارده پسر و سه دختر شود. ۶ همه پسرانش تحت رهبری پدر خود با نواختن سنج و چنگ و بربط مشغول خدمت خداوند در معبد بزرگ بودند. آساف، یدوتون و هیمان زیر نظر پادشاه کار می کردند.

۷ تعداد این افراد به همراه خویشاوندان آن ها دویست و هشتاد و هشت نفر بود که همگی نوازندگان ماهری بودند و برای خداوند سرود می خواندند.
 ۸ پیر و جوان، معلّم و شاگرد همگی برای وظایف خود قرعه کشی کردند.

۳۱-۹ قرعۀ اول به نام یوسف، از خانوادهٔ آساف افتاد؛ قرعۀ دوم به نام جدلیا و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ سوم به نام زکُور و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ چهارم به نام یصری و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ پنجم به نام نَتّیا و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ ششم به نام بُقیّا و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ هفتم به نام یشرئیل و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ هشتم به نام یَشعیا و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ نهم به نام مَتّیا و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ دهم به نام شِمعی و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ یازدهم به نام عزرائیل و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ دوازدهم به نام حَشَبیا و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ سیزدهم به نام شوبائیل و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ چهاردهم به نام مَتّیتیا و دوازده پسران و برادران او؛

قرعۀ پانزدهم به نام یریموت و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ شانزدهم به نام حَنّیا و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ هفدهم به نام یُشبقاشه و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ هجدهم به نام حنانی و دوازده پسران و برادران او؛

قرعۀ نوزدهم به نام مَلّوتی و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ بیستم به نام اِلِیّاه و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ بیست و یکم به نام هوتیر و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ بیست و دوم به نام جدلتی و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ بیست و سوم به نام مَحْزِیوت و دوازده پسران و برادران او؛ قرعۀ بیست و چهارم به نام روممتی عِزِر و دوازده پسران و برادران او.

نگهبانان

گروه نگهبانان دروازه‌ها عبارت بودند از خانوادهٔ قورح، مِشَلِمیا پسر قوری، از پسران آساف. ۳-۲ پسران مِشَلِمیا: نخست‌زاده‌اش زکریا، دوم یدیعئیل، سوم زبدیا، چهارم یتنئیل، پنجم عیلام، ششم یهوحنان، و هفتم اِلِیهوعینای بود.

۵-۴ پسران عویدآدوم: نخست‌زاده‌اش شَمعیّا، دوم یهوزاباد، سوم یوآخ، چهارم ساکار، پنجم نَتّیئیل، ششم عمیئیل، هفتم یساکار و هشتم فِعْلَتای بود. خدا او را با دادن فرزندان زیاد برکت داد.

۷-۶ پسران شَمعیّا که رؤسای خانواده‌های خود و همگی مردانی توانا بودند، عبارت‌اند بودند از عتنی، رفائیل، عوید، الزاباد، اِلِهو و سِمکیّا. اِلِهو و سِمکیّا توانایی بیشتری داشتند.

۸ همهٔ ایشان پسران عویدآدوم بودند. آن‌ها و پسران و بستگانشان، همگی مردانی کاردان و لایق بودند و تعدادشان به شصت و دو نفر می‌رسید.

۹. مِشَلِمیا هجده پسر و برادر داشت که همگی مردانی توانا بودند.
 ۱۰. حوسه از خاندان مِراي چهار پسر داشت. او شمري را با اين که نخست زاده نبود، به رهبري برگزيد. ۱۱. پسران ديگر او حلقيا، طبليا و زکريا بودند. در جمع پسران و برادران حوسه سيزده نفر بودند.
 ۱۲. نگهبانان معبدِ بزرگ برحسب خانواده‌هايشان گروه‌بندي شده بودند و مانند بقيه لاويان وظيفي به ايشان محول شده بود. ۱۳. ايشان برحسب خانواده‌ها، چه بزرگ و چه کوچک، براي نگهباني دروازه‌ها قرعه‌کشي کردند. ۱۴. قرعه دروازه شرقی به شَلِميا افتاد. ايشان همچنين براي پسر او زکريا که مشاوري تيزهوش بود، قرعه کشيدند و دروازه شمالي به نام او افتاد. ۱۵. عوبيدآدوم براي نگهباني دروازه جنوبي و پسرهايش را مسئول نگهباني از انبارها کردند. ۱۶. قرعه دروازه غربی و دروازه شلکت در جاده‌ای که به طرف بالا می‌رفت، به نام شفيم و حوسه درآمد. وظيفه نگهبانان به نوبت تعيين می‌شد. ۱۷. هر روز شش نفر از لاويان در شرق و چهار نفر به طرف شمال، و چهار نفر به طرف جنوب و دو گروه دو نفره در انبارها نگهباني می‌دادند. ۱۸. در حياط غربی، چهار نفر در جاده و دو نفر در حياط نگهباني می‌کردند. ۱۹. ايشان گروه‌های نگهبانان بودند که از نسل‌های قورح و مِراي برگزيده شده بودند.

سایر مسئولیت‌های معبد بزرگ

۲۰. آخيا از خانواده لاوي مسئول خزانه معبد بزرگ و همچنين خزانه هدايای وقفی بود. ۲۱. نسل لعدان، یکی از پسران جرشون، جدّ چندین خانواده، از جمله جدّ خاندان پسرش یحییئیل بود. ۲۲. دو پسر ديگر یحییئیل زیتام و برادرش، یوئیل مسئول خزانه و انبار معبد بزرگ بودند. ۲۳-۲۴. همچنين وظيفي به عهده خاندان عَمرام، یصهار، جبرون و عُزّیئیل گذاشته شده بود. شبوئیل پسر جرشوم پسر موسی مسئول ارشد خزانه بود. ۲۵. شبوئیل به وسیله الیعزر، برادر جرشوم با شلومیت فامیل بود. الیعزر پدر رَحَبيا بود، رَحَبيا پدر یَشعيا بود، یَشعيا پدر یورام بود، یورام پدر زکری بود و زکری پدر شلومیت بود. ۲۶. شلومیت و برادرانش مسئول هدايای اهدایی به خداوند از طرف داوود پادشاه، رهبران خانواده‌ها و خاندان‌ها و فرماندهان ارتش بودند. ۲۷. ايشان مقداری از غنائم جنگی را برای نگهداری از معبد بزرگ هديه دادند. ۲۸. شلومیت و خانواده او مسئول تمام هدايایی که برای استفاده در معبد بزرگ تقدیم شده بود، بودند که شامل هدايایی که سموئیل* رائی و شائول پسر قیس، آبیر پسر نیر و یوآب پسر صرویه اهدا کرده بودند، می‌شد.

وظایف سایر لاویان

۲۹ از خانواده یصهار، کَنّیا و پسرانش مسئول دادرسی و ثبت اسناد برای مردم اسرائیل بودند.

۳۰ از خاندان جبرون حَشْبیا و برادرانش و هزار و هفت صد نفر مرد توانا مسئول اداره قسمت غربی رود اُردن در اسرائیل بودند و کارهای خداوند را انجام می دادند و در خدمت پادشاه بودند. ۳۱-۳۲ پریا رهبر خاندان جبرون بود. در سال چهارم سلطنت داوود شجره نامه خاندان جبرون مورد بررسی قرار گرفت و سربازان شجاعی از این خاندان که در یعزیر جلعاد زندگی می کردند، یافت شدند. داوود پادشاه دو هزار و هفت صد نفر از مردان برجسته و رهبران خانواده پریا را برگزید و آن ها را مسئول امور اداری، مذهبی و مسائل اجتماعی در اسرائیل در شرق رود اُردن و سرزمین رثویینیان و جادیان و نصف طایفه مَنسی کرد.

سازمان های نظامی و اجتماعی

این است فهرست سران خانواده ها و رهبران خاندان های اسرائیل و سران ارتش که امور اداری را انجام می دادند. هر ماه یک گروه بیست و چهار هزار نفری زیر نظر فرمانده آن ماه انجام وظیفه می کردند.

۲۷

۳-۲ یَشُبْعام، پسر زَبْدیئیل فرمانده گروه اول برای ماه اول بود و تعداد گروه او بیست چهار هزار نفر بود.

او از نسل فارص و فرمانده کل ارتش برای ماه اول بود.

۴ دودای آخوخی رهبر گروه ماه دوم بود. مقلوت سرکرده ارشد او بود، تعداد این گروه بیست و چهار هزار نفر بود.

۵ فرمانده سوم برای ماه سوم سال بنایا، پسر یهویداع * کاهن

اعظم بود و تعداد گروه او بیست و چهار هزار نفر بود. ۶ بنایا

همچنین فرمانده سی نفر از رهبران سپاه داوود بود و اداره

گروه او را پسرش، عَمِیزاباد به عهده داشت.

۷ فرمانده چهارم برای چهارمین ماه عَسائیل، برادر یوآب بود و

پسرش، زَبْدیا جانشین او شد. تعداد این گروه بیست و

چهار هزار نفر بود.

۸ فرمانده پنجم برای پنجمین ماه شَمهوت پیراحی بود و تعداد گروه

او بیست و چهار هزار نفر بود.

۹ فرمانده ششم برای ششمین ماه حیرا، پسر عَقیش فقوعی بود و

تعداد گروه او بیست و چهار هزار نفر بود.

- ۱۰ فرمانده هفتم برای هفتمین ماه حالص فلونی، از طایفه افرایم بود و تعداد گروه او بیست و چهار هزار نفر بود.
- ۱۱ فرمانده هشتم برای هشتمین ماه سبکای حوشاتی، از خانواده زارح بود و تعداد گروه او بیست و چهار هزار نفر بود.
- ۱۲ فرمانده نهم برای نهمین ماه ابیعر عَناتوتی، از طایفه بنیامین بود و تعداد گروه او بیست و چهار هزار نفر بود.
- ۱۳ فرمانده دهم برای دهمین ماه مَهَرای نَطوفاتی از خانواده زارح بود و تعداد گروه او بیست و چهار هزار نفر بود.
- ۱۴ فرمانده یازدهم برای یازدهمین ماه بنایای فرعاتونی، از طایفه افرایم بود و تعداد گروه او بیست و چهار هزار نفر بود.
- ۱۵ فرمانده دوازدهم برای دوازدهمین ماه جلدای نَطوفاتی، از خانواده عُنْثیل بود و تعداد گروه او بیست و چهار هزار نفر بود.

رؤسای طایفه‌ها

۲۲-۱۶ رؤسای طایفه‌های اسرائیل این‌ها بودند:

طایفه	رئیس طایفه
رئوبین	الِیْعَزَر پسر زُکری
شمعون	شِفْطِیَا پسر مَعْکَه
لاوی	حَشَبِیَا پسر قَمْوئیل
هارون	صادوق
یهودا	الِیْهُو یکی از برادران داوود
پَساکار	عُمَری پسر میکائیل
زبولون	یَشْمَعِیَا پسر عوبدیا
نَفْتَالی	یَرِیموت پسر عزرائیل
افرایم	هوشع پسر عَزْرِیَا
نصف منسی	یوئیل پسر فدایا
نیمه دیگر منسی در جلعاد	عَدُو پسر زَکریا
بنیامین	یَعْسِیْئیل پسر ابْنیر
دان	عزرائیل پسر یروحام

- ۲۳ داوود اشخاص کمتر از بیست سال را سرشماری نکرد، زیرا خداوند وعده داده بود که جمعیت اسرائیل را مانند ستارگان آسمان بی‌شمار کند.
- ۲۴ یوآب، پسر صِرویه سرشماری را آغاز کرد، اما آن را ناتمام گذاشت.

بالین وجود خشم خدا بر اسرائیل فرود آمد و آمار کلی هرگز در کتاب تاریخ داوود پادشاه ثبت نشد.

ناظران دارایی پادشاه

^{۲۵}عزْموت، پسر عدیئیل مسئول خزانه پادشاه بود. یوناتان پسر عَزِیا مسئول انبارهای شهرها، روستاها و قلعه‌ها بود. ^{۲۶}عَزی، پسر کِلوب سرپرست کارگران کشاورز و شخم زدن زمین بود، ^{۲۷}شِمعِی راماتی، سرپرست تاکستان‌ها بود، و مسئول محصولات تاکستان زَبَدی شِفماتی بود. ^{۲۸}بَعْل حانان جدیری مسئول درختان زیتون و چنار بود و یوآش مسئول انبار روغن زیتون بود. ^{۲۹}شَطرای شارونی مسئول رمه‌هایی که در دشت شارون چرا می کردند بود و شافاط، پسر عَدَلایی مسئول رمه‌هایی بود که در درّه می چریدند. ^{۳۰}عوبیل اسماعیلی مسئول نگهداری از شترها بود و یَحْدِیای میرونتی از الاغ‌ها نگهداری می کرد. یازیز حاجری ناظر گله‌ها بود. ^{۳۱}همه این افراد سرپرستان اموال داوود پادشاه بودند.

مشاوران داوود

^{۳۲}یوناتان، عموی داوود، مشاوری دانا و محقق بود. او و یَحِیئیل، پسر حَكْمُونی مسئول آموزش پسران پادشاه بود. ^{۳۳}اَحِیتوفل مشاور پادشاه و حوشای آرکی دوست پادشاه بود. ^{۳۴}بعد از مرگ اَحِیتوفل یهویداع، پسر بنایا و اَبیاتار مشاور شدند. یوآب فرمانده لشکر پادشاه بود.

نقشه ساختمان معبد بزرگ

داوود تمام مقامات دولتی اسرائیل، رهبران خاندان‌ها، رهبران گروه‌هایی که پادشاه را خدمت می کردند، فرماندهان گروه هزار نفری و صد نفری، سرپرستان املاک و گله پادشاه و پسرانش، درباریان، مردان شجاع و سربازان ورزیده در اورشلیم را گرد هم آورد.

^۲آنگاه داوود پادشاه برخاسته گفت: «قوم من و برادران من، به من گوش دهید. من در دل داشتم که خانه‌ای برای *صندوق پیمان خداوند و پای انداز خدایمان بسازم. من برای ساختن آن تدارک دیده‌ام. ^۳اما خدا به من گفت که تو نباید خانه‌ای برای نام من بسازی، زیرا تو جنگجو هستی و خون ریخته‌ای. ^۴بالین وجود یهوه، خدای اسرائیل، از میان همه فامیلم من و نسل مرا برگزید که تا ابد بر اسرائیل پادشاهی کنم. او قوم یهودا را به رهبری برگزید و از قوم یهودا، خانواده مرا. از میان پسران پدرم، از من خشنود گشت تا مرا پادشاه اسرائیل کند. ^۵خداوند به من

پسران بسیاری داد و از میان ایشان سلیمان را برگزید تا بر تخت سلطنت خداوند در اسرائیل بنشیند.

«خداوند به من گفت، 'پسر تو سلیمان، کسی است که معبدِ بزرگ مرا خواهد ساخت. من او را برگزیده‌ام تا پسر من باشد و من پدر او خواهم بود. اگر او مانند امروز به پیروی از فرمان‌ها و دستورات من ادامه دهد، پادشاهی او را برای همیشه استوار خواهم کرد.'»

«پس اکنون ای قوم من در حضور خدایمان و در برابر همهٔ اسرائیل که قوم خداوند هستید به شما می‌گویم تا از هرآنچه که یهوه، خدایمان گفته است، با دقت پیروی کنید تا بتوانید مالک این سرزمین خوب باشید و آن را به نسل‌های آینده تا به ابد بسپارید.»

نصیحت‌های داوود به سلیمان

«داوود به سلیمان گفت: «پسر، تو باید خدای پدران خود را بشناسی و او را با تمام دل و با تمام فکر خدمت کنی، زیرا خداوند تمام قلب‌ها را جستجو می‌کند و همهٔ نقشه‌ها و اندیشه‌ها را می‌فهمد. اگر به دنبال او بروی او را خواهی یافت، اما اگر او را ترک کنی، او هم تو را برای همیشه رها خواهد کرد. تو باید بدانی که خداوند تو را برگزیده است تا معبد مقدّس را بسازی. توانا باش و آن را بساز.»

«آنگاه داوود نقشهٔ دالان‌های معبدِ بزرگ و خانه‌ها، خزانه‌ها، اتاق‌های طبقهٔ دوم و اتاق‌های درونی و اتاق تخت رحمت را به پسرش سلیمان داد. او همچنین تمام نقشه‌هایی را که در فکرش بود در مورد حیاط و اتاق‌های اطراف آن و انبارهای لوازم معبدِ بزرگ و هدایایی که به خداوند تقدیم می‌شدند، به او داد. داوود همچنین برای سازماندهی کاهنان و وظایف لایوان که کارهای معبدِ بزرگ را انجام می‌دادند و از ظروف معبدِ بزرگ مواظبت می‌کردند دستوراتی به سلیمان داد. او وزن طلا و نقره را برای ساختن ظروف مشخص کرد: وزن طلا برای هریک از چراغ‌ها و پایه‌اش، وزن نقره برای هر چراغدان و پایه‌اش طبق استفاده‌ای که در مراسم از آن‌ها می‌شود، وزن نقره برای میزها و هر میز طلا که روی آن نان هدایی به خدا را قرار می‌دادند، طلا برای خالص برای چنگال‌ها، لگن‌ها و فنجان‌ها و برای کاسه‌های طلایی به اندازه و وزن هر کدام، وزن طلا برای خالص برای قربانگاه بُخور، همچنین طرحی برای اَرابهٔ فرشتگان نگهبان که بال‌هایشان را روی صندوق پیمان خداوند گسترده بودند. داوود پادشاه گفت: «همهٔ این نوشته با راهنمایی خداوند بوده است؛ او نقشهٔ همهٔ کارها را برای من روشن کرد.»

۲۰ داوود همچنین به پسرش، سلیمان گفت: «توانا و دلیر باش و آن را انجام بده. هراسان مباش و ترسان نشو، زیرا خداوند یهوه، خدای من با تو است. او تو را ترک نخواهد کرد و تنها نخواهد گذاشت تا تمام کارهای معبدِ بزرگ تمام شوند. ۲۱ گروه‌های کاهنان و لاویان برای همهٔ خدمت‌های معبدِ بزرگ اینجا هستند و مردان داوطلب ماهر برای هر کاری برای تو آماده‌اند. همچنین همهٔ فرماندهان و مردم زیر فرمان تو هستند.»

هدایا برای ساختن معبدِ بزرگ

۲۹ داوود پادشاه به تمام جماعت که در آنجا گرد آمده بودند گفت: «پسر من، سلیمان که خدا تنها او را برگزیده است، جوان و بی تجربه است و کاری که باید انجام شود وظیفهٔ عظیمی است، زیرا این معبدِ بزرگ برای انسان نیست بلکه برای یهوه خدا است. ۲ بنابراین من تا حدّ توانایی خود برای معبدِ بزرگ تدارک دیده‌ام: طلا برای وسایل طلائی، نقره برای ساختن وسایل نقره‌ای، برنز برای وسایل برنزی، آهن برای ساختن وسایل آهنی و چوب برای کارهای چوبی و مقدار زیادی عقیق و سنگ‌های زینتی، سنگ سُرمه، سنگ‌های رنگی، انواع سنگ‌های گران بها و مرمر فراوان. ۳ ورای آنچه که برای معبدِ بزرگ خدا تدارک دیده‌ام، من خزانه‌ای از طلا و نقره دارم که به خاطر عشقی که به معبدِ بزرگ دارم، آن را اهدا کرده‌ام ۴ من معادل صد و ده تن طلای اوفیر و معادل دویست و شصت تن نقره خالص برای دیوارهای معبدِ بزرگ و برای ساختن اشیایی که صنعت گران خواهند ساخت داده‌ام. حال چه کسی با اشتیاق چنین هدیهٔ سخاوتمندانه‌ای به خداوند تقدیم می‌کند؟» ۵-۶ آنگاه رؤسای طایفه‌ها و خاندان‌ها و فرماندهان ارتش و سرپرستان دارایی پادشاه معادل صد و نود تن طلا، سی صد و هشتاد تن نقره، شش صد و هفتاد و پنج تن برنز و سه هزار و هفت صد و پنجاه تن آهن برای کارهای معبدِ بزرگ هدیه دادند. ۸ آنانی که سنگ گران‌بهایی داشتند، آن را به خزانهٔ معبدِ بزرگ که مسئولش یحییئیل جرشونی از طایفهٔ لاوی بود، دادند. ۹ آنگاه مردم شادمانی کردند، زیرا ایشان داوطلبانه و با تمام دل به خداوند هدیه داده بودند. داوود پادشاه نیز بسیار شادمان شد.

نیایش داوود

۱۰ داوود پادشاه در برابر جماعت، خداوند را ستایش کرد. او گفت: «ای یهوه، خدای جدّ ما یعقوب، تو باید تا ابد ستایش شوی. ۱۱ ای خداوند، عظمت، قدرت، جلال، پیروزی و شکوه از آن تو است و هرآنچه در زمین و آسمان است، از آن تو است. پادشاهی از آن تو است و تو بر فراز همه متعال هستی. ۱۲ ثروت و احترام از تو سرچشمه می‌گیرند

و تو بر همه فرمانروا هستی. توانایی و قدرت در دست تو است، و این تو هستی که به همه بزرگی و توانایی می بخشی.^{۱۳} اکنون ای خدای ما، تو را سپاس می گوئیم و نام باشکوه تو را نیایش می کنیم.

^{۱۴} «اما من کیستم و مردم من کیستند که این هدایا را داوطلبانه به تو تقدیم کنند؟ زیرا همه چیز از تو سرچشمه می گیرد و ما از مال تو به خودت داده ایم.^{۱۵} زیرا ما در برابر تو بیگانه و میهمانیم، همان گونه که اجداد ما بودند؛ روزهای ما بر روی زمین چون سایه ای است زود گذر.^{۱۶} ای یهوه، خدای ما! تمام آنچه ما به فراوانی برای ساختن معبدی به نام مقدّس تو تدارک دیده ایم، از دست تو آمده و همه از آن تو است.^{۱۷} ای خدای من، می دانم که تو دل ها را آزمایش می کنی و از راستی شادمان می گردی. من با صداقت و اشتیاق همه این کارها را کرده ام. اکنون می بینم مردم تو هم که در اینجا هستند، با میل و شادی به تو هدایا تقدیم می کنند.^{۱۸} ای یهوه، خدای اجداد ما ابراهیم، اسحاق و یعقوب، چنین هدف و اندیشه هایی را تا ابد در دل های قوم خود نگه دار و دل هایشان را به سوی خود راهنمایی فرما^{۱۹} و به پسر، سلیمان قلبی پُر از اشتیاق ببخش تا فرمان ها، دستورات و قوانین تو را به جا آورد تا معبد بزرگی را که من برای آن تدارک دیده ام بسازد.»

^{۲۰} آنگاه داوود به مردم گفت: «یهوه، خدایتان را متبارک خوانید.» و همه مردم یهوه، خدای نیاکانشان را متبارک خواندند و همگی در برابر خداوند و پادشاه به خاک افتادند.^{۲۱} روز بعد برای خداوند قربانی کردند و قربانی های سوختنی تقدیم نمودند. هزار گاو نر، هزار قوچ و هزار برّه را به عنوان قربانی سوختنی با قربانی های نوشیدنی بسیار برای تمام اسرائیل تقدیم کردند.^{۲۲} ایشان در آن روز با شادی فراوان در حضور خداوند خوردند و نوشیدند.

سلیمان، پادشاه اسرائیل

آنگاه مردم سلیمان، پسر داوود را برای دومین بار به عنوان پادشاه خود اعلام کردند و او را به عنوان فرمانروا و صادق را به عنوان کاهن، *مسح نمودند.^{۲۳} آنگاه سلیمان به جای پدرش داوود بر تخت خداوند نشست و در تمام کارهایش موفق بود و همه اسرائیل از او اطاعت کردند.^{۲۴} تمام رهبران و مردان دلاور و همچنین پسران داوود پادشاه وفاداری خود را به سلیمان پادشاه اعلام داشتند.^{۲۵} خداوند سلیمان را در نظر اسرائیل بزرگ کرد و به او چنان شکوه شاهانه ای داد که به هیچ پادشاهی قبل از او داده نشده بود.

خلاصه پادشاهی داوود

۲۶-۲۷ داوود، پسر یسی بر تمام اسرائیل سلطنت کرد. او مدت چهل سال بر اسرائیل سلطنت کرد. او هفت سال در حبرون و سی و سه سال در اورشلیم پادشاهی کرد. ۲۸ آنگاه او در پیری، با عمری دراز، با ثروت و احترام درگذشت و پسرش، سلیمان جانشین او شد. ۲۹-۳۰ کارهای داوود پادشاه از آغاز تا پایان، در کتاب تاریخ سموئیل* رائی، کتاب تاریخ ناتان نبی و کتاب تاریخ جاد رائی با تمام رویدادها، چگونگی سلطنت و قدرت او و وقایعی که برای او و اسرائیل و تمام سرزمین های اطراف رخ داد، نوشته شده اند.



دوم تواریخ

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶
۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱
				۳۶



کتاب دوّم تواریخ

معرفی کتاب

کتاب دوّم تواریخ دنباله کتاب اوّل تواریخ است. این کتاب حکومت سلیمان پادشاه و شورش طایفه‌های شمالی را که به رهبری یُرُبَعام، علیه رُحُبَعام، پسر و جانشین سلیمان پادشاه صورت گرفت، شرح می‌دهد. این کتاب همچنین شامل تاریخ پادشاهی یهودا تا سقوط اورشلیم در سال پانصد و هشتاد و شش قبل از میلاد، می‌باشد.

تقسیم‌بندی کتاب

سلطنت سلیمان ۱:۱-۹:۳۱

الف- سال‌های نخستین ۱:۱-۱۷

ب- معبد بزرگ ساخته می‌شود ۲:۱-۷:۱۰

پ- سال‌های پایانی ۷:۱۱-۹:۳۱

شورش طایفه‌های شمالی ۱۰:۱-۱۹

پادشاهان یهودا ۱۱:۱-۱۲:۳۶

سقوط اورشلیم ۱۳:۲۳-۳۶

دعای سلیمان برای حکمت

(اوّل پادشاهان ۱:۳-۱۵)

۱ سلیمان پسر داوود، پادشاهی خود را استوار کرد، و یهوه، خدای او، با وی بود و قدرت او را مستحکم نمود.

۲ سلیمان تمام اسرائیل، فرماندهان گروه‌های هزار نفری و صد نفری، همه رهبران اسرائیل و رؤسای خانواده‌ها را فراخواند. ۳ آنگاه سلیمان و همه مردم به بالای تپه‌ای که در جبعون بود، رفتند، زیرا خیمه مقدّس خداوند که موسی، بنده خداوند آن را در بیابان ساخته بود، در آنجا قرار داشت.

۴ اما داوود در اورشلیم مکانی برای صندوق پیمان آماده نموده و در آنجا خیمه‌ای برپا کرده بود و صندوق پیمان خدا را از قریت یعاریم به آنجا منتقل کرده بود. ۵ قربانگاه برنزی‌ای که بصّلیل پسر اوری، نوه حور ساخته بود، در برابر خیمه مقدّس خداوند در جبعون بود. سلیمان و

جماعت در آنجا نیایش کردند. ^۶ سلیمان به سوی قربانگاه برنزی که در مقابل خیمه مقدس بود، به حضور خداوند رفت و روی آن هزار قربانی سوختنی تقدیم کرد.

^۷ آن شب، خداوند به سلیمان ظاهر شد و به او گفت: «چه می خواهی تا به تو بدهم؟»

^۸ سلیمان به خدا گفت: «تو نسبت به پدرم داوود همیشه محبت پادار نشان دادی و مرا جانشین او کردی. ^۹ ای یهوه خدا، بگذار وعده ای را که به پدرم داوود دادی، اکنون انجام پذیرد، زیرا تو مرا پادشاه مردمی کردی که مانند غبار زمین بی شمارند. ^{۱۰} اکنون خرد و دانشی را که برای رهبری ایشان نیاز دارم، به من ببخش، زیرا کیست که بتواند این قوم بزرگ تو را رهبری کند؟»

^{۱۱} خدا به سلیمان پاسخ داد: «چون این خواسته دل تو است و تو دارایی و توانگری و احترام یا جان کسانی را که از تو متنفرند یا عمر طولانی نخواسته ای، بلکه خرد و دانش برای خود درخواست کرده ای تا بتوانی قوم مرا که تو را پادشاه آن ها کرده ام، فرمانروایی کنی، ^{۱۲} من به تو خرد و دانش خواهم داد و همچنین چنان دارایی و توانگری و احترامی به تو خواهم داد که هیچ پادشاهی قبل از تو نداشته و بعد از تو هم نخواهد داشت.»

ثروت و قدرت سلیمان

(اول پادشاهان ۱۰: ۲۶-۲۹)

^{۱۳} پس سلیمان از بلندی جبعون، از برابر خیمه مقدس به اورشلیم بازگشت و بر اسرائیل سلطنت نمود. ^{۱۴} سلیمان به جمع آوری ازابه ها و اسب ها پرداخت، او هزار و چهارصد ازابه و دوازده هزار اسب داشت که در شهرهای ازابه ها و در اورشلیم نزد خود، مستقر کرد. ^{۱۵} سلیمان طلا و نقره را در اورشلیم به فراوانی سنگ، و چوب سدر را به فراوانی چوب چنار در کوه پایه های یهودا نمود. ^{۱۶} سلیمان اسب ها را از مصر و قلیبقیه وارد می کرد و بازرگانان پادشاه، آن ها را به بهایی معین خریداری می کردند. ^{۱۷} ایشان از مصر ازابه وارد می کردند و سپس هرکدام از آن ها را به قیمت شش صد سکه نقره و هریک از اسب ها را به قیمت صد و پنجاه سکه نقره به پادشاهان حتی و سوریه صادر می کردند.

آمادگی برای ساختن معبد بزرگ

(اول پادشاهان ۵: ۱-۱۸)

سلیمان تصمیم گرفت تا معبدی برای پرستش خداوند و کاخی برای پادشاهی خودش ساخته شود. ^۲ سلیمان هفتاد هزار نفر

را برای حمل مصالح تعمیرات، هشتاد هزار نفر را برای سنگ تراشی در تپه‌ها و سه هزار و شش صد نفر سرکارگر برای نظارت بر آن‌ها گماشت. ^۳ سلیمان این پیام را به حیرام، پادشاه صور، فرستاد: «همان‌طور که برای پدرم داوود الوار سدر می‌فرستادی تا برای خود خانه‌ای بسازد و در آن زندگی کند، برای من نیز بفرست. ^۴ اکنون من در شرف ساختن معبدی برای احترام به یهوه، خدایم هستم که به او تقدیم کنم تا برای سوزاندن *بُخور خوش‌بو، اهدای دائمی نان مقدس و قربانی‌های سوختنی در هر صبح و عصر و روزهای *سبت و در ماه نو و جشن‌های معین شده یهوه، خدای ما بکار رود. این اراده خداوند است برای اسرائیل تا ابد. ^۵ معبدی که من خواهم ساخت بزرگ خواهد بود، زیرا خدای ما بزرگ‌تر از همه خدایان است. ^۶ اما چه کسی می‌تواند معبدی برای او بسازد در حالی که او در آسمان، حتی در بالاترین آسمان‌ها نیز نمی‌گنجد؟ پس من کیستم که معبدی برای او بسازم، به جز مکانی که در حضور وی بُخور بسوزانند؟ ^۷ پس اکنون مردی ماهر که در کار کردن با طلا، نقره، برنز و آهن و همچنین در کنده‌کاری آزموده باشد و بتواند با پارچه‌های بنفش، قرمز و آبی کار کند، بفرست. او با کارگران ماهری که در نزد من در یهودا و اورشلیم هستند و پدرم داوود آن‌ها را آماده کرده بود کار خواهد کرد. ^۸ همچنین از لبنان الوار سدر، صنوبر و چوب صندل بفرست، زیرا می‌دانم که خادمان تو در بُریدن الوار لبنان ماهر هستند. خادمان من با آن‌ها کار خواهند کرد ^۹ تا الوار فراوانی برای من تهیه کنند، زیرا معبدی که من خواهم ساخت بزرگ و شکوهمند خواهد بود. ^{۱۰} من برای خادمان تو که الوار می‌بُرند، دوهزار تن گندم کوبیده، دوهزار تن جو، چهارصد هزار لیتر شراب و چهارصد هزار لیتر روغن زیتون فراهم خواهم کرد.»

^{۱۱} آنگاه حیرام پادشاه صور، در نامه‌ای به سلیمان چنین پاسخ داد: «چون خداوند قوم خود را دوست دارد، تو را پادشاه ایشان کرده است.» ^{۱۲} حیرام همچنین گفت: «متبارک باد یهوه، خدای اسرائیل، که آسمان و زمین را آفرید، که به داوود پادشاه چنین پسری حکیم با فهم و بینش داده است که معبدی برای خداوند و کاخ پادشاهی برای خود بسازد. ^{۱۳} اکنون من مردی حکیم و چیره‌دست به نام حورام، نزد شما می‌فرستم. ^{۱۴} مادر او از طایفه دان و پدرش از اهالی صور است. او در مورد کار کردن با طلا، نقره، برنز، آهن، سنگ و چوب و پارچه‌های بنفش، آبی و پارچه‌های مرغوب با تجربه است. او می‌تواند هرگونه کنده‌کاری و طراحی را که به او واگذار شود با همکاری صنعت‌گران شما و صنعت‌گران سرورم، پدرتان داوود، انجام دهد. ^{۱۵} در مورد گندم، جو، شراب و

روغن که سرورم فرموده بود، می‌توانید آن‌ها را برای ما خدمت‌گزاران خود بفرستید.^{۱۶} ما الوار مورد نیاز شما را از لبنان می‌بریم و آن‌ها را به هم بسته به صورت شناور به بندر یافا خواهیم فرستاد تا شما بتوانید آن‌ها را به اورشلیم ببرید.»

ساختن معبدِ بزرگ شروع می‌شود

(اَوَّل پادشاهان ۱:۶-۳۸)

^{۱۷} آنگاه سلیمان تمام بیگانگانی را که در سرزمین اسرائیل زندگی می‌کردند، سرشماری کرد، همانند آماری که پدرش داوود گرفته بود. تعداد بیگانگان صد و پنجاه و سه هزار و شش صد نفر بود.^{۱۸} او هفتاد هزار نفر از آنان را به کارگری، هشتاد هزار نفر را به سنگ‌تراشی در کوه‌پایه‌ها و سه هزار و شش صد نفر را به‌عنوان ناظر گماشت تا مردم را به کار وادارند.

سلیمان معبدِ بزرگ را می‌سازد

آنگاه سلیمان پادشاه، ساختن معبد بزرگی را در اورشلیم بر کوه موريا، در خرم‌نگاه اُرنان ییوسی، جایی که خداوند بر پدرش داوود ظاهر شده بود، آغاز کرد.^۲ شروع این کار در روز دوم ماه دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان بود.^۳ این است اندازه‌هایی که سلیمان برای ساختن معبدِ بزرگ به کار برد: طول آن بیست و هفت متر و عرض آن نه متر بود.^۴ اتاق ورودی به پهنای معبدِ بزرگ یعنی نه متر و ارتفاع پنج‌جاه و چهار متر بود. او داخل آن را با طلای خالص پوشانید.^۵ دیوارهای اتاق اصلی را با چوب سدر پوشاند و آن‌ها را با طلای مرغوب پوشانیده روی آن‌ها شکل درخت خرما و زنجیر نقش نمود.^۶ او معبدِ بزرگ را با سنگ‌های زیبای گران‌بها و طلای سرزمین فروایم تزئین کرد.^۷ او تیرها، آستانه‌ها، دیوارها و درهای خانه را با طلا پوشانید و نقش فرشتگان نگهبان را بر روی دیوارها حکاکی کرد.^۸ او مقدس‌ترین مکان را ساخت؛ پهنای و درازای آن نه متر بود که برابر با پهنای معبدِ بزرگ بود.^۹ وزن میخ‌های طلایی معادل شش صد گرم بود. اتاق فوقانی را نیز با طلای خالص روکش کرد.

^{۱۰} او در مقدس‌ترین مکانِ معبدِ بزرگ، دو فرشته نگهبان ساخت و آن‌ها را با طلا پوشاند.^{۱۱} مجموع طول بال‌های فرشتگان نگهبان هشت متر و هشتاد سانتیمتر بود که بال یکی دو متر و بیست سانتیمتر بود و به دیوار معبدِ بزرگ می‌رسید و بال دیگرش دو متر و بیست سانتیمتر بود که به بال فرشته نگهبان دیگر برمی‌خورد.^{۱۲} فرشته نگهبان دیگر، یک بالش دو متر و بیست سانتیمتر بود که به دیوار اتاق می‌رسید و بال

دیگرش دو متر و بیست سانتیمتر بود که به بال فرشته نگهبان اول وصل می شد. ۱۳ مجموع طول بال های فرشتگان نگهبان هشت متر و هشتاد سانتیمتر بود. فرشتگان نگهبان بر پای های خود ایستاده بودند و رویشان به طرف در خانه بود. ۱۴ سلیمان پرده ای از کتان نازک به رنگ بنفش، قرمز، و آبی برای مقدس ترین مکان ساخت و روی آن تصویر فرشتگان نگهبان را نقش کرد.

دو ستون برنزی

(اول پادشاهان ۱۵:۷-۲۲)

۱۵ سلیمان دو ستون به طول پانزده متر و نیم با سرستون هایی به طول دو متر و بیست سانتیمتر ساخت و آن ها را در مقابل معبد قرار داد. ۱۶ او زنجیرهایی ساخت و در بالای ستون ها پیچید و صد انار ساخت و به زنجیرها وصل کرد. ۱۷ او ستون ها را جلوی معبد بزرگ قرار داد، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ. ستون طرف راست را یاکین و ستون سمت چپ را بوئز نامید.

وسایل معبد بزرگ

(اول پادشاهان ۲۳:۷-۵۱)

۴ سلیمان پادشاه قربانگاهی از برنز ساخت که طول آن نه متر و عرض آن نه متر و ارتفاع آن چهار متر و نیم بود. ۲ او همچنین حوضی گرد از برنز ساخت که قطرش چهار متر و چهل سانتیمتر و ارتفاعش دو متر و بیست سانتیمتر بود و پیرامونش سیزده متر و بیست سانتیمتر بود. ۳ گرداگرد لبه زیر حوض، در دو ردیف تزئین شده بود، یکی بر روی دیگری. این ردیف ها به شکل گاو نر بودند که با حوض یک پارچه بود. ۴ این حوض بر روی دوازده گاو نر ایستاده بود: روی سه گاو به طرف شمال، سه گاو به طرف غرب و سه گاو به طرف جنوب و سه گاو به طرف شرق قرار داشتند. ۵ ضخامت دیواره حوض به پهنای کف دست بود. لبه آن به شکل لبه جام و خود حوض به شکل گل سوسن ساخته شده بود. ظرفیت آن بیش از شصت هزار لیتر بود. ۶ او همچنین ده حوضچه ساخت که پنج عدد آن ها را در سمت راست و پنج عدد دیگر را در سمت چپ قرار داد. در این حوضچه ها قربانی سوختنی را می شستند، و کاهنان از حوض بزرگ برای شست و شوی خود استفاده می کردند.

۷ او ده چراغدان طلا را طبق مشخصات داده شده ساخت. پنج عدد آن ها را در طرف راست و پنج عدد دیگر آن ها را در طرف چپ معبد بزرگ قرار داد. ۸ او همچنین ده عدد میز ساخت و آن ها را در معبد بزرگ

گذاشت: پنج میز را در سمت راست و پنج میز دیگر را در سمت چپ قرار داد. او یک صد کاسه طلا نیز ساخت.

او حیاط کاهنان و حیاط بزرگ را ساخت و برای حیاطها درهایی ساخت و آنها را با برنز روکش کرد.^{۱۰} او حوض گرد برنزی را در گوشه جنوب شرقی معبد بزرگ قرار داد.

۱۱ حورام همچنین دیگها، بیلها و کاسهها ساخت. پس او کارهایی را که برای سلیمان پادشاه در معبد بزرگ انجام می داد، به پایان رساند که عبارت بودند از:

۱۲ دو ستون؛ کاسهها و دو سرستون که در بالای ستونها بودند و شبکههایی که دو جام سرستونها را پوشانده بودند^{۱۳} چهارصد انار برای دو شبکه؛ برای هر شبکه دو ردیف انار که روی جامها را می پوشاند.^{۱۴} پایهها و حوضچههای آنها؛

۱۵ حوض گرد برنزی بزرگ و دوازده گاو زیر آن.^{۱۶} حورام، دیگها، بیلها، چنگالها و تمام وسایل دیگر را با برنز براق، مطابق دستور سلیمان پادشاه، برای معبد بزرگ ساخت.

۱۷ به دستور پادشاه، اینها را در دشت اردن در زمین خاک رُس بین سُکوت و صِردَه ریخته گری کردند.^{۱۸} اشیاء ساخته شده به دستور سلیمان چندان زیاد بود که وزن برنز آنها محاسبه نشد.

۱۹ پس سلیمان هرآنچه را که در معبد بزرگ بود ساخت: قربانگاه طلا و میز نان مقدّسی که به خدا تقدیم می شد؛^{۲۰} چراغدانها و پایههایشان از طلای خالص بود که در جلوی مقدّس ترین مکان مطابق برنامه روشن شوند؛^{۲۱} گلها، چراغها، انبرهای ساخته شده از طلای خالص؛^{۲۲} گلگیرها، کاسهها و قاشقها و آتشدانهای ساخته شده از طلای خالص. در خارجی معبد بزرگ و در مقدّس ترین مکان نیز با طلا روکش شده بود.

وقتی همه کارهایی که سلیمان برای معبد بزرگ کرد پایان گرفت، او چیزهایی را که پدرش، داوود وقف کرده بود آورد و طلا، نقره و همه ظروف را در خزانه معبد بزرگ گذاشت.



آوردن صندوق پیمان خداوند به معبد بزرگ

(اول پادشاهان ۱:۸-۹)

۲ آنگاه سلیمان رهبران اسرائیل و سران طایفهها و خاندانهای طایفههای اسرائیل را برای آوردن *صندوق پیمان خداوند از شهر داوود در *صهیون، به اورشلیم فراخواند.^۳ تمام مردان اسرائیل در عید خیمهها که در ماه هفتم برگزار می شد، نزد پادشاه گرد آمدند.^۴ هنگامی که همه رهبران اسرائیل آمدند، لاویان صندوق پیمان را برداشتند.^۵ کاهنان و لاویان صندوق

پیمان، خیمه مقدس و تمام ظروف مقدسی را که در *خیمه بود، آوردند. ۶ آنگاه سلیمان پادشاه و تمام قوم اسرائیل در برابر صندوق پیمان گرد آمدند و آن قدر گاو و گوسفند قربانی کردند که به شمار نمی آمد. ۷ پس کاهنان صندوق پیمان خداوند را در جایش در مقدس ترین مکان در زیر بال فرشتگان نگهبان قرار دادند. ۸ بال های فرشتگان نگهبان بر روی صندوق پیمان و تیرک هایی که با آن ها آن را حمل می کردند، گسترده بودند. ۹ این تیرک ها آن قدر بلند بودند که انتهای آن ها از مقدس ترین مکان دیده می شد، ولی از حیاط دیده نمی شد و تا به امروز در آنجا هستند. ۱۰ در صندوق پیمان چیزی نبود جز دو لوحی که موسی در کوه *سینا در آن گذاشته بود، جایی که خداوند با قوم اسرائیل هنگام خروجشان از مصر پیمان بست.

جلال خداوند

۱۱ آنگاه تمام کاهنان از قدس بیرون آمدند. آن ها بدون توجه به نوبت خدمتشان، خود را تقدیس کرده بودند. ۱۲ تمام سرایندگان لاوی، یعنی آساف، هیمان، بدوتون، پسران و برادران ایشان، لباس های کتانی مرغوب پوشیده بودند. ایشان با سنج، بربط و چنگ با صد و بیست کاهن که شیپور می نواختند در شرق قربانگاه ایستادند. ۱۳ وظیفه شیپورچی ها و سرایندگان این بود که در ستایش و پرستش هم نوایی کنند. هنگامی که آواز ایشان برخاست، با صدای سنج و شیپور و بقیه سازها، در ستایش خداوند چنین خواندند:

«او نیکو است،

و محبت پایدار او تا ابد جاودانی است.»

در آن هنگام معبد بزرگ پُر از ابر شد. ۱۴ کاهنان به سبب ابر نتوانستند بایستند و خدمت کنند، زیرا جلال خداوند معبد بزرگ را پُر کرد.

دعای تقدیس معبد بزرگ توسط سلیمان

(اول پادشاهان ۱۲:۸-۲۱)

آنگاه سلیمان دعا کرده گفت:

«ای خداوند، تو گفتی که در ابرهای تاریک ساکن خواهی شد.

۲ اکنون من معبد باشکوهی برای تو ساخته ام

که تا ابد در آن ساکن گردی.»

۳ آنگاه پادشاه روی به جماعت کرد و درحالی که همه ایستاده بودند، ایشان را برکت داد ۴ و گفت: «سپاس بر یهوه، خدای اسرائیل! او هرچه را که با زبان خود، به پدرم داوود وعده داده بود، با دست خود انجام

داد. ^۵ او به پدرم فرمود، 'از زمانی که قوم خود را از سرزمین مصر بیرون آوردم، من هیچ شهری را در همه طایفه‌های اسرائیل برنگزیدم که در آن معبدی ساخته شود تا نام من در آن ستایش شود و من هیچ مردی را برنگزیدم که فرمانروای قوم من، اسرائیل باشد. ^۶ ولی اکنون من اورشلیم را برگزیده‌ام که نام من در آنجا باشد، و داوود را برگزیده‌ام که رهبر قوم من، اسرائیل باشد.'

^۷ پدرم، داوود در دل خود داشت تا معبدی به نام یهوه، خدای اسرائیل بسازد. ^۸ اما خداوند به پدرم داوود گفت، 'بسیار نیکو است که تو در دل داشتی که معبدی برای من بسازی، ^۹ اما تو نباید معبد را بسازی، بلکه پسری که از صُلب تو تولد خواهد یافت، آن را برای من خواهد ساخت.' ^{۱۰} «اکنون خداوند وعده‌ای را که داده بود، به انجام رسانیده؛ من به جای پدرم داوود برخاسته‌ام و بر تخت اسرائیل نشسته‌ام، همان گونه که خداوند وعده داده بود، و معبدی برای نام یهوه، خدای اسرائیل ساخته‌ام. ^{۱۱} من *صندوق پیمان را در آنجا گذاشته‌ام، صندوقی که حاوی پیمان خداوند با مردم اسرائیل است.»

دعای سلیمان

^{۱۲} آنگاه سلیمان در برابر قربانگاه خداوند و در حضور همه قوم اسرائیل ایستاد و دست‌های خود را برافراشت. ^{۱۳} سلیمان سکوی برنزی به پهنای و درازای دو متر و بیست سانتیمتر و ارتفاع یک متر و سی سانتیمتر ساخته بود و آن را در وسط حیاط قرار داده بود. سلیمان روی آن ایستاد و در برابر همه قوم اسرائیل زانو زده دست‌های خود را به سوی آسمان برافراشت ^{۱۴} و گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، هیچ خدایی مانند تو در زمین و آسمان وجود ندارد. پیمان خود را برای تمام بندگان که با تمام دل نزد تو گام برمی‌دارند، نگاه داشته‌ای و محبت پائیدار خود را به آن‌ها نشان داده‌ای. ^{۱۵} تو وعده‌ای را که با زبان خود به پدرم داوود دادی، امروز با دست‌هایت انجام دادی. ^{۱۶} اکنون ای یهوه، خدای اسرائیل، وعده‌ای را که به پدرم داوود، خادم خود، داده‌ای نگاه‌دار، هنگامی که تو به او فرمودی، اگر پسران تو در همه کارهایشان در حضور من مراقب بوده مطابق قوانین من گام بردارند، همان گونه که تو گام برمی‌داشتی، همواره یکی از بازماندگان تو بر تخت اسرائیل خواهد نشست. ^{۱۷} پس اکنون ای یهوه، خدای اسرائیل، سخنانی را که به خدمت داوود گفتی تأیید فرما. ^{۱۸} «اما آیا به راستی خدا با انسان در روی زمین خواهد زیست؟ آسمان و حتی بالاترین آسمان‌ها گنجایش تو را ندارند، تا چه رسد به خانه‌ای که من برایت ساخته‌ام. ^{۱۹} ای یهوه، خدای من، من خادم تو هستم؛

به دعای من گوش بده و تقاضاهایم را اجابت فرما. ^{۲۰} این معبدِ بزرگ را شبانه روز محافظت فرما. تو وعده دادی که این مکانی است که تو در آن ستایش خواهی شد، پس هنگامی که به سوی این معبدِ بزرگ دعا می کنم، دعای مرا بشنو. ^{۲۱} نیایش من و قوم خود اسرائیل را هنگامی که به سوی این مکان روی می آورند، از آسمان مکان سکونت خود بشنو، و چون شنیدی ما را ببخش.

^{۲۲} «اگر کسی علیه دیگری مرتکب گناهی شود و برای سوگند یاد کردن به این مکان آورده شود تا در اینجا در مقابل قربانگاه تو سوگند یاد کند، ^{۲۳} باشد تا تو از آسمان بشنوی و عمل کنی و بندگان را داوری نمایی و گناهکاران را مطابق اعمالشان جزا دهی و نیکان را برحسب نیکی ایشان تبرئه کنی.

^{۲۴} «وقتی قوم تو اسرائیل به خاطر گناهی که علیه تو مرتکب شده اند، از دشمنان شان شکست بخورند، هنگامی که به سوی تو بازگردند و به این معبدِ بزرگ بیایند و فروتنانه نزد تو دعا و التماس کنند، ^{۲۵} باشد که تو از آسمان بشنوی و گناه مردم خود اسرائیل را ببخشی و ایشان را به سرزمینی که به آن ها و به نیاکان شان دادی بازگردانی.

^{۲۶} «هنگامی که به خاطر گناه قوم علیه تو آسمان بسته می شود و بارانی نیست، اگر آن ها به سوی این مکان نیایش کنند و به سبب مصیبتی که تو بر ایشان آورده ای، نام تو را اعتراف کنند و از گناه خود بازگردند، ^{۲۷} آنگاه ایشان را از آسمان بشنو و گناه بندگان، قوم اسرائیل را ببخش و راه راست را که باید در آن قدم بردارند، به ایشان بیاموز و بر سرزمین ایشان باران ببخش، سرزمینی که به عنوان میراث به آن ها بخشیده ای.

^{۲۸} «هنگامی که قحطی در این سرزمین باشد یا بیماری همه گیر، یا محصول را بادهای گرم، یا کرم ها و ملخ ها نابود کنند، یا هنگامی که دشمنان ایشان آن ها را در هر شهری محاصره کنند، هر بلایی و بیماری که باشد، ^{۲۹} هرگاه افرادی از قوم اسرائیل از اندوه دست های خود را به سوی تو بلند کنند، ^{۳۰} باشد که تو از جایگاه خود در آسمان بشنوی، و آن ها را ببخشی و به همه همان طور که دل هایشان را می دانی، بر طبق راه هایی که می روند ارزانی دهی، تنها تو از دل انسان آگاه هستی. ^{۳۱} تا آنکه ایشان از تو بترسند و تمام روزهایی که در سرزمینی که به نیاکان ما دادی زندگی می کنند، در راه تو گام بردارند.

^{۳۲} «همچنین وقتی بیگانگان، یعنی کسانی که از قوم تو اسرائیل نیستند، از سرزمینی دور به خاطر نام عظیم تو و دست قدرتمند و بازوی توانای تو بیایند و به سوی این معبدِ بزرگ دعا کنند، ^{۳۳} دعای آن ها را بشنو. از آسمان جایی که محل سکونت تو است آن ها را بشنو و آنچه را که از تو

می خواهند انجام بده تا همه ساکنان زمین، مانند قوم تو اسرائیل، تو را بشناسند و از تو اطاعت کنند. آنگاه آن ها خواهند دانست خانه ای که من ساخته ام، به نام تو خوانده شده است.

۳۴ «اگر قوم تو به نبرد با دشمنان شان بروند، هر جا که تو ایشان را بفرستی، و ایشان به سوی این شهر برگزیده تو و معبد بزرگی که من به نام تو ساخته ام نیایش کنند، ۳۵ آنگاه از آسمان دعا و التماس ایشان را بشنو و پیروزشان گردان.

۳۶ «اگر ایشان علیه تو گناه ورزند، زیرا انسانی نیست که گناه نکند، و تو از ایشان خشمگین شده ایشان را به دست دشمن بسپاری و دشمنان شان ایشان را به سرزمینی دور یا نزدیک به اسارت ببرند، ۳۷ آنگاه اگر در آن سرزمین توبه کنند و نزد تو التماس نموده اعتراف کردند که گناه کرده و پلید بوده اند، ای خداوند، نیایش ایشان را بشنو. ۳۸ اگر ایشان با تمام دل و جان در سرزمین اسارت توبه کنند و به سوی سرزمین خود، که تو به پدران شان بخشیدی و شهری که تو برگزیدی و معبد بزرگی که من به نام تو ساخته ام، دعا کنند، ۳۹ آنگاه از جایگاه خود در آسمان دعا و التماس ایشان را بشنو، و رحم کن و قوم خود را که علیه تو گناه ورزیده اند ببخش.

۴۰ «حال ای خدای من، چشمان تو باز باشد و گوش های تو دعایی را که در این مکان می شود، بشنود. ۴۱ اکنون ای یهوه، خدای من برخیز و با این صندوق پیمان که مظهر قدرت تو است، وارد این معبد بزرگ شو و تا ابد در آنجا بمان. ای یهوه، خدای من بگذار تا کاهنان تو جامه نجات تو را بپوشند و مقدّسین تو از نیکی تو شادمان باشند. ۴۲ ای یهوه، خدای من روی خود را از آنکه *مسح نموده ای برنگردان و محبّت پایدار خود را به بندهات داوود به یادآور.»

تقدیس معبد بزرگ

(اوّل پادشاهان ۶۲۸-۶۶)

هنگامی که دعای سلیمان تمام شد، آتش از آسمان فرود آمد و قربانی های سوختنی و قربانی ها را سوزاند و جلال خداوند معبد بزرگ را پُر ساخت. ۲ کاهنان نتوانستند وارد معبد بزرگ شوند، زیرا شکوه خداوند معبد بزرگ را پُر کرده بود. ۳ هنگامی که همه مردم اسرائیل آتشی را که فرود می آمد و جلال خداوند را در معبد بزرگ دیدند، روی سنگ فرش زانو زدند و صورت خود را بر زمین نهادند و خداوند را نیایش و ستایش کرده گفتند:

«او نیکو است؛ محبّت پایدار او جاودانی است.» ۴ آنگاه پادشاه و همه مردم نزد خداوند قربانی تقدیم کردند. ۵ و سلیمان پادشاه بیست



و دو هزار گاو نر و صد و بیست هزار گوسفند را قربانی کرد. سپس پادشاه و همه مردم معبد بزرگ را وقف کردند.^۶ کاهنان هریک در جایگاه خود ایستادند. لاویان نیز با وسایل موسیقی ای که داوود پادشاه برای سپاسگزاری از خداوند ساخته بود، می خواندند: «محبّت پادشاه او جاودانی است.» در مقابل ایشان، کاهنان شیپور می نواختند و همه قوم اسرائیل ایستاده بودند.

^۷ سلیمان، قسمت مرکزی حیاط را که مقابل معبد بزرگ بود تقدیس کرد و در آنجا قربانی های سوختنی و چربی قربانی های مشارکت و سلامتی را تقدیم کرد، زیرا قربانگاه برنزی که او ساخته بود، گنجایش قربانی های سوختنی و هدایای غله و چربی را نداشت.

^۸ در آن زمان سلیمان و مردم اسرائیل که گروه بزرگی بودند، در هفت روز، عید خیمه ها را جشن گرفتند. انبوهی از جمعیت از راه دور، از گذرگاه حَمات در شمال تا مرز مصر در جنوب، در آنجا بودند.^۹ آن ها هفت روز را برای تقدیس قربانگاه و هفت روز دیگر را برای عید صرف کردند و در روز هشتم جشن دیگری برپا نمودند.^{۱۰} در روز بیست و سوم ماه هفتم، سلیمان مردم را به خانه های خود فرستاد. همه به خاطر نیکویی که خداوند به داوود، سلیمان و قوم خود اسرائیل نشان داده بود، شادمان و خوشحال بودند.

ظاهر شدن دوباره خداوند به سلیمان

(اوّل پادشاهان ۹: ۱-۹)

^{۱۱} به این طریق سلیمان ساختن معبد بزرگ و کاخ پادشاهی را به پایان رساند و نقشه هایی را که برای معبد بزرگ و خانه خودش کشیده بود به انجام رسانید.^{۱۲} آنگاه خداوند در شب به سلیمان ظاهر شد و به او گفت: «من دعای تو را شنیده ام و این مکان را برای قربانگاه خود برگزیده ام تا محلی برای اهدای قربانی ها به من باشد.^{۱۳} هنگامی که آسمان را می بندم تا بارانی نبارد، یا فرمان می دهم تا ملخ ها کشتزارها را بخورند و یا بلایی در میان قوم خود می فرستم،^{۱۴} اگر قوم من که به نام من نامیده شده اند، نزد من دعا کنند و توبه نمایند و از راه های پلید خود بازگردند، آنگاه من از آسمان ها خواهم شنید و گناهان ایشان را خواهم بخشید و سرزمین ایشان را احیا خواهم کرد.^{۱۵} اکنون چشم های من باز و گوش های من متوجه دعایی است که در این مکان به جا آورده می شود.^{۱۶} زیرا اکنون من این خانه را برگزیده و تقدیس کرده ام تا نام من برای همیشه در آنجا باشد و چشم من همیشه بر آن خواهد بود.^{۱۷} اگر تو مانند پدرت، داوود در حضور من گام برداری و طبق فرمان هایی که من به تو داده ام، عمل کنی و دستورات و احکام مرا نگاه داری،^{۱۸} آنگاه من

تخت پادشاهی تو را استوار خواهم ساخت و طبق پیمانی که با پدرت داوود بستم و گفتم، 'تو همیشه جانشینی در اسرائیل خواهی داشت که بر آن فرمانروایی کند،' عمل خواهم کرد. ^{۱۹} اما اگر شما مرا ترک کنید و از دستورات و احکامی را که به شما داده‌ام، سرپیچی کرده خدایان دیگر را خدمت و ستایش نمایید، ^{۲۰} آنگاه من شما را از زمینی که به شما داده‌ام، برخوادم کند و این معبد بزرگ را که برای نامم تقدیس کرده‌ام، ترک خواهم کرد و آن را در بین تمام قوم‌ها ضرب‌المثل ساخته مورد تمسخر قرار خواهم داد.

^{۲۱} «این معبد بزرگ که اکنون مورد احترام بسیار است، در آن زمان هرکس که از آن بگذرد، با تعجب خواهد پرسید، 'چرا خداوند با این سرزمین و معبد بزرگ چنین کرده است؟' ^{۲۲} آنگاه مردم خواهند گفت، 'زیرا ایشان یهوه، خدای نیاکان خود را که آن‌ها را از مصر بیرون آورد، ترک کردند و خدایان دیگر را خدمت و پرستش کردند؛ در نتیجه خداوند آن‌ها را به همه این مصیبت‌ها گرفتار کرده است.'»

فَعَالِیَّت‌های گوناگون سلیمان

(اَوَّل پادشاهان ۹: ۱۰-۲۸)

در پایان بیست سالی که سلیمان معبد بزرگ و خانه خود را ساخت، ^۲ او شهرهایی را که حیرام به وی داده بود، بازسازی نمود و قوم اسرائیل را در آنجا ساکن کرد. ^۳ سلیمان به حَمَاتِ صوبه حمله کرد و آن را تسخیر نمود. ^۴ او شهر تدمور را در بیابان و شهرهای مخصوص ذخیره آذوقه و مهمات را در حَمَات ساخت. ^۵ سلیمان همچنین شهرهای بیت حورون بالایی و بیت حورون پایینی را که دارای دیوارها و دروازه‌ها و پشت‌بندهای مستحکمی بودند ساخت. ^۶ او شهر بَعْلَت و تمام شهرهای انباردار و همین‌طور شهرهایی برای آرايه‌هایش و شهرهایی برای سواره‌نظام ساخت. او نقشه‌های خود را برای ساختن هرآنچه که می‌خواست در اورشلیم و لبنان و در سراسر قلمروش بسازد، به انجام رسانید. ^{۷-۸} سلیمان از نسل‌های کنعانیان که اسرائیلیان در هنگام تسخیر آن سرزمین، آنان را به قتل رسانده بودند، بیگاری گرفت. آن‌ها عبارت بودند از حِثّیان، آموریان، فِرِزیان، حوِیان و یِوسیان، که نسل‌های ایشان تا به امروز در بردگی هستند. ^۹ اما سلیمان مردم اسرائیل را برای انجام کارهایش به بردگی نگرفت، بلکه ایشان سربازان و سرکردگان و فرماندهان آرايه‌ها و سواره‌نظام او بودند. ^{۱۰} دویست و پنجاه نفر مأمور نظارت بر کارگران کار اجباری بودند.

^{۱۱} سلیمان دختر فرعون را از شهر داوود به خانه‌ای که برایش ساخته بود، آورد؛ سلیمان گفت: «همسر من نباید در خانه داوود پادشاه

زندگی کند، زیرا مکان‌هایی که *صندوق پیمان خداوند در آن بوده است، مقدّس می‌باشد.»

۱۲ آنگاه سلیمان قربانی‌های سوختنی بر قربانگاه خداوند که در برابر معبدِ بزرگ ساخته بود، اهدا کرد. ۱۳ او طبق شریعت موسی برای روزهای معین مانند سَبَت، ماه نو و سه عید سالیانه، یعنی عید نان فطیر، *عید هفته‌ها و عید خیمه‌ها قربانی‌های سوختنی تقدیم کرد. ۱۴ او با پیروی از دستوراتی که پدرش داوود، وضع کرده بود، کارهای روزمره کاهنان و لایوانی را که به کاهنان در خواندن سرودهای نیایشی و انجام وظایف‌شان کمک می‌کردند، سازماندهی کرد. او همچنین مطابق آنچه داوود، مرد خدا دستور داده بود، محافظین معبدِ بزرگ را برای انجام وظیفه در هر دروازه گماشت. ۱۵ دستوراتی که داوود در مورد انبارها به کاهنان و لایوان داده بود، با همه جزئیات اجرا می‌شد.

۱۶ به این ترتیب، همه کارهای سلیمان، از ریختن پی معبدِ بزرگ تا پایان بنای آن، با موفقیت به انجام رسید.

۱۷ آنگاه سلیمان به شهرهای عَصیون جابر و ایلوت، که برکنار دریا در سرزمین آدوم است، رفت. ۱۸ حیرام کشتی‌هایی تحت نظر مردان خود و دریانوردانی باتجربه برای سلیمان فرستاد. ایشان با مردان سلیمان به سرزمین اوفیر رفتند و برای سلیمان معادل پانزده تَن طلا آوردند.

دیدار ملکه سِبا

(اَوّل پادشاهان ۱:۱۰-۱۳)

۹ وقتی که ملکه سِبا از شهرت سلیمان پادشاه باخبر شد، به اورشلیم آمد تا او را با پرسش‌های دشوار بیازماید. او گروه بزرگی از همراهان و کاروانی از شتران را که بار آن‌ها ادویه، جواهرات و مقدار زیادی طلا بود، با خود آورد. وقتی نزد سلیمان آمد، هر سؤالی که در فکر خود داشت، از او پرسید. ۲ سلیمان به همه پرسش‌های او پاسخ داد؛ هیچ سؤالی نبود که برای سلیمان دشوار باشد و نتواند به او توضیح دهد. ۳ هنگامی که ملکه سِبا، حکمت سلیمان و کاخی را که او ساخته بود، ۴ و خوراکی را که در سفره او بود و محل نشست مقامات و نظم کارکنان کاخ و جامه آن‌ها و لباس خدمتکارانی را که در جشن بودند و قربانی‌هایی را که او در معبدِ بزرگ تقدیم می‌کرد، دید شگفت‌زده شد. ۵ پس او به پادشاه گفت: «گزارشی که در سرزمین خود درباره پیروزی‌ها و حکمت شما شنیده بودم، حقیقت دارد، ۶ اما من تا به اینجا نیامده و با چشمان خود ندیده بودم باورم نمی‌شد. من حتی نیمی از حکمت عظیم شما را نشنیده بودم. شما به مراتب از آنچه مردم می‌گویند، برتر هستید. ۷ خوشا به حال مردم شما! خوشا به حال خدمتکارانتان که دایماً

شما را خدمت می کنند و سخنان خردمندانه شما را می شنوند! ^۸ سپاس بر یهوه، خدای تو که نشان داده است که چقدر از تو خوشنود است. او تو را پادشاه کرد که در نام او حکومت کنی، زیرا او قوم خود اسرائیل را دوست دارد و می خواهد آن را برای همیشه پایدار نگاه دارد. او تو را پادشاه کرد تا قانون و عدالت را برقرار سازی.»

^۹ ملکه سِبا هدایایی را که آورده بود، به سلیمان پادشاه تقدیم کرد: حدود چهار تُن طلا و مقدار زیادی ادویه و جواهرات. هرگز چنین ادویه خوبی که ملکه سِبا به سلیمان پادشاه داد، دیده نشده بود.

^{۱۰} افراد حیرام و سلیمان پادشاه از اوفیر، طلا و همچنین چوب صندل و جواهرات نیز آورده بودند. ^{۱۱} سلیمان از چوب برای ساختن پله ها برای معبد بزرگ و کاخ خود و ساختن چنگ و بربط برای نوازندگان استفاده کرد که همانند آنان هرگز در سرزمین یهودا دیده نشده بود.

^{۱۲} سلیمان پادشاه هرآنچه ملکه سِبا خواست به او داد، که بیشتر از هدایایی بود که او برای پادشاه آورده بود. آنگاه ملکه سِبا و همراهانش به سرزمین خود بازگشتند.

ثروت سلیمان پادشاه

(اول پادشاهان ۱۰: ۱۴-۲۵)

^{۱۳} سلیمان پادشاه سالیانه بیش از بیست و پنج تُن طلا دریافت می کرد، ^{۱۴} به اضافه آنچه بازرگانان و تاجران به عنوان مالیات می دادند. پادشاهان عرب و فرمانروایان اسرائیل نیز طلا و نقره برای او می آوردند. ^{۱۵} سلیمان پادشاه دویست سپر بزرگ ساخت. هریک از آن ها را با تقریباً هفت کیلوگرم طلا روکش کرد، ^{۱۶} و سی صد سپر کوچک تر که هرکدام با تقریباً دو کیلوگرم طلا روکش شده بود. او همه سپرها را در تالار جنگل لبنان قرار داد.

^{۱۷} پادشاه همچنین تخت بزرگی از عاج ساخت که با طلای ناب پوشانیده شده بود. ^{۱۸} این تخت شش پله داشت و یک زیرپایی که به آن وصل بود و با طلا روکش شده بود. در دو طرف تخت دو دسته بود و در هر طرف تخت مجسمه شیر قرار داشت. ^{۱۹} دوازده مجسمه شیر بر روی پله ها قرار گرفته بودند، در هر طرف هر پله یک شیر. چنین تختی هرگز در هیچ پادشاهی دیگری ساخته نشده بود.

^{۲۰} ظروف نوشیدنی پادشاه و همچنین ظروف تالار جنگل لبنان همه از طلای خالص ساخته شده بودند. در دوران سلطنت سلیمان نقره ارزشی نداشت، ^{۲۱} زیرا کشتی های پادشاه هر سه سال یک مرتبه با دریانوردان حیرام به ترشیش می رفتند و طلا، نقره، عاج، میمون و طاووس می آوردند.

۲۲ سلیمان پادشاه، ثروتمندتر و حکیم‌تر از همه پادشاهان جهان بود. ۲۳ همه پادشاهان جهان به حضور سلیمان می‌آمدند تا حکمتی را که خدا در دل او نهاده بود، بشنوند. ۲۴ هریک از ایشان هر سال هدایایی می‌آورد. وسایلی از نقره و طلا، جامه‌ها، اسلحه‌ها، ادویه‌جات، اسب‌ها و قاطران.

۲۵ سلیمان چهار هزار اسطبل برای اسب‌ها و آرایه‌ها و دوازده هزار اسب سواری داشت. او برخی را در اورشلیم نگاه می‌داشت و بقیه را در شهرهای دیگر. ۲۶ او بر همه شاهان فرمانروایی می‌کرد، از فرات تا سرزمین فلسطین و تا مرز مصر. ۲۷ پادشاه نقره را در اورشلیم مانند سنگ فراوان کرد و چوب سدر مانند چنار کوه‌پایه‌های یهودا فراوان بود. ۲۸ اسب‌ها را برای سلیمان از مصر و سایر سرزمین‌های دیگر وارد می‌کردند.

مرگ سلیمان

(اول پادشاهان ۴۱:۱۱-۴۳)

۲۹ دنباله رویدادهای سلیمان، از آغاز تا پایان در کتاب تاریخ ناتان نبی و در نبوت اخیای شیلونی و در رؤیای عدوی* رانی که درباره یربعام پسر نباط است، نوشته شده است. ۳۰ سلیمان بر اورشلیم و تمامی اسرائیل به مدت چهل سال حکومت کرد. ۳۱ سلیمان درگذشت و در شهر داوود به خاک سپرده شد و پسرش رحبعام به جای او پادشاه شد.

شورش طایفه‌های شمالی

(اول پادشاهان ۱۲:۱-۲۰)

۱. رحبعام به شکیم رفت، زیرا تمام قوم اسرائیل در آنجا جمع شده بودند تا او را پادشاه سازند. ۲ وقتی یربعام، پسر نباط که از دست سلیمان به مصر گریخته بود، این خبر را شنید از مصر بازگشت. ۳ مردم طایفه‌های شمالی به دنبال او فرستادند و همگی با هم به دیدن رحبعام رفتند و به او گفتند: ۴ «پدرت یوغ سنگینی بر ما نهاد. اگر تو این یوغ را سبک‌تر کنی، همه ما تو را خدمت خواهیم کرد.» ۵ رحبعام در جواب گفت: «سه روز دیگر نزد من بیایید.» پس مردم رفتند.

۶ رحبعام پادشاه با ریش سفیدانی که مشاور پدرش سلیمان بودند، مشورت کرد و پرسید: «به نظر شما به این مردم چه پاسخی بدهم؟» ۷ ایشان به او پاسخ دادند: «اگر تو با این مردم مهربان باشی و ایشان را راضی کنی و با ایشان خوب سخن بگویی، آنگاه ایشان تا ابد خدمتگزار تو خواهند بود.»

۸ اما او پیشنهادی را که ریش سفیدان به او داده بودند، رد کرد و با جوانانی که با او بزرگ شده بودند و اکنون او را خدمت می کردند، مشورت کرد^۹ و از آن ها پرسید: «شما چه پیشنهاد می کنید؟ من چه پاسخی به این مردم بدهم که به من می گویند، 'یوغی را که پدرت بر ما نهاده سبک کن'؟»

۱۰ جوانانی که با او بزرگ شده بودند، جواب دادند: «به آن هایی که به تو گفتند بار سنگین پدرت را بر دوش آن ها سبک سازی، چنین پاسخ بده، 'انگشت کوچک من ضخیم تر از کمر پدرم است' و من یوغ سنگینی را که پدرم بر دوش شما گذاشت، سنگین تر می کنم. پدرم شما را با شلاق تنبیه کرد و من شما را با شلاق بُرنده تنبیه می کنم.»^{۱۲} بعد از سه روز، یربعام و همه مردم همان طور که پادشاه گفته بود، نزد وی رفتند.^{۱۳} پادشاه مشورت ریش سفیدان را نادیده گرفت و با خشونت به ایشان پاسخ داد.^{۱۴} او بر طبق مشورت جوانان به ایشان گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین کرد، اما من بر آن می افزایم. پدرم شما را با شلاق تنبیه می کرد، اما من شما را با شلاق برنده تنبیه خواهم کرد.»^{۱۵} پس پادشاه به مردم گوش نداد. این امر به اراده خدا روی داد تا کلامی که خداوند به اخیای شیلونی درباره یربعام، پسر نباط فرموده بود، به حقیقت پیوندد.

۱۶ هنگامی که همه مردم اسرائیل دیدند که پادشاه به ایشان گوش فرامی دهد، به پادشاه چنین گفتند: «ما چه سهمی از داوود داریم، و چه میراثی از پسر یسی؟ پس ای مردم اسرائیل به خانه های خود بازگردید؛ اکنون، ای داوود، تو از خانه خودت نگهداری کن.»

بنابراین همه مردم، به خانه های خود رفتند.^{۱۷} رجبام فقط بر اسرائیلیانی که در شهرهای یهودا بودند حکومت می کرد.

۱۸ چندی بعد رجبام پادشاه، هدورام را که سرپرست کارگران اجباری بود نزد اسرائیلیان فرستاد، اما مردم اسرائیل او را سنگسار کرده کشتند و رجبام با شتاب بر ازابه خود سوار شد و به اورشلیم گریخت.^{۱۹} به این جهت، مردم پادشاهی شمالی اسرائیل تا به امروز علیه خاندان داوود شوریده اند.

نبوت شمعیا

(اول پادشاهان ۲۱: ۱۲-۲۴)

وقتی رجبام وارد اورشلیم شد، لشکری را که متشکل از صد و هشتاد هزار نفر از مردان جنگ آزموده یهودا و بنیامین بود، مجهز کرد تا به جنگ اسرائیل بروند و سلطنت را به او باز گردانند.^۲ اما خداوند به شمعیای نبی فرمود: «به رجبام، پسر سلیمان

پادشاه یهودیه و مردم یهودا و بنیامین بگو که خداوند چنین می گوید: ^۴ شما نباید با خویشاوندان خود بجنگید و علیه ایشان برخیزید. همه به خانه های خود بازگردید، زیرا این اراده من است.» پس ایشان کلام خداوند را پیروی کردند و از رفتن علیه یربعام خودداری کردند.

یربعام شهرها را مستحکم می کند

^۵ یربعام در اورشلیم ماند و این شهرها را برای دفاع از یهودیه و بنیامین مستحکم نمود: ^۶ بیت لِحِم، عیتام، تِقوَع، ^۷ بیت صور، سوکو، عَدْلَام، ^۸ جَت، مَرِیشَه، زیف، ^۹ آدورایم، لاکیش، عَزِیقَه، ^{۱۰} صُرعه، ایلون و حبرون. این شهرها در سرزمین یهودا و بنیامین قرار داشتند. ^{۱۱} او دژهای مستحکمی ساخت و در هرکدام از آنها یک فرمانده گمارد و در آنها غذا، روغن و شراب انبار کرد. ^{۱۲} او همچنین سپرها و نیزه های بزرگ در این شهرها قرار داد و آنها را مستحکم گردانید. به این ترتیب او یهودا و بنیامین را در کنترل خود نگاه داشت.

آمدن کاهنان و لاویان به یهودا

^{۱۳} کاهنان و لاویانی که در سراسر اسرائیل بودند، از سرزمین خود به او پیوستند. ^{۱۴} لاویان چراگاه ها و املاک خود را ترک کردند و به اورشلیم و سایر نقاط یهودا آمدند، زیرا یربعام و پسرانش ایشان را از خدمت کهنات خداوند برکنار کرده بودند ^{۱۵} یربعام کاهنانی برای خود برگزید تا در پرستشگاه های بالای تپه ها خدمت کنند و بُت هایی را که به شکل گوساله و بُز ساخته بود، پرستش کنند. ^{۱۶} از تمام طایفه های اسرائیل، کسانی که با دل و جان مایل بودند یهوه، خدای اسرائیل را بپرستند، به تقلید از کاهنان و لاویان به اورشلیم آمدند تا برای یهوه، خدای نیاکانشان قربانی تقدیم کنند. ^{۱۷} ایشان پادشاهی یهودا را مستحکم ساختند و به مدّت سه سال یربعام، پسر سلیمان را حمایت نمودند، چون ایشان در این سه سال در راه داوود و سلیمان گام برداشتند.

خانواده یربعام

^{۱۸} یربعام، مَحَلّت، دختر یریموت را به همسری گرفت. یریموت پسر داوود و مادرش، آبیحایل، دختر ایاب و نوه یَسّی بود. ^{۱۹} ایشان سه پسر به نام های یعوش و شَمَریا و زَهَم داشتند. ^{۲۰} بعد از آن یربعام مَعْکَه، دختر آبشالوم را گرفت و او آبیّا، عَتای، زیزا و شِلومیت را به دنیا آورد. ^{۲۱} یربعام هجده زن و شصت صیغه داشت و از آنها صاحب بیست و هشت پسر و شصت دختر شد. او مَعْکَه، دختر آبشالوم را بیش از همه زنان خود دوست می داشت ^{۲۲} و پسرش، آبیّا را به عنوان ولیعهد خود

تعیین کرد. ۲۳ رُحْبعام با خردمندی بعضی از پسران خود را به فرماندهی شهرهای مستحکم یهودا و بنیامین گماشت. و نیازهای ایشان را به فراوانی برآورده کرد و همسران بسیاری برایشان گرفت.

حملة مصر به یهودا

(اول پادشاهان ۱۴: ۲۵-۲۸)

۱۲

هنگامی که پادشاهی رُحْبعام استوار و نیرومند شد، او و تمامی یهودا قوانین خداوند را ترک کردند. ۲ در سال پنجم پادشاهی رُحْبعام، چون ایشان به خدا وفادار نبودند، شیشق، فرعون مصر علیه اورشلیم برخاست. ۳ او با هزار و دویست ارابه و شصت هزار سواره و همراه با سربازان بی شمار لیباییان و سُکیان و حَبشیان از مصر آمد. ۴ او شهرهای حصاردار یهودا را تسخیر کرد و تا اورشلیم پیش رفت. ۵ آنگاه شِمعِیای نبی نزد رُحْبعام و رهبران یهودا که به خاطر شیشق در اورشلیم جمع شده بودند، آمد و به ایشان گفت: «خداوند چنین می فرماید: شما مرا ترک کرده اید، پس من اکنون شما را در دست شیشق رها می کنم.»

۶ آنگاه رهبران اسرائیل و پادشاه پذیرفتند که گناه کرده اند و گفتند: «خداوند عادل است.»

۷ هنگامی که خداوند دید که ایشان فروتن شده اند، کلام خداوند بر شِمعِیا نازل شده گفت: «چون ایشان فروتن شده اند، من نابودشان نخواهم کرد، بلکه ایشان را رهایی خواهم بخشید و خشم من به دست شیشق بر اورشلیم فرود نخواهد آمد. ۸ با این وجود، ایشان بنده او خواهند شد تا تفاوت بین خدمت کردن به من و خدمت کردن به پادشاهان سرزمین های دیگر را بدانند.»

۹ پس شیشق، پادشاه مصر علیه اورشلیم برآمد. او تمام خزانه های معبد بزرگ و خزانه های کاخ پادشاه را با خود برد. او همه چیز را، از جمله سپرهای طلایی که سلیمان ساخته بود، با خود برد. ۱۰ اما رُحْبعام پادشاه به جای آن ها سپرهای برنزی ساخت و آن ها را به دست نگهبانان دروازه های کاخ پادشاه داد. ۱۱ هرگاه پادشاه به معبد بزرگ می رفت، نگهبانان با او می آمدند و سپرها را می آوردند و سپس به اتاق نگهبانان بازمی گردانند. ۱۲ چون او خود را فروتن کرد، خشم خداوند از او دور گشت و ایشان را کاملاً نابود نکرد و شرایط برای یهودا رو به خوبی نهاد.

مرگ رُحْبعام

۱۳ رُحْبعام پادشاه قدرت خود را استوار نمود و در اورشلیم سلطنت کرد. هنگامی که او حکومت خود را آغاز کرد، چهل و یک سال داشت. او

هفده سال در اورشلیم، شهری که خداوند از میان طایفه‌های اسرائیل برگزید تا نام خود را بر آنجا بگذارد، حکومت کرد. مادرش نَعْمَه عَمونی نام داشت. ^{۱۴} رُحْبَعَام پلید کار بود زیرا دلش به دنبال خداوند نبود. ^{۱۵} شرح کارهای رُحْبَعَام از آغاز تا پایان در اسناد شِمعِیای نبی و اسناد عِدوئی ^{*} رائی مطابق با شجره‌نامه‌ها نوشته شده است. رُحْبَعَام و یُرْبَعَام همواره با یکدیگر در جنگ بودند. ^{۱۶} رُحْبَعَام درگذشت و به نیاکان خود پیوست. او را در شهر داوود به خاک سپردند و پسرش آیتا جانشین او شد.

پادشاهی آیتا، بر یهودا

(اوّل پادشاهان ۱:۱۵-۸)

۱۳

آیتا در هجدهمین سال سلطنت یُرْبَعَام بر اسرائیل، پادشاه یهودا شد. ^۲ او مدّت سه سال در اورشلیم سلطنت کرد. مادرش میکایا، دختر اورئیل و از اهالی شهر جبّه بود. بین آیتا و یُرْبَعَام جنگ درگرفت. ^۳ آیتا با لشکری متشکّل از چهارصد هزار نفر از مردان جنگجو خود را برای نبرد آماده کرد. یُرْبَعَام نیز با هشتصد هزار نفر جنگجوی برگزیده توانا در برابر او صف‌آرایی کرد. ^۴ آیتا بر کوه صِفرایم، در کوهستان اِفرایم ایستاد و به یُرْبَعَام و مردم اسرائیل گفت: «ای یُرْبَعَام و همه مردم اسرائیل، به من گوش کنید! ^۵ آیا شما نمی‌دانید که یهوه، خدای اسرائیل، پادشاهی اسرائیل را با عهد نمک تا ابد به فرزندان داوود داده است؟ ^۶ بالاین حال، یُرْبَعَام پسر نباط، که بنده سلیمان پسر داوود بود، علیه سرور خود شورش کرد. ^۷ سپس گروهی از اراذل و اوباش، گرد رُحْبَعَام جمع شدند و اراده خود را به او، که نوجوان و بی تجربه بود و نمی‌توانست در برابر ایشان مقاومت کند، تحمیل کردند. ^۸ اکنون چون تعداد شما زیاد است و گوساله‌های طلایی را که یُرْبَعَام به عنوان خدا برای شما ساخت با خود به همراه دارید، نقشه می‌کشید در برابر پادشاهی خداوند که در دست پسران داوود است بایستید. ^۹ آیا شما کاهنان خداوند و لاویان و بازماندگان هارون را بیرون نرانده‌اید و برای خود مانند قوم‌های سرزمین‌های دیگر کاهنان برنگزیده‌اید؟ هر کس می‌تواند بیاید و خود را با یک گوساله و هفت قوچ تقدیس نماید و برای آنانی که خدایان می‌خوانید، کاهن شود.

^{۱۰} «اما برای ما، یهوه هنوز خدای ما است و ما او را ترک نکرده‌ایم. کاهنان ما، از خاندان هارون هستند که خداوند را خدمت می‌کنند و لاویان هم وظایف خود را انجام می‌دهند. ^{۱۱} ایشان هر بامداد و هر غروب قربانی‌های سوختنی و ^{*} بُخور خوش بو تقدیم می‌کنند و نان‌ها را روی میز طلای خالص می‌چینند و از چراغدان‌های طلا مواظبت می‌کنند تا چراغ‌های آن‌ها در هر شامگاه روشن باشند. زیرا ما، فرمان‌های یهوه،

خدای خود را نگاه داشته‌ایم، اما شما او را ترک کرده‌اید. ^{۱۲} ببینید که خداوند با ما و رهبر ما است و کاهنان او آماده‌اند تا شیپورهای نبرد را علیه شما به صدا درآورند. ای اسرائیلی‌ها علیه یهوه، خدای نیاکان خود نجنگید، زیرا پیروز نخواهید شد.»

جنگ آبیّا و یُرْبعام

^{۱۳} در همین هنگام، یُرْبعام گروهی از سپاه خود را فرستاد تا از عقب به ارتش یهودا شبیخون بزنند و خودش با بقیّه سپاه از جلو با ایشان روبه‌رو شد. ^{۱۴} وقتی یهودیان دیدند که محاصره شده‌اند، برای کمک از خداوند یاری خواستند و کاهنان شیپورهای خود را نواختند. ^{۱۵} یهودیان فریاد برآوردند و با رهبری آبیّا یورش بردند و خدا یُرْبعام و ارتش اسرائیل را شکست داد. ^{۱۶} اسرائیلی‌ها از برابر یهودیان گریختند و خدا ایشان را به دست یهودیان تسلیم کرد. ^{۱۷} آبیّا و ارتش او، اسرائیلیان را با کشتار عظیمی شکست دادند و پانصد هزار از مردان برگزیده اسرائیل را از پای درآوردند. ^{۱۸} به این ترتیب، اسرائیلی‌ها در آن زمان سرکوب شدند و مردان یهودا چون به یهوه، خدای نیاکانشان تکیه کردند، پیروز گشتند.

^{۱۹} آبیّا به تعقیب یُرْبعام رفت و شهرهای بیت‌ئیل، یَشانه و عِفرّون را با روستاهای آن‌ها تصرف کرد. ^{۲۰} در دوران سلطنت آبیّا، یُرْبعام قدرت خود را باز نیافت و سرانجام خداوند او را زد و او مُرد.

^{۲۱} اما آبیّا قوی‌تر می‌شد. او چهارده زن، بیست و دو پسر و شانزده دختر داشت. ^{۲۲} بقیّه وقایع دوران سلطنت آبیّا، رفتار و کارهای او همه در کتاب تاریخ عِدّوی نبی نوشته شده‌اند.

آسا، پادشاه یهودا

آبیّا درگذشت و با پدران‌ش در شهر داوود به خاک سپرده شد و پسرش، آسا به جای او بر تخت سلطنت نشست. در دوران سلطنت آسا سرزمین یهودا برای مدّت ده سال از امنیّت و آرامش کامل برخوردار بود. ^۲ آسا آنچه را که در نظر یهوه، خدا خوب و نیک بود، به جا می‌آورد. ^۳ او قربانگاه‌های بیگانه و پرستشگاه‌های روی بلندی‌ها را از میان برداشت، ستون‌ها را فرو ریخت و الهه‌های *آشیره را درهم شکست. ^۴ او به مردم یهودا فرمان داد تا جویای یهوه، خدای نیاکانشان باشند و قوانین و فرمان‌های او را به جا آورند. ^۵ او همچنین تمام پرستشگاه‌های بالای تپّه‌ها و قربانگاه‌های *بُخور را در شهرهای یهودا از میان برداشت و مملکت تحت پادشاهی او در صلح بود.

^۶ او در آن دوران که سرزمین در آسایش بود شهرهای مستحکمی در یهودا ساخت. او در آن سال‌ها درگیر جنگ نبود، زیرا خداوند به او

آرامش داده بود. ^۷ او به مردم یهودا گفت: «بیایید شهرهایی بسازیم و آن‌ها را با دیوارها، و بُرج‌ها و دروازه‌ها و پشت‌بندها مستحکم نماییم؛ دلیلی که ما اکنون در این سرزمین صلح داریم این است که ارادهٔ یَهُوه، خدایمان را انجام داده‌ایم. ما او را خواسته‌ایم، او از هر سو به ما صلح بخشیده است.» پس ایشان شهرهایی ساختند و کامیاب شدند. ^۸ آسا لشکری متشکل از سی صد هزار نفر از یهودا مسلح به سپرهای بزرگ و نیزه و دویست و هشتاد هزار سرباز از بنیامین مجهز به سپرهای کوچک و کمان داشت. همهٔ آن‌ها رزمندگانی شجاع بودند.

جنگ آسا با زارح

^۹ زارح حبشی با سپاهی متشکل از هزاران مرد و سی صد ارابه علیه ایشان برخاست و تا مریشه پیشروی کرد. ^{۱۰} آسا برای مقابله بیرون رفت تا با او روبه‌رو شود؛ پس ایشان در درهٔ صِفَات، در مریشه موضع گرفتند. ^{۱۱} آنگاه آسا یَهُوه، خدای خود را خوانده چنین گفت: «ای خداوند، برای تو یاری دادن به زورمندان و ناتوانان یکسان است. ما را کمک کن، ای یَهُوه، خدای ما! زیرا ما به تو تکیه کرده‌ایم و به نام تو به مقابله با این گروه عظیم آمده‌ایم. ای یَهُوه، تو خدای ما هستی؛ نگذار هیچ انسانی بر تو چیره شود!»

^{۱۲} خداوند، حبشی‌ها را در برابر آسا و سپاه یهودا شکست داد و حبشی‌ها گریختند. ^{۱۳} آسا و سپاه او تا جرار حبشی‌ها را دنبال کردند و همهٔ ایشان را از پای در آوردند، زیرا آن‌ها در برابر خداوند و لشکر او شکست خورده بودند. مردان یهودا غنائم فراوانی گرفتند. ^{۱۴} سپس ایشان تمام شهرهای اطراف جرار را شکست دادند، زیرا ترس خداوند آن‌ها را دربرگرفته بود. آنان تمام شهرها را چپاول کردند و مقدار زیادی غنیمت گرفتند. ^{۱۵} ایشان همچنین به اردوهای شبانان حمله کردند و گله‌های زیادی از گوسفند و بُز و شتر گرفتند. آنگاه به اورشلیم بازگشتند.

بازسازی‌های آسا

روح خدا بر عَزْرِیا، پسر عودید فرود آمد ^۲ و او به دیدن آسا رفته به او گفت: «ای آسا، و ای همهٔ یهودا و بنیامین به من گوش فرادهید. خداوند با شما است، اگر او را بجوئید، او را خواهید یافت، اما اگر به او پشت کنید، او هم شما را ترک خواهد کرد. ^۳ برای زمان طولانی، اسرائیل بدون خدای حقیقی و بدون کاهنی که آموزگار آن‌ها باشد و بدون شریعت بود. ^۴ اما هنگامی که در دشواری به سوی یَهُوه بازگشته او را طلبیدند، او را یافتند. ^۵ در آن روزها، رفت‌وآمد برای کسی امن نبود، زیرا آشوب سختی بر آن سرزمین غلبه کرده بود. ^۶ ایشان همه

درهم شکسته شده بودند؛ کشورها علیه کشورها و شهرها علیه شهرها برخاستند، زیرا خداوند آن‌ها را به هر نوع بلا دچار کرده بود. ^۷ اما شما باید شجاع باشید و نگذارید دست‌های شما ناتوان شوند، زیرا کارهای شما پاداش خواهد داشت.»

کارهای اصلاحی آسا

^۸ هنگامی که آسا نبوت عزریا، پسر عودید را شنید، جرأت یافت و تمام بُت‌هایی را که در سرزمین یهودا و بنیامین و شهرهایی که در تپه‌های افرایم تسخیر کرده بود، نابود کرد. او همچنین قربانگاه خداوند را که در حیاط معبد بزرگ بود، بازسازی کرد.

^۹ تعداد زیادی از مردم طایفه‌های افرایم، منسی و شمعون چون دیدند که خداوند با آسا می‌باشد، نزد او آمدند و در قلمروی حکومت او زندگی کردند. آسا ایشان و مردم یهودا و بنیامین را نزد خود فراخواند. ^{۱۰} آن‌ها در ماه سوم، سال پانزدهم سلطنت آسا در اورشلیم گردهم آمدند. ^{۱۱} آن‌ها در آن روز از غنایمی که با خود آورده بودند، هفت صد راس گاو و هفت هزار گوسفند برای خداوند قربانی کردند. ^{۱۲} ایشان با هم پیمان بستند که یهوه، خدای نیاکان خود را، با تمام دل و جان پیروی کنند ^{۱۳} و هرکسی که یهوه، خدای اسرائیل را نجوید، خواه پیر یا جوان، خواه مرد یا زن، کشته شود. ^{۱۴} ایشان با صدای بلند و فریاد، با صدای شیپور و بوق‌ها، برای خداوند سوگند یاد کردند. ^{۱۵} تمام مردم یهودا به‌خاطر پیمانی که بسته بودند، شادمان گشتند؛ زیرا با تمام دل سوگند یاد کردند و خداوند را با تمام وجود طلبیده و او را یافته بودند، و خداوند به ایشان از هر جهت آرامش بخشید.

^{۱۶} او مادر بزرگ خود، مَعکَه را از مقام ملکه مادر بودن برکنار کرد، زیرا او بُت زننده‌ای به شکل الهه ^{*} آشیره ساخته بود. آسا بُت را شکست و در وادی قدرون سوزاند. ^{۱۷} آسا در سراسر زندگی خود به خداوند وفادار ماند، اگرچه پرستشگاه‌های بالای تپه‌ها را از بین نبرده بود. ^{۱۸} او همه چیزهایی را که پدرش وقف کرده بود، همراه با ظروف نقره و طلا که خودش وقف کرد، به معبد بزرگ خداوند آورد. ^{۱۹} تا سی و پنجمین سال سلطنت آسا، جنگی رخ نداد.

مشکلات با اسرائیل

(اوّل پادشاهان ۱۵: ۱۷-۲۲)

در سال سی و ششم سلطنت آسا، بعشا پادشاه اسرائیل، علیه یهودا برخاست و شهر رامه را مستحکم ساخت تا از رفت‌وآمد به سرزمین پادشاه یهودا جلوگیری کند. ^۲ آنگاه آسا، نقره و

طلا از خزانه‌های معبد بزرگ و کاخ پادشاه برداشت و آن‌ها را همراه با این پیام به بنه‌دد، پادشاه سوریه که در دمشق سکونت داشت، فرستاد: «بیا تا با هم متحد شویم، همان‌طور که پدرانمان با هم متحد بودند. من این طلا و نقره را برای تو می‌فرستم؛ پس برو و اتحاد خود را با بعشا، پادشاه اسرائیل بشکن تا او با سپاه خود از اینجا عقب‌نشینی کند.»^۳

بنه‌دد با آسای پادشاه موافقت کرد و فرماندهان ارتش خود را با سپاهیان‌شان علیه شهرهای اسرائیل فرستاد و آن‌ها شهرهای عیون، دان و ابل بیت معکه، منطقه دریاچه جلیل و تمام سرزمین نفتالی را تسخیر کردند.^۴ هنگامی که بعشا این خبر را شنید، مستحکم ساختن رامه را متوقف کرده دست از کار کشید.^۵ آنگاه آسای پادشاه، مردان یهودا را گردهم آورد، و ایشان سنگ‌ها و الواری را که بعشا برای مستحکم ساختن رامه استفاده می‌کرد، با خود برای مستحکم ساختن شهرهای جبع و مصفه بردند.

هشدار حنانی رائی به آسا

در آن زمان حنانی^{*} رائی نزد آسا، پادشاه یهودا آمد و به او چنین گفت: «چون تو بر پادشاه سوریه تکیه کردی و نه به یهوه، خدای خود ارتش پادشاه سوریه از چنگ تو خلاصی یافت.^۸ آیا ارتش حبشه و لیبی ارتش‌های عظیم نبودند که ازابه‌ها و سواره‌نظام بزرگی داشتند؟ باوجوداین، چون تو به خداوند تکیه کردی، او ایشان را به دست تو تسلیم کرد.^۹ چشمان خداوند تمام جهان را زیر نظر دارد تا به کسانی که نسبت به او با تمام دل وفادار هستند، توانایی ببخشد. تو کار احمقانه‌ای کرده‌ای. پس از این، تو همیشه در جنگ خواهی بود.»^{۱۰} آنگاه آسا آن‌چنان از رائی خشمگین شد که او را به زندان انداخت، چون از این موضوع بسیار غضبناک بود. از آن به بعد آسا با مردم با بی‌رحمی رفتار کرد.

بیماری و مرگ آسا

(اول پادشاهان ۲۳: ۱۵-۲۴)

کارهای آسا از آغاز تا پایان در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل نوشته شده‌اند.^{۱۲} آسا در سال سی و نهم سلطنتش به بیماری پا دچار شد، ولی حتی وقتی بیماری‌اش وخیم شد، از خداوند کمک نخواست، بلکه از پزشکان یاری گرفت.^{۱۳} آسا در سال چهل و یکم سلطنتش درگذشت و با نیاکان خود خوابید.^{۱۴} جسد او را در تابوتی که با عطرها و گوناگون توسط عطاران تهیه شده بود، در گوری که در شهر داوود برای خود آماده کرده بود، دفن کردند و آتش بزرگی به احترام او برافروختند.

یهوشافاط، پادشاه یهودا

۱۷

یهوشافاط به جای پدر خود پادشاه شد و قوای خود را در مقابل اسرائیل استحکام بخشید.^۲ او نیروهای خود را در همه شهرهای حصاردارِ یهودا مستقر کرد و پادگان‌هایی در سرزمین یهودا و شهرهایی که پدرش آسا در اِفرایم تصرف کرده بود، برپا کرد.^۳ خداوند با یهوشافاط بود، زیرا او در اوایل در همان راهی که جدش داوود می‌رفت، گام برمی‌داشت و بُت *بَعْل را نپرستید،^۴ بلکه به دنبال خدای اجدادش رفته فرمان‌های او را اطاعت می‌کرد، و نه مثل پادشاهان اسرائیل.^۵ در نتیجه خداوند پادشاهی را در دست‌های او استوار ساخت. تمام یهودا برای یهوشافاط هدیه آوردند و او دولتمند و مورد احترام شد.^۶ او با دل‌وجان به خداوند وفادار بود. او همچنین پرستشگاه‌های بالای تپه‌ها و الهه‌های *آشیره را از یهودا نابود کرد.

^۷ یهوشافاط در سال سوم سلطنتش، مأموران خود بن‌حایل، عوبدیا، زکریا، نَتْنِئیل و میکایا را برای آموزش به شهرهای یهودا فرستاد.^۸ همراه ایشان نه نفر لاوی و دو کاهن بودند. لاویان عبارت بودند از: شَمْعِیّا، نَتْنِیّا، زَبْدِیّا، عَسائیل، شَمیراموت، یهوناتان، آدونیا، طوبیا، توب‌آدونیا. نام‌های کاهنان، اِلِیشَمَع و یهورام.^۹ آن‌ها کتاب تورات خداوند را با خود داشتند و به همه شهرهای یهودا رفته آن را به مردم تعلیم می‌دادند.

عظمت یهوشافاط

^{۱۰} ترس خداوند چنان تمام کشورهای اطراف یهودا را فراگرفت که آن‌ها از جنگ با یهوشافاط خودداری کردند.^{۱۱} حتی بعضی از فلسطینیان برای یهوشافاط به‌عنوان باج هدیه و نقره می‌آوردند و عرب‌ها هم برای او به‌عنوان باج هفت هزار و هفت صد قوچ و هفت هزار و هفت صد بُز نر هدیه آوردند.^{۱۲} قدرت و شهرت یهوشافاط روزافزون بود. او در یهودا قلعه‌ها و شهرها برای ذخیره و انبار ساخت،^{۱۳} و در شهرهای یهودا کارهای بزرگی انجام داد.

او فرماندهان توانای جنگجویی در اورشلیم داشت.^{۱۴} این است نام‌های ایشان طبق نیاکانشان: از یهودا، فرمانده گروه‌های هزار نفری: اُدْنه با سی صد هزار رزمنده نیرومند؛^{۱۵} بعد از او یهوحانان، فرمانده دویست و هشتاد هزار نفر؛^{۱۶} پس از او عَمَسِیّا، پسر زکری که برای خدمت به خداوند داوطلب شده بود، فرمانده دویست هزار نفر؛^{۱۷} از بنیامین، اِلِیاداع، فرمانده دلاور، با دویست هزار نفر مسلح به کمان و سپر؛^{۱۸} در کنارش یهوزاباد با صد و هشتاد هزار نفر آماده جنگ.^{۱۹} این فرماندهان

علاوه بر کسانی که پادشاه در شهرهای مستحکم در سراسر یهودا مستقر کرده بود، در خدمت پادشاه بودند.

پیشگویی میکایا دربارهٔ آخاب

(اول پادشاهان ۱:۲۲-۲۸)

۱۸

چون یهوشافاط، پادشاه یهودا، ثروتمند و مشهور شد، با خاندان آخاب، پادشاه اسرائیل، نسبت خانوادگی ایجاد کرد.^۲ بعد از چند سال، او برای دیدن آخاب پادشاه به سامره رفت. آخاب تعداد زیادی گوسفند و گاو برای او و همراهانش سر بُرید و او را برانگیخت که به یرِموث جلعاد حمله کند.^۳ آخاب، پادشاه اسرائیل به یهوشافاط، پادشاه یهودا گفت: «آیا تو همراه من به یرِموث جلعاد خواهی آمد؟»

او پاسخ داد: «من با تو هستم؛ مردم من، مردم تو هستند. ما همه در جنگ همراه تو خواهیم بود.»^۴ اما یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «خواهش می‌کنم ابتدا از کلام خداوند راهنمایی بگیریم.»

پس پادشاه اسرائیل تمام انبیا را که جمعاً چهارصد نفر بودند، جمع کرد و از آن‌ها پرسید: «آیا برای جنگ به یرِموث جلعاد برویم یا نه؟» آن‌ها جواب دادند: «بروید، زیرا خدا آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد.»

اما یهوشافاط پرسید: «آیا نبی دیگری از خداوند اینجا نیست که از او سؤال کنیم؟»

پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «نبی دیگری هم هست که می‌توانیم توسط او از خداوند راهنمایی بخوایم. او میکایا پسر ایمله است، اما من از او متنفرم، زیرا او هرگز برای من نبوت خوبی نمی‌کند، بلکه همیشه نبوت‌های بد می‌کند.»

یهوشافاط گفت: «پادشاه نباید چنین سخن بگوید.»^۵ آنگاه پادشاه اسرائیل یکی از درباریان را فراخوانده به او گفت: «هرچه زودتر میکایا پسر ایمله را بیاورید.»

پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا، هر دو جامهٔ شاهانهٔ خود را دربر کرده هریک بر تخت‌های خود در مقابل خرمنگاه در مقابل دروازهٔ سامره نشسته بودند و همهٔ انبیا هم در حضور ایشان نبوت می‌کردند.^۶ صدیق‌پسر کِنَعَنَه، که شاخ‌های آهنین برای خود ساخته بود، گفت: «خداوند چنین می‌فرماید، با این شاخ‌ها، مردم سوریه را شکست داده از بین خواهی برد.»^۷ انبیای دیگر هم همین پیشگویی را کرده گفتند: «به یرِموث جلعاد حمله کن و پیروز خواهی شد، چون خداوند آن‌ها را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد.»

۱۲ قاصدی که از دربار به دنبال میکایا رفته بود به او گفت: «ببین، همه انبیا هم صدای پیروزی پادشاه را پیشگویی می کنند؛ بگذار تا گفته تو نیز مانند گفته ایشان مثبت باشد.»

۱۳ اما میکایا گفت: «به خداوند زنده سوگند که هرچه را که خدای من بفرماید، آن را خواهم گفت.»

۱۴ هنگامی که میکایا نزد آخاب پادشاه آمد، پادشاه به او گفت: «میکایا، آیا ما برای نبرد به یرموت جلعاد برویم یا نه؟» او پاسخ داد: «حمله کنید! حتماً پیروز خواهید شد؛ آن ها به دست شما تسلیم خواهند شد.»

۱۵ اما آخاب پادشاه به او گفت: «چند بار باید تو را سوگند بدهم که فقط حقیقت را به نام خداوند به من بگویی؟»

۱۶ آنگاه میکایا گفت: «من همه قوم اسرائیل را دیدم که مانند گوسفندان بدون شبان در تپه ها پراکنده بودند و خداوند فرمود، 'این ها سروری ندارند؛ بگذار هریک در صلح به خانه خود بازگردد.'»

۱۷ پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «آیا به شما نگفتم که او هرگز برای من پیشگویی خوب نمی کند، بلکه همیشه پیشگویی های بد می کند؟»

۱۸ آنگاه میکایا گفت: «پس کلام خداوند را بشنوید: من خداوند را دیدم که بر تخت خود نشسته بود و همه فرشتگانش در دست راست و چپ او ایستاده بودند. ۱۹ خداوند فرمود، 'چه کسی آخاب، پادشاه اسرائیل را فریب خواهد داد تا برای حمله به یرموت جلعاد برود و در آنجا کشته شود؟' بعضی از فرشتگان یک چیزی گفتند و برخی چیزی دیگر. ۲۰ تا روحی جلو آمد و در حضور خداوند ایستاد و گفت، 'من او را فریب خواهم داد.' خداوند از او پرسید، 'چگونه؟' ۲۱ او پاسخ داد، 'من خواهم رفت و روحی دروغگو در دهان انبیای او خواهم بود.' آنگاه خداوند فرمود، 'تو او را فریب خواهی داد و موفق خواهی شد، برو و چنین کن.' ۲۲ پس می بینی که خداوند روح دروغ در دهان انبیای تو نهاده است و خداوند تو را گرفتار بلا کرده است.»

۲۳ آنگاه صدقیا پسر کنعنه جلو آمد و به صورت میکایا سیلی زد و پرسید: «چگونه روح خداوند از پیش من رفت و نزد تو آمد و با تو حرف زد؟» ۲۴ میکایا پاسخ داد: «روزی که به پستوی خانه ات بروی و خود را پنهان کنی، آنگاه خواهی دانست.»

۲۵ آنگاه پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را دستگیر کنید و نزد آمون، حاکم شهر و یوآش، پسر پادشاه ببرید ۲۶ و بگویید، 'پادشاه امر کرده

است که این مرد را در زندان ببندازید و به او فقط کمی نان و آب بدهید تا من به سلامتی از جنگ بازگردم.^{۲۷} میکایا گفت: «اگر تو به سلامتی بازگردی، معلوم می شود که خداوند با من حرف نزده است.» بعد او رو به طرف مردم کرده گفت: «شما هم بشنوید و شاهد باشید.»

مرگ آخاب

(اول پادشاهان ۲۲: ۲۹-۳۵)

^{۲۸} پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا رهسپار یرموت جلعاد شدند. ^{۲۹} پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «من با تغییر ظاهر به میدان جنگ می روم و تو لباس شاهی خود را بپوش.» بعد پادشاه اسرائیل با تغییر ظاهر به جنگ رفت.

^{۳۰} پادشاه سوریه به فرماندهان ارابه های جنگی امر کرده گفت: «با کسی از کوچک تا بزرگ نجنگید و فقط به پادشاه اسرائیل حمله کنید.» ^{۳۱} هنگامی که فرماندهان ارابه ها یهوشافاط را دیدند، گمان کردند که پادشاه اسرائیل است؛ پس بازگشتند تا به او یورش آورند. اما یهوشافاط فریاد برآورد و خداوند او را یاری نمود و ایشان را از وی دور کرد. ^{۳۲} وقتی فرماندهان پی بردند که او پادشاه اسرائیل نیست، از تعقیب او دست کشیدند. ^{۳۳} برحسب اتفاق، سربازی کمان خود را کشید و تیری را رها کرد و آن تیر به درز زره آخاب پادشاه خورد؛ پس آخاب به ارابه ران خود گفت: «من زخمی شده ام. بازگرد و مرا از میدان جنگ بیرون ببر.» ^{۳۴} در آن روز نبرد سختی درگرفت. پادشاه اسرائیل خود را در ارابه اش روبه روی سوری ها ایستاده نگاه داشته بود تا سرانجام هنگام غروب آفتاب جان سپرد.

رائی، یهوشافاط را سرزنش می کند

یهوشافاط پادشاه یهودا به سلامتی به کاخ خود در اورشلیم بازگشت. ^۲ ییهوی^{*} رائی، پسر حنانی به ملاقات یهوشافاط رفته به او گفت: «آیا باید پلیدان را یاری دهی و کسانی را که از خداوند نفرت دارند دوست بداری؟ به همین سبب خشم خداوند بر تو فرود آمده است. ^۳ با این حال، قدری نیکی در تو وجود دارد، چون تو الهه های^{*} آشیره را در این سرزمین نابود ساختی و دلت در پی خدا است.»

اصلاحات یهوشافاط

^۴ اگرچه یهوشافاط در اورشلیم ساکن شد، او مرتباً از بئر شبع در جنوب تا کوه پایه های افرایم در شمال در میان مردم سفر می کرد تا ایشان را

به سوی یهوه، خدای نیاکانشان بازآورد. ^۵ او در همه شهرهای مستحکم یهودا داورانی گماشت ^۶ و به آنها گفت: «مواظب باشید که چگونه قضاوت می کنید، زیرا شما برای انسان قضاوت نمی کنید، بلکه برای خداوند. او است که در داوریه های شما با شما خواهد بود. ^۷ اکنون بگذارید ترس خداوند در شما باشد؛ در کاری که می کنید دقت داشته باشید، زیرا نزد یهوه، خدای ما، جایی برای بی عدالتی و طرف داری و رشوه خواری نیست.»

^۸ یهوشافاط همچنین در اورشلیم گروه خاصی از لاویان، کاهنان و سران قوم اسرائیل را برگزید تا برای خداوند داورى کنند و به حل اختلافات پردازند. تخت داورى ایشان در اورشلیم بود. ^۹ او این اوامر را به ایشان داد: «شما باید با ترس و وفاداری و با تمام دل خدا را خدمت کنید. ^{۱۰} هنگامی که دعوی ای از هموطنان شما که در شهرهای خود زندگی می کنند، به شما ارجاع شود و آن دعوی در مورد قتل، قوانین یا فرمان ها باشد، شما باید چنان ایشان را راهنمایی کنید تا در برابر خداوند مرتکب گناه نشوید و خشم خداوند بر شما و ایشان افروخته نشود. چنین کنید تا مرتکب گناه نشوید. ^{۱۱} آمریا، *کاهن اعظم، در همه امور خداوند شما را سرپرستی می کند و همچنین زبديا، پسر اسماعیل، فرماندار یهودا سرپرست همه امور پادشاه است و لاویان در نقش مأموران نزد شما خدمت خواهند کرد. با شجاعت خدمت کنید و خداوند با نیکان باشد.»

جنگ علیه آدوم

۲۰ پس از مدتی موآبیان و عمونیان با عده ای از معونیان به جنگ یهوشافاط رفتند. ^۲ عده ای از مردم آمده به یهوشافاط گفتند لشکر بزرگی از سوریه، از آن سوی دریای مُرده برای حمله به تو می آیند و تاکنون به حصون تamar که نام دیگرش عین جدی است رسیده اند. ^۳ یهوشافاط هراسان شده برای راهنمایی نزد خداوند دعا کرد. سپس او فرمان داد که مردم در سراسر یهودیه روزه بگیرند. ^۴ مردم همه از سراسر یهودا به اورشلیم آمدند تا از خداوند راهنمایی بگیرند. ^۵ مردم اورشلیم و یهودا در حیاط جدید معبد بزرگ گرد هم آمدند، یهوشافاط پادشاه در برابر ایشان ایستاد ^۶ و گفت: «ای یهوه، خدای نیاکان ما تو در آسمان بر تمام ملت ها و جهان فرمانروایی می کنی. تو قدرتمند و متعال هستی، و هیچ کس نمی تواند با تو مخالفت نماید. ^۷ آیا تو خدای ما نیستی که ساکنان این سرزمین را از مقابل قوم خود، اسرائیل بیرون راندی و آن را میراث جاودان بازماندگان دوست خود ابراهیم نمودی؟ ^۸ و

ایشان در آن زندگی کرده و به نام تو معبدی ساخته‌اند و می‌دانند^۹ اگر دچار بلایی گردند یا مجازات شوند، یا بیماری یا خشک‌سالی بیاید، وقتی ایشان بیایند و در مقابل این معبد بزرگ که تو را در آن می‌پرستیدند، در حضور تو بایستند و در پیریشانی خود نزد تو نیایش کنند، تو ایشان را خواهی شنید و ایشان را رهایی خواهی بخشید.

۱۰ «اکنون مردم عَمون، مَوَب و آدوم به ما یورش آورده‌اند. هنگامی که نیاکان ما از مصر بیرون آمدند، تو به ایشان اجازه ندادی وارد سرزمین آن‌ها گردند و نیاکان ما از کنارشان گذشتند و آن‌ها را نابود نکردند، حالا بین ایشان چگونه پاداش ما را می‌دهند؛ آن‌ها آمده‌اند تا ما را از سرزمینی که تو به ما داده‌ای، بیرون کنند.^{۱۲} تو خدای ما، هستی! ایشان را مجازات کن، زیرا ما در برابر این لشکر بزرگ که به ما یورش آورده، درمانده هستیم. ما نمی‌دانیم چه باید کرد و چشم امید ما بر تو است.»
 ۱۳ همه مردان یهودا با زن‌ها و فرزندانشان در معبد بزرگ ایستاده بودند.
 ۱۴ آنگاه روح خداوند به یَحْزِئِیلِ لاوی که در میان آن‌ها بود، فرود آمد. یَحْزِئِیلِ پسر زَکریا، زَکریا پسر بنایا، بنایا پسر یعیئیل، و یعیئیل پسر مَتَنیا از خانوادهٔ آساف بود.^{۱۵} یَحْزِئِیلِ گفت: «ای یهودا و ساکنان اورشلیم و ای یهوشافاط پادشاه گوش فرادهید! خداوند می‌فرماید که از این ارتش ترسان باشید و ناامید نشوید، زیرا این نبرد از آن شما نیست، بلکه نبرد از آن خدا است.^{۱۶} فردا به مقابلهٔ آن‌ها بروید. آن‌ها را در گذرگاه صیص در انتهای وادی بیابان یروئیل خواهید دید.^{۱۷} این نبرد شما نیست که در آن بجنگید؛ در مواضع خود مستقر شوید و حرکت نکنید و پیروزی خداوند را برای خود ببینید. ای یهودا و ای اورشلیم، هراسان و ناامید نباشید. فردا برای مبارزه علیه ایشان بروید و خداوند با شما خواهد بود.»
 ۱۸ آنگاه یهوشافاط زانو زده صورت خود را بر زمین نهاد و تمام ساکنان یهودا و اورشلیم در برابر خداوند سجده کرده خداوند را پرستش نمودند.
 ۱۹ سپس لاویانی از خاندان قُهات و قورح برخاستند تا یَهُوه، خدای اسرائیل را با صدای بلند ستایش کنند.

۲۰ آن‌ها صبح زود برخاسته به بیابان تَقْوَع رفتند. درحالی که عازم جنگ بودند، یهوشافاط ایستاده به آن‌ها گفت: «ای مردم یهودا و اورشلیم، به من گوش فرادهید! به یَهُوه، خدای خود ایمان داشته باشید تا استوار بمانید! سخنان انبیای او را باور کنید تا موفق شوید.»^{۲۱} پادشاه پس از مشورت با مردم، دستور داد تا نوازندگان به لباس‌هایی که در مراسم روحانی می‌پوشیدند، آراسته شوند و در پیشاپیش ارتش حرکت کرده بخوانند: «خدا را شکر کنید، زیرا که محبت پایدار او جاودانی است.»

۲۲ هنگامی که ایشان شروع به خواندن و ستایش خداوند کردند، خداوند لشکر مهاجمان را به وحشت انداخت. ۲۳ لشکر موآبیان و عَمونیان به لشکر آدومیان حمله کرده ایشان را کاملاً نابود ساختند. آنگاه باقی مانده‌ها در یک نبرد، یکدیگر را نابود کردند.

۲۴ هنگامی که مردان یهودا به بُرج دیده‌بانی که در بیابان بود رسیدند، به سوی دشمن نگاه کردند و دیدند که همه به زمین افتاده هلاک شده‌اند؛ حتی یک نفر هم جان سالم بدر نبرده بود.

۲۵ یهوشافاط و سپاه او به تاراج پرداختند و غنائم فراوانی از جامه‌ها و اشیای گران بها یافتند. ایشان برای جمع‌آوری غنیمت‌ها سه روز را سپری کردند، اما غنائم آن قدر زیاد بود که آن‌ها نتوانستند همه را با خود ببرند.

۲۶ ایشان در روز چهارم در دشت برکت گرد آمدند و برای همه کارهایی که خداوند انجام داده بود، او را ستایش کردند. به همین سبب است که آن مکان را دشت برکت می‌نامند و تاکنون به این نام خوانده می‌شود.

۲۷ یهوشافاط سپاه خود را با پیروزی به اورشلیم بازگرداند، زیرا خداوند دشمنان ایشان را شکست داده بود. ۲۸ هنگامی که به شهر رسیدند، با صدای بریط و چنگ و شیپور وارد معبد بزرگ شدند. ۲۹ هر قومی که شنید چگونه خداوند دشمنان اسرائیل را شکست داده است، ترسان شد. ۳۰ پس یهوشافاط در صلح حکومت کرد، زیرا خداوند از هر سو به او ایمنی بخشید.

پایان پادشاهی یهوشافاط

(اول پادشاهان ۲۲: ۴۱-۵۰)

۳۱ یهوشافاط در سن سی و پنج سالگی پادشاه شد و مدت بیست و پنج سال در اورشلیم حکومت کرد. مادرش عَزوبه، دختر شَلحی بود. ۳۲ او نیز مانند پدرش آسا، آنچه را که از نظر خداوند نیک بود، انجام داد، ۳۳ اما پرستشگاه‌های بالای تپه‌ها را نابود نکرد و مردم با تمام دل، یهوه، خدای نیاکان خود را پرستش نکردند.

۳۴ بقیه رویدادهای دوران سلطنت یهوشافاط، از آغاز تا به پایان، در کتاب تاریخ یهوه پسر حَنانی که در کتاب پادشاهان اسرائیل نوشته است.

۳۵ بعدها یهوشافاط، پادشاه یهودا با اَحْزیا، پادشاه اسرائیل که بسیار شرور بود، پیمان دوستی بست. ۳۶ آن‌ها با هم موافقت کردند و در بندر عَصیون جابر کشتی‌های اقیانوس پیما ساختند. ۳۷ اما اِلِیعِزَر، پسر دوداواهوئ مَریشَه به یهوشافاط اخطار داد: «چون تو با اَحْزیا متحد شده‌ای، خداوند آنچه را که تو ساخته‌ای، نابود خواهد کرد.» پس آن کشتی‌ها درهم شکسته شدند و نتوانستند به ترشیش بروند.

یهورام، پادشاه یهودا

(دوم پادشاهان ۱۷:۸-۲۴)

۲۱

یهوشافاط درگذشت و او را در آرامگاه سلطنتی در شهر داوود به خاک سپردند و پسرش، یهورام به جای او پادشاه

شد.

۲ یهورام پسر یهوشافاط شش برادر به نام‌های عَزْریا، یَحِیئیل، زَکریا، عَزْریاهو، میکائیل و شَفَطِیا داشت. ۳ پدرشان یهوشافاط مقدار زیادی طلا، نقره و اموال با ارزش دیگری به ایشان بخشیده بود و هرکدام را حاکم یکی از شهرهای حصاردار یهودا کرده بود. اما چون یهورام پسر اوّل او بود، وی را جانشین خود کرد. ۴ هنگامی که یهورام بر تخت سلطنت پدرش نشست و حکومت او استوار شد، همه برادران خود و گروهی از رهبران اسرائیل را با شمشیر کشت.

۵ یهورام سی و دو ساله بود که پادشاه شد و مدت هشت سال در اورشلیم سلطنت کرد. ۶ او نیز مانند پادشاهان اسرائیل و همان‌طور که خاندان آخاب عمل کرده بودند، رفتار کرد، زیرا دختر آخاب همسر او بود؛ او آنچه را که در نظر خداوند پلید بود، انجام داد. ۷ با این وجود، خداوند خاندان داوود را نابود نکرد، زیرا با او پیمان بسته بود و وعده داده بود که خاندان او برای همیشه حکومت کنند.

۸ در دوران سلطنت یهورام، آدوم علیه یهودا شورش کرد و حکومتی مستقل شد. ۹ پس یهورام و سرداران او با اَرّابه‌ها به آدوم رفته در آنجا ارتش آدوم آن‌ها را محاصره کردند. اما آن‌ها موفق شدند که شبانه خود را آزاد کرده بگریزند. ۱۰ آدوم از آن زمان تا به حال از یهودا مستقل شده است. در همان زمان، شهر لَبْنَه نیز شورش کرد، زیرا یهورام، یَهوه، خدای نیاکان خود را رها کرده بود. ۱۱ او حتی پرستشگاه‌هایی در بالای تپه‌های یهودا ساخت و مردم یهودا و اورشلیم را به گناه علیه خداوند کشاند.

۱۲ ایلِیای نبی نامه‌ای به این مضمون به یهورام فرستاد: «یَهوه، خدای جدّ تو داوود، می‌فرماید، چون تو راه‌های پدرت، یهوشافاط پادشاه یا پدر بزرگ خود آسای پادشاه را دنبال نکردی، ۱۳ بلکه از راه‌های پادشاهان اسرائیل پیروی کردی و همان‌طور که آخاب و جانشینان او مردم اسرائیل را به بی‌وفایی کشیدند، باعث شدی که مردم یهودا و اورشلیم نسبت به خدا وفادار نباشند. تو حتی برادران خود را که از تو بهتر بودند کشتی. ۱۴ در نتیجه، خداوند قوم تو، فرزندان تو و همسران تو را به سختی مجازات خواهد کرد و اموال تو را نابود خواهد ساخت. ۱۵ تو خودت از بیماری دردناک روده رنج خواهی برد که هر روز بدتر خواهد شد.»

۱۶ خداوند گروهی از فلسطینیان و عرب‌ها را که در نزدیکی حَبْشِیان زندگی می‌کردند، برانگیخت تا به جنگ یهورام بروند. ۱۷ ایشان یهودا را اشغال کردند، کاخ سلطنتی را چپاول نمودند و همه زنان و پسران پادشاه، به جز پسر کوچکش، یهوآخاز را به اسارت بردند.

۱۸ پس از همه این رویدادها، خداوند پادشاه را به بیماری علاج‌ناپذیر روده مبتلا کرد. ۱۹ به مدت دو سال بیماری او بدتر و بدتر شد تا بالاخره با درد و رنج بسیار درگذشت. ملت او برخلاف آنچه برای نیاکان او کرده بودند، به احترامش آتش نیافروختند.

۲۰ یهورام در سن سی و دوسالگی پادشاه شد و مدت هشت سال در اورشلیم پادشاهی کرد. کسی از مرگ او متأسف نشد. او را در اورشلیم به خاک سپردند ولی نه در آرامگاه سلطنتی.

آخِزیا، پادشاه یهودا

(دوم پادشاهان ۲۵:۸-۲۹، ۲۱:۹-۲۸)

۲۲

مردم اورشلیم، آخِزیا، کوچک‌ترین پسر یهورام را به پادشاهی برگزیدند، زیرا سپاهیانی که همراه عرب‌ها به یهودا آمده بودند، همه برادران بزرگ‌تر او را کشته بودند. بنابراین آخِزیا، پسر کوچک یهورام به پادشاهی رسید. ۲ او بیست و دوساله بود که بر تخت سلطنت نشست و مدت یک سال در اورشلیم پادشاهی کرد. مادرش عَتْلِیا نوه عُمَری بود. ۳ آخِزیا نیز در راه خاندان آخاب گام برداشت، زیرا مادرش در انجام کارهای پلید او را تشویق می‌کرد. ۴ او مانند خاندان آخاب، آنچه را که در نظر خداوند پلید بود، انجام می‌داد، زیرا پس از مرگ پدرش، نزدیکان آخاب مشاوران او بودند و باعث سقوط وی شدند. ۵ او با پیروی از مشورت ایشان، به یورام پسر آخاب، پادشاه اسرائیل پیوست و به جنگ حزائیل، پادشاه سوریه به پیرویت جلعاد رفت. در آنجا یورام به دست سربازان سوری زخمی شد. ۶ او برای بهبود زخم‌هایش به شهر یِزرِعیل بازگشت و آخِزیا، برای دیدنش به آنجا رفت.

۷ خدا از این دیدار آخِزیا از یورام برای سقوط آخِزیا استفاده کرد. هنگامی که آخِزیا با یورام بود، ییهو، پسر نمشی که از طرف خداوند برگزیده شده بود تا خاندان آخاب را براندازد، به دیدار ایشان رفت. ۸ هنگامی که ییهو حکم خدا را در مورد خاندان آخِزیا اجرا می‌کرد، با گروهی از رهبران یهودا و برادرزاده‌های آخِزیا که همراه او بودند، برخورد کرد و همه آن‌ها را کشت. ۹ جستجو برای یافتن آخِزیا آغاز شد و او را درحالی که در سامره پنهان شده بود، پیدا کردند. ایشان آخِزیا را نزد ییهو بردند و او وی را کشت. اما به احترام پدر بزرگش، یهوشافاط پادشاه که خداوند را با تمامی دل خدمت کرده بود، جسد آخِزیا را دفن کردند.

پس از خاندان آخزیا کسی که بتواند سلطنت کند برجای نماند.

عَتلیا ملکهٔ یهودا می شود

۱۰ هنگامی که عَتلیا مادر آخزیا باخبر شد که پسرش کشته شده است، دستور داد تا تمام اعضای خاندان سلطنتی یهودا را به قتل برسانند. ۱۱ یَهُوشَبَع، دختر یهورام پادشاه و خواهر ناتنی آخزیا که با کاهنی به نام یهویداع ازدواج کرده بود، پنهانی یکی از پسران آخزیا به نام یوآش را از جمع شاهزادگانی که قرار بود کشته شوند، نجات داد و او را با پرستاری در یکی از اتاق خواب‌های معبد بزرگ پنهان کرد و با این کار از کشته شدن یوآش به دست عَتلیا جلوگیری کرد. ۱۲ در مدت شش سالی که یوآش در معبد بزرگ خداوند پنهان بود، عَتلیا زمام امور سلطنت را در دست داشت.

شورش علیه عَتلیا

(دوم پادشاهان ۱۱: ۴-۱۶)

۲۳ در سال هفتم، یهویداع کاهن دل خود را قوی ساخته و با پنج نفر از سرداران سپاه هم‌دست شد. ایشان عبارت بودند از: عَزْرِیا پسر یهورام، اسماعیل پسر یهوحنان، عَزْرِیا پسر عُوئید، مَعَسِیا پسر عَدایا و اِلیشافاط پسر زَکری. ۲ آن‌ها به همهٔ شهرهای یهودا سفر کردند و لاویان و رهبران قوم را با خود به اورشلیم آوردند. ۳ ایشان همه در معبد بزرگ گرد آمدند و با یوآش پسر پادشاه پیمان بستند. یهویداع به ایشان گفت: «این است پسر پادشاه! اکنون همان‌طور که خداوند به خاندان داوود وعده داده بود که یکی از بازماندگان او سلطنت خواهد کرد، او باید پادشاه شود. ۴ این کاری است که ما باید انجام دهیم: زمانی که لاویان در روز *سَبَّت برای انجام وظیفه می‌آیند، یک سوّم ایشان از دروازه‌های معبد بزرگ حفاظت خواهند کرد. ۵ یک سوّم دیگر از کاخ پادشاهی مواظبت خواهند کرد و بقیّه در کنار پایه‌های دروازه مستقر خواهند شد. همهٔ قوم در حیاط معبد بزرگ جمع خواهند شد. ۶ هیچ‌کس به جز کاهنان و لاویانی که در معبد بزرگ خدمت می‌کنند، نباید وارد شوند. چون ایشان تقدیس شده‌اند، می‌توانند وارد شوند. اما بقیّه مردم باید از فرمان خداوند پیروی کنند و بیرون بمانند. ۷ لاویان باید با شمشیرهای برهنه در دست از پادشاه حفاظت کنند و هرکجا او می‌رود، همراهش باشند. هرکس که سعی کند وارد معبد بزرگ شود، باید کشته شود.»

۸ لاویان و مردم یهودا دستورهای یهویداع را انجام دادند. فرماندهان، خادمینی را که در روز سَبَّت خدمتشان تمام شده بود، مرخص نکردند

تا هم گروهی را که به خدمت می آمدند و هم گروهی را که مرخص می شدند در اختیار داشته باشند.^۹ یهویداع نیزه ها و سپرهای را که به داوود پادشاه تعلق داشت و در معبد بزرگ نگهداری می شد، به فرماندهان داد.^{۱۰} او همه مردان مسلح به شمشیر را از شمال تا جنوب و تمام اطراف حیاط جلوی معبد بزرگ به محافظت پادشاه گماشت.^{۱۱} آنگاه شاهزاده را بیرون آورده تاج بر سرش گذاشتند و کتاب قوانین پادشاهی را به او داده او را پادشاه اعلام کردند. سپس یهویداع و پسرانش او را *مسح کرده فریاد برآوردند: «جاوید باد پادشاه!»

^{۱۲} وقتی عتلیا صدای دویدن و شادمانی مردم را برای پادشاه شنید، به سوی معبد بزرگ جایی که ایشان گرد هم آمده بودند، رفت.^{۱۳} عتلیا نگاه کرد و دید که پادشاه جلوی دروازه در کنار ستون خود ایستاده و فرماندهان و شیپورچی ها نزد وی ایستاده اند. همه مردم سرزمین شادی می کردند و شیپورها را به صدا در آورده بودند و سرایندگان با سازهای خود جشن را رهبری می کردند. آنگاه عتلیا جامه خود را درید و فریاد زد: «خیانت! خیانت!»

^{۱۴} آنگاه یهویداع کاهن به سرداران سپاه گفت: «او را در معبد بزرگ نکشید، بلکه از میان صف ها بیرون بیاورید و او را با هرکسی به دنبال او برود، با شمشیر بکشید.»
^{۱۵} پس ایشان عتلیا را دستگیر کرده به بیرون کاخ بردند و در مقابل دروازه اسب ها او را کشتند.

اصلاحات یهویداع

(دوم پادشاهان ۱۷:۱۱-۲۰)

^{۱۶} یهویداع بین خود و همه مردم و پادشاه پیمان بست که قوم خداوند باشند.^{۱۷} سپس همگی به پرستشگاه *بعل رفتند و آن را ویران کرده قربانگاه ها و محراب های بُت ها را شکستند و مَتَّان، کاهن *بعل را در برابر قربانگاه به قتل رساندند.^{۱۸} یهویداع نگهداری از معبد بزرگ را به کاهنان لاوی سپرد، تا آنان وظایف خود را همان گونه که داوود تعیین کرده بود انجام دهند، و مطابق تورات موسی با شادی و سرود، قربانی های سوختنی را به حضور خداوند تقدیم کنند.^{۱۹} او نگهبانانی هم بر دروازه های معبد بزرگ گماشت تا هرکسی که پاک نباشد، وارد نشود.
^{۲۰} سپس او با فرماندهان سپاه، بزرگان، فرمانداران قوم و تمام مردم پادشاه را از معبد بزرگ از طریق دروازه بالایی به کاخ سلطنتی آورد و او را بر تخت پادشاهی نشاند.^{۲۱} همه مردم سرشار از خوشی بودند و شهر بعد از کشته شدن عتلیا آرام شد.

یوآش، پادشاه یهودا

(دوم پادشاهان ۱:۱۲-۱۶)

۲۴

یوآش هفت ساله بود که پادشاه شد و مدت چهل سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش ظبیه و از اهالی بئرشبع بود. ^۲یوآش در سراسر دوران عمر یهویداع کاهن، آنچه را در نظر خداوند درست بود، انجام داد. ^۳یهویداع برای او دوزن گرفت که از آن‌ها صاحب چند پسر و دختر شد.

^۴پس از مدتی، یوآش تصمیم گرفت که معبد بزرگ را بازسازی کند. ^۵او کاهنان و لاویان را فراخواند و به ایشان گفت: «هرچه زودتر به شهرهای یهودا بروید و از همه مردم اسرائیل پول جمع‌آوری کنید تا خانه خدای خود را هر سال تعمیر کنید.» اما لاویان در انجام این کار شتاب نکردند. ^۶پس پادشاه، *کاهن اعظم، یهویداع را فراخواند و به او گفت: «چرا لاویان را برای گردآوری مالیاتی که موسی، خادم خداوند برای قوم اسرائیل و برای خیمه مقدس معین کرده، به یهودا و اورشلیم روانه نکرده‌ای؟» ^۷زیرا پیروان عتلیا، آن زن پلید به معبد بزرگ آسیب رسانده بودند و حتی وسایلی را که به خداوند هدیه داده شده بود، برای استفاده بُت *بعل برده بودند.

^۸پس پادشاه فرمان داد تا صندوقی بسازند و در بیرون دروازه معبد بزرگ قرار دهند. ^۹آنگاه در سرتاسر یهودا و اورشلیم اعلام شد که مردم مالیاتی را که موسی، خادم خدا، برای قوم اسرائیل در بیابان تعیین کرده بود، بیاورند. ^{۱۰}همه رهبران و مردم با شادمانی مالیات‌های خود را آوردند و در صندوق ریختند تا صندوق پُر شد. ^{۱۱}هر وقت که لاویان می‌دیدند که پول فراوانی در صندوق است، آن را نزد مشاور پادشاه و مأموران کاهن اعظم می‌آوردند و آن را خالی می‌کردند و به جای خود باز می‌گرداندند. این کار را طی روزهای متوالی انجام دادند و به این ترتیب، مقدار زیادی پول جمع کردند.

^{۱۲}پادشاه و یهویداع این پول را به مسئولان بازسازی معبد بزرگ دادند و ایشان معماران و نجاران، آهنگران و کارگرانی را که با برنز کار می‌کردند، استخدام کردند تا معبد بزرگ را بازسازی کنند. ^{۱۳}تمام کارگران با جدیت کار کرده معبد بزرگ را به حالت اولیه آن بازسازی نمودند و آن را مستحکم ساختند. ^{۱۴}وقتی که کار ترمیم تمام شد، بقیه پول را به پادشاه و یهویداع دادند تا از آن برای ساختن ظروف طلا و نقره، از قبیل قاشق، کاسه، و دیگر وسایل استفاده کنند، وسایلی که جهت قربانی سوختنی به کار می‌رفتند. تا زمانی که یهویداع زنده بود، همیشه قربانی سوختنی در معبد بزرگ تقدیم می‌شد.

تغییر سیاست‌های یهویداع

۱۵ یهویداع در کمال پیری در سن صد و سی سالگی درگذشت. ۱۶ او را در شهر داوود در گورستان پادشاهان به خاک سپردند، چون او برای اسرائیل و خدا و معبد بزرگ نیکویی کرده بود.

۱۷ اما پس از مرگ یهویداع، رهبران یهودا نزد پادشاه آمدند و او را متقاعد کردند تا به سخنان ایشان گوش بدهد. ۱۸ به این ترتیب مردم معبد بزرگ یهو، خدای اجداد خود را ترک نمودند و به پرستش الهه *اشیره و بت‌ها پرداختند. به خاطر این گناه، خشم خداوند بر یهودا و اورشلیم فرود آمد.

۱۹ با این حال خداوند انبیا را فرستاد تا ایشان را نصیحت کنند و به سوی او بازگردانند، ولی ایشان گوش ندادند. ۲۰ آنگاه روح خدا زکریا پسر یهویداع را دربرگرفت. او بر یک بلندی در مقابل مردم ایستاده به ایشان گفت: «یهو، خدا چنین می‌فرماید، 'چرا از فرمان‌های او سرپیچی می‌کنید؟ به این سبب کامیاب نخواهید شد، چون شما او را ترک کرده‌اید، پس او نیز شما را ترک کرده است.'» ۲۱ اما ایشان علیه او توطئه نمودند و به دستور پادشاه او را در حیاط معبد بزرگ سنگسار کردند. ۲۲ یوآش پادشاه مهربانی‌های یهویداع، پدر زکریا را نادیده گرفت، و در عوض پسر او را کشت. هنگامی که زکریا جان می‌داد، گفت: «باشد تا خداوند این را ببیند و از تو انتقام بگیرد!»

مرگ یوآش

۲۳ در اواخر آن سال، سپاهیان سوریه به جنگ با یوآش برخاستند و به یهودا و اورشلیم حمله کردند و تمام رهبران ایشان را کشتند. آن‌ها تمام غنائم جنگی را نزد پادشاه سوریه فرستادند. ۲۴ با وجودی که ارتش سوریه با افراد کمی آمده بودند، خداوند سپاه بسیار بزرگی را به دست ایشان تسلیم کرد، زیرا آن‌ها یهو، خدای نیاکان خود را ترک کرده بودند. به این ترتیب، یوآش پادشاه مجازات شد. ۲۵ یوآش به شدت زخمی شده بود، و هنگامی که ارتش دشمن عقب‌نشینی کرد، دو نفر از خدمت‌گزاران وی دسیسه کردند و به خاطر خون پسر یهویداع کاهن، او را در بسترش کشتند. پس یوآش مُرد و او را در شهر داوود به خاک سپردند، ولی او را در آرامگاه پادشاهان دفن نکردند. ۲۶ کسانی که علیه او توطئه کردند، عارت بودند از: زاباد، پسر شمععه عمونی و یهوزاباد، پسر شمیریت موآبی.

۲۷ کارهای پسران او و پیشگویی‌هایی که درباره او و بازسازی معبد بزرگ شده بود، همه در کتاب تفسیر تواریخ پادشاهان نوشته شده‌اند. امصیا جانشین پدرش یوآش شد.

پادشاهی اَمصیا

(دوم پادشاهان ۱۴:۲-۶)

۲۵

اَمصیا در سن بیست و پنج سالگی به سلطنت رسید و مدت بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد. مادرش یهوعدان از اهالی اورشلیم بود. ^۲او آنچه را از نظر خداوند درست بود، انجام داد اما نه از صمیم قلب. ^۳همین که حکومت او استوار گشت، بدون درنگ خدمت گذارانی که پدرش را کشته بودند، اعدام کرد. ^۴اما او فرزندان ایشان را نکشت، بلکه از قوانینی که خداوند به موسی داده بود، پیروی کرد که می گوید: «والدین نباید به خاطر جنایت فرزندان خود کشته شوند و همچنین فرزندان نباید به خاطر جنایت والدین خود کشته شوند، بلکه هرکسی باید برای جنایتی که خود مرتکب شده است، کشته شود.»

جنگ علیه آدومیان

(دوم پادشاهان ۱۴:۷)

اَمصیای پادشاه تمام مردان طایفه های یهودا و بنیامین را سازماندهی کرد و آن ها را بر گردان های ارتش گماشت و بر طبق طایفه ها، فرماندهانی برای گروه های صد نفری و هزار نفری برگزید، که شامل مردان بیست سال به بالا بود و تعدادشان سی صد هزار نفر می رسید. ایشان مردانی مبارز و آماده نبرد بودند و در استفاده از نیزه و سپر مهارت داشتند. ^۶علاوه براین، او صد هزار مزدور از اسرائیل به بهایی معادل سه هزار و چهارصد کیلوگرم نقره اجیر کرد. ^۷اما نبی ای نزد پادشاه رفت و به او گفت: «این مزدوران اسرائیلی را همراه خود مبر، زیرا خداوند با اسرائیل، یعنی با هیچ یک از مردم بنی افرایم نیست. ^۸ممکن است فکر کنی که آن ها تو را در این نبرد نیرومندتر خواهند کرد، اما این خدا است که قدرت دارد به انسان پیروزی یا شکست بدهد، و او دشمنان تو را بر تو غالب خواهد کرد.» ^۹اَمصیا از آن نبی پرسید: «پس در مورد آن نقره ای که در ازای ایشان پرداخته ام، چه کنم؟»

نبی پاسخ داد: «خداوند می تواند بیشتر از آن به تو بدهد.» ^{۱۰}پس اَمصیا مزدوران اسرائیلی را روانه خانه های خود کرد. این کار باعث شد که خشم آن ها نسبت به یهودا برانگیخته شود و ایشان باخشم بسیار به خانه های خود بازگشتند.

^{۱۱}اَمصیا با شجاعت سپاه خود را به درّه نمک رهبری کرد و آن ها در آنجا ده هزار سرباز آدومی را کشتند، ^{۱۲}و ده هزار نفر را هم اسیر کردند و

آن‌ها را به بالای پرتگاهی در شهر سیلاع بردند و از آنجا به پایین افکندند و ایشان بر روی صخره‌های پایین جان سپردند.

^{۱۳} در این ضمن مزدوران اسرائیلی که امصیا به ایشان اجازه نداده بود همراه او به جنگ بروند، به شهرهای یهودا، از سامره تا بیت‌حورون، حمله کردند و سه هزار نفر را کشتند و مقدار زیادی اموال به تاراج بردند. ^{۱۴} هنگامی که امصیا پس از شکست دادن آدومی‌ها بازگشت، بُت‌های ایشان را با خود آورد و آن‌ها را برپا کرده ستایش نمود و برای آن‌ها قربانی‌های سوزاندنی تقدیم کرد. ^{۱۵} بنابراین خداوند بر امصیا خشمگین شد و نبی‌ای را نزد او فرستاد. نبی از امصیا پرسید: «چرا خدایان بیگانگانی را که حتی نتوانستند مردم خود را از دست تورهایی دهند، پرستش کردی؟»

^{۱۶} درحالی که نبی سخن می‌گفت، پادشاه به او گفت: «آیا ما تو را مشاور سلطنتی کرده‌ایم؟ ساکت باش. آیا می‌خواهی کشته شوی؟» پس نبی ساکت شد، اما گفت: «من می‌دانم که خداوند قصد دارد تو را نابود کند، زیرا تو چنین کرده‌ای و به پند من گوش نداده‌ای.»

جنگ با اسرائیل

(دوم پادشاهان ۱۴: ۸-۲۰)

^{۱۷} امصیا پادشاه یهودا و مشاوران او علیه اسرائیل نقشه کشیدند. او برای یهوآش، پادشاه اسرائیل پسر یهوآحاز، نوه ییهو، پیام فرستاد و او را به نبرد خواند. ^{۱۸} یهوآش پادشاه اسرائیل به امصیا، پادشاه یهودا چنین پاسخ داد: «روزی بوته خاری در لبنان برای درخت سدر چنین پیام فرستاد: دختر خود را به همسری پسر من درآور. ولی حیوانی وحشی که از آنجا می‌گذشت، بوته خار را لگدمال کرد. ^{۱۹} تو به‌خاطر این که آدوم را شکست دادی، مغرور شده‌ای و افتخار می‌کنی. اکنون در خانه‌ات بمان. چرا می‌خواهی بر سر خود و مردم یهودا بلا بیاوری؟»

^{۲۰} اما امصیا گوش فراندا. این اراده خدا بود تا او شکست بخورد، چون او بُت‌های آدومی‌ها را پرستش کرده بود. ^{۲۱} پس یهوآش، پادشاه اسرائیل به جنگ امصیا، پادشاه یهودا رفت. ایشان در بیت‌شمش، در سرزمین یهودا با هم روبه‌رو شدند. ^{۲۲} سپاه یهودا شکست خورد و سربازانش به خانه‌های خود گریختند. ^{۲۳} یوآش، پادشاه اسرائیل، امصیا پادشاه یهودا را در بیت‌شمش دستگیر کرد و او را به اورشلیم برد. او دیوار شهر اورشلیم را از دروازه افرایم تا دروازه زاویه، به طول صد و هشتاد متر، ویران کرد. ^{۲۴} او تمام طلا و نقره و لوازم معبد بزرگ را که عوبیدآدوم از آن‌ها نگهداری می‌کرد و همچنین موجودی خزانه کاخ پادشاه را همراه با عده‌ای گروگان با خود به سامره برد.

^{۲۵} اَمَصیا، پسر یهواش پادشاه یهودا، بعد از وفات یهواش، پسر یهواآحاز پادشاه اسرائیل، پانزده سال دیگر زندگی کرد. ^{۲۶} بقیه وقایع دوران سلطنت اَمَصیا، از آغاز تا پایان، در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل نوشته شده‌اند. ^{۲۷} زمانی که اَمَصیا از پیروی خداوند دست کشید، مردم با او به مخالف برخاسته سرانجام به ضد او توطئه چیدند و او به شهر لاکیش گریخت، اما آن‌ها به دنبال او به لاکیش رفتند و او را در آنجا کشتند. ^{۲۸} جسد او را با اسبی به اورشلیم آوردند و در شهر داوود در آرامگاه سلطنتی به خاک سپردند.

عُزّیا، پادشاه یهودا

(دوم پادشاهان ۲۱:۱۴-۲۲، ۱:۱۵-۷)

۲۶

همه مردم یهودا، عُزّیا را که شانزده ساله بود به جانشینی پدرش، اَمَصیا برگزیدند. ^۲ پس از این که اَمَصیا در آرامگاه سلطنتی دفن شد، عُزّیا شهر ایلوت را تسخیر کرد و آن را بازسازی نمود. ^۳ عُزّیا شانزده ساله بود که به سلطنت رسید و مدت پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش یگلیا بود، از اهالی اورشلیم. ^۴ او نیز مانند پدرش اَمَصیا آنچه را که در نظر خداوند نیک بود، به جا آورد. ^۵ تا زمانی که زکریا مشاور روحانی او زنده بود، عُزّیا خدا را وفادارانه خدمت کرد و خدا او را کامیاب نمود.

^۶ او به جنگ فلسطینی‌ها رفت و دیوارهای جت، بینه و آشدود را ویران کرد، و شهرهای مستحکمی را در سرزمین آشدود و در دیگر مناطق فلسطین ساخت. ^۷ خدا او را در جنگ با فلسطینیان، عرب‌های جوربعل و همچنین با معونیان کمک کرد. ^۸ عمونی‌ها به عُزّیا خراج می‌پرداختند و شهرت او تا مرزهای مصر گسترش یافت، زیرا او بسیار نیرومند شده بود. ^۹ عُزّیا همچنین اورشلیم را به وسیله ساختن دژهایی در دروازه زاویه، دروازه درّه و در خم دیوار مستحکم کرد. ^{۱۰} او همچنین در بیرون شهر دژهای مستحکم و آب‌انبارهای بسیاری ساخت، زیرا او گله‌های بزرگی در دشت و کوه‌پایه‌های غربی داشت، و چون کشاورزی را دوست داشت، مردم را تشویق کرد تا در کوه‌پایه‌ها تاکستان غرس کنند و زمین‌های حاصل‌خیز را کشت کنند.

^{۱۱} او ارتشی بزرگ و آماده جنگ داشت. آمار آن‌ها توسط یعیئیل و معسیا که منشی بودند، زیر نظر حنّیا، یکی از مأموران پادشاه نگاه‌داری می‌شد. ^{۱۲} تعداد تمام سران خاندان‌ها که جنگاوران دلاوری بودند، دو هزار و شش صد نفر بود. ^{۱۳} ایشان سی صد و هفت هزار و پانصد سرباز ورزیده قادر به جنگ علیه دشمنان پادشاه را تحت فرمان خود داشتند. ^{۱۴} عُزّیا برای همه سپاه خود سپر، نیزه، کلاه‌خود، زره، کمان و سنگ

برای فلاخن فراهم کرد. ^{۱۵} سنگ اندازهایی را که در اورشلیم توسط صنعت گران اختراع شده بود، در بُرج ها و گوشه های دیوار قرار داد و سربازان می توانستند توسط آن ها سنگ های بزرگ و تیر پرتاب کنند. شهرت او تا دوردست ها رسید، و او بسیار نیرومند شد، زیرا خدا او را یاری داده بود.

مجازات عَزْیَا به خاطر غرورش

^{۱۶} اما هنگامی که او نیرومند شد، مغرور گشته رو به زوال گذاشت؛ او به یَهُوه، خدای خود به راستی عمل نکرد و وارد معبد بزرگ شد تا بر روی قربانگاه *بُخور بسوزاند. ^{۱۷} عَزْریای کاهن و هشتاد نفر از کاهنان شجاع به دنبال پادشاه رفتند ^{۱۸} تا در برابر او ایستادگی کنند. ایشان به عَزْیَا گفتند: «تو هیچ حقی نداری که بُخور برای خداوند بسوزانی. این فقط وظیفه کاهنانی است که از خاندان هارون هستند و برای این کار تقدیس شده اند. از این مکان مقدس بیرون شو. تو به خداوند توهین کرده ای و از این پس او تو را برکت نخواهد داد.»

^{۱۹} پس عَزْیَا در کنار قربانگاه بُخور ایستاده بود و بخورسوزی برای سوزاندن بُخور در دست داشت، بر کاهنان خشمگین شد و بلافاصله بیماری جذام در پیشانی او ظاهر گشت. ^{۲۰} عَزْریا و کاهنان دیگر با وحشت به پیشانی پادشاه خیره شدند و آنگاه او را مجبور کردند تا معبد بزرگ را ترک کند. او با شتاب از آنجا خارج شد، زیرا خداوند او را تنبیه کرده بود.

^{۲۱} عَزْیای پادشاه تا پایان عمر خود جذامی بود و به خاطر آن بیماری ناپاک شده بود و نمی توانست دیگر وارد معبد بزرگ شود. او در خانه خود جداگانه زندگی می کرد، و پسرش، یوتام حکومت سرزمین را به دست گرفت.

^{۲۲} اِشعیای نبی، پسر آموص بقیه رویدادهای دوران سلطنت عَزْیای پادشاه را نوشته است. ^{۲۳} عَزْیَا درگذشت و در آرامگاه پادشاهان به خاک سپرده شد، ولی به خاطر بیماری جذام، او در گور سلطنتی دفن نشد. پسرش یوتام جانشین او شد.

یوتام، پادشاه یهودا

(دوم پادشاهان ۱۵: ۳۲-۳۸)

یوتام در سن بیست و پنج سالگی به پادشاهی رسید و مدت شانزده سال در اورشلیم حکومت کرد. مادرش یَرُوشَه، دختر صادوق بود. ^۲ او مانند پدرش عَزْیَا آنچه را که خداوند را

خشنود می کرد، انجام می داد، ولی برخلاف پدرش با سوزاندن *بُخور در معبد بزرگ مرتکب گناه نشد. اما مردم به گناه ورزیدن ادامه دادند. ^۳یوتام دروازه شمالی معبد بزرگ را بازسازی کرد و دیوارهای اورشلیم را در محله عوفیل تعمیر اساسی کرد. ^۴او شهرهایی در کوه های یهودا ساخت و در جنگل ها، قلعه ها و بُرج ها بنا نمود. ^۵او با پادشاه عمون و سپاهش جنگید و عمونیان را مجبور کرد که برای سه سال، سه هزار و چهارصد کیلوگرم نقره، هزار تُن گندم و هزار تُن جو به او خراج بدهند. ^۶یوتام نیرومند شد، زیرا وفاداران از یهوه، خدای خود پیروی می کرد. ^۷بقیه رویدادها، جنگ ها و سیاست های سلطنت یوتام در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا نوشته شده است. ^۸یوتام بیست و پنج ساله بود که به سلطنت رسید و مدت شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد. ^۹هنگامی که درگذشت، او را در شهر داوود به خاک سپردند، و پسرش آحاز جانشین او شد.

آحاز، پادشاه یهودا

(دوم پادشاهان ۱۶: ۱-۴)

۲۸ آحاز در سن بیست سالگی پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم حکومت کرد. او مانند جدّ خود، داوود رفتار نکرد، بلکه آنچه را که موردپسند خداوند بود انجام نداد، ^۲و در راه پادشاهان اسرائیل گام برداشت؛ او حتی پیکره های فلزی بُت *بعل را ساخت ^۳و در درّه بن هِنوم *بُخور سوزاند و حتی پسران خود را به عنوان قربانی سوختنی برای بُت ها قربانی کرد و از رسوم نفرت انگیز قوم هایی تقلید می کرد که خداوند از برابر قوم اسرائیل بیرون رانده بود. ^۴او در پرستشگاه های روی تپه ها و زیر هر درخت سرسبزی، قربانی می کرد و بُخور می سوزاند.

شکست یهودا توسط سوریه و اسرائیل

(دوم پادشاهان ۱۶: ۵)

^۵بنابراین یهوه، خدای او، وی را به دست پادشاه سوریه سپرد تا وی را شکست بدهد و گروه بزرگی از مردم او را به اسارت به دمشق ببرد. آحاز همچنین به دست پادشاه اسرائیل سپرده شد تا از او هم شکست بخورد و عدّه زیادی از سربازانش کشته شوند. ^۶فَقَح پسر رَمَلِیا پادشاه اسرائیل صد و بیست هزار مرد رزمنده را در یک روز در یهودا در میدان جنگ کشت، زیرا ایشان یهوه، خدای نیاکان خود را ترک کرده بودند. ^۷سپس یکی از رزمندگان اسرائیلی به نام زِگری که از اهالی اِفْرایم بود، مَعْسِیا، پسر آحاز پادشاه، و عَزْرِیقام، سرپرست دربار، و اِلْقانه را که

شخص دوم مملکت بود، کشت. ^۸ ارتش اسرائیل، دویست هزار نفر زن و بچه را، با این که از اقوام نزدیک خود بودند، به اسارت گرفت و با غنائم فراوان به سامره برد.

عودید نبی

^۹ مردی به نام عودید، که نبی خداوند بود، و در سامره می زیست، به دیدار ارتش اسرائیل و اسیران یهودا رفت و هنگامی که آن ها وارد شهر می شدند، به ایشان چنین گفت: «یهوه، خدای نیاکان شما از یهودا خشمگین بود و اجازه داد تا ایشان را شکست دهید، اما شما ایشان را در خشم کشتید و او از کشتار وحشیانه شما آگاه است. ^{۱۰} اکنون هم می خواهید مردان و زنان اورشلیم و یهودا را غلامان و کنیزان خود سازید. آیا شما نیز علیه یهوه، خدای خود گناه نمی ورزید؟ ^{۱۱} به سخنان من گوش کنید! این اسیران، خویشاوندان شما هستند. ایشان را رها کنید، وگرنه، خداوند در خشم خود، شما را مجازات خواهد کرد.»

^{۱۲} چهار نفر از رهبران اسرائیل، عزریا پسر یهوحنان، برکیا پسر مشلیموت، یحزقیا پسر شلوم و عماسا پسر حدلای نیز با این کار ارتش مخالفت کردند. ^{۱۳} ایشان گفتند: «این اسیران را به اینجا نیاورید. ما هم اکنون علیه خداوند گناه کرده ایم و او را آن قدر خشمگین نموده ایم، که ما را مجازات کند؛ اکنون شما می خواهید با این کار جرم ما را سنگین تر کنید.» ^{۱۴} پس ارتش، اسیران و غنائم را به دست مردم و رهبران آن ها سپردند ^{۱۵} و چهار نفر مرد برگزیده شدند تا برای اسیران از غنائم به دست آمده پوشاک تهیه کنند. ایشان به اسیران پوشاک، کفش، خوراک و آب کافی دادند و روغن زیتون بر زخم های ایشان نهادند. کسانی را که بسیار ناتوان بودند، سوار بر الاغ کردند و همه اسیران را به اریحا که معروف به شهر نخل ها است، در سرزمین یهودا بازگرداندند. آنگاه اسرائیلی ها به سامره بازگشتند.

تقاضای کمک آحاز از آشوری ها

(دوم پادشاهان ۷:۱۶-۹)

^{۱۶} در آن زمان، آحاز پادشاه از امپراتور آشور کمک خواست، ^{۱۷} زیرا آدومیان دوباره به سرزمین یهودا حمله کرده و عده ای را به اسارت برده بودند. ^{۱۸} فلسطینی ها هم به شهرهای کوه پایه های غربی و جنوبی در یهودا حمله کرده بودند. آن ها شهرهای بیت شمش، ایلون، جدیروت، سوکو، تمنه و جمزو را با روستاهای اطراف آن ها را به تصرف درآورده در آنجا مستقر شدند. ^{۱۹} خداوند یهودا را خوار کرد، زیرا آحاز پادشاه به حقوق مردم خود تجاوز کرده در برابر خداوند سرکشی نموده بود.

۲۰ پس تَغَلَّتْ فِلاَسِر، امپراتور آشور علیه آحاز برخاست و به جای تقویت او، وی را سرکوب کرد. ۲۱ آحاز خزانه معبد بزرگ، خزانه کاخ‌های پادشاه و رهبران را تاراج کرد و به عنوان خراج به امپراتور آشور داد، اما این کار برای او فایده‌ای نداشت.

گناه آحاز

۲۲ با وجود تمام این سختی‌ها، آحاز نسبت به خداوند بیشتر خیانت کرد. ۲۳ او برای خدایان دمشق که از آن‌ها شکست خورده بود، قربانی تقدیم کرد و گفت: «چون خدایان پادشاه سوریه به او کمک کردند، من نیز برای آن‌ها قربانی می‌کنم تا شاید مرا نیز یاری کنند.» اما این کار باعث نابودی او و قوم اسرائیل شد. ۲۴ آحاز همه ظروف و وسایل معبد بزرگ را جمع کرده آن‌ها را تکه‌تکه کرد. او دروازه‌های معبد بزرگ را بست و برای خود در هر گوشه شهر اورشلیم قربانگاهی ساخت. ۲۵ او در تمام شهرها و روستاهای یهودا پرستشگاه‌هایی بر تپه‌های بلند برای پرستش بُت‌ها ساخت تا برای خدایان بیگانه بخور بسوزانند. به این طریق او خشم یهوه، خدای نیاکان خود را برافروخت.

۲۶ شرح همه کارها و روش‌های او از نخست تا پایان در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل نوشته شده‌اند. ۲۷ آحاز به نیاکان خود پیوست و او را در شهر اورشلیم به خاک سپردند، اما او را در آرامگاه پادشاهان اسرائیل دفن نکردند. و پسرش، حزقیا جانشین او شد.

حزقیا، پادشاه یهودا

(دوم پادشاهان ۱۸: ۱-۳)

حزقیا در بیست و پنج سالگی به سلطنت رسید و مدت بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد. مادرش دختر زکریا بود و آیه نام داشت. ۲ او مانند جد خود داوود آنچه را که در نظر خداوند نیک بود، انجام داد.

۲۹

پاکسازی معبد بزرگ

۳ حزقیا در ماه اول سال اول سلطنت خود، دروازه‌های معبد بزرگ را گشوده آن‌ها را ترمیم کرد. ۴ او کاهنان و لاویان را در میدان شرقی گردهم آورد و به ایشان گفت: «ای لاویان، به من گوش فرادهید! خود و معبد بزرگ را تقدیس کنید و چیزهای ناپاک را از معبد بزرگ خارج کنید، زیرا نیاکان ما وفادار نبودند و در نظر یهوه، خدای ما کارهای پلیدی انجام دادند. ایشان او را ترک کردند و از مسکن خداوند روی برگردانده به او پشت کردند. ۷ ایشان درهای معبد بزرگ را بستند و چراغ‌هایش

را خاموش کردند. در معبد خدای اسرائیل دیگر *بُخور و قربانی‌های سوختنی تقدیم نکردند. ^۸ شما خود می‌دانید که خشم خدا بر یهودا و اورشلیم فرود آمده و آنچه را که او بر سر ایشان آورده موجب حیرت و ترس همه شده است. ^۹ پدران ما در نبرد کشته شدند و همسران و فرزندان ما را به اسارت برده‌اند.

^{۱۰} «اکنون من تصمیم گرفته‌ام که با یهوه، خدای اسرائیل عهد ببندم تا او دیگر از ما خشمگین نباشد. ^{۱۱} ای پسران من، اکنون کوتاهی نکنید، زیرا خداوند شما را برگزیده است تا در حضورش خدمت کنید و خادمان او باشید و برای او بُخور بسوزانید.»

^{۱۲-۱۴} پس لاویان آماده خدمت شدند.

از خانواده فُهاتیان: مَحَت پسر عَماسای و یَعُوئیل پسر عَزَریا؛

از خانواده مِراری: قیس پسر عَبدی و عَزَریا پسر یَهْلئیل؛

از خانواده جِرشونیان: یوآخ پسر زمه و عیدن پسر یوآخ؛

از خانواده اِلِیصافان: شمِری و یعیئیل؛

از خانواده آساف: زَکریا و مَتَنیا؛

از خانواده هیمان: یَحِئیل و شِمعی؛

از خانواده یدوتون: شِمعی و عَزِئیل.

^{۱۵} ایشان برادران خود را گرد آوردند و خود را تطهیر کردند و مطابق فرمان پادشاه و کلام خداوند، داخل معبدِ بزرگ شدند تا آن را پاکسازی کنند. ^{۱۶} کاهنان به قسمت داخلی معبدِ بزرگ رفتند تا آن را پاکسازی کنند و آنچه را ناپاک یافتند از معبد بزرگ، به حیاط معبدِ بزرگ آوردند و لاویان آن‌ها را به وادی قِدرون بردند.

^{۱۷} ایشان در اوّلین روز ماه اوّل شروع به پاکسازی کردند. در روز هشتم به اتاق ورودی معبدِ بزرگ رسیدند. آنگاه ایشان هشت روز دیگر کار کردند تا در روز شانزدهم، معبدِ بزرگ برای نیایش آماده شد.

تقدیم دوباره معبدِ بزرگ

^{۱۸} بعد لاویان نزد حزقیای پادشاه رفتند و به او گفتند: «ما تمام معبد بزرگ، قربانگاه قربانی‌های سوختنی با همه لوازم آن، و میز نان مقدّس و لوازم آن را پاکسازی کردیم. ^{۱۹} همچنین تمام لوازمی را که آحاز پادشاه در سال‌هایی که به خدا وفادار نبود برداشته بود، بازگرداندیم. همه آن‌ها آماده و پاکسازی شده‌اند و در برابر قربانگاه خداوند قرار دارند.»

^{۲۰} حزقیای پادشاه، روز بعد صبح زود همه رهبران شهر را گرد آورد و همه با هم به معبدِ بزرگ رفتند. ^{۲۱} در آنجا هفت گاو نر، هفت قوچ، هفت برّه و هفت بُز نر را به‌عنوان کفّاره گناه خاندان سلطنتی، و ملت

و برای تقدیس معبدِ بزرگ آوردند و پادشاه به کاهنان که بازماندگان هارون بودند، امر کرد که آن‌ها را بر قربانگاه خداوند قربانی کنند.^{۲۲} پس کاهنان گاوهای را ذبح کردند و خون آن‌ها را بر قربانگاه پاشیدند. بعد قوچ‌ها را ذبح کردند و خون آن‌ها را هم بر قربانگاه پاشیدند. همچنین بره‌ها را ذبح کردند و خون آن‌ها را هم بر قربانگاه پاشیدند.^{۲۳} و در پایان، هفت بُز را برای کفّاره گناه به حضور پادشاه و جمعیت آوردند و ایشان دست‌های خود را بر آن‌ها گذاشتند.^{۲۴} بعد کاهنان آن‌ها را ذبح کردند و خون آن‌ها را به‌عنوان کفّاره گناه تمام مردم اسرائیل بر قربانگاه پاشیدند، زیرا پادشاه امر کرده بود که قربانی گناه و قربانی سوختنی برای تمام اسرائیل تقدیم شود.

^{۲۵} پادشاه از فرمان‌هایی که خداوند توسط جادِ *رائی و ناتان نبی به داوود پادشاه داده بود، پیروی کرد و لاویان را با چنگ و بربط و سنج در معبدِ بزرگ گماشت.^{۲۶} پس لاویان با وسایل موسیقی، همانند آن‌هایی که داوود پادشاه استفاده کرده بود، قرار گرفتند و کاهنان نیز با شیپورها آنجا ایستاده بودند.^{۲۷} حزقیّا دستور داد تا قربانی سوختنی اهدا شود و هم‌زمان مردم سرودهای نیایشی برای خداوند می‌خواندند و نوازندگان آغاز به نواختن شیپورها و همه سازها کردند.^{۲۸} تمام کسانی که آنجا بودند به نیایش و سرودن پرداختند، و نواختن شیپور تا پایان مراسم قربانی سوختنی ادامه داشت.^{۲۹} بعد از خاتمه مراسم قربانی، حزقیای پادشاه و همه مردم زانو زدند و خدا را پرستش کردند.^{۳۰} حزقیای پادشاه و رهبران قوم به لاویان گفتند تا سرودهای نیایشی‌ای را که داوود و آساف رائی نوشته بودند، بخوانند. سپس همه با شادی فراوان زانو زدند و خدا را پرستش کردند.

^{۳۱} حزقیّا به مردم گفت: «شما که اکنون برای خداوند تطهیر شده‌اید، نزدیک بیایید و قربانی‌ها و هدایای شکرگزاری را به معبدِ بزرگ بیاورید.» جماعت قربانی‌ها و هدایای شکرگزاری آوردند و هرکس که مایل بود، قربانی سوختنی آورد.^{۳۲} ایشان هفتاد گاو نر، صد گوسفند و دویست بره به‌عنوان قربانی سوختنی برای خداوند آوردند.^{۳۳} همچنین ایشان شش صد گاو و سه هزار گوسفند به‌عنوان قربانی برای مردم آوردند که بخورند.^{۳۴} چون تعداد کاهنان برای قربانی کردن کم بود، لاویان به ایشان کمک کردند تا کار پایان یابد. در این زمان، کاهنان بیشتری خود را پاک کردند. لاویان در مورد پاک بودن وظیفه‌شناس‌تر از کاهنان بودند.^{۳۵} علاوه بر قربانی‌هایی که کاملاً سوزانیده می‌شد، کاهنان مسئول سوزاندن چربی قربانی‌های مشارکت و سلامتی‌ای که مردم می‌خوردند و نیز مسئول ریختن شراب روی قربانی سوختنی بودند.

به این ترتیب، نیایش خداوند در معبد بار دیگر آغاز شد. ^{۳۶} حزقیای پادشاه و تمام مردم شاد بودند، زیرا خدا به ایشان کمک کرد تا این کارها را به سرعت انجام دهند.

آمادگی برای جشن عید فصَح

^{۳۷} مردم نتوانستند عید *فَصَح را در زمان خود، یعنی ماه اوّل سال جشن بگیرند، زیرا تعداد کاهنانی که پاک شده بودند کافی نبود و عده زیادی نیز در اورشلیم گرد نیامده بودند. پس حزقیای پادشاه، مأموران عالی رتبه او و مردم اورشلیم موافقت کردند که در ماه دوم جشن بگیرند، و پادشاه، برای مردم اسرائیل و یهودا پیام فرستاد. او همچنین دعوت نامه هایی برای طایفه های افرایم و منسی فرستاد تا به معبد بزرگ در اورشلیم بیایند و عید فصَح را جشن بگیرند. ^۴ پادشاه و مردم از این امر خشنود بودند. ^۵ پس ایشان همه بنی اسرائیل را از دان در شمال تا بئر شبع در جنوب دعوت کردند که در اورشلیم گردهم آیند و با جمعیتی بزرگ تر از همیشه، طبق قوانین، عید فصَح را جشن بگیرند. ^۶ قاصدان طبق دستور پادشاه و مأموران عالی رتبه او به سراسر اسرائیل و یهودا رفته این پیام را به مردم دادند:

«ای مردم اسرائیل، شما که از دست پادشاهان آشور رهایی یافته اید. اکنون به سوی یهوه، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب بازگردید، و او به سوی شما باز خواهد گشت. ^۷ مانند نیاکان خود و اسرائیلی ها نباشید که به یهوه، خدای خود وفادار نبودند. همان طور که می بینید، او ایشان را به شدت مجازات کرده است. ^۸ مانند آن ها سرسخت نباشید، بلکه خداوند را پیروی کنید. به معبد اورشلیم، جایی که یهوه، خدای شما، آنجا را تا ابد مقدس نموده است، بیایید و او را پرستش نمایید تا دیگر از شما خشمگین نباشد. ^۹ اگر به سوی خداوند بازگردید، آنگاه آن هایی که اقوام شما را به اسارت برده اند، بر ایشان ترحم خواهند نمود و آن ها را آزاد خواهند کرد تا به خانه خود بازگردند. یهوه، خدای شما مهربان و بخشنده است. اگر به سوی او بازگردید، او شما را خواهد پذیرفت.» ^{۱۰} قاصدان به همه شهرهای سرزمین افرایم و منسی و در شمال تا طایفه زبولون رفتند، اما مردم به ایشان خندیدند و آن ها را مسخره کردند. ^{۱۱} با وجود این، عده ای از طایفه های آشیر، منسی و زبولون فروتن شدند و به اورشلیم آمدند. ^{۱۲} خداوند در یهودا مردم را متحد کرد تا با پیروی از دستور پادشاه و مأموران عالی رتبه از اراده او متابعت کنند.

برگزاری عید فصَح

۱۳ گروه بزرگی از مردم در ماه دوم در اورشلیم گردهم آمدند تا عید نان فطیر را برگزار کنند. ۱۴ ایشان تمام قربانگاه‌هایی را که در اورشلیم برای قربانی و سوزاندن *بُخور از آن‌ها استفاده می‌شد، از جای برکنده در وادی قدرون به دور انداختند. ۱۵ پس آن‌ها در روز چهاردهم ماه دوم برّه عید فصَح را ذبح کردند. کاهنان و لاویان که خود را پاک نکرده بودند، شرمسار شده خود را پاک نمودند و قربانی‌های سوختنی به معبد بزرگ آوردند. ۱۶ آن‌ها مطابق تورات موسی، مرد خدا، به وظایف خود گمارده شدند. لاویان خون قربانی را به کاهنان می‌دادند و آن‌ها خون را بر قربانگاه می‌پاشیدند. ۱۷ عده زیادی در آنجا به‌خاطر این که خودشان را پاک نکرده بودند، نمی‌توانستند برّه قربانی کنند. پس لاویان برای تمام کسانی که پاک نشده بودند، برّه فصَح را قربانی می‌کردند. ۱۸ عده زیادی از افراد طایفه‌های افرایم، منسی، زبولون و یساکار خود را پاک نکرده بودند، ولی برخلاف شریعت از قربانی می‌خوردند. اما حزقیا برای ایشان دعا کرد و گفت: ۱۹ «ای یهوه، خدای نیاکان ما، در نیکویی خود کسانی را که با تمام قلبشان تو را ستایش می‌کنند ببخش، حتی گرچه آن‌ها مطابق مقررات مذهبی پاک نیستند.» ۲۰ خداوند دعای حزقیا را شنید و به ایشان آسیب نرساند. ۲۱ مدّت هفت روز مردمی که در اورشلیم جمع شده بودند، عید نان فطیر را با شادی فراوان جشن گرفتند. لاویان و کاهنان با تمام توان همراه با آلات موسیقی خداوند را ستایش کردند. ۲۲ حزقیا از لاویان به‌خاطر مهارت ایشان در برگزاری مراسم نیایشی خداوند سپاسگزاری کرد.

جشنی دوباره

پس از هفت روز که قربانی‌های سلامتی تقدیم کردند و یهوه، خدای نیاکانشان را ستایش کردند، ۲۳ همه مردم تصمیم گرفتند که مدّت هفت روز دیگر به برگزاری جشن ادامه دهند. پس هفت روز دیگر هم با شادمانی جشن گرفتند. ۲۴ حزقیا، پادشاه یهودا به حاضرین هزار گاو و هفت هزار گوسفند برای قربانی داد و مأموران عالی‌رتبه هم به مردم هزار گاو و ده هزار گوسفند دادند و در آن روزها تعداد زیادی از کاهنان خود را تطهیر کردند. ۲۵ تمام مردم یهودا، کاهنان، لاویان، همه کسانی که از ناحیه شمالی آمده بودند، به‌اضافه بیگانگانی که در اسرائیل و یهودا زندگی می‌کردند، همه شادی می‌کردند.

۲۶ شهر اورشلیم از شادمانی عظیمی پُر شده بود، زیرا چنین رویدادی از زمان سلیمان پادشاه، پسر داوود رخ نداده بود. ۲۷ آنگاه کاهنان و لاویان

ایستادند و مردم را برکت دادند. خدا صدای ایشان را شنید و نیایش ایشان به مکان مقدس او در آسمان ها رسید.

احیای زندگی مذهبی توسط حزقیا

۳۱ پس از پایان مراسم عید *فصح، همه اسرائیلیانی که در آنجا حضور داشتند، به همه شهرهای یهودا رفتند و بُت ها را شکستند. الهه *آشیره را نابود کردند و همه پرستشگاه های بالای تپه ها و قربانگاه هایی را که در یهودا، بنیامین، افرایم و منسی بودند، ویران کردند. سپس همگی به شهرها و خانه های خود بازگشتند.

تعیین وظایف لاویان

۲ حزقیای پادشاه، وظایف کاهنان و لاویان را سازماندهی کرد و وظایف هرکس را مشخص نمود. این وظایف شامل تقدیم قربانی های سوختنی و قربانی های مشارکت و سلامتی و همچنین خدمت در دروازه های اردوی خداوند و شکرگزاری و ستایش بود. ۳ پادشاه از گله و رمه خود، برای قربانی سوختنی در صبح و عصر و روزهای *سبت و جشن ماه نو و تمام مراسم دیگر که طبق قانون خداوند بود، حیواناتی هدیه می کرد. ۴ به علاوه، پادشاه به مردم اورشلیم فرمان داد که سهم کاهنان و لاویان را پرداخت کنند تا ایشان بتوانند خود را وقف اجرای قوانین خداوند کنند. ۵ بلافاصله بعد از صدور این فرمان، مردم اسرائیل سخاوتمندانه هدایایی از نوبر غلات، شراب، روغن زیتون، عسل و دیگر محصولات کشاورزی و همچنین ده درصد آنچه را که داشتند، آوردند. ۶ مردم اسرائیل و یهودا که در شهرها زندگی می کردند، همچنین *ده یک از رمه و گوسفندان و مقدار فراوانی هدایای دیگر را به یهوه، خدای خود تقدیم کردند. ۷ از ماه سوم مردم شروع به هدیه آوردن کردند و تا چهار ماه هدایا به روی هم انباشته می شدند. ۸ هنگامی که حزقیا و مأموران عالی رتبه او دیدند که مردم چقدر هدیه آورده اند، خداوند را ستایش کردند و از مردم سپاسگزاری نمودند. ۹ حزقیا از کاهنان و لاویان در مورد هدایا پرسید. ۱۰ عزریا، *کاهن اعظم که از خانواده صادوق بود پاسخ داد: «از زمانی که مردم شروع به آوردن هدایا به معبد بزرگ کرده اند، ما به اندازه کافی برای خوردن داشته ایم و مقدار زیادی نیز ذخیره کرده ایم، زیرا خداوند مردم را برکت داده است و به همین دلیل است که مقدار فراوانی باقی مانده است.» ۱۱ آنگاه حزقیا به ایشان فرمان داد تا در معبد بزرگ انبارهایی تهیه کنند و ایشان انبارها را آماده کردند ۱۲ و همه هدایا و ده یک ها را وفادارانه در آنجا نگهداری و حفظ کردند و ایشان یکی از لاویان به نام کُننیا را مسئول آن ها و برادرش، شمعی را به عنوان دستیار وی گماشتند. ۱۳ ده

نفر از لاویان تعیین شدند تا زیر نظر ایشان خدمت کنند. آن‌ها عبارت بودند از: یحییئیل، عزریا، نخت، عسائیل، یریموت، یوزاباد، ایلئیل، یسمخیا، مَحَت و بنایا. همه این کارها تحت نظر حزقیای پادشاه و عزریا، کاهن اعظم انجام گرفت.^{۱۴} قوری پسر یمنه لاوی فرمانده نگهبانان دروازه شرقی معبد بزرگ، مسئول دریافت و تقسیم هدایایی بود که برای خداوند می‌آوردند.^{۱۵} در شهرهای دیگری که کاهنان زندگی می‌کردند، عیدَن، منیامین، یَشوع، شَمعیّا، اَمَریّا و شَکِنیا دستیار او بودند، که با صداقت در توزیع آذوقه میان لاویان طبق وظایف ایشان سهم می‌دادند.^{۱۶} همچنین برای تمام پسران سه‌ساله و بالاتر که نام آن‌ها در شجره‌نامه نوشته شده بود، برحسب گروه و وظایفی که در معبد بزرگ انجام می‌دادند، سهمی تعلق می‌گرفت.^{۱۷} نام‌های کاهنان برحسب خاندان و نام لاویان بیست‌ساله و بالاتر برحسب وظایف و گروه‌های ایشان ثبت شده بود.^{۱۸} کاهنان با همسران، فرزندان، و سایر بستگان ایشان ثبت نام شده بودند، زیرا ایشان می‌بایست در هر لحظه آماده انجام وظایف مقدّس خود باشند.^{۱۹} برای بازماندگان هارون، از کاهنانی که در کشتزارهای مشترک در شهرهای خود بودند، کسانی برگزیده شدند تا سهم کاهنان و لاویانی را که ثبت نام شده بودند، به ایشان بدهند.^{۲۰} حزقیای پادشاه در سراسر یهودا چنین عمل کرد؛ او آنچه در برابر یَهُوه، خدای خود نیکو، راست و وفادارانه بود، انجام داد.^{۲۱} او در پیروی از خدا هر کاری را که برای خدمت معبد بزرگ و مطابق با فرمان‌ها و قوانین خدا بود، با تمامی دل انجام می‌داد و کامیاب می‌شد.

تهدید اورشلیم توسط آشوری‌ها

(دوم پادشاهان ۱۸: ۱۳-۳۷؛ دوم پادشاهان ۱۹: ۱۴-۱۹ و ۳۵-۳۷؛ اشعیا ۳۶: ۱-۲۲؛ ۳۷: ۳۸-۸۳)

پس از این رویدادها که حزقیای پادشاه، خداوند را وفادارانه خدمت کرد، سَنَحاریب، امپراتور آشور به یهودا حمله نمود. او شهرهای مستحکم را محاصره کرد و قصد داشت آن‌ها را به تصرف خود درآورد.^۲ هنگامی که حزقیّا دید که سَنَحاریب قصد حمله به اورشلیم را هم دارد،^۳ با کمک مأموران دولتی و رزمندگان خود نقشه کشید تا جلوی جریان آب چشمه‌های خارج از شهر را بگیرد و با کمک ایشان همین کار را کرد.^۴ گروه بزرگی از مردم گرد آمدند و تمام چشمه‌ها و نهرهای سرزمین را مسدود کردند و گفتند: «چرا باید پادشاهان آشور بیایند و آب فراوان بیابند؟»^۵ حزقیّا با پشتکار به بازسازی قسمت‌های خراب‌شده دیوار شهر پرداخت و بُرج‌هایی بر آن‌ها ساخت و خارج آن دیوار، دیوار دیگری هم ساخت و خاک‌ریزهای شهر داوود را نیز مستحکم کرد و اسلحه‌ها و سپرهای فراوانی ساخت.^۶ او فرماندهان ارتش را برای

سرپرستی مردم گماشت و همه را در میدان نزدیک دروازه شهر گرد آورد و به ایشان دلگرمی داده گفت: ^۷ «نیرومند و شجاع باشید. از امپراتور آشور و ارتش بزرگ او نترسید و هراسان نباشید، زیرا کسی که همراه ما است، قوی‌تر از کسی است که با او است. ^۸ او فقط نیروی انسانی دارد، ولی ما خداوند، خدایمان را داریم تا به ما کمک کند و برای ما در نبردهای ما بجنگد.» مردم از سخنان پادشاه خود دل‌گرم شدند.

^۹ پس از مدتی، هنگامی که سَنحاریب، امپراتور آشور و نیروهای او هنوز در شهر لاکیش بودند، سرکردگانی را نزد حزقیا و مردم یهودا که در اورشلیم بودند، فرستاد که چنین پیام بدهند: ^{۱۰} «من، سَنحاریب، امپراتور آشور می‌پرسم: بر چه تکیه کرده‌اید که حاضرید در اورشلیم محاصره شده بمانید؟ ^{۱۱} آیا حزقیا شما را فریب نمی‌دهد و به دست گرسنگی و تشنگی نمی‌سپارد تا بمیرید؟ آیا هنگامی که به شما می‌گوید که یَهُوه، خدای ما، ما را از دست امپراتور آشور رهایی خواهد داد، شما را گمراه نکرده است؟ ^{۱۲} آیا همین حزقیا نبود که پرستشگاه‌های بالای تپه‌ها و قربانگاه‌های آن‌ها را برداشت و به مردم یهودا و اورشلیم فرمان داد تا تنها در برابر یک قربانگاه نیایش کنند و در برابر آن قربانی‌های خود را تقدیم کنند؟ ^{۱۳} آیا نمی‌دانید که من و نیاکانم با قوم‌های سرزمین‌های دیگر چه کرده‌ایم؟ آیا خدایان آن ملت‌ها قادر بودند که آن سرزمین‌ها را از دست امپراتور آشور رهایی بخشند؟ ^{۱۴} کدام‌یک از خدایان ملت‌هایی که نیاکان من نابود کردند، قادر بودند تا مردم خود را از چنگ من برهانند که خدای شما قادر باشد شما را از دست من رهایی بخشد؟ ^{۱۵} اکنون هم نگذارید که حزقیا شما را بدین‌سان فریب بدهد و گمراه کند. حرف‌های او را باور نکنید، زیرا خدای هیچ ملتی یا کشوری نتوانسته مردم خود را از دست من و یا نیاکانم رهایی بخشد. بنابراین خدای شما هم نمی‌تواند شما را نجات بدهد.»

^{۱۶} نمایندگان سَنحاریب بیش از این علیه یَهُوه، خدا و بنده او، حزقیا بد گفتند. ^{۱۷} سَنحاریب همچنین نامه‌های توهین‌آمیز به ضد یَهُوه، خدای اسرائیل به این شرح نوشت: «همان‌طور که خدایان قوم‌های دیگر نتوانستند مردمان خود را از دست من نجات بدهند، خدای حزقیا هم قادر نخواهد بود که قوم خود را از چنگ من رهایی بخشد.» ^{۱۸} سپس آن‌ها با صدای بلند و به زبان یهودی به مردم اورشلیم که بر سر دیوار بودند، فریاد زدند تا آن‌ها را بترسانند و به وحشت اندازند تا شاید بتوانند شهر را تصرف کنند. ^{۱۹} ایشان درباره خدای اورشلیم مانند خدایان قوم‌های دیگر که به دست انسان ساخته شده‌اند، سخن گفتند.

۲۰ آنگاه حزقیای پادشاه و اِشعیای نبی پسر آموص در این باره دعا کردند و به سوی آسمان فریاد برآوردند. ۲۱ خداوند فرشته‌ای فرستاد و تمام رزمندگان، فرماندهان و سرکردگان اردوی امپراتور آشور را از پا درآورد و او با سرافکنندگی به وطن خود بازگشت. هنگامی که به پرستشگاه خدای خود وارد شد، گروهی از پسرانش او را در آنجا با شمشیر زده کشتند. ۲۲ پس خداوند حزقیای و مردم اورشلیم را از دست سَنحاریب، امپراتور آشور و همه دشمنان دیگر رهایی بخشید و از هر جهت به ایشان آرامی داد. ۲۳ بسیاری به اورشلیم آمده برای خداوند هدایا و برای حزقیای، پادشاه یهودا، اشیای گران بها آوردند. پس از آن همه ملت‌ها با دیده احترام به او می‌نگریستند.

غرور و بیماری حزقیای

(دوم پادشاهان ۱:۲۰-۳، ۱۲:۲۰-۱۹؛ اِشعیا ۱:۳۸-۳، ۱:۳۹-۸)

۲۴ در آن زمان، حزقیای بیمار شد و تا پای مرگ رسید. او نزد خداوند دعا کرد و خداوند در پاسخ به او نشانه‌ای داد. ۲۵ اما حزقیای دلی مغرور داشت و بر طبق برکاتی که خداوند به او داده بود، عمل نکرد. پس خشم خداوند بر یهودا و اورشلیم برافروخته شد. ۲۶ آنگاه حزقیای و مردم اورشلیم از غرور دل‌هایشان پشیمان شده خود را فروتن ساختند، و خشم خداوند در دوران زندگی حزقیای بر ایشان فرود نیامد.

۲۷ حزقیای بسیار دولتمند و مورد احترام بود. او برای نگهداری از طلا و نقره و سنگ‌های گران بها و عطرها، سپرها و بقیه اشیای گران بها انبارها ساخت. ۲۸ همچنین انبارهایی برای غلات، شراب و روغن و طویله برای رمه‌ها و آغل برای گوسفندان ساخت. ۲۹ او همچنین شهرهایی برای خود ساخت و رمه و گله بسیار به دست آورد، زیرا خدا به او ثروت فراوانی داده بود. ۳۰ حزقیای در شعبه بالایی جیحون سد زد و آن را به طرف غرب شهر داوود روان ساخت. او در همه کارهایش کامیاب شد. ۳۱ هنگامی که سفیران بابلی آمدند تا از او در مورد رویدادهای شگفت‌انگیزی که در سرزمین او رخ داده بود سؤال کنند، خداوند حزقیای را به حال خود گذاشت تا قلب او را آزمایش کند.

۳۲ بقیه رویدادهای دوران سلطنت حزقیای و کارهای نیک او همه در کتاب اِشعیای نبی پسر آموص و در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل نوشته شده‌اند. ۳۳ حزقیای درگذشت و او را در قسمت بالایی آرامگاه سلطنتی به خاک سپردند. همه مردم یهودا و اورشلیم در مراسم خاک سپاری به او احترام گذاشتند. پسرش مَنسی جانشین او شد.

منسی، پادشاه یهودا

(دوم پادشاهان ۲۱: ۹-۱)

۳۳

منسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و مدت پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد. ^۲ و آنچه را که در نظر خداوند پلید بود انجام داد و از روش اقوامی که خداوند از سر راه مردم اسرائیل بیرون رانده بود، پیروی نمود. ^۳ و پرستشگاه‌های بالای تپه را که پدرش حزقیا ویران کرده بود، بازسازی کرد و برای بُت *بعل قربانگاه‌ها برپا کرد و الهه‌های *آشیره را ساخت. او ستارگان آسمان را پرستش و خدمت کرد، ^۴ و به همین منظور در معبد بزرگ قربانگاه‌ها ساخت، جایی که خداوند فرموده بود: «نام من در اورشلیم تا ابد خواهد ماند.» ^۵ و در هر دو حیاط معبد بزرگ برای آفتاب و ماه و ستارگان قربانگاه‌ها ساخت. ^۶ و پسران خود را در دره بن هنوم در آتش قربانی کرد. او جادوگری و فالگیری می‌کرد و با احضارکنندگان ارواح و افسونگران مشورت می‌نمود. او در نظر خداوند کارهای بسیار پلیدی کرد و خشم او را برانگیخت. ^۷ و مجسمه کنده کاری شده بُتی را که ساخته بود، در معبد بزرگ قرار داد، جایی که خداوند به داوود و پسرش سلیمان گفته بود: «من در این معبد بزرگ و در اورشلیم، شهری که از میان تمام شهرهای طایفه‌های اسرائیل برگزیده‌ام، نام خود را تا ابد خواهم گذاشت. ^۸ و اگر مردم اسرائیل توجه کنند و از تمام فرمان‌ها، قوانین، احکام و دستوراتی که توسط موسی به ایشان داده‌ام، پیروی کنند، من دیگر هرگز ایشان را از سرزمینی که به نیاکانشان داده‌ام، بیرون نخواهم کرد.» ^۹ ولی منسی، یهودا و مردم اورشلیم را طوری گمراه کرد که ایشان بیشتر از اقوامی که خداوند از برابر ایشان بیرون رانده بود، پلیدی کردند.

توبه منسی

^{۱۰} با این که خداوند با منسی و قوم او سخن گفت، اما ایشان گوش ندادند. ^{۱۱} پس خداوند فرماندهان ارتش امپراتور آشور را علیه ایشان برانگیخت. آن‌ها منسی را اسیر کرده قلاب در او فروکردند و او را به زنجیر کشیده به بابل بردند. ^{۱۲} و در مشقت خود فروتن شد و از یهوه، خدای خود کمک خواست. ^{۱۳} خدا نیایش منسی را پذیرفت و به او پاسخ داد و اجازه داد تا به اورشلیم بازگردد و دوباره حکمرانی کند. این رویداد باعث شد که منسی بداند که یهوه، خدا است.

^{۱۴} سپس او دیوار خارجی شهر داوود را از دره‌ای که در غرب جیحون تا دروازه ماهی و ناحیه‌ای از شهر را که تپه عوفل نامیده می‌شد، بازسازی کرد و به ارتفاع آن‌ها افزود. او همچنین فرماندهان نظامی در شهرهای

مستحکم یهودا گماشت. ^{۱۵} او خدایان بیگانه و مجسمه‌ای را که خودش در معبد بزرگ گذاشته بود همراه با قربانگاه‌های بُت پرستان که در روی تپه نزدیک معبد بزرگ و در مکان‌های دیگر اورشلیم قرار داشت، همه را از شهر بیرون برده دور ریخت. ^{۱۶} او همچنین قربانگاه خداوند را بازسازی کرد و بر روی آن قربانی‌های مشارکت و سلامتی و شکرگزاری قربانی کرد. او به همه مردم یهودا فرمان داد تا یهوه، خدای اسرائیل را پرستش کنند. ^{۱۷} با وجودی که مردم هنوز در پرستشگاه‌های بالای تپه‌ها قربانی می‌کردند، ولی قربانی آن‌ها فقط برای خداوند بود.

پایان سلطنت منسی

(دوم پادشاهان ۱۷:۲۱-۱۸)

^{۱۸} کارهای دیگر منسی همراه با دعای او به خدای خود و پیام انبیایی که به نام یهوه، خدای اسرائیل با او سخن گفتند، همه در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده‌اند. ^{۱۹} دعای پادشاه و پاسخ خدا به او، فهرست گناهان او قبل از این که توبه کند، کارهای پلید او، پرستشگاه‌هایی که در بالای تپه‌ها ساخت و الهه‌های *اشیره و دیگر بُت‌هایی که پرستش کرد، همه در کتاب تاریخ انبیا نوشته شده‌اند. ^{۲۰} منسی هم مانند نیاکان خود درگذشت و او را در کاخ خود به خاک سپردند و پسرش، آمون جانشین او شد.

آمون، پادشاه یهودا

(دوم پادشاهان ۱۹:۲۱-۲۶)

^{۲۱} آمون در سن بیست و دوسالگی به سلطنت رسید و مدت دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد. ^{۲۲} او هم مانند پدرش منسی، کارهایی را که در نظر خداوند پلید بود، انجام داد. او برای تمام بُت‌هایی که پدرش منسی ساخته بود، قربانی کرد و آن‌ها را پرستش نمود، ^{۲۳} اما او برخلاف پدرش منسی در برابر خداوند فروتن نشد، و بیشتر و بیشتر به گناهان خود افزود.

^{۲۴} سرانجام مأموران دولتی علیه او دسیسه کرده او را در کاخ سلطنتی به قتل رساندند. ^{۲۵} مردم یهودا قاتلان آمون را کشتند و پسرش، یوشیا را به جای او پادشاه ساختند.

یوشیا، پادشاه یهودا

(دوم پادشاهان ۲۲:۱-۲)

یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و مدت سی و یک سال در اورشلیم پادشاهی کرد. ^۲ او آنچه را که از نظر

خداوند درست بود، انجام داد و در راه جدّ خود، داوود گام برداشت و فرمان‌های خداوند را به‌جا آورد.

^۳ یوشیا در سال هشتم سلطنت خود، درحالی که هنوز جوان بود، به پرستش خدای جدّ خود، داوود پرداخت، و چهار سال بعد پرستشگاه‌های بالای تپه‌ها و الهه‌های *آشیره و همه بُت‌های دیگر را درهم شکست. ^۴ به دستور او، قربانگاه بُت‌های *بعل را سرنگون کرده قربانگاه بُخوری را هم که بر بالای آن‌ها قرار داشت، درهم شکستند. او الهه‌های *آشیره را شکست و بُت‌های فلزی و کنده‌کاری شده را به خاک تبدیل کرد و خاک آن‌ها را بر گور کسانی که برای آن‌ها قربانی می‌کردند، پاشید. ^۵ او همچنین استخوان کاهنان بُت‌ها را بر روی قربانگاه‌های ایشان سوزاند و یهودا و اورشلیم را پاکسازی کرد. ^{۶-۷} در شهرهای مَنسی، اِفرایم و شمعون، تا نفتالی و خرابه‌های اطراف آن‌ها، او قربانگاه‌ها را درهم شکست و الهه *آشیره و دیگر بُت‌ها را با خاک یکسان کرد و در سراسر سرزمین اسرائیل قربانگاه‌های *بُخور را ویران کرد. آنگاه به اورشلیم بازگشت.

یافتن تورات

(دوم پادشاهان ۲۲:۳-۲۰)

^۸ یوشیا در سال هجدهم سلطنت خود، پس از پاکسازی مملکت و معبد بزرگ، شافان پسر اَصْلِیا، مَعْسِیا، فرماندار شهر اورشلیم و یوآخ پسر یوآحاز خبرنگار را فرستاد تا معبد بزرگ یَهُوه، خدای خود را بازسازی کنند. ^۹ ایشان نزد حلقیای *کاهن اعظم رفتند و پولی را که لاویان نگهبان دروازه‌ها از مردم مَنسی، اِفرایم و سایر مردم اسرائیل و از تمام یهودا، بنیامین و ساکنان اورشلیم جمع کرده و به معبد بزرگ آورده بودند، به او دادند. ^{۱۰} سپس این پول به ناظران بازسازی و کارگرانی که معبد بزرگ را تعمیر می‌کردند، سپرده شد ^{۱۱} تا با آن دستمزد نجاران، معماران و بهای سنگ‌های تراشیده شده و الوار برای ساختن ساختمان‌هایی که به‌خاطر بی‌توجهی پادشاهان یهود رو به ویرانی بود، پرداخته شود. ^{۱۲} همه کارگران وفادارانه کار می‌کردند. ایشان زیر نظر چهار نفر از لاویان به نام‌های یَحْت و عوبدیا از لاویان خانواده مِراي، زکریا و مِشَلّام از خانواده قُهاث، همراه با لاویانی که در نواختن آلات موسیقی مهارت داشتند، انجام وظیفه می‌کردند. ^{۱۳} لاویان دیگر کارِ باربران و سایر کارگران را سرپرستی می‌کردند و گروهی از لاویان نیز مسئول ثبت اسناد و دروازه‌بانی بودند.

حلقیا کتاب تورات را می‌یابد

^{۱۴} هنگامی که پولی را که به معبد بزرگ آورده بودند، بیرون می‌آوردند، حلقیای کاهن، کتاب شریعت خداوند را که توسط موسی داده شده

بود، پیدا کرد. ^{۱۵} او به شافان، منشی دربار گفت: «من این کتاب را در معبد بزرگ پیدا کرده‌ام،» و کتاب را به او داد. ^{۱۶} شافان کتاب را نزد پادشاه آورد و این‌طور گزارش داد: «آنچه را که به عهدهٔ مأمورانت گذاشتی، دارند انجام می‌دهند. ^{۱۷} ایشان پولی را که در معبد بزرگ بود، به کارفرمایان و کارگران داده‌اند.» ^{۱۸} شافان همچنین به پادشاه اطلاع داد: «حلقیای کاهن کتابی به من داده است.» آنگاه شافان از آن کتاب برای پادشاه خواند.

^{۱۹} هنگامی که پادشاه کلمات آن کتاب را شنید، جامهٔ خود را درید و ^{۲۰} به حلقیا، آخیقام پسر شافان، عبدون پسر میکا، شافان منشی دربار و عسایا، خادم پادشاه چنین امر کرد: ^{۲۱} «بروید و از طرف من و سایر مردمی که هنوز در اسرائیل و یهودا هستند، از خداوند دربارهٔ آموزش‌های این کتابی که پیدا شده است، هدایت بخواهید، چون خشم خداوند که بر ما فرود آمده، بزرگ است، زیرا نیاکان ما کلام خداوند را به‌جا نیاوردند و مطابق نوشته‌های این کتاب عمل نکردند.»

^{۲۲} پس حلقیا و کسان دیگر نزد حُلده نبی، که زن شَلوم بود، رفتند. شَلوم پسر توقهٔ و نوهٔ حَسره، مسئول لباس‌های معبد بزرگ بود. او در قسمت جدید اورشلیم زندگی می‌کرد. ایشان در این مورد با او سخن گفتند. ^{۲۳} او به ایشان گفت: «یَهُوه، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید، 'بروید و به کسی که شما را فرستاده است بگویید، ^{۲۴} من به‌یقین تمام لعنت‌هایی را که در این کتاب آمده و در حضور پادشاه یهودا خوانده شده بر سر این سرزمین و ساکنان آن خواهم آورد. ^{۲۵} زیرا ایشان مرا ترک کرده‌اند و برای خدایان دیگر قربانی می‌کنند، و با کردار دست‌های خود خشم مرا برانگیخته‌اند. پس خشم من بر این سرزمین خواهد ریخت و سیراب نخواهد شد.' ^{۲۶} اما در مورد پادشاه به او بگویید یَهُوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید، 'تو به آنچه در کتاب نوشته شده است، گوش فرادادی، ^{۲۷} و توبه کرده خود را در برابر من فروتن ساختی، جامهٔ خود را دریدی و هنگامی که تهدیدهای مرا در مورد اورشلیم و ساکنان آن شنیدی، گریستی. من نیایش تو را شنیده‌ام ^{۲۸} و مجازات اورشلیم بعد از مرگ تو رخ خواهد داد. تو در آرامش خواهی مرد.'»

پس ایشان جواب نبیّه را به پادشاه رساندند.

تجدید پیمان

(دوم پادشاهان ۲۳: ۱-۲۰)

^{۲۹} آنگاه پادشاه برای رهبران یهودا و اورشلیم پیام فرستاد تا گرد هم بیایند. ^{۳۰} پادشاه با همهٔ مردم یهودا و ساکنان اورشلیم، کاهنان، لایوان، کوچک و بزرگ به معبد بزرگ رفت. او تمام تورات را که در معبد بزرگ یافته

بود، برای مردم خواند. ^{۳۱} پادشاه در مکان خود ایستاد و در برابر خداوند پیمان بست تا از خداوند پیروی کند، فرمان‌های او را به‌جا آورد و قوانین و احکام او و پیمانی را که در کتاب نوشته شده بود، با تمامی دل‌وجان به‌جا آورد. ^{۳۲} او مردم بنیامین و هرکسی را که در اورشلیم بود، واداشت تا سوگند بخورند که پیمان را نگه خواهند داشت. و مردم اورشلیم از ضوابطی که در پیمان ایشان با خدای نیاکان خویش داشتند، پیروی کنند. ^{۳۳} یوشیای پادشاه تمام بُت‌های نفرت‌انگیزی را که در سرزمین‌های مردم اسرائیل بود، از بین برد و همهٔ کسانی را که در اسرائیل بودند، مجبور کرد تا یَهُوه، خدای خود را پرستش کنند و تا زمانی که زنده بود، مردم را واداشت تا یَهُوه، خدای نیاکانشان را خدمت کنند.

جشن عید فصّح برگزار می‌شود

(دوم پادشاهان ۲۳-۲۱)

۳۵

یوشیا عید *فصّح را برای خداوند در اورشلیم جشن گرفت. ایشان در روز چهاردهم ماه اوّل برّه فصّح را قربانی کردند. ^۱ او کاهنان را بر وظایفی که در معبد بزرگ به عهده داشتند، گماشت و آن‌ها را تشویق کرد که وظایفشان را به‌خوبی انجام دهند. ^۲ او همچنین به لاویان که به مردم اسرائیل آموزش می‌دادند و خود را وقف خدمت خداوند کرده بودند، گفت: «صندوق مقدّس پیمان را در معبدی که سلیمان، پسر داوود، پادشاه اسرائیل ساخته است، بگذارید. دیگر نیازی نیست که شما آن را بر دوش خود حمل کنید. اکنون شما یَهُوه، خدای خود و مردم او اسرائیل را خدمت کنید. ^۳ اینک طبق ترتیباتی که داوود پادشاه و پسرش سلیمان نوشته‌اند و مطابق با خاندان خویش، مسئولیت‌های خود را انجام دهید و در مکان‌های معین شده در معبد بزرگ بایستید. ^۴ خود را به گروه‌ها تقسیم کرده طوری در نقاط مختلف معبد مستقر شوید تا شما بتوانید به هر خانوادهٔ اسرائیلی کمک کنید. ^۵ برّه فصّح را قربانی کنید. خود را تطهیر کنید و قربانی‌ها را برای قوم خود آماده نمایید تا آن‌ها برحسب کلامی که خداوند به‌واسطهٔ موسی فرموده است، عمل نمایند.»

^۶ آنگاه یوشیا از رمه و گلّه خود سی هزار برّه و بُزغاله و همچنین سه هزار گاو نر برای عید فصّح به مردم داد. ^۷ مأموران دربار او هم با کمال میل به مردم، کاهنان و لاویان هدایا دادند. حَلَقیا، زَکریا، یَحییئیل مأموران عالی‌رتبهٔ معبد بزرگ بودند و برای عید فصّح به کاهنان دو هزار و شش صد برّه و بُزغاله و سی صد گاو نر دادند. ^۸ رهبران لاویان، یعنی کُننیا و برادرانش شَمعیّا، نَتَنیئیل، حَشَبیا، یعیئیل و یوزاباد پنج هزار برّه و بُزغاله و پانصد گاو برای قربانی فصّح به لاویان دادند.

۱۰ هنگامی که ترتیبات انجام مراسم داده شد، کاهنان در جای‌های خود و لاویان در گروه‌های خود، مطابق فرمان پادشاه، قرار گرفتند. ۱۱ ایشان برّه فصّح را ذبح کردند و کاهنان خون آن را بر قربانگاه پاشیدند و لاویان قربانی‌ها را پوست کردند. ۱۲ آنگاه ایشان قربانی‌های سوختنی را در میان مردم برحسب گروه‌های خانوادگی تقسیم کردند تا مردم مطابق آنچه در کتاب موسی نوشته بود، قربانی کنند. با گاوها نیز همین‌طور عمل کردند. ۱۳ لاویان برّه فصّح را مطابق قوانین، بر روی آتش کباب کردند و قربانی‌های مقدّس را در دیگ‌ها، قابلمه‌ها، و تابه‌ها جوشاندند و به سرعت، گوشت آن‌ها را میان مردم تقسیم کردند. ۱۴ پس از آن، لاویان برای خود و کاهنانی که از نسل هارون بودند، تا شامگاه مشغول سوزاندن قربانی‌ها به صورت کامل و چربی قربانی‌های دیگر بودند. ۱۵ سرایندگان که از نسل آساف بودند، مطابق فرمان داوود، آساف، هیمان و یدوتون که *رئی پادشاه بود، در جاهای خود قرار گرفتند. دروازه‌بان‌ها هم در جای خود بودند و لازم نبود از خدمت خود دست بکشند، زیرا دیگر لاویان برای آن‌ها غذا تهیّه می کردند. ۱۶ پس در آن روز، تقدیم قربانی عید فصّح و قربانی سوختنی در روی قربانگاه خداوند طبق دستور یوشیای پادشاه برای پرستش خداوند انجام گرفت. ۱۷ همه کسانی که از قوم اسرائیل حضور داشتند، مدّت هفت روز عید فصّح و عید نان فطیر را جشن گرفتند. ۱۸ از زمان سموئیل نبی هیچ‌گاه جشن عید فصّح چنین برگزار نشده بود و هیچ‌یک از پادشاهان گذشته مانند یوشیا و کاهنان و لاویان و مردم یهودا، اسرائیل و اورشلیم این جشن را چنین برگزار نکرده بودند. ۱۹ این عید فصّح در سال هجدهم سلطنت یوشیا جشن گرفته شد.

پایان پادشاهی یوشیا

(دوم پادشاهان ۲۳: ۲۸-۳۰)

۲۰ پس از این که یوشیا معبد بزرگ را سروسامان داد، نکو، فرعون مصر، برای جنگ به کرکمیش در فرات رفت و یوشیا به مقابله با او لشکر کشید. ۲۱ اما نکو نمایندگانی با این پیام نزد او فرستاد: «ای پادشاه یهودا، این مسئله‌ای بین من و تو نیست. جنگی که در آن نبرد می کنم به تو مربوط نمی شود؛ من به جنگ تو نیامده‌ام، بلکه به جنگ دشمنم آمده‌ام. خدا به من فرمود بشتاب و او با من است. با خدا مخالفت نکن وگرنه او تو را نابود خواهد کرد.» ۲۲ اما یوشیا مصمّم بود که با او بجنگد. او به گفته نکوی پادشاه که طبق فرمان خدا گفته بود، گوش فرانداد و برعکس، با تغییر لباس برای جنگ به دشت مجدّو رفت.

۲۳ در این نبرد، یوشیای پادشاه مورد اصابت پیکان تیراندازان مصری قرار گرفت. او به خادمان خود دستور داد: «مرا از اینجا ببرید، زیرا من

به شدت زخمی شده‌ام.»^{۲۴} پس او را از اَرابه‌اش در اَرابه دیگری قرار داده به اورشلیم بردند. یوشیا در آنجا درگذشت و او را در آرامگاه نیاکانش به خاک سپردند. تمام مردم یهودا و اورشلیم برای یوشیا سوگواری کردند.^{۲۵} ارمیا نیز سوگ‌نامه‌ای برای یوشیا نوشت و تمام سرایندگان مرد و زن در سوگواری‌ها تا به امروز در سوگ یوشیا می‌سرایند. ایشان این رویداد را به صورت رسمی در آوردند و این سوگ‌نامه‌ها در کتاب سوگ‌نامه نوشته شده است.

^{۲۶} شرح بقیه کارهای یوشیا، و رفتار وفادارانه او طبق آنچه در کتاب شریعت خداوند نوشته شده^{۲۷} و وقایع زندگی او، از ابتدا تا پایان، در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا نوشته شده است.

پادشاهی یوآحاز

(دوم پادشاهان ۲۳:۳۰-۳۵)

۳۶ مردم یهودا یوآحاز، پسر یوشیا، را به جانشینی پدرش در اورشلیم به پادشاهی *مسح نمودند.^۲ یوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و مدت سه ماه در اورشلیم سلطنت کرد.^۳ سپس فرعون او را در اورشلیم برکنار کرد و خراجی معادل سه هزار و چهارصد کیلوگرم نقره و سی و چهار کیلوگرم طلا بر یهودا تحمیل کرد.^۴ فرعون، الیاقیم برادر یوآحاز را به پادشاهی یهودا گماشت و نام او را به یهوایاقیم تغییر داد. سپس نکو، یوآحاز را به اسیری با خود به مصر برد.

پادشاهی و اسارت یهوایاقیم

(دوم پادشاهان ۲۳:۳۶-۲۴:۷)

^۵ یهوایاقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و مدت یازده سال در اورشلیم حکومت کرد. او آنچه را در نظر خداوند پلید بود، انجام داد.^۶ نبوکدنصر، پادشاه بابل، به یهودا حمله کرد و آن را اشغال نمود و یهوایاقیم را دستگیر کرد و او را به زنجیر کشیده به بابل برد.^۷ نبوکدنصر مقداری از ظروف معبد بزرگ را به بابل برد و در کاخ خود قرار داد.^۸ شرح آنچه یهوایاقیم انجام داد و کارهای زشت او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا نوشته شده‌اند. بعد از او پسرش، یهوایاکین به جای او به پادشاهی رسید.

یهوایاکین، پادشاه یهودا

(دوم پادشاهان ۲۴:۸-۱۷)

^۹ یهوایاکین در سن هجده سالگی پادشاه شد و مدت سه ماه و ده روز در اورشلیم حکومت کرد. او نیز علیه خداوند گناه ورزید.^{۱۰} بعد در

بهار همان سال، نبوکدنصر او را همراه با ظروف گران بهای معبد بزرگ به بابل برد و عمویش، صدقیا را به جای او به پادشاهی یهودا گماشت.

صدقیا پادشاه یهودا

(دوم پادشاهان ۱۸:۲۴-۲۰؛ ارمیا ۱:۵۲-۳)

۱۱ صدقیا بیست و یک ساله بود که پادشاه شد و مدت یازده سال در اورشلیم حکومت کرد. ۱۲ او هم علیه خداوند گناه ورزید و به سخنان ارمیای نبی که کلام خداوند را می گفت با فروتنی گوش نداد.

سقوط اورشلیم

(دوم پادشاهان ۲۵:۱-۲۱؛ ارمیا ۳:۵۲-۱۱)

۱۳ باوجودی که نبوکدنصر، صدقیا را وادار کرده بود به او سوگند وفاداری یاد کند، صدقیا علیه او شورش کرد. او سرسخت و سخت دل شد و به سوی یهو، خدای اسرائیل بازنگشت. ۱۴ همچنین رهبران یهودا، کاهنان و مردم از راههای گناه آلود و بت پرستانه ملت های اطراف خود پیروی کردند و معبدی را که خداوند تقدیس نموده بود، ناپاک ساختند. ۱۵ یهو، خدای نیاکان ایشان به فرستادن انبیا ادامه داد تا به قوم خود هشدار دهد، چون بر ایشان و معبد بزرگ خود شفقت داشت. ۱۶ ولی آنها انبیای خدا را مسخره کردند و کلام خدا را ناچیز شمردند و به انبیا اهانت کردند تا آنکه آتش غضب خداوند به قدری بر آنها برافروخته شد که دیگر راه علاجی باقی نماند.

شکست و تبعید مردم یهودا

۱۷ پس خداوند پادشاه بابل را برانگیخت تا به ایشان حمله کند. پادشاه بابل مردان جوان را حتی در معبد بزرگ کشت، و به هیچ کس، پیر و جوان، مرد و زن، سالم و بیمار رحم نکرد. خدا همه را به دست او تسلیم کرد. ۱۸ پادشاه بابل معبد بزرگ و خزانه آن و ثروت پادشاه و درباریان را تاراج کرد و همه چیز را به بابل برد. ۱۹ آنها معبد بزرگ را سوزاندند و دیوارهای اورشلیم را ویران کردند و تمام کاخ ها را به آتش کشیدند و ظروف گران بهای آنها را شکستند. ۲۰ و آنها بی را که از دم شمشیر گریخته بودند، به بابل تبعید کرد، و تا استقرار پادشاهی پارس، ایشان برده او و پسرانش بودند. ۲۱ به این ترتیب این کلام خداوند که به وسیله ارمیای نبی فرموده بود به انجام رسید: «این سرزمین به مدت هفتاد سال به ازای سال هایی که مردم در اسرائیل قانون سبت را شکسته بودند خالی از سکنه خواهد ماند.»

فرمان بازگشت یهودیان توسط کوروش

(عزرا ۱: ۱-۴)

۲۲ در سال اوّل سلطنت کوروش، شاهنشاه پارس، خداوند آنچه را که توسط ارمیای نبی فرموده بود، به انجام رساند. او کوروش را برانگیخت تا فرمانی صادر کند و نوشته آن را به سرتاسر نواحی شاهنشاهی خود بفرستد تا با صدای بلند خوانده شود.

۲۳ این فرمان کوروش امپراتور پارس است: «یَهوه، خدای آسمان مرا فرمانروای همه جهان کرد و به من مسئولیت ساختن معبدی برای او در اورشلیم در یهودا داده است. اکنون همه کسانی که قوم خدا هستند، به آنجا بروند! یَهوه، خدای شما همراهتان باشد!»



عزرا

٥	٤	٣	٢	١
١٠	٩	٨	٧	٦



کتاب عزرا

معرفی کتاب

کتاب عزرا شرح بازگشت عده‌ای از یهودیان از بابل و شروع دوبارهٔ مراسم پرستش در اورشلیم می‌باشد. این وقایع طی مراحل زیر انجام پذیرفتند:

- بازگشت اولین گروه یهودیان تبعیدی از بابل به دستور کوروش کبیر شاهنشاه پارس.

- بازسازی و تقدیس معبد بزرگ اورشلیم و شروع پرستش خدا در آنجا.
- بازگشت عده‌ای دیگر از یهودیان پس از سال‌ها به رهبری عزرا عالم شریعت خدا به اورشلیم.

- سازمان‌دهی به زندگی مذهبی و اجتماعی مردم جهت حفظ میراث روحانی اسرائیل توسط عزرا.

تقسیم‌بندی کتاب:

بازگشت اولین گروه تبعید شدگان ۱:۱-۲:۷۰

بازسازی و تقدیس معبد بزرگ ۳:۱-۶:۲۲

بازگشت عزرا و سایر تبعید شدگان ۷:۱-۱۰:۴۴

دستور بازگشت یهودیان توسط کوروش

در اولین سال سلطنت کوروش شاهنشاه پارس، خداوند به وعده‌ای که توسط اِرمیای نبی داده بود، وفا کرد و کوروش را برانگیخت تا فرمان کتبی زیر را صادر کند و آن را به تمام نواحی تحت فرمان خود بفرستد تا با صدای بلند برای مردم خوانده شود:

«این است فرمان کوروش شاهنشاه پارس. یهوه، خدای آسمان، تمام مملکت‌های جهان را تحت فرمان من درآورده و مرا برگزیده است تا معبد بزرگی در شهر اورشلیم در یهودیه برای او بنا کنم. خداوند با همهٔ شما که قوم او هستید، باشد. شما اجازه دارید که به اورشلیم بازگردید و معبد بزرگ یهوه، خدای قوم اسرائیل را

که در اورشلیم پرستش می‌شود، بازسازی کنید.^۴ اگر کسانی از قوم او برای بازگشت محتاج به کمک باشند، همسایگان ایشان باید با دادن طلا و نقره، چهارپایان و وسایل دیگر به آن‌ها کمک کنند و علاوه بر آن، هدایایی برای تقدیم به معبد بزرگ در اورشلیم در اختیار ایشان بگذارند.»

^۵ آن وقت سران خاندان‌ها و طایفه‌های یهودا و بنیامین به همراه کاهنان و لاویان و تمام کسانی که خداوند دل‌هایشان را برانگیخته بود، حاضر شدند به اورشلیم بروند و معبد بزرگ را در آنجا بازسازی کنند. ^۶ همسایگان آنان نیز علاوه بر هدایای داوطلبانه، با دادن وسایل فراوان از قبیل ظروف طلا و نقره، چهارپایان و اشیاء قیمتی برای هدیه به معبد بزرگ به آن‌ها کمک کردند.

^۷ کوروش شاهنشاه، تمام جام‌ها و پیاله‌هایی را که نبوکدنصر پادشاه از معبد بزرگ اورشلیم به پرستشگاه خدایان خود برده بود، به آن‌ها پس داد. ^۸ او این ظروف را به وسیلهٔ میتدرات رئیس خزانه‌داری سلطنتی به شیشبَصْر فرماندار یهودیه تحویل داد. ^{۹-۱۰} ظروف تحویل شده به این شرح بودند:

سی عدد	جام طلا برای تقدیم هدایا
یک هزار عدد	جام نقره برای تقدیم هدایا
بیست و نه عدد	سایر جام‌ها
سی عدد	جام طلای کوچک
چهارصد و ده عدد	جام نقره کوچک
یک هزار عدد	سایر ظروف

^{۱۱} وقتی شیشبَصْر به همراه سایر تبعیدشدگان از بابل به اورشلیم بازگشت روی هم رفته پنج هزار و چهارصد جام طلا و نقره و سایر وسایل را با خود برد.

فهرست نام‌های کسانی که از تبعید بازگشتند

(نحمیا ۴:۷-۷۳)

۲ بسیاری از تبعیدشدگان، بابل را ترک کردند و به شهرهای خود در اورشلیم و یهودیه بازگشتند. خانواده‌های ایشان از زمانی که نبوکدنصر آن‌ها را اسیر کرده بود، در بابل زندگی می‌کردند. ^۲ رهبران آن‌ها عبارت بودند از: زَرُبابل، یَشوع، نَحَمیا، سَرایا، رَعیلا یا، مُردِخای، بِلشان، مِسفار، بَغوای، رِحوم، و بَعنا. فهرست خاندان‌های اسرائیل که از تبعید بازگشتند و تعداد نفرات از هر خاندان به این شرح می‌باشد:

۲۰-۳ فرعوش: دو هزار و یک صد و هفتاد و دو نفر،
 شَفَطِیّا: سی صد و هفتاد و دو نفر،
 آرَح هفت صد و هفتاد و پنج نفر،
 فَحَت مَوآب (خاندان یِشوع و یوآب) - دو هزار و هشت صد و
 دوازده نفر،
 عیلام - یک هزار و دویست و پنجاه و چهار نفر،
 زَتَو - نه صد و چهل و پنج نفر،
 زَکای - هفت صد و شصت نفر،
 بانی - شش صد و چهل و دو نفر،
 بیای - شش صد و بیست و سه نفر،
 عَزَجَد - یک هزار و دویست و بیست و دو نفر،
 آدونیقام - شش صد و شصت و شش نفر،
 بَغوای - دو هزار و پنجاه و شش نفر،
 عادیَن - چهار صد و پنجاه و چهار نفر،
 أَطیر (از خاندان حِزقیّا) - نود و هشت نفر،
 بیصای - سی صد و بیست و سه نفر،
 یورَه - یک صد و دوازده نفر،
 حاشوم - دویست و بیست و سه نفر،
 جَبّار - نود و پنج نفر.

۳۵-۲۱ افرادی که اجدادشان در شهرهای زیر زندگی می کردند، نیز
 بازگشتند:

بیت لَحِم - یک صد و بیست و سه نفر،
 نِطوْفَه - پنجاه و شش نفر،
 عَناتوت - یک صد و بیست و هشت نفر،
 عَزَموت - چهل و دو نفر،
 قَریت یعاریم، کَفیره و بئِیروت - هفت صد و چهل و سه نفر،
 رامَه و جَبَع - شش صد و بیست و یک نفر،
 مکماس - یک صد و بیست و دو نفر،
 بیت ثیل و عای - دویست و بیست و سه نفر،
 نِبو - پنجاه و دو نفر،
 مَغیش - یک صد و پنجاه و شش نفر،
 عیلام (یکی دیگر) - یک هزار و دویست و پنجاه و چهار نفر،
 حاریم - سی صد و بیست نفر،

لود، حادید و اونو -هفت صد و بیست و پنج نفر،
اریحا -سی صد و چهل و پنج نفر،
سِنائِه -سه هزار و شش صد و سی نفر.

۳۹-۳۶ از کاهنان، این خاندان‌ها از تبعید بازگشتند:

یَدَعیا از نسل یِشوع -نُه صد و هفتاد و سه نفر،
اُمیر -یک هزار و پنجاه و دو نفر،
فَشحور -یک هزار و دویست و چهل و هفت نفر،
حاریم -یک هزار و هفده نفر.

۴۰-۴۲ از طایفه لاوی، خاندان‌های زیر بازگشتند:

یشوع و قدمیئیل از نسل هودایا -هفتاد و چهار نفر،
سرایندگان معبدِ بزرگ از نسل آساف -یک صد و بیست و هشت نفر،
نگهبانان معبدِ بزرگ از خاندان شلوم، آطیر، طلمون، عَقوب،
حَطیطا و شوبای -یک صد و سی و نُه نفر.

۴۳-۵۴ از خادمان معبد بزرگ، خاندان‌های زیر از تبعید بازگشتند:

صیحا، حَسوفا، طَبّاعوت،
قیروس، سیعاه‌ها، فادون،
لیانه، حَجابَه، عَقوب،
خاجاب، شلمای، حانان،
جَدّیل، حَجَر، رآیا،
رصین، نَقودا، جَزَام،
عُزّه، فاسیح، بیسای،
اَسَنه، مِعونیم، نفوسیم،
بَقبوق، حَقوفا، حَرحور،
بَصلیت، مَحیدا، حَرشا،
بَرقوس، سیسیرا، تَامَح،
نصیح، و حَطیفا.

۵۵-۵۷ از خادمان سلیمان، خاندان‌های زیر از تبعید بازگشتند:

سوطای، هصوفرت، فرودا،

یعله، دَرَقون، جَدَّیل،
 شَفِیْطَا، حَطِیل، فوخرت، حطباييم، و آمی.
 ۵۸ تعداد کل کارگران معبد بزرگ و خادمان سلیمان که از تبعید بازگشتند
 سی صد و نود و دو نفر بود.

۵۹-۶۰ شش صد و پنجاه و دو نفر به خاندان‌های دَلایا، طوبیا، و نَقودا
 تعلق داشتند. این‌ها از آبادی‌های تِل مِلَح، تِل حَرشا، کروب، ادان، و اَمیر
 آمده بودند، اما آن‌ها نتوانستند ثابت کنند که از نسل قوم اسرائیل هستند.
 ۶۱-۶۲ خاندان‌های زیر که از کاهنان بودند، نتوانستند مدارک لازم را
 برای اثبات نسبت خود با کاهنان پیدا کنند: حَبایا، هَقَّوص، و بَرزِلائی
 که با یکی از دختران خاندان بَرزِلائی جِلعادى ازدواج کرده بود و نام
 خاندان پدرزن خود را هم گرفته بود. چون آن‌ها نتوانستند ثابت کنند
 اجدادشان چه کسانی هستند، از کِهانت محروم شدند. ۶۳ فرماندار به
 آن‌ها اجازه نداد از غذاهای نذری که تقدیم معبد بزرگ می‌شد بخورند،
 مگر آنکه کاهنی در آنجا حضور می‌داشت و می‌توانست از *اوریم و
 تُمیم استفاده کند.

۶۴-۶۷ تعداد کل افرادی که از تبعید بازگشتند: چهل و دو هزار و

سی صد و شصت نفر

خادمان آن‌ها هم مرد و هم زن، هفت هزار و سی صد و سی و
 هفت نفر

سرایندگان همراه ایشان، هم زن و هم مرد: دویست نفر

اسب - هفت صد و سی و شش رأس

قاطر - دویست و سی و پنج رأس

شتر - چهار صد و سی و پنج نفر

الاغ - شش هزار و هفت صد و بیست رأس

۶۸ وقتی تبعیدیان به معبد بزرگ خداوند در اورشلیم رسیدند، برخی از
 سران خاندان‌ها هدایای داوطلبانه تقدیم کردند تا خانه خدا در مکان
 سابقش دوباره ساخته شود. ۶۹ هر کس به اندازه توانایی خود کمک کرد
 و کل هدایای آن‌ها بالغ بر پانصد کیلوگرم طلا، دو هزار و هشت صد
 کیلوگرم نقره و صد ردای کِهانت شد.

۷۰ کاهنان، لاویان و بعضی از مردم در داخل یا نزدیک شهر اورشلیم
 ساکن شدند. سرایندگان، نگهبانان معبد بزرگ، و کارگران معبد بزرگ
 در نزدیکی شهرها ساکن شدند و بقیه بنی اسرائیل در همان شهرهایی
 سکونت گزیدند که اجدادشان قبلاً در آن‌ها زندگی می‌کردند.

شروع دوباره مراسم قربانی

۳

با رسیدن ماه هفتم، قوم اسرائیل همه در شهرهای خود ساکن شده بودند. آنگاه همه در شهر اورشلیم گرد آمدند^۲ و یشوع پسر یوصاداق و کاهنانی که با او خدمت می کردند و زربابل فرزند شِئلتیئیل همراه اقوام خود قربانگاه معبد بزرگ خدای اسرائیل را دوباره بنا کردند تا طبق دستورات نوشته شده در شریعت موسی، مرد خدا، برای سوزاندن قربانی های سوختنی مورد استفاده قرار گیرد.^۳ اگرچه آنانی که از تبعید بازگشته بودند، از ساکنان آن سرزمین می ترسیدند، باین حال آن ها قربانگاه را در همان محل سابقش دوباره بنا کردند و بار دیگر به طور مرتب قربانی های سوختنی صبح و شب را بر آن تقدیم می کردند.^۴ آن ها عید خیمه ها را با رعایت مقررات مربوط به آن جشن گرفتند، و هر روز قربانی های مربوط به همان روز را تقدیم می کردند. علاوه بر این، آنان قربانی های منظمی برای سوزاندن تقدیم می کردند و قربانی هایی نیز برای جشن ماه نو و سایر همایش هایی که در آن خدا مورد پرستش قرار می گرفت، تقدیم می کردند، همانند تمامی هدایای دیگر که به طور داوطلبانه به خداوند تقدیم می شد.^۵ هرچند مردم هنوز بازسازی معبد بزرگ را شروع نکرده بودند، باین وجود این در اولین روز ماه هفتم، انجام مراسم قربانی های سوختنی را شروع کردند.

شروع بازسازی معبد بزرگ خداوند

^۶ مردم برای پرداخت دستمزد سنگ تراشان و نجاران پول دادند و همچنین غذا و آشامیدنی و روغن زیتون جمع کردند تا به شهرهای صور و صیدون فرستاده شود و در عوض آن، چوب سدر آزاد از لبنان خریداری کرده از طریق دریا به یافا بفرستند. تمام این اقدامات با موافقت کوروش شاهنشاه پارس انجام پذیرفت.^۷ بنابراین در ماه دوم سالی که آنان به معبد بزرگ اورشلیم بازگشتند، کار بازسازی را شروع کردند. زربابل، یشوع، و بقیه هموطنان آن ها، کاهنان و لویان، در حقیقت همه تبعیدشدگانی که به اورشلیم بازگشته بودند، با هم کار می کردند. همه لویان بیست ساله و به بالا به سرپرستی کار بازسازی گماشته شدند.^۸ یشوع و پسران او و اقوامش، قدیمیئیل و پسرانش از خاندان هودایا مسئولیت نظارت در بازسازی معبد بزرگ را به عهده گرفتند. لویان وابسته به خاندان حیناداد نیز به آن ها کمک کردند.

^۹ وقتی مردم مشغول بازسازی بنیاد معبد بزرگ شدند، کاهنان با ردهای خود درحالی که شیپوری به دست داشتند و لویان وابسته به خاندان آساف با سنج های خود، در جای مخصوص ایستادند. آن ها مطابق

تعالیم داوود پادشاه به حمد و ثنای خداوند پرداختند. ^{۱۱} آن‌ها سرودهایی در حمد و ثنای خداوند می‌خواندند و این بندگدان را تکرار می‌کردند: «چه نیکو است خداوند، خدایی که محبت پایدار او برای قوم اسرائیل جاودانی است.»

همه تا می‌توانستند صدای خود را بلند کرده خدا را ستایش می‌کردند، چون کار بازسازی بنیاد معبدِ بزرگ شروع شده بود. ^{۱۲} وقتی بنیاد معبدِ بزرگ گذارده شد، بسیاری از کاهنان و لاویان و سران خاندان‌ها که معبدِ بزرگ قبلی را دیده بودند، شروع به گریه و شیون کردند. اما بقیه حاضرین فریاد شوق و شادی سر دادند. ^{۱۳} هیچ کس نمی‌توانست فریاد شادی را از صدای گریه تشخیص دهد، زیرا به حدی صدای جیغ و فریاد بلند بود که حتی از فاصله بسیار دور نیز شنیده می‌شد.

مخالفت با بازسازی معبدِ بزرگ

وقتی دشمنان مردم یهودا و بنیامین شنیدند که تبعیدشدگان بازگشته به بازسازی معبدِ بزرگ یهو، خدای قوم اسرائیل مشغول شده‌اند، ^۲ به دیدن زربابل و سایر سران خاندان‌ها رفته به آن‌ها گفتند: «اجازه بدهید ما هم در ساختن معبدِ بزرگ به شما کمک کنیم، زیرا ما همان خدایی را می‌پرستیم که شما پرستش می‌کنید و از زمانی که امپراتور آشور، اِسَرحدون، ما را به اینجا آورد، ما هم قربانی‌های خود را تقدیم خدای شما کرده‌ایم.»

^۳ زربابل، یشوع و سایر سران خاندان‌ها به ایشان گفتند: «شما هیچ سهمی در ساختن خانه خدای ما ندارید. ما خودمان آن را همان‌طور که کوروش شاهنشاه پارس فرمان داده است، خواهیم ساخت.» ^۴ آنگاه مردمانی که در آن سرزمین زندگی می‌کردند سعی کردند با مایوس ساختن و ترساندن یهودیان مانع ساختن معبدِ بزرگ شوند. ^۵ آن‌ها حتی به ماموران دولتی پارس رشوه می‌دادند تا بر ضد یهودیان کار کنند. آن‌ها در دوران سلطنت کوروش تا زمان پادشاهی داریوش به این کار ادامه دادند.

مخالفت با بازسازی اورشلیم

^۶ در ابتدای سلطنت خشایارشا، دشمنان مردمی که در یهودیه و اورشلیم زندگی می‌کردند، شکایاتی بر ضد آن‌ها نوشتند. ^۷ بار دیگر در زمان سلطنت اردشیر پادشاه، بشلام، میتدرات و طَبَّیْل و هم‌دستان آن‌ها نامه‌ای به خط آرامی به اردشیر شاهنشاه پارس نوشتند که به هنگام خواندن می‌بایست ترجمه می‌شد.

۸همچنین رحوم فرماندار و شمشایی، منشی ایالت، نامه زیر را درباره اورشلیم به اردشیر شاهنشاه پارس نوشتند:

۹«از طرف رحوم فرماندار، و شمشایی منشی ایالتی و دستیاران آنها، قُضات و سایر مأمورانی که از اهالی اِرك، بابل، شوشن و عیلام هستند،^{۱۰} به اتفاق دیگر مردمانی که توسط آشور بانیپال کبیر و ارجمند از وطن خودشان کوچ داده شده‌اند و در شهر سامره و سایر نقاط در استان غربی رود فرات، سکونت یافته‌اند.»
۱۱این است متن نامه:

«به اردشیر شاهنشاه پارس، از طرف خادمانش، مردم ساکن غرب رود فرات.

۱۲ما می‌خواهیم اعلیحضرت بدانند یهودیانی که از سایر سرزمین‌های تابعه به اینجا آمده‌اند، در اورشلیم ساکن شده‌اند و به بازسازی این شهر شیر و آشوب‌گر پرداخته‌اند. آنها به بازسازی دیوارهای آن مشغول شده‌اند و به‌زودی آن را تمام خواهند کرد.^{۱۳} اعلیحضرتا، اگر این شهر دوباره ساخته شود و دیوارهایش تکمیل شوند، مردمش از پرداخت مالیات و باج و خراج خودداری خواهند کرد و درآمد خزانه سلطنتی کاهش خواهد یافت.^{۱۴} حال چون ما خود را مدیون اعلیحضرت می‌دانیم، نمی‌خواهیم از شکوه و عظمت شما کاسته شود. بنابراین پیشنهاد می‌کنیم^{۱۵} دستور فرمایید اسنادی که به‌وسیله اجداد شما نگاه‌داری شده‌اند، بررسی شوند. اگر شما چنین تحقیقی به‌عمل آورید، پی خواهید برد که این شهر همواره سرکش بوده است و از زمان‌های قدیم همیشه برای پادشاهان و فرمانروایان استان‌ها زحمت ایجاد کرده است. حکومت بر این مردم همیشه کار دشواری بوده و به همین دلیل این شهر ویران شده است.^{۱۶} از این رو ما به اطلاع پادشاه می‌رسانیم که اگر این شهر دوباره ساخته شود و دیوارهایش تکمیل گردد، اعلیحضرت دیگر قادر به اداره استان غربی رود فرات نخواهند بود.»

۱۷شاهنشاه این پاسخ را فرستاد:

«با درود به رحوم فرماندار، و شمشایی منشی ایالت و سایر دستیاران که در سامره و سایر نواحی غرب رود فرات زندگی می‌کنند.

۱۸نامه‌ای که فرستاده بودید برای من ترجمه و خوانده شد.^{۱۹} من دستور تحقیق دادم و معلوم شد که واقعاً اورشلیم از زمان‌های قدیم علیه قدرت مرکزی شورش کرده است، و این شهر پُر از مردم سرکش و خرابکار است.^{۲۰} پادشاهان قدرتمندی در آنجا حکومت کرده‌اند و بر تمام استان غربی رود فرات فرمان رانده و مالیات و باج و خراج

گرفته‌اند.^{۲۱} بنابراین شما خودتان دستوری صادر کنید و تا دستور بعدی از جانب من، از بازسازی شهر جلوگیری کنید.^{۲۲} این کار را فوراً انجام دهید، قبل از آنکه زیان بیشتری به منافع من وارد شود.»
^{۲۳} به محض این که نامه اردشیر شاهنشاه برای رحوم، شمشایی و هم‌دستانشان خوانده شد آن‌ها با شتاب به اورشلیم رفتند و به‌زور مانع بازسازی شهر شدند.

کار ساختن معبدِ بزرگ دوباره آغاز می‌شود

^{۲۴} تا دومین سال سلطنت داریوش شاهنشاه پارس، کار بازسازی معبدِ بزرگ متوقف شده بود.

در آن زمان دو نبی به نام‌های حَجّای و زَکریا پسر عِدّو به نام  خدای اسرائیل شروع به سخن گفتن با یهودیان ساکن یهودا و اورشلیم کردند.^۲ وقتی زَرُبَابِل فرزند شَثَلتِئیل و یِشوع فرزند یوصادق پیام آن‌ها را شنیدند، شروع به بازسازی معبدِ بزرگ اورشلیم نمودند و این دو نبی نیز به آن‌ها کمک کردند.

^۳ در آن زمان، تَتِنای استاندار غرب رود فرات، شَتْرَبوزنای و مقامات دیگر تقریباً بدون تأخیر به اورشلیم آمده گفتند: «چه کسی به شما اجازه داده است این معبدِ بزرگ را بسازید و آن را تکمیل کنید؟»^۴ آن‌ها همچنین نام‌های تمام مردانی را که در ساختن معبدِ بزرگ کمک کرده بودند، خواستند.^۵ اما خداوند مراقب رهبران قوم یهود بود. فرمانداران تصمیم گرفتند قبل از دریافت پاسخ از داریوش شاهنشاه اقدامی به‌عمل نیاورند.^۶ این گزارشی است که آن‌ها به شاهنشاه فرستادند: ^۷ «بر داریوش شاهنشاه سلامتی باد.^۸ اعلیحضرت بدانند که ما به استان یهودیه رفتیم و دریافتیم که معبدِ خدای بزرگ با تخته سنگ‌های بزرگ در حال بازسازی است، و تیرهای چوبی روی دیوارها گذاشته شده‌اند. این کار بادقت زیادی انجام می‌شود و در حال پیشرفت است.^۹ آنگاه از رهبران قوم خواستیم به ما بگویند با اجازه چه کسی بازسازی و تکمیل معبدِ بزرگ را شروع کرده‌اند.^{۱۰} ما نام‌های آن‌ها را پرسیدیم تا بتوانیم شما را از نام کسانی که این کار را رهبری می‌کنند، مطلع سازیم.^{۱۱} آن‌ها در پاسخ گفتند، 'ما خادمان خدای آسمان و زمین هستیم و به بازسازی معبدِ بزرگ او که سال‌ها قبل به‌وسیله یکی از پادشاهان توانای ما ساخته شده بود، پرداخته‌ایم.^{۱۲} اما چون اجداد ما خدای آسمان‌ها را خشمگین ساختند، او اجازه داد که ایشان به اسارت نبوکدنصر پادشاه بابل، پادشاهی از سلسله کلدانی، درآیند. معبدِ بزرگ ویران شد و مردم به بابل تبعید شدند.^{۱۳} آنگاه کوروش در اولین سال سلطنت به‌عنوان شاهنشاه

بابل، فرمان بازسازی معبدِ بزرگ را صادر فرمود. ^{۱۴} او ظروف طلا و نقرهٔ معبدِ بزرگ را که نبوکدنصر از معبدِ بزرگ اورشلیم به پرستشگاه بابل برده بود، بازگردانید. کوروش تمام این ظروف را به شخصی به نام شیشبصر، که وی را به فرمانداری یهودیه تعیین کرده بود، تحویل داد. ^{۱۵} شاهنشاه به او دستور داد آن‌ها را بردارد و به معبدِ بزرگ در اورشلیم ببرد و معبدِ بزرگ را در همان مکان سابقش دوباره بسازد. ^{۱۶} پس شیشبصر به اینجا آمد و بنیاد آن را نهاد، بنای معبدِ بزرگ از آن زمان تا به حال ادامه یافته و هنوز تمام نشده است. ^{۱۷} اکنون، اگر ارادهٔ همایونی است، دستور فرمایید سوابق امر در بایگانی سلطنتی بابل بررسی شود و معلوم شود آیا کوروش شاهنشاه دستور بازسازی معبدِ بزرگ را داده‌اند یا نه، آنگاه ما را از ارادهٔ خود در این امر آگاه فرمایید.»

پیدا شدن فرمان کوروش

۶ پس داریوش شاهنشاه دستور داد سوابق موجود در بایگانی سلطنتی در بابل بررسی شود. ^{۱۲} اما در شهر اکباتان در استان ماد طوماری یافت شد که شامل متن زیر بود:

۳ «کوروش شاهنشاه در اولین سال پادشاهی خود، فرمان داد که معبدِ بزرگ اورشلیم دوباره در همان جای سابقش، به صورت مکانی برای تقدیم قربانی‌ها بنا شود. ارتفاع معبدِ بزرگ باید سی متر و عرض آن نیز سی متر باشد. ^۴ دیوارهای آن از یک لایه چوب بر هر سه لایهٔ سنگ ساخته شود. تمام مخارج ساختمان از خزانه‌داری سلطنتی پرداخت شود. ^۵ همچنین کلیه ظروف طلا و نقره‌ای که نبوکدنصر از معبدِ بزرگ اورشلیم به بابل آورده بود، به جای خودشان در معبدِ بزرگ اورشلیم بازگردانیده شود.»

دستور ادامهٔ کار توسط داریوش

۶ آنگاه داریوش شاهنشاه جواب زیر را فرستاد:
«به تینای، استاندار غربی رود فرات، شتربوزنای و مقامات دیگر در غرب فرات.

«به معبدِ بزرگ نزدیک نشوید ^۷ و در بازسازی آن دخالت نکنید. اجازه بدهید فرماندار یهودیه و رهبران قوم یهود معبدِ بزرگ خدای خود را در مکان سابقش بسازند. ^۸ من به این وسیله به شما دستور می‌دهم در بازسازی معبدِ بزرگ به آن‌ها کمک کنید. کلیه مخارج آن‌ها باید فوراً از خزانهٔ سلطنتی از محل مالیات‌های دریافت شده از استان غربی رود فرات پرداخت شود تا وقفه‌ای در کار ساختمان پیش نیاید. ^۹ هرچه کاهنان احتیاج دارند، شما هرروزه بدون هیچ کوتاهی، در اختیار ایشان قرار

بدهید: گوساله، قوچ، یا برّه برای تقدیم قربانی سوختنی به حضور خدای آسمان و یا گندم، نمک، شراب و روغن زیتون که از شما می خواهند، به ایشان بدهید. ^{۱۰} دلیل این کار این است که آن ها بتوانند قربانی هایی تقدیم کنند که مقبول خدای آسمان باشد و برای من و فرزندان من برکت بطلبند. ^{۱۱} علاوه بر این، من فرمان می دهم که اگر کسی از این دستور سرپیچی کند، یک تیر چوبی از سقف خانه اش بگیرند، و نوک آن را تیز کرده به بدنش فروکنند و خانه اش را نیز به یک زباله دان تبدیل نمایند. ^{۱۲} باشد تا همان خدایی که اورشلیم را برای پرستش خود برگزید، هر پادشاه یا هر ملّتی را که فرمان مرا نقض کند و بخواهد معبد بزرگ را ویران کند، محو و نابود سازد. من، داریوش، این دستور را داده ام. دستور من باید کاملاً اجرا شود.»

تقدیس معبد بزرگ

^{۱۳} آنگاه تَتَنای استاندار، شَتْرَبوزنای و بَقِیّه مقامات دیگر هرچه را که داریوش شاهنشاه دستور داده بود، به طور دقیق انجام دادند. ^{۱۴} رهبران قوم یهود با تشویق حَجّای نبی و زَکریای نبی پسر عِدو در کار ساختن معبد بزرگ خوب پیشرفت کردند. آن ها طبق دستور خدای اسرائیل و فرمان کوروش، داریوش و اردشیر، پادشاهان پارس، ساختمان معبد بزرگ را به اتمام رسانیدند. ^{۱۵} پس کار ساختمان معبد بزرگ در روز سوّم ماه آدار مطابق با ششمین سال سلطنت داریوش شاهنشاه به پایان رسید. ^{۱۶} آنگاه قوم اسرائیل، یعنی کاهنان، لاویان و همه آنانی که از تبعید بازگشته بودند، با شادمانی معبد بزرگ را تقدیس کردند. ^{۱۷} برای مراسم تقدیس معبد بزرگ، آن ها صد گاو نر، دویست قوچ و چهارصد برّه قربانی کردند. علاوه بر آن، دوازده بُز برای آمرزش گناه، یعنی یک بُز برای هر طایفه اسرائیل، قربانی کردند. ^{۱۸} ایشان همچنین کاهنان و لاویان را برای خدمات معبد بزرگ اورشلیم، برحسب آنچه در کتاب موسی آمده است، تعیین نمودند.

عید فصح

^{۱۹} آنانی که از تبعید برگشته بودند، عید فصح را در روز چهاردهم ماه اوّل سال بعد جشن گرفتند. ^{۲۰} همه کاهنان و لاویان خود را تطهیر کرده طاهر شدند. لاویان برّه های عید فصح را برای آنانی که از تبعید برگشته بودند و برای برادران کاهن خویش و همچنین برای خودشان ذبح کردند. ^{۲۱} همه قوم اسرائیل که از تبعید برگشته بودند و تمام آن هایی که از چیزهای ناپاک غیریهودیان ساکن آن سرزمین دست برداشته به پرستش یهوه، خدای اسرائیل روی آورده بودند، از گوشت قربانی ها

خوردند. ۲۲ آن‌ها با خوشی و شادی عید نان فطیر را به مدت هفت روز جشن گرفتند و خوشحال بودند که خداوند آن‌ها را مورد توجه امپراتور آشور قرار داده بود تا در بازسازی معبد بزرگ خدای اسرائیل از حمایت او برخوردار باشند.

ورود عزرا به اورشلیم

چندین سال بعد، در دوران شاهنشاهی اردشیر شاهنشاه پارس، شخصی بود به نام عزرا. او از نسل هارون * کاهن اعظم بود با این شجره‌نامه: عزرا پسر سیرایا، پسر عزریا، پسر حلقیا، ۲ پسر شلوم، پسر صادوق، پسر آخیطوب، ۳ پسر آمریا، پسر عزریا، پسر مریوت، ۴ پسر زرحیا، پسر عزری، پسر بقی، ۵ پسر آیشوع، پسر فینحاس، پسر العازار پسر هارون.

عزرا در شریعت موسی که یهوه، خدای اسرائیل به قوم داده بود، کاتبی ماهر بود. شاهنشاه هرآنچه را که او درخواست می‌کرد، به او می‌بخشید و دست یهوه، خدایش بر او بود. ۷ در هفتمین سال سلطنت اردشیر، عزرا به اتفاق گروهی از یهودیان که شامل کاهنان، لاویان، سرایندگان، نگهبانان و خادمان معبد بزرگ بود، از بابل عازم اورشلیم شد. ۸-۹ آن‌ها در اولین روز ماه اول، بابل را ترک کردند و در روز اول ماه پنجم وارد اورشلیم شدند، چون دست نیکوی خداوند با او بود. ۱۰ زیرا عزرا زندگی خود را در مطالعه شریعت خداوند، اجرای آن و تعلیم تمام دستورهای آن به مردم اسرائیل صرف کرده بود.

مدرکی که اردشیر شاهنشاه به عزرا داد

۱۱ اردشیر پادشاه مدرک زیر را به عزرا، کاهن فاضل که دانشی عمیق از قوانین و دستورهای الهی داشت، داد: ۱۲ «از طرف اردشیر شاهنشاه به عزرای کاهن، فاضل در شریعت خدای آسمان.

۱۳ «من فرمان می‌دهم در سرتاسر امپراتوری من به تمام قوم اسرائیل، کاهنان و لاویانی که مایل هستند، اجازه داده شود به همراه تو به اورشلیم بازگردند. ۱۴ من به اتفاق هفت مشاور خود به تو مأموریت می‌دهم به اورشلیم و یهودیه بروی و وضع آن‌ها را بررسی کنی و ببینی آیا از شریعت خدایت که به تو سپرده شده است، اطاعت می‌شود یا نه. ۱۵ تو باید هدایای طلا و نقره‌ای را که من و مشاورینم مایل هستیم به خدای اسرائیل که معبد بزرگ او در اورشلیم است تقدیم کنیم، با خود ببری. ۱۶ تو همچنین باید تمام طلا و نقره‌ای را که در سراسر استان

بابل جمع می‌کنی و هدایای داوطلبانه‌ای را که قوم اسرائیل و کاهنان آن‌ها برای معبد بزرگ خدای خود در اورشلیم می‌دهند، با خود ببری. ۱۷ «تو باید بادقت آن‌ها را صرف خرید گاوهای نر، قوچ‌ها، بره‌ها، غلات و شراب بکنی و آن‌ها را بر قربانگاه معبد بزرگ اورشلیم تقدیم کنی. ۱۸ تو می‌توانی آنچه را که از طلا و نقره باقی می‌ماند، مطابق اراده خدای خود برای تهیه هرچه خودت و مردمت می‌خواهید، استفاده کنی. ۱۹ تو باید تمام ظروفی را که برای استفاده در خدمات معبد بزرگ به تو داده شده، در اورشلیم به خدا تقدیم کنی. ۲۰ و هر چیز دیگری که برای معبد بزرگ نیاز داری، می‌توانی از خزانه سلطنتی دریافت نمایی. ۲۱ «من به تمام خزانه‌داران استان غربی رود فرات دستور می‌دهم هرچه عزرای کاهن و فاضل در شریعت خدای آسمان می‌خواهد، برای او تهیه کنند، ۲۲ یعنی تا سه هزار و چهارصد کیلوگرم نقره، ده هزار کیلوگرم گندم، دو هزار لیتر شراب، دو هزار لیتر روغن زیتون، و هر اندازه نمک که بخواهد. ۲۳ باید در تهیه هرچه خدای آسمان برای معبد بزرگ خود می‌خواهد، دقیق باشید و مطمئن شوید که او هرگز از من و کسانی که بعد از من حکومت می‌کنند، خشمگین نشود. ۲۴ شما را از گرفتن هر نوع مالیات از کاهنان، لاویان، سرایندگان، نگهبانان، خادمان و هرکه به معبد بزرگ وابسته است، منع می‌کنم. ۲۵ «تو ای عزرا، با حکمتی که خدا به تو داده است، می‌باید مدیران و داورانی را که بر طبق شریعت خدای تو زندگی می‌کنند، برای دادرسی و رسیدگی به کارهای تمام مردم در استان غربی رود فرات، برگماری. تو باید آن شریعت را به هرکه نمی‌داند بیاموزی. ۲۶ اگر کسی شریعت خدای تو یا قوانین شاهنشاه را اطاعت نکند، باید فوراً به مجازات برسد. مجازات چنین فردی ممکن است مرگ، تبعید، مصادره اموال یا زندان باشد.»

عزرا خدا را ستایش می‌کند

۲۷ عزرا گفت: «سپاس بر نام یهوه، خدای اجداد ما! او در دل پادشاه نهاده است که چنین حرمتی به معبد بزرگ خداوند در اورشلیم بگذارد. ۲۸ به خاطر محبت پایدار خدا، من مورد توجه شاهنشاه، مشاورینش و تمام مأموران عالی رتبه او قرار گرفته‌ام، و من از آنجا که دست یهوه، خدایم بر من بود، شهامت یافته توانسته‌ام بسیاری از سران خاندان‌های قوم اسرائیل را ترغیب کنم که همراه من بازگردند.»

کسانی که از تبعید بازگشتند

این است فهرست سران خاندان‌های اسرائیلی که در بابل تبعید بودند و در زمان شاهنشاهی اردشیر همراه عزرا به اورشلیم بازگشتند:

۱۴-۲ جرشوم، از خاندان فینحاس؛

دانیال، از خاندان ایتامار؛

حطوش فرزند شِگنیا، از خاندان داوود؛

زکریا، از خاندان فرعوش، به همراه صد و پنجاه مرد دیگر که

اصل و نسب آن‌ها ثبت شده بود.

الیهوئینای فرزند زرحیا، از خاندان فَحْت مَوَّاب، همراه دویست

مرد؛

شِگنیا فرزند یَحْزِئیل، از خاندان زَتَو، همراه سی صد مرد؛

عبد فرزند یوناتان، از خاندان عادی، همراه پنجاه مرد؛

یشعیا فرزند عَتْلِیا، از خاندان عیلام، همراه هفتاد مرد؛

زبدیا فرزند میکائیل، از خاندان شِفطِیا، همراه هشتاد مرد؛

عوبدیا فرزند یَحِیئیل، از خاندان یوآب، با دویست و هجده مرد؛

شلومیت فرزند یوسفیا، از خاندان بانی، همراه صد و شصت

مرد؛

زکریا فرزند بَبای، از خاندان بَبای، همراه بیست و هشت مرد؛

یوحانان فرزند هَقَّاطان، از خاندان عَزْجَد، همراه صد و ده مرد؛

اِلِفِلِط، یعیئیل و شَمعیّا، از خاندان اَدونِیقام، همراه شصت مرد

(این گروه بعدها بازگشتند.)

عوتای و زَکُور، از خاندان بَغَوای، همراه هفتاد مرد.

عزرا در صدد یافتن لاویان

۱۵ من همهٔ گروه‌ها را در کنار نه‌ری، که به طرف شهر آهوا جاری است، جمع کردم و ما در آنجا سه روز اردو زدیم. من دریافتم که تعدادی کاهن در بین آن‌ها بود، ولی از لاویان کسی در آنجا نبود. ۱۶ نه نفر از رهبران قوم را به نام‌های اِلِیَعر، اَرِیئیل، شَمعیّا، اِلناتان، یاریب، اِلناتان، ناتان، زکریا، و مِشَلّام و دو نفر از معلمان به نام‌های یویاریب و اِلناتان را فراخواندم. ۱۷ آن‌ها را نزد عِدّو، رئیس جماعتی که در کاسِیفیا سکونت دارند، فرستادم تا از او و همکارانش که خادمان معبد بزرگ بودند، بخواهند که افرادی را برای خدمت خداوند در معبد بزرگ بفرستند. ۱۸ آن‌ها یکی از لاویان به نام شَرِیبا از خاندان مَحَلّی را که شخص برجسته‌ای بود به همراه هجده نفر از پسران و برادرانش فرستادند، چون دست نیکوی خدای ما

با ما بود،^{۱۹} آن‌ها همچنین حَشِیّا و یَشَعِیّا از خاندان میراری را به اِتِّفاق بیست نفر از بستگان ایشان فرستادند.^{۲۰} علاوه بر آن‌ها، دویست و بیست نفر از خدمهٔ معبدِ بزرگ که اجدادشان به وسیلهٔ داوود پادشاه و نمایندگان او برای کمک به لاویان منصوب شده بودند، نیز همراه آنان بودند. نام‌های همهٔ آن‌ها ثبت شده است.

دعوت عزرا از مردم برای دعا و روزه

^{۲۱} در آنجا، در کنار نهر اَهْوّا، از همه خواستم تا با هم روزه بگیریم و با فروتنی از خدای خویش بخواهیم که ما را در سفرمان رهبری کند و ما و فرزندانمان و اموالمان را محافظت فرماید.^{۲۲} من خجالت می‌کشیدم از شاهنشاه تقاضا کنم یک گروه سواره‌نظام را بفرستد تا در سفر در مقابل هر دشمنی از ما مراقبت کنند، چون من به او گفته بودم که دست مهربان خدای ما به هرکه به او توکل کند، برکت می‌دهد، اما هرکه از او رو برگرداند، مورد خشم و مجازات او قرار می‌گیرد.^{۲۳} از این رو، ما روزه گرفتیم و نزد خدا دعا کردیم تا خدا خودش از ما مراقبت کند و او هم دعا‌های ما را مستجاب نمود.

هدایایی برای معبدِ بزرگ

^{۲۴} از بین کاهنان برجسته، من شَرِیّا، حَشِیّا، و ده‌ها نفر دیگر را انتخاب کردم.^{۲۵} آنگاه طلا، نقره و ظروفی را که شاهنشاه، مشاوران و مأموران عالی رتبهٔ او و مردم اسرائیل برای استفاده در معبدِ بزرگ داده بودند، وزن کرده به کاهنان دادم.^{۲۶-۲۷} آنچه به آن‌ها دادم به این شرح است:

نقره: بیست و پنج تن،
صد قطعه ظروف نقره‌ای به وزن هفتاد کیلوگرم،
طلا: سه هزار و چهارصد کیلوگرم،
بیست عدد جام طلا به وزن هشت و نیم کیلوگرم،
دو جام برنز اعلا به ارزش جام‌های طلا.

^{۲۸} به آن‌ها گفتم: «شما در حضور یَهُوه، خدای اجداد خود، مقدّس هستید. همچنین کلیه ظروف طلا و نقره‌ای که به‌عنوان هدیهٔ داوطلبانه به او تقدیم شده، مقدّس است.^{۲۹} تا رسیدن به معبدِ بزرگ از آن‌ها به‌دقت مراقبت کنید. آنجا، در اتاق کاهنان، آن‌ها را وزن کنید و به رؤسای کاهنان و لاویان و رهبران قوم اسرائیل در اورشلیم تحویل بدهید.»

۳۰ پس کاهنان و لاویان مسئولیت محافظت از طلا، نقره و ظروف را، تا رسانیدن آن‌ها به معبد بزرگ اورشلیم، به عهده گرفتند.

بازگشت به اورشلیم

۳۱ ما در روز دوازدهم ماه اوّل، نهر آهوا را ترک کردیم و عازم اورشلیم شدیم. دست خدای ما در سفر با ما بود و ما را از حمله‌های دشمنان و راه‌زنان حفظ کرد. ۳۲ وقتی به اورشلیم رسیدیم، سه روز استراحت کردیم. ۳۳ و در روز چهارم به معبد بزرگ رفتیم. در آنجا نقره، طلا و ظروف را وزن کردیم و تحویل کاهنی به نام مرموت پسر اوریا دادیم. العازار فرزند فینیحاس و دو نفر از لاویان به نام‌های یوزاباد فرزند یشوع و نوعدیا فرزند پتوی نیز با او بودند. ۳۴ همه چیز شمرده و وزن شد و صورت کاملی از آن‌ها در همان موقع تهیه شد.

۳۵ آنگاه همه کسانی که از تبعید بازگشته بودند، قربانی‌های سوختنی به حضور خدا تقدیم کردند. آن‌ها دوازده گاو نر برای همه قوم اسرائیل، نود و شش قوچ و هفتاد و هفت بره قربانی کردند. آن‌ها همچنین دوازده بز هم به منظور تطهیر از گناهان خود قربانی کردند. تمام این حیوانات را به صورت قربانی سوختنی به حضور خدا تقدیم کردند. ۳۶ آن‌ها همچنین مدرکی را که شاهنشاه به ایشان داده بود، به استانداران و مأموران دولت در ناحیه غربی رود فرات ارائه دادند، و آن‌ها از مردم و خانه خدا حمایت کردند.

باخبر شدن عزرا از ازدواج با غیریهودیان

۹ پس از این که تمام این کارها انجام شد، رهبران قوم یهود نزد من آمده گفتند که مردم، کاهنان و لاویان، خود را از قوم‌های همسایه یعنی مردم عَمون، موآب و مصر و همچنان از کنعانیان، حِتیان، فرِزیان، و یبوسیای و آموریان جدا نگاه نداشته‌اند، بلکه آن‌ها کارهای ناشایست این مردمان را انجام می‌دادند، ۲ زیرا آن‌ها از زنان بیگانه برای خود و پسرانشان همسر اختیار نموده قوم مقدّس خدا را آلوده کرده‌اند. رهبران و بزرگان قوم در این خیانت پیش قدم بوده‌اند. ۳ وقتی این را شنیدم، از شدّت غم لباس خود را دریدم، موهای سرو صورتم را کندم و از شدّت غم و ناراحتی بر زمین نشستم. ۴ من تا وقت تقدیم قربانی شامگاه همان‌طور در آنجا در حالت اندوه و ماتم بودم. مردم به تدریج اطراف من جمع شدند، مخصوصاً کسانی که از آنچه خدای اسرائیل در مورد بی‌وفایی تبعیدیان بازگشته گفته بود، ترسیده بودند.

۵ هنگام قربانی شامگاه در حالی که هنوز لباس پاره شده بر تنم بود، از جایی که به حالت غم و اندوه نشسته بودم، برخاستم. به حالت دعا

زانو زدم و دست‌های خود را به‌سوی یَهُوه، خدای خود بلند کردم، و گفتم: «ای خدای من، آن‌قدر شرمگین هستم که نمی‌توانم سرخود را در حضور تو بلند کنم. گناهان ما انباشته شده و از سر ما نیز گذشته به آسمان‌ها می‌رسد. ^۷ از روزگار اجدادمان تا به امروز، ما، قوم تو، مرتکب گناهان فراوانی شده‌ایم. ما، پادشاهان و کاهنان ما به‌خاطر گناهانمان به دست پادشاهان بیگانه افتاده‌ایم. ما دچار کشتار، غارت و اسارت شده و کاملاً رسوا گشته‌ایم، چنان‌که تا به امروز هستیم. ^۸ ای یَهُوه، خدای ما، اکنون مدّت کوتاهی است که به ما لطف کرده‌ای و اجازه داده‌ای که عده‌ای از ما از اسارت خلاص شویم و در این مکان مقدّس در امنیّت زندگی کنیم تا چشمانمان روشن گردند و در بردگی نیروی تازه کسب کنیم. ^۹ هرچند ما برده هستیم، ولی تو ما را در حالت بردگی ترک نمی‌کنی، تو پادشاهان پارس را واداشتی تا بر ما لطف کنند و به ما اجازه دهند به زندگی خود ادامه دهیم و معبد بزرگ تو را که ویران شده بود، دوباره بسازیم و در اینجا، در یهودیه و اورشلیم، ایمن باشیم. ^{۱۰} «اما بعد از این همه وقایع، دیگر چه می‌توانیم بگوییم؟ ما بازهم از فرمان‌های تو، ای خدا، ^{۱۱} که به‌وسیلهٔ خادمان خود انبیا به ما داده‌ای، سرکشی کرده‌ایم. آن‌ها به ما گفتند که این سرزمین که ما تصرف خواهیم کرد، سرزمینی که به‌وسیلهٔ کارهای ناشایست و زشت اقوامی که در سرتاسر آن سکونت دارند، ناپاک شده است. ^{۱۲} آن‌ها به ما گفتند که اگر می‌خواهیم از این سرزمین بهره‌مند شویم و آن را تا ابد به فرزندان خود واگذار کنیم، هرگز نباید با این مردم ازدواج کنیم یا کاری کنیم که باعث موفّقیّت و سعادت آن‌ها شود. ^{۱۳} حتّی بعد از آن همه مجازات و سختی که به‌خاطر گناهان و خطاهای خود متحمّل شده‌ایم، ما می‌دانیم که تو، خدای ما، ما را کمتر از آنچه سزاوار بودیم، تنبیه کرده‌ای و به ما اجازه دادی تا زنده بمانیم. ^{۱۴} پس چگونه ممکن است بازهم فرمان‌های تو را نادیده بگیریم و با این مردمان شریر ازدواج کنیم؟ اگر چنین کنیم، تو آن‌چنان خشمگین خواهی شد که ما را به‌کلی از بین خواهی برد و دیگر اجازه نخواهی داد که زنده بمانیم؟ ^{۱۵} ای یَهُوه، خدای اسرائیل تو عادل هستی، اما بازهم اجازه داده‌ای عده‌ای از ما زنده بمانیم. ما به گناهان خود در حضور تو اعتراف می‌کنیم؛ ما هیچ شایستگی برای آمدن به حضور تو نداریم.»

برنامهٔ پایان دادن به ازدواج با غیریهودیان

هنگامی که عزرا به حالت دعا در مقابل معبد بزرگ خم شده بود و با گریه به این گناهان اعتراف می‌کرد، گروه

کثیری از قوم اسرائیل، مردان و زنان و کودکان همه دور او جمع شده بودند و به تلخی می‌گریستند.^۲ سپس شِکْنیا فرزند یحییئیل از خاندان عیلام، به عزرا گفت: «ما به‌خاطر ازدواج با زنان بیگانه پیمان خود را با خدا شکسته‌ایم. باوجوداین، هنوز هم برای اسرائیل امیدی هست. پس حال ما باید با خدای خود عهد ببندیم که این زنان و فرزندان آن‌ها را از بین خود بیرون کنیم. ما از هرآنچه تو و کسانی که به احکام الهی احترام می‌گذارند بگویند، اطاعت خواهیم کرد و آنچه را شریعت خداوند از ما بخواهد به‌جا خواهیم آورد.^۴ پس برخیز! ما را در انجام آن رهبری کن و ما با تو خواهیم بود.»

^۵ پس عزرا از رهبران قوم و کاهنان و لاویان و بقیّه مردم خواست سوگند یاد کنند که طبق پیشنهاد شِکْنیا عمل خواهند کرد، و آن‌ها سوگند یاد کردند.^۶ آنگاه عزرا از جلوی معبد بزرگ به اقامتگاه یهوحانان فرزند الیاشیب رفت و به‌خاطر بی‌ایمانی تبعیدشدگان، تمام شب را بدون آنکه چیزی بخورد یا بنوشد، در ماتم و غصّه گذرانید.

^۷ پس پیامی به سرتاسر اورشلیم و یهودیه فرستاده شد تا تمام کسانی که از تبعید بازگشته بودند، باید طبق دستور رهبران قوم در شهر اورشلیم جمع شوند،^۸ و اگر کسی در ظرف سه روز حاضر نشود، تمامی اموالش مصادره و خودش از جامعه طرد خواهد شد.^۹ طی سه روز، در روز بیستم ماه نهم، تمام مردانی که در سرزمین یهودا و بنیامین زندگی می‌کردند به اورشلیم آمدند و در صحن معبد بزرگ جمع شدند. باران شدیدی می‌بارید. همه مردم به دلیل اهمیّت جلسه و ریزش باران بر خود می‌لرزیدند.^{۱۰} عزرای کاهن برخاست و خطاب به آن‌ها گفت: «شما وفادار نبوده‌اید و به‌خاطر ازدواج خود با زنان بیگانه باعث گناه قوم اسرائیل شده‌اید. پس اکنون نزد یهوه، خدای اجداد خویش به گناهان خود اعتراف کنید و کاری را انجام دهید که او را خشنود می‌سازد؛ خود را از بیگانگانی که در سرزمین ما زندگی می‌کنند، جدا کنید و از دست زن‌های بیگانه خویش را رها سازید.»

^{۱۲} مردم در پاسخ، با فریاد گفتند: «به هرآنچه تو بگویی، عمل خواهیم کرد.»^{۱۳} ایشان همچنین گفتند: «چون جمعیت زیاد است و باران شدیدی هم می‌بارد، ما نمی‌توانیم در این مکان روباز بایستیم. این چیزی نیست که بتوان در یک یا دو روز انجام داد، چون عدّه بسیاری از ما گرفتار این گناه شده‌ایم.^{۱۴} اجازه بده سران قوم ما در اورشلیم بمانند و به این موضوع رسیدگی کنند؛ آنگاه هرکسی که زن بیگانه دارد، در زمانی معین همراه رهبران و داوران شهر خود بیاید تا به این وسیله خشم خدا از ما برگردد.»^{۱۵} هیچ‌کس با این پیشنهاد مخالفت نکرد جز یوناتان

فرزند عَسَائِيل و یَحْزِیا فرزند تَقْوَه که از حمایت مِشَلَّام و لاوی ای به نام شَبَتای برخوردار بودند.

۱۶ همه کسانی که از تبعید بازگشته بودند، این تدبیر را پذیرفتند. پس عزرای کاهن از بین سران خاندان‌ها افرادی را برگزید و نام آن‌ها را ثبت کرد. در روز اوّل ماه دهم، آن‌ها بررسی خود را شروع کردند ۱۷ و در طی سه ماه تحقیق کاملی در مورد تمام مردانی که با زن‌های بیگانه ازدواج کرده بودند، به عمل آمد.

مردانی که زنان بیگانه داشتند

۱۸ نام‌های کسانی که زن‌های بیگانه داشتند به این شرح است:

از کاهنان، به ترتیب هر خاندان عبارت بودند از:

خاندان یَشوع فرزند یوصاداق و برادرانش مَعْسِیا، اِلِیعِزِر، یاریب و جَدَلِیا. ۱۹ آن‌ها قول دادند زنان خود را طلاق دهند و درضمن قوچی برای آمرزش گناهان خود قربانی کردند.

۲۰ از خاندان اِمیر: حَنّانی و زَبَدِیا.

۲۱ از خاندان حاریم: مَعْسِیا، ایلِیا، شَمَعِیا، یَحِیثیل و عَزّیا.

۲۲ از خاندان فَشحور: اِلِیوعینای، مَعْسِیا، اسماعیل، نَتنائیل، یوزاباد، و اِلِعاسَه.

۲۳ از لاویان:

یوزاباد، شَمعی، قَلایا (که قَلیطا نیز نامیده می‌شود)، فِتَحِیا، یهودا، اِلِیعِزِر.

۲۴ از سرایندگان:

اِلِیاشیب.

از نگهبانان معبد بزرگ:

شَلوم و طَلیم، و اوری.

۲۵ و بقیّه:

از خاندان فَرعوش: رَمِیا، یَزّیا، مَلْکیا، میامین، اِلِعازار، مَلْکیا، و بَنایا.

۲۶ از خاندان عیلام: مَتّیا، زَکریا، یَحِیثیل، عَبدی، یَریموت، و ایلِیا.

۲۷ از خاندان زَتّو: اِلِیوعینای، اِلِیاشیب، مَتّیا، یَریموت، زاباد، و عَزیزا.

۲۸ از خاندان بَبای: یَهوَحانان، حَنّیا، زَبّای، و عَتَلای.

۲۹ از خاندان بانی: مِشَلَّام، مَلّوک، عَدایا، یاشوب، شِئِل، و یَریموت.

۳۰ از خاندان فَحَت موآب: عَدنا، کِلال، بَنایا، مَعْسِیا، مَتّیا، بَصَلئیل، بَنوی، مَنسی.

۳۱-۳۲ از خاندان حاریم: اِلِیعِزِر، یَشّیا، مَلْکیا، شَمَعِیا، و شمعون، بنیامین، مَلّوک، شَمَریا.

۳۳ از خاندان حاشوم: مَتَنای، مَتَّتّا، زاباد، اِلِفِلِط، پِرِمای، مَنَسی و شِمعی.

۳۴-۳۷ از خاندان بانی: مَعَدای، عَمَرام، اوئیل، بِنایا، بیدیا، کِلوهی، وَنیا، مِرموت، اِلِیاشیب، مَتَنیا، مَتَنای، یَعَسو.

۳۸-۴۲ از خاندان بَنوی: شِمعی، شِلِمیا، ناتان، عَدایا، مَکَنَدِبای، شاشای، شارای، عزرائیل، شِلِمیا، شِمَریا، شَلّوم، اَمَریا، و یوسف.

۴۳ از خاندان نَبو: یعیئیل، مَتیتیا، زاباد، زینا، یَدو، یوئیل و بِنایا.

۴۴ تمام این مردان زنان بیگانه داشتند. ایشان این زنان را طلاق دادند و آنان را با فرزندانِشان بیرون راندند.



نحميا

٥	٤	٣	٢	١
١٠	٩	٨	٧	٦
		١٣	١٢	١١



کتاب نِحْمِیا

معرفی کتاب

موضوع اصلی کتاب نِحْمِیا، ادامهٔ مطالبی است که در کتاب عزرا شروع شده بود، یعنی بنای جامعه‌ای متشکل از قوم خدا. در آن زمان، معبد بزرگ ساخته شده بود و پرستش خدا به صورت مرتب انجام می‌گرفت. در چنین شرایطی بود که قوم نیاز مبرمی به مکانی امن برای زندگی داشت. شرح بازسازی دیوار اورشلیم، با وجود مخالفت‌های بسیار، موضوعی است که در این کتاب بیان گردیده است.

کتاب نِحْمِیا را می‌توان به چهار قسمت تقسیم کرد: بازگشت نِحْمِیا به اورشلیم برای بازسازی یهودا به دستور شاهنشاه پارس. بازسازی دیوارهای اورشلیم. قرائت قوانین الهی و اعتراف مردم به گناهانشان. سایر کارهای نِحْمِیا به عنوان حاکم یهودا. یکی از قسمت‌های مهم و درخشان کتاب، توکل کامل نِحْمِیا به خدا و دعا‌های پی‌درپی او می‌باشد.

نکته قابل توجه در این کتاب شرح توکل عمیق نِحْمِیا به خدا و دعا‌های متعددی وی به او می‌باشد. بعد از بازگشت قوم از تبعید و اولین بار که کلام خدا برای همگان قرائت شد، در این کتاب چنین می‌خوانیم: «آنگاه مردم به خانه‌هایشان رفتند و با شادمانی خوردند و نوشیدند و آنچه را که داشتند با دیگران قسمت کردند، زیرا آنچه را که برای ایشان خوانده شده بود، فهمیدند.» (۱۲:۸)

تقسیم‌بندی کتاب

بازگشت نِحْمِیا به اورشلیم ۱:۱-۲:۲۰

بازسازی دیوار اورشلیم ۳:۱-۷:۷۳

خواندن قوانین و تجدید پیمان ۸:۱-۱۰:۳۹

سایر کارهای نِحْمِیا ۱۱:۱-۱۳:۳۱

اندوه نَحْمِیا و دعای او برای قوم خود

این است گزارش کارهایی که نَحْمِیا پسر حَکَلِیا انجام داد:
در ماه کیسلو، در بیستمین سال سلطنت اردشیر شاهنشاه پارس، در پایتخت یعنی شهر شوش بودم.^۲ حنانی، یکی از برادرانم، با گروهی از سرزمین یهودا به آنجا آمدند و من از آنان دربارهٔ اورشلیم و یهودیانی که از تبعید بابل بازگشته بودند، سؤال کردم.^۳ ایشان گفتند که آنانی که زنده مانده‌اند و به میهن بازگشته‌اند با دشواری روبه‌رو هستند و بیگانگانی که در آن اطراف زندگی می‌کنند با حقارت به ایشان می‌نگرند. ایشان همچنین گفتند که دیوارهای اورشلیم هنوز ویران است و دروازه‌های آن از زمانی که در آتش سوخته شده بودند، بازسازی نشده‌اند.^۴ هنگامی که این خبر را شنیدم، نشستم و گریه کردم.

چندین روز سوگواری کردم و چیزی نخوردم و به حضور خدا دعا کرده گفتم: «ای یهوه، خدای آسمان‌ها! تو بزرگ و شگفت‌انگیز هستی. تو عهد خود را با امانت، با آنانی که تو را دوست دارند و فرمان‌های تو را انجام می‌دهند، نگاه می‌داری.^۵ خداوندا، بر من نظر کن و دعای مرا بشنو، دعایی که روز و شب برای بندگان، قوم اسرائیل، می‌کنم. من اعتراف می‌کنم که ما مردم اسرائیل مرتکب گناه شده‌ایم. من و نیاکانم بر ضد تو گناه کرده‌ایم.^۶ ما بر ضد تو شرارت ورزیده‌ایم و فرمان‌های تو را انجام نداده‌ایم. ما از قوانینی که توسط بنده‌ات موسی به ما دادی پیروی نکرده‌ایم.^۷ اکنون سخنانی را که به بندهٔ خود موسی گفתי، به یادآور، 'اگر شما مردم اسرائیل، با من بی‌وفا باشید، شما را در میان ملت‌ها پراکنده خواهم ساخت،^۸ اما اگر به‌سوی من بازگردید و از فرمان‌های من پیروی کنید، من شما را به مکانی که برای ستایش خود برگزیده‌ام، بازخواهم گرداند، حتی اگر در سرزمین‌های دوردست پراکنده شده باشید.'^۹

«ایشان بندگان و قوم تو هستند؛ تو ایشان را با نیروی عظیم و دست توانای خود رهایی دادی.^{۱۰} اکنون، ای خداوند، دعای من و بندگان دیگر را که می‌خواهند تو را تکریم کنند، بشنو. امروز مرا کامیاب فرما و شاهنشاه را نسبت به من مهربان گردان.»
در آن زمان من ساقی شاهنشاه بودم.

نَحْمِیا به اورشلیم می‌رود

در ماه نیسان، در بیستمین سال سلطنت اردشیر شاهنشاه پارس، هنگام صرف شراب، من شراب را نزد پادشاه برده به او دادم. او قبل از آن هرگز مرا غمگین ندیده بود.^{۱۱} پس شاهنشاه از من

پرسید: «چرا چهره تو اندوهگین است؟ تو که بیمار نیستی؛ پس بدون شک از اندوه بزرگی رنج می‌بری.»

آنگاه هراسان شدم^۳ و پاسخ دادم: «شاهنشاه تا ابد زنده باد! چگونه چهره‌ام اندوهگین نباشد درحالی که شهری که آرامگاه نیاکان من در آن قرار دارد، ویران شده است و دروازه‌هایش در آتش سوخته‌اند؟»

۴ شاهنشاه پرسید: «درخواست تو چیست؟»

من نزد خدای آسمان دعا کردم. ۵ سپس به شاهنشاه گفتم: «اگر مورد لطف و پسند اعلیحضرت هستم و ایشان در نظر دارند درخواست مرا اجابت کنند، تقاضا می‌کنم که مرا به سرزمین یهودا به شهری که آرامگاه نیاکان من در آن قرار دارد، بفرستند تا آن را بازسازی کنم.»

۶ شاهنشاه درحالی که ملکه در کنارش نشسته بود، از من پرسید که برای چه مدت خواهم رفت و چه وقت بازخواهم گشت. وقتی من پاسخ دادم، او با رفتن من موافقت کرد.

۷ آنگاه از شاهنشاه درخواست کردم که به من لطف نموده نامه‌هایی به فرمانداران استان غرب فرات بنویسد و به ایشان دستور دهد تا اجازه بدهند که من از آن منطقه عبور کرده به سرزمین یهودا برسم. ۸ همچنین درخواست کردم که نامه‌ای به آساف، جنگلبان جنگل‌های سلطنتی، بنویسد تا الوار مورد نیاز برای بازسازی دروازه‌های قلعه مجاور معبد بزرگ و دیوارهای شهر و خانه‌ای را که در آن زندگی خواهم کرد، به من بدهد. شاهنشاه همه درخواست‌های مرا پذیرفت، زیرا دست خدا با من بود. ۹ شاهنشاه گروهی از افسران ارتش و سواره‌نظام را همراه من فرستاد و من عازم غرب فرات شدم. سپس نامه شاهنشاه را به فرمانداران دادم. ۱۰ اما زمانی که سَبَلَط از اهالی بیت حورون و طویا یکی از مأموران استان‌های عَمون شنیدند که کسی برای کمک به مردم اسرائیل آمده است، بسیار آشفته شدند.

۱۱ پس من به اورشلیم رفتم و تا سه روز^{۱۲} راجع به آنچه که خداوند در مورد اورشلیم در دل من گذاشته بود، به کسی چیزی نگفتم. سپس نیمه شب برخاسته با چند نفر از همراهانم بیرون رفتم. تنها حیوانی که با خود بردم، الاغی بود که بر آن سوار بودم. ۱۳ هنوز هوا تاریک بود که از دروازه درّه در غرب از شهر خارج شدم و به طرف چشمه اژدها در جنوب و از آنجا تا دروازه خاکروبه رفتم و دیوار خراب شده شهر و دروازه‌های سوخته آن را از نزدیک بازدید کردم. ۱۴ آنگاه از قسمت شرقی شهر به سوی شمال به دروازه چشمه و استخر شاهنشاه رفتم. الاغی که بر آن سوار بودم، نمی‌توانست از میان خرابه‌ها بگذرد. ۱۵ پس از وادی قدرون پایین

رفتم و دیوار را بازدید کردم. سپس از راهی که رفته بودم، بازگشتم و از دروازهٔ درّه وارد شهر شدم.

^{۱۶}هیچ یک از بزرگان محلی نمی دانستند که به کجا رفته و چه کرده بودم. تا آن زمان به هیچ یک از یهودیان، کاهنان، رهبران، بزرگان و کسان دیگری که باید در این کار شرکت می کردند، چیزی نگفته بودم. ^{۱۷}آنگاه به ایشان گفتم: «ببینید که به خاطر ویرانی اورشلیم و دروازه هایش در چه مشکلاتی هستیم. بیایید تا دیوارهای شهر را بازسازی کنیم و به شرمساری خود پایان بدهیم.» ^{۱۸}و به آنان گفتم که چگونه خدا با من بوده و مرا یاری کرده است، و آنچه را که شاهنشاه به من گفته بود نیز به ایشان گفتم.

ایشان پاسخ دادند: «پس بازسازی را آغاز کنیم!» و همه آماده کار شدند.

^{۱۹}ولی هنگامی که سَنبَلَط، طوییا و جِشَم عرب از نقشهٔ ما باخبر شدند، ما را مسخره کرده گفتند: «چه کار می کنید؟ آیا می خواهید بر ضد شاهنشاه شورش کنید؟»

^{۲۰}من پاسخ دادم: «خدای آسمان ما را موفق خواهد کرد. ما خادمان او هستیم و شروع به بازسازی خواهیم کرد؛ اما شما هیچ حقی بر املاک اورشلیم و مراسم مذهبی آن ندارید.»

بازسازی دیوار اورشلیم

۳ ^۱الیاشیب* کاهن اعظم و سایر کاهنان، دروازهٔ گوسفند را بازسازی کردند. آنان آن را تقدیس کردند و درهایش را نصب نمودند و دیوار را تا بُرج صد و بُرج حَنَنْئیل تقدیس کردند.

^۲مردان اریحا قسمت بعدی دیوار را ساختند. در کنار ایشان، زَکُور پسر امری قسمت دیگر دیوار را بازسازی کرد. ^۳خاندان هَسِنَاه دروازهٔ ماهی را ساختند و تیرهای سقف آن را گذاشتند و دروازه ها و قفل و پشت بندهایش را نصب کردند.

^۴قسمت بعدی دیوار را مِرموت پسر اوریا نوّه هَقُوص تعمیر کرد. در کنار او مِشَلّام پسر بَرکیا، نوّه مشیزبئیل، و صادق پسر بَعْنَا قسمت دیگر را بازسازی کردند.

^۵قسمت بعدی دیوار را مردم تقوع ساختند، اما بزرگان ایشان از وظایفی که سرپرستان به آنان سپردند، پیروی نکردند و از انجام کار بدنی خودداری ورزیدند.

^۶یویاداع پسر فاسیح و مِشَلّام پسر بسودیا دروازهٔ پِشانه را بازسازی کردند و قفل ها و پشت بندهایش را نصب کردند.

۷ در کنار ایشان مِلاتِیای جِبعونی، یادونِ میرونوتی و اهالی جِبعون و مِصفَه قسمت دیگر دیوار را تا محل سکونت فرماندارِ غرب رود فرات، بازسازی کردند.

۸ عَزَّیئیل پسر خَرها یا که زرگر بود، قسمت بعدی را تعمیر کرد. در کنار او حَنَیای عطار قسمت دیگر دیوار را ساخت. به این ترتیب آنان دیوار شهر اورشلیم را تا دیوار پهن بازسازی کردند.

۹ در کنار ایشان رَفا یا پسر حور، که فرماندار نصف منطقه اورشلیم بود، دیوار را تعمیر کرد.

۱۰ در کنار ایشان یدایا پسر خَروما ف قسمت از دیوار را که نزدیک خانه اش بود، بازسازی کرد.

قسمت بعدی را حَتّوش پسر حَشَبِنیا تعمیر کرد. ۱۱ مَلْکیا پسر حاریم و حَشّوب پسر فَحّت مَوآب، بُرج تنورها و قسمت بعدی دیوار را تعمیر کردند.

۱۲ شَلّوم پسر هَلّوحیش، فرماندار نصف دیگر منطقه اورشلیم، با کمک دخترانش قسمت بعدی را بنا کردند.

۱۳ حانون و اهالی زانوح دروازه درّه را ساختند. درهای آن‌ها را نصب کردند و برای بستن آن‌ها قفل‌ها و پشت‌بندهایش را نصب کردند، و حدود پانصد متر از دیوار را تا دروازه خاکروبه تعمیر کردند.

۱۴ مَلِیکا پسر رکاب، فرماندار بیت‌هَگّاریم، دروازه خاکروبه را بازسازی کرد و درها را و قفل‌ها و پشت‌بندها را نیز برای بستن آن نصب کرد.

سازندگان دیوار شرقی

۱۵ شَلّوم پسر کُلحوزه، فرماندار بخش مِصفَه، دروازه چشمه را بازسازی نمود و تیرها و درها را نصب کرد و قفل‌ها و پشت‌بندهایش را وصل کرد. او همچنین از حوض *سیلوام که کنار باغ شاهنشاه بود تا پله‌هایی که به شهر داوود می‌رسید، دیوارها را بازسازی کرد.

۱۶ در کنار او نِجْمِیا پسر عَزْبوق، فرماندار نیمی از بخش بیت‌صور، دیوار را تا مقابل آرامگاه داوود و تا استخر و پادگان‌های ارتش بازسازی کرد.

لاویانی که در ساختن دیوار شرکت کردند

۱۷ لاویانی که نامشان در زیر برده شده است، چندین قسمت از دیوار را بازسازی کردند:

رحوم پسر بانی قسمت بعدی دیوار را ساخت. حَشَبِنیا فرماندار نصف بخش قِعیله و قسمت دیگر دیوار را به نمایندگی مردم بخش خود بنا کرد.

۱۸ قسمت بعدی را بَوّای پسر حیناداد، فرماندار نصف بخش دیگر قعیله، بازسازی کرد.

۱۹ عازر پسر یثوع که فرماندار مِصفَه بود از روبه‌روی انبار اسلحه تا جایی را که دیوار پیچ می‌خورد، بازسازی کرد.

۲۰ باروک پسر زبّای قسمت بعدی را تا دروازهٔ خانهٔ الیاشیب * کاهن اعظم بازسازی نمود.

۲۱ مرموت، پسر اوریا و نوّه هَقّوص، قسمت بعدی دیوار را تا انتهای خانهٔ الیاشیب بنا کرد.

کاهنانی که در ساختن دیوار شرکت کردند

۲۲ کاهنانی که نامشان در زیر برده شده است، چندین قسمت از دیوار را بازسازی کردند:

کاهنان ساکن اطراف اورشلیم قسمت بعدی دیوار را ساختند.

۲۳ بنیامین و حَشّوب قسمت بعدی را که مقابل خانهٔ خودشان قرار داشت، بازسازی کردند.

عزّریا پسر مَعسیا نوّهٔ عَنّیا قسمت بعدی را که در مقابل خانهٔ خودش بود، بازسازی کرد.

۲۴ بَنّوی پسر حیناداد قسمت دیگر دیوار را از خانهٔ عزّریا تا گوشهٔ دیوار بازسازی کرد.

۲۵ فَلَال پسر اوزای از گوشهٔ دیوار تا بُرج کاخ بالایی شاهنشاه را که نزدیک حیاط نگهبانان است، ساخت.

قسمت بعدی را فِدایا پسر فَرعوش بازسازی کرد. ۲۶ این قسمت تا نقطه‌ای در شرق، نزدیک به دروازهٔ آب و بُرج نگاهبانی معبدِ بزرگ بود. این قسمت نزدیک قسمتی از شهر که آن را اوْفِل می‌خواندند، واقع بود، جایی که خدمت‌گزاران معبدِ بزرگ زندگی می‌کردند.

سایر بناکنندگان

۲۷ پس از آن مردمِ تقووع قسمت دیگری از دیوار را بنا کردند. این دوّمین کار آنان محسوب می‌شد و روبه‌روی بُرج بزرگ نگاهبانی معبدِ بزرگ تا نزدیک عوفِل بود.

۲۸ گروهی از کاهنان قسمت بعدی دیوار را از دروازهٔ اسب به‌طرف شمال بازسازی کردند. هریک از آنان دیوار جلوی خانهٔ خود را ساخت.

۲۹ صادوق پسر اِمیر نیز دیوار جلوی خانهٔ خود را بنا کرد. قسمت بعدی را شَمحیا، پسر شِکُنیا نگهبان دروازهٔ شرقی، بنا کرد.

۳۰ حَنّیا پسر شِلْمیا و حانون پسر ششم صالاف قسمت دیگر را ترمیم کردند. این دوّمین کار آنان محسوب می‌شد.

مِشَلَّام پسر برکیا دیوار روبه‌روی خانه خود را بنا کرد.
 ۳۱ ملکیای زرگر قسمت دیگر دیوار را تا ساختمانی که کارگران معبدِ بزرگ و بازرگانان از آن استفاده می‌کردند و روبه‌روی دروازه گردهمایی معبدِ بزرگ و نزدیک اتاقی که در گوشه شمال شرقی دیوار بود، ساخت.
 ۳۲ زرگران و بازرگانان قسمت آخر دیوار را تا گوشه دروازه گوسفند ساختند.

خداوند نقشه مخالفان را با شکست روبه‌رو می‌کند

۴ هنگامی که سَنبَلَط شنید ما یهودیان بازسازی دیوار را آغاز کرده‌ایم، بسیار خشمگین شد و ما را مورد تمسخر قرار داد.
 ۲ او در برابر همراهان و سپاهیان سامری گفت: «این یهودیان ناتوان چه می‌کنند؟ آیا در نظر دارند شهر را بازسازی کنند؟ آیا می‌اندیشند که با قربانی کردن می‌توانند کار را یک روزه به پایان برسانند؟ آیا می‌توانند از این توده سنگ‌های سوخته، سنگ‌هایی برای بازسازی پیدا کنند؟»
 ۳ طوییا که در کنار او ایستاده بود، گفت: «چه دیواری از سنگ خواهند ساخت؟ اگر روباهی از آن بالا رود، فرو می‌ریزد؟!»

۴ آنگاه دعا کردم: «ای خدا، بشنو که آن‌ها چگونه ما را مسخره می‌کنند! بگذار آنچه به ما می‌گویند بر سر خودشان بیاید. بگذار تا آنچه دارند تاراج شود و خودشان به سرزمینی بیگانه به اسارت برده شوند.
 ۵ شرارت ایشان را نبخش و گناهانشان را فراموش نکن، زیرا به ما سازندگان دیوار اهانت کرده‌اند.»

۶ پس ما به بازسازی دیوار ادامه دادیم و به‌زودی نصف ارتفاع دیوار ساخته شد، زیرا مردم با دل‌وجان کار می‌کردند.

۷ هنگامی که سَنبَلَط، طوییا، اعراب، عَمونیان و آشدودیان شنیدند که ما در بازسازی دیوار اورشلیم پیشرفت کرده‌ایم و شکاف‌های آن بسته می‌شوند، بسیار خشمگین شدند. ۸ پس آن‌ها باهم نقشه کشیدند که بر ضد اورشلیم بجنگند و اغتشاش بر پا کنند، ۹ اما ما به درگاه خدایمان دعا کردیم و روز و شب علیه آنان نگهبانانی قرار دادیم.
 ۱۰ مردم یهودا زمزمه می‌کردند:

«ما از حمل این بارها ضعیف شده‌ایم
 چون خرده سنگ‌های زیادی برای بیرون بردن وجود دارد.
 ما چگونه می‌توانیم دیوار را بنا کنیم؟»

۱۱ دشمنان ما با خود می‌اندیشیدند: «پیش از این که بدانند و ببینند، ما به میان ایشان رفته آنان را خواهیم کُشت و کار ساختن دیوار نیمه تمام خواهد ماند.» ۱۲ بارها یهودیانی که در میان دشمنان زندگی می‌کردند،

آمده در مورد نقشه‌های ایشان بر ضد ما هشدار دادند. ^{۱۳} بنابراین من مردم را با شمشیر، نیزه و کمان مسلح کردم و بر طبق خاندانشان در پشت قسمت‌های ناتمام دیوار به نگهبانی گماشتم.

^{۱۴} پس از این که اوضاع را بررسی کردم، برخاستم و به بزرگان و صاحب‌منصبان و بقیه قوم گفتم: «از ایشان مترسید. خداوند را که بزرگ و مهیب است، به یاد آورید و برای خویشاوندان، فرزندان، همسران و خانه‌هایتان بجنگید.» ^{۱۵} دشمنان ما شنیدند که از نقشه‌های ایشان آگاه شده‌ایم و دریافتند که خدا نقشه‌های آن‌ها را با شکست روبه‌رو کرده است. آنگاه همه ما به انجام کارهای خود بازگشتیم.

^{۱۶} از آن روز به بعد، نیمی از مردان دیوار را بازسازی می‌کردند و نیمی دیگر مسلح به نیزه، سپر، کمان و زره نگهبانی می‌دادند و رهبران از مردمی که دیوار را می‌ساختند، کاملاً پشتیبانی می‌کردند. ^{۱۷} حتی کسانی که مصالح ساختمانی حمل می‌کردند، با یک دست کار می‌کردند و با دست دیگر اسلحه حمل می‌کردند. ^{۱۸} هر کس که مشغول ساختن بود، شمشیری به کمر بسته بود. مردی که مسئول به صدا درآوردن شیپور خطر بود، در کنار من ایستاده بود. ^{۱۹} من به مردم، سران و رهبران ایشان گفتم: «کار بسیار گسترده است و ما بر روی دیوار از یکدیگر دور هستیم. ^{۲۰} هر موقع صدای شیپور را شنیدید، فوراً نزد من بیایید، خدای ما برای ما جنگ خواهد کرد.» ^{۲۱} هر روز از سحرگاه تا شبانگاه هنگامی که ستاره‌ها بیرون می‌آمدند، نیمی از مردان کار می‌کردند و نیمی دیگر با نیزه نگهبانی می‌دادند.

^{۲۲} در این هنگام به تمام مردانی که مسئولیتی داشتند، گفتم که هر کس با کارگرانش شب را در اورشلیم بماند. بنابراین ما توانستیم از شهر در شب نگهبانی کنیم و هنگام روز کار کنیم. ^{۲۳} نه من، نه همراهانم، نه خادمانم و محافظینم حتی در شب نیز لباس خود را از تن در نیاوردیم و هر کدام اسلحه خود را در دست داشتیم.

ستم‌دیدی فقرا

پس از چندی، بسیاری از مردم، زن و مرد علیه یهودیان دیگر شروع به شکایت کردند. ^۲ بعضی از آن‌ها می‌گفتند: «ما خانواده بزرگی هستیم و برای زنده ماندن به غلات نیازمندیم.»

^۳ دیگران می‌گفتند: «ما مجبور شدیم کشتزارها، تاکستان‌ها و خانه‌هایمان را گرو بگذاریم که قدری غله بگیریم تا از گرسنگی نمیریم.» ^۴ گروهی دیگر می‌گفتند: «ما پول قرض گرفته‌ایم تا مالیات کشتزارها و تاکستان‌هایمان را به شاهنشاه بدهیم. ^۵ ما نیز چون دیگر یهودیان از

یک نژاد هستیم. آیا فرزندان ما به خوبی ایشان نیستند که ما مجبور هستیم فرزندانمان را به بردگی بفروشیم؟ گروهی از دختران ما هم اکنون به بردگی فروخته شده‌اند. ما بیچاره شده‌ایم زیرا کشتزارها و تاکستان‌های ما را از ما گرفته‌اند.»

۶ هنگامی که من این شکایات را شنیدم، خشمگین شدم. ۷ بعد از این که با خود اندیشیدم، رهبران و بزرگان قوم را سرزنش کرده به ایشان گفتم: «شما برادران خود را مورد ستم قرار داده‌اید!» پس برای دادرسی به این موضوع، یک گردهم‌آیی عمومی اعلام کردم، ۸ و گفتم: «ما تا آنجا که توانسته‌ایم، خویشاوندان یهودی خود را که خودشان را به بردگی به بیگانگان فروخته بودند، بازخرید کرده‌ایم. اکنون شما خویشاوندان خود را مجبور می‌کنید که خودشان را به شما بفروشند، یعنی به قوم خودشان!» رهبران خاموش ماندند و حرفی برای گفتن نیافتند.

۹ سپس گفتم: «کاری که می‌کنید درست نیست. آیا نباید با خدا ترسی گام بردارید تا مورد تمسخر بیگانگان یعنی دشمنانمان قرار نگیرید؟ ۱۰ من، همراهانم و خادمانم نیز به مردم پول و غلات قرض داده‌ایم. حال بیایید از بازپرداخت وام‌هایمان صرف نظر کنیم. ۱۱ همه بدهکاری‌های ایشان را از پول یا غله یا شراب یا روغن زیتون ببخشید و کشتزارها، تاکستان‌ها، باغ‌های زیتون و خانه‌های آنان را فوراً بازگردانید.»

۱۲ رهبران پاسخ دادند: «ما آنچه را تو گفتی، انجام خواهیم داد؛ ما اموال را باز خواهیم گرداند و وام‌ها را خواهیم بخشید.» آنگاه کاهنان را فراخواندم و رهبران را مجبور کردم که در حضور ایشان سوگند یاد کنند که به وعده خود وفا نمایند. ۱۳ آنگاه شالی را که به کمر خود بسته بودم باز کردم و آن را تکان داده گفتم: «خدا هر کسی را که به وعده خود عمل نکند، چنین خواهد تکانید؛ خانه‌ها و تمام دارایی او را خواهد گرفت و چیزی برای او باقی نخواهد گذاشت.» همه کسانی که آنجا بودند *آمین گفتند و خداوند را ستایش کردند و رهبران پیمان خود را نگاه داشتند.

از خودگذشتگی نَحْمِیا

۱۴ در مدت دوازده سالی که من فرماندار یهودا بودم، یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم سلطنت اردشیر شاهنشاه پارس، نه من و نه خویشاوندانم از سهم غذایی که به‌عنوان فرماندار حق خوردن آن را داشتیم، نخوردیم. ۱۵ هر فرمانداری که قبل از من آمده بود، باری بر مردم شده بود و از ایشان روزانه چهل *سکه نقره به‌علاوه غذا و شراب

می گرفت. حتّی مأموران آن‌ها به ایشان ستم می کردند. امّا من به خاطر ترس از خدا چنین عمل نکردم. ^{۱۶} من تمام نیروی خود را صرف ساختن دیوار کردم و هیچ زمینی نخریدم و همه کارکنان من در ساختن دیوار به من پیوستند. ^{۱۷} علاوه بر این‌ها صد و پنجاه نفر از یهودیان و رهبران آن‌ها و همچنین کسانی که از ملل همسایه می آمدند، بر سر سفره من غذا می خوردند. ^{۱۸} من هر روز یک گاو نر، شش رأس از بهترین گوسفندان و تعداد زیادی مرغ و ده روز یک بار مقدار فراوانی شراب تازه تهیه می کردم. باوجود این هرگز از مردم نخواستم که سهمیه مخصوصی را که به فرمانروایان تعلق داشت، به من بدهند، زیرا بار مردم به قدر کافی سنگین بود.

^{۱۹} ای خدا، نزد تو دعا می کنم که تمامی کارهایی را که برای این قوم انجام داده‌ام، به نیکی برای من به یاد آوری.

دسیسه‌هایی به ضد نِحْمِیا

۶ چون سَنبَلَط، طوییا، جِشَمِ عرب و سایر دشمنان ما شنیدند که کار بازسازی دیوار را تمام کرده‌ایم و هیچ شکافی در آن باقی نمانده است، با این که درهای دروازه‌هایش را هنوز برپا نکرده بودیم، ^۲ سَنبَلَط و جِشَمِ پیام فرستادند و پیشنهاد کردند: «بیا تا در یکی از روستاهای دشت اونو ملاقات کنیم.» امّا ایشان قصد داشتند که به من صدمه برسانند. ^۳ پس من قاصدانی فرستادم که به آن‌ها بگویند: «من مشغول انجام کار مهمّی هستم و نمی‌توانم به آنجا بیایم. چرا باید کار به خاطر ملاقات من با شما متوقف شود؟»

^۴ آن‌ها چهار مرتبه آن پیغام را برای من فرستادند و هر بار همان پاسخ را به آنان دادم.

^۵ سَنبَلَط بار پنجم خادم خود را با نامه سرگشاده‌ای نزد من فرستاد. ^۶ در آن نوشته شده بود:

«جِشَمِ به من می گوید که شایعه‌ای در میان ملل همسایه وجود دارد که تو و یهودیان قصد شورش دارید و به همین دلیل دیوار را بنا می کنید. او همچنین می گوید تو قصد داری خود را پادشاه ایشان بسازی ^۷ و انبیایی را نیز در اورشلیم گمارده‌ای که در اورشلیم ندا کنند که تو پادشاه یهود هستی و این سخنان حتماً به شاهنشاه گزارش خواهد شد، پس بیا تا باهم در این باره مشورت کنیم.»

^۸ من این پاسخ را به او فرستادم: «هیچ یک از سخنانی که می گویی حقیقت ندارد؛ این سخنان زائیده افکار تو است.»

۹ ایشان همگی می خواستند ما را بترسانند تا ما کار را متوقف کنیم.
 من دعا کردم: «اکنون ای خدا مرا استوار ساز.»
 ۱۰ در همان ایام روزی به خانه شَمَعِیا پسر دَلایا و نوۀ مِهیطَبئیل رفتم؛
 او نمی توانست خانه خود را ترک کند. او به من گفت: «تو و من باید
 برویم در مکان مقدّس معبد بزرگ پنهان شویم و درها را قفل کنیم، زیرا
 ایشان خواهند آمد تا تو را بکشند. آری، ایشان امشب خواهند آمد تا
 تو را بکشند.»

۱۱ من پاسخ دادم: «من آن آدمی نیستم که فرار کرده خود را پنهان
 کنم. آیا تو فکر می کنی که من با پنهان شدن در معبد بزرگ خود را
 نجات خواهم داد؟ من چنین کاری نخواهم کرد.»
 ۱۲ وقتی درباره آن فکر می کردم، فهمیدم که خدا با شَمَعِیا سخن نگفته
 است، بلکه طوییا و سَنبَلط به او رشوه داده بودند تا بر ضد من نبوّت
 کند. ۱۳ آنان او را خریده بودند که مرا بترساند و به گناه بکشد تا مرا
 بدنام سازند و مورد تمسخر قرار دهند.

۱۴ من دعا کردم: «خدایا طوییا و سَنبَلط را به خاطر هرآنچه انجام
 داده اند، به یاد آور و آنان را تنبیه کن. همچنین نوعدیۀ نبیّه و سایر انبیایی
 را که می خواهند مرا بترسانند، به یاد آور.»

پایان بازسازی دیوار

۱۵ بازسازی دیوار در روز بیست و پنجم ماه ایلول پس از پنجاه و دو
 روز پایان یافت. ۱۶ هنگامی که دشمنان ما در ملت های همسایه این خبر
 را شنیدند، هراسان و شرمسار شدند، چون دانستند این کار با کمک
 خدا انجام پذیرفته است.

۱۷ در آن روزها رهبران یهودی و طوییا مشغول نامه نگاری با یکدیگر
 بودند. ۱۸ بسیاری از ساکنان یهودا از او پشتیبانی می کردند، زیرا پدرزن
 او شَکِنیا پسر آرح بود و همچنین پسرش یهوحنان با دختر مِشلام پسر
 بِرکیا ازدواج کرده بود. ۱۹ مردم از تمام کارهای نیکی که طوییا انجام داده
 بود، برای من تعریف می کردند و هرچه را که من می گفتم به گوش او
 می رساندند. طوییا کوشید تا با فرستادن نامه های پیاپی مرا هراسان سازد.

انتخاب فرماندار و دروازه بان های شهر

اکنون دیوار بازسازی شده بود. درهای دروازه ها در جای
 خود نصب شده بودند. نگهبانان معبد بزرگ، اعضای گروه
 سرایندگان و سایر لاویان بر سر کارهای خود انتصاب شده بودند.
 ۲ برادرم حَنانی و حَننیا افسر فرمانده دژ را به سمت فرمانداری اورشلیم
 گماشتم. حَننیا مردی درستکار و خداترس بود و همتایی نداشت. ۳ من



به ایشان گفتم دروازه‌های اورشلیم را تا بعد از طلوع خورشید باز نکنند و قبل از این که نگهبانان هنگام غروب محل خدمت خود را ترک کنند، آن‌ها را ببندند و قفل کنند. همچنین به ایشان گفتم از ساکنان اورشلیم نگهبانانی تعیین کنند. گروهی را در محل‌های مخصوص بگمارند و دیگران در اطراف خانه‌های خود گشت بزنند.

فهرست نام‌های اسیرانی که بازگشته بودند

(عزرا ۲: ۷۰-۱)

۴ اورشلیم شهر بزرگی بود، ولی افراد کمی در آن زندگی می‌کردند و هنوز بسیاری از خانه‌ها در آن ساخته نشده بود. ۵ آنگاه خدا در دل من نهاد که بزرگان، رهبران و قوم را برای بررسی شجره‌نامهٔ ایشان گرد آورم. شجره‌نامهٔ نخستین گروهی را که از اسارت بازگشته بودند، یافتم که از این قرار بود:

۶ بسیاری از تبعید شدگان، استان بابل را ترک کردند و به شهرهای خود در اورشلیم و یهودیه بازگشتند و هرکدام در شهر خود ساکن شدند. خانواده‌های ایشان از زمانی که نبوکدنصر ایشان را به اسارت برده بود، در بابل در تبعید زندگی می‌کردند. ۷ رهبران ایشان عبارت بودند از: زَرُبَابِل، یَشُوع، نِجْمِیا، عَزْرِیا، رَعْمِیا، نَحْمَانی، مُردِخای، بِلشان، مِسفارت، بِغَوای، نِخوم، بَعْنَا.

۸ نام خاندان‌های اسرائیل که از تبعید بازگشتند و تعداد ایشان به شرح زیر است:

از خانوادهٔ فَرَعُوش دو هزار و صد و هفتاد و دو نفر؛

۹ از خانوادهٔ شِفْطِیا سی صد و هفتاد و دو نفر؛

۱۰ از خانوادهٔ آرَح شش صد و پنجاه و دو نفر؛

۱۱ از خانوادهٔ فَحْت مَوَّاب پسر یَشُوع و یوَّاب دو هزار و هشت صد و

هجده نفر؛

۱۲ از خانوادهٔ عِیلام هزار و دویست و پنجاه و چهار نفر؛

۱۳ از خانوادهٔ زَتُّو هشت صد و چهل و پنج نفر؛

۱۴ از خانوادهٔ زَکَّای هفت صد و شصت نفر؛

۱۵ از خانوادهٔ بَنُوی شش صد و چهل و هشت نفر؛

۱۶ از خانوادهٔ بَبَای شش صد و بیست و هشت نفر؛

۱۷ از خانوادهٔ عَزْجَد دو هزار و سی صد و بیست و دو نفر؛

۱۸ از خانوادهٔ آدُونِیقام شش صد و شصت و هفت نفر؛

۱۹ از خانوادهٔ بِغَوای دوهزار و شصت و هفت نفر؛

۲۰ از خانوادهٔ عَادِین شش صد و پنجاه و پنج نفر؛

- ۲۱ از خانوادهٔ آطیر معروف به حِزْقِیا نود و هشت نفر؛
 ۲۲ از خانوادهٔ حاشوم سی صد و بیست و هشت نفر؛
 ۲۳ از خانوادهٔ بیصای سی صد و بیست و چهار نفر؛
 ۲۴ از خانوادهٔ حاریف صد و دوازده نفر؛
 ۲۵ از خانوادهٔ جِبعون نود و پنج نفر.

۲۶ افرادی که اجدادشان در شهرهای زیر زندگی می کردند، نیز بازگشتند:

- از شهرهای بیت لِحِم و نِطوْفَه صد و هشتاد و هشت نفر؛
 ۲۷ از شهر عَناتوت صد و بیست و هشت نفر؛
 ۲۸ از شهر بیت عَزْمَوْت چهل و دو نفر؛
 ۲۹ از شهرهای قَریت یعاریم، کِفیرَه و بَیروت هفت صد و چهل و سه نفر؛
 ۳۰ از شهرهای رامَه و جِبع شش صد و بیست و یک نفر؛
 ۳۱ از شهر مِخماص صد و بیست و دو نفر؛
 ۳۲ از شهرهای بیت تیل و عای صد و بیست و سه نفر؛
 ۳۳ از شهر نبوی دیگر پنجاه و دو نفر؛
 ۳۴ از شهر عیلام (یکی دیگر) هزار و دویست و پنجاه و چهار نفر؛
 ۳۵ از شهر حاریم سی صد و بیست نفر؛
 ۳۶ از شهر اریحا سی صد و چهل و پنج نفر؛
 ۳۷ از شهرهای لود، حادید و اونو هفت صد و بیست و یک نفر؛
 ۳۸ از شهر سِنائَه سه هزار و نه صد و سی نفر.

۳۹ این است فهرست خاندان های کاهنانی که از تبعید به میهن بازگشتند:

- از خاندان یَدَعِیا از نسل یِشوع نه صد و هفتاد و سه نفر؛
 ۴۰ از خاندان اِمیر هزار و پنجاه و دو نفر؛
 ۴۱ از خاندان فَشحور هزار و دویست و چهل و هفت نفر؛
 ۴۲ از خاندان حاریم هزار و هفده نفر.

۴۳ خاندان های لاویانی که از تبعید بازگشتند عبارت بودند از:

- خاندان یِشوع و قَدَمِئیل از نسل هودویا هفتاد و چهار نفر؛
 ۴۴ سرایندگان معبدِ بزرگ از نسل آساف صد و بیست و هشت نفر؛
 ۴۵ نگهبانان معبدِ بزرگ از خاندان شَلّوم، آطیر، طَلْمون، عَقّوب، حَطیطا و شوبای صد و سی و هشت نفر.

۴۶ کارکنان معبدِ بزرگ که از تبعید بازگشتند عبارت بودند از خاندان‌های:

صیحا، حَسوفا، طَبَّاعوت

۴۷ قیروس، سیعا، فادون

۴۸ لِبَّانَه، حَبَّابَه، شَلَمای

۴۹ حانان، جَدَّیل، حَجَر

۵۰ رَایا، رِصین، نِقودا

۵۱ جَزَام، عَزَّه، فاسیح

۵۲ بیسای، مِعُونیم، نِفوشِسیم

۵۳ بَقْبُوق، حَقوفا، حَرحور

۵۴ بَصِلیت، مَحیدا، حَرشا

۵۵ بَرَقوس، سِیسِرا، تَامَح

۵۶ نَصیح و حَطِیفا.

۵۷ خاندان‌های خادمان سلیمان که از تبعید بازگشتند، عبارت بودند از:

سوطای، سوفرت، فرودا؛

۵۸ یعله، درقون، جَدَّیل؛

۵۹ شَفِیطا، حَطِیل، فوخرتِ حَظَباییم و آمون.

۶۰ شمارهٔ خادمان معبدِ بزرگ و بازماندگان خادمان سلیمان که از تبعید

بازگشتند سی صد و نود و دو نفر بود.

۶۱-۶۲ شش صد و چهل و دو نفر از خاندان‌های دِلایا، طوییا و نِقودا بودند

که از شهرهای تِلِ مِلَح، تِلِ حَرشا، کروب، ادان و اِمیر آمده بودند، اما نتوانستند ثابت کنند که از نسل اسرائیل هستند.

۶۳ همچنین سه خاندان از کاهنان به نام‌های حَبایا، هَقَّوص و بَرزِلایی

بزرگ. بَرزِلایی همان کسی است که با دختر بَرزِلایی جِلعادی ازدواج

کرد و نام خانوادگی او را برای خود برگزید. ۶۴ چون آن‌ها نتوانستند از

طریق شجره‌نامه اجداد خود را پیدا کنند، از کار کِهانت محروم شدند.

۶۵ فرماندار یهودی به ایشان گفت که آن‌ها نمی‌توانند از غذای اهدایی به

خدا بخورند تا کاهنی که بتواند از *اوریم و تُمیم استفاده کند، پیدا شود.

۶۶-۶۹ تعداد کلّ کسانی که از تبعید بازگشته بودند، چهل و دو هزار و

سی صد شصت نفر بودند.

هفت هزار و سی صد و سی و هفت نفر خدمتکاران زن و مرد؛

دویست و چهل و پنج نفر سرایندگان و نوازندگان زن و مرد؛

هفت صد و سی و شش راس اسب؛
دویست و چهل و پنج راس قاطر؛
چهارصد و سی و پنج نفر شتر؛
شش هزار و هفت صد بیست رأس الاغ.

۷۲-۷۰ گروهی از مردم که برای هزینه بازسازی معبدِ بزرگ کمک کردند:
فرماندار یهودیان:

هشت و نیم کیلوگرم طلا،

پنجاه جام،

پانصد و سی دست لباس کهنانت.

سران خاندان:

صد و شصت و هشت کیلوگرم طلا،

هزار و دویست و پنجاه کیلوگرم نقره.

بقیه قوم:

صد و شصت و هشت کیلوگرم طلا،

صد و چهل کیلوگرم نقره،

شصت و هفت دست لباس کهنانت برای کاهنان.

۷۳ پس کاهنان، لاویان، نگهبانان معبد بزرگ، نوازندگان و سرایندگان،
بسیاری از مردم عادی، کارکنان معبدِ بزرگ و همه مردم اسرائیل در
شهرهای یهودا مستقر شدند.

عِزرا کتاب تورات را برای مردم می خواند

تمامی بنی اسرائیل تا ماه هفتم در شهرهای خود ساکن شدند.
در نخستین روز این ماه همه آن‌ها در میدان نزدیک دروازه آب
گرد آمدند. ایشان از عِزرای کاهن درخواست کردند تا کتاب تورات را
که خداوند از طریق موسی به آن‌ها داده بود، بیاورد. ۲ پس مردان، زنان
و کودکانی که در سنی بودند که درک می کردند، گردهم آمدند و عِزرا
آن کتاب را به آنجا آورد. ۳ او در میدان نزدیک دروازه از سپیده دم تا ظهر
آن کتاب را برای آنان خواند و همه با دقت گوش فرادادند.

۴ عِزرا بر روی سگوی چوبی که برای آن کار ساخته بود، ایستاد. در
سمت راست او مَتِیتیا و شِمَع، عَنایا، اوریّا، حَلْقِیا و مَعَسِیا و در سمت
چپ او فِدایا و میثائیل و مَلْکیّا، حاشوم، حشبدانه، زَکریّا و مِشَلّام
ایستاده بودند.

۵ عِزرا بر روی سکو بالاتر از مردم ایستاده بود و همه به او چشم دوخته بودند. هنگامی که تورات را گشود، همهٔ مردم سرپا ایستادند. ۶ آنگاه عِزرا گفت: «سپاس خداوند را، خدای بزرگ را!»

همهٔ مردم دست‌های خود را به‌سوی آسمان برافراشتند و پاسخ دادند، «آمین! *آمین!» ایشان زانو زدند و روی بر زمین گذاشته خداوند را پرستش کردند.

۷ سپس همهٔ آن‌ها برخاسته در جای خود ایستادند و تعدادی از لاویان یعنی یِشوع، بانی، شِریا، یامین، عَقُوب، شَبَتای، هودیا، مَعَسِیا، قَلِیْطَا، عَزْریا، یوزاباد، حنان و فِلاِیا تورات را برای مردم تفسیر کردند. ۸ لاویان تورات را به‌طور شفاهی برای مردم ترجمه می‌کردند و آن را به مردم توضیح می‌دادند تا همهٔ مردم آن را بفهمند.

۹ هنگامی که همهٔ مردم شنیدند و دانستند که تورات چه انتظاری دارد، گریستند. پس نحمیای فرماندار، عزرای کاهن و عالِم و لاویانی که تورات را به مردم توضیح می‌دادند به همهٔ آنان گفتند: «امروز برای یَهُوه، خدای شما روز مقدّسی است. پس نباید ماتم بگیرید و گریه کنید. ۱۰ اکنون به خانه‌هایتان بروید و جشن بگیرید. غذا و شراب خود را با کسانی که به‌اندازهٔ کافی ندارند قسمت کنید. امروز روز مقدّسی برای خداوند است؛ پس غمگین نباشید. شادمانی‌ای که خداوند به شما می‌دهد، شما را نیرومند خواهد ساخت.»

۱۱ لاویان مردم را آرام کرده به آن‌ها می‌گفتند که در چنین روزی غمگین نباشند. ۱۲ آنگاه مردم به خانه‌هایشان رفتند و با شادمانی خوردند و نوشیدند و آنچه را که داشتند با دیگران قسمت کردند، زیرا آن‌ها آنچه را که برای ایشان خوانده شده بود، فهمیده بودند.

خواندن تورات در عید خیمه‌ها

۱۳ روز بعد، سران خاندان‌ها با کاهنان و لاویان نزد عِزرا رفتند تا تعالیم تورات را بیاموزند. ۱۴ آنگاه دریافتند در تورات نوشته شده است که خداوند از طریق موسی امر فرموده بود که قوم اسرائیل در عید خیمه‌ها در چادر زندگی کنند. ۱۵ بنابراین آنان اعلامیه‌ای صادر کرده آن را به اورشلیم و شهرها و روستاها فرستادند: «به تپّه‌ها بروید و شاخه‌های زیتون، زیتون وحشی، آس و نخل و سایر درختان را بیاورید و مطابق دستور تورات خیمه‌ها بسازید.»

۱۶ پس مردم بیرون رفتند و شاخه‌های بادام را آورده بر بام خانه‌های خود، در حیاط‌های خود، در حیاط معبد بزرگ و در میدان شهر در نزدیکی دروازهٔ آب و دروازهٔ اِفْرَیم برای خود چادرها ساختند. ۱۷ همهٔ کسانی که

از تبعید بازگشته بودند، سایه بان‌هایی ساختند و در آن‌ها زندگی کردند. از زمان یوشع پسر نون تا آن روز بنی اسرائیل چنین کاری را نکرده بودند و همه بسیار شادمان بودند. ^{۱۸}عزرا از نخستین روز جشن تا روز پایانی، هر روز قسمتی از تورات را می‌خواند. آنان هفت روز جشن گرفتند و در روز هشتم، برای مراسم پایانی، مطابق تورات گرد هم آمدند.

اعتراف قوم به گناهانشان

۹ در روز بیست و چهارم همان ماه، تمام قوم اسرائیل جمع شدند تا با روزه، پوشیدن *پلاس، و ریختن خاک بر سرشان اندوه خود را نسبت به گناهانشان نشان دهند. ^۲بنی اسرائیل که خود را از بیگانگان جدا کرده بودند، ایستادند و به گناهایی که خود و نیاکانشان مرتکب شده بودند، اعتراف کردند. ^۳حدود سه ساعت تورات یَهُوه، خداوند برای ایشان خوانده شد، و حدود سه ساعت دیگر را به اعتراف گناهان و نیایش یَهُوه، خدای خود پرداختند.

^۴یشوع، بانی، قَدَمِیِّل، شَبْنِیا، بُوْنِی، شَرِیّا، بانی و کنانی بر سکوی لاویان ایستادند و با صدای بلند نزد یَهُوه، خدای خود دعا کردند. ^۵این لاویان مردم را برای نیایش فراخواندند: یشوع، قَدَمِیِّل، بانی، حَشَبَنِیا، شَرِیّا، هودِیا، شَبِیا و فِتَحِیا. آنان گفتند:

«به پا خیزید و یَهُوه، خدای خود را ستایش کنید؛
او را همواره تا به ابد ستایش کنید!
همه نام پُرشکوه او را ستایش کنید،
اگرچه ستایش هیچ انسانی بسندهٔ او نیست.»

دعای اعتراف

^۶آنگاه قوم اسرائیل چنین دعا کردند:
«تو، ای خداوند، تنها تو خداوند هستی،
تو آفرینندهٔ آسمان‌ها و ستارگان آن هستی.
تو آفرینندهٔ زمین و دریاها و هرچه در آن‌ها است هستی؛
تو به همه زندگی بخشیدی.
لشکریان آسمانی تو را پرستش می‌کنند.
^۷تو، ای یَهُوه، خدا که ابرام را برگزیدی
و او را از اور کلدانیان بیرون آوردی؛
تو نام او را به ابراهیم تغییر دادی.
^۸تو دریافتی که دل او نسبت به تو وفادار است،
و تو با او پیمان بستی
که سرزمین کنعانیان،

حَتّیان، اَمُورِیان، فِرَزّیان،
و یِوسِیان و جِرْجاشیان را
به نسل او بدهی و به پیمان خود وفا کردی، زیرا تو وفادار هستی.

۹ «تو رنج نیاکان ما را در مصر دیدی؛
تو فریادشان را در کنار* دریای سرخ شنیدی.
۱۰ تو نشانه‌های شگفت‌آوری علیه فرعون،
بزرگان و مردم سرزمین او انجام دادی،
زیرا تو می‌دانستی آن‌ها چگونه بر قوم تو ستم کردند.
در آن زمان برای خود نامی یافتی که تا امروز پایدار است.
۱۱ تو راهی از میان دریا برای قوم خود باز کردی،
و ایشان را به خشکی برآوردی،
و تعقیب کنندگان ایشان را در آب‌های ژرف فروبردی،
همچون سنگی در دریای خروشان.
۱۲ تو در روز با ابری ایشان را راهنمایی کردی،
و در شب با آتش راهشان را روشن کردی.
۱۳ در کوه* سینا از آسمان به زیر آمدی.

تو با قوم خود سخن گفتی
و به ایشان شریعت برحق و قوانین نیک خود را آموزش دادی.
۱۴ تو به ایشان آموختی تا روز سَبَّتِ تو را مقدّس بدانند،
و از طریق بنده‌ات موسی قوانین خود را به ایشان دادی.

۱۵ «هنگامی که گرسنه بودند، از آسمان به ایشان نان دادی،
و هنگامی که تشنه بودند، از میان صخره‌ای به ایشان آب
دادی.

تو گفتی سرزمینی را که به آنان وعده داده بودی، تصرّف کنند.
۱۶ امّا نیاکان ما مغرور شدند و گردنکشی کردند،
و از فرمان‌های تو پیروی نکردند.
۱۷ آنان از اطاعت امتناع ورزیدند و همه کارهایی را که انجام داده
بودی، فراموش کردند.

ایشان معجزاتی را که انجام داده بودی، فراموش کردند.
در غرور خودشان رهبری برگزیدند
تا ایشان را به بردگی در مصر بازگرداند.
امّا تو خدایی بخشنده هستی.
تو دلسوز و مهربان و دیرخشم هستی.

رحمت تو عظیم است؛ تو ایشان را ترک نکردی.
 ۱۸ حتی زمانی که آنان بُتی به شکل گوساله ساختند و گفتند،
 'این است خدایی که آنان را از مصر بیرون آورد!'
 و کُفر گفتند،

۱۹ تو در رحمت عظیم خود،
 ایشان را در بیابان رها نکردی.
 چون رحمت تو عظیم است.
 تو ابر یا آتشی را که شب و روز،
 راهنمای ایشان بود، پس نگرفتی.
 ۲۰ تو روح نیک خود را برای آموزش ایشان دادی.
 در گرسنگی به ایشان مَنّا و در تشنگی به ایشان آب دادی.
 ۲۱ مدّت چهل سال در بیابان،
 تو همه نیازهای آنان را برآورده کردی؛
 جامه ایشان هرگز کهنه نشد،
 و پای ایشان هرگز ورم نکرد.

۲۲ «تو اجازه دادی تا بر ملّت‌ها و ممالک
 و سرزمین‌هایی که در مرز ایشان بود، چیره شوند.
 ایشان سرزمین حِشْبون را از سیحون پادشاه،
 و سرزمین باشان را از عوج پادشاه گرفتند.
 ۲۳ تو به شماره ستارگان آسمان به ایشان فرزندان دادی،
 و اجازه دادی سرزمینی را که به نیاکان ایشان وعده داده بودی،
 تسخیر کنند و در آن زندگی نمایند.
 ۲۴ آنان سرزمین کنعان را تصرف کردند.
 تو بر اقوامی که آنجا زندگی می‌کردند، پیروز شدی.
 تو به قوم خود قدرت دادی
 که مطابق میل خود با مردم و پادشاه کنعان رفتار کنند.
 ۲۵ قوم تو شهرهای مستحکم،
 زمین‌های حاصل‌خیز، خانه‌های پُر از ثروت،
 آب‌انبارها،
 درختان زیتون، درختان میوه و تاکستان‌ها را به تصرف در
 آوردند.

آنان هرچه خواستند خوردند و فربه شدند،
 و از چیزهای نیکویی که به ایشان دادی، لذّت بردند.

۲۶ «اَما قوم تو سرکشی کرده از تو نافرمانی کردند،
آنان به قوانین تو پشت کردند.

انبیایی را که به ایشان هشدار دادند
و گفتند که به سوی تو بازگردند، کشتند.
بارها به تو اهانت کردند.

۲۷ پس تو اجازه دادی که دشمنانِشان بر ایشان پیروز گردند و بر
آنان حکومت کنند.

در دشواری‌های خود، برای کمک تو را خواندند،
و تو از آسمان به ایشان پاسخ دادی.

به‌خاطر لطف عظیم خود، برای ایشان رهبرانی فرستادی،
تا ایشان را از دست دشمنانِشان برهانند.

۲۸ اَما هنگامی که آرامش بازگشت، آن‌ها گناه ورزیدند،
و تو دوباره اجازه دادی تا دشمنانِشان بر ایشان چیره شوند.
باین حال، زمانی که توبه کردند و از تو خواستند که ایشان را
نجات دهی،

تو در آسمان شنیدی و بارها به‌خاطر لطف عظیم خود، ایشان
را رهانیدی.

۲۹ تو هشدار دادی تا از تعالیم تو پیروی کنند،

اَما در غرور خود قوانین تو را رد کردند،

باوجودی که پیروی از قوانین تو راه زندگی است.

آن‌ها با سرسختی و لجاجت از پیروی تو خودداری کردند.

۳۰ سال‌ها با صبر به آنان هشدار دادی،

انبیای خود را الهام بخشیدی تا سخن گویند،

اَما قوم تو گوش فرانداوند.

پس اجازه دادی که ملت‌های دیگر بر ایشان چیره شوند.

۳۱ اَما در رحمت عظیم خود،

ایشان را ترک یا نابود نکردی،

چون تو خدای مهربان و دلسوزی هستی.

۳۲ «ای خدا، خدای ما، تو چقدر عظیم هستی!

چقدر مهیب و چه اندازه قدرتمند!

تو با وفاداری وعده‌های عهد خود را نگاه می‌داری.

از زمانی که امپراتور آشور ما را مورد ستم قرار داد

تا به امروز چقدر رنج کشیده‌ایم!

پادشاهان ما، رهبران ما، کاهنان و انبیای ما،

نیاکان ما و تمام مردم چقدر رنج کشیده‌اند.

به یادآور که ما چقدر رنج کشیده‌ایم!

۳۳ ما را به حق تنبیه نمودی.

حتّی با وجود این که ما گناه کرده‌ایم، تو وفادار بوده‌ای.

۳۴ نیاکان، پادشاهان، رهبران و کاهنان ما

از قوانین تو پیروی نکردند.

آنان به فرمان‌ها و هشدارهای تو گوش فراندادند.

۳۵ با رضایت تو، پادشاهان بر قوم فرمانروایی کردند،

و در سرزمین گسترده و حاصل‌خیزی که تو به آن‌ها دادی،

زندگی کردند؛

اما از گناه بازگشت نکردند و از خدمت به تو کوتاهی کردند.

۳۶ اکنون ما در سرزمینی که تو به نیاکان ما دادی

تا از میوه‌ها و فراورده‌های نیکویش لذّت ببرند، برده هستیم.

۳۷ فراورده‌های این سرزمین نصیب پادشاهانی است

که تو به سبب گناهان ما، بر ما مسلّط ساختی.

آن‌ها مطابق میل خود با ما و احشام ما عمل می‌کنند،

و ما در محنت عمیقی به سر می‌بریم.»

نمایندگان مردم پیمان را امضا می‌کنند

۳۸ به سبب همهٔ این رویدادها، ما پیمانی پایدار نوشتیم و رهبران و

لاویان و کاهنان آن را مُهر کردند.

نخستین کسانی که پیمان نامه را امضاء کردند، فرماندار،

نِجْمِیا پسر حَکلیا و صِدْقیا بودند. افراد ذیل نیز آن را

امضاء کردند

۸-۲ کاهنان:

سَرایا، عَزَریا، اِرمیا،

فَشَحُور، اَمَریا، مَلْکیا،

حَطُوش، شَبَنیا و مَلُوک،

حاریم، مِرموت، عوبدیا،

دانیال، جَنْتون، باروک،

مِشَلّام، اَبِیّا، میامین،

مَعزیا، بلجای و شَمَعیا.

۱۳-۹ لاویان:

یشوع پسر اَزَنیا،

یتوی پسر حیناداد،

قَدَمِئیل، شَبْنِیا، هودیا،
 قَلِیْطَا، فِلاِیا، حانان،
 مِیکاه، رَحوب، حَشَبِیا،
 زَکُور، شَرِیا، شَبْنِیا،
 هودیا، بانی، بَنینو.

۲۷-۱۴ سران قوم:

فَرعوش، فَحَت مَوآب،
 عِیْلَام، زَتُو، بانی،
 بونی، عَزْجَد، پِبا،
 اَدونیا، بَغوای، عَادین،
 عَاطِیر، حَزَقِیا، عَزور،
 هودیا، حَاشوم، بَیصای،
 حَارِیف، عَناتوت، نِبا،
 مَجفِیعَاش، مِشَلَّام، حَزیر،
 مَشِیزَبْئیل، صَادوق، یَدوع،
 فِلْطِیا، حانان، عَنایا،
 هُوشع، حَننِیا، حَشوب،
 هَلوَحِیش، فِلحَا، شَوِیق،
 رَحوم، حَشَبِنَا، مَعَسِیا،
 اَخِیا، حانان، عَنان،
 مَلُوک، حَارِیم، بَعْنَا.

متن پیمان

۲۸ ما مردم اسرائیل، کاهنان، لاویان، نگهبانان، نوازندگان، کارگران معبدِ بزرگ و تمام کسانی که با پیروی از قوانین خدا، خود را از قوم‌های بیگانه‌ای که در سرزمین ما به سر می‌بردند جدا کرده‌اند، خود، همسران و فرزندانِی که توانایی درک دارند، ۲۹ به این وسیله با رهبران خود سوگند یاد می‌کنیم که طبق قوانین خدا که توسط بنده‌اش موسی داده شده است، زندگی کنیم و هرچه یَهُوه، خدای ما فرمان دهد، انجام دهیم و اگر این پیمان را بشکنیم، نفرین بر ما باد.

۳۰ به بیگانگانی که در زمین ما زندگی می‌کنند، دختر نمی‌دهیم و از ایشان دختر نخواهیم گرفت.

۳۱ اگر بیگانگان در روز *سَبَت یا هر روز مقدّس غله یا کالای دیگر برای فروش بیاورند، از ایشان نخواهیم خرید.

هر هفت سال یک بار زمین را نخواهیم کاشت و همهٔ قرض‌ها را خواهیم بخشید.

^{۳۲} هر یک از ما، هر سال پنج گرم نقره برای هزینهٔ معبدِ بزرگ پرداخت خواهد کرد.

^{۳۳} ما این چیزها را برای پرستش خدا تهیه خواهیم کرد: نان مقدّس، هدیهٔ آردی روزانه، و حیوانی برای قربانی‌های سوختنی روزانه، قربانی‌های مقدّس روز سَبَّت، جشن‌های ماه نو، جشن‌های سالانه، هدایای مقدّس دیگر، قربانی گناه برای کفّارهٔ قوم اسرائیل و هر چیزی که در معبدِ بزرگ خدا به آن نیاز است.

^{۳۴} ما مردم، کاهنان و لاویان هر سال برای گزینش خاندانی که می‌باید چوب برای سوختن قربانی‌های یهوه، خدایمان مطابق شریعت تهیه کند، قرعه خواهیم انداخت.

^{۳۵} ما هر ساله، نوبر فرآورده‌های زمین و نوبر درختان میوه را به معبدِ بزرگ خواهیم آورد.

^{۳۶} همچنین پسران نخست‌زادهٔ خود را نزد کاهنانی که در معبدِ بزرگ خدمت می‌کنند، خواهیم برد و مطابق شریعت به خدا تقدیم خواهیم کرد. همچنین نخست‌زادهٔ گاو و گوسفند و بُز را تقدیم خواهیم کرد.

^{۳۷} ما خمیری را که از نوبر غله آماده می‌کنیم همراه نوبر میوه‌های گوناگون و نوبر شراب و روغن زیتون نزد کاهنانی که در معبدِ بزرگ هستند، خواهیم برد.

ما *دهیک‌های فرآورده‌های زمین خود را به لاویانی که در روستاهای ما مسئول جمع‌آوری دهیک هستند، خواهیم داد. ^{۳۸} هنگام جمع‌آوری دهیک، کاهنانی که از نسل هارون هستند، همراه لاویان خواهند بود و لاویان باید یک‌دهم دهیک‌هایی را که جمع‌آوری می‌کنند، به انبار معبدِ بزرگ بدهند. ^{۳۹} مردم اسرائیل و لاویان باید سهم هدایای غله، شراب و روغن زیتون را به انبارها، جایی که وسایل معبدِ بزرگ نگهداری می‌شوند و اتاق‌هایی که کاهنان، نگهبانان معبدِ بزرگ و سرایندگان در آن زندگی می‌کنند، بیاورند.

ما از خانهٔ خدای خود غافل نخواهیم شد.

مردمی که در اورشلیم زندگی کردند

رهبران در اورشلیم ساکن شدند و بقیّهٔ مردم قرعه انداختند که از هر ده خانواده، یکی را برای سکونت در شهر مقدّس اورشلیم برگزینند و بقیّهٔ مردم در شهرها و روستاهای دیگر ساکن شوند. ^۲ مردم برای کسانی که داوطلب زندگی در اورشلیم شدند طلب

برکت کردند.^۳ در شهرها و روستاهای دیگر اسرائیل، کاهنان، کارگران معبد بزرگ و بازماندگان از نسل سلیمان در املاک و روستاهای خود زندگی می کردند.

فهرست زیر نام های افراد مقدّم طایفه یهودا می باشد که در اورشلیم زندگی می کردند.

۴اعضای طایفه یهودا:

عتایا پسر عُزّیا پسر زَکریا، زَکریا پسر اَمَریا، اَمَریا پسر شِفَطیا، شِفَطیا پسر مَهَلْئیل و مَهَلْئیل از نسل فارَص بود.

۵مَعَسیا پسر باروک، باروک پسر کُلحوزه، کُلحوزه پسر حَزایا، حَزایا پسر عَدایا، عَدایا پسر یویاریب، یویاریب پسر زَکریا و زَکریا پسر شیلونی بود.

۶از نسل فارَص چهارصد و شصت و هشت نفر که مردان بارزی بودند، در اورشلیم زندگی می کردند.

۷از طایفه بنیامین:

سَلو پسر مِشَلّام، مِشَلّام پسر یوعید، یوعید پسر فدایا، فدایا پسر قُولایا، قُولایا پسر مَعَسیا، مَعَسیا پسر ایتیئیل، ایتیئیل پسر یَشعیا بود.

۸جَبای و سَلای از اقوام نزدیک سَلو بودند.

کلاً نه صد و بیست و هشت نفر از طایفه بنیامین در اورشلیم زندگی می کردند.

۹یوئیل پسر زَگری سرپرست بود، و یهودا پسر هسنواه مقام دوّم رهبری شهر را داشت.

۱۰کاهنان:

یَدعیا پسر یویاریب، یاکین.

۱۱سَرایا، سَرایا پسر حَلقیا، حَلقیا پسر مِشَلّام، مِشَلّام پسر صادوق، صادوق پسر مَریوت و مَریوت پسر آخیطوب * کاهن اعظم بود. ۱۲روی

هم رفته هشت صد و بیست و دو نفر از این خاندان در معبد بزرگ خدمت می کردند.

عَدایا، عَدایا پسر یروحام، یروحام پسر فِللیا، فِللیا پسر اَمّصی، اَمّصی پسر زَکریا، زَکریا پسر فَشحور و فَشحور پسر مَلکیا بود. ۱۳افراد این

خاندان دویست و چهل و دو نفر بودند و از سران خاندان ها محسوب می شدند.

عَمّشسای پسر عزرائیل، عزرائیل پسر آخزای، آخزای پسر مِشَلیموت، مِشَلیموت پسر اَمیر بود.

۱۴اعضای این خاندان صد و بیست و هشت نفر از جنگ جویان برجسته بودند. افسر برجسته ایشان زَبدیئیل پسر هَجَدولیم بود.

۱۵الوایان:

شَمَعِیا، شَمَعِیا پسر حَشُوب، حَشُوب پسر عَزْرِیقام، عَزْرِیقام پسر حَشَبِیا، حَشَبِیا پسر بونی بود.

۱۶ شَبَتای و یوزاباد، از رهبران لاویان و مسئول انجام کارهای خارج از معبدِ بزرگ بودند.

۱۷ مَتَنیا پسر میکا، میکا پسر زَبَدی و زَبَدی پسر آساف بود. او سرایندگان معبدِ بزرگ را در نیایش و سپاسگزاری رهبری می کرد. بَقْبُقِیا دستیار مَتَنیا بود.

عَبدا پسر شَموعا، شَموعا پسر جِلال و جِلال پسر یدوتون بود. ۱۸ دویست و هشتاد و چهار نفر لاوی در شهر مقدس اورشلیم زندگی می کردند.

۱۹ نگهبانان معبد بزرگ:

عَقُوب، طَلْمون و بستگان ایشان صد و هفتاد و دو نفر بودند. ۲۰ سایر اسرائیلی ها، کاهنان و لاویان در املاک نیاکان خود در شهرهای یهودا زندگی می کردند. ۲۱ کارگران معبدِ بزرگ در بخشی از اورشلیم که عوفل نام داشت زندگی می کردند. صیحا و جِشفا سرپرستان ایشان بودند. ۲۲ سرپرست لاویانی که در اورشلیم زندگی می کردند، عَزْی پسر بانی، بانی پسر حَشَبِیا، پسر مَتَنیا پسر میکا و میکا از خاندان آساف بود، و او مسئول موسیقی در معبدِ بزرگ بود. ۲۳ پادشاه برنامه روزه گروه سرایندگان و موسیقی معبد بزرگ را تعیین می کرد.

۲۴ فِتَحیا پسر مشیزبئیل، از خاندان زراح و طایفه یهودا، نماینده مردم اسرائیل در دربار پارس بود.

مردم شهرهای دیگر

۲۵ بسیاری از مردم در شهرهای نزدیک کشتزارهایشان زندگی می کردند. افرادی که از طایفه یهودا بودند در روستاهای قَریت اربع، دیبون، یقبصیئیل و روستاهای نزدیک زندگی می کردند. ۲۶ آنان همچنین در شهرهای یَشوع، مولاده، بیت فالط، ۲۷ حَصْر شوعال، بئر شبع، و روستاهای آن ها، ۲۸ صِقْلغ، مِکونَه و روستاهای آن ها، ۲۹ عین رمون، صُرعه، یَرموت، ۳۰ زانوح، عَدْلَام، و روستاهای آن ها، لاکیش و کشتزارهای نزدیک آن، عَزِیقه و روستاهای آن ساکن بودند. به این ترتیب مردم یهودا در منطقه ای در فاصله بئر شبع در جنوب و درّه بن هنوم در شمال زندگی می کردند.

۳۱ مردم طایفه بنیامین در این شهرها ساکن شدند: جَبع، مِکماش، عِیّه و بیت تئیل و روستاهای نزدیک آن ها، ۳۲ عَناتوت، نوب، عَننیا، ۳۳ حاصور، رامه، جِتایم، ۳۴ حادید، صِبعیم، نِبلاط ۳۵ لود، اونو و درّه صنعت گران.

۲۶ گروهی از لاویان که در سرزمین یهودا زندگی کرده بودند، به سرزمین بنیامین فرستاده شدند تا در آنجا ساکن شوند.

فهرست نام‌های کاهنان و لاویان

این است نام‌های کاهنان و لاویانی که همراه زُرَبابِل پسر شَلْتیئیل و یِشوع* کاهن اعظم از تبعید بازگشتند:

۱۲

۷-۲ از کاهنان:

سَریا، اِرمیا، عِزرا، اَمَریا، مَلوک، حَطّوش، شِکَنیا، رِحوم،
مِرموت، عِدّو، جِنتوی، اَبِیا، میامین، مَعَدیا، بِلجَه، شِمَعیا،
یویاریب، یَدَعیا، سَلو، عاموق، حَلقیا و یَدَعیا.
این اشخاص در زمان یِشوع از رهبران کاهنان بودند.
۸ لاویان:

یِشوع، بَنوی، قَدَمیئیل، شَریا، یهودا و مَتَنیا و دیگر برادرانش مسئول خواندن سرودهای ستایشی بودند.
۹ بَقْبُقیا، عُنّی و لاویان دیگر در هنگام اجرای برنامه در برابرشان می‌ایستادند.

فرزندان یِشوع کاهن اعظم

۱۱-۱۰ یِشوع پدر یویاقیم، یویاقیم پدر اِلیاشیب، اِلیاشیب پدر یویاداع، یویاداع پدر یوناتان و یوناتان پدر یَدوع بود.

فهرست سران کاهنان و لاویان

۲۱-۱۲ این‌ها سران خاندان‌های کاهنان بودند که در زمان یویاقیم کاهن اعظم خدمت می‌کردند:

خاندان

کاهن

سَریا	مَریا
اِرمیا	حَنَنیا
عِزرا	مِشَلّام
اَمَریا	یِهوحنانان
مَلوک	یوناتان
شِبنیا	یوسف
حاریم	عَدنا
مَرایوت	حَلقیا
عِدّو	زَکَریّا
جِنتون	مِشَلّام

خانندان

کاهن

آیّا
منیامین
موعدیا
بلجّه
شمعیّا
یویاریب
یدعیّا
سلّای
عاموق
حلقیا
یدعیّا

زکری
...
فِلطای
شَموعا
یهوناتان
مَتَنای
عُزّی
کَلای
عِیر
حَشَبیا
نَتَنِیل

ثبّت خانواده‌های لاویان و کاهنان

۲۲ هنگامی که الیاشیب، یهویداع، یوحانان و یدوع، به نوبت کاهن اعظم بودند، نام‌های رؤسای خانواده‌های کاهنان و لاویان ثبت شده بود. این ثبت نام در زمان سلطنت داریوش شاهنشاه پارس، به اتمام رسید. ۲۳ ولی نام‌های سران لاویان و کاهنان فقط تا زمان یوحانان پسر الیاشیب در دفاتر رسمی ثبت شده بودند.

تعیین وظایف در معبد بزرگ

۲۴ لاویان به سرپرستی حَشَبیا، شَرِیا، یِشوع، بَنوی، و قَدَمِئیل به چند گروه تقسیم شدند و مطابق دستورات داوود پادشاه، مرد خدا، دو گروه در برابر یکدیگر می‌ایستادند و در پاسخ به یکدیگر سرودهای سپاسگزاری برای خدا می‌خواندند.

۲۵ نگهبانانی که از انبارهای معبد در نزدیکی دروازه‌های آن نگهبانی می‌کردند عبارت بودند از: مَتَنیا، بَقْبُقیّا، عوبَدیا، مِشَلّام، طَلْمون و عَقوب.

۲۶ این افراد در زمان یویاقیم پسر یِشوع، نوّه یهوصادوق، و در زمان نحُمیای فرماندار و در زمان عزرای کاهن و عالم تورات زندگی می‌کردند.

نِحْمیا دیوار شهر را تقدیس می‌کند

۲۷ هنگامی که دیوارهای اورشلیم تقدیس شدند، لاویان از هر جایی که زندگی می‌کردند، فراخوانده شدند تا در سراییدن سرودهای سپاسگزاری به همراه نوای سنج و بربط و چنگ شرکت کنند. ۲۸ خانواده‌های لاویان

سراینده از محل‌هایی که در اطراف اورشلیم و روستاهای نطوفات ساکن شده بودند^{۳۹} و بیت جَلْجَال، جَبَع و عَزْمَوْت گرد آمدند. ۳۰ کاهنان و لاویان مراسم تطهیر را برای خود و سپس برای قوم، دروازه‌ها و دیوار شهر انجام دادند.

۳۱ من رهبران یهودا را در بالای دیوار گرد آوردم و مسئولیت دو گروه بزرگ سرایندگان را به ایشان سپردم که در پیرامون شهر گام برداشته خدا را بستایند.

گروه نخست از روی دیوار به سمت راست به سوی دروازهٔ خاکروبه رفتند. ۳۲ هوشعیا به دنبال سرایندگان گام برداشت و نیمی از رهبران یهودا به دنبال او رفتند. ۳۳-۳۵ کاهنانی که درحالی شیپور زدن به دنبال ایشان می‌رفتند، عبارت بودند از: عَزْرِیا و عِزْرا و مِشْلَام و یهودا و بنیامین و شَمْعِیا و اِرمِیا و بعد از ایشان زَکْرِیا پسر یوناتان، یوناتان پسر شَمْعِیا، شَمْعِیا پسر مَتْنِیا، مَتْنِیا پسر میکایا، میکایا پسر زَکُور، زَکُور پسر آساف. ۳۶ از خاندان او شَمْعِیا، عِزْرِئیل، مَلْلائی، جَلْلائی، ماعای، نِتْنِئیل، یهودا، و حنانی سازهایی که شبیه سازه‌های داوود پادشاه مرد خدا بود، با خود حمل می‌کردند. عِزْرا عالِمِ تورات گروه مزبور را در راه‌پیمایی رهبری می‌کرد. ۳۷ نزدیک دروازهٔ چشمه از پله‌هایی که به شهر داوود می‌رسید بالا رفتند، از کاخ داوود گذشتند و به طرف دیوار نزد دروازهٔ آب در سمت شرقی شهر بازگشتند.

۳۸ گروه دیگری که سپاسگزاری می‌کردند، از روی دیوار به سمت چپ رفتند و من به همراه نیمی از مردم به دنبال ایشان رفتم. ما از بُرج تنور و دیوار پهن گذشتیم. ۳۹ سپس از دروازهٔ اِفْرَیم، دروازهٔ یِشانه، دروازهٔ ماهی و بُرج حَنْئیل و بُرج صد گذشتیم تا به دروازهٔ گوسفند رسیدیم. ما راه‌پیمایی خود را در دروازهٔ محافظین پایان دادیم.

۴۰ بنابراین دو گروهی که سرود شکرگزاری می‌خوانند، وارد معبد بزرگ شدند.

علاوه بر رهبرانی که با من بودند، ۴۱ این کاهنانی که شیپور می‌نواختند نیز در گروه من بودند: اِلِیاقِیم، مَعْسِیا، بنیامین، میکایا، اِلِیوعِینای، زَکْرِیا و حَنْنِیا. ۴۲ گروه سرایندگان عبارت بودند از: مَعْسِیا، شَمْعِیا، اِلْعازار، عَزْزِی، یوحانان، مَلْکِیا، عِیلام، و عازر. ایشان به رهبری یِزْرِحِیا با تمام توانشان با صدای بلند سرود می‌خواندند.

۴۳ ایشان در آن روز قربانی‌های بسیاری با شادی تقدیم کردند و مردم بسیار خوشحال بودند، زیرا خدا ایشان را سرشار از شادمانی کرده بود. زنان و کودکان نیز در جشن شرکت کردند و صدای آنان از فاصلهٔ دور قابل شنیدن بود.

تدارک برای عبادت معبدِ بزرگ

۴۴ در آن روز مردانی گمارده شدند تا مسئول گردآوری هدایا، *ده یک‌ها و نوب غلات و میوه‌هایی که هر سال به عمل می‌آمد، باشند. این مردان مسئول گردآوری سهم کاهنان و لاویان از کشتزارهای نزدیک شهرهای مختلف مطابق شریعت بودند. همهٔ مردم یهودا از کاهنان و لاویان خرسند بودند. ۴۵ زیرا مراسم طهارت و دیگر مراسمی را که خدا فرمان داده بود، انجام می‌دادند. نوازندگان و نگهبانان معبدِ بزرگ نیز وظایف خود را مطابق دستوری که داوود پادشاه و پسرش سلیمان صادر کرده بودند، انجام می‌دادند. ۴۶ از زمان داوود پادشاه و آساف موسیقی‌دان و از زمان قدیم، موسیقی‌دانان سرودهای ستایشی و سپاسگزاری خدا را رهبری کرده‌اند. ۴۷ در زمان زربابل و همچنین نَحْمِیا، همهٔ مردم اسرائیل برای پشتیبانی از نوازندگان و سرایندگان معبدِ بزرگ و نگهبانان معبدِ بزرگ هدایای روزانه می‌دادند. مردم هدایای مقدّس را به لاویان می‌دادند و لاویان نیز سهم مقرر کاهنان را می‌دادند.

جدایی از بیگانگان

۱۳ در آن روز، وقتی تورات موسی را با صدای بلند برای مردم می‌خواندند، به قسمتی رسیدند که در آن نوشته شده بود که عَمونیان و موآبیان هرگز نباید به گردهمایی قوم خدا وارد شوند، ۲ زیرا ایشان به قوم اسرائیل هنگام خروج از مصر نان و آب ندادند، بلکه به بلعام پول دادند که اسرائیل را لعنت نماید. امّا خدای ما لعنت را به برکت تبدیل کرد. ۳ هنگامی که قوم اسرائیل این قانون را شنیدند، همهٔ بیگانگان را جدا ساختند.

اصلاحاتِ نَحْمِیا

۴ اِلیاشیب کاهن که انباردار معبدِ بزرگ بود و از اقوام طوییا بود، ۵ اتاق بزرگی را به طوییا داده بود. این اتاق فقط برای انبار کردن هدایای غله، *بُخور و ظروف و معبد بزرگ، *ده یک و شراب و روغن زیتونی بود که به عنوان سهم معین به لاویان، سرایندگان، نگهبانان و هدایای کاهنان داده می‌شد. ۶ در زمان آن رویداد، من در اورشلیم نبودم؛ زیرا در سال سی و دوّم سلطنت اردشیر پادشاه بابل نزد او رفته بودم. پس از مدّتی از شاهنشاه اجازه رفتن گرفتم ۷ و به اورشلیم بازگشتم. آنجا با تعجّب دریافتم که اِلیاشیب اجازه داده بود، طوییا از اتاقی در معبدِ بزرگ استفاده کند. ۸ بسیار خشمگین شدم و لوازم او را از اتاق بیرون ریختم. ۹ دستور دادم

که اتاق را تطهیر کنند و ظروف معبد بزرگ و هدایای غله و *بُخور به آن بازگردانده شود.

۱۰ همچنین دریافتیم که سهم لاویان و سرایندگان به ایشان داده نشده بود، و لاویان و سرایندگانی که در معبد بزرگ خدمت می کردند به کشتزارهای خود بازگشته بودند. ۱۱ پس رهبران را سرزنش کردم، زیرا اجازه داده بودند که به معبد بزرگ بی توجهی شود. آنگاه لاویان و سرایندگان را بازآوردم و ایشان را بار دیگر بر کارهایشان گماردم. ۱۲ آنگاه دوباره تمام قوم اسرائیل آوردن ده یک غله، شراب و روغن زیتون را به انبارهای معبد بزرگ آغاز کردند. ۱۳ سپس مسئولیت انبارها را به شِلْمِیای کاهن و صادوق عالم تورات، و فِدایای لاوی سپردم. حانان پسر زَکُور نوۀ مَتَنیا را به دستیاری ایشان برگزیدم، زیرا ایشان درستکار به شمار می آمدند و من می دانستم که می توانم به آن مردان در کار پخش کالا به همکارانشان اعتماد کنم.

۱۴ ای خدای من، کارهایی را که برای معبد بزرگ و نیایش در آن انجام داده ام، به یاد آور.

۱۵ در آن روزها، در یهودا بعضی را دیدم که در روز *سَبَّت انگورها را می افشردند و برخی دیگر غله و شراب، انگور، انجیر و کالاهای دیگر را بار الاغ می کردند و به اورشلیم می بردند. من به ایشان هشدار دادم که در روز سَبَّت هیچ کالایی نفروشند. ۱۶ گروهی از اهالی صور که در اورشلیم زندگی می کردند، ماهی و کالاهای گوناگونی به شهر می آوردند و در سَبَّت به مردم ما می فروختند. ۱۷ رهبران یهودی را سرزنش کردم و به ایشان گفتم: «این چه کار پلیدی است که انجام می دهید و روز سَبَّت را بی حرمت می کنید؟ ۱۸ آیا نیاکان شما با چنین کاری باعث نشدند که خدای ما این همه بلا بر ما و بر این شهر وارد بیاورد؟ باین حال شما سَبَّت را بی حرمت می کنید و خدا را بر اسرائیل بیشتر خشمگین می سازید.» ۱۹ بنابراین دستور دادم که دروازه های شهر از شروع سَبَّت تا پایان آن بسته شوند. گروهی از خدمت گزاران خود را بر دروازه ها گماردم تا مطمئن شوم که هیچ چیزی در روز سَبَّت به شهر وارد نمی شود. ۲۰ بازرگانان و فروشندگان کالاهای گوناگون یک یا دو بار جمعه شب را در خارج از دیوارهای شهر گذراندند. ۲۱ اما به ایشان هشدار دادم و گفتم: «چرا شب را در پشت دیوار سپری کردید؟ اگر بار دیگر چنین کنید، به زور متوسل خواهم شد.» از آن پس دیگر در روز سَبَّت نیامدند. ۲۲ به لاویان دستور دادم که خود را تطهیر کنند و به نگهبانی دروازه ها بپردازند تا از نگاه داشته شدن روز سَبَّت اطمینان حاصل شود.

خدایا برای این کارها نیز مرا به یادآور و برحسب بزرگی محبت پادشاهت مرا ببخش.

^{۲۳} همچنین در آن روزها دریافتم که یهودیان با زنان اقوام آشدودی، موآبی و عَمونی ازدواج کرده بودند. ^{۲۴}نیمی از فرزندانِشان به زبان آشدودی یا به زبان‌های دیگر سخن می‌گفتند و زبان ما را نمی‌دانستند، اما به زبان‌های مردم گوناگون دیگر سخن می‌گفتند. ^{۲۵}من آن مردان را سرزنش کردم و ایشان را لعنت کردم و آنان را کتک زدم و موی‌هایشان را کَندَم و مجبورشان کردم که به نام خداوند سوگند یاد کنند که هرگز خودشان و فرزندانِشان با بیگانگان ازدواج نکنند. ^{۲۶}سپس گفتم: «این زنان بیگانه بودند که سلیمان پادشاه را به گناه کشیدند. او مردی بزرگ‌تر از تمامی پادشاهان ملل دیگر بود. خدا او را دوست داشت و او را پادشاه تمام اسرائیل کرد. با این وجود، او در گناه افتاد. ^{۲۷}آیا ما باید نمونه شما را پیروی کنیم و با ازدواج با زنان بیگانه از خدای خود سرپیچی کنیم؟» ^{۲۸}یکی از پسران یهویداع پسر الیاشیب* کاهن اعظم با دختر سَنبَلَط، از شهر بیت‌حورون ازدواج کرده بود. بنابراین من او را مجبور کردم که اورشلیم را ترک کند.

^{۲۹}خدایا، به یاد آور که این مردم چگونه مقام کهنات و پیمانی را که با کاهنان و لاویان بستی، بی حرمت کردند.

^{۳۰}پس ایشان را از هر چیز بیگانه پاک ساختم و آیین‌نامه‌ای برای کاهنان و لاویان تدوین نمودم تا هرکس وظیفه خود را بداند. ^{۳۱}ترتیبی دادم تا هدایای هیزم برای سوزاندن هدایا و نوبر غلات و میوه‌ها در زمان مناسب آورده شود. ای خدای من، تمام این‌ها را برای نیکویی من به یاد آور.



استر

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶



اِستَر

معرفی کتاب

کتاب اِستَر شرح وقایعی است که در کاخ زمستانی شاهنشاه پارس، خشایارشا، در شهر شوش به وقوع پیوست. در مرکز این سرگذشت، دختری است یهودی به نام اِستَر که به واسطه شجاعت و از جان گذشتگی در راه قومش، سرانجام موفق می شود آنان را از نابودی به دست دشمنانشان نجات دهد. این کتاب همچنین تاریخچه و مفهوم عید پوریم یهودیان را شرح می دهد.

تقسیم بندی کتاب

انتخاب اِستَر به عنوان ملکه ۱:۱-۲:۲۳

توطئه هامان ۳:۱-۵:۱۴

محکوم شدن هامان به مرگ ۶:۱-۷:۱۰

شکست دشمنان یهود ۸:۱-۱۰:۳

سرپیچی ملکه وَشتی از فرمان پادشاه

۲-۱ خشایارشا، شاهنشاه پارس، از تخت سلطنتی در پایتخت خود، یعنی شهر شوش، بر قلمرویی شامل یک صد و بیست و هفت استان از هندوستان تا حبشه فرمانروایی می کرد.

۳ او در سومین سال سلطنت خود به افتخار درباریان و صاحب منصبانش، ضیافت بزرگی برپا کرد. سپاهیان پارس و ماد و همچنین والیان و نجیب زادگان استان ها در آن جشن حضور داشتند. ۴ او تمام غنائم دربار و شکوه و جلال آن را به مدت شش ماه تمام به نمایش گذاشت.

۵ سپس پادشاه ضیافت بزرگی برای تمام اهالی پایتخت از فقیر و غنی ترتیب داد. محل این ضیافت در باغ های کاخ سلطنتی بود و به مدت یک هفته تمام ادامه داشت. ۶ حیاط کاخ با پرده های کتان، آبی و سفید تزئین شده بود. این پرده ها به وسیله ریسمان های کتان بنفش به حلقه های نقره ای ستون های مرمر متصل بودند. تخت های طلا و نقره

در حیاط کاخ بر روی سنگ‌فرش‌هایی از مرمر سفید، دُر، مرمر سیاه و فیروزه قرار داشتند.^۷ شراب از جام‌های طلایی که به شکل‌های مختلف ساخته شده بودند، نوشیده می‌شد و پادشاه در دادن شراب سلطنتی به مردم سخاوت فراوان داشت.^۸ در نوشیدن شراب محدودیتی وجود نداشت، زیرا پادشاه به خادمان دربار امر کرده بود که هرکس هرقدر بخواهد، می‌تواند بنوشد.

^۹ در همان موقع، ملکه وَشتی در داخل کاخ خشایارشا ضیافتی برای زنان دربار ترتیب داده بود.

^{۱۰} در هفتمین روز ضیافت، شاهنشاه که از نوشیدن شراب سرمست شده بود، هفت خواجه‌سرای دربار را که مِهُومان، بَرتا، حَرَبونا، بَغتّا، اَبَغتّا، زاتر، و گِرَکَس نام داشتند و خادمان شخصی او بودند، فراخواند ^{۱۱} و به آن‌ها امر کرد که ملکه وَشتی را، با تاج سلطنتی بر سر، به حضور او بیاورند. ملکه زن زیبایی بود و پادشاه می‌خواست افسران و تمام مهمانان او ببینند که ملکه چقدر زیبا است. ^{۱۲} اما وقتی خادمان فرمان پادشاه را به ملکه وَشتی رساندند، او از آمدن خودداری کرد. پادشاه از این موضوع بسیار خشمگین شد.

^{۱۳} پادشاه عادت داشت که نظر مشاوران خود را در مورد اجرای قانون جویا شود. بنابراین او مشاوران خود را که می‌دانستند چه باید کرد، فراخواند. ^{۱۴} نام این هفت نفر از بزرگان پارس و ماد گَرَشِنّا، شیتار، ادماتا، ترشیش، مِرس، مَرَسِنّا، و مموکان بود. این اشخاص بیش از سایر افسران مورد اعتماد پادشاه بودند و در سرزمین مقام بالایی داشتند. ^{۱۵} پادشاه به این افراد گفت: «من، خشایارشا، خادمان خود را با فرمانی نزد وَشتی ملکه فرستادم، ولی او از فرمان من سرپیچی کرد. مجازات او مطابق قانون چیست؟»

^{۱۶} آنگاه مموکان به پادشاه و افسران او گفت: «ملکه وَشتی نه تنها به پادشاه بلکه به صاحب‌منصبانش و تمام مردان در سراسر مملکت اهانت کرده است. ^{۱۷} وقتی تمام زنان بشنوند که ملکه چه کرده است، با تحقیر به شوهران خود نگاه خواهند کرد. آن‌ها خواهند گفت، 'خشایارشا فرمان داد که ملکه وَشتی به حضور او برود، اما ملکه از فرمان او اطاعت نکرد.' ^{۱۸} وقتی زنان افسران دربار پارس و ماد از رفتار ملکه آگاه شوند، قبل از آنکه روز به پایان برسد، آن را برای شوهران خود تعریف خواهند کرد. دیگر زنان احترامی برای شوهران خود قائل نخواهند شد و این موضوع موجب خشم شوهران ایشان خواهد شد. ^{۱۹} اگر اعلیحضرت صلاح بدانند فرمانی صادر کنند که ملکه وَشتی دیگر هیچ‌گاه اجازه شرفیابی به حضور پادشاه را نداشته باشد. همچنین امر فرمایند که این مطلب

در قوانین پارس و ماد ثبت گردد تا هرگز قابل تغییر نباشد. سپس زنی که بهتر از او باشد به عنوان ملکه انتخاب شود.^{۲۰} وقتی این فرمان شما در سراسر این شاهنشاهی وسیع اعلام شود، آنگاه تمام زن‌ها با شوهران خود، چه فقیر و چه ثروتمند، با احترام رفتار خواهند کرد.»

^{۲۱} پادشاه و مامورانش این پیشنهاد را پسندیدند، و پادشاه مطابق پیشنهاد مموکان عمل کرد.^{۲۲} و به هریک از استان‌های شاهنشاهی پیامی به خط و زبان محلی آن استان فرستاد که مطابق آن، هر شوهر رئیس خانواده خود باشد و امرش باید اطاعت شود.

اِستر ملکه می‌شود

۲ بعد از چندی که آتش خشم پادشاه فرونشست، او بازمی‌دربارهٔ کردار و شتی و فرمانی که بر ضد وی صادر کرده بود، فکر می‌کرد. ^{۲۳} آنگاه مشاوران نزدیک پادشاه به او گفتند: «بگذارید که چند دختر باکرهٔ زیبا برایتان پیدا کنیم؟^{۲۴} شما می‌توانید مأمورانی را به تمام ایالات بفرستید و امر کنید که تمام دختران زیبا را به حرم‌سرای پادشاه در شوش بیاورند، و هیچ‌ای خواجه، رئیس حرم‌سرا، به آن‌ها لوازم آرایش بدهد. ^{۲۵} آنگاه شما دختری را که از همه بیشتر می‌پسندید، به جای و شتی به عنوان ملکه خود انتخاب کنید.»

پادشاه این پیشنهاد را پسندید و بر طبق آن عمل کرد.

^{۲۶} در شهر شوش یک شخص یهودی به نام مُردخای پسر یائیر زندگی می‌کرد. او پسر یائیر، نوهٔ شمعی و از نوادگان قیس و اهل طایفهٔ بنیامین بود. ^{۲۷} وقتی نبوکدنصر پادشاه بابل، یهو یاکین پادشاه یهودا را همراه با عده‌ای از یهودیان به اسارت برد، قیس نیز در بین اسیران بود. ^{۲۸} مُردخای یک دختر عمو به نام اِستر نام داشت که نام عبری او هَدَسه بود که دختری بسیار زیبا و خوش اندام بود. بعد از مرگ والدینش، مُردخای او را به فرزندی قبول کرده مثل دختر خود بزرگ کرده بود.

^{۲۹} وقتی پادشاه فرمان خود را صادر کرد و دختران بسیاری را به شوش آوردند، اِستر نیز در بین آنان بود. او نیز در کاخ سلطنتی تحت مراقبت هیچ‌ای، خواجه‌سرای دربار قرار گرفت. ^{۳۰} اِستر مورد توجه و لطف هیچ‌ای واقع شد. پس او بلافاصله برنامهٔ غذایی مخصوصی برای وی ترتیب داد و لوازم آرایش نیز در اختیارش گذاشت. او بهترین مکان را در حرم‌سرا به اِستر اختصاص داد و هفت دختر را از کاخ سلطنتی به خدمت او گماشت.

۱۰ طبق توصیه مُردخای، اِستر به هیچ کس نگفت که یهودی است. ۱۱ مُردخای هر روز در مقابل حیاط حرم سرا قدم می زد تا از وضع اِستر باخبر شود و بداند که چه اتفاقی برای او رخ می دهد.

۱۲ مدّت زمان آرایش دختران یک سال طول می کشید. شش ماه از این مدّت صرف مالیدن روغن مُرّ بر بدن آن ها و شش ماه دیگر هم با مصرف عطریّات و لوازم آرایش سپری می شد. بعد از آن هریک از دختران را به نوبت به حضور خشایارشا می بردند. ۱۳ وقتی دختری از حرم سرا به کاخ پادشاه می رفت، می توانست به دلخواه خود لباس بپوشد. ۱۴ هر دختری که شب را در کاخ با پادشاه می گذراند، روز بعد به حرم سرای دیگر منتقل می شد تا تحت مراقبت شَعشغاز خواجه سرا و سرپرست صیغه های پادشاه قرار گیرد. او دیگر نمی توانست به حضور پادشاه برود، مگر این که موردپسند پادشاه قرار می گرفت و او را به نام فرامی خواند.

۱۵ سرانجام، نوبت اِستر فرارسید که نزد پادشاه برود. او فرزند ابیحایل دختر عموی مُردخای بود و مُردخای او را به فرزندی قبول کرده بود. او طبق هدایت هیجای لباس پوشید و هرکه او را می دید، تحسینش می کرد. ۱۶ به این ترتیب، در هفتمین سال پادشاهی خشایارشا، در ماه دهم، یعنی ماه طِبْت، اِستر را به کاخ پادشاه بردند. ۱۷ پادشاه به اِستر بیش از همه زنان دیگر مهر ورزید و او بیش از همه دوشیزگان دیگر مورد لطف پادشاه قرار گرفت. پادشاه تاج سلطنتی را بر سر او گذاشت و او را به جای وَشتی، ملکه خود ساخت. ۱۸ آنگاه ضیافت بزرگی به افتخار اِستر ترتیب داد و تمام مأموران عالی رتبه و وزرای خود را دعوت کرد. آن روز را در تمام شاهنشاهی تعطیل اعلام نمود و هدایای شاهانه بین مردم توزیع کرد.

نجات پادشاه توسط مُردخای

۱۹ در همان روزها، مُردخای هم از طرف پادشاه به مقام مهمّی منصوب شد. ۲۰ اِستر هنوز به کسی نگفته بود که یهودی است، چون مُردخای به او گفته بود که این راز را به کسی فاش نکند و اِستر هم مانند زمان کودکی از مُردخای اطاعت می کرد.

۲۱ در یکی از روزهایی که مُردخای در کاخ پادشاه خدمت می کرد، دو نفر از خواجه سرایان به نام های بَغتَان و تِرش که مسئول پرده داری کاخ بودند، کینه پادشاه را در دل خود گرفتند و نقشه ای طرح کردند که او را به قتل برسانند. ۲۲ مُردخای از نقشه آن ها باخبر شد و ماجرّا را به اِستر ملکه گفت. اِستر هم آن خبر را از جانب مُردخای به اطلاع پادشاه رساند. ۲۳ وقتی راجع به این امر تحقیق کردند، معلوم شد که حقیقت

دارد، و پادشاه هر دو خواجه‌سرا را به دار آویخت و امر کرد که شرح این واقعه در اسناد تاریخی ثبت گردد.

دسیسهٔ هامان برای نابودی یهودیان

مدتی بعد، خشایارشا شخصی به نام هامان را به مقام صدراعظم منصوب کرد. هامان پسر همداتا و از خاندان اجاج بود.^۲ پادشاه امر کرد که تمام مأموران و خادمان دربار در مقابل هامان تعظیم کرده زانو بزنند. همهٔ این افراد از امر پادشاه اطاعت کردند، غیر از مُردخای که از انجام این کار امتناع ورزید.^۳ سایر مأموران و خادمان دربار، از او پرسیدند: «چرا از امر پادشاه اطاعت نمی‌کنی؟»^۴ آن‌ها هر روز اصرار کرده از او می‌خواستند که مانند دیگران به هامان احترام بگذارد، ولی مُردخای به سخن آن‌ها گوش نمی‌داد؛ او به آن‌ها گفته بود: «من یهودی هستم و نمی‌توانم در برابر هامان تعظیم کنم.» پس آن‌ها این جریان را به اطلاع هامان رسانیدند تا ببینند آیا هامان رفتار مُردخای را تحمل خواهد کرد یا نه.^۵ هامان وقتی فهمید مُردخای حاضر نیست در برابر او تعظیم کند، بسیار غضبناک شد،^۶ و وقتی پی برد او یهودی است، تصمیم گرفت نه تنها مُردخای بلکه تمام یهودیان شاهنشاهی پارس را به قتل برساند.

^۷ در اولین ماه سال یعنی ماه نisan از دوازدهمین سال سلطنت خشایارشا، در حضور هامان، «پور» یعنی قرعه می‌انداختند تا روز و ماه مناسب را برای انجام نقشهٔ هامان پیدا کنند. روز سیزدهم از ماه آدار که دوازدهمین ماه سال بود، برای اجرای این کار مناسب تشخیص داده شد.^۸ پس هامان به پادشاه گفت: «ملتی از نژاد متفاوت در سراسر حکومت تو و در هر استان پراکنده شده‌اند. آداب و رسوم ایشان برخلاف آداب و رسوم سایر مردم می‌باشد. از آن گذشته، آن‌ها قوانین این مملکت را رعایت نمی‌کنند. از این رو به نفع شما نیست که با آن‌ها مدارا کنید.^۹ اگر اعلیحضرت صلاح بدانند، دستوری صادر شود تا مطابق آن همهٔ آنان کشته شوند. اگر چنین دستوری صادر فرمائید، من تعهد می‌کنم سی صد و چهل و پنج تَن نقره به متصدیان امور مالی پادشاه پرداخت کنم تا آن را به خزانهٔ شاهنشاهی بریزند.»

^{۱۰} پادشاه انگشتی خود را که با آن فرمان‌های رسمی سلطنتی را مُهر می‌کرد، از انگشت خود درآورد و به هامان پسر همداتای آجاجی، دشمن قوم یهود، داد.^{۱۱} پادشاه به او گفت: «این قوم و ثروت آن‌ها متعلق به تو است؛ هرطور که می‌خواهی با آن‌ها رفتار کن.»

۱۲ پس در روز سیزدهم ماه اوّل، هامان مُنشیان پادشاه را فراخواند و متن فرمانی را برای آن‌ها انشاء نمود و از آنان خواست تا آن را به تمامی زبان‌ها و خط‌های متداول در حکومت ترجمه کنند و سپس فرمان مذکور را به تمامی امیران، فرمانداران و صاحب‌منصبان بفرستند. این فرمان با نام و مُهر خشایارشا صادر و مُهر شده بود. ۱۳ مأموران مخصوص این فرمان را به کلیه نواحی شاهنشاهی رساندند. طبق این فرمان تمام یهودیان، از پیر و جوان، مرد و زن، می‌بایست در یک روز، یعنی در روز سیزدهم ماه آدار، کشته شوند. آن‌ها می‌بایست بدون ترحم کشته شوند و اموالشان ضبط گردد. ۱۴ متن فرمان می‌بایست در هر استان به اطلاع عموم می‌رسید تا همه برای آن روز آماده باشند.

۱۵ به دستور پادشاه، این فرمان در شهر شوش، پایتخت کشور، به اطلاع عموم رسانیده شد و مأموران مخصوص این اخبار را به سایر استان‌ها نیز رسانیدند. درحالی که شهر شوش در اضطراب فرو رفته بود، پادشاه و هامان نشست به هم شراب می‌نوشیدند.

مُردِخای از اِستر تقاضای کمک می‌کند

۴ وقتی مُردِخای از این امر اطلاع پیدا کرد، از شدت ناراحتی لباس خود را درید و *پلاس بر تن کرد و خاکستر بر سرخود ریخته در کوچه‌های شهر راه می‌رفت و با صدای بلند گریه و زاری می‌کرد ۲ تا این که به در ورودی کاخ پادشاه رسید. او داخل نشد، چون هیچ کس با پلاس اجازه ورود به کاخ را نداشت. ۳ در تمام استان‌ها و در هر جا که فرمان پادشاه به اطلاع مردم می‌رسید، یهودیان با صدای بلند می‌گریستند. آن‌ها روزه می‌گرفتند، گریه و ناله می‌کردند و بسیاری از آنان پلاس پوشیده بر خاکستر می‌نشستند.

۴ وقتی ندیمه‌ها و خواجه‌سرایان اِستر از آنچه مُردِخای می‌کرد به او خبر دادند، اِستر بسیار ناراحت شد. او برای مُردِخای لباس فرستاد تا آن را به جای پلاس بپوشد، ولی مُردِخای نپذیرفت. ۵ آنگاه او هتاک یکی از خواجه‌سرایانی را که پادشاه به خدمت وی گماشته بود، فراخواند و از او خواست نزد مُردِخای برود و ببیند چه شده و چرا مُردِخای چنین می‌کند. ۶ هتاک نزد مُردِخای که در میدان شهر در جلوی ورودی کاخ بود، رفت. ۷ مُردِخای همه چیز را درباره خود و مقدار پولی که هامان حاضر بود در مقابل کشتن تمام یهودیان به خزانه دربار بپردازد، به او گفت، ۸ و یک نسخه از فرمانی را که در شهر شوش منتشر شده بود که به موجب آن باید همه یهودیان کشته شوند، به هتاک داد. مُردِخای از او خواهش کرد که آن را به اِستر رسانده اوضاع را برای او شرح دهد و

امر کند نزد پادشاه رفته از او تقاضا کند که بر قومش ترحّم شود.^۹ هَتاک رفته پیغام مُردخای را به اطلاع اِستر رسانید،^{۱۰} و اِستر از او خواست این پیغام را به مُردخای بازگرداند:^{۱۱} «اگر کسی، چه مرد و چه زن، بدون این که فراخوانده شده باشد، برای دیدن پادشاه وارد قسمت اندرونی کاخ شود، طبق قانون جزایش مرگ است. همه، از مشاوران مخصوص گرفته تا مردم عادی استان، این را می دانند. فقط در یک صورت این قانون اجرا نمی شود و آن هم زمانی است که پادشاه عصای سلطنتی خود را به طرف آن شخص دراز کند. در آن صورت جان او در امان خواهد بود. اما الآن یک ماه است که پادشاه مرا به حضور خود نخوانده است.»^{۱۲} وقتی مُردخای پیام اِستر را دریافت کرد،^{۱۳} در پاسخ به او گفت: «تصوّر نکن که چون تو در کاخ سلطنتی هستی، جان تو نسبت به سایر یهودیان در امنيّت بیشتری قرار دارد.^{۱۴} اگر تو در زمانی مثل امروز ساکت بمانی، کمک و رهایی از جای دیگری برای یهودیان خواهد رسید. اما تو و خاندان پدری ات از بین خواهید رفت. کسی نمی داند؛ شاید به خاطر چنین روزی بود که تو ملکه شده ای.»

^{۱۵} اِستر در پاسخ، این پیغام را برای مُردخای فرستاد:^{۱۶} «برو و تمام یهودیان مقیم شهر شوش را جمع کن. همگی روزه بگیرند و تا سه روز و سه شب چیزی نخورند و نیشامید. من و ندیمه هایم نیز همین کار را انجام خواهیم داد. بعد از آن من به حضور پادشاه خواهم رفت، هرچند که این عمل برخلاف قانون است. حتّی اگر لازم باشد در این راه بمیرم، خواهم مرد.»^{۱۷} پس مُردخای رفت و آنچه را که اِستر به او گفته بود، انجام داد.

دعوت اِستر از پادشاه و هامان به ضیافت

اِستر در روز سوّم روزه اش، لباس سلطنتی خود را پوشید و به قسمت اندرونی کاخ رفت و در مقابل اتاق پادشاه ایستاد. پادشاه داخل اتاق در مقابل در ورودی، بر تخت نشسته بود.^۲ وقتی پادشاه اِستر ملکه را در آنجا ایستاده دید، او را مورد لطف خود قرار داده چوگان طلای خود را به سویش دراز کرد. آنگاه اِستر جلو رفته نوک چوگان را لمس کرد.^۳ پادشاه پرسید: «ای اِستر ملکه، چه شده است؟ هرچه بخواهی به تو خواهم داد، حتّی نیمی از حکومت خود را.»^۴ اِستر در پاسخ گفت: «اگر مورد لطف پادشاه هستم، مایلِم از شما و هامان دعوت کنم که امروز به همراه هامان میهمان من باشید.»^۵ پادشاه دستور داد که هامان را بیاورند تا طبق خواسته اِستر به ضیافت او بروند. پس پادشاه و هامان به ضیافتی که اِستر ترتیب داده بود رفتند.

۶ در موقع نوشیدن شراب پادشاه به استر گفت: «به من بگو درخواست تو چیست؟ حتی اگر نیمی از حکومت مرا بخواهی، آن را به تو خواهم داد.»
 ۷ استر پاسخ داد: «اگر مورد لطف پادشاه هستم، مایلم از شما و هامان دعوت نمایم که فردا هم مجدداً مهمان من باشید. آن وقت تقاضای خود را به عرض خواهم رسانید.»

نقشه کشتن مُردخای توسط هامان

۹ وقتی هامان ضیافت استر را ترک کرد، خوشحال و سرخوش بود. اما هنگامی که مُردخای را در جلوی در ورودی کاخ دید، از این که مُردخای به احترام او از جایش بلند نشد و تعظیم نکرد، نسبت به او بسیار خشمگین شد. ۱۰ با این حال او خونسردی خود را حفظ کرد و به منزل رفت. سپس از دوستان خود دعوت کرد به منزلش بیایند و از همسرش، زَرش، نیز خواست که در جمع آنها شرکت کند. ۱۱ آنگاه هامان با غرور از تعداد پسرانش، ارتقاء مقامش به وسیله پادشاه و از برتری خود بر سایر درباریان و صاحب منصبان پادشاه سخن گفت. ۱۲ هامان ادامه داده گفت: «ملکه استر از هیچ کس جز پادشاه و من برای شرکت در ضیافت خودش دعوت نکرد. او بازهم ما را فردا برای یک ضیافت دیگری دعوت کرده است. ۱۳ اما وقتی من آن مُردخای یهودی را می بینم که نزد در ورودی کاخ می نشیند، تمامی این چیزها برایم بی ارزش می شود.»
 ۱۴ پس زن و دوستانش به او گفتند: «چرا دستور نمی دهی چوبه داری به ارتفاع بیست و سه متر بسازند؟ فردا صبح از پادشاه درخواست کن تا مُردخای را بر آن به دار بکشند. سپس می توانی با خوشحالی به ضیافت ملکه بروی.» هامان پیشنهاد آنان را پسندید و دستور داد که چوبه دار را بسازند.

پادشاه مُردخای را تکریم می کند

آن شب پادشاه نتوانست بخوابد. از این رو امر کرد که اسناد تاریخی را برایش بخوانند. ۲ در آن قسمتی را یافتند که مربوط به نقشه قتل پادشاه از جانب بختان و ترش و چگونگی آشکار شدن آن توسط مُردخای بود. بختان و ترش دو نفر از خواجه سرایان و از پرده داران کاخ پادشاه بودند. ۳ پادشاه پرسید: «در مقابل این خدمت چه پاداش و افتخاری به مُردخای داده شده است؟»

خادمان در جواب گفتند: «هیچ پاداشی به او داده نشده است.»
 ۴ پادشاه پرسید: «آیا از صاحب منصبان من کسی در اینجا هست؟»
 در همان وقت هامان وارد کاخ شد تا با پادشاه درباره به دار کشیدن

مُردخای بر چوبهٔ داری که آماده شده بود، صحبت کند. سپس خادمان جواب دادند: «هامان اینجا است و منتظر دیدن شما است.» پادشاه گفت: «بگویید وارد شود.»

وقتی هامان وارد شد، پادشاه به او گفت: «من مایل هستم که یک نفر را عزّت و احترام کنم. به نظر تو برای چنین شخصی چه باید کرد؟» هامان با خود گفت: «به غیر از من چه کسی می‌تواند مورد عزّت و احترام پادشاه باشد.»

پس او در جواب پادشاه گفت: «اگر فرمایید جامهٔ شاهانه را که پادشاه در بر می‌کنند و اسبی را که اعلیحضرت سوار می‌شوند، با جواهرات سلطنتی تزئین کرده برای او بیاورند. آنگاه یکی از امرای عالی‌رتبه خود را بگمارید تا آن لباس مخصوص را به او بپوشاند و او را سوار اسب کرده در اطراف شهر بگرداند و ندا کند، 'بنگرید، کسی که پادشاه بخواهد او را احترام کند، این گونه پاداش می‌گیرد.'»

پس پادشاه به هامان گفت: «برو هرچه زودتر لباس‌ها و اسب را برای مُردخای یهودی آماده کن. هرچه گفתי در مورد او انجام بده. او در کنار دروازهٔ ورودی کاخ نشسته است.»

پس هامان لباس و اسب را آماده کرد و لباس شاهانه را به مُردخای پوشانید. مُردخای سوار بر اسب شد و هامان او را به میدان شهر برد و ندا می‌کرد: «بنگرید، کسی که پادشاه بخواهد او را احترام کند، این گونه پاداش می‌گیرد.»

بعد مُردخای به طرف دروازهٔ ورودی کاخ رفت، اما هامان با اندوه فراوان درحالی که روی خود را از خجالت پوشانیده بود، باعجله به خانهٔ خود شتافت. او هرآنچه را که واقع شده بود، به همسر و دوستان خود گفت. آنگاه همسر و دوستان حکیم وی به او گفتند: «قدرت تو به نفع مُردخای کاسته شده. او یهودی است و تو نمی‌توانی بر وی غالب آیی. او به‌طور قطع تو را شکست خواهد داد.»

هامان اعدام می‌شود

درحالی که آن‌ها هنوز مشغول صحبت بودند، خواجه‌سرایان دربار باعجله وارد خانه هامان شدند تا او را به ضیافت استر ببرند.

پس پادشاه و هامان به ضیافت ملکه استر رفتند. در موقع نوشیدن شراب، پادشاه دوباره از استر پرسید: «استر ملکه، بگو درخواست تو چیست؟ حتی اگر نیمی از قلمرو پادشاهی مرا بخواهی، آن را به تو خواهم داد.»



۳ ملکه اِستر در جواب گفت: «خواهش من این است که اگر شما، ای پادشاه، به من لطف دارید و صلاح بدانید، جان من و ملتَم را نجات بدهید،^۴ زیرا من و قوم من برای کشتار فروخته شده‌ایم. اگر ما تنها مثل غلام فروخته می‌شدیم، من ساکت می‌ماندم و هرگز مزاحم شما نمی‌شدم. اما حالا خطر مرگ و نابودی ما را تهدید می‌کند.»
 هخشیارشا از اِستر ملکه پرسید: «چه کسی جرأت چنین کاری را دارد؟ آن شخص کجا است؟»

۶ اِستر جواب داد: «دشمن و بدخواه ما، همین هامان شریر است!»
 آنگاه هامان با ترس به پادشاه و ملکه خیره شد.^۷ پادشاه خشمگین شد و برخاسته به باغ کاخ رفت. هامان فهمید که پادشاه تصمیم به مجازات او گرفته است. بنابراین در اتاق ماند تا برای جان خود به ملکه اِستر التماس نماید.^۸ او بر روی تخت اِستر افتاد تا از او رحمت بطلبد. وقتی پادشاه به اتاق برگشت و او را در آن حال دید، با فریاد گفت: «آیا این شخص می‌خواهد در حضور من و در کاخ من از ملکه هتک ناموس کند؟»

به محض این که پادشاه این را گفت، خواجه‌سرایان صورت هامان را پوشاندند.^۹ آنگاه یکی از خواجه‌سرایان مخصوص پادشاه که حَرَبونا نام داشت، گفت: «هامان به اندازه‌ای گستاخ شده است که برای کشتن مُردِخای که جان اعلیحضرت را از خطر نجات داد، داری به ارتفاع بیست و سه متر در خانه خود ساخته است.»

پس پادشاه فرمان داد: «هامان را بر همان دار بیاویزید.»
 ۱۰ بنابراین، هامان بر همان داری که برای کشتن مُردِخای آماده کرده بود، آویخته شد و خشم پادشاه فرونشست.

یهودیان مقابله به مثل می‌کنند

در همان روز خشیارشا تمام دارایی و اموال هامان، دشمن یهودیان، را به اِستر ملکه داد. اِستر به پادشاه گفت که مُردِخای از خویشاوندان او است. از آن به بعد، مُردِخای اجازه یافت به حضور پادشاه برود.^۲ پادشاه انگشت خود را که مُهرش نیز بر آن قرار داشت و از هامان پس گرفته بود، از انگشت خود بیرون آورد و به مُردِخای داد. اِستر نیز مُردِخای را مسئول اموال هامان نمود.

۳ اِستر دوباره بر پای‌های پادشاه افتاد و با گریه و زاری از پادشاه درخواست کرد تا نقشهٔ شوم هامان آجاجی علیه یهودیان را متوقف سازد.
 ۴ پادشاه عصای طلایی خود را به طرف اِستر دراز کرد، و وی برخاسته گفت: «اگر پادشاه را پسند آید و اگر من مورد لطف ایشان قرار گرفته‌ام،



خواهش می‌کنم فرمانی صادر کنند تا از اجرای نقشهٔ هامان پسر همداتای آجاجی برای نابودی یهودیان در تمام استان‌ها جلوگیری شود. ۶ من چطور می‌توانم شاهد مرگ و نابودی اقوام و خویشاوندان خود باشم؟»

۷ آنگاه خشایارشا به اِستر ملکه و مُردخای یهودی گفت: «اینک من هامان را به‌خاطر توطئه‌اش به ضد یهودیان بر دار آویخته‌ام و اموال و دارایی او را به اِستر داده‌ام. ۸ اما فرمانی که به نام پادشاه و مُهر سلطنتی صادر شده باشد، لغو شدنی نیست. ولی شما می‌توانید هرچه که بخواهید به یهودیان در همه‌جا بنویسید و آن را به نام من و با مُهر سلطنتی مهور کرده بفرستید.»

۹ پس مُردخای در روز بیست و سوّم از ماه سوّم، یعنی ماه سیوان، مُنشیان پادشاه را احضار کرد و حکمی را که خودش نوشته بود، برای یهودیان، حاکمان، والیان و مأموران دولتی در تمام یک‌صد و بیست و هفت استان از هندوستان تا حبشه فرستاد. آن حکم به خط و زبان محلی هر استان، و همچنین به خط و زبان خود یهودیان نوشته شد. ۱۰ مُردخای فرمان را به نام خشایارشا نوشت و با انگشتر سلطنتی مُهر کرد و آن را به وسیلهٔ قاصدانی که بر سریع‌ترین اسب‌ها سوار بودند، فرستاد. ۱۱ بر طبق فرمان پادشاه به یهودیان اجازه داده شد که در هر شهر برای دفاع از خود متحد شوند. اگر افراد مسلّح از هر قوم یا ناحیه‌ای به مردان و زنان یهودی و فرزندانشان حمله می‌کردند، ایشان اجازه داشتند دشمنان خود را کشته و آن‌ها را نیست و نابود کنند و اموالشان را تصاحب نمایند. ۱۲ روزی که برای این کار تعیین شد، همان روزی بود که برای کشتار یهودیان در تمام استان‌های پارس در نظر گرفته شده بود، یعنی روز سیزدهم ماه آدار که دوازدهمین ماه سال است. ۱۳ اقرار بر این شد که این فرمان به‌صورت یک اعلامیه در تمام نواحی به اطلاع همه برسد تا یهودیان بتوانند برای انتقام از دشمنان خود در آن روز آماده باشند. ۱۴ به فرمان پادشاه قاصدان بر اسب‌های سلطنتی سوار شدند و با سرعت تمام حرکت کردند. این فرمان همچنین در پایتخت، یعنی در شهر شوش، نیز به اطلاع عموم رسانده شد.

۱۵ مُردخای در حالی کاخ را ترک کرد که لباسی شاهانه به رنگ سفید و آبی و با ردایی کتانی با سفید و بنفش زیبا در بر داشت و تاج طلای باشکوهی بر سر نهاده بود. آنگاه فریادهای شادی مردم در تمام شهر شوش بلند شد. ۱۶ یهودیان به‌خاطر این موفقیت احساس خوشحالی، آرامش و حرمت می‌کردند. ۱۷ در هر شهر و استانی که فرمان پادشاه قرائت می‌شد، یهودیان با خوشی و سرور آن روز را جشن می‌گرفتند. بسیاری از مردم از ترس یهودیان، به آیین آنان گرویدند.

یهودیان دشمنان خود را نابود می کنند

۹

روز سیزدهم آذر، روزی که باید نخستین فرمان پادشاه اجرا می شد و دشمنان یهودیان در آرزوی شکست کامل آن ها بودند، فرارسید. اما اوضاع تغییر یافت و یهودیان بر دشمنان خود غالب شدند. ^۲ در تمام شهرها و استان های پارس، یهودیان برای حمله به کسانی که در صدد آزار آن ها بودند، جمع شدند و هیچ کس نمی توانست در برابر آنان ایستادگی کند، چون در همه جا مردم از آن ها می ترسیدند. ^۳ تمام افسران ایالتی، حاکمان، والیان، و درباریان، همه به یهودیان کمک می کردند، چون آن ها از مُردِخای می ترسیدند. ^۴ مُردِخای در سرتاسر مملکت مشهور شده بود، زیرا شخص مقتدری در دربار پادشاه بود و قدرت او روز به روز بیشتر می شد. ^۵ پس یهودیان می توانستند هرطوری که بخواهند با دشمنان خود رفتار کنند. آن ها با شمشیر بر دشمنان خود حمله کرده همه آنان را کشتند.

^۶ یهودیان تنها در پایتخت، یعنی در شهر شوش، پانصد نفر را کشتند. ^{۷-۱۰} آنان همچنین پَرشنداتا، دَلفون، آسفاتا، پوراتا، اَدلیا، اَریداتا، پَرَمشتا، اَریسای، اَریدای، ویزاتا یعنی ده پسر هامان پسر هَمِداتا، دشمن یهودیان، را کشتند، ولی اموال کسی را غارت نکردند.

^{۱۱} در همان روز، تعداد کشته شدگان در شهر شوش به اطلاع پادشاه رسید. ^{۱۲} سپس پادشاه به اِستر ملکه گفت: «فقط در شهر شوش یهودیان پانصد نفر از جمله ده پسر هامان را کشته اند. معلوم نیست در سایر استان ها چند نفر را کشته اند. آیا درخواست دیگری هم داری؟ هرچه بخواهی به تو می دهم. حالا بگو که چه می خواهی تا به تو بدهم.»

^{۱۳} اِستر در پاسخ گفت: «اگر اعلیحضرت موافق باشند، به یهودیان در شهر شوش اجازه داده شود فردا هم همین کار را انجام دهند و اجساد ده پسر هامان را به دار بیاویزند.» ^{۱۴} پادشاه امر کرد که چنین شود و فرمان لازم در شهر شوش اعلام شد. اجساد پسران هامان به تماشای عموم گذاشته شد. ^{۱۵} در روز چهاردهم آذر باز یهودیان جمع شدند و سی صد نفر دیگر را نیز در شهر شوش کشتند. اما باز هم اموال کسی را تاراج نکردند.

^{۱۶} یهودیان در سایر استان ها نیز خود را سازماندهی کرده از خودشان دفاع نمودند. آن ها هفتاد و پنج هزار نفر از دشمنان خود را کشتند و خود را از دست آنان خلاص نمودند، ولی مال هیچ کس را غارت نکردند. ^{۱۷} این کشتار در روز سیزدهم آذر رخ داد. روز بعد، یعنی روز چهاردهم، هیچ کس کشته نشد و آنان آن روز را به جشن و شادی اختصاص دادند.

۱۸ یهودیان شوش، روز پانزدهم را جشن گرفتند، چون آن‌ها روزهای سیزدهم و چهاردهم مشغول کشتن دشمنان خود بودند و در روز پانزدهم از کشتن دست کشیدند. ۱۹ به این دلیل است که یهودیان ساکن مناطق روستایی روز چهاردهم ماه آدار را جشن می‌گیرند و به یکدیگر غذا هدیه می‌دهند.

جشن پوریم

۲۰ مُردخای این وقایع را ثبت نمود و نامه‌هایی به تمام یهودیان در سرتاسر استان‌های پارس فرستاد ۲۱ تا ایشان را ملزم سازد که هر ساله روزهای چهاردهم و پانزدهم آدار را جشن بگیرند، ۲۲ زیرا این‌ها روزهایی هستند که یهودیان از دست دشمنان خود رهایی یافتند و در این ماه بود که غم و غصه آنان به خوشی، و سوگواری آن‌ها به جشن تبدیل شد. پس آن‌ها می‌بایست این روزها را جشن بگیرند و به یکدیگر و به فقرا غذا هدیه بدهند. ۲۳ یهودیان از امر مُردخای اطاعت کردند و از آن به بعد، هر سال این روزها را جشن می‌گرفتند.

۲۴ هامان پسر همداتای آجاجی و دشمن قوم یهود برای نابودی یهودیان، پور یعنی قرعه، انداخته بود تا تعیین کند که ایشان در کدام روز کشته شوند. ۲۵ اما اِستر به حضور پادشاه رفت و پادشاه فرمانی صادر کرد که بر طبق آن هامان گرفتار همان سرنوشتی شد که برای یهودیان در نظر گرفته بود، یعنی او و پسرانش به دار آویخته شدند. ۲۶ به این دلیل، آن ایام را پوریم می‌نامند که معنی آن «فال یا قرعه» است. یهودیان به خاطر نامه‌هایی که مُردخای نوشته بود و همچنین به دلیل آنچه که برای خودشان اتفاق افتاده بود، ۲۷ این را رسم خود قرار دادند که خود و فرزندان‌شان و همچنین کسانی که به دین یهود می‌گروند، همه ساله این دو روز را طبق امر مُردخای جشن بگیرند. ۲۸ بنابراین، قرار بر این شد که تمام خانواده‌های یهودی، نسل بعد از نسل، در هر شهر و دیاری که باشند، این روزها را به یاد آورند و جشن بگیرند.

۲۹ آنگاه ملکه اِستر، دختر ابیاحیل، با استفاده از تمام اختیاراتی که داشت، نامه مُردخای را مبنی بر برگزاری دائمی مراسم پوریم تأیید کرد. ۳۰ نامه خطاب به همه یهودیان بود و نسخه‌های آن به یک صد و بیست و هفت استان در شاهنشاهی پارس فرستاده شد که خواهان آرزوی سخنان صلح و امنیت برای یهودیان بود. ۳۱ و از آن‌ها و فرزندان‌شان درخواست شده بود همان‌طور که مراسم روزه و سوگواری را رعایت می‌کنند، ایام پوریم را نیز برگزار نمایند. این فرمان از جانب مُردخای و اِستر صادر شده بود.

۳۲ دستور اِستر در مورد تثبیت قوانین دستورات مربوط به پوریم بر روی طومار نوشته شد.

عظمت خشایارشا و مُردِخای

خشایارشای پادشاه از تمام مردم نواحی ساحل دریا و همچنین مردم داخلی بیگاری می گرفت. ۲ تمام کارهای بزرگ و باشکوه او و همچنین شرح این که چگونه او مُردِخای را به این مقام عالی ارتقاء داد، در کتاب تاریخ پادشاهان پارس و ماد ثبت شده است. ۳ مُردِخای یهودی بعد از خشایارشای پادشاه، بالاترین مقام را در مملکت داشت. او مورد احترام قوم خود بود و همه آن‌ها او را دوست می داشتند. او برای سعادت قوم خود و امنیّت فرزندان آن‌ها کوشش فراوان کرد.



ایوب

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶
۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱
۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶
			۴۲	۴۱



کتاب ایوب

معرفی کتاب

کتاب ایوب، شرح زندگی مردی است که بدبختی‌ها و سختی‌های زیادی را تحمّل نمود. او تمام فرزندان و دارایی خود را از دست داد و خودش نیز به بیماری گریهی مبتلا شد.

سپس در نوعی مباحثه و تفسیر، عکس‌العمل ایوب و دوستانش به طرز بسیار زیبا و شاعرانه‌ای بیان گردیده است، و سرانجام خدا، که مرکز اصلی مباحثات و گفتار آن‌ها است، به ایوب ظاهر می‌شود.

دوستان ایوب مسئلهٔ گرفتاری او را از نقطه نظر مسائل سنتی و مذهبی مورد گفت‌وگو و تفسیر قرار می‌دهند. آن‌ها معتقدند که چون خدا، خوبی را با خوبی پاداش می‌دهد و گناه را با تنبیه مجازات می‌کند، پس رنج و درد ایوب نشانهٔ این است که او مرد گناهکاری است. اما برای ایوب این مسئله خیلی ساده است. او خود را سزاوار چنین مجازات بی‌رحمانه‌ای نمی‌داند، چون او مردی فوق‌العاده نیک و عادل است. او نمی‌تواند بفهمد که چگونه ممکن است خدا اجازه دهد چنین وقایع تلخ و شریرانه‌ای برای وی اتفاق بیفتد. بنابراین خیلی گستاخانه، خدا را زیر سؤال می‌برد. ایوب ایمان خود را از دست نمی‌دهد، ولی مایل است در حضور خدا عادل شمرده شده دوباره مردی نیک به حساب آید. خدا به پرسش ایوب پاسخ نمی‌دهد، بلکه در مقابل ایمان ایوب، با روشی شعرگونه حکمت و قدرت الهی خویش را به او نشان می‌دهد. ایوب سپس با فروتنی تمام، خدا را حکیم و بزرگ اعلام نموده از کلمات خشونت‌بار و نابجایی که بر زبان آورده است توبه می‌کند.

خاتمهٔ کتاب، شرح بازگشت ایوب به وضع اوّل خود و به مقام و منزلتی بالاتر از مقام نخستینش می‌باشد. همچنین خدا دوستان ایوب را که گمان می‌کردند تمام اصول و علّت درد و رنج ایوب را درک کرده‌اند، سرزنش می‌کند. ایوب نیز اعلام می‌کند که خدا درحقیقت حکیم و دانا است و بالاتر از هرگونه فلسفه و سنت‌های مذهبی می‌باشد.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدمه ۱:۱-۱۳:۲

ایوب و دوستانش ۱:۳-۴۰:۳۱

الف- شکایت ایوب ۱:۳-۲۶

ب- گفت‌وگوی اوّل ۱:۴-۱۴:۲۲

ج- گفت‌وگوی دوّم ۱:۱۵-۲۱:۳۴

د- گفت‌وگوی سوّم ۱:۲۲-۲۷:۲۳

ه- در ستایش حکمت ۱:۲۸-۲۸

و- گفتار آخر ایوب ۱:۲۹-۳۱:۴۰

گفتار الیهو ۱:۳۲-۲۴:۳۷

پاسخ خداوند به ایوب ۱:۳۸-۶:۴۲

خاتمه ۷:۱۷-۴۲

آزمایش ایمان ایوب

در سرزمین عوص، مردی بود به نام ایوب. او شخصی بی‌عیب و درستکار بود. از خدا می‌ترسید و از گناه دوری می‌کرد.^۱ او هفت پسر و سه دختر داشت.^۲ هفت هزار گوسفند، سه هزار شتر، پانصد جفت گاو، پانصد الاغ و همچنین خادمان زیادی داشت. بنابراین او ثروتمندترین مرد مشرق‌زمین بود.

^۳هریک از پسران ایوب به نوبت در خانه خود مهمانی برپا می‌کردند و خواهران خود را هم دعوت می‌نمودند که در مهمانی آن‌ها شرکت کنند. ه بعد از پایان مهمانی‌ها، ایوب در پی فرزندانش فرستاده آن‌ها را تطهیر می‌کرد، و صبح زود برخاسته برای هر یک از آن‌ها قربانی سوختنی تقدیم می‌کرد. او این کار را به این سبب می‌کرد که اگر فرزندانش ندانسته در پیشگاه خدا گناهی کرده بودند، گناهشان بخشیده شود.

^۴روزی فرشتگان آمدند تا در حضور خداوند حاضر شوند. شیطان نیز در میان آن‌ها آمد.^۵ خداوند از شیطان پرسید: «تو از کجا آمده‌ای؟»

شیطان جواب داد: «به دور زمین می‌گشتم و سیاحت می‌کردم.»^۶ خداوند از شیطان پرسید: «آیا بنده من ایوب را دیدی؟ در تمام روی زمین کسی مانند او پیدا نمی‌شود. او مردی درستکار و بی‌عیب است. از من می‌ترسد و هیچ خطایی از او سر نمی‌زند.»

^۷شیطان در جواب خداوند گفت: «آیا ایوب بدون چشم‌داشت، از خدا می‌ترسد؟^۸ تو همیشه از او و خانواده‌اش و اموالش محافظت کرده‌ای و به هر کاری که می‌کند، برکت داده‌ای و آن قدر گله و ربه

به او بخشیده‌ای که تمام سرزمین را پُر کرده است. ^{۱۱} دارایی‌اش را از او بگیر، آنگاه خواهی دید که آشکارا تو را لعنت خواهد کرد!»
^{۱۲} خداوند گفت: «باشد، همه دارایی‌اش را در اختیار تو می‌گذارم. برو و هر کاری که می‌خواهی بکن، اما به خودش آسیب نرسان!» پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت.

ایوب دارایی و فرزندان خود را از دست می‌دهد

^{۱۳} یک روز هنگامی که پسران و دختران ایوب در مهمانی برادر بزرگشان به خوردن و نوشیدن مشغول بودند، ^{۱۴} قاصدی نزد ایوب آمد و به او گفت: «گاوهایت شخم می‌زدند و ماده‌الاغ‌هایت در کنار آن‌ها می‌چریدند. ^{۱۵} ناگهان سبائیان حمله کرده تمام حیوانات را با خود بردند و خادمان تو را کشتند. تنها من زنده ماندم و فرار کرده آمدم تا تو را از ماجرا آگاه سازم.»

^{۱۶} حرف قاصد هنوز تمام نشده بود که شخص دیگری آمد و گفت: «آتش خدا از آسمان فرود آمد و گوسفندان و شبانانت را از بین برد. فقط من سالم ماندم و آمدم تا به تو خبر بدهم.»

^{۱۷} این شخص هنوز حرف می‌زد که قاصد دیگری از راه رسید و گفت: «گلدانیان در سه گروه بر ما حمله آوردند و شترهایت را ربودند و خادمانت را با شمشیر کشتند. تنها من توانستم که فرار کنم و بیایم به تو بگویم.»

^{۱۸} پیش از آنکه این شخص سخنان خود را تمام کند، قاصد چهارم آمد و گفت: «پسران و دخترانت در خانه برادر بزرگشان مهمان بودند ^{۱۹} که ناگهان باد شدیدی از جانب بیابان وزید، خانه را بر سر فرزندان و خراب کرد و همه مردند. فقط من زنده ماندم و آمدم تا تو را آگاه کنم.»

^{۲۰} آنگاه ایوب برخاست، لباس خود را پاره کرد، سرخود را تراشید و روی زمین به سجده افتاد ^{۲۱} و گفت: «برهنه از رحم مادرم به دنیا آمدم و برهنه هم از دنیا خواهم رفت. خداوند داد و خداوند گرفت. نام خداوند متبارک باد!»

^{۲۲} در تمام این احوال، ایوب گناه نورزید و خدا را مقصّر ندانست.

آزمایش دوم ایوب

روزی دیگر فرشتگان به حضور خداوند آمدند و شیطان هم همراه آن‌ها بود. ^۲ خداوند از شیطان پرسید: «تو از کجا آمده‌ای؟»

شیطان جواب داد: «به دور زمین می‌گشتم و سیاحت می‌کردم.»
^۳ خداوند پرسید: «آیا بنده من ایوب را دیدی؟ در تمام روی زمین کسی مانند او پیدا نمی‌شود. او شخصی درستکار و بی‌عیب است. از من می‌ترسد و هیچ خطایی از او سر نمی‌زند. با وجود این که مرا برانگیختی

تا به تو اجازه دهم که بی سبب به او آسیب برسانی، او همچنان صداقت خود را حفظ کرده است.»

۴ شیطان در جواب خداوند گفت: «انسان برای این که زنده بماند حاضر است از همه چیز خود دست بکشد. ۵ اما اگر دست خود را دراز کرده به بدن او آسیب برسانی، خواهی دید که تو را لعنت خواهد کرد!» ۶ خداوند به شیطان گفت: «بسیار خوب، او در اختیار تو است، اما او را نکش.»

۷ پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت و ایوب را از سر تا پا به دُمَل‌های دردناک مبتلا کرد. ۸ ایوب در میان خاکستر نشست و با یک تکه سفال، بدن خود را می‌خارید. ۹ زنش به او گفت: «تو هنوز هم نسبت به خدا وفادار هستی؟ خدا را لعنت کن و بمیر.»

۱۰ اما او در جواب گفت: «تو همچون یک زن ابله حرف می‌زنی. آیا تو می‌خواهی که ما چیزهای خوب خدا را قبول کنیم و چیزهای بد را نپذیریم؟» با همه این مصیبت‌ها که بر سر ایوب آمد، از لب‌های او گناهی سر نزد.

دوستان ایوب

۱۱ وقتی سه نفر از دوستان ایوب به نام‌های الیفاز تیمانی، بلدَد شوحی و سوفَر نَعَماتی، آگاه شدند که چه بلاهایی بر سر ایوب آمده است، تصمیم گرفتند که باهم برای تسلی و عیادت نزد او بروند. ۱۲ وقتی آن‌ها ایوب را از دور دیدند، او را نشناختند. بعد با صدای بلند گریستند، لباس خود را دریدند و خاک بر سر خود پاشیدند. ۱۳ آن‌ها هفت شبانه‌روز در کنار او بر زمین نشستند و با او حرفی نزدند، زیرا دیدند که درد او بسیار شدید است.

شکایت ایوب

سرانجام ایوب لب به سخن گشود و روز تولد خود را نفرین کرد:

۳
ایوب:

۳-۲ لعنت بر آن روزی که به دنیا آمدم

و شبی که نطفه‌ام در رحم مادرم بسته شد.

۴ باشد که تاریکی آن روز را فرا گیرد.

خدا آن را به یاد نیاورد

و نور در آن ندرخشد.

۵ آن روز در ظلمت و تاریکی ابدی فرو رود،

و ابر تیره بر آن سایه افکند و کسوف آن را بپوشاند.

۶ تاریکی غلیظ آن شب را فراگیرد،
 در خوشی روزهای سال شریک نشود،
 و جزء شب‌های ماه به حساب نیاید.
 ۷ آن شب، شبی عقیم باشد و صدای خوشی در آن شنیده نشود.
 ۸ آن‌هایی که می‌توانند *لویاتان را رام سازند،
 آن شب را نفرین کنند.
 ۹ در آن شب ستاره‌ای ندرخشد؛
 آن شب به امید روشنایی باشد،
 اما سپیده صبح را نبیند،
 ۱۰ زیرا دریچه رحم مادرم را نبست
 و مرا به این بلاها دچار کرد.

۱۱ چرا در وقت تولدم نمردم
 و چرا زمانی که از رحم مادر به دنیا آمدم، جان ندادم؟
 ۱۲ چرا مادرم مرا بر زانوان خود گذاشت؟
 چرا با پستان‌هایش به من شیر داد؟
 ۱۳-۱۵ اگر در آن وقت می‌مردم،
 اکنون آرام و آسوده با پادشاهان و رهبران جهان که قصرهای
 خرابه را دوباره آباد نمودند
 و خانه‌های خود را با طلا و نقره پُر کردند، خوابیده بودم.
 ۱۶ چرا مانند جنین سقط شده دفن نشدم، مانند طفلی که هرگز
 روشنایی را ندید.
 ۱۷ زیرا در گور، مردمان شریر به کسی آسیب نمی‌رسانند
 و اشخاص خسته آرامش می‌یابند.
 ۱۸ در آنجا حتی زندانیان هم با آسایش به سر می‌برند
 و صدای زندانبان را نمی‌شنوند.
 ۱۹ کوچک و بزرگ یکسان هستند و غلام از دست صاحب خود
 آزاد می‌باشد.

۲۰ چرا به تیره‌بختان روشنایی عطا می‌شود
 و زندگانی به دل‌مردگان؟
 ۲۱ آن‌ها در آرزوی مرگ هستند، اما مرگ به سراغشان نمی‌آید
 و بیشتر در جستجوی کندن گور خود هستند تا گنج‌های
 پنهان.
 ۲۲ آن‌ها چقدر خوشحال می‌شوند وقتی که قبر خود را پیدا می‌کنند.

- ۲۳ چرا نور بر کسی می تابد که نمی داند به کجا می رود
و خدا اطرافشان را محصور کرده است؟
- ۲۴ آه کشیدن، نان من شده،
و زاری من چون آب جاری.
- ۲۵ آنچه که از آن می ترسیدم، بر سرم آمد؛
آنچه که از آن وحشت داشتم، بر من واقع شد.
- ۲۶ آرام و قرار ندارم؛
مرا آرامشی نیست، اما مشکلات بر من هجوم می آورند.

مکالمه اول

(۱:۴-۲۲:۱۴)

الیفاز تیمانی:

- ۲۰۱ ایوب، اگر با تو چند کلمه حرف بزنم، طاقت می آوری؟
من دیگر نمی توانم ساکت بمانم.
- ۳ ببین، تو به افراد بسیاری تعلیم داده ای
و به مردمان ضعیف دلگرمی و قوت قلب بخشیده ای.
- ۴ با سخنان تشویق کننده، مردم را از لغزش بازداشته ای
و به زانوان لرزان نیرو داده ای.
- ۵ اما اکنون که به تو رسیده، صبر خود را از دست داده ای،
حال که برسر خود آمده پریشان گشته ای.
- ۶ مگر اطمینان تو در ترس از خدا نیست،
و امیدت در صداقت؟
- ۷ فکر کن؛ آیا هرگز دیده ای که شخص بی گناهی هلاک شود
و یا مرد درستکاری از بین برود؟
- ۸ بنا برآنچه که من دیده ام، کسانی که شرارت را شخم می زنند و
ظلم را می کارند،
همان را درو می کنند.
- ۹ توفان غضب خدا آن ها را از بین می برد و با آتش خشم خود آن ها
را می سوزاند.
- ۱۰ مردم شریر مانند شیر درنده می غرند،
اما خدا آن ها را خاموش می سازد و دندان هایشان را می شکند.
- ۱۱ مانند شیر نر از بی غذایی و گرسنگی ضعیف می شوند
و می میرند و فرزندانشان نیز پراکنده می شوند.

در رؤیا پیامی به صورت زمزمه آهسته به گوش من رسید.
 ۱۴ وحشت مرا فراگرفت؛
 تنم به لرزه آمد.

۱۵ شبّحی از برابر من گذشت؛

از ترس، موی بر بدنم راست شد.
 ۱۶ شبّح بی حرکت ایستاد،

اما نمی توانستم سیمایش را تشخیص بدهم.
 در آن سکوت، صدایی به گوشم رسید:

۱۷ «آیا انسان فانی می تواند در نظر خدا که خالق او است،
 پاک و بی عیب باشد؟

۱۸ او حتّی بر خادمان آسمانی خود اعتماد نمی کند
 و فرشتگانش هم در نظر او پاک نیستند،

۱۹ چه رسد به آنهایی که در کالبد گلی زندگی می کنند و از خاک
 آفریده شده اند،

و مانند حشره له می شوند.

۲۰ ممکن است صبح زنده باشند،

ولی بدون این که کسی متوجّه شود، قبل از غروب می میرند؛

۲۱ رشته زندگی آنها پاره می شود

و در جهالت از بین می روند.»

فریاد برآور؛ آیا کسی هست که به تو جواب بدهد؟

دست به دامان کدام یک از مقدّسین خواهی شد؟

۲ مطمئناً خشم، شخص احمق را می کشد

و حسادت، شخص ساده لوح را.

۳ من احمق را دیدم که ریشه می گرفت،

اما ناگهان خانه ایشان را نفرین کردم.

۴ فرزندان شان در امنیّت نیستند

و کسی از آنها حمایت نمی کند.

۵ گرسنگان محصول آنها را می خورد،

حتّی دانه های میان خارها را،

و تشنگان در پی ثروت آنها می باشند.

۶ شرارت از خاک سر بر نمی آورد

و مشکلات از زمین نمی رویند،

۷ بلکه همان طور که جرقه از آتش بلند می شود،

مشقّت هم از خود انسان سرچشمه می گیرد.



- ۸ ولی اگر من به جای تو بودم،
خدا را می طلبیدم، و دعوی ام را به او ارائه می کردم.
- ۹ زیرا او کارهای عجیب و تفحص ناپذیر انجام می دهد
و معجزاتش بی شمارند.
- ۱۰ او باران را می فرستد
و کشتزارها را آبیاری می کند.
- ۱۱ او فروتنان را سرفراز،
و ماتم داران را شادمان می سازد.
- ۱۲ دسیسه های حيله گران را باطل می کند
تا آن ها در کارهایشان موفق نگردند.
- ۱۳ حکیمان را در دام های خودشان گرفتار می کند،
و نقشه های آن ها را نقش بر آب می سازد.
- ۱۴ روز روشن آن ها به شب تاریک مبدل می شود
و آن ها کورمال کورمال راه می روند.
- ۱۵ اما خدا نیازمندان و فقیران را از ظلم ظالم
و از چنگ زورمندان نجات می دهد.
- ۱۶ به مسکینان امید می بخشد و دهان شیران را می بندد.
- ۱۷ خوشا به حال کسی که خدا او را تأدیب می کند!
پس تو تأدیب قادر مطلق را رد نکن.
- ۱۸ خدا مجروح می کند و التیام می بخشد؛
بیمار می سازد و شفا می دهد.
- ۱۹ او تو را از شش بلا رهایی خواهد داد
و در هفت بلا به تو صدمه نخواهد رسید.
- ۲۰ در وقت قحطی، تو را از مرگ رهایی می بخشد
و هنگام جنگ، از دم شمشیر.
- ۲۱ از زخم زبان در امان خواهی بود
و از هلاکت، تو را خواهد رهانید.
- ۲۲ به جنگ و قحطی خواهی خندید
و از حیوانات وحشی نخواهی ترسید.
- ۲۳ زمینی که شخم می زنی بدون سنگ خواهد بود
و با حیوانات وحشی در صلح و صفا زندگی خواهی کرد.
- ۲۴ تو خواهی دانست که خانه ات محفوظ است
و اموال تو دزدیده نخواهد شد.

- ۲۵ تو خواهی دانست که نوادگانت زیاد خواهند بود، و فرزندان
همچون علف صحرا،
۲۶ مانند خوشه رسیده گندم، که در موسمش درو می شود،
در پیری و سالخوردگی از جهان خواهی رفت.
۲۷ ما همه را تحقیق کرده ایم و تمام این ها حقیقت دارند.
پس بشنو و دریاب.

ایوب:

۲۰۱ اگر اندوه مرا در ترازو وزن می کردید و فلاکت مرا
می سنجیدید،

۶

- ۳ برایتان معلوم می شد که از ریگ های دریا هم سنگین ترند.
از همین سبب است که سخنان من بی پروا است.
۴ زیرا خدای قادر مطلق مرا هدف تیرهای خود قرار داده است،
و زهر آن ها در بدنم پخش شده؛
وحشت خداوند مرا احاطه کرده است.

- ۵ الاغ اگر علف داشته باشد، عَرَعَر نمی کند
و گاو در وقت خوردن، بانگ نمی زند.
۶ آیا می توان غذای بی مزه را بدون نمک خورد؟
آیا سفیده تخم مرغ طعمی دارد؟
۷ من برای این گونه غذاها اشتها ندارم
و هر چیزی که می خورم، حالم را به هم می زند.

- ۹-۸ ای کاش خدا آرزوی مرا برآورده سازد،
خواهش مرا قبول فرماید،
و رشته زندگی مرا قطع کند.
۱۰ این مایه تسلی من می شد؛
با همه دردهایی که دارم، از خوشی شادی می کردم.
چون من هرگز از احکام آن قدّوس نافرمانی نکرده ام.
۱۱ چه نیرویی در من باقی مانده است که در انتظار باشم؟
عاقبت من چیست که صبور باشم؟
۱۲ آیا من از سنگ ساخته شده ام؟ آیا بدن من از برنز است؟
۱۳ قوّتی در من نمانده که خودم را نجات دهم،
و کسی هم نیست که به یاری من بیاید.

- ۱۴ کسی که مهربانی را از دوست خود دریغ کند،
به خدای قادر مطلق هم احترام نمی گذارد.
- ۱۵ همراهان من مانند نهري فصلی بی وفا هستند،
همانند بستر رود که سیلاب از آن می گذرد،
۱۶ که از یخ، سیاه رنگ شده اند،
و کدر از برف های ذوب شده؛
- ۱۷ اما در فصول خشک، بخار می شوند،
و در گرما ناپدید می گردند.
- دوستان من هم قابل اعتماد نیستند.
- ۱۸ کاروانیان برای آب به کنار جوی می روند،
و در بیابان سرگردان شده هلاک می گردند.
- ۱۹ کاروان های تیما در جستجوی اند،
و مسافرین سببا امیدوار.
- ۲۰ آن ها مطمئن بودند که آب پیدا خواهند کرد؛
وقتی به آنجا رسیدند، مأیوس و سردرگم شدند.
- ۲۱ شما هم برای من مانند همان نهر خشک بی فایده هستید،
زیرا مصیبت مرا دیده و ترسان شده اید.
- ۲۲ آیا من از شما چیزی خواسته ام،
یا گفته ام که برای رهایی من از ثروتان رشوه پردازید؟
- ۲۳ و یا مرا از دست دشمنان و از چنگ ظالمان نجات بدهید؟
- ۲۴ به من تعلیم بدهید و من ساکت خواهم شد؛
به من بفهمانید که چگونه خطا کرده ام.
- ۲۵ سخنان صادقانه قانع کننده هستند،
اما نکوهش شما چه چیزی را ثابت می کند؟
- ۲۶ آیا می خواهید از سخنان من عیب جوئی کنید،
و سخنان مرد ناامید را مثل باد هوا انگارید؟
- ۲۷ شما حتی به مال یتیم طمع دارید،
برای نفع خود حاضر هستید حتی دوست خود را هم بفروشید.
- ۲۸ حال به چهره من نگاه کنید. من به شما دروغ نخواهم گفت.
- ۲۹ دیگر کافی است؛ بی انصافی نکنید.
- محکومم نسازید، زیرا گناهی ندارم.
- ۳۰ آیا فکر می کنید که من حقیقت را نمی گویم،
و خوب و بد را از هم تشخیص نمی دهم؟



آیا زندگی انسان در روی زمین طاقت فرسا نیست،

و روزهای عمرش مانند کارگران روزمزد؟

۲ مثل غلامی که در آرزوی یافتن سایه‌ای است

و مانند مزدوری که منتظر مزد خود می‌باشد،

۳ من نیز ماه‌های بطالت به میراث برده‌ام،

و شب‌های طولانی و خسته‌کننده نصیب من شده است.

۴ وقتی سر به بستر می‌گذارم، می‌گویم چه وقت بر خواهم خاست،

زیرا که شب طولانی است و من تا صبح پهلوی به پهلوی

می‌غلطم.

۵ تن من پوشیده از کرم و گرد و خاک است

و پوست بدنم ترک خورده

و چرک گرفته است.

۶ روزهایم تندتر از ماکوی بافندگان می‌گذرند

و در ناامیدی به پایان می‌رسند.

۷ ای خدا، به یاد آور که عمر من لحظه‌ای بیش نیست

و چشمانم دیگر روی سعادت را نخواهند دید.

۸ چشمانی که امروز به من می‌نگرند، دیگر مرا نخواهند دید.

مرا جستجو خواهید کرد، اما اثری از من نخواهید یافت.

۹ مثل ابری که پراکنده و ناپدید می‌شود،

کسی که به عالم اموات می‌رود، دیگر باز نمی‌گردد

۱۰ و دیگر به خانه خود باز نمی‌گردد

و آشنایانش برای همیشه او را از یاد می‌برند.

۱۱ پس دیگر خاموش نخواهم ماند

و از اعماق درونم از درد و رنج خود شکایت خواهم کرد.

۱۲ مگر من دریا یا *هیولای دریایی هستم

که مرا تحت نظر قرار داده‌ای؟

۱۳ من دراز می‌کشم تا دمی استراحت کنم

و دردهای خود را از یاد ببرم،

۱۴ ولی تو مرا با خواب‌ها می‌ترسانی

و با کابوس‌ها به وحشت می‌اندازی

۱۵ به حدی که من ترجیح می‌دهم خفه شده بمیرم

تا این که به این زندگی پُر از رنج ادامه دهم.

۱۶ از زندگی بیزارم و دیگر نمی‌خواهم زندگی کنم،

پس مرا به حال خود بگذار، زیرا زندگی من دمی بیش نیست.

۱۷ انسان کیست که تو این چنین به او اهمیت می دهی،

و این قدر او را مورد توجه خود قرار می دهی؟

۱۸ هر روز او را بازرسی می کنی

و هر لحظه او را می آزمایی.

۱۹ تا به کی خیره خیره به من نگاه خواهی کرد؟

آیا مرا لحظه ای تنها نخواهی گذاشت تا آب دهان خود را فرو

برم؟

۲۰ اگر من گناهی بکنم، چه زبانی به تو می رسد، ای ناظر کارهای

بشر؟

چرا مرا هدف تیرهای خود قرار داده ای؟

آیا من باری بر دوش تو شده ام؟

۲۱ چرا گناهان مرا نمی بخشی

و از خطاهای من چشم نمی پوشی؟

زیرا به زودی به زیر خاک خواهم رفت؛

تو مرا جستجو خواهی کرد، ولی از من اثری نخواهی یافت.

بَلَدَد:

۲۰۱ ایوب، تا به کی این حرف ها را خواهی زد؟ سخنان تو مثل

باد هوا است.



۳ آیا خدا عدالت را تحریف خواهد کرد،

و یا قادر مطلق انصاف را زیر پا خواهد گذاشت؟

۴ از آنجا که فرزندان در برابر خدا گناه کردند،

او آن ها را طبق گناهانشان جزا داد.

۵ اگر تو طالب خدای قادر مطلق باشی

و با استدعا از قادر مطلق طلب رحمت کنی،

۶ و اگر در پاکی و درستکاری زندگی کنی،

آن وقت خدا به یقین به کمک تو خواهد شتافت.

و به عنوان پاداش، خانواده ای را به تو بر خواهد گردانید

۷ اگرچه ابتدای تو ناچیز بود،

روزهای آینده ات شکوفا خواهند بود.

۸ از نسل های گذشته بپرس

و در باره حکمت و تجربیات پدران خود تفکر کن.

۹ زیرا ما مدّت کوتاهی زندگی کرده‌ایم و معلومات ما بسیار کم است

و عمر ما بر زمین همچون سایه‌ای زود گذر است.
۱۰ از حکمت گذشتگان تعلیم بگیر
و سخنان حکیمانه آن‌ها را سرمشق خود قرار بده.

۱۱ نی در جایی که آب نباشد، نمی‌روید؛
آن را خارج از مرداب نمی‌توان یافت.
۱۲ هنگامی که هنوز رشد می‌کند،
پیش از گیاهان دیگر پژمرده می‌گردد.
۱۳ عاقبت کسانی که خدا را ترک می‌کنند،
همین گونه است و دیگر امیدی برایشان باقی نمی‌ماند.
۱۴ این مردم به کسانی می‌مانند که به تار عنکبوت اعتماد می‌کنند.
۱۵ اگر به آن تکیه کنند، می‌افتند
و اگر از آن آویزان شوند، آن‌ها را نگاه نمی‌دارد.

۱۶ شخص شریر مثل علفی است که در زیر تابش آفتاب تازه
می‌گردد
و شاخه‌هایش در باغ پهن می‌شوند.
۱۷ در بین سنگ‌ها ریشه می‌دواند
و ریشه‌هایش به دور آن‌ها محکم می‌پیچند.
۱۸ اما اگر از بیخ کنده شود،
دیگر کسی به یاد نمی‌آورد که آن علف در آنجا بوده است.
۱۹ بلی، سرنوشت مردم بی‌خدا هم به همین طریق است؛
و دیگران می‌آیند و جایشان را می‌گیرند.

۲۰ اما خدا هرگز مردم درستکار را ترک نمی‌کند
و به شریران کمک نمی‌نماید.
۲۱ او لبانت را از خنده پُر می‌سازد تا از خوشی فریاد بزنی.
۲۲ بدخواهانت را شرمنده خواهد کرد
و خانه شریران را ویران خواهد ساخت.

۲-۱ همه این‌ها را که گفتی می‌دانم و قبلاً هم شنیده‌ام.
اما چگونه یک انسان می‌تواند بی‌گناهی خود را در پیشگاه
خدا ثابت کند؟

۳ چه کسی می‌تواند با خدا بحث کند؟
کسی قادر نیست از هزار سؤالی که می‌کند،
یکی را هم جواب بدهد.
۴ زیرا خدا دانا و توانا است
و کسی نمی‌تواند در برابر او مقاومت کند.
۵ بی‌خبر، کوه‌ها را منتقل می‌سازد
و در خشم خود، آن‌ها را واژگون می‌کند.
۶ زمین را از جایش تکان می‌دهد
و پایه‌های آن را به لرزه می‌آورد.
۷ اگر فرمان دهد، آفتاب طلوع نمی‌کند
و ستارگان در شب نمی‌درخشند.
۸ او به تنهایی آسمان‌ها را گسترانید
و بر امواج دریا خرامید.
۹ دُب اکبر، جبّار، ثریا
و ستارگان جنوب را آفرید.
۱۰ عقل ما از درک کارهای بزرگ
و بی‌شمار او عاجز است.

۱۱ اینک از کنار من می‌گذرد و من نمی‌توانم او را ببینم.
حرکت می‌کند و من احساسش نمی‌کنم.
۱۲ هرچه را بخواهد می‌برد و کسی نمی‌تواند مانع او شود
و بگویند که چه می‌کنی؟
۱۳ خدا از خشم خود دست نمی‌کشد
و دشمنان خود را که به رَهَب، کمک کردند، پایمال می‌سازد.
۱۴ پس من چگونه می‌توانم با او بحث کنم؟
۱۵ هرچند گناهی ندارم، ولی نمی‌توانم چیزی بگویم،
جز این که از خدایی که داور من است، طلب رحمت کنم.
۱۶ حتی اگر بگذارد که حرفی بزنم،
یقین ندارم که به سخنان من گوش بدهد.
۱۷ او تُندباد را می‌فرستد و مرا پراکنده می‌سازد

و بی سبب به زخم‌هایم می‌افزاید.

۱۸ نمی‌گذارد که نفسی تازه کنم؛

او زندگی مرا با تلخی پُر می‌سازد.

۱۹ با او یارای مقابله ندارم، زیرا او قادر و توانا است.

اگر به دادگاه شکایت کنم، چه کسی می‌تواند او را احضار کند؟

۲۰ اگر بی‌گناه هم باشم، سخنان زبانم مرا محکوم می‌سازد

و هر چیزی که بگویم، مرا مجرم می‌کند.

۲۱ گرچه تقصیری ندارم،

پیش‌ان حالم و از زندگی خود بیزارم.

۲۲ برای من فرقی نمی‌کند؛ پس می‌گویم،

خدا بی‌گناه و گناهکار را یکسان از بین می‌برد.

۲۳ وقتی مصیبتی سبب مرگ ناگهانی شود،

او به ناامیدیِ شخص بی‌تقصیر ریشخند می‌زند.

۲۴ اختیار زمین را به دست مردم شریر داده و چشمان قُضات را کور کرده است.

اگر خدا این کار را نکرده،

چه کسی کرده است؟

۲۵ روزهای من سریع‌تر از پیک تیزرو می‌گذرند، بدون آنکه روی خوشی را ببینم.

۲۶ سال‌های عمرم مانند کشتی‌های تندرو

و همچون عقابی که بر شکار خود فرود می‌آید، به سرعت سپری می‌شوند.

۲۷ اگر خندان باشم و سعی کنم که غم‌های خود را از یاد ببرم، چه فایده؟

۲۸ زیرا می‌ترسم که مبادا غم و رنج، دوباره به سراغ من بیایند و می‌دانم که خدا مرا خطاکار می‌شمارد.

۲۹ من که محکوم خواهم شد، چرا بی‌جهت تلاش کنم؟

۳۰ اگر خود را با صابون بشویم

و دست‌های خود را با قلیاب پاک کنم،

۳۱ تو مرا در گل‌ولای و کثافت فرو می‌بری

تا حتی لباس خودم از من منزجر شود.

۳۲ زیرا تو مانند من، انسانی فانی نیستی که بتوانم به تو جواب بدهم و با تو به دادگاه بروم.

۳۳ کسی نیست که بین ما میانجی گری کند
و ما را با هم مصالحه دهد.

۳۴ کاش او از مجازات من دست بردارد
و هیبتش مرا به وحشت نیاندازد،

۳۵ آنگاه می توانم با او بدون ترس حرف بزنم،
اما من در خود چنین نیستم.

من از زندگی خود بیزارم؛

بنابراین می خواهم بی مهابا از زندگی و تلخی جانم

شکایت کنم.

۲ من به خدا خواهم گفت: محکومم مکن؛

به من بگو چرا مرا متهم می کنی؟

۳ آیا روا است که به من ظلم نمایی،

از مخلوق خود نفرت کنی

و از نقشه های گناهکاران خشنود باشی؟

۴ آیا تو همه چیز را مانند ما می بینی؟

۵ آیا زندگی تو مانند زندگی ما کوتاه است؟

۶ پس چرا تمام گناهان مرا می شماری

و تمام خطاهایم را رقم می زنی؟

۷ خودت می دانی که من مقصر نیستم

و کسی نیست که بتواند مرا از دست تو نجات بدهد.

۸ تو مرا با دست های خود آفریدی و شکل دادی

و اکنون می خواهی با همان دست ها مرا هلاک سازی.

۹ به خاطر داشته باش که تو مرا از گل ساختی؛

آیا می خواهی دوباره مرا به خاک برگردانی؟

۱۰ تو به پدرم نیرو بخشیدی تا مرا در رحم مادر تولید کند

و در آنجا مرا رشد دادی.

۱۱ با پوست و گوشت پوشاندی

و استخوان ها و رگ و پی مرا به هم بافتی.

۱۲ به من زندگی بخشیدی و از محبت بی پایانت برخوردارم کردی

و از روی احسان زندگی مرا حفظ نمودی.

۱۳ اما اکنون می دانم که در تمام اوقات

تو مخفیانه نقشه می کشیدی تا به من صدمه بزنی.

۱۴ تو مراقب من بودی تا گناهی نکنم

تا از تبرئه من خودداری نمایی.

۱۵ هرگاه گناهی از من سر بزند، بلافاصله مرا جزا می دهی،
اما اگر کار درستی انجام بدهم، بازهم نمی توانم سر خود را
برافرازم.

شخص بدبخت و شرمنده ای هستم.

۱۶ اگر سرم را بلند کنم،

مانند شیری به من حمله می کنی

و با آزار دادن من قدرت خود را نشان می دهی.

۱۷ تو همیشه علیه من شاهد می آوری

و خشم تو بر من هر لحظه زیاده تر می شود

و ضربات پی درپی بر من وارد می کنی.

۱۸ چرا مرا از رحم مادر به دنیا آوردی؟

ای کاش می مُردم و چشم کسی مرا نمی دید،

۱۹ و مثل این که هرگز به دنیا نیامده بودم،

از رحم مادر مستقیم به گور می رفتم.

۲۰ از زندگی من چیزی باقی نمانده است؛

پس مرا به حال خودم بگذار تا دمی آسوده باشم

۲۱ پیش از آنکه از این دنیا به جایی بروم که از آن راه بازگشتی

نیست،

به دیار تاریکی و عمق سایه ها،

۲۲ به جایی که تاریکی و ظلمت و هرج و مرج حکم فرما است

و حتی روشنی هم تاریکی است.

صوفی:

۲۰- آیا باید تمام این پُرحرفی ها بدون جواب باقی بمانند

و شخص زیاده گو بی تقصیر شمرده شود؟

آیا زیاده گویی، تو را تبرئه می کند؟

۳- آیا با یاهو گویی می توانی دیگران را ساکت کنی؟

آیا می خواهی وقتی که دیگران را مسخره می کنی، آن ها ساکت

بمانند؟

۴- تو می گویی که تعلیم تو درست است و در حضور خدا پاک

هستی.

۵- ای کاش خدا لب به سخن بگشاید و جواب تو را بدهد

۶- و اسرار حکمت خود را برایت بیان کند؛

زیرا حکمت جنبه های زیادی دارد.

بدان که خدا تو را کمتر از آنچه که سزاوارش هستی، جزا داده است.

- ۷ کسی نمی‌تواند عمق عظمت
و قدرت خدای قادر مطلق را درک کند.
۸ فراتر از آسمان‌ها است؛ چه توانی کرد؟
ژرف‌تر از دنیای مردگان است؛ چه توانی فهمید؟
۹ عظمت خدا وسیع‌تر از زمین
و عمیق‌تر از دریا است.
۱۰ اگر خدا تو را بازداشت کرده محاکمه کند،
چه کسی می‌تواند مانع او شود؟
۱۱ زیرا او فریبکاران را می‌شناسد،
و چون شرارت آن‌ها را ببیند،
آن را در مدّ نظر خواهد داشت.
۱۲ شخص احمق وقتی حکیم می‌شود
که الاغ وحشی انسانی بزیاید.

- ۱۳ اکنون اگر با قلب صاف و پاک، دست دعا به سوی خدا بلند
کنی،
۱۴ از بدی و گناه پرهیزی و شرارت را به خانه‌ات راه ندهی،
۱۵ آن وقت خواهی توانست با سربلندی و با اطمینان کامل و بدون
ترس، با دنیا روبه‌رو شوی.
۱۶ آنگاه همه مصیبت‌ها را فراموش خواهی کرد
و آن‌ها همچون آب رفته به‌خاطرت نخواهند آمد.
۱۷ زندگی‌ات درخشان‌تر از آفتاب نیمروز
و تاریکی آن مثل صبح روشن خواهد شد.
۱۸ با امید و اطمینان خاطر زندگی خواهی کرد
و در راحتی و آسایش به سر خواهی برد.
۱۹ از دشمنانت نخواهی ترسید؛
مردم بسیاری از تو کمک خواهند خواست.
۲۰ اما چشمان بدکاران کور
و راه‌گریز از هر سو به رویشان بسته خواهد شد
و تنها امیدشان مرگ خواهد بود.

۱۲

- ۲۰۱ به درستی شما صدای مردم هستید.
وقتی بمیرید، حکمت هم با شما خواهد مرد.
- ۳ اما بدانید که من هم به اندازه شما فهم دارم
و از شما کمتر نیستم.
چیزهایی را که گفتید، هرکسی می داند.
۴ دوستانم مرا مسخره می کنند،
من که نزد خدا دعا می کردم و او مرا اجابت می فرمود؛
آری من که نیک و بی عیب هستم مورد تمسخر قرار گرفته ام.
۵ آن هایی که آسوده و آرامند، به مصیبت زدگان توهین می کنند
و به افتادگان لگد می زنند.
۶ اما دزدان و کسانی که خدا را خشمگین می سازند، در امان
می باشند،
گرچه آن ها به قدرت خود متکی هستند، نه به خدا.
- ۷-۹ چیزهایی را که شما می گوید، حتی اگر از حیوانات پرسید، به
شما می آموزند.
اگر از پرندگان سؤال کنید، به شما جواب می دهند.
نباتات زمین می توانند به شما درس بدهند؛
و حتی ماهیان به شما می گویند که دست پُر قدرت خدا همه چیز
را آفریده است.
- ۱۰ زندگی هر موجود زنده
و نفَس تمام بشر در دست او است.
۱۱ با گوش سخنان را می سنجم
همان طور که با زبان مزه غذا را می چشیم.
- ۱۲ اشخاص پیر دارای حکمت هستند؛
بصیرت نتیجه عمر دراز است.
۱۳ قدرت و حکمت از آن خدا است،
و مشورت و بصیرت از آن او.
- ۱۴ آنچه را که خدا خراب کند، هیچ کسی نمی تواند آباد نماید.
اگر خدا کسی را به زندان بیندازد، کسی نمی تواند او را آزاد
کند.
- ۱۵ هرگاه باران را متوقف سازد، زمین خشک می شود،

و اگر توفان را بفرستد، زمین را زیر آب غرق می کند.

۱۶ بلی، خدا دانا و توانا است

و اختیار فریب دهندگان و فریب خوردگان در دست او است.

۱۷ او حکمت مشاوران را از ایشان می گیرد

و کارهای قُضات را مانند احمقان می سازد.

۱۸ او خرقة پادشاهان را برمی دارد و بر کمرشان لنگ می بندد.

۱۹ کاهنان را حقیر و زورمندان را سرنگون می سازد.

۲۰ قدرت سخن معتمدان

و بصیرت اشخاص پیر را از بین می برد.

۲۱ حاکمان را ذلیل و زورمندان را حقیر می کند.

۲۲ چیزهایی را که تاریک و مبهم هستند، روشن می سازد.

۲۳ به ملت ها قوّت و نیرو می بخشد و سپس آن ها را از بین می برد.

به تعدادشان می افزاید و سپس آن ها را به دست دشمن

می سپارد.

۲۴ حکمت رهبران را از آن ها می گیرد

و آن ها را در بیابان آواره می سازد.

۲۵ در تاریکی، کورکورانه راه می روند و مانند مستان، تلوتلو

می خورند.

چیزهایی را که بیان کردید، من قبلاً دیده و شنیده

بودم.

۱۳

۲ هر آنچه را که شما می دانید، من هم می دانم

و از شما کمتر نیستم.

۳ اما می خواهم که با قادر مطلق صحبت کنم

و در باره دعوی خود با او استدلال نمایم.

۴ ولی شما نادانی خود را با دروغ می پوشانید؟

شما طبیبان بی کفایتی هستید.

۵ اگر به راستی دارای حکمت می بودید، ساکت می ماندید.

۶ اکنون به دلایل من توجه کنید

و به دادخواهی لب هایم گوش فرادهید.

۷ آیا می خواهید با دروغ هایتان از خدا دفاع کنید

و با فریبکاری به نفع او سخن گوید؟

۸ آیا می خواهید از خدا طرف داری کنید؟

آیا می خواهید از او دفاع کنید؟

- ۹ اگر خدا از نزدیک شما را بیازماید، آیا چیز خوبی در شما پیدا خواهد کرد؟
- آیا می‌توانید او را هم مثل انسان‌ها فریب بدهید؟
- ۱۰ بدانید که اگر در خفا جانب‌داری کنید، خدا شما را جزا خواهد داد،
- ۱۱ آیا عظمت او شما را به هراس نخواهد انداخت و وحشت او شما را فرانخواهد گرفت؟
- ۱۲ دلایل شما مانند مثل‌های پوچ است و دفاعتان مانند دیوارهای گلی، سُست و بی‌اساس.
- ۱۳ پس خاموش باشید و به من فرصت بدهید که حرف خود را بزنم، و بعد هرچه می‌خواهد بشود!

- ۱۴ چرا باید جان برکف نهاده زندگی خود را به خطر بیندازم؟
- ۱۵ اگرچه خدا مرا هلاک کند، از من کاری ساخته نیست؟
- با این وجود در حضور او از خود دفاع خواهم کرد.
- ۱۶ نجات من در این روبه‌رو شدن با او است، زیرا هیچ شخص ضروری نمی‌تواند به حضور خدا بیاید.
- ۱۷ اکنون به سخنان من گوش بدهید و به توضیحات من توجّه کنید.
- ۱۸ ادّعی من این است:
- من می‌دانم که تبرئه می‌شوم.

- ۱۹ خدایا، آیا برای متّهم کردن من می‌آیی؟
- اگر چنین است، من آماده‌ام تا ساکت شوم و بمیرم.
- ۲۰ خدایا، از تو فقط دو تقاضا دارم و اگر آن‌ها را اجابت فرمایی، آنگاه می‌توانم با تو روبه‌رو شوم:
- ۲۱ از مجازات من دست بردار و با هیبت خود مرا به وحشت نینداز.

- ۲۲ خدایا اوّل تو حرف بزن و من پاسخ خواهم داد،
- یا اجازه بده حرف خود را بزنم و آن وقت جواب مرا بده.
- ۲۳ گناهان و تقصیرهای من چقدر است؟
- خطاهای مرا نشان بده.

- ۲۴ چرا روی خود را از من می‌پوشانی؟
- چرا با من مثل دشمن خودت برخورد می‌کنی؟

۲۵ آیا تو سعی می کنی مرا بترسانی؟ من چیزی بیشتر از یک برگ نیستم؛
آیا به یک پر کاه حمله می کنی؟

۲۶ تو اتهامات تلخی را علیه من می آوری،
حتی برای گناهانی که در جوانی مرتکب شدم.

۲۷ پای هایم را در زنجیر می گذاری
و حتی رد پاهایم را بررسی می کنی.

۲۸ در نتیجه مانند چوب پوسیده

و لباس بیدخورده نابود می شوم.

انسان که از زن زاییده می شود،

عمرش کوتاه و سراسر زحمت است.

۲ همچون گل می شکفت و به زودی پژمرده می گردد

و مانند سایه ای زودگذر و ناپایدار است.

۳ پس ای خدا، چرا چشمان خود را بر چنین موجودی می دوزی

و او را به محاکمه می کشی؟

۴ هیچ کس نمی تواند از یک چیز ناپاک

چیزی پاک به دست آورد.

۵ طول عمر و شماره ماه های عمرش را

تو از پیش تعیین کرده ای

و کسی نمی تواند آن را تغییر بدهد.

۶ پس از خطای او چشم پیوش و او را به حال خودش بگذار

تا از این زندگانی سخت کمی لذت ببرد.

۷ برای یک درخت این امید هست که اگر قطع گردد، دوباره سبز شود

و شاخه های تازه دیگری بیاورد؛

۸ هرچند ریشه اش در زمین کهنه شود

و کُنده اش در خاک پیوسد،

۹ وقتی رطوبت آب به آن برسد، بازهم مثل یک نهال تازه جوانه

می زند و شکوفه می آورد.

۱۰ اما انسان وقتی که مُرد، ساقط می شود؛

آخرین نفس خود را می کشد، و از او چه نشانه ای باقی است؟

۱۱ مانند آب دریا که بخار می شود

و رودخانه‌ای که خشک می‌گردد،
 ۱۲ انسان هم به خواب ابدی فرومی‌رود
 و تا نیست شدن آسمان‌ها بر نمی‌خیزد
 و کسی او را بیدار نمی‌کند.

۱۳ ای کاش مرا تا وقتی که غضبت فرو نشیند
 در دیار مردگان پنهان می‌کردی،
 و باز مرا در یک زمان معین دوباره به یاد می‌آوردی.
 ۱۴ وقتی انسان می‌میرد، آیا دوباره زنده می‌شود؟
 اما من در انتظار آن هستم که روزهای سخت زندگی‌ام پایان یابد
 و دوران شادکامی فرارسد.
 ۱۵ آن وقت تو مرا صدا خواهی کرد و من جواب خواهم داد
 و تو از دیدن این مخلوقتش خشنود خواهی شد.
 ۱۶ تو مراقب هر قدم من نخواهی بود
 و گناهانم را در نظر نخواهی گرفت.
 ۱۷ گناهانم را بخشیده به کنار خواهی گذاشت
 و خطاهایم را خواهی پوشاند.

۱۸ زمانی می‌رسد که کوه‌ها فرو می‌ریزند و از بین می‌روند.
 سنگ‌ها از جایشان کنده می‌شوند،
 ۱۹ آب، سنگ‌ها را می‌ساید
 و سیلاب‌ها خاک زمین را می‌شوید.
 به همین ترتیب تمام امیدهای انسان را نقش بر آب خواهی
 ساخت.
 ۲۰ تو بر او غالب خواهی شد، و او را به چنگ مرگ خواهی فرستاد
 و تا به ابد از بین خواهی برد.
 ۲۱ اگر فرزندان او به جاه و جلال برسند، او آگاه نمی‌شود
 و هرگاه خوار و حقیر گردند، باز هم بی‌اطلاع می‌ماند.
 ۲۲ او فقط درد خود را احساس می‌کند
 و تنها برای خود ماتم می‌گیرد.

مکالمه دوم

(۳۴:۲۱-۱:۱۵)

الیفاز تیمانی:

۱۵

۱-۲ ایوب، آیا شخص حکیم باید سخنان احمقانه بگوید و فضا را با حرف‌های پوچ پُر کند!

۳ با این گونه سخنان بی معنی، نمی‌توانی از خود دفاع کنی.

۴ به راستی تو خداترسی را کنار گذاشته‌ای

و مانع تعمق و تأمل نزد خدا می‌شوی.

۵ زیرا سخنان زبانت گناهانت را آشکار می‌کنند.

تو با حيله و نیرنگ صحبت می‌کنی.

۶ نه من، بلکه سخنان زبانت تو را محکوم می‌کنند؛

و بر ضد تو شهادت می‌دهد.

۷ آیا فکر می‌کنی تو اولین انسانی هستی که به دنیا آمد؟

آیا تو پیش از کوه‌ها به وجود آمدی؟

۸ آیا تو مخفیانه مشورت‌های خدا را می‌شنیدی؟

آیا حکمت منحصر به تو است؟

۹ آیا چیزی هست که تو بدانی و ما ندانیم؟

آیا چیزی هست که تو بفهمی و ما نفهمیم؟

۱۰ ما حکمت و دانش را از ریش سفیدان و پیران آموختیم،

آنانی که سنشان زیادتر از سن پدر تو است.

۱۱ آیا تسلی خدا برای تو کافی نیست،

و یا کلماتی که با نرمی با تو سخن می‌گویند؟

۱۲ چرا به هیجان آمده‌ای

و از چشمانت خشم و غضب شراره می‌زند؟

۱۳ چرا خشم خود را به خدا معطوف می‌کنی

و اجازه می‌دهی چنین سخنانی از زبانت جاری شود؟

۱۴ آیا انسان می‌تواند واقعاً پاک باشد

و یا بنی آدم در پیشگاه خدا نیک شمرده شود؟

۱۵ خدا حتی به فرشتگان خود هم اعتماد نمی‌کند؛

حتی آن‌ها در نظر او پاک و منزّه نیستند،

۱۶ چه رسد به انسان فاسد و ناچیز

که شرارت را مثل آب می نوشد.

۱۷ اکنون به من گوش بده تا آنچه را که دیده‌ام، به تو بگویم.

۱۸ این‌ها حقایقی هستند

که من از حکیمان آموختم

که پدران آن‌ها را از ایشان مخفی نکردند.

۱۹ خدا سرزمین را تنها به ایشان داد،

و بیگانگانی نبودند که آن‌ها را از خدا دور کنند.

۲۰ اشخاص شریر که به دیگران ظلم می کنند،

در سراسر عمر خود در عذاب هستند.

۲۱ صداهای ترسناک در گوششان می پیچد.

وقتی که فکر می کنند همه چیز برفق مراد است، ناگهان مورد

حمله غارتگران قرار می گیرند.

۲۲ امید فرار از تاریکی برایشان نیست

و عاقبت با شمشیر هلاک می شوند.

۲۳ برای یک لقمه نان آواره می شوند

و می دانند آینده‌ای تاریک در پیش رو دارند.

۲۴ مصیبت و بدبختی مثل پادشاهی که برای جنگ آماده باشد،

آن‌ها را به وحشت می اندازد،

۲۵ زیرا دست خود را بر ضد خدا دراز کردند

و علیه قادر مطلق سرکشی نمودند.

۲۶ با گستاخی سپر خود را به دست گرفته

به او حمله می کنند.

۲۷ آن‌ها هرچند از مال دنیا بی نیاز باشند

و خود را فربه سازند،

۲۸ اما سرانجام در شهرهای ویران

و خانه‌های غیر مسکون که در حال فروریختن هستند،

به سر خواهند برد.

۲۹ ثروتشان برباد می رود

و چیزی برایشان باقی نمی ماند.

۳۰ نمی توانند از تاریکی فرار کنند

و مانند درختی که آتش بگیرد و شاخه‌هایش بسوزد و

شکوفه‌هایش دستخوش باد شود،

دار و ندار خود را از دست می دهند.

- ۳۱ او نباید بر پوچی توکل کرده خود را فریب دهد،
 زیرا بیهودگی دست‌مزد او خواهد بود.
 ۳۲ پیش از موعد، پژمرده خواهد شد،
 و شاخه‌هایش سبز نخواهد ماند.
 ۳۳ آن‌ها مانند تاکی خواهند بود که غوره‌هایش پیش از رسیدن بریزند
 و مانند درخت زیتون که شکوفه‌هایش می‌ریزند.
 ۳۴ اشخاص خدانشناس، بی‌کس خواهند ماند
 و خانه رشوه‌خواران در آتش خواهد سوخت.
 ۳۵ آن‌ها برای شرارت نقشه می‌کشند
 و دل‌هایشان پُر از مکر و حيله است.

ایوب:

۱۶

- ۲۰۱ من از این گونه سخنان بسیار شنیده‌ام.
 تسلی شما تنها باعث عذاب من می‌شود.
 ۳ تا به کی به این حرف‌های بیهوده ادامه می‌دهید؟
 چه چیزی باعث می‌شود این قدر سخن بگویید؟
 ۴ اگر من هم به جای شما بودم،
 می‌توانستم چنین سخنانی بگویم
 و سر خود را به نشانه تمسخر
 بر شما تکان دهم.
 ۵ من شما را نصیحت می‌کردم
 و با سخنان گرم، شما را تسلی می‌دادم.

- ۶ هرچه بگویم، از درد و رنج من کاسته نمی‌شود
 و اگر هم ساکت بمانم، دردم دوا نخواهد شد.
 ۷ درواقع تو، ای خدا، مرا از پای درآوردی
 و تو همه بستگانم را از بین برده‌ای.
 ۸ تو عرصه را بر من تنگ کرده‌ای و دشمن من شده‌ای.
 من لاغر و استخوانی شده‌ام
 و این‌ها همه برضد من شهادت می‌دهند.

- ۹ تو باخشم خود، گوشت بدنم را پاره کرده‌ای؛
 با دیده نفرت به من نگاه می‌کنی و مرا دشمن خود می‌پنداری.
 ۱۰ مردم مرا مسخره می‌کنند
 و به دور من جمع شده به روی من سیلی می‌زنند.

۱۱ خدا مرا به دست شریران سپرده
و به جنگ ظالمان انداخته است.
۱۲ من زندگی آرام و آسوده‌ای داشتم،
اما او گلوی مرا گرفت
و مرا خُرد کرد.
حالا هم مرا هدف خود قرار داده است،
۱۳ و تیراندازانش مرا محاصره کرده‌اند؛
تیرهایشان کلیه‌های مرا با بی‌رحمی می‌شکافند
و اندورنم را بر زمین می‌ریزند.
۱۴ او مانند یک جنگ‌جو حمله می‌کند
و پی‌درپی مرا زخمی می‌کند.

۱۵ من لباس ماتم پوشیده
و در خاک ذلت نشسته‌ام.
۱۶ از بس گریه کرده‌ام، چشمانم سرخ شده
و دیدگانم را تاریکی فرا گرفته است،
۱۷ هرچند من شخص شریری نیستم
و دعای من از صمیم قلب است.

۱۸ ای زمین، خون مرا مپوشان
و مگذار فریاد عدالت‌خواهی من خاموش گردد.
۱۹ اینک شاهد من در آسمان است
و برای من شفاعت می‌کند.
۲۰ دوستان من مسخره‌ام می‌کنند،
اما من سیل اشک خود را در حضور خدا جاری می‌سازم
۲۱ ای کاش کسی در حضور خدا مدافع من می‌بود،
مثل یک نفر برای همسایه‌اش.
۲۲ زیرا به‌زودی خواهم مُرد و به‌جایی خواهم رفت
که راه بازگشتی از آن نیست.

روح من شکسته، عمر من به پایان رسیده
و پایم به لب گور رسیده است.

۱۷

۲ به‌درستی مسخره‌کنندگانم به دور من جمع شده‌اند،
و چشم من بر خصومت آن‌ها است.
۳ خدایا، تو خودت ضامن من باش،
زیرا هیچ‌کس از من حمایت نمی‌کند.

۴ تو ذهن آن‌ها را بسته‌ای و آن‌ها نمی‌توانند حقیقت را درک کنند.
پس تو نخواستی گذاشت که آن‌ها پیروز شوند.
۵ چنان‌که گفته‌اند، کسی که برای منفعت به دوستانش خیانت می‌کند،

فرزندانش کور می‌شوند.
۶ خدا مرا ضرب‌المثل مردم ساخته
و آن‌ها به رویم تُف می‌کنند.
۷ چشمانم از غم تار گشته‌اند
و از من سایه‌ای بیش باقی نمانده است.
۸ درستکاران در حیرت هستند؛
و بی‌گناهان علیه خدا ناشناسان برمی‌خیزند.
۹ اشخاص نیک در راه خود استوار می‌مانند
و پاک‌دستان روز به روز قوی‌تر می‌گردند.
۱۰ اگر همه شما بیایید و در برابر من بایستید،
من نمی‌توانم شخص فهمیده‌ای در بین شما پیدا کنم.

۱۱ عمر من به پایان رسیده است؛
نقشه‌ها و آرزوهایم همه نقش بر آب شده‌اند.
۱۲ آن‌ها شب را روز می‌خوانند،
و با وجود تاریکی، می‌گویند روشنایی نزدیک است.
۱۳ اگر به این امید باشم که به دنیای مردگان رفته
آنجا را خوابگاه ابدی خود سازم
۱۴ و گور را پدر
و کرم را مادر و خواهر خود بدانم،
۱۵ پس امید من کجا است؟
کیست که برای من امیدی ببیند؟
۱۶ آیا امید من با من به گور خواهد رفت
و آیا هر دوی ما با هم به دنیای مردگان نزول خواهیم کرد؟

بَلَدَد:

۲۰-۱ تا به کی می‌خواهی به این حرف‌ها ادامه دهی؟
تأمل کن و آنگاه ما با تو سخن خواهیم گفت.

۱۸

۳ چرا تو ما را مانند چهارپایان محسوب می‌کنی؟
آیا ما نزد تو احمق به نظر می‌رسیم؟
۴ تو با خشم به خودت صدمه می‌رسانی.

انتظار داری به خاطر این که تو خشمگین هستی،
زمین بلرزد و کوه‌ها جابه‌جا شوند؟

۵ چراغ شخص بدکار، خاموش می‌شود
و شعله آتش او نوری نخواهد داشت.
۶ نور خانهٔ مرد شیر، به تاریکی تبدیل و چراغش خاموش می‌شود.
۷ قدم‌هایش سُست می‌شود
و او قربانی نقشه‌های خود می‌گردد.
۸ او با پاهای خود به دام می‌افتد و بر روی تورها قدم می‌زند.
۹ و پاشنهٔ پایش در تله می‌افتد و رها نمی‌شود.
۱۰ در سر راه او
دام و تله پنهان شده است.

۱۱ ترس و وحشت از هر سو بر او هجوم می‌آورد
و قدم به قدم او را تعقیب می‌کند.
۱۲ قحطی و گرسنگی نیروی او را از بین می‌برد
و مصیبت در سر راهش در کمین است.
۱۳ مرض کُشنده‌ای سر تا پای او را فرامی‌گیرد،
و اعضای بدنش می‌پوسند.
۱۴ از خانه‌ای که در آن آسوده بود، به بیرون کشانده می‌شود
و به دست جلاد سپرده می‌شود.
۱۵ مسکنش با آتش گوگرد از بین می‌رود
و خانه‌اش خالی می‌شود.
۱۶ ریشه و شاخه‌هایش پژمرده و خشک می‌شوند.
۱۷ خاطره‌اش از روی زمین محو می‌شود
و هیچ کس نام او را به یاد نمی‌آورد.
۱۸ از دنیای زندگان رانده شده
به تاریکی انداخته می‌شود.
۱۹ در بین قومش نسلی از او باقی نمی‌ماند.
۲۰ مردم از غرب تا شرق از دیدن وضع او حیران می‌شوند
و وحشت می‌کنند.
۲۱ بلی، مردم گناهکار و کسانی که خدا را نمی‌شناسند،
به این مصیبت‌ها گرفتار می‌شوند.

۱۹

۲۰۱ تا به کی می‌خواهید با سخنانتان مرا عذاب بدهید و
مرا خُرد کنید؟

۳ بارها به من اهانت کرده‌اید،

و از رفتار خود با من خجالت نمی‌کشید.

۴ اگر من خطایی کرده باشم، ضرر آن به خودم می‌رسد
و به شما آسیبی نمی‌رساند.

۵ شما خود را بهتر و برتر از من می‌دانید

و مصیبت‌های مرا نتیجه گناه من می‌پندارید.

۶ بدانید که خدا است که با من غیرمنصفانه رفتار کرده است،
و مرا به دام خود گرفتارم کرده است.

۷ حتی وقتی از ظلمی که به من شده است، فریاد می‌زنم
و کمک می‌طلبم،

کسی به داد من نمی‌رسد.

۸ خدا راه مرا بسته و آن را تاریک کرده است

و امید رهایی از این وضع برای من نیست.

۹ او عزّت و اعتبار را از من گرفته

و تاج سرم را برداشته است.

۱۰ از هر طرف مرا خُرد نموده

و نهال آرزوهای مرا از ریشه کنده است.

۱۱ او آتش غضب خود را بر من افروخته است

و مرا دشمن خود می‌شمارد.

۱۲ لشکر خود را می‌فرستد

تا چادر مرا محاصره کنند.

۱۳ او فامیل مرا از من دور کرده

و آشنایانم را با من بیگانه ساخته است.

۱۴ خویشانان و دوستانِ نزدیک من، فراموشم کرده‌اند

۱۵ و مهمانان خانه‌ام مرا از یاد برده‌اند. کنیزان خانه‌ام مرا نمی‌شناسند
و برای آن‌ها بیگانه شده‌ام.

۱۶ من خدمتکار خود را احضار می‌کنم، امّا او جوابم را نمی‌دهد
حتّی اگر از او التماس کنم.

۱۷ بوی دهانم برای همسرم چندش‌آور است
و برادرانم از من منزجر می‌باشند.

۱۸ حتی بچه‌ها با حقارت به من می‌نگرند و وقتی برمی‌خیزم، برعلیه من حرف می‌زنند.

۱۹ تمام دوستان نزدیکم از من نفرت دارند و کسانی که آن‌ها را دوست می‌داشتم، از من روی گردان شده‌اند.

۲۰ از من فقط پوست و استخوان باقی مانده است و چیزی نمانده که جان خود را بیازم.

۲۱ بر من رحم کنید! ای تمام دوستانم، بر من رحم کنید، زیرا دست خدا مرا به این روز انداخته است.

۲۲ چرا شما هم مانند خدا مرا عذاب می‌دهید؟ چرا مرا به حال خودم نمی‌گذارید؟

۲۳ ای کاش سخنان مرا کسی به یاد می‌آورد و در کتابی می‌نوشت

۲۴ و یا با قلم آهنین آن‌ها را بر سنگی حک می‌کرد، تا برای همیشه باقی بمانند.

۲۵ اما می‌دانم که حامی من زنده است

و روزی برای دفاع من به زمین خواهد آمد.

۲۶ یقین دارم که حتی پس از آنکه گوشت و پوست بدنم بپوسند، خدا را خواهم دید.

۲۷ من با چشمان خودم او را خواهم دید؛

او دیگر برای من بیگانه نخواهد بود.

دلم در اندرونم چه بی‌تاب است!

۲۸ اگر بگویید: «چگونه او را تعقیب کنیم،

چون ریشهٔ مشکل از خود او است؟»

۲۹ از شمشیر خدا بترسید

زیرا غضب او مجازات شمشیر را به همراه خواهد داشت

تا این که شما بدانید دآوری وجود دارد.

صوفری:

۲۰-۱ ایوب، افکار پریشان من مرا وادار به جواب دادن

می‌کنند،

زیرا برانگیخته شده‌ام.

۳ سخنان تو توهین آمیز بودند،
اما من می دانم که چگونه به تو جواب بدهم.

۴ می دانی که از زمان قدیم
از وقتی که انسان برای اولین بار بر زمین نهاده شد،
۵ سعادت و خوشی مردم بدکار همیشه ناپایدار بوده است.
۶ اگر چه تکبرشان به آسمان برسد
و سرشان ابرها را لمس کند،
۷ سرانجام مانند فضله خود دور انداخته شده برای همیشه نابود
می گردند
و آشنایانشان خواهند گفت:
«آن ها کجا هستند؟»

۸ همچون خواب و خیال محو خواهند شد،
و دیگر دیده نخواهند شد.
۹ بدکاران دیگر دیده نخواهند شد و از جایی که زندگی می کردند
برای همیشه ناپدید خواهند گشت.
۱۰ فرزندان شان به مردم فقیر تاوان خواهند داد و همه آنچه را که
ایشان از مردم به زور گرفته بودند، پس خواهند داد.
۱۱ بدن هایشان که زمانی جوان و نیرومند بود،
به گور می رود و خاک می شود.

۱۲ هرچند بدی در دهانشان شیرین است
و آن را زیر زبان خود نگاه می دارند،
۱۳ اگرچه میلی به از دست دادن آن ندارند
و آن را در دهان خویش نگه می دارند،
۱۴ اما آنچه را که خورده اند، در شکم شان تلخ شده
به زهر مار سمی تبدیل می شود.
۱۵ ثروتی را که بلعیده اند، قی می کنند؛
خدا همه را از شکم شان بیرون می کشد.
۱۶ آن ها زهر مار را خواهند مکید
و نیش افعی آن ها را خواهد کشت.
۱۷ آن قدر زنده نخواهند ماند
که از نعمات روغن زیتون، شیر و عسل بهره ای ببرند؛
۱۸ آن ها دارایی خود را پس داده
از آن بهره مند نخواهند شد،

۱۹ زیرا آن‌ها به مردم مسکین ظلم نموده مال ایشان را غصب کردند

و خانه‌ای را که خودشان نساخته بودند، به‌زور گرفتند.

۲۰ از آنجا که شکمشان هرگز سیر نمی‌شود،

نمی‌گذارند هیچ چیز از دستشان رها شود.

۲۱ از مالی که دزدیده‌اند، چیزی برایشان باقی نمی‌ماند

و خوشبختی آن‌ها از بین خواهد رفت.

۲۲ در اوج سعادت، پریشانی آن‌ها را دربر می‌گیرد

و رنج و مصیبت دامن‌گیرشان خواهد شد.

۲۳ خدا برای پُر کردن شکم آن‌ها،

آتش خشم خود را بر آن‌ها خواهد فرستاد.

۲۴ از شمشیر آهنین فرار خواهند کرد،

اما هدف تیر برنزی قرار خواهند گرفت.

۲۵ وقتی تیر را از بدنشان بیرون می‌کشند،

نوک بَرّاق آن زهره آن‌ها را پاره خواهد کرد

و وحشت مرگ آن‌ها را فرا خواهد گرفت.

۲۶ همه مال و ثروتی که اندوخته‌اند، نابود خواهد شد،

و آنچه که در خیمه آن‌ها باقی مانده است در آتش خواهد

سوخت.

۲۷ آسمان‌ها گناهانشان را آشکار خواهند ساخت

و زمین بر ضد آن‌ها گواهی خواهد داد.

۲۸ در اثر خشم خدا

همه اموالشان تاراج خواهد شد.

۲۹ این است سرنوشت مردم بدکار،

سرنوشتی که خدا برایشان تعیین کرده است.

ایوب:

۲۰-۱ لطفاً به سخنان من به‌دقت گوش بدهید؛

این تسلی شما به من باشد.

۳ به من فرصت بدهید تا حرف‌های خود را بزنم،

و بعد اگر خواستید، مسخره‌ام کنید.

۴ شکایت من از انسان نیست.

برای بی‌صبری و بی‌طاقتی خودم دلیل دارم.

۵ به من نگاه کنید

و از حیرت دست بر دهان گذارده ساکت باشید.

۶ وقتی مصیبت‌هایی را که بر سر من آمده است، به یاد می‌آورم، تمام بدنم از وحشت به لرزه می‌افتد.

۷ چرا مردم بدکار تا سن پیری زنده می‌مانند

و به قدرت و جلال می‌رسند؟

۸ ایشان دارای فرزندان و نوادگان می‌شوند،

و شاهد رشدشان می‌باشند.

۹ خانه‌هایشان از هرگونه ترس و خطر در امان است

و خدا آن‌ها را جزا نمی‌دهد.

۱۰ گاوهایشان تولید مثل می‌کنند

و در هنگام زایمان دچار مشکل نمی‌شوند.

۱۱ کودکانشان بیرون می‌روند و مانند گوسفندان رقص و پای کوبی می‌کنند.

۱۲ با صدای دف و بربط و نی، از خوشحالی سرود می‌خوانند.

۱۳ بدکاران، عمر خود را در کامرانی می‌گذرانند

و در آرامش از دنیا می‌روند.

۱۴ از خدا می‌خواهند که کاری به کارشان نداشته باشد

و مایل نیستند که طریق خدا را بشناسند.

۱۵ می‌گویند: «قادر مطلق کیست که او را بندگی نماییم؟

چه فایده‌ای دارد که نزد او دعا کنیم؟»

۱۶ آن‌ها ادّعا می‌کنند که سعادتشان نتیجه سعی و کوشش خود آن‌ها است،

اما من با طرز فکرشان موافق نیستم.

۱۷ آیا تابه‌حال چراغ شیریان خاموش شده

یا بلایی بر سرشان آمده است؟

آیا خدا هرگز آن‌ها را از روی غضب خود جزا داده است؟

۱۸ یا آن‌ها را مثل کاهی در برابر باد

یا مانند خاک در برابر توفان پراکنده کرده است؟

۱۹ شما می‌گویید که خدا فرزندان را به خاطر گناهان پدرانشان

مجازات می‌کند.

باشد که خدا خودش آن‌ها را مجازات کند
تا جزای گناهان خود را ببینند.

۲۰ خودشان باید نابودی خود را ببینند
و از جام غضب قادر مطلق بنوشند.

۲۱ آیا آن‌ها بعد از این که عمرشان سپری می‌شود،
برای خانواده‌هایشان دلواپس خواهند بود؟

۲۲ آیا کسی می‌تواند به خدایی که داور عالم است، چیزی بیاموزد؟

۲۳-۲۴ برخی از انسان‌ها تا روز آخر زندگیشان از سلامتی برخوردارند؛
آن‌ها با خوشحالی در آسودگی می‌میرند؛
آن‌ها خوب تغذیه شده‌اند.

۲۵ برخی هم در بدبختی،
درحالی که لذتی از زندگی نبرده‌اند، می‌میرند.
۲۶ اما همه یکسان به خاک می‌روند
و خوراک کرم‌ها می‌شوند.

۲۷ من افکار شما را می‌دانم و نقشه‌های کینه‌توزانه‌ای را که برای من
می‌کشید.

۲۸ می‌گویید: «خانه بزرگان و امیران چه شد،
و آن‌هایی که کارشان همیشه شرارت بود، کجا هستند؟»

۲۹ بروید از کسانی که دنیا را دیده‌اند، پرسید
و شرح سفر آن‌ها را بخوانید.

۳۰ آنگاه خواهید دانست که اشخاص بدکار در روز فلاکت در امان
می‌مانند

و از غضب خدا مصون می‌مانند.

۳۱ کسی نیست که شریران را متهم کند
و به سزای کارهایشان برساند.

۳۲ وقتی می‌میرند، با احترام به خاک سپرده می‌شوند
و در آرامگاهشان نگهبان می‌گمارند.

۳۳ همه مردم جنازه آن‌ها را مشایعت می‌کنند؛
حتی خاک هم آن‌ها را با خوش‌رویی می‌پذیرد.

۳۴ پس شما چطور می‌توانید با سخنان پوچ و بی‌معنی‌تان مرا تسلی
بدهید؟

همه پاسخ‌های شما غلط و از حقیقت دورند.

سومین مکالمه

(۲۳:۲۷-۱:۲۲)

الیفاز تیمانی:

۲۰ آیا انسان فانی می‌تواند فایده‌ای برای خدا داشته باشد؟

۲۲

- حتی حکیم‌ترین انسان نمی‌تواند برای او مفید باشد.
 ۳ آیا خدا از نیکی تو بهره‌مند می‌شود؟
 برای خدا چه فایده‌ای دارد اگر تو بی‌عیب باشی؟
 ۴ به‌خاطر خدا ترسی ات نیست که او تو را توبیخ می‌کند
 و یا تو را به محاکمه نمی‌کشد؛
 ۵ بلکه به‌خاطر گناهان بی‌شمار تو
 و کارهای شرارت‌آمیز تو است.
 ۶ تو به ناحق از اقوامت گرو گرفتی
 و آن‌ها را برهنه گذاشتی.
 ۷ به تشنگان خسته آب ندادی
 و نان را از گرسنگان دریغ کردی.
 ۸ با استفاده از قدرت و مقامت،
 صاحب زمین شدی.
 ۹ تو نه تنها به بیوه‌زنان کمک نکردی،
 بلکه مال یتیمان را هم خوردی و به آن‌ها ظلم کردی.
 ۱۰ بنابراین در دام‌های وحشت گرفتار شده‌ای
 و بلای ناگهانی بر سرت آمده است؛
 ۱۱ در ظلمت و ترس به سر می‌بری
 و به‌زودی سیلاب فنا تو را در خود فرومی‌برد.

۱۲ آیا خدا در فراز آسمان‌ها نیست؟

ستارگان را بنگر که چقدر دور هستند.

۱۳ با این همه تو می‌گویی: «خدا چه می‌داند

و چگونه می‌تواند از پس ابرهای تیره و غلیظ مرا داوری کند.

۱۴ او مرا نمی‌بیند، چون ابرهای متراکم او را احاطه کرده‌اند؛

او بر بالای گنبد آسمان می‌خرامد.»

۱۵ آیا می‌خواهی راهی را دنبال کنی

که گناهکاران در گذشته دنبال کرده‌اند؟
 ۱۶ آن‌ها به مرگ نابه‌هنگام گرفتار شدند
 و سیلاب اساس و بنیادشان را ویران کرد.
 ۱۷ زیرا آن‌ها به خدا گفتند:

«با ما کاری نداشته باش. قادر مطلق چه می‌تواند به ما بکند؟»
 ۱۸ درحالی که خدا خانه‌هایشان را از هرگونه نعمت پُر کرده بود.
 اما من با طرز فکرشان موافق نیستم.
 ۱۹ وقتی شیران هلاک می‌شوند،
 اشخاص صالح و بی‌گناه شادی می‌کنند و می‌خندند
 ۲۰ و می‌گویند: «بدخواهان ما از بین رفتند
 و دارایی و مالشان در آتش سوخت.»

۲۱ پس ای ایوب،
 با خدا مصالحه کن و با او در آرامش باش؛
 به‌این‌گونه از برکات او برخوردار خواهی شد.
 ۲۲ تعالیم او را بپذیر
 و کلام او را در دلت حفظ کن.
 ۲۳ اگر تو به‌سوی خدای قادر مطلق بازگردی،
 بنا خواهی شد؛
 اگر بدی و شرارت را در از خانه‌ات دور نمایی،
 آنگاه زندگی گذشته‌ات احیا خواهد شد.
 ۲۴ اگر طلایت را خاک بشماری
 و طلای اوfer در نظرت مانند ریگ وادی باشد،
 ۲۵ آنگاه خود قادر مطلق طلا
 و نقره خالص تو خواهد بود.
 ۲۶ آنگاه پیوسته به او اعتماد خواهی نمود
 و از وجود او لذت خواهی برد.
 ۲۷ وقتی به حضور او دعا کنی، دعایت را خواهد پذیرفت
 و خواهی توانست نذرهایت را به‌جا آوری.
 ۲۸ هر تصمیمی که بگیری، در انجام آن موفق خواهی شد
 و راه‌هایت همیشه روشن خواهد بود.
 ۲۹ خدا مردمان حلیم و فروتن را سرفراز
 و اشخاص متکبر را خوار و ذلیل می‌سازد.
 ۳۰ پس اگر درستکار بمانی و گناه نکنی،
 او تو را نجات خواهد داد.

۲۳

۲۰۱ امروز نیز شکایت من تلخ است،
چون با همه آه و ناله‌ام، دست او بر علیه من می‌باشد.
۲ ای کاش می‌دانستم که خدا را در کجا می‌توانم بیابم
تا نزد تخت او بروم.
۴ آنگاه دعوی خود را به پیشگاه او عرضه می‌کردم
و دلایل خود را به او ارائه می‌نمودم؛
۵ و می‌دانستم به من چه جواب می‌دهد
و چه می‌گوید.
۶ آیا از قدرت و عظمت خود علیه من استفاده می‌کرد؟
نه، یقین دارم که به سخنان من گوش می‌داد.
۷ چون در آنجا یک شخص نیک دلیل و برهان خواهد آورد،
و او که داور من است، مرا برای همیشه تبرئه خواهد کرد.

۸ اما وقتی به شرق می‌روم، او آنجا نیست؛
در جستجوی او به غرب می‌روم، و او را نمی‌یابم.
۹ کارهای دست او را در شمال و جنوب می‌بینم،
اما خودش دیده نمی‌شود.
۱۰ او از هر قدمی که برمی‌دارم، آگاه است
و وقتی که مرا آزمایش کند، مانند طلای ناب بیرون می‌آیم.
۱۱ من با ایمان کامل راه او را دنبال نموده
از راه او انحراف نورزیده‌ام.
۱۲ او امر او را به جا آورده
کلام او را چون گنجی در دل خود نگاه داشته‌ام.

۱۳ خدا آنچه را که می‌خواهد، انجام می‌دهد،
و هیچ کس نمی‌تواند او را از تصمیمی که می‌گیرد، باز دارد.
۱۴ او نقشه‌ای را که برای من کشیده است، عملی خواهد ساخت
و این تنها یکی از نقشه‌های او است.
۱۵ وقتی به این چیزها فکر می‌کنم، در حضورش وحشت می‌کنم.
۱۶ خدای قادر مطلق جرأت مرا از بین برده
و مرا هراسان ساخته است.
۱۷ ای کاش فقط می‌توانستم در تاریکی ناپدید شوم و ظلمت غلیظ
رویم را بپوشاند.

چرا قادر مطلق وقتی را برای داوری تعیین نمی کند؟
چرا آنانی که او را می شناسند، هرگز روزهای داوری او
را نمی بینند؟

۲ مردم شریر حدود زمین را تغییر می دهند تا زمین زیاده تری به دست
آورند.

گلّه مردم را می دزدند و به چراگاه خود می برند.
۳ الاغ های یتیمان را می ربایند

و گاو بیوه زنان را گرو می گیرند.

۴ آن ها مردم مسکین را از حق خود محروم می سازند؛
نیازمندان از ترس آن ها خود را مخفی می کنند.

۵ بنابراین مردم فقیر مانند الاغ های وحشی
به خاطر به دست آوردن خوراک برای خود و فرزندانشان،
در بیابان زحمت می کشند.

۶ در کشتزاری که مال خودشان نیست درو می کنند
و در تاکستان شیریان خوشه می چینند.

۷ شب ها برهنه و بدون لباس در سرما می خوابند.

۸ در زیر باران کوهستان خیس می شوند
و به صخره ها پناه می برند.

۹ اشخاص ظالم، کودکان یتیم را از آغوش مادرانشان می ربایند
و اطفال فقیران را در مقابل قرض خود گرو می گیرند.

۱۰ این مردم مسکین، برهنه و با شکم گرسنه
محصول دیگران را حمل می کنند.

۱۱ از زیتون روغن می کشند،

و تشنه لب در چرخشت، انگور پایمال می کنند.

۱۲ صدای ناله و فریاد ستمدیدگان و زخمیان در حال مرگ، از شهر
به گوش می رسد که کمک می طلبند،

اما خدا به ناله آن ها اعتنا نمی کند.

۱۳ آن ها کسانی هستند که بر ضد نور طغیان می کنند!

راه آن را نمی شناسند و در آن راه نمی روند.

۱۴ آدم کشان صبح زود برمی خیزند

تا مردم فقیر و محتاج را به قتل برسانند،

و در شب دزدی می کنند.

۱۵ زناکاران منتظر سپیده دم هستند

و صورت خود را می پوشانند تا کسی آن ها را نبیند.

۱۶ شب ها برای دزدی دیوار خانه های مردم را سوراخ می کنند

و هنگام روز خود را پنهان می کنند تا روی روشنی را نبینند.

۱۷ شب تاریک برای آن ها همچون روز روشن است،

زیرا تاریکی رفیق آن ها است.

صوفی:

۱۸ اشخاص شریر دستخوش سیل و توفان می شوند

و زمین آن ها مورد لعنت خدا قرار گرفته

بی ثمر می ماند.

۱۹ همچنان که خشکی و گرما، آب برف را تبخیر می کند،

گناهکاران در کام مرگ فرو می روند.

۲۰ حتی مادرانشان هم آن ها را از یاد می برند و فراموش می کنند،

و آن ها همچون درختی شکسته، توسط کرم ها خورده می شوند.

۲۱ به زنان بدون فرزند آزار می رسانند

و به بیوه زنان احسان نمی کنند.

۲۲ خدا با قدرت خود ظالمان را نابود می سازد.

وقتی خدا بر ضد ایشان برمی خیزد، آن ها امیدی به زندگی

نخواهند داشت.

۲۳ شاید خدا به آن ها در زندگی امانت ببخشد

و از آن ها حمایت کند، ولی همیشه مراقب رفتار آن ها است.

۲۴ شریان برای مدتی موفق می شوند،

لیکن به زودی مثل علف، پژمرده شده

مانند خوشه های گندم، بُریده می شوند.

۲۵ اگر غیر از این است، آیا کسی می تواند سخنان مرا تکذیب کند

و نشان دهد که گفته هایم پوچ هستند؟

بَلَدَد:

۲۰۱ سلطنت و هیبت از آن خدا است

و او صلح را در آسمان ها برقرار می کند.

۲۵

۳ آیا لشکریان خدا قابل شمارش هستند؟

کیست که نور وی بر او تابان نگردد؟

۴ آیا انسان فانی می تواند در نظر خدا نیک باشد؟

آیا کسی که از زن زاییده می شود می تواند پاک و بی عیب

باشد؟

۵ حتی مهتاب و ستارگان در نظر او درخشانند
و پاک نیستند،

۶ چه رسد به انسان که حشره‌ای بیش نیست،
و بنی آدم که کمتر از کرم است!

ایوب:

۲۰۱ شخص بدون قدرت را عجب کمک کرده‌ای!
بازوی بی‌قوت را عجب مدد نموده‌ای!

۲۶

۳ تو عجب شخص بی‌حکمت را پند می‌دهی
و بصیرت خود را نمایان می‌سازی!

۴ با کمک چه کسی این سخنان را می‌گویی
و چه کسی این حرف‌ها را به تو الهام کرده است؟

بلَدَد:

۵ ارواح مردگان می‌لرزند،

آنانی که در زیر آب‌ها ساکن هستند،

۶ دنیای مردگان برای خدا آشکار است؛

هیچ سرپوشی آن را در حضور او مخفی نمی‌کند.

۷ خدا آسمان را در فضا پهن کرد

و زمین را در فضا، معلق نگاه داشته است.

۸ او ابرها را از آب پُر می‌سازد

و ابرها از سنگینی آن نمی‌شکافد.

۹ روی ماه بدر را با ابر می‌پوشاند و از نظرها پنهان می‌کند.

۱۰ او افق را بر روی اقیانوس‌ها کشید

و با آن تاریکی را از روشنایی جدا کرد.

۱۱ از نهیب او ستون‌های آسمان می‌لرزند

و از توییخ او به حیرت درمی‌آیند.

۱۲ با قدرت خود، دریای متلاطم را آرام می‌سازد

و با حکمت خود، رَهَب، را رام می‌کند.

۱۳ نَفَس او آسمان‌ها را زینت داده

و دست او مار تیزرو را هلاک کرده است.

۱۴ حقیقتاً این‌ها فقط قسمتی از کارهای بزرگ او است؛

ما فقط زمزمه‌ای شنیده‌ایم.

چه کسی می‌تواند قدرت عظیم او را درک کند؟

۲۷

۲۰۱ به حیات خدای قادر مطلق که حقّ مرا انکار کرده

و زندگی را به من تلخ نموده است، قسم می خورم

۳ تا جان به تن دارم و تا زمانی که خدا به من نفّس دهد،

۴ دهان من هیچ چیز شیرینانه‌ای نخواهد گفت

و زبانم هرگز دروغ نخواهد گفت.

۵ من هرگز حرف شما را تصدیق نمی کنم

و تا لحظه آخر عمرم، ادّعای بی گناهی می کنم.

۶ من هرگز از برحق بودن ادّعایم صرف نظر نخواهم کرد؛

وجدان من پاک است.

۷ باشد تا کسانی که با من مخالفند و علیه من می جنگند،

مانند شیران و خطاکاران جزا ببینند.

۸ برای مردم خدانشناس چه امیدی باقی است

در آن زمان که خدا جان آن‌ها را بگیرد؟

۹ آیا خدا فریادشان را در وقت سختی و مشکلات خواهد شنید؟

۱۰ آن‌ها می بایست خواستار لذت از حضور قادر مطلق می بودند

و در همه اوقات در حضور او دعا می کردند.

۱۱ بگذارید تا شما را درباره قدرت خدا تعلیم دهم

و نقشه‌های قادر مطلق را برایتان توضیح دهم.

۱۲ یقین دارم که خود شما هم تا اندازه‌ای از کارهای او آگاه

هستید؛

پس چرا بیهوده سخن می گوئید؟

صوفری:

۱۳ این است سرنوشت مردم خطاکار و ظالم

که خدای قادر مطلق برایشان تعیین فرموده است:

۱۴ اگر این مردم دارای فرزندان زیادی بشوند،

آن‌ها یا با شمشیر به قتل می رسند

و یا از گرسنگی می میرند.

۱۵ آنانی هم که باقی بمانند، در اثر مرض و بلا به زیر خاک می روند

و حتی بیوه‌های آن‌ها هم برای آن‌ها گریه و ماتم نمی کنند.

۱۶ مردم خطاکار هرچند مثل ریگ دریا پول جمع کنند

و صندوق‌های پُر از لباس داشته باشند،

- ۱۷ سرانجام اشخاصِ نیک پول آن‌ها را مصرف می‌کنند
و لباس ایشان را می‌پوشند.
- ۱۸ آن‌ها خانه‌هایی می‌سازند که
مانند تار عنکبوت و سایبان نگهبانان، دوامی ندارد.
- ۱۹ آن‌ها ثروتمند به بستر می‌روند،
اما وقتی بیدار می‌شوند و چشم باز می‌کنند، می‌بینند که ثروتشان
از دست رفته است.
- ۲۰ وحشت چون سیلاب آن‌ها را فرامی‌گیرد
و در شب گردبادی شدید آن‌ها را با خود می‌برد.
- ۲۱ باد شرقی آن‌ها را به هوا بلند می‌کند و از خانه‌هایشان دور
می‌سازد؛
- ۲۲ با بی‌رحمی بر آن‌ها که در حال فرار هستند، می‌وزد.
- ۲۳ مردم با تمسخر بر آن‌ها دستک زده صوت می‌کشد،
و آن‌ها را از مکانشان می‌رانند.

تلاش برای حکمت

- ۲۸ معدنی هست که از آن نقره استخراج می‌شود،
و مکانی برای تصفیه طلا.
- ۲ آهن را از زمین به دست می‌آورند
و مس را از ذوب کردن سنگ‌ها.
- ۳ مردم در اعماق تاریکی جستجو می‌کنند
و برای سنگ‌های معدنی تا دورترین نقطه زمین به جستجو
می‌پردازند.
- ۴ فراتر از جایی که کسی زندگی کند
یا پای بشری به آنجا رسیده باشد،
در چاه‌ها، از طناب خود را آویزان کرده
به درون می‌روند.
- ۵ سطح زمین خوراک به بار می‌آورد،
در حالی که در اعماقش همه چیز واژگون می‌شود.
- ۶ سنگ‌های زمین دارای یاقوت
و خاک آن دارای طلا می‌باشد.
- ۷ نه پرندگان شکاری راه آن معادن را می‌دانند
و نه چشمان شاهین آن را می‌بینند.
- ۸ هیچ شیر یا حیوان درنده دیگری
از آنجا نمی‌گذرد.

- ۹ اما مردم سنگ خارا را می شکنند
و کوه‌ها را از بیخ می کنند؛
۱۰ صخره‌ها را می شکافند
و سنگ‌های نفیس به دست می آورند.
۱۱ سرچشمه رودها را می کاوند
و چیزهای نهفته را بیرون می آورند.
۱۲ اما حکمت را در کجا می توان یافت
و فهم در کجا پیدا می شود؟
- ۱۳ انسان فانی راه یافتن آن را نمی داند،
و در دنیای زندگان پیدا نمی شود.
۱۴ اعماق اقیانوس‌ها می گویند که
حکمت نزد ما نیست و در اینجا پیدا نمی شود.
۱۵ حکمت را نمی توان با طلا خرید
و ارزش آن را با نقره نتوان سنجید.
۱۶ از طلای اوفیر گران‌بها تر است
و از جواهرات نفیس‌تر.
۱۷ طلا و شیشه نفیس را نمی توان با حکمت برابر کرد
و نمی توان آن را با گلدانی از طلای خالص مبادله نمود.
۱۸ ارزش حکمت به مراتب بالاتر از مرجان و بلور
و گران‌تر از لعل است.
۱۹ حکمت را با یاقوت کبود کوش نمی توان مقایسه کرد
یا با طلای خالص بر آن قیمت نهاد.
- ۲۰ پس حکمت را از کجا می توان به دست آورد
و منشأ فهم کجا است؟
۲۱ حکمت از نظر تمام موجودات زنده پوشیده است
و حتی پرندگان هوا نیز آن را نمی بینند.
۲۲ مرگ و نیستی اقرار می کنند
که تنها شایعه‌ای از آن شنیده‌اند.
- ۲۳ تنها خدا راه حکمت را می داند
و فقط او است که از مکان آن آگاه است،
۲۴ زیرا هیچ گوشه زمین از او پوشیده نیست،
و هر چیزی را که در زیر آسمان است، می بیند.

۲۵ وقتی خدا به باد قدرت وزیدن داد
و حدود و اندازه دریاها را تعیین کرد،
۲۶ وقتی به باران فرمان داد که در کجا بیارد
و به برق و صاعقه که در کدام مسیر تولید شوند،
۲۷ آنگاه او حکمت را دید
و امتحان کرده تأیید نمود.

۲۸ به بشر گفت:
«ترس از خداوند، حکمت واقعی
و دوری جستن از شرارت، فهم حقیقی است.»

ایوب به دفاع خود ادامه می دهد
ایوب دوباره لب به سخن گشوده، گفت:

۲۹
ایوب:

۲ ای کاش زندگی من به ماه‌های گذشته برمی گشت،
به آن روزهایی که خدا از من مراقبت می کرد.
۳ در آن روزها نور او بر من می تابید
و راه تاریک مرا روشن می کرد.
۴ آن زمان دوران کامرانی من بود
و از دوستی خدا برخوردار بودم.
۵ خدای قادر مطلق با من بود
و فرزندانم دور من جمع بودند.
۶ پای‌های خود را با شیر می شستم
و از صخره‌ها برای من روغن زیتون جاری می شد.
۷ وقتی به دروازه شهر می رفتم
و بر کرسی خود می نشستم،
۸ جوانان برای من راه باز می کردند
و ریش سفیدان به احترام من برمی خاستند.
۹ رهبران شهر از حرف زدن باز می ایستادند و سکوت می کردند.
۱۰ حتی شخصیت‌های مهم با دیدن من ساکت می شدند.

۱۱ هرکسی که مرا می دید
و سخنان مرا می شنید، مرا می ستود،
۱۲ زیرا من به داد مردم فقیر می رسیدم
و به یتیمان بی کس کمک می کردم.

۱۳ کسانی که در حال مرگ بودند، برایم دعا می کردند،
و من با کار نیک، دل بیوه زنان را شاد می ساختم.

۱۴ نیکی را در بر می کردم، و جامه من می شد؛
عدل و انصاف ردا و دستار من بودند.

۱۵ برای کورها چشم

و برای مردم لنگ، پا بودم.

۱۶ از نیازمندان مثل یک پدر دستگیری می کردم
و از حق غریبان دفاع می نمودم.

۱۷ دندان های نیش ظالمان را می شکستم
و قربانیان آنها را از دهنشان می گرفتم.

۱۸ آرزو داشتم که بعد از یک عمر طولانی،

به آسودگی در خانه خود بمیرم.

۱۹ مثل درختی بودم که ریشه اش به آب می رسد
و شاخه هایش با شبنم شاداب می شوند.

۲۰ همه از من تمجید می کردند

و قدرت و نیروی من روزافزون بود.

۲۱ همه به سخنان من گوش می دادند

و از پندهای من استفاده می کردند.

۲۲ وقتی من سخنانم را تمام می کردم، کسی حرفی نمی زد.

کلام من مانند قطرات شبنم بر آنها می چکید.

۲۳ آنها همچون دهقانی که چشم به راه باران باشد،

با شوق تمام منتظر شنیدن کلام من می بودند.

۲۴ وقتی دل سرد می شدند، با یک تبسم آنها را دل گرم می ساختم

و با روی خوش، آنها را تشویق می نمودم.

۲۵ در میان آنها، مانند پادشاه حکومت می کردم

و در هنگام غم، آنها را تسلی می دادم.

اما اکنون آنهایی که از من جوان تر هستند،

و من عار داشتم که پدران شان با سگ های من از گله ام

۳۰

نگهبانی نمایند،

مسخره ام می کنند.

۲ از قدرت بازوی آنها چه چیزی نصیب من می شود؟

آنها همه قدرت خود را از دست داده اند.

۳ آنها از فرط فقر و گرسنگی به بیابان سوزان و متروک روی

می آوردند؛

۴ آن‌ها علف شوره می‌چینند و ریشه شورگیاه غذای ایشان شده است.

۵ از اجتماع رانده شده بودند و مردم با آن‌ها مانند دزدان رفتار می‌کردند.

۶ در غارها و حفره‌ها زندگی می‌کردند و به صخره‌ها پناه می‌بردند.

۷ مثل حیوان زوزه می‌کشیدند

و در زیر بوته‌ها با هم جمع می‌شدند.

۸ آن‌ها چون گروهی بی‌کاره و بی‌نام و نشان از اجتماع طرد شده بودند.

۹ اکنون آن‌ها می‌آیند و به من می‌خندند

و مرا مسخره می‌کنند و یا به من نیش‌خند می‌زنند.

۱۰ آن‌ها از من نفرت دارند و از من دوری می‌کنند؛

حتّی به صورتم آب دهان می‌اندازند.

۱۱ چون خدا مرا رها کرده و بیچاره ساخته است،

آن‌ها در حضورم لجام گسیخته شده‌اند.

۱۲ فتنه‌گران از هر سو به من حمله کرده مرا فراری داده‌اند

و اسباب هلاکت مرا مهیّا کرده‌اند.

۱۳ راه مرا می‌بندند و به من آزار می‌رسانند

و کسی نیست که آن‌ها را باز دارد.

۱۴ ناگهان از هر طرف بر من هجوم می‌آورند

و بر سر من می‌ریزند.

۱۵ ترس و وحشت مرا فرا گرفته،

عزّت و آبرویم برباد رفته

و سعادت‌م مانند ابر از بین رفته است.

۱۶ اکنون جانم به لب رسیده

و رنج‌های من پایانی ندارد.

۱۷ شب‌ها استخوان‌هایم از شدّت درد در عذاب‌اند،

و من لحظه‌ای آرام و قرار ندارم.

۱۸ خداوند یقّه مرا می‌گیرد

و لباسم را دور من می‌پیچاند.

۱۹ او مرا در گل‌ولای افکنده

و در خاک و خاکستر پایمالم کرده است.

۲۰ نزد تو، ای خدا، زاری و فریاد می‌کنم، اما تو به من جواب نمی‌دهی.

در حضورت می‌ایستم، ولی تو به من توجه نمی‌نمایی.
۲۱ تو با من بی‌رحمانه رفتار می‌کنی

و با تمامی قدرت خود بر من جفا می‌نمایی.
۲۲ مرا در میان تندباد می‌اندازی

و در مسیر توفان قرار می‌دهی.
۲۳ می‌دانم که مرا به دست مرگ،

یعنی به سرنوشتی که برای همه زندگان تعیین کرده‌ای،
می‌سپاری.

۲۴ چرا به کسی که از پا افتاده

و برای کمک التماس می‌نماید، حمله می‌کنی؟

۲۵ آیا من برای کسانی که در زحمت بودند، گریه نکردم
و آیا به خاطر مردم مسکین و نیازمند، غصه نخوردم؟

۲۶ اما به عوض خوبی، بدی دیدم
و به عوض نور، تاریکی نصیبم شد.

۲۷ دلم پریشان است و آرامی ندارم

و با روزهای مشقت‌آوری مواجه هستم.

۲۸ ماتم کنان در عالم تاریکی، سرگردان هستم.

در میان جماعت می‌ایستم و برای کمک فریاد می‌زنم.

۲۹ هم‌نشین من شغال است

و دوست من، شترمرغ.

۳۰ پوست بدنم سیاه شده است و به زمین می‌ریزد؛

استخوان‌هایم از شدت تب می‌سوزند.

۳۱ صدای چنگ من به آوای غم تبدیل شده

و از نی من، نوای ناله و صدای گریه می‌آید.

با چشمان خود پیمان بستم

که به هیچ دوشیزه‌ای با نظر شهوت نگاه نکنم.

۳۱

۲ سهم من از خدا در عالم بالا چه خواهد بود،

میراث من از قادر مطلق در عرش برین؟

۳ او بر سر مردم شریر بلا نازل می‌کند

و مصیبت بر بدکاران.

۴ او از راه‌های من، آگاه است،

و ناظر تمام قدم‌های من است.

۵ من هرگز به راه غلط نرفته‌ام
و کسی را فریب نداده‌ام.
۶ باشد که خدا خودش مرا با ترازوی دقیق بسنجد
تا بی گناهی من ثابت شود.
۷ اگر از راه راست منحرف شده‌ام،
یا دلم دنبال آنچه که چشمم خواسته، رفته
و یا دستم به گناه آلوده گشته است،
۸ باشد که چیزی را که من کاشته‌ام، دیگران بخورند
و همه محصولات من از ریشه کنده شوند.

۹ اگر دلم فریفته زن مرد دیگری شده باشد،
یا در کمین زن همسایه باشم،
۱۰ باشد که زن من کنیز مرد دیگری شود،
و مردان دیگر با او هم‌بستر شوند.
۱۱ زیرا این کار قبیح است و عامل آن سزاوار مجازات می‌باشد،
۱۲ زیرا آن مثل آتش سوزان دنیای مردگان، می‌تواند همه چیز مرا از
بین ببرد
و محصول مرا ریشه کن سازد.

۱۳ هرگاه شکایت کنیز و غلام خود را علیه خود شنیدم،
با آن‌ها از روی انصاف رفتار کردم؛
۱۴ وگرنه، چطور می‌توانستم با خدا روبه‌رو شوم؟
و وقتی که از من بازخواست می‌کرد، چه جوابی به او می‌دادم؟
۱۵ زیرا همان خدایی که مرا آفریده،
کنیز و غلام مرا هم خلق کرده است.

۱۶ من هرگز از کمک به مردم مسکین خودداری نکرده‌ام،
بیوه‌زنان را در حال بیچارگی ترک نکرده‌ام،
۱۷ نگذاشته‌ام که یتیمان گرسنگی بکشند در حالی که خودم غذا
می‌خوردم.
۱۸ و در سراسر عمر خود برای یتیمان مثل پدری غمخوار بوده‌ام،
و از کودکی، راهنمای بیوه‌زنان بوده‌ام.

۱۹ هرگاه می‌دیدم که کسی لباس ندارد و از سرما در خطر است
و یا شخص مسکینی برهنه به سر می‌برد،

۲۰ از پشم گوسفندانم لباس می دوختم و به او می دادم،
و او از صمیم دل برای من دعا کرده من را برکت می داد.

۲۱ اگر به خاطر این که در دادگاه نفوذ دارم،
حق یتیمی را پایمال کرده باشم،
۲۲ باشد که بازویم از کتفم جدا شود
و ساعدم از آرنجم قطع گردد.
۲۳ چون من از مجازات خدا وحشت دارم،
هرگز جرأت نمی کردم که به چنین کاری دست بزنم.

۲۴ به طلا و نقره اعتماد نداشته‌ام
۲۵ و ثروت زیاد مایه خوشی من نبوده است.
۲۶ به آفتاب تابان دل نبسته‌ام
و مهتاب درخشان را تحسین نکرده‌ام.
۲۷ آن‌ها را نپرستیده و از دور نبوسیده‌ام.
۲۸ این کار نیز گناه است و مستوجب مجازات،
چون با این کار، خدای قادر مطلق را منکر می شدم.

۲۹ هرگز از مصیبت دشمنان خود شاد نشده‌ام
و از بلایی که بر سرشان آمده است، خوشحال نبوده‌ام.
۳۰ زبان خود را از گناه بازداشته و برای آن‌ها دعای بد نکرده‌ام.
۳۱ آن‌هایی که برای من کار می کنند،
هرگز گرسنه نبوده‌اند.
۳۲ هیچ غریبه‌ای را نگذاشته‌ام که شب در کوچه بخوابد،
بلکه در خانه من همیشه به روی مسافران باز بوده است.

۳۳-۳۴ هیچ‌گاه مثل دیگران سعی نکرده‌ام
که از ترس سرزنش مردم، گناهان خود را پنهان کنم
و خاموش در خانه مانده بیرون نروم.

۳۵ آیا کسی هست که به سخنان من گوش بدهد؟
من قسم می خورم که حقیقت را می گویم.
بگذارید قادر مطلق جواب مرا بدهد.

اگر مدّعی من اتّهاماتی را که علیه من وارد آورده است، به من
 نشان می‌داد،
 ۳۶ من آن‌ها را به گردن می‌گرفتم
 و تاج سرخود می‌ساختم،
 ۳۷ و همه کارهایی را که کرده‌ام، برای او بیان می‌کردم
 و با سرفرازی در حضور او می‌ایستادم.

۳۸ اگر زمینی را که در آن کشت می‌کنم
 از مالک اصلی‌اش به‌زور گرفته باشم،
 ۳۹ و از محصول آن بدون پرداخت قیمت، خورده
 و باعث قتل مالک آن شده باشم،
 ۴۰ باشد که در آن زمین به‌عوض گندم، خار
 و به‌جای جو، علف هرزه بروید.

سخنان ایوب پایان گرفت.

ایهو صحبت می‌کند

(۲۴:۳۷-۱:۳۲)

۳۲ آن سه دوست ایوب دیگر جوابی نداشتند که به او بدهند،
 زیرا او خودش را بی‌تقصیر می‌دانست. ۲ آنگاه شخصی
 به نام ایهو، پسر برکئیل بوزی، از خاندان رام، که در آنجا حاضر
 بود، خشمگین شد، چون ایوب خود را بی‌تقصیر می‌دانست و خدا را
 متّهم می‌کرد. ۳ او همچنین بر آن سه دوست ایوب خشمگین بود، زیرا
 هرچند جواب درستی نداشتند تا ایوب را قانع کنند که مقصّر است،
 او را محکوم می‌ساختند. ۴ ایهو تا آن لحظه صبر کرده بود و به ایوب
 جوابی نداده بود، چون دیگران از او بزرگ‌تر بودند، ۵ ولی وقتی دید که
 آن‌ها بی‌پاسخ مانده‌اند، خشمگین شد.
 ۶ پس ایهو فرزند برکئیل بوزی رشته سخن را به دست گرفته گفت:

ایهو:

من جوان هستم و شما موسفید؛
 بنابراین ترسیدم که اظهار عقیده کنم.
 ۷ به خود گفتم که شما پیرترید
 و باید از روی تجربه سال‌های عمر خود با حکمت سخن
 بگویید.
 ۸ اما روحی که در انسان است، یعنی نفس قادر مطلق،

به او فهم می بخشد؛

۹ سن و سال نیست که به ما حکمت می آموزد
یا کمک می کند که بفهمیم چه چیزی درست است.
۱۰ پس حالا به من گوش بدهید،
تا نظر خود را برای شما بیان کنم.

۱۱ من منتظر ماندم و بادقت به سخنان و دلایل شما گوش دادم،
۱۲ اما هیچ کدام از شما نتوانستید جواب قانع کننده ای به ایوب
بدهید

و ثابت کنید که او گناهکار است.
۱۳ نگویید که ما حکمت را دریافته ایم؛
تنها خدا می تواند ایوب را مغلوب می سازد، نه انسان.
۱۴ ایوب با شما صحبت می کرد، نه با من.
اگر با من صحبت می کرد، من به او آنطور که شما پاسخ
دادید، جواب نمی دادم.

۱۵ ایوب، آن ها دیگر جوابی ندارند
و نه کلامی که به زبان بیاورند.
۱۶ کنون چون آن ها سکوت کرده اند،
آیا باید من هم خاموش بنشینم و چیزی نگویم؟
۱۷ من می خواهم حرف خود را بزنم
و عقیده خود را بیان کنم،
۱۸ زیرا حرف های زیادی برای گفتن دارم
و دیگر نمی توانم صبر کنم.
۱۹ دل من مثل مشک شراب پُر
و نزدیک به ترکیدن است.
۲۰ تا حرف نزنم آرام نمی گیرم، پس باید حرف بزنم.
۲۱ من از کسی طرف داری نمی کنم
و از روی چاپلوسی حرف نمی زنم،
۲۲ زیرا اگر تملق و چاپلوسی کنم،
خالقم به حیات من خاتمه می دهد.

حال، ای ایوب،

بادقت به سخنان من گوش بده.

۲ می خواهم آنچه را که در نظر دارم به تو بگویم.
۳ حرف های من از صمیم دل،

صادقانه و حقیقت است.

۴ زیرا روح خدا مرا سرشته و نَفَسِ قادر متعال به من زندگی بخشیده است.

۵ اگر می‌توانی جواب مرا بدهی، دلیل و برهان خود را آماده کن.

۶ من و تو در نظر خدا فرقی نداریم.

هردوی ما از گِل سرشته شده‌ایم.

۷ پس تو نباید از من ترس و وحشت داشته باشی

و من بر تو فشار نمی‌آورم.

۸ شنیدم که گفتی:

۹ «من پاک هستم و خطایی نکرده‌ام؛

بی‌تقصیرم و خطایی در من نیست.

۱۰ با این حال خدا بهانه می‌جوید تا به من حمله کند،

و مرا دشمن خود می‌شمارد.

۱۱ پای‌هایم را به زنجیر می‌بندد

و مراقب هر قدمی است که من برمیدارم.»

۱۲ اما ایوب، من تو را قانع می‌سازم که تو اشتباه می‌کنی.

خدا بزرگ‌تر از همهٔ انسان‌ها است.

۱۳ چرا خدا را متهم می‌کنی

و می‌گویی که او پاسخ شکایت‌های ما را نمی‌دهد.

۱۴ خدا به راه‌های مختلف با انسان صحبت می‌کند،

اما کسی به کلام او توجه نمی‌نماید.

۱۵ در شب، وقتی انسان به خواب عمیق فرومی‌رود،

در رؤیا با او حرف می‌زند.

۱۶ گوش‌های او را باز می‌کند

و با اختراهای خود او را به وحشت می‌اندازد.

۱۷ خدا سخن می‌گوید تا او را از گناه باز دارد

و از مغرور شدنش رهایی بخشد.

۱۸ او اجازه نخواهد داد که آن‌ها هلاک شوند،

او آن‌ها را از مرگ نجات می‌دهد.

۱۹ خدا انسان را با درد و بیماری سرزنش می‌کند.

۲۰ در اثر مرض، انسان اشتهای خود را از دست می‌دهد

به‌طوری که حتی از لذیذترین غذاها هم بدش می‌آید.

۲۱ آن قدر لاغر می شود

که از او فقط پوست و استخوان به جا می ماند.

۲۲ پایش به لب گور می رسد

و به دنیای مردگان نزدیک می شود.

۲۳ اما اگر یکی از هزاران فرشته خدا حاضر باشد

و برای او وساطت نموده

بگوید که بی گناه است،

۲۴ آنگاه بر او رحم کرده می فرماید:

«آزادش کنید و نگذارید که هلاک شود،

زیرا کفاره ای برایش یافته ام.»

۲۵ بدن او دوباره جوان و قوی می گردد.

۲۶ هر وقت به حضور خدا دعا کند،

خدا دعایش را می پذیرد و او با شادمانی در پیشگاه وی حضور

می یابد؛

و خدا نیکی گذشته اش را به او بازمی گرداند.

۲۷ بعد او سرود می خواند و به مردم می گوید:

«من گناه کردم و از راه راست منحرف شدم،

۲۸ اما خدا گناهان مرا بخشید

و مرا از مرگ و هلاکت نجات داد.»

۲۹ خدا بارها این کارها را برای انسان انجام می دهد،

۳۰ تا جان او را از هلاکت برهاند

و از نور حیات برخوردارش سازد.

۳۱ ایوب، سخنان مرا بشنو و خاموش باش

و به آنچه می گویم توجه کن.

۳۲ اما اگر چیزی برای گفتن داری، بگو.

من می خواهم بشنوم و اگر گفتارت درست باشد، قبول

می کنم.

۳۳ وگرنه ساکت باش

و به من گوش بده تا به تو حکمت بیاموزم.

الیهو به کلام خود ادامه داده گفت:

۳۴

ای مردان حکیم، به سخنان من گوش

بدهید و ای مردان دانا بشنوید!

۳ همان طور که زبان مزه غذای خوب را می فهمد،
 گوش هم سخنان خوب را تشخیص می دهد.
 ۴ پس ما باید چیزهای درست و خوب را انتخاب نماییم.
 ۵ ایوب ادعا کرد: «من بی گناه هستم
 و خدا مرا از حقّ من محروم کرده است.
 ۶ با وجود این که تقصیری ندارم، دروغ گو شمرده می شوم.
 هر چند خطایی از من سر نزده، ولی زخم های علاج ناپذیر در
 بدن خود دارم.»

۷ آیا کسی را دیده اید که مثل ایوب حرف های مسخره بزند؟
 ۸ او هم نشین مردم شریر است
 و با اشخاص گناهکار سر و کار دارد.
 ۹ او می گوید:
 «چه فایده که انسان دنبال رضای خدا باشد؟»

۱۰ ای کسانی که دارای عقل و شعور هستید،
 سخنان مرا بشنوید. خدا هرگز ظلم و بدی نمی کند.
 ۱۱ او هرکسی را مطابق کارهایش مکافات می دهد
 و به طوری که سزاوار است، مجازات می کند.
 ۱۲ خدای قادر مطلق بدی نمی کند
 و عدالت را زیر پا نمی گذارد.
 ۱۳ چه کسی اختیار تمام دنیا را به دست او داد؟
 چه کسی او را به ریاست تمامی جهان منصوب کرد؟
 ۱۴ اگر خدا اراده کند
 و روح و نفس خود را از انسان پس بگیرد،
 ۱۵ همه انسان ها هلاک می شوند
 و به خاک برمی گردند.

۱۶ اگر شعور داری به آنچه می گویم گوش کن.
 ۱۷ آیا کسی که از عدالت نفرت دارد، می تواند حکمرانی کند؟
 آیا می خواهی خدای عادل و با عظمت را محکوم کنی؟
 ۱۸ خدا پادشاهان و حاکمان را
 اگر پست و شریر باشند، محکوم می سازد.
 ۱۹ او از فرمانروایان طرف داری نمی کند
 و ثروتمندان را بر فقرا ترجیح نمی دهد،

زیرا همگی را دست توانای او خلق کرده است.

۲۰ انسان ناگهان در نیمه شب می میرد
و خدا در یک لحظه جان او را می گیرد
و به راحتی قدرتمندترین انسان ها را به دیار نیستی می فرستد.
۲۱ چشمان تیزبین او همه کارهای بشر را می بیند و هر قدم او را زیر
نظر دارد.

۲۲ هیچ تاریکی نمی تواند
اشخاص گناهکار را از نظر خدا پنهان کند.
۲۳ خدا برای داوری انسان زمانی را تعیین نکرده است.
۲۴ زورمندان را بدون تحقیق از بین می برد
و دیگران را جانشین آنها می سازد،
۲۵ زیرا او از تمام کارهایشان آگاه است
و شبانگاه آنها را سرنگون می کند.
۲۶ آنها را در حضور همه مردم به خاطر کارهای بدشان مجازات
می کند،

۲۷ چون آنها از راه خدا منحرف شده
از دستورات او پیروی نمی کنند.
۲۸ آنها چنان ظلمی در حق مردم مسکین و فقیر نمودند
که خدا فریاد ناله آنها را شنید.

۲۹ اگر خدا نخواهد به کمک آنها برسد،
چه کسی می تواند از او ایراد بگیرد؟
اگر او روی خود را بپوشاند، چه کسی یا قومی می تواند او را
ببیند؟

۳۰ ملت ها برای این که خدانشناسان بر آنها حکومت نکنند
کاری از دستشان ساخته نیست.

۳۱ ایوب، تو باید به گناهان خود در حضور خدا اعتراف نمایی
و قول بدهی که دیگر گناه نکنی.

۳۲ از خدا بخواه که گناهانت را به تو نشان بدهد
و باید از کارهای بدی که کرده ای، دست بکشی.

۳۳ تو با کارهای خدا مخالفت می کنی
و بازهم انتظار داری که او آنچه را که می خواهی، برایت انجام
بدهد.

حالا خودت تصمیم بگیر، نه من،

و بگو که چه فکر می کنی.

۳۴ کسی که عاقل است و شعور دارد
و حرف مرا می شنود، تصدیق می کند
۳۵ که حرف های تو همه احمقانه

و بی معنی هستند.

۳۶ ای ایوب تو باید محاکمه شوی،
چون جواب هایت مانند جواب های گناهکاران است.
۳۷ تو با نافرمانی خود بر گناهانت می افزایی
و در حضور همگی به خدا اهانت می کنی.

إلهو در ادامه سخنان خود گفت:

۲ «ایوب، آیا صحیح است که ادعا کنی

۳۵

و یا بگویی، که در نزد خدا نیک هستی؟

۳ و یا بگویی، 'اگر گناه کنم، چه منفعتی به من می رسد؟
و اگر نکنم، چه سودی؟'

۴ من به تو و دوستانت جواب می دهم.

۵ به آسمان بنگر و بین که ابرها چقدر بلند هستند.

۶ اگر گناه کنی، گناه تو چه صدمه ای به خدا می رساند؟

اگر خطاهای تو زیاد شوند، چه تاثیری بر او دارند؟

۷ یا اگر پاک باشی چه فایده ای به او می رسانی

و چه چیزی به او می بخشی؟

۸ شرارت تو بر افرادی مانند خودت اثر می گذارد،

و نیکویی تو بر دیگران.

۹ مردم از کثرت ظلم می نالند

و برای کمک فریاد می زنند.

۱۰ اما آن ها برای کمک به سوی خدایی که خالق آن ها است، روی
نمی آورند،

خدایی که در تاریک ترین روزهای زندگی شان به آن ها امید
می بخشد.

۱۱ آن ها به خدا که به آن ها حکمت می بخشد روی نمی آورند،
حکمتی عظیم تر از حکمت حیوانات و پرندگان.

۱۲ آن ها فریاد می زنند، اما خدا فریادشان را نمی شنود،
زیرا اشخاصی مغرور و شریر هستند.

۱۳ فریادشان بی فایده است،

چرا که خدای قادر مطلق نه فریاد پوچ آن‌ها را می‌شنود و نه به آن توجه می‌کند.

۱۴ تو می‌گویی نمی‌توانی خدا را ببینی،

اما صبر کن، دعوی تو در حضور وی است،

۱۵ تو فکر می‌کنی که خدا بدکاران را جزا نمی‌دهد و به گناهشان توجه نمی‌کند.

۱۶ این حرف‌ها همه پوچ و بی‌معنی می‌باشند

و تو، ای ایوب، از روی نادانی حرف می‌زنی.

۲۰-۱ الیهو ادامه داده گفت:

۳۶

قدری صبور باش و بیشتر گوش بده

به آنچه که از طرف خدا می‌گویم.

۳ من معلومات خود را به کار می‌گیرم تا نشان بدهم

که خالق من عادل است.

۴ حقیقتاً من که در برابر تو ایستاده‌ام، دروغ نمی‌گویم

و دانش من کامل است.

۵ خدا درواقع با عظمت و دانا است

و کسی را ذلیل و خوار نمی‌شمارد.

۶ اشخاص شریر را زنده نمی‌گذارد

و به داد مردم مظلوم می‌رسد.

۷ به مردمان نیک توجه دارد

و آن‌ها را به تخت پادشاهی می‌نشانند

و تا به ابد سرفراز می‌سازد.

۸ اما اگر آن‌ها با زنجیرها بسته شوند

و به خاطر آنچه که انجام داده‌اند، به مصیبتی گرفتار شوند،

۹ خدا خطاها و گناهشان را که از روی غرور مرتکب شده‌اند، به

رخ آن‌ها می‌کشد.

۱۰ گوش‌هایشان را باز می‌کند تا دستورات او را بشنوند

و از کارهای خطا دست بکشند.

۱۱ اگر از او اطاعت کرده او را خدمت کنند،

در تمام عمر خود سعادت‌مند و خوشحال خواهند شد.

۱۲ اما اگر نافرمانی کنند، با شمشیر کشته می‌شوند

و در نادانی خواهند مرد.

۱۳ آنانی که خدانشناس می باشند، همیشه خشمگین هستند
و حتی در وقت هلاکت هم از خدا کمک نمی طلبند.

۱۴ در جوانی می میرند

و عمرشان با ننگ و رسوایی به پایان می رسد.

۱۵ خدا رنجدیدگان را از رنجشان نجات می بخشد
و گوش هایشان را به وسیله مصیبت هایشان می گشاید.

۱۶ خدا تو را از چنگ مصیبت آزاد کرده

به جایی آورد که در آن خوشی هست

و سفره تو را با خوراک های مقوی پر کرد.

۱۷ اما اکنون به خاطر شرارت خود سزاوار مجازات هستی.

۱۸ پس احتیاط کن، مبدا کسی تو را با رشوه و ثروت

از راه راست منحرف سازد.

۱۹ ناله و فریاد تو سودی ندارد

و با قدرت خود نمی توانی از مصیبت رهایی یابی.

۲۰ در آرزوی فرارسیدن شب نباش،

چرا که شب وقت هلاکت ملت ها است.

۲۱ به راه گناه مرو، زیرا به خاطر گناه بود

که تو به این مصیبت ها گرفتار شدی.

۲۲ به یاد آور که قدرت خدا چقدر عظیم است؛

او معلمی است که همتا ندارد.

۲۳ چه کسی می تواند به او بگوید که چه کند

و یا او را متهم به بی عدالتی نماید؟

۲۴ مردم همیشه کارهای خدا را ستایش کرده اند.

تو هم باید او را به خاطر کارهایش ستایش کنی.

۲۵ همه مردم کارهای او را دیده اند

و از دور مشاهده کرده اند.

۲۶ ما نمی توانیم عظمت خدا را به کلی درک کنیم

و شماره سال های او را دریابیم.

۲۷ او آب را به صورت بخار به هوا می فرستد

و از آن قطرات باران را می سازد.

۲۸ بعد ابرها باران را به فراوانی برای انسان می ریزند.

۲۹ کسی نمی داند که ابرها چگونه در آسمان حرکت می کنند

و غرّش رعد از آسمان خدا چگونه برمی خیزد!
 ۳۰ می بینید که چگونه آسمان را با برق روشن می سازد،
 اما اعماق دریا همچنان تاریک می ماند.

۳۱ خدا از این طریق مردم را تغذیه می کند
 و به فراوانی به آن ها روزی می دهد.

۳۲ برق را با دست های خود می گیرد
 و به آن فرمان می دهد که به هدف بخورد.

۳۳ رعد فرارسیدن توفان را اعلام می کند
 و حیوانات هم از آمدن آن باخبر می شوند.

از این سبب دل من به لرزه می آید
 و به شدّت تکان می خورد.

۳۷

۲ صدای رعد آسای خدا را بشنوید

و به غرّشی که از دهان او خارج می شود، گوش فرادهید.

۳ او برق را به سراسر آسمان می فرستد

و هر گوشه زمین را روشن می کند.

۴ سپس غرّش صدای او همچون صدای باشکوه به گوش می رسد

و هم زمان با صدای او درخشش پیاپی برق دیده می شود.

۵ خداوند با صدای پُر هیبت و شگفت انگیزش می غرّد؛

او کارهای عظیمی انجام می دهد که عقل ما از درک آن ها

عاجز است.

۶ به برف امر می کند که زمین را بپوشاند

و به باران سیل آسا که با شدّت بیارد.

۷ او ما را از کار باز می دارد

تا همه از کارهای او آگاه شوند.

۸ حیوانات وحشی به بیشه خود می شتابند

و به آنجا پناه می برند.

۹ توفان از حجره خود در جنوب می آید

و باد سرد از شمال.

۱۰ نفس خدا دریاها را وسیع را منجمد می سازد

و آن ها را به یخ سخت تبدیل می کند.

۱۱ ابرها را از رطوبت پُر می کند

و برق خود را به وسیله آن ها پراکنده می سازد.

۱۲ آن ها به فرمان او به همه جا حرکت می کنند

تا آنچه را که خدا اراده می فرماید، در سراسر جهان به جا آورند.

۱۳ او باران را، خواه برای مجازات،

خواه از روی رحمت،
جهت آبیاری زمین می فرستد.

- ۱۴ ای ایوب، لحظه‌ای ساکت باش و گوش فرا ده
و درباره کارهای عجیب خدا تأمل کن.
- ۱۵ آیا می دانی که خدا چگونه به ابرها فرمان می دهد
و برق را از آن‌ها به درخشش درمی آورد؟
- ۱۶ آیا می دانی که چطور ابرها در هوا معلق می مانند
و این که این‌ها همه کارهای شگفت‌آور خدایی است که در
دانش و حکمت کامل است؟
- ۱۷ نه، تو نمی دانی. فقط وقتی زمین در اثر باد جنوب داغ می شود
و لباس‌هایت به تنت می چسبند، احساس گرمی می کنی.
- ۱۸ آیا می توانی خدا را کمک کنی که آسمان را گسترش بدهد
و آن را مثل آهن صیقل داده شده، سخت بگرداند؟
- ۱۹ به ما یاد بده که به او چه بگوییم،
زیرا فکر ما تاریک است و نمی دانیم چه بگوییم.
- ۲۰ آیا من این جرأت را دارم که بخواهم با او صحبت کنم؟
کدام آدمی است که بخواهد هلاک شود؟

- ۲۱ ما نمی توانیم در آسمان صاف و بی ابر،
به نور خورشید نگاه کنیم.
- ۲۲ درخششی زرّین در شمال دیده می شود؛
شکوه و جلّالی پُرهیت، خدا را احاطه کرده است.
- ۲۳ خدای قادر مطلق با عظمت است و ما نمی توانیم عظمت او را
تصوّر کنیم.
- او نیک و عادل است،
و بر کسی ظلم نمی کند.
- ۲۴ بنابراین همه انسان‌ها از او می ترسند
و او به کسانی که ادّعی حکمت می کنند، توجّهی ندارد.

خداوند به ایوب جواب می دهد

آنگاه خداوند از میان گردباد به ایوب جواب داد:

۳۸
خداوند:

۲ «این کیست که با سخنان پوچ و بی معنی خود
حکمت مرا را زیر سؤال می برد.

- ۳ اکنون مثل یک مرد آماده شو
و به سؤالات من جواب بده.
- ۴ وقتی که اساس زمین را بنا نهادم تو کجا بودی؟
اگر می‌دانی بگو.
- ۵ آیا می‌دانی که چه کسی حدّ و وسعت آن را تعیین نمود؟
چه کسی و به چه ترتیب آن را اندازه کرد؟
- ۶ ستون‌های آن بر چه چیزی قرار دارند
و چه کسی بنیاد آن را گذاشت؟
- ۷ در صبحگاه آن روز، ستارگان سرود شادی خواندند،
و فرشتگان آسمان فریاد شادمانی سر دادند.
- ۸ وقتی که آب دریا از دل زمین فوران کرد،
چه کسی دروازه‌های آن را بست؟
- ۹ این من بودم که روی دریا را با ابر پوشاندم
و آن را مانند قنّاق با تاریکی غلیظ پیچاندم.
- ۱۰ کناره‌های آن را تعیین نمودم
و با سواحل احاطه‌اش کردم.
- ۱۱ به دریا گفتم: «از اینجا جلوتر نرو
و موج‌های سرکش تو از این نقطه تجاوز نکنند.»
- ۱۲ آیا در سراسر عمرت هرگز به صبح فرمان داده‌ای که بدمد
یا به سپیده‌دم که برآید
- ۱۳ و کرانه‌های زمین را فراگیرد
تا روشنی صبح شیرین را فراری دهد.
- ۱۴ شفق، رنگ زمین را لاله‌گون می‌سازد
و آن را همچون لباس رنگ شده می‌سازد.
- ۱۵ نور شیرین از آن‌ها گرفته می‌شود
و بازوی برافراشته آن‌ها می‌شکند.
- ۱۶ آیا چشمه‌های دریا را دیده‌ای
یا به اعماق دریاها قدم گذاشته‌ای؟
- ۱۷ آیا تا به حال کسی دروازه‌ای را که از دنیای مردگان محافظت
می‌کند،
- به تو نشان داده است؟
- ۱۸ آیا می‌دانی که زمین چقدر وسعت دارد؟
اگر می‌دانی به من جواب بده.

۱۹ آیا می دانی که نور به کجا می رود
و تاریکی از کجا می آید
۲۰ تا مسیرشان را بیابی

و آن ها را به منزلگاهشان برسانی؟
۲۱ تو باید بدانی! زیرا سن تو بسیار زیاد است
و در وقت خلقت دنیا وجود داشتی!

۲۲ آیا به مخزن های برف داخل شده ای
و می دانی که تگرگ در کجا ذخیره می شود؟
۲۳ من آن ها را برای روز مصیبت
و جنگ انبار کرده ام.
۲۴ آیا می دانی که برق از کجا می آید
و باد شرقی از کجا می وزد؟

۲۵ چه کسی درّه ها را برای سیل کنده
و مسیر رعد و برق را ساخته است؟
۲۶ چه کسی باران را به جاهای غیرمسکونی می فرستد
و به بیابان خشکی که عاری از انسان است
۲۷ تا زمین های متروک و بایر آبیاری شوند
و علف به بار آورند؟
۲۸ آیا باران پدر دارد؟

و یا چه کسی شبنم را تولید کرده است؟
۲۹ یخ از رَحِم چه کسی بیرون آمده است؟
و کیست که شبنم منجمد آسمان را زائیده باشد؟
۳۰ چه کسی آب را مثل سنگ به یخ تبدیل می کند
و سطح دریا را منجمد می سازد؟

۳۱ آیا می توانی ستارگان پروین را به هم ببندی
و رشته منظومه جبار را بگشایی؟
۳۲ آیا می توانی حرکت ستارگان را در فصل های مختلف اداره کنی
و دُب اکبر و دُب اصغر را هدایت نمایی؟
۳۳ آیا از قوانین آسمان ها اطلاع داری
و می توانی آن ها را در روی زمین برقرار کنی؟

۳۴ آیا می توانی به ابرها فرمان بدهی

که سیل باران را بر سرت بیارند؟
 ۳۵ آیا می‌توانی به برق امر کنی که روانه شود
 و برق به تو بگوید، 'اطاعت می‌کنم'؟
 ۳۶ چه کسی به ابرها قدرت داد تا بیارند؟
 و چه کسی به مه آموخت که برخیزد؟
 ۳۷ چه کسی آن قدر دانش دارد که بتواند ابرها را بشمارد
 و مَشک‌های آسمان را بر روی زمین خالی کند
 ۳۸ و خاک را با باران آمیخته از آن کلوخ بسازد؟

۴۰-۳۹ آیا می‌توانی برای شیر، شکار تهیّه کنی
 و به او و بچه‌هایش که در بیشه خود در کمین نشسته‌اند،
 خوراک بدهی؟

۴۱ چه کسی برای کلاغ‌ها خوراک فراهم می‌کند
 وقتی که جوجه‌هایشان برای غذا نزد خدا فریاد برمی‌آورند
 و از گرسنگی سرگردان می‌شوند؟

۳۹ آیا می‌دانی که بُز کوهی چه وقت می‌زاید؟
 آیا وضع حمل آهو را مشاهده کرده‌ای؟
 ۲ آیا ماه‌های حاملگی او را می‌توانی بشماري،
 و یا زمان زاییدن او را می‌دانی؟
 ۳ آن‌ها چُمباتمه می‌زنند

تا نوزادانشان به زمین نیفتند.
 ۴ بچه‌هایشان در صحرا بزرگ و قوی می‌شوند،
 سپس از پدر و مادر جدا شده دیگر برنمی‌گردند.

۵ چه کسی به الاغ وحشی آزادی داد
 و او را رها کرد؟

۶ من بیابان را خانه‌اش
 و شوره‌زارها را مسکنش ساختم.
 ۷ او شور و غوغای شهر را دوست ندارد
 و صدای چوپان به گوشش نمی‌رسد.
 ۸ دامنه کوه‌ها چراگاه او است
 و آنجا در جستجوی علف می‌باشد.

۹ آیا گاو وحشی حاضر است که تو را خدمت کند
 یا در کنار آخور تو بخوابد؟

۱۰ آیا می‌توانی آن گاو را با ریسمان ببندی
تا زمینت را شخم بزنند؟

۱۱ آیا به قوّت زیادش اعتماد داری
که کارهایت را به او بسپاری؟
۱۲ آیا می‌توانی به او اعتماد کنی که محصولت را بازآورد
و در خرمنگاه جمع کند؟

۱۳ شترمرغ با غرور بال می‌زند،
اما پروبال او طوری نیست که بتواند مانند لک‌لک پرواز کند.
۱۴ شترمرغ به روی زمین تخم می‌گذارد،
تا خاک آن را گرم نگه دارد،
۱۵ غافل از این که ممکن است کسی آن را زیر پا له کند
یا حیوانی وحشی آن را پایمال نماید.
۱۶ با جوجه‌های خود با چنان خشونت رفتار می‌کند که گویی مال
خودش نیستند

بی‌خیال از این که تمام زحماتش به هدر می‌روند.
۱۷ زیرا خدا به او حکمت نداده
و او را از فهم محروم کرده است.
۱۸ اما هرگاه بال‌های خود را باز کند و بدود،
هیچ اسب و سوارکاری به او نمی‌رسد.

۱۹ آیا این تو بودی که اسب را قدرتمند ساختی
و به آن یال دادی؟
۲۰ آیا تو او را وادار ساختی که مثل ملخ بجهد
و شیئه ترسناک بکشد؟
۲۱ می‌بینی که چگونه با شدّت سُم خود را بر زمین می‌کوبد
و با تمام نیروی خود وارد جنگ می‌شود.
۲۲ ترس در دلش راه ندارد
و بدون هراس با شمشیر مقابله می‌کند.
۲۳ از صدای اسلحه
و برق نیزه و گرز نمی‌ترسد.
۲۴ و باخشم و هیجان بر زمین می‌تازد،
و با صدای شیپور جنگ، دیگر آرام نمی‌گیرد.
۲۵ با شنیدن صدای شیپور شیعه می‌کشد
و از دور بوی جنگ به مشامش می‌رسد

و فریاد و خروش فرماندهان، او را به هیجان می آورد.

۲۶ آیا تو به شاهین آموخته‌ای که چگونه پرواز کند

و بال‌های خود را به سوی جنوب بگشاید؟

۲۷ آیا عقاب به فرمان تو اوج می گیرد

و آشیانه خود را بر فراز قلعه بلند می سازد؟

۲۸ ببین که چطور خانه خود را بالای صخره‌ها می سازد

و قلعه او بر قلعه‌های تیز است.

۲۹ از آنجا شکار خود را زیر نظر می گیرد

و چشمان تیزبینش، از دور آن را می بینند.

۳۰ جایی که لاشه باشد، حاضر می شود

و جوجه‌هایش خون آن را می مکند.

و خداوند به ایوب گفت: آیا هنوز هم می خواهی با

من که خدای قادر مطلق هستم مجادله کنی؟

۲ تو که از کارهای من ایراد می گیری، باید به من جواب بدهی.»

۴۰

ایوب:

۴-۳ خداوند، من ناچیز هستم؛ تو را چه جوابی بدهم؟

حال دهان خود را می بندم،

۵ زیرا من حرف‌های خود را زده‌ام

و بار دیگر تکرار نمی کنم.

۶ آنگاه خداوند از میان گردباد به ایوب چنین جواب داد.

خداوند:

۷ اکنون مثل یک مرد آماده شو

و به سؤالاتی که از تو می کنم جواب بده.

۸ آیا می خواهی مرا به بی عدالتی متهم سازی؟

آیا تو مرا محکوم می کنی تا خودت را برحق نشان دهی؟

۹ آیا تو مثل من قدرت داری؟

آیا صدای تو مانند آواز رعد آسای من است؟

۱۰ اگر چنین است، خود را با جلال و شکوه زینت بده

و با عزت و شوکت ملبس کن.

۱۱ بر مردم متکبر بنگر؛

خشم خود را بر آن‌ها بریز و فروتنشان بگردان.

۱۲ به آن‌ها نظر کن و با یک نگاه آن‌ها را خوار و ذلیل ساز

و بدکاران را در جایی که ایستاده‌اند پایمال کن

۱۳ تا در زیر خاک مدفون گردند
و در دنیای مردگان زندانی شوند.

۱۴ آن وقت من تصدیق می‌کنم
که تو با قدرت بازوی خود می‌توانی پیروز گردی.

۱۵ به بهیموت نگاه کن.
همان طور که تو را آفریدم، او را هم آفریده‌ام.
او مثل گاو علف می‌خورد،
۱۶ اما اندامی نیرومند دارد،

و چه قدرتی در ماهیچه‌هایش می‌باشد!
۱۷ دُمش مانند درخت سدر، راست است
و رگ و پی رانش به هم بافته شده‌اند.

۱۸ استخوان‌هایش مثل لوله‌های برنزی
و پای‌هایش مانند تیرک‌های آهنی می‌باشند.

۱۹ این حیوان یکی از عجیب‌ترین مخلوقات من است.
تنها من که آفریننده‌ او هستم، می‌توانم مغلوبش کنم.
۲۰ کوه‌ها برایش سبزه می‌رویانند

در جایی که حیوانات وحشی بازی می‌کنند.
۲۱ در زیر بوته‌های خاردار دراز می‌کشد
و در میان درختان سایه‌دار، مخفی می‌شود.
۲۲ سایه درختان او را می‌پوشاند

و بیدهای کنار جویبار او را احاطه می‌کنند
۲۳ از طغیان دریا نمی‌ترسد

و اگر رود اردن بر سرش بریزد، نمی‌تواند آرامش او را بر هم بزند.
۲۴ چه کسی می‌تواند چشمان او را کور کند و او را به بند بکشد؟
هیچ‌کسی نمی‌تواند به بینی او حلقه بیندازد و گرفتارش کند.

۴۱ آیا می‌توانی *لویاتان را با قلاب شکار کنی
یا زبانش را با ریسمان ببندی؟

۲ آیا می‌توانی پوزه او را مهار کنی
و یا به فک او قلاب بیاندازی؟

۳ آیا او به تو التماس خواهد کرد
و یا با سخنان ملایم با تو سخن خواهد گفت؟

۴ آیا با تو پیمان می‌بندد
که همیشه خدمتکار تو باشد؟

۵ آیا می‌توانی با او مثل یک پرنده، بازی کنی
یا به گردنش قلاده انداخته به کنیزانت ببخشی؟
۶ آیا ماهیگیران بر سرش چانه خواهند زد؟
و یا فروشندگان آن را برای فروش تکه‌تکه خواهند کرد؟
۷ آیا تیر در پوست او فرومی‌رود
یا نیزه ماهیگیری سر او را سوراخ می‌کند؟
۸ اگر به‌سوی او دست دراز کنی، چالش با او را هرگز از یاد
نخواهی برد
و دوباره دست به این کار نخواهی زد.

۹ هرکسی که بخواند او را شکار کند
از دیدنش جرات خود را از دست داده به زمین می‌افتد.
۱۰ هیچ‌کس شهادت ندارد او را تحریک کند
و کسی جرأت نمی‌کند که در برابر او بایستد.
۱۱ در تمام روی زمین کسی نیست
که به او حمله کند و زنده بماند.

۱۲ بگذار تا درباره پای‌های لویاتان برایت بگویم
که چقدر قدرتمند است.
۱۳-۱۴ کسی نمی‌تواند پوست او را بشکافد
یا زرهی را که می‌پوشد، سوراخ نماید
یا جرأت کند دهان او را بگشاید
و به دندان‌های وحشتناک او نزدیک شود.
۱۵ پشت او از پره‌های زره مانند تشکیل شده
۱۶-۱۷ و این پره‌ها آن‌چنان نزدیک
و محکم به هم بافته شده‌اند
که هیچ‌چیزی قادر نیست آن‌ها را از هم جدا نماید
و حتی هوا هم نمی‌تواند در آن‌ها نفوذ کند.
۱۸ وقتی عطسه می‌زند، از عطسه‌هایش نور می‌جهد
و چشمانش همچون پلک‌های خورشید در سپیده‌دم است.
۱۹ از دهانش شعله‌ها
و جرقه‌های آتش برمی‌خیزد.
۲۰ از سوراخ‌های بینی‌اش مثل بخاری که از دیگ جوشان
برمی‌خیزد،
دود خارج می‌شود.

- ۲۱ نَفَس او آتش می افروزد
و از دهانش شعله آتش زبانه می کشد.
- ۲۲ نیروی او در گردنش جا دارد
و هرکه با او روبه رو شود، وحشت می کند.
- ۲۳ طبقات گوشت بدنش سخت
و محکم به هم چسبیده اند.
- ۲۴ دلش مانند سنگ زیرین آسیاب سخت است.
- ۲۵ وقتی از جا برمی خیزد، نیرومندان به وحشت افتاده
از ترس بیهوش می شوند.
- ۲۶ شمشیر، نیزه، تیر یا گرز
در او اثر نمی کند.
- ۲۷ آهن برایش مثل کاه است
و برنز مانند چوب پوسیده.
- ۲۸ تیر نمی تواند او را بگریزند؛
سنگ فلاخن برای او مثل پَر کاه می باشد.
- ۲۹ گرز برای او مانند کاه است
و به نیزه هایی که به سایش پرتاب می شوند، می خندد.
- ۳۰ پوست شکمش مثل تکه های ناهموار سفال است
و مانند پنجه خرمن کوب بر زمین شیار می زند.
- ۳۱ او دریا را مثل آب جوشان به حرکت درمی آورد
و آن را مثل ظرفی از روغن به حباب تبدیل می کند.
- ۳۲ خط درخشانی پشت سرخود بر جای می گذارد
و دریا از کف، سفید می شود.
- ۳۳ در روی زمین هیچ حیوانی مانند او بی باک نیست.
- ۳۴ او پادشاه حیوانات وحشی است
و از همه جانوران برتر است.
- آنگاه ایوب به خداوند چنین جواب داد.

۴۲
ایوب:

- ۲ من می دانم که تو قادر به انجام هر کاری هستی
و هیچ کسی نمی تواند تو را از ارادات باز دارد.
- ۳ تو پرسیدی، «چرا با سخنان بی معنی خود حکمت مرا انکار
می کنی؟»
- به راستی من از روی نادانی حرف زدم
و نمی دانستم چه می گویم.

دربارهٔ چیزهایی سخن گفتم که بالاتر از فهم من بودند.
 ۴ به من گفتی که سخنان را گوش کنم
 و به سؤال‌هایی که از من می‌کنی، جواب بدهم.
 ۵ قبل از این گوش من دربارهٔ تو چیزهایی شنیده بود،
 اما اکنون چشم من تو را می‌بیند؛
 ۶ بنابراین از خودم بیزارم
 و در خاک و خاکستر نشسته توبه می‌کنم.

خاتمه

۷ بعد از آنکه خداوند سخنان خود را با ایوب تمام کرد، به ایلفاز تیمانی فرمود: «من از تو و دو دوست خشمگین هستم، زیرا شما مانند بندهام ایوب دربارهٔ من به درستی حرف نزدید. ۸ پس حالا هفت گوساله و هفت قوچ گرفته نزد بندهام ایوب بروید و آن‌ها را به‌خاطر گناه خود به‌عنوان قربانی سوختنی تقدیم کنید. آنگاه بندهٔ من ایوب برای شما دعا خواهد کرد و من دعایش را پذیرفته گناه شما را خواهم بخشید، چراکه حقیقت را دربارهٔ من چنان که ایوب بیان کرد بیان نکردید.»

۹ پس ایلفاز تیمانی، بلدَد شوحی و صوفر نَعَماتی رفته همان‌طور که خداوند فرموده بود، عمل کردند و خداوند دعای ایوب را در حق آن‌ها مستجاب نمود.

۱۰ پس از آنکه ایوب برای دوستان خود دعا کرد، خداوند باز ایوب را کامیاب ساخت و دو برابر همهٔ چیزهایی را که در گذشته داشت، به او بازگردانید. ۱۱ سپس همهٔ برادران، خواهران و آشنایانش به‌خاطر مصیبتی که بر سر او آمده بود، برای تسلی نزد او آمدند و در خانه‌اش جشن گرفتند. هرکدام آن‌ها پول و انگشتر طلا به او هدیه دادند.

۱۲ خداوند در سال‌های آخر عمر ایوب، بیشتر از اوّل به او برکت داد. او دارای چهارده هزار گوسفند، شش هزار شتر، هفت هزار جفت گاو و هزار الاغ ماده شد. ۱۳-۱۴ او همچنین هفت پسر و سه دختر به نام‌های میمه، قِصِیعَه و قِرْنِ هَفُوک داشت. ۱۵ در تمام آن سرزمین، هیچ زنی، زیبایی دختران ایوب را نداشت و پدرشان به آن‌ها هم به‌اندازهٔ برادرانشان ارث داد.

۱۶ بعد از آن، ایوب یک‌صد و چهل سال دیگر زندگی کرد و فرزندان و نوادگان خود را تا نسل چهارم دید. ۱۷ او پس از یک عمر طولانی در پیری و سالخوردگی چشم از جهان فرو بست.



مزامير

٥	٤	٣	٢	١
١٥	٩	٨	٧	٦
١٥	١٤	١٣	١٢	١١
٢٥	١٩	١٨	١٧	١٦
٢٥	٢٤	٢٣	٢٢	٢١
٣٥	٢٩	٢٨	٢٧	٢٦
٣٥	٣٤	٣٣	٣٢	٣١
٤٥	٣٩	٣٨	٣٧	٣٦
٤٥	٤٤	٤٣	٤٢	٤١
٥٥	٤٩	٤٨	٤٧	٤٦
٥٥	٥٤	٥٣	٥٢	٥١
٦٥	٥٩	٥٨	٥٧	٥٦
٦٥	٦٤	٦٣	٦٢	٦١
٧٥	٦٩	٦٨	٦٧	٦٦
٧٥	٧٤	٧٣	٧٢	٧١

مزامير

٨٠	٧٩	٧٨	٧٧	٧٦
٨٥	٨٤	٨٣	٨٢	٨١
٩٠	٨٩	٨٨	٨٧	٨٦
٩٥	٩٤	٩٣	٩٢	٩١
١٠٠	٩٩	٩٨	٩٧	٩٦
١٠٥	١٠٤	١٠٣	١٠٢	١٠١
١١٠	١٠٩	١٠٨	١٠٧	١٠٦
١١٥	١١٤	١١٣	١١٢	١١١
١٢٠	١١٩	١١٨	١١٧	١١٦
١٢٥	١٢٤	١٢٣	١٢٢	١٢١
١٣٠	١٢٩	١٢٨	١٢٧	١٢٦
١٣٥	١٣٤	١٣٣	١٣٢	١٣١
١٤٠	١٣٩	١٣٨	١٣٧	١٣٦
١٤٥	١٤٤	١٤٣	١٤٢	١٤١
١٥٠	١٤٩	١٤٨	١٤٧	١٤٦



کتاب مزامیر

معرفی کتاب

کتاب مزامیر کتاب سرود و دعای کتاب مقدس است، که توسط اشخاص مختلفی در مدت زمانی طولانی به نگارش درآمده است. این سرودها و دعاها که توسط بنی اسرائیل جمع‌آوری گردیده بود، در مراسم عبادتی و نیایش‌های آنان مورد استفاده قرار می‌گرفت. سپس آن‌ها به کتاب‌های مذهبی یهودیان اضافه شدند.

این سرودها و اشعار مذهبی انواع متفاوتی دارند: سرودهای پرستشی و تمجید خدا؛ دعا‌های درخواست کمک، حمایت و نجات؛ درخواست آمرزش؛ سپاسگزاری از برکات خدا؛ و درخواست مجازات دشمنان. این مزامیر شامل دعا‌های فردی و قومی است؛ برخی توصیف بسیار صمیمانه‌ای از احساسات شخصی می‌باشند، درحالی که برخی دیگر احساسات و نیاز قوم را توصیف می‌کنند.

عیسای مسیح در سخنان‌ش، و نویسندگان عهد جدید در نوشتجات خود از مزامیر نقل قول می‌کردند. کلیسا نیز این کتاب را محترم دانسته از ابتدا آن را در مراسم عبادتی خود بکار برده است.

لازم به یادآوری است که منظور از واژه «شریعت» که در این کتاب به کار رفته «تورات» یعنی همان پنج کتاب موسی می‌باشد.

تقسیم‌بندی کتاب:

یک‌صد و پنجاه مزمور به پنج گروه تقسیم گردیده‌اند:

کتاب اوّل: مزامیر ۱-۴۱

کتاب دوّم: مزامیر ۴۲-۷۲

کتاب سوّم: مزامیر ۷۳-۸۹

کتاب چهارم: مزامیر ۹۰-۱۰۶

کتاب پنجم: مزامیر ۱۰۷-۱۵۰

کتاب اوّل (مزامیر ۱-۴۱)

مزمور ۱

خوشبختی واقعی

۱ خوشا به حال کسی که
با شریران مشورت نمی کند
و به راه گناهکاران نمی رود
و با تمسخرگران هم نشین نمی شود،
۲ بلکه خوشی او در شریعت یهوه است
و شب و روز به شریعت او می اندیشد.
۳ او مانند درختی است که در کنار نهر آب کاشته شده باشد؛
میوه خود را در موسمش می دهد
و برگ هایش پژمرده نمی گردد
و در همه کارهای خود موفق است.

۴ اما شریران چنین نیستند؛
آنان مانند کاهی هستند که باد آنها را پراکنده می سازد.
۵ بنابراین شریران در روز داوری محکوم خواهند گردید
و در جمع ایمان داران نخواهند ایستاد.
۶ خداوند راه نیکوکاران را تأیید می کند،
اما عاقبت بدکاران هلاکت است.

مزمور ۲

پادشاه برگزیده خدا

۱ چرا ملّت ها شورش می کنند؟
چرا مردم بیهوده دسیسه می چینند؟
۲ پادشاهان زمین قیام می کنند،
و حاکمان علیه خدا و مسح شده او توطئه می نمایند.
۳ آنها می گویند: «بیایید زنجیر بندگی آنها را پاره کنیم
و خود را از بند آنها آزاد سازیم.»

۴ او که در آسمان نشسته است می خندد؛

خداوند آن‌ها را مورد تمسخر قرار می‌دهد.
 ۵ آنگاه از روی خشم آن‌ها را سرزنش می‌نماید
 و با غضب خود آن‌ها را به وحشت انداخته می‌فرماید:
 ۶ «من پادشاه برگزیده خود را در *صهیون،
 کوه مقدّس خود، بر تخت نشانده‌ام.»

۷ پادشاه می‌گوید: «من آنچه را که خداوند حکم کرده است بیان
 می‌کنم:

تو پسر من هستی،
 امروز تو را پدر شده‌ام.
 ۸ تو از من بخواه، و من تمام ملّت‌ها را میراث تو می‌سازم؛
 و تمام زمین از آن تو خواهد بود.
 ۹ تو با عصای آهنین بر آنان حکمرانی خواهی کرد
 و مانند کوزه کوزه گران آنان را درهم خواهی شکست.»

۱۰ اکنون ای پادشاهان، سر عقل بیایید
 و ای حکمرانان جهان این را بیاموزید.
 ۱۱ شادی نمایید و خداوند را با ترس و لرز خدمت کنید.
 ۱۲ او را به ادای احترام ببوسید،
 مبادا او زود خشمگین شده
 شما را هلاک سازد.
 خوشا به حال همه کسانی که به او پناه می‌برند.

مزمور ۳

سرود داوود وقتی از دست پسرش آبشالوم گریخت

توکل بر خدا هنگام سختی‌ها

۱ خداوندا، دشمنانم چه بسیارند؛
 بسیاری علیه من برخاسته‌اند.
 ۲ آن‌ها درباره من می‌گویند:
 «خدا او را نجات نخواهد داد.»

۳ اما تو، ای خداوند، همیشه در برابر خطرات سپر محافظ من
 هستی؛

تو افتخار من هستی
 و من را سرافراز می‌سازی.

۴ به حضور خداوند فریاد می‌زنم
و او از کوه مقدّس خود مرا اجابت می‌کند.

۵ آسوده به خواب می‌روم و دوباره بیدار می‌شوم،
زیرا خداوند از من محافظت می‌کند.

۶ از ده‌ها هزار دشمنی که
مرا از هر طرف احاطه کرده‌اند، ترسی ندارم.

۷ ای خداوند، برخیز، ای خدای من، مرا نجات بده!
تو دشمنانم را مجازات می‌کنی
و قدرت آن‌ها را درهم می‌شکنی تا نتوانند به من آسیبی
برسانند.

۸ پیروزی از آن خداوند است؛
برکت تو بر قومت باد!

مزمور ۴

دعای شامگاهان برای درخواست کمک

سرود داوود، برای رهبر سازهای زهی

۱ ای خدا، ای مدافع من،
دعای مرا مستجاب فرما.
آنگاه که پریشان بودم، تو به فریاد من رسیدی.
اکنون نیز از روی کرم، دعای مرا بشنو.

۲ ای مردم، تا به کی به من اهانت خواهید کرد؟
تا به کی چیزهای باطل را دوست خواهید داشت
و از دروغ پیروی خواهید کرد؟

۳ بدانید که خداوند وفاداران را برای خود انتخاب کرده است.
وقتی به حضور او دعا می‌کنم، دعای مرا می‌شنود.

۴ اجازه ندهید که خشم‌تان شما را به گناه بکشد.
وقتی که به بستر خود می‌روید،
در سکوت درون خود را تفتیش کنید.
۵ قربانی‌های شایسته تقدیم کنید
و به خداوند توکل نمایید.

۶ بسیاری می گویند:

«کیست که به ما احسان نماید؟»

خداوندا، نور روی خود را بر ما بتابان.

۷ خوشی فراوان در قلب من نهاده‌ای،

زیادتر از خوشی‌ای که

مردم از مشاهدهٔ محصول فراوان خود به دست می آورند.

۸ با آرامش خیال به بستر می روم و می خوابم، زیرا، ای خداوند، تو

یگانه کسی هستی که به من امنیت می بخشی.

مزمور ۵

سرود داوود

دعا برای محافظت

۱ خداوندا، دعای مرا بشنو

و به آه و نالهٔ من توجه فرما!

۲ ای پادشاه و ای خدای من،

به فریاد من گوش فراده.

من به درگاه تو دعا می کنم.

۳ خداوندا، سحرگاهان صدای مرا بشنو؛

هر صبح به درگاه تو دعا می کنم

و انتظار می کشم.

۴ زیرا تو ای خدا، از شرارت خشنود نیستی

و بدی را به حضور خود نمی پذیری.

۵ متکبران در پیشگاه تو نخواهند ایستاد

و از همهٔ شیران نفرت داری.

۶ دروغ گویان را هلاک می سازی،

و از مردم خونریز و فریکار بیزاری.

۷ اما به خاطر محبت عظیم تو،

من می توانم به خانهٔ تو داخل شوم

و در معبد مقدست،

تو را با احترام پرستش نمایم.

۸ خداوندا، به خاطر دشمنان بسیارم،

مرا در راه نیک خود هدایت فرما.

۹ راستی در دهان ایشان نیست؛
دل‌هایشان از شرارت پُر است.
گلوی ایشان مانند گور است
و زبانی ریاکار دارند.
۱۰ خدایا، آن‌ها را به سزای کارهایشان برسان
و در دام خودشان گرفتار کن.
به‌خاطر سرپیچی‌های زیادشان
آن‌ها را از حضور خود بران،
زیرا علیه تو شورش نموده‌اند.

۱۱ اَمّا کسانی را که به تو پناه می‌آورند، شاد گردان
تا برای همیشه از خوشی بسرایند.
آن‌ها را در پناه خود نگه دار،
دل‌های آنانی را که نام تو را دوست دارند، در تو وجد کنند.
۱۲ چون تو ای خداوند، نیکان را برکت می‌دهی
و از آنان با محبّت خود چون سپر محافظت می‌نمایی.

مزمور ۶

سرود داوود

دعا برای کمک در وقت سختی

۱ خداوندا، در خشم خود مرا توبیخ منما
و در غضب خود مرا تنبیه نکن.
۲ خداوندا، افسرده‌دلم، بر من رحم فرما؛
خداوندا، به شدّت پریشانم، شفایم ببخش.
۳ جان من به شدّت پریشان است.
ای خداوند، تا به کی صبر کنم؟

۴ بیا، ای خداوند، و مرا نجات بده؛
مرا از روی رحمت خود رهایی ده.
۵ در دنیای مردگان یادی از تو نیست
و کسی در آنجا تو را سپاس نمی‌گوید.

۶ از ناله کردن خسته شده‌ام.

هر شب بستم غرق اشک است،
و تخت خوابم از گریه تر.

۷ به سختی می توانم بینم؛
چشمانم از غم کم سو شده،
و از گریه بسیار تار گشته اند.

۸ ای بدکاران، از من دور شوید،
زیرا خداوند صدای گریه مرا شنیده است.

۹ خداوند التماس مرا خواهد شنید
و دعای مرا مستجاب خواهد نمود.
۱۰ دشمنانم به شدت شرمند گردیده
و با خجالت از پیشگاه خداوند رانده خواهند شد.

مزمور ۷

سرود داوود برای خداوند به خاطر کوشی بنیامینی

دعای دادخواهی

۱ ای یهوه، خدای من! به تو پناه می آورم.
مرا از دست تعقیب کنندگانم برهان و نجات بده،
۲ مبادا آن ها مانند شیری مرا بدرند
و تکه تکه کنند،
و رهاننده ای نباشد.

۳ ای یهوه، خدای من! اگر گناهی از من سرزده باشد،
یا به کسی ظمی کرده باشم،
۴ یا به دوستان خود خیانت کرده
و یا بدون سبب، مال دشمنانم را غارت کرده باشم،
۵ آنگاه بگذار دشمنانم مرا دستگیر کنند
و بر زمین پایمالم کرده
با خاک یکسانم نمایند.

۶ ای خداوند، برخیز و با غضب خود
در مقابل خشم دشمنانم بایست.
ای خدا، بیدار شو،
ای که عدالت را حکم نموده ای.
۷ تمام ملت ها را به پیشگاهت جمع کن

و از بارگاه ملکوتی ات بر آن‌ها داوری فرما.
 ۸ تو، ای خداوند، داور همهٔ مردم هستی،
 مرا نیز، ای خداوند، مطابق عدالت
 و صداقتی که در من است داوری نما.
 ۹ ای خدای عادل که از افکار و نیت دل‌های همهٔ مردم آگاهی،
 شرارت و بدی را از بین ببر
 و نیکان را استوار بساز.

۱۰ خدا سپر من است
 و راست‌دلان را نجات می‌دهد.
 ۱۱ خداوند داور عادل است
 و هرروزه خشم او بر شریران است.
 ۱۲ اگر انسان توبه نکند،
 خداوند شمشیر خود را تیز
 و کمان خود را آماده نموده است.
 ۱۳ سلاح‌های گُشندهٔ او آماده
 و تیرهای آتشین او در کمان است.

۱۴ بنگرید که اشخاص شریر در سرخود افکار پلید می‌پروراند؛
 آن‌ها به نیرنگ حامله گشته دروغ را تولید می‌کنند.
 ۱۵ برای دیگران چاه می‌کنند،
 اما خودشان در آن می‌افتند.
 ۱۶ شرارت خودشان به خودشان برمی‌گردد
 و ظلم آن‌ها دامن‌گیر خودشان می‌گردد.
 ۱۷ خداوند را به خاطر عدالتش شکر می‌کنم.
 و نام خداوند متعال را می‌سرایم.

مزمور ۸

سرود داوود

جلال خدا و افتخار انسان

۱ ای یهوه، خدای ما!
 چه پُرشکوه است نام تو در سراسر جهان!
 تو جلال خود را بر فراز آسمان‌ها قرار داده‌ای.
 ۲ از دهان کودکان و شیرخوارگان ستایش خود را جاری ساختی.

تو دشمنان و انتقام گیرندگان را ساکت می کنی،
و از دشمنی آنان در امان هستی!

۳ هنگامی که به آسمان نگاه می کنم که تو آن را آفریده ای،
و به ماه و ستارگانی که تو در آن قرار داده ای،
۴ انسان چیست که به او می اندیشی،
و بنی آدم که به او توجه می نمایی؟

۵ او را اندکی پایین تر از خود آفریدی
و تاج جلال و افتخار را بر سر او نهادی.
۶ او را بر تمام خلقت مسلط ساختی،
و همه چیز را زیر پای او نهادی:
۷ گوسفندان و گاو و حیوانات وحشی،
۸ مرغان هوا، ماهیان دریا،
و همه جانوران آبری را.

۹ ای یهوه، خدای ما!
چه پُرشکوه است نام تو در سراسر جهان!

مزمور ۹

سرود داوود

سپاس از خدا به خاطر عدالتش

۱ خداوندا، با تمامی دل تو را شکر خواهم گفت
و همه کارهای شگفت انگیز تو را تعریف خواهم کرد.
۲ در تو شادی و وجد خواهم نمود
و نام تو را، ای متعال، خواهم سرایید.

۳ وقتی که دشمنانم عقب نشینی کنند،
در پیشگاه تو به زمین افتاده هلاک خواهند شد.
۴ تو مرا با انصاف داوری کرده ای
تو بر مسند داوری نشسته و عادلانه داوری می کنی.

۵ ملل جهان را تویخ نموده،
شریران را هلاک ساخته ای،
و نامشان را برای ابد محو کرده ای.

۶ دشمنان ما برای همیشه نابود شده‌اند؛
تو شهرهایشان را به خرابه تبدیل کرده‌ای
تا حتی یادی از آن‌ها باقی نماند.

۷ اما خداوند همیشه پادشاه است؛
او تخت خود را برای داوری برقرار نموده است.
۸ او جهان را با عدالت
و امت‌ها را با انصاف داوری می‌نماید.

۹ خداوند پناه مظلومان خواهد بود،
و جایگاه امن در هنگام سختی‌ها.
۱۰ آنانی که تو را می‌شناسند، بر تو توکل می‌کنند،
زیرا تو ای خداوند، طالبان خود را ترک نکرده‌ای.

۱۱ سرود ستایش خداوند را که در *صهیون سلطنت می‌کند،
بسرایید.

کارهای او را به همهٔ قوم‌ها اعلام کنید.
۱۲ او قاتلان را در نظر داشته از آن‌ها انتقام می‌گیرد،
و فریاد ستمدیدگان را فراموش نمی‌کند.

۱۳ ای خداوند، بین دشمنانم چگونه مرا آزار می‌دهند؛
بر من رحم کن،
و مرا از مرگ رهایی ده
۱۴ تا من در حضور مردم اورشلیم به‌خاطر نجات خود، تو را
ستایش کنم و شادی نمایم.

۱۵ *امت‌ها در چاهی که برای دیگران کنده بودند، افتادند
و در دامی که برای دیگران گذاشته بودند، گرفتار شدند.
۱۶ خداوند با داوری عادلانهٔ خویش، خود را آشکار نموده است،
و شریران، در دام خودشان گرفتار شده‌اند.

۱۷ شریران و همهٔ اقوامی که خدا را فراموش کرده‌اند،
به هلاکت خواهند رسید.

۱۸ نیازمندان برای همیشه فراموش نخواهند شد،
و امید مسکینان تا ابد از بین نخواهد رفت.

- ۱۹ ای خداوند، برخیز و مگذار آن‌ها چیره شوند،
و *امت‌ها را داوری کن،
تا انسان فانی پیروز نگردد.
- ۲۰ خداوند، آن‌ها را بترسان و به آنان بفهمان که انسان فانی
هستند.

مزمور ۱۰

دعای دادخواهی

- ۱ خداوند، چرا دور ایستاده‌ای؟
چرا در هنگام سختی‌ها خود را پنهان می‌کنی؟
۲ شریان با تکبر بر فقیران ستم می‌کنند،
و آنان را در دام‌های خودشان گرفتار می‌کنند.
- ۳ شریان به مقاصد شریانه خود افتخار می‌کنند؛
و طمع‌کاران خداوند را حقیر می‌شمارند.
- ۴ شریان در غرور خود به خداوند اهمیّت نمی‌دهند،
و فکرشان این است: «خدایی نیست.»
- ۵ مرد شریر در همه‌چیز موفق است؛
او دشمنان خود را هیچ می‌شمارد
و نمی‌تواند داوری خدا را بفهمد.
- ۶ در دل خود می‌گوید: «هرگز نخواهم افتاد؛
هرگز مشکلی نخواهم داشت.»
- ۷ سخنانش سراسر دروغ، نفرین و تهدید است
و شرارت و گناه از زبانش جاری است.
- ۸ در روستاها برای کشتن مردم بی‌گناه کمین می‌کند،
و مراقب است تا اشخاص بیچاره را گرفتار سازد.
- ۹ مانند شیر در مخفیگاه خود کمین می‌کند
و در انتظار مردم درمانده است
تا آن‌ها را به دام اندازد.
- ۱۰ مردم بیچاره در مقابل آنان خَم شده می‌افتند
و اسیر قدرت آنان می‌گردند.

۱۱ مرد شریر در دل خود می گوید:
«خدا اهمیت نمی دهد! او روی خود را پوشانیده و هرگز
نخواهد دید.»

۱۲ ای خداوند، ای خدا، برخیز و شریران را مجازات کن؛
ستمديدگان را فراموش نکن.
۱۳ چگونه شریر می تواند به خدا اهانت کند
و به خود بگوید: «خدا مرا مجازات نخواهد کرد؟»

۱۴ اما تو، ای خداوند، غم و مصیبت مردم را می بینی،
تو همیشه برای کمک به درماندگان آماده ای،
و توکل آنان به تو است؛
تو مددکار یتیمان هستی.

۱۵ بازوی مردم شریر و بدکار را بشکن
و آن ها را به خاطر خطاهایشان مجازات کن
تا دیگر شرارت نکنند.

۱۶ خداوند تا به ابد پادشاه است.
کسانی کهخدایان دیگر را پرستش می کنند،
از زمین وی رانده خواهند شد.

۱۷ ای خداوند، تو خواسته های فروتنان را برآورده خواهی کرد.
دل آنان را قوی می گردانی و به فریاد آنان گوش می دهی.
۱۸ به داد یتیمان و ستمديدگان می رسی
تا انسان خاکی دیگر باعث وحشت نشود.

مزمور ۱۱

سرود داوود

توکل بر خداوند

۱ من به خداوند پناه آورده ام.
چگونه می توانید بگویید:
«مانند پرنده ای به کوه خود فرار کن،
۲ زیرا شریران کمان به دست گرفته
و تیر را به زه نهاده اند

تا آن را در تاریکی به سوی درستکاران پرتاب کنند.
 ۳ چون پایه و اساس از هم پاشیده شود،
 نیکان چه می‌توانند بکنند؟»

۴ خداوند در معبد مقدس خویش است.
 تخت خدا در آسمان است.
 او همه را زیر نظر دارد
 و چشم‌هایش مراقب رفتار ما است.
 ۵ خداوند مردم نیک و شریر را مورد آزمایش قرار می‌دهد.
 او با تمام وجود از دوستان شرارت بیزار است.

۶ بر شریران، باران آتش و گوگرد می‌فرستد
 و نصیب آنان، بادهای سوزاننده است.
 ۷ خداوند نیکو است و نیکوکاران را دوست می‌دارد
 و درستکاران روی او را خواهند دید.

مزمور ۱۲

سرود داوود

درخواست کمک در زمانه شریر

۱ خداوندا، مدد فرما!
 زیرا که دیگر اشخاص خداشناس وجود ندارند
 و دیگر انسان وفادار در میان آدمیان یافت نمی‌شود.
 ۲ مردم به یکدیگر دروغ می‌گویند
 و با چاپلوسی و ریاکاری با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند.

۳ خداوندا، لب‌های چاپلوس را ببند
 و هر زبانی را که متکبرانه سخن می‌گوید، قطع کن.
 ۴ ایشان می‌گویند: «با زبان خود موفق خواهیم شد.
 هرچه بخواهیم می‌گوییم؛
 کیست که سرور ما باشد؟»

۵ خداوند می‌فرماید:
 «چون بر مردم مسکین ظلم شده
 و آه و ناله فقیران برخاسته است،
 می‌آیم و امنیت را که می‌خواستند به آن‌ها خواهم داد.»

۶ کلام خداوند همچون نقره‌ای
که هفت بار در کوره تصفیه شده باشد،
خالص است.

۸-۷ خداوندا، شریان همه جا رخنه کرده‌اند
و همه شرارت را می ستایند!
ما را همیشه در پناه خود نگه‌دار
و از این نسل شریر تا ابد محافظت فرما.

مزمور ۱۳

سرود داوود

دعا برای رهایی از دست دشمنان

۱ خداوندا، تا به کی مرا فراموش می کنی؟ آیا برای همیشه؟
تا به کی روی خود را از من می پوشانی؟
۲ تا به کی باید با افکارم در جنگ باشم
و شب و روز دلم پُر از غم باشد؟
تا به کی دشمن من، بر من چیره شود؟
۳ ای یهوه، خدای من! بر من نظر کن و به دعایم پاسخ بده!
به من نیرو ببخش و از مرگ نجاتم بده.
۴ مبادا دشمنانم بگویند: «ما بر او پیروز شدیم.»
نگذار که دشمنانم از شکست من شاد شوند.

۵ اما من به محبت پایداری تو توکل دارم و دل من در نجات تو
شادی خواهد کرد،
زیرا تو مرا نجات خواهی داد.
۶ برای تو، ای خداوند، سرود خواهم خواند،
چون تو بر من احسان کرده‌ای.

مزمور ۱۴

سرود داوود

شرارت انسان

(مزمور ۵۳)

۱ اشخاص احمق در دل خود می گویند:

«خدا وجود ندارد.»
این‌ها اشخاصی فاسد هستند
و کارهای زشت می‌کنند.
و کسی نیست که نیکوکار باشد.

۲ خداوند از آسمان بر مردم روی زمین می‌نگرد
تا ببیند که آیا شخص فهمیده‌ای وجود دارد
که طالب خدا باشد.
۳ اما همه گمراه و یکسان فاسد شده‌اند.
هیچ نیکوکاری نیست حتی یک نفر!

۴ خداوند می‌پرسد:
«آیا این بدکاران شعور ندارند
که قوم مرا مانند نان می‌خورند
و مرا به یاد نمی‌آورند؟»

۵ اما آن‌ها به وحشت خواهند افتاد،
زیرا خدا با نیکان است.
۶ وقتی بدکاران مانع تدبیرهای مسکینان می‌شوند،
خداوند پناهگاه آنان است.

۷ ای کاش پیروزی
برای بنی اسرائیل از *صهیون بیاید!
وقتی خداوند قوم خود را از اسارت آزاد کند،
یعقوب شاد خواهد شد و بنی اسرائیل شادی خواهد کرد.

مزمور ۱۵

سرود داوود

ساکنان خیمه خداوند

۱ ای خداوند، چه کسی به خیمهٔ مقدّس تو وارد خواهد شد؟
چه کسی در کوه مقدّس تو ساکن خواهد شد؟

۲ کسی که بی‌عیب زندگی کند، نیکوکار باشد و از صمیم قلب
حقیقت را بگوید،
۳ که غیبت ننماید

و به همسایه خود بدی نکرده
و به تهمت دربارهٔ آشنایان گوش ندهد؛
۴ که شیربان را حقیر شمارد
و به آنانی که از خداوند می‌ترسند احترام بگذارد؛
که به قول خود وفا کند
هرچند به ضررش باشد؛
۵ که از رباخواری پرهیز نماید
و برای شهادت علیه مردم بی‌گناه رشوه نگیرد.

کسانی که این‌ها را انجام دهند، هرگز جنبش نخواهند خورد.

مزمور ۱۶

سرود داوود

سرود اطمینان

۱ خدایا، مرا محافظت فرما، زیرا به تو پناه آورده‌ام.
۲ به خداوند گفتم: «تو خداوند من هستی،
و هیچ چیز نیکویی جدا از تو ندارم.»

۳ مقدّسین این سرزمین، اشخاص نجیبی هستند
و تمام دل‌خوشی من به ایشان است.

۴ آن‌هایی که در پی خدایی دیگر می‌شتابند،
غم و اندوهشان زیاد خواهد شد.
در مراسم قربانی‌های آن‌ها شرکت نخواهم کرد
و نام آن‌ها را بر زبان نخواهم آورد.

۵ خداوند، تو همه چیز من هستی
و مرا از برکات خود سرشار نموده‌ای.
آینده من در دست تو است.
۶ آنچه را که نصیب من کرده‌ای
میراثی بسیار عالی و نیکو است.

۷ خداوند را شکر می‌کنم، زیرا او مشاور من است.
شبانگاه نیز وجدانم به من هشدار می‌دهد.
۸ خدا را همیشه در نظر دارم؛

او همیشه نزد من است، پس جنبش نخواهم خورد.

۹ بنابراین، دلم شاد است و زبانم از شادمانی فریاد می‌کند
و بدن فانی من در امنیت کامل به سر می‌برد،
۱۰ زیرا تو مرا از قدرت مرگ می‌رهانی.
من با وفاداری تو را خدمت کرده‌ام
و تو جانم را در دنیای مردگان ترک نخواهی کرد.

۱۱ تو راه حیات را به من آموخته‌ای؛
و حضور تو مرا از شادی لبریز می‌کند
و نزد تو بودن به من شادی ابدی می‌بخشد.

مزمور ۱۷

دعای داوود

دعای شخص بی‌گناه

۱ خداوندا، التماس مرا برای دادخواهی بشنو.
به درخواست کمک من توجّه نما
و به دعای بی‌ریای من گوش فراده.
۲ دفاع من از طرف تو صادر خواهد شد،
زیرا تو حقیقت را می‌بینی.

۳ تو از دل من آگاهی.
شب‌هنگام نزد من آمده‌ای
و دل مرا آزموده‌ای؛
زیرا سخنی به خطا نمی‌گویم. ۴ مانند دیگران به شرارت سخن
نگفته‌ام؛
و طبق کلام تو،
به راه شریان نرفته‌ام.
۵ من با استقامت راه‌های تو را پیموده
و از آن‌ها انحراف نورزیده‌ام.

۶ خدایا، نزد تو دعا می‌کنم؛ زیرا تو به من جواب می‌دهی؛
پس به من گوش فراده و سخنان مرا بشنو.
۷ ای نجات‌بخش مردمی که به تو پناه می‌آورند، و تو آنان را از
دست دشمنانشان حفظ می‌کنی،

شگفتی محبت بی کران خود را آشکار کن.

- ۸ مرا مانند مردمک چشمان خود محافظت کن
و در سایهٔ بال‌های پناهم ده.
- ۹ از دست شیران، غارتگران و دشمنان جانم
که مرا احاطه کرده‌اند، نجاتم بده.
- ۱۰ آن‌ها رحم ندارند و سخنان تکبرآمیز می‌گویند.
- ۱۱ مرا دنبال کرده احاطه نموده‌اند؛
چشمان خود را به من دوخته می‌خواهند مرا به زمین بزنند.
- ۱۲ مانند شیر، در پی فرصت هستند تا مرا بدرند،
همچون شیر ژیان که در بیشهٔ خود کمین کرده است.
- ۱۳ برخیز، ای خداوند، با آن‌ها روبه‌رو شو و آن‌ها را سرنگون نما
و با شمشیر خود، جان مرا از دست شیران نجات بده.
- ۱۴ ای خداوند، مرا از دست کسانی که به دنیا دل بسته‌اند،
نجات بده.
- شکم آن‌ها را با آنچه برای شیران ذخیره کرده‌ای، پُر کن
و به فرزندان آن‌ها بیش از کفایت بده
تا برای نوادگان آن‌ها نیز باقی بماند.
- ۱۵ اَمّا من روی تو را خواهم دید، چون خطایی مرتکب نشده‌ام
و چون برخیزم، از دیدن روی تو مملو از شادی خواهم شد.

مزمور ۱۸

دعای داوود بندهٔ خداوند در روزی که خداوند او را
از دست شائول و تمامی دشمنانش رهایی داد

سرود پیروزی

(دوم سمویل ۱:۲۲-۵۱)

۱ ای خداوند، ای قوّت من!
تو را دوست می‌دارم.

۲ خداوند صخرهٔ من است
و پناهگاه مستحکم من.
خدای من نجات‌دهندهٔ من است.
به او که صخره من است پناه می‌برم؛

او سپر من است، و با قدرت از من محافظت می کند.
 ۳ خداوند را که شایسته ستایش است، می طلبم
 و از دست دشمنانم رهایی می یابم.

۴ ریسمان های مرگ به دورم حلقه زده اند
 و امواج نابود کننده احاطه ام کرده اند.
 ۵ ریسمان های گور به دورم حلقه زده اند
 و دام های مرگ بر سر راهم قرار گرفته اند.
 ۶ در مشکلاتم به حضور خداوند فریاد برآوردم؛
 از خدای خود کمک خواستم.
 او از معبد خود صدای مرا شنید
 و فریاد من به گوشش رسید.

۷ آنگاه زمین لرزید و تکان خورد،
 و بنیاد کوه ها از شدت خشم او به لرزه درآمده
 مرتعش گشت.
 ۸ از بینی او دود برآمد،
 از دهانش اخگرهای برافروخته و آتش گشوده.
 ۹ او آسمان را شکافت و فرود آمد
 و تاریکی غلیظی زیر پای هایش بود.
 ۱۰ او با سرعت بر فرشته نگهبان خود سوار شد،
 و بر بال های باد پرواز کرد.
 ۱۱ او با تاریکی خود را پوشانید
 و ابرهای سیاه باران را احاطه اش کردند.
 ۱۲ از نور درخشان حضور او
 تگرگ و اخگرهای آتشین
 پرده ابرهای سیاه را شکافت.

۱۳ آنگاه خداوند در آسمان ها با صدای رعد آسا سخن گفت
 و صدای خداوند متعال شنیده شد.
 ۱۴ او تیرهای خود را پرتاب نمود و دشمنان خود را پراکنده ساخت
 و با رعد و برق، همه را برآشت.
 ۱۵ خشکی کف دریا ظاهر شد،
 و بنیاد زمین آشکار گردید
 هنگامی که، ای خداوند، دشمنانت را توبیخ کردی

و با خشم بر آن‌ها غریدی.

۱۶ خداوند دستش را از آسمان دراز کرد و مرا برگرفت،
و از آب‌های عمیق مرا بیرون کشید.

۱۷ او مرا از دست دشمنان قدرتمندم
و از دست تمام کسانی که از من متنفّرند رهانید،
زیرا آن‌ها از من نیرومندتر بودند.

۱۸ وقتی در سختی بودم، بر سرم ریختند،
اما خداوند از من حمایت کرد.

۱۹ او مرا کمک کرد تا از خطر رهایی یابم؛
او مرا نجات داد زیرا از من خشنود بود.

۲۰ خداوند بر طبق نیکی‌ام به من پاداش داد
و به‌خاطر بی‌گناهی‌ام به من برکت عطا فرمود.

۲۱ من دستورات خداوند را به‌جا آورده‌ام
و روی خود را از خدای خود برگردانده‌ام.

۲۲ همهٔ فرمان‌های او را انجام داده‌ام
و از اوامر او سرپیچی نکرده‌ام.

۲۳ در پیشگاه او بی‌عیب بوده‌ام
و از گناه دوری کرده‌ام.

۲۴ بنابراین خداوند بر طبق نیکی‌ام به من پاداش داد
و به‌خاطر بی‌گناهی‌ام به من برکت داد.

۲۵ ای خداوند، تو به اشخاص وفادار، وفادار هستی،
و با مردم بی‌عیب، به نیکویی رفتار می‌کنی.

۲۶ با کسانی که پاک هستند، به پاکی رفتار می‌نمایی
و با کسانی که کج‌رو هستند، مخالفت می‌کنی.

۲۷ تو فروتنان را نجات می‌بخشی
و متکبران را سرنگون می‌سازی.

۲۸ ای خداوند، تو نور من هستی؛

تو تاریکی مرا به‌روشنی تبدیل می‌کنی.

۲۹ با نیروی تو به دشمن یورش می‌برم
و دژهای آنان را درهم می‌شکنم.

- ۳۰ راه خدا کامل است
و کلام خداوند خالص!
او حافظ کسانی است که به او پناه می آورند.
- ۳۱ زیرا کیست خدا غیر از یهوه؟
و کیست صخره‌ای غیر از خدای ما؟
۳۲ خدا است که مرا قدرت بخشیده،
و راه مرا امن ساخته است.
- ۳۳ پای‌های مرا مانند پای‌های آهو ساخته
و بر کوه‌ها استوارم نموده است.
- ۳۴ دست‌هایم را برای جنگ تعلیم می دهد
تا بتوانم قوی‌ترین کمان را خَم کنم.
- ۳۵ خداوندا، تو سپر نجات خود را به من داده‌ای؛
دست راست تو مرا حمایت نمود،
و کمک تو مرا به عظمت رسانیده است.
- ۳۶ راه را برای قدم‌هایم وسیع ساخته‌ای
تا پای‌هایم نلغزند.
- ۳۷ دشمنانم را تعقیب کرده به آن‌ها رسیدم
و تا آن‌ها را از بین نبردم، بازنگشتم.
- ۳۸ آن‌ها را به کلی پایمال نمودم تا دیگر برنخیزند
و زیر پای‌هایم جان دادند.
- ۳۹ تو برای مبارزه به من نیرو بخشیدی
و دشمنانم را به زیر افکندی.
- ۴۰ دشمنانم را متواری ساختی
و من کسانی را که از من نفرت داشتند، نابود کردم.
- ۴۱ آن‌ها برای کمک فریاد برآوردند، امّا کسی به دادشان نرسید.
خداوند را صدا کردند، امّا او به آن‌ها جوابی نداد.
- ۴۲ من آن‌ها را همچون غبار خُرد کردم،
و مثل خاک جاده بیرون ریختم.
- ۴۳ تو مرا از دست مردم ستیزه‌گر رهانیدی،
و مرا فرمانروای ملت‌ها ساختی؛
مردمی که آن‌ها را نمی شناختم، اکنون مرا خدمت می کنند.
- ۴۴ بیگانگان نزد من تعظیم می کنند
و از دستوراتم فوراً اطاعت می نمایند.

۴۵ آن‌ها روحیهٔ خود را باخته‌اند
و با ترس و لرز از قلعه‌های خود بیرون می‌آیند.

۴۶ خداوند زنده است! متبارک باد صخرهٔ من،
خدای قدرتمند که مرا نجات می‌دهد.

۴۷ او است خدایی که انتقام مرا می‌گیرد
و ملل جهان را به زیر سلطهٔ من درمی‌آورد.

۴۸ او مرا از دست دشمنانم می‌رهاند.

خداوندا، تو مرا نزد دشمنانم سرافراز می‌سازی
و از چنگ مردم ستمگر نجات می‌دهی.
۴۹ بنابراین من تو را در میان ملت‌ها ستایش می‌کنم
و در وصف تو سرود می‌خوانم.

۵۰ خدا پیروزی بزرگی نصیب پادشاه خود می‌کند
و به برگزیدهٔ خود، داوود، و فرزندان او
تا ابد رحمت و شفقت نشان می‌دهد.

مزمور ۱۹

سرود داوود

جلال خدا در آفرینش

۱ آسمان‌ها جلال خدا را بیان می‌کنند
و فلک، از صنعت دست‌هایش خبر می‌دهد.

۲ روزها معرفت خدا را اعلام می‌کنند
و شب‌ها حکمت او را.

۳ نه سخنی شنیده می‌شود و نه کلامی.

۴ باوجود این، پیامشان به سراسر زمین می‌رسد
و ندایشان به سرتاسر جهان.

خانه‌ای برای خورشید در آسمان بنا نموده است؛

۵ او مانند دامادی از حجلهٔ خود بیرون می‌آید

و چون قهرمانی که با شادی برای دویدن به میدان می‌رود.

۶ از یک طرف آسمان شروع می‌کند

و به سوی دیگر آن می‌شتابد

و هیچ چیز از حرارتش پنهان نیست.

شریعت خداوند

- ۷ شریعت خداوند کامل است
و جان را تازه می‌کند.
او امر خداوند قابل اطمینان است
و ساده‌دلان را حکمت می‌بخشد.
۸ دستورات خداوند راست است
و دل را شاد می‌کند.
فرمان‌های خداوند پاک است
و به انسان بصیرت می‌بخشد.
۹ ترس خداوند نیکو و ابدی است.
احکام خداوند حق و کاملاً عادلانه است.
۱۰ آن‌ها مرغوب‌تر از طلای ناب،
و شیرین‌تر از عسل خالصند.
۱۱ آن‌ها بنده تو را آگاه می‌سازند
و پیروی از آن‌ها پاداش عظیمی دارد.

- ۱۲ کیست که از اشتباهات خود آگاه باشد؟
خداوند، مرا از گناهان مخفی‌ام پاک کن.
۱۳ همچنین مرا از گناهان عمدی بازدار؛
مگذار که این گناهان بر من چیره شوند.
آنگاه بی‌عیب و بی‌گناه خواهم بود.

- ۱۴ ای خداوند، ای پناهگاه و ای نجات‌دهنده من،
سخنان زبانم و تفکر دلم مقبول تو باشد،
ای خداوند که صخره من و نجات‌دهنده من هستی!

مزمور ۲۰

سرود داوود

دعای پیروزی

- ۱ خداوند در روز تنگی تو را مستجاب کند
و نام خدای یعقوب از تو محافظت نماید.
۲ از معبد بزرگ خود برای تو کمک بفرستد
و از *صهیون تو را حمایت کند.
۳ همه هدایای تو را به‌یاد آورد

و از قربانی‌های سوختنی تو خوشنود گردد.
 ۴ آرزوهای دلت را به تو عطا کند
 و تو را در انجام نقشه‌هایت موفق گرداند.
 ۵ آنگاه به‌خاطر پیروزی تو بانگ شادی برمی‌آوریم
 و پرچم خود را به نام خدای خویش برمی‌افرازیم.
 خداوند تمام دعا‌هایت را مستجاب فرماید!

۶ اکنون می‌دانم که خداوند به مسح‌شده خود کمک می‌کند
 و از مکان مقدّس خود او را اجابت می‌نماید
 و به قوّت خود او را به پیروزی عظیم می‌رساند.
 ۷ گروهی به ارباب‌های خود اعتماد می‌کنند
 و گروهی به اسب‌های خود،
 اما ما به قدرت یهوه، خدای خویش اعتماد می‌کنیم.
 ۸ آن‌ها خم شده و می‌افتند،
 ولی ما برمی‌خیزیم و محکم می‌ایستیم.

۹ خداوندا، به پادشاه پیروزی عطا کن
 و وقتی تو را می‌طلبیم ما را اجابت فرما.

مزمور ۲۱

سرود داوود

سپاسگزاری برای پیروزی

۱ خداوندا، پادشاه از توانایی‌ای که تو به او بخشیدی شادمان
 است،
 و برای این که او را پیروز گرداندی بسیار شادی می‌کند.
 ۲ آرزوهای دلش را برآورده‌ای
 و هیچ‌یک از خواهش‌های او را رد نکرده‌ای.

۳ او را با برکات نیکو استقبال نمودی
 و تاجی از طلای ناب بر سر او نهادی.
 ۴ او از تو حیات درخواست نمود
 و تو به او عُمری طولانی و ابدی دادی.

۵ با کمک تو، به جاه و جلال رسید؛
 تو به وی شکوه و عظمت عطا کردی.

۶ برکات تو تا ابد با او خواهد بود،
و حضور تو او را از خوشی سرشار خواهد نمود.

۷ پادشاه به خداوند متعال اعتماد دارد
و به خاطر محبت پایدار او
پیوسته استوار خواهد بود.
۸ دست تو بر دشمنانت مسلط خواهد شد
و دست راست تو همه کسانی را که از تو نفرت دارند، به
چنگ خواهد آورد.
۹ وقتی ظاهر شوی، آن‌ها را مانند کوره آتش خواهی ساخت.

خداوند در خشم خود آن‌ها را خواهد بلعید و آتش، آن‌ها را از
بین خواهد برد.
۱۰ نسل ایشان را از روی زمین محو خواهی کرد
و فرزندان آن‌ها را از میان بنی آدم.
۱۱ اگر نقشه‌های شریانه بر ضد تو بکشند
و یا دسیسه‌ای به کار ببرند، موفق نخواهند شد،
۱۲ تو آن‌ها را هدف تیر خود قرار خواهی داد
و آن‌ها برگشته فرار خواهند کرد.

۱۳ خداوندا، تو را در قدرتت جلال باد!
ما سرود خواهیم خواند و قدرت تو را خواهیم ستود.

مزمور ۲۲

سرود داوود

درخواست کمک و سرود ستایش

۱ ای خدای من، ای خدای من! چرا مرا ترک کرده‌ای؟
چرا از من دور هستی و کمکم نمی‌کنی
و به فریادم نمی‌رسی؟
۲ ای خدای من، روزها التماس می‌کنم
و تو جواب نمی‌دهی؛
شب‌ها نیز ناله می‌کنم
و آرامش نمی‌یابم.
۳ اما تو قدّوس هستی و ستایش اسرائیل
به سوی تختی است که تو بر آن نشسته‌ای.

۴ نیاکان ما بر تو توکل کردند؛
 آن‌ها بر تو توکل نمودند و تو آن‌ها را نجات دادی.
 ۵ به حضور تو فریاد برآوردند و رهایی یافتند؛
 بر تو توکل کردند و شرمنده نشدند.

۶ اَمّا من کِرم هستم، نه انسان.
 نزد همه کس خوارگشته و تحقیر شده‌ام.
 ۷ هر که مرا می‌بیند مسخره‌ام می‌کند؛
 آن‌ها دهن کجی نموده سرخود را می‌جنبانند
 ۸ و می‌گویند: «تو به خداوند توکل کردی؛
 چرا نجات نمی‌دهد؟
 اگر خداوند تو را دوست دارد،
 چرا به تو کمک نمی‌کند.»

۹ تو بودی که مرا از رحم مادر به دنیا آوردی
 و در آغوش او از من محافظت نمودی.
 ۱۰ از همان روز تولدم، تو خدای من بوده‌ای
 و من به تو توکل نموده‌ام.
 ۱۱ از من دور نشو،
 زیرا سختی نزدیک است
 و کسی نیست که به من کمک کند.

۱۲ دشمنان بسیاری
 همچون گاوِ نرِ سرزمینِ باشان
 مرا احاطه کرده‌اند،
 ۱۳ و مانند شیرانِ درنده و غرّان
 دهان خود را بر من باز کرده‌اند.

۱۴ قوّتم از بین رفته، همچون آبی که بر روی زمین ریخته شده باشد.
 بندبند استخوان‌هایم از هم جدا شده،
 و دلم مانند موم در سینه‌ام آب شده است.
 ۱۵ گلویم همچون سفال خشک شده
 و زبانم به سقف دهانم چسبیده است؛
 تو مرا به حال مرگ رها کرده‌ای.

۱۶ دشمنان، این گروه شریر، مرا احاطه کرده‌اند
مانند سگ‌ها دور مرا گرفته‌اند،
دست‌ها و پای‌های مرا دریده‌اند.

۱۷ استخوان‌هایم از فرط لاغری شمرده می‌شوند.
دشمنانم به من خیره شده نگاهم می‌کنند.

۱۸ ردایم را بین خود تقسیم می‌کنند
و بر جامه من قرعه می‌اندازند.

۱۹ اما تو، ای خداوند، از من دور نشو!

ای یاور من، به دادم برس!

۲۰ مرا از دم شمشیر نجات بده،

مرا از چنگ این سگ‌ها رهایی ده!

۲۱ مرا از دهان این شیرها نجات بده،

و جان مرا از دست شاخ‌های گاوان وحشی برهان!

۲۲ کارهای تو را برای قوم خود بیان خواهم کرد؛

در میان جماعت، تو را ستایش خواهم نمود.

۲۳ ای ترسندگان خداوند، او را ستایش نمایید،

ای فرزندان یعقوب، او را تمجید نمایید!

ای بنی اسرائیل، او را گرمی بدارید،

۲۴ زیرا او رنج‌دیدگان را حقیر نمی‌شمارد

و روی خود را از آن‌ها بر نمی‌گرداند،

بلکه دعای آن‌ها را شنیده مستجاب می‌نماید.

۲۵ در میان جماعتی بزرگ، تو را پرستش خواهم نمود؛

نذرهای خود را در مقابل ترسندگان ادا خواهم کرد.

۲۶ فقیران هر قدر که بخواهند

خواهند خورد و سیر خواهند شد؛

جویندگان خداوند او را خواهند ستود. دل‌های شما تا ابد زنده

بماند!

۲۷ مردم سراسر جهان، خداوند را به یاد خواهند آورد

و همه قوم‌های عالم به او روی خواهند آورد

و او را پرستش خواهند کرد.

۲۸ پادشاهی از آن خداوند است

و بر همه ملّت‌ها فرمانروایی خواهد کرد.

۲۹ همه متکبران جهان در پیشگاه او تعظیم خواهند کرد،
تمام انسان‌های فانی در مقابل او سجده خواهند نمود.

۳۰ آیندگان، خداوند را خواهند پرستید؛
مردم درباره خداوند برای نسل‌های آینده تعریف خواهند کرد.
۳۱ آنانی که هنوز متولد نشده‌اند، خواهند شنید
که خداوند قوم خود را نجات داده است.

مزمور ۲۳

سرود داوود

خداوند، شبان ما

۱ خداوند شبان من است؛
محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.
۲ در چمنزارهای سرسبز مرا می‌خواباند.
در کنار آب‌های آرام مرا رهبری می‌کند.
۳ جان مرا تازه می‌سازد
و به‌خاطر نام خود، مرا به راه راست هدایت می‌نماید.
۴ حتی هنگام گذشتن از درّه تاریک مرگ
از هیچ بدی نمی‌ترسم،
زیرا تو با من هستی؛
عصا و چوب‌دستی تو مرا حمایت می‌کند.

۵ سفره‌ای برای من در حضور دشمنانم می‌گسترانی
و مرا چون مهمانی عزیز می‌پذیری
و جام مرا لبریز می‌گردانی.
۶ اطمینان دارم که نیکویی و رحمت تمام عمرم در پی من خواهد
بود،
و تمام روزهای عمرم، در خانه خداوند ساکن خواهم بود.

مزمور ۲۴

سرود داوود

پادشاه جلال

۱ زمین و هرچه در آن است از آن خداوند است.

جهان و همه ساکنانش به او تعلق دارند.
۲ او اساس آن را بر دریاها قرار داد
و آن را بر رودخانه‌ها برپا ساخت.

۳ کیست که به کوه خداوند برآید
و به درگاه مقدس او داخل شود؟
۴ کسی که کردار و پندارش پاک باشد،
کسی که بت پرستی نکند
و قسم دروغ نخورد.
۵ خداوند او را برکت خواهد داد،
و خدا آنان را نیک محسوب خواهد کرد.
۶ این چنین هستند طالبان حضور خدا،
و آنانی که مشتاق دیدار خدای یعقوب می باشند.

۷ ای دروازه‌ها باز شوید،
ای درهای کهن برافراشته گردید
تا پادشاه جلال داخل شود.
۸ این پادشاه جلال کیست؟
او خداوند قادر متعال است
که در جنگ‌ها شکست نمی خورد!

۹ ای دروازه‌ها باز شوید،
ای درهای کهن برافراشته گردید
تا پادشاه جلال داخل شود.
۱۰ این پادشاه جلال کیست؟
او خداوند متعال
خداوند شکست ناپذیر است!

مزمور ۲۵

سرود داوود

دعا برای هدایت و پشتیبانی

۱ ای خداوند، نزد تو دعا می کنم.
۲ ای خدای من، به تو توکل دارم.
نگذار که شرمنده شوم
و دشمنانم خوشحال گردند.

۳ آری، کسانی که بر تو توکل دارند، هرگز شرمنده نمی شوند،
اما آنانی که خیانت می کنند، شرمنده خواهند شد.

۴ خداوند، راه خود را به من نشان بده
و آن را به من بیاموز.

۵ مرا تعلیم بده تا در حقیقت تو زندگی کنم،
چون تو خدای نجات دهنده من هستی
و من همیشه منتظر تو هستم

۶ خداوند، لطف و محبت پایدار خود را
که از ازل داشته ای، به یاد آور.
۷ گناهان زمان جوانی و خطاهای مرا به یاد میاور؛
ای خداوند، به خاطر محبت پایدار خود،
مرا به یاد آور.

۸ خداوند، نیکو و عادل است،
بنابراین گناهکاران را به راه راست هدایت می کند.
۹ او فروتنان را به راه راست هدایت می کند،
و راه خود را به آن ها تعلیم می دهد.
۱۰ تمام راه های خداوند، برای کسانی که دستورات او را اطاعت
می کنند
و به پیمان او وفادارند، رحمت و راستی است.

۱۱ ای خداوند، به خاطر نام خود،
گناهان مرا بیامرز، که بسیارند.
۱۲ چه کسانی ترس خداوند را در دل دارند؟
او راهی را که باید بروند به آن ها خواهد آموخت.
۱۳ ایشان پیوسته کامیاب خواهند بود
و نسل آن ها وارث زمین خواهند شد.
۱۴ محرم اسرار خداوند کسانی هستند که ترس خداوند را دارند؛
او عهد خود را به آنان می آموزد.

۱۵ چشمان من همیشه به سوی خداوند است،
زیرا او مرا از خطر می رهاند.
۱۶ خداوند، به من توجه نما و بر من رحمت فرما

زیرا که تنها و درمانده شده‌ام.
۱۷ نگرانی‌هایم بسیار گشته؛
مرا از مشکلاتم برهان.
۱۸ به غم‌ها و دردهایم توجّه فرما
و همه گناهانم را ببخش.

۱۹ ببین که دشمنانم چقدر زیادند
و چه بسیار از من متنفرند.
۲۰ جان مرا حفظ کن؛
مرا رهایی ده؛ مگذار که شرمنده شوم، زیرا که به تو پناه
آورده‌ام.
۲۱ باشد که صداقت و درستی من حافظ من باشند،
زیرا که بر تو توکل دارم.

۲۲ خدایا، بنی اسرائیل را
از همه سختی‌هایشان برهان!

مزمور ۲۶

سرود داوود

دعای شخص نیکو

۱ خداوندا، از من دفاع کن،
زیرا در کمال راستی رفتار نموده
و پیوسته به تو توکل کرده‌ام.
۲ ای خداوند، مرا امتحان کن و بیازما!
فکر و دل مرا پاک گردان.
۳ محبّت پایدار تو راهنمای من است،
و در سایه وفاداری تو زندگی می‌کنم.

۴ با اشخاص بد، هم‌نشین نمی‌شوم
و با مردم ریاکار معاشرت نمی‌کنم.
۵ از مشارکت با مردم شریر نفرت دارم
و با شریران رفت‌وآمد نمی‌کنم.

۶ خداوندا، به نشانه بی‌گناهی دست خود را می‌شویم
و قربانگاه تو را طواف می‌کنم.

۷ با صدای بلند، تو را شکر خواهم نمود،
و تمام کارهای عجیب تو را بیان خواهم کرد.

۸ خداوند، خانه تو را دوست می دارم،
جایی که جلال تو در آنجا است.
۹ با من همچون گناهکاران رفتار منما،
و در سرنوشت مردمان خونریز شریک مگردان،
۱۰ مردمانی که پیوسته شرارت می کنند
و رشوه می گیرند.

۱۱ اما من آنچه را که درست است انجام می دهم؛
پس بر من رحمت فرموده مرا نجات بده.

۱۲ من در جای مستحکمی ایستاده ام؛
خداوند را در مقابل جماعت پرستش خواهم نمود.

مزمور ۲۷

سرود داوود

سرود اعتماد به خداوند

۱ خداوند نور من و نجات من است؛
از که بترسم؟
خداوند حافظ جان من است؛
از که هراسان باشم!

۲ وقتی شریان و دشمنان مرا احاطه کرده قصد کشتن مرا دارند و
می خواهند مرا بکشند،
می لغزند و می افتند.
۳ اگر لشکری به من حمله کند،
نخواهم ترسید؛
حتی اگر دشمنان مرا احاطه کنند،
بازهم به خدا توکل خواهم کرد.

۴ فقط یک چیز از خداوند خواسته ام،
و آن این است که تمام دوران عمرم در خانه خداوند به سر برم
و زیبایی جمال او را مشاهده کنم و درباره او تفکر نمایم.

۵ او در روز تنگی مرا پناه خواهد داد؛
 مرا به سلامت در خیمهٔ خود حفظ خواهد نمود،
 و مرا بر روی صخره‌ای بلند استوار خواهد ساخت.
 ۶ آنگاه بر دشمنانم که مرا احاطه کرده‌اند پیروز خواهم شد.
 با فریاد شادی در معبد بزرگ او قربانی خواهم کرد،
 و برای خداوند سرود خواهم خوانده او را ستایش خواهم نمود.

۷ خداوندا، دعای مرا بشنو!
 بر من رحمت فرموده دعایم را مستجاب کن!
 ۸ تو فرموده‌ای: «طالب من باشید!»
 خداوندا، از صمیم قلب طالب تو هستم.
 ۹ روی خود را از من پنهان نکن!

از من خشمگین مباش،
 و بندهٔ خود را از درگاهت مران.
 تو مددکار من بوده‌ای،
 ای خدای نجات بخش من!
 مرا ترک نکن و رد منما.
 ۱۰ حتی اگر پدر و مادرم مرا ترک کنند،
 خداوند مرا نزد خود خواهد پذیرفت.

۱۱ خداوندا! راه خود را به من بیاموز،
 و در مقابله با دشمنانم
 مرا به راه راست هدایت نما.
 ۱۲ مرا به دست دشمنانم مسپار،
 زیرا آن‌ها با شهادت دروغ و نیرنگ بر ضد من برخاسته‌اند.

۱۳ اطمینان دارم که رحمت و نیکویی‌های خداوند را
 در این زندگی هم خواهم دید.
 ۱۴ بر خداوند توکل کن؛
 قوی دل باش
 و ناامید نشو.
 آری، بر خداوند توکل کن!

مزمور ۲۸

سرود داوود

درخواست کمک

۱ ای خداوند، ای صخرهٔ من،
نزد تو فریاد برمی آورم؛ دعایم را بشنو،
زیرا اگر به من جواب ندهی،
مانند مردگان خواهم بود.
۲ وقتی دست‌های خود را به سوی معبد مقدس تو بلند می‌کنم
و با التماس درخواست کمک می‌کنم، دعای مرا بشنو.
۳ مرا در جمع شریان و بدکاران به حساب می‌آور،
آنانی که با همسایگان خود دوستانه حرف می‌زنند،
اما در دلشان قصد آزار آن‌ها را دارند.

۴ مطابق کارها و شرارت‌هایشان،
آن‌ها را مجازات کن؛
برای کارهای زشتی که انجام داده‌اند،
به آن‌ها جزا بده.
۵ آن‌ها به کارهای خداوند
و آنچه که او آفریده است توجه نمی‌کنند؛
بنابراین او آن‌ها را منهدم نموده
برای همیشه هلاک خواهد کرد.

۶ خداوند را سپاس می‌گویم؛
او درخواست کمک مرا شنیده است.
۷ خداوند قوت من و سپر من است؛
من بر او توکل می‌کنم.
او مرا یاری می‌دهد و از شادی پُر می‌سازد؛
او را با سرود سپاس خواهم گفت.

۸ خداوند قوم خود را قوت می‌بخشد،
و از مسح‌شدهٔ خود پشتیبانی می‌نماید.
۹ خداوند، قوم خود را نجات بده
و آنانی را که از آن تو هستند برکت بده.
آنان را شبان باش،

و همیشه از آن‌ها مراقبت فرما.

مزمور ۲۹

سرود داوود

صدای خداوند در رعد

۱ ای موجودات آسمانی، خداوند را ستایش کنید؛
جلال و قدرت او را ستایش نمایید.

۲ نام پُر جلال خداوند را بستائید؛
خداوند را در شکوه قدّوسیتش پرستید.

۳ صدای خداوند از فراز اقیانوس‌ها شنیده می‌شود؛
صدای خدای جلال مانند غرّش رعد شنیده می‌شود
و بر بالای اقیانوس‌ها طنین می‌افکند.
۴ صدای خداوند با هیبت است؛
صدای خداوند باشکوه است.

۵ صدای خداوند درختان سدر را می‌شکند،
حتّی درختان سدر لبنان را.
۶ کوه‌های لبنان و حرمون را مانند گاوی جوان
به جست‌وخیز درمی‌آورد.

۷ صدای خداوند رعد و برق پدید می‌آورد.
۸ صدای خداوند بیابان را به لرزه درمی‌آورد
و صحرای قادش را می‌جنباند.
۹ صدای خداوند درختان بلوط را تکان می‌دهد،
و درختان جنگل را بی‌برگ می‌سازد.
همه در معبدِ بزرگ او فریاد می‌زنند: «جلال بر خداوند!»

۱۰ خداوند تا ابد چون پادشاه
بر فراز توفان‌ها جلوس فرموده است.
۱۱ باشد که خداوند به قوم خود قدرت عطا فرماید!
باشد که خداوند به قوم خود برکت و آرامش ببخشد!

مزمور ۳۰

سرود داوود برای تقدیس معبد بزرگ

دعای سپاسگزاری

۱ خداوندا، تو را ستایش می‌کنم،
چون تو مرا نجات دادی و نگذاشتی دشمنانم مرا مسخره
کنند.
۲ ای خداوند، ای خدای من، برای کمک به درگاه تو التماس
کردم
و تو مرا شفا دادی.
۳ خداوندا، پایم به لب گور رسیده بود؛
تو مرا از مرگ نجات دادی
و زندگی تازه‌ای به من بخشیدی.

۴ ای مؤمنین خداوند،
او را سپاس گوید؛
او را شکر گوید،
و نام قدّوس او را به یاد داشته باشید.
۵ زیرا خشم او لحظه‌ای بیش نیست،
اما رحمت او ابدی است.
ممکن است شب با اشک به سر آید،
اما صبحگاهان با شادی فرا می‌رسد.

۶ وقتی در امنیّت بودم، به خود گفتم:
«من هرگز شکست نخواهم خورد.»
۷ خداوندا، تو به من لطف داشتی
و مرا مانند کوهی عظیم استوار نمودی،
اما وقتی روی خود را از من برگرداندی،
پریشان گشتم.

۸ ای خداوند، نزد تو فریاد برآوردم
و به حضور التماس کردم،
۹ گفتم: «در مرگ من چه سودی است؟
و چه نفعی اگر به گور بروم؟
آیا مردگان می‌توانند تو را ستایش کنند

و احسان‌های تو را بیان نمایند؟»

۱۰ خداوندا، به من گوش بده
و بر من رحمت نما و مددکار من باش.

۱۱ تو غم مرا به رقص و شادی تبدیل نمودی.

لباس ماتم را از تنم بیرون آوردی

و لباس شادی بر من پوشاندی.

۱۲ بنابراین سکوت نخواهم کرد

و با تمام وجود تو را تمجید خواهم نمود.

ای یهوه، ای خدای من،

تو را تا به ابد شکر خواهم نمود.

مزمور ۳۱

سرود داوود

دعای توکل بر خدا

۱ خداوندا، به تو پناه می‌آورم؛

هرگز شرمسارم نکن.

در عدالت خویش،

مرا رهایی بده.

۲ دعایم را مستجاب فرما

و هرچه زودتر نجاتم ده.

صخره و پناهگاه من باش،

و قلعه‌ای مستحکم برای نجاتم.

۳ تو پناهگاه و پشتیبان من هستی.

به‌خاطر نام خود راهنمای من باش و هدایت‌کنم.

۴ مرا از دامی که برایم گسترده‌اند برهان،

زیرا تو پناهگاه من هستی.

۵ ای یهوه، خدای امین،

روح خود را به دست تو می‌سپارم؛

تو مرا نجات داده‌ای.

۶ از بُت‌پرستان نفرت داری،

اما من، ای خداوند، به تو توکل دارم.

۷ به‌خاطر رحمت پایدار تو

شادی و خوشی می کنم.
تو سختی های مرا دیده ای
و از مشکلاتم آگاهی.
۸ مرا به دست دشمنانم نسپردی؛
تو مرا آزاد گذاشتی تا هرکجا که بخواهم بروم.

۹ خداوندا، بر من رحم کن،
زیرا در سختی هستم.
چشمانم از غصه تار گردیده
و از پا درآمده ام.
۱۰ عمرم در غم گذشته
و سال های زندگی را با حسرت طی کرده ام.
توانایی خود را از دست داده ام
و استخوان هایم پوسیده اند.

۱۱ همه دشمنانم، به خصوص همسایگانم،
مرا تحقیر می کنند.
آشنایانم از من می ترسند؛
وقتی مرا در کوچه می بینند، می گریزند.
۱۲ مثل مردگان از خاطره ها فراموش شده ام؛
مانند ظرفی شکسته از نظر افتاده ام.
۱۳ تهمت های زیادی از سوی دشمنانم می شنوم.
وحشت اطرافم را فراگرفته است.
آن ها بر ضد من دسیسه می چینند
و برای قتل من نقشه می کشند.

۱۴ اما، ای خداوند، من بر تو اعتماد دارم
و می گویم: «تو خدای من هستی.»
۱۵ زندگی من در دست تو است؛
مرا از دست دشمنانم
و آزاردهندگانم، برهان.
۱۶ نور روی خود را بر بنده ات بتابان؛
با رحمت پایدارت مرا نجات بده.
۱۷ خداوندا، تو را می خوانم،
مگذار که شرمنده شوم،

بلکه بگذار مردمان شریر شرمنده شوند
و خاموش به دیار مردگان بروند.
۱۸ آنانی را که دروغ می گویند
و از روی تکبر و با تحقیر
علیه مردمان نیک حرف می زنند، ساکت گردان.

۱۹ چه عظیم است نیکویی تو بر ترسندگان؛
همه می دانند که تو چقدر نیکویی
و از آنهایی که به تو پناه می آورند
محافظت می کنی.
۲۰ آنها را زیر سایه حضور خود
از دسیسه های مردم حفظ می کنی
و آنها را در پناهگاه خود
از زخم زبان دشمنان محفوظ می داری.

۲۱ خداوند را ستایش می کنم،
زیرا زمانی که در محاصره دشمنان بودم،
محبت خود را به نحوی شگفت انگیز به من نشان داد.
۲۲ من ترسیدم و فکر کردم
که از نظر او افتاده ام،
اما وقتی از او کمک خواستم،
او دعایم را مستجاب کرد.

۲۳ ای همه مؤمنین او، خداوند را دوست بدارید،
زیرا خداوند مؤمنین را حفظ می کند،
اما متکبران را به سزای کارهایشان می رساند.
۲۴ ای کسانی که امیدتان به خدا است،
شجاع و قوی باشید.

مزمور ۳۲

سرود داوود

اعتراف و آمرزش

۱ خوشا به حال کسانی که گناهانشان آمرزیده
و خطاهایشان بخشیده شده است.
۲ خوشا به حال کسی که خداوند او را مجرم نشمارد

و کسی که در او حيله‌ای نیست.

۳ هنگامی که گناهان خود را اعتراف نمی کردم،
تمام روز از ناله و زاری فرسوده می شدم.
۴ خداوند، تو روز و شب، مرا تنبیه می کردی.
نیروی من کاملاً به تحلیل می رفت،
همان گونه که رطوبت در گرمای تابستان، خشک می شود.

۵ سپس گناهان خود را نزد تو اعتراف نمودم
و خطاهای خود را پنهان نساختم؛
و گفتم: «من در حضور خداوند به گناهان خود اعتراف
می کنم.»
آنگاه تو گناهان مرا بخشیدی.

۶ پس هر شخص خدا ترس باید در وقت نیازمندی و سختی به
حضور خداوند دعا کند
تا حتی اگر سیلاب سختی ها طغیان کند،
به او نرسد.

۷ تو پناهگاه من هستی
و مرا از تنگی نجات می دهی.
با آواز بلند نجات تو را خواهم سرایید
زیرا تو از من محافظت کرده ای.

۸ خداوند می گوید: «به تو حکمت خواهم داد، و راهی را که باید
بروی، به تو نشان خواهم داد؛
چشمانم بر تو است و تو را هدایت خواهم نمود.
۹ مانند اسب و قاطر، نادان و بی فهم نباشید
که با افسار و لگام مهار می شوند
و رام می گردند.»

۱۰ مردمان شریر در رنج و عذاب می باشند،
اما کسانی که بر خداوند توکل دارند
از محبت پایدار او برخوردار می شوند.
۱۱ ای نیکوکاران در خداوند،
شادی و وجد نمایید.

ای کسانی که مطیع او هستید، بانگ شادی برآورید.

مزمور ۳۳

سرود سپاسگزاری

۱ ای نیکان، خداوند را با شادی پرستید،

زیرا او شایسته ستایش نیکان است.

۲ با بربط و چنگ برای خداوند بنوازید

و سرود بخوانید.

۳ برای او سرودی تازه بسرایید!

نیکو بنوازید و با صدای بلند بخوانید.

۴ زیرا کلام خداوند حقّ،

و تمام کارهایش قابل اعتماد است.

۵ خداوند عدالت و راستی را دوست می دارد.

تمامی زمین از محبّت بی پایان او سرشار است.

۶ به کلام خداوند آسمانها آفریده شد

و خورشید و ماه و ستارگان به فرمان او به وجود آمدند.

۷ او آبهای دریاها و اقیانوسهای عمیق را در یک جا جمع نمود

و در انبارها ذخیره کرد.

۸ ای تمامی مردم روی زمین، از خداوند بترسید،

و ای مردم جهان، او را احترام نمایید.

۹ با کلام او دنیا آفریده شد

و به امر او هستی به وجود آمد.

۱۰ خداوند تدبیرهای ملّت‌ها را باطل می سازد

و نقشه‌های آن‌ها را نقش بر آب می کند.

۱۱ اما تدبیر خداوند جاودانی است

و نقشه‌های او برای همه نسل‌ها.

۱۲ خوشا به حال ملتی که یهوه، خدای ایشان است

و خوشا به حال مردمی که خداوند برای خود برگزیده است.

۱۳ خداوند از آسمان نگاه می کند

و همهٔ آدمیان را می‌بیند،
 ۱۴ و از جایگاه خویش
 بر تمام مردم روی زمین نظر می‌افکند.
 ۱۵ او خالق تمام افکار آنها است
 و هرآنچه را که آنها انجام می‌دهند مدنظر دارد.

۱۶ پادشاه به‌خاطر سپاه عظیمش پیروز نمی‌شود؛
 و هیچ سربازی به نیروی خود پیروز نمی‌گردد.
 ۱۷ اسب جنگی برای پیروزی کافی نیست
 و قدرت آن نمی‌تواند نجات دهد.

۱۸ چشمان خداوند بر کسانی است که از او می‌ترسند
 و بر محبت بی‌پایان او توکل دارند.
 ۱۹ او آنها را از مرگ نجات می‌دهد
 و آنان را در زمان قحطی زنده نگاه می‌دارد.

۲۰ امید ما بر خداوند است؛
 او پشت‌وپناه ما می‌باشد.
 ۲۱ او سبب شادی ما است
 و ما به نام مقدس او توکل داریم.

۲۲ خداوندا، محبت بی‌پایان تو بر ما باد،
 چنان که امید ما بر تو است.

مزمور ۳۴

سرود داوود هنگامی که خود را در حضور
 اَبی‌مَلِک دیوانه جلوه داد و رها گشت.

ستایش نیکویی خداوند

۱ خداوند را همیشه تمجید خواهم کرد
 و ستایش او پیوسته بر زبانم جاری خواهد بود؛
 ۲ تمام وجودم خداوند را خواهد ستود.
 باشد که مسکینان بشنوند و شادمان گردند.
 ۳ بیایید عظمت خداوند را اعلام کنیم
 و نام او را برافرازیم.

- ۴ به حضور خداوند دعا کردم و او دعایم را مستجاب فرمود
و مرا از جمیع ترس‌هایم رها کنید.
- ۵ رنج‌دیدگان به او نگاه کردند و شادمان گشتند؛
آنان هرگز شرمنده نخواهند شد.
- ۶ این مسکین به حضور خداوند دعا کرد و او دعایش را مستجاب
فرمود
و او را از همه مشکلاتش نجات داد.
- ۷ فرشته خداوند حافظ کسانی است
که از خداوند می‌ترسند و به او احترام می‌گذارند.
- ۸ بپشید و ببینید که خداوند نیکو است.
خوشا به حال کسی که به او پناه می‌آورد.
- ۹ ای مؤمنین، خداوند را گرامی بدارید،
زیرا کسی که او را گرامی بدارد محتاج به چیزی نمی‌شود.
- ۱۰ شیرهای جوان هم گاهی گرسنه می‌شوند،
اما کسانی که طالب خداوند هستند هرگز محتاج نخواهند
شد.
- ۱۱ ای فرزندان، بیایید و به من گوش فرادهید
تا ترس خداوند را به شما بیاموزم.
- ۱۲ آیا می‌خواهید زندگی خوبی داشته باشید؟
آیا طالب عمر طولانی و سعادت‌مندی هستید؟
- ۱۳ پس زبانتان از گفتار شیرانه،
و لبانتان از گفتن دروغ بر حذر باشد.
- ۱۴ از شرارت دست بردارید و کارهای نیک پیشه کنید؛
جویای صلح باشید و برای برقراری آن بکوشید.
- ۱۵ چشمان خداوند بر نیکان است
و گوش‌های وی متوجه فریاد آنها است.
- ۱۶ خداوند مخالف شریران است
و خاطره ایشان را از روی زمین محو می‌کند.
- ۱۷ وقتی اشخاص مؤمن به حضور خداوند دعا می‌کنند،
خداوند دعای ایشان را مستجاب می‌کند و آنها را از همه
مشکلاتشان می‌رها کند.
- ۱۸ خداوند نزدیک شکسته‌دلان است

و آن‌ها را از ناامیدی نجات می‌دهد.

۱۹ زحمت‌های شخص نیک بسیار است،
اما خداوند او را از همه آن‌ها رهایی می‌دهد.
۲۰ خداوند از او کاملاً مراقبت می‌کند
به طوری که حتی استخوانی از او شکسته نخواهد شد.
۲۱ شرارت، اشخاص شریر را هلاک می‌سازد.
و کسانی که از نیکوکاران نفرت دارند، به سزای کارهای خود
می‌رسند.

۲۲ خداوند، خادمان خود را نجات می‌دهد
و کسانی را که به او پناه می‌برند، می‌بخشد.

مزمور ۳۵

سرود داوود

تقاضای کمک از خداوند

۱ ای خداوند، با دشمنان من دشمنی کن
و با کسانی که با من می‌جنگند، بجنگ.
۲ زره به تن کن و سپرت را بردار
و به کمک من بیا.
۳ نیزه و تبرت را بگیر
و به مقابله دشمنان برو.
به من بگو که مرا نجات خواهی داد.

۴ آنانی را که قصد کشتن من را دارند،
شرمنده و رسواساز؛
و کسانی را که بدخواه من می‌باشند،
سرافکنده و خجل گردان.
۵ باشد که مانند کاه در برابر باد پراکنده گردند،
و فرشته خداوند آن‌ها را براند.
۶ هنگامی که فرشته خداوند آنان را تعقیب می‌کند،
راهشان تاریک و لغزنده گردد.

۷ بی دلیل برای من دام گسترده‌اند
و بی سبب در راه من چاه کنده‌اند.

۸ باشد که ناگهان ویرانی بر سرشان فرود آید
و خودشان به دامی که برای من گسترده‌اند،
گرفتار شده هلاک گردند.

۹ آنگاه جان من در خداوند شادی خواهد کرد،
و در نجات او شادمان خواهد شد.
۱۰ از صمیم دل خواهم گفت:
«خداوند، کیست مانند تو؟
ضعیفان را از دست زورمندان
و بینوایان را از دست تاراج‌گران رهایی می‌بخشی.»

۱۱ شاهدان بداندیش علیه من برخاسته
و مرا به کاری که از آن خبر ندارم متهم می‌سازند.
۱۲ نیکی مرا با بدی جبران می‌کنند
و من را ناامید می‌کنند.
۱۳ اما وقتی آن‌ها بیمار بودند،
من لباس ماتم به تن کرده روزه گرفتم.
با گردن خمیده دعا نمودم.
۱۴ مانند کسی که برای یک دوست یا برادر خود غصه می‌خورد،
یا مانند کسی که در سوگ مادر خود ماتم می‌گیرد،
برای ایشان ماتم گرفتم.

۱۵ اما وقتی که من در زحمت افتادم،
آنان همگی شادی‌کنان به‌دور من جمع شدند تا مرا مسخره
کنند،
و حتی کسانی که نمی‌شناختم،
از آزار من دست برنداشتند.
۱۶ با بی‌شرمی بسیار مسخره‌ام کردند
و با نفرت بر من خیره شدند.

۱۷ ای خداوند، تا به کی فقط نظاره‌گر خواهی بود؟
مرا از حملهٔ آنان رهایی بده؛
مرا از چنگال این شیرهای درنده نجات بده.
۱۸ آنگاه در برابر انبوه مردم تو را ستایش خواهم نمود
و در مقابل جماعت تو را سپاس خواهم گفت.

۱۹ نگذار آن‌هایی که بی‌جهت با من دشمنی می‌کنند،
بر من پوزخند زده شادی کنند،
و آنانی که بی‌سبب به من کینه می‌ورزند،
مرا مسخره نمایند.

۲۰ آن‌ها سخنان صلح‌آمیز نمی‌زنند،
بلکه بر ضد کسانی که صلح‌دوست هستند، دروغ می‌تراشند.
۲۱ آن‌ها به من تهمت زده می‌گویند:

«ما با چشم خودمان دیدیم که تو چه کردی!»
۲۲ اما تو، ای خداوند، از همه چیز آگاهی؛
پس خاموش منشین و از من دور مباش.

۲۳ ای خداوند، و ای خدای من، برخیز
و از من دفاع کن و به داد من برس.
۲۴ ای خداوند، ای خدای من، تو عادل هستی، پس بی‌گناهی مرا
ثابت کن؛

مگذار دشمنانم بر من شادی کنند.
۲۵ مگذار که آن‌ها در دل خود بگویند:
«ما به هدف خود رسیدیم!» و یا بگویند: «ما او را شکست
دادیم!»

۲۶ آن‌هایی که از ناکامی من خوشحال می‌شوند،
شرمنده و خجل گردند
و کسانی که خود را از من برتر می‌دانند،
سرافکنده و رسوا شوند.

۲۷ کسانی که خواهان بی‌گناهی من هستند
فریاد شادی برآورند و پیوسته بگویند:
«خداوند بزرگ است!»

او خواهان سعادت خادم خود می‌باشد.
۲۸ آنگاه عدالت تو را بیان کرده
تمام روز تو را ستایش خواهم نمود.

مزمور ۳۶

سرود داوود، بنده خداوند

شرارت انسان و رحمت خدا

۱ عصیان در اعماق دل شریر به او فرمان می دهد؛
هیچ ترسی از خدا مدّ نظر او نیست.
۲ زیرا آن ها چنان از خود راضی شده اند
که فکر می کنند گناهانشان آشکار نخواهد شد
و محکوم نخواهند گشت.
۳ تمام سخنانشان حيله و فریب است.
از کارهای نیک و عاقلانه دست کشیده اند.
۴ شب ها نیز در بستر خود دسیسه می چینند.
کارهای ناپسند انجام می دهند
و از هیچ شرارتی روگردان نیستند.
۵ ای خداوند، محبّت پایداری تو همچون آسمان ها نامحدود
و وفاداری تو فراتر از ابرها است.
۶ نیکویی تو مانند کوه های سر به فلک کشیده است
و عدالت تو همچون دریا های عمیق.
ای خداوند، انسان ها و حیوانات تحت مراقبت تو می باشند.

۷ ای خدا، محبّت پایداری تو چقدر عالی است!
تمام انسان ها در سایه بال های تو پناه می آورند.
۸ همه از خوان نعمت تو سیر می شوند
و از چشمه رحمت تو می نوشند.
۹ زیرا تو سرچشمه زندگی هستی
و در پرتو نور تو ما روشنی را می بینیم.

۱۰ محبّت پایداری تو بر آنایی که تو را می شناسند، همواره برقرار باشد،
و نیکویی تو بر آنانی که پاک دل هستند.
۱۱ مگذار که اشخاص مغرور بر من غالب گردند
و مردم شریر مرا فراری دهند.

۱۲ بدکاران طوری افتاده اند،
که دیگر نمی توانند برخیزند.

مزمور ۳۷

سرود داوود

سرنوشت شریران و نیکوکاران

۱ به خاطر مردم شریر خود را مشوش نکن،
و بر بدکاران حسادت موز. ^۲
آن‌ها به زودی مانند علف، پژمرده و خشک شده، از بین می‌روند.

۳ بر خداوند توکل نما و نیکویی کن
تا در زمین در امنیت زندگی کنی.
۴ لذت خود را در خداوند بجوی
و او آرزوهای دلت را برآورده خواهد ساخت.

۵ خودت را به خداوند بسپار و به او توکل کن؛
او تو را کمک خواهد کرد.
۶ او نیکی و حقانیت تو را مانند روز روشن، آشکار خواهد نمود.

۷ در حضور خداوند آرام باش
و با صبر منتظر او باش.
نگران کسانی که با حيله گری در زندگی موفق می‌شوند،
نباش.

۸ از خشم و غضب پرهیز کن
تا مرتکب گناه نشوی.
۹ مردم شریر از بین می‌روند،
اما کسانی که به خداوند توکل می‌کنند وارث زمین خواهند
شد.

۱۰ شریران زیاد دوام نخواهند آورد،
و چون به دنبال آن‌ها بگردی، ایشان را نخواهی یافت.
۱۱ اما فروتنان مالک زمین شده
از برکات فراوان آن لذت خواهند برد.

۱۲ شریر برای نیکان دسیسه می‌چیند
و با نفرت بر آن‌ها خیره می‌شود.

۱۳ اَمّا خداوند به شریران می خندد،
چون می بیند که روز داوری آن ها نزدیک است.

۱۴ شریران شمشیر به دست گرفته و تیروکمان خود را آماده کرده اند
تا فقیران و نیازمندان را بکشند
و نیکوکاران را هلاک سازند.
۱۵ اَمّا شمشیر آن ها به قلب خودشان فرو خواهد رفت
و کمانشان خواهد شکست.

۱۶ دارایی اندک شخص نیک بهتر است
از ثروت هنگفت اشخاص شریر،
۱۷ زیرا خداوند بازوی شریران را می شکند
اَمّا نیکان را محافظت خواهد نمود.

۱۸ خداوند مراقب کسانی است که مطیع او هستند،
و میراث آن ها جاودانه خواهد بود.
۱۹ در روزهای سختی سرافکنده نخواهند شد
و در زمان قحطی، خوراک کافی خواهند داشت.
۲۰ اَمّا شریران هلاک خواهند شد.
دشمنان خداوند مانند گل های صحرایی به زودی پژمرده
می گردند
و مثل دود در هوا محو خواهند شد.

۲۱ شریران قرض می گیرند، ولی پس نمی دهند،
اَمّا نیکان سخاوتمند و بخشنده هستند.
۲۲ آن هایی که از خداوند برکت یافته اند، وارث زمین خواهند شد،
لیکن کسانی که توسط او لعنت شده اند، از بین خواهند رفت.

۲۳ اگر خداوند از زندگی کسی رضایت داشته باشد،
او را در راهی که باید برود استوار می سازد.
۲۴ اگر بلغزد نخواهند افتاد،
زیرا خداوند دست او را می گیرد.

۲۵ از جوانی تا به امروز که پیر شده ام،
ندیده ام که خداوند نیکان را ترک کرده باشد،

و یا فرزندان آن‌ها دست به گدایی دراز کرده باشند.
 ۲۶ آن‌ها پیوسته با سخاوت می‌بخشند و به دیگران قرض می‌دهند،
 و فرزندان ایشان مایهٔ برکت خواهند بود.

۲۷ از بدی پرهیز و نیکی را دنبال کن
 آنگاه نسل تو تا ابد بر زمین سکونت خواهد کرد،
 ۲۸ زیرا خداوند عدالت را دوست می‌دارد
 و وفاداران خود را ترک نخواهد کرد.
 او همیشه از آنان محافظت خواهد نمود،
 اما نسل شریان از بین خواهد رفت.
 ۲۹ نیکان وارث زمین خواهند شد
 و تا ابد در آنجا زندگی خواهند کرد.

۳۰ گفتار شخص نیک حکیمانه است
 و او همیشه از روی انصاف سخن می‌گوید؛
 ۳۱ شریعت خدای خود را در دلش حفظ می‌کند،
 بنابراین هرگز لغزش نمی‌خورد.

۳۲ شریر در کمین نیکان است
 و قصد جان آنان را دارد،
 ۳۳ اما خداوند آنان را به دست دشمن رها نخواهد کرد
 و نخواهد گذاشت که در محاکمه محکوم شوند.

۳۴ بر خداوند امیدوار باش و او امر او را اطاعت نما؛
 او تو را وارث زمین نموده سرافراز خواهد کرد
 و تو نابودی شریان را خواهی دید.

۳۵ مرد شریری بود که بسیار ظالم بود،
 و مانند درخت سدر لبنان به هر سو قد کشیده بود.
 ۳۶ اما بعد از مدتی دیگر او را ندیدم
 و هر قدر جستجو کردم، او را نیافتم.

۳۷ شخص نیکو و درستکار و صلح‌جو را ملاحظه نما؛
 او عاقبت نیکویی خواهد داشت.
 ۳۸ اما شریان همگی هلاک خواهند شد

و نسل ایشان از بین خواهد رفت.

۳۹ خداوند اشخاص نیک را نجات می بخشد،
و در هنگام سختی، پناهگاه آنان می باشد.
۴۰ خداوند آن ها را کمک می کند
و از شرّ شیران رهایی می دهد،
زیرا به او پناه می آورند.

مزمور ۳۸

سرود داوود، یک سوگواوری

دعای شخص رنج دیده

۱ خداوندا، در خشم خود مرا توبیخ نکن.
و در غضب خود مرا تادیب منما.
۲ تیرهای تو در بدنم فرورفته اند،
و مرا به زمین زده ای.

۳ به خاطر خشم تو تمام وجودم بیمار است؛
به خاطر گناهانم، همه اعضای بدنم به درد آمده است.
۴ گناهان من از سرم گذشته
و برای من بار سنگینی شده اند.

۵ به خاطر حماقتم،
زخم های بدنم چرک کرده و متعفن شده اند.
۶ به خود می پیچم و قامت خم شده
و سراسر روز در ماتم هستم.
۷ کمرم از شدّت درد می سوزد
و تمام وجودم بیمار است.
۸ به کلی کوفته و لِه شده ام
و از شدّت درد درون می نالم.

۹ خداوندا، تو از خواسته های من آگاهی
و ناله هایم از تو پنهان نیست.
۱۰ دل من به تپش افتاده و توانم را از دست داده ام
و نوری در چشمم نمانده است.

۱۱ دوستان و آشنایانم به خاطر بلایی که بر من آمده از من دوری می‌کنند

و حتی خویشاوندانم از من می‌گریزند.

۱۲ آنانی که قصد جانم را دارند، برایم دام گسترده‌اند،
و کسانی که در پی آزار من هستند، تهدیدم می‌کنند
و تمام روز برایم نقشه می‌کشند.

۱۳ اما من همچون شخص کری هستم که نمی‌شنود
و همچون لالی که سخن نمی‌گوید.

۱۴ بلی، من همچون کسی گشته‌ام که نه می‌شنود
و نه پاسخی بر زبان دارد.

۱۵ خداوندا، منتظر تو هستم؛

ای یهوه، خدای من تو جواب خواهی داد.

۱۶ در دعا گفتم: «اگر لغزش خوردم،

مگذار دشمنانم شاد شده فخر نمایند.»

۱۷ زیرا نزدیک است بیفتم

و از شدت درد لحظه‌ای آرام ندارم.

۱۸ من به گناهان خود اعتراف می‌کنم

و از خطاهایی که کرده‌ام رنج می‌برم.

۱۹ دشمنانم سالم و قوی هستند

و آنانی که بی سبب از من نفرت دارند، بسیارند.

۲۰ آنانی که در عوض نیکی‌های من به من بدی می‌کنند،

با من مخالفت می‌کنند، چون در پی نیکویی هستم.

۲۱ خداوندا، مرا ترک نکن!

ای خدای من، از من دور مباش!

۲۲ ای خداوند، ای نجات‌دهنده من، به کمک من بشتاب!

مزمور ۳۹

سرود داوود

اعتراف شخص رنج‌دیده

۱ به خود گفتم مواظب رفتار خود خواهم بود
و مراقب زبانم، تا مرتکب گناه نشوم.

در حضور مردم شریر دهان خود را بسته حرفی نخواهم زد.
 ۲ گنگ و خاموش ایستادم؛

حتی حرف خوب هم از زبانم شنیده نشد،
 اما پریشانی من بیشتر می شد.

۳ اضطراب بر من چیره شده بود،
 هرچه بیشتر فکر می کردم بیشتر مضطرب می شدم؛
 سرانجام به زبان آمده گفتم:

۴ «خداوندا، به من بگو چه وقت مرگم فرا می رسد؟
 چند سال دیگر عمر خواهم کرد،
 و چه وقت زندگی من تمام خواهد شد؟»

۵ عمرم را چقدر کوتاه کرده ای!
 تمام سال های عمرم در نظر تو فقط لحظه ای است.
 به راستی عمر انسان دمی بیش نیست،
 ۶ و مانند سایه کوتاه و زودگذر است.
 بیهوده مضطرب و پریشان می شود.
 او ثروت می اندوزد، ولی نمی داند نصیب چه کسی خواهد شد.

۷ اینک ای خداوند، به چه چیزی امیدوار باشم؟
 امید من به تو است.

۸ مرا از همه گناهانم پاک نما،
 و مگذار اشخاص نادان مسخره ام کنند.

۹ من سکوت می کنم و حرفی نخواهم زد،
 زیرا تو مرا به این روز گرفتار کردی.
 ۱۰ بیش از این تنبیهم نکن،

زیرا در اثر ضربه های دست تو نزدیک است هلاک شوم.
 ۱۱ انسان را به خاطر گناهش تأدیب و تنبیه می کنی؛
 هرآنچه را که به آن دل بسته است،
 مانند پارچه بیدخورده از بین می ببری.
 بلی، عمر انسان دمی بیش نیست.

۱۲ خداوندا، به دعایم گوش بده،
 و درخواست کمکم را بشنو،
 و اشک هایم را نادیده مگیر!

من نیز مانند اجداد خود
در این دنیا مهمان و غریب هستم.
۱۳ مرا به حال خود رها کن تا پیش از این که از این دنیا بروم،
لحظه‌ای روی شادی را ببینم.

مزمور ۴۰

سرود داوود

سرود سپاسگزاری

۱ با صبر بسیار انتظار کشیدم تا خداوند مرا کمک کند.
او به من توجّه نموده فریادم را شنید.
۲ او مرا از لجن‌زار و از گودال هلاکت بیرون کشید
و مرا بر صخره قرار داد و جای پایم را محکم ساخت.
۳ او سرودی تازه به من آموخت،
سرود ستایش از خدای ما.
عدّه زیادی چون این را ببینند، ترسان شده
بر خداوند توکل خواهند نمود.

۴ خوشا به حال کسانی که بر خداوند توکل می‌کنند،
و از اشخاص مغرور
و بُت‌پرست پیروی نمی‌کنند.
۵ خداوندا، خدای ما،
هیچ کس مانند تو نیست!
تو همیشه به فکر ما بوده‌ای و برای ما کارهای عجیب
کرده‌ای،
به حدّی که نمی‌توان آن‌ها را برشمرد
و زبان من نیز از بیان آن‌ها قاصر است.

۶ تو خواهان قربانی‌ها و هدایا نیستی.
قربانی سوختنی
و قربانی گناه را نمی‌خواهی،
اما تو گوش شنوا به من داده‌ای.
۷ پس گفتم: «من حاضرم؛
دستورات تو در کتاب تورات برای من نوشته شده است.
۸ ای خدای من، چقدر مشتاقم که اراده تو را به جا آورم.
من تعلیم تو را در دل خود حفظ می‌کنم.»

۹ خداوندا، در بین جماعت بزرگ تو، این مژده را اعلام کرده‌ام
 که تو ما را نجات می‌دهی.
 تو می‌دانی که من هرگز در این مورد سکوت نکرده‌ام.
 ۱۰ من مژدهٔ نجات تو را در دل خود پنهان نکرده‌ام،
 بلکه همیشه از وفاداری و کمک تو در میان جماعت بزرگ
 سخن گفته‌ام.
 دربارهٔ محبت پایدار و صداقت تو سکوت نکرده‌ام.
 ۱۱ خداوندا، محبت خود را از من دریغ نکن.
 بگذار که رحمت پایدار و وفای تو همیشه حافظ من باشد.

درخواست کمک

۱۲ مشکلات بی‌شماری مرا احاطه نموده‌اند،
 به اندازه‌ای که نمی‌توانم آن‌ها را بشمارم!
 گناهانم بر من سنگینی می‌کنند
 به حدی که نمی‌توانم سرم را بلند کنم.
 آن‌ها از موی سرم زیادتر شده‌اند
 و طاقتم را از دست داده‌ام.
 ۱۳ خداوندا، به لطف خویش مرا رهایی بده؛
 خداوندا، به کمک من بشتاب.
 ۱۴ آنانی که قصد جان مرا دارند
 سرافکنده و شرمنده شوند
 و بدخواهان من پریشان
 و رسوا گردند.
 ۱۵ کسانی که مرا مسخره می‌کنند،
 خوار و آشفته شوند،
 ۱۶ اما کسانی که به تو روی می‌آورند شاد و مسرور گردند.
 آنانی که به خاطر نجات خود از تو سپاسگزارند، همیشه
 بگویند: «خدا چقدر بزرگ است!»

۱۷ خداوندا، من فقیر و درمانده‌ام،
 اما تو به فکر من هستی.
 تو مددکار و نجات‌دهندهٔ من هستی.
 پس ای خداوند، تأخیر نکن.

مزمور ۴۱

سرود داوود

دعای شخص بیمار

۱ خوشا به حال کسانی که به فکر فقرا هستند؛
 خداوند آنان را هنگام سختی نجات خواهد داد.
 ۲ خداوند آن‌ها را محافظت نموده زنده نگاه می‌دارد.
 آن‌ها را در وطن خود خوشبخت می‌سازد
 و به دست دشمن تسلیم نخواهد کرد.
 ۳ در هنگام بیماری، خداوند آن‌ها را تقویت می‌کند
 و به آن‌ها سلامتی می‌بخشد.

۴ گفتم: «خداوندا، من نسبت به تو گناه کرده‌ام،
 اما تو به من رحم فرما و مرا شفا بده.»
 ۵ دشمنانم با نفرت درباره‌ی من می‌گویند:
 «چه وقت می‌میرد و نامش فراموش می‌شود؟»
 ۶ وقتی به ملاقات من می‌آیند، از روی صداقت نیست،
 بلکه برای خبرچینی
 و شایعه‌پراکنی می‌آیند.
 ۷ همه‌ی آنانی که از من نفرت دارند با یکدیگر درباره‌ی من زمزمه
 می‌کنند
 و بدترین تصوّر را درباره‌ی من دارند.
 ۸ آن‌ها می‌گویند: «به مرضی گشوده گرفتار شده؛
 از بستر بیماری هرگز برنخواهد خاست.»
 ۹ حتّی نزدیک‌ترین دوست من که به او اعتماد کامل داشتم،
 آن کس که با من نان می‌خورد،
 برضد من برخاسته است.

۱۰ ولی، خداوندا، تو به من رحم کن و سلامتی مرا به من بازگردان
 تا برخاسته جواب دشمنانم را بدهم.
 ۱۱ به این وسیله من خواهم دانست
 که تو از من خشنود هستی و نمی‌گذاری دشمنانم بر من پیروز
 گردند.
 ۱۲ تو مرا به خاطر درستکاری‌ام کمک خواهی کرد
 و پیوسته مرا در پیشگاه خود حفظ خواهی نمود.

۱۳ سپاس بر یهوه، خدای اسرائیل،
از ازل تا به ابد.

آمین و *آمین!

کتاب دوم (مزامیر ۴۲-۷۲)

مزمور ۴۲

سرودی از خاندان قورح

دعایی در دیار غربت

۱ چنان که آهو برای نهرهای آب اشتیاق شدید دارد،
همچنان ای خداوند، جان من مشتاق تو است.

۲ جان من تشنه خدا است، تشنه خدای زنده،

که چه وقت بیایم و در حضور او باشم!

۳ روز و شب گریه می کنم و اشک هایم تنها خوراک من هستند،
دشمنانم همواره از من می پرسند:
«خدای تو کجا است؟»

۴ چون گذشته را به یاد می آورم قلبم می شکند،
که چگونه مردم را در روزهای عید به خانه خدا رهبری می کردم
و فریاد شادی برمی آوردم
و سرود شکرگزاری می خواندیم.

۵ ای جان من چرا این قدر افسرده ای؟

چرا این قدر پریشان گشته ای؟

بر خدا امیدوار خواهم بود

و یک بار دیگر او را حمد خواهم گفت،
خدای من و نجات دهنده من.

۶ در این دیار غریب جانم افسرده است.

بنابراین از سرزمین اردن

و کوه های حرمون و مصغر

تو را به یاد می آورم.

۷ امواج خروشان غم از سر من گذشته اند
و توفان های اندوه احاطه ام کرده اند.

۸ خداوندا، به هنگام روز، محبت بی پایان خود را عطا فرما
تا شبانگاه سرود شکرگزاری تو را بخوانم
و به درگاه تو ای خدای حیات بخش، دعا کنم.

۹ به خدا که صخره من است می گویم:
«مرا فراموش کرده ای؟
چرا باید به خاطر ظلم دشمنان
در پریشانی به سر برم؟»
۱۰ سخنان توهین آمیز آن ها مانند زخمی گشوده
مرا آزار می دهد،
وقتی همواره می پرسند:
«خدای تو کجا است؟»

۱۱ ای جان من چرا این قدر افسرده ای؟
چرا این قدر پریشان گشته ای؟
بر خدا امیدوار خواهم بود،
و یک بار دیگر او را حمد خواهم گفت،
خدای من و نجات دهنده من.

مزمور ۴۳

ادامه مزمور چهل و دوم

دعایی در دیار غربت

۱ ای خدای من، در برابر مردم خدانشناس از من دفاع کن
و بی گناهی مرا اعلام نما؛
مرا از دست مردم ظالم و حيله گر برهان.
۲ خدایا، تو پناهگاه من هستی.
چرا مرا طرد کرده ای؟
چرا از دست ظلم دشمنان
همیشه در ماتم باشم؟

۳ نور و راستی خود را بفرست
تا مرا هدایت کنند،
و مرا به کوه مقدس

که بارگاه تو است برسانند.
۴ آنگاه در برابر قربانگاه تو خواهم ایستاد

و برای تو ای خدا، خدای من که سرچشمه شادی من هستی،
با بربط خواهم نواخت
و سرود شکرگزاری خواهم سرایید.

۵ ای جان من چرا این قدر افسرده‌ای؟
چرا این قدر پریشان گشته‌ای؟
بر خدا امیدوار خواهم بود
و یک بار دیگر او را حمد خواهم گفت.

مزمور ۴۴

سرودی از خاندان قورح

سوگِ ملی و درخواست کمک

۱ خدایا، ما با گوش‌های خود شنیده‌ایم
و اجداد ما برای ما تعریف کرده‌اند
که تو در زمان آن‌ها و در دوران گذشته
چه کارهای شگفت‌انگیزی انجام دادی.
۲ تو با دست خود قوم‌های دیگر را از این سرزمین بیرون کردی
و قوم خود را در سرزمین خودشان ساکن گرداندی.
تو قوم‌های دیگر را سرکوب کردی،
ولی قوم خود را توفیق بخشیدی.
۳ قوم تو این سرزمین را با شمشیر خود تسخیر نکردند،
و به قدرت بازوی خویش پیروز نگردیدند،
بلکه با قدرت و توانایی تو
و با اطمینان به حضور تو
که نشانه رضایت تو از آنان بود، پیروز گشتند.

۴ تو پادشاه و خدای من هستی؛
به قوم خود اسرائیل پیروزی عطا می‌کنی.
۵ با کمک تو دشمنان را شکست می‌دهیم
و با نام تو مهاجمان خود را لگدمال می‌کنیم.
۶ نه به تیروکمان خود توکل خواهم کرد
و نه به شمشیر خود که مرا نجات دهد؛
۷ بلکه تو ما را از دست دشمنانمان رهایی بخشیدی
و بدخواهان ما را شرمنده ساختی.

۸ ما همیشه به نام خدای خود افتخار خواهیم کرد
و پیوسته تو را ستایش خواهیم نمود.

۹ اما اکنون ما را رد کرده‌ای و رسوا ساخته‌ای،
و لشکریان ما را کمک نمی‌کنی.
۱۰ ما را در مقابل دشمن متواری ساخته‌ای
و آن‌ها دارایی ما را غارت کرده‌اند.
۱۱ ما را مانند گوسفندان به کشتارگاه فرستادی،
و در بین قوم‌های جهان پراکنده ساختی.
۱۲ قوم خود را ارزان فروختی؛
آن‌ها برای تو ارزشی نداشتند.

۱۳ نزد همسایگان، ما را خوار و حقیر ساختی.
آن‌ها به ما توهین می‌کنند و ما را به تمسخر می‌گیرند.
۱۴ ما را در میان ملت‌های دیگر ضرب‌المثل ساخته‌ای،
و وسیله‌ای برای ریشخند آنان.
۱۵ تمام روز رسوایی‌ام پیش روی من است،
و شرم روی مرا پوشانده است
۱۶ از شنیدن اهانت دشمنان و تنفر بدخواهانم.

۱۷ همه این‌ها بر ما واقع شد،
اما ما تو را فراموش نکردیم
و پیمانی را که با ما بسته‌ای نشکستیم.
۱۸ از تو دل سرد نشدیم
و از راه تو منحرف نگشتیم.
۱۹ اما تو ما را در بین حیوانات وحشی بدون کمک رها کردی؛
و ما را در تاریکی کامل رها نمودی.

۲۰ اگر ما نام تو را فراموش می‌کردیم،
یا دست کمک به سوی خدایان بیگانه دراز می‌کردیم،
۲۱ البته تو می‌دانستی،
زیرا از اسرار دل مردم آگاهی.

۲۲ ما به‌خاطر نام تو تمام روز با مرگ روبه‌رو هستیم
و ما را مانند گوسفندان کشتارگاه، به حساب می‌آورند.

۲۳ ای خداوند، بیدار شو! چرا خوابیده‌ای؟
برخیز و ما را برای همیشه طرد نکن.

۲۴ چرا خود را از ما پنهان می‌کنی؟
رنج و مصیبت ما را از یاد ببر.

۲۵ ما خُرد شده به زمین افتاده‌ایم،
و با خاک یکسان شده‌ایم.

۲۶ برخیز و به کمک ما بیا!
به‌خاطر محبّت پایدار خود ما را نجات بده.

مزمور ۴۵

سرودی از خاندان قورح

سرود عروسی شاهانه

۱ دل من پُر از کلمات زیبا شده؛
می‌خواهم مانند نویسنده‌ای ماهر،
شعری در وصف پادشاه بسرایم.

۲ تو زیباتر از همهٔ انسان‌ها هستی؛
فیض از لبان تو جاری است.
خدا برای همیشه تو را مبارک ساخته است.
۳ ای پادشاه مقتدر، شمشیر خود را به کمر ببند؛
تو پُر جلال و باشکوهی.

۴ برای دفاع از حقیقت و عدالت
باشکوه بر مرکب خود سوار شو؛
دست راست تو، کارهای عظیمی انجام خواهد داد.
۵ تیرهای تو به قلب دشمنان خواهد نشست،
و ملت‌ها به پای تو خواهند افتاد.

۶ سلطنتی که خدا به تو بخشیده است،
تا به‌ابد پایدار خواهد بود.

تو با عدالت سلطنت می‌کنی.
۷ تو راستی را دوست می‌داری
و از شرارت متنفری.

بنابراین خدا، خدای تو، تو را بیشتر از هر کس دیگر،

با روغن شادمانی* مسح نموده است.
 ۸ لباس‌های تو همه آمیخته به عطر است، عطر مُرّ، عود و دارچین.
 در کاخ عاج، نوای ساز تو را شادمان می‌سازد.
 ۹ دختران پادشاهان، ندیمه‌های دربار تو هستند،
 ملکه، مُزین به طلای اوفیر،
 در سمت راست تخت تو ایستاده است.

۱۰ ای دختر، پند مرا بشنو و به آن توجّه کن؛
 قوم‌خویش و خانه پدری خود را فراموش کن
 ۱۱ تا پادشاه شیفته زیبایی تو شود.
 او سرور تو است؛ پس او را تعظیم نما.
 ۱۲ مردم صور برای تو هدیه می‌آورند،
 و ثروتمندان طالب رضامندی تو می‌باشند.

۱۳ عروس پادشاه را بنگرید؛
 او در حجله خود، در لباس قلاب‌دوزی شده چه زیبا است!
 ۱۴ او را با لباس رنگارنگش به حضور پادشاه می‌برند،
 و ندیمه‌هایش نیز در عقب او
 به حضور پادشاه حاضر می‌شوند.
 ۱۵ آنان با سرور و شادمانی
 به کاخ پادشاه هدایت می‌شوند.

۱۶ بله ای پادشاه، همانند اجدادت پسران بسیار خواهی داشت؛
 پسران تو نیز بر تخت پادشاهی خواهند نشست،
 و تو آنان را به حکمرانی سراسر جهان خواهی گماشت.
 ۱۷ سرود من آوازه تو را همیشه پایدار خواهد ساخت،
 و تمام قوم‌ها تا ابد تو را ستایش خواهند نمود.

مزمور ۴۶

سرودی از خاندان قورح

خدا با ما است

۱ خدا پناهگاه و قوّت ما است،
 مددکاری که هنگام سختی فوراً به فریاد ما می‌رسد.
 ۲ بنابراین نخواهیم ترسید، اگرچه زمین بلرزد
 و کوه‌ها به قعر دریاها فرو روند،

۳ یا دریاها بخروشدند و کف برآورند
و کوه‌ها از تلاطم آن‌ها به لرزه درآیند.

۴ نه‌ری است که جویبارهای آن شهر خدا را شادمان می‌سازد،
و به خانهٔ مقدّس او طراوت می‌بخشد.

۵ خدا در این شهر ساکن است، پس هرگز ویران نخواهد شد؛
هر بامداد به کمک آن خواهد آمد.

۶ ملّت‌ها هیاهو می‌کنند و دولت‌ها متزلزل می‌شوند،
اما وقتی خدا حرف می‌زند، زمین ذوب می‌گردد.

۷ یَهُوه، خدای متعال با ما است؛
خدای یعقوب قلعهٔ بلند ما است.

۸ بیایید کارهای عظیم خداوند را مشاهده کنید،
و ببینید چه شگفتی‌هایی در دنیا انجام داده است.

۹ او جنگ‌ها را در سراسر جهان خاتمه می‌دهد.
کمان‌ها را می‌شکند، نیزه‌ها را خرد می‌کند،
و سپرها را در آتش می‌اندازد.

۱۰ آرام بگیرید و بدانید که من یَهُوه هستم،
و در سراسر جهان
و در بین تمام مردمان متعال می‌باشم.

۱۱ یَهُوه، خدای متعال با ما است،
و خدای یعقوب قلعه بلند ما است.

مزمور ۴۷

سرودی از خاندان قورَح

خدا پادشاه تمام جهان

۱ ای مردمان جهان، دست بزنید،

و با فریاد شادی به حضور خدا بسرایید!

۲ از خداوند، آن قادر متعال، باید ترسید؛

او پادشاه بزرگی است که بر سراسر جهان پادشاهی می‌کند.

۳ او قوم‌های جهان را زیر سلطهٔ ما قرار داد،

و ملّت‌ها را زیر پای ما به خاک انداخت.

۴ او این سرزمین را برای میراث ما انتخاب کرد،

سرزمینی که موجب افتخار فرزندان یعقوب است، قومی که او
آن‌ها را دوست می‌دارد.

۵ خدا در میان هلهله شادی صعود کرده است؛

یهوه با صدای شیپور

به تخت خود جلوس نموده است.

۶ بسرایید، در ستایش خداوند بسرایید.

بسرائید، در ستایش پادشاه بسرایید.

۷ خدا پادشاه سراسر جهان است؛

با مزامیر او را ستایش کنید.

۸ خدا بر تخت مقدّس خود نشسته است

و بر مردم جهان سلطنت می‌کند.

۹ پادشاهان جهان به همراه قوم خدای ابراهیم

برای پرستش او جمع می‌شوند،

زیرا او نیرومندتر از همه لشکرهای دنیا است

و حاکم مطلق جهان می‌باشد.

مزمور ۴۸

سرودی از خاندان قورح

شکوه جلال شهر خدا

۱ خداوند بزرگ است؛ باید او را در شهر خدای ما

و بر کوه مقدّس او پرستش نمود.

۲ صهیون، کوه خدا، زیبا و بلند است،

شهر پادشاه بزرگ که شادی‌بخش همه مردم دنیا است.

۳ خدا نشان داده است که

در قصرهای آن، او پناهگاه بلندی است.

۴ پادشاهان همه متّفق شدند

تا به آن شهر حمله کنند.

۵ اما وقتی آن را دیدند، متحیر شدند

و وحشت‌زده فرار کردند.

۶ از ترس لرزیدند و مانند زنی که درد زایمان داشته باشد

به خود پیچیدند،

۷ همچون کشتی‌هایی که دچار توفان شده باشند، به تلاطم افتادند.

۸ آنچه را که درباره کارهای خدا شنیده بودیم، اکنون در شهر خدای خود، خداوند متعال، با چشم خود می‌بینیم.
خداوند آن شهر را تا ابد حفظ خواهد کرد.

۹ ای خدا، ما در معبد بزرگ تو، به محبت پایدار تو می‌اندیشیم.
۱۰ تمام مردم تو را ستایش می‌کنند، و آوازه تو در سراسر عالم پیچیده است.
تو با عدالت داوری می‌کنی.
۱۱ مردم صهیون شادمانی کنند و شهرهای یهودیه به وجد آیند، زیرا تو با عدالت داوری می‌کنی.

۱۲ ای قوم خدا، به دور صهیون بگردید و بُرج‌هایش را بشمارید.
۱۳ به دیوارهای آن توجّه نمایید و سنگرهایش را تماشا کنید تا برای فرزندان خود تعریف کنید
۱۴ و بگویید این خدا، تا ابد خدای ما است و ما را تا ابد رهبری خواهد کرد.

مزمور ۴۹

سرودی از خاندان قورح

توکل احمقانه بر ثروت

۱ ای همه قوم‌ها، این را بشنوید!
ای تمامی مردم جهان گوش بدهید،
۲ کوچک و بزرگ، ثروتمند و فقیر.
۳ افکار من دانایی را آشکار می‌سازد؛ سخنان من حکمت را بیان می‌کنند.
۴ به مثل‌ها توجّه می‌کنم؛ معنی آن‌ها را هنگامی که چنگ می‌نوازم بیان می‌کنم.

۵ چرا در هنگام خطر و یا وقتی که
شریران مرا محاصره کرده‌اند، بترسم؟
۶ این‌ها مردمی هستند که به ثروت خود توکل دارند
و به دارایی خویش می‌بالند!
۷ هیچ کس نمی‌تواند تاوان جان خود را بدهد
و یا بهای زندگی خود را به خدا بپردازد.
۸ زیرا تاوان زندگی یک انسان بسیار گران‌بها است
و هیچ بهایی برای بازخرید آن کافی نخواهد بود
۹ تا انسان طعم مرگ را نچشد
و تا به ابد زنده بماند.

۱۰ همه ما می‌بینیم که حتی حکیمان هم می‌میرند،
همچنان که احمقان و نادانان می‌میرند
و همه آن‌ها ثروت خود را برای دیگران باقی می‌گذارند.
۱۱ درحالی که آن‌ها نام خود را بر املاک خود می‌گذارند،
گورشان خانه ابدی آن‌ها می‌گردد
و برای همیشه در آن ساکن می‌شوند.
۱۲ جاه و مقام انسان را از مرگ نجات نمی‌دهد،
بلکه انسان نیز مانند یک حیوان خواهد مُرد.

۱۳ این است سرنوشت اشخاصی که احمقانه به خودشان توکل
دارند،
و سرنوشت آنانی که فخرفروشی آن اشخاص را می‌پسندند.
۱۴ آن‌ها مانند گوسفندان محکوم به مرگ هستند
و مرگ چوپان ایشان است.
نیکوکاران بر آن‌ها فرمانروایی خواهند کرد
و اجساد آنان به زودی دور از خانه‌هایشان در دنیای مردگان
خواهد پوسید.

۱۵ اما خداوند، جان مرا از دنیای مردگان نجات خواهد داد
و مرا به حضور خود خواهد پذیرفت.

۱۶ ناراحت نباش وقتی کسی ثروتمند می‌گردد
و مال و دارایی او افزوده می‌گردد؛
۱۷ وقتی که مُرد،

دارایی و ثروت خود را با خود به گور نخواهد برد.

- ۱۸ هرچند در زندگی خود را خوشبخت بداند
و دیگران او را به خاطر موفقیّتش بستایند،
۱۹ اما سرانجام خواهد مُرد و به اجداد خود خواهد پیوست
و دیگر روشنایی را نخواهد دید.
۲۰ جاه و مقام، انسان را از مرگ نجات نمی دهد،
بلکه انسان نیز همچون یک حیوان خواهد مُرد.

مزمور ۵۰

سرود آساف

قربانی واقعی

- ۱ یهوه، خدای قادر مطلق، تمام مردم روی زمین را
از شرق تا غرب احضار نموده سخن می گوید:
۲ نور جمال او از *صهیون
که جلوه گاه زیبایی است، می درخشد.

- ۳ خدای ما می آید، اما نه در سکوت،
بلکه با آتشی سوزنده که در پیشاپیش او است
و توفانی سهمگین که در گرداگرد او است.
۴ آسمان ها و زمین را به گواهی می طلبد
تا بر قوم خود داوری کند.
۵ او می فرماید: «جمع شوید ای مؤمنانی
که با قربانی های خود با من پیمان بستید.»
۶ آسمان ها اعلام می کنند که خدا عادل است،
و او خودش داوری می کند.

- ۷ ای قوم من بشنوید؛ من سخن می گویم؛
ای اسرائیل، بدانید که من خدا هستم،
خدای شما که علیه شما گواهی می دهم.
۸ من در مورد قربانی های شما و قربانی های سوختنی شما
که پیوسته به حضور من تقدیم می کنید، شما را سرزنش
نمی کنم.
۹ من به گاو مزرعه شما
یا به بُر گله شما احتیاجی ندارم،
۱۰ زیرا همه حیوانات جنگل
و تمام چهارپایانی که بر هزاران تپه می چرند، از آن من هستند.

۱۱ تمامی پرندگان آسمان
و تمام حیوانات صحرا از آن من می باشند.

۱۲ اگر گرسنه هم می بودم، به شما نمی گفتم،
جهان و هرچه در آن است، از آن من است.

۱۳ مگر من گوشت گاو می خورم
و یا خون بُز می نوشم؟

۱۴ قربانی های شما، شکرگزاری شما باشد
و به قولی که به قادر متعال داده اید، وفا کنید.

۱۵ در هنگام سختی ها و مشکلات مرا صدا کنید؛
من شما را رهایی می دهم
و شما مرا تمجید خواهید کرد.

۱۶ اما خداوند به شیرین می فرماید:
«شما چه حقی دارید که فرایض مرا بیان کنید
و درباره پیمان من حرف بزنید.

۱۷ زیرا تادیب را نمی پذیرید

و کلام مرا به جا نمی آورید.

۱۸ در پی دوستی با دزدان هستید

و با زناکاران هم نشین می شوید.

۱۹ «زبان تو همیشه به فریب آلوده است

و از گفتار شیرانه شرم نداری.

۲۰ به برادرت تهمت می زنی

و از او بدگویی می کنی.

۲۱ تو همه این کارها را انجام دادی

و من چیزی نگفتم.

تو گمان کردی که من هم مانند تو هستم.

اما حالا تو را توبیخ نموده خطاهایت را به تو نشان خواهم داد.

۲۲ «ای کسانی که مرا فراموش کرده اید،

به من گوش دهید،

و گرنه شما را هلاک خواهم کرد و کسی نخواهد بود که شما را

رهايي دهد.

۲۳ آن‌هایی که قربانی شکرگزاری به حضور من می‌آورند، مرا احترام می‌کنند،
و من آنانی را که به راه راست می‌روند، نجات خواهم داد.»

مزمور ۵۱

سرود داوود، بعد از این که ناقان با او در مورد گناهش با بَتَشَاح صحبت کرد.

دعای اعتراف و طلب آمرزش

۱ خدایا، به خاطر محبّت پایدار خود

بر من رحم کن،

و از روی کَرَم بی‌پایانت

گناهان مرا محو ساز.

۲ مرا از گناهم به کلی شست‌وشو ده

و از خطایم پاک ساز.

۳ من به خطای خود اعتراف می‌کنم

و گناهم همیشه در نظر من است.

۴ من علیه تو، ای خداوند،

بلی، تنها علیه تو گناه کرده‌ام،

و آنچه را که در نظر تو بد است، انجام داده‌ام.

اینک تو حقّ داری که مرا داوری نموده محکوم سازی.

۵ من از لحظه تولّد گناهکار بوده‌ام،

از همان لحظه‌ای که نطفه‌ام در رحم مادرم بسته شد، به گناه

آلوده بوده‌ام.

۶ تو طالب صداقت و راستی هستی،

پس فکر مرا از حکمت خود پُر ساز.

۷ گناه مرا از من بردار تا پاک شوم.

مرا بشوی تا از برف سفیدتر گردم.

۸ بگذار تا صدای شادی و خوشی را بشنوم؛

گرچه مرا کوبیده و خُرد کرده‌ای،

بار دیگر شاد خواهم بود.

۹ از گناهانم چشم‌پوش

و خطاهایم را محو ساز.

۱۰ خدایا، دل‌پاک در من بیافرین

و باطنم را با روح راستی تازه گردان.
۱۱ مرا از حضور خود مران

و روح قدّوس خود را از من مگیر.
۱۲ شادی نجات را به من بازگردان

و شوق اطاعت از اوامرت را در من ایجاد نما.
۱۳ آنگاه احکام تو را به خطاکاران خواهم آموخت
و آنان به سوی تو باز خواهند گشت.

۱۴ ای خدایی که نجات دهنده من هستی، مرا از گناه خونریزی
نجات ده

تا زبانم بار دیگر سرود عدالت تو را بسراید.
۱۵ خداوندا، دهانم را بگشا
تا با زبانم تو را ستایش کنم.

۱۶ تو خواهان قربانی نیستی،
و گرنه تقدیم می کردم.

قربانی های سوختنی تو را خشنود نمی سازد.
۱۷ خدایا، قربانی من، دل شکسته من است؛
تو دل شکسته و توبه کار را خوار نخواهی شمرد.

۱۸ خداوندا، بر *صهیون نظر لطف داشته باش
و دیوارهای اورشلیم را دوباره بنا نما.
۱۹ آنگاه از قربانی های شایسته،

یعنی قربانی های سوختنی و قربانی های کامل، خشنود خواهی
شد،
و گاوها بر قربانگاه تو، قربانی خواهند شد.

مزمور ۵۲

سرود داوود، بعد از این که دو آغ آدمی نزد شائول رفت
و گفت که داوود به خانهٔ اخیمِلِک رفته است

قضاوت و فیض خدا

۱ ای مرد قدرتمند، چرا به شرارت خود افتخار می کنی،
و همواره به مردم نیک آزار می رسانی؟
۲ برای نابودی دیگران نقشه می کشی؛
زبانَت مانند تیغ تیز است،

و کار تو حيله گری است.

۳ بدی را زیادت‌تر از خوبی،

و دروغ را بیشتر از راستی دوست می‌داری.

۴ ای حيله گر، تو سخنان مرگبار را دوست می‌داری.

۵ اما خدا تو را از خانه‌ات بیرون کشیده،

برای همیشه هلاک خواهد کرد؛

او تو را از سرزمین زندگان ریشه کن می‌سازد.

۶ نیکوکاران این را دیده خواهند ترسید

و به تو خندیده خواهند گفت:

۷ «این شخص را ببینید؛ او همان کسی است که بر خدا توکل نکرد،

بلکه بر ثروت فراوان خود توکل نمود

و به شرارت روی آورد.»

۸ اما من مانند درخت زیتون سرسبزی در خانه خدا هستم؛

من همیشه به محبت پایدار او توکل خواهم کرد.

۹ خدایا، من همیشه تو را به‌خاطر آنچه که انجام داده‌ای شکر خواهم گفت

و در حضور آنانی که به تو وفادارند

اعلام خواهم کرد که تو نیکو هستی.

مزمور ۵۳

سرود داوود

شرارت انسان

(مزمور ۱۴)

۱ احمق در دل خود می‌گوید:

«خدا وجود ندارد.»

این چنین اشخاص فاسد هستند،

و کارهای زشت انجام می‌دهند.

و حتی یک نفر نیکوکار هم نیست.

۲ خدا از آسمان بر بنی آدم می‌نگرد

تا ببیند آیا شخص فهمیده‌ای وجود دارد

که طالب خدا باشد.

۳ اما همه گمراه گشته یکسان فاسد شده‌اند؛
حتّی یک نیکوکار هم در بین آن‌ها نیست.

۴ خدا می‌پرسد: «آیا این بدکاران که بندگان مرا مانند نان
می‌خورند
و مرا به یاد نمی‌آورند،
شعور ندارند؟»

۵ آنان به وحشتی عظیم خواهند افتاد،
چنان وحشتی که هرگز کسی تجربه نکرده باشد؛
زیرا خدا استخوان‌های دشمنانت را پراکنده خواهد کرد،
و آنان رسوا خواهند شد،
چون خدا آن‌ها را طرد نموده است.

۶ ای کاش پیروزی برای بنی اسرائیل از *صهیون بیاید!
وقتی خداوند قوم خود را از اسارت آزاد کند،
یعقوب شاد خواهد شد
و بنی اسرائیل شادی خواهد کرد.

مزمور ۵۴

سرود داوود، بعد از آنکه مردان زیف نزد شائول رفتند و به
او گفتند که داوود در منطقه آن‌ها مخفی شده بود

دعای رهایی از شرّ دشمنان

۱ خدایا، با قدرت خود نجاتم بده
و با نیروی خود از من دفاع کن.
۲ خدایا، دعای مرا بشنو
و به سخنان من گوش بده،
۳ زیرا اشخاص گستاخ علیه من برخاسته‌اند
و مردمان ظالم قصد جان مرا دارند.
آنان خدا را مدّ نظر ندارند.

۴ اما خدا مددکار من است
و خداوند حافظ جان من می‌باشد.
۵ او دشمنانم را به سزای اعمالشان می‌رساند؛
در وفاداری خود، به زندگی آن‌ها خاتمه خواهد داد.

۶ خداوندا، به پیشگاه تو قربانی داوطلبانه تقدیم خواهم کرد.
 نام تو را سپاس خواهم گفت،
 زیرا که نیکو است.
 ۷ تو مرا از تمام مشکلاتم رهایی داده‌ای،
 و من شکست دشمنانم را به چشم خود دیده‌ام.

مزمور ۵۵

سرود داوود

شکایت از دوست حيله گر

۱ خدایا به دعای من گوش بده
 و وقتی التماس می کنم، خود را از من پنهان نکن.
 ۲ دعای مرا بشنو و مستجاب فرما.
 از شدت ناله و شکایت، فکرم پریشان است.
 ۳ صدای تهدید دشمنان،
 و ظلم شریان مرا آشفته کرده است.
 آنان مرا عذاب می دهند
 و در خشم خود با من دشمنی می کنند.

۴ دلم مضطرب است،
 و وحشت مرگ مرا فرا گرفته است.
 ۵ ترس و وحشت مرا احاطه کرده
 و مرا از پا درآورده است.
 ۶ می گویم: «کاش مانند کبوتر بال می داشتم،
 پَر می گشودم و به جای آرامی می رفتم.
 ۷ آری به دوردست ها پرواز می کردم،
 و خانه خود را در صحرا می ساختم.
 ۸ پناهگاهی می جستیم
 و از توفان و تندباد در امان می ماندم.»

۹ خداوندا، زبان شریان را مغشوش گردان،
 زیرا شهر را پُر از جنگ و ستیز می بینم.
 ۱۰ شب و روز دیوارهای شهر را دور می زنند
 و جنایت و شرارت می آفرینند.
 ۱۱ ویرانی همه جا را فرا گرفته

و خیابان‌های شهر پُر از ظلم و نیرنگ است.

۱۲ اگر دشمن بود که به من توهین می‌کرد،
آن را تحمّل می‌کردم
و یا اگر رقیب من به ضد من برخاسته بود،
خود را پنهان می‌نمودم.
۱۳ امّا این تو هستی، شریک
و یار و دوست نزدیک من.
۱۴ ما با هم گفت‌وگوهای شیرین داشتیم
و با انبوهی از مردم به خانه خدا می‌رفتیم.
۱۵ مرگ ناگهانی نصیب دشمنانم شود،
و زنده به گور شوند،
زیرا دل‌ها و خانه‌های آنان پُر از شرارت است.

۱۶ امّا من از یهوه، خدای خود کمک می‌طلبم
و او مرا نجات خواهد داد.
۱۷ صبح و ظهر و شب
به درگاه خدا ناله می‌کنم
و او دعای مرا خواهد شنید.
۱۸ وقتی با دشمنان بسیار
که با من در جنگ هستند نبرد می‌کنم،
او مرا با پیروزی به سلامت باز می‌گرداند.
۱۹ خدا که پادشاه ازلی است، مرا خواهد شنید
و آن‌ها را خوار خواهد کرد،
زیرا آن‌ها ترسی از خدا ندارند
و راه خود را تغییر نمی‌دهند.

۲۰ دوست سابق من، دست خود را علیه دوستانش بلند کرد
و پیمان خود را شکست.

۲۱ سخنان چرب‌ونرم می‌گفت، امّا در باطن در پی جنگ بود.
حرف‌هایش در ظاهر ملایم، امّا در واقع مانند شمشیر تیز بود.

۲۲ بار نگرانی خود را به خداوند بسپار
و او تو را کمک خواهد کرد؛
او هرگز نمی‌گذارد که اشخاص نیک شکست بخورند.

۲۳ اَما تو ای خدا، این آدم‌های قاتل و حيله گر را پيش از وقت به
گور خواهی فرستاد،
قبل از این که نیمی از عمرشان را سپری کرده باشند.
اَما من بر تو توکل خواهم کرد.

مزمور ۵۶

سرود داوود، بعد از این که فلسطینیان او را در جَت دستگیر کردند
توکل بر خدا هنگام سختی

۱ خدایا بر من رحم کن،
زیرا مخالفانم مرا پایمال می کنند
و تمام روز مرا عذاب می دهند.
۲ دشمنانم تمام روز به من حمله می کنند.
آنانی که با من می جنگند، بسیارند.
۳ ای خداوند، هنگامی که می ترسم،
به تو توکل می کنم.
۴ به خدا توکل می کنم و نمی ترسم.
خدا را به خاطر آنچه وعده داده است شکر می کنم،
انسان فانی به من چه می تواند بکند؟

۵ دشمنانم تمام روز در فکر آزار من هستند
و همیشه برای آزار من نقشه می کشند.
۶ آن‌ها همه با هم در کمین هستند
و پیوسته مراقب من می باشند
تا مرا به قتل برسانند.
۷ ای خدا، آن‌ها را به خاطر شرارتشان مجازات کن
و در غضب خود سرنگونشان گردان.

۸ تو از پیریشانی من آگاهی،
حساب اشک‌هایم را داری.
آیا آن‌ها در دفتر تو نوشته نشده‌اند؟
۹ آن روزی که تو را صدا می کنم،
دشمنانم برمی گردند و می گیرند.
یقین دارم که خداوند پشتیبان من است.
۱۰ خدا را برای وعده‌هایش ستایش می کنم،
یَهُوه را برای کلامش می ستایم.

۱۱ بر او توکل می‌کنم و نخواهم ترسید.
انسان فانی به من چه می‌تواند بکند؟

۱۲ خدایا، نذرهای خود را به تو ادا خواهم کرد
و قربانی‌های شکرگزاری به تو تقدیم خواهم کرد،
۱۳ زیرا تو مرا از مرگ نجات دادی،
و نگذاشتی که پایم لغزش بخورد
تا در حضور تو
در پرتو نور حیات زیست کنم.

مزمور ۵۷

سرود داوود، وقتی از دست شائول از غار گریخت

دعا برای کمک

۱ بر من رحم کن، ای خدا، بر من رحم کن؛
بر من رحم کن زیرا جان من در تو پناه می‌جوید.
من زیر سایهٔ بال‌های تو پناه می‌آورم
تا توفان بلا بگذرد.

۲ من به درگاه خدای متعال دعا می‌کنم،
خدایی که همهٔ نیازهای مرا برآورده می‌سازد.
۳ او از آسمان دعای مرا می‌شنود و مرا نجات می‌دهد.
او دشمن مرا رسوا می‌کند
و مرا از محبت و رحمت پایدار خود برخوردار می‌سازد.

۴ دشمنانم مرا محاصره کرده‌اند،
آن‌هایی که مانند شیرهای درنده هستند.
دندان‌هایشان مانند نیزه، تیز
و زبان‌شان مانند شمشیر، بُرنده است.

۵ خدایا، عظمت و شکوهت را در آسمان
و جلالت را بر روی زمین آشکار فرما.

۶ دشمنانم برای گرفتار کردنم دام گسترده‌اند،
و من زیر بار محنت خم گشته‌ام.
آن‌ها در سر راه من چاهی کردند،

اما خودشان در آن افتادند.

- ۷ خدایا، دل من استوار و محکم است؛
برای تو سرود خوانده تو را ستایش خواهم کرد.
۸ ای جان من بیدار شو!
ای چنگ من و ای بریط من، بیدار شوید!
من خورشید را بیدار خواهم کرد.
۹ خداوندا، در بین ملت‌ها تو را سپاس خواهم گفت
و در میان ملل جهان تو را ستایش خواهم کرد.
۱۰ زیرا محبت پایدار و وفاداری تو
بالا تر از آسمان‌ها است.
۱۱ خدایا، عظمت و شکوهت را در آسمان
و جلالت را بر روی زمین آشکار فرما.

مزمور ۵۸

سرود داوود

دعا برای انتقام

- ۱ ای فرمانروایان، آیا به راستی حکم می‌کنید؟
آیا به انصاف مردم را داوری می‌نمایید؟
۲ خیر! شما از روی شرارت فکر می‌کنید
و دست‌های شما این سرزمین را پُر از ظلم کرده است!

- ۳ شیریان از همان ابتدا منحرف
و از بدو تولّد دروغ‌گو بوده‌اند.
۴ آن‌ها زهری مانند مار زهراگین دارند
و مانند افعی کر، گوش خود را می‌بندند،
۵ تا نشنوند صدای افسونگران
و جادوگران حيله‌گر را.

- ۶ خدایا، دندان‌های آن‌ها را در دهانشان خرد کن؛
خداوندا، دندان‌های این شیران درنده را بشکن.
۷ مانند آبی که در یک زمین خشک ناپدید می‌شود،
آن‌ها را محو کن و مانند علف بیابان پایمال و پژمرده گردان.
۸ بگذار مانند حلزونی که به تدریج در لجن فرومی‌رود
و مانند کودکی که مُرده به دنیا می‌آید، روی آفتاب را نبینند.

۹ خداوند پیش از این که گرمای آتش خشم تو را احساس کنند،
آن‌ها، چه پیر و چه جوان،
مانند بوته‌ای سوزان از بین بروند.

۱۰ نیکان وقتی ببینند که شریان به کیفر خود رسیده‌اند، خوشحال
خواهند شد

و پای‌های خود را در خون آنان خواهند شست.
۱۱ سرانجام همه خواهند گفت: «به‌راستی که نیکان پاداش
می‌گیرند،
و به‌راستی خدایی هست که داور جهان است.»

مزمور ۵۹

سرود داوود، بعد از این که شائول مردانی را فرستاد تا
خانه او را جهت کشتش زیر نظر داشته باشند

دعا برای امنیت و رهایی

۱ ای خدای من، مرا از دشمنانم برهان
و از آنانی که به من حمله می‌کنند، محافظت فرما.
۲ مرا از دست شریان رهایی ده
و از مردمان خون‌ریز نجات بده.

۳ ببین چگونه برای کشتن من کمین کرده‌اند؛
بدون این که گناه یا خطایی از من سرزده باشد،
ستمکاران علیه من هم‌دست شده‌اند.
۴ خداوند، بدون این که خلافی کرده باشم،
برای قتل من می‌شتابند و آماده می‌شوند؛
پس برخیز و به کمکم بشتاب!

۵ تو یهوه، خداوند متعال، خدای اسرائیل هستی؛
برخیز و همه قوم‌ها را به سزای کارهایشان برسان،
و به هیچ‌یک از ستمکاران شریر رحم نکن!

۶ آن‌ها هر شب برمی‌گردند
و مانند سگ زوزه می‌کشند و در شهر می‌گردند.
۷ ببین چگونه عربده می‌کشند و توهین می‌کنند.
زبان‌شان مانند شمشیر بُرنده است

و فکر می کنند کسی صدای آن ها را نمی شنود.

۸ اُمّا تو، ای خداوند، به آن ها می خندی

و همه کافران را مسخره می کنی.

۹ ای خدا، من به قدرت تو اطمینان دارم،

زیرا تو پناهگاه من هستی.

۱۰ خدای من با محبت پایدار خود پیشاپیش من خواهد رفت

و مرا شاهد بر شکست دشمنانم خواهد گردانید.

۱۱ ای خداوند، که سپر ما هستی، آن ها را یک باره مکُش،

مبادا قوم من این را فراموش کنند،

بلکه با قدرت خویش آن ها را پراکنده و مغلوب ساز.

۱۲ سخنان آن ها پُر از شرارت است و از لب های آن ها گناه جاری

است.

آن ها را در غرور خودشان گرفتار کن،

چون هرچه می گویند دروغ و دشنام است.

۱۳ آن ها را در خشم خود

کاملاً هلاک کن

تا همه بدانند که خدای بنی اسرائیل

فرمانروای سراسر جهان است.

۱۴ آن ها هر شب برمی گردند

و مانند سگ زوزه می کشند و در شهر می گردند.

۱۵ برای سیر کردن شکم خود در هر جا پُرسه می زنند

و اگر سیر نشوند، غرّش می کنند.

۱۶ اُمّا من قدرت تو را خواهم سراپید،

و بامدادان با فریاد شادی، محبت پایدار تو را خواهم سراپید.

زیرا تو سرپناه من هستی

و در هنگام سختی ها، پناهگاه من بوده ای.

۱۷ ای قوّت من، تو را با سرود ستایش خواهم کرد.

زیرا تو ای خدا، پناهگاه من هستی

و خدایی که به من محبت پایدار دارد.

مزمور ۶۰

سرود داوود برای تعلیم
وقتی که او علیه آرام بین النهرین و آرام صوبه جنگید و
یوآب دوازده هزار نفر از ادومیان را کشت

دعا برای رهایی

- ۱ خدایا، تو ما را طرد کرده و پراکنده ساخته‌ای؛
از ما خشمگین بوده‌ای؛ امّا اینک به‌سوی ما بازگردد.
- ۲ زمین را لرزانده و از میان شکافته‌ای؛
پس آن را ترمیم کن، زیرا از هم پاشیده می‌شود.
- ۳ تو قوم خود را گرفتار مشکلات سخت کرده‌ای
و شراب گیج‌کننده به ما نوشانده‌ای.
- ۴ به آن‌هایی که از تو می‌ترسند
خبر داده‌ای تا از خطر بگریزند.
- ۵ با قدرت خود ما را نجات ده و دعای ما را اجابت فرما
تا آن‌هایی که محبوب تو هستند، رهایی یابند.
- ۶ خداوند از جایگاه مقدّس خود به ما سخن گفته فرمود:
«با سرافرازی، شهر شکیم
و دشت سُکوت را بین قوم تقسیم خواهم نمود.
- ۷ جِلْعَاد از آن من است و مَنَسی نیز از آن من.
إِفْرَایِم کلاه‌خود من است
و یهوذا چوگان سلطنتی من.
- ۸ امّا مَوآب لگن شست‌وشوی من خواهد بود
و به نشانه مالِکِیَّتَم کفش خود را بر آدوم پرت خواهم کرد.
و بر فراز فلسطین بانگ پیروزی بر خواهم آورد.»
- ۹ چه کسی مرا به شهر مستحکم می‌برد؟
چه کسی مرا به آدوم راهنمایی می‌کند؟
- ۱۰ خدایا، آیا حقیقتاً ما را ترک کرده‌ای؟
و پیشاپیش لشکر ما نخواهی رفت؟
- ۱۱ خدایا، در مقابله با دشمنان به ما کمک کن،
زیرا کمک انسان بی‌فایده است.
- ۱۲ با کمک خدا پیروزی از آن ما خواهد بود؛
او دشمنان ما را پایمال خواهد کرد.

مزمور ۶۱

سرود داوود

دعای برای محافظت

- ۱ خدایا، ناله مرا بشنو
و به دعای من گوش بده.
۲ از این سرزمین بیگانه و در ناامیدی
به سوی تو روی می آورم.
- ۳ تو مرا به مکانی مطمئن رهبری فرما،
زیرا در برابر دشمنانم، تو نگهبان
و بُرج محکم من هستی.
- ۴ عطا فرما که تمام عمرم در خانه تو ساکن شوم
و زیر سایه بال‌های تو پناه گیرم.
۵ ای خدا، نذرهایی را که برای تو کرده‌ام، شنیده‌ای
و برکاتی را نصیبم کرده‌ای که به ترسندگان خود می دهی.
- ۶ به پادشاه عمر طولانی عطا فرما؛
سال‌های او نسل بعد از نسل باقی بماند.
۷ خدایا، تاج و تخت او را تا ابد در حضور خود برقرار ساز
و با محبت و وفاداری پایدار از او مراقبت کن.
- ۸ من همیشه تو را ستایش می کنم
و هر روز نذری را که کرده‌ام، ادا می کنم.

مزمور ۶۲

سرود داوود

سرود اعتماد به محافظت خدا

- ۱ جان من تنها در حضور خدا آرام می گیرد،
زیرا نجات من از جانب او است.
۲ او یگانه صخره و نجات‌دهنده من است؛
او قلعه بلند من است،
پس هرگز شکست نخواهم خورد.

۳ تا به کی همهٔ شما بر مردی هجوم می‌آورید
 که مانند دیواری خم شده و حصاری متزلزل است؟
 ۴ قصد شما فقط این است که او را از مقامش پایین بکشید.
 شما دروغ را دوست می‌دارید؛
 با زبان خود او را برکت می‌دهید،
 اما در دلتان او را نفرین می‌کنید.

۵ جان من تنها در حضور خدا آرام می‌گیرد
 زیرا که امید من از جانب او است.
 ۶ او یگانه صخره و نجات‌دهندهٔ من است؛
 او قلعهٔ بلند من است؛
 پس هرگز شکست نخواهم خورد.
 ۷ نجات و عزّت من از خدا است.
 او نگهبان توانا
 و پناهگاه من است.

۸ ای مردم، در همهٔ اوقات همواره به خدا توکل کنید.
 همهٔ نگرانی‌های خود را به او بگویید،
 زیرا او پناهگاه ما است.

۹ به‌راستی که بنی‌آدم نفسی بیش نیستند،
 از بزرگان‌شان گرفته تا کوچک‌ترین آن‌ها؛
 همگی از بخار هم سبک‌ترند.
 ۱۰ بر ظلم توکل نکنید
 و به کسب اموال از راه دزدی امید نداشته باشید؛
 و هرچند دارایی شما زیاد شود
 به آن دل نبندید.

۱۱ خداوند بارها فرموده است
 که قدرت در دست او است.
 ۱۲ ای خداوند، محبت پایدار نیز از آن تو است
 و تو هر کس را مطابق کارهایش پاداش خواهی داد.

مزمور ۶۳

سرود داوود هنگامی که در بیابان‌های یهودیه بود

اشتیاق برای خداوند

- ۱ خدایا تو خدای من هستی.
با تمام وجود مشتاق تو هستم.
مانند یک زمین خشک
و سوزان و بی آب،
جان من تشنه تو است.
- ۲ عطا فرما که به جایگاه مقدس تو داخل شوم
و قدرت و جلال تو را بینم.
- ۳ محبت پادار تو برای من شیرین تر از زندگی است،
بنابراین تو را ستایش می کنم.
- ۴ تا زنده ام تو را سپاس خواهم گفت
و دست‌های خود را به حضور تو برخوایم افراشت.
جان من در تو سیر خواهد شد
و زبانم سرودهای شاد برای تو خواهد سرود.
- ۶ شب‌ها وقتی در بستر خود هستم، تو را به یاد می آورم
و تمام شب درباره تو تفکر می کنم،
۷ زیرا تو مددکار من بوده ای
و در سایه بال‌های تو با شادی می سرایم.
- ۸ جان من به تو پیوند خورده است،
و دست راست تو مرا محافظت خواهد کرد.
- ۹ اما کسانی که قصد جان مرا دارند،
به دنیای مردگان خواهند رفت،
۱۰ با شمشیر کشته خواهند شد
و جسد آنان خوراک شغالان خواهد گردید.
- ۱۱ اما پادشاه برای آنچه خدا انجام داده است
و همه کسانی که به نام خدا سوگند می خورند، او را سپاس
خواهند گفت،
اما دهان دروغ‌گویان بسته خواهد شد.

مزمور ۶۴

سرود داوود

دعا برای محافظت

- ۱ خدایا، به ناله و زاری من گوش فراده،
و جان مرا از وحشت دشمنان حفظ فرما؛
- ۲ مرا از توطئهٔ مردم شریر
و از فتنهٔ بدکاران محافظت فرما.
- ۳ آن‌ها زبان خود را مانند شمشیر تیز کرده
مرا هدف سخنان زهرآلود خود قرار داده‌اند.
- ۴ از کمینگاه خود، بی گناهان را نشانه می‌گیرند
و ناگهان و بدون ترس بر ایشان حمله می‌کنند.
- ۵ آن‌ها یکدیگر را در انجام نقشه‌های شرورانهٔ خود تشویق
می‌کنند،
و برای پنهان کردن دام‌های خود با هم مشورت کرده
می‌گویند: «چه کسی می‌تواند ما را ببیند؟»
- ۶ آن‌ها نقشه‌های شیرانه می‌کشند و می‌گویند:
«بسیار عالی نقشه کشیدیم.»
به‌راستی که فکر و دل انسان چقدر مرموز است!
- ۷ اما خدا آن‌ها را با تیر خود خواهد زد
و آن‌ها به‌طور ناگهانی مجروح خواهند شد.
- ۸ آن‌ها را به‌خاطر سخنانشان به هلاکت خواهد رساند؛
و هرکه آنان را ببیند، ایشان را مورد تمسخر قرار خواهد داد.
- ۹ آنگاه آدمیان همه خواهند ترسید
و دربارهٔ آنچه خدا انجام داده است تفکر خواهند کرد
و آن را اعلام خواهند نمود.
- ۱۰ ای نیکان، در خداوند شادی نماید
و در او پناه جویید!
همهٔ نیکان در خداوند فخر نمایند!

مزمور ۶۵
سرود داوود
شکر نعمت

- ۱ خدایا، تو در صهیون شایسته ستایش هستی،
و ما نذرهای خود را به تو ادا خواهیم کرد
- ۲ ای که دعا می شنوی،
همه مردم برای دعا نزد تو خواهند آمد.
- ۳ آنگاه که گناهان ما بر ما چیره گشته است، تو گناهان ما را
می آمرزی.
- ۴ خوشا به حال کسانی که تو آنان را برگزیده ای
تا در پیشگاه مقدس تو ساکن شوند.
ما از تمام چیزهای نیکوی خانه تو
و برکات معبد بزرگ مقدس تو بهره مند خواهیم شد.
- ۵ ای خدایی که نجات دهنده ما هستی،
تو با کارهای شگفت انگیز و عادلانه ما را جواب می دهی.
تو امید مردم در سراسر جهان و اقصی نقاط عالم هستی.
- ۶ تو با قدرت خود کوه ها را بنا نمودی
و نیروی عظیم خود را نشان دادی.
- ۷ تو تلاطم دریاها
و خروش امواج
و شورش قوم ها را آرام می سازی.
- ۸ ساکنان سراسر زمین
از کارهای عجیب تو حیران اند
و کارهای تو شادمانی می آفرینند،
از یک سوی زمین تا سوی دیگر آن.
- ۹ تو با فرستادن باران از زمین مراقبت می کنی
تا سیراب و حاصل خیز شود.
رودخانه ها را پر آب می سازی
و زمین را این چنین با غلات بارور می گردانی.
- ۱۰ باران فراوان بر زمین می فرستی
و با باران های سیل آسا
زمین را نرم و هموار می کنی

و محصول آن را برکت می دهی.
 ۱۱ لطف تو، چه حاصل فراوانی به بار آورده
 و سراسر زمین از نعمات تو لبریز است.
 ۱۲ چمنزارها پُر از گله
 و دامنه کوه‌ها، سرشار از شادی است.
 ۱۳ مزرعه‌ها پوشیده از گوسفندان است
 و دشت‌ها از غله لبریز هستند.
 همه از خوشی فریاد می‌زنند و با هم سرود می‌خوانند.

مزمور ۶۶

سرود سپاس و تشکر

۱ ای تمامی مردم زمین برای خدا بانگ شادی برآورید.
 ۲ در وصف نام پُر جلال او بسرایید
 ستایشی پُر شکوه نثار او کنید!
 ۳ به خدا بگویید: «چه مهیب است کارهای تو!
 و چه عظیم است قدرت تو!
 به‌خاطر قدرت عظیم تو، دشمنانت در برابر تو تسلیم می‌شوند.
 ۴ تمام مردم روی زمین تو را می‌پرستند؛
 تو را ستایش می‌کنند
 و نام تو را می‌ستایند.»

۵ بیاید و کارهای شگفت‌انگیزی را
 که خدا در میان مردم انجام داده است ببینید.
 ۶ او دریا را به زمین خشک تبدیل نمود؛
 اجداد ما با پا از آن عبور کردند.
 ما در آنجا برای کار خداوند شادی کردیم.
 ۷ او با قدرت برای همیشه فرمانروایی می‌کند
 و همه قوم‌ها را زیر نظر دارد.
 ای مردم سرکش، علیه او طغیان نکنید.
 ۸ ای تمامی قوم‌ها، با آواز بلند خدای ما را ستایش کنید
 تا همه صدای شما را بشنوند.
 ۹ او ما را زنده نگاه داشت
 و نگذاشت که پای ما بلغزد.

۱۰ ای خدا، چنان که نقره در کوره پاک می گردد،
تو ما را در کوره آزمایش گذاشتی تا پاک شویم.
۱۱ تو ما را در دام گرفتار کردی

و بارهای سنگین بر دوش ما نهادی.
۱۲ دشمنان ما را بر ما مسلط ساختی
و ما از میان آب و آتش عبور نمودیم.
اما سرانجام ما را به جایی سبز و خرم آوردی.

۱۳ قربانی های سوختنی به خانه تو خواهم آورد
و نذرهای خود را ادا خواهم کرد.

۱۴ نذرهایی را که در گذشته کرده بودم،
در زمانی که در سختی بودم، ادا خواهم نمود.
۱۵ من قربانی های سوختنی پرواری به تو تقدیم خواهم کرد،
گوسفند و بز و گوساله را،
تا دود خوشبوی آنها به آسمان برسد.

۱۶ ای همه کسانی که خداترس هستید، بیایید و بشنوید
تا شما را از کارهایی که خداوند برای من انجام داده است،
آگاه سازم.

۱۷ برای کمک به درگاه او فریاد برآوردم
و با سرودها او را ستایش کردم.
۱۸ اگر به گناهان خود اعتراف نمی کردم،
خداوند دعای مرا نمی شنید.
۱۹ اما خدا به یقین دعای مرا شنید
و دعای مرا مستجاب فرمود.

۲۰ خدا را سپاس می گویم،
چون او دعای مرا رد نکرد
و محبت پایدار خود را از من دریغ نداشت.

مزمور ۶۷

سرود شکرگزاری

۱ خدایا، بر ما رحم کن و ما را برکت بده
و نور روی خود را بر ما بتابان

۲ تا همهٔ مردم راه تو را بشناسند
و قدرت نجات بخش تو را درک کنند.

۳ باشد تا قوم‌ها تو را ای خدا، پرستند،
و تمامی مردم تو را ستایش کنند.

۴ باشد تا تمام قوم‌ها شادمان باشند و بانگ شادی برآورند،
زیرا که تو همهٔ مردم را با عدالت داوری می‌کنی
و همهٔ قوم‌ها را هدایت می‌نمایی.

۵ ای خدا، باشد تا قوم‌ها تو را پرستند،
و تمامی قوم‌ها تو را ستایش کنند.

۶ زمین محصول خود را به بار آورده است
و خدا، خدای ما، ما را برکت داده است.
۷ باشد که خدا ما را برکت دهد؛
باشد که همهٔ مردم، در همه‌جا او را احترام نمایند.

مزمور ۶۸

سرود داوود

سرود ملی برای پیروزی

۱ باشد که خدا برخیزد و دشمنانش را پراکنده سازد؛
و آنانی که از او نفرت دارند از درگاه او بگریزند.
۲ مانند دودی که در برابر باد رانده می‌شود، آنان را پراکنده ساز؛
همچنان که موم در برابر آتش، آب می‌شود،
گناهکاران در پیشگاه خدا هلاک گردند.
۳ اما باشد که نیکوکاران شادمان شوند
و در حضور خدا سرافراز گردند
و فریاد شادی برآورند.

۴ برای خدا سرود بخوانید و نام او را بستانید.
برای او که بر ابرها سوار است، با آواز بلند بسرایید.
نام او یهوه است؛
در پیشگاه وی شادی کنید.

۵ خدا که در بارگاه مقدّس خود می باشد،
پدر یتیمان و دادرس بیوه زنان است.

۶ خدا به بی کسان خانه و کاشانه می دهد
و اسیران را آزاد کرده شادمان می سازد،
اما گردنکشان در بیابان ساکن خواهند شد.

۷ ای خدا، هنگامی که پیشاپیش قوم خود

آن ها را در بیابان هدایت می کردی،

۸ زمین لرزید، از آسمان باران بارید

و کوه *سینا از هیبت حضور تو، ای خدای اسرائیل،
به لرزه درآمد.

۹ ای خدا، تو باران فراوان بر زمین فرستادی

و سرزمین موعود را شاداب گرداندی؛

۱۰ قوم تو در آن ساکن گردید و ای خدا،

تو از رحمت خود، برای مستمندان تدارک دیدی.

۱۱ خداوند فرمان داد

و انبوهی از زنان این مژده را به مردم رساندند:

۱۲ «پادشاهان و سپاهیان آن ها می گریزند!»

زنان در خانه های خود غنائم جنگی را تقسیم می کنند،

۱۳ غنایمی مانند کبوتری با بال های نقره ای و پره های آراسته به
طلای درخشان،

اگرچه شما در میان آغل گوسفندان خوابیده بودید.

۱۴ خداوند متعال پادشاهان را مانند دانه های برف

بر کوه صلمون پراکنده ساخت.

۱۵ ای کوه با عظمت،

ای کوه باشان با قلّه های بلند!

۱۶ ای قلّه های بلند باشان،

چرا با حسرت به کوهی که خدا آن را برای سکونت خود

اختیار کرد،

و مسکن ابدی یهوه شد، می نگرید؟

۱۷ خداوند با هزاران هزار ارابه

از کوه سینا به جایگاه مقدّس خود آمد.

۱۸ بعد به عالم بالا صعود فرمود و عده‌ای را با خود به اسارت برد.
از آدمیان، حتّی از یاغیان نیز، هدایایی دریافت نموده است.
یَهُوه، خدا در آنجا سکونت خواهد کرد.

۱۹ سپاس بر خداوند
که هر روز بارهای ما را متحمّل می‌شود.
او خدای نجات‌دهنده ما است.
۲۰ خدای ما، خدای نجات‌دهنده است.
یَهُوه، خدای ما،
ما را از مرگ می‌رهاند.

۲۱ مطمئناً خدا سرِ دشمنان خود را خواهد شکست،
سرِ کسانی که در گناهان خود پافشاری می‌کنند.
۲۲ خداوند فرمود: «من دشمنانتان را از باشان
و اعماق اقیانوس‌ها برمی‌گردانم،
۲۳ تا شما در خون آن‌ها راه بروید
و سگ‌های شما خون آنان را بخورند.»

۲۴ خدایا، ای خدای من و ای پادشاه من،
رژهٔ پیروزمندانهٔ تو به خانهٔ مقدّست را همه دیده‌اند.
۲۵ سرایندگان در پیش، نوازندگان در پس
و دوشیزگان دف‌زنان در وسط حرکت می‌کنند؛
۲۶ خدا را در حضور جماعت او ستایش کنید.
ای قوم اسرائیل، یَهُوه را ستایش کنید.
۲۷ اوّل طایفهٔ بنیامین که کوچک‌ترین طایفه‌ها است حرکت می‌کند،
سپس رهبران طایفهٔ یهودا با گروه خود،
و بعد رهبران طایفهٔ زبولون و نفتالی حرکت می‌کنند.

۲۸ خدایا، قدرتت را آشکار کن،
قدرتی را که قبلاً به‌خاطر ما به کار برده‌ای،
۲۹ از معبد بزرگت در اورشلیم،
مکانی که پادشاهان جهان برای تو هدیه می‌آوردند.
۳۰ مصر، آن حیوان وحشی نیزار،
و قوم‌های دیگر را که مانند گلّه‌های گاو و گوساله هستند،
توییخ نما؛

آنانی را که در پی غنائم هستند، پایمال گردان؛
و آنانی را که طالب جنگ می باشند، پراکنده گردان.
۳۱ مصر سفیران خود را خواهد فرستاد،
و حبشه دست دعا به سوی خدا برخواهد افراشت.

۳۲ ای ممالک جهان، برای خدا سرود بخوانید
و برای خداوند سرود تمجید بسرایید،
۳۳ برای او که بر آسمان های کهن نشسته است؛
و صدای پُرهیبتش از آنجا به گوش می رسد.
۳۴ قدرت خدا را اعلام کنید،
که جلالش بر اسرائیل است
و قدرت عظیمش در آسمان ها دیده می شود.
۳۵ مهیب است خدا، خدای اسرائیل، در جایگاه مقدس خود؛
او به قوم خود قدرت و نیرو می بخشد.

متبارک باد خدا!

مزمور ۶۹

سرود داوود

طلب کمک از خدا

۱ خدایا، آب ها تا گردنم بالا آمده است؛
مرا نجات بده.
۲ در گرداب عمیقی فرورفته ام
و نزدیک است که از پای درآیم؛
در آب های عمیق غرق می شوم
و سیلاب به بالای سرم رسیده است.
۳ از ناله خسته شده ام
و گلویم خشک شده است.
در انتظار کمک خدایم
چشمانم تار گردیده اند.

۴ آنانی که بی جهت از من نفرت دارند،
از موی سرم زیادترند.
آنان قصد جان مرا دارند.
دشمنانم درباره من دروغ می گویند.

و می خواهند آنچه را که ندزیده‌ام، پس بدهم.
 ۵ خدایا، گناهان من از تو پنهان نیستند
 و تو از حماقت من آگاهی.

۶ ای یهوه، خدای متعال مگذار به خاطر من
 آنانی که بر تو توکل نموده‌اند، شرمنده شوند.
 ای خدای اسرائیل، مگذار به خاطر من
 آنانی که تو را می جویند، خجل شوند.
 ۷ به خاطر تو تحقیر شده

و مورد اهانت قرار گرفته‌ام.

۸ نزد فامیلم مانند یک غریبه
 و نزد خانواده‌ام مانند بیگانه‌ها شده‌ام.

۹ غیرتی که برای خانه تو دارم، آتشی در وجودم برافروخته.
 توهین‌های دشمنانت بر تو، اهانت بر من است.
 ۱۰ هنگامی که روزه گرفته اشک ریختم،
 مردم به من توهین کردند.

۱۱ وقتی *پلاس پوشیدم،

مورد تمسخر قرار گرفتم.

۱۲ زبان زد مردم کوچه و بازار گردیده‌ام
 و ترانه می‌گساران گشته‌ام.

۱۳ اما من، ای خداوند، به درگاه تو دعا می کنم.
 ای خدا، در وقت مناسب به من جواب بده،
 به خاطر محبت پایدار خود دعایم را مستجاب فرما
 و به سبب وعده خود مرا نجات بده.

۱۴ مرا از این گرداب مشکلات نجات بده
 و از شر دشمنان، در پناه خود حفظ فرما.

۱۵ مگذار در مشکلات غرق شوم
 و در این گرفتاری‌ها هلاک گردم
 و سرانجام راهی گور شوم.

۱۶ خداوندا، محبت پایدار تو چه نیکو است،
 پس به خاطر رحمت عظیمت به من توجه نما.

۱۷ روی خود را از بنده خود پیوشان؛
 حال که در تنگنا هستم، سریع مرا مستجاب فرما!

۱۸ بیا و تاوان آزادی مرا بپرداز
و مرا از دست دشمنانم نجات بده.

۱۹ تو می‌دانی که چگونه رسوا شده
مورد اهانت و رسوایی قرار گرفته‌ام.

تو همه دشمنانم را می‌بینی.
۲۰ اهانت‌های مردم، دلم را شکسته
و من مایوس شده‌ام.

انتظار ترحم داشتم، ولی دل‌سوزی نیافتم؛
در پی تسلی بودم، ولی تسلی‌دهنده‌ای نیافتم.
۲۱ به جای خوراک، به من زهر تعارف کردند؛
و وقتی تشنه بودم، به من سرکه دادند.

۲۲ بگذار ضیافت آن‌ها به ماتم
و امنیت آنان به تشویش مبدل گردد.

۲۳ چشمانشان را کور

و کمرشان را سُست گردان.

۲۴ خشم خود را بر سر آنان بریز

و ایشان را با آتش غضبت بسوزان.

۲۵ مسکن‌های آن‌ها ویران باد

و دیگر کسی در چادرهای آن‌ها ساکن نشود.

۲۶ زیرا آن‌ها به کسانی که تو تنبیه نموده‌ای جفا می‌رسانند،

و درباره آن‌هایی که تو مجازات نموده‌ای بدگویی می‌کنند.

۲۷ گناهانشان را تک‌تک در نظر بگیر

و اجازه نده از نجات تو بهره‌مند شوند.

۲۸ نامشان را از دفتر زندگان محو کن

و مگذار در جمع نیکان محسوب شوند.

۲۹ اما من در رنج و عذابم،

ای خدا، مرا نجات بده و سربلند گردان.

۳۰ من با سرود نام خدا را تمجید خواهم کرد؛

و با شکرگزاری عظمت او را بیان خواهم کرد.

۳۱ خداوند این را بیشتر از

قربانی گاو و گوساله می‌پسندد.

۳۲ وقتی مظلومان این را ببینند، خوشحال خواهند شد،
و دل‌های آنانی که خدا را می‌جویند، احیا خواهد شد.
۳۳ زیرا خداوند دعای نیازمندان را می‌شنود
و یاران اسیر خود را فراموش نمی‌کند.

۳۴ ای آسمان و زمین، خدا را ستایش کنید.
دریاها و همه موجودات آن، او را ستایش کنید.
۳۵ خدا اورشلیم را نجات خواهد داد
و شهرهای یهودا را دوباره آباد خواهد کرد.
قوم او آن‌ها را تصرف نموده در آن‌ها سکونت خواهد کرد.
۳۶ نسل خدمت‌گزاران او وارث آن خواهند شد
و کسانی که نام او را دوست دارند، در آن سکونت خواهند نمود.

مزمور ۷۰

سرود داوود، یک سوگواوری

درخواست کمک

۱ خدایا، مرا نجات بده!
خداوندا، اکنون به یاری من بشتاب!
۲ آنانی که قصد جان مرا دارند
شرمنده و رسوا شوند،
و بدخواهان من خوارگشته
پریشان گردند.
۳ کسانی که مرا مسخره می‌کنند،
خجل و سرافکنده شوند.
۴ کسانی که به تو روی می‌آورند، شاد و مسرور گردند.
آنانی که دوستدار نجات از جانب تو هستند،
همیشه بگویند: «چه عظیم است خدا!»

۵ خدایا، من مسکین و نیازمندم؛
به یاری من بشتاب!
تو یهوه، نجات‌دهنده من هستی؛
پس تأخیر نکن.

مزمور ۷۱

دعای مردِ پیر

۱ خداوندا، به تو پناه آورده‌ام؛
هرگز شرمسارم مساز!
۲ در عدالت خود مرا کمک کن و رهایی ده.
دعایم را بشنو و مرا نجات ده.
۳ پناهگاه امن من باش
و برای نجاتم سنگری مستحکم،
زیرا تو قلعه و پناهگاه من هستی.

۴ خدایا، مرا از دست مردم شریر رهایی ده
و از شرّ اشخاص بدکار و ظالم برهان،
۵ چون تو، ای خداوند، امید من هستی
و تکیه‌گاهم، ای یهوه، از جوانی.
۶ از روز تولدم به تو تکیه کرده‌ام
از زمانی که در رحم مادرم بودم،
من همیشه تو را ستایش می‌کنم.

۷ زندگی من برای بسیاری نشانه‌ای عجیب شده است،
چون تو پناهگاه مستحکم من بوده‌ای.
۸ تمام روز تو را ستایش می‌کنم.
و جلال تو را اعلام می‌نمایم.
۹ در زمان پیری، دورم مینداز؛
حال که ناتوان گشته‌ام، ترکم نکن،
۱۰ زیرا دشمنانم بر ضد من حرف می‌زنند
و برای کشتن من توطئه می‌کنند.
۱۱ آن‌ها می‌گویند: «خدا او را ترک کرده،
پس برویم و او را دستگیر کنیم،
زیرا کسی نیست که او را رهایی دهد.»

۱۲ خدایا، از من دور مباش.
ای خدای من، بشتاب و مرا کمک کن!
۱۳ دشمنان جانم،

شرمنده و هلاک شوند
و آنانی که در پی آزار من هستند،
رسوا و سرافکنده گردند.

۱۴ من همیشه به تو امیدوار خواهم بود،
و بیشتر و بیشتر تو را ستایش خواهم کرد!
۱۵ تمام روز دربارهٔ نجات از جانب تو و کارهای نیک تو
که تعداد آن از فهم من خارج است،
گفت‌وگو خواهم کرد.
۱۶ با قدرت خداوند، یهوه، خواهم آمد
و فقط عدالت تو را اعلام خواهم کرد.

۱۷ خدایا، تو مرا از نوجوانی تعلیم داده‌ای
و من همچنان کارهای عجیب تو را اعلام می‌کنم.
۱۸ پس ای خدا، اکنون که پیر شده‌ام
و موهایم سفید گردیده است،
مرا ترک منما،
تا قدرت و توانایی تو را برای نسل‌های آینده بیان کنم.

۱۹ خدایا، عدالت تو تا به آسمان‌ها رسیده است.
تو کارهای عظیم انجام داده‌ای؛
خدایا، کیست مانند تو؟
۲۰ تو گذاشتی که سختی‌ها و مشکلات بسیاری ببینم،
اما دوباره مرا احیا خواهی کرد
و از چنگال مرگ نجات خواهی داد.
۲۱ مرا بیشتر از گذشته سربلند خواهی کرد،
و دوباره مرا تسلی خواهی داد.

۲۲ ای خدای من، با نوای چنگ تو را ستایش خواهم کرد
و وفاداری تو را خواهم ستود.
ای خدای مقدس اسرائیل،
با نوای بربط خود برای تو سرود خواهم سرایید.
۲۳ با شادی برای تو خواهم سرایید
با تمام وجود سرود خواهم خواند،
زیرا که تو جان مرا باز خرید کرده‌ای.
۲۴ تمام روز دربارهٔ عدالت تو سخن خواهم گفت،

زیرا همه کسانى که در پی آزار من بودند،
شرمنده و رسوا شدند.

مزمور ۷۲

سرودی از سلیمان

دعا برای پادشاه

۱ خدایا، عدالت خود را به پادشاه عطا فرما
و انصاف خود را به او ارزانی دار،
۲ تا بر قوم تو با انصاف داوری کند
و ستمدیدگان را با عدالت دادرسی نماید.
۳ باشد که مردم در کوه‌ها، از وفور نعمت برخوردار باشند،
و در تپه‌ها از انصاف.
۴ باشد که ستمدیدگان با انصاف داوری شوند،
از نیازمندان حمایت شود،
و ستمگران هلاک گردند.
۵ باشد که قوم تو تا زمانی که آفتاب می‌درخشد
و ماه در آسمان است پیوسته ترس تو را در دل داشته باشند.

۶ پادشاه مانند بارانی باشد که بر مزرعه‌ها می‌بارد
و همچون رگباری که زمین را سیراب می‌کند.
۷ در دوران او عدالت و راستی رشد نماید
و صلح و وفور نعمت تا ماه در آسمان باقی است، برقرار باشد.

۸ دامنه فرمانروایی او از دریا تا دریا
و از رود فرات تا دورترین نقطه جهان باشد.
۹ دشمنانش در برابر او سر فرود آورند
و در مقابل او به خاک بیفتند.
۱۰ باشد که پادشاهان ترشیش و جزایر
و همه سلاطین شبا و سبا برای او هدایا بیاورند.
۱۱ تمام پادشاهان در حضور او تعظیم نمایند
و همه ملت‌ها او را خدمت کنند.

۱۲ زیرا وقتی نیازمندان تقاضا کنند، آن‌ها را رهایی می‌بخشد
و مسکینانی را که بی‌کس‌اند، یاری می‌نماید.
۱۳ بر ضعیفان و نیازمندان رحم می‌کند

و آن‌ها را نجات خواهد داد.
۱۴ آن‌ها را از ظلم و شرارت می‌رهاند،
زیرا زندگی آن‌ها در نظرش گران بها است.

۱۵ عمر پادشاه دراز باد!
طلای سِبا به او تقدیم گردد.
همیشه برای او دعا شود،
و برکات خدا روزانه شامل حالش باد.
۱۶ باشد که بذر فراوان بر زمین باشد،
و کوه‌ها از محصول پوشانیده شوند،
و مانند لبنان سرشار از میوه شوند،
باشد که همان‌طور که دشت‌ها پُر از سبزه هستند،
شهرهایش پُر از جمعیت باشند.
۱۷ نام او تا ابد پاینده باد
و شهرتش همچون آفتاب پایدار.
باشد که همه مردم از او برکت ببینند
و او را متبارک بخوانند.

۱۸ متبارک باد یهوه خدا، خدای اسرائیل!
تنها او است که کارهای شگفت‌انگیز انجام می‌دهد.
۱۹ نام مجید او تا ابد متبارک باد.
شکوه و جلال او تمامی زمین را فراگیرد.
آمین و *آمین!

۲۰ پایان دعاهای داوود، پسر یسی.

کتاب سوّم (مزامیر ۷۳-۸۹)

مزمور ۷۳

سرود آساف

عدالت خدا

۱ به‌راستی که خدا برای قوم اسرائیل
و همه کسانی که دل‌پاک دارند، نیکو است.
۲ اَمّا من، نزدیک بود پای‌هایم بلغزد

و از راه راست منحرف شوم،
 ۳ زیرا از دیدن موفّقیت اشخاص متکبر
 و شریر دچار حسادت می شدم.

۴ زیرا که آنان درد نمی کشند
 و بدنی قوی و سالم دارند.
 ۵ مانند دیگران در رنج نیستند
 و مصیبت های دیگران را هم ندارند.
 ۶ بنابراین به غرور آراسته گشته،
 به خشونت ملبّس شده اند.
 ۷ چشمانشان از فربهی بیرون زده است،
 و افکارشان مملو از شرارت است.
 ۸ مردم را مسخره می کنند و حرف های شرارت آمیز می زنند.
 متکبران ظلم را پیشه کرده اند.
 ۹ حرف های کُفرآمیز به ضد خدا می زنند،
 و با دیگران با گستاخی برخورد می کنند.
 ۱۰ حتّی قوم او از آن ها پیروی می کنند
 و هیچ عیبی در آن ها نمی بینند.
 ۱۱ آن ها می گویند: «خدا نمی داند.
 خدای متعال از کارهای ما باخبر نمی شود.»
 ۱۲ مردمان شریر را ببینید! آن ها زندگی راحتی دارند
 و ثروتشان همواره زیاده تر می شود.

۱۳ آیا من بیهوده خود را پاک نگاه داشته
 نگذاشته ام دست هایم به گناه آلوده شوند؟
 ۱۴ صبح تا شب در رنج و زحمت به سر می برم
 و هر روز سرزنش می شوم.

۱۵ اگر من این حرف ها را زده بودم،
 در مقابل قوم تو خیانتکار محسوب می شدم.
 ۱۶ من کوشش کردم که این موضوع را بفهمم،
 امّا فکرم به جایی نرسید
 ۱۷ تا آنکه به معبد مقدّس تو رفتم؛
 آنگاه از عاقبت شوم شریان آگاه شدم.

- ۱۸ تو آن‌ها را در پرتگاهی لغزنده قرار خواهی داد
تا بیفتند و هلاک شوند.
- ۱۹ آن‌ها در یک لحظه هلاک شده
عاقبتی هولناک خواهند داشت.
- ۲۰ آن‌ها مانند خوابی هستند که صبح فراموش می‌شود.
هنگامی که تو، ای خداوند، برخیزی آنان محو می‌گردند.
- ۲۱ آنگاه که افسرده بودم
و دلم شکسته بود،
۲۲ وحشی و نادان بودم
و در حضور تو مانند حیوانی بی‌شعور!
۲۳ با این وجود، همیشه به تو نزدیک هستم
و تو پیوسته دست مرا می‌گیری.
- ۲۴ تو مرا طبق خواست خود هدایت می‌کنی،
و مرا با احترام در پیشگاه جلال خود می‌پذیری.
- ۲۵ در آسمان غیر از تو کسی را ندارم
و بر روی زمین هم جز تو، چیزی نمی‌خواهم.
- ۲۶ هر چند دل و جانم فرسوده شود،
اما خداوند قوّت قلب
و همه چیز من است.

- ۲۷ کسانی که از تو دور می‌شوند، هلاک خواهند گردید.
آن‌هایی را که به تو خیانت می‌کنند، نابود خواهی کرد.
- ۲۸ اما چقدر خوب است که من همیشه به خدا نزدیک باشم.
به خداوند یهوه پناه می‌برم
و تمام کارهای او را اعلام می‌کنم.

مزمور ۷۴

سرود آساف

دعا برای رهایی قوم

- ۱ خدایا، چرا ما را برای همیشه ترک کرده‌ای؟
چرا بر گوسفندان مرتع خود چنین خشمگین شده‌ای؟
- ۲ قوم خود را به یاد آور، آنانی را که از زمان قدیم برگزیدی،
آنانی را که از بردگی باز خرید کردی تا طایفه خاص تو باشند.
- کوه *صهیون را که در آن ساکن بودی به یاد آور.

۳ بر این خرابه‌ها عبور کن
و ببین چگونه دشمن همه چیز را در مکان مقدّس تو ویران کرده
است!

۴ دشمنانت در معبد بزرگ تو، بانگ پیروزی برآوردند
و پرچم خود را در آنجا برافراشتند.

۵ مانند هیثم شکنانی که با تبر
برای قطع درختان جنگل آمده باشند،

۶ تمام نقش‌های تراشیده شده را
با چکش و تبر خراب کردند.

۷ معبد مقدّس تو را به آتش کشیده با خاک یکسان کردند،
و محل پرستش تو را بی حرمت ساختند.

۸ با خود گفتند: «آن‌ها را به کلی سرکوب می‌کنیم.»
پس تمام مکان‌های مقدّس را در سراسر این سرزمین آتش زدند.

۹ دیگر هیچ نشانه‌ای دیده نمی‌شود.

اثری از انبیا باقی نمانده

و هیچ کس نمی‌داند که این وضع تا به کی ادامه خواهد
داشت.

۱۰ خدایا، تا به کی اجازه می‌دهی، دشمنان تو را مسخره کنند؟
آیا برای همیشه نام تو را بی حرمت خواهند ساخت؟

۱۱ چرا دست خود را عقب کشیده‌ای؟
چرا با دست پُرتوان خود آن‌ها را هلاک نمی‌کنی؟

۱۲ اَمّا تو ای خدا، از ازل پادشاه ما بوده‌ای
و بارها ما را نجات داده‌ای.

۱۳ با قدرت خود دریا را شکافتی
و سر نهنگ‌ها را در اعماق دریا شکستی.

۱۴ تو سر *لویاتان را شکستی
و او را خوراک صحرانشینان کردی.

۱۵ چشمه‌ها و جویبارها را جاری ساختی
و رودخانه‌های بزرگی را که همیشه جاری بودند خشک کردی.

۱۶ شب و روز را تو پدید آوردی
و ماه و خورشید را تو در آسمان قرار دادی.

۱۷ حدّ و حدود زمین را تو مقرر نمودی؛

تو تابستان و زمستان را به وجود آوردی.

۱۸ اَما خداوند، بین که دشمنان چگونه تو را مسخره می کنند
و مردم بی خدا، به نام تو توهین می نمایند.

۱۹ قوم ستم دیده خود را برای همیشه فراموش نکن،
و کبوتر ضعیف خود را به چنگ پرندۀ شکاری مسپار!

۲۰ پیمانی را که با ما بسته ای به یاد آور،
زیرا که شریان در مکان های تاریک، در سرتاسر سرزمین ما در
کمین اند.

۲۱ مظلومان را شرمندۀ نکن.
تا مردم ستم دیده و نیازمند نام تو را ستایش کنند.

۲۲ خدایا، برخیز و از حقّ خود دفاع کن؛
بین چگونه مردم جاهل تمام روز تو را مسخره می کنند.

۲۳ فریاد خشمگین دشمنان
و غوغای مخالفین خود را که همیشه بلند است،
نادیده مگیر!

مزمور ۷۵

سرود آساف

خدا داور است

۱ خدایا، تو را شکر می کنیم و از تو سپاسگزاریم.
تو را سپاس می گویم زیرا نام تو نزدیک است،
و کارهای عجیب تو را اعلام می نمایم.

۲ خدا می فرماید: «من در زمانی که تعیین کرده ام
همه را از روی انصاف داوری خواهم کرد.
۳ وقتی که زمین و همه ساکنان آن به لرزه درآیند،
من ستون های آن را در جایشان محکم
و استوار نگاه خواهم داشت.

۴ به اشخاص متکبر می گویم که مغرور نباشند
و به شریان که به قدرت خود نبالند،

۵ فخر فروشی ننمایند،
و با تکبر سخن نگویند.»

- ۶ زیرا که افتخار، نه از شرق، نه از غرب
و نه از بیابان می آید،
۷ بلکه خدا است که داوری می نماید.
یکی را سرافکنده می سازد و دیگری را سرافراز می نماید.
۸ خداوند جامی در دست دارد
که پُر از شراب خشم شدید او است.
او آن را به تمام شریران می نوشاند
و آن ها تا آخرین قطره آن را می نوشند.
- ۹ اَمّا من همیشه خدای یعقوب را تمجید خواهم کرد
و برای او سرود خواهم خواند.
۱۰ خدا قدرت شریران را درهم خواهد کوبید
ولی نیکان را سربلند خواهد نمود.

مزمور ۷۶

سرود آساف

خدا پیروز است

- ۱ خدا در یهودا مشهور است
و نام او در اسرائیل عظیم می باشد.
۲ خانه او در اورشلیم است
و مسکن او در کوه *صهیون.
۳ او در آنجا تیرهای آتشین دشمن را شکست
و همچنین شمشیر و سپر و همه سلاح های جنگی را.

- ۴ تو چه پُر جلال هستی!
پُر شکوه تر از تمامی کوه های ابدی!
۵ دلاوران دشمن سرکوب شدند
و به خواب مرگ فرو رفتند،
و تمامی قدرت و مهارتشان بی فایده بود.
۶ وقتی تو، ای خدای یعقوب، آن ها را تویخ نمودی،
اسب ها و سوارانشان از حرکت بازماندند.

- ۷ اَمّا تو، ای خداوند، بسیار مهیب هستی.
زمانی که به خشم بیایی، چه کسی می تواند در مقابل تو
بایستد؟

۹-۸ از آسمان داوری را اعلام نمودی؛
و جهانیان ترسیدند و سکوت نمودند
آنگاه که تو ای خدا برای داوری برخاستی
تا ستمدیدگان جهان را نجات بخشی.

۱۰ به یقین خشم انسان به ستایش تو می انجامد
و آنانی که زنده می مانند جشن های تو را نگاه خواهند داشت.

۱۱ نذرهای خود را به یهوه، خدای خود ادا کنید؛
ای ملت های مجاور؛
برای او که مهیب است، هدیه بیاورید.
۱۲ او فرمانروایان متکبر را فروتن می سازد
و پادشاهان جهان را به وحشت می اندازد.

مزمور ۷۷

سرود آساف

تسلّی هنگام پریشانی

۱ با صدای بلند نزد خدا فریاد برمی آورم.
در پیشگاه خدا فریاد می کنم تا او مرا بشنود.
۲ به هنگام سختی، به درگاه خداوند دعا می کنم
و تمام شب دست های خود را به سوی او بلند می کنم،
ولی جان من تسلّی نمی یابد.
۳ خدا را یاد می کنم و آه می کشم.
وقتی به فکر فرو می روم، مأیوس می شوم.

۴ خواب را از من گرفته ای؛
آن قدر پریشانم که نمی توانم حرف بزنم.
۵ به روزگار گذشته فکر می کنم
و سال هایی را که پشت سر نهاده ام.
۶ تمام شب با خود فکر می کنم
و می اندیشم و از خود می پرسم:
۷ «آیا خداوند برای همیشه به ما پشت خواهد کرد؟
آیا هرگز به ما نظر لطف نخواهد داشت؟
۸ آیا محبّت پایدار او به اتمام رسیده است؟
آیا وعده او برای همیشه باطل شده است؟

۹ آیا خدا رأفت خود را فراموش کرده
و خشم او، جای شفقت او را گرفته است؟
۱۰ پس گفتم: «آنچه مرا رنج می‌دهد این است که
خدا مانند قبل رفتار نمی‌کند.»

۱۱ من کارهای خداوند را به‌خاطر خواهم آورد
و معجزاتی را که در گذشته انجام داده بود، به یاد خواهم آورد.
۱۲ دربارهٔ تمام کارهای تو تفکر خواهم نمود
و دربارهٔ کارهای عظیم تو خواهم اندیشید.

۱۳ خدایا، همهٔ کارهای تو مقدس‌اند.
خدایی به عظمت تو وجود ندارد.
۱۴ تو خدایی هستی که معجزه می‌کنی.
تو قدرت خود را به همهٔ قوم‌های جهان نمایان ساختی.
۱۵ تو با قدرت خود، قوم خود،
یعنی فرزندان یعقوب و یوسف را آزاد نمودی.

۱۶ ای خدا، وقتی آب‌ها تو را دیدند، ترسیدند
و اعماق دریا به لرزه درآمدند.
۱۷ ابرها باریدند،

رعد در آسمان غرید،
برق در همه‌جا درخشید.
۱۸ صدای رعد تو در گردباد بود
و نور برق، جهان را روشن ساخت
و زمین را تکان داده به لرزه درآورد.
۱۹ از دریا عبور نمودی
و از عمق دریا گذشتی
ولی اثری از جای پایت دیده نشد.
۲۰ تو قوم خود را به‌وسیلهٔ موسی و هارون،
مانند یک شبان رهبری نمودی.

مزمور ۷۸

سرود آساف

خدا و قوم او

۱ ای قوم من، به تعالیم من گوش دهید

و به آنچه به شما می‌گویم، توجّه نمایید.
 ۲ می‌خواهم با شما با مثل‌ها صحبت کنم
 و شما را از آنچه در گذشته مخفی بود،
 ۳ یعنی چیزهایی که از نیاکان خود
 شنیده و یاد گرفته‌ایم، آگاه نمایم.
 ۴ ما این‌ها را از فرزندان خود پنهان نمی‌کنیم،
 بلکه آن‌ها را برای نسل آینده بازگو می‌نماییم
 تا آن‌ها نیز کارهای قابل ستایش یهوه را بدانند
 که او با قدرت خود چه شگفت‌انگیز عمل نموده است.

۵ خدا دستورات و شریعت را به قوم اسرائیل
 و به فرزندان یعقوب داد.
 او به نیاکان ما دستور داد
 که آن‌ها را به فرزندان خود بیاموزند
 ۶ تا نسل‌های بعدی هم این احکام را یاد بگیرند
 و به نوبه خود به نسل‌های آینده بیاموزند؛
 ۷ تا آن‌ها نیز به خداوند توکل نمایند
 و آنچه را که خدا انجام داده است فراموش نکنند،
 بلکه پیوسته احکام او را اطاعت نمایند؛
 ۸ و تا آن‌ها مانند اجداد خود،
 نسلی سرکش و یاغی نباشند،
 زیرا آن‌ها کسانی بودند که
 که دلی استوار نداشتند
 و به خدا وفادار نبودند.

۹ طایفه افرایم با وجودی که با تیروکمان مسلّح بودند،
 در روز جنگ فرار کردند.
 ۱۰ آن‌ها پیمان خدا را نگاه نداشتند
 و از زندگی کردن طبق احکام او سر باز زدند.
 ۱۱ آن‌ها کارهای خدا را فراموش کردند و معجزاتی را که او به آن‌ها
 نشان داده بود، از یاد بردند،
 ۱۲ یعنی شگفتی‌هایی را که خدا در برابر چشمان نیاکانشان
 در سرزمین مصر و دیار صُوعَن انجام داده بود.
 ۱۳ خدا دریا را شکافت و آب‌ها را مانند دیوار نگه داشت
 و آن‌ها را از میان آن گذرانید.

- ۱۴ هنگام روز آن‌ها را به وسیلهٔ ابر،
و تمام شب با نور آتش هدایت فرمود.
- ۱۵ در بیابان، صخره‌ها را شکافت
و از اعماق زمین، به آن‌ها آب فراوان داد.
- ۱۶ او از صخره، چشمه به وجود آورد
و آب را مانند رودخانه جاری ساخت.
- ۱۷ ولی ایشان باز نسبت به خدای متعال گناه ورزیدند
و در بیابان از او سرپیچی کردند.
- ۱۸ در دل‌های خود، خدا را امتحان کردند
و از او غذایی مطابق میل خودشان خواستند.
- ۱۹ بر ضد خدا حرف زده گفتند:
«آیا خدا می‌تواند در بیابان برای ما خوراک تهیه کند؟»
- ۲۰ بله، او صخره را زد
و رود آب جاری شد،
اما آیا می‌تواند برای قوم خود
نان و گوشت نیز فراهم سازد؟»
- ۲۱ وقتی یهوه، خداوند شکایت آن‌ها را شنید،
بسیار خشمگین شد
و آتش خشم او بر بنی اسرائیل شعله‌ور گردید،
۲۲ زیرا آن‌ها به خدا ایمان نداشتند
و باور نمی‌کردند که او آن‌ها را نجات خواهد داد.
- ۲۳ ولی خداوند به آسمان فرمان داد
و درهای آسمان گشوده شدند
۲۴ و غلّهٔ آسمانی یعنی مَنّا را
بر ایشان بارانید تا بخورند.
- ۲۵ آن‌ها غذای فرشتگان را خوردند
و خدا آذوقهٔ فراوان برای آنان فرستاد.
- ۲۶ به باد شرقی امر فرمود که بوزد،
و با قدرت خود، باد جنوبی را به وزش آورد.
- ۲۷ گوشت را مانند غبار بر آن‌ها بارانید
و پرندگان را مانند ریگ کنار دریا از آسمان
۲۸ در بین اردوگاه ایشان
و اطراف اقامتگاه آن‌ها فرو ریخت.

۲۹ پس همگی خوردند و سیر شدند
و خدا آنچه را که هوس کرده بودند به آن‌ها داد،
۳۰ اما قبل از این که هوس آن‌ها ارضاء شود،
و درحالی که هنوز لقمه در دهانشان بود،
۳۱ آتش خشم خداوند بر آن‌ها شعله‌ور گردید
و نیرومندترین و بهترین جوانان اسرائیل را هلاک کرد.

۳۲ با وجود همه این‌ها، آن‌ها از گناه دست نکشیدند
و با آنکه آن همه معجزات از او دیده بودند، ایمان نیاوردند.
۳۳ بنابراین خداوند عمرشان را کوتاه
و روزگارشان را با ترس و لرز همراه نمود.
۳۴ هرگاه تعدادی از آن‌ها را می‌گشت،
بقیه به‌سوی او بازگشت می‌نمودند
و از صمیم دل طالب خدا می‌شدند.
۳۵ آن‌ها به‌یاد می‌آوردند که خدا صخره آن‌ها است
و خدای متعال، رهاننده ایشان است.
۳۶ اما حرف‌های آن‌ها همه تملق‌آمیز بود
و سخنانشان همه دروغ بود.
۳۷ دل‌هایشان با خدا راست نبود
و به پیمانی که با ایشان بسته بود، وفا نمی‌کردند.

۳۸ اما خدا با رحمت خود گناهانشان را بخشید
و آن‌ها را هلاک نکرد.
او بارها خشمگین شد
اما خشم خود را فرونشانید.
۳۹ او به‌یاد آورد که آن‌ها انسان فانی هستند
بادی که لحظه‌ای می‌وزد و دیگر بر نمی‌گردد.

۴۰ آن‌ها بارها در بیابان در مقابل او سرکشی کردند
و در صحرای خشک او را رنجاندند.
۴۱ آن‌ها بارها او را آزمایش کردند
و خدای مقدس اسرائیل را آزرند.
۴۲ قدرت عظیم او را فراموش کردند،
و روزی را که آن‌ها را از دست دشمنانشان آزاد کرد، به یاد
نیاوردند،

- ۴۳ یعنی زمانی که او قدرت عظیم خود را با معجزات و عجایب،
بر منطقه صُوعَن در سرزمین مصر آشکار کرد.
- ۴۴ او آب رودها را به خون تبدیل کرد،
به طوری که مصریان آب برای خوردن نداشتند.
- ۴۵ و انواع پشه‌ها را فرستاد که آن‌ها را می‌گزیدند
و قورباغه‌هایی که زمین آن‌ها را ویران می‌کردند.
- ۴۶ او کشت و زراعتشان را به آفت سپرد
و محصول زحمتشان را خوراک ملخ‌ها ساخت.
- ۴۷ تاکستان‌های ایشان را به وسیله تگرگ
و درختان انجیرشان را با بوران از بین برد.
- ۴۸ رمله‌ها و گله‌هایشان را با تگرگ
و رعد و برق از بین برد.
- ۴۹ او آتش خشم و غضب هولناک خود را
مانند فرشتگان مرگ فرستاد
تا آن‌ها را به اضطرابی عظیم گرفتار سازد.
- ۵۰ او از خشم خود دست نکشید
و به آن‌ها امان نداد،
بلکه بلایی فرستاده آنان را هلاک نمود.
- ۵۱ او تمام پسران نخست‌زاده مصریان را هلاک کرد.
- ۵۲ آنگاه قوم خود را مانند گله گوسفند از مصر بیرون آورد
و آنان را مانند شبانی در بیابان هدایت نمود.
- ۵۳ او آنان را در امنیت رهبری کرد و آن‌ها هیچ ترسی نداشتند.
اما دریا، دشمنان ایشان را غرق نمود.
- ۵۴ او آن‌ها را به سرزمین مقدس خود،
بر کوهی که خود آن را تسخیر نموده بود، آورد.
- ۵۵ ساکنان آنجا را در مقابل چشمان آنان بیرون راند
و آن سرزمین را به عنوان میراثی بین آنان تقسیم کرد
و طایفه‌های اسرائیل را در آنجا ساکن ساخت.
- ۵۶ اما آن‌ها بار دیگر طغیان کردند
و خدای متعال را امتحان نمودند
و دستورات او را اطاعت نکردند.
- ۵۷ مانند نیاکان خود از خدا روی برگردانده به او خیانت کردند،
و همچون کمان کج، غیرقابل اعتماد شدند.

- ۵۸ با ساختن پرستشگاه‌ها او را به خشم آوردند،
و با بُت پرستی غیرت او را برانگیختند.
- ۵۹ چون خدا آن وضع را دید، بسیار خشمگین شد
و قوم اسرائیل را به کل رد کرد.
- ۶۰ مسکن خود را در شیلوه ترک کرد،
یعنی خیمه‌ای که در میان آدمیان برپا نموده بود.
- ۶۱ به دشمنان فرصت داد تا *صندوق پیمان را که نشانه قدرت
و جلال او بود، به یغما ببرند.
- ۶۲ او از قوم خود خشمگین شد
و آنان را به شمشیر دشمنانشان سپرد.
- ۶۳ جوانانشان در آتش جنگ سوختند
و دختران جوانشان نتوانستند شوهر کنند.
- ۶۴ کاهنانشان با شمشیر به قتل رسیدند
و بیوه‌های ایشان نتوانستند عزاداری کنند.
- ۶۵ سرانجام، خداوند مانند کسی که از خواب بیدار شود
و مانند رزمنده‌ای سرخوش از شراب، برخاست.
- ۶۶ دشمنان خود را به عقب راند
و برای همیشه خجل و رسوا ساخت.
- ۶۷ نسل یوسف را رد کرد
و طایفهٔ افرایم را برگزید،
- ۶۸ بلکه طایفهٔ یهودا را برگزید
و کوه *صهیون را که دوست می‌داشت.
- ۶۹ در آنجا معبد بزرگ خود را
همان‌طور که آسمان
و زمین استوار و پایدار است، برپا نمود.
- ۷۰ بندهٔ خود داوود را برگزید،
و او را از چراگاه گوسفندان،
- ۷۱ جایی که گوسفندان پدرش را می‌چرانید، بیرون آورد،
تا شبان قوم او،
یعنی میراثش، بنی اسرائیل، باشد.
- ۷۲ او صمیمانه آن‌ها را شبانی کرد،
و با مهارت آن‌ها را شبانی نمود.

مزمور ۷۹

سرود آساف

دعا برای رهایی قوم

۱ خدایا، *امت‌ها به سرزمین تو داخل شده،

معبد مقدّس تو را بی حرمت ساخته

و اورشلیم را به ویرانه‌ای تبدیل نموده‌اند.

۲ اجساد خادمان تو را خوراک مرغان هوا ساخته‌اند

و گوشت بدن وفاداران را به حیوانات وحشی داده‌اند.

۳ خونشان را مانند آب در اطراف اورشلیم پاشیده‌اند

و کسی باقی نمانده

که آن‌ها را به خاک بسپارد.

۴ در مقابل همسایگان خود، خوار و حقیر گشته‌ایم

و آن‌ها به ما طعنه زده ما را مسخره می‌کنند.

۵ خداوندا، تا به کی؟ آیا برای همیشه خشمگین خواهی بود،

و غیرت تو همچون آتش خواهد سوزانید؟

۶ خشم خود را بر سر ملت‌هایی که تو را نمی‌شناسند

و مردمی که تو را نمی‌پرستند بریز.

۷ چون آن‌ها بودند که قوم تو را کشتند

و سرزمین تو را ویران کردند.

۸ گناهان اجداد ما را به حساب ما مگذار.

اکنون بر ما رحم کن،

زیرا که بسیار خوار و حقیر شده‌ایم.

۹ خدایا، به خاطر جلال نام خود، ما را کمک کن؛

ما را نجات بده

و گناهان ما را بیامرز.

۱۰ چرا باید قوم‌های خدانشناس بگویند:

«خدای آن‌ها کجا است؟»

بگذار وقتی که تو قوم‌ها را به خاطر ریختن خون خادمانت مجازات

می‌کنی،

ما به چشم خود ببینیم.

۱۱ به ناله زندانیان گوش بده

و با قدرت خود آن‌هایی را که محکوم به مرگ هستند، آزاد کن.
 ۱۲ خداوندا، همسایگان ما را که تو را بی حرمت می کنند،
 هفت برابر مجازات کن.
 ۱۳ آنگاه ما که قوم تو و گوسفندان چراگاه تو هستیم،
 همیشه سپاسگزار تو خواهیم بود
 و نسل اندر نسل تو را ستایش خواهیم نمود.

مزمور ۸۰

سرود آساف، یک شهادت

دعا برای استقرار مجدد قوم

۱ ای شبان اسرائیل، به ما گوش بده.
 ای که طایفه یوسف را همانند گله گوسفند راهنمایی می کنی
 و بر بالای فرشتگان نگهبان جلوس نموده‌ای، تجلّی فرما.
 ۲ قدرت خود را بر طایفه‌های اِفرایم،
 بنیامین و مَنَسی نمایان ساز
 و ما را نجات بده.

۳ خدایا، ما را بازآور؛
 روی خود را بر ما بتابان و ما را نجات بده.

۴ ای یَهوه، خداوند متعال، تا به کی بر قوم خود غضبناک خواهی
 بود

و دعای ما را مستجاب نخواهی کرد؟
 ۵ اندوه را خوراک ما ساختی
 و جام ما را از اشک لبریز گرداندی.
 ۶ تو سرزمین ما را میدان تاخت و تاز همسایگان نمودی،
 و دشمنان ما، ما را مسخره می کنند.

۷ ای خدای متعال، ما را به پیشگاه خود بازآور.
 روی خود را بر ما بتابان و ما را نجات بده.

۸ تو ما را همچون درخت مو از مصر بیرون آوردی
 و در سرزمین کنعان نشاندی و قوم‌های آن سرزمین را بیرون
 راندی.

۹ آنجا را پاک کردی

و قوم تو در آنجا ریشه دوانیده سراسر آن سرزمین را پُر ساختند.
 ۱۰ سایهٔ ما تمام کوه‌ها را پوشاند
 و شاخه‌های ما درختان سدر را دربر گرفت.
 ۱۱ شاخه‌هایش را تا دریای مدیترانه از یک سو
 و تا رود فرات از سوی دیگر گسترده.
 ۱۲ پس چرا دیوارهای آن را فرو ریختی،
 تا هر رهگذری میوه‌های آن را بچیند؟
 ۱۳ گرازها آن را پایمال می‌کنند
 و حیوانات وحشی در آن چرا می‌کنند.

۱۴ ای خدای متعال، به‌سوی ما بازگرد،
 از آسمان نگاه کن و ببین،
 و بر این درخت مو توجه فرما.
 ۱۵ بیا و این تاکی را که با دست راست خود نشاندی، حفظ کن،
 این تاکی که تو آن را تنومند نمودی.

۱۶ دشمنان ما، آن را آتش زده ویران کردند،
 پس آن‌ها را باخشم خود تویخ نموده هلاک گردان.
 ۱۷ باشد که دستِ تو بر مردی که در دستِ راستِ تو است قرار
 گیرد،

بر آن پسر انسان که برای خود توانا ساخته‌ای.
 ۱۸ آنگاه ما دیگر از تو روی بر نمی‌تابیم؛
 ما را زنده نگه‌دار و ما نام تو را ستایش خواهیم کرد.

۱۹ ای خدای متعال، ما را به پیشگاه خود بازآور.
 روی خود را بر ما بتابان و ما را نجات بده.

مزمور ۸۱

سرود آساف

سرود عید

۱ برای خدایی که قوّت ما است، سرود شادی بسرایید
 و برای خدای یعقوب آواز شادمانی سَردهید.
 ۲ دف را به صدا درآورید
 و با چنگ و بربط خوش‌نوا سرود بخوانید.
 ۳ شیپور را در روز عید به صدا درآورید،

در ماه نو و زمانی که ماه کامل است.
 ۴ زیرا این رسمی است برای اسرائیل
 و دستوری است از جانب خدای یعقوب.
 ۵ خدا آن را به مردم اسرائیل داد،
 هنگامی که علیه سرزمین مصر برخاست و آن‌ها را بیرون آورد.

صدای ناآشنایی می‌شنوم که می‌گوید:
 ۶ «بار سنگین را از دوشتان برداشتم
 و دست‌هایتان را از حمل سبدهای سنگین آزاد نمودم.
 ۷ هنگامی که در تنگی مرا خواندی،
 تو را نجات دادم. از میان رعد تو را اجابت کردم،
 و در کنار چشمه‌های *مریبه تو را آزمایش نمودم.
 ۸ ای قوم من، به هشدار من توجه کنید؛ ای بنی اسرائیل،
 از شما می‌خواهم که به من گوش دهید.
 ۹ هیچ خدای دیگری در میان شما نباشد،
 و به هیچ خدای بیگانه سجده نکنید.
 ۱۰ من یهوه، خدای شما هستم،
 که شما را از مصر بیرون آوردم.
 دهان خود را خوب بازکن و من آن را پُر خواهم نمود.

۱۱ «اما قوم من به سخنان من گوش ندادند
 و بنی اسرائیل از من اطاعت نکردند.
 ۱۲ بنابراین آن‌ها را در لجاجتشان رها کردم
 تا خواسته‌های خود را دنبال کنند.
 ۱۳ ای کاش قوم من به من گوش می‌دادند
 و بنی اسرائیل راه‌های مرا پیروی می‌کردند.
 ۱۴ آنگاه به‌زودی دشمنانشان را سرکوب می‌نمودم
 و مخالفان آن‌ها را مجازات می‌کردم؛
 ۱۵ آنگاه آن‌هایی که از خداوند نفرت دارند، با ترس در برابر او تعظیم
 می‌کردند
 و گرفتار مجازات ابدی می‌شدند.
 ۱۶ اما شما را با بهترین گندم خوراک می‌دادم
 و با عسل صحرایی سیر می‌گردانیدم.»

مزمور ۸۲

سرود آساف

خدا داور عالی

۱ خدا در دادگاه الهی بر مسند قضاوت نشسته است؛
او در میان قاضیان داوری می کند.
۲ «تا به کی با بی عدالتی داوری می کنید
و از شریران طرف داری می نمایید؟
۳ از حق بیچارگان و یتیمان دفاع کنید،
و با محتاجان و درماندگان با انصاف رفتار نمایید.
۴ فقیران و نیازمندان را خلاصی دهید؛
آنان را از چنگ ظالمان برهانید.

۵ «شما نه می دانید و نه می فهمید
و در تاریکی به سر می برید؛
از این رو بنیاد زمین که عدل و انصاف باشد از بین رفته است.
۶ من شما را 'خدایان'
و 'پسران خدای متعال' خطاب کردم،
۷ اما شما مانند انسان های دیگر خواهید مُرد
و همچون سایر رهبران سرنگون خواهید شد.»

۸ خدایا، برخیز و جهان را داوری فرما،
زیرا اختیار همه قوم های جهان در دست تو است.

مزمور ۸۳

سرود آساف

دعا برای شکست دشمنان اسرائیل

۱ خدایا، خاموش مباش،
و آرام و ساکت منشین،
۲ زیرا دشمنان تو شورش نموده اند،
و آنانی که از تو نفرت دارند، سرکش شده اند.
۳ مخفیانه بر ضد قوم تو نقشه می کشند،
و برای آن هایی که به تو پناه آورده اند، دسیسه می چینند.
۴ می گویند: «بیایید آن ها را از بین ببریم

تا دیگر یادی از نام اسرائیل نشود.»

۵ آن‌ها هم‌دست شده با هم دسیسه می‌چینند
و بر ضد تو پیمان می‌بندند.

۶ این‌ها آدومیان، اسماعیلیان،
موآبیان، هاجریان،

۷ مردم جبال، عَمونیان، عمالیقیان،
فلسطینیان و ساکنان صور هستند.

۸ مردم آشور نیز با آن‌ها متحد گشته،
بازوی قدرتمندی برای نسل لوط گردیده‌اند.

۹ همان کاری را که با مدیان کردی، با این مردم هم بکن
و همان بلایی را که بر سر سِیسرا و یابین در وادی قیشون
آوردی، بر سر این‌ها نیز بیاور.

۱۰ تو آن‌ها را در عین دور هلاک کردی
و اجسادشان کود زمین شد.

۱۱ رهبران آن‌ها را به سرنوشت عُرَب و ذِئِب گرفتار کن
و حاکمان آن‌ها را به سرنوشت ذِبح و صَلْمُنَاع گرفتار نما،
۱۲ زیرا که گفتند: «سرزمین‌های خدا را که متعلق به خدا است
برای خودمان تسخیر می‌کنیم.»

۱۳ ای خدای من، آن‌ها را مانند غبار پراکنده کن
و مانند کاه برباد ده.

۱۴ همچون آتش که جنگل را می‌سوزاند
و مانند شعله‌ای که کوه‌ها را به آتش می‌کشد،
۱۵ آن‌ها را با تَنْدَبَادِ خشم خود بران،

و با توفان غضب خود به وحشت بینداز.
۱۶ خداوندا، چهرهٔ آن‌ها را پُر از شرم کن.

تا به قدرت تو پی برده به توروی آورند.
۱۷ بگذار برای همیشه رسوا و پریشان گردند
و در خواری و ذلت هلاک شوند.

۱۸ بگذار بدانند که تو یَهُوه، خداوند یکتا،
و تنها خدای متعال در تمام دنیا هستی.

مزمور ۸۴

سرودی از خاندان قورح

اشتیاق برای معبدِ بزرگ

- ۱ ای خداوند متعال، چه دلپذیر است خانهٔ تو!
- ۲ چقدر دلم می‌خواهد که در آنجا باشم،
و چقدر مشتاقم که در صحن خانهٔ تو ساکن شوم
و با دل و جان برای خدای زنده
سرود شادمانی بسرایم.
- ۳ حتی گنجشکان در آنجا برای خود لانه
و پرستوها آشیانه ساخته‌اند
تا جوجه‌های خود را در پناه قربانگاه تو نگه دارند،
ای خداوند لشکرهای سماوی، ای پادشاه من و ای خدای من.
- ۴ خوشا به حال آنانی که در خانهٔ تو ساکن‌اند
و همواره برای تو سرود حمد و سپاس می‌سرایند.
- ۵ خوشا به حال آنانی که از تو نیرو می‌گیرند
و آرزوی دیدار کوه* صهیون را دارند.
- ۶ وقتی که از صحرای خشک بکاء گذر می‌کنند،
آنجا چشمه‌سار می‌شود
و باران پاییزی آنجا را سیراب می‌سازد.
- ۷ هر قدر پیش‌تر می‌روند، قوّت بیشتری می‌گیرند
و به حضور خدای خدایان در صهیون حاضر می‌شوند.
- ۸ ای یهوه، خداوند لشکرهای سماوی، دعای مرا اجابت کن.
ای خدای یعقوب، به من گوش بده!
- ۹ خدایا، پادشاه ما را برکت بده،
پادشاهی که خودت* مسح نموده‌ای.
- ۱۰ یک روز در صحن خانهٔ تو بودن
بهتر است از هزار روز در جای دیگر بودن.
دربانی خانهٔ تو را
بر زندگی در کاخ شیریان ترجیح می‌دهم.
- ۱۱ یهوه، خدا، نور و پشتیبان ما است؛

او ما را به لطف برکت خویش افتخار می بخشد.
 او هیچ چیز نیکو را از کسانی که در راستی زندگی می کنند
 دریغ نمی دارد.
 ۱۲ ای خداوند! لشکرهای سماوی، خوشا به حال کسی که بر تو
 توکل دارد.

مزمور ۸۵

سرودی از خاندان قورح

دعای برای کامیابی قوم

۱ خداوندا، تو بر سرزمین خود نظر لطف داشتی،
 و بنی اسرائیل را دوباره کامیاب ساختی.
 ۲ گناهان قوم خود را بخشیدی
 و همه خطاهای ایشان را عفو فرمودی.
 ۳ از غضب خود دست کشیدی
 و آتش خشم را فرو نشاندی.
 ۴ ای خدای نجات دهنده ما، ما را دوباره به حضور خود بپذیر
 و غضب خود را از ما بردار.
 ۵ آیا تا ابد بر ما غضبناک خواهی بود؟
 آیا خشم خود را نسل اندر نسل ادامه خواهی داد؟
 ۶ آیا ما را دوباره احیا نمی نمایی
 تا قوم تو در تو شادی نماید؟
 ۷ خداوندا، ما را از محبت پایداری برخوردار گردان
 و نجات خود را به ما عطا فرما.
 ۸ من به هرآنچه خداوند می گوید گوش می دهم،
 زیرا او به ما، به قوم خود، وعده صلح می دهد؛
 باشد که ما به راههای احمقانه خود برنگردیم.
 ۹ به یقین نجات او برای کسانی است که او را احترام می کنند،
 تا جلال او در سرزمین ما ساکن گردد.

۱۰ محبت پایداری و وفاداری با هم ملاقات خواهند کرد
 و صلح و عدالت یکدیگر را خواهند بوسید.
 ۱۱ وفاداری از زمین خواهد رویید
 و عدالت از آسمان بر زمین خواهد نگریست.

- ۱۲ خداوند، آنچه را که نیکو است به ما عطا خواهد کرد.
و سرزمین ما را حاصل خیز خواهد گردانید.
۱۳ عدالت پیشاپیش خداوند حرکت خواهد کرد
و راه را برای او آماده خواهد ساخت.

مزمور ۸۶

سرود داوود

دعای برای کمک

- ۱ ای خداوند، به من گوش بده و دعایم را مستجاب فرما،
زیرا ضعیف و درمانده‌ام.
۲ جان مرا حفظ کن، زیرا که من بنده وفادار تو هستم.
مرا نجات بده چون خدمتگزار تو هستم و به تو، ای خدای
من، توکل دارم.
- ۳ خداوندا، بر من رحمت فرما،
زیرا که تمام روز نزد تو دعا می‌کنم.
۴ خداوندا، بنده خود را شادمان گردان،
زیرا که تنها تو را می‌پرستم.
۵ تو خدای مهربان و بخشنده هستی
و نسبت به کسانی که به تو روی می‌آورند، بسیار رحیم
هستی.
- ۶ خداوندا، دعای مرا بشنو
و به ناله من توجه نما.
۷ هنگام سختی به حضور تو دعا می‌کنم،
زیرا که تو دعایم را مستجاب می‌کنی.
- ۸ خداوندا، خدای دیگری جز تو وجود ندارد؛
هیچ کس نمی‌تواند کارهایی را که تو می‌کنی، انجام دهد.
۹ تمام اقوامی که تو آفریده‌ای آمده
در حضور تو سجده خواهند نمود
و نام تو را جلال خواهند داد،
۱۰ زیرا تو عظیمی و کارهای شگفت‌انگیز انجام می‌دهی؛
تنها تو خدا هستی.

- ۱۱ خداوندا، راه خود را به من بیاموز
تا مطابق حقیقت تو زندگی کنم.
کمکم کن تا با تمام دل تو را بپرستم.
- ۱۲ ای یهوه، خدای من، از صمیم قلب از تو سپاسگزارم
و نام تو را همیشه جلال خواهم داد.
- ۱۳ محبت پایدار تو به من چقدر عظیم است؛
تو مرا از مرگ نجات داده‌ای.
- ۱۴ خدایا، مردمان متکبر علیه من برخاسته‌اند
و گروهی از خیانتکاران قصد کشتن مرا دارند
و تو را مدّ نظر ندارند.
- ۱۵ اما تو، ای یهوه، خدای رحیم و پُر از فیض،
دیرخشم، وفادار و پُر از محبت می‌باشی.
- ۱۶ پس به بنده خود توجه کن و بر من رحم فرما؛
به بنده خود قوت عطا کن
و فرزند کنیزت را نجات بده.
- ۱۷ نیکی و رحمت خود را به من نشان بده
تا آنانی که از من نفرت دارند، ببینند و شرمندة شوند،
زیرا تو، ای خداوند، مرا یاری داده تسلی بخشیده‌ای.

مزمور ۸۷

سرودی از خاندان قورح

ستایش اورشلیم

- ۱ خداوند شهر خود را بر کوه مقدّس بنا کرد.
- ۲ او شهر اورشلیم را
بیشتر از تمام شهرهای اسرائیل دوست دارد.
- ۳ ای شهر خدا،
به سخنان پُرشکوهی که دربارهٔ تو گفته می‌شود گوش کن:

- ۴ مصر و بابل جزو ممالکی هستند
که مرا می‌شناسند
و مردمان فلسطین، صور و حبشه
جزو ساکنان اورشلیم به حساب می‌آیند.

- ۵ دربارهٔ صهیون گفته می‌شود
که تمام قوم‌های جهان به آن تعلق دارند

و خدای قادر مطلق آن را نیرومند می گرداند.
 ۶ وقتی خداوند آمار تمام مردم را تهیه می کند،
 همه آن ها را اهل اورشلیم می شمارد.
 ۷ آن ها رقص کنان می خوانند و می گویند
 که صهیون سرچشمه همه برکات ما است.

مزمور ۸۸

سرودی از خاندان قورح، هیمان اِزراحی

دعا برای کمک

۱ ای یهوه، خدای نجات دهنده من، ای نجات دهنده من، تمام
 روز نزد تو دعا می کنم
 و شب هنگام به درگاهت ناله می کنم.
 ۲ دعای مرا بشنو
 و به ناله من توجه نما.

۳ زندگی ام از مشکلات پُر شده
 و پای هایم به لب گور رسیده است.
 ۴ تمامی قوتم از بین رفته
 و مانند کسانی شده ام که در انتظار مرگ هستند.
 ۵ مانند مردگان، فراموش شده ام،
 مانند کشته شدگانی که در قبر گذاشته اند،
 مانند کسانی که ایشان را فراموش کرده ای
 و دیگر مورد توجه تو نیستند.
 ۶ مرا در ته گور نهاده
 و در اعماق تاریکی رها کرده ای.
 ۷ خشم تو بر من سنگینی می کند
 و امواج غضب تو مرا احاطه کرده اند.

۸ آشنایانم را از من جدا کردی
 و مرا مورد تنفر آنان قرار داده ای.
 آن چنان گرفتار شده ام که راه گریزی ندارم؛
 ۹ چشمانم از غم و اندوه تار گردیده اند.
 خداوندا، هر روز نزد تو دعا می کنم
 و دست های خود را به درگاه تو بلند می کنم.

- ۱۰ آیا برای مردگان معجزه می‌کنی؟
 آیا مردگان برخاسته تو را ستایش خواهند نمود؟
 ۱۱ آیا در قبر و دنیای مردگان گفت‌وگویی از محبت پایدار
 و وفاداری تو هست؟
 ۱۲ آیا معجزات تو در آن مکان تاریک دیده می‌شود؟
 و یا نیکویی تو در آن دیار خاموش بیان می‌گردد؟
 ۱۳ خداوندا، من هر روز صبح به درگاه تو دعا می‌کنم
 و از پیشگاه تو یاری می‌طلبم.
 ۱۴ خداوندا، چرا مرا از خود می‌رانی؟
 چرا روی خود را از من پنهان می‌کنی؟
 ۱۵ از نوجوانی رنج کشیده و به مرگ نزدیک بوده‌ام،
 و از تو به وحشت افتاده‌ام و مضطرب هستم.
 ۱۶ آتش خشم تو مرا از پا درآورده است
 و از ترس حملات تو هلاک گردیده‌ام.
 ۱۷ خشم تو و ترس از تو مانند توفان
 هر روز مرا از هر طرف احاطه می‌کنند.
 ۱۸ دوستان و عزیزانم را از من جدا کرده‌ای
 و تاریکی را مونس من ساخته‌ای.

مزمور ۸۹

سرودی از ایتان اِزراحی

سرودی به هنگام مصیبت ملی

- ۱ خداوندا، من همیشه دربارهٔ محبت پایدار تو خواهم سراپید،
 و وفاداری تو را به همه اعلام خواهم کرد؛
 ۲ محبت پایدار تو ابدی
 و وفاداری تو همچون آسمان‌ها پایدار است.
 ۳ تو فرمودی: «با برگزیدهٔ خود پیمان بسته‌ام
 و برای بندهٔ خود، داوود، قسم خورده‌ام
 ۴ که همیشه یک نفر از نسل تو پادشاه خواهد بود
 و نسل تو تا ابد برقرار خواهد ماند.»

- ۵ خداوندا، عجایب تو را آسمان‌ها می‌ستایند،
 و وفاداری تو را جماعت مقدّسان.
 ۶ کیست که در آسمان‌ها خود را با خداوند برابر بداند؟

در میان موجودات آسمانی، چه کسی مانند خداوند است؟
 ۷ خدا در جماعت مقدّسان بی نهایت مهیب است؛
 آنان با ترس و احترام در پیشگاه تو می ایستند.

۸ ای یهوه، خدای لشکرهای سماوی، هیچ کس مانند تو نیست!
 تو در قدرت و وفاداری بی نظیری.

۹ تو بر امواج دریاها تسلط داری

و امواج خروشان آن را آرام می سازی.

۱۰ تو هیولای *رهب را درهم کوبیدی و کشتی،

و با قدرت عظیم خود، دشمنانت را پراکنده نمودی.

۱۱ آسمان و زمین از آن تو است؛

تو جهان و هرچه را که در آن است آفریدی.

۱۲ شمال و جنوب را تو به وجود آوردی؛

کوههای تابور و جرمون، در تو شادی می کنند.

۱۳ تو چقدر نیرومند هستی!

دست و بازوی تو بسیار توانا است!

۱۴ عدالت و انصاف، اساس پادشاهی تو است،

و محبت پایدار و وفاداری، همیشه پیش نظر تو.

۱۵ خوشا به حال مردمی که می دانند چگونه برای تو با شادی سرود
 بخوانند!

آنان در پرتو نور رحمت تو سالک اند.

۱۶ به خاطر تو تمام روز شادی می نمایند

و در نیکی تو سرافرازند.

۱۷ تو به ما قدرت می بخشی،

و به لطف خود ما را پیروز می گردانی.

۱۸ ای خداوند، سپر ما از آن تو است

و پادشاه ما از آن قدّوس اسرائیل.

وعدۀ خدا به داوود

۱۹ زمانی در رؤیا با بنده وفادار خود صحبت کردی و فرمودی:

«تاج را بر سر شخص شجاعی گذاشتم

و مردی را از بین مردم انتخاب کردم.

۲۰ بنده خود، داوود را به پادشاهی برگزیدم

و او را با روغن مقدّس خویش *مسح کردم.

- ۲۱ به او نیرو و توانایی خواهم بخشید
و با قدرت خود او را تقویت خواهم کرد.
- ۲۲ دشمنانش بر او چیره نخواهند شد
و شریان به او صدمه‌ای نخواهند رساند.
- ۲۳ دشمنانش را در برابر چشمان او سرکوب می‌کنم،
و کسانی را که از او نفرت دارند، هلاک خواهم کرد.
- ۲۴ محبت پایدار و وفاداری من با او خواهد بود
او در نام من سرافراز خواهد شد.
- ۲۵ فرمانروایی او را از یک سو به دریای مدیترانه وسعت خواهم داد
و از سوی دیگر تا بین النهرین.
- ۲۶ او به من خواهد گفت، 'تو پدر من، و خدای من هستی،
تو صخره نجات من می‌باشی.'
- ۲۷ من او را نخست‌زاده خود خواهم ساخت،
مقتدرترین پادشاه روی زمین.
- ۲۸ همیشه او را از محبت پایدار خود بهره‌مند خواهم کرد،
و پیمان من با او پیمان ابدی خواهد بود.
- ۲۹ خاندان او تا به‌ابد پایدار
و پادشاهی او همچون آسمان برای همیشه پابرجا خواهد ماند.
- ۳۰ «اما اگر فرزندان او از فرمان‌های من اطاعت نکنند
و مطابق اوامر من رفتار ننمایند،
۳۱ و اگر شریعت مرا زیر پا بگذارند
و یا فرمان‌های مرا انجام ندهند،
۳۲ آنگاه آن‌ها را به‌خاطر گناهانشان سخت تنبیه نموده
به‌خاطر شرارتشان سخت مجازات خواهم کرد.
- ۳۳ ولی داوود را از محبت خود محروم نخواهم کرد
و قولی را که به او داده‌ام، زیر پا نخواهم گذاشت.
- ۳۴ من پیمان خود را نخواهم شکست
و عهد خود را تغییر نخواهم داد.
- ۳۵ «به ذات اقدس خود قسم خورده‌ام
و به داوود دروغ نخواهم گفت،
۳۶ خاندان او تا به‌ابد باقی،
و پادشاهی او تا زمانی که خورشید می‌تابد، استوار خواهد بود،
۳۷ همچون ماه که شاهی امین در آسمان است،

او جاودانه استوار خواهد بود.»

زاری برای شکست پادشاه

- ۳۸ اما اکنون بر پادشاه برگزیده‌ات خشمناک هستی
و او را ترک کرده طرد نموده‌ای.
۳۹ پیمان خود را با بنده‌ات باطل نموده‌ای
و تاج او را بر زمین زده، بی حرمت کرده‌ای.
۴۰ دیوارهای شهر او را درهم شکسته‌ای
و قلعه‌هایش را ویران کرده‌ای.
۴۱ رهگذران دارایی او را تاراج می‌کنند
و همسایگانش او را مسخره می‌نمایند.
۴۲ دشمنانش را سرافراز نموده‌ای
و آن‌ها را شادمان ساخته‌ای.
۴۳ شمشیرش را گُند ساختی
و در نبرد به او کمک نکردی.
۴۴ چوگان سلطنت را از او گرفتی
و تخت سلطنتش را واژگون نمودی.
۴۵ دوران جوانی او را کوتاه نمودی
و ردای رسوایی به تن او پوشاندی.

دعا برای رهایی

- ۴۶ ای خداوند، آیا برای همیشه خود را از من پنهان می‌کنی؟
تا به کی آتش خشم‌ت فروزان خواهد بود؟
۴۷ خداوند، به یاد آور که عمر ما بسیار کوتاه است،
و تو تمام انسان‌ها را فانی آفریده‌ای.
۴۸ چه کسی می‌تواند خود را از چنگال مرگ برهاند؟
کیست که بتواند از رفتن به گور فرار نماید؟

- ۴۹ خداوند، کجا است آن محبّت نخستین تو،
کجا است آن پیمانی که با کمال وفاداری به داوود وعده
دادی؟

- ۵۰ خداوند، ببین که چگونه به من که خادم تو هستم توهین
می‌شود

- و چطور اهانت‌های مردمان بسیاری را تحمّل می‌کنم!
۵۱ ای خداوند، دشمنان تو، پادشاه برگزیده‌ٔ تو را مسخره می‌کنند
و هرکجا که می‌رود، به او اهانت می‌کنند.

۵۲ خداوند تا به ابد متبارک باد!
آمین و *آمین!

کتاب چهارم (مزامیر ۹۰-۱۰۶)

مزمور ۹۰

دعای موسی، مرد خدا

خدا و انسان فانی

۱ خداوندا، تو نسل اندر نسل پناهگاه ما بوده‌ای.
۲ پیش از آنکه کوه‌ها را بیافرینی
و زمین و جهان را به وجود آوری،
از ازل تا به ابد خدا هستی.

۳ تو آدمیان را به خاک برمی گردانی و می گویی:
«ای بنی آدم، به خاک بازگردید.»
۴ هزاران سال در نظر تو مانند یک روز است،
مانند دیروز که گذشته است
و مانند پاسی از شب.
۵ تو انسان را مانند سیلاب از جا می کنی.
زندگی ما مانند یک خواب است،
مثل گیاهی که صبحگاهان می روید؛
۶ صبحگاهان می شکفد و می روید
و شب هنگام پژمرده شده از بین می رود.

۷ ما با غضب تو از بین می رویم
و خشم تو ما را به وحشت می اندازد.
۸ گناهان ما را در حضور خود گذاشته‌ای
و خطاهای پنهانی ما نزد تو آشکار است.

۹ غضب تو عمر ما را کوتاه می سازد
و مانند خیالی به آن خاتمه می دهد.
۱۰ دوران عمر ما هفتاد سال است،
و اگر قوی تر باشیم، هشتاد سال؛
به هر حال، دوران آن آمیخته با رنج و زحمت است.

و به زودی به سر می‌رسد و ما به آن سو پرواز می‌کنیم.

- ۱۱ کیست که میزان خشم تو را بداند؟
 کیست که بداند تا چه حد باید از غضب تو بترسد؟
 ۱۲ به ما تعلیم بده تا بدانیم که دوران عمر ما چقدر کوتاه است،
 تا دل ما فهیم و دانا گردد.

- ۱۳ خداوندا، خشم تو تا به کی ادامه خواهد داشت؟
 بر خادمان خود رحم فرما.
 ۱۴ صبحگاهان دل‌های ما را از محبت پایداری خود لبریز گردان
 تا تمام عمر خود را با سرود و شادی به سر ببریم.
 ۱۵ به اندازه روزها و سال‌هایی که غم نصیب ما کردی،
 اکنون ما را شادمان گردان
 ۱۶ تا خادمانت کارهای عجیب تو را مشاهده کنند
 و فرزندان ما قدرت عظیم تو را ببینند.
 ۱۷ رحمت و لطف تو، ای خدای ما، نصیب ما باد
 و ما را در تمام کارهایمان استوار گردان؛
 بله، ما را در تمام کارهایمان استوار گردان.

مزمور ۹۱

خدا، پشتیبان ما

- ۱ کسی که به خدا پناه می‌برد
 و در زیر سایه قادر متعال زندگی می‌کند،
 ۲ به خداوند می‌گوید:
 «تو پناهگاه و قلعه من هستی،
 خدای من که بر تو توکل دارم.»
 ۳ او تو را از دام صیاد نجات می‌دهد،
 و از بلاهای گشنده محافظت می‌کند.
 ۴ او تو را در زیر بال‌های خود پناه خواهد داد
 و از تو محافظت خواهد نمود.
 وفاداری او سپر و حافظ تو خواهد بود.
 ۵ از وحشت هنگام شب
 یا از بلای ناگهانی در روز نخواهی ترسید.
 ۶ از طاعونی که در تاریکی پیش می‌رود،

یا از وبایی که به هنگام روز کشتار می‌کند، هراسی نخواهی داشت.

۷ اگر هزار نفر در کنار تو کشته شوند
و ده هزار نفر در اطراف تو بیفتند،
به تو آسیبی نخواهد رسید.
۸ به چشم خود خواهی دید
که شیریان چگونه مجازات می‌شوند.

۹ تو خداوند را پناه خود ساختی،
و قادر متعال را قلعه خود نمودی.
۱۰ بنابراین هیچ بدی بر تو واقع نخواهد گشت
و هیچ بلایی به خانه تو نزدیک نخواهد شد.
۱۱ زیرا او به فرشتگان خود فرمان خواهد داد
تا هرجایی که تو بروی، محافظ تو باشند.
۱۲ آنان تو را با دست‌های خود خواهند گرفت،
مبادا پایت به سنگی بخورد.
۱۳ بر شیرژیان و مار سمی پای خواهی نهاد؛
شیرژیان و افعی را پایمال خواهی کرد.

۱۴ زیرا خداوند می‌گوید: «آنانی را که مرا دوست می‌دارند، نجات
خواهم داد

و چون مرا می‌شناسند، آن‌ها را محافظت خواهم کرد.
۱۵ وقتی دعا کنند، دعایشان را مستجاب خواهم کرد؛
در سختی‌ها با آنان خواهم بود؛
آنان را رهایی داده سرافراز خواهم ساخت.
۱۶ عمر طولانی به آنان خواهم بخشید
و آن‌ها را نجات خواهم داد.»

مزمور ۹۲

سرود برای سبت

سرود شکرگزاری

۱ چه نیکو است شکرگزاری از تو، ای خداوند،
و نام تو را سپاس گفتن، ای خدای متعال؛

۲ صبحگاهان محبت پایداری را اعلام کردن،
و شامگاهان وفاداری ات را سپاس گفتن.
۳ تو را با چنگ ده تار
و نغمه بربط سپاس می گوئیم،
۴ زیرا تو، ای خداوند، مرا با کارهای خود شادمان ساخته ای؛
به خاطر کارهای دست تو با شادی می سرایم.

۵ ای خداوند، کارهای تو چقدر عظیم
و افکار تو چقدر عمیق است.
۶ شخص نادان آن ها را درک نمی کند
و احمق معنی آن ها را نمی فهمد.
۷ اگرچه مردم شریر مانند علف هرزه برویند
و اشخاص بدکار بشکفند،
سرانجام هلاک خواهند شد،
۸ اما تو، ای خداوند، تا ابد متعال هستی.

۹ دشمنان تو، ای خداوند، هلاک خواهند گشت
و مردم شریر پراکنده خواهند شد.
۱۰ تو مرا مانند گاو وحشی، قوی
و با روغن خوش بو شادمان ساخته ای.
۱۱ چشمانم شکست دشمنانم را دیده
و گوش هایم فریاد مخالفان شریرم را شنیده است.

۱۲ نیکوکاران مانند نخل رشد نموده
مانند سدر لبنان نمو خواهند کرد.
۱۳ آن ها مانند درختانی هستند که در خانه خداوند کاشته شده
در معبد بزرگ خدای ما شکفته می شوند.
۱۴ آن ها در زمان پیری نیز میوه خواهند داد،
و همیشه سبز و شاداب خواهند بود
۱۵ تا اعلام کنند که خدا عادل است؛
او صخره من است و هیچ ناعدالتی در او نمی باشد.

مزمور ۹۳

پادشاهی خدا

- ۱ خداوند پادشاه است.
او به عظمت و اقتدار آراسته است.
زمین نیز در جای خود استوار گردیده است
و جنبش نخواهد خورد.
۲ تخت تو از ابتدا برقرار بوده،
و تو از ازل بوده و هستی.
- ۳ ای خداوند، سیلاب‌ها می‌خروشند،
دریاها طغیان می‌کنند
و اقیانوس‌ها خروشان‌اند.
۴ خداوند که در آسمان‌ها حکومت می‌کند،
شکوه‌مندتر از امواج خروشان دریاها
و شکوه‌مندتر از طغیان اقیانوس‌ها می‌باشد.
- ۵ ای خداوند، دستورات تو بی‌نهایت مطمئن است،
و قدوسیّت زینده معبد بزرگ تو است، تا ابدالآباد.

مزمور ۹۴

خدا، داور جهان

- ۱ ای یهوه، تو خدای انتقام گیرنده هستی؛
ای خدای انتقام گیرنده، خشم خود را آشکار ساز!
۲ ای داور جهان، سربرافراز
و متکبران را به سزایشان برسان.
۳ خداوند، تا به کی شریان فخر خواهند نمود
و شادمان خواهند بود؟
۴ تا به کی بدکاران بر خود خواهند بالید
و به کارهای خود افتخار خواهند نمود؟
- ۵ خداوند، آن‌ها قوم تو را می‌کوبند
و به آنانی که به تو تعلق دارند، ظلم می‌کنند.
۶ بیوه‌زنان و بیگانگان

و یتیمان را به قتل می‌رسانند.
 ۷ می‌گویند: «خداوند نمی‌بیند
 و خدای اسرائیل متوجّه نمی‌شود.»

۸ ای قوم من، کی خواهید فهمید،
 ای جاهلان، کی عاقل خواهید شد؟
 ۹ آیا خدایی که گوش را به ما داد، نمی‌شنود!
 و یا خدایی که چشم را ساخت، نمی‌بیند؟
 ۱۰ او که ملّت‌ها را تأدیب می‌کند، آیا آنان را مجازات نخواهد کرد؟
 آیا او که همهٔ مردم را تعلیم می‌دهد، خودش عالم نیست؟
 ۱۱ خداوند می‌داند که نقشه‌های حکیمان بیهوده است.

۱۲ خوشا به حال کسی که تو، ای خداوند، او را تأدیب می‌کنی
 و شریعت خود را به او می‌آموزی.
 ۱۳ به او در روزهای سختی آرامش می‌بخشی
 تا زمانی که شریان را به مجازات برسانی.
 ۱۴ خداوند قوم خود را فراموش نمی‌کند
 و قوم برگزیدهٔ خود را هرگز ترک نخواهد کرد.
 ۱۵ بار دیگر عدالت به دادگاه‌ها باز خواهد گشت
 و نیکان از آن پشتیبانی خواهند کرد.

۱۶ در مقابل شریان، چه کسی از من دفاع خواهد کرد؟
 در برابر مردم بدکار، چه کسی با من خواهد ایستاد؟
 ۱۷ اگر یهوه به من کمک نمی‌کرد،
 مدّت‌ها پیش به دنیای مردگان رفته بودم.
 ۱۸ وقتی فریاد زدم که دارم می‌افتم،
 محبّت پایداری، ای خداوند، مرا استوار نمود.
 ۱۹ هنگامی که دلم پُر از اضطراب است،
 تو، ای خداوند، مرا تسلی داده و شادمان می‌سازی.

۲۰ آیا داوران شریر می‌توانند با تو هم‌دست شوند،
 آنانی که با قوانین ظالمانهٔ خود شرارت می‌کنند؟
 ۲۱ آنان برای مردم درستکار دسیسه می‌چینند
 و اشخاص بی‌گناه را به مرگ محکوم می‌کنند.
 ۲۲ اما خداوند قلعهٔ بلند من است،

خدای من و پناهگاه من.

۲۳ او آنان را به خاطر خباثتشان مجازات خواهد کرد
و به سبب گناهانشان آنان را از بین خواهد بُرد.
بلی، یهوه، خدای ما آن‌ها را به کلی نابود خواهد ساخت.

مزمور ۹۵

دعوت به عبادت و پرستش

۱ بیایید خداوند را بسراییم
و برای او که صخرهٔ نجات ما است، آواز شادمانی سر دهیم.
۲ با شکرگزاری به پیشگاه او بیاییم
و با سرآیدن سرودهای شاد، او را پرستش نماییم.
۳ زیرا یهوه، خدای متعال است،
پادشاه بزرگ بر تمام خدایان.
۴ او فرمانروای سراسر زمین است،
از اعماق اقیانوس‌ها تا فراز بلندترین قله‌ها.
۵ او است که دریاها و زمین را شکل داد؛
همهٔ آن‌ها به او تعلق دارند.

۶ بیایید در پیشگاه او، سر تعظیم فرود آوریم و او را بپرستیم،
بیایید در حضور یهوه، آفرینندهٔ خود، زانو بزنیم.
۷ زیرا او خدای ما است
و ما قوم او،
ما گلهٔ او و او شبان ما است.

اگر امروز صدای او را می‌شنوید،
۸ مانند اجدادتان در بیابان مریا و مَسّا، تمرّد نکنید.
۹ آن‌ها در آنجا مرا آزمودند و امتحان کردند،
درحالی که همهٔ کارهایی مرا دیده بودند.
۱۰ مدّت چهل سال از آن‌ها بیزار بودم و گفتم:
این مردم ذاتاً گمراه هستند
و از راه‌های من پیروی نمی‌کنند!
۱۱ در خشم سوگند یاد کردم
که آن‌ها به آسایشی که من می‌بخشم وارد نخواهند شد.

مزمور ۹۶

خداوند، پادشاه و داور جهان

(اَوَّل تواریخ ۱۶: ۲۳-۲۳)

- ۱ برای خداوند سرودی تازه بسرایید!
- تمام مردم جهان برای خداوند سرود بخوانند!
- ۲ برای خداوند سرود بخوانید و نام او را حمد گوید؛
هر روز مژده دهید که خدا نجات می بخشد.
- ۳ جلال او را به همه قوم‌های جهان اعلام کنید
و کارهای شگفت‌انگیز او را به همه ملت‌ها.
- ۴ خداوند بزرگ است و بی‌نهایت سزاوار پرستش؛
او است که باید بیش از تمام خدایان پرستش شود،
۵ زیرا خدایان قوم‌های دیگر فقط بُت هستند،
اما خداوند، آفریننده آسمان‌ها است.
- ۶ شکوه و جلال در حضور او است
و قدرت و جمال در معبد بزرگ می باشد.
- ۷ ای قوم‌های روی زمین، خداوند را ستایش کنید
و جلال و قدرت او را بستایید.
- ۸ نام پُرشکوه او را ستایش نمایید؛
با هدایای خود به معبد بزرگ او بیایید.
- ۹ ای تمامی مردم زمین، خداوند را در زینت قدّوسیت پرستید
و با لرز در حضور او سجده کنید.
- ۱۰ به همه قوم‌های جهان بگوئید:
«خداوند پادشاه است. زمین محکم و استوار است و هرگز
جنبش نخواهد خورد.
- او مردم را از روی انصاف داوری خواهد کرد.»
- ۱۱ آسمان شادی کند و زمین به وجد آید؛
دریا و هرچه در آن است به خروش آیند.
- ۱۲ کشتزارها و هرچه در آن‌ها است شادمان گردند
و درختان جنگل در حضور خداوند بانگ شادمانی برآورند
- ۱۳ وقتی که خداوند برای داوری می آید.
او قوم‌های جهان را با عدالت
و انصاف داوری خواهد نمود.

مزمور ۹۷

خدا، فرمانروای بزرگ

- ۱ خداوند سلطنت می کند، پس زمین شادی کند
و جزیره ها مسرور گردند.
- ۲ ابرها و تاریکی غلیظ او را احاطه کرده اند.
بنیاد سلطنت او عدالت و انصاف است.
- ۳ آتش، پیشاپیش او حرکت می کند
و دشمنانش را از هر سو می سوزاند.
- ۴ برق هایش جهان را روشن می کند
و زمین آن را می بیند و می لرزد.
- ۵ کوه ها در مقابل یهوه، خداوند سراسر زمین،
مانند موم ذوب می شوند.
- ۶ آسمان ها عدالت او را اعلام می کنند
و همه قوم ها جلال او را مشاهده می کنند.
- ۷ تمام آنانی که بُت ها را می پرستند
آن هایی که به بُت های بی ارزش می بالند، شرمند می شوند؛
ای همه خدایان، در مقابل یهوه زانو بزنید.
- ۸ ای خداوند، به خاطر داوری های تو
مردم * صهیون شادمان هستند
و اهالی یهودا شادی می کنند.
- ۹ زیرا تو، ای خداوند، متعال هستی؛
تو فرمانروای سراسر زمین و بالاتر از تمام خدایان هستی.
- ۱۰ ای دوستداران خداوند، از شرارت نفرت داشته باشید؛
او جان مؤمنین خود را حفظ می کند
و آن ها را از دست شریر نجات می دهد.
- ۱۱ نور خدا بر نیکان می تابد
و شادمانی نصیب صالحان می گردد.
- ۱۲ ای نیکان، در یهوه شادی کنید
و با شکرگزاری نام قدّوس او را حمد گوید!

مزمور ۹۸

خدا، فرمانروای جهان

- ۱ برای خداوند سرودی تازه بسرایید،
زیرا کارهای شگفت‌انگیز انجام داده است.
دست پُر قدرت و بازوی مقدّسش
او را پیروز ساخته است.
- ۲ خداوند پیروزی خود را اعلام کرد
و قدرت نجات خود را به سایر ملل نشان داد.
- ۳ او وفادارانه و با محبّت پایدار
قولی را که به قوم اسرائیل داده بود، نگاه داشت.
تمام مردم جهان، پیروزی خدای ما را مشاهده کردند.
- ۴ ای تمامی زمین، با شادی برای خداوند سرود بخوانید؛
بانگ شادی برآورید و او را پرستید.
- ۵ خداوند را با بربط ستایش کنید،
با نوای بربط او را بسرایید.
- ۶ بوق و کَرنا را به صدا درآورید
و با فریاد شادی برای یَهُوه، پادشاه ما، بسرایید.
- ۷ دریا و هرچه در آن است به جوش و خروش آیند؛
جهان و ساکنان آن نیز.
- ۸ ای رودخانه‌ها دست بزنید و ای کوه‌ها،
در حضور خداوند، با شادی آواز بخوانید،
- ۹ زیرا او برای داوری جهان می‌آید
و قوم‌ها را با عدالت و انصاف داوری خواهد کرد.

مزمور ۹۹

خدا، پادشاه بزرگ

- ۱ خداوند سلطنت می‌کند،
پس قوم‌ها بلرزند!
- او بر تخت خود در میان بال‌های فرشتگان نگهبان نشسته است،
پس زمین به لرزه درآید!
- ۲ خداوند در *صهیون عظیم است

و بر تمام ملّت‌ها فرمانروایی می‌کند.
۳ همه، نام پُرشکوه او را با احترام پیرستند،
زیرا که او قدّوس است.

۴ ای پادشاه قادر، ای دوستدار عدالت،
تو برابری را برقرار ساختی
و عدالت و انصاف را در اسرائیل به‌عمل آوردی.
۵ یَهُوه، خدای ما را ستایش کنید
و در برابر تختش، او را پرستش نمایید،
زیرا که او قدّوس است.

۶ وقتی کاهنان او،
موسی و هارون و همچنین سموئیل، نام خداوند، یَهُوه را
خوانده از او کمک خواستند،
او ایشان را مستجاب فرمود.
۷ او از میان ستون ابر با آن‌ها صحبت کرد
و آن‌ها از دستورات و فرایض او اطاعت نمودند.

۸ ای یَهُوه، خدای ما، تو دعای آنان را مستجاب فرمودی؛
تو به آن‌ها نشان دادی که خدای بخشنده‌ای هستی،
هرچند آن‌ها را به‌خاطر گناهانشان تنبیه نمودی.
۹ یَهُوه، خدای ما، را تمجید کنید
و او را بر کوه مقدّسش پرستش نمایید،
زیرا یَهُوه، خدای ما، قدّوس است.

مزمور ۱۰۰

سرود شکرگزاری

۱ ای تمام مردم جهان، برای خداوند آواز شادمانی سر دهید.
۲ خداوند را با شادی پرستش کنید؛
با سرودهای شاد به حضور او بیایید.

۳ بدانید که یَهُوه، خدا است.
او ما را آفرید و ما متعلّق به او هستیم.
ما قوم او و گوسفندان چراگاه او می‌باشیم.

۴ با شکرگزاری به درگاه او بیاوید
و در صحن‌هایش، او را پیرستید.
او را سپاس گوئید و نامش را مبارک خوانید.

۵ زیرا خداوند نیکو است،
و محبت پادارش جاودانی،
و وفاداری‌اش برای تمام نسل‌ها.

مزمور ۱۰۱

سرود داوود

وعدۀ پادشاه

۱ ای خداوند، رحمت و عدالت تو را می‌ستایم
و برای تو سرود می‌خوانم.
۲ در پی رفتاری بی‌عیب خواهم بود.
چه وقت نزد من خواهی آمد؟

در خانهٔ خود با پاکی زندگی خواهم نمود.
۳ چشمان خود را از هرآنچه پست است دور نگه خواهم داشت.
از کارهای کسانی که گمراه شده‌اند، نفرت خواهم داشت
و هم‌نشین آن‌ها نخواهم شد.
۴ از مردم کج‌رو دوری خواهم کرد
و با بدی و شرارت کاری نخواهم داشت.
۵ آن‌هایی را که پشت سر دیگران بدگویی می‌کنند،
هلاک خواهم کرد،
و اشخاص مغرور و متکبر
را تحمّل نخواهم نمود.

۶ از کسانی که به خداوند وفادارند، حمایت خواهم کرد
و آن‌ها را در کاخ خود سکونت خواهم داد.
آن‌هایی را که بی‌عیب زندگی می‌کنند
به خدمت خواهم گماشت.

۷ شخص فرییکار را در کاخ خود راه نخواهم داد
و کسی که دروغ‌گو است در حضور من باقی نخواهد ماند.
۸ همه‌روزه مردم بدکار را در مملکت خود از بین خواهم برد

و شهر خداوند را از وجود اشخاص شریر پاک خواهیم ساخت.

مزمور ۱۰۲

دعای شخصی درمانده که اعتراض‌های خود را به خداوند می‌گوید

دعای شخص درمانده

- ۱ خداوندا، دعایم را بشنو
و به فریاد من برای کمک گوش بده.
۲ در روزهای سختی از من روی گردان مشو.
به من گوش بده،
و چون تو را بخوانم،
دعایم را هرچه زودتر مستجاب فرما.
- ۳ زیرا روزهای عمرم مانند دود برباد می‌رود
و استخوان‌هایم مانند آتش می‌سوزد.
۴ دل من شکسته و مثل علف خشک و پژمرده شده است.
آن‌قدر ضعیف شده‌ام که میل به غذا خوردن ندارم.
۵ از بس ناله کرده‌ام،
فقط پوست و استخوان برایم باقی مانده است.
۶ همچون پرندۀ وحشی، آواره صحرای گشته‌ام
و مانند بوم در خرابه‌ها به سر می‌برم.
۷ خوابم نمی‌برد؛
مانند پرندۀ ای بر پشت بام، تنها مانده‌ام.
۸ دشمنانم هر روز مرا سرزنش می‌کنند
و مسخره‌کنندگانم مرا لعنت می‌نمایند.

- ۹-۱۰ به خاطر خشم و غضب تو،
به جای نان، خاکستر می‌خورم
و اشک‌هایم با آبی که می‌نوشم، آمیخته‌اند،
زیرا تو مرا بلند کرده به دور افکندی.
۱۱ عمرم مانند سایه‌های غروب به سرعت می‌گذرد
و همچون گیاه پژمرده می‌شوم.

- ۱۲ اما تاج و تخت تو، ای خداوند، ابدی است
و تمام نسل‌های بشر نام تو را به یاد خواهند آورد.
۱۳ می‌دانم که تو خواهی آمد و بر *صهیون ترحم خواهی نمود؛

اکنون وقت آن است تا وعده‌ای را که داده بودی، عملی کنی
و لطف و رحمت خود را به صهیون نشان بدهی.
۱۴ گرچه ویران شده است،
خادمان تو آن را دوست می‌دارند،
و دلشان به حال آن می‌سوزد.

۱۵ ملل جهان از نام خداوند خواهند ترسید
و پادشاهان روی زمین، از جلال او.
۱۶ هنگامی که خداوند صهیون را دوباره آباد کند،
جلال و شکوه او آشکار خواهد شد.
۱۷ او به زاری بیچارگان گوش خواهد داد
و دعای ایشان را خوار نخواهد شمرد.

۱۸ این را برای نسل‌های آینده بنویسید تا از کارهای خداوند آگاه
شوند،
و آنانی که در آینده به دنیا می‌آیند،
۱۹ «خداوند از عرش مقدس خود از آسمان
به زمین نظر افکند.
۲۰ او ناله‌های زندانیان را شنید
و آن‌هایی را که محکوم به مرگ بودند، رهایی بخشید.»
۲۱ در نتیجه، نام خداوند در صهیون ذکر خواهد گردید
و در اورشلیم او را خواهند پرستید
۲۲ وقتی همه قوم‌ها و پادشاهان جهان با هم جمع شوند
و او را پرستش نمایند.

۲۳ خداوند مرا در جوانی ضعیف و ناتوان ساخت
و عمرم را کوتاه کرد.
۲۴ ای خدا، نگذار که در میان سالی بمیرم،
قبل از آنکه به پیری برسم.

ای خدا، تو تا به ابد زنده هستی.
۲۵ در ابتدا زمین را آفریدی
و آسمان‌ها کار دست‌های تو است.
۲۶ آن‌ها از میان خواهند رفت،
اما تو باقی خواهی ماند.

همه آن‌ها همچون لباس، کهنه خواهند شد
و تو آن‌ها را مثل ردای مندرس دور انداخته از میان خواهی برد،
۲۷ اما تو همیشه همان هستی که بودی
و سال‌های تو پایانی نخواهد داشت.
۲۸ فرزندان ما، در پناه تو در امان هستند
و نسل آن‌ها در حضور تو پایدار خواهد بود.

مزمور ۱۰۳

سرود داوود

محبت خدا

۱ ای جان من، خداوند را متبارک بخوان!
ای تمام وجود من، نام مقدس او را ستایش کن.
۲ ای جان من، خداوند را متبارک بخوان
و هیچ‌یک از احسان‌های او را فراموش نکن.
۳ او تمام گناهانت را می‌بخشد
و همه مرض‌هایت را شفا می‌دهد.
۴ او جان تو را از دست مرگ می‌رهاند
و تاج رحمت و محبت را بر سرت می‌نهد.
۵ او تو را از نعمت‌های خود سیر می‌سازد
تا جوانی‌ات مانند عقاب تازه شود.

۶ خداوند، عدالت را به‌جا می‌آورد
و از حق همه مظلومان دفاع می‌کند.
۷ او موسی را از اراده خود آگاه ساخت
و قوم اسرائیل، معجزات او را دیدند.
۸ خداوند، رحیم و مهربان است،
دیرخشم و سرشار از محبت.
۹ خداوند همیشه توبیخ نمی‌کند
و خشم او تا ابد باقی نمی‌ماند.
۱۰ ما را برحسب گناهانمان مجازات نمی‌کند
و طبق خطاهایمان ما را تنبیه نمی‌نماید.
۱۱ زیرا به‌اندازه‌ای که آسمان از زمین بلندتر است،
به همان قدر محبت پایدار خداوند بر آنانی که او را گرامی
می‌دارند، عظیم است.
۱۲ به‌اندازه‌ای که مشرق از مغرب دور است،

به همان اندازه گناهان ما را از ما دور می سازد.
 ۱۳ همان قدر که پدر با فرزندان خود مهربان است،
 همان طور نیز خداوند با کسانی که او را گرمی می دارند،
 مهربان است.

۱۴ زیرا می داند که ما چگونه سرشته شده ایم
 و به یاد می آورد که ما از خاک هستیم!

۱۵ عمر آدمی همچون علف صحرا است؛
 مانند گل وحشی می شکفتد،
 ۱۶ و وقتی باد بر آن می وزد، از بین می رود
 و دیگر اثری از آن بر جای نمی ماند.
 ۱۷-۱۸ اما برای آنانی که خداوند را گرمی می دارند
 و پیمان او را حفظ می کنند
 و احکام او را به جا می آورند،
 محبت پایدار و عدالت او همیشه شامل آن ها و تمام نسل های
 ایشان خواهد بود.

۱۹ خداوند تخت خود را در آسمان ها برقرار کرده
 و از آنجا بر همه عالم حکمرانی می کند.
 ۲۰ ای فرشتگان نیرومند که فرمان بردار او هستید
 و اوامر او را به جا می آورید،
 او را متبارک خوانید!
 ۲۱ ای تمامی لشکریان آسمانی،
 ای خدمتگزارانی که اراده خداوند را به جا می آورید، او را
 ستایش کنید!
 ۲۲ ای همه مخلوقات خداوند،
 او را در سراسر قلمروش بستاید.
 ای جان من خداوند را متبارک بخوان!

مزمور ۱۰۴

در ستایش خالق

۱ ای جان من، خداوند را متبارک بخوان!
 ای یهوه، خدای من، تو چقدر عظیمی؛
 تو به شکوه و جلال آراسته ای.

- ۲ خود را با نور پوشانیده
و آسمان را مانند خیمه‌ای گسترانیده‌ای.
- ۳ خانه خود را بر فراز آب‌ها قرار داده‌ای.
ابرها را اَرابۀ خود ساخته‌ای
و بر بال‌های باد سوار شده‌ای.
- ۴ بادهای پیام‌آوران تو هستند
و رعد و برق خادم تو.
- ۵ اساس زمین را چنان استوار کردی
که تا ابد جنبش نخواهد خورد.
- ۶ زمین را با دریاهای عمیق مانند جامه‌ای پوشاندی
و آب، کوه‌ها را دربر گرفت.
۷ از توییخ تو، آب‌ها خروشیدند
و از شنیدن صدای رعد آسای تو، آن‌ها گریختند؛
۸ از بلندی‌های کوه‌ها به درّه‌ها جاری شدند،
به جایی که برای آن‌ها تعیین نموده بودی.
- ۹ برای آن‌ها حدودی را معین کردی تا از آن نگذرند
و بار دیگر تمام روی زمین را نپوشانند.
- ۱۰ چشمه‌ها را در وادی‌ها
و رودخانه‌ها را بین کوه‌ها جاری ساختی
۱۱ تا حیوانات وحشی از آن‌ها بنوشند
و الاغ‌های وحشی، تشنگی خود را فرو نشانند.
- ۱۲ پرندگان، بر درختان آن‌ها آشیانه می‌سازند
و در میان شاخه‌ها نغمه‌سرایی می‌کنند.
- ۱۳ از آسمان بر کوه‌ها باران می‌بارانی
و زمین را از نعمت‌های پُر می‌سازی.
- ۱۴ علف را برای حیوانات می‌رویانی
و نباتات را برای انسان‌ها،
تا با زراعت، غذای خود را از آن‌ها به دست آورند،
۱۵ و برای شادی دل خود، شراب
و برای شادابی چهره خود، روغن
و جهت تقویت جسمانی خود، نان تهیه کنند.

۱۶ سروهای لبنان سیراب می شوند،
 سروهای خداوند که او آن ها را غرس کرده است.
 ۱۷ پرندگان بر درختان سرو،
 و لک لک ها روی درختان صنوبر، آشیانه می سازند.
 ۱۸ کوه های بلند پناهگاه بُرهای کوهی
 و صخره ها لانه خرگوش های کوهی است.

۱۹ مهتاب را جهت تعیین فصل ها آفریدی
 و آفتاب وقت غروب خود را می داند.
 ۲۰ شب را به وجود آوردی تا در تاریکی آن
 حیوانات وحشی بیرون آیند.
 ۲۱ شیرهای جوان برای طعمه خود می غُرند
 و خوراک خود را از خدا می طلبند.
 ۲۲ در وقت طلوع آفتاب، دوباره به بیشه خود می روند
 و استراحت می کنند.
 ۲۳ آنگاه انسان ها برای کسب و کار بیرون می روند
 و تا هنگام شب تلاش می کنند.

۲۴ خداوندا، کارهای تو چه بسیار است!
 همه آن ها را با حکمت انجام داده ای؛
 زمین از مخلوقات تو پُر است.
 ۲۵ اقیانوس ها بزرگ و وسیع هستند
 و حیوانات، بی شمار،
 کوچک و بزرگ، در آن ها زندگی می کنند.
 ۲۶ کشتی ها بر روی آن ها حرکت می کنند
 و *لویاتان که تو سرشتی در آن ها بازی می کند.

۲۷ همه آن ها متکی به تو هستند
 تا روزی آن ها را در وقتش به آن ها بدهی.
 ۲۸ هرآنچه تو به آن ها می دهی، آن ها جمع می نمایند.
 تو برای آن ها غذا فراهم می سازی و آن ها به خوبی سیر می شوند.
 ۲۹ وقتی از آن ها روی برمی گردانی، به وحشت می افتند
 و هنگامی که جانشان را می گیری، می میرند
 و به خاکی که از آن سرشته شده اند برمی گردند.
 ۳۰ چون روح خود را می فرستی، زنده می شوند

و زمین، زندگی تازه پیدا می کند.

۳۱ جلال خداوند تا ابد باقی باد!

باشد که خداوند از کارهای خود خشنود شود.

۳۲ او به زمین می نگرد و زمین به لرزه می آید

و چون کوه ها را لمس می کند، آتشفشان می شوند.

۳۳ تا زنده ام سرود حمد خواهم سرایید،

و تا آخر عمر خود، خداوند را ستایش خواهم کرد.

۳۴ باشد که دعا و مناجات من او را خشنود سازد،

زیرا که خوشی من در خداوند است.

۳۵ باشد که گناهکاران از روی زمین محو شوند

و اثری از مردمان بدکار باقی نماند.

ای جان من، خداوند را متبارک بخوان.

خداوند را سپاس باد.

مزمور ۱۰۵

خدا و قوم او

(اوّل تواریخ ۸:۱۶-۲۲)

۱ خداوند را شکر گوید

و نام او را بخوانید.

قوم های جهان را از کارهایی که انجام داده آگاه سازید.

۲ برای او سرود حمد بسرایید

و کارهای شگفت انگیز او را برای مردم تعریف کنید.

۳ در نام مقدّس او فخر نمایید!

شادمان باد دل آنانی که خداوند را می جویند!

۴ از خدا کمک بطلبید

و همیشه جویای حضور او باشید.

۵-۶ ای فرزندانِ خادم او ابراهیم،

و ای فرزندان یعقوب، برگزیده او،

معجزات و داوری های خدا را به یاد آورید.

۷ او یهوه، خدای ما است؛

او همه زمین را داوری می کند.

۸ او پیمان خود را تا به ابد نگاه خواهد داشت،
آنچه را که وعده داد، تا هزار نسل.

۹ پیمانی را که با ابراهیم بست
و وعده‌ای را که به اسحاق داد، حفظ خواهد نمود.
۱۰ و پیمانی را که با یعقوب بست،
همانند پیمانی جاودانه با اسرائیل، حفظ خواهد نمود.
۱۱ خداوند فرمود: «سرزمین کنعان را
به عنوان میراثی به شما می‌بخشم.»

۱۲ وقتی تعداد آن‌ها کم بود
و در سرزمین کنعان غریب
۱۳ از کشوری به کشوری دیگر و از سلطنتی به سلطنتی دیگر
سرگردان بودند،
۱۴ خداوند به هیچ‌کس اجازه نداد که بر آن‌ها ستم کند،
و برای پشتیبانی آن‌ها به پادشاهان هشدار داد؛
۱۵ او فرمود: «به برگزیدگان من ظلم نکنید
و به انبیای من آزار نرسانید.»

۱۶ وقتی که خداوند قحطی در سرزمین پدید آورد
و نانی برای خوردن پیدا نمی‌شد،
۱۷ یوسف را پیشاپیش آن‌ها به مصر فرستاد،
که به عنوان غلام فروخته شد.
۱۸ پای‌های او را به غل و زنجیر بستند
و یوغ آهنین بر گردنش نهادند
۱۹ تا زمانی که گفته‌های او به حقیقت پیوست
و کلام خداوند سخن او را تأیید کرد.
۲۰ پس فرعون او را از زندان آزاد کرد؛
سلطان قوم‌ها او را رها نمود.
۲۱ سپس او را فرمانروای کاخ خود ساخت
و او را حاکم بر تمام سرزمین خود نمود،
۲۲ تا تمام بزرگان مملکت را تحت فرمان خود درآورد
و رهبران سرزمین را حکمت بیاموزد.

۲۳ سپس یعقوب به مصر آمد
و به عنوان بیگانه در آنجا ساکن شد.

۲۴ خداوند قوم خود را بسیار بارور ساخت
و آن‌ها را از دشمنانشان نیرومندتر گردانید.
۲۵ خداوند کاری کرد که مردم مصر از قوم اسرائیل متنفر شوند
و با آن‌ها با حيله رفتار کنند.

۲۶ سپس خدا موسی خادم خود
و هارون برگزیده خویش را فرستاد.
۲۷ آن‌ها قدرت خداوند را با انجام معجزات
در سرزمین مصر نشان دادند.
۲۸ خدا تاریکی بر آن سرزمین فرستاد،
اما مصریان فرمان خدا را اطاعت نکردند.
۲۹ رودخانه‌های آن‌ها را به خون تبدیل کرد
و همه ماهیان آن‌ها را گشت.
۳۰ بعد قورباغه‌ها به آن سرزمین هجوم آوردند
و حتی کاخ سلطنتی هم پُر از قورباغه شد.
۳۱ به امر خداوند انواع مگس و پشه
سراسر آن سرزمین را پُر ساخت.
۳۲ به جای باران،
تگرگ و رعدوبرق را به سرزمینشان فرستاد.
۳۳ تاکستان‌ها و درختان انجیر
و درختان سرزمینشان را شکست.
۳۴ به فرمان او،
انبوه بی شماری ملخ حمله‌ور شدند
و همه نباتات
و غلات سرزمینشان را خوردند.
۳۵ او تمام نخست‌زادگان مصریان،
نوبر قدرتشان، را به قتل رسانید.

۳۷ آنگاه قوم اسرائیل را که همگی سالم بودند،
با نقره و طلا از مصر بیرون آورد.
۳۸ مصریان که وحشت بر آن‌ها مستولی شده بود،
از رفتن قوم اسرائیل خوشحال شدند.
۳۹ خدا در روز با ابر برای آن‌ها سایبان ساخت
و هنگام شب با ستون آتش به آن‌ها روشنایی بخشید.
۴۰ آن‌ها تقاضا کردند و او برای آن‌ها بلدرچین فرستاد.

و آن‌ها را با نان سماوی سیر گرداند.
 ۴۱ صخره را شکافت و از آن آب گوارا فوران کرد
 و مثل رودخانه در صحرای خشک جاری شد،
 ۴۲ زیرا پیمان مقدس خود را
 با خادم خود ابراهیم به یاد آورد.

۴۳ به این ترتیب او قوم خود را با شادمانی بیرون آورد،
 برگزیدگان خود را با آواز شادمانی.
 ۴۴ او سرزمین قوم‌های دیگر را به عنوان میراثی
 با تمام محصولاتش به آن‌ها داد
 ۴۵ تا احکام او را به جا آورند و از شریعت او اطاعت نمایند.
 خداوند را سپاس باد!

مزمور ۱۰۶

مهربانی خدا بر قومش

۱ هلولیاه! خداوند را شکر کنید!
 زیرا که او نیکو است،
 و محبت پایدار او جاودانی است.
 ۲ چه کسی می‌تواند کارهای عظیمی را که او انجام داده است،
 بیان کند؟

چه کسی می‌تواند ستایش او را به کمال به جا آورد؟
 ۳ خوشا به حال کسانی که عدالت را به جا می‌آورند
 و همیشه آنچه را که نیکو است انجام می‌دهند.

۴ خداوندا، وقتی به قوم خود نظر لطف می‌اندازی، مرا هم به یادآور.

وقتی آن‌ها را نجات می‌دهی، مرا هم نجات بده
 ۵ تا سعادت قوم تو را ببینم
 و در شادمانی امت تو شریک گردم
 و به میراثی که به قوم خود می‌بخشی، فخر نمایم.

۶ ما هم مانند اجداد خود گناه کرده‌ایم؛
 ما نیز خطا کرده و شرارت ورزیده‌ایم.
 ۷ اجداد ما در مصر، کارهای عجیب او را درک نکردند؛

آن‌ها مهر و محبت پایدار او را فراموش کردند
و در ساحل* دریای سرخ علیه او شورش کردند.
۸ اما خداوند به خاطر نام خود، آن‌ها را رهایی داد
تا قدرت عظیم خود را نشان دهد.

۹ او به دریای سرخ فرمان داد
و دریا خشک شد،

و قوم خود را از میان دریا از روی خشکی گذرانید.
۱۰ آن‌ها را از دست آنانی که از ایشان نفرت داشتند، رهانید
و از چنگ دشمنانشان نجات داد.
۱۱ اما آب، تمام دشمنان آن‌ها را غرق کرد
به طوری که حتی یکی از آنان هم باقی نماند.
۱۲ در آن وقت قوم او به وعده او ایمان آوردند
و برای او سرود شکرگزاری خواندند.

۱۳ اما آن‌ها به زودی همه کارهای او را فراموش کردند
و منتظر مشورت و نصیحت‌های او نشدند؛
۱۴ بلکه با خواهش‌های نفسانی خود
خدا را در صحرا آزمودند.

۱۵ پس او آنچه را که خواسته بودند، به ایشان عطا کرد،
اما هم‌زمان مرض گشنده‌ای در بین آن‌ها فرستاد.

۱۶ وقتی آن‌ها در بیابان به موسی
و به هارون، خدمتگزار مقدس خداوند، حسادت ورزیدند،
۱۷ زمین دهان باز کرد

و داتان و ابیرام و همراهانش را در خود فروبرد؛
۱۸ آتش بر جمع ایشان زبانه کشید
و همه آن مردم شریر را سوزانید.

۱۹ آن‌ها در دامنه کوه* سینا گوساله‌ای از طلا ساختند
و آن بت را پرستش کردند.
۲۰ مجسمه یک گاو علفخوار را
بر خدای پرجلال ترجیح دادند.

۲۱ آن‌ها خدای نجات‌دهنده خود را فراموش کردند،
خدایی که کارهای عظیم در مصر انجام داده بود،
۲۲ یعنی کارهای شگفت‌انگیزی که در زمین مصر انجام داد

و آنچه که در دریای سرخ کرد.
 ۲۳ وقتی خدا فرمود که می‌خواهد آن مردم را هلاک نماید،
 موسی خادم برگزیده او، در مقابل خدا به شفاعت ایستاد
 تا خشم او را برگرداند و آنان را هلاک نکند.

۲۴ آن‌ها از ورود به آن سرزمین نیکو امتناع ورزیدند
 زیرا به وعده خداوند اعتماد ننمودند.
 ۲۵ در چادرهای خود نشستند و غرغر و شکایت کردند
 و به دستورات خداوند گوش ندادند.
 ۲۶ پس خداوند با دست‌های برافراشته سوگند خورد
 که همه آن‌ها را در آن بیابان هلاک خواهد کرد
 ۲۷ و نسل ایشان را در میان قوم‌های بیگانه پراکنده خواهد کرد
 تا در سرزمین‌های غریب آواره شوند.

۲۸ در فعور، بُت *بعل را پرستیدند
 و از قربانی‌هایی که به مردگان تقدیم شده بود، خوردند.
 ۲۹ آن‌ها با رفتار خود، خداوند را به خشم آوردند
 و به‌خاطر آن، به مرض مُهلکی مبتلا شدند.
 ۳۰ پس فینحاس برخاسته و مجرمین را مجازات نمود
 و مرض مُهلک از بین رفت.
 ۳۱ این عمل فینحاس به‌عنوان نیکی به حساب او گذاشته شد
 و نسل اندر نسل تا به‌ابد از آن یاد خواهد شد.

۳۲ در کنار چشمه‌های *مریبه، خشم خداوند را برانگیختند،
 و موسی به‌خاطر آن‌ها به دردسر افتاد؛
 ۳۳ آن‌ها آن‌چنان او را به ستوه آوردند
 که نسنجیده سخن گفت.

۳۴ آن‌ها قوم‌هایی را که خداوند دستور داده بود
 از بین ببرند، نگشتند،
 ۳۵ بلکه با آن‌ها ازدواج کردند
 و از رفتار بُت پرستانه آن‌ها پیروی نمودند.
 ۳۶ بُت‌های آن‌ها را پرستش کردند
 و در نتیجه باعث سقوط خود شدند.
 ۳۷ پسران و دختران خود را

برای بُت‌های کنعان قربانی نمودند؛
 ۳۸ آن‌ها خون بی‌گناهان را ریختند،
 خون پسران و دختران خویش را؛
 آن‌ها را برای بُت کنعان قربانی کردند،
 و آن سرزمین به خون آلوده شد.
 ۳۹ به‌خاطر رفتار بد خود، ناپاک گشتند
 و با این نوع رفتار، خودفروشی کردند.

۴۰ بنابراین خشم خداوند، یَهُوه بر قوم خود افروخته شد،
 و او از قوم خود متنفر گردید.
 ۴۱ پس آن‌ها را به دست اقوامی که از ایشان نفرت داشتند، سپرد
 و آن‌ها بر ایشان حکمرانی نمودند.
 ۴۲ دشمنانشان بر آن‌ها ظلم نموده
 آن‌ها را خوار و ذلیل کردند.
 ۴۳ خداوند بارها قوم خود را نجات داد،
 ولی هر بار، آن‌ها مجدداً به ضد خدا شورش نمودند، و بیشتر
 در گناه فرورفتند.
 ۴۴ باوجوداین، هرگاه از در درماندگی به حضور خداوند زاری کردند،
 خداوند زاری آن‌ها را شنید.
 ۴۵ او پیمانی را که با آن‌ها بسته بود، به‌یاد آورد
 و به‌خاطر محبّت پایدارش، بر آن‌ها رحم فرموده از مجازات
 آن‌ها چشم پوشید
 ۴۶ و دل مردمانی که آن‌ها را به اسارت برده بودند،
 به رحم آورد.

۴۷ ای یَهُوه، خدای ما،
 ما را نجات بده؛
 ما را از میان ممالک بیگانه به سرزمین خودمان بازگردان
 تا نام قدّوس تو را حمد گوئیم، و در ستایش تو فخر نماییم.

۴۸ متبارک باد یَهُوه، خدای اسرائیل،
 از ازل تا ابدالآباد!
 همهٔ مردم بگویند: «*آمین.»
 هَللویاه، خداوند را سپاس باد!

کتاب پنجم (مزامیر ۱۰۷-۱۵۰)

مزمور ۱۰۷

در ستایش مهربانی خدا

۱ خداوند را سپاس بگویید، زیرا که نیکو است
و محبت پایدار او جاودانی است.
۲ آنانی که به وسیله خداوند نجات یافته‌اند، بگویند
که خداوند آنان را از دست دشمنانشان رهایی داده است
۳ و آنان را از شرق و غرب، از شمال و جنوب،
از سرزمین‌های بیگانه بازگردانده است.

۴ برخی در بیابان آواره و سرگردان بودند
و شهری برای سکونت پیدا نکردند.
۵ گرسنه و تشنه بودند
و جانشان به لبشان رسیده بود.
۶ در آن تنگنا، نزد خداوند فریاد زدند،
و او آن‌ها را از پریشانی نجات داد.
۷ سپس آن‌ها را از راهی مستقیم به شهری هدایت کرد
که بتوانند در آن ساکن گردند.
۸ آن‌ها باید از خداوند به خاطر محبت پایدار
و کارهای فوق‌العاده‌ای که برای انسان انجام داده شکرگزار
باشند.

۹ او تشنگان را سیراب می‌کند
و گرسنگان را با خوراک‌های نیکو سیر می‌گرداند.

۱۰ برخی در تاریکی و ظلمت،
در زندان، در غل و زنجیر به سر می‌برند،
۱۱ زیرا از کلام خدا سرپیچی کردند
و احکام خدای قادر متعال را به جا نیاوردند.
۱۲ زیر بار کار و زحمت، پشت آن‌ها خم شده، از پای افتاده بودند
و کسی نبود که به آن‌ها کمک کند.
۱۳ در آن تنگنا، نزد خداوند فریاد زدند
و او آن‌ها را از پریشانی نجات داد.

۱۴ آنان را از تاریکی و ظلمت بیرون آورد
و از غل و زنجیر آزاد کرد.

۱۵ آن‌ها باید از خداوند به‌خاطر محبت پایدار
و کارهای فوق‌العاده‌ای که برای انسان انجام داده شکرگزار
باشند،

۱۶ زیرا او دروازه‌های برنزی را در هم شکست
و میله‌های آهنین را دوپاره کرد.

۱۷ بعضی به‌خاطر روش گناه‌آلود خود رنج می‌کشیدند
و به سبب شرارت‌های خویش در عذاب بودند.

۱۸ اشتهای خود را به هر نوع خوراک از دست داده
و پایشان به لب گور رسیده بود.

۱۹ در آن تنگنا، نزد خداوند فریاد زدند

و او آن‌ها را از پریشانی نجات داد.

۲۰ او با کلامش آن‌ها را شفا داده

از مرگ رهایی بخشید.

۲۱ آن‌ها باید خداوند را به‌خاطر محبت پایدار

و کارهای فوق‌العاده‌ای که برای انسان انجام داده شکرگزار
باشند.

۲۲ برایش قربانی تشکر تقدیم کنند

و با سرودهای شاد، کارهای او را بیان نمایند!

۲۳ بعضی با کشتی به دریا رفته

به تجارت مشغول شدند.

۲۴ آن‌ها کارهای خداوند و اعمال شگفت‌انگیز او را

در عمق دریاها مشاهده کردند.

۲۵ به فرمان او بادی شدید برخاست

و امواج دریا را خروشان ساخت.

۲۶ کشتی‌ها گاهی به هوا پرتاب می‌شدند

و گاهی به اعماق آب فرومی‌رفتند

و سرنشینان آن‌ها، در این مه‌لکه نیمه‌جان شده بودند.

۲۷ مانند مستان تلوتلو می‌خوردند

و مهارت خود را از دست داده بودند.

۲۸ در آن تنگنا، نزد خداوند فریاد زدند

و او آن‌ها را از آن پریشانی رهایی داد؛

۲۹ توفان را آرام کرد

و امواج دریا ساکت شد.

۳۰ آن‌ها از آرامی خوشحال شدند

و خداوند آن‌ها را به بندر دلخواهشان رسانید.

۳۱ آن‌ها باید از خداوند به خاطر محبت پایدار

و کارهای فوق‌العاده‌ای که برای انسان انجام داده، شکرگزار باشند.

۳۲ عظمت او را در میان مردم بیان کنند

و او را در حضور رهبران ستایش نمایند.

۳۳ خداوند رودخانه‌ها را به بیابان تبدیل می‌کند

و چشمه‌های آب را خشک می‌سازد.

۳۴ زمین‌های حاصل‌خیز را به خاطر شرارت ساکنان آن

به شوره‌زار مبدل می‌نماید.

۳۵ بیابان‌ها را به برکه‌های آب،

و زمین‌های خشک را به چشمه‌سار تبدیل می‌کند.

۳۶ مردمان گرسنه را در آنجا ساکن می‌سازد

تا برای خود شهری بسازند.

۳۷ و در آنجا به زراعت پردازند و تاکستان‌ها غرس نمایند

و محصول فراوان به دست آورند.

۳۸ او قوم خود را برکت می‌دهد و فرزندان آنان را بسیار می‌سازد

و نمی‌گذارد که گله‌ها و رمه‌های آن‌ها کم شوند.

۳۹ وقتی قوم خدا توسط ظلم و ستم دشمنان

شکست خورده مورد توهین قرار گرفتند،

۴۰ خداوند رهبران ظالم را خوار و ذلیل

و در ویرانه‌ها آواره ساخت،

۴۱ اما نیازمندان را از مذلّت رهانید

و اهل خانواده‌هایشان را مانند گله‌ها زیاد کرد.

۴۲ مردمان نیک، این‌ها را می‌بینند و خوشحال می‌شوند،

اما شریران خاموش می‌گردند.

۴۳ آنکه حکیم است خوب در این باره بیندیشد

و محبت پایدار خداوند را به یاد داشته باشد.

مزمور ۱۰۸

سرود داوود

دعا برای پیروزی بر دشمنان

(مزمور ۵۷:۷-۱۱، ۶۰:۵-۱۲)

۱ خدایا، دل من استوار است
و برای تو سرود شکرگزاری خواهم سرایید.
ای جان من بیدار شو.
۲ ای چنگ من و ای بریط من، بیدار شوید!
من خورشید را بیدار خواهم کرد.
۳ خداوندا، در بین قوم‌های جهان، تو را سپاس خواهم گفت
و در میان مردم، تو را ستایش خواهم کرد.
۴ زیرا محبت پایداری تو عظیم است،
و وفاداری تو بالاتر از آسمان‌ها.

۵ خدایا، عظمت خود را در آسمان
و جلالت را بر روی تمام زمین آشکار فرما.
۶ دعای مرا بشنو و ما را با قدرت خود نجات بده
تا کسانی که تو دوست می‌داری، رهایی یابند.

۷ خداوند از جایگاه مقدس خود با ما سخن گفته فرمود:
«با سرافرازی، شهر شکیم

و دشت سکوت را بین قوم تقسیم خواهم نمود.
۸ جلعاد از آن من است و منسی از آن من.

افرایم کلاه‌خود من است،

و یهوذا، چوگان سلطنتی من.

۹ موآب ظرف شست‌وشوی من خواهد بود

و به نشانه مالکیت،

کفش خود را بر آدوم خواهم افکند

و بر فراز فلسطین بانگ پیروزی برخوام آورد.»

۱۰ چه کسی مرا به آن شهر مستحکم می‌برد؟

چه کسی مرا به آدوم راهنمایی می‌کند؟

۱۱ خدایا! آیا حقیقتاً ما را ترک کرده‌ای،

و پیشاپیش لشکر ما نخواهی رفت؟

۱۲ خدایا در مقابله با دشمنان، به ما کمک کن
 زیرا کمک انسان بیهوده است.
 ۱۳ با کمک خدا، پیروز خواهیم شد؛
 او است که دشمنان ما را سرکوب خواهد کرد.

مزمور ۱۰۹

سرود داوود

دعا برای حمایت و انتقام

۱ خدایا، تو را ستایش می‌کنم؛ خاموش مباش.
 ۲ مردم شریر و دروغ‌گو زبان به بدگویی من گشوده‌اند
 و دربارهٔ من دروغ می‌گویند.
 ۳ سخنان نفرت‌انگیز می‌گویند
 و بدون سبب با من می‌جنگند.
 ۴ در جواب دوستی و دعا‌های من برای ایشان،
 آن‌ها با من مخالفت می‌کنند.
 ۵ جواب خوبی‌های مرا با بدی می‌دهند
 و جواب محبت مرا با دشمنی.

۶ آن‌ها می‌گویند: حاکم ظالمی را بر او بگمار
 و بگذار دشمنش علیه او شهادت بدهد.
 ۷ بگذار در دادگاه محکوم شود
 و دعایش هم گناه محسوب گردد!
 ۸ باشد که عمرش کوتاه شود
 و شخص دیگری مقامش را بگیرد!
 ۹ فرزندان او یتیم شوند
 و زنش بیوه گردد!
 ۱۰ بگذار اطفالش آواره شوند و به گدایی بيفتند
 و از ویرانه‌ای که زندگی می‌کنند رانده گردند!
 ۱۱ طلبکارانش مال و دارایی‌اش را غصب کنند
 و بیگانگان حاصل زحمتش را به تاراج ببرند.
 ۱۲ باشد که کسی به او محبت نکند
 و نظر لطف به یتیمان او نداشته باشد.
 ۱۳ باشد که نسل او قطع شود،
 و نامش از صفحهٔ روزگار محو گردد!
 ۱۴ خداوند شرارت نیاکانش را فراموش نکند

و گناهان مادرش را نیامرزد!
 ۱۵ کارهای بد او همیشه مدّ نظر خداوند باشد،
 اماّ خاطره او از روی زمین محو شود!

۱۶ زیرا او به هیچ کس محبّت نکرد،
 بلکه به فقیران و محتاجان و شکسته دلان، آزار رسانید
 و آنان را کُشت.

۱۷ او دوست داشت که دیگران را لعنت کند؛ اکنون خودش را
 لعنت کن.

نمی خواست به کسی برکت برساند، پس هیچ کس به او برکت
 نرساند.

۱۸ لعنت کردن مثل لباس پوشیدن برای او عادی شده بود،
 پس اکنون لعنت مانند آب در بدنش
 و مثل روغن در استخوان هایش نفوذ کند.
 ۱۹ اینک لعنت مانند لباسی که می پوشد
 و مانند کمربندی که به کمر می بندد، او را بپوشاند.

۲۰ خداوند دشمنانم و کسانی را که از من بدگویی می کنند،
 این چنین جزا بدهد.

۲۱ اماّ تو، ای خداوند، یهوه، به خاطر نام خود به من کمک کن
 و به خاطر محبّت پایداری مرا نجات بده.

۲۲ من مسکین و نیازمندم،

و قلبم پُر از اندوه است.

۲۳ مانند سایه غروب در حال فنا هستم

و مانند ملخی رانده شده ام.

۲۴ از بس روزه گرفته ام، قوّتی در زانوهایم نمانده

و فقط پوست و استخوان شده ام.

۲۵ مورد تمسخر دشمنانم قرار گرفته ام؛

وقتی مرا می بینند، سرخود را می جنبانند.

۲۶ ای یهوه، خدای من، مرا کمک کن

و به خاطر محبّت پایداری، مرا نجات بده.

۲۷ بگذار بدانند که تو، ای خداوند،

با قدرت خود مرا نجات داده ای.

۲۸ آن ها مرا لعنت می کنند،

اما تو مرا برکت بده. باشد که بدخواهانم شرمنده شوند
ولی این بنده‌ات شادمان گردد.
۲۹ بگذار دشمنانم رسوا شوند
و با لباس شرمساری پوشانیده شوند!

۳۰ با زبان خود خداوند را بسیار شکرگزاری خواهم نمود؛
در حضور همه مردم، او را ستایش خواهم کرد،
۳۱ زیرا او از مردم مسکین حمایت می‌نماید
و از دست کسانی که آنان را محکوم به مرگ می‌کنند، رهایی
می‌بخشد.

مزمور ۱۱۰

سرود داوود

خداوند و پادشاه برگزیده او

- ۱ یهوه به خداوند من گفت:
«به دست راست من بنشین
تا دشمنانت را پای‌انداز تو سازم.»
- ۲ خداوند از صهیون سلطنت تو را وسعت خواهد داد
تا بر دشمنانت سلطنت کنی.
۳ در روز نبرد با دشمنانت،
قوم تو داوطلبانه از او امر تو پیروی خواهد کرد
و جوانان تو مثل شبنم صبحگاهی
به حضور تو بر کوه مقدس خواهند آمد.
- ۴ خداوند سوگند خورده است و نظرش عوض نخواهد شد:
«تو تا ابد کاهن هستی،
کاهنی در رتبه ملکی صدق.»
- ۵ خداوند در دست راست تو است
و در روز غضب خود، پادشاهان را شکست خواهد داد.
۶ او ملت‌ها را داوری خواهد کرد
و میدان جنگ را از اجساد آنها پُر خواهد ساخت؛
او پادشاهان روی زمین را شکست خواهد داد.
- ۷ پادشاه از آب جوی کنار جاده خواهد نوشید.
بنابراین پادشاه پیروز خواهد شد.

مزمور ۱۱۱

در ستایش خداوند

۱ خداوند را سپاس باد!

خداوند را در میان قوم او،
با تمامی دل خود خواهم ستود.
۲ کارهای خداوند چقدر عظیم است؛
کسانی که به آن‌ها علاقه دارند، درباره آن‌ها می‌اندیشند.
۳ تمام کارهای او پُرشکوه و با عظمت است
و عدالت او تا ابد پایدار.

۴ کارهای عجیب او فراموش‌نشده‌اند،
زیرا خداوند رحیم و مهربان است.
۵ روزی ترسندگان خود را می‌رساند
و پیمان خود را همیشه به یاد دارد.
۶ او با دادن سرزمین بیگانگان به قوم خود،
قدرت خود را به آن‌ها نشان داد.

۷ کارهای خداوند با عدالت و راستی
و احکام او همه، قابل اعتماد می‌باشند.
۸ همه آن‌ها پایدار و ابدی هستند،
زیرا بر عدالت و راستی بنا شده‌اند.
۹ او به قوم خود آزادی بخشید و با آن‌ها پیمانی ابدی بست.
نام او قدّوس و مهیب است.
۱۰ ترس خداوند شروع حکمت است.
کسانی که از احکام او اطاعت می‌کنند، خردمند هستند.
او را تا به ابد سپاس باد!

مزمور ۱۱۲

سعادت ایمان‌داران

۱ خداوند را سپاس باد!

خوشا به حال کسی که از خداوند می‌ترسد

و از انجام احکام او لذت می برد.
۲ فرزندان او نیرومند می شوند
و نسل او برکت خواهد یافت.
۳ در خانه او ثروت فراوان خواهد بود
و پاداش نیکویی او تا ابد پایدار.

۴ برای آنانی که بخشنده، رحیم و عادل هستند، در تاریکی نور
خواهد تابید.

۵ کسی که سخاوتمند و قرض دهنده باشد
و کارهای خود را از روی انصاف انجام دهد، سعادتمند
خواهد شد.

۶ شخص نیکو هرگز جنبش نخواهد خورد
و نام او همیشه به نیکی یاد خواهد شد.

۷ او از خبر بد نخواهد ترسید، زیرا ایمان او قوی است
و به خداوند اعتماد دارد.

۸ دل او استوار است و نخواهد ترسید
و شکست دشمنانش را خواهد دید.

۹ او با سخاوت به نیازمندان می بخشد؛

خیرخواهی او تا ابد باقی می ماند

و همیشه سربلند و با عزت خواهد بود.

۱۰ شخص شیرین این را می بیند و خشمگین می شود؛

حرص می خورد،

و امیدش را از دست می دهد.

مزمور ۱۱۳

در ستایش مهربانی خداوند

۱ خداوند را سپاس باد!

ای خادمان خداوند،

نام خداوند را ستایش کنید!

۲ نام خداوند متبارک باد،

از حال تا به ابد!

۳ از طلوع تا غروب آفتاب،

نام خداوند را ستایش کنید.
 ۴ خداوند متعال است و
 جلال او برتر از آسمان‌ها است.

۵ یَهُوه، خدای ما که در عرش برین نشسته است،
 مانند و همتایی ندارد.
 ۶ او خم شده

آسمان و زمین را نگاه می‌کند.
 ۷ مسکینان را از خاک بلند می‌کند
 و نیازمندان را از ذلت می‌رهاند
 ۸ و آن‌ها را هم‌نشین شاهزادگان،
 حتی شاهزادگان قوم خویش می‌گرداند.
 ۹ به زنان بدون فرزند، خانواده می‌بخشد
 و آن‌ها را با فرزندان شادمان می‌سازد.

خداوند را سپاس باد!

مزمور ۱۱۴

سرود عید فصیح

۱ وقتی بنی اسرائیل مصر را ترک کرد
 و خاندان یعقوب از سرزمین بیگانه خارج شدند،
 ۲ یهودا قوم مقدس او
 و اسرائیل ملک خاص او گردید.

۳ دریای سرخ با دیدن آن‌ها گریخت
 و رود اُردن به عقب بازگشت.
 ۴ کوه‌ها مانند قوچ‌ها، و تپه‌ها
 همچون بره‌ها به جست‌وخیز پرداختند.

۵ ای دریا، چه شد که گریختی؟
 و ای رود اُردن چرا به عقب برگشتی؟
 ۶ ای کوه‌ها و ای تپه‌ها
 چرا مانند قوچ‌ها و بره‌ها به جست‌وخیز پرداختید؟

۷ ای زمین در برابر خداوند
و در حضور خدای یعقوب بلرز،
۸ زیرا او صخره را به دریاچه تبدیل می کند
و از سنگ خارا، چشمه آب جاری می سازد.

مزمور ۱۱۵

خدای واحد حقیقی

۱ خداوندا، بر نام تو،
تنها بر نام تو جلال باد، نه بر نام ما،
زیرا تو سرشار از محبت پایدار و وفاداری هستی.

۲ چرا ملت های جهان بگویند:
«پس خدای آنان کجا است؟»
۳ خدای ما در آسمان ها است
و آنچه را که اراده می فرماید به عمل می آورد.
۴ خدایان آن ها بُت هایی از نقره و طلا
و ساخته دست بشر هستند.
۵ آن ها دهان دارند، امّا حرف نمی زنند،
چشم دارند، ولی نمی بینند.
۶ گوش دارند، امّا نمی شنوند.
بینی دارند، لیکن نمی بویند.
۷ دست دارند، امّا لمس نمی کنند.
پای دارند، امّا راه نمی روند
و صدایی از گلویشان بیرون نمی آید.
۸ کسانی که آن ها را ساخته اند و همچنین اشخاصی که به آن ها
توکل می کنند،
مانند همان بُت ها می شوند.

۹ ای بنی اسرائیل، بر خداوند توکل کنید،
زیرا او یاور و سپر شما است.
۱۰ ای کاهنان خدا، بر خداوند توکل کنید،
زیرا او یاور و سپر شما است.
۱۱ ای خدا ترسان، بر خداوند توکل کنید،
زیرا او یاور و سپر شما است.

۱۲ خداوند به ما توجّه دارد و ما را برکت می دهد.
او بنی اسرائیل و تمام کاهنان را
برکت خواهد داد.
۱۳ او همه خدا ترسان را،
کوچک و بزرگ، یکسان برکت خواهد داد.

۱۴ خداوند به شما فرزندان بسیار ببخشد
و شما و فرزندان شما را برکت دهد!
۱۵ خداوندی که آسمان ها و زمین را آفریده است،
شما را برکت دهد!

۱۶ آسمان ها از آن خداوند هستند،
اما زمین را به انسان بخشیده است.
۱۷ مردگان و کسانی که به دیار خاموشی می روند
خداوند را ستایش نمی کنند،
۱۸ اما ما که زنده هستیم، خداوند را ستایش می کنیم،
از حال تا به ابد.

خداوند را سپاس باد!

مزمور ۱۱۶

شکرگزاری برای رهایی از مرگ

۱ خداوند را دوست دارم،
زیرا او دعا و التماس مرا شنیده است.
۲ او به دعای من گوش می دهد،
پس تا زنده ام به درگاهش دعا خواهم کرد.
۳ بندهای مرگ مرا احاطه کرد؛
ترس گور مرا به وحشت انداخت،
و پریشانی و اضطراب وجودم را فراگرفت.
۴ آنگاه به نام خداوند دعا کرده گفتم:
«خداوند، از تو تمنا می کنم: مرا نجات بده!»

۵ خداوند، نیک و مهربان است؛
خدای ما رحیم است.

۶ خداوند از ساده‌دلان حمایت می‌کند.
وقتی من در خطر بودم، او نجاتم داد.
۷ ای جان من، اکنون آرام باش،
زیرا خداوند با من مهربان است.

۸ خداوند مرا از مرگ نجات بخشید
و اشک را از چشمانم پاک کرد
و پای‌هایم را از لغزش نگاه داشت.
۹ پس در دنیای زندگان
در حضور خداوند راه خواهم رفت.
۱۰ در ایمان گفتم:

«من در رنج و پریشانی شدید هستم؛»
۱۰ در ایمان گفتم:
«من در رنج و پریشانی شدید هستم؛»
۱۱ در آن رنج و پریشانی گفتم:
«همه آدمیان در غگو هستند!»

۱۲ در مقابل تمام احسان‌های خداوند
چه چیز به او تقدیم کنم؟
۱۳ پیاله نجات را برخوادم داشت
و نام خداوند را سپاس خواهم گفت.
۱۴ آنچه را که برای خداوند نذر کرده بودم،
در حضور همه مردم به او ادا خواهم کرد.

۱۵ مرگ مؤمنین
برای خداوند بسیار گران‌بها است.
۱۶ خداوندا، من بنده تو،
بنده تو و فرزند کنیز تو هستم؛
تو مرا از بندهایم رهایی دادی؛
۱۷ پس قربانی شکرگزاری به پیشگاهت تقدیم خواهم کرد
و نام تو را ستایش خواهم نمود.
۱۸-۱۹ در معبد بزرگ تو در اورشلیم
و در حضور همه قوم تو،
نذرهای خود را به تو ادا خواهم کرد.

خداوند را سپاس باد!

مزمور ۱۱۷

در ستایش خداوند

۱ ای تمامی قوم‌ها، خداوند را ستایش کنید!
ای تمامی مردم، او را تمجید نمایید،
۲ زیرا محبت پایدار او بر ما بسیار عظیم
و وفاداری او جاودانه است.

خداوند را سپاس باد!

مزمور ۱۱۸

تشکر برای پیروزی

۱ خداوند را شکر کنید، زیرا که نیکو است
و محبت پایدار او جاودانی است.
۲ بنی اسرائیل بگویند:
«محبت پایدار او جاودانی است.»
۳ کاهنان خداوند بگویند:
«محبت پایدار او جاودانی است.»
۴ تمام کسانی که خدا ترس هستند بگویند:
«محبت پایدار او جاودانی است.»

۵ در هنگام پریشانی نزد خداوند دعا کردم،
او دعایم را مستجاب کرد و مرا رهایی بخشید.
۶ خداوند با من است؛ پس نخواهم ترسید.
انسان به من چه می‌تواند بکند؟
۷ خداوند در کنار من و یاور من است؛
پس شکست دشمنانم را خواهم دید.
۸ پناه بردن بر خداوند
بہتر از اعتماد داشتن به انسان است.
۹ پناه بردن به خداوند
بہتر از اعتماد داشتن بر رهبران است.

۱۰ هرچند تمام قوم‌های جهان محاصره‌ام کردند،

اما با نام خداوند همه را شکست دادم.
 ۱۱ آن‌ها از هر طرف احاطه‌ام نمودند،
 ولی با نام خداوند، آن‌ها را از میان برداشتم.
 ۱۲ آن‌ها مانند زنبور بر من هجوم آوردند
 و مانند شعله‌های آتش دورم را گرفتند،
 اما با نام خداوند آن‌ها را از بین بردم.
 ۱۳ بر من هجوم آوردند تا مرا شکست دهند،
 اما خداوند به کمک من رسید.
 ۱۴ خداوند قوّت من، توانایی من
 و نجات‌دهنده من است.

۱۵ فریادهای شادی و پیروزی را
 از چادرهای قوم خدا بشنوید که می‌گویند:
 ۱۶ «دست پُر قدرت خداوند،
 بله، دست پُر قدرت خداوند متعال این پیروزی را نصیب ما
 ساخته است.»

۱۷ من نخواهم مرد، بلکه زنده خواهم ماند
 تا کارهای خداوند را بیان نمایم.
 ۱۸ گرچه خداوند مرا به سختی تنبیه نمود،
 ولی نگذاشت که بمیرم.

۱۹ دروازه‌های معبد بزرگ را برایم باز کنید
 تا به آنجا وارد شوم و خداوند را ستایش کنم.

۲۰ این دروازه خداوند است؛
 فقط نیکان می‌توانند از آن وارد شوند.

۲۱ ای خداوند، از این که دعای مرا مستجاب فرمودی
 و به من پیروزی عطا کردی، از تو سپاسگزارم.

۲۲ سنگی را که معماران رد کردند،
 اکنون مهمترین سنگ بنا شده است.

۲۳ این کار خداوند است
 و به نظر ما عجیب می‌آید.

۲۴ این است روزی که خداوند ساخته است؛
بیایید تا با هم شادی و وجد نماییم.

۲۵ خداوند، التماس می‌کنیم ما را نجات دهی!
ای خداوند، تمنّا می‌کنیم که ما را کامیاب فرمایی!

۲۶ مبارک باد آن کسی که به نام خداوند می‌آید!

ما شما را از معبد بزرگ خداوند برکت می‌دهیم.

۲۷ خداوند، یهوه، خدایی است که ما را سعادت‌مند می‌سازد.

شاخه‌ها را به دست بگیرید

و قربانگاه او را طواف کنید.

۲۸ تو خدای من هستی؛ تو را سپاس خواهم گفت.

تو خدای من هستی؛ تو را خواهم ستود.

۲۹ خداوند را سپاس گوید، زیرا که نیکو است

و محبّت پایدار او جاودانی است.

مزمور ۱۱۹

تعالیم خداوند

۱ خوشا به حال کسانی که زندگی بی‌عیبی دارند

و از شریعت خداوند پیروی می‌کنند.

۲ خوشا به حال آن‌هایی که دستورات او را به‌جا می‌آورند

و از صمیم دل طالب او هستند.

۳ هرگز خطا نمی‌کنند،

بلکه در راه خداوند، قدم برمی‌دارند.

۴ تو احکام خود را به ما دادی

تا بادقت کامل از آن‌ها پیروی کنیم.

۵ می‌خواهم فرایض تو را

با جدّیت انجام دهم.

۶ هنگامی که در انجام اوامر تو

کوشش به خرج دهم، شرمنده نخواهم شد.

۷ وقتی فرمان‌های عادلانه تو را در زندگی بیاموزم،

با دل پاک، تو را ستایش خواهم نمود.

۸ من فرایض تو را اطاعت خواهم کرد،

هرگز مرا ترک نکن.

اطاعت از احکام خداوند

- ۹ مرد جوان چگونه می‌تواند پاک زندگی کند؟
با اطاعت از کلام تو.
- ۱۰ از دل و جان طالب تو هستم؛
نگذار که از احکام تو منحرف شوم.
- ۱۱ کلام تو را در دل نگاه می‌دارم
تا نسبت به تو مرتکب گناه نشوم.
- ۱۲ خداوندا، تو متبارک هستی!
فرايض خود را به من بیاموز.
- ۱۳ تمام فرمان‌هایی را که به ما داده‌ای
به دیگران بیان می‌کنم.
- ۱۴ پیروی از دستورات تو را بیشتر
از کسب ثروت دوست می‌دارم.
- ۱۵ دربارهٔ احکام تو تفکر می‌کنم
و طریق‌های تو را در نظر خواهم داشت.
- ۱۶ از فرائض تو لذت می‌برم
و کلام تو را فراموش نخواهم کرد.

شادمانی در احکام خداوند

- ۱۷ به این بنده‌ات احسان کن تا زنده بمانم
و از کلام تو پیروی کنم.
- ۱۸ چشمانم را بازکن
تا حقایق عالی شریعت تو را ببینم.
- ۱۹ در این دنیا مسافری بیش نیستم؛
پس احکامات را از من پنهان نکن.
- ۲۰ اشتیاق شدید برای فرمان‌های تو
پیوسته قلبم را به تپش درمی‌آورد.
- ۲۱ تو افراد متکبر ملعون را
که از احکام تو اطاعت نمی‌کنند، مجازات می‌نمایی.
- ۲۲ من مطیع دستورات تو هستم؛
مگذار مورد توهین و تحقیر قرار گیرم.
- ۲۳ هرچند حاکمان علیه من توطئه می‌کنند،
من دربارهٔ فرائض تو تفکر می‌کنم.
- ۲۴ دستورات تو مایهٔ شادی من است،

زیرا آن‌ها راهنمای من می‌باشند.

تصمیم به اطاعت از احکام خداوند

- ۲۵ جان من به خاک چسبیده است؛
برحسب کلام خود مرا زنده بساز.
۲۶ کارهایی را که در زندگی کرده بودم، برای تو بیان کردم و تو مرا
اجابت فرمودی؛
اکنون فرایض خود را به من بیاموز.
۲۷ نحوه پیروی از اوامر خود را به من بفهمان
و من درباره کارهای عجیب تو تفکر خواهم کرد.
۲۸ از شدت غم و اندوه جانم به لبم رسیده است؛
مطابق کلام خود مرا تقویت نما.
۲۹ مرا از راه غلط بازدار
و از روی رحمت خود شریعت خود را به من بیاموز.
۳۰ من اطاعت از تو را انتخاب کرده‌ام
و فرمان‌های تو را پیش روی خود گذاشته‌ام.
۳۱ خداوندا، من از دستورات تو پیروی کرده‌ام؛
مگذار که شرمنده گردم.
۳۲ چون تو به من فهم و دانش بیشتری عطا می‌کنی،
من با کمال اشتیاق از احکام تو پیروی خواهم نمود.

دعا برای فهم بیشتر

- ۳۳ خداوندا، راه انجام فرایض را به من بیاموز
و من همیشه آن‌ها را به‌جا خواهم آورد.
۳۴ به من حکمت و دانش عطا کن
تا شریعت تو را از صمیم قلب به‌جا آورم.
۳۵ مرا به راه احکامیت هدایت فرما،
زیرا از آن‌ها لذت می‌برم.
۳۶ دلم را به اطاعت از دستوراتت مایل گردان،
نه به سود ناعادلانه.
۳۷ چشمانم را از دیدن چیزهای باطل بازدار
و مرا در راه‌های خودت زنده نگهدار.
۳۸ مرا از وعده‌های خود مطمئن ساز،
وعده‌هایی که به ترسندگان خود داده‌ای.
۳۹ مرا از رسوایی که از آن ترسانم، برهان،
زیرا فرمان‌های تو نیکو است.

۴۰ اشتیاق دارم که اوامر تو را به جا آورم؛
برحسب عدالت خود مرا حفظ فرما.

توکل بر احکام خداوند

۴۱ خداوندا، مرا از محبت پایدار خود برخوردار کن
و مطابق وعده‌ات مرا نجات بده.

۴۲ آنگاه می‌توانم به کسانی که مرا سرزنش می‌کنند، جواب بدهم،
زیرا به کلام تو توکل نموده‌ام.

۴۳ قدرت بیان حقیقت را هرگز از من مگیر،
چون امید من به فرمان‌های تو است.

۴۴ من همیشه از شریعت تو اطاعت خواهم کرد،
تا ابدالآباد.

۴۵ با آزادی کامل زندگی خواهم نمود،
زیرا مطیع اوامر تو هستم.

۴۶ دستورات تو را بدون خجالت

برای پادشاهان بیان خواهم کرد.

۴۷ از انجام احکام تو شادمانم،

زیرا آن‌ها را دوست می‌دارم.

۴۸ احکام تو را دوست دارم

و درباره فرایض تو تعمق خواهم کرد.

اعتماد بر احکام خداوند

۴۹ وعده‌هایی را که به این بنده‌ات داده‌ای به یاد آور،
زیرا با آن‌ها مرا امیدوار ساخته‌ای.

۵۰ حتی در هنگام سختی، آرامش داشتم،

زیرا وعده تو به من زندگی می‌بخشد.

۵۱ مردمان متکبر همیشه مرا مسخره می‌کنند،

اما من هرگز شریعت تو را ترک نکرده‌ام.

۵۲ خداوندا، فرمان‌های تو را که از ایام قدیم است، به یاد می‌آورم
و آن‌ها به من آرامش می‌بخشند.

۵۳ وقتی می‌بینم که اشخاص شریر شریعت تو را به جا نمی‌آورند،

از خشم به جوش می‌آیم.

۵۴ هرکجا که زندگی کنم،

با فرایض تو سرود خواهم ساخت.

۵۵ خداوندا، شب‌هنگام نام تو را به یاد می‌آورم

و درباره شریعت تو می‌اندیشم.

۵۶ من خوشی خود را
در اطاعت از اوامر تو یافته‌ام.

وفاداری به شریعت خداوند

۵۷ خداوندا، تو همه چیز من هستی؛
قول می‌دهم که کلامت را نگاه دارم.
۵۸ از دل و جان رضامندی تو را می‌طلبم؛
مطابق وعده خود بر من رحم فرما.
۵۹ درباره رفتار خود بسیار اندیشیده‌ام
و می‌خواهم از دستورات تو پیروی کنم.
۶۰ بی‌درنگ و با شتاب،
از احکام تو اطاعت می‌کنم.
۶۱ شریبان برای من دام گسترده‌اند،
اما من شریعت تو را فراموش نمی‌کنم.
۶۲ نیمه شب بیدار می‌شوم،
و تو را به خاطر داوری عادلانه ات ستایش می‌کنم.
۶۳ من دوست ترسندگان تو هستم
و اوامر تو را به جا می‌آورند.
۶۴ خداوندا، جهان از محبت پایدار تو پُر است؛
فرائض خود را به من بیاموز.

ارزش شریعت خداوند

۶۵ خداوندا، مطابق کلامت
به بنده خود احسان نمودی.
۶۶ به من حکمت و قضاوت صحیح را بیاموز،
زیرا به احکام تو اعتماد دارم.
۶۷ پیش از آنکه مرا تنبیه نمایی، من گمراه بودم،
اما اینک کلامت را نگاه می‌دارم.
۶۸ تو نیک هستی و نیکی می‌کنی!
فرائض خود را به من بیاموز.
۶۹ مردم متکبر درباره من دروغ گفتند،
اما من با تمام دل از اوامر تو اطاعت می‌کنم.
۷۰ این‌ها اشخاصی کُندذهن و تن‌پرور می‌باشند،
ولی من از شریعت تو لذت می‌برم.
۷۱ تنبیه شدنم به نفع من بود،
زیرا سبب شد که فرائض تو را بیاموزم.

۷۲ شریعت تو برای من
بیشتر از هزاران سکه طلا و نقره ارزش دارد.

عدالت شریعت خداوند

۷۳ تو مرا ساخته و آفریده‌ای،
پس به من فهم عطا فرما تا احکام تو را بیاموزم.
۷۴ ترسندگان تو از دیدن من شادمان می‌شوند،
چون من به کلام تو امیدوارم.
۷۵ خداوندا، می‌دانم که قضاوت تو عادلانه است
و مرا نیز از روی انصاف تنبیه نمودی.
۷۶ اکنون مطابق وعده‌ات،
بنده خود را با محبت پایداری آرامی ببخش.
۷۷ مرا از رحمت خود برخوردار کن تا زنده بمانم،
زیرا شریعت تو مایه شادمانی من است.
۷۸ باشد که متکبران خجل شوند، زیرا با دروغ مرا متهم کردند،
اما من درباره اوامر تو تفکر خواهم نمود.
۷۹ باشد که ترسندگان تو نزد من بیایند،
آنان که دستورات تو را می‌دانند.
۸۰ باشد تا با دل‌وجان فرایض تو را به‌جا آورم
و شرمندة نشوم.

دعا برای رهایی

۸۱ خداوندا، از انتظار کشیدن برای نجات تو خسته شده‌ام،
اما به کلام تو امید بسته‌ام.
۸۲ چشمانم در انتظار وعده‌های تو تار گشته‌اند
و می‌پرسم: «چه وقت مرا کمک خواهی کرد؟»
۸۳ هرچند مانند مشک شراب پوسیده شده‌ام،
اما فرایض تو را فراموش نکرده‌ام.
۸۴ تا به کی باید صبر کنم؟
چه وقت آنانی را که مرا عذاب می‌دهند، داوری خواهی کرد؟
۸۵ متکبران و آنانی که با شریعت تو مخالف‌اند،
برای من چاه کنده‌اند.
۸۶ تمام احکام تو قابل اعتماد هستند؛
مرا کمک کن زیرا آن‌ها به‌ناحق مرا آزار می‌دهند.
۸۷ گرچه نزدیک بود به زندگی من خاتمه بدهند،
اما من از اوامر تو سرپیچی نکردم.

۸۸ به خاطر محبت پایداری مرا حفظ فرما
تا دستورات تو را به جا آورم.

ایمان به شریعت خداوند

۸۹ خداوندا، کلام تو تا ابد باقی است؛
آن کلام در آسمان ها پایدار است.
۹۰ وفاداری تو تا ابد پایدار است؛
تو زمین را آفریده ای و استوار خواهد بود.
۹۱ تمام آفرینش تا به حال به فرمان تو ایستاده است،
زیرا همه در خدمت تو هستند.
۹۲ اگر شریعت تو مایه شادی من نمی بود،
تا به حال از پریشانی تلف شده بودم.
۹۳ از اوامر تو هرگز سرپیچی نمی نمایم،
زیرا تو توسط آن ها مرا زنده نگاه داشته ای.
۹۴ من از آن تو هستم؛ مرا نجات بده،
زیرا در پی انجام اوامر تو بوده ام.
۹۵ شریکان قصد دارند مرا از بین ببرند،
اما من درباره دستورات تو می اندیشم.
۹۶ برای هر چیز حدی وجود دارد،
اما احکام تو را حدی نیست.

دوست داشتن احکام خداوند

۹۷ شریعت تو را چقدر دوست می دارم،
تمام روز به آن فکر می کنم.
۹۸ احکام تو مرا از دشمنانم حکیم تر می سازد،
زیرا که همیشه مد نظرم هستند.
۹۹ از معلمین خود داناتر شده ام،
زیرا همیشه به دستورات تو فکر می کنم.
۱۰۰ از افراد پیر و سال خورده خردمندتر هستم،
زیرا مطیع اوامر تو هستم.
۱۰۱ پای خود را از راه بد باز داشته ام،
تا کلامت را نگاه دارم.
۱۰۲ از فرمان های تو سرپیچی نمی کنم،
چون تو مرا تعلیم داده ای.
۱۰۳ کلام تو به دهان من چقدر شیرین است،
حتی شیرین تر از عسل!

۱۰۴ اوامر تو به من حکمت می آموزند،
بنابراین از هر نوع حيله گری متنفرم.

نور از شریعت خداوند

۱۰۵ کلام تو برای پای های من چراغ،
و برای راه من نور است.
۱۰۶ قسم خورده ام و به آن وفادار خواهم ماند
که از فرمان های عادلانه تو پیروی کنم.
۱۰۷ خداوندا، سخت پریشانم؛
مطابق کلامت مرا زنده ساز.
۱۰۸ خداوندا، شکرگزاری های مرا قبول فرما
و فرمان های خود را به من بیاموز.
۱۰۹ جان من همیشه در خطر است،
اما شریعت تو را فراموش نکرده ام.
۱۱۰ شریان برای من دام گسترده اند،
اما من از فرمان تو سرپیچی نمی کنم.
۱۱۱ دستورات تو برای من ارثی بی پایان است،
زیرا آن ها شادی دل من هستند.
۱۱۲ تصمیم گرفته ام تا روزی که زنده ام
از فرایض تو اطاعت نمایم.

خداوند پناهگاه و پشتیبان است

۱۱۳ از اشخاص دو رو بیزارم،
اما من شریعت تو را دوست دارم.
۱۱۴ تو پناهگاه و سپر من هستی؛
به کلام تو امید بسته ام.
۱۱۵ ای بدکاران از من دور شوید،
تا من احکام خدایم را به جا آورم.
۱۱۶ خداوندا، مطابق وعده ات قوت عطا کن تا زنده بمانم
و نگذار که امیدم به ناامیدی تبدیل شود.
۱۱۷ مرا محافظت کن تا در امنیت باشم
و فرایض تو را همیشه به جا آورم.
۱۱۸ کسانی را که از فرایض تو اطاعت نمی کنند،
از حضور خود می رانی و نقشه هایشان را باطل می سازی.
۱۱۹ همه مردم شریر را مانند تفاله دور می ریزی؛
بنابراین من دستورات تو را دوست دارم.

۱۲۰ از ترس تو به خود می لرزم
و از داوری هایت وحشت دارم.

اطاعت از شریعت خداوند

۱۲۱ کارهای من درست و عادلانه بوده اند؛
مرا به دست دشمنانم مسپار.
۱۲۲ خیریت مرا تضمین کن
و نگذار که اشخاص متکبر بر من ظلم کنند.
۱۲۳ چشمانم در انتظار نجات تو تار گشته اند،
در انتظار انجام وعده عادلانه تو.
۱۲۴ مطابق محبت پایدار خود با من رفتار نما
و فرایض خود را به من بیاموز.
۱۲۵ من بنده تو هستم؛ مرا دانایی عطا فرما
تا دستورات تو را بفهمم.
۱۲۶ زمان آن رسیده است که خداوند اقدام نماید،
زیرا از شریعت تو اطاعت نمی شود.
۱۲۷ من احکام تو را
بیشتر از طلای ناب دوست دارم.
۱۲۸ تمام کارهای خود را مطابق اوامر تو انجام می دهم
و از هر راه نادرست نفرت دارم.

اشتیاق اطاعت از شریعت خداوند

۱۲۹ دستورات تو بسیار عالی است؛
از دل و جان از آنها اطاعت خواهم کرد.
۱۳۰ درک کلام تو ذهن آدمی را روشن می کند
و ساده دلان را حکمت می بخشد.
۱۳۱ با اشتیاق برای احکام تو
دهان گشوده لَه لَه می زنم.
۱۳۲ همان طور که بر دوستدارانت رحمت داری،
بر من نیز رحمت فرموده فیض عطا فرما.
۱۳۳ مطابق وعده ات مرا از لغزش محافظت فرما
تا مغلوب هیچ شرارتی نشوم.
۱۳۴ مرا از شر اشخاص ستمگر، نجات ده
تا از اوامر تو پیروی کنم.
۱۳۵ نور چهره خود را بر بنده خود بتابان
و فرایض خود را به من بیاموز.

۱۳۶ سیل اشک از چشمانم جاری است،
زیرا مردم از شریعت تو پیروی نمی کنند.

احکام عادلانه خداوند

۱۳۷ خداوندا، تو عادل هستی
و داوری های تو منصفانه است.
۱۳۸ دستوراتی که تو امر فرموده ای،
همه از روی عدل است و قابل اعتماد.
۱۳۹ آتش خشم، سراسر وجودم را می سوزاند،
زیرا دشمنان من به کلام تو اعتنا نمی کنند.
۱۴۰ وعده های تو به طور کامل آزموده شده اند
و من آن ها را دوست دارم.
۱۴۱ من ناچیز و حقیر هستم،
اما از انجام اوامر تو سرپیچی نمی کنم.
۱۴۲ عدالت تو ابدی
و شریعت تو راست است.
۱۴۳ سختی و مشکلات مرا فرا گرفته است،
اما احکام تو موجب شادی من است.
۱۴۴ دستورات تو همیشه عادلانه است؛
مرا دانایی عطا فرما تا زنده بمانم.

دعا برای رهایی

۱۴۵ خداوندا، از صمیم دل به درگاه تو التماس می کنم،
دعایم را مستجاب فرما تا فرایض تو را به جا آورم.
۱۴۶ نزد تو دعا می کنم؛ مرا نجات بده
و من دستورات تو را به جا خواهم آورد.
۱۴۷ سحرگاهان به پیشگاه تو دعا می کنم
و از تو کمک می خواهم و به کلام تو امید بسته ام.
۱۴۸ شب تا سحر بیدار می مانم
و به وعده های تو فکر می کنم.
۱۴۹ خداوندا، به خاطر محبت پایداریت، دعایم را بشنو؛
طبق عدالت خود مرا حفظ فرما.
۱۵۰ آنانی که شریرانه در پی آزار من هستند، به من نزدیک شده اند؛
آن ها کسانی هستند که از شریعت تو پیروی نمی کنند.
۱۵۱ اما تو، ای خداوند، تو نزدیک من هستی
و تمام احکام تو راست است.

۱۵۲ از دیرگاه، دستورات تو را آموختم
و دانستم که همه آن‌ها ابدی هستند.

درخواست کمک

۱۵۳ درد و رنج مرا ببین و رهایی ام بده،
زیرا شریعت تو را فراموش نکرده‌ام.
۱۵۴ از حقّ من دفاع کن و مرا رهایی بده
و مطابق وعده‌ات مرا حفظ فرما.
۱۵۵ مردم شریر نجات نخواهند یافت،
زیرا از فرایض تو اطاعت نمی‌کنند.
۱۵۶ خداوندا، رحمت تو عظیم است؛
مطابق عدالت خود مرا حفظ فرما.
۱۵۷ بدخواهان و دشمنان من بسیارند،
اما از انجام دستورات تو غفلت نمی‌ورزم.
۱۵۸ وقتی شریران را می‌بینم، منزجر می‌شوم،
زیرا احکام تو را به‌جا نمی‌آورند.
۱۵۹ خداوندا، ببین چقدر اوامر تو را دوست دارم؛
زندگی مرا برحسب محبّت پایدار خود حفظ فرما.
۱۶۰ تمام کلام تو حقیقت است
و تمام فرمان‌های عادلانه تو ابدی.

سرسپردگی به شریعت خداوند

۱۶۱ حکمرانان بدون علّت مرا آزار می‌دهند،
اما ترس کلام تو در دل من است.
۱۶۲ مانند کسی که گنج بزرگی را یافته باشد،
از وعده‌های تو شادمانم.
۱۶۳ از دروغ بیزار و متنفرم،
ولی شریعت تو را دوست دارم.
۱۶۴ به‌خاطر فرمان‌های عادلانه‌ات
روزانه هفت مرتبه تو را ستایش می‌کنم.
۱۶۵ کسانی که شریعت تو را دوست می‌دارند، از آرامش کامل
برخوردارند
و هیچ‌چیزی باعث لغزش آن‌ها نمی‌شود.
۱۶۶ خداوندا، به نجات از جانب تو امید بسته‌ام؛
من احکام تو را به‌جا می‌آورم.
۱۶۷ از صمیم قلب دستورات تو را به‌جا می‌آورم

و آن‌ها را بسیار دوست می‌دارم.
 ۱۶۸ از دستورات و اوامر تو اطاعت می‌کنم؛
 تو از همه کارهای من آگاه هستی.

درخواست کمک

۱۶۹ خداوندا، التماس مرا بشنو
 و مطابق کلامت به من فهم و دانش عطا فرما.
 ۱۷۰ باشد تا دعای من به پیشگاه تو برسد
 و مرا طبق وعده‌ات رهایی بده.
 ۱۷۱ پیوسته تو را ستایش می‌کنم،
 زیرا فرایض خود را به من می‌آموزی.
 ۱۷۲ دربارهٔ وعده‌های تو سرود می‌خوانم،
 زیرا تمام احکام تو عادلانه است.
 ۱۷۳ برای کمک من آماده باش،
 زیرا پیرو اوامر تو هستم.
 ۱۷۴ در آرزوی نجات از جانب تو می‌باشم
 و از شریعت تو لذت می‌برم.
 ۱۷۵ به من طول عمر عطا فرما تا تو را ستایش کنم
 و فرمان‌های تو مرا یاری دهند.
 ۱۷۶ مانند گوسفند گمشده‌ای سرگردان شده‌ام؛
 بیا و بنده‌ات را دریاب، زیرا احکام تو را فراموش نکرده‌ام.

مزمور ۱۲۰

درخواست کمک

۱ در هنگام سختی به حضور خداوند دعا کردم
 و او دعای مرا مستجاب فرمود.
 ۲ خداوندا، مرا از لب‌های دروغ‌گو
 و از زبان‌های حيله‌گر نجات بده.
 ۳ ای حيله‌گران، خدا با شما چه خواهد کرد
 و شما را چگونه مجازات خواهد نمود؟
 ۴ با تیرهای جان‌سوز سلحشوران
 و اخگرهای آتشین!

۵ وای بر من! زندگی با شما، مانند زندگی در سرزمین مایک

مزامیر ۱۲۰ تا ۱۲۲

یا در میان خیمه‌های مردم قیدار است.
۶ از زندگی با این مردم
که دشمن صلح هستند، بیزار شده‌ام.
۷ من طالب صلح هستم
و دربارهٔ صلح حرف می‌زنم،
ولی آن‌ها در پی جنگند.

مزمور ۱۲۱

خداوند پشتیبان ما است

۱ با چشمان خود به‌سوی کوه‌ها نگاه می‌کنم؛
از کجا برای من کمک خواهد رسید؟
۲ کمک من از جانب خداوندی است
که آسمان و زمین را آفرید.

۳ او نخواهد گذاشت که پای تو بلغزد.
او که حافظ تو است، همیشه بیدار است.

۴ آری، او که حافظ اسرائیل است،
همیشه بیدار است و هرگز به خواب نمی‌رود.
۵ خداوند حافظ تو است؛
او سایه‌بانی در کنار تو است!
۶ آفتاب در روز تو را آزار نخواهد رسانید
و نه مهتاب در شب.

۷ خداوند تو را از تمام بدی‌ها حفظ خواهد نمود
و حافظ جان تو خواهد بود.
۸ خداوند مراقب رفت‌وآمد تو است
و تا ابد از تو محافظت خواهد نمود.

مزمور ۱۲۲

سرود داوود

در ستایش اورشلیم

۱ بسیار خوشحال می‌شدم وقتی به من می‌گفتند:
«به خانهٔ خداوند برویم.»

۲ اکنون اینجا،

در دروازه‌های اورشلیم ایستاده‌ایم.

۳ اورشلیم شهری است

بسیار محکم و به هم پیوسته.

۴ اینجا جایی است که تمام طایفه‌ها می‌آیند،

تمام طایفه‌های اسرائیل،

تا مطابق دستورات خداوند

او را ستایش کنند.

۵ در اینجا، پادشاهان اسرائیل

برای داوری مردم بر تخت داوری نشستند.

۶ برای صلح و سلامتی اورشلیم دعا کنید:

باشد که تمام کسانی که تو را دوست دارند، سعادت‌مند گردند.

۷ در درون دیوارهای تو، صلح و سلامتی باد

و در قصرهای تو، امنیت!

۸ به خاطر خویشاوندان و دوستان خود به اورشلیم می‌گوییم:

«صلح و سلامتی بر تو باد!»

۹ به خاطر خانهٔ یهوه، خدای خود،

سعادت تو را، ای اورشلیم، خواهانم.

مزمور ۱۲۳

سرود داوود

درخواست رحمت

۱ ای خداوند، چشمانم را به سوی تو برمی‌افرازم،

به تو که در آسمان فرمانروایی می‌کنی.

۲ مانند غلام و کنیزی

که چشمان خود را به دست ارباب خویش دوخته است،

همچنین ما نیز ای یهوه، خدای ما،

چشمان خود را به تو دوخته‌ایم تا بر ما رحمت فرمایی.

۳ خداوندا، بر ما رحم کن، بر ما رحم کن،

زیرا به ما بسیار اهانت شده است.

۴ از تمسخر و تحقیر ثروتمندان ظالم و متکبر،

جان ما به لب رسیده است.

مزمور ۱۲۴

سرود داوود

خداوند مددکار قوم خویش است

۱ ای قوم اسرائیل جواب بدهید:
اگر خداوند با ما نمی بود، چه می شد؟

۲ اگر خداوند با ما نمی بود،
وقتی دشمنان بر ما حمله کردند،
۳ آن ها در خشم و غضب خود
ما را می بلعیدند.
۴ بعد سیل خروشان ما را با خود می برد
و آب های عمیق ما را در بر می گرفت
۵ و در گرداب ها غرق می شدیم.

۶ خداوند را سپاس باد
که ما را شکار دندان های دشمنان نساخت.
۷ مانند پرنده ای از دام صیّاد جستیم؛
دام پاره شد و ما آزاد شدیم.
۸ یاری ما در نام خداوند است
که آسمان و زمین را آفرید.

مزمور ۱۲۵

امنیت قوم خدا

۱ آن هایی که بر خداوند توکل دارند، مانند کوه * صهیون هستند
که از جای خود تکان نمی خورد و تا ابد برقرار است.
۲ همان طور که کوه ها
شهر اورشلیم را احاطه کرده اند،
خداوند هم قوم خود را تا ابد در پناه خود می گیرد.

۳ شریان همیشه در سرزمین نیکوکاران حکومت نخواهند کرد.
وگرنه، نیکوکاران نیز ممکن است دست به شرارت بزنند.
۴ خداوند، با نیکان و کسانی که صادقانه زندگی می کنند،
مهربان باش.

۵ اما شریران را با کسانی که به راه‌های کج خود می‌روند،
مجازات کن.

صلح و سلامتی بر اسرائیل باد!

مزمور ۱۲۶

دعا برای رهایی

۱ وقتی خداوند ما را دوباره به اورشلیم آورد،
فکر کردیم که خواب می‌بینیم.
۲ چقدر خندیدیم و از خوشی سرود خواندیم.
ملل دیگر دربارهٔ ما می‌گفتند:
«خداوند برای ایشان کارهای عظیمی انجام داده است.»
۳ درواقع خداوند کارهای عظیمی برای ما کرده است
و ما خوشحالیم.

۴ خداوند، سعادت گذشته را به ما بازگردان،
همچنان که باران رودخانه‌های خشک را دوباره پُر آب
می‌سازد.
۵ باشد آنانی که با اشک‌ها می‌کارند،
با شادمانی درو کنند!

۶ کسانی که با گریه برای بذرافشانی بیرون می‌روند،
محصول خود را با فریاد شادی باز خواهند آورد!

مزمور ۱۲۷

سرود سلیمان

ستایش نیکویی خداوند

۱ اگر خداوند خانه را بنا نکند،
زحمت بنّایان بیهوده است.
اگر خداوند شهر را نگهبانی نکند،
مراقبت نگهبانان بیهوده است.
۲ بیهوده است که از صبح زود تا شامگاهان
برای به دست آوردن خوراک خود، این همه زحمت بکشید،
زیرا خداوند هنگامی که محبوبان او در خواب هستند،

روزی آن‌ها را تدارک می‌بیند.

- ۳ فرزندان، میراثی از جانب خداوند هستند
و برکتی که خداوند به انسان عطا می‌کند.
۴ فرزندان ایّام جوانی،
چون تیرهایی هستند در دست مرد دلاور.
۵ خوشا به حال کسی که ترکش او از آن‌ها پُر است.
هنگامی که آن شخص در دروازه با دشمن روبرو می‌شود،
هرگز مغلوب نخواهد شد.

مزمور ۱۲۸

پاداش اطاعت از خداوند

- ۱ خوشا به حال کسی که از خداوند می‌ترسد
و در راه‌های او گام برمی‌دارد.
۲ دست‌رنج تو، احتیاجات تو را برآورده خواهد ساخت
و تو کامیاب و شادمان خواهی بود.
۳ همسرت مانند درخت مو، در خانه‌ات پُر ثمر خواهد بود
و فرزندان مانند درختان زیتون به‌دور سفره‌ات.
۴ آری، مردی که خدا ترس می‌باشد،
این چنین برکت خواهد یافت.
۵ باشد که خداوند تو را از *صهیون برکت دهد!
باشد که در سراسر عمرت
شاهد سربلندی اورشلیم باشی!
۶ باشد که نوادگان خود را به چشم ببینی!

صلح و آرامش بر اسرائیل باد!

مزمور ۱۲۹

دعا به ضد دشمنان اسرائیل

- ۱ اسرائیل، بگو که چطور
از زمان جوانی، دشمنانت تو را عذاب داده‌اند.

۲ «از زمانی که جوان بودم،
دشمنانم بر من ظلم کردند،
اما نتوانستند مرا از پای درآورند.
۳ آن‌ها پشت مرا با تازیانه، مانند
زمین شخم‌زده کردند.
۴ اما خداوند عادل است؛
او مرا از بند شریران آزاد کرد.»

۵ باشد کسانی که از *صهیون نفرت دارند،
همگی شرمسار و مغلوب شوند.
۶ مانند علف روییده بر روی بام‌ها
پیش از آنکه نمو کنند، پژمرده گردند
۷ تا کسی نتواند آن‌ها را بچیند
و یا به صورت بافه ببندد.
۸ هیچ رهگذری نگوید:
«باشد که خداوند تو را برکت دهد!
ما به نام خداوند تو را برکت می‌دهیم!»

مزمور ۱۳۰

دعا برای کمک

۱ خداوندا، در عمق ناامیدی به درگاه تو فریاد برمی‌آورم.
۲ خداوندا، فریاد مرا بشنو
و التماس مرا بشنو.
۳ خداوندا، اگر حساب گناهان ما را نگه‌داری
چه کسی می‌تواند در حضور تو بایستد؟
۴ اما تو، بخشنده گناهان هستی؛
بنابراین ما باید ترس تو را در دل داشته باشیم.
۵ من بی‌صبرانه منتظر کمک خداوند هستم،
زیرا به کلام او اعتماد دارم.
۶ من بیشتر از نگهبانانی
که منتظر طلوع صبح هستند،
در انتظار خداوند می‌باشم.

مزامیر ۱۳۰ تا ۱۳۲

۷ ای اسرائیل، بر خداوند امید داشته باش،
زیرا خداوند محبت پایدار دارد
و او است که نجات می بخشد.
۸ او قوم خود، اسرائیل را
از تمام گناهانشان پاک می سازد.

مزمور ۱۳۱

سرود داوود

دعای شخص فروتن

۱ خداوندا، از کبر و غرور دست کشیده‌ام
و خود را از دیگران بهتر نمی دانم.
فکر خود را با آنچه بالاتر از درک و فهم من است
مشغول نمی سازم؛
۲ بلکه نگرانی را از خود دور کرده‌ام
و مانند کودکی که در آغوش مادر خود آرام است،
در درون خود آرامش دارم.
۳ ای اسرائیل، بر خداوند امید داشته باش،
از حال تا به ابد!

مزمور ۱۳۲

داوود و معبد بزرگ

۱ خداوندا، داوود را به یادآور؛
به یادآور تمام زحمتهایی را که او متحمل شد.
۲ به یادآور که چگونه قسم خورد
و برای تو، ای خدای یعقوب، نذر کرد:
۳ «به خانه و خیمه خود نخواهم رفت،
نه به بستر و تختخواب خویش؛
۴ نه به خواب خواهم رفت،
و نه به چشمانم استراحتی خواهم داد،
۵ تا زمانی که برای خداوند مکانی
و برای خدای یعقوب خانه‌ای بنا نکنم.»

۶ در بیت لَحِم، از وجود *صندوق پیمان باخبر شدیم
و در شهر یعاریم آن را یافتیم.

۷ بیا بید به خانه خداوند برویم
و در برابر تختش او را پرستش کنیم.

۸ خداوندا، با صندوق پیمان که نشانه قدرت تو است،
به معبد بزرگ خود بیا
و در آنجا ساکن شو.
۹ کاهنانت لباس عدالت بپوشند
و آنانی که به تو وفادارند فریاد شادی سردهند!

۱۰ به خاطر بندهات داوود،
روی خود را از پادشاه برگزیده‌ات برمگردان.
۱۱ تو به داوود وعده دادی
و از وعده خود برنمی‌گردی:
«یکی از فرزندان تو را،
بر تخت سلطنت خواهم نشاند.
۱۲ اگر پسران تو نیز به پیمان
و به دستوراتی که به آن‌ها می‌آموزم وفادار بمانند،
پسران آن‌ها نیز تا به‌ابد بر تخت سلطنت تو خواهند نشست.»

۱۳ خداوند *صهیون را
برای سکونت خود برگزید
۱۴ و فرمود: «در اینجا برای همیشه سکونت خواهم کرد،
زیرا چنین اراده نموده‌ام.
۱۵ تمام روزی صهیون را به فراوانی برآورده خواهم ساخت
و بینوایان آن را با نان سیر خواهم کرد.
۱۶ کاهنانش را با لباس رستگاری خواهم پوشانید
و آنانی که به تو وفادارند فریاد شادی سردهند!
۱۷ در اینجا، داوود را به قدرت خواهم رسانید
و چراغی برای برگزیده خود روشن خواهم کرد.
۱۸ دشمنانش را با لباس خجالت خواهم پوشانید،
اما سلطنت او شکوهمند خواهد بود.»

مزمور ۱۳۳

سرود داوود

اتّحاد مؤمنین

۱ چه خوش و دلپسند است
هنگامی که قوم خدا در اتّحاد دور هم جمع می شوند.
۲ مانند روغن خوشبویی است که بر سر هارون ریخته شده است
و از ریش و سپس بر ردایش می چکد.
۳ مانند شبّنم کوه حرمون است که بر کوه *صهیون فرومی ریزد،
زیرا خداوند برکت خود را،
یعنی زندگی جاوید را، در آنجا عطا خواهد کرد.

مزمور ۱۳۴

دعوت به پرستش

۱ ای جمیع خادمان خداوند
که هر شب در معبد بزرگ، او را خدمت می کنید،
خداوند را پرستش کنید.
۲ دست های خود را به سوی معبدِ بزرگ خداوند بلند کنید
و او را ستایش نمایید.
۳ خداوند که خالق آسمان و زمین است،
شما را از *صهیون برکت دهد.

مزمور ۱۳۵

سرود ستایش

۱ خداوند را سپاس باد!
ای خادمان خداوند، او را پرستش کنید؛
نام او را ستایش نمایید.
۲ ای کسانی که در خانه خداوند،
در معبدِ بزرگ خدای ما ایستاده اید،
۳ خداوند را شکر کنید، زیرا که نیکو است.
نام او را بسرایید، زیرا که مهربان است.

۴ خداوند یعقوب را انتخاب نمود
و بنی اسرائیل را برای خود برگزید.

۵ می دانم که خداوند بزرگ
و برتر از همه خدایان است.
۶ هر آنچه را که اراده اش باشد، انجام می دهد،
چه در آسمان و چه بر زمین،
چه در دریا و چه در اعماق آن.
۷ ابرها را از دورترین نقاط زمین می آورد؛
رعد و برق و باران را پدید می آورد،
و باد را از مخزن هایش بیرون می آورد.

۸ او است که پسران اوّل خانواده های مصر
و همچنین نخست زادگان حیوانات آن ها را کُشت.
۹ او نشانه ها و معجزاتی در برابر چشمان فرعون
و خادمان او به عمل آورد.
۱۰ قوم های بسیاری را مغلوب نمود
و پادشاهان مقتدر را کُشت.
۱۱ سیحون پادشاه آموریان،
عوج، پادشاه باشان،
و تمام پادشاهان کنعان را از بین برد
۱۲ و سرزمین آن ها را به قوم خود
بنی اسرائیل داد.

۱۳ خداوندا، نام تو تا ابد جاودان است
و تمام نسل ها تو را به یاد خواهند آورد.
۱۴ زیرا خداوند از قوم خود حمایت می کند
و بر خادمان خود رحمت می کند.

۱۵ بُت های قوم های دیگر از طلا و نقره هستند
و ساخته دست بشر.
۱۶ آن ها دهان دارند، امّا حرف نمی زنند.
چشم دارند، ولی نمی بینند.
۱۷ گوش دارند، ولی نمی شنوند،
و حتّی قادر نیستند که نفس بکشند.

۱۸ کسانی که آن‌ها را ساخته‌اند و به آن‌ها توکل می‌کنند،
مانند آن‌ها خواهند شد.

۱۹ ای قوم اسرائیل، خداوند را بستایید؛
ای خاندان هارون، خداوند را بستایید!
۲۰ ای طایفه لاوی، خداوند را بستایید؛
ای کسانی که از او می‌ترسید، خداوند را بستایید!
۲۱ خداوند را در *صهیون بستایید،
او را که در اورشلیم ساکن است.

خدا را سپاس باد!

مزمور ۱۳۶

سرود شکرگزاری

۱ خداوند را شکر کنید، زیرا که نیکو است،
و محبت پایدار او جاودانی است.
۲ خدای خدایان را شکر کنید،
زیرا محبت پایدار او جاودانی است.
۳ خداوند خداوندان را شکر کنید،
زیرا محبت پایدار او جاودانی است.
۴ او را که معجزات عظیم انجام می‌دهد شکر کنید،
زیرا محبت پایدار او جاودانی است.
۵ او را که با حکمت خود آسمان‌ها را آفرید،
زیرا محبت پایدار او جاودانی است.
۶ او را که زمین را بر روی آب‌های عمیق بنا کرد،
زیرا محبت پایدار او جاودانی است.
۷ او اجسام عظیم نورانی را آفرید،
زیرا محبت پایدار او جاودانی است.
۸ خورشید را سلطان روز ساخت،
زیرا محبت پایدار او جاودانی است.
۹ ماه و ستارگان را فرمانروای شب گردانید،
زیرا محبت پایدار او جاودانی است.

- ۱۰ او نخست زادگان مصریان را کُشت،
زیرا محبّت پایدار او جاودانی است.
- ۱۱ او قوم اسرائیل را از مصر بیرون آورد،
زیرا محبّت پایدار او جاودانی است.
- ۱۲ با دست قوی و بازوی قدرتمندش،
زیرا محبّت پایدار او جاودانی است.
- ۱۳ او *دریای سرخ را شکافت،
زیرا محبّت پایدار او جاودانی است.
- ۱۴ او بنی اسرائیل را از میانش عبور داد،
زیرا محبّت پایدار او جاودانی است.
- ۱۵ اما فرعون و لشکر او را در آب غرق کرد،
زیرا محبّت پایدار او جاودانی است.
- ۱۶ او قوم خود را در بیابان رهبری نمود،
زیرا محبّت پایدار او جاودانی است.
- ۱۷ او پادشاهان بزرگ را شکست داد،
زیرا محبّت پایدار او جاودانی است.
- ۱۸ او پادشاهان مقتدر را کُشت،
زیرا محبّت پایدار او جاودانی است.
- ۱۹ سیحون پادشاه آموریان را کُشت،
زیرا محبّت پایدار او جاودانی است.
- ۲۰ و عوج، پادشاه باشان را کُشت،
زیرا محبّت پایدار او جاودانی است.
- ۲۱ او سرزمین آن‌ها را به قوم خود داد،
زیرا محبّت پایدار او جاودانی است.
- ۲۲ او آن را به‌عنوان میراثی به خادم خود اسرائیل داد،
زیرا محبّت پایدار او جاودانی است.
- ۲۳ او ما را در زمان پریشانی به‌یاد آورد،
زیرا محبّت پایدار او جاودانی است.
- ۲۴ و ما را از دست دشمنان رهایی بخشید،
زیرا محبّت پایدار او جاودانی است.
- ۲۵ او به همه جانداران روزی می‌رساند،
زیرا محبّت پایدار او جاودانی است.

۲۶ خدای آسمان‌ها را شکر گوید،
زیرا محبت پایدار او جاودانی است.

مزمور ۱۳۷

سوگ‌نامه بنی اسرائیل در غربت

۱ در کنار رودخانه‌های بابل نشستیم
و به یاد *صهیون در آنجا گریه کردیم.
۲ بریط‌های خود را
بر شاخه‌های درختان بید آویختیم،
۳ زیرا کسانی که ما را به اسارت برده بودند، از ما خواستند
یکی از سرودهای صهیون را برایشان بخوانیم
و آن‌ها را شاد کنیم.

۴ اما چگونه می‌توانستیم
سرود خداوند را در دیار بیگانه بسراییم؟
۵ ای اورشلیم، اگر تو را فراموش کنم،
دست راستم خشک گردد تا دیگر نتوانم چنگ بنوازم.
۶ اگر تو را، ای اورشلیم، به یاد نیاورم
و تو را بر همه شادی‌ها ترجیح ندهم،
زبانم به کامم بچسبد و لال شوم.

۷ خداوندا، به یادآور
روزی را که آدومیان اورشلیم را تسخیر کردند
و فریاد می‌زدند:
«آن را با خاک یکسان کنید.»

۸ ای بابل، تو ویران خواهی شد.
خوشا به حال کسی که آنچه را که تو بر سر ما آوردی،
بر سر خودت بیاورد.
۹ خوشا به حال کسی که کودکان تو را بگیرد
و آن‌ها را به صخره‌ها بکوبد.

مزمور ۱۳۸

سرود داوود

دعا برای شکرگزاری

۱ خداوندا، از صمیم قلب تو را ستایش می کنم؛
در حضور خدایان برای تو سرود می خوانم.
۲ سر تعظیم به درگاه مقدس تو فرود می آورم
و نام تو را به خاطر محبت پایدار و وفاداری تو ستایش می کنم،
چون نام تو و کلام تو از هر چیز بالاتر است.
۳ هنگامی که دعا کردم، دعایم را مستجاب کردی و با قدرت
خود مرا شجاع ساختی.

۴ خداوندا، همه پادشاهان جهان تو را ستایش خواهند نمود،
زیرا وعده های تو را شنیده اند.
۵ آن ها به خاطر آنچه که کرده ای
و به جهت عظمت جلال تو، سرود خواهند خواند.
۶ خداوند، با وجود این که متعال است،
به فروتنان توجه می کند،
ولی به اشخاص متکبر توجه نمی کند.

۷ هنگامی که در مشکلات گرفتارم،
تو مرا از همه آن ها می رهایی.
تو در مقابل دشمنان خشمگین من می ایستی
و با دست توانای خود مرا نجات می دهی.
۸ خداوند اراده خود را برای من به انجام خواهد رساند.
خداوندا، محبت پایدار تو ابدی است.
کارهایی را که شروع کرده ای ترک نکن.

مزمور ۱۳۹

سرود داوود

دانش و مراقبت کامل خدا

۱ خداوندا، تو مرا آزموده و شناخته ای.
۲ تو از نشستن و برخاستن من آگاهی
و تمام افکار مرا از دور می دانی.

۳ تو از فعّالیت و استراحت من آگاهی
و تمام راه‌های مرا می‌دانی.
۴ حتّی پیش از آنکه حرفی بر زبان آورم،
تو، ای خداوند، تمامی آن‌ها را می‌دانی.
۵ تو مرا از هر طرف احاطه نموده‌ای
و با قدرت خود مرا محافظت می‌کنی.
۶ شناخت تو از من بسیار شگفت‌آور است؛
این فراتر از فهم من می‌باشد.

۷ از روح تو کجا بگریزم
و از حضور تو به کجا فرار کنم؟
۸ اگر به آسمان بروم، تو در آنجا هستی.
اگر به دنیای مردگان بروم، تو در آنجا هستی.
۹ اگر بر بال‌های سحر بنشینم
و از مشرق به دورترین نقطه در مغرب بروم،
۱۰ تو برای رهبری من در آنجا خواهی بود.
برای کمک به من تو در آنجا خواهی بود.
۱۱ اگر از تاریکی بخواهم که مرا بیوشاند
و یا روشنایی اطرافم که به تاریکی تبدیل گردد،
۱۲ حتّی تاریکی هم برای تو تاریک نخواهد بود
و شب برای تو مانند روز روشن است،
زیرا تاریکی و روشنایی برای تو یکی است.

۱۳ تو تمام اجزای بدنم را ساختی
و در رحم مادر همه آن‌ها را به هم بافتی.
۱۴ تو را می‌ستایم، زیرا مرا به گونه‌ای عجیب ساخته‌ای.
تمام کارهای تو عجیب و شگفت‌انگیز است؛
من این را با تمام وجود می‌دانم.
۱۵ وقتی استخوان‌هایم ساخته می‌شدند
و در رحم مادر شکل می‌گرفتم
و در نهان رشد می‌کردم،
تو از وجود من آگاه بودی.
۱۶ چشمان تو جنین مرا می‌دید.
پیش از آنکه زندگی را آغاز کنم،
همه روزه‌های عمرم را

در دفتر خود ثبت نمودی.

- ۱۷ خداوندا، درک افکار تو برای من بس دشوار است؛
تعداد آن‌ها چه بسیار است!
۱۸ اگر آن‌ها را بشمارم، از ریگ‌های صحرا زیادترند.
وقتی بیدار می‌شوم بازهم با تو هستم.

- ۱۹ خدایا، کاش شیران را بکشی
و مردم خون‌ریز را از من دور نمایی.
۲۰ آن‌ها با نیت بد درباره‌ی تو حرف می‌زنند
و درباره‌ی تو دروغ می‌گویند.
۲۱ خداوندا، آیا از کسانی که از تو نفرت دارند، نفرت نداشته‌ام؟
آیا از آنانی که از تو سرپیچی می‌کنند، متنفر نبوده‌ام؟
۲۲ با تمام وجود از آن‌ها متنفرم
و آن‌ها را دشمن خود می‌دانم.

- ۲۳ خدایا، مرا تفتیش کن و راز دلم را بدان؛
مرا بیازما و افکارم را بخوان.
۲۴ بین آیا خطایی در من هست،
و مرا به راه جاودانی هدایت نما.

مزمور ۱۴۰

سرود داوود

دعا برای حمایت از شرّ دشمنان

- ۱ خداوندا، مرا از دست مردم شریر نجات بده
و از شرّ مردم ظالم حفظ کن.
۲ آن‌ها نقشه‌های پلید می‌کشند
و جنگ و جدال به راه می‌اندازند.
۳ زبان‌شان چون نیش مار تیز
و سخنان‌شان مانند زهر افعی است.
۴ خداوندا، مرا از چنگ اشخاص شریر رهایی بده
و از شرّ مردم ظالم که نقشه‌ی نابودی مرا می‌کشند،
حفظ فرما.
۵ مردم متکبر برای من دام گسترده
و سر راهم تله گذاشته‌اند

تا مرا گرفتار سازند.

۶ به خداوند می‌گوییم: «تو خدای من هستی.»
 خداوندا، به دعا و ناله من گوش بده.»
 ۷ ای یهوه، خدای من، ای حامی پُرقدرت من،
 تو مرا در میدان جنگ حفظ نمودی.
 ۸ خداوندا، مگذار که شریران به مراد خود برسند
 و نقشه‌های پلید خود را عملی سازند.

۹ مگذار دشمنانم پیروز شوند
 بلکه توطئه آن‌ها را بلای جان خودشان گردان.
 ۱۰ اخگرهای آتش بر سرشان ریخته شود
 و به چاهی افکنده شوند که هرگز نتوانند از آن بیرون بیایند.
 ۱۱ کاش آنانی که سخنان ناحق بر ضد دیگران می‌گویند، کامیاب
 نشوند؛
 باشد که شرارت شریران، بلای جان خودشان شود.

۱۲ خداوندا، می‌دانم که به فریاد مسکینان می‌رسی
 و عدالت را در حق نیازمندان اجرا می‌نمایی.
 ۱۳ نیکوکاران نام تو را ستایش خواهند کرد
 و در حضور تو زیست خواهند نمود.

مزمور ۱۴۱

سرود داوود

دعای شب

۱ خداوندا، نزد تو التماس می‌کنم؛ به کمک من بشتاب!
 وقتی تو را می‌خوانم، به من گوش بده.
 ۲ دعای مرا همچون *بخور به درگاه خود بپذیر
 و دست‌هایم را که به پیشگاهت برمی‌افرازم، مانند قربانی
 شامگاهان قبول فرما.

۳ خداوندا، نگهبانی بر دهانم بگمار،
 و پاسداری بر لب‌هایم.
 ۴ مگذار که دلم به شرارت مایل گردد
 تا با شریران مرتکب کارهای زشت نشوم

و در بزم‌های آنان شرکت نکنم.

^۵ وقتی شخص نیک مرا سرزنش می‌کند، درحقم لطف نموده است،

ولی احترام را از مردم شریر نمی‌پذیرم
بلکه به‌خاطر کارهای زشتشان، پیوسته علیه آنان دعا می‌کنم.
^{۶-۷} وقتی رهبران آن‌ها از صخره‌ها به زیر افکنده شوند
و استخوان‌های آن‌ها خرد شده
به هر سو پراکنده گردد،
آنگاه مردم به حقیقت سخنان من پی خواهند برد.

^۸ اَمّا ای یهوه، خداوند متعال، چشمان من به‌سوی تو است.
به درگاه تو پناه می‌آورم؛
مرا بی‌پشت و پناه مگذار.
^۹ مرا از دامی که برای من گسترده‌اند
و از تلهٔ بدکاران محافظت فرما.
^{۱۰} باشد که شریران به دام خودشان گرفتار شوند،
درحالی که من به سلامت گذر کنم!

مزمور ۱۴۲

سرود و دعای داوود وقتی در غار بود

دعا برای کمک

^۱ نزد خداوند فریاد می‌زنم
و با التماس از او کمک می‌طلبم.
^۲ شکایات خود را به پیشگاه او عرض می‌کنم
و مشکلاتم را برایش بیان می‌نمایم.
^۳ وقتی طاقت من تمام شود،
تو راه مرا می‌دانی.
دشمنان در سر راه من
دام گسترده‌اند.
^۴ وقتی به اطرافم نگاه می‌کنم،
کسی را نمی‌بینم که پناهگاهم باشد
و کسی نیست که در فکر من باشد.

^۵ خداوندا، برای کمک به درگاه تو روی می‌آورم،

زیرا تو یگانه پناهگاه من هستی،
همه چیزم در این زندگی.
۶ به فریاد من گوش بده،
زیرا که بسیار درمانده‌ام.
مرا از دست دشمنانم نجات بده،
زیرا از من بسیار قوی‌ترند.
۷ مرا از این سیاه‌چال آزاد کن
تا نام تو را ستایش کنم.
آنگاه به‌خاطر لطفی که به من کرده‌ای،
نیکوکاران مرا احاطه خواهند کرد.

مزمور ۱۴۳

سرود داوود

درخواست کمک

۱ خداوندا، تو امین و عادل هستی؛
به التماس من گوش بده،
و دعای مرا اجابت فرما.
۲ بنده‌ات را مورد قضاوت قرار مده،
زیرا هیچ شخص زنده‌ای در حضور تو نیک نیست.

۳ دشمن، مرا از پای درآورده
و به زمین زده است.
چنان روزگارم را سیاه کرده است
که گویی سال‌ها است مُرده‌ام.
۴ به‌خاطر این مأیوس شده‌ام
و ترس وجودم را فرا گرفته است.

۵ گذشته‌ها را به یاد می‌آورم
و به آنچه که تو انجام داده‌ای فکر می‌کنم،
و درباره کارهای دستِ تو می‌اندیشم.
۶ دست‌های خود را برای دعا به درگاه تو بلند می‌کنم؛
جان من همچون زمین خشک، تشنه تو است.

۷ خداوندا، دعایم را هرچه زودتر مستجاب کن،
زیرا امیدم را از دست داده‌ام.

روی خود را از من مپوشان، مبادا بمیرم
و به دیار مردگان بروم.
۸ صبحگاهان از محبت پایداری خود برخوردارم کن،
زیرا بر تو توکل دارم.
به درگاه تو متوسل می‌شوم
تا راه زندگی را به من نشان بدهی.

۹ خداوندا، به تو پناه آورده‌ام؛
مرا از شر دشمنان برهان.
۱۰ تو خدای من هستی؛
مرا تعلیم بده تا اراده تو را انجام دهم.
روح پاکت مرا به راه راست هدایت فرماید.

۱۱ خداوندا، به خاطر نام خود زندگی‌ام را حفظ کن
و در عدالت خود مرا از مشکلاتم رهایی ده.
۱۲ به خاطر محبت پایداری که به من داری، دشمنانم را نابود کن
و کسانی را که بر ضد من هستند، از بین ببر،
زیرا که من خادم تو هستم.

مزمور ۱۴۴

سرود داوود

شکرگزاری پادشاه برای پیروزی

۱ خداوند را که صخره من است، سپاس باد!
او مرا برای میدان جنگ تعلیم می‌دهد.
۲ او قلعه بلند و یار وفادار من است،
سپهر و نجات‌دهنده من.
به او پناه می‌برم
و او قوم‌ها را تحت فرمان من درمی‌آورد.

۳ خداوندا، انسان چیست که تو به او می‌اندیشی،
و بنی آدم که به او توجه می‌نمایی؟
۴ او مانند سایه درگذر است
و عمرش نفسی بیش نیست.

۵ ای خداوند، آسمان را بگشا و پایین بیا.

کوه‌ها را لمس کن تا از آن‌ها دود برخیزد.
 ۶ رعد و برق را بفرست و دشمنان خود را پراکنده کن
 و با تیرهای خود آن‌ها را تارومار گردان.
 ۷ دست خود را از عالم بالا دراز کن
 و مرا از عمق آب‌ها
 و از دست بیگانگان نجات بده.
 ۸ حرف‌های آنان سراسر دروغ است
 و قسم دروغ می‌خورند.

۹ خداوندا، برای تو سرودی تازه خواهم خواند
 و با بربط ده تار تو را خواهم سرود.
 ۱۰ پادشاهان را پیروزی می‌بخشی
 و داوود را از شمشیر دشمن می‌رهانی.
 ۱۱ خداوندا، مرا از دست بیگانگان رهانیده خلاصی ده،
 و از چنگ بیگانگان
 که حرف‌های آنان سراسر دروغ است،
 و قسم دروغ می‌خورند نجات بده.

۱۲ باشد که پسران ما در جوانی،
 همچون درختان برومند گردند؛
 دختران ما
 چون ستون‌های تراشیده کاخ پادشاهان باشند.
 ۱۳ انبارهای ما
 پُر از محصولات گوناگون گردند،
 و گوسفندان ما در صحرا،
 ده‌ها هزار برّه بزنند.
 ۱۴ گاوهای ما، بدون ازدست‌دادن گوساله‌ای،
 بارور و کثیر شوند.
 در کوچ‌های ما صدای هیچ ناله‌ای نباشد.

۱۵ خوشا به حال ملّتی که از این برکات بهره‌مند گردد
 و خوشا به حال قومی که یهوه، خدای ایشان است.

مزمور ۱۴۵

سرود داوود

سرود ستایش

۱ ای خدای من و ای پادشاه من،
نام تو را ستایش خواهم کرد و تا ابد شکرگزار تو خواهم بود.
۲ هر روز تو را متبارک خواهم خواند
و تا به ابد نام تو را ستایش خواهم نمود.
۳ خداوند، بزرگ و شایسته ستایش است؛
درک عظمت او خارج از فهم ما است.

۴ مردم نسل به نسل کارهای عجیب تو را خواهند ستود
و قدرت تو را اعلام خواهند نمود.
۵ آن‌ها درباره جلال و عظمت تو گفت‌وگو خواهند نمود
و من در مورد کارهای عجیب تو تفکر خواهم کرد.
۶ مردم از کارهای شگفت‌انگیز تو سخن خواهند گفت
و من عظمت تو را اعلام خواهم کرد.
۷ آن‌ها نیکویی فراوان تو را بیان خواهند کرد
و درباره عدالت تو با شادمانی خواهند سراپید.
۸ خداوند مهربان و رحیم است،
دیرغضب و پُر از محبت پایدار.
۹ او به همه خوبی می‌کند
و تمام کارهای او پُر از رحمت است.

۱۰ خداوند، تمام خلقت، تو را ستایش می‌کند
و همه مؤمنین تو، تو را شکر می‌گویند.
۱۱ آن‌ها از جلال سلطنت تو حرف می‌زنند
و قدرت تو را بیان می‌کنند.
۱۲ پس همه مردم، عظمت پادشاهی تو
و تمام کارهای عجیب تو را خواهند دانست.
۱۳ سلطنت تو جاودان
و فرمانروایی تو تا ابد پایدار است.

خداوند به وعده‌های خود امین است؛
او در تمام کارهایش رحیم می‌باشد.

۱۴ خداوند همهٔ کسانی را که در سختی به سر می‌برند، کمک می‌کند
و افتادگان را برمی‌خیزاند.

۱۵ چشم امید همه به تو است،
زیرا تو، روزی آن‌ها را به موقع عطا می‌کنی.
۱۶ به اندازهٔ کافی به آن‌ها می‌دهی
و حاجتشان را برآورده می‌سازی.

۱۷ خداوند در تمام کارهایش
عادل و پُر از محبت پادار است.
۱۸ خداوند نزدیک کسانی است
که با صداقت و راستی طالب او هستند.
۱۹ آرزوی کسانی را که از او می‌ترسند برآورده می‌سازد؛
او فریاد کمکشان را شنیده نجاتشان می‌دهد.
۲۰ از آن‌هایی که او را دوست می‌دارند حمایت می‌کند، اما شریان
را هلاک می‌سازد.

۲۱ من پیوسته خدا را ستایش خواهم کرد.
باشد که تمام مخلوقات او همیشه نام قدّوس او را ستایش
نمایند.

مزمور ۱۴۶

در ستایش خدای نجات‌دهنده

۱ خداوند را سپاس باد!
ای جان من، خداوند را ستایش کن!
۲ تا زنده هستم، خداوند را ستایش خواهم نمود؛
تا وقتی جان در بدن دارم، برای خدای خود سرود خواهم
خواند.

۳ به رهبران انسانی توکل نکنید،
و نه بر آدمیزاد، که نزد او نجاتی نیست.
۴ وقتی بمیرند، به خاک برمی‌گردند
و در همان روز تمام نقشه‌هایشان از بین می‌رود.

۵ خوشا به حال کسی که خدای یعقوب مددکار او است
و بر یهوه، خدای خود توکل می کند،
۶ که آسمان و زمین و دریاها
و هرآنچه را که در آنها است آفرید.
او همیشه به وعده های خود وفادار است؛
۷ به داد مظلومان می رسد
و گرسنگان را خوراک می دهد.

خداوند اسیران را آزاد می سازد،
۸ به کورها بینایی می بخشد
و افتادگان را برمی خیزاند.
خداوند مردم نیک را دوست می دارد.
۹ خداوند غریبان را محافظت می کند
و از بیوه زنان و یتیمان حمایت می نماید،
اما نقشه های شریان را تباه می سازد.

۱۰ سلطنت خداوند جاودان است،
و خدای تو، ای *صهیون، تا ابد فرمانروایی می کند.

خداوند را سپاس باد!

مزمور ۱۴۷

ستایش خدای متعال

۱ خداوند را سپاس باد!

چه نیکو است که خداوند را با سرود ستایش کنیم؛
ستایش خداوند بسیار دلپذیر و شایسته است.
۲ خداوند اورشلیم را دوباره آباد می کند
و پراکنندگان اسرائیل را جمع می سازد.
۳ او دل شکستگان را شفا می دهد
و بر زخم هایشان مرهم می گذارد.

۴ او تعداد ستارگان را تعیین می کند
و هرکدام از آنها را به نام می شناسد.

۵ خداوند ما بزرگ و قدرتش عظیم است،
دانش و حکمت او بی کران.
۶ خداوند، فروتنان را برمی افرازد،
و شریان را سرنگون می سازد.

۷ برای خداوند سرود شکرگزاری بخوانید
و با نوای بربط برای خدای ما بنوازید.
۸ او آسمان ها را با ابرها می پوشاند
و برای زمین باران فراهم می سازد
و سبزه ها را بر تپه ها می رویاند.
۹ به حیوانات خوراک می دهد
و جوجه کلاغ ها را غذا می دهد.

۱۰ به قدرت اسب ها علاقه ای ندارد
و نیروی مردان دلاور او را خشنود نمی سازد،
۱۱ بلکه خشنودی او از کسانی است که او را گرامی می دارند
و به محبت پایدار او امیدوارند.

۱۲ خداوند را ستایش کن، ای اورشلیم!
خدای خود را ستایش کن، ای *صهیون!
۱۳ او دروازه های را بر روی دشمن محکم می بندد
و ساکنان تو را برکت می دهد.
۱۴ او صلح را به مرزهای تو می آورد
و ساکنان تو را با بهترین گندم سیر می سازد.

۱۵ او به زمین فرمان می دهد
و فرمان او فوراً انجام می شود.
۱۶ زمین را با لحاف برف می پوشاند
و شبنم را مانند گرد می پاشد.
۱۷ تگرگ را همچون سنگریزه می فرستد
و کسی تاب تحمل سرمای آن را ندارد.
۱۸ به کلام او یخ ها آب می شوند، باد می وزد
و آب جاری می گردد.

۱۹ کلام خود را به یعقوب بیان می کند

و فرایض و فرمان‌های خود را به بنی اسرائیل می‌دهد.
۲۰ او با هیچ قوم دیگری چنین رفتار نمی‌کند،
زیرا آن‌ها فرمان‌های او را نمی‌دانند.

خداوند را سپاس باد!

مزمور ۱۴۸

دعوت طبیعت به ستایش خدا

۱ خداوند را سپاس باد!

خداوند را از آسمان‌ها
و از عرش اعلی ستایش کنید.
۲ ای فرشتگان او
و ای لشکرهای آسمانی، او را ستایش کنید.

۳ ای آفتاب و ای مهتاب،
و ای ستارگان درخشان، او را ستایش کنید.
۴ ای آسمان برین و ای آب‌های بالای آسمان،
او را ستایش کنید.

۵ همه آن‌ها خداوند را ستایش کنند،
زیرا که به فرمان او آفریده شدند.
۶ او همه آن‌ها را تا به ابد استوار ساخت
و حد و مرزی معین نمود که هرگز تغییر نخواهند کرد.

۷ ای نهنگ‌ها و ای تمام اعماق اقیانوس‌ها،
او را ستایش کنید.
۸ ای آتش و تگرگ و برف و مه و توفان که مطیع فرمان او هستید،
او را ستایش کنید.

۹ ای کوه‌ها و همه تپه‌ها،
ای درختان میوه و همه درختان سدر،
۱۰ ای حیوانات وحشی و اهلی،
ای خزندگان و پرندگان، او را ستایش کنید.

۱۱ ای پادشاهان، ای ملّت‌ها،
ای شاهزادگان و فرمانروایان،
۱۲ ای جوانان و ای دوشیزگان،
ای پیرمردان و کودکان، خداوند را ستایش کنید.

۱۳ همه با هم نام خداوند را ستایش کنید،
زیرا فقط نام او متعال است،
و شکوه و جلال او بالاتر از زمین و آسمان.
۱۴ او قوّتی عظیم به قوم خود عطا نمود،
به قوم منتخب خود اسرائیل.
او مایهٔ افتخار همهٔ مقدّسین خود می‌باشد.

خداوند را سپاس باد!

مزمور ۱۴۹

سرود ستایش

۱ خداوند را سپاس باد!

برای خداوند سرودی تازه بسرایید
و در برابر جماعت ایمان‌داران، نام او را بستایید.
۲ ای بنی اسرائیل، به خاطر آفریدگار خود شاد باشید.
ای ساکنان *صهیون، به خاطر پادشاه خود شادی نمایید.
۳ با رقص نام او را ستایش کنید
و با نوای دف و بربط او را پیرستید.

۴ زیرا خداوند از قوم خود خشنود است
و فروتنان را با پیروزی سرافراز می‌سازد.
۵ مؤمنینش به جلال او فخر کنند
و در بسترهای خود برای او سرود شادمانی بسرایند.
۶ خدا را با صدای بلند ستایش کنند
و شمشیرهای دو دم را در دست بگیرند،
۶ خدا را با صدای بلند ستایش کنند
و شمشیرهای دو دم را در دست بگیرند،
۷ تا از قوم‌های بیگانه انتقام بگیرند،

و مردم خدانشناس را مجازات کنند.
۸ پادشاهانشان را با زنجیر
و فرمانروایان آن‌ها را با پای بندهای آهنین ببندند
۹ و طبق فرمان خداوند آن‌ها را مجازات کنند.
این افتخاری است برای همه مؤمنین او.

خداوند را سپاس باد!

مزمور ۱۵۰

خداوند را سپاس باد

۱ خداوند را سپاس باد!

خدا را در مکان مقدّسش پرستید،
و قدرت او را در آسمان بستایید.
۲ او را به سبب کارهای مهیّش
و به خاطر عظمت بی‌کرانش پرستید.

۳ او را با شیپور ستایش کنید.
او را با بربط و چنگ ستایش کنید.
۴ او را با دف و رقص ستایش کنید.
او را با ساز زهی و نی ستایش کنید.
۵ او را با سنج ستایش کنید.
او را با سنج‌های پُر صدا ستایش کنید.
۶ هرکه جان در بدن دارد خداوند را ستایش کند.

خداوند را سپاس باد!



امثال سليمان

٥	٤	٣	٢	١
١٠	٩	٨	٧	٦
١٥	١٤	١٣	١٢	١١
٢٠	١٩	١٨	١٧	١٦
٢٥	٢٤	٢٣	٢٢	٢١
٣٠	٢٩	٢٨	٢٧	٢٦
				٣١



کتاب امثال سلیمان

معرفی کتاب

کتاب امثال سلیمان مجموعه‌ای است از سخنان و ضرب‌المثل‌های اخلاقی و تعالیم مذهبی که به زبان شعر نوشته شده است. قسمت بزرگی از آن حاوی مطالبی است که به‌طور روزمره همه با آن‌ها سر و کار دارند. کتاب امثال حکمت را هدیه‌ای از جانب خدا می‌داند. امثال با این جمله شروع می‌شود: «ترس از خداوند سرآغاز دانش است» (۷:۱). کتاب امثال در ادامه نه تنها به تعالیم روحانی، بلکه به بیان مسائل تربیتی و اخلاقی نیز می‌پردازد. اغلب سخنان آن کوتاه و نغز می‌باشند و از فرهنگ بنی اسرائیل سرچشمه گرفته‌اند. مطالب آن درباره روابط خانوادگی، دادوستدها، روابط اجتماعی و نصایحی در خصوص پرهیزکاری و خویش‌داری می‌باشند و انسان‌ها را به دوستی، صبر، بردباری و توجه به مستمندان تشویق می‌نمایند.

تقسیم‌بندی کتاب

در ستایش حکمت ۱:۱-۱۸:۹
امثال سلیمان ۱۰:۱-۲۷:۲۹
سخنان آکور ۳۰:۱-۳۳
سخنان گوناگون ۳۱:۱-۳۱

ارزش امثال

امثال سلیمان، پسر داوود، پادشاه اسرائیل.

۲ این مثل‌ها به شما کمک می‌کنند تا حکمت و انضباط را بیاموزید

و مثل‌هایی را که فهم می‌بخشند درک کنید.

۳ آن‌ها می‌توانند به شما تعلیم دهند که چگونه عاقلانه و با انضباط رفتار کنید،

و با عدالت و انصاف عمل نمایید.
 ۴ آن‌ها می‌توانند به اشخاص ساده‌لوح، ذکاوت ببخشند
 و به جوانان، دانش و بصیرت.
 ۵-۶ این مثل‌ها حتی می‌توانند حکمت دانایان را افزون نموده
 تحصیل‌کردگان را راهنمایی نمایند
 تا بتوانند اسرار پیچیده مثل‌ها
 و معماهای دانایان را درک نمایند.

نصیحت به جوانان

۷ ترس از خداوند سرآغاز دانش است،
 اما مردم احمق حکمت و انضباط را خوار می‌شمارند.
 ۸ ای فرزند من، نصیحت پدر خود را بشنو
 و تعلیم مادرت را فراموش نکن.
 ۹ تعالیم و نصیحت‌های آن‌ها مانند تاج عزّت و جلال بر سرت
 و گردن‌بند زیبایی بر گردنت خواهند بود.
 ۱۰ ای فرزند من، وقتی گناهکاران کوشش می‌کنند
 تو را فریب دهند، تسلیم نشو.
 ۱۱ اگر بگویند: «بیا با هم متحد شویم تا یک نفر را بکشیم
 و کمین کنیم تا خون بی‌گناهان را بریزیم،
 ۱۲ بیا تا مثل قبر آن‌ها را زنده‌زنده ببلعیم
 و مانند مرگ بر سر آن‌ها نازل شویم!»
 ۱۳ همه‌گونه اموال گران‌بها به دست خواهیم آورد
 و خانه‌های خود را از اموال غارت‌شده پُر خواهیم کرد.
 ۱۴ بیا جزو دسته ما باش
 تا هرچه به دست می‌آوریم با هم قسمت کنیم.»
 ۱۵ ای فرزند من، با آن‌ها همراه نشو
 و در طریق ایشان قدم مزن،
 ۱۶ چون پای‌های ایشان به‌سوی شرارت می‌دود
 و برای ریختن خون می‌شتابند.
 ۱۷ گذاشتن دام در مقابل نگاه پرنده
 کار بیهوده‌ای است.
 ۱۸ اما این قبیل افراد، برای خود دام می‌گسترانند،
 دامی که در آن هلاک خواهند شد.
 ۱۹ چنین است عاقبت کسانی که در پی سود نامشروع هستند.

چنین اشخاصی با آنچه به دست می آورند هلاک می شوند.

ندای حکمت

۲۰ حکمت همه را در کوچه‌ها و میدان‌های شهر با صدای بلند صدا می زند.

۲۱ در دروازه شهرها و هر جایی که مردم دور هم جمع می شوند، و در دروازه‌های شهر فریاد می کند:

۲۲ «ای مردم ساده لوح، تا به کی می خواهید ساده لوح باشید؟

تا به کی، ای مسخره کنندگان، تمسخر خواهید کرد؟

تا به کی، ای جاهلان، از معرفت بیزار خواهید بود؟

۲۳ وقتی شما را توبیخ می کنم بشنوید و برگردید؛

من افکار خود را برای شما خواهم گفت

و آنچه را که می دانم به شما خواهم آموخت.

۲۴ چندین بار شما را صدا کردم ولی نیامدید.

دست‌های خود را به طرف شما دراز کردم، اعتنا نکردید.

۲۵ نصیحت‌های مرا قبول نکردید

و حاضر نشدید شما را اصلاح کنم.

۲۶ پس وقتی دچار مصیبت شوید، به شما خواهم خندید

و چون آنچه از آن وحشت دارید بر سرتان بیاید،

شما را مسخره خواهم کرد.

۲۷ وقتی ترس مثل توفان به شما حمله کند

و مصیبت مانند گردباد دور شما را بگیرد،

و وقتی که به تنگ‌دستی و پریشانی دچار شوید،

۲۸ آنگاه مرا صدا خواهید کرد، ولی جواب نخواهم داد؛

همه جا به دنبال من خواهید گشت، ولی مرا پیدا نخواهید کرد،

۲۹ زیرا از دانش متنفر بودید

و ترس خداوند را در دل نداشتید.

۳۰ شما مشورت مرا نپذیرفتید

و به توبیخ‌های من با حقارت نگریستید.

۳۱ بنابراین، آنچه را که کاشته‌اید درو خواهید کرد

و نتیجه کارهای خود را خواهید دید.

۳۲ مردم ساده لوح که حکمت را قبول نمی کنند، خود را به کشتن

می دهند

و بی توجهی جاهلان، آن‌ها را هلاک می کند.

۳۳ اما کسانی که به من گوش فرادهند، در امنیت زندگی خواهند کرد
و از هیچ بلایی نخواهند ترسید.»

پاداش حکمت

- ۲ ای پسر من، اگر سخنان مرا بپذیری
و آنچه را که به تو دستور می‌دهم، نزد خود نگاه‌داری؛
- ۲ اگر به سخنان حکیمانه گوش بدهی
و طالب فهم و درک باشی؛
- ۳ اگر بینش را طلب نمایی
و دانایی را جستجو کنی؛
- ۴ و اگر همان‌طور که به دنبال ثروت هستی،
برای تحصیل حکمت تلاش نمایی،
- ۵ آنگاه معنی ترس خداوند را خواهی فهمید
و در شناختن خدا موفق خواهی شد.
- ۶ زیرا خداوند بخشنده حکمت است
و دانش و فهم از جانب او است.
- ۷ او به نیکان توفیق می‌بخشد
و از آنانی که بی‌عیب هستند پشتیبانی می‌کند.
- ۸ او از کسانی که باانصاف هستند، حمایت می‌نماید
و از کسانی که به او وفادارند، محافظت می‌کند.
- ۹ اگر به من گوش فرادهی، راستی، عدالت و انصاف را خواهی شناخت
و راه‌های نیک را پیدا خواهی کرد،
- ۱۰ زیرا شخص حکیمی خواهی شد
و از عقل خود شادمان خواهی گشت.
- ۱۱ بصیرت و فهم تو،
از تو محافظت خواهد کرد
- ۱۲ و تو را از دست شریر و آن‌هایی که سخنان فریبنده می‌زنند،
نجات خواهد داد،
- ۱۳ یعنی کسانی که راه راست را ترک کرده‌اند
تا در ظلمت زندگی نمایند،
- ۱۴ آنانی که از کارهای زشت خود خشنودند
و از شرارت خود لذت می‌برند.
- ۱۵ این افراد گمراه‌اند

و راه کج را در پیش گرفته‌اند.

- ۱۶ حکمت، تو را از زنا
و سخنان فریبنده زنان بدکاره محافظت خواهد کرد،
۱۷ زنانی که شوهران خود را ترک کرده
پیمان مقدس خود را فراموش نموده‌اند.
۱۸ اگر به خانه آن‌ها داخل شوی، به جاده مرگ قدم گذاشته‌ای.
رفتن به آنجا، وارد شدن به دنیای مردگان است.
۱۹ کسانی که نزد چنین زنانی می‌روند، هیچ‌وقت باز نمی‌گردند
و هرگز راه خود را به طریق حیات باز نمی‌یابند.

- ۲۰ بنابراین، از مردم نیکوکار پیروی کن
و راه زندگی مردم نیک را انتخاب نما.
۲۱ مردم نیک و بی‌عیب،
در این زمین باقی خواهند ماند؛
۲۲ اما مردمان شریر باقی نخواهند ماند،
و ریشه خیانتکاران از زمین کنده خواهد شد.

نصیحت به جوانان

- ۳ ای فرزند من، هرآنچه را که به تو تعلیم می‌دهم فراموش نکن
و اوامر مرا به‌خاطر بسپار،
۲ زیرا تعالیم من، کامیابی
و عمر طولانی به تو خواهد بخشید.
۳ هرگز محبت و وفاداری را از خود دور نکن.
آن‌ها را به گردنت ببند و بر قلبت بنویس.
۴ اگر چنین کنی نیک‌نام گشته
مورد لطف خدا و مردم قرار خواهی گرفت.

- ۵ با دل‌وجان بر خداوند توکل کن
و بر عقل خود تکیه ننما.
۶ در هر کاری که انجام می‌دهی خداوند را به‌خاطر داشته باش،
و او راه تو را هموار خواهد کرد.
۷ خیال نکن که خیلی حکیم هستی؛
از خدا بترس و از بدی دوری کن.
۸ اگر چنین کنی، آن دارویی شفابخش

و مرهمی فرح بخش برای تو خواهد بود.

۹ با اهدای نوبرهای همه محصول
و دارایی خود، خداوند را احترام نما.
۱۰ اگر چنین کنی، انبارهایت پُر از نعمت
و خُمره‌های پُر از شراب تازه خواهند شد.
۱۱ ای فرزند من، تادیب خداوند را ناچیز نشمار
و وقتی تو را توبیخ می‌کند، دلگیر نشو،
۱۲ چون خداوند کسانی را که دوست دارد، تادیب می‌نماید،
مانند والدینی که فرزند عزیز خود را تادیب می‌کنند.

۱۳ خوشا به حال کسی که حکمت
و دانایی را کسب کند،
۱۴ زیرا ارزش آن از طلا و نقره بیشتر است.
۱۵ حکمت از جواهرات گران‌بها تر است
و با هرچه آرزو کنی قابل مقایسه نیست.
۱۶ حکمت به تو عمر طولانی
و ثروت و احترام می‌بخشد.
۱۷ حکمت به زندگی تو لذت می‌بخشد
و تو را به راه امنیّت هدایت می‌کند.
۱۸ کسانی که با حکمت زندگی می‌کنند،
برکت خداوند را همچون درخت حیات به دست می‌آورند.

۱۹ خداوند زمین را به حکمت خود استوار ساخت،
و آسمان‌ها را با دانایی خود بنیان نهاد.
۲۰ با دانش خود چشمه‌ها را جاری ساخت،
و باران را از ابرها بر زمین بارانید.

۲۱ ای فرزند من، دانایی و فهم خود را حفظ کن
و نگذار از تو دور شوند.
۲۲ این‌ها به تو حیات می‌بخشند
و به زندگی تو عزّت می‌بخشند.
۲۳ آنگاه در امنیّت زندگی خواهی کرد
و لغزش نخواهی خورد.
۲۴ بدون ترس خواهی خوابید

و تمام شب خوابی شیرین خواهی داشت.
 ۲۵ از بلاهای ناگهانی نخواهی ترسید،
 و نه از آنچه به سر شریان خواهد آمد،
 ۲۶ زیرا اعتماد تو بر خداوند خواهد بود
 و او نخواهد گذاشت در دام گرفتار شوی.

۲۷ هرگاه از دستت برمی آید،
 از احسان کردن به محتاجان کوتاهی نکن.
 ۲۸ وقتی می‌توانی اکنون به همسایه‌ات کمک کنی،
 به او نگو برو و فردا بیا.
 ۲۹ برای همسایه‌ات که با اعتماد نزدیک تو زندگی می‌کند،
 نقشه‌های پلید نکش.
 ۳۰ با کسی که به تو بدی نکرده است،
 بی سبب جدل نکن.
 ۳۱ به مردمان زورگو حسادت نورز
 و از آن‌ها تقلید نکن.
 ۳۲ چون خداوند از مردم ظالم متنفر است،
 اما درستکاران از اسرار الهی آگاهند.
 ۳۳ لعنت خداوند بر خانه شریان است
 اما خانه نیکان را برکت می‌دهد.
 ۳۴ خداوند مسخره‌کنندگان را مسخره می‌کند،
 اما فروتنان را مورد لطف قرار می‌دهد.
 ۳۵ حکیمان عزت و جلال به دست می‌آورند،
 اما جاهلان به رسوایی خود خواهند افزود.

فواید حکمت

۴ ای فرزندان، به نصیحت‌های این پدر گوش کنید.
 توجه کنید تا معرفت کسب کنید،
 ۲ زیرا نصیحت‌های خوبی به شما می‌دهم،
 پس آن‌ها را رها نکنید.
 ۳ وقتی برای پدرم فرزند کوچکی بودم
 و تنها فرزند دل‌بند مادرم،
 ۴ پدرم مرا تعلیم داده می‌گفت:
 «سخنان مرا با دل و جان بشنو
 و دستورات مرا انجام بده تا عمری طولانی داشته باشی.

۵ به دنبال کسب حکمت برو و بینش پیدا کن.
 آنچه را می گویم فراموش نکن و از آن ها سرپیچی منما.
 ۶ خردمندی را ترک نکن تا تو را محافظت نماید.
 آن را دوست بدار تا از تو مواظبت کند.
 ۷ تحصیل حکمت از هر کاری ارزنده تر است،
 در کسب هرآنچه به دست می آوری، بینش را هم بیاموز.
 ۸ حکمت را دوست بدار تا تو را سرافراز سازد.
 آن را با اشتیاق طلب نما تا به تو عزّت ببخشد.
 ۹ حکمت برای تو تاج جلال و افتخار خواهد بود.»

۱۰ ای فرزند من، به آنچه می گویم خوب گوش کن و آن را بپذیر
 تا عُمری طولانی داشته باشی.
 ۱۱ حکمت را به تو آموختم
 و راه راست را به تو نشان دادم.
 ۱۲ در راه خود به مانعی برنخواهی خورد،
 و اگر بدوی، نخواهی لغزید.
 ۱۳ پندهایی را که آموخته ای، پیوسته به خاطر داشته باش.
 آن ها را حفظ کن، چون آن ها زندگی تو را می سازند.
 ۱۴ با شیرین همگام نشو
 و از راه بدکاران دوری کن.
 ۱۵ کارهای آن ها را انجام نده؛
 از آن ها دوری نما و راه خود را ادامه بده.
 ۱۶ آن ها تا کار خلافی نکرده باشند، نمی خوابند
 و تا باعث لغزش کسی نشده باشند، خواب به چشمشان
 نمی آید.
 ۱۷ نان شرارت را می خورند،
 و شراب خشونت را می نوشند.
 ۱۸ راه مردم نیکوکار مانند سپیده دم است
 که هر لحظه روشنایی آن بیشتر می شود تا روشنایی ظهر برسد.
 ۱۹ اما راه مردم شریر مثل شب، تاریک است.
 آن ها لغزش می خورند اما علّت آن را نمی دانند.

۲۰ ای فرزند من، به سخنان من گوش بده
 و به آنچه می گویم توجّه داشته باش.
 ۲۱ آن ها را در قلب خود حفظ کن

- و هرگز از یاد مبر.
 ۲۲ برای کسی که آن‌ها را بفهمد حیات‌اند
 و سلامتی برای تمام وجودش.
 ۲۳ با کوشش تمام مواظب افکار باش،
 زیرا سرچشمه زندگی تو افکار تو است.
 ۲۴ حرف نادرست را به زبان نیاور
 و سخنان فریبنده را از دهان خود دور کن.
 ۲۵ با اطمینان به جلو نگاه کن
 و نگاهت مستقیم به روبرو باشد.
 ۲۶ مسیر خود را عاقلانه انتخاب کن
 تا در هر راهی که می‌روی موفق شوی.
 ۲۷ حتی یک قدم از راه راست منحرف نشو
 و از شرارت دوری نما.

از زناکاری دوری کنید



- ای فرزند من، به حکمت من توجه داشته باش
 و به نصیحت من گوش کن؛
 ۱ آنگاه خواهی فهمید که چگونه رفتار کنی
 و چگونه با بصیرت صحبت کنی.
 ۲ لب‌های زن زناکار شاید از عسل شیرین‌تر
 و زبان او چرب‌تر از روغن باشد،
 ۳ اما سرانجام تلخی به وجود می‌آورد
 و همچون شمشیر دودم، باعث زخمی شدن تو خواهد شد.
 ۴ چنین زنی، تو را به طرف مرگ می‌کشاند
 و به سوی دنیای مردگان سوق می‌دهد.
 ۵ او هرگز در راه راست قدم نمی‌گذارد،
 بلکه راه خود را گم کرده است، اما این را نمی‌داند.
 ۶ پس ای پسران من، به من گوش کنید و آنچه را که می‌گویم هرگز
 فراموش نکنید.
 ۷ از این قبیل زنان دوری کنید
 و حتی نزدیک خانه آن‌ها هم نروید،
 ۸ مبادا عزت و احترام خود را از دست بدهید
 و در جوانی به دست ظالمان هلاک شوید،
 ۹ مبادا اموال شما نصیب بیگانگان شود

- و ثمره زحمتتان نصیب دیگران گردد،
 ۱۱ گوشت و استخوان هایتان فاسد شوند
 و در آخر عمر بنالید،
 ۱۲ و به خود بگویید: «چرا به پند و اندرز دیگران گوش ندادم
 و توبیخ آنان را خوار شمردم،
 ۱۳ چرا به سخنان معلمان خود گوش ندادم
 و به آن‌ها توجه نکردم.
 ۱۴ حالا در انظار مردم
 در آستانه تباهی کامل هستم.»
- ۱۵ آب را از منبع خود بنوش،
 و آب گوارا را از چاه خویش.
 ۱۶ چه نیازی هست که آب چشمه‌ات بیرون جاری شود،
 و آب نهرت در خیابان‌های شهر؟
 ۱۷ عشق خود را برای همسرت حفظ کن،
 و آن را با بیگانگان شریک نشو.
 ۱۸ برکت خداوند را در همسرت ببین،
 و از همسری که در جوانی با او ازدواج کرده‌ای، لذت ببر.
 ۱۹ بگذار او مانند آهویی زیبا و غزالی خوش اندام،
 تو را همیشه با عشق خود ارضاء و شاد کند.
 ۲۰ ای پسر، چه لزومی دارد به زنی بیگانه دل ببندی
 و با زنی غریبه هم‌بستر شوی؟
 ۲۱ خداوند همه راه‌های آدمیان را می‌بیند،
 و هرآنچه را که انجام می‌دهد، می‌سنجد.
 ۲۲ گناهان شخص شریر مانند دامی است
 که خودش در بندهای آن گرفتار می‌شود.
 ۲۳ چون نمی‌تواند جلوی خود را بگیرد،
 هلاک می‌گردد و نادانی‌اش او را به گور می‌فرستد.

هشدار بیشتر

- ۶ ای فرزندم، آیا ضامن همسایه‌ات شده‌ای
 و برای شخص غریبه‌ای تعهد داده‌ای؟
 ۲ آیا با سخنان، خودت را به دام انداخته‌ای
 و به‌خاطر تعهدی که داده‌ای گرفتار شده‌ای؟
 ۳ ای فرزندم، در این صورت اسیر شده‌ای.

پس هرچه می گویم انجام بده تا خود را آزاد کنی.
 خود را فروتن کرده نزد او برو و ضمانت خود را پس بگیر.
 ۴ تا این کار را نکرده‌ای، خواب
 و حتی لحظه‌ای آرام نشین.
 ۵ خودت را مثل غزال از کمند
 و مثل گنجشک از دام صیّاد آزاد کن.

۶ ای مردم تنبل، به مورچه‌ها نگاه کنید
 و از طریق زندگی آن‌ها حکمت بیاموزید!
 ۷ آن‌ها نه فرمانده‌ای دارند،
 نه حاکمی و نه رهبری؛
 ۸ با این همه، آذوقه خود را در تابستان ذخیره می کنند،
 و غذای خود را در فصل درو جمع می کنند.
 ۹ ای آدم تنبل، تا به کی می خوابی؟
 زمان بیدار شدن تو چه وقت است؟
 ۱۰ اندکی خوابیدن و اندکی چُرت زدن،
 اندکی دست روی دست گذاشتن برای راحتی؛
 ۱۱ آن وقت است که فقر همچون راهزن به سراغت خواهد آمد،
 و نیازمندی همچون مرد مسلح بر تو خواهد تاخت.

۱۲ مردمان پست و بی ارزش
 هر جا می روند دروغ می گویند.
 ۱۳ چشمک می زنند
 و با ایما و اشاره فریب می دهند.
 ۱۴ همیشه در فکر پلید خود نقشه‌های شرورانه می کشند
 تا نفاق و در دسر ایجاد کنند.
 ۱۵ به همین دلیل، ناگهان بلا و مصیبت بر آن‌ها حمله‌ور می شود
 و آن‌ها را به درد بی درمانی گرفتار خواهد ساخت.
 ۱۶ شش چیز است که خداوند از آن‌ها نفرت دارد،
 بلکه هفت چیز، که از آن‌ها کراهت دارد:
 ۱۷ نگاه متکبرانه،
 زبان دروغ‌گو،
 دستی که خون بی گناهی را بریزد،
 ۱۸ فکری که نقشه‌های پلید بکشد،
 پایی که برای انجام کارهای شریرانه عجله کند،

۱۹ شاهی که شهادت دروغ بدهد
و کسی که میان دوستان تفرقه بیندازد.

هشدار علیه زناکاری

۲۰ ای فرزند من، اوامر پدر خود را نگاهدار
و تعالیم مادرت را فراموش نکن.

۲۱ سخنان آن‌ها را پیوسته به‌خاطر داشته باش
و آن‌ها را در قلبت حفظ کن.

۲۲ تعالیم آن‌ها هنگام سفر راهنمای تو خواهند بود،
شب‌ها تو را محافظت خواهند نمود،
و روزها مشاور تو خواهند بود.

۲۳ اوامر آن‌ها مانند چراغ هستند
و تعالیم آن‌ها مانند نور،

و سرزنش‌های ایشان راه حیات را به تو می‌آموزند.
۲۴ آن‌ها تو را از زن بدکاره

و از سخنان فریبنده‌ او حفظ می‌کنند.

۲۵ مواظب باش که زیبایی آنان تو را تحریک ننماید
و چشمان افسونگرشان تو را اسیر نکنند.

۲۶ زنا کردن با زن فاحشه به قیمت یک قرص نان تمام می‌شود،
اما زنا کردن با زن شوهردار به قیمت جان انسان تمام می‌شود.

۲۷ آیا کسی می‌تواند آتش را در آغوش بگیرد
و لباسش نسوزد؟

۲۸ آیا کسی می‌تواند روی آتش راه برود
و پایش نسوزد؟

۲۹ همین‌طور کسی که با زن شوهردار هم‌خواب شود،
از مجازات در امان نخواهد بود.

۳۰ مردم دزدی را که به‌خاطر گرسنگی دزدی کرده است،
سرزنش نمی‌کنند؛

۳۱ اما اگر دستگیر شود،

باید هفت برابر آنچه دزدیده جریمه بدهد، و چه‌بسا باید همه
اموالش را بدهد.

۳۲ اما مردی که با زن شوهردار زنا می‌کند،

کاملاً بی‌شعور است، زیرا چنین کسی خود را هلاک می‌سازد.

۳۳ رسوایی و کتک نصیب او خواهد شد
و ننگ او هرگز از بین نخواهد رفت.

- ۳۴ حسادت، آتش خشم شوهر را برمی انگیزد
و در موقع انتقام هیچ رحمی نخواهد کرد.
- ۳۵ هیچ تاوانی را نخواهد پذیرفت
و به هیچ قیمتی راضی نخواهد شد.
- ای فرزندم، هرچه می گویم به خاطر بسپار
و احکام مرا در دلت حفظ کن؛
- ۲ هرچه می گویم انجام بده تا زنده بمانی.
تعالیم مرا مانند مردمک چشم خودت محافظت کن.
- ۳ آن‌ها را حفظ کن
و بر قلبت بنویس.
- ۴ حکمت را خواهر خود محسوب کن
و بینش را نزدیک‌ترین دوست خود بدان.
- ۵ آن‌ها تو را از زن بدکاره حفظ کرده
از سخنان تملق‌آمیز آن‌ها دور خواهند کرد.

زنان هرزه

- ۶ یک روز از پنجره اتاقم و از پشت پرده آن
به بیرون نگاه می کردم.
- ۷ در بین جوانان ساده لوح،
جوان احمقی را دیدم
که در موقع تاریک شدن هوا،
۸ از محله زنی بدکاره می گذشت
و به طرف خانه او می رفت
۹ زمانی که نزدیک غروب بود
و تاریکی شب فرامی رسید.
- ۱۰ آنگاه آن زن به طرف او آمد.
او مثل زنان فاحشه لباس پوشیده بود و نقشه‌های پلیدی در سر داشت.
- ۱۱ او زنی گستاخ و بی حیا بود،
زنی که پای‌هایش در خانه‌اش قرار نمی گیرد؛
- ۱۲ او در گوشه خیابان‌ها و در میدان‌ها در کمین است.
- ۱۳ دست‌هایش را به گردن آن جوان انداخت،
او را بوسید و با نگاهی شرم‌آور گفت:
- ۱۴ «امروز نذر خود را ادا کرده قربانی نموده‌ام

و گوشت قربانی آماده است.
 ۱۵ پس بیرون آمده دنبال تو می گشتم.
 می خواستم تو را پیدا کنم و حالا پیدایت کردم.
 ۱۶ رختخواب خود را
 با پارچه های ابریشمی رنگارنگ مصری پوشانده ام.
 ۱۷ و آن را با عطرهای خوشبوی
 مُرّ و عود و دارچین معطر کرده ام.
 ۱۸ بیا برویم تا صبح عشق بازی کنیم
 و در اغوش هم لذت ببریم.
 ۱۹ شوهرم در خانه نیست
 و به سفر درازی رفته است.
 ۲۰ پول زیادی با خود برده
 و به این زودی بر نمی گردد.»

۲۱ سرانجام با زبان چرب و نرم
 و با چاپلوسی او را فریب می دهد.
 ۲۲ بی درنگ آن جوان به دنبال آن زن می رود،
 همچون گاوی که راهی کشتارگاه است
 و آهوئی که به سوی دام پیش می رود
 ۲۳ تا تیری به قلبش زده شود،
 مانند پرنده ای که به طرف دام می شتابد
 و نمی داند که به بهای جانش تمام خواهد شد.

۲۴ پس ای پسران من توجه کنید
 و به سخنان من گوش بدهید:
 ۲۵ نگذارید چنین زنی قلب شما را اسیر کرده
 شما را به گمراهی بکشاند.
 ۲۶ او مردان زیادی را بی آبرو کرده
 و عده بی شماری را به مرگ کشانده است.
 ۲۷ راه خانه چنین زنی به دنیای مردگان است،
 راهی که به هلاکت منجر می شود.

ستایش حکمت

حکمت شما را دعوت می کند
 و دانایی شما را به سوی خود می خواند.



- ۲ در جاهای بلند، در کنار جاده‌ها
و سر چهارراه‌ها ایستاده است.
- ۳ او کنار دروازه شهرها
و جلوی در خانه‌ها فریاد می‌زند.
- ۴ ای تمام مردم روی زمین،
من همه شما را فرامی‌خوانم.
- ۵ اگر ساده لوح هستید، یاد بگیرید تا هوشمند شوید.
اگر جاهل هستید، یاد بگیرید تا دانا شوید.
- ۶ گوش بدهید چون سخنانم بسیار عالی
و آنچه می‌گویم کاملاً درست است.
- ۷ آنچه می‌گویم حقیقت دارد،
زیرا لبانم از دروغ گفتن نفرت دارند.
- ۸ هرچه می‌گویم برحق است
و هیچ ناراستی و فریب در آن نیست.
- ۹ همه آن‌ها برای اشخاص فهمیده واضح است،
و برای جویندگان دانش، آشکار.
- ۱۰ به جای نقره، نصیحت‌های مرا انتخاب کنید
و در عوض طلای ناب، معرفت به دست آورید.
- ۱۱ من حکمت هستم، از جواهرات گران‌بها تر
و ارزش من بیش از هرآنچه آرزو کنی.
- ۱۲ من حکمت هستم؛ با هوشمندی هم‌خانه‌ام.
من از دانش و بینش برخوردارم.
- ۱۳ ترس خداوند یعنی نفرت کردن از بدی.
من از غرور و تکبر نفرت دارم،
و از راه‌های بد و زبان دروغ‌گو متنفرم.
- ۱۴ حکمت و مشورت کامل نزد من است.
من خردمند هستم و قوت نزد من است.
- ۱۵ با کمک من پادشاهان سلطنت می‌نمایند،
و فرمانروایان عادلانه فرمان می‌دهند.
- ۱۶ با کمک من حکمرانان حکمرانی می‌کنند،
همچنین مردمان شریف و همه قضات عادل.
- ۱۷ کسانی را که مرا دوست دارند، دوست می‌دارم
و آنانی که مرا می‌جویند، مرا خواهند یافت.
- ۱۸ ثروت و عزت نزد من است،

همچنین دولتمندی و رستگاری.

۱۹ میوه من از طلا، حتی طلای خالص، بهتر است
و ثمره من بهتر از نقره ناب.

۲۰ راه من راه حقیقت است،

و طریق من طریق عدالت.

۲۱ به کسانی که مرا دوست می‌دارند، ثروت می‌بخشم
و انبارهای آنها را پر می‌کنم.

۲۲ خداوند مرا در ابتدا و قبل از هر چیز آفرید،

و من اولین کار خداوند هستم.

۲۳ من از روز اول شکل گرفتم،

در ابتدا، پیش از آنکه جهان آفریده شود.

۲۴ قبل از اقیانوس‌ها به دنیا آمدم،

قبل از آنکه چشمه‌های آب به وجود آیند.

۲۵ قبل از کوه‌ها متولد شدم،

پیش از این که تپه‌ها به وجود آیند،

۲۶ قبل از این که خداوند، زمین و صحراها

و حتی ذرات خاک زمین را خلق کند.

۲۷ وقتی که او آسمان را برپا نمود

و افق را در اطراف اقیانوس‌ها می‌گسترانید، من آنجا بودم.

۲۸ وقتی که او ابرها را در آسمان

و چشمه‌ها را در اعماق زمین قرار می‌داد،

۲۹ زمانی که حدود دریاها را معین می‌کرد

تا آب‌ها از حدود خود تجاوز نکنند و زمانی که زمین را بنیاد

می‌نهاد، من نزد او بودم.

۳۰ من مانند یک معمار در حضور او بودم

و باعث خوشی روزانه‌اش،

و پیوسته در نزد او شادی می‌کردم.

۳۱ از خلقت او لذت می‌بردم

و خوشی من در بنی آدم بود.

۳۲ حال ای جوانان، گوش کنید:

خوشا به حال آنانی که به من گوش می‌دهند.

۳۳ به آنچه می‌آموزید توجه داشته باشید.

عاقل باشید و از آنها سربچی ننمایید.

- ۳۴ خوشا به حال کسانی که به سخنان من گوش می دهند
و هر روز در مقابل خانه من می ایستند
و بیرون در انتظار می کشند.
- ۳۵ کسی که مرا به دست می آورد،
حیات را یافته است و لطف خداوند شامل حال او خواهد شد.
- ۳۶ کسی که مرا به دست نمی آورد، به خودش صدمه می زند.
کسی که از من نفرت دارد، دوستدار مرگ است.

حکمت و حماقت

- ۹ حکمت خانه خود را بنا کرده
و هفت ستون در آن برپا نموده است.
- ۲ حیوانی را برای مهمانی سر بُریده، شراب را با ادویه جات مخلوط
نموده
و سفره خود را پهن کرده است.
- ۳ کنیزان خود را به مکان های بلند شهر فرستاده است
تا با صدای بلند فریاد کنند:
- ۴ «ای کسانی که ساده لوح هستید
و ای کسانی که کم عقل هستید،
۵ بیایید و از غذای من بخورید
و از شرابی که با ادویه مخلوط نموده ام، بنوشید.
۶ جهالت را ترک کنید تا زنده بمانید
و با فهم زندگی کنید.»
- ۷ اگر آدم ایرادگیر و از خود راضی را سرزنش کنی، به خودت توهین
خواهد شد.
- و هر که شخص شریری را تنبیه کند، به خودش صدمه خواهد
زد.
- ۸ هرگز شخص تمسخرگر را سرزنش نکن، زیرا او از تو متنفر خواهد
شد.
- اما اگر شخص دانایی را سرزنش کنی، تو را دوست خواهد
داشت.
- ۹ هر چه به شخص دانا بگویی، داناتر می شود
و هر چه به شخص درستکار بیاموزی،
دانش او بیشتر خواهد شد.
- ۱۰ ترس خداوند شروع حکمت است.

و شناخت آن قدّوس کسبِ بینش.
 ۱۱ حکمت، روزهای زندگی ات را بسیار خواهد کرد،
 و بر سال‌های عمرت خواهد افزود.
 ۱۲ اگر حکیم باشی خودت منفعت خواهی کرد
 و اگر حکمت را رد کنی، فقط خودت زیان خواهی نمود.

۱۳ حماقت، مانند زنی بی حیا و نادان است
 که جاهلانه و با صدایی بلند حرف می‌زند.
 ۱۴ او یا جلوی در خانه‌اش می‌نشیند
 یا در جایگاهی در بلندترین مکان شهر،
 ۱۵ و رهگذران را صدا می‌زند،
 آنانی را که در پی کار خود هستند.
 ۱۶ به مردم ساده‌لوح می‌گوید: «به اینجا بیایید،»
 و به مردم نادان می‌گوید:
 ۱۷ «آب دزدی شیرین‌تر است
 و نانی که در پنهانی خورده شود، لذیذتر.»
 ۱۸ آنان نمی‌دانند که خانه آن زن راه هلاکت است،
 و کسانی که به خانه او رفته‌اند، اکنون در قعر دنیای مردگان
 می‌باشند.

امثال سلیمان

این‌ها امثال سلیمان است:

فرزند عاقل، پدر خود را شادمان می‌کند،
 اما فرزند احمق مادر خویش را غمگین می‌سازد.
 ۲ ثروتی که شرورانه به دست آورده شده باشد، سودی ندارد،
 اما صداقت تو را از هلاکت نجات می‌دهد.
 ۳ خداوند نمی‌گذارد که شخص درستکار گرسنه بماند،
 ولی آرزوهای مردم شریر را برآورده نمی‌کند.
 ۴ تنبلی تو را فقیر می‌سازد،
 اما کار و کوشش تو را ثروتمند می‌نماید.
 ۵ شخص عاقل هنگام تابستان محصول خود را جمع می‌کند
 ولی کسی که در موقع درو بخوابد، شرمند خواهد شد.
 ۶ شخص درستکار برکت خواهد یافت،
 ولی سخنان شخص شریر خشونت او را پنهان می‌کند.

- ۷ یادبود مردم نیک موجب برکت است،
اما نام شیران خیلی زود فراموش می شود.
- ۸ شخص عاقل پند و اندرز را می پذیرد،
اما احمق پُرگو تلف خواهد شد.
- ۹ شخص درستکار در امن و امان خواهد بود،
ولی شخص کجرو رسوا خواهد شد.
- ۱۰ کسی که حقیقت را پنهان کند، موجب رنجش می شود،
ولی کسی که آشکارا انتقاد کند، موجب صلح و آرامش می گردد.
- ۱۱ سخنان شخص نیک چشمه حیات است،
اما سخنان شخص شریر، خشونت را پنهان می کند.
- ۱۲ کینه و نفرت موجب نزاع می شود،
اما محبت خطاها را می بخشد.
- ۱۳ مردم فهمیده از روی حکمت حرف می زنند،
ولی مردم نادان تنبیه می شوند.
- ۱۴ مردم حکیم همیشه دنبال کسب دانش هستند،
اما سخنان مردم نادان ویرانی به بار می آورد.
- ۱۵ ثروت دولتمندان دژ آنها است؛
تهی دستی فقیران، ویرانی آنها.
- ۱۶ پاداش نیکان حیات است
و دستاورد شیران گناه.
- ۱۷ آنهایی که تادیب را می پذیرند، رستگار می شوند،
اما کسانی که گوشزد اشتباهات خود را قبول نمی کنند، گمراه می گردند.
- ۱۸ کسی که نفرت خود را مخفی می کند، دروغگو است
و کسی که شایعه پراکنی می کند، احمق است.
- ۱۹ پُر حرفی موجب گناه می شود،
اما شخص عاقل زبانش را مهار می کند.
- ۲۰ سخنان شخص نیکو، مانند نقره خالص است،
ولی حرف های شیران بی ارزش است.
- ۲۱ سخنان شخص نیکو به عده زیادی منفعت می رساند،
اما سخنان احمق موجب مرگ خودش می شود.
- ۲۲ برکت خداوند شخص را ثروتمند می سازد،
و درد و رنج بر آن نمی افزاید.
- ۲۳ احمق از انجام کارهای بد لذت می برد،

- اما شخص دانا از حکمت لذت می برد.
 ۲۴ مردم درستکار به آرزوهای خود می رسند،
 ولی مردم شریر دچار همان چیزی می شوند که از آن می ترسند.
 ۲۵ وقتی توفان بیاید، مردم شریر را با خود می برد،
 اما مردم درستکار همیشه در امان خواهند بود.
 ۲۶ کار خود را به مردم تنبل مسپار؛
 آن ها مثل سرکه برای دندان
 و مانند دود برای چشم زیان بخش هستند.
 ۲۷ ترس خداوند باعث عمر دراز می شود،
 اما عمر شریران کوتاه خواهد بود.
 ۲۸ امیدهای شخص نیکو به شادی می انجامد،
 اما امید شریران برباد می رود.
 ۲۹ خداوند برای مردم درستکار دژی مستحکم است،
 ولی برای شریران باعث ویرانی.
 ۳۰ نیکان همیشه در امنیّت به سر می برند،
 اما شریران بر زمین باقی نخواهند ماند.
 ۳۱ نیکان از روی حکمت صحبت می کنند،
 اما زبان شریران بُریده خواهد شد.
 ۳۲ نیکان پسندیده صحبت می کنند،
 اما سخنان شریران موجب رنجش است.
 خداوند از ترازوی نادرست نفرت دارد،
 اما از وزنه درست خشنود می گردد.
 ۲ مردم متکبر شرمنده خواهند شد،
 اما مردم حکیم فروتن هستند.
 ۳ صداقت مردم درستکار آن ها را هدایت می کند،
 ولی کج روی مردم خیانتکار باعث هلاکت آنان می شود.
 ۴ ثروت در هنگام مرگ هیچ فایده ای برای تو ندارد،
 ولی درستکاری موجب رستگاری تو خواهد شد.
 ۵ درستکاری، زندگی شخص درستکار را هموار می سازد،
 اما شخص شریر از شرارت خود هلاک می شود.
 ۶ درستکاری، مردم امین را نجات می دهد،
 ولی خیانتکار در دام خود گرفتار می شود.
 ۷ وقتی که شخص شریر می میرد، امیدهای او هم با او می میرند؛
 و انتظارات او از قدرت از بین می روند.
 ۸ مردم درستکار از مشکلات رهایی می یابند

- ولی مردم شریر گرفتار مشکلات می گردند.
- ۹ سخنان مردم خدانشناس موجب هلاکت تو می گردد،
ولی دانش مردم درستکار موجب نجات می شود.
- ۱۰ وقتی مردم درستکار موفق می شوند، تمام مردم شهر شادمان می گردند
- و وقتی که شریران می میرند، مردم از خوشحالی فریاد می زنند.
- ۱۱ از برکت مردم درستکار، شهر رونق می گیرد،
ولی سخنان شریران موجب ویرانی شهر می گردد.
- ۱۲ کوچک کردن دیگران کار احمقانه‌ای است،
اما شخص دانا ساکت می ماند.
- ۱۳ سخن چین اسرار را فاش می سازد،
اما شخص امین رازدار است.
- ۱۴ بدون هدایت حکیمانه، ملت سقوط می کند،
ولی کثرت مشاوران موجب امنیت است.
- ۱۵ ضمانت برای شخص غریب ضرر به بار می آورد.
امن تر است که ضامن کسی نشوی.
- ۱۶ زن شایسته محترم شمرده می شود،
اما زن بی عفت باعث شرمساری است.
- مردمان تنبل فقیر خواهند شد،
اما مردمان پرتلاش ثروتمند خواهند شد.
- ۱۷ اگر مهربان باشی به خودت خوبی می کنی
و اگر ستمگر باشی به خودت صدمه می زنی.
- ۱۸ شریران ثروت حقیقی به دست نمی آورند،
ولی درستکاران مزد واقعی دریافت می کنند.
- ۱۹ کسی که واقعاً درستکار باشد، رستگار خواهد شد،
ولی کسی که از شرارت پیروی کند، هلاک خواهد گردید.
- ۲۰ خداوند از اشخاص کج‌رو نفرت دارد،
اما درستکاران را دوست می دارد.
- ۲۱ مطمئن باش که مردم شریر مجازات می شوند،
ولی درستکاران نجات خواهند یافت.
- ۲۲ زیبایی زن نادان
مثل حلقه طلا در پوزه خوک است.
- ۲۳ آرزوی مردم نیک همیشه به خیر می انجامد،
اما نتیجه آرزوی شریران خشم و غضب خدا است.

۲۴ هستند کسانی که سخاوتمندانه خرج می کنند و دارایی آن ها بیشتر می شود.

برخی دیگر خساست می ورزند و هر روز فقیرتر می شوند.

۲۵ سخاوتمند باش تا به فراوانی داشته باشی.

کسی که دیگران را سیراب می کند، خودش هم سیراب می شود.

۲۶ مردم کسی را که غله خود را احتکار می کند، لعنت می کنند، اما برای کسی که آن را می فروشد، دعای خیر می کنند.

۲۷ کسی که دنبال نیکویی باشد، مقبول مردم خواهد بود، ولی کسی که دنبال شر باشد، خودش به آن دچار خواهد شد.

۲۸ کسانی که بر ثروت خود توکل دارند، مانند برگ های پاییزی سقوط می کنند،

اما مردمان درستکار، مانند برگ های بهاری خواهند شکفت.

۲۹ کسی که اهل خانه خود را ناراحت کند، عاقبت به جایی نمی رسد.

مردم نادان همیشه غلام مردم حکیم خواهند بود.

۳۰ نیکویی حیات می بخشد،

و شخص حکیم جان ها را صید می کند.

۳۱ اگر نیکان در این دنیا به پاداش خود می رسند،

مطمئناً شریران و گنهکاران مجازات خواهند شد.

کسی که تأدیب را می پذیرد، دوستدار معرفت است؛

کسی که از توبیخ شدن نفرت دارد، احمق است.

۲ خداوند از اشخاص نیک خشنود است،

اما کسانی را که نقشه های پلید می کشند، محکوم می کند.

۳ انسان با شرارت استوار نمی شود،

اما ریشه نیکان جنبش نخواهد خورد.

۴ زن پاک دامن مایه سرافرازی شوهرش است،

اما زنی که موجب شرمندگی شوهرش می شود، مانند پوسیدگی

در استخوان هایش می باشد.

۵ نیکان منصفانه رفتار می کنند،

اما نیت شریران فریب دادن است.

۶ سخنان شخص شریر گشوده است،

اما سخنان شخص نیکو موجب رهایی می شود.

۷ مردم شریر سرنگون می شوند و نسل آن ها باقی نمی ماند،

ولی نسل مردم نیک پایدار خواهد بود.

- ۸ شخص عاقل مورد احترام قرار می گیرد،
اما مردم احمق منحرف می شوند.
- ۹ بهتر است شخص حقیر باشد ولی به اندازه احتیاجش داشته
باشد،
تا کسی که خود را بزرگ نشان بدهد ولی نان شب نداشته
باشد.
- ۱۰ شخص نیکو برای جان حیوانات خود نیز فکر می کند،
اما مردم شریر به آن ها ظلم می کنند.
- ۱۱ زارع پرکار آذوقه فراوان خواهد داشت،
اما کسی که وقت خود را به بطالت بگذراند، احمق است.
- ۱۲ مردم شریر حتی در پی تصاحب اموال بدکاران هستند
اما کارهای مردم نیک ثمره نیکو خواهد داشت.
- ۱۳ مردم شریر به وسیله حرف های خود گرفتار می شوند،
اما شخص عادل از گرفتاری نجات پیدا می کند.
- ۱۴ هر کس در مقابل آنچه می گوید و انجام می دهد پاداش می گیرد.
هرآنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد.
- ۱۵ مردم احمق خیال می کنند فقط نظر خودشان درست است،
اما مردم عاقل به نصیحت های دیگران توجه می کنند.
- ۱۶ احمق خشم خود را فوراً ظاهر می کند،
اما مردم عاقل اهانت را نادیده می گیرند.
- ۱۷ با بیان حقیقت، عدالت انجام می شود؛
ولی دروغ گویی موجب فریب می شود.
- ۱۸ سخنی که از روی نادانی گفته شود، مثل ضربه شمشیر انسان را
جریحه دار می کند،
اما سخنان عاقلان دل را التیام می بخشد.
- ۱۹ عمر دروغ کوتاه است،
اما راستی تا ابد استوار می ماند.
- ۲۰ کسانی که افکار پلید دارند، دلشان پر از فریب است،
اما آنانی که صلح برقرار می کنند، شادمان می شوند.
- ۲۱ برای نیکان واقعه بد رخ نمی دهد،
اما شریران همیشه دچار بلا می شوند.
- ۲۲ خداوند از دروغ گویان متنفر است،
اما از مردم امین و وفادار خشنود است.
- ۲۳ شخص حکیم، دانش خود را پنهان می کند،
اما احمق فوراً نادانی خود را آشکار می سازد.

۲۴ سعی و کوشش تو را به قدرت و توانایی می‌رساند،
اما تنبلی تو را به بردگی می‌اندازد.

۲۵ نگرانی، افسردگی به بار می‌آورد،
ولی سخنان خوب دل را شاد می‌سازد.

۲۶ مردم نیک، راهنمای دوستان خود هستند،
اما راه شریان آنان را به گمراهی می‌کشاند.

۲۷ مردم تنبل حتی شکار خود را هم کباب نمی‌کنند،
اما سخت‌کوشی بزرگ‌ترین ثروت شخص است.

۲۸ عدالت و راستی، راه زندگی است،
و در آن خطر مرگ نیست.

فرزند عاقل تأدیب والدین خود را می‌پذیرد،
اما شخص تمسخرگر توبیخ را نمی‌پذیرد.

۲ شخص به‌خاطر سخنان نیک خود پاداش می‌گیرد،
ولی شخص شریر فقط تشنهٔ ظلم است.

۳ هرکه زبان خود را نگه دارد، جان خود را حفظ می‌کند،
اما کسی که نسنجیده سخن می‌گوید، خود را هلاک
می‌سازد.

۴ آدم تنبل آنچه را که آرزو می‌کند، به دست نمی‌آورد،
اما شخص کوشا کامیاب می‌شود.

۵ شخص نیک از دروغ گفتن نفرت دارد،
اما آدم شریر رسوا و خجل خواهد شد.

۶ صداقت، مردم درستکار را حفظ می‌کند،
اما شرارت، گناهکاران را هلاک می‌سازد.

۷ بعضی، درحالی که چیزی ندارند، وانمود می‌کنند که ثروتمند
هستند؛

کسانی هم هستند که با وجود ثروت هنگفت، خود را فقیر
نشان می‌دهند.

۸ ثروت شخص دولتمند می‌تواند جان او را نجات دهد،
اما کسی شخص فقیر را تهدید نمی‌کند.

۹ نور شخص نیک به‌روشنی می‌درخشد،
اما چراغ شریان رو به خاموشی است.

۱۰ تکبر موجب نزاع می‌شود،

ولی شخص حکیم نصیحت را می‌پذیرد.

۱۱ ثروتی که آسان به دست بیاید، سریع از دست می‌رود،
اما آنکه با کار و کوشش بیندوزد، ثروتش زیاد می‌شود.

- ۱۲ آرزویی که انجام آن به تعویق افتاده باشد، دل را بیمار می کند،
 اما مرادی که برآورده می شود، شادی و حیات می بخشد.
- ۱۳ هرکه نصیحت را خوار شمارد، زیان خواهد دید؛
 اما کسی که آن را گرمی دارد، پاداش می یابد.
- ۱۴ تعلیم شخص حکیم چشمه حیات است
 و انسان را از دام مرگ می رهاند.
- ۱۵ عقل سلیم انسان را محترم می سازد،
 ولی نتیجه خیانت هلاکت است.
- ۱۶ آدم دانا سنجیده عمل می کند،
 اما شخص نادان حماقت خود را نشان می دهد.
- ۱۷ قاصدی که مورد اعتماد نباشد، مشکل ایجاد می کند،
 اما پیک امین موجب آرامش می گردد.
- ۱۸ فقر و رسوایی دامن گیر کسی می شود که تأدیب را نمی پذیرد،
 ولی شخصی که توبیخ را می پذیرد، محترم شمرده می شود.
- ۱۹ رسیدن به آرزو لذت بخش است،
 اما اشخاص جاهل از کارهای پلید دست بردار نیستند.
- ۲۰ چون با عاقلان معاشر شوی، عاقل خواهی شد،
 ولی اگر با جاهلان هم نشین شوی زیان خواهی دید.
- ۲۱ بلا دامن گیر گناهکاران می شود،
 اما نیکان کامیاب خواهند شد.
- ۲۲ شخص نیک حتی برای نوادگان خود میراث به جا می گذارد،
 اما ثروتی که گناهکاران اندوخته اند، به درستکاران می رسد.
- ۲۳ زمین شخص فقیر ممکن است محصول فراوان بدهد،
 اما بی عدالتی آن محصول را می رباید.
- ۲۴ کسی که از چوب تأدیب استفاده نمی کند، فرزند خود را دوست
 ندارد،
 اما کسی که فرزند خود را دوست دارد، از تأدیب او کوتاهی
 نمی کند.
- ۲۵ شخص درستکار آن قدر دارد که خورده سیر شود،
 ولی آدم بدکار گرسنگی می کشد.
- زن دانا خانه خود را بنا می کند،
 اما زن نادان با دست خود آن را ویران می سازد.
- ۲ کسی که با صداقت رفتار می نمایند، از خداوند می ترسد،
 ولی شخص بدکار او را تحقیر می کند.
- ۳ احمق چوب حرف های متکبرانۀ خود را می خورد،

اما سخنان شخص دانا او را محافظت می کند.
 ۴ اگر گاو نباشد، انبار از غله خالی می ماند،
 اما با قوت گاو محصول فراوان به دست می آید.

۵ شاهد امین دروغ نمی گوید،
 اما شاهد نادرست فقط دروغ می گوید.
 ۶ کسی که همه چیز را مسخره می کند، هرگز حکمت را نمی یابد،
 ولی شخص عاقل به آسانی معرفت را به دست می آورد.
 ۷ از مردم نادان دوری کن،
 زیرا معرفت نزد آنان نیست.

۸ حکمت شخص عاقل راهنمای او است،
 اما حماقت افراد نادان باعث گمراهی آنها می شود.
 ۹ آدم های نادان آنچه را که گناه شمرده می شود مسخره می کنند،
 اما درستکاران از لطف خداوند برخوردارند.
 ۱۰ تنها خود شخص از تلخی درونش آگاه است
 و در خوشی او نیز کسی جز خودش نمی تواند شریک باشد.
 ۱۱ خانه مردم شریر خراب می شود،
 اما خانه درست کاران وسعت می یابد.

۱۲ راهی هست که به نظر انسان درست می آید،
 اما عاقبت به مرگ منتهی می شود.

۱۳ ممکن است که انسان بخندد ولی دلش محزون باشد؛
 وقتی خنده تمام شود اندوه باقی می ماند.

۱۴ آدم خدانشناس نتیجه کار خود را می بیند،
 و شخص نیکو ثمره کارهای خود را.

۱۵ آدم ساده لوح هر حرفی را باور می کند،
 اما شخص عاقل سنجیده رفتار می نماید.

۱۶ شخص دانا محتاط است و خود را به مخاطره نمی اندازد،
 ولی آدم نادان بی احتیاطی کرده با عجله به پیش می رود.

۱۷ شخص تندخو احمقانه رفتار می کند
 و آدم حيله گر مورد نفرت قرار می گیرد.

۱۸ نصیب نادانان حماقت است،
 و نصیب عاقلان حکمت.

۱۹ بدکاران عاقبت در برابر نیکان سر تعظیم فرود می آورند
 و شریران دست نیاز به سوی نیکان دراز می کنند.

۲۰ ثروتمندان دوستان بسیار دارند،
 اما شخص فقیر حتی توسط همسایه هایش نیز تحقیر می شود.

- ۲۱ تحقیر کردن اشخاص فقیر گناه است،
خوشا به حال کسی که بر آن‌ها ترحّم کند.
- ۲۲ کسانی که نقشه‌های پلید در سر می‌پروراند، گمراه می‌شوند،
اما آن‌هایی که نیّت خوب دارند، مورد محبّت و اعتماد قرار
می‌گیرند.
- ۲۳ کسی که زحمت می‌کشد، منفعت عایدش می‌شود،
اما شخصی که فقط حرف می‌زند، فقیر می‌گردد.
- ۲۴ ثروت نصیب مردم حکیم می‌شود،
اما حماقت احمقان، حماقت محض است.
- ۲۵ شاهد امین جان مردم را نجات می‌دهد،
اما شاهد دروغ‌گو به مردم خیانت می‌کند.
- ۲۶ کسی که خدا ترس است،
تکیه‌گاه مستحکمی دارد و فرزندانش در امان می‌باشند.
- ۲۷ ترس خداوند چشمهٔ حیات است
و انسان را از دام‌های مرگ دور نگاه می‌دارد.
- ۲۸ عظمت یک پادشاه به تعداد مردمی است که بر آن‌ها حکومت
می‌کند.
- بدون رعیت پادشاه دوام نمی‌آورد.
- ۲۹ کسی که دیر خشمگین می‌شود، شخص بسیار دانایی است،
اما آدم تندخو بر حماقتش می‌افزاید.
- ۳۰ آرامش فکری به بدن سلامتی می‌بخشد،
ولی حسادت استخوان را می‌پوساند.
- ۳۱ کسی که به فقرا ظلم می‌کند، به آفرینندهٔ آن‌ها اهانت کرده
است،
و هرکه به مردم مسکین ترحّم می‌نماید، خدا را احترام نموده
است.
- ۳۲ مردم نیک حتّی در مرگ هم پناهگاهی خواهند داشت،
اما گناهکاران به وسیلهٔ گناهانشان تباه می‌شوند.
- ۳۳ اشخاص فهمیده در دل خود حکمت دارند،
ولی جاهلان حکمتی در دل ندارند.
- ۳۴ صداقت مایهٔ سرافرازی یک قوم است
ولی گناه باعث رسوایی ملت می‌شود.
- ۳۵ پادشاه از خدمتگزارانی که عاقلانه رفتار می‌کنند، خشنود است،
اما کسانی که موجب شرمساری می‌شوند، مورد غضب او قرار
می‌گیرند.

- پاسخ ملایم خشم را فرو می‌نشاند،
 اما پاسخ سخت خشم را برمی‌انگیزاند.
- ۲ از زبان شخص دانا حکمت می‌چکد،
 ولی از دهان شخص نادان حماقت جاری می‌شود.
- ۳ خدا همه‌جا را زیر نظر دارد
 و ناظر مردم نیک و بد می‌باشد.
- ۴ سخنان ملایم حیات می‌بخشند،
 اما حرف‌های بد روح را آزرده می‌سازند.
- ۵ شخص نادان نصیحت والدین خود را رد می‌کند،
 ولی فرزند عاقل تأدیب آن‌ها را می‌پذیرد.
- ۶ خانه شخص نیک از ثروت پُر است،
 اما دست‌رنج مردم شیر برآی آن‌ها تلخ‌کامی به بار می‌آورد.
- ۷ دانش توسط اشخاص دانا منتشر می‌شود،
 نه توسط جاهلان.
- ۸ خداوند از قربانی‌های مردم بدکار کراهت دارد،
 اما از دعای درستکاران خشنود می‌گردد.
- ۹ خدا از کارهای بدکاران متنفر است،
 اما پیروان راستی را دوست می‌دارد.
- ۱۰ کسانی که راه راست را ترک کرده‌اند، تنبیه سختی در انتظار
 آن‌ها است،
 و اگر نخواهند اصلاح شوند، خواهند مرد.
- ۱۱ خدا حتی ناظر دنیای مردگان است،
 چه رسد به دل بنی‌آدم؟
- ۱۲ کسی که تمسخرگر است از توبیخ خوشش نمی‌آید؛
 بنابراین نزد اشخاص حکیم نمی‌رود.
- ۱۳ دل شاد، چهره را شاداب می‌سازد،
 اما دل غمگین، روح را افسرده می‌کند.
- ۱۴ شخص عاقل تشنه معرفت است،
 اما شخص نادان خود را با حماقت سیر می‌کند.
- ۱۵ زندگی برای شخص ستم‌دیده سراسر زحمت است،
 ولی آنانی که دلشان شاد است، از زندگی لذت می‌برد.
- ۱۶ دارایی کم، همراه با خداترسی بهتر است
 از ثروت هنگفت، با اضطراب.
- ۱۷ خوردن نان و سبزی در جایی که محبت هست
 بهتر است از غذاهای شاهانه در جایی که نفرت وجود دارد.

- ۱۸ شخص تندخو نزاع برپا می کند،
ولی شخص صبور دعوا را فرو می نشاند.
- ۱۹ راه اشخاص تنبل با خار پوشیده است،
اما راه درست کاران هموار است.
- ۲۰ فرزند دانا مایه شادی پدر خود است،
اما فرزند احمق مادر خود را تحقیر می کند.
- ۲۱ آدم احمق از کارهای احمقانه لذت می برد،
اما شخص دانا در راه راست قدم برمی دارد.
- ۲۲ بدون مشورت، نقشه ها با شکست مواجه می شوند،
اما با مشاوران بسیار، موفقیت به دست می آید.
- ۲۳ جواب مناسب لذت بخش است
و سخنی که به جا گفته شود چه نیکو است.
- ۲۴ راه مردم دانا به بالا به سوی حیات می رود
و آنها را از سقوط در دنیای مردگان باز می دارد.
- ۲۵ خداوند خانه مردم متکبر را ویران می کند،
اما از دارایی بیوه زنان حفاظت می نماید.
- ۲۶ خداوند از نقشه های پلید متنفر است،
ولی افکار پاک را می پسندد.
- ۲۷ کسی که دنبال سود نامشروع است، به خانواده خود آسیب
می رساند،
- اما کسی که از رشوه نفرت دارد، زندگی خوبی خواهد داشت.
- ۲۸ شخص نیک پیش از جواب دادن فکر می کند،
اما شخص شریر با سخنان خود مشکلات به بار می آورد.
- ۲۹ خداوند از مردم بدکار دور است،
ولی دعای اشخاص نیک را می شنود.
- ۳۰ دیدن روی خندان، دل را شادمان می سازد،
و شنیدن خبر خوش به انسان سلامتی می بخشد.
- ۳۱ کسی که انتقادهای اصلاح کننده را قبول کند،
در میان حکیمان ساکن خواهد شد.
- ۳۲ کسی که تأدیب را نپذیرد، خود را حقیر می سازد،
ولی هرکه آن را بپذیرد، حکمت را کسب می کند.
- ۳۳ ترس خداوند به انسان حکمت می آموزد
و ثمره فروتنی عزت و احترام است.
- انسان نقشه های زیادی می کشد،
اما نتیجه نهایی آنها در دست خدا است.

- ۲ تمام کارهای انسان به نظر خودش درست است، ولی خداوند انگیزه‌ها را می‌سنجد.
- ۳ کارهای خود را به دست خداوند بسپار؛ آنگاه در انجام آن‌ها موفق خواهی شد.
- ۴ خداوند هر چیز را برای هدفی آفریده است، حتی شیریان را برای روز بلا.
- ۵ خداوند از اشخاص متکبر نفرت دارد؛ یقین بدان که آن‌ها از مجازات فرار نخواهند کرد.
- ۶ درستکار و باوفا باش و خدا گناهت را می‌آمرزد؛ ترس از خداوند باعث اجتناب از بدی می‌شود.
- ۷ وقتی زندگی شخص خدا را خشنود می‌سازد، خدا کاری می‌کند که حتی دشمنان آن شخص هم با او مصالحه نمایند.
- ۸ مال کم که از راه درست به دست آمده باشد، بهتر است از ثروت هنگفتی که با بی‌انصافی جمع شده باشد.
- ۹ انسان در فکر خود نقشه‌ها می‌کشد، اما خداوند او را در انجام آن‌ها هدایت می‌کند.
- ۱۰ فرمان پادشاه مانند وحی، قاطع است، پس او نباید در قضاوت اشتباه کند.
- ۱۱ ترازو و سنگ‌های درست از آن خداوند است، همهٔ وزنه‌های معامله باید درست باشند.
- ۱۲ پادشاهان باید از شرارت کراهت داشته باشند، زیرا تخت سلطنت بر اساس عدالت استوار می‌ماند.
- ۱۳ پادشاهان اشخاص راست‌گو را دوست دارند و از وجود آن‌ها خشنود می‌شوند.
- ۱۴ خشم پادشاه پیک مرگ است، اما شخص حکیم خشم او را فرو می‌نشاند.
- ۱۵ چهرهٔ شاد پادشاه نمایانگر حیات است، و خشنودی او همچون ابر پُرباران بهاری.
- ۱۶ کسب حکمت بهتر از کسب طلا است، و کسب فهم والاتر از کسب نقره.
- ۱۷ راه مردم نیک اجتناب از بدی است و هرکه مراقب راه خود باشد، جان خود را حفظ خواهد کرد.
- ۱۸ نتیجهٔ غرور هلاکت است، و تکبر منجر به سقوط می‌شود.

۱۹ بهتر است انسان متواضع باشد و با مردم ستم‌دیده بنشیند.
تا این که با اشخاص متکبر باشد و در غنائم آن‌ها شریک شود.
۲۰ آن‌هایی که از کلام خدا اطاعت می‌کنند، سعادت‌مند می‌شوند،
و کسانی که بر او توکل نمایند، برکت می‌یابند.
۲۱ شخص دانا از روی فهمش شناخته می‌شود،
و سخنان دلنشین او مؤثر و قانع‌کننده می‌باشند.
۲۲ حکمت برای کسانی که از آن برخوردارند، چشمهٔ حیات
است،

ولی حماقت ابلهان برای آن‌ها مجازات به بار می‌آورد.
۲۳ دل شخص دانا، زبان او را هدایت می‌کند
و سخنان او آموزنده است.
۲۴ سخنان محبت‌آمیز مانند عسل شیرین است
و جان انسان را شفا می‌دهد.
۲۵ راهی هست که به نظر انسان راست می‌آید،
اما عاقبت به مرگ منتهی می‌شود.
۲۶ اشتباهی کارگر، او را به کار وادار می‌کند،
زیرا می‌خواهد گرسنگی خود را رفع کند.
۲۷ شخص رذل نقشه‌های پلید می‌کشد
و سخنانش مانند آتش می‌سوزاند.
۲۸ شخص منحرف، جنگ و ستیز برپا می‌کند،
و آدم سخن‌چین، بین دوستان جدایی می‌اندازد.
۲۹ شخص ظالم، همسایهٔ خود را فریب می‌دهد
و او را به راه بد می‌کشاند.

۳۰ مواظب آنانی باش که با لبخند به تو چشمک می‌زنند؛
آن‌ها در دلشان برای تو نقشه‌های پلیدی دارند.
۳۱ عمر طولانی هدیه‌ای است به مردم نیک
و موی سفید تاج جلال آن‌ها است.
۳۲ شخص دیرخشم از دلاور بهتر است،
و تسلط بر نفس بهتر از فتح شهرها.
۳۳ انسان برای دانستن نقشهٔ خدا قرعه می‌اندازد،
اما نتیجهٔ آن را خدا تعیین می‌کند.

خوردن نان خشک در آرامش بهتر است
از ضیافت‌های مجلل در خانه‌ای پُر از جنگ و جدال.
۲ غلام دانا بر پسر شرور آقای خود تسلط خواهد یافت
و مانند یک برادر، در میراث شریک خواهد شد.

۳ طلا و نقره را در آتش آزمایش می کنند
اما دل انسان را خداوند می آزماید.

۴ آدم شریر به سخن شیرانه گوش می کند
و آدم دروغ گو به حرف دروغ.

۵ مسخره کردن مردم فقیر اهانت به خدایی است که آن ها را آفریده
است.

کسانی که از بدبختی دیگران خوشحال می شوند، بی سزا
نخواهند ماند.

۶ تاج افتخار پیران، نوه های ایشان می باشد
و تاج افتخار فرزندان، والدین ایشان.

۷ شخص محترم هرگز دروغ نمی گوید
و جاهل حرف باارزشی برای گفتن ندارد.

۸ رشوه دهندگان فکر می کنند رشوه مانند سنگ جادو است
که با آن می توانند در هر کاری موفق شوند.

۹ کسی که خطاهای دیگران را می پوشاند، محبت ایجاد می کند،
اما شخصی که افشاگری می کند، باعث جدایی بین دوستان
می گردد.

۱۰ تأثیر یک سرزنش به شخص دانا بیشتر است
از اثر صد ضربه تازیانه به آدم احمق.

۱۱ مردم بدکار فقط در فکر سرکشی هستند،
بنابراین سخت مجازات خواهند شد.

۱۲ روبه رو شدن با ماده خرسی که توله هایش را از او گرفته اند بهتر
است

از روبه رو شدن با جاهلی که گرفتار حماقت شده است.
۱۳ اگر خوبی را با بدی تلافی کنی،
بلا از خانه ات دور نخواهد شد.

۱۴ شروع کردن دعوا مانند ایجاد رخنه در سد آب است.
به جرّ و بحث خاتمه بده پیش از آنکه به دعوا بیانجامد.

۱۵ خداوند از کسانی که بی تقصیر را محکوم
و مجرم را تبرئه می کنند، کراهت دارد.

۱۶ صرف پول برای آموزش شخص احمق بی فایده است،
زیرا او طالب حکمت نیست.

۱۷ دوست واقعی در هر موقعیتی محبت می کند
و برادر برای کمک در هنگام سختی، متولد شده است.

۱۸ تنها شخص کم عقل است

- که ضامن شخص دیگری می شود.
- ۱۹ شخص خطاکار ستیزه جویی را دوست دارد،
و آدم بلندپرواز خرابی به بار می آورد.
- ۲۰ شخص بداندیش کامیاب نخواهد شد
و آدم فریبکار به بلا گرفتار خواهد شد.
- ۲۱ فرزند جاهل غم و غصه به بار می آورد؛
والدین فرزند احمق روی خوشی را نخواهند دید.
- ۲۲ دل شاد مانند دارو شفابخش است،
اما روح افسرده انسان را بیمار می کند.
- ۲۳ آدم بدکار، پنهانی رشوه می گیرد
و مانع اجرای عدالت می شود.
- ۲۴ هدف شخص عاقل تحصیل حکمت است،
اما شخص نادان در زندگی هیچ هدفی ندارد.
- ۲۵ فرزند احمق مایه غم و اندوه پدر
و تلخ کامی مادر است.
- ۲۶ مجازات کردن اشخاص بی تقصیر
و تنبیه مردم نجیب به خاطر صداقتشان کار درستی نیست.
- ۲۷ شخص دانا کم حرف می زند
و آدم عاقل آرام و صبور است.
- ۲۸ اگر شخص نادان خاموش بماند، او را دانا می شمارند؛
اگر جلوی زبان خود را بگیرد، فهیم شمرده می شود.
- شخص تکرو در پی امیال خویش است. آدم خودخواه
با دیگران معاشرت نمی کند

۱۸

- و با هر عقیده صحیح مخالفت می ورزد.
- ۲ شخص احمق برای حکمت ارزش قائل نیست
و فقط دوست دارد که خود را دانا نشان بدهد.
- ۳ هنگامی که شرارت می آید، حقارت نیز می آید
و ننگ با رسوایی همراه است.
- ۴ سخنان شخص حکیم مانند دریا، عمیق است
و مانند چشمه، گوارا است.
- ۵ طرف داری از شخص مجرم درست نیست و نه پایمال کردن حق
شخص بی گناه.
- ۶ حرف های آدم احمق باعث مشاجره می شود،
و زبانش او را به کتک خوردن می کشاند.
- ۷ سخنان شخص احمق باعث ویرانی می شود،

و زبانش او را به هلاکت می کشاند.

۸ حرف های آدم سخن چین مانند لقمه های لذیذ است که با لذت بلعیده می شوند.

۹ کسی که در کار خود تنبلی می کند، مانند یک خرابکار است.

۱۰ نام خداوند قلعه ای است مستحکم که شخص نیک به آن پناه می برد و در امان می ماند.

۱۱ پناهگاه ثروتمندان، ثروتشان است که گمان می کنند آن ها را محافظت خواهد کرد.

۱۲ تکبر به سقوط منجر می شود و فروتنی به سرافرازی.

۱۳ چقدر زشت و احمقانه است

اگر انسان پیش از گوش دادن به سخنی، به آن جواب بدهد.

۱۴ اگر انسان روحیه قوی داشته باشد، بیماری را تحمل می کند، اما روحیه افسرده را چه کسی می تواند تحمل کند؟

۱۵ دل اشخاص دانا در پی معرفت است، و گوش حکیمان در پی دانش.

۱۶ هدیه دادن، راه را برای انسان باز می کند و او را در حضور اشخاص مهم می رساند.

۱۷ کسی که اوّل در دادگاه صحبت می کند، صادق به نظر می آید، اما این تا زمانی است که طرف مقابل هنوز دلایل خود را نگفته باشد.

۱۸ قرعه کشی، به دعوا خاتمه می دهد

و به مشاجره بین حریفان زورمند پایان می دهد.

۱۹ به دست آوردن دل خویشاوندی که رنجیده، سخت تر است از تصرف یک شهر مستحکم؛

مشاجره خویشاوندان بین آن ها دیوار جدایی ایجاد می کند.

۲۰ انسان نتیجه سخنانش را خواهد دید،

سخنان انسان می تواند باعث رضامندی شود.

۲۱ حرف زبانت می تواند موجب حیات یا مرگ شود؛ بنابراین نتیجه حرف های خود را خواهی دید.

۲۲ وقتی مردی همسری پیدا می کند، نعمتی را به دست می آورد؛ آن زن برای او برکتی است از جانب خداوند.

۲۳ درخواست فقرا با التماس توأم است،

اما ثروتمندان با خشونت پاسخ می دهند.

- ۲۴ بسیاری از دوستی‌ها پایدار نمی‌مانند،
اما دوستی هم هست که از برادر صمیمی‌تر است.
بهرتر است انسان فقیر باشد و با صداقت زندگی کند،
تا این که دروغ‌گویی احمق باشد.
- ۲ اشتیاق بدون حکمت بی‌فایده است،
و عجله منجر به خطا می‌شود.
- ۳ انسان با حماقت خود زندگی خود را تباه می‌کند
و بعد از خدا شکایت می‌کند.
- ۴ شخص ثروتمند دوستان بسیار پیدا می‌کند،
اما فقیر دوستان خود را از دست می‌دهد.
- ۵ شاهد دروغ‌گو بی‌سزا نمی‌ماند
و کسی که همیشه دروغ می‌گوید، راه فرار ندارد.
- ۶ مردم دوست دارند که نزد بزرگان شیرین‌زبانی کنند
و با کسانی دوست شوند که سخاوتمند هستند.
- ۷ وقتی انسان فقیر شود، حتی خویشاوندانش او را ترک می‌کنند،
چه رسد به دوستانش،
و تلاش او برای بازیافتن آن‌ها به جایی نمی‌رسد.
- ۸ هر که به دنبال حکمت است، جان خود را دوست دارد
و کسی که برای حکمت ارزش قائل شود، سعادت‌مند خواهد
شد.
- ۹ شاهد دروغ‌گو بی‌سزا نمی‌ماند
و کسی که همیشه دروغ می‌گوید، هلاک خواهد شد.
- ۱۰ شایسته نیست که شخص احمق در ناز و نعمت به سر ببرد،
چه رسد به این که یک غلام بر امیران حکومت کند.
- ۱۱ کسی که خشم خود را فرو می‌نشاند، عاقل است
و کسی که از گناهان دیگران چشم می‌پوشد، سرفراز خواهد
شد.
- ۱۲ غضب پادشاه مانند غرّش شیر است،
اما خشنودی او مانند شبنم بر چمن است.
- ۱۳ فرزند نادان، بلای جان والدین خود است
و نق‌زدن‌های زن ستیزه‌جو، مانند چکه‌چکه کردن مداوم آب
است.
- ۱۴ خانه و ثروت از اجداد به ارث می‌رسد،
اما زن عاقل هدیه خداوند است.
- ۱۵ آدم تنبل زیاد می‌خوابد،

و شخص سست کار گرسنه می ماند.

۱۶ کسی که احکام را نگه می دارد، جان خود را حفظ می کند؛ کسی که آن ها را خوار می شمارد، خواهد مُرد.

۱۷ وقتی به یک فقیر کمک می کنی، درواقع به خداوند قرض می دهی

و خداوند تو را عوض خواهد داد.

۱۸ فرزند خود را تا فرصت هست تربیت کن؛

اگر غفلت نمایی، زندگی او را تباه خواهی کرد.

۱۹ اگر کسی تندخویی کند، بگذار مجازاتش را ببیند.

اگر او را خلاصی دهی، باید همیشه این کار را تکرار نمایی.

۲۰ اگر به پند و نصیحت گوش دهی،

سرانجام حکیم خواهی شد.

۲۱ انسان نقشه های زیادی در سر می پروراند،

اما نقشه هایی که مطابق با خواست خداوند باشد، انجام خواهند شد.

۲۲ مهر و وفا زینت انسان است.

بهتر است که انسان فقیر باشد تا یک دروغ گو.

۲۳ خدا ترسی به انسان حیات می بخشد

و او را کامیاب ساخته از هر بلایی محفوظ می دارد.

۲۴ آدم تنبل دست خود را به سوی بشقاب دراز می کند،

اما از فرط تنبلی لقمه را به دهان خود نمی گذارد.

۲۵ شخص تمسخرگر را توبیخ کن تا درس عبرتی برای ساده لوحان گردد؛

اشتباهات شخص فهمیده را به او نشان بده تا فهمیده تر گردد.

۲۶ هر که با پدر خود بد رفتاری کند

و مادر خود را از خانه بیرون براند، ننگ و رسوایی به بار می آورد.

۲۷ فرزندم، بر حذر باش

از تعلیمی که تو را از معرفت دور می سازد

۲۸ شاهد فرومایه عدالت را میسخره می کند

و شیرین از گناه کردن لذت می برند.

۲۹ برای تمسخرگران مجازات آماده است،

و برای احمقان، تنبیه.

شراب باعث مورد تمسخر قرار گرفتن دیگران می شود،

و مشروب منجر به عربده کشی.

- کسانی که مست شراب می شوند، احمق اند.
- ۲ خشم پادشاه مانند غرّش شیر است؛ هر کس که خشم او را برانگیزاند، جان خود را به خطر می اندازد.
- ۳ دوری از نزاع برای انسان عزّت می آورد؛ فقط آدم های احمق هستند که نزاع برپا می کنند.
- ۴ شخص تنبل به موقع زمین خود را شخم نمی زند؛ بنابراین هنگام برداشت محصول هرچه می گردد، چیزی نمی یابد.
- ۵ افکار شخص مانند آب در ته چاه است، و شخص دانا آن ها را بیرون می کشد.
- ۶ اشخاص زیادی ادّعا می کنند که وفادار هستند، امّا چه کسی می تواند شخص وفادار را پیدا کند.
- ۷ شخص نیک در صداقت زندگی می کند؛ فرزندان او سعادتمند خواهند شد.
- ۸ پادشاهی که بر مسند قضاوت می نشیند، به دقّت جوانب امر را می سنجد و حقّ را از باطل تشخیص می دهد.
- ۹ چه کسی می تواند بگوید: «دل خود را پاک ساختم» و از گناه پاک شده ام؟
- ۱۰ خداوند از پیمانہ های تقلبی نفرت دارد. همچنین از وزنه های نادرست.
- ۱۱ حتّی نوجوانان را می توان از طرز رفتارشان شناخت و فهمید که رفتارشان پاک و درست است یا نه.
- ۱۲ گوش شنوا و چشم بینا، هر دو هدیه خداوند هستند.
- ۱۳ اگر خواب را دوست داشته باشی، فقیر می شوی؛ پس بیدار باش تا سیر شوی.
- ۱۴ خریدار به جنس می نگرد و می گوید: «بد است!» امّا وقتی آن را خرید، از آن تعریف می کند.
- ۱۵ سخنان حکیمانه گران بهاتر از طلا و کمیاب تر از جواهر است.
- ۱۶ از کسی که ضامن شخص غریبه می شود، گرو بگیر، و لباس کسی را که برای بیگانه ضامن می شود، به گرو نگه دار.

- ۱۷ نانی که از راه فریکاری به دست می آید، لذیذ است،
اما سرانجام کام را تلخ می کند.
- ۱۸ نقشه هایت را با مشورت دیگران آماده کن
و بدون تدبیر به جنگ نرو.
- ۱۹ شخص سخن چین رازها را فاش می کند،
پس با چنین شخصی معاشرت نکن.
- ۲۰ هر کس پدر و مادر خود را لعنت کند،
چراغ زندگی خود را خاموش خواهد کرد.
- ۲۱ مالی که به آسانی به دست آمده باشد،
برکتی نخواهد داشت.
- ۲۲ مگو که خودم انتقام خواهم گرفت؛
منتظر خداوند باش و او تو را یاری خواهد کرد.
- ۲۳ خداوند از پیمانهای تقلبی نفرت دارد،
استفاده از ترازوی نادرست نیکو نیست.
- ۲۴ خداوند راه زندگی ما را تعیین می کند،
پس انسان چگونه می تواند عاقبت زندگی خود را بفهمد؟
- ۲۵ با عجله در نذر کردن خود را به دام مینداز،
زیرا ممکن است پشیمان شوی.
- ۲۶ پادشاه دانا مردم شریر را شناسایی می کند
و آنها را به شدت مجازات می کند.
- ۲۷ وجدان انسان، چراغ خداوند است
که درون او را جستجو می کند.
- ۲۸ محبت و درستکاری، نگاهدار پادشاه است؛
تخت او از نیکی پایدار می ماند.
- ۲۹ جلال و شکوه جوانان، قوت آنها است
و عزت پیران موی سفید آنها.
- ۳۰ تازیانه و تنبیه سخت
دلها را از بدی پاک می سازد.

۲۱
دل پادشاه در دست خداوند است
و او آن را مانند نهر آب، به هر سو که بخواهد،
هدایت می کند.

- ۲ تمام کارهای انسان در نظر خودش درست است،
اما انگیزه ها را خداوند می سنجد.
- ۳ نزد خداوند، انجام عدالت و انصاف
خوشایندتر است از تقدیم قربانی ها.

- ۴ چشم مغرور و دل متکبر، چراغ شیرانند
و گناه محسوب می شوند.
- ۵ نقشه های شخص کوشا او را ثروتمند می کنند،
اما عجله باعث فقر می شود.
- ۶ ثروتی که از راه دروغ گویی به دست می آید،
همچون بخار به هوا می رود و باعث هلاکت می گردد.
- ۷ ظلم اشخاص بدکار آن ها را هلاک می کند،
چون نمی خواهند از راستی پیروی کنند.
- ۸ راه شخص گناهکار کج است،
اما آدم پاک در راه راست قدم برمی دارد.
- ۹ سکونت در گوشه بام بهتر است
از زندگی با زن ستیزه جو، در یک خانه مشترک.
- ۱۰ شخص بدکار ظلم را دوست دارد
و حتی به همسایه اش هم رحم نمی کند.
- ۱۱ وقتی تمسخرگران تنبیه می شوند،
ساده لوحان حکمت می آموزند،
و چون شخص حکیم را نصیحت کنی، از آن پند می گیرد.
- ۱۲ خدای عادل خانه مردم شریر را خوب مدنظر دارد،
و آن ها را واژگون کرده هلاک می سازد.
- ۱۳ کسی که فریاد فقیران را نشنیده می گیرد،
فریاد او نیز در روز تنگ دستی شنیده نخواهد شد.
- ۱۴ آتش خشم را می توان با هدیه پنهانی خاموش کرد؛
رشوه در خفا نیز غضب را فرومی نشاند.
- ۱۵ اجرای عدالت، درستکاران را شاد می سازد،
اما شریران را به وحشت می اندازد.
- ۱۶ کسی که از راه معقول منحرف شود،
در جمع مردگان خواهد بود.
- ۱۷ کسی که عیاشی را دوست دارد، فقیر می شود
و شخص میگسار و عیاش هرگز ثروتمند نخواهد شد.
- ۱۸ مردم شریر و خیانتکار به همان دامی گرفتار می شوند،
که برای اشخاص نیک و درستکار نهاده اند.
- ۱۹ سکونت در بیابان بی آب و علف بهتر است
از زندگی کردن با زن ستیزه جو.
- ۲۰ خانه شخص دانا پُر از ناز و نعمت است،
اما نادان هرچه به دست می آورد، برباد می دهد.

- ۲۱ کسی که درستکار و مهربان است،
عُمَرِ طولانی داشته از دیگران عزّت و احترام خواهد دید.
- ۲۲ یک شخص حکیم می تواند شهر مردان قوی را تسخیر کند
و قلعهٔ اعتمادشان را فرو ریزد.
- ۲۳ هر که مواظب سخنان خود باشد،
جان خود را از مصیبت نجات می دهد.
- ۲۴ کسانی که دیگران را مسخره می کنند،
مغرور و متکبرند.
- ۲۵ آرزوی شخص تنبل که از کار کردن خودداری می کند
باعث هلاکت او می شود.
- ۲۶ او تمام روز به آرزوهای خود فکر می کند،
اما شخص درستکار بسیار سخاوتمند و بخشنده است.
- ۲۷ قربانی شیرین، کراهت آور است،
چه برسد به هنگامی که با نیت بد تقدیم شود.
- ۲۸ شاهد دروغ گو هلاک خواهد شد،
اما کسی که گوش فرادهد، به راستی سخن خواهد گفت.
- ۲۹ آدم بدکار بی پروا عمل می کند،
اما شخص درستکار جوانب امر را می سنجد.
- ۳۰ هیچ حکمت و بصیرت و نقشه ای برضد خداوند نمی تواند
به موفقیّت برسد.
- ۳۱ انسان اسب را برای روز جنگ آماده می کند،
اما خداوند است که پیروزی می بخشد.

۲۲

- نیک نامی از ثروت هنگفت بهتر است،
و احترام از طلا و نقره برتر.
- ۲ فقیر و ثروتمند یک وجه مشترک دارند:
آفرینندهٔ هر دوی آن ها خداوند است.
- ۳ شخص عاقل خطر را می بیند و از آن دوری می کند،
اما آدم ساده لوح به سوی آن می رود و به عواقب آن گرفتار
می شود.
- ۴ نتیجهٔ فروتنی و خدا ترسی
ثروت و احترام و عمر طولانی است.
- ۵ راه شیرین پُر از خارها و دام ها است؛
اگر جان خود را دوست داری از راه آن ها دوری کن.
- ۶ کودک را در راهی که باید بروی، تربیت نما
و او تا آخر عمر از آن منحرف نخواهد شد.

- ۷ فقیر، غلام ثروتمند است
و بدهکار، بنده طلبکار.
- ۸ هرکه ظلم بکارد، بلا را درو خواهد کرد
و قدرتش درهم خواهد شکست.
- ۹ شخص سخاوتمند برکت خواهد یافت،
چون از خوراک خود به فقرا می دهد.
- ۱۰ شخص تمسخرگر را بیرون انداز
تا بحث و دعوا و دشمنی خاتمه یابد.
- ۱۱ کسی که قلبش پاک و سخنانش دلنشین باشد،
حتی پادشاه هم او را دوست خواهد داشت.
- ۱۲ چشمان خداوند حافظ معرفت است،
اما سخنان فریبکاران را باطل می سازد.
- ۱۳ آدم تنبل در خانه می ماند و می گوید:
«اگر بیرون بروم، شیر مرا خواهد خورد.»
- ۱۴ سخنان زن بدکار مانند یک دام، خطرناک است
و هرکسی که مورد غضب خداوند باشد، در آن گرفتار می شود.
- ۱۵ حماقت در وجود کودک نهفته است،
اما چوب تادیب آن را از او بیرون می کند.
- ۱۶ کسی که برای منفعت خود به فقرا ظلم کند و یا به ثروتمندان
هدیه بدهد،
سرانجام گرفتار فقر خواهد شد.

گفتار حکیمانه

- ۱۷ گوش فراده و سخنان حکیمان را بشنو،
و آن ها را خوب بیاموز،
- ۱۸ زیرا خوشایند است که آن ها را به خاطر بسپاری،
و آماده بیان آن ها باشی.
- ۱۹ این سخنان را امروز به تو تعلیم می دهم
تا اعتماد تو بر خداوند باشد.
- ۲۰ من این سی مثل را برای تو نوشته ام،
امثالی پُر از نصیحت و معرفت
- ۲۱ تا حقیقت را همان طور که هست به تو یاد بدهم
و تو نیز آن را به کسانی که از تو می پرسند، تعلیم دهی.

و حقّ بیچارگان را در دادگاه پایمال نساز،
 ۲۳ زیرا خداوند به داد آنها می‌رسد
 و کسانی را که به آنها ظلم کرده‌اند، به سزای کارهایشان
 خواهد رسانید.

۲

۲۴ با اشخاص تندخو معاشرت نکن،
 و با کسانی که زود خشمگین می‌شوند دوست نشو،
 ۲۵ مبادا تو از آنها یاد بگیری
 و زندگی خود را تباه کنی.

۳

۲۶ ضامن کسی نشو
 و تعهّد نکن که او قرض خود را ادا خواهد کرد،
 ۲۷ زیرا اگر قادر به پرداخت قرض او نباشی،
 رختخوابت را از زیرت بیرون می‌کشند.

۴

۲۸ حدود زمین خود را که اجدادت از قدیم تعیین کرده‌اند،
 جابه‌جا نکن.

۵

۲۹ آیا شخصی را که در کار خود مهارت دارد، می‌بینی؟
 او در حضور پادشاهان خدمت خواهد کرد،
 نه در میان مردم عادی.

۶

وقتی با حاکم غذا می‌خوری،
 خوب در نظر داشته باش که با چه کسی نشسته‌ای.
 ۲ اگر آدم پُرخوری هستی،
 خودت را خوب کنترل کن
 ۳ و حریص غذاهای لذیذ او نباش،
 زیرا ممکن است باعث فریب تو بشوند.

۷

۴ برای کسب ثروت، خود را بیش از حدّ خسته نکن؛

در این مورد عاقل باش
 ۵ زیرا ثروت ناپایدار است
 و مانند عقاب می‌پرد و ناپدید می‌شود.

۸

۶ از سفرهٔ شخص خسیس غذا نخور
 و برای خوراک‌های لذیذ او حریص نباش،
 ۷ زیرا او حساب هرچه را که بخوری در نظر دارد.
 او می‌گوید: «بخور و بنوش»، ولی از صمیم دل نمی‌گوید.
 ۸ لقمه‌ای را که خورده‌ای است فراغ خواهی کرد
 و تعریف‌های تو برباد خواهند رفت.

۹

۹ آدم احمق را نصیحت نکن،
 زیرا او سخنان حکیمانهٔ تو را حقیر خواهد شمرد.

۱۰

۱۰ حدود زمین خود را که از قدیم تعیین شده، تغییر نده
 و به زمین یتیمان تجاوز نکن،
 ۱۱ زیرا پشتیبان ایشان قوی است
 و علیه تو از حق آن‌ها دفاع خواهد کرد.

۱۱

۱۲ از صمیم دل مشتاق تعلیم باش،
 و به سخنان حکیمانه گوش بده.

۱۲

۱۳ از تادیب کردن فرزند خویش کوتاهی نکن،
 زیرا چوب تنبیه او را نخواهد گشت،
 ۱۴ پس او را تنبیه کن،
 و جان او را از هلاکت نجات بده.

۱۳

۱۵ فرزندم، اگر حکمت بیاموزی،
 دل من شاد می‌شود،
 ۱۶ و هنگامی که به درستی سخن بگویی،

تمام وجودم شادمان می گردد.

۱۴

۱۷ به شیران حسادت نورز،
بلکه ترس خداوند آرزوی همیشگی تو باشد،
۱۸ زیرا در این صورت عاقبت به خیر خواهی شد
و امید تو برباد نخواهد رفت.

۱۵

۱۹ فرزندم، عاقل باش و به سخنانم گوش بده.
از صمیم قلب در راه راست قدم بردار.
۲۰ با میگساران هم نشین نشو،
و با شکم پرستان معاشرت نکن،
۲۱ زیرا کسانی که کارشان فقط خوردن و خوابیدن است،
فقر و محتاج خواهند شد.

۱۶

۲۲ به پدرت که تو را به وجود آورده است، گوش بده،
و مادرت را هنگامی که پیر می شود، خوار نشمار.
۲۳ در پی حقیقت باش و حکمت و ادب و دانش را کسب کن
و به هیچ قیمتی آن ها را از دست نده.
۲۴-۲۵ فرزندی درستکار و دانا باش
تا باعث خوشی و شادمانی پدر و مادرت شوی.

۱۷

۲۶ فرزندم، سخنان مرا به دل بسپار
و زندگی مرا سرمشق خود قرار ده.
۲۷ بدان که زن فاحشه گودالی عمیق است؛
زن بدکاره دامی است خطرناک.
۲۸ او مانند راهزن در کمین قربانی های خود می نشیند
و به تعداد مردم خیانتکار می افزاید.

۱۸

۲۹ مصیبت و بدبختی نصیب چه کسی می شود؟
چه کسی همیشه جنگ و دعوا برپا می کند؟
چه کسی بی جهت زخمی می شود

- و چشمانش تار می گردد؟
 ۳۰ کسی که دایم شراب می خورد
 و به دنبال میگساری می رود.
 ۳۱ پس فریفته شراب سرخ فام نشو
 که در جام به تو چشمک می زند
 و راحت از گلویت پایین می رود.
 ۳۲ در آخر، همچون مار، تو را خواهد گزید
 و مانند افعی تو را نیش خواهد زد.
 ۳۳ چشمانت چیزهای عجیب و غریب خواهد دید
 و سخنان بی معنی خواهی گفت.
 ۳۴ مانند کسی می شوی که در وسط دریا خوابیده
 یا بر دکل کشتی لمیده است.
 ۳۵ خواهی گفت: «مرا زدند، اما دردی را احساس نکردم.
 چه وقت به هوش می آیم تا پیاله ای دیگر بنوشم؟»

۱۹

۲۴
 بر اشخاص شریر حسادت نوز
 و آرزوی دوستی با آنها را نداشته باش،
 ۲ زیرا فکر آنها این است که به مردم ظلم کنند،
 و دهانشان در پی آزار است.

۲۰

۳ حکمت خانه را بنا می کند،
 و عقل آن را مستحکم می سازد؛
 ۴ با دانایی اتاق هایش از اسباب نفیس
 و گران قیمت پُر می شوند.

۲۱

۵ شخص دانا و حکیم، از قدرت زیاد برخوردار است
 و همیشه به قدرت خود می افزاید.
 ۶ با تدبیرهای خوب می توان به جنگ رفت،
 و با مشاوران بسیار می توان پیروز شد.

۲۲

۷ شخص احمق نمی تواند به حکمت دست یابد.
 وقتی موضوع مهمی مطرح است، او حرفی برای گفتن ندارد.

۲۳

۸ کسی که دائم نقشه‌های پلید در سر می‌پروراند،
 فتنه‌گر خوانده خواهد شد.
 ۹ نقشه‌های آدم احمق، گناه‌آلودند
 و تمسخرگر، مورد نفرت همه مردم می‌باشد.

۲۴

۱۰ اگر نتوانی سختی‌های زندگی را تحمل کنی،
 شخص ضعیفی هستی.

۲۵

۱۱ از نجات دادن کسی که به ناحق محکوم شده است،
 کوتاهی نکن؛
 ۱۲ نگو که از ماجرا بی‌خبر بوده‌ای،
 زیرا خدایی که جان تو را در دست دارد، از دل تو آگاه است
 و می‌داند که تو از همه چیز باخبر بوده‌ای.
 او هرکسی را مطابق کارهایش جزا می‌دهد.

۲۶

۱۴-۱۳ فرزندم، همان‌طور که خوردن عسل دهان تو را شیرین می‌کند،
 کسب حکمت نیز برای جان تو شیرین خواهد بود.
 کسی که حکمت می‌آموزد،
 آینده خوبی در انتظارش می‌باشد
 و امیدهایش برباد نمی‌رود.

۲۷

۱۵ مانند شیران نباش که منتظر هستند
 تا خانه مردم درستکار را غارت و ویران کنند،
 ۱۶ زیرا شخص درستکار حتی اگر هفت بار هم بیفتد، باز
 برمی‌خیزد،
 ولی شیران، گرفتار بلا شده سرنگون می‌گردند.

۲۸

۱۷ وقتی دشمنانت دچار مصیبت می‌شوند، خوشحال نشو
 و هنگامی که می‌افتند، شادی نکن،

۱۸ مبادا خداوند این کار تو را ببیند و در نظرش ناپسند آید
و از مجازات آن‌ها دست بردارد.

۲۹

۱۹ به‌خاطر مردم بدکار، تشویش نداشته باش
و به آن‌ها حسادت نورز،
۲۰ زیرا شخص شریر، آینده‌ای ندارد
و چراغش خاموش خواهد شد.

۳۰

۲۱ فرزندانم، از خداوند و پادشاه بترس
و با کسانی که علیه آن‌ها شورش می‌کنند، هم‌دست نشو،
۲۲ زیرا ناگهان دچار مصیبت می‌شوند
و کسی نمی‌داند که خداوند و پادشاه چه بلایی بر سر آن‌ها
خواهند آورد.

چند سخن حکیمانه دیگر

۲۳ مردان حکیم این سخنان را نیز گفته‌اند:

قاضی نباید در داوری از کسی طرف‌داری کند.
۲۴ هرکسی که به مجرم بگوید: «تو بی‌گناه هستی»،
مورد لعنت و نفرت همهٔ مردم قرار می‌گیرد؛
۲۵ اما آنانی که گناهکار را محکوم می‌کنند،
برکات بسیار نصیبشان می‌شود.

۲۶ پاسخ صادقانه

مانند بوسهٔ دوستان است.

۲۷ اوّل برای خود کسب‌وکاری پیدا کن،
آنگاه خانه و خانواده تشکیل بده.

۲۸ بر ضد همسایه‌ات شهادت دروغ مده
و سخنان نادرست درباره‌اش بر زبان نیاور.

۲۹ نگو: «همان بلایی را که بر سر من آورده،
بر سر خودش می‌آورم.»

۳۰ از کنار مزرعهٔ مردی تنبل

و تاکستان شخصی کم‌عقل گذشتم.

۳۱ زمین آن پوشیده از علف‌های هرز بود
و دیوار سنگی آن فرو ریخته بود؛

- ۳۲ با دیدن این منظره به فکر فرو رفتیم
و این درس را آموختیم:
- ۳۳ کسی که دست بر روی دست می گذارد
و پیوسته در استراحت و خواب است،
- ۳۴ عاقبت فقر همچون راهزن به او حمله می کند،
و تنگ دستی همچون مرد مسلح.

چند مثل دیگر از سلیمان

این ها نیز از امثال سلیمان است که کاتبان حزقیا، پادشاه
یهودا آن ها را نوشته اند:

۲۵

- ۲ عظمت خدا در پوشاندن اسرار است،
اما عظمت پادشاه در کاوش کردن آن ها است.
- ۳ افکار پادشاه مانند بلندی آسمان و ژرفای زمین،
کاوش ناپذیرند.
- ۴ ناخالصی را از نقره جدا کن
تا زرگر بتواند از آن ظرفی بسازد؛
- ۵ مشاوران شریر پادشاه را از او دور کن
تا تخت او در عدالت استوار بماند.
- ۶ چون به حضور پادشاه درآیی،
خود را شخص بزرگی مپندار و در جای بزرگان منشین،
- ۷ چون بهتر است به تو گفته شود: «بالا تر بنشین»،
تا این که در برابر چشمان بزرگان تو را در جای پایین تر بنشانند.
- ۸ وقتی با همسایهات اختلاف داری،
با شتاب به دادگاه نرو،
زیرا اگر در آخر حق با همسایهات باشد و خجل شوی، تو چه
خواهی کرد؟
- ۹ اختلاف با همسایهات را مستقیم با او در میان بگذار،
و رازی را که از دیگران شنیده ای، فاش نکن،
- ۱۰ زیرا در این صورت دیگر کسی به تو اطمینان نخواهد کرد
و برای همیشه بدنام خواهی شد.
- ۱۱ سخنی که به جا گفته شود،
مانند نقش طلایی در سینی نقره ای است.
- ۱۲ نصیحت شخص دانا برای گوش شنوا،
مانند حلقه طلا و جواهر، با ارزش است.

۱۳ خدمتکار امین همچون آب سرد در گرمای تابستان،
روح ارباب خود را تازه می کند.

۱۴ کسی که دم از سخاوت می زند، اما چیزی به کسی نمی بخشد،
مانند ابر و بادی است که باران نمی آورد.

۱۵ شخص صبور حتی حاکم را قانع می سازد
و زبان نرم هر مانع قوی را از بین برمی دارد.

۱۶ اگر به غسل دست یافتی، به اندازه بخور،
وگرنه آن را استفراغ خواهی کرد.

۱۷ بیش از حدّ به خانه همسایه ات نرو،
مبادا از تو سیر شده بیزار گردد.

۱۸ کسی که درباره همسایه خود شهادت دروغ می دهد،
مانند تیر تیز، گرز و شمشیر، مُهلک است.

۱۹ اعتماد کردن به شخص خائن در زمان سختی،
مانند جویدن غذا با دندان لق و دویدن با پای لنگ است.

۲۰ آواز خواندن برای شخص غمگین،
مانند کندن لباس در هوای سرد

و پاشیدن نمک بر زخم است.

۲۱ اگر دشمنت گرسنه باشد، به او غذا بده
و اگر تشنه باشد، به او آب بنوشان.

۲۲ این کار تو او را شرمنده می سازد
و خداوند به تو پاداش می دهد.

۲۳ همان طور که باد شمال باران می آورد،
بدگویی هم خشم و عصبانیت به بار می آورد.

۲۴ سکونت در گوشه بام، بهتر است
از زندگی کردن با زن ستیزه گر در یک خانه.

۲۵ خبر خوشی که از دیار دور می رسد،
همچون آب سرد برای آدم تشنه است.

۲۶ سازش آدم درستکار با شخص شریر
مانند آلوده کردن منبع آب و گل آلود ساختن چشمه است.

۲۷ همان طور که زیاده روی در خوردن غسل ضرر دارد،
در پی جلال خود بودن نیز ناپسند است.

۲۸ کسی که بر نفس خویش تسلط ندارد،
مثل شهری منهدم شده و بی حصار است.

مانند بارش برف در تابستان یا باران در فصل درو،
احترام به احمقان بی جا است.

۲ مانند گنجشک سرگردان یا پرستوی در حال پرواز که در جایی
نمی‌نشیند،

نفرین نیز بر کسی که مستحقّ آن نیست، اثری ندارد.
۳ تازیانه برای اسب، افسار برای الاغ
و چوب برای تنبیه احمقان است.

۴ کسی که به سؤال احمقانه جواب بدهد،
مانند سؤال‌کننده آن، احمق است.

۵ به سؤال احمقانه، باید جواب احمقانه داد
تا سؤال‌کننده فکر نکند که عاقل است.

۶ کسی که توسط آدم احمق پیام می‌فرستد،
مانند شخصی است که پای خود را قطع می‌کند و یا زهر
می‌خورد.

۷ مثلی که از دهان شخص احمق بیرون می‌آید،
مانند پای لنگ، بی‌فایده است.

۸ احترام گذاشتن به آدم احمق

مانند بستن سنگ به فلاخن کاری احمقانه است.

۹ مثلی که از دهان آدم مست بیرون می‌آید، بی‌اثر است،
مانند خاری که به دست شخص مست فرومی‌رود و او آن را
حس نمی‌کند.

۱۰ کسی که هر رهگذر یا آدم احمقی را استخدام می‌کند،
مانند تیراندازی است که بی‌هدف همه را مجروح می‌سازد.

۱۱ شخص احمقی که حماقت خود را تکرار می‌کند،

مانند سگی است که استفراغ خود را می‌خورد.

۱۲ برای یک احمق بیشتر امید هست

تا کسی که خودش را حکیم می‌پندارد.

۱۳ آدم تنبل پای خود را از خانه بیرون نمی‌گذارد و می‌گوید:

«در کوچه شیر درنده هست!»

۱۴ او مانند دری که بر پاشنه خود می‌چرخد،

در رختخواب می‌غلند.

۱۵ آدم تنبل دست خود را به داخل بشقاب می‌برد،

اما از فرط تنبلی لقمه را به دهان خود نمی‌گذارد.

۱۶ شخص تنبل در نظر خود حکیم‌تر است از

هفت نفر که خردمندانه پاسخ می‌دهند!

- ۱۷ کسی که در دعوای دیگران دخالت می کند،
مانند شخصی است که گوش های سگ ولگردی را می گیرد.
- ۱۸-۱۹ شخصی که همسایه خود را فریب بدهد
و بعد به او بگوید که شوخی کرده است،
مانند دیوانه ای است
- ۲۰ که تیرهای آتشین و مرگبار پرتاب می کند.
اگر هیزم نباشد، آتش خاموش می شود؛
اگر سخن چین نباشد، نزاع فرومی نشیند.
- ۲۱ همان طور که زغال و هیزم آتش را شعله ور می سازد،
شخص ستیزه جو هم نزاع را داغ تر می کند.
- ۲۲ حرف های آدم سخن چین مانند لقمه های لذیذی است
که با لذت بلعیده می شوند.
- ۲۳ سخنان شیرین و فریبنده، شرارت دل را پنهان می کنند،
درست مانند لعابی که ظرف گلی را می پوشاند.
- ۲۴ شخص کینه توز با حرف های خود
کینه دل خود را مخفی می کند،
۲۵ اما تو سخنان فریبنده او را باور نکن،
زیرا دلش پُر از نفرت است.
- ۲۶ اگرچه او نفرت خود را با حيله پنهان می کند،
اما سرانجام شرارتش بر همه آشکار خواهد شد.
- ۲۷ هرکسی که برای دیگران چاه بکند، خودش در آن می افتد.
هرکه سنگی را به طرف دیگران بغلتاند، آن سنگ برمی گردد و
روی خود او می افتد.

۲۸ زبان دروغ گو از کسانی که مجروحشان می سازد نفرت دارد،
و سخنان چاپلوسانه ویرانی به بار می آورد.

درباره فردا، با غرور صحبت نکن،
زیرا نمی دانی که فردا چه پیش خواهد آمد.

۲۷

- ۲ هرگز از خودت تعریف نکن؛
بگذار دیگران تو را بستانند.
- ۳ حمل سنگ و ریگ، سخت است،
اما فتنه هایی که یک شخص احمق ایجاد می کند، از هر دوی
آنها سخت تر!

۴ خشم بی رحم است و غضب ظالمانه،
اما کیست که بتواند حسادت را تحمل کند؟

۵ سرزنش آشکار

- بہتر از محبت پنهان است.
- ۶ زخمی کہ از سرزنش دوست برسد،
مفیدتر است از صدها بوسہ دشمن.
- ۷ شکم سیر از غسل کراہت دارد،
اما برای شکم گرسنہ ہر چیز تلخ، شیرین است.
- ۸ کسی کہ خانہ و کاشانہ خود را ترک می کند،
ہمچون پرنده ای است کہ از آشیانہ خود، آوارہ شدہ باشد.
- ۹ مشورت صمیمانہ یک دوست
ہمچون عطری خوش بو، دلپذیر است.
- ۱۰ دوست خود و دوست والدینت را ہرگز ترک نکن.
وقتی کہ در سختی هستی، بہ سراغ خویشاوندت نرو؛
ہمسایہ نزدیک بہتر است از خویشاوندی کہ از تو دور است.
- ۱۱ فرزندم، حکمت بیاموز و دل مرا شاد کن
تا بتوانم جواب کسانی را کہ سرزنش می کنند، بدهم.
- ۱۲ شخص عاقل، خطر را می بیند و از آن دوری می کند،
اما آدم سادہ لوح پیش می رود و ضرر می بیند.
- ۱۳ از کسی کہ ضامن شخص غریبہ می شود، گرو بگیر،
و لباس کسی را کہ برای بیگانہ ضامن می شود، بہ گرو
نگہ دار.
- ۱۴ کسی کہ صبح زود دوست خود را با صدای بلند برکت دہد،
برکتش لعنت محسوب خواہد شد.
- ۱۵ غرغرہای زن بہانہ گیر
مثل چک چک آب در روز بارانی است.
- ۱۶ جلوگیری از غرغر چنین زنی،
ہمچون جلوگیری از وزش باد و گرفتن چیزی با دست های
چرب، محال است.
- ۱۷ همان طور کہ آہن، آہن را تیز می کند،
دوست نیز شخصیت دوست خود را تیز می کند.
- ۱۸ ہرکہ از درخت انجیر نگہداری کند، از میوہ اش ہم خواہد
خورد،
و ہرکسی کہ از ارباب خود مراقبت نماید، مورد احترام قرار
خواہد گرفت.
- ۱۹ همان طور کہ آب چہرہ انسان را منعکس می کند،
زندگی شخص ہم منعکس کنندہ درون او است.
- ۲۰ همان طور کہ دنیای مردگان از بلعیدن زندگان سیر نمی شود،

خواسته‌های انسان هم تمام‌شدنی نیست.
 ۲۱ طلا و نقره در کورهٔ آتش آزموده می‌شوند،
 و شخص توسط عکس‌العملش در برابر ستایش دیگران.
 ۲۲ اگر شخص احمق را در هاون هم بکوبی،
 حماقتش از او جدا نمی‌شود.

۲۳ از وضع گله‌ات به‌خوبی باخبر باش
 و از رمه‌هایت به‌دقت مراقبت کن؛
 ۲۴ زیرا ثروت تا ابد باقی نمی‌ماند،
 و نه تاج‌وتخت پادشاه در نسل‌های متوالی.
 ۲۵ علف را درو کن و علوفهٔ کوهستان را جمع‌آوری نما
 تا زمانی که محصول تازه به بار می‌آید؛
 ۲۶ آنگاه از بره‌هایت لباس تهیه خواهی کرد،
 و از فروش بُزهایت زمین خواهی خرید.
 ۲۷ شیر بُزها برای تو، خانواده‌ات و کنیزانت خوراک کافی خواهد
 بود.

مردم بدکار می‌گیرزند، درحالی که کسی آن‌ها را
 تعقیب نمی‌کند،

۲۸

اما نیکان مثل شیر، شجاع هستند.
 ۲ وقتی ملتی طغیان می‌کند، دولتش سرنگون می‌گردد،
 اما رهبران دانا و عاقل مایهٔ ثبات مملکت هستند.
 ۳ حاکمی که بر فقرا ظلم می‌کند،
 مانند باران شدیدی است که محصول را از بین می‌برد.
 ۴ شکستن قانون، ستایش از شریران است،
 اما اطاعت از قانون، مبارزه با آن‌ها می‌باشد.
 ۵ مردم شریر عدالت را درک نمی‌کنند،
 اما پیروان خداوند اهمیت آن را به‌خوبی می‌دانند.
 ۶ انسان بهتر است فقیر و درستکار باشد،
 تا ثروتمند و فرییکار.
 ۷ جوانی که از شریعت اطاعت می‌کند، عاقل است،
 اما کسی که هم‌نشین عیاشان می‌شود، باعث ننگ والدین
 خود می‌شود.

۸ مالی که از راه ربا و سودجویی حاصل شود،
 عاقبت به دست کسی می‌افتد که بر فقرا رحم می‌کند.
 ۹ کسانی که از احکام خدا اطاعت نمی‌کنند،

حتّی دعایشان کراحت آور است.

۱۰ هرکه شخص درستکار را به راه بد منحرف سازد،

عاقبت به دام خودش گرفتار خواهد شد،

اما اشخاص نیک پاداش خوبی می گیرند.

۱۱ ثروتمندان خود را عاقل می پندارند،

اما فقیر خردمند از واقعیت درون آنها باخبر است.

۱۲ وقتی مردمان نیک پیروز می شوند، همه خوشی می کنند،

اما هنگامی که شیریان به قدرت می رسند، مردم خود را پنهان

می کنند.

۱۳ هرکه گناه خود را بپوشاند، هرگز کامیاب نمی شود؛

اما کسی که به گناه خود اعتراف کند و از آن دست بکشد،

خدا بر او رحم می کند.

۱۴ خوشا به حال کسی که همواره از خداوند می ترسد،

اما هرکه در برابر خدا سرسختی نشان بدهد، گرفتار بلا

می شود.

۱۵ مردم بیچاره‌ای که زیر سلطه حاکم ظالمی زندگی می کنند،

مانند کسانی می باشند که گرفتار شیر غران و یا خرس گرسنه

هستند.

۱۶ پادشاه نادان بر مردم بسیار ظلم می کند،

اما آن پادشاهی که از بی عدالتی و رشوه‌خواری نفرت داشته

باشد، سلطنتش طولانی خواهد بود.

۱۷ عذاب وجدان، شخص قاتل را به سوی مرگ سوق می دهد؛

پس تو سعی نکن که او را از عذابش برهانی.

۱۸ هرکه در راه راست ثابت قدم باشد، در امان می ماند،

اما کسی که به راه‌های کج برود، به زمین می خورد.

۱۹ هرکه در زمین خود زراعت کند، نان کافی خواهد داشت،

اما کسی که وقت خود را به بطالت بگذراند، فقیر می شود.

۲۰ اشخاص درستکار کامیاب می شوند،

ولی کسانی که برای ثروتمند شدن عجله می کنند، بی سزا

نمی مانند.

۲۱ جانب‌داری کار درستی نیست،

اما قضاتی هم هستند که به خاطر یک لقمه نان، بی عدالتی

می کنند.

۲۲ آدم خسیس فقط به فکر جمع‌آوری ثروت است،

غافل از این که فقر در انتظار او است.

۲۳ از کسی که اشتباهی را گوشزد کند،
بیشتر از کسی که چاپلوسی کرده است، قدردانی خواهد شد.
۲۴ کسی که از والدین خود دزدی می کند و می گوید:
«خطایی مرتکب نشده‌ام»،
همانند راهزنان است.

۲۵ حرص و طمع باعث جنگ و جدال می شود،
اما توکل نمودن بر خداوند، کامیابی به بار خواهد آورد.
۲۶ کسی که به عقل خود اتکا می کند، احمق است،
اما هرکه از حکمت دانایان پیروی کند، در امان می ماند.
۲۷ کسی که به فقرا کمک می کند، هرگز محتاج نمی شود،
اما کسی که روی خود را از آن‌ها برمی گرداند، مورد لعنت قرار
می گیرد.

۲۸ هنگامی که شیریان به قدرت می رسند، مردم خود را پنهان
می کنند.

اما وقتی آن‌ها سرنگون می شوند، نیکان قدرت را به دست
می گیرند.

کسی که بعد از تویخ‌های زیاد بازهم سرسختی کند،
ناگهان خواهد شکست و عاجی نخواهد داشت. **۲۹**
۲ تا وقتی نیکان حاکم هستند، مردم خوشحال هستند،
ولی اگر قدرت به دست افراد شریر بیفتد، مردم ناله خواهند
کرد.

۳ آنکه حکمت را دوست دارد، والدین خود را خوشحال می سازد،
اما پسری که به دنبال زنان بدکار می رود، دارایی خود را برباد
می دهد.

۴ پادشاه عادل به سرزمین خود ثبات می بخشد،
اما رشوه‌خواران مملکت را ویران می سازند.
۵ آنانی که از دیگران چاپلوسی می کنند،
همسایه خود را فریب می دهند.

۶ شیریان در دام گناه خود گرفتار می شوند،
اما نیکوکاران شادمان می گردند.

۷ شخص نیک نیاز فقیران را درک می کند،
اما شریر چنین درکی ندارد.

۸ اشخاصی که دیگران را مسخره می کنند، شهر را به آشوب
می کشند،

اما آدم دانا خشم را فرو می نشاند.

۹ وقتی یک آدم عاقل یک شخص احمق را به دادگاه می برد،
شخص احمق برآشفته شده مصالحه حاصل نخواهد شد.
۱۰ کسانی که تشنه خون هستند، از افراد نیکو نفرت دارند
و به فکر هلاکت آنان می باشند.

۱۱ آدم احمق به زودی خشم خود را ظاهر می سازد،
اما شخص عاقل از خشم خود جلوگیری می کند.
۱۲ اگر حاکم به سخنان دروغ گوش بدهد،
تمام خادمانش شریر می شوند.

۱۳ فقیر و ثروتمند در یک چیز مانند هم هستند:

خداوند به هردوی آنها چشم بینا داده است.
۱۴ پادشاهی که نسبت به مردم مسکین باانصاف باشد،
سلطنتش همیشه پایدار خواهد ماند.

۱۵ برای تربیت کودکان چوب و تادیب لازم است؛
اگر آنها را به حال خود رها کنی و سرزنش نکنی، باعث
شرمندگی مادر خود می شوند.

۱۶ وقتی شیریان به قدرت می رسند، عصیان زیاد می شود.
اما نیکان سقوط آنها را به چشم خواهند دید.

۱۷ فرزندان را تادیب کن

تا باعث خوشی و آرامش خاطر تو گردد.
۱۸ بدون هدایت خدا، قوم سرکش می شوند؛

خوشا به حال قومی که از شریعت خدا پیروی می کند.
۱۹ نوکران، تنها با نصیحت اصلاح نمی شوند،
زیرا حتی اگر آنها سخنان تو را بفهمند، از آنها پیروی
نمی کنند.

۲۰ برای یک احمق بیشتر امید هست

تا کسی که بدون فکر کردن باعجله حرف می زند.

۲۱ غلامی که اربابش او را از کودکی به ناز پرورده باشد،
سرانجام تمام دارایی ارباب خود را غصب خواهد کرد.

۲۲ شخص تندخو نزاع برپا می کند

و شخص عصبانی مرتکب خطاهای بسیار می شود.

۲۳ تکبر باعث خواری انسان می شود،

اما شخص فروتن سرفراز خواهد شد.

۲۴ کسی که با دزد هم دست می شود، دشمن جان خویش است،
زیرا با این که قسم داده می شود چیزی نمی گوید.

۲۵ کسی که از انسان می ترسد در دام می افتد،

اما هرکه بر خداوند توکل می کند، در امان می ماند.
 ۲۶ بسیاری از مردم از حاکم انتظار لطف دارند،
 اما داوری انسان به دست خداوند است.
 ۲۷ درستکاران از شریران نفرت دارند
 و شریران از درستکاران.

سخنان آگور

این ها سخنان آگور، پسر یاقه است، خطاب به ایتیل
 و اوکال:

۳۰

خدایا، خسته و درمانده ام،
 چه چاره کنم؟
 ۲ به یقین من نادان ترین انسان هستم؛
 من فاقد فهم انسانی هستم.
 ۳ من حکمتی نیاموخته ام،
 و شناختی از آن قدّوس ندارم.
 ۴ کیست که به آسمان صعود نموده و از آنجا نزول کرده باشد؟
 کیست که باد را در مشت خود جمع کرده باشد
 و آب ها را در ردای خود پیچیده باشد؟
 کیست که حدود زمین را تعیین کرده باشد؟
 نام او چیست و پسر او چه نام دارد؟ اگر می دانی، بگو.
 ۵ «تمام سخنان خدا پاک و خالص است؛
 خدا برای کسانی که به او پناه می برند، سپر است.
 ۶ به کلام او چیزی میفزاید،
 مبادا تو را تنبیه کند و دروغ گو شمرده شوی.»

۷ ای خدا، پیش از این که بمیرم،
 دو چیز از تو می خواهم:
 ۸ زبان مرا از دروغ گفتن بازدار،
 و مرا نه فقیر ساز و نه ثروتمند،
 بلکه روزی مرا به اندازه احتیاجم به من بده.
 ۹ زیرا اگر ثروتمند شوم، ممکن است تو را انکار کنم و بگویم:
 «خداوند کیست؟»
 و اگر فقیر شوم،

شاید دزدی کنم و نام تو را بی حرمت سازم.

۱۰ هیچ وقت از کسی نزد کارفرمایش بدگویی نکن،
مبادا او تو را لعنت کند و تو سزای آن را ببینی.

۱۱ هستند کسانی که پدر خود را نفرین می کنند
و قدر مادر خود را نمی دانند.

۱۲ هستند کسانی که خود را پاک می دانند،
در حالی که آلوده به گناه می باشند.

۱۳ هستند کسانی که چشمانی متکبر دارند،
و از نگاهشان حقارت می بارد.

۱۴ هستند کسانی که دندان هایشان را تیز می کنند
تا به جان مردم فقیر و محتاج افتاده
آن ها را ببلعند.

۱۵ زالو دو دختر دارد

که می گویند: «به من بده، به من بده!»

سه چیز هستند که سیر نمی شوند،
بلکه چهار چیز که نمی گویند کافی است.

۱۶ دنیای مردگان،

رحم نازا،

زمین خشک و بی آب،

و آتش شعله ور.

۱۷ کسی که پدر خود را مسخره کند

و یا از اطاعت مادر خود عار داشته باشد،

کلاغ ها چشمانش را از کاسه بیرون می آورند

و لاشخورها بدنش را می خورند.

۱۸ چهار چیز است که برای من بسیار عجیب است

و من آن ها را نمی فهمم:

۱۹ پرواز عقاب در آسمان،

خزیدن مار بر صخره،

راه یابی کشتی از دریا،

به وجود آمدن عشق بین مرد و زن.

۲۰ این است طریق زن بدکاره:
زنا می کند و با بی شرمی می گوید:
«گناهی نکرده ام.»

۲۱ سه چیز زمین را به لرزه درمی آورد،
بلکه چهار چیز است که زمین تاب تحمّل آن ها را ندارد:
۲۲ غلامی که به سلطنت می رسد،
احمقی که سیر و ثروتمند شود،
۲۳ زن بداخلاقی که شوهر کرده باشد،
و کنیزی که جای خانم خانه را می گیرد.

۲۴ در دنیا چهار حیوان هستند که کوچک می باشند،
اما شعور بسیار دارند:
۲۵ مورچه ها: اگرچه ضعیف هستند،
اما در تابستان برای زمستان خوراک ذخیره می کنند؛
۲۶ گورکن ها: با آنکه ناتوان اند،
اما در بین صخره ها برای خود لانه می سازند؛
۲۷ ملخ ها: هرچند رهبری ندارند،
ولی در دسته های منظم حرکت می کنند؛
۲۸ و مارمولک ها: اگرچه می توان آن ها را با دست گرفت،
اما در قصرهای پادشاهان پیدا می شوند.

۲۹ سه چیز هست که خوش خرام هستند،
بلکه چهار موجود که باوقار راه می روند:
۳۰ شیر که پادشاه حیوانات است
و از هیچ چیز نمی ترسد،
۳۱ طاووس، بز نر،
و پادشاهی که سپاهیان او هستند.

۳۲ اگر از روی حماقت مغرور شده
و نقشه های پلیدی کشیده ای،
از این کارهایت دست بکش.
۳۳ همچنان که از زدن شیر، کرّه به دست می آید
و از ضربه زدن به بینی خون جاری می شود،
از برانگیختن خشم نیز نزاع برپا می گردد.

نصیحت به پادشاه

سخنان لِمُوئیل پادشاه
سخنانی که مادرش به او تعلیم داد:

۳۱

- ۲ حال ای پسر من،
ای پسری که در جواب نذرهایم به دنیا آمدی.
- ۳ نیروی جوانی‌ات را صرف زنان نکن،
زیرا آن‌ها باعث نابودی پادشاهان شده‌اند.
- ۴ ای لِمُوئیل،
شایسته نیست پادشاهان شراب‌خوار باشند،
و یا حاکمان می‌گساری کنند،
۵ زیرا ممکن است قوانین را فراموش کنند
و نتوانند به داد مظلومان برسند.
- ۶ مشروب را به کسانی بده که در انتظار مرگ هستند
و شراب را به کسانی که در تلخ‌کامی به سر می‌برند
۷ تا بنوشند و فقر خود را فراموش کنند،
و بدبختی خود را دیگر به یاد نیاورند.
- ۸ برای بی‌زبانان دهان خود را بگشا
و از کسانی که بیچاره هستند دفاع کن.
- ۹ دهان خود را باز کن و با عدالت داوری کن،
و به داد مردم فقیر و مسکین برس.

خصوصیات یک زن لایق

- ۱۰ همسر لایق را چه کسی می‌تواند پیدا کند؟
ارزش او از جواهرات هم بیشتر است.
- ۱۱ او مورد اعتماد شوهر خود می‌باشد
و نمی‌گذارد شوهرش به چیزی محتاج شود.
- ۱۲ تمام روزهای زندگی‌اش
به شوهرش خوبی خواهد کرد، نه بدی.
- ۱۳ پشم و کتان را انتخاب می‌کند
و با دست‌های خود و با رغبت آن‌ها را می‌ریسد.
- ۱۴ او برای تهیه خوراک
مانند کشتی‌های تاجران به راه‌های دور می‌رود.

- ۱۵ پیش از آنکه هوا روشن شود، از خواب برمی خیزد و برای خانواده خود خوراک آماده می کند
- و به کنیزان خود سهم لازم را می دهد.
- ۱۶ مزرعه ای را انتخاب می کند و بعد از بررسی، آن را می خرد
- و با دست رنج خود تاکستانی را احداث می کند.
- ۱۷ او قوی و پُرکار است
- و از نیروی بازوی خود استفاده می کند.
- ۱۸ ارزش آنچه را که درست می کند، می داند
- و شب ها تا دیروقت کار می کند.
- ۱۹ با دست های خود نخ می ریسد
- و پارچه می بافت.
- ۲۰ فقیران را با سخاوت کمک می کند
- و نسبت به نیازمندان گشاده دست است.
- ۲۱ از برف و سرما نمی ترسد،
- زیرا برای تمام اهل خانه خود لباس گرم دوخته است.
- ۲۲ برای خود نیز لباس های زیبا
- از پارچه های کتان ارغوانی می دوزد.
- ۲۳ شوهرش در شهر معروف است.
- ۲۴ او لباس و کمر بند تهیه می کند
- و به تاجران می فروشد.
- ۲۵ او زنی است قوی و باوقار
- و از آینده بیم ندارد.
- ۲۶ تمام سخنانش پُر از حکمت
- و نصایحش محبت آمیز است.
- ۲۷ تنبلی نمی کند
- و به احتیاجات خانواده خود رسیدگی می کند.
- ۲۸ فرزندان او خوشنودند
- و شوهرش نیز او را می ستاید و می گوید:
- ۲۹ «هستند زنان بسیار شایسته،
- ولی تو از همه آنان بهتری.»
- ۳۰ جمال فرینده و زیبایی ناپایدار است،
- اما زنی که از خداوند می ترسد، قابل تحسین است.
- ۳۱ پاداش کارهایش را به او بدهید
- و همگی او را به خاطر شایستگی اش تحسین کنید.



جامعة سلیمان

٥	٤	٣	٢	١
١٠	٩	٨	٧	٦
			١٢	١١



کتاب جامعه

معرفی کتاب

کتاب جامعه به وسیلهٔ مردی حکیم و دانا نوشته شده است. او هم تجربیات شخصی و هم مشاهدات اجتماعی خود را عمیقاً در این کتاب منعکس نموده است. نویسنده مطلب خود را با یک سؤال اساسی آغاز می‌کند و آن این که «از تمام فعالیت‌های انسان در این دنیا چه نصیبش می‌شود؟» و جواب می‌دهد که «هیچ فایده‌ای در این دنیا نیست.» پاسخ وی به این استدلال منفی نیست و از خواننده دعوت می‌کند که از کار و زندگی‌ای که خدا بخشیده است، لذت ببرد.

چون نویسنده زندگی را خوب می‌شناسد، اعتراف می‌کند که بسیاری از مسائل و امور، بالاتر از درک و فهم انسان می‌باشند. با این وجود، او امید خود را به خدا از دست نمی‌دهد، ایمان خود را به خدا تأکید می‌کند و کوشش می‌نماید تا با وجود بسیاری از سؤالات بی‌جواب، با شادی زندگی کند. او دیگران را نیز به همین روش تشویق می‌نماید.

تقسیم‌بندی کتاب

آیا زندگی هدفی دارد؟ ۱:۱-۲:۲۶

گفتاری دربارهٔ زندگی ۳:۱-۱۱:۸

نصیحت آخر ۱۱:۹-۱۲:۸

خلاصه ۱۲:۱-۱۴

زندگی بیهوده است

این است سخنان واعظ، پسر داوود، پادشاه اورشلیم.

۲ «بیهودگی! بیهودگی!» واعظ می‌گوید.

«بیهودگی! بیهودگی! همه چیز بیهودگی است!»

۳ انسان از این همه رنج و زحمتی که در زیر آفتاب می‌کشد

چه فایده‌ای می‌بیند؟

۴ نسل‌ها می‌آیند و نسل‌ها می‌روند،

اما دنیا همین طور تا ابد باقی می ماند.
 ۵ آفتاب طلوع و بعد غروب می کند،
 و باز به جایی که باید از آنجا طلوع کند، می شتابد.
 ۶ باد به سمت جنوب می وزد،
 و بعد به سوی شمال دور می زند؛
 بله، باد به هر سو می وزد و سرانجام
 به جای اول خود برمی گردد.
 ۷ همه رودخانه ها به دریا جاری می شوند،
 اما دریا هرگز پُر نمی شود؛
 آب نهرها هم به جایی که از آن جاری شده اند،
 دوباره بازمی گردند.
 ۸ همه چیز آن قدر خسته کننده است
 که زبان از بیان آن عاجز است.
 چشم از دیدن سیر نمی شود
 و گوش از شنیدن پُر نمی شود.
 ۹ آنچه گذشته است باز تکرار می شود
 آنچه رخ داده، باز هم اتفاق می افتد؛
 در زیر آفتاب هیچ چیز تازه ای نیست.
 ۱۰ آیا چیزی هست که درباره اش بتوان گفت: «ببین، این تازه
 است»؟
 آن نیز قبل از ما بوده و در اصل قدیمی است.
 ۱۱ از گذشتگان یادی نیست
 و آیندگان نیز از نسل های پیشین یادی نخواهند کرد.

تجربه حکیمان

۱۲ من واعظ هستم و در اورشلیم بر اسرائیل سلطنت می کردم. ۱۳ تصمیم
 گرفتم تا درباره هر چیز در این دنیا با حکمت تحقیق و تفحص کنم.
 خدا چه کار سختی به عهده انسان سپرده تا به آن مشغول باشد! ۱۴ من
 همه چیز را در زیر آفتاب دیدم و به این نتیجه رسیدم که جملگی بیهوده
 و به دنبال باد دویدن است.

۱۵ آنچه را که کج است نمی توان راست کرد
 و آنچه را که وجود ندارد، نمی توان شمرد.

۱۶ به خود گفتم: «من حکمت و معرفت زیادی اندوختم و بیشتر از
 همه کسانی که قبل از من در اورشلیم حکومت می کردند، حکمت و

دانش کسب کردم.»^{۱۷} تصمیم گرفتم که فرق بین حکمت و جهالت را بدانم، اما پی بردم که این کار هم بیهوده و دنبال باد دویدن است،^{۱۸} زیرا حکمت بیشتر غم بیشتر به بار می آورد، و دانش بیشتر، اندوه بیشتر.

بیهودگی عیش و عشرت

۲ به خود گفتم: «بیا، عیش و عشرت را تجربه کن و از زندگی لذت ببر.» اما دیدم که آن هم بیهوده است.^۲ همچنین دریافتم که خنده و شادی نیز احمقانه و بی فایده است.^۳ در اشتیاق خود برای کسب حکمت، تصمیم گرفتم که خود را با شراب شادمان سازم و حماقت را امتحان کنم. فکر کردم که این بهترین راهی است که انسان می تواند با آن روزهای خود را در این دنیا سپری کند.

۴ کارهای بزرگی انجام دادم. برای خود خانه ها ساختم و تاکستان ها غرس نمودم. ۵ باغ های پُر از گل ساختم و در آن ها از هر نوع درخت میوه دار کاشتم؛ ۶ و استخرهای بزرگی برای آبیاری درختان بسیاری که کاشته بودم، ساختم. ۷ غلامان و کنیزان بسیار خریدم و صاحب غلامان و کنیزان خانه زاد شدم. هیچ یک از کسانی که پیش از من در اورشلیم حکومت کرده بودند، به اندازه من گله و رمه نداشتند. ۸ نقره و طلا و گنجینه های پادشاهانی را که من بر سرزمینشان حکومت می کردم، برای خود جمع کردم. سرایندگان مرد و زن برای سرگرمی من می سراییدند. هر قدر که دلم می خواست، برای خود زن های زیبا گرفتم.

۹ بلی، من شخص بزرگی بودم، بزرگ تر از همه کسانی که قبل از من در اورشلیم زندگی می کردند. در عین حال از حکمت نیز برخوردار بودم. ۱۰ هر چیزی که می دیدم و می خواستم به دست آوردم و خود را از هیچ خوشی و لذتی محروم نساختم. از هر کاری که می کردم، لذت می بردم و همین پاداش زحماتم بود. ۱۱ اما وقتی به کارهایی که کرده بودم و زحماتی که در زیر آفتاب کشیده بودم فکر کردم، فهمیدم که همه آن ها چون دویدن دنبال باد، بیهوده و بی فایده بودند. ۱۲ مگر یک پادشاه چه می تواند بکند جز آنچه که پادشاهان قبل از او انجام داده بودند؟

بنابراین حکمت و حماقت و جهالت را بررسی کردم. ۱۳ دیدم، همان طور که روشنی بر تاریکی برتری دارد، حکمت هم برتر از جهالت است. ۱۴ شخص حکیم بینش دارد و راه خود را می داند، اما مرد احمق در تاریکی به سر می برد. ولی این را هم دانستم که عاقبت هردوی ایشان یکی است. ۱۵ در دل خود گفتم: «چون من و جاهل به یک سرنوشت گرفتار می شویم، پس فایده حکمت بسیار چیست؟» و با خود گفتم،

این نیز بیهودگی است. ^{۱۶} زمانی می‌رسد که نه یادی از مرد حکیم باقی می‌ماند و نه از مرد احمق، بلکه هر دو به کل فراموش خواهند شد. مرد احمق همان‌گونه می‌میرد که مرد حکیم خواهد مرد. ^{۱۷} پس از زندگی بیزار شدم، زیرا آنچه که در زیر آفتاب رخ می‌دهد، برآیم دردآور بود. زندگی تمامش بیهوده و به دنبال باد دویدن است.

^{۱۸} از تمام زحماتی که در زیر آفتاب کشیده بودم بیزار شدم، زیرا باید همه آن‌ها را برای جانشین خود واگذارم. ^{۱۹} چه کسی می‌داند که او حکیم خواهد بود یا احمق. باین حال، او صاحب همه چیزهایی خواهد شد که من با حکمت خود ولی با رنج و مشقت در زیر آفتاب به دست آورده‌ام. این نیز بیهودگی است. ^{۲۰} بنابراین از تمام زحماتی که در زیر آفتاب کشیده‌ام، کاملاً مایوس گشتم. ^{۲۱} آدمی با زحمت فراوان و از روی عقل و دانش و مهارت مال و دارایی می‌اندوزد، سپس همه را برای کسی به‌جا می‌گذارد که هرگز برای آن زحمت نکشیده است. این نیز بیهوده و مصیبتی بزرگ است. ^{۲۲} انسان از این همه زحمت و مشقتی که در زیر آفتاب می‌کشد، چه چیزی به دست می‌آورد؟ ^{۲۳} روزهایش با تشویش و نگرانی می‌گذرد و شب‌ها هم آرامش ندارد. این نیز بیهودگی است. ^{۲۴} پس برای انسان بهتر است که بخورد و بنوشد و از دست رنج خود لذت ببرد. این از جانب خداوند است. ^{۲۵} زیرا کیست که بتواند جدا از خدا چیزی بخورد و لذت ببرد؟ ^{۲۶} خدا به کسانی که او را خشنود می‌سازند، حکمت، دانش و خوشی می‌بخشد، ولی به خطاکاران مشقت کار و زحمت اندوختن مال را می‌دهد تا آن را از ایشان گرفته به کسانی عطا کند که از آن‌ها راضی است. این نیز بیهوده است و در پی باد دویدن.

هر چیز زمانی دارد

برای هر چیزی که در دنیا اتفاق می‌افتد، زمان معینی وجود دارد.

۳

۲ زمانی برای تولد، زمانی برای مُردن،

زمانی برای کاشتن، زمانی برای درو کردن،

۳ زمانی برای گشتن، زمانی برای شفا دادن،

زمانی برای ویران کردن، زمانی برای بنا کردن،

۴ زمانی برای گریه، زمانی برای خنده،

زمانی برای ماتم، زمانی برای رقص،

۵ زمانی برای دور ریختن سنگ‌ها، زمانی برای جمع‌آوری سنگ‌ها،

زمانی برای در آغوش گرفتن، زمانی برای اجتناب از آن،

۶ زمانی برای به دست آوردن، زمانی برای از دست دادن،

زمانی برای نگاه داشتن، زمانی برای دور انداختن،
 ۷ زمانی برای بُریدن، زمانی برای دوختن،
 زمانی برای سکوت، زمانی برای سخن گفتن،
 ۸ زمانی برای محبت، زمانی برای نفرت،
 زمانی برای جنگ و زمانی برای صلح.

کار و فعالیت انسان

۹ یک کارگر چه سودی از زحمت خود می برد؟ ۱۰ زحماتی را که خدا بر دوش انسان گذاشته است، دیده ام. ۱۱ او هر چیز را برای زمان خودش زیبا ساخته است. همچنین او حس ابدیت را در دل انسان نهاده است، اما انسان نمی تواند مفهوم کارهای خدا را از ابتدا تا انتها درک کند. ۱۲ پس به این نتیجه رسیدم که بهتر است خوش باشیم و تا زمانی که زنده هستیم، به نیکوکاری مشغول باشیم، ۱۳ و این که هر کس بخورد و از دست رنج خود لذت ببرد، زیرا این ها همه نعمت خدا است. ۱۴ پس دریافتم که کارهای خدا پایدار و تغییرناپذیرند. کسی نمی تواند به آن ها چیزی بیفزاید و یا چیزی از آن ها کم کند. منظور خدا از انجام این کارها این است که ترس خدا در دل انسان ها باشد. ۱۵ هرآنچه که اکنون وجود دارد و هرآنچه در آینده خواهد بود، در گذشته بوده است. خدا آنچه را که در گذشته انجام داده است، تکرار می کند.

بی عدالتی در جهان

۱۶ علاوه بر این، دیدم که در زیر آفتاب به جای عدالت، شرارت و به جای انصاف، ظلم برقرار است. ۱۷ در دل خود گفتم: «خدا اشخاص نیک و شریر را داوری خواهد کرد، زیرا او برای هر امری زمانی و برای هر کاری وقت مناسبی را معین نموده است.» ۱۸ همچنین فهمیدم که خدا انسان را می آزماید تا به او بفهماند که بهتر از حیوان نیست. ۱۹ زیرا سرنوشت انسان و حیوان یکسان است. آن ها مانند هم نفس می کشند و مانند هم نیز می میرند و انسان بر حیوان برتری ندارد. آری، همه چیز بیهوده است. ۲۰ انسان و حیوان، هر دو به یک جا می روند. هر دو از خاک سرشته شده اند و به خاک برمی گردند. ۲۱ کیست که بداند روح انسان به عالم بالا می رود و یا روح حیوان به زیر زمین؟ ۲۲ پس فهمیدم که بهتر است انسان از کاری که می کند، لذت ببرد. زیرا همین است نصیب او، و کسی هم نیست که او را پس از مرگ بازگرداند تا ببیند بعد از او چه گذشته است.

آنگاه در مورد ظلم و ستمی که در زیر آفتاب جریان دارد، فکر کردم. مردم مظلوم را دیدم که اشک می ریزند، اما هیچ کس

آن‌ها را تسلی نمی‌داد و کسی به دادشان نمی‌رسید، چون کسانی که بر آن‌ها جفا می‌کردند، دارای زور و قدرت هستند.^۲ پس گفتم کسانی که مُردند و از این دنیا رفتند از کسانی که هنوز زنده‌اند، وضع بهتری دارند.^۳ اما خوشبخت‌تر از این دو گروه کسانی هستند که هنوز به دنیا نیامده‌اند تا کارهای شیرانه‌ای که در زیر آفتاب کرده می‌شود را ببینند.

^۴ بعد مشاهده کردم که تلاش و موفقیّت یک شخص نتیجهٔ حسادت او به دیگران است. این کار هم مانند دویدن به دنبال باد، بیهوده است.
^۵ مرد احمق دست روی دست خود می‌گذارد

و گرسنگی می‌کشد.

^۶ یک دست پُر آرامش

بهتر است از دو دست پُر با مشقّت

و دنبال باد دویدن.

^۷ همچنین نمونهٔ بیهودهٔ دیگری را در زیر آفتاب دیدم:

^۸ شخصی هست تنها و بی‌کس که

نه پسری دارد و نه برادری؛

سخت زحمت می‌کشد

اما چشمش از ثروت سیر نمی‌شود

و از خود نمی‌پرسد: «برای چه کسی زحمت می‌کشم

و خود را از لذت‌های زندگی محروم می‌سازم؟»

این نیز بیهوده و دردآور است.

^۹ دو نفر از یک نفر بهترند، زیرا منفعت بیشتری از کارشان به دست می‌آورند.^{۱۰} هرگاه یکی از آن‌ها بیفتد، دیگری او را بلند می‌کند. اما وای به حال کسی که تنها باشد و بیفتد و کسی را نداشته باشد تا او را بلند کند.^{۱۱} اگر دو نفر کنار هم بخوابند گرم می‌شوند، اما کسی که تنها است چگونه می‌تواند خود را گرم کند؟^{۱۲} اگر کسی تنها باشد و به او حمله شود، ممکن است از پای درآید، اما اگر دو نفر باشند، می‌توانند از خود دفاع کنند. ریسمان سه‌لا به‌آسانی پاره نمی‌شود.

^{۱۳} جوان فقیر اما حکیم، بهتر از پادشاه پیر و احمق است که هشدار دیگران را نمی‌پذیرد.^{۱۴} چنین جوانی ممکن است که از زندان آزاد شده به مقام پادشاهی برسد، هرچند که فقیر به دنیا آمده باشد.^{۱۵} دیدم که مردمی که زیر آفتاب زندگی می‌کنند مایل‌اند از این جوانی که جانشین آن پادشاه شده است، پیروی کنند.^{۱۶} او بر عدهٔ بی‌شماری حکومت می‌کند. اما نسل بعدی به او رغبتی نشان نخواهد داد. به‌راستی این نیز بیهوده و در پی باد دویدن است.

باعجله قول ندهید

۵

وقتی به خانه خدا می روی، مواظب رفتار خود باش. گوش دادن و یاد گرفتن بهتر است از تقدیم قربانی احمقان که متوجه رفتار شیرانه خود نیستند.^۲ پیش از آنکه حرفی بزنی، خوب فکر کن؛ در سخن گفتن عجله نکن و در حضور خدا حرف های نسنجیده نزن، زیرا او در عالم بالا است و تو بر روی زمین هستی. پس سخنان کوتاه و سنجیده باشد.

۳ زحمت و مشقت زیاد بی خوابی می آورد و پُرگویی حماقت.

۴ هرگاه برای خدا نذری داری، در ادای آن تأخیر نکن، زیرا خداوند از احمقان خشنود نیست؛ به قول خود وفادار باش. ۵ بهتر است اصلاً نذر نکنی تا این که نذر کنی و آن را ادا نمایی. ۶ مگذار که سخنان دهانت تو را به گناه بکشاند، و به خادم بگویی: «اشتباه نذر کردم». چرا باید خدا را به خشم آوری و باعث شوی تمام حاصل کار تو را از بین ببرد؟ ۷ خیالات زیاد و پُرگویی بیهوده است؛ پس تو از خدا بترس.

زندگی بیهوده است

۸ اگر می بینی که بر مردم مسکین ظلم می شود و عدالت و انصاف اجرا نمی شود، تعجب نکن، زیرا بر هر مأمور یک مأمور بالاتر نظارت می کند و یک مأمور بالاتر همگی را تحت نظر خود دارد.

۹ هرکسی از زمین بهره می گیرد؛ حتی پادشاه هم در آن سهمی دارد. ۱۰ شخص پول دوست هرگز از پول سیر نمی شود و کسی که طالب ثروت است هرگز از درآمد خود راضی نیست. این نیز بیهوده است. ۱۱ هرقدر ثروت زیاد شود به همان اندازه خورندگان آن نیز زیاد می شوند. پس چه نفعی به صاحب ثروت می رسد جز این که به ثروت خود بنگرد؟ ۱۲ خواب کارگر شیرین است، چه کم خورده باشد چه زیاد، اما ثروت شخص دولتمند نمی گذارد که او خواب راحت داشته باشد.

۱۳ مصیبت دردناک دیگری که در زیر آفتاب دیدم این است که شخصی پول ذخیره می کند تا در آینده از آن استفاده کند. ۱۴ سپس همه آنچه را که اندوخته است در یک حادثه از دست می دهد و چیزی برای فرزندانش به جا نمی ماند. ۱۵ انسان از مادر، برهنه به دنیا می آید و همان طور برهنه از دنیا می رود و از ثروت خود چیزی با خود نمی برد. ۱۶ مصیبت دردناک دیگر این است که مردم همان طور که دست خالی می آیند، دست خالی نیز می روند و رنج و زحمتشان در پی باد دویدن است. ۱۷ تمام زندگی آن ها در تاریکی و با درد و رنج و خشم سپری می شود.

۱۸ از آنچه دیدم نتیجه گرفتم که بهتر است که انسان بخورد و بنوشد و از دوران کوتاه زندگی خود که خدا به او داده و از آنچه که با کار و زحمت خود در زیر آفتاب به دست آورده است لذت ببرد، چون قسمتش همین است. ۱۹ علاوه بر این اگر خدا به کسی ثروت و دارایی می‌بخشد، او باید این بخشش خدا را با شکرگزاری بپذیرد و از آن لذت ببرد. ۲۰ چنین شخصی چندان به دوران کوتاه عمر خود فکر نمی‌کند، زیرا خدا او را با خوشی دل مشغول نگه می‌دارد.

بیهودگی ثروت

۶ مصیبت بزرگ دیگری در زیر آفتاب دیدم که برای بشر بسیار سنگین است. ۲ خدا به بعضی ثروت، دارایی و عزت می‌دهد به طوری که در زندگی کمبودی ندارند، اما قدرت استفاده از آن را به آن‌ها نداده است. در عوض بیگانه‌ای می‌آید و از ثروت آن‌ها استفاده می‌کند. این نیز بیهوده است و مصیبت بزرگی است. ۳ نوزاد سقط شده بهتر است از شخصی که صد فرزند داشته باشد و سال‌های زیادی زندگی کند، اما از خوشی‌های دنیا بهره‌ای نبرد و جسدش آبرومندانه دفن نگردد، ۴ زیرا نوزاد سقط شده در بیهودگی می‌آید و در تاریکی می‌رود و نامش در تاریکی فراموش می‌شود. ۵ او روشنی آفتاب را هرگز ندید و از وجود آن باخبر نشد، اما حداقل آسودگی یافت. ۶ چه فایده‌ای دارد کسی دو هزار سال زندگی کند ولی در زندگی خوشی نبیند؟ آیا سرانجام همگی به یک‌جا نمی‌روند؟

۷ تمامی زحمت انسان برای شکمش می‌باشد، ولی هرگز سیر نمی‌شود. ۸ برتری شخص حکیم بر شخص نادان چیست؟ یا برتری فقیری که می‌داند چگونه زندگی خود را اداره کند؟ ۹ بهتر است به آنچه که دارید و با چشم خود می‌بینید قانع باشید تا این که همیشه در آرزوی کسب آنچه ندارید باشید، زیرا این نیز بیهوده و به دنبال باد دویدن است.

۱۰ هرچه که هست از قبل معین شده و سرنوشت انسان نیز معلوم است و انسان نمی‌تواند با کسی که از او توان‌تر است مجادله کند. ۱۱ پس برای انسان چه امتیازی دارد؟ هرچه حرف بیشتر، بیهودگی بیشتر. ۱۲ انسان چگونه بداند که برای این عمر کوتاهی که همچون سایه، کوتاه و درگذر است، چه چیز خوب است؟ و یا کیست که به او بگوید پس از مرگش در زیر آفتاب چه اتفاقی خواهد افتاد؟

اندیشه‌های زندگی

نیک‌نامی از عطرِ گران‌بها بهتر است،
و روز مرگ از روز تولد.



۲ رفتن به خانه ماتم

بهتر از رفتن به جشن است،
زیرا مرگ سرنوشت همه انسان‌ها است،
و لازم است این را به یاد داشته باشند.

۳ اندوه بهتر از خنده است،

زیرا غم منجر به فهم بیشتر می‌شود.

۴ حکیمان درباره مرگ می‌اندیشند،
ولی احمقان در پی خوش گذرانی هستند.

۵ شنیدن انتقاد از شخص دانا،

بهتر از شنیدن تمجید از احمقان است،

۶ زیرا خنده احمقان

مانند صدای ترق ترق خار در آتش زیر دیگ، بیهوده است.

۷ ظلم، مرد حکیم را احمق می‌گرداند،

و رشوه، دل او را فاسد می‌سازد.

۸ انتهای کار از شروع آن بهتر است،

و صبر و شکیبایی از غرور نیکوتر.

۹ سریع خشمگین نشوید،

زیرا کسی که زود خشمگین می‌شود، احمق است.

۱۰ نپرس: «چرا دوران گذشته بهتر از این روزها بود؟»

زیرا چنین سؤالی عاقلانه نیست.

۱۱ ارث و حکمت هر دو ارزشمندند؛

هر یک امتیازی است برای صاحبان خود،

۱۲ زیرا حکمت و ثروت پناهگاهی برای انسان هستند،

ولی مزیت حکمت این است که به انسان زندگی می‌بخشد.

۱۳ کارهای خدا را ببینید،

چه کسی می‌تواند آنچه را که او کج ساخته است راست

نماید؟

۱۴ و در زمان سختی این را به یاد داشته باش

که موفقیت و سختی را خدا معین کرده است،

و انسان نمی‌داند بعد از او چه اتفاقی رخ خواهد داد.

۱۵ در این زندگی بیهوده خود چیزهای بسیاری دیده‌ام. اشخاص
نیکویی هستند که در جوانی می‌میرند، اما افراد شریری نیز هستند که با
وجود شرارت‌هایشان عمر طولانی می‌کنند. ۱۶ پس بیش از حد، نیک و
باحکمت نباشید، مبادا خود را هلاک کنید. ۱۷ بسیار شریر و احمق هم

نباشید، مبادا مرگتان زود فرارسد.^{۱۸} در هیچ کدام از آن‌ها افراط نکنید. شخص خدا ترس از این دو در امان خواهد بود.
^{۱۹} حکمت، انسان را از ده فرمانده که در یک شهر فرمانروایی می‌کنند، تواناتر می‌سازد.

^{۲۰} در دنیا هیچ کسی نیست که کاملاً نیک باشد و هرگز گناه نکند.
^{۲۱} هر حرفی را که می‌شنوی به دل نگیر، حتی اگر بشنوی که خدمتکار ت به تو ناسزا می‌گوید.^{۲۲} خودتان نیز خوب می‌دانید که شما هم بارها به دیگران ناسزا گفته‌اید.

^{۲۳} من با حکمت خود تمام این‌ها را آزمودم و سعی کردم که حکیم باشم، اما به جایی نرسیدم،^{۲۴} زیرا آنچه وجود دارد پیچیده و عمیق است. چه کسی می‌تواند آن را بفهمد.^{۲۵} پس وقت خود را صرف مطالعه و تحقیق نمودم و تصمیم گرفتم که حکمت را بیاموزم تا جواب سؤالات خود را پیدا کنم؛ برایم ثابت شد که شرارت و حماقت کار مردم احمق و دیوانه است.

^{۲۶} فهمیدم که زن حيله گر از مرگ تلخ تر است؛ عشق او همچون دام و تله و بازوانش مانند کمند است. کسی که خدا از او راضی باشد از دام او نجات می‌یابد، اما شخص گناهکار گرفتار او می‌شود.^{۲۷-۲۸} واعظ می‌گوید: وقتی به دنبال حقیقت بودم و جزئیات را بررسی می‌کردم، به این نتیجه رسیدم که در میان هزار مرد می‌توان یک مرد محترم پیدا کرد، ولی در میان هزار زن یک زن قابل احترام هم وجود ندارد.^{۲۹} پس به این نتیجه رسیدم که خدا انسان را نیک و درستکار آفرید، اما انسان خود را به مسائل پیچیده گرفتار کرده است.

چه کسی حکیم است،

و کیست که تفسیر همه چیز را بداند؟



حکمت چهره شخص را روشن می‌سازد،

و گرفتگی را از صورتش می‌زداید.

اطاعت از پادشاه

^۱ از فرمان پادشاه اطاعت کنید، زیرا در پیشگاه خدا سوگند یاد کرده‌اید.
^۲ برای رفتن از حضور او شتاب مکنید و از فرمانش سرپیچی ننمایید، زیرا او هرچه بخواهد انجام خواهد داد.^۳ فرمان پادشاه قدرت دارد و کسی نمی‌تواند به او بگوید: «چه می‌کنی؟»^۴ کسی که از او اطاعت می‌کند، در امان است و مرد حکیم می‌داند که چه زمان و چگونه اوامر او را به جا آورد.^۵ برای انجام هر امری، زمان و راه مناسبی وجود دارد، هرچند مشکلات انسان فراوان باشد.^۶ هیچ کس از آینده خبر ندارد و کسی

هم نمی‌تواند به او بگوید که در آینده چه رخ خواهد داد.^۸ هیچ کس نمی‌داند که چه روزی مرگ او فرا می‌رسد و نمی‌تواند روز مرگ خود را به تعیین کند؛ همان‌طور که سرباز نمی‌تواند از جنگ بگریزد، هیچ شریری نمی‌تواند با شرارت خود را نجات دهد.

درستکاران و گناهکاران

^۹ من درباره آنچه که در زیر آفتاب رخ می‌دهد، فکر کردم و دیدم که چطور یک انسان بر انسان دیگر ظالمانه حکمرانی می‌کند.^{۱۰} آنگاه دیدم که مردم شریر مردند و به خاک سپرده شدند، اما مردم آن شهر که بر آن‌ها ظلم می‌شد، بعد از دفن این افراد، از آن‌ها تعریف و تمجید می‌نمودند. این نیز بیهودگی است.

^{۱۱} چون خطاکاران فوراً مجازات نمی‌شوند، مردم فکر می‌کنند که می‌توانند شریانه رفتار کنند.^{۱۲} گرچه ممکن است یک گناهکار صدبار گناه کند و باز هم زنده بماند، اما درواقع کسانی سعادت‌مند خواهند بود که از خدا می‌ترسند و به او احترام می‌گذارند.^{۱۳} کسی که گناه می‌کند روی سعادت را نخواهد دید. عمر او مانند سایه زودگذر و کوتاه است، چون از خدا نمی‌ترسد.^{۱۴} بیهودگی دیگری را هم در دنیا دیدم: این که با درستکاران رفتاری که درخور شریران است می‌شود، و با شریران رفتاری که درخور درستکاران است. این نیز بیهودگی است.

^{۱۵} پس لذت بردن را ستودم، زیرا برای انسان در زیر آفتاب چیزی بهتر از این نیست که بخورد و بنوشد و خوش باشد؛ این است روال مناسب برای زندگی در زیر آفتاب پُررحمت.

^{۱۶} وقتی بر این شدم که حکمتِ فعالیت‌های بی‌پایانی را که در این دنیا صورت می‌گیرد درک کنم، بدون این که روز و شب خواب به چشمانم راه یابد،^{۱۷} به این نتیجه رسیدم که هیچ کس نمی‌تواند کارهای خدا را در زیر آفتاب درک کند و هر قدر بکوشد، باز هم آن را درک نخواهد کرد. حکیمان ادعا می‌کنند که همه چیز را می‌دانند، ولی آن‌ها نیز قادر به درک امور نیستند.

کارهای مردم عادل و حکیم همه در دست خدا است و انسان نمی‌داند که سرانجام چه دریافت خواهد کرد، مُحبّت یا نفرت.^۲ همه با این عاقبت روبه‌رو می‌شوند، فرقی نمی‌کند که شخص درستکار باشد یا شریر، خوب باشد یا بد، پاک باشد یا ناپاک، قربانی کند یا نکند، نیک باشد یا گناهکار، قسم بخورد یا نخورد.^۳ در تمامی کارهایی که زیر آفتاب انجام می‌شود، از همه بدتر سرنوشتی است که برای بشر پیش می‌آید، و این که ذهن و دل او از شرارت پُر است و تا

زنده است دیوانگی در دلش ساکن است، و سرانجام ناگهان می‌میرد. اما برای هرکسی که زنده است امیدی باقی است. سگ زنده بهتر از شیر مُرده است. کسی که زنده است، می‌داند که زمانی می‌میرد، اما مُرده‌ها هیچ چیز نمی‌دانند، پاداشی نمی‌گیرند و حتی یاد آن‌ها از خاطره‌ها فراموش می‌شود. دوستی، دشمنی و احساساتشان همگی با خودشان از بین می‌روند و دیگر در آنچه که در زیر آفتاب رخ می‌دهد، سهمی نخواهند داشت.

پس بروید نان خود را با لذت بخورید و شرابتان را با دل‌خوشی بنوشید و شاد باشید، زیرا خدا از پیش آن را تأیید نموده است. تا می‌توانید از زندگی لذت ببرید و شادمان باشید. در تمام روزهای این زندگی بیهوده که خدا اجازه می‌دهد در زیر آفتاب داشته باشی، با زنی که دوستش می‌داری خوش باش، زیرا نصیب تو از تمام زحماتی که در این دنیا می‌کشی همین است. هر کاری که می‌کنی آن را با تمام توانایی خود انجام بده، زیرا در دنیای مردگان، که روزی به آنجا خواهی رفت، نه کار است، نه اندیشه، نه علم و نه حکمت.

در زیر آفتاب واقعیت دیگری هم دیدم و آن این است که تیزترین دونده همیشه در مسابقه برنده نمی‌شود و قوی‌ترین سرباز همیشه در جنگ پیروز نمی‌گردد. مردم دانا همیشه سیر نیستند. اشخاص باهوش همیشه ثروتمند نمی‌شوند و افراد ماهر همیشه مورد لطف قرار نمی‌گیرند. شانس خوب و بد به سراغ همه می‌آید. کسی نمی‌داند که چه بر سرش می‌آید. همان‌گونه که ماهی ناگهان در تور گرفتار می‌شود و پرنده در دام می‌افتد، انسان هم هنگامی که انتظارش را ندارد، گرفتار بلای ناگهانی می‌گردد.

برتری حکمت بر حماقت

در زیر آفتاب یک نمونه حکمت را دیدم که تأثیر عمیقی بر من گذاشت. شهر کوچکی بود که جمعیت اندکی در آن زندگی می‌کردند. پادشاه قدرتمندی به آن شهر حمله نموده آن را محاصره کرد و گرداگرد آن سنگرهای عظیمی ساخت. شخصی فقیر ولی با حکمت در آن شهر پیدا شد که توانست با حکمت خود آن شهر را نجات بدهد، گرچه هیچ کس به یاد او نبود. پس به خود گفتم که حکمت از قدرت بهتر است، هرچند مردم حکمت شخص فقیر را خوار شمرده به سخنانش گوش نمی‌دهند.

شنیدن سخنان آرام یک شخص حکیم،

بهتر است از شنیدن فریاد حاکمی که در میان احمقان باشد.

۱۸ حکمت از هر سلاح جنگی بهتر است،
اما یک خرابکار کارهای نیکوی بسیاری را از بین می برد.
همان طور که مگس های مُرده شیشه عطر را متعفن
می سازند،

یک عمل کوچک احمقانه نیز می تواند حکمت و عزّت
شخص را از بین ببرد.

۲ دل مرد دانا او را به راه راست هدایت می کند،
در حالی که دل مرد نادان او را به راه غلط متمایل می سازد.
۳ آدم احمق حتّی در هنگام راه رفتن نیز، حماقت خود را نمایان
می سازد

و به همه نشان می دهد که احمق است.
۴ اگر حاکم بر تو خشمگین شود، جایگاه خود را ترک نکن،
زیرا خونسردی و آرامش تو مشکلات بسیاری را از میان
برمی دارد.

۵ بدی دیگری در زیر آفتاب دیدم که در اثر اشتباه حاکمان به وجود
می آید. ۶ به اشخاص نادان مقام بالایی عالی داده می شود، اما ثروتمندان
در مقام های پایین قرار می گیرند. ۷ برده ها را دیدم که بر اسب سوار هستند
و اشخاص بلند پایه مثل برده ها پیاده می روند.

۸ کسی که چاه می کند خودش در آن می افتد،
و کسی که دیوار را می شکافد، مار او را می گزد.
۹ کسی که در معدن سنگ کار می کند، با سنگ زخمی می شود،
و کسی که درختان را می بُرد، از همان طریق مجروح می گردد.
۱۰ اگر لبّه تبر کُند باشد و آن را تیز نکنند،

به نیروی بیشتری احتیاج است،
اما حکمت باعث موفقیّت شخص می شود.
۱۱ اگر مار پیش از این که افسون شود کسی را بگزد،
چه نیازی به افسونگر است؟

۱۲ سخنان شخص حکیم فیض بخش است،
اما سخنان آدم نادان او را تباه می کند.

۱۳ ابتدای سخنانش حماقت است،
و پایان آن دیوانگی محض؛

۱۴ شخص احمق به حرف زدن خود ادامه می دهد.

هیچ کس نمی داند بعد از او چه رُخ خواهد داد،
و کسی هم نمی تواند از امور آینده خبر دهد.

- ۱۵ رنج و زحمت احمقان آن‌ها را چنان خسته می‌کند،
که حتی راه رفتن به شهر را نمی‌دانند.
- ۱۶ وای به حال کشوری که پادشاهش جوانی بی‌تجربه باشد
و رهبرانش تا صبح در عیش و نوش باشند!
- ۱۷ خوشا به حال سرزمینی که پادشاهش نجیب‌زاده است
و رهبرانش به موقع می‌خورند و می‌نوشند،
آن هم به اندازه و نه برای میگساری.
- ۱۸ در اثر تنبلی، سقف چکه می‌کند،
و با بی‌توجهی، خانه فرومی‌ریزد.
- ۱۹ بزم خوشی می‌آورد
و شراب باعث شادمانی می‌شود،
اما هیچ‌یک بدون پول میسر نمی‌شود.
- ۲۰ به پادشاه حتی در افکار هم دشنام نده
و شخص ثروتمند را در خوابگاهت لعنت نکن،
مبادا پرنده‌ای سخنان را بشنود
و به گوش آن‌ها برساند.

مرد حکیم چه می‌کند؟

- تو به دیگران نیکی کن،
زیرا نیکی تو به تو بازخواهد گشت.
- ۲ آنچه می‌بخشی به هفت یا هشت نفر ببخش،
زیرا نمی‌دانی با چه مشکلی روبرو خواهی شد.
- ۳ وقتی ابرها از باران پُر شوند،
باران بر زمین می‌بارد،
و درخت به هر طرفی که بیفتد،
در همان جا که افتاده است، خواهد ماند.
- ۴ کسی که منتظر هوای مناسب است،
نه می‌کارد و نه درو می‌کند.
- ۵ همان‌طور که نمی‌دانی باد چگونه می‌وزد و یا کودک چگونه در
رحم مادرش شکل می‌گیرد، همچنین نمی‌توانی کارهای خدا را که
خالق همه چیز است، درک کنی. ۶ صبحگاهان کشت و کار کن، و
شامگاهان نیز از کشت و کار دست بزدار، زیرا نمی‌دانی کدام یک
ثمر خواهد داد. شاید هر دوی آن‌ها ثمر بیاورند.
- ۷ روشنایی شیرین و نور آفتاب دلپذیر است. ۸ حتی اگر سال‌های زیادی
زندگی کنید، از همه آن‌ها لذت ببرید، اما این را نیز به یاد داشته باشید

که روزهای تاریک بسیاری در پیش رو خواهید داشت؛ پس هرچه پیش بیاید نهایتاً بیهودگی است.

نصیحت به جوانان

۹ ای جوان، روزهای جوانی ات را خوش بگذران و از آن‌ها لذت ببر. طبق آنچه می‌بینی و دلت می‌خواهد، زندگی کن، اما این را بدان که خدا تو را برای همه کارهایت قضاوت خواهد کرد.

۱۰ غم و درد را به دلت راه مده، زیرا دوران جوانی کوتاه و زود گذر است. آفریننده خود را در روزهای جوانی ات به یاد آور پیش از آنکه روزهای سخت برسند و سال‌هایی فرارسند که بگویی: «من دیگر از زندگی لذتی نمی‌برم.»^۲ قبل از آنکه آفتاب و ماه و ستارگان تاریک شوند، و ابرها پس از باران بازگردند، آفریننده خود را به یاد آور. آنگاه دست‌های که از تو محافظت می‌کنند بلرزند و پای‌هایت سُست گردند، دندان‌هایت بیفتند و دیگر نتوانی غذا بخوری، و چشمانت کم‌نور شوند،^۴ و گوش‌هایت سنگین گشته نتوانند سروصدای کوچه و آواز آسیاب و نوای موسیقی را بشنوند، اما صدای پرندگان از خواب بیدارت کند،^۵ از بلندی بترسی، و با هراس راه بروی، موهای سرت سفید شوند، دیگر اشتیاق شعله نکشد و اشتیاق را از دست بدهی. ما رهسپار ابدیت خواهیم شد و در کوچه‌ها نوحه‌گری خواهد بود؛ رشته نقره‌ای گسسته می‌شود و جام طلا بشکند می‌شکند و کوزه در کنار چشمه خرد می‌گردد و چرخ بر سر چاه می‌شکند.^۷ بدن ما که از خاک سرشته شده است، به خاک برمی‌گردد و روح نزد خدا که آن را به ما بخشیده بود، برمی‌گردد.

۸ واعظ می‌گوید: «بیهودگی است! بیهودگی است! همه چیز بیهودگی است!»

سخن آخر

۹ واعظ چون شخص دانایی بود، آنچه را که می‌دانست به مردم تعلیم داد و پس از تحقیق و ارزیابی، امثال زیادی را نوشت. واعظ کوشش زیادی کرد تا حقایق را با زبان ساده و عبارات شیرین بیان کند. ۱۱ کلام حکیمان مانند سیخک گاورانان است، و گفته‌های آن‌ها همچون میخ‌هایی است که یک شبان آن‌ها را محکم به زمین کوبیده باشد.

۱۲ اما فرزندانم، علاوه بر این‌ها، آگاه باش؛ نوشتن کتاب‌ها پایانی ندارد و مطالعه زیاد انسان را خسته می‌سازد.

۱۳ خلاصه کلام این است که انسان باید از خدا بترسد و اوامر او را به جا آورد، زیرا که تمام وظیفه او این است؛^{۱۴} چون خدا هر کار خوب یا بد انسان را، حتی اگر در خفا هم انجام شده باشد، داوری خواهد کرد.



غزل غزل

۵	۴	۳	۲	۱
		۸	۷	۶



غزلِ غزل‌های سلیمان

معرفی کتاب

غزلِ غزل‌ها شامل اشعار و غزلیّات شاعرانه‌ای است از طرف یک مرد و یک زن به یکدیگر. یهودیان غالباً این اشعار را به صورت رابطه‌ای بین خدا با قوم یهود تفسیر می‌کنند و مسیحیان آن را اشاره‌ای به رابطه‌ی بین عیسی مسیح و کلیسا می‌دانند. از یک نظر اشاره‌ای نیز به رابطه‌ی عشقی و جنسی مشروع بین زن و مرد دارد که در نظر خدا، همان‌طور که در پیدایش ۲: ۲۴ آمده است، زیبا و پسندیده است.

تقسیم‌بندی کتاب:

- غزل اوّل ۱: ۱-۲: ۷
- غزل دوّم ۲: ۸-۳: ۵
- غزل سوّم ۳: ۶-۵: ۱
- غزل چهارم ۵: ۲-۶: ۳
- غزل پنجم ۶: ۴-۸: ۴
- غزل ششم ۸: ۵-۱۴

زیباترین غزل‌های سلیمان.

غزل اوّل

محبوبه

- ۲ مرا با لبانت بیوس،
زیرا عشق تو دلپذیرتر از شراب است.
- ۳ رایحه‌ی عطرهایت چه خوشبو است!
نام تو رایحه مطبوع عطرها است؛
بنابراین دختران عاشق تو می‌شوند.
- ۴ مرا از پی خود بکش؛ بیا تا با هم بشتاییم؛
ای پادشاه، مرا به حجله‌ی خویش ببر

تا با هم خوش باشیم.

دختران اورشلیم

تو مایه شادی و نشاط ما هستی؛
ما عشق تو را بیش از شراب می‌ستاییم؛
به‌جا است که همه تو را دوست داشته باشند.

محبوبه

۵ ای دختران اورشلیم، من سیه‌چرده، اما زیبا هستم،
همچون چادرهای قیدار
و پرده‌های زرّین بارگاه سلیمان.
۶ به‌خاطر رنگ پوستم این‌چنین به من خیره نشوید،
زیرا آفتاب مرا سوزانده است.
برادرانم بر من خشمگین بودند
و مرا به نگهبانی تاکستان‌ها گماشتند،
و من نتوانستم از تاکستان بدن خود مراقبت کنم.
۷ ای عشق من، به من بگو

که گله‌ات را کجا می‌چرانی؟
هنگام ظهر گوسفندان را کجا می‌خوابانی؟
چرا باید در بین گله‌های دوستانت به‌دنبال تو بگردم؟

محبوب

۸ ای زیباتر از تمام زن‌ها،
اگر نمی‌دانی، رد پای گله‌ها را دنبال کن
و بُزغاله‌هایت را در کنار چادرهای چوپانان بچران.

۹ محبوبه من، تو همچون مادیان‌های اَرابه فرعون، زیبا هستی.
۱۰ گونه‌های سیاه تو چهره‌ات را می‌آرایند
و جواهرات، گردنت را زینت می‌دهند.
۱۱ ما برایت گردنبند طلا،
مرصع به نقره می‌سازیم.

محبوبه

۱۲ پادشاه من بر بستر خود آرمیده
و رایحه عطر من همه‌جا را پُر کرده است.
۱۳ محبوب من در بستر سینه‌هایم،

همچون مُرّ، عطرِ خوش‌بو دارد.
۱۴ محبوب من مانند گل‌های وحشی است
که در باغ‌های «عینِ جدی» می‌رویند.

محبوب

۱۵ ای محبوبه من، تو چقدر زیبا هستی؛
چشمان تو همانند کبوتر زیبا است.

محبوبه

۱۶ عزیز من، تو واقعاً جذاب و دوست‌داشتنی هستی.
چمن‌های سبز، بستر ما،
۱۷ و درختان سدر و صنوبر، سایان ما هستند.

محبوبه

من گل‌نرگس شارون
و سوسن دشت‌ها هستم.

۲

محبوب

۲ محبوبه من در بین دختران
مانند سوسنی است در میان خارها.

محبوبه

۳ محبوب من در میان مردان جوان
همچون درخت سیبی است در بین درختان جنگل.
از نشستن در سایه‌اش لذت می‌برم
و میوه‌اش به کامم شیرین است.
۴ او مرا به تالار ضیافت خود آورد
و پرچم عشقش را بالای سرم برافراشت.
۵ مرا با کشمش نیرو بیخشید
و جانم را با سیب تازه کنید،
زیرا من از عشق او بیمار هستم!
۶ دست چپ او زیر سرم است
و دست راستش مرا در آغوش می‌کشد.
۷ ای دختران اورشلیم،
شما را به غزال‌ها و آهوان صحرا قسم می‌دهم

که عشق را تا وقتی زمان لذت نرسیده، برنیزگیزید و بیدار
نسازی!

غزل دوم

محبوبه

۸ من صدای محبوبم را می شنوم
که جست و خیزکنان از روی کوه‌ها و تپه‌ها به سوی من می آید.
۹ محبوب من همچون غزال و بچه آهو است.
او در پشت دیوار ایستاده و از پنجره می نگرد،
و از میان شبکه‌ها نگاه می کند.
۱۰ محبوبم به من می گوید:

محبوب

«ای دلبر من، ای زیبای من، برخیز و با من بیا،
۱۱ زیرا زمستان گذشته است و موسم باران به پایان رسیده است.
۱۲ گل‌ها از زمین رویده‌اند
و زمان نغمه‌سرایی رسیده است.
آواز فاخته در سرزمین ما به گوش می رسد!
۱۳ درخت انجیر میوه به بار آورده،
و رایحه شکوفه‌های تاک‌ها هوا را عطرآگین ساخته است.
ای عزیز من، ای زیبای من، برخیز و با من بیا!»
۱۴ ای کبوتر من که در شکاف صخره‌ها
و در پشت سنگ‌ها پنهان شده‌ای،
بگذار که روی تو را ببینم و صدای تو را بشنوم،
زیرا صدایت شیرین و چهره تو دلربا است.

۱۵ روباه‌ها را بگیرید، روباه‌های کوچک را بگیرید که تاکستان‌ها را
خراب می کنند،
زیرا تاکستان‌های ما شکوفه کرده‌اند.

محبوبه

۱۶ محبوب من از آن من است و من از آن او.
او گله خود را در بین سوسن‌ها می چراند.
۱۷ ای محبوب من، پیش از آنکه نسیم سحرگاهی بوزد
و سایه‌ها بگریزند،

نزد من بیا.

مانند غزال و بچه آهو بر کوه‌های پُریچ و خَم.

شب‌هنگام در بستر خود،

او را که محبوبِ جان من است، سخت جستجو کردم، اما نیافتم.

۲ برخاستم و در کوچه‌ها و میدان‌های شهر به سراغش رفتم؛

گشتم و گشتم، اما او را نیافتم.

۳ نگهبانان شب‌گرد مرا دیدند و من از آن‌ها پرسیدم:

«آیا آن کسی را که محبوبِ جان من است، دیده‌اید؟»

۴ هنوز از آن‌ها چندان دور نشده بودم که محبوبِ جانم را دیدم.

او را محکم گرفته رها نکردم

تا آنکه او را به خانهٔ مادرم بردم،

به درون همان اتاقی که در آن به من آبتن شد.

۵ ای دختران اورشلیم،

شما را به غزال‌ها و آهوان صحرا قسم می‌دهم

عشق را تا وقتی که زمان لذت نرسیده، برنیزید و بیدار

نسازی!

غزل سوم

۶ این چیست که مانند ستونِ دود از بیابان برمی‌خیزد

و فضا را با بوی مُرّ و عطرهای تاجران معطر می‌کند؟

۷ ببینید، این تخت روانِ سلیمان است

که شصت نفر از جنگ‌آوران اسرائیل در اطراف آن هستند.

۸ همهٔ آن‌ها رزم آزموده‌اند

و با شمشیر مسلح هستند.

آن‌ها شمشیرهای خود را به کمر بسته‌اند

تا در برابر حمله شبانه آماده باشند.

۹ سلیمان پادشاه برای خود یک تخت روان از چوب لبنان ساخته

است.

۱۰ ستون‌هایش از نقره و سقفش از طلا است.

کرسی آن با پارچهٔ ارغوانی

که دختران اورشلیم آن را با عشق و محبت دوخته‌اند،

پوشیده شده است.

۱۱ ای دختران *صهیون، بیرون بیایید

و سلیمان پادشاه را ببینید.
او را با تاجی که مادرش در روز عروسی وی، در روز شادی
دلش، بر سر او نهاد، تماشا کنید.

محبوب

۴

ای عشق من، تو چه زیبایی!
چشمان تو از پشت رو بند به زیبایی کبوتران است.
گیسوان تو، همچون گلّه بُزهایی که از کوه جلعاد پایین
می‌آیند، موج می‌زند.
۲ دندان‌های صاف تو به سفیدی گوسفندانی پشم‌بریده‌ای است
که تازه شسته شده باشند؛
همگی جفت‌جفت و مرتّب هستند.
۳ لب‌های تو همچون روبانی قرمز، باریک و دهانت زیبا است.
گونه‌هایت از پشت رو بندت مانند دو نیمهٔ انار است.
۴ گردنت همچون بُرج داوود صاف و گرد است
و گردن‌بندت مانند سپرهای هزار سرباز است
که بُرج را محاصره کرده‌اند.
۵ سینه‌هایت مانند غزال‌های دوقلویی هستند
که میان سوسن‌ها می‌چرند.
۶ پیش از آنکه نسیم سحرگاهی بوزد و هوا روشن شود،
من به کوه مُرّ و تپّه کُنْدُر می‌روم.
۷ ای عشق من، تو چه زیبایی!
در جمال، کامل هستی و در تو هیچ عیبی نیست.

۸ ای عروس من، با من از لبنان بیا.
از فراز کوه لبنان و امانه
و از قلّه کوه‌های امانه و سنیر و حرمون،
جایی که بیشه شیر و پلنگ است،
پایین بیا.
۹ ای محبوبهٔ من و ای عروس من،
با یک نگاه دلم را ربودی
و با گوهری در گردن‌بندت مرا به دام انداختی.
۱۰ ای عزیز من و ای عروس من،
چه شیرین است عشق تو!
محبت تو گوارتر از شراب

و بوی عطر تو بهتر از همهٔ عطرها است.
 ۱۱ ای عروس من، از لبانت عسل می‌چکد
 و در زیر زبانت شیر و عسل نهفته است.
 بوی لباست مانند عطر دل‌انگیز درختان لبنان است.

۱۲ ای محبوبهٔ من و ای عروس من،
 تو همچون باغ در بسته و همانند چشمه‌ای مهر شده هستی.
 ۱۳ تو مثل باغ پُر میوهٔ انار هستی
 که میوه‌های لذیذ به بار می‌آورد،
 ۱۴ و در آن حَنّا و سُنبُل، زعفران و نیشکر،
 دارچین و بوته‌های خوش‌بو، مانند مُرّ و عود
 می‌رویند.

۱۵ تو مانند چشمهٔ باغ آب و برکهٔ حیات‌بخش هستی،
 همچون آب‌های روان که از کوه‌های لبنان جاری است.

محبوبه

۱۶ ای باد شمال، برخیز
 و ای باد جنوب، بیا!
 به باغ من بوزید تا عطرهايش پراکنده شوند.
 بگذارید محبوب من به باغ خود بیاید
 و از میوه‌های گوارای آن لذت ببرد.

محبوب

ای دلبر من و ای عروس من،
 من به باغ خود آمده‌ام.
 مُرّ و ادویه‌جاتم را می‌چینم.
 عسل و شانهٔ عسل خود را می‌خورم
 و شراب و شیر خود را می‌نوشم.



دختران اورشلیم

ای دلدادگان بخورید و بنوشید
 و از عشق سرمست شوید.

غزل چهارم

محبوبه

۲ من خواب هستم، اما دلم بیدار است.
صدای محبوبم را می‌شنوم که در می‌زند و می‌گوید:

محبوب

«در را بازکن، ای عزیز من،
ای عشق من، ای کبوتر من،
و ای آنکه از هر جهت کامل هستی،
زیرا سرم از شب‌نم سحرگاهی و حلقه‌های مویم از نم‌نم باران
شب، خیس است.»

محبوبه

۳ لباسم را از تن بیرون کرده‌ام؛
چگونه می‌توانم آن را دوباره بپوشم؟
پای‌هایم را شسته‌ام؛
چطور می‌توانم آن‌ها را دوباره کثیف نمایم؟

۴ محبوبم دست خود را از سوراخ در داخل کرد،
و تمام وجودم به لرزه درآمد.
۵ برخاستم تا در را برایش باز کنم.
دستانم به مُرّ آغشته بود،
و از انگشتانم مُرّ مایع می‌چکید،
هنگامی که دستگیره در را به دست گرفتم.
۶ اما وقتی در را به‌روی محبوبم باز کردم،
محبوبم رفته بود.

چقدر دلم بی‌قرار بود وقتی او صحبت می‌کرد!
به جست‌وجویش رفتم، اما او را نیافتم.
صدایش کردم، ولی جواب نداد.

۷ نگهبانان شب گرد مرا یافتند؛
مرا زدند و زخمی کردند.
آن نگهبانان شب گرد، بالاپوش مرا ربودند.
۸ ای دختران اورشلیم، شما را قسم می‌دهم

که اگر محبوب مرا یافتید،
به او بگویید که من از عشق او بیمار هستم.

دختران اورشلیم

۹ ای زیباترین در میان زنان،
محبوب تو بر مردان دیگر چه برتری و فضیلتی دارد
که ما را این چنین قسم می‌دهی؟

محبوبه

۱۰ محبوب من زیبا و قوی است،
و بی‌همتا در میان ده‌هزار جوان.
۱۱ چهره او درخشان و برنزی است،
موهایش پُرچین و شکن
و سیاه مثل کلاغ.
۱۲ چشمانش به زیبایی کبوترانی است
که در کنار چشمه آب نشسته و گویی خود را در شیر
شسته‌اند.

۱۳ گونه‌هایش مانند باغچه‌ای است
پُر از گل‌های خوش‌بو و معطر.
لبانش همچون سوسن‌هایی است
که از آن‌ها عطر مُرّ مایع می‌چکد.
۱۴ دست‌های خوش‌تراش او مانند میله طلایی است
که با جواهر آراسته شده باشد.
پیکرش همچون عاج شفاف است
که با یاقوت مزین شده باشد.

۱۵ ساق‌هایش مانند ستون‌های مرمند
که بر پایه‌هایی از طلای ناب قرار داشته باشند.
چهره‌اش همانند کوه‌های لبنان، و بی‌نظیر همچون سروهای آزاد
است.

۱۶ کلام او شیرین و تماماً دوست‌داشتنی است.
ای دختران اورشلیم، این است محبوب و یار من.

دختران اورشلیم

ای زیباترین در میان زن‌ها،
محبوبت کجا رفته است؟
جایش را به ما بگو تا برویم

و همراه تو پیدایش کنیم.

محبوبه

۲ محبوب من به باغ خود رفته است
تا گلّه خود را در میان گل‌های خوش‌بو بچراند
و سوسن‌ها را بچیند.
۳ من از آن محبوب خود هستم و محبوبم از آن من است.
او گلّه خود را در میان سوسن‌ها می‌چراند.

غزل پنجم

محبوب

۴ ای عشق من، تو مانند شهر ترصّه، زیبا
و مانند اورشلیم، زیباروی هستی.
تو همچون لشکری با پرچم‌های برافراشته، باهیت هستی.
۵ به‌سوی من نگاه نکن،
زیرا چشمانت مرا جادو می‌کند.
موهای پُرپشتت مانند گلّه بُزهایی است
که از کوه جلعاد پایین می‌آیند.
۶ دندان‌های تو به سفیدی گوسفندانی هستند
که تازه شسته شده باشند
و همگی بی‌نقص و مرتّب هستند.
۷ گونه‌های تو در پشت رو بندت
مانند دو نیمهٔ انار است.
۸-۹ در بین شصت ملکه و هشتاد زنِ حرم‌سرا و دختران بی‌شمار،
کسی مثل کبوتر من بی‌عیب و کامل پیدا نمی‌شود.
او دختر دل‌بند و یگانهٔ مادر خود است.
دختران جوان وقتی او را می‌بینند، او را تحسین می‌کنند
و ملکه‌ها و زنان حرم‌سرا او را ستایش می‌کنند،
۱۰ و می‌پرسند: «این کیست که مثل سپیدهٔ صبح، تابان است،
مانند مهتاب، قشنگ و همچون آفتاب، درخشان
و پُرشکوه همچون پرچم‌دارانی با پرچم‌های رنگارنگ.»

۱۱ من به میان درختان بادام رفتم
تا نهال‌های کوچک را در وادی ببینم

غزل غزل‌ها ۶ و ۷

و ببینم که آیا تاک‌های انگور شکوفا شده
و درختان انار گل کرده‌اند.

۱۲ به خود می‌لرزم، تو مرا نسبت به عشق
همانند ازابه‌رانی که به جنگ می‌رود، مشتاق نموده‌ای.

دختران اورشلیم

۱۳ بازآی، بازآی، ای دختر شولمی
تا ما تو را هنگامی که می‌آیی تماشا کنیم.

محبوبه

چرا می‌خواهید دختر شولمی را تماشا کنید، چنان که گویی بین
دو لشکر می‌رقصد؟

محبوب

ای شاهدخت من،

پای‌های تو در کفش چه زیبا است.

ران‌هایت مانند گوهرهایی هستند

که هنرمندی آن‌ها را تراشیده باشد.

۲ ناف تو مانند پیاله‌ای است

که هرگز از شراب خالی نیست.

کمرت همچون دسته گندمی است

در میان سوسن‌ها.

۳ سینه‌هایت مثل دو غزال دوقلو هستند.

۴ گردنت مثل بُرجی از عاج است

و چشمانت همانند چشمه‌های شهر حِشْبون

کنار دروازه بیت‌ریم.

بینی تو به قشنگی بُرج لبنان است

که بر سر راه دمشق قرار دارد.

۵ سرت مثل کوه کرمِل برافراشته

و گیسوانت همچون ارغوان معطرند؛

پادشاه اسیر حلقه‌های موی تو می‌شود.

۶ ای محبوبه من، تو چقدر زیبا و دلکش هستی

و عشق تو چقدر لذت‌بخش است.

۷ قامتی رعنا همچون درخت خرما

و سینه‌هایی همچون خوشه‌های خرما داری.

۸ گفتم که از این درخت خرما بالا می‌روم
و میوه‌هایش را در دست خواهم گرفت.
پستان‌هایت مانند خوشه‌های انگورند
و بوی نفست مانند عطر سیب.
۹ بوسه‌های تو همچون بهترین شراب‌ها است.

محبوبه

باشد که این شراب به نرمی به گلوی محبوبم فروریزد
و از لب و دهانش جاری گردد.
۱۰ من از آن محبوبم هستم و اشتیاق او بر من است.
۱۱ بیا ای محبوب من تا به دشت و صحرا برویم
و شب را در دهکده‌ای به سر ببریم
۱۲ و صبح زود برخاسته به تاکستان‌ها برویم
تا ببینیم که آیا تاک‌های انگور گل کرده و گل‌هایشان
شکفته‌اند،
و آیا درختان انار شکوفه زده‌اند.
در آنجا عشق خود را به تو تقدیم خواهم کرد.
۱۳ گل‌های مهرگیاه عطر افشانند
و نزدیک درهای ما انواع میوه‌های گوارا وجود دارند.
من همه چیزهای لذیذ تازه و کهنه را برای تو،
ای محبوبم، فراهم کرده‌ام.
ای کاش تو برادر من بودی
برادری که از سینه مادرم شیر خورده است،
آنگاه اگر تو را در خیابان می‌دیدم،
می‌بوسیدمت و کسی مرا سرزنش نمی‌کرد.
۲ تو را به خانه مادرم می‌بردم،
همان که مرا تعلیم داد؛
آنگاه در آنجا شراب ناب
و شیرۀ انار خود را به تو می‌دادم تا بنوشی.

۳ دست چپ تو زیر سر من می‌بود
و دست راست مرا در آغوش می‌کشید.
۴ ای دختران اورشلیم، شما را قسم می‌دهم
عشق را تا وقتی که زمان لذت نرسیده، برنیزد و بیدار
نسازی!

غزل ششم

دختران اورشلیم

۵ این کیست که با تکیه به بازوی دلدار خود از صحرا می‌آید؟

محبوبه

در زیر آن درخت سیب تو را بیدار کردم،
جایی که مادرت به تو آبستن شد،
جایی که مادرت تو را به دنیا آورد.
۶ مرا مثل خاتم بر دلت مهر کن

و همچون بازوبند طلا بر بازویت ببند،
زیرا عشق مانند مرگ، نیرومند است
و شور عشق مانند گور ترسناک،
و شعله‌هایش همانند شعله‌های پُر قدرتِ آتش است
با بی‌رحمی سوزان.

۷ آب‌ها نمی‌توانند آتش عشق را خاموش سازند.
حتّی سیلاب‌ها قادر نیستند که آن را فرو نشانند.
اگر کسی بخواهد که عشق را با دارایی و ثروت خود به دست
آورد،
آن را خوار و حقیر می‌شمارد.

برادران دختر

۸ ما خواهر کوچکی داریم
که سینه‌هایش هنوز برنیامده است.
اگر کسی به خواستگاری او بیاید، چه بگوییم؟
۹ اگر او دیوار می‌بود،
بالایش یک بُرج نقره بنا می‌کردیم.
اگر دروازه می‌بود،
با تخته‌هایی از سدر او را می‌پوشاندیم.

محبوبه

۱۰ من دیوارم

و سینه‌هایم بُرج‌های آن.
محبوب من می‌داند که من در کنار او آرامی می‌یابم.

محبوب

۱۱ سلیمان در بَعل‌هامون تاکستانی داشت
و آن را به باغبانان اجاره داد
تا هرکدام در ازای میوهٔ باغ،
هزار *سکهٔ نقره به او بدهند.
۱۲ اما ای سلیمان، هزار سکهٔ مال تو باشد
و دویست سکهٔ هم مال باغبانان؛
من تاکستانی برای خودم دارم.

۱۳ ای محبوبهٔ من، بگذار که صدایت را از باغ بشنوم،
دوستان من نیز منتظر شنیدن صدای تو می‌باشند.

محبوبه

۱۴ محبوب من، عجله کن
و به‌سوی من بیا،
مانند غزال و آهوی جوان
بر کوه‌های عطراگین.



اشعيا

٥	٤	٣	٢	١
١٠	٩	٨	٧	٦
١٥	١٤	١٣	١٢	١١
٢٠	١٩	١٨	١٧	١٦
٢٥	٢٤	٢٣	٢٢	٢١
٣٠	٢٩	٢٨	٢٧	٢٦
٣٥	٣٤	٣٣	٣٢	٣١
٤٠	٣٩	٣٨	٣٧	٣٦
٤٥	٤٤	٤٣	٤٢	٤١
٥٠	٤٩	٤٨	٤٧	٤٦
٥٥	٥٤	٥٣	٥٢	٥١
٦٠	٥٩	٥٨	٥٧	٥٦
٦٥	٦٤	٦٣	٦٢	٦١
				٦٦



کتاب اِشعیای نبی

معرفی کتاب

این کتاب به نام یکی از انبیای بزرگ است که در نیمهٔ قرن هشتم قبل از میلاد در اورشلیم زندگی می‌کرد. این کتاب را می‌توان به سه بخش عمده تقسیم نمود:

۱- فصل‌های ۱-۳۹ پیامی دارد برای مردم یهودا در پادشاهی جنوب اسرائیل، در زمانی که مورد تهدید همسایهٔ قدرتمند خود یعنی آشور قرار گرفته بودند. اِشعیا متوجّه می‌شود که تهدید اصلی درواقع از جانب همسایهٔ آن‌ها، آشور، نیست، بلکه مهم‌تر از آن، گناه قوم و بی‌اطاعتی و عدم اعتماد و اطمینان آنان به خدا می‌باشد. اِشعیا با گفتار و کردار واضح و روشن، قوم و رهبران آن‌ها را خطاب کرده آن‌ها را به زندگی در راه راستی و عدالت دعوت می‌کند و به آن‌ها هشدار می‌دهد که اگر به خدا توجّه نکنند، خرابی و نابودی در پیش دارند. همچنین به آن‌ها از برقراری صلح جهانی و آمدن کسی از نسل داوود خبر می‌دهد که یک پادشاهی ایده‌آل برپا خواهد نمود.

۲- فصل‌های ۴۰-۵۵ پیامی دارد برای مردم یهودا، در زمانی که عدّهٔ زیادی از آنان بدون امید در بابل اسیر بودند. اِشعیا شرح می‌دهد که خدا در صدد آزادی و رهایی بنی اسرائیل بوده است و آن‌ها را از اسارت بابل، به اورشلیم بازخواهد گردانید تا زندگی تازه‌ای را شروع کنند. مهمترین موضوع این فصل‌ها این است که خدا، خداوند تاریخ است و نقشهٔ او برای بنی اسرائیل شامل رسالتی برای تمام مردم دنیا و عموم ملل و قبایل است. فصل‌هایی که در خصوص «خادم خداوند» می‌باشند، بهترین فصل‌های عهد عتیق شناخته شده‌اند.

۳- فصل‌های ۵۶-۶۶ خطاب به مردمی است که از اسارت رهایی یافته به اورشلیم بازگشته بودند و آن‌ها را مطمئن می‌سازد که خداوند به تمام وعده‌های خود عمل خواهد نمود. در این قسمت توجّه خاصی به عدالت و راستی، نگه‌داری *سَبَّت و قربانی‌ها و دعاها گردیده است.

قسمت برجسته این فصل‌ها، فصل ۶۱ آیات ۱ و ۲ می‌باشد که عیسی مسیح خداوند در ابتدای خدمات خود به آن‌ها اشاره می‌کند.

تقسیم‌بندی کتاب

هشدارها و وعده‌ها ۱:۱-۱۲:۶
مجازات امت‌ها ۱۳:۱-۲۳:۱۸
داوری خدا بر جهان ۲۴:۱-۲۷:۱۳
هشدارها و وعده‌های دیگر ۲۸:۱-۳۵:۱۰
آشوری‌ها و حزقیا پادشاه یهودا ۳۶:۱-۳۹:۸
پیام‌های وعده و امید ۴۰:۱-۵۵:۱۳
هشدارها و وعده‌ها ۵۶:۱-۶۶:۲۴

این است مکاشفه‌ای که خداوند دربارهٔ یهودا و اورشلیم در زمان سلطنت عُزّیا، یوتام، آحاز و حزقیا به اشعیا پسر آموص آشکار ساخت:

خداوند قوم خود را سرزنش می‌کند

ای آسمان، بشنو و ای زمین، گوش فراده، زیرا خداوند سخن می‌گوید: «فرزندان پروردم و بزرگ کردم، امّا آن‌ها علیه من شوریده‌اند.^۱ گاو، مالک خویش و الاغ آخور صاحب خود را می‌شناسد، امّا اسرائیل مرا نمی‌شناسد. قوم من فهم ندارند.»

وای بر شما، ای ملت گناهکار، ای قوم خطاکار و نسل فاسد، شما یَهُوه، خدای قدّوس اسرائیل، را ترک نموده به او پشت کرده‌اید.^۲ چرا به سرکشی خود ادامه می‌دهید؟ آیا می‌خواهید بیش از این مجازات شوید؟ تمامی سر بیمار است و تمامی دل مریض.^۳ تمام بدنت، از کف پا تا به فرق سر، پوشیده از تاول و زخم و جراحت است و جای سالمی در آن نیست. زخم‌های تو هنوز پاک نشده و مرهم و دارویی بر آن‌ها نگذاشته‌اند.

کشورتان ویران گشته و شهرهایتان در آتش سوخته شده‌اند. در برابر چشم‌هایتان بیگانگان سرزمین شما را تصرف می‌کنند و آن را به ویرانی می‌کشانند.^۴ اورشلیم متروک مانده است، مانند آلونکی بی‌دفاع در تاکستان یا سایه‌بانی در جالیزار یا شهری محاصره شده.^۵ اگر خداوند متعال عدّه کمی از ما را زنده نگه نمی‌داشت، ما مثل سُدوم و غُموره کاملاً از بین می‌رفتیم.

۱۰ ای اورشلیم، مردم و حکام تو مانند مردم و حکام سُدوم و غُمورَه هستند. به آنچه خداوند می گوید، گوش بده و به تعالیم او توجّه کن. ۱۱ خداوند می گوید: «قربانی های شما برای من چه فایده ای دارند؟ من به اندازه کافی از چربی پرواری های شما داشته ام و رغبتی هم به خون گاوهای نر، برّه ها و بُزها ندارم. ۱۲ چه کسی از شما خواسته است که وقتی برای عبادت من می آید، چنین چیزهایی با خود بیاورید؟ چه کسی از شما خواسته که وقتی برای عبادت من می آید صحن های مرا لگد مال کنید؟ ۱۳ دیگر هدایای بیهوده میاورید. از بُخورهایی که می سوزانید بیزارم. دیگر نمی توانم جشن های ماه نو و سَبّت ها و اجتماعات مقدّس شما را تحمّل کنم؛ آن ها با گناهان شما آلوده شده اند. ۱۴ از جشن های ماه نو و عیدهای دیگر شما متنفرم و از تحمّل آن ها خسته شده ام.

۱۵ «وقتی دست های خود را برای دعا بلند می کنید، به شما نگاه نخواهم کرد. هر قدر دعا کنید، به دعا های شما توجّه نخواهم کرد، چون دست های شما به خون آلوده است. ۱۶ خود را بشوید و پاک سازید. از کارهای شریرانه ای که در برابر چشم های من انجام می دهید، دست بردارید. ۱۷ نیکوکاری را بیاموزید و طالب اجرای عدالت باشید. به ستمدیدگان کمک کنید، به داد یتیمان برسید و از بیوه زنان حمایت کنید.»

۱۸ خداوند می گوید: «حال بیایید تا با یکدیگر استدلال کنیم. اگرچه لگّه های گناه شما همچون ارغوان سرخ باشند، آن ها مانند برف سفید خواهند شد؛ اگرچه گناهان شما مثل خون سرخ باشند، آن ها همانند پشم سفید خواهند شد. ۱۹ اگر شما از من اطاعت کنید، از ثمرات زمین خواهید خورد. ۲۰ امّا اگر نافرمانی کنید، همه شما به دَم شمشیر کشته خواهید شد. من، خداوند، سخن گفته ام.»

شهر گناهکار

۲۱ چگونه آن شهر وفادار مثل فاحشه ای شده است! شهری که منزلگاه نیکوکاران بود، امروز خانه قاتلان شده است. ۲۲ ای اورشلیم، تو روزی مثل نقره خالص بودی، امّا اکنون بی ارزش شده ای. تو مثل شراب ناب بودی، ولی حالا چیزی جز آب نیستی. ۲۳ رهبران تو یاغی و دوست دزدان و رشوه خواران هستند. آن ها در دادگاه از یتیمان دفاع نمی کنند، و به داد بیوه زنان نمی رسند.

۲۴ پس حالا به آنچه خداوند لشکرهای سماوی، خدای قادر اسرائیل، می گوید گوش دهید: «من خشم خود را نسبت به شما، دشمنانم، نشان خواهم داد و انتقام خود را از شما خواهم گرفت. ۲۵ دست من بر

ضد تو خواهد بود. همان طور که فلز را تصفیه می کنند، من تو را پاک خواهم کرد و تمام ناخالصی های تو را خواهم زدود.^{۲۶} داوران و مشاورینی مثل کسانی که در گذشته داشتید، به شما خواهم داد. آنگاه اورشلیم دوباره شهر نیکوکاران و وفاداران خوانده خواهد شد.»

^{۲۷} خداوند به خاطر عدالت خود، اورشلیم و مردم توبه کار آن را نجات خواهد داد.^{۲۸} اما او تمام گناهکاران و یایان را از بین خواهد برد، و کسانی که او را ترک می کنند، کشته خواهند شد.

^{۲۹} شما از پرستش درختان بلوط و کاشتن باغچه های برگزیده خود پشیمان خواهید شد.^{۳۰} شما مثل درخت بلوطی پوسیده و مثل باغی بی آب، پژمرده و خشک خواهید شد.^{۳۱} مثل کاهی که با جرقه ای آتش می گیرد، همان طور مردان قوی با شرارت خود نابود می شوند و هیچ کس نمی تواند جلوی نابودی آن ها را بگیرد.

صلح ابدی

(میکاه ۱:۴-۳)

این است پیام خداوند به اشعیا پسر آموص، درباره یهودا و اورشلیم:

۲

^۲ در روزهای آخر،

کوهی که معبد بزرگ خداوند بر آن بنا شده،
بلندترین کوه دنیا خواهد شد.

ملت های مختلف به سوی آن روان خواهند شد،
^۳ و قوم های بسیار آمده خواهند گفت:

«بیایید به کوه خداوند و معبد بزرگ خدای اسرائیل برویم؛

او آنچه را که می خواهد ما انجام دهیم به ما خواهد آموخت.

ما در راهی که او برگزیده است گام برخواهیم داشت،

زیرا خداوند در *صهیون با قوم خود سخن خواهد گفت

و تعالیم او از اورشلیم صادر خواهد شد.»

^۴ خداوند در بین قوم های جهان داوری خواهد کرد،

و اختلافات بین ملت های بسیاری را حل و فصل خواهد نمود.

مردم از شمشیرهای خود گاوآهن

و از نیزه های خود ارّه خواهند ساخت.

قومی به روی قوم دیگر شمشیر نخواهد کشید

و برای جنگ و خونریزی آماده نخواهد شد.

^۵ ای فرزندان یعقوب، اکنون بیایید تا در نور خداوند گام برداریم.

غرور و خود ستایی از بین می رود

ای خدا، تو قوم خود، خاندان یعقوب، را ترک کرده ای. سرزمین از فالگیران شرقی و فلسطینی پُر شده و مردم از رسوم بیگانگان پیروی می کنند.^۶ سرزمین آن ها از طلا و نقره پُر است و خزائن آن ها نهایت ندارد. سرزمین آن ها پُر از اسب و اژدهاهایشان بی شمار است.^۸ دیار آن ها از بُت ها پُر شده و آن ها ساخته های دست خود را می پرستند.

مردم همه حقیر و شرمسار خواهند شد. خدایا، آن ها را نبخش.^۹ آن ها برای فرار از خشم و قدرت و جلال خداوند، خود را در غارهای کوه های سنگی و یا در حفره هایی که در زمین کنده اند، پنهان خواهند کرد.^{۱۱} روزی می آید که غرور و تکبر مردمان از بین خواهد رفت و تنها خداوند جلال خواهد یافت.^{۱۲} در آن روز خداوند متعال تمام زورمندان و مغروران و متکبران را پست و حقیر خواهد ساخت.^{۱۳} او درختان سدر لبنان و کاج های باشان را از بین خواهد برد.^{۱۴} کوه ها و تپه های بلند،^{۱۵} و بُرج ها و حصارهای قلعه های رفیع را هموار خواهد ساخت.^{۱۶} او حتی بزرگ ترین و زیباترین کشتی ها را غرق خواهد کرد.^{۱۷-۱۸} غرور بشر پایان خواهد یافت و تکبرش نابود خواهد شد. بُت ها کاملاً از میان خواهند رفت. در آن روز تنها خداوند جلال خواهد یافت.

وقتی او برای لرزاندن زمین بیاید، مردم برای فرار از خشم و قدرت و جلال او، خود را در غارهای کوه های سنگی یا در حفره هایی که در زمین کنده اند پنهان خواهند کرد.^{۲۰} وقتی آن روز فرارسد، آن ها بُت های طلایی و نقره ای را که خود ساخته بودند، به جلوی موش های کور و خفاش ها خواهند ریخت.^{۲۱} وقتی خداوند بیاید تا زمین را به لرزه درآورد، مردم برای فرار از خشم خداوند و قدرت و جلالش، خود را در حفره های زمین و یا در غارهای کوه های سنگی پنهان می کنند.^{۲۲} چرا باید به انسان که زندگی او به نفس بینی اش بستگی دارد، ارزش قائل شد؟

بی نظمی در اورشلیم

اینک خداوند لشکرهای سماوی، تمام حمایت های خود را از اورشلیم و یهودا بازخواهد گرفت و حمایت خود را از نان و آب آن ها برخواهد داشت.^۲ خداوند جنگ جویان و سربازان، داوران و انبیا، فالگیران و رهبران آن ها را خواهد گرفت.^۳ خداوند فرماندهان نظامی، رهبران اجتماعی، دولتمردان و جادوگران آن ها را خواهد گرفت.^۴ من جوانان را رهبر ایشان خواهم کرد و کودکان بر آن ها حکمرانی خواهند نمود.^۵ همه به حقوق یکدیگر تجاوز خواهند کرد، جوانان به

بزرگ‌ترها بی‌احترامی خواهند نمود و فرومایگان نسبت به بزرگان خود بی‌ادب خواهند شد.

۶ زمانی خواهد آمد که اعضای یک خاندان کسی را از بین خود انتخاب کرده به او خواهند گفت: «تو چیزی برای پوشیدن داری؛ بیا و در این روزهای سخت، رهبری ما را به عهده بگیر.»

۷ اما او در پاسخ خواهد گفت: «نه، من نمی‌توانم به شما کمک کنم. من نه خوراک دارم نه پوشاک. مرا برای رهبری خود انتخاب نکنید.»

۸ آری، اورشلیم می‌لغزد، و یهودا می‌افتد! تمام گفتار و کردار آن‌ها به ضد خداوند است؛ آشکارا به خود خدا توهین می‌کنند. ۹ حالت چهره آن‌ها برضدشان گواهی می‌دهد. آن‌ها مانند مردم سُدوم آشکارا گناه می‌کنند. وای بر آن‌ها! آن‌ها محکوم شده‌اند و مقصّر خودشان می‌باشند.

۱۰ به نیکان بگویید که شادمان خواهند شد و پاداش کارهای نیک خود را خواهند گرفت. ۱۱ اما شریران مکافات خواهند شد و آنچه را که آن‌ها به دیگران کردند، همان بر سرشان خواهد آمد.

۱۲ ای قوم من، کودکان بر شما ظلم خواهند کرد و زنان بر شما حکمرانی.

ای قوم من، رهبرانتان شما را گمراه می‌کنند و راه‌ایتان را مغشوش می‌سازند.

خداوند قوم خود را داوری می‌کند

۱۳ خداوند آماده است تا دعوی خود را در دادگاه مطرح کند؛ او حاضر است تا قوم خود را داوری نماید. ۱۴ خداوند بزرگان و رهبران قوم خود را

برای محاکمه احضار کرده می‌گوید: «شما تا کستان‌ها را تاراج کرده‌اید و خانه‌های شما پُر است از آنچه از بینوایان به غنیمت گرفته‌اید. ۱۵ شما

چه حقی دارید که قوم برگزیده مرا زیر پا خُرد کنید و روی بینوایان را به خاک بکشید؟ من، خدای متعال سخن می‌گویم.»

اخطار به زنان اورشلیم

۱۶ خداوند می‌گوید: «بینید، زنان اورشلیم چه مغرورند! آن‌ها با تکبر و با ناز و عشوه راه می‌روند، با قدم‌های کوتاه می‌خرامند و زنگوله‌های

تزئینی پابندهای خود را به صدا درمی‌آورند. ۱۷ پس من آن‌ها را تنبیه خواهم کرد، موی سرشان را خواهم تراشید و آن‌ها طاس خواهند شد.»

۱۸ روزی خواهد رسید که خداوند تمام جواهرات مچ پا و سربندها و گردن‌بندهای آنان را از آن‌ها خواهد گرفت. ۱۹ او دست‌بندهای زینتی آن‌ها

را خواهد گرفت و روسری‌هایشان را برخواهد داشت. ۲۰ خداوند کلاه‌ها و طلسم‌هایی را که به بازوی خود می‌بندند، از آن‌ها خواهد گرفت.

۲۱ او همچنین انگشترها و حلقه‌های بینی‌هایشان را خواهد گرفت. ۲۲ او تمام جامه‌های نفیس‌شان را با رداها، شال‌ها، کیف‌ها ۲۳ و لباس نازک بدن‌نما، دستمال‌گردن، روسری و پوشش بلندی که بر سر می‌کنند، همه را از آن‌ها خواهد گرفت.

۲۴ به جای بوی عطر خوش‌بو، آن‌ها بوی تعفن خواهند داد؛ به جای کمربندهای زینتی، ریسمان ضخیم بر کمر آن‌ها بسته خواهد شد؛ به جای موهای زیبا، سر طاس خواهند داشت؛ به جای لباس فاخر، *پلاس بر تن خواهند کرد؛ و زیبایی آن‌ها به ننگ تبدیل خواهد شد.

۲۵ اما مردان شهر، آری، حتی قوی‌ترین آن‌ها در جنگ کشته خواهند شد. ۲۶ دروازه‌های شهر گریه و سوگواری خواهند کرد و تمام شهر مانند زنی خواهد بود که برهنه در گنجی روی زمین نشسته است.

وقتی آن روز برسد، هفت زن یک مرد را گرفته به او خواهند گفت: «ما می‌توانیم غذا، خوراک و پوشاک خود را فراهم کنیم. فقط بگذار که نام تو بر ما باشد تا بیش از این از بی‌شوهری شرمنده نباشیم.»

۴

اورشلیم بازسازی خواهد شد

۲ در آن روز شاخه خداوند پُرشکوه و عالی خواهد بود و میوه زمین باعث افتخار و خشنودی بازماندگان اسرائیل خواهد شد. ۳ آنانی که در *صهیون و در اورشلیم باقی مانده‌اند، مقدس خوانده خواهند شد، یعنی آنانی که نامشان برای حیات در اورشلیم ثبت شده است. ۴ خداوند با قدرت خود قوم خود را داوری و پاک خواهد ساخت. او گناه اورشلیم و خون‌هایی را که در آن ریخته شده است، خواهد شست. ۵ آنگاه خداوند، بر کوه صهیون و تمام همایش‌هایی که در آنجا برگزار می‌شود، در روز ابر و در شب دود و شعله نورانی خواهد فرستاد. جلال خداوند تمام شهر را دربر گرفته از آن محافظت خواهد کرد. ۶ جلال او چون سایبانی شهر را از گرمای روز حفظ خواهد کرد و آن را در برابر باران و توفان، امن و محفوظ نگاه خواهد داشت.

سرود تاکستان بی‌میوه

به سرودی که می‌سرایم گوش دهید.
این سرودی است درباره دوستم و تاکستانش:
دوستم در تپه‌ای بسیار حاصل‌خیز تاکستانی داشت.
او زمین را کند و از سنگ‌لاخ‌ها پاک ساخت
و مرغوب‌ترین تاک‌ها را در آن کاشت.
برجی برای نگاهبانی آن بنا کرد

۵

و چرخ‌خشتی برای فشردن انگورهای آن ساخت.
سپس در انتظار نشست تا انگورها خوب برسند،
اما تمام انگورها ترش بودند.

۳ اینک دوستم می‌گوید: «شما، ای مردمی که در اورشلیم و یهودیه زندگی می‌کنید، بین من و تاکستانم داوری کنید. ۴ آیا کاری بود که من برایش انجام نداده باشم؟ پس چرا باید انگور ترش به بار آورد و نه انگور خوبی که انتظار داشتیم؟»

۵ «این کاری است که با تاکستانم خواهم کرد: پرچین آن را برخوادم داشت تا حیوانات وحشی در آنجا چرا کنند؛ دیوارهای آن را خراب خواهم کرد تا حیوانات آن را پایمال کنند. ۶ می‌گذارم علف‌های هرز آن را بپوشانند. تاک‌ها را دیگر هرس نمی‌کنم و زمین را وجین نخواهم کرد. می‌گذارم خاروخس همه آن را فراگیرد. من حتی به ابرها دستور می‌دهم دیگر بارانی بر آن نبارند.»

۷ اسرائیل، تاکستان خداوند متعال است.

مردم یهودیه تاک‌هایی هستند که او کاشته است.
او از آن‌ها انتظار عدالت داشت،
اما در عوض، آن‌ها مرتکب قتل شدند.
او از آن‌ها انتظار داشت عادلانه رفتار کنند،
ولی فریاد مظلومان برای داوری بلند است.

گناهان مردم

۸ وای بر شما که خانه‌ها و مزرعه‌های بیشتری می‌خرید و به آنچه دارید می‌افزایید. به زودی جایی برای زندگی دیگران باقی نمی‌ماند و شما در این زمین تنها خواهید ماند. ۹ من صدای خداوند را شنیده‌ام که می‌گفت: «همه این خانه‌های بزرگ و مجلل، مخروبه و خالی از سکنه خواهند شد. ۱۰ تاکستان بیست هزار متری فقط بیست لیتر شراب خواهد داد و ده پیمانه بذر فقط یک پیمانه محصول تولید خواهد کرد.»

۱۱ وای بر شما که صبح زود برای نوشیدن برمی‌خیزید و شب‌های درازی را در مستی می‌گذرانید. ۱۲ در بزم‌هایتان بربط و چنگ و دف و نی نواخته شراب‌خواری می‌کنید، اما نمی‌فهمید خداوند چه می‌کند و کارهای دست او را نمی‌بینید. ۱۳ بنابراین شما را به اسارت خواهند برد. رهبران شما از گرسنگی و مردم عادی از تشنگی خواهند مرد. ۱۴ دنیای مردگان مشتاق گرفتن آن‌ها است و دهان خود را برای بلعیدن آن‌ها باز کرده است. دنیای مردگان، رهبران اورشلیم را همراه با مردمان عادی و پُرهیاو، با هم خواهد بلعید.

۱۵ همهٔ مردم حقیر و متکبران پست و ذلیل خواهند شد. ۱۶ اما خداوند قادر مطلق، بزرگی خود را با اجرای عدالت، و قدّوسیّت خویش را در نیکی خود آشکار خواهد ساخت. ۱۷ آنگاه برّه‌ها در شهرهای ویران شده علف خواهند خورد و بُزغاله‌ها در علفزارهای آن خواهند چرید.

۱۸ وای بر شما که شرارت را با ریسمان دروغ به خود بسته‌اید و گناه را گویی با طناب گاری به‌سوی خود می‌کشید. ۱۹ شما می‌گویید: «بگذارید خداوند آنچه را که می‌خواهد زودتر انجام دهد تا ما بتوانیم آن را ببینیم. بگذارید خدای قدّوس اسرائیل به‌موقع کار خود را انجام دهد؛ صبر کنید تا ببینیم اراده و نقشهٔ او چیست.»

۲۰ وای بر شما که شرارت را نیک و نیکی را شرارت می‌نامید. شما تاریکی را به نور و نور را به تاریکی تبدیل می‌کنید. شما آنچه را شیرین است تلخ و آنچه را که تلخ است شیرین می‌کنید. ۲۱ وای بر شما که خود را حکیم و زیرک می‌دانید.

۲۲ وای بر شما که در شراب‌خواری قهرمانان و در مخلوط کردن مشروبات دلاور هستید. ۲۳ اما با گرفتن رشوه، مقصّرین را تبرئه می‌کنید و نمی‌گذارید که بی‌گناهان به حقّ خود برسند. ۲۴ چون به آنچه یهوه، خدای لشکرهای سماوی، خدای قدّوس اسرائیل، به شما آموخت، گوش نداده‌اید، اکنون همان‌طور که کاه و علف خشک در آتش پژمرده شده می‌سوزند، ریشه‌های شما هم می‌پوسند و شکوفه‌های شما خشک و پراکنده می‌شوند. ۲۵ خداوند بر قوم خود خشمگین است و دست خود را برای تنبیه آن‌ها بلند کرده است. کوه‌ها به لرزه می‌افتند و اجساد مردگان مثل زباله در خیابان‌ها ریخته می‌شود. حتّی در آن وقت هم غضب خداوند پایان نخواهد یافت و دست او همچنان برای تنبیه بلند خواهد بود.

۲۶ خداوند به ملّتی در دوردست علامت خواهد داد. او آن‌ها را از سرزمینی بسیار دور با سوت فرا خواهد خواند. اکنون آن‌ها به سرعت و با شتاب می‌آیند. ۲۷ هیچ‌یک از آن‌ها خسته نمی‌شود و لغزش نمی‌خورد. آن‌ها هرگز نمی‌خوابند و چرت نمی‌زنند. کمر بند هیچ‌یک از آن‌ها شل نیست و بند کفش‌هایشان پاره نشده است. ۲۸ تیرهای آن‌ها تیز و کمان‌های آن‌ها آمادهٔ رها شدن است. سُم اسب‌های آن‌ها مثل سنگ خارا محکم است و چرخ‌های ارابه‌هایشان مثل گردباد، در چرخش. ۲۹ سربازان آن‌ها مثل شیر می‌غُرند، شیری که حیوانی را کشته است و لاشهٔ او را به جایی می‌برد که کسی نتواند آن را از او بگیرد.

۳۰ وقتی آن روز برسد، آن‌ها مثل دریای خروشان بر اسرائیل هجوم خواهند آورد. به این سرزمین بنگرید! همه‌جا تیرگی و فلاکت است. تاریکی و ظلمت بر نور چیره شده است.

خداوند اشعیا را به نبوت برمی‌گزیند

۶

در همان سالی که عزیای پادشاه مُرد، من خداوند را دیدم که بر تخت خود نشسته بود، پُرشکوه و متعالی و دامن ردای او تمام صحن معبدِ بزرگ را پوشانیده بود.^۲ بر فراز او سَرافینی ایستاده بودند. هریک از آن‌ها شش بال داشت. با دو بال، صورت خود را و با دو بال دیگر بدن خویش را پوشانده بودند، و با دو بال آخر پرواز می‌کردند. آن‌ها به یکدیگر می‌گفتند:

«قدّوس، قدّوس، قدّوس، خداوند متعال!

جهان پُر است از جلال او.»

صدای آواز آن‌ها بنیان معبدِ بزرگ را به لرزه درآورد و معبدِ بزرگ پُر از دود شد.

آنگاه گفتم: «وای بر من که دیگر امیدی برایم نیست، زیرا که مردی ناپاک لب هستم و در میان قومی ناپاک لب ساکنم. ولی چشمان من پادشاه، خدای متعال، را دیده‌اند.»

آنگاه یکی از آن سرافین، زغالی افروخته را با انبر از قربانگاه برداشت و به سوی من پرواز کرد.^۷ او لب‌های مرا با آن زغال گداخته لمس کرده گفت: «این زغال، لب‌های تو را لمس نموده؛ پس گناهانت پاک و خطاهایت آمرزیده شده است.»

آنگاه صدای خداوند را شنیدم که می‌گفت: «چه کسی را بفرستم؟ چه کسی از جانب ما خواهد رفت؟» من جواب دادم: «من آماده‌ام؛ مرا بفرست!»

پس خداوند به من گفت که برو و به این مردم بگو: «هرقدر گوش کنید، درک نخواهید کرد و هرقدر نگاه کنید، نخواهید فهمید.»^{۱۰} سپس خداوند به من گفت: «ذهن‌های آن‌ها را کُند، گوش‌هایشان را کرو چشمانشان را کور کن تا نتوانند ببینند، بشنوند یا بفهمند تا مبادا به سوی من بازگشته شفا یابند.»

۱۱ من پرسیدم: «خداوندا، تا به کی چنین خواهد بود؟»

او گفت: «تا زمانی که شهرها ویران شده از سکنه خالی شوند و خانه‌ها متروک گردند و زمین بایر گردد،^{۱۲} تا زمانی که من مردمانش را به مکان‌های دور دست بفرستم و تمام سرزمین را ویران سازم.^{۱۳} حتی اگر یک‌دهم از آن‌ها باقی بمانند، باریگر سوخته خواهند شد؛ مانند درخت بلوط یا چنار که بریده شده و کنده‌اش باقی مانده است.»

کنده درخت نشانه شروع تازه قوم مقدّس خدا است.

پیامی برای آحاز پادشاه

در ایّام آحاز پادشاه، پسر یوتام و نوّه عُزّیا، که در یهودیه فرمانروایی می کرد، رِصین، پادشاه سوریه، و فِقَح، فرزند رملیا پادشاه اسرائیل، به اورشلیم حمله کردند ولی نتوانستند آن را فتح کنند.^۲ وقتی خبر هم پیمان شدن ارتش سوریه و اسرائیل به پادشاه یهودا رسید، او و تمام مردمش از ترس مثل درختان بید در برابر باد، به لرزه افتادند. آنگاه خداوند به اشعیا گفت: «تو به همراه پُسرَت، شَاریاشوب، به دیدن آحاز پادشاه برو. تو او را در کوچهٔ پارچه بافان، در انتهای جوی آبی که از استخر بالایی جاری است خواهی یافت.^۴ به او بگو: مراقب و آرام باش؛ نترس و نگران نباش. خشم رِصین و سربازان سوریه و فِقَح پادشاه از دود کُندهٔ نیم سوخته بیشتر نیست.^۵ سوریه به اتّفاق اسرائیل و پادشاهان آن توطئه کرده اند.^۶ آن ها می خواهند به یهودیه حمله کرده مردم را به وحشت بیندازند و سپس پسر طُبئیل را به تخت سلطنت بنشانند.^۷ «اَما من، یَهُوه، خدا اعلام می کنم که چنین چیزی هرگز واقع نخواهد شد،^۸ زیرا سوریه از پایتختش، دمشق، قوی تر نیست و قدرت دمشق هم از قدرت رِصین پادشاه بیشتر نمی باشد. اَما در مورد اسرائیل: در ظرف شِصّت و پنج سال، چنان خُرد خواهد شد که دیگر چیزی به عنوان یک مِلّت از آن باقی نماند.^۹ اسرائیل از سامره پایتخت آن قوی تر نیست و سامره هم از فِقَح پسر رملیا قوی تر نیست. «اگر در ایمانت استوار نباشی، تو خود نیز استوار نخواهی ماند.»

علامت عمانوئیل

^{۱۰} خداوند پیام دیگری به آحاز فرستاده به او گفت: ^{۱۱} «از یَهُوه، خدای خود، بنخواه تا به تو علامتی بدهد، خواه آن علامت از عمق دنیای مردگان باشد و خواه از اوج آسمان ها.»
^{۱۲} آحاز گفت: «من خدا را آزمایش نمی کنم و علامتی نخواهم خواست.»

^{۱۳} اشعیا در جواب گفت: «بشنوید، ای خاندان داوود! آیا کافی نبود مردم را به ستوه آوردید که حالا می خواهید خدای من را هم به ستوه آورید؟^{۱۴} پس در این صورت خداوند خودش به شما علامتی خواهد داد و آن این است که باکره حامله شده پسری خواهد زایید که نامش عمانوئیل یعنی «خدا با ما» خواهد بود.^{۱۵} او شیر و عسل خواهد خورد تا زمانی که بداند چگونه بدی را رد کند و نیکی را بپذیرد.^{۱۶} قبل از فرارسیدن آن روز، سرزمین های آن دو پادشاه که شما از آن ها می ترسید، متروک خواهد شد.

۱۷ «خداوند روزهایی را نصیب شما و قومتان و تمام خاندان سلطنتی خواهد کرد که به مراتب بدتر از زمان جدایی پادشاهی اسرائیل از یهودا خواهد بود. او پادشاه آشور را خواهد آورد.

۱۸ «وقتی آن روز برسد، خداوند با سوت به مصریان علامتی خواهد داد و آن‌ها مثل مگس از دورترین سواحل رود نیل خواهند آمد و آشوریان مثل زنبور سرازیر خواهند شد. ۱۹ آن‌ها تمام وادی‌های صعب‌العبور، غارها و صخره‌ها را پُر کرده تمام خارزارها و چمن‌زارها را خواهند پوشاند.

۲۰ «وقتی آن روز برسد، خداوند کسی را از آن طرف رود فرات، یعنی امپراتور آشور، را فرا خواهد خواند و او با تیغش، مثل یک سلمانی، موی سر و بدن و ریش شما را از ته خواهد تراشید.

۲۱ «در آن روز اگر یک زارع بتواند حتی یک گوساله و دو بُز خود را نگاه دارد، ۲۲ آن‌ها آن قدر شیر خواهند داد که نیاز او برطرف خواهد شد. آری، آنانی که در سرزمین زنده می‌مانند، شیر و عسل کافی برای خوردن خواهند داشت.

۲۳ «در آن زمان، تاکستانی با هزار درخت انگور به ارزش هزار سکه نقره از بوته‌های خاروخلنگ پوشیده خواهد شد. ۲۴ مردم با تیروکمان برای شکار به آنجا خواهند رفت، چون تمام سرزمین پوشیده از بوته‌های خاروختس خواهد بود. ۲۵ تمام تپه‌هایی که محل کشت گیاهان و محصولات بود، اکنون پوشیده از خار است. فقط گاوها و گوسفندان می‌توانند در آنجا بچرند.»

پسر اشعیا، نشانه آن روز است

خداوند به من گفت، «لوحی بزرگ بردار و واضح و روشن روی آن بنویس، 'مَهِیرِ شلال‌هاش بَز'. ۲۰ دو شخص مورد اعتماد، یکی اوریای کاهن و دیگری زکریا پسر پیرکیا، را با خود بیاور. آن‌ها برای من شهادت می‌دهند.»

۳ من با همسرم نزدیکی کردم و او حامله شده پسری به دنیا آورد. آنگاه خداوند به من گفت: «نام او را مَهِیرِ شلال‌هاش بَز، بگذار. ۴ قبل از این که این کودک بتواند پدر و مادر خود را صدا کند، پادشاه آشور تمام ثروت دمشق و تمام غنائم سامره را با خود خواهد برد.»

۵ خداوند بار دیگر با من چنین سخن گفت: ۶ «چون این مردم آب‌های آرام شیلوه را رد کردند و در حضور رصین پادشاه و فِخَح پادشاه پسر رملیا شادمانی می‌کنند، ۷ من خداوند، امپراتور آشور و تمام قوم او را برای حمله به یهودا خواهم آورد. آن‌ها مثل سیلاب‌های رود فرات پیشروی خواهند



کرد و تمام سواحل آن را زیر آب خواهند برد. ^۸ آن‌ها مثل سیل سرتاسر یهودا را فرا خواهند گرفت و همه چیز تا گردن زیر سیلاب خواهد بود.» خدا با ما است! بال‌های گسترده او زمین را محافظت خواهند کرد. ^۹ ای تمامی ملّت‌ها، گرد هم آیید و بترسید. ای کسانی که در دورترین نقاط دنیا زندگی می‌کنید، بشنوید. برای کارزار آماده شوید، امّا بترسید! آری، آماده شوید، امّا بترسید! ^{۱۰} با هم مشورت کنید، گرچه مشورت شما هیچ خواهد شد. حرف خود را بزنید، امّا آن هم بی‌فایده خواهد بود، زیرا خدا با ما است.

هشدار خداوند به نبی

^{۱۱} خداوند درحالی که دست قدرتمندش بر من بود، به من هشدار داد که به راه این مردم نروم. او گفت: ^{۱۲} «در توطئه‌های قوم شریک نشوید، و از چیزهایی که آن‌ها می‌ترسند، ترسان مباشید. ^{۱۳} به‌خاطر داشته باشید که من، خداوند لشکرهای سماوی، خداوند قدّوس هستم؛ باید فقط از من بترسید. ^{۱۴} من هستم که مکان مقدّسی برای شما خواهم بود و سنگ لغزشی برای دو خاندان اسرائیل، تله و دامی برای ساکنان اورشلیم. ^{۱۵} و بسیاری بر آن افتاده لِه خواهند شد؛ و آن‌ها به دام گرفتار خواهند شد.»

هشدار علیه مشورت با ارواح مردگان

^{۱۶} شما، ای شاگردان من، پیام‌های مرا بنویسید و تعالیم مرا محفوظ نگه دارید. ^{۱۷} من در انتظار خداوند که خود را از قوم خویش پنهان کرده، خواهم ماند، و امید من بر او خواهد بود. ^{۱۸} ببینید، من و فرزندان من که خدا به من داده است، از طرف خداوند لشکرهای سماوی، که بر کوه *صهیون سکونت دارد، علائم و نشانه‌هایی هستیم که برای اسرائیل فرستاده شده است. ^{۱۹} امّا مردم به شما خواهند گفت از فالگیرها و جادوگران، که جیک جیک می‌کنند، برایشان پیامی بخواهید. آن‌ها خواهند گفت: «مگر ما نباید طالب پیام‌هایی از ارواح باشیم و برای زندگان، نظر مردگان را بخواهیم.»

^{۲۰} شما در پاسخ به آن‌ها بگویید: «به آنچه خداوند به شما می‌آموزد گوش دهید، نه به واسطه‌ها. آنچه آن‌ها می‌گویند برایتان سودی ندارد.» ^{۲۱} مردم ناامید و گرسنه در تمام این سرزمین آواره خواهند شد. آن‌ها در حال گرسنگی و از روی عصبانیت، هم به پادشاه خود و هم به خدای خود بد خواهند گفت. آن‌ها چه به آسمان نگاه کنند ^{۲۲} و چه بر زمین، جز زحمت و تیرگی ترسناکی که در آن افتاده‌اند، چیز دیگری نخواهند دید.

اما برای آنانی که در غم و اندوه بودند، تاریکی نخواهد بود.

پادشاه آینده

خدا که در روزهای پیشین سرزمین‌های زبولون و نفتالی را خوار و خفیف کرده بود، در آینده آن‌ها را موجب افتخار مردم کرانه‌های شرقی مدیترانه تا نواحی آن سوی رود اُردن تا ایالت جلیل، جایی که بیگانگان زندگی می‌کنند، خواهد کرد.

۲ قومی که در تاریکی راه می‌رفتند،

نور عظیمی دیده‌اند،

بر آن‌ها که در سایهٔ موت زندگی می‌کردند

نوری عظیم تابیده است.

۳ ای خداوند، تو شادی قوم خود را افزون کرده‌ای

و مسرت عظیمی به آن‌ها بخشیده‌ای.

آن‌ها از آنچه تو کرده‌ای بسیار شادمانند،

مثل زمان برداشت محصول فراوان

یا مانند هنگامی که غنائم جنگی را تقسیم می‌کنند.

۴ زیرا تو یوغی را که بر گردنشان سنگینی می‌کرد

و چوبی را که بر پشتشان زده می‌شد،

یعنی چوب سرکوب‌کنندگان ایشان را شکستی،

درست همان‌گونه که مدت‌ها پیش ارتش مدیان را شکست

دادی.

۵ چکمه‌های سربازان اشغالگر

و لباس‌های خون‌آلودشان

در آتش سوخته خواهند شد.

۶ زیرا برای ما فرزندی زاییده شده،

پسری به ما داده شده است

و او بر ما سلطنت خواهد کرد.

نام او «مشاور عجیب، خدای قدیر، پدر سرمدی

و شاهزادهٔ صلح و سلامتی» خواهد بود.

۷ قدرت او روزافزون خواهد بود.

برای تخت و مملکت او همیشه صلح خواهد بود.

او آن را با عدالت و نیکی تا ابد استوار و پایدار خواهد ساخت.

خدای متعال با محبت غیورانه‌اش

این کار را به کمال خواهد رسانید.

خداوند اسرائیل را مجازات می کند

۸ خداوند حکم خودش را علیه خاندان یعقوب اعلام کرده است و آن حکم بر اسرائیل واقع شده است. ۹ تمام مردم اسرائیل و تمام کسانی که در سامره زندگی می کنند، این را می دانند، اما آن ها با غرور و تکبر می گویند: ۱۰ «خانه های خشتی ما فرو ریخته اند، اما ما آن ها را با سنگ های تراشیده از نو بنا خواهیم کرد. تیرهای چوبی چنار خُرد شده اند، اما به جای آن ها خانه های خود را با تیرهای چوبی سدر خواهیم ساخت.» ۱۱ بنابراین خداوند دشمنان رِصین را برانگیخته تا به آن ها حمله کنند. ۱۲ سوریه از شرق و فلسطین از غرب دهان خود را برای بلعیدن اسرائیل باز کرده اند. باوجوداین، خشم خدا هنوز پایان نیافته و دستش برای تنبیه آن ها دراز است.

۱۳ قوم اسرائیل توبه نکرده اند. با وجود این که خداوند متعال آن ها را تنبیه کرده است، آن ها به سوی او بازگشت نکرده اند؛ ۱۴ پس خداوند در یک روز رهبران و مردم اسرائیل را به سزای کارهایشان خواهد رسانید. ۱۵ بزرگان و نُجبا، سر هستند و انبیای دروغین، دُم. ۱۶ رهبران قوم، آن ها را گمراه و کاملاً گبیج کرده اند. ۱۷ پس خداوند بر نوجوانان رحمت نشان نخواهد داد و بر بیوه زنان و یتیمان هم رحم نخواهد کرد، چون تمام قوم خداشناس و بدکار هستند و هرچه می گویند شرارت آمیز می باشد. با وجود این خشم او پایان نیافته و دستش برای تنبیه آن ها دراز شده است. ۱۸ شرارت مثل آتشی است که خار و خَس را می سوزاند. مثل آتشی است که تمام جنگل را می سوزاند و ستون های دودِ آن فضا را پُر می کند. ۱۹ چون خداوند متعال خشمگین است، مجازات او مثل آتش سرتاسر این سرزمین را می سوزاند و قوم هلاک می شوند و کسی به کسی رحم نمی کند. ۲۰ مردم هر جا چیزی برای خوردن پیدا می کنند، آن را قاپیده می خورند، ولی هیچ وقت سیر نمی شوند. آن ها حتی فرزندان خود را می خورند. ۲۱ طایفه مَنسی و طایفه اِفرایم به یکدیگر حمله می کنند و با هم بر یهودا یورش می برند. با وجود تمام این ها، خشم خدا پایان نیافته و دستش هنوز برای تنبیه دراز است.

وای بر کسانی که قوانین ناعادلانه صادر می کنند و آنانی که احکام ظالمانه وضع می کنند ۲ تا فقرا را از حقّ خود محروم کنند، عدالت را از ستمدیدگان برابند و املاک بیوه زنان و یتیمان را صاحب شوند. ۳ در روز جزا چه خواهید کرد، در روزی که ویرانی از دور بر شما نازل شود؟ به چه کسی برای کمک پناه خواهید برد؟ گنج های خود را کجا پنهان خواهید کرد؟ ۴ شما چاره ای ندارید

جز این که تن به اسارت دهید یا در جنگ کشته شوید. بازهم خشم خداوند پایان نخواهد گرفت و دست او همچنان برای مجازات شما دراز خواهد بود.

امپراتور آشور، وسیله‌ای در دست خدا

خداوند گفت: «وای بر آشور! من آشور را مانند چماقی برای مجازات کسانی که از آن‌ها خشمگین هستم به کار خواهم برد. ^۶ من آشور را فرستادم تا به ملت خدانشناس، به مردمی که مرا خشمگین کرده‌اند، حمله کند. من آشور را فرستادم تا قوم را غارت و آن‌ها را مثل خاک لگدمال سازد.»

^۷ اما امپراتور آشور افکار خشونت‌آمیزی در سر دارد و می‌خواهد ملت‌های زیادی را نابود کند. ^۸ او می‌گوید: «آیا هریک از فرماندهان ارتش من یک پادشاه نیست؟ ^۹ آیا شهر کلنو مثل کرکمیش نیست؟ آیا حِمات مانند ارفاد نیست و سامره همانند دمشق؟ ^{۱۰} دست من برای مجازات ممالکی که بُت‌ها را می‌پرستند، ممالکی که تعداد بُت‌هایشان بیشتر از بُت‌های اورشلیم و سامره بود، برخاسته است. ^{۱۱} آیا من همان‌گونه که با سامره و تمام بُت‌هایش عمل کردم، با اورشلیم و تمام بُت‌هایش عمل نخواهم کرد؟»

^{۱۲} اما خداوند می‌گوید: «وقتی من آنچه را در کوه *صهیون و اورشلیم شروع کردم به اتمام برسانم، آنگاه به حساب امپراتور آشور خواهم رسید و او را به خاطر غرور و تکبرش مجازات خواهم کرد.»

^{۱۳} امپراتور آشور با غرور می‌گوید: «تمام این کارها را خودم به تنهایی کردم. من قوی، حکیم و زرنگ هستم. من مرزهای بین ملت‌ها را برداشتم، خزائن آن‌ها را به غنیمت بردم و مثل یک گاو نر مردمشان را زیر پا لِه کردم. ^{۱۴} ملت‌های جهان مثل آشیانه پرنده‌ای بودند و من خزائن آن‌ها را به همان آسانی‌ای برداشتم که تخم‌های برجامانده پرنده‌ای را برمی‌دارند. برای ترساندن من بالی تکان نخورد و جیکی شنیده نشد.»

^{۱۵} اما خداوند می‌گوید: «آیا تبر می‌تواند خود را از شخصی که آن را به کار می‌برد، بزرگ‌تر بداند؟ آیا ارّه از ارّه‌کش مهم‌تر است؟ یک چماق، چماقدار را بلند نمی‌کند؛ آن چماقدار است که چماق را بلند می‌کند.»

^{۱۶} خداوند قادر مطلق جنگ‌جویان آشور را به مرض کُشنده‌ای مبتلا خواهد ساخت، و با آتشی که خاموشی ندارد، بدن‌های آن‌ها را خواهد سوزانید. ^{۱۷} خدا، آن نور اسرائیل، آتش خواهد شد؛ قدّوس اسرائیل به شعله آتش تبدیل شده در یک روز همه‌چیز حتّی خاروخاشاک را سوزانده نابود خواهد کرد. ^{۱۸} جنگل‌های سرشار و زمین‌های زراعتی کاملاً از بین

خواهند رفت همان گونه که یک بیماری مُهلک ایشان را خواهد کُشت.
 ۱۹ تعداد درختان باقی مانده در جنگل آن قدر کم خواهد شد که حتی یک کودک خواهد توانست آن ها را بشمارد.

تعداد کمی برمی گردند

۲۰ روزی خواهد آمد که بازماندگان قوم اسرائیل دیگر به ملّتی که آن ها را مغلوب کرده بود، توکّل نخواهند کرد، بلکه آن ها به یهوه، خدای قدّوس اسرائیل، متّکی خواهند بود. ۲۱ باقی ماندگانی از نسل یعقوب به سوی خدای قادر باز خواهند گشت. ۲۲ گرچه جمعیت قوم اسرائیل الان به اندازه دانه های شن کنار دریا است، امّا فقط باقی ماندگانی از ایشان بازخواهند گشت. مرگ و نابودی در انتظار قوم است و این مجازات عادلانه می باشد. ۲۳ آری، یهوه، خدای قادر مطلق، همان طور که گفته بود، ویرانی و خرابی را بر سرتاسر این مملکت خواهد آورد.

خداوند آشور را تنبیه می کند

۲۴ پس خداوند قادر مطلق به قوم خود که در صهیون ساکنند، می گوید: «از آشوریان نترسید، حتی اگر آن ها مثل مصریان عصا و چوب دستی خود را بر شما برافرازند. ۲۵ چون مجازات شما به زودی پایان خواهد یافت و آن وقت آن ها را خُرد خواهیم کرد. ۲۶ من، خداوند قادر مطلق، آن ها را با شلاق خواهیم زد، همان طور که قوم مدّیان را در صخره عُرَب زدم. من همان طور که مصر را مجازات کردم، آشور را به جزای کارهایش خواهیم رسانید. ۲۷ وقتی زمانش برسد، من شما را از سلطه آشور آزاد خواهیم کرد و دیگر یوغ آن ها بر دوش شما سنگینی نخواهد کرد.»

حمله

۲۸ ارتش دشمن شهر عیات را گرفته و از مجرون گذشته است، و ابزار جنگی خود را در مِکماش انباشته اند. ۲۹ آن ها از معبر رد شده اند و شب را در جِبَعه می گذرانند. مردم شهر رامه هراسانند و مردم جِبَعه، شهر شائول پادشاه، فرار کرده اند. ۳۰ ای مردم جَلّیم، فریاد برآورید، و ای مردم لیثه، گوش دهید. شما، ای مردم عَناتوت، پاسخ دهید. ۳۱ مردم مدّینه و جیبیم از ترس جان خود فرار می کنند. ۳۲ همین امروز دشمن در شهر نوب ایستاده است و مشّت خود را به سوی کوه صهیون در شهر اورشلیم تکان می دهد.

۳۳ خداوند قادر مطلق آن ها را مثل شاخه های بُریده شده، فرو ریخته خُرد خواهد کرد. بلندترین و سرکشیده ترین آن ها بُریده و به زیر انداخته خواهند شد. ۳۴ او آن ها را مثل درختانی که در قلب جنگل قرار دارند،

با تبر قطع خواهد کرد، و آن‌ها مثل درختان سِدر لبنان به زیر افکنده خواهند شد.

پادشاهی صلح آمیز

از کنده یَسّی جوانه‌ای بیرون خواهد زد
و از ریشه آن شاخه‌ای خواهد روئید.

۱۱

۲ روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت،
روح حکمت و فهم،
روح مشورت و قدرت،
روح معرفت و ترس خداوند.
۳ خوشی او در ترس از خدا خواهد بود.
او از روی ظاهر و شایعات داوری نخواهد کرد،
۴ بلکه فقیران را با انصاف داوری خواهد نمود
و به داد درماندگان خواهد رسید.
به دستور او مردم مجازات
و خطاکاران کشته خواهند شد.
۵ او با عدالت و راستی بر قوم حکومت خواهد کرد.

۶ گرگ با برّه خواهد زیست،
و پلنگ در کنار بُزغاله خواهد خوابید.
گوساله و شیربچه با هم غذا خواهند خورد،
و بچه‌ای خُردسال آن‌ها را هدایت خواهد کرد.
۷ گاو و خرس با هم تغذیه خواهند کرد،
و بچه‌های آن‌ها در کنار هم خواهند خوابید،
و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد.
۸ بچه شیرخواره نزدیک سوراخ مار بازی خواهد کرد
و طفل از شیر بازداشته شده دست خود را در لانه افعی فرو
خواهد بُرد.

۹ در *صهیون، کوه مقدّس خداوند،
هیچ خسارت و ویرانی وجود نخواهد داشت.
همان‌طور که دریاها از آب پُر هستند،
این سرزمین نیز از دانش و حکمت خدا پُر خواهد شد.

اسیران بازمی گردند

۱۰ در آن روز پادشاه جدید از خاندان داوود، نمونه‌ای برای ملت‌ها خواهد بود. همه ملت‌ها در کاخ شاهانه جمع خواهند شد و به او ادای احترام خواهند کرد. ۱۱ وقتی آن روز فرارسد، خداوند بار دیگر با قدرت، تمام کسانی را که از قوم اسرائیل در آشور، مصر و سرزمین‌های فترس، حبشه، عیلام، شِنعار و حَمات و در سواحل و جزایر پراکنده‌اند، به وطن خودشان باز خواهد گردانید. ۱۲ خداوند با علامتی به ملت‌های دیگر نشان خواهد داد که او می‌خواهد بار دیگر قوم اسرائیل را که در چهار گوشه دنیا پراکنده‌اند، دور هم جمع کند. ۱۳ دیگر پادشاهی شمالی اسرائیل به یهودا حسادت نخواهد کرد و یهودا دشمن اسرائیل نخواهد بود. ۱۴ آن‌ها با هم به فلسطینی‌ها در غرب حمله خواهند کرد و اموال مردم مشرق را به یغما خواهند برد. آن‌ها مردم عَمون و موآب را شکست خواهند داد و مردم آمون را زیر سلطه خود درخواهند آورد. ۱۵ خداوند دهانه دریای مصر را خشک خواهد کرد و دست خود را بر رود فرات دراز کرده با دمیدن بادی سوزان آن را به هفت نهر تبدیل خواهد کرد تا هرکس بتواند به آسانی از آن رد شود. ۱۶ از آشور شاهراهی برای عبور بازماندگان قوم اسرائیل باز خواهد شد، همان‌طور که برای اجدادشان وقتی از مصر بیرون آمدند، چنین راهی باز شد.

سرود شکرگزاری

در آن روز خواهی گفت:

۱۲

«خداوندا، تو را ستایش می‌کنم، زیرا اگرچه تو از من

خشمگین بودی،

اما دیگر خشمگین نیستی و مرا تسلی می‌دهی.

۲ خداوند، نجات‌دهنده من است.

من به او توکل خواهم کرد و ترسان نخواهم بود.

زیرا یهوه، خدا قدرت و توانایی من است؛

او نجات‌دهنده من شده است.

۳ همان قدر که آب به جان‌های تشنه نشاط می‌بخشد،

همان اندازه قوم خدا از نجاتی که او به آن‌ها می‌بخشد،

خشنود می‌گردند.»

۴ در آن روز خواهید گفت:

«خداوند را سپاس گوید، و نام او را بخوانید!

کارهای او را به همه ملت‌ها اعلام کنید؛

به آن‌ها بگویند او چقدر بزرگ است!
 ۵ برای کارهای بزرگ خداوند سرودی تازه بسرایید؛
 به تمام مردم دنیا این خبر را برسانید.
 ۶ همه ساکنان *صهیون با شادی فریاد برآورند،
 زیرا خدای قدّوس اسرائیل عظیم است،
 و در میان قوم خود حضور دارد.»

خداوند بابل را مجازات می‌کند

این وحی‌ای است دربارهٔ بابل که به اشعیا پسر آموص رسید:

۱۳

۲ پرچم جنگ را بر فراز تپه‌ای بایر برافرازید! فریاد برآورید و با دست اشاره کنید تا از دروازه‌های نُجبا داخل شوند. ۳ خداوند به برگزیدگان و جنگجویان غیور خود فرمان داده است تا خشم او را جاری سازند.
 ۴ به فریادهایی که در کوهستان‌ها بلند است، به صدای مردمی که ازدحام کرده‌اند و صدای ممالکی که جمع شده‌اند، گوش دهید.
 خداوند لشکرهای سماوی سربازان خود را برای جنگ آماده می‌سازد.
 آن‌ها از سرزمین‌های دور و اقصی نقاط دنیا می‌آیند. خداوند با سلاح خشم خود می‌آید تا تمام سرزمین را ویران سازد.

۶ شیون برآورید! روز خداوند، روزی که خداوند متعال ویرانی می‌آورد، نزدیک است. ۷ آنگاه همهٔ دست‌ها بی‌رمق خواهد شد و همهٔ دل‌ها آب خواهد گردید. ۸ آن‌ها وحشت‌زده خواهند شد و عذابی مثل درد زایمان بر آن‌ها غلبه خواهد کرد. به یکدیگر نگاه خواهند کرد و صورت‌هایشان از خجالت سرخ خواهد بود. ۹ اینک روز خداوند فرا می‌رسد، مشقت‌بار با خشم و غضب بی‌امان. زمین به بیابان تبدیل خواهد شد و گناهکاران از بین خواهند رفت. ۱۰ ستارگان و صور فلکی بر زمین نخواهند تابید. خورشید در وقت طلوع تاریک خواهد بود و ماه نوری نخواهد داد.

۱۱ خداوند می‌گوید: «من دنیا را به‌خاطر شرارتش مجازات خواهم کرد و بدکاران را به‌خاطر تقصیرهایشان. من به غرور متکبران پایان خواهم داد و جلال سنگدلان را پست خواهم ساخت. ۱۲ من مردم را از زر خالص و انسان را از طلای اوفیر کمیاب‌تر خواهم گردانید. ۱۳ به این ترتیب، من آسمان‌ها را به لرزه خواهم انداخت، و زمین در جای خود خواهد جنبید در خشم خداوند لشکرهای سماوی، در روز غضب بی‌امان او.

۱۴ «همچون غزال‌هایی سرگردان یا همانند گوسفندان بدون شبان، هرکدام به سویی پراکنده خواهد شد و هر یک به سرزمین خویش فرار خواهد کرد. ۱۵ هرکس که در حال فرار گرفته شود، با نیزه خواهد افتاد و هر

که دستگیر شود، با شمشیر کشته خواهد شد. ۱۶ در برابر چشمانشان، اطفال آن‌ها را تکه‌تکه خواهند کرد و خانه‌هایشان را غارت کرده به زنانشان تجاوز خواهند نمود.»

۱۷ خداوند می‌گوید: «من دولت ماد را علیه بابل برمی‌انگیزم. آن‌ها برای نقره ارزشی قائل نیستند و طلا آن‌ها را وسوسه نمی‌کند. ۱۸ با تیروکمان خود، مردان جوان را می‌کشند. آن‌ها نه به نوزادان رحم می‌کنند و نه به کودکان. ۱۹ بابل که با شکوه‌ترین شهر دنیا و مایه افتخار کلدانیان است، همچون سُدوم و غموره خواهد شد، هنگامی که خدا آن را سرنگون سازد. ۲۰ دیگر کسی در آن زندگی نخواهد کرد. هیچ عربی در آنجا چادر نخواهد زد و هیچ شبانی گوسفندانش را برای چریدن به آنجا نخواهد برد. ۲۱ گفتارها در برج‌هایش و شغال‌ها در قصرهای باشکوه‌ش زوزه خواهند کشید. شترمرغ‌ها در آن زندگی خواهند کرد و بُزهای وحشی در ویرانه‌های آن خواهند خرامید. ۲۲ در بُرج‌ها و کاخ‌های آن، زوزه گفتارها و شغال‌ها طنین‌انداز خواهد بود. زمان بابل به آخر رسیده و روزهایش نزدیک به پایان است.»

برگشت از تبعید

۱۴ اما خداوند یک بار دیگر بر یعقوب ترحم خواهد کرد و بار دیگر بنی اسرائیل را برگزیده در سرزمین خودشان ساکن خواهد گرداند، و بیگانگان آمده به خاندان یعقوب خواهند پیوست. ۲ ملت‌های زیادی به قوم اسرائیل کمک خواهند کرد تا آن‌ها به سرزمینی که خدا به آن‌ها داده بود بازگردند. در آنجا ملل دیگر مثل برده در خدمت اسرائیل خواهند بود. آنانی که اسرائیل را اسیر کرده بودند، اسیر اسرائیل خواهند شد، و مردم اسرائیل بر ستمگران‌شان حکمرانی خواهند کرد.

سقوط پادشاه بابل

۳ وقتی خداوند قوم خود را از درد و نابسامانی و از کارهای سختی که آن‌ها مجبور به انجام دادنش بودند، رهایی بخشد، ۴ در آن وقت آن‌ها با تمسخر به پادشاه بابل خواهند گفت: «آن ستمگر سرنگون شد و ظلم‌و ستم بی‌شرمانه او پایان یافت. ۵ خداوند به قدرت حکمرانان شیر ۶ که با خشونت بر ملت‌ها ظلم‌و ستم می‌کردند و هیچ‌وقت از جور و جفای ملت‌های مغلوب دست برنمی‌داشتند، پایان داده است. ۷ اکنون، تمام دنیا از صلح و آرامش بهره‌مند است و همه با شادی می‌سرایند. ۸ درختان صنوبر و سدر لبنان از سقوط پادشاه بابل شادی می‌کنند، چون اکنون که او سقوط کرده است، دیگر کسی نیست که آن‌ها را قطع کند.»

۹ دنیای مردگان خود را برای استقبال از پادشاه بابل آماده می سازد. ارواح زورمندان پیشین در تب و تابند. ارواح شاهان از تخت هایشان برمی خیزند. ۱۰ همه آن ها به او خواهند گفت، 'اکنون تو مثل ما ضعیف شده ای! تو هم مثل یکی از ما هستی! ۱۱ جلال و شکوه تو به جهنم آورده شده است و نوای چنگ تو دیگر به گوش نمی رسد. زیرا انداز تو حشرات اند و روی اندازت کرم ها.'»

۱۲ ای ستاره نورانی صبح، تو از آسمان افتادی! در گذشته تو ملّت ها را شکست دادی، اما الان خودت به خاک افتاده ای. ۱۳ تو می خواستی به آسمان ها صعود کنی و تختت را بر فراز بلندترین ستاره ها بگذاری. تو فکر می کردی که مثل یک پادشاه بر فراز آن کوه در شمال، جایی که خدایان جمع می شوند، جلوس خواهی کرد. ۱۴ تو می گفتی که بر فراز ابرها صعود کرده مثل قادر مطلق خواهم شد. ۱۵ اما در عوض، تو به قعر دنیای مردگان کشانده شده ای.

۱۶ مردگان با تعجب به تو خواهند نگریست و به فکر فرو رفته خواهند پرسید: «آیا این همان کسی نیست که زمین را می لرزاند و ممالک از ترسش به خود می لرزیدند؟ ۱۷ آیا این همان کسی نیست که شهرها را ویران و دنیا را به بیابان تبدیل کرده بود؟ آیا این همان کسی نیست که هیچ وقت اسیران را آزاد نکرد و نگذاشت آن ها به وطن خود بازگردند؟» ۱۸ تمام پادشاهان زمین با عزّت در مقبره های خود خفته اند. ۱۹ اما تو را دور از مقبرهات مانند لاشه ای گندیده، بیرون افکندند. تو با اجساد سربازانت که در جنگ کشته شده اند، پوشانده شده ای و همگی به یک دخمه سنگی انداخته شده اید تا لگدمال شوید. ۲۰ تو مثل پادشاهان دفن نخواهی شد، چون تو سرزمین خود را به ویرانی کشاندی و مردم خود را کشتی. هیچ نامی از خاندان شیر تو برجای نخواهند ماند. ۲۱ برای قتل عام پسران او به خاطر گناهان اجدادشان آماده شوید! مبادا آن ها برخاسته دنیا را بگیرند و زمین را با شهرهای خود پُر سازند.

خداوند بابل را شکست خواهد داد

۲۲ خداوند متعال می گوید: «من به بابل حمله خواهم کرد و آن را ویران نموده هیچ چیز از آن باقی نخواهم گذاشت؛ نه کودکی به جای می گذارم و نه بازماندگانی. من، خداوند، چنین گفته ام. ۲۳ من بابل را به باتلاقی مبدّل خواهم کرد و جغدها در آن آشیانه خواهند گرفت. من بابل را با جارویی پاک می کنم که همه چیز را می روبد و دور می ریزد. من، خداوند متعال این را گفته ام.»

خدا آشور را شکست خواهد داد

۲۴ خداوند متعال قسم خورده می گوید: «آنچه اراده من بود، همان واقع خواهد شد. آنچه خواسته بودم، به انجام خواهد رسید. ۲۵ من نیروهای آشور را در سرزمین خودم، اسرائیل، درهم خواهم شکست و آن‌ها را در کوه‌های خودم پایمال خواهم کرد. من قوم خود را از زیر یوغ آشور و از سختی‌هایی که متحمل می‌شوند، آزاد خواهم کرد. ۲۶ این است نقشه من برای دنیا، و دست من برای مجازات ملت‌ها بلند است.» ۲۷ خداوند متعال چنین خواسته است؛ دستش برای مجازات بلند است و کسی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد.

خداوند فلسطین را شکست خواهد داد

۲۸ این وحی در سالی که آحاز پادشاه درگذشت، داده شد: ۲۹ ای مردم فلسطین، شادی نکنید از این که چوبی که شما را با آن می‌زدند، شکسته شده است؛ وقتی یک مار بمیرد، مار سهمگین‌تری به جای آن می‌آید. تخم یک مار، افعی تولید می‌کند. ۳۰ مسکینان گله‌های خود را خواهند چرانید و محتاجان در امنیت خواهند خوابید. اما من ریشه شما را با قحطی خشک خواهم کرد و بازماندگان شما هلاک خواهند شد.

۳۱ ای مردمان شهرهای فلسطین، برای کمک گریه و زاری کنید! همه شما بترسید! ابری از گردوخاک و ارتشی که در آن آدم ترسویی وجود ندارد از شمال می‌آید.

۳۲ جواب ما به قاصدانی که از فلسطین می‌آیند چیست؟ ما به آن‌ها خواهیم گفت که خداوند کوه *صهیون را برای قوم ستمدیده خود تعیین کرده است و آن‌ها در آنجا در امنیت خواهند بود.

خداوند موآب را شکست خواهد داد

این وحی ای است درباره موآب:

به یقین شهر عار یک شبه ویران

و موآب نابود شده است!

شهر قیر یک شبه ویران شده

و موآب نابود شده است!

سکوت تمام سرزمین موآب را فرا گرفته است. ۲ اهالی دیون به بالای تپه رفته‌اند تا در پرستشگاه خود شیون کنند. مردم موآب به خاطر شهرهای نیو و میدبا در ماتم هستند و آن‌ها موهای سر و ریش خود را برای عزاداری تراشیده‌اند. ۳ مردم در کوچه‌ها *پلاس پوشیده‌اند و در میدان‌های شهر و

بر پشت بام خود گریه و زاری می کنند. ^۴ ساکنان حِشْبون و اِیعَالِه فریاد می زنند و فریادهای آن ها تا شهر یاهَص شنیده می شود. حتی مردان مسلح موآب فریاد می زنند و از ترس بر خود می لرزند. ^۵ جانم برای موآب در فغان است؛ مردم آن به شهر صوغَر و عِجَلَت شلیشیا گریخته اند. بعضی گریه کنان از جاده لوحیت بالا می روند و بعضی دیگر زاری کنان به طرف حورونایم فرار می کنند. ^۶ آب های نهر نمریم خشکیده و علف های اطراف آن پژمرده شده اند و دیگر سبزینه ای به جا نمانده است. ^۷ مردم از وادی درختان بید رد می شوند و می کوشند با آنچه اندوخته اند، فرار کنند. ^۸ از موآب صدای گریه و زاری بلند شده است و در شهرهای اِجَلایم و بَئِرایلیم شنیده می شود. ^۹ در شهر دِبیون، آب رودخانه از خون سرخ شده و خداوند برای مردم آن حتی مجازاتی شدیدتر در نظر دارد. آری، شیری درنده در انتظار کسانی خواهد بود که در موآب می مانند.

ناامیدی در موآب

۱۶ ای مردم سرزمین موآب، برّه ها را بفرستید؛ آن ها را از سرزمین سِلاع از راه بیابان برای حاکم اورشلیم، کوه دختر *صهیون، بفرستید. ^۲ دختران موآب مانند پرندگان رانده شده از لانه هایشان، در گذرگاه های رودخانه آرنون آشفته هستند. ^۳ آن ها به مردم یهودا می گویند: «به ما بگویید که چه کنیم. مثل درختی که با سایه خود گرمای نیم روز را به خنکی شب تبدیل می کند، از ما حمایت کنید. ما به اینجا پناه آورده ایم؛ ما رانده شدگان را پناه بدهید؛ ما فراریان را مخفی کنید تا کسی نتواند ما را پیدا کند. ^۴ اجازه بدهید در سرزمین شما بمانیم؛ از ما در مقابل کسانی که می خواهند ما را از بین ببرند حمایت کنید.»

خرابی و ظلم و ستم به پایان می رسد و آن ها که سرزمین ها را ویران می کنند، از بین خواهند رفت. ^۵ در آن زمان یک نفر از خاندان داوود به پادشاهی خواهد رسید که با وفاداری و محبّت بر مردم حکومت خواهد کرد. او در انجام کارهای راست و درست تأخیر نخواهد کرد و عدالت اجرا خواهد شد.

^۶ مردم یهودا می گویند: «ما شنیده ایم که مردم موآب چقدر مغرور هستند. ما می دانیم که آن ها خودپسند و متکبر هستند ولی لاف زدن هایشان توخالی است.»

^۷ مردم موآب به خاطر رنجی که دیدند، گریه می کنند. آن ها وقتی کلوچه های کشمش قیرحارس را به یاد می آورند، همه به گریه می افتند و امیدشان را از دست می دهند. ^۸ مزارع حِشْبون از بین رفته اند و تاکستان های

سَبْمَه پَژمرده شده‌اند. سران ملّت‌ها شاخه‌های آن تاکستان‌ها را که به یَعزیر و تا به بیابان و دریا می‌رسیدند، شکسته‌اند.^۹ من اکنون برای تاک‌های سَبْمَه و برای یَعزیر گریه می‌کنم. اشک‌های من برای حِشْبون و برای اِلْعَالِه است، چون در آن دو دیار، دیگر فصل درو نخواهد بود که مردم را خوشحال کند.^{۱۰} اکنون دیگر کسی در آن مزارع حاصل‌خیز نیست. دیگر کسی در آن تاکستان‌ها نمی‌خواند و آواز شادمانی سر نمی‌دهد. دیگر کسی انگورها را برای شراب له نمی‌کند و آوازهای شادی دیگر به گوش نمی‌رسد.^{۱۱} از غم برای موآب و از غصّه برای قیرحارس مانند بربط می‌نالیم.^{۱۲} مردم موآب با رفتن به پرستشگاه‌های خود در بالای کوه‌ها و عبادت در آن‌ها خود را خسته می‌کنند، ولی از آن فایده‌ای نمی‌برند.^{۱۳} این پیامی بود که خداوند قبلاً درباره موآب داده بود.^{۱۴} اکنون خداوند می‌گوید: «دقیقاً در مدّت سه سال، بر حسب سال‌های کارگر روزمزد، ثروت عظیم موآب از بین خواهد رفت. از جمعیت زیاد آن، تعداد کمی زنده خواهند ماند و آن‌ها ناتوان خواهند بود.»

خداوند سوریه و اسرائیل را مجازات خواهد کرد

وحی‌ای درباره دمشق:

۱۷

دمشق دیگر یک شهر نخواهد بود، بلکه به توده‌ای ویران تبدیل خواهد شد.^۲ شهرهای سوریه متروک گشته چراگاه گاوان و گوسفندان خواهند شد و کسی نخواهد بود که آن‌ها را بیرون کند.^۳ اِفرایم بی دفاع خواهد بود و دمشق استقلال خود را از دست خواهد داد. آن‌هایی که در سوریه زنده می‌مانند، مانند مردم اسرائیل شرمسار خواهند بود. من، خدای متعال چنین گفته‌ام.

^۴ روزی می‌آید که عظمت اسرائیل به انتها خواهد رسید و فقر و بی‌نوایی جایگزین ثروتش خواهد شد.^۵ اسرائیل مثل مزرعه‌ای خواهد شد که غله‌اش را درو کرده باشند و مثل دشت رفائیم بعد از برداشت محصول، لخت خواهد بود.^۶ فقط تعداد کمی زنده خواهند ماند، و اسرائیل مانند درخت زیتونی خواهد بود که زیتون‌های آن را چیده باشند و فقط دو یا سه تا زیتون در شاخه‌های بالا، و چهار یا پنج تا در شاخه‌های پایینی آن هنوز باقی‌مانده باشد. من، یهوه، خدای اسرائیل این را گفته‌ام.

^۷ وقتی آن روز برسد، مردم برای کمک به سوی آفریدگار خود، خدای قدّوس اسرائیل، روی خواهند آورد.^۸ دیگر آن‌ها به قربانگاه‌هایی که به دست خود ساخته‌اند احترام نخواهند گذاشت و به سوی ساخته‌های دست خود، مثل شمایل الهه^{*} آشیره و جایگاه سوزاندن بخورها، روی نخواهند آورد.

۹ وقتی آن روز برسد، شهرهای مستحکم ایشان متروک و ویران خواهند شد، مثل وقتی که مردم شهرهای حیوان و اموریان در مقابل قوم اسرائیل شهرهای خود را ترک کرده فرار نمودند.

۱۰ زیرا ای اسرائیل، خدای نجات خود را فراموش کرده‌ای و صخره پناهگاه خود را از یاد برده‌ای. در عوض برای خود باغچه‌های مقدس ساخته‌ای تا خدایان بیگانگان را پرستش کنی. ۱۱ اما حتی اگر در همان صبحگاهی که آن‌ها را کاشتی، جوانه بزنند و شکوفه بدهند، هیچ محصولی برایت به بار نخواهند آورد. نصیب تو فقط زحمت و درد بی‌درمان خواهد بود.

سرکوب دشمنان

۱۲ وای از غرّش ملّت‌ها که چون دریا می‌غرند و خروش ملّت‌ها که مثل آب‌های زورآور می‌خروشند! ۱۳ ملّت‌ها مانند امواج خروشان پیش می‌روند، اما خداوند آن‌ها را تنبیه کرده به عقب می‌راند. آن‌ها مثل گرد و خاکی در دامنه یک کوه یا کاهی در برابر گردباد به اطراف پراکنده می‌شوند. ۱۴ آن‌ها هنگام غروب موجب وحشت هستند اما در صبح اثری از آن‌ها نیست. این است سرنوشت کسانی که سرزمین ما را غارت می‌کنند.

خداوند حبشه را مجازات خواهد کرد

۱۸ وای بر سرزمینی در آن سوی رودهای حبشه که در آن آوای بال‌ها شنیده می‌شود! ۲ از آن سرزمین، سفیرانی با قایق‌هایی که از نی ساخته شده‌اند از رود نیل می‌آیند. ای پیام‌آوران چابک، نزد قوم خود بازگردید. این پیغام را به سرزمین خودتان که به وسیله رودها جدا شده است، به ملّت‌های قوی و پُرتوان خود و به مردمان قذبلند و پوست‌براق خویش که تمام مردم دنیا از آن‌ها می‌ترسند، برسانید.

۳ ای تمام مردم جهان گوش دهید! به پرچمی که بر فراز کوه‌ها برافراشته می‌شود، نگاه کنید! به صدای شیپوری که نواخته می‌شود، گوش کنید! ۴ خداوند به من گفت: «با همان آرامشی که شب‌ها در گرم فصل درو شکل می‌گیرد و با همان وقاری که خورشید در گرمای روز می‌تابد، من از آسمان به تو نگاه خواهم کرد. ۵ قبل از آنکه محصول انگور چیده شود، در وقتی که شکوفه‌های انگور به زمین می‌ریزند و انگور می‌رسد، دشمن، مردم حبشه را به همان آسانی که یک کارد شاخه‌های انگور را قطع می‌کند، از بین خواهد برد. ۶ اجساد آن‌ها برای لاشخورها و حیوانات وحشی ریخته می‌شوند. آن‌ها در تابستان، غذای لاشخورها و در زمستان غذای حیوانات وحشی خواهند شد.»

۷ در آن روز، خداوند متعال هدایای مردم این سرزمین را خواهد پذیرفت، سرزمینی که توسط رودها تقسیم شده است و مردمش قوی و نیرومند، بلند قد و پوست گندمی هستند و همهٔ مردم دنیا از آن‌ها می‌ترسند. آن‌ها به کوه *صهیون، محل پرستش خدای لشکرهای سماوی، خواهند آمد.

خداوند مصر را مجازات خواهد کرد

این است وحی‌ای دربارهٔ مصر:

۱۹

خداوند سوار بر ابرها با شتاب به سوی مصر می‌آید. بُت‌های مصر در برابرش می‌لرزند و مردم آنجا شهامت خود را از دست داده‌اند. ۲ خداوند می‌گوید: «من در مصر یک جنگ داخلی ایجاد می‌کنم و برادر را علیه برادر و همسایه را علیه همسایه‌اش برخواهم انگیزم. شهرها علیه یکدیگر خواهند جنگید و پادشاهان برای کسب قدرت مبارزه خواهند کرد. ۳ من نقشه‌های مصریان را خنثی و روحیهٔ آن‌ها را تضعیف خواهم کرد. آن‌ها از بُت‌هایشان کمک خواهند خواست و طالب راهنمایی و نصیحت از جادوگران و ارواح مردگان خواهند بود. ۴ من مصریان را تسلیم پادشاهی مستبد و ظالم می‌کنم و او بر آن‌ها حکومت خواهد کرد. من، خداوند لشکرهای سماوی، چنین گفته‌ام.» ۵ سطح آب رود نیل پایین رفته به تدریج خشک خواهد شد. ۶ نهرهای اطراف رود متعفن شده به تدریج خشک خواهند شد، بوته‌های نی و بوریای آن پژمرده خواهند گردید، ۷ و تمام کشتزارهای سواحل نیل خشک و با باد به هوا پراکنده خواهند شد. ۸ ماهیگیران ناله و گریه خواهند کرد، چون قلاب‌ها و تورهای آن‌ها بی‌فایده خواهند بود. ۹ نسا جانِ پارچه‌های نخی، ناامید ۱۰ و بافندگان و کارکنانِ ماهر دل‌شکسته و افسرده خواهند شد.

۱۱ رهبران شهر صُوعَن احمق‌اند! حکیم‌ترین مردان مصری، نصیحت احمقانه می‌دهند. آن‌ها چطور جرأت می‌کنند به فرعون بگویند که ما فرزندان حکیمان و پادشاهان پیشین هستیم؟ ۱۲ ای فرعون، کجا هستند مشاوران حکیم تو؟ شاید آن‌ها بتوانند به تو بگویند ارادهٔ خداوند متعال برای مصر چیست. ۱۳ شاهزادگان صُوعَن ابله و شاهزادگان ممفیس گمراه هستند. آن‌ها می‌بایست ملت را هدایت می‌کردند، اما باعث گمراهی آن‌ها شدند. ۱۴ خداوند باعث شد آن‌ها مشورت‌های گیج‌کننده‌ای بدهند. در نتیجه، مصر هرچه می‌کند اشتباه است و مانند مستی است که روی استفراغ خود افتاده باشد. ۱۵ هیچ‌کس در مصر نمی‌تواند کمکی بکند، نه غنی و نه فقیر، نه آدم مهم و نه آدم گمنام.

مصر خداوند را ستایش خواهد کرد

۱۶ زمانی می‌آید که مردم مصر مثل زنان، ترسو خواهند شد. وقتی ببینند که خداوند متعال دست خود را برای مجازات آن‌ها بلند کرده است، آن‌ها از ترس بر خود خواهند لرزید. ۱۷ مردم مصر هر وقت به یاد آورند که خداوند متعال چه سرنوشتی نصیب آن‌ها کرده، از ترسِ یهودا به وحشت خواهند افتاد.

۱۸ در آن روز، مردم پنج شهر مصر به زبان عبری سخن خواهند گفت. آن‌ها در آنجا به نام خداوند متعال سوگند یاد خواهند کرد. یکی از شهرهای آن به نام «شهر خورشید» نامیده خواهد شد.

۱۹ وقتی آن روز برسد، قربانگاهی برای خداوند در سرزمین مصر وجود خواهد داشت، و ستونی سنگی به نام او در مرز آن کشور برپا خواهد شد. ۲۰ آن‌ها نشانه‌هایی از حضور خداوند متعال در مصر خواهند بود؛ وقتی مردم آنجا از دست ستمگران خود به درگاه خداوند فریاد برآورند، او مدافعی را برای رهایی آن‌ها خواهد فرستاد. ۲۱ خداوند، خود را به مصریان آشکار خواهد ساخت، و آن وقت آن‌ها او را خواهند شناخت و او را پرستش کرده قربانی‌ها و هدایای بسیاری به او تقدیم خواهند نمود. آن‌ها به‌طور جدی نذر خواهند کرد و به نذر خود وفا خواهند نمود. ۲۲ خداوند مردم مصر را مجازات خواهد کرد ولی بعد آن‌ها را شفا خواهد داد. آن‌ها به‌سوی او بازخواهند گشت و او دعای ایشان را شنیده آن‌ها را شفا خواهد داد.

۲۳ در آن روز شاهراهی بین مصر و آشور وجود خواهد داشت. مردمان این دو سرزمین با هم رفت‌وآمد خواهند داشت و این دو ملت با هم عبادت خواهند کرد.

۲۴ وقتی آن زمان برسد، اسرائیل با مصر و آشور برابر خواهد گشت و این سه ملت باعث برکت جهان خواهند شد. ۲۵ خداوند متعال آن‌ها را برکت می‌دهد و خواهد گفت: «ای مصر، قوم من، و تو ای آشور که تو را آفریده‌ام، و تو ای اسرائیل، قوم برگزیده‌ام، من همه شما را برکت خواهم داد.»

نشانه نبی عریان

به فرمان سارگون امپراتور آشور، فرمانده قوای کل قوای او به شهر آشدود در فلسطین حمله کرد. ۲ سه سال قبل از این خداوند به اشعیا پسر آموص گفته بود که کفش‌ها را از پای و *پلاس را از تنش درآورد. او اطاعت کرد و عریان و پا برهنه به هر سو می‌رفت. ۳ وقتی آشدود فتح شد، خداوند گفت: «بنده من اشعیا سه سال عریان

و پا برهنه به هر سو رفته است. این نشانه‌ای است از آنچه برای مصر و حبشه روی خواهد داد.^۴ امپراتور آشور اسیرانی را که از این دو کشور گرفته بود، برهنه خواهد برد. همه آن‌ها، پیر و جوان، لخت و پا برهنه راه خواهند رفت. باسن‌های لخت آن‌ها موجب شرمساری مصر خواهد بود. ه آن‌ها که به حبشه توکل کرده‌اند و به مصر فخر می‌کنند، سرخورده و ناامید خواهند شد.^۶ وقتی آن روز برسد، مردمی که در سواحل فلسطین زندگی می‌کنند، خواهند گفت، 'نگاه کنید و ببینید چه بر سر کسانی که انتظار داشتیم از ما در مقابل امپراتور آشور حمایت کنند، آمده است! ما چگونه زنده خواهیم ماند؟'

رؤیای سقوط بابل

۲۱

این وحی‌ای است دربارهٔ بابل:

بلایی مثل گردباد تند از آن سوی صحرا، از سرزمینی وحشتناک خواهد آمد.^۲ من در رؤیا صحنه‌های وحشتناک دیده‌ام: رؤیای خیانت و ویرانی.

ای ارتش عیلام حمله کنید؛ ای لشکر مادها، شهرها را محاصره کنید. خداوند به ظلم‌وستم بابل خاتمه خواهد داد.

^۳ آنچه من در رؤیا دیدم و شنیدم مرا به وحشت انداخته و دردی مثل درد زایمان، تمام وجودم را پُر کرده است.^۴ سرگیجه گرفته‌ام و از ترس بر خود می‌لرزم. در انتظار غروب آفتاب بودم، ولی آن هم برای من چیزی جز وحشت به همراه نیاورد.

^۵ در آن رؤیا، ضیافتی را آماده دیدم. فرش‌ها برای نشستن میهمانان پهن می‌شود. همه می‌خورند و می‌نوشند. ناگهان فرمانی شنیده می‌شود: «ای فرماندهان، سپرها را آماده سازید!»

^۶ آنگاه خداوند به من گفت: «برو یک نگهبان بگمار و به او بگو آنچه را که می‌بیند، گزارش دهد.»^۷ وقتی او سواران بر اسب، را دوبه‌دو، و سواران بر الاغ و شتر را ببیند، به‌دقت توجه کند.»

^۸ نگهبان فریاد می‌زند و می‌گوید: «آقایم، من در محل نگهبانی خود شب و روز مراقب بوده‌ام.»

^۹ ناگهان سواران بر اسب دوبه‌دو ظاهر می‌شوند! نگهبان خبر می‌دهد: سقوط کرده است! بابل سقوط کرده است! تمام بُت‌هایی که می‌پرستیدند، خرد شده بر زمین پراکنده شده‌اند.»

^{۱۰} ای قوم، ای اسرائیل، که مثل خرمن گندم کوبیده شده‌ای، اکنون به تو خبر خوشی می‌دهم که من از خداوند لشکرهای سماوی، خدای اسرائیل، شنیده‌ام!

پیامی برای آدوم

۱۱ این وحی ای است دربارهٔ آدوم:
کسی از آدوم مرا صدا می زند: «ای دیده بان، شب کی به پایان می رسد؟ به من بگو آیا شب به زودی تمام می شود؟»
۱۲ در پاسخ می گویم: «صبح می آید، ولی دوباره شب خواهد شد. اگر بازهم سؤالی داری، بازگرد و پیرس.»

پیامی برای عربستان

۱۳ این وحی ای است دربارهٔ عربستان:
ای کاروان های ددان، شما که در سرزمین خشک عربستان چادر زده اید، ۱۴ به تشنگانی که نزد شما می آیند، آب بدهید. شما، ای مردم سرزمین تیما، به پناهندگان غذا بدهید. ۱۵ مردم از دم شمشیرهایی که برای کشتن آن ها کشیده شده و تیرهایی که آمادهٔ نشانه گیری است، فرار می کنند و از تمام خطرهای جنگ می گریزند.
۱۶ آنگاه خداوند به من گفت: «پس از یک سال برحسب سال های کارگر روزمزد، چیزی از عظمت قبایل قیدار باقی نخواهد ماند. ۱۷ تیراندازان قیدار از شجاع ترین مردان هستند، اما تعداد کمی از آن ها زنده خواهند ماند. من، یهوه، خدای اسرائیل، این را گفته ام.»

وحی ای برای اورشلیم

۲۲ این وحی ای است دربارهٔ درّهٔ رؤیا:
چه اتفاقی افتاده است؟ چرا همهٔ مردم شهر در پشت بام های خود جشن گرفته اند؟ ۲ تمام شهر پُر از غوغا و شور و نشاط است.

کشته شدگان شما با شمشیر جنگ کشته نشدند. ۳ تمام رهبران شما، قبل از این که حتی یک تیر از کمان رها کرده باشند، در حال فرار دستگیر و اسیر شدند. ۴ بنابراین مرا تنها بگذارید تا به خاطر مرگ تمام قوم خودم سخت گریه کنم و برای تسلی من کوشش نکنید. ۵ اینک یهوه، خدای متعال وحشت، شکست و آشفتگی در درّهٔ رؤیا برپا کرده است. دیوارهای شهر ما فرو ریخته و فریاد مردم برای کمک در کوه ها طنین انداخته است.

۶ سربازان سرزمین عیلام سوار بر اسب و مسلح به تیروکمان آمده اند و سربازان سرزمین قیر سیر به دست آمده شده اند. ۷ دشت های حاصل خیز یهودا از ارابه های جنگی پُر شده اند و سواره نظام جلوی دروازه های اورشلیم ایستاده اند. ۸ تمام قدرت دفاعی یهودا از هم پاشیده شده است.

در آن روز، شما اسلحه‌های خود را از زرادخانه بیرون آوردید. ۱۰-۹ قسمت‌هایی از حصار اورشلیم را که احتیاج به بازسازی داشت، یافتید. تمام خانه‌های اورشلیم را بازدید کردید، و بعضی از خانه‌ها را در اورشلیم خراب کردید تا سنگ‌های آن‌ها را برای تعمیر حصار شهر به کار ببرید. ۱۱ شما برای ذخیره آب از استخر قدیمی، بین دو دیوار مخزنی ساختید. اما شما به آن خدایی که همه این چیزها را از زمان‌های قدیم مُقدّر کرده بود، توجهی نکردید.

۱۲ آنگاه یهوه، خدای متعال، از شما خواست گریه و سوگواری کنید، سرهایتان را بتراشید و *پلاس بر تن کنید. ۱۳ اما شما درعوض، خندیدید و جشن گرفتید، گاو و گوسفند خود را سر بُریدید و خوردید، و به نوشیدن شراب پرداختید. شما گفتید: «بیایید بخوریم و بنوشیم، چون فردا خواهیم مُرد.»

۱۴ خدای متعال خودش با من سخن گفته فرمود: «آن‌ها تا زنده هستند، هرگز به خاطر این شرارت آمرزیده نخواهند شد. من، یهوه، خدای لشکرهای سماوی، چنین گفته‌ام.»

اخطار به شَبنا

۱۵ یهوه، خدای متعال به من گفت نزد شَبنا، سرپرست کاخ سلطنتی، بروم و به او بگویم: ۱۶ «تو فکر می‌کنی چه کسی هستی؟ تو چه حقی داشتی برای خود مقبره‌ای در دامنه تپه‌های سنگی بسازی؟ ۱۷ ای مرد، هرچقدر مهم باشی، خداوند تو را برداشته دور خواهد افکند. ۱۸ او تو را مثل تویی برداشته به سرزمینی بسیار وسیع پرتاپ خواهد کرد. در آنجا تو در کنار اَرابه‌های جنگی که آن قدر به آن‌ها افتخار می‌کردی، خواهی مُرد. تو موجب ننگ خاندان ارباب خود هستی. ۱۹ خداوند مقامت را از تو خواهد گرفت و تو را از جایگاه بلندت به پایین خواهد انداخت.» ۲۰ خداوند به شَبنا گفت: «وقتی این چیزها واقع شود، من به دنبال خادم خودم، اِلیاقیم پسر حَلقیا، خواهم فرستاد. ۲۱ من ردای رسمی و کمر بند تو را به او خواهم داد و اختیارات و قدرتی را که تو داشتی، به او می‌دهم. او برای مردم اورشلیم و یهودا مثل یک پدر خواهد بود. ۲۲ من کلید دربار داوود را به او خواهم داد. آنچه را که او باز کند، کسی نمی‌تواند ببندد و آنچه را که او ببندد، هیچ کس نمی‌تواند باز کند. ۲۳ من او را در مقامش مثل میخی که محکم در زمین کوبیده شده، نگاه خواهم داشت و او موجب افتخار تمام خانواده خود خواهد شد.

۲۴ «اما بار تمام خویشاوندان او و کسانی که به او متکی هستند، بر دوش او سنگینی خواهد کرد. آن‌ها مثل دیگ‌ها و کاسه‌هایی که از

میخی آویزان باشند به او خواهند آویخت! ^{۲۵} وقتی چنین شود، میخی که محکم کوبیده شده بود، شل شده خواهد افتاد. و این پایان تمام چیزهایی خواهد بود که به آن آویخته بودند.» خداوند متعال چنین گفته است.

وحی ای دربارهٔ فنیقیه

این وحی ای است دربارهٔ صور.

۲۳

ای دریانوردانی که از ترشیش بازمی گردید، از غم فریاد برآورید، چون صور، بندرگاه شما ویران، و خانه‌ها و لنگرگاه آن خراب شده‌اند. وقتی که کشتی‌های شما از قبرس بازگردند، این خبر را به شما خواهند داد. ^{۲۶} ای بازرگانان صیدون شیون کنید! ^{۲۷} شما کسانی را به آن طرف دریا می‌فرستادید تا غلات مصر را خرید و فروش کرده با تمام ملت‌ها دادوستد کنند.

^{۲۸} ای شهر صیدون، تو دیگر آبرویی نداری! دریا و اعماق اقیانوس بزرگ، تو را دیگر از خودش نمی‌داند و می‌گوید: «من هرگز فرزندی نداشتم، و هیچ‌وقت پسر و دختری بزرگ نکردم.»
^{۲۹} حتی مردمان مصر هم وقتی بشنوند که صور ویران شده است، متحیر و متعجب خواهند شد.

^{۳۰} ای مردم فنیقیه از غم فریاد بزنید! بکوشید تا به ترشیش فرار کنید! ^{۳۱} آیا این همان شهر شاد صور است که در زمان قدیم بنا شد؟ آیا این همان شهری است که مهاجرانی به آن سوی دریا می‌فرستاد تا در آنجا ساکن شوند؟ ^{۳۲} چه کسی چنین سرنوشتی را برای صور، پایتختی که بازرگانانش همه شاهزاده و تجارشان مورد احترام جهانیان هستند، رقم زده است؟ ^{۳۳} خداوند متعال آن را رقم زده است. او این کار را کرد تا به غرور آن‌ها به‌خاطر آنچه که کرده بودند، پایان دهد و نُجبای آن‌ها را حقیر سازد.
^{۳۴} ای کسانی که در ترشیش ساکن شده‌اید، شما می‌توانید همچون رود نیل آزادانه به هرجایی که می‌خواهید بروید! دیگر کسی نیست که از شما حمایت کند. ^{۳۵} خداوند دست خود را بر فراز دریا دراز کرده و حکومت‌ها را سرنگون می‌کند. او دستور داده تا مراکز بازرگانی فنیقیه تماماً از بین بروند. ^{۳۶} ای شهر صیدون، شادی و خوشی تو به پایان رسیده و مردمانت در رنج و ستم هستند. حتی اگر آن‌ها به قبرس بگریزند، در آنجا نیز در امان نخواهند بود.

^{۳۷} (بابلی‌ها بودند که حیوانات وحشی را در صور رها کردند تا آن شهر را زیر و رو کنند، نه آشوری‌ها. بابلی‌ها بودند که بُرج‌هایی برای محاصرهٔ صور به پا کردند و تمام استحکامات شهر را درهم کوبیده آن را به‌صورت ویرانه‌ای درآوردند.)

۱۴ ای دریانوردانی که از ترشیش باز می گردید، با غم بنالید! شهری که به آن متکی بودید، ویران شده است.

۱۵ زمانی می آید که صور برای هفتاد سال، یعنی برابر زندگی یک پادشاه، فراموش خواهد شد. وقتی آن سال ها به پایان برسد، صور مانند روسپی در این سرود خواهد بود:

۱۶ ای فاحشه فراموش شده،

چنگی بردار و دور شهر بگرد!

باز آهنگی بزن و آوازی بخوان،

تا مردها یک بار دیگر جمع شوند.

۱۷ بعد از گذشت هفتاد سال، خداوند اجازه خواهد داد تا صور به حرفه گذشته خود بازگشته خود را به تمام حکومت های جهان خواهد فروخت، ۱۸ ولی پولی که از این راه به دست می آورد وقف خداوند خواهد شد. او آن را ذخیره نخواهد کرد، بلکه آنانی که خدا را می پرستند، از آن پول برای محتاجان، غذای زیاد و لباس خوب خواهند خرید.

خداوند دنیا را مجازات خواهد کرد

۲۴

خداوند زمین را ویران و خالی از سکنه خواهد کرد. او سطح زمین را زیرورو کرده مردم آن را پراکنده خواهد ساخت. ۲ همه مردم به یک سرنوشت دچار خواهند شد، کاهنان و مردم عادی، بردگان و صاحبان غلام ها، خریداران و فروشندگان، وام دهندگان و وام گیران، ثروتمندان و فقیران. ۳ تمام زمین خرد و ویران خواهد شد، زیرا خداوند چنین فرموده است.

۴ زمین خشک و همه چیز پژمرده می شود، مردم دنیا ناتوان تر و زمین و آسمان رو به زوال خواهند بود. ۵ مردم با شکستن قوانین خدا و با شکستن پیمانی که با خداوند تا ابد بسته بودند، زمین را آلوده کرده اند. ۶ پس لعنت زمین را می بلعد و مردم جزای آنچه را که کرده اند، می بینند و ساکنان زمین کاهش خواهند یافت و تعداد کمی باقی خواهند ماند. ۷ تا کستان ها خشک می شوند و شراب کمیاب می گردد. حتی کسانی که زمانی شاد بودند، اکنون غمگین هستند. ۸ موسیقی های شادی که با چنگ و دف می نواختند، خاموش شده اند. ۹ دیگر کسی آواز خوشی در کنار جام شراب نمی سراید و دیگر کسی از مزه شراب لذت نمی برد. ۱۰ در شهر هرج و مرج است و مردم برای امنیتشان، درهای خانه های خود را قفل می کنند. ۱۱ مردم در کوچه ها فریاد می زنند چون دیگر شرابی وجود ندارد. شادی برای همیشه از بین رفته و گویی از این سرزمین رخت بر بسته است. ۱۲ شهر ویران شده و دروازه های آن درهم شکسته اند. ۱۳ این

است آنچه برای تمام ملّت‌های جهان روی خواهد داد: آن زمان مثل آخر فصل برداشت محصول خواهد بود، وقتی که آخرین زیتون و آخرین خوشهٔ انگور را از تاکستان چیده باشند.

^{۱۴} آنانی که زنده مانده‌اند، از شادمانی سرود خواهند خواند. ساکنان غرب خواهند گفت که خدا عظیم است، ^{۱۵} و آن‌ها که در شرق هستند، او را ستایش خواهند کرد. مردمی که در کنارهٔ دریا زندگی می‌کنند، یهوه، خدای اسرائیل را حمد خواهند گفت. ^{۱۶} از دورترین نقاط جهان سرودهایی در حمد یهوه، خدای عادل، شنیده می‌شود.

امیدی برایم نیست! من در حال نابودی هستم! خائنین به خیانت‌های خود ادامه می‌دهند و خیانت‌هایشان هر روز زیادتر می‌شود. ^{۱۷} ای مردم، همهٔ شما به من گوش دهید! وحشت و گودال و دام در انتظار شما است. ^{۱۸} هرکه بخواهد از وحشت بگریزد، به گودال خواهد افتاد و هرکس از گودال فرار کند، گرفتار دام خواهد شد. پنجره‌های آسمان باز شده باران سیل‌آسا خواهد بارید و بنیاد زمین خواهد لرزید. ^{۱۹} زمین به شدّت متزلزل شده از هم خواهد پاشید. ^{۲۰} زمین مثل یک آدم مست و بی‌ثبات و چون آلونکی در برابر توفان در نوسان خواهد بود. زیر بار گناهانش خم شده است؛ سقوط کرده دیگر برنخواهد خاست.

^{۲۱} زمانی می‌آید که خداوند قدرت‌های آسمانی و حکام جهانی را مجازات خواهد کرد. ^{۲۲} خداوند، پادشاهان را مانند زندانیان با هم در سیاه‌چالی خواهد انداخت. او آن‌ها را تا روز مجازاتشان در زندان نگاه خواهد داشت. ^{۲۳} ماه نور خود را از دست خواهد داد و خورشید دیگر نخواهد تابید، چون خداوند متعال پادشاه خواهد بود. او در اورشلیم از فراز کوه *صهیون حکومت خواهد کرد و رهبران قوم، جلال او را خواهند دید.

سرود شکرگزاری

۲۵

خداوندا، تو خدای من هستی.
تو را جلال می‌دهم و نام تو را می‌ستایم؛
تو کارهای شگفت‌انگیزی کرده‌ای.
تو با وفاداری آنچه را از ابتدا می‌خواستی،
با اطمینان به انجام رسانیدی.
^۲ تو شهرها را به ویرانه‌ای تبدیل کرده
بُرج و باروهای آن‌ها را خراب نموده‌ای.
کاخ‌هایی که دشمنان ما ساخته بودند،
برای همیشه از بین رفته‌اند.
^۳ ملّت‌های نیرومند تو را حمد خواهند گفت

و در شهرهای ملل ظالم از تو خواهند ترسید.
 ۴ تو برای بینوایان پناهگاه بوده‌ای،
 سرپناهی در مقابل توفان
 و سایه‌بانی در برابر گرمای سوزان.
 دشمنان بی‌رحم همچون کولاک زمستان حمله می‌کنند،
 ۵ مانند گرمای شدید در سرزمین خشک حمله می‌کنند.
 اما تو، ای خداوند، دشمنان ما را ساکت کردی،
 و فریاد و بانگ پیروزی مردان ظالم را خاموش نمودی،
 همان‌طور که ابرها از گرمی روز می‌کاهند.

ضیافت خداوند

۶ اینجا در کوه صهیون، خداوند متعال ضیافتی برای همه ملّت‌ها
 آماده برپا خواهد کرد، ضیافتی با بهترین غذاها و بهترین شراب‌ها. ۷ او
 ابراندوه را که بر فراز شهرهای همه ملّت‌ها گسترده است، می‌زداید.
 ۸ یهوه، خدا، مرگ را برای همیشه از بین خواهد برد! او اشک‌ها را از
 چشم همه پاک می‌کند و شرمی را که قومش در سراسر دنیا متحمل
 شدند، از بین خواهد برد. خداوند خودش چنین گفته است.
 ۹ وقتی این وقایع رخ دهد، همه خواهند گفت: «او خدای ما است! ما
 به او اعتماد کردیم و او ما را نجات داده است. او خداوند است! ما به
 او اعتماد کردیم، و اکنون در نجات او خوشحالیم و شادی می‌کنیم.»

خدا موآب را مجازات خواهد کرد

۱۰ خداوند کوه صهیون را محافظت خواهد کرد، اما مردم موآب مثل
 کاهی در سرگین حیوانات، زیر پای دیگران لگدمال خواهند شد. ۱۱ آن‌ها
 دست‌های خود را دراز می‌کنند، گویی می‌خواهند شنا کنند، اما خدا
 تکبر و حيله‌های دسته‌هایشان را به زیر خواهد کشید. ۱۲ او قلعه‌های
 جنگی موآب را خراب کرده حصارهای بلند آن‌ها را با خاک یکسان
 خواهد کرد.

سرود پیروزی یهودا

روزی می‌آید که مردم یهودا این سرود را خواهند سرایید:
 شهر ما مستحکم است!

۲۶

خدا خودش از حصارهای آن دفاع می‌کند.

۲ دروازه‌های شهر را باز کنید

و بگذارید قوم نیکوکار وارد شود،

قومی که وفادارند.

۳ ای خداوند، تو به آن‌هایی که در اندیشه‌های خود راسخ هستند
و به تو توکل دارند،

صلح و آرامش کامل عطا می‌فرمایی.

۴ برای ابد بر خداوند توکل کنید،

زیرا او همیشه حامی ما خواهد بود.

۵ او کسانی را که متکبر بودند حقیر نموده

شهری را که آن‌ها در آن زندگی می‌کردند، ویران ساخت

و آن را با خاک یکسان کرد.

۶ آن‌ها که مورد ظلم و ستم بودند، اکنون در آن رفت‌وآمد نموده

آن را زیر پای خود لگدمال می‌کنند.

۷ ای خداوند، تو راه را جلوی پای نیکوکاران صاف می‌کنی

و جاده‌ای را که در آن سفر می‌کنند، هموار می‌سازی.

۸ ما از اراده‌ی تو پیروی می‌کنیم و امیدمان به تو است،

و خواسته‌ای جز تو نداریم.

۹ در شب با تمام وجودم مشتاق تو هستم.

وقتی تو تمام دنیا و مردم آن را داوری کنی،

آن وقت آن‌ها خواهند آموخت که عدالت چیست.

۱۰ اگرچه تو نسبت به شریران مهربانی کنی،

ولی آن‌ها هیچ وقت نیکی را نمی‌آموزند.

آن‌ها حتی در اینجا، در شهر نیکان،

مرتکب شرارت می‌شوند

و به عظمت تو توجهی ندارند.

۱۱ دشمنان تو نمی‌دانند که تو آن‌ها را مجازات خواهی کرد.

ای خداوند، آن‌ها را شرمند کن

و بگذار به جزایشان برسند؛

بگذار به مجازاتی که برایشان در نظر داری برسند.

به آن‌ها نشان بده که چقدر قوم خود را دوست داری.

۱۲ ای خداوند، تو به ما صلح و آرامش بخشیدی.

تمام موفقیت‌های ما را تو امکان‌پذیر ساختی.

۱۳ ای یهوه، خدای ما، دیگران بر ما حکومت کرده‌اند،

اما تنها تو خداوند ما هستی.

۱۴ اکنون آن‌ها همگی مرده‌اند و دیگر زنده نخواهند شد؛

آن‌ها رفته‌اند و برنخواهند گشت،

چون تو آن‌ها را مجازات کرده درهم شکسته‌ای.
دیگر کسی از آن‌ها یاد نمی‌کند.

۱۵ ای خداوند، تو باعث رشد ملت ما بوده‌ای،
و سرزمین ما را از هر سو وسعت داده‌ای
و این باعث جلال تو شده است.

۱۶ ای خداوند، تو قوم خود را مجازات کردی
و آن‌ها در پریشانی به حضور تو دعا کردند.

۱۷ ای خداوند، در حضور تو مانند زنی که در حال زایمان است،
از درد فریاد برآوردیم؛

۱۸ ما در درد و رنج زایمان بودیم،
ولی چیزی نزیایدیم.

پیروزی‌ای برای کشورمان نصیب ما نشد،
و توفیقی نداشته‌ایم.

۱۹ کسانی که از قوم ما مرده‌اند، دوباره زنده خواهند شد،

و بدن‌های بی‌جان آن‌ها جان تازه‌ای خواهند یافت.

تمام آنانی که در قبرهای خود خوابیده‌اند،
بیدار شده با شادی خواهند سرایید.

همان‌طور که شب‌نم‌های درخشان، زمین را شاداب می‌کند،

خداوند امید تازه‌ای به آنانی که سال‌ها پیش مرده‌اند، خواهد داد.

داوری و استقرار مجدد

۲۰ ای قوم من، به خانه‌های خود بروید و درها را پشت سرخود ببندید.
خود را برای زمانی کوتاه پنهان کنید تا خشم خدا فروکش کند. ۲۱ خداوند
از جایگاه آسمانی خود می‌آید تا مردم دنیا را به خاطر گناهانشان مجازات
کند. قتل‌هایی که مخفیانه روی زمین انجام شده بود، آشکار خواهند
شد و زمین دیگر کشته‌شدگان خود را پنهان نخواهد کرد.

۲۷ در آن روز خداوند شمشیر پُر قدرت و کُشنده خود را
برای مجازات *لویاتان، آن اژدهای پُریچ و خمی که دائماً
به خود می‌پیچد، برای کشتن آن *هیولای دریایی که در دریا زندگی
می‌کند، به کار خواهد گرفت.

۲ در آن روز خداوند دربارهٔ تاکستان دلپذیر خود خواهد گفت: ۳ «من
از آن نگهداری می‌کنم و مرتباً به آن آب می‌دهم. من شب و روز از آن
مراقبت می‌کنم تا کسی نتواند به آن آسیبی برساند. ۴ من دیگر از این

تاکستان خشمگین نیستم. اگر در آن خاروخس بود، من علیه آن‌ها برخاسته آن‌ها را کاملاً به آتش می‌کشیدم. ^۵ اما اگر دشمنان قوم من، حمایت مرا می‌خواهند، آن‌ها باید با من صلح کنند. آری، آن‌ها باید با من صلح کنند.»

^۶ در آینده نزدیک، فرزندان یعقوب، قوم اسرائیل، مثل درخت، ریشه دوانده شکوفه و غنچه خواهند داد. تمام دنیا از میوه‌ای که آن‌ها به ثمر می‌آورند، پُر خواهد شد.

^۷ اسرائیل به اندازه دشمنانش توسط خداوند تنبیه نشده و به اندازه آن‌ها کشته نداده است. ^۸ خداوند با فرستادن قوم خودش به تبعید، آن‌ها را مجازات کرد. او آن‌ها را با تندی از مشرق، از سرزمین خودشان بیرون بُرد. ^۹ اما گناه آن‌ها فقط وقتی بخشیده می‌شود که سنگ‌های قربانگاه‌های بُت‌پرستان را مثل گِچ بکوبند و دیگر اثری از شمایل الهه ^{*} آشیره و قربانگاه‌های بُخورسوز آن‌ها باقی نماند.

^{۱۰} شهر حصاردار مثل یک بیابان بی‌آب و علف، متروک مانده است. آن به چراگاهی برای چهارپایان مبدل شده که آن‌ها در آنجا استراحت می‌کنند و می‌چرند. ^{۱۱} شاخه‌های درختان خشک شده و شکسته‌اند، و زن‌ها شاخه‌ها را برای سوزاندن جمع می‌کنند چون مردم اصلاً نفهمیده‌اند که خدا، آفریدگار آن‌ها، به ایشان رحم نخواهد کرد و شفقتی نسبت به آنان نشان نخواهد داد.

^{۱۲} در آن روز، خداوند مثل خرمن‌کوبی که گندم را از سبوس جدا می‌کند، تمام قوم خودش را از رود فرات تا مرز مصر یک‌به‌یک جمع خواهد کرد.

^{۱۳} وقتی آن روز فرارسد، شیپوری نواخته خواهد شد تا تمام قوم اسرائیل که در آشور و مصر در تبعید به سر می‌برند، فراخوانده شوند. آن‌ها خواهند آمد و خداوند را در اورشلیم، در کوه مقدس او، پرستش خواهند کرد.

اخطاری به اسرائیل

وای بر آن تاج‌غرور که بزرگان اسرائیل بر سر دارند! جلال آن همچون گلی، پژمرده خواهد شد. این تاج آنانی است که در ثروت غوطه‌ور شده، در مستی غرور خود افتاده‌اند. ^۲ خداوند شخصی نیرومند و قوی برای حمله در اختیار دارد، شخصی که مثل توفانِ تگرگ، مانند بارانِ سیل‌آسا، و مثل سیلی خروشان و مخرب، تمام این سرزمین را درهم خواهد کوبید. ^۳ تاج افتخار رهبران مست اسرائیل زیر پا لِه خواهد شد. ^۴ جلال زودگذر آن رهبران مغرور مثل انجیرهای نوبر است که آن‌ها را می‌چینند و می‌خورند و آن‌ها ناپدید می‌شوند.

۵ روزی می آید که خداوند متعال مانند تاج گلی باشکوه بر سر بازماندگان قوم خودش خواهد بود. ۶ او به داورانی که زنده مانده اند، روح عدالت و به کسانی که از دروازه های شهر در برابر حملات دفاع می کنند، شهامت خواهد بخشید.

اشعیا و انبیای مست یهودا

۷ حتی انبیا و کاهنان آن قدر مست هستند که تلوتلو می خورند. آن ها آن قدر شراب و مُسکرات نوشیده اند که گیج شده افتان و خیزان راه می روند. انبیا آن قدر مست اند که رؤیاهایی را که خدا به آن ها می دهد، درک نمی کنند و کاهنان هم آن قدر مست اند که نمی توانند در مورد دعاوی قضاوت کنند. ۸ سفره ای که بر سر آن نشسته اند با استفراغ پوشیده شده و جای پاکی در آن نمانده است.

۹ آن ها از من شکایت می کنند و می گویند: «این شخص فکر می کند به چه کسی تعلیم می دهد؟ چه کسی به پیام او احتیاج دارد؟ آن تعلیم فقط برای اطفالی که تازه از شیر گرفته شده اند، خوب است. ۱۰ او می کوشد به ما حرف به حرف، سطر به سطر و درس به درس آموزش دهد.»

۱۱ اگر شما به من گوش ندهید، آنگاه خدا از بیگانگانی که به زبانی ناآشنا و با صداهای عجیب صحبت می کنند، استفاده خواهد کرد تا به شما درس عبرت بدهد. ۱۲ او برای شما آسایش و آرامش آورد، اما شما نخواستید به او گوش بدهید. ۱۳ به همین دلیل است که خداوند می خواهد ما را حرف به حرف، سطر به سطر و درس به درس آموزش دهد. شما زخمی خواهید شد و به دام افتاده به اسارت برده خواهید شد.

سنگ زاویه ای برای صهیون

۱۴ پس شما، ای رهبرانی که کلام خدا را مسخره کرده در اورشلیم بر این مردم حکومت می کنید، به آنچه خداوند می گوید گوش دهید. ۱۵ شما می گوئید که با مرگ پیمان بسته اید و با دنیای مردگان به توافق رسیده اید. شما مطمئن هستید که وقتی بلایی برسد، شما در امان خواهید بود، چون شما برای ایمنی به دروغ ها و فریب های خود متکی هستید. ۱۶ اکنون این است آنچه خداوند متعال می گوید: «من در *صهیون بنیادی از سنگ می گذارم. سنگ زاویه و آزموده شده و گرانها در میان آن قرار می دهم که بر روی آن این کلمات نوشته شده است، 'ایمانی که استوار است صبور نیز می باشد.' ۱۷ عدالت، ریسمان اندازه گیری بنیاد آن و صداقت، شاقول آن خواهد بود.»

توفانِ تگرگ تمام دروغ هایی را که به آن ها پناه برده اید می شوید و می برد، و سیلاب مکان های امن شما را ویران خواهد کرد. ۱۸ پیمانی

که با مرگ بسته‌اید فسخ خواهد شد، و توافق شما با دنیای مردگان باطل خواهد شد. وقتی سیلاب شدید بیاید، شما را با خود خواهد برد. ۱۹ ضربات پی‌درپی بوده روزهای متمادی ادامه خواهند داشت، و شما باید شب و روز متحمل آن شوید. هر پیام تازه‌ای از جانب خداوند حاوی وحشت تازه‌ای خواهد بود. ۲۰ حالت شما مانند حالت کسی است که در این ضرب‌المثل آمده است: کسی در تخت‌خوابی کوتاه خوابیده که نمی‌تواند پای‌های خود را دراز کند و لحافش آن‌قدر باریک است که نمی‌تواند آن را دور خود بپیچد. ۲۱ خداوند برای انجام نیات و خواسته‌هایش، هرچند عجیب به‌نظر می‌رسد، همان‌طور که در کوه فراصیم و در دشت جبعون جنگید، بازهم خواهد جنگید. او کار خود یعنی کارهای اسرارآمیز خود را به کمال خواهد رسانید. ۲۲ از تمسخر دست بردارید، وگرنه شما از این هم مشکل‌تر خواهید شد. من داوری یهوه، خدای متعال را برای خرابی تمام این سرزمین شنیده‌ام.

حکمت خداوند

۲۳ به آنچه می‌گویم گوش دهید، و به سخنان من توجه کنید. ۲۴ هیچ زارعی زمین خود را پیوسته شخم نمی‌زند و آن را پیوسته آماده کشت نمی‌کند. ۲۵ وقتی که زمین را آماده کرد، آن وقت تخم سبزیجاتی مثل شوید و زیره در آن می‌کارد. او همچنین ردیف‌هایی از گندم و جو، و در کناره‌های مزرعه، غلات دیگری می‌کارد. ۲۶ زارع خوب می‌داند که چه کار می‌کند، چون خداوند آن را به او آموخته است. ۲۷ او هیچ‌وقت از چوب‌های سنگین برای کوبیدن و جدا کردن تخم شوید و زیره استفاده نمی‌کند. برعکس برای این کار از چوب‌های سبک و مناسب استفاده می‌کند. ۲۸ او گندم را با کوبیدن‌های بی‌پایان خرد نمی‌کند و می‌داند چقدر از خرمن کوب استفاده کند بدون آنکه گندم‌ها را خرد کند. ۲۹ همه این حکمت از جانب خداوند متعال است. او در مشاوره شگفت‌انگیز است و در حکمت عالی و همیشه با موفقیت همراه است.

سرنوشت اورشلیم

وای بر توای اورشلیم، قربانگاه خدا! وای بر شهری که داوود در آن اردو زد! بگذارید یکی دو سالی از جشن‌ها و عیدهای آن بگذرد؛ ۲ آنگاه خدا بر شهری که «قربانگاه خدا» نامیده شده، بلا نازل خواهد کرد. همه‌جا گریه و زاری خواهد بود و تمام شهر مثل قربانگاه خون‌آلود خواهد شد. ۳ خداوند به آن شهر حمله کرده و آن را از هر طرف محاصره خواهد نمود. ۴ صدای گرفته اورشلیم، مثل

روحی که تقلاً می کند تا از اعماق زمین سخن بگوید، از زیر خاک و گِل به گوش خواهد رسید.

^۵ ای اورشلیم، همهٔ بیگانگانی که به تو حمله می کنند مثل گرد و خاک به اطراف پاشیده خواهند شد و ارتش های هولناک آن ها، به طور ناگهانی و بدون انتظار، مثل کاهی در برابر باد پراکنده خواهند شد. ^۶ خدای متعال با شدّت صاعقه و زلزله شما را نجات خواهد داد. او توفان و باد و آتش سرکش خواهد فرستاد. ^۷ آنگاه، تمام ارتش ملّت هایی که به شهری که قربانگاه خداوند در آن قرار دارد حمله می کنند، مثل یک رؤیا و همانند تصوّری که در شب به خیال آدم می آید، ناپدید خواهند شد. ^۸ تمام ملّت هایی که برای حمله به اورشلیم دور هم جمع شده اند، مثل مرد گرسنه ای هستند که در خواب می بیند که غذا می خورد اما گرسنه بیدار می شود، یا مثل شخصی که از تشنگی در حال مرگ است و در خواب می بیند که آب می نوشد، اما وقتی بیدار می شود، دهان و گلویش از تشنگی خشک است.

نادیده گرفتن هشدار

^۹ خود را گیج کنید و در گيجی خود باقی بمانید؛ خود را کور کنید و در کوری خود بمانید! مست شوید ولی نه از نوشیدن شراب؛ مستانه حرکت کنید، اما نه از مُسکرات. ^{۱۰} خداوند شما را خواب آلود کرده و شما آماده اید به خوابی عمیق فرو روید. ای انبیا، خداوند چشم های شما را بسته و سرهای شما را پوشانده است. ^{۱۱} مفهوم این روایا مانند طوماری مُهر و موم شده، از شما پوشیده مانده. اگر آن را به کسی که خواندن می داند، بدهید و از او بخواهید آن را بخواند، او خواهد گفت که نمی تواند، چون آن مُهر و موم شده است. ^{۱۲} و اگر آن را به آدمی بی سواد بدهید و از او بخواهید آن را برایتان بخواند، او در جواب خواهد گفت که سواد خواندن ندارد.

^{۱۳} خداوند گفت: «این قوم با زبان خود به حضور من می آیند، اما دل هایشان از من دور است، زیرا ترس آن ها از من به خاطر اوامر انسانی است که حفظ کرده اند.» ^{۱۴} پس من با ضربات غیر قابل انتظار و پی در پی، آن ها را وحشت زده خواهم کرد. خردمندان آن ها آدم هایی جاهل و زرنگی های آن ها بیهوده خواهند بود.»

امید برای آینده

^{۱۵} وای بر کسانی که می کوشند نقشه های خود را از خدا پنهان کنند. آن ها نقشه های خود را مخفیانه اجرا می کنند و می پندارند که کسی آن ها را نمی بیند و هیچ کس نمی داند آن ها چه می کنند. ^{۱۶} آن ها همه چیز را

وارونه می کنند. کدام مهم تر است، کوزه یا کوزه گر؟ آیا ساخته دست انسان می تواند به او بگوید: «تو مرا نساختی»؟ یا می تواند بگوید: «تو نمی دانی چه می کنی»؟

^{۱۷} همان طور که یک ضرب المثل می گوید، به زودی لبنان به بوستان و بوستان به جنگل مبدل خواهد شد.

^{۱۸} وقتی آن روز برسد، آدم های کر می توانند کتابی را که بلند خوانده می شود، بشنوند و نابینایانی که در تاریکی زندگی می کنند، چشمانشان باز شده خواهند دید. ^{۱۹} فقیران و افتادگان بار دیگر خوشی ای را که یهوه، خدای قدّوس اسرائیل می دهد، خواهند یافت. ^{۲۰} آن هایی که به دیگران ستم می کنند و به خدا ناسزا می گویند، از بین خواهند رفت و تمام گناهکاران نابود خواهند شد. ^{۲۱} خداوند آنانی را که به دیگران تهمت می زنند نابود خواهد کرد و آن هایی را که از مجازات جنایتکاران جلوگیری می کنند و یا با دروغ نمی گذارند مردمان درست کار به حقّ خود برسند، از بین خواهد برد.

^{۲۲} پس اکنون خداوندی که ابراهیم را رهایی داد، می گوید: «ای قوم من، شما بیش از این بی آبرو نخواهید شد، و صورت های شما دیگر از شرم، رنگ پریده نخواهد بود. ^{۲۳} وقتی فرزندان را که من به شما می دهم ببینید، آنگاه پی خواهید برد که من خدای قدّوس اسرائیل هستم. شما با ترس و حرمت، احترام مرا نگاه خواهید داشت. ^{۲۴} مردمی که در ذهن خود گمراه هستند، فهم خواهند یافت، و آن هایی که گله و شکایت می کنند، حاضر به یادگیری خواهند بود.»

پیمان بی ثمر با مصر

خداوند می گوید: «وای بر کسانی که بر یهودا حکومت می کنند! آن ها بر ضد من شوریده اند. آن ها از نقشه هایی پیروی می کنند که از آن من نیست، و پیمانی می بندند که خلاف اراده من است، و با این کار گناهی بر گناه دیگر می افزایند. ^۲ آن ها بدون آنکه با من مشورت کنند، برای کمک به مصر می روند. آن ها می خواهند مصر از آن ها حمایت کند؛ پس تمام امید و اطمینان ایشان بر فرعون است. ^۳ اما فرعون فاقد قدرت است و نمی تواند به آن ها کمک کند و حمایت مصر با ناکامی پایان خواهد یافت. ^۴ هر چند سفیران آن ها هم اکنون به شهرهای مصر، صُوعَن و حانیس وارد شده اند، ^۵ مردم یهودا پشیمان خواهند شد از این که به چنین ملتِ غیر قابل اعتمادی که در وقت نیاز، آن ها را ناامید می کند، اعتماد کردند.»

این است وحی خدا دربارهٔ حیوانات صحرای جنوبی: «سفیران از سرزمین خطرناکی عبور می‌کنند، جایی که مملو از شیر، مار سمی و اژدهای پرنده است. آن‌ها هدایای گران‌قیمت خود را بر پشت الاغ‌ها و شترها بار کرده نزد ملتی می‌برند که نمی‌تواند به آن‌ها هیچ کمکی کند.^۷ کمکی که مصر می‌کند بی‌ارزش است. از این رو من مصر را 'رَهَب'، نامیده‌ام.»

مردم سرکش

خدا به من گفت در حضور این مردم بر لوحه و طومار بنویس تا شاهد ابدی باشد،^۹ زیرا آن‌ها همیشه بر ضد خدا شورش می‌کنند، همیشه دروغ می‌گویند و هیچ‌وقت گوش به تعالیم خداوند نمی‌دهند.^{۱۰} آن‌ها به انبیا می‌گویند: «نبوّت نکنید.» آن‌ها به بینندگان رؤیا می‌گویند: «دربارهٔ درستکاری سخن نگویند. آنچه را که دوست داریم بشنویم به ما بگویید. بگذارید در توهم خود باقی بمانیم.^{۱۱} از سر راه ما دور شوید و راه ما را سدّ نکنید. ما نمی‌خواهیم دربارهٔ خدای قدّوس اسرائیل که شما او را می‌پرستید، چیزی بشنویم.»

این است آنچه خدای قدّوس اسرائیل می‌گوید: «به آنچه می‌گویم توجه نمی‌کنید و به خشونت و فریب متّکی هستید.^{۱۳} شما مقصّر هستید. شما مانند دیوار بلندی هستید که از بالا تا پایین ترک خورده ناگهان فرو خواهد ریخت.^{۱۴} مثل یک کوزهٔ گلی خواهید شکست و چنان خرد خواهید شد که هیچ قطعه‌ای از آن، آن قدر بزرگ نباشد که بتوان با آن یک زغال گداخته را گرفت یا از حوض جرعه‌ای آب برداشت.»^{۱۵} یهوه، خدای قدّوس اسرائیل به قوم خود می‌گوید: «بازگردید و در آرامی به من اعتماد کنید؛ آنگاه قدرتمند و در امان خواهید بود.» اما شما حرف او را رد می‌کنید.^{۱۶} در عوض، در این فکر هستید که با اسب‌های تیزپا از دست دشمنان فرار کنید. البتّه درست است؛ باید فرار کنید! شما فکر می‌کنید که اسب‌های شما سریع می‌دوند، اما اسب‌های کسانی که شما را تعقیب می‌کنند، سریع‌تر هستند.^{۱۷} با دیدن یک سرباز دشمن، هزار نفر از شما پا به فرار خواهند گذاشت، و فقط پنج سرباز کافی است که همهٔ شما را فراری دهند. از سپاه شما چیزی جز چوب پرچم شما بر فراز تپّه باقی نخواهد ماند.^{۱۸} با وجود این، خداوند آماده است که بر شما رحم کند. او حاضر است بر شما شفقت کند، چون او عادل است. خوشا به حال کسانی که به خداوند توکل می‌کنند.

خداوند قوم خود را برکت می‌دهد

۱۹ ای مردمی که در اورشلیم زندگی می‌کنید، شما دیگر گریان نخواهید بود. خداوند مهربان است، و وقتی با گریه و زاری به درگاه او برای کمک بروید، او به شما پاسخ خواهد داد. ۲۰ خداوند روزهای سختی را در پیش شما گذاشته است، اما خودش به عنوان معلمتان در آنجا با شما خواهد بود، و دیگر لازم نیست او را بجوئید. ۲۱ اگر به راست یا چپ منحرف شوید، صدای او را از پشت سر خواهید شنید که می‌گوید: «راه این است، در آن گام بردارید.» ۲۲ تمام شمایل و بُت‌های خودتان را که با روکش نقره و طلا پوشیده شده‌اند، خواهید برداشت و مثل چیزی کثیف دور خواهید انداخت، و با صدای بلند خواهید گفت: «از نظرم دور شوید.» ۲۳ هر وقت غلّه خود را می‌کارید، خداوند باران خواهد فرستاد تا آن‌ها رشد کنند و محصول فراوانی بدهند، و گاو و گوسفند شما علف زیادی برای چریدن خواهند داشت. ۲۴ گاوها و الاغ‌های شما که زمین را شخم می‌زنند، تازه‌ترین و بهترین علوفه را خواهند خورد. ۲۵ در روزی که قلعه‌های دشمنان شما تسخیر شوند و مردمش کشته شوند، نه‌های آب از هر کوه و تلی جاری خواهند شد. ۲۶ نور ماه مثل نور خورشید روشنایی خواهد بخشید، و نور خورشید هفت برابر بیشتر خواهد شد و در یک روز به اندازه هفت روز نور خواهد داد. همه این‌ها وقتی واقع می‌شوند که خداوند تمام زخم‌هایی را که به قوم خویش روا داشته است مرهم گذاشته شفا دهد.

مجازات آشور

۲۷ اینک خداوند از راه دور می‌آید؛ از بینی او آتش و ستونی از دود غلیظ جاری است. لب‌هایش پُر از خشم است و زبانش مانند آتش سوزان. ۲۸ او باد را پیشاپیش خود مثل سیلی که همه چیز را می‌شوید و با خود می‌برد، خواهد فرستاد. او ملت‌ها را به هلاکت می‌رساند و به نقشه‌های شریانه آن‌ها پایان می‌دهد. ۲۹ اما شما، قوم خداوند، خوشحال خواهید بود و با شادی خواهید سرایید، مثل شب عید. شما مثل کسانی که با نواختن نی به سوی معبد بزرگ خداوند، مدافع قوم اسرائیل، می‌دوند، احساس شادی خواهید کرد.

۳۰ خداوند می‌گذارد همگان صدای مُلوکانه او را در شعله‌های آتش، در رگبار باران، در توفان تگرگ و باران‌های سیل‌آسا بشنوند و قدرت خشم او را احساس کنند. ۳۱ مردمان آشور وقتی صدای خداوند را بشنوند و قدرت مجازات او را حس کنند، به وحشت خواهند افتاد. ۳۲ خداوند ضربات پی‌درپی خود را به ریتم دف و بربط، وارد می‌آورد. خدا خودش

علیه مردم آشور خواهد جنگید. ^{۳۳} از قدیم جایی با آتشی عظیم برای سوزاندن امپراتور آشور فراهم شده بود. آن، مکانی است عمیق و عریض و پُر شده از هیزم. خداوند می دمد و نفس او مثل شعله‌ای، تمام آن مکان را به آتش می کشد.

خداوند از اورشلیم حمایت می کند

۳۱ وای بر کسانی که برای گرفتن کمک به مصر می روند! آن‌ها به ارتش بزرگ و نیرومند مصر، به اسبان و ارابه‌های جنگی و به سربازان آن متکی هستند، اما آن‌ها به یهوه، خدای قدّوس اسرائیل اعتمادی ندارند و از او کمک نمی خواهند. ^۲ ولی او می داند چه می کند! او بلا و مصیبت می فرستد. او مجازات‌هایی را که برای شریران و حامیان آن‌ها تعیین کرده بود، اجرا خواهد کرد. ^۳ مردمان مصر انسان هستند، نه خدا. اسبان آن‌ها هم فوق‌طبیعی نیستند. وقتی خدا وارد عمل شود، ملّت کمک‌دهنده فرو خواهد پاشید و ملّت کمک‌گیرنده سقوط خواهد کرد. هر دو با هم از بین خواهند رفت.

^۴ خداوند به من گفت: «هرقدر چوپانان داد و فریاد کنند، نمی‌توانند شیری را که حیوانی را شکار کرده، بترسانند و از طعمه‌اش دور کنند. به همین نحو، هیچ چیز نمی‌تواند مانع حمایت من، خداوند متعال، از کوه صهیون شود. ^۵ همان‌طور که یک پرنده برای حفظ جوجه‌های خود بر بالای آشیانه پُروبال می‌زند، من، خداوند متعال، نیز به همان نحو از اورشلیم حمایت و از آن دفاع خواهم کرد.

^۶ «ای مردم اسرائیل، شما نسبت به من مرتکب گناه شده‌اید و با من مخالفت کرده‌اید، اما اکنون به‌سوی من بازگردید. ^۷ زمانی فرا خواهد رسید که همه شما بُت‌های نقره‌ای و طلایی را که با دستان گناه‌آلود خود ساخته‌اید، دور خواهید انداخت. ^۸ آشور در جنگ از بین خواهد رفت، ولی نه با قدرت انسانی. نیروهای آشور از میدان جنگ خواهند گریخت، و جوانان آنان به بردگی گرفته خواهند شد. ^۹ امپراتور آن‌ها از ترس فرار خواهد کرد و افسران آن‌ها در چنان وحشتی خواهند افتاد که پرچم‌های جنگ را ترک خواهند کرد.» خداوند سخن گفته است، این است سخن خداوند که آتش او در صهیون و کوره وی در اورشلیم است.

پادشاه نیکوکار

۳۲ روزی خواهد آمد که پادشاه با صداقت سلطنت خواهد کرد و رهبران با انصاف بر مردم حکومت خواهند نمود. ^۲ هریک از آن‌ها مانند پناهگاهی در برابر باد و حفاظی در برابر توفان خواهد بود. آن‌ها مثل نه‌های آب در کویر یا سایه صخره‌ای عظیم در

زمین بی آب و علف خواهند بود.^۳ چشم‌های آنانی که بینا هستند، دیگر بسته نخواهد بود و آنانی که گوش شنوا دارند، به‌دقت توجه خواهند کرد. آنانی که ناشکیبا و بی‌حوصله هستند، خردمندانه عمل خواهند کرد و آنانی که لُکنت زبان دارند، به روانی سخن خواهند گفت.^۵ دیگر کسی شخص احمق را محترم و آدم رذل را امین نخواهد دانست. آدم احمق، احمقانه سخن می‌گوید و در اندیشهٔ انجام کارهای شرارت‌آمیز است. آنچه می‌کند و آنچه می‌گوید توهینی است به خداوند. او هیچ‌وقت به گرسنگان غذا و به تشنگان چیزی برای نوشیدن نمی‌دهد.^۷ آدم تبهکار، شریر است و کارهای شرارت‌آمیز انجام می‌دهد. او برای فلاکت بیچارگان توطئه می‌کند و برای محروم کردن آن‌ها از حقشان دروغ می‌گوید.^۸ اما انسان شریف با صداقت عمل می‌کند و برای دفاع از حق و راستی می‌ایستد.

داوری و بازسازی

ای زنانی که در ناز و نعمت زندگی می‌کنید، سخنان مرا بشنوید، و ای دختران از خود راضی، به من گوش دهید.^{۱۰} ممکن است شما امروز راضی و خوشحال باشید، اما سال آینده در همین وقت مضطرب خواهید شد، چون دیگر انگوری نخواهد بود که بچینید.^{۱۱} شما زندگی راحتی داشتید، آزاد از همهٔ نگرانی‌ها، اما اکنون باید از ترس بر خود بلرزید. لباس خود را درآورید، و با پارچه‌ای کهنه و مندرس عورت خود را بپوشانید.^{۱۲} با غم و اندوه بر سینهٔ خود بزنید، چون مزرعه‌های حاصل‌خیز و تاکستان‌های پُر بار از بین رفته‌اند،^{۱۳} و بوته‌های خار و خُلنگ در زمین قوم من روییده‌اند. برای خانواده‌هایی که خوشحال بودند و برای شهری که روزی زنده و پُر تحرّک بود، گریه کنید.^{۱۴} حتی کاخ سلطنتی، متروک و پایتخت، کاملاً از جمعیت خالی خواهد شد. ساختمان‌ها و قلعه‌هایی که از آن‌ها محافظت می‌کردند، برای همیشه ویران خواهند شد. گورخرها در آن‌ها پُرسه خواهند زد و گوسفندان در آن‌ها خواهند چرید.^{۱۵} تا زمانی که خدا روح خود را از عالم بالا بفرستد. زمین بایر حاصل‌خیز خواهد شد و مزرعه‌ها، محصول فراوان خواهند داد.^{۱۶} راستی و عدالت در تمام این سرزمین حاکم خواهد بود،^{۱۷} چون همه، آنچه را که راست و درست است انجام خواهند داد. صلح و امنیت دائمی برقرار خواهد بود.^{۱۸} قوم خداوند از تمام نگرانی‌ها در امان و خانه‌هایشان در صلح و امنیت خواهد بود،^{۱۹} هرچند تگرگ درختان جنگل را به زیر افکند و شهر با خاک یکسان شود.^{۲۰} خوشا به حال آنانی که بذره‌های خود را کنار نهرها می‌کارند و آنانی که رَمه و الاغ‌های خود را در چراگاه‌ها می‌چرانند.

دعا برای کمک

۳۳

تو ای منهدم کننده، که هنوز منهدم نشده‌ای؛ تو ای خائن که هنوز کسی نسبت به تو خیانت نکرده است! وقتی دست از منهدم کردن برداری، آنگاه منهدم خواهی شد؛ و زمانی که از خیانت دست بکشی به تو خیانت خواهد شد.

ای خداوند، بر ما رحم فرما؛ امید ما به تو است. ما را همیشه در حمایت خودت نگه‌دار و از مشکلات نجات بده. ^۳ وقتی تو برای ما می‌جنگی، ملت‌ها از صدای مهیب جنگ می‌گریزند. ^۴ همان‌طور که مورها غذا جمع می‌کنند، اموال آن‌ها را جمع خواهند کرد و بر آن‌ها خواهند جهید همان‌طور که ملخ‌ها می‌جهند.

^۵ چه بزرگ است خداوند! او از بالا بر همه چیز حکومت می‌کند. او اورشلیم را از عدالت و درستکاری پُر خواهد ساخت ^۶ و به ملت ثبات خواهد بخشید. او همیشه قوم خود را حفظ و به آن‌ها حکمت و دانش عطا خواهد کرد. ترس و حرمت خداوند بزرگ‌ترین گنجینه آن‌ها خواهد بود.

^۷ شجاعان برای کمک فریاد می‌زنند. سفیرانی که برای ایجاد صلح کوشیدند، زارزار گریه می‌کنند. ^۸ شاهراه‌ها آن‌قدر خطرناکند که کسی از آن‌ها سفر نمی‌کند. پیمان‌ها شکسته و قراردادهای نقض شده‌اند و زندگی انسان بی‌ارزش شمرده می‌شود. ^۹ زمین، بایر و متروک، جنگل‌های لبنان پژمرده و درّه حاصل‌خیز شارون مثل کوبیده شده است. در باشان و در کوهستان گرمِل، برگ درختان در حال ریختن است.

اخطار خداوند به دشمنانش

^{۱۰} خداوند به ملت‌ها می‌گوید: «من اکنون برخوام خاست و قدرت خود را به شما نشان خواهم داد. ^{۱۱} نقشه‌های شما بی‌ارزش و تلاش شما بی‌فایده است. روح من مثل آتش شما را سوزانده نابود خواهد کرد. ^{۱۲} شما مثل سنگی که برای تبدیل به آهک سوخته می‌شود، خُرد و مثل بوته‌های خار سوزانیده و خاکستر خواهید شد. ^{۱۳} مردم در همه‌جا، دور و نزدیک، به آنچه کرده‌ام گوش دهند و به قدرت من پی ببرند.»

^{۱۴} گناهکاران در *صهیون می‌ترسند و لرزش گریبانگیر خداشناسان شده است. آن‌ها می‌گویند: «چی کسی می‌تواند در این آتش سوزان زیست کند؟ چه کسی می‌تواند در این آتش بی‌پایان ساکن شود؟» ^{۱۵} شما می‌توانید زنده بمانید اگر آنچه می‌گویید و انجام می‌دهید، راست و درست باشد. از قدرت خودتان برای فریب فقیران استفاده نکنید و رشوه نگیرید. با کسانی که نقشه قتل دیگران را می‌کشند یا

در فکر کارهای شرارت آمیز هستند، هم پیمان نشوید. ^{۱۶} آن وقت، در پناه قلعه های مستحکم، در امن و امان خواهید بود و غذا برای خوردن و آب برای آشامیدن خواهید داشت.

آینده باشکوه

^{۱۷} شما یک بار دیگر پادشاهی را خواهید دید که باشکوه بر سرزمینی حکومت می کند که کرانه های آن به هر سو امتداد دارد. ^{۱۸} ترس های گذشته شما از مأموران جمع آوری مالیات و از جاسوسان بیگانه فقط به صورت یک خاطره در خواهد آمد. ^{۱۹} دیگر یک خارجی متکبر را که به زبانی بیگانه صحبت کند، نخواهید دید. ^{۲۰} به صهیون، به شهری که ما عیدهای مذهبی خود را در آن جشن می گیریم، نگاه کنید. به اورشلیم نگاه کنید! چه جای امنی برای زندگی خواهد بود! مانند خیمه ای خواهد بود که هرگز از جایش تکان نخورده و میخ های آن از جایشان بیرون نیامده و ریسمان هایش پاره نشده است. ^{۲۱} خداوند جلال خود را به ما آشکار خواهد کرد. ما در کنار رودها و نهادهای وسیع زندگی خواهیم کرد ولی کشتی های دشمنان وارد آن ها نخواهند شد. ^{۲۲-۲۳} تمام بادبان ها و ریسمان های آن کشتی ها بی فایده خواهند بود و بادبان های آن ها باز نخواهد شد! تمام ثروت ارتش دشمن را تصاحب خواهیم کرد. این ثروت آن قدر زیاد خواهد بود که حتی یک آدم لنگ می تواند سهمی از آن ببرد. خداوند خودش پادشاه ما خواهد بود. او بر ما حکومت کرده از ما حمایت می کند. ^{۲۴} کسانی که در سرزمین ما زندگی می کنند، دیگر هیچ وقت از بیماری شکایت نخواهند کرد، و تمام گناهانشان بخشیده خواهد شد.

خداوند دشمنانش را مجازات می کند

ای تمامی قوم های جهان، نزدیک بیایید! جمع شوید و گوش کنید! تمام زمین و هر آنچه در روی آن است بشنوند. ^۲ خداوند نسبت به تمام ملت ها و لشکرهای آن ها خشمگین است. او آن ها را به مرگ و نابودی محکوم کرده است. ^۳ کشته شدگان آن ها دفن نخواهند شد. بوی تعفن اجساد پوسیده آن ها فضا را پُر خواهد کرد، و کوه ها از خون، سرخ خواهند شد. ^۴ خورشید و ماه و ستارگان به گرد و خاک مُبدّل خواهند شد. مثل طوماری که پیچند، آسمان هم همان طور ناپدید خواهد شد، و ستارگان مانند برگ های یک تاک یا درخت انجیر بر زمین خواهند ریخت.

^۵ خداوند شمشیر خود را در آسمان ها کشیده و آماده ضربه زدن به آدم، به مردمی که محکوم به نابودی شده اند، می باشد. ^۶ شمشیر خداوند به

خون و چربی آن‌ها، که مثل خون و چربی برّه‌ها و بُزهای قربانی شده می‌باشد، آغشته شده است. خداوند در شهر بُصره قربانی تقدیم خواهد کرد. او کشتار بزرگی در سرزمین آدوم خواهد نمود.^۷ مردم با گاو و گوساله، قربانی خواهند افتاد و زمین از خون قرمز و چربی پوشیده خواهد شد.^۸ این است زمانی که خداوند اورشلیم را نجات داده از دشمنان آن انتقام خواهد گرفت.

^۹رودخانه‌های آدوم به قیر، و خاک آن به گوگرد مبدّل خواهند شد. تمام سرزمین مثل قیر خواهد سوخت.^{۱۰} روز و شب خواهد سوخت و برای همیشه از آن دود برخواهد برخاست. آن سرزمین برای زمان متمادی بایر و بی‌مصرف خواهد بود و کسی از آن عبور نخواهد کرد.^{۱۱} و لانهٔ بازها و خارپشت‌ها خواهد شد؛ جغدها و کلاغ‌ها در آن زندگی خواهند کرد. خداوند آن را با ریسمان برای ویرانی اندازه خواهد گرفت و با شاقول برای هرج‌ومرج خواهد سنجید.^{۱۲} دیگر پادشاهی نخواهد بود که بر آن کشور حکومت کند و رهبران‌شان همه نیست خواهند شد.^{۱۳} خاروخلنگ در تمام کاخ‌ها و شهرهای حصاردارش خواهد رویید و جغد و شغال در آن زندگی خواهند کرد.^{۱۴} حیوانات وحشی در آنجا با کفتارها خواهند گشت و بُزهای وحشی یکدیگر را صدا خواهند زد و هیولای شب نیز در آنجا آرامی یافته مکانی برای استراحت پیدا خواهد کرد.^{۱۵} در آنجا جغدها لانه خواهند ساخت، تخم گذاشته بچه‌دار خواهند شد و از بچه‌های خود نگهداری خواهند کرد. زغن‌ها در آنجا جمع خواهند شد، هریک با جفت خود.

^{۱۶}کتاب خداوند را دربارهٔ موجودات زنده بچوید و بخوانید و ببینید که چه می‌گوید. هیچ‌یک از این مخلوقات گم نخواهد شد و هیچ‌یک بدون جفت نخواهد بود. این فرمان خداوند است. او خودش آن‌ها را جمع خواهد کرد.^{۱۷} خداوند است که زمین را بین آن‌ها تقسیم کرده به هریک از آن‌ها سهمی خواهد داد. آن‌ها برروی این زمین نسل بعد از نسل زندگی خواهند کرد و زمین برای همیشه متعلق به آنان خواهد بود.

طریق قدوسیّت

کوپر شادمان خواهد شد،
و گل‌ها در بیابان بایر شکوفه خواهند داد.

۳۵

^۲کوپر خواهد سرایید و از شادی فریاد برخواهد آورد؛

چون مثل کوهستان لبنان زیبا
و مانند مزرعه‌های گرمیل و شارون حاصل‌خیز خواهد بود.
همه، شکوه و جلال خداوند

و بزرگی و قدرت او را خواهند دید.

۳ به دست‌های خسته

و به زانوهایی که از ضعف می‌لرزند، توانایی ببخشید.

۴ به آن‌هایی که نگران هستند، بگویید:

«قوی باشید و نترسید!

خدا برای نجات شما می‌آید؛

او برای مجازات دشمنان شما می‌آید.»

۵ کورها بینا خواهند شد،

و کرها خواهند شنید.

۶ لنگ‌ها مثل آهو جست‌وخیز خواهند کرد،

و آن‌هایی که لال هستند، با شادی فریاد خواهند زد.

نهرهای آب در بیابان خشک جاری خواهند شد.

۷ شن‌های سوزان به دریاچه تبدیل خواهند شد،

و زمین خشک، پُر از چشمه‌های آب خواهد گردید.

جایی که منزلگاه شغالان بود،

اکنون در آن خزه خواهد روئید و تبدیل به نیزار خواهد شد.

۸ در آنجا شاهراهی خواهد بود

به نام «راه قدّوسیّت».

هیچ ناپاکی هرگز از آن عبور نخواهد کرد،

و حتّی احمق‌ها گمراه نخواهند شد.

۹ شیرها در آن مسکن نخواهند داشت،

و حیوانات درّنده از آن گذر نخواهند کرد.

آن‌هایی که به‌وسیلهٔ خداوند نجات یافته‌اند،

از آن راه عبور خواهند کرد.

۱۰ آن‌ها با خوشی

و با سراییدن سرودهای شاد به اورشلیم برخوانند گشت

و تا ابد خوشحال

و برای همیشه از درد و غم آزاد خواهند بود.

آشور، اورشلیم را تهدید می‌کند

(دوم پادشاهان ۱۸-۱۳:۲۷؛ دوم تواریخ ۳۲:۱-۱۹)

در چهاردهمین سال سلطنت حزقیا، سَنحاریب امپراتور
آشور به شهرهای مستحکم یهودا حمله کرد و آن‌ها را

گرفت. ۲ آنگاه به فرمانده نیروهای خود دستور داد با سپاهی بزرگ از لاکیش به اورشلیم برود و از حزقیای پادشاه بخواهد تسلیم شود. آن فرمانده جاده‌ای را که نساجان در آن کار می‌کنند تصرف کرد. این جاده نزدیک خندقی است که آب را از استخر بالایی به پایین هدایت می‌کند. ۳ سه نفر از اهالی یهودا بیرون آمدند تا با او ملاقات کنند. آن‌ها عبارت بودند از ایلیاقیم، پسر حلقیا رئیس دربار، شبننا، منشی دربار و یوآخ، پسر آساف که مسئول ثبت اسناد بود. ۴ فرمانده آشوری به آن‌ها گفت: «امپراتور می‌خواهد بداند چه چیزی حزقیای پادشاه را این قدر از موفقیت خودش مطمئن می‌سازد. ۵ آیا فکر می‌کنید سخنان شما می‌تواند جایگزین مهارت و قدرت نظامی شود؟ فکر می‌کنید وقتی بر ضد آشور شورش کنید، کسی از شما حمایت می‌کند؟ ۶ شما بر مصر توکل می‌کنید؛ آن مثل این است که برای عصا از یک نی شکسته استفاده کنید که دست شما را سوراخ می‌کند. این چنین است سرنوشت کسی که به فرعون پادشاه مصر توکل کند.»

۷ فرمانده آشوری ادامه داده گفت: «اما اگر می‌گویید که یهوه، خدا تکیه‌گاه شما است، بدانید همین حزقیای بود که با دستورش به مردم که فقط در برابر قربانگاه اورشلیم عبادت کنند، باعث ویرانی تمام معابد خداوند که بر فراز تپه‌ها بودند، شد. ۸ من از جانب امپراتور آشور با شما معامله‌ای می‌کنم؛ به شما دو هزار اسب می‌دهم به شرط آنکه شما به همان تعداد، اسب سوار پیدا کنید. ۹ شما حریف کوچک‌ترین فرد ارتش آشور هم نخواهید شد. باوجوداین، شما انتظار دارید که مصریان برای شما ازابه‌های جنگی و سواره‌نظام بفرستند؟ ۱۰ آیا فکر می‌کنید من بدون فرمان خداوند به کشور شما حمله و آن را ویران کردم؟ خداوند خودش به من گفت به آن حمله کنم و آن را از بین ببرم.»

۱۱ آنگاه ایلیاقیم، شبننا و یوآخ به فرمانده آشوری گفتند: «تمنا داریم که با ما به زبان آرامی صحبت کنید؛ آن را می‌فهمیم. به زبان عبری صحبت نکنید چون کسانی که بالای دیوار هستند، سخنان شما را می‌شنوند.» ۱۲ او در پاسخ گفت: «آیا فکر می‌کنید که امپراتور مرا فرستاده تا فقط با شما و پادشاه درباره این چیزها صحبت کنم؟ نه! من با مردمی هم که بر روی دیوار هستند، نیز سخن می‌گویم، همان کسانی که مثل شما مدافع خود را خواهند خورد و ادرار خود را خواهند نوشید.»

۱۳ آنگاه فرمانده آشوری ایستاد و به زبان عبری فریاد زده گفت: «به آنچه امپراتور آشور می‌گوید، گوش دهید. ۱۴ او به شما اخطار کرده می‌گوید، 'نگذارید حزقیای شما را فریب دهد. او نمی‌تواند شما را نجات دهد. ۱۵ و نگذارید که حزقیای شما را وادار کند تا به خداوند متکی باشید.

فکر نکنید که خداوند شما را نجات خواهد داد و مانع تصرف شهرتان به وسیله ارتش آشور خواهد شد.^{۱۶} به حرف های حزقیا گوش نکنید. امپراتور آشور از شما می خواهد از شهر بیرون بیایید و تسلیم شوید. به شما اجازه داده خواهد شد که انگور تاکستان های خودتان و انجیر درختان خویش را بخورید و از چاه های آب خودتان بنوشید^{۱۷} تا زمانی که امپراتور شما را در سرزمینی شبیه وطن خودتان اسکان دهد، جایی که تاکستان های آن، شراب شما و غلات آن، نان شما را تأمین خواهد کرد.^{۱۸} نگذارید حزقیا شما را با این حرف ها فریب دهد که خداوند شما را نجات خواهد داد. آیا خدایان سایر ملّت ها توانسته اند سرزمین خودشان را از دست امپراتور آشور نجات دهند؟^{۱۹} آن خدایان اکنون کجا هستند؟ کجا هستند خدایان حَمات و ارفاد؟ کجا هستند خدایان سِفروایم؟ آیا آن ها توانسته اند سامره را نجات دهند؟^{۲۰} چه وقت خدایی توانسته کشوری را از دست امپراتور ما نجات دهد؟ بنابراین، چطور فکر می کنید که خداوند بتواند اورشلیم را از دست من نجات دهد؟^{۲۱} مردم همان طور که حزقیای پادشاه به آن ها گفته بود، ساکت ماندند و هیچ نگفتند.^{۲۲} آنگاه ایاقیم، شَبنا و یوآخ از غم و ناراحتی لباس های خود را دریدند. آن ها نزد پادشاه رفتند و هرچه را فرمانده آشوری گفته بود، به او گزارش دادند.

مشورت پادشاه با اشعیا

(دوم پادشاهان ۱۹: ۷-۱)

۳۷ وقتی حزقیای پادشاه این خبر را شنید، لباس خود را درید، پلاسی بر تن کرد و به خانه خداوند رفت.^۲ او ایاقیم رئیس دربار، شَبنا منشی دربار و کاهنان ارشد را که همه *پلاس پوشیده بودند، نزد اشعیا پسر آموص فرستاد.^۳ این است پیامی که پادشاه خواست آن ها به اشعیا بدهند: «امروز روز سختی و مصیبت است. ما مجازات شده شرمسار می شویم. ما مانند زنی در حال زایمان هستیم، ولی آن قدر ضعیفیم که نمی توانیم بچه را به دنیا بیاوریم.^۴ امپراتور آشور فرمانده خود را فرستاده تا به خدای زنده توهین کند. باشد که یهوه، خدای تو این توهین ها را بشنود و کسانی را که چنین چیزهایی را گفته اند، مجازات کند. پس برای بازماندگان قوم ما به حضور خدا دعا کن.»^۵ وقتی فرستادگان حزقیا نزد اشعیا آمدند،^۶ اشعیا به آن ها گفت: «به سرور خود بگویید، 'خداوند به تو می گوید نگذار که آشوریان با ادعاهای خود که خداوند نمی تواند نجات دهد، تو را بترسانند.^۷ خداوند باعث خواهد شد که امپراتور شایعه ای بشنود و به کشورش بازگردد و در آنجا کشته شود.»

آشوریان دوباره تهدید می کنند

(دوم پادشاهان ۱۹: ۸-۱۹)

۸ فرمانده آشوری دریافت که امپراتور، لاکیش را ترک کرده و برای جنگ به لَبْنَه که در همان نزدیکی ها بود، رفته است. پس فرمانده آشوری برای مشورت با او به آنجا رفت. ۹ اما به سپاه آشور خبر رسید که نیروهای مصر به فرماندهی ترهاکه، پادشاه حبشه، برای حمله به آن ها حرکت کرده اند. وقتی این خبر به امپراتور رسید، او نامه ای به حزقیا پادشاه یهودا فرستاده گفت: ۱۰ «خدایی که به او اعتماد کرده ای، به تو گفته است که به دست من نخواهی افتاد. اما فریب او را نخور. ۱۱ تو شنیده ای که امپراتور آشور با کشورهایی که می خواهد آن ها را ویران کند، چگونه رفتار می کند. آیا فکر می کنی که می توانی از این سرنوشت بگریزی؟ ۱۲ اجداد من تمام شهرهای جوزان، حران و رصیف را ویران کردند و تمام مردم بیت عدن را که در تلسار زندگی می کردند، کشتند و هیچ یک از خدایانشان نتوانست آن ها را نجات دهد. ۱۳ پادشاهان شهرهای حَمات، ارفاد، سِفروایم، هینع و عوا کجا هستند؟»

۱۴ حزقیای پادشاه نامه را از قاصدان گرفت و آن را خواند. سپس به معبد بزرگ رفت و نامه را در آنجا در حضور خداوند گذاشت. ۱۵ او دعا کرده گفت: ۱۶ «ای خداوند متعال، خدای اسرائیل که فراتر از همه فرشتگان نگهبان نشسته ای، تو تنها خدایی هستی که بر تمام کشورهای روی زمین حکومت می کنی. تو آسمان و زمین را آفریدی. ۱۷ اکنون، ای خداوند، گوش بده و به آنچه بر ما می گذرد نظر کن، و به آنچه سَنحاریب برای اهانت به تو، خدای زنده می گوید، گوش فراده. ۱۸ ای خداوند، ما همه می دانیم که امپراتوران آشور ملت های زیادی را از بین برده اند و سرزمین هایشان را ویران کرده اند، ۱۹ و خدایان آن ها را که در حقیقت خدا نبودند و فقط شمایی چوبی و سنگی و ساخته شده به دست انسان بودند، سوزانده اند. ۲۰ اکنون ای یهوه، خدای ما، ما را از دست آن ها نجات بده تا تمام ملت های جهان بدانند که تنها تو خدا هستی.»

پیام اشعیا به پادشاه

(دوم پادشاهان ۱۹: ۲۰-۳۷)

۲۱ آنگاه اشعیا پسر آموص پیامی برای حزقیای پادشاه فرستاد و به او گفت در پاسخ به دعای پادشاه، ۲۲ خداوند گفته است: «ای سَنحاریب، شهر اورشلیم به تو می خندد و تو را مسخره می کند. ۲۳ آیا تو می دانی به چه کسی اهانت کرده مسخره اش می کنی؟ تو نسبت به من، خدای قدّوس

اسرائیل، بی حرمتی کرده‌ای. ^{۲۴} تو نوکرهای خود را نزد من فرستادی تا از این که توانسته‌ای با آزارهای جنگی خودت بلندترین کوه‌های لبنان را بگیری، فخر و مباهات کنی. تو از این که توانستی بلندترین درخت‌های سدر و بهترین درختان صنوبر را قطع کنی و به عمیق‌ترین قسمت‌های جنگل‌ها دست یابی، به خود می‌بالی. ^{۲۵} تو از چاه‌های آبی که در سرزمین بیگانگان حفر کردی و آب آن‌ها را نوشیدی و همچنین از این که رود نیل را خشک کردی و سربازان تو از آن گذشتند، به خود می‌بالی. ^{۲۶} «آیا هرگز شنیده‌ای که من تمام این‌ها را از زمان‌های قدیم ترتیب دادم و اکنون آن‌ها را به اجرا در آورده‌ام؟ من به تو قدرت دادم که شهرهای مستحکم را به توده‌ای از خاک تبدیل کنی. ^{۲۷} مردمی که در آن شهرها زندگی می‌کردند، ضعیف، ترسان و حیرت‌زده بودند. آن‌ها مثل علف صحرا یا علف هرزه‌ای هستند که بر پشت بام می‌رویند و باد گرمی که از شرق می‌وزد، آن‌ها را می‌خشکاند.

^{۲۸} «اما من همه‌چیز را درباره‌ی تو می‌دانم. من می‌دانم تو چه می‌کنی و کجا می‌روی. من از شدت خشم تو علیه خودم آگاهم. ^{۲۹} خبر شدت خشم و غرور تو به من رسیده است. اکنون قلایی بر دماغت و لگامی بر دهانت خواهم گذاشت و تو را از همان راهی که آمده‌ای، برخواهم گردانید.»

^{۳۰} آنگاه اشعیا به حزقیای پادشاه گفت: «این نشانه‌ای است از آنچه که واقع خواهد شد: در این سال و سال آینده، شما فقط غلات خودروی صحرایی خواهید خورد، اما سال بعد از آن، شما خواهید توانست غلات خود را کاشته درو کنید، درخت انگور کاشته و انگور آن را بخورید. ^{۳۱} آن‌هایی که در یهودا زنده می‌مانند مثل گیاهانی که ریشه عمیقی در زمین دارند، رشد می‌کنند و میوه می‌دهند. ^{۳۲} مردمی که در اورشلیم و کوه صهیون هستند، زنده خواهند ماند؛ چون خداوند متعال چنین مقدر کرده است.

^{۳۳} «و این است آنچه خداوند درباره‌ی امپراتور آشور گفته است، 'او به این شهر داخل نخواهد شد و حتی یک تیر هم به طرف آن نخواهد انداخت. هیچ سرباز مسلّحی به شهر نزدیک نخواهد شد و برای محاصره آن، سنگری در اطراف آن ساخته نخواهد شد. ^{۳۴} او بدون آنکه وارد شهر شود، از همان راهی که آمده بود برخواهد گشت. ^{۳۵} به خاطر حرمت خودم و به خاطر قولی که به خادم خود داوود داده‌ام، از این شهر دفاع و از آن محافظت خواهم کرد.'»

^{۳۶} فرشته‌ای از جانب خداوند به اردوگاه آشور رفت و یک صد و هشتاد و پنج هزار نفر از سربازان آن‌ها را کشت. صبح روز بعد جسد بی‌جان همه

آن‌ها روی زمین افتاده بود. ۳۷ آنگاه سَنحاریب امپراتور آشور عقب‌نشینی کرد و به نینوا برگشت. ۳۸ یک‌روز هنگامی که او در پرستشگاه خدای خودش، *نِسروک، در حال پرستش بود، دو تن از پسرانش، *اَدِرْمِلک و شَرآصِر، با شمشیرهای خودشان او را کشتند و بعد به سرزمین آرات گریختند. بعد یکی از پسران دیگرش به نام آسرحدون جانشین او شد.

بیماری و شفای حزقیای پادشاه

(دوم پادشاهان ۱:۲۰-۱۱؛ دوم تواریخ ۲۴:۳۲-۲۶)

۳۸

در آن روزها، حزقیای پادشاه مریض شد و در حال مرگ بود. اِشعِیای نبی پسر آموص به دیدن او رفت و به او گفت: «خداوند می‌گوید که امور خود را مرتب کن، چون تو بهبود نخواهی یافت. خودت را برای مردن آماده کن.»

۲ حزقیا رو به دیوار کرده این چنین دعا کرد: ۳ «ای خداوند، به‌خاطر بیاور که من تو را صادقانه و با وفاداری خدمت کرده‌ام، و همیشه کوشیده‌ام آنچه را که تو از من خواسته‌ای، انجام دهم.» و بعد به‌سختی گریست. ۴ سپس خداوند به اِشعِیا فرمود: ۵ «که دوباره نزد حزقیا برو و به او چنین بگوید: «من یهوه، خدای جدّ تو داوود، دعای تو را شنیدم و اشک‌های تو را دیدم؛ من اجازه می‌دهم که تو پانزده سال دیگر زنده بمانی. ۶ من تو و شهر اورشلیم را از دست امپراتور آشور نجات داده از آن دفاع خواهم کرد.»

۲۱ اِشعِیا از پادشاه خواست که خمیری از انجیر درست کند و آن را روی دُمَل بگذارد تا شفا یابد. ۲۲ حزقیای پادشاه پرسید: «چه تضمین و نشانه‌ای است که من خواهم توانست به معبد بزرگ بروم؟»

۷ اِشعِیا در جواب گفت: «خداوند در وعده خود امین است و به تو هم علامتی خواهد داد. ۸ خداوند در پلکانی که آحاز پادشاه به‌عنوان ساعت آفتابی ساخته است، سایه را ده قدم به عقب برمی‌گرداند.» و سایه ده قدم به عقب برگشت.

۹ بعد از آنکه حزقیا از بیماری‌اش شفا یافت، این سرود را در ستایش خداوند نوشت:

۱۰ فکر می‌کردم در بهترین روزهای زندگی‌ام،

به دنیای مردگان خواهم رفت،

و از بقیّه سال‌های خود محروم خواهم شد.

۱۱ فکر می‌کردم که در دنیای زندگان،

من دیگر هیچ‌وقت خداوند

یا انسان زنده‌ای را نخواهم دید.

۱۲ رشته زندگی من قطع شده و به پایان رسیده بود،

مانند چادری که برچیده شده
و پارچه‌ای که از کارگاه بافندگی بُریده شده باشد،
فکر کردم خدا به زندگی‌ام پایان داده است.
۱۳ تمام شب از درد فریاد کشیدم،
گویی شیری تمام استخوان‌های مرا خرد می‌کند.
فکر کردم خداوند به زندگی‌ام پایان داده است.
۱۴ صدایم مثل صدای یک پرستو ضعیف بود،
و مثل یک کبوتر می‌نالیدم.
چشمانم از نگاه کردن به آسمان خسته شده است.
ای خداوند، مرا از تمام این بلاها خلاص کن.
۱۵ من چه می‌توانم بگویم؟ خداوند چنین کرده است.
جانم در عذاب است و نمی‌توانم بخوابم.

۱۶ ای خداوند، من برای تو، فقط برای تو زندگی خواهم کرد.
مرا شفا ده و بگذار زنده بمانم.
۱۷ به یقین تلخی‌ای که من تحمل کردم، به نفع من خواهد شد.
تو جان مرا از خطر می‌رهانی،
و تمام گناهان مرا می‌بخشی.
۱۸ هیچ کس از دنیای مردگان نمی‌تواند تو را بستاید؛
مردگان نمی‌توانند به وفاداری تو اعتماد کنند.
۱۹ فقط زندگان تو را حمد و ثنا می‌گویند،
همان‌طور که من تو را می‌ستایم.
نیاکان به فرزندان خود خواهند گفت که تو چقدر امین و با وفا
هستی!
۲۰ خداوندا، تو مرا شفا دادی.
تو را با نواختن چنگ و سراییدن سرود ستایش خواهیم کرد؛
در همهٔ روزهای عمرمان، در معبد بزرگ تو.

قاصدانی از بابل

(دوم پادشاهان ۱۹-۲۰)

در آن روزها، مردوک بلدان، پسر بلدان پادشاه بابل شنید
که حزقیای پادشاه مریض بوده و شفا یافته است. از این رو،
نامه‌ای همراه با یک هدیه برای او فرستاد. ۲ حزقیای آن‌ها را با خوشحالی
پذیرفت و تمام ثروت خود یعنی ذخایر نقره، طلا، ادویه‌جات، عطریات
و مهمات جنگی خود را به آن‌ها نشان داد. چیزی در انبارها و خزائن او
در سرتاسر مملکت وجود نداشت که به آن‌ها نشان نداده باشد. ۳ آنگاه

اشعیا ی نبی نزد حزقیای پادشاه رفت و از او پرسید: «آن مردان از کجا آمده بودند و به تو چه گفتند؟»

حزقیای گفت: «آن‌ها از سرزمینی دوردست، از بابل آمده بودند.»

۴ اشعیا از او پرسید: «آن‌ها در کاخ تو چه دیدند؟»

حزقیای پاسخ داد: «آن‌ها همه چیز را دیدند. چیزی در انبارها نبود که من به آن‌ها نشان نداده باشم.»

۵ آنگاه اشعیا به پادشاه گفت: «خداوند متعال می گوید ۶ روزی خواهد آمد که هرچه در این کاخ وجود دارد، هرچه اجداد تو تا به امروز جمع کرده‌اند، همه چیز به بابل برده خواهد شد، و هیچ چیز باقی نخواهد ماند.

۷ بعضی از فرزندان تو را هم خواهند برد. آن‌ها را اخته کرده به صورت خواجه در کاخ پادشاه بابل به خدمت خواهند گماشت.»

۸ حزقیای به اشعیا گفت: «پیامی که از جانب خداوند آورده‌ای، نیکو است.» زیرا با خود گفت که در زمان زندگی خودش صلح و امنیت

برقرار خواهد بود.

سخنان امید بخش

خدای ما می گوید: «قوم مرا تسلی دهید؛ آن‌ها را

تسلی دهید!

۴۰

۲ مردم اورشلیم را دل گرم کنید.

به آن‌ها بگویید رنج‌های ایشان به پایان رسیده

و گناهانشان بخشیده شده است.

من آن‌ها را به خاطر گناهانشان دو چندان مجازات کرده‌ام.»

۳ صدایی ندا کرده می گوید:

«راهی برای خداوند در بیابان باز کنید!

و شاهراهی برای خدای ما در کویر آماده سازید!

۴ هر درّه پُر شده

همه کوه‌ها و تپه‌ها صاف خواهند شد؛

کجی‌ها راست

و ناهمواری‌ها، هموار خواهند شد.

۵ آنگاه جلال خداوند آشکار خواهد شد،

و تمام مردم آن را خواهند دید.

خداوند خودش چنین گفته است.»

۶ ندا کننده‌ای می گوید: «اعلام کن!»

پرسیدم: «چه خبری را اعلام کنم؟»
 «بگو که تمام آدمیان مثل علف هستند،
 و بیش از گل علف دوام ندارند.
 وقتی به اراده خداوند باد بر آنها بوزد،
 علف‌ها پژمرده و گل‌ها خشک می‌شوند.
 انسان مثل گیاه زودگذر است.
 آری، علف‌ها پژمرده و گل‌ها می‌خشکند،
 اما کلام خداوند تا ابد پایدار است.»

۹ بر فراز کوهی بلند برو،
 و این خبر خوش را به اورشلیم اعلام کن.
 با صدای بلند فریاد بزن
 و این خبر خوش را به *صهیون اعلام کن!
 فریاد بزن و ترسان نباش؛
 به شهرهای یهودا بگو که خدای آنها می‌آید!

۱۰ اینک یهوه، خدا همراه با قومی که نجات داده است می‌آید
 تا با قدرت حکومت کند.
 ۱۱ او مثل یک شبان از گلّه خود محافظت خواهد کرد.
 او برّه‌ها را با هم جمع می‌کند
 و آنها را در آغوش خود به آغل می‌برد؛
 و میش‌ها را هم با ملایمت، هدایت می‌کند.

خدای بی‌همتا

۱۲ آیا کسی می‌تواند آب اقیانوس‌ها را با کف دست خود،
 یا آسمان را با وجب‌های خویش اندازه بگیرد؟
 آیا کسی می‌تواند تمام خاک زمین را در یک پیمانه جای دهد،
 و یا کوه‌ها و تپه‌ها را در ترازویی وزن کند؟
 ۱۳ چه کسی می‌تواند عمق ذهن خدا را درک کند،
 و یا چه کسی می‌تواند چون مشاوری او را تعلیم دهد؟
 ۱۴ خداوند با چه کسی مشورت می‌کند
 تا بداند و درک کند
 و بیاموزد چگونه هر چیزی می‌باید انجام شود؟

۱۵ ملّت‌ها در برابر او ناچیز

و مثل یک قطره آب می باشند.
و جزایر دوردست برای او از غبار سبک ترند.
۱۶ حتی تمام حیوانات و هیزم لبنان
برای قربانی سوختنی در حضور خدای ما کافی نیست.
۱۷ ملت ها در نظر او هیچ هستند؛
آن ها در نظر او هیچ هستند.

۱۸ پس خدا را با چه کسی می توان مقایسه کرد؟
به چه چیز می توان او را تشبیه کرد؟
۱۹ او مثل بُتی نیست که استاد کاری آن را ساخته باشد
یا زرگری آن را با طلا روکش کرده
با زنجیرهای نقره ای آراسته باشد.
۲۰ کسی که توانایی خرید بُت های طلایی و نقره ای را نداشته باشد،
چوبی را که نپوسد گرفته
صنعتکار ماهری را می یابد
تا از آن بُتی بسازد که به زمین نیفتد.

۲۱ آیا نمی دانید؟ آیا نشنیده اید؟
آیا به شما نگفته اند که دنیا چگونه شروع شد؟
۲۲ توسط او که بر تخت خود بر فراز دایره زمین،
و در ورای آسمان ها نشسته است، به وجود آمد.
و مردم روی زمین مثل ملخ ها به نظر او می آیند.
او آسمان را چون پرده ای گسترده
و مثل خیمه ای برای سکونت پهن کرده است.

۲۳ او فرمانروایان را ساقط
و آن ها را نابود می کند.
۲۴ آن ها مثل نهال هایی هستند که تازه رویده اند
و ریشه آن ها هنوز قوی نشده است.
آن وقت خداوند بادی می وزاند و
آن ها را مثل کاه پراکنده می کند.

۲۵ خدای قدّوس را با چه کسی می توان مقایسه کرد؟
آیا کس دیگری شبیه او وجود دارد؟
۲۶ به آسمان نگاه کنید!

چه کسی این ستارگان را آفریده است؟
و چه کسی آن‌ها را چون یک ارتش هدایت می‌کند؟
او تعداد آن‌ها و نام هریک از آن‌ها را می‌داند!
قدرت او آن قدر عظیم است
که هرگز حتی یکی از آن‌ها گم نمی‌شود.

۲۷ ای اسرائیل، چرا شکایت می‌کنی
و می‌گویی که خداوند از مصیبت‌های تو آگاه نیست،
یا توجهی به بی‌عدالتی‌هایی که متحمل می‌شوی، ندارد؟
۲۸ آیا نمی‌دانید؟ آیا نشنیده‌اید؟
یَهُوه، خدای جاودان است.
او تمام جهان را آفریده،
و هیچ وقت خسته یا فرسوده نخواهد شد.
هیچ کسی افکار او را درک نمی‌کند.
۲۹ او به افراد ضعیف و خسته نیرو می‌بخشد.
۳۰ حتی جوانان نیروی خود را از دست می‌دهند
و مردان جوان از خستگی می‌افتند،
۳۱ اما کسانی که برای کمک به خداوند توکل می‌کنند،
نیروی تازه می‌یابند.
آن‌ها مثل عقاب پرواز خواهند کرد،
و از دویدن، خسته
و از راه رفتن، فرسوده نخواهند شد.

خداوند به اسرائیل اطمینان می‌دهد

خداوند می‌گوید:
«ای سرزمین‌های دوردست، ساکت باشید و به من گوش دهید!»

حاضر شوید و دعوی خود را در دادگاه ارائه کنید؛
در دفاع از خود صحبت کنید.
بیایید با هم تصمیم بگیریم و ببینیم حق با کیست.

۲ «چه کسی بود که فاتح عادل را از شرق برانگیخت
و او را به خدمت خود گماشت؟
چه کسی او را بر پادشاهان و ملّت‌ها پیروز می‌گرداند؟
زیر ضربات شمشیرش، همه مثل گرد و خاک خرد می‌شوند.

تیرهایش همه را مثل کاه در برابر باد پراکنده می کند.

۳ او آن ها را تعقیب می کند و در ایمنی پیش می رود
و با چنان سرعتی حرکت می کند که گویی پای هایش زمین را
لمس نمی کنند.

۴ چه کسی این کارها را کرده است؟
چه کسی مسیر تاریخ را تعیین کرده است؟
من، خداوند، در ابتدا آنجا بودم،
و من، یهوه، خدا در انتهای کار هم در آنجا خواهم بود.

۵ «مردمان سرزمین های دوردست آنچه را که من کرده ام، دیده اند.
آن ها ترسیده اند و از ترس برخورد می لرزند.

پس آن ها همه به هم نزدیک شده گرد هم جمع می شوند.
۶ صنعت کاران کمک می کنند و یکدیگر را تشویق می نمایند.
۷ نجّار به زرگر آفرین می گوید،

و صیقل دهنده بُت،

آن کسی را که بُت را با میخ محکم می کند، تشویق می نماید.
آن ها می گویند، 'الحیم آن خوب است!'
و آن وقت آن ها بُت را با میخ در جای خودش محکم می کنند تا
تکان نخورد.

۸ «اُمّا تو، ای اسرائیل، خادم من،
تو، ای یعقوب، برگزیده من،
از نسل دوست من ابراهیم،

۹ من تو را از دورترین قسمت های جهان آوردم،
و از دورترین نقاط تو را خواندم،
و به تو گفتم، 'تو بنده من هستی.'
من تو را رد نکردم، بلکه تو را برگزیدم.

۱۰ نترس؛ من با تو هستم!

من خدای تو هستم! از هیچ چیز ترسان مباش،
من تو را تقویت کرده یاری خواهم نمود.
من با قدرت عادلانه خود، از تو حمایت خواهم کرد.

۱۱ «آنانی که از تو خشمگین هستند،

طعم شرم شکست را خواهند چشید.
و آنانی که با تو می جنگند خواهند مرد،

۱۲ و از روی زمین محو خواهند شد.

۱۳ من یهوه، خدای تو هستم؛

من تو را تقویت می‌کنم و به تو می‌گویم،
'نترس، من تو را یاری خواهم کرد.'

۱۴ خداوند می‌گوید:

«ای یعقوب، ای اسرائیل، که چون کرمی کوچک

و چون حشره‌ای ضعیفی هستی،

نترس، من به تو کمک خواهم کرد.

من، خدای قدّوس اسرائیل، نجات‌دهنده‌ی تو هستم.

۱۵ من تو را مانند خرمنکوبی،

با تیغک‌های نو و تیز، خواهم ساخت.

تو کوه‌ها را درهم کوبیده مثل خاک خُرد خواهی کرد،

و تپه‌ها را به کاه تبدیل خواهی ساخت.

۱۶ تو آن‌ها را غربال خواهی کرد.

تو آن‌ها را به هوا می‌افشانی و باد آن‌ها را پراکنده می‌سازد.

آن وقت تو شادمان خواهی شد چون من خدای تو هستم؛

و من، خدای قدّوس اسرائیل، را ستایش خواهی کرد.

۱۷ «وقتی قوم من احتیاج به آب دارند

و گلوی آن‌ها از تشنگی خشک شده است،

آن وقت من، خداوند، به دعای آن‌ها پاسخ خواهم داد،

من، خدای اسرائیل، هرگز آن‌ها را ترک نخواهم کرد.

۱۸ من در تپه‌ای بی‌آب و علف، نهرهای آب جاری خواهم ساخت،

و چشمه‌های آب در دشت‌ها روان خواهم کرد.

من بیابان‌های خشک را به برکه‌های آب مبدّل خواهم ساخت،

و زمین خشک را به چشمه‌های روان.

۱۹ من در بیابان درختان سدر،

اقاقیا، مورّت سبز و زیتون خواهم رویانید.

در زمین‌های بایر، جنگل‌ها خواهد روید،

جنگل‌هایی از درختان کاج و سرو و چنار.

۲۰ مردم خواهند دید و خواهند دانست

که من، خداوند، این کار را کرده‌ام.

آن‌ها خواهند فهمید

که خدای قدّوس اسرائیل همه‌ی این کارها را کرده است.»

خداوند و خدایان دروغین

- ۲۱ خداوند، پادشاه اسرائیل، چنین می گوید:
 «ای خدایان ملت ها، دعوی خود را ارائه
 و قانع کننده ترین دلیل های خود را مطرح سازید.
 ۲۲ بیایید و بگویید چه چیز در شرف وقوع است،
 تا معنی آن را وقتی واقع می شود، بدانیم.
 اتفاقات گذشته را برای دادگاه بیان کنید
 و معنی آن ها را به ما بگویید.
 ۲۳ به ما بگویید که در آینده چه اتفاق خواهد افتاد؛
 آنگاه خواهیم دانست که شما خدایان هستید!
 باعث امر خیری شوید، یا بلایی نازل کنید؛
 ما را بترسانید و متحیر کنید.
 ۲۴ شما چیزی نیستید و کارتان هم پوچ است،
 و آن هایی که شما را می پرستند، آدم های پلیدی هستند.
- ۲۵ «من کسی را از مشرق برگزیده ام،
 تا از شمال حمله کند.
 او حکمرانان را مثل گِل لگد مال،
 و همچون کوزه گری آن ها را مانند گِل پایمال می کند.
 ۲۶ کدام یک از شما این را پیش بینی کرده بود
 تا ما بتوانیم بگوییم که حق با شما است؟
 هیچ یک از شما حتی یک کلمه درباره آن چیزی نگفت،
 و هیچ کس چیزی از شما نشنید.
- ۲۷ من، خداوند، برای اولین بار این خبر را به *صهیون دادم؛
 من قاصدی به اورشلیم فرستادم تا بگوید،
 'قوم شما می آیند؛ آن ها به وطن خودشان برمی گردند.'
 ۲۸ وقتی به جمع خدایان نگاه کردم،
 هیچ کدام چیزی برای گفتن نداشتند،
 و هیچ یک نتوانستند به سؤالات من جواب بدهند.
- ۲۹ این خدایان چیزی نیستند
 و کارهایشان پوچ است،
 و بُت های نمایانگر آن ها نیز چون باد توخالی هستند.»

بندۀ خداوند

۴۲

خداوند می گوید:

«این است خادم من که به او قدرت می بخشم،

کسی که او را برگزیده‌ام و از او خشنود هستم.

من او را از روح خود پُر کرده‌ام،

و او عدالت را برای ملت‌ها خواهد آورد.

۲ او فریاد نخواهد زد، صدای خود را بلند نخواهد کرد،

و کسی سخنان او را در کوچه‌ها نخواهد شنید.

۳ او نی خمیده را نخواهد شکست

و چراغ کم نور را خاموش نخواهد کرد.

او عدالت پایدار برای همه به ارمغان خواهد آورد.

۴ او امید و جرأت خود را از دست نخواهد داد

تا عدالت را بر تمام روی زمین استوار نماید.

مردم سرزمین‌های دوردست با اشتیاق منتظر تعالیم او هستند.»

۵ خدا آسمان‌ها را آفرید و آن‌ها را گسترش داد،

او زمین و هرچه را که در آن زیست می کند، شکل داد،

و به تمام انسان‌ها زندگی و نَفَس بخشید.

اکنون یَهُوه، خدا به بندۀ خود می گوید:

۶ «من، خداوند، تو را خوانده‌ام و به تو قدرت بخشیده‌ام

تا عدالت را بر تمام روی زمین اجرا کنی.

به‌وسیله تو، من با تمام مردم جهان پیمانی خواهم بست

و به‌وسیله تو به همه ملت‌ها نوری خواهم بخشید.

۷ تو چشمان کوران را باز خواهی کرد،

و زندانیان را از سیاه‌چال آزاد خواهی نمود.

۸ «تنها من یَهُوه، خدای تو هستم.

هیچ خدایی در جلال من شریک نخواهد شد

و هیچ بُتی از ستایش من سهمی نخواهد داشت.

۹ هرچه پیشگویی کرده بودم، به وقوع پیوسته است.

اکنون از چیزهای تازه‌تری

قبل از آنکه شروع شوند، به شما خبر می‌دهم.»

سرود ستایش

۱۰ سرودی تازه برای خداوند بسرایید؛

ای تمامی زمین، در ستایش او بسرایید!
 دریا و تمامی موجوداتی که در آن زندگی می کنند، او را بستانند.
 ای جزایر دوردست و ساکنان آن ها، او را بسرایید.
 ۱۱ بیابان و شهرهای آن خداوند را بستانند؛
 مردم قیدار خداوند را حمد گویند!
 آن ها که در شهر سیلا ع زندگی می کنند،
 از فراز کوهستان ها فریاد شادی برآورند.
 ۱۲ آن ها که در سرزمین های دوردست زندگی می کنند،
 خداوند را ستایش و تمجید کنند.
 ۱۳ خداوند مثل یک جنگجو به جنگ می رود؛
 او برای کارزار آماده است.
 او با فریاد، فرمان جنگ و حمله را می دهد،
 و قدرت خود را به دشمنانش نشان می دهد.

خدا قول می دهد به قوم خود کمک کند

۱۴ خدا می گوید:
 «من برای مدّت زیادی آرامش خود را حفظ کردم،
 و خاموشی و خویشن داری خود را نگاه داشته ام؛
 اکنون مانند زنی که در درد زایمان است، فریاد می زنم.
 ۱۵ من کوه ها و تل ها را ویران
 و دشت های سرسبز و پُردرخت را خشک خواهم کرد.
 درّه های پُر آب را به بیابان مُبدّل خواهم نمود،
 و خزائن آب آن ها را خشک خواهم کرد.

۱۶ «قوم نابینای خود را در راه هایی که هرگز نرفته اند،
 رهبری خواهم کرد.
 ظلمت آن ها را به نور
 و زمین ناهموار را در برابر آن ها هموار خواهم ساخت.
 این است وعده های من،
 و همه آن ها واقع خواهند شد.
 ۱۷ تمام کسانی که به بُت ها توکل دارند
 و شمایل را خدا می خوانند،
 پست و شرمسار خواهند شد.»

قوم اسرائیل عبرت نمی گیرد

۱۸ خداوند می گوید:

«ای قوم ناشنوا، گوش دهید،
و ای شمایی که نابینا هستید، بادقت نگاه کنید!
۱۹ آیا کسی از بنده من اسرائیل، کورتر،
و کسی از برگزیده من گرتتر است؟
۲۰ ای اسرائیل، تو چیزهای زیادی دیده‌ای،
آیا چیزی از آن‌ها آموخته‌ای؟
تو گوش‌هایی داری که می‌شنوند،
اما آیا واقعا چه چیز شنیده‌ای؟»

۲۱ خداوند به خاطر عدالت خود خشنود بود
تا به شریعت خود شکوه بخشیده
آن را جلال دهد.
۲۲ اما اکنون قومش تاراج شده‌اند؛
آن‌ها در سیاه‌چال‌ها محبوس،
و در زندان‌های دوردست، مخفی هستند.
اموال آن‌ها را ربوده‌اند و غارت کرده‌اند
بدون این که کسی برای رهایی آن‌ها بیاید.

۲۳ کدام یک از شما گوش خواهد داد؟
و از این پس بادقت توجه خواهد کرد؟
۲۴ چه کسی فرزندان یعقوب را تسلیم تاراج کنندگان
و اسرائیل را تسلیم غارتگران کرد؟
خداوند خودش چنین کرد، چون ما بر ضد او گناه کردیم!
ما انتظار که او می‌خواست زندگی نکرديم،
و از تعالیم او اطاعت ننمودیم.
۲۵ از این رو او ما را وادار کرد تا قدرت خشم او را حس کنیم
و متحمل خشونت جنگ شویم.
خشم او مانند آتش در اسرائیل برافروخته شد،
ولی ما نمی‌دانستیم چه می‌گذرد
و از این وقایع اصلاً چیزی نیاموختیم.

وعدۀ خدا برای نجات قوم خودش

ای اسرائیل، خداوندی که تو را آفریده است، چنین
می‌گوید:

۴۳

«نترس، من تو را نجات خواهم داد.

من تو را به نام خوانده‌ام و تو به من تعلق داری.
 ۲ وقتی تو از آب‌های عمیق می‌گذری، من با تو خواهم بود،
 و مشکلات بر تو چیره نخواهند شد.
 وقتی از میان آتش عبور نمایی، نخواهی سوخت،
 و سختی‌ها به تو صدمه‌ای نخواهند زد،
 ۳ چون من، یهوه، خدای تو،
 قدّوس اسرائیل هستم که تو را نجات می‌دهم.
 مصر را برای آزادی تو خواهم داد،
 و سیپا و حبشه را برای نجات جان تو.
 ۴ تمام ملّت‌ها را فدیۀ تو خواهم ساخت،
 زیرا تو برایم عزیز هستی
 و من تو را دوست دارم و به تو افتخار می‌کنم.
 ۵ نترس، من با تو هستم!

«از سرزمین‌های دوردست، هم از مشرق و هم از مغرب،
 قوم تو را باز خواهم گرداند.
 ۶ به شمال می‌گویم آن‌ها را آزاد کن
 و به جنوب دستور می‌دهم مانع رفتن آن‌ها نشود.
 بگذارید قوم من از سرزمین‌های دوردست
 و از تمام نقاط جهان بازگردند.
 ۷ آن‌ها قوم خود من هستند؛
 من آن‌ها را آفریدم تا باعث جلال من باشند.»

اسرائیل شاهد خداوند است

۸ خدا می‌گوید:
 «قوم مرا به دادگاه احضار کنید.
 آن‌ها چشم دارند، امّا کور هستند؛
 آن‌ها گوش دارند، ولی کر هستند.
 ۹ ملّت‌ها را برای محاکمه حاضر کنید.
 کدام‌یک از خدایان آن‌ها می‌توانند آینده را پیشگویی کنند؟
 کدام‌یک از آن‌ها توانستند آنچه را که اکنون واقع می‌شود،
 پیشگویی کنند؟
 بگذارید این خدایان شاهدان خود را بیاورند
 تا درستی آن‌ها را ثابت کنند،
 و به صداقت گفتار آن‌ها شهادت بدهند.

۱۰ «ای قوم اسرائیل، شما شاهدان من هستید.
من شما را برگزیدم تا بنده من باشید
تا این که مرا بشناسید و به من ایمان آورید
و بدانید که من تنها خدا هستم.
غیر از من خدایی نیست،
نبوده و نخواهد بود.

۱۱ «تنها من خداوند هستم
و فقط من می توانم شما را نجات بخشم.
۱۲ من پیشاپیش، آنچه را که باید واقع شود، اعلام کردم،
و بعد به داد شما رسیدم.
خدایان ملت های بیگانه هرگز چنین نکردند؛
شما شاهدان من هستید.
۱۳ من خدا هستم و برای همیشه خواهم بود.
هیچ کس نمی تواند از دست من بگریزد،
و هیچ کس نمی تواند آنچه را من کرده ام، تغییر دهد.»

فرار از بابل

۱۴ خدای قدّوس اسرائیل، خداوندی که منجی تو است، می گوید:
«برای نجات تو ارتشی را بر ضد بابل خواهم فرستاد،
و دروازه های آن شهر را درهم شکست،
و فریاد شادی مردم آن شهر به گریه تبدیل خواهد شد.
۱۵ من یهوه، خدای قدّوس تو هستم.
ای اسرائیل، من تو را آفریدم و من پادشاه تو هستم.»

۱۶ در سالیان گذشته، خداوند راهی از درون دریا،
و طریقی از میان رودهای پُریچ و خَم گشود.
۱۷ او ارتشی نیرومند،
ارتشی مجهّز به ارابه های جنگی و
سواره نظام را به سوی نابودی سوق داد.
آن ها سقوط کردند و هرگز برنخاستند،
و مثل شعله یک چراغ خاموش شدند.

۱۸ خداوند می گوید:
«به آنچه در قدیم رُخ داد، متّکی نباشید

و با خاطرات گذشته زندگی نکنید.
 ۱۹ به کارهای تازه‌ای که می‌کنم نگاه کنید.
 آن‌ها در حال وقوع هستند؛ شما می‌توانید آن‌ها را هم اکنون ببینید!

من راهی در داخل بیابان خواهم ساخت
 و در آنجا نهرهای آب برای جاری خواهم کرد.
 ۲۰ وقتی نهرهای آب را در بیابان جاری سازم
 و آب کافی به قوم برگزیدهٔ خودم بدهم،
 آنگاه حتی حیوانات وحشی نیز حرمت مرا نگاه خواهند داشت،
 و شغال‌ها و شترمرغ‌ها هم مرا ستایش خواهند کرد.
 ۲۱ آن‌ها قومی هستند که من برای خودم آفریدم،
 و آن‌ها با سراییدن سرودها مرا ستایش خواهند کرد!»

گناه اسرائیل

۲۲ خداوند می‌گوید:
 «ای اسرائیل، تو از دست من خسته شدی،
 و دیگر مرا پرستش نکردی.
 ۲۳ تو قربانی‌های سوختنی از گوسفندان خود به حضور من نیاوردی،
 و با قربانی‌های خود احترام مرا نگاه نداشتی.
 من با انتظار دریافت هدایا، باری بردوش تو نبودم،
 و با توقع سوزاندن *بُخور تو را خسته و فرسوده نکردم.
 ۲۴ تو برای من بُخور نخریدی
 و مرا با چربی‌های حیوانات خودت راضی نکردی.
 در عوض تو با گناهان خودت باری بردوش من شدی؛
 با خطاهایی که مرتکب شده‌ای مرا فرسوده کردی.
 ۲۵ باوجوداین، من خدایی هستم که گناهان تو را می‌بخشد،
 چون این ذات من است.
 من از گناهانت بر ضد تو استفاده نخواهم کرد.

۲۶ «بیا تا به دادگاه برویم؛ اتهامات خود را بیاور!
 دعوی خود را ارائه کن تا ثابت شود که حق با تو است!
 ۲۷ اجداد نخستین تو همه گناه کردند،
 رهبران تو بر ضد من گناه ورزیدند،
 ۲۸ و حکام تو جایگاه مقدّس مرا بی‌حرمت ساختند.
 از این رو من برای اسرائیل ویرانی آوردم،

و اجازه دادم به قوم خودم توهین شود.»

یَهُوه، خدای واحد است

خداوند می گوید:

۴۴

«ای اسرائیل، ای بنده من،

ای فرزندان یعقوب و قوم برگزیده من، گوش کنید!

۲ من خداوندی هستم که تو را آفریدم؛

از روز تولدت، از تو حمایت کردم.

نترس؛ تو بنده من

و قوم برگزیده و محبوب من هستی.

۳ «من به زمین تشنه آب داده

در زمین های خشک، نهرهای آب جاری خواهم ساخت.

روح خود را بر فرزندان

و برکت خویش را در خاندانت خواهم ریخت.

۴ آن ها مثل گیاهان در زمین های پُر آب

و مانند درختان بید، در مسیر نهر آب رشد خواهند کرد.

۵ «همه مردم یکی یکی آمده خواهند گفت، 'من از آن خداوند

هستم.

آن ها می آیند تا به قوم اسرائیل ملحق شوند.

همه، نام خداوند را بر دست خود می نویسند،

و خود را عضوی از قوم اسرائیل می خوانند.»

۶ خداوند که پادشاه و حامی اسرائیل است،

خداوند متعال، چنین می گوید:

«من اوّل و آخر و تنها خدا هستم،

و خدایی غیر از من وجود ندارد.

۷ آیا کسی دیگر می توانست آنچه را که من کرده ام، انجام دهد؟

چه کسی می توانست مثل من تمام وقایع را،

از ابتدا تا روز آخر این طور پیشگویی کند؟

۸ ای قوم من ترسان نباش!

تو می دانی که از زمان های قدیم تا امروز

من هرچه را که می بایست واقع شود، از پیش گفتم،

و شما شاهدان من هستید.

آیا خدای دیگری هست؟
آیا خدای توانای دیگری وجود دارد که من درباره‌اش نشنیده باشم؟»

بُت پرستی حماقت است

۹ تمام کسانی که بُت‌ها را می‌سازند، هیچ هستند و خدایانی که گرمی می‌دارند، بی‌فایده‌اند. آن‌ها خدایانی را می‌پرستند که کور و احمق‌اند؛ پس شرمسار خواهند شد. ۱۰ چه فایده‌ای دارد که از فلز شماییلی ساخت و آن‌ها را به‌عنوان خدا پرستش کرد. ۱۱ هرکس آن‌ها را پرستد، خجل خواهد شد. کسانی که بُت‌ها را می‌سازند، انسان‌هایی بیش نیستند. بگذارید در دادگاه برای محاکمه حاضر شوند؛ آن‌ها به وحشت افتاده شرمسار خواهند شد.

۱۲ فلزکار، فلزی را برمی‌دارد و روی آتش با آن کار می‌کند. با بازوی توانایش آن قدر با بُتک آن را می‌کوبد تا شکل بگیرد. او وقتی کار می‌کند گرسنه، تشنه و خسته می‌شود.

۱۳ نجّار چوب را اندازه می‌گیرد. با گِچ تصویری را روی آن رسم می‌کند و با ابزار خود آن را می‌تراشد و به‌صورت یک انسان، انسانی با اندام زیبا، درمی‌آورد و آن وقت آن را در خانه خودش می‌گذارد. ۱۴ او می‌توانست برای این منظور از چوب درخت سدر، کاج و یا درختی دیگر از جنگل استفاده کند. او همچنین می‌توانست درخت تازه‌ای بکارَد و منتظر بماند تا باران بیارد و آن رشد کند. ۱۵ او قسمتی از چوب درخت را برای سوخت به کار می‌برد و قسمت دیگری را برای ساختن بُت. از قسمتی از آن چوب برای برافروختن آتشی برای گرم کردن خودش و پختن نان استفاده می‌کند و با قسمتی دیگر خدایی می‌سازد و آن را پرستش می‌کند. ۱۶ با قسمتی از آن چوب، آتشی برای کباب کردن گوشت درست می‌کند، آن را می‌خورد و سیر می‌شود. او خود را با آن آتش گرم می‌کند و می‌گوید: «چه گرم و چه خوب است.» ۱۷ با بقیّه چوب بُتی می‌سازد، در برابر آن تعظیم می‌کند و آن را می‌پرستد. در مقابلش دعا می‌کند و می‌گوید: «تو خدای من هستی، مرا نجات بده!»

۱۸ چنین مردمی آن قدر احمق هستند که نمی‌توانند بفهمند چه می‌کنند. آن‌ها چشم‌ها و ذهن‌های خود را در برابر حقیقت بسته‌اند. ۱۹ سازنده بُت آن قدر عقل و شعور ندارد که به خود بگوید: «قسمتی از چوب را سوزاندم، روی آتش آن نان پختم، گوشت را کباب کردم و خوردم و با بقیّه آن بُتی ساختم. پس اکنون در برابر یک تکه چوب تعظیم می‌کنم.»

۲۰ او چون کسی است که از خاکستر تغذیه می کند. عقاید احمقانه اش چنان او را گمراه ساخته که هیچ کس دیگری نمی تواند به او کمک کند. او نمی تواند بپذیرد بُنی که در دست گرفته، اصلاً خدا نیست.

خداوند آفریننده و نجات دهنده است

۲۱ خداوند می گوید:

«ای یعقوب، ای اسرائیل، این ها را به خاطر داشته باش،
به یاد آور که خادم من هستی.
من تو را سرشتم که خادم من باشی
و هیچ وقت تو را فراموش نمی کنم.
۲۲ من گناهان تو را مثل ابر کنار زدم. نزد من بازگرد.
من همانم که تو را نجات می دهد.»

۲۳ ای آسمان ها، از شادی فریاد برآورید،
ای اعماق زمین صدای خود را بلند کنید.
ای کوهستان ها و تمام درختان جنگل از شادی فریاد بزنید!
خداوند، بزرگی خود را با نجات قوم خودش
اسرائیل نشان داده است.

۲۴ «من خداوند و نجات دهنده تو هستم.
من تو را آفریدم.
من خداوند و آفریدگار همه چیز هستم.
من به تنهایی آسمان ها را گسترانیدم،
و وقتی زمین را به وجود آوردم، کسی به من کمک نکرد.

۲۵ من حماقت فالگیران
و جهالت رمالان را آشکار می کنم.
من گفتار حکیمان را رد می کنم
و نشان می دهم که حکمت آن ها حماقت است.
۲۶ اما وقتی بنده من پیشگویی ای می کند،
یا وقتی من نبی ای می فرستم که خواسته مرا بیان کند،
من آن خواسته و آن پیشگویی ها را تحقق می بخشم.
من به اورشلیم می گویم که مردم بار دیگر در آن زندگی خواهند
کرد،

و شهرهای یهودا بار دیگر ساخته خواهند شد.
آن شهرها از ویرانه ها برخوانند خاست.

۲۷ با فرمان من اقیانوس‌ها خشک می‌شوند.

۲۸ من به کوروش می‌گویم، 'تو از طرف من حکومت خواهی کرد.
تو کاری را خواهی کرد که من می‌خواهم انجام دهی:
تو دستور خواهی داد که اورشلیم بازسازی شود،
و بنیاد معبد بزرگ گذاشته شود.'

خداوند کوروش را برمی‌گزیند

خداوند کوروش را برای پادشاهی برگزیده است.
خداوند او را برگماشته است تا ملت‌ها را به زیر سلطه
خود درآورد

۴۵

و پادشاهان را از تخت‌هایشان به زیر افکند.

خداوند دروازه‌های شهرها را به روی او خواهد گشود.

خداوند به کوروش می‌گوید:

۲ «من خودم راه تو را هموار خواهم ساخت،

و کوه‌ها و تپه‌ها را هموار خواهم کرد،

من دروازه برنزی آن‌ها را فرو خواهم ریخت،

و پشت‌بندهای آهنی را خرد خواهم کرد.

۳ من خزائن و گنجینه‌های مخفی شده در جای‌های تاریک و

مخفی را به تو خواهم داد؛

آنگاه تو خواهی دانست که من یهوه، خدای اسرائیل، هستم

که تو را به نام خوانده است.

۴ من تو را انتخاب کردم تا به بنده من اسرائیل،

قومی را که من برگزیده‌ام، کمک کنی.

من این افتخار را به تو داده‌ام،

هرچند تو مرا نمی‌شناسی.

۵ من خداوند هستم و غیراز من خدایی نیست.

من به تو قدرت لازم را خواهم داد،

هرچند مرا نمی‌شناسی.

۶ من این کار را می‌کنم تا همه مردم

از سرتاسر جهان

بدانند که من یهوه هستم،

و غیراز من خدایی نیست.

۷ من پدید آورنده نور و تاریکی هستم.

من هم برکت می‌دهم و هم بلا نازل می‌کنم.

من، خداوند، همهٔ این چیزها را پدید می‌آورم.
 ۸ من پیروزی را از آسمان مانند باران نازل می‌کنم.
 زمین آن را می‌پذیرد
 تا میوهٔ آزادی و عدالت به بار آورد.
 من، خداوند، همهٔ این‌ها را آفریده‌ام.»

خداوندِ خلقت و تاریخ

۹ آیا یک ظرف گلی که شبیه سایر ظروف است می‌تواند با سازندهٔ خود بحث کند؟
 آیا گل می‌تواند از کوزه‌گر بپرسد او چه می‌کند؟
 آیا کوزه می‌تواند از دست کوزه‌گر شکایت کند
 و بگوید او مهارت ندارد؟
 ۱۰ آیا کسی جرأت می‌کند به والدین خود بگوید،
 چرا شما مرا این‌طور به وجود آورده‌اید؟
 ۱۱ یَهُوه، خدای قدّوس اسرائیل،
 آنکه آینده را شکل می‌دهد، می‌گوید:
 «شما هیچ حقی ندارید مرا دربارهٔ فرزندانم مورد سؤال قرار دهید،
 یا به من بگویید چه باید بکنم!»
 ۱۲ من زمین را ساختم
 و انسان را آفریدم تا در آن زندگی کند.
 با قدرت خود آسمان‌ها را گسترانیدم،
 و خورشید و ماه و ستارگان تحت فرمان من هستند.
 ۱۳ من کوروش را برانگیختم
 تا هدف مرا پیاده و عدالت را اجرا کند.
 من تمام راه‌های او را راست می‌گردانم.
 او شهر من، اورشلیم، را بازسازی
 و اسیران را آزاد خواهد کرد.
 هیچ‌کس برای این کار به او مزد یا رشوه‌ای نداده است.»
 خداوند متعال چنین گفته است.

۱۴ خداوند به اسرائیل می‌گوید:
 «ذخایر مصر و حبشه از آن تو خواهد شد،
 و مردان بلند قامت سِبا، بردگان تو خواهند شد،
 و آن‌ها دست بسته به دنبال تو خواهند آمد.
 آن‌ها در برابر تو تعظیم کرده خواهند گفت

که خدا با تو است؛ او تنها خدا است.
 ۱۵ خدای اسرائیل که قومش را نجات می دهد،
 خدایی است که خودش را پنهان می کند.
 ۱۶ سازندگان بُت ها، همه شرمسار خواهند شد
 و آبروی همه آن ها خواهد رفت.
 ۱۷ اما خداوند، اسرائیل را نجات داده است،
 و پیروزی او تا به ابد خواهد بود،
 و قوم او هیچ وقت شرمنده نخواهد شد.»

۱۸ خداوند آسمان ها را آفرید.
 او است که خدا است.
 او زمین را شکل داده
 آن را استوار و پایدار ساخت؛
 آن را بایر و بی مصرف خلق نکرد،
 بلکه آن را طوری آفرید
 که برای زندگی انسان مناسب باشد.
 او است که می گوید:
 «من خداوند هستم و غیراز من خدایی نیست.
 ۱۹ من در خفا سخن نگفتم
 و هدفم را از مردم پنهان نکرده ام.
 من به قوم اسرائیل نگفتم
 بیهوده مرا جستجو کنند.
 من خداوند هستم و حقیقت را می گویم؛
 من حق را اعلام می کنم.»

خداوند جهان و بُت های بابل

۲۰ خداوند می گوید:
 «ای ملت ها و مردم جهان
 و تمام کسانی که بعد از سقوط بابل زنده می مانید،
 همچنین آن هایی که با بُت های چوبی خود رژه می روید
 و به حضور خدایانی دعا می کنید که نمی توانند شما را نجات
 دهند،
 مردمی که اصلاً چیزی نمی دانید،
 همه با هم جمع شوید، خود را برای محاکمه حاضر کنید.
 ۲۱ بیایید و دعوی خود را در دادگاه ارائه کنید؛

بگذارید مدافعان با هم شور و مشورت کنند.
 چه کسی در زمان‌های گذشته درباره آنچه به وقوع خواهد
 پیوست، پیشگویی کرد؟
 آیا من، یهوه، خدای عادل که قومش را نجات می‌دهد، چنین
 نکردم؟
 غیر از من خدای دیگری وجود ندارد.

۲۲ «ای همه مردم روی زمین،
 به سوی من بازگردید و نجات یابید!
 من تنها خدا هستم و خدای دیگری نیست.
 ۲۳ وعده‌های من حقیقت دارند و تغییر نمی‌پذیرند.
 به ذات خودم سوگند یاد می‌کنم
 که همه به حضور من آمده زانو خواهند زد
 و قول خواهند داد که نسبت به من امین و باوفا بمانند.

۲۴ «آن‌ها خواهند گفت که فقط از طریق من،
 پیروزی و قدرت یافت می‌شود؛
 اما همه کسانی که از من متنفرند، دچار شرمساری خواهند
 شد.

۲۵ من، خداوند، تمام فرزندان یعقوب را آزاد خواهم کرد،
 و آن‌ها مرا ستایش خواهند نمود.

۴۶ «این است عاقبت بُت‌های بابل!
 روزی *بِل و *نبو را می‌پرستیدند،
 اما امروز آن‌ها را بر پشت الاغ‌ها گذاشته‌اند
 و باری سنگین برای این حیوانات خسته می‌باشند.
 ۲ بُت‌ها نمی‌توانند خودشان را نجات دهند؛
 آن‌ها را برداشته‌اند و به جای دور حمل می‌کنند.
 این است عاقبت خدایان بابل!

۳ «ای فرزندان یعقوب،
 ای بازماندگان قوم اسرائیل، به من گوش کنید.
 از روزی که به دنیا آمدید، من از شما مواظبت کردم.
 ۴ من خدای شما هستم
 و تا زمانی که پیر شوید و موهایتان سفید شوند، مراقب شما
 خواهم بود.

من شما را آفریدم و از شما مواظبت خواهم کرد؛
من به شما کمک کرده شما را خلاصی خواهم بخشید.»

۵ خداوند می گوید: «مرا با چه کسی می توانید مقایسه کنید؟
آیا کس دیگری مثل من وجود دارد؟
۶ مردم کیسه هایشان را باز می کنند و سگه های طلا بیرون
می آورند،

و نقره را در ترازو وزن می کنند.
آن ها زرگری اجیر می کنند تا برایشان خدایی بسازد؛
آنگاه در برابر آن تعظیم می کنند و آن را می پرستند.
۷ آن ها آن را بر دوش خود حمل می کنند.
و در جایی می گذارند تا بماند،
و آن قادر نیست از جایش حرکت کند.
اگر کسی پیش آن دعا کند، نمی تواند جواب بدهد
یا آن ها را از بلا برهاند.

۸ «شما ای گناهکاران، این را به یاد آورید،
و آنچه را که من کرده ام در نظر داشته باشید.
۹ به یاد بیاورید آنچه در زمان های قدیم واقع شد،
و آگاه باشید که من تنها خدا هستم
و هیچ کس مانند من نخواهد بود.
۱۰ من از ابتدا نتیجه کار را پیشگویی کردم
و از زمان های پیش شما را از آنچه واقع می شود خبر کردم.
گفتم که نقشه های من هیچ گاه خنثی نخواهند شد،
و تمام آنچه که خواسته ام به وقوع خواهد پیوست.
۱۱ من کسی را از شرق فرامی خوانم؛
او مثل یک پرنده شکاری به سرعت می آید
و در اجرای آنچه خواسته ام موفق خواهم شد.
من چنین سخن گفته ام و آن به انجام خواهد رسید.

۱۲ «ای مردم خیره سر که می پندارید از پیروزی دور هستید،
به من گوش کنید:

۱۳ من روز پیروزی را نزدیک ساختم؛
دیگر آن روز اصلاً دور نیست.
پیروزی من تاخیر نخواهد کرد.

من اورشلیم را نجات خواهم داد،
و عزّت و احترام را به اسرائیل باز خواهم آورد.»

سقوط بابل

۴۷

خداوند می گوید:

«ای بابل از تخت فرود بیا

و روی زمین در خاک و خاکستر بنشین.

روزی تو مثل دختری باکره بودی، شهری تسخیر نشده،

اما دیگر ظریف و لطیف نیستی!

اکنون تو یک برده‌ای!

۲ سنگ آسیاب را بچرخان و گندم را آرد کن.

بالاپوش خود را بردار،

و لباس‌های نفیسات را از تن درآور!

دامن خود را بالا بزن و از رود عبور کن!

۳ مردم برهنگی تو را خواهند دید،

و رسوایی تو آشکار خواهد شد.

من انتقام خواهم گرفت و هیچ کس نمی‌تواند مانع من شود.»

۴ خدای قدّوس اسرائیل، آزادکننده ما است،

نام او خدای متعال است.

۵ خداوند به بابل می گوید:

«در سکوت و ظلمت بنشین؛

دیگر کسی تو را ملکه جهان نخواهد خواند!

۶ من نسبت به قوم خودم خشمگین بودم؛

با آن‌ها چنان رفتاری کردم که گویی آن‌ها دیگر قوم من نیستند.

من آن‌ها را به دست تو تسلیم کردم،

و تو به آن‌ها رحم نکردی؛

حتّی با پیران با خشونت رفتار کردی.

۷ فکر می‌کردی که تو تا ابد ملکه خواهی بود؛

به این چیزها توجّهی نکردی

و به عاقبت کار نیندیشیدی.

۸ «بشنو، ای عاشق لذّت‌ها،

و ای آن کسی که فکر می‌کنی در امن و امان هستی!

تو ادعا می کنی که به بزرگی خدا هستی،
و هیچ کس مانند تو نیست.

فکر می کردی که هیچ وقت بیوه نخواهی شد
و غم از دست دادن فرزندان را نخواهی دید.
۹ اما در یک لحظه، تنها در یک روز،
این هر دو برایت روی خواهد داد.
با وجود تمام جادوگری هایت،
شوهر و فرزندان را از دست خواهی داد.

۱۰ «تو به خودت و به نیرنگ هایت اطمینان داشتی،
و فکر می کردی کسی نمی تواند تو را ببیند.
حکمت و دانش تو، تو را گمراه کرد،
تو به خودت می گفتی، 'من خدا هستم؛
دیگر کسی مثل من نیست.'
۱۱ بلا بر تو نازل می شود،

و هیچ یک از جادوگری های تو نمی تواند جلوی آن را بگیرد.
ناگهان چنان ویرانی ای بر تو خواهد آمد
که آن را در خواب هم ندیده ای.
۱۲ تمام سحر و افسون های جادویی خود را
که از دوران جوانی ات به کار می بردی، حفظ کن.
شاید آن ها به تو کمکی بکنند؛
شاید بتوانی دشمنان خودت را با آن ها بترسانی.
۱۳ با وجود تمام راهنمایی هایی که به تو می شود،
فاقد قدرت هستی.

بگذار منجم ها و ستاره شناسان تو،
آن هایی که می توانند ستاره ها را بررسی و مدارهای کهکشان را
رسم

و هر ماه وقایع ماه بعد را پیشگویی کنند،
بیایند و تو را از آنچه برایت اتفاق می افتد، آگاه سازند.

۱۴ «آن ها مانند پرکاهی هستند
که آتش همه آن ها را خواهد سوزانید!
آن ها قادر نخواهند بود،
حتی خودشان را از شعله های سوزنده آن نجات دهند.

این آتش، آتش ملایم و مطلوبی نیست که بتوانند خودشان را با آن گرم کنند.

۱۵ ستاره‌شناسان و طالع‌بینانی که در تمام عمرت تو را راهنمایی می‌کردند،

دیگر نمی‌توانند کاری برای تو انجام دهند؛
تمام آن‌ها تو را ترک کرده به راه خود خواهند رفت
و هیچ‌یک از آن‌ها باقی نمی‌ماند که تو را نجات دهد.»

یهوه، خدای آینده است

۴۸ شما، ای خاندان یعقوب، بشنوید،
ای کسانی که به نام اسرائیل خوانده شده‌اید،
و ای شمایی که از نسل یهودا هستید، گوش کنید:
شما به نام خداوند سوگند یاد می‌کنید
و ادّعا می‌کنید که خدای اسرائیل را پرستش می‌کنید،
اما حتّی یک کلمه آن را باور ندارید.
۲ باوجوداین، از این که شهروندان شهر مقدّس هستید
و به خدای اسرائیل،
خدای متعال، متّکی هستید،
به خود می‌بالید.

۳ خداوند می‌گوید:
«از زمان‌های قدیم آنچه را که باید رُخ دهد پیشگویی کردم،
و سپس بلافاصله آن را به‌عمل آوردم.
۴ زیرا من می‌دانستم که شما آدم‌هایی خودسر و لجباز،
مثل آهن سخت و مثل برنز غیرقابل انعطاف، خواهید بود.
۵ من آینده شما را به ترتیب از قدیم پیشگویی کردم،
و وقایع را قبل از وقوع اعلام نمودم،
تا شما نتوانید ادّعا کنید و بگویید که
بُت‌ها و شمایل شما باعث وقوع آن‌ها بودند.

۶ «آنچه از پیش گفتم، همه تحقق یافته،
و باید بپذیرید که پیشگویی‌های من همه درست بوده‌اند.
اکنون شما را از چیزهای تازه‌ای که اتّفاق می‌افتد، باخبر می‌کنم،
اتّفاقاتی که قبلاً آشکار نکرده بودم.
۷ فقط در این زمان می‌گذارم آن‌ها روی دهند؛

هیچ وقت در گذشته چیزی شبیه این رُخ نداده بود.
اگر چنین چیزی رُخ داده بود، شما ادّعا می کردید که همه آن را
می دانستید.

^۸ من می دانستم که شما قابل اعتماد نیستید،
و همیشه به عنوان سرکش و یاغی شهرت داشتید.
به این دلیل است که شما تا به امروز چیزی درباره آن نشنیده اید،
و کلمه ای از آن به گوش شما نرسیده است.

^۹ «برای این که مردم نام مرا ستایش کنند،
من جلوی خشم خود را گرفته
آن را محار می کنم و شما را از بین نمی برم.
^{۱۰} همان طور که نقره در کوره آتش خالص می شود،
همان طور من شما را در آتش درد و رنج آزموده ام.
^{۱۱} آنچه من می کنم به خاطر نام خودم می کنم؛
من نمی گذارم نامم بی حرمت شود،
و نمی گذارم هیچ کس در جلالتی که می بایست فقط برای من
باشد، شریک شود.»

کوروش، رهبر برگزیده خداوند

^{۱۲} خداوند می گوید:
«ای یعقوب، گوش کن، و ای اسرائیل که من تو را خواندم!
من خدا، اوّلین و آخرین و تنها خدا هستم!
^{۱۳} دست من بنیاد زمین را گذاشت
و آسمان ها را گسترانید.
وقتی من زمین و آسمان را احضار کنم،
آن ها فوراً می آیند و در حضور من می ایستند.

^{۱۴} «گرد آید، و همه گوش دهید!
هیچ خدایی نمی توانست از پیش بگوید
کسی که من برگزیده ام به بابل حمله خواهد کرد؛
او آنچه را که من از او بخواهم، انجام خواهد داد.
^{۱۵} من، آری من، آن کسی هستم که سخن گفت و او را فراخواند؛
من او را آوردم و به او موفّقیت دادم.

^{۱۶} «اکنون نزدیک بیایید، و به آنچه می گویم، گوش بدهید.

من از ابتدا به طور واضح سخن گفتم،
و کلام من همیشه تحقق یافته است.»

اکنون یهوه، خدا مرا با روح خود را فرستاده است.

نقشه خداوند برای قوم اسرائیل

۱۷ خدای قدّوس اسرائیل،

خداوندی که منجی تو است، می گوید:

«من یهوه، خدای تو هستم،

خدایی که می خواهد خیر و صلاح خودت را به تو بیاموزد
و تو را به راهی که می باید بروی، رهبری می کند.

۱۸ «ای کاش تو به دستورات من گوش می دادی!

آنگاه برکات، مثل نهری که هرگز خشک نمی شود،

به جانب تو جریان می داشت،

و پیروزی مثل امواج ممتد کنار ساحل،

به سوی تو روان می بود.

۱۹ فرزندان تو مثل دانه های شن بی شمار می شدند،

و نمی گذاشتم هیچ وقت شکست بخورند.»

۲۰ از میان بابلیان بیرون رفته از آن سرزمین بگریزید!

با شادی و با صدای بلند، این خبر خوش را در همه جا اعلام

کنید:

«خداوند خادم خود یعقوب را رهایی داده است.»

۲۱ وقتی خداوند قوم خود را در صحرای خشک و داغ رهبری

می کرد،

مردم از بی آبی در رنج نبودند.

خداوند از صخره، برای آن ها آب روان جاری ساخت؛

او صخره را شکافت و آب از آن روان شد.

۲۲ خداوند می گوید: «برای شریران، امنیتی وجود نخواهد داشت.»

اسرائیل، نوری برای همه ملّت ها

ای ملّت های سرزمین های دوردست،

و ای مردمی که در جای های دور زندگی می کنید،

گوش دهید!

قبل از تولّدم، خداوند مرا به نام خواند
و مرا برگزید.

۲ او کلمات مرا مثل شمشیر تیز کرده
و با دست خود از من حمایت نموده است.
او مرا مثل پیکانی تیز، برای استفاده آماده ساخت.
۳ او به من گفت: «ای اسرائیل، تو بنده من هستی؛
به خاطر تو، مردم مرا ستایش می کنند.»

۴ من در پاسخ گفتم: «من بیهوده کوشیده‌ام؛
من نیروی خود را برای چیزهای پوچ صرف کرده‌ام.»
باوجوداین، من به خداوند اعتماد دارم و او از من دفاع خواهد
کرد،
او پاداش زحمت مرا خواهد داد.

۵ قبل از تولّدم، خداوند مرا انتخاب کرد؛
او مرا به عنوان بنده خود مأمور ساخت که قومش را بازگردانم،
و قوم‌های پراکنده اسرائیل را به وطن خودشان برسانم.
خداوند به من لطف کرده است؛
او سرچشمه قدرت من است.

۶ خداوند به من گفت:
«ای بنده من، برایت وظیفه بزرگ‌تری دارم.
تو نه تنها به یعقوب عظمت می بخشی
و بازماندگان اسرائیل را برمی گردانی،
بلکه من تو را نور تمام ملت‌های جهان خواهم ساخت،
تا این که نجات مرا به دورترین نقاط زمین برسانی.»

۷ خدای قدّوس و نجات‌دهنده اسرائیل
به او که شدیداً مورد نفرت است
و تمام ملت‌ها و حکام آن‌ها از او متنفرند، چنین می گوید:
«وقتی پادشاهان ببینند تو آزاد شده‌ای،
به احترام برخوانند خاست؛
شاهزادگان هم آن را دیده
به احترام سر تعظیم فرود خواهند آورد.»

تمام این‌ها واقع خواهد شد، چون خداوند بنده خود را برگزیده است.

خداوند قدّوس اسرائیل در وعده‌های خود امین است.

بازسازی در اورشلیم

۸ خداوند به قوم خود می‌گوید:

«وقتی زمان نجات شما فرارسد، به شما لطف خواهم کرد،

و به فریادهای شما برای کمک پاسخ خواهم داد.

من حافظ و حامی تو خواهم بود،

و به‌وسیله تو پیمانی با تمام ملت‌ها می‌بندم.

من می‌گذارم یک‌بار دیگر در سرزمین خود

که اکنون ویران است، ساکن شوی.

۹ من به اسیران

و به آن‌ها که در سیاه‌چال‌ها زندانی هستند

می‌گویم، 'بیرون آمده، وارد نور شوید!'

آن‌ها مانند گوسفندانی خواهند بود که در دامنه تپه‌ها می‌چرند،

۱۰ آن‌ها گرسنه و تشنه نخواهند بود.

آفتاب و باد سوزان به آن‌ها آزاری نخواهد رساند،

چون به‌وسیله کسی رهبری می‌شوند که آن‌ها را دوست دارد.

او آن‌ها را نزد چشمه‌های آب روان رهبری خواهد کرد.

۱۱ «من شاه‌راهی در امتداد کوهستان‌ها خواهم ساخت،

و راهی برای عبور قوم خودم آماده خواهم کرد.

۱۲ قوم من از سرزمین‌های دوردست،

از شمال و مغرب و از سینیم در جنوب، می‌آیند.»

۱۳ ای آسمان‌ها بسرایید! ای زمین فریاد شادی برآور!

ای کوه‌ها با صدای بلند بسرایید!

خداوند به قوم خودش تسلی خواهد داد؛

او به قوم رنج‌دیده خود رحم خواهد کرد.

۱۴ اما مردم اورشلیم گفتند:

«خداوند ما را ترک کرده است!

او ما را فراموش کرده است.»

۱۵ پس خداوند در پاسخ می‌گوید:

«آیا مادری می‌تواند کودک نوزاد خود را فراموش کند
و فرزندی را که خودش به دنیا آورده، دوست نداشته باشد؟
حتی اگر مادری فرزند خود را فراموش کند،
من هرگز تو را فراموش نخواهم کرد.
۱۶ ای اورشلیم، هیچ‌وقت نمی‌توانم تو را فراموش کنم!
من نام تو را در کف دست‌های خود نوشته‌ام.

۱۷ «آن‌ها که تو را بازسازی می‌کنند، به‌زودی می‌آیند،
و کسانی که تو را ویران کردند، خواهند رفت.
۱۸ به اطراف نگاه کن و بین چه چیزی در حال وقوع است!
مردم تو دور هم جمع می‌شوند و به‌طرف خانه‌های خود
می‌آیند!
به حیات خودم سوگند،
که تو به قوم خودت افتخار خواهی کرد،
همان‌طور که یک عروس به جواهرات خود افتخار می‌کند.

۱۹ «کشورت ویران و متروک شده بود،
اما اکنون گنجایش کافی برای سکونت همه آن‌هایی که
می‌آیند، نخواهد داشت.
و آن‌ها که باعث ویرانی بودند
از میان تو طرد خواهند شد.
۲۰ کسانی از قوم تو که در تبعید به دنیا آمده‌اند،
روزی به تو خواهند گفت:
'این سرزمین بسیار کوچک است؛
ما جای بیشتری برای زندگی احتیاج داریم.'
۲۱ آنگاه تو به خود خواهی گفت:
'چه کسی همه این فرزندان را برای من به دنیا آورده است؟
من فرزندانم را از دست داده بودم و دیگر نمی‌توانستم فرزندی
داشته باشم.
مرا به تبعید برده بودند؛
چه کسی این بچه‌ها را بزرگ کرد؟
من تک و تنها بودم؛
این بچه‌ها از کجا آمده‌اند؟'»

۲۲ خداوند متعال به قوم خود می‌گوید:

«من به ملت‌ها علامتی می‌دهم
و آن‌ها فرزندان تو را به خانه خود خواهند برد.
۲۳ پادشاهان مثل پدر با شما رفتار خواهند کرد،
و ملکه‌ها برای شما مثل مادر خواهند بود.
آن‌ها در مقابل شما خَم شده به شما احترام خواهند گذارد؛
آن‌ها نزد تو بر زمین افتاده خاک پای تو خواهند شد.
آنگاه شما خواهید دانست که من خداوند هستم،
و کسی که در انتظار کمک من است، ناامید نخواهد شد.»

۲۴ آیا می‌توانید آنچه را که یک سرباز به یغما برده، از او پس بگیرید؟
آیا می‌توانید زندانی‌ها را از چنگ یک حاکم ستمکار خلاص کنید؟

۲۵ خداوند در جواب می‌گوید:
«در واقع چنین خواهد شد.
اسیران از دست قدرتمندان آزاد می‌شوند،
و آنچه حاکم ستمکار به یغما برده از او گرفته خواهد شد.
من با کسانی که با تو می‌جنگند، خواهم جنگید،
و فرزندان تو را رها خواهم کرد.
۲۶ من کسانی را که به تو ظلم کرده‌اند، وادار می‌کنم یکدیگر را
بکشند؛

آن‌ها از قتل و انتقام سرمست خواهند شد.
آنگاه تمام انسان‌ها خواهند دانست که من،
کسی که شما را نجات می‌دهد و آزاد می‌کند، خداوند
هستم.

آن‌ها خواهند دانست که من خدای قادر اسرائیل هستم.»
خداوند می‌گوید:

«آیا می‌پندارید همان‌طور که مردی زنش را طلاق



می‌دهد،

من قوم خود را از خودم دور ساختم؟
پس طلاق‌نامه کجا است؟
آیا فکر می‌کنید من مانند مردی که فرزندش را بفروشد،
شما را به عنوان برده فروختم؟
نه، شما به خاطر گناهانتان به اسارت افتادید؛
و به خاطر جنایت‌هایی که مرتکب شدید، تبعید گشتید.

۲ «چرا قوم من وقتی برای نجات آن‌ها اقدام کردم،
در پاسخ غفلت ورزیدند؟
چرا وقتی آن‌ها را خواندم، آن‌ها جوابی ندادند؟
آیا من آن قدر ضعیف هستم که دیگر نمی‌توانم آن‌ها را نجات
دهم؟

من می‌توانم فرمان دهم تا دریا خشک شود
و نه‌رهای آب به بیابان مبدل گردند
تا ماهیان آن‌ها از بی‌آبی بمیرند.
۳ آسمان را چنان سیاه‌پوش می‌کنم
که گویی برای سوگواری *پلاس پوشیده است.»

اطاعت بنده خداوند

۴ خداوند قادر به من آموخته است چه بگویم
تا بتوانم خستگان را توانایی بخشم.
هر صبحگاه مرا مشتاق می‌سازد
تا به تعالیم او گوش دهم.
۵ خداوند به من فهم عطا کرده است.
من سرکشی ننموده‌ام،
و به او پشت نکرده‌ام.
۶ پشتم را برای آن‌هایی که مرا با شلاق می‌زدند، برهنه نمودم؛
وقتی به من ناسزا می‌گفتند،
و ریش‌های مرا کنده
به من آب دهان می‌انداختند، اعتراضی نکردم.

۷ ناسزاگویی‌های آن‌ها مرا ناراحت نمی‌کنند،
چون خدای قادر مطلق به من کمک می‌کند.
من آمادهٔ تحمّل آن‌ها هستم،
و می‌دانم که شرمنده نخواهم شد،
۸ چون خدا نزدیک است
و او بی‌گناهی مرا ثابت خواهد کرد.
آیا کسی جرأت دارد مرا به جرمی متّهم کند؟
بیایید به دادگاه برویم؛

بگذارید او اتّهامات خود را ارائه دهد!
۹ خداوند قادر خودش از من دفاع می‌کند؛
دیگر چه کسی می‌تواند مرا متّهم سازد؟

مدعیان من مثل پارچه بیدخورده
از بین خواهند رفت.

۱۰ چه کسی در میان شما از خدا می ترسد
و گفتار بنده او را اطاعت می کند؟
گرچه راهی که در آن سالک هستید تاریک باشد،
به نام یهوه توکل نمایید،
و به خدای خود اعتماد کنید.
۱۱ اما شما که برای از بین بردن دیگران آتش می افروزید،
خودتان در آن آتش نابود خواهید شد.
خداوند خودش چنین خواهد کرد
و شما گرفتار سرنوشت دردناکی خواهید شد.

تسلّی برای اورشلیم

خداوند می فرماید:

۵۱

«ای کسانی که در پی نیکی هستید،
و شما، ای کسانی که برای گرفتن کمک به سوی من می آید،
به من گوش کنید.
به صخره ای که از آن تراشیده شدید، نظر کنید
و به معدنی که از آن استخراج گردیدید.
۲ به جدّ خود ابراهیم، نگاه کنید
و به ساره که شما را به دنیا آورد.
وقتی من ابراهیم را خواندم او فرزندی نداشت،
اما من او را برکت دادم و او صاحب فرزندان شد،
و من خاندان او را بی شمار ساختم.

۳ «من به *صهیون

و به تمام کسانی که در میان خرابه ها زندگی می کنند، شفقت
خواهم نمود.

بیابان آن را به باغی سرسبز،
مثل باغ عدن، تبدیل خواهم کرد.
آنجا از شادی و خوشی،
و سرودهای ستایش و سپاس پُر خواهد بود.

۴ «ای قوم من، گوش دهید

و به آنچه می گویم توجّه کنید:
 تعالیم من برای تمام ملت ها است،
 و عدالت من برای آن ها نور خواهد بود.
 ۵ رستگاری من نزدیک است و با سرعت می آید؛
 نجات من در راه است.
 من با قدرت خود بر ملت ها قضاوت خواهم کرد.
 سرزمین های دوردست در انتظار من هستند،
 و امیدشان به قوّت من است.
 ۶ به آسمان ها و به زمین نگاه کنید!
 آسمان ها مثل دود، محو خواهند شد،
 و زمین مثل لباس کهنه از بین خواهد رفت.
 تمام مردم روی زمین مثل پشه ها خواهند مرد،
 امّا نجاتی که من می آورم ابدی
 و پیروزی من نهایی خواهد بود.

۷ «ای کسانی که می دانید راستی چیست
 و شما، ای کسانی که تعالیم من در دل هایتان ثبت شده
 است، به من گوش کنید.
 نترسید وقتی مردم شما را سرزنش می کنند و به شما ناسزا
 می گویند؛
 ۸ بید آن ها را مثل جامه خواهد خورد!
 و کرم آن ها را مثل پشم خواهد جوید.
 امّا نجاتی که من می آورم، ابدی
 و پیروزی من برای تمام زمان ها خواهد بود.»

۹ بیدار شو بیدارشو، ای بازوی خداوند!
 بیدار شو همچون زمان های قدیم
 همان طور که در نسل های گذشته عمل کردی.
 تو بودی که *رَهَب را قطعه قطعه کردی
 و *هیولای دریایی را مجروح ساختی.
 ۱۰ بازهم آن تو بودی که دریا را خشکانیدی
 و راهی از میان آب باز کردی
 تا نجات یافتگان بتوانند از آن عبور کنند.
 ۱۱ آن نجات یافته گان با شادی و سرودخوانان
 به صهیون خواهند رسید.

آن‌ها تا ابد شاد
و برای همیشه از غم و غصّه رها خواهند بود.

۱۲ خداوند می‌گوید:
«من هستم، آری خود من، که به شما تسلی می‌بخشم.

چرا از انسان فانی
که مثل علف صحرا زودگذر است، واهمه داری؟
۱۳ آیا خداوندی را که تو را آفریده،
آسمان‌ها را گسترانیده،

و بنیاد زمین را نهاده است، فراموش کرده‌ای؟
چرا باید دائماً از غضب کسانی که بر تو ستم می‌کنند
و از دست آنانی که آمادۀ نابود ساختن تو هستند، در هراس
باشی؟

اکنون غضب ستمگران کجا است؟
۱۴ اسیران به زودی آزاد می‌شوند.
آن‌ها غذای فراوان خواهند داشت
و عمرشان طولانی خواهد بود.

۱۵ «زیرا من یهوه، خدای شما هستم؛
من دریا را به جنبش می‌آورم
و امواجش را خروشان می‌سازم،
نام من خداوند متعال است!
۱۶ من آسمان‌ها را گسترانیدم
و بنیاد زمین را نهادم.

من به اورشلیم می‌گویم، 'تو قوم من هستی!
من تعالیم خود را به تو داده‌ام،
و با دست خودم از تو حمایت می‌کنم.'»

پایان رنج‌های اورشلیم

۱۷ ای اورشلیم، بیدار شو!
برخیز و بلند شو!
تو پیالۀ مجازاتی را که خداوند در خشم خود به تو داد،
نوشیده‌ای،

تو آن را تا به آخر نوشیدی و گیج شده‌ای.
۱۸ کسی نیست که تو را رهبری کند،

و در میان قوم خودت،
کسی را نداری که دستت را بگیرد.

۱۹ این دو بلا بر تو نازل شده است:
زمینت در جنگ ویران شده
و مردمانت گرسنه هستند.
کسی نیست که تو را تسلی دهد.
۲۰ فرزندان از ضعف، در گوشه‌های خیابان‌ها افتاده‌اند.
آن‌ها مثل آهوانی هستند که در دام صیادی گرفتار شده،
شدت خشم خداوند را حس کرده‌اند.

۲۱ ای ستم‌دیده بشنو،
ای کسی که از گنجی تلوتلو می‌خوری، هرچند مست شراب
نیستی.

۲۲ یهوه، خدای تو، از تو دفاع می‌کند و می‌گوید:
«پیاله‌ای را که در خشم خود به تو دادم،
از تو پس می‌گیرم.

تو دیگر مجبور نخواهی بود
از این پیاله که تو را این چنین گیج می‌کند، بنوشی.
۲۳ من آن را به کسانی خواهم داد که به تو ستم کردند،
به کسانی که تو را مجبور کردند، در خیابان‌ها بخوابی
و تو را مثل خاک زیر پایشان لگدمال کردند.»

خداوند اورشلیم را آزاد می‌سازد

۵۲ ای *صهیون، بیدار شو و ردای قدرت خود را بپوش!
ای شهر مقدس، جامهٔ مجلل خود را بر تن کن!
نامختونان، دیگر هیچ‌وقت به درون دروازه‌های تو وارد نخواهند
شد.

۲ ای اورشلیم خود را آزاد ساز!
گرد و خاک را از خود بتکان و بر تخت خود بنشین!
و ای دختر صهیون که اسیر شده‌ای،
بندهای گردن خود را پاره کن!

۳ یهوه، خدا به قوم خود چنین می‌گوید: «وقتی شما به اسارت رفتید،
پولی برای آن پرداخت نشد؛ به همان نحو، چیزی برای آزادی شما

پرداخت نخواهد شد. ^۴ وقتی شما برای مدتی در مصر اقامت کردید، این کار را با رضایت خودتان انجام دادید، ولی آشور شما را با زور برد و در ازای آن چیزی پرداخت نکرد. ^۵ و اکنون در بابل همان چیز دوباره واقع شده است؛ شما را به اسارت گرفته‌اند و چیزی در مقابل آن نپرداخته‌اند. آن‌ها که بر شما حکومت می‌کنند، دائماً با غرور به خود می‌بالند و به من کُفر می‌گویند. ^۶ بنابراین قوم مرا خواهند شناخت و در آن روز خواهند دانست که من خدا هستم که سخن می‌گویم؛ آری من هستم!»

^۷ چه خوش است

دیدن پیام‌آوری که از فراز کوه‌ها به زیر می‌آید
و خبر خوش و مژدهٔ صلح را می‌آورد.
او پیروزی را اعلام می‌کند و به صهیون می‌گوید:
«خدا پادشاه شما است!»
^۸ نگهبانان شهر با آواز بلند،
فریاد شادی سر می‌دهند.
آن‌ها با چشم خودشان
بازگشت خداوند را به صهیون مشاهده می‌کنند.

^۹ ای خرابه‌های اورشلیم

فریادهای شادی سر دهید!
خداوند شهر خودش را آزاد کرده است
و به قوم خودش تسلی خواهد داد.
^{۱۰} خداوند با بازوی مقدس خود،
قوم خویش را نجات خواهد داد
و تمام جهانیان شاهد آن خواهند بود.
^{۱۱} شما ای کسانی که ظروف معبد بزرگ را با خود حمل می‌کنید،
بابل را ترک کنید.

به هیچ چیز ناپاک دست نزنید
و خودتان را پاک نگاه دارید.
^{۱۲} این بار لازم نیست با عجله خارج شوید
یا سعی کنید بگریزید.

یَهُوه، خدای شما، شما را رهبری خواهد کرد
و او از هر سو از شما محافظت خواهد نمود.

بندۀ رنج دیده

۱۳ خداوند می گوید:

«بندۀ من کامیاب خواهد شد؛

او به رتبه ای عالی و بلند دست خواهد یافت.

۱۴ مردم از دیدن او متحیر شدند؛

قیافۀ او چنان مخدوش شده بود که شباهتی به آدمیان نداشت.

۱۵ اما اکنون ملت های زیادی از او در حیرت خواهند بود

و پادشاهان بُهت زده خواهند شد.

آن ها شاهد چیزی خواهند بود که قبلاً آن را نمی دانستند

و آنچه را که نشنیده بودند، خواهند فهمید.»

مردم در جواب می گویند:

«ای خداوند، چه کسی پیام ما را باور نموده و قدرت

خداوند به چه کسی مکشوف گردیده است؟

چه کسی می توانست در تمام این چیزها دست خداوند را

ببیند؟

۲ ارادۀ خداوند بر آن بود که بندۀ او

مثل نهالی در زمین خشک رشد کند.

او نه زیبایی و نه ابهتی داشت که مردم به او توجّه کنند،

و نه جذابیّتی که توجّه دیگران را جلب کند.

۳ ما او را حقیر شمردیم و به حساب نیاوردیم،

و او متحمّل رنج و درد شد.

کسی نمی خواست حتّی به او نگاه کند؛

ما او را نادیده گرفتیم، مثل این که اصلاً وجود نداشت.

۴ «او متحمّل مجازاتی شد که حقّ ما بود،

و او دردهایی را تحمّل کرد که می بایست ما تحمّل می کردیم.

ما پنداشتیم که درد و رنج و زحمت های او مجازاتی از جانب

خدا بود،

۵ اما او به خاطر گناهان ما، مجروح شد

و به خاطر شرارت های ما، مضروب گردید.

از زخم های او، ما شفا یافتیم

و توسط ضربه هایی که او تحمّل کرد، سلامتی یافتیم.

۶ همه ما مثل گوسفندان گم شده بودیم

و هریک از ما به راه خود می رفت،

ولی خداوند گناه ما را بر وی نهاد،
و او به جای ما متحمل مجازات شد.

۷ «با او، با خشونت رفتار شد،
اما او با فروتنی آن را تحمل کرد.
مانند برّه‌ای که به کشتارگاه می‌برند
و مانند گوسفندی که هنگام پشم‌چینی ساکت است،
او دهان خود را نگشود.
۸ او را ظالمانه گرفته محکوم کردند و به پای مرگ بردند،
و هیچ کس اعتنایی به سرنوشت او نداشت.
او به خاطر گناهان مضروب گشت.
۹ او را در مقبرهٔ شریران
و در کنار دولتمندان دفن کردند،
هرچند که او هیچ وقت مرتکب جرمی نشده بود
و هیچ ناراستی در دهانش نبود.»

۱۰ خداوند می‌گوید:

«این ارادهٔ من بود که او متحمل چنین رنجی بشود.
او جان خود را قربانی گناه دیگران ساخت؛
به این دلیل، زندگی او طولانی خواهد بود
و او نوادهٔ خود را خواهد دید،
و به وسیلهٔ او ارادهٔ من، اجرا خواهد شد.
۱۱ بعد از تحمل یک زندگی پُررنج، او ثمرهٔ مشقت خود را خواهد
دید؛

او خواهد دانست که درد و رنج او بیهوده نبوده است.
بندهٔ نیک من که از او خشنودم،

دردهای مردم زیادی را تحمل خواهد کرد،
و من به خاطر او، آن‌ها را خواهم بخشید.

۱۲ بنابراین من مقامی عالی،

و جایگاهی میان بزرگان و صاحبان قدرت، به او خواهم داد.
او جان خود را با رضایت داد
و از جملهٔ شریران محسوب گشت.
او گناه بسیاری را بر خود گرفت
و برای گناهکاران شفاعت می‌کند.»

محبت خدا برای قوم اسرائیل

۵۴

ای اورشلیم، تو مثل زنی بودی که فرزندی نداشت،
 اما اکنون می‌توانی با صدای بلند و با شادی بسرایي،
 چون تعداد فرزندان تو بیشتر از زنی است
 که شوهرش همیشه با او بوده است.
 ۲ چادری را که در آن زندگی می‌کنی، بزرگ‌تر،
 ریسمان‌های آن را بلندتر و میخ‌های آن را محکم‌تر کن!
 ۳ مرزهای خود را از هر سو گسترش خواهی داد؛
 فرزندان تمام سرزمین‌هایی را که اکنون در تصرف سایر
 ملّت‌ها است، پس خواهند گرفت.
 شهرهایی که الآن متروک هستند، از جمعیت پُر خواهند شد.

۴ نترس! دیگر رسوا و تحقیر نخواهی شد.
 تو بی‌وفایی روزهای جوانی
 و تنهایی غم‌انگیز خود را در روزگار بیوگی
 فراموش خواهی کرد.
 ۵ زیرا آفریننده‌ات شوهر تو است،
 او که نامش خداوند متعال است.
 خدای قدّوس اسرائیل تو را نجات خواهد داد،
 او که حکمران تمام جهان است.

۶ خداوند تو را فراخوانده است
 مانند زنی ترک شده و شکسته‌دل،
 مانند زن جوانی که شوهرش او ترک کرده باشد.
 خدای تو چنین می‌گوید:
 ۷ «برای یک لحظه کوتاه تو را ترک کردم؛
 اکنون با محبت پایدار، تو را پس می‌گیرم.
 ۸ در سیل غضب خود، لحظه‌ای روی خود را از تو برگرداندم،
 اما من محبت پایدارم را تا به‌ابد به تو نشان خواهم داد.»
 این است آنچه خدای نجات دهنده می‌گوید.

۹ «برای من این روزها همچون زمانه نوح می‌باشد؛
 همان‌طور که قسم خوردم تا آب دیگر مانند دوره نوح زمین را
 در بر نگیرد،

حالا نیز قسم خورده‌ام که نسبت به تو خشکین نباشم و تو را سرزنش نکنم.

و دیگر تو را سرزنش و مجازات نکنم.

۱۰ ممکن است کوه‌ها و تل‌ها درهم بریزند،

اما محبت پایدار من برای تو هیچ‌وقت پایان نخواهد داشت؛

من به پیمان خودم برای صلح همیشه وفادار خواهم بود.»

این است آنچه خدایی که شما را دوست دارد می‌گوید.

اورشلیم آینده

۱۱ خداوند می‌گوید:

«ای اورشلیم، ای شهر رنج‌دیده و بیچاره

که تسلی‌دهنده‌ای نداری،

من بنیادهای تو را از نو با سنگ‌های قیمتی خواهم ساخت.

۱۲ من بُرج‌های تو را از یاقوت

و دروازه‌های تو را با سنگ‌هایی خواهم ساخت که مثل شعله

آتش می‌درخشند

و دیوار اطراف تو را با جواهرات.

۱۳ «من خودم مردم تو را تعلیم خواهم داد

و به آن‌ها صلح و سعادت خواهم بخشید.

۱۴ عدالت و راستی به تو قوت خواهند داد،

و تو از ظلم و وحشت در امان خواهی بود.

۱۵ اگر کسی به تو حمله کند،

از طرف من نیست،

و هرکه با تو بجنگد، سقوط خواهد کرد.

۱۶ «من آهنگر را آفریده‌ام

تا بر آتش بدمد و اسلحه بسازد،

من همچنین هلاک‌کننده را آفریدم

تا از اسلحه برای کشتن استفاده کند.

۱۷ اما دیگر هیچ اسلحه‌ای نمی‌تواند به تو آسیب برساند،

و تو برای همه کسانی که تو را متهم می‌کنند، پاسخی خواهی

داشت.

من از بندگان خود دفاع خواهم کرد

و به آن‌ها پیروزی خواهم داد.»

خداوند متعال چنین گفته است.

دعوت تشنگان

خداوند می گوید:



«ای تمام تشنگان به نزد آب‌ها بیایید؛

ای تمام کسانی که پول ندارید بیایید،

غله بخرید و بخورید!

بیایید، شیر و شراب را به رایگان بخرید!

۲ چرا پول خود را صرف چیزی می کنید که نان نیست؟

و چرا تمام مزدی را که به خاطر کارتان می گیرید صرف چیزی

می کنید که شما را سیر نمی کند؟

به من گوش دهید و هرچه را که می گویم انجام دهید؛

آنگاه از بهترین غذاها لذت خواهید برد.

۳ «به من گوش بدهید و نزد من بیایید؛

گوش فرا دهید تا روح شما حیات یابد!

من با شما پیمانی ابدی می بندم،

و برکاتی را که به داوود قول داده بودم، به شما خواهم داد.

۴ من او را رهبر و فرمانده ملت‌ها ساختم،

و از طریق او، من قدرت خود را به آن‌ها نشان دادم.

۵ اکنون ملت‌های بیگانه را احضار می کنم؛

آن‌ها زمانی تو را نمی شناختند،

اما اکنون آن‌ها به سوی تو می دوند تا به تو ملحق شوند.

من، یهوه، خدای تو، خدای قدّوس اسرائیل،

همه این کارها را خواهم کرد،

و به تو شکوه و جلال خواهم داد.»

۶ خداوند را در وقتی که یافت می شود، بجوید؛

نزد او بازگردید و به درگاه او دعا کنید.

۷ شریان راه‌های خود را ترک کنند،

و بدکاران افکار خود را تغییر دهند.

بگذارید آن‌ها نزد یهوه، خدای ما بازگردند؛

او بر آن‌ها رحیم و بخشنده خواهد بود.

۸ خداوند می گوید: «افکار من، افکار شما نیست

و نه روش‌های من، روش‌های شما.

۹ همان قدر که آسمان ها از زمین بالاتر هستند،
همان قدر، افکار من از افکار شما بالاتر است.

۱۰ «کلمات من مانند برف و باران است که از آسمان می بارند
و زمین را سیراب کرده موجب رشد غلات
و تهیهٔ بذر کافی برای کاشتن و تأمین غذا می شوند.
۱۱ همین طور کلامی که از دهان من خارج می شود،
بی ثمر نزد من بازنخواهد گشت
و نیت و نقشهٔ مرا بدون غفلت به جا خواهد آورد.

۱۲ «شما با شادی بابل را ترک خواهید کرد،
و در صلح و سلامتی از آن شهر خارج خواهید شد.
کوه ها و تل ها آواز شادی سر خواهند داد
و درختان از خوشحالی فریاد خواهند کرد.
۱۳ به جای خار، سرو خواهد روید
و به جای خس، صنوبر.
و این نشانه ای ابدی و یادآورنده ای خواهد بود
از آنچه خداوند انجام داده است.»

پیمان خدا شامل تمام ملّت ها است

این است آنچه خداوند می گوید: «از روی انصاف و عدالت رفتار کنید، چون نجات من به زودی فرا خواهد رسید.^۲ من به کسانی که روز *سَبَّت را نگاه می دارند و از آن سوءاستفاده نمی کنند، برکت خواهم داد. من کسانی را که مرتکب هیچ نوع شرارتی نمی شوند، برکت خواهم داد.»
^۳ بیگانه ای که به قوم خدا پیوسته نباید بگوید: «خداوند اجازه نمی دهد من با قوم او عبادت کنم.»

مردی که اخته شده نباید فکر کند چون نمی تواند فرزندی داشته باشد، هیچ وقت جزو قوم خدا نمی باشد.^۴ خداوند به چنین شخصی می گوید: «اگر تو حرمت مرا با نگاه داشتن روز سَبَّت نگاه داشته آنچه را که مورد رضایت من است به جا آوری و پیمان مرا با وفاداری حفظ کنی،^۵ در آن صورت نام تو در معبد بزرگ من و در میان قوم من جاودانه تر خواهد بود از این که پسران و دختران زیاد می داشتی. تو هیچ گاه فراموش نخواهی شد.»

۶ خداوند به بیگانگانی که به قوم او می پیوندند، او را دوست داشته خدمت می کنند، و سبب را نگاه داشته پیمان او را با وفاداری حفظ می کنند، می گوید: ^۷ «من تو را به *صهیون، به کوه مقدس خودم، برمی گردانم و تو در عبادتگاه من شاد خواهی بود، و قربانی هایی را که تو بر قربانگاه من می گذرانی، خواهم پذیرفت. معبد بزرگ من به نام عبادتگاه همه ملت ها خوانده خواهد شد.»

۸ خداوند متعال که طردشدگان اسرائیل را جمع کرده، می فرماید: «من هنوز مردمان دیگری را خواهم آورد تا به ایشان ملحق شوند.

فساد رهبران اسرائیل

۹ ای تمام حیوانات صحرا، و ای تمام حیوانات جنگل، بیایید و بخورید. ^{۱۰} او می گوید: «تمام رهبرانی که می بایست به قوم من هشدار می دادند، کور هستند! آن ها چیزی نمی دانند. آن ها مثل سگ های نگهبانی هستند که نمی توانند پارس کنند؛ آن ها در گوشه ای دراز کشیده خواب می بینند. چقدر از خوابیدن لذت می برند! ^{۱۱} آن ها مثل سگ های طمع کاری هستند که هرچه به آن ها بدهی کافی نیست. این رهبران بی فهم اند. هریک به میل خود رفتار می کند و در پی منافع خودش می باشد. ^{۱۲} آن ها می گویند، 'شراب بیاورید تا هرچه می توانیم بنوشیم. فردا از امروز هم بهتر خواهد بود.'»

بُت پرستی قوم اسرائیل

شخص نیک می میرد و هیچ کس به آن نمی اندیشد؛ اشخاص وفادار کشته می شوند و کسی آن را درک نمی کند؛ در حقیقت شخص نیک از بلا دور شده در امان می ماند. ^۲ آن ها که با نیکویی زندگی می کنند، در موقع مرگ آرامش و راحتی می یابند.

۵۷

۳ ای گناهکاران، برای داوری حاضر شوید! ای شما که فرزندان زناکاران و فاحشه ها هستید. ^۴ چه کسی را مسخره می کنید؟ چه کسی را استهزا می کنید؟ آیا شما فرزندان عصیان و ذریت فریب نیستید؟ ^۵ آیا شما آنانی نیستید که در میان درختان بلوط و زیر هر درخت، در آتش شهوت می سوزید و فرزندان خود را در وادی و میان صخره ها قربانی می کنید؟ ^۶ شما سنگ های صاف شده را از بستر وادی ها برمی دارید و آن ها را به عنوان خدا می پرستید. شما به عنوان قربانی بر سر آن ها شراب می ریزید و از قربانی های غله خود به آن ها هدیه می دهید. آیا فکر می کنید من از این چیزها خشنودم؟ ^۷ شما برای انجام قربانی بر فراز کوه ها می روید و در آنجا هم بستر می شوید. ^۸ شما بُت های وقیح خود را در داخل خانه

خود می گذارید. شما مرا ترک کرده اید و لباس های خود را درآورده با معشوقه هایی که اجیر کرده اید، برای هم خوابگی به بسترهای بزرگ خود می روید و در آنجا شهوت خود را ارضاء می کنید.^۹ شما به بُت *مولک روغن هدیه می کنید و بر خود عطر می زنید. قاصدانی به هر جا، حتی به دنیای مردگان، می فرستید تا بُت های تازه ای برای پرستش پیدا کنید.^{۱۰} برای یافتن سایر خدایان، خود را خسته می کنید، ولی دست بردار نیستید. شما فکر می کنید بُت های گریه شما به شما توانایی می بخشند و دیگر هیچ وقت ضعیف نخواهید شد.

^{۱۱} خداوند می گوید: «این خدایان کیستند که آن قدر از آن ها می ترسی، به حدّی که تو به من دروغ می گویی و کاملاً مرا فراموش کرده ای؟ آیا به خاطر این که مدّتی ساکت بودم دیگر برای من احترامی قائل نیستی؟^{۱۲} تو فکر می کنی آنچه انجام می دهی درست است، امّا من کارهای تو را افشا خواهم کرد و بُت های تو قادر نخواهند بود به تو کمک کنند.^{۱۳} وقتی برای کمک فریاد می زنی، بگذار همان بُت های تو که با نسیم بادی به اطراف پراکنده می شوند، تو را نجات دهند! امّا کسانی که به من توکل می کنند، مالک این زمین و وارث کوه مقدّس من خواهند شد.»

وعدۀ کمک و شفا

^{۱۴} خداوند می گوید: «بگذارید قوم من به حضور من بازگردند. تمام موانع را از جلوی راهشان بردارید! راه را بسازید، و آن را آماده کنید.^{۱۵} «من خدای قدّوس و متعال هستم، خدایی که ابدی است. جایگاه من در مکانی مقدّس و متعال است؛ در عین حال، در میان مردمی زندگی می کنم که فروتن و توبه کار می باشند تا اعتماد و امیدشان را به آن ها بازگردانم.^{۱۶} من به قوم خود حیات بخشیدم، و دیگر آن ها را متّهم نخواهم کرد و برای همیشه نسبت به آن ها خشمگین نخواهم بود، مبادا کاملاً مأیوس گردند.^{۱۷} به خاطر طمع و گناهانشان من نسبت به آن ها خشمگین بودم؛ به این دلیل آن ها را مجازات کرده ترک نمودم، ولی آن ها با خیره سری به راه های خود ادامه دادند.

^{۱۸} «من شاهد کارهای آن ها بوده ام، امّا آن ها را شفا خواهم داد. من آن ها را رهبری و کمک خواهم کرد، و به سوگواران تسلی خواهم داد.^{۱۹} من صلح و آرامش را به همه، دور یا نزدیک، خواهم داد! من قوم خودم را شفا خواهم داد.^{۲۰} امّا شریران مثل دریای پُرتلاطم که امواجش از خروشیدن باز نمی ایستند و با خود فضولات و چیزهای کثیف را به ساحل می آورد، ناآرام اند.»^{۲۱} خداوند می گوید: «برای شریران، امنیتی وجود نخواهد داشت.»

روزه واقعی

۵۸

خداوند می گوید: «صدای خود را مانند صدای شیپور بلند کن و فریاد بزن! به قوم من، اسرائیل، درباره گناهانشان هشدار بده! ^۲ آن ها هر روز برای عبادت نزد من می آیند و ادعا می کنند که مشتاقند راه ها و تعالیم مرا بدانند. آن ها می گویند از من قوانین عادلانه می خواهند و از پرستش من خشنود هستند.»

^۳ مردم می پرسند: «چرا روزه بگیریم اگر خدا به ما بی اعتنا است؟ چرا از گرسنگی رنج ببریم، اگر او به ما توجه نمی کند؟»

خداوند به آن ها می گوید: «حقیقت این است که شما در همان وقتی که روزه می گیرید، به فکر منافع خود می باشید و به کارگران خود ستم می کنید. ^۴ روزه شما، شما را پرخاش گر می کند و شما همیشه در جنگ وجدال هستید. آیا فکر می کنید این نوع روزه باعث می شود من به دعای شما گوش کنم؟ هوقتی شما روزه می گیرید، بدن خود را رنجور می کنید؛ سرهای خود را مثل تیغه های علف صحرا در برابر باد، خم می کنید و بستر خود را بر *پلاس و خاکستر می گسترانید. آیا این است آنچه شما روزه می نامید؟ آیا فکر می کنید من از این نوع روزه خشنودم؟ ^۶ «روزه ای که من می پسندم این است: زنجیرهای ستمکاری و یوغ های بی عدالتی را بگسلید و بگذارید ستمدیدگان آزاد شوند. ^۷ گرسنگان را در غذای خود سهیم کنید، و در خانه های خود را به روی فقیران و بی خانمان باز کنید. به کسانی که چیزی برای پوشیدن ندارند، لباس بدهید و از کمک کردن به اقوام خود دریغ نکنید.

^۸ «در آن صورت، نور تو مانند طلوع آفتاب خواهد درخشید و زخم های تو به زودی شفا خواهند یافت. من همیشه با تو خواهم بود و تو را نجات خواهم داد، و حضور من تو را از هر جهت حمایت خواهد کرد. ^۹ هوقتی دعا کنی، به تو پاسخ خواهم داد، و وقتی مرا بخوانی به تو جواب خواهم داد.

«اگر به ستمگری، رفتار ناشایست و گفتار زشت خود خاتمه دهی، ^{۱۰} و اگر گرسنگان را سیر کرده، نیاز محتاجان را برآوری، آنگاه تیره گی های اطرافت به روشنایی نیم روز مبدل خواهد شد ^{۱۱} و من خداوند پیوسته هادی تو خواهم بود و حتی در مکان های خشک، تو را سیراب خواهم کرد. من تو را قوت خواهم داد و تو مانند باغی خواهی بود که آب فراوان دارد و مثل چشمه ای که هیچ وقت خشک نمی شود. ^{۱۲} قوم تو در همان جایی که از قدیم ویران شده بود، بر روی بنیادهای قدیمی، بنایی نو

خواهد ساخت. مردم از تو به عنوان کسی یاد خواهند کرد که دیوارهای شهر را دوباره ساخت و خانه‌های ویران را بازسازی کرد.»

پاداش نگه‌داری سبت

۱۳ خداوند می‌گوید: «اگر تو *سبت را به عنوان یک روز مقدس نگه داری و در آن روز در پی منافع خود نباشی، اگر برای روز مقدس من ارزش قائل شوی و از سفر، کار و صحبت‌های بیهوده خودداری کنی، ۱۴ آنگاه آن شادمانی که از خدمت کردن به من عاید می‌شود، از آن تو خواهد بود. کاری می‌کنم که در سراسر عالم مردم حرمت تو را نگاه دارند و از سرزمینی که من به جد تو، یعقوب، دادم لذت ببری. من، خداوند، این را گفته‌ام.»

محکوم کردن گناه مردم

۵۹

دست خداوند کوتاه نیست که نتواند شما را نجات دهد یا گوش او کر نیست که شما را نشنود. ۲ به خاطر گناهان شما است که او صدای شما را نمی‌شنود. این گناهان شما است که بین شما و خدا، حتی در وقتی که می‌خواهید او را پرستش کنید، جدایی ایجاد کرده است. ۳ دست‌های شما به خون و انگشتانتان به گناه آلوده شده؛ از لبانتان دروغ و از زبانتان شرارت جاری است.

۴ هیچ کس منصفانه دادخواهی نمی‌کند. هیچ کس صادقانه به دادگاه نمی‌رود. شما به حرف‌های پوچ متوکل شده دروغ می‌گویید. شرارت را در سرهای خود پرورده رذالت به بار می‌آورید. ۵ توطئه‌های شرارت‌آمیزی که طرح می‌کنید مثل تخم‌های افعی، سمی هستند؛ از درون این تخم‌ها چیزی جز مار به دنیا نمی‌آید. این نقشه‌ها به سود شما نخواهد بود، آن‌ها مثل لباسی خواهند بود که از تار عنکبوت بافته شده باشد! ۶ شما دائماً در اندیشه توطئه‌های شرارت‌بار هستید و می‌خواهید هرچه سریع‌تر آن نقشه‌ها اجرا شوند. برای کشتن آدم‌های بی‌گناه هیچ وقت تأمل نمی‌کنید. هر جا می‌روید خرابی و ویرانی به جا می‌گذارید، ۸ آن‌ها راه صلح و آرامش را نمی‌شناسند و در مسیر آن‌ها عدالت نیست. آن‌ها راه‌های خود را کج ساخته‌اند و هر آن کس که در آن قدم نهد راه صلح و آرامش را نمی‌داند.

مردم به گناهان خود اعتراف می‌کنند

۹ مردم می‌گویند: «ما اکنون می‌دانیم چرا خداوند ما را از دست کسانی که به ما ظلم و جور روا می‌دارند، خلاصی نمی‌دهد. ما در انتظار نور هستیم تا بتوانیم راه خود را پیدا کنیم، اما تمام راه‌ها تاریک است. ۱۰ مثل

آدم‌های کور، کورکورانه حرکت می‌کنیم. در آفتاب ظهر می‌لغزیم، گویی که شبی تاریک است و یا در ظلمت دنیای مردگان هستیم.^{۱۱} ما مثل خرس نعره می‌زنیم و مانند کبوتر می‌نالیم. ما با اشتیاق فراوان در انتظاریم که خدا ما را از ظلم و بی‌انصافی خلاص کند، اما هیچ کمکی نمی‌رسد.^{۱۲} «ای خداوند، گناهان بی‌شماری بر ضد تو مرتکب شده‌ایم و خطاهای ما بر ضد ما گواهی می‌دهند، و خودمان از آن‌ها کاملاً آگاه هستیم.^{۱۳} ما علیه تو شوریده‌ایم. تو را رد کرده و از پیروی تو خودداری نموده‌ایم. ما به دیگران ستم روا داشته‌ایم و از تو دور شده‌ایم. افکار ما غلط و گفتار ما ناراست است.^{۱۴} عدالت به عقب رانده شده، و نیکویی نمی‌تواند نزدیک شود. در پیش چشمان همه حقیقت منحرف شده، و جایی برای صداقت وجود ندارد.^{۱۵} صداقت آن قدر کم شده که اگر کسی دست از شرارت بردارد، خودش هدف شرارت قرار می‌گیرد.»

خداوند برای رهایی قوم خود آماده می‌شود

خداوند این‌ها را دیده است و از این که عدالتی نیست، ناخشنود است.^{۱۶} او در عجب است که کسی به یاری ستمدیدگان نمی‌رود. از این رو، او با قدرت خودش برای رهایی آن‌ها می‌رود و پیروزی را به دست می‌آورد.^{۱۷} او عدالت را مانند زره بر تن کرده، و کلاه خود نجات را بر سر گذاشته است. او به جامهٔ انتقام ملبس شده و خود را با ردای غیرت پوشانده است.^{۱۸} او دشمنان خود را، حتی آن‌هایی را که در سرزمین‌های دوردست زندگی می‌کنند، متناسب با آنچه که مرتکب شده‌اند، مجازات خواهد کرد.^{۱۹} همه از شرق و غرب از او و از قدرت عظیم او در هراس خواهند بود. او مثل رودی خروشان و مانند بادی شدید خواهد آمد.^{۲۰} خداوند می‌فرماید: «نجات دهنده‌ای به *صهیون خواهد آمد، برای آنانی که به یعقوب تعلق دارند و از خطاهای خود بازگشته‌اند.^{۲۱} و من با تو پیمان می‌بندم که قدرت و تعالیم خود را تا به ابد به تو بدهم. در عوض تو باید از من اطاعت کنی و به فرزندان و نوادگان خود بیاموزی که همیشه مُطیع من باشند.»

آیندهٔ پُرشکوه اورشلیم

برخیز و بدرخش، زیرا نور بر تو درخشیده است

و جلال خداوند بر تو تابیده است!

^۲ تیرگی و ظلمت بر سایر ملت‌ها سایه خواهد افکند،

اما نور خداوند بر تو خواهد تابید،

و روشنایی حضور او با تو خواهد بود.

^۳ ملت‌ها به سوی نور تو کشیده خواهند شد،

و پادشاهان به سوی درخشندگی طلوع تو.

۴ به اطراف نگاه کن و بین چه چیزی در حال وقوع است:
 قوم تو جمع می شوند تا به طرف خانه های خود بیایند!
 پسرانت از سرزمین های دور خواهند آمد،
 و دخترانت را مثل کودکان در آغوش حمل کرده خواهند آورد.
 ۵ تو این را می بینی و مسرور خواهی شد،
 و از هیجان خواهی لرزید.
 ثروت ملت ها را برایت خواهند آورد،
 و ذخایر آن ها را از آن سوی دریا.

۶ کاروان های شتر سرزمین تو را خواهند پوشاند،
 شتران جوان از مدیان و عِفّه خواهند آمد
 درحالی که هریک طلا و *بُخور از سِبا می آورند،
 و مردم خداوند را ستایش خواهند کرد.
 ۷ تمام گله های قیدار نزد تو جمع خواهند شد
 و آن ها را برای خشنودی خداوند به قربانگاه تقدیم می کنند.
 خداوند معبد بزرگ خود را از هر زمان دیگر پُرشکوه تر خواهد
 ساخت.

۸ این ها چیستند که مثل ابر حرکت می کنند،
 مثل کبوترانی که به آشیانه برمی گردند؟
 ۹ این ها کشتی هایی هستند که از سرزمین ترشیش می آیند
 و فرزندان را از دوردست ها بازمی گردانند،
 همراه با طلا و نقره هایشان
 تا نام خداوند را گرامی بدارند،
 نام خدای قدّوس اسرائیل،
 خدایی که همه ملت ها را واداشت تا به قوم او احترام بگذارند.

۱۰ خداوند به اورشلیم می گوید:
 «بیگانگان دیوارهای تو را خواهند ساخت،
 و پادشاهان آن ها تو را خدمت خواهند کرد.
 من در خشم خودم تو را مجازات کردم،
 امّا اکنون لطف و رحمت خودم را به تو نشان خواهم داد.
 ۱۱ دروازه های تو روز و شب باز خواهند بود،

تا پادشاهان ملّت‌ها ثروتشان را برای تو بیاورند.
 ۱۲ اَمّا ملّت‌هایی که تو را خدمت نکنند،
 کاملاً از بین خواهند رفت.

۱۳ «برای بازسازی تو چوب درختان کاج، صنوبر و سدر،
 بهترین چوب‌های جنگل‌های لبنان را خواهند آورد
 تا معبد بزرگ مرا زیبا ساخته
 مکان مقدّس مرا بیاریند.
 ۱۴ پسران کسانی که بر تو ستم کردند،
 در برابرت تعظیم کرده
 به تو احترام خواهند گذاشت.
 تمام کسانی که روزی تو را تحقیر می‌کردند، امروز به‌پای تو
 می‌افتند.
 آن‌ها تو را 'شهر خداوند'،
 و *صهیون، جایگاه خدای قدّوس اسرائیل، خواهند خواند.

۱۵ «تو را که زمانی فراموش شده و منفور بودی
 و کسی از میان تو عبور نمی‌کرد
 برای ابد سرافراز خواهم کرد
 و شادی جاودانی به تو خواهم داد.
 ۱۶ ملّت‌ها و پادشاهان مثل مادری که از فرزندش پرستاری می‌کند،
 به تو توجّه خواهند کرد.
 تو خواهی دانست که من، خداوند، تو را نجات داده‌ام
 و خدای قادر اسرائیل تو را آزاد نموده است.

۱۷ «من برای تو به‌عوض برنز، طلا
 و به‌جای آهن، نقره و در عوض چوب، برنز
 و به‌عوض سنگ، آهن خواهم آورد.
 حکام تو دیگر بر تو ظلم نخواهند کرد؛
 من آن‌ها را وادار خواهم کرد که با صلح و عدالت حکومت
 کنند.

۱۸ از خشونت دیگر خبری نخواهد بود،
 و ویرانی، سرزمین تو را خُرد نخواهد کرد.
 من مثل دیوار از تو مواظبت و دفاع خواهم کرد،
 و تو مرا تمجید خواهی نمود، چون من تو را نجات دادم.

۱۹ «دیگر خورشید نور تو در روز
و ماه نور در شب نخواهد بود؛
من، خداوند، نور ابدی تو خواهم بود؛
نور جلال من بر تو تابان خواهد بود.
۲۰ ایام غم و غصه تو به پایان خواهد رسید.
من، خداوند که از ماه و خورشید جاودانه ترم،
نور ابدی تو خواهم بود.
۲۱ قوم تو آنچه را که درست است، به جا خواهد آورد،
و برای ابد مالک این زمین خواهد بود.
من آن ها را مثل نهالی کاشتم، من آن ها را آفریدم،
تا جلال مرا آشکار سازند.
۲۲ کوچک ترین شما کثیر خواهد شد
و افتاده ترین شما ملتی بزرگ.
وقتی زمان مناسب برسد،
من این را انجام خواهم داد.
من خداوند هستم!»

مژده نجات

روح یهوه، خدا بر من است،
او مرا *مسح کرده و فرستاده،

۶۱

تا به بینوایان بشارت داده
شکسته دلان را شفا دهم،
و آزادی اسیران و زندانیان را اعلام نمایم؛
۲ تا سال فرخنده خداوند
و روز انتقام خدایمان را اعلام کنم،
تا تمام ماتم داران را تسلی دهم؛
۳ و تا به ماتم داران *صهیون به جای غم، شادی و خوشی ببخشم،
و به جای غصه، سرود تمجید.
آن ها مانند درختانی خواهند بود که خداوند خودش کاشته است.
آن ها هر آنچه را که راست و درست است، به جا خواهند آورد،
و خداوند به خاطر آنچه کرده است، ستایش خواهد شد.
۴ آن ها شهرهایی را که مدت زیادی ویران بوده اند، دوباره خواهند
ساخت.

۵ ای قوم من، بیگانگان در خدمت شما خواهند بود.

آن‌ها از گله‌های شما نگهداری خواهند کرد،
و مزرعه‌ها و تاکستان‌های شما را کشت خواهند کرد.
۶ و اما شما کاهنان خداوند خوانده خواهید شد و آن‌ها شما را
خادمین خدای ما خواهند خواند.
شما از ثروت ملت‌ها لذت خواهید برد
و از این‌که همه آن‌ها متعلق به شما خواهد بود، افتخار خواهید
کرد.

۷ خجالت و شرمساری شما پایان یافته است.
شما در سرزمین خود زندگی خواهید کرد
و ثروت شما دوچندان خواهد شد،
و شادی شما ابدی خواهد بود.

۸ خداوند می‌گوید:
«عدالت را دوست دارم و از ظلم و جنایت متنفرم.
من با قوم خودم پیمانی ابدی خواهم بست و وفادارانه به آن‌ها
پاداش خواهم داد.
۹ نسل آن‌ها در میان تمام ملت‌ها مشهور خواهند بود
و هرکس آن‌ها را ببیند، خواهد دانست
که آن‌ها قوم من هستند و من آن‌ها را برکت داده‌ام.»

۱۰ من در خداوند خوشی بسیار می‌کنم، و جان من در خداوند وجد
می‌نماید؛

زیرا او مرا با جامهٔ نجات و ردای عدالت پوشانیده است،
چنان‌که داماد با تاج گل و عروس خود را با جواهرات زینت
می‌دهد.

خداوند او را به لباس نجات و عدالت ملبّس کرده است.

۱۱ همان‌طور که بذرها در زمین جوانه می‌زنند
و دانه‌های باغ رشد می‌کنند،
به همان نحو، یهوه، خدا نیکی خود را نمایان خواهد کرد،
و تمام دنیا او را ستایش خواهند نمود.

به‌خاطر *صهیون سکوت نخواهم کرد،

و به‌جهت اورشلیم آرام نخواهم گرفت،

تا نیکی او همچون نور طلوع کند،

و رهایی او همچون مشعلی فروزان.

۲ ای اورشلیم ملت‌ها نیکی تو را خواهند دید،

و تمام پادشاهان جلال تو را.
تو را به نامی تازه خواهند نامید،
اسمی که خود خداوند به تو داده است.
۳ تو مثل تاج زیبایی برای خداوند خواهی بود.
۴ دیگر کسی تو را «ترک شده» و یا زمینت را «زن طرد شده»
نخواهد خواند.

نام تازه تو این است: «خداوند از او خشنود است».
سرزمین تو را به عنوان «شوهردار» خواهند شناخت،
چون خداوند از تو خشنود است،
و برای سرزمین تو مثل شوهری خواهد بود.
۵ همان طور که جوانی با دوشیزه‌ای ازدواج می کند،
همان طور ساکنین تو، تو را به همسری خود درخواهند آورد.
همان طور که داماد از وجود عروسش شاد است،
همان طور خدای تو از تو شاد خواهد بود.

۶ ای اورشلیم، من نگهبانانی بر روی دیوارهای تو گماشته‌ام
که هیچ وقت، نه در شب و نه در روز، ساکت نخواهند بود.
آن‌ها باید خداوند را به یاد وعده‌هایش ببندازند و نگذارند آن‌ها را
فراموش کند.
۷ آن‌ها نباید او را آرام بگذارند تا اورشلیم را مثل گذشته مستحکم
و مورد ستایش همه جهان بگردانند.

۸ خداوند با دست راست خود سوگند خورده است
و با قدرت خودش آن را به انجام خواهد رسانید.
غلات شما دیگر غذای دشمنان شما نخواهد شد
و بیگانگان شراب شما را نخواهند نوشید.
۹ بلکه آنان که غله را درو می کنند، از آن خورده
خداوند را ستایش خواهند کرد؛
و آنانی که انگورها را می چینند،
از شراب آن‌ها در صحن معبد بزرگ من خواهند نوشید.

۱۰ ای مردم اورشلیم، از شهر خارج شوید
و راهی برای بازگشت قوم خود بسازید!
شاه راهی آماده کنید و سنگ‌ها را از سر راه بردارید!
علامتی برای راهنمایی ملت‌ها قرار دهید تا بدانند

۱۱ که خداوند به تمام جهان اعلام می کند:
 «به مردم اورشلیم بگوئید که خداوند برای نجات شما می آید،
 و آنهایی را که آزاد ساخته، با خود می آورد.»
 ۱۲ شما «قوم مقدس خداوند» خوانده خواهید شد،
 «قومی که خداوند نجات داده است.»
 اورشلیم به نام «شهر محبوب خدا» و «شهری که خداوند آن را
 ترک نکرده» نامیده خواهد شد.

پیروزی خداوند بر سایر ملل

۶۳ این کیست که از جانب شهر بُصره در آدوم می آید؟
 این کیست که با چنین لباس قرمز، باشکوه و جلال و
 باقدردت و عظمت پیش می رود؟
 این خدا است، خدای قادر و نجات دهنده، که می آید تا پیروزی
 خود را اعلام کند.
 ۲ چرا جامه ات سرخ رنگ است، مانند لباس کسی که انگور را زیر
 پا له می کند؟

۳ خداوند در پاسخ می گوید: «من ملّت ها را مثل انگور زیر پا له کردم،
 و هیچ کس به کمک من نیامد. در خشم خود آن ها را لگدمال کردم،
 و لباسم از خون آن ها سرخ فام شده است. ۴ چون روز انتقام در قلب
 من بود؛ و زمان نجات قوم من فرارسیده بود. ۵ وقتی نگاه کردم و دیدم
 کسی به یاری من نیامده، متعجب شدم. اما خشم من مرا قوی ساخت
 و پیروزی از آن من شد. ۶ در خشم خود، تمام ملّت ها را پایمال و خرد
 کردم و خون آن ها را بر زمین ریختم.»

نیکی خداوند برای اسرائیل

۷ از محبّت بی پایان خداوند سخن خواهم گفت؛
 او را به خاطر آنچه برای ما انجام داده، سپاس خواهم گفت.
 او قوم اسرائیل را به خاطر رحمت و محبّت پایدار خود
 به فراوانی برکت داده است.

۸ خداوند گفت: «آن ها قوم من هستند؛ فرزندانی که فریکار نخواهند
 بود.» و به همین دلیل آن ها را ۹ از تمام درد و رنجشان نجات داد. محبّت
 و شفقت خود خدا بود که آن ها را نجات داد و نه حضور فرشته ای.
 او آن ها را مانند زمان های گذشته سرافراز کرده حافظ و نگه دار آن ها
 شد. ۱۰ اما آن ها بر ضد او طغیان کرده روح مقدس او را محزون نمودند.
 به این جهت، خداوند دشمن آن ها شده برضد ایشان جنگید.

آن‌ها روزهای گذشته، یعنی ایّام موسی بنده خداوند، را به‌خاطر آوردند و پرسیدند: «کجا است او که آن‌ها را با شبانان گله‌اش از میان دریا گذراند؟ کجا است او که روح مقدّس خود را در میان ایشان قرار داد؟ ۱۲-۱۳ کجا است او که دست راست پُرجلالش را به موسی داد، او که آب‌های دریا را شکافت تا نام خود را جاودان سازد؟»

تحت رهبری خداوند، آن‌ها مانند اسبی که از میان بیابان می‌گذرند، نلغزیدند. ۱۴ روح خداوند به آن‌ها مثل گله‌ای که به دشت فرود می‌آید، آرامش عطا فرمود. او قوم خود را رهبری کرد تا نام خود را پُرشکوه سازد.

دعا برای رحمت و یاری

ای خداوند، از آسمان، از آن مکان مقدّس و پُرجلال خود، بر ما نظر افکن. کجا است آن توجّه و غیرت تو؟ کجا است قدرت تو؟ کجا است آن محبّت و رحمت تو؟ ما را فراموش نکن ۱۶ تو پدر ما هستی. اگرچه ابراهیم ما را نشناسد و اسرائیل ما را به‌جا نیاورد، امّا تو، ای خداوند، پدر ما هستی، کسی که همیشه ما را نجات داده است. ۱۷ چرا می‌گذاری از راه تو منحرف شویم؟ چرا می‌گذاری آن قدر خودرأی شویم که از تو روی برگردانیم؟ ای خداوند، به‌خاطر خادمان خود، و به‌خاطر قومی که همیشه به تو تعلق داشته‌اند، بازگرد.

۱۸ قوم مقدّس تو برای زمانی کوتاه به‌وسیله دشمنان تو رانده شده بود. آن‌ها معبد مقدّس تو را پایمال کردند. ۱۹ ما مانند مردمی شده‌ایم که تو هرگز بر آن‌ها حکومت نکرده بودی، مانند آنانی که به نام تو خوانده نشده‌اند.

ای خداوند، کاش آسمان‌ها را درهم شکافته نزول می‌کردی تا کوه‌ها از دیدن تو از ترس بر خود به لرزش درآیند، ۲ مثل آتشی که خاشاک را می‌سوزاند و حرارتی که آب را به جوش می‌آورد تا اسم خود را به مخالفین آشکار کنی و ملت‌ها در حضور تو به لرزش درآیند. ۳ زمانی آمدی و کارهای شگفت‌انگیزی انجام دادی که ما انتظار آن‌ها را نداشتیم؛ کوه‌ها تو را دیدند و از ترس لرزیدند. ۴ از زمان‌های دور کسی ندیده و نشنیده که خدایی مثل تو چنین کارهایی را برای آنانی که منتظر او هستند، انجام دهد. ۵ تو کسانی را که کارهای درست را با خوشی انجام می‌دهند و به‌یاد می‌آوردند که تو می‌خواهی چگونه زندگی کنند، به حضورت می‌پذیری. تو نسبت به ما خشمگین بودی، ولی ما از گناه دست برنداشتیم. علیرغم غضب تو، ما از همان زمان‌های قدیم به خطاهای خود ادامه داده‌ایم. ۶ ما همه گناهکاریم، و حتّی بهترین کارهای ما سرتاسر ناپاک است. به‌خاطر گناهانمان، ما

۶۴

مانند برگ‌های پژمرده‌ای هستیم که باد آن‌ها را پراکنده می‌کند.^۷ کسی نیست که نام تو را بخواند و هیچ کس از تو کمک نمی‌خواهد. تو روی خود را از ما گردانده‌ای و ما را در چنگ گناه رها کرده‌ای.

^۸ اما ای خداوند، تو پدر ما هستی. ما مثل گِل و تو مانند کوزه‌گر هستی. تو ما را آفریده‌ای،^۹ پس دیگر نسبت به ما خشمگین مباش و گناهان ما را به‌خاطر نیاور. ما قوم تو هستیم، بر ما رحم کن.^{۱۰} شهرهای مقدّس تو مثل بیابان شده‌اند؛ اورشلیم ویران و متروک،^{۱۱} و معبد بزرگ ما، مکان مقدّس و زیبایی که اجداد ما تو را در آن ستایش می‌کردند، در آتش سوخته و تمام مکان‌های محبوب ما ویران شده‌اند.^{۱۲} خداوند، آیا در برابر تمام این چیزها بازهم ساکت خواهی بود؟ آیا کاری نمی‌کنی که ما بیشتر از طاقتمان رنج نکشیم؟

تنبیه قوم سرکش

خداوند گفت: «من آماده بودم تا به دعا‌های قوم خودم جواب بدهم، اما آن‌ها چیزی از من نخواستند. من حاضر بودم که آن‌ها مرا ببندند، اما آن‌ها هیچ کوششی نکردند. گرچه من همیشه آماده بودم به آن‌ها پاسخ بدهم و گفته بودم 'آماده‌ام و به شما کمک خواهم کرد'، قوم من هیچ‌وقت از من چیزی نخواست.^۲ من تمام روز دست‌هایم را برای پذیرش قوم خود دراز کردم، به سوی مردمی سرکش که در راه غلط قدم برداشته به‌دنبال راه‌های خودشان بودند.^۳ آن‌ها با گستاخی به خشمگین کردن من ادامه می‌دهند. آن‌ها در باغچه‌ها قربانی تقدیم می‌کردند و بر قربانگاه‌های آجری^۴ سوزانند. در قبرها می‌نشستند و شب را در غارها سپری می‌کردند. آن‌ها گوشت خوک و آب گوشتی را که با گوشت‌های ناپاک تهیّه شده بود می‌خورند.^۵ آن وقت به دیگران می‌گویند، 'به ما نزدیک نشوید. ما آن قدر مقدّس و پاک هستیم که اگر ما را لمس کنید، ما نجس می‌شویم.' آن‌ها همچون دود در بینی من هستند، مانند آتشی که تمام روز می‌سوزد.

^۶ «تصمیم خود را برای مجازات آن‌ها گرفته‌ام و حکم محکومیت آن‌ها نوشته شده است. کارهای آن‌ها را نادیده نخواهم گرفت و^۷ برای گناهان خودشان و گناهان اجدادشان مجازات خواهند شد. آن‌ها در پرستشگاه کافران بر فراز تپّه‌ها بُخور سوزانده و به من ناسزا گفته‌اند. پس به‌خاطر آنچه در گذشته انجام داده‌اند، ایشان را مجازات خواهم نمود.»

^۸ خداوند می‌گوید: «کسی انگور خوب را نه تنها از بین نمی‌برد، بلکه از آن شراب می‌سازد. من هم خادمین خود را برکت داده آن‌ها را از بین نخواهم برد.^۹ من نسلی از یعقوب به‌وجود خواهم آورد و از یهودا

که مالکین کوه‌های من خواهند شد. قوم برگزیده من که مرا خدمت می‌کند، در اینجا زندگی خواهد کرد.^{۱۰} آن‌ها مرا پرستش خواهند کرد و گاو و گوسفندان‌شان در دشت شارون در غرب و در دشت عخور، یعنی دشت زحمات، در مشرق خواهند چرید.

۱۱ «اما درباره شما، کسانی که من را ترک کردید و صهیون کوه مقدس مرا نادیده گرفتید و گد و منی، خدایان اقبال و سرنوشت را می‌پرستید. ۱۲ سرنوشت شما مرگ خوفناکی است، چون وقتی شما را خواندم، پاسخ ندادید و وقتی سخن گفتم، گوش نکردید. شما نافرمانی کردید و مرتکب شرارت شدید. ۱۳ پس به شما می‌گویم کسانی که مرا پرستش و از من اطاعت می‌کنند، خوردنی و نوشیدنی فراوان خواهند داشت، اما شما گرسنه و تشنه خواهید بود. آن‌ها خوشحال و شما شرمسار خواهید بود. ۱۴ آن‌ها از شادی خواهند سرایید، ولی شما با دل‌های شکسته خواهید گریست. ۱۵ قوم برگزیده من نام شما را به‌عنوان لعنت به کار خواهند برد. من، خدای قادر، شما را هلاک خواهم کرد. اما به کسانی که از من اطاعت می‌کنند، اسمی تازه خواهم داد. ۱۶ هرکس که در این سرزمین طالب برکتی است، آن را از خدای وفادار خواهد طلبید. هرکس که سوگند یاد می‌کند، آن را به نام خدای وفادار یاد خواهد کرد. مشکلات گذشته از بین رفته فراموش خواهند شد.»

خلقت تازه

۱۷ خداوند می‌گوید: «من زمینی جدید و آسمانی تازه می‌آفرینم. وقایع گذشته کاملاً فراموش خواهند شد. ۱۸ خوشحال باشید و از آنچه آفریدم برای همیشه لذت ببرید. اورشلیم تازه‌ای که من خواهم ساخت از خوشی لبریز خواهد بود و مردمان او خرسند خواهند بود. ۱۹ من به‌خاطر اورشلیم و مردم آن بسیار شادی می‌کنم. دیگر در آنجا گریه و فریاد برای کمک نخواهد بود. ۲۰ اطفال دیگر در طفولیت نخواهند مُرد، و مردم عمر طبیعی خود را خواهند کرد. کسی که صدساله بمیرد جوان محسوب می‌شود. اگر شخصی قبل از آن بمیرد، نشانه‌ای است از تنبیه من. ۲۱-۲۲ آن‌ها برای خود خانه‌ها خواهند ساخت و خودشان در آن‌ها زندگی خواهند کرد، نه دیگران. آن‌ها تاکستان‌های خود را خواهند کاشت و خودشان از شراب آن‌ها لذت خواهند برد، نه دیگران. قوم من مثل درخت عمر طولانی خواهند داشت و از ثمره کارهای خود برای مدتی طولانی لذت خواهند بُرد. ۲۳ آن‌ها در کارشان موفق خواهند شد و فرزندان‌شان با مصیبت روبه‌رو نخواهند شد. من به آن‌ها و به فرزندان آن‌ها همیشه برکت خواهم داد. ۲۴ قبل از آنکه مرا بخوانند، به آن‌ها پاسخ خواهم داد، و درحالی که

هنوز که با من سخن می گویند، آن ها را خواهم شنید. ^{۲۵} گرگ و برّه با هم خواهند چرید، شیر مثل گاو گاه خواهد خورد، و مار سمّی دیگر نخواهد بود. در کوه مقدّس من هیچ صدمه و نابودی نخواهد بود.»

خداوند ملّت ها را داوری می کند

۶۶

خداوند چنین می گوید: «آسمان تخت سلطنت من و زمین پای انداز من است؛ شما چه نوع خانه ای می توانید برای من بسازید و چه مکانی برای من فراهم کنید تا در آن زندگی کنم؟^۱ آیا دست من تمام این چیزها را نساخته است، به این دلیل است که آن ها وجود دارند؛ خداوند چنین می گوید. من از مردم فروتن و توبه کار که از من می ترسند و از من اطاعت می کنند، خوشنودم.

^۲ «آن کسی که گاوی را ذبح کند، مثل کسی است که انسانی را می کشد؛ کسی که برّه ای را قربانی می کند، مثل کسی است که گردن سگی را می شکند؛ کسی که هدیه غلّه تقدیم می کند، مثل کسی است که خون خوکی را هدیه می آورد؛ و کسی که *بُخور به عنوان یادبود می سوزاند، مانند کسی است که بُتی را ستایش می کند. این اشخاص از اعمال قبیح شان لذت می برند. ^۴ پس من هم با خشونت با آن ها عمل خواهم کرد و وحشت بر آن ها خواهم آورد، زیرا وقتی آن ها را خواندم، هیچ کس جواب نداد، و وقتی با آن ها صحبت کردم، کسی گوش نکرد، بلکه آن ها آنچه را که در نظر من زشت بود، انجام دادند، و آنچه را که مایه خوشی من نبود، انتخاب کردند.»

^۵ ای کسانی که از خداوند می ترسید و از او اطاعت می کنید، به آنچه او می گوید، گوش دهید: «به خاطر وفاداری شما به من، بعضی مردم از قوم خودتان از شما نفرت دارند و از شما دوری می کنند. آن ها با تمسخر به شما می گویند، 'بگذارید خداوند، بزرگی خودش را نشان دهد و شما را نجات بخشد تا ما هم ببینیم که شما چقدر خوشنود هستید.' اما آن ها خودشان شرمنده خواهند شد. ^۶ صدای فریادی از شهر! صدایی از معبد بزرگ! این صدای خداوند است که دشمنان خود را مجازات می کند. ^۷ «پیش از درد زایمان زائید و قبل از این که درد زایمانش شروع شود، طفلی به دنیا آورد. ^۸ آیا تابه حال کسی چیزی مثل این را دیده یا شنیده است؟ آیا هرگز ملّتی در ظرف یک روز به دنیا آمده است؟ *صهیون به مجردی که درد زایمانش شروع شد، فرزندان خود را به دنیا آورد. ^۹ آیا من که طفل را به مرحله تولد می رسانم، مانع تولد او خواهم شد؟ آیا من که بانی زادن هستم، رحم را می بندم؟» خداوند چنین گفته است. ^{۱۰} همراه با اورشلیم شادی کنید، برای او خوشحال باشید!

ای تمام کسانی که این شهر را دوست دارید.
در شادی او شریک شوید،
و ای تمام کسانی که برای او سوگوار بودید،
۱۱ از فراوانی نعمت او مسرور گردید،
مانند طفلی که از پستان مادرش تغذیه می کند.

۱۲ خداوند می گوید: «من صلح و کامیابی ابدی را همچون رودخانه ای برای او جاری خواهم ساخت. شکوه و ثروت های سایر ملت ها مثل وادی ای که هیچ وقت خشک نمی شود، به طرف شما خواهد آمد. شما مانند طفلی خواهید بود که از شیر مادر تغذیه می کند، در بغل مادر می آراند، و با رفتار محبت آمیز او رشد می کند. ۱۳ من مانند مادری که فرزندش را تسلی می دهد، شما را تسلی خواهم داد؛ شما در اورشلیم تسلی خواهید داشت. ۱۴ وقتی شما ببینید که چنین چیزی واقع می شود، خوشحال خواهید شد، و آن شما را قوی و سالم خواهد ساخت. آنگاه خواهید دانست که من، خداوند، به کسانی که از من اطاعت می کنند، کمک می کنم، و خشم خود را علیه دشمنانم نشان خواهم داد.»
۱۵ اینک خداوند در آتش خواهد آمد؛ او بر فراز آرابه ها مثل گردبادی برای مجازات کسانی که مورد غضب او هستند، می آید. ۱۶ او با آتش و شمشیر خود تمام کسانی را که خاطی بودند مجازات خواهد کرد، و بسیاری از آن ها کشته خواهند شد.

۱۷ خداوند می گوید: «عاقبت کار کسانی که خود را برای پرستش بُت ها تطهیر می کنند و در صف زائرین باغ های مقدّس هستند و گوشت خوک و موش و سایر غذاهای حرام را می خورند، نزدیک است. ۱۸ من افکار و کارهای آن ها را می دانم. زمان آن رسیده است که من بیایم و تمام ملت ها و زبان ها را جمع کنم، و آن ها آمده جلال مرا خواهند دید. ۱۹ و خواهند دانست من همان کسی هستم که آن ها را مجازات می کند. «من نشانه ای در بین آن ها قرار خواهم داد و از میان آنان عده ای را حفظ کرده به میان ملت ها و به سرزمین های دوردست خواهم فرستاد، به سرزمین هایی که نام مرا نشنیده یا جلال مرا ندیده اند، مانند ترشیش، لیبی، لود با تیراندازان ماهرشان، و به توبال و یونان، و آن ها بزرگی مرا در میان این ملت ها اعلام خواهند کرد. ۲۰ آن ها هموطنان شما را از میان ملت های دیگر به عنوان هدیه ای برای من خواهند آورد. آن ها را سوار بر اسب، قاطر، شتر، آرابه ها و گاری ها به کوه مقدّس من در اورشلیم خواهند آورد، درحالی که فرزندان یعقوب، هدیه غله خود را در ظروف پاک در معبد بزرگ به حضور خدا تقدیم می کنند. ۲۱ و من بعضی از آن ها را برخواهم گزید تا مرا مانند لاویان و کاهنان خدمت کنند.

٢٢ «همان طور که آسمان نو و زمین نو، با قدرت من پایدار می مانند، نسل شما و نام شما هم باقی خواهد ماند. ٢٣ خداوند می گوید: در تمام جشن های روز ماه نو و در تمام سبّت ها، مردم از هر قوم و ملّتی برای پرستش من به اینجا در اورشلیم خواهند آمد. ٢٤ وقتی این ها بیرون می روند، جسد های کسانی را خواهند دید که بر من شوریده اند. کرم هایی که آن ها را می خورند، مرگ نخواهند داشت و آتشی که آن ها را می سوزاند، هیچ وقت خاموش نخواهد شد. همه مردم به آن ها با نفرت نگاه خواهند کرد.»



ارميا

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶
۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱
۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶
۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱
۵۰	۴۹	۴۸	۴۷	۴۶
			۵۲	۵۱



کتاب ارمیای نبی

معرفی کتاب

ارمیای نبی در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن ششم قبل از میلاد زندگی می‌کرد. در دوران مأموریت طولانی خود، از بلاها و مصیبت‌هایی که بنا بود به خاطر بُت‌پرستی و گناه بر سر قوم اسرائیل بیاید، به ایشان هشدار داد. در زمان حیات او بود که پیشگویی سقوط اورشلیم، ویرانی آن شهر و معبد بزرگ آن به دست نبوکدنصر پادشاه بابل تحقق یافت. او همچنین شاهد تبعید پادشاه یهودا و مردم آنجا به بابل بود. ارمیا بازگشت قوم خود از تبعید و احیای مجدد آن را نیز پیشگویی کرد.

کتاب ارمیا را می‌توان به پنج بخش تقسیم کرد:

۱- دعوت خداوند از ارمیا

۲- پیام خدا به ملت یهودا و فرمانروایان ایشان در دوران سلطنت یوشیا،

یهویاقیم، یهویاکین و صدقیا

۳- یادداشت‌های باروک، منشی ارمیا شامل پیشگویی‌ها و وقایع

دوران حیات ارمیا

۴- پیام‌های خدا به قوم‌های مختلف جهان

۵- فهرست وقایع تاریخی از قبیل سقوط اورشلیم و تبعید مردم به بابل

ارمیا شخصی حساس و دوستدار صمیمی مردم خود بود و از مجازات ایشان نفرت داشت. در کلام او به خاطر ناراحتی‌هایی که در دوران رسالت و نبوت خود متحمل شد، هیجان و تأثر عمیقی احساس می‌شود. کلام خدا مانند آتش در قلب او شعله‌ور بود و نمی‌توانست آن را خاموش نگه دارد.

کتاب ارمیا همچنین از پیمان تازه‌ای پیشگویی می‌کند که پس از دوران مشقت بار ارمیا بسته می‌شود و قوم خدا بدون این که آموزگاری آن پیمان را به ایشان یادآوری کند، از آن پیروی می‌کنند، چرا که در دل‌هایشان نوشته خواهد شد. (۳۱: ۳۱-۳۴)

تقسیم‌بندی کتاب

دعوت خدا از ارمیا ۱: ۱-۱۹

پیشگویی‌هایی در دوران سلطنت یوشیا، یهوایقیم، یهوایکین و

صدِقیّا ۱: ۲-۳۸: ۲۵

وقایع دوران حیات ارمیا ۱: ۲۶-۴۵: ۵

پیشگویی‌هایی در مورد قوم‌های مختلف ۱: ۴۶-۵۱: ۶۴

سقوط اورشلیم ۱: ۵۲-۳۴

این کتاب شامل پیام‌هایی است از طرف ارمیا پسر حلقیا، یکی از کاهنان شهر عَناتوت در سرزمین بنیامین.^۲ خداوند در سیزدهمین سال سلطنت یوشیا پسر آمون، پادشاه یهودا با ارمیا سخن گفت.^۳ بار دیگر وقتی یهوایقیم، پسر یوشیا، پادشاه یهودیه بود، خداوند با او سخن گفت. بعد از آن تا یازدهمین سال سلطنت صدِقیّا، پسر یوشیا، خداوند چندین بار با ارمیا سخن گفت. در پنجمین ماه همان سال مردم اورشلیم به تبعید برده شدند.

رسالت ارمیا

۴ خداوند به من گفت: «پیش از آنکه در رحم به تو هستی بخشم، تو را برگردم، و قبل از آنکه به دنیا بیایی، تو را برگزیدم تا پیام‌آوری برای تمام ملت‌ها باشی.»

۵ در جواب گفتم: «ای خداوند متعال، من خیلی جوان هستم و نمی‌دانم چگونه سخن بگویم.»

۶ اما خداوند به من گفت: «نگو که خیلی جوان هستم، بلکه به هرجایی که تو را بفرستم، خواهی رفت و هرچه به تو امر کنم، به مردم خواهی گفت. ۷ از آن‌ها نترس، چون من با تو خواهم بود و از تو حمایت خواهم کرد. من، خداوند، چنین گفته‌ام»

۸ آنگاه خداوند لب‌های مرا لمس کرد و به من گفت: «گوش بده، من آنچه را که باید بگویی در دهانت خواهم گذاشت. ۹ من امروز به تو قدرتی می‌دهم که بتوانی ملت‌ها و دولت‌ها را ریشه‌کن کرده ویران کنی، نابود نموده و ازگون سازی، و دوباره ساخته و از نو بکاری.»

دو رؤیا

۱۰ خداوند به من گفت: «ارمیا، چه می‌بینی؟»

در پاسخ گفتم: «یک شاخهٔ درخت بادام.»

۱۲ خداوند گفت: «درست می بینی و من مواظب هستم تا سخنان من تحقق یابند.»

۱۳ سپس خداوند بار دیگر با من سخن گفته و پرسید: «چه چیز دیگری می بینی؟»

در جواب گفتم: «در شمال دیگی را در حال جوشیدن می بینم که به این سو سرازیر می شود.»

۱۴ او به من گفت: «ویرانی از شمال غلیان می کند و تمام موجودات زنده را در این سرزمین دربر می گیرد؛^{۱۵} زیرا من تمام ملت ها را از شمال می خوانم تا بیایند. پادشاهان آن ها تخت های خود را در دروازه های شهر اورشلیم و اطراف دیوار و اطراف آن و همچنین در اطراف شهرهای یهودیه خواهند نهاد.^{۱۶} من قوم خود را تنبیه خواهم کرد، چون آن ها مرتکب گناه شده اند. آن ها مرا ترک کرده به حضور خدایان دیگر قربانی گزرانده اند، بُت ها ساخته آن ها را پرستش کرده اند.^{۱۷} ای ارمیا آماده شو، برو و هرچه به تو دستور می دهم به آن ها بگو. از آن ها نترس، وگرنه من تو را از آن ها بیشتر خواهم ترسانید.^{۱۸-۱۹} ای ارمیا، گوش کن! همه کس در این سرزمین، از پادشاهان یهودا، سرداران، کاهنان گرفته تا مردم عادی، همه بر ضد تو خواهند بود. امّا امروز من قدرتی به تو می دهم که بتوانی در برابر آن ها مقاومت کنی. تو مانند شهری با بُرج و باروی مستحکم، مانند ستونی از آهن و دیواری از برنز خواهی بود. آن ها تو را شکست نخواهند داد، چون من با تو خواهم بود و از تو حمایت خواهم کرد. من، خداوند، چنین گفته ام.»

توجه خدا از اسرائیل

خداوند به من گفت که^۲ این پیام را به تمام مردم اورشلیم اعلام کنم:

۲

«به یاد دارم که چقدر در جوانی ات باوفا بودی،
چقدر در ابتدای ازدواجمان مرا دوست داشتی؛
به دنبال من حتی از کویرها
و زمین های بایر گذشتی.
۳ ای اسرائیل، تو فقط به من تعلق داشتی؛
و نوبر محصول من بودی.
من به هرکس که تو را می آزد،
رنج و عذاب می دادم.
من، خداوند، چنین گفته ام.»

گناه اجداد قوم اسرائیل

۴ ای فرزندان یعقوب و ای طایفه‌های اسرائیل، به پیام خداوند گوش دهید. ۵ خداوند می‌فرماید:

«اجداد شما چه اتهامی علیه من داشتند؟
چه چیزی باعث شد آن‌ها از من روی گردان شوند؟
آن‌ها بُت‌های بی‌ارزش را پرستش کردند،
و خودشان بی‌ارزش شدند.
۶ آن‌ها به من بی‌اعتنایی کردند،
گرچه من آن‌ها را از مصر نجات دادم
و آن‌ها را در بیابان و چاله‌های شنی،
سرزمینی خشک و خطرناک،
جایی که کسی در آن زندگی نمی‌کند
و حتی هیچ کس از آنجا گذر نیز نخواهد کرد، رهبری کردم.
۷ من آن‌ها را به سرزمینی حاصل‌خیز آوردم
تا از محصولات و میوه‌های آن لذت ببرند،
اما در عوض، آن‌ها سرزمین مرا ویران کردند،
و زمینی را که به آن‌ها داده بودم، ناپاک ساختند.
۸ کاهنان نپرسیدند، 'خداوند کجا است؟'
حتی معلمین شریعت، مرا نمی‌شناختند.
حکمرانان بر ضد من شورش کردند؛
انبیا به نام *بعل نبوت کردند
و بُت‌های بیهوده را پرستیدند.

دعوی خداوند علیه قوم خودش

۹ «پس من، خداوند، دوباره دعوی خود را علیه قوم خودم
و بر ضد اجدادشان ارائه می‌دهم.
۱۰ به جانب غرب، به جزیرهٔ قبرس بروید،
و کسی را به شرق، به قیدار بفرستید.
شما خواهید دید که چیزی شبیه این هیچ‌گاه واقع نشده است.
۱۱ هیچ ملت دیگری هرگز خدایان خود را،
هرچند غیر واقعی بودند، عوض نکردند.
اما قوم من، مرا که برایشان افتخار و بزرگی آوردم،
با خدایانی که برایشان هیچ کاری نمی‌توانند بکنند، عوض
کردند.
۱۲ از این رو به آسمان دستور می‌دهم از وحشت بلرزد،

و متعجب و حیران بماند،
 ۱۳ چون قوم من مرتکب دو گناه شده‌اند:
 آن‌ها مرا که سرچشمهٔ آب گوارا هستم، ترک کرده‌اند
 و برای خود آب‌انبار کنده‌اند،
 آب‌انبارهای ترک خورده‌ای که آب را اصلاً نگاه نمی‌دارند.

نتیجهٔ بی‌وفایی قوم اسرائیل

۱۴ «اسرائیل برده نیست
 و در بردگی متولد نشد؛
 پس چرا دشمنانش برای شکار او در کمین نشسته‌اند؟
 ۱۵ آنان مثل شیر بر او می‌غرند،
 و سرزمین او را به صورت بیابان درآورده‌اند،
 و شهرهایش را کاملاً متروک و ویران کرده‌اند.
 ۱۶ آری، مردان ممفیس و تحفّنجیس
 جمجمهٔ او را شکسته‌اند.
 ۱۷ ای اسرائیل، خودت باعث این بودی!
 تو مرا که یهوه، خدای تو بودم، ترک کردی،
 درحالی که من تو را در تمام راه رهبری می‌کردم.
 ۱۸ فکر می‌کنی رفتن تو به مصر
 و نوشیدن از آب رود نیل برایت فایده‌ای خواهد داشت؟
 یا رفتن به آشور و نوشیدن از رود فرات
 برایت چه سودی خواهد داشت؟
 ۱۹ شرارت تو موجب مجازات تو،
 و روی گردانیدن تو از من، باعث محکومیت تو است.
 تو خواهی آموخت که ترک کردن و بی‌حرمتی به من،
 یهوه، خدای خودت،
 چه اشتباه تلخی است.
 من، خدای قادر متعال، چنین گفته‌ام.»

اسرائیل از پرستش خداوند سرپیچی می‌کند

۲۰ خداوند متعال چنین می‌گوید:
 «ای اسرائیل، از زمان‌های قدیم تو از فرمان من سرپیچی کردی،
 و حاضر نبودی از من اطاعت کنی و مرا پرستی.
 بر فراز تپه‌های مرتفع،
 در پای درختان سبز،
 تو الهه‌های باروری را می‌پرستیدی.

۲۱ من تو را مثل یک تاک مرغوب،
از بهترین بذر زمین کاشتم.
اما نگاه کن، بین چه شده‌ای!
یک تاک پوسیده بی ارزش.

۲۲ حتی اگر خودت را با قوی‌ترین صابون‌ها بشویی،
بازهم لکه‌های گناهت را می‌بینم.
۲۳ چگونه می‌توانی بگویی که خودت را آلوده نساخته‌ای،
و یا هرگز *بعل را پرستش نکرده‌ای؟
بنگر چگونه تو در همین درّه مرتکب گناه شده‌ای،
و بین چه کرده‌ای.

تو مثل یک شتر وحشی در فصل جفت‌گیری هستی،
که افسارگسیخته به هر طرف می‌دود،
۲۴ و به بیابان می‌شتابد.

تو مانند خر ماده وحشی هستی که در شهوت خودش دنبال خر
نر است و کسی نمی‌تواند جلوی او را بگیرد.
لازم نیست که خرهای نر برای رام کردن او به خودشان زحمتی
بدهند،

چون او همیشه در فصل جفت‌گیری حاضر و آماده است.
۲۵ ای اسرائیل، پای‌های خود را خسته نکن،
و نگذار گلوی تو
از تعقیب سایر خدایان خشک شود.
اما تو می‌گویی، 'نه، من نمی‌توانم بازگردم.
من عاشق خدایان بیگانه هستم
و به دنبال آن‌ها خواهم رفت.'»

اسرائیل سزاوار مجازات است

۲۶ خداوند می‌گوید: «همان‌طور که یک دزد هنگامی که گیر می‌افتد،
شرمسار است، شما قوم اسرائیل هم همان‌گونه، به همراه پادشاهان،
بزرگان، کاهنان، و انبیای خودتان، شرمندۀ خواهید شد. ۲۷ شما که
می‌گویید یک درخت، پدر شما و یک صخره، مادر شما است، شرمسار
خواهید شد. شما به عوض این که به من روی آورید به من پشت کردید،
پس این ننگ بر سر شما خواهد آمد. اما وقتی شما دچار زحمت
می‌شوید، آنگاه از من می‌خواهید بیایم و شما را نجات دهیم.

۲۸ «کجا هستند آن خدایانی که برای خود ساختید؟ بگذارید وقتی
در زحمت هستید، آن‌ها اگر می‌توانند شما را نجات دهند! ای یهودا

به تعداد شهرهایت خدایان متعدّد داری. ^{۲۹} شکایت تو چیست؟ چرا بر ضد من شوریده‌ای؟ ^{۳۰} من تو را مجازات کردم، ولی فایده‌ای نداشت؛ تو نمی‌گذاری تو را اصلاح کنم. مثل شیر غرّان تمام انبیا را کشتی. ^{۳۱} ای قوم اسرائیل به آنچه می‌گویم گوش بده. آیا من برای شما، مثل بیابان یا مثل سرزمینی تاریک و خطرناک بودم؟ پس چرا می‌گویید هرچه دلتان خواست، همان را انجام خواهید داد و دیگر به حضور من بر نمی‌گردید؟ ^{۳۲} آیا یک زن جوان می‌تواند جواهرات خود را فراموش کند، و یا یک عروس لباس عروسی خود را؟ اما قوم من مرا برای روزهای بی‌شماری فراموش کرده است. ^{۳۳} تو مطمئناً می‌دانی که چگونه عشاق خود را تعقیب کنی. حتی بدترین زنان، می‌توانند این را از تو بیاموزند. ^{۳۴} لباس‌هایت از خون بی‌گناهان و بیچارگان، و نه از خون دزدان، لکه دار است.

«باوجود این ^{۳۵} تو می‌گویی، 'من بی‌گناهم؛ حتماً خداوند دیگر نسبت به من عصبانی نیست،' اما من خداوند، تو را تنبیه خواهم کرد، چون می‌گویی مرتکب گناهی نشده‌ای. ^{۳۶} تو با روی آوردن به خدایان سایر ملت‌ها ارزش خود را از دست داده‌ای. مصر هم مانند آشور تو را ناامید خواهد کرد. ^{۳۷} تو از مصر روی گردان شده از خجالت سرت را پایین خواهی انداخت. من، خداوند، تمام کسانی را که تو به آن‌ها توکل کرده‌ای، طرد کرده‌ام. از آن‌ها هیچ سودی عاید تو نخواهد شد.»

خیانت اسرائیل

۳ خداوند می‌گوید: «اگر مردی زنش را طلاق دهد و زنش او را ترک کرده با دیگری ازدواج کند، آن مرد نمی‌تواند زنش را دوباره بگیرد. چنین عملی باعث می‌شود که آن زمین آلوده شود. اما تو ای اسرائیل، عشاق زیادی داشتی و اکنون می‌خواهی نزد من بازگردی! ^۲ به بالای تپه‌ها نگاه کن. آیا جایی هست که تو در آنجا مثل روسپی رفتار نکرده باشی؟ مثل یک عرب صحرانشین که در بیابان در انتظار شکار است، تو در کنار راه، منتظر عشاق خود بودی. تو تمام این سرزمین را با روسپی‌گری و شرارت خود آلوده کرده‌ای. ^۳ به همین دلیل باران نباریده و رگبارهای بهاری نیامده است. تو مثل یک روسپی هستی و از آن شرم نداری.

^۴ «و اکنون به من می‌گویی، 'تو پدر من هستی، و تو مرا از زمان طفولیتیم دوست داشته‌ای. ^۵ تو نسبت به من همیشه خشمگین نخواهی بود.' ای اسرائیل، این چیزی است که تو گفتی، ولی از انجام هیچ‌نوع شرارتی خودداری نکردی.»

اسرائیل و یهودا باید توبه کنند

۶ در زمان یوشیای پادشاه، خداوند به من گفت: «آیا می بینی اسرائیل، آن زن بی وفا، چه کرده است؟ او مرا ترک کرده و برفراز هر تپه و در پای تمام درختان سبز، مثل روسپی رفتار کرده است. ۷ فکر کردم بعد از تمام این کارها، او مطمئناً نزد من برمی گردد. اما او برنگشت، و خواهر بی وفای او، یهودا، ناظر تمام کارهای او بود. ۸ یهودا همچنین دید که من اسرائیل را به خاطر این که مرا ترک کرده و مرتکب روسپی گری شده بود، طلاق دادم و به راه خودش فرستادم. اما یهودا، خواهر بی وفای اسرائیل، هراسی نداشت. او هم روسپی شد ۹ و اصلاً از آن شرمی نداشت. او سرزمین را آلوده ساخت و با پرستش سنگ ها و درختان، مرتکب زنا شد. ۱۰ بعد از همه این ها، یهودا خواهر بی وفای اسرائیل، فقط تظاهر کرد که نزد من برمی گردد، ولی در عمل صادق نبود. من، خداوند چنین گفته ام.»

۱۱ آنگاه خداوند به من گفت که، هرچند اسرائیل او را ترک کرده بود، باز هم او از خواهر خائن خود، یهودا، بهتر است. ۱۲ خداوند به من گفت بروم و به اسرائیل بگویم: «ای اسرائیل بی وفا نزد من بازگرد. من رحیم هستم و خشمگین نخواهم بود؛ خشم من بر ضد تو دائمی نخواهد بود. ۱۳ فقط بپذیر که خطا کاری و بر ضد یهوه، خدای خود شوریده ای. اعتراف کن که در پای درختان سبز، تو عشق خود را نثار خدایان بیگانه کرده ای و از دستورات من اطاعت ننموده ای. من، خداوند چنین گفته ام. ۱۴ «ای قوم بی وفا بازگردید؛ شما به من تعلق دارید. از هر شهری یکی از شما را و از هر طایفه ای دو نفر را گرفته با خود به کوه صهیون خواهم آورد. ۱۵ من به شما فرمانروایانی خواهم داد که مطیع من باشند، و آن ها با حکمت و فهم بر شما حکومت خواهند کرد. ۱۶ آنگاه وقتی شما در این سرزمین کثیر شوید، مردم دیگر درباره صندوق پیمان من صحبتی نخواهند کرد. آن ها دیگر نه درباره آن فکر خواهند کرد و نه آن را به یاد خواهند آورد. آن ها دیگر احتیاجی به آن احساس نخواهند کرد و نه خواهند خواست که صندوق دیگری بسازند. ۱۷ وقتی آن زمان فرارسد، اورشلیم به نام 'تخت خداوند' خوانده خواهد شد و تمام ملت ها در آنجا برای پرستش من جمع خواهند شد. آن ها دیگر آنچه را که دل های سخت و شریرشان به آن ها می گوید، انجام نخواهند داد. ۱۸ اسرائیل با یهودا متحد خواهد شد، و آن ها با هم از تبعید در کشوری در شمال به سرزمینی که من به اجداد شما به عنوان ملکی ابدی داده بودم، باز خواهند گشت.»

بُت پرستی قوم خدا

۱۹ خداوند می گوید:

«ای اسرائیل، می خواستم تو را به فرزندی خود بپذیرم

و سرزمینی سرسبز را به تو بدهم،

زیباترین سرزمین جهان را،

من می خواستم تو مرا پدر خود بخوانی،

و دیگر هیچ گاه از من دور نشوی.

۲۰ امّا تو مثل یک زن بی وفا،

نسبت به من بی وفا بودی.

من، خداوند چنین گفته ام.»

۲۱ از فراز تپّه ها صدایی به گوش می رسد:

این صدای قوم اسرائیل است

که به خاطر گناهانی که مرتکب شده اند

و به خاطر این که یهوه، خدای خودشان را فراموش کرده اند،

گریه و زاری می کنند.

۲۲ ای تمامی شما که از خداوند روی گردانیده اید، بازگردید.

او بی وفایی شما را شفا خواهد داد.

شما می گویید: «آری، ما به سوی خداوند برمی گردیم، چون او خدای

ما است. ۲۳ پرستش بُت ها در بالای تپّه ها برای ما هیچ فایده ای نداشته

است. کمک برای اسرائیل فقط از جانب یهوه، خدای ما، می آید. ۲۴ امّا

پرستش *بعل، خدای شرمساری، باعث شده که ما گله و رمه، پسران

و دخترانمان، و همه چیزهای دیگری را که اجداد ما از زمان های قدیم

برای آن زحمت کشیده بودند، از دست بدهیم. ۲۵ ما باید در شرم خود

بخواییم و رسوایی ما را بپوشاند، زیرا ما و اجداد ما همیشه بر ضد یهوه،

خدای ما گناه ورزیده ایم و هیچ وقت احکام او را اطاعت نکردیم.»

دعوت به توبه

خداوند می گوید: «ای قوم اسرائیل، اگر می خواهید به سوی

من بازگردید، اگر شما آن بُت هایی را که من از آن ها نفرت

دارم دور بریزید، ۲ آن وقت شایسته خواهد بود به نام من سوگند یاد کنید.

آنگاه، تمام ملّت ها از من خواهند خواست تا آن ها را برکت دهم، و

آن ها مرا حمد خواهند گفت.»

۳ خداوند به مردم اسرائیل و یهودا می گوید: «مزرعه‌های شخم نخورده خود را شخم بزنید؛ بذره‌های خود را در میان خارها نپاشید. ۴ عهد خود را با من، خداوند خویش، نگه دارید و ای مردمان یهودا و اسرائیل، خود را وقف من کنید، وگرنه خشم من به خاطر شرارت‌های شما مثل آتش همه چیز را خواهد سوزاند و هیچ وقت خاموش نخواهد شد.»

تهدید حمله به یهودا

۵ شیپورها را در تمام سرزمین به صدا درآورید!
 با فریاد بلند و به طور واضح
 به مردم یهودا و اورشلیم بگویید
 به شهرهایی پناه ببرند که بُرج و بارویی مستحکم دارند.
 ۶ نشانه‌ای به طرف *صهیون بگذارید!
 با سرعت به جاهای امن بروید! تأخیر نکنید!
 خداوند بلا و ویرانی بزرگی
 از جانب شمال می آورد.
 ۷ مثل شیری که از مخفیگاهش بیرون می آید،
 ویران گر ملت‌ها عازم حمله است.
 او می آید تا یهودیه را ویران کند.
 شهرهای یهودیه به مخروبه‌ای تبدیل خواهد شد،
 و هیچ کس در آن‌ها زندگی نخواهد کرد.
 ۸ پس *پلاس برتن، گریه و شیون کنید،
 چون هنوز خداوند نسبت به یهودا غضبناک است.

۹ خداوند گفت: «در آن روز پادشاهان و بزرگان جرأت خود را از دست خواهند داد، و کاهنان حیران و انبیا در تعجب خواهند بود.»
 ۱۰ آنگاه من گفتم: «ای خداوند متعال، تو مردم اورشلیم را کاملاً فریب داده‌ای! تو گفته‌ای صلح خواهد بود، اما شمشیر بر گلوی آن‌ها است.»
 ۱۱ زمانی می رسد که به مردم اورشلیم گفته خواهد شد که بادی سوزان از طرف بیابان می وزد. آن باد ملایمی نخواهد بود که کاه و پوشال را از گندم جدا می کند؛ ۱۲ بادی که اکنون به فرمان خداوند می وزد، بسیار سخت تر است! این خود خداوند است که چنین حکمی درباره قومش صادر کرده است.

محاصره یهودا به وسیله دشمنان

۱۳ نگاه کنید، دشمن مانند ابر می آید. ازابه‌های جنگی اش مثل گردباد و اسبانش سریع تر از عقاب حرکت می کنند. ما محکوم به نابودی هستیم.

۱۴ ای اورشلیم، قلبت را از شرارت پاک کن تا نجات یابی. تا به کی می خواهی با افکار گناه آلود زندگی کنی؟

۱۵ پیام آوران از شهر دان و از کوه های افرایم حامل خبرهای بدی هستند. ۱۶ آن ها آمده اند تا به ملت ها اخطار دهند و به مردم اورشلیم بگویند که دشمنان از سرزمینی دور می آیند. این دشمنان بر ضد شهرهای یهودا فریاد خواهند زد، ۱۷ و مثل محافظانی که مزرعه ای را نگهداری می کنند، اورشلیم را محاصره خواهند کرد، زیرا که مردمش بر ضد خداوند شوریده اند. خداوند چنین گفته است.

۱۸ ای یهودا، با نحوه زندگی ات و کارهایی که مرتکب شده ای، تو این بلا را بر سر خودت آورده ای. گناه تو، تو را به این روز انداخته و مثل شمشیری به قلب تو فرو رفته است.

اندوه ارمیا برای قومش

۱۹ درد! درد! که نمی توانم آن را تحمل کنم!

قلبم! قلبم به شدت می تپد!

نمی توانم ساکت بمانم؛

صدای شیپورها

و فریادهای جنگ را می شنوم.

۲۰ مصیبت ها یکی پس از دیگری می آیند،

و تمام مملکت ویران شده است.

چادرهای ما ناگهان درهم شکسته

و پرده های آن ها پاره پاره شده اند.

۲۱ تا به کی باید شاهد چنین جنگ مهیبی باشم،

و تا به کی باید صدای شیپور جنگ را بشنوم؟

۲۲ خداوند می گوید: «قوم من احمق اند؛

آن ها مرا نمی شناسند.

آن ها مثل کودکان احمقی هستند

که فهم و شعور ندارند.

در ارتکاب شرارت ماهرند،

ولی در به جا آوردن نیکی قاصر.»

رؤیای ارمیا از ویرانی آینده

۲۳ به زمین نگاه کردم، بایر و ویران بود؛

به آسمان نگریستم، در آن نوری نبود.

۲۴ به کوه ها نگاه کردم، آن ها در لرزش بودند،

و تپه ها از یک طرف به طرفی دیگر در نوسان بودند.

۲۵ هیچ انسانی در آنجا نبود؛
حتی پرندگان هم، از آنجا گریخته بودند.

۲۶ زمین حاصل خیز به بیابان،
و شهرهای آن به خاطر غضب خداوند
به ویرانه‌ای تبدیل شده‌اند.

۲۷ خداوند گفته است که تمام زمین بایر خواهد شد ولی آن را کاملاً
از بین نخواهد برد.

۲۸ زمین سوگوار
و آسمان تیره خواهد شد.

خداوند چنین گفته است
و فکر خود را عوض نخواهد کرد.
او تصمیم خود را گرفته است
و از آن برنخواهد گشت.

۲۹ با شنیدن فریاد اسب سواران و تیراندازان
همه خواهند گریخت.

برخی به جنگل پناه می‌برند
و برخی دیگران بر فراز کوه‌ها پنهان می‌شوند.
تمام شهرها از جمعیت خالی خواهند شد
و دیگر کسی در آن‌ها زندگی نخواهد کرد.

۳۰ ای اورشلیم، تو محکوم به فنا هستی!
چرا جامهٔ قرمز می‌پوشی؟
چرا خود را با جواهرات می‌آرایی و سُرمه بر چشمان خود
می‌کشی؟

تو خودت را بیهوده زیبا می‌کنی!
عشاق تو، تو را طرد کرده‌اند
و قصد جان تو را دارند.

۳۱ فریادی شنیدم، شبیه فریاد زنی در حال زایمان،
زنی که اولین بچه‌اش را به دنیا می‌آورد.
این فریاد اورشلیم بود که برای نفس کشیدن تقلاً می‌کرد،
و دست خود را بلند کرده می‌گفت:
«من محکوم به فنا هستم!»
آن‌ها برای کشتن من می‌آیند.»

گناه اورشلیم



ای مردم اورشلیم، تمام کوچه‌های شهر را بگردید!
به تمام اطراف نگاه کنید! با چشمان خودتان ببینید!
بازارچه‌ها را جستجو کنید!
آیا می‌توانید حتی یک نفر را بیابید
که درستکار باشد

و بکوشد تا نسبت به خداوند باوفا باشد؟
اگر بتوانید چنین شخصی را بیابید، خداوند اورشلیم را خواهد
بخشید.

۲ ادعا می‌کنید که خداوند را می‌پرستید،
اما از صمیم قلب نمی‌گویید.

۳ خداوند خواهان وفاداری شما است.

او شما را تنبیه کرد، اما هیچ توجّهی نکردید.

او شما را درهم شکست، ولی از آموختن امتناع کردید.

شما سرسخت بودید و نخواستید از گناهانتان توبه کنید.

۴ آنگاه فکر کردم: «این‌ها فقط افراد فقیر و جاهل هستند که چنین
می‌کنند.

آن‌ها احمقانه رفتار می‌کنند،

چون نمی‌دانند خدا از آن‌ها چه می‌خواهد

و از آن‌ها انتظار چه رفتاری دارد.

۵ من نزد صاحبان قدرت می‌روم

و با آن‌ها صحبت می‌کنم.

آن‌ها حتماً می‌دانند خدایشان از آن‌ها چه می‌خواهد،

و انتظار دارد آن‌ها چگونه زندگی کنند.»

اما دیدم که آن‌ها هم، همه سر به نافرمانی زده‌اند

و از اطاعت وی امتناع می‌کنند.

۶ به همین دلیل است که شیران جنگل، آن‌ها را خواهند کشت؛

گرگ‌های بیابان آن‌ها را قطعه‌قطعه خواهند کرد،

و پلنگ‌ها در تمام شهرهایشان به کمین نشسته‌اند.

اگر آن مردمان از خانه‌های خود بیرون بروند،

دریده و پاره‌پاره خواهند شد، چون گناهان آن‌ها بی‌شمار است

و مکرراً از فرمان خداوند سرپیچی کرده‌اند.

۷ خداوند پرسید: «چرا من می‌بایست گناهان قوم خودم را بیخشم؟

آن‌ها مرا ترک کرده‌اند

و خدایانی را پرستیده‌اند که واقعی نیستند.
 من قوم خود را چنان تغذیه کردم که همیشه سیر بودند،
 اما آن‌ها مرتکب زنا شدند
 و وقت خود را با فاحشه‌ها تلف کردند.
 ۸ آن‌ها مانند اسبان نری هستند که خوب تغذیه شده‌اند و شهوت
 شدیدی بر آن‌ها غلبه کرده است،
 و هریک برای زن همسایه شیبه می‌کشد.
 ۹ آیا نباید من آن‌ها را برای این چیزها مجازات کنم،
 و از چنین ملّتی انتقام بگیرم؟
 ۱۰ من دشمنان را می‌فرستم تا تاکستان‌های قوم مرا خراب کنند،
 ولی آن را کاملاً از بین نبرند.
 به آن‌ها خواهم گفت شاخه‌های آن را قطع کنند،
 چون آن شاخه‌ها به من تعلق ندارند.
 ۱۱ مردم اسرائیل و یهودا
 به من کاملاً خیانت کرده‌اند.
 من، خداوند چنین گفته‌ام.»

خداوند اسرائیل را رد می‌کند

۱۲ قوم خداوند منکر او شده و گفته‌اند: «او واقعاً کاری نخواهد کرد.
 ما روزگار سختی نخواهیم داشت و از جنگ و قحطی خبری نخواهد
 بود.» ۱۳-۱۴ آن‌ها گفته‌اند که انبیا فقط یک طبل توخالی هستند و پیامی
 از جانب خداوند ندارند. یَهُوه، خدای قادر مطلق به من گفت: «ای
 ارمیا، چون مردم چنین چیزهایی می‌گویند، من کلام خودم را مثل آتشی
 در دهان تو خواهم گذاشت. مردم مثل هیزم هستند و آتش همه آن‌ها
 را خواهد سوزاند.»

۱۵ ای قوم اسرائیل، خداوند ملّتی را از مکان‌های دور می‌آورد تا به
 شما حمله کنند. این ملّتی است قوی و کُهن، ملّتی که زبان آن را تو
 نمی‌فهمی. ۱۶ کمان‌داران آن‌ها جنگ‌جویانی هستند بسیار قوی که بدون
 ترخّم می‌کشند. آن‌ها خرمن و آذوقه تو را می‌بلعند و پسران و دختران
 تو را خواهند کشت. ۱۷ آن‌ها گلّه و رمه تو را زنده نخواهند گذاشت و
 تاکستان‌ها و درختان انجیر تو را از بین خواهند برد. شهرهای مستحکمی
 که به آن‌ها اعتماد داری، همه به وسیله ارتش آن‌ها خراب خواهند شد.
 ۱۸ خداوند می‌گوید: «حتّی در چنان روزهایی نمی‌گذارم قوم من کاملاً
 از بین بروند. ۱۹ وقتی آن‌ها بپرسند، چرا اجازه دادم چنین چیزهایی واقع
 شود، ای ارمیا، به آن‌ها بگو که همان‌طور که آن‌ها از من برگشته‌اند و

در سرزمین خودشان در خدمت خدایان بیگانه درآمدند، پس آن‌ها در سرزمینی که به خودشان تعلق نخواهد داشت، در خدمت بیگانگان خواهند بود.»

خداوند به قومش هشدار می‌دهد

۲۰ خداوند می‌گوید: «به فرزندان یعقوب و به مردم یهودا بگو: ۲۱ ای قوم نادان و بی‌عقل توجه کنید، شما که چشم دارید ولی نمی‌بینید، گوش دارید ولی نمی‌شنوید. ۲۲ من خداوند هستم؛ چرا حرمت مرا نگاه نمی‌دارید؟ چرا در حضور من از ترس نمی‌لرزید؟ من شن و ماسه را مرز دریا قرار دادم، مرزی که آب دریا هیچ‌گاه از آن رد نمی‌شود. اگرچه دریا به تلاطم درآید، نمی‌تواند از آن فراتر رود، و اگر امواج آن خروشان شوند، نمی‌توانند آن مرز را بشکنند. ۲۳ شما ای قوم من، سرسخت و سرکش هستید. شما از من روی برگردانیدید و مرا ترک کردید. ۲۴ با وجود این که من برای شما باران‌های پاییزی و بهاری فرستادم و همه‌ساله فصل برداشت محصول را به شما دادم، شما هرگز به فکرتان نرسید که احترام مرا نگاه دارید. ۲۵ در عوض، گناهان شما باعث شد این برکات به شما نرسد.

۲۶ «مردمان شریر در میان قوم من زندگی می‌کنند؛ آن‌ها در کمین نشسته و مانند کسانی که توری را برای شکار پرندگان گسترده باشند، منتظر می‌مانند. آن‌ها دام‌های خود را برای شکار مردم پهن کرده‌اند. ۲۷ همان‌طور که یک شکارچی قفس خود را از پرنده‌ها پُر می‌سازد، همان‌طور خانه‌های آن‌ها از آنچه به یغما برده‌اند، انباشته شده است. به همین دلیل است که آن‌ها قوی و غنی هستند. ۲۸ خوب می‌خورند و چاق می‌شوند. شرارت‌های آن‌ها پایانی ندارد. حق یتیمان را به آن‌ها نمی‌دهند و مظلومان را از عدالت محروم می‌کنند.

۲۹ «اما من، خداوند، آن‌ها را به مجازات کارهایشان خواهم رسانید. من از این قوم انتقام خواهم گرفت. ۳۰ اتّفاقی وحشتناک و تکان‌دهنده در این سرزمین روی داده است. ۳۱ انبیا چیزی جز دروغ نمی‌گویند، کاهنان طبق دستور انبیا حکومت می‌کنند و قوم من هم اعتراضی ندارند. سرانجام آن‌ها چه خواهند کرد؟»

محاصرهٔ اورشلیم به وسیلهٔ دشمنان

۶ ای قوم بنیامین فرار کنید! از اورشلیم خارج شوید و به جای امنی بروید! در تقوُّع شیپور را به صدا درآورید و در بیت‌هکّاریم آتشی برای فرستادن اخطار برافروزید. مصیبت و ویرانی از جانب شمال به‌زودی خواهد رسید. ۲ شهر *صهیون زیبا است، ولی ویران خواهد شد. ۳ پادشاهان به همراه ارتش‌های خود در آنجا اردو خواهند زد. آن‌ها

در اطراف شهر اردو می‌زنند و هر کس هر جا که بخواهد اردو می‌زند. آن‌ها خواهند گفت: «برای حمله به اورشلیم آماده شوید! در وقت ظهر حمله خواهیم کرد!» اما بعد می‌گویند: «اکنون خیلی دیر شده؛ سایه‌های غروب دراز می‌شوند و روز رو به پایان است. وقتی سایه‌ها بلندتر می‌شوند، نشان می‌دهد که غروب نزدیک است. ۵ پس در شب حمله را شروع خواهیم کرد، و قلعه‌های دفاعی شهر را خراب خواهیم کرد.» ۶ خداوند متعال به این پادشاهان دستور داده است که درختان را قطع کنند و برای محاصره اورشلیم تپه‌هایی به عنوان سنگر بسازند. خداوند گفت: «من شهر را مجازات می‌کنم چون از ظلم پُر شده است. ۷ همان‌طور که یک چاه، آبش را تازه و گوارا نگه می‌دارد، اورشلیم شرارت را در درون خود تازه نگه می‌دارد. من فریادهای خشونت و ویرانی را از داخل شهر می‌شنوم، بیماری و جراحت تنها چیزی است که می‌بینم. ۸ ای مردم اسرائیل، بگذارید که این سختی‌ها برای شما خطاری باشد، وگرنه شما را ترک خواهم کرد، و شهر شما را به بیابان تبدیل خواهم نمود، جایی که دیگر هیچ‌کس نتواند در آن زندگی کند.»

اسرائیل سرکش

۹ خداوند متعال به من گفت: «اسرائیل مانند تاکستانی که تمام انگورهایش را چیده باشند، بی‌ثمر خواهد ماند. پس تو باید تا وقت باقی است، هر کس را که می‌توانی نجات دهی.» ۱۰ من در پاسخ گفتم: «وقتی به آن‌ها چنین خطاری بدهم، چه کسی به حرف‌های من گوش خواهد داد؟ آن‌ها همه سرسخت هستند و از شنیدن پیام تو امتناع می‌کنند. آن‌ها به کلامی که از جانب تو به آن‌ها بگویم خواهند خندید. ۱۱ خشم تو نسبت به آن‌ها مرا هم سوزانده و بیش از این طاقت آن را ندارم.» ۱۲ آنگاه خداوند به من گفت: «از کاسه خشم من بر سر کودکانی که در کوچه‌ها هستند و بر سر جوانانی که دور هم جمع شده‌اند، بریز. زنان را به همراه شوهرانشان خواهند برد، حتی از افراد بسیار پیر هم نخواهند گذشت. ۱۳ خانه‌ها، مزرعه‌ها و حتی زن‌هایشان را به دیگران خواهند داد. من مردم این سرزمین را مجازات خواهم کرد. ۱۴ همه، کوچک و بزرگ، سعی می‌کنند با ناراستی پولدار شوند. حتی انبیا و کاهنان هم مردم را فریب می‌دهند. ۱۵ آن‌ها چنان وانمود می‌کنند که گویی زخم‌های قوم جزئی و سطحی هستند. آن‌ها می‌گویند، 'همه چیز خوب و درست است،' در حالی که هیچ چیز خوب و درست نیست. ۱۶ آیا از انجام تمام این کارهای زشت شرم‌منده بودند؟ نه، شرم‌منده نبودند؛ آن‌ها از شرم و

حیا چیزی نمی دانند. پس آن ها هم مثل دیگران از بین خواهند رفت. وقتی آن ها را مجازات کنم، از آن ها دیگر چیزی باقی نخواهد ماند. من، خداوند چنین گفته ام.»

اسرائیل راه خدا را رد می کند

۱۶ خداوند به قوم خود گفت: «بر سر چهارراه ها بایستید و نگاه کنید. سراغ جاده های قدیمی را بگیرید و پیرسید بهترین راه کجا است، و از همان راه بروید تا در امن و امان باشید.»

اما آن ها گفتند: «نه، ما از آن راه نخواهیم رفت!» ۱۷ آنگاه خداوند محافظانی را گماشت تا به صدای اخطار شیپورها گوش دهند. اما آن ها گفتند: «ما گوش نخواهیم داد.»

۱۸ پس خداوند گفت: «ای ملّت ها، گوش دهید و از آنچه بر قوم من واقع می شود عبرت بگیرید. ۱۹ ای تمام روی زمین، گوش دهید! جزای این مردم برای نقشه های شیرانه ای که دارند این است: من آن ها را از بین خواهم برد، چون آن ها تعالیم مرا رد کرده اند و به دستورات من گوش نداده اند. ۲۰ بُخوری که آن ها از سرزمین سِبا و عطریّاتی که از کشورهای دوردست می آورند، برایم بی ارزش است. من قربانی های آن ها را نمی پذیرم و از آن ها خشنود نیستم. ۲۱ پس من کاری می کنم که این مردم بلغزند و بیفتند. پدران و پسران، دوستان و همسایگان، همه با هم خواهند مُرد.»

حمله از جانب شمال

۲۲ خداوند می گوید: «مردم از کشوری در شمال می آیند؛ ملّتی قوی در سرزمینی دور آماده جنگ می شود. ۲۳ آن ها که کمان ها و شمشیرهای خود را برداشته اند، آدم های ظالم و بی رحمی هستند. سواره نظام آن ها مثل دریا می خروشد. آن ها آمده اند تا علیه اورشلیم بجنگند.»

۲۴ مردم اورشلیم می گویند: «ما این خبر را شنیده ایم. از این رو دست هایمان سُست شده و مثل زنی در حال زایمان، نگرانی و درد تمام وجود ما را گرفته است. ۲۵ ما جرات نداریم از شهر خارج شویم یا در جاده ها راه برویم، چون دشمنان ما مسلح هستند و وحشت همه جا را فرا گرفته است.»

۲۶ خداوند به قوم خود می گوید: «*پلاس بر تن کنید و در خاکستر بغلتید. مثل کسی که تنها فرزندش را از دست داده باشد، با اشک های تلخ ماتم بگیرید، چون آن ویران گر به طور ناگهانی حمله خواهد کرد. ۲۷ ای إرمیا، همان طور که فلز را محک می زنند، قوم مرا بیازما، و بین چگونه اند. ۲۸ آن ها همه سرسخت و سرکش و مثل برنز و آهن، سنگ دل و همه فاسد و سخن چین هستند. ۲۹ کوره، گرمای شدیدی دارد، اما

ناخالصی‌ها را نمی‌تواند ذوب کند و دور بریزد. پالایش قوم من بی‌فایده است، چون شرارت و پلیدی‌های آن‌ها از بین نخواهد رفت. ۳۰ آن‌ها تفاله‌های بی‌ارزشی بیش نیستند، چون من، خداوند آن‌ها را طرد کرده‌ام.»

پیام ارمیا در معبد بزرگ

۳۱ خداوند مرا به دروازهٔ معبد بزرگ، جایی که مردم یهودا برای عبادت می‌رفتند، فرستاد. او به من گفت که آنجا بایستم و پیام خداوند متعال، خدای اسرائیل را اعلام کرده بگویم: «شیوهٔ زندگی‌تان را عوض کنید و از کارهایی که انجام می‌دهید، دست بردارید. در آن صورت، اجازه خواهم داد در اینجا به زندگی خود ادامه دهید. ۴ دیگر این کلمات فریبنده را باور نکنید و نگوئید، 'ما در اینجا، در معبد بزرگ خداوند در امن و امان هستیم، این معبد بزرگ خداوند است، این معبد بزرگ خداوند است!'»

۵ «شیوهٔ زندگی‌تان را عوض کنید و از کارهایی که انجام می‌دهید، دست بردارید. با یکدیگر با انصاف رفتار کنید. ۶ حق غریبان، یتیمان و بیوه‌زنان را پایمال نکنید. از کشتن مردمان بی‌گناه در این سرزمین اجتناب کنید. خدایان دیگر را پرستش نکنید، چون این کار موجب نابودی شما خواهد شد. ۷ اگر چنین کنید، من اجازه می‌دهم به زندگی خود در این سرزمینی که برای همیشه به اجدادتان داده بودم، ادامه دهید.

۸ «توجه کنید، شما به سخنان فریبنده اعتماد می‌کنید ۹ و مرتکب دزدی، قتل، و زنا می‌شوید، و قسم دروغ می‌خورید. برای *بعل قربانی تقدیم می‌کنید و خدایانی را می‌پرستید که قبلاً نمی‌شناختید. ۱۰ کارهایی می‌کنید که من از آن‌ها نفرت دارم و آنگاه به حضور من در معبد بزرگ خودم می‌آیید و می‌گوئید، 'ما در امن و امان هستیم!' ۱۱ آیا می‌پندارید معبد بزرگ من مخفی‌گاهی است برای دزدان؟ من آنچه را که شما می‌کنید دیده‌ام. ۱۲ به شیلوه، اولین مکانی که برای پرستش خودم برگزیدم، نگاه کنید و ببینید به خاطر گناهان قوم خودم اسرائیل، آن را به چه روزی انداختم. ۱۳ شما مرتکب تمام این گناهان شده‌اید. هرچند بارها به شما گوشزد کردم، از شنیدن امتناع ورزیدید. وقتی شما را می‌خواندم، جواب نمی‌دادید. ۱۴ پس من همان کاری را که با شیلوه کردم، با معبد بزرگ خودم که شما به آن اطمینان دارید، خواهم کرد. در اینجا، در این مکانی که آن را به اجداد شما و به خود شما دادم، من همان کاری را خواهم کرد که در شیلوه انجام دادم. ۱۵ من همهٔ شما را از نظرم دور خواهم کرد، همان‌طور که با قوم و خویشان شما یعنی با قوم اسرائیل رفتار نمودم. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

نافرمانی قوم خدا

۱۶ خداوند گفت: «ای ارمیا، برای این مردم دعا نکن، به خاطر آن‌ها گریه و شفاعت منما، من به تو گوش نخواهم داد. ۱۷ آیا نمی‌بینی آن‌ها در شهرهای یهودا و در کوچه‌های اورشلیم چه می‌کنند؟ ۱۸ بچه‌ها هیزم می‌آورند، مردان آتش می‌افروزند، زن‌ها کلوچه‌هایی می‌پزند تا به الهه‌ای که آن‌ها آن را ملکه آسمان می‌نامند، تقدیم کنند. آن‌ها همچنین به خدایان دیگر شراب تقدیم می‌کنند تا خشم مرا برانگیزانند. ۱۹ اما، آیا واقعاً این کارهای آن‌ها به من آزار می‌رساند؟ نه، آن‌ها فقط خودشان را می‌آزارند و رسوا می‌کنند. ۲۰ پس این معبد بزرگ، این مردم و حیوانات آن‌ها و حتی درختان و محصولات زمین همه مورد غضب قرار خواهند گرفت. خشم من مثل آتشی است که کسی قادر به فرونشاندن آن نخواهد بود.

۲۱ «ای قوم من، شما بعضی از قربانی‌ها را تماماً روی قربانگاه می‌سوزانید و برخی را اجازه دارید که بخورید. آنچه من، خداوند متعال به شما می‌گویم این است که می‌توانید تمام آن را بخورید. ۲۲ من به اجداد شما وقتی آن‌ها را از سرزمین مصر بیرون آوردم هیچ حکم و دستوری دربارهٔ قربانی‌های سوختنی نداده بودم. ۲۳ حکم من برای آن‌ها این بود که از من اطاعت کنند تا من خدای آن‌ها و آن‌ها قوم من باشند. به ایشان گفتم همان‌طور زندگی کنند که من از آن‌ها خواسته بودم تا نیکویی ببینید. ۲۴ اما آن‌ها گوش ندادند و توجّهی نکردند. در عوض آنچه دل‌های سرکش و شریر آن‌ها می‌خواست، همان را انجام دادند و آن‌ها به جای این که آدم‌های بهتری شوند، بدتر شدند. ۲۵ از روزی که اجداد شما از مصر بیرون آمدند تا به امروز من خادمان خودم، یعنی انبیا را برای شما فرستاده‌ام. ۲۶ ولی هیچ کس به آن‌ها گوش نداد و به پیامشان توجّهی نکرد. در عوض شما بیشتر از اجداد خود سرسخت و سرکش شده‌اید. ۲۷ «پس ای ارمیا، تو تمام این چیزها را به قوم خواهی گفت، ولی آن‌ها به تو گوش نخواهند داد. تو آن‌ها را به سوی خود فرا خواهی خواند، اما آن‌ها پاسخی نخواهند داد. ۲۸ تو به آن‌ها خواهی گفت که قومشان از من، یهوه، خدای خود اطاعت نمی‌کنند و از مجازات خودشان درس نمی‌گیرند. وفاداری ساقط شده و دیگر کسی حتی دربارهٔ آن حرف نمی‌زند.

گناه در درّه بن‌هتوم

۲۹ «ای مردم اورشلیم، ماتم بگیرید، موهای خود را بتراشید و دور بریزید.

بر فراز تپه‌ها نوحه‌سرایی کنید،
چون من، خداوند خشمگین هستم
و نسل حاضر را طرد کرده‌ام.

۳۰ «مردم یهودا مرتکب شرارت شده‌اند. آن‌ها بُت‌های خود را، بُت‌هایی که من از آن‌ها متنفرم، در معبد مقدّس من گذاشته‌اند و آن را ناپاک ساخته‌اند. ۳۱ در درّهٔ بن‌هَنوم قربانگاهی ساخته‌اند به نام توفت تا در آنجا پسران و دختران خود را در آتش قربانی کنند. من به آن‌ها چنین حکمی نداده بودم، چنین چیزی به فکر من خطور نکرده بود. ۳۲ پس زمانی خواهد آمد که دیگر آن محل به نام توفت یا درّهٔ بن‌هَنوم خوانده نخواهد شد، بلکه آن را به نام درّهٔ کشتارگاه خواهند شناخت. مردم را در آنجا دفن خواهند کرد، چون جای دیگری برای دفن آن‌ها وجود نخواهد داشت. ۳۳ آن اجساد طعمهٔ پرندگان و حیوانات وحشی خواهند شد و کسی نخواهد بود که آن حیوانات را بترساند. ۳۴ این سرزمین به یک بیابان مبدّل می‌شود و من به صدای شادمانی و خوشی و به آوازهای نشاط‌انگیز جشن‌های عروسی در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم پایان خواهم داد.

«در آن زمان استخوان‌های پادشاهان، بزرگان یهودا، کاهنان، انبیا و سایر کسانی که در اورشلیم زندگی می‌کردند، از قبرهایشان بیرون آورده خواهد شد. ۲ استخوان‌ها را جمع نمی‌کنند تا دوباره آن‌ها را دفن کنند، بلکه آن‌ها مثل کود روی زمین در برابر خورشید و ماه و ستارگان، خدایان مورد علاقهٔ خود، پهن خواهند شد، خدایانی که می‌پرستیدند و از آن‌ها راهنمایی می‌خواستند. ۳ کسانی از این ملت شریر که زنده مانده‌اند، در جاهایی که من آن‌ها را پراکنده کرده‌ام، زندگی خواهند کرد. ولی آن‌ها مرگ را بر ادامهٔ آن زندگی ترجیح خواهند داد. من، خداوند متعال، چنین گفته‌ام.»

گناه و مجازات

۴ خداوند به من گفت به قوم چنین بگویم: «آیا وقتی کسی زمین می‌خورد، دوباره بلند نمی‌شود؟ اگر کسی راه اشتباه برود، بر نمی‌گردد؟ ۵ پس چرا شما ای قوم من، مرا ترک کردید و دیگر برنگشتید؟ شما به بُت‌های خود متوصّل شده‌اید و نمی‌خواهید نزد من بازگردید. ۶ من بادقت گوش دادم، ولی شما حقیقت را نگفتید. هیچ‌یک از شما از شرارت خود پشیمان نیست. حتی یک نفر از شما نپرسیده 'من چه اشتباهی کرده‌ام؟' مثل اسبی که با سرعت به سوی میدان جنگ می‌رود، هر کس راه خود را دنبال می‌کند. ۷ حتی لک‌لک‌ها زمان بازگشت خود را می‌دانند؛

فاخته‌ها، پرستوها، و مرغ‌های ماهیخوار همه زمان کوچ خود را می‌دانند، اما شما ای قوم من، قوانین مرا نمی‌دانید.^۸ چگونه می‌توانید خود را دانا بدانید و بگویید قوانین مرا می‌دانید؟ ببینید، قوانین من به وسیلهٔ تعبیر کاتبان نادرست عوض شده است.^۹ خردمندان شما شرمسار و گیج و درمانده‌اند. آن‌ها کلام مرا رد کرده‌اند. این چه حکمتی است که آن‌ها دارند؟^{۱۰} پس من مزرعه‌های آن‌ها را به مالکان جدید و زن‌هایشان را به مردان دیگر خواهم داد. همه، از کوچک و بزرگ کوشش می‌کنند با تقلب و ناراستی پولدار شوند. حتی انبیا و کاهنان هم مردم را فریب می‌دهند.^{۱۱} آن‌ها طوری با قوم من رفتار می‌کنند که گویی زخم‌های آن‌ها چیزی جز خراشی سطحی نیست. آن‌ها می‌گویند، 'همه‌چیز خوب است.'^{۱۲} درحالی که هیچ‌چیز خوب نیست. آیا ای قوم من، آیا از انجام این کارهای نفرت‌انگیز شرم نداشتید؟ نه، شما شرم و حیا نداشتید؛ و اصلاً نمی‌دانید خجالت چیست! پس همراه دیگران ساقط خواهید شد. وقتی شما را به مجازات کارهایتان برسانم، دیگر از شما نشانی نخواهد بود. من، خداوند متعال، چنین گفته‌ام.

^{۱۳} «می‌خواستم مثل کسی که محصول خود را جمع می‌کند، قوم خود را جمع کنم، اما آن‌ها مثل تاک بی‌انگور و مثل درخت انجیری بی‌میوه هستند. حتی برگ‌های آن‌ها هم پژمرده شده‌اند. پس من اجازه دادم تا بیگانگان آن زمین را تصرف کنند.»

^{۱۴} قوم خدا می‌پرسد: «چرا این چنین ساکت نشسته‌ایم؟ بیایید تا به شهرهایی با دیوارهای مستحکم برویم و در آنجا بمیریم، زیرا یهوه، خدای ما، ما را به مرگ محکوم کرده است. او به ما زهری داده که باید آن را بنوشیم، چون ما بر ضد او مرتکب گناه شده‌ایم.^{۱۵} ما امید داشتیم زمان صلح و شفا برسد، اما بی‌فایده بود. به عوض آن وحشت به ما روی آورد.^{۱۶} دشمنان ما هم‌اکنون به شهر دان رسیده‌اند. صدای خروش اسبان‌شان را می‌شنویم. از صدای شیههٔ اسب‌ها تمام سرزمین می‌لرزد. دشمنان ما آمده‌اند تا سرزمین ما، شهر ما، ملت ما و همهٔ چیزهای دیگر را از بین ببرند.»

^{۱۷} خداوند می‌گوید: «مواظب باشید! من مارهای سمی، مارهایی که افسون نمی‌شوند، به میان شما خواهم فرستاد و آن‌ها شما را خواهند گزید.»

اندوه ارمیا برای قوم

^{۱۸} اندوه من بی‌درمان است
و دل من پُر از درد است.

۱۹ گوش دهید، در تمام این سرزمین
صدای گریه قوم من شنیده می شود.
آن ها می پرسند: «آیا دیگر خداوند در صهیون نیست؟
آیا پادشاه صهیون دیگر در آنجا نیست؟»
خداوند پادشاه آن ها، در جواب می گوید:
«چرا با پرستش بُت های خودتان
و با تعظیم در برابر خدایان بی ارزش بیگانگان مرا به خشم
آوردید؟»

۲۰ مردم با گریه می گویند:
«تابستان و فصل برداشت محصول به پایان رسید،
اما ما هنوز خلاصی نیافته ایم.»

۲۱ دل من مجروح شده است،
چون قوم من درهم شکسته است،
من عزادار، سوگوار و ماتم زده ام.
۲۲ آیا مرهمی در جلعاد پیدا نمی شود؟
و آیا طبیبی در آن نیست؟
پس چرا قوم من درمان نشده است؟
ای کاش سَرَم چشمه پُر آب،
و چشم هایم جویباری از اشک بود،
تا می توانستم روز و شب
برای قوم خودم که کشته شده اند، بگیرم.

۲ کاش جایی در بیابان می داشتم
تا بتوانم از قوم خود دور باشم.
آن ها همه بی وفا و خائن اند.
۳ برای دروغ گویی همیشه حاضرند،
ناراستی به جای راستی در این سرزمین حاکم است.

خداوند می گوید:
«آن ها مرتکب شرارت می شوند و دیگر مرا به عنوان خدای خود
قبول ندارند.»

۴ همه باید از دوستان خود بر حذر باشند،
و هیچ کس به برادر خود اعتماد نکند،
چون تمام برادرها مثل یعقوب فریکارند،

و هر کس به دوست خود تهمت و افترا می زند.
 ۵-۶ آن ها همه دوستان خود را گمراه می کنند،
 و هیچ کس حقیقت را نمی گوید.
 آن ها زبان های خود را به دروغ عادت داده اند،
 و نمی توانند دست از گناه بردارند.
 خشونت های آن ها یکی پس از دیگری و فریکاری های آن ها
 پی در پی است.

خداوند می گوید که قوم خودش او را رد کرده اند.
 ۷ به همین خاطر، خداوند متعال می گوید:
 «من قوم خود را مثل فلز پالایش خواهم داد،
 و با سنگ محک آن ها را خواهم آزمود.
 قوم من مرتکب شرارت شده اند.
 با آن ها دیگر چه می توانم بکنم؟
 ۸ زبان های آن ها مثل تیرهای زهرآگین است،
 و همیشه دروغ می گویند.
 هر کس با همسایه خویش با زبان خوش سخن می گوید،
 اما درحقیقت در فکر به دام انداختن او است.
 ۹ آیا من نباید آن ها را برای این کارهایشان تنبیه کنم؟
 آیا نباید از چنین ملتی انتقام بگیرم؟
 من، خداوند چنین گفته ام.»

۱۰ من گفتم: «برای آن کوه ها در ماتم،
 و برای آن چراگاه ها گریان هستم،
 چون همه آن ها خشک شده اند
 و دیگر کسی از آنجا گذر نمی کند.
 دیگر صدای گله و رمه از آنجا شنیده نمی شود،
 و حتی پرندگان و حیوانات هم از آنجا رفته اند.»

۱۱ خداوند می گوید:
 «من اورشلیم را به ویرانه ای، به جایی برای لانه شغالان تبدیل
 خواهم کرد.
 و شهرهای یهودا به کویری تبدیل خواهد شد
 که هیچ کس نمی تواند در آن زندگی کند.»

۱۲ من گفتم: «ای خداوند، چرا این سرزمین مثل بیابان چنین ویران و خشک شده که کسی نمی‌تواند از آن عبور کند؟ چه کسی می‌تواند این را درک کند؟ به چه کسی آن را گفته‌ای تا او بتواند به دیگران توضیح بدهد؟»

۱۳ خداوند در پاسخ گفت: «تمام این اتفاقات به‌خاطر آن است که قوم من از تعالیم من پیروی نکرده است. آن‌ها از من و از آنچه به آن‌ها تعلیم دادم سرپیچی کرده‌اند. ۱۴ در عوض آن‌ها سرسختانه همان‌طور که نیاکانشان آموختند، به پرستش بُت‌های *بعل پرداختند. ۱۵ پس گوش بده و بدان که من، خداوند متعال خدای اسرائیل، چه خواهم کرد. من به قوم خودم گیاهان تلخ برای خوردن و سم برای نوشیدن خواهم داد. ۱۶ من آن‌ها را به میان قوم‌هایی خواهم فرستاد که نه خودشان و نه نیاکانشان دربارهٔ آن‌ها چیزی شنیده‌اند. من همچنین ارتش‌هایی بر ضد آن‌ها خواهم فرستاد تا آن‌ها را کاملاً نابود کنم.»

فریاد مردم اورشلیم برای کمک

۱۷ خداوند متعال گفت:
«دربارهٔ آنچه روی می‌دهد، بیندیشید!
سوگواران را دعوت کنید؛
از زنان نوحه‌سرا بخواهید حاضر شوند.»

۱۸ مردم در پاسخ گفتند:
«بگویید عجله کنند و برای سوگواری ما آن‌قدر نوحه سرایی کنند،
تا چشمان ما از اشک پُر
و مژگان ما از گریستن خیس شوند.»

۱۹ به صدای گریه در *صهیون گوش دهید:
«ما از بین رفته‌ایم
و کاملاً رسوا شده‌ایم!
باید از این سرزمین دور شویم.
خانه‌های ما ویران شده‌اند.»

۲۰ من گفتم:
«ای زنان به آنچه خداوند می‌گوید گوش دهید،
و به کلمات او توجه کنید.
به دختران خود سوگواری و به دوستان خود نوحه‌سرایی را بیاموزید.»

۲۱ مرگ از روزنه پنجره‌ها وارد کاخ‌های ما شده است؛
کودکان را در کوچه‌ها و نوجوانان را در بازارها از بین می‌برد.
۲۲ اجساد بی‌جان

مثل توده‌های کود در مزرعه‌ها
و مانند خرمنی که درو کنندگان جا گذاشته و کسی آن‌ها را
جمع نکرده باشد،
در همه‌جا پراکنده هستند.
این است آنچه خداوند به من گفت که بگویم.»

۲۳ خداوند می‌گوید:

«افراد دانا نباید به دانش خود بیالند،
و آدم‌های قوی نباید به قدرت خود افتخار کنند،
و نه اشخاص ثروتمند به ثروت خویش.
۲۴ اگر کسی می‌خواهد به چیزی بیالد،
باید به این بیالد که مرا می‌شناسد،
چون محبت من پایدار است
و آنچه را راست و درست است، انجام می‌دهم.
این چیزهایی است که مرا خشنود می‌سازند.
من خداوند چنین گفته‌ام.»

۲۵-۲۶ خداوند می‌گوید: «زمانی می‌رسد که من مردم مصر، یهودا، آدوم،
عمون، موآب و ساکنان صحرا را که موهای خود را کوتاه می‌کنند،
مجازات خواهم کرد. تمام این‌ها ختنه شده‌اند، ولی پیمانی را که *ختنه
فقط نشانه آن است، نگاه نداشته‌اند. هیچ‌کس از این مردم و هیچ‌یک
از قوم اسرائیل پیمان مرا رعایت نکرده است.»

بُت‌پرستی و عبادت راستین

ای قوم اسرائیل، به پیامی که خداوند برای شما دارد گوش
دهید. ۲ او می‌گوید:

«از راه و رسم سایر ملت‌ها پیروی نکنید،
از دیدن چیزهای غیرعادی در آسمان مضطرب نشوید،
حتّی اگر سایر ملت‌ها از دیدن آن‌ها وحشت می‌کنند.
۳ دین و آیین این مردمان پوچ و بی‌ارزش می‌باشند.
درختی را از جنگل می‌برند،
صنعتکاری با ابزارش آن را شکل می‌دهد،

۴ و با طلا و نقره تزئینش می کند،
 آنگاه آن را با میخ بر پایه ای محکم می کنند تا نیفتد.
 ۵ این بُت ها مثل مترسک هایی در یک جالیزار هستند؛
 آن ها نمی توانند چیزی بگویند،
 و باید آن ها را حمل کرد،
 چون خودشان نمی توانند راه بروند.
 از آن ها نترسید؛
 آن ها نه می توانند به شما آسیبی برسانند،
 و نه می توانند برایتان کار خیری انجام دهند.»

۶ ای خداوند، هیچ کس مثل تو نیست؛
 تو عظیمی
 و نامت عظیم و قدرتمند.
 ۷ ای پادشاه تمام ملّت ها، کیست که از تو نترسد؟
 تو تنها شایسته احترامی؛
 مثل تو در میان تمام حکیمان ملّت ها
 و در میان سایر پادشاهان یافت نمی شود.
 ۸ تمام آن ها احمق و جاهل اند.
 آن ها از بُت های چوبی چه چیزی می توانند بیاموزند؟

۹ بُت هایشان را با نقره ای از ترشیش
 و طلایی از افاز روکش می کنند.
 بعد آن ها را با لباس هایی به رنگ بنفش و ارغوانی
 که بافندگان ماهر بافته اند، می پوشانند.
 ۱۰ اُمّا تو، ای یهوه، خدای حقیقی هستی؛
 تو خدای زنده
 و پادشاه ابدی هستی.

وقتی تو خشمگین شوی، جهان می لرزد؛
 ملّت ها طاقت تحمل آن را ندارند.

۱۱ ای قوم من، شما باید به آن ها بگویید: خدایانی که آسمان و زمین
 را نیافریدند، نابود خواهند شد. آن ها دیگر هرگز بر روی زمین وجود
 نخواهند داشت.

سرودی در ستایش خدا

۱۲ خداوند با قدرت خود زمین را ساخت؛

و با حکمت خویش جهان را آفرید،
و آسمان‌ها را گسترانید.
۱۳ به فرمان او است که ابرها می‌غرند.
او است که ابرها را از دورترین نقاط جهان می‌آورد.
او است که در میان باران برق ایجاد می‌کند،
و هم او است که باد را از خزانه‌های خود بیرون می‌فرستد.
۱۴ با دیدن چنین چیزهایی، انسان‌ها فکر می‌کنند که چقدر احمق
و بی‌شعورند،
آن‌ها که بُت‌ها را می‌سازند آدم‌های گمراهی هستند،
چون خدایانی که می‌سازند، دروغین و بی‌جان‌اند.
۱۵ آن‌ها بی‌ارزش و منفورند.
وقتی خداوند برای رسیدگی به حساب آن‌ها بیاید، آن‌ها همه
نابود خواهند شد.
۱۶ خدای یعقوب مثل آن‌ها نیست،
زیرا او خالق همه‌چیز است،
و او اسرائیل را برگزید تا قوم خاص او باشند.
نام او خدای متعال است.

تبعید در آینده نزدیک

۱۷ ای مردم اورشلیم شما در محاصره هستید! هرچه را دارید جمع
کنید. ۱۸ خداوند شما را به‌زودی از این سرزمین بیرون خواهد راند. خداوند
چنان شما را خواهد کوبید که حتی یکی از شما باقی نخواهید ماند.
خداوند چنین گفته است.
۱۹ مردم اورشلیم با فریاد گفتند:
«چه ضربهٔ سختی بر ما وارد شده!
زخم‌های ما التیام نمی‌یابد!
ما می‌پنداشتیم که می‌توانیم آن را تحمل کنیم!
۲۰ چادرهای ما ویران شده است
و ریسمان‌های آن‌ها پاره شده‌اند.
فرزندان ما همه رفته‌اند؛
دیگر کسی نمانده تا چادرهای ما را برپا کند،
و کسی نمانده تا پرده‌های آن‌ها را آویزان کند.»
۲۱ در پاسخ گفتم: «رهبران ما احمق‌اند،
آن‌ها طالب خداوند نیستند.

به همین خاطر آن‌ها شکست خوردند
و قوم پراکنده شده است.

۲۲ گوش دهید! اخبار تازه‌ای رسیده است!
از ملتی که در شمال هستند هیاهوی زیادی به گوش می‌رسد،
ارتش آن، شهرهای یهودا را
تبدیل به بیابان و لانهٔ شغالان کرده است.»

۲۳ ای خداوند، من می‌دانم که سرنوشتان در دست خودمان
نیست،

و هیچ کدام از ما قادر به تغییر زندگیمان نیستیم.

۲۴ خداوند! قوم خود را تنبیه کن،

اما بر ما بیش از اندازه سخت نگیر

و ما را از روی خشم مجازات نکن،

چون از ما چیزی باقی نخواهد ماند.

۲۵ خشم خود را متوجه ملت‌هایی کن که تو را پرستش نمی‌کنند
و تو را ترک کرده‌اند.

آن‌ها قوم تو را کشته‌اند؛

ما را کاملاً نابود کرده این سرزمین را ویران ساخته‌اند.

شکستن عهد

خداوند به من گفت: ۲ «به شرایط پیمان گوش کن. ۳ به

مردم یهودا و اورشلیم بگو که یهوه، خدای اسرائیل، کسی

را که شرایط پیمان را اطاعت نکند، لعنت کرده است، ۴ یعنی همان

پیمانی که با اجدادشان بستم در وقتی که آن‌ها را از مصر، از سرزمینی

که برایشان مثل کورهٔ سوزان بود، بیرون آوردم. از آن‌ها خواسته بودم از

من اطاعت کنند و هرچه امر می‌کنم، همان را انجام دهند. به آن‌ها

گفتم اگر از من اطاعت کنند، آنان قوم من و من خدای آن‌ها خواهم

بود. ۵ در آن صورت من به وعده‌ای که به اجدادشان داده بودم، وفا خواهم

نمود و این سرزمین پُر از شیر و عسل را که اکنون در آن زندگی می‌کنند،

به آن‌ها خواهم داد.»

من گفتم: «*آمین، ای خداوند.»

۶ آنگاه خداوند به من گفت: «به شهرهای یهودا و به کوچه‌های اورشلیم

برو. پیام مرا در آنجا اعلام کن و به مردم بگو به شرایط پیمان توجه و از

آن‌ها اطاعت کنند. ۷ وقتی اجداد آن‌ها را از مصر بیرون آوردم، مصرانه از

آن‌ها خواستم از من اطاعت کنند و تا به امروز هم خواست من از ایشان

همان بوده است. ^۸ اما آن‌ها گوش ندادند و اطاعت نکردند. در عوض، همه به لجاجت و شرارت خود مثل گذشته ادامه دادند. من به آن‌ها دستور داده بودم که پیمان را نگه دارند، اما آن‌ها آن را رد کردند. پس من هم همان‌طور که پیمان مقرر کرده بود، آن‌ها را مجازات نمودم.»

^۹ آنگاه خداوند به من گفت: «مردم یهودا و اورشلیم بر ضد من توطئه‌های شرارت‌آمیزی می‌کنند. ^{۱۰} آن‌ها به گناهان اجداد خود بازگشته‌اند و به آنچه می‌گویم عمل نمی‌کنند و به پرستش سایر خدایان پرداخته‌اند. هم اسرائیل و هم یهودا، پیمانی را که من با اجدادشان بسته بودم، شکسته‌اند. ^{۱۱} پس اکنون من، خداوند به آن‌ها اخطار می‌کنم که بلایی بر سرشان خواهم آورد که نتوانند از آن بگریزند. وقتی برای کمک به حضور من فریاد ببرند، به آن‌ها گوش نخواهم داد. ^{۱۲} آنگاه مردم یهودا و اورشلیم نزد خدایانی خواهند رفت که به حضور آن‌ها قربانی می‌گزرانند و از آن‌ها کمک خواهند خواست. اما آن خدایان قادر نخواهند بود که در روز بلا آن‌ها را نجات دهند. ^{۱۳} مردم یهودا به تعداد شهرهای خود، خدایان دارند و اهالی اورشلیم هم به تعداد تمام کوچه‌های شهر برای *بعل، آن بُت منفور، قربانگاه ساخته‌اند. ^{۱۴} ای ارمیا برای مردم دیگر به حضور من دعا نکن و چیزی نخواه. وقتی آن‌ها دچار زحمت می‌شوند و از من کمک می‌خواهند، به آن‌ها گوش نخواهم داد.»

^{۱۵} خداوند می‌گوید: «قوم محبوب من مرتکب شرارت می‌شوند. آن‌ها چه حقی دارند که وارد معبد من شوند؟ یا فکر می‌کنند با وعده و قربانی‌های خودشان، می‌توانند جلوی بلا را بگیرند و دوباره شاد و خوشحال شوند؟ ^{۱۶} من زمانی نام آن‌ها را درخت زیتون پُر برگ و پُر از میوه‌های زیبا گذاشته بودم، اما اکنون با خروشی مثل رعد، برگ‌های آن را خواهم سوزانید و شاخه‌هایش را قطع خواهم کرد.

^{۱۷} «من خداوند متعال، اسرائیل و یهودا را مثل نهالی کاشتم، اما اکنون خبر مصیبت‌باری برایشان دارم. این بلا را خودشان بر سر خود آوردند، چون مرتکب شرارت شده‌اند؛ آن‌ها با گزراندن قربانی در برابر *بعل، مرا خشمگین کرده‌اند.»

توطئه بر ضد جان ارمیا

^{۱۸} خداوند مرا از توطئه‌هایی که دشمنانم بر ضد من چیده‌اند، آگاه ساخت. ^{۱۹} من مانند برّه‌ای رام بودم که برای کشتن می‌برند، و نمی‌دانستم آن‌ها چه نقشه‌های شومی علیه من کشیده‌اند. آن‌ها می‌گفتند: «بیایید تمام شاخه‌های این درخت را تا تازه است، قطع کنیم؛ بیایید او را بکشیم تا دیگر کسی او را به یاد نیاورد.»

۲۰ آنگاه من در دعا گفتم: «ای خداوند متعال، تو قاضی عادل هستی. تو افکار و احساسات مردم را می آزمایی. من مشکل خود را به دست های تو می سپارم؛ پس بگذار ببینم چگونه از آن ها انتقام می گیری.»
 ۲۱ مردان عناتوت می خواستند مرا بکشند. آن ها به من گفتند که اگر به اعلام پیام خداوند ادامه دهم، مرا خواهند کشت. ۲۲ پس خداوند متعال گفت: «من آن ها را مجازات خواهم کرد! مردان جوانشان در جنگ کشته خواهند شد و اطفالشان از گرسنگی خواهند مرد. ۲۳ زمان مکافات مردم عناتوت را تعیین کرده ام، و وقتی آن زمان فرارسد، هیچ یک از آن ها زنده نخواهند ماند.»

پرسش ارمیا از خداوند

۱۲

«ای خداوند، اگر با تو وارد بحث شوم،
 تو همیشه پیروز می شوی!

باوجوداین، در مورد عدالت از تو پرسشی دارم.
 چرا بدکاران کامروا و خیانتکاران موفق می شوند؟
 ۲ تو آن ها را مثل نهال می کاری،
 و آن ها ریشه می دوانند
 و رشد کرده میوه می دهند.

آن ها با زبان خود تو را تمجید می کنند،
 ولی در قلب خود از تو دور هستند.
 ۳ اما، ای خداوند، تو مرا می شناسی

و هرچه را که انجام می دهم، تو می بینی
 و می دانی چقدر تو را دوست دارم.

این مردمان شریر را مثل گوسفندانی که برای قصابی می برند، از
 اینجا بیرون ببر،

و تا زمان کشتارشان آن ها را جدا نگاه دار.

۴ تا به کی این سرزمین ما باید این قدر خشک باشد
 و علف مزرعه های ما پژمرده باشد؟

حیوانات و پرندگان هم به خاطر شرارت قوم در حال مرگند،
 قومی که می گوید، 'خدا نمی بیند ما چه می کنیم؟'

خداوند گفت:

«ای ارمیا، اگر از مسابقه دادن با پیادگان این قدر خسته شده ای،
 چگونه می توانی با اسبان مسابقه دهی؟
 اگر نمی توانی در زمین صاف و هموار روی پای خود بایستی،

در جنگل‌های اُردن چه خواهی کرد؟
 ۶ حتی اعضای خانواده‌ات به تو خیانت کرده‌اند،
 و با هم‌دستی دشمنان به تو حمله می‌کنند.
 به آن‌ها اعتماد نکن،
 حتی اگر آن‌ها دوستانه با تو سخن گویند.»

اندوه خداوند به‌خاطر قومش

۷ خداوند می‌گوید:
 «من اسرائیل را ترک
 و قوم برگزیده خودم را طرد کردم.
 من قوم محبوب خود را
 تسلیم دشمنانشان نمودم.
 ۸ قوم برگزیده من مخالف من شده؛
 مثل شیری در جنگل بر من می‌غرّد.
 از این‌رو از او بیزارم.
 ۹ قوم برگزیده من مثل پرنده‌ای است
 که از هر طرف مورد هجوم بازهای شکاری قرار گرفته باشد.
 حیوانات وحشی را صدا کنید
 تا بر سر این سفره بنشینند.
 ۱۰ بسیاری از فرمانروایان بیگانه، تاکستان مرا ویران
 و مزارع مرا لگدمال کرده‌اند.
 سرزمین زیبای مرا به بیابان مبدّل ساخته‌اند،
 ۱۱ و از آن، زمین بایر به‌وجود آورده‌اند،
 زمینی متروک و بی‌حاصل!
 تمام زمین به بیابان بی‌آب و علف تبدیل شده
 و کسی به آن اهمیّت نمی‌دهد.
 ۱۲ از آن سوی بلندی‌های بیابان،
 مردم برای غارت آمده‌اند.
 من چنان جنگی در این سرزمین برافروختم
 که دیگر کسی از آن در امان نخواهد بود.
 ۱۳ قوم من گندم کاشتند ولی علف هرز درو کردند،
 آن‌ها زحمت زیاد کشیدند،
 اما چیزی عایدشان نشد.
 به‌خاطر غضب من محصولشان از بین رفت.»

وعدۀ خداوند به همسایگان اسرائیل

۱۴ خداوند می گوید: «اما دربارهٔ همسایگان اسرائیل، که میراث قوم من، یعنی زمینی را که من به آن‌ها داده بودم، ویران کردند، چنین می گویم. من آن مردمان شریر را مثل گیاهی که از ریشه می کنند، از سرزمینشان بیرون خواهم کرد و مردم یهودا را نجات خواهم داد. ۱۵ بعد از آنکه آن‌ها را دور ساختم، دوباره نسبت به آن‌ها رحیم خواهم بود؛ تمام ملّت‌ها را به سرزمین‌های خودشان برخواهم گرداند. ۱۶ اگر با تمام دل آیین قوم مرا بپذیرند، و به نام من سوگند یاد کنند، همان‌طور که روزی به قوم من می‌آموختند به نام *بَعْل قسم بخورند، آنگاه آن‌ها هم جزو قوم من خواهند بود و کامیاب خواهند شد. ۱۷ اما اگر ملّتی اطاعت نکند، من آن را کاملاً از ریشه قطع کرده از بین خواهم بُرد. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

پارچۀ کتانی برای بستن به دور کمر

خداوند به من گفت بروم و لُنگی برای بستن به دور کمرم بخرم و آن را بپوشم، ولی آن را در آب فرو نکنم. ۲ پس من آن را خریدم و پوشیدم. ۳ آنگاه خداوند دوباره به من گفت: ۴ «به کنار رود فرات برو و آن را در سوراخی در میان صخره‌ها پنهان کن.» ۵ پس من به کنار رود فرات رفته آن را مخفی کردم.

۶ مدّتی بعد خداوند به من گفت تا به کنار رود فرات بازگردم و لُنگ را بردارم. ۷ پس گشتم و وقتی مَحلی را که لُنگ را در آن پنهان کرده بودم یافتم، دیدم که لُنگ پوسیده و دیگر بی‌فایده شده است.

۸ آنگاه خداوند دوباره به من گفت: ۹ «من غرور یهودا و تکبّر اورشلیم را به همین نحو از بین خواهم برد. ۱۰ این مردم شریر از اطاعت من سربیزی کرده‌اند. آن‌ها مثل همیشه سرسخت و شریر بوده‌اند، و خدایان بیگانه را ستایش و خدمت کرده‌اند. پس آن‌ها مثل این لُنگ خواهند پوسید و بی‌فایده خواهند بود. ۱۱ همان‌طور که لُنگ کتانی به کمر می‌چسبد، من قوم اسرائیل و یهودا را به خود چسباندم. من چنین کردم تا قوم من باعث افتخار و ستایش نام من باشند، اما آن‌ها از من اطاعت نکردند.»

خُمَره □ شراب

۱۲ خداوند به من گفت: «ای ارمیا، به مردم اسرائیل بگو که تمام خُمَره‌هایشان را از شراب پُر کنند. آن‌ها به تو خواهند گفت که خودشان می‌دانند که باید خُمَره‌های خود را از شراب پُر کنند. ۱۳ بعد به آن‌ها بگو که من، خداوند، ساکنان این سرزمین، یعنی پادشاهانی که بر تخت داوود می‌نشینند، کاهنان و انبیا و تمام مردم اورشلیم، همه را مانند

خُمره پُر از شراب خواهم کرد تا مست شوند. ۱۴ آنگاه من همهٔ آن‌ها را، پیر و جوان، مثل کوزه‌هایی که در برخورد با یکدیگر می‌شکنند، درهم خواهم شکست. من در هلاک کردن آن‌ها هیچ رحم، شفقت و بخششی نشان نخواهم داد.»

هشدار ارمیا علیه غرور

۱۵ ای قوم اسرائیل، خداوند سخن گفته است!
فروتن باشید و به او گوش فرادهید.
۱۶ یَهُوه، خدای خود را تکریم کنید،
قبل از این که او روزگار شما را تیره کند
و شما بر فراز کوه‌ها بلغزید؛
قبل از آنکه او، نوری را که در انتظارش هستید
به ظلمت مبدّل کند.
۱۷ اگر گوش ندهید،
به‌خاطر غرور شما در خفا خواهم گریست.
برای قوم خدا که به اسارت رفته‌اند،
به تلخی خواهم گریست و اشک خواهم ریخت.

۱۸ خداوند به من گفت: «به پادشاه و به مادرش بگو از تخت‌های خود فرود آیند، چون تاج‌های زیبای آن‌ها از سرشان افتاده است.» ۱۹ شهرهای جنوبی یهودا محاصره شده و کسی نمی‌تواند وارد آن‌ها شود. تمام مردم یهودا را به اسارت برده‌اند.

۲۰ ای اورشلیم، نگاه کن! دشمنانت از جانب شمال به‌سوی تو در حرکت هستند! کجا هستند مردمی که سرپرستی تو به آن‌ها سپرده شده بود، مردمی که مورد افتخار تو بودند؟ ۲۱ وقتی کسانی که تو آن‌ها را دوست می‌پنداشتی بر تو غلبه کرده حکومت نمایند، تو چه خواهی کرد؟ تو درد خواهی کشید، مثل درد زنی در حال زایمان. ۲۲ اگر پرسی چرا تو می‌باید متحمل تمام این دردها شوی، چرا لباس‌هایت دریده و به تو تجاوز شده است، همه به این خاطر است که مرتکب گناهان بزرگی شده‌ای. ۲۳ آیا کسی می‌تواند رنگ پوست خود را تغییر دهد و یا یک پلنگ می‌تواند خال‌هایش را از بین ببرد؟ اگر آن‌ها بتوانند، در آن صورت تو هم که چیزی جز شرارت نمی‌دانی، خواهی توانست کارهای نیک انجام دهی. ۲۴ خداوند همهٔ شما را مثل کاهی در برابر باد کویری پراکنده خواهد کرد. ۲۵ او گفته است که این سرنوشت شما است. این است آنچه او بر سر شما خواهد آورد، چون شما او را فراموش نموده

و به خدایان دروغین توکل کرده‌اید. ^{۲۶} خداوند خودش شما را عریان و رسوا خواهد کرد. ^{۲۷} او کارهای زشت شما را دیده است که چگونه مثل مردی که شهوتِ تصاحب زن همسایه خود را دارد و مثل اسب نری که به دنبال مادیان است، شما بر روی تپه‌ها و در دشت‌ها در پی خدایان بیگانه هستید. وای بر شما ای مردم اورشلیم! کی از این گناهان پاک خواهید شد؟

خشک‌سالی شدید

خداوند در مورد خشک‌سالی به من گفت:

۲ «یهودا سوگوار است

و شهروندانش در حال مرگند.

مردم از اندوه به روی زمین افتاده‌اند،

و مردم اورشلیم برای کمک فریاد برمی‌آورند.

۳ ثروتمندان، نوکران خود را به دنبال آب می‌فرستند؛

آن‌ها به آب‌انبارها می‌روند،

ولی اثری از آب نمی‌یابند،

و با کوزه‌های خالی برمی‌گردند؛

ناامید و پریشان،

صورت‌های خود را می‌پوشانند.

۴ چون بارانی نباریده

و زمین خشک شده،

زارعین دلشکسته‌اند،

و صورت‌های خود را پنهان می‌کنند.

۵ در صحرا، آهوی مادر

نوزاد خود را رها کرده

چون علفی نیست.

۶ الاغ‌های وحشی بر فراز تپه‌ها می‌ایستند

و مثل شغالان له‌له می‌زنند،

و چون غذایی نخورده‌اند،

بینایی خود را از دست می‌دهند.

۷ مردم فریاد برمی‌آورند و می‌گویند:

'اگرچه گناهانمان ما را محکوم می‌کنند،

ای خداوند، طبق وعده‌ات به داد ما برس.

بارها از تو روگردانیده‌ایم

و بر ضد تو گناه ورزیده‌ایم.

۸ تو تنها امید قوم اسرائیل هستی؛
 تو کسی هستی که ما را از این مصیبت نجات می دهد.
 چرا تو در سرزمین ما مثل یک بیگانه هستی،
 مثل مسافری که فقط یک شب در اینجا می ماند؟
 ۹ چرا مثل کسی رفتار می کنی که گویا غافلگیر شده است،
 مثل سربازی که قادر به کمک نیست؟
 ای خداوند، تو مسلماً با ما هستی!
 ما قوم تو هستیم؛
 ما را ترک نکن.»

۱۰ خداوند دربارهٔ این مردم می گوید: «آن ها مایلند از حضور من بگریزند و نمی توانند خود را کنترل کنند. از این رو من از آن ها خشنود نیستم. من خطاهای آن ها را به یاد خواهم آورد و آن ها را به خاطر گناهانشان مجازات خواهم کرد.»

۱۱ خداوند به من گفت: «از من نخواه که به این مردم کمک کنم.
 ۱۲ حتی اگر آن ها روزه بگیرند، به فریادهای آن ها گوش نخواهم داد. حتی اگر آن ها قربانی های سوختنی و هدایای غله به حضور من بیاورند، از آن ها راضی نخواهم بود. در عوض، من آن ها را از طریق جنگ، قحطی و بیماری هلاک خواهم کرد.»

۱۳ بعد گفتم: «ای خدای متعال، تو می دانی که انبیا به مردم می گویند خبری از جنگ و قحطی نخواهد بود. آن ها می گویند که تو گفته ای که در این سرزمین صلح و آرامش خواهد بود.»

۱۴ خداوند در پاسخ گفت: «انبیا به نام من دروغ می گویند. من آن ها را نفرستادم و به آن ها دستوری ندادم و یک کلمه هم به آن ها نگفتم. رؤیاهایی که دربارهٔ آن ها سخن می گویند، از جانب من نیست و پیشگویی هایشان همه خیالی و بی ارزشند. ۱۵ من، خداوند به تو می گویم با آن انبیایی که من نفرستادم و از جانب من می گویند در این سرزمین جنگ و قحطی نخواهد بود، چه خواهم کرد: من آن ها را در جنگ و قحطی خواهم کشت. ۱۶ مردمی هم که این انبیا به آن ها نبوت کرده اند، به همین نحو کشته خواهند شد. اجساد آن ها در کوچه های اورشلیم ریخته می شود و کسی نخواهد بود که آن ها را دفن کند. آن ها همه، از جمله زن ها، پسران و دخترانشان دچار همین سرنوشت خواهند شد. من جزای شرارت های آن ها را خواهم داد.»

۱۷ خداوند به من دستور داد تا دربارهٔ اندوه خودم با مردم صحبت کنم و بگویم:

«باشد تا شب و روز از چشمانم اشک جاری شود
و هیچ وقت از گریستن باز نایستم،
چون قوم من به شدت مجروح
و عمیقاً آسیب دیده است.

۱۸ وقتی به مزرعه‌های بیرون از شهر می‌روم،
اجساد مردانی را که در جنگ کشته شده‌اند، می‌بینم؛
وقتی به داخل شهرها می‌روم،
مردمی را می‌بینم که از گرسنگی در حال مرگ هستند.
انبیا و کاهنان همچنان به کار خود ادامه می‌دهند،
اما نمی‌دانند چه می‌کنند.»

التماس مردم به خداوند

۱۹ خداوندا، آیا یهودا را کاملاً طرد کرده‌ای؟

آیا از مردم *صهیون نفرت داری؟

چرا چنان ضربه‌ای به ما وارد کردی

که نمی‌توان علاجی برای آن پیدا کرد؟

ما در انتظار صلح بودیم، ولی خبری به ما نرسید؛

ما امید شفا داشتیم، ولی وحشت نصیبمان شد.

۲۰ ای خداوند، ما علیه تو مرتکب گناه شده‌ایم.

ما به گناهان خود

و به گناهان اجدادمان اعتراف می‌کنیم.

۲۱ وعده‌های خود را به یادآور

و از ما متنفر نباش؛

اورشلیم را که جایگاه تخت پُر جلال خود تو است، رسوا نکن.

پیمان خودت را با ما نشکن.

۲۲ هیچ کدام از بُت‌های ملّت‌های دیگر نمی‌توانند باران ببارانند.

و آسمان بدون تو نمی‌تواند باران بباراند.

ای یهوه، خدای ما، امید ما به تو است،

چون این تو هستی که همه این کارها را می‌کنی.

جزای مردم یهودا

آنگاه خداوند به من گفت: «حتّی اگر موسی و سموئیل

با هم در اینجا بودند و از من التماس می‌کردند، من به

این مردم رحمی نمی‌کردم. آن‌ها را وادار کن که بروند و از نظرم دور

شوند. ۲ وقتی از تو می‌پرسند به کجا خواهند رفت، به آن‌ها بگو که من

چنین گفته‌ام:

«سرنوشت گروهی این است که از بیماری بمیرند،
و این انتهای آنها است!
سرنوشت گروهی دیگر این است که در جنگ کشته شوند؛
پس به همان سوی خواهند رفت!
سرنوشت عده‌ای هم این است که از گرسنگی بمیرند؛
آنها هم به همان طرف خواهند رفت!
سرنوشت بقیه این است که به اسارت برده شوند؛
پس آنها هم به همان سوی خواهند رفت!

۳ من، خداوند مقدر کرده‌ام که آنها دچار چهار عامل وحشتناک شوند:
در جنگ کشته شوند، بدن‌های آنها به وسیلهٔ سگ‌ها به اطراف کشیده
شود، لاشخورها آنها را بخورند و هرچه را از بدن‌های آنها باقی مانده
است، حیوانات وحشی بخورند. ۴ به خاطر آنچه منسی پسر حزقیا، در
اورشلیم انجام داده، کاری خواهم کرد که تمام مردم جهان وحشت
کنند.»

۵ خداوند می‌گوید: «ای مردم اورشلیم چه کسی بر شما رحم
خواهد کرد

و چه کسی در ماتم شما شریک خواهد شد؟
چه کسی است که لحظه‌ای بایستد
و از حال شما جويا شود؟
۶ شما مرا رد کرده
و به من پشت کرده‌اید.

پس من دست خود را دراز نموده شما را نابود کردم،
چون از احساس ترحم برای شما خسته شده‌ام.
۷ من شما را مثل گاه در برابر باد
در تمام این سرزمین پراکنده نمودم.
من شما، قوم خود را،

چون از راه‌های شرارت آمیز برنگشتید،
درهم شکستم و فرزندانان را کشتم.
۸ زن‌های بیوه در سرزمین شما

از دانه‌های شن کنار دریا بیشترند.
من جوانان شما را گشتم
و مادرانشان را داغ‌دیده کردم.

من ناگهان نگرانی و وحشت را بر آنان مستولی نمودم.
۹ مادری که هفت فرزند خود را از دست داده، بی‌هوش شده

و برای زنده ماندن تقلاً می کند.
روشنی روز او به تاریکی مبدّل شده است؛
او حقیر و رسوا شده است.
من خواهم گذاشت تا دشمنانتان
هریک از شما را که زنده مانده اید، بکشند.
من، خداوند، چنین گفته ام.»

شکایت اِرمیا در حضور خداوند

۱۰ «ای بر من! من چه آدم بدبختی هستم! کاش مادرم مرا به دنیا
نیاورده بود! باید با همه در این سرزمین مشاجره و نزاع کنم. نه به کسی
قرض داده ام و نه از کسی قرض گرفته ام؛ با وجود این، همه مرا نفرین
می کنند. ۱۱ ای خداوند، اگر من در خدمت به تو کوتاهی کرده ام و اگر
حتی برای دشمنانم در هنگام گرفتاری و ناراحتی آن ها شفاعت نکرده ام،
بگذار تمام نفرین هایشان به وقوع بپیوندد. (۱۲ کسی نمی تواند یک قطعه
آهن، مخصوصاً آهن شمال را که با برنز مخلوط شده است، بشکند.)
۱۳ خداوند به من گفت: «به خاطر گناهانی که قوم در سرتاسر این
سرزمین مرتکب شده اند، اجازه خواهم داد دشمنان تمام ثروت و خزائن
آن ها را به غارت ببرند. ۱۴ آن ها را وادار خواهم کرد که دشمنانشان را در
مملکتی که چیزی درباره آن نمی دانند، خدمت کنند، چون خشم من
مثل آتشی است که تا به ابد خاموش نمی شود.»

۱۵ «ای خداوند، تو خودت همه چیز را می دانی. مرا
به یادآور و به من کمک کن. اجازه بده تا از کسانی که به من جفا
می کنند، انتقام بگیرم. در برابر آن ها آن قدر صبور نباش، مبدا در کشتن
من موفق شوند. به یاد آور که به خاطر تو است که من متحمل تمام این
توهین ها می شوم. ۱۶ تو با من سخن گفتی و من به هر کلمه آن گوش
دادم. ای یهوه، خدای متعال، من به تو تعلق دارم و گفتار تو قلب مرا از
شادی و خوشی سرشار می سازد. ۱۷ من وقت خود را همراه با سایر مردم،
صرف خوشگذرانی و تفریح نکردم. در اطاعت از فرمان تو، تنها مانده
انزوا گرفتم و بر خشم من افزوده شد. ۱۸ چرا من باید این قدر متحمل درد
و رنج شوم؟ چرا زخم های من علاج ناپذیرند؟ چرا شفا نمی یابند؟ آیا
می خواهی برای من مثل نهری فریبنده باشی، مثل آبی که ناپایدار است؟»
۱۹ در پاسخ خداوند گفت: «اگر بازگردی من تو را قبول می کنم و تو
دوباره خادم من خواهی بود. اگر به جای سخنان بیهوده، پیام ارزنده ای
را اعلام کنی، دوباره نبی من خواهی بود. مردم خودشان به سوی تو
خواهند آمد و نیازی نخواهد بود که تو به دنبال آن ها بروی. ۲۰ من تو را مثل

دیواری محکم، ساخته شده از برنز در مقابل آن‌ها قرار خواهم داد. آن‌ها با تو خواهند جنگید، ولی تو را شکست نخواهند داد. من با تو خواهم بود تا مراقب تو باشم و از تو حفاظت کنم.^{۲۱} من تو را از شر آدم‌های ستمکار و شریرهایی خواهم بخشید. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

اراده خداوند برای زندگی ارمیا

خداوند بار دیگر به من گفت: ^{۲۲} «تو نباید در چنین جایی ازدواج کنی و صاحب فرزند شوی. ^{۲۳} به تو خواهم گفت که چه بلایی بر سر کودکانی که در اینجا به دنیا می‌آیند و والدین آن‌ها خواهد آمد. ^{۲۴} بیماری مهلکی همه آن‌ها را خواهد کشت. کسی برای آن‌ها ماتم نخواهد گرفت و اجسادشان را دفن نخواهند کرد. بدن‌های آن‌ها مثل توده‌های کود بر روی زمین جمع خواهند شد. آن‌ها یا در جنگ کشته خواهند شد یا از گرسنگی خواهند مُرد و بدن‌های آن‌ها طعمه پرنده‌گان و حیوانات وحشی خواهد شد.

^{۲۵} «تو نباید وارد خانه‌ای شوی که در آن سوگواری است؛ و نباید برای کسی ماتم بگیری. من با دادن صلح و سعادت، قوم خودم را برکت نخواهم داد و آن‌ها دیگر محبت و رحمت من را نخواهند دید. ^{۲۶} فقیر و غنی، همه در این سرزمین خواهند مُرد و کسی نخواهد بود که آن‌ها را دفن کند یا برایشان سوگواری نماید. کسی نخواهد بود که به نشانه هم‌دردی خود را مجروح کند یا موی سرخود را بتراشد. ^{۲۷} کسی بر سر سفره شخص دیگری به منظور تسلی و دل‌داری او در مرگ عزیزانش نخواهد نشست، حتی اگر آن شخص والدین خود را از دست داده باشد. ^{۲۸} «به خانه‌ای که جشن و ضیافت برپا کرده‌اند، داخل نشو و برای خوردن و نوشیدن با آن‌ها هم‌نشینی نکن. ^{۲۹} به آنچه من خداوند متعال، خدای اسرائیل می‌گویم گوش کن. من صداهای خوشی و شادمانی مجالس عروسی را به سکوت مبدل خواهم کرد و شما همه زنده و شاهد این امور خواهید بود.

^{۳۰} «وقتی تو تمام این چیزها را به مردم بگویی، آن‌ها از تو خواهند پرسید که چرا من خواستم آن‌ها به این سختی مجازات شوند. آن‌ها خواهند پرسید که تقصیر ایشان چیست و مرتکب چه گناهی علیه یهوه، خدای خودشان شده‌اند. ^{۳۱} آنگاه به آن‌ها بگو که خداوند گفته است، 'اجداد شما از من بازگشتند و سایرخدایان را پرستش و خدمت کردند. آن‌ها مرا ترک کردند و از تعالیم من اطاعت نکردند. ^{۳۲} اما کارهای شما از کارهای اجدادتان بدتر است. همه شما سرسخت و شریر هستید و از من اطاعت نمی‌کنید، ^{۳۳} پس من شما را از این سرزمین بیرون خواهم

انداخت و به مملکتی خواهم برد که نه شما و نه اجدادتان درباره آن چیزی شنیده‌اند. در آنجا شما خدایان دیگر را شبانه‌روز خدمت خواهید کرد، و من هم دیگر به شما ترحّم نخواهم کرد.»

بازگشت از اسارت

۱۴ خداوند می‌گوید: «زمانی خواهد آمد که دیگر مردم به نام من، خدای زنده‌ای که اسرائیل را از مصر بیرون آورد، سوگند یاد نخواهند کرد، ۱۵ بلکه آن‌ها به نام خدای زنده‌ای سوگند یاد خواهند کرد که قوم اسرائیل را از سرزمینی در شمال و از سایر کشورهایی که ایشان را در آن‌ها پراکنده کرده بودم، بازگردانده است. من آن‌ها را به کشور خودشان، به سرزمینی که به اجدادشان داده بودم، برخوام گردانید. من خداوند، چنین گفته‌ام.»

مجازات در آینده نزدیک

۱۶ خداوند می‌گوید: «من ماهیگیران بسیاری می‌فرستم تا این قوم را صید کنند. بعد از آن شکارچیان زیادی خواهم فرستاد تا در هر کوه و تپّه و در غارهای میان صخره‌ها آن‌ها را شکار کنند. ۱۷ من هرچه آن‌ها می‌کنند، می‌بینم. هیچ چیز از من مخفی نیست و گناهان آن‌ها از نظر من پنهان نمی‌باشد. ۱۸ من آن‌ها را وادار خواهم کرد تا برای گناهان و شرارت خود دوجندان پردازند، زیرا آن‌ها با بُت‌های بی‌جان خود، سرزمین مرا ناپاک ساخته آن را از خدایان دروغین پُر کرده‌اند.»

اعتماد ارمیا به خداوند

۱۹ ای خداوند، تو هستی که از من حمایت می‌کنی، به من توانایی می‌بخشی، و در زمان سختی به من یاری می‌دهی. ملت‌ها از دورترین نقاط جهان به حضور تو آمده خواهند گفت: «اجداد ما چیزی جز خدایان دروغین و بُت‌هایی بیهوده نداشتند. ۲۰ آیا انسان می‌تواند خدایان خود را بسازد؟ آری، ولی آن‌ها خدای واقعی نخواهند بود.»

۲۱ خداوند می‌گوید: «یک بار و برای همیشه قدرت و توانایی خود را به ملت‌ها نشان خواهم داد تا آن‌ها بفهمند که من خداوند هستم.»

گناه و مجازات یهودا

خداوند می‌گوید: «ای یهودا، گناه شما با قلمی آهنین نوشته شده؛ با قلمی که نوکش از الماس است، بر قلب‌های شما حک و بر گوشه قربانگاه‌هایتان کنده کاری شده است. ۲ شما شمایل الهه *آشیره را در قربانگاه‌هایی که در کنار هر درخت سبز

و در بالای تپه‌ها^۳ و کوهستان‌ها برافراشته‌اید، پرستش می‌کنید. به‌خاطر گناهانی که در سراسر این سرزمین مرتکب شده‌اید، من خواهم گذاشت تا دشمنان شما تمام ثروت و ذخایر شما را به تاراج ببرند.^۴ سرزمینی را که من به شما دادم تسلیم دیگران خواهید کرد، و من شما را وادار خواهم کرد که دشمنان خود را در مملکتی که چیزی درباره‌ آن نمی‌دانید، خدمت کنید، چون خشم من مثل آتشی است که تا ابد خاموش نخواهد شد.»

گفتار گوناگون

۵ خداوند می‌گوید:

«کسی را که از من روی بگرداند
و به انسان، به قدرت انسان فانی، توکل کند،
محکوم خواهم کرد.
۶ چنین شخصی مثل بوته‌ای است که در کویر،
در بیابان بی‌آب و علف،
یا در سرزمین شوره‌زار می‌روید،
و خیر و برکتی نخواهد دید.

۷ «اما به کسی که به من توکل کرده است،
برکت خواهم داد.

۸ او مثل درختی است که در کنار آبی روییده
و در زمین پُر آب ریشه دوانده است.
از هوای گرم هراسی ندارد،
چون برگ‌هایش همچنان سبز می‌مانند.
از نباریدن باران نیز نگران نیست،
و همچنان میوه خواهد آورد.

۹ «کیست که بتواند دل انسان را درک کند؟
چیزی فرینده‌تر از آن نیست،

و آن به‌حدّی بیمار است که علاجی برای آن وجود ندارد.
۱۰ من، خداوند، افکار انسان‌ها را تفحص می‌کنم
و قلب‌های آن‌ها را می‌آزمایم.»

۱۱ کسی که از راه نادرست پول به دست می‌آورد،
مثل کبکی است که بر روی تخم‌های پرندگان دیگر می‌خوابد
و جوجه‌هایی تولید می‌کند که مال خودش نیستند.

در وقت بلوغ همه او را ترک می کنند
و سرانجام، او احمقی بیش نخواهد بود.

۱۲ معبدِ بزرگ ما مانند تختی است پُرشکوه
که از ازل بر کوهی بلند استوار بوده است.

۱۳ ای خداوند، تو امید قوم اسرائیل هستی؛
تمام کسانی که تو را ترک کنند، شرمسار خواهند شد.
آن‌ها مثل نام‌هایی که بر روی گرد و خاک نوشته شده باشند،
محو خواهند شد،
چون تو، خداوند و سرچشمهٔ آب زندگی را ترک کرده‌اند.

إرمیا از خداوند یاری می‌طلبد

۱۴ ای خداوند، مرا شفا ده تا کاملاً سالم شوم؛ مرا خلاصی ده تا در
امنیت کامل به سر بیرم. تنها تو را ستایش می‌کنم!
۱۵ مردم به من می‌گویند: «کجا است آن تهدیدهای خداوند بر ضد
ما؟ بگذار آن‌ها عملی شوند»

۱۶ اما ای خداوند، من هیچ‌وقت مصرّانه از تو نخواستم تا آن‌ها را دُچار
مصیبت کنی، و من در آرزوی روزهای سیاه برای آن‌ها نبودم. خداوند،
تو این را می‌دانی و از آنچه گفته‌ام آگاهی. ۱۷ مرا دچار وحشت نکن؛
در سختی‌ها تو تنها پناهگاه من هستی. ۱۸ ای خداوند، تمام کسانی را
که به من جفا می‌رسانند، رسوا کن. آن‌ها را به وحشت بینداز، اما مرا
هراسان نکن. آن‌ها را دچار مصیبت و نابودی کن.

نگاه داشتن روز سَبّت

۱۹ خداوند به من گفت: «ای إرمیا، به کنار دروازهٔ مردم، دروازه‌ای که
پادشاه اسرائیل از آن وارد و خارج می‌شود، و به سایر دروازه‌های شهر
اورشلیم برو و پیام مرا اعلام کن. ۲۰ به پادشاهان و تمام مردم یهودا و تمام
سکنهٔ اورشلیم که از این دروازه رد می‌شوند، بگو به گفتار من گوش
دهند. ۲۱ به آن‌ها بگو اگر می‌خواهند زنده بمانند، نباید هیچ باری را در
روز *سَبّت حمل کنند. نباید هیچ چیزی را نه از دروازه‌های اورشلیم ۲۲ و
نه از خانه‌های خودشان در روز سَبّت بیرون ببرند. آن‌ها نباید در روز
سَبّت کار کنند. باید روز سَبّت را همان‌طور که به اجدادشان دستور
داده بودم، به‌عنوان یک روز مقدّس نگاه‌دارند. ۲۳ اجدادشان به من
گوش ندادند و به من توجّهی نکردند. در عوض آن‌ها سرسخت شدند
و نخواستند از من اطاعت کنند و یا از من چیزی بیاموزند.

۲۴ «به این مردم بگو که آن‌ها باید از تمام دستورات من اطاعت کنند. آن‌ها نباید هیچ باری را از طریق این دروازه‌ها در روز سَبَّت حمل و نقل کنند. آن‌ها باید روز سَبَّت را به‌عنوان یک روز مقدّس حفظ کنند و در آن هیچ کاری نکنند. ۲۵ در آن صورت، پادشاهان و شاهزادگان آن‌ها که از دروازه‌های اورشلیم وارد می‌شوند، دارای همان قدرتی خواهند بود که داوود داشت. آن‌ها به همراه مردم یهودا و اورشلیم سوار بر ارابه‌ها و اسب‌ها از آن‌ها گذر خواهند کرد و شهر اورشلیم همیشه پُر از جمعیت خواهد بود. ۲۶ مردم از شهرهای یهودا و از روستاهای اورشلیم، از سرزمین بنیامین، از دامنه کوه‌ها، از کوهستان‌ها و از قسمت‌های جنوبی یهودا خواهند آمد. آن‌ها برای معبد بزرگ من، قربانی‌های سوختنی، هدایای غله، *بُخور و هدایای شکرگزاری خواهند آورد. ۲۷ اما آن‌ها باید از من اطاعت کنند و سَبَّت را به‌عنوان یک روز مقدّس نگاه‌دارند. آن‌ها نباید هیچ کالایی از دروازه‌های اورشلیم وارد یا خارج کنند. اگر چنین کنند، من دروازه‌های اورشلیم را به آتش خواهم کشید. آن آتش، کاخ‌های اورشلیم را خواهد سوزانید و هیچ کس نخواهد توانست آن را خاموش کند.»

ارمیا در کارگاه کوزه‌گری

خداوند به من گفت: ۲ «برخیز و به کارگاه کوزه‌گر برو. در آنجا به تو پیامی خواهم داد.» ۳ پس من به آنجا رفتم و کوزه‌گری را دیدم که بر روی چرخش مشغول کار بود. ۴ هرگاه ظرفی که از گِل می‌ساخت معیوب بود، گِل آن را می‌گرفت و با آن ظرف دیگری می‌ساخت.

۵ خداوند به من گفت: ۶ «آیا من حقّ ندارم همان کاری را که کوزه‌گر با گِل می‌کند با شما قوم اسرائیل بکنم؟ شما در دست من مثل گِل در دست کوزه‌گر هستید. ۷ اگر بگویم که می‌خواهم ملّتی یا مملکتی را از ریشه برکنم یا نابود کنم، ۸ ولی آن ملّت از شرارت خود دست بردارد، من از مجازاتش صرف‌نظر خواهم کرد. ۹ به همان نحو اگر بگویم که من ملّتی یا مملکتی را به‌وجود می‌آورم و تقویت می‌کنم، ۱۰ ولی آن ملّت از اطاعت من سر باز زند و مرتکب شرارت شود، آنگاه از آن نیکی که می‌خواستم برای ایشان انجام دهم، منصرف خواهم شد. ۱۱ پس اکنون به مردم یهودا و اورشلیم بگو که من درصدد تنبیه آن‌ها هستم. به آن‌ها بگو از زندگی گناه‌آلود خود دست بردارند و راه و رفتار خود را تغییر دهند. ۱۲ آن‌ها در جواب خواهند گفت، 'نه، چرا چنین کنیم؟ ما همه به سرسختی و شرارت خود ادامه خواهیم داد.'

مردم خداوند را نمی‌پذیرند

- ۱۳ خداوند می‌گوید:
- «از تمام ملت‌ها پرسید که آیا چنین چیزی قبلاً واقع شده است.
 قوم اسرائیل مرتکب کار وحشتناکی شده است.
 ۱۴ آیا کوه‌های سنگی لبنان هرگز بی‌برف می‌ماند،
 و جویبارهای کوهستانی آن هرگز خشک می‌شوند؟
 ۱۵ باوجود این، قوم من مرا فراموش کرده‌اند
 و در حضور بُت‌ها *بُخور می‌سوزاند.
 آن‌ها از راهی که باید بروند، منحرف شده‌اند؛ دیگر راه‌های قدیم
 را دنبال نمی‌کنند
 و در کوره‌راه‌ها حرکت می‌کنند.
 ۱۶ آن‌ها این سرزمین را به جایی وحشتناک و منفور مبدّل کرده‌اند؛
 هرکس از آنجا می‌گذرد،
 از دیدن آن حیرت می‌کند
 و از روی تعجب سرخود را تکان می‌دهد.
 ۱۷ من قوم خود را مثل گرد و خاکی که در برابر باد شرقی پراکنده
 می‌شود،
 در برابر دشمنانشان پراکنده خواهم کرد.
 من به آن‌ها پشت خواهم نمود
 و در روز مصیبتشان به آن‌ها کمک نخواهم کرد.»

توطئه بر ضد ارمیا

- ۱۸ آنگاه مردم گفتند: «بیایید هم‌دست شویم و خود را از شر ارمیا
 خلاص کنیم! همیشه کاهنانی برای تعلیم، حکیمانی برای راهنمایی و
 انبیایی برای اعلام پیام خداوند وجود خواهند داشت. بیایید اتهامی بر
 او وارد کنیم و دیگر به سخنانش گوش ندهیم.»
- ۱۹ پس من دعا کردم و گفتم: «ای خداوند، به آنچه می‌گویم گوش
 بده و آنچه را دشمنانم درباره‌ی من می‌گویند، بشنو. ۲۰ آیا پاداش نیکویی،
 شرارت است؟ آری، آن‌ها برای من چاهی کنده‌اند که من در آن بی‌فتم.
 به خاطر بیاور چگونه من به حضور تو آمدم و به خاطر آن‌ها سخن گفتم
 تا تو از روی خشم با آن‌ها رفتار نکنی. ۲۱ اما اکنون، ای خداوند، بگذار
 فرزندان‌شان از گرسنگی تلف شوند، و بگذار آن‌ها همه در جنگ کشته
 شوند. باشد که زنان‌شان بیوه و بی‌فرزند شوند، مردانشان از بیماری
 هلاک گردند، و جوانانشان در جنگ کشته شوند. ۲۲ چپاول‌گران را
 به‌طور ناگهانی برای غارت آن‌ها بفرست و بگذار از وحشت به گریه و

زاری بیفتند. آن‌ها در راهم چاهی کنده‌اند که در آن بیفتم و برایم دمی نهاده‌اند تا در آن گرفتار شوم.^{۲۳} اما ای خداوند، تو تمام توطئه‌های آن‌ها را برای کشتن من می‌دانی. شرارت آن‌ها را نبخش و از گناه آن‌ها نگذر. در خشم خودت با آن‌ها رفتار کن؛ آن‌ها را بر زمین زده و درهم بشکن.»

کوزه شکسته

۱۹

خداوند به من گفت بروم و کوزه‌ای سفالی بخرم. او همچنین از من خواست گروهی از رهبران قوم و کاهنان پیر را با خود^۲ از راه دروازه کوزه‌گران به درّه بن‌هَنوم ببرم و در آنجا پیامی را که او به من خواهد داد، اعلام کنم.^۳ در آنجا خداوند از من خواست چنین بگویم: «ای پادشاهان یهودا و مردم اورشلیم، به آنچه من، خداوند متعال، خدای اسرائیل، می‌گویم گوش دهید. من این سرزمین را دچار چنان مصیبتی خواهم کرد که هرکس درباره آن بشنود، متحیر شود. من^۴ این کار را خواهم کرد چون آن‌ها مرا ترک کرده‌اند و این سرزمین را با اهدای قربانی برای خدایانی که نه خودشان و نه اجدادشان و نه پادشاهان یهودا چیزی درباره آن‌ها می‌دانستند، ناپاک کرده‌اند. آن‌ها این سرزمین را از خون بی‌گناهان پُر ساخته‌اند.^۵ آن‌ها قربانگاه‌هایی برای *بعل برپا کرده‌اند تا فرزندان خود را به عنوان قربانی در آتش بسوزانند. من هیچ‌گاه چنین دستوری به آن‌ها نداده بودم و حتی به فکر هم خطور نکرده بود.^۶ پس زمانی خواهد آمد که این محل دیگر به نام 'توفت' یا درّه 'بن‌هَنوم' خوانده نخواهد شد، در عوض آن را 'درّه کشتارگاه' خواهند نامید.^۷ در این مکان، من نقشه‌های مردم یهودا و اورشلیم را خنثی خواهم کرد. به دشمنانشان اجازه خواهم داد بر آن‌ها چیره شوند و آن‌ها را در جنگ بکشند و من بدن‌های آن‌ها را طعمه پزندگان و حیوانات وحشی خواهم کرد.^۸ این شهر را چنان ویران خواهم کرد که هرکس از کنار آن عبور کند متحیر و وحشت‌زده شود.^۹ دشمن شهر را محاصره خواهد کرد و تلاش خواهد کرد تا مردم آن را بکشد. محاصره شهر چنان سخت خواهد بود که مردم، یکدیگر و حتی فرزندان خود را خواهند خورد.»

^{۱۰} آنگاه خداوند از من خواست کوزه را در حضور کسانی که با من آمده بودند، بشکنم^{۱۱} و به آن‌ها بگویم که خداوند متعال گفته بود: «من این مردم و این شهر را مثل این کوزه می‌شکنم و آن‌ها مثل این کوزه سفالین خرد شده، خواهند بود که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را به صورت اولش درآورد. مردم مردگان خود را حتی در توفت دفن خواهند کرد، چون جای دیگری برای دفن آن‌ها وجود نخواهد داشت.^{۱۲} این شهر و ساکنان آن به سرنوشت توفت گرفتار خواهند شد.^{۱۳} درحقیقت تمام

خانه‌های شهر اورشلیم، خانه‌های پادشاهان یهودا و تمام خانه‌هایی که در آن‌ها برای ستارگان* بُخور سوزانده شده و به خدایان دیگر شراب تقدیم شده، همه مثل توفت ناپاک خواهند بود.»

۱۴ آنگاه من توفت را، جایی که خداوند مرا فرستاده بود پیام او را اعلام کنم، ترک کردم. من به حیاط معبد بزرگ رفته در آنجا ایستادم و به تمام مردم گفتم^{۱۵} که خداوند متعال، خدای اسرائیل گفته بود: «من این شهر و تمام شهرهای اطراف را همان‌طور که قبلاً گفته بودم، به خاطر سرسختی آن‌ها و به خاطر این که به آنچه می‌گویم گوش نمی‌دهند، مجازات خواهم کرد.»

اختلاف ارمیا با فحشور کاهن

۲۰ وقتی فحشور کاهن، پسر امیر، که رئیس محافظان معبد بزرگ بود پیام مرا شنید،^۲ دستور داد مرا بزنند و نزدیک دروازه بنیامین بالایی در معبد بزرگ مرا با کُنده و زنجیر ببندند. ^۳صبح روز بعد، وقتی فحشور مرا از بند رها کرد، به او گفتم: «فحشور نامی نیست که خداوند به تو داده باشد. او تو را 'وحشت از هر طرف' نامیده است. ^۴خداوند خودش گفته است: «من تو را موجب وحشت خودت و دوستانت خواهم ساخت؛ و تو خواهی دید چگونه همه آن‌ها با شمشیر دشمنانشان کشته می‌شوند. من تمام مردم یهودا را تسلیم پادشاه بابل خواهم کرد؛ او گروهی را به اسارت خواهد برد و عده‌ای را خواهد کشت. ^۵من همچنین اجازه خواهم داد تا دشمنان تمام ثروت و املاک شهر، حتی ذخایر پادشاهان یهودا، را غارت کرده همه‌چیز را به بابل منتقل کنند. ^۶و تو، ای فحشور، تو و همه خانواده‌ات به اسارت افتاده به بابل برده خواهید شد. تو در آنجا خواهی مُرد و همراه دوستانت که دروغ‌های بسیار به آن‌ها گفته‌ای، دفن خواهی شد.»

گله ارمیا

۷ ای خداوند، تو مرا فریب دادی، و من فریب خوردم. تو از من قوی‌تر هستی و بر من غالب شده‌ای. همه مرا مسخره می‌کنند و تمام روز به من می‌خندند.

۸ هر جا سخن می‌گویم، باید فریاد بزنم و با صدای بلند بگویم: «خشونت! ویرانی!» ای خداوند، به خاطر اعلام پیام تو، من دائماً مورد استهزاء و تحقیر دیگران هستم. ^۹هرگاه می‌گویم: «من خداوند را فراموش می‌کنم

و دیگر از جانب او سخنی نخواهم گفت»،
 آنگاه پیام تو مثل آتشی اعماق وجود مرا می سوزاند.
 می کوشم در برابر آن مقاومت بکنم،
 اما توانایی آن را ندارم.

۱۰ می شنوم که همه نجواکنان می گویند:

«وحشت همه جا را فرا گرفته است،

بیایید از دست او به مقامات شکایت کنیم.»

حتی دوستان نزدیک من در انتظار سقوط من می باشند.
 آن ها می گویند:

«شاید بتوان او را فریب داد و به دام انداخت تا از او انتقام بگیرم.»

۱۱ اما تو، ای خداوندِ قادر و توانا، با من هستی،

و آنانی که به من جفا می کنند، خواهند افتاد.

آن ها برای همیشه رسوا خواهند شد،

چون نمی توانند موفق شوند.

شرمساری آن ها هیچ وقت فراموش نخواهد شد.

۱۲ اما تو، ای خداوند متعال، انسان ها را به طور عادلانه می سنجی؛

تو از دل ها و ذهن های آن ها آگاهی.

پس بگذار تا بینم چگونه از دشمنانم انتقام می گیری،

چون من دادخواست خود را به دست های تو واگذار می کنم.

۱۳ در حمد خداوند بسرایید!

خداوند را ستایش کنید!

او مظلومان را از دست ستمکاران خلاص می کند.

۱۴ لعنت بر آن روزی که من به دنیا آمدم!

و نفرین بر روزی که مادرم مرا زایید!

۱۵ لعنت بر کسی که مژده تولد مرا به پدرم رسانید

و به او گفت:

«فرزندت به دنیا آمد؛ او پسر است.»

۱۶ کاش او هم گرفتار سرنوشت همان شهرهایی شود

که خداوند بدون ترحم از بین برد.

باشد که او هر صبحگاه فریادهای وحشت آور

و هنگام ظهر شیپور جنگ را بشنود،

۱۷ چون او قبل از تولدم مرا نکشت

تا رحم مادرم قبر من شود.

۱۸ چرا من به دنیا آمدم؟
آیا برای تحمّل غم و ناراحتی
و با شرمساری مُردن به این دنیا آمدم؟

پیشگویی شکست اورشلیم

۲۱

صِدِّقِیا پادشاه یهودا، فَشَحور پسر مَلِیکا و صَفَنیای کاهن
پسر مَعَسِیا را نزد من فرستاد. آن‌ها از من خواهش کرده
گفتند: ^۲«خواهش می‌کنیم از طرف ما به خداوند بگو که نبوکدنصر
پادشاه بابل و ارتش او شهر را محاصره کرده‌اند. شاید خداوند مانند
گذشته با یکی از معجزات خود نبوکدنصر را مجبور به عقب‌نشینی کند.»
^۳آنگاه ارمیا به قاصدین گفت ^۴که به صِدِّقِیا بگویند، یَهُوه، خدای
اسرائیل چنین گفته است: «ای صِدِّقِیا، من ارتش تو را که بر ضد پادشاه
بابل و ارتش او می‌جنگد، شکست خواهم داد. من تمامی سلاح‌های
سربازان تو را در مرکز شهر انباشته خواهم کرد. ^۵من با تمام قدرت و با
شدّت خشم و غضب خود علیه تو خواهم جنگید. ^۶من تمام زندگان را
در این شهر خواهم کُشت؛ تمام مردم و حیوانات از بیماری وحشتناکی
خواهند مُرد. ^۷اما در مورد تو و درباریان و مردمی که از جنگ و قحطی
و بیماری جان سالم به در می‌برند، من اجازه خواهم داد تا نبوکدنصر
و دشمنانتان که قصد جان شما را دارند، همه شما را به اسارت ببرند.
نبوکدنصر شما را خواهد کُشت. او بدون ترحّم و دل‌سوزی همه را از
دَم تیغ خواهد گذراند. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

^۸آنگاه خداوند از من خواست به مردم بگویم: «گوش کنید، من
خداوند، فرصت انتخاب به شما می‌دهم. می‌توانید راهی را انتخاب
کنید که منتهی به حیات است یا راهی را که به‌سوی موت و هلاکت
می‌رود. ^۹هرکس که در شهر بماند، به‌وسیله جنگ یا گرسنگی یا بیماری
کشته خواهد شد. اما هرکس که تسلیم بابلی‌هایی که در حال حمله به
شهر هستند شود، کشته نخواهد شد، بلکه جان خود را نجات خواهد
داد. ^{۱۰}تصمیم من این است که این شهر را ویران کنم. این شهر در
اختیار پادشاه بابل قرار خواهد گرفت و او آن را به آتش خواهد کشید.
من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

جزای خاندان سلطنتی

^{۱۱-۱۲}خداوند از من خواست به خاندان سلطنتی یهودا که از نسل داوود
هستند بگویم: «به آنچه من، خداوند می‌گویم گوش کنید. انصاف
را همیشه رعایت نمایید و مظلومان را از دست ظالمانش برهانید. اگر
چنین نکنید شرارت شما خشم مرا مثل آتشی که هیچ‌وقت خاموش

نمی شود، شعله‌ور خواهد ساخت.^{۱۳} تو ای اورشلیم که بر فراز دشت مثل صخره‌ای بلند برافراشته‌ای، من بر ضد تو خواهم جنگید. تو می‌گویی کسی قادر نیست به تو حمله کند یا از استحکامات دفاعی تو رد شود.^{۱۴} اما من تو را به خاطر شرارتت مجازات خواهم کرد. من کاخ تو را به آتش خواهم کشید و در اطراف آن همه چیز را خواهم سوزاند. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

پیام ارمیا به خاندان سلطنتی یهودا

۲۲ خداوند به من گفت به کاخ پادشاه یهودا که از خاندان داوود است بروم و به پادشاه، درباریان و به مردم اورشلیم که در آنجا هستند، بگویم که به آنچه خداوند می‌گوید گوش دهند. این است آنچه خداوند می‌گوید: ^۳ «من، خداوند، به شما دستور می‌دهم از روی عدالت و راستی رفتار کنید. مظلومان را از دست ظالمان برهانید. با غریبان، یتیم‌ها و بیوه‌زنان بدرفتاری و ظلم نکنید و بی گناهان را در این مکان مقدس نکشید.^۴ اگر آنچه را که به شما دستور می‌دهم، واقعا به‌جا آورید، در آن صورت خاندان داوود به سلطنت ادامه خواهند داد و آن‌ها به اتفاق درباریان و مردم عادی به رفت‌وآمد با ازابه‌ها و اسبان خود از دروازه‌های این کاخ ادامه خواهند داد.^۵ اما اگر از دستورات من اطاعت نکنید، در برابر شما سوگند یاد می‌کنم که این کاخ به ویرانه‌ای تبدیل خواهد شد. من، خداوند، چنین گفته‌ام.

^۶ «از نظر من، کاخ سلطنتی یهودا به زیبایی سرزمین جلعاد و کوه‌های لبنان است، اما من آن را به چنان ویرانه‌ای تبدیل خواهم کرد که هیچ کس نتواند در آن زندگی کند.^۷ من کسانی برای ویران کردن آن خواهم فرستاد. آن‌ها با تبرهای خود خواهند آمد و ستون‌های زیبای سدر اینجا را خرد خواهند کرد و در آتش خواهند سوزانید.

^۸ «بعدها بسیاری از ملت‌های دیگر که از اینجا عبور می‌کنند، از یکدیگر خواهند پرسید، چرا خداوند این شهر بزرگ را به این صورت درآورد.^۹ آنگاه آن‌ها در جواب خواهند گفت که به‌خاطر این است که شما پیمان خودتان را با خدای خودتان شکستید و سایر خدایان را پرستش و خدمت کردید.»

پیام ارمیا درباره یوآحاز

^{۱۰} ای مردم یهودا، به‌خاطر مرگ یوشیای پادشاه گریه نکنید و ماتم نگیرید.
اما برای پسرش یوآحاز زاری کنید؛
او را خواهند برد و هرگز برنخواهد گشت

و دیگر سرزمینی را که در آن به دنیا آمده است، نخواهد دید.
 ۱۱ خداوند دربارهٔ یواحاز، پسر یوشیا که بعد از پدرش پادشاه یهودا شد، چنین می گوید: «او از اینجا رفته دیگر برنخواهد گشت. ۱۲ او در کشوری که او را به اسارت برده‌اند، خواهد مرد و دیگر به این سرزمین برنخواهد گشت.»

پیام ارمیا دربارهٔ یهوایقیم

۱۳ وای بر کسی که خانهٔ خود را با بی انصافی می سازد
 و با ناراستی آن را گسترش می دهد؛
 از مردم خود بیگاری می کشد
 و مزد آن‌ها را نمی پردازد.
 ۱۴ وای بر کسی که می گوید:
 «برای خود کاخی با اتاق‌های بزرگ
 در طبقهٔ بالا خواهم ساخت.»
 پس او پنجره‌هایی بر خانهٔ خود نصب می کند،
 دیوارهایی از چوب سدر آزاد برایش می سازد
 و به آن رنگ قرمز می زند.
 ۱۵ آیا ساختن خانه‌هایی از چوب سدر آزاد
 که از خانه‌های دیگران زیباتر باشد،
 تو را پادشاهی بهتر خواهد کرد؟
 پدر تو همیشه عادل و باانصاف بود؛
 از این رو، عمری طولانی کرد
 و در همهٔ امور موفق بود.
 ۱۶ او از روی عدالت نسبت به فقیران قضاوت می کرد
 و در همه چیز کامیاب بود.
 این است مفهوم خداشناسی.
 ۱۷ اما تو فقط در اندیشهٔ منافع شخصی خودت می باشی؛
 تو با خشونت، بی گناهان را می کشی
 و به مردم ظلم می کنی.
 خداوند چنین گفته است.

۱۸ آنگاه خداوند دربارهٔ یهوایقیم پادشاه یهودا، پسر یوشیا، می گوید،
 «هیچ کس به خاطر مرگ او ماتم نخواهد گرفت و نخواهد گفت،
 'چه ضایعهٔ بزرگی! ای دوست چه وحشتناک است!'
 هیچ کس برای او گریه نخواهد کرد و نخواهد گفت،

وای سرورم! ای پادشاه من!
 ۱۹ مراسم تشییع جنازه او مثل مرگ الاغی خواهد بود
 که لاشه آن را کشان کشان می برند
 و در خارج از دروازه های شهر اورشلیم، دور می اندازند.

پیام ارمیا درباره سرنوشت اورشلیم

۲۰ ای مردم اورشلیم، به لبنان بروید و از آنجا فریاد برآورید؛
 به سرزمین باشان رفته در آنجا شیون کنید؛
 به کوه های عباریم رفته از آنجا ندا در دهید،
 چون همه حامیان شما شکست خورده اند.
 ۲۱ در زمانی که شما کامیاب بودید، خداوند با شما سخن گفت،
 اما شما از گوش دادن امتناع ورزیدید.
 این است آنچه شما در تمام زندگیتان انجام داده اید؛
 شما هیچ وقت از خداوند اطاعت نکرده اید.
 ۲۲ به خاطر شرارت هایی که مرتکب شده اید،
 بادی شدید رهبران شما را به اطراف پراکنده خواهد کرد،
 یاران شما به اسیری خواهند رفت،
 و شهر شما رسوا و بی آبرو خواهد شد.
 ۲۳ ای کسانی که در کاخ های ساخته شده با چوب های سدر
 لبنان، در امنیت زندگی می کنید،
 چه رقت آمیز خواهد بود، وقتی گرفتار درد شوید،
 دردی مثل درد زنی در حال زایمان!

محکومیت یهوایکین به وسیله خداوند

۲۴ خداوند به یهوایکین پادشاه، پسر یهوایقیم پادشاه یهودا، گفت:
 «به حیات خودم سوگند، اگر تو حتی نگین انگشتر دست راست من
 می بودی، تو را از انگشتم بیرون می آوردم ۲۵ و به مردمی می دادم که از
 آن ها می ترسی و در صدد قتل تو هستند. من تو را به نبوکدنصر پادشاه
 بابل و به سربازان او خواهم داد. ۲۶ من تو و مادرت را به تبعید خواهم
 فرستاد. هردوی شما را به سرزمینی خواهم فرستاد که هیچ یک از شما در
 آنجا به دنیا نیامده بودید، هردوی شما در آنجا خواهید مرد. ۲۷ در آرزوی
 دیدن این سرزمین خواهید بود، ولی هرگز برنخواهید گشت.»
 ۲۸ من گفتم: «آیا یهوایکین مثل کوزه شکسته ای است که به دور
 انداخته شده و کسی آن را نمی خواهد؟ آیا به همین دلیل است که او
 و فرزندانش به سرزمینی که چیزی درباره اش نمی دانند، تبعید شده اند؟
 ۲۹ ای سرزمین یهودا، ای سرزمین یهودا، ای سرزمین یهودا،

پیام خداوند را بشنو!
 ۳۰ «این مرد محکوم است که فرزندان خود را از دست بدهد،
 و هیچ وقت موفق نشود.
 او فرزندانی نخواهد داشت
 که مثل فرزندان داوود
 در یهودا حکومت کنند.
 من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

امید به آینده

۲۳ چه وحشتناک است داوری خداوند نسبت به حکمرانانی
 که قوم او را پراکنده می‌کنند و از بین می‌برند! ^۲ یَهُوه،
 خدای اسرائیل، دربارهٔ حکمرانانی که موظف به مراقبت از مردم بودند،
 چنین می‌گوید: «شما از قوم من مراقبت نکرده‌اید؛ شما آن‌ها را پراکنده
 و از خود رانده‌اید. اکنون من شما را به خاطر شرارت‌هایی که مرتکب
 شده‌اید، مجازات می‌کنم. ^۳ بقیهٔ قوم خود را از سرزمین‌هایی که ایشان را
 در آن‌ها پراکنده کرده بودم، به وطن خودشان برمی‌گردانم. آن‌ها فرزندان
 زیادی خواهند داشت و به تعدادشان هر روز افزوده خواهد شد. ^۴ من
 حکمرانانی برای مراقبت از آن‌ها برخوام گزید. قوم من دیگر در ترس
 و وحشت نخواهد بود، و من دیگر آن‌ها را مجازات نخواهم کرد. من،
 خداوند، چنین گفته‌ام.

^۵ خداوند می‌گوید: «زمانی می‌آید که من از نسل داوود پادشاهی عادل
 برخوام گزید. آن پادشاه با حکمت حکومت خواهد کرد و آنچه را که
 راست و درست است، در تمام این سرزمین انجام خواهد داد. ^۶ وقتی
 او پادشاهی کند، مردم یهودا در امنیت و قوم اسرائیل در صلح خواهند
 زیست. نام او 'خداوند عدالت ما است' خواهد بود.

^۷ «زمانی می‌آید که مردم دیگر به نام من، به عنوان خدای زنده‌ای که
 آن‌ها را از مصر بیرون آورده، سوگند یاد خواهند کرد. ^۸ آن‌ها در عوض
 به نام خدای زنده‌ای سوگند خواهند خورد که قوم اسرائیل را از سرزمین
 شمالی و سایر کشورهای که ایشان را در آن‌ها پراکنده کرده بودم،
 بازگردانده است. آنگاه آن‌ها در وطن خودشان زندگی خواهند کرد.»

پیام ارمیا دربارهٔ انبیا

^۹ به خاطر خداوند و به خاطر کلام قدّوس او،
 دلم شکسته و تمام وجودم می‌لرزد،
 مثل آدم مست و مثل کسی که شراب زیاد نوشیده است.

۱۰ این سرزمین از کسانی که به خداوند امین نیستند، پُر شده است؛

آن‌ها به زندگی شرارت بار خود ادامه می‌دهند و از قدرت خود سوءاستفاده می‌کنند.

به‌خاطر لعنت خداوند، تمام این سرزمین در ماتم است و تمام چراگاه‌ها خشک شده‌اند.

۱۱ خداوند می‌گوید:

«انبیا هم مانند کاهنان بدکاره‌اند؛

من آن‌ها را حتّی در معبدِ بزرگ در حال ارتکاب شرارت دیده‌ام.

۱۲ راه‌های آن‌ها لغزنده و تاریک است.

آن‌ها خواهند لغزید و خواهند افتاد.

من آن‌ها را دچار مصیبت خواهم کرد.

زمان مجازات نزدیک است.

من، خداوند، چنین گفته‌ام.

۱۳ من شاهد گناه انبیای سامره بوده‌ام.

آن‌ها در نام *بَعْل نبوّت کرده

قوم مرا گمراه ساخته‌اند.

۱۴ انبیای اورشلیم از آن‌ها هم بدترند.

آن‌ها زانی و دروغ‌گو هستند

و بدکاران را در انجام شرارت تشویق می‌کنند

به‌طوری که هیچ کس دست از شرارت برنمی‌دارد.

در نظر من،

این‌ها از مردم سُدوم و غُمورَه بهتر نیستند.

۱۵ «این است آنچه من، خداوند متعال دربارهٔ انبیای اورشلیم می‌گویم:

من به آن‌ها گیاه تلخ برای خوردن

و زهر برای نوشیدن خواهم داد،

چون کُفر و بی‌ایمانی را در تمام این سرزمین رواج داده‌اند.»

۱۶ خداوند متعال به مردم اورشلیم چنین گفت: «به آنچه انبیا می‌گویند،

گوش ندهید، چون آن‌ها به شما امید واهی می‌دهند. آن‌ها تصوّرات

خودشان را به شما می‌گویند، نه آنچه من به آن‌ها گفته‌ام. ۱۷ آن‌ها به

مردمی که به پیام من گوش نداده‌اند، همواره می‌گویند که همه‌چیز

به خوبی پیش خواهد رفت. آن‌ها به آدم‌های سرسخت که سخنان مرا باور نکرده‌اند، می‌گویند که هیچ بلایی بر آن‌ها نازل نخواهد شد.»
 ۱۸ من گفتم: «هیچ‌یک از این انبیا آن‌قدر به خداوند نزدیک نبود که بتواند افکار او را درک کند. هیچ‌یک از آن‌ها پیام او را نشنیده و نفهمیده و توجهی به سخنان او نکرده است. ۱۹ خشم او مثل توفان و تندی است که بر فراز سر شریان می‌خروشد. ۲۰ این توفان تا وقتی آنچه منظور نظر خداوند است صورت نگیرد، فروکش نخواهد کرد. در آینده‌ای نزدیک، مردم این را به‌طور واضح خواهند فهمید.»

۲۱ خداوند گفت: «من این انبیا را نفرستادم، ولی آن‌ها خودسرانه پیش رفتند؛ من به آن‌ها پیامی ندادم، ولی بدون موافقت من، به نام من سخن گفتند. ۲۲ اگر آن‌ها از نیت‌های من آگاه بودند، در آن صورت می‌توانستند پیام مرا به قوم من اعلام کنند و آن‌ها را از راه‌های ناراست و زندگی پُر گناهشان بازگردانند.»

۲۳ «من خدایی هستم که در همه‌جا حاضرم و محدود به محل خاصی نیستم. ۲۴ هیچ‌کس نمی‌تواند خود را از من پنهان کند تا من او را نبینم. آیا نمی‌دانید که من در همه‌جا در آسمان و زمین حضور دارم؟ ۲۵ من شنیده‌ام که آن انبیا چه چیزهای در نام من گفته‌اند؛ آن‌ها به دروغ به نام من نبوت کرده ادعا می‌کنند که در خواب آن پیام‌ها را از من دریافت کرده‌اند. ۲۶ تا به کی این انبیا با دروغ‌هایشان به گمراه کردن قوم من ادامه خواهند داد؟ ۲۷ آن‌ها فکر می‌کنند با خواب‌هایی که بیان می‌کنند، خواهند توانست قوم مرا وادار کنند تا نام مرا فراموش کنند، همان‌طور که پدران‌شان مرا فراموش کردند و به *بعل روی آوردند. ۲۸ نبی‌ای که خوابی می‌بیند باید بگوید که پیام او فقط یک خواب بوده، ولی نبی‌ای که از من پیامی گرفته، باید با امانت آن پیام را بازگو کند. در برابر گندم، کاه چه ارزشی دارد؟ ۲۹ پیام من آتش است و پُتکی که سنگ‌ها را خرد می‌کند. ۳۰ من بر ضد انبیایی هستم که گفته‌های یکدیگر را می‌دزدند و آن‌ها را به‌جای پیام من اعلام می‌کنند. ۳۱ من همچنین بر ضد انبیایی هستم که حرف‌های خود را از قول من بیان می‌کنند. ۳۲ به آنچه من، خداوند می‌گویم گوش دهید! من مخالف انبیایی هستم که خواب‌های پُر از دروغ خود را به‌جای پیامی از جانب من بیان می‌کنند. آن‌ها با بازگو کردن این خواب‌ها و با ادعاهای کاذب خود، قوم مرا گمراه می‌کنند. من آن‌ها را نفرستادم و مأمور نکردم و آن‌ها هیچ کمکی برای قوم من نیستند. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

باری سنگین برای خداوند

۳۳ خداوند به من گفت: «ای ارمیا، اگر یک نبی یا یک کاهن یا یک نفر از قوم من، از تو بپرسد، پیام خداوند چیست؟ به او بگو، 'تو بار سنگینی برای خداوند هستی و او از شرّ تو خلاص خواهد شد.' ۳۴ اگر یک نفر از قوم من، یا یک نبی یا یک کاهن این کلمات را به کار ببرد و بگوید، 'پیام خداوند ناگوار است' من آن شخص و خانواده او را مجازات خواهم کرد. ۳۵ در عوض، هر کس باید از دوستان و همسایگان خود بپرسد، «جواب خداوند چیست؟ خداوند چه گفته است؟» ۳۶ بنابراین آن‌ها نباید دیگر کلمات، 'پیام خداوند ناگوار است'، را به کار ببرند، چون اگر آن کلمات را به کار ببرند، کاری می‌کنم که پیام من واقعاً برایشان باری سنگین شود. مردم گفتار خدای خود، خداوند زنده و متعال، را دگرگون کرده‌اند. ۳۷ ای ارمیا، از انبیا بپرس، 'پاسخ خداوند برای شما چه بود؟ خداوند چه گفته است؟' ۳۸ اگر آن‌ها از اطاعت من سر باز زنند و بگویند، 'پیام خداوند ناگوار است'، آنگاه به آن‌ها بگو که ۳۹ من حتماً آن‌ها را به همراه شهری که به اجدادشان داده بودم، می‌گیرم و به جایی بسیار دور از حضور خودم خواهم انداخت. ۴۰ من آن‌ها را تا ابد رسوا و بی‌آبرو خواهم کرد.»

دو سبد انجیر

۲۴ بعد از آنکه نبوکدنصر پادشاه بابل، یهویاکین پادشاه یهودا پسر یهویاقیم را به همراه رهبران یهودا، صنعت‌گران و کارگران ماهر به اسارت به بابل برد، خداوند در رؤیا دو سبد انجیر را به من نشان داد که در جلوی معبد بزرگ گذاشته شده بودند. ۲ سبد اول پُر از انجیرهای خوب و زودرس بود، ولی انجیرهای سبد دوم همه بسیار بد و غیرقابل خوردن بودند. ۳ آنگاه خداوند به من گفت: «ای ارمیا، چه می‌بینی؟»

جواب دادم: «انجیر می‌بینم. انجیرهای خوب بسیار خوبند، و انجیرهای بد آن قدر بد هستند که کسی نمی‌تواند آن‌ها را بخورد.» ۴ پس از آن، خداوند به من گفت: ۵ «از نظر من، یهوه، خدای اسرائیل کسانی که به بابل برده شده‌اند، مثل این انجیرهای خوب هستند و من با آن‌ها مهربان خواهم بود. ۶ من مواظب آن‌ها خواهم بود و آن‌ها را به این سرزمین برخواهم گردانید. من آن‌ها را بنا کرده مانع ویرانی آن‌ها خواهم شد؛ من آن‌ها را مثل نهالی خواهم کاشت و نخواهم گذاشت ریشه‌کن شوند. ۷ به آن‌ها این اشتیاق را خواهم داد که بدانند من خداوند

هستم. در آن صورت آن‌ها قوم من و من خدای آن‌ها خواهم بود و آن‌ها از صمیم قلب به سوی من بازخواهند گشت.
 ۸ «اما دربارهٔ صدقیا، پادشاه یهودا و سیاستمداران اطراف او، و بقیهٔ مردم اورشلیم که در این سرزمین مانده‌اند و یا به مصر رفته‌اند، من، خداوند با آن‌ها مثل انجیرهای بدی رفتار می‌کنم که غیرقابل خوردن هستند. ۹ آن‌ها را به چنان مصیبتی گرفتار خواهم کرد که باعث عبرت تمام ملت‌ها باشند. آن‌ها موجب تفریح، شوخی و مسخره مردم خواهند بود و نام آن‌ها در هر جا که ایشان را پراکنده کنم، مثل لعن و نفرین خواهد بود. ۱۰ من جنگ و گرسنگی و بیماری نصیبشان خواهم ساخت تا این که هیچ‌یک از آن‌ها در سرزمینی که به آن‌ها و به اجدادشان داده بودم، باقی نمانند.»

دشمن شمالی

۲۵

در سال چهارم سلطنت یهوایقیم پسر یوشیا پادشاه یهودا، که هم‌زمان با اولین سال سلطنت نبوکدنصر پادشاه بابل بود، پیامی از جانب خداوند برای تمام مردم یهودا دریافت کردم. ۲ من به تمام مردم یهودا و اورشلیم گفتم: ۳ «مدّت بیست و سه سال، یعنی از سیزدهمین سال سلطنت یوشیا پسر آمون تا به امروز، خداوند با من سخن گفته و من در رساندن پیام‌های او به شما غفلت نکرده‌ام. اما شما اعتنایی به آن‌ها نکردید. ۴ هرچند خداوند به فرستادن انبیای خود ادامه داد، ولی شما به آن‌ها گوش ندادید و به گفته‌هایشان توجه نکردید. ۵ آن‌ها از شما می‌خواستند از راه‌های گناه‌آلود خود بازگردید و از شرارت دست بردارید تا بتوانید به زندگی در سرزمینی که خداوند برای همیشه به شما و اجدادتان داده است، ادامه دهید. ۶ آن‌ها به شما گفتند از پرستش سایر خدایان خودداری کنید و خداوند را با پرستش بُت‌هایی که خودتان ساخته‌اید، به خشم نیاورید. اگر از خداوند اطاعت می‌کردید، او شما را تنبیه نمی‌کرد. ۷ اما خداوند خودش می‌گوید که شما به او گوش ندادید و در عوض با بُت‌های خود او را به خشم آوردید و مستوجب مجازات شدید.

۸ پس چون، یه او گوش نمی‌دهید، خداوند متعال می‌گوید، ۹ من به دنبال تمام ملت‌هایی که در شمال زندگی می‌کنند و به دنبال بندهٔ خودم نبوکدنصر پادشاه بابل خواهم فرستاد تا آمده با یهودا و ساکنان آن و همچنین با ملت‌های همسایه بجنگد. من این ملت و همسایه‌های او را ویران خواهم کرد و تا به‌ابد به صورت مخروبه‌ای متروک که موجب وحشت هر بیننده‌ای باشد، باقی خواهد ماند. من، خداوند، چنین

گفته‌ام. ^{۱۰} من به فریادهای شادی و خوشی و جشن‌های عروسی آنها خاتمه خواهم داد. چراغ‌هایشان بی‌روغن و مزرعه‌های آنها بی‌غله خواهد شد. ^{۱۱} تمام این سرزمین به ویرانه‌ای متروک مبدّل خواهد شد که موجب وحشت هر بیننده‌ای خواهد بود. یهودا و ملت‌های همسایه برای مدت هفتاد سال در خدمت پادشاه بابل خواهند بود. ^{۱۲} بعد از آن من بابل و پادشاه آن را به‌خاطر گناهانشان مجازات خواهم کرد. من آن سرزمین را ویران خواهم کرد و برای همیشه به‌صورت مخروبه‌ای درخواهم آورد. ^{۱۳} من بابل را با همان مصیبت‌هایی که به‌وسیلهٔ ارمیا در مورد ملت‌ها گفته بودم و در این کتاب ثبت شده، مجازات خواهم کرد. ^{۱۴} من بابلیان را به جزای کارهایشان خواهم رسانید و ملت‌های زیادی و پادشاهان بزرگی، آنها را اسیر خواهند کرد.»

حکم خداوند برای ملت‌ها

^{۱۵} یهوه، خدای اسرائیل به من گفت: «این جام شراب از خشم من لبریز است. آن را بگیر و نزد ملت‌هایی که تو را نزدشان می‌فرستم، برده ایشان را از آن جام بنوشان. ^{۱۶} وقتی آنها بنوشند، سرگیجه خواهند گرفت و به‌خاطر جنگی که بر ضد آنها می‌فرستم، عقلشان را از دست خواهند داد.»

^{۱۷} پس من جام را از دست خداوند گرفتم و آن را به ملت‌هایی دادم که خداوند مرا نزد آنها فرستاده بود و آنها را وادار کردم از آن بنوشند. ^{۱۸} از آن جام به اورشلیم و شهرهای یهودا و به پادشاهان و رهبران آنها نوشانیدم تا تمام آن سرزمین تبدیل به بیابان و منظره‌ای وحشتناک و تکان‌دهنده شد، تا حدّی که مردم آنجا حتّی تا به امروز از نام آنها مثل لعن و نفرین استفاده می‌کنند.

^{۱۹-۲۶} سایر اشخاصی که می‌بایست از آن جام بنوشند عبارت‌اند از:

فرعون مصر با بزرگان و رهبران آنجا،

تمام مصریان و تمام خارجی‌های مقیم مصر،

تمام پادشاهان سرزمین عوص،

تمام پادشاهان سرزمین فلسطین: شهرهای آشقلون، غزه،

عقرون، و باقی‌مانده‌های شهر آشدود،

تمام مردم آدوم، موآب و عمون،

تمام پادشاهان صور و صیدون،

تمام پادشاهان سرزمین‌های اطراف مدیترانه،

شهرهای ددان، تیما و بوز،

تمام مردمی که موهای سرخود را کوتاه می‌کنند،

تمام پادشاهان عربستان،
تمام پادشاهان قبایلی که در بیابان هستند،
تمام پادشاهان زمری، عیلام و ماد
تمام پادشاهان سرزمین‌های شمال، از دور و نزدیک، یکی پس
از دیگری.

تمام ملّت‌های روی زمین مجبور بودند از آن بنوشند و آخر از همه
پادشاه بابل از آن نوشید.

۲۷ آنگاه خداوند به من گفت: «به مردم بگو که من، خداوند متعال،
خدای اسرائیل به آن‌ها امر می‌کنم آن‌قدر بنوشند که مست شوند و
قی کنند و به‌خاطر جنگی که بر ضد آن‌ها برپا می‌کنم، چنان از پای
درآیند که دیگر توان برخاستن نداشته باشند. ۲۸ اگر آن‌ها از گرفتن جام
از دست تو و نوشیدن آن امتناع ورزند، به آن‌ها بگو که خداوند متعال
می‌گوید، باید بنوشید. ۲۹ کار ویران‌سازی را از شهر خودم شروع
کرد. آیا آن‌ها فکر می‌کنند می‌توانند از مجازات بگریزند؟ نه، آن‌ها
مجازات خواهند شد، چون من تمام مردم روی زمین را گرفتار جنگ
خواهم ساخت. من، خداوند متعال، چنین گفته‌ام.

۳۰ «ای اِرمیا، تو باید هرچه را من گفته‌ام اعلام کنی. تو باید به این
مردم بگویی،

'خداوند از آسمان می‌خروشد،

و از مکان مقدّس و متعال خود مثل رعد می‌غرد.

او بر ضد قوم خود بانگ برمی‌آورد؛

او همانند مردی که انگور را می‌فشارد، فریاد می‌زند،

و تمام مردم روی زمین فریاد او را خواهند شنید.

۳۱ طنین صدای او تا دورترین نقاط دنیا شنیده خواهد شد.

خداوند علیه تمام ملّت‌ها اقامه دعوی کرده است.

او تمام مردم را به محاکمه خواهد کشید

و شریران را محکوم به مرگ خواهد کرد.

خداوند سخن گفته است. ۱»

۳۲ خداوند متعال می‌گوید که ملّت‌ها یکی پس از دیگری گرفتار
مصیبت و بلا خواهند شد و توفان در دورترین نقاط جهان در حال
شکل گرفتن است. ۳۳ در آن روز، اجساد کسانی که به‌وسیله خداوند
کشته شده‌اند، در سرتاسر دنیا پراکنده خواهد بود. کسی برای آن‌ها
ماتم نخواهد گرفت و کسی آن‌ها را برای دفن کردن نخواهد برد. آن‌ها
مثل انبوهی از کود بر روی زمین انباشته خواهند شد.

۳۴ شما، ای رهبران و ای شبانان قوم فریاد بزنید؛ با صدای بلند فریاد بزنید! ماتم بگیرید و در خاکستر بغلطید. روز کشتار شما فرارسیده و شما مثل گوسفند فربه، به دست قصاب خواهید افتاد. ۳۵ راهی برای فرار شما وجود نخواهد داشت. ۳۶ شما در غم و غصه هستید و گریه و زاری می کنید، چون خداوند در خشم خودش ملت شما را نابود کرده و سرزمین آرام شما را ویران ساخته است. ۳۷-۳۸ خداوند مثل شیری که لانه خود را ترک کرده باشد، شما را ترک کرده است. وحشت جنگ و غضب خداوند این سرزمین را به بیابانی بی آب و علف مبدل کرده است.

ارمیا به دادگاه آورده می شود

۲۶

مدّت کوتاهی بعد از آنکه یهوایقیم، پسر یوشیا پادشاه یهودا شد، ۲ خداوند به من گفت: «در وسط حیاط معبدِ بزرگ بایست و هرچه را به تو امر کرده ام، به مردمی که از شهرهای یهودا برای پرستش به اینجا می آیند، اعلام کن و کلمه ای از آن را کم نکن. ۳ شاید مردم گوش کنند و از راه های ناراست خود بازگردند. اگر آن ها بازگردند، من هم از تصمیم خود برای نابود کردن آن ها به خاطر شرارت هایشان، منصرف خواهم شد.»

۴ خداوند به من گفت که به مردم بگویم: «من خداوند گفته ام که شما با اطاعت از تعالیمی که من به شما داده ام، مرا پیروی کنید و به سخنان خادمان من یعنی انبیا، کسانی که من پیوسته برای شما فرستاده ام، توجه کنید. ولی شما هرگز آنچه را که آن ها گفتند، اطاعت نکردید. ۵ اگر به بی اطاعتی ادامه دهید، در آن صورت همان بلایی که بر سر شیلوله آوردم، بر سر این معبدِ بزرگ نیز خواهم آورد و تمام ملت ها نام این شهر را به عنوان لعن و نفرین به کار خواهند برد.»

۷ تمام کاهنان، انبیا و همه مردم آنچه را در معبدِ بزرگ گفتم، شنیدند. ۸ به محض این که آنچه را که خداوند امر کرده بود، گفتم، آن ها مرا گرفتند و فریاد زدند: «تو باید به خاطر این سخنان کشته شوی! ۹ چرا به نام خداوند نبوت کرده می گویی که این معبدِ بزرگ به سرنوشت شیلوله مبتلا خواهد شد و این شهر ویران می شود و دیگر کسی در آن زندگی نخواهد کرد؟» آنگاه مردم از هر طرف دور من ازدحام کردند.

۱۰ وقتی رهبران یهودا از این واقعه باخبر شدند، باعجله خود را از کاخ سلطنتی به معبدِ بزرگ رسانیدند و در دروازه نو در جاهای خود نشستند. ۱۱ آنگاه کاهنان و انبیا به رهبران و عامه مردم چنین گفتند: «این مرد سزاوار حکم مرگ است، چون علیه شهر ما سخن گفته است. شما با گوش خودتان آن را شنیده اید.»

۱۲ آنگاه من گفتم: «خداوند مرا فرستاد تا همه چیز را علیه این معبدِ بزرگ و این شهر اعلام کنم. ۱۳ شما باید راه و روش و کردار خود را در زندگی تغییر دهید و از یهوه، خدای خود اطاعت کنید. اگر شما چنین کنید، او نیز از تصمیم خود برای نابودی شما منصرف خواهد شد. ۱۴ اما در مورد من، در اختیار شما هستم! با من هرطور که صلاح می‌دانید منصفانه رفتار کنید. ۱۵ اما شما مطمئن باشید چه می‌کنید: اگر مرا بکشید، شما و مردم این شهر باید بدانید که مرد بی‌گناهی را کشته‌اید، و خون او به گردن شما خواهد بود، چون خداوند مرا فرستاده تا این پیام را به شما بدهم.

۱۶ آنگاه مردم و رهبران قوم به کاهنان و انبیا گفتند: «این مرد به نام یهوه، خدای ما سخن گفته است و او نباید کشته شود.»
 ۱۷ بعد از آن بعضی از رهبران قوم برخاستند و به مردمی که در آنجا جمع شده بودند گفتند: ۱۸ «در زمانی که حزقیای پادشاه یهودا بود، میکاه مورثی که یک نبی بود، به مردم گفته بود که خداوند متعال گفته است: 'اورشلیم مثل کشتزاری که شخم خورده باشد، زیر و رو خواهد شد؛

اورشلیم به تپه‌ای مخروبه،
 و کوهی که معبدِ بزرگ بر آن است، به جنگلی مبدل خواهد شد.»

۱۹ رهبران قوم در ادامه گفتند: «حزقیای پادشاه و مردم یهودا، میکاه را نکشتند. برعکس، حزقیای خداوند را تکریم کرد و سعی کرد حمایت او را جلب کند. خداوند نیز از مصیبتی که گفته بود به سر آن‌ها خواهد آورد، منصرف شد. اکنون نزدیک است ما بلای بزرگی برای خود به وجود آوریم.»

(۲۰ نبی دیگری به نام اوریا پسر شمعی از اهالی قریت یعاریم مثل ارمیا به نام خداوند علیه این شهر و مردم آن سخن گفت. ۲۱ وقتی یهوایقیم پادشاه و سربازان و درباریان او این را شنیدند، پادشاه سعی کرد او را بکشد. وقتی اوریا از آن باخبر شد، از ترس به مصر فرار کرد. ۲۲ یهوایقیم پادشاه، الناتان پسر عکبور را همراه عده‌ای به مصر فرستاد تا اوریا را دستگیر کنند. ۲۳ آن‌ها او را گرفته و به حضور یهوایقیم پادشاه آوردند. پادشاه هم دستور داد او را بکشند و جسدش را در قبرستان عمومی بیندازد.)
 ۲۴ چون من از حمایت آخیقام پسر شافان، برخوردار بودم، مرا به دست مردم ندادند تا کشته شوم.

حمل یوغ به وسیله ارمیا

۲۷

مَدَّت کمی بعد از آنکه صِدْقیا پسر یوشیا، پادشاه یهودا شد، خداوند از من خواست^۲ که با تسمه‌های چرمی و الوارهای چوبی، یوغی درست کنم و به گردن خود ببندازم.^۳ سپس خداوند به من گفت پیامی به پادشاهان آدوم، موآب، عَمون، صور و صیدون توسط سفیرانشان که برای دیدن حَزْقِیای پادشاه به اورشلیم آمده بودند، بفرستم.^۴ خداوند متعال، خدای اسرائیل به من گفت به آن‌ها دستور بدهم تا به پادشاهان خود بگویند که خداوند می‌فرماید: «با قدرت عظیم خودم تمام جهان، تمام انسان‌ها و حیوانات روی زمین را آفریدم، و من اختیار آن را به هر کس که بخواهم می‌دهم.^۵ من آن کسی هستم که تمام مَلَت‌ها را تسلیم بنده خودم، نبوکدنصر پادشاه بابل کرده‌ام، و حتی حیوانات وحشی را به خدمت او واداشتم.^۶ تمام مَلَت‌ها در خدمت او، پسرش و نوه‌اش خواهند بود تا روزی که مَلَت خودش سقوط کند. آنگاه مَلَت او در خدمت مَلَت‌های زورمند و پادشاهان بزرگ در خواهد آمد.^۷ اما اگر مَلَتی یا مملکتی تسلیم قدرت او نشود، در آن صورت من آن مَلَت را با جنگ، گرسنگی و بیماری مجازات خواهم کرد و اجازه خواهم داد تا نبوکدنصر سرزمینشان را کاملاً نابود سازد.^۸ به انبیای خودتان و یا به کسانی که ادعا می‌کنند می‌توانند آینده را با خواب و رؤیا و یا با احضار ارواح و یا با جادوگری پیش‌بینی کنند، گوش ندهید. آن‌ها همه به شما می‌گویند که تسلیم پادشاه بابل نشوید.^۹ آن‌ها شما را فریب می‌دهند و این باعث خواهد شد که شما را از سرزمین خودتان تبعید کنند. من شما را بیرون خواهم راند و شما نابود خواهید شد.^{۱۰} اما اگر مَلَتی تسلیم پادشاه بابل شود و در خدمت او درآید، در آن صورت به او اجازه خواهم داد در زمین خود بماند تا در آنجا زراعت و زندگی کند. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

^{۱۱} من همان سخن را به صِدْقیا پادشاه یهودا، گفتم: «تسلیم پادشاه بابل شو. در خدمت او و مَلَت او در بیا تا زنده بمانی.^{۱۲} چرا باید تو و مَلَت تو در جنگ، یا گرسنگی و یا بیماری کشته شوی؟ خداوند می‌گوید این است سرنوشت هر مَلتی که تسلیم پادشاه بابل نشود.^{۱۳} به انبیایی که می‌گویند تسلیم او نشوید، گوش ندهید. آن‌ها شما را فریب می‌دهند.^{۱۴} خداوند خودش گفته است که او آن‌ها را نفرستاده است و آن‌ها به نام خداوند به شما دروغ می‌گویند. در نتیجه او شما و انبیای شما را که چنین دروغ‌هایی می‌گویند، بیرون خواهد راند و خواهد کشت.»

۱۶ و به کاهنان و مردم گفتم که خداوند فرموده: «به انبیایی که می گویند اشیاء قیمتی معبدِ بزرگ به زودی از بابل بازگردانده می شود، گوش ندهید. آن ها دروغ می گویند. ۱۷ به حرف های آن ها گوش ندهید. تسلیم پادشاه بابل شوید تا زنده بمانید! چرا این شهر باید به تل خاک تبدیل شود؟ ۱۸ اگر آن ها واقعاً نبی هستند و اگر از من پیامی گرفته اند، بگذارید از من، خداوند متعال بخواهند تا اجازه ندهم اشیاء قیمتی ای که در معبدِ بزرگ و در کاخ سلطنتی باقی مانده است، به بابل برده شود.»

۱۹ (وقتی نبوکدنصر پادشاه، یهو یاکین پسر یهو یاقیم را به همراه بزرگان یهودا و اورشلیم به بابل برد، پاره ای از اشیاء ارزشمند مانند ستون ها و حوضچه ها و پایه های برنزی و سایر ذخایر معبدِ بزرگ را با خود نبرد.)

۲۱ «به آنچه من، خداوند متعال، خدای اسرائیل دربارهٔ ظروف قیمتی باقی مانده در معبدِ بزرگ و کاخ سلطنتی در اورشلیم می گویم، گوش دهید. ۲۲ آن ها را به بابل خواهند برد و در آنجا خواهند ماند تا زمانی که دوباره مورد توجه من قرار گیرند. آنگاه آن ها را به اینجا برمی گردانم. من، خداوند، چنین گفته ام.»

ارمیا و حَنّیای نبی

۲۸ در همان سال، در پنجمین ماه از چهارمین سال سلطنت حزقیای پادشاه، حَنّیا پسر عزور که یکی از انبیای شهر جبعون بود، در معبدِ بزرگ با من صحبت کرد. در حضور کاهنان و مردم، او به من گفت ۲ که خداوند متعال، خدای اسرائیل گفته است: «من قدرت پادشاه بابل را درهم شکسته ام. ۳ تا دو سال دیگر، من تمام ذخایر معبدِ بزرگ را که نبوکدنصر به بابل برده، به اینجا برمی گردانم. ۴ من همچنین یهو یاکین پادشاه یهودا، پسر یهو یاقیم را به همراه مردم یهودا که به اسارت به بابل برده شده اند، برمی گردانم. بلکه من قدرت پادشاه بابل را درهم خواهم شکست. من، خداوند، چنین گفته ام.»

۵ آنگاه من در حضور کاهنان و تمام مردمی که در معبدِ بزرگ ایستاده بودند، به حَنّیا گفتم: ۶ «بسیار خوب! امیدوارم خداوند چنین کند! البته، می خواهم خداوند پیشگویی تو را عملی سازد و تمام اشیاء معبدِ بزرگ را به همراه تمام مردمی که به اسارت برده شده اند، بازگرداند، ۷ اما به آنچه من به تو و به این مردم می گویم گوش کن. ۸ انبیایی که در زمان های قدیم، قبل از من و تو آمده بودند، جنگ، گرسنگی و بیماری را در بین ملت ها و مملکت های پُر قدرت پیشگویی کردند. ۹ اما نبی ای که نوید صلح می دهد، فقط وقتی پیام او تحقق یابد، ثابت می شود که پیامش از جانب خداوند بوده است.»

۱۰ آنگاه حَننیا نبی یوغ را از گردن من برداشت و آن را شکست ۱۱ و در حضور تمام مردم گفت: «خداوند گوید که به همین طریق یوغی را که نبوکدنصر به گردن تمام ملّت‌ها نهاده، خواهد شکست، و او این کار را در مدّت دو سال انجام خواهد داد.» آنگاه آنجا را ترک کردم.

۱۲ مدّتی بعد از آنکه حَنیا یوغ را از گردن من شکست خداوند به من گفت ۱۳ که بروم و به حَننیا بگویم: «خداوند می‌گوید تو ممکن است بتوانی یک یوغ چوبی را بشکنی امّا یوغ آهنین جایگزین آن خواهد شد. ۱۴ خداوند متعال، خدای اسرائیل گفته است که او یوغی آهنین برگردن این ملّت خواهد گذاشت و آن‌ها به خدمت نبوکدنصر پادشاه بابل، در خواهند آمد. خداوند گفته است که حتّی حیوانات وحشی در خدمت او خواهند بود.»

۱۵ آنگاه، من به حَننیا چنین گفتم: «ای حَننیا گوش کن، خداوند تو را نفرستاده است و تو می‌خواهی این مردم دروغ‌های تو را باور کنند. ۱۶ به همین خاطر خداوند خودش می‌گوید که از شرّ تو خلاص خواهد شد. قبل از پایان این سال، تو خواهی مُرد، چون تو از مردم خواسته‌ای بر ضد خداوند برخیزند.» ۱۷ و حَننیا در هفتمین ماه همان سال مُرد.

نامهٔ ارمیا به یهودیان بابل

۲۹

من نامه‌ای به کاهنان، انبیا و رهبران قوم و همچنین به بقیّه کسانی که نبوکدنصر از اورشلیم به اسارت به بابل برده بود، نوشتم. ۲ من آن را بعد از آنکه یهویاکین پادشاه، مادرش، درباریان و رهبران یهودا و اورشلیم به همراه پیشه‌وران و کارگران ماهر به اسارت رفته بودند، نوشتم. ۳ من آن نامه را به اِلِعیَسه، پسر شافان و جَمَرِیا پسر حَلَقِیا، یعنی سفیرانی که صِدِقیّا، پادشاه یهودا، نزد نبوکدنصر پادشاه بابل فرستاد، دادم. متن نامه چنین بود:

۴ «خداوند متعال، خدای اسرائیل به همهٔ کسانی که اجازه داد نبوکدنصر آن‌ها را از اورشلیم به بابل به اسارت ببرد، چنین می‌گوید: ۵ برای خودتان خانه بسازید و در آن ساکن شوید. در باغ‌هایتان کشت و کار کنید و ثمر آن را بخورید. ۶ ازدواج کنید و صاحب فرزندان شوید. بعد بگذارید فرزندان شما ازدواج کنند تا آن‌ها هم دارای فرزند شوند. باید تعداد شما افزون شود، نه کم. ۷ برای رونق و سعادت شهرهایی که من شما را به آنجا به اسارت فرستاده‌ام، بکوشید. برای آن‌ها نزد من دعا کنید، چون اگر آن‌ها کامیاب شوند، شما هم کامیاب خواهید بود. ۸ من خداوند متعال، خدای اسرائیل به شما می‌گویم از کسانی که در میان شما به نام نبی یا به هر نام دیگری ادّعا می‌کنند که

آینده را پیشگویی می کنند، بر حذر باشید و فریب آن ها را نخورید. به خواب های آن ها اعتنایی نکنید. ^۹ آن ها به نام من به شما دروغ می گویند. من آن ها را نفرستادم. من، خداوند چنین گفته ام.

^{۱۰} «خداوند می گوید، 'وقتی دوره هفتادساله اسارت بابل به پایان برسد، من نگرانی و توجه خودم را نسبت به شما نشان خواهم داد و من به عهد خود وفا خواهم کرد و شما را به سرزمین خودتان برخواهم گردانید. ^{۱۱} تنها من هستم که از سرنوشتی که برای شما تعیین کرده ام، آگاهم، سرنوشتی که برای شما رفاه و سعادت می آورد نه مصیبت، تا این که آینده امیدبخشی را به شما عطا کنم. ^{۱۲} آنگاه شما به سوی من برخواهید گشت، حاجت خودتان را از من خواهید خواست و من حاجت شما را برآورده خواهم کرد. ^{۱۳} شما مرا خواهید طلبید و مرا خواهید یافت، چون از صمیم قلب خواهان من خواهید بود. ^{۱۴} آری، من می گویم شما مرا خواهید یافت و من شما را به سرزمین خودتان برخواهم گردانید. من شما را از تمام ممالک و از هر جایی که شما را پراکنده کرده ام، جمع خواهم کرد و شما را به همان جایی که قبل از اسارت زندگی می کردید، برخواهم گردانید. من، خداوند، چنین گفته ام.

^{۱۵} «شما می گوئید خداوند به شما در بابل انبیایی داده است. ^{۱۶} به سخنان خداوند درباره پادشاهی که امروز بر مملکتی حکومت می کند که روزی داوود حکمران آن بود، و به گفتار او درباره مردم این شهر که هنوز بستگان شما، یعنی آن هایی که به اسارت نرفته اند، در آن زندگی می کنند، گوش دهید. ^{۱۷} خداوند متعال می گوید، 'من آن ها را گرفتار جنگ و گرسنگی و بیماری خواهم کرد؛ من آن ها را مثل انجیر بسیار بدی خواهم ساخت که قابل خوردن نیستند. ^{۱۸} من با جنگ، گرسنگی و بیماری آن ها را تعقیب خواهم کرد، به طوری که تمام ملت ها از مشاهده آن ها به وحشت بیفتند. آن ها را به هرکجا بفرستم، مردم از آنچه بر آن ها واقع شده است، در ترس و وحشت فرو خواهند رفت. آن ها مورد تمسخر دیگران واقع می شوند و نام آن ها را مثل لعن و نفرین به کار خواهند برد. ^{۱۹} این بلاها بر سر آن ها خواهد آمد چون به پیام هایی که من مکرراً توسط بند گانم، انبیا، برایشان فرستادم، توجهی نکردند. آن ها نخواستند به سخنان من گوش دهند. ^{۲۰} شما، یعنی تمام کسانی که من شما را به بابل تبعید کردم، به آنچه من، خداوند، می گویم گوش دهید.

^{۲۱} «خداوند متعال، خدای اسرائیل درباره آخاب، پسر قولا یا، و صِدْقِیا، پسر مَعَسِیا، کسانی که در نام خداوند به شما دروغ می گویند،

گفته است که او آن‌ها را تسلیم نبوکدنصر پادشاه بابل خواهد کرد و او در برابر چشمان شما آن‌ها را خواهد کشت.^{۲۲} هرگاه کسانی که از اورشلیم به اسارت به بابل برده شده بودند، بخواهند به کسی نفرین کنند، خواهند گفت، 'خداوند با تو همان‌طور عمل کند که با صدِقیّا و آخاب کرد، یعنی کسانی که به‌وسیلهٔ پادشاه بابل زنده سوزانده شدند.'^{۲۳} سرنوشت آن‌ها همین خواهد بود. چون آن‌ها مرتکب زنا شده‌اند و در نام من دروغ گفته‌اند. این خلاف ارادهٔ خداوند بود. او می‌داند آن‌ها چه کرده‌اند و شاهد کارهای آن‌ها است. خداوند چنین گفته است.»

نامهٔ شَمعیّا

^{۲۴-۲۵} خداوند متعال، خدای اسرائیل، پیغامی به من داد برای شَمعیّای نحلامی، که نامه‌ای به امضای خودش به همهٔ مردم اورشلیم و همچنین به صَفَنیّای کاهن، پسر مَعَسیّا، و به سایر کاهنان فرستاده بود. او در این نامه به صَفَنیّا و شَمعیّا چنین نوشته بود:

^{۲۶} «خداوند تو را به جای یهویدا ع به کهنانت رسانیده است و تو اکنون سرپرست امور معبد بزرگ هستی. وظیفهٔ تو است که تمام دیوانگانی را که ادّعی نبوّت می‌کند، با زنجیر ببندی و به گردنشان قلابه‌ای آهنین ببندازی.^{۲۷} تو چرا چنین کاری در مورد اِرمیای عَناتوتی که ادّعی نبوّت می‌کند، انجام نداده‌ای؟^{۲۸} باید جلوی او گرفته شود چون او به مردم در بابل گفته است که دوران اسارت آن‌ها طولانی خواهد بود و آن‌ها باید برای خودشان خانه بسازند و در آنجا زندگی کنند، در باغ‌هایشان نهال بکارند و از میوهٔ آن بخورند.»

^{۲۹} صَفَنیّا نامه را برای من خواند^{۳۰} و بعد از آن خداوند به من گفت که ^{۳۱-۳۲} این پیام را دربارهٔ شَمعیّا به تمام اسیرانی که در بابل هستند بفرستم: «من خداوند، شَمعیّا و فرزندانش را تنبیه خواهم کرد. من او را نفرستادم، امّا او به شما چنین وانمود کرد که یک نبی است. او دیگر در بین شما فرزندانِ نخواهد داشت. او آن‌قدر زنده نخواهد ماند تا خیر و برکاتی را که برای قوم خود خواهم آورد، ببیند؛ چون او آن‌ها را بر ضد من برانگیخت. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

وَعْدَةُ خدَاوند به قوم خود

یَهُوه، خدای اسرائیل،^۲ به من گفت: «هرآنچه را که به تو گفته‌ام، در کتابی بنویس،^۳ چون زمانی خواهد آمد که من کامیابی قوم خودم، اسرائیل و یهودا، را به آن‌ها بازخواهم گردانید. من آن‌ها را به سرزمینی که به اجدادشان داده بودم، برخوام گردانید و

آن‌ها دوباره آن را تصاحب خواهند کرد. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»
 ۴ خداوند به مردم اسرائیل و یهودا می‌گوید:
 ۵ «من فریادهای ناشی از وحشت را می‌شنوم،
 صدای ترس، نه صلح و آرامش.
 ۶ لحظه‌ای صبر کنید و بیندیشید!
 آیا یک مرد می‌تواند بچه بزاید؟
 پس چرا تمام مردان، مانند زنی در حال زایمان، دست‌های خودشان
 را روی شکمشان گذاشته‌اند؟
 چرا رنگ صورت آن‌ها پریده است؟
 ۷ روزهای هولناکی در پیش است،
 و هیچ زمان دیگری را نمی‌توان با آن مقایسه کرد؛
 آن زمان روزهای سختی و پریشانی برای قوم من خواهد بود،
 اما آن‌ها زنده خواهند ماند.»

۸ خداوند متعال می‌گوید: «وقتی آن روز برسد، من یوغ را از گردن
 آن‌ها برخواهم داشت و زنجیرهای آنان را پاره خواهم کرد و دیگر برده
 بیگانگان نخواهند بود. ۹ در عوض، آن‌ها در خدمت من، یهوه، خدای
 آن‌ها و کسی از نسل داوود که من او را به پادشاهی نصب می‌کنم،
 خواهند بود.

۱۰ ای قوم من، ترسان نباشید؛

ای مردم اسرائیل وحشت نکنید.

من شما را از آن سرزمین دور،

سرزمینی که در آن به اسارت رفته‌اید، نجات خواهم داد.

شما به وطن خود برخواهید گشت و در صلح و آرامش خواهید
 زیست.

شما در امنیت زندگی خواهید کرد و هیچ کس شما را نخواهد
 ترسانید.

۱۱ من نزد شما خواهم آمد و شما را نجات خواهم داد.

من تمام ملت‌هایی را که شما در میان آن‌ها پراکنده شده‌اید،

از بین خواهم برد،

اما شما را نابود نخواهم کرد.

شما را بدون مجازات نخواهم گذاشت،

اما مجازات شما عادلانه خواهد بود.

من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

۱۲ خداوند به قوم خود می گوید:

«زخم های تو غیر قابل علاج،

و جراحات تو درمان شدنی نیست.

۱۳ کسی نیست که به یاری تو بیاید،

و برای زخم های تو درمانی وجود ندارد

و امیدی به شفای تو نیست.

۱۴ تمام یارانت تو را فراموش کرده اند،

و دیگر اهمیتی به تو نمی دهند.

من مثل یک دشمن به تو حمله کردم؛

مجازات تو سخت بود،

چون گناهانت بی شمار

و شرارت های بی حد است.

۱۵ دیگر از جراحات های خود شکایت نکن،

چون علاجی برای تو وجود ندارد.

من تو را این طور مجازات کردم،

چون گناهانت بی شمار

و شرارت های بی حد است،

۱۶ اما اکنون هرکه تو را ببلعد، بلعیده خواهد شد

و تمام دشمنانت به اسارت برده خواهند شد.

به تمام کسانی که به تو ظلم کنند، ظلم خواهد شد،

و تمام کسانی که تو را غارت کردند، غارت خواهند شد.

۱۷ من بار دیگر سلامتی تو را برخوادم گردانید

و زخم های تو را درمان خواهم کرد،

هرچند دشمنانت می گویند،

۱* صهیون متروک شده

و دیگر کسی به آن اهمیتی نمی دهد.

من، خداوند، چنین گفته ام.»

۱۸ خداوند می گوید:

«من قوم خود را به سرزمین خودشان بازخواهم گردانید

و نسبت به خانواده های آن ها رحیم خواهم بود،

اورشلیم بازسازی خواهد شد،

و کاخ آن به حالت نخست برخواهد گشت.

۱۹ مردمی که در آنجا زندگی می کنند، با سرودهای خودشان مرا

ستایش خواهند کرد

و فریاد شادی همه جا شنیده خواهد شد.
برکت من شامل حال آن‌ها می‌شود و تعدادشان افزون خواهد شد،

برکت من بر ایشان افتخار و سربلندی خواهد آورد.
۲۰ من قدرت گذشته را به قوم برخوادم گردانید
و آن‌ها را در جای خودشان استوار خواهم کرد،
و هر کسی را که به آن‌ها ظلم کند، مجازات خواهم کرد.
۲۱ فرمانروای خودشان از میان همین قوم
و شاهزاده آن‌ها از میان مردم خودشان برخوادم خواست.
وقتی او را به حضور بخوانم، حاضر می‌شود،
چون کسی جرأت نمی‌کند بدون دعوت نزد من بیاید.
۲۲ آن‌ها قوم من و من خدای آن‌ها خواهم بود.
من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

۲۳ خشم خداوند، مانند توفان و تندیابی است که در بالای سر شریان
می‌خروشد. ۲۴ این توفان آرام نخواهد شد تا آنچه منظور نظر او است انجام
شود. در آینده نزدیک، قوم من این را به‌طور واضح درک خواهند کرد.

بازگشت اسیران به وطن خود

خداوند می‌گوید: «زمانی می‌آید که من خدای تمام
طایفه‌های قوم اسرائیل خواهم بود و آن‌ها قوم من خواهند
بود. ۲ در بیابان به کسانی که از مرگ گریخته بودند، رحمت خود را
نشان دادم. وقتی قوم اسرائیل در آرزوی استراحت و آرامی بودند، ۳ من
خود را از دوردست‌ها به آن‌ها آشکار ساختم. ای قوم اسرائیل، من
همیشه شما را دوست داشتم و محبت پایداری من نسبت به شما ادامه
خواهد داشت. ۴ یک‌بار دیگر من شما را از نو بنا می‌کنم. یک‌بار دیگر
دف‌های خود را برخوادم داشت و با شادی خواید رقصید. ۵ یک‌بار
دیگر تا کستان‌های خود را بر روی تپه‌های سامره خواید کاشت، و
کسانی که آن‌ها را می‌کارند، از میوه آن خواهند خورد. ۶ آری، زمانی
می‌آید که نگهبانان بر فراز تپه‌های افرایم فریاد خواهند زد، 'بیایید به
*صهیون برویم، به حضور یهوه، خدایمان.'»
۷ خداوند می‌گوید:

«با شادی برای قوم اسرائیل،
مهم‌ترین ملت دنیا، بسرایید.
در ستایش او بسرایید و بگویید،

۱ خداوند قوم خود را نجات داده است؛
او تمام بازماندگان را آزاد ساخته است.^۱

۸ من آن‌ها را از شمال خواهم آورد
و از دورترین نقاط جهان جمع خواهم کرد.
به همراه آن‌ها، آدم‌های کور و شل
و زنان باردار و در حال زایمان خواهند آمد.
آن‌ها به صورت یک ملت بزرگ بازخواهند گشت.

۹ قوم من، تحت رهبری من،
با گریه و دعا باز خواهند گشت.
من آن‌ها را در کنار نه‌های آب
و در راهی صاف و هموار رهبری خواهم کرد تا لغزش نخورند.
من برای اسرائیل مثل یک پدر هستم
و اِفرایم نخست‌زاده من است.»

۱۰ خداوند می‌گوید:

«ای ملت‌ها، به من گوش دهید
و پیام مرا به دورترین سواحل اعلام کنید.
من قوم خود را پراکنده کردم، اما اکنون آن‌ها را جمع خواهم کرد
و مثل شبانی که از گوسفندان خود نگاه‌داری می‌کند، من
مواظب آن‌ها خواهم بود.

۱۱ من قوم اسرائیل را آزاد ساختم
و آن‌ها را از دست ملتی زورمند نجات دادم.
۱۲ آن‌ها خواهند آمد و با شادی بر روی کوه صهیون خواهند سرایید

و از هدایای من،
هدایایی چون غله و شراب و روغن زیتون
و گله و رمه، بهره‌مند خواهند شد.
آن‌ها مثل باغی خواهند بود با آب فراوان،
و تمام احتیاجاتشان برآورده خواهد شد.
۱۳ در آن وقت دختران جوان از شادی خواهند رقصید
و مردان، پیر و جوان، خوشحال خواهند بود.
من به آن‌ها تسلی خواهم داد و ماتمشان را به شادی
و غمشان را به خوشی تبدیل خواهم کرد.
۱۴ من کاهنان را با مقوی‌ترین غذاها سیر خواهم کرد
و احتیاجات قوم خود را برخواهم آورد.
من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

رحمت خداوند بر اسرائیل

۱۵ خداوند می گوید:

«صدایی از رامه به گوش رسید،

صدای گریه و ماتم عظیم.

راحیل برای فرزندان خویش می گرید،

آن‌ها از بین رفته‌اند

و او تسلی نمی پذیرد.

۱۶ دیگر گریه نکن

و اشک‌هایت را پاک کن.

آنچه برای فرزند خود کردی،

بی پاداش نخواهد ماند.

آن‌ها از سرزمین دشمن بازخواهند گشت.

۱۷ به آینده امیدوار باش؛

فرزندان به وطن بازخواهند گشت.

من، خداوند، چنین گفته‌ام.

۱۸ «من می شنوم که قوم اسرائیل با اندوه می گویند،

'خداوندا، ما مثل حیوانات غیراهلی بودیم،

اما تو اطاعت را به ما آموختی.

ما را به وطن بازگردان،

ما حاضریم دوباره به سوی تو،

خداوند و خدای خودمان بازگردیم.

۱۹ ما از تو روی گردانیدیم،

ولی زود پشیمان شدیم.

وقتی تو ما را تنبیه کردی،

ما سرافکنده و محزون شدیم.

به خاطر گناهان و خطاهای دوران جوانیمان،

شرمنده و رسوا شدیم.'

۲۰ ای اسرائیل، تو عزیزترین فرزند من هستی،

فرزندی که بیش از همه دوست دارم.

هر وقت نام تو را از روی خشم ذکر می کنم،

با محبت به تو می اندیشم.

دل من برای تو می سوزد

و با تو از روی ترحم رفتار خواهم کرد.
 ۲۱ راه را علامت گذاری کنید و نشانه‌هایی در آن قرار دهید
 تا بتوانید در برگشت راه خود را پیدا کنید.
 ای قوم اسرائیل بازگردید؛
 به شهرهایی که ترک کردید، بازگردید.
 ۲۲ ای قوم بی وفا، تا به کی تردید می کنید؟
 من چیزی تازه و متفاوت به وجود آورده‌ام،
 مثل این که زنی حمایت از مردی را به عهده بگیرد.»

سعادت آینده قوم خدا

۲۳ خداوند متعال، خدای اسرائیل می گوید: «وقتی من مردم را به
 سرزمین خودشان بازگردانم، آن‌ها یک بار دیگر در یهودا و در شهرهای
 آن خواهند گفت،
 'خداوند کوه مقدس خود یعنی اورشلیم را برکت دهد،
 مکان مقدسی که خودش در آن ساکن است.'»

۲۴ مردم در یهودا و در شهرهای آن زندگی خواهند کرد و زارعین و چوپانان
 با گله‌های خود در اطراف آن خواهند بود. ۲۵ خستگان را نیروی تازه
 خواهم بخشید و به آن‌ها که از گرسنگی ضعیف شده‌اند، غذا خواهم
 داد. ۲۶ آنگاه مردم خواهند گفت، 'من خوابیدم و با نیروی تازه بیدار شدم.'
 ۲۷ «من، خداوند، می گویم به زودی زمانی می آید که من سرزمین اسرائیل
 و یهودا را از انسان و حیوان پُر خواهم ساخت. ۲۸ به همان نحوی که
 من آن‌ها را ریشه کن کردم، بر زمین افکندم، برانداختم، درهم شکستم
 و ویران کردم، به همان نحو آن‌ها را دوباره خواهم کاشت و بنا خواهم
 کرد. ۲۹ وقتی آن روز فرارسد، دیگر مردم نخواهند گفت:
 'والدین غوره خوردند،
 اما دندان‌های فرزندان کند شده است.'»

۳۰ در عوض هرکس غوره بخورد، دندان‌های خودش کُند خواهد شد،
 و هرکس برای جزای گناه خود، مرگ را خواهد دید.»
 ۳۱ خداوند می گوید: «زمانی می رسد که من پیمانی تازه با خاندان
 اسرائیل و خاندان یهودا خواهم بست. ۳۲ آن مانند پیمانی نخواهد بود
 که با اجدادشان، وقتی دست آن‌ها را گرفتم و از مصر نجات دادم،
 بستم. هرچند من مثل یک شوهر با آن‌ها رفتار کردم، آن‌ها آن پیمان را
 نگاه نداشتند. ۳۳ پیمان تازه‌ای که با قوم اسرائیل می بندم چنین خواهد

بود: شریعت خود را در ضمیر آن‌ها قرار می‌دهم و بر قلبشان خواهم نوشت. من خدای آن‌ها و آن‌ها قوم من خواهند بود.^{۳۴} دیگر احتیاجی نیست که آنان به هم‌شهریان خود تعلیم دهند یا به یکدیگر بگویند، 'خدا را بشناس'، زیرا همه از بزرگ تا کوچک مرا خواهند شناخت. در مقابل خطاهای آن‌ها بخشنده خواهم بود و دیگر گناهان آنان را هرگز به یاد نخواهم آورد. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

^{۳۵} خداوند خورشید را قرار داد تا در روز روشنایی دهد و ماه و ستارگان را تا در شب بدرخشند.

او دریا را به تلاطم می‌آورد تا امواج آن خروشان شوند؛ نام او خداوند متعال است.

^{۳۶} او وعده می‌دهد تا زمانی که این نظام طبیعت ادامه یابد، قوم اسرائیل هم به‌عنوان یک ملت باقی خواهد ماند.

^{۳۷} اگر روزی بتوان آسمان را اندازه گرفت

و در بنیان زمین کاوش کرد،

آن وقت، در آن زمان من قوم اسرائیل را

به‌خاطر کارهایشان ترک خواهم کرد.

خداوند چنین گفته است.

^{۳۸} خداوند می‌گوید: «زمانی می‌آید که اورشلیم به‌عنوان شهر من از بُرج حَنْئیل در غرب، تا دروازهٔ زاویه^{۳۹} و محدودهٔ شهر از آنجا به‌طرف غرب تا تپهٔ جارب و تا اطراف جوعت امتداد خواهد داشت.^{۴۰} تمام آن وادی که مردگان را در آن دفن می‌کنند و جایی که زباله‌ها را می‌ریزند و تمام مزرعه‌های بالای وادی قدرون تا دروازهٔ اسب در شرق، تمام این‌ها برای من مقدّس خواهد بود. این شهر دیگر هرگز خراب و ویران نخواهد شد.»

ارمیا مزرعه‌ای می‌خرد

این است پیامی که از جانب خداوند در دهمین سال سلطنت صِدِقیّا، پادشاه یهودا، که مصادف با هجدهمین

۳۲

سال سلطنت نبوکدنصر پادشاه بابل بود، به من رسید.^۲ در آن زمان ارتش پادشاه بابل در حال حمله به اورشلیم بود و من در محوطهٔ کاخ سلطنتی زندانی بودم.^۳ صِدِقیّای پادشاه مرا به زندان انداخت، چون گفته بودم خدا می‌گوید: «من اجازه می‌دهم پادشاه بابل این شهر را فتح کند، و صِدِقیّای پادشاه قادر به فرار نخواهد بود. او را تحویل پادشاه بابل خواهند داد، و با وی روبه‌رو شده با او صحبت خواهد کرد.^۵ صِدِقیّا را به بابل خواهند برد و او در آنجا خواهد ماند تا من تصمیم بگیرم با او

چگونه رفتار کنم. حتی اگر او بخواهد با بابلی ها بجنگد، موفق نخواهد شد. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

۶ خداوند به من گفت که ۷ حنمئیل، پسر شلوم، عموی من، نزد من می‌آید و می‌خواهد که من مزرعه او را در عناتوت، در سرزمین بنیامین بخرم. چون من، نزدیک‌ترین خویشاوند او بودم حق من بود که آن را بخرم. ۸ پس همان‌طور که خداوند گفته بود، حنمئیل به آنجا نزد من در محوطه کاخ سلطنتی آمد و از من خواست مزرعه را بخرم. پس دانستم که خداوند حقیقتاً با من سخن گفته است. ۹ من مزرعه را از حنمئیل خریدم و بهای آن را پرداختم. قیمت مزرعه هفده *سکه نقره شد. ۱۰ من سند را در حضور چند شاهد مهر و امضاء کردم، نقره را وزن نموده به او دادم. ۱۱ آنگاه من هر دو نسخه سند، نسخه‌ای را که مهر شده بود و حاوی قرارداد و شرایط آن بود، و نسخه دوم را که بدون مهر و امضاء بود، ۱۲ در حضور حنمئیل و شاهدانی که سند را امضاء کرده بودند و سایر مردانی که در حیاط کاخ نشسته بودند، به باروک، پسر نیریا و نوه محسیا، دادم. ۱۳ در برابر تمام آن‌ها به باروک گفتم، ۱۴ «خداوند متعال، خدای اسرائیل به تو فرموده که تو باید هر دو نسخه این سند را، نسخه‌ای که مهر و امضاء شده و نسخه‌ای که مهر و امضاء نشده، بگیری و در کوزه‌ای سفالی بگذاری تا سال‌های زیادی محفوظ بماند. ۱۵ خداوند متعال، خدای اسرائیل می‌گوید که بازهم در این سرزمین مردم خانه و مزرعه و تاکستان خواهند خرید.

دعای ارمیا

۱۶ بعد از آنکه من سند خرید را به باروک دادم، در دعا گفتم: ۱۷ «ای خدای متعال، تو زمین و آسمان را با قدرت و توانایی عظیم خود آفریدی، هیچ چیز در برابر تو غیرممکن نیست. ۱۸ محبت پایدار خود را به هزاران نفر نشان داده‌ای، اما تو همچنین مردم را به خاطر گناه والدینشان مجازات می‌کنی. تو خدای عظیم و قدرتمند هستی؛ تو خداوند متعال می‌باشی. ۱۹ تدبیرهای تو حکیمانه و کارهایت بزرگ است. تو هرچه آدمیان می‌کنند، می‌بینی و آن‌ها را برحسب کردارشان پاداش می‌دهی. ۲۰ در گذشته‌های دور، در مصر نشانه‌ها و معجزات فراوانی نشان دادی و تا به امروز این کار را هم در اسرائیل و هم در میان سایر ملت‌ها ادامه می‌دهی؛ در نتیجه، امروز در همه جا شناخته شده‌ای. ۲۱ با نشانه‌ها و معجزاتی که موجب وحشت دشمنان باشد، با قدرت و توانایی خویش قوم خود را از مصر بیرون آوردی. ۲۲ موافق وعده خود به اجدادشان، این سرزمین غنی و حاصل خیز را به آن‌ها دادی. ۲۳ اما وقتی آن‌ها به این سرزمین آمدند و آن

را تصرّف کردند، از اطاعت از احکام تو سر باز زدند و مطابق تعالیم تو زندگی نکردند. آن‌ها هیچ‌یک از دستورات تو را به کار نبردند؛ از این رو، آن‌ها را به این مصیبت گرفتار نمودی.

۲۴ «بابل‌ی‌ها برای محاصره شهر، سنگر گرفته‌اند و آماده حمله هستند. جنگ و گرسنگی و بیماری این شهر را تسلیم آن‌ها خواهد کرد و تمام گفته‌های تو به تحقق پیوسته است. ۲۵ باوجود این، ای خدای متعال، طبق دستور تو من این مزرعه را در حضور شاه‌دان، درحالی که شهر به تصرّف بابل‌ی‌ها می‌افتد، خریدم.»

۲۶ آنگاه خداوند به من گفت: ۲۷ «من یهوه، خدای تمام بشر هستم. چیزی نیست که من قادر به انجام آن نباشم. ۲۸ من این شهر را تسلیم نبوکدنصر پادشاه بابل و ارتش او خواهم کرد و آن‌ها آن را فتح کرده ۲۹ به آتش خواهند کشید. آن‌ها همه چیز را خواهند سوزانید، از جمله خانه‌هایی که مردم بر پشت بام‌های خود برای *بعل* بخور می‌سوزانیدند و به حضور خدایان بیگانه شراب تقدیم می‌کردند و با این کارها مرا به خشم می‌آوردند. ۳۰ از همان ابتدا، مردمان اسرائیل و یهودا با کارهای خود مرا ناخشنود و خشمگین ساخته‌اند. ۳۱ مردم این شهر از همان روز نخست که این شهر بنا شد، موجب خشم و غضب بوده‌اند و اکنون تصمیم به نابودی آن گرفته‌ام، ۳۲ و این به خاطر شرارت‌هایی است که مردم یهودا و اورشلیم به اتفاق پادشاهان، رهبران، کاهنان و انبیای خویش مرتکب شده‌اند. ۳۳ گرچه به تعلیم آن‌ها ادامه دادم، اما آن‌ها به من پشت کردند، به من گوش ندادند و چیزی نیاموختند. ۳۴ آن‌ها حتی بُت‌های منفور خود را به معبد بزرگی که برای پرستش من بنا شده بود، آورده‌اند و آن را آلوده ساخته‌اند. ۳۵ قربانگاه‌هایی برای *بعل* در درّه بن‌هَنوم ساخته‌اند تا پسران و دختران خود را در حضور بُت *مولک* قربانی کنند. من چنین دستوری به آن‌ها نداده بودم و حتی به فکر من نیز خطور نکرده بود که با ارتکاب چنین کارهایی باعث گناه مردم یهودا شوند.»

وَعْدَةُ امید

۳۶ یهوه، خدای اسرائیل، به من گفت: «ای اِرمیا، مردم می‌گویند که جنگ و گرسنگی و بیماری باعث سقوط این شهر به دست پادشاه بابل شده است. اکنون به آنچه من می‌گویم گوش بده. ۳۷ من قوم را از تمام کشورهای آن‌ها را از روی خشم پراکنده کرده بودم، جمع کرده به اینجا برخواهم گرداند و خواهم گذاشت آن‌ها در اینجا در امنیت زندگی کنند. ۳۸ بار دیگر آن‌ها قوم من و من خدای ایشان خواهم بود. ۳۹ فکر و ذهنشان فقط متوجه یک چیز خواهد بود، یعنی به خاطر خیریت خودشان

و فرزندانشان، همیشه حرمت مرا نگاه خواهند داشت.^{۴۰} با آن‌ها پیمانی ابدی خواهم بست و از نیکی کردن به آن‌ها، کوتاهی نخواهم کرد. ترس خود را در دل‌هایشان خواهم گذاشت تا دیگر هیچ‌وقت از من دور نشوند.^{۴۱} از احسان نمودن به ایشان خشنود خواهم شد و وعده می‌دهم که آن‌ها را در این سرزمین مستقر خواهم ساخت.

^{۴۲} «همان‌طور که آن‌ها را گرفتار این مصیبت کردم، به همان نحو تمام برکاتی را که به آن‌ها وعده داده‌ام، نصیبشان خواهم کرد.^{۴۳} مردم می‌گویند این سرزمین مثل بیابانی خواهد شد که نه انسان و نه حیوان می‌تواند در آن زندگی کند و به بابلی‌ها داده خواهد شد. اما بار دیگر در این سرزمین مزرعه‌ها خرید و فروش خواهد شد.^{۴۴} مردم به خرید مزرعه‌ها ادامه خواهند داد و سندها در حضور شاهدان، مهر و امضاء خواهد شد. این کار در همه‌جا در سرزمین بنیامین، در روستاهای اطراف اورشلیم، در شهرهای یهودا، کوهستان‌ها و کوه‌پایه‌ها، و در شهرهای جنوب یهودا ادامه خواهد یافت. من کامیابی این قوم را به ایشان بازخواهم گردانید. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

وعده دیگری برای امیدواری

زمانی که من هنوز در محوطه کاخ زندانی بودم، یک‌بار دیگر پیام خداوند را دریافت کردم.^۲ خداوندی که زمین را آفرید و در جای خود قرار داد و نامش یهوه است، به من گفت:^۳ «از من بپرس و به تو پاسخ خواهم داد. درباره اسرار عجیبی که درباره آن‌ها هیچ نمی‌دانی، چیزهای شگفت‌انگیزی به تو خواهم گفت.^۴ من، یهوه، خدای اسرائیل، می‌گویم که خانه‌های اورشلیم و کاخ سلطنتی یهودا در نتیجه محاصره و حمله ویران خواهند شد.^۵ گروهی برای مقابله با بابلی‌ها وارد جنگ خواهند شد. در نتیجه، خانه‌ها از اجساد کسانی که از روی خشم و غضب خود هلاک می‌کنم، پُر خواهند شد. به‌خاطر شرارت‌هایی که مردم این شهر مرتکب شده‌اند، من روی خود را از آن‌ها بازگردانده‌ام.^۶ اما من این شهر و مردم آن را شفا خواهم داد و سلامتی‌شان را به آن‌ها برگردانده آن‌ها را از صلح و امنیت، سرشار خواهم ساخت.^۷ من کامیابی را به یهودا و اسرائیل برگردانده و آن‌ها را از نو بنا خواهم کرد.^۸ آن‌ها را از گناهانی که مرتکب شده‌اند، پاک خواهم کرد و گناهان و سرکشی‌های آن‌ها را خواهم بخشید.^۹ اورشلیم موجب شادمانی، افتخار و جلال من خواهد بود. تمام ملت‌های جهان وقتی درباره احسان‌هایی که به مردم اورشلیم کرده‌ام و توفیقی که نصیب آن شهر نموده‌ام بشنوند، از ترس بر خود خواهند لرزید.»

۱۰ خداوند گفت: «مردم می گویند که این شهر مثل بیابانی شده و دیگر هیچ انسان و حیوانی در آن زندگی نمی کند. آن ها درست می گویند؛ شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم خالی هستند. هیچ انسان و حیوانی در آن زندگی نمی کند. اما باز ۱۱ فریادهای شادی و خوشی و صدای جشن های عروسی به گوش خواهد رسید. صدای سرود مردم را درحالی که هدایای شکرگزاری در معبد بزرگ من تقدیم می کنند، خواهید شنید که می گویند:

'خداوند متعال را سپاس گویند،

چون او نیکو است

و محبت پایدار او جاودانی است.'

من این سرزمین را مثل گذشته، موفق و کامیاب خواهم ساخت. من، خداوند، چنین گفته ام.»

۱۲ خداوند متعال گفت: «این سرزمینی که مثل بیابان شده و هیچ انسان و حیوانی در آن زندگی نمی کند، بار دیگر چراگاه ها خواهد داشت و چوپانان گله های خود را در آن ها خواهند چرانید. ۱۳ در شهرهای کوهستانی، کوه پایه ها، قسمت جنوبی یهودا، سرزمین بنیامین و در روستاهای اطراف اورشلیم، چوپانان یک بار دیگر گوسفندان خود را خواهند شمرد. من، خداوند، چنین گفته ام.»

۱۴ خداوند گفت: «زمانی می آید که من به وعده های خود به قوم اسرائیل و یهودا عمل خواهم کرد. ۱۵ در آن زمان، من پادشاه عادل از نسل داوود برخواهم گزید. آن پادشاه آنچه را راست و درست است، در تمام این سرزمین انجام خواهد داد. ۱۶ مردم یهودا و اورشلیم نجات یافته در امنیت زندگی خواهند کرد. این شهر به نام 'خداوند عدالت و زندگی ما' نامیده خواهد شد. ۱۷ من، خداوند، به شما اطمینان می دهم که از نسل داوود همیشه کسی وجود خواهد داشت که بر اسرائیل سلطنت کند، ۱۸ و همیشه کاهنانی از طایفه لاوی خواهند بود تا قربانی های سوختنی، هدایای غله، و قربانی ها را به حضور من تقدیم نمایند.»

۱۹ خداوند به من گفت: ۲۰ «من با روز و شب پیمانی بسته ام تا آن ها همیشه در زمان های معین شروع شوند و این پیمان هیچ گاه شکسته نخواهد شد. ۲۱ به همان نحو پیمانی با بنده خود، داوود، بسته ام که همیشه کسی از نسل او پادشاه خواهد بود، و من با کاهنان قبیله لاوی پیمان بستم که آن ها همیشه مرا خدمت خواهند کرد. این پیمان ها هیچ گاه شکسته نخواهند شد. ۲۲ من به تعداد فرزندان نسل بنده ام،

داوود، و به تعداد کاهنان طایفه لاوی خواهم افزود تا مثل ستارگان آسمان و دانه‌های شن کنار دریا غیرقابل شمردن باشند.»
 ۲۳ خداوند به من گفت: «آیا توجّه کرده‌ای که چگونه مردم می‌گویند من اسرائیل و یهودا را، دو خانواده‌ای را که خود برگزیده‌ام، طرد کرده‌ام؟ ملت قبول ندارند. ۲۵ اما من، خداوند، همان‌طور با روز و شب پیمان بسته‌ام و قوانینی وضع کرده‌ام که بر زمین و آسمان حاکم باشد، ۲۶ به همان نحو من پیمان خود را با فرزندان یعقوب و با بنده خود داوود حفظ خواهم کرد. من کسی را از نسل داوود برای حکمرانی بر فرزندان ابراهیم و اسحاق و یعقوب انتخاب خواهم کرد. من نسبت به قوم خود رحیم خواهم بود و سعادشان را به آن‌ها برخواهم گردانید.»

پیامی برای صدّیّا

۳۴ هنگامی که نبوکدنصر پادشاه بابل و ارتش او با حمایت نیروهای ملت‌ها و نژادهای زیر سلطه او به اورشلیم و شهرهای اطراف آن حمله می‌کردند، خداوند با من چنین سخن گفت. ۲ خداوند از من خواست نزد صدّیّا پادشاه یهودا رفته به او بگویم: «من، خداوند، این شهر را تسلیم پادشاه بابل خواهم کرد و او تمام آن را به آتش خواهد کشید. ۳ راه فراری برای تو نخواهد بود. تو را دستگیر کرده تحویل او خواهند داد. تو با او روبه‌رو شده با او صحبت خواهی کرد. سپس به بابل خواهی رفت. ۴ ای صدّیّا، به آنچه درباره تو می‌گویم گوش کن. تو در جنگ کشته نخواهی شد. ۵ تو در آرامش خواهی مرد و مردم به همان گونه که در وقت خاک‌سپاری اجداد تو که قبل از تو پادشاهان این سرزمین بودند، ۶ بخور می‌سوزانیدند، برای تو نیز بخور خواهند سوزانید. آن‌ها برای تو عَزه خواهند گرفت و خواهند گفت، 'پادشاه ما درگذشت!' من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

۷ پس من این پیام را در اورشلیم به صدّقیای پادشاه دادم. ۸ این در زمانی بود که ارتش پادشاه بابل در حال حمله به اورشلیم بود. ارتش بابل همچنین در حال حمله به شهرهای لاکیش و عَریقه بود. این دو شهر تنها شهرهای باقی‌مانده در یهودا بودند که بُرج و باروی مستحکمی داشتند.

رفتار فربکارانه با بردگان

۹ صدّقیای پادشاه و مردم اورشلیم موافقت کردند که ۹ بردگان یهودی خود را، چه مرد و چه زن، آزاد سازند و دیگر هیچ اسرائیلی از هموطن یهودی خود کسی را به بردگی نگیرد. ۱۰ تمام مردم و رهبران آن‌ها موافقت کردند که بردگان خود را آزاد کنند و دیگر آن‌ها را به بردگی وادار نکنند.

پس آن‌ها را آزاد ساختند.^{۱۱} اما بعد از مدّتی نظرشان عوض شد، بردگان را پس گرفتند و آن‌ها را وادار کردند دوباره بردگی کنند.

^{۱۲} آنگاه یهوه،^{۱۳} خدای اسرائیل، به من فرمود که به مردم بگویم: «من وقتی اجداد شما را از مصر خلاص کردم و آن‌ها را از بردگی آزاد ساختم، با آن‌ها پیمانی بستم؛ به آن‌ها گفتم که^{۱۴} هر هفت سال یک‌بار، تمام بردگان یهودی را که شش سال خدمت کرده‌اند، آزاد سازند. اما اجداد شما نخواستند به من توجّهی کنند و به آنچه می‌گویم گوش دهند.^{۱۵} همین چند روز پیش بود که شما فکر خود را عوض کردید و آنچه را که مرا خشنود می‌ساخت، انجام دادید، یعنی همهٔ شما موافقت کردید که بردگان یهودی خود را آزاد سازید، و در حضور من در معبدی که مرا می‌پرستید، پیمان بستید.^{۱۶} اما بار دیگر نظرتان عوض شد و نسبت به من بی‌حرمتی کردید. شما همهٔ بردگانی را که در آرزوی آزادی بودند، پس گرفتید و آن‌ها را دوباره مجبور به بردگی کردید.^{۱۷} پس اکنون من، خداوند، می‌گویم که شما از دستور من سرپیچی کردید؛ شما هم‌کیشان خود را از بردگی آزاد نکردید. بسیار خوب، من به شما آزادی می‌دهم، آزادی مُردن در جنگ، در بیماری و در گرسنگی. تمام ملّت‌های جهان از آنچه بر سر شما خواهم آورد، در وحشت خواهند بود.^{۱۸-۱۹} بزرگان یهودا و اورشلیم به همراه درباریان، کاهنان و رهبران قوم با عبور از وسط دو شقّهٔ گاوی که کشته بودند، با من پیمان بستند. اما آن‌ها پیمان را شکستند و شرایط آن را رعایت نکردند. پس من هم با آن‌ها همان معامله‌ای را خواهم کرد که آن‌ها با آن گاو کردند.^{۲۰} آن‌ها را تسلیم دشمنانشان و آنانی که قصد جان ایشان را دارند، خواهم کرد اجساد آن‌ها طعمهٔ پرندگان و حیوانات وحشی خواهد شد.^{۲۱} من همچنین صدقیا پادشاه یهودا و درباریان او را تسلیم کسانی خواهم کرد که خواهان مرگ آن‌ها هستند. من آن‌ها را تسلیم ارتش بابل خواهم کرد، ارتشی که از حمله دست برداشته است.^{۲۲} من دستور خواهم داد و آن‌ها دوباره به این شهر برخوانند گشت. آن‌ها حمله خواهند کرد و شهر را تسخیر کرده آن را به آتش خواهند کشید. من شهرهای یهودا را به کویری غیرقابل سکونت تبدیل خواهم کرد. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

ارمیا و رکایان

در زمانی که یهوایقیم، پسر یوشیا، پادشاه یهودا بود، خداوند به من گفت:^۲ «نزد خاندان رکایان برو و با آن‌ها صحبت کن. بعد آن‌ها را به داخل یکی از اتاق‌های معبد بزرگ ببر و با شراب از آن‌ها پذیرایی کن.»^۳ پس من تمام خاندان رکایان، یعنی

یازنیا، پسر ارمیا (یک ارمیای دیگر که پسر حَبَصِنیا بود) و برادرانش و پسرانش،^۴ همه را به معبد بزرگ آوردم و آن‌ها را به اتاق شاگردان حانان نبی پسر یجدلیا بردم. این غرفه در بالای اتاق مَعَسیا، پسر شَلوم، کارمند عالی‌رتبه معبد بزرگ، و نزدیک اتاق‌های بقیّه محافظین معبد بزرگ قرار داشت.^۵ آنگاه پیاله‌ها و جام‌های پُر از شراب را در برابر رکابیان نهادم و از آن‌ها خواستم بنوشند.»

^۶ اما آن‌ها در پاسخ گفتند: «ما شراب نمی‌نوشیم. جدّ ما، یوناداب، پسر رکاب، به ما گفته است که ما و فرزندان ما نباید شراب بنوشیم. او همچنین به ما دستور داده است از ساختن خانه، ایجاد مزرعه و تاکستان و خرید آن‌ها خودداری کنیم. او به ما دستور داده که همیشه در چادر زندگی کنیم، چون ما در این سرزمین مثل غریبان زندگی می‌کنیم.^۸ ما تمام دستورات یوناداب را اطاعت کرده‌ایم. ما خودمان هیچ شراب نمی‌خوریم و همین‌طور زنان، پسران و دختران ما لب به شراب نمی‌زنند.^{۹-۱۰} ما خانه‌ای برای زندگی نمی‌سازیم، بلکه در چادرها زندگی می‌کنیم. ما نه مالک تاکستانی هستیم و نه مالک مزرعه‌ای برای غلات. ما به‌طور کامل از دستوراتی که جدّ ما یوناداب به ما داده پیروی می‌کنیم.^{۱۱} اما وقتی نبوکدنصر پادشاه به کشور حمله کرد، ما تصمیم گرفتیم به اورشلیم بیاییم و از ارتش‌های بابل و سوریه دور بمانیم. به این دلیل ما که ما امروز در اورشلیم هستیم.

^{۱۲-۱۳} آنگاه خداوند متعال، خدای اسرائیل، به من گفت که بروم و به مردم یهودا و اورشلیم بگویم: «من، خداوند، از شما می‌پرسم چرا به من گوش ندادید و از دستورات من اطاعت نکردید؟^{۱۴} فرزندان و نسل‌های یوناداب دستورات او را درباره ن خوردن شراب اطاعت کردند و تا به امروز هیچ‌یک از آن‌ها شراب نمی‌نوشد. اما من مکرراً با شما سخن گفتم و شما از من اطاعت نکردید.^{۱۵} من بندگان خودم، یعنی انبیا، را برای شما می‌فرستادم و آن‌ها به شما گفته‌اند که باید روش‌های شرارت‌آمیز خود را ترک کنید و آنچه را راست و درست است، انجام دهید. آن‌ها شما را از پرستش و خدمت به خدایان دیگر بر حذر داشتند تا شما بتوانید در سرزمینی که به شما و به اجداد شما دادم، به زندگی خود ادامه دهید. اما شما به من گوش ندادید و به من توجهی نکردید.^{۱۶} فرزندان یوناداب دستوراتی که جدّشان به آن‌ها داد اطاعت کردند، اما شما از من اطاعت نکرده‌اید.^{۱۷} پس اکنون من، خداوند متعال، خدای اسرائیل، مردم یهودا و اورشلیم را گرفتار مصیبتی خواهم کرد که قبلاً درباره آن گفته بودم. من این کار را می‌کنم چون وقتی با شما سخن گفتم، گوش ندادید، و وقتی شما را خواندم، پاسخ ندادید.

^{۱۸} بعد از آن به خاندان رکابیان گفتم که خداوند متعال، خدای اسرائیل، گفته است: «شما از دستورات جدّ خودتان یوناداب اطاعت کرده‌اید؛ شما از تمام تعالیم او پیروی کرده‌اید، و هرچه را که او گفته بود، به‌جا آورده‌اید. ^{۱۹} پس من خداوند متعال، خدای اسرائیل، قول می‌دهم که یوناداب پسر رکاب همیشه مردی برای خدمت من خواهد داشت.»

باروک طومار را در معبد بزرگ می‌خواند

در چهارمین سال سلطنت یهوایقیم، پادشاه یهودا، خداوند ۳۶ به من گفت: ^۲ «طوماری بردار و هرچه را که تاکنون دربارهٔ اسرائیل و یهودا به تو گفته‌ام بر آن بنویس. همهٔ چیزهایی را که از ابتدا، از زمان یوشیا تا به امروز، به تو گفته‌ام بنویس. ^۳ شاید وقتی مردم یهودا دربارهٔ مصیبتی که من می‌خواهم بر ایشان بیاورند بشنوند، از راه شرارت‌آمیز خود بازگردند. آنگاه من شرارت‌ها و گناهانشان را خواهم بخشید.»

^۴ پس من باروک، پسر نیریا را خواندم و هرآنچه را خداوند گفته بود، به او گفتم تا او بنویسد. و باروک تمام آن‌ها را بر روی طومار نوشت. ^۵ پس از آن من به باروک چنین گفتم: «من دیگر اجازه ندارم وارد معبد بزرگ شوم. ^۶ اما می‌خواهم تو، وقتی مردم در روزه هستند، به آنجا بروی و این طومار را بلند بخوانی تا همهٔ آن‌ها آنچه را که خداوند به من گفته و تو آن را نوشته‌ای، بشنوند. در جایی این را بخوان که همهٔ مردم، از جمله اهالی یهودا که از شهرهای خودشان آمده‌اند، بتوانند بشنوند. ^۷ شاید آن‌ها به حضور خداوند دعا کنند و از راه‌های شرارت‌آمیز خود بازگردند، زیرا خشم و غضبی که خداوند بر ضد این قوم اعلام کرده، عظیم است.» ^۸ باروک همان‌طور که به او گفته بودم، پیام‌های خداوند را در معبد بزرگ خواند.

^۹ در ماه نهم از پنجمین سال سلطنت یهوایقیم، پادشاه یهودا، مردم اورشلیم و کسانی که از شهرهای یهودا آمده بودند، همه برای جلب رضایت خداوند روزه گرفته بودند. ^{۱۰} پس وقتی همه گوش می‌دادند، باروک از روی طومار، آنچه را که گفته بودم، خواند. او این کار را در اتاق جَمَریا، پسر شافان منشی دربار، انجام داد. اتاق او در صحن بالایی نزدیک ورودی دروازهٔ جدید بود.

طومار برای درباریان خوانده می‌شود

^{۱۱} میکایا، پسر جَمَریا و نوّهٔ شافال، سخنان خداوند را که از روی طومار به‌وسیلهٔ باروک خوانده شد، شنید. ^{۱۲} بعد از آن او به کاخ سلطنتی، به دفتر منشی دربار، جایی که درباریان در آن جلسه داشتند، رفت. اِلِیشَمَع منشی، دِلایا پسر شَمَعیا، اِلناتان، پسر عکبور، جَمَریا پسر شافان، و

صِدِّقیا پسر حَنَنیا در آن جلسه حضور داشتند. ^{۱۳} میکایا آنچه را باروک از روی طومار خوانده بود، برای آن‌ها بازگو کرد. ^{۱۴} آنگاه آن‌ها شخصی را به نام یهودی که پسر نَتَنیا، نوۀ شِلْمیا و نبیره کوشی بود، نزد باروک فرستادند تا طوماری را که او برای مردم خوانده بود، بیاورد. باروک طومار را آورد. ^{۱۵} آن‌ها از او خواستند بنشینند و طومار را برای آن‌ها بخواند. پس باروک آن را خواند. ^{۱۶} آنگاه همه با وحشت به یکدیگر نگاه کردند و به باروک گفتند: «ما باید این‌ها را به پادشاه گزارش دهیم.» ^{۱۷} پس به او گفتند: «به ما بگو، چگونه به نوشتن چنین طوماری هدایت شدی؟ آیا این سخنان را از دهان ارمیا شنیدی؟»

^{۱۸} باروک گفت: «ارمیا کلمه به کلمه آن سخنان را به من گفت و من آن‌ها را بر روی این طومار نوشتم.» ^{۱۹} آنگاه آن‌ها به او گفتند: «تو و ارمیا باید بروید و خودتان را در جایی پنهان کنید و به هیچ کس نگوئید کجا هستید.»

پادشاه طومار را می‌سوزاند

^{۲۰} بزرگان دربار طومار را در دفتر اِلِشَمَع، منشی دربار، گذاشتند و به کاخ سلطنتی رفتند تا همه‌چیز را به پادشاه گزارش دهند. ^{۲۱} آنگاه پادشاه، یهودی را فرستاد تا طومار را بیاورد. او طومار را از دفتر اِلِشَمَع آورد و آن را برای پادشاه و تمام درباریانی که اطراف او ایستاده بودند، خواند. ^{۲۲} آن وقت زمستان بود و پادشاه در کاخ زمستانی در برابر آتش نشسته بود. ^{۲۳} یهودی هنوز بیش از سه یا چهار قسمت را نخوانده بود که پادشاه آن را با چاقوی کوچکی پاره کرد و به داخل آتش انداخت. او این کار را ادامه داد تا تمام طومار در آتش سوخت. ^{۲۴} پادشاه و درباریان از شنیدن آنچه خوانده شد، دچار واهمه نشدند و جامه خود را به نشانه ابراز تأسف ندریدند. ^{۲۵} گرچه اِلناتان، دِلایا، و جَمَریا از پادشاه خواهش کردند که طومار را نسوزاند، امّا پادشاه به آن‌ها اعتنایی نکرد. ^{۲۶} سپس پادشاه دستور داد تا شاهزاده یَرَحْمِئیل، سَرایا پسر عزرائیل، و شِلْمیا پسر عَبدِئیل، مرا و منشی‌ام باروک را دستگیر کنند. امّا خداوند ما را پنهان کرده بود.

ارمیا طومار دیگری می‌نویسد

^{۲۷} بعد از آنکه یِهوایَقیم پادشاه طوماری را که من به باروک گفته بودم بنویسد سوزانید، خداوند به من گفت ^{۲۸} که طومار دیگری بردارم و هرچه را در طومار نخست بود بر آن بنویسم. ^{۲۹} خداوند به من گفت تا به پادشاه بگویم: «تو طومار را سوزاندی و از ارمیا پرسیدی که چرا او نوشت که پادشاه بابل خواهد آمد و این سرزمین را ویران خواهد کرد و

تمام مردم و حیوانات آن را خواهد کشت؟^{۳۰} پس اکنون من، خداوند، به تو یهو یاقیم پادشاه می گویم دیگر از نسل تو هیچ کس بر قلمرو داوود حکومت نخواهد کرد. جسد تو بیرون انداخته خواهد شد تا روزها زیر گرمای خورشید و شبها در برابر یخ و سرما باشد.^{۳۱} من، تو و فرزندان و درباریانت را به خاطر گناہانی که مرتکب شده اید، مجازات خواهم کرد. تو و مردم اورشلیم و یهودا به اخطارهای من اعتنایی نکردید، پس من آن بلایی را که بر ضد شما اعلام کرده بودم، بر سر شما خواهم آورد.»^{۳۲} پس من طومار دیگری برداشتم و آن را به منشی خودم، باروک، دادم و او تمام چیزهایی را که در طومار اولی بود، به انضمام پیامهای مشابه، بر آن نوشت.

درخواست صدقیا از ارمیا

نبوکدنصر پادشاه بابل، صدقیا پسر یوشیا را به جای یهو یاکین پسر یهو یاقیم به عنوان پادشاه یهودا تعیین کرد. اما نه صدقیا به پیامی که خداوند به من داده بود، گوش داد و نه درباریان و نه مردم عادی.

^۳ صدقیای پادشاه، یهوکل، پسر شلمیا، و صفئیای کاهن، پسر معسیا، را نزد من فرستاد تا از طرف تمام قوم به حضور یهوه، خدایمان دعا کنم. ^۴ در آن زمان من هنوز زندانی نشده بودم و می توانستم آزادانه میان مردم بروم. ^۵ ارتش بابل شهر اورشلیم را در محاصره داشت، اما وقتی شنیدند ارتش مصر از مرزهای مصر گذشته اند، آن ها عقب نشینی کردند.

^۶ آنگاه یهوه، خدای اسرائیل، به من گفت ^۷ تا به صدقیا بگویم: «ارتش مصر برای کمک به تو در حرکت است، اما از وسط راه برخواهد گشت. ^۸ آنگاه بابلی ها برگشته به شهر حمله خواهند کرد و آن را گرفته به آتش خواهند کشید. ^۹ من، خداوند به تو اخطار می کنم که خود را فریب ندهی و تصوّر نکنی که بابلی ها دیگر نخواهند آمد، چون آن ها خواهند آمد. ^{۱۰} اگر تو حتی بتوانی تمام ارتش بابل را شکست دهی به طوری که فقط مجروحان آن ها در چادرهای خود بمانند، حتی آن مجروحان هنوز قادر خواهند بود که برخیزند و تمام شهر را به آتش بکشند.»

ارمیا دستگیر و زندانی می شود

^{۱۱} ارتش بابل از اورشلیم عقب نشینی کرد، چون ارتش مصر نزدیک می شد. ^{۱۲} پس من اورشلیم را ترک کردم تا به سرزمین بنیامین بروم و سهم خود را از املاک خانوادگی خود بگیرم. ^{۱۳} اما وقتی به دروازه بنیامین رسیدم، افسری به نام یرثیا، پسر شلمیا و نوّه حننیا، که مسئول نگهبانان آنجا بود، مرا نگاه داشت و به من گفت: «تو به بابلی ها پناه میبری!»

۱۴ من در پاسخ گفتم: «نه این طور نیست! من به بابلی ها پناه نمی برم.» اما یثیا حرف مرا باور نکرد. او مرا دستگیر کرد و به حضور رهبران برد. آن ها از دست من عصبانی بودند و دستور دادند مرا بزنند و در خانه یوناتان، منشی دربار، که خانه اش را به صورت زندان درآورده بودند، زندانی نمودند. ۱۶ مرا در سیاه چالی در زیرزمین آن خانه برای مدت زیادی نگاه داشتند.

۱۷ مدتی بعد صدقیای پادشاه کسی را به دنبال من فرستاد و او در کاخ سلطنتی به طور خصوصی از من پرسید: «آیا پیامی از جانب خداوند داری؟» جواب دادم: «آری، پیامی دارم. تو به دست پادشاه بابل تسلیم خواهی شد.» ۱۸ بعد پرسیدم: «من چه جرمی علیه تو و درباریانت و یا این مردم مرتکب شده ام که مرا به زندان انداخته ای؟» ۱۹ کجا هستند آن انبیای تو که به تو می گفتند که پادشاه بابل به تو و به کشور حمله نخواهد کرد؟ ۲۰ و اکنون، ای اعلیحضرت، از تو خواهش می کنم به من گوش کن و هرچه می گویم، انجام بده. خواهش می کنم مرا به زندان خانه یوناتان نفرست. اگر بفرستی حتماً در آنجا خواهم مرد.» ۲۱ پس صدقیای پادشاه دستور داد مرا در محوطه کاخ زندانی کنند. من در آنجا ماندم و تا وقتی که ذخیره نان شهر تمام نشده بود، هر روز یک قرص نان از نانویی ها به من می دادند.

ارمیا در آب انبار

شَفَطِیَا پسر مَتَّان، جَدَلِیَا پسر فَشَحور، یوکل پسر شِلِیمیا، و فَشَحور پسر مَلِکیَا شنیدند که من به مردم می گفتم که ۲ خداوند می گوید: «هرکس در شهر بماند، یا از جنگ خواهد مُرد یا از گرسنگی و بیماری. اما اگر کسی برود و خود را تسلیم بابلی ها کند، کشته نخواهد شد و جان خود را نجات خواهد داد.» ۳ من همچنین به آن ها می گفتم که خداوند گفته است: «من شهر را تسلیم ارتش بابل خواهم کرد و آن ها شهر را خواهند گرفت.»

۴ آنگاه بزرگان قوم به حضور پادشاه رفتند و گفتند: «این مرد باید کشته شود. با این حرف ها او باعث می شود سربازان جرأت خود را از دست بدهند. او همین کار را با سایر کسانی که در شهر باقی مانده اند، انجام می دهد. او به مردم کمک نمی کند، فقط می خواهد به آن ها لطمه بزند.» ۵ صدقیای پادشاه در پاسخ گفت: «بسیار خوب، من نمی توانم مانع کار شما شوم؛ هرچه می خواهید با او بکنید.» ۶ پس آن ها مرا گرفتند و با ریسمان به ته آب انبار شاهزاده مَلِکیَا که در محوطه کاخ قرار داشت، انداختند. آب انبار آب نداشت و ته آن پُر از گِل بود و من در گِل فرو رفتم.

عبدملک حبشی یکی از خواجه‌سرایانی که در کاخ سلطنتی خدمت می‌کرد، شنید که مرا در چاه انداخته‌اند. در آن زمان پادشاه در دروازه بنیامین به شکایات مردم رسیدگی می‌کرد.^۸ پس عبدملک به آنجا رفت و به پادشاه گفت: «ای سرور من، کاری که این اشخاص کرده‌اند، اشتباه است. آن‌ها اِرمیا را به ته چاه انداخته‌اند، جایی که او از گرسنگی خواهد مُرد، چون دیگر غذایی در شهر وجود ندارد.»^{۱۰} آنگاه پادشاه به عبدملک دستور داد تا به همراه سه نفر دیگر مرا، قبل از این که بمیرم، از چاه بیرون بیاورند.^{۱۱} پس عبدملک به همراه آن سه نفر به قسمت انباری کاخ رفتند و مقداری لباس کهنه برداشتند و با ریسمان آن‌ها را برای من انداختند.^{۱۲} او به من گفت تا پارچه‌های کهنه را زیر بازوهایم بگذارم تا ریسمان بدن مرا زخمی نکند. من این کار را کردم،^{۱۳} و آن‌ها مرا از چاه بیرون آوردند و مرا در محوطه کاخ نگاه داشتند.

صِدِّیقِا از اِرمیا راهنمایی می‌خواهد

^{۱۴} چندی بعد، به دستور صِدِّقیای پادشاه مرا به حضور او در سوّمین در ورودی معبد بزرگ بردند و او به من گفت: «من از تو چیزی را می‌پرسم و می‌خواهم تمام حقیقت را به من بگویی.»
^{۱۵} من در جواب گفتم: «اگر حقیقت را بگویم، تو مرا خواهی کُشت و اگر به تو نصیحت کنم، تو به من اعتنایی نخواهی کرد.»
^{۱۶} صِدِّقیای پادشاه در تنهایی و به‌طور خصوصی به من قول داده گفت: «من به نام خدای زنده، خدایی که به ما زندگی عطا کرده، سوگند یاد می‌کنم که تو را نخواهم کشت و تو را به دست کسانی که می‌خواهند تو را بکشند، نخواهم داد.»

^{۱۷} آنگاه به صِدِّقیای گفتم که خداوند متعال، خدای اسرائیل، گفته است: «اگر تسلیم سرداران ارتش بابل شوی تو و خانواده‌ات زنده خواهید ماند. این شهر هم در آتش نخواهد سوخت.»^{۱۸} اما اگر تسلیم نشوی، بابلی‌ها آن را به آتش خواهند کشید و شما راه فراری نخواهید داشت.»
^{۱۹} اما پادشاه در پاسخ گفت: «من نگران هموطنان خودمان هستم که ما را ترک کرده‌اند و به بابلی‌ها پیوسته‌اند. ممکن است مرا هم تحویل آن‌ها بدهند و مورد شکنجه قرار بگیرم.»

^{۲۰} من گفتم: «تو را به آن‌ها تحویل نخواهند داد. استدعا می‌کنم دستورات خداوند را اطاعت کنی. آنگاه همه‌چیز به خیر خواهد گذشت و تو از مرگ نجات خواهی یافت.»^{۲۱} اما خداوند در رؤیا به من نشان داده است که اگر تسلیم نشوی، به چه روزی خواهی افتاد.^{۲۲} در آن

رؤیا دیدم که تمام زن‌های کاخ سلطنتی به طرف افسران پادشاه بابل برده می‌شوند. به آنچه آن‌ها در مسیر خود می‌گفتند گوش بده: 'بهترین دوستان پادشاه او را گمراه کردند؛ آن‌ها به حرف‌های او گوش ندادند.

وقتی در گِل فرورفت،

دوستانش او را تنها گذاشتند.»

^{۲۳} بعد، من اضافه کرده گفتم: «تمام زن‌ها و فرزندان را نزد بابلی‌ها خواهند برد و تو خودت هم نخواهی توانست از دست آن‌ها فرار کنی. پادشاه بابل، تو را به زندان خواهد انداخت و این شهر در آتش خواهد سوخت.»

^{۲۴} صدِقیّا در پاسخ گفت: «نگذار کسی از این صحبت ما باخبر شود، وگرنه زندگی تو در خطر خواهد بود. ^{۲۵} اگر درباریان باخبر شوند که من با تو صحبت کرده‌ام، آن‌ها از تو خواهند پرسید که صحبت ما درباره چه بوده است. آن‌ها به تو قول خواهند داد که اگر همه چیز را به آن‌ها بگویی، آن‌ها تو را نخواهند کُشت. ^{۲۶} فقط به آن‌ها بگو که تو از من استدعا می‌کردی تا تو را به زندان خانه یوناتان برنگردانم تا در آنجا بمیری.» ^{۲۷} سپس تمام درباریان نزد من آمده از من درباره گفتگویم با پادشاه سؤال کردند، و من دقیقاً همان چیزی را به آن‌ها گفتم که پادشاه به من گفته بود بگویم. آن‌ها دیگر سؤالی نکردند، چون صحبت ما را نشنیده بودند. ^{۲۸} و مرا تا روزی که اورشلیم فتح شد، در محوطه کاخ نگاه داشتند.

سقوط اورشلیم

در ماه دهم از نهمین سال سلطنت صدِقیّا پادشاه یهودا، نبوکدنصر پادشاه بابل با تمام سپاه خود به اورشلیم حمله کرد. ^۲ در روز نهم از ماه چهارم، در یازدهمین سال سلطنت صدِقیّا، دیوار شهر شکسته شد.

^۳ وقتی اورشلیم به تصرف بابلی‌ها درآمد، افسران پادشاه بابل از جمله *نِزگال شرآصر و سمگرنبو و سِرسِکیم و یک نِزگال شرآصر دیگر در جلوی دروازه میانی مستقر شدند.

^۴ وقتی صدِقیّای پادشاه و سربازانش این وضع را دیدند، سعی کردند شبانه از شهر فرار کنند. آن‌ها از راه باغچه‌های کاخ بیرون رفتند، و از راه دروازه‌ای که دو دیوار را به هم می‌پیوست، گذشتند و به طرف دشت اُردن فرار کردند. ^۵ اما ارتش بابل به دنبال آن‌ها رفت و صدِقیّا را در دشت‌های نزدیک اریحا دستگیر نمود. بعد او را به حضور نبوکدنصر

که در شهر رِبْلَه واقع در سرزمین حَمات بود، بردند و نبوکدنصر در آنجا حکم مجازات او را صادر کرد.^۶ در رِبْلَه او دستور داد پسران صِدْقیا را در برابر چشمان پدرشان بکشند. او همچنین دستور داد تمام درباریان یهودا کشته شوند.^۷ و آن‌ها چشمان صِدْقیا را کور نمودند و او را به زنجیر کشیده به بابل بردند.^۸ در همین حال، بابلی‌ها کاخ سلطنتی و خانه‌های مردم را به آتش کشیدند و دیوارهای شهر را خراب کردند.^۹ در آخر، نبوزرادان، فرمانده سپاه بابل، مردمی را که در شهر باقی مانده بودند به همراه کسانی که به او پناه برده بودند، به عنوان اسیر به بابل بُرد.^{۱۰} فقط فقیرانی که مالک هیچ چیزی نبودند، در یهودا باقی ماندند و او تاکستان‌ها و مزرعه‌های را به آن‌ها داد.

آزادی ارمیا

اما نبوکدنصر به نبوزرادان، فرمانده سپاهش، چنین دستور داد: ^{۱۲} «برو ارمیا را پیدا کن و از او به خوبی مواظبت کن. به او آسیبی مرسا، بلکه آنچه می‌خواهد، برایش انجام بده.»^{۱۳} پس نبوزرادان به اتفاق سرداران سپاه یعنی نبوشزبان و نرگال شرآصر و سایر افسران پادشاه بابل^{۱۴} مرا از محوطه کاخ بیرون آوردند و تحت توجه جدلیا پسر آخیقام و نوه شافان قرار دادند تا من در امنیت و سلامتی به خانه خودم بازگردم. پس من در آنجا در میان مردم ساکن شدم.

امید برای عبدملک

^{۱۵} زمانی که من هنوز در محوطه کاخ زندانی بودم، خداوند به من گفت ^{۱۶} تا به عبدملک حبشی بگویم که خداوند متعال، خدای اسرائیل گفته است: «من همان‌طور که گفته بودم، بر این شهر نه سعادت، بلکه ویرانی خواهم فرستاد، و وقتی این واقع شود، تو در آنجا خواهی بود تا آن را ببینی.»^{۱۷} اما من، خداوند، حافظ تو خواهم بود و تو تسلیم کسانی که از آن‌ها می‌ترسی، نخواهی شد.^{۱۸} من تو را در امنیت نگاه خواهم داشت و تو کشته نخواهی شد. تو جان سالم به در خواهی برد، چون تو به من اعتماد کردی. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

ارمیا نزد جدلیا می‌ماند

بعد از آنکه نبوزرادان، فرمانده ارتش، مرا در رامه آزاد کرد، بار دیگر خداوند با من چنین سخن گفت. آن‌ها مرا در زنجیر، همراه تمام کسانی که از اورشلیم و یهودا به وسیله بابلی‌ها اسیر شده بودند، به آنجا برده بودند.

۲ فرمانده مرا به کناری بُرد و گفت: «یَهُوه، خدای شما، این سرزمین را به نابودی تهدید کرده بود^۳ و اکنون آنچه را که گفته بود انجام داده است و این همه چیزها به خاطر گناهان قوم شما علیه خداوند و عدم اطاعت شما از او بوده است. ۴ اکنون من زنجیرها را از دست‌های تو باز می‌کنم و تو را آزاد می‌کنم. اگر بخواهی می‌توانیم با هم به بابل برویم و من در آنجا از تو مراقبت خواهم کرد. اما اگر نمی‌خواهی به آنجا بروی، مجبور نیستی. تو می‌توانی هر جا را که در تمام این سرزمین می‌خواهی، انتخاب کنی و به آنجا بروی.»

۵ وقتی جوابی ندادم، نبوزرادان گفت: «نزد جَدَلِیا پسر اخیقام و نوۀ شافان که پادشاه بابل او را به فرمانداری شهرهای یهودا برگزیده است، برو. تو می‌توانی به آنجا بروی و در میان قوم خودت زندگی کنی، یا به هرجایی که دوست داری، بروی.» بعد او یک هدیه و مقداری غذا به من داد تا با خود برده روانه شوم. ۶ من نزد جَدَلِیا در مِصَفَه رفتم و در آنجا در بین مردمی که باقی مانده بودند، زندگی کردم.

جَدَلِیا فرماندار یهودا

(دوم پادشاهان ۲۲:۲۵-۲۴)

۷ بعضی از افسران و سربازان یهودا تسلیم نشده بودند. آن‌ها شنیدند که پادشاه بابل جَدَلِیا را به سمت فرماندار سرزمین گماشته و مسئولیت امور تمام مردمی را که به اسارت برده نشده بودند، یعنی فقیرترین طبقات مردم را به او داده است. ۸ پس اسماعیل پسر نَتَنیا، یوحانان و یوناتان پسران قاریح، سَرایا پسر تَنحومِت، پسران عیقای نِطوفاتی، یَزَنیا پسر مکانی با افراد تحت نظرشان نزد جَدَلِیا در مِصَفَه رفتند. ۹ جَدَلِیا به آن‌ها گفت: «من سلامت شما را تضمین می‌کنم. شما نباید از تسلیم شدن به بابلی‌ها هراسی داشته باشید. در این سرزمین ساکن شوید و پادشاه بابل را خدمت کنید و همه‌چیز برای خیریت شما خواهد بود. ۱۰ من خودم در مِصَفَه خواهم ماند و وقتی بابلی‌ها به اینجا بیایند، من به نمایندگی شما با آن‌ها طرف خواهم شد. اما شما می‌توانید شراب، میوه و روغن زیتون را ذخیره کنید و در روستاهایی که به تصرف خود درآورده‌اید، زندگی نمایید.» ۱۱ در همین حال تمام یهودیانی که در موآب، عَمون، آدوم و سایر نقاط زندگی می‌کردند، شنیدند که پادشاه بابل اجازه داده بعضی از یهودیان در یهودا باقی بمانند و جَدَلِیا را به فرمانداری آن‌ها گماشته است. ۱۲ پس آن‌ها از جاهایی که پراکنده شده بودند، به یهودا بازگشتند. آن‌ها نزد جَدَلِیا در مِصَفَه رفتند و در آنجا مقدار زیادی شراب و میوه جمع کردند.

کشته شدن جدلیا

(دوم پادشاهان ۲۵:۲۵-۲۶)

۱۳ پس از آن، یوحانان و فرماندهان سربازانی که تسلیم نشده بودند، نزد جدلیا در مصفّه آمدند ۱۴ و به او گفتند: «آیا نمی‌دانی که بعلیس، پادشاه عمونیان، اسماعیل پسر نتّیا را فرستاده تا تو را بکشد؟» امّا جدلیا آن را باور نکرد. ۱۵ آنگاه یوحانان پسر قاریح در مصفّحه مخفیانه به او گفت: «بگذار من بروم و اسماعیل پسر نتّیا را بکشم، و هیچ کس نخواهد فهمید که چه کسی این کار را کرده است. چرا او تو را بکشد؟ این کار باعث می‌شود تمام یهودیانی که دور تو جمع شده‌اند، پراکنده و برای تمام کسانی که در یهودا باقی مانده‌اند، مصیبتی به‌وجود آورند.» ۱۶ امّا جدلیا گفت: «چنین کاری نکن! چیزی که تو درباره اسماعیل می‌گویی، حقیقت ندارد!»

۴۱

در هفتمین ماه همان سال، اسماعیل پسر نتّیا و نوّه اِلیشَمَع، که یکی از اعضای خانواده سلطنتی و یکی از افسران ارشد پادشاه بود، به همراه ده نفر به مصفّه رفت تا با جدلیای فرماندار دیدار کند. وقتی آن‌ها با هم مشغول صرف غذا بودند، ۲ اسماعیل پسر نتّیا و ده مرد همراه او شمشیرهای خود را کشیدند و جدلیا را کشتند، زیرا پادشاه بابل او را به فرمانداری یهودا برگزیده بود. ۳ اسماعیل همچنین تمام یهودیانی را که با جدلیا در مصفّه بودند و سربازان بابلی را که هنوز در آنجا حضور داشتند، همه را کشت.

۴ روز بعد، قبل از آنکه کسی از قتل جدلیا باخبر شود، ۵ هشتاد نفر از شکیم، شیلو و سامره آمدند. آن‌ها ریش‌های خود را تراشیده بودند، و لباس‌هایشان را پاره کرده بدن‌هایشان را زخمی نموده بودند. آن‌ها غلات و *بُخور برای هدیه به معبد بزرگ می‌بردند. ۶ پس اسماعیل پسر نتّیا با گریه از مصفّه برای دیدار آن‌ها بیرون رفت. وقتی به آن‌ها رسید، گفت: «خواهش می‌کنم بیایید و جدلیا را ببینید.» ۷ به محض این که آن‌ها وارد شهر شدند، اسماعیل پسر نتّیا و مردانی که با او بودند، همه آن‌ها را کشتند و بدن‌های آن‌ها را در یک چاه انداختند.

۸ امّا ده نفر از آن گروه به اسماعیل گفتند: «خواهش می‌کنیم ما را نکش! ما گندم، جو، روغن زیتون و عسل خود را در مزرعه‌ها پنهان کرده‌ایم.» پس او از کشتن آن‌ها منصرف شد. ۹ چاهی که اسماعیل پسر نتّیا اجساد را در آن می‌انداخت، همان چاه بزرگی بود که آسای پادشاه برای دفاع در برابر بعشا، پادشاه اسرائیل، حفر کرده بود. اسماعیل آن چاه را از اجساد مقتولان پُر کرد. ۱۰ سپس اسماعیل دختران پادشاه و سایر مردم مصفّه یعنی کسانی را که نبوزرادان، فرمانده سپاه، حفاظت

از آن‌ها را به عهدهٔ جدلیا سپرده بود، به اسیری گرفت و همه به طرف سرزمین عَمون حرکت کردند.

^{۱۱} یوحانان و فرماندهان ارتش که همراه او بودند، از جنایتی که اسماعیل مرتکب شده بود، باخبر شدند. ^{۱۲} پس آن‌ها به دنبال او و پیروانش رفتند و در نزدیکی استخر بزرگ جبعون به او رسیدند. ^{۱۳} وقتی اسیرانی که اسماعیل از مِصَفَه آورده بود، یوحانان و فرماندهان ارتش را دیدند خوشحال شدند ^{۱۴} و برگشته به طرف آن‌ها دویدند. ^{۱۵} اما اسماعیل پسر نَنّیا به اتفاق هشت نفر از مردان خود موفق به فرار شدند و همه به طرف سرزمین آمون رفتند. ^{۱۶} آنگاه یوحانان و فرماندهان ارتش مسئولیت نگهداری از کسانی را که اسماعیل بعد از کشتن جدلیا به اسارت گرفته بود، یعنی سربازان، زنان، کودکان و خواجه‌سرایان، را به عهده گرفتند. ^{۱۷-۱۸} آن‌ها از بابلی‌ها می‌ترسیدند چون اسماعیل جدلیا را که پادشاه بابل به عنوان فرماندار گماشته بود، کشته بود. پس آن‌ها به طرف مصر رفتند تا از بابلی‌ها دور شوند. در سر راهشان در کِمهام نزدیک بیت لِحِم توقف کردند.

مردم از ارمیا درخواست دعا می‌کنند

۴۲ آنگاه فرماندهان ارتش از جمله یوحانان پسر قاریح و یَزَنیا پسر هوشعیا و تمام مردم از هر طبقه آمدند ^۲ و به من گفتند: «خواهش می‌کنیم آنچه می‌خواهیم برای ما انجام بده! در حضور خدای ما، برای ما که زنده مانده‌ایم، دعا کن. زمانی ما گروه کثیری بودیم، اما اکنون، همان‌طور که می‌بینی تعداد کمی از ما زنده مانده‌اند. ^۳ دعا کن تا یَهوه، خدای ما، به ما نشان دهد به چه راهی باید برویم و چه کاری باید بکنیم.»

^۴ در پاسخ گفتم: «بسیار خوب، من همان‌طور که شما خواسته‌اید، در برابر یَهوه، خدای شما، دعا خواهم کرد و هرچه او بگوید، به شما خواهم گفت و چیزی را از شما پنهان نخواهم کرد.» ^۵ بعد از آن آن‌ها به من گفتند: «خداوند شاهد صادق و امینی علیه ما باشد اگر تمام احکامی را که یَهوه، خدای ما، به وسیلهٔ تو به ما می‌دهد، اطاعت نکنیم. ^۶ احکام یَهوه، خدای خود را که از تو می‌خواهیم به حضورش برای ما دعا کنی، چه مطابق میل ما باشد و چه نباشد، اطاعت خواهیم کرد. اگر از او اطاعت کنیم، همه چیز برای خیریت ما خواهد بود.»

پاسخ خداوند به دعای ارمیا

^۷ ده روز بعد از آن، خداوند با من چنین سخن گفت؛ ^۸ پس من از یوحانان خواستم به اتفاق تمام فرماندهان ارتش و به همراه تمام مردم نزد

من بیایند.^۹ من به آن‌ها گفتم: «یَهُوه، خدای اسرائیل، همان خدایی که شما با درخواست خود مرا به حضورش فرستادید، گفته است: ^{۱۰}اگر شما مایل هستید در این سرزمین زندگی کنید، من شما را بنا خواهم کرد، نه ویران، و شما را مثل نهالی خواهم کاشت و ریشه‌کن نخواهم نمود. زیرا بلایی که بر شما وارد کردم، موجب غم بزرگی برای من شده است. ^{۱۱}دیگر از پادشاه بابل نترسید. من با شما هستم و شما را از دست او آزاد خواهم کرد. ^{۱۲}من بر شما رحیم خواهم بود و او را وادار خواهم کرد بر شما رحم کند و اجازه دهد به خانه‌های خود بازگردید. من، خداوند، چنین گفته‌ام».

^{۱۳-۱۵} «اما شما مردمی که در یهودا باقی مانده‌اید، نباید از اطاعت از دستورات یَهُوه، خدای خودتان، خودداری کنید و از زندگی در این سرزمین امتناع ورزید. شما نباید بگویید، 'نه، ما به مصر خواهیم رفت و در آنجا زندگی خواهیم کرد، جایی که ما دیگر با جنگی روبه‌رو نخواهیم شد، شیپور جنگی نخواهیم شنید و گرسنه نخواهیم ماند.' اگر شما چنین بگویید، آنگاه خداوند متعال، خدای اسرائیل می‌گوید، 'اگر تصمیم گرفته‌اید به مصر بروید و در آنجا زندگی کنید، ^{۱۶}در آن صورت جنگی که از آن واهمه دارید، به سراغ شما خواهد آمد و گرسنگی‌ای که از آن وحشت دارید، در تعقیب شما خواهد بود و شما در مصر خواهید مرد. ^{۱۷}تمام کسانی که تصمیم دارند به مصر بروند و در آنجا زندگی کنند، یا در جنگ، یا از گرسنگی و یا از بیماری خواهند مرد. حتی یک نفر از آن‌ها زنده نخواهد ماند و حتی یک نفر نخواهد توانست از مصیبتی که بر آن‌ها وارد می‌کنم، بگریزد».

^{۱۸} «خداوند متعال، خدای اسرائیل می‌گوید، 'به همان نحوی که من خشم و غضب خود را بر اورشلیم فرو ریختم، به همان نحو اگر شما به مصر بروید، غضب من متوجه شما خواهد شد. مردم از دیدن شما به وحشت خواهند افتاد و شما را مسخره خواهند کرد و نام شما را مثل لعن و نفرین به کار خواهند برد. شما دیگر هرگز این سرزمین را نخواهید دید.' ^{۱۹}بعد از آن من ادامه داده گفتم: «خداوند به شما، مردمی که در یهودا باقی مانده‌اید گفته است که به مصر نروید. پس من اکنون به شما اخطار می‌کنم ^{۲۰}که مرتکب اشتباه مُهلکی می‌شوید. شما از من خواستید برای شما در حضور یَهُوه، خدایمان، دعا کنم و شما قول دادید که هرآنچه را که او می‌گوید، اطاعت کنید. ^{۲۱}و من اکنون آن را به شما گفتم، اما شما آنچه را که یَهُوه، خدای ما مرا فرستاد تا به شما بگویم، اطاعت نمی‌کنید. ^{۲۲}پس این را به‌خاطر داشته باشید: شما یا

در جنگ، یا از گرسنگی و یا از بیماری در سرزمینی که می خواهید در آن زندگی کنید، خواهید مُرد.

ارمیا را به مصر می برند

۴۳

من تمام چیزهایی را که یَهُوه، خدای آن ها، مرا فرستاده بود تا به آن ها بگویم، گفتم. ^۲آنگاه عَزْرِیا پسر هوشعیا و یوحانان پسر قاریح و دیگر مردان مغرور به من گفتند: «تو دروغ می گویی. یَهُوه، خدای ما، تو را نفرستاده تا به ما بگویی که به مصر نرویم و در آنجا زندگی نکنیم. ^۳باروک پسر نیریا تو را علیه ما تحریک کرده است تا بابلِی ها بر ما مسلط شوند و ما را بکشند و یا به اسارت ببرند.» ^۴پس هیچ کس، نه یوحانان، نه افسران ارتش و نه مردم، نخواستند از دستورات خداوند اطاعت کنند و در یهودا بمانند. ^۵سپس یوحانان و افسران ارتش هرکسی را که در یهودیه باقی مانده بود، به همراه تمام کسانی که در میان سایر قوم ها پراکنده شده بودند و به یهودیه برگشته بودند شامل ^۶مردان، زنان، کودکان و دختران پادشاه، به مصر بردند. آن ها همه کسانی را که نبوزرادان، فرمانده سپاه، تحت حمایت جدلیا قرار داده بود، از جمله باروک و مرا، بردند. ^۷آن ها از دستور خداوند اطاعت نکردند و به مصر رفتند و به شهر تَحْفَنحِیس رسیدند.

^۸در آنجا خداوند به من گفت: «چند سنگ بزرگ بردار و آن ها را در ملات سنگ فرش راه ورودی کاخ سلطنتی تَحْفَنحِیس در این شهر فرو کن و بگذار بعضی از یهودیان آنچه را می کنی، ببینند. ^{۱۰}بعد به آن ها بگو که من، خداوند متعال، خدای اسرائیل، بنده خود نبوکدنصر را از بابل به اینجا خواهم آورد، و او تخت خود را بر روی همین سنگ هایی که تو گذاشته ای، قرار خواهد داد و خیمه سلطنت خود را بر فراز آن ها خواهد کشید. ^{۱۱}نبوکدنصر خواهد آمد و مصر را شکست خواهد داد. آنانی که محکوم هستند تا با بیماری بمیرند، با بیماری خواهند مرد، آنانی که محکوم به اسارت هستند، به اسارت خواهند رفت و آنانی که باید در جنگ بمیرند، در جنگ کشته خواهند شد. ^{۱۲}من پرستشگاه های خدایان مصر را آتش خواهم زد، و همان طور که یک چوپان لباس خود را از وجود شیش ها پاک می کند، به همان نحو پادشاه بابل بُت ها را سوزانده به دور خواهد انداخت و پیروزمندانه آنجا را ترک خواهد کرد. ^{۱۳}او ستون های مقدس را در شهر هلیوپولیس درهم خواهد شکست و معبد های خدایان مصر را به آتش خواهد کشید.

پیام خداوند به یهودیان در مصر

۴۴

خداوند در مورد تمام یهودیانی که در شهرهای میگذل، تَحْفَنحِیس، مِمفِیس و در جنوب مصر زندگی می کردند، با من سخن گفت. ^۲خداوند متعال، خدای اسرائیل، گفت: «شما خودتان شاهد ویرانی ای که بر اورشلیم و سایر شهرهای یهودا وارد کردم، بودید. آن ها حتی تا به امروز ویران هستند و کسی در آن ها زندگی نمی کند، ^۳چون مردم آنجا مرتکب شرارت شده خشم مرا برانگیختند. آن ها برای خدایان دیگر قربانی می گزراندند و در خدمت خدایانی درآمدند که نه شما آن ها را پرستش کرده بودید و نه نیاکان شما. ^۴من مرتب بندگان خودم یعنی انبیا را فرستادم تا به شما بگویند از انجام این کار وحشتناکی که من از آن تنفر دارم، خودداری کنید. ^۵اما شما گوش ندادید و توجه نکردید. شما از قربانی های پلید خود برای خدایان بیگانه دست برنداشتید. ^۶پس من خشم و غضب خود را بر شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم فرو ریختم و آن ها را به آتش کشیدم. آن ها به ویرانه هایی تبدیل شدند که حتی امروز انسان از دیدن آن وحشت می کند. ^۷«پس من، خداوند متعال، خدای اسرائیل، از شما می پرسم چرا می خواهید چنین بلایی بر سر خود بیاورید. آیا خواهان نابودی مردان و زنان، کودکان و اطفال خود هستید تا دیگر کسی از شما باقی نماند؟ ^۸چرا با پرستش بُت ها و قربانی برای خدایان بیگانه در اینجا، در مصر در جایی که می خواهید زندگی کنید، خشم مرا برمی انگیزید؟ آیا این کار را برای از بین بردن خودتان می کنید تا این که تمام ملت های روی زمین شما را مسخره کنند و نام شما را مثل لعن و نفرین به کار ببرند؟ ^۹آیا تمام آن کارهای ظالمانه ای را که در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم به وسیله اجداد شما و به وسیله پادشاهان یهودا و زن های آن ها و همچنین به وسیله شما و زن هایتان صورت می گرفت، فراموش کرده اید؟ ^{۱۰}اما تا به امروز، شما خود را فروتن نساخته اید. شما حرمت مرا نگاه نداشته اید و طبق دستوراتی که به شما و به اجدادتان داده ام، زندگی نکرده اید. ^{۱۱}«پس من، خداوند متعال، خدای اسرائیل، علیه شما اقدام خواهم کرد و تمام یهودا را ویران خواهم ساخت. ^{۱۲}در مورد مردم یهودا که باقی مانده اند و تصمیم گرفته اند به مصر بروند و در آنجا زندگی کنند، من همه آن ها را نابود خواهم کرد. تمام آن ها وحشت خواهند کرد؛ مردم آن ها را مسخره کرده نام آن ها را مثل لعن و نفرین به کار خواهند برد. ^{۱۳}من کسانی را که در مصر زندگی می کنند، همان طور که با مردم اورشلیم کردم، با جنگ و گرسنگی و بیماری مجازات خواهم کرد. ^{۱۴}هیچ یک

از مردم یهودا که زنده مانده و برای زندگی به مصر آمده‌اند، نخواهند توانست فرار کنند یا زنده بمانند. حتی یکی از آن‌ها به یهودا، جایی که آرزو دارند یک‌بار دیگر در آنجا زندگی کنند، برنخواهد گشت. هیچ‌کس به‌جز عده کمی پناهنده به آنجا برنخواهد گشت.»

۱۵ آنگاه گروه کثیری شامل تمام مردانی که می‌دانستند همسرانشان برای خدایان دیگر قربانی می‌گذراندند و همه زنانی که در آنجا ایستاده بودند، از جمله یهودیانی که در جنوب زندگی می‌کردند، به من گفتند: «ما به آنچه تو به نام خداوند به ما گفته‌ای، گوش نخواهیم داد. ۱۷ ما به انجام همان کارهایی که گفتیم ادامه خواهیم داد. ما برای الهه خودمان، ملکه آسمان، قربانی تقدیم خواهیم کرد و هدیه شراب بر قدمش خواهیم ریخت، یعنی همان کاری را می‌کنیم که اجداد، پادشاهان و رهبران ما در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم می‌کردند. در آن موقع ما غذای فراوان داشتیم، در رفاه زندگی می‌کردیم و زحمتی نداشتیم. ۱۸ اما از وقتی که از اهدای قربانی به حضور ملکه آسمان و ریختن شراب بر قدم‌های او خودداری کردیم، دیگر چیزی نداریم و مردم ما یا در جنگ کشته می‌شوند، یا از گرسنگی می‌میرند.»

۱۹ و زنان گفتند: «وقتی نان‌های شیرینی را به‌صورت ملکه آسمان می‌پختیم و به حضور او قربانی تقدیم می‌کردیم و شراب را به‌عنوان هدیه به حضورش تقدیم می‌کردیم، شوهران ما، با هرچه که می‌کردیم، موافق بودند.»

۲۰ آنگاه من به تمام مردان و زنانی که چنین جوابی به من داده بودند، گفتم: «در مورد قربانی‌هایی که شما و اجداد شما، پادشاهان و رهبران و تمام مردم در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم تقدیم می‌کردید، آیا فکر می‌کنید خداوند آن‌ها را نمی‌دانست و یا آن‌ها را فراموش کرده است؟ ۲۲ همین امروز سرزمین شما ویران شده و دیگر کسی در آن زندگی نمی‌کند. منظره وحشتناکی است. مردم نام آن را مثل لعن و نفرین به کار می‌برند، چون خداوند نمی‌توانست بیش از این ظلم و شرارت شما را تحمل کند. ۲۳ چون برای خدایان دیگر قربانی تقدیم کردید و با عدم اطاعت از احکام خداوند مرتکب گناه شده‌اید، پس خداوند شما را به چنین مصیبتی گرفتار کرده است.»

۲۴-۲۵ من هرچه را خداوند متعال، خدای اسرائیل خواست به یهودیان مقیم مصر بگویم، به تمام مردم مخصوصاً به زنان گفتم: «شما و همسرانتان برای ملکه آسمان سوگند وفاداری یاد کرده‌اید. شما نذر کرده برایش قربانی بگزرانید و شراب بر قدم‌هایش بریزید، و شما نذر خود را ادا کردید. خیلی خوب، پس به عهد خود وفا کنید و نذرهای خود را

ادا نمایید. ^{۲۶} پس اکنون به تصمیمی که من خداوند در نام عظیم خودم برای شما یهودیان مقیم مصر گرفته‌ام گوش کنید: دیگر هیچ وقت اجازه نخواهم داد هیچ یک از شما به نام من سوگند یاد کرده بگوید، 'من به نام خداوند متعال سوگند یاد می‌کنم!' ^{۲۷} من دیگر نخواهم گذاشت شما در رفاه باشید، و همه نابود خواهید شد. همه شما یا در جنگ خواهید مُرد یا از بیماری. حتی یک نفر از شما باقی نمی‌ماند. ^{۲۸} اما تعداد کمی از شما از مرگ خواهند گریخت و از مصر به یهودا خواهند گشت. در آن موقع، آنانی که زنده مانده‌اند خواهند دانست که حرف‌های چه کسی به حقیقت پیوسته است، حرف‌های من یا آن‌ها. ^{۲۹} من، خداوند، برای اثبات آنچه در مورد مجازات شما و تصمیم خودم برای نابودی شما گفته‌ام، به شما علامتی می‌دهم. ^{۳۰} من حُفرع، فرعون مصر را تسلیم دشمنانش که قصد کشتن او را دارند، خواهم کرد، همان‌طور که صِدِقیّا، پادشاه یهودا را تسلیم نبوکدنصر پادشاه بابل که قصد کشتن او را داشت نمودم.»

وعدۀ خدا به باروک

در چهارمین سال سلطنت یهوایقیم پسر یوشیا پادشاه یهودا، باروک تمام چیزهایی را که به او گفته بودم نوشت. بعد به او گفتم ^۲ که یَهُوه، خدای اسرائیل گفته است: «ای باروک ^۳ تو می‌گویی 'وای به حال من، خداوند بر دردهایم افزوده است. من از ناله کردن خسته شده‌ام و آرامشی ندارم!'»

^۴ «اما من، خداوند، آنچه را بنا کرده‌ام، خراب می‌کنم و آنچه را کاشتم از ریشه درمی‌آورم. من در تمام جهان چنین خواهم کرد. ^۵ آیا خواهان توجّه خاصی برای خودت هستی؟ چنین چیزی را نخواه. من تمام بشر را گرفتار مصیبت می‌کنم، اما تو حداقل هر جا بروی جانت از خطر مصون است. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

شکست مصر در کرکمیش

خداوند درباره ملّت‌های دیگر با من چنین سخن گفت ^۲ و از مصر شروع کرد. این است آنچه خداوند درباره ارتش نکو، فرعون مصر، که از نبوکدنصر پادشاه بابل در کرکمیش نزدیک رود فرات در چهارمین سال سلطنت یهوایقیم، پسر یوشیا، پادشاه یهودا، شکست خورد، می‌گوید:

^۳ «افسران مصری فریاد می‌زنند،
'سپرهای خود را آماده نمایید
و برای نبرد حرکت کنید!»

۴ اسب‌های خود را زین کنید و بر آن‌ها سوار شوید!
کلاه‌خودهایتان را بر سر گذاشته در صف بایستید!
نیزه‌های خود را تیز کرده
زره‌های خود را بپوشید.

۵ خداوند می‌پرسد: «اما این چیست که من می‌بینم؟
آن‌ها با وحشت عقب‌نشینی می‌کنند.
سربازانشان شکست خورده
هراسان با سرعت تمام می‌دوند
و به پشت سر خود هم نگاه نمی‌کنند.
۶ حتی آنانی که با سرعت می‌دوند، نمی‌توانند فرار کنند؛
سربازان نمی‌توانند بگریزند.
آن‌ها در شمال، در کنار فرات
می‌لغزند و می‌افتند.

۷ این کیست که مثل رود نیل طغیان می‌کند
و سیلابش تمام سواحل آن را زیر آب می‌برد؟
۸ این مصر است که مانند رود نیل طغیان کرده
و سیلی که سواحل آن را پوشانیده است.
چون مصر گفت، 'من برخوام خواست و تمام جهان را خواهم
گرفت؛

من شهرها و مردمی را که در آن‌ها زندگی می‌کنند، درهم
خواهم شکست.

۹ به سواره‌نظام فرمان حرکت بده
و اژابه‌ها را روانه کن!
سربازان را بفرست:

مردان حبشی و لیبیایی را برای حمل سپرها،
و تیراندازان ماهر لودیم را.

۱۰ امروز روز خداوند قادر متعال است:

امروز روزی است که او انتقام خواهد گرفت؛
امروز روزی است که او دشمنان خود را مجازات خواهد کرد.
شمشیر او آن‌ها را آن قدر خواهد بلعید تا کاملاً سیر شود،
و آن قدر از خون آن‌ها خواهد آشامید تا سیراب گردد.
امروز خداوند قادر متعال در شمال، در کنار رود فرات،
مغلوبان را قربانی می‌کند.

۱۱ ای مردم مصر به جِلعاد بروید
و در جستجوی مرهم باشید!
تمام داروهای شمال بی اثر هستند
و هیچ چیزی نمی تواند درد شما را درمان کند.
۱۲ ملت ها از رسوایی شما باخبرند،
و همه فریاد شما را شنیده اند.
سربازی به سرباز دیگری برخورد می کند
و هر دو باهم به زمین می افتند.

آمدن نبوکدنصر

۱۳ وقتی نبوکدنصر از بابل برای حمله به مصر آمد، خداوند با من چنین سخن گفت:

۱۴ «در شهرهای مصر، در میگذل، ممفیس
و تحفَنحیس، اعلام کرده بگو:
'برای دفاع از خود آماده شوید؛
تمام شما در جنگ نابود خواهید شد!
۱۵ چرا ایس، خدای قادر شما، افتاده است؟
یَهُوه آن را سرنگون کرده است!
۱۶ سربازان شما لغزیدند و افتادند،
هریک به دیگری می گوید:
'عجله کن، بیا تا به خانه های خود و نزد اقوام خودمان برویم
و از شمشیر دشمن بگریزیم!'

۱۷ به فرعون نامی تازه بدهید:
'طبل توخالی که فرصت را از دست داد.'
۱۸ من، خدای متعال، پادشاه هستم.
من خدای زنده هستم.
به همان گونه که کوه تابور بر فراز کوه های دیگر قرار گرفته
و کوه کَرْمِل در کنار دریا سر به آسمان کشیده،
همان طور خواهد بود قدرت کسی که به شما حمله می کند.
۱۹ ای مردم مصر

برای اسارت آماده شوید!
ممفیس به بیابان تبدیل خواهد شد،
به ویرانه ای که کسی در آن ساکن نخواهد شد.
۲۰ مصر مانند گاو قشنگ و چاقی است

که زنبوری از شمال به آن حمله کرده باشد.
 ۲۱ حتی سربازان مزدور آن‌ها
 مثل گوساله‌های درمانده هستند.
 آن‌ها ایستادگی نکردند؛
 همه آن‌ها برگشته فرار کردند.
 روز مجازات آن‌ها رسیده بود،
 زمان نابودی آن‌ها

۲۲ مصر مانند ماری، هیس هیس کنان می‌گریزد،
 و ارتش دشمن به او نزدیک‌تر می‌شود.
 آن‌ها با تبرهای خود، مثل چوب‌برانی که درختان جنگل را می‌برند
 ۲۳ و آن را از بین می‌برند، به او حمله می‌کنند.
 مردان آن‌ها بی‌شمارند،
 و سربازان آن‌ها از ملخ‌ها بیشتر.
 ۲۴ مردم مصر شرمسارند،
 چون مغلوب مردمی شده‌اند که از شمال آمده‌اند.
 من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

۲۵ خداوند متعال، خدای اسرائیل می‌گوید: «من آمون، خدای تیس
 را به همراه تمام مصر و خدایان و پادشاهانش مجازات خواهم کرد. من
 فرعون و تمام کسانی را که به او اعتماد کرده‌اند، به مکافات کارهایشان
 خواهم رساند. ۲۶ و آن‌ها را تسلیم نبوکدنصر پادشاه بابل و ارتش او، که
 خواهان نابودیشان هستند، خواهم کرد. اما در آینده، باز مردم در مصر
 مثل گذشته زندگی خواهند کرد. من، خداوند، چنین گفته‌ام.

خداوند قوم خود را نجات می‌دهد

۲۷ «ای قوم من ترسان نباشید،
 ای مردم اسرائیل وحشت نکنید.
 من شما را از سرزمین‌های دور و از ممالکی که به اسارت برده
 شده بودید،
 آزاد خواهم ساخت.
 شما به سلامتی به خانه‌های خود بازگشته،
 در امنیّت خواهید بود و دیگر از کسی نخواهید ترسید.
 ۲۸ من نزد شما آمده شما را نجات خواهم داد.
 من ملت‌هایی را که شما را در میان آن‌ها پراکنده کرده‌ام،
 نابود خواهم کرد،

اما شما را نابود نخواهم کرد.
 من شما را بدون مجازات رها نخواهم کرد،
 اما وقتی شما را مجازات کنم، منصفانه خواهد بود.
 من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

پیام خداوند دربارهٔ فلسطینیان

۴۷ پیش از آنکه فرعون به غزه حمله کند، خداوند دربارهٔ
 مردم فلسطین با من^۲ چنین سخن گفت:
 «ببین! موج‌های آب در شمال برخاسته
 و مثل سیل خروشان، سرازیر می‌شود.
 این امواج تمام سرزمین و هرچه را که در آن است،
 تمام شهرها و مردم آن را خواهد پوشانید.
 مردم برای کمک فریاد خواهند آورد
 و تمام مردم جهان سخت خواهند گریست.
 آن‌ها صداهای شُم اسبان،
 حرکت ارابه‌ها
 و غلتیدن چرخ‌ها را خواهند شنید.
 والدین برای کودکان خود برنخواهند گشت؛
 آن‌ها از شدت ترس توان خود را از دست داده‌اند.
 ۴ زمان نابودی مردم فلسطین
 و زمان قطع کمک به صور و صیدون فرارسیده است.
 من، خداوند، مردم فلسطین را
 با همهٔ کسانی که از سواحل گِریت آمده‌اند،
 نابود خواهم کرد.
 ۵ مردم غزه به غم بزرگی گرفتارند،
 و اهالی اَشْقِلون در سکوت فرورفته‌اند.
 تا به کی باید مردم فلسطین سوگوار باشند؟
 ۶ شما فریادکنان خواهید گفت:
 «ای شمشیر خداوند! تا به کی به کُشت و کشتار ادامه خواهی
 داد؟
 به غلاف خود بازگرد
 و در آنجا آرام بگیر!
 ۷ اما چگونه می‌تواند آرام بگیرد،
 درحالی که هنوز کارش را تمام نکرده است؟
 من به آن دستور داده‌ام، به اَشْقِلون

و به مردمی که در ساحل دریا زندگی می کنند، حمله کند.»

ویرانی موآب

این است آنچه خداوند متعال درباره موآب گفته است:

۴۸

«وای بر مردم نیو،

شهرشان ویران شده!

قریت تایم را گرفته اند،

قلعه های مستحکم آن را خراب کردند

و مردمش خوار و شرمسار شده اند.

۲ شکوه و جلال موآب به پایان رسیده؛

دشمنان، شهر حشبون را گرفته اند

و برای نابودی ملت موآب دسیسه می کنند.

شهر مدمین وادار به سکوت خواهد شد،

و هدف حمله ارتش ها قرار خواهد گرفت.

۳ مردم حورونایم با فریاد می گویند:

'خشونت! ویرانی!'

۴ «موآب ویران شده؛

به گریه و فریاد کودکان گوش دهید.

۵ هق هق گریه هایشان را

در سربالایی های جاده لوحیت

و فریاد دل خراش آن ها را

در سرازیری های جاده حورنایم بشنوید.

۶ آن ها می گویند، 'با سرعت برای نجات خودتان فرار کنید.

مثل یک گورخر در بیابان با سرعت بدوید!'

۷ «تو، ای موآب، به قدرت و ثروت خود اعتماد کردی،

اما امروز حتی تو هم تسخیر خواهی شد،

و خدایت، *کیموش، به همراه شاهزادگان و کاهنان،

به اسارت خواهد رفت.

۸ حتی یک شهر هم از ویرانی در امان نخواهد بود؛

دشت و درّه همه با هم ویران خواهند شد.

من، خداوند، چنین گفته ام.

۹ سنگ قبری برای موآب برافرازید،

چون به زودی نابود خواهد شد.

شهرهای آن به ویرانه‌ای تبدیل خواهند گشت
و دیگر کسی در آن زندگی نخواهد کرد.»
۱۰ لعنت بر کسی باد که کارهای خداوند را با تمام دل انجام نمی‌دهد!
و لعنت بر کسی باد که از خونریزی کوتاهی می‌کند!

شهرهای موآب ویران شده‌اند

۱۱ خداوند گفت: «موآب همیشه در امنیّت بوده و هیچ‌وقت به اسارت
نرفته است. موآب مانند شرابی است دست نخورده و جا افتاده و از
کوزه‌ای به کوزه دیگر ریخته نشده است. طعم آن از بین نرفته و مزه‌اش
مثل همیشه دلپسند است.

۱۲ «پس اکنون زمانی می‌آید که من مردمی را می‌فرستم تا موآب را مثل
شراب دور بریزند. آن‌ها کوزه‌های شراب را خالی کرده کوزه‌ها را خرد
خواهند نمود. ۱۳ آنگاه مردم موآب از خدای خودشان، *کیموش، ناامید
خواهند شد، همان‌طور که یهودیان از خدای بیت‌ئیل، خدایی که آن‌ها
به آن اعتماد داشتند، ناامید شدند.

۱۴ «ای مردان موآب، چرا ادّعا می‌کنید که شما همه قهرمان

و سربازان آزموده در جنگ هستید؟

۱۵ موآب و شهرهای آن ویران شده

و بهترین جوانانش کشته شده‌اند.

من، پادشاه و خداوند متعال

چنین گفته‌ام.

۱۶ روز نابودی موآب نزدیک می‌شود

و زمان ویرانی آن به‌زودی می‌رسد.

۱۷ «ای تمام ملّت‌هایی که در مجاورت موآب زندگی می‌کنید

و از شهرت آن باخبرید،

برایش ماتم بگیرید.

بگویید، 'چگونه قدرت و اقتدارش درهم شکسته و جاه و جلالش

به پایان رسیده است!'

۱۸ ای ساکنان دبون

از جایگاه‌های پُرشکوه و بلند خود پایین بیایید

و بر روی خاک بنشینید.

ویران‌گر موآب هجوم آورده است

و قلعه‌های آن را ویران کرده است.

۱۹ ای اهالی عروعر،

در کنار جاده منتظر بایستید،
از کسانی که در حال فرار هستند،
پرسید چه اتفاقی افتاده است.
۲۰ آن‌ها خواهند گفت، 'موآب سقوط کرده؛
برایش ماتم بگیرید. آبرویش رفته است.
در تمام کرانه وادی آرنون اعلام کنید
که موآب ویران شده است.'

۲۱ روز داوری شهرهای واقع در دشت، یعنی شهرهای حُولَن، یَهَصَه،
مِیفاعت، ۲۲ دیبون، نِبو، بَیت دِبلتایم، ۲۳ قَریت تَایم، بَیت جامول،
بَیت مَعون، ۲۴ قَریوت و بُصره فرارسیده است. روز داوری تمام شهرهای
دور و نزدیک موآب رسیده است. ۲۵ قدرت موآب درهم شکسته و اقتدارش
از بین رفته است. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

موآب خوار خواهد شد

۲۶ خداوند گفته است: «موآب را مست کنید چون علیه من شوریده
است. موآب در استفراغ خود خواهد غلتید و مردم بر او خواهند خندید.
۲۷ ای مردم موآب آیا به یاد می‌آورید که چگونه مردم اسرائیل را مسخره
می‌کردید؟ شما چنان با آن‌ها برخورد کردید که گویی آن‌ها مورد حمله
یک دسته راهزن قرار گرفته باشند.

۲۸ ای اهالی موآب از شهرهای خود خارج شوید! بروید و در گردنه
کوه‌ها زندگی کنید! مثل کبوترانی زندگی کنید که لانه‌های خود را
در اطراف یک درّه عمیق می‌سازند. ۲۹ مردم موآب بسیار مغرورند! من
شنیده‌ام که آن‌ها چقدر مغرور، متکبر و از خود راضی هستند. آن‌ها فکر
می‌کنند که خیلی مهم هستند. ۳۰ من، خداوند، از تکبر آن‌ها آگاهم.
ادعاهایشان توخالی و کارهایشان بی‌فایده است. ۳۱ پس من برای مردم
موآب و اهالی قیرحارس می‌گیرم. ۳۲ برای مردم مَوسِمَبَه بیش از مردم یعزیر
گریه می‌کنم. ای شهر مَوسِمَبَه، تو مانند تاکی هستی که شاخه‌هایش از
ورای دریای مُرده گذشته و تا به یعزیر رسیده است. اما اکنون میوه‌های
تابستانی تو و انگورهای همه به غارت رفته‌اند. ۳۳ شادی و شادابی از
سرزمین حاصل‌خیز موآب گرفته شده است. من جلوی جریان شراب را
از چرخشت‌ها گرفته‌ام؛ دیگر کسی نیست که با فریاد شادی انگور را
برای شراب آماده کند.

۳۴ مردم حِشِبون و اِلْعَالِه گریه می‌کنند و صدای گریه آن‌ها تا یا حص
شنیده می‌شود؛ حتی مردم صَوْعَر آن را می‌شنوند. در شهرهای دوردستی

مثل حورونایم و عجلت شلیشیا هم صدای گریه آن‌ها شنیده می‌شود. آب رودخانه نمریم هم خشک شده است.^{۳۵} من مردم موآب را از تقدیم قربانی‌های سوختنی در پرستشگاه‌هایشان و گزراندن قربانی برای خدایانشان بازخواهم داشت. من، خداوند، سخن گفته‌ام.

^{۳۶} «آری، من مثل کسی که با آهنگ نی، سوگ‌نامه‌ای را می‌خواند، قلباً برای موآب و مردم قیرحارس در ماتم هستم، چون هرچه داشته‌اند از بین رفته است.^{۳۷} آن‌ها همه موهای سرشان و ریش‌های خود را تراشیده‌اند. همه آن‌ها دست‌های خود را با تیغ مجروح کرده‌اند و با *پلاس خود را پوشانده‌اند.^{۳۸} در روی بام تمام خانه‌های موآب و در میدان‌های شهر چیزی جز سوگواری دیده نمی‌شود. چون من موآب را مثل کوزه‌ای که هیچ کس راغب آن نیست، شکستم.^{۳۹} موآب درهم شکسته است! فریاد بزنید! موآب شرمسار شده است، به ویرانه‌ای تبدیل شده و تمام ملت‌های اطراف او را مسخره می‌کنند. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

گریزی برای موآب نیست

^{۴۰} خداوند گفته است که ملتی مانند عقاب با بال‌های گسترده به سرعت بر سر موآب فرود خواهد آمد،^{۴۱} و شهرها و قلعه‌های دفاعی تسخیر خواهند شد. در آن روز سربازان موآب مثل زنان در حال زایمان در ترس خواهند بود.^{۴۲} موآب ویران خواهد شد و دیگر به عنوان یک ملت وجود نخواهد داشت، چون علیه من طغیان کرد.^{۴۳} وحشت، چاله و دام در انتظار مردم موآب خواهد بود.^{۴۴} هرکه از وحشت بگریزد به چاله می‌افتد و هرکه از چاله بیرون بیاید به دام خواهد افتاد، چون خداوند زمانی را برای ویرانی موآب تعیین کرده است.^{۴۵} پناهندگان درمانده، برای سرپناه به حشبون، شهری که روزی سیحون پادشاه آن بود، رو می‌آوردند؛ اما آن شهر در آتش شعله‌ور است. آتش، تمام مرزها و قلعه‌های کوهستانی مردم جنگ دوست موآب را سوزانیده است.^{۴۶} وای بر مردم موآب! مردمی که *کُموش را می‌پرستیدند، از بین رفته‌اند و پسران و دختران آن‌ها را به اسارت برده‌اند.

^{۴۷} اما خداوند در آینده موآب را دوباره کامیاب خواهد کرد. این چیزهایی است که خداوند برای موآب گفته و واقع خواهد شد.

داوری خداوند درباره عَمونیان

این است آنچه خداوند به عَمونیان گفته است: «مردان اسرائیلی کجا هستند؟ آیا کسی نیست که از سرزمین آن‌ها دفاع کند؟ چرا آن‌ها اجازه می‌دهند مردمی که بُت *ملکوم را می‌پرستیدند، سرزمین متعلق به طایفه جاد را بگیرند و در آن ساکن

شوند؟^۲ اما به زودی زمانی می رسد که من صدای جنگ را به گوش مردم پایتخت یعنی شهر ربه خواهم رسانید. آن شهر ویران خواهد شد و روستاهای آن در آتش خواهد سوخت. آنگاه اسرائیل سرزمینش را که به وسیله دیگران تصرف شده بود، پس خواهد گرفت.^۳ ای مردم حشبن گریه کنید؛ شهر عای ویران شده! ای زن های ربه، ماتم بگیرید! لباس عزه برتن کرده ماتم بگیرید! سرگردان و بی هدف فرار کنید. *ملکوم خدای شما به همراه کاهنان و شاهزادگان اسیر و تبعید خواهند شد.^۴ ای مردم بی وفا چرا این قدر به خود می بالید؟ دیگر در شما نیرویی نمانده. چرا هنوز بر قدرت خود متکی هستید و می گوئید که هیچ کس جرأت ندارد به شما حمله کند؟^۵ من یهوه، خدای متعال، شما را از هر جهت دچار وحشت خواهم کرد. همه شما پا به فرار خواهید گذاشت و همه از ترس جان خود خواهید گریخت و کسی نخواهد بود که سربازان را دوباره جمع کند.

«اما بعد از مدتی، من رفاه را دوباره به عمون برمی گردانم. من، خداوند، چنین گفته ام.»

داوری خداوند درباره آدوم

این است آنچه خداوند متعال درباره آدوم گفته است: «آیا مردم تیمان حس تشخیص خود را از دست داده اند؟ آیا مشاورین آنها دیگر نمی توانند به آنها بگویند که چه باید بکنند؟ آیا تمام حکمت آنها از بین رفته است؟^۸ ای مردم ددان، بازگردید، فرار کنید و مخفی شوید! من فرزندان عیسو را از بین خواهم برد، چون زمان آن رسیده است که آنها را مجازات کنم.^۹ وقتی مردم انگور می چینند، بعضی از خوشه ها را در تاک نگه می دارند و وقتی دزدان در شب می آیند، آنها فقط آنچه را که می خواهند، می برند.^{۱۰} اما من فرزندان عیسو را کاملاً لخت کرده مخفیگاه های ایشان را برملا نموده ام و دیگر آنها نمی توانند خود را مخفی کنند. تمام مردم آدوم از بین رفته اند. حتی یک نفر از آنها باقی نمانده است.^{۱۱} تیمان خود را نزد من بیاورید و من از آنها مراقبت خواهم کرد. بیوه زنان شما می توانند به من متکی باشند.

^{۱۲} اگر حتی کسانی که مستوجب تنبیه نبودند، مجبور شدند از این جام مجازات بنوشند، آیا فکر می کنید شما تنبیه نخواهید شد؟^{۱۳} من سوگند خورده ام که شهر بصره به بیابان و به منظره ای وحشتناک تبدیل خواهد شد. مردم، آن را مسخره و اسمش را مثل لعن و نفرین به کار خواهند برد. تمام روستاهای اطراف آن برای همیشه ویران خواهند ماند. من، خداوند، چنین گفته ام.»

۱۴ من گفتم: «ای مردم آدوم، من پیامی از جانب خداوند دریافت کرده‌ام. او رسولی فرستاده تا به تمام ملت‌ها بگوید ارتش‌های خود را جمع کنند و برای حمله به شما آماده شوند. ۱۵ خداوند شما را ضعیف خواهد ساخت و کسی به شما احترام نخواهد گذاشت. ۱۶ غرورتان شما را فریفته است؛ آن قدر که فکر می‌کنید، کسی از شما نمی‌ترسد. شما بر فراز صخره‌ها و در بالای کوه‌های بلند زندگی می‌کنید، اما حتی اگر مثل عقاب زندگی کنید، خداوند شما را به زیر خواهد آورد. خداوند چنین گفته است.»

۱۷ خداوند گفت: «همان بلایی را بر سر آدوم خواهم آورد که بر سر سُدوم و غموره آمد وقتی که آن‌ها و شهرهای اطراف آن‌ها نابود شدند. دیگر کسی در آنجا زندگی نخواهد کرد. من، خداوند، سخن گفته‌ام. ۱۸ همان بلایی که به سر سُدوم و غموره در زمانی که آن‌ها و تمام شهرهای اطراف آن‌ها ویران شدند، آمد، همان بر سر آدوم خواهد آمد. هیچ کس دیگر در آن زندگی نخواهد کرد. من، خداوند، چنین گفته‌ام. ۱۹ مانند شیری که از جنگل‌های انبوه کرانه‌های رود اردن بیرون می‌آید و به سوی چمنزارهای سرسبز پیش می‌رود، به همان نحو من خواهم آمد و مردم آدوم ناگهان از سرزمین خود پا به فرار می‌گذارند. آنگاه رهبری که من برگزینم بر آن ملت حکومت خواهد کرد. چه کسی را می‌توان با من مقایسه کرد؟ چه حکومتی می‌تواند با من مخالفت کند؟ ۲۰ پس به نقشه‌ای که من علیه آدوم کشیده‌ام و به آنچه می‌خواهم بر سر مردم شهر تیمان بیاورم، توجه کنید. حتی کودکان آن‌ها را کشان‌کشان خواهند برد؛ همه وحشت‌زده خواهند بود. ۲۱ زمانی که آدوم سقوط کند، چنان سر و صدایی ایجاد خواهد شد که تمام دنیا را به لرزه خواهد انداخت و فریادهای وحشت‌زده آن‌ها تا خلیج عقبه شنیده خواهد شد. ۲۲ دشمن مثل عقابی با پرهای گشوده بر سر بُصره فرود خواهد آمد. در آن روز سربازان آدومی مثل زنان در حال زایمان خواهند ترسید.

داوری خداوند درباره دمشق

۲۳ این است آنچه خداوند درباره دمشق گفته است: «مردم شهرهای حَمات و اَرَفاد نگران و ناراحتند، چون آن‌ها خبرهای بد شنیده‌اند. تشویش مثل امواج دریا آن‌ها را دربر گرفته است، و آن‌ها نمی‌توانند آرام بگیرند. ۲۴ مردم دمشق ضعیفند و از ترس فرار کرده‌اند. آن‌ها مثل زنی در حال زایمان، در درد و رنج هستند. ۲۵ شهر مشهوری که آن قدر شاد بود، کاملاً متروک شده است. ۲۶ در آن روز مردان جوانش در کوچه‌های شهر کشته و سربازانش همه نابود خواهند شد. ۲۷ من دیوارهای دمشق را

به آتش خواهم کشید و قصرهای بِنَهَدَد پادشاه را خواهم سوزانید. من، خداوند متعال، چنین گفته‌ام.»

داوری خداوند دربارهٔ قیدار و حاصور

^{۲۸} این است آنچه خداوند دربارهٔ قبیلهٔ قیدار و نواحی زیر نظر حاصور، که قبلاً به وسیلهٔ نبوکدنصر پادشاه بابل فتح شده بود، گفته است: «به مردم قیدار حمله کنید و آن قبیله از مردم شرقی را از بین ببرید! ^{۲۹} چادرها و رَمه‌های آن‌ها را به همراه پرده‌های چادرها و هرآنچه در درون چادرهایشان هست، همه را تصرف کنید. شترهایشان را بگیرید و به مردم بگویید، 'وحشت شما را از هر طرف احاطه کرده است!'»

^{۳۰} «ای مردم حاصور، من، خداوند، به شما اخطار می‌کنم که فرار کنید و در جاهای دور مخفی شوید. نبوکدنصر پادشاه بابل علیه شما توطئه کرده است، و به شما می‌گوید، ^{۳۱} 'بیایید! به این مردمی که این قدر احساس امنیت می‌کنند، حمله کنیم! شهرشان در و دروازه‌ای ندارد و کاملاً بی دفاع هستند.'»

^{۳۲} «شترها و گله‌های آن‌ها را بگیرید! من این مردمانی را که موهای سرخود را کوتاه می‌کنند، به هر جهت پراکنده کرده و آن‌ها را از هر طرف گرفتار مصیبت خواهم نمود. ^{۳۳} حاصور برای همیشه به بیابانی مبدل خواهد شد که فقط شغال‌ها در آن زندگی خواهند کرد. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

داوری خداوند دربارهٔ عیلام

^{۳۴} مدت کمی بعد از آنکه صِدِقیا پادشاه یهودا شد، خداوند متعال دربارهٔ کشور عیلام به من ^{۳۵} چنین گفت: «من تمام کمان‌دارانی را که چنین قدرتی به عیلام داده‌اند، خواهم گُشت. ^{۳۶} من بادها را از تمام جهان علیه آن‌ها می‌وزانم و مردم آن را در همه جا پراکنده خواهم کرد، به طوری که جایی در جهان نخواهد بود که به آن پناه نبرده باشند. ^{۳۷} من مردم عیلام را از دشمنانشان که در صدد کشتن آن‌ها هستند، هراسان خواهم ساخت. در غضب خودم مردم عیلام را از بین خواهم برد و سپاهیان را در تعقیب آن‌ها خواهم فرستاد تا همهٔ آن‌ها را نابود کنند. ^{۳۸} من پادشاهان و رهبران آن‌ها را از بین خواهم برد و تخت خود را در آنجا قرار خواهم داد. ^{۳۹} اما بعداً من رفاه و کامیابی را دوباره به مردم عیلام بازخواهم گردانید. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

تسخیر بابل

این است پیامی که خداوند دربارهٔ بابل و مردمش به من داد:



۲ «این خبر را به همهٔ ملّت‌ها برسانید و آن را اعلام کنید!

به همه علامت بدهید و این خبر را برسانید!

آن را پنهان نکنید!

بابل سقوط کرده!

خدایش مردوک درهم شکسته است!

بُت‌های بابل رسوا و تصاویر گریه آن‌ها خرد شده‌اند.

۳ ملّتی از شمال برای حمله به بابل آمده آن را به بیابان تبدیل

خواهد کرد.

مردان و حیوانات پا به فرار گذاشته دیگر در آن ساکن نخواهند

شد.

بازگشت قوم اسرائیل

۴ خداوند می‌گوید: «وقتی آن زمان فرارسد، مردم اسرائیل و یهودا با

هم اشک‌ریزان به‌دنبال من، خدایشان خواهند بود. ۵ آن‌ها راه *صهیون را

خواهند پرسید و از همان راه خواهند رفت. با من عهدهٔ ابدی خواهند

بست و هرگز آن را نخواهند شکست. ۶ «قوم من مانند گوسفندانی هستند

که شبانان‌شان گذاشتند در کوه‌ها گم شوند. آن‌ها مانند گوسفندان

سرگردان هستند و از یک کوه به کوه دیگر می‌روند، و فراموش کرده‌اند

خانه‌یشان کجا است. ۷ هر کس آن‌ها را می‌بیند، به آن‌ها حمله می‌کند.

دشمنان‌شان می‌گویند، «آن‌ها علیه خداوند گناه ورزیده‌اند، پس ما هرچه

کرده‌ایم، خطا نیست. اجدادشان به خداوند اعتماد کردند، پس آن‌ها

هم باید نسبت به او امین و باوفا می‌بودند!»

۸ «ای قوم اسرائیل از دست بابلی‌ها بگریزید! آن سرزمین را ترک کنید!

جلوتر از همه آنجا را ترک کنید. ۹ من گروهی از ملّت‌های مقیم شمال را

برانگیخته وادار خواهم کرد تا به بابل حمله کنند. آن‌ها علیه آن کشور

به صف ایستاده‌اند تا آن را فتح کنند. آن‌ها شکارچیان ماهری هستند

که هیچ گاه تیرشان به خطا نمی‌رود. ۱۰ بابل تاراج خواهد شد و تاراج

کنندگان همه‌چیز را با خود خواهند برد.

سقوط بابل

۱۱ خداوند می‌گوید: «ای مردم بابل، شما قوم مرا غارت کردید. شما

مانند گاوی خرمن‌کوب و مثل اسبی که شیهه می‌کشد، جست‌وخیز

می کنید و شاد و خوشحال هستید. ^{۱۲} اما شهر مهم شما خوار و رسوا خواهد شد. بابل اهمیت خود را در میان ملت ها از دست خواهد داد و به بیابانی خشک و بی آب مبدل خواهد شد. ^{۱۳} به خاطر خشم من دیگر کسی در بابل زندگی نخواهد کرد؛ چنان ویران خواهد شد که هر کس از آنجا بگذرد، دچار بُهت و حیرت خواهد شد.

^{۱۴} «ای کمان داران، برای جنگ علیه بابل و محاصره آن، صف آرایی کنید. تیرهای خود را به سوی بابل نشانه بگیرید، چون بابل نسبت به من، خداوند، گناه ورزیده است. ^{۱۵} شیپور جنگ را در اطراف شهر به صدا درآورید! بابل تسلیم شده است. دیوارهایش درهم شکسته و خراب شده اند. من از مردم بابل انتقام می گیرم. پس شما هم از آن ها انتقام بگیرید و با آن ها همان طور رفتار کنید، که با شما رفتار کرده اند. ^{۱۶} اجازه ندهید در آن سرزمین بذری کاشته یا محصولی برداشت شود. تمام بیگانگانی که در آن زندگی می کنند، از ارتش مهاجم خواهند ترسید و به سرزمین های خود برو خواهند گشت.»

بازگشت قوم اسرائیل

^{۱۷} خداوند می گوید: «قوم اسرائیل مانند گوسفندانی هستند که شیرها در تعقیبشان بودند و آن ها را پراکنده کرده اند. اوّل امپراتور آشور به آن ها حمله کرد، و بعد از آن نبوکدنصر پادشاه بابل استخوان های آن ها را خواهد جوید. ^{۱۸} به این خاطر، من خداوند متعال، خدای اسرائیل، نبوکدنصر پادشاه و کشورش را مجازات خواهم کرد، به همان نحوی که امپراتور آشور را به جزای کارهایش رسانیدم. ^{۱۹} من قوم اسرائیل را به سرزمین خودشان برخواهم گردانید. آن ها غذایی را خواهند خورد که در کوه کرمیل و در ناحیه ایشان می روید، و آن ها خواهند توانست هر قدر بخواهند از محصولات سرزمین های افرایم و جلعاد بخورند. ^{۲۰} در آن زمان دیگر نه گناهی در اسرائیل یافت خواهد شد و نه ظلمی در یهودا، چون من کسانی را که جان شان را حفظ نموده ام، خواهم بخشید. من، خداوند، چنین گفته ام.»

داوری خدا درباره بابل

^{۲۱} خداوند می گوید: «به مردم مراتیم و فقود حمله کنید. آن ها را بکشید و نابود کنید. هر چه به شما دستور می دهم، انجام دهید. من، خداوند، چنین گفته ام. ^{۲۲} فریادهای جنگ در تمام سرزمین شنیده می شود و ویرانی بزرگی به وجود آمده است. ^{۲۳} بابل تمام جهان را با پُتک قطعه قطعه کرد و اکنون آن پُتک، خُرد شده است. تمام ملت ها از آنچه بر سر بابل آمده در حیرت هستند. ^{۲۴} ای بابل، تو علیه من جنگیدی و عاقبت در دامی که

من برایت گسترده بودم و تو از آن بی خبر بودی، افتادی. ^{۲۵} من زرادخانه خود را گشودم و از روی خشم، اسلحه‌ها را بیرون آوردم، چون من، خداوند قادر متعال، هنوز کارم با بابل تمام نشده است. ^{۲۶} از هر طرف به آن حمله کنید و درهای انبارهای غلات را بگشایید! غنیمت‌های جنگی را مثل خرمن‌های غلات جمع کنید! این کشور را ویران کنید! هیچ چیز را باقی نگذارید. ^{۲۷} تمام سربازانشان را بکشید، آن‌ها را قتل عام کنید! مردم بابل محکوم به فنا هستند. زمان مجازات آن‌ها فرارسیده است!» ^{۲۸} پناهندگانی که از بابل فرار می‌کنند و به اورشلیم می‌آیند، می‌گویند خداوند چگونه از مردم بابل به‌خاطر آنچه در معبد بزرگ کرده بودند، انتقام گرفت.

^{۲۹} «به کمان‌داران بگویید به بابل حمله کنند و نگذارند هیچ کس فرار کند. آن را به جزای کارهایش برسانند، و با او همان‌طور رفتار کنند که او با دیگران رفتار کرده است، چون او با غرور علیه من، تنها قدّوس اسرائیل، عمل نموده است. ^{۳۰} از این‌رو مردان جوانش در کوچه‌های شهر کشته خواهند شد، و تمام سربازانش در آن روز از بین خواهند رفت. من، خداوند، چنین گفته‌ام.

^{۳۱} «ای بابل، تو بسیار مغرور شده‌ای، پس من، خدای قادر متعال، بر ضد تو هستم! زمان آن رسیده که تو را تنبیه کنم. ^{۳۲} ملّت مغرور تو لغزش خورده خواهند افتاد و هیچ کس به تو کمک نخواهد کرد تا دوباره بلند شوی. من شهرهای تو را به آتش خواهم کشید و هرچه در اطراف آن‌ها است، از بین خواهند رفت.»

^{۳۳} خداوند متعال می‌گوید: «بر مردم اسرائیل و یهودا بسیار ظلم شده است. کسانی که آن‌ها را اسیر کرده‌اند، به‌دقت مواظب ایشان هستند و آن‌ها را آزاد نخواهند کرد. ^{۳۴} اما کسی که آن‌ها را آزاد خواهد ساخت، قوی است و نامش خداوند متعال می‌باشد. او خودش از آنان دفاع خواهد کرد. او بر تمام روی زمین صلح و آرامش اما در بابل ناآرامی و آشوب به‌وجود خواهد آورد.»

^{۳۵} خداوند می‌گوید:

«بابل، مردم آن،

فرمانروایان و حکیمان‌ش،

همه مستوجب مرگ می‌باشند.

^{۳۶} مرگ بر آن انبیای دروغین و احمق آن‌ها!

مرگ بر آن سربازان ترسو و وحشت‌زده آن‌ها!

^{۳۷} اسبان و ارابه‌های آن را از بین ببرید!

مرگ بر آن سربازان مزدور و بی‌عرضه آن‌ها!

خزانه‌های آن‌ها را خراب
و ذخایر آن‌ها را به غارت ببرید.
۳۸ باشد که سرزمین آن‌ها گرفتار خشک‌سالی شود
و رودهای آن بخشکند.

بابل سرزمین بُت‌های وحشتناکی است
که مردمانش را فریفته‌اند.

۳۹ «از این رو بابل مسکن حیوانات وحشی و کفتارها و پرندگان ناپاک
خواهد بود. دیگر هیچ‌وقت کسی در آن زندگی نخواهد کرد و برای
همیشه متروک خواهد بود. ۴۰ بابل دچار همان سرنوشتی خواهد شد
که سُدوم و غموره گرفتار شدند، وقتی که آن‌ها را با تمام شهرهای
اطرافشان از بین بردم؛ دیگر هرگز کسی در بابل زندگی نخواهد کرد.
من، خداوند، چنین گفته‌ام.

۴۱ «مردمی از کشوری در شمال می‌آیند،
ملتی قوی و از دوردست؛

پادشاهان زیادی برای جنگ آماده می‌شوند.
۴۲ آن‌ها کمان‌ها و نیزه‌های خود را برداشته‌اند؛
آن‌ها ظالم و بی‌رحمند.

فریاد آن‌ها مثل دریای خروشان است،
و سوار بر اسب پیش می‌روند.

آن‌ها آمادهٔ جنگ با بابل هستند.

۴۳ پادشاه بابل این خبر را می‌شنود،
و دست‌هایش سُست می‌شود.

تشویش او را فرامی‌گیرد

و دردی مثل درد زنی در حال زایمان او را فرامی‌گیرد.

۴۴ من، خداوند، مثل شیری که از بیشه‌ای در کنار رود اُردن بیرون
می‌آید و به‌طرف چمن‌زارها می‌رود، تمام بابلی‌ها را مجبور خواهم کرد
به‌طور ناگهانی از شهر خودشان فرار کنند. آنگاه رهبری که من انتخاب
می‌کنم، بر آن ملت حکومت خواهد کرد. چه کسی را می‌توانید با من
مقایسه کنید؟ چه کسی جرأت دارد مرا به مبارزه بطلبد؟ چه فرمانروایی
می‌تواند با من مخالفت نماید؟ ۴۵ پس به نقشه‌ای که من علیه شهر
بابل کشیدم و به آنچه می‌خواهم بر سر مردم بابل بیاورم، گوش کنید.
حتی کودکان آن‌ها را به‌زور خواهند برد و همه وحشت‌زده خواهند شد.
۴۶ وقتی بابل سقوط کند، چنان سرو صدایی برخیزد که تمام
زمین به لرزه بیفتد و فریاد آن‌ها را سایر ملّت‌ها بشنوند.»

مجازات‌های دیگر بابل

۵۱

خداوند می‌گوید: «بادی ویران کننده بر بابل و مردم آن خواهد وزید.^۲ من بیگانگان را می‌فرستم تا مثل بادی که کاه‌ها را پراکنده می‌کند، بابل را ویران کنند. وقتی آن روز ویرانی برسد، آن‌ها از هر طرف حمله کرده تمام شهر را غارت خواهند کرد.^۳ به سربازانش فرصت ندهید تیرهای خود را از کمان رها کنند یا زره‌های خود را بپوشند. نگذارید هیچ‌یک از جوانان آن‌ها زنده بماند! تمام ارتش را نابود کنید.^۴ آن‌ها زخمی شده در کوچه‌های شهرهای خودشان خواهند مرد. من، خداوند متعال اسرائیل و یهودا را ترک نکرده‌ام، هرچند آن‌ها علیه من، قدّوس اسرائیل، گناه ورزیده‌اند.^۵ از بابل فرار کنید! برای نجات جان‌هایتان بگریزید! به خاطر گناه بابل خود را به کشتن ندهید. من اکنون انتقام خود را می‌گیرم و آن را به مجازاتی که سزاوار آن است، خواهم رسانید.^۶ بابل مثل جامی زرّین در دست من بود که تمام جهان را مست می‌کرد. ملت‌ها از شراب او نوشیدند و عقل خود را از دست دادند.^۷ بابل ناگهان سقوط کرد و ویران شد! برای آن ماتم بگیرید! برای درمان زخم‌های او در پی مرحم باشید؛ شاید بتوان آن را شفا داد.^۸ بیگانگانی که در آنجا زندگی می‌کنند، گفته‌اند، 'ما کوشیدیم به بابل کمک کنیم، اما دیگر خیلی دیر شده بود. بیایید اکنون اینجا را ترک کنیم و به وطن خود بازگردیم. خداوند با تمام قدرت خود بابل را مجازات کرده آن را کاملاً ویران ساخته است.'^۹

^{۱۰} خداوند می‌گوید: «ای قوم من، فریاد برآورده بگویید، 'خداوند نشان داده که حقّ با ما بود. بیایید برویم و به مردم اورشلیم بیان کنیم یهوه، خدای ما، چه کرده است.'^{۱۱}

^{۱۱} خداوند پادشاهان ماد را برانگیخته است، چون می‌خواهد بابل را ویران کند. او به این نحو از کسانی که معبد بزرگ او را خراب کردند، انتقام خواهد گرفت. فرماندهان سپاه فرمان داده می‌گویند: «تیرهای خود را تیز کنید! سپرهای خود را آماده سازید! ^{۱۲} بیرق را به علامت حمله به دیوارهای بابل برافرازید! پست‌های نگهبانی و مراقبت را تقویت کنید! مردانی را در کمینگاه‌ها بگذارید!»

آنچه را که خداوند گفته بود بر سر بابل خواهد آورد، آورده است. ^{۱۳} بابل رودهای فراوان و گنجینه‌های سرشاری دارد، اما زمانش به پایان رسیده و رشته زندگی‌اش بُریده شده است. ^{۱۴} خداوند متعال به ذات خود سوگند یاد کرده که او مردان بسیاری را برای هجوم به بابل خواهد

فرستاد و آن‌ها مانند دسته‌های ملخ به آن حمله خواهند کرد، و فریاد پیروزی برخوانند آورد.

سرودی در حمد خدا

- ۱۵ خداوند با قدرت خود زمین را ساخت؛
و با حکمت خویش جهان را آفرید
و آسمان‌ها را گسترانید.
- ۱۶ به فرمان او آب‌های بالای آسمان می‌غرند؛
و ابرها را از کرانه‌های زمین می‌آورد.
او درخشش برق را در باران ایجاد می‌کند
و از خزانه خود باد می‌فرستد.
- ۱۷ با دیدن این‌ها مردم احساس حماقت و بی‌خردی می‌کنند،
آن‌ها که بُت را می‌سازند سرخورده و سرافکنده خواهند شد،
چون خدایانی که آن‌ها ساختند دروغین و بی‌جان هستند.
- ۱۸ این بُت‌ها بی‌ارزش و مسخره‌اند،
وقتی خداوند برای تسویه حساب با آن‌ها بیاید، آن‌ها همه نابود خواهند شد.
- ۱۹ خدای یعقوب مثل آن‌ها نیست؛
او خدایی است که همه‌چیز را آفرید،
و قوم اسرائیل را به‌عنوان قوم خاص خودش برگزید.
نام او خداوند متعال است.

پُتک خداوند

- ۲۰ خداوند می‌گوید:
- «ای بابل، تو پُتکی هستی در دست من و سلاحی برای جنگ.
من از تو برای درهم کوبیدن ملت‌ها و سلطنت‌ها استفاده کردم
تا اسب‌ها را به همراه اسب سواران،
و ارابه‌ها را با ارابه‌ران‌های آن‌ها درهم بشکنم،
تا مردان و زنان را بکشم،
پیر و جوان را از دم تیغ بگذرانم
و پسران و دختران را نابود کنم.
- ۲۱ و تا چوپانان را به همراه رمه‌هایشان،
و کشاورزان را با اسب‌های شخم‌زنی آن‌ها به قتل برسانم،
و تا فرمانروایان و بزرگان را خرد و نابود کنم.»

مجازات بابل

۲۴ خداوند می گوید: «تو خواهی دید که چگونه بابل و مردمش را به خاطر شرارت های آن ها نسبت به اورشلیم مکافات خواهم کرد. ۲۵ ای بابل، تو مانند کوهی هستی که تمام دنیا را نابود می کند، اما من، خداوند، که دشمن تو هستم، مانع تو خواهم شد؛ تو را با زمین یکسان کرده در خاکستر خواهم نشانند. ۲۶ هیچ یک از سنگریزه هایی که از خرابه های تو می ریزد، برای بنای ساختمانی دیگر به کار نخواهد رفت و تا ابد به صورت کویر باقی خواهی ماند. من، خداوند، چنین گفته ام. ۲۷ «علامت حمله را بدهید! شیپورها را به صدا درآورید تا ملت ها بشنوند. ملت ها را برای جنگ علیه بابل آماده کنید. به پادشاهان آرات، مینی و آشکناز بگویید حمله کنند. یک فرمانده برای رهبری حمله انتخاب کنید. اسب ها را مانند توده ملخ بیاورید. ۲۸ ملت ها را آماده جنگ با بابل کنید. پادشاهان ماد را به همراه رهبران و افسران آن ها و تمام ارتش های کشورهای زیر نظرشان به آنجا بفرستید. ۲۹ زمین می لرزد و در خود می پیچد، چون خداوند نقشه خود را اجرا می کند تا بابل را به کویری مبدل سازد، جایی که دیگر کسی نتواند در آن زندگی کند. ۳۰ سربازان بابلی دست از جنگ کشیده اند و در قلعه های خود مانده اند. آن ها جرأت خود را از دست داده و بی عرضه شده اند. دروازه های شهر شکسته و خانه ها در آتش می سوزند. ۳۱ قاصدها یکی پس از دیگری می دوند تا به پادشاه بابل بگویند که دشمن از تمام اطراف به داخل شهر رخنه کرده است. ۳۲ دشمن پل روی رودخانه ها را گرفته و قلعه ها را به آتش کشیده است. سربازان بابلی هراسان شده اند. ۳۳ به زودی دشمن آن ها را مثل دانه های گندم در خرمن کوب خرد خواهد کرد. من، خداوند متعال، خدای اسرائیل، چنین گفته ام.»

۳۴ پادشاه بابل، اورشلیم را بُرید و خورد. او شهر را مثل یک کوزه خالی کرد، و مانند یک هیولا آن را بلعید.

هرچه را خواست برد

و بقیه را دور ریخت.

۳۵ مردم صهیون خواهند گفت:

«بابل مسئول خشونت هایی است

که بر ما تحمیل شد.»

مردم اورشلیم هم خواهند گفت:

«بابل مسئول تمام ستم هایی است

که ما تحمل کرده‌ایم.»

خداوند به اسرائیل کمک خواهد کرد

۳۶ پس خداوند به مردم اورشلیم گفت: «من دفاع از شما را به عهده خواهم گرفت و دشمنانتان را به‌خاطر آنچه با شما کردند، مجازات خواهم کرد. من سرچشمه آب‌های بابل و رودهای آن را خشک خواهم کرد. ۳۷ آن کشور به خرابه‌ای تبدیل می‌شود که فقط حیوانات وحشی در آن زندگی خواهند کرد. منظره وحشتناکی خواهد شد. دیگر کسی در آن زندگی نخواهد کرد و هر بیننده‌ای در حیرت خواهد افتاد. ۳۸ تمام مردم بابل مانند شیر می‌غرند، و مانند شیر بیچگان خرناس می‌کشند. ۳۹ آیا آن‌ها پُر اشتها هستند؟ برای آن‌ها ضیافتی برپا می‌کنم و همه آن‌ها را سرخوش و مست خواهم کرد. آنگاه آن‌ها به خوابی فرو می‌روند که هیچ‌گاه از آن بیدار نخواهند شد. ۴۰ آن‌ها را مثل گوسفند و بُز و قوچ به کشتارگاه خواهم برد. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

سرنوشت بابل

۴۱ خداوند درباره بابل می‌گوید: «شهری که تمام جهان آن را می‌ستودند، تسخیر شده است! بابل برای سایر ملت‌ها چه منظره وحشتناکی شده است! ۴۲ آب دریا، بابل را فراگرفته و امواج خروشان آن را پوشانیده است. ۴۳ شهرهایش منظره وحشتناکی را به‌وجود آورده‌اند و مثل بیابان خشک و بی‌آب و علف هستند، جایی که هیچ‌کس نه در آن زندگی می‌کند و نه از آنجا می‌گذرد. ۴۴ من بِل، خدای بابل را مجازات خواهم کرد و او را وادار خواهم کرد هرچه را دزدیده، پس بدهد. دیگر هیچ ملتی او را پرستش نخواهد کرد.

«دیوارهای بابل افتاده است. ۴۵ ای مردم اسرائیل، از آنجا فرار کنید. بگریزید و جانتان را از شدت خشم من نجات دهید. ۴۶ نگذارید به‌خاطر شایعاتی که می‌شنوید جرأت خودتان را از دست بدهید یا هراسان شوید. هر سال شایعه تازه‌ای پخش می‌شود؛ شایعات مربوط به خشونت در سرزمینی یا جنگ یک پادشاه با پادشاه دیگر. ۴۷ پس به‌زودی زمان آن خواهد رسید که من به حساب بُت‌های بابل برسم. تمام کشور رسوا و مردمش کشته خواهند شد. ۴۸ وقتی بابل به دست مردمی که از شمال برای ویرانی آن می‌آیند، سقوط کند، تمام موجودات در زمین و آسمان فریاد شادی برخوانند آورد. ۴۹ بابل باعث مرگ مردم در تمام جهان شد و اکنون بابل به‌خاطر مرگ بسیاری از قوم اسرائیل سقوط خواهد کرد. من، خداوند، این را چنین گفته‌ام.»

پیام خداوند به یهودیان ساکن بابل

۵۰ خداوند به قوم خود در بابل چنین می گوید: «شما از مرگ نجات یافتید! اکنون بروید! تأخیر نکنید! هرچند از وطن خود دور هستید، دربارهٔ من، خداوند خودتان، بیندیشید و به یاد اورشلیم باشید. ۵۱ شما می گوید: «ما رسوا و شرمسار شده ایم و احساس درماندگی می کنیم، چون بیگانگان مکان های مقدس در معبد بزرگ ما را اشغال کرده اند. ۵۲ در آن صورت من می گویم که وقت آن رسیده که به حساب بُت های بابل برسیم، و زخمی شدگان در سرتاسر کشور در ناله و شیون خواهند بود. ۵۳ حتی اگر بابل به آسمان صعود کند و در آنجا قلعه محکمی بنا سازد، من بازهم مردم را برای نابودی آن خواهم فرستاد. من، خداوند، چنین گفته ام.»

ویرانی بابل

۵۴ خداوند می گوید:
 «به فریادهای گریه و زاری از بابل گوش کنید؛
 ماتم آن ها را برای ویرانی سرزمین بشنوید.
 ۵۵ من بابل را ویران می کنم
 و آن را در سکوت فرو می برم.
 ارتش ها مثل امواج خروشان هجوم می آورند
 و با فریادی بلند حمله می کنند.
 ۵۶ آن ها برای ویرانی بابل آمده اند،
 سربازهایش دستگیر شده اند
 و کمان هایشان شکسته اند.
 من خدایی هستم که شریر را مجازات می کند
 و بابل را کاملاً به جزای شرارتش خواهم رسانید.
 ۵۷ من فرمانروایان، خردمندان، رهبران و سربازان
 آن را در مستی فرو خواهم برد.
 آن ها می خوابند و دیگر بیدار نخواهند شد.
 من، پادشاه چنین گفته ام؛
 من خداوند متعال هستم.
 ۵۸ دیوارهای مستحکم بابل فرو خواهد ریخت،
 و دروازه های بلند آن در آتش خواهد سوخت.
 زحمت ملت ها همه بیهوده
 و کوشش هایشان بی ثمر است.
 من، خداوند متعال، چنین گفته ام.»

پیام ارمیا به بابل فرستاده می شود

۵۹ سِرایا، پسر نیریا، و نوۀ محسیا، سرپرست امور شخصی صِدِقیای پادشاه بود. در چهارمین سال سلطنت صِدِقیای پادشاه یهودا، سِرایا به همراه پادشاه به بابل می رفت، و من بعضی دستورات را به او دادم. ۶۰ من در کتابی، فهرست تمام ویرانی هایی را که بابل قرار است متحمل شود و سایر چیزها را دربارهٔ بابل نوشته بودم. ۶۱ من به سِرایا گفتم: «وقتی به بابل رسیدی، حتماً هرچه را در این طومار نوشته شده با صدای بلند برای همه بخوان. ۶۲ بعد دعا کن و بگو، 'ای خداوند، تو گفته ای که این مکان را ویران می کنی، به طوری که دیگر هیچ موجود زنده ای، نه انسان و نه حیوان، نتواند در آن زندگی کند، و آن تا ابد به صورت یک بیابان خواهد بود.' ۶۳ سِرایا، وقتی خواندن این کتاب را تمام کردی آنگاه آن را به سنگی بسته در رود فرات بینداز، ۶۴ و بگو، 'این است آنچه به سر بابل خواهد آمد: غرق می شود و دیگر برنخواهد خاست! و این به خاطر بلایی است که خداوند بر بابل روا داشته است.'» پیام های ارمیا اینجا به پایان می رسد.

سقوط اورشلیم

(دوم پادشاهان ۱۸:۲۴-۷:۲۵)

۵۲

وقتی صِدِقیای بیست و یک ساله بود، پادشاه یهودا شد و مدّت یازده سال در اورشلیم حکومت کرد. نام مادرش حمیطل دختر ارمیا از اهالی شهر لینه بود. ۲ صِدِقیای پادشاه مانند یهوایقیم پادشاه، علیه خداوند مرتکب گناه شد. ۳ خداوند چنان نسبت به مردم اورشلیم و یهودا خشمگین شد که آن ها را از نظر خود دور کرد. صِدِقیای علیه نبوکدنصر پادشاه بابل شورش کرد، ۴ پس نبوکدنصر هم با تمام سپاه خود آمد و در روز دهم از ماه دهم در نهمین سال سلطنت صِدِقیای به اورشلیم حمله کرد. آن ها اطراف شهر اردو زدند و شهر را محاصره کردند و آن را تا یازدهمین سال سلطنت صِدِقیای در محاصره نگاه داشتند. ۶ در نهمین روز ماه چهارم همان سال، زمانی که به خاطر قحطی دیگر چیزی باقی نمانده بود که مردم بخورند، ۷ دیوارهای شهر درهم شکسته شد. گرچه بابلی ها شهر را در محاصره داشتند، امّا تمام سربازان موفق شدند شبانه فرار کنند. آن ها شهر را از راه باغ های سلطنتی ترک کردند و از دروازهٔ آب که دو دیوار را به هم مربوط می کرد، گذشتند و به سوی دشت اردن فرار کردند، ۸ امّا ارتش بابل به دنبال آن ها به تعقیب صِدِقیای پادشاه رفت و او را در دشت های نزدیک اریحا دستگیر کرد. تمام سربازان صِدِقیای او را ترک کردند. ۹ صِدِقیای را به حضور نبوکدنصر

که در آن زمان در شهر رِبْلَه در سرزمین حَمات بود، بردند و در آنجا نبوکدنصر حکم مجازات او را صادر کرد. ^{۱۰} نبوکدنصر در رِبْلَه جلوی چشمان صِدْقیا، پسرانش را کُشت و تمام بزرگان یهودا را اعدام کرد. ^{۱۱} سپس دستور داد صِدْقیا را کور کنند و او را به زنجیر بسته به بابل ببرند. صِدْقیا تا روز مرگش در بابل زندانی بود.

خراب کردن معبدِ بزرگ

(دوم پادشاهان ۲۵:۸-۱۷)

^{۱۲} در روز دهم از ماه پنجم در نوزدهمین سال سلطنت نبوکدنصر پادشاه، نبوزرآدان مشاور و فرمانده ارتش او وارد اورشلیم شد. ^{۱۳} او معبد بزرگ، کاخ سلطنتی، و خانه‌های بزرگان اورشلیم را آتش زد ^{۱۴} و سربازانش دیوارهای شهر را خراب کردند. ^{۱۵} بعد از آن، نبوزرآدان همه مردانی را که در شهر مانده بودند، به همراه بقیه صنعت‌گران و همچنین کسانی که خودشان را به بابلی‌ها تسلیم کرده بودند، همه را به اسارت به بابل برد. ^{۱۶} اما در یهودا، او بعضی از فقیرترین مردمان را که مالک هیچ ملکی نبودند، نگاه داشت و به کار کردن در تاکستان‌ها و مزرعه‌ها مجبور کرد. ^{۱۷} بابلی‌ها، ستون‌های برنزی و پایه‌های آن را که در معبد بزرگ بود قطعه‌قطعه کردند و به همراه حوضچه بزرگ و تمام برنزهایی که در معبد بزرگ بود، همه را به بابل بردند. ^{۱۸} آن‌ها همچنین بیل‌ها و خاک‌اندازهایی را که برای تمیز کردن قربانگاه استفاده می‌شد، همراه با چراغ‌ها، کاسه‌هایی که برای نگاه داشتن خون قربانی‌ها به کار می‌رفت، و کاسه‌های مخصوص سوزاندن ^{*}بُخور و تمام وسایل برنزی دیگری که در معبد بزرگ از آن‌ها استفاده می‌شد، همه را به بابل بردند. ^{۱۹} آن‌ها همچنین هر چیزی را که از طلا و نقره درست شده بود، با خود بردند، که عبارت بودند از: منقل‌ها، کاسه‌ها برای نگاه‌داری خون قربانی‌ها، ظروف مخصوص برای جمع کردن خاکستر، چراغدان‌ها، کاسه‌هایی که برای سوزاندن بُخور به کار می‌رفت، و جام‌هایی که برای ریختن شراب‌های تقدیم شده استفاده می‌شد. ^{۲۰} تمام اشیای برنزی را که سلیمان پادشاه برای معبد بزرگ ساخته بود، از جمله دو ستون و حوضچه برنزی و مجسمه‌های دوازده گاوی که حوضچه بر روی آن‌ها قرار داشت را نیز با خود بردند. این اشیاء آن‌قدر سنگین بودند که نمی‌توانستند آن‌ها را وزن کنند. ^{۲۱-۲۲} دو ستون کاملاً مثل هم بودند، ارتفاع آن‌ها در حدود هشت متر و محیط آن‌ها در حدود پنج و نیم متر بود. داخلشان خالی و ضخامت فلز جدار خارجی آن هفت سانتیمتر بود. در بالای هریک از ستون‌ها تاجی قرار داشت به ارتفاع دو متر و نیم. تمام اطراف ستون‌ها کنده‌کاری و با شاخه‌های انارهای برنزی مزین شده بود. ^{۲۳} بر روی هر

ستون صد انار کنده کاری شده بود و نود و شش عدد از آن‌ها از پایین قابل رؤیت بود.

مردم یهودا هم به بابل برده می‌شوند

(دوم پادشاهان ۱۸:۲۵-۲۱، ۲۷:۲۵-۳۰)

^{۲۴}علاوه بر آن، نبوزرآدان فرمانده سپاه، سِرایا *کاهن اعظم، صَفَنیا معاون او و سه نفر دیگر از کارمندان عالی‌رتبهٔ معبد بزرگ را به اسارت برد. ^{۲۵}از داخل شهر، او سرداری را که فرماندهی سربازان را به عهده داشت به همراه هفت نفر دیگر از مشاوران شخصی پادشاه، معاون فرمانده که مسئول ثبت اسناد ارتش بود، و شصت نفر از بزرگان یهودا، همه را به اسارت برد. ^{۲۶}نبوزرآدان همهٔ آن‌ها را به حضور نبوکدنصر پادشاه برد که در آن زمان در رِبْلَه ^{۲۷}واقع در محلهٔ حَمات بود. پادشاه دستور داد آن‌ها را کتک زده به قتل برسانند.

به این ترتیب، مردم یهودا از سرزمین خودشان تبعید شدند. ^{۲۸}این است تعداد مردمی که نبوکدنصر به اسارت برد: در سال هفتم سلطنت خود سه هزار و بیست و سه نفر از یهودا؛ ^{۲۹}در سال هجدهم پادشاهی‌اش، هشت صد و سی و دو نفر از اورشلیم؛ ^{۳۰}و در سال بیست و سوم سلطنتش، هفت صد و چهل و پنج نفر از یهودا توسط نبوزرآدان، فرماندهٔ نگهبانان. بنابراین در مجموع چهار هزار و شش صد نفر تبعید شدند.

^{۳۱}در سالی که اوایل مردوک پادشاه بابل شد، او نسبت به یهویاکین پادشاه یهودا که سی و هفت سال در اسارت بود، مهربانی نشان داد و او را از زندان آزاد کرد. ^{۳۲}اوایل مردوک با یهویاکین با مهربانی رفتار نمود و به او از تمام پادشاهانی که در بابل در تبعید به سر می‌بردند، احترام بیشتری قائل شد. ^{۳۳}پس یهویاکین لباس زندانی خود را کنار گذاشت و او در تمامی عمرش همواره با پادشاه بر سر یک سفره غذا می‌خورد. ^{۳۴}یهویاکین تا هنگامی که زنده بود، هر روز از پادشاه بابل مقرری دریافت می‌کرد.



سوگنامهٔ ارمیا

۵	۴	۳	۲	۱



سوگ نامه ارمیا

معرفی کتاب

کتاب سوگ نامه ارمیا مجموعه پنج سوگ نامه درباره ویرانی اورشلیم در سال ۵۸۶ قبل از میلاد و عواقب اسارت مردم یهودا در بابل می باشد. اگرچه موضوع اصلی کتاب به ظاهر غم انگیز است، اما در سراسر کتاب به گوش می رسد، اما امید به آینده در سایه توکل به خدا نیز در آن مشاهده می شود. امروزه این سوگ نامه در روز سالگرد عزاداری برای ویرانی اورشلیم در سال ۵۸۶ قبل از میلاد در زمان اجرای مراسم خاص مذهبی توسط قوم یهود سراییده می شود.

سوگ نامه، سروده زیبایی است که در خلال آن، نگارنده با واژه هایی بس عمیق و با کاربرد صنعت شعری عبری، به خود اجازه می دهد که از خدا در مورد «چرایی» های زندگی دوران اسارت پرسد: «چگونه» خدا اجازه داد تا چنین اتفاقی بیفتد؟ نام عبری این کتاب، و نیز سه فصل ۱، ۲، و ۴ با واژه عبری «ایکاه» به معنی «چگونه» شروع می شود. در پایان، این کتاب با پیام امیدوار کننده ای پایان می پذیرد.

تقسیم بندی کتاب

- غم های اورشلیم ۱: ۱-۲۲
- مجازات اورشلیم ۲: ۱-۲۲
- مجازات و امید ۳: ۱-۶۶
- اورشلیم در ویرانی ۴: ۱-۲۲
- طلب رحمت ۵: ۱-۲۲

غم های اورشلیم

چگونه تنها نشسته است اورشلیم، شهری که زمانی پُر از جمعیت بود.

چگونه او که محبوب تمام دنیا بود، چون بیوه زنی شده است! چطور ملکه شهرها اکنون به کنیزی افتاده است!

۲ شب‌ها زارزار می‌گرید و اشکش قطره قطره بر گونه‌هایش فرو می‌ریزد.

از تمام عشاقش یکی هم برایش باقی نمانده است.
متحدانش به او خیانت کرده همگی با او دشمن شده‌اند.

۳ مردم درماندهٔ یهودا را به اسیری برده‌اند.
در بین قوم‌های جهان زندگی می‌کنند و جایی برای آسودن ندارند.
دشمنان دور آن‌ها را گرفته‌اند و راه گریز از هر سو به رویشان بسته شده است.

۴ دیگر کسی در روزهای مقدّس برای پرستش به معبدِ بزرگ نمی‌آید.
همهٔ دروازه‌هایش متروک شده‌اند و کاهنانش آه می‌کشند.
دختران اورشلیم که زمانی سرود می‌خواندند، اینک غمگین و سوگوارند، و خودش در عذاب به سر می‌برد.

۵ دشمنانش پیروز شده‌اند و بدخواهانش به قدرت رسیده‌اند،
زیرا خداوند او را به‌خاطر گناهان بی‌شمارش مجازات کرده است.
فرزندانش به دست دشمنان اسیر و به کشورهای بیگانه تبعید شده‌اند.

۶ اورشلیم، دختر *صهیون، جلال و شکوه خود را از دست داده است.
رهبران‌ش مانند آهوان گرسنه، ضعیف و ناتوان شده‌اند
و نمی‌توانند از چنگ صیّاد فرار کنند.

۷ اورشلیم در مذلّت و آوارگی خویش، گذشتهٔ پُرشکوه خود را به‌یاد می‌آورد، دورانی که صاحب شکوه و جلال بزرگی بود.
زمانی که مردمانش اسیر دشمن شدند، کسی نبود که به او کمک کند.
دشمن او را شکست داد و به شکست او خندید.

۸ اورشلیم به‌خاطر گناهان زیاد خود مورد تمسخر قرار گرفته است.

کسانی که به او احترام می گذاشتند، اکنون از او نفرت دارند،
زیرا برهنگی و وضع شرم‌آور او را دیده‌اند. او خود نیز آه
می کشد و روی خود را از خجالت می پوشاند.

۹ لگه ننگی بر دامنش بود، ولی او به عاقبت خود نمی اندیشید.
سقوط او وحشتناک بود و کسی نبود که او را تسلی دهد.
دشمنانش پیروز شدند و او در حضور خداوند زاری می کند و
رحمت می طلبد.

۱۰ دشمنان دست دراز کردند و اشیای نفیس او را ربودند.
او به چشم خود دید که قوم‌های بیگانه،
یعنی آن کسانی که ورودشان به معبد بزرگ ممنوع بود، به آنجا
داخل شدند.

۱۱ اهالی اورشلیم برای یک لقمه نان، آه می کشند.
اشیای نفیس خود را در ازای خوراک می دهند تا بخورند و
نمیرند.

اورشلیم می گوید: «خداوند، ببین که چقدر خوار شده‌ام.»

۱۲ به هر رهگذری می گوید: «به من نگاه کنید! هیچ کس به دردی
چون درد من گرفتار نشده است،
دردی که خداوند در هنگام خشم خود بر من آورد.
هیچ کسی مثل من درد و رنج نکشیده است.

۱۳ «خداوند از آسمان آتش فرستاد و مرا تا مغز استخوانم سوزانید.
پای‌هایم را در دام انداخته مرا بر زمین کوبید.
او مرا ترک کرد و در غم و رنج دائمی رهايم نمود.

۱۴ «گناهانم را به هم پیچید و آن‌ها را مانند یوغی بر گردنم انداخت.
توان و نیرویم را از من گرفت
و مرا به دست کسانی تسلیم کرد که در برابرشان عاجز و
بیچاره بودم.

۱۵ «خداوند مردان شجاع مرا ترک کرد؛
او لشکری را فرستاد تا جوانان مرا نابود کند.

خداوند، مردم مرا مانند انگور در چرخشت پایمال کرد.

۱۶ «به خاطر غم‌های خود می‌گیرم و اشک از چشمانم جاری است.
کسی نیست که مرا تسلی دهد و جانم را تازه گرداند.
دشمنانم پیروز گشته‌اند و برای فرزندانم آینده‌ای نیست.

۱۷ «دست‌های خود را برای کمک دراز می‌کنم،
ولی کسی به یاری من نمی‌آید.
خداوند دشمنانی را از هر سو علیه من فرستاده است و آن‌ها از
من نفرت دارند.

۱۸ «خداوند حق دارد که مرا تنبیه کند، زیرا من از کلام او سرپیچی
کرده‌ام.

اما ای قوم‌های جهان، به درد و رنج من توجه کنید
و ببینید که چطور پسران و دختران جوان مرا به اسارت برده‌اند.

۱۹ «از دوستان خود کمک خواستم، ولی آن‌ها مرا فریب دادند.
کاهنان و رهبران من برای خوراک تلاش کردند تا بخورند و
نیروی پیدا کنند،
اما همگی در جاده‌های شهر از گرسنگی هلاک شدند.

۲۰ «خداوندا، به حال اندوهبار من نظر کن. روح من در عذاب
است

و قلبم از غم به درد آمده است، زیرا از فرمان تو سرپیچی
کرده‌ام.
در جاده‌ها شمشیر و در خانه مرگ در انتظار من است.

۲۱ «ناله‌های مرا همه می‌شنوند، ولی فریادرسی نیست.
دشمنان از مصیبت‌هایی که تو بر سرم آوردی، خوشحال
شدند.

خداوندا، آن روزی را که وعده داده‌ای، بیاور و دشمنانم را هم
به بلای من گرفتار نما.

۲۲ «گناهانشان را به یاد آور و همان‌طور که مرا به خاطر گناهانم
مجازات کردی،

آن‌ها را هم به سزای کارهایشان برسان.
ناله‌هایم بسیار است و دلم بی‌تاب.»

خداوند اورشلیم را مجازات می‌کند

چگونه خداوند، دختر* صهیون را با ابر خشم و غضب خود
تیره و تار ساخت!
شکوه و جلال اسرائیل را که به اوج آسمان می‌رسید، بر زمین
زد
و در روز خشم خود حتی خانهٔ خویش، معبد بزرگ، را هم از
یاد برد.

۲

۲ خداوند شهرهای اسرائیل را بی‌رحمانه ویران کرد.
با قهر و غضب، قلعه‌های یهودا را منهدم ساخت.
سلطنتش را بی‌حرمت و حاکمانش را خوار ساخت.

۳ باخشم شدید، قدرت اسرائیل را درهم شکست
و هنگامی که دشمن بر ما حمله کرد، به داد ما نرسید.
خشم او مانند آتش علیه ما شعله‌ور شد و همه چیز را نابود کرد.

۴ همچون دشمن، ما را هدف تیر خود قرار داد
و جوانان ما را که مایهٔ خوشی و سرفرازی ما بودند، هلاک
ساخت.
در اورشلیم، سوزش آتش غضبِ او را احساس کردیم.

۵ مثل یک دشمن، خداوند اسرائیل را نابود ساخت.
قصرها و قلعه‌هایش را با خاک یکسان کرد
و شهرهای یهودا را به ماتم‌سرا تبدیل نمود.

۶ خداوند خانهٔ خود را مانند کلبه‌ای در باغ ویران کرد.
به روزهای عید و روزهای* سَبَّت خاتمه داد
و پادشاه و کاهنان را مورد خشم و غضب خود قرار داد.

۷ خداوند قربانگاه خود را طرد کرد و معبدِ مقدّس خود را ترک
نمود.

او دیوارهای قصرهای اورشلیم را به دشمنان سپرد و به آنها اجازه داد که دیوارهایش را خراب کنند.
دشمنان در جایی که ما زمانی با سرور پرستش می کردیم، فریاد پیروزی برآوردند.

۸ خداوند تصمیم گرفته است تا دیوارهای اورشلیم را ویران سازد.
او همه شهر را برای ویرانی علامت گذاری کرد تا به کلی خراب شود
و هیچ قسمت آن آباد نماند و حتی بُرج ها و دیوارهایش هم فرو ریزند.

۹ دروازه های شهر در خاک مدفون شده و میله هایشان درهم شکسته اند.

پادشاه و رهبران به کشورهای دیگر تبعید شده اند.
احکام خداوند دیگر تعلیم داده نمی شود و انبیا هم از جانب خداوند رؤیا نمی بینند.

۱۰ ریش سفیدان اورشلیم در لباس ماتم بر زمین نشسته اند
و بر سرخود خاک می ریزند.
دوشیزگان اورشلیم، از غم سر بر زمین نهاده اند.

۱۱ چشمانم از گریه تار شده اند،
روحم افسرده و غمگین است و دلم از غم به جوش آمده است
به خاطر مصیبتی که بر قوم من آمده و اطفال و کودکان
شیرخواری که در جاده های شهر از حال رفته اند.

۱۲ آنان با تن مجروح، گرسنه و تشنه در جاده ها افتاده اند.
از مادران خود خوراک می خواهند
و آهسته آهسته در آغوش آنها جان می دهند.

۱۳ ای اورشلیم به تو چه بگویم و تو را با چه مقایسه کنم؟
چگونه تو را تسلی دهم؟ زیرا هیچ کسی مثل تو رنج نکشیده
است.

غم ها و مصیبت های همچون دریایی بزرگ و بی کران است و
کسی نیست که تو را شفا دهد.

۱۴ انبیای تو رؤیاهای باطل می دیدند و به دروغ نبوت می کردند.
آن‌ها با موعظه‌های خود، تو را فریب دادند و گناهانت را آشکار نکردند.
با پیام‌های دروغ خود تو را گمراه ساختند.

۱۵ هرکسی که از کنار تو می گذرد،
با حالت تمسخر سر خود را تکان داده می گوید:
«آیا این همان شهری نیست که با زیبایی کامل خود،
محبوب‌ترین شهر جهان و مایه خوشی همه مردم بود؟»

۱۶ تمام دشمنانت تو را مسخره می کنند
و با نفرت به تو نگاه کرده می گویند:
«اینک ببینید که چطور نابودش کردیم! ما منتظر چنین روزی
بودیم!»

۱۷ خداوند آنچه را که سال‌ها پیش اراده فرموده بود، انجام داد.
ما را با بی‌رحمی نابود کرد؛
دشمنان ما را بر ما پیروز گردانید و آن‌ها را از شکست ما
خوشحال ساخت.

۱۸ ای اورشلیم، بگذار تا دیوارهایت با صدای بلند در حضور
خداوند گریه کنند!
شب و روز اشک تو مثل رودی جاری گردد
و دیدگانت از گریه آرام نگیرند!

۱۹ شبانگاه مرتب برخیزید و غم و درد دلتان را مثل آب به حضور
خداوند بریزید.
برای کودکانی که در جاده‌ها از گرسنگی بی‌حال افتاده‌اند،
دست دعا بلند کنید.

۲۰ خداوندا، چرا با ما این چنین رفتار می کنی؟
زن‌ها، کودکان نازپرورده خود را می خورند.
کاهنان و انبیا در خانه تو به قتل می‌رسند.

۲۱ پیر و جوان در کوچه‌ها در خاک و خون می غلطند.

دوشیزگان و مردان جوان با شمشیر کشته می شوند.
در روز غضبت خود، همه را کشتی و بر آن ها رحمی نکردی.

۲۲ تو دشمنانم را دعوت کردی تا در اطراف من جشن وحشت به
راه اندازند.

در روز غضب تو، کسی نتوانست جان سالم بدر ببرد.
آن ها فرزندان مرا کشتند، آنانی را که من به دنیا آورده و پرورش
دادم.

مجازات، توبه و امید

من آن کسی هستم که چوب مجازات خدا را خورده ام.

۲ او مرا به اعماق تاریکی برده

۳ و تمام روز دست خود را بر ضد من بلند کرده است.

۴ گوشت و پوست بدن مرا فرسوده ساخته و استخوان هایم را
شکسته است.

۵ مرا با سختی و مشقت محاصره کرده

۶ و مانند کسی که سال ها پیش مُرده باشد، در تاریکی نشانده
است.

۷ دیواری به دورم کشیده و مرا با زنجیرهای سنگین بسته است، و
من نمی توانم فرار کنم.

۸ برای کمک التماس می کنم، اما او دعایم را نمی پذیرد.

۹ راه مرا از هر طرف با دیوارهای سنگی بسته و آن را پُر پیچ و خم
ساخته است.

۱۰ او مانند خرسی در کمین من نشسته و مثل شیری برای حمله به
من آماده است.

۱۱ مرا از راهم به گوشه ای برد و پاره پاره ام کرده ترک نمود.

۱۲ کمان خود را کشید و مرا هدف تیرهای خود قرار داد.

۱۳ تیرهایش به اعماق قلبم فرورفت.

۱۴ مردم مرا مسخره می کنند و تمام روز به من می خندند.

۱۵ او با سختی ها و مصیبت ها زندگی را بر من تلخ ساخته است.

- ۱۶ رویم را به خاک مالید و دندان هایم را با سنگ شکست.
- ۱۷ من طعم سعادت و آرامش را از یاد برده ام.
- ۱۸ گفتم: «شوکت و جلال من از بین رفت و امید من از خداوند قطع گردید.»
- ۱۹ وقتی آوارگی و مصیبت های خود را به یاد می آورم، زندگی به کام تلخ می شود.
- ۲۰ همیشه به آن ها فکر می کنم و روحم پریشان می گردد.
- ۲۱ اما امید در من تازه می شود وقتی به یاد می آورم:
- ۲۲ محبت خداوند پایدار و رحمت او بی پایان است.
- ۲۳ مثل طلوع آفتاب، آن ها هر صبح تازه می شوند. وفاداری او عظیم است.
- ۲۴ خداوند همه چیز من است، پس بر او امید دارم.
- ۲۵ خداوند بر تمام کسانی که بر او توکل دارند و طالب او می باشند، مهربان است.
- ۲۶ پس بهتر است که با صبر منتظر باشیم تا خداوند ما را نجات دهد.
- ۲۷ چه نیکو است که در هنگام جوانی صبر و تحمل را بیاموزیم.
- ۲۸ وقتی گرفتار مصیبتی از جانب خداوند می شویم، باید خاموش و تنها بنشینیم؛
- ۲۹ و در حضور خداوند به خاک بیفتیم، شاید هنوز امیدی باقی باشد.
- ۳۰ وقتی کسی بخواهد به ما سیلی بزند، صورت خود را جلو بیاوریم و وقتی به ما اهانت می کنند، تحمل کنیم.
- ۳۱ زیرا خداوند ما را برای همیشه ترک نخواهد کرد.
- ۳۲ ممکن است خداوند غم و اندوه بر سر ما بیاورد، ولی از روی محبت سرشار خود بر ما رحمت خواهد کرد.
- ۳۳ خداوند از آوردن غم و اندوه بر ما خشنود نمی گردد.
- ۳۴ هنگامی که اسیران و ستمدیدگان ما پایمال می شوند،
- ۳۵ وقتی حقی که خدا به ما داده است، پایمال می گردد،

۳۶ و زمانی که در حقّ شخصی در دادگاه بی عدالتی می شود، خدا همه را می بیند.

۳۷ هیچ امری بدون اراده و رضای خداوند انجام نمی شود.

۳۸ خیر و شرّ، تنها به فرمان خداوند متعال واقع می شود.

۳۹ پس چرا وقتی به خاطر گناهان خود مجازات می شویم، شکایت کنیم؟

۴۰ بیایید رفتار خود را بسنجیم و به سوی خداوند بازگردیم.

۴۱ بیایید با تمام قلب، دست دعا به سوی خدایی که در آسمانها است بلند کنیم

۴۲ و بگوییم: «خداوندا، ما گناهکاریم و از فرمان تو سرکشی کرده ایم و تو ما را نبخشیده ای.

۴۳ «بر ما غضب کردی و ما را کشتی؛ رحمت تو به وسیله خشم پنهان گشت.

۴۴ چون بر ما خشمگین بودی، خود را از ما پنهان کردی تا دعاها را به حضور تو نرسد.

۴۵ تو ما را نزد مردم جهان همچون کثافت و زباله ساختی.

۴۶ «تمام دشمنانمان ما را تحقیر می کنند.

۴۷ با هلاکت و نابودی روبه رو شده ایم و ترس و وحشت ما را فراگرفته است.

۴۸ به خاطر نابودی قوم، سیل اشک از چشمانم جاری است.

۴۹ «پیوسته اشک می ریزم

۵۰ تا خداوند از آسمان به پایین بنگرد و ما را ببیند.

۵۱ وقتی می بینم چه بلایی بر سر دختران شهر من آمده است، دلم از غصّه ریش ریش می شود.

۵۲ «دشمنان بدون هیچ دلیلی مرا مثل پرنده به دام انداختند.

۵۳ مرا زنده در چاه انداختند و سنگی بر سر آن گذاشتند.

۵۴ آب از سرم گذشت و فکر کردم که به زودی خواهم مرد.

۵۵ «خداوندا، از ته چاه تو را طلبیدم.

- ۵۶ فریاد مرا شنیدی و به ناله‌های من گوش دادی.
۵۷ وقتی به حضور تو دعا کردم، آمدی و گفتی، 'نترس!'

۵۸ «خداوندا، تو از حقّ من دفاع کردی و از مرگ نجاتم دادی.
۵۹ تو، ای خداوند، شاهد ظلم‌هایی که در حقّ من شد، بودی؛
پس به داد من برس و خودت داوری کن.
۶۰ تو می‌دانی که دشمنانم همه از من نفرت دارند و بر ضد من
دسیسه می‌چینند.

۶۱ «خداوندا، تو شنیده‌ای که آن‌ها چگونه به من اهانت کرده و بر
ضد من توطئه چیده‌اند.
۶۲ دشمنانم تمام روز درباره‌ی من سخنان بد می‌گویند و برای آزار
من نقشه می‌کشند.
۶۳ در همه حال به من می‌خندند و مسخره‌ام می‌کنند.

۶۴ «خداوندا، آن‌ها را به سزای کارهایشان برسان.
۶۵ آن‌ها را لعنت کن تا گرفتار غم و درد شوند.
۶۶ باخشم و غضب، آن‌ها را تعقیب کن و از روی زمین محو
ساز.»

اورشليم بعد از سقوط

چگونه طلاهای ما جلای خود را از دست داده و بی‌ارزش
شده‌اند!
و سنگ‌های مقدّس معبدِ بزرگ در کوچه‌ها افتاده‌اند.

۴

۲ جوانان *صهیون که زمانی همچون زرّ ناب، باارزش بودند،
اکنون مانند ظروف گلی ساخته‌ی دست کوزه‌گر، بی‌ارزش
شده‌اند.

۳ حتّی شغالان به توله‌های خود شیر می‌دهند،
ولی زنان قوم من مثل شترمرغ شده‌اند و به کودکان خود رحم
نمی‌کنند.

۴ زبان اطفال شیرخوار از تشنگی به کامشان چسبیده است.
بچه‌ها نان می‌خواهند، امّا کسی به آن‌ها نان نمی‌دهد.

۵ آن‌هایی که زمانی غذاهای لذیذ می‌خوردند، اینک از گرسنگی در کوچه‌ها جان می‌دهند.

کسانی که در ناز و نعمت زندگی می‌کردند، اکنون در بین زباله‌ها به دنبال غذا می‌گردند.

۶ جزای قوم من سنگین‌تر از جزای مردم سُدوم بوده است، زیرا اهالی سُدوم در یک لحظه به دست خدا نابود شدند.

۷ شاهزادگان ما پاک‌تر از برف و سفیدتر از شیر بودند. بدنشان از سرخی همچون لعل و در درخشندگی مانند یاقوت بود.

۸ اما اکنون چهره‌ای سیاه‌تر از زغال دارند و در کوچه‌ها شناخته نمی‌شوند. پوستشان به استخوانشان چسبیده و مثل چوب خشک شده‌اند.

۹ آن‌هایی که در جنگ کشته شدند، خوشبخت‌تر بودند از کسانی که بعداً به تدریج از گرسنگی مردند و غذایی برای زنده ماندن نداشتند.

۱۰ مصیبتی که بر سر قوم من آمد، چنان وحشتناک بود که مادران دل‌سوز، از فرط گرسنگی کودکان خود را می‌پختند و می‌خوردند.

۱۱ خداوند خشم و غضب خود را با شدت تمام بر صهیون فروریخت

و چنان آتشی برافروخت که اساس آن را خاکستر کرد.

۱۲ پادشاهان و مردم روی زمین، هیچ کدام باور نمی‌کردند که دشمن بتواند به دروازه‌های اورشلیم داخل شود.

۱۳ ولی این کار شد، زیرا انبیا گناه کردند و کاهنان خون مردم نیک و بی‌گناه را در شهر ریختند.

۱۴ آن‌ها مانند اشخاص کور در کوچه‌ها سرگردان بودند
و چون آلوده به خون بودند کسی به آن‌ها دست نمی‌زد.

۱۵ مردم فریاد می‌زدند: «ای اشخاص ناپاک، دور شوید! به ما
دست نزنید!»

بنابراین آن‌ها آواره و سرگردان، از کشوری به کشور دیگر
می‌رفتند، و مردم به آن‌ها می‌گفتند که جایی برایشان ندارند.

۱۶ خود خداوند آن‌ها را پراکنده ساخته و دیگر به آن‌ها توجه
نمی‌کند.

او به کاهنان و بزرگان هم اعتنا نمی‌کند.

۱۷ آن‌قدر برای کمک انتظار کشیدیم که چشمان ما تار شدند.
ولی انتظار ما بیهوده بود، زیرا قومی به یاری ما نیامد.

۱۸ دشمنان در تعقیب ما بودند و ما نمی‌توانستیم حتی در کوچه‌ها
راه برویم.

عمر ما به آخر رسیده و مرگ ما نزدیک بود.

۱۹ تعقیب کنندگان ما سریع‌تر از عقاب بودند. به کوه‌ها فرار کردیم،
ولی آن‌ها از تعقیب ما دست نکشیدند و حتی در بیابان در
کمین ما نشسته بودند.

۲۰ پادشاه ما را که برگزیده خداوند
و سرچشمه زندگی و حافظ جان ما بود، دستگیر کردند.

۲۱ ای مردم آدوم که در سرزمین عوص ساکن هستید، حالا تا
می‌توانید شادی کنید،

زیرا این مصیبت بر سر شما هم خواهد آمد و شما هم از جام
غضب خدا خواهید نوشید.

۲۲ ای صهیون، تو سزای گناهت را دیده‌ای. خداوند زیاده‌تر از این تو
را در تبعید نگاه نخواهد داشت.

اما تو ای آدوم، خداوند گناهانت را آشکار خواهد ساخت و تو
را به سزای کارهایت خواهد رسانید.

طلب رحمت

خداوندا، به یادآور که چه بلایی بر سر ما آمده است:
بین که چگونه خوار و رسوا شده ایم!



۲ سرزمین موروثی ما به دست بیگانگان افتاده است
و در خانه های ما مردم بیگانه زندگی می کنند.

۳ ما یتیم شده ایم. پدران ما به دست دشمن کشته
و مادران ما بیوه شده اند.

۴ آبی را که می نوشیم
و هیزمی را که برای آتش به کار می بریم، باید بخریم.

۵ دشمن به شدت در تعقیب ما است؛
ما خسته و ناتوانیم و آرامی نداریم.

۶ نزد مردم مصر و آشور دست دراز کردیم
تا لقمه نانی به ما بدهند و زنده بمانیم.

۷ نیاکان ما گناه کرده از بین ما رفتند
و اینک ما تاوان گناه آن ها را می دهیم.

۸ غلامان بر ما حکومت می کنند
و کسی نیست که ما را از قدرت آن ها رهایی بدهد.

۹ راهزنان با شمشیری توی صحرا در کمین اند؛ ما برای یک لقمه
نان جان خود را به خطر می اندازیم.

۱۰ از شدت گرسنگی در تب می سوزیم
و پوست بدن ما همچون تنور داغ است.

۱۱ همسران ما در کوه *صهیون مورد تجاوز قرار گرفته اند
و دختران ما در تمام روستاهای یهودیه مجبور شده اند خود را
تسلیم کنند.

۱۲ رهبران ما را به دار آویخته‌اند
و به ریش سفیدان ما بی احترامی شده است.

۱۳ از جوانان ما در آسیاب کار می‌کشند
و اطفال ما در زیر بارِ گران هیزم، از پا می‌افتند.

۱۴ پیر مردان ما دیگر در کنار دروازه شهر دیده نمی‌شوند
و جوانان ما دیگر آواز نمی‌خوانند.

۱۵ خوشی و سرور از دل‌های ما رخت بر بسته
و رقص و پای کوبی ما به ماتم تبدیل شده است.

۱۶ وای بر ما که گناه کردیم
و تاج جلال و افتخار را از دست دادیم.

۱۷ دل‌های ما بی‌تاب و چشمان ما تار گشته‌اند،

۱۸ زیرا کوه صهیون، ویران
و محل گشت و گذار شغالان شده است.

۱۹ خداوندا، تو فرمانروای ابدی جهان هستی
و تاج و تخت تو بی‌زوال است.

۲۰ چرا ما را برای همیشه از یاد بردی؟
چرا ما را برای مدّتی طولانی ترک کردی؟

۲۱ ای خداوند، ما را دوباره به سوی خود بازگردان
و جلال پیشین ما را بازگردان.

۲۲ آیا ما را به کلّی ترک کرده‌ای؟
آیا خشم تو را پایانی نیست؟



حزقیال

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶
۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱
۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶
۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱
		۴۸	۴۷	۴۶



کتاب حزقیال نبی

معرفی کتاب

حزقیال نبی قبل و بعد از سقوط اورشلیم که در سال ۵۸۶ قبل از میلاد رُخ داد، در بابل در تبعید به سر می برد. پیام او خطاب به تبعیدشدگان و همچنین به اهالی اورشلیم بود. کتاب حزقیال نبی دارای شش بخش اصلی است:

۱- دعوت خدا از حزقیال تا نبی و سخنگوی او باشد. ۲- حزقیال به مردم درباره داوری خدا بر آنان و سقوط اورشلیم هشدار می دهد. ۳- پیام خدا در مورد مجازات قوم‌های مختلفی که باعث آزار و گمراهی قوم او شده بودند. ۴- دل گرمی به مردم اسرائیل پس از سقوط اورشلیم و امیدواری برای آینده‌ای روشن. ۵- نبوت علیه جوج. ۶- رؤیای احیای معبد بزرگ و قوم اسرائیل.

حزقیال مردی بود با ایمانی قوی و قوه تصویری فوق‌العاده. بسیاری از مشاهدات او به صورت رؤیا و بسیاری از پیام‌هایش به شکل نمادین یا تصویری است. حزقیال به نیاز احیای درونی قلب و روح، و نیز مسئولیت فردی هرکس برای گناهان خود تأکید می کند. او همچنین امید خود را برای بازگشت و پایداری ملت خود اعلام می کند. او به عنوان کاهن و نبی، به معبد بزرگ و قدوسیّت علاقه خاصی نشان می دهد.

تقسیم بندی کتاب

دعوت خدا از حزقیال ۱: ۱-۳: ۲۷

پیام‌های نابودی اورشلیم ۴: ۱-۲۴: ۲۷

داوری خدا بر ملت‌ها ۲۵: ۱-۳۲: ۳۲

وعده خدا به قوم اسرائیل ۳۳: ۱-۳۷: ۲۸

نبوت علیه جوج ۳۸: ۱-۳۹: ۲۹

رؤیایی از آینده معبد بزرگ و سرزمین اسرائیل ۴۰: ۱-۴۸: ۳۵

نخستین رؤیای حزقیال نبی (۱:۱-۲۷:۷)

تخت خدا

۲۰۱ در روز پنجم ماه چهارم در سال سی ام، که پنج سال از تبعید یهویاکین پادشاه می گذشت، من حزقیال کاهن، پسر بوزی با سایر تبعیدشدگان یهودی در کنار رود خابور در بابل زندگی می کردم. در همان روز ناگهان آسمان باز شد و خدا رؤیاهایی را به من نشان داد. ۲ در آنجا، در کنار رود خابور، واقع در سرزمین گلدانیان، صدای خداوند را شنیدم که با من سخن می گفت، و من نیروی او را در وجودم حس کردم.

۴ به بالا نگاه کردم و دیدم که توفانی از طرف شمال می آید. پیشاپیش آن، ابر بزرگی حرکت می کرد و هاله ای از نور دور آن بود. در وسط ابر یک شی ای مثل برنز، روشن و تابان بود. ۵ در وسط توفان، چهار موجود زنده را دیدم که به انسان شباهت داشتند، ۶ اما هر کدام از آن ها دارای چهار صورت و چهار بال بود. ۷ پاهایشان راست و کف پایشان به سُم گوساله شباهت داشت و مثل یک شیء برنزی، صیقلی و براق بود. ۸ در زیر بال های خود دست هایی شبیه دست انسان داشتند. ۹ نوک بال های آن چهار موجود زنده با یکدیگر تماس داشت و آن ها می توانستند به هر جهتی مستقیم حرکت کنند.

۱۰ هریک از آن ها چهار چهره مختلف داشت: در جلو چهره انسان، در طرف راست چهره شیر، در طرف چپ چهره گاو و در عقب چهره عقاب. ۱۱ هر کدام دو جفت بال داشت. یک جفت آن باز بود و نوک آن ها با دو بال جانور پهلویش تماس داشت. جفت دیگر بدنشان را می پوشاند. ۱۲ آن ها مستقیم حرکت می کردند و به هر جایی که می خواستند، می رفتند، بدون این که بچرخند.

۱۳ در بین این موجودات، چیزی چون مشعلی فروزان بود که پیوسته در حال حرکت بود. آتش شعله می کشید و از آن رعدوبرق می جهید. ۱۴ این موجودات با سرعت برق جلو و عقب می رفتند.

۱۵ در همان حالی که متوجه آن چهار موجود زنده بودم، چرخه ایستاده بر زمین در کنار هریک از آن موجودات دیدم. ۱۶ چرخ ها همه هم شکل و مثل زبرجد، براق بودند. در وسط هر چرخ یک چرخ دیگر قرار داشت. ۱۷ به این ترتیب، بدون این که دور بزنند، می توانستند به هر طرف که می خواستند حرکت کنند. ۱۸ حلقه چرخ ها بلند و مهیب و پُر از چشم

بود.^{۱۹} هنگامی که موجودات زنده حرکت می کردند، چرخ ها در کنارشان حرکت می کردند و هنگامی که موجودات زنده از روی زمین برمی خاستند، چرخ ها نیز برمی خاستند.^{۲۰} هرکجا که روح می رفت، ایشان نیز می رفتند و چرخ ها همراه ایشان بلند می شدند، زیرا روح آن موجودات زنده در چرخ ها بود.^{۲۱} پس هرگاه موجودات زنده حرکت می کردند یا می ایستادند یا به هوا برمی خاستند، چرخ ها نیز دقیقاً همان کار را می کردند.

^{۲۲} بالای سر موجودات زنده شی ای مانند گنبد درخشنده بلورین بود. ^{۲۳} زیر گنبد، دو بال هر موجود زنده طوری گسترده بود که به بال های موجود زنده پهلایش می رسید و دو بال دیگر بدن آن ها را می پوشاند. ^{۲۴} من صدای بال های آن ها را هنگامی که پرواز می کردند، شنیدم که مانند صدای آب های خروشان بود، مانند خروش سپاهی عظیم، مانند صدای خدای قادر مطلق. هنگامی که آن ها پرواز نمی کردند، بال هایشان را جمع می کردند،^{۲۵} اما هنوز صدایی از فراز گنبدی که بالای سرشان بود، می آمد.

^{۲۶} بر گنبد بالای سرشان چیزی مانند تختی به رنگ یاقوت کبود دیده می شد. بر روی آن تخت، منظری بود که به انسان شباهت داشت. ^{۲۷} از کمر به بالا مثل برنز آتشین و شعله ور می درخشید. از کمر به پایین مانند شعله آتش می تابید و اطراف او با نور درخشنده ای روشن بود. ^{۲۸} درخشندگی پیرامون او مانند رنگین کمان در روز بارانی بود. این منظره، نور پُر جلال حضور خداوند را نشان می داد.

خدا حزقیال را برای نبوت می خواند

هنگامی که این را دیدم، با صورت به زمین افتادم و صدای کسی را شنیدم که سخن می گفت.

او به من گفت: «ای انسان فانی، بر پای های خود بایست تا **۲** با تو سخن گویم.»^۲ هنگامی که او با من حرف می زد، روح خداوند وارد من شد و مرا به پای هایم بلند کرد و صدای او را شنیدم که می گفت: ^۳ «ای انسان فانی، من تو را نزد قوم اسرائیل می فرستم، نزد ملتی سرکش که علیه من سرکشی کرده اند. آنان و نیاکانشان تا به امروز از من سرپیچی کرده اند.^۴ ایشان گستاخ و سرسخت می باشند. من، تو را نزد ایشان می فرستم تا آنچه را که من، خداوند متعال، می گویم، به آن ها بگویی.^۵ این قوم سرکش، خواه بشنوند و خواه نشنوند، خواهند دانست که نبی ای در میان ایشان هست.

^۶ «ای انسان فانی، از ایشان نترس و از سخنان ایشان هراسان نشو. گرچه خار و خاربن تو را در بگیرند و در میان عقرب ها زندگی کنی، از

سخنان ایشان نترس و از چهره‌های ایشان هراسان مباش، زیرا آن‌ها نسل سرکشی هستند. ^۷ تو کلام مرا به ایشان خواهی گفت، خواه بشنوند و خواه نشنوند، زیرا ایشان نسل سرکشی هستند.

^۸ «اما تو، ای انسان فانی، به من گوش فراده. همچون این نسل نافرمان، سرکش نباش! دهان خود را بگشای و آنچه را به تو می‌دهم، بخور.» ^۹ آنگاه دستی را دیدم که به سوی من دراز شد و در آن طوماری بود. ^{۱۰} او طومار را گشود؛ در پشت و روی آن، سوگ‌نامه، زاری و اندوه نوشته شده بود.

خدا گفت: «ای انسان فانی، این طومار را بخور و سپس نزد قوم اسرائیل برو و سخن بگو.»

^۲ پس دهانم را باز کردم و او طومار را داد که بخورم. ^۳ او گفت: «ای انسان فانی، طوماری را که به تو دادم بخور و شکم خود را از آن پُر کن.» آنگاه آن را خوردم و در دهانم مانند عسل شیرین بود.

^۴ سپس خدا به من گفت: «ای انسان فانی، نزد قوم اسرائیل برو و سخنان مرا دقیقاً به ایشان بگو. ^۵ زیرا که تو را نزد قوم اسرائیل می‌فرستم، نه مردمی با زبان ناشناخته دشوار. ^۶ اگر تو را نزد قوم‌هایی فرستاده بودم که فهمیدن زبان آن‌ها برای تو مشکل بود، آن‌ها به تو گوش می‌دادند؛ اما قوم اسرائیل به تو گوش نخواهند داد؛ ایشان نمی‌خواهند به من گوش کنند، چون همه قوم اسرائیل سرسخت و خیره‌سر هستند. ^۸ اکنون من روی تو را به سرسختی ایشان و پیشانی تو را به سختی پیشانی ایشان می‌سازم ^۹ و مانند سنگ، محکم و همچون الماس، سخت می‌گردانم تا از این مردم سرکش نترسی.»

^{۱۰} خدا در ادامه گفت: «ای انسان فانی، بادقت توجه کن و آنچه را که به تو می‌گویم به‌خاطر بسپار. ^{۱۱} آنگاه نزد مردم قوم خودت که در تبعید می‌باشند برو و آنچه را که من، خداوند متعال می‌گویم بگو، خواه بشنوند و خواه نشنوند.»

حزقیال در کنار رود خابور

^{۱۲} آنگاه روح خدا مرا بلند کرد و از پشت سر من غرش عظیمی برخاست که می‌گفت: «متبارک باد جلال خداوند در جایگاه آسمانی او!» ^{۱۳} از به‌هم خوردن بال‌های آن موجودات و چرخ‌های کنار آن‌ها، صدای بلندی چون صدای زلزله برمی‌خاست. ^{۱۴} قدرت خداوند با نیروی عظیمی بر من آمد و روح او مرا برد. و همچنان که قدرت خدا بر من مستولی می‌شد، احساس خشم و اندوه کردم. ^{۱۵} به تَلِ آیب، نزد تبعیدیانی که در کنار رود خابور ساکن بودند، رسیدم و در آنجا مدت هفت روز حیرت زده نشستم.

خداوند حزقیال را به دیده بانی برمی گزیند

(حزقیال ۱: ۳۳-۹)

۱۶ در پایان روز هفتم خداوند با من چنین سخن گفت: ۱۷ «ای انسان فانی، من تو را به دیده بانی قوم اسرائیل گماشته‌ام. هرگاه کلمه‌ای از دهان من شنیدی، باید از طرف من به ایشان هشدار دهی. ۱۸ اگر اعلام کنم که شخص شریری خواهد مرد و تو هشدار مرا به او نرسانی و نگویی که از کارهای بد خود توبه کند، در آن صورت به خاطر گناه خود می‌میرد، ولی من تو را مسئول مرگ او خواهم دانست. ۱۹ هرگاه به شخص بدکاری هشدار بدهی و او بازهم توبه نکند و از گناه کردن دست نکشد، آنگاه او غرق در گناه خواهد مُرد، ولی تو جان سالم به‌در خواهی برد. ۲۰ اگر مردی نیک از نیکویی خود روی برگرداند و مرتکب شرارت شود، و من سنگ لغزش در راهش قرار دهم، در صورتی که تو به او هشدار ندهی او خواهد مُرد؛ من کارهای نیکوی او را به یاد نخواهم آورد و تو را مسئول مرگ او خواهم دانست. ۲۱ اما اگر مرد درستکاری را از گناه کردن هشدار دادی و از گناه کردن دست کشید، به‌راستی زنده خواهد ماند، زیرا هشدار را پذیرفت و تو جان خود را نجات داده‌ای.»

حزقیال قادر به صحبت نخواهد بود

۲۲ در آنجا بار دیگر حضور پُرتوان خداوند را احساس کردم و به من گفت: «برخیز و به دشت برو و من در آنجا با تو سخن می‌گویم.» ۲۳ پس برخاستم و به دشت رفتم و آنجا جلال خداوند را همان‌گونه که در کنار رود خابور دیده بودم، مشاهده کردم و من به روی خود به خاک افتادم. ۲۴ اما روح خدا بر من آمد و مرا بر پای‌هایم برپا داشت و با من سخن گفت: «برو و خود را در خانه‌ات زندانی کن. ۲۵ ای انسان فانی، تو را به بند خواهند کشید تا نتوانی به میان مردم بیرون بروی. ۲۶ من زبانت را به کامت می‌چسبانم تا گنگ شوی و نتوانی این قوم سرکش را سرزنش کنی. ۲۷ سپس وقتی دوباره من با تو صحبت کنم و دوباره به تو قدرت سخن گفتن بدهم، تو به آن‌ها خواهی گفت که من خداوند متعال، چه می‌گویم. برخی از آن‌ها گوش خواهند داد و اما برخی به تو بی‌اعتنایی می‌کنند، زیرا آن‌ها قومی سرکش می‌باشند.»

نمایش محاصره اورشلیم توسط حزقیال

خداوند گفت: «ای انسان فانی، خشتی بردار و آن را پیش روی خود بگذار و شهر اورشلیم را بر آن نقش نما. ۲ پیرامون شهر را محاصره کن و در برابرش سنگرها و خاکریزها، اردوگاه‌ها و دژکوب‌ها را

ترسیم کن. ۳ آنگاه صفحه‌ای آهنی بردار و مانند دیواری آهنی بین خود و شهر قرار بده و روی تو به سوی شهر باشد. شهر در محاصره است و تو محاصره کننده هستی. این نشانه‌ای برای ملت اسرائیل خواهد بود. ۴-۵ «سپس بر پهلوی چپ خود دراز بکش و من جرم قوم اسرائیل را بر تو می گذارم. به مدت سی صد و نود روز در آنجا خواهی بود و به خاطر خطای ایشان، مجازات خواهی شد و به عوض هر سال خطای ایشان، من تو را به یک روز عذاب کشیدن محکوم می کنم. ۶ هنگامی که آن را تمام کردی، به پهلوی راست خود بازگرد و چهل روز مجازات خاندان یهودا را متحمل شو، یک روز برای یک سال مجازات ایشان.

۷ «به محاصره اورشلیم نگاه کن و با تکان دادن مُشت خود علیه آن شهر نبوّت کن. ۸ من تو را در بند خواهم کشید تا نتوانی تا پایان محاصره از پهلویی به پهلوی دیگر بچرخ.

۹ «مقداری گندم، جو، لوبیا، نخود و ارزن در ظرفی بریز و از آن ها نان پیز. این تنها چیزی است که تو در طول سی صد و نود روز که به پهلوی چپ خود خوابیده‌ای، خواهی خورد. ۱۰ جیره غذایت روزانه یک قرص کوچک نان است که باید در وقت معین خورده شود. ۱۱ مقدار آبی که باید بنوشی دو لیوان است، و آب را هم باید در وقت معین بنوشی. ۱۲ تو باید با مدفوع خشک انسان آتش بیافروزی و نان خود را بر روی آن پیزی و آن را در جایی بخوری که همه ببینند.»

۱۳ خداوند گفت: «به این ترتیب، قوم اسرائیل در میان قوم‌هایی که پراکنده‌اش کرده‌ام، نان ناپاک خواهد خورد.»

۱۴ اما من گفتم: «ای خداوند متعال، من هرگز خود را آلوده نکرده‌ام. از کودکی تاکنون من گوشت حیوانی را که مُرده باشد یا به وسیله حیوانات وحشی کشته شده باشد، نخورده‌ام. من هرگز غذایی را که ناپاک شمرده می شد، نخورده‌ام.»

۱۵ آنگاه خداوند به من گفت: «پس من اجازه می دهم که برای پختن نان، به جای مدفوع انسان از سرگین گاو استفاده کنی.»

۱۶ آنگاه او به من گفت: «ای انسان فانی، من نان را از اورشلیم قطع می کنم. مردم در آنجا نان و آب را به صورت جیره بندی به دقت اندازه گرفته با ترس و لرز خواهند خورد. ۱۷ آب و نان ایشان تمام خواهد شد، آن ها در ترس و وحشت به خاطر گناهانشان تلف خواهند شد.»

حزقیال موی خود را می تراشد

خداوند گفت: «ای انسان فانی، شمشیر تیزی چون تیغ سلمانی بردار و ریش و موی خود را بتراش. سپس موی ها را در

ترازویی وزن کن و به سه قسمت تقسیم کن.^۲ یک سوّم آن را هنگامی که روزهای محاصره به سر آمد، در شهر در آتش بسوزان. یک سوّم دیگر را در اطراف شهر با شمشیر خُرد کن. بقیّه را در باد پراکنده کن، و من با شمشیر به دنبال آن خواهم رفت.^۳ اندکی از موهایت را نگه دار و در لبّه ردایت ببند.^۴ آنگاه چند تار از آن را بردار و در آتش بینداز و بسوزان. از آن ها آتشی علیه قوم اسرائیل برخواهد خاست.»

۵ خداوند متعال گفت: «بر اورشلیم بنگر. من او را در مرکز جهان قرار دادم و دیگر کشورها را در اطراف او.^۶ امّا اورشلیم علیه فرمان های من سرکشی کرده و نشان داده است که از ملّت های دیگر پلیدتر است. اورشلیم فرمان های مرا رد کرده است و از پیروی قوانین من خودداری نموده است.^۷ اکنون ای اورشلیم گوش کن که من، خداوند متعال، چه می گویم: چون تو سرکش تر از همه ملّت هایی که در اطراف تو هستند، می باشی، و نه تنها از فرمان ها و قوانین من پیروی نکرده ای، بلکه طبق قوانین ملّی که در اطراف تو هستند هم عمل نموده ای؛^۸ بنابراین من، خداوند متعال، به تو می گویم، من دشمن تو هستم و در حضور تمام ملل جهان تو را مجازات خواهم کرد.^۹ به خاطر تمام کارهای زشت تو، کاری با تو خواهم کرد که تابه حال هرگز انجام نداده ام و در آینده نیز انجام نخواهم داد.^{۱۰} بنابراین در اورشلیم، پدران و مادران، فرزندان خود را و فرزندان، پدران و مادران خود را خواهند خورد. من تو را مجازات خواهم کرد و هرکسی را که باقی بماند به هر طرف پراکنده خواهم نمود.^{۱۱} «بنابراین من، خداوند متعال، به حیات خودم سوگند یاد می کنم، چون تو معبد بزرگ مرا با کارهای زشت و پلید خود آلوده ساختی، من نیز با بی رحمی تو را نابود خواهم کرد.^{۱۲} یک سوّم مردم تو از گرسنگی و بیماری خواهند مُرد، یک سوّم دیگر خارج از شهر با شمشیر کشته خواهند شد و یک سوّم باقی مانده را در باد پراکنده کرده، با شمشیری از نیام کشیده، ایشان را دنبال خواهم کرد.

۱۳ «تو قدرت خشم و غضب مرا حس خواهی کرد و من راضی خواهم شد. آنگاه تو درک خواهی کرد که من، خداوند، از روی غیرت خود برای تو سخن گفته ام، زیرا از بی وفایی تو بسیار خشمگین شده ام.^{۱۴} تو را به ویرانه ای تبدیل خواهم کرد تا آنکه تمام ملل اطراف بر تو بخندند و همه رهگذران تو را مسخره کنند.

۱۵ «هنگامی که من در خشم خود تو را مجازات کنم، تو در میان ملّت های اطراف، مایه ننگ و تمسخر خواهی شد و درسی وحشتناک برای ایشان. من، خداوند، چنین گفته ام.^{۱۶} هنگامی که من پیکان های مرگبار گرسنگی و ویرانی را علیه تو رها کنم تا تو را نابود سازم، تو را

هرچه بیشتر دچار قحطی خواهم کرد.^{۱۷} قحطی و حیوانات وحشی را خواهم فرستاد تا کودکان شما را بکشند و بیماری، خشونت و جنگ را، تا شما را هلاک سازند. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

خداوند بُت پرستی را محکوم می کند

۶ خداوند با من چنین سخن گفت: ^۲ «ای انسان فانی، به سوی کوه‌های اسرائیل بنگر و علیه آن‌ها نبوّت کن ^۳ و بگو، ای کوه‌های اسرائیل، کلام خداوند متعال را بشنوید. خداوند متعال به کوه‌ها، تپه‌ها، درّه‌ها و دشت‌ها چنین می گوید: من خودم شمشیری می فرستم تا پرستشگاه‌های بالای تپه‌های شما را نابود کند. ^۴ قربانگاه‌های شما ویران و مکانی که در آن *بُخور می سوزانید، شکسته خواهد شد. همه مردم آنجا در برابر بُت‌هایشان کشته خواهند شد. ^۵ من اجساد مردم اسرائیل را پراکنده خواهم ساخت. من استخوان‌های ایشان را در اطراف قربانگاه پراکنده خواهم کرد. ^۶ همه شهرهای اسرائیل نابود و بتکده‌هایش ویران خواهند شد، تا این که قربانگاه‌هایش ویران و نابود شوند، بُت‌هایش درهم بشکنند، قربانگاه بُخورش فروریزد و کارهای دستش ناپدید شوند. ^۷ مردم در همه جا کشته خواهند شد و کسانی که زنده بمانند، خواهند پذیرفت که من خداوند هستم.

^۸ «من اجازه خواهم داد که عده‌ای از کشتار بگیرند و در میان ملّت‌ها پراکنده گردند ^۹ و در اسارت به سر ببرند. در آنجا به یاد خواهند آورد و خواهند دانست که من ایشان را مجازات نموده شرمسار ساخته‌ام، زیرا ایشان در دل‌های بی وفایشان مرا ترک کردند و بُت‌ها را به من ترجیح دادند. ایشان به خاطر کارهای زشت و پلیدی که انجام داده‌اند، از خود بیزار خواهند شد. ^{۱۰} ایشان خواهند دانست که من خداوند هستم و تهدیدهای من پوچ نبوده‌اند.»

^{۱۱} خداوند چنین سخن گفت: «دست‌های خود را بر هم بزن و پای‌هایت را بر زمین بکوب و به خاطر کارهای زشت و پلیدی که قوم اسرائیل انجام داده است، از اندوه گریه کن. ایشان در جنگ و یا از گرسنگی و بیماری خواهند مرد. ^{۱۲} کسانی که دور هستند، بیمار شده خواهند مُرد، کسانی که نزدیک هستند، در جنگ کشته خواهند شد، و کسانی که باقی بمانند از گرسنگی خواهند مُرد. همه ایشان نیروی خشم مرا حس خواهند کرد. ^{۱۳} در میان بُت‌ها و قربانگاه‌ها، در بتکده‌ها و بر فراز هر کوه، در زیر هر درخت سبز و هر درخت بلوط بزرگ، در هر کجا که قربانی سوختنی به بُت‌هایشان تقدیم کردند، اجسادشان در آنجا پراکنده خواهند شد. آنگاه همه خواهند دانست که من خداوند

هستم.^{۱۴} آری، من دست خود را برای نابودی آن‌ها دراز خواهم کرد و شهرهایشان را از بیابان در جنوب تا شهر رِبْلَه در شمال ویران خواهم ساخت تا بدانند که من خداوند هستم.»

سرانجام اسرائیل فرا می‌رسد

خداوند با من چنین سخن گفت: ^۲ «ای انسان فانی، خداوند، یَهُوه به سرزمین اسرائیل چنین می‌گوید: پایان تمام سرزمین فرارسیده است.

^۳ «اکنون پایان تو فرارسیده است. تو آتش خشم مرا احساس خواهی کرد، زیرا من رفتار زشت تو را داوری کرده تو را به سزای کارهای منفورت خواهم رساند. ^۴ من تو را نخواهم بخشید و به تو رحم نخواهم کرد. من تو را به خاطر کارهای زشتی که انجام داده‌ای، تنبیه خواهم کرد. آنگاه خواهی فهمید که من خداوند هستم.»

^۵ خداوند متعال می‌گوید: «نگاه کنید، مصیبت پس از مصیبت فرا خواهد رسید. ^۶ پایان فرارسیده است، آری، پایان فرارسیده است. وقت انقضای شما است. ^۷ ای ساکنان سرزمین اَجل شما رسیده است. روزهای آشوب، نه جشن و شادی در معبدهای کوهستانی فرارسیده است.

^۸ «به‌زودی خشم خود را بر شما فرو خواهم ریخت و غضب خود را نصیب شما می‌کنم. من شما را طبق کردارتان قضاوت کرده شما را به‌خاطر همه پلیدی‌هایتان مجازات خواهم نمود. ^۹ بر شما دل‌سوزی نشان نداده رحم نخواهم کرد، بلکه شما را به‌خاطر کردار پلیدتان مجازات خواهم نمود تا بدانید من خداوند هستم که شما را مجازات می‌کنم.» ^{۱۰} آن روز فرارسیده، روز واپسین اینجا است. بی‌عدالتی شکوفا گشته،

غرور غنچه داده است. ^{۱۱} از شاخه پلیدی، شرارت روییده است. هیچ‌چیزی از آن‌ها باقی نخواهند ماند، نه ثروت، نه شکوه و نه جلال. ^{۱۲} آن زمان فرارسیده و آن روز نزدیک می‌شود. خریدار شادی نکند و فروشنده ماتم نگیرد، زیرا خشم خداوند بر همه فرو خواهد ریخت. ^{۱۳} فروشندگان تا زنده‌اند به آنچه فروخته‌اند باز نخواهند گشت، زیرا خشم خدا بر همه خواهد بود. پلیدکاران زنده نخواهند ماند. ^{۱۴} شیپورها نواخته شده‌اند و همه‌چیز آماده گشته است، اما کسی به نبرد نمی‌رود، زیرا خشم من بر همه مردم قرار گرفته است.

مجازات گناهان اسرائیل

^{۱۵} در بیرون شمشیر است، در اندرون بیماری و گرسنگی. کسانی که در کشتزارها هستند، با شمشیر کشته می‌شوند و کسانی که در شهر هستند، از گرسنگی خواهند مرد. ^{۱۶} برخی چون فاخته‌ای که از

درّه ترسیده باشد، به کوه‌ها فرار خواهند کرد؛ همه به خاطر گناهان خود ناله خواهند کرد.^{۱۷} دست‌های همه ناتوان می‌گردند و زانوهایشان خواهند لرزید.^{۱۸} پلاس می‌پوشند و ترس، ایشان را می‌پوشاند. با سرهای تراشیده، شرم چهره‌شان را فرامی‌گیرد.^{۱۹} ایشان نقره و طلای خود را چون زباله در خیابان‌ها می‌ریزند. در روز خشم خداوند، نقره و طلا نمی‌تواند ایشان را نجات دهد و خواسته‌هایشان را برآورده سازد و یا گرسنگی ایشان را برطرف کرده شکم‌شان را سیر کند. طلا و نقره ایشان را به گناه کشاند.^{۲۰} با جواهراتی که به داشتن آن‌ها افتخار می‌کردند، بُت‌های گریه ساختند، بنابراین من آن‌ها را از ثروتشان متنفر می‌سازم.

^{۲۱} خداوند می‌گوید: «من ثروت آن‌ها را چون غنیمت به دست بیگانگان و همانند غارت به پلیدان جهان خواهم داد و آن را آلوده خواهند ساخت.^{۲۲} من از اسرائیل روی برخوام گرداند تا مکان مقدّس مرا آلوده نمایند و دزدان وارد شده آن را بی حرمت سازند.

^{۲۳} «زنجیری بسازید، زیرا سرزمین پُر از جنایات خونین است. شهر پُر از خشونت است.^{۲۴} من پلیدترین ملت‌ها را خواهم آورد تا خانه‌های ایشان را تصرف کنند. من به غرور نیرومندان پایان خواهم داد و مکان‌های مقدّس ایشان بی حرمت خواهند شد.^{۲۵} هنگامی که پریشانی فرارسد، خواستار آرامش خواهند بود، امّا هرگز آن را نخواهند یافت.^{۲۶} مصیبت پشت مصیبت فرا خواهد رسید و شایعه پشت شایعه. ایشان از نبی رؤیا خواهند خواست؛ کاهنان چیزی برای آموزش و بزرگان پندی نخواهند داشت.^{۲۷} پادشاه سوگوار و شاهزاده ناامید خواهد شد و مردم از ترس خواهند لرزید. من شما را به خاطر کارهایتان مجازات خواهم کرد و همان‌گونه که دیگران را قضاوت کردید، شما را قضاوت خواهم کرد. به این ترتیب خواهید دانست که من خداوند هستم.»

رؤیای دوّم حزقیال نبی (۸: ۱-۲۲)

بُت پرستی در معبد بزرگ

در روز پنجم ماه ششم از سال ششم تبعید ما، درحالی که در خانه خود با رهبران یهودا نشسته بودم، دست خداوند متعال بر من آمد.^۲ نگاه کردم و شکلی چون انسان دیدم؛ از کمر به پایین چون آتش و از کمر به بالا مانند برنز گداخته، درخشان بود.^۳ او چیزی را که شبیه دست بود دراز کرد و موی سر مرا گرفت و سپس در این رؤیا، روح خدا مرا در بین زمین و آسمان بلند کرده به اورشلیم برد و در دروازه شمالی معبد بزرگ قرار داد. در آنجا بُتی قرار داشت که سبب خشم خدا بود.



۴ من در آنجا جلال خدای اسرائیل را همان طور که در کنار رود خابور در بابل مشاهده کرده بودم، دیدم. ۵ سپس خدا به من گفت: «ای انسان فانی، اکنون به طرف شمال نگاه کن.» من به آن طرف نگاه کردم و آن بُت را که باعث خشم خداوند شده بود، دیدم که در قسمت ورودی دروازه شمالی قربانگاه قرار داشت.

۶ خدا به من گفت: «ای انسان فانی، آیا می بینی مردم اسرائیل چه پلیدی های بزرگی مرتکب می شوند تا مرا از معبد دور کنند؟ اما تو پلیدی های بزرگ تری خواهی دید.»

۷ او مرا به دروازه حیاط خارجی برد و در آنجا سوراخی در دیوار بود. ۸ به من گفت: «ای انسان فانی، دیوار را بکن.» وقتی دیوار را گندم، دروازه ای پدیدار شد. ۹ او به من گفت: «داخل شو و کارهای زشت و پلیدی را که انجام می دهند، ببین.» ۱۰ پس من داخل شدم و نگاه کردم. آنجا روی همه دیوارها شکل های انواع خزندگان و حیوانات نفرت انگیز و همه بُت های قوم اسرائیل نقش شده بود. ۱۱ هفتاد نفر از رهبران قوم اسرائیل نزد آن ها ایستاده بودند و یازنیا پسر شافان در میان ایشان ایستاده بود و هرکس بخورسوزی در دست خود داشت؛ دود خوشبوی *بخور از آن ها برمی خاست. ۱۲ خداوند به من گفت: «ای انسان فانی، بنگر که رهبران اسرائیل در خفا چه می کنند؟ هریک در اتاق پُر از بُت خود پرستش می کنند. آن ها می گویند، 'خداوند ما را نمی بیند؛ او این سرزمین را ترک کرده است.'»

۱۳ خداوند همچنین به من گفت: «تو پلیدی های بزرگ تری خواهی دید که ایشان مرتکب می شوند.» ۱۴ پس او مرا به دروازه شمالی معبد بزرگ برد. زن ها آنجا نشسته بودند و برای مرگ خدای خود *تمّوز، گریه می کردند.

۱۵ سپس به من گفت: «ای انسان فانی، آیا می بینی؟ تو پلیدی های بزرگ تری خواهی دید.» ۱۶ آنگاه مرا به حیاط درونی معبد بزرگ برد. آنجا در نزدیکی در ورودی معبد بزرگ، بین قربانگاه و ایوان، حدود بیست و پنج مرد بودند. ایشان به معبد بزرگ پشت کرده به سوی شرق خم شده بودند و طلوع خورشید را ستایش می کردند.

۱۷ خداوند به من گفت: «ای انسان فانی، آن را می بینی؟ آیا کافی نیست که مردم یهودا در اینجا مرتکب پلیدی می شوند؟ آیا باید سرزمین را پُر از خشونت کنند و خشم مرا بیشتر برانگیزند؟ ببین تا چه حدّ به من توهین می کنند. ۱۸ بنابراین من در خشم عمل خواهم نمود و چشم پوشی و دل سوزی نخواهم کرد. آن ها با صدای بلند فریاد برخوانند آورد، ولی من به آن ها گوش نخواهم داد.»

اورشلیم مجازات می شود

۹

آنگاه خداوند با آوازی بلند ندا کرده گفت: «ای مردانی که شهر را مجازات خواهید کرد، بیایید و سلاح‌های کُشنده خود را به دست گیرید.»^۲ بی‌درنگ شش مرد از راه دروازه شمالی معبد بزرگ آمدند و هریک اسلحه کُشنده‌ای در دست داشت. همراه ایشان مردی با لباس کتانی بود که وسایل نوشتن با خود داشت. آن‌ها همه وارد شدند و کنار قربانگاه برنزی ایستادند.

^۳ سپس نور درخشان حضور خدای اسرائیل از فرشتگان نگهبان برخاست و به آستانه معبد بزرگ آمد. خداوند مردی را که لباس کتانی پوشیده بود، خواند^۴ و به او گفت: «از میان شهر اورشلیم بگذر و بر پیشانی کسانی که به‌خاطر انجام پلیدی‌هایی که انجام می‌شود آه و ناله می‌کنند، نشانه‌ای بگذار.»

^۵ من شنیدم که به مردان دیگر چنین گفت: «به‌دنبال او از میان شهر بگذرید و بکشید. به هیچ کس دل‌سوزی نشان نداده رحم نکنید؛^۶ پیران، جوانان، دختران، کودکان و زنان، همه را بکشید، اما به کسی که آن نشان را در پیشانی دارد، دست نزنید. از معبد بزرگ من آغاز کنید.» پس آن‌ها کشتار را از رهبرانی که در جلوی معبد بزرگ بودند، شروع کردند.^۷ آنگاه به ایشان گفت: «بروید و معبد بزرگ را آلوده کنید و حیاط‌ها را از اجساد پُر نمایید.» پس ایشان بیرون رفتند و در شهر به کشتار پرداختند.^۸ هنگامی که کشتار ادامه داشت، من در آنجا تنها بودم. با صورت روی زمین افتادم و فریاد برآوردم: «ای خداوند متعال، آیا با فرو ریختن خشم خود بر اورشلیم، تمام بازماندگان اسرائیل را هم خواهی کشت؟»^۹ خدا پاسخ داد: «گناهان قوم اسرائیل و یهودا بی‌نهایت بزرگ است. آن‌ها در تمام سرزمین قتل‌عام کرده‌اند. ایشان می‌گویند، 'خداوند سرزمین را ترک کرده است و ما را نمی‌بیند.'^{۱۰} بنابراین، من به آن‌ها رحم نخواهم کرد، بلکه آنچه را با دیگران کردند، بر سرشان خواهم آورد.»^{۱۱} آنگاه مردی که لباس کتانی پوشیده بود و وسایل نوشتن داشت، بازگشت و به خداوند گزارش داد: «آنچه را فرمودی، انجام دادم.»

جلال خداوند اورشلیم را ترک می کند

۱۰

آنگاه نگریستم و بر فراز گنبدی که بالای سر فرشتگان نگهبان بود، چیزی شبیه تختی از یاقوت کبود پدیدار گشت.^۲ خدا به مردی که لباس کتانی به تن داشت، گفت: «بین چرخ‌ها در زیر فرشتگان نگهبان برو و دست‌هایت را از زغال‌های سوزان پُر کن. آنگاه زغال‌ها را بر روی شهر پراکنده ساز.»

من دیدم که او رفت. ۳ هنگامی که او داخل شد، فرشتگان نگهبان در قسمت جنوب معبد بزرگ بودند و ابری حیاط داخلی را پُر کرد. ۴ نور درخشنده حضور خداوند از فرشتگان نگهبان برخاست و بر در دروازه معبد بزرگ قرار گرفت. آنگاه ابری معبد بزرگ را پُر کرد و حیاط از نور جلال خداوند می درخشید. ۵ صدای بال های فرشتگان نگهبان که تا حیاط بیرونی شنیده می شد، شبیه صدای خدای قادر مطلق بود. ۶ هنگامی که خداوند به مردی که جامه کتانی پوشیده بود، امر کرد تا مقداری آتش از بین چرخ هایی که در میان فرشتگان نگهبان بود، بردارد، آن مرد رفت و کنار یکی از چرخ ها ایستاد. ۷ آنگاه یکی از فرشتگان نگهبان دست خود را به سوی آتشی که در میان ایشان بود دراز کرد و مقداری آتش در دست مردی که جامه کتانی پوشیده بود، گذاشت. آن مرد آتش را گرفت و بیرون رفت.

۸ به نظر می رسید که آن فرشتگان نگهبان در زیر بال هایشان دستی مانند دست انسان داشتند. ۹-۱۰ نگاه کردم و چهار چرخ هم شکل دیدم، هر چرخ در کنار یکی از فرشتگان نگهبان بود. چرخ ها چون سنگ های گران بها می درخشیدند و در درون هر چرخ، چرخ دیگری قرار داشت. ۱۱ این چرخ ها می توانستند به هر طرف حرکت کنند، بدون این که دور بزنند. به هر سمتی که چرخ جلویی حرکت می کرد، چرخ های دیگر به دنبالش می رفتند بدون این که دور بزنند. ۱۲ تمام بدن های آن ها، پشت ها، دست ها، بال ها و چرخ ها پُر از چشم بود. ۱۳ ندایی شنیدم که می گفت: «چرخ های گردان.»

۱۴ هر فرشته نگهبان چهار چهره داشت، چهره اول مانند گاو، چهره دوم مانند انسان، سومین چهره چون شیر و چهارمین چهره مانند عقاب بود. ۱۵ فرشتگان نگهبان به هوا برخاستند. ایشان همان فرشتگان نگهبانی بودند که در کنار رود خابور دیده بودم. ۱۶ هنگامی که فرشتگان نگهبان حرکت می کردند، چرخ ها نیز به حرکت می آمدند و هرگاه بال های خود را می گشودند و پرواز می کردند، چرخ ها نیز با ایشان بودند. ۱۷ هنگامی که ایشان می ایستادند، چرخ ها نیز می ایستادند و چون برمی خاستند، چرخ ها نیز برمی خاستند، چون روح فرشتگان نگهبان در آن ها بود.

۱۸ آنگاه نور درخشان خداوند از آستانه معبد بزرگ بیرون رفت و بالای سر فرشتگان نگهبان قرار گرفت. ۱۹ سپس بال های خود را گشودند و همان طور که چرخ ها در کنارشان بودند، از زمین برخاستند و در دهانه دروازه شرقی معبد بزرگ توقف کردند، و جلال خدای اسرائیل بر فراز ایشان بود. ۲۰ من آن فرشتگان نگهبان را شناختم. آن ها همان فرشتگان

بالداری بودند که در زیر تخت خدای اسرائیل، در کنار رود خابور دیده بودم.

^{۲۱} هرکدام چهار رو و چهار بال داشت و در زیر هریک از بال‌هایشان شبیه دست انسان بود. ^{۲۲} چهره‌های ایشان هم مانند چهره‌هایی بود که در کنار رود خابور دیده بودم. هرکدام از آن‌ها مستقیم حرکت می‌کرد.

محکومیت اسرائیل

روح خدا مرا بلند کرد و به دروازه شرقی معبد بزرگ بُرد. آنجا در نزدیک دروازه، بیست و پنج مرد بودند و در میان ایشان یازنیا پسر عزور و فِلطیا پسر بنایا یعنی رهبران قوم را دیدم. ^۲ خدا به من گفت: «ای انسان فانی، این مردان توطئه‌های شریرانه‌ای می‌چینند و در این شهر راهنمایی‌های پلید می‌کنند. ^۳ ایشان می‌گویند، 'در این شهر خانه بسازیم. این شهر دیگ است و ما چون گوشت در آن محفوظ می‌باشیم.' ^۴ بنابراین، ای انسان فانی نبوت کن؛ علیه ایشان نبوت کن.»

^۵ آنگاه روح خداوند بر من آمد و گفت که بگو خداوند چنین می‌گوید: «ای قوم اسرائیل، من می‌دانم که چه می‌گویید و چه می‌اندیشید. ^۶ شما بسیاری را در شهر کشته خیابان‌ها را از اجساد پُر کرده‌اید.

^۷ «بنابراین من، خداوند متعال، می‌گویم درست است که این شهر مثل دیگ است، ولی گوشت آن چیست؟ اجساد کسانی که شما آن‌ها را کشته‌اید، گوشت آن هستند. شما در آن دیگ نخواهید بود؛ من شما را از شهر بیرون خواهم انداخت! ^۸ شما از شمشیر می‌ترسید، و من شما را به شمشیر خواهم سپرد. ^۹ شما را از شهر بیرون برده به دست بیگانگان خواهم سپرد و داوری خود را به اجرا خواهم گذاشت. ^{۱۰} با شمشیر کشته خواهید شد و در مرز اسرائیل شما را داوری خواهم کرد. آنگاه همه خواهند فهمید که من خداوند هستم. ^{۱۱} این شهر مانند دیگی که گوشت را محافظت می‌کند، از شما حفاظت نخواهد کرد. در هر کجای سرزمین اسرائیل باشید شما را مجازات خواهم کرد. ^{۱۲} آنگاه خواهید دانست که من خداوند هستم و خواهید دانست که هنگامی که از قوانین کشورهای همسایه پیروی می‌کردید، قوانین مرا می‌شکستید و از فرمان‌های من سرپیچی می‌کردید.»

^{۱۳} هنگامی که نبوت می‌کردم، فِلطیا پسر بنایا مُرد. پس با صورت بر خاک افتادم و فریاد برآوردم: «ای خداوند متعال، آیا همه بازماندگان اسرائیل را هلاک خواهی کرد؟»

وعدۀ آزادی از اسارت

۱۴ «آنگاه خداوند به من گفت: ۱۵ «مردم اورشلیم دربارهٔ تو و خویشاوندان و هم‌وطنانت که در تبعید به سر می‌برید، می‌گویند، 'آن‌ها از خداوند و خانۀ او در اورشلیم دور هستند؛ اکنون خداوند این سرزمین را به ما داده است.'»

۱۶ «بنابراین چنین بگو: یهوه، خدا می‌فرماید که هرچند ایشان را به دوردست‌ها برده در میان ملت‌ها پراکنده ساختم، ولی برای مدّتی، حضور من با آن‌ها در سرزمین‌های دوردست، همچون مکان مقدّس ایشان خواهد بود.

۱۷ «بنابراین به آن‌ها بگو که من، خداوند متعال، چنین می‌گویم: ایشان را از بین قوم‌های و کشورهایی که در آن‌ها پراکنده‌اند، جمع خواهم کرد و سرزمین اسرائیل را به آن‌ها خواهم داد. ۱۸ هنگامی که بازگردند، تمام بُت‌های گریه را از میان برخاوند داشت. ۱۹ من در ایشان دل و روح تازه‌ای خواهم نهاد و دل سنگی را از جسم ایشان برداشته دلی گوشتی به ایشان خواهم بخشید ۲۰ تا از احکام من پیروی کنند و دستورات مرا به‌جا آورند. ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود. ۲۱ اما کسانی که دل ایشان به‌دنبال پرستش بُت‌های گریه است، آن‌ها را به‌خاطر آنچه که کرده‌اند، مجازات خواهم کرد.» خداوند متعال چنین سخن می‌گوید.

جلال خدا اورشلیم را ترک می‌کند

۲۲ «آنگاه فرشتگان نگهبان به پرواز درآمدند و چرخ‌ها با ایشان رفتند، و نور درخشندۀ حضور خدای اسرائیل بر فراز ایشان بود. ۲۳ سپس جلال خداوند از میان شهر برخاست و بر کوهی که در قسمت شرقی شهر بود، قرار گرفت. ۲۴ روح خدا مرا در رؤیا برداشت و دوباره نزد تبعیدشدگان در بابل برد. در همان جا رؤیای من به پایان رسید، ۲۵ و من هرآنچه را که خداوند به من نشان داده بود، به تبعید شدگان گفتم.

نمایش تبعید یهودا

خداوند با من چنین سخن گفت: ۲ «ای انسان فانی، تو در میان قومی سرکش زندگی می‌کنی که چشم دارند ولی نمی‌بینند. گوش دارند ولی نمی‌شنوند، زیرا ایشان قومی سرکش هستند. ۳ «ای انسان فانی، توشه‌ای برای رفتن به تبعید آماده کن و در برابر ایشان در روز کوچ کن و به مکانی دیگر برو. شاید معنی این کار تو را بفهمند، اگرچه قومی سرکش هستند. مانند کسی که به تبعید برده

می‌شود، آماده سفر شو. بار سفرت را در روز ببند و از خانه بیرون ببر تا مردم ببینند و هنگام شب در حضور ایشان دیوار خانه‌ات را سوراخ کن و با توشه‌ات از راه آن بیرون برو.^۶ در برابر چشمان ایشان توشه خود را روی دوش خود بگذار و آن را در تاریکی حمل کن. رویت را بپوشان تا نبینی که کجا می‌روی. این کار تو خطاری برای قوم اسرائیل است.»^۷ آنچه را که خداوند به من فرموده بود، انجام دادم. مانند تبعیدشدگان، توشه خود را در روز بستم. هنگام شب با دست‌های خود دیوار را سوراخ کردم و در پیش چشمان مردم توشه خود را بر دوش گرفته در تاریکی بیرون رفتم.

^۸ بامدادان خداوند با من چنین سخن گفت: ^۹ «ای انسان فانی، اکنون که قوم سرکش اسرائیل می‌پرسند چه کار می‌کنی، ^{۱۰} به ایشان بگو که این وحی ای است از جانب خداوند متعال به شاهزاده و تمام مردمی که در اورشلیم هستند. ^{۱۱} به ایشان بگو آنچه تو کرده‌ای نشانه‌ای از رویدادی است که بر ایشان واقع خواهد شد. ایشان آواره و اسیر خواهند گشت. ^{۱۲} شاهزاده ایشان نیز کوله‌بار خود را در تاریکی بر دوش نهاده بیرون خواهد رفت و سوراخی در دیوار خواهد کند تا از آن بیرون برود و روی خود را خواهد پوشاند تا زمین را با چشمان خود نبیند. ^{۱۳} اما من تور خود را بر او خواهم گسترده و او را به دام انداخته به شهر بابل خواهم آورد. او آنجا را نخواهد دید، اما در آنجا خواهد مرد. ^{۱۴} اطرافیان، مشاوران و محافظان او را در همه‌جا پراکنده خواهم ساخت و شمشیر برهنه در پی ایشان خواهم فرستاد.

^{۱۵} «هنگامی که ایشان را در میان ملت‌های دیگر و کشورهای بیگانه پراکنده سازم، خواهند دانست که من خداوند هستم. ^{۱۶} من اجازه خواهم داد چند تن از آنان از شمشیر، قحطی و آفت نجات یابند تا پلیدی‌های خود را در میان ملت‌هایی که نزد آن‌ها می‌روند بیان کنند، آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم.»

خوردن و نوشیدن با ترس و لرز

^{۱۷} خداوند با من چنین سخن گفت: ^{۱۸} «ای انسان فانی، نان خود را با لرز بخور و آب خویش را با ترس و لرز بنوش. ^{۱۹} این است پیام خداوند متعال درباره مردم اورشلیم، مردمی که هنوز در سرزمین خود زندگی می‌کنند: ایشان نان خود را با ترس خواهند خورد و آب خود را با لرز خواهند نوشید. ^{۲۰} شهرهای پُر جمعیت، خراب خواهند شد و سرزمینشان متروک خواهد گردید. آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم.»

روز داوری به تعویق نمی‌افتد

۲۱ خداوند با من چنین سخن گفت: ۲۲ «ای انسان فانی، این چیست که زبان زد مردم اسرائیل است، 'روزها می‌گذرند و پیشگویی‌ها عملی نمی‌شوند؟' ۲۳ اکنون به ایشان بگو که من، خداوند متعال، درباره آن چه می‌گویم. من به این مثل پایان خواهم داد. آن دیگر در اسرائیل تکرار نخواهد شد. به ایشان بگو زمان به وقوع پیوستن نبوت‌ها فرارسیده است. ۲۴ «در میان مردم اسرائیل دیگر رؤیاهای دروغ و پیشگویی‌های گمراه کننده نخواهد بود. ۲۵ من، خداوند، با ایشان سخن خواهم گفت و هرچه بگویم به وقوع خواهد پیوست. دیگر تأخیری نخواهد شد. در دوران زندگی شما، ای سرکشان، آنچه را که به شما هشدار دادم، عملی خواهم ساخت.» یهوه، خدا چنین سخن می‌گوید.

۲۶ دوباره خداوند به من گفت: ۲۷ «ای انسان فانی، قوم اسرائیل می‌گویند که رؤیاها و پیشگویی‌های تو درباره آینده خیلی دور است. ۲۸ بنابراین به ایشان بگو که من، خداوند متعال، چنین می‌گویم: پس از این، هیچ کلام من به تأخیر نخواهد افتاد، و آنچه گفته‌ام روی خواهد داد.» خداوند متعال چنین سخن می‌گوید.

محکومیت انبیای دروغین

۱۳ خداوند با من چنین سخن گفت: ۲ «ای انسان فانی، علیه انبیایی که از پیش خود نبوت می‌کنند، نبوت کن و بگو: کلام خداوند را بشنوید.»

۳ خداوند متعال چنین می‌گوید: «وای بر انبیای نادانی که فقط الهامات خود را بیان می‌کنند و از پیش خود رؤیا می‌سازند. ۴ ای قوم اسرائیل، انبیای شما چون روباهان در ویرانه‌ها هستند. ۵ ایشان از دیوارهایی که فرو ریخته‌اند نگهبانی نمی‌کنند و دیوارها را بازسازی نمی‌کنند. بنابراین اسرائیل نمی‌تواند هنگام جنگ در روز خداوند، از خود دفاع کند. ۶ رؤیاها و پیشگویی‌های ایشان نادرست و دروغ است. ادعا می‌کنند که از پیام‌های من سخن می‌گویند، اما من ایشان را نفرستاده‌ام. باوجوداین، انتظار دارند حرف‌های شان حقیقت پیدا کند. ۷ من به ایشان می‌گویم: رؤیاهای شما غلط و پیشگویی‌هایتان دروغ است، اما بازهم می‌گویید که از زبان من حرف می‌زنید، درحالی که من با شما صحبت نکرده‌ام.»

۸ بنابراین خداوند متعال به ایشان چنین می‌گوید: «چون سخن‌های نادرست گفتید و رؤیاهای دروغین دیدید، پس اینک بر ضد شما خواهم بود. ۹ ای انبیایی که رؤیاهای دروغین می‌بینید و پیشگویی‌های گمراه کننده می‌کنید، من شما را مجازات خواهم کرد. شما آنجایی که مردم

گردهم می آیند تا تصمیم بگیرند، حضور نخواهید داشت. نام شما در فهرست شهروندان اسرائیل نخواهد بود و هرگز به سرزمین خود باز نخواهید گشت. آنگاه خواهید دانست که من خداوند متعال هستم. ۱۰ «انبیا با گفتن این که همه چیز امن و امان است، قوم مرا گمراه کرده اند، در حالی که همه چیز در امن و امان نیست. قوم من دیوار سستی بنا کرده اند و انبیا آن را سفیدکاری کرده اند. ۱۱ به انبیا بگو دیوار ایشان فرو خواهد ریخت. من باران سیل آسا و رگبار تگرگ خواهم فرستاد و بادهای شدید بر آن خواهند وزید. ۱۲ دیوار فرو خواهد ریخت و همه خواهند پرسید، 'سفیدکاری چه فایده ای داشت؟'»

۱۳ «اینک خداوند متعال چنین می گوید: «در خشم خود، باد شدید، باران سیل آسا و رگبار تگرگ خواهم فرستاد تا دیوار نابود شود. ۱۴ من دیواری را که ایشان سفیدکاری کرده اند، درهم خواهم شکست و پایه آن را نمایان خواهم کرد. آن دیوار فرو خواهد ریخت و همه شما را خواهد گشت. آنگاه همه خواهند دانست که من خداوند هستم.»

۱۵ «به این ترتیب، غضب خود را بر دیوار و کسانی که آن را سفید کرده اند خواهیم ریخت و آنگاه به شما خواهم گفت دیوار و کسانی که آن را سفید کرده اند، نابود شده اند، ۱۶ یعنی همه انبیایی که با اطمینان به اورشلیم می گفتند همه چیز در امن و امان است، هنگامی که چنین نبود.» خداوند متعال چنین سخن می گوید.

۱۷ خداوند گفت: «اینک ای انسان فانی، روی به سوی زنان قوم خویش کن و علیه زنانی که از خیال خود نبوت می کنند، نبوت کن، ۱۸ و بگو خداوند متعال چنین می گوید:

«وای بر شما زنان که بازوبند و روسری طلسم دار برای همه می سازید. شما می خواهید قدرت مرگ و زندگی مردم را به دست آورید تا از آن به سود خود استفاده کنید. ۱۹ شما به خاطر مشتی جو و چند تکه نان، مرا در برابر قوم خود بی حرمت کرده اید. شما مردمی را می کشید که شایسته مرگ نیستند و کسانی را زنده نگاه می دارید که سزاوار زنده بودن نیستند. پس شما به قوم من دروغ می گوئید و ایشان باور می کنند.»

۲۰ بنابراین خداوند متعال چنین می گوید: «من علیه طلسم هایی هستم که برای به دست آوردن قدرت مرگ و زندگی به بازویشان می بندند. من آن ها را از بازوهایشان پاره خواهم کرد و جان هایی را که چون پرندگان در دام شما هستند، آزاد خواهم کرد. ۲۱ من طلسم های شما را پاره خواهم کرد و قوم خود را از دست شما نجات خواهم داد و ایشان دیگر چون شکار در دست شما نخواهند بود. آنگاه شما خواهید دانست که من خداوند هستم.»

۲۲ «شما با دروغ‌های خود، مردم نیکی را که من نمی‌خواهم به آنان صدمه بزنم، دل‌سرد کرده‌اید؛ و شما اشخاص پلید را تشویق کرده‌اید که از کارهای زشت خود دست نکشند، مبادا جان خود را نجات دهند. ۲۳ پس اینک رؤیاهای دروغین و پیشگویی‌های گمراه‌کننده شما پایان یافته است. من قوم خود را از زیر قدرت شما نجات خواهم داد تا بدانید که من خداوند هستم.»

خدا بُت‌پرستی را محکوم می‌کند

۱۴ گروهی از رهبران آمده نزد من نشستند. ۲ خداوند با من چنین سخن گفت: ۳ «ای انسان فانی، این مردان قلب و فکرشان را به بُت‌ها داده‌اند و آن بُت‌ها باعث لغزش ایشان شده‌اند. آیا آن‌ها فکر می‌کنند که من به سؤالات آن‌ها پاسخ خواهم داد؟ ۴» بنابراین به ایشان بگو من، خداوند متعال، به آن‌ها چنین می‌گویم: هرکدام از شما اسرائیلیان که قلب خود را به بُت‌ها داده است تا آن‌ها او را به گناه بکشند و سپس برای مشورت نزد نبی‌ای بیاید، از من پاسخ خواهد گرفت، پاسخی که بُت‌های بسیار او سزاوارش هستند. ۵ همه این بُت‌ها قوم اسرائیل را از من روی‌گردان کرده‌اند، اما با این پاسخ، می‌خواهم ایشان را به سوی خود بازگردانم.

۶ «پس به قوم اسرائیل بگو که یَهُوه، خداوند می‌گوید: توبه کنید؛ از بُت‌پرستی دست بکشید و از بُت‌های گریه روی برگردانید؛ ۷ زیرا کسانی چه از قوم اسرائیل و چه از بیگانگانی که در اسرائیل ساکن هستند و از من جدا شده بُت‌ها را به قلب‌های خود راه داده‌اند و شرارت را چون سنگ لغزشی در برابر خود قرار داده‌اند، نزد نبی بروند تا از من راهنمایی بخواهند، من، خداوند، خودم پاسخ ایشان را خواهم داد. ۸ من بر ضد این اشخاص خواهم بود و ایشان را سرمشق و درس عبرتی برای همه کرده از میان قوم خود برخواهم داشت، و شما خواهید دانست که من خداوند هستم.

۹ «اگر نبی‌ای فریب بخورد و سخن دروغ بگوید، به این خاطر است که من، خداوند، آن نبی را فریب داده‌ام و دست خود را علیه او بلند کرده‌ام، و او را از میان قوم اسرائیل محو و نابود خواهم کرد. ۱۰ نبی و کسی که با او مشورت می‌کند، هر دو یک مجازات خواهند داشت، ۱۱ تا قوم اسرائیل دیگر از من دوری نکنند و خود را با گناه آلوده نسازند. ایشان قوم من خواهند شد و من خدای ایشان.» خداوند متعال چنین سخن می‌گوید.

نوح، دانیال و ایوب

۱۲ خداوند با من چنین سخن گفت: ۱۳ «ای انسان فانی، اگر سرزمینی علیه من گناه ورزد و نسبت به من بی وفا شود، من دست خود را علیه آن بلند کرده نان ایشان را قطع خواهم نمود؛ چنان قحطی ای خواهم فرستاد که انسان و حیوان را یکسان از پای درآورد. ۱۴ حتی اگر نوح، دانیال و ایوب در آنجا زندگی می کردند، نیکی ایشان فقط می توانست جان های خودشان را نجات دهد.» خداوند متعال چنین سخن می گوید. ۱۵ «یا اگر حیوانات وحشی را بفرستم که آن سرزمین را پایمال و ویران کنند و مردم از ترس حیوانات وحشی نتوانند از آن عبور کنند، ۱۶ و اگر آن سه مرد هم در آنجا زندگی می کردند، من، خداوند متعال، به حیات خود قسم می خورم که ایشان نمی توانستند حتی جان های فرزندان خود را نجات دهند. آن ها فقط خودشان نجات می یافتند، و آن سرزمین به بیابان تبدیل می شد.

۱۷ «یا اگر شمشیر را به آن کشور بفرستم تا آنجا را از انسان و حیوان پاک سازد، ۱۸ هرچند آن سه مرد در آنجا می بودند، من، خداوند متعال، به حیات خود قسم می خورم که آن ها نمی توانستند حتی فرزندان خود را هم از مرگ نجات بدهند. آن ها فقط خودشان نجات می یافتند.

۱۹ «یا اگر آن سرزمین را دچار طاعون کنم و با خونریزی و کشتن مردم و حیوانات آن، خشم خود را بر آن فرو ریزم، ۲۰ حتی اگر نوح، دانیال و ایوب در آنجا می بودند، من، خداوند متعال، به حیات خود سوگند می خورم که آن ها نمی توانستند حتی جان فرزندان خود را نجات دهند؛ نیکی ایشان فقط جان های خودشان را نجات می داد.»

۲۱ اینک خداوند متعال چنین می گوید: «من مجازات فجیع خود، یعنی جنگ، گرسنگی، حیوانات وحشی و طاعون را به اورشلیم خواهم فرستاد تا انسان ها و حیوانات آن را یکسان نابود سازند. ۲۲ اینک، بنگرید! تعدادی از دختران و پسران شما باقی خواهند ماند و نزد شما آورده خواهند شد. شما خواهید دید که چه پلید هستند، و قانع خواهید شد مجازاتی که بر اورشلیم آوردم، عادلانه بوده است. ۲۳ هنگامی که رفتار و روش های ایشان را ببینید، خواهید دانست که آنچه انجام داده ام، بی سبب نبوده است.» خداوند متعال چنین سخن می گوید.

تاک بی ثمر

خداوند با من چنین سخن گفت: ۲ «ای انسان فانی، چوب تاک چه برتری بر چوب های دیگر دارد و شاخه تاک چه برتری در مقایسه با درختان جنگل؟ ۳ آیا از چوب آن برای ساختن

چیزی استفاده می کنند؟ یا از آن میخی برای آویختن چیزی می سازند؟
 ۴ از آن فقط برای روشن کردن آتش استفاده می کنند. و هنگامی که آتش
 دو سر آن را بسوزاند و میانش نیم سوز شود، آیا می شود از آن ها برای
 ساختن چیزی استفاده کرد؟^۵ آن چوب قبل از سوزاندن بی فایده بود،
 اینک که نیم سوز شده، بیش از پیش بی مصرف شده است. آیا هرگز
 می توان از آن استفاده کرد؟»

۶ بنابراین خداوند متعال می گوید: «همان طور که چوب تاک را در
 میان درختان جنگل برای سوختن به آتش داده ام، همان گونه ساکنان
 اورشلیم را برای سوختن خواهم داد.^۷ من علیه ایشان خواهم بود؛ اگرچه
 از آتش بگریزند، ولی باوجوداین، آتش ایشان را خواهد سوزاند. و وقتی
 آن ها را مجازات کنم، شما خواهید دانست که من خداوند هستم.
 ۸ چون آن ها با بی وفایی رفتار کرده اند، من این سرزمین را ویران خواهم
 ساخت.» خداوند متعال چنین سخن می گوید.

اورشلیم بی وفا

خداوند با من چنین سخن گفت: ^۲ «ای انسان فانی،
 اورشلیم را از کردار پلیدش آگاه ساز ^۳ و بگو خداوند
 متعال چنین می گوید:

«اصل و تولد تو از سرزمین کنعان است. پدر تو اموری و مادرت حِتی
 بود. ^۴ در روز تولد، نفت را نبردند و با آب شسته نشدی تا پاک شوی.
 به تو نمک نمالیدند و تو را در پارچه نیپچیدند. ^۵ چشمی بر تو دل سوزی
 نکرد تا از روی محبت این کارها را برایت انجام دهد. در روز تولدت از
 تو بیزار بودند و تو را در بیابان انداختند.

۶ «هنگامی که از کنار تو می گذشتم، تو را دیدم که در خون غوطه ور
 هستی. به تو گفتم که زنده شو. ^۷ تو را چون گیاه سالمی پرورش دادم.
 تو رشد کردی و دوشیزه بالغی شدی. پستان هایت برآمده و موهایت بلند
 شد، اما عریان بودی.

۸ «دوباره از کنار تو گذشتم و دیدم که به سن بلوغ رسیده ای. گوشه
 ردای خود را بر تو گستردم و عریانی تو را پوشاندم. با تو سوگند یاد کردم
 و با تو پیمان بستم و تو از آن من شدی.» خداوند متعال چنین می گوید.
 ۹ «آنگاه با آب، خون را از تو شستم و با روغن، تو را تدهین کردم.
 ۱۰ بر تو جامه قلاب دوزی شده و بر پاهایت کفش های چرمی مرغوب
 پوشانیدم و تو را با ردای ابریشمی آراستم. ^{۱۱} تو را با جواهرات زینت
 بخشیدم و دست بند به دست و گردنبند به گردنت آویختم. ^{۱۲} یینی ات
 را با حلقه، گوشت را با گوشواره و سرت را با تاج زیبایی آراستم. ^{۱۳} تو

جواهرات طلا و نقره داشتی و همواره جامه‌های قلاب‌دوزی شده و ابریشم بر تن داشتی. نان تو از بهترین آردها درست می‌شد و روغن زیتون و عسل برای خوردن داشتی. زیبایی تو خیره‌کننده بود و تو ملکه شدی. ۱۴ به خاطر زیبایی تو، شهرت در میان همه ملّت‌ها زبان زد شد، زیرا من به تو زیبایی کامل دادم.» خداوند متعال چنین سخن می‌گوید. ۱۵ «اما تو به زیبایی خود اتکا کردی و به خاطر شهرت خود، روسپی گشتی و با هر رهگذری خوابیدی. ۱۶ مقداری از پارچه‌هایت را برای تزئین پرستشگاه خود به کار بردی و در آنجا چون فاحشه‌ای خود را در اختیار همه گذاشتی. ۱۷ همچنین با جواهرات طلا و نقره‌ای که به تو داده بودم، مجسمه‌های مرد ساختی و با آن‌ها زنا کردی. ۱۸ با جامه‌های قلاب‌دوزی آن‌ها را پوشاندی و روغن و *بُخور مرا نزد آن‌ها گذاشتی. ۱۹ به تو خوراک دادم، بهترین آرد، روغن زیتون و عسل، اما تو آن‌ها را برای خشنودی بُت‌ها هدیه کردی.» خداوند متعال چنین سخن می‌گوید. ۲۰ «فرزندانی را که برای من به دنیا آورده بودی، برای بُت‌ها قربانی نمودی. آیا روسپیگری تو کافی نبود ۲۱ که فرزندان مرا کشتی و به عنوان قربانی به بُت‌ها تقدیم کردی؟ ۲۲ در هنگام آلودگی و روسپیگری خود، دوران جوانی خود را، هنگامی که برهنه در خون خود می‌غلطیدی، به یاد نیاوردی.»

زندگی اورشلیم به عنوان یک روسپی

۲۳ خداوند متعال می‌گوید: «وای بر تو! وای بر تو! زیرا پس از انجام همه شرارت‌های خود، ۲۴ در هر گوشه و کنار، پرستشگاه‌ها ساختی و به روسپیگری پرداختی. ۲۵ در سر هر خیابانی، بنایی ساختی و زیبایی خود را به فحشا گذاشتی و خود را در اختیار هر رهگذری قرار دادی. ۲۶ با همسایگان شهوت‌ران خود، یعنی مصریان، هم‌بستر شدی و با روسپیگری خود خشم مرا برانگیختی.»

۲۷ «بنابراین، دست خود را علیه تو بلند نموده سهم تو را کم کردم و تو را به اراده دشمنان تسلیم نمودم، یعنی به زنان فلسطینی که از کردار شرم‌آور تو متنفر هستند.»

۲۸ «چون دیگران نتوانستند تو را ارضاء کنند، به دنبال آشوریان دویدی. تو روسپی ایشان بودی، اما ایشان نیز نتوانستند تو را ارضاء کنند. ۲۹ تو همچنین برای بابلیان، آن ملّت بازرگان، روسپی بودی، اما ایشان هم نتوانستند تو را ارضاء کنند.»

۳۰ خداوند متعال چنین می‌گوید: «تو همه این کارها را انجام دادی، چون روسپی بی‌شرمی هستی. ۳۱ در هر خیابان و میدان، بُت‌خانه ساختی

و روسپیگری کردی، اما تو چون روسپیان دیگر به خاطر پول این کار را نکردی. ^{۳۲} تو چون زنی هستی که به جای این که شوهرش را دوست بدارد، با بیگانگان هم آغوش می شود. ^{۳۳} روسپیان هدیه می گیرند، اما تو به عاشقانت هدیه دادی. به ایشان رشوه دادی تا برای خوابیدن با تو از همه جا بیایند. ^{۳۴} پس تو با روسپیان دیگر فرق داری. کسی از تو نخواست که روسپی بشوی. کسی به تو پولی نداد، بلکه تو به ایشان پول دادی؛ تو متفاوت هستی!»

خدا اورشلیم را داوری می کند

^{۳۵} پس اینک ای روسپی، ای اورشلیم، سخن خداوند را بشنو. ^{۳۶} خداوند متعال می گوید: «تو خود را برهنه کردی و چون فاحشه ای، خودت را در اختیار عاشقانت و همه بُت های کُریه قرار دادی و فرزندان خود را کُشتی و قربانی بُت ها کردی. ^{۳۷} بنابراین همه عاشقانت را که از وجودشان لذت می بردی و آن هایی را که معشوق تو بودند و کسانی را که از آن ها نفرت داشتی، به دور تو جمع می کنم و تو را در برابر آن ها برهنه می سازم تا عریانی تو را ببینند. ^{۳۸} تو را به خاطر زنا و قتل محکوم می کنم و در خشم خود، تو را با مرگ مجازات می کنم. ^{۳۹} تو را به دست ایشان می سپارم. ایشان بُت خانه هایی را که در آن روسپیگری می کردی ویران می کنند. ایشان لباس و جواهرات تو را خواهند گرفت و تو را برهنه و عریان رها خواهند کرد.

^{۴۰} «ایشان مردم را برمی انگیزند تا تو را سنگسار کنند و تو را با شمشیرهای خود تکه تکه خواهند کرد. ^{۴۱} ایشان خانه های تو را خواهند سوزاند و در حضور جماعت زنان، تو را مجازات خواهند کرد. من تو را از فحشا و هدیه دادن به عاشقانت باز می دارم. ^{۴۲} آنگاه خشم من پایان می پذیرد و آرام خواهم گرفت، دیگر خشمگین و غیور نخواهم بود. ^{۴۳} چون تو دوران جوانی خود را به یاد نیاوردی و با کردارت مرا خشمگین نمودی. بنابراین سزای کارهایت را خواهم داد. چرا فساد جنسی را بر کارهای نفرت انگیز خود اضافه کردی؟» خداوند متعال چنین سخن می گوید.

دختر همانند مادر

^{۴۴} خداوند می گوید: «ای اورشلیم، مردم این مثل را درباره تو خواهند گفت، 'دختر مانند مادرش است.' ^{۴۵} به راستی تو دختر مادرت هستی، او شوهر و فرزندان خود را رها کرد. تو مانند خواهرانت هستی که از شوهران و فرزندان خود بیزار بودند. مادرت حتی و پدرت اموری بود. ^{۴۶} «خواهر بزرگ تو سامره است که با دختران خود در شمال تو سکونت دارد و خواهر کوچکت سُدوم است که با دختران خود در جنوب زندگی

می‌کند. ۴۷ تو نه تنها از آن‌ها و کارهای زشتشان تقلید و پیروی کردی، بلکه در مدّت کوتاهی فاسدتر از آن‌ها شدی.

۴۸ خداوند متعال چنین می‌گوید: «به حیات خودم سوگند که خواهرت سُدوم و دخترانش مثل تو به چنین کارهای زشتی دست نزده‌اند. ۴۹ گناه سُدوم و دخترانش این بود که چون همه چیز را به فراوانی داشتند و در رفاه و آسایش زندگی می‌کردند، مغرور شده بودند و به بینوایان و نیازمندان کمک نمی‌کردند. ۵۰ ایشان مغرور و سرسخت بودند و کارهایی را که من از آن‌ها تفر دارم، انجام دادند، پس من ایشان را نابود کردم.

۵۱ «سامره نصف گناهان تو را مرتکب نشد، کارهای زشت تو به مراتب بیشتر از خواهرانت بوده است. فساد تو به حدّی است که در مقایسه با خواهرانت، ایشان بی‌گناه به نظر می‌رسند. ۵۲ اینک باید شرمساری خود را تحمّل کنی، گناهان تو به حدّی از خواهرانت بدتر است که ایشان در کنار تو بی‌گناه به نظر می‌رسند. اکنون سرافکنده و خجل شو، زیرا تو باعث می‌شوی که خواهرانت پاک به نظر برسند.»

بازسازی سُدوم و سامره

۵۳ خداوند به اورشلیم گفت: «من سُدوم، سامره و روستاهایشان را کامروا خواهم ساخت. بله، من تو را هم کامروا خواهم کرد. ۵۴ تو به خاطر کارهایی که کرده‌ای باید خجالت بکشی و شرمساری تو به آن‌ها نشان خواهد داد که چه وضع بهتری دارند. ۵۵ بلی، خواهرانت، سُدوم و سامره و دخترانشان و همچنین تو با دخترانت دوباره کامیاب خواهید شد. ۵۶ آیا در روزهای غرورت سُدوم را مسخره نمی‌کردی؟ ۵۷ اما حالا تو مایه تمسخر آدم و فلسطینیان و دخترانشان و همسایگان شده‌ای و همگی از تو نفرت دارند. ۵۸ پس تو باید به سزای کارهای بد و گناهانت برسی.» خداوند چنین سخن گفته است.

پیمان جاودانی

۵۹ خداوند متعال چنین می‌گوید: «من مطابق کردارت با تو رفتار خواهم کرد، زیرا سوگندت را فراموش کردی و پیمانت را شکستی. ۶۰ اما من پیمانی را که در دوران جوانی‌ات با تو بسته بودم، از یاد نمی‌برم و حال با تو پیمانی ابدی می‌بندم. ۶۱ تو به یاد خواهی آورد که چگونه رفتار کرده‌ای و هنگامی که خواهران بزرگ و کوچکت را به تو بازگردانم، شرمسار خواهی شد. من اجازه می‌دهم ایشان چون دختران تو باشند، گرچه این قسمتی از پیمان من با تو نبود. ۶۲ پیمان خود را با تو تجدید خواهم کرد و آنگاه خواهی دانست که من خداوند هستم. ۶۳ من همه خطاهایت را خواهم بخشید، اما تو از به‌یاد آوردن آن‌ها چنان خجالت

خواهی کشید که دیگر دهانت را باز نخواهی کرد.» خداوند متعال چنین سخن می گوید.

مَثَل عَقَاب و تَاک

۱۷

خداوند با من چنین سخن گفت: ^۲ «ای انسان فانی، برای قوم اسرائیل مثلی بگو و معمایی ارائه کن. ^۳ به آن‌ها بگو من، خداوند متعال، چنین می گویم: عقاب بزرگی بود که بال‌هایی عظیم و گسترده و پرهایی رنگارنگ داشت. او به کوه‌های لبنان پرواز کرد و سر درخت سدر را شکست ^۴ و آن را به سرزمین تاجران برده در شهر سوداگران گذاشت. ^۵ آنگاه او بذری از سرزمین شما برداشت و آن را مانند شاخهٔ بیدی در خاک حاصل‌خیزی در کنار آب فراوان کاشت. ^۶ آن بذر جوانه زد و تاکی شد و بر روی زمین گسترش یافت. شاخه‌هایش به سوی بالا، به طرف عقاب و ریشه‌هایش در عمق زمین رشد کردند. تاک از شاخه‌ها و برگ‌ها پوشیده شد.

^۷ «عقاب بزرگ دیگری بود با بال‌های عظیم که پره‌های زیادی داشت. اینک تاک، ریشه‌ها و شاخه‌هایش را به سوی او برگردانید به امیدی که بتواند آب بیشتری از زمینی که در آنجا کاشته شده بود، بگیرد. ^۸ تاک در خاکی نیکو، نزد آب‌های بسیار کاشته شده بود تا شاخه‌هایش رشد کنند، میوه به بار آورد و تاکی باشکوه گردد.

^۹ «حال من، خداوند متعال، می‌پرسم: آیا برومند خواهد شد؟ آیا عقاب نخست آن را ریشه‌کن نخواهد کرد و انگورهایش را نخواهد کند؟ آیا شاخه‌هایش را نخواهد شکست تا پژمرده گردد؟ برای ریشه‌کن ساختن آن نیازی به بازوی نیرومند و ارتش قدرتمند نیست. ^{۱۰} هنگامی که کاشته شد، آیا رشد خواهد کرد؟ هنگامی که باد شرقی به آن بوزد، آیا کاملاً در جایی که کاشته شده است، پژمرده نخواهد شد؟»

شرح مَثَل

^{۱۱} آنگاه خداوند به من گفت: ^{۱۲} «اکنون از این سرکشان پیرس که آیا معنی این مَثَل را می‌دانند؟ به ایشان بگو پادشاه بابل به اورشلیم آمد و پادشاه و بزرگان را دستگیر کرد و با خود به بابل برد. ^{۱۳} او یکی از اعضای خاندان سلطنتی را گرفت و با او پیمان بست و او را سوگند داد تا به او وفادار بماند. او همچنین بزرگان سرزمین را با خود به اسارت برد ^{۱۴} تا از شورش دوباره ملت جلوگیری کند و مطمئن شود که به پیمان خود وفادار خواهد ماند. ^{۱۵} اما پادشاه یهودا با فرستادن سفیران خود به مصر، به این امید که ایشان به او اسب‌ها و ارتش بزرگی بدهند، شورش کرد.

آیا او پیروز خواهد شد؟ آیا امکان دارد که انجام چنین کاری بدون پیامد باشد؟ آیا او می‌تواند پیمان را بشکند و بدون مجازات بگریزد؟

۱۶ «به حیات خودم سوگند، به راستی این پادشاه در شهر بابل خواهد مرد، در سرزمین پادشاهی که او را به سلطنت گماشته بود، چون سوگند خود را به وی خوار شمرد و پیمانش را شکست. ۱۷ هنگامی که بابلیان سنگر درست کنند و شهر را محاصره نمایند تا مردم بسیاری را بکشند، حتی فرعون و ارتش نیرومندش نیز نخواهند توانست به پادشاه یهودا کمک کنند. ۱۸ او سوگند و پیمان خود را شکست. او همه این کارها را انجام داد و اکنون راه گریزی برای او نیست.»

۱۹ خداوند متعال چنین می‌گوید: «به حیات خودم سوگند که او را به خاطر شکستن پیمان مجازات خواهم کرد، یعنی پیمانی که به نام من سوگند خورد. ۲۰ من تور خود را گسترده او را در دام خواهم افکند. او را به بابل خواهم برد و به خاطر خیانتش علیه من او را در آنجا مجازات خواهم کرد. ۲۱ همه سپاه گریزان او با شمشیر کشته خواهند شد و بازماندگان ایشان در هر سو پراکنده خواهند گردید. من خداوند چنین گفته‌ام»

وعده ۱ امیدوارکننده ۲ خداوند

۲۲ یهوه، خدا چنین می‌گوید:

«من شاخه نازکی را

از سر درخت سدر بلند خواهم گرفت
و آن را در قلّه بلند کوه اسرائیل خواهم کاشت
۲۳ تا شاخه‌ها از آن بروید و میوه آورد
و درخت سدر باشکوهی گردد.

در زیر آن، هرگونه پرنده زندگی خواهد کرد
و در سایه آن آشیانه خواهند ساخت.
۲۴ تمام درختان سرزمین خواهند دانست
که من خداوند هستم.

درختان بلند را برمی‌اندازم
و درختان کوتاه را برمی‌افرازم.
من درخت سبز را خشک می‌کنم
و درخت خشک را شکوفا می‌سازم.

من، خداوند چنین گفته‌ام و آن را انجام خواهم داد.»

هر کس مسئول گناه خود می باشد

۱۸

خداوند با من چنین سخن گفت: ^۲ «منظور شما از تکرار این مثل در مورد سرزمین اسرائیل چیست که می گوید،

'والدین غوره خوردند و دهان فرزندان ترش شد.'

^۳ «به حیات خودم سوگند که بعد از این، در اسرائیل کسی این ضرب المثل را به زبان نخواهد آورد. ^۴ جان همه به من تعلق دارد؛ پدر و پسر هر دو به من تعلق دارند. تنها، کسی که گناه ورزد، خواهد مرد.

^۵ «اگر شخصی نیک، عادل و صادق باشد، ^۶ بالای کوه ها برای پرستش بُت های قوم اسرائیل نمی رود، از گوشت حیوانی که برای بُت ها قربانی شده است نمی خورد، دامن زن همسایه خود را لکه دار نمی کند، با زنی که عادت ماهانه داشته باشد هم بستر نمی شود، ^۷ ستم نمی کند، گروی وام گیرنده را برمی گرداند، دزدی نمی کند، نان خود را به گرسنگان می دهد و برهنگان را جامه می پوشاند، ^۸ برای بهره وام نمی دهد، پلیدی نمی کند، و دعاوی را عادلانه قضاوت می کند. ^۹ چنین شخصی از فرمان های من پیروی می کند و قوانین مرا رعایت می نماید. او نیک است و خواهد زیست.» خداوند متعال چنین سخن می گوید.

^{۱۰} «اما اگر این مرد پسری ظالم و خون ریز داشته باشد ^{۱۱} و آن پسر دست به کارهایی بزند که پدرش هرگز دست نزده است، گوشت حیوانی را که برای بُت ها قربانی شده باشد بخورد، دامن زن همسایه را لکه دار کند، ^{۱۲} به نیازمندان ستم کند، دزدی نماید، گروی وام را پس ندهد، به پرستشگاه بُت ها رفته بُت های گریه را پرستش نماید، ^{۱۳} و با نزول وام بدهد، آیا چنین پسری زنده خواهد ماند؟ البته نه، او زنده نخواهد ماند. او که چنین کارهای پلیدی را کرده است، به راستی خواهد مرد و خودش به گردن خودش خواهد بود.

^{۱۴} «اما اگر این مرد، پسری داشته باشد و گناهان پدر خود را ببیند و مانند او رفتار نکند، ^{۱۵} از گوشت حیوانی که برای بُت ها قربانی شده باشد نخورد و بُت های قوم اسرائیل را نپرستد، دامن زن همسایه خود را لکه دار نکند، ^{۱۶} به کسی بدی نکند، گرویی نگیرد، دزدی نکند، بلکه نان خود را به گرسنگان بدهد و برهنگان را جامه بپوشاند، ^{۱۷} پلیدی نکند و برای بهره، وام ندهد و قوانین مرا مراعات کرده از فرمان های من پیروی کند، این شخص به خاطر گناهان پدرش نخواهد مُرد، بلکه به راستی خواهد زیست. ^{۱۸} ولی پدرش به خاطر فریب دادن و دزدی از برادرانش و به سبب بدی کردن در میان قومش و به خاطر خطاهایش خواهد مرد.

۱۹ «اما شما می پرسید، 'چرا پسر به خاطر گناهان پدرش مجازات نمی شود؟' پاسخ این است که پسر آنچه را درست و نیکو بود، انجام داد. او قوانین مرا نگاه داشت و از آن ها به دقت پیروی کرد، پس به راستی زنده خواهد ماند. ۲۰ فقط همان کسی که گناه می کند می میرد. فرزند به خاطر گناه پدر جزا نمی بیند و پدر به خاطر گناه فرزند مجازات نمی شود. شخص نیکوکار به خاطر کارهای نیک خودش پاداش می گیرد و شخص بدکار به مجازات شرارت خودش می رسد.

۲۱ «اما اگر مردان شیراز همه گناهای که ورزیده بودند، بازگردند و همه احکام مرا نگاه دارند و آنچه را که مطابق قانون و نیک است انجام دهند، البته زنده خواهند ماند و نخواهند مرد. ۲۲ همه گناهانشان بخشیده خواهد شد و زنده خواهند ماند، زیرا ایشان به نیکی عمل کرده اند. ۲۳ آیا گمان می کنید که من از مردن شخص گناهکار خوشحال می شوم؟ به هیچ وجه! بلکه برعکس می خواهم از راه بدی که در پیش گرفته است، بازگردد و زنده بماند.

۲۴ «اما هنگامی که راستکاران، کجروی کنند و خطا نمایند و کارهای زشتی را که از شیران سر می زند، انجام دهند، آیا ایشان زنده خواهند ماند؟ هیچ کدام از نیکویی های ایشان به یاد نخواهد آمد و آن ها به خاطر خیانتی که مرتکب شده اند و گناهای که ورزیده اند، خواهند مرد.

۲۵ «اما شما می گوئید، 'روش خداوند غیر عادلانه است؟' پس اینک بشنوید، ای قوم اسرائیل: آیا روش من غیر عادلانه است؟ آیا این روش های شما نیست که غیر عادلانه است؟ ۲۶ هنگامی که فرد نیک از انجام کارهای نیک بازگردد و پلیدی کند و بمیرد، او به خاطر کارهای پلیدش می میرد. ۲۷ اما هنگامی که فرد پلیدی از گناه پرهیزد و آنچه را راست و نیک است، انجام دهد، او جان خود را نجات خواهد داد. ۲۸ او به خطاهایی که مرتکب شده پی برده از آن ها روی گردان شده است؛ پس البته او زنده خواهد ماند و نخواهد مرد. ۲۹ اما شما، ای قوم اسرائیل می گوئید، 'روش خداوند غیر عادلانه است.' ای قوم اسرائیل، آیا روش های من غیر عادلانه است؟ آیا این روش های شما نیست که غیر عادلانه می باشد؟

۳۰ «من، خداوند متعال می گویم: بنابراین ای قوم اسرائیل، من شما را مطابق کردارتان داوری خواهم کرد. توبه کنید و از گناهان خود بازگردید؛ در غیر این صورت گناه، شما را هلاک خواهد کرد. ۳۱ از گناهایی که در برابر من مرتکب شده اید، دست بکشید و قلب و روح تازه برای خود فراهم آورید. ای قوم اسرائیل، چرا می خواهید بمیرید؟ ۳۲ خداوند متعال می گوید: من از مرگ هیچ کس شاد نمی شوم، پس بازگردید و زنده بمانید.»

سرود سوگواری

۱۹

خداوند به من گفت که این سرود سوگواری را برای
شاهزادگان اسرائیل بخوانم:

۲ مادر تو چه مادّه شیرری در میان شیرها بود!

او بچه‌های خود را در میان شیرهای درّنده بزرگ کرد.

۳ او یکی از توله‌هایش را بزرگ کرد.

وی شیرژیانی شد و شکار کردن آموخته آدمیان را خورد.
۴ ملّت‌ها علیه او هشدار دادند

و او را در گودال به دام انداختند.

او را به قلاب کشیدند و به سرزمین مصر بردند.

۵ وقتی مادرش متوجّه شد که بیهوده منتظر مانده است، امیدش را
از دست داد.

آنگاه بچه دیگرش را بزرگ کرد،

و او رشد کرده شیر درّنده‌ای شد.

۶ وقتی او کاملاً بزرگ شد،

او با شیران پُرسه می‌زد.

او نیز شکار کردن آموخت و به شکار آدم‌ها پرداخت.

۷ او دژهایشان را درهم کوبید

و شهرهایشان را ویران کرد.

سرزمین و ساکنانش از غرّش او ترسان شدند.

۸ ملّت‌ها علیه او گرد هم آمدند؛

آن‌ها دام خود را گسترده

و او را در دامشان گرفتار کردند.

۹ با قلاب‌ها او را در قفس نهادند

و نزد پادشاه بابل بردند.

او را زندانی کردند،

تا صدای غرّش او دیگر هرگز در کوه‌های اسرائیل شنیده نشود.

۱۰ مادر تو چون تاکی در تاکستان بود

که در کنار نهری کاشته شده بود،

و به خاطر آب فراوان، پُر برگ و پُر میوه بود.

۱۱ شاخه‌های او نیرومند بودند

و رشد کرد و عصای سلطنتی پادشاهان شد.

تاک چنان رشد کرد که سر به آسمان می‌کشید.

همه دیدند که چه پُر برگ و بلندبالا بود.
 ۱۲ اما دست‌های خشمگینی او را ریشه کن کرد
 و بر زمین افکند.

باد شرقی میوه‌هایش را خشک کرد و آن‌ها را فروریخت
 و شاخه‌های نیرومندش خشک شده در آتش سوختند.
 ۱۳ اکنون تاک در بیابان،

و در زمین خشک و تشنه کاشته شده است.
 ۱۴ آتش از تنه‌اش برآمده و شاخه‌ها و میوه‌اش را سوزانده
 و دیگر شاخه نیرومندی از آن باقی نمانده است
 تا عصایی سلطنتی در دست پادشاهان باشد.
 این سرود سوگواری بارها سروده شده است.

اسرائیل به سرکشی ادامه می‌دهد

۲۰ در روز دهم ماه پنجم از سال هفتم تبعید ما، عده‌ای از
 رهبران اسرائیل آمدند و مقابل من نشستند تا از خداوند
 راهنمایی بطلبند. ۲ آنگاه خداوند با من چنین سخن گفت: ۳ «ای انسان
 فانی، به رهبران اسرائیل بگو خداوند متعال می‌گوید: آیا برای مشورت
 نزد من آمده‌اید؟ به حیات خودم سوگند که من به پرسش‌های شما پاسخ
 نخواهم داد.» خداوند متعال چنین سخن گفته است.

۴ «تو، ای انسان فانی، آیا آماده هستی که ایشان را داوری کرده محکوم
 سازی؟ پس آنان را از کارهای قبیح اجدادشان آگاه بساز، ۵ و آنچه را که
 به تو می‌گویم، به ایشان بگو. هنگامی که اسرائیل را برگزیدم، با آن‌ها
 عهد بستم. من خود را در سرزمین مصر به آن‌ها آشکار کردم و دست
 خود را برافراشته گفتم، من یهوه، خدای شما هستم. ۶ در آن روز بود
 که عهد بستم که ایشان را از مصر بیرون آورم و به سرزمینی که برای
 ایشان برگزیده بودم ببرم، سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است
 و بهترین سرزمین‌ها است. ۷ به ایشان گفتم که بُت‌های گریهی را که
 دوست می‌دارند، دور بیندازند و خود را با خدایان مصری آلوده نکنند،
 زیرا من یهوه، خدای شما هستم. ۸ اما آن‌ها علیه من سرکشی کردند و به
 من گوش فرامدادند و بُت‌های گریه خود و خدایان مصر را رها نکردند.
 من آماده بودم خشم خود را در سرزمین مصر بر ایشان فرو ریزم. ۹ اما
 به‌خاطر حفظ حرمت نام خود، آن کار را نکردم، زیرا در حضور قومی
 که در میان ایشان زندگی می‌کردند، اعلام کرده بودم که قوم اسرائیل
 را از مصر بیرون خواهم آورد.

۱۰»پس آن‌ها را از سرزمین مصر به بیابان آوردم. ۱۱فرمان‌های خود را به ایشان دادم و احکام خود را به ایشان آموختم تا به هرکس که از آن‌ها پیروی کند، حیات بخشد. ۱۲همچنین برگزاری روز سَبَّت را نشانه پیمان خود با ایشان ساختم تا به آنان یاد آوری شود که من، خداوند، ایشان را تقدیس کرده‌ام. ۱۳اما قوم اسرائیل در بیابان علیه من سرکشی کردند. ایشان از قوانین من پیروی نکردند و احکام حیات‌بخش مرا زیر پا نهادند و روز سَبَّت را بی حرمت شمردند. آنگاه آماده بودم که خشم خود را در بیابان بر ایشان فرو ریزم و ایشان را نابود کنم. ۱۴اما چنین نکردم تا در نظر قوم‌هایی که دیدند اسرائیل را از مصر بیرون آوردم، نام من بی حرمت نشود. ۱۵اما در بیابان سوگند یاد کردم که ایشان را به سرزمینی که به ایشان داده بودم، نیاورم، سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است و بهترین سرزمین‌ها است. ۱۶ایشان قوانین مرا را رد کردند و از احکام من پیروی نکرده روز سَبَّت را بی حرمت کردند، چون دل‌هایشان به دنبال بُت‌هایشان بود.

۱۷»با این حال بر ایشان رحم کردم و تصمیم گرفتم ایشان را آنجا در بیابان نکشم. ۱۸در بیابان به فرزندان‌شان گفتم: از احکام و فرمان‌های نیاکان خود پیروی نکنید و با بُت‌های ایشان خود را آلوده نسازید. ۱۹من، یهوه، خدای شما هستم. از احکام من پیروی کنید و بادقت کامل دستورات مرا به جا آورید. ۲۰روز سَبَّت مرا که به یادبود پیمان من با شما تعیین شده است، نگاه دارید تا بدانید که من، یهوه، خدای شما هستم. ۲۱اما فرزندان‌شان علیه من سرکشی کردند. از فرمان‌های من پیروی نکردند و قوانین مرا بادقت انجام ندادند، قوانینی که اطاعت از آن به آنان زندگی می‌بخشد. ایشان روز سَبَّت مرا بی حرمت ساختند. آنگاه اندیشیدم که خشم خود را بر ایشان فرو ریزم و همه را بکشم. ۲۲اما دست نگاه داشتم تا در نظر ملت‌هایی که دیدند ایشان را از مصر خارج می‌کنم، نام من بی حرمت نگردد. ۲۳همچنین در بیابان سوگند یاد کردم که در میان ملت‌ها و کشورها ایشان را پراکنده خواهم کرد، ۲۴زیرا آن‌ها احکام مرا به جا نیاوردند، قوانین مرا رد کردند، روز سَبَّت مرا بی حرمت ساختند و به بُت‌های اجداد خود چشم دوختند.

۲۵»پس من هم احکام و قوانینی به ایشان دادم که خوب و حیات‌بخش نبودند. ۲۶ایشان را گذاشتم که با قربانی کردن فرزند اول خود برای بُت‌ها، خود را آلوده سازند و به این ترتیب ایشان را جزا بدهم تا بدانند که من خداوند هستم.

۲۷-۲۸»پس ای انسان فانی، از جانب من، خداوند متعال، به قوم اسرائیل بگو که وقتی اجدادشان را به سرزمینی که به نیاکان‌شان وعده داده بودم

آوردم، در آنجا هم به من خیانت کردند و نام مرا بی حرمت ساختند، زیرا بر سر هر تپّه و زیر هر درخت سبز برای بُت ها قربانی نمودند، *بُخور سوزاندند و عطر و هدایای نوشیدنی آوردند و با این کار خود، آتش خشم مرا برافروختند. ^{۲۹} به ایشان گفتم: این مکان های بلند که به آنجا می روید، چیست؟» پس نام آن تا به امروز بامّه یعنی مکان های بلند می باشد. ^{۳۰} بنابراین به قوم اسرائیل بگو که خداوند متعال چنین می گوید: آیا شما هم مانند نیاکانتان با پرستش بُت های گریه خود را ناپاک و نجس خواهید ساخت؟ ^{۳۱} حتی امروز همان هدایا را به بُت ها تقدیم می کنید و با قربانی کردن فرزندانان در آتش برای آن ها، خود را ناپاک می سازید، و هنوز شما اسرائیلی ها می آید تا اراده مرا بدانید؟! من، یهوه، خدا می گویم: به حیات خود سوگند به پرسش های شما پاسخ نخواهم داد. ^{۳۲} آنچه در ذهن شما است هرگز رخ نخواهد داد که مانند ملت ها و قبایل کشورهای دیگر شوید و چوب و سنگ را ستایش کنید.

سرزنش و بخشش خدا

^{۳۳} «من، خداوند متعال، به حیات خود سوگند می خورم که با دست پُر قدرت و بازوی توانا و خشم سهمگین، بر شما سلطنت خواهم کرد. ^{۳۴} هنگامی که شما را از کشورهایی که در آن ها پراکنده شده اید، گرد هم آورم، قدرت و خشم خود را به شما نشان خواهم داد. ^{۳۵} شما را به بیابان ملت ها خواهم آورد و در آنجا با شما روبه رو شده شما را داوری خواهم کرد. ^{۳۶} اینک همان گونه که نیاکانتان را در صحرای *سینا محکوم کردم، شما را نیز محکوم خواهم ساخت.

^{۳۷} «شما را از زیر عصا خواهم گذراند و مجبور خواهید شد که از پیمان من پیروی کنید. ^{۳۸} کسانی را که سرکش و گناهکار هستند، از میان شما برخوادم داشت و از سرزمینی که اینک در آن زندگی می کنید، بیرون خواهم آورد، اما اجازه نخواهم داد تا به سرزمین اسرائیل بازگردند. آنگاه خواهید دانست که من خداوند هستم.»

^{۳۹} خداوند متعال چنین می گوید: «ای قوم اسرائیل، همه شما بروید و بُت های خود را خدمت کنید! اما من به شما هشدار می دهم که پس از این باید از من پیروی کنید و با تقدیم هدایا به بُت ها، نام مقدّس مرا بی حرمت نسازید. ^{۴۰} در آن سرزمین، بر کوه مقدّس من، یعنی کوه بلند اسرائیل، همه شما مرا پرستش خواهید کرد. از ستایش شما راضی خواهم بود و قربانی ها و هدایای مقدّس شما را خواهم پذیرفت. ^{۴۱} پس از آنکه شما را از کشورهایی که در آن ها پراکنده شده اید بیرون آوردم و گرد هم جمع کردم، قربانی های سوختنی شما را خواهم پذیرفت و ملت ها خواهند

دید که من مقدّس هستم. ۴۲ هنگامی که شما را به اسرائیل، سرزمینی که به نیاکانتان وعده داده بودم، بازگردانم، آنگاه خواهید دانست که من خداوند هستم. ۴۳ آنگاه تمام کارهای ناشایستی را که انجام داده‌اید و باعث آلودگی تان شد، به یاد خواهید آورد و به خاطر همه پلیدی‌هایی که انجام دادید، از خود بیزار خواهید شد. ۴۴ ای قوم اسرائیل، هنگامی که با شما به خاطر نام خود عمل کنم و نه برحسب رفتارهای پلید و فاسد شما، آنگاه خواهید دانست که من یهوه، خدا هستم.» خداوند متعال چنین سخن می‌گوید.

آتش در جنوب

۴۵ خداوند با من چنین سخن گفت: ۴۶ «ای انسان فانی، به سوی جنوب بنگر و علیه آن سخن بگو و علیه جنگل جنوب نبوّت کن. ۴۷ به جنگل جنوب بگو به آنچه خداوند متعال می‌گوید گوش فراده. بنگر! اینک آتشی برمی‌افروزم و همه درختان تو را از تر و خشک خواهد سوزاند، و هیچ چیزی نمی‌تواند آن را خاموش کند. آن آتش از جنوب به سوی شمال گسترش خواهد یافت و همه، گرمای شعله‌های آن را حس خواهند کرد. ۴۸ همه خواهند دانست که من، خداوند، این آتش را افروخته‌ام و خاموش نخواهد شد.»

۴۹ آنگاه گفتم: «آه ای یهوه، خدا، ایشان درباره من می‌گویند، 'چرا او با رمز و معما سخن می‌گوید؟'»

شمشیر برهنه خداوند

۲۱ خداوند با من چنین سخن گفت: ۲ «ای انسان فانی، به سوی اورشلیم روی کرده علیه معابد آن موعظه کن و علیه سرزمین اسرائیل نبوّت نما. ۳ به سرزمین اسرائیل بگو که خداوند چنین می‌گوید: من دشمن شما هستم؛ شمشیر خود را از نیام بیرون کشیده تمامی شما را از خوب و بد خواهم کشت. ۴ من شمشیر خود را علیه همه از جنوب تا شمال برخوام کشید تا همه بدانند که من، خداوند، شمشیرم را از نیام کشیده‌ام و آن را به نیام برنخواهم گرداند. ۵ «پس ای انسان فانی، شیون کن. با قلبی شکسته و اندوهی تلخ در برابر چشمان ایشان شیون کن. ۶ هنگامی که از تو می‌پرسند چرا شیون می‌کنی، بگو به خاطر خبری است که خواهد رسید؛ همه قلب‌ها پریشان، دست‌ها ناتوان، روحیه‌ها ضعیف و زانوان لرزان خواهند شد. بنگرید، خبر از راه می‌رسد و به وقوع خواهد پیوست.» خداوند متعال چنین سخن می‌گوید.

۸ خداوند به من گفت: ۹ «ای انسان فانی، نبوّت کن و بگو:

یک شمشیر، شمشیری تیز و براق شده،
 ۱۰ شمشیری تیز شده برای کشتار؛

صیقل شده تا چون آذرخش بدرخشد.
 چگونه می‌توان شادمان بود؟

زیرا قوم من همه هشدارها و مجازات‌ها را نادیده گرفته‌اند.
 ۱۱ شمشیر، صیقل داده شده است
 تا آن را به دست گیرند.

آن تیز شده و صیقل داده شده است
 تا به دست کشتار کننده‌ای سپرده شود.

۱۲ زاری و شیون کن، ای انسان فانی،
 زیرا این شمشیر برای قوم من،
 و برای تمام رهبران قوم اسرائیل است.
 ایشان همه با بقیه قوم من کشته خواهند شد.
 از ناامیدی بر سینه خود بکوب.

۱۳ من قوم خود را می‌آزمایم
 و اگر نپذیرند که توبه کنند،
 همه این وقایع رخ خواهند داد.

۱۴ «اینک ای انسان فانی، نبوت کن. دست‌های خود را به هم بکوب و
 شمشیر پی‌درپی خواهد زد. این شمشیری است که می‌کشد، شمشیری
 برای کشتاری بزرگ که ایشان را محاصره خواهد کرد. ۱۵ بنابراین دل‌ها
 آب می‌شوند و بسیاری در همه دروازه‌هایشان خواهند افتاد، من شمشیر
 درخشنده را داده‌ام. آه، آن چون آذرخش می‌درخشد و برای کشتار آماده
 گشته است. ۱۶ به راست یورش آور، به چپ حمله کن؛ ای شمشیر تیز
 به هر سویی که می‌چرخي حمله کن. ۱۷ من نیز دست‌های خود را به هم
 خواهم زد و خشم خود را فرو خواهم نشاند. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

شمشیر پادشاه بابل

۱۸ خداوند با من چنین سخن گفت: ۱۹ «ای انسان فانی، دو جاده را
 برای شمشیر پادشاه بابل که می‌آید، علامت گذاری کن. هردوی آن‌ها
 باید از یک سرزمین آغاز گردند. علامتی در آنجایی که جاده دوراهی
 می‌شود، قرار ده. ۲۰ جاده‌ها را برای آمدن شمشیر به ربه در سرزمین
 عمون و به یهودا و شهر مستحکم اورشلیم، علامت گذاری کن، ۲۱ زیرا
 پادشاه بابل بر سر دوراهی می‌ایستد و با تکان دادن تیرها قرعه می‌اندازد.
 از بُت‌های خود هدایت می‌طلبد و با جگر قربانی فال می‌گیرد که به
 کدام راه باید برود. ۲۲ در دست راست او قرعه اورشلیم است تا دژکوب‌ها

را برافرازند، تا غریو نبرد برآورند و دژکوب‌ها را علیه دروازه‌ها قرار داده خاکریزها را بالا آورند و بُرج‌ها را محاصره سازند. ۲۳ اهالی اورشلیم این را باور نمی‌کنند، زیرا با بابل پیمان صلح بسته‌اند، امّا این پیشگویی، آن‌ها را متوجّه گناهانشان می‌سازد و به آن‌ها خاطرنشان می‌کند که به‌زودی گرفتار خواهند شد. ۲۴ بنابراین، من، خداوند متعال، می‌گویم که گناهان شما آشکار شده‌اند؛ همه می‌دانند شما چقدر مقصّر هستید. گناهانتان را در هر عملی نشان می‌دهید. شما مقصّر هستید و من شما را به دست دشمنانتان خواهم سپرد.

۲۵ «ای فرمانروای پلید و فرومایه اسرائیل، روز تو، روز مجازات نهایی تو رسیده است. ۲۶ دستار و تاج خود را بردار، زیرا پس از این، اوضاع دگرگون خواهد شد. آنچه را که پست است، برافراز و آنچه را که افراشته شده است، پست نما. ۲۷ ویران! ویران! آری، شهر را ویران می‌کنم. امّا تا زمانی که کسی را که برای مجازات شهر برگزیده‌ام نیاید، این واقعه روی نخواهد داد. آن شهر را به او خواهم داد.

شمشیر و عمونیان

۲۸ «ای انسان فانی، نبوّت کن. اعلام کن که من، خداوند متعال، درباره عمونیان و اهانت‌های ایشان چنین می‌گویم،
 «شمشیر، شمشیری برای کشتن کشیده شده است؛
 صیقلی شده است تا چون آذرخش بدرخشد.

۲۹ رؤیاهایی که می‌بینید نادرست و پیشگویی‌های شما دروغ هستند. شما پلید و شریر هستید. روز شما فرا می‌رسد، روز مجازات نهایی شما، شمشیر بر گردن شما فرود خواهد آمد.

۳۰ «شمشیر را در نیام بگذار! در زادگاهتان، در مکانی که آفریده شدید، داوری خواهید شد. ۳۱ خشم خود را بر تو فرو خواهم ریخت و آتش غضب خود را بر تو خواهم دمید. تو را به دست‌های خشن کسانی که در کشتن ماهر هستند، خواهم سپرد. ۳۲ شما با آتش نابود می‌گردید و خونتان در سرزمین‌تان خواهد ریخت و دیگر کسی شما را به یاد نخواهد آورد.» خداوند چنین سخن گفته است.

جنايات اورشلیم

خداوند با من چنین سخن گفت: ۲ «ای انسان فانی، آیا قضاوت خواهی کرد، آیا شهر خون‌ریز را قضاوت خواهی کرد؟ پس همه کارهای پلیدش را به او اعلام کن ۳ و بگو که خداوند متعال چنین می‌گوید: چون بسیاری از مردم خود را به قتل رسانده‌ای و خود را با پرستش بُت‌ها آلوده نموده‌ای، بنابراین زمان تو فرارسیده است.

۴ تو به خاطر خونی که ریخته‌ای مقصّر هستی و چون با ساختن بُت‌ها آلوده گشته‌ای؛ بنابراین روزهای خود را نزدیک کرده‌ای و سال‌های تو به پایان رسیده‌اند. به این سبب تو را نزد ملّت‌ها شرمسار ساخته‌ام و همه ملّت‌ها به تو ریشخند می‌زنند. ۵ ای شهر پُر آشوب و رسوا، همه از دور و نزدیک تو را مسخره می‌کنند. ۶ همه رهبران اسرائیل، با اتکا به قدرت خود، خون ریخته‌اند. ۷ در تو، ای اورشلیم، همه به والدین خود بی‌حرمتی می‌کنند. به بیگانگان زورگویی و به یتیمان و بیوه‌زنان ستم می‌شود. ۸ آنچه برای من مقدّس بود، خوار شمردند و روز *سَبّت مرا بی‌حرمت کردند. ۹ بعضی از ساکنان تو، دیگران را با تهمت و دروغ به کشتن می‌دهند. بعضی به پرستشگاه‌های بالای کوه می‌روند و از قربانی بُت‌ها می‌خورند. گروهی همواره شهوت‌های خود را ارضاء می‌کنند. ۱۰ برخی با نامادری خود زنا می‌کنند. عدّه‌ای با زن خود در دوره عادت ماهانه‌اش هم‌بستر می‌شوند. ۱۱ یکی با زن همسایه زنا می‌کند، دیگری دامن عروس یا خواهر ناتنی خود را لکه‌دار می‌کند. ۱۲ در میان تو، رشوه می‌گیرند تا خون بریزند. بهره می‌گیرند و با زیاده‌ستانی از همسایه خود سوءاستفاده می‌کنند و مرا فراموش کرده‌اند.» خداوند متعال چنین سخن می‌گوید. ۱۳ «بین، من به خاطر سرمایه‌ای که از طریق نامشروع جمع کرده‌ای و خونی که در میان تو ریخته شده است، دست‌های خود را بر تو فرود خواهم آورد. ۱۴ آیا در روزهایی که تو را مجازات کنم، شجاع خواهی ماند و دست‌های تو نیرومند خواهند بود؟ من، خداوند، سخن گفته‌ام و آن را انجام خواهم داد. ۱۵ من ساکنین تو را در میان ملّت‌ها و کشورها پراکنده خواهم ساخت و ناپاکی‌ات را از تو بیرون خواهم کرد. ۱۶ ملل دیگر تو را تحقیر خواهند کرد، امّا تو خواهی دانست که من خداوند هستم.»

پالایشگاه خدا

۱۷ خداوند به من گفت: ۱۸ «ای انسان فانی، قوم اسرائیل برایم مثل تفالّه بی‌مصرف شده‌اند. آن‌ها مانند تفالّه مس، روی، آهن و سرب هستند که در کوره پالایش از نقره جدا شده‌اند. ۱۹ بنابراین خداوند متعال می‌گوید: چون همه شما به تفالّه تبدیل شده‌اید، شما را در اورشلیم جمع خواهم کرد. ۲۰ مانند کسی که نقره، برنز، آهن، سرب و روی را جمع می‌کند و در کوره می‌گذارد و به آن‌ها آتش می‌دمد تا ذوب شوند، پس من شما را گرد در خشم و غضب خود گرد آورده ذوب خواهم کرد. ۲۱ من شما را گرد خواهم آورد و با آتش خشم خود بر شما خواهم دمید و شما در آن ذوب خواهید شد. ۲۲ همان‌گونه که نقره در کوره ذوب می‌شود، شما نیز در

آن ذوب خواهید شد و شما خواهید دانست که من، خداوند، خشم خود را بر شما فرو ریخته‌ام.»

گناهان رهبران اسرائیل

۲۳ خداوند با من چنین سخن گفت: «ای انسان فانی، به بنی اسرائیل بگو: سرزمین تو ناپاک است و در روز خشم، بارانی بر تو نخواهد بارانید. ۲۵ رهبرانت مانند شیران غرانی هستند که شکار خود را می‌درند؛ ایشان مردم را می‌کشند و گنج و اشیای گران بها را می‌گیرند و بسیاری را بیه می‌کنند. ۲۶ کاهنان قوانین مرا می‌شکنند و برای آنچه مقدّس است، احترام قائل نیستند. ایشان فرق بین پاک و ناپاک را آموزش نمی‌دهند و روز سبّت را نادیده می‌گیرند. در نتیجه مردم اسرائیل برای من احترام قائل نیستند. ۲۷ رهبرانش مانند گرگ‌های درّنده خون می‌ریزند و زندگی‌ها را نابود می‌کنند تا سود ناروا ببرند. ۲۸ انبیا این گناهان را چون کسی که دیوار را رنگ می‌کند، پوشانده‌اند. ایشان رؤیاهای دروغین می‌بینند و پیشگویی‌های دروغین می‌کنند. ایشان ادّعا می‌کنند که کلام خداوند متعال را می‌گویند، امّا من، خداوند متعال، با ایشان سخن نگفته‌ام. ۲۹ مردم آن سرزمین تقلّب می‌کنند و می‌دزدند. آن‌ها به فقیران و نیازمندان ظلم می‌کنند و از بیگانگان سوءاستفاده می‌کنند. ۳۰ به دنبال کسی می‌گشتم تا دیوار را بسازد و در جایی که دیوار فرو ریخته است، ایستاده از سرزمین دفاع کند تا آن را ویران نکنم، امّا هیچ کس را نیافتم. ۳۱ من خشم خود را بر ایشان فرو خواهم ریخت و همچون آتش ایشان را به خاطر کارهایی که کرده‌اند، نابود خواهم ساخت.» خداوند متعال چنین سخن می‌گوید.

خواهران گناهکار

۲۳ خداوند با من چنین سخن گفت: «ای انسان فانی، دو خواهر بودند، دختران یک مادر. ۳ وقتی جوان بودند، در مصر روسپیگری کردند. در جوانی روسپی شدند، سینه‌هایشان در آنجا نوازش شد و بکارت خود را از دست دادند. ۴ خواهر بزرگ‌تر اهو له و خواهر کوچک‌تر اهو لیه نام داشت. اهو له سامره و اهو لیه اورشليم است. ایشان از آن من شدند و پسران و دختران به دنیا آوردند. ۵ در زمانی که اهو له از آن من بود، روسپیگری کرد و عاشق آشوریان شد. ۶ آن‌ها رزمندگانی با جامهٔ بنفش، فرمانداران و سرداران بودند. همهٔ ایشان اسب سواران جوان و خوش اندام بودند. ۷ او روسپی همهٔ افسران آشوری شد و شهوت او باعث شد که با پرستش بُت‌های آشوری خود را ناپاک سازد. ۸ آنجا از زمانی که هنوز دختر جوانی بود، مردان پستان‌های او را نوازش کرده

با او هم بستر می شدند. و با او چون فاحشه رفتار کردند.^۹ بنابراین من او را به دست عاشقان آشوریش که خواستارشان بود، سپردم.^{۱۰} ایشان او را برهنه ساختند و دختران و پسران او را دستگیر کردند و سپس خود او را با شمشیر کشتند. مجازات او درس عبرتی برای زنان گردید.

۱۱ «اگرچه خواهرش اهلویه این را دید، اما او در روسپیگری از خواهر خود بدتر، فاسدتر و شهوتران تر بود.^{۱۲} او نیز پُر از هوس برای بزرگان آشور، افسران، رزمندگان با جامه های آبی روشن و افسران سواره نظام و همه مردان جوان خوش اندام بود.^{۱۳} دیدم که او چگونه خودش را ناپاک کرده بود؛ و هر دو خواهر به یک راه رفتند.

۱۴-۱۵ «او بیشتر و بیشتر در عمق فساد غرق شد. او مجذوب تصاویر کنده کاری شده مقامات بابلی بر روی دیوار با کمر بند و سربندهای زیبا که قرمز رنگ شده بودند، گشت. ^{۱۶} هنگامی که آن ها را دید، شهوتی شد و به دنبال ایشان قاصدانی به بابل فرستاد. ^{۱۷} بابلی ها آمدند و با او هم بستر شده با شهوت خود او را ناپاک ساختند و پس از آنکه او خود را با ایشان ناپاک ساخت، با بیزاری از ایشان روی گردان شد. ^{۱۸} هنگامی که آشکارا به روسپیگری و عریانی خویش ادامه داد، من، خداوند، از او همچون خواهرش بیزار و روی گردان شدم. ^{۱۹} اما او بیشتر مانند زمان جوانی اش که در سرزمین مصر روسپی بود، روسپیگری کرد. ^{۲۰} او پُر از هوس برای مردان شهوت رانی بود که مانند الاغ و اسب بودند. ^{۲۱} ای اهلویه، می خواستی فساد را که در جوانی در مصر مرتکب شدی، تکرار کنی، هنگامی که مردان با سینه های تو بازی کردند.»

داوری خدا بر خواهر جوان تر

۲۲ ای اهلویه، خداوند متعال چنین می گوید: «من عاشقانت را که حالا تو از آن ها متنفر شده ای، علیه تو تحریک می کنم تا از هر طرف به تو هجوم آورند. ^{۲۳} بابلی ها و تمام کلدانیان را از فقود، شوع و قوع جمع می کنم و همچنین آشوریان را که جوانان جنگجو و خوش چهره و سوارکاران ماهر هستند با فرماندهان و رهبران شان بر ضد تو می فرستم. ^{۲۴} ایشان از شمال با ارتشی بزرگ و ارا به ها و گاری ها یورش خواهند آورد. ایشان با سپر و کلاه خود از خودشان محافظت می کنند و تو را محاصره خواهند کرد. من تو را به دست ایشان خواهم داد و آن ها تو را با قوانین خود داوری خواهند کرد. ^{۲۵} چون از تو خشمگین هستم، اجازه خواهم داد که آن ها در خشم خود با تو رفتار کنند. ایشان بینی و گوش های تو را خواهند بُرید و بازماندگان را خواهند کشت. بله، ایشان پسران و دختران را دستگیر خواهند کرد و بازماندگان را طعمه آتش خواهند

ساخت. ۲۶ ایشان جامهٔ تو را از تنت بیرون خواهند آورد و جواهرات پرارزش تو را خواهند گرفت. ۲۷ بنابراین به هرزگی و روسپیگری که تو از سرزمین مصر آوردی، پایان می‌دهم. تو دیگر خواستار ایشان نخواهی بود و دیگر مصر را به یاد نخواهی آورد.»

۲۸ این است آنچه خداوند متعال می‌گوید: «من تو را به دست کسانی که از ایشان نفرت داری، خواهم سپرد، به دست کسانی که با بیزاری از ایشان روی گردان شدی. ۲۹ با تو با نفرت رفتار خواهند کرد، ثمرهٔ دست‌رنجت را از تو خواهند گرفت و تو را چون فاحشه‌ای عریان رها خواهند کرد. ۳۰ شهوت و روسپیگری تو این‌ها را بر سرت آورده است، زیرا تو روسپی ملت‌ها شدی و خود را با بُت‌های ایشان ناپاک کردی. ۳۱ تو به راه خواهرت رفتی، بنابراین همان جام مجازات او را به دست تو می‌دهم.»

۳۲ خداوند متعال چنین می‌گوید:

«تو از جام ژرف و بزرگ خواهرت خواهی نوشید.

همه تو را مسخره خواهند کرد و به تو ریشخند خواهند زد،

زیرا گنجایش آن فراوان است.

۳۳ تو پُر از مستی و اندوه خواهی شد.

جام خواهر تو سامره،

جام وحشت و نابودی است.

۳۴ تو آن را خواهی نوشید و تَهی خواهی کرد

و با تکه‌های شکسته آن سینهٔ خود را پاره خواهی نمود.»

خداوند متعال چنین سخن می‌گوید.

۳۵ این است آنچه خداوند متعال می‌گوید: «چون مرا فراموش نموده

به من پشت کرده‌ای، پس به‌خاطر شهوت‌رانی و روسپیگری خود رنج

خواهی برد.»

داوری خدا بر هر دو خواهر

۳۶ خداوند به من گفت: «ای انسان فانی، اهو له و اهو لیبه را محکوم

کن و ایشان را از کارهای پلیدشان آگاه ساز. ۳۷ زیرا ایشان زنا کرده‌اند

و دست‌های آن‌ها خون‌آلود است. آن‌ها با بُت‌ها زنا کرده‌اند و حتّی

پسرانی را که برای من زاییده بودند، به‌عنوان خوراک برای بُت‌ها قربانی

کردند. ۳۸ علاوه براین ایشان معبدِ بزرگ مرا ناپاک کردند و روز *سَبَّت

مرا بی‌حرمت ساختند. ۳۹ در همان روزی که فرزندان خود را کشتند و

قربانی بُت‌ها کردند، به معبدِ بزرگ من آمدند و آن را ناپاک ساختند.

۴۰ «ایشان حتی به سرزمین‌های دور برای مردان قاصدان فرستادند تا بیایند و آمدند. خود را برای ایشان شست‌وشو کردند و چشم‌های خود را آرایش نمودند و به خود جواهرات آویختند. ۴۱ بر روی نیمکت باشکوهی نشستند و بر روی میزی که جلوی آن بود *بُخور و روغنی را که به آن‌ها داده بودم، گذاشتند. ۴۲ صدای خوش‌گذرانی مردم اطراف، او را در بر گرفته بود. بسیاری از این مردان مست را از صحرا آورده بودند، و ایشان بازوبند به بازوی زنان بستند و تاج‌های زیبا بر سرشان گذاشتند. ۴۳ آنگاه گفتم، آه که از زنا کردن فرسوده شده است، اما همچنان با او هم‌بستر می‌شوند. ۴۴ ایشان بارها نزد این روسپیان رفتند؛ ایشان نزد این زن‌های هرزه یعنی اهو له و اهو لبیه بازگشتند. ۴۵ پس داوران داد‌گر باید ایشان را برای زناکاری و خونریزی مجرم اعلام کنند، زیرا زناکارند و دست‌هایشان به خون آلوده است.»

۴۶ خداوند متعال چنین می‌گوید: «گروهی را علیه ایشان برمی‌انگیزم تا ایشان را هراسان و تاراج کنند. ۴۷ این گروه ایشان را سنگسار خواهند کرد و با شمشیرهای خود ایشان را تکه‌تکه خواهند نمود؛ فرزندانشان را خواهند کشت و خانه‌هایشان را به آتش خواهند کشید. ۴۸ بنابراین در این سرزمین به هرزگی پایان خواهم داد تا هشداری برای همه زنان باشد و مانند شما هرزگی نکنند. ۴۹ اما شما دو خواهر، شما سزای هرزگی خود را خواهید پرداخت و به خاطر بُت‌پرستی گناهکارانه خود، مجازات خواهید شد و خواهید دانست که من، خداوند متعال هستم.»

دیگ زنگ زده

در روز دهم ماه دهم از سال نهم تبعید ما، خداوند با من چنین سخن گفت: ۲ «ای انسان فانی، تاریخ امروز را یادداشت کن، همین روز را، زیرا پادشاه بابل امروز اورشلیم را محاصره کرده است. ۳ برای قوم سرکش مثلی تعریف کن و به ایشان بگو یهوه، خدا چنین می‌گوید:

«دیگ را بر آتش نهید

و از آب پُر کنید.

۴ بهترین قسمت‌های گوشت را در آن بگذارید،

شانه‌ها و ران‌ها؛

آن را از بهترین گوشت‌های استخوان‌دار پُر کنید.

۵ از گوشت بهترین گوسفندان استفاده کنید؛

زیر دیگ، هیزم جمع کنید،

آب را به جوش آورید،

گوشت و استخوان را بجوشانید.»

۶ بنابراین خداوند متعال چنین می گوید: «وای بر شهر خونین، دیگی که زنگ درونش پاک نشده است. بدون استشنا گوشت‌ها را تکه‌تکه بیرون بیاورید. ۷ در شهر کُشت و کشتار شد، اما خون روی زمین نریخت تا خاک آن را بپوشاند، بلکه روی صخرهٔ عریان ریخته شد. ۸ برای این که خشم خود را برانگیزم و انتقام بگیرم، خونی را که او ریخته در روی صخره‌ای عریان نهادم تا پوشیده نگردد.»

۹ بنابراین خداوند متعال چنین می گوید: «وای بر شهر خون‌آشام! من تودهٔ هیزم را بزرگ خواهم کرد. ۱۰ بر هیزم بیفزایید، آتش را برافروزید، گوشت را خوب بجوشانید، ادویه‌جات را در آن مخلوط کنید، استخوان‌ها را بسوزانید. ۱۱ آن دیگ برنزی خالی را روی آتش بگذارید تا گداخته گردد و مس آن بدرخشد تا آلودگی در آن ذوب شود و زنگ آن زدوده شود. ۱۲ من بیهوده خود را فرسوده کردم، زیرا زنگار ضخیم آن با آتش از بین نخواهد رفت. ۱۳ ای اورشلیم، هرزگی کردارت، تو را ناپاک ساخته است. سعی کردم که تو را پاک کنم، اما تو ناپاک ماندی. دیگر تا خشم من نسبت به تو ارضا نشود، دوباره پاک نخواهی شد. ۱۴ من، خداوند، چنین سخن گفته‌ام. زمان آن رسیده که عمل کنم. من گناهان تو را نادیده نخواهم گرفت و دل‌سوزی و ترحّم نخواهم کرد. تو برحسب کردارت داوری خواهی شد.» خداوند متعال چنین سخن می گوید.

مرگ همسر حزقیال نبی

۱۵ خداوند با من چنین سخن گفت: ۱۶ «ای انسان فانی، می‌خواهم که با یک ضربه، نورچشمی تو را بگیرم، اما تو نباید ماتم بگیری و یا گریه کنی و اشک بریزی. ۱۷ آه بکش، اما نه بلند. برای مُرده سوگواری نکن. *دستار به سرت کن و کفش پیوش، صورتت را میوشان یا خوراک سوگواران را نخور.»

۱۸ پس در صبح با مردم سخن گفتم و در غروب همسرم درگذشت و در روز بعد آنچه را خداوند به من فرمان داده بود، انجام دادم. ۱۹ آنگاه مردم پرسیدند: «آیا به ما نخواهی گفت این چیزها چه معنی دارد و چرا چنین رفتار می‌کنی؟»

۲۰ خداوند با من تکلم کرده گفت ۲۱ به قوم بگویم که من مکان مقدّس خود را که افتخار قدرت شما، نور چشمان و خواستهٔ دل شما است، ناپاک خواهم ساخت و پسران و دخترانتان که ایشان را که به‌جا گذاشته‌اید، با شمشیر کشته خواهند شد. ۲۲ آنگاه شما مثل من عمل خواهید کرد؛ صورت خود را نخواهید پوشاند و نان سوگواران را نخواهید

خورد. ۲۳ دستار بر سرت و کفش بر پایت خواهد بود. دیگر سوگواری و گریه نخواهید کرد، بلکه در گناه خود خواهید پوسید و برای یکدیگر ناله خواهید کرد. ۲۴ پس حزقیال نشانه‌ای برای شما خواهد بود. کاری را که او کرد، شما مانند او انجام خواهید داد. هنگامی که چنین روی دهد، خواهید دانست که من، خداوند متعال هستم.»

۲۵ خداوند گفت: «ای انسان فانی، معبد بزرگ قوی را که باعث افتخار و سرور ایشان بود و از تماشا و بازدید آن لذت می بردند، از ایشان خواهم گرفت و همچنین پسران و دختران ایشان را نیز خواهم گرفت. ۲۶ در آن روز، کسی که گریخته باشد، نزد تو خواهد آمد و خبرها را به تو گزارش خواهد داد. ۲۷ در آن روز، برای کسی که گریخته است، دهان تو باز خواهد شد؛ تو سخن خواهی گفت و دیگر گنگ نخواهی بود تا تو برای ایشان نشانه‌ای باشی و آن‌ها خواهند دانست که من خداوند هستم.»

نبوّت علیه عمّون

۲۵ خداوند با من چنین سخن گفت: ۲ «ای انسان فانی، به سوی عمّون روی کن و علیه ایشان نبوّت کن. ۳ به ایشان بگو من، خداوند متعال، چنین می گویم، شما از ناپاک شدن مکان مقدّس من، نابودی سرزمین اسرائیل و اسارت مردم یهودا خشنود گشتید. ۴ بنابراین من، شما را به دست قبایل شرقی تسلیم خواهم کرد تا بر شما چیره شوند. ایشان در سرزمین شما اردو خواهند زد و در آنجا ساکن خواهند گردید. ایشان میوه‌ای را خواهند خورد و شیری را خواهند نوشید که می بایست از آن شما باشد. ۵ شهر ربّه را چراگاه شترها و سرزمین عمّون را آغل گله‌ها خواهم گردانید. آنگاه شما خواهید دانست که من خداوند هستم.»

۶ خداوند متعال چنین می گوید: «چون شما با تمام بداندیشی علیه سرزمین اسرائیل، دست زدید و پای کوبی و شادمانی کردید، ۷ بنابراین من دست خود را علیه شما دراز کرده شما را به دست ملت‌های دیگر خواهم داد تا شما را تاراج کنند. شما را به کلی نابود خواهم کرد تا دیگر ملّتی و کشوری نداشته باشید. آنگاه خواهید دانست که من خداوند هستم.»

نبوّت علیه موآب

۸ خداوند متعال گفت: «مردم موآب گفتند یهودا نیز مانند ملّت‌های دیگر است، ۹ بنابراین اجازه خواهم داد تا شهرهایی که از مرزهای موآب دفاع می کنند، حتّی بهترین شهرها یعنی بیت‌یشیموت و بعل‌بمعون و قرّیت تایم مورد حمله قرار بگیرند. ۱۰ اجازه خواهم داد تا قبایل شرق بیابان، موآب و عمّون را با هم تسخیر کنند تا دیگر یادی از عمّون در

میان ملت‌ها به‌جا نماند. ^{۱۱}مواب را مجازات خواهم کرد و ایشان خواهند دانست که من خداوند هستم.»

نبوت علیه آدوم

^{۱۲}خداوند متعال چنین گفت: «مردم آدوم از یهودا بی‌رحمانه انتقام گرفتند و با این انتقام‌جویی مرتکب خطای بزرگی شدند. ^{۱۳}بنابراین من دستم را علیه آدوم دراز خواهم کرد و همهٔ مردم و حیوانات آنجا را خواهم کشت. آن سرزمین را ویران خواهم نمود و از شهر* تیمان تا شهر ددان، مردم با شمشیر کشته خواهند شد. ^{۱۴}من انتقام خود را به دست قوم خود اسرائیل، از آدوم خواهم گرفت و ایشان باعث خواهند شد تا آدوم شدت خشم مرا حس کند. آنگاه خواهند دانست مورد خشم من قرار گرفتن یعنی چه.» خداوند متعال سخن می‌گوید.

نبوت علیه فلسطین

^{۱۵}خداوند متعال چنین گفت: «چون فلسطینی‌ها انتقام‌جویانه عمل کردند و با قلبی پُر از کینه و نفرت خواستند دشمن دیرینهٔ خود، یهودا، را از بین ببرند، ^{۱۶}پس من دست خود را علیه فلسطینی‌ها دراز خواهم کرد و کِریتیان را از میان خواهم برداشت و بقیهٔ مردمی را که در ساحل دریا زندگی می‌کنند، نابود خواهم کرد. ^{۱۷}من انتقام شدید خواهم گرفت و باخشم ایشان را مجازات خواهم کرد. هنگامی که از ایشان انتقام بگیرم، خواهند دانست که من خداوند هستم.»

نبوت علیه صور

در روز اوّل ماه از سال یازدهم، خداوند با من چنین سخن گفت: ^۲«ای انسان فانی، صور دربارهٔ اورشلیم با شادی چنین گفت، دروازهٔ مردم شکسته است! قدرت تجاری او تمام شده! او دیگر رقیب ما نخواهد بود!»

^۳«پس من، خداوند متعال، چنین می‌گویم، 'توجّه کن ای صور، من علیه تو هستم. همان‌طور که دریا امواج خود را برمی‌انگیزد، من ملت‌های بسیاری را علیه تو برخوام انگیزد. ^۴ایشان دیوارهای صور را نابود خواهند کرد و بُرج‌های آن را خواهند شکست. خاک آن را رفته تنها صخره‌ای عریان از آن باقی خواهم گذاشت. ^۵آن در میان دریا مکانی برای گستردن تورها خواهد بود. من، خداوند متعال، چنین سخن گفته‌ام. صور مورد تاراج ملت‌ها قرار خواهد گرفت ^۶و کسانی که در شهرهای سرزمین اصلی هستند، با شمشیر کشته خواهند شد. آنگاه صور خواهد دانست که من خداوند هستم.»

۷ پس خداوند متعال چنین می گوید: «من نبوکدنصر پادشاه بابل، شاه شاهان، را به همراه اسب‌ها، ارابه‌ها، سواره‌نظام و ارتش بزرگ و نیرومندش از شمال خواهم آورد. ۸ کسانی که در سرزمین اصلی هستند، با شمشیر کشته خواهند شد. دشمن در برابر تو سنگرها خواهد کند و پشته‌ها خواهد ساخت و سقفی از سپرها برخواهد افراشت. ۹ او با دژکوب‌ها به حصارهای تو خواهد زد و با تبر بُرج‌های تو را خواهد شکست. ۱۰ اسب‌هایش آن قدر زیاد خواهند بود که غبارشان تو را خواهد پوشانید. صدای سواران، گاری‌ها و ارابه‌ها دیوارهای تو را به لرزه خواهند انداخت، هنگامی که از دروازه‌هایت چون شهری که دیوارهایش شکسته بگذرد. ۱۱ سُم اسب‌هایشان خیابان‌هایت را لگدمال خواهند کرد. مردم تو را از دَم شمشیر خواهند گذراند و ستون‌های مستحکم تو به زمین فرو خواهند ریخت. ۱۲ ایشان ثروت تو را به تاراج خواهند برد و کالاهایت را غارت خواهند کرد. دیوارها را ویران و خانه‌های باشکوه تو را نابود خواهند کرد. سنگ و چوب و خاک تو را در آب خواهند ریخت. ۱۳ نوای سرود تو را خاموش خواهم کرد و آوای چنگ‌هایت دیگر شنیده نخواهد شد. ۱۴ من تو را صخرهٔ عریانی خواهم کرد، جایی که در آن تور می گسترانند. تو هرگز بازسازی نخواهی شد.» خداوند متعال چنین سخن می گوید. ۱۵ خداوند متعال در مورد شهر صور می گوید: «هنگامی که مجروحان ناله می کنند و کشتار در میان تو رخ می دهد، آیا کرانه‌هایت از سقوط تو نخواهند لرزید؟ ۱۶ آنگاه همهٔ پادشاهان کشورهای ساحلی از تخت‌های خود فرود خواهند آمد و ردا و جامهٔ قلاب‌دوزی خود را از تن بیرون خواهند آورد. وحشت ایشان را خواهد پوشاند. بر روی زمین خواهند نشست، هر لحظه خواهند لرزید و از سرنوشت تو در شگفت خواهند بود. ۱۷ برای تو چنین سرود سوگواری خواهند سرایید:

«شهر مشهور ویران گشت،

کشتی‌هایش از دریا رانده شده‌اند.

مردم این شهر بر دریاها حکمرانی می کردند

و تمام کسانی را که در ساحل دریا زندگی می کردند، به وحشت می انداختند.

۱۸ اکنون در روز سقوط آن،

جزایر می لرزند،

و مردم از چنین خرابی در هراسند.»

۱۹ خداوند متعال چنین می گوید: «هنگامی که تو را مانند شهری متروک

به ویرانه‌ای تبدیل سازم و تو را با آب‌های عظیم ژرفناک بپوشانم، ۲۰ آنگاه من تو را به دنیای مردگان خواهم انداخت تا به مردم زمان‌های قدیم

پیوندی. در میان ویرانه‌های باستانی، با کسانی که به دنیای مردگان فرو می‌روند، در دنیای مردگان جای خواهی داشت.^{۲۱} تو را به سرنوشت وحشتناکی دچار خواهم کرد و اثری از تو به جای نخواهد ماند. مردم به دنبال تو خواهند گشت، اما هرگز تو را نخواهند یافت.» خداوند متعال چنین سخن می‌گوید.

سرود سوگواری برای صور

خداوند به من گفت: ^۲ «اینک ای انسان فانی، یک سرود سوگواری برای صور بخوان^۳ و به صور که بر دروازه دریا واقع شده و با مردم همه سواحل تجارت می‌کند، بگو: خداوند متعال چنین می‌گوید:

۲۷

«ای صور، تو گفته‌ای که من کمال زیبایی هستم!
^۴ مرزهای تو در قلب دریاها است.

سازندگان، زیبایی تو را کامل کردند.

^۵ ایشان از درختان صنوبر کوه جرمون برای الوار و از چوب درخت‌های سدر لبنان جهت ساختن دکل برای تو استفاده کردند.

^۶ پاروهای را از بلوط‌های باشان ساختند؛

عرشه‌ات را از کاج‌های سواحل قبرس ساختند و با عاج تزئین کردند.

^۷ بادبان‌هایت از کتان گلدوزی شده مصری بود که چون درفش تو بود.

سایبان‌هایت از پارچه‌های مرغوب آبی و بنفش جزیره قبرس بود.

^۸ پاروزنان تو از مردم صیدون و ارواد،

و ملوانانت از مردان کارآزموده تو بودند.

^۹ نجاران کشتی تو، مردان کارآزموده جبال بودند.

ملوانان دریانورد همه کشتی‌ها در بازارهای تو تجارت می‌کردند.

^{۱۰} «سربازانی از پارس، لود و لیبی در ارتش تو خدمت می‌کردند. ایشان

سپر و کلاه خود خود را در پادگان‌های تو می‌آویختند. ایشان مردانی بودند

که برای تو شکوه و افتخار آوردند.^{۱۱} سربازان ارواد از دیوارهای نگهبانی

و مردان جماد از برج‌های محافظت می‌کردند. ایشان سپرهایشان را بر

دیوار تو آویختند. ایشان مردانی بودند که تو را زیبا ساختند.

^{۱۲} «تو با ترشیش تجارت کردی و در عوض کالاهای فراوانت، نقره،

آهن، روی و سرب گرفتی.^{۱۳} تو در یونان، توبال و ماسک تجارت

کردی و کالاهای خود را با بردگان و وسایل برنزی عوض کردی.^{۱۴} تو

کالای خود را برای اسب‌های بارکشی و اسب‌های جنگی و قاطرها به بیت‌توجرّمه فروختی. ^{۱۵}مردم ددان با تو داد و ستد می‌کردند. مردم بسیاری از سواحل در عوض کالاهایت، عاج و آبنوس به تو می‌دادند. ^{۱۶}مردم سوریه کالاهای و فرآورده‌های تو را می‌خریدند. ایشان در عوض کالاهایت، فیروزه، ارغوان، کارهای گلدوزی شده، کتان ریزبافت، مرجان و یاقوت می‌دادند. ^{۱۷}یهودا و سرزمین اسرائیل با تو داد و ستد داشتند و به‌جای کالاهایت به تو گندم، عسل، روغن زیتون و ادویه می‌دادند. ^{۱۸}دمشق به‌خاطر کالاهای فراوانت با تو داد و ستد می‌کرد و بهای آن‌ها را با شراب حلبون و پشم زاهار می‌پرداخت. ^{۱۹}ایشان آهن و ادویه در عوض کالاهای تو می‌دادند. ^{۲۰}مردم ددان، به عوض کالاهای تو، نمد برای زین اسب می‌دادند. ^{۲۱}عرب‌ها و فرمانروایان سرزمین قیدار برای کالاهای تو برّه، گوسفند و بُز می‌دادند. ^{۲۲}بازرگانان سِبا و رَعْمَه با تو داد و ستد می‌کردند و برای کالاهای تو بهترین ادویه و سنگ‌های گران‌بها و طلا می‌دادند. ^{۲۳}بازرگانان حَران، کنه، عدن، سِبا، آشور و کِلَمَد با تو تجارت می‌کردند. ^{۲۴}ایشان به تو جامه‌های گران‌بها و پارچه‌های ارغوانی و قلاب‌دوزی و فرش‌های رنگارنگ را که با ریسمان‌ها بسته‌بندی شده بودند، می‌فروختند. ^{۲۵}کالاهای تو بر کشتی‌های ترشیشی حمل و نقل می‌شد.

«تو مثل یک کشتی انباشته و سنگین در قلب دریاها بودی.

^{۲۶}وقتی پاروزنانت تو را به آب‌های عمیق بردند.

باد شرقی تو را در قلب دریاها درهم شکست.

^{۲۷}همه ثروت و کالاهایت،

همه دریانوردان و ناخدایان،

و نجاران کشتی و بازرگانان،

همه سربازان که در کشتی بودند،

همه، آری همه، در روز نابودی تو در دریا ناپدید خواهند شد.

^{۲۸}از فریاد ناخداهايت سواحل لرزیدند.

^{۲۹}«همه پاروزنان، کشتی را ترک کرده‌اند.

دریانوردان و همه ناخدایان به ساحل رفته‌اند.

^{۳۰}آن‌ها برای تو شیون می‌کنند و به تلخی می‌گیرند.

خاک بر سرخود می‌ریزند و در خاکستر می‌غلطند.

^{۳۱}به‌خاطر تو موی سرخود را می‌تراشند

و *پلاس می‌پوشند

و با تلخی جان، بر تو می‌گیرند.

۳۲ آن‌ها در سوگواری خود برای تو چنین می‌سرایند:

'چه شهری مانند صور در دریا نابود شده است؟

۳۳ هنگامی که کالاهای تو از دریا می‌رسید،

مردم بسیاری را خشنود می‌کردی.

با فراوانی ثروت و کالاهایت پادشاهان جهان را ثروتمند کردی.

۳۴ اکنون دریا تو را درهم شکسته است

و کالاهایت و همهٔ دریانوردانت در عمق آب‌ها غرق شده‌اند.

۳۵ «همهٔ ساحل‌نشینان از حال تو حیران شده‌اند. پادشاهان ایشان ترسان

و پریشان گشته‌اند و چهره‌های ایشان آکنده از وحشت شده است.

۳۶ تو برای همیشه نابود شده‌ای و بازرگانان در سراسر جهان ترسیده‌اند

که مبادا به سرنوشت تو دچار گردند.»

نبوّت علیه پادشاه صور

۲۸

خداوند با من چنین سخن گفت: ۲ «ای انسان فانی، به

پادشاه صور بگو که من، خداوند متعال، چنین می‌گویم:

تو دلی مغرور داری و گفته‌ای که خدا هستی و در قلب دریاها برتخت

خدایان نشسته‌ای، اما تو انسان فانی هستی و نه خدا. اگرچه فکر

می‌کنی که با یک خدا برابر هستی، اما تو خدا نیستی، بلکه فقط

انسانی فانی هستی. ۳ به‌راستی تو از دانیال حکیم‌تر هستی و هیچ رمزی

از تو پوشیده نیست. ۴ با دانش و بینش خود ثروت اندوخته‌ای و طلا و

نقره برای خزانهٔ خود گرد آورده‌ای. ۵ با دانش فراوانت در بازرگانی به ثروت

خود افزوده‌ای و دلت به‌خاطر ثروت تو مغرور گشته است.»

۶ اینک من، خداوند متعال، چنین می‌گویم: «چون فکر می‌کنی که

مثل خدا خردمند هستی، ۷ در نتیجه بیگانگان، یعنی بی‌رحم‌ترین ملت‌ها

را علیه تو خواهم آورد. ایشان علیه زیبایی و دانش تو شمشیر از نیام

بیرون خواهند کشید و شکوه تو را آلوده خواهند ساخت. ۸ تو را به گودال

خواهند افکند و تو با مرگ خشونت‌آمیزی در قلب دریاها خواهی مُرد.

۹ آیا هنوز در حضور کسانی که تو را می‌کشند، خواهی گفت، 'من خدا

هستم؟' وقتی با قاتلان خود روبه‌رو شوی، فقط انسان فانی خواهی بود

و نه یک خدا. ۱۰ تو مانند نامختونان به دست بیگانگان خواهی مُرد.»

خداوند متعال چنین می‌گوید.

سقوط پادشاه صور

۱۱ بار دیگر خداوند با من چنین سخن گفت: ۱۲ «ای انسان فانی،

یک سرود سوگواری برای پادشاه صور بخوان و به او بگو خداوند متعال

چنین می‌گوید: زمانی تو نمونهٔ کمال بودی، چه حکیم و زیبا بودی.

۱۳ در عدن، در باغ خدا زندگی می کردی و خود را با انواع سنگ های گران بها، چون عقیق قرمز، یاقوت زرد، الماس، فیروزه، یاقوت کبود، یشم، یاقوت قرمز و زمرد می پوشاندی و با طلا می آراستی. آن ها در روزی که آفریده شدی برای تو ساخته شدند. ۱۴ من فرشته نگهبانی را محافظ تو کردم. تو در کوه مقدس خدا بودی و در میان سنگ های آتشین قدم برمی داشتی. ۱۵ از روزی که آفریده شدی، در رفتار و کردار پاک و منزّه بودی تا زمانی که پلیدی در تو یافت شد. ۱۶ داد و ستد فراوان باعث شد که تو گناه کنی و با خشونت رفتار نمایی. پس تو را مانند یک شیء ناپاک از کوه خدا بیرون افکندم و فرشته نگهبان، تو را از میان سنگ های آتشین بیرون کرد. ۱۷ دل تو به خاطر زیبایی ات مغرور گردید و دانش خود را به سبب شکوه خود فاسد کردی. من تو را به زمین افکندم تا هشداری برای پادشاهان دیگر باشی. ۱۸ در داد و ستد خود چنان ناراست بودی که معابد خود را آلوده ساختی؛ پس آتش از میان تو بیرون آورد، تو را سوزاندم و تو را در برابر چشم همه کسانی که می نگریستند، در روی زمین به خاکستر تبدیل کردم. ۱۹ همه کسانی که تو را می شناختند، ترسان شدند. تو به پایان دهشتناکی دچار شدی و دیگر هرگز وجود نخواهی داشت.»

نبوّت علیه صیدون

۲۰ خداوند به من گفت: ۲۱ «ای انسان فانی، به سوی صیدون بنگر و علیه آن نبوّت کن ۲۲ و بگو خداوند متعال می گوید: هان ای صیدون، من علیه تو هستم و شکوه خود را در میان تو آشکار خواهم ساخت و هنگامی که حکم خود را به اجرا بگذارم و قدّوسیّت خود را در آن آشکار سازم، خواهند دانست که من خداوند هستم. ۲۳ من بیماری بر تو خواهم فرستاد و در خیابان های تو خون جاری خواهم کرد. از هر سو به تو یورش خواهند آورد و مردم تو کشته خواهند شد. آنگاه خواهی دانست که من خداوند هستم.»

قوم اسرائیل برکت خواهد یافت

۲۴ همسایگان قوم اسرائیل که با او به خواری رفتار کردند، دیگر برای او خار و خسی نخواهند بود که او را آزار دهند. آنگاه ایشان خواهند دانست که من خداوند متعال هستم.

۲۵ خداوند متعال چنین گفت: «هنگامی که قوم اسرائیل را از میان قوم هایی که در آن ها پراکنده شده اند، گرد آورم و در برابر چشم ملت ها قدّوسیّت خود را به ایشان آشکار سازم، آنگاه در سرزمین خود که به بنده ام یعقوب دادم، زیست خواهند کرد. ۲۶ ایشان در آنجا در امنیّت

زندگی خواهند کرد و خانه خواهند ساخت و تاکستان‌ها خواهند کاشت. من همهٔ همسایگانی را که با خواری با ایشان رفتار کردند، مجازات خواهم کرد. آنگاه خواهند دانست که من، یهوه، خدای ایشان هستم.»

نبوت علیه مصر

۲۹

در روز دوازدهم ماه دهم از سال دهم تبعید ما، خداوند با من چنین سخن گفت: ^۲ «ای انسان فانی، رو به سوی فرعون کن و علیه او و همهٔ مردم مصر نبوت کن ^۳ و بگو خداوند متعال چنین می‌گوید: اینک ای فرعون، من علیه تو هستم. ای هیولای بزرگ که در میان نهرها دراز کشیده‌ای و می‌گویی، 'رود نیل از آن من است و من آن را ساخته‌ام.' ^۴ من قلاب به فک تو خواهم زد و ماهیان نهرهای را به فلس‌هایت خواهم چسباند، و درحالی که همهٔ ماهیان به فلس‌هایت چسبیده‌اند، تو را از نهر بیرون خواهم کشید. ^۵ من تو و همهٔ آن ماهیان را به بیابان خواهم افکند. بدن تو به روی زمین خواهد افتاد و دفن نخواهد شد. من آن را خوراک پرندگان و حیوانات خواهم کرد. ^۶ آنگاه همهٔ مردم مصر خواهند دانست که من خداوند هستم.

«اسرائیلی‌ها برای پشتیبانی به تو اتکا کردند، اما تو چوب‌دستی ضعیفی بیش نبود. ^۷ هنگامی که تو را به دست گرفتند، شکستی و شانهٔ ایشان را پاره کردی و هنگامی که به تو تکیه دادند، شکستی و کمرهایشان را به لرزه انداختی. ^۸ پس اکنون من، خداوند متعال، به تو می‌گویم: اینک شمشیری خواهم آورد تا مردم و حیوانات تو را نابود کند. ^۹ مصر سرزمینی متروک و ویران خواهد شد. آنگاه تو خواهی دانست که من خداوند هستم.

«چون گفתי که رود نیل از آن تو است و تو آن را ساختی، ^{۱۰} بنابراین من علیه تو و نهرهایت هستم و سرزمین مصر را از میگذل تا آسوان و تا مرز حبشه کاملاً ویران خواهم ساخت. ^{۱۱} پای هیچ انسان و حیوانی از آن گذر نخواهد کرد و مدت چهل سال متروک خواهد بود. ^{۱۲} من مصر را ویران‌ترین کشور جهان خواهم ساخت. مدت چهل سال شهرهای مصر ویران باقی خواهند ماند، ویران‌تر از بدترین شهرهای ویران دیگر. مصریان را آواره خواهم کرد؛ ایشان به کشورهای دیگر خواهند گریخت و با مردمان دیگر زندگی خواهند کرد.»

^{۱۳} خداوند متعال چنین می‌گوید: «پس از چهل سال، مصریان را از میان مللی که پراکنده ساختم، باز خواهم آورد ^{۱۴} و اجازه خواهم داد که در جنوب مصر، در میهن اصلی خود زیست کنند. ایشان ملت ناتوانی خواهند بود. ^{۱۵} از همهٔ حکومت‌ها ناتوان‌تر خواهند بود و هرگز بر ملت‌های

دیگر فرمانروایی نخواهند کرد. من ایشان را چنان کوچک خواهم کرد که دیگر نتوانند اراده خود را به دیگران تحمیل کنند. ^{۱۶} اسرائیل دیگر هرگز برای یاری به ایشان تکیه نخواهد کرد. سرنوشت مصر به اسرائیل یادآوری خواهد کرد که تکیه کردن به آن چقدر نادرست است. آنگاه اسرائیل خواهد دانست که من خداوند متعال هستم.»

نبوکدنصر مصر را تسخیر می کند

^{۱۷} در روز اول ماه اول از سال بیست و هفتم تبعید ما، خداوند با من چنین سخن گفت: ^{۱۸} «ای انسان فانی، وقتی نبوکدنصر، پادشاه بابل به صور حمله کرد، او سربازان خود را مجبور کرد چنان بارهای سنگینی حمل کنند که موی سرشان ساییده شد و کچل شدند و پوست شانهای ایشان زخم شد، اما نه پادشاه و نه سربازان او از این زحمات سودی بردند. ^{۱۹} بنابراین من، خداوند متعال، چنین می گویم: من سرزمین مصر را به نبوکدنصر پادشاه خواهم داد. او ثروت مصر را تاراج خواهد کرد تا تاوان ارتش او باشد. ^{۲۰} من سرزمین مصر را در ازای مزد کاری که انجام داده است، به او خواهم داد، زیرا ارتش او برای من کار می کردند.» خداوند متعال سخن می گوید.

^{۲۱} «در آن روز قدرت گذشته قوم اسرائیل را تجدید خواهم کرد و من، باعث خواهم شد که مردم به سخنان تو گوش بدهند و بدانند که من خداوند هستم.»

سرود سوگواری برای مصر

خداوند بار دیگر با من چنین سخن گفت: ^۲ «ای انسان فانی، آنچه را که من، خداوند متعال، می گویم، نبوت کن و اعلام نما. این است کلماتی که باید بگویی: «روز وحشت فرا می رسد!»

^۳ زیرا آن روز نزدیک است، روز خداوند نزدیک است.

روز ابرها و زمان نابودی ملت ها.

^۴ در مصر جنگ خواهد بود

و تنگ دستی عظیمی در حبشه.

بسیاری در مصر کشته خواهند شد،

کشور تاراج و ویران می شود.

^۵ «در آن جنگ، سربازان مزدور از حبشه، لیبی، لود، عربستان، کوب،

و حتی از قوم من کشته خواهند شد.»

^۶ خداوند می گوید: «از میگذل در شمال تا اسوان در جنوب، همه پشתיبانان مصر در جنگ کشته خواهند شد و ارتش مغرور مصر نابود

خواهد شد. من، خداوند متعال، چنین گفته‌ام.^۷ این سرزمین ویران‌ترین سرزمین در جهان خواهد بود و شهرهایش کاملاً ویران خواهند ماند.^۸ هنگامی که مصر را به آتش بکشم و همه مدافعان آن کشته شوند، آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم.»

^۹ «هنگامی که آن روز فرارسد و مصر نابود گردد، قاصدان من با کشتی بیرون خواهند رفت تا سودانی‌های بی‌خبر را به وحشت بیندازند، آن روز نزدیک است!»

^{۱۰} بنابراین خداوند متعال می‌گوید: «به دست نبوکدنصر پادشاه بابل، به ثروت مصر پایان خواهم داد.^{۱۱} او و ارتش بی‌رحمش خواهند آمد تا سرزمین را نابود کنند. ایشان با شمشیر به مصر یورش خواهند آورد، و سرزمین پُر از اجساد خواهد شد.^{۱۲} من رود نیل را خشک خواهم کرد و مصر را در زیر قدرت مردان شریر خواهم گذاشت. بیگانگان همه کشور را نابود خواهند کرد. من، خداوند، چنین گفته‌ام.»

^{۱۳} خداوند متعال چنین می‌گوید: «من بُت‌ها و خدایان دروغین ممفیس را نابود خواهم کرد. دیگر کسی نخواهد بود تا در مصر فرمانروایی کند و من همه مردم را وحشت‌زده خواهم کرد.^{۱۴} من جنوب سرزمین مصر را ویران خواهم کرد و شهر صُوعَن را به آتش خواهم کشید. و حکم داوری را در مورد تَبس به اجرا در خواهم آورد.^{۱۵} خشم خود را بر پلوسیوم که شهر مستحکم مصر است، خواهم ریخت و اهالی تَبس را نابود خواهم ساخت.^{۱۶} من مصر را به آتش خواهم کشید و پلوسیوم به درد شدیدی گرفتار خواهد شد. دیوارهای تَبس خواهند شکست و ممفیس در روز با دشمن روبه‌رو خواهد شد.^{۱۷} جوانان اون و فِیْبَسْت با شمشیر کشته خواهند شد و سایر مردم به اسارت برده خواهند شد.^{۱۸} هنگامی که در آنجا حکومت مصر را درهم بشکنم و نیروی مغرور آن پایان یابد، روز تحفینیس تاریک خواهد شد. ابرها آن را خواهند پوشانید و مردم همه شهرها به اسارت برده خواهند شد.^{۱۹} هنگامی که مصر را چنین مجازات کنم، خواهند دانست که من خداوند هستم.»

مجازات فرعون

^{۲۰} در روز هفتم ماه اوّل از سال یازدهم تبعید ما، خداوند با من چنین سخن گفت: ^{۲۱} «ای انسان فانی، من بازوی فرعون را شکسته‌ام و کسی آن را نبسته یا درمان نکرده است تا شفا یابد و نیرومند شود تا بتواند شمشیر را به دست گیرد.^{۲۲} بنابراین من، خداوند متعال، چنین سخن می‌گویم: من علیه فرعون هستم و هر دو بازوی او را خواهم شکست: بازوی سالم و بازوی دیگرش را که شکسته بودم؛ و شمشیر را از دست

او خواهم انداخت. ^{۲۳} من مصریان را در سراسر جهان پراکنده خواهم کرد. ^{۲۴} من بازوی پادشاه بابل را نیرومند ساخته و شمشیر خود را به دست او خواهم داد، اما بازوهای فرعون را خواهم شکست و او ناله خواهد کرد و در برابر دشمن خود خواهد مُرد. ^{۲۵} آری، او را ناتوان خواهم کرد و پادشاه بابل را نیرومند. هنگامی که شمشیر خود را به او بدهم و او آن را به طرف مصر نشانه بگیرد، همه خواهند دانست که من خداوند هستم. ^{۲۶} من مصریان را در سراسر دنیا پراکنده خواهم ساخت. آنگاه همه خواهند دانست که من خداوند هستم.»

مصر با درخت سدر مقایسه می شود

در روز اوّل ماه سوّم از سال یازدهم تبعید ما، خداوند با من چنین سخن گفت: ^۲ «ای انسان فانی، به فرعون و به مردم او بگو:

«در بزرگی ات به چه شباهت داری؟

^۳ تو چون درخت سدری در لبنان هستی

با شاخه های زیبای سایه گستر،

درخت بلندی که سر به آسمان می کشد.

^۴ آب ها آن را تغذیه می کردند

و چشمه های عمیق آن را رشد می دادند تا بلند گردد.

آنجا که کاشته شده بود، رودخانه ها جاری بودند

و جوی ها به سوی همه درختان جنگل روانه بودند.

^۵ چون سیراب بود،

از درختان دیگر بلندتر شد.

شاخه های آن دراز و تنومند شدند.

^۶ همه پرندگان آسمان بر شاخه های آن آشیانه ساختند،

زیر شاخه هایش همه حیوانات صحرا بچه زاییدند

و در سایه اش همه ملّت های بزرگ استراحت کردند.

^۷ چه درخت زیبایی بود،

چه بالا بلند با شاخه های دراز،

زیرا تا عمق آب های روان ریشه دوانده بود.

^۸ هیچ درخت سدری در باغ خدا با آن قابل مقایسه نبود.

هیچ درخت صنوبری هرگز چنان شاخه هایی نداشت

و نه درختان دیگر چنان جوانه هایی.

هیچ درختی در باغ خدا چنین زیبا نبود.

^۹ من آن را با شاخه های گسترده زیبا کردم.

او مورد رَشک همهٔ درختان در عدن، باغ خدا، بود.

۱۰ «پس من، خداوند متعال، می گویم که برای درختی که رشد کرد و سر به آسمان می کشد، چه رخ خواهد داد. هرچه بلندتر شد مغرورتر گردید. ۱۱ پس من او را از خود رانده به دست قوی ترین پادشاه جهان تسلیم خواهم کرد تا او را به سزای کارهای زشتش برساند. ۱۲ بیگانگان بی رحم آن را قطع و رها خواهند کرد. شاخ و برگ شکسته اش در کوه و درّهٔ کشور خواهد افتاد. همهٔ ملت هایی که در سایه اش استراحت می کردند، خواهند رفت. ۱۳ بر تنهٔ افتاده آن، همهٔ پرندگان آسمان آشیانه خواهند گزید و در میان شاخه هایش همهٔ حیوانات وحشی لانه خواهند کرد. ۱۴ بنابراین دیگر هیچ درختی هر قدر هم که سیراب باشد، آن قدر بلند نخواهد شد که سر به آسمان بکشد. همهٔ آن ها چون انسان فانی محکوم به مرگ هستند، محکوم به پیوستن به کسانی که به دنیای مردگان می روند.»

۱۵ خداوند متعال چنین می گوید: «در روزی که درخت به دنیای مردگان نزول کند، به نشانهٔ سوگواری با آب های زیرزمینی آن را خواهم پوشاند. رودخانه ها را از جریان باز خواهم داشت و بسیاری از جویبارها جاری نخواهند شد. چون درخت مُرده است، کوه های لبنان را با تاریکی خواهم پوشاند و همهٔ درختان جنگل را پژمرده خواهم کرد. ۱۶ هنگامی که آن را به دنیای مردگان بفرستم، صدای فرو افتادنش ملت ها را به لرزه خواهد انداخت. تمام درختان عدن و درختان نیکو و سیراب شدهٔ لبنان که به دنیای پایین رفته بودند، از سرنگونی آن خشنود خواهند شد. ۱۷ آن ها نیز با متحدین خود نزد کسانی که با شمشیر کشته شده بودند به دنیای مردگان فرو رفتند، یعنی آنانی که در میان ملت ها در سایه اش می زیستند. ۱۸ «کدام یک از درختان باغ عدن در شکوه و جلال مانند تو بود؟ اکنون تو همراه درختان عدن به دنیای مردگان خواهی رفت و در میان نامختونان و کسانی که با شمشیر کشته شدند، خواهی افتاد. این چنین خواهد بود سرنوشت فرعون و مردم او.» خداوند متعال چنین می گوید.

سرود سوگواری برای فرعون و مصر

در روز اوّل ماه دوازدهم از سال دوازدهم تبعید ما، خداوند با من چنین سخن گفت: ۲ «ای انسان فانی، سوگ نامه ای برای فرعون بخوان و به او بگو: تو خود را چون شیری در میان ملت ها می دانی، امّا تو چون هیولایی در دریا هستی. تو در رودخانه های خود حرکت می کنی و با پاهایت آب ها را گِل آلود کرده آن ها را آلوده می سازی.

۳ در گردهم آیی مردم ملت‌های بسیاری، من تور خود را به روی تو خواهم انداخت و تو را بالا خواهم کشید. ۴ و تو را بر روی زمین خواهم انداخت و همهٔ پرندگان و حیوانات جهان را خواهم آورد تا از تو تغذیه کنند. ۵ من کوه‌ها و دره‌ها را با جسد گندیدهٔ تو خواهم پوشانید. ۶ آن قدر خون تو را خواهم ریخت تا کوه‌ها را بپوشاند و جویبارها را پُر کند. ۷ هنگامی که تو را نابود سازم، آسمان‌ها را خواهم پوشانید و ستارگان آن‌ها را تاریک خواهم کرد، خورشید را با ابر خواهم پوشانید و ماه، نور خود را نخواهد تابانید. ۸ همهٔ نورهای درخشان آسمان را بر فراز تو تاریک خواهم کرد و سرزمین تو را در ظلمت غوطه‌ور خواهم ساخت. من، خداوند متعال، چنین سخن گفته‌ام.

۹ «وقتی که خیر هلاکت تو را در میان کشورهای که تو نمی‌شناسی منتشر کنم، ملت‌های بسیاری مضطرب خواهند شد. ۱۰ ملت‌های بسیاری به‌خاطر حال تو پریشان خواهند شد و پادشاهانشان خواهند لرزید. در روز سرنگونی تو، هنگامی که شمشیر خود را حرکت دهم، همه به‌خاطر جانانشان از ترس خواهند لرزید.»

۱۱ خداوند متعال به فرعون چنین می‌گوید: «شمشیر پادشاه بابل علیه تو خواهد بود. ۱۲ من اجازه خواهم داد که مردمت با شمشیر جنگ‌جویانی که بی‌رحم‌ترین ملت‌ها هستند، کشته شوند. ایشان افتخار مصر را ویران خواهند کرد و همهٔ مردم آن نابود خواهند شد. ۱۳ گله و رمه‌ات را که در کنار آب‌های فروان می‌چرند، نابود خواهم کرد و دیگر پای هیچ انسان یا حیوانی آب‌ها را گِل‌آلود نخواهد ساخت. ۱۴ آنگاه آب‌های را تصفیه خواهم کرد و رودهای را به آرامی روان خواهم ساخت. من، خداوند متعال، چنین سخن گفته‌ام. ۱۵ هنگامی که سرزمین مصر را ویران کرده به بیابانی تبدیل سازم و همهٔ ساکنانش را هلاک کنم، آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم. ۱۶ این هشدار یک سرود سوگواری خواهد شد که زنان ملت‌ها برای مصر خواهند سراپید و همهٔ مردم مصر آن را خواهند خواند.» خداوند متعال چنین سخن می‌گوید.

دنیای مردگان

۱۷ در روز پانزدهم ماه اوّل از سال دوازدهم تبعید ما، خداوند با من چنین سخن گفت: ۱۸ «ای انسان فانی، برای مردم مصر سوگواری کن. ایشان را به همراه دیگر ملت‌های نیرومند به دنیای مردگان بفرست. ۱۹ به ایشان بگو:

«آیا گمان می‌برید که از همه زیباتر هستید؟
شما به دنیای مردگان فرو خواهید رفت

و در کنار نامختونان خواهید افتاد.

۲۰ «مردم مصر مثل کسانی که با شمشیر کشته شده‌اند، نابود خواهند شد. شمشیری برای کشتن همهٔ ایشان آماده است. ۲۱ بزرگ‌ترین قهرمانان و کسانی که به همراه مصریان جنگ می‌کردند، در دنیای مردگان به ایشان خوش‌آمد خواهند گفت. ایشان با فریاد خواهند گفت، 'نامختونانی که در نبرد کشته شده‌اند، اینجا پایین آمده‌اند و در اینجا خواهند ماند.' ۲۲ «آشور آنجا است و در گرداگردش گورهای سربازانش که همه در نبرد کشته شده بودند، ۲۳ و گورهایشان در ژرف‌ترین نقطهٔ دنیای مردگان قرار دارد. همهٔ سربازانش در نبرد کشته شدند و گورهایشان در اطراف او است. روزی بود که ایشان سرزمین زندگان را به وحشت می‌انداختند. ۲۴ «عیلام نیز آنجا است با گورهای سربازانش در پیرامون او. آن‌ها همه در جنگ کشته شده بودند و نامختون به دنیای مردگان فرو رفتند. در زمان حیات خود وحشت می‌آفریدند، اما اکنون در شرمساری مرده‌اند. ۲۵ عیلام در میان کسانی که در جنگ کشته شدند، خوابیده است و گورهای سربازانش در اطرافش هستند. همهٔ نامختون در جنگ کشته شدند. در زمان حیات وحشت می‌آفریدند، اما اکنون در شرمساری مرده‌اند و به سرنوشت آنانی که در جنگ کشته شدند، دچار گشته‌اند. ۲۶ «ماشک و توبال نیز آنجا هستند و گورهای سربازانشان در اطراف آن‌ها قرار دارند. همه نامختون هستند و در جنگ کشته شده‌اند، گرچه روزی برای زندگان وحشت می‌آفریدند. ۲۷ آن‌ها مثل جنگ‌جویان و قهرمانان قدیم به همراه شمشیرها و سپرهایشان با احترام به خاک سپرده نشدند، بلکه مانند افراد نامختون به دیار مردگان رفتند. آن‌ها روزی آن‌قدر قدرتمند بودند که برای زندگان وحشت می‌آفریدند.

۲۸ «پس شما مصریان درهم خواهید شکست و در کنار افراد نامختونی که با شمشیر کشته شده‌اند، خواهید افتاد.

۲۹ «آدوم در آنجا است. پادشاهان و فرمانروایان آن با تمام قدرتشان در کنار کشته‌شدگان با شمشیر خوابیده‌اند، در کنار افراد نامختونی که به دنیای مردگان می‌افتند.

۳۰ «تمام شاهزادگان شمال و صیدونیان آنجا هستند. زمانی قدرت آن‌ها وحشت می‌آفرید، اما اکنون آن‌ها با شرمساری در نامختونی مرده‌اند و همراه با کسانی که در جنگ کشته شده‌اند، خواهند افتاد و آن‌ها در شرمساری کسانی که به دنیای مردگان رفته‌اند، سهیم می‌شوند.

۳۱ «من، خداوند متعال، می‌گویم که وقتی فرعون ایشان را ببیند برای قوم خود تسلی خواهد یافت. آری، فرعون و همهٔ ارتش او که با شمشیر کشته شده‌اند.

۳۲ «چون او در دنیای زندگان وحشت برانگیخت، بنابراین فرعون و همهٔ مردمش در کنار افراد نامختونی که با شمشیر کشته شده‌اند، خواهند افتاد.» خداوند متعال چنین سخن می‌گوید.

خدا حزقیال را برای دیده‌بانی برمی‌گزیند

(حزقیال ۱۶:۳-۲۱)

خداوند با من چنین سخن گفت: ۲ «ای انسان فانی، به قوم خود هشدار بده که وقتی من ارتشی به این سرزمین بیاورم، چه خواهد شد. مردم شخصی را از میان خود برای دیده‌بانی برمی‌گزینند. ۳ وقتی دیده‌بان آمدن ارتش را ببیند، شیپور را به صدا درآورده به مردم هشدار می‌دهد. ۴ آنگاه اگر کسی صدای شیپور را بشنود و به آن توجه نکند، او در جنگ کشته خواهد شد. بنابراین خونس برگردن خودش خواهد بود. ۵ زیرا صدای شیپور را شنید، ولی هشدار را نادیده گرفت؛ پس خودش مقصر است. اگر او به هشدار توجه می‌کرد، جان خود را نجات می‌داد. ۶ اما اگر دیده‌بان آمدن ارتش را ببیند و شیپور را به صدا درنیاورد و به مردم هشدار ندهد، دشمن به آن‌ها حمله خواهد کرد و مردم را در گناه خود خواهد کشت، ولی من، خداوند، دیده‌بان را مسئول مرگ آن‌ها خواهم دانست.

۷ «پس ای انسان فانی، تو را به دیده‌بانی قوم اسرائیل برمی‌گزینم. هرگاه سخنی از دهان من می‌شنوی، باید از سوی من به ایشان هشدار بدهی. ۸ اگر به اشخاص پلیدی بگویم، 'شما ای شیران یقیناً خواهید مُرد' و تو سخن نگوئی و به آن مردان پلید هشدار ندهی تا راه خود را عوض کنند، آن مردان پلید در گناه خود خواهند مُرد، اما تو مسئول مرگ ایشان خواهی بود. ۹ اما اگر تو به آن مردان پلید هشدار بدهی تا از راه خود بازگردند و ایشان از راه خود بازنگردند، ایشان در گناه خود خواهند مُرد، ولی تو جان خود را نجات داده‌ای.

مسئولیت شخصی

۱۰ خداوند با من چنین سخن گفت: «ای انسان فانی، به قوم اسرائیل بگو: شما چنین گفته‌اید، 'بار گناه و خطای ما بسیار سنگین است و ما را ضعیف و ناتوان ساخته است، پس چطور می‌توان زیست؟' ۱۱ به ایشان بگو خداوند متعال می‌گوید، 'به حیات خود سوگند که از مردن گناهکار خشنود نمی‌گردم، بلکه خشنودی من در این است که پلیدکار از راه خود بازگردد و زنده بماند. بازگردید؛ از روش‌های پلید خود بازگردید. ای قوم اسرائیل، چرا می‌خواهید بمیرید؟'

۱۲ «وقتی نیکوکاری گناه ورزد، کارهای نیک او، او را نجات نخواهد داد. اما اگر شخص شریری از شرارت خود دست بردارد، تنبیه نخواهد شد. و اگر شخص نیکوکاری گناه ورزد، به خاطر اعمال نیک گذشته‌اش از هلاکت نجات نمی‌یابد. ۱۳ اگر به نیکوکاری قول حیات بدهم، اما او فکر کند که کارهای نیکوی او کافی است و شروع به گناه ورزیدن کند، من هیچ کدام از کارهای نیکوی او را به یاد نخواهم آورد. او به خاطر گناهان خودش خواهد مرد. ۱۴ اگر به شخص شریری هشدار بدهم که خواهد مرد، اما او از شرارت خود باز ایستد و آنچه را که نیکو است انجام دهد، ۱۵ برای نمونه اگر او گرویی وام‌گیرنده را برگرداند، آنچه را که دزدیده است بازگرداند و گناه نکند و از قوانینی که حیات می‌بخشند پیروی نماید، وی به راستی زنده خواهد ماند و نخواهد مُرد. ۱۶ هیچ کدام از گناهانی که مرتکب شده علیه او به یاد آورده نخواهد شد. او آنچه را که راست و نیکو است، انجام داده و زنده خواهد ماند.

۱۷ «اما قوم تو می‌گویند، 'راه خداوند راست نیست،' درحالی که این روش ایشان است که راست نیست. ۱۸ هنگامی که شخص نیکوکاری از نیکوکاری باز ایستد و گناه ورزد، به خاطر آن خواهد مُرد ۱۹ و هنگامی که شخص شریری از گناه کردن دست بردارد و آنچه را که راست و نیکو است انجام دهد، زنده خواهند ماند. ۲۰ هنوز می‌گویند، 'راه خداوند راست نیست.' ای قوم اسرائیل، من شما را طبق کردارتان داوری خواهم کرد.»

خبر سرنگونی اورشلیم

۲۱ در روز پنجم ماه دهم از سال دوازدهم تبعید ما، شخصی که از اورشلیم گریخته بود، نزد من آمده گفت: «شهر تسخیر شده است.» ۲۲ غروب روز قبل از آمدن مرد فراری، من حضور قدرتمند خداوند را احساس کرده بودم. زمانی که مرد فراری در صبح نزد من آمد، دهان من گشوده شد و خداوند قدرت سخن گفتن را به من بازگردانید.

گناهان مردم

۲۳ خداوند با من چنین سخن گفت: ۲۴ «ای انسان فانی، ساکنان شهرهای ویران در سرزمین اسرائیل می‌گویند، 'ابراهیم تنها یک نفر بود و این سرزمین به او داده شد. اما ما بسیار هستیم؛ پس بدون شک این سرزمین به ما تعلق دارد.'

۲۵ «بنابراین به ایشان بگو خداوند متعال چنین می‌گوید: شما گوشت را با خونس می‌خورید، بُت‌پرستی می‌کنید و خون می‌ریزید. آیا شما فکر می‌کنید که سرزمین به شما تعلق دارد؟ ۲۶ شما بر شمشیر خود متکی هستید و مرتکب پلیدی می‌شوید. و همه شما دامن زنان همسایه خود

را لگه‌دار می‌کنید. آنگاه شما فکر می‌کنید که این سرزمین به شما تعلق دارد؟!۲۷

۲۷ «به ایشان بگو که من، یهوه، خدا به حیات خود سوگند می‌خورم که مردمی که در شهرهای ویرانه زندگی می‌کنند، کشته خواهند شد و کسانی را که در صحرا هستند، خوراک حیوانات وحشی خواهند شد و کسانی که در دژها و غارها هستند، از بیماری خواهند مُرد. ۲۸ من این سرزمین را متروک و ویران خواهم کرد و قدرتی که به آن مغرور بود، پایان خواهد یافت. کوه‌های اسرائیل چنان ویران خواهند شد که کسی از آن‌ها نخواهد گذشت. ۲۹ هنگامی که این سرزمین را به‌خاطر پلیدی‌های مردم ویران و متروک سازم، آن‌ها خواهند دانست که من خداوند هستم.»

نتیجهٔ پیغام حزقیال

۳۰ خداوند به من گفت: «ای انسان فانی، قوم تو در کنار دیوارها و در کنار درهای خانه‌ها گرد هم می‌آیند و با یکدیگر دربارهٔ تو صحبت کرده می‌گویند، 'بیاییم و کلام خداوند را بشنویم.' ۳۱ آنان چنان که از قوم تو انتظار می‌رود، نزدت می‌آیند و مانند قوم من نزد تو می‌نشینند و سخنان تو را می‌شنوند اما از آن‌ها پیروی نمی‌کنند، زیرا چاپلوسی بر لب‌های ایشان است و دلشان در پی سودجویی است. ۳۲ برای ایشان تو چون خوانندهٔ خوش صدایی هستی که ترانه‌های عاشقانه می‌خواند و خوب ساز می‌زند. ایشان آنچه را می‌گویی می‌شنوند، ولی آن را انجام نمی‌دهند. ۳۳ اما هنگامی که سخنان تو به حقیقت پیوندند، که به حقیقت خواهند پیوست، آنگاه خواهند دانست که نبی‌ای در میان ایشان بوده است.»

شبانان اسرائیل

خداوند با من چنین سخن گفت: ۲ «ای انسان فانی، علیه رهبران، یعنی شبانان اسرائیل، نبوت کرده بگو خداوند متعال می‌گوید: ای شبانان اسرائیل که شکم خود را پُر می‌کنید، آیا شبانان نباید گوسفندان را خوراک دهند؟ ۳ شیر را می‌نوشید و با پشم برای خود لباس درست کرده می‌پوشید و گوسفندان پرور را می‌کشید و می‌خورید، اما به گوسفندان خوراک نمی‌دهید. ۴ از ضعیفان مراقبت نکرده‌اید، بیماران را درمان نکرده‌اید، زخم زخمی‌شدگان را نبسته‌اید، آوارگان را بازنگردانیده‌اید، به‌دنبال گمشدگان نرفته‌اید، بلکه با زور و خشونت با آن‌ها رفتار کرده‌اید. ۵ پس آن‌ها پراکنده شدند زیرا شبانی نبود، و طعمهٔ حیوانات وحشی شدند. ۶ گوسفندان من پراکنده شدند و در همهٔ کوه‌ها و همهٔ تپه‌ها سرگردان گشتند. گوسفندان من در سراسر

زمین پراکنده شدند و کسی نبود که به جستجوی آن‌ها برود یا آن‌ها را پیدا کند.

۷ «بنابراین ای شبانان، کلام خداوند را بشنوید. ۱۰۰۸ به حیات خودم سوگند که چون شما از گلّه من مراقبت نکردید و به دنبال گوسفندان گم شده من نرفتید و گذاشتید که خوراک حیوانات وحشی شوند، و به آن‌ها خوراک ندادید، بلکه از گوشت آن‌ها شکم خود را پُر کردید، بنابراین ای شبانان بدانید که من، خداوند متعال، دشمن شما هستم و گوسفندان خود را از دست شما خواهم گرفت تا دیگر نتوانید خود را سیر کنید، و نخواهم گذاشت که دیگر شبان آن‌ها باشید. گوسفندان خود را از چنگ شما نجات خواهم داد تا آن‌ها را نخورید.»

خداوند، شبان نیکو

۱۱ «من، خداوند متعال، خودم به جستجوی گوسفندانم خواهم پرداخت و از آن‌ها مواظبت خواهم نمود. ۱۲ همان گونه که شبانان از گوسفندان خودشان مراقبت می کنند و آن‌ها را که پراکنده شده اند، دوباره دور هم جمع خواهم کرد، من آن‌ها را از تمام مکان هایی که در آن روز مصیبت بار پراکنده شده اند، به دور هم جمع خواهم کرد. ۱۳ من ایشان را از سرزمین بیگانه بیرون خواهم آورد و گرد هم جمع خواهم کرد و به سرزمین خودشان بازخواهم گرداند. من ایشان را در کوه های اسرائیل به سوی آب روان رهبری خواهم کرد و در سراسر سرزمین خواهم چرانید. ۱۴ آن‌ها را در چراگاه های نیکو خواهم چراند و بلندترین کوه های اسرائیل چراگاه ایشان خواهد بود. آنجا در چراگاه نیکو خواهند آرامید و در چراگاه حاصل خیز در کوه های اسرائیل خواهند چرید. ۱۵ من خودم شبان گوسفندانم خواهم بود و مکانی برای استراحت آنان پیدا خواهم نمود.» خداوند متعال چنین سخن می گوید.

۱۶ «به جستجوی گمشدگان خواهم رفت و آوارگان را باز خواهم آورد، زخمی شدگان را درمان خواهم کرد و ناتوانان را نیرو خواهم بخشید، ولی فربهان و زورآوران را نابود خواهم کرد. من ایشان را با عدالت، شبانی خواهم کرد.

۱۷ «اما من، خداوند متعال، به شما، ای گلّه من، چنین می گویم که من قوچ ها و بُزهای نر را از میان گلّه جدا کرده داوری خواهم کرد. ۱۸ آیا برای شما کافی نیست که در چراگاه نیکو بچرید؟ آیا باید بقیّه چراگاه را با سُم های خود ویران کنید؟ و هنگامی که از آب زلال می خورید، باید بقیّه آب را با سُم های خود گِل آلود کنید؟ ۱۹ آیا باید گوسفندان دیگر

من، آنچه را که شما لگدمال کرده‌اید، بخورند و آبی را که گِل‌آلود کرده‌اید، بنوشند؟

۲۰ «بنابراین من، خداوند متعال، به شما چنین می‌گویم که من خودم بین گوسفندان چاق و لاغر داوری خواهم کرد. ۲۱ شما گوسفندان ضعیف را کنار زده و از گله جدا نموده‌اید و آن‌ها را با شاخ خود زده و پراکنده کرده‌اید. ۲۲ من گله خود را نجات خواهم داد تا دیگر مورد ستم قرار نگیرد و من بین گوسفند خوب و بد داوری خواهم کرد. ۲۳ برای آن‌ها شبانی مانند بندهام داوود برخوام گزید و او آن‌ها را خواهد چرانید. او آن‌ها را خواهد چرانید و شبان آن‌ها خواهد بود. ۲۴ من یهوه، خدای آن‌ها خواهم بود و شخصی مانند داوود، بنده من، فرمانده آن‌ها. من، خداوند، چنین می‌گویم. ۲۵ من با آن‌ها پیمان صلح خواهم بست و حیوانات وحشی را از سرزمین ایشان دور خواهم کرد تا با امنیت در صحرا زیست کنند و در جنگل بخوابند.

۲۶ «من آن‌ها را برکت خواهم داد و اجازه خواهم داد در اطراف کوه مقدس من زندگی کنند و باران را در موسمش خواهم بارانید و آن‌ها باران‌های برکت خواهد بود. ۲۷ درختان کشتزار میوه خواهند داد و زمین محصول فراوان خواهد داد، و ایشان در زمین خود در امان خواهند بود. هنگامی که میله‌های یوغ ایشان را بشکنم و از دست کسانی که ایشان را برده کرده‌اند برهانم، خواهند دانست که من خداوند هستم. ۲۸ ایشان دیگر در میان ملت‌های بیگانه به تاراج نخواهند رفت و حیوانات وحشی ایشان را نخواهند خورد. ایشان در امنیت زندگی خواهند کرد و هیچ‌کس ایشان را نخواهد ترساند. ۲۹ برای ایشان کشتزارهای حاصل‌خیز آماده خواهم کرد تا دیگر در آن سرزمین از گرسنگی نابود نشوند. دیگر سایر ملت‌ها به آن‌ها اهانت نخواهند کرد. ۳۰ آن‌ها خواهند دانست که من یهوه، خدای ایشان، با ایشان هستم، و این که آن‌ها یعنی خاندان اسرائیل، قوم من هستند.» خداوند متعال چنین سخن می‌گوید. ۳۱ خداوند متعال چنین می‌گوید: «شما گوسفندان چراگاه من هستید و من خدای شما.»

مجازات آدوم

خداوند با من چنین سخن گفت: «ای انسان فانی، ۲ رو به سوی آدوم گردانده علیه آن نبوت کن ۳ و بگو خداوند

۳۵

متعال چنین می‌گوید:

«ای آدوم، من علیه تو هستم، و تو را ویران و متروک خواهم ساخت.

۴ شهرهایت را خراب خواهم کرد
و تو ویران خواهی شد.

آنگاه خواهی دانست که من خداوند هستم.

۵ «چون دشمنی کهن را ادامه دادی و مردم اسرائیل را در زمان مصیبت و آخرین مجازات به دم شمشیر سپردی،^۶ بنابراین من، خداوند متعال، به حیات خود قسم خورده می گویم که مرگ تقدیر تو است و تو را از آن گریزی نیست. تو مسبب کشتاری و کشتار در پی تو خواهی بود.^۷ من آدم را ویران خواهم کرد و کسانی را که در آن رفت و آمد می کنند، خواهم کُشت.^۸ کوه های تو را از کشته شدگان پُر خواهم کرد و اجساد کسانی که در جنگ کشته شده اند، درّه ها و تپه های تو را خواهد پوشاند.^۹ تو را برای همیشه ویران خواهم کرد و دیگر هیچ کس در شهرهایت زندگی نخواهد کرد. آنگاه تو خواهی دانست که من خداوند هستم.

۱۰ «تو گفتی، 'این دو ملت و دو کشور از آن من هستند و آن ها را تصرف خواهم کرد،' باوجودی که من خدای آن ها بودم.^{۱۱} بنابراین من، خداوند متعال، به حیات خود قسم خورده می گویم که من مطابق خشم، حسادت و نفرتی که به قوم من نشان دادی، با تو رفتار خواهم کرد و هنگامی که تو را داوری کنم، خویشان را به تو خواهم شناساند،^{۱۲} و تو خواهی دانست که من، خداوند، همه سخنان ناسزایی را که علیه کوه های اسرائیل گفته ای، شنیدم. چون گفتی، 'ویران گشت و برای بلعیدن به من داده شد.'^{۱۳} تو با غرور دهانت را علیه من گشوده گزافه گویی کردی، و من آن را شنیدم.»

۱۴ خداوند متعال چنین می گوید: «من تو را چنان ویران خواهم کرد که همه جهان از سرنگونی تو شادمان شوند،^{۱۵} همان طور که تو از ویرانی اسرائیل، قوم برگزیده من، خوشحال شدی. کوهستان سعیر و تمام سرزمین آدوم، مخروبه خواهد شد. آنگاه همه خواهند دانست که من خداوند هستم.»

برکت خدا بر اسرائیل

خداوند با من چنین سخن گفت: «ای انسان فانی، به کوه های اسرائیل نبوت کرده بگو کلام خداوند را بشنوند. ای کوه های اسرائیل، کلام خداوند را بشنوید.^۲ من، خداوند متعال می گویم: دشمنان اسرائیل با نیشخند گفتند، 'بلندی های باستانی شما به تصرف ما درآمده است!'

۳ «بنابراین نبوت کرده بگو که خداوند متعال چنین می گوید، چون ایشان تو را ویران کردند و از هر سو تو را درهم شکستند. آنگاه تو به

تصرف بقیه ملت‌ها درآمدی و مورد غیبت و افترا قرار گرفتی.^۴ بنابراین ای کوه‌های اسرائیل، کلام خداوند را بشنوید. خداوند متعال به کوه‌ها، تپه‌ها، جویبارها، دره‌ها، خرابه‌های ویران و شهرهای متروکی که مورد تاراج و تمسخر ملت‌های همسایه قرار گرفتند، چنین می‌گوید:

«من، خداوند متعال، در آتش غیرت خود علیه بقیه ملت‌ها و بر ضد تمامی آدم‌ها سخن گفته‌ام، چون ایشان با شادی و تحقیر سرزمین مرا به‌خاطر چراگاه‌هایش تصرف کردند.

«بنابراین در مورد سرزمین اسرائیل نبوت کن و به کوه‌ها، تپه‌ها، جویبارها و دره‌ها بگو که خداوند متعال چنین می‌گوید، من با غیرت و خشم سخن می‌گویم، به‌خاطر این که ملت‌ها آن‌ها را توهین و تحقیر نمودند.^۷ بنابراین من، خداوند متعال، به حیات خود قسم خورده می‌گویم، قول می‌دهم که همه ملت‌های اطراف تحقیر خواهند شد.^۸ اما شما، ای کوه‌های اسرائیل، از شاخه‌های خود جوانه خواهید زد و برای قوم من اسرائیل میوه خواهید آورد، زیرا به‌زودی آن‌ها به خانه و وطن خود باز خواهند گشت.^۹ من حامی تو هستم و کشت و کار دوباره در زمین شما برقرار خواهد شد.^{۱۰} من جمعیت تو را افزون خواهم کرد. مردم اسرائیل یعنی تمام قوم در آنجا ساکن خواهند شد. مردم در شهرها مسکن خواهند گزید و خرابه‌ها بازسازی خواهند شد.^{۱۱} تعداد انسان‌ها و حیوانات در تو فزونی خواهد یافت. ایشان فزونی یافته بارور خواهند گردید، و آن‌ها را مانند ایام قدیم در آنجا ساکن کرده بیش از پیش سعادت‌مند خواهم نمود. آنگاه خواهید دانست که من خداوند هستم.^{۱۲} من آن‌ها یعنی قوم خود اسرائیل را باز خواهم گردانید و ایشان سرزمین را اشغال خواهند کرد. این سرزمین به آن‌ها تعلق خواهد یافت، و فرزندان‌شان دیگر از گرسنگی نخواهند مرد.

«من، خداوند متعال، چنین می‌گویم: درست است که مردم می‌گویند این زمین مردم را می‌بلعد و این که زمین فرزندان خودش را غارت می‌کند.^{۱۴} اما از این پس، زمین مردم را نخواهد بلعید و فرزندان خود را غارت نخواهد کرد.^{۱۵} این زمین دیگر سخنان تمسخرآمیز ملت‌ها را نخواهد شنید و نیشخند قوم‌های دیگر را مشاهده نخواهد کرد. این زمین دیگر فرزندان خود را غارت نخواهد کرد.» خداوند متعال سخن می‌گوید.

زندگی تازه اسرائیل

«خداوند با من چنین سخن گفت: ^{۱۷} «ای انسان فانی، هنگامی که قوم اسرائیل در خاک خود زندگی می‌کردند، آن را با روش‌ها و کردار

خویش ناپاک کردند. رفتار ایشان در نظر من مانند ناپاکی زنی در هنگام عادت ماهانه‌اش بود.^{۱۸} به‌خاطر خونی که در آن سرزمین ریختند و بُت‌هایی که با آن‌ها آن را آلوده کردند، من خشم خود را بر ایشان فرو ریختم.^{۱۹} من ایشان را در میان ملّت‌ها پراکنده ساختم و ایشان در میان کشورها پخش شدند و مطابق رفتار و کردارشان ایشان را داوری کردم.^{۲۰} هرکجا رفتند، نام مقدّس مرا بی‌حرمت ساختند، زیرا مردم گفتند، 'ایشان قوم خداوند هستند، اما مجبور شدند سرزمین او را ترک کنند.'^{۲۱} اما من می‌خواهم نام نیک خود را حفظ کنم، نامی که قوم اسرائیل هر جایی که رفتند، آن را بی‌حرمت کردند قوم اسرائیل هر جا رفتند، نام مرا بی‌حرمت کردند و من به نام مقدّس خود اهمیّت می‌دهم.»

^{۲۲} پس به قوم اسرائیل بگو خداوند متعال چنین می‌گوید: کاری را که می‌خواهم بکنم به‌خاطر شما نیست، بلکه به‌خاطر نام مقدّس خودم است که شما آن را در هر کشوری که رفتید بی‌حرمت ساختید.^{۲۳} هنگامی که قدّوسیّت نام عظیم خود را به ملّت‌ها نشان دهم، نامی که شما در میان ایشان بی‌حرمت کردید. آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم. من، خداوند متعال، چنین سخن گفته‌ام. من با نجات شما، به ملّت‌ها نشان خواهم داد که قدّوس هستم.^{۲۴} من شما را از میان قوم‌ها بیرون آورده از همه کشورها جمع خواهم کرد و به سرزمین خودتان باز خواهم گرداند.^{۲۵} آب پاک بر شما خواهم پاشید و شما را از همه آلودگی‌ها و بُت‌ها پاک خواهم کرد.^{۲۶} دلی تازه به شما خواهم داد و روحی تازه در شما خواهم گذاشت و دل سنگی را از شما بیرون کرده دلی گوشتین به شما خواهم داد.^{۲۷} روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد و شما را پیرو احکام خود خواهم ساخت تا بادقت دستورات مرا به‌جا آورید.^{۲۸} آنگاه در سرزمینی که به نیاکان شما دادم، زندگی خواهید کرد و قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود.^{۲۹} شما را از همه ناپاکی‌ها نجات خواهم داد. غله را فزونی خواهم بخشید و دیگر شما را دچار قحطی نخواهم کرد.^{۳۰} میوه درختان و محصول کشتزار را فراوان خواهم کرد تا دیگر هرگز به‌خاطر گرسنگی در میان ملّت‌ها شرمسار نشوید.^{۳۱} آنگاه روش‌های پلید و کردار زشت خود را به یاد خواهید آورد و از خطاها و کارهای پلید خود بیزار خواهید شد.^{۳۲} بدانید که من این کار را به‌خاطر شما انجام نمی‌دهم. پس ای قوم اسرائیل، به سبب روش‌های خود شرمسار و سرشکسته باشید. من، خداوند متعال، سخن گفته‌ام.»^{۳۳} خداوند متعال چنین می‌گوید: «هنگامی که شما را از همه گناهانتان پاک سازم، اجازه خواهم داد دوباره در شهرهای خود زندگی کرده ویرانه‌ها را بازسازی کنید.^{۳۴} زمینی که در نظر رهگذران بایر بود شخم زده

خواهد شد^{۳۵} و همهٔ مردم خواهند گفت، 'این زمینِ بایر مانند باغِ عَدَن گردیده است. و شهرهایی که خراب و ویران و منهدم بودند، مستحکم و مسکونی شده‌اند.'^{۳۶} آنگاه ملل همسایه که هنوز باقی مانده‌اند، خواهند دانست که من، خداوند، شهرهای ویران را بازسازی کرده‌ام و زمین‌های بایر را دوباره بارور ساخته‌ام. من، خداوند، چنین گفته‌ام و آن را انجام خواهم داد.»

^{۳۷} خداوند متعال چنین می‌گوید: «بار دیگر دعا‌های قوم اسرائیل را اجابت خواهم کرد و جمعیت ایشان را مانند گلهٔ گوسفند زیاد خواهم ساخت. ^{۳۸} همان‌طور که شهر اورشلیم در گذشته در روزهای عید از گوسفندان قربانی پُر می‌شد، شهرهای ویران و متروک هم از جمعیت پُر خواهند گشت. آنگاه همه خواهند دانست که من خداوند متعال هستم.»

درّهٔ استخوان‌های خشک

۳۷ من حضور پُرتوان خداوند را احساس کردم و روح او مرا برداشت و در درّه‌ای قرار داد. آنجا پُر از استخوان بود. او^۲ مرا در اطراف آن‌ها چرخاند. دیدم که استخوان‌های فراوان و بسیار خشک در آنجا افتاده‌اند. او^۳ به من گفت: «ای انسان فانی، آیا این استخوان‌ها می‌توانند زنده شوند؟»

پاسخ دادم: «ای خداوند متعال، تنها تو می‌توانی آن را پاسخ بدهی.»^۴ آنگاه او به من گفت: «بر این استخوان‌های خشک نبوّت کرده بگو: ای استخوان‌های خشک، به کلام خداوند گوش دهید. ^۵ خداوند متعال به شما ای استخوان‌های خشک، چنین می‌گوید: من به درون شما نفّس خواهم دمید و شما زنده خواهید شد. ^۶ من به شما رگ و پی داده و گوشت بر شما خواهم آورد و شما را به پوست پوشانده و نفّس در شما خواهم دمید. شما زنده خواهید شد و خواهید دانست که من خداوند هستم.»

^۷ پس من چنان که به من دستور داده شده بود، نبوّت کردم. ناگهان صدایی برخاست، صدای جنبش، و استخوان‌ها به هم پیوستند، استخوان به استخوان. ^۸ نگاه کردم دیدم که رگ و پی و گوشت بر آن‌ها بود و پوست آن‌ها را پوشانده بود، اما نفّس حیات در آن‌ها نبود.

^۹ آنگاه خداوند به من گفت: «بر نفّس نبوّت کن، ای انسان فانی، به نفّس بگو خداوند متعال چنین می‌گوید، 'ای نفّس از چهار باد بیا و بر این کشتگان بدم تا زنده شوند.'»

^{۱۰} پس همان‌گونه که به من فرمان داده شده بود نبوّت کردم و نفّس به درون آن‌ها رفت و زنده شدند و به پا ایستاده لشکر بزرگی را تشکیل دادند.

۱۱ سپس خداوند گفت: «ای انسان فانی، این استخوان‌ها همه قوم اسرائیل هستند. اینک می‌گویند، 'استخوان‌های ما خشک شده‌اند و امید ما گم گشته است؛ ما کاملاً منقطع شده‌ایم.' ۱۲ پس نبوت کرده به ایشان بگو: بنابراین خداوند متعال می‌فرماید، من گورهای شما را خواهم گشود و شما را از گورهایتان بیرون خواهم آورد. ای قوم من، شما را به سرزمین اسرائیل بازخواهم گرداند. ۱۳ ای قوم من، هنگامی که گورهای شما را بگشایم و شما را بیرون بیاورم، خواهید دانست که من خداوند هستم. ۱۴ روح خود را در شما خواهم گذاشت تا زنده شوید و شما را در سرزمینتان قرار خواهم داد. آنگاه خواهید دانست که من، خداوند، سخن گفته‌ام و به قول خود عمل خواهم کرد.» خداوند متعال چنین سخن گفته است.

یهودا و اسرائیل در یک پادشاهی

۱۵ خداوند با من چنین سخن گفت: ۱۶ «ای انسان فانی، یک تکه چوب بردار و روی آن بنویس، 'برای پادشاهی یهودا و اسرائیلیان متحد با او' آنگاه تکه چوبی دیگر را بردار و بر روی آن بنویس، 'برای پادشاهی اسرائیل و قبایل متحد او' ۱۷ و انتهای دو چوب را طوری نگه‌دار که یک چوب به‌نظر بیایند. ۱۸ هنگامی که قوم معنی این کار را از تو پرسند، ۱۹ به آن‌ها بگو من، خداوند متعال، چوبی را که نمایانگر پادشاهی اسرائیل و قبایل متحد او است، برداشته و آن را کنار چوبی که نمایانگر یهودا است خواهم گذاشت. من آن‌ها را یکی نموده و در دستم نگاه خواهم داشت. ۲۰ «چوب‌هایی را که بر روی آن‌ها نوشته‌ای در برابر چشمانشان نگه‌دار، ۲۱ آنگاه به ایشان بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: اینک قوم اسرائیل را از میان همه مللی که رفته‌اند، برخوایم داشت و از هر گوشه‌ای ایشان را جمع کرده به میهن خودشان بازخواهم گرداند. ۲۲ من ایشان را در سرزمین در کوه‌های اسرائیل به‌صورت یک ملت متحد درخواهم آورد. یک پادشاه بر همه ایشان فرمانروایی خواهد کرد و دیگر دو ملت نخواهند بود و به دو پادشاهی تقسیم نخواهند شد. ۲۳ آن‌ها دیگر خود را با بُت‌های گریه، آلوده و با گناهان، فاسد نخواهند ساخت. من آن‌ها را از تمام راه‌هایی که در آن گناه کرده و به من خیانت ورزیده‌اند، رهایی خواهم بخشید. ۲۴ پادشاهی مثل بنده من داوود، پادشاه آنان خواهد بود. آن‌ها تحت پادشاهی او متحد خواهند شد و فرمان‌های مرا وفادارانه اطاعت خواهند نمود. ۲۵ ایشان در سرزمینی که به بنده‌ام یعقوب دادم زندگی خواهند کرد، سرزمینی که نیاکانشان در آن زیستند. آن‌ها و همچنین فرزندان و بازماندگان ایشان همواره در آن سرزمین زندگی خواهند کرد.

پادشاهی چون داوود تا ابد بر ایشان حکومت خواهد کرد.^{۲۶} با ایشان پیمان جاودانه صلح خواهم بست، ایشان را برکت داده و تعداد ایشان را زیاد خواهم کرد و معبد بزرگ خود را تا ابد در سرزمین ایشان خواهم گذاشت.^{۲۷} محل سکونت من در میان ایشان خواهد بود. من خدای ایشان و ایشان قوم من خواهند بود.^{۲۸} هنگامی که معبد بزرگ من در بین ایشان تا ابد مستقر شود، آنگاه ملت‌ها خواهند دانست که من، خداوند، اسرائیل را قوم برگزیده خود کرده‌ام.»

دسیسه پلید جوج

۳۸

خداوند با من چنین سخن گفت:^۲ «ای انسان فانی، رو به سوی سرزمین ماجوج بایست و علیه جوج، پادشاه ماشک و توبال، نبوت کن^۳ و به او بگو من، خداوند متعال، می‌گویم، ای جوج، پادشاه ماشک و توبال، من بر ضد تو هستم.^۴ تو را بازخواهم گرداند و من قلاب به فک تو خواهم زد و تو را با تمام لشکرت، اسب‌ها و سواران و همه زره‌پوشان، جمعیت بزرگی که به سپر و شمشیر مسلح هستند، بیرون خواهم آورد.^۵ مردانی مسلح به سپر و کلاه‌خود از پارس و حبشه و لیبی با ایشان خواهند بود.^۶ سرزمین جوهر و تمام سپاه او و همچنین اهالی کشور بیت‌توخرمه از شمال با بسیاری از قوم‌های دیگر به تو خواهند پیوست.^۷ پس ای جوج، آماده باش و لشکرت را با متحدانت برای جنگ آماده ساز.^۸ بعد از چند سال به تو امر خواهم کرد به کشوری که مدت‌ها ویران مانده بود و مردم آن از تبعید به ممالک مختلف برگشته و در وطن خود در امنیت ساکن شده‌اند، حمله کنی.^۹ تو و تمام سپاهیان و قوم‌های بسیاری که با تو هستند، چون توفان پیشروی خواهید کرد و چون ابری سرزمین را خواهید پوشاند.»

^{۱۰} بنابراین خداوند متعال چنین می‌گوید: «در آن روز افکاری به ذهنت خواهد رسید و نقشه پلیدی خواهی کشید.^{۱۱} تو تصمیم خواهی گرفت که به جنگ علیه سرزمینی با شهرک‌های بدون حصار و بدون پشت‌بند و دروازه بروی و به مردمی که در صلح و امنیت زندگی می‌کنند، حمله کنی.^{۱۲} تو مردمی را که در شهرهایی ویران شده ساکنند تاراج خواهی کرد. مردمی را که از ملت‌ها گرد هم آمده‌اند و گله و دارایی دارند و در چهار راه جهان قرار گرفته‌اند، تاراج خواهی کرد.^{۱۳} مردم سیا و ددان و بازرگانان شهرهای ترشیش خواهند پرسید، آیا ارتش خود را آماده یورش برای تاراج و چپاول کرده‌ای؟ آیا می‌خواهی طلا، نقره، حیوانات و دارایی‌ها را به غنیمت ببری؟»^{۱۴}

۱۴ بنابراین ای انسان فانی نبوت کن و به جوج بگو خداوند متعال چنین می گوید: «در آن روز هنگامی که قوم من اسرائیل در امنیت زندگی می کنند تو بیرون انداخته خواهی شد^{۱۵} از دورترین قسمت شمال، از مکان خویش خواهی آمد، تو و قوم های بسیار، همه سواران، گروهی بزرگ، ارتشی نیرومند. ۱۶ تو به قوم من اسرائیل مانند ابری که زمین را می پوشاند، حمله خواهی کرد. در روزهای بازپسین تو را علیه سرزمین خود خواهم آورد تا توسط تو، ای جوج، خود را به ملت ها بشناسانم و قدوسیّت خود را به آن ها نشان دهم. ۱۷ تو همان کسی هستی که سال ها قبل دربارها سخن گفته ام وقتی که توسط خادمان خودم، انبیای اسرائیل، اعلام کردم که در آینده کسی را می فرستم تا به اسرائیل حمله کند.»

مجازات جوج

۱۸ خداوند متعال چنین می گوید: «در آن زمان وقتی جوج به جنگ اسرائیل برود، خشم من افروخته خواهد شد. ۱۹ از روی غیرت و شدّت خشم اعلام می کنم که زلزله مهیبی سرزمین اسرائیل را تکان خواهد داد. ۲۰ ماهیان دریا، مرغان هوا و حیوانات صحرا و همه حشراتی که در روی زمین می خزند و همه مردمانی که در روی زمین هستند از حضور من خواهند لرزید. کوه ها سرنگون خواهند شد و صخره ها خواهند افتاد و همه دیوارها به روی زمین فرو خواهند ریخت. ۲۱ شمشیری علیه جوج در همه کوه هایم خواهم کشید. من، خداوند متعال، چنین سخن گفته ام. شمشیر هرکس علیه برادرش خواهد بود. ۲۲ او را با بیماری و کشتار مجازات خواهم کرد. باران های سیل آسا و تگرگ، به همراه آتش و گوگرد بر او و ارتش او و بسیاری از ملت هایی که همراه او هستند، فرو خواهد بارید. ۲۳ به این ترتیب عظمت و قدوسیّت خود را به جهانیان آشکار می سازم تا بدانند که من خداوند هستم.»

نابودی جوج

خداوند متعال می گوید: «ای انسان فانی، علیه جوج نبوت کن و بگو من، خداوند متعال، می گویم: ای جوج، رهبر افسران ماشک و توبال، من بر ضد تو هستم. ۲ من تو را از راهی که می روی، برخوام گرداند و از دورترین نقطه شمال به سوی کوه های اسرائیل خواهم آورد. ۳ کمان را از دست چپ و تیر را از دست راست خواهم انداخت. ۴ تو با سپاهیان و همراهانت در کوه های اسرائیل کشته خواهی شد. اجسادتان را خوراک هر نوع مرغان شکاری و حیوانات وحشی خواهم ساخت. ۵ آن ها بر روی زمین خواهند ماند. من، خداوند متعال، چنین سخن گفته ام. ۶ بر سرزمین ماجوج و مردمان کشورهای

ساحلی که در آسودگی و امنیّت زندگی می کنند، آتش خواهم فرستاد تا بدانند که من خداوند هستم. ^۷ به این ترتیب، نام مقدّس من در بین قوم من اسرائیل معروف و مشهور خواهد شد و دیگر نخواهم گذاشت که نام قدّوس من بی حرمت گردد. آنگاه قوم های جهان خواهند دانست که من یهوه، خدای قدّوس اسرائیل هستم.»

^۸ خداوند متعال می گوید: «آن روز موعود که درباره اش سخن گفتم، فرا خواهد رسید. ^۹ مردمی که در شهرهای اسرائیل زندگی می کنند، بیرون خواهند رفت و سلاح های رها شده را برای سوخت جمع آوری خواهند کرد. ایشان با سپرها، کمان ها، پیکان ها، نیزه ها و گرزها آتشی خواهند افروخت و تا هفت سال سوخت خواهند داشت. ^{۱۰} ایشان به آوردن هیزم از صحرا و چوب از جنگل ها نیازی نخواهند داشت، زیرا آتش خود را از اسلحه ها برپا خواهند کرد؛ آن ها غارت کنندگان خود را غارت خواهند کرد.» خداوند متعال چنین سخن می گوید.

تدفین جوج

^{۱۱} خداوند گفت: «پس از آنکه همه این ها به وقوع پیوند، در اسرائیل در درّه مسافران که در شرق دریای مُرده قرار دارد، به جوج و ارتش او گورستانی خواهم داد. در آن مکان راه مسافران مسدود خواهد شد زیرا جوج و همه مردانش در آنجا مدفون خواهند گشت، و آنجا درّه ارتش جوج نامیده خواهد شد. ^{۱۲} مدّت هفت ماه طول خواهد کشید تا مردم اسرائیل همه اجساد را دفن کنند و سرزمین را دوباره پاک سازند. ^{۱۳} همه مردم اسرائیل ایشان را به خاک خواهند سپرد و در روزی که من جلال خود را آشکار کنم، ایشان افتخار خواهند یافت. خداوند متعال چنین سخن گفته است. ^{۱۴} در پایان مدّت هفت ماه، عده ای تعیین شوند تا به سراسر کشور اسرائیل بروند و اجساد کسانی را که هنوز باقی مانده اند، دفن کنند تا آنجا به کلی پاک گردد. ^{۱۵} هرگاه جستجوکنندگان، استخوان انسانی را ببینند، نشانه ای در نزد آن برافرازند تا دفن کنندگان آن را در درّه ارتش جوج دفن کنند. ^{۱۶} (در نزدیکی آنجا شهری به نام ارتش نام گذاری خواهد شد.) به این ترتیب سرزمین دوباره پاک خواهد شد.»

^{۱۷} خداوند متعال به من گفت: «ای انسان فانی، به همه پرندگان و حیوانات وحشی بگو از اطراف بیایند و از قربانی ای که برای آن ها آماده کرده ام، بخورند. جشن بزرگی در کوه های اسرائیل خواهد بود که در آن می توانند گوشت بخورند و خون بنوشند. ^{۱۸} آن ها بدن جنگ آوران را خواهند خورد و خون فرمانروایان زمین را خواهند نوشید. همه ایشان مانند قوچ ها، برّه ها، بُزها و گاوهای نر پروار کشته خواهند شد. ^{۱۹} در

جشن قربانی که من برای آن‌ها آماده کرده‌ام، آن قدر چربی خواهند خورد تا سیر شوند و آن قدر خون خواهند نوشید تا مست گردند. ۲۰ در سفرهٔ من از اسب‌ها و سواران و سربازان و جنگ‌جویان خواهند خورد و سیر خواهند شد.» خداوند متعال چنین سخن می‌گوید.

بازگشت قوم اسرائیل

۲۱ خداوند می‌گوید: «من جلال خود را در میان ملل نمایان خواهم کرد و ایشان داوری مرا و دست مرا علیه ایشان خواهند دید. ۲۲ از آن به بعد، قوم اسرائیل خواهند دانست که من، یهوه، خدای ایشان هستم. ۲۳ ملت‌ها خواهند دانست که قوم اسرائیل به سبب گناه خودشان به اسارت رفتند، زیرا به من خیانت کردند. بنابراین من روی خود را از ایشان پوشاندم و ایشان را به دست دشمنانشان سپردم و همهٔ ایشان با شمشیر کشته شدند. ۲۴ مطابق ناپاکی‌ها و کجروی‌هایشان با ایشان رفتار کردم و چهرهٔ خود را از ایشان پنهان کردم.»

۲۵ بنابراین خداوند متعال می‌گوید: «اکنون خاندان یعقوب را کامروا خواهم کرد و به‌خاطر نام مقدس خودم، به همهٔ قوم اسرائیل رحم خواهم کرد. ۲۶ هنگامی که در سرزمین خود در امنیت زندگی کنند و کسی نباشد که از او بترسند، آنگاه شرم و خیانتی را که به من ورزیده بودند، فراموش خواهند کرد. ۲۷ قوم خود را از همهٔ کشورهای که آن‌ها در میان دشمنانشان زندگی می‌کنند، باز خواهم گردانید و از این طریق قدّوسیت خود را در میان ملل بسیاری آشکار خواهم ساخت. ۲۸ آنگاه قوم من خواهند دانست که من، یهوه، خدای ایشان هستم. آن‌ها این را خواهند دانست، زیرا من آن‌ها را به اسارت فرستادم و اکنون ایشان را گردآورده‌ام و به سرزمین خودشان بازگرداندم و حتی یک نفر از آنان را پشت سر نگذاشتم.» ۲۹ یهوه، خدا می‌گوید: «من روح خود را بر آن‌ها خواهم ریخت و دیگر از آن‌ها روی برنخواهم گرداند.»

رؤیای معبد آینده (حزقیال ۴۰: ۱-۴۸: ۳۵)

حزقیال به اورشلیم برده می‌شود

در سال بیست و پنجم تبعید ما، یعنی چهارده سال پس از تسخیر اورشلیم، در روز دهم سال نو، در آن روز من حضور پُر توان خداوند را حس کردم و او مرا با خود برد. ۲ خداوند در رؤیا مرا به سرزمین اسرائیل برد و مرا بر کوه بلندی قرار داد. در جنوب، ساختمان‌هایی بودند که شبیه شهر به نظر می‌رسیدند. ۳ او مرا نزدیک‌تر

برد، و من مردی را دیدم که مانند برنز می درخشید. او ریسمانی نحی و چوبی برای اندازه گیری در دست داشت و در برابر دروازه ایستاده بود. آن مرد به من گفت: «ای انسان فانی، از نزدیک ببین و بادقت گوش فراده و ذهن خود را بر آنچه که به تو نشان می دهم، متمرکز کن! زیرا تو به اینجا آورده شده ای که این ها را به تو نشان بدهم تا قوم اسرائیل را از هرچه به تو نشان می دهم، آگاه سازی.»

دروازه شرقی

آنجا دیواری در دور معبد بزرگ بود. آن مرد دیوار معبد بزرگ را با چوبی که سه متر طول داشت اندازه گرفت؛ پهنای ارتفاع دیوار هرکدام سه متر بود. آنگاه به دروازه شرقی رفت و از پله هایش بالا رفت و عرض دروازه را اندازه گرفت و آن نیز سه متر بود. در پشت آن، راهرویی بود که در هر طرف آن سه اتاق برای نگهبانان بود. اتاق ها مربع بودند و هر ضلع آن ها سه متر بود و ضخامت دیوار بین آن ها دو متر و نیم بود. پشت اتاق های نگهبانی راهرویی به طول سه متر وجود داشت که به اتاق ورودی که روبه روی معبد بزرگ قرار داشت، وصل می شد. ۸-۹ و این اتاق را که نزدیک ترین قسمت به معبد بزرگ بود، اندازه گرفت و طول آن چهار متر بود و ضخامت دیوارهای آن در قسمت پشت یک متر و نیم بود. ۱۰ اتاق های نگهبانان در دو طرف راهرو هم اندازه بودند و پهنای دیوارهای بین آن ها یکی بود.

۱۱ سپس آن مرد عرض راهرویی را که نزدیک دروازه بود اندازه گرفت. روی هم رفته شش و نیم متر بود و عرض دروازه پنج متر بود. ۱۲ در برابر هریک از اتاق های نگهبانان، دیوار کوتاهی به ارتفاع نیم متر و عرض نیم متر وجود داشت. هر اتاق سه متر مربع مساحت داشت. ۱۳ آنگاه او فاصله دیوار بین دیوار پشتی یک اتاق را تا دیوار پشتی اتاق روبه روی آن اندازه گرفت و فاصله آن ها یازده و نیم متر بود. ۱۴ سپس اتاقی را که به حیاط منتهی می شد اندازه گرفت، که ده متر بود. ۱۵ فاصله دروازه از خارج دیوار تا آخرین اتاق بیست و پنج متر بود. ۱۶ پنجره های کوچکی در دیوارهای خارجی اتاق ها و راهرو وجود داشت. بر روی دیوارهای داخلی راهرو، درخت های نخل کنده کاری شده بود.

حیاط بیرونی

۱۷ آن مرد، مرا از دروازه به درون حیاط برد. آنجا سی اتاق در کنار دیوار ساخته بودند و در جلوی آن ها محوطه ای سنگ فرش شده قرار داشت ۱۸ که تا جلوی حیاط ادامه داشت. سطح حیاط بیرون پایین تر از حیاط درونی بود.

۱۹ در سطح بالاتر دروازه‌ای وجود داشت که به طرف حیاط درونی باز می‌شد. آن مرد فاصله دو دروازه را اندازه گرفت و این فاصله پنجاه متر بود.

دروازه شمالی

۲۰ آنگاه آن مرد دروازه شمالی را که به طرف حیاط باز می‌شد اندازه گرفت. ۲۱ در آنجا سه اتاق نگهبانی در دو طرف دروازه قرار داشت. اندازه این اتاق‌ها به اندازه اتاق‌های دروازه شرقی بود. طول دروازه بیست و پنج متر و عرض آن دوازده و نیم متر بود. ۲۲ اتاق ورودی، پنجره‌ها و نخل‌های کنده کاری شده‌ای مانند دروازه شرقی داشت. این اتاق با هفت پله به حیاط وصل می‌شد. ۲۳ روبه‌روی دروازه شمالی در آن سوی حیاط، دروازه‌ای بود که به طرف حیاط باز می‌شد، درست مانند دروازه‌ای که در شرق وجود داشت. آن مرد فاصله این دو دروازه را اندازه گرفت و فاصله آن‌ها پنجاه متر بود.

دروازه جنوبی

۲۴ آنگاه آن مرد مرا به سوی جنوب برد و ما در آنجا دروازه دیگری را دیدیم. او فاصله دیوارهای داخلی و اتاق ورودی را اندازه گرفت که مانند دروازه‌های دیگر بود. ۲۵ اتاق‌های این دروازه پنجره‌هایی مانند دروازه‌های دیگر داشت. طول این دروازه بیست و پنج متر و عرض آن دوازده و نیم متر بود. ۲۶ این دروازه هفت پله به طرف خارج داشت و در اتاق ورودی آن به طرف حیاط باز می‌شد و بر دیوارهای راهروها درخت‌های نخل کنده کاری شده بود. ۲۷ اینجا نیز دروازه‌ای به طرف حیاط بود. آن مرد فاصله آن را اندازه گرفت؛ فاصله دو دروازه پنجاه متر بود.

دروازه داخلی جنوبی

۲۸ آن مرد مرا به دروازه جنوبی حیاط درونی برد. او دروازه را اندازه گرفت که هم اندازه دروازه‌های دیوارهای بیرونی بود. ۲۹-۳۰ اتاق‌های نگهبانان، اتاق ورودی و دیوارهای داخلی آن مشابه و هم اندازه دروازه‌های دیگر بود. همچنین در راهروی آن پنجره‌هایی بود. طول آن بیست و پنج متر و عرض آن دوازده و نیم متر بود. ۳۱ اتاق ورودی آن به طرف حیاط بیرونی بود. در روی دیوارهای راهروی آن، درخت‌های نخل کنده کاری شده بود. این دروازه هشت پله داشت.

دروازه شرقی حیاط درونی

۳۲ آن مرد، مرا از طرف دروازه شرقی به حیاط درونی برد. آنجا را اندازه‌گیری کرد و هم اندازه دروازه‌های دیگر بود. ۳۳ اتاق نگهبانان، اتاق

ورودی و دیوارهای درونی آن مشابه و هم‌اندازه دروازه‌های دیگر بود. در راهرو، اتاق‌ها و اتاق‌های ورودی، پنجره‌هایی بود که طول آن بیست و پنج متر و عرض آن دوازده و نیم متر بود. ۳۴ اتاق ورودی به‌طرف حیاط بیرونی بود. بر روی دیوارهای راهرو، درخت‌های نخل کنده‌کاری شده بود. هشت پله دروازه را به حیاط بیرونی وصل می‌کرد.

دروازه شمالی حیاط درونی

۳۵ سپس آن مرد، مرا به دروازه شمالی برد. آنجا را اندازه‌گیری کرد و آنجا مشابه و هم‌اندازه دروازه‌های دیگر بود. ۳۶ مانند بقیه، اتاق نگهبانان، دیوارهای تزئین شده و اتاق ورودی پنجره‌هایی داشت که طول آن بیست و پنج متر و عرض آن دوازده و نیم متر بود. ۳۷ اتاق ورودی به‌طرف حیاط بیرون بود. بر روی دیوارها درختان نخل کنده‌کاری شده بود. هشت پله حیاط بیرونی را به این دروازه وصل می‌کرد.

اتاق‌های ویژه قربانی

۳۸ در حیاط بیرونی اتاقی بود که به‌وسیله دری به اتاق ورودی دروازه شمالی متصل می‌شد و در آنجا لاشه قربانی سوختنی را می‌شستند. ۳۹ در اتاق ورودی، چهار میز بود، دو میز در هر طرف اتاق. بر روی این میزها، حیوانات را برای قربانی سوختنی، قربانی گناه و قربانی جبران خطا ذبح می‌کردند. ۴۰ در خارج اتاق ورودی دروازه شمالی چهار میز بود، دو میز در هر طرف. ۴۱ روی هم رفته هشت عدد میز بود که روی آن‌ها حیوانات را ذبح می‌کردند. چهار میز در داخل اتاق و چهار میز در حیاط بود. ۴۲ چهار میزی که در داخل بود و برای آماده کردن قربانی سوختنی استفاده می‌شد، از سنگ تراشیده شده بودند. طول و عرض این میزها هفتاد و پنج سانتیمتر و ارتفاع آن‌ها نیم متر بود. تمام لوازمی که برای ذبح کردن قربانی استفاده می‌شد، بر روی این میزها قرار می‌گرفت. ۴۳ لاشه قربانی روی این میزها قرار می‌گرفت. دور تا دور اتاق چنگک‌هایی به طول تقریبی هشت سانتیمتر نصب شده بود.

۴۴ آنگاه او مرا به حیاط درونی آورد. آنجا دو اتاق بود که به‌طرف حیاط درونی باز می‌شدند، یکی به‌طرف جنوب که در کنار دروازه شمالی بود و اتاق دیگر به‌طرف شمال که در کنار دروازه جنوبی بود. ۴۵ آنگاه آن مرد به من گفت اتاقی که به‌طرف جنوب است برای کاهنانی است که در معبد بزرگ خدمت می‌کنند ۴۶ و اتاقی که به‌طرف شمال است برای کاهنانی است که مسئول قربانگاه هستند. این کاهنان از نسل صادق هستند. ایشان تنها کسانی از طایفه لاوی هستند که اجازه دارند به حضور خداوند وارد شده او را خدمت کنند.

حیات درونی و ساختمان معبد بزرگ

۴۷ آن مرد، حیات درونی را اندازه گرفت، مساحت آن پنجاه متر مربع بود. معبد بزرگ در غرب آن بود و قربانگاه روبه‌روی آن قرار داشت. ۴۸ سپس او مرا به اتاق ورودی معبد بزرگ برد و در ورودی را اندازه گرفت. حدود دو و نیم متر بود و عرض راهرو هفت متر و قطر دیوارهای دوطرف هرکدام یک و نیم متر بود. ۴۹ طول اتاق ورودی ده متر و عرض آن شش متر بود. این اتاق توسط ده پله به حیات راه داشت. در دو طرف در ورودی دو ستون قرار داشت.

سپس آن مرد مرا به اتاق مرکزی یعنی مکان مقدس برد. او چهارچوب راهرو را اندازه گرفت و عرض آن سه متر بود. ۵۰ و طول آن پنج متر بود و ضخامت دیوارها در هر طرف دو متر و نیم بود. او اتاق را اندازه گرفت؛ درازای آن بیست متر و پهنای آن ده متر بود. ۵۱ آنگاه او به اتاق اندرونی رفت. راهروی آن را اندازه گرفت؛ عرض آن یک متر و طول آن سه متر بود و قطر دیوارها در هر طرف سه و نیم متر بود. ۵۲ سپس اتاق را اندازه گرفت؛ مساحت آن ده متر مربع بود. این اتاق پشت اتاق مرکزی قرار داشت. آنگاه به من گفت: «این مقدس‌ترین مکان است.»

اتاق‌هایی که در کنار دیوار معبد بزرگ ساخته شده بودند

۵۳ آن مرد، قطر دیوار داخلی معبد بزرگ را اندازه گرفت که سه متر بود. در کنار این دیوار در سراسر معبد بزرگ اتاق‌های کوچکی به پهنای دو متر وجود داشت. ۵۴ این اتاق‌ها در سه طبقه بودند که در هر طبقه سی اتاق بود. دیوارهای خارجی هر طبقه از طبقه زیرین نازک‌تر بود و وزن هر طبقه بر روی دیوار زیرین بود. ۵۵ دیوار معبد بزرگ از بیرون از پایین تا بالا، هم‌قطر به نظر می‌رسید. دو راه پله عریض ساخته بودند تا بتوان از طبقه زیرین به طبقه میانی و از آنجا به طبقه بالایی رفت. ۵۶-۵۸ ضخامت این دیوارهای خارجی دو و نیم متر بود. یک در از طرف شمال معبد بزرگ و یک در از طرف جنوب آن به این اتاق‌ها باز می‌شد. همچنین ایوانی دیدم که دور تا دور معبد بزرگ بود و عرض آن دو و نیم متر و ارتفاع آن سه متر بود و هم‌سطح پایه اتاق‌های کنار دیوار بود. بین ایوان‌ها و ساختمانی که کاهنان از آن استفاده می‌کردند، محوطه‌ای باز به درازای ده متر در امتداد معبد بزرگ وجود داشت.

ساختمان غربی

۱۲ در انتهای محوطه باز در غرب معبد بزرگ ساختمانی به پهنای سی و پنج متر و درازای چهل و پنج متر وجود داشت، دیوارهایش دو و نیم متر ضخامت داشتند.

اندازه کل ساختمان معبد بزرگ

۱۳ آنگاه آن مرد، پیرامون معبد بزرگ را اندازه گرفت. درازای آن پنجاه متر بود. و از پشت معبد بزرگ به طرف محوطه باز و تا غرب ساختمان نیز پنجاه متر بود. ۱۴ اندازه جلوی معبد بزرگ به اضافه فضای خالی دو طرف آن نیز پنجاه متر بود. ۱۵ او طول ساختمان را به طرف غرب به اضافه تالارهایی که در دو طرف آن بودند را اندازه گرفت که پنجاه متر بود.

جزئیات ساختمان معبد بزرگ

اتاق ورودی معبد بزرگ، مکان مقدس و مقدس ترین مکان ۱۶ همه از زمین تا پنجره ها روکش چوبی داشتند و پنجره ها قابل پوشاندن بودند. ۱۷ دیوارهای داخلی معبد بزرگ تا بالای درها با کنده کاری ۱۸ نقش فرشتگان نگهبان و درخت خرما پوشانده شده بودند. بین هر دو فرشته نگهبان، یک درخت بود و فرشتگان نگهبان دو چهره داشتند. ۱۹ یکی از دو چهره شبیه انسان بود و به طرف نخل نگاه می کرد. دیگری به شکل شیر و به جهت دیگر می نگریست. ۲۰ دیوارهای معبد بزرگ از زمین تا بالای درها به این گونه تزئین شده بودند. ۲۱ چهارچوب درهای مکان مقدس مربع بودند.

قربانگاه چوبی

۲۲ آنجا در برابر مقدس ترین مکان چیزی شبیه قربانگاه چوبی به ارتفاع یک و نیم متر و مساحت یک متر مربع بود. گوشه ها، پایه ها و کناره های آن چوبی بودند. آن مرد به من گفت: «این میزی است که در حضور خدا می باشد.»

درها

۲۳ آنجا در انتهای راهرو، دری برای مکان مقدس و در دیگری برای مقدس ترین مکان وجود داشت ۲۴ این درها دو لنگه داشتند و از وسط باز می شدند. ۲۵ بر روی درها و دیوارهای مکان مقدس تصاویر فرشتگان نگهبان و درخت خرما نقش بسته بود. همچنین یک سایبان چوبی در

جلوی در اتاق ورودی وجود داشت. ۲۶ در کنار این اتاق، پنجره‌هایی بود و روی دیوارهای آن درخت خرما کنده کاری شده بود.

اتاق‌های کاهنان

۴۲

آنگاه آن مرد، مرا به حیاط بیرونی و به ساختمانی که در شمال معبد بزرگ در نزدیکی ساختمانی که در غرب آن بود، برد. ۲ درازای ساختمانی که در شمال قرار داشت پنجاه متر و پهنای آن بیست و پنج متر بود. ۳ یک طرف این ساختمان رو به فضایی به درازای ده متر در امتداد معبد بزرگ و طرف دیگرش رو به سنگ‌فرش حیاط بیرونی بود. این ساختمان سه طبقه داشت و هر طبقه از طبقه پایین عقب‌تر بود. ۴ در قسمت شمال این ساختمان راهرویی بود به پهنای پنج متر و درازای پنجاه متر و درهای ورودی به طرف شمال باز می‌شدند. ۵ اتاق‌های طبقه بالایی کم‌عرض‌تر از اتاق‌های طبقه میانی و پایینی بودند، زیرا آن‌ها عقب‌تر ساخته شده بودند. ۶ اتاق‌های این ساختمان در هر سه طبقه ستون نداشتند. ۷-۸ در هر طبقه زیرین، دیواری به درازای بیست و پنج متر وجود داشت که نصف طول ساختمان بود و در بیست و پنج متر دیگر، اتاق‌هایی وجود داشت. در طبقه بالا اتاق‌هایی به اندازه طول کل ساختمان وجود داشت. ۹-۱۰ در زیر این اتاق‌ها در قسمت شرقی ساختمان، آنجا که دیوار حیاط شروع می‌شد، دروازه‌ای برای ورود به حیاط وجود داشت.

در قسمت جنوبی، ساختمان مشابهی نه چندان دور از ساختمانی که در غرب معبد بزرگ بود، وجود داشت. ۱۱ در جلوی اتاق‌ها راهرویی که از نظر طراحی و اندازه و در ورودی مشابه ساختمان شمالی بود، وجود داشت. ۱۲ آنجا در زیر اتاق‌ها، در قسمت جنوبی ساختمان، در انتهای دیوار شرقی، دری بود.

۱۳ آن مرد به من گفت: «هردوی این ساختمان‌ها مقدس هستند. در آنجا کاهنانی که به حضور خداوند وارد می‌شوند، مقدس‌ترین هدایا را می‌خورند و هدایای آردی، قربانی‌های گناه و قربانی‌های جبران خطا را در آنجا می‌گذرانند، زیرا این اتاق‌ها مقدس می‌باشند. ۱۴ هنگامی که کاهنان در معبد بزرگ بودند و می‌خواستند به حیاط بیرونی بروند، باید لباس‌های مقدسی را که با آن خدا را خدمت می‌کردند، در این اتاق‌ها بگذارند و باید قبل از این که به آنجایی که مردم گرد آمده‌اند بروند، لباس‌های دیگری بپوشند.»

اندازه قسمت بیرونی معبد بزرگ

۱۵ هنگامی که آن مرد، اندازه گیری داخل معبد بزرگ را به پایان رساند، مرا به دروازه شرقی برد و قسمت بیرونی معبد بزرگ را اندازه گرفت. ۱۶ ضلع شرقی را با چوب اندازه گیری، اندازه گرفت و دویست و پنجاه متر بود. ۱۷-۱۹ آنگاه او ضلع شمالی، جنوبی و غربی را اندازه گرفت. هریک دویست و پنجاه متر بود. ۲۰ پس دیوارها یک مربع به ضلع دویست و پنجاه متر را احاطه کرده بودند. این دیوارها آنچه را که مقدس بود، از آنچه غیر مقدس بود، جدا می کردند.

جلال خداوند به معبد بزرگ بازمی گردد

سپس آن مرد مرا به دروازه ای که به طرف شرق بود، برد. ۲ در آنجا دیدم که شکوه خدای اسرائیل از شرق می آید. آواز او چون آب های خروشان بود و زمین از شکوه او درخشان شد. ۳ این رؤیا شبیه رؤیایی بود که وقتی خدا برای نابودی اسرائیل آمده بود، دیده بودم و مانند رؤیایی که در کنار رود خابور دیده بودم. آنگاه با صورت به خاک افتادم. ۴ شکوه الهی از دروازه شرقی وارد معبد بزرگ شد. ۵ روح خداوند مرا برداشت و به حیاط درونی برد. در آنجا دیدم جلال خداوند، معبد بزرگ را پُر کرده است. ۶ در حالی که آن مرد در کنار من ایستاده بود، صدای کسی را شنیدم که از درون معبد بزرگ با من سخن می گفت. ۷ او به من گفت: «ای انسان فانی، اینجا جایگاه تخت من است. من در اینجا در میان قوم اسرائیل خواهم بود و ایشان را تا ابد فرمانروایی خواهم کرد. دیگر نه قوم اسرائیل و نه پادشاهان ایشان با پرستش خدایان دیگر و یا دفن اجساد پادشاهان خود، نام قدّوس مرا بی حرمت خواهند کرد. ۸ پادشاهان، چهارچوب و آستانه خود را در کنار چهارچوب و آستانه معبد بزرگ من ساختند و فقط دیواری بین آن ها بود. ایشان نام مقدّس مرا با کارهای پلید خود بی آبرو ساختند، بنابراین در خشم خود، ایشان را نابود کردم. ۹ اکنون باید از پرستش خدایان دیگر خودداری کنند و اجساد پادشاهان خود را از آنجا ببرند. اگر چنین کنند، من همواره در میان ایشان زندگی خواهم کرد.»

۱۰ خداوند این چنین ادامه داد: «ای انسان فانی، درباره معبد بزرگ به مردم اسرائیل بگو و بگذار نقشه آن را مطالعه کنند و از کردار زشت خود شرمسار گردند. ۱۱ هنگامی که از کردار خود شرمسار شدند، نقشه معبد بزرگ، طرح آن، درهای ورودی و خروجی، شکل آن، ترتیب همه چیز و تمام دستورات و آیین ها را برای ایشان توضیح بده. همه این نکات را بنویس تا همه چیز را ببینند و ترتیب آن را بدانند و همه دستورات را

انجام دهند. ^{۱۲} این مقررات معبدِ بزرگ است: تمامی زمین که پیرامون معبدِ بزرگ بر فراز کوه است، مقدّس می باشد.

قربانگاه

^{۱۳} اندازه‌های قربانگاه با استفاده از واحد اندازه‌گیری مشابه معبدِ بزرگ چنین بود. پیرامون قربانگاه ناودانی به پهنای نیم متر و عمق نیم متر و لبه‌ای به ارتفاع بیست و پنج سانتیمتر وجود داشت. ^{۱۴} پایین‌ترین قسمت قربانگاه تا بالای پایه آن یک متر بود. قسمت دیگر نیم متر از لبه عقب‌تر ساخته شده و ارتفاع آن دو متر بود و قسمت بعدی نیز نیم متر عقب‌تر ساخته شده بود. ^{۱۵} ارتفاع آتشدان قربانگاه دو متر بود که چهار شاخ از آن برآمده بودند. ^{۱۶} بالای قربانگاه، آتشدانی مربع به ضلع‌های شش متر وجود داشت. ^{۱۷} قسمت میانی آن نیز مربعی به ضلع هفت متر بود که لبه‌اش بیست و پنج سانتیمتر بود و عرض ناودان پیرامونش نیم متر بود. پله‌های قربانگاه در سمت شرق قرار داشت.

تقدیس قربانگاه

^{۱۸} آنگاه خداوند متعال به من گفت: «ای انسان فانی، گوش کن که من به تو چه می گویم. وقتی قربانگاه ساخته شد، با سوزاندن قربانی بر آن، آن را به من وقف نما. ^{۱۹} کاهنان طایفه لاوی از نسل صادوق تنها کسانی هستند که می‌توانند به حضور من بیایند و مرا خدمت کنند. من، یهوه، خدا چنین امر می‌کنم. تو گوساله‌ای برای گناه به ایشان خواهی داد. ^{۲۰} مقداری از خون گوساله را به چهار شاخ بالایی و گوشه‌های قسمت میانی و پیرامون لبه‌های آن پاش، به این گونه قربانگاه را پاک و تقدیس خواهی کرد. ^{۲۱} گوساله‌ای را که برای قربانی گناه تقدیم شده، به محل معینی خارج از معبدِ بزرگ ببر و بسوزان. ^{۲۲} روز بعد یک بُزِ نر بدون عیب را برای قربانی گناه تقدیم کن. قربانگاه را همان‌طور که با خون گوساله انجام دادی، با خون بُز پاک کن. ^{۲۳} بعد از پایان این کار، یک گوساله و یک قوچ بی‌عیب بگیر ^{۲۴} و برای من بیاور. کاهنان به آن‌ها نمک پاشند و آن‌ها را به‌عنوان قربانی سوختنی به من تقدیم کنند. ^{۲۵} هر روز به مدّت یک هفته، یک بُز و یک گوساله و یک قوچ را برای گناه قربانی کن. آن‌ها باید بدون عیب باشند. ^{۲۶} به مدّت هفت روز، کاهنان باید قربانگاه را تقدیس کنند تا آماده شود. ^{۲۷} در پایان هفته، کاهنان باید قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های مشارکت و سلامتی را که مردم می‌آورند، بر قربانگاه تقدیم کنند. آنگاه من از همه شما خشنود خواهم شد.» خداوند متعال چنین سخن می‌گوید.

دروازه بسته

۴۴

آنگاه او مرا به دروازه شرقی حیاط بیرونی معبد بزرگ رهبری کرد. دروازه بسته بود. ^۲ خداوند به من گفت: «این دروازه بسته خواهد ماند و هرگز باز نخواهد شد. هیچ کس از آن وارد نخواهد شد، زیرا یهوه، خدای اسرائیل از آن وارد شده، بنابراین بسته خواهد ماند. ^۳ تنها پادشاه می تواند به آنجا برای خوردن غذای مقدس در حضور من برود. او باید برای داخل و خارج شدن در آستانه دروازه از در انتهای اتاق ورودی استفاده کند.»

مقررات پذیرش به معبد بزرگ

^۴ آنگاه آن مرد مرا از دروازه شمالی به روبه روی معبد بزرگ آورد. چون به آن سو نگاه کردم، دیدم که معبد بزرگ خداوند از نور درخشان حضور خدا پُر شده است. با صورت خود را به خاک انداختم. ^۵ خداوند به من گفت: «ای انسان فانی، به آنچه که می بینی و می شنوی توجه کن! من به تو مقررات و آیین های معبد بزرگ را می گویم. دقت کن که چه کسانی می توانند به معبد بزرگ وارد شوند و چه کسانی اجازه ندارند. ^۶ «به مردم سرکش اسرائیل بگو که من، خداوند متعال، دیگر کارهای پلیدی را که تاکنون انجام داده اند، تحمّل نخواهم کرد. ^۷ ایشان با آوردن بیگانگان نامختون به معبد بزرگ در زمان تقدیم قربانی چربی و خون به من، آنجا را آلوده کرده اند. قوم من با کردارهای پلید خود پیمان مرا شکسته اند. ^۸ آن ها انجام مراسم مقدس در معبد بزرگ را به عهده نگرفته اند، بلکه درعوض، بیگانگان را مأمور آن کرده اند. ^۹ «من، خداوند متعال، اعلام می کنم که هیچ بیگانه نامختونی، چه در جسم چه در قلب، اجازه داخل شدن به معبد مرا ندارد.»

لاویان صلاحیت کهنات را ندارند

^{۱۰} خداوند به من گفت: «من لاویانی را که همراه دیگر مردم اسرائیل مرا ترک کردند تا بُت پرستی کنند، مجازات می کنم. ^{۱۱} ایشان می توانند مسئول دروازه ها و انجام خدمات در معبد بزرگ باشند و می توانند حیواناتی را که مردم برای قربانی سوختنی می آورند ذبح کنند و باید برای خدمت مردم آماده باشند. ^{۱۲} ولی چون با انجام مراسم بُت پرستی برای مردم اسرائیل ایشان را به گناه کشاندند، من، خداوند متعال، سوگند می خورم که ایشان را مجازات کنم. ^{۱۳} ایشان نباید به من نزدیک شوند و مرا در مقام کاهن خدمت کنند و به هدایای مقدس و اشیایی که مقدس هستند، نزدیک نشوند، بلکه آن ها باید شرمساری خود را

تحمل کنند و به سزای کردارهای پلید خود برسند.^{۱۴} با این وجود، ایشان را برای سرپرستی معبد بزرگ و انجام کارهای آن و کارهای لازمی که باید انجام شوند، می گمارم.»

کاهنان

^{۱۵} یهوه خدا می گوید: «اما لاویان کاهن که از خاندان صادوق هستند، هنگامی که بقیه قوم اسرائیل از من روی گرداندند، مرا با وفاداری در معبد بزرگ خدمت کردند. بنابراین اکنون ایشان کسانی هستند که مرا خدمت خواهند کرد و در حضور من قربانی چربی و خون را تقدیم خواهند نمود.^{۱۶} فقط ایشان وارد معبد بزرگ خواهند شد و در قربانگاه خدمت خواهند کرد و مراسم نیایش را انجام خواهند داد.^{۱۷} هنگامی که وارد دروازه حیاط درونی می شوند، باید لباس کتانی به تن کنند و در هنگام خدمت در حیاط درونی یا معبد بزرگ نباید لباس پشمی به تن داشته باشند.^{۱۸} برای این که عرق نکنند، باید *دستار و زیرلباسی نخی بدون کمر بند بپوشند.^{۱۹} پیش از این که ایشان به حیاط بیرونی، آنجا که مردم هستند بروند، نخست باید لباس های کار خود را از تن درآورده و در اتاق های مقدس بگذارند. ایشان باید جامه دیگری به تن کنند تا لباس های مقدس ایشان به مردم صدمه ای نزنند.

^{۲۰} «کاهنان نباید موی سر خود را بتراشند و یا موی بلند داشته باشند، بلکه باید آن را کوتاه نگه دارند.^{۲۱} کاهنان نباید پیش از رفتن به حیاط داخلی شراب بنوشند.^{۲۲} هیچ کاهنی نباید با زن بیوه و مطلقه ای ازدواج کند، بلکه باید با دختر باکره ای از قوم اسرائیل یا با بیوه کاهن دیگری ازدواج کند.

^{۲۳} «کاهنان باید به قوم من فرق بین مقدس و غیرمقدس و فرق بین پاکی و ناپاکی را بیاموزند.^{۲۴} هنگامی که منازعه ای پیش می آید، کاهنان باید به عنوان قاضی عمل کرده مطابق قوانین من داوری و قضاوت نمایند. ایشان باید جشن های مرا مطابق احکام و آیین های من برگزار کنند و روز *سبت مرا مقدس نگه دارند.

^{۲۵} «کاهن نباید با لمس جسد ناپاک گردد، مگر این که جنازه پدرش، مادرش، خواهری که شوهر نکرده و یا برادرش باشد.^{۲۶} پس از این که دوباره پاک شد، باید هفت روز صبر کند^{۲۷} و سپس وارد حیاط درونی معبد بزرگ شود و برای پاکی خود قربانی تقدیم کند تا دوباره بتواند در معبد بزرگ خدمت کند.» خداوند متعال چنین سخن می گوید.

^{۲۸} «مقام کهنات، میراثی است که من به کاهنان داده ام. ایشان نباید در سرزمین اسرائیل ملکی داشته باشند؛ من دارایی ایشان هستم.^{۲۹} هدایای

غله، قربانی گناه و جبران خطا خوراک کاهنان خواهد بود و آنچه که قوم اسرائیل برای من می آورند، از آن کاهنان خواهد بود.^{۳۰} بهترین نوبر محصولات و هرچه به من تقدیم می شود، به کاهنان تعلق دارد. هرگاه مردم نان می پزند، اولین نان را باید به عنوان هدیه به کاهنان بدهند تا برکت من برخانه های ایشان باشد.^{۳۱} کاهنان نباید هیچ پرنده یا حیوانی را که با مرگ طبیعی مُرده باشد و یا به وسیله حیوانی دیگر کشته شده باشد، بخورند.»

ناحیه □ مقدس خداوند

۴۵

هنگامی که زمین ها را به عنوان میراث بین طایفه های اسرائیل تقسیم می کنید، یک قسمت باید به عنوان ناحیه مقدس برای خداوند باشد. درازای آن دوازده و نیم کیلومتر و پهنای آن ده کیلومتر باشد. تمام این زمین مقدس خواهد بود.^۲ در این ناحیه مربعی به ضلع دویست و پنجاه متر برای معبد بزرگ و در اطراف این مربع، فضایی باز به پهنای بیست و پنج متر خواهد بود.^۳ نیمی از این ناحیه مقدس قسمتی به درازای دوازده و نیم کیلومتر و پهنای پنج کیلومتر معبد بزرگ را دربر خواهد گرفت و مقدس ترین مکان خواهد بود.^۴ این قسمت مقدس سرزمین خواهد بود و برای کاهنانی که خداوند را در معبد بزرگ خدمت می کنند، در نظر گرفته شده است. در این زمین خانه های ایشان و معبد بزرگ خواهد بود.^۵ نیم دیگر این زمین به لایوانی که در معبد بزرگ کار می کنند، تعلق دارد. در آنجا شهرهایی برای سکونت ایشان خواهد بود.^۶ در کنار ناحیه مقدس، قسمتی به درازای شانزده کیلومتر و پهنای تقریباً سه کیلومتر برای سکونت مردم دیگر اسرائیل خواهد بود.

زمین برای فرمانروا

^۷ همچنین زمینی برای فرمانروای سرزمین در نظر گرفته شود. از مرز غربی ناحیه مقدس به طرف غرب تا دریای مدیترانه و از مشرق تا مرز شرقی و درازای آن به اندازه درازای سرزمین یکی از طایفه های قوم اسرائیل باشد. این قسمت، سهم فرمانروای سرزمین اسرائیل است تا دیگر مردم را سرکوب نکند و بگذارد تا بقیه زمین ها به طایفه های اسرائیل متعلق باشد.

قوانین برای فرمانروا

^۹ خداوند متعال می گوید: «ای زمامداران اسرائیل، شما مدت ها است که گناه ورزیده اید! از خشونت و سرکوب مردم دست بردارید. آنچه را درست و عادلانه است، انجام دهید. شما هرگز نباید مردم مرا از زمین خود بیرون کنید.» خداوند متعال چنین سخن می گوید.

۱۰ «همه باید از وزنه و اندازه‌های دقیق استفاده کنید.

۱۱ «ایفه که پیمانهٔ مواد خشک و بت که پیمانهٔ مایعات است، به یک اندازه باشد. حویر واحد اندازه‌گیری است. پس اندازه‌ها به این ترتیب باشد:

«یک حویر مساوی ده ایفه مساوی ده بت

۱۲ «واحدهای اندازه‌گیری از این قرار می‌باشند:

بیست گراه مساوی یک *سکه نقره،

و شصت سکه نقره مساوی یک منّا می‌باشد.

۱۳-۱۵ «مقدار هدایایی که تقدیم می‌کنید به این ترتیب باشد:

یک شصتم محصول جو و گندمی را که برداشت می‌کنید.

یک صدم روغن زیتونی که از درختان زیتون به دست می‌آورید.

از هر دویست گوسفند، یک گوسفند از چراگاه‌های اسرائیل.

«این‌ها هدایای غله و قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های مشارکت و سلامتی هستند که مردم اسرائیل باید برای کفارهٔ گناهان خود بیاورند.» خداوند متعال چنین سخن می‌گوید.

۱۶ «همهٔ مردم اسرائیل باید هدایای خود را به فرمانروای اسرائیل بدهند.

۱۷ این مسئولیت او خواهد بود که قربانی‌های سوختنی، هدایای غله و هدیهٔ نوشیدنی را برای همهٔ قوم اسرائیل در جشن‌های ماه نو و *سبت و دیگر جشن‌ها فراهم آورد. او باید هدایای قربانی گناه، هدایای غله، قربانی سوختنی و قربانی‌های مشارکت و سلامتی را برای کفارهٔ گناهان قوم اسرائیل تهیه کند.»

جشن‌ها

(خروج ۱:۱۲-۲۰؛ لاویان ۲۳:۳۳-۴۳)

۱۸ خداوند متعال می‌گوید: «در نخستین روز نخستین ماه سال،

باید گاو نر بی‌عیبی را برای پاکسازی معبد بزرگ قربانی کنید. ۱۹ کاهن مقداری از خون قربانی گناه را بردارد و بر معبد بزرگ و به چهار شاخ قربانگاه و بر پایه‌های دروازه‌های ورودی حیاط پاشد. ۲۰ در روز هفتم ماه نیز برای هر کس که ناخواسته یا از روی نادانی گناه کرده باشد، همین کار را انجام دهید، بدین سان معبد بزرگ را پاک نگاه می‌دارید. ۲۱ «در چهاردهمین روز نخستین ماه، عید *فصح را آغاز خواهید کرد.

به مدت هفت روز همه نان بدون خمیرمایه خواهند خورد. ۲۲ در روز اوّل برگزاری جشن، فرمانروا باید گاو نری را برای گناهان خود و مردم دیگر قربانی کند. ۲۳ در مدت هفت روز جشن، او باید هفت گاو نر و هفت قوچ بدون عیب برای قربانی سوختنی قربانی کند و همچنین هر روز یک بُز نر برای قربانی گناه تقدیم کند. ۲۴ در ازای هر گاو نر و

قوچی که قربانی می‌شود، باید چهارده کیلوگرم آرد و چهار لیتر روغن زیتون اهدا کند.

۲۵ «در روز پانزدهم ماه هفتم سال، در عید خیمه‌ها که به مدت هفت روز برگزار می‌شود، فرمانروا باید مانند این‌ها قربانی گناه، قربانی سوختنی، هدایای آردی و روغن را فراهم کند.»

فرمانروا و جشن‌ها

۴۶ خداوند متعال چنین می‌گوید: «دروازه شرقی حیاط درونی باید شش روز هفته بسته باشد ولی در روز سَبَّت و در روز جشن ماه نو باز باشد. ۲ فرمانروا از حیاط خارجی از راه دروازه، داخل اتاق ورودی شود و در کنار چهارچوب دروازه بایستد، درحالی که کاهنان مراسم قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های مشارکت و سلامتی او را به جا می‌آورند. آنجا در آستانه دروازه، مراسم ستایش را انجام دهد و سپس از آنجا خارج شود. دروازه نباید تا شامگاه بسته شود. ۳ در روزهای سَبَّت و جشن ماه نو، همه مردم نیز در برابر دروازه سجده کنند و خدا را ستایش نمایند. ۴ در روز سَبَّت، فرمانروا شش برّه و یک قوچ بدون عیب برای قربانی سوختنی به خداوند تقدیم کند. ۵ با قوچ چهارده کیلوگرم آرد و برای هر برّه هrandازه که دوست دارد، آرد بیاورد و برای هر چهارده کیلوگرم آرد باید سه لیتر روغن زیتون بیاورد. ۶ در جشن ماه نو، یک گاو نر جوان، شش برّه و یک قوچ بدون عیب تقدیم کند. ۷ با هر گاو و قوچ چهارده کیلوگرم آرد و برای هر برّه هرآنچه که فرمانروا می‌خواهد آرد هدیه کند و با هر چهارده کیلوگرم آرد، سه لیتر روغن زیتون هدیه کند. ۸ فرمانروا باید از اتاق ورودی از راهی که وارد شده بود، خارج گردد.

۹ «هنگامی که مردم در جشن‌ها برای ستایش خداوند می‌آیند، هرکس که از دروازه شمالی وارد شود، باید از دروازه جنوبی خارج شود و هرکس از دروازه جنوبی وارد شود، باید از دروازه شمالی خارج گردد. ایشان نباید از دروازه‌ای که وارد شدند، بازگردند بلکه از روبه‌رو خارج شوند. ۱۰ فرمانروا باید با مردم وارد شود و هنگامی که ایشان خارج می‌شوند، بازگردد. ۱۱ در جشن‌ها و روزهای معین شده، برای هر گاو و هر قوچ چهارده کیلوگرم هدایای آردی و برای هر برّه هر چقدر که شخص می‌خواهد هدایای آردی تقدیم شود، و در ازای هر چهارده کیلوگرم آرد، سه لیتر روغن زیتون تقدیم شود.

۱۲ «هنگامی که فرمانروا می‌خواهد داوطلبانه به خداوند قربانی بدهد، چه قربانی سوختنی یا قربانی سلامتی، دروازه شرقی به حیاط درونی

برای او باز می‌شود. او باید قربانی‌های خود را مانند روز سبت تقدیم کند و هنگامی که خارج می‌شود، باید دروازه را پشت سر او ببندند.»

هدایای روزانه

^{۱۳} خداوند می‌گوید: «هر روز باید یک برّه بدون عیب برای قربانی سوختنی جهت خداوند قربانی کنید. این قربانی باید هر روز تقدیم شود. ^{۱۴} همچنین هر روز صبح باید دو کیلوگرم هدیه غلات و یک لیتر روغن زیتون اهدا شود. قوانین این قربانی همیشگی خواهد بود. ^{۱۵} برّه، هدیه غلات و روغن زیتون باید در هر سحرگاه برای همیشه به خداوند تقدیم شود.»

فرمانروا و زمین

^{۱۶} خداوند متعال می‌گوید: «هرگاه فرمانروا قطعه زمینی را که به او تعلق دارد به یکی از پسرانش هدیه کند، آن زمین جزء املاک خانوادگی به آن پسر تعلق خواهد داشت. ^{۱۷} اما اگر فرمانروا از زمین خود به کسانی که به او خدمت می‌کنند، بدهد، هنگامی که سال *یوبیل فرارسد، زمین به فرمانروا تعلق خواهد گرفت و فقط او و پسرانش می‌توانند به صورت دائمی مالک زمین باشند. ^{۱۸} فرمانروا نباید املاک مردم را از ایشان بگیرد. هر ملکی را که به پسرانش می‌دهد، باید از سهم خودش باشد تا با گرفتن زمین از قوم من، به ایشان ظلم نکند.»

آشپزخانه معبد بزرگ

^{۱۹} سپس آن مرد مرا از طریق دری که پهلوی دروازه بود به اتاق‌های قسمت شمالی که مخصوص کاهنان بود، برد؛ در آنجا مکانی را در انتهای قسمت غربی حیاط درونی، به اتاق ورودی که به طرف اتاق‌هایی که در آن‌ها به سوی شمال باز می‌شود، برد. این اتاق‌های مقدس برای کاهنان است. او به قسمت غربی اتاق اشاره کرد. ^{۲۰} او گفت: «اینجا مکانی است که کاهنان گوشت قربانی گناه و جبران خطا را می‌جوشانند و هدایای غلات را می‌پزند تا چیز مقدسی به حیاط خارجی حمل نشود تا مردم با لمس آن صدمه نبینند.»

^{۲۱} آنگاه آن مرد مرا به حیاط بیرونی برد و چهارگوشه آن را به من نشان داد. در هر گوشه آن، حیاط کوچکی بود ^{۲۲} به درازای بیست متر و پهنای پانزده متر. همه این حیاط‌ها یک اندازه بودند. ^{۲۳} دورتادور، در درون چهار صحن، طاقچه‌هایی بود و زیر طاقچه‌ها، دورتادور، اجاق‌هایی برای پخت‌وپز قرار داشتند. ^{۲۴} آن مرد به من گفت: «اینجا آشپزخانه‌ای است که خادمان معبد بزرگ گوشت قربانی اهدایی مردم را در آن می‌پزند.»

رودی که از معبدِ بزرگ روان است

۴۷

آن مرد مرا به ورودی معبدِ بزرگ بازگرداند. آبی از زیر دروازه به سوی شرق روان بود، یعنی جهتی که معبدِ بزرگ در آن سو قرار داشت، و از زیر قسمت جنوبی معبدِ بزرگ و از جنوب قربانگاه می گذشت. ۲ آنگاه آن مرد مرا از راه دروازه شمالی به خارج معبدِ بزرگ به طرف دروازه ای که به سوی شرق است، برد. جویبار کوچکی از دروازه جنوبی جاری بود. ۳ با چوب اندازه گیری پانصد متر به سوی شرق اندازه گرفت و مرا از آب گذراند؛ عمق آب تا میچ پای من بود. ۴ او پانصد متر دیگر اندازه گرفت و مرا از آب عبور داد؛ عمق آب تا زانوهایم بود. پانصد متر دیگر اندازه گرفت و مرا از آب گذراند؛ عمق آب تا کمرم رسید. ۵ او پانصد متر دیگر اندازه گرفت، آب در آنجا بسیار عمیق بود و من نمی توانستم از آن بگذرم؛ آن قدر عمیق بود که فقط با شنا کردن می شد به آن سوی رودخانه رفت. ۶ او به من گفت: «ای انسان فانی، به آنچه دیدی، به دقت توجه کن.»

سپس مرا به کنار رودخانه برد. ۷ هنگامی که به آنجا رسیدم، در دو طرف رودخانه، درختان بسیاری دیدم. ۸ او به من گفت: «این آب در این سرزمین به سوی شرق روان است و به دشت اُردن و از آنجا به دریای مُرده می ریزد. و هنگامی که به دریای مُرده می ریزد، آب شور آن را با آب شیرین جایگزین می کند. ۹ هرکجا که رودخانه روان شود، در آنجا حیوانات و ماهیان گوناگونی خواهند بود. رودخانه آب دریای مُرده را شیرین می کند و در هرکجا که روان باشد، حیات می آورد. ۱۰ از چشمه های عین جدی تا چشمه های عجلایم، ماهیگیران در ساحل دریا خواهند ایستاد و تورهای خود را برای خشک کردن پهن خواهند کرد. در آنجا ماهیان گوناگون فراوانی مانند ماهیان دریای مدیترانه خواهد بود، ۱۱ اما باتلاق ها و مرداب هایش تازه نخواهند شد و شوره زار باقی خواهند ماند. ۱۲ در کناره های رودخانه، درخت های میوه خواهند روید. برگ های آن ها هرگز پژمرده نخواهد شد و هرگز از میوه دادن باز نخواهد ایستاد. هر ماه میوه تازه خواهند داشت، زیرا آن ها از آبی که از معبدِ بزرگ جاری است، آبیاری می شوند. از میوه های درختان برای خوراک و از برگ هایشان برای درمان مردم استفاده خواهد شد.»

مرزهای سرزمین

۱۳ خداوند متعال می گوید: «این است مرزهای سرزمینی که باید میان دوازده طایفه اسرائیل تقسیم شود، اما طایفه یوسف دو سهم دریافت

خواهد کرد.^{۱۴} من با نیاکان شما پیمان بستم که این سرزمین را به ایشان بدهم. اکنون آن را به صورت مساوی بین خود تقسیم کنید.

^{۱۵} «مرز شمالی از دریای مدیترانه تا شهر حِتلون و گذرگاه حَمات تا شهر صَدَد ادامه دارد. ^{۱۶} از آنجا به شهرهای بیروته و سِبرایم (بین پادشاهی دمشق و پادشاهی حَمات واقع هستند) تا شهر تیکان که در مرز حوران است، می‌رسد. ^{۱۷} پس مرز شمالی از دریای مدیترانه به طرف شرق تا شهر عینون و منطقه دمشق و حَمات که در شمال است، ادامه دارد. ^{۱۸} «مرز شرقی از مکانی بین سرزمین دمشق و حوران به طرف جنوب ادامه می‌یابد، و رود اُردن مرز اسرائیل در غرب و در جلعاد در شرق تا تامار در دریای مُرده خواهد بود.

^{۱۹} «مرز جنوبی از تامار به طرف غربی تا آب‌های مریوت قادش و از آنجا به طرف شمال غربی تا مرز مصر و دریای مدیترانه ادامه دارد.

^{۲۰} «مرز غربی از دریای مدیترانه به طرف شمال تا نقطه‌ای در غرب گذرگاه حَمات می‌باشد.

^{۲۱} «این سرزمین را بین طایفه‌ها تقسیم کنید، ^{۲۲} آن ملک دائمی شما خواهد بود. بیگانگانی که در میان شما زندگی می‌کنند و فرزندان‌شان که در اینجا به دنیا آمده‌اند، باید سهمی داشته باشند. با ایشان مانند تبعه اسرائیل رفتار کنید و ایشان نیز مانند دیگر طایفه‌های اسرائیل برای سهم زمین خود در قرعه‌کشی شرکت کنند. ^{۲۳} هر بیگانه‌ای که تبعه شده، سهم خود را در میان طایفه‌ای که زندگی می‌کند، دریافت خواهد داشت.» خداوند متعال چنین سخن می‌گوید.

تقسیم زمین بین طایفه‌های اسرائیل

^{۲۰-۱} مرز شمالی سرزمین از شرق از دریای مدیترانه شروع می‌شود و به ترتیب از شهر حِتلون، گذرگاه حَمات و شهر عینون گذشته در مرز بین دمشق و حَمات خاتمه می‌یابد. سهم هر طایفه یک بخش از سرزمینی است که از مرز شرقی شروع می‌شود و به طرف غرب تا دریای مدیترانه ادامه پیدا می‌کند. نام‌های ایشان از شمال به جنوب به این ترتیب است: دان، آشیر، نَفتالی، مَنسی، اِفرایم، رُوبین، و یهودا.

۴۸

قسمت ویژه

^۸ قسمت بعدی زمین را که در جنوب سرزمین یهودا قرار دارد، برای استفاده ویژه جدا کنید. درازای آن شانزده کیلومتر و پهنای آن به اندازه زمین طایفه‌های دیگر خواهد بود. معبد بزرگ در این قسمت قرار خواهد گرفت.

۹ در مرکز این زمین، بخش ویژه‌ای به درازای شانزده کیلومتر و پهنای تقریباً سیزده کیلومتر برای خداوند اختصاص داده شود. ۱۰ بخشی از این زمین مقدس به کاهنان تعلق خواهد داشت. سهم ایشان از شرق به غرب شانزده کیلومتر و از شمال به جنوب تقریباً شش کیلومتر خواهد بود و معبد بزرگ خداوند در مرکز آن قرار خواهد داشت. ۱۱ این بخش از زمین مقدس به کاهنان نسل صادوق تعلق دارد. ایشان با وفاداری مرا خدمت کردند و مانند لاویان دیگری که به مردم پیوستند تا خطا کنند، رفتار نکردند. ۱۲ بنابراین سهم ایشان بخش ویژه‌ای در کنار زمینی که متعلق به لاویان است، می‌باشد و مقدس‌ترین بخش‌ها خواهد بود. ۱۳ لاویان نیز، بخش ویژه‌ای در جنوب زمین کاهنان خواهند داشت که درازای آن شانزده کیلومتر و پهنای آن تقریباً شش کیلومتر خواهد بود. ۱۴ بهترین بخش زمین برای خداوند در نظر گرفته شده است. هیچ بخشی از این زمین نمی‌تواند فروخته یا تعویض شود و یا به کسی انتقال یابد. این زمین مقدس است و به خدا تعلق دارد.

۱۵ باقی‌مانده زمین به پهنای شانزده کیلومتر و درازای تقریباً سه کیلومتر، مقدس نیست و برای استفاده عموم مردم است. ایشان می‌توانند آنجا زندگی کنند و زمین را مورد استفاده قرار دهند. شهر باید در مرکز آن باشد. ۱۶ این شهر به شکل مربع به ضلع دو کیلومتر و دوپست و پنجاه متر است. ۱۷ در پیرامون شهر، زمینی خالی به عرض تقریباً صد و بیست و پنج متر قرار دارد. ۱۸ محصولات باقی‌مانده زمین در کنار جنوبی زمین مقدس که بیست و پنج کیلومتر مربع است، باید برای تأمین غذای ساکنین شهر استفاده شود. ۱۹ هرکسی که در شهر زندگی می‌کند، از هر طایفه‌ای که باشد می‌تواند در آن زمین کشاورزی کند. ۲۰ بنابراین کل زمین جدا شده که شامل زمین مقدس و شهر می‌شود شانزده کیلومتر می‌باشد.

۲۱-۲۲ قسمت شرق و غرب این منطقه شامل معبد بزرگ، زمین‌های کاهنان، لاویان و شهر می‌باشد. باقی‌مانده به فرمانروا تعلق دارد. از شرق به مرز شرقی و از غرب به دریای مدیترانه می‌رسد، و در شمال با زمین یهودا و در جنوب با زمین بنیامین هم مرز است.

زمین برای طایفه‌های دیگر

۲۳-۲۷ در جنوب این بخش ویژه، هریک از طایفه‌های باقی‌مانده، قسمتی از این سرزمین را از مرز شرقی به طرف غرب تا دریای مدیترانه به این ترتیب از شمال به جنوب دریافت می‌کنند: بنیامین، شمعون، یساکار، زبولون و جاد.

۲۸ مرز جنوبی سرزمین جاد، از تامار تا آب‌های مریبوت قادش و تا نهر مصر و دریای بزرگ خواهد بود.

۲۹ خداوند متعال می‌گوید: «این ترتیبی بود که طبق آن زمین‌ها باید بین طایفه‌های اسرائیل تقسیم شود.»

دروازه‌های اورشلیم

۳۰-۳۴ شهر اورشلیم دوازده دروازه خواهد داشت. هریک از چهار دیوار آن دو هزار و سی صد و چهار متر درازا خواهد داشت، و سه دروازه در هر دیوار آن خواهد بود و هریک به نام یکی از طایفه‌ها خوانده خواهد شد. دروازه‌های دیوار شمالی به نام‌های رُوبین، یهودا و لاوی، دروازه‌های دیوار شرقی به نام‌های یوسف، بنیامین و دان، دروازه‌های دیوار جنوبی به نام‌های شمعون، یساکار و زبولون و دروازه‌های دیوار غربی به نام‌های جاد، آشیر و نفتالی خوانده خواهند شد. ۳۵ پیرامون دیوارهای شهر نه کیلومتر خواهد بود و شهر از اکنون «خدا آنجا است» خوانده خواهد شد.



دانیال

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
			۱۲	۱۱



کتاب دانیال

معرفی کتاب

کتاب دانیال در زمانی نوشته شده بود که یهودیان تحت سلطهٔ پادشاهی بُت پرست، دورانی بسیار سخت و پُر مشقت را می گذراندند. نویسنده با شرح وقایع و رؤیاهای یهودیان را با این امید تشویق می کند که خدا می تواند ظالم را به زیر افکنده قوم خود را به قدرت برساند. این کتاب حاوی دو بخش عمده است:

۱- شرح زندگی دانیال و دوستان او که به وسیلهٔ ایمان و اطاعت از خدا، توانستند بر دشمنان خویش چیره شوند. این وقایع در زمان اسارت در بابل و شاهنشاهی پارس نوشته شده است.

۲- رؤیاهای دانیال به صورت نمادهایی حاکی از صعود و سقوط پی در پی امپراتوری بابل می باشند. آن رؤیاهای همچنین سرنگونی پادشاه بُت پرست ظالم و پیروزی قوم خدا را پیشگویی می کنند.

تقسیم بندی کتاب

دانیال و دوستانش ۱: ۱-۶: ۲۸

رؤیاهای دانیال ۷: ۱-۱۲: ۱۳

الف- چهار وحش ۱: ۷-۲۸

ب- قوچ و بُز ۱: ۸-۲۷: ۹

ج- انبیای آسمانی ۱: ۱۰-۴۵: ۱۱

د- زمان آخر ۱: ۱۲-۱۳

دانیال و دوستانش (۱: ۱-۶: ۲۸)

جوانان در دربار نبوکدنصر

در سومین سال پادشاهی یهوایقیم در یهودا، نبوکدنصر پادشاه بابل به اورشلیم حمله کرد و آن را محاصره نمود.^۲ خداوند، یهوایقیم، پادشاه یهودا و بعضی از ظروف معبد بزرگ را به نبوکدنصر

تسلیم کرد. نبوکدنصر آن‌ها را به سرزمین شِنعار به معبد خدایان خود برد و ظروف را در خزانهٔ معبد خدای خود گذاشت.

^۳ آنگاه به اَشْفِنَاز، خواجه‌باشی خود، دستور داد تا از میان خانوادهٔ سلطنتی و از بین اشراف و نجیب‌زادگان بنی‌اسرائیل که اسیر شده بودند، جوانانی را انتخاب کند. ^۴ آن‌ها می‌بایست افرادی باهوش، دانا، خوش‌رو، بدون عیب و خوش‌اندام باشند تا بتوانند در دربار خدمت کنند، و می‌بایست به آنان خواندن و نوشتن زبان کلدانی آموخته شود. ^۵ پادشاه همچنین دستور داد که هر روز از همان غذا و شرابی که به درباریان می‌دهند، به آن‌ها نیز بدهند. آن‌ها باید سه سال تعلیم داده شوند و پس از پایان آن مدّت، در پیشگاه پادشاه خدمت خواهند کرد. ^۶ دانیال، حَنّیا، میثائیل و عَزَریّا که از طایفهٔ یهودا بودند، در بین انتخاب شدگان بودند. ^۷ خواجه‌باشی نام‌های تازه‌ای بر آن‌ها گذاشت: دانیال را بَلطَشَصَّر، حَنّیا را شَدْرَک، میثائیل را میشک و عَزَریّا را عِبْدِنِغُو نامید. ^۸ اما دانیال تصمیم گرفت با خودداری از خوردن غذا و شراب دربار، خود را ناپاک نسازد. به این منظور، از اَشْفِنَاز درخواست کرد که در این امر به او کمک کند. ^۹ خداوند، دانیال را در نظر اَشْفِنَاز عزیز و محترم ساخت. ^{۱۰} اما اَشْفِنَاز که از پادشاه می‌ترسید، به دانیال گفت: «پادشاه خوراک شما را معین کرده است و اگر شما از سایر جوانان ضعیف‌تر باشید، ممکن است مرا بکشد.»

^{۱۱} پس دانیال به نگهبانی که اَشْفِنَاز او را مسئول دانیال، حَنّیا، میثائیل و عَزَریّا کرده بود، گفت: ^{۱۲} «ما، خادمان خود را، ده روز امتحان کن و به ما به‌جای خوراک دربار، سبزیجات و به‌عوض شراب، آب بده. ^{۱۳} بعد از آن ما را با آن افرادی که از غذای دربار می‌خورند، مقایسه کن و آن وقت هرطور که می‌خواهی دربارهٔ ما تصمیم بگیر.»

^{۱۴} او قبول کرد که ده روز آن‌ها را امتحان کند. ^{۱۵} بعد از ده روز، دید که آن‌ها از کسانی که از خوراک دربار را می‌خوردند، به‌مراتب سالم‌تر و قوی‌تر شده‌اند. ^{۱۶} پس نگهبان به آن‌ها اجازه داد که بعد از آن به‌جای خوراکی که پادشاه دستور داده بود، سبزیجات بخورند.

^{۱۷} خدا به این چهار مرد جوان، دانش و مهارت در هر نوع ادبیات و حکمت بخشید. علاوه بر این‌ها او به دانیال، علم تعبیر خواب و رؤیا نیز بخشید.

^{۱۸} بعد از پایان سه سالی که پادشاه معین کرده بود، اَشْفِنَاز همهٔ آن جوانان را به حضور نبوکدنصر آورد. ^{۱۹} پادشاه با همهٔ آن‌ها گفت‌وگو کرد. در بین آن‌ها هیچ‌کس مانند دانیال و حَنّیا و میثائیل و عَزَریّا نبود. پس آن‌ها به خدمت پادشاه مشغول شدند. ^{۲۰} پادشاه متوجّه شد که

حکمت و بصیرت آن‌ها در پاسخ به سؤالاتش، ده برابر بهتر از ساحران و جادوگران دربار بود. ۲۱ دانیال تا سال اوّل شاهنشاهی کوروش کبیر در خدمت دربار بابل بود.

خواب نبوکدنصر

۲ نبوکدنصر در سال دوّم سلطنت خود، خوابی دید که او را بسیار نگران و آشفته کرد، به‌طوری که دیگر نمی‌توانست بخوابد. ۲ پس فرستاد تا ساحران و جادوگران و افسونگران و فالگیران را بیاورند تا خواب او را برایش تعبیر نمایند. آن‌ها آمده در حضور پادشاه ایستادند. ۳ پادشاه به آن‌ها گفت: «خوابی دیده‌ام که مرا بسیار نگران و آشفته کرده است. حالا می‌خواهم تعبیر این خواب را بدانم.»

۴ حکما به زبان آرامی در جواب پادشاه گفتند: «پادشاه تا به‌ابد زنده بماند. خواب را برای بندگان خود تعریف کنید تا آن را تعبیر کنیم.» ۵ پادشاه در جواب حکما گفت: «فرمان من این است: اگر خواب مرا نگوید و آن را تعبیر نکنید، شما را تکه‌تکه کرده خانه‌های شما را ویران خواهم کرد. ۶ اما اگر خواب و تعبیرش را بگوید، در عوض، جایزه و پاداش و عزّت بزرگی به شما خواهم داد. حالا بگوید که خواب چه بوده و تعبیرش چیست!»

۷ حکما دوباره به پادشاه گفتند: «پادشاه! اگر شما فقط خواب را به ما بگوید، ما آن را برای شما تعبیر خواهیم کرد.»

۸ پادشاه گفت: «معلوم است که دنبال فرصت می‌گردید، زیرا می‌دانید که فرمانی که صادر کرده‌ام قطعی است. ۹ این را بدانید که اگر خواب را نگوید، معلوم می‌شود که شما سخنان دروغ و باطل سرهم می‌کنید و می‌گویید. پس اوّل خواب مرا بگوید، آنگاه مطمئن می‌شوم که می‌توانید تعبیر آن را هم بگوید.»

۱۰ حکما به پادشاه گفتند: «پادشاه! در روی زمین هیچ کس نیست که بتواند فرمان شما را انجام دهد و هیچ پادشاه یا حاکمی هم نیست که چنین چیزی از پیشگوییان یا جادوگران و یا حکیمان بخواهد. ۱۱ چیزی را که پادشاه خواسته‌اند، به‌قدری دشوار است که هیچ کس نمی‌تواند آن را انجام دهد، مگر خدایانی که در میان انسان‌ها زندگی نمی‌کنند.» ۱۲ پادشاه از این سخنان بسیار عصبانی و خشمگین شد و فرمان داد تا تمام حکیمان بابل را هلاک کنند. ۱۳ بنابراین فرمان قتل همه آن‌ها و همچنین دانیال و دوستانش صادر شد.

خدا خواب پادشاه را به دانیال نشان می‌دهد

۱۴ دانیال با آریوک، رئیس جلادان پادشاه، که مأمور بود دانشمندان را به قتل برساند، به‌طور محرمانه گفت و گو کرد ۱۵ و از وی پرسید: «چرا پادشاه چنین فرمان سختی را صادر کرده است؟» آریوک ماجرا را برای دانیال تعریف کرد.

۱۶ دانیال فوراً نزد پادشاه رفت و از او مهلت خواست تا تعبیر خواب را بگوید. ۱۷ سپس به خانه رفت و برای دوستانش، حَنَیّا، میثائیل و عَزَرِیّا تعریف کرد که چه اتفاقی افتاده است ۱۸ و از آن‌ها خواست نزد خدای آسمان دعا کنند تا او رحمت فرماید و این راز را برای آن‌ها آشکار سازد تا با حکیمان بابلی کشته نشوند. ۱۹ همان شب در رؤیا، راز خواب بر دانیال آشکار شد و دانیال خدای آسمان را ستایش کرد و گفت:

۲۰ قدرت و حکمت از خدا است.

نام او تا به‌ابد متبارک باد.

۲۱ او زمان‌ها و فصل‌ها را تغییر می‌دهد.

پادشاهان را منصوب و معزول می‌کند.

او حکمت را به حکیمان و دانش را به دانشمندان عطا می‌فرماید.

۲۲ رازهای عمیق و پوشیده را آشکار می‌سازد.

آنچه را که در تاریکی است می‌داند،

و گرداگردش را نور فراگرفته است.

۲۳ ای خدای نیاکان، من تو را شکر و سپاس می‌گویم،

زیرا به من قدرت و حکمت عطا کردی.

دعای مرا مستجاب فرمودی،

و آنچه را که باید به پادشاه بگویم، به ما نشان دادی.

بیان و تعبیر خواب پادشاه توسط دانیال

۲۴ دانیال نزد آریوک که از طرف پادشاه مأمور به هلاکت رساندن حکیمان بود، رفت و به او گفت: «آن‌ها را نکش. مرا نزد پادشاه ببر تا تعبیر خواب او را بگویم.»

۲۵ آریوک فوراً دانیال را به حضور نبوکدنصر پادشاه برد و گفت: «ای پادشاه، یکی از تبعیدیان یهودی را پیدا کرده‌ام که می‌تواند تعبیر خواب شما را بیان کند.»

۲۶ پادشاه به دانیال که به بَلَطَشَصَّر نام داشت، گفت: «آیا می‌توانی به من بگویی چه خوابی دیده‌ام و تعبیر آن چیست؟»

۲۷ دانیال جواب داد «هیچیک از دانشمندان و جادوگران و فالگیران و ستاره‌شناسان نمی‌توانند آنچه را پادشاه می‌خواهد بگویند. ۲۸ اما خدایی در آسمان است که رازها را آشکار می‌سازد و از آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد، به پادشاه خبر داده است و من اکنون آن خواب را بیان می‌کنم. ۲۹ ای پادشاه، هنگامی که در خواب بودی، درباره آینده خواب دیدی و خدا که آشکار کننده رازهای پنهان است، از آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد، به تو خبر داده است. ۳۰ اما این راز که بر من آشکار شده به خاطر این نیست که دانشمندتر از دیگران هستم، بلکه به این جهت است که پادشاه تعبیر خواب خود را بداند و از معنای افکاری که به خاطرش رسیده است، آگاه شود.

۳۱ ای پادشاه، تو در خواب مجسمه بزرگی دیدی که بسیار درخشان و ترسناک بود. ۳۲ سر آن از طلای خالص ساخته شده بود، و سینه و بازوهایش از نقره، شکم و ران‌هایش از برنز، ۳۳ ساق‌های او از آهن و پای‌هایش قسمتی از آهن و قسمتی از گِل بود. ۳۴ وقتی توبه آن نگاه می‌کردی، تخته سنگ بزرگی بدون این که کسی به آن دست بزند، پای‌های آهنی و گِلی آن مجسمه را درهم شکست. ۳۵ آنگاه آهن، گِل، برنز، نقره و طلا همه با هم آن‌چنان ریز شدند که باد آنان را مانند گرد و غبار هنگام خرم‌ن کوبی پراکنده نمود که دیگر اثری از آن بر جای نماند. اما آن سنگ آن قدر بزرگ شد که به مانند کوه بزرگی گردید و سراسر روی زمین را پوشانید.

۳۶ این خواب پادشاه بود و حالا تعبیرش را هم برای تو خواهم گفت: ۳۷ ای پادشاه، تو شاه شاهان هستی. خدای آسمان به تو سلطنت و قدرت و قوّت و جلال بخشیده است. ۳۸ خدا تو را بر همه مردمان روی زمین و بر تمام حیوانات و پرندگان مسلط گردانیده است. تو آن سر طلا هستی. ۳۹ بعد از تو، سلطنت دیگری روی کار خواهد آمد که به بزرگی سلطنت تو نخواهد بود. پس از آن سومین سلطنت که مانند آن برنز است، روی کار خواهد آمد و بر تمام زمین حکمرانی خواهد کرد. ۴۰ پس از آن چهارمین سلطنت است که قدرتی مانند آهن دارد. همان‌طور که آهن همه چیز را نرم و خرد می‌کند، آن نیز همه چیز را نرم و خرد خواهد کرد. ۴۱ تو همچنین در خواب دیدی که پاها و انگشتان، قسمتی از گِل و قسمتی از آهن بود. این نشانه آن است که آن امپراتوری تقسیم خواهد شد. همان‌طوری که آهن و گِل با هم مخلوط شده بودند، آن امپراتور هم مقداری از قدرت آهن را خواهد داشت. ۴۲ اما انگشتان که قسمتی از آهن و مقداری از گِل ساخته شده بود، به این معنی است که بخشی از آن امپراتوری قوی و بخشی از آن ضعیف خواهد بود. ۴۳ تو مشاهده

کردی که آهن و گل با هم مخلوط شده بودند. معنی آن این است که پادشاهان آن دوره کوشش خواهند کرد به وسیله ازدواج با قوم‌های دیگر، خویشاوند و متحد شوند. ولی همان‌طور که گل و آهن نمی‌توانند با هم آمیخته شوند، آن‌ها هم در هدف خود موفق نخواهند شد.^{۴۴} در زمان آن پادشاهان، خدای آسمان سلطنتی برپا خواهد کرد که هیچ‌گاه از بین نخواهد رفت. آن سلطنت هرگز مغلوب هیچ ملتی نخواهد شد، ولی تمام این امپراتوری‌ها را به کلی از بین خواهد برد و خود تا به ابد باقی خواهد ماند.^{۴۵} تو دیدی که یک تخته سنگ بدون این که کسی به آن دست بزند از کوه جدا شد و مجسمه‌ای را که از آهن، برنز، گل، نقره و طلا ساخته شده بود خرد کرد. ای پادشاه، خدای بزرگ از آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد تو را آگاه ساخته است و من خواب و تعبیر آن را کاملاً برای تو شرح دادم.»

پادشاه دانیال را به مقامی عالی منصوب می‌کند

^{۴۶} آنگاه پادشاه در مقابل دانیال به خاک افتاده او را سجده کرد و دستور داد تا به او هدایا و عطریات تقدیم کنند.^{۴۷} سپس به دانیال گفت: «خدای تو از تمام خدایان بزرگ‌تر است. او خداوند همه پادشاهان است و اسرار پنهان را آشکار می‌سازد، زیرا تو توانستی این راز را آشکار کنی.»^{۴۸} سپس به دانیال مقام بزرگی داد و هدایای بسیاری نیز به او بخشید. او را حاکم بر تمام استان بابل و رئیس تمام مشاوران نمود.^{۴۹} اما دانیال از پادشاه خواهش کرد تا مسئولیت استان بابل را به شدرک، میشک و عبد‌نغو بسپارد. خودش همچنان در دربار ماند.

دستور پرستش مجسمه طلایی

نبوکدنصر پادشاه یک مجسمه طلایی ساخت که ارتفاع آن بیست و هفت متر و پهنای آن حدود سه متر بود. او آن مجسمه را در دشت دورا در استان بابل برپا کرد.^{۵۰} سپس نبوکدنصر پادشاه فرمان داد تا همه شاهزادگان، فرمانداران، فرماندهان، مشاوران، وکلا، خزانه‌داران و تمام بزرگان هر استان برای مراسم تقدیس مجسمه‌ای که او برپا کرده بود، جمع شوند.^{۵۱} وقتی همه این بزرگان دور هم جمع شدند و برای مراسم تقدیس در مقابل مجسمه ایستادند،^{۵۲} جارچی با صدای بلند اعلام کرد: «ای مردم، شما از هر ملت، قبیله و زبان که هستید، به این فرمان گوش کنید.^{۵۳} وقتی صدای شیپور و نی و انبان و بربط و عود و سنتور و هر نوع آلات موسیقی را شنیدید، باید در مقابل مجسمه طلایی که نبوکدنصر پادشاه برپا کرده است، به خاک افتاده آن را سجده و پرستش کنید.^{۵۴} و هرکسی که سجده و پرستش نکند،

فوراً در کورهٔ آتش انداخته خواهد شد.»^۷ پس همهٔ مردم، از هر ملت، قبیله و زبان، وقتی نوای موسیقی را شنیدند، در مقابل مجسمهٔ طلایی که نبوکدنصر پادشاه برپا کرده بود، به خاک افتادند و آن را سجده و پرستش نمودند.

متهم شدن دوستان دانیال به نافرمانی

^۸ بعضی از بابلی‌ها از این فرصت استفاده کرده علیه یهودیان شکایت نمودند. ^۹ آن‌ها به نبوکدنصر پادشاه گفتند: «عمر پادشاه جاودان باد! ^{۱۰} شما فرمان دادید همین که سازها به صدا درآیند، همهٔ مردم در مقابل مجسمهٔ طلایی به خاک افتاده آن را سجده و پرستش نمایند ^{۱۱} و هرکسی که به خاک نیفتد و مجسمه را سجده و پرستش نکند، در کورهٔ آتش انداخته شود. ^{۱۲} چند نفر یهودی هستند که شما آن‌ها را به حکومت بابل منصوب کرده‌اید، یعنی شَدْرَک، میشک و عَبدِنِغُو. ای پادشاه، آن‌ها فرمان شما را اطاعت نکرده خدایان شما را عبادت نمی‌کنند و در مقابل مجسمهٔ طلایی که به فرمان شما برپا شده، سجده و پرستش نمی‌نمایند.»

^{۱۳} پادشاه خشمگین شد و دستور داد تا شَدْرَک، میشک و عَبدِنِغُو را به حضور او بیاورند. ^{۱۴} آن وقت به ایشان گفت: «ای شَدْرَک، میشک و عَبدِنِغُو، آیا این درست است که شما خدایان مرا عبادت نمی‌کنید و در مقابل مجسمهٔ طلایی که من برپا کرده‌ام سجده و پرستش نمی‌نمایید؟ ^{۱۵} پس حالا همین که صدای شیپور، سرنا، بربط، سنتور، چنگ و سایر آلات موسیقی را شنیدید، در مقابل مجسمهٔ طلایی به خاک افتاده آن را سجده و پرستش کنید، وگرنه فوراً به کورهٔ آتش انداخته خواهید شد. کدام خدایی است که بتواند شما را از دست من نجات بدهد؟»

^{۱۶} شَدْرَک، میشک و عَبدِنِغُو در جواب گفتند: «پادشاه، ما از خود دفاع نمی‌کنیم. ^{۱۷} ما اگر خدایی که ما او را پرستش می‌کنیم، بخواهد ما را از کورهٔ آتش و از دست تو نجات دهد، نجات خواهد داد. ^{۱۸} اما حتی اگر او ما را نجات ندهد، ای پادشاه، بدان که ما خدای تو را پرستش نخواهیم کرد و در مقابل مجسمهٔ طلایی که تو برپا کرده‌ای، سجده نخواهیم نمود.»

دوستان دانیال به مرگ محکوم می‌شوند

^{۱۹} نبوکدنصر، بر شَدْرَک، میشک و عَبدِنِغُو بسیار خشمگین شد به طوری که رنگ صورتش از شدت خشم قرمز شد. پس دستور داد که آتش کوره را هفت برابر بیشتر از معمول شعله‌ور کنند ^{۲۰} و به قوی‌ترین سرداران لشکر خود دستور داد تا این سه نفر را محکم ببندند و در میان

شعله‌های آتش بیندازند.^{۲۱} به این ترتیب، آن سه نفر را در ردا، پیراهن و دستارهایشان محکم بستند و در وسط شعله‌های آتش انداختند.
^{۲۲} چون پادشاه دستور داده بود که کوره را به شدت گرم و شعله‌ور سازند، شعله‌های آتش کسانی را که شدرک، میشک و عبدنغو را به وسط کوره آتش می‌بردند سوزانید.^{۲۳} شدرک، میشک و عبدنغو در حالی که محکم بسته شده بودند، به وسط آتش سوزان افتادند.

^{۲۴} ناگهان نبوکدنصر با تعجب و شتاب از جای خود برخاست و از مشاورانش پرسید: «مگر ما سه نفر را نبستیم و در وسط آتش نیانداختیم؟»
 آن‌ها جواب دادند: «بله قربان، همین‌طور است.»

^{۲۵} پادشاه گفت: «پس چرا من حال چهار نفر را می‌بینم که در میان آتش قدم می‌زنند و آسیبی هم به آن‌ها نرسیده است و نفر چهارم شبیه پسر خدایان است.»

آزادی و ارتقاء مقام دوستان دانیال

^{۲۶} پس نبوکدنصر به نزدیک دهانه کوره آتش رفت و با صدای بلندی گفت: «ای شدرک، میشک و عبدنغو، ای بندگان خدای متعال، بیرون بیایید!» آن‌ها از میان آتش بیرون آمدند.^{۲۷} تمام شاهزادگان، فرمانداران، وزیران، سرداران و همه درباریان جمع شدند و آن سه نفر را دیدند که آتش به آن‌ها آسیبی نرسانیده، مویی هم از سر آن‌ها نسوخته، و لباس‌هایشان آتش نگرفته بود. حتی بوی آتش و سوختگی هم از آن‌ها نمی‌آمد.

^{۲۸} نبوکدنصر پادشاه گفت: «سپاس بر خدای شدرک، میشک و عبدنغو! او فرشته خود را فرستاد تا این مردانی را که او را خدمت می‌کنند و به او توکل دارند، نجات دهد؛ آن‌ها از فرمان من سرپیچی کردند و جان خود را به خطر انداختند تا در مقابل خدای دیگری جز خدای خودشان سجده نکنند.

^{۲۹} «حال این فرمان من است: اگر کسی از هر قوم و هر ملت و هر زبان، سخنی بر ضد خدای شدرک، میشک و عبدنغو بر زبان آورد، او را تکه‌تکه کنند و خانه‌اش را به ویرانه تبدیل نمایند. زیرا خدای دیگری نیست که بتواند این چنین نجات بخشد.»

^{۳۰} آنگاه پادشاه، شدرک، میشک و عبدنغو را به مقام‌های بالاتری در استان بابل منصوب کرد.

دومین رؤیای نبوکدنصر

نبوکدنصر پادشاه به همه مردم در سراسر جهان از هر ملت، قبیله و زبان پیغام فرستاده گفت:

«درود بر شما! ۲ من می‌خواهم تمامی نشانه‌ها و شگفتی‌هایی را که خدای متعال به من نشان داده است، به شما بیان کنم:

۳ «کارهای عجیبی که خدا به ما نشان داده است، چقدر بزرگ و معجزاتی که او انجام داده، چقدر باشکوه است.

خدا پادشاه جاودانی است و سلطنت او سلطنتی ابدی است.

۴ «من در کاخ خود به راحتی زندگی می‌کردم و از آسایش و شادمانی برخوردار بودم. ۵ اما خواب و رؤیاهای وحشتناکی دیدم که مرا مضطرب

و پریشان کرد. ۶ دستور دادم تمام حکیمان سلطنتی را از سراسر بابل به حضور من بیاورند تا آن‌ها تعبیر خواب مرا برایم بگویند. ۷ همه پیشگویان

و جادوگران و حکیمان و ستاره‌شناسان نزد من آمدند و من خواب خود را برای ایشان تعریف کردم، اما آن‌ها نتوانستند آن را برایم تعبیر کنند.

۸ سرانجام دانیال که نام خدای خود، بَلَطْشَصَّر را بر او گذاشته‌ام، آمد.

او دارای روح خدایان مقدس می‌باشد. من خواب خود را برای او تعریف کردم. ۹ به او گفتم: ای بَلَطْشَصَّر، رئیس ستاره‌شناسان، من می‌دانم که

تو دارای روح خدایان مقدس هستی و هیچ رازی بر تو پوشیده نیست. این خواب من است و از تو می‌خواهم آن را برای من تعبیر کنی:

۱۰ «در بستر خود رؤیا دیدم که درخت بزرگ و بسیار بلندی در وسط زمین بود. ۱۱ آن درخت مرتب بزرگ می‌شد تا این که سرش به آسمان

رسید، به طوری که مردم سراسر جهان می‌توانستند آن را ببینند. ۱۲ برگ‌های قشنگی داشت و میوه آن هم بسیار زیاد بود به حدی که برای تمام مردم

کافی بود. حیوانات وحشی در سایه آن استراحت می‌کردند و پرندگان در شاخه‌هایش آشیانه ساخته بودند و تمام جانداران از میوه آن می‌خوردند.

۱۳ «همین طور که درباره این رؤیا فکر می‌کردم، دیدم که فرشته محافظ و مقدسی از آسمان پایین آمد. ۱۴ او با صدای بلند اعلام کرد، 'درخت

را ببرید و شاخه‌هایش را قطع نمایید. برگ‌هایش را کنده میوه‌هایش را پراکنده سازید و حیوانات را از زیر آن رانده پرندگان را از شاخه‌های آن

بیرون کنید. ۱۵ اما کُنْده و ریشه‌هایش را با زنجیر آهنی و برنزی ببندید و همان‌جا در میان مزرعه‌ها و علفزارها واگذارید. بگذارید شب‌ها بر او بیارد

و با حیوانات و در بین علف‌ها باشد. ۱۶ او به مدت هفت سال خوی انسانی خود را از دست خواهد داد و دارای افکار حیوانی خواهد شد.

۱۷ این امر به اراده فرشتگان دیده‌بان و به فرمان مقدسین واقع خواهد شد تا همه مردم بدانند که خدای متعال بر تمام سرزمین‌های جهان فرمانروایی می‌کند و آن را به هر که بخواهد، حتی به پست‌ترین مردم واگذار می‌کند.

۱۸ «این خوابی بود که من، نبوکدنصر پادشاه، دیدم. حال ای بَلَطَشَصَّر تو تعبیر آن را برای من بگو، چون هیچ‌یک از حکیمان کشور من نتوانستند آن را تعبیر کنند، اما تو می‌توانی، زیرا دارای روح خدایان مقدس هستی.»

تعبیر خواب پادشاه توسط دانیال

۱۹ دانیال که بَلَطَشَصَّر نامیده می‌شد، طوری از این رؤیا نگران و هراسان شد که نتوانست چیزی بگوید. پادشاه به او گفت: «بَلَطَشَصَّر، مگذار که خواب و تعبیر آن تو را هراسان کند.» بَلَطَشَصَّر گفت: «پادشاهها، باشد که خواب و تعبیر آن برای دشمنان تو باشد، نه برای تو. ۲۰ درخت بلندی دیدی که سر به آسمان کشیده بود و تمام مردم جهان می‌توانستند آن را ببینند. ۲۱ برگ‌های قشنگی داشت و میوه آن به قدری زیاد بود که برای خوراک تمام مردم کافی بود؛ حیوانات وحشی در سایه‌اش استراحت می‌کردند و پرندگان در شاخه‌های آن آشیانه ساخته بودند.

۲۲ «پادشاهها، آن درخت تو هستی که بزرگ و قوی شده‌ای و عظمت و شکوه تو به آسمان رسیده و فرمانروایی تو سراسر جهان را فراگرفته است. ۲۳ ای پادشاه، تو فرشته مقدسی را دیدی که از آسمان به پایین آمد و گفت، 'درخت را ببرد و از بین ببرد. اما کُنده و ریشه‌هایش را با زنجیر آهنی و برنزی ببندید و در مزرعه‌های میان علفزارها باقی گذارید تا شب‌نم آسمان‌ها بر او بیارد و هفت سال با حیوانات باشد.'

۲۴ «ای پادشاه، تعبیر خواب و فرمانی که از طرف خدای متعال برای تو صادر شده، این است. ۲۵ تو از میان مردم رانده خواهی شد و با حیوانات وحشی زندگی خواهی نمود. مثل گاو به تو علف خواهند داد و شب‌نم آسمان بر سر تو خواهد بارید. هفت سال به این ترتیب خواهد گذشت تا تو بدانی که خدای متعال بر تمام ممالک جهان فرمانروایی می‌کند و آن را به هرکه بخواهد، می‌دهد. ۲۶ فرشته گفت: کُنده و ریشه درخت را در زمین باقی گذارید. معنی آن این است: بعد از این که تو دانستی فرمانروایی از جانب خداوند است، دوباره پادشاه خواهی شد. ۲۷ ای پادشاه، نصیحت مرا گوش کن و با انجام کارهای نیک، از گناهان خود دست بردار و برای جبران خطاهای خود به فقرا احسان کن؛ آنگاه سعادت‌مندی تو طولانی خواهد شد.»

۲۸ همه این امور برای نبوکدنصر پادشاه اتفاق افتاد. ۲۹ بعد از دوازده ماه هنگامی که پادشاه بر پشت بام کاخ سلطنتی گردش می‌کرد، ۳۰ ناگهان گفت: «ببینید این بابل است که من با توانایی و قدرت برای جلال خود به عنوان پایتخت خویش ساختم.»

این حرف هنوز تمام نشده بود که صدایی از آسمان شنیده شد که می گفت: «ای نبوکدنصر پادشاه، بدان که سلطنت از تو گرفته خواهد شد. ۳۲ تو از میان مردم بیرون انداخته خواهی شد. با حیوانات وحشی زندگی خواهی کرد و مدت هفت سال مثل گاو علف خواهی خورد. آنگاه خواهی دانست که خدای متعال بر تمام ممالک جهان فرمانروایی می کند و آن را به هرکه بخواهد می دهد.»

۳۳ در همین موقع رؤیای نبوکدنصر به حقیقت پیوست. او از میان مردم بیرون رانده شد. مانند گاو علف می خورد و شب‌نم آسمان بر بدنش می بارید. موهای او مثل پر عقاب و ناخن‌هایش مانند پنجه‌های مرغ شده بود.

نبوکدنصر خدا را ستایش می کند

۳۴ «بعد از گذشت هفت سال، من که نبوکدنصر هستم به سوی آسمان نگاه کردم. عقل من دوباره به من برگشت و خدای متعال را ستایش کردم و او را که ابدی و جاودانی است پرستش نمودم. «او تا ابدالآباد فرمانروایی خواهد کرد

و سلطنت او جاودانی خواهد بود.

۳۵ همه مردم زمین در مقابل او هیچ هستند.

با فرشتگان آسمانی

و تمام مردم جهان مطابق اراده خود عمل می کند.

و کسی نمی تواند مانع او شود

و یا از او پرسد چرا چنین می کنی؟»

۳۶ «هنگامی که عقل من برگشت، جلال و شکوه و سلطنت دوباره به من داده شد و مشاوران و امرای من از من استقبال نمودند و من دوباره با جلال و عظمت بیشتری به سلطنت رسیدم.

۳۷ «اکنون من نبوکدنصر، پادشاه آسمان‌ها را حمد و سپاس می گویم. جلال از آن او است که تمام کارهایش حق و حقیقت است و می تواند متکبران را فروتن سازد.»

مجلس مهمانی بِلْشَصْر

یک شب بِلْشَصْر پادشاه مهمانی بزرگی ترتیب داد و هزار نفر از امرای بابل را به آن مهمانی دعوت نمود، و آن‌ها با یکدیگر شراب نوشیدند. ۲ وقتی بِلْشَصْر در اثر شراب سرش گرم شده بود، دستور داد تا ظروف طلایی و نقره‌ای را که پدرش نبوکدنصر از معبد بزرگ در اورشلیم آورده بود، بیاورند تا او و زن‌ها و صیغه‌هایش و همه بزرگان کشور از آن‌ها شراب بنوشند. ۳ فوراً ظروف طلایی و نقره‌ای را که از معبد بزرگ

در اورشلیم آورده شده بود، حاضر کردند و پادشاه، زن‌ها، صیغه‌هایش و امرای او از آن‌ها شراب نوشیدند،^۴ و خدایان طلایی، نقره‌ای، برنزی، آهنی، چوبی و سنگی را پرستش نمودند.

^۵ در آن هنگام ناگهان انگشتان دست انسانی ظاهر شد و در برابر شمعدان‌ها بر روی دیوار گچی قصر پادشاه شروع به نوشتن کرد. پادشاه دست را در حال نوشتن روی دیوار دید،^۶ و به وحشت افتاده آشفته و هراسان گردید و زانوهایش به لرزه درآمد.^۷ با صدای بلند فریاد کرد تا همه حکیمان و جادوگران و ستاره‌شناسان را حاضر کنند. آنگاه به حکیمان بابل گفت: «هرکس این نوشته را بخواند و معنی آن را برای من بگوید، لباس‌های ارغوانی بر او خواهم پوشانید، طوق زرین بر گردنش خواهم انداخت و او را حاکم سوّم مملکت خواهم گردانید.»^۸ همه حکیمان پادشاه فوراً داخل شدند، امّا هیچ‌یک از آن‌ها نتوانست آن نوشته را بخواند و یا معنی آن را به پادشاه بگوید.^۹ پس پلشَصّر بسیار پریشان شد و رنگ از صورتش پرید و تمام امرای او هم نگران شدند.

^{۱۰} در این هنگام، ملکه که سر و صدای آن‌ها را شنیده بود، به تالار مهمانی وارد شد و گفت: «پادشاه پاینده بماند! خاطرت پریشان و هراسان نشود. ^{۱۱} در مملکت تو مردی هست که روح خدایان مقدّس را دارد. در زمان پدرت، حکمت و دانش و بینش خدایی در او دیده شد و پدرت نبوکدنصر پادشاه او را به ریاست ستاره‌شناسان، جادوگران، حکیمان و پیشگویان برگزیده بود. ^{۱۲} این شخص که نامش دانیال است و پدرت او را بلطشَصّر نامیده بود، دارای فهم و دانش فوق‌العاده‌ای است که می‌تواند خواب‌ها را تعبیر کند، معماها را حل نماید و رازهای نهان را فاش سازد. حال بفرست دانیال را بیاورند تا معنی این نوشته را برایت بگوید.»

دانیال معنی نوشته را بیان می‌کند

^{۱۳} دانیال را به حضور پادشاه آوردند. پادشاه به دانیال گفت: «آیا تو دانیال هستی، همان اسیری که پدرم از یهودیه آورده بود؟ ^{۱۴} شنیده‌ام که روح خدایان مقدّس در تو می‌باشد و هوش و حکمت و دانایی مخصوصی داری. ^{۱۵} جادوگران و حکیمان به اینجا آورده شدند تا این نوشته را بخوانند و برای من معنی کنند، امّا هیچ‌کدام نتوانستند معنی آن را به من بگویند. ^{۱۶} درباره‌ی تو شنیده‌ام که می‌توانی معانی مخفی را تعبیر کنی و اسرار پنهانی را فاش سازی. حال اگر بتوانی این نوشته را بخوانی و معنی آن را بگویی، ردای ارغوانی بر تو می‌پوشانم و طوق زرین بر گردنت می‌اندازم و تو را حاکم سوّم مملکت خود می‌سازم.»

۱۷ دانیال به پادشاه گفت: «هداییت را برای خودت نگاهدار و یا به شخص دیگری بده. من نوشته را برایت می‌خوانم و معنی آن را به تو می‌گویم.

۱۸ «ای پادشاه، خدای متعال به پدرت نبوکدنصر سلطنت و عظمت و جلال عطا فرمود. ۱۹ او به قدری با عظمت شده بود که تمام قوم‌های و ملل از هر زبان از او می‌ترسیدند. هرکه را اراده می‌کرد، می‌کُشت و هرکه را می‌خواست، زنده نگاه می‌داشت. هرکه را می‌خواست، به مقام عالی می‌رسانید و هرکه را می‌خواست، ذلیل می‌کرد. ۲۰ اما چون مغرور شد و تکبر نمود، از تخت سلطنت به زیر افتاد و عظمتش از او گرفته شد. ۲۱ از میان مردم رانده شد و مثل حیوانات گردید و با الاغ‌های وحشی زندگی می‌کرد و مثل گاو به او علف می‌دادند و شب‌نم آسمان بر بدن او می‌بارید تا این که فهمید خدای متعال بر تمام ممالک جهان فرمانروایی می‌کند و هرکه را بخواهد به سلطنت می‌رساند.

۲۲ «تو پسرش، بِلْشَصَّر، با وجود این که همه این‌ها را می‌دانستی، خود را فروتن نکردی. ۲۳ بلکه بر ضد خداوند آسمان‌ها رفتار نمودی و از ظروف خانه او که نزد تو آوردند، تو، زن‌هایت، صیغه‌هایت و امرایت شراب نوشیدید و خدایان نقره‌ای، طلایی، برنزی، آهنی، چوبی و سنگی را که نمی‌بینند، نمی‌شنوند و هیچ چیز نمی‌دانند، پرستش نمودید، اما خدایی را که جان تو و تمام کارهایت در دست او است، پرستش و تکریم نکردی. ۲۴ پس این دست از طرف او فرستاده شد تا این کلمات را بنویسد.

۲۵ «آنچه که نوشته شده این است، 'منا، منا، ثقیل و فرسین' ۲۶ و معنی آن از این قرار است: منا، یعنی خدا روزهای سلطنت تو را شمرده و آن را به پایان رسانیده است. ۲۷ ثقیل، یعنی در ترازو وزن شدی و ناقص درآمدی. ۲۸ فرسین، یعنی سلطنت تو تقسیم گشته و به مادها و پارسیان داده شده است.»

۲۹ بِلْشَصَّر فوراً دستور داد تا ردای ارغوانی بر دانیال بپوشانند و طوق زرین بر گردنش ببندازند و اعلام کنند که او حاکم سوّم مملکت می‌باشد. ۳۰ در همان شب، بِلْشَصَّر، پادشاه گلدانیان، کشته شد، ۳۱ و داریوش مادی که در آن زمان شصت و دو سال داشت، مملکت او را به تصرف خود درآورد.

داریوش تصمیم گرفت که یک‌صد و بیست استاندار در سراسر امپراتوری خود منصوب نماید. ۲ سه وزیر از جمله دانیال را هم به سرپرستی آن‌ها منصوب کرد تا تمام والیان، حساب‌های خود را به ایشان پس بدهند تا هیچ ضرری به پادشاه نرسد. ۳ دانیال از وزرا و والیان

دیگر برتری گرفت، زیرا دارای هوش و ذکاوت بیشتری بود. پادشاه در نظر داشت دانیال را مسئول تمام امپراتوری خود بگرداند.^۴ پس وزیران و والیان دنبال بهانه‌ای می‌گشتند تا در اداره امور مملکتی از دانیال شکایت کنند، ولی نتوانستند هیچ بهانه‌ای به دست بیاورند، چون دانیال کاملاً امین و درستکار بود و هرگز خطایی از او سر نمی‌زد.^۵ پس به یکدیگر گفتند ما نمی‌توانیم هیچ علت و بهانه‌ای بر ضد دانیال پیدا کنیم مگر این که درباره قوانین مذهبی و خدای او بهانه‌ای از او به دست بیاوریم.^۶ پس به حضور داریوش رفتند و گفتند: «پاینده باد داریوش پادشاه! تمام وزرای مملکت، والیان، مشاوران و حکام با هم مشورت کرده‌اند که پادشاه حکمی صادر فرماید و در آن قدغن نماید که تا مدت سی روز هرکس از خدایی یا انسانی جز داریوش پادشاه، حاجتی درخواست بنماید، در چاه شیران انداخته شود.^۸ حال، ای پادشاه، این حکم را صادر فرما و این نوشته را امضاء کن تا بر طبق قانون مادها و پارسیان این حکم تغییر داده نشود و باطل نگردد.»^۹ داریوش پادشاه این فرمان را امضاء کرد.^{۱۰} وقتی دانیال فهمید که چنین فرمانی صادر شده است، به خانه خود رفت و در بالاخانه خود، پنجره‌ای را که به سوی اورشلیم بود، باز کرد و مانند گذشته، روزی سه مرتبه زانو زده خدای خود را عبادت و پرستش می‌نمود.

^{۱۱} وقتی دشمنان او را دیدند که نزد خدا دعا می‌کند،^{۱۲} همگی به حضور پادشاه رفتند و گفتند: «پادشاهها، آیا شما فرمان نداده‌اید که هرکس تا سی روز به غیر از تو از خدایی یا انسانی حاجتی بخواهد، در چاه شیران انداخته شود؟»

پادشاه گفت: «بلی، درست است و این فرمان طبق قانون مادها و پارسیان تغییرناپذیر است.»

^{۱۳} آن‌ها گفتند: «این دانیال که از تبعیدیان یهودیه می‌باشد، از تو و از فرمان تو، ای پادشاه، اطاعت نمی‌کند. او مرتباً روزی سه مرتبه دعا و نیایش می‌کند.»

^{۱۴} پادشاه وقتی این را شنید، بسیار پریشان خاطر شد و برای خلاصی دانیال فکر می‌کرد و تا غروب آفتاب کوشش می‌کرد که راهی برای نجات دانیال پیدا کند.^{۱۵} سپس آن مردان به حضور پادشاه بازگشتند و گفتند: «پادشاهها، می‌دانی که طبق قانون مادها و پارسیان، هر حکمی که توسط پادشاه صادر شود، تغییرناپذیر است.»

^{۱۶} بنابراین پادشاه دستور داد تا دانیال را بیاورند و او را در چاه شیران بیندازند. پادشاه به دانیال گفت: «ای دانیال، امیدوارم خدایی که تو پیوسته او را پرستش می‌کنی، تو را نجات دهد.»^{۱۷} سپس سنگی آوردند

و آن را بر دهانه چاه گذاشتند و پادشاه آن را با مهر خود و مهر وزرای خود مهر کرد تا فرمان درباره دانیال تغییر نکند.^{۱۸} بعد از آن پادشاه به کاخ خود برگشت و تا صبح روزه گرفت و اجازه نداد که وسایل عیش و عشرت برای او بیاورند و تا صبح نتوانست بخوابد.

^{۱۹} صبح زود پادشاه بلند شد و با عجله بر سر چاه شیران رفت. ^{۲۰} وقتی به سر چاه رسید، با صدای گرفته‌ای دانیال را صدا کرد و گفت: «ای دانیال، بنده خدای زنده، آیا خدایی که تو پیوسته او را پرستش می‌کنی توانسته است تو را نجات بدهد؟»

^{۲۱} دانیال جواب داد: «پادشاه پاینده باد! ^{۲۲} خدا فرشته خود را فرستاد و او دهان شیرها را بست تا به من صدمه‌ای نرسانند. زیرا که نه در پیشگاه او گناهی کرده‌ام و نه در حضور تو خطایی مرتکب شده‌ام.»

^{۲۳} پادشاه بسیار خوشحال شد و دستور داد دانیال را از چاه بیرون بیاورند. دانیال را از چاه بیرون کشیدند و دیدند که هیچ صدمه‌ای به او نرسیده است زیرا که بر خدا توکل کرده بود. ^{۲۴} سپس پادشاه دستور داد تمام کسانی را که از دانیال شکایت کرده بودند، آورده همه آنها را با زن و فرزندانشان در چاه شیران بیندازند. قبل از این که آنها به ته چاه برسند، شیرها حمله کرده تمام استخوان‌های آنها را خرد کردند. ^{۲۵} بعد از آن، داریوش پادشاه به تمام ملت‌ها و قوم‌ها به زبان‌های گوناگون ساکنان سراسر زمین نوشت:

«صلح و سلامتی بر شما باد! ^{۲۶} من فرمان می‌دهم که در سراسر امپراتوری من، تمام مردم باید در حضور خدای دانیال ترسان و لرزان باشند، زیرا:

«او خدای زنده است.

سلطنت او هرگز از بین نخواهد رفت

و تا به ابد سلطنت خواهد کرد.

قدرتش هرگز به انتها نخواهد رسید.

^{۲۷} او نجات می‌دهد و آزاد می‌کند.

در آسمان و زمین نشانه‌ها

و شگفتی‌ها به عمل می‌آورد.

او دانیال را از چنگ شیرها نجات داد.»

^{۲۸} بنابراین دانیال در زمان سلطنت داریوش و کوروش پارسی موفق و کامیاب بود.

خواب اوّل دانیال: چهار حیوان

رؤیاهای دانیال

(۱۳:۱۲-۱:۷)

در سال اوّل سلطنت بِلشَصَّر پادشاه بابل، دانیال بر بستر خود خواب و رؤیایی دید و آن را به این صورت نوشت:

۲ در خواب، دریای وسیعی دیدم که در اثر وزش باد از هر طرف متلاطم بود. ۳ بعد چهار حیوان عجیب و عظیم از دریا بیرون آمدند که همه با هم فرق داشتند. ۴ اوّلی شبیه شیر بود، اما مانند عقاب بال داشت. درحالی که به آن نگاه می کردم، دیدم که بال هایش کنده شد. سپس بلند شد و مثل انسان روی دو پای خود ایستاد. آنگاه به این حیوان عقل انسان داده شد.

۵ حیوان دوّمی همانند خرس بود و روی پای های عقب خود ایستاده بود. در بین دندان هایش سه دنده دیدم و صدایی شنیدم که به آن حیوان می گفت: «برخیز و تا می توانی گوشت بخور!»

۶ درحالی که نگاه می کردم، حیوان دیگری ظاهر شد که شبیه پلنگ بود. او بر پشت خود چهار بال همچون بال پرنده داشت و دارای چهار سر بود. به این حیوان اختیار و قدرت فرمانروایی داده شد.

۷ بعد در خواب حیوان چهارم را دیدم که خیلی ترسناک و قوی بود. این حیوان با دندان های بزرگ و آهنین، قربانیان خود را می درید و می خورد، و مابقی را در زیر پای های خود لگد مال می کرد. این حیوان با سه حیوان دیگر فرق داشت و دارای ده شاخ بود. ۸ درحالی که به شاخ هایش نگاه می کردم، دیدم یک شاخ کوچک از بین شاخ ها پیدا شد و سه شاخ از شاخ های اوّل از بیخ کنده شد. این شاخ کوچک چشمانی مثل چشمان انسان داشت و از دهانش سخنان تکبرآمیز جاری بود.

رؤیای وجود ازلی

۹ آنگاه تخت هایی را دیدم که در جاهای خود قرار داده شدند و «وجود ازلی» بر تخت خود جلوس کرد. لباس او همچون برف، سفید و موهای سرش مانند پشم خالص بود. از تخت او شعله های آتش برمی خاست و چرخ های آن، آتش سوزان بود. ۱۰ رودی از آتش در برابر او جاری بود. هزاران نفر او را خدمت می کردند و میلیون ها نفر در حضور او ایستاده بودند. آنگاه دفترها برای داوری گشوده شدند.

۱۱ همچنان که می نگریستم، هنوز صدای شاخ کوچک را که متکبرانه سخن می گفت می شنیدم، و دیدم که حیوان چهارم کشته شد، و جسد

او را در آتش انداخته سوزانندند.^{۱۲} قدرت سه حیوان دیگر از آن‌ها گرفته شد، اما به آن‌ها اجازه داده شد که مدّتی به زندگی خود ادامه بدهند.
^{۱۳} در خواب کسی را دیدم که شبیه *پسر انسان بود. او بر ابرهای آسمان آمد و به حضور وجود ازلی رفت.^{۱۴} به او اختیار و جلال و قدرت سلطنت داده شد تا همه قوم‌ها از هر زبان و نژاد او را خدمت نمایند. قدرت او ابدی و سلطنتش بی‌زوال خواهد بود.

تفسیر خواب دانیال

^{۱۵} من دانیال، از دیدن آن رؤیاها گیج و مبهوت شدم.^{۱۶} پس نزد یکی از کسانی که آنجا ایستاده بود، رفتم و تفسیر آن رؤیا را از او پرسیدم. او چنین شرح داد: ^{۱۷} «آن چهار حیوان بزرگ، چهار پادشاه هستند که بر زمین ظهور می‌کنند،^{۱۸} اما مقدّسین خدای متعال، قدرت سلطنت را تا ابد به دست خواهند گرفت.»

^{۱۹} بعد درباره حیوان چهارم که ترسناک و دارای دندان‌های آهنین و پنجه‌های برنزی بود و با سه حیوان دیگر فرق داشت و قربانیان خود را می‌درید و می‌خورد و زیر پا لگدمال می‌کرد، از او پرسیدم.^{۲۰} همچنین درباره آن ده شاخ و شاخ کوچکی که بعداً ظاهر شد و سه تا از آن ده شاخ که از بیخ کنده شدند، سؤال کردم. آن شاخ کوچک همان شاخی بود که چشم داشت و از دهانش سخنان تکبرآمیز جاری بود و از شاخ‌های دیگر هولناک‌تر بود.

^{۲۱} در حالی که نگاه می‌کردم دیدم که آن شاخ با مقدّسین خدا جنگید و بر آن‌ها پیروز شد.^{۲۲} آنگاه «وجود ازلی» آمد و داوری را شروع کرده از مقدّسین خدای متعال حمایت نمود. زمان آن رسیده بود که آن‌ها به قدرت سلطنت دست یابند.

^{۲۳} او برای من چنین شرح داد: «حیوان چهارم، سلطنت چهارم بر زمین است. این سلطنت با سلطنت‌های دیگر فرق دارد. این سلطنت تمام دنیا را پاره‌پاره نموده در زیر پای‌های خود لگدمال خواهد کرد.^{۲۴} ده شاخ او ده پادشاه هستند که از همین سلطنت ظهور خواهند کرد. بعد پادشاه دیگری به سلطنت خواهد رسید که با سه پادشاه دیگر فرق خواهد داشت و آن‌ها را شکست خواهد داد.^{۲۵} او بر ضد خدای متعال سخن گفته بر مقدّسین ظلم خواهد کرد و خواهد کوشید که تمام قوانین و جشن‌های مذهبی را تغییر بدهد. مقدّسین خدا مدّت سه سال و نیم تحت تسلط او خواهند بود.^{۲۶} سپس زمان داوری آغاز خواهد گردید و سلطنت این پادشاه از او گرفته خواهد شد و او به کلی از بین خواهد رفت.^{۲۷} آنگاه قدرت و عظمت تمام سلطنت‌ها به مقدّسین خدای متعال سپرده خواهد

شد. سلطنت خدای متعال ابدی خواهد بود و تمام پادشاهان جهان او را پرستش نموده از او اطاعت خواهند کرد.»

^{۲۸} این بود خوابی که دیدم. وقتی بیدار شدم، بسیار پریشان بودم. از ترس رنگ از چهره‌ام پریده بود، ولی از خوابم به کسی چیزی نگفتم.

خواب دوم دانیال: قوچ و بُز

در سال سوم سلطنت بِلشَصَّر خواب دیگری دیدم. ^۲ در خواب دیدم که در دژ شهر شوش، پایتخت استان عیلام، در کنار رود اَوَلای ایستاده بودم. ^۳ وقتی به اطراف نگاه می‌کردم، قوچی را دیدم که دو شاخ داشت. هر دو شاخ بلند بودند، ولی یک شاخ از شاخ دیگر بلندتر بود و در آخر برآمد. ^۴ این قوچ به طرف مغرب، شمال و جنوب شاخ می‌زد و هیچ جانوری نمی‌توانست در مقابل او ایستادگی کند و یا از دست او فرار کند. هرچه دلش می‌خواست، می‌کرد و قوی‌تر می‌شد. ^۵ هنگامی که دربارهٔ این وقایع فکر می‌کردم، ناگهان یک بُز نر از غرب پیدا شد. او آن قدر به سرعت می‌دوید که پای‌هایش با زمین تماس پیدا نمی‌کرد. این بُز که یک شاخ در وسط چشمان خود داشت، ^۶ با تمام قدرت به طرف آن قوچ دو شاخ که در کنار نهر دیده بودم، دوید. ^۷ بعد با خشم زیاد به قوچ حمله کرد و هر دو شاخش را شکست و او را که قدرت مقاومت نداشت، به زمین انداخته پایمال کرد و کسی نبود که قوچ را از دست او نجات بدهد.

^۸ آن بُز نر بی‌نهایت بزرگ شد، اما درحالی که به اوج قدرت خود رسیده بود، ناگهان شاخش شکست و به جای آن چهار شاخ بلند در چهار سمت مختلف درآمد. ^۹ از یکی از این شاخ‌ها، شاخ کوچکی برآمد و رو به جنوب و مشرق و سرزمین موعود رشد کرد. ^{۱۰} آن شاخ آن قدر نیرومند شد که علیه لشکر آسمانی برخاست و بعضی از ستارگان را بر زمین ریخت و پایمال کرد. ^{۱۱} او حتی بر ضد فرمانروای لشکرهای آسمانی قیام کرد و از قربانی‌هایی که روزانه به او تقدیم می‌کردند، جلوگیری نموده معبد بزرگ وی را ویران کرد. ^{۱۲} به خاطر گناه قوم، لشکر آسمانی و قربانی‌های سوختنی روزانه به آن شاخ واگذار شدند. آن شاخ حقیقت را زیر پا گذاشت و در هر کاری که انجام می‌داد، کامیاب می‌شد.

^{۱۳} بعد دو فرشته مقدس را شنیدم که با هم گفت‌وگو می‌کردند. یکی از دیگری پرسید: «تا چه زمان قربانی‌های روزانه تقدیم نخواهند شد؟ تا چه موقع گناه و شرارت جریان خواهد داشت؟ تا چه وقت لشکر آسمانی و معبد بزرگ پایمال خواهند شد؟»

۱۴ فرشته دیگر را شنیدم که در جواب گفت: «هزار و صد و پنجاه شبانه روز طول خواهد کشید و در این مدّت قربانی‌های روزانه صبح و شام تقدیم نخواهند شد. آنگاه معبد بزرگ دوباره آباد خواهد شد.»

جبرائیل خواب دانیال را تعبیر می‌کند

۱۵ وقتی کوشش می‌کردم که معنی خوابم را بدانم، ناگهان شبیه مردی در برابر من ایستاد. ۱۶ صدایی را از آن طرف رود اوّلی شنیدم که می‌گفت: «ای جبرائیل، خواب دانیال را برایش تعبیر کن.» ۱۷ پس جبرائیل نزد من آمد؛ من ترسیدم و رو به زمین افتادم.

او به من گفت: «ای انسان فانی، آن خوابی که دیدی مربوط به زمان آخر است.» ۱۸ درحالی که او حرف می‌زد، من در خوابی عمیق فرو رفته بر زمین افتادم، امّا او مرا گرفته از زمین بلند کرد ۱۹ و گفت: «من آمده‌ام تا به تو نشان بدهم که نتیجه خشم خداوند چه خواهد بود. خوابی که دیدی درباره زمان آخر است.

۲۰ «آن قوچ دو شاخ را که در خواب دیدی، سلطنت‌های ماد و پارس است. ۲۱ بُز نر پادشاهی یونان است و شاخ بلندی که در وسط چشمانش بود، اوّلین پادشاه آن کشور می‌باشد. ۲۲ شاخی که دیدی شکست و به جای آن چهار شاخ دیگر درآمد، به این معنی است که امپراتوری یونان چهار قسمت خواهد شد و هر قسمت پادشاهی برای خود خواهد داشت، امّا آن‌ها قدرت پادشاهی اوّل را نخواهند داشت.

۲۳ «وقتی پایان سلطنت آن‌ها نزدیک شود و شرارت ایشان نیز بسیار زیاد گردد، پادشاهی ستمکار و حيله‌گر برخواهد خاست. ۲۴ او دارای قدرت زیادی خواهد شد، امّا نه با نیروی خود. او عامل ویرانی‌های عظیم خواهد شد. در آنچه می‌کند کامیاب خواهد گشت. قدرتمندان و قوم مقدّس خدا را نابود خواهد کرد. ۲۵ با مهارت، نقشه‌های فریبنده خود را عملی خواهد نمود و با یک یورش ناگهانی، عدّه زیادی را از بین خواهد برد. به حدّی مغرور خواهد گردید که علیه شاه شاهان شورش خواهد کرد، امّا سرانجام نابود خواهد شد، ولی نه به دست انسان. ۲۶ خوابی را هم که درباره قربانی‌های روزانه صبح و شام دیدی، به انجام خواهد رسید. امّا اکنون تو این خواب را پنهان نگه‌دار، زیرا در آینده خیلی دور عملی خواهد شد.»

۲۷ سپس برای چند روز ضعیف و بیمار شدم. سپس برخاستم و همچون گذشته به کارهایی که پادشاه به من سپرده بود، مشغول شدم. امّا خوابی که دیده بودم، فکر مرا مشغول کرده بود، زیرا فهم آن برای من مشکل بود.

دانیال برای قوم خود دعا می کند

۹

در سال اوّلی که داریوش مادی، پسر خشایار شاه، به عنوان پادشاه بابل منصوب شده بود،^۲ من، دانیال، وقتی کتاب ارمیای نبی را می خواندم، فهمیدم که طبق کلامی که خداوند به ارمیای نبی گفته بود، اورشلیم می بایست مدّت هفتاد سال ویران باقی بماند.^۳ پس در پیشگاه خداوند دعا و زاری کرده روزه گرفتم و *پلاس پوشیده خاکستر بر سرم ریختم^۴ و در دعا به گناهان خود اعتراف نموده گفتم: «ای خداوند، تو خدای بزرگ و مهیب هستی. تو همیشه به پیمان خود عمل می کنی و به کسانی که تو را دوست دارند و از اوامر تو اطاعت می کنند، محبتی پایدار نشان می دهی.

۵ «اما ما گناه کرده شرارت ورزیده ایم و از احکام و فرمان های تو سرپیچی کرده به راه خطا رفته ایم. ۶ ما به سخنان انبیایی که از طرف تو بودند و کلام تو را به پادشاهان و بزرگان قوم و اجداد ما بیان کردند، گوش ندادیم. ۷ ای خداوند، تو عادل و ما شرمند هستیم. تو ما مردم یهودیه و اورشلیم و تمام اسرائیل را به خاطر خیانتی که به تو کرده ایم، در کشورهای دور و نزدیک پراکنده کرده ای. ۸ بلی، ای خداوند، پادشاهان، بزرگان و نیاکان ما به تو گناه ورزیدند. ۹ اما تو خدای بخشنده و مهربان هستی اگرچه ما نسبت به تو نافرمانی کرده ایم. ۱۰ ای یهوه، خدای ما، ما به کلام تو توجه نکرده ایم و مطابق احکامی که به وسیله انبیایت به ما دادی، رفتار ننموده ایم. ۱۱ بلی، تمام اسرائیل از شریعت تو تجاوز نموده و از اطاعت تو سرباز زده است. همه ما در پیشگاه تو گناهکاریم و به همین خاطر، لعنت هایی که در تورات بندهات موسی بیان شده، بر سر ما آمده است. ۱۲ هر چیزی که درباره ما و رهبران ما گفته بودی، عملی شد. آن بالای عظیمی که در اورشلیم بر سر ما آمد، در هیچ جای دنیا دیده نشده است. ۱۳ این بلا طبق نوشته تورات موسی گریبان گیر ما شد، اما باوجود این باز هم نخواستیم که از گناهان خود دست بکشیم و آنچه را که نیکو است، به جا آوریم تا تو از ما راضی شوی. ۱۴ بنابراین تو که ناظر کارهای ما بودی، آن بلا را بر سر ما آوردی، زیرا تو ای یهوه، خدای ما، همیشه عادلانه عمل می کنی. با این وجود، ما باز هم به کلام تو گوش ندادیم.

۱۵ «ای یهوه، خدای ما، تو با قدرت خویش، قوم خود را از مصر بیرون آوردی و چنان که امروز می بینیم، نام تو در بین قوم ها مشهور شده است. هرچند ما گناهکار و شریر هستیم، اما ای خداوند، به خاطر عدالت کامل خود، خشم و غضبت را از شهر اورشلیم و کوه مقدس

خود بازگردان، زیرا به سبب گناهان ما و شرارت اجداد ما، اورشلیم و قوم تو در مقابل همسایگان رسوا گشته‌اند. ^{۱۷}خدایا، اکنون به دعا و زاری من گوش بده و به‌خاطر نام خود، ای خداوند، نور روی خود را بر معبد بزرگ خود که ویران گشته است، بتابان. ^{۱۸}ای خدای من، گوش فراده و دعای ما را بشنو! چشمانت را باز کن و مصیبت ما و خرابی شهری را که نام تو را بر خود دارد، ببین. ما این را به‌خاطر رحمت عظیمت از تو درخواست می‌کنیم، نه به‌خاطر این که ما مردمان نیکی هستیم. ^{۱۹}ای خداوند، دعای ما را بشنو. ای خداوند ما را پیامرز. ای خداوند، به تقاضای ما گوش بده و آن را اجابت نما؛ شتاب کن و تأخیر نکن، زیرا که نام تو بر این قوم و بر این شهر قرار دارد.»

هفتاد هفته

^{۲۰}درحالی که مشغول دعا بودم و به گناهان خود و قوم اسرائیل اعتراف می‌نمودم و به حضور یهوه، خدای خود به‌خاطر معبد بزرگ التماس می‌کردم، ^{۲۱}*جبرائیل که او را قبلاً در خواب دیده بودم، با سرعت پرواز کرد و هنگام قربانی شام نزد من آمد ^{۲۲}و به من گفت: «ای دانیال، من آمده‌ام که به تو فهم و حکمت ببخشم تا بتوانی این اسرار را بفهمی. ^{۲۳}در همان لحظه‌ای که مشغول دعا شدی، دعای تو مستجاب شد و من آمده‌ام تا به تو خبر دهم، زیرا خدا تو را بسیار دوست می‌دارد. پس اکنون توجه کن تا آنچه را که در مورد خوابت می‌گویم، بفهمی. ^{۲۴}«به امر خدا، برای قوم تو و شهر مقدس تو هفتاد هفته طول خواهد کشید تا فساد و شرارت از بین برود، کفاره گناهان داده شود، عدالت ابدی برقرار گردد، معبد بزرگ دوباره تقدیس شود و به‌این ترتیب رؤیاها و پیشگویی‌ها به انجام برسند. ^{۲۵}بدان و آگاه باش که از زمان صدور فرمان برای بنای مجدّد اورشلیم تا ظهور پیشوای برگزیده خدا، هفت دوره هفت ساله خواهد گذشت. اورشلیم دوباره با جاده‌ها و دیوارهایش بازسازی خواهد شد و به مدت شصت دوره هفت ساله برجای خواهد ماند، ولی این یک دوران آشفته‌ای خواهد بود. ^{۲۶}پس از آن شصت و دو هفته، آن پیشوای برگزیده کشته خواهد شد، اما نه عادلانه. سپس پادشاهی با لشکریان خود به اورشلیم و معبد بزرگ حمله کرده آن‌ها را ویران خواهد کرد. آخر زمان همچون توفان فرا خواهد رسید و جنگ و ویرانی‌هایی را که مقرر کرده، با خود خواهد آورد. ^{۲۷}این پادشاه با اشخاص زیادی پیمان هفت ساله خواهد بست، اما وقتی نصف این مدت بگذرد، مانع تقدیم قربانی‌ها و هدایا خواهد شد. سپس این ویران‌گر،

معبد بزرگ را آلوده خواهد ساخت، تا زمانی که سرانجام مقرر شده برای او بر سرش بیاید.»

رؤیای دانیال در کنار رود دجله

در سال سوم سلطنت کورش، شاهنشاه پارس، پیامی به دانیال که بَلَطَشَصَّر هم خوانده می شد، آشکار گردید. این پیام حقیقت داشت ولی درک آن سخت بود. در رویایی این پیام برای او شرح داده شد.

۲من، دانیال، در آن روزها، سه هفته تمام در ماتم بودم. ۳در این سه هفته، نه غذای مقوی خوردم و نه لب به گوشت و شراب زدم و نه موی خود را شانه کردم.

۴در روز بیست و چهارم ماه اول سال، در کنار رود بزرگ دجله ایستاده بودم. ۵وقتی به بالا نگاه کردم، ناگهان کسی را دیدم که لباس سفید پوشیده و کمربندی از طلای ناب به کمر بسته بود. ۶بدن او مثل جواهر می درخشید، رویش چون آذرخش می درخشید و چشمانش همچون شعله های آتش بودند و بازوها و پای هایش مانند برنز صیقلی شده و صدایش شبیه غرش گروه بی شماری از مردم بود.

۷تنها من، دانیال آن رؤیا را دیدم. همراهان من آن رؤیا را ندیدند، ولی آن قدر ترسیدند که پا به فرار گذاشتند و خود را پنهان کردند. ۸من تنها ماندم و به آن رؤیای عجیب می نگریستم. رنگم پریده بود و تاب و توان نداشتم. ۹وقتی آن مرد با من سخن گفت، بی هوش به خاک افتادم. ۱۰اما دستی مرا لمس نمود و مرا که دست ها و پای هایم می لرزیدند، از جا بلند کرد.

۱۱فرشته به من گفت: «ای دانیال، ای مرد بسیار عزیز خدا، برخیز و به آنچه که می خواهم به تو بگویم، بادقت گوش بده! زیرا برای همین امر نزد تو فرستاده شده ام.» آنگاه درحالی که هنوز می لرزیدم، بر پا ایستادم.

۱۲سپس به من گفت: «ای دانیال، نترس! زیرا از همان روز اول که در حضور خدای خود روزه گرفتی و از او خواستی که به تو فهم بدهد، درخواست تو قبول شد و خدا همان روز مرا نزد تو فرستاد. ۱۳اما فرشته محافظ کشور پارس، بیست و یک روز با من مقاومت نمود. سرانجام میکائیل، که یکی از فرشتگان اعظم خدا است، به کمک من آمد.

۱۴من توانستم به اینجا بیایم و به تو بگویم که در آینده برای قوم تو چه حادثه ای رخ می دهد، زیرا این رؤیایی که دیدی مربوط به آینده است.» ۱۵در حین سخنان او، سرم را به زیر انداخته بودم و گنگ بودم. ۱۶آنگاه فرشته ای که شبیه انسان بود، لب هایم را لمس کرد تا بتوانم حرف بزنم.

من به او گفتم: «ای آقای من، این رؤیا آن قدر مرا ترسانده است که دیگر تاب و توان در من نمانده است.^{۱۷} من چون غلامی در برابر اربابش هستم؛ پس چگونه می توانم او را مورد خطاب قرار دهم؟ نیرویی در من نمانده و به سختی نفس می کشم.»

^{۱۸} او دوباره مرا لمس کرد و من قوّت یافتم. ^{۱۹} او گفت: «ای مرد بسیار عزیز خدا، نترس. صلح و سلامتی بر تو باد. قوی و دلیر باش!»
وقتی این را گفت، قوّت یافتم و به او گفتم: «ای آقای من، حالا حرف بزن، زیرا تو به من نیرو بخشیدی.»

^{۲۰-۲۱} او گفت: «می دانی چرا نزد تو آمده ام؟ من آمده ام تا بگویم که در کتاب حقیقت چه نوشته شده است. وقتی از نزد تو بازگردم، به جنگ فرشته ای که بر کشور پارس حکومت می کند، خواهم رفت. سپس با فرشته ای که بر یونان حکومت می کند، خواهم جنگید. در این جنگ ها، تنها میکائیل، نگهبان قوم اسرائیل، به من کمک خواهد کرد.»

در سال اوّل حکومت داریوش مادی او را پشتیبانی و تقویت کردم؛^۲ و اکنون من این حقیقت را به تو اعلام می کنم.

۱۱

پادشاهی مصر و سوریه

سپس آن فرشته گفت: «سه پادشاه دیگر در کشور پارس به سلطنت خواهند رسید و بعد از آن ها، پادشاه چهارم زمام مملکت را به دست خواهد گرفت. این پادشاه از همه ثروتمندتر خواهد شد و با استفاده از قدرت و ثروت خود، همه را بر ضد کشور یونان تحریک خواهد کرد.
^۳» آنگاه پادشاه جنگاوری به قدرت خواهد رسید. او بر کشور وسیعی فرمانروایی خواهد کرد و هرچه بخواهد انجام خواهد داد. ^۴ اما در اوج قدرت، پادشاهی اش از هم خواهد پاشید و چهار قسمت خواهد شد. کسی از نسل او به سلطنت نخواهد رسید، زیرا پادشاهی او ریشه کن شده به دیگران داده خواهد شد.

^۵» پادشاه مصر به قدرت خواهد رسید، اما یکی از سردارانش بر ضد وی قیام کرده سلطنت را از او خواهد گرفت و با قدرت عظیم تری حکومت خواهد کرد. ^۶ چند سال بعد، پادشاهان مصر و سوریه پیمان اتحاد می بندند و برای تحکیم این پیمان، دختر پادشاه مصر با پادشاه سوریه ازدواج می کند. اما عمر این پیمان خیلی کوتاه خواهد بود، زیرا آن دختر با پدر و همراهانش کشته می شوند. ^۷ بعد یکی از خویشانان آن دختر، پادشاه می شود و بر ضد پادشاه سوریه به جنگ می رود و به قلعه او وارد شده او را شکست می دهد. ^۸ او بُت ها و ظروف قیمتی طلا و نقره سوریه

را با خود به مصر می برد. سپس برای مدّتی صلح برقرار می شود.^۹ بعد پادشاه سوریه به قلمرو مصر وارد می شود، امّا به سرزمینش برمی گردد.^{۱۰} «پسران پادشاه سوریه با سپاه بزرگی برای جنگ آماده می شوند و همچون سیل وارد مصر شده به قلعه نظامی دشمن حمله می برند.^{۱۱} آنگاه فرعون خشمناک می شود و به جنگ پادشاه سوریه رفته سپاه بزرگ او را شکست می دهد.^{۱۲} فرعون از این پیروزی مغرور شده هزاران نفر از دشمنان خود را نابود می کند، امّا قدرت او دوامی نخواهد داشت.^{۱۳} «پادشاه سوریه به کشور خود بازمی گردد و سپاهی بزرگتر و مجهّزتر از قبل تشکیل می دهد تا در وقت مناسب دوباره به جنگ برود.^{۱۴} در آن زمان، عدّه زیادی علیه فرعون قیام می کنند و حتّی بعضی از آشوب گران قوم تو با آن ها هم دست می شوند تا رؤیا به حقیقت پیوندد، امّا همگی شکست می خورند.^{۱۵} آنگاه پادشاه سوریه می آید و شهر مستحکم را محاصره و تصرّف می کند. سپاهیان مصر از جنگ دست می کشند و حتّی بهترین سربازان آن ها نیز نمی توانند مقاومت نمایند.^{۱۶} تجاوزگران سوری هرچه دلشان بخواهد می کنند و کسی قادر نخواهد بود از آن ها جلوگیری نماید. او به سرزمین موعود وارد شده آن را ویران می کند.^{۱۷} «او برای تصرّف تمام کشور مصر نقشه می کشد و به این منظور با فرعون پیمان بسته یکی از دختران خود را به همسری او درمی آورد، امّا نقشه اش عملی نمی شود.^{۱۸} آنگاه متوجّه کشورهای ساحلی گشته بسیاری از آن ها را تصرّف می کند. امّا یک فرمانده بیگانه او را شکست می دهد و او با خفّت و خواری عقب نشینی می کند.^{۱۹} پادشاه سوریه به وطن خویش باز می گردد، ولی در راه شکست می خورد و اثری از او باقی نمی ماند.^{۲۰} «پس از او پادشاه دیگری به قدرت می رسد و برای افزایش ثروت سلطنت خود، مأموری را می فرستد تا از مردم باج و خراج جمع کند. آن پادشاه در مدّت کوتاهی کشته می شود، امّا نه از خشم مردم یا در جنگ.»

پادشاه شیر سوریه

^{۲۱}فرشته به کلام خود ادامه داده گفت: «پادشاه بعدی سوریه شخص شیریری خواهد بود که بدون این که حقّ پادشاهی داشته باشد، ناگهان آمده و با حيله و نیرنگ زمام سلطنت را به دست خواهد گرفت.^{۲۲} او قدرت *کاهن اعظم و هرکس دیگری را که با او مخالفت کند، درهم می شکند.^{۲۳} بعد از این که با مردم پیمان می بندد، آن ها را فریب داده با تعداد کمی از یاران خود، قدرت را به دست می گیرد.^{۲۴} او با یک

حمله ناگهانی به حاصل خیزترین ناحیه حمله می برد و کارهایی می کند که هیچ یک از نیاکانش نکرده بودند. غنائم جنگی را بین پیروان خود تقسیم می کند. بعد برای تصرف قلعه های جنگی نقشه می کشد، اما نقشه هایش عملی نمی شود.

۲۵ «بعد جرأت یافته سپاه عظیمی را برای جنگ با مصر آماده می کند. پادشاه مصر هم با لشکری بسیار بزرگ و نیرومند به جنگ او می رود، اما در اثر توطئه ای شکست می خورد. ۲۶ مشاورین نزدیک او باعث سقوط او می شوند و بسیاری از لشکریانش تارومار شده به قتل می رسند. ۲۷ سپس، این دو پادشاه، در حالی که بر ضد یکدیگر توطئه چیده اند، بر سر یک سفره می نشینند و غذا می خورند و به هم دروغ می گویند، اما هیچ کدام به مراد دل خود نمی رسد، زیرا هنوز زمان معین آن نرسیده است. ۲۸ پس پادشاه سوریه با غنائم فراوان دوباره عازم وطن خود می شود. در راه بازگشت، به اورشلیم حمله می کند و در آنجا باعث خرابی های بسیار می شود و سپس به مملکت خود باز می گردد.

۲۹ «بعد در زمان معین، یک بار دیگر به مصر لشکرکشی می کند، اما این بار نتیجه کارش با دفعات قبل فرق دارد، ۳۰ زیرا رومیان با کشتی های خود از کتیتم به مقابله او می آیند و او وحشت زده عقب نشینی می کند. «پادشاه سوریه از این شکست به خشم می آید و با مشورت یهودیانی که پیمان مقدس را شکسته اند، برای از بین بردن پیمان مقدس اقدام می کند. ۳۱ سپاهیان وی معبد بزرگ را آلوده ساخته قربانی های روزانه را متوقف می سازند و بُتی را در معبد بزرگ قرار می دهند. ۳۲ پادشاه با حيله و نیرنگ یهودیانی را که از دین نیاکان خود برگشته اند، طرفدار خود می سازد، اما پیروان خدا مخالفت کرده مانع او می شوند. ۳۳ در آن زمان، علمای قوم شروع به تعلیم مردم می کنند، اما برای مدتی عده ای از آنها در آتش انداخته می شوند، بعضی با شمشیر به قتل می رسند و برخی از آنها غارت شده به زندان می افتند. ۳۴ اما در این هنگام کمک های اندکی به پیروان خدا می رسد. بعد عده بسیاری با حيله به آنها می پیوندند. ۳۵ عده ای از علما به قتل می رسند و این سبب می شود که قوم خدا پاک و بی آلاش گردند. این وضع تا زمانی که وقت معین فرارسد، ادامه می یابد.

۳۶ «پادشاه سوریه هرچه دلش بخواهد انجام خواهد داد. او خود را برتر و بالاتر از خدایان خواهد دانست و به خدای خدایان کُفر گفته تا فرارسیدن زمان مجازاتش، به این کار ادامه می دهد، زیرا آنچه خدا مقرر فرموده، واقع می شود. ۳۷ پادشاه سوریه نه به خدایی که نیاکانش او را بندگی می کردند، توجه می کند و نه به خدایی که محبوب زنان

می باشد. درواقع او به هیچ خدایی توجه نمی کند، زیرا او خود را بالاتر از هر خدایی می پندارد.^{۳۸} یگانه خدایی که می پرستد، آن خدایی خواهد بود که از قلعه های مستحکم محافظت می کند. به این خدایی که نیاکانش او را نمی شناختند، طلا، نقره، سنگ های گران بها و هدایای نفیس تقدیم می کند.^{۳۹} با توکل به این خدای یگانه به قلعه های مستحکم حمله می برد و کسانی را که از او اطاعت کنند، به قدرت و حکومت می رساند و به عنوان پاداش به آن ها زمین می دهد.

۴۰ «سرانجام، پادشاه مصر به جنگ پادشاه سوریه می آید و پادشاه سوریه هم با ازابه های جنگی و سواران و کشتی های زیاد مانند گردباد به مقابله او می شتابد. پادشاه سوریه، سیل آسا به کشورهای زیادی حمله می برد.^{۴۱} او حتی به سرزمین موعود هم حمله می کند و ده ها هزار نفر را می کُشد، اما در سرزمین های آدوم و موآب، بازماندگان عُمونیان فرار می کنند.^{۴۲} حتی مصر و بسیاری از کشورهای دیگر هم از دست او در امان نمی مانند.^{۴۳} او تمام خزانه های طلا و نقره و اشیای نفیس مصر را تاراج می کند و اهالی لیبی و حبشه به او باج و خراج می دهند.^{۴۴} اما از جانب مشرق و شمال خبرهایی به گوش او می رسد و او را نگران و پریشان می سازد. پس خشمگین و برافروخته برگشته در سر راه خود مردمان زیادی را نابود می کند.^{۴۵} بین دریا و کوهی که معبد بزرگ در بالای آن قرار دارد، چادرهای شاهانه خود را برپا می کند، اما در همان جا مرگش فرا می رسد و بدون این که کسی به او کمک کند، می میرد.»

زمان آخر

آن فرشته ادامه داده گفت: «در آن زمان میکائیل، فرشته اعظم، برای حمایت قوم تو می آید و چنان دوران سختی پیش می آید که در تاریخ بشر سابقه نداشته است، اما هرکسی از قوم تو که نامش در کتاب خدا نوشته شده باشد، نجات می یابد.^۲ بسیاری از آنانی که مرده اند، زنده می شوند، بعضی برای حیات جاودانی و برخی برای خجالت و رسوایی ابدی.^۳ حکیمان همانند آفتاب خواهند درخشید و کسانی که مردم را به راه راست هدایت کرده اند، همچون ستارگان تا ابد تابناک خواهند بود.»

۴ بعد به من گفت: «اما تو ای دانیال، این پیشگویی را در دلت مخفی نگه دار و کتاب را مُهر کن تا آخر زمان فرارسد. بسیاری از مردم بیهوده تلاش خواهند کرد تا بفهمند که چه حوادثی رخ خواهد داد.»

۵ آنگاه من، دانیال، نگاه کردم و دو نفر دیگر را دیدم که یکی در این سوی رود و دیگری در آن سوی رود ایستاده بود.^۶ یکی از آن دو، از

همان فرشته سفیدپوشی که در بالای رود ایستاده بود، پرسید: «چقدر طول می کشد تا این حوادث عجیب به پایان برسد؟»

فرشته در جواب، هر دو دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و به نام خدای جاوید قسم خورده گفت: «این وضع تا سه سال و نیم ادامه خواهد یافت. وقتی جفایی که بر قوم خدا می شود خاتمه یابد، این حوادث هم به پایان خواهد رسید.»

آنچه را که او گفت شنیدم، اما به مفهوم آن پی نبردم. پس پرسیدم: «آقای من، عاقبت این وقایع چه خواهد بود؟»

او جواب داد: «ای دانیال، اکنون برو، زیرا آنچه گفتم باید تا روز بازپسین مخفی و مهر شده بماند. ۱۰ عده زیادی پاک و طاهر خواهند شد، ولی مردم بدکار چیزی نخواهند فهمید و به کارهای زشت خود همچنان ادامه خواهند داد. اما خردمندان همه چیز را درک خواهند کرد. ۱۱ «از وقتی که قربانی های روزانه منع شود و آن بُت در معبد بزرگ قرار گیرد، یک هزار و دویست و نود روز سپری خواهد گشت. ۱۲ خوشا به حال کسی که صبر می کند تا این دوره یک هزار و سی صد و سی و پنج روزه به پایان برسد.

۱۳ «اما ای دانیال، راه خود را دنبال کن تا روز مرگت فرارسد، اما بدان که در آخر زمان، زنده خواهی شد تا پاداش خود را دریافت کنی.»



هوشع

٥	٤	٣	٢	١
١٠	٩	٨	٧	٦
	١٤	١٣	١٢	١١



کتاب هوشع نبی

معرفی کتاب

هوشع نبی در پادشاهی شمالی اسرائیل نبوت می کرد. او بعد از عاموس نبی و قبل از سقوط سامره در زمان سختی ها، یعنی در سال ۷۲۱ قبل از میلاد، نبوت می کرد. وی به طور خاص از بُت پرستی و بی وفایی مردم به خدا نگران بود. هوشع به طرز جسورانه ای این بی ایمانی و بی وفایی مردم زمان خود را به ازدواج شوم خود با زنی خیانتکار تشبیه می کند. همان طور که همسر او «جوِمر» او را ترک کرده نسبت به او بی وفایی نمود، مردم سلطنت شمالی نیز خدا را ترک کردند؛ بنابراین آن ها سزاوار دآوری بودند. اما در انتها، باز خدا از روی محبت پیدارش با قوم خود مصالحه کرده آن ها را به سوی خویش بازمی گرداند و رابطه اش را با آن ها دوباره برقرار می کند. این محبت با جملاتی پُر احساس بیان شده است: «ای اِفرایم چگونه تو را ترک کنم و ای اسرائیل چطور بگذارم که بروی؟ ... دلم در قفسه سینه ام از غصه می تپد و محبت من نسبت به تو خیلی عمیق است.» ۸:۱۱

تقسیم بندی کتاب

ازدواج و خانواده هوشع ۱: ۱-۳: ۵
پیامی بر ضد پادشاهی اسرائیل ۴: ۱-۱۳: ۱۶
پیامی درباره توبه و وعده ها ۱۴: ۱-۹

این پیامی است که از جانب خداوند در دوران سلطنت عُزّیا، یوتام، آحاز و حزقیا، پادشاهان یهودا و یربعام پسر یهوآش، پادشاه اسرائیل، به هوشع پسر بئیری رسید.

زن و فرزندان هوشع

۲ نخستین باری که خداوند با هوشع تکلم کرد، چنین گفت: «برو با یک زن فاحشه ازدواج کن. آن زن به تو خیانت خواهد کرد و فرزندانی

هم که برای تو خواهد زایید، مانند او خواهند بود. به همین طریق قوم من مرا ترک کرده به من خیانت نموده است.»

۳ پس هوشع رفت و با جویم دختر دبلایم ازدواج کرد. آن زن حامله شد و پسری به دنیا آورد. ۴ خداوند گفت: «نام این کودک را یزرعیل بگذار، زیرا به زودی پادشاه اسرائیل را مجازات خواهم کرد و انتقام خونی را که جدشان یهو، در درهٔ یزرعیل ریخته است، خواهم گرفت. ۵ در آن روز قدرت نظامی اسرائیل را در دشت یزرعیل درهم خواهم شکست.» ۶ جویم بار دیگر حامله شد و دختری زایید. خداوند به هوشع گفت: «نام او را لوروحامه، یعنی 'رحمت نشده'، بگذار، زیرا من دیگر بر قوم اسرائیل رحمت نخواهم کرد و آن‌ها را نخواهم بخشید. ۷ اما بر یهودا رحم خواهم داد، اما نه با کمان و شمشیر و جنگ و نه با کمک اسب‌ها و سوارانشان.»

۸ بعد از آنکه جویم، لوروحامه را از شیر گرفت، بار سوم حامله شد و پسری به دنیا آورد. ۹ خداوند گفت: «نام او را لوعمی، یعنی 'قوم من نیست'، بگذار، چرا که اسرائیل قوم من نیست و من هم خدای آن‌ها نیستم.»

اسرائیل دوباره بنا خواهد شد

۱۰ با وجود این، تعداد مردم اسرائیل مانند ریگ دریا بی اندازه و بی شمار خواهد شد. اکنون خداوند به آن‌ها می‌گوید: «شما قوم من نیستید،» ولی روزی خواهد آمد که او خواهد گفت: «شما فرزندان خدای زنده هستید!» ۱۱ مردم یهودا و اسرائیل با هم متفق خواهند شد و برای خود پیشوایی تعیین خواهند کرد و مالک سرزمین خود خواهند شد. روز یزرعیل چه روز بزرگی خواهد بود.

پس برادرانتان را عمی، یعنی «قوم من» و خواهرانتان را روحامه، یعنی «رحمت شده» خطاب کنید.

۲

جویم بی‌وفا - اسرائیل بی‌وفا

۲ مادران را متهم کنید، زیرا او زن من نیست و من شوهر او نیستم. از او بخواهید که از زناکاری دست بردارد و روسپیگری نکند، ۳ وگرنه او را مانند روزی که به دنیا آمد، برهنه کرده مانند بیابان و زمین خشک و بی‌آب از تشنگی هلاک خواهم ساخت. ۴ بر فرزندانش هم رحم نخواهم کرد، زیرا آن‌ها فرزندان زنا هستند. ۵ مادرشان زنا کرده با بی‌شرمی رفتار نموده است؛ او گفته است: «دنبال عاشقان خود خواهم رفت که به من نان و آب و روغن زیتون و شراب و لباس پشمی و ابریشمی می‌دهند.»

۶ بنابراین من دیواری از خار و خس به دور او خواهم کشید تا نتواند راه خود را پیدا کند. ۷ دنبال عاشقان خود خواهد دوید، ولی به آن‌ها نخواهد رسید. به جستجوییشان خواهد رفت، اما آن‌ها را پیدا نخواهد کرد. آنگاه خواهد گفت: «نزد شوهر اول خود برمی‌گردم، زیرا وقتی همراه او بودم، وضع بهتری داشتم.»

۸ او نمی‌دانست من بودم که به او غلّه، شراب، روغن، نقره و طلائی را که برای بُت *بَعْل مصرف می‌کرد، می‌دادم. ۹ پس گندم و شراب خود را در موسمش از او پس خواهم گرفت و پوشاک پشمی و ابریشمی را که برای پوشانیدن برهنگی‌اش به او می‌دادم، از او پس خواهم گرفت. ۱۰ ننگ او را در نظر عاشقانش آشکار خواهم ساخت و هیچ‌کسی نخواهد توانست او را از دست من نجات بدهد. ۱۱ به تمام خوشی‌ها، عیدها، جشن‌های ماه نو و روزهای *سَبَّت وی خاتمه خواهم داد. ۱۲ تا کستان‌ها و درختان انجیرش را که می‌گفت، 'این‌ها مُرد من هستند که عاشقانم به من داده‌اند،' خشک خواهم ساخت. آن‌ها را به جنگلی تبدیل خواهم کرد تا میوه‌هایش خوراک حیوانات وحشی گردد. ۱۳ خداوند می‌گوید به‌خاطر این که در روزهای عید برای بُت *بَعْل *بُخور خوش بو دود می‌کرد، خود را با انگشتر و زیور می‌آراست و دنبال عاشقان خود می‌رفت و مرا فراموش می‌کرد، او را مجازات خواهم کرد.

محبت خداوند به قوم خود

۱۴ پس من دوباره او را فریفته کرده به بیابان خواهم برد و با سخنان محبت‌آمیز دل او را به دست خواهم آورد. ۱۵ در آنجا تا کستان‌هایش را به او پس خواهم داد، «دشت عَنخور» یعنی دشت زحمات را برایش به «دروازهٔ امید» تبدیل خواهم کرد. در آنجا مانند روزهای جوانی‌اش، هنگامی که از سرزمین مصر بیرون آمد، سرود خواهد خواند. ۱۶ در آن روز، مرا «شوهر من» خواهد خواند و دیگر مرا «*بَعْل من»، صدا نخواهد کرد. ۱۷ او دیگر *بَعْل را فراموش خواهد کرد و حتی نام او را هم به زبان نخواهد آورد.

۱۸ در آن زمان، با حیوانات وحشی، مرغان هوا و خزندگان، پیمان خواهم بست تا این که به قوم من آسیب نرسانند. کمان و شمشیر را از بین خواهم برد و به جنگ‌ها پایان خواهم داد تا در آسایش و امنیت زندگی کنید.

۱۹ تو برای همیشه همسر من خواهی شد
و من تو را با راستی و عدالت

و رحمت و محبت بی پایان
به عقد خود درخواهم آورد.

۲۰ من به قول خود وفا خواهم کرد و تو را از آن خود خواهم ساخت.
آنگاه تو مرا به عنوان خداوند خود خواهی شناخت.

۲۱-۲۲ در آن روز، دعاهاى قوم خود اسرائیل را اجابت خواهم کرد.

باران را بر زمین خواهم بارانید

و زمین غله و انگور و زیتون تولید خواهد کرد.

۲۳ قوم اسرائیل را برای خود در زمین خواهم کاشت.

بر کسانی که «رحمت نشده» بودند، رحمت خواهم کرد

و به آنهایی که گفته بودم

«قوم من نیستید» خواهم گفت «شما قوم من هستید،»

و آن‌ها جواب خواهند داد: «تو خدای ما هستی.»

هوشع و زن بی وفا

۳ خداوند به من گفت: «دوباره برو و عشق خود را به زنی
که معشوقهٔ مرد دیگری شده و زناکار می باشد، نشان بده،
همان طور که من بنی اسرائیل را با وجود این که خدایان دیگر را پرستش
کرده نان‌های کشمشى به آن‌ها تقدیم می کنند، دوست می دارم.»

۲ پس من رفتم و آن زن را به پانزده مثقال نقره و معادل حجم سی صد
و سی لیتر جو خریدم. ۳ به او گفتم: «تو باید برای مدت طولانی با من
بمانی و نباید با مردی زنا کنی؛ من هم با تو هم‌بستر نمی شوم.» ۴ به
همین ترتیب بنی اسرائیل نیز سال‌های بسیاری بدون پادشاه و فرمانده،
بدون قربانی و ستون‌های مقدس و بدون *ایفود و بُت‌های خانگی خواهند
بود. ۵ اما زمانی خواهد آمد که بنی اسرائیل به سوی یهوه، خدای خود
و داوود پادشاهشان برخواهند گشت. آنگاه در زمان‌های آخر آن‌ها با
ترس به سوی خداوند خواهند آمد و از احسان او برخوردار خواهند شد.

اتّهام خداوند علیه بنی اسرائیل

۴ ای بنی اسرائیل، به کلام خداوند گوش بدهید. خداوند بر
ضد ساکنان این سرزمین اتّهامی دارد، زیرا در آنجا وفاداری،
صداقت و خدا شناسی وجود ندارد، ۲ بلکه نفرین، دروغ گویی،
آدم کشی، دزدی، زناکاری و خونریزی وجود دارد. ۳ بنابراین زمین خشک
خواهد شد و همهٔ ساکنان آن همراه با حیوانات وحشی، مرغان هوا و
حتّی ماهیان دریا از بین خواهند رفت.

اتّهام خداوند علیه کاهنان

۴ خداوند می گوید: «هیچ کس نباید دیگری را متّهم ساخته توییح کند. ای کاهنان، شکایت و اتّهام من علیه شما است. ۵ شب و روز مرتکب خطا و لغزش می شوید. انبیا هم بهتر از شما نیستند. من مادران اسرائیل را نابود خواهم کرد. ۶ قوم من به خاطر این که مرا نمی شناسند، هلاک خواهند شد. شما ای کاهنان نخواستید که مرا بشناسید و تعالیم مرا رد کردید، پس من هم شما را طرد خواهم کرد و پسران شما را به عنوان کاهن نخواهم شناخت.

۷ «هرچقدر تعداد شما زیادتر شد، گناهان شما هم نسبت به من زیادتر شد. پس من هم جلال شما را به ننگ تبدیل خواهم کرد. ۸ کاهنان از گناهان مردم برای منفعت شخصی خود استفاده می کنند و بنابراین مردم را به گناه کردن تشویق می نمایند، ۹ پس هم کاهنان و هم مردم را به خاطر گناهانشان مجازات خواهم کرد. ۱۰ خواهید خورد، امّا سیر نخواهید شد؛ الهه باروری را پرستش خواهید کرد، امّا به تعدادتان افزوده نخواهد شد، زیرا مرا که خدای شما هستم، ترک کرده بُت ها را پرستش کرده اید.

خدا بُت پرستی را محکوم می کند

۱۱ «زنا و شراب کهنه و نو عقل قوم مرا از بین برده است. ۱۲ آن ها از یک تکه چوب پی جان راهنمایی می طلبند و از عصای چوبی می خواهند که از آینده به آن ها خبر بدهد. دلبستگی به زناکاری، آن ها را گمراه کرده است. بنابراین، نسبت به خدای خود خیانت کرده و به دنبال خدایان دیگر رفته اند. ۱۳ بر روی کوه ها و بالای تپه ها قربانی می کنند و در زیر درخت بلوط و هر نوع درخت دیگری که سایه خوبی داشته باشد، *بُخور می سوزانند.

۱۴ «درنتیجه دخترانتان به فحشا و عروسانتان به زناکاری کشیده می شوند. امّا من دختران و عروسانتان را به خاطر کارهایشان مجازات نمی کنم، زیرا خود شما مردها با فاحشه های پرستشگاه ها به جاهای خلوت می روید و به اتّفاق آن ها برای بُت ها قربانی می گزراند. چنان که می گویند، قومی که فهم ندارد، تباه خواهد شد.

۱۵ «اگرچه مردم اسرائیل زنا می کنند، امّا ای یهودا، تو مرتکب چنین گناهی نشو. برای پرستش به جلجال و یا بیت آون نرو و به نام خدای زنده سوگند نخور. ۱۶ مردم اسرائیل مانند گوساله سرکش هستند، خداوند چگونه آن ها را مثل برّه ها به چراگاه های سرسبز ببرد؟ ۱۷ مردم اسرائیل دلبسته بُت ها شده است، پس او را تنها به حال خود بگذار. ۱۸ آن ها بعد از آنکه شراب می نوشند، به دنبال هرزگی و فحشا می روند و از رفتار

شرم آور خود خشنود هستند. آن‌ها رسوایی را بر عزّت و شرافت ترجیح می‌دهند. ^{۱۹} بادی شدید آن‌ها را خواهد برد و به خاطر قربانی‌هایی که برای بُت‌ها کرده‌اند، رسوا خواهند شد.

داوری بر ضد اسرائیل

«ای کاهنان، بشنوید! ای قوم اسرائیل، توجّه کنید! ای خاندان پادشاه، گوش فرادهید! شما محکوم هستید، زیرا در مصفّه همچون دامی گشتید و در کوه تابور مانند توری گسترده. ^{۲۰} ای مردم سرکش، شما را به خاطر کشتار بی‌حد، مجازات خواهم کرد. ^{۲۱} من اسرائیل را می‌شناسم و او نمی‌تواند خود را از نظر من مخفی سازد. اسرائیل زنا کرده و آلوده شده است.»

هوشع علیه بُت پرستی هشدار می‌دهد

^{۲۲} کارهایشان مانع بازگشت آن‌ها به سوی خدایشان است، زیرا روح زناکاری در آن‌ها رخنه کرده است و نمی‌توانند خداوند را بشناسند. ^{۲۳} غرور قوم اسرائیل علیه آن‌ها شهادت می‌دهد. اسرائیل در زیر بار گناه می‌لغزند و یهودا هم با آن‌ها لغزیده به زمین می‌خورد. ^{۲۴} آن‌ها با رمه و گُلّه خود به جستجوی خداوند می‌روند، امّا او را نمی‌یابند، زیرا او خود را از آن‌ها دور ساخته است. ^{۲۵} آن‌ها به خداوند خیانت کرده‌اند و فرزندان غیر مشروع به دنیا آورده‌اند. پس اکنون آن‌ها و سرزمین ایشان از بین خواهند رفت.

جنگ بین یهودا و اسرائیل

^{۲۶} شیپور جنگ را در جِبَعه و کَرِنا را در رامّه به صدا در آورید و در بیت‌آون فریاد بزنید. ای مردم بنیامین، از ترس بلرزید! ^{۲۷} ای اسرائیل، روز مجازات تو نزدیک است و به‌زودی ویران خواهی شد. به بنی اسرائیل اعلام می‌کنم که این واقعه حتمی است.

^{۲۸} خداوند می‌گوید: «رهبران یهودا زمین‌ها را غارت می‌کنند، بنابراین من خشم خود را مانند سیلاب بر آن‌ها فرو خواهم ریخت. ^{۲۹} اسرائیل مورد قهر من قرار گرفته است و در روز محاکمه درهم کوبیده خواهد شد، زیرا پیرو چیزهای باطل گردیده است. ^{۳۰} بنابراین، من برای اسرائیل مانند بید که پشم را از بین می‌برد، خواهم بود و ریشه یهودا را نابود خواهم کرد. ^{۳۱} «وقتی اسرائیل دید که تا چه حدّ بیمار است و یهودا که جراحت او تا چه حدّ است، اسرائیل به کشور آشور روی آورد و به پادشاه بزرگ آن پناه برد. امّا امپراتور آشور قادر نبود که او را شفا بدهد و یا زخمش را مداوا نماید. ^{۳۲} مانند شیری که شکار خود را می‌درد، من اِفرایم و یهودا

را خواهم درید و با خود خواهم برد و هیچ کسی نخواهد توانست آن‌ها را از چنگ من برهاند.

۱۵ «آن‌ها را ترک خواهم کرد و به مکان خود برخوام گشت تا آن‌ها به گناهان خود آگاه گردند و طالب روی من شوند و در تنگی خود از من درخواست کمک نمایند.»

توبه دروغین اسرائیل

۶ مردم می‌گویند: «بیایید به سوی خداوند بازگردیم، زیرا او که ما را دریده است، ما را شفا خواهد بخشید و او که ما را مجروح ساخته، ما را درمان خواهد کرد. ۲ پس از دو روز ما را زنده خواهد ساخت و ما در حضور او زندگی خواهیم کرد. ۳ پس باید بکوشیم تا خداوند را بشناسیم. همان‌گونه که دمیدن سپیده صبح و ریزش باران بهاری قطعی است، خداوند نیز به سوی ما باز خواهد گشت.»

۴ اما خداوند می‌گوید: «ای اسرائیل و ای یهودا، با شما چه کنم؟ وفاداری شما همچون مه و شب‌نم صبحگاهی زودگذر است. ۵ به همین دلیل من انبیای خود را فرستاده‌ام تا پیام مرا به شما برسانند که هلاکت شما حتمی است و داوری من مانند صاعقه‌ای بر شما فرود خواهد آمد. ۶ من از شما محبت پایداری خواهم، نه قربانی. من خواهان قربانی‌های سوختنی شما نیستم، بلکه از شما توقع دارم که مرا بشناسید.

۷ «اما آن‌ها مانند آدم، پیمان مرا شکستند و به من خیانت کردند. ۸ جلعاد، شهر شیران و قاتلان است. ۹ کاهنان آن مانند راهزنان در راه شکیم در کمین مردم می‌نشینند و خون مردم را می‌ریزند و دست به هر نوع جنایتی می‌زنند. ۱۰ من در اسرائیل شاهد کارهای زشتی بوده‌ام. مردم بُت‌ها را پرستش کرده و خود را ناپاک ساخته‌اند.

۱۱ «برای تو نیز ای یهودا، روزی را برای مجازات تعیین کرده‌ام. ۱۲ «هرگاه خواستم قوم خود اسرائیل را شفا بدهم و آن‌ها را دوباره سعادتمند سازم، دیدم آن‌ها از گناه و کارهای بد دست نمی‌کشند. آن‌ها یکدیگر را فریب می‌دهند؛ از خانه‌ها دزدی و در جاده‌ها راهزنی می‌کنند، ۲ و هرگز فکر نمی‌کنند که من کردار زشت آن‌ها را به یاد دارم. شرارت‌هایشان آن‌ها را از هر طرف احاطه کرده است و من همه را در مدّ نظر دارم.

توطئه در کاخ

۳ «پادشاه را با شرارت و رهبران را با دروغ خود شاد می‌سازند. ۴ آن‌ها همگی خیانت کارند و آتش خشم آن‌ها مانند تنوری داغ است که لازم نیست نانوا تا وقتی که خمیر آماده پختن نباشد، آن را به هم بزنند. ۵ در

روزی که پادشاه جشن می گیرد، رهبران مست شراب می شوند و او هم با کسانی که مسخره اش می کنند، هم پیاله می گردد. ^۶ دل هایشان از مکر و فریب همچون تنوری داغ است. خشم و غضب آن ها تمام شب به آرامی می سوزد و همین که صبح شد، آتش آن شعله ور می گردد. ^۷ «همه آن ها مثل تنور سوزان هستند. رهبران خود را کشتند. پادشاهانشان یکی پس از دیگری به قتل رسیده اند، ولی هیچ کس از من کمک نمی طلبد.

^۸ «اسرائیل با بیگانگان آمیزش کرده و مانند نان نیم پخته قابل خوردن نیست. ^۹ آمیزش با قوم های بیگانه نیرویش را از بین برده است، اما خودش نمی داند. موی سرش سفید شده است، ولی او از آن بی خبر است. ^{۱۰} تکبر مردم اسرائیل آن ها را رسوا کرده است، اما با این همه طالب یهوه، خدای خود نیستند و به سوی او بازنگشته اند. ^{۱۱} اسرائیل مانند کبوتر، نادان و بی شعور است. او گاهی از مصر کمک می خواهد و گاهی به طرف آشور می رود. ^{۱۲} اما من تور خود را بر او می اندازم و او را مانند پرنده ای از هوا به زمین خواهم انداخت. آنگاه او را مطابق کارهای زشتی که انجام داده است، مجازات خواهم کرد.

^{۱۳} «وای به حال آن ها زیرا از من گریزان گشته اند، باید هلاک شوند زیرا که بر من عصیان ورزیدند. خواستم آن ها را نجات بدهم، ولی آن ها با من صادق نبودند. ^{۱۴} آن ها از صمیم دل به حضور من دعا نمی کنند، بلکه به بستر خود می روند و ناله و گریه سر می دهند. به شیوه بُت پرستان برای غله و شراب دعا می کنند و علیه من شورش می کنند. ^{۱۵} این من بودم که آن ها را پرورش دادم و به آن ها نیرو بخشیدم، ولی آن ها در عوض، بر ضد من توطئه چیدند. ^{۱۶} آن ها مرا ترک کرده اند و به خدایی رو می آورند که ناتوان است. مانند کمان کجی هستند که نمی توان بر آن اعتماد کرد. رهبران آن ها به خاطر زبان بد خویش با شمشیر کشته خواهند شد و مصریان به آن ها خواهند خندید و آن ها را مسخره خواهند کرد.»

خداوند بُت پرستی اسرائیل را محکوم می کند

خداوند می گوید: «شیپور خطر را بنوازید! دشمنان مانند عقاب بر سر قوم من هجوم می آورند، زیرا قوم من پیمان مرا شکسته و از تعالیم من سرپیچی کرده اند. ^۲ با این که مرا خدای خود می خوانند و ادعا می کنند که قوم من هستند و مرا می شناسند، ^۳ آن ها نیکویی را ترک کرده اند، بنابراین دشمنان در تعقیب آن ها هستند.

^۴ «آن ها بدون مشورت من، برای خود پادشاه تعیین کردند و رهبران خود را بدون موافقت من برگزیدند. برای خود بُت هایی از طلا و نقره



ساختند، بنابراین نابود خواهند شد. ۵ ای سامره، از گوسالۀ طلایی تو نفرت دارم. آتش خشم من علیه ساکنان تو برافروخته شده است. کی از بُت پرستی و گناه دست می کشی؟ ۶ آن گوساله، خدا نیست! بلکه ساخته دست یک صنعتگر اسرائیلی است. گوسالۀ سامره خُرد خواهد شد. ۷ آن ها باد را می کارند و گردباد را درو می کنند. زمین آن ها محصولی نخواهد داد و اگر محصولی هم بدهد، خوراک بیگانگان خواهد شد. ۸ اسرائیل از بین رفته و نزد قوم های دیگر مانند ظرفی شکسته و بی مصرف شده است. ۹ مثل گورخری تنها و آواره گردیده است و از آشور کمک می طلبد و برای حمایت خود، قوم های دیگر را اجیر می کند. ۱۰ حالا من ایشان را جمع کرده به اسارت خواهم فرستاد تا در زیر بار ظلم امپراتور آشور و مأموران او از پا بیفتند.

۱۱ «آن ها قربانگاه های زیادی برای آمرزش گناه ساختند، امّا آن قربانگاه ها خود مکانی برای گناه کردن شدند. ۱۲ برای آن ها احکام بی شماری نوشتیم، ولی آن ها همه آن احکام را بیگانه پنداشته رد می کنند. ۱۳ گرچه آن ها برای من قربانی هایی تقدیم می کنند و گوشت آن ها را می خورند، امّا من هیچ یک از آن قربانی ها را نمی پسندم. خطاهایشان را فراموش نخواهم کرد و آن ها را به خاطر گناهشان جزا خواهم داد و به مصر بازخواهم گردانید.

۱۴ «اسرائیل خالق خود را فراموش کرده و برای خود قصرها ساخته است. یهودا به تعداد شهرهای مستحکم خود افزوده است، ولی من آتشی را خواهم فرستاد تا این قصرها و شهرها را به خاکستر تبدیل کند.»

جزای گناهان اسرائیل

۹ ای اسرائیل، مانند قوم های دیگر وجد و خوشی نکن، زیرا تو خدای خود را ترک کرده و به او خیانت کرده ای. در همه جا مانند فاحشه ها خودفروشی نموده ای. ۲ امّا به زودی غله و روغن به اندازه کافی نخواهی داشت و شرابی هم نخواهد بود. ۳ قوم اسرائیل دیگر در سرزمین خداوند زندگی نخواهند کرد، بلکه به مصر باز خواهند گشت و در آشور غذای ناپاک خواهند خورد. ۴ در آن سرزمین های بیگانه، ایشان نخواهند توانست به خداوند شراب هدیه کنند و یا برای او قربانی بیاورند. خوراک آن ها مانند خوراک مراسم سوگواری، هر کسی را که از آن بخورد، ناپاک خواهد ساخت. آن خوراک فقط برای جلوگیری از گرسنگی استفاده خواهد شد، و چیزی از آن برای هدیه به معبد بزرگ خداوند برده نخواهد شد. ۵ پس در ایّام عید و روزهای خاص خداوند چه خواهند کرد؟ ۶ هنگامی که فاجعه فرارسد و مردم پراکنده گردند، مصریان

ایشان را در شهر ممفیس جمع خواهند کرد تا در آنجا دفن شوند. بر اشیای نفیس نقره‌ای آن‌ها و بر خانه‌هایشان خاروخس خواهد رویید.
 ۷ مردم اسرائیل بدانند که زمان عقوبت و مکافات ایشان فرارسیده است. اسرائیل فریاد برمی‌آورد: «نبی احمق است و صاحب روح، دیوانه!»
 به‌خاطر شرارت عظیم‌تان دشمنی شما عظیم است.^۸ نبی از جانب خدا آمده است تا نگهبان قوم او باشد، امّا به هرجایی که می‌رود، برایش دامی نهاده شده است. این مردم حتّی در معبد بزرگ هم دشمنی خود را نشان می‌دهند.^۹ آن‌ها مانند روزهایی که در جِبَعَه بودند، بی‌نهایت خود را فاسد ساخته‌اند. خدا گناهانشان را به‌یاد خواهد آورد و آن‌ها را به جزای کارهایشان خواهند رسانید.

گناه اسرائیل و نتیجه آن

۱۰ خداوند می‌گوید: «وقتی در ابتدا اسرائیل را یافتم، برای من مانند یافتن انگور در بیابان بود و دیدن نیاکانشان مانند نوبر انجیر، برایم لذت‌بخش بود. امّا وقتی به شهر فغور رفتند، خود را وقف بُت *بَعْل کردند و به‌زودی مثل خدایانی که عاشق آن‌ها بودند، مکروه و ناپاک شدند. ۱۱ شکوه اسرائیل مانند پرنده‌ای خواهد پرید. زن‌های ایشان دیگر حامله نخواهند شد و جنینی در رحم شکل نخواهد گرفت و بچه‌ای به دنیا نخواهد آمد. ۱۲ اگر هم فرزندان‌شان بزرگ شوند، من همه را از آن‌ها خواهم گرفت و یک نفر را هم زنده نخواهم گذاشت. وای به حال آن‌ها وقتی که من آن‌ها را ترک کنم!»

۱۳ زمانی اِفرایم مانند نخل خرما در جای باصفایی روییده بود، امّا اکنون باید فرزندان خود را به کشتارگاه ببرد. ۱۴ خداوندا، برای این قوم از تو چه طلب کنم؟ به آن‌ها رَحِم‌هایی بده که نتوانند جنین را در خود پیورانند و پستان‌هایی خشک که نتوانند شیر بدهند.

قضاوت خداوند بر بنی اسرائیل

۱۵ خداوند می‌گوید: «تمام شرارت این قوم از جِلجال شروع شد و در همان‌جا بود که من از آن‌ها بیزار شدم. به‌خاطر همین شرارتشان، آن‌ها را از خانه خود بیرون خواهم کرد. دیگر آن‌ها را دوست نخواهم داشت، زیرا همه رهبران ایشان سرکش هستند. ۱۶ بنی اسرائیل چون گیاهی است که ریشه‌اش خشکیده و میوه‌ای نمی‌دهد. ایشان فرزندی نخواهند داشت، امّا اگر فرزندی هم داشتند که برایشان عزیز باشد، او را خواهم کُشت.»

نبی در مورد اسرائیل سخن می گوید

۱۷ خدای من آن‌ها را طرد خواهد کرد. آن‌ها در بین قوم‌های دیگر سرگردان و آواره خواهند شد، زیرا به خدا گوش فراندادند.

قوم اسرائیل مانند تاکی پُر از انگور بود. هر قدر ثمرشان زیاد می شد، به همان اندازه قربانگاه‌های بیشتری می ساختند و هر قدر که محصولات زمینشان فراوان تر می گردید، ستون‌های مقدس سنگی زیباتری برای پرستش برپا می کردند. ^۲ دل‌های آن‌ها پُر از فریب است و اینک باید سزای گناه خود را متحمل شوند. خداوند قربانگاه‌های ایشان را ویران خواهد کرد و بُت‌های آن‌ها را از بین خواهد برد.

۳ آن‌ها به زودی خواهند گفت: «ما پادشاه نداریم، زیرا از خداوند نترسیدیم، اما اگر پادشاهی هم می داشتیم، چه کاری می توانست برای ما انجام دهد؟» ^۴ پادشاهان فقط حرف می زنند؛ آن‌ها قسم دروغ می خورند و وعده‌های توخالی می دهند. عدالت آن‌ها مانند علفی زهرآگین است که در زمین شخم زده می روید.

۵ اهالی سامره برای *گوساله طلایی بیت‌آون ترسان خواهند بود. و به خاطر از دست دادن *گوساله طلایی بیت‌آون ماتم خواهند گرفت و کاهنانش برای آن شیون می کنند، زیرا جلال *گوساله طلایی از آن گرفته شده است. ^۶ بُت ایشان به آشور برده خواهد شد تا آن را به امپراتور بزرگ آنجا هدیه بدهند. اِفرایم شرمنده خواهد شد و اسرائیل به خاطر درخواست کمک از بُت، خجل و رسوا خواهد گردید. ^۷ پادشاه سامره مثل کف روی آب نابود خواهد شد. ^۸ پرستشگاه‌های آون، جایی که مردم اسرائیل بُت پرستی می کنند، از بین خواهند رفت و در قربانگاه‌های آن‌ها خار و خش خواهد روئید. مردم به کوه‌ها و تپه‌ها خواهند گفت: «ما را پنهان کنید و ما را بپوشانید.»

خداوند داوری بر اسرائیل را اعلام می کند

۹ خداوند می گوید: «ای قوم اسرائیل، شما از زمان اقامت در جِبَعَه تا به حال گناه کرده‌اید و به گناه خود ادامه داده‌اید. آیا کسانی که در جِبَعَه دست به گناه زدند، در جنگ از بین نرفتند؟ ^{۱۰} پس من علیه این قوم گناهکار برخوام خاست و آن‌ها را تنبیه خواهم کرد. قوم‌های دیگر را به جنگ آن‌ها خواهم فرستاد تا آن‌ها به خاطر تمام گناهانی که مرتکب شده‌اند، مجازات شوند.

۱۱ «اسرائیل مانند گوساله تربیت شده، به کوبیدن خرمن علاقه داشت، اما تصمیم گرفتم یوغی برگردن آن بگذارم و آن را برای کارهای سخت‌تر آماده سازم. یهودا باید زمین را شخم بزند و اسرائیل آن را شیار کند.

۱۲ پس تخم عدالت بکارید تا محصول محبت پادار درو کنید. زمین سخت دل‌های خود را نرم سازید، زیرا اکنون وقت آن است که طالب خداوند باشید تا او نیز باران رحمت و عدالت خود را بر شما بباراند. ۱۳ اما شما تخم بدی و شرارت را کاشتید و محصول ظلم و بی‌انصافی را درو کردید و ثمره دروغ‌هایتان را خوردید.

«به‌خاطر این که شما به قوت و تعداد جنگ‌جویان خود تکیه کردید، ۱۴ جنگ، مردم شما را دربر خواهد گرفت و همه دزهای شما ویران خواهند شد، همان‌گونه که شلمان شهر بیت‌آریل را در جنگ ویران کرد و مادران و فرزندان‌شان را کشت. ۱۵ ای مردم بیت‌ئیل، به‌خاطر کثرت گناهانتان، شما هم به همین سرنوشت گرفتار خواهید شد و در همان ابتدای جنگ، پادشاه اسرائیل کشته خواهد شد.»

محبت خدا به قوم سرکش خود

خداوند می‌گوید:

«هنگامی که اسرائیل کودک بود، او را دوست داشتم،

و پسر خود را از مصر فراخواندم.

۲ اما هرچه بیشتر او را به‌سوی خود خواندم،

از من دورتر شد و برای *بعل قربانی کرد

و برای بُت‌ها *بخور خوش‌بو سوزانید.

۳ این من بودم که به اسرائیل راه رفتن را آموختم

و آن‌ها را در آغوش خود پروراندم،

ولی آن‌ها ندانستند که من آن‌ها را پرورش دادم.

۴ با رشته محبت و دوستی آن‌ها را به‌سوی خود جذب کردم،

یوغ سنگین را از دوش آن‌ها برداشتم

و به آن‌ها خوراک دادم.

۵ «چون آن‌ها نمی‌خواهند که به‌سوی من بازگردند، پس دوباره به مصر فرستاده خواهند شد و امپراتور آشور بر آن‌ها سلطنت خواهد کرد. ۶ دشمنان با شمشیر بر آن‌ها هجوم آورد، سنگرها و دروازه‌های ایشان را درهم خواهند شکست و نقشه‌های آنان را باطل خواهند ساخت. ۷ و قوم من تصمیم گرفته‌اند که مرا ترک کنند. به‌خاطر یوغی که بر آن‌ها قرار گرفته است، فریاد خواهند زد و هیچ‌کس آن را از آن‌ها برنخواهد داشت.

۸ «ای افرایم، چگونه تو را ترک کنم

و ای اسرائیل چطور بگذارم که بروی؟

نمی‌توانم با تو مانند اَدَمَه و صِبوئیم رفتار کنم.
 دلم در قفسهٔ سینه‌ام از غصّه می‌تپد.
 محبّت من نسبت به تو بسیار عمیق است.
 ۹ از شدّت خشم خود جلوگیری می‌کنم
 و دیگر تو را از بین نمی‌برم،
 زیرا من خدا هستم، نه انسان.
 من خدای قدّوس هستم و در بین شما ساکن می‌باشم.
 با قهر و غضب نزد شما نخواهم آمد.

۱۰ «هنگامی که مانند شیری بغرّم آن‌ها دنبال من خواهند آمد و چون غرّش کنم، آن‌ها لرزان و شتابان از غرب بازخواهند گشت. ۱۱ همچون فوج پرندگان از مصر و مانند کبوتران از آشور پرواز خواهند کرد و من آن‌ها را به خانه‌هایشان بازخواهم گردانید.» من، خداوند، سخن گفته‌ام.

گناه قوم اسرائیل

۱۲ خداوند می‌گوید: «افرایم با دروغ‌های خود و اسرائیل با نیرنگ مرا احاطه کرده‌اند و یهودا هنوز بر ضد من که خدای قدّوس و امین هستم، شورش می‌کند.»

کارهای مردم اسرائیل از صبحگاه تا شامگاه بیهوده و ویران‌گر است. خیانت و خشونت در میان ایشان فزونی خواهد یافت. ایشان با آشور پیمان خواهند بست و با مصر بازرگانی خواهند کرد.

۲ خداوند از یهودا شکایت دارد و اسرائیل را به سزای کارهایشان خواهد رسانید و مطابق کارهایی که کرده است، او را جزا خواهد داد. ۳ در رحم مادر، با حيله جای برادر خود را گرفت و وقتی بزرگ شد، با خدا مبارزه کرد. ۴ با فرشته دست و پنجه نرم کرد و پیروز شد. بعد با گریه و زاری از فرشته خواست که برکتش بدهد. در بیت‌ئیل خدا را دید و در آنجا با او صحبت کرد، ۵ با همان یهوه، خدای متعال که نامش «یهوه» خداوند است. ۶ پس ای اسرائیل، به‌سوی خدای خود بازگرد. آنچه او از ما می‌خواهد این است که عدالت را به‌جا آوریم، محبّت را دوست داشته باشیم و با فروتنی در حضور خدای خود زندگی کنیم.

نبوّت‌های بیشتر برای داوری

۷ خداوند می‌گوید: «مردم اسرائیل به فروشنده‌ای می‌مانند که با ترازوی تقلّبی معامله می‌کند و به فریب و حيله علاقه دارد. ۸ افرایم با غرور می‌گوید، 'من ثروتمند هستم و همهٔ این دارایی و ثروت را خودم به دست

آورده‌ام و در کسب و کار خود خیانت نکرده‌ام و گناهی ندارم.^۹ اما من یهوه، خدای تو هستم که تو را از مصر بیرون آوردم. من تو را دوباره در چادر ساکن خواهم گردانید، مانند روزهای برگزاری عیدهای مذهبی.
 ۱۰ «من با انبیا صحبت کرده آن‌ها را با رؤیایها و مثل‌های زیاد نزد شما فرستادم تا شما را از اراده‌ی من آگاه سازند. ۱۱ هنوز در جلعاد شرارت وجود دارد؛ پس مردمانش هلاک خواهند شد. آن‌ها در جلعاد برای بُت‌ها قربانی کردند؛ پس قربانگاه‌هایشان مثل توده‌های سنگ در کشتزارها پراکنده خواهند شد.»

۱۲ جدّشان یعقوب به سرزمین سوریه فرار کرد و در آنجا برای گرفتن زنی، خدمت کرده به کار شبانی پرداخت. ۱۳ خداوند نبی‌ای را فرستاد تا اسرائیل را از مصر بیرون بیاورد و از او مراقبت کند. ۱۴ اما حالا اِفرایم خداوند را به شدّت خشمگین ساخته است. بنابراین خداوند او را به خاطر جنایتی که مرتکب شده است، سزا خواهد داد.

داوری نهایی اسرائیل

در گذشته، وقتی طایفه اِفرایم سخن می‌گفت، طایفه‌های دیگر اسرائیل از ترس می‌لرزیدند و با احترام به اِفرایم نگاه می‌کردند، اما حالا به خاطر پرستش بُت *بَعْل، محکوم به مرگ شده است. ۲ آن مردم بیشتر از پیش گناه می‌کنند و از نقره خود بُت‌هایی می‌سازند، بُت‌هایی که نتیجه فکر و ساخته دست بشر است، و می‌گویند: «برای این بُت‌ها قربانی کنید و گوساله‌ها را ببوسید!» ۳ بنابراین آن‌ها مثل مه و شب‌نم صبحگاهی به زودی محو خواهند شد. مانند کاه که از خرمن جدا می‌شود و همچون دود که از روزن برمی‌آید، به زودی نابود خواهند شد.

۴ خداوند می‌گوید: «من یهوه، خدای شما هستم، همان خدایی که شما را از مصر بیرون آورد. به غیر از من خدای دیگری ندارید و من یگانه نجات‌دهنده شما هستم. ۵ من بودم که در بیابان خشک و بی‌آب به شما خوراک دادم. ۶ اما وقتی خوردید و شکمتان سیر شد، مغرور شدید و مرا فراموش کردید. ۷ پس من مثل شیری بر شما هجوم خواهم آورد و مانند پلنگی بر سر راهتان در کمین خواهم نشست. ۸ همچون خرسی که بچه‌هایش را ربوده باشند، بر شما حمله خواهم کرد و سینه شما را خواهم درید و آنگاه همچون شیر، شما را خواهم بلعید و چون حیوانات وحشی، شما را پاره خواهم کرد.

۹ «ای اسرائیل، اگر تو را از بین ببرم، آیا کسی می‌تواند به تو کمک کند؟ ۱۰ تو خواستی که پادشاه و رهبرانی داشته باشی، پس حالا آن‌ها

کجا هستند؟ آیا آن‌ها می‌توانند تو را نجات بدهند؟^{۱۱} در خشم خود به تو پادشاه دادم و در غضب خود او را پس گرفتم.

^{۱۲} «خطاها و گناهان اسرائیل ثبت شده است و گناه او در جای امنی محفوظ است. ^{۱۳} او فرصتی برای زنده ماندن دارد، ولی مانند کودک لجوج و نادانی است که نمی‌خواهد از رحم مادر خود بیرون بیاید. ^{۱۴} آیا او را از دنیای مردگان و از چنگال مرگ نجات بدهم؟ ای مرگ، بلاهیت را نشان بده و ای دنیای مردگان، نابودی و هلاکت را بیاور، زیرا دیگر رحم نخواهم کرد. ^{۱۵} هرچند اسرائیل در بین علف‌ها ثمر بیاورد، امّا من باد سوزان شرقی را از بیابان خواهم فرستاد تا منابع آب و چشمه‌هایش را خشک سازد و ثروت و اشیای نفیس و گران‌بهایش را به تاراج ببرد. ^{۱۶} سامره باید سزای گناهان خود را ببیند، زیرا در مقابل من سرکشی کرده است. اهالی آن با دم شمشیر به قتل خواهند رسید، اطفال آن‌ها تکه‌تکه و شکم زنان حامله‌شان دریده خواهد شد.»

هوشع اسرائیل را به توبه دعوت می‌کند

۱۴ ای اسرائیل، به‌سوی خداوند خدایت بازگرد، زیرا گناهانت باعث لغزش تو شده‌اند. ^۲ به‌سوی خداوند بازگردید و بگذارید تا این دعا هدیه‌ای برای او باشد: «همه گناهان ما را ببخش و دعای ما را بپذیر و ما تو را همان‌گونه که قول داده‌ایم، ستایش خواهیم کرد. ^۳ آشوری‌ها هرگز ما را نجات نخواهند داد و اسب‌های جنگی نمی‌توانند از ما محافظت کنند. ما هرگز به بُت‌ها نخواهیم گفت که آن‌ها خدایان ما هستند. ای خداوند، به کسانی که به‌جز تو کسی را ندارند، رحم کن.»

وعدۀ خدا برای حیات تازه اسرائیل

^۴ خداوند می‌گوید:

«من قوم خود را به‌سوی خود بازخواهم گرداند. آن‌ها را از صمیم قلب دوست خواهم داشت، دیگر از ایشان خشمگین نخواهم بود.

^۵ من برای بنی اسرائیل،

چون باران در بیابان خواهم بود.

ایشان چون گل شکوفا خواهند شد،

چون درختان سدر لبنان، با استحکام، ریشه خواهند دواند.

^۶ با جوانه‌های تازه، زنده

و چون درخت زیتون زیبا خواهند شد.

همچون درختان سدر لبنان

عطراگین خواهند گشت.
 ۷ بار دیگر تحت حفاظت من خواهند زیست.
 محصولات غله خواهند کاشت
 و چون تاکستان بارور خواهند گردید.
 آن‌ها چون شراب لبنان مشهور خواهند شد.
 ۸ مردم افرایم دیگر با بُت‌ها سرو کاری نخواهند داشت.
 من دعایشان را خواهم پذیرفت
 و از آن‌ها مراقبت خواهم کرد و مانند درخت همیشه‌سبز،
 برایشان میوه بار خواهم آورد.»

خاتمه

۹ کسانی که دانا و خردمند هستند، معنی این سخنان را درک می‌کنند
 و آن‌هایی که صاحب دانش و بینش هستند، گوش می‌دهند، زیرا راه‌های
 خداوند راست است و مردمان صادق و نیک آن راه‌ها را می‌پیمایند، اما
 اشخاص خطاکار می‌لغزند و می‌افتند.



يوئيل

٣	٢	١



کتاب یوئیل نبی

معرفی کتاب

به احتمال زیاد، این کتاب در قرن پنجم یا چهارم قبل از میلاد مسیح در زمان امپراتوری پارس نوشته شده است. یوئیل هجوم عظیم ملخ‌ها و وقوع خشک‌سالی شدید در فلسطین را شرح می‌دهد. او در این وقایع نشانه فرارسیدن روز داوری خدا را مشاهده می‌کند، روزی که خدا آنانی را که با عدالت او مخالفت کرده‌اند، مجازات خواهد نمود. این نبی دعوت خدا را به بازگشت و توبه و وعده خدا را برای بازسازی و برکت قوم خود بیان می‌دارد. وعده مهم یوئیل این است که خدا روح خود را بر مرد و زن و پیر و جوان خواهد فرستاد.

تقسیم‌بندی کتاب

هجوم ملخ‌ها ۱:۱-۲:۱۷

وعده بازسازی ۲:۱۸-۲۷

روز خداوند ۲:۲۸-۳:۲۱

ماتم برای نابودی غله

این پیام از جانب خداوند به یوئیل پسر فتوئیل رسید:

۲ ای ریش‌سفیدان، بشنوید!

ای ساکنان روی زمین، گوش فرادهید!
آیا در عمرتان یا در دوران زندگی نیاکانتان
چنین واقعه‌ای اتفاق افتاده است؟

۳ آن را برای فرزندان‌تان تعریف کنید.

آن‌ها نیز آن را به فرزندان خود بگویند
و به همین ترتیب این واقعه برای نسل‌های بعدی تعریف شود.

۴ آنچه ملخ‌های جَوَنده باقی گذاشتند، ملخ‌های دَوَنده خوردند؛

آنچه ملخ‌های دونده باقی گذاشتند، ملخ‌های جهنده خوردند.
 ۵ ای مستان، بیدار شوید و گریه کنید.
 ای میگساران، زاری نمایید،
 زیرا انگور و شراب شما همه از بین رفته است.

۶ امتی با لشکری بی‌شمار و نیرومند
 بر سرزمین من هجوم آورده‌اند.
 دندان‌های ایشان مانند دندان شیر، تیز است.
 ۷ تاکستان‌های مرا ویران کرده‌اند.
 پوست درختان انجیر مرا کنده
 و شاخه‌های آن‌ها را سفید و برهنه گذاشته‌اند.

۸ مانند دوشیزه‌ای که به‌خاطر مرگ نامزد جوان خود
 لباس ماتم می‌پوشد، سوگواری کنید.
 ۹ هدیه غله و شراب برای معبد بزرگ از بین رفته
 و کاهنان که خادمان خداوند هستند، ماتم گرفته‌اند.
 ۱۰ کشتزارها همه خشک شده‌اند
 و زمین عزادار است.
 چون غله از بین رفته است،
 انگور خشک شده
 و درختان زیتون پژمرده گردیده‌اند.

۱۱ ای کشاورزان گریه کنید
 و ای باغبانان شیون نمایید،
 زیرا محصول گندم
 و جو تلف شده است.
 ۱۲ تاک‌های انگور از بین رفته و درختان انجیر،
 انار، خرما، سیب و تمام درختان دیگر خشک شده‌اند.
 خوشی و شُرور برای مردم نمانده است.
 ۱۳ *پلاس بپوشید و گریه کنید،
 ای کاهنانی که در قربانگاه خدمت می‌کنید!
 به معبد بزرگ بروید و تمام شب را ماتم بگیرید!
 زیرا دیگر غله و شرابی نیست که به خدا تقدیم شود.
 ۱۴ فرمان بدهید تا روزه بگیرند
 و به مردم خبر بدهید

که همه رهبران
با تمام مردم یهودا
در معبد بزرگ خدای خود جمع شوند
و در آنجا در حضور خداوند گریه و زاری کنند.
۱۵ وای بر ما، زیرا روز خداوند نزدیک است،
روزی که خدای قادر مطلق،
نابودی و هلاکت بر ما می آورد.

۱۶ خوراک ما در برابر چشمان ما از بین رفته است
و دیگر خوشی و شادمانی در خانه خدای ما نیست.
۱۷ بذرها در زمین خشک پوسیده شده اند.
غله ای برای ذخیره کردن نیست
و انبارها، خالی از غله، خراب شده اند.
۱۸-۱۹ گاوها از گرسنگی ناله می کنند
و گله های گوسفند سرگردانند،
زیرا گرمای سوزان، چراگاه ها و درختان را خشک ساخته مثل
این که آتشی آن ها را سوزانده باشد.
خداوند، به درگاه تو التماس می کنم،
زیرا گرمای سوزان، چراگاه ها را خشک ساخته
و شعله های آن درختان را سوزانده است.
۲۰ حتی حیوانات وحشی به درگاهت ناله می کنند،
چون جوی های آب خشک شده و گرمای سوزان چراگاه های
بیابان را از بین برده است.

ملخها هشدار از روز داوری خداوند

شیپور خطر را در *صهیون بنوازد؛
بگذارید صدای آن بر سر کوه مقدس من شنیده شود
و مردم یهودا از ترس بلرزند،
زیرا روز داوری خداوند به زودی فرا می رسد.
۲ آن روز، روز تاریکی و ظلمت،
روز ابرهای سیاه و تاریکی غلیظ است.
سپاه نیرومندی همچون سیاهی شب کوه ها را می پوشاند.
آن لشکر چنان عظیم و قوی است
که مانند آن قبلاً هرگز دیده نشده است
و بعد از این هم دیده نخواهد شد.

۳ پیشاپیش آن‌ها آتش و در عقب آن‌ها شعله‌ای همه‌چیز را می‌سوزاند.

پیش روی آن‌ها زمین پیش از آمدن آن‌ها مثل باغ عدن است، اما وقتی از آن می‌گذرند، به بیابان خشک و بایر تبدیل می‌شود.

هیچ‌چیز از چنگ آن‌ها رهایی نمی‌یابد.

۴ آن‌ها شبیه اسب هستند

و مانند اسب‌های جنگی می‌تازند.

۵ وقتی بر کوه‌ها جست‌وخیز می‌کنند،

صدایشان همچون غرّش ارابه‌ها

و صدای شعله‌ آتشی است که کاه را می‌سوزاند

و مانند نعرهٔ سپاه نیرومندی است که برای جنگ، لشکرکشی می‌کند.

۶ مردم در برابر آن‌ها وحشت می‌کنند

و رنگ از رویشان می‌پرد.

۷ مانند جنگ‌جویان حمله‌هجوم می‌آورند

و همچون سربازان از دیوارها بالا می‌روند.

همهٔ آن‌ها مستقیم پیش می‌روند

و جهت خود را تغییر نمی‌دهند.

۸ مانع یکدیگر نمی‌شوند،

بلکه در صف خود مستقیماً پیش می‌روند،

خط دفاع را می‌شکنند و هیچ سلاحی نمی‌تواند جلوی آن‌ها را بگیرد.

۹ به شهر هجوم می‌برند،

از دیوارها بالا می‌روند

و همچون دزد از پنجره‌ها وارد خانه‌ها می‌شوند.

۱۰ زمین در زیر پای آن‌ها به لرزه می‌آید

و آسمان‌ها تکان می‌خورند.

خورشید و ماه تاریک می‌شوند

و ستارگان نورافشانی نمی‌کنند.

۱۱ خداوند با صدای بلند به لشکر خود فرمان می‌دهد

و سپاه عظیم و بی‌شمار او اوامرش را اطاعت می‌کنند.

روز خداوند روزی هولناک و وحشت‌انگیز است.

کیست که بتواند آن را تحمل کند؟

دعوت به توبه

۱۲ خداوند می‌فرماید: «با وجود این‌ها،
با تمام دل خود، با روزه
و گریه و ماتم به‌سوی من بازگردید.
۱۳ پاره کردن لباس‌هایتان کافی نیست؛
بگذارید تا قلب شکسته شما اندوهتان را نشان دهد.»

به‌سوی یهوه، خدای خود بازگردید،
زیرا او کریم و مهربان است.
زود خشم نمی‌گیرد و رحمت و محبت او بی‌پایان است.
همیشه برای بخشیدن آماده است و راضی به مجازات شما
نیست.

۱۴ کسی چه می‌داند، شاید خداوند تصمیم خود را عوض کند
و محصولات شما را آن‌قدر برکت بدهد
که دوباره بتوانید هدیه غله و شراب به یهوه، خدای خود تقدیم
کنید.

۱۵ در کوه صهیون شیپور را به صدا درآورید؛
فرمان بدهید روزه بگیرند و برای گردهمایی بیایند.
۱۶ آن‌ها را تقدیس نمایید.

ریش‌سفیدان، اطفال
و حتی کودکان شیرخوار را جمع کنید.
داماد از خانه

و عروس از حجله خود بیرون بیاید.
۱۷ کاهنانی که خادمان خداوند هستند،
بین قربانگاه و دروازه ورودی معبد بزرگ بایستند
و گریه کنند و بگویند:

«خداوندا، بر قومت رحم کن.
نگذار که آن‌ها مایه تمسخر قوم‌های دیگر شوند و بگویند،
'خدای شما کجا است؟'»

باروری زمین توسط خداوند

۱۸ آنگاه خداوند به‌خاطر آبروی سرزمین خود به غیرت می‌آید
و بر قوم خود رحمت می‌کند.
۱۹ خداوند در جواب قوم خود می‌فرماید:

«من برای شما غله، شراب و روغن زیتون می‌فرستم تا سیر شوید.

قوم‌های بیگانه دیگر شما را مسخره نخواهند کرد.

۲۰ لشکر دشمن را که از شمال بر شما هجوم آوردند،

از آنجا دور کرده به سرزمینی خشک و ویران خواهم راند.

بعضی از آن‌ها را در دریای مُرده

و بعضی را در دریای مدیترانه خواهم فرستاد تا در آنجا بمیرند

و بوی گند لاشه‌هایشان به مشام برسد.

من آن‌ها را به‌خاطر آنچه که بر شما کردند، از بین خواهم برد.

۲۱ «ای زمین، نترس و خوشحال باش،

زیرا خداوند کارهای بزرگی برایت انجام داده است!

۲۲ ای حیوانات صحرا هراسان نباشید،

زیرا چراگاه‌ها سرسبز شده‌اند

و درختان میوه بار آورده‌اند.

میوهٔ انجیر و انگور فراوان است.

۲۳ «ای فرزندان صهیون، خوشحال باشید

و در خداوند شادی کنید،

زیرا که باران پاییزی را به اندازه‌اش به شما داده است

و مانند گذشته، باران پاییزی و بهاری را به موقع برای شما

بارانیده است.

۲۴ بار دیگر خرمنگاه‌ها پُر از گندم

و چرخشت‌ها لبریز از روغن و شراب خواهند گردید.»

۲۵ خداوند می‌فرماید:

«خساراتی را که سال‌های پیش ملخ‌ها،

آن لشکر عظیم و نابود کننده‌ای که من فرستادم،

بر شما وارد آوردند، جبران خواهم کرد.

۲۶ غذای فراوان خورده سیر خواهید شد

و نام مرا که خداوند شما هستم

به‌خاطر کارهای عجیبی که برای شما انجام داده‌ام، ستایش

خواهید کرد.

قوم من دیگر هرگز خوار نخواهد شد.

۲۷ آنگاه شما، ای قوم اسرائیل، خواهید دانست که من در بین شما

می‌باشم

و تنها من، یهوه، خدای شما هستم
و شما که قوم من هستید، دیگر هرگز شرمسار نخواهید شد.

روز خداوند

۲۸ بعد از آن روح خود را بر همهٔ مردم فرو خواهم ریخت.
پسران و دختران شما نبوت خواهند کرد.
پیران شما خواب‌ها و جوانان رؤیاها خواهند دید.
۲۹ در آن روزها حتی بر غلامان و کنیزان شما هم
روح خود را فروخواهم ریخت.

۳۰ «نشانه‌های حیرت‌انگیزی از خون،
آتش و ستون‌های دود،
در آسمان و زمین ظاهر خواهم کرد.
۳۱ قبل از آنکه روز عظیم و وحشتناک خداوند فرارسد،
آفتاب تاریک و ماه رنگ خون خواهد گرفت.
۳۲ هرکه نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت.
زیرا خداوند فرموده است
که در اورشلیم عده‌ای جان سالم بدر خواهند برد
و کسانی که برگزیدهٔ او هستند، باقی خواهند ماند.»

خداوند ملت‌ها را داوری خواهد کرد

خداوند می‌گوید:
«در آن زمان هنگامی که سعادت و آرامی را
به یهودا و اورشلیم بازگردانم،
۲ تمام قوم‌های جهان را در دشت داوری جمع کرده
در آنجا آن‌ها را به‌خاطر میراث خود،
یعنی قوم اسرائیل، محاکمه خواهم کرد،
زیرا آن‌ها قوم مرا در بین قوم‌های جهان پراکنده ساخته
سرزمین مرا تقسیم کردند.
۳ آن‌ها بر قوم من قرعه انداختند.
پسران جوان را در عوض فاحشه‌ها دادند
و دختران را در مقابل شراب فروختند.

۴ «ای صور و صیدون و ای سرزمین فلسطین، با من چه کار دارید؟
آیا می‌خواهید از من انتقام بگیرید؟ اگر چنین کنید من بی‌درنگ شما را
مجازات خواهم نمود. ۵ شما نقره و طلا و گنجینه‌های نفیس مرا گرفته به

پرستشگاه‌های خود بردید. ^۶مردم یهودا و اورشلیم را به یونانیان فروختید و آن‌ها را از وطنشان آواره ساختید. ^۷اما من آن‌ها را از جای‌هایی که در آنجا فروخته شده‌اند، بازخواهم گردانید و شما را به سزای کارهایتان خواهم رسانید. ^۸پسران و دختران شما را به مردم یهودا خواهم فروخت، آن‌ها نیز ایشان را به سبائیان که در سرزمینی دوردست زندگی می‌کنند، خواهند فروخت. من، خداوند، چنین می‌گویم.

^۹«به قوم‌های جهان اعلام کنید،
'برای جنگ آماده شوید
و جنگ‌جویان ورزیده خود را فراخوانید
و سپاهیان را جمع کنید.
^{۱۰}گاوا آهن‌های خود را ذوب کنید و از آن‌ها شمشیر بسازید
و از ارّه‌هایتان نیزه تهیه نمایید.
افراد ضعیف هم خود را برای جنگ آماده کنند.
^{۱۱}بیایید، ای تمامی قبایل اطراف،
عجله کنید
و در درّه جمع شوید!»

خداوند، جنگ‌آورانت را برای حمله فرود آور!

^{۱۲}خداوند می‌فرماید:
«تمام قوم‌ها بیایند و در دشت داوری جمع شوند.
من در آنجا خواهم نشست
و همه را محاکمه خواهم کرد.
^{۱۳}داس‌ها را بردارید،
زیرا محصول رسیده و برای درو آماده است.
مردم همه شیر شده‌اند،
پس بروید و همان‌طور که انگورها را برای شراب در چرخشت
لّه می‌کنند تا شراب لبریز گردد،
آن‌ها را پایمال سازید.»

^{۱۴}جماعت‌ها، جماعت‌ها در دشت داوری جمع شوند،
زیرا در آنجا روز خداوند به‌زودی فرا خواهد رسید.
^{۱۵}آفتاب و ماه تاریک می‌شوند
و ستارگان نور خود را از دست می‌دهند.

۱۶ غرّش صدای خداوند از فراز کوه صهیون برمی خیزد
و همچون رعد از اورشلیم فریاد برمی آورد.
آسمان و زمین به لرزه درمی آیند،
اما خداوند پناهگاه قوم خود، اسرائیل بوده
از ایشان حمایت می کند.

خداوند قوم خود را برکت خواهد داد

۱۷ «آنگاه شما خواهید دانست که من،
یهوه، خدای شما، بر کوه مقدّس خود صهیون، ساکن هستم.
اورشلیم شهری مقدّس خواهد بود
و بیگانگان دیگر هرگز نخواهند توانست بر آن پیروز شوند.
۱۸ در آن زمان از کوه ها شراب تازه خواهد چکید
و از تپه ها شیر جاری خواهد شد.
جوی های خشک یهودا از آب لبریز خواهند گردید
و از معبد بزرگ چشمه آب فوران می کند
و درّه شطیم را سیراب خواهد ساخت.

۱۹ «سرزمین های مصر و آدوم
به خاطر ظلمی که در حقّ اهالی یهودا کرده اند
و خون مردم بی گناه را در آنجا ریخته اند،
به بیابان خشک و بایر تبدیل خواهند شد.
۲۰ اما یهودا و کوه صهیون برای همیشه آباد و پُرجمعیت خواهند
ماند.

۲۱ انتقام خون ایشان را خواهم گرفت
و از خطای گناهکار نخواهم گذشت،
چون من، خداوند، در صهیون ساکن هستم.»



عاموس

٥	٤	٣	٢	١
	٩	٨	٧	٦



کتاب عاموس نبی

معرفی کتاب

عاموس نخستین نبی ای است که پیام او در کتاب مقدس به طور مفصل بیان شده است. با وجودی که او اهل یکی از شهرهای پادشاهی جنوب، یعنی یهودا بود، نبوتش برای مردم پادشاهی شمال، یعنی اسرائیل بود که در اواسط قرن هشتم قبل از میلاد زندگی می کردند. در آن زمان آن ها در کامرانی و سعادت و با پرهیزکاری و دین داری در امنیت به سر می بردند. اما عاموس مشاهده می کند که این سعادت و امنیت محدود به ثروتمندان است و منجر به بی عدالتی و ظلم علیه فقرا می شود، زیرا که این آرامش و سعادت با بی عدالتی نسبت به فقرا توأم بود و پرهیزکاری و دین داری آنان واقعی و صمیمانه نبود. او با صبر و با کلمات تشویق آمیز به آنان گوشزد می کند که خدا پادشاهی اسرائیل را مجازات خواهد نمود. او می گفت: «بگذارید که عدالت مثل آب و انصاف مانند نهري همیشه در جریان باشد» (۲۴:۵). او همچنین گفت: «شاید خداوند قادر مطلق بر بازماندگان این قوم رحمت کند» (۱۵:۵).

تقسیم بندی کتاب

داوری سایر ملل ۱:۱-۲:۵

داوری پادشاهی شمال ۶:۲-۶:۱۴

پنج رؤیا ۷:۱-۹:۱۵

این است پیام عاموس، چوپانی که از روستای تقوع بود. دو سال پیش از زلزله، هنگامی که غزیا، پادشاه یهودا بود و یربعام پسر یهوآش بر سرزمین شمالی یعنی اسرائیل حکومت می کرد، خداوند این رؤیاها را به او نشان داد. عاموس می گوید:

«غرش صدای خداوند از فراز کوه صهیون برمی خیزد و همچون رعد از اورشلیم فریاد بر می آورد.

چراگاه‌های چوپان‌ها خشک می‌شوند
و سبزه‌های قلعه کوه گرمل، زرد و پژمرده می‌گردند.»

داوری خدا بر همسایگان اسرائیل

دمشق

۳ خداوند می‌گوید: «مردم دمشق بارها گناه کرده‌اند، بنابراین از تقصیر آن‌ها چشم نخواهم پوشید و آن‌ها را مجازات خواهم کرد، زیرا آن‌ها با مردم جلعاد وحشیانه و ظالمانه رفتار کردند. ۴ پس من آتش را بر خاندان حزائیل پادشاه نازل خواهم کرد و قلعه‌های مستحکم بِنَهَدَد را خواهم سوزانید. ۵ دروازه‌های شهر دمشق را خواهم شکست و اهالی دشت آن و پادشاه بیت‌عَدَن را نابود خواهم ساخت. مردم سوریه به سرزمین قیر به اسارت برده خواهند شد.»

فلسطین

۶ خداوند می‌گوید: «اهالی غزه بارها و بارها گناه کرده‌اند و به این خاطر، من حتماً آن‌ها را مجازات خواهم کرد. آن‌ها تمام قوم مرا به تبعید بردند و به عنوان برده به آدوم فروختند. ۷ پس من آتشی را بر دیوارهای غزه خواهم فرستاد و قلعه‌های مستحکم آن را خواهم سوزاند. ۸ اهالی آشدود را نابود خواهم کرد و پادشاه آشقلون را خواهم کُشت. مردم شهر عِقرون را از بین خواهم برد و تمام فلسطینیانی که باقی مانده‌اند، هلاک خواهند شد.»

صور

۹ خداوند می‌گوید: «مردم صور بارها گناه کرده‌اند. آن‌ها حتماً مجازات می‌شوند، چراکه آن‌ها تمام قوم آدوم را به اسارت بردند و پیمان برادری خود را شکستند، ۱۰ بنابراین من بر دیوارهای صور آتش نازل خواهم کرد و قلعه‌های مستحکمش را با شعله‌های آن خواهم سوزاند.»

آدوم

۱۱ خداوند می‌گوید: «قوم آدوم بارها گناه کرده‌اند. من از سر تقصیراتشان نمی‌گذرم، زیرا آن‌ها با شمشیر به تعقیب برادران بنی‌اسرائیلی خود رفتند و خشم و غضب ایشان بی‌حد و دائمی بود. ۱۲ پس من نیز آتش بر شهر*تیمان خواهم فرستاد و قلعه‌های بُصره را خواهم سوزاند.»

عمون

۱۳ خداوند می گوید: «خطاهای مردم عمون از حد گذشته است. من گناهانشان را فراموش نخواهم کرد، زیرا آن‌ها برای این که سرزمین خود را گسترش دهند، در جنگ جلعاد، شکم زن‌های حامله را با شمشیر دریدند. ۱۴ بنابراین من بر دیوارهای شهر ربه آتش خواهم افروخت و قلعه‌های آن را با فریاد و غریو جنگ و غرش توفان از بین خواهم برد. ۱۵ پادشاه ایشان با مامورینش همگی تبعید خواهند شد.»

موآب

۲ خداوند می گوید: «مردم موآب بارها گناه کرده‌اند. من از خطاهای آن‌ها چشم نخواهم پوشانید، زیرا آن‌ها استخوان‌های پادشاه آدوم را سوزاندند و به خاکستر تبدیل کردند. ۲ پس من نیز آتشی را بر مردم زمین موآب خواهم فرستاد و قلعه‌های قریوت را خواهم سوزاند. موآب در بین غوغای جنگ و نعره جنگ جویان و صدای شیپور از بین خواهد رفت. ۳ پادشاه ایشان و رهبران‌شان را همگی هلاک خواهم ساخت.»

یهودا

۴ خداوند می گوید: «مردم یهودا بارها گناه کرده‌اند. ایشان حتماً جزا خواهند دید، زیرا آن‌ها احکام مرا به‌جا نیاوردند و از قوانین من پیروی نکردند، بلکه با پرستش همان بُت‌هایی که معبود اجدادشان بودند، همراه شدند. ۵ پس من بر یهودا آتش نازل خواهم کرد و قلعه‌های اورشلیم را خواهم سوزاند.»

داوری خدا بر اسرائیل

۶ خداوند می گوید: «قوم اسرائیل بارها گناه کرده‌اند. آن‌ها باید به سزای گناه خود برسند، زیرا آن‌ها اشخاص نیک و درستکار را که قادر به پرداخت قرض خود نیستند به بردگی می‌فروشدند و مردم فقیر و بینوا را با یک جفت کفش عوض می‌کنند. ۷ مردم بینوا را در خاک پایمال می‌کنند و مانع اجرای عدالت در حق اشخاص ضعیف و ناتوان می‌گردند. پسر و پدر با یک دختر برده هم‌بستر می‌شوند و به‌این ترتیب نام مقدس مرا بی‌حرمت می‌سازند. ۸ با همان لباسی که از قرض‌داران خود گرو گرفته‌اند، در کنار هر قربانگاه می‌خوابند، و در پرستشگاه خدای خود، با پولی که بابت جریمه از مردم گرفته‌اند، شراب می‌نوشند.»

۹ «اما ای قوم من، به خاطر شما، آموریان را که مانند درختان سدر، بلند و همچون درختان بلوط، نیرومند و قوی بودند، با میوه و ریشه هایشان به کلی نابود ساختم. ۱۰ همچنین من شما را از کشور مصر بیرون آوردم و مدت چهل سال در بیابان رهبری کردم تا سرزمین آموریان را تصاحب کنید. ۱۱ بعضی از پسران شما را انبیا و بعضی را به عنوان نذر شده برای خودم انتخاب کردم.»

خداوند می گوید: «ای قوم اسرائیل، آیا این حقیقت ندارد؟ ۱۲ اما شما به آن جوانان نذر شده شراب دادید که بنوشند و به انبیا گفتید که پیشگویی نکنند. ۱۳ پس حالا شما را مانند گاری ای که در زیر بار غله صدا می کند، به ناله درخواهم آورد. ۱۴ حتی سریع ترین کسان نخواهند توانست فرار کنند. قوت و نیروی جنگ جویان از بین خواهد رفت و قادر نخواهند بود که جان سالم بدر برند. ۱۵ تیراندازان مقاومت خود را از دست خواهند داد، دوندگان از فرار باز خواهند ماند و اسب سواران نخواهند توانست جان های خود را نجات دهند.»

۱۶ خداوند می گوید: «در آن روز شجاع ترین جنگ جویان برای نجات جان خود، سلاح خود را بر زمین خواهند انداخت و فرار خواهند کرد.»
 ای قوم اسرائیل، به کلامی که خداوند درباره شما می گوید، گوش فرادهید. او علیه تمام قومی که از مصر بیرون آورد، می گوید: ۲ «از بین تمام قوم های روی زمین، من تنها شما را انتخاب کرده ام. به همین دلیل شما را به خاطر گناهانتان مجازات خواهم کرد.»

وظیفه انبیا

۳ آیا دو نفر بدون آنکه با هم توافق کرده باشند، با هم سفر می کنند؟
 ۴ آیا شیر، وقتی شکاری نداشته باشد، در جنگل غرش می کند؟ آیا شیر ژیان اگر شکاری نکرده باشد، در بیشه خود می غرّد؟
 ۵ اگر تله ای نباشد، آیا پرنده ای به دام می افتد؟ اگر تله چیزی را نگرفته باشد، آیا بسته می شود؟

۶ وقتی شیپور جنگ نواخته شود، آیا مردم از ترس به لرزه در نمی آیند؟
 اگر خواست خداوند نباشد، آیا شهری دچار مصیبت می شود؟
 ۷ خداوند قادر متعال پیش از آنکه بندگان خود، انبیا، را از اراده خود آگاه سازد، کاری نمی کند.

۸ هرگاه شیر غرش کند، کیست که از ترس نلرزد؟
 وقتی خداوند متعال امر می فرماید، آیا کسی جرأت می کند که آن را اعلام نکند؟

محکومیت سامره

۹ به ساکنان قصرهای اشدود و مصر اعلام کرده بگویند: «بر کوه‌های سامره جمع شوید و ببینید که چه آشوبی در آنجا برپا است و مردم مرتکب چه ظلم‌هایی می‌شوند.»

۱۰ خداوند می‌گوید: «اهالی آنجا راستی و صداقت را از یاد برده‌اند. قصرهایشان پُر از غنایمی است که از راه غارت و دزدی به دست آورده‌اند. ۱۱ بنابراین دشمن می‌آید و سرزمین شما را محاصره خواهد کرد. دژهای شما را از بین خواهد برد و قلعه‌هایتان را ویران خواهد ساخت.»

۱۲ خداوند می‌فرماید: «همان‌طور که چوپانی فقط دو پا و یک گوش گوسفندی را از دهان شیر باز می‌گیرد، در سامره هم تنها عدّه کمی از کسانی که بر تخت‌های مجلل تکیه زده‌اند، نجات خواهند یافت.» ۱۳ یهوه، خدای متعال، می‌گوید: «بشنوید و این پیام را به بنی اسرائیل اعلام کنید. ۱۴ در همان روزی که قوم اسرائیل را به سزای گناهانشان برسانم، قربانگاه‌های بیت‌ئیل را هم نابود خواهم ساخت. شاخ‌های قربانگاه قطع شده به زمین خواهند افتاد. ۱۵ قصرهای زمستانی و تابستانی ثروتمندان که با عاج زینت یافته‌اند، با خاک یکسان خواهند شد و همه خانه‌های قشنگ و بزرگشان ویران خواهند گردید.»

۴ ای زن‌های سامره که مانند گاوهای منطقه باشند چاق شده‌اید، شما بر مردم بینوا ظلم می‌کنید، اشخاص فقیر و محتاج را پایمال می‌نمایید و هریک از شما به شوهرانتان می‌گویید: «شراب بیاور تا بنوشم.» ۲ خداوند به ذات اقدس خود قسم خورده و گفته است: «روزی می‌رسد که دشمنان قلاب به دهان شما خواهند انداخت و همه شما را مانند ماهی گرفته با خود خواهند برد. ۳ هریک از شما را از شکاف‌های دیوار بیرون خواهند انداخت.»

سرکشی قوم اسرائیل

۴ خداوند قادر متعال می‌گوید: «ای قوم اسرائیل، به شهر بیت‌ئیل بروید و گناه کنید و به شهر جَلجال بروید تا بیشتر گناه بورزید. هر روز صبح قربانی بیاورید و هر سه روز *ده یک بدهید. ۵ قربانی‌های شکرگزاری تقدیم نمایید و در همه جا با غرور اعلام کنید که برای خداوند قربانی داوطلبانه تقدیم کرده‌اید، زیرا این همان کاری است که شما دوست دارید.

۶ «من قحطی را به تمام شهرهای شما آوردم، امّا شما توبه نکردید و به سوی من بازنگشتید. ۷ سه ماه پیش از فصل درو، باران را قطع کردم. در یک شهر باران فرستادم و در شهر دیگر از آن جلوگیری نمودم. بر یک مزرعه باران بارید و مزرعه دیگر از بی‌آبی خشک شد. ۸ مردم چند

شهر برای نوشیدن یک جرعه آب، با تن خسته و ناتوان به شهری دیگر رفتند، اما آب کافی پیدا نکردند. با این همه، شما به سوی من بازنگشتید.^۹ «با بادِ سموم و آفت، محصول باغ‌ها و تاکستان‌های شما را از بین بردم. درختان انجیر و زیتون شما خوراکِ ملخ شدند، ولی باز هم شما به سوی من بازگشت نکردید.

۱۰ «همان بلاهایی را که بر سر مردم مصر آوردم، بر سر شما نیز آوردم. جوانان شما را با شمشیر کشتم، اسب‌هایتان ربوده شدند. بینی شما از بوی بد اجساد اردوگاه‌هایتان پُر شد. باین حال، شما به سوی من بازنگشتید.

۱۱ «بعضی از شما را مانند مردم سُدوم و غُموره نابود ساختم. کسانی هم که زنده ماندند، مانند چوب سوخته‌ای بودند که از بین آتش بیرون کشیده شده باشد. با همه این‌ها، باز هم شما به سوی من بازنگشتید. ۱۲ بنابراین من شما را مجازات خواهم کرد. پس ای قوم اسرائیل، برای داوری و مجازات در برابر خدای خود آماده شوید.

۱۳ «زیرا من هستم که کوه‌ها را ساختم،
باد را به وجود آوردم،
از افکار پنهانی انسان آگاه هستم،
روز را به شب تبدیل می‌کنم
و بر بلندترین کوه‌ها قدم می‌زنم.
نام من یهوه، خدای متعال، است.»

دعوت به توبه

ای مردم اسرائیل، به سوگ‌نامه‌ای که برای شما می‌خوانم، گوش دهید:



۲ اسرائیل با کره فرو افتاده است
و هرگز بر نخواهد خاست.
او در زمین خود رها گشته،
و کسی نیست که به او کمک کند تا برخیزد.

۳ خداوند متعال چنین می‌گوید: «از یک شهر اسرائیل یک هزار نفر به جنگ می‌روند، اما تنها یک صد نفر زنده برمی‌گردند. از شهر دیگری صد نفر فرستاده می‌شوند، ولی فقط ده نفر زنده می‌مانند.»

۴ خداوند به مردم اسرائیل می گوید: «مرا بطلبید تا زنده بمانید. ۵ به بیت ئیل برای عبادت نروید، در جَلْجَال اجتماع نکنید و به شهر بَرَشَبَع داخل نشوید، زیرا مردم جَلْجَال تبعید خواهند گردید و مردم بیت ئیل نابود خواهند شد.»

۶ در طلب خداوند باشید تا زنده بمانید، وگرنه غضب او مثل آتش شعله ور خواهد شد و قوم اسرائیل را خواهد سوزاند و مردم بیت ئیل را از بین خواهد بُرد و کسی نمی تواند آن را خاموش سازد. ۷ شما محکوم به فنا هستید، زیرا عدالت را پایمال می کنید و مردم را از حقشان محروم می سازید.

۸ کسی که ستارگان آسمان،
ثریا و جبّار را آفرید،
او که تاریکی را به صبح روشن
و روز را به شب تبدیل می کند،
او که آب های دریا را جمع کرده
بر زمین می باراند،
نام او یَهوه است.
۹ او نیرومندان را با قلعه هایشان نابود می سازد.

۱۰ شما از کسانی که پیرو عدالت می باشند و راست گو هستند، نفرت دارید. ۱۱ بر مردم مسکین و فقیر ظلم می کنید و غله هایشان را به زور می گیرید. بنابراین در خانه هایی که از سنگ های خوش تراش بنا کرده اید، زندگی نخواهید کرد و از شراب تا کستان های زیبایی که کاشته اید، نخواهید نوشید، ۱۲ زیرا من می دانم که گناهان زیاد و خطاهای بزرگی را مرتکب شده اید. به اشخاص درستکار آزار می رسانید، رشوه می گیرید و عدالت را از مردم مسکین بازمی دارید. ۱۳ پس در این زمان بهترین کار سکوت است، زیرا که زمان بدی است.

۱۴ پس نیکویی کنید و از شرارت دست بکشید تا زنده بمانید. آنگاه یَهوه، خدای متعال، چنان که ادّعا می کنید، همراه شما و مددکار شما خواهد بود. ۱۵ از بدی پرهیزید و خوبی را دوست بدارید و در داوری عدالت را برقرار سازید. شاید خداوند قادر مطلق بر بازماندگان این قوم رحمت کند.

۱۶ یَهوه، خدای قادر مطلق، می گوید: «از تمام سبزه های شهر صدای ناله و شیون برمی خیزد و حتّی دهقانان دعوت می شوند تا با نوحه خوانان

نوحه گری کنند.^{۱۷} در تآكستان‌ها ناله و شيون برپا مي‌شود، زيرا من براي مجازات شما مي‌آيم.»

^{۱۸}واي به حال شما كه در آرزوي فرارسيدن روز خداوند هستيد! آن روز چه فايده‌اي براي شما خواهد داشت؟ زيرا در آن روز تاريكي را خواهيدديد، نه روشني را.^{۱۹} شما مانند كسي خواهيد بود كه از شيري فرار كند و با خرسی روبه‌رو گردد؛ يا مانند كسي كه به خانه خود داخل شود و دست خود را بر ديوار بگذارد و مار او را بگزد.^{۲۰} روز خداوند، تاريكي را ايجاد مي‌كند و اثرى از روشني نخواهد بود. آن روز، روز تاريكي محض خواهد بود؛ نور و روشنايي به چشم نخواهد خورد.

^{۲۱}خداوند مي‌گويد: «من از عيدهايتان بيزارم و از محافل مذهبي شما نفرت دارم.^{۲۲} قرباني‌هاي سوختني و هدايای غله شما را نخواهم پذيرفت و به قرباني حيوانات چاقى كه جهت شكرگزاري مي‌آوريد توجهي نخواهم داشت.^{۲۳} سرود حمد خود را به گوش من نرسانيد. نواي چنگ شما را نخواهم شنيد.^{۲۴} به‌عوض، بگذاريد كه عدالت مثل آب و انصاف مانند نهري هميشه در جريان باشد.

^{۲۵}«اي قوم اسرائيل، در مدت چهل سالي كه در بيابان بوديد، آيا براي من قرباني و هديه مي‌آورديد؟^{۲۶} اما اكنون چون شما پيكره سَكوت را به‌عنوان پادشاه خود و بُت كيوان ستاره خدایان خویش را پرستش کرده‌ايد،^{۲۶} اما اكنون چون شما پيكره سَكوت را به‌عنوان پادشاه خود و بُت كيوان ستاره خدایان خویش را پرستش کرده‌ايد،^{۲۷} بنا بر اين وقتي من شما را به تبعيد به فراسوي دمشق بفرستم، شما آن‌ها را با خود حمل خواهيد كرد.» يَهوه، خدای قادر مطلق، چنين مي‌گويد.

ويراني اسرائيل

۶ وای بر شما كه در صهيون زندگي راحتی داريد و در سامره در امنيت زندگي مي‌كنيد و به اين مي‌باليد كه رهبران بزرگ قوم بزرگ هستيد و مردم براي كمك نزد شما مي‌آيند.^۲ به شهر گلنه برويد، از شهر بزرگ حَماتديدن كنيد و وضع شهر جَت را در سرزمين فلسطين بررسي نماييد و ببينيد، آيا آن‌ها از پادشاهي يهودا و اسرائيل بهتر هستند و يا سرزمين‌شان بزرگ‌تر از كشور شما است؟^۳ شما فكر روز مصيبت را از خود دور مي‌كنيد، اما با كردار زشتان آن روز بد را به خود نزديك‌تر مي‌سازيد.^۴ وای بر شما كه بر تخت‌هاي عاج دراز مي‌كشيد، در بسترهاي نرم مي‌خوابيد و بهترين گوشت برّه و لذيذترين گوشت گوساله گله را مي‌خوريد.^۵ شما دوست داريد با نواختن چنگ همچون داوود سرود بسراييد.^۶ جام‌هاي شراب را سر مي‌كشيد و با بهترين عطرها

خود را خوش بو می سازید، ولی به خاطر مصیبت قوم اسرائیل غمگین نمی شوید. ^۷ بنابراین شما زودتر از دیگران به اسارت می روید و روزهای عیش و خوشگذرانی شما به پایان می رسد.

^۸ یهوه، خدای متعال، به ذات خود قسم خورده است و می گوید: «من از غرور قوم اسرائیل بیزار هستم و از قصرهای باشکوه آنها نفرت دارم. پس من پایتخت آن را با همه چیزهایی که در آن است، به دشمنان تسلیم می کنم.»

^۹ اگر ده نفر در یک خانه باقی مانده باشند، آنها هم کشته خواهند شد. ^{۱۰} وقتی خویشانود شخص مُرده برای دفن جنازه او بیاید، از آن کسی که هنوز زنده است خواهد پرسید: «آیا کس دیگری باقی مانده است؟» او جواب خواهد داد: «نه.»

آن خویشانود خواهد گفت: «خاموش باش و نام خداوند را بر زبان نیاور!»

^{۱۱} وقتی خداوند امر فرماید، خانه های بزرگ و کوچک با خاک یکسان می شوند. ^{۱۲} آیا اسب ها بر صخره ها می دوند، یا گاو دریا را شخم می زند؟ اما شما عدالت را به کام مردم مانند زهر تلخ ساخته و حق را به باطل تبدیل کرده اید.

^{۱۳} شما افتخار می کنید که شهر لودیبار را تسخیر کرده اید و می گوید: «ما قدرت آن را داریم که قرنیم را هم تسخیر کنیم.»

^{۱۴} اما یهوه، خدای متعال می گوید: «ای قوم اسرائیل، من سپاه دشمن را خواهم فرستاد تا کشور شما را تصرف کنند و مردم شما را از گذرگاه حمات تا وادی عربه به تنگ آورند.»

رؤیای ملخ

در رؤیایی که خداوند متعال به من نشان داد، دیدم که بعد از این که محصول اوّل غله که سهم پادشاه بود، برداشته شده و محصول دوّم تازه سبز شده بود، خداوند انبوهی از ملخ ها را فراهم کرد. ^۲ بعد از آنکه ملخ ها همه گیاهان سبز زمین را خوردند، من به خداوند گفتم: «ای خداوند متعال، از حضور تو استدعا می کنم که قومت را ببخشی. آنها قومی ضعیف و کوچک هستند و نمی توانند در برابر این مصیبت طاقت بیاورند.»

^۳ پس خداوند منصرف شده گفت: «آنچه دیدی اتفاق نخواهد افتاد.»

رؤیای آتش

^۴ خداوند در رؤیای دیگری، آتش بزرگی را که برای مجازات مردم آماده کرده بود، به من نشان داد. آن آتش آب های عمیق زمین را بلعید و تمام

گیاهان را سوزانید. ^۵ من گفتم: «خداوند، التماس می‌کنم از این کار منصرف شو، زیرا قوم اسرائیل کوچک و ضعیف است و طاقت این بلا را ندارد.» ^۶ پس خداوند منصرف شده گفت: «این اتّفاق نخواهد افتاد.»

رؤیای شاقول

^۷ بعد در رؤیای دیگری دیدم که خداوند در کنار دیوار راستی که با استفاده از شاقول بنا شده بود ایستاده بود و شاقولی در دست داشت. ^۸ از من پرسید: «عاموس، چه می‌بینی؟»
من جواب دادم: «یک شاقول.»

خداوند گفت: «با این شاقول می‌خواهم نشان بدهم که قوم من مثل این دیوار راست نیست. بنابراین تصمیم گرفته‌ام که آن‌ها را مجازات کنم و از تصمیم خود منصرف نخواهم شد. ^۹ مکان‌های مقدّس فرزندان اسحاق را خراب و پرستشگاه‌های بالای تپه‌های اسرائیل را ویران خواهم کرد و خاندان یربعام را با شمشیر نابود خواهم ساخت.»

عاموس و آمصیا

^{۱۰} آنگاه آمصیا، کاهن بیت‌ئیل، به یربعام پادشاه اسرائیل خبر داده گفت: «عاموس در بین قوم اسرائیل فتنه برانگیخته و علیه تو توطئه چیده است و سخنان او کشور ما را نابود خواهد ساخت. ^{۱۱} زیرا او می‌گوید که تو با شمشیر کشته خواهی شد و قوم اسرائیل از سرزمین‌شان تبعید شده به اسارت برده خواهند شد.»

^{۱۲} آمصیا به عاموس گفت: «ای *رائی، از اینجا فرار کرده به سرزمین یهودا برو و در آنجا با نبوّت کردن نان بخور. ^{۱۳} دیگر هرگز در بیت‌ئیل نبوّت نکن، زیرا این مکان جای عبادت پادشاه و پرستشگاه ملی ما می‌باشد.»

^{۱۴} عاموس جواب داد: «من نه نبی هستم و نه پسر نبی. کار من چوپانی و پرورش درخت انجیر بود. ^{۱۵} اما خداوند مرا از کار چوپانی گرفت و گفت، 'برو برای قوم اسرائیل نبوّت کن.' ^{۱۶} حالا تو می‌گویی که بر ضد قوم اسرائیل و خانه اسحاق نبوّت نکنم، پس ای آمصیا، به کلام خداوند گوش بده که به تو می‌گوید: ^{۱۷} زن تو در این شهر فاحشه خواهد شد، فرزندان در جنگ به قتل خواهند رسید و سرزمینت تقسیم شده به دیگران تعلق خواهد گرفت. خودت هم در یک کشور بیگانه خواهی مُرد و قوم اسرائیل در حقیقت از وطن خود به اسارت برده خواهد شد.»

رؤیای سبد پُر از میوه

خداوند متعال در رؤیای دیگری سبدی پُر از میوه رسیده را به من نشان داد^۲ و از من پرسید: «عاموس چه می بینی؟»
 من جواب دادم: «یک سبد پُر از میوه رسیده.»
 خداوند گفت: «وقت آن رسیده است که قوم من اسرائیل به جزای کارهای خود برسند. من از مجازات آن‌ها منصرف نخواهم شد.^۳ در آن روز سرودهای معبد به گریه و نوحه تبدیل خواهند شد. اجساد مردگان در همه جا به چشم خواهند خورد و سکوت مطلق در همه جا حکم فرما خواهد شد.»

مجازات اسرائیل

^۴ بشنوید ای کسانی که فقرا را پایمال می کنید و بینوایان را از بین می برید! ^۵ شما به فکر این هستید که هرچه زودتر روزهای مقدس و روزهای ^{*}سَبَّت به پایان برسند تا کسب و کار را خود شروع کنید و غله خود را به قیمت گران بفروشید. با ترازوی نادرست و با وزنه های سبک مشتریان را فریب می دهید. ^۶ پس مانده گندم خود را در مقابل نقره به فقرا می فروشید و مردم مسکین را به خاطر طلب جزئی به اندازه قیمت یک جفت کفش به غلامی می گیرید.

^۷ خداوند، فخر بنی اسرائیل، قسم خورده او را احترام می کند، قسم خورده می گوید: «من هرگز کارهای آن‌ها را فراموش نخواهم کرد. ^۸ پس این سرزمین به لرزه درخواهد آمد و ساکنان آن ماتم خواهند گرفت و تمام سرزمین اسرائیل مانند رود نیل در هنگام سیلاب، به خروش آمده بالا و پایین خواهد رفت.» ^۹ خداوند متعال می گوید: «در آن روز به فرمان من آفتاب در وقت ظهر غروب خواهد کرد و زمین را در روز روشن تاریک خواهم ساخت. ^{۱۰} جشن هایتان را به ماتم و سرود شما را به نوحه تبدیل می کنم. آنگاه مانند این که پسر یگانه شما مُرده باشد، سرهایتان را خواهید تراشید و لباس ماتم خواهید پوشید. آن روز برای شما روزی بسیار تلخ و ناگوار خواهد بود.»

^{۱۱} خداوند می گوید: «روزی فرا خواهد رسید که قحطی را به این سرزمین بفرستم. این قحطی، قحطی نان و آب نخواهد بود، بلکه قحطی از شنیدن کلام خداوند خواهد بود. ^{۱۲} مردم از دریای مُرده تا مدیترانه و اطراف آن از شمال تا مشرق به دنبال کلام خداوند خواهند گردید، اما موفق به یافتن آن نخواهند شد. ^{۱۳} در آن روز حتی دختران و مردان جوان و سالم هم از تشنگی ضعف خواهند نمود. ^{۱۴} کسانی که

به نام بُت‌های سامره و دان و بِئْرِشَبَع قسم می‌خورند، خواهند افتاد و هرگز برنخواهند خاست.»

داوری قوم اسرائیل

۹ خداوند را دیدم که در کنار قربانگاه ایستاده بود و گفت: «سرستون‌های معبدِ بزرگ را بشکن تا بنای آن به لرزه آید و سقف آن بر سر مردم فرو ریزد. کسانی را که زنده بمانند با شمشیر خواهم کُشت. هیچ‌کس نخواهد توانست فرار کند و جان سالم بدر ببرد. ^۲حتّی اگر به دنیای مردگان هم بروند، از دست من رهایی نخواهند یافت و اگر به آسمان صعود کنند، آن‌ها را پایین خواهم آورد. ^۳اگر در کوه کَرَمِل پنهان شوند، به سراغشان رفته آن‌ها را پیدا خواهم کرد. اگر از نظر من در اعماق دریا مخفی شوند، مار دریایی را خواهم فرستاد تا آن‌ها را بگزد. ^۴حتّی اگر به اسارت بروند، به شمشیر فرمان خواهم داد تا آن‌ها را در آنجا بکُشد. من قصد مجازات آن‌ها را دارم، نه این که آن‌ها را کمک کنم.»

۵ یَهُوه، خدای متعال
وقتی زمین را لمس کند،
زمین گداخته می‌شود و ساکنان آن ماتم می‌گیرند.
تمام زمین مانند رود نیل بالا می‌آید و دوباره فرو می‌نشیند.
۶ آنکه خانه خود را در آسمان‌ها بنا کرده
و گنبد آسمان را بر فراز زمین قرار داده است،
آنکه آب‌های دریا را جمع می‌کند
و آن‌ها را بر زمین می‌باراند،
نامش یَهُوه است.

۷ خداوند می‌گوید: «ای قوم اسرائیل، شما برای من مانند مردم حَبَش هستید. من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردم، همان‌طور که فلسطینیان را از جزیرهٔ کَریت و مردم سوریه را از سرزمین قیر بیرون آوردم؟ ^۸من، خداوند متعال، گناهان پادشاهی شمالی یعنی اسرائیل را می‌بینم و آن‌ها را از روی زمین محو خواهم کرد، ولی بنی اسرائیل را به کلی نابود نخواهم ساخت. ^۹«من به دشمنان فرمان خواهم داد تا همان‌طور که گندم را غربال می‌کنند، قوم اسرائیل را تکان بدهند تا کاملاً از مردم بدکار پاک شوند. ^{۱۰}تمام گناهکارانی که می‌گویند، 'بلایی بر سر ما نخواهد آمد،' با شمشیر کشته خواهند شد.»

بازسازی اسرائیل

۱۱ خداوند می گوید: «زمانی خواهد رسید که من پادشاهی داوود را که ویران شده است، دوباره برقرار خواهم ساخت. دیوارهای آن را تعمیر خواهم کرد و آن را بازسازی نموده و به عظمت سابقش بازخواهم گردانید. ۱۲ قوم اسرائیل همه آنچه را که از آدوم و قوم‌های دیگر باقی مانده است و زمانی به من تعلق داشت، تصاحب خواهند کرد. من، خداوند، همه این‌ها را به‌جا خواهم آورد.»

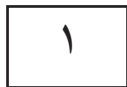
۱۳ خداوند می گوید: «زمانی فرا خواهد رسید که غله چنان زود برسد که دروگران فرصت درو کردن آن را نداشته باشند و انگور به‌قدری زودرس گردد که وقت چیدن آن را نداشته باشند

و شراب شیرین از کوه‌ها جاری می‌شود. ۱۴ من قوم خود را دوباره به وطنشان بازخواهم آورم. آن‌ها شهرهای ویران را آباد خواهند کرد، باغ‌ها و تاکستان‌ها غرس خواهند نمود و محصول آن‌ها را خواهند خورد.

۱۵ قوم خود را در سرزمینی که به آن‌ها داده‌ام، مستقر خواهم ساخت و دیگر آن‌ها را از آنجا جدا نخواهم کرد. من یهوه، خدای شما، این را به شما می‌گویم.»



عوبديا





کتاب عوبدای نبی

معرفی کتاب

این کتاب کوچک در زمان نامعینی بعد از سقوط اورشلیم در سال ۵۸۶ قبل از میلاد نوشته شده است، یعنی در زمانی که آدومیان، دشمنان دیرینه یهودا، نه فقط به خاطر سقوط اورشلیم شادمانی کردند، بلکه از این موقعیت استفاده کرده یهودا را غارت کردند و به دشمنان او کمک نمودند. عوبدیا نبوت می‌کند که آدومیان مورد مجازات قرار خواهند گرفت و همچنین سایر قوم‌هایی که با بنی اسرائیل به دشمنی پرداختند از مجازات در امان نخواهند بود.

تقسیم‌بندی کتاب

مجازات آدوم ۱-۱۴

روز خداوند ۱۵-۲۱

خداوند آدوم را مجازات می‌کند

۱ این است نبوت عوبدیا درباره آدوم:

«شنیدم که خداوند متعال

قاصدی نزد ملت‌ها فرستاده است که می‌گوید:

'آماده شوید تا به جنگ با آدوم برویم!'

۲ خداوند علیه آدوم می‌گوید:

«من تو را در بین ملت‌ها خوار و ذلیل خواهم ساخت.

۳ تکبر تو، تو را فریب داده است،

زیرا که چون بر صخره‌های بلند ساکن هستی

و مسکن تو بر فراز کوه‌ها است، به خود می‌بالی و می‌گویی:

'کیست که بتواند دست دراز کند

و مرا پایین آورد؟'

۴ اگر مانند عقاب بر فراز آسمان پرواز کنی

و آشیانه‌ات را در بین ستارگان بسازی،

من تو را فرود خواهم آورد.

۵ «اگر دزدی در شب به خانه‌ای وارد شود،
فقط چیزی را می‌برد که به آن نیاز دارد؛
اگر انگورچین برای چیدن انگور بیاید،
مقداری از انگور را به‌جا می‌گذارد،
اما دشمنان تو، تو را به‌کلی نیست و نابود خواهند کرد.
۶ ای فرزند عیسو، تمام ثروت شما به یغما رفته است.
۷ متحدانت به شما خیانت کرده‌اند
و شما را از سرزمینتان بیرون رانده‌اند.
کسانی که با شما در صلح بودند، بر شما غلبه کرده‌اند
و دوستانی که نمک شما را می‌خوردند، برایتان دام گسترده‌اند
و می‌گویند،
'کجا است آن همه عقل و هوش آن‌ها؟'»

۸ خداوند می‌گوید: «در آن روز آدوم را مجازات خواهم کرد.
تمام حکیمان‌ش را نابود خواهم ساخت
و حکمت آن‌ها را از بین خواهم برد.
۹ جنگ‌جویان شجاع شهر* تیمان هراسان خواهند گشت
و تمام سربازان آدوم کشته خواهند شد.

دلایل مجازات آدوم

۱۰ «به‌خاطر ظلمی که در حق برادرانت
یعنی فرزندان یعقوب کردی،
با رسوایی برای همیشه نابود خواهی شد.
۱۱ روزی که دشمنان، دروازه‌های آن‌ها را شکستند
و بیگانگان، مال و دارایی اورشلیم را
بین خود تقسیم کرده با خود بردند،
تو مانند بیگانه‌ای ایستادی و تماشا کردی.
۱۲ تو نمی‌بایستی از بدبختی برادرانت خوشحال می‌شدی؛
نمی‌بایستی در روز مصیبت آن‌ها شادی می‌کردی
و در هنگام غم و اندوه، به آن‌ها می‌خندیدی.
۱۳ تو نمی‌بایستی در روز سختی قوم من
به شهر آن‌ها داخل می‌شدی
و در زمان مصیبت آن‌ها، ثروتشان را تاراج می‌کردی

و از غم آن‌ها شاد می‌شدی.
 ۱۴ تو نمی‌بایست بر سر چهارراه‌ها می‌ایستادی
 تا آن‌هایی را که می‌خواستند فرار کنند، بگیری.
 نمی‌بایست در روز مصیبت
 آن‌ها را به دست دشمنان تسلیم می‌کردی.

مجازات قوم‌ها

۱۵ «من، خداوند بزودی تمام قوم‌ها را مجازات خواهم کرد.
 ای آدوم، طبق رفتار خودت با تو رفتار خواهم کرد.
 هرچه کرده‌ای بر سر خودت خواهم آورد.
 ۱۶ قوم من جام تلخ مجازات را
 بر روی کوه مقدّس نوشیده است.
 قوم‌های دیگر نیز آن را خواهند نوشید،
 حتّی تلخ‌تر از آن را؛
 آن‌ها، آن را خواهند نوشید و از بین خواهند رفت.

پیروزی اسرائیل

۱۷ «اما در کوه صهیون عده‌ای نجات خواهند یافت
 و آنجا مکان مقدّس خواهد شد
 و فرزندان یعقوب مالک آن زمینی
 که میراث آن‌ها است، خواهند گردید.
 ۱۸ خاندان یعقوب و یوسف مانند آتشی خواهند بود
 که خاندان عیسو را مانند کاه خواهند سوزانید
 و نابود خواهند کرد.
 هیچ کدام از نسل عیسو زنده نخواهند ماند.
 من، خداوند متعال، سخن گفته‌ام.

۱۹ «مردم از جنوب یهودا، آدوم را تصرّف خواهند کرد.
 اهالی دشت‌های غربی، سرزمین فلسطین را اشغال خواهند
 کرد،

قوم اسرائیل، سرزمین اِفرایم و سامره را
 و طایفه بنیامین، جلعاد را تصرّف خواهند کرد.
 ۲۰ تبعید شدگان از شمال اسرائیل برخواهند گشت
 و فینیقیه را تا صرفه در قسمت شمال تصرّف خواهند کرد.
 تبعیدشدگان اورشلیم، که در آسیای صغیر به سر می‌برند،

عوبدیا

به وطن خود بازخواهند گشت و شهرهای جنوب یهودا را
خواهند گرفت.

^{۲۱} پیروزمندان اورشلیم بر آدوم حکومت خواهند کرد
و خداوند پادشاه ایشان خواهد بود.»



يونس

٤	٣	٢	١



کتاب یونس نبی

معرفی کتاب

کتاب یونس نبی، کتابی استثنایی در میان تمام کتاب‌های انبیا در کتاب مقدس می‌باشد. این کتاب درباره زندگی نبی‌ای سخن می‌گوید که از فرمان خدا سرپیچی کرده فرار می‌کند. خدا به یونس فرمان داد که به نینوا پایتخت آشور، دشمن سرسخت اسرائیل، برود. اما یونس نمی‌خواست پیام خدا را به آنجا ببرد، چون اعتقاد داشت که خدا تهدید خود را عملی نکرده آنجا را ویران نخواهد ساخت. سرانجام پس از چند رویداد، او اطاعت می‌کند، ولی هنگامی که پیام او مبنی بر محکومیت و مجازات انجام نمی‌شود، او بسیار غمگین می‌گردد. این کتاب خدا را قادر مطلق بر آفرینش نشان می‌دهد. ولی بالاتر از همه این که او خدای مهر و محبت است. او بیشتر از این که بخواهد مجازات کند و ویران سازد، مایل است که ببخشد و نجات دهد، حتی کسانی را که دشمن قوم وی می‌باشند.

تقسیم‌بندی کتاب

دعوت از یونس و نافرمانی وی ۱: ۱-۱۷

توبه و نجات یونس ۲: ۱-۱۰

پیام یونس علیه نینوا ۳: ۱-۱۰

رحمت خدا بر نینوا ۴: ۱-۱۱

سرپیچی یونس از دستور خدا

یک روز خداوند به یونس، پسر امتّای گفت: «به نینوا، شهر بزرگ برو و بر ضد مردم آنجا سخن بگو و اعلام کن که از ظلم و شرارت آن‌ها آگاه هستم.»^۱ اما یونس برخاست تا از حضور خداوند فرار کند. پس به بندر یافا رفت و در آنجا یک کشتی دید که عازم ترشیش بود. یونس کرایه خود را داد و با ملوانان سوار شد تا به ترشیش رفته از خداوند دور گردد.

۴ اما خداوند باد شدیدی بر دریا فرستاد. توفان به قدری شدید بود که نزدیک بود کشتی درهم بشکند. ۵ ملوانان ترسیدند و هرکدام نزد خدای خود فریاد می کرده کمک می طلبید. سپس برای این که کشتی را سبک کنند، بارهای کشتی را به دریا انداختند. در این هنگام یونس در پایین کشتی دراز کشیده و به خواب سنگینی فرو رفته بود.

۶ ناخدای کشتی او را دید و گفت: «چرا خوابیده‌ای؟ بلند شو و نزد خدای خود دعا کن، شاید بر ما رحم کند و جان ما را نجات دهد.» ۷ ملوانان به یکدیگر گفتند: «بیایید قرعه بیندازیم و ببینیم به خاطر چه کسی به این بلا دچار شده‌ایم.» آن‌ها قرعه انداختند و قرعه به نام یونس افتاد. ۸ آن‌ها به یونس گفتند: «به سبب چه کسی این بلا بر سر ما آمده است؟ کار تو چیست؟ از کجا آمده‌ای و اهل کجا هستی؟»

۹ یونس گفت: «من عبرانی هستم و خداوندی را می پرستم که خدای آسمان و آفریننده دریا و خشکی است.» ۱۰ سپس یونس برای آن‌ها تعریف کرد که از پیشگاه خداوند فرار کرده است.

ملوانان ترسیدند و به او گفتند: «تو کار بسیار بدی کرده‌ای.» ۱۱ توفان هر لحظه شدیدتر می شد. بنابراین ملوانان از یونس پرسیدند: «ما با تو چه کار کنیم تا دریا آرام شود؟»

۱۲ یونس گفت: «مرا بردارید و به دریا بیندازید تا دریا آرام شود، زیرا می دانم که این تقصیر من است که شما گرفتار این توفان شده‌اید.»

۱۳ اما ملوانان با تمام قدرت خود کوشش می کردند پاره بزنند و کشتی را به خشکی برسانند، ولی توفان هر لحظه شدیدتر می شد و آن‌ها نمی توانستند کاری بکنند. ۱۴ پس به پیشگاه خداوند دعا کرده گفتند: «ای خداوند، ما را به خاطر این مرد هلاک نکن و ما را مسئول مرگ او نساز، چون ما گناهی نداریم، بلکه همه این وقایع طبق اراده تو بوده است.» ۱۵ سپس یونس را برداشته به دریا انداختند. در همان لحظه دریا آرام شد. ۱۶ ملوانان به خاطر این اتفاق از خداوند ترسیدند و برای او قربانی کرده نذر نمودند.

۱۷ به دستور خداوند، یک ماهی بزرگ یونس را بلعید و یونس مدت سه شبانه روز در شکم ماهی بود.

دعای یونس

یونس در شکم ماهی نزد یهوه، خدای خود دعا کرده گفت:

۲ «در هنگام تنگی تو را خواندم

و تو مرا مستجاب فرمودی.

از اعماق دنیای مردگان،

برای کمک زاری کردم و تو مرا شنیدی.
 ۳ تو ای خداوند، مرا به اعماق دریا فرو بردی
 و آب‌ها مرا پوشاندند

و تمام موج‌های پُر قدرت تو از سر من گذشتند.
 ۴ خیال کردم که از پیشگاه تو رانده شده‌ام
 و دیگر معبد مقدّس تو را نخواهم دید.

۵ آب‌ها روی مرا پوشاندند،
 گودی‌ها دور مرا گرفتند
 و علف‌های دریا دور سرم پیچیدند.

۶ به اعماق کوه‌ها فرو رفتم،
 به سرزمینی که دروازه‌هایش تا به ابد بسته‌اند.
 اَمّا تو ای یَهُوه، خدای من،

مرا از اعماق زنده بیرون آوردی.
 ۷ وقتی در حال مرگ بودم،

نزد تو، ای خداوند، دعا کردم
 و دعای من به پیشگاه مقدّس تو رسید.
 ۸ کسانی که بُت‌های باطل را پرستش می‌کنند،
 وفاداری خود را به تو فراموش کرده‌اند.

۹ اَمّا من تو را سپاس خواهم گفت.
 برای تو قربانی تقدیم خواهم کرد
 و نذرهای خود را به‌جا خواهم آورد.

نجات در دست خداوند است.»

۱۰ سپس خداوند به ماهی دستور داد که یونس را به خشکی بیندازد و
 ماهی یونس را در خشکی قی کرد.

اطاعت یونس از خدا

۳ بار دیگر خدا با یونس سخن گفت: ۲ «به نینوا، آن شهر بزرگ
 برو و پیامی را که به تو می‌گویم به آن‌ها اعلام کن.» ۳ یونس
 اطاعت کرد و به نینوا رفت. نینوا شهر بسیار بزرگی بود و به اندازه سه
 روز پیاده‌روی وسعت داشت. ۴ یونس وارد شهر شد و پس از یک روز
 راه‌پیمایی اعلام کرد که بعد از چهل روز نینوا نابود خواهد شد.

۵ مردم نینوا به خدا ایمان آورده اعلام روزه کردند و از بزرگ و کوچک،
 به علامت توبه، *پلاس پوشیدند.

۶ وقتی پادشاه نینوا پیام را شنید، از تخت خود پایین آمد، ردای خود را
 کند و پلاس پوشیده روی خاکستر نشست. ۷ سپس از طرف پادشاه و

بزرگان فرمانی صادر شد و در همه جا اعلام کردند که همه مردم و تمامی گاو و گوسفندان چیزی نخورند و نیاشامند.^۸ همه مردم و حیوانات باید پلاس بپوشند و نزد خدا گریه و زاری کنند و همه از راه بد خود بازگردند و از ظلم دست کشیده توبه کنند.^۹ شاید خدا تصمیم خود را عوض کند و از خشم خود بازگردد و ما را هلاک نسازد.

^{۱۰} چون خدا کار آنان را دید و مشاهده کرد که آن‌ها از کارهای پلید خود دست کشیده و توبه کرده‌اند، از تصمیم خود منصرف شد و آن بلایی را که گفته بود، بر سرشان نیاورد.

خشم یونس و لطف خداوند

یونس از این بابت بسیار ناراحت و خشمگین شد.^۲ پس دعا کرد و گفت: «ای خداوند، آیا وقتی در وطن خودم بودم، نگفتم که چنین خواهی کرد و آیا به همین دلیل نبود که خواستم به ترشیش فرار کنم؟ من مطمئن بودم که تو کریم، رحیم، دیرغضب و پُر از محبت هستی و همیشه حاضری که از مجازات مردم منصرف شوی.^۳ حالا، ای خداوند، بگذار که من بمیرم زیرا برای من مردن از زنده ماندن بهتر است.»

^۴ خداوند در پاسخ گفت: «تو چه حقی داری که خشمگین شوی؟»
^۵ یونس از شهر بیرون رفت و در قسمت شرقی شهر نشست. در آنجا سایبانی برای خود ساخت و زیر سایه‌اش نشست و منتظر این بود که ببیند برای نینوا چه اتفاقی می‌افتد.^۶ پس خداوند در آنجا کدویی رویانید تا بر یونس سایه بیندازد که راحت‌تر باشد. یونس به خاطر بوته کدو بسیار خوشحال شده بود.^۷ اما سپیده دم روز بعد، به دستور خدا کرمی کدو را زد و از بین برد.^۸ بعد از این که آفتاب بالا آمد، خدا باد شرقی سوزانی فرستاد. چون آفتاب بر سر یونس تابید، او از گرما بی حال شد و از خدا طلب مرگ کرد و گفت: «برای من مردن از زنده ماندن بهتر است.»
^۹ اما خدا به او گفت: «تو چه حقی داری که به خاطر یک بوته کدو خشمگین شوی؟» یونس گفت: «آری، من حق دارم تا حد مرگ خشمگین شوم.»

^{۱۰} خداوند گفت: «این بوته در عرض یک شب روید و روز بعد خشک شد. تو هیچ زحمتی برای آن نکشیدی و آن را رشد و نمو ندادی، اما دلت به حال آن می‌سوزد؟^{۱۱} اما در نینوا بیشتر از صد و بیست هزار نفر که هنوز دست چپ و راست خود را نمی‌شناسند، زندگی می‌کنند و در آنجا حیوانات بسیاری هستند؛ پس نباید دل من برای آن شهر بزرگ بسوزد؟»



میکاه

۵	۴	۳	۲	۱
			۷	۶



کتاب میکاه نبی

معرفی کتاب

میکاه نبی معاصر اشیعیای نبی و از اهالی روستاهای یهودا در پادشاهی جنوب بود. او معتقد بود که یهودا نیز به زودی دچار همان عقوبتی خواهد شد که عاموس نبی برای پادشاهی شمال پیشگویی کرده بود و به همان دلیل خدا رفتار ناعادلانه و نفرت انگیز آن‌ها را مجازات خواهد کرد. ولی پیام میکاه دارای نشانه‌های واضح‌تر و برجسته‌تری از امید برای آینده است.

قسمت‌های قابل توجه در این کتاب عبارت‌اند از: تصویر صلح جهانی تحت کنترل خدا (۴: ۱-۴)؛ پیشگویی از ظهور پادشاهی از نسل داوود که صلح و سلامتی را به قوم خواهد بخشید (۵: ۲-۵ الف)؛ و در یک آیه خلاصه‌ای از بسیاری از آنچه که انبیای خدا می‌گویند: «آنچه او از ما می‌خواهد این است که عدالت را به جا آوریم، محبت را دوست داشته باشیم و با فروتنی در حضور خدای خود زندگی کنیم.» (۸: ۶)

تقسیم‌بندی کتاب

داوری بر پادشاهی شمال و جنوب ۱: ۱-۱۲: ۳

بازگشت و صلح ۴: ۱-۱۵: ۵

پیام هشدار دهنده و امیدوار کننده ۶: ۱-۲۰: ۷

در دوران سلطنت یوتام، آحاز و حزقیا، پادشاهان یهودا، خداوند این پیام را دربارهٔ سامره و اورشلیم در رؤیایی به میکاه مورشتی

داد.

سوگ‌نامه‌ای برای سامره و اورشلیم

۲ ای تمام ملت‌های جهان بشنوید!
ای جمیع ساکنان روی زمین گوش بدهید!
خداوند متعال از بارگاه آسمانی خود
بر ضد شما شهادت می‌دهد.

۳ خداوند از بارگاه مقدّس خود بیرون می‌آید
و بر فراز کوه‌ها می‌خرامد.
۴ کوه‌ها در زیر قدم‌هایش
مانند موم آب می‌شوند
و همچون سیل از بلندی‌ها
به دشت‌ها سرازیر می‌گردند.

۵ تمام این‌ها به‌خاطر عصیان یعقوب و گناهان اسرائیل روی خواهند داد.
چرا مردم اسرائیل و سامره بُت‌پرست شده‌اند؟ این گناه کیست؟ گناه از
خود مردم سامره و اورشلیم است. ۶ خداوند می‌گوید: «من سامره را به
توده‌ای خاک و به جایی که در آن تاک‌های انگور غرس می‌کنند، تبدیل
خواهم کرد. سنگ‌های آن را به درّه خواهم ریخت و بنیادش را نمایان
خواهم ساخت. ۷ تمام بُت‌هایش خُرد خواهند شد و تمام چیزهایی که
با مزد روسپیگری در پرستشگاه به دست آورده است، در آتش خواهند
سوخت. دشمنان، هدایای بُت‌پرستان را تاراج خواهند کرد و آن‌ها را
در جای دیگر برای مزد روسپیان به کار خواهند برد.»

۸ میکاه گفت: «به‌این سبب من می‌گیرم و سوگواری می‌کنم. با پای
برهنه و تن عریان راه می‌روم و همچون شغالان از غم زوزه می‌کشم و
مانند شترمرغ‌ها شیون می‌کنم، ۹ زیرا زخم مردم سامره درمان‌ناپذیر است و
مردم یهودا هم به‌زودی به این بلا دچار خواهند شد. ویرانی به دروازه‌های
اورشلیم، یعنی مسکن قوم من رسیده است.»

نزدیک شدن دشمن به اسرائیل

۱۰ این خبر را به شهر جَت نرسانید. نگذارید کسی صدای گریه شما
را بشنود. ای اهل بیت‌عفره، از فرط غم و شرمندگی در خاک بغلطید.
۱۱ ساکنان شافیر، عریان و سرافکنده تبعید می‌شوند. مردم صانان جرات
نمی‌کنند که از شهر خارج شوند. هنگامی که صدای شیون و سوگواری
از بیت‌ایصیل به گوشتان برسد، بدانید که آنجا خالی از خطر دشمن
نیست. ۱۲ اهالی ماروت با نگرانی در آرزوی رسیدن روزهای بهتری
هستند، زیرا خداوند مصیبت را به نزدیک دروازه‌های اورشلیم آورده است.
۱۳ ای ساکنان لاکیش، اسب‌ها را به ارابه‌ها ببندید و فرار کنید، زیرا شما
پیش از همه، از گناهان مردم اسرائیل تقلید کردید و مردم اورشلیم را به
راه گناه کشانیدید. ۱۴ اکنون ای مردم یهودا، با شهر مورشت جَت وداع
کنید، زیرا برای پادشاهان اسرائیل از شهر اکزیب کمکی نخواهد رسید.

۱۵ ای مردم مَرِیشَه، خداوند شما را به دست دشمنان تسلیم خواهد کرد. آن‌ها شهر شما را تصرف خواهند کرد و رهبران اسرائیل به غار عَدْلَام پناه خواهند برد. ۱۶ در غم فرزندان محبوبتان گریه کنید. از غصّه سَرهائیتان را مانند سر گرگس بتراشید، زیرا دشمنان شما فرزندانتان را به سرزمین‌های دور به اسارت خواهند برد.

سرنوشت کسانی که در حق فقرا ظلم می‌کنند

۲ وای بر شما که در شب نقشه‌های شوم می‌کشید و وقتی که صبح می‌شود آن‌ها را عملی می‌سازید. در هر فرصتی که به دست می‌آورید، مرتکب شرارت می‌شوید. ۲ به زمین و خانه مردم طمع می‌کنید و آن‌ها را به‌زور می‌گیرید. مال و خانه هیچ‌کسی از دست شما در امان نیست.

۳ بنابراین خداوند می‌گوید: «من تصمیم گرفته‌ام چنان بلایی بر شما نازل کنم که نتوانید از آن بگریزید. به روزگار بد گرفتار خواهید شد و دیگر با غرور گام برنخواهید داشت. ۴ در آن زمان، شما مثل و زبان‌زد مردم خواهید شد. با تلخی نوحه‌سرایی کرده خواهید گفت:

«ما به کلّی تباه شده‌ایم،
زیرا خداوند سرزمین ما را از ما گرفته
و بین مردمی تقسیم کرده است که ما را به اسارت برده‌اند.»

۵ وقتی آن سرزمین به قوم خداوند بازگردانده شود، هیچ‌کدام از شما از آن سهمی نخواهید برد.

۶ مردم برای من موعظه کرده می‌گویند: «برای ما موعظه نکن، درباره آن چیزها موعظه نکن. خدا ما را شرمسار نخواهد کرد. ۷ آیا فکر می‌کنید که بنی اسرائیل، مورد نفرین خداوند قرار گرفته است؟ آیا صبر خداوند تمام شده است؟ آیا او واقعاً با ما چنین رفتار می‌کند؟ آیا او با کسانی که کردار نیک داشته باشند، با مهربانی صحبت نمی‌کند؟»

۸ خداوند می‌گوید: «اما شما بر ضد قوم من برخاسته و دشمن آن‌ها شده‌اید و منتظر هستید تا به آن‌ها صدمه بزنید و مانند راهزنان قبای آنان را بدزدید. ۹ زنان قوم مرا از خانه‌های باصفایشان بیرون می‌رانید و اطفال آن‌ها را از حق و برکاتی که من به آن‌ها داده‌ام، برای همیشه محروم می‌کنید. ۱۰ برخیزید و بروید! دیگر در این مکان در امان نمی‌باشید، زیرا به‌خاطر گناهان شما اینجا محکوم به فنا شده است.

۱۱ «اگر شخص دروغ گو و فریبکاری بیاید و با شما درباره شراب و مُسکرات صحبت کند، فوراً او را به عنوان یک نبی قبول می کنید.

وعدۀ نجات

۱۲ «ای اسرائیل، من بازماندگان قوم تو را جمع خواهم کرد و مانند گوسفندان به آغل برخوام گرداند. جمعیت آن ها افزایش خواهد یافت و شور و غوغایشان دشت و دَمَن را پُر خواهد کرد.»
۱۳ خدا راه را برای ایشان باز خواهد کرد. آن ها را از اسارت رهایی داده به سرزمین خودشان هدایت خواهد کرد. خداوند، خودش پادشاه ایشان خواهد بود و آن ها را رهبری خواهد نمود.

سرزنش رهبران اسرائیل توسط میگاه

۳ ای رهبران اسرائیل، بشنوید! شما باید مفهوم عدالت را بدانید، اما برعکس، شما از خوبی متنفرید و بدی را دوست دارید. پوست قوم مرا می کنید و گوشتی بر استخوان آن ها باقی نمی گذارید. گوشت آن ها را می خورید، پوست آن ها را از بدنشان جدا کرده استخوان هایشان را خرد می کنید و مثل گوشت در دیگ می اندازید. ۴ آنگاه به درگاه خداوند دعا می کنید، ولی او دعای شما را نمی شنود و چون مرتکب کارهای زشت شده اید، روی خود را از شما برمی گرداند. ۵ خداوند می گوید: «ای انبیا، شما قوم مرا گمراه کرده اید. کسی که به شما پول می دهد، برایش دعای خیر می کنید و کسی را که پول نمی دهد، تهدید می نمایید. ۶ روز روشن شما به پایان رسیده است و آفتاب بر شما نمی تابد. دیگر رؤیایی نخواهید دید و پیشگویی نخواهید کرد، زیرا شما قوم مرا گمراه کردید.» ۷ فال بینان و آن هایی که آینده را پیشگویی می کنند، شرمندۀ و رسوا خواهند شد و از شرم روی خود را خواهند پوشاند، چون خداوند به آن ها جواب نخواهد داد.

۸ اما خداوند مرا از روح و قدرت خود پُر ساخته و به من عدالت و شجاعت بخشیده تا بنی اسرائیل را متوجّه گناهانشان سازم. ۹ پس ای پیشوایان اسرائیل که از عدالت متنفرید و راستی را خطا جلوه می دهید، به حرف من گوش دهید! ۱۰ شما شهر خدا، یعنی اورشلیم را بر قتل و بی عدالتی بنا کرده اید. ۱۱ حاکمان رشوه می گیرند، کاهنان تا مزد نگیرند، تعلیم نمی دهند و انبیا هم به رایگان نبوت نمی کنند. این اشخاص ادّعا می کنند که خداوند با آن ها است و خطری متوجّه آن ها نیست.

۱۲ پس به سبب شما، اورشلیم مانند کشتزار شیار شده ای به توده خاک تبدیل خواهد شد و کوهی که معبد بزرگ بر آن بنا شده، به جنگل تبدیل خواهد گشت.

صلح جهانی خدا

(اشعیا ۲: ۴-۴)

۴

در روزهای آخر،
کوهی که معبد بزرگ خداوند بر آن بنا شده،
بلندترین کوه دنیا خواهد شد
و ملت‌های مختلف به آنجا آمده
خواهند گفت:

«بیایید به کوه خداوند و معبد بزرگ خدای اسرائیل برویم.
او آنچه را که می‌خواهد ما انجام دهیم، به ما خواهد آموخت.
ما در راهی که او برگزیده است، گام برخواهیم داشت،
زیرا خداوند در صهیون با قوم خود سخن خواهد گفت
و تعالیم او از اورشلیم صادر خواهد شد.»

۳ خداوند در بین قوم‌های جهان داوری خواهد کرد.
اختلافات قدرت‌های بزرگ را در دور و نزدیک حل و فصل
خواهد نمود.

مردم از شمشیرهای خود گاوآهن
و از نیزه‌های خود ارّه خواهند ساخت.
قومی به روی قوم دیگر شمشیر نخواهد کشید
و برای جنگ و خونریزی آماده نخواهد شد.
۴ هرکس در تاجکستان

و در زیر سایه درخت انجیر خود، بدون ترس،
در صلح و امنیت زندگی خواهد کرد.
این وعده را خداوند متعال داده است.

۵ قوم‌های جهان به عبادت خدایان خود می‌پردازند و از آن‌ها پیروی
می‌کنند، ولی ما برای همیشه یهوه، خدای خود را ستایش کرده از او
پیروی خواهیم کرد.

بازگشت اسرائیل از اسارت

۶ خداوند می‌گوید: «در آن روز مردمان لنگ و غم‌دیده را که از دیارشان
رانده شده بودند، جمع خواهم کرد. ۷ به اشخاص لنگ و بازماندگان
قوم که در تبعید به سر می‌برند، زندگی تازه‌ای خواهم بخشید و آن‌ها را
قومی نیرومند خواهم ساخت. خودم در صهیون، از آن روز تا به ابد، بر
آن‌ها سلطنت خواهم کرد.»

ای اورشلیم، در جایی که خدا مانند شبان از بُرج دیده‌بانی مراقب قوم خود می‌باشد، تو دوباره پایتخت پادشاهی خودت خواهی شد.^۹ چرا فریاد برمی‌آوری؟ چرا مانند زنی که در حال زایمان است، درد می‌کشی؟ آیا به‌خاطر این است که پادشاه نداری و مشاورین تو همه مرده‌اند؟^{۱۰} ای مردم اورشلیم، مانند زنی که می‌زاید، از درد به خود پیچید و بنالید، زیرا شما باید از این شهر بیرون بروید و در صحرا زندگی کنید. شما به بابل برده خواهید شد، اما در آنجا خداوند به دادتان خواهد رسید و شما را از دست دشمنان نجات خواهد داد.^{۱۱} قوم‌های زیادی با هم جمع شده‌اند تا به تو حمله کنند. آن‌ها می‌گویند: «اورشلیم باید نابود شود! ما این شهر را خراب خواهیم کرد!»^{۱۲} اما آن‌ها نمی‌دانند که اراده خداوند چیست و نمی‌فهمند که او روزی آن‌ها را مانند خوشه‌های گندم برای کوبیدن در خرمنگاه جمع خواهد کرد.

^{۱۳} خداوند می‌گوید: «ای مردم اورشلیم، بروید و دشمنان خود را مجازات کنید! من شما را همانند گاو نری با شاخ آهنین و سُم‌های برنزی قوی خواهم گرداند. شما قوم‌های بسیاری را شکست خواهید داد و اموالی را که به‌زور گرفته‌اند، به من، خداوند تمام جهان، تقدیم خواهید کرد.»

ای مردم اورشلیم، لشکریان خود را جمع کنید و آماده شوید، زیرا شهرتان محاصره شده است! دشمنان به رهبر اسرائیل حمله می‌کنند.



وَعْدَةُ ظُهورِ یَکِ پیشوا از بیت‌لحم

^{۱۴} ای بیت‌لحمِ اِفْرَاته، اگرچه تو از کوچک‌ترین شهرهای یهودا هستی، ولی از تو پیشوایی ظهور خواهد کرد که نسل او از قدیم وجود داشته است. او بر قوم اسرائیل حکمرانی خواهد کرد.

^{۱۵} خداوند قوم خود را تا زمانی که زن حامله پسری به دنیا بیاورد، به دست دشمن تسلیم خواهد کرد. آنگاه بقیه مردمی که در تبعید به سر می‌برند، به وطن خود بازخواهند گشت و با سایر قوم اسرائیل در یک‌جا جمع خواهند شد.^{۱۶} وقتی آن پیشوا بیاید، با قدرت و جلال یهوه، خدای خود، مردم خود را رهبری خواهد کرد. قوم او در آرامش و امنیت به سر خواهند برد، زیرا مردم سراسر روی زمین از بزرگی و عظمت او آگاه خواهند شد.^{۱۷} او صلح را به جهان خواهد آورد.

نجات و مجازات

وقتی مردم آشور به سرزمین ما حمله کنند و استحکامات دفاعی ما را درهم بشکنند، ما رهبران شجاع و نیرومند خود را به مقابله آن‌ها

خواهیم فرستاد. ^۶ آن‌ها با زور شمشیر بر آشور، سرزمین نمرود، حکمرانی خواهند کرد. اگر آشوریان به سرزمین ما حمله کنند، او ما را از دست آن‌ها نجات خواهد داد.

^۷ آنگاه بازماندگان قوم اسرائیل که در بین قوم‌های دیگر زندگی می‌کنند، برای آن‌ها مانند شب‌نم و باران از جانب خداوند برکت خواهند آورد. آن‌ها به خداوند توکل خواهند کرد، نه به انسان. ^۸ بازماندگان اسرائیل در بین قوم‌های دیگر مانند شیر در میان حیوانات جنگل و رمه‌های گوسفند خواهند بود که هنگام عبور همه را پایمال می‌کند و می‌درَد و کسی نمی‌تواند آن‌ها را نجات بدهد. ^۹ بنی اسرائیل بر دشمنانشان غالب خواهند شد و همه آن‌ها را از بین خواهند برد.

^{۱۰} خداوند می‌گوید: «در آن روز تمام اسب‌ها و ارابه‌های شما را نابود خواهم ساخت. ^{۱۱} همه شهرهای شما را با قلعه‌های خراب خواهم کرد. ^{۱۲} جادوگری را در میان شما از بین خواهم برد و به زندگی فالگیران خاتمه خواهم داد. ^{۱۳} بُت‌ها و مجسمه‌های سنگی شما را خواهم شکست و دیگر چیزهای ساخته دست خود را سجده و پرستش نخواهید کرد. ^{۱۴} مجسمه‌های الهه *آشیره را از جا خواهم کند و شهرهایتان را ویران خواهم کرد ^{۱۵} و باخشم و غضب خود از آن قوم‌هایی که از من اطاعت نمی‌کنند، انتقام خواهم گرفت.»

ادّعی خداوند علیه اسرائیل

به داد خواهی خداوند بر ضد اسرائیل گوش بدهید. ۶
برخیز، ای خداوند، و دادخواهی خود را ارائه فرما؛ بگذار که کوه‌ها و تپه‌ها سخن تو را بشنوند.

^۲ ای کوه‌ها، ای بنیادهای جاودانی زمین، به ادّعی خداوند گوش بدهید! خداوند از قوم خود شکایت دارد و اسرائیل را متّهم می‌سازد.
^۳ خداوند می‌گوید: «ای قوم من، من به شما چه کرده‌ام؟ چه باری را بر شما تحمیل کرده‌ام؟ پاسخ بدهید! ^۴ من شما را از مصر بیرون آوردم و از بند بردگی و اسارت آزاد کردم. موسی، هارون و مریم را فرستادم تا شما را راهنمایی کنند. ^۵ ای قوم من، به یاد آورید که بالاق پادشاه موآب چه نقشه‌ای برای نابودی شما داشت و بلعام پسر بعور به او چه پاسخ داد و از شطیم تا جَلجال چه اتفاق افتاد. این‌ها را به خاطر بیاورید تا بدانید که من برای نجات و سلامتی شما چه کارهایی کرده‌ام.»

انتظار خداوند

^۶ با چه به درگاه خداوند متعال بیایم و او را سجده کنم؟ اگر بهترین گوساله یک‌ساله را جهت قربانی سوختنی بیاورم، آیا خداوند از من

خشنود می شود؟^۷ اگر هزاران قوچ و ده ها هزار نهر لبریز از روغن زیتون را هدیه کنم، آیا از من خشنود خواهد شد؟ اگر نخست زاده خود را برای کفاره گناه خود قربانی کنم، آیا گناه مرا خواهد بخشید؟^۸ نی، خداوند به ما گفته است که نیکویی چیست. آنچه او از ما می خواهد این است که عدالت را به جا آوریم، محبت را دوست داشته باشیم و با فروتنی در حضور خدای خود زندگی کنیم.

۹ خداوند در شهر ندا می دهد: شخص عاقل کسی است که از خداوند می ترسد. خداوند می گوید: «ای مردمی که در شهر جمع شده اید، بشنوید! ۱۰ خانه های گناهکاران پُر از اموالی است که از راه دزدی و با ترازوی تقلبی به دست آمده اند. ۱۱ پس چطور می توانم این اشخاص را که از سنگ و ترازوی تقلبی استفاده می کنند، ببخشم؟ ۱۲ ثروتمندان شما به مردم ظلم می کنند، مردم شما دروغ می گویند و حرف راست از زبان شان شنیده نمی شود. ۱۳ بنابراین تصمیم گرفته ام که شما را به خاطر گناهانتان نابود کنم. ۱۴ هر قدر بخورید، سیر نخواهید شد و همیشه از گرسنگی رنج خواهید برد. مال و ثروت ذخیره می کنید، اما همه را از دست خواهید داد، زیرا آنچه را که جمع کرده اید، در جنگ از بین خواهم برد. ۱۵ خواهید کاشت، ولی درو نخواهید کرد. از زیتون روغن خواهید کشید، اما خودتان از آن استفاده نخواهید کرد. از انگور شراب خواهید ساخت، اما از آن نخواهید نوشید، ۱۶ زیرا شما از کارهای عمری پادشاه و پسرش آخاب پیروی کرده اید. رسوم و کارهای آنها را سرمشق خود قرار داده اید. پس من شما را از بین خواهم برد تا مردم جهان شما را تحقیر کنند و شما خوار و رسوا شوید.»

فساد اخلاقی قوم اسرائیل

وای به حال من! زیرا مانند شخص گرسنه ای هستم که نه میوه ای بر درختان و نه انگوری بر تاک ها پیدا می کند و هیچ انگور یا انجیری باقی نمانده است. ۲ مردم درستکار از روی زمین محو شده اند و هیچ شخص درستکاری در بین مردم دیده نمی شود. همگی برای ریختن خون در کمین نشسته اند و برای کشتن یکدیگر دام گسترده اند. ۳ دست هایشان برای شرارت و جنایت مهارت دارد. حاکم و قاضی رشوه می گیرند. اشخاص بزرگ به آنها می گویند که چه میل دارند و چه می خواهند و با هم نقشه می کشند. ۴ بهترین و امین ترین آنها همچون خار بی ارزش هستند.

همان طور که انبیا هشدار داده بودند، روز مجازات آنها فرارسیده است و همگی مضطرب و پریشان می شوند. ۵ به دوست و رفیق خود

اعتماد نکن و حتی به همسرت اعتماد نکن و متوجّه حرف دهانت باش. ۶ در این زمان پسر به پدر خود توهین می کند. دختر مخالف مادر است و عروس با مادرشوهرش دشمنی می کند. اهل خانه شخص، دشمن او می باشند.

۷ اما چشم امید من به سوی خداوند است و با اعتماد کامل منتظرم تا خدا مرا نجات بدهد. خدای من دعای مرا مستجاب خواهد کرد.

خداوند نجات می بخشد

۸ ای دشمنان بر روزگار بد ما شادی نکنید، زیرا اگرچه بیفتیم، دوباره برمی خیزیم. اگر در تاریکی باشیم، خداوند نور و روشنایی ما خواهد بود. ۹ ما در برابر خداوند گناه کرده ایم، بنابراین باید مدّتی قهر و غضب او را متحمّل شویم، اما سرانجام از ما در برابر دشمنان حمایت خواهد کرد و آن ها را به خاطر بدی هایی که در حقّ ما کرده اند، مجازات خواهد نمود. او ما را از تاریکی به روشنایی هدایت خواهد کرد و ما کار نجات بخش او را خواهیم دید. ۱۰ آنگاه دشمنانی که از روی طعنه به ما می گفتند: «یّهو، خدای شما کجا است؟» چون بینند که خداوند پشتیبان ما است، شرمنده و سرافکنده خواهند شد و با چشمان خود خواهیم دید که آن ها مانند گلّ کوچه پایمال خواهند شد.

۱۱ ای اورشلیم، روزی فرا می رسد که دیوارهای شهرهایت بازسازی خواهند شد و تو بیش از پیش توسعه خواهی یافت. ۱۲ مردم تو از آشور و مصر، از نواحی رود فرات، از سواحل دریاها و کوهستان های دوردست نزد تو بازخواهند گشت، ۱۳ اما سایر کشورهای روی زمین به خاطر گناهان ساکنان آن ویران خواهند شد.

۱۴ ای خداوند، بیا و بر قوم برگزیده خود شبانی کن و آن ها را که همچون گوسفندان در بیابان تنها مانده اند، مانند دوران گذشته به چراگاه های سرسبز باشان و جلعاد هدایت فرما.

۱۵ خداوندا، مانند زمانی که ما را از سرزمین مصر بیرون آوردی، به ما معجزه های بزرگ نشان بده. ۱۶ قوم های دیگر کارهای تو را خواهند دید و با وجود تمام قدرتی که دارند، شرمنده خواهند شد و از ترس دهان خود را خواهند بست و گوش های خود را خواهند گرفت. ۱۷ مانند مار زمین را خواهند لیسید و مانند خزندگان از غارهای خود بیرون خواهند خزید و با ترس و لرز به سوی تو که خداوند و خدای ما هستی بازخواهند گشت.

۱۸ خداوندا، هیچ خدایی مانند تو نیست. تو گناه بندگان را می آمرزی و تقصیرات بازماندگان قومت را می بخشی، و چون بر بندگان رحمت و شفقت داری، برای همیشه خشمگین نمی مانی. ۱۹ دوباره بر ما رحم

خواهی کرد. گناهان ما را در زیر قدم‌های پایمال خواهی کرد و همه را در اعماق دریا خواهی افکند. ۲۰ به وعده‌ای که به قوم خود، یعنی فرزندان ابراهیم و یعقوب داده‌ای وفادار بوده آن‌ها را از محبت پایداری برخوردار خواهی ساخت.



ناحوم

٣	٢	١



کتاب ناحوم نبی

معرفی کتاب

کتاب ناحوم اشعاری است که به خاطر سقوط نینوا پایتخت آشور، دشمن دیرینه و ستم‌پیشه اسرائیل، سراییده شده‌اند. سقوط نینوا در اواخر قرن هفتم قبل از میلاد، نمایانگر داوری خدا بر قومی ظالم و ستمکار می‌باشد.

تقسیم‌بندی کتاب

داوری بر نینوا ۵-۱:۱

سقوط نینوا ۱۹:۳-۱:۲

خشم خداوند علیه نینوا

خداوند این وحی را که در مورد نینوا بود، در رؤیا به ناحوم القوشی داد:

۲ خداوند، خدای غیور و انتقام گیرنده است.

او با خشم و غضب انتقام می‌گیرد

و دشمنان خود را مجازات می‌کند.

۳ خداوند زود خشمگین نمی‌شود،

اما او قادر و توانا است

و خطاکار را هرگز بی‌سزا نمی‌گذارد.

قدرت خداوند را می‌توان در توفان و گردباد مشاهده کرد.

ابرها خاک زیر پای او می‌باشند.

۴ به فرمان او رودها و دریاها خشک می‌شوند.

کشتزارهای سرسبز باشان و کوه گرمل از بین می‌روند

و گل‌های لبنان پژمرده می‌گردند.

۵ در برابر او کوه‌ها تکان می‌خورند،

و تپه‌ها هموار می‌شوند.

جهان به لرزه می آید؛
 دنیا و ساکنینش به وحشت می افتند.
 ۶ کیست که بتواند در برابر خشم او مقاومت کند؟
 غضب او مثل آتش فرو می ریزد
 و صخره ها در برابر خشم او خرد می شوند.

۷ خداوند نیکو است

و در روز سختی و مصیبت از بندگان خود حمایت می کند
 و کسانی را که به او توکل کنند، پناه می دهد.
 ۸ اما با سیلاب شدید خشم خود، دشمنان را نابود می سازد؛
 و مخالفین را به سوی دنیای تاریکی خواهد راند.
 ۹ چه نقشه ای بر ضد خداوند می توانید بکشید!
 او ناگهان شما را هلاک خواهد کرد،
 به طوری که نتوانید بار دیگر در مقابل او بایستید.
 ۱۰ دشمنان خداوند مانند خارهای به هم پیچیده
 و کاه خشک در آتش خواهند سوخت و خاکستر خواهند شد.

۱۱ از تو ای نینوا، شخصی پیدا شد که علیه خداوند توطئه کرد.
 ۱۲ خداوند به قوم خود چنین می گوید: «لشکر آشور هر قدر نیرومند و
 زیاد باشد، شکست خورده نابود خواهند شد. من شما را به قدر کافی
 مجازات کرده ام، اما دیگر این کار را نخواهم کرد. ۱۳ اکنون یوغ بندگی
 را از گردنتان برخواهم داشت و شما را از قید اسارت آشوریان آزاد خواهم
 ساخت.»

۱۴ خداوند در مورد آشوریان می گوید: «نسلی به نام ایشان باقی نخواهد
 ماند. من بُت هایی را که در پرستشگاه های خدایان ایشان است، نابود
 خواهم کرد و قبر آشوریان را آماده خواهم نمود، زیرا سزاوار زندگی
 نیستند.»

۱۵ ببینید، قاصدی از فراز کوه ها پایین می آید و مژده پیروزی را اعلام
 می کند. ای مردم یهودا، عیدهای خود را برگزار کنید و نذرهای خود را
 ادا نمایید، زیرا مردم شریر آشور دیگر هرگز بر شما حمله نخواهند کرد.
 آن ها همگی نابود شده اند.

سقوط نینوا

ای نینوا، دشمنان بر تو حمله می آورند
 و با نیروی نظامی خود تو را خراب و ویران خواهند کرد.

پس دیوارهایت را محافظت
و از جاده‌هایت مراقبت نما. قوایت را جمع کن
و برای جنگ آماده باش.

۲ خداوند شکوه یعقوب را همانند شکوه اسرائیل باز خواهد گردانید،
اگرچه دشمنانش شکوه آن را از بین برده و تاکستانش را ویران کرده بودند.

۳ دشمنان با سپرهای سرخ مسلح هستند،

لباس‌های قرمز نظامی پوشیده‌اند.

آن‌ها آماده حمله می‌شوند!

ارابه‌های آن‌ها مثل آتش می‌درخشند!

اسب‌های آن‌ها سُم‌هایشان را بر زمین می‌کوبند.

۴ ارابه‌ها در جاده‌ها و میدان‌ها به سرعت پیش می‌روند.

مانند مشعل می‌درخشند و مثل صاعقه می‌دوند.

۵ رهبران نظامی احضار می‌شوند؛

همان‌طور که به جلو می‌روند، می‌لغزند.

باعجله به طرف دیوارها می‌دوند

و منجنیق‌های خود را آماده می‌کنند.

۶ بند آب‌ها باز شده‌اند

و کاخ شاهی به وحشت افتاده است.

۷ ملکه را برهنه کرده با خود به اسیری برده‌اند

و کنیزانش مانند کبوتر ناله می‌کنند

و سینه‌زنان به دنبالش می‌روند.

۸ شهر نینوا مانند حوض آبی است

که سوراخ شده باشد،

ساکنان آن فرار می‌کنند

و به فریاد کسانی که آن‌ها را از فرار باز می‌دارند، توجّه نمی‌کنند.

۹ خزانه‌های شهر پُر از اشیای نفیس است.

نقره‌ها را تاراج کنید!

طلاها را به یغما ببرید!

۱۰ شهر نینوا، ویران و متروک شده است.

دل‌ها از ترس فرو می‌ریزد،

زانوها می لرزند، برای مردم نیرویی نمانده
و رنگ از چهره‌ها پریده است.

۱۱ کجا است آن شهری
که زمانی بیشه شیران
و مسکن شیر بچه‌ها بود،
شهری که شیرهای نر و شیرهای جوان به آن می‌روند
و شیربچگان در آن امنیت دارند.
۱۲ مردانش مثل شیر دشمنان را می‌دریدند
و ماده شیران و فرزندان خود را با شکار سیر می‌کردند
و خانه‌هایشان از اجساد دریده شده پُر بود.

۱۳ خداوند لشکرهای سماوی می‌گوید: «من دشمن تو هستم!
ارابه‌هایت را خواهم سوزاند. سربازانت را در جنگ هلاک خواهم کرد.
تمام مال و دارایی را که از مردم گرفته‌ای، از تو خواهم گرفت و دیگر
کسی به پیغام و تقاضایت توجهی نخواهد کرد.»

۳ وای بر تو، ای شهر خون‌ریز
که آکنده از دروغ و قتل و غارت هستی!

۲ به صدای شلاق‌ها،

غرش چرخ ارابه‌ها،

تاخت و تاز اسب‌ها

و جهش ارابه‌ها گوش فرابده!

۳ سواران برای حمله آماده‌اند.

شمشیرها و نیزه‌های برّاق آن‌ها می‌درخشند.

اجساد بی‌شمار کشته‌شدگان در همه‌جا به چشم می‌خورند

و سربازان دشمن در هنگام رفتن بر آن‌ها می‌افتند.

۴ این نینوای زناکار و جادوگر مجازات می‌شود.

او مانند یک زن جذاب، با افسون زیبایی خود مردم را به دام

مرگ می‌فرستاد

و با فریب و نیرنگ ملت‌ها را بنده و غلام خود می‌ساخت.

۵ خداوند لشکرهای سماوی می‌گوید:

«ای نینوا، من تو را مجازات خواهم کرد

و برهنه‌ات خواهم ساخت

تا در پیش تمام ملت‌ها خوار و رسوا شوی.

۶ تو را با کثافت خواهم پوشاند
و مایهٔ عبرت مردم خواهم ساخت.
۷ همه از دیدن تو به عقب خواهند رفت
و خواهند گفت، 'نینوا ویران شد.
کسی به حال او افسوس نمی خورد و تسلی اش نمی دهد.'»

۸ ای نینوا، آیا تو بهتر از تیس، پایتخت مصر هستی؟ آن شهر را نیز
رود نیل از هر طرف احاطه کرده مانند دیواری از آن محافظت می کرد.
۹ حبشه و تمام قلمرو مصر تحت فرمانش بودند. قدرت و عظمتش حد و
اندازه نداشت و کشورهای فوط و لیبی با او متحد بودند. ۱۰ با این همه،
مردم تیس اسیر و تبعید شدند. کودکانشان را در کوچه و بازار زدند و
کشتند. رهبران و بزرگان آن ها را به زنجیر کشیدند و آن ها را با قرعه بین
خود تقسیم کردند.

۱۱ تو ای نینوا، مانند اشخاص مست، گیج می شوی و برای این که
از شر دشمنان در امان باشی، خود را پنهان خواهی کرد. ۱۲ قلعه های
مانند درختان انجیری هستند که میوه های رسیده است. وقتی درختان را
تکان بدهند، میوه های به دهان خورنده می ریزد. ۱۳ سربازان مثل زنان
هستند. کشور در برابر قوای دشمن بی دفاع مانده است و دروازه های
با پشت بندهایشان در آتش خواهند سوخت. ۱۴ چون به زودی محاصره
خواهی شد، آب ذخیره کن، قلعه های را محکم کن و گِل را آماده
ساز و برای ساختن دیوارهای خشت بزن. ۱۵ با وجود این، در آتش خواهی
سوخت، با شمشیر قطعه قطعه خواهی شد و دشمنان تو را مانند ملخی
که محصول را می خورد، از بین خواهند برد.

مانند مور و ملخ، زیاد و بی شمار شدی. ۱۶ تعداد تاجران بیشتر
از ستارگان آسمان بود، ولی همگی مانند ملخ ها بال گشودند و پرواز
کردند. ۱۷ حاکمان و پیشوایان مانند ملخ هایی هستند که در روزهای
سرد بر روی دیوارها جمع می شوند، اما وقتی آفتاب می درخشد و هوا
گرم می شود، همگی پرواز می کنند و ناپدید می گردند.

۱۸ ای امپراتور آشور، حاکمانت مُرده و اعیان و اشراف به خواب ابدی
رفته اند. قومت بر کوه ها پراکنده شده اند و کسی نیست که آن ها را جمع
کند و بازگرداند. ۱۹ زخم داری و جراحت درمان ناپذیر است.
همه کسانی که خبر نابودی تو را می شنوند، از شادی دست می زنند،
زیرا هیچ کسی نیست که از دست تو ظلم و ستم ندیده باشد.



حقوق

٣	٢	١



کتاب حقوق نبی

معرفی کتاب

احتمالاً کتاب حقوق در اواخر قرن هفتم قبل از میلاد مسیح نوشته شده است. حقوق عمیقاً از کارهای این مردمان ستمگر ناراحت بود و از خدا پرسید: «چرا وقتی که شریران اشخاصی را که از خودشان عادل ترند می بلعند، خاموش می مانی؟» (۱: ۱۳) و خدا پاسخ می دهد که اقدام لازم در زمان مناسب انجام خواهد شد و نیز اضافه می کند: «شخص نیکو، به وسیله ایمان زندگی خواهد کرد.» (۲: ۴)

در آخر کتاب، پیشگویی شده است که بی عدالتی و ناراستی محکوم خواهد شد و در انتها با سرود نیایش، مبنی بر بزرگی و عظمت خدا و پایدار بودن ایمان نویسنده، کتاب خاتمه می پذیرد.

تقسیم بندی کتاب

اعتراض حقوق و پاسخ خدا ۱: ۱-۲: ۴
محکومیت بی عدالتی ۲: ۵-۲۰
دعای حقوق ۳: ۱-۱۹

این وحی ای است که خداوند در رؤیا به حقوق نشان داد:
۲ خداوند، تا به کی برای کمک نزد تو فریاد کنم تا بشنوی؟
تا به کی از دست ظلم فریاد کنم تا نجات بدهی؟
۳ چرا می گذاری این همه بی عدالتی ها را بینم؟ ظلم و ستم اطراف مرا گرفته است، همه جا پُر از ظلم و خرابی است و جنگ و دشمنی همه جا را گرفته است. ۴ قانون از بین رفته و عدالت اجرا نمی شود. شریران بر نیکوکاران برتری دارند و داوران عدالت را اجرا نمی کنند.

جواب خداوند

۵ خداوند گفت: «به ملل اطراف خود نگاه کنید؛ از آنچه که می بینید تعجب خواهید کرد، زیرا در دوران زندگی شما کاری می کنم که حتی وقتی خبر آن را بشنوید، باور نکنید. ۶ من بابلی ها را که مردمی بی رحم

و ظالم هستند، به قدرت می‌رسانم. آن‌ها به تمام روی زمین هجوم آورده همه‌جا را تصرف خواهند کرد.^۷ آنان ترس و وحشت را منتشر می‌کنند و آن‌قدر مغرورند که هر کاری که می‌کنند در نظرشان قانونی است.
 «اسب‌هایشان سریع‌تر از پلنگ و درنده‌تر از گرگ‌های گرسنه هستند. سواران آن‌ها از سرزمین‌های دور می‌آیند و همچون عقاب بر شکار خود حمله می‌کنند.

«بی‌رحمانه حمله کرده ترس و وحشت ایجاد می‌کنند و مثل ریگ بیابان اسیر می‌گیرند.^{۱۰} پادشاهان را مسخره می‌کنند و به بزرگان می‌خندند. قلعه‌ها را هیچ می‌شمارند و در پشت دیوار آن‌ها تپه‌ای از خاک می‌سازند و آن‌ها را تصرف می‌کنند.^{۱۱} همچون باد هجوم می‌آورند و می‌روند. آن‌ها مردمی گناهکار هستند، زیرا قدرت خود را، خدای خود می‌دانند.»

شکایت دوم حقوق

۱۲ ای خداوند، تو از ازل خدا بوده‌ای! تو خدای من، خدای مقدس و ابدی هستی. ای خداوند، و ای پناه من! تو بابل‌ی‌ها را برگزیده و قدرت داده‌ای تا ما را مجازات کنند.^{۱۳} چشمان تو پاک‌تر از آن است که بر شرارت بنگرند. تو بی‌عدالتی را تحمل نمی‌کنی، پس چرا وقتی که شریان اشخاصی را که از خودشان عادل‌ترند می‌بلعند، خاموش می‌مانی؟
 ۱۴ چرا با مردم مثل ماهیان و خزندگان بی‌رهبر رفتار می‌کنی؟^{۱۵} بابل‌ی‌ها آن‌ها مردم را به قلاب خود می‌اندازند و در تورهای خود جمع می‌کنند و سپس به شادی می‌پردازند.^{۱۶} بعد می‌روند و تورهای خود را می‌پرستند و برای آن‌ها قربانی می‌کنند، زیرا تورهایشان خوراک و ثروت برای آن‌ها آورده است.

۱۷ آیا آن‌ها برای همیشه به کشتار خود ادامه داده بی‌رحمانه ملت‌ها را نابود خواهند کرد؟

۲ اکنون از بُرج دیدبانی خود بالا می‌روم و انتظار می‌کشم تا ببینم که خداوند به من چه می‌فرماید و به شکایت من چه پاسخی می‌دهد.

جواب خداوند

۲ خداوند به من پاسخ داد: «آنچه را که در رؤیا به تو نشان می‌دهم، به‌طور آشکار و خوانا بر لوحی بنویس تا هرکسی بتواند با یک نگاه آن را بخواند.^۳ این رؤیا را بنویس، زیرا هنوز زمان تحقق آن نرسیده است، اما زمان آن به‌زودی خواهد رسید. آنچه را که به تو نشان می‌دهم، حتماً واقع خواهد شد. شاید تا وقوع آن مدتی طول بکشد، ولی منتظر باش،

زیرا وقوع آن حتمی و بدون تأخیر است. ^۴ پیغام این است: مردم بدکار هلاک خواهند شد، اما شخص نیکو به وسیله ایمان زندگی خواهد کرد.»

مجازات بدکاران

^۵ ثروت فریبده است. اشخاص حریص مغرورند و آرامی ندارند. قوم‌ها را اسیر کرده آن‌ها را نزد خود جمع می‌کنند و مانند مرگ به کام خود فرو می‌برند و سیر نمی‌شوند. ^۶ اسیران با طعنه و تمسخر به بابلی‌ها می‌گویند: «وای بر شما! زیرا آنچه را که مال شما نیست غصب می‌کنید و به دارایی خود می‌افزایید. تا به کی مردم را مجبور می‌کنید تا بیشتر از آنچه که بدهکار هستند، به شما بپردازند؟»

^۷ آیا کسانی که به شما بدهکار هستند، ناگهان برنخواهند خاست و شما را به وحشت نخواهند انداخت و شما را غارت نخواهند کرد؟ ^۸ چون شما قوم‌ها را غارت کرده‌اید، پس بازماندگان آن‌ها شما را غارت خواهند کرد، زیرا شما مرتکب قتل شدید و ظلم و ستم را بر روی زمین رواج دادید و شهرها و ساکنان آن‌ها را از بین بردید.

^۹ وای بر شما که از راه شرارت برای خود ثروت اندوخته‌اید تا خود و خانواده‌تان در رفاه و آسایش زندگی کنید و از خطر و بلا در امان باشید. ^{۱۰} نقشه‌های شوم شما باعث رسوایی خودتان خواهند شد. شما با نابود کردن مردم، مرگ و نیستی را برای خود می‌آورید. ^{۱۱} حتی سنگ‌های دیوار و تیرهای سقف خانه‌تان بر ضد شما فریاد برمی‌آورند.

^{۱۲} وای بر شما که شهرها و روستاهای خود را با غارت و ریختن خون مردم، می‌سازید. ^{۱۳} قوم‌هایی که آن‌ها را اسیر کردید، از دست‌رنج خود فایده‌ای نبردند. آن‌ها زحمت بی‌فایده کشیدند و همه چیزهایی که ساخته‌اند دود می‌شوند و به هوا می‌روند، زیرا خداوند متعال چنین اراده فرموده است. ^{۱۴} اما همان‌طور که دریاها پُر از آب می‌باشند، زمین نیز از حکمت و جلال خداوند پُر خواهد شد.

^{۱۵} وای بر شما که همسایگان خود را با جام غضب خود مست می‌سازید و بعد، از رسوایی آن‌ها لذت می‌برید. ^{۱۶} به‌زودی شکوه و جلال شما به رسوایی تبدیل خواهد شد و از پیاله مجازات خداوند خواهید نوشید و مست شده به زمین خواهید افتاد. ^{۱۷} به‌خاطر ظلم‌هایی که در لبنان کرده‌اید و حیواناتی که به وحشت انداخته هلاک نمودید، اکنون خودتان نابود خواهید شد. به سبب خون‌هایی که ریخته‌اید و ظلم‌های که در شهرهای روی زمین و بر مردم آن کرده‌اید، خودتان گرفتار ظلم و ستم خواهید گشت.

۱۸ از بُت چه فایده‌ای به انسان می‌رسد؟ بُتی که انسان آن را بتراشد و بسازد و سپس بر آن توکل نماید، تنها تمثالی است دروغین که حتی نمی‌تواند حرف بزند و از آن نمی‌توان چیزی آموخت. ۱۹ وای بر شما که به یک تکه چوب می‌گویید «بیدار شو» و از یک بُت بی‌جان می‌خواهید که برخیزد. آیا بُت می‌تواند به شما چیزی بیاموزد؟ بُت‌ها از بیرون با نقره و طلا پوشانده شده‌اند، اما بی‌جان هستند و روحی در آن‌ها نیست. ۲۰ اما خداوند در معبد مقدّس خودش می‌باشد؛ پس تمام روی زمین در حضور او خاموش باشند.

دعای حقوق

این است دعای حقوق نبی:

۳

۲ خداوندا، خبری را که به من فرمودی شنیدم
و از شنیدن آن ترس مرا فراگرفت.
بار دیگر کارهای عظیمی را که در دوران گذشته انجام می‌دادی
به ما نشان بده
و در هنگام غضب خود، رحمت را به یاد آور.

۳ خدا از *تیمان برمی‌گردد؛
خدای قدّوس از کوهستان فاران می‌آید.
جلال او آسمان‌ها را پوشانده،
و زمین از ستایش او پُر است.
۴ پرتو او مثل نور صاعقه درخشان است
و از دست‌هایش که قدرت او در آن‌ها نهفته است، نور
می‌تابد.

۵ مرض را پیشاپیش خود می‌فرستد
و به مرگ امر می‌کند که به دنبالش بیاید.
۶ هنگامی که می‌ایستند، زمین می‌لرزد
و چون می‌نگرد، قوم‌ها از ترس می‌لرزند.
کوه‌های جاودانی خُرد می‌شوند
و تپه‌های ابدی که در زمان‌های قدیم بر آن‌ها قدم می‌زد،
از هم پاشیده می‌شوند.

۷ مردم کوشان را ترسان
و مدیان را لرزان دیدم.

۸ خداوندا، آیا رودها تو را خشمگین ساختند؟
آیا دریاها تو را غضبناک کردند؟
تو بر بالای ابرها عبور کردی،
و ابرهای توفانی از آب‌هات گشتند،
و تو پیروزی برای مردم خود آوردی.

۹ کمانت را آماده کردی
و تیرت را در کمان گذاشتی
و زمین را با صاعقه شکافتی.
۱۰ کوه‌ها تو را دیدند و به لرزه افتادند.

سیلاب‌ها جاری شدند،
آب‌های عمیق خروشیدند
و امواجشان بالا آمد.

۱۱ از نور تیرهایت و از پرتو نیزه‌های درخشان،
آفتاب و مهتاب بی حرکت ایستادند.

۱۲ با قهر و غضب، جهان را پیمودی و باخشم،
قوم‌های دنیا را پایمال کردی.

۱۳ برای نجات قوم خود شتافتی
و پادشاه برگزیده‌ات را نجات دادی.

رهبرِ شریان را نابود کردی
و پیروانشان را به کلی از بین بردی.
۱۴ جنگ‌جویان دشمن مانند گردباد آمدند
تا ما را پراکنده کنند

و می‌خواستند که مردم مسکین را از بین ببرند، اما تیرهای تو
سر آن‌ها را شکافت.

۱۵ با اسبانت، دریا
و آب‌های خروشان را پایمال نمودی.

۱۶ وقتی این‌ها را می‌شنوم،
از ترس بدنم تکان می‌خورد و لب‌هایم می‌لرزند.
اندامم سُست می‌شود
و پای‌هایم به لرزه می‌آیند.

در انتظار روزی هستم
که خدا آن مردمی را که ما را مورد حمله قرار دادند، مجازات
کند.

۱۷ هرچند درخت انجیر شکوفه نیاورد
 و انگور در تاک نروید،
 محصول زیتون از بین برود
 و کشتزارها غله بار نیاورند،
 گله‌ها در چراگاه تلف شوند
 و طویله‌ها از رمه خالی بمانند،
 ۱۸ بازهم خوشحال و شادمان خواهم بود،
 زیرا خداوند نجات‌دهنده من است.
 ۱۹ خداوند متعال به من نیرو می‌بخشد
 و به پای‌هایم قوّت می‌دهد
 تا مانند آهو بدوم و از کوه‌های بلند بالا بروم.



صفنیا

۳	۲	۱



کتاب صَفْنای نبی

معرفی کتاب

صَفْنای نبی در اواخر قرن هفتم قبل از میلاد، احتمالاً در ده سال قبل از اصلاحات مذهبی یوشیای پادشاه در سال ۶۲۱ قبل از میلاد، زندگی می‌کرده است. این کتاب بیشتر جنبهٔ پیشگویی و نبوت دارد: پیشگویی دربارهٔ روز محکومیت، ویرانی و تهدید، و مجازات پادشاهی یهودا به‌خاطر پرستش خدایان دیگر. همچنین خدا، سایر قوم‌ها را مجازات خواهد نمود. اورشلیم نیز محکوم گردیده است. همچنین خدا از روزی سخن می‌گوید که همهٔ مردم با فروتنی و عدالت زندگی خواهند کرد.

تقسیم‌بندی کتاب

روز داوری خدا ۱:۱-۲:۳

محکومیت همسایگان یهودا ۲:۴-۱۵

محکومیت و رستگاری اورشلیم ۳:۱-۲۰

خداوند این پیام را در دوران سلطنت یوشیا پسر آمون، پادشاه یهودا، به صَفْنیا داد. صَفْنیا پسر کوشی، پسر جدلیا، پسر آمِریا و آمِریا پسر حزقیای پادشاه بود.

روز داوری خداوند

۲ خداوند می‌فرماید: «من همه چیز را از روی زمین نابود خواهم ساخت. ۳ تمام انسان‌ها، حیوانات، پرندگان و ماهیان را از بین خواهم برد. به زندگی مردم شریر خاتمه خواهم داد، همهٔ بشر را محو خواهم کرد و حتی یک نفر را هم زنده نخواهم گذاشت.

۴ «مردم اورشلیم و یهودا را به سزای کارهایشان خواهم رساند و آثار بُت *بعل و نام کاهنان بُت‌پرست را محو خواهم ساخت. ۵ آن‌هایی را که بر بام‌ها، آفتاب و ماه و ستارگان را می‌پرستند و نیز کسانی را که در ظاهر مرا می‌پرستند و به من سوگند وفاداری یاد می‌کنند، امّا به نام بُت *مولک قسم می‌خورند، هلاک خواهم کرد. ۶ آن‌هایی را که از پیروی

من دست کشیده‌اند و آن اشخاصی را که طالب من نیستند و از من راهنمایی نمی‌خواهند، نابود خواهم ساخت.»

روز دآوری خداوند نزدیک است، پس در حضور او خاموش باشید! خداوند قوم خود را برای قربانی آماده کرده و از دشمنان دعوت نموده است که یهودا را غارت کنند.^۸ خداوند می‌فرماید: «در آن روز جزا رهبران، شاهزادگان و همچنین کسانی را که از راه و رسم بیگانگان پیروی می‌کنند، به سزای کارهایشان خواهم رساند.^۹ آن اشخاصی را که مانند کافران دست به دزدی و آدم‌کشی می‌زنند تا پرستشگاه‌های خدایان خود را از مال دزدی پُر سازند، مجازات خواهم کرد.»

خداوند می‌فرماید: «در آن روز صدای فریاد از دروازهٔ ماهی در اورشلیم شنیده خواهد شد و صدای شیون از قسمت جدید شهر و صدای ولوله از تپه‌ها به گوش می‌رسد.^{۱۱} ای مردم بازار، فریاد و شیون کنید، زیرا همهٔ تاجران از بین رفته‌اند.

۱۲ «در آن روز چراغی گرفته در اورشلیم جستجو خواهم کرد و اشخاص خودپرست را که می‌گویند، 'خداوند با ما کاری ندارد، نه نیکویی می‌کند و نه بدی،' مجازات خواهم کرد.^{۱۳} مال و دارائیشان تاراج و خانه‌هایشان ویران خواهد شد. خانه‌ها می‌سازند، اما در آن‌ها ساکن نخواهند شد. تاکستان‌ها غرس می‌کنند، ولی هرگز از شراب آن‌ها نخواهند نوشید.»

۱۴ آن روز عظیم خداوند نزدیک است و به‌زودی فرا خواهد رسید. در آن روز حتی شجاع‌ترین و قوی‌ترین مردان به تلخی خواهند گریست.^{۱۵} آن روز، روز غضب خداوند است، روز سختی و اضطراب، روز تاریکی و ظلمت، روز سیاه و ابرهای غلیظ،^{۱۶} روزی که شیپور نواخته خواهد شد و علیه شهرهای مستحکم و بُرج‌های بلند، جنگ آغاز خواهد گشت.

۱۷ خداوند می‌گوید: «مردم را چنان پریشان و درمانده خواهم ساخت که مانند شخص کور نتوانند راه خود را پیدا کنند. آن‌ها در برابر من گناه کرده‌اند و اکنون خونشان مانند آب بر خاک خواهد ریخت و اجسادشان به روی زمین خواهد گندید.»

۱۸ روزی که خداوند خشم خود را نشان دهد، طلا و نقرهٔ آن‌ها نخواهند توانست ایشان را نجات بدهد. تمامی زمین در آتش خشم او خواهد سوخت و همهٔ ساکنان روی زمین با مرگ ناگهانی از بین خواهند رفت.

دعوت برای توبه

۲۰۱ ای قوم بی‌شرم، پیش از آنکه مانند کاه در برابر باد رانده شوید، قبل از آنکه روز هولناک خشم خداوند ناگهان برسد و همه‌چیز را در سر راه خود از بین ببرد، به خود آیید.^{۱۳} ای فروتنان که

احکام او را به جا می آورید، درستکار باشید و با تواضع به سوی خدا برگردید تا شاید در روز غضب خداوند مجازات نشوید.

نابودی همسایگان اسرائیل

کسی در شهر غزه باقی نخواهد ماند، اَشْقِلُون ویران خواهد شد و مردم اَشْدود در نصف روز بیرون رانده خواهند شد و اهالی عِقرون از شهر خود خواهند گریخت.^۵ هوای به حال شما فلسطینیانی که در ساحل دریا و در سرزمین کنعان سکونت دارید، زیرا شما محکوم به مرگ هستید و خداوند شما را نابود خواهد ساخت. حتی یک نفر از شما را هم زنده نخواهد گذاشت.^۶ زمین های ساحلی شما چراگاهی برای چوپان ها و آغل گوسفندان خواهد شد.^۷ بازماندگان طایفه یهودا، سرزمین شما را تسخیر خواهند نمود و گله های خود را در آنجا خواهند چرانید و در خانه های اَشْقِلُون خواهند خوابید، زیرا خداوند متعال با قوم خود مهربان است و آن ها را دوباره سعادت مند خواهد گردانید.

خداوند متعال می فرماید: «من طعنه های مردم موآب را شنیده ام و دیدم که عَمونیان چطور قوم مرا تحقیر و مسخره می کردند و با غرور می گفتند که سرزمین آن ها را اشغال خواهند کرد.^۹ به حیات خودم قسم که موآب و عَمون مانند سُدوم و غُموره نابود می گردند و به محل خارها و گودال نمک و ویرانه ابدی تبدیل می شوند و بازماندگان قوم من سرزمین آن ها را تصرف خواهند کرد.»

مردم موآب و عَمون به خاطر غرور خود به چنین سرنوشتی دچار خواهند شد، زیرا به قوم خداوند متعال اهانت کرده آن ها را مسخره نمودند.^{۱۱} خداوند آن ها را به بلاهای دهشتناکی دچار خواهد ساخت و همه خدایان روی زمین را بی اعتبار خواهد گردانید. آنگاه تمام قوم های جهان در سرزمین های خود، او را پرستش خواهند نمود.

ای مردم حبشه، خداوند، شما را نیز با شمشیر خود هلاک خواهد کرد.^{۱۲}

خداوند با قدرت خودش آشور را نابود خواهد ساخت. پایتخت آن، نینوا را به بیابان خشک تبدیل خواهد کرد.^{۱۴} آنجا محل زندگی گله ها و حیوانات وحشی خواهد شد. جغد صحرایی و بوم در ویرانه های آن آشیانه خواهند کرد و صدایشان از پنجره های خانه ها به گوش خواهد رسید. کلاغ ها در آستانه خانه ها آواز خواهند خواند و چوب های سدر بنای عمارت ها ویران خواهند شد.^{۱۵} این شهر که موجب افتخار و محل رفاه و آسایش مردمش بود، عاقبت به این سرنوشت دچار خواهد گشت. مردم آن فکر می کردند که در تمام دنیا شهری مانند شهر آن ها

وجود ندارد. اما سرانجام ویران و متروک خواهد گردید و کُنّام حیوانات وحشی خواهد شد و هرکسی که از آنجا بگذرد، سرخود را تکان خواهد داد و حیرت خواهد کرد.

گناه و رهایی اورشلیم

۳ وای به حال اورشلیم سرکش، شهر آلوده و ستمگر. ^۲ به صدای خداوند گوش نمی‌دهد و نصیحت نمی‌پذیرد. به خداوند اعتماد نمی‌کند و از او کمک نمی‌طلبد. ^۳ حاکمان آن مانند شیرهای غرّان و قاضی‌های آن مثل گرگ‌های گرسنه شب هستند که از شکار خود تا صبح چیزی باقی نمی‌گذارند. ^۴ انبیای آن خودخواه و فاسد می‌باشند، کاهنانش مقدّسات را بی‌حرمت می‌سازند و از احکام خداوند تجاوز می‌نمایند. ^۵ خداوند هنوز هم در آن شهر حضور دارد. او عادل و بانصاف است و بی‌عدالتی نمی‌کند. هر بامداد عدالت خود را به مردم نشان می‌دهد، اما باوجود این، بدکاران با بی‌شرمی به کارهای شرم‌آور خود ادامه می‌دهند.

^۶ خداوند می‌فرماید: «من قوم‌های زیادی را از بین برده‌ام. شهرهایشان را ویران و دیوارها و بُرج‌های آن‌ها را خراب کرده‌ام. شهرها متروک و کوچه‌ها خالی شده‌اند و یک نفر هم باقی نمانده است. ^۷ گفتم شاید مردم از من بترسند و به نصیحت‌های من گوش کنند و آنچه را که به آن‌ها تعلیم داده‌ام، فراموش نکنند، اما آن‌ها توجّهی نکردند و به کارهای فاسد خود ادامه دادند.»

^۸ خداوند می‌فرماید: «صبر کنید؛ روزی که علیه قوم‌های جهان برخیزم و آن‌ها را محکوم سازم، به‌زودی می‌رسد. من تصمیم گرفته‌ام که تمام ملل و همه سلطنت‌ها را جمع کنم و خشم خود را بر آن‌ها بریزم. تمام دنیا در آتش غیرت من گداخته خواهد شد.

^۹ «آنگاه به ملت‌ها زبان پاک عطا خواهم کرد تا فقط نام مرا یاد کنند و تنها مرا بپرستند. ^{۱۰} قوم پراکنده من از آن سوی رودهای حبشه با هدایای خود برای عبادت من خواهند آمد. ^{۱۱} در آن زمان شما ای قوم من، دیگر از سرکشی‌ها و کارهایی که علیه من کرده‌اید، شرم‌نده نخواهید شد. تمام مردم متکبّر و خودخواه را از میان شما دور خواهم کرد. بعد از آن دیگر در کوه مقدّس من غرور و تکبّر وجود نخواهد داشت. ^{۱۲} در آنجا کسانی که فروتن و متواضع هستند و به من پناه می‌آورند، باقی خواهند ماند. ^{۱۳} آن‌هایی که در اسرائیل باقی می‌مانند، دیگر به کارهای زشت دست نخواهند زد، دروغ نخواهند گفت و فریب نخواهند داد، بلکه

در کامیابی و امنیّت زندگی خواهند کرد و کسی نخواهد توانست آنها را بترساند.»

سرود شادمانی

۱۴ ای قوم اسرائیل، سرود بخوانید و شادی کنید!
ای اورشلیم، از صمیم قلب آواز شادمانی را بلند کن!
۱۵ خداوند از مجازات تو صرف نظر کرده
و دشمنانت را شکست داده است.
خداوند، پادشاه اسرائیل، همراه تو است
و دیگر از چیزی نخواهی ترسید.
۱۶ در آن روز به *صهیون خواهند گفت:
«نترس! دلیر و قوی باش!
۱۷ خداوند خدایت با تو می باشد؛
قدرت او تو را پیروز خواهد کرد.
خداوند از تو خشنود است.
و در عشق خود به تو زندگی تازه خواهد داد.
او برای تو خواهد سرایید و از تو خرسند خواهد بود،
۱۸ همچون کسانی که در جشن هستند.»

خداوند می گوید:

«من بلایا را از شما دور خواهم ساخت،
و شما را از پریشانی بیرون خواهم آورد.
۱۹ روز جزای کسانی که بر تو ظلم کرده اند فرا خواهد رسید.
مردمان لنگ را نجات خواهم داد
و تبعیدشدگان را به وطنشان بازخواهم گردانید.
ننگشان را به عزّت و افتخار تبدیل خواهم کرد
و آن وقت تمام دنیا آنها را تحسین خواهند کرد.
۲۰ در آن زمان همه شما را به خانه می آورم،
شما را در جهان مشهور خواهم ساخت
و دوباره شما را کامیاب خواهم گردانید.»

این را خداوند فرموده است.



حجّای

۲	۱



کتاب حَجّای نبی

معرفی کتاب

کتاب حَجّای نبی شامل پیام‌های کوتاهی است از طرف خدا توسط حَجّای نبی در سال ۵۲۰ قبل از میلاد. یهودیان سال‌ها است که از اسارت برگشته در اورشلیم زندگی می‌کنند، ولی معبدِ بزرگ همچنان ویرانه باقی مانده است. این پیام‌ها از رهبران یهود می‌خواهند که معبدِ بزرگ را از نو بسازند، و خداوند آینده‌ای را برای قوم خود که تجدیدِ حیات یافته و پاک شده است، وعده می‌دهد که در آن صلح و کامیابی خواهد بود.

تقسیم‌بندی کتاب

فرمان بازسازی معبدِ بزرگ ۱:۱-۱۵
پیام‌های تسلی و امید ۲:۱-۲۳

فرمان خداوند برای بازسازی معبدِ بزرگ

در روز اوّل ماهِ ششم از سال دوّم سلطنت داریوش شاهنشاه، خداوند پیامی توسط حَجّای نبی برای زِربابل پسر شِئلتیئیل حاکم یهودا و برای یهوشع پسر یهوصادق* کاهن اعظم فرستاد. خداوند متعال به حَجّای گفت: «این مردم می‌گویند که اکنون وقت بازسازی خانهٔ خداوند نیست.»^۱ سپس خداوند اینی پیام را توسط حَجّای نبی برای مردم فرستاد: «ای قوم من، چرا شما در خانه‌های زیبا زندگی می‌کنید در حالی که معبدِ بزرگ ویران می‌باشد؟^۲ به نتیجهٔ کارهایتان توجه کنید: ^۳زیاد می‌کارید، ولی محصول کم برداشت می‌کنید. می‌خورید، امّا سیر نمی‌شوید. می‌نوشید و بازهم تشنگی‌تان رفع نمی‌گردد. لباس می‌پوشید، امّا گرم نمی‌شوید. مزد می‌گیرید امّا گویی آن را در جیبی که سوراخ است، می‌گذارید.^۴ خوب فکر کنید و ببینید که چرا چنین است؟^۵ حالا به کوه بروید و چوب بیاورید و خانهٔ مرا بازسازی کنید، تا من از دیدن آن خشنود شوم و محترم شمرده شوم.

۹ «منتظر محصول فراوان بودید، ولی کم به دست آوردید و وقتی که آن محصول کم را به خانه آوردید، من آن را برباد دادم. آیا می دانید چرا من این کار را کردم؟ به خاطر این که خانه من ویران مانده و شما مشغول ساختن خانه های خود هستید. ۱۰ به همین سبب است که باران نمی بارد و از زمین چیزی نمی روید. ۱۱ من خشک سالی را بر زمین، کوه ها، مزرعه ها، تاکستان ها، باغ های زیتون، سایر محصولات و همچنین انسان و حیوان و تمام حاصل زحمت شما آوردم.»

اطاعت مردم از فرمان خداوند

۱۲ آنگاه زربابل و یهوشع و تمام کسانی که از اسارت در بابل، برگشته بودند از خداوند ترسیدند و دستور یهوه، خدای خود را که توسط حَجّای نبی فرستاده شده بود، اطاعت کردند. ۱۳ خداوند پیام دیگری توسط حَجّای برای مردم فرستاد و فرمود: «من همراه شما هستم.» ۱۴ خداوند متعال در زربابل، حاکم یهودا، یهوشع، کاهن اعظم و در سایر مردم که از اسارت بازگشته بودند، شوق و رغبتی ایجاد کرد تا در معبد بزرگ کار کنند. ۱۵ پس در روز بیست و چهارم ماه ششم از سال دوم سلطنت داریوش، همگی جمع شدند و ساختن معبد بزرگ خداوند، خدایشان را آغاز نمودند.

جلال و شکوه خانه خداوند

۲ در روز بیست و یکم ماه هفتم همان سال، خداوند به حَجّای نبی فرمود: ۲ «از زربابل، حاکم یهودا و یهوشع، *کاهن اعظم پیرس: ۳ آیا در بین شما کسی هست که جلال و عظمت معبد بزرگ را، همان طور که در سابق بود، به یاد آورد؟ آیا آنچه را که اکنون می سازید به نظر شما ناچیز نیست؟ ۴ اکنون ای زربابل، دلیر باش و ای یهوشع پسر یهوصاداق کاهن اعظم، دلیر باش و ای تمام قوم، دلیر باشید. به کارتان ادامه دهید، زیرا من همراه شما هستم. ۵ وقتی از مصر خارج می شدید، به شما وعده دادم که روح من همیشه با شما خواهد بود؛ من هنوز با شما هستم، پس نترسید!

۶ «به زودی بار دیگر آسمان ها، زمین، دریاها و خشکی را به لرزه درخواهم آورد. ۷ تمام ملت ها را سرنگون خواهم ساخت. دارایی و ثروتشان به اینجا آورده خواهد شد و این خانه را از شکوه و جلال پُر خواهم ساخت. ۸ تمام طلا و نقره دنیا از آن من است. ۹ این خانه با شکوه تر از سابق خواهد شد و در اینجا به قوم خود صلح و سلامتی خواهم بخشید.» خداوند متعال این را فرموده است.

مشورت حَجّای به کاهنان

۱۰ در روز بیست و چهارم ماه نهم از سال دوم سلطنت داریوش، خداوند بار دیگر به حَجّای نبی فرمود: ۱۱ «از کاهنان پیرس که شریعت به این سؤال چه جواب می دهد: ۱۲ اگر کسی گوشت مقدّس را در ردای خود گذاشته ببرد، اگر دامنش با نان، آش، شراب، روغن و یا هر نوع خوراک دیگر تماس پیدا کند، آیا آن خوراک مقدّس می شود؟»

وقتی حَجّای این سؤال را از کاهنان پرسید، آن ها جواب دادند: «نه.» ۱۳ سپس حَجّای پرسید: «اما اگر کسی با جسدی تماس پیدا کرده ناپاک شده باشد و بعد به یکی از این خوراک ها دست بزند، آیا آن خوراک ناپاک می شود؟»

کاهنان جواب دادند: «بلی، ناپاک می شود.» ۱۴ پس حَجّای گفت: «خداوند می فرماید که این مردم هم همین طور هستند؛ هر کاری که می کنند و هر هدیه ای که به این خانه می آورند، ناپاک است.»

وعدۀ برکت

۱۵ خداوند می فرماید: «حالا خوب فکر کنید و ببینید پیش از آنکه به ساختن خانه من شروع کنید، ۱۶ شما در چه وضعی بودید؟ در آن وقت شما توقع داشتید که دو خروار محصول بردارید، اما تنها یک خروار به دست می آوردید و هرگاه می خواستید پنجاه لیتر شراب از خُمره بکشید، فقط بیست لیتر در آن می یافتید. ۱۷ من حاصل دست رنج شما را با باد سوزان، آفت و تگرگ تباه کردم، اما شما باز هم توبه نکردید. ۱۸ ولی از امروز به بعد که روز بیست و چهارم ماه نهم و روزی است که بنیاد خانه من گذاشته شده است، خواهید دید که با شما چه خواهم کرد. ۱۹ هرچند که غله ای در انبارها باقی نمانده و هنوز تاک ها، درختان انجیر، انار و زیتون، میوه نیاورده اند، اما از همین روز شما را برکت خواهم داد.»

وعدۀ خداوند به زَرُبابل

۲۰ در همان روز بیست و چهارم ماه، بار دیگر این پیام از جانب خداوند برای حَجّای آمد: ۲۱ «به زَرُبابل، حاکم یهودا بگو که به زودی آسمان ها و زمین را به لرزه خواهم آورد. ۲۲ تخت های پادشاهان را واژگون خواهم کرد. قدرت فرمانروایان را با ارابه و سوارانشان از بین خواهم برد و اسبان و سواران آن ها یکدیگر را با شمشیرهای خود خواهند کُشت. ۲۳ در آن روز، ای زَرُبابل، پسر شِئلتیئیل، بنده من، تو مانند نگین انگشتر من خواهی بود، زیرا که من تو را برگزیده ام.» این قول خداوند متعال است.



زکریا

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱



کتاب زکریای نبی

معرفی کتاب

فصل‌های ۱-۸ از کتاب زکریای نبی در بین سال‌های ۵۱۸ تا ۵۲۰ قبل از میلاد نوشته شده است. این پیشگویی‌ها بیشتر به رؤیا شباهت دارند و مطلب مورد بحث، بازسازی و تجدید بنای اورشلیم و معبد بزرگ می‌باشد. همچنین در این فصل‌ها شاهد گفت‌وگوهایی درباره پاکسازی و تطهیر قوم خدا و آمدن مسیح موعود هستیم.

فصل‌های ۹-۱۴ مجموعه پیغام‌هایی است از سال‌های بعد درباره مسیح موعود و داوری نهایی.

تقسیم‌بندی کتاب

پیام‌های هشداردهنده و امیدوارکننده ۱:۱-۸:۲۳
داوری بر همسایگان اسرائیل ۹:۱-۸
صلح و سعادت آینده ۹:۹-۱۴:۲۱

دعوت به توبه

در ماه هشتم از سال دوم سلطنت داریوش شاهنشاه، پیامی از جانب خداوند بر زکریای نبی پسر برکیا و نوه عدوی نبی آمد. خداوند به زکریا گفت: ^۲ که از طرف او به مردم بگويد: «من از نیاکان شما بسیار خشمگین بودم، ^۳ اما اکنون اگر به‌سوی من بازگردید، من نیز به‌سوی شما باز خواهم گشت. ^۴ مانند اجداد خود نباشید که انبیای پیشین پیام مرا به آن‌ها دادند تا از راهی که در پیش گرفته بودند بازگردند و از کارهای زشت خود دست بکشند، ولی به حرف آن‌ها گوش ندادند و از من اطاعت نکردند. ^۵ اجداد شما و انبیای پیشین دیگر زنده نیستند. ^۶ اما کلام و احکام من ابدی و جاودانی است. احکام و دستورات خود را توسط بندگانم، یعنی انبیا، به نیاکان شما دادم، ولی آن‌ها توجهی نکردند؛ در نتیجه متحمل عذاب شدند. سرانجام آن‌ها

توبه کردند گفتند، 'خداوند متعال ما را به سزای کارهای ما رسانید و هشدارهایی را که به ما داده بود، عملی کرد.'»

رؤیای اسب‌ها

۷ در روز بیست و چهارم ماه یازدهم، یعنی ماه شباط، در دومین سال سلطنت داریوش، در رؤیای شب پیام دیگری از جانب خداوند به بر زکریای نبی پسر برکیا و نوۀ عدوی نبی رسید. ۸ در درّۀ ای، در بین درختان، فرشته‌ای را سوار بر اسبی سرخ رنگ دیدم. پشت سر او اسب‌هایی به رنگ‌های قرمز، زرد و سفید ایستاده بودند. ۹ از فرشته پرسیدم: «ای آقای من، این اسب‌ها برای چه هستند؟»

او جواب داد: «من به تو نشان خواهم داد.» ۱۰ سپس فرشته به من گفت که خداوند آن‌ها را فرستاده است تا زمین را تفتیش کنند. ۱۱ آنگاه اسب‌سواران به فرشته خداوند که در میان درختان ایستاده بود، گزارش داده گفتند: «ما سراسر روی زمین را گشت زدیم و دیدیم که در همه جا امنیّت و آرامش برقرار است.»

۱۲ فرشته خداوند وقتی این را شنید، گفت: «ای خداوند متعال، مدّت هفتاد سال از اورشلیم و شهرهای یهودا خشمگین بودی؛ تا به کی رحمت خود را از آن‌ها دریغ می‌کنی؟»

۱۳ خداوند با مهربانی و سخنان تسلی‌آمیز به فرشته پاسخ داد. ۱۴ آنگاه فرشته به من گفت: «این پیام خداوند متعال را اعلام کن که می‌فرماید: من برای اورشلیم، یعنی شهر مقدّسم، غیرت فراوان دارم. ۱۵ اما از قوم‌هایی که در رفاه و آسایش زندگی می‌کنند، سخت خشمگین می‌باشم زیرا آن‌ها زیاده‌تر از آنچه که من می‌خواستم، بر قوم من ظلم نمودند. ۱۶ بنابراین من با رحمت و شفقت بیشتر به اورشلیم بازگشته‌ام و خانه من و تمام شهر اورشلیم بازسازی خواهند شد.»

۱۷ آن فرشته به من گفت که اعلام کنم: «خداوند متعال می‌گوید که شهرهای او دوباره کامیاب خواهند شد و او بار دیگر اورشلیم را کمک خواهد کرد و آن شهر را دوباره شهر خود خواهد خواند.»

رؤیای شاخ‌ها و آهنگران

۱۸ در رؤیای دیگر چهار شاخ گاو دیدم. ۱۹ از فرشته پرسیدم: «این‌ها چه هستند؟»

او پاسخ داد: «این‌ها نماینده قدرت‌های جهان هستند که مردم یهودا، اسرائیل و اورشلیم را پراکنده ساخته‌اند.»

۲۰ بعد خداوند چهار آهنگر را به من نشان داد. ۲۱ پرسیدم: «این‌ها برای چه کاری آمده‌اند؟»

او در پاسخ فرمود: «این‌ها آمده‌اند تا آن چهار شاخی را که باعث پراکندگی مردم یهودا شده‌اند و به آن‌ها ستم کرده‌اند، به وحشت بیندازند و قدرشان را از بین ببرند.»

رؤیای مقیاس اندازه‌گیری

۲ در رؤیای دیگری مردی را دیدم که یک مقیاس اندازه‌گیری در دست داشت. ۲ از او پرسیدم: «کجا می‌روی؟»
او جواب داد: «برای اندازه‌گیری شهر اورشلیم می‌روم و می‌خواهم ببینم که طول و عرض آن چقدر است.»
۳ آنگاه فرشته‌ای که با من صحبت می‌کرد به استقبال فرشته دیگری که به طرف او می‌آمد، رفت. ۴ فرشته دومی به اوّلی گفت: «بشتاب و به آن جوانی که مقیاس اندازه‌گیری در دست دارد، بگو که اورشلیم آن قدر از انسان و حیوان پُر خواهد شد که شهری بدون دیوار خواهد شد. ۵ خداوند وعده داده است که خودش مانند دیوار آتشی از شهر محافظت نموده با تمام شکوه و جلال خود در آن ساکن شود.»

دعوت بازگشت به وطن

۶ خداوند به قوم خود می‌گوید: «ای کسانی که در بابل در تبعید به سر می‌برید، من شما را به چهار گوشه زمین پراکنده ساختم، ۷ اما اکنون از بابل فرار کنید و به اورشلیم بازگردید. ۸ هرکسی که به شما آزار برساند، درحقیقت به من آزار می‌رساند، زیرا شما مانند مردمک چشم من هستید.»

بنابراین، خداوند متعال مرا با این پیام نزد قوم‌هایی که قوم او را غارت کرده‌اند، فرستاد: ۹ «خداوند، خودش با شما خواهد جنگید و شما توسط کسانی که زمانی برده شما بودند، تاراج خواهید شد.»
آنگاه همه خواهند دانست که خداوند متعال مرا فرستاده است. ۱۰ خداوند می‌گوید: «ای اورشلیم، آواز شادمانی بخوان! زیرا من می‌آیم و در بین شما ساکن خواهم شد.»

۱۱ در آن زمان قوم‌های زیادی به سوی خداوند متعال خواهند آمد و قوم او خواهند شد. ۱۲ بار دیگر یهودا ارث ویژه خداوند، در سرزمین مقدس او و اورشلیم شهر برگزیده او خواهد شد.
۱۳ ای مردم، در حضور خداوند خاموش باشید، زیرا او از جایگاه مقدس خود برخاسته است و به زمین می‌آید.

رؤیای نبی برای کاهن اعظم

۳

بار دیگر خداوند در رؤیا، یهوشع* کاهن اعظم را به من نشان داد که در حضور فرشتهٔ خداوند ایستاده بود. شیطان هم در آنجا در دست راست یهوشع ایستاده بود و او را مورد اتهام قرار می داد. فرشتهٔ خداوند به شیطان گفت: «ای شیطان، خداوند تو را محکوم کند. خداوند که اورشلیم را برگزیده است، تو را محکوم کند. این مرد مانند چوب نیم سوخته ای است که از میان آتش گرفته شده باشد.»^۱

یهوشع با لباس کثیف در حضور فرشته ایستاده بود. فرشته به کسانی که آنجا ایستاده بودند، گفت: «لباس کثیف او را از تنش بیرون کنید.» سپس به یهوشع گفت: «ببین، گناهان تو را زدودم و حالا لباس نو به تنت خواهم کرد.» سپس امر کرد که یک* دستار تمیز بر سرش بگذارند، و آن ها گذاردند و در حالی که فرشته در آنجا ایستاده بود، لباس نو را به او پوشانیدند.

بعد فرشتهٔ خداوند به یهوشع گفت^۲ که خداوند متعال می فرماید: «اگر تو از من اطاعت کنی و وظایفی را که به تو می سپارم به درستی انجام دهی، آنگاه تو را سرپرست تمام خانهٔ خود خواهم ساخت و اجازه خواهم داد که مانند این فرشتگان در حضور من بایستی. پس ای یهوشع، کاهن اعظم و ای همهٔ همکاران او، بشنوید! شما نشانه ای هستید از آنچه که در آینده رخ خواهد داد. من بندهٔ خود را که 'شاخه' نام دارد خواهم آورد. من یک تخته سنگ هفت سطحی در مقابل یهوشع گذاشته ام. من جمله ای را بر آن حک خواهم نمود و در یک روز گناه این سرزمین را برخواهم داشت. در آن روز هریک از شما همسایهٔ خود را دعوت خواهد کرد که در زیر سایهٔ تاک و درختان انجیر او در صلح و صفا بنشینند.»

رؤیای چراغدان و درختان زیتون

۴

فرشته ای که با من صحبت می کرد، آمد و مرا مانند شخصی که خوابیده باشد، بیدار کرد^۱ و از من پرسید: «چه می بینی؟» من پاسخ دادم: «یک چراغدان طلایی می بینم که دارای هفت چراغ می باشد و در سر آن روغندانی است که به وسیلهٔ هفت لوله به چراغ ها روغن می رسانند.»^۲ دو درخت زیتون، یکی به طرف راست و دیگری در طرف چپ، چراغدان قرار دارند.»^۳ از فرشته ای که با من صحبت می کرد، پرسیدم: «ای آقای من، این ها برای چه در اینجا هستند؟» او گفت: «آیا دلیلش را نمی دانی؟» گفتم: «نه، نمی دانم.»

۱۰ (ب) سپس فرشته گفت: «این هفت چراغدان نشانه‌ای هستند از چشمان خداوند که تمام جهان را زیر نظر دارد.»

۱۱ سپس پرسیدم: «آن دو درخت زیتون که در سمت راست و چپ چراغدان هستند،^{۱۲} و نیز دو شاخه زیتون در پهلوی دو لوله طلایی که از آن‌ها روغن می‌ریزد، چه هستند؟»

۱۳ پرسید: «آیا نمی‌دانی؟»

پاسخ دادم: «خیر، آقایم، نمی‌دانم.»

۱۴ فرشته گفت: «این‌ها دو شخصی هستند که خدا، مالک تمام جهان، آن‌ها را برگزیده و *مسح کرده تا خدمتگزار او باشند.»

وعدۀ خدا به زربابل

۶ فرشته گفت: «این پیام خداوند متعال را به زربابل برسان که می‌فرماید: با قدرت نظامی و یا با قدرت خودت نمی‌توانی پیروز شوی، بلکه با کمک روح من می‌توانی موفق شوی.^۷ اگر موانع همچون کوه بلند باشند، از سر راه تو برداشته خواهند شد. تو معبد بزرگ مرا بازسازی خواهی کرد و هنگامی که آخرین سنگ بنا را بگذاری، مردم از خوشی فریاد خواهند زد و خواهند گفت: فیض و برکت خدا بر آن باد!»

۸ پیام دیگری از جانب خداوند برای من رسید و فرمود: ۹ «دست‌های زربابل بنیاد این خانه را گذاشته و دست‌های او نیز آن را تمام خواهد کرد. آنگاه خواهید دانست که خداوند متعال مرا نزد شما فرستاده است. ۱۰ در ابتدا، مردم از این که کار ساختمان خانه من پیشرفت چندانی نکرده است، ناامید خواهند شد، اما هنگامی زربابل را ببینند که به ساختن خانه ادامه می‌دهد، شادمان خواهند شد.»

رؤیای طومار پرنده

۵ بار دیگر به بالا نگاه کردم و طوماری را دیدم که در حال پرواز بود. ۲ فرشته از من پرسید: «چه می‌بینی؟» جواب دادم: «طوماری با ده متر طول و پنج متر را می‌بینم که در آسمان پرواز می‌کند.»

۳ گفت: «در آن طومار، لعنتی نوشته شده است که به سراسر جهان برده خواهد شد. در یک طرف طومار نوشته شده است که اگر کسی دزدی کند، نابود خواهد شد، و نوشته سمت دیگر آن می‌گوید که هرگاه کسی قسم دروغ بخورد، از روی زمین نابود خواهد گردید. ۴ خداوند متعال می‌گوید: این لعنت‌ها را به خانه کسانی که دزدی کنند و آن‌هایی که به نام من قسم دروغ بخورند، خواهم فرستاد تا به خانه آن‌ها داخل شوند و آن را با سنگ و چوب آن از بین ببرند.»

رؤیای زنی در سبد

۵ بعد فرشته‌ای که با من صحبت می‌کرد، پیش آمد و به من گفت: «به بالا نگاه کن و بگو که چه می‌بینی.» ۶ پرسیدم: «آن چیست؟» فرشته جواب داد: «آن سبدی است که پُر از گناهان تمام این سرزمین می‌باشد.»

۷ آن سبد سرپوشی از سُرب داشت. وقتی سرپوش برداشته شد، زنی را دیدم که در میان سبد نشسته بود.

۸ فرشته گفت: «آن زن نمایندهٔ فساد است.» بعد فرشته زن را به داخل سبد هُل داد و سرپوش سربی را دوباره روی آن گذاشت. ۹ باز به بالا نگاه کردم و دو زن دیگر را دیدم که بال‌هایی مانند بال‌های لک‌لک داشتند. آن‌ها به‌سوی سبد پرواز کردند و آن را برداشته با خود بردند. ۱۰ از فرشته پرسیدم: «سبد را کجا می‌برند؟»

۱۱ پاسخ داد: «آن را به شِنعار می‌برند. در آنجا پرستشگاهی برای آن خواهند ساخت و بعد از آنکه ساخته شد، سبد را در آن خواهند داد.»

رؤیای چهار اَرابه

۶ باز به بالا نگاه کردم و چهار اَرابه را دیدم که از بین دو کوه برنزی بیرون می‌آمدند. ۲ اَرابهٔ اوّلی به‌وسیلهٔ اسب‌های قرمز، دوّمی با اسب‌های سیاه، ۳ سوّمی توسط اسب‌های سفید و چهارمی به‌وسیلهٔ اسب‌های اَبلق کشیده می‌شد. ۴ از فرشته‌ای که با من صحبت می‌کرد، پرسیدم: «آقای من، این‌ها چه هستند؟» ۵ فرشته جواب داد: «این‌ها چهار باد آسمان هستند که از حضور خداوندِ تمامی جهان آمده‌اند.»

۶ اَرابه‌ای که اسب‌های سیاه دارد، به‌سوی شمال، اسب‌های سفید به جانب غرب و اسب‌های اَبلق به‌طرف جنوب می‌رفتند. ۷ آن اسب‌های قوی بی‌قرار بودند و می‌خواستند که هرچه زودتر بروند و در سراسر زمین گشت بزنند. فرشته گفت: «بروید و گشت خود را شروع کنید.» پس آن‌ها به راه افتادند و تمام زمین را گشت زدند. ۸ بعد او خطاب به من کرده فرمود: «آن اسب‌هایی که به‌طرف شمال رفتند، خشم مرا فرونشاندند.»

تاج‌گذاری یهوشع

۹ خداوند به من فرمود: ۱۰-۱۱ «جلدا، طوبیا و یَدَعیا از طرف یهودیان تبعید شده در بابل، هدایایی از طلا و نقره با خود آورده‌اند. آن هدایا را از آن‌ها بگیر و به خانهٔ یوشیا پسر صَفَنیا برو و با آن‌ها یک تاج بساز. بعد آن تاج را بر سر یهوشع پسر یهوَصادق * کاهن اعظم بگذار. ۱۲ سپس به

او بگو که خداوند متعال چنین می گوید: تو نمونه آن مردی هستی که 'شاخه' نام دارد. او از جایگاه خود خواهد روئید و معبدِ بزرگ را بازسازی خواهد کرد.^{۱۳} او همان کسی است که معبدِ بزرگ را خواهد ساخت و در شکوه و جلال بر تخت سلطنت نشسته حکومت خواهد کرد. کاهنی در کنار او خواهد بود و آن دو با هماهنگی و سازگاری همکاری خواهند کرد.^{۱۴} بعد آن تاج از طرف جلدای، طویا، یدعیا و یوشیا پسر صَفَنیا به عنوان یادگار در معبدِ بزرگ خداوند نگهداری شود.^{۱۵} مردمانی که در جاهای دور سکونت دارند، خواهند آمد و در بازسازی معبدِ بزرگ خداوند کمک خواهند کرد. آنگاه خواهید دانست که خداوند متعال مرا نزد شما فرستاده است. تمام این ها وقتی واقع خواهند شد که شما کاملاً از یَهُوه، خدای خود اطاعت نمایید.

روژهٔ ریاکارانهٔ مردم

در چهارمین سال سلطنت داریوش شاهنشاه، در روز چهارم ماه نهم، یعنی ماه کِسلو، پیام دیگری از جانب خداوند برای من رسید.

مردم شهر بیت ئیل، شَرَاَصِر و رَجِمِ مِلک را با عده‌ای از مردان دیگر به معبدِ بزرگ فرستادند تا از درگاه خداوند برکت بطلبند^۳ و از کاهنان خداوند متعال و انبیا بپرسند: «آیا به روزه و سوگواری خود در ماه پنجم ادامه بدهیم یا نه، چنان که سال ها این کار را کرده ایم؟»

خداوند متعال به من چنین فرمود: «به تمام مردم و کاهنان این سرزمین بگو که در مدت هفتاد سالی که در ماه های پنجم و هفتم روزه می گرفتید و سوگواری می کردید، برای خشنودی من نبود.^۶ اکنون هم، وقتی می خورید و می نوشید، آیا فقط به خاطر خودتان نیست؟»

«سال ها پیش، وقتی اورشلیم کامیاب و پُر از جمعیت بود و شهرهای اطراف و جنوب آن هم مسکونی بودند، به وسیلهٔ انبیای پیشین همین هشدارها را به شما دادم.»

اسارت، نتیجهٔ نافرمانی

سپس این پیام از جانب خداوند متعال برای زکریا آمد: «سال ها پیش، این دستورات را به شما دادم، 'عادلانه قضاوت کنید. به یکدیگر محبت و شفقت نشان بدهید.^{۱۰} به بیوه زنان، یتیمان و مردم بیگانه و فقیری که در بین شما زندگی می کنند ظلم نکنید و برای یکدیگر توطئه نچینید.'^{۱۱} «نیاکان شما نافرمانی کردند و گوش های خود را گرفتند تا کلام مرا نشنوند.^{۱۲} آن ها دل های خود را مثل سنگ سخت ساختند و نخواستند احکامی را که من، خداوند متعال، با روح خود، توسط انبیای پیشین به

آن‌ها داده بودم، بشنوند؛ بنابراین خشم عظیم خود را بر آن‌ها نازل کردم. ^{۱۳} چون وقتی من با آن‌ها سخن گفتم، آن‌ها به کلام من توجه ننمودند، من هم وقتی آن‌ها به درگاه من دعا کردند، دعایشان را نشنیدم. ^{۱۴} پس آن‌ها را با گردباد در بین قوم‌های بیگانه پراکنده ساختم و به این ترتیب سرزمین آباد ایشان چنان ویران شد که یک نفر هم در آن سکونت نمی‌کرد.»

وعدۀ خداوند برای بازسازی اورشلیم

بار دیگر کلام خداوند متعال بر من آمد و چنین فرمود: ^۲ «من برای اورشلیم غیرتی عظیم دارم و به همین سبب از دشمنان آن خشمگین می‌باشم. ^۳ اکنون به اورشلیم، به شهر مقدّس خود، بازخواهم گشت و در آنجا ساکن خواهم شد و کوه *صهیون و اورشلیم 'شهر وفادار' و کوه خداوند متعال 'کوه مقدّس' نامیده خواهد شد. ^۴ بار دیگر مردان و زنان سالخورده‌ای که با عصا راه می‌روند، در میدان‌های شهر خواهند نشست، ^۵ و کوچه‌های شهر از پسران و دخترانی که سرگرم بازی هستند پُر خواهند شد.»

^۶ خداوند متعال می‌گوید: «این کار شاید برای بازماندگان قوم غیرممکن باشد، امّا برای من بسیار آسان است. ^۷ من قوم خود را از شرق و غرب نجات خواهم داد ^۸ و به اورشلیم خواهم آورد تا در آنجا ساکن شوند. آن‌ها قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود و با راستی و عدالت بر آن‌ها حکومت خواهم کرد.»

^۹ خداوند متعال می‌گوید: «اکنون قوی‌دل شوید، زیرا شما همان سخنانی را می‌شنوید که انبیا هنگام بنیان‌گذاری معبد بزرگ گفته بودند. ^{۱۰} قبل از آن، کسی توان آن را نداشت که انسان یا حیوانی را برای کار خود اجیر کند. هیچ‌کسی از دست دشمنان در امان نبود، زیرا من مردم را دشمن یکدیگر ساخته بودم، ^{۱۱} امّا حالا رفتار من با بازماندگان قوم تفاوت دارد. ^{۱۲} بعد از این در همه‌جا صلح و امنیّت برقرار خواهد شد. تاک‌ها انگور به بار خواهند آورد، زمین محصول زیاد خواهد داد، از آسمان باران فراوان خواهد بارید و من بازماندگان قوم را از هرگونه نعمت برخوردار خواهم ساخت. ^{۱۳} ای مردم یهودا و اسرائیل! در گذشته وقتی قوم‌های بیگانه کسی را نفرین می‌کردند، می‌گفتند، 'تو هم مثل مردم یهودا و اسرائیل به بلا گرفتار شوی!' ولی حالا آنطور نیست؛ من شما را نجات خواهم داد و از برکات خود بهره‌مند خواهم ساخت. بعد از این همان مردم خواهند گفت، 'مانند مردم یهودا و اسرائیل برکت یابی!' پس نترسید و با قدرت دست به کار شوید.»

۱۴ خداوند متعال می گوید: «وقتی اجداد شما مرا به خشم آوردند، تصمیم گرفتم که بلایی بر سرشان بیاورم و همان کار را هم کردم. ۱۵ اینک، ای مردم یهودا و اسرائیل نترسید، زیرا می خواهم شما را برکت بدهم. ۱۶ کارهایی که شما باید بکنید، این است: راست گو و باانصاف باشید و با یکدیگر در صلح و صفا رفتار کنید. در دادگاه ها از عدالت طرف داری کنید. ۱۷ به دیگران آزار نرسانید و قسم دروغ نخورید، زیرا من از این کارها نفرت دارم.»

۱۸ خداوند متعال دوباره به من فرمود: ۱۹ «روزه ماه های چهارم، پنجم، هفتم و دهم، برای مردم یهودا و اسرائیل به جشن ها و روزهای شادمانی تبدیل خواهند شد. شما باید راستی و سلامتی را دوست بدارید.» ۲۰ خداوند متعال می گوید: «مردم از همه جا به اورشلیم رو خواهند آورد ۲۱ و از یک شهر به شهر دیگر رفته خواهند گفت، 'ما برای پرستش خداوند متعال می رویم، شما هم با ما بیایید تا به درگاه او دعا کنیم تا ما را برکت دهد.' ۲۲ مردم زیادی از ملل مقتدر جهان به اورشلیم برای عبادت خواهند آمد و از خداوند متعال برکت خواهند طلبید. ۲۳ در آن روزها ده نفر از مردمان بیگانه دست به دامن یک نفر یهودی شده خواهند گفت، 'ما را هم با خود ببر، زیرا شنیده ایم که خدا با تو است.'»

مجازات دشمنان بنی اسرائیل

۹ خداوند مجازات سرزمین حِدرَاخ و شهر دمشق را اعلام کرده است، زیرا نه تنها طایفه های اسرائیل، بلکه پایتخت سوریه هم به خداوند تعلق دارد. ۲ نگاه خداوند بر حِمات، همسایه حِدرَاخ، و همچنین بر صور و صیدون است، زیرا که حکیم هستند. ۳ هرچند صور برای خود استحکاماتی ساخته و نقره و طلا را همچون خاک و گِل کوچه ها جمع کرده است، ۴ اما حالا خداوند همه دارایی اش را از او خواهد گرفت، ثروتش را به دریا خواهد ریخت و خودش نیز در آتش خواهد سوخت.

۵ وقتی اَشْقِلون این را ببیند وحشت خواهد کرد. غزه و عِقرُون از درد به خود خواهند پیچید و امید عِقرُون به ناامیدی تبدیل خواهد گشت. پادشاه غزه کشته خواهد شد و اَشْقِلون از سکنه خالی خواهد گشت. ۶ بیگانگان در اَشْدود ساکن خواهند شد. خداوند می گوید: «غُرور فلسطینیان از بین خواهد رفت. ۷ گوشتی را که با خون می خورد، از دهانش و چیزهای حرام را از میان دندان هایش بیرون خواهیم کشید. کسانی که باقی می مانند به من تعلق خواهند داشت و مانند یکی از طایفه های سرزمین یهودا جزء قوم من خواهند شد. عِقرُون هم مثل

یُوسیان به قوم من خواهند پیوست.^۸ من از سرزمین خود حفاظت خواهم کرد تا سپاهیان دشمن نتوانند از آن عبور و مرور کنند. من با چشمان خود رنج و خواری قوم را دیدم و دیگر نخواهم گذاشت که ستمگران سرزمین آن‌ها را پایمال نمایند.»

ظهور پادشاه آینده

۹ ای دختر *صهیون، بسیار شادی کن!
ای دختر اورشلیم فریاد پیروزی برآور!
زیرا پادشاه تو نزد تو می‌آید.
او عادل و نجات‌دهنده است،
و با فروتنی سوار بر کرّه‌الاغی می‌آید.
۱۰ خداوند می‌گوید: «من از آب‌های جنگی و اسب‌ها را از سرزمین اسرائیل دور خواهم کرد.
کمان‌های جنگی شکسته خواهند شد
و او صلح و امنیت را در بین ملت‌های جهان برقرار خواهد ساخت.
قلمرو فرمانروایی او از دریا تا دریا
و از رود فرات تا دورترین نقطه زمین خواهد بود.»

بازگرداندن قوم خدا

۱۱ خداوند می‌گوید: «به‌خاطر پیمانی که با شما بستم
و آن را با خون قربانی‌ها مَهر کردم،
اسیران و زندانیان شما را
از چاه بی‌آب نجات خواهم داد.
۱۲ ای تبعیدیانی که در آرزوی آزادی هستید
به جایگاه امن خود بازگردید.
امروز به شما وعده می‌دهم
که رنج‌هایی را که دیده‌اید دو برابر جبران خواهم کرد.
۱۳ من یهودا را همچون کمان
و اسرائیل را همچون تیر به کار می‌گیرم
و مردان صهیون را مانند شمشیر یک سرباز شجاع
علیه سپاه یونان خواهم فرستاد.»

۱۴ یَهُوه، خدا با شیپور در وقت جنگ رهبر قوم خود خواهد شد
و تیرهایش مانند صاعقه بر سر دشمن فرود خواهد آمد.
یَهُوه، خدا با شیپور اعلام جنگ خواهد کرد

و مانند گردبادی که از جنوب برمی خیزد، بر دشمن خواهد تاخت.

۱۵ خداوند متعال از قوم خود دفاع خواهد کرد
و آن‌ها تیراندازان دشمن را مغلوب نموده
زیر قدم‌های خود پایمال خواهند ساخت.
در میدان جنگ مانند مستان فریاد خواهند زد.
خون دشمنان همچون خون قربانی که جام‌ها و گوشه‌های
قربانگاه را پُر می‌کند،
بر زمین جاری خواهد شد.

۱۶ در آن روز، یهوه، خدای ایشان، مانند شبانی که از گله خود
نگهبانی می‌کند،
قوم خود را نجات خواهد داد.
آن‌ها مانند جواهر روی تاج
در سرزمین او خواهند درخشید.
۱۷ در آن سرزمین زیبا و مرغوب، غله و شراب نو
مردان و دختران جوان را شاداب خواهد ساخت.

وعدۀ رهایی

در موسم بهار، از خداوند که ابرهای توفان‌زا را می‌فرستد،
بخواهید که باران بباراند، زیرا او باران را به فراوانی می‌باراند
و مزرعه‌ها را برای همه سرسبز می‌سازد. ۲ مردم به بُت‌ها و فال‌بین‌ها متوسّل
می‌شوند، امّا جوابی که می‌گیرند دروغ و بی‌معنی است. رؤیاهایی که
می‌بینند همه باطل و گمراه‌کننده است. بنابراین مردم مانند گوسفندان
گم‌شده سرگردان می‌شوند، زیرا شبانی ندارند که آن‌ها را راهنمایی کند.
۳ خداوند متعال می‌گوید: «من بر شبانان شما خشمگین هستم. من
این بُزهای نر را مجازات خواهم کرد. من، خداوند متعال، از گله خود
که مردم یهودا هستند، مراقبت خواهم کرد و آن‌ها را مانند اسبان جنگی
قوی خواهم ساخت. ۴ از بین آن‌ها، فرمانروایان، رهبران و فرماندهان برای
رهبری قوم برخوانند خاست. ۵ آن‌ها به اتفاق یکدیگر مانند جنگ‌جویان
دلیر، دشمنان را همچون گل کوچه‌ها پایمال خواهند کرد و سواران را
بر اسب‌هایشان مغلوب خواهند ساخت، چون من با آن‌ها می‌باشم.

۶ «یهودا را نیرومند خواهم ساخت
و اسرائیل را نجات خواهم داد.

آن‌ها را دوباره به وطنشان بازخواهم گردانید.
بر آن‌ها رحمت و شفقت خواهم کرد.
زندگی آن‌ها طوری خواهد شد که گویی آن‌ها را هرگز ترک
نکرده‌ام،

زیرا من یهوه، خدای ایشان هستم و دعایشان را مستجاب
خواهم کرد.

۷ آن‌ها مثل جنگ‌جویان دلیر خواهند بود.
مانند آن‌هایی که شراب نوشیده‌اند، دل‌هایشان شادمان خواهد
گردید.
وقتی فرزندان آن‌ها آن‌همه برکاتی را که خداوند داده است،
ببینند،
شاد و خوشحال خواهند شد.

۸ «قوم خود را صدا خواهم کرد
و آن‌ها را دور هم جمع خواهم نمود.
من آن‌ها را بازخرید خواهم کرد
و مثل سابق به تعدادشان خواهم افزود.
۹ گرچه آن‌ها را در بین قوم‌های دیگر پراکنده ساخته‌ام،
اما آن‌ها در همان سرزمین‌های دوردست مرا به‌خاطر خواهند
آورد.

آن‌ها و فرزندان‌شان زنده خواهند ماند
و با فرزندان خود به وطن بازخواهند گشت.
۱۰ من آن‌ها را از مصر و آشور به وطن خودشان خواهم آورد
و در سرزمین خودشان اسکان خواهم داد.
من آن‌ها را در جلعاد و لبنان مسکن خواهم داد؛
تمام سرزمین با مردم پُر خواهد شد.
۱۱ هنگامی که از دریای مشکلات عبور کنند،
من امواج را کنار زده
اعماق دریا را خشک خواهم ساخت.
جلال و حشمت آشور از بین خواهد رفت
و قدرت مصر نابود خواهد گشت.»
۱۲ خداوند می‌گوید:

«من به قوم خود قدرت و نیرو خواهم بخشید
و آن‌ها مرا پرستش نموده از من اطاعت خواهند کرد.»

سقوط حاکمان ظالم

۱۱ ای لبنان، دروازه‌هایت را باز کن
تا آتش، درختان سدر تو را بسوزاند.
۲ ای درختان صنوبر گریه کنید،
زیرا درختان سدر همه افتاده‌اند.
آن درختان باشکوه نابود شده‌اند!
ای درختان بلوط باشان، زاری کنید،
زیرا جنگل عظیم از بین رفته است.
۳ گریه حاکمان را بشنوید،
زیرا که حشمت و جلال آن‌ها نابود شده است.
غرش شیرها را بشنوید،
چون جنگل‌های اردن نابود شده‌اند.

دو شبان

۴ یَهُوه، خدایم به من گفت: «شبان گوسفندانی شو که به زودی باید
سرشان بُریده شود. ۵ کسانی که گوسفندان را می‌خرند و می‌کشند،
مجازات نمی‌شوند. آنانی که آن‌ها را می‌فروشند می‌گویند، 'خدا را شکر،
ثروتمند شدیم.' حتی شبان‌های خودشان هم، بر آن‌ها رحم نمی‌کنند.»
۶ خداوند فرمود: «دیگر بر مردم روی زمین رحم نخواهم کرد، بلکه
کاری خواهم کرد که آن‌ها به دست همسایگان و پادشاهان بیفتند. این
پادشاهان، زمین را ویران خواهند کرد و من مانع آن‌ها نخواهم شد.»
۷ تاجرانی که گوسفندان را خرید و فروش می‌کنند، مرا به عنوان شبان
گوسفندانی که قرار بود سرشان بُریده شود، استخدام کردند. پس من دو
عصا در دست گرفتم، یکی را رحمت نامیدم و دیگری را اتحاد و گله
را چرانیدم. ۸ از سه شبان دیگر که از من نفرت داشتند، بیزار شدم و در
مدّت یک ماه خود را از شرّ آن‌ها آسوده ساختم. ۹ سپس به گوسفندان
گفتم: «بعد از این، شبان شما نخواهم بود. کسانی که مردنی هستند،
بگذار بمیرند و آنانی که از بین رفتنی هستند، بگذار از بین بروند.
کسانی هم که باقی می‌مانند، گوشت یکدیگر را خواهند خورد!»
۱۰ آنگاه عصای رحمت را شکستم تا نشان بدهم که خداوند پیمانی
را که با تمام قوم‌ها بسته بود، شکسته است. ۱۱ پس آن پیمان در همان
روز باطل شد و تاجران گوسفند که مرا تماشا می‌کردند، پی بردند که با
کاری که من کردم، پیام خدا را به آن‌ها رساندم. ۱۲ بعد به آن‌ها گفتم:
«حالا اگر مایلید مزد مرا بدهید.» پس آن‌ها سی *سکه نقره به من دادند.

۱۳ خداوند به من گفت: «آن‌ها را در خزانهٔ معبدِ بزرگ بینداز.» پس من آن مبلغ هنگفت را که در نظر آن‌ها ارزش من بود، در خزانهٔ معبدِ بزرگ انداختم. ۱۴ سپس عصای دوّم، یعنی عصای اتّحاد، را شکستم تا نشان بدهم که اتّحاد برادری بین یهودا و اسرائیل شکسته شده است. ۱۵ آنگاه خداوند به من گفت: «برو این بار نقش یک شبانِ احمق را بازی کن. ۱۶ من در این سرزمین شبانی را تعیین کرده‌ام، امّا او از آنانی که در خطر هلاکت هستند، مراقبت نمی‌کند. گمشدگان را هدایت نمی‌کند، زخمی‌ها را معالجه نمی‌کند و به آن‌هایی که سالیَم هستند خوراک نمی‌دهد، بلکه گوشت گوسفندانِ پروار را می‌خورد و سُم‌هایشان را می‌کند. ۱۷ وای بر شبانِ بی‌فایده که گله را ترک می‌کند. شمشیر در بازو و چشم راست او فرو خواهد رفت. بازویش خشک و چشمش به کلی کور خواهد شد.»

پیروزی آیندهٔ اورشلیم

۱۲

کلام خداوند، آن خدایی که آسمان‌ها را برافراشت و بنیاد زمین را بنا نهاد و به انسان زندگی بخشید، دربارهٔ اسرائیل می‌گوید: ۲ «من اورشلیم را مانند جام شراب خواهم ساخت. قوم‌های اطراف او از آن خواهند نوشید و همچون مستان سرگیجه خواهند گرفت. هنگامی که اورشلیم را محاصره کنند، سایر شهرهای یهودا هم محاصره خواهند شد. ۳ تمام قوم‌های جهان با هم متحد شده علیه اورشلیم خواهند آمد، امّا در آن روز من اورشلیم را در برابر همهٔ قوم‌ها مانند سنگ عظیمی خواهم ساخت و هرکسی که آن را بردارد، به شدّت زخمی خواهد شد.» ۴ خداوند می‌گوید: «در آن روز اسب‌های دشمن را به وحشت خواهم انداخت، چشمان آن‌ها را کور خواهم کرد و سوارانشان را به جنون مبتلا خواهم ساخت، ولی از یهودا مراقبت خواهم نمود. ۵ آنگاه خاندان‌های یهودا در دل خود خواهند گفت، 'خداوند متعال، خدای آن‌ها به اهالی اورشلیم قوّت بخشیده است.'

۶ «در آن روز خاندان‌های یهودا را مانند آتشی سوزنده در جنگل‌ها و همچون شعله‌ای فروزان در کشتزارها خواهم گردانید. آن‌ها قوم‌های راست و چپ خود را نابود خواهند ساخت، امّا مردم اورشلیم در امنیّت زندگی خواهند کرد.

۷ «من ابتدا یهودا را پیروز خواهم گردانید تا شکوه و جلالی را که خاندان داوود و اهالی اورشلیم به دست می‌آورند، از شکوه و جلال آن‌ها بالاتر نباشد. ۸ در آن روز من، خداوند، از مردم اورشلیم دفاع خواهم کرد. ضعیف‌ترین آن‌ها مانند داوود قوی خواهند شد و نسل داوود مانند خدا

و همچون فرشته خداوند، آن‌ها را راهنمایی خواهند کرد.^۹ در آن روز من هر ملتی را که بخواهد بر اورشلیم حمله کند، نابود خواهم کرد.

سوگواری اهالی اورشلیم

«من بر خاندان داوود و ساکنان اورشلیم روح ترحّم و دعا خواهم ریخت. آن‌ها بر من که نیزه زده‌اند خواهند نگریست و مانند کسی که برای یگانه فرزند خود عَزّه می‌گیرد، ماتم خواهند گرفت و چنان به تلخی اشک خواهند ریخت که گویی پسر نخست‌زاده‌شان مُرده است.^{۱۱} در آن روز در اورشلیم ماتم عظیمی مانند ماتمی که مردم برای حَدّرمون در دشت مِجَدّو گرفتند، برپا خواهند کرد.^{۱۲} تمام مردم روی زمین عزادار خواهند شد. هر خانواده جداگانه ماتم خواهد گرفت: خانواده داوود، خانواده ناتان،^{۱۳} خانواده لاوی، خانواده شمعی^{۱۴} و بقیّه خانواده‌ها، در هرکدام، مردها جداگانه ماتم خواهند گرفت و زن‌ها جداگانه.»

در آن زمان برای خاندان داوود و اهالی اورشلیم چشمه‌ای جاری می‌شود که آن‌ها را از تمام گناهان و ناپاکی‌ها

۱۳

پاک می‌سازد.

بُت‌پرستی از بین می‌رود

خداوند متعال می‌گوید: «در آن روز نام بُت‌ها را طوری در سرزمین اسرائیل از بین می‌برم که دیگر کسی آن‌ها را به یاد نیاورد. همچنین آن سرزمین را از انبیای دروغین و ارواح پلید پاک می‌سازم.^۳ اگر کسی به دروغ نبوّت کند پدر و مادرش به او خواهند گفت، 'تو نباید زنده بمانی، زیرا تو به نام خداوند به دروغ نبوّت می‌کنی.' و هنگامی که او نبوّت می‌کند، پدر و مادرش او را با نیزه خواهند کشت.^۴ در آن روز انبیای دروغین از رؤیاهای خود شرمند خواهند شد و دیگر برای فریب دادن مردم لباس انبیا را نخواهند پوشید.^۵ بلکه هرکدام خواهند گفت، 'من نبی نیستم. من یک دهقان هستم و از جوانی پیشه من کشاورزی بوده است.'^۶ اگر کسی از آن‌ها بپرسد، 'پس این زخم‌هایی که در بدن داری به خاطر چیست؟' جواب می‌دهند، 'این‌ها جراحاتی هستند که دوستانم به من وارد کرده‌اند.'»

فرمان کشتن چوپان خدا

خداوند متعال می‌گوید: «ای شمشیر بر ضد شبان من برخیز، بر ضد آن کسی که برای من کار می‌کند! شبان را از پای درآور تا گوسفندان پراکنده شوند. من قوم خود را خواهم زد.^۸ دو سوّم قوم هلاک می‌شوند و از بین می‌روند و یک سوّم آن‌ها زنده می‌مانند.^۹ این‌ها را از بین آتش

می گذرانم تا همان طور که طلا و نقره به وسیله آتش پاک و خالص می شوند، آن ها هم پاک و خالص گردند. آن ها نام مرا یاد می کنند و من آن ها را به حضور خود می پذیرم و می گویم، 'این ها قوم من هستند.' و آن ها می گویند، 'یهوه، خدای ما است.'

اورشلیم و سایر ملل

۱۴

روزی که خداوند داوری کند نزدیک است، روزی که اورشلیم غارت شود و در مقابل چشمان تو غارتش تقسیم گردد. ^۲ در آن روز، خداوند قوم ها را جمع خواهد کرد تا با اورشلیم بجنگند. آن ها اورشلیم را تصرف کرده خانه ها را تاراج خواهند نمود و به زنان تجاوز خواهند کرد. نصف جمعیت شهر به اسیری برده خواهند شد و نصف دیگر در شهر باقی خواهند ماند. ^۳ آنگاه خداوند همچون گذشته، به جنگ آن قوم ها خواهد رفت. ^۴ در آن روز بر کوه زیتون که در شرق اورشلیم واقع است، می ایستد. کوه زیتون دو نیم خواهد شد و درّه وسیعی از شرق به غرب به وجود خواهد آمد. نیمی از کوه به طرف شمال و نیمه دیگر آن به سمت جنوب منتقل خواهد گشت. ^۵ مانند اجدادتان که سال ها پیش در زمان عُزّیا، پادشاه یهودا، به خاطر زلزله فرار کردند، شما هم از راه این درّه خواهید گریخت. یهوه، خدای من خواهد آمد و تمام فرشتگان را نیز با خود خواهد آورد. ^۶ وقتی آن روز برسد، دیگر نه سرما خواهد بود و نه یخبندان ^۷ آن روز، روز مخصوصی خواهد بود؛ شب و روز وجود نخواهد داشت، بلکه هوا همیشه روشن خواهد بود.

^۸ آب های حیات بخش در تابستان و زمستان از اورشلیم جاری خواهند شد. نیمی از آن ها به طرف دریای مدیترانه و نیمه دیگر به سوی دریای مُرده خواهند رفت. ^۹ در آن روز، خداوند بر تمام روی زمین پادشاهی خواهد کرد و همه خداوند را به عنوان یک خدای واحد خواهند پرستید و نام یگانه او را یاد خواهند کرد.

^{۱۰} سراسر آن سرزمین، از جَبَع سرحد شمالی یهودا تا رمون سرحد جنوبی به دشت وسیعی تبدیل خواهد شد. امّا اورشلیم در جای بلندی قرار خواهد گرفت و وسعت آن از دروازه بنیامین تا جای دروازه قدیمی، از آنجا تا دروازه زاویه و از بُرج حَنْئیل تا محل شراب سازی پادشاه خواهد رسید. ^{۱۱} مردم در اورشلیم در آرامش و امنیت زندگی خواهند کرد و برای همیشه از خطر نابودی در امان خواهند بود.

^{۱۲} خداوند بر سر قوم هایی که با قوم اسرائیل بجنگند، این بلاها را خواهد آورد: گوشت بدنشان در حالی که هنوز زنده هستند، خواهد

پوسید. چشم‌های آن‌ها در حدقه کور خواهد شد و زبان‌شان در دهان‌شان خشک خواهد گردید.

^{۱۳} خداوند آن‌ها را چنان گیج و سراسیمه خواهد ساخت که به جان یکدیگر خواهند افتاد. ^{۱۴} مردم یهودا برای دفاع از اورشلیم خواهند جنگید و ثروت و دارایی قوم‌های همسایه، از قبیل طلا، نقره، لباس و غیره را غارت خواهند نمود. ^{۱۵} همین بلاها بر سر اسب‌ها، قاطر‌ها، شترها، الاغ‌ها و همه حیوانات دیگر که در اردوگاه دشمن هستند، نازل خواهد شد.

^{۱۶} سپس آن عده از قوم‌هایی که به اورشلیم حمله می‌کردند و زنده مانده‌اند، هرساله برای پرستش پادشاه، یعنی خداوند متعال، به اورشلیم خواهند آمد و عید خیمه‌ها را برگزار خواهند کرد. ^{۱۷} هرگاه یکی از قوم‌های روی زمین برای پرستش خداوند متعال، پادشاه جهان، به اورشلیم نیاید، در سرزمینش باران نخواهد بارید. ^{۱۸} مردم مصر نیز اگر در مراسم عید خیمه‌ها حاضر نشوند، دچار همین بلاهای آسمانی خواهند گردید. ^{۱۹} بنابراین اگر مصریان و سایر قوم‌ها از رفتن به اورشلیم و شرکت در مراسم عید خیمه‌ها خودداری کنند، همگی مجازات خواهند شد.

^{۲۰} در آن روز، حتی روی زنگوله‌های اسب‌ها هم نوشته خواهد شد: «این‌ها وقف خداوند هستند.» تمام دیگ‌های آشپزیِ معبد بزرگ، مانند کاسه‌های مقابل قربانگاه، مقدّس خواهند شد. ^{۲۱} همه ظروف آشپزی که در اورشلیم و یهودا هستند مقدّس و وقف خداوند متعال خواهند بود تا هرکسی که برای قربانی می‌آید، از آن ظروف برای پختن گوشت قربانی استفاده کند و در معبد بزرگ دیگر اثری از تاجران نخواهد بود.



ملا کی

۴	۳	۲	۱



کتاب ملاکی نبی

معرفی کتاب

کتاب ملاکی در قرن پنجم قبل از میلاد و بعد از بازسازی معبد اورشلیم نوشته شده است. تأکید این نبی خطاب به کاهنان و مردم این است که با وفاداری پیمانی را که با خدا بسته‌اند، تجدید کنند. ملاکی نبی بسیار واضح و روشن بیان می‌کند که قوم خدا و کاهنان آن‌ها در ایمان خود دچار سستی و سهل‌انگاری شده و با تأخیر در تقدیم هدایا خواسته‌اند خدا را فریب بدهند. آن‌ها طبق تعالیم الهی زندگی نکرده‌اند، اما خدا برای داوری و پاک کردن گناهان قوم خود خواهد آمد. به همین منظور نبی خود را قبل از روز موعود خواهد فرستاد تا راه او را آماده سازد و پیمان خود را اعلام نماید.

تقسیم‌بندی کتاب

گناهان بنی اسرائیل ۱:۱-۲:۱۶
داوری و رحمت خدا ۲:۱۷-۴:۶

این پیامی است که خداوند توسط ملاکی به اسرائیل داد:

محبت خداوند به اسرائیل

۳-۲ خداوند می‌گوید: «من همیشه عاشق شما بوده‌ام.» اما شما می‌پرسید: «تو چگونه عشق خود را به ما نشان داده‌ای؟» خداوند در پاسخ می‌فرماید: «عیسو و یعقوب دو برادر بودند. اما من یعقوب و نسل او را دوست داشتم، و از عیسو نفرت داشتم. سرزمین کوهستانی او را ویران کردم و آنجا را مسکن شغال‌ها ساختم.»

۴ اگر آدومیان که از نسل عیسو هستند، بگویند: «شهرهای ما ویران شده‌اند، اما آن‌ها را بازسازی می‌کنیم،» خداوند متعال پاسخ خواهد داد: «هرچند آن‌ها شهرهای خود را بازسازی کنند، من دوباره آن‌ها را ویران خواهم ساخت و سرزمین آن‌ها 'سرزمین شرارت' و خودشان 'مردمی که خداوند تا ابد از آن‌ها خشمگین می‌باشد' نامیده خواهند شد.»

هنگامی که شما این‌ها را با چشم خود ببینید، خواهید گفت: «بزرگی و عظمت خداوند در آن سوی مرزهای اسرائیل نیز مشاهده می‌شود.»

سرزنش کاهنان

۶ خداوند متعال به کاهنان می‌فرماید: «پسر به پدر خود و غلام به آقای خود احترام می‌گذارد، پس اگر من پدر شما هستم، چرا به من احترام نمی‌گذارید؟ و اگر ارباب شما هستم، پس حرمت من کجا است؟ ای کاهنان، شما نام مرا بی‌حرمت ساخته می‌گویید، 'چطور نام تو را بی‌حرمت کرده‌ایم؟' ۷ هنگامی که شما خوراک‌های ناپاک بر قربانگاه من می‌گذارید، نام مرا بی‌حرمت می‌سازید. بلی، شما با این کار خود، به قربانگاه من اهانت می‌کنید. ۸ آیا این کار شما زشت نیست که یک حیوان کور یا لنگ و یا بیمار را برای من قربانی می‌کنید؟ اگر آن را به حاکم خود هدیه بدهید، آیا او آن را خواهد پذیرفت و از شما راضی خواهد بود؟»

۹ اکنون شما، ای کاهنان، توقع دارید که خدا بر شما رحم کند و شما را از فیض خود بهره‌مند سازد. خداوند متعال می‌فرماید که تقصیر خود شما است. ۱۰ ای کاش یکی از شما کاهنان درهای معبد بزرگ را ببندد تا کسی نتواند آتش بر قربانگاه من روشن کند. من از شما راضی نیستم و قربانی‌های شما را نمی‌پسندم. ۱۱ نام من در سراسر روی زمین و در بین تمام قوم‌های جهان با احترام یاد می‌شود و برای من *بُخور خوش بو دود می‌کنند و قربانی‌های پسندیده تقدیم می‌کنند. ۱۲ اما شما نام مرا بی‌حرمت می‌سازید، زیرا می‌گویید که قربانگاه خداوند ناپاک و غذای آن مکروه است. ۱۳ خداوند متعال می‌گوید: «شما می‌گویید خدمتی که برای من می‌کنید خسته کننده است و روی خود را از من برمی‌گردانید. شما حیواناتی را که به‌زور از مردم گرفته‌اید و آن‌هایی را که لنگ یا بیمارند، به‌عنوان قربانی برای من می‌آورید! آیا فکر می‌کنید که من آن‌ها را خواهم پذیرفت؟ ۱۴ لعنت بر کسی که فریب بدهد، یعنی نذر کند که قوچ سالمی را از گله خود قربانی خواهد کرد، ولی حیوان معیوبی را بیاورد. من پادشاه بزرگ و با عظمت هستم و نام من در بین قوم‌های جهان با عزت و احترام یاد می‌شود.»

۲ اکنون ای کاهنان، این اخطار برای شما است: ۲ خداوند متعال می‌فرماید «اگر به کلام من گوش ندهید و احترام مرا به‌جا نیاورید، به‌جای این که شما را برکت بدهم، لعنت خواهم کرد. درحقیقت از همین حالا من شما را لعنت کرده‌ام، زیرا کلام مرا در دل خود جا نمی‌دهید. ۳ فرزندان شما را تنبیه خواهم کرد، و سرگین

حیواناتی را که برای من قربانی می کنید، به صورتتان خواهم پاشید و شما را به توده سرگین خواهم انداخت. ^۴آنگاه خواهید دانست که من این فرمان را به شما دادم تا پیمانی را که با کاهنان، فرزندان لاوی بسته بودم، شکسته نشود.

^۵«در آن پیمان به جدّ شما، لاوی قول دادم که به آن ها حیات و آرامش بدهم و دادم چون آن ها از نام من می ترسیدند و به من احترام می گذاشتند. آن ها حقیقت و راستی را به مردم تعلیم دادند و از زبانشان حرف نادرست شنیده نمی شد. آن ها از من پیروی نموده در راستی زندگی می کردند و عده زیادی را به راه راست هدایت نمودند. ^۶چون کاهنان سخنگوی خداوند هستند، باید به مردم حقیقت و معرفت را تعلیم بدهند تا مردم طریق راستی را از آن ها بیاموزند.

^۸«اما شما کاهنان از راه راست منحرف شده با تعالیم غلط، سبب گمراهی عده زیادی گشته اید. شما پیمانی را که با پدر شما لاوی بسته بودم، شکسته اید. ^۹پس، من شما را در نظر همه مردم اسرائیل خوار و حقیر خواهم ساخت، زیرا دستورات مرا انجام نمی دهید؛ بلکه در اجرای قوانین بی عدالتی می نمایید.»

خیانت قوم نسبت به خدا

^{۱۰}آیا همه ما از یک پدر نیستیم؟ آیا همه ما را خدا نیافریده است؟ پس چرا به یکدیگر خیانت می کنیم و پیمانی را که خداوند با اجداد ما بست، می شکنیم؟ ^{۱۱}مردم یهودا خیانت کردند و در اورشلیم و شهرهای یهودا مرتکب کارهای زشتی شدند. مردم یهودا معبد بزرگی را که محبوب خدا است بی حرمت ساختند و با دختران بُت پرست ازدواج کردند. ^{۱۲}باشد که خداوند تمام کسانی را که این کارها را انجام داده اند، از میان قوم اسرائیل محو کند و هرگز دوباره به آن ها اجازه ندهد تا در میان قوم، برای خداوند متعال قربانی بگذارند.

^{۱۳}شما همچنین قربانگاه خداوند را با اشک هایتان پُر می سازید و ناله و زاری می کنید، زیرا او دیگر قربانی هایی را که شما می آورید، نمی پذیرد. ^{۱۴}می پرسید: «چرا او قربانی های ما را قبول نمی کند؟» چون شما پیمانی را که با همسران که در جوانی با او ازدواج کردید، شکستید و خداوند شاهد این پیمان شکنی می باشد. ^{۱۵}آیا خدا شما را یک تن نساخت؟ آیا در جسم و در روح شما یک نیستید؟ اینک خدا از شما چه انتظاری دارد؟ این که فرزندان حقیقاً خداشناس داشته باشید. پس مواظب باشید که به همسران خیانت نکنید.

۱۶ یهوه، خدای اسرائیل می گوید: «من از طلاق نفرت دارم و از کسی که در حق زن خود ظلم می کند. پس مواظب باشید که به همسران خیانت نکنید.»

روز داوری نزدیک است

۱۷ شما با حرف های خود خداوند را خسته کرده اید، اما می پرسید: «چگونه او را خسته کرده ایم؟» با سخنانی که می گوئید: «خداوند از شریران راضی است و آن ها را دوست می دارد.» یا می پرسید: «آن خدای عادل کجا است؟»

۳ خداوند متعال می فرماید: «من قاصد خود را می فرستم تا راه را برای من آماده سازد. سپس خداوندی که منتظرش هستید، ناگهان به معبد بزرگ خود خواهد آمد. آن نبی ای که مشتاق دیدارش هستید، خواهد آمد و پیمان مرا به شما اعلام خواهد کرد.»

۲ اما چه کسی می تواند طاقت آن روز را داشته باشد؟ وقتی او می آید، کیست که بتواند با او روبه رو شود؟ او مانند آتشی است که فلز را تصفیه می کند و همچون صابون گازران است که همه چیز را پاک می سازد. ۳ او مانند کسی که نقره را پالایش می دهد، کاهنان را مانند طلا و نقره تصفیه خواهد ساخت تا آن ها با دل صاف هدایای خود را به خداوند تقدیم کنند. ۴ آنگاه هدایای مردم یهودا و اورشلیم، مانند گذشته، موردپسند خداوند واقع خواهند شد.

۵ خداوند متعال می فرماید: «آنگاه من برای داوری نزد شما خواهم آمد. بر ضد جادوگران، زناکاران، کسانی که قسم ناحق می خورند، آن هایی که در مُرد کارگران تقلب می کنند، اشخاصی که در حق بیوه زنان و یتیمان و بیگانگان ظلم می نمایند و از من نمی ترسند، شهادت خواهم داد.

مجازات دزدان

۶ «من خداوند هستم، و تغییرناپذیر. به همین دلیل است که شما، ای نسل یعقوب، تا به حال از بین نرفته اید. ۷ شما هم مانند نیاکانتان از احکام من سرپیچی کرده و آن ها را به جا نیاورده اید، ولی اکنون وقت آن است که به سوی من بازگردید تا شما را بیامرزم. شما می پرسید، 'چگونه به سوی تو بازگردیم؟' ۸ من از شما می پرسم آیا درست است که کسی از خدا بدزدد؟ نه، اما شما از من می دزدید. شما می گوئید، 'ما چگونه از تو دزدی کردیم؟' در پرداخت *دهیک ها و هدایایی که برای من می آورید. ۹ همه شما نفرین شده اید، زیرا از من می دزدید. ۱۰ دهیک ها را به طور کامل به خانه من بیاورید تا خوراک کافی موجود باشد. به این ترتیب مرا امتحان کنید و ببینید که چطور روزنه های آسمان را می گشایم و شما

را از نعمت‌ها و برکات فراوان خود برخوردار می‌سازم. ^{۱۱} خداوند متعال می‌گوید: «نخواهم گذاشت آفات محصول شما را از بین ببرند و انگور تاکستان‌های شما را نابود سازند. ^{۱۲} قوم‌های دیگر شما را خوشبخت خواهند خواند، زیرا سرزمین شما، سرزمین حاصل‌خیزی خواهد بود.»

وعدۀ لطف خدا

^{۱۳} خداوند می‌گوید: «شما بر ضد من سخنان زنده‌ای گفته‌اید. ولی شما می‌پرسید، 'ما بر ضد تو چه گفته‌ایم؟' ^{۱۴} شما گفته‌اید، 'خدمت به خدا بی‌فایده است. چرا باید دستورات او را انجام دهیم و یا چرا در درگاه خداوند متعال از کارهای خود اظهار پشیمانی کنیم؟' ^{۱۵} ببینید که مردم خودخواه و متکبر چطور خوشبخت زندگی می‌کنند؛ شریان کامیاب می‌شوند و حتی خدا را امتحان می‌کنند، ولی مجازات نمی‌شوند.» ^{۱۶} آنگاه کسانی که ترس خداوند را داشتند با یکدیگر گفت‌وگو نمودند و خداوند به سخنان آن‌ها گوش داد و همه آنچه را که گفتند شنید. پس در کتاب یادآوری، نام کسانی که از خداوند می‌ترسیدند و نام او را گرامی می‌داشتند، در حضور خداوند ثبت شد. ^{۱۷} خداوند متعال می‌گوید: «در آن روز معین، ایشان قوم خاص من خواهند بود. من نسبت به آن‌ها رحیم خواهم بود، همانند پدری که به پسرش که او را خدمت می‌کند، رحیم است. ^{۱۸} آنگاه بار دیگر قوم من تفاوت بین نیکوکاران و بدکاران و نیز تفاوت بین آنانی که خدا را خدمت می‌کنند و آنانی را که خدمت نمی‌کنند را خواهند دید.»

روز داوری خداوند فرا می‌رسد

خداوند متعال می‌فرماید: «روز داوری مانند تنور شعله‌ور فرا خواهد رسید و همه اشخاص متکبر و شریر را مانند کاه می‌سوزاند. آن‌ها طوری خواهند سوخت که هیچ چیزی از آن‌ها باقی نخواهد ماند. ^۱ اما برای شما که از نام من می‌ترسید، آفتاب عدالت با پرتو شفاف‌بخش خود طلوع خواهد کرد. شما مانند گوساله‌ها از خوشی جست‌وخیز خواهید کرد. ^۲ در آن روز معین، بدکاران را مانند خاکستر در زیر کف پاهایتان لگدمال خواهید نمود.»

^۴ «قوانین، دستورات و تعالیمی را که بر کوه *سینا توسط بندهام موسی به همه قوم اسرائیل دادم، به یاد داشته باشید.

^۵ «پیش از فرارسیدن آن روز عظیم و هولناک که روز داوری خداوند است، من ایلای نبی را نزد شما خواهم فرستاد. ^۶ او دل‌های پدران و فرزندان را به هم نزدیک خواهد ساخت تا مبادا من سرزمین شما را با نفرین خود ویران کنم.»



انجيل متى

٥	٤	٣	٢	١
١٥	٩	٨	٧	٦
١٥	١٤	١٣	١٢	١١
٢٥	١٩	١٨	١٧	١٦
٢٥	٢٤	٢٣	٢٢	٢١
		٢٨	٢٧	٢٦



انجیل متی

معرفی کتاب

انجیل متی بشارت می‌دهد که عیسی نجات‌دهنده موعودی است که خدا به وسیله او به تمام وعده‌های خود در عهد عتیق وفا نموده است. این بشارت فقط برای قوم یهود نیست، بلکه برای تمام مردم دنیا است. متی با دقت خاصی انجیل خود را با تولد عیسی مسیح شروع می‌کند و با تعمیم و آزمایش‌های او ادامه می‌دهد. آنگاه به موعظه‌ها، تعلیم و معجزات او در نواحی جلیل می‌پردازد. سپس وقایع مسافرت‌های مسیح را از جلیل به اورشلیم شرح می‌دهد، و در آخر، واقعه هفته آخر زندگی مسیح و مصلوب شدن و قیام او از مردگان را شرح می‌دهد. این انجیل، عیسی را معلم بزرگی معرفی می‌کند که می‌تواند قوانین خدا را تشریح و تفسیر نماید و درباره ملکوت خدا تعلیم دهد. متی تعلیم عیسی مسیح را در این انجیل به پنج قسمت تقسیم می‌کند:

- ۱- موعظه بالای کوه، شامل شخصیت، وظایف، امتیازات و سرنوشت شهروندان پادشاهی آسمان (فصل‌های ۵-۷)
- ۲- دستورات به دوازده شاگرد درباره مأموریت آنان (فصل ۱۰)
- ۳- مثل‌ها درباره ملکوت خدا (فصل ۱۳)
- ۴- تعلیم درباره شاگرد بودن (فصل ۱۸)
- ۵- درباره پایان زمان حاضر و آمدن ملکوت خدا (فصل‌های ۲۴ و ۲۵)

تقسیم‌بندی کتاب

- شجره‌نامه و تولد عیسی مسیح ۱: ۱-۲۳: ۲۳
- رسالت یحیای تعمیددهنده ۳: ۱-۱۲: ۱۲
- تعمید و آزمایش‌های عیسی ۳: ۱۳-۴: ۱۱
- خدمات عمومی عیسی در جلیل ۴: ۱۲-۱۸: ۳۵
- از جلیل تا اورشلیم ۱۹: ۱-۲۰: ۳۴
- هفته آخر در اورشلیم و اطراف آن ۲۱: ۱-۲۷: ۶۶
- رستاخیز و ظهور عیسی ۲۸: ۱-۲۰: ۲۰

شجره‌نامه عیسی مسیح

(لوقا ۳: ۲۳-۳۸)

شجره‌نامه عیسی مسیح، پسر داوود، پسر ابراهیم:

۱ ابراهیم پدر اسحاق بود و اسحاق پدر یعقوب و یعقوب پدر یهودا و برادران او بود ۳ و یهودا پدر فارص و زراح که مادرشان تamar بود و فارص پدر حصرون و حصرون پدر آرام ۴ و آرام پدر عمیناداب و عمیناداب پدر نحشون و نحشون پدر شلمون ۵ و شلمون پدر بوغز که مادرش راحاب بود و بوغز پدر عوبید که مادرش روت بود و عوبید پدر یسی ۶ و یسی پدر داوود پادشاه بود.

داوود پدر سلیمان بود از زنی که قبلاً همسر اوریای حتی بود ۷ و سلیمان پدر رُبعام و رُبعام پدر آبیّا و آبیّا پدر آسا ۸ و آسا پدر یهوشافاط و یهوشافاط پدر یهورام و یهورام پدر عزّیا ۹ و عزّیا پدر یوتام و یوتام پدر آحاز و آحاز پدر حزقیا ۱۰ و حزقیا پدر منسی و منسی پدر امون و امون پدر یوشیا بود ۱۱ و یوشیا پدر یکنیا و برادران او بود. در این زمان یهودیان به بابل تبعید شدند.

۱۲ پس از تبعید یهودیان به بابل، یکنیا پدر شلتیئیل شد و شلتیئیل پدر زربابل ۱۳ و زربابل پدر آیهود و آیهود پدر الیاقیم و الیاقیم پدر عازور ۱۴ و عازور پدر صادوق و صادوق پدر یاکین و یاکین پدر ایلیهود ۱۵ و ایلیهود پدر العازار و العازار پدر متّان و متّان پدر یعقوب ۱۶ و یعقوب پدر یوسف شوهر مریم بود و مریم عیسی ملقب به مسیح را به دنیا آورد.

۱۷ به این ترتیب از ابراهیم تا داوود چهارده نسل، و از داوود تا تبعید یهودیان به بابل چهارده نسل و از زمان تبعید تا مسیح چهارده نسل است.

تولّد عیسی مسیح

(لوقا ۱: ۲-۷)

۱۸ تولّد عیسی مسیح چنین بود: مریم مادر او که به عقد یوسف درآمده بود، قبل از آنکه به خانه شوهر برود، به وسیله روح القدس آبستن شد. ۱۹ یوسف که مردی نیک بود و نمی‌خواست مریم را در پیش مردم رسوا کند، تصمیم گرفت مخفیانه از او جدا شود. ۲۰ یوسف هنوز در این فکر بود که فرشته خداوند در خواب به او ظاهر شد و گفت: «ای یوسف پسر داوود، از پذیرفتن مریم به عنوان همسرت نترس، زیرا آنچه در رحم او است از روح القدس است. ۲۱ او پسری به دنیا خواهد آورد و تو او را عیسی خواهی نامید، زیرا او قوم خود را از گناهانشان نجات خواهد داد.» ۲۲ این همه واقع شد تا آنچه خداوند به وسیله نبی اعلام فرموده بود به انجام برسد:

۲۳ «با کره‌ای آبستن شده پسری خواهد زایید که
 عمانوئیل، یعنی خدا با ما، خوانده خواهد شد.»
 ۲۴ یوسف از خواب بیدار شد و طبق دستور فرشته خداوند عمل نمود
 و مریم را به همسری پذیرفت. ۲۵ اما تا زمانی که مریم پسر خود را به دنیا
 نیاورد، با او هم‌بستر نشد، و کودک را عیسی نام نهاد.

آمدن مجوسیان از مشرق زمین

۲ عیسی در زمان زمامداری هیروдіس پادشاه در بیت‌لحم یهودیه
 تولد یافت. پس از تولد او، مجوسیان از مشرق زمین به اورشلیم
 آمده^۲ پرسیدند: «کجا است آن نوزاد که پادشاه یهود است؟ زیرا ما
 طلوع ستاره او را دیده و برای پرستش او آمده‌ایم.»
 ۳ وقتی هیروдіس پادشاه این را شنید، بسیار مضطرب شد و تمام
 مردم اورشلیم نیز در اضطراب فرو رفتند. ۴ او جلسه‌ای با شرکت سران
 کاهنان و علمای قوم یهود تشکیل داد و درباره محل تولد مسیح موعود
 از ایشان پرسید.
 ۵ آن‌ها جواب دادند: «در بیت‌لحم یهودیه، زیرا در کتاب نبی چنین
 نوشته شده است:

۶ ای بیت‌لحم در سرزمین یهودیه،
 تو به هیچ وجه از سایر شهرهای مهم یهودا کمتر نیستی،
 زیرا از تو رهبری بر خواهد خاست
 که قوم من اسرائیل را شبانی خواهد نمود.»

۷ آنگاه هیروдіس از مجوسیان خواست به‌طور محرمانه با او ملاقات
 کنند و به‌این ترتیب از وقت دقیق ظهور ستاره آگاه شد. ۸ سپس آن‌ها را
 به بیت‌لحم فرستاده گفت: «بروید و بادقت به دنبال آن کودک بگردید
 و همین که او را یافتید، به من خبر دهید تا من هم بیایم و او را پرستش
 نمایم.»

۹ آنان بعد از شنیدن سخنان پادشاه حرکت کردند و ستاره‌ای که طلوعش
 را دیده بودند، پیشاپیش آنان می‌رفت تا این که در بالای مکانی که
 کودک در آن بود توقف کرد. ۱۰ چون این را دیدند، بی نهایت خوشحال
 شدند. ۱۱ پس به آن خانه وارد شدند و کودک را با مادرش مریم دیدند،
 و زانو زده او را پرستش کردند. آنگاه صندوق‌های خود را باز کردند و
 هدایایی شامل طلا و کُنْدُر و مُرّ به او تقدیم نمودند. ۱۲ چون در عالم
 خواب به آنان اخطار شد که نزد هیروдіس بازنگردند، از راهی دیگر به
 وطن خود بازگشتند.

فرار به مصر

۱۳ پس از رفتن آنان، فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده گفت: «برخیز، کودک و مادرش را بردار و به مصر فرار کن و تا وقتی که به تو خبر بدهم در آنجا بمان، زیرا هیروдіس می خواهد کودک را پیدا کند و به قتل برساند.»

۱۴ پس یوسف برخاست و مادر و طفل را برداشته در همان شب عازم مصر شد ۱۵ و تا وقت مرگ هیروдіس در آنجا ماند و به این وسیله سخنی که خداوند به زبان نبی فرموده بود، تحقق یافت که: «پسر خود را از مصر فراخواندم.»

قتل عام اطفال

۱۶ وقتی هیروдіس متوجه شد که مجوسیان او را فریب داده اند، بسیار غضبناک شد و طبق تاریخی که از مجوسیان دریافت کرده بود، فرمان قتل عام پسران دوساله و کمتر را در بیت لحم و تمام حومه آن صادر کرد. ۱۷ به این ترتیب، کلماتی که به وسیله ارمیای نبی بیان شده بود به حقیقت پیوست:

۱۸ «صدایی در رامه به گوش رسید.

صدای ناله و ماتم عظیم.

راحیل پرای فرزندان خود گریه می کند

و تسلی نمی پذیرد

زیرا آنان از بین رفته اند.»

بازگشت از مصر

۱۹ پس از درگذشت هیروдіس، فرشته خداوند در مصر در عالم خواب به یوسف ظاهر شده ۲۰ به او گفت: «برخیز، کودک و مادرش را بردار و به سرزمین اسرائیل روانه شو، زیرا آن کسانی که قصد جان کودک را داشتند، درگذشته اند.» ۲۱ پس او برخاسته کودک و مادرش را برداشت و به سرزمین اسرائیل بازگشت. ۲۲ ولی وقتی شنید که آرکلائوس به جای پدر خود هیروдіس در یهودیه به فرمانروایی رسیده است، ترسید که به آنجا برود. پس از آنکه در خواب به او هشدار داده شد، به سرزمین جلیل رفت ۲۳ و در آنجا در شهری به نام ناصره ساکن شد. به این طریق پیشگویی انبیا تحقق یافت که گفته بودند: «او ناصری خوانده خواهد شد.»

موعظه یحیای تعمیددهنده

(مرقس ۱: ۸-۱۰؛ لوقا ۳: ۱۸-۱۹؛ یوحنا ۱: ۱۹-۲۸)

۳

در آن روزها یحیای تعمیددهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و اعلام کرده می‌گفت: ^۲ «توبه کنید زیرا پادشاهی آسمان نزدیک است.» ^۳ یحیی همان کسی است که اِشعیای نبی دربارهٔ او می‌گوید: «مردی در بیابان فریاد می‌زند: راه خداوند را آماده سازید و مسیر او را راست گردانید.»

^۴ لباس یحیی از پشم شتر بود و کمربندی چرمی به کمر می‌بست و خوراکش ملخ و عسل صحرایی بود. ^۵ مردم از اورشلیم و تمام یهودیه و نواحی رود اردن، نزد او می‌آمدند، ^۶ و به گناهان خود اعتراف کرده در رود اردن از او تعمید می‌گرفتند.

^۷ وقتی یحیی دید بسیاری از ^{*}فریسیان و ^{*}صدوقیان برای تعمید آمده‌اند، به آنان گفت: «ای افعی‌زادگان، چه کسی به شما هشدار داد تا از غضب آینده بگریزید؟ ^۸ پس کارهایی را که شایستهٔ توبه باشد انجام دهید. ^۹ در این فکر نباشید که پدري مانند ابراهیم دارید. بدانید که خدا قادر است از این سنگ‌ها برای ابراهیم فرزندان بیافریند. ^{۱۰} اکنون تیشه بر ریشهٔ درختان گذاشته شده و هر درختی که میوهٔ خوب به بار نیاورد بُریده شده در آتش افکنده خواهد شد. ^{۱۱} من شما را با آب تعمید می‌دهم و این تعمید نشانهٔ توبه شما است، ولی کسی که بعد از من می‌آید، از من تواناتر است و من لایق آن نیستم که حتی کفش‌های او را حمل کنم. او شما را با روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد. ^{۱۲} او چنگال خود را در دست دارد و خرمن خود را کاملاً پاک خواهد کرد. گندم را در انبار جمع خواهد کرد، ولی کاه را در آتشی خاموش نشدنی خواهد سوزانید.»

تعمید عیسی

(مرقس ۱: ۹-۱۱؛ لوقا ۳: ۲۱-۲۲)

^{۱۳} در آن وقت عیسی از جلیل به رود اردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید بگیرد. ^{۱۴} یحیی سعی کرد او را از این کار باز دارد، و گفت: «آیا تو نزد من می‌آیی؟ من احتیاج دارم از تو تعمید بگیرم!»

^{۱۵} عیسی در جواب او گفت: «بگذار اکنون چنین باشد، زیرا به این ترتیب ارادهٔ خدا به کمال انجام خواهد شد.» پس یحیی قبول کرد. ^{۱۶} عیسی پس از تعمید فوراً از آب بیرون آمد. آنگاه آسمان گشوده شد و او روح خدا را دید که مانند کبوتری نازل شده به سوی او می‌آید.

۱۷ و صدایی از آسمان شنیده شد که می گفت: «این است پسر محبوب من که از او خوشنودم.»

آزمایش های سه گانه

(مرقس ۱: ۱۲-۱۳؛ لوقا ۴: ۱-۱۳)

۴

آنگاه روح، عیسی را به بیابان برد تا ابلیس او را در مقابل وسوسه ها امتحان کند. ۲ عیسی چهل شبانه روز روزه گرفت و سرانجام گرسنه شد. ۳ در آن وقت وسوسه کننده به او نزدیک شده گفت: «اگر تو *پسر خدا هستی، بگو این سنگ ها نان بشوند.»

۴ عیسی در جواب گفت: «نوشته شده است،

'زندگی انسان فقط وابسته به نان نیست،

بلکه به هر کلمه ای که از دهان خدا صادر می شود.'»

۵ آنگاه ابلیس او را به شهر مقدس برد و بر بلندی معبد بزرگ قرار داده به او گفت: «اگر تو *پسر خدا هستی، خود را از اینجا به پایین بینداز، زیرا نوشته شده است:

'او به فرشتگان خود فرمان خواهد داد

و آنان تو را با دست های خود خواهند گرفت

مبادا پایت به سنگی بخورد.'»

۷ عیسی جواب داد: «همچنین نوشته شده است، 'خداوند خدای خود را نیازماید.'» ۸ بار دیگر ابلیس او را بر بالای کوه بسیار بلندی برد و تمامی ممالک جهان و شکوه آن ها را به او نشان داد ۹ و گفت: «اگر نزد من سجده کنی و مرا پرستی، همه این ها را به تو خواهم داد.» ۱۰ عیسی پاسخ داد: «دور شو ای شیطان! زیرا نوشته شده است، 'باید خداوند خدای خود را پرستی و فقط او را خدمت نمایی.'»

۱۱ آنگاه ابلیس عیسی را ترک نمود و فرشتگان آمده او را خدمت کردند.

شروع کار عیسی در جلیل

(مرقس ۱: ۱۴-۱۵؛ لوقا ۴: ۱۴-۱۵)

۱۲ وقتی عیسی شنید که یحیی بازداشت شده است، به استان جلیل رفت، ۱۳ ولی در شهر ناصره نماند بلکه به کفرناحوم که در کنار دریاچه جلیل و در نواحی زبولون و نفتالی واقع است رفت و در آنجا ساکن شد. ۱۴ با این کار سخنان اِشعیای نبی تحقق یافت که می فرماید:

۱۵ «ای سرزمین های زبولون و نفتالی،

در مسیر دریا و آن سوی اردن،

ای سرزمین جلیل در ناحیه بیگانگان!

۱۶ قومی که در تاریکی به سر می بردند

نور عظیمی دیده‌اند
و بر آنانی که در سرزمین سایه مرگ ساکنند
نوری درخشیده است.»
۱۷ عیسی از آن روز به اعلام پیام خود پرداخت و گفت: «توبه کنید
زیرا پادشاهی آسمان نزدیک است.»

دعوت چهار ماهیگیر

(مرقس ۱: ۱۶-۲۰؛ لوقا ۵: ۱-۱۱)

۱۸ وقتی عیسی در کنار دریاچه جلیل قدم می‌زد، دو برادر یعنی شمعون
ملقب به پطرس و برادرش اندریاس را دید که تور به دریا می‌انداختند،
زیرا آن‌ها ماهیگیر بودند. ۱۹ عیسی به ایشان فرمود: «دنبال من بیایید
تا شما را صیاد مردم گردانم.» ۲۰ آن دو نفر فوراً تورهایشان را گذاشته
به دنبال او رفتند.

۲۱ عیسی از آنجا قدری جلوتر رفت و دو برادر دیگر یعنی یعقوب پسر
زبیدی و برادرش یوحنا را دید که با پدر خود زبیدی در قایق مشغول آماده
کردن تورهای خود بودند. عیسی آن‌ها را نزد خود خواند ۲۲ و آن‌ها فوراً
قایق و پدرشان را ترک کرده به دنبال او رفتند.

تعالیم و خدمات عیسی

(لوقا ۶: ۱۷-۱۹)

۲۳ عیسی در تمام جلیل می‌گشت، در *کنیسه‌های آن‌ها تعلیم می‌داد،
مژده پادشاهی خدا را اعلام می‌کرد و بیماری‌ها و ناخوشی‌های مردم
را شفا می‌بخشید. ۲۴ او در تمام سوریه شهرت یافت و تمام بیماران،
دردمندان، دیوانگان، مصروعان و مفلوجان را نزد او می‌آوردند و او آنان
را شفا می‌بخشید. ۲۵ جمعیت زیادی نیز از جلیل، دِکاپولیس، اورشلیم،
یهودیه و از آن سوی اُردن به دنبال او روانه شدند.

موعظه سر کوه

وقتی عیسی جمعیت زیادی را دید، به بالای کوهی رفت و
در آنجا نشست. شاگردانش نزد او آمدند ۲ و او به تعلیم دادن
آنان پرداخته فرمود:



خوشبختی واقعی

(لوقا ۶: ۲۰-۲۳)

۳ «خوشا به حال کسانی که از فقر روحی خود آگاهند،
زیرا پادشاهی آسمان از آن ایشان است.
۴ «خوشا به حال ماتم‌داران،

زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.
 ۵ «خوشا به حال فروتنان،

زیرا ایشان مالک جهان خواهند شد.
 ۶ «خوشا به حال کسانی که گرسنه و تشنه نیکی خدایی هستند،
 زیرا ایشان سیر خواهند شد.

۷ «خوشا به حال رحم‌کنندگان،
 زیرا ایشان رحمت خواهند دید.
 ۸ «خوشا به حال پاکدلان،

زیرا ایشان خدا را خواهند دید.
 ۹ «خوشا به حال صلح‌کنندگان،

زیرا ایشان فرزندان خدا خوانده خواهند شد.
 ۱۰ «خوشا به حال کسانی که در راه نیکی خدایی جفا می‌بینند،
 زیرا پادشاهی آسمان از آن ایشان است.

۱۱ «خوشحال باشید وقتی که به‌خاطر من به شما اهانت می‌کنند و جفا می‌رسانند و به‌ناحق هرگونه تهمتی به شما می‌زنند. ۱۲ خوشحال باشید و بسیار شادی کنید، زیرا پاداش شما در آسمان عظیم است، چون به همین طریق به انبیای قبل از شما نیز جفا می‌رسانیدند.

نمک و نور

(مرقس ۵:۹؛ لوقا ۱۴:۳۴-۳۵)

۱۳ «شما نمک جهان هستید، ولی هرگاه نمک مزه خود را از دست بدهد، چگونه می‌توان آن را بار دیگر نمکین ساخت؟ دیگر مصرفی ندارد، جز آنکه بیرون ریخته شده پایمال مردم شود.

۱۴ «شما نور جهان هستید. نمی‌توان شهری را که بر کوهی بنا شده است پنهان کرد. ۱۵ همچنین هیچ‌کس چراغ روشن نمی‌کند که آن را زیر سرپوش بگذارد، بلکه آن را بر چراغ پایه قرار می‌دهد تا به تمام ساکنان خانه نور دهد. ۱۶ همین‌طور نور شما نیز باید در برابر مردم بتابد تا کارهای نیک شما را ببینند و پدر شما را که در آسمان است، ستایش نمایند.

شریعت

۱۷ «فکر نکنید که من آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های انبیا را منسوخ نمایم. نیامده‌ام تا منسوخ کنم، بلکه تا به کمال برسانم. ۱۸ درحقیقت به شما می‌گویم تا آسمان و زمین بر جای هستند، هیچ حرف و یا نقطه‌ای از تورات از بین نخواهد رفت تا همه آن به انجام برسد. ۱۹ پس هرگاه کسی یکی از کوچک‌ترین احکام شریعت را بشکند و به دیگران نیز چنین تعلیم دهد، در پادشاهی آسمان کمترین محسوب خواهد شد. حال

آنکه هرکس شریعت را نگاه دارد و به دیگران نیز چنین تعلیم دهد، در پادشاهی آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.^{۲۰} به شما می گویم تا نیکی شما از نیکی علما و فریسیان بیشتر نباشد، هرگز به پادشاهی آسمان وارد نخواهید شد.

خشم و غضب

۲۱ «شنیده اید که در قدیم به مردم گفته شد، 'قتل نکن و هرکس مرتکب قتل شود محکوم خواهد شد.'^{۲۲} اما من به شما می گویم: هرکس نسبت به برادر خود عصبانی شود، محکوم خواهد شد و هرکه برادر خود را ابله بخواند، به دادگاه برده خواهد شد و اگر او را 'احمق' بخواند مستوجب آتش جهنم خواهد بود.^{۲۳} پس اگر هدیه خود را به قربانگاه ببری و در آنجا به خاطر بیاوری که برادرت از تو شکایتی دارد،^{۲۴} هدیه خود را جلوی قربانگاه بگذار و اوّل برو با برادر خود آشتی کن و آنگاه بازگرد و هدیه خویش را تقدیم کن.

۲۵ «با مدّعی خود وقتی که هنوز در راه دادگاه هستی صلح نما؛ وگرنه، آن مدّعی تو را به دست قاضی خواهد سپرد و قاضی تو را به دست نگهبان خواهد داد و به زندان خواهی افتاد.^{۲۶} یقین بدان که تا ریال آخر را نپردازی، آزاد نخواهی شد.

زنا

۲۷ «شنیده اید که گفته شده، 'زنا نکن'^{۲۸} اما من به شما می گویم هرگاه مردی از روی شهوت به زنی نگاه کند، در دل خود با او زنا کرده است.^{۲۹} پس اگر چشم راست تو باعث گمراهی تو می شود، آن را بیرون بیاور و به دور بینداز، زیرا بهتر است که عضوی از بدن خود را از دست بدهی تا این که با تمام بدن به جهنم افکنده شوی.^{۳۰} اگر دست راست تو را گمراه می سازد، آن را بپُر و دور بینداز؛ زیرا بهتر است که عضوی از بدن خود را از دست بدهی تا این که با تمام بدن به جهنم بیفتی.

طلاق

(متّی ۹: ۱۹؛ مرقس ۱۰: ۱۱-۱۲؛ لوقا ۱۶: ۱۸)

۳۱ «همچنین گفته شده، 'هرگاه مردی زن خود را طلاق دهد، باید طلاقنامه ای به او بدهد.'^{۳۲} اما من به شما می گویم هرگاه کسی زن خود را جز به علت زنا طلاق دهد، او را به زنا کاری می کشاند و هرکس با چنین زنی ازدواج نماید، مرتکب زنا می شود.

سوگند خوردن

۳۳ «همچنین شنیده‌اید که در قدیم به مردم گفته شده، 'قسم دروغ نخور و به هر سوگندی که به نام خداوند یاد کرده‌ای، عمل نما.' ۳۴ اما من می‌گویم به هیچ وجه قسم یاد نکن، نه به آسمان زیرا که تخت پادشاهی خدا است، ۳۵ نه به زمین زیرا که پای‌انداز او است، نه به اورشلیم زیرا که شهر آن پادشاه بزرگ است ۳۶ و نه به سرخود زیرا قادر نیستی مویی از آن را سیاه یا سفید کنی. ۳۷ سخن شما فقط بلی یا خیر باشد. زیاده بر این از شیطان است.

انتقام

(لوقا ۶: ۲۹-۳۰)

۳۸ «شنیده‌اید که گفته شده است، 'چشم به‌عوض چشم و دندان به‌عوض دندان.' ۳۹ اما من به شما می‌گویم به کسی که به تو بدی می‌کند بدی نکن و اگر کسی بر گونه‌ی راست تو سیلی زند، گونه‌ی دیگر خود را به‌طرف او بگردان. ۴۰ هرگاه کسی تو را برای گرفتن پیراهنت به دادگاه بکشاند، ردای خود را هم به او بده. ۴۱ هرگاه شخصی تو را به پیمودن یک کیلومتر راه مجبور نماید، دو کیلومتر با او برو. ۴۲ به کسی که از تو چیزی می‌خواهد، ببخش، و از کسی که تقاضای قرض می‌کند، روی نگردان.

مهربانی با دشمن

(لوقا ۶: ۲۷-۲۸، ۳۲-۳۶)

۴۳ «شنیده‌اید که گفته شده است، 'همسایه‌ات را محبت نما و با دشمن خویش دشمنی کن.' ۴۴ اما من به شما می‌گویم دشمنان خود را دوست بدارید و برای کسانی که به شما جفا می‌رسانند دعای خیر کنید. ۴۵ به این وسیله شما فرزندان پدر آسمانی خود خواهید شد، چون او آفتاب خود را بر بدان و نیکان یکسان می‌تاباند و باران خود را بر درستکاران و بدکاران می‌باراند. ۴۶ اگر فقط کسانی را دوست بدارید که شما را دوست دارند، چه اجری دارید؟ مگر خراج‌گیران نیز همین کار را نمی‌کنند؟ ۴۷ اگر فقط به دوستان خود سلام کنید، چه کار فوق‌العاده‌ای کرده‌اید؟ مگر بُت‌پرستان همین کار را نمی‌کنند؟ ۴۸ پس شما باید کامل باشید همان‌طور که پدر آسمانی شما کامل است.

صدقه دادن

۶ «مواظب باشید که وظایف دینی خود را برای جلب توجّه مردم در انتظار دیگران انجام ندهید، زیرا اگر چنین کنید، هیچ اجری نزد پدر آسمانی خود ندارید.

۲ «پس هرگاه صدقه می دهید، آن را با ساز و کَرِنا اعلام نکنید، چنان که ریاکاران در *کنیسه ها و خیابان ها می کنند تا مورد ستایش مردم قرار بگیرند. به یقین به شما می گویم که آنان اجر خود را یافته اند. ۳ اما تو هرگاه صدقه می دهی، نگذار دست چپ تو از آنچه دست راست می کند، آگاه شود. ۴ به این ترتیب، کسی از صدقه دادن تو باخبر نخواهد شد و پدری که هیچ چیز از نظر او پنهان نیست، اجر تو را خواهد داد.

دعا

(لوقا ۱۱: ۲-۴)

۵ «وقتی دعا می کنید مانند ریاکاران نباشید. آنان دوست دارند در کنیسه ها و گوشه های خیابان ها بایستند و دعا بخوانند تا مردم آنان را ببینند. به یقین به شما می گویم که آن ها اجر خود را یافته اند. ۶ اما هرگاه تو دعا می کنی، به اندرون خانه خود برو، در را ببند و در خلوت، در حضور پدر نادیده خود دعا کن و پدری که هیچ چیز از نظر او پنهان نیست پاداش تو را خواهد داد. ۷ وقتی دعا می کنید، مانند بُت پرستان وردهای بی معنی را تکرار نکنید؛ آنان گمان می کنند با تکرار زیاد دعایشان مستجاب می شود. ۸ پس مثل ایشان نباشید زیرا پدر شما نیازهای شما را پیش از آنکه از او بخواهید، می داند. ۹ پس شما این طور دعا کنید:

'ای پدر ما که در آسمانی،

نام تو مقدّس باد.

۱۰ پادشاهی تو بیاید.

اراده تو همان طور که در آسمان اجرا می شود، در زمین نیز اجرا شود.

۱۱ نان روزانه ما را امروز به ما بده.

۱۲ خطاهای ما را ببخش،

چنان که ما نیز آنهایی را که به ما خطا کرده اند، می بخشیم.

۱۳ ما را در آزمایش نیاور، بلکه ما را از شریر رهایی ده،

زیرا پادشاهی و قدرت و جلال تا ابد از آن تو است. *آمین!

۱۴ «چون اگر شما خطاهای دیگران را ببخشید، پدر آسمانی شما نیز شما را خواهد بخشید. ۱۵ اما اگر شما مردم را نبخشید، پدر آسمانی شما نیز خطاهای شما را نخواهد بخشید.

روزه

۱۶ «وقتی روزه می گیرید، خود را مانند ریاکاران ترشو نشان ندهید. آنان قیافه‌های خود را تغییر می دهند تا روزه دار بودن خود را به رُخ دیگران بکشند. به یقین به شما می گویم که آن‌ها اجر خود را یافته اند. ۱۷ اما تو وقتی روزه می گیری، سرخود را شانه کُن و صورت خود را بشوی ۱۸ تا مردم از روزه تو باخبر نشوند، بلکه فقط پدر تو که در نهان است، آن را بداند و پدری که هیچ چیز از نظر او پنهان نیست، پاداش تو را خواهد داد.

گنج آسمانی

(لوقا ۱۲: ۳۳-۳۴)

۱۹ «گنج‌های خود را بر روی زمین، جایی که بید و زنگ به آن آسیب می‌رساند و دزدان نَقَب زده آن را می‌دزدند، ذخیره نکنید. ۲۰ بلکه گنج‌های خود را در عالم بالا، یعنی در جایی که بید و زنگ به آن آسیبی نمی‌رسانند و دزدان نَقَب نمی‌زنند و آن را نمی‌دزدند، ذخیره کنید. ۲۱ زیرا هر جا گنج تو است، دل تو نیز در آنجا خواهد بود.

چراغ بدن

(لوقا ۱۱: ۳۴-۳۶)

۲۲ «چشم چراغ بدن است. اگر چشم تو سالم باشد، تمام وجودت روشن است، ۲۳ اما اگر چشم تو سالم نباشد، تمام وجودت در تاریکی خواهد بود. پس اگر آن نوری که در تو است تاریک باشد، آن، چه تاریکی عظیمی خواهد بود!

خدا و دارایی

(لوقا ۱۶: ۱۳؛ ۲۲: ۳۱)

۲۴ «هیچ کس نمی‌تواند بنده دو ارباب باشد، چون یا از اوّلی نفرت خواهد داشت و دوّمی را دوست خواهد داشت و یا به اوّلی ارادت پیدا خواهد کرد و دوّمی را حقیر خواهد شمرد. شما نمی‌توانید هم بنده خدا باشید و هم بنده پول.

۲۵ «بنابراین به شما می‌گویم: برای زندگی خود نگران نباشید که چه بخورید و یا چه بپوشید و نه برای بدن خود که چه بپوشید، زیرا زندگی از غذا و بدن از لباس مهم‌تر است. ۲۶ به پرندگان نگاه کنید: آن‌ها نه می‌کارند، نه درو می‌کنند و نه در انبارها ذخیره می‌کنند، ولی پدر آسمانی شما روزی آن‌ها را می‌دهد. مگر ارزش شما به مراتب از آن‌ها بیشتر نیست؟ ۲۷ کدام یک از شما می‌تواند با نگرانی ساعتی به عمر خود بیفزاید؟

۲۸ «چرا برای لباس نگران هستید؟ به سوسن‌های صحرا نگاه کنید و ببینید چگونه نمو می‌کنند؛ آن‌ها نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند. ۲۹ ولی بدانید که حتی سلیمان هم با آن‌همه جلالش مثل یکی از آن‌ها آراسته نشد. ۳۰ پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور ریخته می‌شود این‌طور می‌آراید، آیا شما را، ای کم‌ایمانان، به مراتب بهتر نخواهد پوشانید!

۳۱ «پس نگران نباشید و نگوئید، 'چه بخوریم؟ چه بنوشیم؟ و یا چه بپوشیم؟' ۳۲ تمام بُت‌پرستان برای به دست آوردن این چیزها تلاش می‌کنند، اما پدر آسمانی شما می‌داند که شما به همه این چیزها احتیاج دارید. ۳۳ شما قبل از هر چیز برای به دست آوردن پادشاهی خدا و انجام خواسته‌های او بکوشید؛ آن وقت همه این چیزها نیز به شما داده خواهد شد. ۳۴ پس نگران فردا نباشید؛ فردا نگرانی خود را خواهد داشت. مشکلات امروز برای امروز کافی است.

قضاوت درباره دیگران

(لوقا ۶: ۳۷-۳۸، ۴۱-۴۲)

۱ «درباره دیگران قضاوت نکنید تا مورد قضاوت قرار نگیرید، ۲ زیرا همان‌طور که شما دیگران را داوری می‌کنید، خودتان نیز داوری خواهید شد. با هر پیمان‌ه‌ای که به دیگران بدهید، با همان پیمان‌ه عوض خواهید گرفت. ۳ چرا پر کاهی را که در چشم برادرت هست، می‌بینی، ولی در فکر چوب بزرگی که در چشم خود داری، نیستی؟ ۴ یا چگونه جرأت می‌کنی به برادر خود بگویی، 'اجازه بده پر کاه را از چشمت بیرون آورم' حال آنکه خودت چوب بزرگی در چشم داری؟ ۵ ای ریاکار، اول آن چوب بزرگ را از چشم خود بیرون بیاور؛ آنگاه درست خواهی دید تا پر کاه را از چشم برادرت بیرون بیاوری. ۶ آنچه را که مقدس است به سگ‌ها ندهید و مرواریدهای خود را جلوی خوک‌ها نیندازید، مبادا آن‌ها را زیر پا لگدمال کنند و برگشته شما را بدرند.

خواستن، جستجو کردن و کوییدن

(لوقا ۹: ۱۱-۱۳)

۷ «بخواید که به شما داده خواهد شد؛ بجوئید که پیدا خواهید کرد؛ در بزنید که در به رویتان باز خواهد شد، ۸ چون هرکه بخواهد، به دست می‌آورد و هرکه بجوید، پیدا می‌کند و هرکه در بزند، در به رویش باز می‌شود. ۹ آیا کسی در میان شما هست که وقتی پسرش از او نان بخواهد، سنگی به او بدهد؟ ۱۰ و یا وقتی ماهی می‌خواهد، ماری در دستش بگذارد؟ ۱۱ پس اگر شما که انسان‌های شریری هستید، می‌دانید

چگونه باید چیزهای خوب را به فرزندان خود بدهید، چقدر بیشتر پدر آسمانی شما چیزهای نیکو را به آنانی که از او تقاضا می کنند، عطا خواهد فرمود! ^{۱۲} با دیگران همان طور رفتار کنید که می خواهید با شما رفتار کنند. این است خلاصه تورات و نوشته های انبیا.

در تنگ

(لوقا ۱۳: ۲۴)

^{۱۳} «از در تنگ وارد شوید، زیرا دری که بزرگ و راهی که وسیع است به جهنم منتهی می شود و کسانی که این راه را می پیمایند، بسیاریند. ^{۱۴} اما دری که به حیات منتهی می شود تنگ و راهش دشوار است و یابندگان آن کم هستند.

درخت و میوه آن

(لوقا ۴: ۴۳-۴۴)

^{۱۵} «از انبیای دروغین بر حذر باشید که در لباس میش نزد شما می آیند، ولی در باطن گرگان درنده اند. ^{۱۶} آنان را از کارهایشان خواهید شناخت. آیا می توان از بوته خار، انگور و از خاربن، انجیر چید؟ ^{۱۷} همین طور درخت خوب میوه خوب به بار می آورد و درخت بد میوه بد. ^{۱۸} درخت خوب نمی تواند میوه بد به بار آورد و نه درخت بد میوه خوب. ^{۱۹} درختی که میوه خوب به بار نیاورد، آن را می برند و در آتش می اندازند. ^{۲۰} بنابراین شما آنان را از میوه هایشان خواهید شناخت.

شما را نمی شناسم

(لوقا ۱۳: ۲۵-۲۷)

^{۲۱} «نه هرکس که مرا 'خداوند، خداوند' خطاب کند به پادشاهی آسمان وارد خواهد شد، بلکه کسی که اراده پدر آسمانی مرا به انجام برساند. ^{۲۲} وقتی آن روز برسد بسیاری به من خواهند گفت، 'خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو موعظه نکردیم؟ آیا با ذکر نام تو دیوها را بیرون نراندیم؟ و آیا به نام تو معجزات بسیار نکردیم؟' ^{۲۳} آنگاه آشکارا به آنان خواهم گفت، 'من هرگز شما را نشناختم. از من دور شوید، ای بدکاران.'

دو خانه

(لوقا ۴: ۴۷-۴۹)

^{۲۴} «بنابراین کسی که سخنان مرا می شنود و به آن ها عمل می کند، مانند شخص دانایی است که خانه خود را بر صخره بنا نمود. ^{۲۵} باران بارید، سیل جاری شد و باد وزیده بر آن خانه فشار آورد، اما آن خانه خراب نشد زیرا شالوده آن بر روی صخره بود.

۲۶ «اما هرکه سخنان مرا بشنود و به آنها عمل نکند، مانند شخص نادانی است که خانه خود را بر روی شن بنا کرد. ۲۷ باران بارید، سیل جاری شد و باد وزیده به آن خانه فشار آورد و آن خانه فرو ریخت، و چه خرابی عظیمی بود!»

۲۸ وقتی عیسی این سخنان را به پایان رسانید، مردم از تعالیم او متحیر شدند، ۲۹ زیرا او برخلاف روش علمای آنها، با اقتدار به آنان تعلیم می داد.

شفای جذامی

(مرقس ۱: ۴۰-۴۵؛ لوقا ۵: ۱۲-۱۶)

وقتی عیسی از کوه پایین آمد، جمعیت زیادی به دنبال او به راه افتاد. ۲ در این هنگام یک نفر جذامی به او نزدیک شد و پیش او زانو زده گفت: «ای آقا، اگر بخواهی می توانی، مرا پاک سازی.» ۳ عیسی دست خود را دراز کرده او را لمس نمود و گفت: «البته می خواهم؛ پاک شو!» و فوراً آن مرد از جذام خود پاک شده شفا یافت. ۴ آنگاه عیسی به او فرمود: «مواظب باش که چیزی به کسی نگویی، بلکه برو و خودت را به کاهن نشان بده و به خاطر شفای خود قربانی ای را که موسی حکم کرده است، تقدیم کن تا برای آنها شهادتی باشد.»

شفای خادم یک افسر رومی

(لوقا ۷: ۱-۱۰)

۵ وقتی عیسی وارد کفرناحوم شد، یک افسر رومی جلو آمده با التماس به او گفت: ۶ «ای آقا، خدمتکار من مفلوج در خانه افتاده است و سخت درد می کشد.»

۷ عیسی فرمود: «من می آیم و او را شفا می دهم.» ۸ اما آن افسر در جواب گفت: «ای آقا، من لایق آن نیستم که تو به زیر سقف خانه من بیایی. فقط دستور بده و خدمتکار من شفا خواهد یافت، ۹ چون خود من یک مأمور هستم و سربازانی زیر دست خویش دارم. وقتی به یکی می گویم 'برو'، می رود و به دیگری می گویم 'بیا'، می آید و وقتی به غلام خود می گویم، 'این کار را بکن'، می کند.»

۱۰ عیسی از شنیدن این سخنان تعجب کرد و به مردی که به دنبال او آمده بودند، فرمود: «به یقین به شما می گویم که من چنین ایمانی در میان قوم اسرائیل هم ندیده ام. ۱۱ بدانید که بسیاری از مشرق و مغرب آمده با ابراهیم و اسحاق و یعقوب در پادشاهی آسمان بر سر یک سفره خواهند نشست، ۱۲ اما کسانی که برای این پادشاهی تولد یافتند، به بیرون در تاریکی، جایی که گریه و دندان بر دندان ساییدن است، افکنده

خواهند شد.»^{۱۳} سپس عیسی به آن افسر گفت: «برو، مطابق ایمانت به تو داده شود.» در همان لحظه غلام او شفا یافت.

شفای بیماران

(مرقس ۱: ۲۹-۳۴؛ لوقا ۴: ۳۸-۴۱)

^{۱۴} وقتی عیسی به خانه پطرس رفت، مادرزن پطرس را دید که در بستر خوابیده است و تب دارد. ^{۱۵} عیسی دست او را لمس کرد و تب او قطع شد. پس او برخاسته به پذیرایی عیسی پرداخت.

^{۱۶} همین که غروب شد، بسیاری از دیوزدگان را نزد او آوردند و او با گفتن یک کلمه، دیوها را بیرون می کرد و تمام بیماران را شفا می داد ^{۱۷} تا پیشگویی اشعیای نبی تحقق یابد که گفته بود:

«او ضعف های ما را برداشت

و مرض های ما را حمل کرد.»

پیروی از مسیح

(لوقا ۹: ۵۷-۶۲)

^{۱۸} وقتی عیسی دید که جمعیت بزرگی به دورش جمع شده اند، به شاگردان خود دستور داد تا به طرف دیگر دریاچه بروند. ^{۱۹} یکی از علما پیش آمده گفت: «ای استاد، هر جا که بروی به دنبال تو می آیم.»

^{۲۰} عیسی در جواب گفت: «روباهان برای خود لانه و پرندگان برای خود آشیانه دارند، اما *پسر انسان جایی ندارد که در آن بپارامد.»

^{۲۱} یکی دیگر از شاگردانش به او گفت: «ای آقا، اجازه بده اول بروم و پدرم را به خاک بسپارم.»

^{۲۲} عیسی جواب داد: «به دنبال من بیا و بگذار مردگان، مردگان خود را دفن کنند.»

آرام ساختن دریای توفانی

(مرقس ۴: ۳۵-۴۱؛ لوقا ۸: ۲۲-۲۵)

^{۲۳} عیسی سوار قایق شد و شاگردانش هم با او حرکت کردند. ^{۲۴} ناگهان توفان شدیدی در دریا برخاست به طوری که امواج، قایق را پُر از آب می ساخت، ولی عیسی در خواب بود. ^{۲۵} پس شاگردان آمده او را بیدار کرده گفتند: «ای خداوند، ما را نجات بده؛ داریم هلاک می شویم!»

^{۲۶} عیسی به آن ها گفت: «ای کم ایمانان، چرا این قدر می ترسید؟» سپس برخاسته به باد و دریا نهیب زد و دریا کاملاً آرام شد.

^{۲۷} شاگردان از آنچه واقع شد متحیر شده گفتند: «این چگونه شخصی است که باد و دریا هم از او اطاعت می کنند؟»

شفای دو دیوانه

(مرقس ۵: ۱-۲۰؛ لوقا ۸: ۲۶-۳۹)

۲۸ هنگامی که عیسی به آن طرف دریا به سرزمین جَدَریان رسید، دو مرد دیوزده از میان قبرها بیرون آمده با او روبه‌رو شدند. آن‌ها آن قدر خطرناک بودند که هیچ کس جرأت نداشت از آنجا عبور کند. ۲۹ آن دو نفر با فریاد گفتند: «ای *پسر خدا، با ما چه کار داری؟ آیا به اینجا آمده‌ای تا ما را پیش از وقت مقرر عذاب دهی؟»

۳۰ قدری دورتر از آن محل، یک گلهٔ بزرگ خوک مشغول چریدن بود ۳۱ و دیوها التماس کنان به عیسی گفتند: «اگر می‌خواهی ما را بیرون برانی، ما را به داخل آن گلهٔ خوک بفرست.»

۳۲ عیسی فرمود: «بروید!» پس آن‌ها بیرون آمده به درون خوک‌ها رفتند. تمام آن گله از بالای تپه به دریا هجوم بردند و در آب هلاک شدند. ۳۳ خوک‌بانان پا به فرار گذاشته به شهر رفتند و تمام ماجرای دیوزدگان را برای مردم نقل کردند. ۳۴ در نتیجه تمام مردم شهر برای دیدن عیسی بیرون آمدند و وقتی او را دیدند، از او التماس کردند که آن ناحیه را ترک نماید.

شفای مفلوج

(مرقس ۲: ۱-۱۲؛ لوقا ۵: ۱۷-۲۶)

۹ عیسی سوار قایق شد و از دریا گذشته به شهر خود آمد. ۲ در همان وقت، چند نفر یک مفلوج را که در بستر خوابیده بود، نزد او آوردند. عیسی ایمان آنان را دیده به آن مرد گفت: «فرزندم، دل قوی دار؛ گناهانت آمرزیده شد.»

۳ فوراً بعضی از علمای شریعت پیش خود گفتند: «این مرد سخنان کُفرآمیز می‌گوید!»

۴ عیسی به افکار آنان پی برده گفت: «چرا افکار پلید در دل خود می‌پرورانید؟ ۵ آیا گفتن 'گناهانت آمرزیده شد' آسان‌تر است یا گفتن 'برخیز و راه برو'؟ ۶ اما حالا ثابت خواهم کرد که *پسر انسان بر روی زمین اختیار آمرزیدن گناهان را دارد.» سپس به آن مفلوج گفت: «برخیز، بستر خود را بردار و به خانه‌ات برو!»

۷ آن مرد برخاست و به خانهٔ خود رفت. ۸ مردم از دیدن این واقعه بسیار تعجب کردند و خدا را به خاطر عطای چنین قدرتی به انسان شکر نمودند.

دعوت متّی

(مرقس ۲: ۱۳-۱۷؛ لوقا ۵: ۲۷-۳۲)

۹ عیسی از آنجا گذشت و در بین راه مردی به نام متّی را دید که در محل دریافت عوارض نشسته بود. عیسی به او گفت: «به دنبال من بیا.» متّی برخاسته به دنبال او رفت.

۱۰ هنگامی که عیسی در خانه او بر سر سفره نشسته بود، بسیاری از خراج گیران و گناهکاران دیگر آمدند و با عیسی و شاگردانش سر یک سفره نشستند. ۱۱ *فریسیان این را دیده به شاگردان عیسی گفتند: «چرا استاد شما با خراج گیران و خطاکاران غذا می خورد؟»

۱۲ عیسی سخن آنان را شنید و گفت: «بیماران به طبیب احتیاج دارند، نه تندرستان. ۱۳ بروید و معنی این نوشته را درک کنید، 'من رحمت می خواهم، نه قربانی'، زیرا من نیامدم تا پرهیزکاران را دعوت کنم، بلکه گناه کاران را.»

سؤال درباره روزه

(مرقس ۲: ۱۸-۲۲؛ لوقا ۵: ۳۳-۳۹)

۱۴ شاگردان یحیی نزد عیسی آمده پرسیدند: «چرا ما و فریسیان روزه می گیریم، ولی شاگردان تو روزه نمی گیرند؟»

۱۵ عیسی در جواب گفت: «آیا انتظار دارید دوستان داماد درحالی که داماد با ایشان است، عزاداری کنند؟ زمانی می آید که داماد از ایشان گرفته خواهد شد؛ در آن زمان روزه خواهند گرفت.

۱۶ «هیچ کس لباس کهنه را با پارچه نو وصله نمی کند، زیرا در این صورت آن وصله آب رفته از لباس جدا می گردد و پارگی بدتری ایجاد می کند. ۱۷ شراب تازه را نیز در مَشک کهنه نمی ریزند. اگر بریزند، مَشک ها پاره می شوند، شراب بیرون می ریزد و مَشک ها از بین می روند. شراب تازه را در مَشک های نو می ریزند تا هم شراب و هم مَشک سالم بمانند.»

زنده کردن یک دختر و شفای یک زن

(مرقس ۵: ۲۱-۴۳؛ لوقا ۸: ۴۰-۵۶)

۱۸ عیسی هنوز سخن می گفت که سرپرست یکی از *کنیسه ها نزد او آمد و زانو زده گفت: «دختر من همین الان مُرد، ولی می دانم که اگر تو بیایی و بر او دست بگذاری، او زنده خواهد شد.»

۱۹ عیسی برخاسته با او رفت و شاگردانش نیز به دنبال او حرکت کردند.

۲۰ در این وقت، زنی که مدت دوازده سال به خونریزی مبتلا بود، از پشت سر عیسی آمد و دامن ردای او را لمس کرد، ۲۱ زیرا پیش خود می گفت: «اگر فقط بتوانم ردایش را لمس کنم، شفا خواهم یافت.» ۲۲ عیسی برگشت و آن زن را دیده فرمود: «دخترم، دل قوی دار. ایمان تو، تو را شفا داده است.» و در همان لحظه او شفا یافت.

۲۳ وقتی عیسی به خانه سرپرست کنیسه رسید و نوحه سرایان و مردم آشفته را دید، ۲۴ به آن ها فرمود: «همه بیرون بروید؛ این دختر نمرده بلکه در خواب است.» اما آن ها به او خندیدند. ۲۵ وقتی عیسی همه را بیرون کرد، به داخل اتاق رفته دست دختر را گرفت، و دختر برخاست. ۲۶ خبر این واقعه در تمام آن نواحی انتشار یافت.

شفای دو نابینا

۲۷ در حالی که عیسی آنجا را ترک می کرد، دو کور به دنبال او رفتند و فریاد می زدند «ای پسر داوود، بر ما رحم کن.» ۲۸ وقتی او به خانه رسید، آن دو نفر نزد او آمدند. عیسی از آن ها پرسید: «آیا ایمان دارید که من قادر هستم شما را شفا ببخشم؟» آن ها گفتند: «بلی، ای آقا.» ۲۹ پس عیسی چشمان آن ها را لمس کرد و فرمود: «بر طبق ایمان شما برایتان انجام بشود.» ۳۰ و چشمان آن ها باز شد. عیسی با اصرار از آن ها خواست که درباره این موضوع چیزی به کسی نگویند. ۳۱ اما همین که از خانه بیرون رفتند، این خبر را درباره عیسی در تمام آن نواحی منتشر کردند.

شفای مرد لال

۳۲ در حالی که آن دو نفر بیرون می رفتند، شخصی را نزد عیسی آوردند که لال بود، زیرا دیو داشت. ۳۳ عیسی دیو را از او بیرون کرد و زبان او باز شد. مردم از این موضوع بسیار حیرت زده شده گفتند: «چیزی مانند این هرگز در میان قوم اسرائیل دیده نشده است.» ۳۴ اما فریسیان گفتند: «او به کمک رئیس شیاطین، دیوها را بیرون می کند.»

دل سوزی عیسی برای مردم

۳۵ عیسی در تمام شهرها و روستاها می گشت و در کنیسه ها تعلیم می داد و مژده پادشاهی خدا را اعلام می کرد و هر نوع ناخوشی و بیماری را شفا می داد. ۳۶ وقتی او جمعیت زیادی را دید، دلش به حال آن ها سوخت، زیرا آن ها مانند گوسفندان بدون شبان، پریشان حال و درمانده بودند. ۳۷ پس به شاگردان خود گفت: «درحقیقت، محصول فراوان است، ولی

کارگر کم. ^{۳۸} بنابراین شما باید از صاحب محصول درخواست نمایید تا کارگرانی برای جمع‌آوری محصول خود بفرستد.»

دوازده رسولان

(مرقس ۱۳: ۳-۱۹؛ لوقا ۱۲: ۶-۱۶)

عیسی دوازده شاگرد خود را فراخواند و به آنان قدرت داد تا ارواح پلید را بیرون کنند و هر نوع بیماری و ناخوشی را شفا بخشند. ^۲ این است نام‌های آن دوازده رسول: ^۱اول شمعون معروف به پطرس و برادرش اندریاس، یعقوب فرزند زبّدی و برادرش یوحنا، ^۳ فیلیپس و برتولما، توما و متای خراج‌گیر، یعقوب پسر حلفی و تَدّی، ^۴ شمعون غیور و یهودای اسخریوطی که عیسی را به دست دشمنان تسلیم کرد.

مأموریت حواریون

(مرقس ۷: ۶-۱۳؛ لوقا ۹: ۱-۶)

عیسی این دوازده شاگرد را به مأموریت فرستاد و به آن‌ها دستور داده گفت: «از سرزمین‌های غیریهود عبور نکنید و به هیچ‌یک از شهرهای ^{*}سامریان وارد نشوید، ^۶ بلکه نزد گوسفندان گمشده قوم اسرائیل بروید و در بین راه اعلام کنید که پادشاهی آسمان نزدیک است. ^۸ بیماران را شفا دهید، مردگان را زنده کنید، جذامیان را پاک سازید و دیوها را بیرون کنید. مُفت یافته‌اید، مُفت بدهید. ^۹ برای سفر، طلا و نقره و مس با خود نبرید، ^{۱۰} و کوله‌بار یا پیراهن اضافی و کفش و چوب‌دستی برندارید؛ کارگر مستحقّ معاش خود می‌باشد.

^{۱۱} «به هر شهر و روستایی که وارد می‌شوید، دنبال کسی بگردید که شایسته باشد و تا زمانی که در آنجا هستید، در منزل او بمانید. ^{۱۲} وقتی به خانه‌ای وارد می‌شوید، سلام بگویید. ^{۱۳} اگر آن خانواده لایق آن باشد، سلام شما بر آن‌ها قرار می‌گیرد و اگر شایسته نباشد، سلام شما به خودتان برمی‌گردد. ^{۱۴} اگر کسی شما را نپذیرد و یا به آنچه می‌گویید گوش ندهد، وقتی که آن خانه یا آن شهر را ترک می‌کنید، گرد و خاک آن را از پای خود بتکانید. ^{۱۵} به یقین به شما می‌گویم که در روز قیامت وضع سُدوم و غموره از آن شهر بهتر خواهد بود.

جوروجفا

(مرقس ۹: ۱۳-۱۳؛ لوقا ۱۲: ۲۱-۱۷)

^{۱۶} «خوب توجّه کنید؛ من شما را مانند گوسفندان به میان گرگ‌ها می‌فرستم. شما باید مثل مار هوشیار و مانند کبوتر بی‌آزار باشید. ^{۱۷} مواظب باشید، زیرا مردم شما را تحویل دادگاه‌ها خواهند داد و شما را در

*کنیسه‌ها تازیانه خواهند زد^{۱۸} و شما را به خاطر من نزد فرمانروایان و پادشاهان خواهند برد تا در برابر آنان و ملل بیگانه شهادت دهید.^{۱۹} پس وقتی شما را به دادگاه می‌برند، نگران نباشید که چه چیز یا چطور بگویید چون در همان وقت آنچه باید بگویید به شما داده خواهد شد،^{۲۰} زیرا گوینده شما نیستید، بلکه روح پدر آسمانی شما است که در شما سخن می‌گوید.

۲۱ «برادر، برادر را و پدر، فرزند را تسلیم مرگ خواهد کرد. فرزندان علیه والدین خود برخوانند خاست و آن‌ها را به کشتن خواهند داد.^{۲۲} همه مردم به خاطر نام من که شما بر خود دارید، از شما متنفر خواهند بود، اما کسی که تا آخر تحمل کند نجات خواهد یافت.^{۲۳} هرگاه شما را در شهری جفا رسانند به شهر دیگر فرار کنید. به یقین به شما می‌گویم پیش از آنکه به تمام شهرهای اسرائیل بروید،^{*} پسرانسان خواهد آمد.^{۲۴} شاگرد از معلم خود و غلام از ارباب خویش بالاتر نیست.^{۲۵} شاگرد می‌خواهد به مقام معلم خود برسد و غلام به مقام ارباب خویش. اگر سرپرست خانه را^{*} بَعْلَزَبول بخوانند، چه نسبت‌های بدتری به اهل خانه‌اش خواهند داد!

از چه کسی باید ترسید

(لوقا ۱۲: ۲-۷)

۲۶ «پس از آن‌ها نترسید؛ هرچه پوشیده است، پرده از روی آن برداشته خواهد شد و هرچه پنهان است آشکار خواهد شد.^{۲۷} آنچه را من در تاریکی به شما می‌گویم، باید در روز روشن بیان کنید و آنچه را محرمانه می‌شنوید، باید در بام خانه‌ها با صدای بلند اعلام نمایید.^{۲۸} از کسانی که جسم را می‌کشند ولی قادر به کُشتن جان نیستند، نترسید. از کسی بترسید که قادر است جسم و جان، هر دو را در جهنم تباه سازد.^{۲۹} آیا دو گنجشک به یک ریال فروخته نمی‌شود؟ باوجوداین، بدون اجازه پدر آسمانی شما حتی یکی از آن‌ها به زمین نخواهد افتاد.^{۳۰} اما در مورد شما، حتی موهای سر شما شمرده شده است.^{۳۱} پس نترسید؛ شما از گنجشک‌های بی‌شمار بیشتر ارزش دارید.

اعتراف به ایمان

(لوقا ۱۲: ۸-۹)

۳۲ «پس هرکه در برابر مردم مرا اقرار کند، من نیز در برابر پدر آسمانی خود او را اقرار خواهم کرد.^{۳۳} اما هرکه در برابر مردم مرا انکار کند، من نیز او را در حضور پدر آسمانی خود انکار خواهم کرد.

شمشیر یا صلح

(لوقا ۱۲: ۵۱-۵۳، ۲۶: ۲۷-۲۸)

۳۴ «گمان نکنید که آمده‌ام تا صلح به زمین بیاورم؛ نیامده‌ام که صلح بیاورم، بلکه شمشیر. ۳۵ من آمده‌ام تا در میان پسر و پدر، دختر و مادر، عروس و مادرشوهر اختلاف بیندازم. ۳۶ دشمنان شخص، اعضای خانواده خود او خواهند بود.

۳۷ «هرکه پدر یا مادر خود را بیشتر از من دوست داشته باشد، لایق من نیست و هر کسی دختر یا پسر خود را بیش از من دوست بدارد، لایق من نمی‌باشد. ۳۸ هرکه صلیب خود را بر ندارد و به دنبال من نیاید، لایق من نیست. ۳۹ هرکس که فقط در فکر زندگی خود باشد، آن را از دست خواهد داد؛ ولی کسی که به خاطر من زندگی خود را از دست بدهد، آن را باز خواهد یافت.

اجر و پاداش

(مرقس ۹: ۴۱)

۴۰ «هرکه شما را بپذیرد، مرا پذیرفته است و هرکه مرا بپذیرد، فرستنده مرا پذیرفته است. ۴۱ هرکس نبی را به خاطر این که نبی است بپذیرد، اجر یک نبی را به دست خواهد آورد و هرکس شخص نیکوکاری را به خاطر این که نیکوکار است بپذیرد، اجر یک نیکوکار را خواهد یافت. ۴۲ به یقین به شما می‌گویم که هرگاه کسی به یکی از کوچک‌ترین پیروان من، به خاطر این که پیرو من است، حتی یک پیاله آب سرد بدهد، به هیچ وجه بی‌اجر نخواهد ماند.»

قاصدان یحیی تعمیددهنده

(لوقا ۱۸: ۷-۳۵)

پس از آنکه عیسی این دستورات را به دوازده شاگرد خود داد، آنجا را ترک کرد تا در شهرهای مجاور تعلیم دهد و موعظه نماید.

۲ وقتی یحیی در زندان از کارهای مسیح باخبر شد، دو نفر از شاگردان خود را نزد او فرستاده پرسید: «آیا تو همان شخصی هستی که قرار است بیاید، یا ما در انتظار شخص دیگری باشیم؟»

۴ عیسی در جواب گفت: «بروید و هرآنچه را که می‌بینید و می‌شنوید به یحیی بگویید: ۵ کوران بینایی خود را باز می‌یابند، لنگان راه می‌روند، جذامیان پاک می‌گردند، کران شنوا می‌شوند، مردگان زنده می‌شوند

و به بینوایان بشارت داده می‌شود. ۶ خوشا به حال کسی که در مورد من شک نکند.»

۷ در حالی که شاگردان یحیی از آنجا می‌رفتند، عیسی دربارهٔ یحیی شروع به صحبت کرد و به مردمی که در اطراف او ایستاده بودند گفت: «برای دیدن چه چیزی به بیابان رفتید؟ برای تماشای نی‌ای که از باد می‌لرزد؟ ۸ پس برای دیدن چه چیز رفتید؟ برای دیدن مردی که لباس‌های ابریشمی و گران‌بها پوشیده است؟ مسلماً جای چنین افرادی در کاخ‌های سلطنتی است. ۹ پس شما برای دیدن چه چیزی از شهر بیرون رفتید؟ برای دیدن یک نبی؟ آری، به شما می‌گویم که او از یک نبی هم بالاتر است. ۱۰ او کسی است که دربارهٔ وی نوشته شده است، 'من قاصد خود را پیشاپیش تو می‌فرستم؛ او راه تو را آماده خواهد کرد.' ۱۱ به یقین به شما می‌گویم که کسی بزرگ‌تر از یحیی به دنیا نیامده است. باوجود این کوچک‌ترین شخص در پادشاهی آسمان از او بزرگ‌تر است. ۱۲ از زمان یحییای تعمیردهنده تا به امروز پادشاهی آسمان مورد حملات سخت قرار گرفته است و زورمندان برای دست یافتن به آن کوشش می‌نمایند. ۱۳ همهٔ انبیا و تورات تا ظهور یحیی دربارهٔ پادشاهی خدا پیشگویی کرده‌اند. ۱۴ اگر این‌ها را قبول دارید، باید بدانید که یحیی همان *الیاس موعود است. ۱۵ اگر گوش شنوا دارید بشنوید.

۱۶ «اینک من مردمان این زمانه را به چه چیز تشبیه کنم؟ آن‌ها مانند کودکانی هستند که در بازار می‌نشینند و با صدای بلند به یکدیگر می‌گویند: ۱۷ 'ما برای شما نی زدیم، نرقصیدید! نوحه‌گری کردیم، گریه نکردید!' ۱۸ وقتی یحیی آمد، نه می‌خورد و نه می‌نوشید، ولی همه می‌گفتند او دیو دارد! ۱۹ وقتی *پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌نوشد، مردم می‌گویند، 'نگاه کنید، او یک آدم پُرخور و میگسار است و رفیق خراج‌گیران و گناه‌کاران!' باوجود این، درستی حکمت خدایی به وسیلهٔ نتایج آن به ثبوت رسیده است.»

شهرهایی که ایمان نیاوردند

(لوقا ۱۰: ۱۳-۱۵)

۲۰ آنگاه عیسی دربارهٔ شهرهایی صحبت کرد که اکثر معجزات او در آن‌ها روی داده بود و مردم آن شهرها را به خاطر این که توبه نکرده بودند توبیخ نموده گفت: ۲۱ «وای بر تو ای خورزین و وای بر تو ای بیت‌صیدا! اگر معجزاتی که در شما انجام شد در صور و صیدون انجام می‌شد، مدت‌ها پیش از این، *پلاس‌پوش و خاکسترنشین توبه می‌کردند. ۲۲ اما من به شما می‌گویم که روز قیامت برای صور و صیدون بیشتر قابل تحمّل خواهد بود تا برای شما. ۲۳ و اما تو ای کفرناحوم که سر به آسمان

کشیده‌ای! به جهنم سرنگون خواهی شد، زیرا اگر معجزاتی که در تو انجام شد در سُدوم انجام می‌شد، آن شهر تا به امروز باقی می‌ماند. ۲۴ اما بدان که روز قیامت برای شهر سُدوم بیشتر قابل تحمل خواهد بود تا برای تو.»

بیایید نزد من

(لوقا ۱۰: ۲۱-۲۲)

۲۵ در آن وقت عیسی به سخنان خود ادامه داده گفت: «ای پدر، ای خداوند آسمان و زمین، تو را سپاس می‌گویم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشته و به ساده‌دلان آشکار ساخته‌ای. ۲۶ آری ای پدر، خواست تو چنین بود.

۲۷ «پدر همه‌چیز را به من سپرده است و هیچ‌کس جز پدر، پسر را نمی‌شناسد و هیچ‌کس پدر را نمی‌شناسد، به جز پسر و کسانی که پسر بخواند پدر را به ایشان بشناساند.

۲۸ «بیایید نزد من ای تمامی زحمتکشان و گرانباران و من به شما آرامی خواهم داد. ۲۹ یوغ مرا به گردن گیرید و از من تعلیم یابید، زیرا من ملایم و فروتن هستم و جان‌های شما آرامی خواهند یافت، ۳۰ زیرا یوغ من آسان و بار من سبک است.»

سؤال دربارهٔ روز سَبَّت

(مرقس ۲: ۲۳-۲۸؛ لوقا ۶: ۱-۵)

۱۲ در آن زمان عیسی در یک روز *سَبَّت از میان مزرعه‌های گندم می‌گذشت. شاگردان عیسی چون گرسنه بودند، شروع به چیدن خوشه‌های گندم و خوردن آن‌ها کردند. ۲ *فریسیان این را دیده به عیسی گفتند: «نگاه کن شاگردان تو کاری می‌کنند که در روز سَبَّت جایز نیست.»

۳ او در پاسخ گفت: «مگر نخوانده‌اید که وقتی داوود و یارانش گرسنه بودند داوود چه کرد؟ ۴ او به خانهٔ خدا وارد شد و نان‌های تقدیس شده را خورد، حال آنکه خوردن آن نان‌ها هم برای او و هم برای یارانش ممنوع بود و فقط کاهنان اجازهٔ خوردن آن را داشتند. ۵ آیا در تورات نخوانده‌اید که کاهنان با این که در روز سَبَّت در معبد بزرگ قانون سَبَّت را می‌شکنند، مقصّر نیستند؟ ۶ بدانید که حقیقتی بزرگ‌تر از معبد بزرگ در اینجا است. ۷ نوشته شده است، 'رحمت می‌خواهم نه قربانی،' اگر شما معنی این جمله را می‌دانستید، افراد بی‌گناه را محکوم نمی‌کردید، ۸ زیرا *پسر انسان صاحب اختیار روز سَبَّت است.»

شفای مردی که یک دستش فلج شده بود

(مرقس ۱:۳-۶؛ لوقا ۶:۱۱)

۹ سپس عیسی به محل دیگری رفت و به کنیسه آن محل وارد شد.
 ۱۰ مردی در آنجا بود که یک دستش فلج شده بود. عده‌ای از حاضرین از عیسی سؤال کردند: «آیا شفا دادن در روز سَبَّت جایز است؟» البتّه مقصود آن‌ها این بود که اتّهامی علیه او پیدا کنند.

۱۱ امّا عیسی به ایشان گفت: «فرض کنید که یکی از شما گوسفندی دارد که در روز سَبَّت به گودالی می‌افتد. آیا آن گوسفند را نمی‌گیرید و از گودال بیرون نمی‌آورید؟^{۱۲} مگر انسان به مراتب از گوسفند باارزش‌تر نیست؟ بنابراین، انجام دادن کارهای نیکو در روز سَبَّت جایز است.»
 ۱۳ سپس عیسی به آن مرد رو کرده فرمود:

«دستت را دراز کن.» او دست خود را دراز کرد و آن مانند دست دیگرش سالم شد. ^{۱۴} آنگاه فریسیان از *کنیسه بیرون رفته برای کُشتن عیسی مشورت کردند.

بنده برگزیده خدا

۱۵ وقتی عیسی از ماجرا باخبر شد، آنجا را ترک کرد ولی جمعیت زیادی به دنبال او رفتند و او همهٔ بیماران را شفا بخشید ^{۱۶} و به آن‌ها دستور داد که دربارهٔ او با کسی صحبت نکنند ^{۱۷} تا به این وسیله پیشگویی اِشعیای نبی تحقق یابد که می‌فرماید:

۱۸ «این است خادم من که او را برگزیده‌ام؛

او محبوب من و مایهٔ شادی من است.

او را از روح خود سرشار خواهم ساخت

و او عدالت را برای ملّت‌ها اعلام خواهد کرد.

۱۹ او با کسی ستیزه نمی‌کند و فریاد نمی‌زند،

و کسی صدای او را در کوچه‌ها نخواهد شنید.

۲۰ نی خمیده را نخواهد شکست،

و فتیلهٔ نیم سوخته را خاموش نخواهد کرد

و خواهد کوشید تا عدالت پیروز شود.

۲۱ او مایهٔ امید تمام ملّت‌ها خواهد بود.»

عیسی و بعلزبول

(مرقس ۲۰:۳-۳۰؛ لوقا ۱۱:۱۴-۲۳)

۲۲ آنگاه مردم شخصی را نزد او آوردند که کور و لال بود چون دیو داشت، و عیسی او را شفا داد به‌طوری که او توانست هم حرف بزند

و هم ببیند. ۲۳ مردم همه تعجب کرده می گفتند: «آیا این شخص پسر داوود نیست؟»

۲۴ اما وقتی فریسیان این را شنیدند، گفتند: «این مرد به کمک *بعلزبول، رئیس شیاطین، دیوها را بیرون می کند.»

۲۵ عیسی که از افکار ایشان آگاه بود، به آنان گفت: «هر کشوری که به دسته های مختلف تقسیم شود، ویران خواهد شد و هر شهر یا خانه ای که به دسته های مخالف تقسیم گردد، دوام نخواهد آورد. ۲۶ و اگر شیطان، شیطان را بیرون کند و علیه خود تجزیه شود، حکومت او چگونه پایدار خواهد ماند؟ ۲۷ و اگر من به کمک *بعلزبول دیوها را بیرون می کنم، پیروان شما با کمک چه کسی آن ها را بیرون می کنند؟ کارهای پیروان شما درباره گفته شما قضاوت خواهد کرد. ۲۸ اما اگر من به وسیله روح خدا دیوها را بیرون می کنم، این نشان می دهد که پادشاهی خدا به شما رسیده است. ۲۹ همچنین چگونه کسی می تواند به خانه مرد زورمندی وارد شود و اموال او را تاراج کند جز آنکه اول دست و پای او را ببندد؟ آنگاه او می تواند خانه او را غارت کند.

۳۰ «هرکه با من نیست، برخلاف من است و هرکه با من جمع نمی کند، پراکنده می سازد. ۳۱ بنابراین به شما می گویم، هر نوع گناه یا کفری که انسان مرتکب شده باشد قابل آمرزش است، به جز کفری که علیه روح القدس بگوید. این کفر آمرزیده نخواهد شد. ۳۲ هرکس علیه *پسر انسان سخنی بگوید، آمرزیده خواهد شد، اما برای کسی که علیه روح القدس سخن بگوید، هیچ آمرزشی نیست، نه در این دنیا و نه در دنیای آینده.

درخت و میوه آن

(لوقا ۶: ۴۳-۴۵)

۳۳ «اگر میوه خوب می خواهید، باید درخت خوب داشته باشید، زیرا درخت بد میوه بد به بار خواهد آورد؛ درخت را از میوه اش می شناسند. ۳۴ ای مارها، شما که آدم های شریری هستید چگونه می توانید سخنان خوب بگویید؟ زیرا زبان از آنچه دل را پُر ساخته است سخن می گوید. ۳۵ مرد نیکو از خزانه نیکوی درون خویش، نیکی و مرد بد از خزانه بد درون خود، بدی به بار می آورد.

۳۶ بدانید که در روز داوری شما باید جواب هر سخن بیهوده ای را که گفته اید بدهید. ۳۷ زیرا بر طبق سخن خود یا بی گناه شناخته خواهید شد و یا محکوم.»

در خواست نشانه

(مرقس ۱۱:۸-۱۲؛ لوقا ۱۱:۲۹-۳۲)

۳۸ در این وقت عده‌ای از علما و فریسیان به عیسی گفتند: «ای استاد می‌خواهیم نشانه‌ای از تو ببینیم»
 ۳۹ او جواب داد: «نسل شریر و خیانتکار نشانه‌ای می‌خواهند ولی تنها نشانه‌ای که به آن‌ها داده خواهد شد، نشانه یونس نبی است.
 ۴۰ همان‌طور که یونس سه روز و سه شب در شکم یک ماهی بزرگ ماند، *پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در دل زمین خواهد ماند. ۴۱ در روز داوری مردم نینوا برمی‌خیزند و مردم این زمانه را محکوم می‌کنند، زیرا مردم نینوا وقتی موعظه یونس را شنیدند، توبه کردند و حال آنکه حقیقتی که در اینجا است، از یونس بزرگ‌تر است. ۴۲ ملکه سبا نیز در روز داوری برخاسته مردم این زمانه را محکوم خواهد ساخت، زیرا او از دورترین نقطه جهان آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و حال آنکه حقیقتی که در اینجا است، از سلیمان بزرگ‌تر است.

بازگشت روح پلید

(لوقا ۱۱:۲۴-۲۶)

۴۳ «وقتی روح پلید از شخصی بیرون می‌آید، برای پیدا کردن جای راحت در بیابان‌های خشک و بی‌آب سرگردان می‌شود و چون آن را نمی‌یابد، ۴۴ با خود می‌گوید، 'به خانه‌ای که آن را ترک کردم باز می‌گردم.' پس برمی‌گردد و آن خانه را خالی و جارو شده و مرتب می‌بیند. ۴۵ آنگاه می‌رود و هفت روح شریرتر از خود را جمع می‌کند و می‌آورد و آن‌ها همه آمده در آنجا ساکن می‌شوند و عاقبت آن شخص از اوّلش بدتر می‌شود. وضع مردم شریر این زمانه هم همین‌طور خواهد بود.»

مادر و برادران عیسی

(مرقس ۳:۳۱-۳۵؛ لوقا ۱۹:۸-۲۱)

۴۶ عیسی هنوز مشغول صحبت بود که مادر و برادرانش آمدند و بیرون ایستاده می‌خواستند با او گفت‌وگو کنند. ۴۷ پس شخصی به او گفت: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده‌اند و می‌خواهند با تو صحبت کنند.»
 ۴۸ عیسی گفت: «مادر من کیست؟ برادرانم چه کسانی هستند؟» ۴۹ و به شاگردان خود اشاره کرده فرمود: «این‌ها مادر و برادران من هستند. ۵۰ هر که اراده پدر آسمانی مرا انجام دهد، برادر من، خواهر من و مادر من است.»

مَثَل بَرزگر

(مرقس ۱: ۴-۹؛ لوقا ۸: ۴-۸)

۱۳

در همان روز، عیسی از خانه خارج شد و به کنار دریا رفت و آنجا نشست. ۲ جمعیت زیادی به دور او جمع شد به طوری که او مجبور گردید سوار قایقی شده در آن بنشیند در حالی که مردم در ساحل دریا ایستاده بودند. ۳ عیسی مطالب بسیاری را با مَثَل برای آن‌ها بیان کرد.

«برزگری برای پاشیدن بذر بیرون رفت. ۴ وقتی مشغول پاشیدن بذر در مزرعه بود، بعضی از دانه‌ها در گذرگاه افتادند و پرندگان آمده آن‌ها را خوردند. ۵ بعضی از دانه‌ها روی سنگلاخ افتادند و چون زمین عمقی نداشت، زود سبز شدند. ۶ اما وقتی خورشید بر آن‌ها تابید، همه سوختند و چون ریشه نداشتند، خشک شدند. ۷ بعضی از دانه‌ها به میان خارها افتادند و خارها رشد کرده آن‌ها را خفه کردند. ۸ بعضی از دانه‌ها در خاک خوب افتادند و از هر دانه صد یا شصت یا سی دانه به دست آمد. ۹ هر که گوش شنوا دارد بشنود.»

مَقْصود مَثَل

(مرقس ۱۰: ۴-۱۲؛ لوقا ۹: ۱-۱۰)

۱۰ آنگاه شاگردان نزد عیسی آمده از او پرسیدند: «چرا به صورت مَثَل برای آن‌ها صحبت می‌کنی؟»

۱۱ عیسی پاسخ داد: «قدرت درک اسرار پادشاهی آسمان به شما عطا شده، اما به آن‌ها عطا نشده است. ۱۲ زیرا به آنانی که دارند بیشتر داده خواهد شد تا به فراوانی داشته باشند، و از آنانی که ندارند حتی آنچه هم که دارند گرفته می‌شود. ۱۳ بنابراین من برای آنان در قالب مَثَل‌ها صحبت می‌کنم، زیرا آنان نگاه می‌کنند ولی نمی‌بینند و گوش می‌دهند ولی نمی‌شنوند و نمی‌فهمند. ۱۴ پیشگویی اِشعیا دربارهٔ آنان تحقق یافته است که می‌گوید:

'پیوسته گوش می‌دهید ولی نمی‌فهمید،
پیوسته نگاه می‌کنید ولی نمی‌بینید؛
۱۵ زیرا ذهن این مردم کند گشته،
گوش‌هایشان سنگین شده
و چشمانشان بسته است؛
و گر نه چشمانشان می‌دید
و گوش‌هایشان می‌شنید
و می‌فهمیدند و بازگشت می‌کردند،

و من آنان را شفا می دادم.^{۱۵}

۱۶ «اما خوشا به حال شما که چشمانتان می بیند و گوش هایتان می شنود. ۱۷ به یقین به شما می گویم که بسیاری از انبیا و افراد نیکوکار آرزو داشتند که آنچه را شما اکنون می بینید، ببینند و ندیدند و آنچه را شما می شنوید، بشنوند و نشنیدند.

تفسیر مَثَل برزگر

(مرقس ۴: ۱۳-۲۰؛ لوقا ۸: ۱۱-۱۵)

۱۸ «پس معنی مَثَل برزگر را بشنوید: ۱۹ وقتی کسی پیام پادشاهی خدا را می شنود ولی آن را نمی فهمد، شیطان می آید و آنچه را که در دل او کاشته شده است می رباید. این بذری است که در وسط راه افتاده بود. ۲۰ دانه ای که در سنگلاخ می افتد مانند کسی است که تا پیام را می شنود، آن را با شادی می پذیرد، ۲۱ ولی در او ریشه نمی گیرد و دوام نمی آورد. پس وقتی به سبب آن پیام زحمت و آزاری به او برسد، فوراً دل سرد می شود. ۲۲ دانه ای که به داخل خاها افتاد مانند کسی است که پیام را می شنود، اما نگرانی های زندگی و عشق به مال دنیا آن پیام را خفه می کند و ثمر نمی آورد. ۲۳ اما دانه کاشته شده در زمین خوب به کسی می ماند که پیام را می شنود و آن را می فهمد و صد یا شصت و یا سی برابر ثمر به بار می آورد.»

مَثَل تلخه ها

۲۴ عیسی مَثَل دیگری برای آنان آورده گفت: «پادشاهی آسمان مانند این است که شخصی در مزرعه خود بذر خوب کاشت ۲۵ اما وقتی همه در خواب بودند، دشمن او آمده در میان گندم تلخه پاشید و رفت. ۲۶ هنگامی که دانه ها سبز شدند و شروع به رشد و نمو کردند، تلخه ها نیز در میان آن ها پیدا شدند. ۲۷ کارگران نزد ارباب خود آمده گفتند، 'ای آقا، مگر بذری که تو در مزرعه خود کاشتی خوب نبود؟ پس این تلخه ها از کجا آمده اند؟' ۲۸ او در جواب گفت، 'این کار، کار دشمن است.' کارگران به او گفتند، 'پس اجازه می دهی ما برویم و تلخه ها را جمع کنیم؟' ۲۹ او گفت، 'خیر، چون ممکن است در موقع جمع کردن آن ها، گندم ها را نیز از ریشه بکنید. ۳۰ بگذارید تا به هنگام درو هر دوی آن ها با هم رشد کنند؛ در آن وقت، به دروگران خواهم گفت که تلخه ها را جمع کنند و آن ها را برای سوخت ببندند، و گندم را نیز جمع کرده در انبار من ذخیره کنند.'»

مَثَل دانه خردل

(مرقس ۴: ۳۰-۳۲؛ لوقا ۱۳: ۱۸-۱۹)

۳۱ عیسی بار دیگر مثلی برای آنان آورده گفت: «پادشاهی آسمان مانند دانه خردلی است که کسی آن را برداشته در مزرعه خود می‌کارَد. ۳۲ دانه خردل که از کوچک‌ترین دانه‌ها است، پس از آنکه رشد و نمو کند، از بوته‌های دیگر بزرگ‌تر شده به اندازه یک درخت می‌شود، به‌طوری که پرندگان می‌آیند و در میان شاخه‌هایش آشیانه می‌سازند.»

مَثَل خمیرمایه

(لوقا ۱۳: ۲۰-۲۱)

۳۳ عیسی برای آنان مَثَل دیگری آورده گفت: «پادشاهی آسمان مانند خمیرمایه‌ای است که زنی آن را با سه پیمانه آرد مخلوط می‌کند تا تمام خمیر ور بیاید.»

تعلیم با مَثَل

(مرقس ۴: ۳۳-۳۴)

۳۴ عیسی تمام این مطالب را برای جمعیت با مَثَل بیان می‌کرد و بدون مَثَل چیزی به آن‌ها نمی‌گفت ۳۵ تا پیشگویی نبی تحقق یابد که گفته است:

«من دهان خود را خواهم گشود و با مَثَل‌ها سخن خواهم گفت و چیزهایی را بیان خواهم نمود که از بدو خلقت عالم پوشیده مانده است.»

تفسیر مَثَل تلخه‌ها

۳۶ پس از آن، عیسی مردم را ترک کرده به خانه رفت. شاگردانش نزد او آمده گفتند: «معنی مَثَل تلخه‌های مزرعه را برای ما شرح بده.» ۳۷ عیسی در جواب گفت: «کسی که بذر خوب می‌کارَد، *پسرانسان است. ۳۸ مزرعه، این جهان است و بذر خوب کسانی هستند که تابع پادشاهی خدا هستند و تخم‌های تلخه کسانی هستند که تابع آن شریر می‌باشند. ۳۹ آن دشمنی که تخم‌های تلخه را کاشت، ابلیس است؛ موسم درو آخر زمان می‌باشد؛ و دروگران فرشتگان هستند. ۴۰ همان طوری که دروگران تلخه را جمع می‌کنند و در آتش می‌سوزانند، در آخر زمان هم همین‌طور خواهد شد؛ ۴۱ *پسرانسان فرشتگان خود را خواهد فرستاد و آن‌ها هرکسی را که در پادشاهی او باعث لغزش شود و همچنین همه بدکاران را جمع خواهند کرد ۴۲ و در کوره آتش مشتعل خواهند افکند، جایی که اشک می‌ریزند و دندان بر دندان می‌فشارند. ۴۳ در آن

زمان نیکان در پادشاهی پدر خود مانند خورشید خواهند درخشید. هر که گوش شنوا دارد بشنود.

مَثَل گنج پنهان شده

۴۴ «پادشاهی آسمان مانند گنجی است که در مزرعه‌ای پنهان شده باشد و شخصی آن را پیدا کند. او دوباره آن را پنهان می‌کند و از خوشحالی می‌رود، تمام اموال خود را می‌فروشد و برگشته آن مزرعه را می‌خرد.

مَثَل مروارید

۴۵ «پادشاهی آسمان همچین مانند بازرگانی است که در جستجوی مرواریدهای زیبا بود. ۴۶ وقتی که مروارید بسیار گران‌بهای پیدا کرد، رفت و تمام دارایی خود را فروخت و آن را خرید.

مَثَل تور ماهیگیری

۴۷ «همچنین پادشاهی آسمان مانند توری است که ماهیگیری آن را در دریا انداخت و از انواع ماهیان مختلف صید نمود. ۴۸ وقتی که تور از ماهی پُر شد، ماهیگیران آن را به ساحل کشیدند و آن وقت نشسته ماهیان خوب را در زنبیل جمع کردند و ماهیان بی‌مصرف را دور ریختند. ۴۹ در آخر زمان نیز چنین خواهد بود. فرشتگان می‌آیند و بدکاران را از میان نیکان جدا ساخته ۵۰ آن‌ها را در کورهٔ آتش می‌اندازند، جایی که گریه و دندان بر دندان ساییدن خواهد بود.»

حقایق تازه و کهنه

۵۱ عیسی از آن‌ها پرسید: «آیا همهٔ این چیزها را فهمیدید؟» شاگردان پاسخ دادند: «آری.»

۵۲ عیسی به آنان فرمود: «پس هرگاه یک معلّم شریعت در مکتب پادشاهی آسمان تعلیم بگیرد، مانند صاحب خانه‌ای است که از گنجینهٔ خود چیزهای تازه و کهنه بیرون می‌آورد.»

ناصره عیسی را نمی‌پذیرد

(مرقس ۱: ۶-۱۶؛ لوقا ۴: ۱۶-۳۰)

۵۳ وقتی عیسی این مَثَل‌ها را به پایان رسانید، آنجا را ترک کرد ۵۴ و به شهر خود آمد و در کنیسهٔ آنجا طوری به مردم تعلیم داد که همه با تعجب می‌پرسیدند: «این مرد از کجا این حکمت و قدرت انجام معجزات را به دست آورده است؟ ۵۵ مگر او پسر یک نجّار نیست؟ مگر نام مادرش مریم نمی‌باشد؟ آیا یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا برادران او نیستند؟

«و مگر همه خواهان او در اینجا با ما نمی باشند؟ پس او همه این چیزها را از کجا کسب کرده است؟»^{۵۷} و به این ترتیب آن ها او را رد کردند. عیسی به آن ها گفت: «یک نبی در همه جا مورد احترام است، جز در وطن خود و در میان خانواده خویش.»^{۵۸} عیسی به علت بی ایمانی آن ها معجزات زیادی در آنجا انجام نداد.

مرگ یحیی تعمیددهنده

(مرقس ۶: ۱۴-۲۹؛ لوقا ۹: ۷-۹)

۱۴

در این وقت، اخبار مربوط به عیسی به اطلاع هیروдіس پادشاه رسید.^۲ او به خادمان خود گفت: «این مرد همان یحیی تعمیددهنده است که پس از مرگ زنده شده است و به همین جهت معجزات بزرگی از او به ظهور می رسد.»^۳ هیروдіس چنین فکر کرد زیرا به خاطر هیروдіا که زن برادرش فیلیپس بود، یحیی را گرفته و دست و پا بسته به زندان انداخته بود.^۴ مدتی بود که یحیی به هیروдіس می گفت: «برای تو مجاز نیست با هیروдіا ازدواج کنی.»^۵ هیروдіس می خواست او را بکشد اما از مردم می ترسید، زیرا در نظر آن ها یحیی یک نبی بود.

^۶ ولی در موقع جشن تولد هیروдіس، دختر هیروдіا در برابر مهمانان رقصید و هیروдіس آن قدر از رقص او خشنود شد^۷ که قسم خورد هرچه بخواهد به او بدهد.^۸ پس او با راهنمایی مادرش گفت: «سر یحیی تعمیددهنده را همین حالا روی یک سینی به من بده.»

^۹ پادشاه از شنیدن این سخن غمگین شد، ولی به پاس سوگند خود و به خاطر مهمانانش دستور داد که سر یحیی را به او بدهند.^{۱۰} او دستور داد که سر یحیی را در زندان از تن جدا کنند.^{۱۱} سر او را روی یک سینی آورده به دختر هیروдіا دادند و او آن را نزد مادر خود برد.^{۱۲} سپس شاگردان یحیی آمده بدن او را بردند و به خاک سپردند. سپس نزد عیسی رفته به او خبر دادند.

خوراک دادن به پنج هزار نفر

(مرقس ۶: ۳۰-۴۴؛ لوقا ۹: ۱۰-۱۷؛ یوحنا ۶: ۱-۱۴)

^{۱۳} عیسی وقتی این خبر را شنید، آنجا را ترک کرد و با قایق به جای خلوتی رفت. اما مردم باخبر شده دسته دسته از شهرهای خود از راه خشکی به دنبال او رفتند.^{۱۴} همین که عیسی به ساحل رسید، جمعیت زیادی را دید و دلش به حال آن ها سوخت و بیماران آنان را شفا داد.

۱۵ عصر همان روز شاگردانش نزد او آمده گفتند: «اینجا بیابان است و روز هم به آخر رسیده؛ مردم را به روستاها بفرست تا برای خودشان غذا بخرند.»

۱۶ عیسی به ایشان گفت: «احتیاجی نیست مردم بروند؛ خود شما به آنان خوراک بدهید.»

۱۷ شاگردان گفتند: «ما اینجا فقط پنج نان و دو ماهی داریم.»

۱۸ عیسی در جواب فرمود: «آن‌ها را نزد من بیاورید.» ۱۹ سپس به مردم دستور داد که روی سبزه‌ها بنشینند. آنگاه پنج نان و دو ماهی را گرفته به آسمان نگاه کرد و خدا را شکر نموده نان‌ها را پاره کرد و به شاگردان داد و شاگردان آن‌ها را به مردم دادند. ۲۰ همه خوردند و سیر شدند و از خُرده‌های باقی‌مانده که جمع کردند، دوازده زنبیل پُر شد. ۲۱ علاوه بر زن‌ها و کودکان، پنج هزار مرد خوراک خوردند.

راه رفتن بر روی آب

(مرقس ۶: ۴۵-۵۲؛ یوحنا ۶: ۱۵-۲۱)

۲۲ آنگاه عیسی با اصرار از شاگردان خواست که سوار قایق شده قبل از او به طرف دیگر دریا بروند، و او خودش مردم را مرخص نمود. ۲۳ پس از انجام این کار، عیسی به بالای کوهی رفت تا به تنهایی دعا کند. وقتی شب شد، او در آنجا تنها بود. ۲۴ در این موقع قایق در وسط دریا به علت باد مخالف گرفتار امواج شده بود.

۲۵ بین ساعت سه و شش صبح، عیسی درحالی که بر روی دریا راه می‌رفت نزد آن‌ها آمد. ۲۶ وقتی شاگردان عیسی را دیدند که بر روی آب دریا راه می‌رود، آن قدر ترسیدند که با وحشت فریاد زده گفتند: «این یک شَبَح است!»

۲۷ عیسی فوراً به ایشان گفت: «دل قوی دارید، من هستم؛ نترسید.» ۲۸ پطرس گفت: «ای خداوند، اگر تو هستی به من دستور بده تا من هم بر روی آب نزد تو بیایم.»

۲۹ عیسی فرمود: «بیا.» پطرس از قایق پایین آمد و بر روی آب به طرف عیسی رفت. ۳۰ اما وقتی شدت توفان را دید، به وحشت افتاد و درحالی که در آب فرو می‌رفت فریاد زد: «خداوندا، نجاتم بده.»

۳۱ عیسی فوراً دست خود را دراز کرده او را گرفت و گفت: «ای کم ایمان، چرا شک کردی؟»

۳۲ وقتی آن‌ها سوار قایق شدند، باد قطع شد ۳۳ و کسانی که در قایق بودند او را پرستش کرده گفتند: «تو واقعاً پسر خدا هستی.»

شفای بیماران در جنیسارت

(مرقس ۵: ۳۰-۵۶)

آن‌ها از دریا گذشته به سرزمین جنیسارت رسیدند. ^{۳۵} به محض این که مردم آن محل عیسی را شناختند، کسانی را به تمام آن نواحی فرستاده همه بیماران را نزد او آوردند. ^{۳۶} آن‌ها از او تقاضا کردند که اجازه دهد بیماران آن‌ها فقط لبهٔ ردای او را لمس نمایند، و هر که آن را لمس می‌کرد، کاملاً شفا می‌یافت.

تعالیم اجداد

(مرقس ۱: ۷-۱۳)

۱۵

در این وقت، گروهی از *فریسیان و علما از اورشلیم نزد عیسی آمده از او پرسیدند: ^۲ «چرا شاگردان تو آداب و رسوم را که از نیاکانمان به ما رسیده است نادیده می‌گیرند و پیش از خوردن غذا دست‌های خود را نمی‌شویند؟»

^۳ عیسی به آنان جواب داد: «چرا خود شما فرمان الهی را به‌خاطر حفظ آداب و رسوم خود می‌شکنید؟ ^۴ مثلاً خدا فرمود، 'پدر و مادر خود را احترام کن، و هر کس به پدر یا مادر خود ناسزا بگوید باید کشته شود.' ^۵ اما شما می‌گویید، 'اگر کسی به پدر و مادر خود بگوید آنچه را که برای کمک باید به آن‌ها بدهد وقف کار خدا کرده است، ^۶ دیگر او مجبور نیست احترام والدین خود را نگاه دارد.' به این ترتیب، شما قانون خدا را به‌خاطر آداب و رسوم خود نادیده گرفته‌اید. ^۷ ای ریاکاران! اِشعیا دربارهٔ شما درست پیشگویی کرد وقتی گفت:

^۸ 'این قوم با زبان خود به من احترام می‌گذارند، اما دل‌هایشان از من دور است.

^۹ عبادت آن‌ها بیهوده است

زیرا او امر انسانی را به جای احکام الهی تعلیم می‌دهند.'»

چیزهایی که انسان را ناپاک می‌سازد

(مرقس ۷: ۱۴-۲۳)

^{۱۰} آنگاه عیسی مردم را نزد خود خوانده به ایشان گفت: «به من گوش کنید و این را بدانید ^{۱۱} که انسان به وسیلهٔ آنچه وارد دهان او می‌شود ناپاک نمی‌شود، بلکه آن چیزی که از دهان او بیرون می‌آید او را ناپاک می‌سازد.»

^{۱۲} در این وقت، شاگردان نزد او آمده گفتند: «آیا می‌دانی فریسیان از آنچه گفته‌ای ناراحت شده‌اند؟»

۱۳ عیسی جواب داد: «هر نهالی که پدر آسمانی من بر زمین نکاشته باشد، از ریشه کنده خواهد شد. ۱۴ آن‌ها را به حال خودشان بگذارید؛ آن‌ها کورانی هستند که راهنمای کوران دیگر می‌باشند و هرگاه کوری راهنمای کور دیگری شود، هر دو به چاه خواهند افتاد.»

۱۵ آنگاه پطرس به عیسی گفت: «معنی این مثل را برای ما توضیح بده.»
 ۱۶ عیسی در جواب فرمود: «پس شما هنوز هم این چیزها را درک نمی‌کنید؟ ۱۷ آیا نمی‌فهمید که هرچه از راه دهان وارد بدن شود، به معده می‌رود و پس از آن دفع می‌شود؟ ۱۸ اما چیزهایی که از دهان بیرون می‌آید، از دل سرچشمه می‌گیرد و آن‌ها است که آدمی را ناپاک می‌سازد؛ ۱۹ زیرا افکار پلید، قتل، زنا، فسق، دزدی، شهادت دروغ و افترا از دل سرچشمه می‌گیرند، ۲۰ و این‌ها است چیزهایی که آدمی را ناپاک می‌سازد، نه نشستن دست‌ها قبل از غذا.»

ایمان یک زن

(مرقس ۷: ۲۴-۳۰)

۲۱ آنگاه عیسی آن محل را ترک کرده به نواحی صور و صیدون رفت.
 ۲۲ زنی کنعانی که اهل آنجا بود، نزد عیسی آمد و با صدای بلند گفت: «ای آقا، ای فرزند داوود، به من رحم کن! دخترم سخت گرفتار دیو شده است.»

۲۳ اما عیسی هیچ جوابی به او نداد تا این که شاگردان جلو آمدند و از عیسی خواهش کرده گفتند: «این زن فریادکنان به دنبال ما می‌آید؛ او را بفرست برود.»

۲۴ عیسی در جواب گفت: «من فقط برای گوسفندان گمشده قوم اسرائیل فرستاده شده‌ام.»

۲۵ اما آن زن جلو آمده پیش پای عیسی به خاک افتاد و فریاد زد: «ای آقا، به من کمک کن.»

۲۶ عیسی در جواب او گفت: «درست نیست که نان کودکان را برداریم و پیش سگ‌ها بیندازیم.»

۲۷ اما آن زن جواب داد: «درست است، ای آقا، اما سگ‌ها نیز از خُرده‌های غذایی که از سفرهٔ اربابشان می‌افتد، می‌خورند.»

۲۸ عیسی در جواب به او گفت: «ای زن، ایمان تو عظیم است. خواهش تو بر آورده شود!» و در همان لحظه دخترش شفا یافت.

شفای بسیاری از بیماران

۲۹ عیسی آن محل را ترک کرده از راه ساحل دریاچهٔ جلیل به بالای کوهی رفت و در آنجا نشست. ۳۰ عدهٔ زیادی از مردم نزد او آمدند و

شلان، کوران، گنگان و لنگان و بیماران دیگر را با خود آورده جلوی پای‌های او می‌گذاشتند و او آن‌ها را شفا می‌داد. ^{۳۱} مردم وقتی گنگان را گویا و لنگان را سالم و شلان را روان و کوران را بینا دیدند، تعجب کردند و خدای اسرائیل را حمد گفتند.

غذا دادن به چهار هزار نفر

(مرقس ۸: ۱-۱۰)

^{۳۲} عیسی شاگردانش را نزد خود خوانده به آنان گفت: «دل من برای این مردم می‌سوزد. الان سه روز است که آن‌ها با من هستند و دیگر چیزی برای خوردن ندارند. من نمی‌خواهم آن‌ها را گرسنه روانه کنم، چون ممکن است در راه ضعف کنند.»

^{۳۳} شاگردان در جواب گفتند: «از کجا می‌توانیم در این بیابان نان کافی برای سیر کردن چنین جمعیتی پیدا کنیم؟»

^{۳۴} عیسی پرسید: «چند نان دارید؟» جواب دادند: «هفت نان و چند ماهی کوچک.»

^{۳۵} عیسی دستور داد که مردم روی زمین بنشینند. ^{۳۶} آنگاه آن هفت نان و چند ماهی را گرفت و پس از آنکه خدا را شکر نمود، آن‌ها را پاره کرده به شاگردان داد و شاگردان به مردم دادند. ^{۳۷} همه خوردند و سیر شدند و از خُرده‌های باقی‌مانده هفت زنبیل پُر شد. ^{۳۸} علاوه بر زن‌ها و کودکان، چهارهزار مرد از آن خوراک خوردند. ^{۳۹} آنگاه عیسی جمعیت را مرخص کرد و خود سوار قایق شده به ناحیه مجدَل رفت.

تقاضای معجزه

(مرقس ۱۱: ۱۳-۱۴؛ لوقا ۱۲: ۵۴-۵۶)

^{۱۶} *فریسیان و *صدوقیان جلو آمده از روی امتحان از عیسی خواستند که نشانه‌ای آسمانی به آنان نشان دهد. ^۲ عیسی در جواب آن‌ها گفت: «در وقت غروب، اگر آسمان سرخ باشد، شما می‌گویید هوا خوب خواهد بود ^۳ و اگر صبح زود آسمان سرخ و گرفته باشد، می‌گویید باران خواهد بارید. شما که می‌توانید با نگاه کردن به آسمان هوا را پیش‌بینی کنید، چگونه نمی‌توانید معنی علائم و نشانه‌های این زمان را درک کنید؟ ^۴ این نسل شریر و پیمان‌شکن جویای نشانه‌ای است و نشانه‌ای به جز نشانهٔ یونس نبی به ایشان داده نخواهد شد.» پس از آن عیسی آن‌ها را ترک کرد و از آنجا رفت.

خمیرمایه صدوقیان و فریسیان

(مرقس ۸: ۱۴-۲۱)

۵ شاگردان به آن طرف دریا رفتند، ولی فراموش کرده بودند که با خود نان ببرند. ۶ آنگاه عیسی به ایشان فرمود: «از خمیرمایه* فریسیان و* صدوقیان بر حذر باشید و احتیاط کنید.»

۷ آن‌ها در بین خود صحبت کرده می‌گفتند: «چون ما نان همراه خود نیاورده‌ایم او چنین می‌گوید.»

۸ عیسی این را درک کرد و به ایشان گفت: «ای کم‌ایمانان، چرا دربارهٔ نداشتن نان صحبت می‌کنید؟ ۹ آیا هنوز هم نمی‌فهمید؟ آیا پنج نان و پنج هزار مرد را به خاطر ندارید؟ چند زنبیل جمع کردید؟ ۱۰ یا در مورد آن هفت نان و چهارهزار مرد، چند زنبیل جمع کردید؟ ۱۱ چرا نمی‌توانید بفهمید که من دربارهٔ نان صحبت نمی‌کردم؟ من گفتم از خمیرمایه* فریسیان و صدوقیان بر حذر باشید.»

۱۲ آنگاه شاگردان فهمیدند که عیسی از آنان می‌خواهد که از تعالیم فریسیان و صدوقیان بر حذر باشند، نه از خمیرمایه* نان.

تو مسیح هستی

(مرقس ۸: ۲۷-۳۰؛ لوقا ۹: ۱۸-۲۱)

۱۳ وقتی عیسی به نواحی اطراف قیصریه* فیلیپس رسید، از شاگردان خود پرسید: «به نظر مردم،* پسرانسان کیست؟» ۱۴ آن‌ها جواب دادند: «بعضی‌ها می‌گویند یحیای تعمیددهنده است و عدّه‌ای می‌گویند* الیاس یا ارمیا و یا یکی از انبیا است.» ۱۵ عیسی پرسید: «شما مرا که می‌دانید؟» ۱۶ شمعون پطرس جواب داد: «تو مسیح،* پسر خدای زنده هستی.» ۱۷ آنگاه عیسی گفت: «ای شمعون پسر یونا، خوشا به حال تو! چون تو این را از انسان نیاموختی بلکه پدر آسمانی من آن را بر تو مکشوف ساخته است. ۱۸ و من به تو می‌گویم که تو پطرس هستی و من بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و نیروهای مرگ هرگز بر آن چیره نخواهد شد ۱۹ و کلیدهای پادشاهی آسمان را به تو می‌دهم؛ آنچه را که تو در زمین منع کنی، در آسمان ممنوع خواهد شد و هرچه را که بر زمین جایز بدانی، در آسمان جایز دانسته خواهد شد.»

۲۰ بعد از آن عیسی به شاگردان دستور داد به کسی نگویند که او مسیح است.

پیشگویی عیسی دربارهٔ مرگ و *قیام خود

(مرقس ۸: ۳۱-۹: ۱؛ لوقا ۹: ۲۲-۲۷)

۲۱ از آن زمان، عیسی آشکارا با شاگردان صحبت کرده می‌گفت که او می‌بایست به اورشلیم برود و در آنجا از مشایخ و سران کاهنان و علما رنج بسیار ببیند و کشته شود و روز سوّم زنده گردد. ۲۲ اما پطرس عیسی را به کناری کشید و سرزنش کنان به او گفت: «خدا نکند، ای خداوند! هرگز برای تو چنین اتّفاقی نخواهد افتاد.» ۲۳ عیسی برگشته به پطرس گفت: «دور شو، ای شیطان! تو مانع راه من هستی و افکار تو افکار انسانی است، نه خدایی.»

۲۴ سپس عیسی به شاگردان خود فرمود: «اگر کسی بخواهد پیرو من باشد، باید از خود بگذرد و صلیب خود را برداشته به دنبال من بیاید. ۲۵ زیرا هرکه بخواهد جان خود را حفظ کند، آن را از دست خواهد داد، اما هرکه به خاطر من جان خود را فدا کند، آن را باز خواهد یافت. ۲۶ برای انسان چه سودی دارد که تمام جهان را ببرد، اما جان خود را از دست بدهد؟ زیرا او دیگر به هیچ قیمتی نمی‌تواند آن را باز یابد. ۲۷ *پسر انسان با جلال پدر خود همراه با فرشتگان خواهد آمد و به هرکس بر طبق کارهایش پاداش خواهد داد. ۲۸ به یقین به شما می‌گویم که بعضی از کسانی که اکنون اینجا ایستاده‌اند، تا آمدن *پسر انسان را به صورت یک پادشاه نبینند، مرگ را تجربه نخواهند کرد.»

تبدیل هیأت عیسی

(مرقس ۹: ۲-۱۳؛ لوقا ۹: ۲۸-۳۶)

بعد از شش روز، عیسی، پطرس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب را برداشته به بالای کوهی بلند برد تا در آنجا تنها باشند. ۲ در حضور آن‌ها هیأت او تغییر کرد؛ چهره‌اش مانند آفتاب درخشید و لباسش مثل نور سفید گشت. ۳ در همین موقع شاگردان، موسی و *الیاس را دیدند که با عیسی گفت‌وگو می‌کردند. ۴ آنگاه پطرس به عیسی گفت: «خداوند، چه خوب است که ما اینجا هستیم. اگر بخواهی من سه سایبان در اینجا می‌سازم: یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی هم برای *الیاس.» ۵ هنوز سخن او تمام نشده بود که ابری درخشان بر آنان سایه افکند و صدایی از آن ابر شنیده شد که می‌گفت: «این است پسر عزیز من که از او بسیار خشنودم. به او گوش دهید.» ۶ وقتی شاگردان این صدا را شنیدند، بسیار ترسیدند و با صورت به خاک افتادند. ۷ آنگاه عیسی نزد آنان آمد و دست بر آنان گذاشته

گفت: «برخیزید؛ دیگر نترسید.»^۸ وقتی شاگردان چشمان خود را باز کردند، جز عیسی کس دیگری را ندیدند.

^۹ درحالی که از کوه پایین می آمدند، عیسی به آنان دستور داد تا روزی که *پسر انسان پس از مردگان برخیزانیده نشده است، درباره آنچه دیده اند به کسی چیزی نگویند. ^{۱۰} شاگردان پرسیدند: «پس چرا علما می گویند باید اول *الیاس بیاید؟»

^{۱۱} عیسی پاسخ داد: «درست است، اول *الیاس خواهد آمد و همه چیز را اصلاح خواهد کرد. ^{۱۲} اما من به شما می گویم که *الیاس آمده است و آنان او را نشناختند و آنچه خواستند با او کردند. *پسر انسان نیز همین طور از دست ایشان رنج خواهد دید.»^{۱۳} در این وقت شاگردان فهمیدند که او درباره یحیای تعمیددهنده صحبت می کند.

شفای مصروع

(مرقس ۹: ۱۴-۲۹؛ لوقا ۹: ۳۷-۴۳ الف)

^{۱۴} وقتی که عیسی و شاگردان نزد مردم بازگشتند، مردی نزد عیسی آمد و در برابر او زانو زده ^{۱۵} گفت: «ای آقا، بر پسر من رحم کن. او مبتلا به مرض صرع می باشد و دچار حمله های سختی می شود به طوری که بارها خود را در آب و آتش انداخته است. ^{۱۶} او را نزد شاگردان تو آوردم، اما آن ها نتوانستند او را شفا دهند.»

^{۱۷} عیسی در جواب گفت: «مردم این زمانه چقدر بی ایمان و منحرف هستند! تا کی باید با شما باشم؟ و تا به کی باید شما را تحمل کنم؟ او را نزد من بیاورید.»^{۱۸} پس عیسی دیو را نهیب داد و دیو از او خارج شد و آن پسر در همان لحظه شفا یافت.

^{۱۹} بعد از این واقعه، شاگردان عیسی آمده در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم آن دیو را بیرون کنیم؟»^{۲۰} عیسی جواب داد: «چون ایمان شما کم است! به یقین به شما می گویم که اگر به اندازه یک دانه خردل ایمان داشته باشید، می توانید به این کوه بگویید که از اینجا به آنجا منتقل شود و منتقل خواهد شد و هیچ چیز برای شما محال نخواهد بود. ^{۲۱} لیکن این نوع دیو جز به دعا و روزه بیرون نمی رود.»

دومین پیشگویی مرگ و *قیام عیسی

(مرقس ۹: ۳۰-۳۲؛ لوقا ۹: ۴۳-۴۵)

^{۲۲} هنگامی که آن ها هنوز در جلیل دور هم بودند، عیسی به ایشان گفت: «*پسر انسان به زودی به دست مردم تسلیم می گردد ^{۲۳} و آنان او را خواهند کشت ولی او در روز سوم باز زنده خواهد شد.» و شاگردان بسیار غمگین شدند.

پرداخت مالیات معبدِ بزرگ

۲۴ وقتی عیسی و شاگردان به کفرناحوم وارد شدند، کسانی که مأمور دریافت مالیات برای معبدِ بزرگ بودند نزد پطرس آمده از او پرسیدند: «آیا استاد شما مالیات خاص معبدِ بزرگ را می‌پردازد؟» ۲۵ پطرس گفت: «البته که می‌پردازد!» وقتی پطرس به خانه رفت، قبل از این که چیزی بگوید، عیسی به او گفت: «ای شمعون، به نظر تو پادشاهان جهان از چه کسانی باج و خراج می‌گیرند، از ملت خود یا از بیگانگان؟» ۲۶ پطرس گفت: «از بیگانگان.» عیسی فرمود: «در این صورت خود ملت معافند، ۲۷ اما برای این که این اشخاص را نرنجانم، برو و قلابی به دریا بینداز؛ وقتی دهان اولین ماهی صید شده را باز کنی، سکه‌ای در آن خواهی یافت. آن را بردار و بابت مالیات من و خودت به آن‌ها بده.»

چه کسی بزرگ‌تر است

(مرقس ۳۳:۹-۳۷؛ لوقا ۴۶:۹-۴۸)

در آن وقت، شاگردان نزد عیسی آمده از او پرسیدند: «چه کسی در پادشاهی آسمان از همه بزرگ‌تر است؟» ۲ عیسی کودک را فراخواند و از او خواست در برابر آنان بایستد. ۳ سپس به آنان گفت: «به یقین به شما می‌گویم که اگر شما از درون عوض نشوید و مانند کودکان نگردید، هرگز به پادشاهی آسمان وارد نخواهید شد. ۴ در پادشاهی آسمان، آن کسی از همه بزرگ‌تر است که خود را مانند این کودک فروتن سازد. ۵ و هر که چنین کودک را به نام من بپذیرد، مرا پذیرفته است.»

وسوسه‌های گناه

(مرقس ۴۲:۹-۴۸؛ لوقا ۱۷:۱-۲)

۶ «وای به حال کسی که باعث لغزش یکی از این کوچکان که به من ایمان دارند بشود. برای او بهتر است که سنگ آسیابی به گردنش آویخته شود و در اعماق دریا غرق گردد. ۷ وای بر این دنیا که باعث چنین لغزش‌هایی می‌شود! مسلماً لغزش‌هایی پیش خواهد آمد، اما وای بر کسی که باعث این لغزش‌ها شود.»

۸ «بنابراین اگر دست یا پای تو، تو را به گناه بکشاند، آن را قطع کن و دور بینداز، زیرا برای تو بهتر است که بدون دست یا پا وارد حیات ابدی گردی تا با دو دست و دو پا به داخل آتش ابدی افکنده شوی. ۹ و اگر چشم تو، تو را به گناه بکشاند، آن را در آور و دور بینداز، زیرا

بِهتر است که با یک چشم وارد حیات ابدی شوی تا این که با دو چشم در آتش جهنم افکنده شوی.

مَثَلِ گوسفند گمشده

(لوقا ۱۵: ۳-۷)

۱۰ «مواظب باشید این کوچکان را حقیر نشمارید. بدانید که آنان در عالم بالا فرشتگانی دارند که پیوسته در پیشگاه پدر آسمانی من حاضر هستند. [۱۱ زیرا *پسر انسان آمده است تا گمشده را نجات بخشد.]
۱۲ «به گمان شما اگر مردی صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود، آیا او آن نود و نه گوسفند دیگر را در کوهسارها نمی کند تا به جستجوی گوسفند گمشده برود؟ ۱۳ و هرگاه آن را پیدا کند، به یقین به شما می گویم برای آن یک گوسفند بیشتر شاد می شود تا برای آن نود و نه گوسفند دیگر که گم نشده اند. ۱۴ به همین طور پدر آسمانی شما نمی خواهد که حتی یکی از این کوچکان از دست برود.

وقتی برادری مرتکب خطا می شود

۱۵ «اگر برادرت نسبت به تو خطا کند، برو و با او در تنهایی آن خطا را به او گوشزد کن. اگر به سخن تو گوش دهد، برادر خود را بازیافته ای ۱۶ و اگر به سخن تو گوش ندهد، یک یا دو نفر دیگر را با خود ببر تا به وسیله دو یا سه شاهد این موضوع تأیید شود. ۱۷ اگر او حاضر نیست سخنان آنان را بشنود، موضوع را به اطلاع کلیسا برسان و اگر حاضر نشود به کلیسا گوش دهد، با او مثل یک بیگانه یا خراج گیر رفتار کن.

حرام و حلال

۱۸ «به یقین به شما می گویم که هرچه را که در زمین منع نمایید، در آسمان ممنوع دانسته خواهد شد و هرچه را بر روی زمین مجاز بدانید، در آسمان نیز مجاز دانسته خواهد شد. ۱۹ همچنین به یقین به شما می گویم که هرگاه دو نفر از شما در روی زمین درباره آنچه که از خدا می خواهند یکدل باشند، پدر آسمانی من آن را به ایشان خواهد بخشید، ۲۰ زیرا هر جا که دو یا سه نفر به نام من جمع شوند، من آنجا در میان آنان هستم.»

کسی که دیگران را نمی بخشد

۲۱ در این وقت، پطرس نزد عیسی آمده از او پرسید: «خداوندا، اگر برادر من نسبت به من خطا کند، تا چند بار باید او را ببخشم؟ تا هفت بار؟»
۲۲ عیسی در جواب گفت: «نمی گویم هفت بار، بلکه هفتاد مرتبه هفت بار، ۲۳ چون پادشاهی آسمان مانند پادشاهی است که تصمیم

گرفت از خادمان خود حساب بخواهد. ^{۲۴} وقتی این کار را شروع کرد، شخصی را نزد او آوردند که ده هزار *قنطار به او بدهکار بود، ^{۲۵} اما چون او نمی توانست آن را بپردازد، پادشاه دستور داد او را با زن و فرزندان و تمام هستی اش بفروشند تا بدهی او پرداخت شود. ^{۲۶} آن شخص پیش پای پادشاه افتاده گفت، 'ای آقا، به من مهلت بده و من تمام آن را تا ریال آخر به تو خواهم پرداخت.' ^{۲۷} دل پادشاه به حال او سوخت به طوری که قرض او را بخشید و به او اجازه داد برود.

^{۲۸} «اما وقتی او از آنجا رفت، در راه با یکی از همکاران خود روبه رو شد که صد دینار به او بدهکار بود. او را گرفت و گلویش را فشرده گفت، 'بدهی خود را به من بپرداز.' ^{۲۹} آن شخص به پای همکار خود افتاد و به او التماس کرده گفت، 'به من مهلت بده؛ پول تو را می پردازم.' ^{۳۰} اما او قبول نکرد و آن مرد را به زندان انداخت تا بدهی خود را بپردازد. ^{۳۱} خادمان دیگری که این ماجرا را دیدند، بسیار ناراحت شدند و نزد پادشاه رفته تمام جریان را به اطلاع او رسانیدند. ^{۳۲} او آن مرد را احضار کرده به او گفت، 'ای غلام شریر، به خاطر خواهشی که از من کردی، من همه بدهی تو را به تو بخشیدم. ^{۳۳} آیا نمی بایست همین طور که من به تو رحم کردم، تو هم به همکار خود ترحم می کردی؟' ^{۳۴} پادشاه آن قدر خشمگین شد که آن خدمتکار را به زندانبان تحویل داد تا شکنجه شود و تا تمام بدهی خود را نپرداخته است، آزاد نشود.

^{۳۵} «بنابراین اگر برادر خود را از دل نبخشید، پدر آسمانی من هم با شما همین طور رفتار خواهد کرد.»

تعلیم عیسی درباره طلاق

(مرقس ۱۰: ۱-۱۲)

وقتی عیسی این سخنان را به پایان رسانید، جلیل را ترک کرد و به نواحی یهودیه در طرف دیگر رود اردن رفت. ^۱ جمعیت زیادی به دنبال او رفتند و عیسی آن ها را در آنجا شفا داد. ^۲ بعضی از *فریسیان هم نزد او آمده از روی امتحان از او پرسیدند: «آیا جایز است که مرد به هر علتی که بخواهد زن خود را طلاق دهد؟» ^۳ عیسی در پاسخ گفت: «آیا تابه حال نخوانده اید که خدا از ابتدا انسان را مرد و زن آفرید؟ ^۴ و خدا گفت، 'به این سبب است که مرد، پدر و مادر خود را ترک کرده به زن خود می پیوندد و آن دو یکی می شوند.' ^۵ از این رو آن ها دیگر دو تن نیستند بلکه یک تن هستند. پس آنچه را که خدا به هم پیوسته است انسان نباید جدا سازد.» ^۶ آن ها پرسیدند: «پس چرا موسی فرمان داد که مرد برای جدا شدن از زن خود طلاق نامه ای به او بدهد؟»

۸ عیسی در جواب گفت: «به خاطر سنگدلی شما بود که موسی اجازه داد از زن خود جدا شوید، ولی از ابتدای خلقت چنین نبود. ۹ امّا من به شما می گویم هر کس زن خود را به هر علتی به جز علّت زنا طلاق دهد و با زن دیگری ازدواج نماید، مرتکب زنا می شود. ۱۰ شاگردان به او گفتند: «اگر وضع شوهر در مقابل زنش چنین است، بهتر است که کسی ازدواج نکند.» ۱۱ عیسی پاسخ داد: «همه نمی توانند این تعلیم را قبول کنند، مگر کسانی که این توانایی به آنان عطا شده باشد. ۱۲ بعضی ها طوری به دنیا آمده اند که اصلاً نمی توانند ازدواج کنند، عده ای هم به دست انسان مقطوع النسل شده اند و عده ای نیز به خاطر پادشاهی آسمان از ازدواج خودداری می کنند. بنابراین هر کس قدرت اجرای این تعلیم را دارد، آن را بپذیرد.»

عیسی بچه های کوچک را برکت می دهد

(مرقس ۱۰: ۱۳-۱۶؛ لوقا ۱۸: ۱۵-۱۷)

۱۳ در این وقت، عده ای از مردم بچه های کوچک را نزد عیسی آوردند تا او دست خود را بر سر آن ها بگذارد و برای آن ها دعا کند. شاگردان آن ها را به خاطر این کار سرزنش کردند، ۱۴ امّا عیسی به آنان فرمود: «بگذارید بچه های کوچک نزد من بیایند و مانع آنان نشوید، زیرا پادشاهی آسمان به چنین کسانی تعلق دارد.» ۱۵ عیسی دست خود را بر سر کودکان گذاشت و سپس از آنجا رفت.

جوان دولتمند

(مرقس ۱۰: ۱۷-۳۱؛ لوقا ۱۸: ۱۸-۳۰)

۱۶ در این هنگام، مردی جلو آمده از عیسی پرسید: «ای استاد، چه کار نیکی باید بکنم تا بتوانم حیات جاودانی را به دست آورم؟» ۱۷ عیسی به او گفت: «چرا درباره نیکی از من سؤال می کنی؟ فقط یکی هست که نیکو است. امّا اگر تو مایل هستی به حیات وارد شوی، احکام را نگاه دار.» ۱۸ او پرسید: «کدام احکام؟» عیسی پاسخ داد: «قتل نکن، زنا نکن، دزدی نکن، شهادت دروغ نده، ۱۹ احترام پدر و مادر خود را نگاه دار و همسایه ات را مانند جان خود محبت نما.» ۲۰ آن جوان پاسخ داد: «من همه این ها را نگاه داشته ام؛ دیگر چه چیزی کم دارم؟» ۲۱ عیسی به او فرمود: «اگر می خواهی کامل باشی، برو دارایی خود را بفروش و به بیچارگان بده تا برای تو در عالم بالا ثروتی اندوخته شود. آن وقت بیا و از من پیروی کن.» ۲۲ وقتی آن جوان این را شنید، با دلی اندوهگین از آنجا رفت زیرا که ثروت بسیار داشت.

۲۳ عیسی به شاگردان خود فرمود: «درحقیقت به شما می گویم که ورود ثروتمندان به پادشاهی آسمان بسیار دشوار است. ۲۴ باز هم می گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسان تر است تا ورود یک شخص ثروتمند به پادشاهی خدا.» ۲۵ شاگردان از شنیدن این سخن سخت متعجب شده پرسیدند: «پس چه کسی می تواند نجات یابد؟» ۲۶ عیسی به آنان نگاه کرد و فرمود: «برای انسان این محال است ولی برای خدا همه چیز ممکن می باشد.» ۲۷ پطرس در جواب به او گفت: «ببین، ما همه چیز را ترک کرده و به دنبال تو آمده ایم. پاداش ما چه خواهد بود؟»

۲۸ عیسی پاسخ داد: «به یقین به شما می گویم که در دنیای آینده، در آن هنگام که *پسر انسان بر تخت پُر شکوه پادشاهی خود جلوس می کند، شما که از من پیروی کرده اید بر دوازده تخت خواهید نشست و بر دوازده طایفه اسرائیل داوری خواهید نمود. ۲۹ و هر کس که به خاطر من خانه و برادران و خواهران و پدر و مادر و فرزندان و املاک خود را ترک کرده باشد، صد چندان پاداش خواهد گرفت و حیات جاودانی را به دست خواهد آورد. ۳۰ اما بسیاری که اکنون اوّل هستند، آخر خواهند شد و بسیاری که اکنون آخر هستند اوّل خواهند بود.»

کارگران تاکستان

۲۰ «پادشاهی آسمان مانند صاحب تاکستانی است که یک روز صبح زود بیرون رفت تا برای تاکستان خود کارگرانی بگیرد ۲ و بعد از آنکه آن ها دربارهٔ مزد روزانه موافقت کردند، آنان را به سر کار فرستاد. ۳ ساعت نه صبح باز بیرون رفت و افراد دیگری را دید که بیکار در بازار ایستاده بودند. ۴ به آن ها گفت، 'بروید و در تاکستان من کار کنید و من حقّ شما را به شما خواهم داد،' و آن ها هم رفتند. ۵ در وقت ظهر و همچنین ساعت سه بعد از ظهر، باز بیرون رفت و مانند دفعات قبل عده ای را سرکار فرستاد. ۶ او یک ساعت پیش از غروب آفتاب باز بیرون رفت و دسته دیگری را در آنجا ایستاده دید؛ به آنان گفت، 'چرا تمام روز اینجا بیکار ایستاده اید؟' ۷ آن ها جواب دادند، 'چونکه هیچ کس به ما کاری نداده است.' پس او به آنان گفت، 'بروید و در تاکستان من کار کنید.'

۸ «وقتی غروب شد، صاحب تاکستان به مباشر خود گفت، 'کارگران را صدا کن و مزد همه را بده؛ از کسانی که آخر آمدند شروع کن و به ترتیب تا کسانی که اوّل آمدند.' ۹ آنانی که یک ساعت قبل از غروب شروع به کار کرده بودند، جلو آمدند و همه مزد یک روز تمام را گرفتند. ۱۰ وقتی نوبت به کسانی رسید که اوّل آمده بودند، آن ها فکر کردند که

از دیگران بیشتر خواهند گرفت، اما به آنان نیز به اندازه دیگران مزد داده شد. ۱۱ وقتی آنان مزد خود را گرفتند، شکایت کنان به صاحب تاکستان گفتند: ۱۲ «این کسانی که آخر از همه آمده‌اند فقط یک ساعت کار کرده‌اند و تو آنان را با ما که تمام روز در آفتاب سوزان کارهای سنگین را تحمّل کرده‌ایم، در یک سطح قرار داده‌ای.» ۱۳ آن مالک رو به یکی از آن‌ها کرده گفت، «ای دوست، من که به تو ظلمی نکرده‌ام. مگر تو قبول نکردی که با این مزد کار کنی؟» ۱۴ پس مزد خود را بردار و برو. من می‌خواهم به نفر آخر به اندازه تو مزد بدهم. ۱۵ آیا حق ندارم که با پول خود مطابق میل خود عمل کنم؟ چرا تو به خاطر سخاوتمندی من حسادت می‌کنی؟»

۱۶ «به این ترتیب، آخرین، اولین و اولین، آخرین خواهند شد.»

سومین پیشگویی مرگ و *قیام عیسی

(مرقس ۱۰: ۳۲-۳۴؛ لوقا ۱۸: ۳۱-۳۴)

۱۷ وقتی عیسی به طرف اورشلیم می‌رفت، در راه دوازده شاگرد خود را به کناری برد و به آنان گفت: ۱۸ «اکنون ما به اورشلیم می‌رویم و در آنجا *پسر انسان به دست سران کاهنان و علما تسلیم خواهد شد و آنان او را به مرگ محکوم کرده ۱۹ تحویل بیگانگان خواهند داد تا آن‌ها او را استهزا نموده تازیانه بزنند و مصلوب کنند. اما او در روز سوم بار دیگر زنده خواهد شد.»

خواهش یک مادر

(مرقس ۱۰: ۳۵-۴۵)

۲۰ آنگاه مادر پسران زبّدی با فرزندان خود نزد عیسی آمده تعظیم کرد و تقاضا نمود که عیسی به او لطفی بنماید. ۲۱ عیسی پرسید: «چه می‌خواهی؟» گفت: «دستور بده که در پادشاهی تو این دو پسر من یکی در دست راست تو بنشینند و دیگری در دست چپ تو بنشینند.» ۲۲ عیسی به آن دو برادر رو کرده گفت: «شما نمی‌دانید که چه می‌خواهید. آیا می‌توانید جامی را که من می‌نوشم بنوشید؟» آن‌ها جواب دادند: «بلی، می‌توانیم.» ۲۳ عیسی به آنان گفت: «درست است، شما از جام من خواهید نوشید، اما انتخاب کسانی که باید در دست راست و چپ من بنشینند با من نیست، زیرا کسانی در دست راست یا چپ من خواهند نشست که پدر من قبلاً آن را برایشان آماده کرده است.»

۲۴ وقتی ده شاگرد دیگر از این موضوع باخبر شدند، از آن دو برادر سخت رنجیدند. ۲۵ پس عیسی آنان را نزد خود خوانده فرمود: «شما می‌دانید که در این دنیا حکمرانان بر زیردستان خود آقایی می‌کنند و

رهبران‌شان به آنان زور می‌گویند. ^{۲۶} اما در میان شما نباید چنین باشد، بلکه هرکه می‌خواهد در بین شما بزرگ باشد، باید خادم همه بشود ^{۲۷} و هرکه بخواهد بالاتر از همه شود، باید غلام همه باشد. ^{۲۸} پسر انسان نیز نیامد تا او را خدمت کنند، بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.»

شفای دو کور

(مرقس ۱۰: ۴۶-۵۲؛ لوقا ۱۸: ۳۵-۴۳)

^{۲۹} وقتی عیسی و شاگردانش شهر اریحا را ترک می‌کردند، جمعیت بزرگی به دنبال او رفت. ^{۳۰} در کنار راه دو نفر کور نشسته بودند، و چون شنیدند که عیسی از آنجا می‌گذرد، فریاد زده می‌گفتند: «ای آقا، ای پسر داوود، بر ما رحم کن!» ^{۳۱} مردم آنان را سرزنش کرده به آن‌ها گفتند که ساکت شوند. اما آن دو نفر بیشتر فریاد کرده می‌گفتند: «ای آقا، ای پسر داوود، به ما رحم کن!»

^{۳۲} عیسی ایستاد و آن دو مرد را صدا کرده پرسید: «چه می‌خواهید برایتان انجام دهم؟» ^{۳۳} آن‌ها گفتند: «ای آقا، ما می‌خواهیم که چشمان ما باز شوند.»

^{۳۴} عیسی بر آنان ترحم نموده چشمان آنان را لمس کرد و آن‌ها فوراً بینایی خود را بازیافتند و به دنبال او رفتند.

ورود پیروزمندانه عیسی به اورشلیم

(مرقس ۱۱: ۱-۱۱؛ لوقا ۱۹: ۲۸-۴۰؛ یوحنا ۱۲: ۱۲-۱۹)

وقتی عیسی و شاگردان به نزدیکی اورشلیم و به دهکده بیت فاجی واقع در کوه زیتون رسیدند، عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاد ^۲ و به آن‌ها فرمود: «به دهکده مقابل بروید. نزدیک دروازه آن، الاغی را با کرّه‌اش بسته خواهید یافت. آن‌ها را باز کنید و نزد من بیاورید. ^۳ اگر کسی به شما حرفی زد، بگویید که خداوند به آن‌ها احتیاج دارد و او به شما اجازه خواهد داد که الاغ و کرّه‌اش را فوراً بیاورید.»

^۴ به این طریق پیشگویی نبی تحقق یافت که می‌فرماید:
^۵ به دختر *صهیون بگویید:

«این پادشاه تو است که بر الاغی نشسته

و بر کره چهارپایی سوار است

و با فروتنی نزد تو می‌آید.»

^۶ آن دو شاگرد رفتند و آنچه را که به آن‌ها گفته شده بود، انجام دادند و آن الاغ و کرّه‌اش را آورده ردهای خود را بر پشت آن‌ها انداختند، و

عیسی سوار شد. ^۸جمعیت زیادی جاده را با رداهای خود فرش کردند و بعضی شاخه‌های درختان را بُریده در راه می‌گسترانیدند. ^۹آنگاه جمعیتی که از جلو می‌رفتند و آن‌ها که از عقب می‌آمدند فریاد زده می‌گفتند: «حمد و سپاس باد بر پسر داوود! مبارک باد آن کسی که به نام خداوند می‌آید! خدا را در عرش برین حمد و سپاس باد!» ^{۱۰}همین که عیسی وارد اورشلیم شد، تمام مردم شهر به هیجان آمدند و می‌پرسیدند: «این شخص کیست؟» ^{۱۱}جمعیت پاسخ می‌دادند: «این عیسی نبی است که از ناصره جلیل آمده است.»

عیسی در معبد بزرگ اورشلیم

(مرقس ۱۱: ۱۵-۱۹؛ لوقا ۱۹: ۴۵-۴۸؛ یوحنا ۲: ۱۳-۲۲)

^{۱۲}آنگاه عیسی به داخل معبد بزرگ رفت و همه کسانی را که در صحن معبد بزرگ به خرید و فروش مشغول بودند، بیرون راند. او میزهای صرافان و جایگاه‌های کبوترفروشان را واژگون ساخت ^{۱۳}و به آنان گفت: «در کتب مقدس نوشته شده است، 'معبد بزرگ من عبادتگاه خوانده خواهد شد، اما شما آن را کمینگاه دزدان ساخته‌اید.'» ^{۱۴}نابینایان و مفلوجان در معبد بزرگ نزد او آمدند و او آن‌ها را شفا داد. ^{۱۵}سران کاهنان و علما وقتی عجایب عیسی را دیدند و شنیدند که کودکان در معبد بزرگ فریاد می‌زنند، «حمد و سپاس باد بر پسر داوود!» خشمگین شدند. ^{۱۶}آن‌ها از عیسی پرسیدند: «آیا می‌شنوی این‌ها چه می‌گویند؟» عیسی جواب داد: «بلی می‌شنوم! مگر نخوانده‌اید که از دهان کودکان و شیرخوارگان ستایش خود را جاری ساختی؟» ^{۱۷}آنگاه آنان را ترک کرد و از شهر خارج شده به بیت‌عنیا رفت و شب را در آنجا گذراند.

عیسی درخت انجیر را نفرین می‌کند

(مرقس ۱۱: ۱۲-۱۴ و ۲۰-۲۴)

^{۱۸}صبح روز بعد، وقتی عیسی به شهر بازگشت، گرسنه شد ^{۱۹}و در کنار جاده درخت انجیری دیده به طرف آن رفت، اما جز برگ چیزی در آن نیافت. پس آن درخت را خطاب کرده فرمود: «تو دیگر هرگز ثمر نخواهی آورد!» و آن درخت در همان لحظه خشک شد. ^{۲۰}شاگردان از دیدن این واقعه تعجب کرده پرسیدند: «چرا این درخت به این زودی خشک شد؟» ^{۲۱}عیسی پاسخ داد: «به یقین به شما می‌گویم که اگر ایمان داشته باشید و شک نکنید، نه تنها قادر خواهید بود آنچه را که نسبت به این درخت انجام شد انجام دهید، بلکه اگر به این کوه

بگویند که از جای خود کنده شده به دریا پرتاب شود، چنین خواهد شد. ۲۲ هرچه با ایمان در دعا طلب کنید خواهید یافت.»

اختیار و اقتدار عیسی

(مرقس ۱۱: ۲۷-۳۳؛ لوقا ۱۰: ۲۰-۸)

۲۳ عیسی وارد معبد بزرگ شد و به تعلیم مردم پرداخت. سران کاهنان و مشایخ نزد او آمده پرسیدند: «با چه اختیاری دست به چنین کارهایی می‌زنی و چه کسی این اختیار را به تو داده است؟» ۲۴ عیسی در جواب به آن‌ها گفت: «من از شما سؤالی می‌کنم، اگر به آن جواب بدهید، من هم به شما خواهم گفت که با چه اختیاری این کارها را می‌کنم. ۲۵ آیا تعمید یحیی از جانب خدا بود و یا از جانب انسان؟»
بر سر این موضوع در میان آن‌ها بحثی درگرفت. آن‌ها با یکدیگر می‌گفتند: «اگر بگوییم از جانب خدا بود، او خواهد گفت چرا به او ایمان نیاوردید؟» ۲۶ و اگر بگوییم از جانب انسان بود، از مردم می‌ترسیم، زیرا همه یحیی را یک نبی می‌دانند.» ۲۷ پس در جواب عیسی گفتند: «ما نمی‌دانیم.» عیسی فرمود: «پس من هم به شما نخواهم گفت که به چه اجازه‌ای این کارها را می‌کنم.»

مَثَل دو پسر

۲۸ «عقیده شما در این خصوص چیست؟ شخصی دو پسر داشت. او نزد پسر بزرگ خود رفت و به او گفت، 'پسرم، امروز به تاکستان برو و در آنجا کار کن.' ۲۹ آن پسر جواب داد، 'من نمی‌روم،' اما بعد پشیمان شد و رفت. ۳۰ آنگاه پدر نزد دومی رفت و همین را به او گفت. او پاسخ داد، 'اطاعت می‌کنم. ای آقا،' اما نرفت. ۳۱ کدام یک از این دو نفر بر طبق خواست پدر رفتار کرد؟» گفتند: «اولی.» پس عیسی جواب داد: «به یقین به شما می‌گویم که خراج گیران و فاحشه‌ها قبل از شما به پادشاهی خدا وارد خواهند شد ۳۲ زیرا یحیی آمد و راه درست زندگی را به شما نشان داد و شما سخنان او را باور نکردید، ولی خراج گیران و فاحشه‌ها باور کردند و شما حتی بعد از دیدن آن هم توبه نکردید و به او ایمان نیاوردید.»

مَثَل باغبانان شریر

(مرقس ۱۲: ۱-۱۲؛ لوقا ۲۰: ۹-۱۹)

۳۳ «به مَثَل دیگری گوش دهید: مالکی بود که تاکستانی احداث کرده دور آن دیواری کشید و در آن چَرخُشتی کند و یک بُرج دیده‌بانی هم برای آن ساخت. آنگاه آن را به باغبانان سپرد و خود به مسافرت رفت.

۳۴ هنگامی که موسم چیدن انگور رسید، او غلامان خود را نزد باغبانان فرستاد تا انگور را تحویل بگیرند. ۳۵ اما باغبانان، غلامان او را گرفته یکی را کتک زدند و دیگری را کشتند و سومی را سنگسار کردند. ۳۶ صاحب باغ بار دیگر عده بیشتری از غلامان خود را فرستاد. با آنان نیز به همان طور رفتار کردند. ۳۷ سرانجام پسر خود را نزد باغبانان فرستاده با خود گفت، 'آنان احترام پسر مرا نگاه خواهند داشت.' ۳۸ اما وقتی باغبانان پسر را دیدند، به یکدیگر گفتند، 'این وارث است. بیایید او را بکشیم و میراثش را تصاحب کنیم.' ۳۹ پس او را گرفتند و از تاختستان بیرون انداخته به قتل رسانیدند. ۴۰ هنگامی که صاحب تاختستان بیاید، با آن باغبانان چه خواهد کرد؟»

۴۱ آن‌ها جواب دادند: «آن مردان شریر را به عقوبت شدیدی خواهد رسانید و تاختستان را به دست باغبانان دیگری خواهد سپرد تا هر وقت موسم میوه برسد، سهم او را بدهند.» ۴۲ آنگاه عیسی به آنان فرمود: «آیا تا کنون در کتب مقدس نخوانده‌اید: آن سنگی که معماران رد کردند اکنون سنگ سر زاویه شده است. این کار خداوند است؛

و به نظر ما عجیب است.' ۴۳ «بنابراین به شما می‌گویم که پادشاهی خدا از شما گرفته شده به امتی داده خواهد شد که ثمراتی شایسته به بار آورد. [۴۴] اگر کسی بر روی این سنگ بیفتد خرد خواهد شد و هرگاه آن سنگ بر روی کسی بیفتد او را لِه خواهد کرد.»

۴۵ وقتی سران کاهنان و *فریسیان مثل‌های او را شنیدند، فهمیدند که او درباره آن‌ها سخن می‌گوید. ۴۶ آن‌ها خواستند او را دستگیر کنند، اما از مردم می‌ترسیدند، زیرا آن‌ها عیسی را یک نبی می‌دانستند.

مَثَل جشن عروسی

(لوقا ۱۴: ۱۵-۲۴)

عیسی بازهم برای مردم مثلی آورده گفت: ۲ «پادشاهی آسمان مانند پادشاهی است که برای عروسی پسر خود جشنی ترتیب داد. ۳ او خدمتکاران خود را فرستاد تا به دعوت‌شدگان بگویند که در جشن حاضر شوند، اما آن‌ها نخواستند بیایند. ۴ پادشاه بار دیگر خدمتکاران دیگری را فرستاده به آن‌ها فرمود که به دعوت‌شدگان بگویند، 'به جشن عروسی بیایید. ضیافتی که ترتیب داده‌ام آماده است؛ گاوها و پرواری‌های خود را سر بُریده و همه چیز را آماده کرده‌ام.' ۵ اما دعوت‌شدگان به دعوت او اعتنایی نکردند و به کار خود ادامه دادند. یکی

به مزرعه خود رفت و دیگری به کسب و کار خود پرداخت^۶ درحالی که دیگران خدمتکاران پادشاه را گرفته زدند و آن‌ها را کشتند.^۷ وقتی پادشاه این را شنید، غضبناک شد و سربازان خود را فرستاد و آن‌ها آن قاتلان را کشتند و شهرشان را آتش زدند.^۸ آنگاه پادشاه به خدمتکاران خود گفت، 'جشن عروسی آماده است، امّا کسانی که دعوت کرده بودم، لایق نبودند.^۹ پس به کوچه‌ها و خیابان‌ها بروید و هرکه را یافتید، به عروسی دعوت کنید.'^{۱۰} آنان رفته هرکه را پیدا کردند، چه نیک و چه بد، با خود آوردند و به این ترتیب تالار عروسی از مهمانان پُر شد.^{۱۱} «هنگامی که پادشاه وارد شد تا مهمانان را ببیند، مردی را دید که لباس عروسی بر تن نداشت.^{۱۲} پادشاه از او پرسید، 'ای دوست، چطور بدون لباس عروسی به اینجا آمده‌ای؟' او ساکت ماند.^{۱۳} پس پادشاه به ملازمان خود گفت، 'دست و پای او را ببندید و او را بیرون در تاریکی بیندازید، جایی که گریه و دندان بر دندان ساییدن وجود دارد.'^{۱۴} «زیرا دعوت شدگان بسیارند، امّا برگزیدگان کم هستند.»

مسئله مالیات

(مرقس ۱۲: ۱۳-۱۷؛ لوقا ۲۰: ۲۰-۲۶)

^{۱۵} آنگاه فریسیان نقشه کشیدند که چطور عیسی را با سخنان خودش به دام بیندازند.^{۱۶} آن‌ها چند نفر از پیروان خود را به اتفاق عده‌ای از هواداران هیروдіس نزد عیسی فرستاده گفتند: «ای استاد، ما می‌دانیم که تو مرد راستگویی هستی، چون به ظاهر انسان توجهی نداری و راه خدا را بدون بیم و هراس از انسان با راستی تعلیم می‌دهی.^{۱۷} پس به ما بگو عقیده تو در این باره چیست؟ آیا دادن مالیات به قیصر روم جایز است یا نه؟»^{۱۸} عیسی به شرارت آنان پی برد و به آنان فرمود: «ای ریاکاران، چرا می‌خواهید مرا امتحان کنید؟^{۱۹} سکه‌ای را که با آن مالیات خود را می‌پردازید، به من نشان دهید.»

آن‌ها یک سکه به او دادند.^{۲۰} عیسی پرسید: «این تصویر و عنوان مال کیست؟»^{۲۱} آن‌ها جواب دادند: «مال قیصر.» عیسی به آنان فرمود: «پس آنچه را که مال قیصر است، به قیصر و آنچه را که مال خدا است، به خدا بدهید.»

^{۲۲} آن‌ها از این پاسخ مات و مبهوت ماندند، و از آنجا بلند شده رفتند و عیسی را تنها گذاشتند.

مسئله رستاخیز مردگان

(مرقس ۱۲: ۱۸-۲۷؛ لوقا ۲۰: ۲۷-۴۰)

۲۳ همان روز صدوقیان که منکر رستاخیز مردگان بودند، نزد او آمدند و از او سؤال نمودند: «ای استاد، موسی گفته است که هرگاه شخصی بدون فرزند بمیرد، برادرش باید با زن او ازدواج کند و برای او فرزندی به وجود آورد. ۲۵ باری، در بین ما هفت برادر بودند. اولی ازدواج کرد و قبل از آنکه دارای فرزندی شود، مُرد و همسر او به برادرش واگذار شد. ۲۶ به همین ترتیب دوّمی و سوّمی تا هفتمی با آن زن ازدواج کردند و بدون فرزند مُردند. ۲۷ آن زن هم بعد از همه مرد. ۲۸ پس در روز قیامت آن زن همسر کدام یک از آن‌ها خواهد بود، زیرا همه آنان با او ازدواج کرده بودند؟»

۲۹ عیسی جواب داد: «شما در اشتباهید! نه از کتب مقدّس چیزی می‌دانید و نه از قدرت خدا! ۳۰ در روز رستاخیز کسی نه زن می‌گیرد و نه شوهر می‌کند، بلکه همه در آن عالم مانند فرشتگان آسمانی خواهند بود. ۳۱ امّا در خصوص رستاخیز مردگان، آیا نخوانده‌اید که خود خدا به شما چه فرموده است؟ ۳۲ او فرموده است: 'من خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب هستم.' خدا خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است.»

۳۳ مردمی که این را شنیدند، از تعالیم او مات و مبهوت شدند.

بزرگ‌ترین فرمان

(مرقس ۱۲: ۲۸-۳۴؛ لوقا ۱۰: ۲۵-۲۸)

۳۴ وقتی فریسیان شنیدند که عیسی صدوقیان را مُجاب کرده است، دور او را گرفتند ۳۵ و یک نفر از آن‌ها که معلم شریعت بود، از روی امتحان از عیسی پرسید: ۳۶ «ای استاد، کدام یک از فرمان‌های شریعت از همه بزرگ‌تر است؟»

۳۷ عیسی جواب داد: «خداوند، خدای خود را با تمام دل و تمام جان و تمام عقل خود دوست بدار. ۳۸ این اوّلین و بزرگ‌ترین فرمان است. ۳۹ دوّمین فرمان که به همان اندازه مهم است این است: همسایه‌ات را مانند جان خود محبّت نما. ۴۰ در این دو فرمان تمام تورات و نوشته‌های انبیا خلاصه شده است.»

مسیح کیست؟

(مرقس ۳۵:۱۲-۳۷؛ لوقا ۴۱:۲۰-۴۴)

۴۱ عیسی از آن فریسیانی که اطراف او ایستاده بودند پرسید: «نظر شما دربارهٔ مسیح چیست؟ او فرزند کیست؟» آن‌ها جواب دادند: «او فرزند داوود است.» ۴۳ عیسی از آن‌ها پرسید: «پس چطور است که داوود با الهام روح خدا او را خداوند می‌خواند؟ زیرا داوود می‌گوید، ۴۴ 'خداوند به خداوند من گفت:

بر دست راست من بنشین

تا دشمنانت را زیر پای تو اندازم.'

۴۵ مسیح چطور می‌تواند فرزند داوود باشد در صورتی که خود داوود او را خداوند می‌خواند؟»

۴۶ هیچ کس نتوانست در جواب او سخنی بگوید و از آن روز به بعد دیگر کسی جرأت نکرد از او سؤالی بپرسد.

هشدار علیه فریسیان و علما

(مرقس ۳۸:۱۲-۳۹؛ لوقا ۴۳:۱۱، ۴۶:۱۱، ۴۵:۲۰-۴۶)

۲۳ آنگاه عیسی به مردم و شاگردان خود گفت: ۲ «چون علما و فریسیان بر کرسی موسی نشست‌اند، ۳ شما باید به هرچه آن‌ها می‌گویند گوش دهید و مطابق آن عمل نمایید، اما از کارهای آنان پیروی نکنید، زیرا خود آن‌ها آنچه می‌گویند، انجام نمی‌دهند. ۴ آن‌ها بارهای سنگین را می‌بندند و بر دوش مردم می‌گذارند در حالی که خودشان حاضر نیستند برای بلند کردن آن بار حتی انگشت خود را تکان دهند. ۵ هرچه می‌کنند برای تظاهر و خودنمایی است. دعا‌های بسته شده به بازو و پیشانی خود را قشورتر می‌کنند و دامن ردای خویش را پهن‌تر می‌سازند. ۶ آن‌ها دوست دارند در صدر مجالس بنشینند و در* کنیسه‌ها بهترین جا را برگزینند و ۷ مردم در کوچه‌ها به آن‌ها سلام بگویند و آن‌ها را 'استاد' خطاب کنند. ۸ اما شما نباید 'استاد' خوانده شوید، زیرا شما فقط یک استاد دارید و همهٔ شما برابر هستید. ۹ هیچ کس را بر روی زمین پدر نخوانید، زیرا شما یک پدر دارید، که در آسمان است. ۱۰ و نباید 'پیشوا' خوانده شوید، زیرا شما یک پیشوا دارید که مسیح است. ۱۱ کسی در میان شما از همه بزرگ‌تر است که خادم همه باشد. ۱۲ زیرا هرکه خود را بزرگ سازد، حقیر خواهد شد، و هرکه خود را فروتن سازد، به بزرگی خواهد رسید.

عیسی ریاکاری آنان را محکوم می کند

(مرقس ۴۰:۱۲؛ لوقا ۳۹:۱۱-۴۲، ۴۴، ۵۲، ۴۷:۲۰)

۱۳ «وای بر شما ای علما و فریسیان ریاکار! شما درهای پادشاهی آسمان را بر روی مردم می بندید. خودتان وارد نمی شوید و دیگران را هم که می خواهند وارد شوند، باز می دارید. [۱۴ وای بر شما ای علما و فریسیان ریاکار! شما مال بیوه زن ها را می بلعید و حال آنکه محض خودنمایی دعای خود را طول می دهید. به این جهت شما شدیدترین کیفرها را خواهید دید.]

۱۵ «وای بر شما ای علما و فریسیان ریاکار! شما دریا و خشکی را طی می کنید تا کسی را پیدا کنید که دین شما را پذیرد. و وقتی که موفق شدید، او را دو برابر بدتر از خودتان سزاوار جهنم می سازید.

۱۶ «وای بر شما ای راهنمایان کور! شما می گوید، 'اگر کسی به معبد بزرگ سوگند بخورد، اهمیتی ندارد، اما اگر به طلاهای معبد بزرگ سوگند بخورد، موظف است به سوگند خود وفا کند.' ۱۷ ای احمقان و ای کوران! کدام مهم تر است، طلا یا معبد بزرگ که طلا را تقدیس می کند؟ ۱۸ شما می گوید، 'هرگاه کسی به قربانگاه سوگند بخورد اهمیتی ندارد، اما اگر به هدایایی که در قربانگاه قرار دارد سوگند بخورد، موظف است به آن عمل کند.' ۱۹ ای کورها! کدام مهم تر است، هدایا یا قربانگاهی که هدایا را تقدیس می کند؟ ۲۰ کسی که به قربانگاه سوگند یاد می کند، به آن و به هرچه بر روی آن است سوگند می خورد ۲۱ و کسی که به معبد بزرگ سوگند می خورد، به آن و به خدایی که در آن ساکن است سوگند خورده است. ۲۲ و هرگاه کسی به آسمان سوگند بخورد، به تخت خدا و به آن کسی که بر آن نشسته است، سوگند خورده است.

۲۳ «وای بر شما ای علما و فریسیان ریاکار! شما از نعناع و شوید و زیره ده یک می دهید، اما مهمترین احکام شریعت را که عدالت و رحمت و وفاداری است نادیده گرفته اید. شما باید این احکام را انجام دهید و درعین حال از انجام سایر احکام نیز غفلت نکنید. ۲۴ ای راهنمایان کور! که پشه را صافی می کنید و شتر را می بلعید!

۲۵ «وای بر شما ای علما و فریسیان ریاکار! شما بیرون پیاله و بشقاب را پاک می کنید درحالی که درون آن از ظلم و طمع پُر است. ۲۶ ای فریسی کور، اول درون پیاله را پاک کن که در آن صورت بیرون آن هم پاک خواهد شد.

۲۷ «وای بر شما ای علما و فریسیان ریاکار! شما مثل مقبره های سفید شده ای هستید که ظاهری زیبا دارند، اما داخل آن ها پُر از استخوان های

مردگان و انواع کثافات است! ^{۲۸} شما هم همین طور ظاهراً مردمانی درستکار ولی در باطن پُر از ریاکاری و شرارت هستید.

پیشگویی عقوبت آنان

(لوقا ۱۱: ۴۷-۵۱)

^{۲۹} «وای بر شما ای علما و فریسیان ریاکار! شما برای انبیا مقبره می‌سازید و بناهای یادبود مقدّسین را تزئین می‌کنید ^{۳۰} و می‌گویید، 'اگر ما در زمان نیاکان خود زنده بودیم، هرگز با آنان در قتل انبیا شرکت نمی‌کردیم.' ^{۳۱} به این ترتیب تصدیق می‌کنید که فرزندان کسانی هستید که انبیا را به قتل رسانیده‌اند. ^{۳۲} پس بروید و آنچه را که نیاکانتان شروع کردند، به اتمام رسانید. ^{۳۳} ای ماران، ای افعی‌زادگان! شما چگونه از مجازات جهنّم خواهید گریخت؟ ^{۳۴} به این جهت من انبیا و حکما و علما را برای شما می‌فرستم، امّا شما بعضی را می‌کشید و مصلوب می‌کنید و بعضی را هم در کنیسه‌هایتان تازیانه می‌زنید و شهر به شهر می‌رانید. ^{۳۵} از این جهت خون همه نیک‌مردان خدا که بر زمین ریخته شده، برگردن شما خواهد بود، از هابیل معصوم گرفته تا زکریا فرزند برکیا که او را در بین اندرون مقدّس معبدِ بزرگ و قربانگاه کُشتید. ^{۳۶} به یقین به شما می‌گویم گناه تمام این کارها به گردن این نسل خواهد بود.

محبت عیسی به اورشلیم

(لوقا ۱۳: ۳۴-۳۵)

^{۳۷} «ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای شهری که انبیا را به قتل رسانیدی و رسولانی را که نزد تو فرستاده شدند، سنگسار کردی! چه بسیار اوقاتی که آرزو کردم مانند مرغی که جوجه‌های خود را زیر پر و بال خود جمع می‌کند، فرزندان تو را به دور خود جمع کنم، امّا تو نخواستی. ^{۳۸} اکنون خانه شما متروک به شما واگذار خواهد شد! ^{۳۹} و بدانید که دیگر هرگز مرا نخواهید دید تا روزی که بگویید: 'مبارک است کسی که به نام خداوند می‌آید.'»

پیشگویی خرابی معبدِ بزرگ اورشلیم

(مرقس ۱۳: ۱-۲؛ لوقا ۲۱: ۵-۶)

در حالی که عیسی از معبدِ بزرگ خارج می‌شد، شاگردانش توجه او را به بناهای معبدِ بزرگ جلب نمودند. ^۲ عیسی به آن‌ها گفت: «این بناها را می‌بینید؟ به یقین به شما می‌گویم که هیچ سنگی از آن بر سنگ دیگر باقی نخواهد ماند، بلکه همه فرو خواهند ریخت.»

جفاها و زحمات

(مرقس ۱۳: ۱۳-۱۹؛ لوقا ۲۱: ۷-۱۹)

۳ وقتی عیسی در روی کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش در خلوت نزد او آمده به او گفتند: «به ما بگو، این امور چه زمانی واقع خواهد شد؟ و نشانه آمدن تو و رسیدن آخر زمان چه خواهد بود؟» ۴ عیسی جواب داد: «مواظب باشید که کسی شما را گمراه نسازد. ۵ زیرا بسیاری به نام من خواهند آمد و خواهند گفت، 'من مسیح هستم!' و بسیاری را گمراه خواهند کرد. ۶ زمانی می آید که شما صدای جنگ‌ها را از نزدیک و اخبار مربوط به جنگ‌ها در جای‌های دور را خواهید شنید. هراسان نشوید؛ چنین وقایعی باید رخ دهد، اما این هنوز پایان کار نیست. ۷ زیرا ملتی با ملت دیگر و دولتی با دولت دیگر جنگ خواهد کرد و قحطی‌ها و زمین لرزه‌ها در همه جا پدید خواهند آمد. ۸ این‌ها همه مثل آغاز درد زایمان است.

۹ «در آن وقت، شما را برای شکنجه و کشتن تسلیم خواهند نمود و تمام مردم جهان به خاطر ایمانی که به من دارید، از شما متنفر خواهند شد. ۱۰ بسیاری لغزش خواهند خورد و یکدیگر را تسلیم دشمن نموده از هم متنفر خواهند شد. ۱۱ انبیای دروغین زیادی برخوانند خاست و بسیاری را گمراه خواهند نمود. ۱۲ و شرارت به قدری زیاد می شود که محبت آدمیان نسبت به یکدیگر سرد خواهد شد. ۱۳ اما هر کس تا آخر پایدار بماند، نجات خواهد یافت. ۱۴ و این مژده پادشاهی الهی در سراسر عالم اعلام خواهد شد تا برای همه ملت‌ها شهادتی باشد؛ آنگاه پایان کار فرا می رسد.

وحشت عظیم

(مرقس ۱۴: ۲۳-۲۴؛ لوقا ۲۱: ۲۰-۲۴)

۱۵ «پس هرگاه آن مکروه ویرانی را که دانیال نبی از آن سخن گفت در مکان مقدس ایستاده ببینید (خواننده خوب توجه کند که منظور این قسمت چیست) ۱۶ کسانی که در یهودیه هستند باید به کوه‌ها بگریزند. ۱۷ اگر کسی روی بام خانه باشد، نباید برای بردن اسباب خود به پایین بیاید. ۱۸ و اگر کسی در مزرعه باشد، نباید برای بردن لباس خود به خانه بازگردد. ۱۹ آن روزها برای زن‌های آبستن و زن‌های شیرده چقدر وحشتناک خواهد بود! ۲۰ دعا کنید که وقت فرار شما در زمستان و یا در روز *سبت نباشد، ۲۱ زیرا در آن وقت مردم به چنان رنج و عذاب سختی گرفتار خواهند شد که از ابتدای عالم تا آن وقت هرگز نبوده و بعد از آن هم دیگر نخواهد بود. ۲۲ اگر خدا تعداد آن روزها را کم نمی کرد، هیچ

جاننداری جان سالم به در نمی برد. اما خدا به خاطر برگزیدگان خود تعداد آن روزها را کم خواهد ساخت.

۲۳ «در آن زمان، اگر کسی به شما بگوید، 'نگاه کن! مسیح اینجا است' یا 'مسیح آنجا است'، آن را باور نکنید،^{۲۴} زیرا اشخاص بسیاری پیدا خواهند شد که به دروغ ادّعا می کنند مسیح یا نبی هستند و نشانه ها و معجزات بزرگی انجام خواهند داد به طوری که اگر ممکن بود، حتی برگزیدگان خدا را هم گمراه می کردند.^{۲۵} توجّه کنید، من شما را از پیش آگاه ساخته ام.

۲۶ «اگر به شما بگویند که او در بیابان است، به آنجا نروید و اگر بگویند که او درون خانه است، باور نکنید.^{۲۷} ظهور *پسر انسان مانند ظاهر شدن برق درخشان در آسمان است که وقتی از شرق ظاهر شود تا غرب آسمان را روشن می سازد.^{۲۸} هر جا لاشه ای باشد، لاشخوران در آنجا جمع می شوند!

ظهور پسر انسان

(مرقس ۱۳: ۲۴-۲۷؛ لوقا ۲۱: ۲۵-۲۸)

۲۹ «به محض آنکه مصیبت آن روزها به پایان برسد، خورشید تاریک خواهد شد و ماه دیگر نور نخواهد داد، ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت و قدرت های آسمانی متزلزل خواهند شد.^{۳۰} پس از آن، علامت *پسر انسان در آسمان ظاهر می شود و همه ملل عالم سوگواری خواهند کرد و *پسر انسان را خواهند دید که با قدرت و جلال عظیم بر ابرهای آسمان می آید.^{۳۱} شیپور بزرگ به صدا خواهد آمد و او فرشتگان خود را خواهد فرستاد تا برگزیدگان خدا را از چهار گوشه جهان و از کرانه های فلک جمع کنند.

درسی از درخت انجیر

(مرقس ۱۳: ۲۸-۳۱؛ لوقا ۲۱: ۲۹-۳۳)

۳۲ «از درخت انجیر درسی بیاموزید: هر وقت شاخه های آن جوانه می زنند و برگ می آورند، شما می دانید که تابستان نزدیک است.^{۳۳} به همان طریق وقتی تمام این چیزها را ببینید، بدانید که آن زمان، نزدیک بلکه در شرف وقوع است.^{۳۴} به یقین به شما می گویم تا تمام این چیزها واقع نشود، مردمان این نسل نخواهند مُرد.^{۳۵} آسمان و زمین از بین خواهند رفت، اما سخنان من هرگز از بین نخواهد رفت.

هیچ کس از آن روز و ساعت خبر ندارد

(مرقس ۳۲:۱۳-۳۷؛ لوقا ۱۷:۲۶-۳۰، ۱۷:۳۴-۳۶)

۳۶ «هیچ کس از آن روز و ساعت خبر ندارد جز پدر؛ حتی پسر و فرشتگان آسمانی هم از آن بی خبرند. ۳۷ زمان ظهور *پسر انسان درست مانند روزگار نوح خواهد بود. ۳۸ در روزهای قبل از توفان یعنی تا روزی که نوح به داخل کشتی رفت، مردم می خوردند و می نوشیدند و ازدواج می کردند ۳۹ و نمی دانستند چه رخ خواهد داد تا آنکه سیل آمد و همه را از بین برد. ظهور *پسر انسان نیز همین طور خواهد بود. ۴۰ از دو نفر که در مزرعه هستند، یکی را می برند و دیگری را می گذارند ۴۱ و از دو زن که دستاس می کنند یکی را می برند و دیگری را می گذارند. ۴۲ پس بیدار باشید، زیرا نمی دانید در چه روزی خداوند شما می آید. ۴۳ به خاطر داشته باشید که اگر صاحب خانه می دانست که دزد در چه ساعت از شب می آید، بیدار می ماند و نمی گذاشت دزد وارد خانه اش بشود. ۴۴ پس شما باید همیشه آماده باشید، زیرا *پسر انسان در ساعتی که انتظارش را ندارید خواهد آمد.

غلام امین

(لوقا ۱۲:۴۱-۴۸)

۴۵ «کیست آن غلام امین و دانا که اربابش او را به سرپرستی خادمان خانه خود گمارده باشد تا در وقت مناسب جیره آنان را بدهد. ۴۶ خوشا به حال آن غلام که وقتی اربابش بر می گردد، او را در حال انجام وظیفه ببیند. ۴۷ به یقین به شما می گویم که اربابش اداره تمام مایملک خود را به عهده او خواهد گذاشت. ۴۸ اما اگر غلام شریر باشد و بگوید که آمدن ارباب من طول خواهد کشید ۴۹ و به اذیت و آزار غلامان دیگر بپردازد و با میگساران به خوردن و نوشیدن مشغول شود، ۵۰ در روزی که او انتظار ندارد و در وقتی که او نمی داند، اربابش خواهد آمد، ۵۱ و او را تکه تکه کرده در جایگاه ریاکاران خواهند انداخت، جایی که گریه و دندان بر دندان ساییدن وجود دارد.

مَثَل ده دختر جوان

۲۵ «در آن روز، پادشاهی آسمان مثل ده دختر جوان خواهد بود که چراغ های خود را برداشته به استقبال داماد رفتند. ۲ پنج نفر از آنان دانا و پنج نفر نادان بودند. ۳ دختران نادان چراغ های خود را با خود برداشتند ولی با خود هیچ روغن اضافه نبردند، ۴ اما دختران دانا

چراغ‌های خود را با ظرف‌های پُر از روغن بردند. ۵ چون داماد در آمدن تاخیر کرد، همگی خوابشان برد.

۶ «در نیمه شب فریاد کسی شنیده شد که می‌گفت، 'داماد می‌آید! به پیشواز او بیایید!' ۷ وقتی دختران این را شنیدند، همه برخاسته چراغ‌هایشان را حاضر کردند. ۸ دختران نادان به دختران دانا گفتند، 'چراغ‌های ما در حال خاموش شدن است؛ مقداری از روغن خودتان را به ما بدهید.' ۹ آن‌ها گفتند، 'خیر، روغن برای همه ما کافی نیست؛ بهتر است شما نزد فروشندگان بروید و مقداری روغن برای خودتان بخرید.' ۱۰ وقتی آن‌ها رفتند روغن بخرند، داماد وارد شد. کسانی که آماده بودند، با او به مجلس عروسی وارد شدند و در بسته شد. ۱۱ بعد که آن پنج دختر دیگر بازگشتند، فریاد زدند، 'ای آقا، ای آقا، در را به روی ما باز کن!' ۱۲ اما او جواب داد، 'به یقین به شما می‌گویم که من شما را نمی‌شناسم.' ۱۳ پس بیدار باشید زیرا شما از روز و ساعت مقرر خبر ندارید.

مَثَل سه غلام

(لوقا ۱۹: ۱۱-۲۷)

۱۴ «پادشاهی آسمان مانند مردی است که می‌خواست سفر کند. پس غلامان خود را خوانده دارایی خود را به آنان سپرد ۱۵ و به هریک به نسبت توانایی‌اش مبلغی داد، به یکی پنج *قنطار، به دیگری دو قنطار، و به سومی یک قنطار، و پس از آن به سفر رفت. ۱۶ مردی که پنج قنطار داشت، زود رفت و با آن‌ها تجارت کرد و پنج قنطار سود برد. ۱۷ همچنین آن مردی که دو قنطار داشت، دو قنطار سود آورد. ۱۸ اما آن مردی که یک قنطار به او داده شده بود، رفته زمین را کند و پول ارباب خود را در آن پنهان کرد.

۱۹ «بعد از مدّت زیادی، ارباب برگشت و با آن‌ها به تصفیه حساب پرداخت. ۲۰ کسی که پنج قنطار به او داده شده بود، آمد و پنج قنطاری را هم که سود برده بود با خود آورد و گفت، 'تو پنج قنطار به من سپرده بودی؛ این پنج قنطار دیگر هم سود آن است.' ۲۱ ارباب گفت، 'آفرین، ای غلام خوب و امین! تو در امری کوچک امانت خود را نشان دادی؛ من حالا کارهای بزرگ را به تو خواهم سپرد. بیا و در شادی خود شریک باش!' ۲۲ آنگاه مردی که دو قنطار داشت، آمد و گفت، 'تو دو قنطار به من سپردی؛ این دو قنطار دیگر هم سود آن است.' ۲۳ ارباب گفت، 'آفرین، ای غلام خوب و امین! تو در کار کوچکی امانت خود را نشان دادی و حالا کارهای بزرگ را به تو خواهم سپرد. بیا و در شادی ارباب خود شریک باش!' ۲۴ سپس مردی که یک قنطار به او داده شده بود، آمد و گفت، 'ای ارباب، من می‌دانستم که تو مرد سختگیری

هستی؛ از جایی که نکاشته‌ای درو می‌کنی و از جایی که نپاشیده‌ای جمع می‌نمایی. ^{۲۵} پس ترسیدم و رفتم پول تو را در زمین پنهان کردم. بفرما، پول تو اینجا است. ^{۲۶} ارباب گفت، 'ای غلام بدسرشت و تنبل! تو که می‌دانستی من از جایی که نکاشته‌ام درو می‌کنم و از جایی که نپاشیده‌ام جمع می‌کنم؛ ^{۲۷} پس به همین دلیل تو می‌بایست پول مرا به صرّافان می‌دادی تا وقتی من از سفر بر می‌گردم آن را با سودش پس بگیرم. ^{۲۸} آن قنطار را از او بگیرد و به آن کسی که ده قنطار دارد بدهید، ^{۲۹} زیرا به آن کس که دارد، بیشتر داده خواهد شد تا به فراوانی داشته باشد و آن کس که ندارد، حتی آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد. ^{۳۰} این غلام بی‌فایده را به تاریکی بیندازید جایی که گریه و دندان بر دندان ساییدن وجود دارد.'

روز داوری

^{۳۱} «وقتی *پسر انسان با جلال خود همراه با همهٔ فرشتگان می‌آید، بر تخت پادشاهی خود خواهد نشست ^{۳۲} و تمام ملل روی زمین در حضور او جمع خواهند شد. آنگاه او مانند شبانی که گوسفندان را از بُرها جدا می‌کند، آدمیان را به دو گروه تقسیم خواهد کرد. ^{۳۳} گوسفندان را در دست راست و بُرها را در دست چپ خود قرار خواهد داد. ^{۳۴} آنگاه پادشاه به آنانی که در سمت راست او هستند، خواهد گفت، 'بیایید، ای کسانی که از جانب پدر من برکت یافته‌اید، وارث سلطنتی شوید که از ابتدای آفرینش عالم برای شما آماده شده است. ^{۳۵} چون وقتی گرسنه بودم، به من خوراک دادید، وقتی تشنه بودم، به من آب دادید، هنگامی که غریب بودم، مرا به خانهٔ خود بردید، ^{۳۶} وقتی عریان بودم، مرا پوشانیدید، وقتی بیمار بودم، به عیادت من آمدید و وقتی که در زندان بودم، از من دیدن کردید' ^{۳۷} آنگاه نیکان پاسخ خواهند داد، 'ای خداوند، چه وقت تو را گرسنه دیدیم که به تو خوراک دادیم و یا چه موقع تو را تشنه دیدیم که به تو آب دادیم؟ ^{۳۸} چه زمان غریب بودی که تو را به خانه بردیم یا برهنه بودی که تو را پوشانیدیم؟ ^{۳۹} چه وقت تو را بیمار یا زندانی دیدیم که به دیدنت آمدیم؟' ^{۴۰} پادشاه در جواب خواهد گفت، 'به یقین به شما می‌گویم آنچه به یکی از کوچک‌ترین پیروان من کردید، به من کردید.' ^{۴۱} «آنگاه به آنانی که در سمت چپ او هستند، خواهد گفت، 'ای ملعونان، از من دور شوید و به آتش ابدی که برای ابلیس و فرشتگان او آماده شده است، بروید، ^{۴۲} زیرا وقتی گرسنه بودم، به من خوراک ندادید، وقتی تشنه بودم، به من آب ندادید، ^{۴۳} وقتی غریب بودم، مرا نپذیرفتید، وقتی برهنه بودم، مرا نپوشانیدید و وقتی بیمار و زندانی بودم، به دیدن

من نیامدید.^{۴۴} آنان نیز جواب خواهند داد، 'چه موقع تو را گرسنه یا تشنه یا غریب یا عریان یا بیمار یا زندانی دیدیم و کاری برایت نکردیم؟'^{۴۵} او جواب خواهد داد، 'به یقین به شما می گویم آنچه به یکی از این کوچکان نکردید، به من نکردید.'^{۴۶} پس آنان به کیفر ابدی خواهند رسید، ولی نیکان به حیات جاودانی وارد خواهند شد.»

توطئه علیه عیسی

(مرقس ۱: ۱۴-۲؛ لوقا ۲۲: ۱-۲؛ یوحنا ۱۱: ۴۵-۵۳)

۲۶

در پایان این سخنان عیسی به شاگردان خود گفت: «شما می دانید که دو روز دیگر عید فصح است و پسر انسان به دست دشمنان تسلیم می شود تا مصلوب گردد.»^۲ در همین وقت، سران کاهنان و مشایخ قوم در کاخ قیفا کاهن اعظم جمع شدند^۴ و مشورت کردند که چگونه عیسی را با حيله دستگیر کرده به قتل برسانند.^۵ آنان گفتند: «این کار نباید در روزهای عید انجام گردد، مبدا آشوب در میان مردم ایجاد شود.»

تدهین عیسی در بیت عنیا

(مرقس ۳: ۱۴-۹؛ یوحنا ۱۲: ۱-۸)

وقتی عیسی در بیت عنیا در منزل شمعون جذامی بود،^۷ زنی با شیشه ای از عطر بسیار گران بها نزد او آمد و درحالی که عیسی سر سفره نشسته بود، آن زن عطر را روی سر او ریخت.^۸ شاگردان از دیدن این کار عصبانی شده گفتند: «این اصراف برای چیست؟^۹ ما می توانستیم آن را به قیمت خوبی بفروشیم و پولش را به فقرا بدهیم!»^{۱۰} عیسی این را فهمید و به آنان گفت: «چرا مزاحم این زن می شوید؟ او کار بسیار خوبی برای من کرده است.^{۱۱} فقرا همیشه با شما خواهند بود، اما من را همیشه نخواهید داشت.^{۱۲} او با ریختن این عطر بر بدن من، مرا برای تدفین آماده ساخته است.^{۱۳} به یقین به شما می گویم که در هر جای عالم که این مژده انجیل بشارت داده شود، آنچه او کرده است، به یاد او نقل خواهد شد.»

موافقت کردن یهودا برای تسلیم کردن عیسی

(مرقس ۱۴: ۱۰-۱۱؛ لوقا ۲۲: ۳-۶)

آنگاه یهودای آسخریوطی که یکی از آن دوازده شاگرد بود، نزد سران کاهنان رفت^{۱۵} و گفت: «اگر عیسی را به شما تسلیم کنم، به من چه خواهید داد؟» آنان سی سکه نقره را شمرده به او دادند.^{۱۶} از آن وقت یهودا به دنبال فرصت مناسبی بود تا عیسی را تسلیم نماید.

شام فصَح

(مرقس ۱۴: ۱۲-۲۱؛ لوقا ۲۲: ۷-۱۳، ۲۱: ۲۲-۲۳؛ یوحنا ۱۳: ۲۱-۳۰)

۱۷ در نخستین روز عید فطیر، شاگردان نزد عیسی آمده از او پرسیدند: «کجا میل داری برای تو شام فصَح را آماده کنیم؟»
 ۱۸ عیسی جواب داد: «در شهر نزد فلان شخص بروید و به او بگویید که استاد می گوید، 'وقت من نزدیک است و فصَح را با شاگردانم در منزل تو نگاه خواهم داشت.'»^{۱۹} شاگردان طبق دستور عیسی عمل کرده شام فصَح را حاضر ساختند.
 ۲۰ وقتی شب شد، عیسی با دوازده شاگرد خود بر سر سفره نشست.
 ۲۱ درضمن شام عیسی فرمود: «به یقین به شما می گویم که یکی از شما مرا تسلیم دشمن خواهد کرد.»
 ۲۲ آنان بسیار برآشفتنند و یکی پس از دیگری پرسیدند: «خداوندا، آیا آن شخص من هستم؟»^{۲۳} عیسی جواب داد: «کسی که دست خود را با من در کاسه فرو می کند مرا تسلیم خواهد کرد.^{۲۴} هرآنچه که در کتب مقدس درباره پسر انسان نوشته شده است بر او واقع خواهد شد، اما وای بر آن کسی که پسر انسان توسط او تسلیم شود. برای آن شخص بهتر می بود که هرگز به دنیا نمی آمد.»^{۲۵} آنگاه یهودای خائن در پاسخ گفت: «ای استاد، آیا آن شخص من هستم؟» عیسی جواب داد: «تو خود چنین گفتی.»

شام خداوند

(مرقس ۱۴: ۲۲-۲۶؛ لوقا ۲۲: ۱۴-۲۰؛ اول قرنتیان ۱۱: ۲۳-۲۵)

۲۶ شام هنوز تمام نشده بود که عیسی نان را گرفت و پس از شکرگزاری آن را پاره کرده به شاگردان داد و گفت: «بگیرید و بخورید؛ این بدن من است.»^{۲۷} آنگاه پیاله را برداشت و پس از شکرگزاری آن را به شاگردان داد و گفت: «همه شما از این بنوشید،^{۲۸} زیرا این خون من است که اجرای پیمان تازه را تأیید می کند و برای آمرزش گناهان بسیاری ریخته می شود.^{۲۹} بدانید که من دیگر از میوه مو نخواهم نوشید تا روزی که آن را در پادشاهی پدرم با شما تازه بنوشم.»^{۳۰} پس از آن، سرود فصَح را خواندند و به طرف کوه زیتون رفتند.

پیشگویی انکار پطرس

(مرقس ۱۴: ۲۷-۳۱؛ لوقا ۲۲: ۳۱-۳۴؛ یوحنا ۱۳: ۳۶-۳۸)

۳۱ آنگاه عیسی به آنان فرمود: «امشب همه شما مرا ترک خواهید کرد، زیرا نوشته شده است: 'شبان را از پای درمی آورم و گوسفندان گله

پراکنده خواهند شد.^{۳۲} اما بعد از این که برخیزانیده شوم، قبل از شما به جلیل خواهم رفت.»

^{۳۳} پطرس جواب داد: «حتی اگر همه تو را ترک نمایند، من هرگز تو را ترک نخواهم کرد.» ^{۳۴} عیسی به او گفت: «به یقین به تو می گویم که همین امشب پیش از بانگ زدن خروس، سه بار خواهی گفت که مرا نمی شناسی.» ^{۳۵} پطرس گفت: «حتی اگر لازم شود با تو بمیرم، هرگز نخواهم گفت که تو را نمی شناسم.» بقیه شاگردان نیز همین را گفتند.

دعای عیسی در باغ جتسیمانی

(مرقس ۱۴: ۳۲-۴۲؛ لوقا ۲۲: ۳۹-۴۶)

^{۳۶} در این وقت عیسی با شاگردان خود به محلی به نام جتسیمانی رسید و به آنان گفت: «در اینجا بنشینید؛ من به آن طرف می روم تا دعا کنم.» ^{۳۷} او پطرس و دو پسر زیدی را با خود برد. غم و اندوه بر او چیره شد ^{۳۸} و به آنان گفت: «من از شدت غم نزدیک به مرگ هستم. شما در اینجا بمانید و با من بیدار باشید.» ^{۳۹} عیسی کمی جلوتر رفت، رو به زمین نهاد و دعا کرده گفت: «ای پدر، اگر ممکن است، این پیاله را از من دور کن، اما نه به اراده من، بلکه به اراده تو.»

^{۴۰} بعد پیش آن سه شاگرد بازگشت و دید آنان خوابیده اند. پس به پطرس فرمود: «آیا هیچ یک از شما نمی توانست یک ساعت با من بیدار بماند؟» ^{۴۱} بیدار باشید و دعا کنید تا دچار وسوسه نشوید؛ روح مایل است، اما جسم ناتوان.» ^{۴۲} عیسی بار دیگر رفت دعا نموده گفت: «ای پدر، اگر راه دیگری نیست جز این که من این پیاله را بنوشم، پس اراده تو انجام شود.» ^{۴۳} باز عیسی آمده آنان را در خواب یافت، زیرا که چشمان ایشان از خواب سنگین شده بود.

^{۴۴} عیسی دوباره از پیش آنان رفت و برای بار سوم با همان کلمات دعا کرد. ^{۴۵} آنگاه نزد شاگردان برگشت و به آنان گفت: «باز هم خواب هستید؟ هنوز استراحت می کنید؟ اکنون ساعت آن رسیده است که پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم شود. ^{۴۶} برخیزید برویم؛ اکنون تسلیم کننده من هم رسید.»

دستگیری عیسی

(مرقس ۱۴: ۴۳-۵۰؛ لوقا ۲۲: ۴۷-۵۳؛ یوحنا ۱۸: ۳-۱۲)

^{۴۷} عیسی هنوز صحبت خود را تمام نکرده بود که یهودا، یکی از دوازه شاگرد همراه گروه کثیری از کسانی که سران کاهنان و مشایخ قوم فرستاده بودند، با شمشیر و چماق به آنجا رسیدند. ^{۴۸} آن شاگرد خائن به همراهان خود علامتی داده و گفته بود: «کسی را که می بوسم،

همان شخص است؛ او را دستگیر کنید.»^{۴۹} پس یهودا فوراً به طرف عیسی رفت و گفت: «سلام، ای استاد!» و او را بوسید.^{۵۰} عیسی در جواب گفت: «ای دوست، کار خود را زودتر انجام بده.» در همین موقع آن گروه جلو رفتند و عیسی را دستگیر کرده محکم گرفتند.^{۵۱} در این لحظه یکی از کسانی که با عیسی بود، دست به شمشیر خود برد، آن را کشید و به غلام کاهن اعظم زده گوش او را بُرید.^{۵۲} آنگاه عیسی به او فرمود: «شمشیر خود را غلاف کن. هر که شمشیر کشد به شمشیر کشته می شود.»^{۵۳} مگر نمی دانی که من می توانم از پدر خود بخواهم که بیش از دوازده لشکر از فرشتگان را به یاری من بفرستد؟^{۵۴} اما در آن صورت پیشگویی های کتب مقدس درباره من چگونه تحقق خواهند یافت؟»^{۵۵} آنگاه عیسی رو به جمعیت کرده گفت: «مگر می خواهید یک راهزن را بگیرید که این طور با شمشیر و چماق برای دستگیری من آمده اید؟ من هر روز در معبد بزرگ می نشستم و تعلیم می دادم و شما مرا دستگیر نکردید،^{۵۶} اما تمام این چیزها اتفاق افتاد تا آنچه انبیا در کتب مقدس نوشته اند، به انجام رسد.» در این وقت همه شاگردان او را ترک کرده گریختند.

عیسی در مقابل شورای یهود

(مرقس ۵۳: ۱۴-۶۵؛ لوقا ۲۲: ۵۴-۵۵، ۶۳: ۲۲-۷۱؛ یوحنا ۱۸: ۱۳-۱۴، ۱۹: ۲۴)

^{۵۷} آن گروه عیسی را به خانه قیافا کاهن اعظم بردند. علما و مشایخ یهود در آنجا جمع بودند.^{۵۸} پطرس از دور به دنبال عیسی آمد تا به حیاط خانه کاهن اعظم رسید و وارد شده در میان خدمتکاران نشست تا پایان کار را ببیند.^{۵۹} سران کاهنان و تمام اعضای شورا سعی می کردند شهادت دروغی علیه عیسی پیدا کنند تا بر اساس آن او را به قتل برسانند.^{۶۰} اما با وجود این که بسیاری جلو رفته شهادت های دروغ دادند، شورا نتوانست دلیلی پیدا کند. سرانجام دو نفر جلو آمدند^{۶۱} و گفتند: «این مرد گفته است، 'من می توانم معبد بزرگ را خراب کنم و در ظرف سه روز دوباره آن را بنا کنم.'»

^{۶۲} کاهن اعظم برخاسته از عیسی پرسید: «آیا به اتهاماتی که این شاهدان به تو وارد می سازند، جوابی نداری؟»^{۶۳} اما عیسی ساکت ماند. پس کاهن اعظم گفت: «تو را به خدای زنده سوگند می دهم به ما بگو آیا تو مسیح، پسر خدا هستی؟»^{۶۴} عیسی پاسخ داد: «تو خود چنین گفتی. اما همه شما بدانید که بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قادر مطلق نشسته و بر ابرهای آسمان می آید.»^{۶۵} کاهن اعظم گریبان خود را دریده گفت: «او کُفر گفت! آیا شهادتی بالاتر از این می خواهید؟ شما حالا کُفر او را با گوش خود شنیدید!»^{۶۶} نظر

شما چیست؟» آن‌ها جواب دادند: «او مستوجب مرگ است.»^{۶۷} آنگاه آب دهان به صورتش انداخته او را زدند و کسانی که بر رخسارش سیلی می‌زدند،^{۶۸} می‌گفتند: «حال، ای مسیح، از غیب بگو چه کسی تو را زده است.»

انکار پطرس

(مرقس ۱۴: ۶۶-۷۲؛ لوقا ۲۲: ۵۶-۶۲؛ یوحنا ۱۸: ۱۵-۱۸، ۲۵: ۲۷-۲۸)

^{۶۹} در این وقت پطرس در بیرون، در حیاط خانه نشسته بود که کنیزی نزد او آمده گفت: «تو هم با عیسای جلیلی بودی.»^{۷۰} پطرس در حضور همه منکر شده گفت: «من نمی‌دانم تو چه می‌گویی.»^{۷۱} پطرس از آنجا به طرف در حیاط رفت و در آنجا کنیز دیگری او را دیده به اطرافیان خود گفت: «این شخص با عیسای ناصری بود.»^{۷۲} باز هم پطرس منکر شده گفت: «من قسم می‌خورم که آن مرد را نمی‌شناسم.»^{۷۳} کمی بعد، کسانی که آنجا ایستاده بودند، نزد پطرس آمده به او گفتند: «البتّه تو یکی از آن‌ها هستی، زیرا از لهجه‌ات پیدا است.»^{۷۴} اما پطرس شروع به لعن کردن نموده سوگند یاد کرده و گفت: «من این مرد را نمی‌شناسم.» در همان لحظه خروس بانگ زد^{۷۵} و پطرس به یاد آورد که عیسی به او گفته بود: «پیش از بانگ خروس، تو سه بار خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.» پس بیرون رفت و زارزار گریست.

عیسی در حضور پیلاطس

(مرقس ۱۵: ۱؛ لوقا ۲۳: ۱-۲؛ یوحنا ۱۸: ۲۸-۳۲)

وقتی صبح شد، سران کاهنان و مشایخ قوم در جلسه‌ای مشورت کردند که چگونه عیسی را به قتل برسانند. سپس او را دست بسته برده به پیلاطس، فرماندار رومی، تحویل دادند.

۲۷

مرگ یهودا

(کارهای رسولان ۱: ۱۸-۱۹)

^۳ وقتی یهودای خائن دید که عیسی محکوم شده است، از کار خود پشیمان شد و سی *سکه نقره را به سران کاهنان و مشایخ باز گردانید^۴ و گفت: «من گناه کردم که یک مرد بی‌گناه را تسلیم نموده باعث مرگ او شدم.»

اما آن‌ها گفتند: «به ما چه ربطی دارد؟ خودت می‌دانی!»^۵ پس او پول‌ها را در معبد بزرگ بر زمین پرت کرد و بیرون رفته خود را با طناب به دار آویخت.

۶ سران کاهنان پول را برداشته گفتند: «جایز نیست این پول را به خزانهٔ معبد بزرگ بریزیم، زیرا خون بها است.» ۷ پس از مشورت، با آن پول مزرعهٔ کوزه گر را خریدند تا گورستانی برای خارجی ها شود. ۸ به این دلیل آن زمین تا به امروز «مزرعهٔ خون» خوانده می شود. ۹ به این وسیله پیشگویی ارمیای نبی تحقق یافت که می گوید: «آن ها آن سی سکهٔ نقره، یعنی قیمتی را که قوم اسرائیل برای او تعیین کرده بود، گرفتند ۱۰ و با آن، مزرعهٔ کوزه گر را خریدند، چنان که خداوند به من فرموده است.»

بازپرسی از عیسی

(مرقس ۱۵: ۲-۵؛ لوقا ۲۳: ۳-۵؛ یوحنا ۱۸: ۳۳-۳۸)

۱۱ در این هنگام، عیسی را به حضور فرماندار آوردند. فرماندار از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودیان هستی؟» عیسی فرمود: «همان است که می گویی.» ۱۲ ولی عیسی به اتهاماتی که سران کاهنان و مشایخ به او وارد می نمودند، جوابی نمی داد. ۱۳ آنگاه پیلطس به او گفت: «آیا این شهادت هایی را که علیه تو می دهند، نمی شنوی؟» ۱۴ اما او حتی یک کلمه هم جواب نداد، به طوری که فرماندار بسیار تعجب کرد.

حکم قتل عیسی

(مرقس ۱۵: ۶-۱۵؛ لوقا ۲۳: ۱۳-۲۵؛ یوحنا ۱۸: ۳۹-۱۹)

۱۵ در هنگام عید، رسم فرماندار این بود که یک زندانی را به میل مردم آزاد سازد. ۱۶ در آن زمان، شخص بسیار معروفی به نام باراباس در زندان بود. ۱۷ وقتی مردم اجتماع کردند، پیلطس به آنان گفت: «می خواهید کدام یک از این دو نفر را برایتان آزاد کنم، باراباس یا عیسی معروف به مسیح را؟» ۱۸ زیرا او می دانست که سران یهود از روی حسادت عیسی را به او تسلیم کرده اند.

۱۹ هنگامی که پیلطس در دیوان خانه نشسته بود، همسرش پیغامی به این شرح برای او فرستاد: «با آن مرد بی گناه کاری نداشته باش. من دیشب دربارهٔ او خوابی دیدم که مرا بسیار مضطرب ساخت.» ۲۰ اما سران کاهنان و مشایخ جمعیت را تشویق نمودند که از پیلطس بخواهند که باراباس را آزاد سازد و عیسی را اعدام کند. ۲۱ پس وقتی فرماندار از آن ها پرسید: «کدام یک از این دو نفر را می خواهید برایتان آزاد سازم؟» آن ها گفتند: «باراباس را!» ۲۲ پیلطس پرسید: «پس با عیسی معروف به مسیح چه کنم؟» آنان یک صدا گفتند: «مصلوبش کن!» ۲۳ پیلطس سؤال کرده گفت: «چرا؟ چه گناهی کرده است؟» اما آنان با فریادی بلندتر گفتند: «مصلوبش کن!»

۲۴ وقتی پیلاتس دید که دیگر فایده‌ای ندارد و ممکن است شورشی ایجاد شود، آب خواست و پیش چشم مردم دست‌های خود را شست و گفت: «من از خون این مرد بری هستم؛ شما مسئولید!» ۲۵ مردم یک صدا فریاد زدند: «خون این مرد به گردن ما و فرزندان ما باشد!» ۲۶ پس از آن، پیلاتس باراباس را برای آنان آزاد کرد و دستور داد عیسی را تازیانه بزنند و بسپارند تا مصلوب گردد.

سربازان عیسی را مسخره می‌کنند

(مرقس ۱۵: ۱۶-۲۰؛ یوحنا ۱۹: ۲-۳)

۲۷ سربازان پیلاتس عیسی را به حیاط کاخ فرماندار بردند و تمام جوخه به دور او جمع شدند. ۲۸ آن‌ها لباسش را در آوردند و ردای ارغوانی رنگی به او پوشانیدند ۲۹ و تاجی از خار بافته بر سرش نهادند و چوبی به دست راست او دادند. آنگاه در برابر او زانو زده با تمسخر می‌گفتند: «درود بر پادشاه یهود!» ۳۰ آن‌ها آب دهان بر او می‌انداختند و چوبی را که در دستش بود، گرفته بر سرش می‌زدند. ۳۱ پس از تمسخر، ردا را از تنش در آورده لباس خودش را به او پوشانیدند. آنگاه او را بردند تا مصلوب کنند.

عیسی را بر صلیب می‌خکوب می‌کنند

(مرقس ۱۵: ۲۱-۳۲؛ لوقا ۲۳: ۲۶-۴۳؛ یوحنا ۱۹: ۱۷-۲۷)

۳۲ وقتی بیرون می‌رفتند، با مردی قیروانی به نام شمعون روبه‌رو شدند و او را مجبور کردند که صلیب عیسی را حمل کند. ۳۳ وقتی به محلی به نام جُلجُتا یعنی مجسمه رسیدند، ۳۴ شراب آمیخته به ماده تلخی به عیسی دادند، اما وقتی او آن را چشید، نخواست بنوشد. ۳۵ آن‌ها او را مصلوب کردند. آنگاه لباس‌هایش را به قید قرعه میان خود تقسیم نمودند ۳۶ و برای پاسداری در آنجا نشستند. ۳۷ اتهام او را بر لوحی به این شرح نوشتند: «این است عیسی، پادشاه یهود» و بر بالای سرش نصب کردند. ۳۸ دو راهزن را نیز با او مصلوب کردند، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ او. ۳۹ کسانی که از آنجا می‌گذشتند سرهای خود را می‌جنبانیدند و با اهانت به او می‌گفتند: «تو که می‌خواستی معبد بزرگ را خراب کنی و آن را در سه روز از نو بسازی، اگر پسر خدا هستی، از صلیب پایین بیا و خودت را نجات بده.» ۴۰ همچنین سران کاهنان و علما و مشایخ یهود او را مسخره کرده می‌گفتند: «او دیگران را نجات می‌داد، اما نمی‌تواند خودش را نجات دهد. اگر پادشاه اسرائیل است، حالا از صلیب پایین بیاید و ما به او ایمان خواهیم آورد. ۴۱ او به خدا توکل داشت و می‌گفت که فرزند خدا است؛ پس اگر خدا

بخواهد، او را رهایی خواهد داد.»^{۴۴} حتی راهزنانی هم که با او مصلوب شده بودند، همین طور به او توهین می کردند.

مرگ عیسی

(مرقس ۱۵: ۳۳-۴۱؛ لوقا ۲۳: ۴۴-۴۹؛ یوحنا ۱۹: ۲۸-۳۰)

^{۴۵} از ظهر تا ساعت سه بعد از ظهر تاریکی تمام زمین را فراگرفت.
^{۴۶} نزدیک ساعت سه عیسی با صدای بلند فریاد کرد: «ایلی، ایلی، لِمَا سَبَقْتَنِي؟» یعنی «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟»
^{۴۷} بعضی از کسانی که آنجا ایستاده بودند، این را شنیده گفتند: *الیاس را می خواند.»^{۴۸} یکی از آنان فوراً دوید و اسفنجی را آورده در شراب ترشیده فروبرد و بر نوک چوبی قرار داده جلوی دهان عیسی برد.^{۴۹} اما دیگران گفتند: «بگذارید ببینیم آیا *الیاس می آید او را نجات دهد یا نه!»^{۵۰} عیسی بار دیگر فریاد بلندی کشید و روح خود را تسلیم کرد.
^{۵۱} در آن لحظه پرده اندرون معبد بزرگ از بالا تا به پایین دو پاره شد و چنان زمین لرزه‌ای رخ داد که تخته سنگ‌ها شکافتند^{۵۲} و قبرها باز شدند و بسیاری از مقدّسین که خفته بودند، برخاستند^{۵۳} و از قبرهای خود بیرون آمده بعد از رستاخیز عیسی به شهر مقدّس وارد شدند و بسیاری از مردم آنان را دیدند.^{۵۴} وقتی افسر رومی و سربازان او که به پاسداری از عیسی مشغول بودند، زمین لرزه و همه ماجرا را دیدند، بسیار ترسیدند و گفتند: «به راستی این مرد *پسر خدا بود.»^{۵۵} عده‌ای از زن‌ها که عیسی را خدمت می کردند و به دنبال او از جلیل آمده بودند، در آنجا حضور داشتند و از دور ناظر جریان بودند.^{۵۶} در میان آنان مریم مجدلیه، مریم مادر یعقوب و یوسف و مادر پسران زبّدی دیده می شدند.

تدفین عیسی

(مرقس ۱۵: ۴۲-۴۷؛ لوقا ۲۳: ۵۰-۵۶؛ یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۲)

^{۵۷} در وقت غروب مردی ثروتمند به نام یوسف که اهل رامه و یکی از پیروان عیسی بود، رسید.^{۵۸} او به حضور پیلاتس رفت و تقاضا نمود جسد عیسی به او داده شود. پیلاتس دستور داد که آن را به او بدهند.
^{۵۹} یوسف جسد را برده در پارچه کتانی تازه‌ای پیچید^{۶۰} و در قبری که تازه از سنگ برای خود تراشیده بود، قرار داد. آنگاه سنگ بزرگی در جلوی آن غلطانید و رفت.^{۶۱} مریم مجدلیه و آن مریم دیگر نیز در آنجا مقابل قبر نشسته بودند.

پاسداری از مقبره

۶۲ روز بعد، یعنی صبح روز سَبْت، سران کاهنان و *فریسیان به طور دسته جمعی نزد پیلاتس رفته ۶۳ گفتند: «عالی جناب، ما به یاد داریم که آن گمراه کننده وقتی زنده بود، می گفت، 'من پس از سه روز زنده خواهم شد.' ۶۴ پس دستور بفرما از حالا تا روز سوّم قبر تحت نظر باشد، وگرنه امکان دارد شاگردان او بیایند و جسد او را بدزدند و آنگاه به مردم بگویند که او پس از مرگ زنده شده است. این فریب آخر بدتر از فریب اوّل خواهد بود.» ۶۵ پیلاتس گفت: «شما خودتان نگهبان دارید. بروید و هر طور که صلاح می دانید از آن محافظت کنید.» ۶۶ پس آن ها رفته سنگ قبر را مُهر و مُوم کردند و پاسدارانی در آنجا گماردند تا از قبر نگهبانی کنند.

رستاخیز عیسی

(مرقس ۱۰: ۱-۱۶؛ لوقا ۱۲: ۱-۲۴؛ یوحنا ۱۰: ۱-۲۰)

۲۸

بعد از روز سَبْت، در سپیده دم روز اوّل هفته، یکشنبه، مریم مجدلیه و آن مریم دیگر به دیدن قبر رفتند. ۲ ناگاه زمین لرزه شدیدی رخ داد، زیرا فرشته خداوند از آسمان نازل شده به سوی سنگ آمد و آن را به کناری غلطانیده بر روی آن نشست. ۳ صورت او مثل برق می درخشید و لباس هایش مانند برف سفید بود. ۴ از دیدن این منظره، نگهبانان از ترس لرزیدند و همچون مردگان شدند.

۵ آنگاه فرشته به زن ها گفت: «نترسید! می دانم که به دنبال عیسی مصلوب می گردید. ۶ او اینجا نیست. چنان که خود او قبلاً گفته بود، برخیزانیده شده است. بیایید و جایی را که او در آن خوابیده بود، ببینید. ۷ سپس زود بروید و به شاگردان او بگویید که او پس از مرگ زنده شده است و قبل از شما به جلیل خواهد رفت و شما او را آنجا خواهید دید. آنچه را به شما گفتم، به خاطر داشته باشید.»

۸ آن ها با عجله و ترس و در عین حال با شادی بسیار از قبر خارج شدند و دوان دوان رفتند تا این خبر را به شاگردان برسانند. ۹ درضمن راه، ناگهان عیسی با آنان روبه رو شده گفت: «سلام بر شما!» زن ها جلو آمدند و بر قدم های او به خاک افتاده او را پرستش کردند. ۱۰ آنگاه عیسی به آنان فرمود: «نترسید؛ بروید و به برادران من بگویید که به جلیل بروند و در آنجا مرا خواهند دید.»

گزارش نگهبانان

۱۱ وقتی زن‌ها در راه بودند، بعضی از نگهبانان به شهر رفته آنچه را که اتفاق افتاده بود، به سران کاهنان گزارش دادند. ۱۲ سران کاهنان پس از ملاقات و مشورت با مشایخ، پول زیادی به سربازان دادند ۱۳ تا این که آن‌ها بگویند: «شاگردان او شبانه آمدند و هنگامی که ما در خواب بودیم، جسد را دزدیدند.» ۱۴ و نیز افزودند: «اگر این موضوع به گوش فرماندار برسد، ما خودمان او را قانع می‌کنیم و نمی‌گذاریم برای شما مشکلی ایجاد شود.» ۱۵ پس نگهبانان پول را گرفته طبق دستور آنان عمل کردند، و این گفته تا به امروز در بین یهودیان شایع است.

ظهور عیسی به شاگردان

(مرقس ۱۶: ۱-۸؛ لوقا ۲۴: ۳۶-۴۹؛ یوحنا ۲۰: ۱۹-۲۳؛ کارهای رسولان ۱: ۶-۸)

۱۶ یازده شاگرد عیسی به جلیل، به آن کوهی که عیسی به آن‌ها گفته بود، رفتند. ۱۷ وقتی آن‌ها عیسی را دیدند، او را پرستش کردند، هرچند که بعضی در شک بودند. ۱۸ آنگاه عیسی جلوتر آمده به آن‌ها فرمود: «تمام قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است. ۱۹ پس بروید و همه ملت‌ها را شاگرد من سازید و آن‌ها را به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید ۲۰ و به آن‌ها تعلیم دهید که از همه فرمان‌هایی که به شما داده‌ام، اطاعت کنند. و بدانید که من هرروزه تا آخر زمان با شما هستم.»



انجيل مرقس

٥	٤	٣	٢	١
١٥	٩	٨	٧	٦
١٥	١٤	١٣	١٢	١١
				١٦



انجیل مرقس

معرفی کتاب

انجیل مرقس با پیام خبرخوش درباره عیسی مسیح «پسر خدا» آغاز می‌شود. در انجیل مرقس عیسی مسیح به عنوان مرد عمل و اقتدار تصویر شده است. اختیارات او در تعالیم، در تسلط داشتن بر ارواح خبیث و در بخشش گناهان مردم مشاهده می‌شود. عیسی درباره خودش به عنوان «پسر انسان» سخن می‌گوید که به زمین آمده تا جان خود را در راه نجات گناهکاران فدا سازد و آن‌ها را از گناه آزاد کرده رستگار نماید. مرقس خیلی صریح و با تأکید عیسی مسیح را از روی کارهایش معرفی می‌کند و بر گفتار و تعالیم وی تکیه زیادی نمی‌کند. نویسنده این انجیل پس از مقدمه‌ای کوتاه درباره یحیای تعمیددهنده، تعمید یافتن عیسی مسیح و آزمایش‌های او، فوراً به رسالت عیسی در شفای مریضان و تعالیم او می‌پردازد. با گذشت زمان، پیروان عیسی مسیح بیشتر او را درک می‌کنند، و از طرفی دشمنی‌ها از طرف مخالفانش شدیدتر می‌شود. در فصل‌های آخر شرح کارها و وقایع هفته آخر زندگی عیسی بر روی زمین به‌ویژه ماجرای مصلوب شدن او و سپس رستاخیزش بیان شده است.

تقسیم‌بندی کتاب

آغاز انجیل ۱: ۱-۱۳

خدمات عمومی عیسی در جلیل ۱: ۱۴-۹: ۵۰

از جلیل تا اورشلیم ۱۰: ۱-۵۲

هفته آخر در اورشلیم و اطراف آن ۱۱: ۱-۱۵: ۴۷

رستاخیز عیسی ۱۶: ۱-۸

ظهور و صعود عیسی بعد از زنده شدن ۱۶: ۹-۲۰

یحیای تعمیددهنده

(متی ۱: ۳-۱۲؛ لوقا ۳: ۱-۱۸؛ یوحنا ۱: ۱۹-۲۸)

ابتدای مژده انجیل عیسی مسیح، *پسر خدا. ۲ در کتاب
اشعیای نبی آمده است که:
«من قاصد خود را پیشاپیش تو می فرستم؛
او راه تو را آماده خواهد کرد.
۳ مردی در بیابان فریاد می زند،
'راه خداوند را آماده سازید و
مسیر او را راست گردانید!'
۴ یحیای تعمیددهنده در بیابان ظاهر شد و اعلام کرد: «ای مردم برای

آمرزش گناهان خود توبه کنید و تعمید بگیرید.» ۵ مردم از تمام سرزمین
یهودیه و شهر اورشلیم نزد او می رفتند و با اعتراف به گناهان خود، در
رود اردن به وسیله او تعمید می گرفتند. ۶ لباس یحیی از پشم شتر بود و
کمربندی چرمی به کمر می بست و خوراکش ملخ و عسل صحرائی بود.
۷ او اعلام کرده می گفت: «بعد از من مردی تواناتر از من خواهد آمد که
من لایق آن نیستم که خم شوم و بند کفش هایش را باز کنم. ۸ من شما
را با آب تعمید می دهم، اما او شما را با روح القدس تعمید خواهد داد.»

تعمید و آزمایش عیسی

(متی ۳: ۱۳-۱۴؛ لوقا ۳: ۲۱-۲۲؛ ۴: ۱-۱۳)

۹ در این هنگام عیسی از ناصره جلیل آمد و در رود اردن از یحیی تعمید
گرفت. ۱۰ همین که عیسی از آب بیرون آمد، دید که آسمان شکافته شد
و روح القدس به صورت کبوتری به سوی او فرود آمد. ۱۱ و آوازی از آسمان
شنیده شد که می گفت: «تو پسر عزیز من هستی؛ از تو خوشنودم.»
۱۲ فوراً روح خدا او را به بیابان برد. ۱۳ او مدت چهل روز در بیابان بود
و شیطان او را وسوسه می کرد. عیسی در بین حیوانات وحشی بود و
فرشتگان او را خدمت می کردند.

دعوت چهار ماهیگیر

(متی ۴: ۱۲-۲۲؛ لوقا ۴: ۱۴-۱۵، ۵: ۱۱)

۱۴ پس از بازداشت یحیی، عیسی به استان جلیل آمد و مژده خدا را
اعلام کرده می گفت: ۱۵ «ساعت مقرر رسیده و پادشاهی خدا نزدیک
است. توبه کنید و به این مژده ایمان بیاورید.» ۱۶ وقتی عیسی در کنار
دریاچه جلیل قدم می زد، شمعون و برادرش اندریاس را دید که تور به
دریا می انداختند چون ماهیگیر بودند. ۱۷ عیسی به آن ها فرمود: «دنبال

من بیایید تا شما را صیاد مردم گردانم.»^{۱۸} آن دو نفر فوراً تورهایشان را گذاشته به دنبال او رفتند.^{۱۹} کمی دورتر، عیسی یعقوب پسر زبیدی و برادرش یوحنا را دید که در قایقی مشغول تعمیر کردن تورهای خود بودند.^{۲۰} عیسی آن دو نفر را نیز فوراً نزد خود خواند. آن‌ها پدر خود زبیدی را با کارگرانش در قایق ترک کردند و به دنبال او رفتند.

شفای مرد دیوانه

(لوقا ۴: ۳۱-۳۷)

^{۲۱} عیسی و شاگردانش وارد کفرناحوم شدند و همین که روز سبت فرارسید، عیسی به کنیسه رفت و به تعلیم پرداخت.^{۲۲} مردم از طرز تعلیم او در شگفت ماندند، زیرا برخلاف علمای یهود، او با اقتدار به آن‌ها تعلیم می‌داد.^{۲۳} در همان موقع در کنیسه مردی که روح پلید داشت، فریاد زد: ^{۲۴} «ای عیسی ناصری با ما چه کار داری؟ آیا آمده‌ای تا ما را نابود کنی؟ من می‌دانم تو کیستی، ای قدّوس خدا.»^{۲۵} اما عیسی روح پلید را سرزنش کرده گفت: «ساکت شو و از این مرد بیرون بیا.»^{۲۶} روح پلید، آن مرد را تکان سختی داد و با فریادی بلند از او خارج شد.^{۲۷} همه چنان حیران شدند که از یکدیگر می‌پرسیدند: «این چیست؟ این چه تعلیم تازه‌ای است؟ او با چه قدرتی به ارواح پلید فرمان می‌دهد و آن‌ها اطاعت می‌کنند!»

^{۲۸} به‌زودی شهرت او در سراسر جلیل پیچید.

شفای دردمندان

(متی ۱۴: ۸-۱۷؛ لوقا ۴: ۳۸-۴۱)

^{۲۹} عیسی و شاگردانش از جمله یعقوب و یوحنا از کنیسه بیرون آمدند و بی‌درنگ به خانه شمعون و اندریاس رفتند.^{۳۰} مادرزن شمعون تب داشت و خوابیده بود. به محض این که عیسی به آنجا رسید، او را از حال آن زن باخبر کردند.^{۳۱} عیسی نزد او رفت، دستش را گرفت و او را بلند کرد. وی تبش قطع شد و به پذیرایی از آن‌ها پرداخت.

^{۳۲} وقتی خورشید غروب کرد و شب شد، همه بیماران و دیوزدگان را نزد او آوردند.^{۳۳} تمام مردم شهر در جلوی خانه جمع شدند.^{۳۴} عیسی بیماران بسیاری را که امراض گوناگون داشتند، شفا داد و دیوهای زیادی را بیرون کرد و نگذاشت دیوها حرفی بزنند، چون او را می‌شناختند.

موعظه در جلیل

(لوقا ۴: ۴۲-۴۴)

۳۵ سحرگاه روز بعد، عیسی از خواب برخاسته از منزل خارج شد و به خارج از شهر رفته مشغول دعا شد. ۳۶ شمعون و همراهانش به جستجوی او پرداختند. ۳۷ وقتی او را پیدا کردند، به او گفتند: «همه به دنبال تو می‌گردند.»

۳۸ عیسی به آن‌ها گفت: «به جاهای دیگر و شهرهای اطراف برویم تا در آنجا هم پیام خود را اعلام کنم، چون من برای همین منظور آمده‌ام.» ۳۹ عیسی در سراسر جلیل می‌گشت و در کنیسه‌ها پیام خود را اعلام می‌کرد و دیوها را بیرون می‌نمود.

شفای جذامی

(متی ۱: ۸-۴؛ لوقا ۵: ۱۲-۱۶)

۴۰ یک نفر جذامی نزد عیسی آمد، زانو زد و التماس کنان گفت: «اگر بخواهی، می‌توانی مرا پاک سازی.»

۴۱ دل عیسی به حال او سوخت و دست خود را دراز کرد او را لمس نمود و فرمود: «البتّه که می‌خواهم. پاک شو.» ۴۲ فوراً جذامش برطرف شد و پاک گشت. ۴۳ بعد عیسی درحالی که او را مرخص می‌کرد، با تأکید فراوان ۴۴ به او فرمود: «مواظب باش به کسی چیزی نگویی، بلکه برو خود را به کاهن نشان بده تا تو را معاینه کند و به‌خاطر این که پاک شده‌ای، آن قربانی‌ای را که موسی حکم کرده تقدیم کن تا برای آن‌ها شهادتی باشد.»

۴۵ اما آن مرد رفت و این خبر را در همه جا منتشر کرد، به‌طوری که عیسی دیگر نمی‌توانست آشکارا وارد شهر بشود، بلکه در جاهای خلوت خارج از شهر می‌ماند و مردم از همه طرف نزد او می‌رفتند.

شفای مفلوج

(متی ۹: ۱-۸؛ لوقا ۵: ۱۷-۲۶)

بعد از چند روز، عیسی به کفرناحوم بازگشت و به همه خبر رسید که او در خانه است. ۲ عده زیادی در آنجا جمع شدند، به‌طوری که حتی در جلوی در خانه هم جایی نبود، و عیسی پیام خود را برای مردم بیان می‌کرد. ۳ عده‌ای مرد مفلوجی را که به‌وسیله چهار نفر حمل می‌شد، نزد او آوردند، ۴ اما به علت زیادی جمعیت، نتوانستند او را نزد عیسی بیاورند. پس قسمتی از سقف اتاقی را که عیسی در آنجا بود برداشتند؛ سپس آنجا را باز کرده مرد مفلوج را درحالی که روی تشک

خود خوابیده بود، پایین فرستادند. عیسی وقتی ایمان ایشان را دید، به مرد مفلوج گفت: «ای فرزند، گناهان تو آمرزیده شد.»^۵
 چند نفر از علمای یهود که آنجا نشسته بودند، پیش خود فکر کردند:
 «چرا این شخص چنین می گوید؟ این کُفر است. چه کسی جز خدا می تواند گناهان را ببامرزد؟»^۶ عیسی فوراً فهمید آن ها چه افکاری در سر دارند. پس به آن ها فرمود: «چرا چنین افکاری را در دل خود راه می دهید؟^۷ آیا به این مفلوج گفتن 'گناهانت آمرزیده شد' آسان تر است یا گفتن 'برخیز، تُشک خود را بردار و راه برو'؟^۸ اما برای این که شما بدانید که *پسر انسان در روی زمین اختیار آمرزیدن گناهان را دارد، به مفلوج گفت: «ای مفلوج، به تو می گویم برخیز، تُشک خود را بردار و به خانه خود برو!»^۹ آن مرد برخاست و فوراً بستر خود را برداشت و در برابر چشم همه خارج شد. همه بسیار شگفت زده شدند و خدا را حمدکنان می گفتند: «ما تابه حال چنین چیزی ندیده بودیم.»

دعوت از لاوی

(متی ۹:۹-۱۳؛ لوقا ۵:۲۷-۳۲)

۱۳ بار دیگر عیسی به کنار دریاچه جلیل رفت. مردم نزد او آمدند و او به تعلیم آنان پرداخت. ۱۴ همچنان که می رفت، لاوی پسر حلفی را دید که در محل وصول عوارض نشسته بود. عیسی به او گفت: «به دنبال من بیا!» لاوی برخاست و به دنبال او رفت. ۱۵ وقتی عیسی در خانه لاوی سر سفره نشسته بود، عده زیادی از خراج گیران و خطاکاران با او و شاگردانش نشسته بودند، چون بسیاری از آن ها پیرو او بودند. ۱۶ وقتی عده ای از علمای فریسی او را دیدند که با خراج گیران و خطاکاران غذا می خورد، به شاگردانش گفتند: «چرا با خراج گیران و خطاکاران غذا می خورد؟» ۱۷ عیسی این را شنید و به آن ها فرمود: «بیماران احتیاج به طبیب دارند، نه تندرستان. من آمده ام تا خطاکاران را دعوت نمایم، نه پرهیزکاران را.»

درباره روزه

(متی ۹:۱۴-۱۷؛ لوقا ۵:۳۳-۳۹)

۱۸ هنگامی که شاگردان یحیی و *فریسیان روزه دار بودند، عده ای نزد عیسی آمده پرسیدند: «چرا شاگردان یحیی و فریسیان روزه می گیرند، اما شاگردان تو روزه نمی گیرند؟»

۱۹ عیسی در پاسخ گفت: «آیا می توان انتظار داشت دوستان داماد تا زمانی که داماد با آن ها است، روزه بگیرند؟ نه، تا زمانی که داماد با آن ها است، آن ها روزه نمی گیرند. ۲۰ اما زمانی خواهد آمد که داماد از

ایشان گرفته می شود؛ در آن وقت روزه خواهند گرفت. ^{۲۱}هیچ کس لباس کهنه را با پارچه نو وصله نمی کند. اگر چنین کند، آن وصله آب رفته کوچک می شود و پارگی بدتری ایجاد می کند. ^{۲۲}همچنین هیچ کس شراب تازه را در مَشک های کهنه نمی ریزد. اگر چنین کند، شراب، مَشک را می ترکاند و مَشک و شراب هر دو از بین می روند. شراب تازه را در مَشک های نو باید ریخت.»

دربارهٔ سَبَّت

(متی ۱۲: ۱-۵؛ لوقا ۱۳: ۱-۵)

^{۲۳}در یک روز سَبَّت، عیسی از میان مزرعه های گندم می گذشت و شاگردانش درحالی که راه می رفتند، شروع به چیدن خوشه های گندم کردند. ^{۲۴}فریسیان به او گفتند: «نگاه کن، چرا شاگردان تو کاری می کنند که در روز *سَبَّت جایز نیست؟» ^{۲۵}عیسی پاسخ داد: «مگر نخوانده اید که داوود وقتی خود و یارانش گرسنه و محتاج غذا بودند، چه کرد؟» ^{۲۶}در زمانی که آبیاتار *کاهن اعظم بود، داوود به خانه خدا وارد شد و نان تقدیس شده را که جز کاهنان کسی حق خوردن آن ها را نداشت، خورد و به همراهان خود نیز داد. ^{۲۷}و آنگاه به آن ها فرمود: «سَبَّت برای انسان به وجود آمد، نه انسان برای سَبَّت. ^{۲۸}بنابراین *پسر انسان صاحب اختیار روز سَبَّت هم هست.»

شفای مرد علیل

(متی ۹: ۱-۱۴؛ لوقا ۶: ۶-۱۱)

۳ عیسی بار دیگر به *کنیسه رفت. در آنجا مردی حضور داشت که دستش خشک شده بود. ^۲فریسیان مراقب بودند ببینند آیا عیسی او را در روز *سَبَّت شفا می دهد تا اتهامی علیه او پیدا کنند. ^۳عیسی به آن مرد علیل فرمود: «بیا جلو بایست.» ^۴بعد به آن ها گفت: «آیا در روز سَبَّت خوبی کردن روا است یا بدی کردن؟ نجات دادن یا کشتن؟» آن ها خاموش ماندند. ^۵عیسی از سنگ دلی آن ها متأثر شد و با خشم به آن ها نگاه کرد. سپس به آن مرد فرمود: «دست را دراز کن.» او دستش را دراز کرد و دستش مانند اوّل سالم شد. ^۶فریسیان فوراً از آنجا بیرون رفتند تا با طرفداران هیروдіس برای از بین بردن عیسی مشورت کنند.

جمعیّت در کنار دریا

^۷عیسی با شاگردانش به کنار دریاچه جلیل رفت. عدّه زیادی به دنبال او روانه شدند. این اشخاص از جلیل و یهودیه ^۸و اورشلیم و آدومیه و

از آن طرف رود اُردن و از قسمت‌های صور و صیدون آمده بودند. این جمعیت انبوه به نزدش آمدند، زیرا شرح کارهای او را شنیده بودند. پس او به شاگردانش گفت که قایقی برایش حاضر کنند تا از ازدحام مردم دور باشد. ۱۰ او آن قدر بیماران را شفا داده بود که همه به طرف او هجوم می‌آوردند تا او را لمس کنند. ۱۱ همین‌طور ارواح پلید وقتی او را می‌دیدند، در جلوی او به خاک می‌افتادند و با صدای بلند فریاد می‌کردند: «تو *پسر خدا هستی!» ۱۲ عیسی با تأکید به آن ارواح پلید امر می‌کرد که این را به کسی اعلام نکنند.

انتخاب دوازده رسول

(متی ۱۰: ۱-۴؛ لوقا ۶: ۱۲-۱۶)

۱۳ بعد از آن عیسی به بالای کوهی رفت و اشخاصی را که می‌خواست نزد خود خواند و آن‌ها نزد او آمدند. ۱۴ او دوازده نفر را انتخاب کرد و آن‌ها را رسول نامید تا با او باشند و برای اعلام پیام فرستاده شوند ۱۵ و قدرت بیرون کردن دیوها را داشته باشند. ۱۶ دوازده نفری که انتخاب کرد، عبارت بودند از: شمعون که عیسی به او لقب پطرس داد، ۱۷ یعقوب فرزند زبیدی و برادرش یوحنا که به آن‌ها لقب «بوانرجس» یعنی «پسران رعد» داد؛ ۱۸ و اندریاس و فیلیپس و برتولما و متی و توما و یعقوب پسر حلفی و تَدی و شمعون غیور ۱۹ و یهودای اسخریوطی که بعدها عیسی را تسلیم کرد.

عیسی و بعلزبول

(متی ۱۲: ۲۲-۳۲؛ لوقا ۱۱: ۱۴-۲۳؛ ۱۰: ۱۲)

۲۰ سپس عیسی به منزل رفت. بازهم جمعیت زیادی در آنجا جمع شدند، به‌طوری‌که او و شاگردانش حتی فرصت غذا خوردن هم نداشتند. ۲۱ وقتی خویشاوندان او این را شنیدند، آمدند تا او را با خود ببرند، چون بعضی می‌گفتند که او دیوانه شده است. ۲۲ علمایی هم که از اورشلیم آمده بودند، می‌گفتند: «او تحت فرمان *بعلزبول است و دیوها را به یاری رئیس دیوها بیرون می‌کند.»

۲۳ پس عیسی آن‌ها را نزد خود خوانده و برای آن‌ها مثل‌هایی آورد و گفت: «شیطان چطور می‌تواند شیطان را بیرون کند؟ ۲۴ اگر در مملکتی تفرقه باشد، آن مملکت نمی‌تواند دوام بیاورد. ۲۵ و اگر در خانواده‌ای تفرقه بیفتد، آن خانواده نمی‌تواند پایدار بماند. ۲۶ اگر شیطان نیز علیه خود قیام کند و در او تفرقه ایجاد شود، دیگر نمی‌تواند دوام بیاورد و حکومتش به پایان خواهد رسید.

۲۷ «همچنین هیچ کس نمی تواند به خانهٔ مرد قدرتمندی وارد شود و اموال او را غارت کند، مگر این که اوّل آن قدرتمند را ببندد و پس از آن خانه اش را غارت نماید. ۲۸ به یقین به شما می گویم هر نوع گناه و کفری که انسان مرتکب شود، قابل آمرزش است. ۲۹ اما هر که به روح القدس کُفر بگوید، هرگز آمرزیده نخواهد شد، نه در این دنیا و نه در دنیای آینده.» ۳۰ عیسی این را گفت چون عده ای می گفتند: «او روح پلید دارد.»

مادر و برادران عیسی

(متی ۱۲: ۴۶-۵۰؛ لوقا ۸: ۱۹-۲۱)

۳۱ مادر و برادران عیسی آمدند و بیرون ایستاده پیغام فرستادند تا عیسی نزد آن ها برود. ۳۲ جمعیت زیادی دور او نشسته بودند و به او گفتند: «مادر و برادران تو بیرون ایستاده اند و تو را می طلبند.» ۳۳ عیسی جواب داد: «مادر من کیست؟ برادران من چه کسانی هستند؟» ۳۴ و به کسانی که اطراف او نشسته بودند، نگاه کرده گفت: «این ها مادر و برادران من هستند. ۳۵ چون هر کس ارادهٔ خدا را انجام دهد، برادر و خواهر و مادر من است.»

مَثَل برزگر

(متی ۱۳: ۱-۹؛ لوقا ۸: ۴-۸)

۴ عیسی باز هم در کنار دریاچهٔ جلیل به تعلیم مردم پرداخت. جمعیت زیادی دور او جمع شدند به طوری که مجبور شد به قایقی که روی آب بود، سوار شود و در آن بنشیند. مردم هم در کنار ساحل ایستاده بودند. ۲ عیسی با مَثَل تعالیم زیادی به آن ها داد. در ضمن تعلیم به آن ها گفت: ۳ «گوش کنید! برزگری برای کاشتن بذر بیرون رفت. ۴ وقتی مشغول پاشیدن بذر بود، مقداری از بذر ها در راه افتادند و پرنده گان آمده آن ها را خوردند. ۵ بعضی از بذر ها روی سنگلاخ جایی که خاک کم بود، افتادند و چون زمین عمقی نداشت، زود سبز شدند، اما وقتی خورشید بر آن ها تابید، همه سوختند و چون ریشه ای نداشتند، خشک شدند. ۶ مقداری از بذر ها در میان خارها افتادند، و خارها رشد کرده آن ها را خفه کردند و جوانه ها حاصلی نیاوردند. ۸ و بعضی از بذر ها در داخل خاک خوب افتادند و سبز شده رشد کردند و ثمر آوردند و حاصل آن ها سی برابر، شصت برابر و صد برابر بود.» ۹ و بعد عیسی اضافه کرد: «هر که گوش شنوا دارد، بشنود.»

مقصود مَثَل‌ها

(متی ۱۰: ۱۷-۱۰؛ لوقا ۹: ۸-۱۰)

۱۰ وقتی عیسی تنها بود، همراهانش با آن دوازده نفر دربارهٔ این مَثَل‌ها از او سؤال کردند. ۱۱ او جواب داد: «قدرت درک اسرار پادشاهی خدا به شما عطا شده است، امّا برای دیگران همه چیز به صورت مَثَل بیان می‌شود ۱۲ تا:

'درحقیقت نگاه کنند و امّا درک نکنند،
 بشنوند امّا نفهمند،
 مبادا به سوی خدا بازگردند و آمرزیده شوند.'»

توضیح مَثَل برزگر

(متی ۱۳: ۱۸-۲۳؛ لوقا ۱۱: ۸-۱۵)

۱۳ سپس عیسی به آن‌ها گفت: «آیا شما این مَثَل را نمی‌فهمید؟ پس چگونه سایر مَثَل‌ها را خواهید فهمید؟ ۱۴ برزگر کلام خدا را پخش می‌کند. ۱۵ دانه‌هایی که در کنار راه می‌افتند، کسانی هستند که به محض این که کلام خدا را می‌شنوند، شیطان می‌آید و کلامی را که در دل‌هایشان کاشته شده است می‌رباید. ۱۶ دانه‌هایی که در زمین سنگ‌لاخ می‌افتند، مانند کسانی هستند که به محض شنیدن کلام خدا با خوشحالی آن را می‌پذیرند. ۱۷ امّا کلام در آن‌ها ریشه نمی‌گیرد و دوامی ندارد و وقتی به خاطر کلام، زحمت و یا جفا برای آن‌ها پیش می‌آید، فوراً دل‌سرد می‌شوند. ۱۸ دانه‌هایی که در میان خارها می‌افتند، مانند کسانی هستند که کلام را می‌شنوند ۱۹ امّا نگرانی‌های زندگی و عشق به مال دنیا و هوس‌های گوناگون وارد شده کلام را خفه می‌کنند و آن را بی‌ثمر می‌سازند. ۲۰ و بذرهایی که در خاک خوب می‌افتند، مانند کسانی هستند که کلام را می‌شنوند و آن را با دل‌وجان می‌پذیرند و ثمر می‌آورند، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.»

مَثَل چراغ

(لوقا ۱۶: ۸-۱۸)

۲۱ عیسی به آن‌ها فرمود: «آیا کسی چراغ را می‌آورد تا آن را زیر سرپوش یا تخت بگذارد؟ البتّه که نه، آن را می‌آورد تا روی چراغ پایه‌ای بگذارد. ۲۲ هرچه پنهان است، آشکار خواهد شد و هرچه پوشیده است، پرده از رویش برداشته خواهد شد. ۲۳ اگر گوش شنوا دارید، بشنوید.» ۲۴ باز به آن‌ها فرمود: «به آنچه می‌شنوید، دقّت کنید. با هر پیمان‌ای که بدهید، با همان پیمان هم پس می‌گیرید و چیزی هم علاوه بر آن

دریافت خواهید نمود.^{۲۵} زیرا هرکه دارد، به او بیشتر داده خواهد شد و آنکه ندارد، آنچه را هم که دارد از دست خواهد داد.»

مَثَلِ رَوِیدَن دانه

^{۲۶} عیسی فرمود: «پادشاهی خدا مانند مردی است که در مزرعه خود بذر می‌پاشد. ^{۲۷} دانه سبز می‌شود و رشد می‌کند، اما او نمی‌داند چطور. شب و روز، چه او خواب باشد و چه بیدار، ^{۲۸} زمین به خودی خود سبب می‌شود که گیاه بروید و ثمر بیاورد: اوّل جوانه، بعد خوشه و بعد دانه رسیده در داخل خوشه. ^{۲۹} اما به محض این که محصول می‌رسد، او با داس خود مشغول برداشت می‌شود، چون موسم درو رسیده است.»

مَثَلِ دانه خَرَدَل

(متی ۱۳: ۳۱-۳۴؛ لوقا ۱۸: ۱۹-۱۸)

^{۳۰} عیسی فرمود: «پادشاهی خدا را به چه چیزی تشبیه کنیم و یا با چه مَثَلی آن را شرح بدهیم؟ ^{۳۱} پادشاهی خدا مانند دانه خَرَدَلی است که در زمین کاشته می‌شود. خردل کوچک‌ترین دانه روی زمین است، ^{۳۲} اما وقتی که کاشته شود، رشد می‌کند و از هر بوته دیگری بلندتر می‌گردد و شاخه‌های آن به اندازه‌ای بزرگ می‌شوند که پرندگان می‌توانند در میان شاخه‌های آن لانه بسازند.»

^{۳۳} عیسی با مَثَل‌های زیادی از این قبیل، پیام خود را تا آنجا که آن‌ها قادر به فهم آن بودند، برای مردم بیان می‌کرد ^{۳۴} و به آن‌ها بدون مَثَل چیزی نمی‌گفت. اما وقتی تنها بودند، همه چیز را برای شاگردان خود شرح می‌داد.

آرام کردن توفان

(متی ۲۳: ۲۷-۲۷؛ لوقا ۲۲: ۲۵-۲۵)

^{۳۵} عصر همان روز، عیسی به شاگردان فرمود: «به آن طرف دریا برویم.» ^{۳۶} پس آن‌ها جمعیت را ترک کردند و او را با همان قایقی که در آن نشسته بود، بردند و قایق‌های دیگری هم همراه آن‌ها بود. ^{۳۷} توفان شدیدی برخاست و امواج به قایق می‌خوردند به طوری که نزدیک بود قایق از آب پُر شود. ^{۳۸} در این موقع عیسی در عقب قایق سرخود را روی بالشی گذاشته و خوابیده بود. شاگردانش او را بیدار کردند و به او گفتند: «استاد اصلاً نگران ما نیستی که داریم غرق می‌شویم؟!»

^{۳۹} او به باد نهیب زد: «ساکت شو!» و به دریا گفت: «آرام باش!» باد ایستاد و آرامش کامل برقرار شد. ^{۴۰} بعد عیسی به ایشان فرمود: «چرا این قدر ترسیده‌اید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟»

۴۱ آن‌ها بسیار وحشت‌زده شده به یکدیگر می‌گفتند: «این کیست که حتی باد و دریا هم از او اطاعت می‌کنند؟»

اخراج سپاه ارواح پلید

(متی ۲۸: ۸-۳۴؛ لوقا ۲۶: ۸-۳۹)



عیسی و شاگردانش به‌طرف دیگر دریاچه جلیل، به سرزمین جدریان رفتند. ۲ همین‌که عیسی قدم به خشکی گذاشت، مردی که گرفتار روح پلید بود، از گورستان بیرون آمده نزد او رفت. ۳ او در گورستان زندگی می‌کرد و هیچ‌کس نمی‌توانست او را حتی با زنجیر در بند نگه دارد. ۴ بارها او را با کُنده و زنجیر بسته بودند، اما زنجیرها را پاره کرده و کُنده‌ها را شکسته بود و هیچ‌کس نمی‌توانست او را مهار کند. ۵ او شب و روز در گورستان و روی تپه‌ها آواره بود و دائماً فریاد می‌کشید و خود را با سنگ مجروح می‌ساخت.

۶ وقتی او عیسی را از دور دید، دوید و در برابر او سجده کرد ۷ و با صدای بلند فریاد زد: «ای عیسی، پسر خدای متعال، با من چه کار داری؟ تو را به خدا مرا عذاب نده!» ۸ زیرا عیسی فرمان داده بود: «ای روح پلید از این مرد بیرون بیا.»

۹ عیسی از او پرسید: «نام تو چیست؟» او گفت: «نام من سپاه است، چون ما عده زیادی هستیم.» ۱۰ او التماس بسیار کرد که عیسی آن‌ها را از آن سرزمین بیرون نکند.

۱۱ در این موقع، یک گله بزرگ خوک در آنجا بود که روی تپه‌ها می‌چریدند. ۱۲ ارواح به او التماس کرده گفتند: «ما را به درون خوک‌ها بفرست تا به آن‌ها وارد شویم.» ۱۳ عیسی به آن‌ها اجازه داد و ارواح پلید بیرون آمدند و وارد گله خوک‌ها شدند. خوک‌ها که تقریباً دو هزار تا بودند، با سرعت از سراسیمی به‌طرف دریا دویدند و در دریا غرق شدند.

۱۴ خوک‌بانان فرار کردند و این خبر را در شهر و حومه‌های اطراف پخش کردند. مردم از شهر بیرون رفتند تا آنچه را که اتفاق افتاده بود، ببینند.

۱۵ وقتی آن‌ها نزد عیسی آمدند و آن دیوانه را که گرفتار گروهی از ارواح پلید بود دیدند که لباس پوشیده و با عقل سالم در آنجا نشسته است، بسیار هراسان شدند. ۱۶ کسانی که شاهد ماجرا بودند آنچه را که برای مرد دیوزده و خوک‌ها اتفاق افتاده بود، برای مردم تعریف کردند.

۱۷ سپس مردم از عیسی خواهش کردند سرزمین آنان را ترک نماید.

۱۸ وقتی عیسی می‌خواست سوار قایق بشود، آن مردی که قبلاً دیوزده بود، از عیسی خواهش کرد که به وی اجازه دهد همراه او برود.

۱۹ اما عیسی به او اجازه نداد، بلکه فرمود: «به منزل خود نزد خانواده‌ات برو و آن‌ها را از آنچه خداوند برای تو انجام داده و این که چگونه به تو رحم نموده است، آگاه کن.»

۲۰ آن مرد رفت و آنچه را عیسی برایش انجام داده بود در سرزمین دِکاپولیس منتشر کرد و همهٔ مردم تعجب می‌کردند.

دختر یایروس و زن بیماری که ردای مسیح را لمس کرد

(متی ۹: ۱۸-۲۶؛ لوقا ۸: ۴۰-۵۶)

۲۱ وقتی عیسی دوباره به طرف دیگر دریا رفت، جمعیت فراوانی در کنار دریا دور او جمع شدند. ۲۲ یایروس سرپرست کنیسهٔ آن محل آمد و وقتی عیسی را دید، به روی پای‌های او افتاد ۲۳ و با التماس زیاد گفت: «دختر کوچکم در حال مرگ است. خواهش می‌کنم بیا و دست خود را روی او بگذار تا خوب شود و زنده بماند.»

۲۴ عیسی با او رفت. جمعیت زیادی نیز به دنبال او رفتند. مردم از همه طرف به او هجوم می‌آوردند.

۲۵ در میان آن‌ها زنی بود که مدت دوازده سال مبتلا به خونریزی بود. ۲۶ او از دست طبییان متعدّد متحمل رنج‌های بسیاری شده بود و با وجود این که تمام دارایی خود را در این راه صرف کرده بود، نه تنها هیچ نتیجه‌ای نگرفته بود، بلکه هر روز بدتر می‌شد. ۲۷ او در وصف عیسی چیزهایی شنیده بود و به همین دلیل از میان جمعیت گذشت و پشت سر عیسی ایستاد. ۲۸ او با خود گفت: «حتّی اگر دست خود را به ردای او بزنم، خوب خواهم شد.»

۲۹ پس لباس او را لمس کرد و خونریزی او فوراً قطع شد و در وجود خود احساس کرد که از آن بیماری شفا یافته است. ۳۰ در همان لحظه، عیسی پی برد که قوّتی از او صادر شده است. پس برگشته به جمعیت نگاهی کرد و پرسید: «چه کسی لباس مرا لمس کرد؟»

۳۱ شاگردانش به او گفتند: «می‌بینی که جمعیت زیادی به تو فشار می‌آورند؟ پس چرا می‌پرسی چه کسی لباس مرا لمس کرد؟»

۳۲ عیسی به اطراف نگاه می‌کرد تا ببیند چه کسی این کار را کرده است. ۳۳ آن زن که فهمیده بود شفا یافته است، با ترس و لرز در برابر عیسی به خاک افتاد و تمام حقیقت را بیان کرد. ۳۴ عیسی به او فرمود: «دخترم، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامت برو و برای همیشه از این بلا خلاص شو.»

۳۵ هنوز صحبت عیسی تمام نشده بود که قاصدانی از خانهٔ سرپرست کنیسه آمدند و گفتند: «دخترت مُرده است. دیگر لازم نیست استاد را زحمت بدهی.»

۳۶ اما عیسی به سخنان آن‌ها توجّهی نکرد و به سرپرست کنیسه فرمود: «نترس، فقط ایمان داشته باش.» ۳۷ او به کسی جز پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا اجازه نداد که همراه او برود. ۳۸ وقتی آنان به خانه سرپرست کنیسه رسیدند، جمعیت آشفته‌ای را دیدند که با صدای بلند گریه و شیون می‌کردند. ۳۹ عیسی وارد منزل شد و به آن‌ها فرمود: «چرا آشوب به پا کرده‌اید؟ برای چه گریه می‌کنید؟ دختر نمرده است، بلکه در خواب است.»

۴۰ اما آن‌ها به او خندیدند. عیسی همه را از خانه بیرون کرد و پدر و مادر و سه شاگرد خود را به جایی که دختر بود برد، ۴۱ و دست دختر را گرفت و فرمود: «طلیتا قومی» یعنی «ای دختر، به تو می‌گویم برخیز!» ۴۲ فوراً آن دختر برخاست و مشغول راه رفتن شد. آن دختر دوازده‌ساله بود. آن‌ها بی‌نهایت شگفت‌زده شدند، ۴۳ اما عیسی با تأکید به آن‌ها امر کرد که این موضوع را به کسی نگویند و از آن‌ها خواست که به دختر خوراک بدهند.

مردم ناصره عیسی را رد می‌کنند

(متی ۱۳: ۵۳-۵۸؛ لوقا ۴: ۱۶-۳۰)

۶ عیسی آنجا را ترک کرد و به شهر خود آمد. شاگردانش نیز به دنبال او آمدند. ۲ در روز سَبْت، عیسی در *کنیسه شروع کرد به تعلیم دادن. جمعیت زیادی که صحبت‌های او را می‌شنیدند، با تعجب می‌گفتند: «این چیزها را از کجا فرا گرفته است؟ این چه حکمتی است که به او داده شده و چگونه می‌تواند چنین معجزاتی را انجام دهد؟» مگر او آن نجّار، پسر مریم و برادر یعقوب، یوسف، یهودا و شمعون، نیست؟ مگر خواهران او در بین ما نیستند؟» به این سبب آن‌ها از او روی‌گردان شدند.

۴ عیسی به آن‌ها فرمود: «یک نبی در همه‌جا مورد احترام است، جز در دیار خود و در میان آشنایان و خانواده خویش.»

۵ او نتوانست در آنجا هیچ معجزه‌ای انجام دهد. فقط دست خود را روی چند بیمار گذاشت و آن‌ها را شفا داد ۶ و از بی‌ایمانی آن مردم در حیرت بود. عیسی برای تعلیم مردم به تمام دهکده‌های آن اطراف رفت.

مأموریت دوازده شاگرد

(متی ۱۰: ۵-۱۵؛ لوقا ۹: ۱-۶)

۷ بعد دوازده شاگرد خود را احضار کرد و آن‌ها را دو به دو، به مأموریت فرستاد و به آن‌ها قدرت داد تا بر ارواح پلید پیروز شوند. ۸ همچنین به آن‌ها دستور داده گفت: «برای سفر به‌جز یک عصا چیزی برندارید؛ نه

نان و نه کوله بار و نه پول در کمر بندهای خود.^۹ فقط کفش به پا کنید و بیش از یک پیراهن نپوشید.»^{۱۰} عیسی همچنین به آن‌ها گفت: «هرگاه شما را در خانه‌ای پذیرفتند تا وقتی که در آن شهر هستید، در آن خانه بمانید،^{۱۱} و هر جا که شما را نپذیرند و یا به شما گوش ندهند، از آنجا بروید و گرد پای‌های خود را هم برای عبرت آن‌ها بتکانید.»^{۱۲} پس آن‌ها به راه افتادند و در همه جا اعلام می‌کردند که مردم باید توبه کنند.^{۱۳} آن‌ها دیوهای زیادی را بیرون کردند و بیماران بسیاری را با روغن تدهین کرده شفا دادند.

قتل یحیای تعمیددهنده

(متی ۱۴: ۱-۱۲؛ لوقا ۹: ۷-۹)

^{۱۴} هیرودیس پادشاه از این وقایع باخبر شد، چون شهرت عیسی در همه جا پیچیده بود. بعضی می‌گفتند: «یحیای تعمیددهنده زنده شده است و به همین جهت معجزات بزرگی از او به ظهور می‌رسد.»^{۱۵} برخی دیگر می‌گفتند: «او *الیاس است.» عده‌ای هم می‌گفتند: «او یک نبی مانند سایر انبیا است.»

^{۱۶} اما وقتی هیرودیس این را شنید، گفت: «این همان یحیی است که من خودم فرمان دادم سرش را از تنش جدا کنند و حالا او زنده شده است.»^{۱۷} قبلاً هیرودیس به درخواست زن خود هیرودیا که قبلاً زن برادرش فیلیپس بود، دستور داده بود یحیای تعمیددهنده را دستگیر کنند و او را در بند نهاده به زندان بیندازند. هیرودیا قبلاً زن فیلیپس برادر هیرودیس بود.^{۱۸} یحیی به هیرودیس گفته بود: «جایز نیست تو با زن برادر خود ازدواج کنی.»

^{۱۹} هیرودیا از یحیی کینه در دل داشت و می‌خواست او را به قتل برساند، اما نمی‌توانست.^{۲۰} هیرودیس از یحیی می‌ترسید، زیرا می‌دانست که او مرد نیکو و مقدّسی است و به این سبب از او محافظت می‌کرد و دوست داشت به سخنان او گوش دهد، اگرچه هر وقت سخنان او را می‌شنید، آشفته می‌شد.

^{۲۱} سرانجام هیرودیا فرصت مناسبی به دست آورد. هیرودیس در روز تولّد خود جشنی ترتیب داد و وقتی تمام بزرگان و امرا و اشراف جلیل حضور داشتند،^{۲۲} دختر هیرودیا وارد مجلس شد و رقصید. هیرودیس و مهمانانش از رقص او بسیار لذت بردند، به‌طوری‌که پادشاه به دختر گفت: «هرچه بخواهی به تو خواهم داد.»^{۲۳} و برایش سوگند یاد کرده گفت: «هرچه از من بخواهی، حتی نصف مملکت را به تو خواهم داد.»^{۲۴} دختر بیرون رفت و از مادر خود پرسید: «چه بخواهم؟» مادرش جواب داد: «سر یحیای تعمیددهنده را.»

۲۵ دختر فوراً نزد پادشاه برگشت و گفت: «از تو می‌خواهم که در همین ساعت سر یحیای تعمیددهنده را در داخل یک سینی به من بدهی.»
 ۲۶ پادشاه بسیار غمگین شد، اما به خاطر سوگند خود و به احترام مهمانانش صلاح ندانست که خواهش او را رد کند. ۲۷ پس فوراً جلاد را فرستاد و دستور داد که سر یحیی را بیاورد. جلاد رفت و در زندان سر او را از تن جدا کرد ۲۸ و آن را روی یک سینی آورده به دختر داد و دختر آن را به مادر خود داد. ۲۹ وقتی این خبر به شاگردان یحیی رسید، آن‌ها آمدند و جنازه او را برداشته در قبری دفن کردند.

غذا دادن به پنج هزار نفر

(متی ۱۴: ۱۳-۲۱؛ لوقا ۹: ۱۰-۱۷؛ یوحنا ۶: ۱-۱۴)

۳۰ رسولان نزد عیسی بازگشتند و گزارش همه کارها و تعالیم خود را به عرض او رسانیدند. ۳۱ چون رفت و آمد مردم آن قدر زیاد بود که عیسی و شاگردانش حتی فرصت غذا خوردن هم نداشتند، عیسی به ایشان فرمود: «بیایید خودمان با هم به جای خلوتی برویم تا کمی استراحت کنید.» ۳۲ پس آن‌ها به تنهایی با قایق به طرف جای خلوتی رفتند، ۳۳ اما عده زیادی آن‌ها را دیدند که آنجا را ترک می‌کنند و آن‌ها را شناختند. مردم از تمام شهرها از راه خشکی به طرف آن محل دویدند و قبل از آن‌ها به آن مکان رسیدند. ۳۴ وقتی عیسی به خشکی رسید، جمعیت زیادی را دید و دلش برای آن‌ها سوخت، چون مانند گوسفندان بی‌شیان بودند. پس شروع به تعلیم نموده مطالب زیادی را به آنان آموخت. ۳۵ چون نزدیک غروب بود، شاگردانش نزد او آمده گفتند: «اینجا مکانی دورافتاده است و روز هم به پایان رسیده است؛ ۳۶ مردم را مرخص بفرما تا به مزرعه‌ها و دهکده‌های اطراف بروند و برای خودشان خوراک بخرند.»
 ۳۷ اما او جواب داد: «خودتان به آن‌ها خوراک بدهید.» آن‌ها گفتند: «آیا می‌خواهی برویم و دویست سکه نقره نان بخریم تا به آن‌ها غذایی بدهیم؟!»

۳۸ عیسی از آن‌ها پرسید: «چند نان دارید؟ بروید ببینید.» شاگردان بررسی کردند و گفتند: «پنج نان و دو ماهی.»
 ۳۹ عیسی دستور داد که شاگردانش مردم را دسته‌دسته روی سبزه‌ها بنشانند. ۴۰ مردم در دسته‌های صد نفری و پنجاه نفری روی زمین نشستند. ۴۱ بعد عیسی پنج نان و دو ماهی را گرفت، به آسمان نگاه کرد و خدا را شکر نموده نان‌ها را پاره کرد و به شاگردان داد تا بین مردم تقسیم کنند. او همچنین آن دو ماهی را میان آن‌ها تقسیم کرد. ۴۲ همه خوردند و سیر شدند ۴۳ و شاگردان دوازده سبد پُر از خُرده‌های باقی‌مانده نان و ماهی جمع کردند. ۴۴ تعداد مردانی که نان خوردند، پنج هزار نفر بود.

راه رفتن بر روی دریا

(متی ۱۴: ۲۲-۲۳؛ یوحنا ۶: ۱۵-۲۱)

۴۵ سپس عیسی فوراً شاگردان خود را سوار قایق کرد تا پیش از او به بیت صیدا در آن طرف دریا بروند تا خودش مردم را مرخص کند. ۴۶ پس از آنکه عیسی با مردم خدا حافظی کرد، برای دعا به بالای کوهی رفت. ۴۷ وقتی شب شد، قایق به وسط دریا رسید و عیسی در ساحل تنها بود. ۴۸ بین ساعت سه و شش صبح بود که دید شاگردانش گرفتار باد مخالف شده‌اند و با زحمت زیاد پارو می‌زنند. پس قدم زنان بر روی آب به طرف آن‌ها رفت و می‌خواست از کنار آن‌ها رد شود. ۴۹ وقتی شاگردان او را دیدند که روی دریا راه می‌رود، خیال کردند که یک شیخ است و فریاد برآوردند؛ ۵۰ چون همه او را دیده و ترسیده بودند. اما عیسی فوراً صحبت کرده فرمود: «جرأت داشته باشید؛ من هستم، نترسید!» ۵۱ بعد سوار قایق شد و باد ایستاد و آن‌ها بی اندازه متعجب و متحیر شدند، ۵۲ و به خاطر سختدلی‌شان حتی معنی معجزه‌نان‌ها را هم درک نکردند.

شفای بیماران در جنیسارت

(متی ۱۴: ۳۴-۳۶)

۵۳ آن‌ها از دریا گذشتند و به سرزمین جنیسارت رسیده در آنجا لنگر انداختند. ۵۴ وقتی از قایق بیرون آمدند، مردم فوراً عیسی را شناختند ۵۵ و با عجله به تمام آن ناحیه رفتند و مریضان را بر روی بسترهایشان به هر جایی که می‌شنیدند عیسی می‌رفت، می‌بردند. ۵۶ به هر شهر و ده و مزرعه‌ای که عیسی می‌رفت، مردم بیماران خود را به آنجا می‌بردند و در سر راه او می‌گذاشتند و به او التماس می‌کردند که به بیماران اجازه دهد دامن ردای او را لمس کنند، و هر کس که آن را لمس می‌کرد، شفا می‌یافت.

تعالیم نیاکان

(متی ۱۵: ۹-۱۰)

فریسیان و بعضی از علما که از اورشلیم آمده بودند، دور عیسی جمع شدند. ۲ آن‌ها دیدند که بعضی از شاگردان او با دست‌های نشسته و به اصطلاح «ناپاک» غذا می‌خورند.

۳ یهودیان و فریسیان تا زمانی که طبق رسم نیاکانشان دست‌های خود را نشسته بودند، غذا نمی‌خوردند. ۴ همچنین وقتی از بازار بازمی‌گشتند، چیزهایی را که آورده بودند نمی‌خوردند مگر آنکه آن‌ها را بشویند. آن‌ها



بسیاری از سنت‌های دیگر مانند شستن پیاله‌ها و دیگ‌ها و کاسه‌های مسی را رعایت می‌کردند.

^۵ پس فریسیان و علما از او پرسیدند: «چرا شاگردان تو رسوم نیاکان را رعایت نمی‌کنند، بلکه با دست‌های ناپاک غذا می‌خورند؟»

^۶ عیسی پاسخ داد: «اشعیا درباره شما ریاکاران چقدر درست پیشگویی نمود وقتی که گفت:

'این قوم با زبان خود به من احترام می‌گذارند،
اما دل‌هایشان از من دور است.

^۷ عبادت آن‌ها بیهوده است،

زیرا او امر انسانی را به جای احکام الهی تعلیم می‌دهند.'

^۸ «شما احکام خدا را کنار گذاشته‌اید و به سنت‌های بشری چسبیده‌اید.»

^۹ عیسی همچنین به ایشان فرمود: «شما احکام خدا را با زرنگی کنار می‌گذارید تا رسوم خود را به‌جا آورید. ^{۱۰} مثلاً موسی گفت، 'پدر و مادر خود را احترام کن' و 'هرکه به پدر و یا مادر خود ناسزا بگوید، سزاوار مرگ است.' ^{۱۱} اما شما می‌گویید که اگر کسی به پدر و یا مادر خود بگوید، 'آنچه را که باید برای کمک به شما بدهم قربان، یعنی وقف خدا است،' ^{۱۲} و بعد از آن شما دیگر نمی‌گذارید او هیچ کاری برای پدر و مادرش انجام دهد. ^{۱۳} به این ترتیب، با انتقال سنت‌های خود به دیگران، کلام خدا را باطل می‌نمایید. شما از این قبیل کارها زیاد می‌کنید.»

چیزهایی که انسان را ناپاک می‌کند

(متی ۱۵: ۱۰-۲۰)

^{۱۴} عیسی بار دیگر مردم را نزد خود خواند و به آن‌ها فرمود: «همه به من گوش بدهید و این را بفهمید: ^{۱۵} چیزی نیست که از خارج وارد بدن انسان شود و او را ناپاک سازد. آنچه آدمی را ناپاک می‌کند، چیزهایی است که از درون او صادر می‌شود. [^{۱۶} هرکس گوش شنوا دارد، بشنود.]» ^{۱۷} وقتی عیسی از نزد مردم به خانه وارد شد، شاگردانش درباره این مثل از او سؤال کردند. ^{۱۸} به ایشان فرمود: «آیا شما هم مثل دیگران درک نمی‌کنید؟ آیا نمی‌دانید هرچیزی که از خارج وارد بدن انسان شود، نمی‌تواند او را ناپاک سازد؟ ^{۱۹} چون به قلب او وارد نمی‌شود، بلکه داخل معده‌اش می‌شود و از آنجا دفع می‌شود.» به این ترتیب عیسی تمام غذاها را پاک اعلام کرد.

^{۲۰} عیسی به سخن خود ادامه داده گفت: «آنچه که آدمی را ناپاک می‌سازد، چیزی است که از درون او صادر می‌شود. ^{۲۱} زیرا این افکار بد از دل انسان بیرون می‌آید: فسق، دزدی، آدم‌کشی، ^{۲۲} زنا، طمع،

خبثت، فریب، هرزگی، حسادت، تهمت، خودبینی و حماقت. ۲۳ این‌ها همه از درون بیرون می‌آیند و انسان را ناپاک می‌سازند.»

ایمان یک زن

(متی ۱۵: ۲۱-۲۸)

۲۴ بعد از آن عیسی از آنجا به راه افتاد و به سرزمین صور رفته به خانه‌ای وارد شد، و نمی‌خواست کسی بفهمد که او در آنجا است، اما نتوانست پنهان بماند. ۲۵ فوراً زنی که دخترش گرفتار روح پلید بود، از حضور او در آنجا اطلاع یافت و آمده جلوی پای عیسی سجده کرد. ۲۶ او که زنی یونانی و از اهالی فینیقیه سوریه بود، از عیسی خواهش کرد که دیو را از دخترش بیرون کند. ۲۷ عیسی به او گفت: «بگذار اوّل فرزندان سیر شوند، زیرا درست نیست نان فرزندان را گرفته نزد سگ‌ها بیندازیم.» ۲۸ زن جواب داد: «ای آقا، درست است، اما سگ‌های خانه نیز از خورده ریزه‌های خوراک فرزندان می‌خورند.» ۲۹ عیسی گفت: «برو؛ به‌خاطر این جواب، دیو از دخترت بیرون رفته است.»

۳۰ وقتی زن به خانه برگشت، دید که دخترش روی تخت خوابیده و دیو او را رها کرده است.

شفای مرد کر و لال

۳۱ عیسی از سرزمین صور بازگشت و از راه صیدون و دِکاپولیس به دریاچه جلیل آمد. ۳۲ در آنجا مردی را نزد او آوردند که کر بود و زبانش لُکنت داشت. از او درخواست کردند که دست خود را روی آن مرد بگذارد. ۳۳ عیسی آن مرد را دور از جمعیت، به کناری برد و انگشتان خود را در گوش‌های او گذاشت و آب دهان انداخته زبانش را لمس نمود. ۳۴ بعد به آسمان نگاه کرده آهی کشید و گفت: «اَفْتَحْ» یعنی «باز شو.» ۳۵ فوراً گوش‌های آن مرد باز شد و لُکنت زبانش از بین رفت و خوب حرف می‌زد. ۳۶ عیسی به آنان دستور داد که به کسی چیزی نگویند. اما هرچه او بیشتر ایشان را از این کار باز می‌داشت، آن‌ها بیشتر خبر آن وقایع را پخش می‌کردند. ۳۷ مردم که بی‌اندازه شگفت‌زده شده بودند، می‌گفتند: «او همه کارها را به‌خوبی انجام داده است؛ کرها را شنوا و لال‌ها را گویا می‌کند.»

خوراک دادن به چهار هزار نفر

(متی ۱۵: ۳۲-۳۹)

در آن روزها بار دیگر جمعیت زیادی دور عیسی جمع شدند، و چون غذایی نداشتند، عیسی شاگردان خود را خواند و به ایشان فرمود: ^۲ «دل من به حال این جمعیت می سوزد. سه روز است که آن‌ها با من هستند و چیزی برای خوردن ندارند. ^۳ اگر آن‌ها را گرسنه به منزل بفرستیم، در بین راه از حال خواهند رفت، چون بعضی از آن‌ها از راه دور آمده‌اند.»

^۴ شاگردان در جواب گفتند: «چگونه می‌توان در این بیابان برای آن‌ها نان تهیه کرد؟»

عیسی پرسید: «چند نان دارید؟» آن‌ها جواب دادند: «هفت نان.»
^۵ پس به مردم دستور داد روی زمین بنشینند. آنگاه هفت نان را گرفت و بعد از شکرگزاری به درگاه خدا، نان‌ها را پاره کرد و به شاگردان داد تا بین مردم تقسیم کنند. شاگردان نان‌ها را بین مردم تقسیم کردند. ^۶ همچنین چند ماهی کوچک داشتند. عیسی، خدا را برای آن‌ها شکر کرد و دستور داد آن‌ها را بین مردم تقسیم نمایند. ^۷ همه خوردند و سیر شدند و هفت زنبیل پُر از خُرده‌های باقی مانده جمع کردند. ^۸ در آنجا حدود چهار هزار نفر بودند. سپس عیسی ایشان را مرخص فرمود، ^۹ و فوراً با شاگردان خود در قایق نشست و به منطقه دلمانوته رفت.

درخواست فریسیان برای نشانه

(متی ۱۶: ۱-۴)

^{۱۱} *فریسیان نزد عیسی آمده و با او به بحث پرداختند و از روی امتحان از او نشانه‌ای آسمانی خواستند. ^{۱۲} عیسی از دل آهی کشید و فرمود: «چرا مردمان این زمانه به دنبال نشانه هستند؟ درحقیقت به شما می‌گویم که هیچ نشانه‌ای به آنان داده نخواهد شد.»
^{۱۳} پس از آن عیسی آنان را ترک کرد و دوباره در قایق نشست و به طرف دیگر دریا رفت.

خمیرمایه فریسیان و خمیرمایه هیرودیس

(متی ۱۶: ۵-۱۲)

^{۱۴} شاگردان فراموش کرده بودند که با خود نان ببرند و در قایق بیش از یک نان نداشتند. ^{۱۵} عیسی به ایشان فرمود: «احتیاط کنید و از خمیرمایه فریسیان و خمیرمایه هیرودیس بر حذر باشید.»

۱۶ شاگردان در بین خود بحث کرده گفتند: «چون ما نان نیاورده‌ایم، او این را می‌گوید.»

۱۷ عیسی فهمید آن‌ها به هم چه می‌گویند؛ پس به ایشان فرمود: «چرا درباره‌ی نداشتن نان با هم بحث می‌کنید؟ آیا هنوز درک نمی‌کنید و نمی‌فهمید؟ آیا هنوز دل و ذهن شما کور است؟ ۱۸ شما که هم چشم دارید و هم گوش، آیا نمی‌بینید و نمی‌شنوید؟ آیا فراموش کرده‌اید ۱۹ که چگونه آن پنج نان را بین پنج هزار مرد تقسیم کردم؟ آن موقع چند سبد از خُرده‌های نان جمع کردید؟» گفتند: «دوازده سبد.» ۲۰ عیسی پرسید: «وقتی هفت نان را بین چهار هزار نفر تقسیم کردم، چند سبد از خرده‌های نان‌ها جمع کردید؟» گفتند: «هفت سبد.» ۲۱ پس عیسی به ایشان فرمود: «آیا هنوز نمی‌فهمید؟»

شفای یک نابینا در بیت صیدا

۲۲ عیسی و شاگردان به بیت صیدا رسیدند. در آنجا کوری را نزد عیسی آوردند و از او خواهش کردند که آن کور را لمس کند. ۲۳ او دست کور را گرفت و او را از دهکده بیرون برد. بعد به چشم‌هایش آب دهان مالید و دست‌های خود را روی او گذاشت و پرسید: «آیا چیزی می‌بینی؟» ۲۴ او به بالا نگاه کرد و گفت: «مردم را مثل درخت‌هایی می‌بینم که حرکت می‌کنند.» ۲۵ عیسی دوباره دست‌های خود را روی چشم‌های او گذاشت. آن مرد بادقت نگاه کرد و شفا یافت و دیگر همه‌چیز را به خوبی می‌دید. ۲۶ عیسی او را به منزل فرستاد و به او فرمود که به آن ده برنگردد.

اظهارات پطرس درباره‌ی عیسی

(متی ۱۶: ۱۳-۲۰؛ لوقا ۹: ۱۸-۲۱)

۲۷ عیسی و شاگردان به دهکده‌های اطراف قیصریه فیلیپس رفتند. در بین راه عیسی از شاگردان پرسید: «مردم مرا چه کسی می‌دانند؟» ۲۸ آن‌ها جواب دادند: «بعضی می‌گویند تو یحیای تعمیددهنده هستی. عده‌ای می‌گویند تو *الیاس و عده‌ای هم می‌گویند که یکی از انبیا هستی.»

۲۹ از ایشان پرسید: «به عقیده شما من کیستم؟» پطرس جواب داد: «تو مسیح هستی.» ۳۰ بعد عیسی به آنان دستور داد که درباره‌ی او به هیچ کس چیزی نگویند.

سخنان عیسی درباره رنج‌ها و مرگ خود

(متی ۲۱: ۱۶-۲۸؛ لوقا ۹: ۲۲-۲۷)

۳۱ آنگاه عیسی به تعلیم شاگردان پرداخت و گفت: «لازم است *پسر انسان متحمل رنج‌های زیادی گردد و به وسیله مشایخ و سران کاهنان و علما طرد شده کشته شود و پس از سه روز زنده گردد.» ۳۲ عیسی این موضوع را بسیار صریح گفت. بنابراین پطرس او را به گوشه‌ای برده سرزنش کرد. ۳۳ اما عیسی برگشت و به شاگردان نگاهی کرد و پطرس را توبیخ کرده گفت: «از من دور شو، ای شیطان! افکار تو افکار انسانی است، نه خدایی.»

۳۴ پس عیسی مردم و همچنین شاگردانش را نزد خود خواند و به ایشان فرمود: «اگر کسی بخواهد از من پیروی کند، باید خود را انکار کند و صلیب خود را برداشته و به دنبال من بیاید. ۳۵ زیرا هرکه بخواهد جان خود را حفظ کند، آن را از دست خواهد داد، اما هرکه به خاطر من و مژده انجیل جان خود را فدا کند، آن را حفظ خواهد کرد. ۳۶ چه سود دارد که آدم تمام جهان را ببرد، اما جان خود را ببازد؟ ۳۷ و انسان چه می‌تواند بدهد تا جان خود را باز یابد؟ ۳۸ هرکه از من و تعالیم من در این زمانه گناه‌آلود و فاسد عار داشته باشد، آنگاه *پسر انسان هم در وقتی که در جلال پدر خود با فرشتگان مقدس می‌آید، از او عار خواهد داشت.»

عیسی همچنین فرمود: «به یقین به شما می‌گویم که بعضی از کسانی که در اینجا ایستاده‌اند، تا پادشاهی خدا را که با قدرت می‌آید نبینند، نخواهند مرد.»

۹

تبدیل هیأت عیسی

(متی ۱۷: ۱-۱۳؛ لوقا ۹: ۲۸-۳۶)

۲ شش روز بعد، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را برداشت و آن‌ها را با خود به کوه بلندی برد. او در آنجا با آن‌ها تنها بود و در حضور آن‌ها هیأت او تغییر یافت، ۳ و لباس‌هایش چنان سفید و درخشان شد که هیچ کس روی زمین نمی‌تواند لباسی را به آن سفیدی بشوید. ۴ آنگاه آن‌ها *الیاس و موسی را دیدند که با عیسی مشغول گفت‌وگو بودند. ۵ پطرس به عیسی گفت: «ای استاد، چه خوب است که ما در اینجا هستیم. بگذار سه سایبان بسازیم، یکی برای تو و یکی برای موسی و یکی هم برای *الیاس.» ۶ او نمی‌دانست چه می‌گوید، چون او و دیگران بسیار ترسیده بودند.

۷ در آن وقت ابری ظاهر شد و بر آن‌ها سایه افکند. از آن ابر ندایی آمد که می‌گفت: «این است پسر عزیز من؛ به او گوش بدهید.» آن‌ها فوراً به اطراف نگاه کردند، اما هیچ‌کس را ندیدند؛ فقط عیسی با آنان بود. ۹ وقتی از کوه پایین می‌آمدند، عیسی به ایشان دستور داد که درباره آنچه دیده‌اند تا زمانی که *پسر انسان پس از مرگ زنده نشده است، به کسی چیزی نگویند.

۱۰ آنان از این دستور اطاعت کردند، ولی در بین خود درباره معنی «زنده شدن پس از مرگ» به گفت‌وگو پرداختند. ۱۱ آن‌ها از او پرسیدند: «چرا علما می‌گویند اول باید *الیاس بیاید؟»

۱۲ عیسی جواب داد: «بلی، *الیاس اول می‌آید تا همه چیز را آماده سازد، اما چرا در کتب مقدس نوشته شده است که *پسر انسان باید متحمل رنج‌های بسیاری شده خوار و خفیف شود؟ ۱۳ به شما می‌گویم همان‌طور که درباره *الیاس نوشته شده، او آمد و مردم هرچه خواستند با او کردند.»

شفای پسر بچه دیوانه

(متی ۱۷: ۱۴-۲۱؛ لوقا ۹: ۳۷-۴۳ الف)

۱۴ وقتی آن‌ها نزد سایر شاگردان رسیدند، جمعیت بزرگی را دیدند که دور آن‌ها ایستاده‌اند و علما با ایشان مباحثه می‌کنند. ۱۵ همین که جمعیت عیسی را دیدند، با تعجب فراوان دوان‌دوان به استقبال او رفتند و به او سلام کردند. ۱۶ عیسی از شاگردان پرسید: «درباره چه چیز با آن‌ها بحث می‌کنید؟»

۱۷ مردی از میان جمعیت گفت: «ای استاد، من پسر را نزد تو آوردم. او گرفتار روح پلیدی شده و نمی‌تواند حرف بزند. ۱۸ هرگاه روح به او حمله می‌کند، او را به زمین می‌اندازد و دهانش کف می‌کند؛ او دندان‌هایش را به هم می‌ساید و بدنش خشک می‌شود. از شاگردان تو درخواست کردم آن روح را بیرون کنند، اما نتوانستند.»

۱۹ عیسی به آن‌ها گفت: «ای نسل بی‌ایمان! تا کی باید با شما باشم و تا کی باید متحمل شما گردم؟ او را نزد من بیاورید.» ۲۰ آن‌ها آن پسر را نزد او آوردند. روح به محض این که عیسی را دید، پسر را به تشنج سختی انداخت. پسر بر زمین افتاد و درحالی که دهانش کف کرده بود، روی زمین دست و پا می‌زد. ۲۱ عیسی از پدر او پرسید: «چند وقت است که این حالت برای او پیش آمده؟» پدر جواب داد: «از بچگی.» ۲۲ این روح بارها او را در آب و آتش افکنده تا هلاکش سازد. اما اگر می‌توانی به ما ترحم نموده کمک کن.»

^{۲۳}عیسی فرمود: «اگر می‌توانی؟! برای کسی که ایمان دارد، همه چیز ممکن است.» ^{۲۴}آن پدر فوراً با صدای بلند گفت: «من ایمان دارم، ولی ایمانم کم است. آن را زیاد کن.»

^{۲۵}وقتی عیسی دید که مردم جمع می‌شوند، به روح پلید نهیب زده فرمود: «ای روح کرو لال، به تو فرمان می‌دهم که از او بیرون بیایی و دیگر هرگز به او داخل نشوی!»

^{۲۶}آن روح نعره‌ای زد و پسر را به تشنج انداخت و از او بیرون آمد، و آن پسر مانند یک مُرده شد، به‌طوری که عده‌ای می‌گفتند: «او مُرده است.» ^{۲۷}اما عیسی دستش را گرفت و او را بلند کرد، و او سرپا ایستاد. ^{۲۸}عیسی به خانه رفت و شاگردانش در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم آن روح را بیرون کنیم؟» ^{۲۹}عیسی فرمود: «فقط با دعا می‌توان این نوع ارواح را بیرون کرد.»

عیسی بار دیگر دربارهٔ مرگ خود سخن می‌گوید

(متی ۱۷: ۲۲-۲۳؛ لوقا ۹: ۴۳-۴۵)

^{۳۰}عیسی و شاگردان آن ناحیه را ترک کردند و از راه استان جلیل به سفر خود ادامه دادند. عیسی نمی‌خواست کسی بداند او کجا است، ^{۳۱}زیرا به شاگردان خود تعلیم داده می‌گفت که *پسر انسان به دست آدمیان تسلیم می‌شود و آنان او را خواهند کشت ولی سه روز بعد، دوباره زنده خواهد شد. ^{۳۲}اما آن‌ها نمی‌فهمیدند چه می‌گوید و می‌ترسیدند از او چیزی بپرسند.

بزرگ‌ترین شخص

(متی ۱۸: ۱-۵؛ لوقا ۹: ۴۶-۴۸)

^{۳۳}آن‌ها به کفرناحوم آمدند و وقتی در منزل بودند، عیسی از شاگردان پرسید: «بین راه دربارهٔ چه چیزی بحث می‌کردید؟»

^{۳۴}آن‌ها ساکت ماندند، چون در بین راه صحبت ایشان بر سر این بود که در میان آن‌ها چه کسی بزرگ‌تر است. ^{۳۵}او نشست و دوازده شاگرد را نزد خود خواند و به ایشان فرمود: «اگر کسی می‌خواهد اوّل شود، باید خود را آخرین و غلام همه سازد.» ^{۳۶}سپس کودکی را گرفت و او را در برابر همه قرار داد. سپس او را در آغوش گرفته فرمود: ^{۳۷}«هرکه یکی از این کودکان را به نام من بپذیرد، مرا پذیرفته است و هرکه مرا بپذیرد، نه‌تنها مرا بلکه فرستندهٔ مرا پذیرفته است.»

هر که ضد ما نیست با ما است

(لوقا ۹: ۴۹-۵۰)

۳۸ یوحنا عرض کرد: «ای استاد، ما مردی را دیدیم که دیوها را با ذکر نام تو بیرون می‌کرد، امّا چون از ما نبود، سعی کردیم مانع او شویم.»
 ۳۹ عیسی فرمود: «مانع کار او نشوید، زیرا هر که با ذکر نام من معجزه‌ای بکند، نمی‌تواند در همان دم از من بد بگوید. ۴۰ چون هر که بر ضد ما نباشد، با ما است. ۴۱ به یقین به شما می‌گویم هر که به شما به خاطر این که نام مسیح را برخود دارید، جرعه‌ای آب بدهد، به هیچ وجه بی‌اجر نخواهد ماند.

مستبین گناه

(متی ۱۸: ۶-۹؛ لوقا ۱۷: ۱-۲)

۴۲ «امّا هر کس که یکی از این کوچکان را که به من ایمان دارند گمراه سازد، برای او بهتر است که با سنگ آسیابی به دور گردنش، به دریا انداخته شود. ۴۳ پس اگر دستت باعث گمراهی تو می‌شود، آن را ببر، زیرا بهتر است بدون دست وارد حیات ابدی شوی تا این که با دو دست به جهنم بیافتی، یعنی به آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد. [۴۴ آنجا کرمی که بدن آن‌ها را می‌خورد هرگز نمیرد و آتشی که آن‌ها را می‌سوزاند هرگز خاموش نشود.] ۴۵ و اگر پایت تو را گمراه کند، آن را ببر، زیرا بهتر است که لنگ وارد حیات ابدی شوی تا این که با دو پا به جهنم انداخته شوی. [۴۶ آنجا کرمی که بدن آن‌ها را می‌خورد هرگز نمیرد و آتشی که آن‌ها را می‌سوزاند هرگز خاموش نشود.] ۴۷ و اگر چشم‌ت تو را منحرف سازد، آن را در آور، زیرا بهتر است که با یک چشم وارد پادشاهی خدا شوی تا این که با دو چشم به جهنم بیافتی. ۴۸ آنجا کرمی که بدن آن‌ها را می‌خورد هرگز نمیرد و آتشی که آن‌ها را می‌سوزاند هرگز خاموش نشود. ۴۹ «چون همه با آتش نمکین می‌شوند. ۵۰ نمک چیز خوبی است، امّا اگر مزه خود را از دست بدهد، دیگر به چه وسیله می‌تواند مزه خود را باز یابد؟ پس شما نیز در خود نمک داشته باشید و با یکدیگر در صلح و صفا زندگی کنید.»

تعلیم عیسی درباره طلاق

(متی ۱۹: ۱-۱۲؛ لوقا ۱۶: ۱۸)

عیسی از آنجا به راه افتاد و به سرزمین یهودیه و به طرف شرق رود اردن رفت. بازهم جمعیتی به دور او جمع شدند و او برحسب عادت همیشگی خود به تعلیم آنان پرداخت.

عده‌ای از *فریسیان نزد او آمدند و برای امتحان از او پرسیدند: «آیا شریعت ما اجازه می‌دهد که مرد زن خود را طلاق بدهد؟»^۳ عیسی در جواب از آن‌ها پرسید: «موسی در این باره چه دستوری داده است؟»^۴ آن‌ها جواب دادند: «موسی اجازه داده است که مرد با دادن طلاق‌نامه به زن خود از او جدا شود.» عیسی به ایشان فرمود: «به خاطر سنگدلی شما بود که موسی این اجازه را به شما داد. وگرنه خدا از اول خلقت انسان را مرد و زن آفرید. به این دلیل مرد، پدر و مادر خود را ترک می‌کند و به زن خود می‌پیوندد و آن دو یک تن می‌شوند. یعنی دیگر آن‌ها دو نفر نیستند، بلکه یک تن می‌باشند. آنچه را که خدا به هم پیوسته است، انسان نباید جدا سازد.»^۵ وقتی به خانه بازگشتند، بازهم شاگردان درباره این موضوع از عیسی سؤال کردند. او به ایشان فرمود: «هرکه زن خود را طلاق دهد و با زنی دیگر ازدواج کند، نسبت به زن خود مرتکب زنا شده است.^۶ همین‌طور اگر زنی از شوهر خود جدا شود و با مرد دیگری ازدواج کند، مرتکب زنا شده است.»

عیسی کودکان را برکت می‌دهد

(متی ۱۹: ۱۳-۱۵؛ لوقا ۱۸: ۱۵-۱۷)

^{۱۳} مردم بچه‌ها را نزد عیسی می‌آوردند تا بر آن‌ها دست بگذارد، ولی شاگردان آن‌ها را سرزنش کردند.^{۱۴} وقتی عیسی این را دید، بسیار ناراحت شده به شاگردان فرمود: «بگذارید بچه‌ها نزد من بیایند؛ مانع آن‌ها نشوید، چون پادشاهی خدا به چنین کسانی تعلق دارد.^{۱۵} به یقین به شما می‌گویم اگر کسی پادشاهی خدا را مانند یک کودک نپذیرد، هرگز وارد آن نخواهد شد.»^{۱۶} سپس عیسی کودکان را در آغوش گرفت و دست بر آنان گذاشته آن‌ها را برکت داد.

جوان ثروتمند

(متی ۱۹: ۱۶-۳۰؛ لوقا ۱۸: ۱۸-۳۰)

^{۱۷} وقتی عیسی عازم سفر بود، شخصی دوان‌دوان آمده در برابر او زانو زد و پرسید: «ای استاد نیکو، من برای به دست آوردن حیات جاودانی چه باید بکنم؟»

^{۱۸} عیسی به او فرمود: «چرا مرا نیکو می‌خوانی؟ هیچ کس جز خدا نیکو نیست.^{۱۹} احکام را که می‌دانی: قتل نکن، زنا نکن، دزدی نکن، شهادت دروغ نده، تقلب نکن، پدر و مادر خود را احترام کن.»^{۲۰} آن شخص در جواب گفت: «ای استاد، من از جوانی همه این‌ها را رعایت کرده‌ام.»

۲۱ عیسی با محبت به او خیره شده فرمود: «یک چیز کم داری؛ برو آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در عالم بالا گنجی خواهی داشت و بعد بیا و از من پیروی کن.» ۲۲ آن مرد با چهره‌ای محزون و ناراحت از آنجا رفت، چون صاحب ثروت فراوانی بود.

۲۳ عیسی به اطراف نگاه کرد و به شاگردان فرمود: «چه دشوار است ورود ثروتمندان به پادشاهی خدا!»

۲۴ شاگردان از سخنان او تعجب کردند، اما عیسی باز به آنان فرمود: «ای فرزندان، وارد شدن به پادشاهی خدا چقدر دشوار است! ۲۵ رد شدن شتر از سوراخ سوزن آسان‌تر است از وارد شدن شخص ثروتمند به پادشاهی خدا.»

۲۶ شاگردان بی‌اندازه تعجب کرده به یکدیگر می‌گفتند: «پس چه کسی می‌تواند نجات یابد؟»

۲۷ عیسی بادقت به آنان نگاه کرده فرمود: «برای انسان غیرممکن است، اما نه برای خدا، زیرا برای خدا همه چیز امکان دارد.»

۲۸ پطرس در پاسخ گفت: «ببین، ما از همه چیز ترک نموده و پیرو تو شده‌ایم.»

۲۹ عیسی فرمود: «به یقین به شما می‌گویم که هر کس به خاطر من و مژده انجیل، خانه و یا برادران یا خواهران یا مادر یا پدر یا فرزندان و یا املاک خود را ترک نماید، ۳۰ در این دنیا صد برابر خانه و برادر و خواهر و مادر و فرزندان و املاک همراه آن‌ها، جفاها نصیب او خواهد شد و در آخرت حیات جاودان نصیب او خواهد شد. ۳۱ اما بسیاری از آنان که اکنون اولین هستند، آخرین خواهند شد و بسیاری هم که آخرین هستند، اولین خواهند شد.»

عیسی برای سؤمین بار درباره مرگ خود سخن می‌گوید

(متی ۱۷: ۲۰-۱۹؛ لوقا ۱۸: ۳۱-۳۴)

۳۲ عیسی و شاگردان در راه اورشلیم بودند و عیسی پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد. شاگردان متحیر بودند و کسانی که از عقب آن‌ها می‌آمدند، بسیار می‌ترسیدند. عیسی دوازده شاگرد خود را به کناری برد و درباره آنچه که می‌باید برایش اتفاق افتد، با آن‌ها شروع به صحبت کرد ۳۳ و به آن‌ها فرمود: «ما اکنون به اورشلیم می‌رویم و *پسر انسان به دست سران کاهنان و علما تسلیم خواهد شد. آن‌ها او را محکوم به مرگ خواهند کرد و به دست بیگانگان خواهند سپرد. ۳۴ آن‌ها او را مسخره خواهند نمود، به رویش آب دهان خواهند انداخت، او را تازیانه خواهند زد و خواهند کشت، اما او پس از سه روز دوباره زنده خواهد شد.»

درخواست یعقوب و یوحنا

(متی ۲۰: ۲۰-۲۸)

۳۵ یعقوب و یوحنا پسران زبِدی، نزد عیسی آمده گفتند: «ای استاد، ما می خواهیم آنچه که از تو درخواست می کنیم، برای ما انجام دهی.» ۳۶ به ایشان گفت: «چه می خواهید برایتان بکنم؟» ۳۷ آن ها جواب دادند: «به ما اجازه بده تا در پادشاهی پُرجلال تو یکی در دست راست و دیگری در دست چپ تو بنشینیم.» ۳۸ عیسی به ایشان فرمود: «شما نمی فهمید چه می خواهید. آیا می توانید از پیاله ای که من می نوشم، بنوشید و یا تعمیدی را که من می گیرم، بگیرید؟» ۳۹ آن ها جواب دادند: «می توانیم.» عیسی فرمود: «از پیاله ای که من می نوشم، خواهید نوشید و تعمیدی را که من می گیرم، شما هم خواهید گرفت.» ۴۰ اما نشستن در دست راست و یا چپ من با من نیست. این به کسانی تعلّق دارد که از پیش برایشان تعیین شده است.» ۴۱ وقتی ده شاگرد دیگر این را شنیدند، از یعقوب و یوحنا دلگیر شدند. ۴۲ عیسی ایشان را نزد خود خواند و فرمود: «می دانید که در بین ملل، کسانی که فرمانروا محسوب می شوند بر زیردستان خود فرمانروایی می کنند و رهبران شان نیز بر آن ها ریاست می نمایند، ۴۳ ولی در بین شما نباید چنین باشد، بلکه هرکه می خواهد در میان شما بزرگ شود، باید خادم شما باشد ۴۴ و هرکه می خواهد اوّل شود، باید غلام همه باشد. ۴۵ چون *پسر انسان نیامده است تا او را خدمت کنند، بلکه تا به دیگران خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.»

شفای بارتیماؤس نابینا

(متی ۲۰: ۲۹-۳۴؛ لوقا ۱۸: ۳۵-۴۳)

۴۶ آن ها به شهر اریحا رسیدند و وقتی عیسی به اتّفاق شاگردان خود و جمعیت بزرگی از شهر بیرون می رفت، یک گدای نابینا به نام بارتیماؤس پسر تیمائوس در کنار راه نشسته بود. ۴۷ وقتی شنید که عیسای ناصری است، شروع به فریاد کرده گفت: «ای عیسی، پسر داوود، بر من رحم کن!» ۴۸ عده زیادی او را سرزنش کردند و از او خواستند تا ساکت شود. ولی او هرچه بلندتر فریاد می زد: «ای پسر داوود، بر من رحم کن!» ۴۹ عیسی ایستاد و فرمود: «به او بگویند اینجا بیاید.» آن ها آن کور را صدا کردند و به او گفتند: «خوشحال باش، بلند شو، تو را می خواند.» ۵۰ بارتیماؤس فوراً ردای خود را به کناری انداخت و از جای خود بلند شد و نزد عیسی آمد. ۵۱ عیسی به او فرمود: «چه می خواهی برایت بکنم؟» آن کور عرض کرد: «ای استاد می خواهم بار دیگر بینا شوم.» ۵۲ عیسی

به او فرمود: «برو، ایمانت تو را شفا داده است.» او فوراً بینایی خود را بازیافت و به دنبال عیسی به راه افتاد.

ورود پیروزمندانهٔ مسیح به اورشلیم

(متی ۲۱: ۱-۱۱؛ لوقا ۱۹: ۲۸-۴۰؛ یوحنا ۱۲: ۱۲-۱۹)

۱۱

وقتی به بیت فاجی و بیت عنیا در کوه زیتون که نزدیک اورشلیم است رسیدند، عیسی دو نفر از شاگردان خود را پیشاپیش فرستاد^۲ و به آن‌ها چنین دستور داد: «به دهکدهٔ روبه‌رو بروید. همین که وارد آن شدید، کرّه الاغی را در آنجا بسته خواهید دید که هنوز کسی بر آن سوار نشده است. آن را باز کنید و به اینجا بیاورید. اگر کسی پرسید، 'چرا آن را باز می‌کنید؟' بگویید: خداوند آن را لازم دارد. و او بدون تأخیر، آن را به اینجا خواهد فرستاد.»^۴ آن دو نفر رفتند و در کوچه‌ای کرّه الاغی را دیدند که جلوی دری بسته شده بود؛ آن را باز کردند. ^۵ بعضی از کسانی که در آنجا ایستاده بودند، به آن‌ها گفتند: «چرا این کرّه الاغ را باز می‌کنید؟»^۶ آن‌ها همان‌طور که عیسی به ایشان فرموده بود جواب دادند و کسی مانع ایشان نشد. ^۷ کرّه الاغ را نزد عیسی آوردند و لباس‌های خود را روی آن انداختند و او سوار آن شد. ^۸ عدهٔ زیادی از مردم، لباس‌های خود را جلوی راه عیسی انداختند، و عده‌ای هم شاخ و برگ درختان را بُریده جلوی راه او می‌گسترانیدند. ^۹ کسانی که از جلو و عقب او را همراهی می‌کردند، با فریاد می‌گفتند: «خدا را سپاس باد! مبارک باد آن کسی که به نام خداوند می‌آید. ^{۱۰} فرخنده باد پادشاهی پدر ما داوود که در حال آمدن است! خدا را در عرش برین حمد و سپاس باد!»^{۱۱} عیسی وارد اورشلیم شد و به معبد بزرگ رفت. در آنجا همه‌چیز را از نظر گذراند. اما چون دیروقت بود، با آن دوازده شاگرد به بیت عنیا رفت.

درخت انجیر بی‌میوه

(متی ۲۱: ۱۸-۱۹)

^{۱۲} روز بعد وقتی آن‌ها از بیت عنیا برمی‌گشتند، در بین راه عیسی گرسنه شد. ^{۱۳} از دور درخت انجیر پُربرگی دید و رفت تا ببیند که آیا می‌تواند چیزی در آن پیدا کند. وقتی به آن رسید، جز برگ چیزی ندید چون هنوز فصل انجیر نبود. ^{۱۴} پس به درخت فرمود: «دیگر هرگز کسی از میوهٔ تو نخواهد خورد!» و شاگردانش این را شنیدند.

ورود عیسی به معبد بزرگ

(متی ۲۱: ۱۲-۱۷؛ لوقا ۱۹: ۴۵-۴۸؛ یوحنا ۲: ۱۳-۲۲)

آن‌ها به اورشلیم آمدند و عیسی وارد معبد بزرگ شد و به بیرون راندن بازرگانان و مشتریان آن‌ها پرداخت. میزهای صرافان و چهار پایه‌های کبوتر فروشان را به هم ریخت^{۱۶} و به کسی اجازه نمی‌داد که برای حمل اجناس از صحن معبد بزرگ عبور کند.^{۱۷} او به مردم تعلیم داده می‌گفت: «در کتب مقدس نوشته شده است، 'معبد بزرگ من عبادتگاهی برای همه ملت‌ها خواهد بود؟' اما شما آن را کمینگاه دزدان ساخته‌اید.»^{۱۸} وقتی سران کاهنان و علما این را شنیدند، در صدد برآمدند راهی برای از بین بردن او پیدا کنند. آن‌ها از او می‌ترسیدند، چون همه مردم از تعالیم او حیران بودند.^{۱۹} در غروب آن روز، عیسی و شاگردان از شهر بیرون رفتند.

درسی از درخت انجیر

(متی ۲۱: ۲۰-۲۲)

صبح روز بعد درضمن راه آن‌ها دیدند که آن درخت انجیر از ریشه خشک شده است.^{۲۱} پطرس آن واقعه را به یاد آورد و گفت: «ای استاد، نگاه کن، درخت انجیری را که نفرین کردی، خشک شده است.»^{۲۲} عیسی در جواب آن‌ها گفت: «به خدا ایمان داشته باشید^{۲۳} به یقین به شما می‌گویم اگر کسی به این کوه بگوید، 'حرکت کن و به دریا پرتاب شو' و شک و شبهه‌ای به دل راه ندهد بلکه ایمان داشته باشد که هرچه بگوید می‌شود، برای او چنان خواهد شد.^{۲۴} بنابراین به شما می‌گویم: آنچه را که در دعا طلب می‌کنید، خواهید یافت و به شما داده خواهد شد.^{۲۵} وقتی برای دعا می‌ایستید، اگر از کسی شکایتی دارید، او را ببخشید تا پدر آسمانی شما هم خطاهای شما را ببخشد. [اما اگر شما دیگران را نبخشید، پدر آسمانی شما هم خطاهای شما را نخواهد بخشید.]»

اقتدار و اختیار عیسی

(متی ۲۱: ۲۳-۲۷؛ لوقا ۱: ۸-۱۰)

آن‌ها بار دیگر به اورشلیم آمدند. وقتی عیسی در معبد بزرگ قدم می‌زد، سران کاهنان و علما و مشایخ نزد او آمدند^{۲۸} و از او پرسیدند: «به چه اختیاری این کارها را می‌کنی؟ چه کسی به تو اختیار انجام چنین کارهایی را داده است؟»^{۲۹} عیسی در پاسخ گفت: «من هم از شما سؤالی دارم؛ اگر جواب دادید، به شما خواهم گفت که به چه اختیاری این کارها را می‌کنم.^{۳۰} آیا تعمید یحیی از جانب خدا بود، یا

از جانب انسان؟ به من جواب بدهید.»^{۳۱} آن‌ها بین خود بحث کرده گفتند: «اگر بگوییم از جانب خدا بود، او خواهد گفت، 'پس چرا به او ایمان نیاوردید؟'»^{۳۲} اما اگر بگوییم از جانب انسان بود...» آن‌ها از مردم می‌ترسیدند، چون همه یحیی را نبی می‌دانستند.^{۳۳} از این رو در جواب عیسی گفتند: «ما نمی‌دانیم.» عیسی به ایشان گفت: «پس من هم نمی‌گویم به چه اختیاری این کارها را می‌کنم.»

مَثَل تَاکِستَان و باغبان شریر

(متی ۲۱: ۳۳-۴۶؛ لوقا ۹: ۱۹)

۱۲

عیسی به سخن خود ادامه داد و در قالب مَثَل به ایشان گفت: «مردی تَاکِستانی احداث کرد و دیواری دور آن کشید. در داخل آن چَرخُشتی برای گرفتن آب انگور کند و بُرجی هم ساخت. بعد آن را به باغبانان اجاره داد و خود به سفر رفت.^۲ در موسم انگور، غلامی را نزد باغبانان فرستاد تا سهم خود را از محصول تَاکِستَان بگیرد.^۳ اما آن‌ها آن غلام را گرفته کتک زدند و دست خالی بازگرداندند.^۴ صاحب تَاکِستَان غلام دیگری نزد ایشان فرستاد. باغبانان سرش را شکستند و با بی‌احترامی برگرداندند.^۵ باز غلام دیگری فرستاد، اما او را کشتند. بسیاری از کسان دیگر را نیز همین‌طور، بعضی را زدند و بعضی را کشتند.^۶ صاحب باغ فقط یک نفر دیگر داشت که بفرستد و آن هم پسر عزیز خودش بود. سرانجام او را فرستاد و پیش خود گفت، 'آن‌ها احترام پسر مرا نگاه خواهند داشت.'^۷ اما باغبانان به یکدیگر گفتند، 'این وارث است؛ بیایید او را بکشیم تا میراث او مال خودمان بشود.'^۸ پس پسر را گرفتند و او را کشتند و جسدش را از تَاکِستَان بیرون انداختند.^۹ اکنون صاحب تَاکِستَان چه خواهد کرد؟ او آمده این باغبانان را خواهد کشت و تَاکِستَان را به دیگران واگذار خواهد کرد.^{۱۰} مگر شما این نوشته را نخوانده‌اید که،

'آن سنگی که معماران رد کردند،

اکنون سنگ سر زاویه شده است.

^{۱۱} این کار خداوند است،

و به نظر ما عجیب است.'^{۱۲}

^{۱۲} رهبران یهود در صدد برآمدند عیسی را دستگیر کنند چون فهمیدند روی سخن او با آن‌ها بود، اما از مردم می‌ترسیدند. پس او را ترک کرده رفتند.

سؤال دربارهٔ پرداخت مالیات

(متی ۲۲: ۱۵-۲۲؛ لوقا ۲۰: ۲۰-۲۶)

۱۳ پس آن‌ها عده‌ای از *فریسیان و طرفداران هیروдіس را نزد عیسی فرستادند تا با سؤالات خویش او را به دام بیندازند. ۱۴ آن‌ها نزد او آمده گفتند: «ای استاد، می‌دانیم که تو شخص درستی هستی و از کسی طرف‌داری نمی‌کنی، چون به ظاهر اشخاص نگاه نمی‌کنی، بلکه به‌درستی راه خدا را تعلیم می‌دهی. آیا دادن مالیات به قیصر روم جایز است یا خیر؟ آیا باید مالیات بدهیم یا نه؟» ۱۵ عیسی به نیرنگ ایشان پی برد و فرمود: «چرا مرا امتحان می‌کنید؟ یک سکه نقره بیاورید تا ببینم.» ۱۶ آن‌ها برایش سکه‌ای آوردند. او به ایشان گفت: «نقش و عنوان چه کسی روی آن است؟» جواب دادند: «نقش و عنوان قیصر.» ۱۷ پس عیسی فرمود: «بسیار خوب، آنچه را مال قیصر است، به قیصر و آنچه مال خدا است، به خدا بدهید.» و آنان از سخنان او تعجب کردند.

سؤال دربارهٔ رستخیز مردگان

(متی ۲۳: ۲۳-۳۳؛ لوقا ۲۰: ۲۷-۴۰)

۱۸ بعد *صدوقیان نزد او آمدند. این فرقه می‌گویند که پس از مرگ، رستخیزی وجود ندارد. آن‌ها از عیسی پرسیدند: ۱۹ «ای استاد، موسی برای ما نوشته است اگر مردی بمیرد و زنش بدون فرزند باشد، برادرش موظف است آن زن را بگیرد تا برای او فرزندان بیاورد. ۲۰ هفت برادر بودند؛ اولی زنی گرفت و بدون فرزند مرد. ۲۱ بعد دومی آن زن را گرفت و او هم بدون فرزند مرد. همین‌طور سومی. ۲۲ تا بالاخره هر هفت نفر مردند و هیچ فرزندی به‌جا نگذاشتند. بعد از همه، آن زن هم مرد. ۲۳ در روز رستخیز وقتی آن‌ها دوباره زنده می‌شوند، او زن کدام‌یک از آن‌ها خواهد بود؟ چون هر هفت نفر با او ازدواج کرده بودند.» ۲۴ عیسی در پاسخ گفت: «آیا گمراهی شما به این دلیل نیست که نه از کتب مقدس خبر دارید و نه از قدرت خدا؟ ۲۵ زیرا وقتی مردگان *قیام کنند، دیگر نه زن می‌گیرند و نه شوهر می‌کنند، بلکه مانند فرشتگان آسمانی خواهند بود. ۲۶ و اما دربارهٔ قیامت مردگان، مگر تابه‌حال در کتاب موسی دربارهٔ بوتهٔ سوزان نخوانده‌اید که خدا چطور با او صحبت کرد و فرمود: 'من خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب هستم.' ۲۷ خدا، خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است. شما سخت در اشتباه هستید.»

بزرگ‌ترین فرمان

(متی ۲۲: ۳۴-۴۰؛ لوقا ۱۰: ۲۵-۲۸)

۲۸ یکی از علما که بحث آنان را شنید و پی برد که عیسی جوابی عالی به آن‌ها داده است، جلو آمده پرسید: «مهمترین فرمان شریعت کدام است؟» ۲۹ عیسی جواب داد: «اول این است: بشنو، ای اسرائیل خداوند خدای ما، خداوند یکتا است. ۳۰ خداوند، خدای خود را با تمام دل و تمام جان و تمام ذهن و تمام قدرت خود محبت نما. ۳۱ و دوم این است: همسایه‌ات را مانند جان خود محبت نما. هیچ فرمانی بزرگ‌تر از این دو وجود ندارد.» ۳۲ آن شخص به او گفت: «ای استاد، درست است. حقیقت را فرمودی؛ خدا یکی است و به جز او خدایی نیست ۳۳ و محبت نمودن به او با تمامی دل و تمامی عقل و تمامی قدرت، و محبت به همسایه مثل خود، از همه قربانی‌های سوختنی و هدایای قربانی بالاتر است.» ۳۴ وقتی عیسی دید که جوابی عاقلانه داده است، به او گفت: «تو از پادشاهی خدا دور نیستی.» بعد از آن دیگر کسی جرأت نمی‌کرد از عیسی سؤالی بکند.

داوود و مسیح

(متی ۲۲: ۴۱-۴۶؛ لوقا ۲۰: ۴۱-۴۴)

۳۵ عیسی ضمن تعلیم خود در معبد بزرگ چنین گفت: «علما چطور می‌توانند بگویند که مسیح، پسر داوود است؟ ۳۶ در حالی که خود داوود با الهام روح القدس گفت:

'خداوند به خداوند من گفت:

در دست راست من بنشین

تا دشمنانت را زیر پای تو اندازم.'

۳۷ پس وقتی خود داوود او را خداوند می‌خواند، چطور او می‌تواند پسر داوود باشد؟»

هشدار عیسی علیه معلمین شریعت

(متی ۲۳: ۱-۳۶؛ لوقا ۲۰: ۴۵-۴۷)

عده بسیاری با علاقه به سخنان او گوش می‌دادند. ۳۸ عیسی در ضمن تعلیم خود به آن‌ها فرمود: «از علما که دوست دارند با ردهای بلند به این سو و آن سو بروند و در بازارها مورد احترام مردم واقع شوند ۳۹ و بهترین جای‌ها را در*کنیسه‌ها و ضیافت‌ها انتخاب می‌کنند، بر حذر باشید. ۴۰ مال بیوه‌زن‌ها را می‌بلعند و محض خودنمایی دعا‌های خود را طول می‌دهند. کیفر آن‌ها سخت‌تر خواهد بود.»

هدیه یک بیوه زن

(لوقا ۲۱: ۴-)

۴۱ عیسی در برابر صندوق خزانۀ معبدِ بزرگ نشسته بود و می دید که چگونه اشخاص در آن صندوق پول می اندازند. بسیاری از دولتمندان پول های زیادی می انداختند. ۴۲ بیوه زن فقیری هم آمد و دو سکه ناچیز در صندوق انداخت. ۴۳ عیسی شاگردانش را فراخواند و فرمود: «به یقین به شما می گویم که این بیوه زن فقیر بیش از همه کسانی که در صندوق پول ریختند، پول داده است. ۴۴ چون آن ها از آنچه که زیاده داشتند دادند، اما او با وجود تنگ دستی، هرچه داشت یعنی تمام معاش خود را داد.»

پیشگویی ویرانی معبدِ بزرگ

(متی ۲۴: ۱-۲؛ لوقا ۲۱: ۵-۶)

۱۳ وقتی عیسی از معبدِ بزرگ خارج می شد، یکی از شاگردانش به او گفت: «ای استاد، به این سنگ ها و ساختمان های بزرگ نگاه کن!» ۲ عیسی گفت: «این ساختمان های بزرگ را می بینی؟ هیچ یک از سنگ های آن روی سنگ دیگر باقی نخواهد ماند، بلکه همه فرو خواهد ریخت.»

جوروجفا

(متی ۲۴: ۳-۱۴؛ لوقا ۲۱: ۷-۱۹)

۳ وقتی عیسی در کوه زیتون روبه روی معبدِ بزرگ نشسته بود، پطرس و یعقوب و یوحنا و اندریاس به طور خصوصی از او پرسیدند: ۴ «به ما بگو این اتفاق چه وقت رخ خواهد داد و علامت نزدیک بودن وقوع این امور چه خواهد بود؟» ۵ عیسی در جواب آن ها فرمود: «مواظب باشید که کسی شما را گمراه نکند. ۶ بسیاری به نام من آمده خواهند گفت، 'من او هستم' و افراد بسیاری را گمراه خواهند ساخت. ۷ وقتی صدای جنگ ها را از نزدیک بشنوید و یا اخبار جنگ ها در جاهای دور به گوشتان برسد، هراسان نشوید. این چیزها باید اتفاق بیفتد. اما هنوز آخر کار نیست. ۸ ملّتی با ملّتی دیگر و مملکتی با مملکتی دیگر جنگ خواهند کرد و در جاهای بسیار، زمین لرزه ها خواهد آمد و قحطی ها رخ خواهد داد. این چیزها مانند دردهای اولیۀ زایمان است. ۹ اما مواظب خودتان باشید؛ شما را برای محاکمه به شوراها خواهند کشانید و در کنیسه ها شلاق خواهند زد. به خاطر من، شما را به حضور حکمرانان و پادشاهان خواهند برد تا در مقابل آن ها شهادت دهید. ۱۰ اوّل باید مژده انجیل به تمام ملّت ها برسد. ۱۱ پس وقتی شما را دستگیر می کنند

و تسلیم می‌نمایند، نگران نباشید که چه بگویید، بلکه آنچه در آن ساعت به وسیله روح القدس به شما گفته می‌شود، همان را بگویید. چون او است که سخن می‌گوید، نه شما. ۱۲ برادر، برادر را تسلیم مرگ خواهد کرد و پدر، فرزند را. فرزندان علیه والدین خود طغیان خواهند کرد و آنان را به کشتن خواهند داد. ۱۳ همه مردم به خاطر این که نام من بر شما است، از شما نفرت خواهند داشت. اما هر که تا به آخر پایدار بماند، نجات خواهد یافت.

مکروه ویرانی

(متی ۲۴: ۱۵-۲۸؛ لوقا ۲۰: ۲۴-۲۴)

۱۴ «اما هرگاه آن مکروه ویرانی را در جایی که نباید باشد مستقر ببینید خواننده دقت کند و بفهمد، کسانی که در یهودیه هستند به کوه‌ها فرار کنند. ۱۵ اگر کسی در پشت بام خانه است، نباید برای بردن چیزی پایین بیاید و وارد خانه شود. ۱۶ و اگر در مزرعه است، نباید برای برداشتن لباس برگردد. ۱۷ وای بر زن‌های آبستن و یا شیرده در آن روزگار! ۱۸ دعا کنید که این چیزها در زمستان روی ندهد. ۱۹ زیرا در آن روزها چنان مصیبتی رخ خواهد داد که از زمانی که خدا دنیا را آفرید تا به حال، مثل آن دیده نشده و دیگر هم دیده نخواهد شد. ۲۰ اگر خداوند آن روزها را کوتاه نمی‌کرد، هیچ کس جان سالم بدر نمی‌برد. اما به خاطر برگزیدگان خود آن روزها را کوتاه کرده است. ۲۱ پس اگر کسی به شما بگوید، 'نگاه کن، مسیح اینجا است! یا مسیح آنجا است!' باور نکنید. ۲۲ مسیح‌ها و انبیای دروغین ظهور خواهند کرد و چنان نشانه‌ها و معجزاتی خواهند نمود که اگر ممکن باشد برگزیدگان خدا را گمراه کنند. ۲۳ مواظب خودتان باشید؛ من شما را پیشاپیش از این چیزها باخبر کرده‌ام.

آمدن پسر انسان

(متی ۲۴: ۲۹-۳۱؛ لوقا ۲۵: ۲۸-۲۸)

۲۴ «به علاوه در آن روزها بعد از آن مصیبت‌ها، آفتاب تاریک خواهد شد و ماه دیگر نخواهد درخشید. ۲۵ ستاره‌ها از آسمان فرو خواهند ریخت و نیروهای آسمان متزلزل خواهند شد. ۲۶ آنگاه پسر انسان را خواهند دید که با قدرت عظیم و جاه و جلال، بر ابرها می‌آید. ۲۷ او فرشتگان را خواهد فرستاد و برگزیدگان خود را از چهار گوشه عالم از این سوی زمین تا آن سوی زمین جمع خواهد کرد.

درسی از درخت انجیر

(متی ۲۴:۳۲-۳۵؛ لوقا ۲۱:۲۹-۳۳)

۲۸ «از درخت انجیر درس بگیرید: وقتی شاخه‌هایش سبز و شاداب می‌شود و برگ می‌آورد، می‌دانید که تابستان نزدیک است. ۲۹ به همان طریق وقتی وقوع این چیزها را ببینید، مطمئن باشید که آن زمان نزدیک بلکه در شرف وقوع است. ۳۰ به یقین به شما می‌گویم قبل از این که زندگی این نسل به سر آید، همه این امور اتفاق خواهد افتاد. ۳۱ آسمان و زمین از بین خواهند رفت، اما سخنان من هرگز از بین نخواهد رفت.

روز و ساعت نامعلوم

(متی ۲۴:۳۶-۴۴)

۳۲ «اما از آن روز و ساعت هیچ کس خبر ندارد، نه فرشتگان آسمان و نه پسر؛ فقط پدر از آن آگاه است. ۳۳ هوشیار و آگاه باشید؛ شما نمی‌دانید آن زمان چه وقتی می‌آید. ۳۴ آمدن آن روز مانند شخصی است که به سفر رفته و خانه خود را به خادمان سپرده است تا هر کس کار خود را انجام دهد و به دربان سپرده است که گوش به زنگ باشد. ۳۵ پس بیدار باشید چون نمی‌دانید که صاحب خانه کی می‌آید. شب یا نصف شب، وقت سحر یا سپیده‌دم. ۳۶ مبدا او ناگهان بیاید و شما را در خواب ببیند. ۳۷ آنچه را به شما می‌گویم به همه می‌گویم: بیدار باشید.»

توطئه علیه عیسی

(متی ۲۶:۱-۵؛ لوقا ۲۲:۱-۲؛ یوحنا ۱۱:۴۵-۵۳)

۱۴ دو روز به عید *فَصَح و عید نان فطیر مانده بود. سران کاهنان و علما در صدد بودند عیسی را مخفیانه دستگیر کرده به قتل برسانند. ۲ آن‌ها می‌گفتند: «این کار را نباید در روزهای عید انجام دهیم، مبدا مردم آشوب کنند.»

تدهین عیسی در بیت‌عنیا

(متی ۲۶:۶-۱۳؛ یوحنا ۱۲:۱-۸)

۳ وقتی عیسی در بیت‌عنیا در خانه شمعون جذامی بر سر سفره نشسته بود، زنی با عطردانی از سنگ مرمر که پُر از عطر گران‌قیمت سنبل خالص بود وارد شد و عطردان را شکست و عطر را بر سر عیسی ریخت. ۴ بعضی از حاضران با عصبانیت به یکدیگر گفتند: «چرا باید این عطر این‌طور تلف شود؟ می‌شد آن را به بیش از سی صد سکه نقره فروخت و پولش را به فقرا داد.» و آن‌ها آن زن را سخت سرزنش کردند. ۶ اما عیسی فرمود: «با او کاری نداشته باشید؛ چرا او را ناراحت می‌کنید؟

او کار خوبی برای من کرده است. ^۷فقرا همیشه در بین شما خواهند بود و هر وقت بخواهید می‌توانید به آن‌ها کمک کنید، اما مرا همیشه نخواهید داشت. ^۸و آنچه از دستش بر می‌آمد، برای من کرد و با این عمل، بدن مرا پیشاپیش برای دفن آماده کرده است. ^۹به‌یقین به شما می‌گویم در هر جای عالم که مژدهٔ انجیل اعلام شود، آنچه او کرده است، به یاد او بیان خواهد شد.»

همکاری یهودا در تسلیم عیسی

(متی ۱۴:۲۶-۱۶؛ لوقا ۲۲:۳-۶)

^{۱۰}بعد از آن یهودای آسخریوطی که یکی از آن دوازده شاگرد بود، نزد سران کاهنان رفت تا عیسی را به آن‌ها تسلیم نماید. ^{۱۱}آن‌ها وقتی این را شنیدند، خوشحال شدند و به او وعدهٔ پول دادند. یهودا به دنبال فرصت مناسبی بود تا عیسی را تسلیم کند.

صرف شام فصَح با حواریون

(متی ۱۷:۲۶-۲۵؛ لوقا ۷:۲۲-۱۴ و ۲۱-۲۳ یوحنا ۱۳:۲۱-۳۰)

^{۱۲}در اولین روز عید فطیر، وقتی برّهٔ فصَح را قربانی می‌کنند، شاگردان به عیسی گفتند: «در کجا می‌خواهی شام فصَح را برای تو آماده کنیم؟» ^{۱۳}عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده به آن‌ها گفت: «به داخل شهر بروید؛ در آنجا مردی را خواهید دید که کوزهٔ آبی را حمل می‌کند. به دنبال او بروید ^{۱۴}و به هر جا که وارد شد، شما به صاحب‌خانه بگویید، 'استاد می‌گوید آن اتاقی که من با شاگردانم فصَح را در آنجا خواهیم خورد، کجا است؟' ^{۱۵}او اتاق بزرگ و مفروشی را در بالاخانه به شما نشان خواهد داد. در آنجا برای ما تدارک ببینید.» ^{۱۶}شاگردان به شهر رفتند و همه‌چیز را همان‌طوری که عیسی فرموده بود، مشاهده کردند؛ به این ترتیب تدارک فصَح را دیدند. ^{۱۷}وقتی شب شد، عیسی با آن دوازده شاگرد به آنجا آمد. ^{۱۸}موقعی که آن‌ها سر سفره نشسته و مشغول خوردن غذا بودند، عیسی به آن‌ها فرمود: «به‌یقین به شما می‌گویم که یکی از شما که با من غذا می‌خورد، مرا تسلیم خواهد کرد.» ^{۱۹}آن‌ها محزون شدند و یکی پس از دیگری از او پرسیدند: «آیا آن شخص من هستم؟» ^{۲۰}عیسی پاسخ داد: «یکی از شما دوازده نفر است که با من هم‌کاسه می‌باشد. ^{۲۱}البته *پسر انسان همان‌طور که در کتب مقدس نوشته شده است، خواهد مُرد، اما وای به حال کسی که *پسر انسان توسط او تسلیم شود. برای آن شخص بهتر بود که اصلاً به دنیا نمی‌آمد.»

شام مقدس خداوند

(متی ۲۶: ۲۶-۳۰؛ لوقا ۲۲: ۱۴-۲۰؛ ۱۱: ۲۳-۲۵)

۲۲ در موقع شام، عیسی نان را گرفت، و پس از شکرگزاری، آن را پاره کرد و به شاگردان داد و به آن‌ها فرمود: «بگیرید؛ این بدن من است.»
 ۲۳ بعد پیاله را گرفت و پس از شکرگزاری به آن‌ها داد و همه از آن نوشیدند.
 ۲۴ عیسی فرمود: «این است خون من که برای بسیاری ریخته می‌شود و نشانهٔ پیمان جدید خدا با انسان است. ۲۵ به یقین به شما می‌گویم که دیگر از میوهٔ من نخواهم نوشید تا آن روزی که در پادشاهی خدا آن را تازه بنوشم.» ۲۶ بعد از خواندن سرود عید فصّح، آن‌ها به کوه زیتون رفتند.

پیشگویی انکار پطرس

(متی ۲۶: ۳۱-۳۵؛ لوقا ۲۲: ۳۱-۳۴؛ یوحنا ۱۳: ۳۶-۳۸)

۲۷ عیسی به شاگردان فرمود: «همهٔ شما از من روی گردان خواهید شد، چنان که نوشته شده است: 'شبان را از پای در می‌آورم و گوسفندان پراکنده خواهند شد.' ۲۸ اما بعد از این که برخیزانیده شوم، قبل از شما به جلیل خواهم رفت.» ۲۹ پطرس به او گفت: «حتّی اگر همه تو را ترک کنند، من تو را ترک نخواهم کرد.» ۳۰ عیسی به او فرمود: «به یقین به تو می‌گویم که امروز و همین امشب قبل از این که خروس دو مرتبه بانگ بزند، تو سه مرتبه خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.» ۳۱ اما او با تأکید جواب داد: «حتّی اگر لازم شود که با تو بمیرم، هرگز نخواهم گفت که تو را نمی‌شناسم.» بقیهٔ شاگردان هم همین را گفتند.

دعای عیسی در جتسیمانی

(متی ۲۶: ۳۶-۴۶؛ لوقا ۲۲: ۳۹-۴۶)

۳۲ وقتی به محلی به نام جتسیمانی رسیدند، عیسی به شاگردان فرمود: «مادامی که من دعا می‌کنم، شما در اینجا بنشینید.» ۳۳ و بعد پطرس و یعقوب و یوحنا را با خود برد. عیسی که بسیار مضطرب و آشفته شده بود، ۳۴ به ایشان فرمود: «از شدت غم و اندوه نزدیک به مرگ هستم. شما اینجا بمانید و بیدار باشید.» ۳۵ عیسی کمی از آنجا دور شد و به روی زمین افتاده دعا کرد که اگر ممکن باشد آن ساعت پُردرد و رنج از او بگذرد. ۳۶ پس گفت: «آبا، پدر، همه چیز برای تو ممکن است؛ این پیاله را از من دور ساز، اما نه به خواست من، بلکه به ارادهٔ تو.» ۳۷ عیسی برگشت و ایشان را در خواب دید. پس به پطرس گفت: «ای شمعون، خواب هستی؟ آیا نمی‌توانستی یک ساعت بیدار بمانی؟ ۳۸ بیدار باشید و دعا کنید تا از وسوسه‌ها به دور بمانید. روح مشتاق است اما جسم

ناتوان.»^{۳۹} عیسی بار دیگر رفت و همان دعا را کرد. ۴۰ وقتی برگشت، بازهم آن‌ها را در خواب دید. آن‌ها گیج خواب بودند و نمی‌دانستند چه جوابی به او بدهند. ۴۱ عیسی بار سوم آمد و به ایشان فرمود: «آیا بازهم در خواب و در استراحت هستید؟ کافی است! ساعت موعود رسیده است. اکنون *پسر انسان به دست گناه کاران تسلیم می‌شود. ۴۲ برخیزید برویم؛ آنکه مرا تسلیم می‌کند الان می‌رسد.»

بازداشت عیسی

(متی ۲۶: ۴۷-۵۶؛ لوقا ۲۲: ۴۷-۵۳؛ یوحنا ۱۸: ۳-۱۲)

۴۳ او هنوز صحبت می‌کرد که ناگهان یهودا، یکی از آن دوازده شاگرد، همراه با جمعیتی که همه با شمشیر و چماق مسلح بودند از طرف سران کاهنان و علما و مشایخ به آنجا رسیدند. ۴۴ تسلیم کننده او به آنان علامتی داده گفته بود: «کسی را که می‌بوسم همان شخص است. او را بگیرد و با مراقبت ببرید.» ۴۵ پس همین که یهودا به آنجا رسید، فوراً نزد عیسی رفت و گفت: «ای استاد!» و او را بوسید. ۴۶ آن‌ها عیسی را دستگیر کرده محکم گرفتند. ۴۷ یکی از حاضران شمشیر خود را کشید و به غلام *کاهن اعظم حمله کرده گوش او را بُرید. ۴۸ آنگاه عیسی به آن‌ها فرمود: «مگر من راهنم هستم که با شمشیر و چماق برای دستگیر کردن من آمده‌اید؟ ۴۹ من هر روز در معبد بزرگ با شما بودم و تعلیم می‌دادم و شما مرا دستگیر نکردید. اما آنچه کلام خدا می‌فرماید باید تحقق یابد.» ۵۰ همه شاگردان او را ترک کرده گریختند. ۵۱ جوانی که فقط یک پارچه کتان به دور بدن خود پیچیده بود به دنبال او رفت. آن‌ها او را هم گرفتند، ۵۲ اما او آنچه بر تن داشت رها کرد و عریان گریخت.

عیسی در برابر شورا

(متی ۲۶: ۵۷-۶۸؛ لوقا ۲۲: ۵۴-۵۵ و ۶۳-۷۱؛ یوحنا ۱۸: ۱۳-۱۴ و ۱۹-۲۴)

۵۳ عیسی را به حضور کاهن اعظم بردند و همه سران کاهنان و مشایخ و علما در آنجا جمع شده بودند. ۵۴ پطرس از دور به دنبال او آمده وارد حیاط خانه کاهن اعظم شد و بین خدمتکاران نشست و در کنار آتش، خود را گرم می‌کرد. ۵۵ سران کاهنان و تمام شورای یهود در صدد بودند که مدرکی علیه عیسی به دست آورند تا حکم اعدامش را صادر نمایند، اما مدرکی به دست نیاوردند. ۵۶ گرچه بسیاری علیه او شهادت دروغ دادند، اما شهادتشان با یکدیگر سازگار نبود. ۵۷ عده‌ای بلند شدند و به دروغ شهادت داده گفتند: ۵۸ «ما شنیدیم که می‌گفت، 'من این معبد بزرگ را که به دست انسان ساخته شده، خراب می‌کنم و در سه روز معبد دیگری می‌سازم که به دست انسان ساخته نشده باشد.'» ۵۹ ولی

در این مورد هم شهادت‌های آن‌ها با هم سازگار نبود. ۶۰ کاهن اعظم برخاست و در برابر همه از عیسی پرسید: «به این اتهاماتی که به تو نسبت می‌دهند، جوابی نمی‌دهی؟» ۶۱ اما او ساکت بود و هیچ جوابی نمی‌داد. باز کاهن اعظم از او پرسید: «آیا تو مسیح* پسر خدای متبارک هستی؟» ۶۲ عیسی گفت: «هستم؛ و 'تو* پسر انسان را خواهی دید که در دست راست خدای قادر نشسته و بر ابرهای آسمان می‌آید.» ۶۳ کاهن اعظم گریان خود را چاک زد و گفت: «دیگر چه احتیاجی به شاهدان هست؟ ۶۴ شما این کُفر را شنیدید. رأی شما چیست؟» همه او را مستوجب اعدام دانستند. ۶۵ بعضی‌ها آب دهان به رویش می‌انداختند و چشم‌هایش را بسته او را می‌زدند و می‌گفتند: «از غیب بگو چه کسی تو را زد؟» نگهبانان هم او را کتک می‌زدند.

پطرس عیسی را انکار می‌کند

(متی ۲۶: ۶۹-۷۵؛ لوقا ۲۲: ۵۶-۶۲؛ یوحنا ۱۸: ۱۵-۱۸ و ۲۵-۲۷)

۶۶ پطرس هنوز در حیاط پایین ساختمان بود که یکی از کنیزان کاهن اعظم آمد ۶۷ و او را دید که خود را گرم می‌کند. به او خیره شد و گفت: «تو هم همراه عیسای ناصری بودی!» ۶۸ پطرس انکار کرده گفت: «من اصلاً نمی‌دانم و نمی‌فهمم تو چه می‌گویی.» بعد از آن، او به داخل دالان رفت و در همان موقع خروس بانگ زد. ۶۹ آن کنیز دوباره او را دید و به اطرافیان گفت: «این هم یکی از آن‌ها است.» ۷۰ پطرس باز هم انکار کرد. کمی بعد، اطرافیان به پطرس گفتند: «تو حتماً یکی از آن‌هایی، چون اهل جلیل هستی.» ۷۱ اما پطرس لعن کرده سوگند یاد کرد و گفت: «من این شخص را که شما درباره‌اش صحبت می‌کنید، نمی‌شناسم.» ۷۲ درست در همان وقت خروس برای دومین بار بانگ زد و پطرس به یاد آورد که عیسی به او فرموده بود: «پیش از این که خروس دو مرتبه بانگ بزند، تو سه بار خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.» و او به گریه افتاد.

عیسی در برابر پیلاتس

(متی ۲۷: ۱-۲، ۲۷: ۱۱-۱۴؛ لوقا ۲۳: ۱-۵؛ یوحنا ۱۸: ۲۸-۳۸)

همین که صبح شد، سران کاهنان به اتفاق مشایخ و علما و تمام اعضای شورایی درنگ جلسه‌ای تشکیل دادند. آن‌ها عیسی را با زنجیر بسته به پیلاتس تحویل دادند. ۲ پیلاتس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» عیسی جواب داد: «تو چنین می‌گویی.» ۳ سران کاهنان اتهامات زیادی به او نسبت دادند. ۴ پیلاتس باز از او پرسید: «جوابی نداری؟ بین چه اتهامات زیادی به تو نسبت می‌دهند!» ۵ اما عیسی جوابی نداد، به‌طوری‌که باعث تعجب پیلاتس شد.

حکم اعدام عیسی

(متی ۲۷: ۱۵-۲۶؛ لوقا ۲۳: ۱۳-۲۵؛ یوحنا ۱۸: ۳۹-۱۹: ۱۶)

۶ در هر عید *فَصَح، پیلاتُس بنا به تقاضای مردم یک زندانی را آزاد می کرد. ۷ در آن زمان مردی معروف به «باراباس» همراه با یاغیانی که در یک آشوب مرتکب قتل شده بودند، در زندان بود. ۸ مردم نزد پیلاتُس رفتند و از او خواهش کردند که طبق معمول این کار را برایشان انجام دهد. ۹ پیلاتُس از ایشان پرسید: «آیا می خواهید پادشاه یهود را برای شما آزاد کنم؟» ۱۰ چون او متوجه شده بود که سران کاهنان از روی حسد عیسی را تسلیم کرده اند. ۱۱ اما سران کاهنان مردم را تحریک کردند که از پیلاتُس بخواهند باراباس را برایشان آزاد کند. ۱۲ پیلاتُس بار دیگر به ایشان گفت: «پس با مردی که او را پادشاه یهودیان می نامید، چه کنم؟» ۱۳ آن ها در جواب با فریاد گفتند: «مصلوبش کن!» ۱۴ پیلاتُس پرسید: «چرا؟ مرتکب چه جرمی شده است؟» اما آنان شدیدتر فریاد می زدند: «مصلوبش کن!» ۱۵ پس پیلاتُس که می خواست مردم را راضی نگه دارد، باراباس را برای ایشان آزاد کرد و دستور داد عیسی را تازیانه زده تحویل بدهند تا مصلوب شود.

سربازان عیسی را مسخره می کنند

(متی ۲۷: ۲۷-۳۱؛ یوحنا ۱۹: ۲-۳)

۱۶ سربازان عیسی را به داخل محوطه کاخ فرمانداری بردند و تمام جوخه را جمع کردند. ۱۷ آن ها ردایی ارغوانی را به او پوشانیدند و تاجی از خار بافته روی سرش گذاشتند ۱۸ و به او ادای احترام کرده می گفتند: «سلام، ای پادشاه یهود.» ۱۹ و با چوب بر سرش می زدند و به رویش آب دهان می انداختند. بعد پیش او زانو زده و تعظیم می کردند. ۲۰ بعد از این که آن ها از تمسخر او دست کشیدند، لباس ارغوانی را از تنش درآورده لباس های خودش را به او پوشانیدند و او را بیرون بردند تا مصلوب کنند.

عیسی بر روی صلیب

(متی ۲۷: ۳۲-۴۴؛ لوقا ۲۳: ۲۶-۴۳؛ یوحنا ۱۹: ۱۷-۲۷)

۲۱ آنان شخصی را به نام شمعون که از صحرا به شهر می آمد و از آنجا می گذشت، مجبور کردند که صلیب عیسی را حمل کند. (شمعون اهل قیروان و پدر اسکندر و روفس بود.) ۲۲ آن ها عیسی را به محلی به نام «جُلُجُتَا» که معنی آن «محل جمجمه» است بردند. ۲۳ به او شرابی دادند که آمیخته به دارویی به نام «مُر» بود، اما او آن را قبول نکرد. ۲۴ پس او را بر صلیب میخکوب کردند و لباس هایش را بین خود تقسیم

نمودند و برای تعیین سهم هریک، قرعه انداختند. ۲۵ ساعت نُه صبح بود که او را مصلوب کردند. ۲۶ تقصیرنامه‌ای به این شرح برایش نوشتند: «پادشاه یهودیان» ۲۷ دو نفر راهزن را نیز با او مصلوب کردند، یکی در طرف راست و دیگری را در سمت چپ او. [۲۸ به این طریق آن نوشته کتب مقدّس که می‌گوید: «از خطا کاران محسوب شد» تحقق یافت.] ۲۹ کسانی که از آنجا می‌گذشتند سرهای خود را تکان می‌دادند و با اهانت به عیسی می‌گفتند: «ای کسی که می‌خواستی معبد بزرگ را خراب کنی و در سه روز آن را دوباره بسازی، ۳۰ حالا از صلیب پایین بیا و خودت را نجات بده!» ۳۱ همچنین سران کاهنان و علما نیز او را مسخره می‌کردند و به یکدیگر می‌گفتند: «دیگران را نجات می‌داد، اما نمی‌تواند خود را نجات دهد. ۳۲ حالا این مسیح، پادشاه اسرائیل، از صلیب پایین بیاید تا ما ببینیم و به او ایمان بیاوریم.» کسانی هم که با او مصلوب شده بودند، به او اهانت می‌کردند.

مرگ عیسی

(متی ۲۷: ۴۵-۵۶؛ لوقا ۲۳: ۴۴-۴۹؛ یوحنا ۱۹: ۲۸-۳۰)

۳۳ در وقت ظهر، تاریکی تمام آن سرزمین را فراگرفت و تا سه ساعت ادامه داشت. ۳۴ در ساعت سه بعد از ظهر، عیسی با صدای بلند گفت: «ایلویی، ایلویی، لِمَا سَبَقْتَنی؟» یعنی «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟» ۳۵ بعضی از حاضران وقتی این را شنیدند، گفتند: «ببینید، او *الیاس را صدا می‌کند!» ۳۶ یکی از آن‌ها دوید و اسفنجی را از شراب تُرشیده پُر کرد و روی نی گذاشت و به او داد تا بنوشد و گفت: «بگذارید ببینیم، آیا *الیاس می‌آید تا او را پایین بیاورد؟» ۳۷ عیسی فریاد بلندی کشید و جان داد. ۳۸ پرده اندرون معبد بزرگ از بالا تا پایین به دو تکه پاره شد. ۳۹ افسری که در مقابل عیسی ایستاده بود، وقتی چگونگی مرگ او را دید، گفت: «حقیقتاً این مرد *پسر خدا بود!» ۴۰ در آنجا عده‌ای زن هم بودند که از دور نگاه می‌کردند و در بین آن‌ها مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب جوان‌تر و یوشا و سالومه دیده می‌شدند. ۴۱ این زن‌ها وقتی عیسی در جلیل بود، به او گرویده بودند و او را کمک می‌کردند. بسیاری از زن‌های دیگر نیز که همراه او به اورشلیم آمده بودند، در آنجا بودند.

کفن و دفن عیسی

(متی ۲۷: ۵۷-۶۱؛ لوقا ۲۳: ۵۰-۵۶؛ یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۲)

۴۲ غروب همان روز که روز تدارک، یعنی روز پیش از روز *سَبَّت بود، ۴۳ یوسف از اهالی رامه، که یکی از اعضای محترم شورای یهود و در

انتظار ظهور پادشاهی خدا بود، با کمال شهامت نزد پیلاتس رفت و جسد عیسی را از او خواست. ^{۴۴} پیلاتس باور نمی کرد که عیسی به این زودی مُرده باشد. پس به دنبال افسری که مأمور مصلوب کردن عیسی بود فرستاد و از او پرسید: «آیا او به همین زودی مرد؟» ^{۴۵} وقتی پیلاتس از جانب آن افسر اطمینان یافت، به یوسف اجازه داد که جسد را ببرد. ^{۴۶} یوسف کتان لطیفی خرید و جسد عیسی را پایین آورد و در آن پیچید و در مقبره‌ای که از سنگ تراشیده شده بود، قرار داد و سنگی جلوی در آن غلطانید. ^{۴۷} مریم مجدلیه و مریم مادر یوشا دیدند که جسد عیسی کجا گذاشته شد.

رستاخیز عیسی

(متی ۱: ۲۸-۸؛ لوقا ۱: ۲۴-۱۲؛ یوحنا ۱: ۲۰-۱۰)

۱۶

پس از پایان روز سَبَّ، مریم مجدلیه، مریم مادر یعقوب و سالومه روغن‌های معطری خریدند تا بروند و بدن عیسی را تدهین کنند. ^۲ صبح زود روز یکشنبه، درست بعد از طلوع آفتاب، به سر قبر رفتند. ^۳ آن‌ها به یکدیگر می گفتند: «چه کسی سنگ را برای ما از جلوی قبر خواهد غلطانید؟» ^۴ وقتی خوب نگاه کردند، دیدند که سنگ بزرگ از جلوی قبر به عقب غلطانیده شده است. ^۵ پس به داخل مقبره رفتند و در آنجا مرد جوانی را دیدند که در طرف راست نشسته بود و ردای سفید بلندی در برداشت. آن‌ها متحیر شدند. ^۶ اما او به آنان گفت: «ترسید! می دانم که به دنبال عیسی ناصری مصلوب می گردید. او برخیزانیده شده؛ دیگر در اینجا نیست. نگاه کنید، اینجا جایی است که او را گذاشته بودند. ^۷ حالا بروید و به شاگردان او به خصوص به پطرس بگویید که او پیش از شما به جلیل خواهد رفت و همان طوری که خودش به شما فرموده بود، او را در آنجا خواهید دید.» ^۸ آن‌ها از مقبره بیرون آمدند و از سر قبر گریختند، چون ترس و تعجب آن‌ها را فرا گرفته بود، و از ترس چیزی به کسی نگفتند.

ظهور عیسی به مریم مجدلیه

(متی ۹: ۲۸-۱۰؛ یوحنا ۱۱: ۲۰-۱۸)

^۹ [عیسی پس از رستاخیز خود در سحرگاه روز اوّل هفته، قبل از همه به مریم مجدلیه که هفت دیو از او بیرون کرده بود، ظاهر شد. ^{۱۰} مریم رفت و این خبر را به شاگردان که غمگین و گریان بودند، رسانید. ^{۱۱} اما آن‌ها این خبر را باور نکردند که عیسی زنده شده و به او ظاهر گشته است.

ظهور عیسی به دو نفر از پیروانش

(لوقا ۲۴: ۱۳-۳۵)

۱۲ پس از آن عیسی به طرز دیگری به دو نفر از آن‌ها که به بیرون شهر می‌رفتند، ظاهر شد. ۱۳ آنان بازگشتند و به سایرین خبر دادند، اما آن‌ها حرف ایشان را هم باور نکردند.

ظهور عیسی به یازده حواری

(متی ۲۸: ۱۶-۲۰؛ لوقا ۲۴: ۳۶-۴۹؛ یوحنا ۲۰: ۱۹-۲۳؛ کارهای رسولان ۱: ۶-۸)

۱۴ سرانجام عیسی به آن یازده حواری، وقتی که آن‌ها سر سفره نشسته بودند، ظاهر شد و بی‌ایمانی و سخت دلی آن‌ها را در نپذیرفتن گفته‌های کسانی که او را زنده دیده بودند، مورد سرزنش قرار داد. ۱۵ پس به ایشان فرمود: «به تمام نقاط دنیا بروید و این مژده را به تمام مردم اعلام کنید. ۱۶ هر کسی که ایمان بیاورد و تعمید بگیرد، نجات خواهد یافت، اما کسی که ایمان نیاورد، محکوم خواهد شد. ۱۷ به ایمان‌داران این نشانه‌های قدرت داده خواهد شد: آن‌ها با ذکر نام من دیوها را بیرون خواهند کرد، به زبان‌های تازه سخن خواهند گفت، ۱۸ و اگر مارها را بگیرند و یا زهر بخورند، به ایشان آسیبی نخواهد رسید. دست‌های خود را بر مریضان خواهند گذاشت و آنان شفا خواهند یافت.»

صعود عیسی به آسمان

(لوقا ۲۴: ۵۰-۵۳؛ کارهای رسولان ۱: ۹-۱۱)

۱۹ عیسی‌ای خداوند، بعد از این که با آن‌ها صحبت کرد، به عالم بالا برده شد و در دست راست خدا نشست. ۲۰ آن‌ها رفته پیام را در همه جا اعلام می‌کردند و خداوند از طریق آنان کار می‌کرد و پیام آن‌ها را با معجزاتی که انجام می‌شد، تأیید می‌نمود.



انجيل لوقا

٥	٤	٣	٢	١
١٥	٩	٨	٧	٦
١٥	١٤	١٣	١٢	١١
٢٥	١٩	١٨	١٧	١٦
	٢٤	٢٣	٢٢	٢١



انجیل لوقا

معرفی کتاب

انجیل لوقا عیسای مسیح را به عنوان منجی و نجات دهنده موعود بنی اسرائیل و نجات دهنده تمامی مردم جهان معرفی می کند. لوقا گزارش می دهد که عیسای مسیح توسط روح خدا خوانده شده است تا این که خبرخوش را به مسکینان بشارت دهد. این انجیل همچنین توجّه خاصی نسبت به تمام مردم با هرگونه نیازمندی دارد. در این انجیل پیام شادی آفرین در ابتدا و انتهای آن به خوبی مشاهده می شود، چه هنگام تولد عیسی و چه هنگام صعود او به آسمان. شرح رشد و توسعه مسیحیت در کتاب دیگری از این نویسنده، به نام «کارهای رسولان» آمده است. در قسمت دوم و ششم (به تقسیم بندی کتاب رجوع کنید)، مطالبی آمده است که فقط در این انجیل مشاهده می کنید، مانند سرود فرشتگان و ملاقات شبانان از عیسی هنگام تولد، حضور عیسی پسر خردسال در معبد بزرگ، مثل سامری نیکو و پسر گم شده. در این انجیل اهمیت خاصی به دعا، روح القدس، نقش زن ها در رسالت عیسی و بخشش گناهان توسط خدا داده شده است.

تقسیم بندی کتاب

مقدمه ۱:۱-۴

تولد و کودکی یحیای تعمیددهنده و عیسی ۱:۵-۲:۵۲

رسالت یحیای تعمیددهنده ۱:۳-۲۰

تعمید و آزمایش های عیسی ۳:۲۱-۴:۱۳

خدمات عمومی عیسی در جلیل ۴:۱۴-۹:۵۰

از جلیل تا اورشلیم ۹:۵۱-۱۹:۲۷

هفته آخر در اورشلیم و اطراف آن ۱۹:۲۸-۲۳:۵۶

رستاخیز، ظهور و صعود عیسی ۱:۲۴-۵۳

مقدمه

تقدیم به عالی جناب تئوفیلوس:

تابه حال نویسندگان بسیاری به نوشتن شرح وقایعی که در بین ما رخ داده است اقدام کرده‌اند^۲ و آنچه را که به وسیلهٔ اولین شاهدان عینی و اعلام کنندگان آن پیام به ما رسیده است، به قلم آورده‌اند.^۳ من نیز صلاح دیدم، به عنوان کسی که جریان کامل این وقایع را جزء به جزء مطالعه و بررسی کرده است، این پیشامدها را به ترتیب تاریخ وقوع برای شما بنویسم^۴ تا به حقیقت همهٔ مطالبی که تعلیم گرفته‌ای پی ببرید.

خبر تولد یحیی

در زمان سلطنت هیرودیس، پادشاه یهودیه، کاهنی به نام زکریا از کاهنان گروه آبیّا زندگی می‌کرد. همسر او نیز از خاندان هارون بود و الیزابت نام داشت.^۵ این دو در نظر خدا نیکوکار بودند و تمام احکام شریعت و دستورات خداوند را بدون کوتاهی در زندگی به جا می‌آوردند.^۶ اما فرزندی نداشتند زیرا الیزابت نازا بود و هر دو سال خورده بودند.^۷ چون نوبت خدمت روزانه در معبد بزرگ به گروه زکریا رسید، او به عنوان کاهن مشغول انجام وظایف خود شد.^۸ طبق رسوم کاهنان قرعه به نام او درآمد که به داخل جایگاه مقدس در معبد بزرگ وارد شود و *بُخور بسوزاند.^۹ در هنگام سوزاندن بُخور، تمام جماعت در بیرون ایستاده و به دعا مشغول بودند.^{۱۰} در آنجا فرشتهٔ خداوند به او ظاهر شد و در سمت راست آتشدان *بُخور ایستاد.^{۱۱} زکریا از دیدن این منظره مضطرب شد و ترس او را فراگرفت.^{۱۲} اما فرشته به او گفت: «ای زکریا، نترس! دعاهای تو مستجاب شده و همسرت الیزابت برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید.^{۱۳} شادی و سُور و شادی و سُور نصیب تو خواهد شد و بسیاری از تولد او شادمان خواهند گردید،^{۱۴} زیرا او در نظر خداوند بزرگ خواهد بود و هرگز به شراب و باده لب نخواهد زد. از همان ابتدا در رحم مادر از روح القدس پُر خواهد بود^{۱۵} و بسیاری از بنی اسرائیل را به سوی خداوند، خدای آنان باز خواهد گردانید.^{۱۶} با روح و قدرت *الیاس مانند پیشاهنگی در حضور خداوند قدم خواهد زد تا پدران و فرزندان را آشتی دهد، سرکشان را به راه نیکان آورد و مردمانی مستعد برای خداوند آماده سازد.»^{۱۷} زکریا به فرشته گفت: «چطور می‌توانم بدانم که چنین خواهد شد؟ من پیر هستم و زنم نیز سال خورده است.»^{۱۸} فرشته به او پاسخ داد: «من *جبرائیل هستم که در حضور خدا می‌ایستم و فرستاده شده‌ام تا با تو سخن بگویم و این مژده را به تو برسانم.^{۱۹} پس توجه کن؛ تو تا هنگام وقوع این امور لال خواهی شد و

نیروی تکلم خود را از دست خواهی داد زیرا سخنان مرا که در وقت مقرر به حقیقت خواهد پیوست، باور نکردی.»^{۲۱} جماعتی که منتظر زکریا بودند از این که او آن همه در داخل جایگاه مقدس در معبد بزرگ مانده بود متعجب گشتند.^{۲۲} وقتی زکریا بیرون آمد و قادر به صحبت کردن نبود، آنان فهمیدند که در داخل جایگاه مقدس در معبد بزرگ رؤیایی دیده است و چون نمی توانست حرف بزند، ایما و اشاره می کرد.^{۲۳} وقتی زکریا دوره خدمت کهانت خود را در معبد بزرگ به پایان رسانید، به خانه بازگشت.^{۲۴} چندی بعد همسرش الیزابت حامله شد و مدت پنج ماه در خلوت به سر برد و با خود می گفت: «این کار را خداوند برای من کرده است و با این لطف خود، رسوایی مرا از پیش مردم برداشته است.»

خبر تولد عیسی

^{۲۶-۲۷} در ماه ششم بارداری الیزابت، جبرائیل فرشته از جانب خدا به شهری به نام ناصره در استان جلیل نزد دختر باکره ای فرستاده شد. این دختر که نامش مریم بود، در عقد مردی به نام یوسف از خاندان داوود بود.^{۲۸} فرشته وارد شد و به او گفت: «سلام، ای کسی که مورد لطف هستی! خداوند با تو است!»^{۲۹} اما مریم از آنچه فرشته گفت بسیار مضطرب شد و با خود اندیشید که معنی این سلام و درود چیست.^{۳۰} فرشته به او گفت: «ای مریم، نترس زیرا خداوند به تو لطف فرموده است.^{۳۱} تو آبستن خواهی شد و پسری خواهی زایید و نام او را عیسی خواهی گذارد.^{۳۲} او بزرگ خواهد بود و به *پسر خدای متعال ملقب خواهد شد. خداوند، خدا تخت پادشاهی جدش داوود را به او عطا خواهد فرمود.^{۳۳} او تا ابد بر خاندان یعقوب فرمانروایی خواهد کرد و پادشاهی او هرگز پایانی نخواهد داشت.»^{۳۴} مریم به فرشته گفت: «این چگونه ممکن است؟ من باکره هستم.»^{۳۵} فرشته به او پاسخ داد: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد افکند و به این سبب آن نوزاد مقدس، *پسر خدا خوانده خواهد شد.^{۳۶} بدان که خویشاوند تو الیزابت در سن پیری پسری در رحم دارد و آن کسی که نازا به حساب می آمد، اکنون شش ماه است که باردار است.^{۳۷} زیرا برای خدا هیچ امری محال نیست.»^{۳۸} مریم گفت: «باشد، من کنیز خداوند هستم؛ همان طور که تو گفتی بشود.» و فرشته از نزد او رفت.

ملاقات مریم با الیزابت

^{۳۹} در آن زمان، مریم عازم سفر شد و با شتاب به شهری واقع در کوهستان یهودیه رفت.^{۴۰} او به خانه زکریا وارد شد و به الیزابت سلام کرد.

^{۴۱}وقتی الیزابت سلام مریم را شنید، بچه در رحمش تکان خورد. الیزابت از روح القدس پُر شد ^{۴۲}و با صدای بلند گفت: «تو در بین زنان متبارک هستی و مبارک است ثمرهٔ رحم تو. ^{۴۳}من کیستم که مادر خداوندم به دیدنم بیاید؟ ^{۴۴}همین که سلام تو به گوش من رسید، بچه از شادی در رحم من تکان خورد. ^{۴۵}خوشا به حال آن زنی که باور می کند که وعدهٔ خداوند برای او به انجام خواهد رسید.»

سرود مریم

^{۴۶}مریم گفت:

«جان من خداوند را می ستاید

^{۴۷}و روح من در نجات دهندهٔ من، خدا، شادی می کند،

^{۴۸}چون او به کنیز ناچیز خود نظر لطف داشته است.

از این پس همهٔ نسل ها مرا خوشبخت خواهند خواند،

^{۴۹}زیرا آن قادر مطلق کارهای بزرگی برای من کرده است.

نام او مقدّس است.

^{۵۰}رحمت او نسل اندر نسل برای کسانی است که از او

می ترسند.

^{۵۱}دست خداوند با قدرت کار کرده است و

متکبران را با خیالات دلشان پراکنده نموده است.

^{۵۲}زورمندان را از تخت هایشان به زیر افکنده

و فروتنان را سر بلند کرده است.

^{۵۳}گرسنگان را با چیزهای نیکو سیر نموده

و ثروتمندان را تهی دست روانه کرده است.

^{۵۴}به خاطر رحمت خود،

به یاری بندهٔ خود اسرائیل آمده است،

^{۵۵}همان طور که به اجداد ما یعنی به ابراهیم

و به فرزندان او تا ابد وعده داد.»

^{۵۶}مریم در حدود سه ماه نزد الیزابت ماند و بعد به منزل خود بازگشت.

تولد یحیی

^{۵۷}هنگام زایمان الیزابت فرارسید و پسری به دنیا آورد. ^{۵۸}وقتی همسایگان و خویشاوندان او باخبر شدند که خداوند چه لطف بزرگی در حق او کرده است، در شادی او سهیم شدند. ^{۵۹}در روز هشتم آمدند تا نوزاد را *ختنه نمایند و در نظر داشتند نام پدرش زکریا را بر او بگذارند. ^{۶۰}اما مادرش گفت: «خیر، نام او باید یحیی باشد.» ^{۶۱}آن ها گفتند: «اما در خاندان تو هیچ کس چنین نامی ندارد.» ^{۶۲}پس با اشاره از پدرش پرسیدند

که تصمیم او درباره نام طفل چیست. ^{۶۳} او تخته‌ای خواست و در برابر تعجب همگی نوشت: «نام او یحیی است.» ^{۶۴} ناگهان زیانش باز شد و به ستایش خدا پرداخت. ^{۶۵} تمام همسایگان ترسیدند و کلیه این اخبار در سرتاسر کوهستان یهودیه انتشار یافت. ^{۶۶} همه کسانی که این موضوع را می‌شنیدند، درباره آن فکر می‌کردند و می‌گفتند: «این کودک در آینده چه کسی خواهد شد؟ درواقع دست خداوند با او است.»

نبوت زکریا

^{۶۷} پدر او زکریا از روح القدس پُر شد و چنین نبوت کرد:
^{۶۸} «خداوند، خدای اسرائیل را سپاس باد.
 زیرا به یاری قوم خود آمده و آنان را رهایی داده است.
^{۶۹} از خاندان بنده خود داوود،
 نجات‌دهنده نیرومندی برافراشته است.
^{۷۰} او از قدیم از زبان انبیای مقدس خود وعده داد
^{۷۱} که ما را از دست دشمنانمان رهایی بخشد
 و از دست همه کسانی که از ما نفرت دارند، آزاد سازد
^{۷۲} و با نیاکان ما به رحمت رفتار نماید
 و پیمان مقدس خود را به‌خاطر آورد.
^{۷۳} او برای پدر ما ابراهیم سوگند یاد کرد
^{۷۴} که ما را از دست دشمنان نجات دهد
 و عنایت فرماید که او را بدون ترس
^{۷۵} با تقدس و نیکی تا زنده‌ایم عبادت نماییم.

^{۷۶} و تو، ای فرزند، نبی خدای متعال نامیده خواهی شد،
 زیرا پیشاپیش قدم‌های خداوند خواهی رفت
 تا راه او را آماده سازی
^{۷۷} و قوم او را آگاه سازی
 که با آمرزش گناهانشان رستگار خواهند شد،
^{۷۸} زیرا از رحمت و دل‌سوزی خدای ما است
 که خورشید صبحگاهی از آسمان بر ما طلوع خواهد کرد
^{۷۹} تا بر کسانی که در تاریکی و در سایه مرگ به سر می‌برند بتابد
 و قدم‌های ما را به راه صلح و سلامتی هدایت فرماید.»
^{۸۰} آن کودک بزرگ می‌شد و در روح قوی می‌گشت و تا روزی که
 علناً به قوم اسرائیل ظاهر شد، در بیابان به سر می‌برد.

تولد عیسی

(متی ۱: ۱۸-۲۵)

۲

در آن روزها، به منظور یک سرشماری عمومی در سراسر دنیای روم، فرمانی از طرف اوگسطس قیصر صادر شد. ^۲ این اولین سرشماری بود و در آن هنگام کرینیوس فرماندار کل سوریه بود. ^۳ پس هرکسی برای انجام سرشماری به شهر خود می‌رفت ^۴ و یوسف نیز از شهر ناصره جلیل به یهودیه آمد تا در شهر داوود که بیت لحم نام داشت نام‌نویسی کند، زیرا او از خاندان داوود بود. ^۵ او مریم را که در این موقع در عقد او و باردار بود، همراه خود برد. ^۶ هنگامی که آنجا بودند، وقت تولد طفل فرارسید ^۷ و مریم اولین فرزند خود را که پسر بود به دنیا آورد. او را در قنذاق پیچیده در آخوری خوابانید، زیرا در مسافرخانه جایی برای آنان نبود.

چوپانان و فرشتگان

^۸ در همان اطراف در میان مزرعه‌ها، چوپانانی بودند که در هنگام شب از گله خود نگهبانی می‌کردند. ^۹ فرشته خداوند در برابر ایشان ایستاد و شکوه و جلال خداوند در اطرافشان درخشید و ایشان سخت وحشت کردند. ^{۱۰} اما فرشته گفت: «نترسید، من برای شما مژده‌ای دارم: شادی عظیمی شامل حال تمامی این قوم خواهد شد. ^{۱۱} امروز در شهر داوود نجات‌دهنده‌ای برای شما به دنیا آمده است که خداوند مسیح است. ^{۱۲} نشانه آن برای شما این است که نوزاد را در قنذاق پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت.» ^{۱۳} ناگهان با آن فرشته فوج بزرگی از سپاه آسمانی ظاهر شد که خدا را ستایش کنان می‌گفتند:

^{۱۴} «خدا را در برترین آسمان‌ها جلال

و بر زمین در بین مردمی که موردپسند او می‌باشند، صلح و سلامتی باد.»

^{۱۵} بعد از آنکه فرشتگان آنان را ترک کردند و به آسمان رفتند، چوپانان به یکدیگر گفتند: «بیایید، به بیت لحم برویم و واقعه‌ای را که خداوند ما را از آن آگاه ساخته است، ببینیم.» ^{۱۶} پس باشتاب رفتند و مریم و یوسف و آن کودک را که در آخور خوابیده بود پیدا کردند. ^{۱۷} وقتی کودک را دیدند، آنچه را که درباره او به آنان گفته شده بود بیان کردند. ^{۱۸} همه شنوندگان از آنچه چوپانان می‌گفتند تعجب کردند. ^{۱۹} اما مریم تمام این چیزها را به‌خاطر می‌سپرد و درباره آن‌ها عمیقاً می‌اندیشید. ^{۲۰} چوپانان بازگشتند و به‌خاطر آنچه شنیده و دیده بودند، خدا را حمد

و سپاس می گفتند، زیرا همه چیز مطابق آنچه به ایشان گفته شده بود، اتفاق افتاده بود.

نام گذاری عیسی

^{۲۱} در روز هشتم وقتی زمان ختنه طفل فرارسید، او را عیسی نامیدند، همان نامی که فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم تعیین کرده بود.

تقدیم عیسی در معبد بزرگ

^{۲۲} پس از آنکه یوسف و مریم روزهای تطهیر را مطابق شریعت موسی پشت سر گذاردند، کودک را به اورشلیم آوردند تا به خداوند تقدیم نمایند. ^{۲۳} چنان که در شریعت خداوند نوشته شده است: «نخست زاده مذکر از آن خداوند است.» ^{۲۴} و نیز طبق شریعت خداوند یک جفت قمری و یا دو جوجه کبوتر به عنوان قربانی تقدیم کنند.

^{۲۵} در آن زمان در اورشلیم مردی به نام شمعون زندگی می کرد که درستکار و پارسا بود و در انتظار سعادت اسرائیل به سر می برد. روح القدس بر او بود، ^{۲۶} و از طرف روح القدس به او الهام رسیده بود که تا مسیح موعود خداوند را نبیند، نخواهد مرد. ^{۲۷} او به هدایت روح به داخل معبد بزرگ آمد و هنگامی که والدین عیسی طفل را به داخل آوردند تا آنچه را که طبق شریعت مرسوم بود انجام دهند، ^{۲۸} شمعون طفل را در آغوش گرفت و خدا را حمدکنان گفت:

^{۲۹} «حال ای خداوند، بر طبق وعده خود

بندهات را به سلامت مرخص فرما

^{۳۰} چون چشمانم نجات تو را دیده است،

^{۳۱} نجاتی که تو در حضور همه ملت ها آماده ساخته ای،

^{۳۲} نوری که اراده تو را به ملل بیگانه روشن سازد

و مایه جلال قوم تو، اسرائیل گردد.»

^{۳۳} پدر و مادر آن طفل از آنچه درباره او گفته شد، متحیر گشتند.

^{۳۴} شمعون برای آنان دعای خیر کرد و به مریم مادر عیسی گفت: «این کودک برای سقوط و یا سرافرازی بسیاری در اسرائیل تعیین شده است و نشانه ای است که در رد کردن او ^{۳۵} افکار پنهانی عده کثیری آشکار خواهد شد و در دل تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت.»

^{۳۶} در آنجا، همچنین زنی نبیه به نام حنا زندگی می کرد که دختر فنوئیل از طایفه آشیر بود. او زنی بود بسیار سال خورده که بعد از ازدواج، مدت هفت سال با شوهرش زندگی کرده ^{۳۷} و تا هشتاد و چهار سالگی بیوه مانده بود. او هرگز از معبد بزرگ خارج نمی شد، بلکه شب و روز با دعا و روزه خدا را عبادت می کرد. ^{۳۸} او در همان موقع جلو آمد، به درگاه

خدا شکرگزاری نمود و برای همه کسانی که در انتظار نجات اورشلیم بودند، درباره آن طفل صحبت کرد.

بازگشت به ناصره

۳۹ بعد از آنکه یوسف و مریم همه کارهایی را که در شریعت خداوند مقرر است انجام دادند، به شهر خود ناصره جلیل بازگشتند. ۴۰ کودک بزرگ و قوی شده سرشار از حکمت می گشت و لطف خدا با او بود.

عیسی نوجوان در معبد بزرگ

۴۱ والدین عیسی همه ساله برای عید *فصح به اورشلیم می رفتند. ۴۲ وقتی او به دوازده سالگی رسید، آن ها طبق معمول برای آن عید به آنجا رفتند. ۴۳ وقتی روزهای عید به پایان رسید و آنان عازم شهر خود شدند، عیسی نوجوان در اورشلیم ماند، ولی والدینش این را نمی دانستند ۴۴ و به گمان این که او در بین کاروان است، یک روز تمام به سفر ادامه دادند و آن وقت در میان دوستان و خویشان خود به جستجوی او پرداختند. ۴۵ چون او را پیدا نکردند، به اورشلیم بازگشتند تا به دنبال او بگردند. ۴۶ بعد از سه روز او را در معبد بزرگ پیدا کردند، در حالی که در میان معلمان نشسته بود و به آنان گوش می داد و از ایشان سؤال می کرد. ۴۷ همه شنوندگان از هوش او و از پاسخ هایی که می داد در حیرت بودند. ۴۸ والدین عیسی از دیدن او تعجب کردند و مادرش به او گفت: «پسر، چرا با ما چنین کردی؟ من و پدرت با نگرانی زیاد دنبال تو می گشتیم.»

۴۹ او گفت: «برای چه دنبال من می گشتید؟ مگر نمی دانستید که من باید در خانه پدرم باشم؟» ۵۰ اما آنان نفهمیدند که مقصود او چیست. ۵۱ عیسی با ایشان به ناصره بازگشت و مطیع آنان بود. مادرش همه این چیزها را در دل خود نگاه می داشت. ۵۲ عیسی در حکمت و قامت رشد می کرد و موردپسند خدا و مردم بود.

پیام یحیی

(متی ۱: ۲-۱۲؛ مرقس ۱: ۱-۸؛ یوحنا ۱: ۱۹-۲۸)

در پانزدهمین سال حکومت طبریوس قیصر، وقتی پنطیوس پیلاتس فرماندار یهودیه، و هیرودیس حاکم استان جلیل، و برادرش فیلیپس حاکم استان های ایتوریه و نواحی تراخونیتیس، و لیسانیوس حاکم آبیلین بودند، ۲ یعنی در زمانی که حنا و قیافا کاهنان اعظم بودند، کلام خدا در بیابان به یحیی پسر زکریا رسید. ۳ او به تمام نواحی اطراف رود اردن می رفت و اعلام می کرد که مردم توبه کنند و برای آمرزش گناهان خود تعمید بگیرند. ۴ همچنان که در کتاب اِشعیای نبی آمده است:

«مردی در بیابان فریاد می‌زند،

'راه خداوند را آماده سازید،

و مسیر او را راست گردانید.

درّه‌ها پُر شوند،

کوه‌ها و تپه‌ها صاف گردند،

کجی‌ها راست خواهند شد،

راه‌های ناهموار هموار خواهند گشت

و همهٔ آدمیان نجات خدا را خواهند دید.»^۵

^۶ انبوه مردم می‌آمدند تا از دست یحیی تعمید بگیرند. او به ایشان

می‌گفت: «ای افعی‌زادگان، چه کسی شما را آگاه ساخت تا از خشم

و غضب آینده بگریزید؟^۸ پس ثمراتی که درخور توبه باشد به بار آورید

و پیش خود نگوئید که ما پدری مانند ابراهیم داریم؛ بدانید که خدا

قادر است از این سنگ‌ها فرزندانی برای ابراهیم بیافریند.^۹ تیشه بر ریشهٔ

درختان گذاشته شده و هر درختی که میوهٔ خوب به بار نیاورد، بُریده و

در آتش افکنده خواهد شد.»

^{۱۰} مردم از او پرسیدند: «پس ما چه کنیم؟»^{۱۱} او پاسخ داد: «آن کسی

که دو پیراهن دارد، باید یکی را به کسی که ندارد بدهد و هرکه خوراک

دارد، باید چنین کند.»^{۱۲} خراج‌گیران هم برای گرفتن تعمید آمدند و از

او پرسیدند: «ای استاد، ما چه باید بکنیم؟»^{۱۳} به ایشان گفت: «بیش

از آنچه مقرر شده مطالبه نکنید.»^{۱۴} سپاهیان هم پرسیدند: «ما چه

کنیم؟» به آنان گفت: «از کسی به‌زور پول نگیرید و تهمت ناروا ننزید

و به حقوق خود قانع باشید.»

^{۱۵} مردم در انتظار به سر می‌بردند و از خود می‌پرسیدند که آیا یحیی

همان مسیح موعود است یا نه.^{۱۶} اما او چنین جواب داد: «من شما را

با آب تعمید می‌دهم، اما کسی خواهد آمد که از من تواناتر است و

من لایق آن نیستم که بند کفش او را باز کنم. او شما را با روح‌القدس

و آتش تعمید خواهد داد.^{۱۷} او چنگال خود را در دست دارد تا خرمن

خود را پاک کند و گندم را در انبار جمع نماید، اما کاه را در آتشی

خاموش‌نشدنی خواهد سوزانید.»

^{۱۸} یحیی به راه‌های بسیار و گوناگون مردم را تشویق می‌کرد و به آن‌ها

بشارت می‌داد،^{۱۹} اما هیروдіس، که بر سر موضوع زن برادرش هیروдіا و

شرارت‌های دیگر خود مورد سرزنش یحیی واقع شده بود،^{۲۰} با انداختن

یحیی به زندان به کارهای بد خود افزود.

تعمید گرفتن عیسی

(متی ۱۷-۱۳:۳؛ مرقس ۱۱-۹:۱)

۲۱ پس از آنکه همه تعمید گرفتند، عیسی نیز تعمید گرفت و به دعا مشغول بود که آسمان گشوده شد ۲۲ و روح القدس به صورت کبوتری بر او نازل شد، و صدایی از آسمان آمد: «تو پسر عزیز من هستی؛ من از تو خوشنودم.»

شجره نامه عیسی

(متی ۱۷-۱:۱)

۲۳ وقتی عیسی مأموریت خود را شروع کرد، حدود سی سال از عمرش گذشته بود و برحسب تصوّر مردم او پسر یوسف بود و یوسف پسر هالی، ۲۴ پسر مَتّات، پسر لاوی، پسر ملکی، پسر یثّا، پسر یوسف، ۲۵ پسر مَتّاتیا، پسر عاموس، پسر ناحوم، پسر حسلی، پسر نَجّی، ۲۶ پسر مات، پسر مَتّاتیا، پسر شمعی، پسر یوسف، پسر یهودا، ۲۷ پسر یوحنان، پسر ريسا، پسر زُرّاباب، پسر شَتّلییل، پسر نیری، ۲۸ پسر ملکی، پسر اَدّی، پسر قوسام، پسر ایلمودام، پسر عیر، ۲۹ پسر یوشی، پسر الیعزر، پسر یوریم، پسر مَتّات، پسر لاوی، ۳۰ پسر شمعون، پسر یهودا، پسر یوسف، پسر یونام پسر الیاقیم، ۳۱ پسر ملیا، پسر مِثّا، پسر مَتّاتا، پسر ناتان، پسر داوود، ۳۲ پسر یسی، پسر عوبید، پسر بوغز، پسر سلمون، پسر نحشون، ۳۳ پسر عمیناداب، پسر آدمین، پسر آرام، پسر حصرون، پسر فارص، پسر یهودا، ۳۴ پسر یعقوب، پسر اسحاق، پسر ابراهیم، پسر تارح، پسر ناحور، ۳۵ پسر سروج، پسر رعو، پسر فلج، پسر عابر، پسر شیلّه، ۳۶ پسر قینان، پسر ارفکشاد، پسر سام، پسر نوح، پسر لِمک، ۳۷ پسر متوشالّح، پسر خنوخ، پسر یارد، پسر مهلّلیل، پسر قینان، ۳۸ پسر انوش، پسر شیت، پسر آدم و آدم* پسر خدا بود.

آزمایش‌ها

(متی ۱۱-۱:۴؛ مرقس ۱۳-۱۲:۱)

۴ عیسی پُر از روح القدس از رود اُردن بازگشت و روح خدا او را به بیابان برد ۲ و در آنجا مدّت چهل روز ابلیس او را وسوسه می کرد. در تمام آن روزها او چیزی نخورد و در پایان گرسنه شد. ۳ ابلیس به او گفت: «اگر تو* پسر خدا هستی، به این سنگ بگو تا نان شود.» ۴ عیسی پاسخ داد: «چنانچه نوشته شده است، 'زندگی انسان فقط وابسته به نان نیست.'» ۵ بعد ابلیس او را به بالای کوهی برد و در یک لحظه تمام ممالک دنیا را به او نشان داد ۶ و گفت: «تمامی

اختیارات این قلمرو و همه شکوه و جلال آن را به تو خواهم بخشید، زیرا در اختیار من است و من می‌توانم آن را به هرکه بخواهم ببخشم. ۱۷ اگر تو مرا پیرستی، صاحب همه آن خواهی شد.»

۱۸ عیسی به او پاسخ داد: «نوشته شده است، 'تو باید خداوند، خدای خود را پیرستی و فقط او را خدمت نمایی.'»

۱۹ سپس ابلیس او را به اورشلیم برد و بر کنگره معبد بزرگ قرار داد و به او گفت: «اگر تو *پسر خدا هستی، خود را از اینجا به پایین بینداز، ۲۰ زیرا نوشته شده است، 'او به فرشتگان خود فرمان خواهد داد تا تو را محافظت کنند.' ۲۱ و نیز نوشته شده است، 'تو را در دست‌های خود نگاه خواهند داشت، مبادا پایت به سنگی بخورد.'»

۲۲ عیسی به او پاسخ داد: «همچنین نوشته شده است، 'خداوند خدای خود را نیاماید.'» ۲۳ ابلیس پس از آنکه تمام وسوسه‌های خود را به پایان رسانید، برای مدتی او را تنها گذاشت.

آغاز کار عیسی در جلیل

(متی ۱۲:۴-۱۷؛ مرقس ۱:۱۴-۱۵)

۱۴ عیسی با قدرت روح القدس به استان جلیل برگشت و شهرت او سرتاسر آن ناحیه را پُر ساخت. ۱۵ او در *کنیسه‌های آنان تعلیم می‌داد و همه مردم او را می‌ستودند.

مردم ناصره عیسی را رد می‌کنند

(متی ۱۳:۵۳-۵۸؛ مرقس ۶:۱-۶)

۱۶ سپس عیسی به شهر ناصره، جایی که در آن بزرگ شده بود، آمد و در روز سبت طبق معمول به کنیسه رفت و برای قرائت کتب مقدس برخاست. ۱۷ طومار اِشعای نبی را به او دادند. طومار را باز کرد و آن قسمتی را یافت که می‌فرماید:

۱۸ «روح خداوند بر من است،

او مرا *مسح کرده است

تا به بینوایان مژده دهم.

مرا فرستاده است تا آزادی اسیران و بینایی کوران

و رهایی ستمدیدگان را اعلام کنم

۱۹ و سال فرخنده خداوند را اعلام نمایم.»

۲۰ طومار را پیچید و به سرپرست کنیسه داد و نشست. در کنیسه تمام چشم‌ها به او دوخته شده بود. ۲۱ او شروع به صحبت کرده به ایشان گفت: «امروز هنگامی که گوش می‌دادید، این نوشته به تحقق پیوست.» ۲۲ همه حاضران او را تحسین می‌کردند و از کلمات فیض‌بخشی که

می گفت تعجب می نمودند. آن‌ها می گفتند: «مگر این مرد پسر یوسف نیست؟»^{۲۳} عیسی گفت: «بدون شک در مورد من این ضرب‌المثل را خواهید گفت، 'ای طبیب خود را شفا بده.' شما همچنین خواهید گفت، 'ما شرح همه کارهایی را که تو در کفرناحوم کرده‌ای شنیده‌ایم؛ پس همان کارها را در شهر خود نیز انجام بده.'»^{۲۴} عیسی ادامه داد و گفت: «در واقع هیچ نبی‌ای در شهر خود پذیرفته نمی‌شود.^{۲۵} اما حقیقت این است که در زمان *الیاس که مدت سه سال و شش ماه آسمان بسته شد و قحطی سختی در تمام زمین به وجود آمد، بیوه‌زن‌های بسیاری در اسرائیل بودند.^{۲۶} اما *الیاس نزد هیچ‌یک از آنان فرستاده نشد، مگر نزد بیوه‌زنی در شهر صَرْفَه در سرزمین صیدون.^{۲۷} همین‌طور در زمان اِیشَع نبی، جذامیان بسیاری در اسرائیل بودند، ولی هیچ کدام از آنان جز نَعْمَان سُرّیانی شفا نیافت.»^{۲۸} از شنیدن این سخنان همه حاضران در کنیسه غضبناک شدند.^{۲۹} آن‌ها برخاسته او را از شهر بیرون کردند و به لب تپّه‌ای که شهر بر روی آن بنا شده بود بردند تا او را به پایین بیندازند،^{۳۰} اما او از میان آنان گذشت و رفت.

شفای یک دیوزده

(مرقس ۱: ۲۱-۲۸)

^{۳۱} عیسی به کفرناحوم که یکی از شهرهای جلیل است آمد و در روز *سَبْت مردم را تعلیم داد.^{۳۲} مردم از تعالیم او در حیرت بودند، زیرا با قدرت سخن می‌گفت.^{۳۳} در کنیسه مردی حضور داشت که دارای روح دیو‌پلید بود. او با صدای بلند فریاد زد: «ای عیسای ناصری، با ما چه کار داری؟ آیا آمده‌ای ما را نابود کنی؟ تو را خوب می‌شناسم، ای قدّوس خدا!»^{۳۴} عیسی او را نهیب زده فرمود: «ساکت شو و از او بیرون بیا!» روح پلید پس از آنکه آن مرد را در برابر مردم به زمین انداخت، بدون آنکه به او آسیبی برساند از او بیرون آمد.^{۳۵} همه متحیر شدند و به یکدیگر می‌گفتند: «این چه نوع فرمانی است؟ به ارواح پلید با اختیار و اقتدار فرمان می‌دهد و آن‌ها بیرون می‌روند.»^{۳۶} به این ترتیب شهرت او در تمام آن نواحی پیچید.

شفای دردمندان

(متی ۱۴: ۱-۱۷؛ مرقس ۱: ۲۹-۳۴)

^{۳۸} عیسی از کنیسه بیرون آمد و به خانه شمعون رفت. مادرزن شمعون به تب شدیدی مبتلا بود. از عیسی خواستند که به او کمک نماید.^{۳۹} عیسی بر بالین او ایستاد و به تب فرمان داد از او خارج شود و تب او قطع شد. آن زن فوراً برخاست و به پذیرایی آنان مشغول شد.^{۴۰} هنگام

غروب همه کسانی که بیمارانی مبتلا به امراض گوناگون داشتند، آنان را نزد عیسی آوردند و او دست خود را بر تک تک آنان گذاشت و آنان را شفا داد. ^{۴۱} دیوها هم از عده زیادی بیرون آمدند و فریاد می زدند: «تو *پسر خدا هستی!» اما او آنها را نهیب زده اجازه نمی داد حرف بزنند، زیرا آنها می دانستند که او مسیح موعود است.

عیسی در کنایس موعظه می کند

(مرقس ۱: ۳۵-۳۹)

^{۴۲} بامدادان عیسی از شهر خارج شد و به مکان خلوتی رفت. اما مردم به سراغ او رفتند و وقتی به جایی که او بود رسیدند، سعی می کردند از رفتن او جلوگیری نمایند. ^{۴۳} اما او گفت: «من باید مژده پادشاهی خدا را به شهرهای دیگر هم برسانم، چون برای انجام همین کار فرستاده شده‌ام.» ^{۴۴} به این ترتیب او پیام خود را در کنیسه‌های یهودیه اعلام می کرد.

انتخاب شاگردان

(متی ۱۸: ۴-۲۲؛ مرقس ۱: ۱۶-۲۰)

یک روز عیسی در کنار دریاچه جنیسارت ایستاده بود و مردم به طرف او هجوم آورده بودند تا کلام خدا را از زبان او بشنوند. ^۲ عیسی دو قایق را کنار ساحل دید که ماهیگیران آن پیاده شده بودند تا تورهای خود را بشویند. ^۳ عیسی به یکی از قایق‌ها که متعلق به شمعون بود سوار شد و از او تقاضا کرد که کمی از ساحل دور شود و درحالی که در قایق نشسته بود، به تعلیم مردم پرداخت. ^۴ در پایان صحبت به شمعون گفت: «به قسمت‌های عمیق آب بران و سپس تو و یارانت تورهایتان را برای صید به آب بیندازید.» ^۵ شمعون جواب داد: «ای استاد، ما تمام شب زحمت کشیدیم و اصلاً چیزی نگرفتیم، اما حالا که تو می فرمایی، من تورها را می اندازم.» ^۶ آنها چنین کردند و آن قدر ماهی صید کردند که نزدیک بود تورهایشان پاره شود. ^۷ پس به همکاران خود که در قایق دیگر بودند اشاره کردند که به کمک آنان بیایند. ایشان آمدند و هر دو قایق را از ماهی پر کردند به طوری که نزدیک بود در آب فرو روند. ^۸ وقتی شمعون پطرس متوجه شد که چه اتفاقی افتاده است، پیش عیسی زانو زد و عرض کرد: «ای خداوند، از من دور شو، چون من گناه کارم.» ^۹ او و همه همکارانش از صیدی که شده بود، متحیر بودند. ^{۱۰} همکاران او، یعقوب و یوحنا پسران زبدي، نیز همان حال را داشتند. عیسی به شمعون فرمود: «نترس؛ تو از این پس مردم را صید خواهی کرد.» ^{۱۱} آنها به محض این که قایق‌ها را به خشکی آوردند، همه چیز را رها کرده به دنبال او رفتند.

شفای یک جذامی

(متی ۱: ۴-۴۵؛ مرقس ۱: ۴۵-۴۰)

۱۲ روزی وقتی عیسی در یکی از شهرها بود، مردی جذامی در آنجا حضور داشت. وقتی آن جذامی عیسی را دید، به پای او افتاد و از او کمک خواسته گفت: «ای آقا، اگر بخواهی می‌توانی مرا پاک کنی!»
 ۱۳ عیسی دست خود را دراز کرده او را لمس نمود و فرمود: «می‌خواهم، پاک شو!» فوراً جذام او بر طرف شد. ۱۴ عیسی به او امر فرمود که این موضوع را به کسی نگوید، و افزود: «برو خود را به کاهن نشان بده و به خاطر پاک شدنت قربانی‌ای را که موسی حکم کرده است، تقدیم کن تا برای آن‌ها شهادتی باشد.» ۱۵ اما عیسی بیش از پیش در تمام آن نواحی شهرت می‌یافت و عده زیادی گرد می‌آمدند تا سخنان او را بشنوند و از بیماری‌های خود شفا یابند، ۱۶ اما او به خارج از شهر می‌رفت تا در تنهایی دعا کند.

شفای یک مفلوج

(متی ۹: ۱-۸؛ مرقس ۲: ۱-۱۲)

۱۷ روزی عیسی مشغول تعلیم بود و پیروان فرقه فریسی و علمای یهود که از تمام روستاهای جلیل و از یهودیه و اورشلیم آمده بودند، در اطراف او نشسته بودند و او با قدرت خداوند بیماران را شفا می‌داد. ۱۸ در این هنگام چند مرد دیده شدند که مفلوجی را روی تختی می‌آوردند. آن‌ها سعی می‌کردند او را به داخل بیاورند و در برابر عیسی قرار دهند. ۱۹ اما به علت کثرت جمعیت نتوانستند راهی پیدا کنند که او را به داخل آورند. بنابراین به پشت بام رفتند و او را با تَشک از میان سفال‌های سقف پایین فرستادند و در وسط جمعیت در برابر عیسی قرار دادند. ۲۰ عیسی وقتی ایمان آن‌ها را دید، فرمود: «ای مرد، گناهان تو بخشیده شد.» ۲۱ علما و *فریسیان در بین خود گفتند: «این کیست که حرف‌های کُفرآمیز می‌زند؟ چه کسی جز خدا می‌تواند گناهان را ببخشد؟» ۲۲ اما عیسی به افکار آنان پی برده گفت: «چرا چنین افکاری را در دل خود می‌پرورانید؟» ۲۳ آیا گفتن این که 'گناهان تو بخشیده شد' آسان‌تر است یا گفتن این که 'بلند شو و راه برو'؟ ۲۴ اما من به شما ثابت می‌کنم که *پسر انسان در روی زمین اختیار آمرزیدن گناهان را دارد.» پس به آن مرد مفلوج گفت: «به تو می‌گویم بلند شو، تَشک خود را بردار و به خانه خود برو!» ۲۵ او فوراً پیش چشم آنان روی پای‌های خود برخاست، تشکی را که روی آن خوابیده بود برداشت و خدا را حمدگویان به خانه رفت. ۲۶ همه غرق

در حیرت شدند و خدا را حمد کرده با ترس می گفتند: «امروز چیزهای عجیبی دیدیم.»

دعوت لاوی خراجگیر

(متی ۹:۹-۱۳؛ مرقس ۲:۱۳-۱۷)

۲۷ بعد از آنکه عیسی بیرون رفت، متوجه باجگیری به نام لاوی شد که در محل دریافت عوارض نشسته بود. به او فرمود: «به دنبال من بیا.» ۲۸ او برخاست، همه چیز را وا گذاشت و به دنبال عیسی رفت. ۲۹ لاوی برای عیسی در خانه خود مهمانی بزرگی ترتیب داد. عده زیادی از باجگیران و اشخاص دیگر با عیسی و شاگردانش سر سفره نشسته بودند. ۳۰ فریسیان و علمای آن‌ها از شاگردان عیسی ایراد گرفتند و گفتند: «چرا شما با خراج گیران و خطاکاران می خورید و می نوشید؟» ۳۱ عیسی به آنان جواب داد: «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند، بلکه بیماران. ۳۲ من نیامده‌ام تا نیکوکاران بلکه خطاکاران را به توبه دعوت کنم.»

دربارهٔ روزه

(متی ۹:۱۴-۱۷؛ مرقس ۲:۱۸-۲۲)

۳۳ آنان به او گفتند: «شاگردان یحیی اغلب اوقات روزه می گیرند و دعا می کنند، شاگردان فریسیان هم چنین می کنند، اما شاگردان تو می خورند و می نوشند.» ۳۴ عیسی به ایشان پاسخ داد «آیا شما می توانید دوستان داماد را درحالی که داماد با ایشان است، به روزه گرفتن مجبور کنید؟ ۳۵ اما زمانی می آید که داماد از ایشان گرفته خواهد شد؛ در آن روزها ایشان نیز روزه خواهند گرفت.» ۳۶ همچنین برای آنان این مثل را آورد: «هیچ کس از یک لباس نو تکه‌ای نمی بُرد تا با آن، لباس کهنه‌ای را وصله کند. اگر چنین کند، هم آن لباس نو پاره می شود و هم وصله نو مناسب لباس کهنه نیست. ۳۷ همچنین هیچ کس شراب تازه را در مَشک‌های کهنه نمی ریزد. اگر بریزد، شراب تازه مَشک‌ها را می ترکاند، شراب به هدر می رود و مَشک‌ها نیز از بین خواهند رفت. ۳۸ آری، باید شراب تازه را در مَشک‌های نو ریخت. ۳۹ هیچ کس پس از نوشیدن شراب کهنه، شراب تازه نمی خواهد چون می گوید که شراب کهنه بهتر است.»

کار در روز سَبَت

(متی ۱۲:۱-۸؛ مرقس ۲:۲۳-۲۸)

یک روز سَبَت، عیسی از میان کشتزارهای گندم می گذشت. شاگردان او خوشه‌های گندم را می چیدند و در کف دست‌های خود پاک کرده می خوردند. ۲ بعضی از *فریسیان گفتند: «چرا شما

کاری را که در روز *سَبَّتْ جایز نیست انجام می‌دهید؟» عیسی پاسخ داد: «مگر نخوانده‌اید که داوود وقتی خود و یارانش گرسنه بودند، چه کرد؟^۴ او به خانه خدا وارد شده نان تقدیس شده را برداشت و خورد و به یاران خود نیز داد، در صورتی که خوردن آن نان‌ها برای هیچ کس جز کاهنان جایز نیست.» سپس عیسی به ایشان فرمود: «*پسر انسان صاحب اختیار روز سَبَّتْ است.»

شفا در روز سَبَّتْ

(متی ۹:۱۲-۱۴؛ مرقس ۱:۳-۶)

عیسی در روز سَبَّتْ دیگری به *کنیسه رفت و مشغول تعلیم شد. از قضا مردی در آنجا حضور داشت که دست راستش خشک شده بود.^۷ علما و فریسیان سخت مراقب بودند که ببینند آیا عیسی او را در روز سَبَّتْ شفا خواهد داد تا مدرکی علیه او به دست آورند.^۸ اما عیسی به افکار آنان پی برد و به مردی که دستش خشک شده بود فرمود: «بلند شو و در وسط بایست.» او برخاست و آنجا ایستاد.^۹ عیسی به ایشان فرمود: «سؤالی از شما دارم: آیا در روز سَبَّتْ، نیکی کردن روا است یا بدی کردن؟ جان انسانی را نجات دادن یا نابود کردن؟»^{۱۰} سپس دور تا دور به همه آن‌ها نگاه کرد و به آن مرد فرمود: «دست را دراز کن.» او دست خود را دراز کرد و دستش خوب شد.^{۱۱} اما آنان بسیار خشمگین شده در میان خودشان به گفت‌وگو پرداختند که چه بر سر عیسی بیاورند.

انتخاب رسولان

(متی ۱۰:۱-۴؛ مرقس ۳:۱۳-۱۹)

^{۱۲} در یکی از آن روزها عیسی برای دعا به کوهستان رفت و شب را با دعا به درگاه خدا به صبح رسانید.^{۱۳} وقتی سپیده صبح دمید، شاگردان خود را احضار کرد و از میان آنان، دوازده نفر را انتخاب کرد و آن‌ها را رسولان نامید:^{۱۴} شمعون که به او لقب پطرس داد و آندریاس برادر او، یعقوب و یوحنا، فیلیپس و برتولما،^{۱۵} متی و توما، یعقوب پسر حلفی و شمعون معروف به *فدایی، یهوذا پسر یعقوب^{۱۶} و یهوذا یسخریوطی که تسلیم‌کننده او شد.

در خدمت مردم

(متی ۲۳:۴-۲۵)

^{۱۷} عیسی با شاگردان از کوه پایین آمد و در زمین همواری ایستاد. اجتماع بزرگی از پیروان او و گروه کثیری از تمام نقاط یهودیه و اورشلیم و اطراف صور و صیدون حضور داشتند.^{۱۸} آن‌ها آمده بودند تا سخنان

او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند. آن کسانی که گرفتار ارواح پلید بودند شفا یافتند^{۱۹} و هر کسی در میان جمعیت سعی می کرد دست خود را به عیسی بزند، چون قدرتی که از او صادر می شد، همه را شفا می داد.

خوشا به حال ها و نکوهش ها

(متی ۵: ۱-۱۲)

۲۰ بعد به شاگردان خود چشم دوخت و گفت:

«خوشا به حال شما که فقیرید؛

پادشاهی خدا از آن شما است.

۲۱ «خوشا به حال شما که اکنون گرسنه اید؛

شما سیر خواهید شد.

خوشا به حال شما که اکنون اشک می ریزید؛

شما خندان خواهید شد.

۲۲ «خوشا به حال شما هرگاه به خاطر *پسر انسان، مردم از شما متنفر

شوند و شما را از بین خود بیرون کنند و به شما اهانت کنند و یا به شما

بد بگویند. ۲۳ در آن روز شاد باشید و از خوشی پایکوبی کنید چون بدون

شک پاداش سرشاری در عالم بالا خواهید داشت، زیرا نیاکان ایشان

نیز درست به همین طور با انبیا رفتار می کردند.

۲۴ «اما وای به حال شما ای ثروتمندان؛

شما روزهای کامرانی خود را پشت سر گذاشته اید.

۲۵ وای به حال شما که اکنون سیر هستید؛

شما گرسنگی خواهید کشید.

وای به حال شما که اکنون می خندید؛

شما ماتم گرفته گریه خواهید کرد.

۲۶ «وای به حال شما وقتی همه از شما تعریف می کنند؛ نیاکان ایشان

درست همین کار را با انبیای دروغین کردند.

مهربانی با دشمنان

(متی ۵: ۳۸-۴۸؛ الف ۱۲: ۷)

۲۷ «اما به شما که سخن مرا می شنوید می گویم: به دشمنان خود محبت

نمایید، به آنانی که از شما متنفرند نیکی کنید، ۲۸ برای آنانی که شما را

لعنت می کنند دعای خیر کنید و برای آنانی که با شما بدرفتاری می کنند

دعا کنید. ۲۹ اگر کسی به صورت تو سیلی بزند، طرف دیگر صورت خود

را هم به سوی او بگردان. اگر کسی ردای تو را بگیرد، بگذار پیراهنت را

هم نیز بگیرد. ۳۰ به هرکه چیزی از تو بخواهد ببخش و وقتی کسی

آنچه را که مال تو است می برد، آن را مطالبه نکن. ^{۳۱} با دیگران آن چنان رفتار کن که می خواهید آن ها با شما رفتار کنند.

^{۳۲} «اگر فقط کسانی را دوست بداری که شما را دوست دارند، برای شما چه افتخاری دارد؟ حتی خطاکاران هم دوستداران خود را دوست می دارند. ^{۳۳} و اگر فقط به کسانی که به شما نیکی می کنند نیکی کنی، برای شما چه افتخاری دارد؟ چون خطاکاران هم چنین می کنند. ^{۳۴} و اگر فقط به کسی قرض بدهی که توقع پس گرفتن داری، دیگر چه افتخاری برای شما دارد؟ حتی خطاکاران هم، اگر بدانند تمام آن را پس خواهند گرفت، به یکدیگر قرض خواهند داد. ^{۳۵} اما شما به دشمنان خود محبت نمایند و نیکی کنید و بدون توقع عوض، قرض بدهید که پاداش سرشاری خواهید داشت و فرزندان خدای متعال خواهید بود، زیرا او نسبت به ناسپاسان و بدکاران مهربان است. ^{۳۶} پس همان طور که پدر شما رحیم است، شما نیز رحیم باشید.

قضاوت درباره دیگران

(متی ۱:۷-۵)

^{۳۷} «درباره دیگران قضاوت نکنید تا خود مورد قضاوت قرار نگیرید. محکوم نکنید تا محکوم نشوید. دیگران را ببخشید تا بخشیده شوید. ^{۳۸} بدهید که به شما داده خواهد شد؛ پیمانۀ پُر و فشرده و تکان داده شده و لبریز در دامن شما ریخته خواهد شد، زیرا با هر پیمانه ای که به دیگران بدهید با همان پیمانه عوض خواهید گرفت.»

^{۳۹} همچنین مثلی برای ایشان آورد: «آیا یک کور می تواند راهنمای کور دیگری باشد؟ آیا هر دو در گودال نخواهند افتاد؟ ^{۴۰} شاگرد بالاتر از استاد خود نیست، اما وقتی تحصیلات خود را به پایان برساند، به پایۀ استادش خواهد رسید.

^{۴۱} «چرا پُر کاهی را که در چشم برادرت است می بینی، ولی متوجه چوبی که در چشم خود داری نیستی؟ ^{۴۲} چطور می توانی به برادرت بگویی، 'ای برادر، اجازه بده آن پُر کاه را از چشمت بیرون بیاورم'، در صورتی که چوب داخل چشم خود را نمی بینی؟ ای ریاکار، اوّل چوب را از چشم خود بیرون بیاور؛ آن وقت بهتر خواهی دید که پُر کاه را از چشم برادرت بیرون بیاوری.

شناسایی درخت

(متی ۱۶:۷-۲۰؛ ۱۲:۳۳-۳۵)

^{۴۳} «هرگز درخت خوب میوه بد و یا درخت بد میوه خوب به بار نیاورده است؛ ^{۴۴} هر درختی از میوه اش شناخته می شود. از بوته های خار، انجیر

جمع نمی کنند و از خارُبُن، انگور نمی چینند.^{۴۵} مرد نیکو از خزانه نیک درون خود نیکی به بار می آورد و مرد بد از خزانه بد درون خود بدی به بار می آورد، چون زبان از پُری دل سخن می گوید.

دو خانه

(متی ۲۴:۷-۲۷)

^{۴۶} «چرا پیوسته به من خداوندا خداوندا می گوید ولی آنچه را که به شما می گویم، انجام نمی دهید؟^{۴۷} هرکه نزد من بیاید و آنچه را که می گویم بشنود و به آن ها عمل کند، به شما نشان می دهم مانند چه کسی است.^{۴۸} او مانند آن مردی است که برای ساختن خانه خود، زمین را عمیق کند و شالوده آن را روی صخره قرار داد. سیل آمد، رودخانه طغیان کرد و به آن خانه زد، اما نتوانست آن را از جا بکند چون محکم ساخته شده بود.^{۴۹} اما هرکه سخنان مرا بشنود و به آن ها عمل نکند، مانند مردی است که خانه خود را روی خاک بدون شالوده بنا کرد. به محض این که سیل به آن خانه زد، خانه فرو ریخت و به کلی ویران شد!»

شفای غلام افسر رومی

(متی ۵۸-۱۳)

وقتی عیسی تمام این سخنان را به مردم گفت، به شهر کفرناحوم رفت.^۲ افسری در آنجا خدمتکاری داشت که در نظرش بسیار گرمی بود. این خدمتکار بیمار و در شُرف مرگ بود.^۳ آن افسر درباره عیسی چیزهایی شنیده بود. پس عده ای از مشایخ یهود را نزد او فرستاد تا از او تقاضا نمایند بیاید و خدمتکارش را شفا دهد.^۴ ایشان نزد عیسی آمدند و با اصرار و التماس گفتند: «او سزاوار این لطف تو است^۵ چون ملت ما را دوست دارد و او بود که *کنیسه را برای ما ساخت.»^۶ عیسی با آنان به راه افتاد و وقتی به نزدیکی های خانه رسید، آن افسر دوستانی را با این پیغام فرستاد که: «ای آقا بیش از این به خودت زحمت نده. من شایسته آن نیستم که تو به زیر سقف خانه ام بیایی^۷ و به همین سبب خود را لایق ندانستم که شخصاً به خدمت تو بیایم؛ فقط فرمان بده و خدمتکار من شفا خواهد یافت،^۸ زیرا من خود زیر فرمان هستم و سربازانی هم تحت فرمان خود دارم؛ به یکی می گویم 'برو!' می رود و به دیگری 'بیا!' می آید و به خدمتکارم می گویم 'فلان کار را بکن!' او آن را انجام می دهد.»^۹ عیسی وقتی این را شنید، تعجب کرد و به جمعیتی که پشت سرش می آمدند رو کرده فرمود: «بدانید که من حتی در اسرائیل همچنین ایمانی ندیده ام.»^{۱۰} قاصدان به خانه بازگشتند و خدمتکار را سالم و تندرست یافتند.

زننده کردن پسر یک بیوه زن

۱۱ فردای آن روز، عیسی با شاگردان خود به اتفاق جمعیت زیادی به شهری به نام نائین رفت. ۱۲ همین که به دروازه شهر رسید، با تشییع جنازه شخصی که تنها پسر یک بیوه زن بود، روبه رو شد. بسیاری از مردم شهر همراه آن زن بودند. ۱۳ وقتی عیسای خداوند آن مادر را دید، دلش به حال او سوخت و به او فرمود: «دیگر گریه نکن!» ۱۴ عیسی جلوتر رفت و دست خود را روی تابوت گذاشت و کسانی که تابوت را می بردند، ایستادند. عیسی فرمود: «ای جوان، به تو می گویم برخیز!» ۱۵ آن مُرده راست نشست و شروع به صحبت کرد و عیسی او را به مادرش باز گردانید. ۱۶ همه ترسیدند و خدا را تمجید کرده می گفتند: «نبی بزرگی در میان ما ظهور کرده است.» و همچنین می گفتند: «خدا قوم خود را مورد توجه قرار داده است.» ۱۷ خبر آنچه که عیسی کرده بود در سراسر یهودیه و همه اطراف آن منتشر شد.

سؤال یحیی

(متی ۱۱: ۲-۱۹)

۱۸ شاگردان یحیی خبر تمام این امور را به او دادند. پس یحیی دو نفر از شاگردانش را احضار کرد ۱۹ و آن ها را با این پیغام نزد عیسای خداوند فرستاد: «آیا تو آن کسی هستی که قرار است بیاید یا منتظر دیگری باشیم؟» ۲۰ آن دو نفر نزد عیسی آمدند و عرض کردند: «یحیای تعمیددهنده ما را نزد تو فرستاده است تا بداند آیا تو آن کسی هستی که قرار است بیاید یا باید منتظر دیگری باشیم؟» ۲۱ همان موقع عیسی عده کثیری را که گرفتار ناخوشی ها، بلاها و ارواح پلید بودند شفا داد و به نابینایان زیادی بینایی بخشید. ۲۲ سپس به ایشان پاسخ داد: «بروید و آنچه را که دیده و شنیده اید به یحیی بگویید که چگونه کوران بینا، لنگان خرامان، جذامیان پاک، کرها شنوا و مردگان برخیزانیده می شوند و به بینوایان مژده می رسد. ۲۳ خوشا به حال کسی که درباره من شک نکند.» ۲۴ بعد از آنکه قاصدان یحیی رفتند، عیسی درباره او برای مردم شروع به صحبت کرد و گفت: «وقتی به بیابان رفتید، انتظار دیدن چه چیز را داشتید؟ نی نیزاری که از باد می لرزد؟ ۲۵ برای دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ مردی با جامه ای از حریر و دیبا؟ بدون شک، اشخاصی که لباس های زیبا می پوشند و زندگی پُر تجملی دارند، در قصرها به سر می برند. ۲۶ پس برای دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ یک نبی؟ آری، بدانید از نبی هم بالاتر. ۲۷ او همان مردی است که درباره اش نوشته شده است، 'من قاصد خود را پیشاپیش تو می فرستم؛ او راه تو را آماده خواهد کرد.'

^{۲۸} بدانید که کسی بزرگ‌تر از یحیی به دنیا نیامده است. با این وجود، کوچک‌ترین شخص در پادشاهی خدا از او بزرگ‌تر است.» ^{۲۹} همه مردم و از جمله خراج‌گیران سخنان عیسی را شنیدند و به سبب این که از دست یحیی تعمید گرفته بودند، عدالت خدا را اعلام می‌نمودند. ^{۳۰} اما *فریسیان و معلمان شریعت با تعمید نگرفتن از یحیی نقشه‌ای را که خدا برای آنان داشت رد کردند. ^{۳۱} آنگاه خداوند گفت: «مردم این زمانه را به چه چیز می‌توانم تشبیه کنم؟ آنان به چه می‌مانند؟ ^{۳۲} مانند کودکانی هستند که در بازار می‌نشینند و یکدیگر را صدا زده می‌گویند، 'برای شما نی‌زدیم، نرقصیدید! نوحه‌گری کردیم، گریه نکردید!' ^{۳۳} زیرا که یحیی تعمیددهنده آمد که نه نان می‌خورد و نه شراب می‌نوشید و شما می‌گفتید، 'او دیو دارد.' ^{۳۴} پسر انسان آمد، او هم می‌خورد و هم می‌نوشد و شما می‌گویند، 'نگاه کنید، یک آدم پُرخور، میگسار و دوست خراج‌گیران و خطاکاران!' ^{۳۵} اما حقانیت حکمت خدا توسط همه کسانی که آن را پذیرفته‌اند به ثبوت می‌رسد.»

در خانه شمعون فریسی

^{۳۶} یکی از فریسیان عیسی را برای صرف غذا دعوت کرد. او به خانه آن فریسی رفت و بر سر سفره نشست. ^{۳۷} در آن شهر زن گناهکاری زندگی می‌کرد. چون او شنید که عیسی در خانه آن فریسی غذا می‌خورد، در عطردانی سنگی، عطری آورد. ^{۳۸} پشت سر عیسی و کنار پای‌های او قرار گرفت و گریه می‌کرد. چون اشک‌هایش پای‌های عیسی را تر کرد، آن‌ها را با گیسوان خود خشک نمود و پای‌های عیسی را بوسیده آن‌ها را عطراگین کرد. ^{۳۹} وقتی میزبان یعنی آن فریسی این را دید، پیش خود گفت: «اگر این مرد واقعاً نبی بود، می‌دانست این زنی که او را لمس می‌کند کیست و چطور زنی است؛ او یک زن بدکاره است.» ^{۴۰} عیسی به فریسی گفت: «شمعون، مطلبی دارم برایت بگویم.» گفت: «بفرما، استاد.» ^{۴۱} فرمود: «دو نفر به شخصی بدهکار بودند، یکی پانصد سکه نقره و دیگری پنجاه سکه نقره. ^{۴۲} چون آن دو نفر چیزی نداشتند که به او بدهند، طلبکار هر دو را بخشید. حالا کدامیک از آن دو او را بیشتر دوست خواهد داشت؟» ^{۴۳} شمعون جواب داد: «گمان می‌کنم آن کسی که بیشتر به او بخشیده شد.» عیسی فرمود: «قضاوت تو درست است.» ^{۴۴} و سپس رو به آن زن کرد و به شمعون فرمود: «این زن را می‌بینی؟ من به خانه تو آمدم و تو برای پای‌هایم آب نیاوردی. اما این زن پای‌های مرا با اشک چشم شست و با گیسوان خود خشک کرد. ^{۴۵} تو هیچ مرا نبوسیدی اما این زن از وقتی که من وارد شدم، از بوسیدن پای‌هایم دست

بر نمی دارد. ^{۴۶}تو به سر من روغن نزدی امّا او به پای های من عطر مالید. ^{۴۷}بنابراین بدان که محبّت فراوان او نشان می دهد که گناهان بسیارش آمرزیده شده است. امّا کسی که کم بخشیده شده باشد، کم محبّت می نماید. ^{۴۸}بعد به آن زن فرمود: «گناهان تو بخشیده شده است.» ^{۴۹}سایر مهمانان از یکدیگر می پرسیدند: «این کیست که حتّی گناهان را هم می آمرزد؟» ^{۵۰}امّا عیسی به آن زن فرمود: «ایمان تو، تو را نجات داده است؛ به سلامت برو.»

زنان همراه عیسی

بعد از آن، عیسی شهر به شهر و روستا به روستا می گشت و  مژده پادشاهی خدا را اعلام می کرد. ^۲دوازده شاگرد و عده ای از زنانی که از ارواح پلید و ناخوشی ها شفا یافته بودند با او همراه بودند: مریم معروف به مریم مجدلیه که از او هفت دیو بیرون آمده بود، ^۳یونا همسر خوزا مباشر هیرودیس، و سوسن و بسیاری کسان دیگر. این زن ها از اموال خود به عیسی و شاگردانش کمک می کردند.

مَثَل بزرگَر

(متّی ۱۳: ۱-۱۹؛ مرقس ۴: ۱-۹)

^۴وقتی مردم از شهرهای اطراف به دیدن عیسی آمدند و جمعیت زیادی در اطراف او جمع شد، عیسی مَثَلی زده گفت: ^۵«بزرگری برای بذرافشاندن بیرون رفت. وقتی بذر می پاشید، مقداری از آن در راه افتاده لگد مال شد و پرندگان آن ها را خوردند. ^۶مقداری هم در زمین سنگلاخ افتاد و پس از آنکه رشد کرد، به خاطر کمی رطوبت خشک شد. ^۷بعضی از بذرها داخل خارها افتادند و خارها با آن ها رشد کرده آن ها را خفه نمودند. ^۸بعضی از بذرها در خاک خوب افتادند و رشد کردند و صد برابر ثمر آوردند.» این را فرمود و با صدای بلند گفت: «هرکه گوش شنوا دارد، بشنود.»

مقصود از بکار بردن مَثَل

(متّی ۱۳: ۱۰-۱۷؛ مرقس ۴: ۱۰-۱۲)

^۹سپس شاگردان عیسی معنی این مَثَل را از او پرسیدند. ^{۱۰}او گفت: «درک اسرار پادشاهی خدا به شما عطا شده است، امّا این مطالب برای دیگران در قالب مَثَل بیان می شود تا بنگرند، امّا چیزی نبینند، بشنوند، امّا چیزی نفهمند.

تفسیر مَثَل برزگر

(متی ۱۸: ۱۳-۲۳؛ مرقس ۴: ۱۳-۲۰)

۱۱ «معنی و مفهوم این مَثَل از این قرار است: دانه، کلام خدا است. ۱۲ دانه‌هایی که در گذرگاه افتادند کسانی هستند که آن را می‌شنوند و سپس ابلیس می‌آید و کلام را از دل‌هایشان می‌رباید تا مبدا ایمان بیاورند و نجات یابند. ۱۳ دانه‌های کاشته شده در سنگلاخ به کسانی می‌ماند که وقتی کلام را می‌شنوند، با شادی می‌پذیرند اما کلام در آنان ریشه نمی‌دواند. مدتی ایمان دارند اما در وقت آزمایش‌های سخت از میدان بدر می‌روند. ۱۴ دانه‌هایی که در میان خارها افتادند بر کسانی دلالت می‌کند که کلام خدا را می‌شنوند اما با گذشت زمان، نگرانی‌های دنیا و مال و ثروت و خوشی‌های زندگی آن کلام را در آن‌ها خفه می‌کند و میوه آن‌ها هرگز به ثمر نمی‌رسد. ۱۵ اما دانه‌هایی که در خاک خوب افتادند بر کسانی دلالت دارد که کلام خدا را با قلبی صاف و پاک می‌شنوند و آن را نگه می‌دارند و با صبر و پایداری، ثمر می‌آورند.

مَثَل چراغ

(مرقس ۴: ۲۱-۲۵)

۱۶ «هیچ کس چراغ را روشن نمی‌کند تا آن را زیر سرپوش یا زیر تخت بگذارد. برعکس، آن را روی چراغ‌پایه می‌گذارد تا هرکه وارد شود، نور آن را ببیند.

۱۷ «زیرا چیزی نیست که پنهان باشد و آشکار نشود، و نه چیزی مخفی که نمایان و برملا نگردد.

۱۸ «پس مواظب باشید که چطور می‌شنوید؛ زیرا به کسی که دارد، بیشتر داده خواهد شد، اما آن کس که ندارد، حتی آنچه را هم که به گمان خود دارد از دست خواهد داد.»

مادر و برادران عیسی

(متی ۱۲: ۴۶-۵۰؛ مرقس ۳: ۳۱-۳۵)

۱۹ مادر و برادران عیسی به سراغ او آمدند، اما به سبب زیادی جمعیت نتوانستند به او برسند. ۲۰ پس شخصی به عیسی گفت: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده‌اند و می‌خواهند تو را ببینند.» ۲۱ عیسی پاسخ داد: «مادر و برادران من آنانی هستند که کلام خدا را می‌شنوند و آن را به‌جا می‌آورند.»

آرامش در دریای توفانی

(متی ۲۳: ۸-۲۷؛ مرقس ۴: ۳۵-۴۱)

۲۲ در یکی از آن روزها، عیسی با شاگردان خود سوار قایق شد و به آنان فرمود: «به طرف دیگر دریا برویم.» آن‌ها به راه افتادند. ۲۳ هنگامی که قایق در حرکت بود، عیسی به خواب رفت. ناگهان توفان سختی در دریا پدید آمد. آب قایق را پُر می ساخت و جانانشان به خطر افتاد. ۲۴ پس نزد عیسی رفتند و بیدارش کرده گفتند: «ای استاد، ای استاد، چیزی نمانده از بین برویم.» او از خواب برخاست و به باد و موج‌های سهمگین نهیب زد. توفان فرونشست و همه جا آرام شد. ۲۵ عیسی از آنان پرسید: «ایمانتان کجا است؟» آنان با حالت ترس و تعجب به یکدیگر می گفتند: «این مرد کیست که حتی به باد و آب فرمان می دهد و آن‌ها از او اطاعت می کنند؟»

شفای دیوانه

(متی ۲۸: ۸-۳۴؛ مرقس ۵: ۱-۲۰)

۲۶ پس با قایق به سرزمین جَدَریان رسیدند، که مقابل استان جلیل است. ۲۷ همین که عیسی قدم به ساحل گذاشت، با مردی از اهالی آن شهر روبه رو شد که گرفتار دیو بود. مدّتی طولانی نه لباسی پوشیده بود و نه در خانه‌ای زندگی کرده بود، بلکه در میان گورستان به سر می برد. ۲۸ به محض این که عیسی را دید، فریاد زد و به پای‌های او افتاده با صدای بلند گفت: «ای عیسی، *پسر خدای متعال، از من چه می خواهی؟ از تو التماس می کنم مرا عذاب ندهی!» ۲۹ زیرا عیسی به روح پلید فرمان داده بود که از آن مرد بیرون بیاید. آن دیو بارها بر او حمله ور شده بود و با این که مردم او را گرفته با زنجیرها و کُنده‌ها محکم نگاه داشته بودند، هربار زنجیرها را پاره می کرد و آن دیو او را به بیابان‌ها می کشانید. ۳۰ عیسی از او پرسید: «نام تو چیست؟» جواب داد: «سپاه» زیرا دیوهای بسیاری او را به تصرف خود درآورده بودند. ۳۱ دیوها از عیسی تقاضا کردند که آن‌ها را به چاه بی انتها نفرستد. ۳۲ در آن نزدیکی، گله بزرگ خوکی بود که در بالای تپّه می چریدند و دیوها از او درخواست کردند که اجازه دهد به داخل خوک‌ها بروند. عیسی به آن‌ها اجازه داد. ۳۳ دیوها از آن مرد بیرون آمدند و به داخل خوک‌ها رفتند و آن گله از سراشیبی تپّه به طرف دریا هجوم برد و غرق شد.

۳۴ وقتی خوک‌بانان آنچه را که واقع شده بود دیدند، پا به فرار گذاشتند و این خبر را به شهر و اطراف آن رسانیدند. ۳۵ مردم از شهر بیرون آمدند تا ببینند چه اتفاقی افتاده است. وقتی نزد عیسی رسیدند، مردی را که

دیوها از او بیرون رفته بودند، دیدند که لباس پوشیده و عاقل پیش پای عیسی نشسته است. و آن‌ها همه هراسان شدند. ۳۶ شاهدان واقعه برای آنان شرح دادند که چگونه آن دیو زده شفا یافته بود. ۳۷ بعد تمام مردم ناحیه جَدَریان از عیسی خواهش کردند که از آنجا برود زیرا بسیار ترسیده بودند. بنابراین عیسی سوار قایق شد و به طرف دیگر دریا بازگشت. ۳۸ مردی که دیوها از او بیرون آمده بودند، اجازه خواست که با او برود، اما عیسی به او اجازه نداد و گفت: ۳۹ «به خانه‌ات برگرد و آنچه را که خدا برای تو انجام داده است، بیان کن.» آن مرد به شهر رفت و آنچه را که عیسی برای او انجام داده بود، همه‌جا پخش کرد.

شفای یک زن و زنده کردن دختر یایروس

(متی ۹: ۱۸-۲۶؛ مرقس ۵: ۲۱-۴۳)

۴۰ هنگامی که عیسی به طرف دیگر دریا بازگشت، مردم به گرمی از او استقبال کردند زیرا همه در انتظار او بودند. ۴۱ در این وقت، مردی که اسمش یایروس بود و سرپرستی *کنیسه را به عهده داشت، نزد عیسی آمده خود را پیش پای‌های عیسی انداخت و از او تقاضا کرد که به خانه‌اش برود، ۴۲ زیرا یگانه دخترش که تقریباً دوازده ساله بود، در آستانه مرگ قرار داشت. وقتی عیسی در راه بود، مردم از هر طرف به او فشار می‌آوردند. ۴۳ در میان مردم زنی بود که مدت دوازده سال مبتلا به خونریزی بود و با این که تمام دارایی خود را به پزشکان داده بود، هیچ کس نتوانسته بود او را درمان نماید. ۴۴ این زن از پشت سر عیسی آمد و لبه ردای عیسی را لمس کرد و فوراً خونریزی او بند آمد. ۴۵ عیسی پرسید: «چه کسی به من دست زد؟» همگی انکار کردند و پطرس گفت: «ای استاد، مردم تو را احاطه کرده‌اند و به تو فشار می‌آورند.» ۴۶ اما عیسی فرمود: «کسی به من دست زد، چون متوجه شدم نیرویی از من صادر شد.» ۴۷ وقتی آن زن دید که شناخته شده است، با ترس و لرز آمد و پیش پای‌های او افتاد و در برابر همه مردم شرح داد که چرا او را لمس کرده و چگونه فوراً شفا یافته است. ۴۸ عیسی به او فرمود: «دخترم، ایمانت تو را شفا داده است؛ به سلامت برو.» ۴۹ هنوز گرم صحبت بودند که مردی با این پیغام از خانه سرپرست کنیسه آمد: «دخترت مُرد. بیش از این استاد را زحمت نده.» ۵۰ وقتی عیسی این را شنید، به یایروس فرمود: «نترس؛ فقط ایمان داشته باش؛ او شفا خواهد یافت.» ۵۱ هنگام ورود به خانه، عیسی اجازه نداد کسی جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر آن دختر با او وارد شود. ۵۲ همه برای آن دختر اشک می‌ریختند و عزاداری می‌کردند. عیسی فرمود: «دیگر گریه نکنید؛ او نمرده، بلکه در خواب است.» ۵۳ آنان فقط به او نیشخند می‌زدند، چون می‌دانستند که او مُرده

است. ۵۴ اما عیسی دست دختر را گرفت و او را صدا زده گفت: «ای دختر، برخیز!» ۵۵ روح او بازگشت و فوراً برخاست. عیسی به ایشان فرمود که به او خوراک بدهند. ۵۶ والدین او بسیار تعجب کردند، اما عیسی با تأکید از آنان خواست که ماجرا را به کسی نگویند.

مأموریت شاگردان

(متی ۱۰:۵-۱۵؛ مرقس ۶:۷-۱۳)

۹ عیسی دوازده شاگردش را نزد خود خواند و به آنها قدرت و اختیار داد تا بر تمامی دیوها چیره شوند و بیماری‌ها را شفا بخشند. ۲ آنان را فرستاد تا پادشاهی خدا را اعلام کنند و بیماران را شفا دهند. ۳ به آنان فرمود: «برای مسافرت هیچ چیز با خود نبرید، نه چوب دستی، نه کوله‌بار، نه نان و نه پول، و هیچ‌یک از شما نباید جامه اضافی داشته باشد. ۴ هرگاه شما را در خانه‌ای می‌پذیرند، تا وقتی در آن شهر هستید در آن خانه بمانید. ۵ اما کسانی که شما را نمی‌پذیرند، وقتی شهرشان را ترک می‌کنید، برای اخطار به آنان، گرد و خاک آن شهر را هم از پای‌های خود بتکانید.» ۶ به این ترتیب آنها به راه افتادند و روستا به روستا می‌گشتند و در همه جا بشارت می‌دادند و بیماران را شفا می‌بخشیدند.

هیرودیس و عیسی

(متی ۱۴:۱-۱۲؛ مرقس ۶:۱۴-۲۹)

۷ وقتی، هیرودیس پادشاه از آنچه اتفاق افتاده بود آگاهی یافت، بهت‌زده شد، چون عده‌ای می‌گفتند که یحییای تعمیددهنده زنده شده است. ۸ عده‌ای نیز می‌گفتند که *الیاس ظهور کرده، عده‌ای هم می‌گفتند که یکی از انبیای قدیم زنده شده است. ۹ اما هیرودیس گفت: «من که خودم فرمان دادم سر یحیی را از تنش جدا کنند؛ پس این کیست که درباره او این چیزها را می‌شنوم؟» و او پیوسته می‌کوشید او را ببیند.

خوراک دادن به پنج هزار مرد

(متی ۱۴:۱۳-۲۱؛ مرقس ۶:۳۰-۴۴؛ یوحنا ۶:۱-۱۴)

۱۰ وقتی دوازده رسول بازگشتند، گزارش کارهایی را که انجام داده بودند، به عیسی گفتند. او آنان را برداشته با خود به شهری به نام بیت صیدا برد. ۱۱ اما مردم باخبر شدند و به دنبال او به راه افتادند. عیسی ایشان را پذیرفت و برای ایشان درباره پادشاهی خدا صحبت کرد و کسانی را که محتاج درمان بودند شفا داد. ۱۲ نزدیک غروب، دوازده شاگرد نزد او آمدند و عرض کردند: «این مردم را مرخص فرما تا به دهکده‌ها و کشتزارهای

اطراف بروند و برای خود منزل و خوراک پیدا کنند، چون ما در اینجا در محل دورافتاده‌ای هستیم.»^{۱۳} او پاسخ داد: «شما خودتان به آنان غذا بدهید.» اما شاگردان گفتند: «ما فقط پنج نان و دو ماهی داریم، مگر این که خودمان برویم و برای همه این جماعت غذا بخریم.»^{۱۴} در آنجا حدود پنج هزار مرد بودند. عیسی به شاگردان فرمود: «آن‌ها را به دسته‌های پنجاه نفری بنشانید.»^{۱۵} شاگردان این کار را انجام دادند و همه را نشانیدند.^{۱۶} بعد عیسی آن پنج نان و دو ماهی را گرفت، چشم به آسمان دوخت و برای آن خوراک سپاسگزاری کرد. سپس نان‌ها را پاره کرد و به شاگردان داد تا پیش مردم بگذارند.^{۱۷} همه خوردند و سیر شدند و دوازده سبد از خُرده‌های باقی‌مانده جمع شد.

شهادت پطرس درباره عیسی

(متی ۱۶: ۱۳-۱۹؛ مرقس ۸: ۲۷-۲۹)

^{۱۸} یک روز وقتی عیسی به تنهایی دعا می‌کرد و فقط شاگردانش با او بودند، او از آنان پرسید: «مردم مرا که می‌دانند؟»^{۱۹} جواب دادند: «بعضی‌ها می‌گویند تو یحیای تعمیددهنده‌ای، عده‌ای می‌گویند تو *الیاس هستی و عده‌ای هم می‌گویند که یکی از انبیای پیشین زنده شده است.»^{۲۰} عیسی فرمود: «شما مرا که می‌دانید؟» پطرس جواب داد: «مسیح خدا.»

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متی ۱۶: ۲۰-۲۸؛ مرقس ۸: ۳۰-۹: ۱)

^{۲۱} بعد به آنان دستور اکید داد که این موضوع را به هیچ کس نگویند و ادامه داد: «لازم است که *پسر انسان متحمل رنج‌های سختی شود و مشایخ یهود، سران کاهنان و علما او را رد کنند و او کشته شود و در روز سوّم زنده گردد.»^{۲۲} سپس به همه فرمود: «اگر کسی بخواهد پیرو من باشد، باید از خود بگذرد و هرروزه صلیب خود را بردارد و به دنبال من بیاید.»^{۲۳} هرکه بخواهد جان خود را حفظ کند آن را از دست خواهد داد، اما هرکه به‌خاطر من جان خود را فدا کند آن را نجات خواهد داد.^{۲۴} برای آدمی چه سودی دارد که تمام جهان را به دست بیاورد، اما جان خود را از دست بدهد یا آن را مستوجب مجازات نماید؟^{۲۵} هرکه از من و تعالیم من عار داشته باشد *پسر انسان نیز وقتی با جلال خود و جلال پدر و فرشتگان مقدّس بیاید، از او عار خواهد داشت.^{۲۶} به یقین به شما می‌گویم از کسانی که در اینجا ایستاده‌اند عده‌ای هستند که تا پادشاهی خدا را نبینند، طعم مرگ را نخواهند چشید.»

تبدیل هیأت عیسی

(متی ۱۷: ۱-۸؛ مرقس ۹: ۲-۸)

۲۸ هشت روز بعد از این گفت و گو، عیسی پطرس، یوحنا و یعقوب را برداشت و برای دعا به بالای کوه رفت. ۲۹ هنگامی که به دعا مشغول بود، هیأت او تغییر کرد و لباس هایش از سفیدی می درخشید. ۳۰ ناگهان دو مرد یعنی موسی و *الیاس را دیدند که در آنجا با او گفت و گو می کردند. ۳۱ آن ها با شکوه و جلال ظاهر گشتند و درباره مرگ او که می بایست در اورشلیم به انجام رسد صحبت می کردند. ۳۲ در این موقع پطرس و همراهان او به خواب رفته بودند، اما وقتی بیدار شدند جلال او و آن دو مردی را که در کنار او ایستاده بودند مشاهده کردند. ۳۳ در حالی که آن دو نفر از نزد عیسی می رفتند، پطرس به او عرض کرد: «ای استاد، چه خوب است که ما در اینجا هستیم! سه سایبان بسازیم، یکی برای تو، یکی برای موسی، یکی هم برای *الیاس.» پطرس بدون آنکه بفهمد چه می گوید، این سخن را گفت. ۳۴ هنوز حرفش تمام نشده بود که ابری آمد و بر آنان سایه افکند و وقتی ابر آنان را فراگرفت شاگردان ترسیدند. ۳۵ آنگاه از ابر ندایی آمد: «این است پسر من و برگزیده من؛ به او گوش دهید.» ۳۶ وقتی آن ندا به پایان رسید، آن ها عیسی را تنها دیدند. آن سه نفر سکوت کردند و در آن روزها از آنچه دیده بودند، چیزی به کسی نگفتند.

شفای مصروع

(متی ۱۷: ۱۴-۱۸؛ مرقس ۹: ۱۴-۲۷)

۳۷ روز بعد وقتی از کوه پایین می آمدند، جمعیت زیادی به دیدار عیسی آمده بودند. ۳۸ ناگهان مردی از وسط جمعیت فریاد زد: «ای استاد، از تو التماس می کنم به پسر من، که تنها فرزند من است، نظری بیاندازی. ۳۹ روحی او را می گیرد و او ناگهان نعره می کشد، دهانش کف می کند و بدنش به تشنج می افتد، و سرانجام آن روح او را مجروح کرده به سختی از او جدا می شود. ۴۰ از شاگردان تو تقاضا کردم که آن روح را بیرون کنند، اما نتوانستند.» عیسی پاسخ داد: «ای نسل بی ایمان و منحرف، تا کی با شما باشم و شما را تحمل کنم؟! پسر را به اینجا بیاور.» ۴۱ زمانی که آن پسر را نزد عیسی می آوردند، دیو او را به زمین زد و به تشنج انداخت. عیسی به روح پلید نهیب زده دستور داد که از او خارج شود و آن پسر را شفا بخشید و به پدرش بازگردانید. ۴۲ همه مردم از بزرگی خدا مات و مبهوت ماندند.

دومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متی ۱۷: ۲۲-۲۳؛ مرقس ۹: ۳۰-۳۲)

درحالی که عموم مردم از تمام کارهای عیسی در حیرت بودند، عیسی به شاگردان فرمود: «این سخن مرا به خاطر بسپارید: *پسر انسان به دست آدمیان تسلیم خواهد شد.»^{۴۴} اما آنان نفهمیدند چه می گوید. مقصود عیسی چنان برای آنان پوشیده بود که از درک آن عاجز بودند و می ترسیدند درباره آن از او سؤال کنند.

چه کسی از همه بزرگ تر است؟

(متی ۱۸: ۱-۵؛ مرقس ۹: ۳۳-۳۷)

^{۴۶}مباحثه ای در میان آنان درگرفت که چه کسی بین آنها از همه بزرگ تر است. ^{۴۷}عیسی فهمید که در ذهنشان چه افکاری می گذرد، پس کودکی را گرفت و او را در کنار خود قرار داد ^{۴۸}و به آنان فرمود: «هرکه این کودک را به نام من بپذیرد مرا پذیرفته است و هرکه مرا بپذیرد فرستنده مرا پذیرفته است، زیرا در بین شما آن کسی بزرگ تر است که از همه کوچک تر باشد.»

هر که به ضد شما نباشد با شما است

(مرقس ۹: ۳۸-۴۰)

^{۴۹}یوحنا عرض کرد: «ای استاد، ما مردی را دیدیم که با ذکر نام تو دیوها را بیرون می کرد، اما چون از ما نبود سعی کردیم مانع کار او شویم.» ^{۵۰}عیسی به او فرمود: «با او کاری نداشته باشید، زیرا هرکه ضد شما نباشد با شما است.»

بی مهری روستائیان سامری

^{۵۱}چون وقت آن رسید که عیسی به آسمان برده شود، با عزمی راسخ رو به اورشلیم نهاد ^{۵۲}و قاصدانی پیشاپیش خود فرستاد. آنان حرکت کردند و به دهکده ای در سرزمین *سامریان وارد شدند تا برای او تدارک ببینند. ^{۵۳}اما مردمان آن ده نخواستند از او پذیرایی کنند، زیرا معلوم بود که او عازم اورشلیم است. ^{۵۴}وقتی یعقوب و یوحنا، شاگردان او، این جریان را دیدند، گفتند: «خداوندا، آیا می خواهی بگوئیم از آسمان آتشی بیارد و همه آنان را بسوزاند؟» ^{۵۵}اما او برگشت و شاگردانش را سرزنش کرد. ^{۵۶}سپس عیسی و شاگردانش روانه دهکده دیگری شدند.

شرایط پیروی از عیسی

(متی ۱۹:۸-۲۲)

^{۵۷} در بین راه مردی به عیسی عرض کرد: «هر جا بروی، من به دنبال تو می‌آیم.» ^{۵۸} عیسی جواب داد: «روباهان لانه و پرندگان آشیانه دارند، اما *پسرانسان جایی برای سرنهادهن ندارد.» ^{۵۹} عیسی به شخص دیگری فرمود: «به دنبال من بیا.» اما او جواب داد: «ای آقا، بگذار اول بروم و پدرم را به خاک بسپارم.» ^{۶۰} عیسی پاسخ داد: «بگذار مردگان، مردگان خود را به خاک بسپارند. تو باید بروی و پادشاهی خدا را اعلام نمایی.» ^{۶۱} شخص دیگری گفت: «ای آقا، من با تو خواهم آمد، اما اجازه بفرما اول با خانواده‌ام خداحافظی کنم.» ^{۶۲} عیسی به او فرمود: «کسی که شروع به شخم زدن نماید و پیوسته به عقب نگاه کند، شایسته پادشاهی خدا نیست.»

مأموریت هفتاد نفر

بعد از این، عیسای خداوند هفتاد نفر دیگر را برگزید و آنان را دوبه دو نفر پیشاپیش خود به شهرها و نقاطی که در نظر داشت از آنها دیدن نماید فرستاد. ^۲ به آنان فرمود: «محصول فراوان است، اما کارگر کم، پس باید از صاحب محصول تقاضا کنید که کارگرانی برای جمع آوری محصول بفرستد. ^۳ بروید و بدانید که من شما را مثل بره‌ها در میان گرگ‌ها می‌فرستم. ^۴ هیچ کیسه پول یا کوله بار یا کفش با خود نبرید و در بین راه به کسی سلام نگوئید. ^۵ به هر خانه‌ای که وارد می‌شوید اولین کلام شما این باشد، 'سلام بر این خانه باد.' ^۶ اگر کسی در آنجا اهل صلح باشد: سلام شما بر او قرار خواهد گرفت؛ وگرنه، آن سلام به خود شما باز خواهد گشت. ^۷ در یک خانه بمانید و از آنچه پیش شما می‌گذارند بخورید و بنوشید، زیرا کارگر مستحقّ مزد خود است. خانه به خانه نگردید. ^۸ وقتی به شهری وارد می‌شوید و از شما استقبال می‌کنند، غذایی را که برای شما تهیّه می‌کنند، بخورید. ^۹ بیماران آنجا را شفا دهید و بگوئید 'پادشاهی خدا به شما نزدیک شده است.' ^{۱۰} وقتی به شهری وارد می‌شوید و در آنجا از شما استقبال نمی‌کنند، به داخل کوچه‌های آن شهر بروید و بگوئید: ^{۱۱} 'خاکی را هم که از شهر شما به پای‌های ما چسبیده است پیش روی شما از پای خود می‌تکانیم، ولی این را بدانید که پادشاهی خدا نزدیک شده است.' ^{۱۲} بدانید که روز داوری برای سُدوم بیشتر قابل تحمّل خواهد بود تا برای آن شهر.

نکوهش شهرهای ناتوبه کار

(متی ۱۱: ۲۰-۲۴)

۱۳ «وای بر تو، ای خورزین! وای بر تو، ای بیت صیدا! اگر معجزاتی که در شما انجام شد در صور و صیدون می شد، مدّت ها پیش از این، *پلاس پوش و خاکسترنشین توبه می کردند. ۱۴ ولی روز داوری برای صور و صیدون بیشتر قابل تحمّل خواهد بود تا برای شما. ۱۵ و اما تو، ای کفرناحوم! می خواستی سر به آسمان بکشی؟ به جهنّم سرنگون خواهی شد.»

۱۶ سپس به شاگردانش گفت: «ای شاگردانم: هرکه به شما گوش دهد به من گوش داده است، هرکه شما را رد کند مرا رد کرده است و هرکه مرا رد کند فرستندۀ مرا رد کرده است.»

بازگشت از مأموریت

۱۷ آن هفتاد نفر، با شادی بازگشتند و عرض کردند: «خداوندا، با ذکر نام تو حتّی دیوها هم از ما اطاعت می کنند!» ۱۸ عیسی پاسخ داد: «من دیدم چطور شیطان مانند برق از آسمان سقوط کرد. ۱۹ من به شما قدرت داده ام که مارها و عقرب ها و تمام قوای دشمن را زیر پا لگدمال نمایید و هرگز هیچ چیز به شما صدمه ای نخواهد رسانید، ۲۰ ولی از این که ارواح از شما اطاعت می کنند شادی نکنید، بلکه شاد باشید که نام های شما در عالم بالا ثبت شده است.»

شادمانی عیسی

(متی ۱۱: ۲۵-۲۷؛ ۱۳: ۱۶-۱۷)

۲۱ در آن لحظه روح القدس وجد عظیمی به عیسی بخشید و او گفت: «ای پدر، ای خداوند آسمان و زمین، تو را سپاس می گویم که این چیزها را از خردمندان و دانایان پنهان نموده به کودکان آشکار ساختی. آری، ای پدر، خواست تو چنین بود.»

۲۲ «پدر همه چیز را در اختیار من گذاشته است. فقط پدر می داند که پسر کیست و همچنین فقط پسر و کسانی که پسر بخواد پدر را به آنان مکشوف سازد، می دانند پدر کیست.»

۲۳ عیسی در خلوت رو به شاگردان خود کرده گفت: «خوشا به حال آن چشمانی که آنچه را شما می بینید، می بینند! ۲۴ بدانید انبیا و پادشاهان بسیاری آرزو می کردند که آنچه را شما می بینید، ببینند، اما ندیدند و آنچه را شما می شنوید، بشنوند، اما نشنیدند.»

مَثَل سامری نیکو

۲۵ روزی یکی از معلّمین شریعت آمد و از راه امتحان از او پرسید: «ای استاد، چه باید بکنم تا وارث حیات جاودان شوم؟» ۲۶ عیسی به او فرمود: «در تورات چه نوشته شده؟ در آنجا چه می خوانی؟» ۲۷ او جواب داد: «خداوند خدای خود را با تمام دل و تمام جان و تمام قدرت و تمام ذهن خود محبّت نما و همسایهات را مانند جان خود محبّت نما.» ۲۸ عیسی فرمود: «درست جواب دادی. این کار را بکن که حیات خواهی داشت.» ۲۹ اما او برای این که نشان دهد آدم درستکاری است، به عیسی گفت: «همسایه من کیست؟» ۳۰ عیسی چنین پاسخ داد: «مردی که از اورشلیم به اریحا می رفت، به دست راهزنان افتاد. راهزنان او را لخت کردند و کتک زدند و او را نیمه جان انداخته رفتند. ۳۱ اتفاقاً کاهنی از همان راه می گذشت، اما وقتی او را دید، از طرف دیگر جاده رد شد. ۳۲ همچنین یک لاوی به آن محل رسید و وقتی او را دید، از طرف دیگر عبور کرد. ۳۳ پس از آن یک مسافر سامری به او رسید و وقتی او را دید، دلش به حال او سوخت. ۳۴ نزد او رفت، زخم هایش را با شراب شست و بر آن ها روغن مالید و بست. بعد او را برداشته سوار چهارپای خود کرد و به کاروانسرای برد و در آنجا از او مراقبت کرد. ۳۵ روز بعد دو سکه نقره درآورد و به صاحب کاروان سرا داد و گفت، 'از او مواظبت کن و اگر بیشتر از این خرج کردی، وقتی برگردم به تو می دهم.' ۳۶ به عقیده تو کدام یک از این سه نفر همسایه آن مردی که به دست دزدان افتاد به حساب می آید؟» ۳۷ جواب داد: «آن کسی که به او ترحم کرد.» عیسی فرمود: «برو مثل او رفتار کن.»

در منزل مرتا و مریم

۳۸ در طی سفر آن ها، عیسی به دهکده ای آمد و در آنجا زنی به نام مرتا او را در خانه خود پذیرفت. ۳۹ آن زن خواهری به نام مریم داشت که پیش پای های عیسی خداوند نشست و به تعالیم او گوش می داد. ۴۰ در این هنگام مرتا که به خاطر تدارکات زیاد بی تاب شده بود، نزد عیسی آمد و عرض کرد: «خداوندا، هیچ در فکر این نیستی که خواهر من مرا رها کرده تا تنهایی پذیرایی کنم! به او بفرما که مرا کمک کند.» ۴۱ اما عیسی خداوند جواب داد: «ای مرتا، ای مرتا، تو برای چیزهای بسیاری دلوایس و آشفته هستی؛ ۴۲ لیکن فقط یک چیز لازم است. مریم بهترین را انتخاب کرده است که از او گرفته نخواهد شد.»

تعلیم دعا

(متی ۹: ۶-۱۳؛ متی ۷: ۷-۱۱)

۱۱

روزی عیسی در محلی به دعا مشغول بود. وقتی دعایش تمام شد، یکی از شاگردان به او گفت: «خداوندا، همان طور که یحیی دعا کردن را به شاگردانش یاد داده است، تو هم به ما یاد بده.»^۲ عیسی به ایشان فرمود: «هر وقت دعا می کنید، بگویید: 'ای پدر، نام تو مقدس باد! پادشاهی تو بیاید.

^۳ نان روزانه ما را هر روز به ما بده

^۴ و گناهان ما را ببخش،

زیرا ما نیز همه کسانی را که به ما بدی کرده اند می بخشیم و ما را در وسوسه نیاور.»

^۵ سپس به ایشان گفت: «فرض کنید که یکی از شما دوستی داشته باشد و نیمه شب نزد آن دوست برود و بگوید، 'ای دوست، سه قرص نان به من قرض بده؛' ^۶ یکی از دوستانم که در سفر بود به خانه آمده است و چیزی ندارم پیش او بگذارم.'^۷ و او از داخل جواب بدهد، 'مزاحم من نشو! حالا در قفل شده است و من و بچه هایم به رختخواب رفته ایم و نمی توانم برخیزم تا چیزی به تو بدهم.'^۸ بدانید که حتی اگر از روی دوستی برنخیزد که چیزی به او بدهد، اما سرانجام سماجت او وی را وادار خواهد کرد که برخیزد و هرچه را دوستش احتیاج دارد به او بدهد.^۹ پس به شما می گویم تقاضا کنید که به شما داده خواهد شد، بجوید که پیدا خواهید کرد، بکوید که در به روی شما باز خواهد شد.^{۱۰} چون هرکه بخواهد به دست می آورد و هرکه بجوید پیدا می کند و هرکه بکوید در به رویش باز می شود.^{۱۱} آیا در میان شما پدري هست که وقتی پسرش از او ماهی بخواهد، به عوض ماهی، ماری در دستش بگذارد،^{۱۲} یا وقتی تخم مرغ بخواهد، عقربی به او بدهد؟^{۱۳} پس اگر شما با این که شریر هستید، می دانید چگونه چیزهای خوب را به فرزندانان بدهید، چقدر بیشتر پدر آسمانی، روح القدس را به آنانی که از او تقاضا می کنند عطا خواهد فرمود!»

عیسی و بعزلبول

(متی ۲۲: ۱۲-۳۰؛ مرقس ۲۰: ۳-۲۷)

^{۱۴} عیسی یک دیو لال را از شخصی بیرون می کرد و وقتی دیو بیرون آمد مرد لال شروع به حرف زدن کرد و مردم حیرت کردند.^{۱۵} اما بعضی ها گفتند: «او به وسیلهٔ *بعزلبول، رئیس شیاطین، دیوها را بیرون می راند.»

۱۶ دیگران از راه امتحان از او تقاضای نشانه‌ای آسمانی کردند. ۱۷ اما او افکار آنان را درک کرد و فرمود: «هر سلطنتی که علیه خودش تقسیم شود از بین خواهد رفت و خانواده‌ای که دودستگی در آن باشد سقوط خواهد کرد. ۱۸ همچنین اگر شیطان علیه خود تفرقه بیندازد، سلطنتش چطور برقرار خواهد ماند؟ باری، شما ادعا دارید که من به‌وسیلهٔ *بِعَلزِبول دیوها را بیرون می‌رانم. ۱۹ اگر من به کمک *بِعَلزِبول دیوها را بیرون می‌کنم، پیروان شما با کمک چه کسی آن‌ها را بیرون می‌کنند؟ پس ایشان بر شما داوری خواهند کرد. ۲۰ اما اگر با قدرت خدا است که من دیوها را بیرون می‌رانم، پس بدانید که پادشاهی خدا به شما رسیده است. ۲۱» وقتی مرد نیرومندی که کاملاً مسلح است از قلعهٔ خود نگهبانی می‌کند، دارایی او در امان است. ۲۲ اما وقتی کسی نیرومندتر از او به وی حمله کند، او را از پای درمی‌آورد و تیرها و زرهی را که تکیه‌گاه او هستند، می‌برد و دارایی‌اش را تاراج می‌کند. ۲۳ «هرکه با من نباشد بر ضد من است، و هرکه با من جمع نکند پراکنده می‌سازد.

بازگشت روح پلید

(متی ۱۲: ۴۳-۴۵)

۲۴ «وقتی روح ناپاکی از کسی بیرون می‌آید، در جستجوی استراحتگاهی در بیابان‌های بی‌آب و علف سرگردان می‌شود و وقتی جایی را پیدا نمی‌کند، می‌گوید، 'به منزلی که از آن بیرون آمدم باز می‌گردم.' ۲۵ پس بر می‌گردد و آن خانه را جارو شده و مرتب می‌بیند. ۲۶ او می‌رود و هفت روح بدتر از خود را جمع می‌کند و آن‌ها همه وارد می‌شوند و مستقر می‌گردند و در آخر، حال و روز آن شخص از گذشته‌اش بدتر می‌شود.»

سعادت واقعی

۲۷ در حالی که عیسی صحبت می‌کرد، زنی از میان جمعیت با صدایی بلند گفت: «خوشا به حال آن مادری که تو را زایید و به تو شیر داد.» ۲۸ اما او فرمود: «برعکس، خوشا به حال آن کسانی که کلام خدا را می‌شنوند و آن را به‌جا می‌آورند.»

درخواست نشانه‌ای آسمانی

(متی ۱۲: ۳۸-۴۲)

۲۹ وقتی مردم در اطراف عیسی ازدحام کردند، او به صحبت خود چنین ادامه داد: «مردمان این زمانه چقدر شریزند! آن‌ها نشانه‌ای می‌خواهند، اما تنها نشانه‌ای که به ایشان داده خواهد شد نشانهٔ یونس نبی است.

۳۰ چون همان طور که یونس برای مردم نینوا نشانه‌ای بود، *پسر انسان نیز برای مردم این زمان نشانه دیگری خواهد بود. ۳۱ ملکه سببا نیز در روز داوری برخاسته مردم این زمانه را محکوم خواهد ساخت، زیرا او از دورترین نقطه جهان آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و حال آنکه شخصی که در اینجا است از سلیمان بزرگ‌تر است. ۳۲ مردم نینوا در روز داوری با مردم این روزگار زنده خواهند شد و علیه آنان شهادت خواهند داد، چون مردم نینوا در اثر پیام یونس توبه کردند، حال آنکه شخصی بزرگ‌تر از یونس اینجا است.»

چراغ بدن

(متی ۵: ۱۵؛ ۶: ۲۲-۲۳)

۳۳ «هیچ کس چراغ را روشن نمی کند که آن را پنهان کند یا زیر سرپوش بگذارد، بلکه آن را روی چراغ پایه قرار می دهد تا کسانی که وارد اتاق می شوند نور را ببینند. ۳۴ چشم چراغ بدن است. اگر چشم تو سالم باشد، تمام وجودت روشن است. اما وقتی چشم‌هایت معیوب باشند، تو در تاریکی هستی. ۳۵ پس چشمان خود را باز کن مبدا نوری که در تو است تاریکی باشد. ۳۶ اگر تمام وجودت روشن باشد و هیچ قسمت از آن در تاریکی نباشد، وجود تو چنان نورانی خواهد بود که گویی چراغی نور خود را بر تو می تاباند.»

نکوهش فریسیان و معلمان شریعت

(متی ۲۳: ۱-۳۶؛ مرقس ۱۲: ۳۸-۴۰)

۳۷ وقتی عیسی به صحبت خود خاتمه داد، یکی از *فریسیان او را به صرف غذا دعوت کرد. او وارد شد و نشست. ۳۸ فریسی با تعجب ملاحظه کرد که عیسی قبل از غذا، دست‌های خود را نشست. ۳۹ آنگاه عیسای خداوند به او گفت: «ای فریسیان، شما بیرون پیاله و بشقاب را پاک می کنید، در صورتی که درون شما پُر از حرص و شرارت است. ۴۰ ای احمق‌ها، آیا آن کسی که بیرون را ساخت درون آن را هم نساخت؟ ۴۱ از آنچه دارید خیرات کنید که همه چیز برای شما پاک خواهد شد.» ۴۲ «وای به حال شما، ای فریسیان! شما از نعناع و سداب و انواع ادویه *دهیک می دهید، اما از اجرای عدالت و محبت به خدا غافل هستید. این‌ها چیزهایی است که باید انجام دهید بدون غفلت از چیزهای دیگر.» ۴۳ «وای به حال شما، ای فریسیان! شما صدر مجلس را در *کنیسه‌ها و ادای احترام به شما را در بازارها دوست دارید. ۴۴ وای به حال شما! شما مانند قبرهایی هستید که هیچ نشانه‌ای روی آن‌ها نیست و مردم ندانسته روی آن‌ها راه می روند.» ۴۵ یکی از معلمان شریعت در جواب

عیسی گفت: «ای استاد، وقتی چنین حرف‌هایی می‌زنی، به ما هم توهین می‌شود.»^{۴۶} عیسی پاسخ داد: «بلی، ای معلمان شریعت، وای به حال شما نیز، چون بارهای بسیار سنگین بردوش مردم می‌گذارید و خودتان یک انگشت هم به آن بار نمی‌زنید.»^{۴۷} وای به حال شما که برای انبیایی که نیاکان شما کشتند، آرامگاه می‌سازید^{۴۸} و به این وسیله کارهای نیاکانتان را تأیید می‌کنید و بر آن‌ها صحه می‌گذارید، چون آنان مرتکب آن قتل‌ها شدند و شما برای آنان آرامگاه بنا می‌کنید.^{۴۹} از این رو حکمت خدا می‌فرماید، 'برای ایشان انبیا و رسولان می‌فرستم، بعضی را می‌کشند و بعضی را آزار می‌رسانند،'^{۵۰} تا مردم این زمانه مجبور شوند تاوان خون تمام انبیایی را که از اوّل پیدایش دنیا ریخته شده است بدهند،^{۵۱} از خون هابیل گرفته تا خون زکریا که بین قربانگاه و داخل جایگاه مقدّس در معبد بزرگ هلاک شد. آری، بدانید که مردم این روزگار جواب همه آن‌ها را خواهند داد.»^{۵۲} «وای به حال شما، ای معلمان شریعت! شما کلید در معرفت را بر می‌دارید؛ خودتان وارد نمی‌شوید و آنانی را هم که می‌خواهند وارد شوند مانع می‌شوید.»^{۵۳} وقتی عیسی از آن خانه بیرون رفت، علما و فریسیان باخشم و غضب دور او را گرفتند و او را درباره موضوعات بسیار سؤال پیچ نمودند^{۵۴} و در کمین بودند که او را با سخنان خودش به دام بیندازند.

پرهیز از ریاکاری

(متی ۲۶: ۱۰-۲۷)

در این هنگام، هزاران نفر گرد آمده بودند به طوری که یکدیگر را زیر پا می‌گذاشتند. عیسی قبل از همه با شاگردان خود شروع به سخن کرده گفت: «از خمیرمایه فریسیان یعنی ریاکاری آنان بر حذر باشید.^۱ هرچه پوشیده است پرده از رویش برداشته می‌شود، و هرچه پنهان است آشکار خواهد شد.^۲ بنابراین آنچه را که در تاریکی گفته‌اید در روشنائی روز شنیده خواهد شد، و آنچه را که در پشت درهای بسته آهسته گفته‌اید روی بام‌ها اعلام خواهد شد.

خدا ترسی

(متی ۲۸: ۱۰-۳۱)

«به شما که دوستان من هستید می‌گویم: از کسانی که بدن را می‌کشند و بعد از آن، کار دیگری از دستشان بر نمی‌آید، نترسید.^۵ شما را آگاه می‌سازم که از چه کسی باید بترسید: از خدا بترسید که پس از کشتن، اختیار دارد به جهنم اندازد. آری، می‌گویم از او باید ترسید.

۶ «آیا قیمت پنج گنجشک دو ریال نمی باشد؟ اما هیچ کدام از آن ها از نظر خدا دور نیستند. ۷ حتی موهای سر شما تماماً شمرده شده است. پس هیچ نترسید؛ شما از گنجشک های بی شمار بیشتر ارزش دارید!

اقرار همبستگی با مسیح

(متی ۱۰:۳۲-۳۳؛ متی ۱۲:۳۲؛ متی ۱۰:۱۹-۲۰)

۸ «مطمئن باشید هرکه در برابر مردم خود را از آن من بداند، *پسر انسان نیز در برابر فرشتگان خدا او را از آن خود خواهد دانست. ۹ اما هرکه در برابر مردم بگوید که مرا نمی شناسد، پسر انسان نیز در حضور فرشتگان خدا خواهد گفت که او را نمی شناسد.

۱۰ «هرکس کلمه ای بر ضد *پسر انسان بگوید بخشوده خواهد شد، اما آن کسی که به روح القدس کُفر بگوید بخشیده نخواهد شد.

۱۱ «وقتی شما را به کنیسه ها و دادگاه ها و به حضور فرمانروایان می آورند، نگران نباشید که چطور از خود دفاع کنید و چه بگویید، ۱۲ چون در همان ساعت، روح القدس به شما تعلیم خواهد داد که چه بگویید.»

مثل ثروتمند نادان

۱۳ مردی از میان جمعیت به عیسی گفت: «ای استاد، به برادر من بگو ارث خانواده را با من تقسیم کند.» ۱۴ عیسی جواب داد: «ای مرد، چه کسی مرا در میان شما قاضی و داور قرار داده است؟» ۱۵ بعد به مردم فرمود: «مواظب باشید. خود را از هر نوع حرص و طمع دور بدارید، زیرا زندگی واقعی به ثروت فراوان بستگی ندارد.»

۱۶ سپس برای ایشان این مثل را آورده گفت: «مردی زمینی داشت که محصول فراوانی آورد. ۱۷ با خود فکر کرد، 'چه کنم؟ جا ندارم که محصول خود را انبار کنم.' ۱۸ سپس گفت، 'خوب، فهمیدم چه کار کنم. انبارها را خراب می کنم و انبارهای بزرگتری می سازم. غله و سایر اجناسم را جمع آوری می کنم. ۱۹ آن وقت به خود می گویم، ای جان من، تو به فراوانی چیزهای خوب جمع کرده ای که برای سالیان دراز کفایت می کند؛ آسوده باش، بخور، بنوش و خوش بگذران.' ۲۰ اما خدا به او فرمود، 'ای احمق، همین امشب باید جانث را تسلیم کنی، پس آنچه اندوخته ای مال چه کسی خواهد بود؟' ۲۱ این است عاقبت مردی که برای خود ثروت می اندوزد، ولی نزد خدا تهی دست است.»

توکل بر خدا

(متی ۶: ۲۵-۳۴)

۲۲ آنگاه عیسی به شاگردان فرمود: «به این سبب است که به شما می گویم: به خاطر زندگی، نگران غذا و برای بدن، نگران لباس نباشید، ۲۳ زیرا زندگی بالاتر از غذا و بدن بالاتر از لباس است. ۲۴ به کلاغ ها فکر کنید: نه می کارند و نه درو می کنند، نه انبار دارند و نه کاهدان، ولی خدا به آن ها روزی می دهد. شما خیلی بیشتر از پرندگان ارزش دارید! ۲۵ آیا یکی از شما می تواند با نگرانی ساعتی به طول عمر خود بیفزاید؟ ۲۶ پس اگر شما کاری به این کوچکی را هم نمی توانید بکنید، چرا در مورد بقیه چیزها نگران هستید؟ ۲۷ در رشد و نمو سوسن ها تأمل کنید: نه می ریسند و نه می بافند، ولی بدانید که حتی سلیمان هم با آن همه حشمت و جلال مثل یکی از آن ها آراسته نشد. ۲۸ پس اگر خدا علفی را که امروز در صحرا می روید و فردا در تنور سوخته می شود چنین می آراید، چقدر بیشتر ای کم ایمانان! شما را خواهد پوشانید! ۲۹ برای آنچه می خورید و می آشامید، این قدر تقلا نکنید و نگران نباشید، ۳۰ چون این ها تماماً چیزهایی است که مردم این دنیا دنبال می کنند. اما شما پدری دارید که می داند به آن ها محتاجید. ۳۱ شما پادشاهی او را هدف خود قرار دهید و بقیه چیزها به شما عطا خواهد شد.

ثروت در آسمان

(متی ۶: ۱۹-۲۱)

۳۲ «ای گلّه کوچک، هیچ نترسید، زیرا خوشی پدر شما در این است که آن پادشاهی را به شما عطا کند. ۳۳ آنچه دارید بفروشید و به فقرا بدهید و برای خود کیسه هایی فراهم کنید که پوسیده نمی شود، و ثروتی در آن عالم ذخیره نمایید، جایی که هیچ دزدی به آن دستبرد نمی زند و بید آن را از بین نمی برد، ۳۴ زیرا هرکجا گنج شما باشد، دل شما هم آنجا خواهد بود.

خادمان کمر بسته

۳۵ «با کمرهای بسته و چراغ های روشن آماده باشید. ۳۶ مانند اشخاصی باشید که منتظر آمدن ارباب خود از یک مجلس عروسی هستند و حاضرند که هر وقت برسد و در بزند، بی درنگ در را برایش باز کنند. ۳۷ خوشا به حال خادمانی که وقتی اربابشان می آید، آنان را چشم به راه ببیند. به یقین به شما می گویم که او ردای خود را گنده آماده خواهد شد و آنان را بر سر سفره نشانیده به خدمت آن ها خواهد پرداخت،

۳۸ چه نیمه شب باشد و چه قبل از سپیده دم. خوشا به حال آنان اگر وقتی اربابشان می آید، ملاحظه کند که آن ها چشم به راه هستند. ۳۹ خاطر جمع باشید اگر صاحب خانه می دانست که دزد چه ساعتی می آید، نمی گذاشت وارد خانه اش بشود. ۴۰ پس آماده باشید چون پسر انسان در ساعتی می آید که شما انتظار آن را ندارید.»

۴۱ پطرس گفت: «خداوندا، آیا مقصود تو از این مثال تنها ما هستیم یا برای همه است؟»

۴۲ عیسیای خداوند فرمود: «پس کیست آن مباشر امین و با تدبیر که اربابش او را به عنوان ناظر منصوب کند تا نوکرانش را اداره نماید و در وقت مناسب جیره آن ها را بدهد؟ ۴۳ خوشا به حال آن غلامی که وقتی اربابش می آید او را سر کار خود ببیند. ۴۴ به یقین به شما می گویم که اربابش او را مباشر همه املاک خود خواهد کرد. ۴۵ اما اگر آن غلام به خود بگوید، 'ارباب به این زودی ها نخواهد آمد' و دست به آزار غلامان و کنیزان بزند و بخورد و بنوشد و مستی کند، ۴۶ در روزی که او انتظار ندارد و در وقتی که او نمی داند، اربابش خواهد آمد و او را تگه تگه کرده به سرنوشت نامطیعان گرفتار خواهد ساخت.

۴۷ «غلامی که خواسته های ارباب خود را می داند و با وجود این برای انجام آن ها هیچ اقدامی نمی کند، با شلاق ضربه های بسیار خواهد خورد. ۴۸ اما کسی که بدون آگاهی از خواسته های اربابش مرتکب عملی می شود که سزاوار تنبیه می باشد ضربه های کمتری خواهد خورد. به هرکه زیاده داده شود، از او زیاد مطالبه خواهد شد و به هرکه زیادتر سپرده شود، از او زیادتر مطالبه خواهد شد.

تفرقه

(متی ۱۰: ۳۴-۳۶)

۴۹ «من آمده ام تا بر روی زمین آتشی روشن کنم و ای کاش زودتر از این روشن می شد. ۵۰ من تعمیدی دارم که باید بگیرم و تا زمان انجام آن، تحت فشار سنگینی هستم! ۵۱ آیا گمان می کنید من آمده ام تا صلح بر روی زمین برقرار کنم؟ خیر، این طور نیست! بدانید که من آمده ام تا تفرقه بیندازم. ۵۲ زیرا از این پس بین پنج نفر اعضای یک خانواده تفرقه خواهد افتاد؛ سه نفر مخالف دو نفر و دو نفر مخالف سه نفر خواهند بود: ۵۳ پدر مخالف پسر و پسر مخالف پدر، مادر مخالف دختر و دختر مخالف مادر، مادرشوهر مخالف عروس و عروس مخالف مادرشوهر.»

شناختن زمان

(متی ۲: ۱۶-۳)

۵۴ همچنين به مردم فرمود: «شما وقتی می بینید که ابرها از مغرب پدیدار می شوند، فوراً می گوئید، 'می خواهد باران ببارد' و باران هم می بارد ۵۵ و وقتی باد از جانب جنوب می آید، می گوئید، 'گرماي شديدی خواهد شد' و همین طور می شود. ۵۶ ای ریاکاران! شما که می توانید به ظواهر زمین و آسمان نگاه کرده حالت آن را پیش بینی کنید، چگونه از درک معنی زمان حاضر عاجزید؟

مصالحه با مدعی

(متی ۵: ۲۵-۲۶)

۵۷ «چرا خودتان امور را درست دآوری نمی کنید؟ ۵۸ اگر کسی علیه تو ادعایی دارد و تو را به دادگاه می برد، سعی کن هنگامی که هنوز در راه هستی، با او کنار بیایی؛ وگرنه، او تو را نزد قاضی می برد و قاضی تو را به دست نگهبان می دهد و نگهبان تو را به زندان می اندازد. ۵۹ بدان که تا ریال آخر را ندهی، بیرون نخواهی آمد.»

توبه یا هلاکت

در آن وقت، عده ای آمده به عیسی درباره جلیلانی خبر دادند که پیلطس خون آن ها را با خون قربانی هایشان درهم آمیخته بود. ۲ عیسی به آنان جواب داد: «آیا تصوّر می کنید این جلیلان که دچار آن سرنوشت شدند، از سایر جلیلان خطاکارتر بودند؟ ۳ یقیناً خیر! به شما می گویم که اگر توبه نکنید، همه شما مانند آنان هلاک خواهید شد. ۴ و یا خیال می کنید آن هجده نفری که در هنگام فرو ریختن بُرجی در سیلوحا کشته شدند، که از سایر مردمانی که در اورشلیم زندگی می کردند گناهکارتر بودند؟ ۵ خیر، بلکه مطمئن باشید اگر توبه نکنید، همه شما مانند آنان هلاک خواهید شد.»

مَثَل درخت بی ثمر

۶ عیسی برای آنان این مَثَل را آورده گفت: «مردی در تاجکستانش درخت انجیری داشت. او برای چیدن میوه به آنجا رفت ولی چیزی بر آن نیافت. ۷ پس به باغبان گفت، 'بین اکنون سه سال است که من می آیم و در این درخت دنبال میوه می گردم ولی چیزی پیدا نمی کنم. آن را بُر! چرا بگذاریم زمین را به هدر دهد؟' ۸ اما او جواب داد، 'اریاب، بگذار یک

سال دیگر هم بماند تا من دورش را بکنم و کود بریزم. ^۹ اگر در موسم آینده میوه آورد، چه بهتر؛ وگرنه، دستور بده تا آن را ببرند.»

شفای زن خمیده پشت در روز سبت

^{۱۰} یک روز سبت، عیسی در کنیسه‌ای به تعلیم مشغول بود. ^{۱۱} در آنجا زنی حضور داشت که روحی پلید او را مدّت هجده سال علیل کرده بود. پشتش خمیده شده بود و نمی‌توانست راست بایستد. ^{۱۲} وقتی عیسی او را دید، به او فرمود: «ای زن، تو از این بیماری شفا یافته‌ای.» ^{۱۳} بعد دست‌های خود را بر آن زن گذاشت و قامت او فوراً راست شد و او به شکرگزاری خدا پرداخت. ^{۱۴} اما سرپرست کنیسه از این که عیسی در روز سبت شخصی را شفا داده بود، خشمگین شد و به جماعت گفت: «شش روز برای کار کردن تعیین شده است؛ در یکی از آن روزها بیایید و شفا بگیرید، نه در روز سبت.» ^{۱۵} عیسی‌ای خداوند در جواب او فرمود: «ای ریاکاران! آیا کسی در میان شما پیدا می‌شود که در روز سبت گاو یا الاغ خود را از آخور باز نکند و برای آب دادن بیرون نبرد؟ ^{۱۶} پس چه عیب دارد اگر این زن که دختر ابراهیم است و هجده سال گرفتار شیطان بود، در روز سبت از این بندها آزاد شود؟» ^{۱۷} وقتی عیسی این سخنان را فرمود، مخالفان او خجل گشتند، درحالی که عموم مردم از کارهای شگفت‌انگیزی که انجام می‌داد، شادمان بودند.

مثل‌های دانه خردل و خمیرمایه

(متی ۱۳: ۳۱-۳۲؛ مرقس ۴: ۳۰-۳۳)

^{۱۸} عیسی به سخنان خود ادامه داده فرمود: «پادشاهی خدا مانند چیست؟ آن را به چه چیز تشبیه کنم؟ ^{۱۹} مانند دانه خردلی است که شخصی آن را در باغ خود کاشت. آن دانه رشد کرد و درختی شد و پرندگان آمدند و در میان شاخه‌هایش آشیانه گرفتند.» ^{۲۰} باز فرمود: «پادشاهی خدا را به چه چیز تشبیه کنم؟ ^{۲۱} مانند خمیرمایه‌ای است که زنی آن را با سه پیمانه آرد مخلوط کرد تا تمام خمیر ور بیاید.»

در تنگ

(متی ۱۳: ۷-۱۴، ۲۱-۲۳)

^{۲۲} عیسی به سفر خود در شهرها و روستاها ادامه داد و درحالی که به سوی اورشلیم می‌رفت، به مردم تعلیم می‌داد. ^{۲۳} شخصی از او پرسید: «ای آقا، آیا فقط عدّه کمی نجات می‌یابند؟» عیسی به ایشان پاسخ داد: ^{۲۴} «سخت بکوشید تا از در تنگ داخل شوید و بدانید که عدّه بسیاری برای ورود کوشش خواهند کرد ولی موفق نخواهند شد. ^{۲۵} بعد از آنکه

صاحب‌خانه برخیزد و در را ببندد، شما خود را بیرون خواهید دید و در آن موقع در را کوبیده خواهید گفت، 'ای آقا، در را برای ما باز کن' اما جواب او فقط این خواهد بود، 'من شما را نمی‌شناسم و نمی‌دانم از کجا آمده‌اید'.^{۲۶} بعد شما خواهید گفت، 'ما با تو سر یک سفره خوردیم و نوشیدیم و تو در کوچه‌های ما تعلیم می‌دادی'.^{۲۷} اما او باز به شما خواهد گفت، 'شما را نمی‌شناسم و نمی‌دانم از کجا آمده‌اید. ای بدکاران، همه از پیش چشم من دور شوید'.^{۲۸} شما ابراهیم و اسحاق و یعقوب و تمام انبیا را در پادشاهی خدا خواهید دید درحالی که خودتان بیرون رانده شده‌اید. در آن زمان چقدر گریه خواهید کرد و دندان بر دندان خواهید فشرد. ^{۲۹} مردم از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده در پادشاهی خدا بر سر سفره خواهند نشست. ^{۳۰} آری، آنان که اکنون آخرین هستند، اولین و آنان که اکنون اولین هستند، آخرین خواهند بود.»

ماتم برای اورشلیم

(متی ۲۳: ۳۷-۳۹)

^{۳۱} در آن موقع عده‌ای از فریسیان نزد او آمده گفتند: «اینجا را ترک کن و به جای دیگری برو. هیروдіس قصد جان تو را دارد.»
^{۳۲} عیسی جواب داد: «بروید و به آن روباه بگویید، 'من امروز و فردا دیوها را بیرون می‌رانم و شفا می‌دهم و در روز سوّم کارم را به کمال خواهم رسانید'.^{۳۳} اما باید امروز و فردا و پس فردا به سفر خود ادامه دهم، زیرا این محال است که نبی در جایی جز اورشلیم بمیرد.

^{۳۴} «ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای شهری که انبیا را می‌کشی و آنانی را که نزد تو فرستاده می‌شوند، سنگسار می‌کنی! چه بسیار آرزو داشته‌ام مانند مرغی که جوجه‌های خود را زیر پروبالش می‌گیرد، فرزندان تو را به دور خود جمع کنم، اما نخواستی. ^{۳۵} به شما می‌گویم که معبد بزرگ شما متروک به شما واگذار خواهد شد! و بدانید که دیگر مرا نخواهید دید تا آن زمان که بگویید، 'متبارک است آن کسی که به نام خداوند می‌آید.'»

شفای مرد مبتلا به مرض تشنگی

در یک روز سَبّت، عیسی برای صرف غذا به منزل یکی از بزرگان فرقه فریسی رفت. آنان بادقّت مراقب او بودند.
^۲ آنجا در برابر او مردی بود که بدنش آب آورده ورم کرده بود. ^۳ عیسی از معلمان شریعت و *فریسیان پرسید: «آیا شفای بیماران در روز *سَبّت جایز است یا خیر؟» ^۴ آن‌ها چیزی نگفتند. پس عیسی آن مرد را شفا داد و مرخص فرمود. ^۵ بعد رو به آنان کرده فرمود: «اگر پسر یا گاو یکی

از شما در چاه بیفتد، آیا فوراً او را بیرون نمی‌آورید؟»^۶ و آن‌ها برای این سؤال جوابی نیافتند.

برتری جویی و فروتنی

^۷ وقتی عیسی دید که مهمانان بالای مجلس را برای خود اختیار می‌کنند، برای ایشان مثلی آورده گفت: ^۸ «وقتی کسی تو را به یک مجلس عروسی دعوت می‌کند، در بالای مجلس ننشین، زیرا امکان دارد که شخصی مهم‌تر از تو دعوت شده باشد^۹ و میزبان بیاید و به تو بگوید، 'جای خود را به این آقا بده.' در آن صورت، باید با شرمساری رفته در پایین مجلس بنشینی. ^{۱۰} خیر، وقتی از تو دعوت می‌شود، برو و در پایین مجلس بنشین تا وقتی میزبان تو آمد، بگوید، 'دوست من، بفرما بالاتر.' آنگاه تمام مهمانان احترامی را که به تو می‌شود خواهند دید. ^{۱۱} چون هرکه خود را بزرگ کند، خوار خواهد شد، و هرکه خود را فروتن سازد، سرفراز خواهد گردید.»

^{۱۲} بعد به میزبان خود گفت: «وقتی ضیافت شام یا ناهاری ترتیب می‌دهی، دوستان، برادران و سایر خویشان یا همسایگان ثروتمند خود را دعوت نکن، مبادا آنان نیز متقابلاً از تو دعوت کنند و به این ترتیب عوض خود را بگیری؛ ^{۱۳} بلکه وقتی ضیافتی می‌دهی، بینوایان و مفلوجان و شل‌ها و کورها را دعوت کن ^{۱۴} و تو برکت خواهی یافت، چون آنان هیچ‌گونه امکان عوض دادن ندارند و تو در آن روزی که نیکان زنده می‌شوند، عوض خواهی گرفت.»

جشن پادشاهی خدا

(متی ۱: ۲۲-۱۰)

^{۱۵} یکی از حاضران بعد از شنیدن این سخنان به او عرض کرد: «خوشا به حال آن کسی که در پادشاهی خدا سر سفره بنشیند.» ^{۱۶} اما عیسی پاسخ داد: «مردی ضیافت شام بزرگی ترتیب داد و عده زیادی را دعوت کرد. ^{۱۷} در وقت شام، خدمتکار خود را با پیغامی نزد مهمانان فرستاد که بگوید، 'حالا بیایید؛ همه چیز حاضر است.' ^{۱۸} اما همه شروع به عذر آوردن کردند. اوّلی گفت، 'من قطعه زمینی خریده‌ام و باید بروم آن را ببینم. لطفاً عذر مرا بپذیر.' ^{۱۹} دوّمی گفت، 'من پنج جفت گاو خریده‌ام و حالا می‌روم آن‌ها را امتحان کنم. لطفاً مرا معذور بدار.' ^{۲۰} نفر بعدی گفت، 'من تازه زن گرفته‌ام و به این سبب نمی‌توانم بیایم.' ^{۲۱} وقتی آن خدمتکار برگشت و موضوع را به اطلاع ارباب خود رسانید، ارباب عصبانی شد و به او گفت، 'زود به کوچه‌ها و پس کوچه‌های شهر برو و بینوایان و مفلوجان و کورها و شل‌ها را نزد من بیاور.' ^{۲۲} بعداً خدمتکار

گفت، 'ارباب، امر تو اطاعت شد و هنوز هم جا هست.'^{۲۳} ارباب جواب داد، 'به شاهراه‌ها و کوچه‌باغ‌ها برو و با اصرار همه را دعوت کن که بیایند تا خانه من پُر شود.'^{۲۴} بدانید که هیچ‌یک از آن کسانی که دعوت کرده بودم، مزه این شام را نخواهد چشید.'

بهای پیروی از مسیح

(متی ۱۰:۳۷-۳۸)

^{۲۵} در بین راه، جمعیت بزرگی همراه عیسی بود. او به آنان رو کرد و فرمود: ^{۲۶} «اگر کسی نزد من بیاید ولی از پدر و مادر، زن و فرزند، برادران و خواهران و حتی جان خود دست نشوید، نمی‌تواند شاگرد من باشد. ^{۲۷} کسی که صلیب خود را بر ندارد و به دنبال من نیاید، نمی‌تواند شاگرد من باشد. ^{۲۸} اگر کسی از شما به فکر ساختن یک بُرج باشد، آیا اوّل نمی‌نشیند و مخارج آن را برآورد نمی‌کند تا ببیند آیا توانایی تمام کردن آن را دارد یا نه؟ ^{۲۹} درغیراین صورت، اگر پایه آن را بگذارد و بعد نتواند آن را تمام کند، همه کسانی که آن را ببینند به او خواهند خندید ^{۳۰} و خواهند گفت، 'این مرد ساختمانی را شروع کرد ولی نتوانست آن را تمام کند.' ^{۳۱} یا کدام پادشاهی است که به جنگ پادشاه دیگری برود بدون آنکه اوّل بنشیند و مطالعه کند که آیا با ده‌هزار سپاهی می‌تواند با یک لشکر بیست هزار نفری مقابله کند؟ ^{۳۲} و اگر نتواند، او خیلی زودتر از این که دشمن سر برسد، سفیری می‌فرستد و تقاضای صلح می‌کند. ^{۳۳} همچنین اگر شما حاضر نیستید تمام هستی خود را از دست بدهید، نمی‌توانید شاگرد من باشید.

نمک فاسد

(متی ۱۳:۵؛ مرقس ۹:۵۰)

^{۳۴} «نمک چیز خوبی است، اما اگر بی‌خاصیت شود، به چه وسیله مزه اصلی خود را باز یابد؟ ^{۳۵} دیگر نه برای زمین مصرفی دارد و نه می‌توان به صورت کود از آن استفاده کرد. آن را فقط باید دور ریخت. هرکه گوش شنوا دارد بشنود.»

گوسفند گم‌شده

(متی ۱۸:۱۲-۱۴)

در این هنگام، خراج‌گیران و خطاکاران ازدحام کرده بودند تا به سخنان او گوش دهند. ^۲*فریسیان و علما همه‌کنان گفتند: «این مرد خطاکاران را با خوشرویی می‌پذیرد و با آنان غذا می‌خورد!» ^۳ پس عیسی مثلی آورده گفت:

۴ «فرض کنید که یکی از شما صد گوسفند داشته باشد و یکی از آن‌ها را گم کند، آیا نود و نه گوسفند دیگر را در چراگاه نمی‌گذارد تا به دنبال آن گم شده رفته آن را پیدا کند؟ و وقتی آن را پیدا کرد، با خوشحالی آن را به دوش می‌گیرد و به خانه می‌رود و همه دوستان و همسایگان را جمع می‌کند و می‌گوید، 'با من شادی کنید؛ گوسفند گمشده خود را پیدا کرده‌ام.'^۷ بدانید که به همان طریق برای یک گناهکار که توبه می‌کند در آسمان بیشتر شادی و سرور خواهد بود تا برای نود و نه شخص پرهیزکار که توبه ندارند.

سکه گم شده

۸ «و یا فرض کنید زنی ده سکه نقره داشته باشد و یکی را گم کند. آیا چراغی روشن نمی‌کند و خانه را جارو نمی‌نماید و در هر گوشه بادقت به دنبال آن نمی‌گردد تا آن را پیدا کند؟^۹ و وقتی پیدا کرد همه دوستان و همسایگان خود را جمع می‌کند و می‌گوید، 'با من شادی کنید؛ سکه‌ای را که گم کرده بودم پیدا کردم.'^{۱۰} به همان طریق بدانید که برای یک گناهکار که توبه می‌کند در میان فرشتگان خدا، شادی و سرور خواهد بود.»

پسر گم شده

۱۱ باز فرمود: «مردی بود که دو پسر داشت. ۱۲ پسر کوچک‌تر به پدر گفت، 'پدر، سهم مرا از دارایی خودت به من بده.' پس پدر دارایی خود را بین آن دو تقسیم کرد. ۱۳ چندی نگذشت که پسر کوچک تمام سهم خود را فروخت و پول آن را برداشته رهسپار سرزمین دور دستی شد و در آنجا دارایی خود را در عیاشی به باد داد. ۱۴ وقتی تمام آن را خرج کرد، قحطی سختی در آن سرزمین رخ داد و او سخت دچار تنگ دستی شد. ۱۵ پس رفت و نوکر یکی از ساکنان آن محل شد. آن شخص او را به مزرعه خود فرستاد تا خوک‌هایش را بچراند. ۱۶ او آرزو داشت شکم خود را با غذایی که خوک‌ها می‌خورند سیر کند، ولی هیچ کس به او چیزی نمی‌داد. ۱۷ سرانجام به خود آمد و گفت، 'بسیاری از کارگران پدر من خوراک کافی و حتی اضافی دارند و من در اینجا نزدیک است از گرسنگی تلف شوم. ۱۸ من برمی‌خیزم و نزد پدر خود می‌روم و به او می‌گویم، 'پدر، من نسبت به خدا و نسبت به تو گناه کرده‌ام. ۱۹ دیگر لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم. با من مثل یکی از نوکران خود رفتار کن.' ۲۰ پس برخاست و رهسپار خانه پدر شد.

«هنوز تا خانه فاصله زیادی داشت که پدرش او را دید و دلش به حال او سوخت و به طرف او دوید، دست به گردنش انداخت و به گرمی او

را بوسید. ۲۱ پسر گفت، 'پدر، من نسبت به خدا و نسبت به تو گناه کرده‌ام. دیگر لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم.' ۲۲ اما پدر به نوکران خود گفت، 'زود بروید. بهترین ردا را بیاورید و به او بپوشانید. انگشتی به انگشتش و کفش به پای‌هایش کنید.' ۲۳ گوسالۀ پرواری را بیاورید و سِر ببرید تا جشن بگیریم، ۲۴ چون این پسر من مُرده بود، زنده شده و گمشده بود، پیدا شده است.' به این ترتیب جشن و سرور شروع شد.

۲۵ «در این هنگام پسر بزرگ‌تر در مزرعه بود و وقتی بازگشت، همین که به خانه نزدیک شد، صدای رقص و موسیقی را شنید. ۲۶ یکی از نوکران را صدا کرد و پرسید، 'جریان چیست؟' ۲۷ نوکر به او گفت، 'برادرت آمده و پدرت چون او را صحیح و سالم باز یافته، و گوسالۀ پرواری را کشته است.' ۲۸ اما پسر بزرگ خشمگین شد و به هیچ‌وجه نمی‌خواست به داخل بیاید. پدرش بیرون آمد و به او التماس نمود. ۲۹ اما او در جواب پدر گفت، 'تو خوب می‌دانی که من در تمام این سال‌ها چطور مانند یک غلام به تو خدمت کرده‌ام و هیچ‌وقت از اوامر تو سرپیچی نکرده‌ام و تو حتی یک بُزغاله هم به من ندادی تا با دوستان خود خوش بگذرانم. ۳۰ اما حالا که این پسر پیدا شده، بعد از آنکه همه ثروت تو را با فاحشه‌ها تلف کرده است، برای او گوسالۀ پرواری می‌گُشی.' ۳۱ پدر گفت، 'پسر، تو همیشه با من هستی و هرچه من دارم مال تو است. ۳۲ اما ما باید جشن بگیریم و شادی کنیم، زیرا این برادر تو مُرده بود، زنده شده است؛ گم شده بود، پیدا شده است.'»

مباشر زیرک

۱۶ عیسی همچنین به شاگردان فرمود: «شخصی ثروتمند مباشری داشت، و شکایتی به او رسید که آن مباشر دارایی‌اش را به هدر می‌دهد. ۲ پس به دنبال او فرستاد و گفت، 'این چه حرف‌هایی است که درباره‌ی تو می‌شنوم. صورت حساب‌هایت را بده چون دیگر نمی‌توانی در اینجا مباشر باشی.' ۳ آن مباشر پیش خود گفت، 'حالا که ارباب من می‌خواهد کار مباشری را از من بگیرد چه باید بکنم؟ من که نه توان بیل‌زدن دارم و نه روی گدایی کردن. ۴ آری، می‌دانم چه کنم که وقتی مرا از این کار برکنار کرد، اشخاصی باشند که مرا به خانه‌های خود بپذیرند.' ۵ پس بدهکاران ارباب را یک به یک حاضر کرد. به اوّلی گفت، 'چقدر به ارباب من بدهکاری؟' ۶ جواب داد، 'صد خُمره روغن زیتون.' مباشر گفت، 'بیا، این صورت حساب تو است. بنشین و به جای آن زود بنویس پنجاه خُمره.' ۷ بعد به دیگری گفت، 'تو چقدر بدهکاری؟' گفت، 'صد خروار گندم.' به او گفت،

'صورت حسابت را بگیر و به جای آن بنویس هشتاد خروار.'^۸ آن ارباب، مباحث نادرست را به خاطر این که چنان زیرکانه عمل کرده بود تحسین کرد، زیرا مردم این زمانه در مناسبات با همنوعان خود از فرزندان نور زیرکترند.^۹ «پس به شما می گویم که مال فاسد را برای به دست آوردن دوستان مصرف کنید تا وقتی پولتان به آخر رسید، در خانه های جاودانی پذیرفته شوید.^{۱۰} کسی که در امور کوچک درستکار باشد، در کارهای بزرگ هم درستکار خواهد بود، و کسی که در امور کوچک نادرست باشد، در کارهای بزرگ هم نادرست خواهد بود.^{۱۱} پس اگر شما در خصوص مال دنیا امین نباشید، چه کسی آن ثروت حقیقی را به شما خواهد سپرد؟^{۱۲} و اگر شما در مورد آنچه به دیگری تعلق دارد امین نباشید، چه کسی آنچه را که مال خود شما است به شما خواهد داد؟^{۱۳} هیچ نوکری نمی تواند غلام دو ارباب باشد، چون یا از اوّلی بدش می آید و دوّمی را دوست می دارد یا به اوّلی ارادت می ورزد، و دوّمی را حقیر می شمارد. شما نمی توانید هم بنده خدا باشید و هم بنده پول.»

سخنانی از عیسی

(متی ۱۲: ۱۱-۱۳؛ ۵: ۳۱-۳۲؛ مرقس ۱۰: ۱۱-۱۲)

^{۱۴} «فریسیان وقتی این سخنان را شنیدند، او را مسخره کردند زیرا پول دوست بودند.^{۱۵} عیسی به آنان فرمود: «شما کسانی هستید که نیکویی های خود را به رُخ مردم می کشید، امّا خدا از درونتان آگاه است، چون آنچه در نظر آدمیان ارزش بسیار دارد نزد خدا پلید است.^{۱۶} «تا زمان یحیی، تورات و نوشته های انبیا حکم فرما بود. از آن پس مژده پادشاهی خدا اعلام شده است و همه مردم می خواهند با جدّوجهد به آن وارد شوند.^{۱۷} آسان تر است که آسمان و زمین از بین برود تا این که نقطه ای از تورات بیفتد.

^{۱۸} «هر مردی که زن خود را طلاق بدهد و زن دیگری بگیرد مرتکب زنا می شود و هر کسی که زن طلاق داده شده را بگیرد زنا می کند.

ثروتمند و ایلعازر

^{۱۹} «مرد ثروتمندی بود که همیشه لباسی ارغوانی از کتان لطیف می پوشید و با خوشگذرانی فراوان زندگی می کرد.^{۲۰} در جلوی در خانه او، گدای زخم آلودی به نام ایلعازر را گذاشته بودند^{۲۱} که آرزو می داشت با ریزه های سفره آن ثروتمند شکم خود را پُر کند. حتّی سگ ها می آمدند و زخم های او را می لیسیدند.^{۲۲} یک روز آن فقیر مُرد و فرشتگان او را به آغوش ابراهیم بردند. آن ثروتمند هم مُرد و به خاک سپرده شد.^{۲۳} او که در دنیای مردگان در عذاب بود، نگاهی به بالا کرد و از دور، ابراهیم را

با ایلعازر که در کنار او بود، دید. ^{۲۴} فریاد زد، 'ای پدر من، ابراهیم، به من رحم کن. ایلعازر را بفرست تا سر انگشتش را به آب بزند و زبان مرا خنک کند، چون من در این آتش عذاب می کشم.' ^{۲۵} اما ابراهیم گفت، 'فرزندم، به خاطر بیاور که وقتی زنده بودی، همه چیزهای خوب نصیب تو و همه بدی ها نصیب ایلعازر شد. حالا او در اینجا آسوده است و تو در عذاب هستی. ^{۲۶} از این ها گذشته، شکاف عمیقی میان ما و شما قرار دارد. هرکه از این طرف بخواهد به شما برسد، نمی تواند از آن بگذرد و کسی هم نمی تواند از آن طرف نزد ما بیاید.' ^{۲۷} او جواب داد، 'پس ای پدر، التماس می کنم ایلعازر را به خانه پدر من ^{۲۸} که در آن پنج برادر دارم، بفرست تا آنان را باخبر کند، مبادا آنان هم به این محل عذاب بیایند.' ^{۲۹} اما ابراهیم گفت، 'آن ها موسی و انبیا را دارند؛ به سخنان ایشان گوش بدهند.' ^{۳۰} آن مرد جواب داد، 'نه، ای پدر، اگر کسی از مردگان نزد ایشان برود، توبه خواهند کرد.' ^{۳۱} ابراهیم در پاسخ فرمود، 'اگر به سخنان موسی و انبیا گوش ندهند، حتی اگر کسی هم پس از مرگ زنده شود، باز باور نخواهند کرد.'»

سخنانی دیگر از عیسی

(متی ۶: ۱۸-۷؛ متی ۲۱: ۱۸-۲۲؛ مرقس ۹: ۴۲)

۱۷ عیسی به شاگردان خود فرمود: «از روبه رو شدن با وسوسه ها گریزی نیست، اما وای به حال آن کسی که سبب وسوسه می شود. ^۲ برای او بهتر است که با سنگ آسیابی به دور گردن خود به دریا انداخته شود تا این که یکی از این کوچکان را منحرف کند. ^۳ پس مواظب باشید! اگر برادرت به تو بدی کند او را توبیخ کن و اگر توبه کند، او را ببخش. ^۴ حتی اگر روزی هفت بار به تو بدی کند و هفت بار نزد تو بیاید و بگوید، 'توبه کردم' باید او را ببخشی.»

^۵ رسولان به عیسای خداوند عرض کردند: «ایمان ما را زیاد کن.»

^۶ خداوند پاسخ داد: «اگر شما به اندازه دانه خردلی ایمان می داشتید، می توانستید به این درخت توت بگویید، 'از ریشه در بیا و در دریا کاشته شو،' و از شما اطاعت می کرد.

^۷ «فرض کنید یکی از شما غلامی دارد که شخم می زند یا از گوسفندان نگهداری می کند. وقتی از مزرعه برگردد، آیا او به آن غلام خواهد گفت، 'فوراً بیا و بنشین؟' ^۸ برعکس، به او خواهد گفت، 'شام مرا حاضر کن، کمرت را ببند و تا من می خورم و می نوشم، مرا خدمت کن، و بعد می توانی غذای خودت را بخوری.' ^۹ و آیا او از آن غلام به خاطر آنکه دستوراتش را اجرا کرده است ممنون خواهد بود؟ ^{۱۰} در مورد شما هم همین طور است؛ هرگاه تمام دستورهای را که به شما داده شده به جا

آورید، بگوئید، 'ما غلامانی بیش نیستیم؛ فقط وظیفه خود را انجام داده‌ایم.'»

شفای ده جذامی

۱۱ عیسی در سفر خود به سوی اورشلیم از مرز بین سامره و جلیل می‌گذشت. ۱۲ هنگامی که می‌خواست به دهکده‌ای وارد شود، با ده نفر جذامی روبه‌رو شد. آنان دور ایستادند ۱۳ و فریاد زدند: «ای عیسی، ای استاد، به ما رحم کن!» ۱۴ وقتی عیسی آنان را دید، فرمود: «بروید و خود را به کاهنان نشان بدهید.» و همین‌طور که می‌رفتند، پاک گشتند. ۱۵ یکی از ایشان وقتی دید شفا یافته است، درحالی که خدا را با صدای بلند حمد می‌گفت، بازگشت ۱۶ و خود را پیش پای‌های عیسی انداخت و از او سپاسگزاری کرد. این شخص یک سامری بود. ۱۷ عیسی فرمود: «مگر هر ده نفر پاک نشدند؟ پس آن نه نفر دیگر کجا هستند؟» ۱۸ آیا غیر از این بیگانه کسی نبود که برگردد و خدا را حمد گوید؟» ۱۹ به آن مرد فرمود: «بلند شو و برو، ایمانت تو را شفا داده است.»

آمدن پادشاهی خدا

(متی ۲۳: ۲۴-۲۸، ۲۴: ۳۷-۴۱)

۲۰ فریسیان از او سؤال کردند که پادشاهی خدا کی خواهد آمد. عیسی در جواب فرمود: «پادشاهی خدا طوری نمی‌آید که بتوان آن را مشاهده کرد ۲۱ و کسی نخواهد گفت که آن در اینجا یا در آنجا است، چون درحقیقت پادشاهی خدا در میان خود شما است.»

۲۲ به شاگردان فرمود: «زمانی خواهد آمد که شما آرزوی دیدن یکی از روزهای پسر انسان را خواهید داشت، اما آن را نخواهید دید. ۲۳ به شما خواهند گفت که او در اینجا یا در آنجا است. شما به دنبال آنان نروید، ۲۴ زیرا پسر انسان در روز خود مانند برقی که از این سر آسمان تا آن سر آسمان می‌درخشد، خواهد بود. ۲۵ اما لازم است که او اول متحمل رنج‌های بسیار گردد و از طرف مردم این روزگار رد شود. ۲۶ زمان *پسر انسان مانند روزگار نوح خواهد بود. ۲۷ مردم تا روزی که نوح وارد کشتی شد و سیل آمده همه را هلاک کرد، می‌خوردند و می‌نوشیدند، زن می‌گرفتند و شوهر می‌کردند. ۲۸ همچنین مانند زمان لوط خواهد بود که مردم می‌خوردند و می‌نوشیدند و به خرید و فروش و کشت و کار و خانه‌سازی مشغول بودند. ۲۹ اما در روزی که لوط از سدوم بیرون آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه را از بین برد. ۳۰ روزی که پسر انسان ظهور کند، مانند آن روزگار خواهد بود.

۳۱ «در آن روز مردی که در پشت بام است و دارایی اش در خانه می باشد، نباید برای بردن آن پایین بیاید. همچنین کسی که در مزرعه است نباید برگردد. ۳۲ زن لوط را به یاد داشته باشید! ۳۳ هرکه برای نجات جان خود بکوشد، آن را از دست می دهد و هرکه جان خود را فدا سازد، آن را نجات خواهد داد. ۳۴ بدانید که در آن شب از دو نفر که در یک بستر هستند یکی را می برند و دیگری را می گذارند. ۳۵ از دو زن که با هم دستاس می کنند یکی را می برند و دیگری را می گذارند. [۳۶ از دو مردی که در مزرعه هستند یکی برداشته می شود و دیگری در جای خود می ماند.]»
 ۳۷ وقتی شاگردان این را شنیدند پرسیدند: «کجا ای خداوند؟» عیسی پاسخ داد: «هر جا لاشه ای باشد، لاشخورها جمع می شوند.»

قاضی نادرست و بیوه زن سیمج

۱۸ عیسی برای شاگردان مثلی آورد تا نشان دهد که باید همیشه دعا کنند و هرگز دل سرد نشوند. ۲ او فرمود: «در شهری قاضی ای بود که نه ترس از خدا داشت و نه توجّهی به خلق. ۳ در همان شهر، بیوه زنی زندگی می کرد که نزد او می آمد و از دست دشمن خود شکایت می کرد. ۴ قاضی تا مدّت زیادی به شکایت او توجّهی نکرد، اما سرانجام پیش خود گفت، 'درست است که من ترسی از خدا و توجّهی به خلق خدا ندارم، اما این بیوه زن مایه دردسر من شده است، و برای این که با اصرار و پافشاری خود مرا به ستوه نیاورد، به داد او خواهم رسید.'»

۶ عیسای خداوند فرمود: «آنچه را که قاضی بی انصاف گفت شنیدید. ۷ آیا خدا به دادخواهی برگزیدگان خود که شب و روز به درگاهش تضرّع می کنند توجّه نخواهد کرد و آیا برای کمک به آن ها شتاب نخواهد نمود؟ ۸ بدانید که به زودی و به نفع آنان دادرسی خواهد کرد. اما وقتی *پسر انسان می آید، آیا اثری از ایمان بر روی زمین خواهد یافت؟»

عبادت یک فریسی و یک خراجگیر

۹ همچنین عیسی برای کسانی که از نیکی خود مطمئن بودند و سایرین را از خود پست تر می شمردند، این مثل را آورده گفت: ۱۰ «دو نفر برای دعا به معبد بزرگ رفتند، یکی فریسی و دیگری خراج گیر بود. ۱۱ آن فریسی ایستاد و با خود دعا کرده گفت، 'ای خدا، تو را شکر می کنم که مانند سایرین حریص و نادرست و زناکار و یا مانند این خراج گیر نیستم. ۱۲ هفته ای دو بار روزه می گیرم. *ده یک همه چیزهایی را که به دست می آورم، می دهم. ۱۳ اما آن خراج گیر دور ایستاد و جرأت نگاه کردن به آسمان را نداشت، بلکه به سینه خود می زد و می گفت، 'ای

خدا، به من گناهکار ترحّم کن!^{۱۴} بدانید که این خراج گیر بخشوده شده به خانه رفت و نه آن دیگری. هرکه خود را بزرگ نماید، خوار خواهد شد، و هرکه خود را فروتن سازد، سرافراز خواهد گردید.»

عیسی کودکان را برکت می‌دهد

(متی ۱۹:۱۳-۱۵؛ مرقس ۱۰:۱۳-۱۶)

^{۱۵}مردم حتّی بچه‌ها را به حضور عیسی می‌آوردند تا بر آن‌ها دست بگذارد، ولی شاگردان وقتی این را دیدند، آن‌ها را سرزنش کردند. ^{۱۶}اما عیسی بچه‌ها را نزد خود خواند و فرمود: «بگذارید بچه‌ها نزد من بیایند و مانع آنان نشوید، چون پادشاهی خدا به چنین کسانی تعلق دارد. ^{۱۷}به یقین به شما می‌گویم اگر کسی پادشاهی خدا را مانند یک کودک نپذیرد، هیچ وقت وارد آن نخواهد شد.»

ثروتمندان و پادشاهی خدا

(متی ۱۹:۱۶-۳۰؛ مرقس ۱۰:۱۷-۳۱)

^{۱۸}شخصی از اشراف یهود از عیسی پرسید: «ای استاد نیکو، من برای به دست آوردن حیات جاودان چه باید بکنم؟» ^{۱۹}عیسی به او فرمود: «چرا مرا نیکو می‌خوانی؟ هیچ کس جز خدا نیکو نیست. ^{۲۰}احکام را می‌دانی: زنا نکن، قتل نکن، دزدی نکن، شهادت دروغ نده، پدرت و مادر خود را احترام کن.» ^{۲۱}آن مرد جواب داد: «من از جوانی همه این‌ها را رعایت کرده‌ام.» ^{۲۲}عیسی وقتی این را شنید، فرمود: «هنوز یک چیز کم داری؛ آنچه داری بفروش و میان فقرا تقسیم کن که در عالم بالا گنجی خواهی داشت، و بعد بیا از من پیروی کن.» ^{۲۳}اما او از این سخنان بسیار غمگین شد، چون ثروت بسیار داشت. ^{۲۴}عیسی وقتی این را دید، فرمود: «چه دشوار است ورود ثروتمندان به پادشاهی خدا! ^{۲۵}رد شدن شتر از سوراخ سوزن آسان‌تر است تا وارد شدن ثروتمندی به پادشاهی خدا.» ^{۲۶}شنوندگان پرسیدند: «پس چه کسی می‌تواند نجات یابد؟» ^{۲۷}عیسی پاسخ داد: «آنچه برای آدمیان غیرممکن است، برای خدا امکان دارد!» ^{۲۸}پطرس گفت: «ببین، ما از همه چیز خود دست کشیده‌ایم و پیرو تو شده‌ایم.» ^{۲۹}عیسی فرمود: «به یقین به شما می‌گویم که هر کس به خاطر پادشاهی خدا، خانه یا زن یا برادران یا والدین یا فرزندان خود را ترک نماید، ^{۳۰}نه تنها در این دنیا چندین برابر عوض خواهد گرفت، بلکه در آخرت هم حیات جاودان نصیب او خواهد شد.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متی ۱۷:۲۰-۱۹؛ مرقس ۱۰:۳۲-۳۴)

۳۱ عیسی دوازده شاگرد خود را به کناری برد و به آنان فرمود: «ما اکنون به اورشلیم می‌رویم و آنچه انبیا دربارهٔ *پسر انسان نوشته‌اند، به حقیقت خواهد پیوست. ۳۲ او به بیگانگان تسلیم خواهد شد؛ او را مسخره خواهند کرد و با او بدرفتاری نموده به رویش آب دهان خواهند انداخت. ۳۳ او را تازیانه زده خواهند کشت. اما در روز سوم باز زنده خواهد شد.» ۳۴ اما شاگردان از این همه، چیزی نفهمیدند و معنی این سخن بر ایشان پنهان بود و درک نمی‌کردند که دربارهٔ چه چیز صحبت می‌کند.

شفای گدای نابینا

(متی ۲۰:۲۹-۳۴؛ مرقس ۱۰:۴۶-۵۲)

۳۵ هنگامی که عیسی به نزدیکی اریحا رسید، کوری در کنار راه نشسته بود و گدایی می‌کرد. ۳۶ همین که شنید جمعیتی از آنجا می‌گذرد، پرسید چه خبر است؟ ۳۷ به او گفتند: «عیسای ناصری از اینجا می‌گذرد.» ۳۸ پس فریاد زد: «ای عیسی، ای پسر داوود، به من رحم کن!» ۳۹ اشخاصی که در جلو بودند به او پرخاش کرده گفتند: «ساکت باش!» اما او هرچه بلندتر فریاد می‌زد: «ای پسر داوود، به من رحم کن!» ۴۰ عیسی ایستاد و دستور داد آن مرد را نزد او بیاورند. وقتی آمد، از او پرسید: ۴۱ «چه می‌خواهی برایت بکنم؟» جواب داد: «ای آقا، می‌خواهم بار دیگر بینا شوم.» ۴۲ عیسی به او فرمود: «بینا شو! ایمانت تو را شفا داده است.» ۴۳ فوراً بینایی خود را باز یافت و درحالی که خدا را تمجید می‌کرد، به دنبال عیسی رفت. همهٔ مردم به‌خاطر آنچه دیده بودند، خدا را حمد گفتند.

عیسی و زکی

عیسی وارد اریحا شد و از میان شهر می‌گذشت. ۲ مرد باجگیری به نام زکی که سرپرست خراج‌گیران بود و ثروت بسیار داشت، در آنجا زندگی می‌کرد. ۳ او می‌خواست با عیسی آشنا شود، اما به علت کوتاهی قامت و ازدحام مردم نمی‌توانست او را ببیند. ۴ پس جلو دویده از درخت چناری بالا رفت تا او را ببیند، چون قرار بود عیسی از آن راه بگذرد. ۵ وقتی عیسی به آن محل رسید، به بالا نگاه کرد و فرمود: «ای زکی، زود باش پایین بیا، زیرا باید امروز در خانهٔ تو مهمان باشم.» ۶ او به سرعت پایین آمد و با خوشرویی عیسی را پذیرفت. ۷ وقتی مردم این را دیدند، شکایت کنان می‌گفتند، «او مهمان یک خطاکار شده است.» ۸ زکی ایستاد و به عیسای خداوند گفت: «ای آقا، اکنون

نصف دارایی خود را به فقرا می‌بخشم و مال هر کسی را که به ناحق گرفته باشم، چهار برابر به او بر می‌گردانم.»^۹ عیسی به او فرمود: «امروز نجات به این خانه روی آورده است، چون این مرد هم فرزند ابراهیم است.^{۱۰} زیرا پسر انسان آمده است تا گم‌شده را پیدا کند و نجات دهد.»

مَثَلِ سَكَّةَ‌های طلا

(متی ۲۵: ۱۴-۳۰)

۱۱ درحالی که مردم گوش می‌دادند، عیسی در ادامه برای ایشان مثلی آورد. او نزدیک اورشلیم بود و مردم فکر می‌کردند که پادشاهی خدا به‌زودی ظاهر خواهد شد.^{۱۲} او فرمود: «نجیب‌زاده‌ای به سرزمینی دور دست رفت تا مقام پادشاهی را به دست آورده بازگردد.^{۱۳} اما او ده نفر از غلامانش را احضار کرد و به هر کدام یک سکه طلا داد و گفت، 'تا بازگشت من با این پول داد و ستد کنید.'^{۱۴} هموطنانش که از او دل خوشی نداشتند، پشت سر او نمایندگانی فرستادند تا بگویند، 'ما نمی‌خواهیم این مرد بر ما حکومت کند.'^{۱۵} او پس از این که پادشاه شد، بازگشت و به دنبال غلامانی که به آنان پول داده بود، فرستاد تا ببیند هر کدام چقدر سود برده است.^{۱۶} اوّلی آمد و گفت، 'ارباب، پول تو ده برابر شده است.'^{۱۷} جواب داد، 'آفرین، تو غلام خوبی هستی! خودت را در امر بسیار کوچکی درستکار نشان داده‌ای و باید حاکم ده شهر بشوی.'^{۱۸} اوّمی آمد و گفت، 'ارباب، پول تو پنج برابر شده است.'^{۱۹} به او هم گفت، 'تو هم حاکم پنج شهر باش.'^{۲۰} سوّمی آمد و گفت، 'ارباب، بفرما، این پول تو است. آن را در دستمالی پیچیده کنار گذاشتم.'^{۲۱} از تو می‌ترسیدم چون مرد سختگیری هستی. آنچه را که نگذاشته‌ای بر می‌داری و آنچه را که نکاشته‌ای درو می‌کنی.'^{۲۲} ارباب جواب داد، 'ای غلام پست نهاد، تو را با حرف‌های خودت محکوم می‌کنم. تو که می‌دانستی من مرد سختگیری هستم که نگذاشته را برمی‌دارم و نکاشته را درو می‌کنم،^{۲۳} پس چرا پول مرا به صرافان ندادی تا بتوانم در موقع بازگشت آن را با سودش دریافت کنم؟'^{۲۴} به حاضران گفت، 'پول را از او بگیرید و به غلامی که ده سکه دارد بدهید.'^{۲۵} آن‌ها جواب دادند، 'اما ای آقا او که ده سکه دارد!'^{۲۶} او گفت، 'بدانید، هر که دارد، بیشتر به او داده می‌شود و اما آن کسی که ندارد، حتّی آنچه را هم که دارد از دست خواهد داد.'^{۲۷} و اما آن دشمنان من که نمی‌خواستند بر آنان حکومت نمایم، ایشان را اینجا بیاورید و در حضور من گردن بزنید.'^{۲۸}

ورود عیسی به اورشلیم

(متی ۱:۲۱-۱۱؛ مرقس ۱:۱۱-۱۱؛ یوحنا ۱۲:۱۲-۱۹)

۲۸ بعد از این که عیسی این را فرمود، پیشاپیش آن‌ها راه اورشلیم را در پیش گرفت. ۲۹ وقتی که به بیت‌فاجی و بیت‌عنیا واقع در کوه زیتون نزدیک شد، دو نفر از شاگردان خود را با این دستور روانه کرد: ۳۰ «به دهکده روبه‌رو بروید. همین که وارد آن شدید، کرّه‌الاغی را در آنجا بسته خواهید دید که هنوز کسی بر آن سوار نشده است. آن را باز کنید و به اینجا بیاورید. ۳۱ اگر کسی پرسید، 'چرا آن را باز می‌کنید؟' بگویید، 'خداوند آن را لازم دارد.'»

۳۲ آن دو نفر رفتند و همه‌چیز را همان‌طور که عیسی گفته بود، دیدند. ۳۳ وقتی کرّه‌الاغ را باز می‌کردند، صاحبانش پرسیدند، 'چرا آن کرّه را باز می‌کنید؟' ۳۴ جواب دادند، 'خداوند آن را لازم دارد.' ۳۵ پس کرّه‌الاغ را نزد عیسی آوردند. بعد لباس‌های خود را روی آن انداختند و عیسی را بر آن سوار کردند. ۳۶ همین‌طور که او می‌رفت، مردم جاده را با لباس‌های خود فرش می‌کردند. ۳۷ هنگامی که او به سرازیری کوه زیتون نزدیک می‌شد، گروه عظیمی از پیروان او با شادی برای همه معجزاتی که دیده بودند، با صدای بلند شروع به حمد و سپاس خدا کردند ۳۸ و می‌گفتند: «مبارک باد آن پادشاهی که به نام خداوند می‌آید! صلح و سلامتی در آسمان و جلال در عرش برین باد.»

۳۹ چند نفر فریسی که در میان مردم بودند، به او گفتند: «ای استاد، به شاگردانت دستور بده که ساکت شوند.» ۴۰ عیسی جواب داد: «بدانید که اگر این‌ها ساکت بمانند، سنگ‌ها به فریاد خواهند آمد.» ۴۱ وقتی عیسی به شهر نزدیک شد و شهر را دید، برای آن گریه کرد ۴۲ و گفت: «ای کاش امروز سرچشمه صلح و سلامتی را می‌شناختی. امّا نه، این از چشمان تو پنهان است ۴۳ و زمانی خواهد آمد که دشمنانت علیه تو سنگربندی خواهند کرد و به دور تو حلقه خواهند زده تو را از همه طرف محاصره خواهند کرد ۴۴ و تو و ساکنانت را در میان دیوارهایت به خاک خواهند کوبید و در تو، سنگی را بر روی سنگی دیگر باقی نخواهند گذاشت، چون تو زمانی را که خدا برای نجات تو آمد، درک نکردی.»

اخراج سوداگران از معبد بزرگ

(متی ۱۲:۲۱-۱۷؛ مرقس ۱۱:۱۵-۱۹؛ یوحنا ۲:۱۳-۲۲)

۴۵ بعد از آن عیسی وارد معبد بزرگ شد و به بیرون راندن فروشندگان پرداخت و گفت: ۴۶ «در کتب مقدّس نوشته شده است که خدا می‌فرماید، 'خانه من عبادتگاه خواهد بود،' امّا شما آن را کمینگاه

دزدان ساخته‌اید.»^{۴۷} همه‌روزه عیسی در معبدِ بزرگ تعلیم می‌داد و سران کاهنان و علما سعی می‌کردند که با کمک رهبران شهر او را از بین ببرند،^{۴۸} اما دیدند که کاری از دستشان برنمی‌آید چون همهٔ مردم با علاقهٔ زیاد به سخنان او گوش می‌دادند.

اختیارات عیسی

(متی ۲۱: ۲۳-۲۷؛ مرقس ۱۱: ۲۷-۳۳)

یک روز وقتی عیسی مردم را در معبدِ بزرگ تعلیم می‌داد و مژدهٔ نجات را به ایشان اعلام می‌کرد، سران کاهنان و علما به اتفاق مشایخ یهود نزد او آمدند^۲ و گفتند: «به ما بگو به چه اختیاری این کارها را می‌کنی؟ چه کسی به تو این اختیار را داده است؟»^۳ عیسی به آنان پاسخ داد: «من هم از شما سؤالی دارم؛ به من بگویید آیا تعمید یحیی از جانب خدا بود یا از جانب بشر؟»^۴ آن‌ها بین خود بحث کرده گفتند: «اگر بگوییم از جانب خدا بود، او خواهد گفت، 'چرا به او ایمان نیاوردید؟'»^۵ و اگر بگوییم: از جانب بشر، همهٔ مردم ما را سنگسار خواهند کرد، چون یقین دارند که یحیی یک نبی بود.»^۶ پس گفتند: «ما نمی‌دانیم از کجا بود.»^۸ عیسی به ایشان گفت: «من هم به شما نمی‌گویم که با چه اختیاری این کارها را انجام می‌دهم.»

مثل تاکستان و باغبانان

(متی ۲۱: ۳۳-۴۶؛ مرقس ۱۲: ۱-۱۲)

عیسی به سخن خود ادامه داد و برای مردم مثلی آورده گفت: «مردی تاکستانی احداث کرد و آن را به باغبانان سپرد و به سفر درازی رفت.^{۱۰} در موسم انگور، غلامی را نزد باغبانان فرستاد تا سهم خود را از محصول تاکستان بگیرد. اما آن‌ها غلام را کتک زدند و دست خالی بازگردانیدند.^{۱۱} صاحب تاکستان غلام دیگری فرستاد. او را هم کتک زده با او بدرفتاری کردند و دست خالی برگردانیدند.^{۱۲} غلام سوّم را فرستاد. این یکی را هم زخمی کردند و بیرون انداختند.^{۱۳} پس صاحب تاکستان گفت، 'چه باید بکنم؟ پسر عزیز خود را می‌فرستم؛ شاید حرمت او را نگه دارند.'^{۱۴} اما باغبانان وقتی او را دیدند، به یکدیگر گفتند، 'این وارث است؛ بیایید او را بکشیم تا ملک به خودمان برسد.'^{۱۵} پس او را از تاکستان بیرون انداخته کشتند. حالا صاحب تاکستان با آنان چه خواهد کرد؟^{۱۶} او می‌آید و این باغبانان را می‌کشد و تاکستان را به دست دیگران می‌سپارد.» وقتی مردم این را شنیدند، گفتند: «خدا نکند!»^{۱۷} اما او به ایشان نگاه کرده فرمود: «پس معنی این نوشته از کتب مقدّس چیست؟ آن سنگی که معماران رد کردند،

اکنون سنگ سر زاویه شده است.^۱
 ۱۸ هر که بر آن سنگ بیفتد خرد خواهد شد و اگر آن سنگ بر کسی بیفتد،
 او را خرد خواهد کرد.»

پرداخت مالیات به قیصر

(متی ۲۲: ۱۵-۲۲؛ مرقس ۱۲: ۱۳-۱۷)

۱۹ علمای یهود و سران کاهنان می‌خواستند در همان لحظه او را دستگیر کنند چون پی بردند که مقصود آن مثل خود آن‌ها است، اما از مردم می‌ترسیدند. ۲۰ پس به دنبال فرصت می‌گشتند. جاسوسانی به ظاهر حق‌جو را نزد او فرستادند تا حرفی از دهان او ببرایند و از آن به عنوان دستاویزی برای تسلیم او به دستگاه قضایی و حوزه اختیارات فرماندار رومی استفاده کنند. ۲۱ جاسوسان از او پرسیدند: «ای استاد، ما می‌دانیم آنچه تو می‌گویی و تعلیم می‌دهی، درست و به‌جا است. تو در مورد هیچ‌کس تبعیض قائل نمی‌شوی، بلکه با راستی راه خدا را تعلیم می‌دهی. ۲۲ آیا ما مجاز هستیم که به امپراتوری روم مالیات بدهیم یا نه؟» ۲۳ عیسی به نیرنگ آنان پی برد و فرمود: ۲۴ «یک سکه نقره به من نشان بدهید. نقش و عنوان چه کسی روی آن است؟» جواب دادند: «قیصر.» ۲۵ عیسی فرمود: «پس آنچه مال قیصر است به قیصر و آنچه مال خدا است به خدا بدهید.» ۲۶ به این ترتیب چون نتوانستند از سخنانش مدرکی علیه او در برابر مردم به دست آورند، حیرت‌زده از پاسخ او خاموش ماندند.

رستاخیز مردگان

(متی ۲۳: ۲۲-۳۳؛ مرقس ۱۲: ۱۸-۲۷)

۲۷ بعد چند نفر از *صدوقیان که منکر رستاخیز پس از مرگ بودند، جلو آمده و از او پرسیدند: ۲۸ «ای استاد، موسی این دستور را برای ما نوشت: چنانچه مردی زنی بگیرد ولی بدون فرزند بمیرد، برادرش موظف است آن زن را بگیرد تا برای برادر خود فرزندان بیآورد. ۲۹ زمانی هفت برادر بودند. اولی زنی گرفت و بدون فرزند مرد. ۳۰ بعد دومی او را گرفت و ۳۱ و سپس سومی و همین‌طور هر هفت نفر مردند و هیچ فرزندی به‌جا نگذاشتند. ۳۲ بعد از همه، آن زن هم مرد. ۳۳ در روز رستاخیز، او باید زن کدام یک باشد؟ چون هر هفت نفر با او ازدواج کرده بودند.» ۳۴ عیسی در پاسخ فرمود: «زنان و مردان این دنیا ازدواج می‌کنند. ۳۵ اما کسانی که شایسته رسیدن به آن دنیا و رستاخیز از مردگان هستند، زن نمی‌گیرند و شوهر نمی‌کنند. ۳۶ آن‌ها دیگر نخواهند مُرد، زیرا مانند فرشتگان خواهند بود، و چون در رستاخیز شرکت دارند، فرزندان خدا هستند. ۳۷ این که

مردگان بار دیگر زنده می‌شوند مطلبی است که خود موسی در واقعهٔ بوتهٔ سوزان، آنجا که خداوند را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خطاب می‌کند، نشان داده است. ۳۸ خدا، خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است، چون نزد او همهٔ آن‌ها زنده‌اند. ۳۹ سپس بعضی از علما گفتند: «ای استاد، عالی جواب دادی.» ۴۰ و پس از آن دیگر جرأت نکردند که از او چیزی بپرسند.

داوود و مسیح

(متی ۲۲: ۴۱-۴۶؛ مرقس ۱۲: ۳۵-۳۷)

۴۱ عیسی به ایشان فرمود: «چطور می‌توان گفت که مسیح پسر داوود است؟ ۴۲ چون خود داوود در کتاب زبور می‌گوید، 'خداوند به خداوند من فرمود: در دست راست من بنشین ۴۳ تا دشمنانت را زیر پای تو اندازم.' ۴۴ باری، داوود او را 'خداوند' خطاب می‌کند، پس چطور او می‌تواند پسر داوود باشد؟»

سرزنش علما

(متی ۲۳: ۱-۳۶؛ مرقس ۱۲: ۳۸-۴۰)

۴۵ عیسی در حضور همهٔ مردم به شاگردان فرمود: ۴۶ «از علما که دوست دارند با ردهای بلند به این سو و آن سو بروند و علاقهٔ شدیدی به سلام‌های احترام‌آمیز مردم در بازارها دارند و بهترین جاها را در *کنیسه‌ها و ضیافت‌ها انتخاب می‌کنند، بر حذر باشید. ۴۷ آنان مال بیوه‌زن‌ها را می‌بلعند، حال آنکه محض خودنمایی دعا‌های خود را طول می‌دهند. آن‌ها شدیدترین کیفرها را خواهند دید.»

هدیهٔ بیوه‌زن

(مرقس ۱۲: ۴۱-۴۴)

عیسی به اطراف نگاهی کرد و دید که دولتمندان هدایای خود را به صندوق خزانهٔ معبدِ بزرگ می‌ریزند. ۲ همچنین متوجهٔ بیوه‌زن بسیار فقیری شد که دو سکهٔ ناچیز به داخل آن انداخت. ۳ عیسی فرمود: «به‌یقین به شما می‌گویم که این بیوه‌زن فقیر بیش از همه پول داده است، ۴ چون دیگران از آنچه زیادی داشتند دادند، اما او با وجود تنگ‌دستی، تمام خرج معاش خود را داده است.»

پیشگویی ویرانی معبد بزرگ

(متی ۲۴: ۱-۲؛ مرقس ۱۳: ۱-۲)

«عده‌ای درباره‌ی معبد بزرگ گفت‌وگو می‌کردند و از سنگ‌های زیبا و هدایایی که با آن‌ها تزئین شده بود، تعریف می‌کردند. عیسی فرمود: «آنچه به آن خیره شده‌اید، زمانی خواهد آمد که سنگی بر سنگ دیگر باقی نخواهد ماند؛ همه فرو خواهند ریخت.»

جنگ‌ها و جفاها

(متی ۲۴: ۳-۱۴؛ مرقس ۱۳: ۳-۱۳)

آن‌ها پرسیدند: «ای استاد، این اتفاق کی خواهد افتاد و علامت نزدیک بودن وقوع این امور چه خواهد بود؟»
عیسی فرمود: «مواظب باشید که گمراه نشوید؛ بسیاری به نام من خواهند آمد و خواهند گفت، 'من او هستم' و آن زمان موعود رسیده است.' با آنان همراه نشوید. وقتی درباره‌ی جنگ‌ها و آشوب‌ها چیزی می‌شنوید، نترسید. این چیزها باید اول اتفاق بیفتد، اما هنوز آخر کار فرا نرسیده است.»

او افزود: «ملت‌ی با ملت دیگر و مملکتی با مملکت دیگر جنگ خواهد کرد. ۱۰ زمین لرزه‌های سخت خواهد آمد و در بسیاری از نقاط قحطی و بلاها، و در آسمان نشانه‌های وحشت‌آور و شگفتی‌های بزرگ دیده خواهد شد. ۱۲ اما قبل از وقوع این همه، شما را دستگیر کرده آزار خواهند داد. شما را برای محاکمه به *کنیسه‌ها خواهند کشانید و به زندان خواهند انداخت. به‌خاطر این که نام من بر شما است، شما را نزد پادشاهان و فرمانروایان خواهند برد ۱۳ ولی این فرصتی برای شهادت دادن شما خواهد بود. ۱۴ لازم نیست که خود را برای دفاع از قبل آماده کنید، ۱۵ چون خود من به شما چنان قدرت بیان و حکمتی می‌دهم که هیچ‌یک از مدعیان، قدرت مقاومت و مخالفت با آن را نداشته باشند. ۱۶ حتی والدین و برادران و خویشاوندان و دوستانتان شما را تسلیم خواهند کرد و عده‌ای از شما را خواهند کُشت. ۱۷ و به‌خاطر نام من که برخود دارید، همه از شما متفرّ خواهند شد. ۱۸ اما مویی از سر شما کم نخواهد شد. ۱۹ با پایداری، جان‌های خود را نجات خواهید داد.»

پیشگویی ویرانی اورشلیم

(متی ۲۴: ۱۵-۲۱؛ مرقس ۱۳: ۱۴-۱۹)

«اما هر وقت اورشلیم را در محاصره‌ی لشکرها دیدید، بدانید که ویرانی آن نزدیک است. ۲۱ در آن موقع، کسانی که در یهودیه هستند،

باید به کوهستان‌ها بگریزند و آنانی که در خود شهر هستند، باید آن را ترک کنند و کسانی که در حومه شهر هستند، نباید وارد شهر شوند. ۲۲ چون این است آن زمان مکافات، تا تمام نوشته‌های کتب مقدس به حقیقت پیوندند. ۲۳ وای به حال زنانی که در آن روزها باردار یا شیرده هستند، چون مصیبت شدیدی در این زمین رخ خواهد داد و این قوم مورد غضب الهی واقع خواهد شد. ۲۴ برخی به دم شمشیر خواهند افتاد و برخی دیگر به اسارت به تمام کشورها خواهند رفت و اورشلیم توسط ملل بیگانه پایمال خواهد شد تا وقتی که دوران آن‌ها به پایان برسد.

آمدن پسر انسان

(متی ۲۴: ۲۹-۳۱؛ مرقس ۱۳: ۲۴-۲۷)

۲۵ «در خورشید و ماه و ستارگان علامت‌هایی عجیب ظاهر خواهد شد. در روی زمین ملت‌ها از غرّش دریا و خروش امواج آن مشوش و سردرگم خواهند شد. ۲۶ آدمیان از وحشت تصوّر آنچه بر سر دنیا خواهد آمد، از هوش خواهند رفت و قدرت‌های آسمانی به لرزه خواهند افتاد. ۲۷ آن وقت *پسر انسان را خواهند دید که با قدرت و جلال عظیم بر ابری می‌آید. ۲۸ وقتی این چیزها شروع شود، شما برپا بایستید و سرهایتان را بالا بگیرید چون رهایی شما نزدیک است.»

درسی از درخت انجیر

(متی ۲۴: ۳۲-۳۵؛ مرقس ۱۳: ۲۸-۳۱)

۲۹ عیسی برای آنان این مثل را آورده گفت: «به درخت انجیر و سایر درختان دیگر نگاه کنید: ۳۰ به محض این که می‌بینید جوانه می‌زند، می‌دانید که تابستان نزدیک است. ۳۱ به همان طریق، وقتی که وقوع همه این چیزها را ببینید، مطمئن باشید که پادشاهی خدا نزدیک است. ۳۲ به یقین به شما می‌گویم که پیش از درگذشت نسل حاضر، همه این‌ها رُخ خواهد داد. ۳۳ آسمان و زمین از بین خواهد رفت، اما سخنان من هرگز از بین نخواهد رفت.

بیداری

۳۴ «مراقب باشید و نگذارید دل‌های شما با پُرخوری و مستی و اندیشه‌های دنیوی مشغول شود، و آن روز ناگهان مانند دمی بر سر شما بیفتد. ۳۵ این اتّفاقی است که بر سر همه آدمیان در سراسر دنیا خواهد آمد. ۳۶ پس گوش به زنگ باشید و در تمام اوقات دعا کنید تا قدرت آن را داشته باشید تا از همه رنج‌هایی که به‌زودی پیش می‌آید، رهایی یابید و در حضور *پسر انسان بایستید.» ۳۷ عیسی روزها را به تعلیم در معبد

بزرگ اختصاص داده بود. او شب‌ها از شهر خارج می‌شد و شب را در کوه زیتون به صبح می‌آورد^{۳۸} و صبحگاهان مردم برای شنیدن سخنان او در معبد بزرگ اجتماع می‌کردند.

توطئه قتل عیسی

(متی ۱: ۲۶-۵؛ مرقس ۱: ۱۴-۲؛ یوحنا ۱۱: ۴۵-۵۳)

۲۲

عید نان فطیر که به *فَصَح معروف است نزدیک می‌شد.
 ۲ سران کاهنان و علما در پی آن بودند که چگونه عیسی را مخفیانه به قتل برسانند، زیرا از توده مردم بیم داشتند.^۳ شیطان به دل یهودا که لقب آسخریوطی داشت و یکی از دوازده شاگرد بود، وارد شد.
 ۴ یهودا نزد سران کاهنان و افسرانی که مسئول نگهبانی از معبد بزرگ بودند، رفت و با آنان درباره این که چگونه عیسی را به دست آنان تسلیم کند، گفت‌وگو کرد. ^۵ایشان بسیار خوشحال شدند و تعهد نمودند مبلغی پول به او بدهند. ^۶یهودا موافقت کرد و پی فرصتی بود تا عیسی را دور از چشم مردم به دست آنان تسلیم کند.

تدارک شام فَصَح

(متی ۱۷: ۲۶-۲۵؛ مرقس ۱۲: ۱۴-۲۱؛ یوحنا ۱۳: ۲۱-۳۰)

۷ روز عید فطیر که در آن بره فَصَح بایستی ذبح شود، فرارسید. ^۸عیسی، پطرس و یوحنا را با این دستور روانه کرد: «بروید و شام فَصَح را برای ما تهیه کنید تا بخوریم.»

۹ آن‌ها پرسیدند: «کجا میل داری تدارک ببینیم؟»

۱۰ عیسی پاسخ داد: «اینک به محض این که به شهر قدم بگذارید، مردی با شما روبه‌رو خواهد شد که کوزه آبی حمل می‌کند. به دنبال او به داخل خانه‌ای که او به آن وارد می‌شود، بروید ^{۱۱}و به صاحب آن خانه بگویید، 'استاد می‌گوید آن اتاقی که من با شاگردانم فَصَح را در آنجا خواهم خورد، کجا است؟' ^{۱۲}او اتاق بزرگ و مفروشی را در طبقه دوم به شما نشان خواهد داد. در آنجا تدارک ببینید.»

۱۳ آن‌ها رفتند و همه چیز را آنطور که عیسی فرموده بود، یافتند و به این ترتیب تدارک فَصَح را دیدند.

شام آخر

(متی ۲۶: ۲۶-۳۰؛ مرقس ۱۴: ۲۲-۲۶؛ اول قرنتیان ۱۱: ۲۳-۲۵)

۱۴ وقتی ساعت معین فرارسید، عیسی با رسولان بر سر سفره نشست ^{۱۵}و به آنان فرمود: «چقدر مشتاق بودم که پیش از رنج کشیدنم این

فَصَح را با شما بخورم. ^{۱۶} به شما می گویم تا آن زمان که این فَصَح در پادشاهی خدا تحقق یابد، دیگر از آن نخواهم خورد.»

^{۱۷} بعد پیاله‌ای به دست گرفت و پس از شکرگزاری گفت: «این را بگیرید و بین خودتان تقسیم کنید، ^{۱۸} چون به شما می گویم از این لحظه تا آن زمان که پادشاهی خدا فرا می رسد، من دیگر از میوه مو نخواهم نوشید.»

^{۱۹} همچنین نان را برداشت و پس از شکرگزاری، آن را پاره کرده به شاگردان داد و فرمود: «این بدن من است که برای شما داده می شود. این کار را به یادبود من انجام دهید.» ^{۲۰} به همین ترتیب، بعد از شام پیاله را برداشت و فرمود: «این پیاله، نشانهٔ پیمان جدیدی در خون من است که برای شما ریخته می شود.»

^{۲۱} «اما بدانید که دست کسی که مرا تسلیم خواهد کرد، با دست من در سفره است. ^{۲۲} البته *پسر انسان چنان که مقدّر شده است به سوی سرنوشت خود می رود، اما وای به حال آن کسی که به دست او تسلیم می شود!»

^{۲۳} سپس آن‌ها شروع کردند به پرسیدن از یکدیگر که کدامیک از آن‌ها چنین کاری خواهد کرد.

مباحثه دربارهٔ بزرگی

^{۲۴} همچنین در میان شاگردان بحثی درگرفت که کدامیک در میان آنان از همه بزرگتر محسوب می شود. ^{۲۵} عیسی فرمود: «در میان ملل بیگانه، پادشاهان بر مردم حکمرانی می کنند و صاحبان قدرت 'ولی نعمت' خوانده می شوند، ^{۲۶} اما شما این‌طور نباشید؛ برعکس، بزرگترین شخص در میان شما باید به صورت کوچک‌ترین درآید و رهبر باید مثل خادم باشد، ^{۲۷} زیرا چه کسی بزرگتر است؟ آن کسی که بر سر سفره می نشیند یا آن نوکری که خدمت می کند؟ یقیناً آن کسی که بر سر سفره می نشیند. باوجوداین، من در میان شما مثل یک خدمتگزار هستم. ^{۲۸} «شما کسانی هستید که در آزمایش‌های سخت من با من بوده‌اید. ^{۲۹} همان‌طور که پدر، سلطنت را به من سپرد، من هم آن را به شما می سپارم ^{۳۰} تا در پادشاهی من سر سفره من بخورید و بنوشید و بر مسند داوری نشسته دوازده طایفهٔ اسرائیل را داوری نمایید.»

پیشگویی انکار پطرس

(متی ۲۶: ۳۱-۳۵؛ مرقس ۱۴: ۲۷-۳۱؛ یوحنا ۱۳: ۳۶-۳۸)

^{۳۱} «ای شمعون، ای شمعون، توجّه کن: به شیطان اجازه داده شده است همان‌طور که با غربال گندم را از کاه جدا می کنند، همهٔ شما را

بیازماید. ۳۲ اما من برای تو دعا کرده‌ام که ایمانت از بین نرود و وقتی نزد من بازگشتی، باید برادرانت را استوار گردانی. ۳۳ شمعون جواب داد: «ای خداوند، من حاضرم با تو به زندان بیفتم و با تو بمیرم.» ۳۴ عیسی فرمود: «ای پطرس، آگاه باش، امروز قبل از آنکه خروس بانگ بزند، تو سه بار انکار خواهی کرد که مرا می‌شناسی.»

پیشگویی سختی‌ها

۳۵ عیسی به ایشان فرمود: «وقتی شما را بدون کفش و کیسه پول و کوله بار روانه کردم، آیا چیزی کم داشتید؟» جواب دادند: «خیر.» ۳۶ به ایشان گفت: «اما حالا هرکه یک کیسه دارد بهتر است که آن را با خود بردارد و همین‌طور کوله بارش را، و چنانچه شمشیر ندارد ردای خود را بفروشد و شمشیری بخرد، ۳۷ چون می‌خواهم بدانید که این نوشته که می‌گوید، 'او در گروه جنایتکاران به حساب آمد،' باید در مورد من به انجام برسد و درواقع همه چیزهایی که درباره من نوشته شده، در حال انجام است.» ۳۸ آن‌ها گفتند: «خداوندا، نگاه کن، اینجا دو شمشیر داریم.» او جواب داد: «کافی است.»

دعا در کوه زیتون

(متی ۲۶:۳۶-۴۶؛ مرقس ۱۴:۳۲-۴۲)

۳۹ عیسی بیرون آمد و طبق معمول رهسپار کوه زیتون شد و شاگردانش همراه او بودند. ۴۰ وقتی به آن محل رسید، به آنان فرمود: «دعا کنید تا به دام وسوسه‌ها نیافتید.»

۴۱ عیسی به اندازه پرتاب یک سنگ از آنان فاصله گرفت، زانو زد و چنین دعا کرد: ۴۲ «ای پدر، اگر اراده تو است، این پیاله را از من دور کن، اما نه اراده من بلکه اراده تو به انجام برسد.» ۴۳ فرشته‌ای از آسمان به او ظاهر شد و او را تقویت کرد. ۴۴ عیسی در شدت اضطراب و با حرارت بیشتری دعا کرد و عرق او مثل قطره‌های خون بر زمین می‌چکید. ۴۵ وقتی از دعا برخاست و نزد شاگردان آمد، آنان را دید که در اثر غم و اندوه به خواب رفته بودند. ۴۶ به ایشان فرمود: «خواب هستید؟ برخیزید و دعا کنید تا به دام وسوسه‌ها نیافتید.»

بازداشت عیسی

(متی ۲۶:۴۷-۵۶؛ مرقس ۱۴:۴۳-۵۰؛ یوحنا ۱۸:۳-۱۱)

۴۷ عیسی هنوز صحبت می‌کرد که جمعیتی دیده شد و یهودا، یکی از آن دوازده شاگرد، پیشاپیش آنان بود. یهودا نزد عیسی آمد تا او را

بیوسد. ۴۸ اما عیسی به او فرمود: «ای یهودا، آیا *پسر انسان را با بوسه تسلیم می کنی؟»

۴۹ وقتی پیروان او آنچه را که در جریان بود دیدند، گفتند: «خداوندا، شمشیرهایمان را بکار ببریم؟» ۵۰ و یکی از آنان به غلام *کاهن اعظم شمشیر زد و گوش راستش را بُرید.

۵۱ اما عیسی جواب داد: «دست نگه دارید.» و گوش آن مرد را لمس کرد و شفا داد.

۵۲ سپس عیسی به سران کاهنان و افسرانی که مسئول نگهبانی از معبد بزرگ بودند و مشایخی که برای گرفتن او آمده بودند، فرمود: «مگر من راهنم هستم که با شمشیر و چماق برای دستگیری من آمده اید؟ ۵۳ من هر روز در معبد بزرگ با شما بودم و شما دست به طرف من دراز نکردید. اما این ساعت که تاریکی حکمفرما است، ساعت شما است.»

پطرس عیسی را انکار می کند

(متی ۵۷:۲۶-۵۸ و ۶۹-۷۵؛ مرقس ۱۴:۵۳-۵۴ و ۶۶-۷۲؛ یوحنا ۱۸:۱۲-۱۸ و ۲۵-۲۷)

۵۴ سپس آن ها عیسی را دستگیر کردند و به خانه کاهن اعظم آوردند. پطرس از دور به دنبال آن ها می آمد. ۵۵ در وسط حیاط خانه کاهن اعظم، عده ای آتشی روشن کرده و دور آن نشسته بودند. پطرس نیز در بین آنان نشست. ۵۶ درحالی که او در روشنایی آتش نشسته بود، کنیزی او را دید و به او خیره شده گفت: «این مرد هم با عیسی بود!»

۵۷ اما پطرس انکار کرده گفت: «ای زن، من او را نمی شناسم!» ۵۸ کمی بعد یک نفر دیگر متوجه او شد و گفت: «تو هم یکی از آن ها هستی!» اما پطرس به او گفت: «نه آقا، من نیستم!» ۵۹ تقریباً یک ساعت گذشت و یکی دیگر با تأکید بیشتری گفت: «مطمئنأ این مرد هم با او بوده چونکه جلیلی است!»

۶۰ اما پطرس گفت: «ای مرد، من نمی دانم تو چه می گویی!» درحالی که او هنوز صحبت می کرد، بانگ خروس برخاست. ۶۱ عیسای خداوند برگشت و مستقیماً به پطرس نگاه کرد و پطرس سخنان خداوند را به خاطر آورد که به او گفته بود: «امروز پیش از این که خروس بانگ بزند، تو سه بار مرا انکار خواهی کرد.» ۶۲ پطرس بیرون رفت و زارزار گریست.

توهین به عیسی

(متی ۶۷:۲۶-۶۸؛ مرقس ۱۴:۶۵)

۶۳ کسانی که عیسی را تحت نظر داشتند، او را مسخره کردند، کتک زدند. ۶۴ آن ها چشمانش را بستند و می گفتند: «حالا از غیب بگو چه کسی تو را می زند!» ۶۵ و به این طرز، به او اهانت می کردند.

عیسی در حضور شورا

(متی ۲۶:۵۹-۶۶؛ مرقس ۱۴:۵۵-۶۴؛ یوحنا ۱۸:۱۹-۲۴)

۶۶ همین که هوا روشن شد، مشایخ قوم، سران کاهنان و علمای یهود تشکیل جلسه دادند و عیسی را به حضور شورا آوردند ۶۷ و گفتند: «به ما بگو آیا تو مسیح هستی؟»
عیسی جواب داد: «اگر به شما بگویم، گفته مرا باور نخواهید کرد ۶۸ و اگر سؤال بکنم، جواب نخواهید داد. اما از این به بعد *پسر انسان به دست راست خدای قادر خواهد نشست.» ۷۰ همگی گفتند: «پس تو *پسر خدا هستی؟» عیسی جواب داد: «خودتان می گویند که هستم.» ۷۱ آن‌ها گفتند: «دیگر چه احتیاجی به شاهد داریم؟ ما خود از زبانش شنیدیم.»

عیسی در حضور پیلطس

(متی ۲۷:۱-۲۷؛ مرقس ۱۵:۱-۱۵؛ یوحنا ۱۸:۲۸-۳۸)

۲۳ سپس تمام حاضران در مجلس برخاستند و او را به حضور پیلطس بردند ۲ و شکایت خود را علیه او این طور شروع کردند: «ما این شخص را در حال منحرف کردن ملت خود یافتیم که با پرداخت مالیات به قیصر مخالفت کرده ادعا می نمود مسیح یعنی پادشاه است.» ۳ پیلطس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودیان هستی؟»
عیسی جواب داد: «تو چنین می گویی.» ۴ سپس پیلطس به سران کاهنان و جماعت گفت: «من هیچ تقصیری در این مرد نمی بینم.» اما آنان پافشاری کرده می گفتند: «او مردم را در سراسر یهودیه از جلیل گرفته تا به اینجا با تعلیم خود می شوراند.»

عیسی در حضور هیروдіس

۶ هنگامی که پیلطس این را شنید، پرسید که آیا این مرد جلیلی است. ۷ وقتی دریافت که به قلمرو هیروдіس تعلق دارد، او را نزد هیروдіس که در آن موقع در اورشلیم بود، فرستاد. ۸ وقتی هیروдіس عیسی را دید، بسیار خوشحال شد، زیرا درباره او مطالبی شنیده بود و مدت ها بود که می خواست او را ببیند به این امید که شاهد معجزاتی از دست او باشد. ۹ از او سؤالات فراوانی کرد، اما عیسی هیچ جوابی نداد. ۱۰ سران کاهنان و علما جلو آمدند و اتهامات شدیدی به او وارد کردند. ۱۱ پس هیروдіس و سربازانش به عیسی اهانت کرده او را مسخره نمودند. سپس ردای فاخری به او پوشانیدند و او را نزد پیلطس پس فرستادند ۱۲ در همان روز

هیرودیس و پیلاتُس با هم آشتی کردند، زیرا تا آن زمان دشمنی دیرینه‌ای بین آن دو وجود داشت.

محکوم به اعدام

(متی ۱۵: ۲۷-۲۶؛ مرقس ۱۵: ۶-۱۵؛ یوحنا ۱۸: ۳۹-۱۹)

۱۳ پیلاتُس در این موقع سران کاهنان، رهبران قوم و مردم را احضار کرد و به آنان گفت: «شما این مرد را به اتهام اخلاص‌گری نزد من آوردید. اما چنان که می‌دانید خود من در حضور شما از او بازپرسی کردم و در او چیزی که اتهامات شما را تأیید کند، نیافتم. ۱۵ به علاوه هیرودیس هم دلیلی پیدا نکرد، چون او را نزد ما برگردانیده است. واضح است که او کاری نکرده است که مستوجب مرگ باشد. ۱۶ بنابراین او را پس از تازیانه زدن آزاد می‌کنم.» [۱۷ زیرا لازم بود که در هر عید *فصح یک نفر زندانی را برای آن‌ها آزاد کند.] ۱۸ اما همه با صدای بلند گفتند: «اعدامش کن! باراباس را برای ما آزاد کن.» ۱۹ این شخص به خاطر شورش که در شهر اتفاق افتاده بود و به علت آدم‌کشی زندانی شده بود. ۲۰ چون پیلاتُس مایل بود عیسی را آزاد سازد، بار دیگر سخن خود را به گوش جماعت رسانید، ۲۱ اما آن‌ها همچنان فریاد زده می‌گفتند: «مصلوبش کن، مصلوبش کن!» ۲۲ برای سومین بار به ایشان گفت: «چرا؟ چه جنایتی مرتکب شده است؟ من هیچ دلیلی برای اعدام او نیافتم. بنابراین او را پس از تازیانه زدن آزاد می‌کنم.» ۲۳ اما آنان در تقاضای خود پافشاری کرده فریاد می‌زدند که عیسی باید مصلوب شود. سرانجام فریادهای ایشان غالب آمد ۲۴ و پیلاتُس حکمی را که آنان می‌خواستند صادر کرد. ۲۵ بنابر درخواست ایشان، مردی را که به خاطر یاغیگری و آدم‌کشی به زندان افتاده بود، آزاد کرد و عیسی را در اختیار آنان گذاشت.

روی صلیب

(متی ۲۷: ۳۲-۴۴؛ مرقس ۱۵: ۲۱-۳۲؛ یوحنا ۱۹: ۱۷-۲۷)

۲۶ هنگامی که عیسی را می‌بردند، مردی را به نام شمعون که اهل قیروان بود و از صحرا به شهر می‌آمد، گرفتند و صلیب را بر دوش او گذاشته او را مجبور کردند که آن را به دنبال عیسی ببرد. ۲۷ جمعیت بزرگی از جمله زنانی که به خاطر عیسی به سینه خود می‌زدند و عزاداری می‌کردند، از عقب او می‌آمدند. ۲۸ عیسی رو به آنان کرد و فرمود: «ای دختران اورشلیم، برای من اشک نریزید، بلکه برای خودتان و فرزندانان گریه کنید! ۲۹ بدانید روزهایی خواهد آمد که خواهند گفت، 'خوشا به حال نازایان و رحم‌هایی که بچه نیاوردند و پستان‌هایی که شیر ندادند.' ۳۰ آن وقت به کوه‌ها خواهند گفت، 'به روی ما بیفتید!' به تپه‌ها خواهند

گفت، 'ما را بپوشانید!' ۳۱ اگر با چوب تر چنین کنند، با چوب خشک چه خواهند کرد؟»

۳۲ دو جنایتکار دیگر هم برای اعدام با او در آنجا بودند. ۳۳ وقتی به محلی موسوم به «جمعمه» رسیدند، او را در آنجا همراه با آن دو جنایتکار به صلیب کشیدند، یکی را در سمت راست و دیگری را در سمت چپ او. ۳۴ عیسی گفت: «ای پدر، اینان را ببخش زیرا نمی دانند چه می کنند.» آن ها لباس های او را به قید قرعه میان خود تقسیم کردند. ۳۵ مردم ایستاده تماشا می کردند و رهبران آنان او را مسخره کرده می گفتند: «این مرد دیگران را نجات داد. اگر او مسیح و برگزیده خدا است، حالا خودش را نجات دهد.» ۳۶ سربازان هم او را مسخره کردند و جلو آمده شراب تُرشیده به او تعارف کردند ۳۷ و گفتند: «اگر تو پادشاه یهودیان هستی، خود را نجات بده.» ۳۸ در بالای سر او نوشته شده بود: «این است پادشاه یهودیان.» ۳۹ یکی از آن جنایتکاران که به صلیب آویخته شده بود، اهانت کنان به او می گفت: «مگر تو مسیح نیستی؟ خودت و ما را نجات بده!» ۴۰ اما آن دیگری با سرزنش به اوّلی گفت: «از خدا نمی ترسی؟ تو و او یکسان محکوم شده اید. ۴۱ در مورد ما منصفانه عمل شده، چون ما به سزای کارهای خود می رسیم، اما این مرد هیچ خطایی نکرده است.» ۴۲ و گفت: «ای عیسی، وقتی به پادشاهی خود رسیدی، مرا به یاد داشته باش.» ۴۳ عیسی جواب داد: «خاطر جمع باش؛ امروز با من در فردوس خواهی بود.»

مرگ عیسی

(متی ۲۷:۴۵-۵۶؛ مرقس ۱۵:۳۳-۴۱؛ یوحنا ۱۹:۲۸-۳۰)

۴۴ تقریباً ظهر بود که تاریکی تمام آن سرزمین را فراگرفت. ۴۵ تا سه ساعت آفتاب گرفته بود و در این موقع پرده معبد بزرگ از میان دو پاره شد. ۴۶ عیسی با فریادی بلند گفت: «ای پدر، روح خود را به تو تسلیم می کنم.» این را گفت و جان داد. ۴۷ وقتی افسری که مأمور نگهبانی بود، این واقعه را دید، خدا را حمد کرده گفت: «حقیقتاً این مرد بی گناه بود.» ۴۸ جمعیتی که برای تماشا گرد آمده بودند، وقتی وقایع را دیدند، در حالی که به سینه های خود می کوفتند، به خانه های خود بازگشتند. ۴۹ آشنایان عیسی با زنانی که از جلیل همراه او آمده بودند، همگی در فاصله دوری ایستاده بودند و ناظر این وقایع بودند.

کفن و دفن عیسی

(متی ۵۷:۲۷-۶۱؛ مرقس ۱۵:۴۲-۴۷؛ یوحنا ۱۹:۳۸-۴۲)

۵۰ در آنجا مردی به نام یوسف حضور داشت که یکی از اعضای شورای یهود بود. او مردی نیکنام و درستکار بود. ۵۱ یوسف با تصمیم شورا و تصمیم آنان توافق نکرده بود. او از اهالی یک شهر یهودی به نام رامه بود و از آن کسانی بود که در انتظار پادشاهی خدا به سر می بردند. ۵۲ این مرد در این موقع نزد پیلطس رفت و جنازه عیسی را خواست. ۵۳ سپس آن را پایین آورد و در کتان لطیف پیچید و در مقبره‌ای که از سنگ تراشیده شده بود و پیش از آن کسی را در آن نگذاشته بودند، قرار داد. ۵۴ آن روز، روز تدارک بود و روز *سَبْت از آن ساعت شروع می شد. ۵۵ زنانی که از جلیل همراه عیسی آمده بودند، به دنبال یوسف رفتند. آن‌ها مقبره و طرز تدفین او را دیدند. ۵۶ سپس به خانه رفتند و *حنوط و عطریّات تهیّه کردند و در روز سَبْت طبق دستور شریعت استراحت نمودند.

رستاخیز عیسی

(متی ۱:۲۸-۱۰؛ مرقس ۱۶:۱-۸؛ یوحنا ۲۰:۱-۱۰)

۲۴ در روز اوّل هفته (یکشنبه)، صبح خیلی زود زنان سر قبر آمدند و *حنوطی را که تهیّه کرده بودند با خود آوردند. ۲ آن‌ها دیدند که سنگ از در مقبره به کناری غلطانیده شده است، ۳ و وقتی به داخل رفتند، جسد عیسی خداوند را نیافتند. ۴ حیران در آنجا ایستاده بودند که ناگهان دو مرد با لباس‌های نورانی در کنار آنان قرار گرفتند. ۵ زن‌ها که وحشت زده شده بودند، سرهای خود را به زیر افکندند. آن دو مرد گفتند: «چرا زنده را در میان مردگان می جویید؟» ۶ او اینجا نیست، بلکه زنده شده است. آنچه را که در موقع اقامت خود در جلیل به شما گفت به یاد بیاورید ۷ که چطور *پسر انسان می بایست به دست خطاکاران تسلیم گردد و مصلوب شود و در روز سوّم *قیام کند. ۸ آن وقت زن‌ها سخنان او را به خاطر آوردند و ۹ وقتی از سر قبر بازگشتند تمام موضوع را به یازده شاگرد و دیگران گزارش دادند. ۱۰ آن زن‌ها عبارت بودند از مریم مجدلیه، یونا و مریم مادر یعقوب. آن‌ها با زن‌های دیگری که همراه آنان بودند، جریان را به رسولان گفتند. ۱۱ اما گفته زنان به نظر آنان مُهمَل و بی معنی آمد و سخنان آنان را باور نکردند، ۱۲ اما پطرس برخاست و به سوی قبر دوید و خم شده نگاه کرد، ولی چیزی جز کفن ندید. سپس درحالی که از این اتفاق در حیرت بود، به خانه بازگشت.

در راه عَمَواس

(مرقس ۱۶: ۱۲-۱۳)

۱۳ همان روز دو نفر از آنان به سوی دهکده‌ای به نام عَمَواس که تقریباً در دوازده کیلومتری اورشلیم واقع شده است، می‌رفتند. ۱۴ آن دو درباره همه این اتفاقات گفت‌وگو می‌کردند. ۱۵ همین‌طور که سرگرم صحبت و مباحثه بودند، خود عیسی سر رسید و با آنان همراه شد. ۱۶ اما چیزی جلوی چشمان آن‌ها را گرفت به‌طوری‌که او را نشناختند. ۱۷ عیسی از آنان پرسید: «موضوع بحث شما در بین راه چیست؟» آن‌ها در جای خود ایستادند. غم و اندوه از چهره‌های ایشان پیدا بود. ۱۸ یکی از آن دو که نامش کلیوپاس بود، جواب داد: «گویا در میان مسافران ساکن اورشلیم تنها تو از وقایع چند روز اخیر بی‌خبری!» ۱۹ عیسی پرسید: «چه وقایعی؟» جواب دادند: «عیسای ناصری مردی بود که در گفتار و کردار در پیشگاه خدا و نزد همه مردم نبی‌ای توانا بود، ۲۰ اما سران کاهنان و حکمرانان ما او را تسلیم کردند تا محکوم به اعدام شود و او را مصلوب کردند. ۲۱ امید ما این بود که او آن کسی باشد که می‌بایست اسرائیل را رهایی دهد. از آن گذشته، الان سه روز از آن وقایع می‌گذرد. ۲۲ علاوه براین، چند نفر زن از گروه ما، ما را متحیر کرده‌اند. ایشان سحرگاه امروز به سر قبر رفتند، ۲۳ اما موفق به پیدا کردن جسد نشدند. آن‌ها برگشته‌اند و می‌گویند منظر خارق‌العاده‌ای از فرشتگان را دیدند که به آنان گفتند او زنده است. ۲۴ پس عده‌ای از گروه ما سر قبر رفتند و اوضاع را همان‌طور که زن‌ها گفته بودند، مشاهده کردند، اما او را ندیدند.» ۲۵ سپس عیسی به آنان فرمود: «شما چقدر دیر فهم و در باور گفته‌های انبیا کندذهن هستید. ۲۶ آیا نمی‌باید که مسیح قبل از ورود به جلال خود، همین‌طور رنج ببیند؟» ۲۷ آن وقت از تورات موسی و نوشته‌های انبیا شروع کرد و در هر قسمت از کتب مقدس آیه‌ای را که درباره خودش بود، برای آنان توضیح داد. ۲۸ در این هنگام به نزدیکی دهکده‌ای که به طرف آن می‌رفتند، رسیدند و به نظر آمد که عیسی می‌خواهد به راه خود ادامه بدهد. ۲۹ اما به او اصرار کرده گفتند: «نزد ما بمان چون غروب نزدیک است و روز تقریباً به پایان رسیده.» بنابراین عیسی وارد خانه شد تا نزد ایشان بماند. ۳۰ وقتی با آنان سر سفره نشست، نان را برداشت و پس از دعای سپاسگزاری، آن را پاره کرده به ایشان داد. ۳۱ در این وقت چشمان ایشان باز شد و او را شناختند، ولی او فوراً از نظر آن‌ها ناپدید شد. ۳۲ آن‌ها به یکدیگر گفتند: «دیدنی وقتی در راه با ما صحبت می‌کرد و کتب مقدس را تفسیر می‌کرد، چگونه دل‌هایمان در سینه‌های ما می‌تپید!» ۳۳ آن‌ها بی‌درنگ حرکت کردند و به اورشلیم بازگشتند. در آنجا دیدند که

آن یازده شاگرد به اتفاق دیگران دور هم جمع شده بودند و می گفتند: «آری، خداوند درحقیقت برخاسته و به شمعون ظاهر شده است.»^{۳۴} آن دو نفر نیز وقایع سفر خود را شرح دادند و گفتند که چطور او را در موقع پاره کردن نان شناخته بودند.

ظهور عیسی به حواریون

(متی ۲۸: ۱۶-۲۰؛ مرقس ۱۶: ۱۴-۱۸؛ یوحنا ۲۰: ۱۹-۲۳؛ کارهای رسولان ۱: ۶-۸)

^{۳۶} درحالی که شاگردان درباره این چیزها گفت و گو می کردند، عیسی در بین ایشان ایستاد و به آن ها گفت: «سلام بر شما باد!»^{۳۷} آن ها با ترس و وحشت تصوّر کردند که شَبَحی می بینند.^{۳۸} او فرمود: «چرا این طور آشفته حال هستید؟ چرا شک و شبهه به دل های خود راه می دهید؟^{۳۹} به دست ها و پای های من نگاه کنید؛ خودم هستم. به من دست بزنید و ببینید؛ شَبَح مانند من گوشت و استخوان ندارد.»^{۴۰} این را گفت و دست ها و پای های خود را به ایشان نشان داد.^{۴۱} آن ها با این که پُر از شادی و حیرت شده بودند، هنوز نمی توانستند باور کنند. آنگاه عیسی از آنان پرسید: «آیا در اینجا خوراکی دارید؟»^{۴۲} یک تکه ماهی بریان به او دادند.^{۴۳} آن را برداشت و پیش چشم آنان خورد.^{۴۴} آنگاه به ایشان فرمود: «هنگامی که با شما بودم و می گفتم که هرچه در تورات موسی و نوشته های انبیا و زبور درباره من نوشته شده باید به انجام برسد، مقصودم همین چیزها بود.»^{۴۵} بعد ذهن ایشان را باز کرد تا کتب مقدّس را بفهمند،^{۴۶} و فرمود: «این است آنچه نوشته شده که مسیح باید عذاب مرگ را ببیند و در روز سوّم دوباره زنده شود»^{۴۷} و به نام او توبه و آمرزش گناهان به همه ملّت ها اعلام گردد، و شروع آن از اورشلیم خواهد بود.^{۴۸} شما بر همه این ها گواه هستید.^{۴۹} من اینک آنچه را پدرم وعده داده است، بر شما خواهم فرستاد. پس تا زمانی که قدرت خدا از عالم بالا بر شما نازل شود، در این شهر بمانید.»

صعود عیسی

(مرقس ۱۶: ۱۹-۲۰؛ کارهای رسولان ۱: ۹-۱۱)

^{۵۰} بعد آنان را تا نزدیکی بیت عنیا برد و با دست های برافراشته برای ایشان دعای خیر نمود.^{۵۱} درحالی که آنان را برکت می داد، از آنان جدا شده به آسمان برده شد،^{۵۲} و ایشان او را پرستش کردند و سپس با شادی عظیم به اورشلیم بازگشتند^{۵۳} و تمام اوقات خود را در معبد بزرگ صرف حمد و سپاس خدا می کردند.



انجيل يوحنا

٥	٤	٣	٢	١
١٥	٩	٨	٧	٦
١٥	١٤	١٣	١٢	١١
٢٥	١٩	١٨	١٧	١٦
				٢١



انجیل یوحنا

معرفی کتاب

انجیل یوحنا، عیسای مسیح را به عنوان کلمهٔ ازلی معرفی می کند. قسمت اول این انجیل به شرح معجزات مختلفی می پردازد که توسط مسیح انجام شد و نشان می دهد که او منجی موعود و پسر خدا می باشد. این قسمت با توضیح مطالبی ادامه می یابد که نشان می دهد چگونه عده ای به او ایمان آورده و پیرو او می شوند، در حالی که عده ای با او به مخالفت می پردازند. فصل های ۱۳-۱۷ مشارکت و مصاحبت نزدیک و صمیمانه ای را میان عیسای مسیح و شاگردانش، به ویژه در شبی که او را دستگیر کردند، بیان می کنند. همچنین در این قسمت ملاحظه می کنیم که عیسای مسیح از قبل شاگردان خود را آماده می سازد و زحمات مصلوب شدن خود را برای آن ها شرح می دهد. فصل های آخر دربارهٔ دستگیری، محاکمه، مصلوب شدن و *قیام مسیح و نیز شرح ظاهر شدن او به شاگردانش بعد از زنده شدن، می باشند.

یوحنا به عطای حیات جاودانی تأکید می کند که از هم اکنون آغاز شده است و به کسانی عطا می گردد که عیسای مسیح را به عنوان راه، راستی و حیات می پذیرند. نکتهٔ برجسته و قابل تأمل در انجیل یوحنا این است که چیزهای عمومی و روزانه (مانند آب، نان، نور، شبان و گوسفندانش، تاک و میوهٔ آن) را به طور نمونه و مثل به امور روحانی ارتباط می دهد.

تقسیم بندی کتاب

مقدمه ۱:۱-۱۸

یحیای تعمیددهنده و اولین شاگردان عیسی ۱:۱۹-۵۱

خدمات عمومی عیسی ۱:۲-۱۲:۵۰

هفته آخر در اورشلیم و اطراف آن ۱۳:۱-۱۹:۴۲

رستاخیز و ظهور عیسی ۱:۲۰-۱۳

خاتمه و ظهوری دیگر در جلیل ۲۱:۱-۲۵

کلمه حیات

در ازل کلمه بود. کلمه با خدا بود و کلمه خود خدا بود.^۲ از ازل کلمه با خدا بود.^۳ همه چیز به واسطه او آفریده شد و بدون او چیزی آفریده نشد.^۴ او منشأ حیات بود و آن حیات نور آدمیان بود.^۵ نور در تاریکی می تابد و تاریکی هرگز بر آن چیره نشده است.

مردی به نام یحیی ظاهر شد که فرستاده خدا بود.^۶ او آمد تا شاهد باشد و بر آن نور شهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان بیاورند.^۸ او خود آن نور نبود، بلکه آمد تا بر آن نور شهادت دهد.^۹ آن نور حقیقی که همه آدمیان را نورانی می کند در حال آمدن بود.

او در جهان بود و جهان به وسیله او آفریده شد، اما جهان او را نشناخت.^{۱۱} او نزد متعلقان خود آمد ولی متعلقانش او را نپذیرفتند.^{۱۲} اما به همه کسانی که او را پذیرفتند و به او ایمان آوردند این حق را داد که فرزندان خدا شوند،^{۱۳} که نه مانند تولدهای طبیعی و نه در اثر تمایلات نفسانی و نه خواسته یک پدر جسمانی، بلکه از خدا تولد یافتند.

کلمه انسان شد و در میان ما ساکن گردید. ما جلالش را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر و پُر از فیض و راستی.

یحیی درباره او شهادت داده با صدای بلند می گفت: «این همان شخصی است که درباره او می گفتم که بعد از من می آید اما بر من برتری و تقدّم دارد، زیرا پیش از تولد من، او وجود داشت.»

از فیض سرشار او، پیوسته برکات فراوانی یافته ایم.^{۱۷} زیرا شریعت به وسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی توسط عیسای مسیح آمد.^{۱۸} کسی هرگز خدا را ندیده است، اما آن پسر یگانه ای که در آغوش پدر است، او را شناسانیده است.

پیام یحیای تعمیددهنده

(متی ۱: ۳-۱۲؛ مرقس ۱: ۸-۱۱؛ لوقا ۳: ۱-۱۸)

این است شهادت یحیی هنگامی که سران یهود، عده ای از کاهنان و لاویان را از اورشلیم نزد او فرستادند تا بپرسند که او کیست.

او از جواب دادن خودداری نکرد، بلکه به طور واضح اعتراف نموده گفت: «من مسیح نیستم.»

آن ها از او پرسیدند «پس آیا تو *الیاس هستی؟» پاسخ داد: «خیر.» آن ها پرسیدند: «آیا تو آن نبی موعود هستی؟» پاسخ داد: «خیر.»

پرسیدند: «پس تو کیستی؟ ما باید به فرستندگان خود جواب بدهیم؛ درباره خودت چه می گویی؟»^{۲۳} او از زبان اِشعیای نبی پاسخ داده گفت:

«من صدای ندا کننده‌ای هستم که در بیابان فریاد می‌زند، 'راه خداوند را راست گردانید.'»

۲۴ این قاصدان که از طرف *فریسیان فرستاده شده بودند، ۲۵ از او پرسیدند: «اگر تو نه مسیح هستی و نه *الیاس و نه آن نبی موعود، پس چرا تعمید می‌دهی؟»

۲۶ یحیی پاسخ داد: «من با آب تعمید می‌دهم، اما کسی در میان شما ایستاده است که شما او را نمی‌شناسید. ۲۷ او بعد از من می‌آید، ولی من حتی شایسته آن نیستم که بند نعلینش را باز کنم.»

۲۸ این ماجرا در بیت‌عنیا، یعنی آن طرف رود اردن، در جایی که یحیی مردم را تعمید می‌داد، واقع شد.

برّه خدا

۲۹ روز بعد، یحیی عیسی را دید که به طرف او می‌آید و اعلام کرد: «نگاه کنید، این است آن برّه خدا که گناه جهان را برمی‌دارد. ۳۰ این است آن کسی که درباره‌اش می‌گفتم، 'بعد از من مردی می‌آید که بر من تقدّم و برتری دارد، زیرا پیش از تولد من او وجود داشته است.' ۳۱ من او را نمی‌شناختم، اما آمدم تا با آب تعمید دهم و به این وسیله او را به اسرائیل بشناسانم.»

۳۲ یحیی شهادت خود را این‌طور ادامه داد: «من روح خدا را دیدم که به صورت کبوتری از آسمان آمد و بر او قرار گرفت. ۳۳ من او را نمی‌شناختم، اما آن کسی که مرا فرستاد تا با آب تعمید دهم به من گفته بود، 'هرگاه ببینی که روح بر کسی نازل شود و بر او قرار گیرد، بدان که او همان کسی است که به روح القدس تعمید می‌دهد.' ۳۴ من این را دیده‌ام و شهادت می‌دهم که او *پسر خدا است.»

اولین شاگردان عیسی

۳۵ روز بعد، بار دیگر یحیی با دو نفر از شاگردان خود در آنجا ایستاده بود. ۳۶ وقتی عیسی را دید که از آنجا می‌گذرد، گفت: «این است برّه خدا.»

۳۷ آن دو شاگرد این سخن را شنیدند و به دنبال عیسی به راه افتادند. ۳۸ عیسی برگشت و آن دو نفر را دید که به دنبال او می‌آیند. از آن‌ها پرسید: «دنبال چه می‌گردید؟» آن‌ها گفتند: «ربی (یعنی ای استاد) منزل تو کجا است؟»

۳۹ او به ایشان گفت: «بیایید و ببینید.» پس آن دو نفر رفتند و دیدند کجا منزل دارد، و بقیّه روز را نزد او ماندند. تقریباً ساعت چهار بعد از ظهر بود.

۴۰ یکی از آن دو نفر که بعد از شنیدن سخنان یحیی به دنبال عیسی رفت، اندریاس برادر شمعون پطرس بود. ۴۱ او اول برادر خود شمعون را پیدا کرد و به او گفت: «ما ماسیح (یعنی مسیح) را یافته ایم.» ۴۲ پس وقتی اندریاس، شمعون را نزد عیسی برد، عیسی به شمعون نگاه کرد و گفت: «تویی شمعون پسر یونا، ولی بعد از این کیفا (در یونانی پطرس به معنی صخره) نامیده می شوی.»

فیلیپس و نتنائیل

۴۳ روز بعد، وقتی عیسی می خواست به جلیل برود، فیلیپس را یافته به او گفت: «به دنبال من بیا.» ۴۴ فیلیپس مانند اندریاس و پطرس اهل بیت صیدا بود. ۴۵ فیلیپس هم رفت و نتنائیل را پیدا کرد و به او گفت: «ما آن کسی را که موسی در تورات ذکر کرده و انبیا درباره او سخن گفته اند، پیدا کرده ایم؛ او عیسی پسر یوسف و از اهالی ناصره است.» ۴۶ نتنائیل به او گفت: «آیا می شود که از ناصره چیز خوبی بیرون بیاید؟» فیلیپس پاسخ داد: «بیا و ببین.»

۴۷ وقتی عیسی نتنائیل را دید که به طرف او می آید، گفت: «این است یک اسرائیلی واقعی که در او هیچ مکاری نیست!»

۴۸ نتنائیل پرسید: «مرا از کجا می شناسی؟» عیسی پاسخ داد: «پیش از آنکه فیلیپس تو را صدا کند، وقتی زیر درخت انجیر بودی، من تو را دیدم.»

۴۹ نتنائیل گفت: «ای استاد، تو *پسر خدا هستی! تو پادشاه اسرائیل می باشی!»

۵۰ عیسی در جواب گفت: «آیا فقط به علّت این که به تو گفتم تو را زیر درخت انجیر دیدم ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگ تری خواهی دید.» ۵۱ آنگاه به او گفت: «درحقیقت به شما می گویم که شما آسمان را گشوده و فرشتگان خدا را درحالی که بر *پسر انسان صعود و نزول می کنند خواهید دید.»

عروسی در قانای جلیل

۲ دو روز بعد، در قانای جلیل جشن عروسی برپا بود و مادر عیسی در آنجا حضور داشت. ۲ عیسی و شاگردانش نیز به عروسی دعوت شده بودند. ۳ وقتی شراب تمام شد، مادر عیسی به او گفت: «آن ها دیگر شراب ندارند.»

۴ عیسی به وی پاسخ داد: «این امر چه ربطی به من و تو دارد؟ وقت من هنوز نرسیده است.»

۵ مادرش به خدمتکاران گفت: «هرچه به شما بگوید انجام دهید.»

۶ در آنجا شش خمرهٔ سنگی وجود داشت که هریک در حدود هشتاد لیتر گنجایش داشت و برای انجام مراسم تطهیر یهود به کار می‌رفت. عیسی به خدمتکاران گفت: «خمره‌ها را از آب پُر کنید.» آن‌ها را لبالب پُر کردند. ۸ آنگاه عیسی گفت: «اکنون کمی از آن را نزد رئیس مجلس ببرید.» آن‌ها چنین کردند. ۹ رئیس مجلس که نمی‌دانست آن را از کجا آورده بودند، آبی را که به شراب تبدیل شده بود چشید، اما خدمتکارانی که آب را از چاه کشیده بودند، از جریان اطلاع داشتند. پس رئیس مجلس داماد را صدا کرد ۱۰ و به او گفت: «همه، بهترین شراب را اوّل به مهمانان می‌دهند و وقتی مست شدند، آن وقت شراب پست‌تر را می‌آورند، اما تو بهترین شراب را تا این ساعت نگاه داشته‌ای!» ۱۱ این معجزه که در قانای جلیل انجام شد، اوّلین معجزهٔ عیسی بود و او به وسیلهٔ آن جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند. ۱۲ بعد از آن عیسی همراه مادر، برادران و شاگردان خود به کفرناحوم رفت و آن‌ها چند روزی در آنجا ماندند.

عیسی به معبدِ بزرگ می‌رود

(متی ۱۲:۲۱-۱۳؛ مرقس ۱۱:۱۵-۱۷؛ لوقا ۱۹:۴۵-۴۶)

۱۳ چون عید *فَصَح یهود نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت. ۱۴ در معبد بزرگ، دید که اشخاصی به فروش گاو و گوسفند و کبوتر مشغولند و صرافان هم در پشت میزهای خود نشسته‌اند. ۱۵ پس با طناب شلاقی ساخت و همهٔ آنان را با گوسفندها و گاوها از معبدِ بزرگ بیرون راند و سکه‌های صرافان را بر زمین ریخت و میزهای آن‌ها را واژگون ساخت. ۱۶ آنگاه به کبوتر فروشان گفت: «این‌ها را از اینجا بیرون ببرید. خانهٔ پدر مرا به بازار تبدیل نکنید!» ۱۷ شاگردان عیسی به‌خاطر آوردند که نوشته شده است: «غیرتی که برای خانهٔ تو دارم، آتشی است که تمام وجودم را می‌سوزاند.»

۱۸ پس یهودیان از او پرسیدند: «چه معجزه‌ای می‌کنی که نشان بدهد حقّ داری این کارها را انجام دهی؟»

۱۹ عیسی در پاسخ گفت: «این معبدِ بزرگ را ویران کنید و من آن را در سه روز برپا خواهم کرد.»

۲۰ یهودیان گفتند: «ساختن این معبدِ بزرگ چهل و شش سال طول کشیده است. تو چگونه می‌توانی آن را در سه روز بنا کنی؟»

۲۱ اما معبدی که عیسی از آن سخن می‌گفت بدن خودش بود. ۲۲ پس از رستخیز او از مردگان، شاگردانش به‌یاد آوردند که این را گفته بود و به نوشتهٔ کتب مقدّس و سخنان عیسی ایمان آوردند.

عیسی همه را می‌شناسد

۲۳ در آن روزها که عیسی برای عید فصّح در اورشلیم بود، اشخاص بسیاری معجزات او را دیده به او ایمان آوردند. ۲۴ اما عیسی به آنان اعتماد نکرد، چون همه را خوب می‌شناخت ۲۵ و لازم نبود کسی دربارهٔ انسان چیزی به او بگوید، زیرا او به خوبی می‌دانست که در دل انسان چیست.

عیسی و نيقوديموس

۳ یکی از *فریسیان به نام نيقوديموس که از بزرگان قوم يهود بود، شبی نزد عیسی آمد و به او گفت: «ای استاد، ما می‌دانیم تو معلمی هستی که از طرف خدا آمده‌ای، زیرا هیچ کس نمی‌تواند معجزاتی را که تو می‌کنی انجام دهد مگر آنکه خدا با او باشد.»

۴ عیسی پاسخ داد: «یقین بدان تا شخص از نو تولّد نیابد، نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند.»

۵ نيقوديموس گفت: «چطور ممکن است شخص سالخورده‌ای از نو متولّد شود؟ آیا می‌تواند به رحم مادر خود برگشته دوباره تولّد یابد؟»

۶ عیسی پاسخ داد: «یقین بدان که هیچ کس نمی‌تواند به پادشاهی خدا وارد شود مگر آنکه از آب و روح تولّد یابد. ۷ آنچه از جسم تولّد یابد، جسم است و آنچه از روح متولّد گردد، روح است. ۸ تعجّب نکن که به تو می‌گویم همه باید دوباره متولّد شوند. باد هر جا که بخواهد می‌وزد؛ صدای آن را می‌شنوی، اما نمی‌دانی از کجا می‌آید، یا به کجا می‌رود. حالت کسی هم که از روح خدا متولّد می‌شود، همین‌طور است.»

۹ نيقوديموس در جواب گفت: «این چطور ممکن است؟»

۱۰ عیسی در پاسخ گفت: «آیا تو که یک معلّم بزرگ اسرائیل هستی این چیزها را نمی‌دانی؟ ۱۱ یقین بدان که ما از آنچه می‌دانیم سخن می‌گوییم و به آنچه دیده‌ایم شهادت می‌دهیم، ولی شما شهادت ما را نمی‌پذیرید. ۱۲ وقتی دربارهٔ امور زمینی سخن می‌گوییم، شما آن را باور نمی‌کنید؛ پس اگر دربارهٔ امور آسمانی سخن بگوییم، چگونه باور خواهید کرد؟ ۱۳ کسی هرگز به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد، یعنی *پسر انسان.»

۱۴ «همان‌طوری که موسی در بیابان مار برنزی را بر بالای تیری قرار داد، *پسر انسان هم باید بالا برده شود ۱۵ تا هر کس به او ایمان بیاورد صاحب حیات جاودان گردد. ۱۶ زیرا خدا جهان را آن‌قدر محبّت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان بیاورد، هلاک نگردد، بلکه صاحب حیات جاودان شود. ۱۷ زیرا خدا پسر خود را به جهان نفرستاد که جهانیان را محکوم نماید، بلکه تا آنان را نجات بخشد.»

۱۸ «هرکس به او ایمان بیاورد، محکوم نمی‌شود، اما کسی که به او ایمان نیاورد، در محکومیت باقی می‌ماند، زیرا به نام پسر یگانه خدا ایمان نیاورده است. ۱۹ حکم این است: نور به جهان آمده است، ولی مردم تاریکی را بیشتر از نور دوست می‌دارند چون کارهایشان شریرانه است، ۲۰ زیرا کسی که مرتکب کارهای بد می‌شود، از نور متنفر است و از آن دوری می‌جوید مبادا کارهایش مورد سرزنش واقع شود. ۲۱ اما شخص نیکوکار به سوی نور می‌آید تا روشن شود که کارهایش طبق اراده خدا انجام شده است.»

عیسی و یحیی

۲۲ بعد از آن، عیسی با شاگردان خود به سرزمین یهودیه رفت و در آنجا مدتی با آن‌ها مانده تعمید می‌داد. ۲۳ یحیی نیز در عینون، نزدیک سالیم، به تعمید دادن مشغول بود. در آن ناحیه آب فراوان بود و مردم برای گرفتن تعمید نزد او می‌رفتند، ۲۴ زیرا یحیی هنوز به زندان نیفتاده بود. ۲۵ بین شاگردان یحیی و یک نفر یهودی مباحثه‌ای در مورد مسئله تطهیر درگرفت. ۲۶ پس آن‌ها نزد یحیی آمده به او گفتند: «ای استاد، آن کسی که در اطراف اردن با تو بود و تو درباره او شهادت دادی، در اینجا به تعمید دادن مشغول است و همه نزد او می‌روند.» ۲۷ یحیی در پاسخ گفت: «انسان نمی‌تواند چیزی به دست آورد مگر آنکه خدا آن را به او ببخشد. ۲۸ شما خود شاهد هستید که من گفتم مسیح نیستم، بلکه پیشاپیش او فرستاده شده‌ام. ۲۹ عروس به داماد تعلق دارد. دوست داماد که در کناری ایستاده و صدای داماد را می‌شنود، شاد می‌شود. شادی من هم همین‌طور کامل شده است. ۳۰ او باید ارتقاء یابد و من کاهش یابم.»

کسی که از آسمان می‌آید

۳۱ کسی که از عالم بالا می‌آید، بالاتر از همه است. کسی که متعلق به این دنیای خاکی می‌باشد، آدمی است زمینی و درباره امور دنیوی سخن می‌گوید، اما آن کسی که از آسمان می‌آید، از همه بالاتر است. ۳۲ او به آنچه دیده و شنیده است شهادت می‌دهد، اما هیچ کس شهادت او را نمی‌پذیرد. ۳۳ هرکه شهادت او را بپذیرد، صداقت و راستی خدا را تصدیق کرده است. ۳۴ کسی که از طرف خدا فرستاده شده است، کلام خدا را بیان می‌کند، زیرا خدا روح خود را بدون هیچ محدودیتی به او عطا می‌فرماید. ۳۵ پدر پسر را دوست می‌دارد و همه چیز را به او سپرده است. ۳۶ آن کسی که به پسر ایمان بیاورد، حیات جاودان دارد؛

کسی که از پسر اطاعت نکند، حیات نخواهد داشت، بلکه همیشه مورد غضب خدا خواهد بود.

عیسی و زن سامری

۴

وقتی خداوند دریافت که *فریسیان شنیده‌اند که او بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده و آن‌ها را تعمید می‌دهد،^۲ هرچند شاگردان عیسی تعمید می‌دادند و نه خود او،^۳ یهودیه را ترک کرد و به جلیل بازگشت،^۴ ولی لازم بود از سامره عبور کند.
او به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک مزرعه‌ای که یعقوب به پسر خود یوسف بخشیده بود، رسید.^۶ چاه یعقوب در آنجا بود و عیسی که از سفر خسته شده بود، در کنار چاه نشست. تقریباً ظهر بود.

یک زن سامری برای کشیدن آب آمد. عیسی به او گفت: «قدری به من آب بده،»^۸ زیرا شاگردانش برای خرید غذا به شهر رفته بودند.
زن سامری گفت: «چطور تو که یک یهودی هستی از من که یک زن سامری هستم آب می‌خواهی؟» (او این را گفت چون یهودیان با *سامریان معاشرت نمی‌کنند).

عیسی به او پاسخ داد: «اگر می‌دانستی بخشش خدا چیست و کیست که از تو آب می‌خواهد، حتماً از او خواهش می‌کردی و او به تو آب حیات بخش عطا می‌کرد.»

زن گفت: «ای آقا، دلو نداری و این چاه عمیق است. از کجا آب حیات بخش می‌آوری؟»^{۱۲} آیا تو از جدّ ما یعقوب بزرگ‌تری که این چاه را به ما بخشید و خود او و پسران و گله‌اش از آن آشامیدند؟»

عیسی گفت: «هرکه از این آب بنوشد، باز تشنه خواهد شد،^{۱۴} اما هرکس از آبی که من می‌بخشم بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد، زیرا آن آبی که به او می‌دهم در درون او به چشمه‌آبی تبدیل خواهد شد که تا حیات جاودان خواهد جوشید.»

زن گفت: «ای آقا، آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نشوم و برای کشیدن آب به اینجا نیایم.»

عیسی به او فرمود: «برو شوهرت را صدا کن و به اینجا برگرد.»^{۱۶}
زن پاسخ داد: «شوهر ندارم.» عیسی گفت: «راست می‌گویی که شوهر نداری،^{۱۸} زیرا تو پنج شوهر داشته‌ای و آن مردی هم که اکنون با تو زندگی می‌کند، شوهر تو نیست. آنچه گفتی درست است.»

۱۹ زن گفت: «ای آقا، می بینم که تو نبی هستی. ۲۰ پدران ما بر روی این کوه عبادت می کردند، اما شما یهودیان می گوید، باید خدا را در اورشلیم عبادت کرد.»

۲۱ عیسی گفت: «ای زن، باور کن زمانی خواهد آمد که پدر را نه بر روی این کوه پرستش خواهید کرد و نه در اورشلیم. ۲۲ شما سامریان آنچه را که نمی شناسید، می پرستید، اما ما آنچه را که می شناسیم، عبادت می کنیم، زیرا رستگاری به واسطه قوم یهود می آید. ۲۳ اما زمانی می آید، و این زمان هم اکنون شروع شده است، که پرستندگان حقیقی، پدر را با روح و راستی عبادت خواهند کرد، زیرا پدر طالب این گونه پرستندگان می باشد. ۲۴ خدا روح است و هر که او را می پرستد، باید با روح و راستی پرستش نماید.»

۲۵ زن گفت: «من می دانم مسیح یعنی همان کریستوس خواهد آمد و هر وقت بیاید، همه چیز را به ما خواهد گفت.»

۲۶ عیسی گفت: «من که با تو صحبت می کنم، همان هستم.» ۲۷ در همان موقع شاگردان عیسی بازگشتند و چون او را دیدند که با یک زن سخن می گوید، تعجب کردند، ولی هیچ کس از آن زن نپرسید: «چه می خواهی؟» و به عیسی نیز نگفتند: «چرا با او سخن می گویی؟» ۲۸ زن سبوی خود را به زمین گذاشت و به شهر رفت و به مردم گفت: ۲۹ «بیایید و مردی را ببینید که آنچه را که تابه حال کرده بودم، به من گفت. آیا این مسیح نیست؟» ۳۰ پس مردم از شهر خارج شده نزد عیسی رفتند. ۳۱ در این میان، شاگردان از عیسی خواهش کرده گفتند: «ای استاد، چیزی بخور.»

۳۲ اما او گفت: «من غذایی برای خوردن دارم که شما از آن چیزی نمی دانید.»

۳۳ پس شاگردان از یکدیگر پرسیدند: «آیا کسی برای او غذا آورده است؟»

۳۴ عیسی به ایشان گفت: «غذای من این است که اراده فرستنده خود را به جا آورم و کارهای او را انجام دهم. ۳۵ مگر شما نمی گوید، 'هنوز چهار ماه به موسم درو مانده است؟' توجه کنید، به شما می گویم به کشتزارها نگاه کنید و ببینید که حالا برای درو آماده هستند. ۳۶ دروگر مزد خود را می گیرد و محصولی برای حیات جاودانی جمع می کند تا این که کارنده و درو کننده با هم شادی کنند. ۳۷ در اینجا این گفته مصداق پیدا می کند که یکی می کارد و دیگری درو می کند. ۳۸ من شما را فرستادم تا محصولی را درو کنید که برای آن زحمت نکشیده اید. دیگران برای آن زحمت کشیدند و شما از نتایج کار ایشان استفاده می برید.»

۳۹ به خاطر شهادت آن زن که گفته بود «آنچه تابه حال کرده بودم به من گفت» در آن شهر عده زیادی از سامریان به عیسی ایمان آوردند. ۴۰ وقتی سامریان نزد عیسی آمدند، از او خواهش کردند که نزد آن‌ها بماند. پس عیسی دو روز در آنجا ماند.

۴۱ عده زیادی به خاطر سخنان او ایمان آوردند، ۴۲ و به آن زن گفتند: «حالا دیگر به خاطر حرف تو نیست که ما ایمان داریم، زیرا ما خود سخنان او را شنیده‌ایم و می‌دانیم که او درحقیقت نجات‌دهنده عالم است.»

شفای پسر مأمور دولت

۴۳ پس از دو روز، عیسی آنجا را ترک کرد و به طرف جلیل رفت، ۴۴ زیرا خود او فرموده بود که نبی در دیار خود احترامی ندارد، ۴۵ اما وقتی به جلیل وارد شد، مردم از او استقبال کردند، زیرا آن‌ها هم در روزهای عید در اورشلیم بودند و آنچه را که در اورشلیم انجام داده بود، دیده بودند. ۴۶ عیسی بار دیگر به قانای جلیل، جایی که آب را به شراب تبدیل کرده بود، رفت. یکی از مأموران دولت که پسرش در کفرناحوم بیمار و بستری بود، در آنجا بود. ۴۷ وقتی شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است، نزد او آمده خواهش کرد که به کفرناحوم برود و پسرش را که در آستانه مرگ بود، شفا بخشد. ۴۸ عیسی به او گفت: «شما بدون دیدن نشانه‌ها و معجزات به هیچ وجه ایمان نمی‌آورید.»

۴۹ آن شخص گفت: «ای آقا، پیش از آنکه بچه من بمیرد، بیا.» ۵۰ آنگاه عیسی گفت: «برو، پسرت زنده خواهد ماند.» آن مرد با ایمان به سخن عیسی به طرف منزل به راه افتاد. ۵۱ او در راه بود که خدمتکارانش در بین راه او را دیدند و به او مژده دادند: «پسرت زنده و تندرست است.»

۵۲ او پرسید: «در چه ساعتی حالش خوب شد؟» گفتند: «دیروز در ساعت یک بعد از ظهر تب او قطع شد.» ۵۳ پدر فهمید که این درست همان ساعتی بود که عیسی به او گفته بود: «پسرت زنده خواهد ماند.» پس او و تمام اهل خانه‌اش ایمان آوردند.

۵۴ این دومین معجزه‌ای بود که عیسی پس از آنکه از یهودیه به جلیل آمد، انجام داد.

شفای مفلوج

بعد از آن، عیسی برای یکی از عیدهای یهود به اورشلیم رفت. ۲ در اورشلیم نزدیک دروازه‌ای معروف به دروازه گوسفند، استخری با پنج ایوان وجود دارد که به زبان عبری آن را بیت حسدا

می‌گویند. ۳ در آنجا عده زیادی از بیماران، نابینایان، لنگان و مفلوجان دراز کشیده [و منتظر حرکت آب بودند] ۴ زیرا هرچند وقت یک بار فرشته خداوند به استخر داخل می‌شد و آب را به حرکت درمی‌آورد و اولین بیماری که بعد از حرکت آب به استخر داخل می‌گردید، از هر مرضی که داشت شفا می‌یافت. ۵ در میان آن‌ها مردی بود که سی و هشت سال بیمار بود. ۶ وقتی عیسی او را در آنجا خوابیده دید و دانست که مدت درازی است که بیمار می‌باشد، از او پرسید: «آیا می‌خواهی سالم شوی؟» ۷ آن بیمار پاسخ داد: «ای آقا، وقتی آب به حرکت می‌آید، کسی نیست که به من کمک کند و مرا در استخر بیندازد؛ تا من از جایم حرکت می‌کنم، شخص دیگری پیش از من داخل می‌شود.» ۸ عیسی به او گفت: «بلند شو، بستر را بردار و برو.» ۹ آن مرد فوراً شفا یافت و بستر خود را برداشته به راه افتاد. آن روز، روز *سَبَّت بود. ۱۰ به همین علت سران یهود به مردی که شفا یافته بود، گفتند: «امروز روز سَبَّت است؛ تو اجازه نداری بستر خود را حمل نمایی.» ۱۱ او در جواب ایشان گفت: «آن کسی که مرا شفا داد به من گفت، 'بستر را بردار و برو.'»

۱۲ از او پرسیدند: «چه شخصی به تو گفت بستر را بردار و برو؟» ۱۳ ولی آن مردی که شفا یافته بود، نمی‌دانست او کیست، زیرا آن محل پُر از جمعیت بود و عیسی از آنجا رفته بود. ۱۴ بعد از این جریان، عیسی او را در معبد بزرگ یافته به او گفت: «اکنون که شفا یافته‌ای، دیگر گناه نکن، مبادا به وضع بدتری دچار شوی.» ۱۵ آن مرد رفت و به سران یهود گفت: «کسی که مرا شفا داد، عیسی است.» ۱۶ چون عیسی در روز سَبَّت این کارها را می‌کرد، سران یهود به اذیت و آزار او پرداختند. ۱۷ اما عیسی به آنان گفت: «پدرم پیوسته کار می‌کند و من هم کار می‌کنم.» ۱۸ این سخن، سران یهود را در کشتن او مصمم‌تر ساخت، چون او نه تنها سَبَّت را می‌شکست، بلکه خدا را پدر خود می‌خواند و به این طریق خود را با خدا برابر می‌ساخت.

اختیار فرزندان

۱۹ عیسی در جواب آنان گفت: «درحقیقت به شما می‌گویم که پسر نمی‌تواند از خود کاری انجام دهد مگر آنچه که می‌بیند پدر انجام می‌دهد. هرچه پدر می‌کند، پسر هم می‌کند؛ ۲۰ زیرا پدر پسر را دوست دارد و هرچه انجام می‌دهد، به پسر نیز نشان می‌دهد و کارهای بزرگ‌تر از این هم به او نشان خواهد داد تا شما تعجب کنید. ۲۱ همان‌طور که

پدر مردگان را زنده می کند و به آنان حیات می بخشد، پسر هم هرکه را بخواهد زنده می کند.^{۲۲} پدر بر هیچ کس داوری نمی کند، بلکه او تمام داوری را به پسر سپرده است^{۲۳} تا آنکه همه همان طور که پدر را احترام می کنند، پسر را نیز احترام نمایند. کسی که به پسر احترام نکند به پدر که فرستنده او است، بی احترامی کرده است.

^{۲۴} «در حقیقت به شما می گویم هرکه سخنان مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد حیات جاودانی دارد و هرگز محکوم نخواهد شد، بلکه از مرگ گذشته و به حیات رسیده است.^{۲۵} درحقیقت به شما می گویم که زمانی خواهد آمد، و درواقع آن زمان شروع شده است، که مردگان صدای *پسر خدا را خواهند شنید و هرکه بشنود، زنده خواهد شد.^{۲۶} زیرا همان طور که پدر در خود حیات دارد، به پسر هم عطا نموده تا در خود حیات داشته باشد.^{۲۷} و به او اختیار داده است که داوری نماید، زیرا پسر انسان است.^{۲۸} از این تعجب نکنید، زیرا زمانی خواهد آمد که همه مردگان صدای او را خواهند شنید^{۲۹} و از قبرهای خود بیرون خواهند آمد: نیکوکاران برای حیات برخوانند خاست و گناه کاران برای داوری شدن برخوانند خاست.

شهادت به عیسی

^{۳۰} «من از خود نمی توانم کاری انجام دهم، بلکه طبق آنچه که می شنوم قضاوت می کنم، و قضاوت من عادلانه است، زیرا در پی انجام دادن خواسته های خود نیستم، بلکه انجام دادن اراده پدری که مرا فرستاده است.

^{۳۱} «اگر من درباره خودم شهادت بدهم، شهادت من اعتباری ندارد،^{۳۲} ولی شخص دیگری هست که درباره من شهادت می دهد و می دانم که شهادت او درباره من معتبر است.^{۳۳} شما قاصدانی نزد یحیی فرستادید و او به حقیقت شهادت داد.^{۳۴} من به شهادت انسان نیازی ندارم، بلکه این سخنان را به خاطر نجات شما می گویم.^{۳۵} یحیی مانند چراغی بود که می سوخت و می درخشید و شما مایل بودید برای مدتی در نور او شادی کنید.^{۳۶} اما من شاهدی بزرگ تر از یحیی دارم؛ کارهایی که پدر به من سپرده است تا انجام دهم بر این حقیقت شهادت می دهند که پدر مرا فرستاده است.^{۳۷} پدری که مرا فرستاد، خودش بر من شهادت داده است. شما هرگز نه او را دیده اید و نه صدایش را شنیده اید^{۳۸} و کلام او در دل های شما جایی ندارد، زیرا به آن کسی که فرستاده است ایمان نمی آورید.^{۳۹} در کتب مقدس کاوش می نمایید، چون فکر می کنید که

در آن حیات جاودان خواهید یافت، ولی با وجود این که کتب دربارهٔ من شهادت می‌دهند،^{۴۰} شما نمی‌خواهید نزد من بیایید تا حیات بیابید.
 ۴۱ «من جلال مردم را نمی‌جویم،^{۴۲} اما شما را می‌شناسم و می‌دانم که خدا را قلباً دوست ندارید.^{۴۳} من به نام پدر خود آمده‌ام و شما مرا نمی‌پذیرید، ولی اگر کسی خودسرانه بیاید، او را می‌پذیرید.^{۴۴} شما که طالب احترام از یکدیگر هستید و نه طالب احترامی که از جانب خدای یکتا می‌آید، چگونه می‌توانید ایمان بیاورید؟^{۴۵} گمان نکنید که من در پیشگاه پدر، شما را متهم خواهم ساخت؛ کسی دیگر، یعنی همان موسی که به او امیدوار هستید، شما را متهم خواهد ساخت.
 ۴۶ اگر شما به موسی ایمان می‌داشتید، به من نیز ایمان می‌آوردید، زیرا او دربارهٔ من نوشته است.^{۴۷} اما اگر نوشته‌های او را باور ندارید، چگونه گفتار مرا باور خواهید کرد؟»

غذا دادن به پنج هزار نفر

(متی ۱۴: ۱۳-۲۱؛ مرقس ۶: ۳۰-۴۴؛ لوقا ۹: ۱۰-۱۷)

بعد از این، عیسی به طرف دیگر دریاچهٔ جلیل که همان دریاچهٔ طبریّه است، رفت.^۲ عدهٔ زیادی که معجزات او را در شفا دادن بیماران دیده بودند، به دنبال او رفتند.^۳ آنگاه عیسی به بالای کوهی رفت و با شاگردان خود در آنجا نشست.^۴ زمان عید *فصح یهودیان نزدیک بود.^۵ وقتی عیسی به اطراف نگاه کرد و دید که عدهٔ زیادی به طرف او می‌آیند، از فیلیپس پرسید: «از کجا باید نان بخریم تا این‌ها بخورند؟»
 ۶ عیسی این را از روی امتحان به او گفت زیرا خود او می‌دانست چه باید کرد.

۷ فیلیپس پاسخ داد: «دویست دینار نان هم کافی نیست که هریک اندکی از آن بخورد.»

۸ یکی از شاگردانش به نام آندریاس که برادر شمعون پطرس بود، به او گفت: «پسر بچه‌ای در اینجا هست که پنج نان جو و دو ماهی دارد، ولی آن برای این همه مردم کافی نیست.»

۱۰ عیسی گفت: «مردم را بنشانید. در آن محل چمن‌زار وسیعی بود. پس مردم نشستند. در آن جمع در حدود پنج هزار مرد بودند.^{۱۱} آنگاه عیسی نان‌ها را برداشت، خدا را شکر کرد و در میان مردم که بر روی زمین نشسته بودند، تقسیم نمود. ماهی‌ها را نیز همین‌طور تقسیم کرد و همه هر قدر که می‌خواستند از آن خوردند.^{۱۲} وقتی همه سیر شدند، به شاگردان خود گفت: «خورده‌های نان را جمع کنید تا چیزی هدر نرود.»^{۱۳} پس آن‌ها را جمع کردند و از خورده‌های آن پنج نان جو، دوازده سبد پُر نمودند.

۱۴ وقتی مردم این معجزه عیسی را دیدند، گفتند: «درحقیقت این همان نبی موعود است که می بایست به جهان بیاید.» ۱۵ چون عیسی متوجه شد که آن ها می خواهند او را به زور گرفته پادشاه سازند، آنجا را ترک نمود و تنها به کوهستان رفت.

راه رفتن بر روی آب

(متی ۱۴: ۲۲-۳۳؛ مرقس ۶: ۴۵-۵۲)

۱۶ در وقت غروب، شاگردان به طرف دریا رفتند ۱۷ و سوار قایق شده به آن طرف دریا به سوی کفرناحوم حرکت کردند. هوا تاریک شده بود و عیسی هنوز نزد ایشان برنگشته بود. ۱۸ باد شدیدی شروع به وزیدن کرد و دریا توفانی شد. ۱۹ وقتی در حدود شش کیلومتر جلو رفته بودند، عیسی را دیدند که قدم زنان بر روی آب به قایق نزدیک می شود. آن ها ترسیدند. ۲۰ اما عیسی به آن ها گفت: «من هستم؛ نترسید.» ۲۱ آن ها می خواستند او را به داخل قایق بیاورند، ولی در همان لحظه قایق به مقصد رسید.

در جستجوی عیسی

۲۲ روز بعد، مردمی که در کناره دیگر دریا ایستاده بودند، متوجه شدند که به جز همان قایقی که شاگردان سوار آن شده بودند، قایق دیگری در آنجا نبود و عیسی هم سوار آن نشده بود، بلکه شاگردان بدون عیسی رفته بودند. ۲۳ در این موقع، قایق های دیگری از طبریه به نزدیکی همان محلی که مردم نان ها را بعد از شکرگزاری خداوند خورده بودند، رسیدند. ۲۴ وقتی مردم دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، سوار آن قایق ها شده در جستجوی عیسی به کفرناحوم رفتند.

نان حیات

۲۵ همین که مردم او را در آن طرف دریا پیدا کردند، به او گفتند: «ای استاد، کی به اینجا آمدی؟»

۲۶ عیسی پاسخ داد: «درحقیقت به شما می گویم که به علت معجزاتی که دیده اید نیست که به دنبال من آمده اید، بلکه به خاطر نانی که خوردید و سیر شدید. ۲۷ برای خوراکی که از بین می رود تلاش نکنید، بلکه برای خوراکی تلاش کنید که تا حیات جاودان باقی می ماند، یعنی خوراکی که *پسر انسان به شما خواهد داد، زیرا که خدای پدر بر او مهر تأیید زده است.» ۲۸ آن ها از او پرسیدند: «چه کنیم تا کارهایی را که خدا از ما می خواهد، انجام دهیم؟»

۲۹ عیسی به ایشان پاسخ داد: «آنچه خدا از شما می خواهد این است که به آن کسی که فرستاده است، ایمان بیاورید.»

۳۰ آن‌ها گفتند: «چه معجزه‌ای نشان می‌دهی تا با دیدن آن به تو ایمان بیاوریم؟ تو چه می‌کنی؟ ۳۱ نیاکان ما در بیابان مَنّا را خوردند و چنان که نوشته شده است، 'او از آسمان به آن‌ها نان عطا فرمود تا بخورند.'»

۳۲ عیسی به آنان گفت: «درحقیقت به شما می‌گویم که این موسی نبود که نان را از آسمان به شما داد، بلکه پدر من است که نان حقیقی را از آسمان به شما می‌دهد، ۳۳ زیرا نان خدا آن است که از آسمان نازل شده به جهان حیات می‌بخشد.»

۳۴ آن‌ها به او گفتند: «ای آقا، همیشه این نان را به ما بده.» ۳۵ عیسی به آن‌ها گفت: «من نان حیات هستم. هرکه نزد من بیاید، هرگز گرسنه نخواهد شد، و هرکه به من ایمان بیاورد، هرگز تشنه نخواهد گردید. ۳۶ اما چنان که گفتم، شما با این که مرا دیده‌اید ایمان نمی‌آورید. ۳۷ همه کسانی که پدر به من می‌بخشد، به‌سوی من خواهند آمد و کسی را که نزد من می‌آید، هرگز بیرون نخواهم کرد. ۳۸ من از آسمان به زمین آمده‌ام، نه به‌خاطر آنکه اراده خود را به‌عمل آورم، بلکه اراده فرستنده خویش را. ۳۹ و اراده فرستنده من این است که من از همه کسانی که او به من داده است، حتی یک نفر را هم از دست ندهم، بلکه در روز بازپسین آن‌ها را برخیزانم. ۴۰ زیرا خواست پدر من این است که هرکس پسر را می‌بیند و به او ایمان می‌آورد، صاحب حیات جاودان گردد؛ و من او را در روز بازپسین برخوام خیزانید.»

۴۱ پس مردم شکایت کنان به او اعتراض کردند، زیرا او گفته بود: «من آن نانی هستم که از آسمان نازل شده است.» ۴۲ آن‌ها گفتند: «آیا این مرد، عیسی پسر یوسف نیست؟ ما پدر و مادر او را می‌شناسیم. پس چگونه می‌تواند بگوید، 'من از آسمان آمده‌ام.'»

۴۳ عیسی در جواب گفت: «این قدر شکایت نکنید. ۴۴ هیچ‌کس نمی‌تواند نزد من بیاید، مگر این که پدری که مرا فرستاد او را به‌طرف من جذب نماید، و من او را در روز بازپسین برخوام خیزانید. ۴۵ در کتب انبیا نوشته شده است، 'همه از خدا تعلیم گرفته باشند، نزد من می‌آید. هرکس صدای پدر را شنیده و از او تعلیم گرفته باشد، نزد من می‌آید. ۴۶ هیچ‌کس پدر را ندیده است مگر کسی که از خدا است؛ او پدر را دیده است. ۴۷ درحقیقت به شما می‌گویم کسی که به من ایمان آورد، حیات جاودان دارد. ۴۸ من نان حیات هستم. ۴۹ نیاکان شما در بیابان مَنّا را خوردند، ولی مردند. ۵۰ اما من درباره نانی صحبت می‌کنم که از آسمان نازل شده است و هرکس از آن بخورد، هرگز نخواهد مُرد. ۵۱ من آن نان زنده هستم که از آسمان آمده است. هرکه این نان را بخورد، تا

ابد زنده خواهد ماند. نانی که من خواهم داد، بدن خودم می باشد که آن را به خاطر حیات جهانیان می دهم.»

۵۲ آن ها با یکدیگر به مشاجره پرداختند و می گفتند: «چگونه این شخص می تواند بدن خود را به ما بدهد که بخوریم؟»

۵۳ عیسی پاسخ داد: «درحقیقت به شما می گویم که اگر بدن *پسر انسان را نخورید و خون او را نیاشامید، در خودتان حیات ندارید.

۵۴ هرکه بدن مرا بخورد و خون مرا بیاشامد، حیات جاودان دارد و من در روز بازپسین او را برخواهم خیزانید. ۵۵ زیرا جسم من خوراک حقیقی و

خون من نوشیدنی حقیقی است. ۵۶ هرکه جسم مرا می خورد و خون مرا می آشامد، در من ساکن است و من در او. ۵۷ همان طوری که پدر زنده

مرا فرستاد و من در پدر زنده هستم، هرکه مرا بخورد، او نیز در من زنده خواهد ماند. ۵۸ این نانی که از آسمان نازل شده، مانند نانی نیست که

نیاکان شما خوردند و مردند؛ زیرا هرکه از این نان بخورد، تا ابد زنده خواهد ماند.»

۵۹ عیسی این چیزها را هنگامی که در *کنیسه ای در کفرناحوم تعلیم می داد، فرمود.

سخنان حیات جاودانی

۶۰ بسیاری از پیروانش هنگامی که این را شنیدند، گفتند: «این تعلیم سخت است؛ چه کسی می تواند به آن گوش دهد؟»

۶۱ عیسی با آگاهی از این که پیروانش درباره این موضوع شکایت می کنند، به آن ها گفت: «آیا این مطلب باعث لغزش شما می شود؟

۶۲ پس اگر *پسر انسان را ببینید که به مکان اول خود صعود می کند، چه خواهید کرد؟ ۶۳ روح است که حیات می بخشد، ولی جسم فایده ای

ندارد. سخنانی که به شما می گویم روح و حیات است، ۶۴ ولی بعضی از شما ایمان نمی آورید.» زیرا عیسی از ابتدا کسانی را که ایمان نمی آورند،

و همچنین آن کسی را که بعداً او را تسلیم خواهد کرد، می شناخت. ۶۵ پس گفت: «به همین دلیل به شما گفتم که هیچ کس نمی تواند نزد

من بیاید مگر آنکه پدر این را به او عطا کرده باشد.»

۶۶ به همین خاطر بسیاری از پیروان او بازگشتند و دیگر با او همراهی نکردند. ۶۷ آن وقت عیسی از دوازده شاگرد پرسید: «آیا شما هم می خواهید

مرا ترک کنید؟»

۶۸ شمعون پطرس در جواب گفت: «ای خداوند، نزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است. ۶۹ ما ایمان آورده و فهمیده ایم که تو آن

قدّوس خدا هستی.»

۷۰ عیسی پاسخ داد: «آیا من شما دوازده نفر را برنگزیدم؟ درحالی که یکی از شما یک ابلیس است.» ۷۱ این را دربارهٔ یهودای آسخریوطی پسر شمعون گفت، زیرا او که یکی از آن دوازده شاگرد بود، قصد داشت عیسی را تسلیم کند.

عیسی و برادران او

بعد از آن، عیسی در جلیل مسافرت می کرد. او نمی خواست در یهودیه باشد چون سران یهود قصد داشتند او را بکشند. ۲ همین که عید یهودیان یعنی عید خیمه ها نزدیک شد، ۳ برادران عیسی به او گفتند: «اینجا را ترک کن و به یهودیه برو تا پیروان تو کارهایی را که می کنی، ببینند. ۴ کسی که می خواهد مشهور شود، کارهای خود را پنهانی انجام نمی دهد. تو که این کارها را می کنی، بگذار تمام دنیا تو را ببینند.» حتی برادرانش هم به او ایمان نداشتند.

۶ عیسی به ایشان گفت: «هنوز وقت من نرسیده است، اما برای شما هر وقت مناسب است. ۷ دنیا نمی تواند از شما متنفر باشد، اما از من نفرت دارد، زیرا من دربارهٔ آن شهادت می دهم که کارهایش شریرانه است. ۸ شما به عید خیمه ها بروید. من فعلاً نمی آیم زیرا وقت من هنوز کاملاً نرسیده است.» ۹ عیسی این را به آنان گفت و در جلیل ماند.

عیسی در اورشلیم

۱۰ بعد از آنکه برادران عیسی برای عید به اورشلیم رفتند، خود او نیز به آنجا رفت، ولی نه آشکارا، بلکه پنهانی. ۱۱ سران یهود در روزهای عید به دنبال او می گشتند و می پرسیدند: «او کجا است؟»

۱۲ در میان مردم دربارهٔ او زمزمه های زیادی وجود داشت. بعضی می گفتند: «او آدم خوبی است» و دیگران می گفتند: «نه، او مردم را گمراه می کند.» ۱۳ اما به علت ترس از سران یهود، هیچ کس دربارهٔ او آشکارا چیزی نمی گفت.

۱۴ در اواسط روزهای عید، عیسی به معبد بزرگ آمد و به تعلیم دادن پرداخت. ۱۵ سران یهود با تعجب می گفتند: «این شخص چگونه از چنین دانشی برخوردار است، حال آنکه هرگز تعلیم نیافته است؟»

۱۶ عیسی در جواب ایشان گفت: «آنچه من تعلیم می دهم، از خود من نیست، بلکه از طرف فرستندهٔ من است. ۱۷ کسی که مایل باشد ارادهٔ او را انجام دهد، خواهد دانست که آیا تعالیم من از جانب خدا است یا من از خود سخن می گویم. ۱۸ هرکه از خود سخن بگوید، طالب جلال برای خود می باشد. اما کسی که طالب جلال فرستندهٔ خود باشد، آدمی است صادق و در او ناراستی نیست. ۱۹ مگر موسی شریعت را به

شما نداد، شریعتی که هیچ‌یک از شما به آن عمل نمی‌کند؟ چرا در پی کشتن من هستید؟»

۲۰ مردم در جواب گفتند: «تو دیو داری! چه کسی در پی کشتن تو است؟»

۲۱ عیسی جواب داد: «من یک معجزه کردم و همه شما از آن تعجب کرده‌اید. ۲۲ موسی قانون مربوط به *ختنه را به شما داد (هرچند از موسی شروع نشد، بلکه از اجداد قوم) و شما در روز *سبت پسران خود را ختنه می‌کنید. ۲۳ پس اگر پسران خود را در روز سبت ختنه می‌کنید تا قانون موسی شکسته نشود، چرا به این دلیل که من در روز سبت به یک انسان سلامتی کامل بخشیدم، بر من خشمگین شده‌اید؟ ۲۴ از روی ظاهر قضاوت نکنید، بلکه با معیارهای درست قضاوت کنید.»

آیا او مسیح است؟

۲۵ پس بعضی از مردم اورشلیم گفتند: «آیا این همان کسی نیست که می‌خواهند او را بکشند؟ ۲۶ ببینید او در اینجا به‌طور علنی صحبت می‌کند و آن‌ها چیزی به او نمی‌گویند! آیا حکمرانان ما واقعاً قبول دارند که او مسیح موعود است؟ ۲۷ اما ما همه می‌دانیم که این مرد اهل کجا است، حال آنکه وقتی مسیح ظهور کند، هیچ کس نخواهد دانست که او اهل کجا است.»

۲۸ از این‌رو وقتی عیسی در معبد بزرگ تعلیم می‌داد، با صدای بلند گفت: «شما مرا می‌شناسید و می‌دانید که اهل کجا هستم. من به دلخواه خود نیامده‌ام، اما فرستنده من حقیقت محض است و شما او را نمی‌شناسید. ۲۹ اما من او را می‌شناسم، زیرا من از او هستم و او مرا فرستاده است.»

۳۰ آنگاه آن‌ها خواستند او را دستگیر کنند، اما هیچ کس دست به‌طرف او دراز نکرد، زیرا وقت او هنوز نرسیده بود. ۳۱ ولی عده زیادی به او ایمان آوردند و می‌گفتند: «آیا وقتی مسیح بیاید، بیشتر از این شخص معجزه خواهد نمود؟»

کوشش برای بازداشت عیسی

۳۲ *فریسیان آنچه را که مردم درباره او زمزمه می‌کردند، شنیدند. پس آن‌ها و سران کاهنان، نگهبانان معبد بزرگ را فرستادند تا عیسی را بازداشت کنند. ۳۳ آنگاه عیسی گفت: «فقط مدّت کوتاهی با شما خواهم بود و بعد نزد فرستنده خود خواهم رفت. ۳۴ شما به دنبال من خواهید گشت، اما مرا نخواهید یافت و به جایی که من خواهم بود شما نمی‌توانید بیایید.»

۳۵ پس آن‌ها به یکدیگر گفتند: «کجا می‌خواهد برود که ما نتوانیم او را پیدا کنیم؟ آیا می‌خواهد نزد یهودیانی که در میان یونانیان پراکنده هستند، برود و به یونانیان تعلیم دهد؟» ۳۶ او می‌گوید، 'به دنبال من خواهید گشت، امّا مرا نخواهید یافت و به جایی که من خواهم بود، شما نمی‌توانید بیایید.' مقصود او از این سخن چیست؟»

نهرهای آب حیات

۳۷ در آخرین روز که مهمترین روز عید بود، عیسی ایستاد و با صدای بلند گفت: «اگر کسی تشنه است، نزد من بیاید و بنوشد. ۳۸ چنان که نوشته شده است، 'نهرهای آب زنده از درون آن کسی که به من ایمان بیاورد جاری خواهد گشت.'» ۳۹ این سخنان را درباره روح القدس که می‌بایست به همه ایمانداران به او داده شود، می‌گفت، زیرا روح القدس هنوز عطا نشده بود، چون عیسی هنوز جلال نیافته بود.

دودستگی در میان جمعیت

۴۰ بسیاری از کسانی که این سخن را شنیدند، گفتند: «این مرد واقعاً همان نبی موعود است»
 ۴۱ دیگران گفتند: «او مسیح است.» و عده‌ای هم گفتند: «آیا مسیح از جلیل ظهور می‌کند؟» ۴۲ مگر نوشته نشده است که مسیح باید از خاندان داوود و اهل دهکده داوود یعنی بیت لجم باشد؟» ۴۳ به این ترتیب درباره او در میان جمعیت دودستگی به وجود آمد. ۴۴ عده‌ای خواستند او را دستگیر کنند، امّا هیچ کس به طرف او دست دراز نکرد.

بی‌ایمانی سران یهود

۴۵ بعد از آن، نگهبانان معبد بزرگ نزد سران کاهنان و فریسیان بازگشتند. آن‌ها از نگهبانان معبد بزرگ پرسیدند: «چرا او را نیاوردید؟»
 ۴۶ نگهبانان معبد بزرگ جواب دادند: «هرگز کسی مانند این مرد سخن نگفته است.»
 ۴۷ فریسیان در پاسخ گفتند: «آیا او شما را هم گمراه کرده است؟» ۴۸ آیا تا به حال کسی از رؤسا و فریسیان را دیده‌اید که به او ایمان آورده باشد؟! ۴۹ و امّا این مردمی که شریعت را نمی‌دانند ملعونند!»
 ۵۰ نیکودیموس، یکی از فریسیان که شبانه به ملاقات عیسی آمده بود، پرسید: «آیا شریعت به ما اجازه می‌دهد کسی را محکوم کنیم بدون آنکه به سخنان او گوش دهیم و بدانیم چه کرده است؟»
 ۵۲ در پاسخ به او گفتند: «مگر تو نیز جلیلی هستی؟ بررسی کن و ببین که هیچ نبی‌ای از جلیل ظهور نکرده است.»

[^{۵۳} سپس آن‌ها همه به خانه‌های خود رفتند.

زنی که در هنگام زنا گرفته شد

اما عیسی به کوه زیتون رفت. ^۲صبح زود، او باز به معبد بزرگ آمد. همه مردم به دور او جمع شدند و او نشسته به تعلیم دادن آن‌ها مشغول شد. ^۳در این وقت، علما و فریسیان زنی را که در هنگام عمل زنا گرفته بودند، نزد او آوردند و وادارش کردند که جلوی همه بایستد. ^۴آنان به او گفتند: «ای استاد، این زن در هنگام عمل زنا گرفته شده است. ^۵موسی در تورات به ما دستور داده است که چنین زن‌هایی باید سنگسار شوند. اما تو در این باره چه می‌گویی؟» ^۶آنان این را از روی امتحان از عیسی پرسیدند تا دلیلی برای اتهام او پیدا کنند. اما عیسی به جلو خم شده با انگشت روی زمین می‌نوشت. ^۷ولی چون آنان با اصرار به سؤال خود ادامه دادند، عیسی سرخود را بلند کرده گفت: «آن کسی که در میان شما بی‌گناه است، سنگ اول را به او بزند.» ^۸عیسی باز خم شده بر زمین می‌نوشت. ^۹وقتی آن‌ها این را شنیدند، از پیران شروع کرده یک به یک بیرون رفتند و عیسی تنها با آن زن که در وسط ایستاده بود، باقی ماند. ^{۱۰}عیسی سرخود را بلند کرد و به آن زن گفت: «آن‌ها کجا رفتند؟ هیچ‌کس تو را محکوم نکرد؟» ^{۱۱}زن گفت: «هیچ‌کس، ای اقا.» عیسی گفت: «من هم تو را محکوم نمی‌کنم. برو و دیگر گناه نکن.»]

عیسی نور جهان است

^{۱۲}عیسی بار دیگر با مردم صحبت کرده گفت: «من نور جهان هستم. کسی که از من پیروی کند، هرگز در تاریکی راه نخواهد رفت، بلکه نور حیات را خواهد داشت.» ^{۱۳}فریسیان به او گفتند: «تو درباره خودت شهادت می‌دهی؛ پس شهادت تو اعتباری ندارد.» ^{۱۴}عیسی در پاسخ گفت: «حتی اگر من بر خود شهادت بدهم، شهادتم معتبر است، زیرا من می‌دانم از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم، ولی شما نمی‌دانید که من از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم. ^{۱۵}شما با معیارهای انسانی قضاوت می‌کنید، ولی من درباره هیچ‌کس قضاوت نمی‌کنم. ^{۱۶}اگر قضاوت هم بکنم، قضاوت من درست است، چون در این کار تنها نیستم، بلکه پدری که مرا فرستاد نیز با من است. ^{۱۷}در شریعت شما هم نوشته شده است که گواهی دو شاهد معتبر است: ^{۱۸}یکی خود من هستم که برخود شهادت می‌دهم و شاهد دیگر پدری است که مرا فرستاد.»

۱۹ به او گفتند: «پدر تو کجا است؟» عیسی پاسخ داد: «شما نه مرا می شناسید و نه پدر مرا. اگر مرا می شناختید، پدر مرا نیز می شناختید.»
 ۲۰ عیسی این سخنان را هنگامی گفت که در خزانهٔ معبدِ بزرگ تعلیم می داد، و کسی به طرف او دست دراز نکرد، زیرا وقت او هنوز نرسیده بود.

جایی که من می روم، شما نمی توانید بیایید

۲۱ باز عیسی به ایشان گفت: «من می روم و شما به دنبال من خواهید گشت، ولی در گناهان خود خواهید مُرد و به جایی که من می روم، نمی توانید بیایید.»

۲۲ سران یهود به یکدیگر گفتند: «وقتی می گوید جایی که من می روم، شما نمی توانید بیایید، آیا منظورش این است که او می خواهد خودش را بکشد؟»

۲۳ عیسی به آن ها گفت: «شما به این عالم پایین تعلق دارید، اما من از عالم بالا آمده ام؛ شما از این جهان هستید، ولی من از این جهان نیستم. ۲۴ به این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد. اگر ایمان نیاورید که من 'او هستم'، در گناهان خود خواهید مرد.»

۲۵ آنان از او پرسیدند: «تو کیستی؟» عیسی جواب داد: «من همان کسی هستم که از اوّل هم به شما گفتم. ۲۶ چیزهای زیادی دارم که دربارهٔ شما بگویم و داوری نمایم، اما فرستندهٔ من حقیقت محض است و من آنچه را که از او شنیده ام، به جهان اعلام می کنم.»

۲۷ آن ها نفهمیدند که او دربارهٔ پدر با آنان سخن می گوید. ۲۸ به همین دلیل عیسی به آنان گفت: «وقتی شما پسر انسان را از زمین بلند کردید، آنگاه خواهید دانست که من او هستم و از خود کاری نمی کنم، بلکه همان طور که پدر به من تعلیم داده است، سخن می گویم. ۲۹ فرستندهٔ من با من است. پدر مرا تنها نگذاشته است، زیرا من همیشه آنچه که او را خشنود می سازد، انجام می دهم.» ۳۰ در نتیجهٔ این سخنان بسیاری به او گرویدند.

آزادی و بردگی

۳۱ آنگاه عیسی به یهودیانی که به او ایمان آورده بودند گفت: «اگر مطابق کلام من عمل کنید، درواقع شاگردان من خواهید بود ۳۲ و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.»

۳۳ آن ها به او جواب دادند: «ما فرزندان ابراهیم هستیم و هرگز غلام کسی نبوده ایم. مقصود تو از این که می گویی شما آزاد خواهید شد، چیست؟»

^{۳۴} عیسی به ایشان گفت: «درحقیقت به شما می گویم هر کسی که گناه می کند، غلام گناه است ^{۳۵} و غلام همیشه در میان اهل خانه نمی ماند، ولی پسر همیشه می ماند. ^{۳۶} پس اگر پسر شما را آزاد سازد، واقعاً آزاد خواهید بود. ^{۳۷} می دانم که شما فرزندان ابراهیم هستید. اما چون تعالیم من در دل های شما جایی ندارد، می خواهید مرا بکشید. ^{۳۸} من درباره آنچه در حضور پدر دیده ام، سخن می گویم و شما هم آنچه را از پدر خود آموخته اید، انجام می دهید.»

^{۳۹} آن ها در پاسخ گفتند: «ابراهیم پدر ما است.» عیسی به آن ها گفت: «اگر فرزندان ابراهیم می بودید، کارهای او را به جا می آوردید، ^{۴۰} ولی حالا می خواهید مرا بکشید. من همان کسی هستم که حقیقت را آن چنان که از خدا شنیده ام، به شما می گویم، ولی شما می خواهید مرا بکشید؛ ابراهیم چنین کاری نکرد. ^{۴۱} شما کارهای پدر خود را به جا می آورید.»

آن ها به او گفتند: «ما حرام زاده نیستیم؛ ما یک پدر داریم و آن خود خدا است.»

^{۴۲} عیسی به آن ها گفت: «اگر خدا پدر شما می بود، مرا دوست می داشتید، زیرا من از جانب خدا آمده ام و در بین شما هستم. من به اختیار خود نیامده ام، بلکه او مرا فرستاد. ^{۴۳} چرا سخنان مرا نمی فهمید؟ برای این که طاعت شنیدن چنین سخنانی را ندارید. ^{۴۴} شما فرزندان پدر خود ابلیس هستید و آرزوهای پدر خود را به عمل می آورید. او از اوّل قاتل بوده و از راستی بی خبر، چون در او هیچ راستی نیست. وقتی دروغ می گوید، مطابق سرشت خود رفتار می نماید، زیرا او دروغ گو و پدر تمام دروغ ها است. ^{۴۵} اما من چون حقیقت را به شما می گویم، به من ایمان نمی آورید. ^{۴۶} کدام یک از شما می تواند گناهی به من نسبت دهد؟ پس اگر من حقیقت را می گویم، چرا به من ایمان نمی آورید؟ ^{۴۷} کسی که از خدا باشد، به کلام خدا گوش می دهد. شما به کلام خدا گوش نمی دهید، چون از خدا نیستید.»

عیسی و ابراهیم

^{۴۸} آن ها در جواب به او گفتند: «آیا درست نگفتیم که تو سامری هستی و دیو داری؟»

^{۴۹} عیسی پاسخ داد: «من دیو ندارم، بلکه به پدر خود احترام می گذارم، ولی شما مرا بی حرمت می سازید. ^{۵۰} من طالب جلال خود نیستم. کس دیگری هست که طالب آن است و او قضاوت می کند. ^{۵۱} درحقیقت

به شما می گویم که اگر کسی از کلام من اطاعت نماید، هرگز نخواهد مرد.»

^{۵۲} آن‌ها به او گفتند: «حالا مطمئن شدیم که تو دیو داری. ابراهیم و همه انبیا مردند، ولی تو می گویی، 'هر که از کلام من اطاعت نماید، هرگز نخواهد مرد.' ^{۵۳} آیا تو از پدر ما ابراهیم و همه انبیایی که مرده‌اند، بزرگ‌تری؟ فکر می کنی که هستی؟»

^{۵۴} عیسی پاسخ داد: «اگر من خود را بزرگ بدانم، این بزرگی ارزشی ندارد. آن پدر من است که مرا بزرگی و جلال می بخشد، همان کسی که شما می گوئید خدای شما است. ^{۵۵} شما هیچ وقت او را نشناخته‌اید، اما من او را می شناسم و اگر بگویم که او را نمی شناسم، مانند شما دروغ گو خواهم بود، ولی من او را می شناسم و از کلام او اطاعت می کنم. ^{۵۶} پدر شما ابراهیم شادی می کرد که روز مرا خواهد دید؛ او آن را دید و شادمان شد.»

^{۵۷} آن‌ها به او گفتند: «تو هنوز پنجاه سال نداری و می گویی ابراهیم را دیده‌ای؟»

^{۵۸} عیسی به ایشان گفت: «درحقیقت به شما می گویم که پیش از تولد ابراهیم، 'من هستم.'»

^{۵۹} آن‌ها سنگ برداشتند که بر عیسی پرتاب کنند، ولی او از نظر مردم پنهان شد و معبد بزرگ را ترک کرده رفت.

عیسی کور مادرزاد را شفا می دهد

عیسی در راه مردی را که نابینا به دنیا آمده بود، دید. ^۲ شاگردانش از او پرسیدند: «ای استاد، این مرد به علت گناه چه کسی نابینا به دنیا آمد؟ خودش یا والدینش؟»

^۳ عیسی جواب داد: «نه از گناه خودش بود و نه از والدینش، بلکه تا در وجود او کارهای خدا آشکار گردد. ^۴ تا وقتی روز است، باید کارهای فرستنده خود را به انجام برسانیم. وقتی شب می آید، کسی نمی تواند کار کند. ^۵ تا وقتی در جهانم، نور جهان هستم.»

^۶ این را گفت و آب دهان به زمین انداخته با آن گل ساخت؛ گل را به چشمان مرد نابینا مالید ^۷ و به او گفت: «برو و در حوض *سیلوام (یعنی فرستاده) چشم‌های خود را بشوی.» پس رفت و شست و با چشمان بینا برگشت.

^۸ همسایگان و کسانی که او را در هنگام گدایی دیده بودند، گفتند: «آیا این همان شخصی نیست که می نشست و گدایی می کرد؟»

۹ بعضی گفتند: «این همان شخص است.» اما دیگران گفتند: «نه این شخص به او شباهت دارد.» ولی او خودش گفت: «من همان شخص هستم.»

۱۰ از او پرسیدند: «پس چشمان تو چگونه باز شد؟»

۱۱ او در جواب گفت: «شخصی که اسمش عیسی است، گِل ساخت و به چشمان من مالید و به من گفت که به حوض *سیلوآم بروم و صورتم را بشویم. من هم رفتم و شستم و بینا شدم.»

۱۲ آن‌ها پرسیدند: «آن شخص کجا است؟» پاسخ داد: «نمی‌دانم.»

تحقیق فریسیان درباره شفای کور مادرزاد

۱۳ آن‌ها آن مرد را که قبلاً نابینا بود نزد *فریسیان بردند، ۱۴ زیرا عیسی در روز *سَبَّت گِل ساخته و چشمان او را باز کرده بود. ۱۵ در این وقت فریسیان از او پرسیدند که چگونه بینا شده است. آن مرد به آنان گفت: «او روی چشمانم گِل مالید و من شستم و حالا می‌توانم بینم.»

۱۶ عده‌ای از فریسیان گفتند: «این شخص از جانب خدا نیست چون قانون سَبَّت را رعایت نمی‌کند.»

دیگران گفتند: «چگونه یک شخص گناهکار می‌تواند چنین معجزاتی انجام دهد؟» و در میان آنان دودستگی به‌وجود آمد.

۱۷ آن‌ها باز هم از آن شخص پرسیدند: «نظر تو درباره آن کسی که می‌گویی چشمان تو را باز کرد، چیست؟»

او پاسخ داد: «او یک نبی است.»

۱۸ ولی سران یهود باور نمی‌کردند که آن مرد کور بوده و بینایی خود را باز یافته است تا این که والدین او را احضار کردند. ۱۹ از آنان پرسیدند: «آیا این مرد پسر شما است؟ آیا شهادت می‌دهید که کور به دنیا آمده است؟ پس چگونه اکنون می‌تواند ببیند؟»

۲۰ والدین آن شخص در جواب گفتند: «ما می‌دانیم که او فرزند ما می‌باشد و نابینا به دنیا آمده است. ۲۱ اما نمی‌دانیم اکنون چگونه می‌تواند ببیند یا چه کسی چشمان او را باز کرده است. از خودش پرسید؛ او بالغ است و می‌تواند درباره خودش حرف بزند.» ۲۲ والدین او این‌طور جواب دادند چون از سران یهود می‌ترسیدند، زیرا آن‌ها قبلاً توافق کرده بودند که هرکس اقرار کند که عیسی، مسیح است، او را از *کنیسه اخراج نمایند. ۲۳ از این جهت والدین آن مرد گفتند: «از خودش پرسید؛ او بالغ است.»

۲۴ پس برای بار دوم آن مرد را که قبلاً کور بود احضار کرده گفتند: «سوگند یاد کن که حقیقت را خواهی گفت. ما می دانیم که این شخص گناهکار است.»

۲۵ آن مرد پاسخ داد: «این که او گناهکار است یا نه من نمی دانم؛ فقط یک چیز می دانم که کور بودم و اکنون می بینم.»

۲۶ آن ها پرسیدند: «با تو چه کرد؟ چگونه چشمانت را باز نمود؟»

۲۷ جواب داد: «من همین حالا به شما گفتم و گوش ندادید. چرا می خواهید دوباره بشنوید؟ آیا شما هم می خواهید شاگرد او بشوید؟»

۲۸ پس به او دشنام دادند و گفتند: «خودت شاگرد او هستی؛ ما شاگرد موسی هستیم. ۲۹ ما می دانیم که خدا با موسی سخن گفت، ولی در

مورد این شخص، ما نمی دانیم او از کجا است.»

۳۰ آن مرد در جواب آنان گفت: «چیز عجیبی است که شما نمی دانید

او از کجا است درحالی که چشمان مرا باز کرده است. ۳۱ همه می دانیم که خدا دعای گناه کاران را نمی شنود، ولی اگر کسی خداپرست باشد و

اراده خدا را به جا آورد، خدا دعاها را می شنود. ۳۲ از ابتدای پیدایش عالم شنیده نشده که کسی چشمان کور مادرزادی را باز کرده باشد.

۳۳ اگر این مرد از جانب خدا نیامده بود، نمی توانست چنین کاری را انجام دهد.»

۳۴ به او گفتند: «تو که در گناه تولد و پرورش یافته ای، به ما تعلیم می دهی؟» و او را از کنیسه بیرون انداختند.

کوردلان

۳۵ وقتی عیسی شنید که آن مرد را از کنیسه بیرون کرده اند، وی را پیدا

کرد و از او پرسید: «آیا به *پسر انسان ایمان داری؟»

۳۶ آن مرد پاسخ داد: «ای آقا، کیست تا به او ایمان آورم؟»

۳۷ عیسی به او گفت: «تو او را دیده ای و او همان کسی است که اکنون با تو سخن می گوید.»

۳۸ او گفت: «خداوندا، ایمان دارم.» و در مقابل عیسی سجده کرده او را پرستش نمود.

۳۹ عیسی سپس گفت: «من به خاطر داوری به این جهان آمده ام تا

کوران بینا و بینایان کور شوند.»

۴۰ بعضی از فریسیان که در اطراف او بودند، این سخنان را شنیدند و به او گفتند: «آیا مقصودت این است که ما هم کور هستیم؟» ۴۱ عیسی به

ایشان گفت: «اگر کور می بودید گناهی نمی داشتید، اما چون می گوید، 'بینا هستیم'، به همین دلیل هنوز در گناه هستید.»

مَثَل آغل گوسفندان

«درحقیقت به شما می گویم هرکه از در به آغل گوسفندان وارد نشود بلکه از راه دیگری بالا رفته وارد شود، او دزد و راهزن است. ^۲ اما کسی که از در وارد شود، شبان گوسفندان است. ^۳ دربان در را برای او باز می کند و گوسفندان صدایش را می شنوند. او گوسفندان خود را به نام می خواند و آن ها را بیرون می برد. ^۴ وقتی گوسفندان خود را بیرون می برد، خودش در جلوی آن ها حرکت می کند و گوسفندان به دنبالش می روند، زیرا صدای او را می شناسند. ^۵ اما هرگز به دنبال غریبه نمی روند، بلکه از او می گریزند، زیرا صدای غریبه ها را نمی شناسند.» ^۶ عیسی این مَثَل را برای ایشان آورد، ولی آن ها مقصود او را نفهمیدند.

شبان نیکو

^۷ پس عیسی بار دیگر به آن ها گفت: «درحقیقت به شما می گویم که من برای گوسفندان، در هستم. ^۸ همه کسانی که قبل از من آمدند، دزد و راهزن بودند و گوسفندان به صدای آنان گوش ندادند. ^۹ من در هستم. هرکه از طریق من وارد شود، نجات می یابد و به درون و بیرون می رود و چراگاه پیدا می کند. ^{۱۰} دزد می آید تا بدزدد، بکشد و نابود سازد. من آمده ام تا آدمیان حیات یابند و آن را به طور کامل داشته باشند.

^{۱۱} «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را برای گوسفندان فدا می سازد. ^{۱۲} اما مزدوری که شبان نیست و گوسفندان به او تعلق ندارند، وقتی ببیند که گرگ می آید، گوسفندان را می گذارد و فرار می کند. آنگاه گرگ به گله حمله کرده گوسفندان را پراکنده می سازد. ^{۱۳} او می گریزد چون مزدور است و به فکر گوسفندان نیست. ^{۱۴} من شبان نیکو هستم. من گوسفندان خود را می شناسم و آن ها هم مرا می شناسند، ^{۱۵} همان طور که پدر مرا می شناسد و من پدر را می شناسم. من جان خود را در راه گوسفندان فدا می سازم. ^{۱۶} من گوسفندان دیگری هم دارم که از این گله نیستند؛ باید آن ها را نیز بیاورم. آن ها صدای مرا خواهند شنید و با هم یک گله خواهند شد و یک شبان خواهند داشت.

^{۱۷} «پدرم مرا دوست دارد، زیرا من جان خود را فدا می کنم تا آن را بار دیگر بازیابم. ^{۱۸} هیچ کس جان مرا از من نمی گیرد، بلکه من به میل خود آن را فدا می کنم. اختیار دارم که آن را فدا سازم و اختیار دارم که آن را باز به دست آورم. پدر این حکم را به من داده است.»

^{۱۹} به خاطر این سخنان، بار دیگر در بین مردم دودستگی به وجود آمد. ^{۲۰} بسیاری از آنان می گفتند: «او دیو دارد و دیوانه است. چرا به سخنان

او گوش می دهید؟»^{۲۱} دیگران می گفتند: «کسی که دیو دارد، نمی تواند این طور سخن بگوید. آیا دیو می تواند چشمان کوران را باز نماید؟»

بسیاری عیسی را نمی پذیرند

^{۲۲} وقتی عید تقدیس در اورشلیم فرارسید، زمستان بود^{۲۳} و عیسی در صحن معبد بزرگ و در داخل ایوان سلیمان قدم می زد.^{۲۴} مردم در اطراف او گرد آمدند و از او پرسیدند: «تا چه موقع ما را در بی تکلیفی نگاه می داری؟ اگر مسیح هستی، آشکارا بگو.»

^{۲۵} عیسی پاسخ داد: «من به شما گفته ام، اما شما باور نمی کنید. کارهایی که به نام پدر انجام می دهم بر من شهادت می دهند.^{۲۶} اما شما ایمان نمی آورید چون از گوسفندان من نیستید.^{۲۷} گوسفندان من صدای مرا می شنوند و من آنها را می شناسم و آنها به دنبال من می آیند.^{۲۸} من به آنها حیات جاودان می بخشم و آنها هرگز هلاک نخواهند شد و هیچ کس نمی تواند آنها را از دست من درآورد.^{۲۹} پدر من که آنان را به من بخشیده است، از همه بزرگ تر است و هیچ کس نمی تواند آنها را از دست پدر من درآورد.^{۳۰} من و پدر یک هستیم.»

^{۳۱} بار دیگر مردم سنگ برداشتند تا او را سنگسار کنند.^{۳۲} عیسی به آنها گفت: «من از جانب پدر کارهای نیک بسیاری در برابر شما انجام داده ام. به خاطر کدام یک از آنها می خواهید مرا سنگسار کنید؟»^{۳۳} آنها در جواب گفتند: «برای کارهای نیک نیست که می خواهیم تو را سنگسار کنیم، بلکه به خاطر کفرگفتن تو است. تو یک انسان هستی ولی ادّعی الوهیت می کنی!»

^{۳۴} عیسی در جواب گفت: «مگر در شریعت شما نوشته نشده است که شما خدایان هستید؟^{۳۵} اگر خدا کسانی را که کلام او را دریافت کرده اند خدایان خوانده است، و امکان ندارد که کلام خدا باطل شود،^{۳۶} چطور می توانید به من نسبت کُفرگویی بدهید وقتی که می گویم *پسر خدا هستم؟^{۳۷} اگر من کارهای پدرم را به جا نمی آورم، به من ایمان نیاورید.^{۳۸} اما اگر کارهای او را انجام می دهم، حتی اگر به من ایمان نمی آورید، به کارهای من ایمان بیاورید و بدانید و مطمئن شوید که پدر در من است و من در او.»

^{۳۹} پس بار دیگر آنها می خواستند او را دستگیر کنند اما از نظر ایشان دور شد.

^{۴۰} باز عیسی از رود اُردن گذشته به جایی که یحیی قبلاً تعمید می داد، رفت و در آنجا ماند.^{۴۱} بسیاری از مردم نزد او آمدند و گفتند: «یحیی

هیچ معجزه‌ای نکرد، اما آنچه او دربارهٔ این مرد گفت، راست بود.»
 ۴۲ پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

مرگ ایلعازر

مردی به نام ایلعازر، از اهالی بیت عنیا یعنی دهکدهٔ مریم و خواهرش مرتا، بیمار بود. ۲ مریم همان کسی بود که به پای‌های خداوند عطر ریخت و آن‌ها را با گیسوان خود خشک کرد، و اکنون برادرش ایلعازر بیمار بود. ۳ پس خواهرانش برای عیسی پیغام فرستاده گفتند: «ای خداوند، دوست عزیز تو بیمار است.»

۴ وقتی عیسی این را شنید، گفت: «این بیماری به مرگ او منجر نخواهد شد، بلکه وسیله‌ای برای جلال خدا است تا *پسر خدا نیز از این راه جلال یابد.» ۵ عیسی مرتا و خواهر او و ایلعازر را دوست می‌داشت. ۶ ولی وقتی از بیماری ایلعازر باخبر شد، دو روز دیگر در جایی که بود توقف کرد ۷ و سپس به شاگردانش گفت: «بیایید باز به یهودیه برویم.» ۸ شاگردان به او گفتند: «ای استاد، همین تازگی مردم آنجا می‌خواستند تو را سنگسار کنند. حالا می‌خواهی به آنجا برگردی؟»

۹ عیسی پاسخ داد: «آیا یک روز دوازده ساعت نیست؟ کسی که در روز راه می‌رود لغزش نمی‌خورد زیرا نور این جهان را می‌بیند. ۱۰ اما اگر کسی در شب راه برود می‌لغزد، زیرا در او هیچ نوری وجود ندارد.» ۱۱ عیسی این را گفت و افزود: «دوست ما ایلعازر خوابیده است، اما من می‌روم تا او را بیدار کنم.»

۱۲ شاگردان گفتند: «ای خداوند، اگر او خواب باشد، حتماً خوب خواهد شد.»

۱۳ عیسی از مرگ او سخن می‌گفت اما آن‌ها تصوّر کردند مقصود او خواب معمولی است. ۱۴ آنگاه عیسی به‌طور واضح به آن‌ها گفت: «ایلعازر مُرده است. ۱۵ به‌خاطر شما خوشحالم که آنجا نبودم چون حالا می‌توانید ایمان بیاورید. بیایید نزد او برویم.»

۱۶ توما که او را دوقلو می‌گفتند، به سایر شاگردان گفت: «بیایید ما هم برویم تا با او بمیریم.»

عیسی قیامت و حیات است

۱۷ وقتی عیسی به آنجا رسید، دریافت چهار روز است که ایلعازر را دفن کرده‌اند. ۱۸ بیت عنیا کمتر از سه کیلومتر از اورشلیم فاصله داشت ۱۹ و بسیاری از اهالی یهودیه نزد مرتا و مریم آمده بودند تا به‌خاطر مرگ برادرشان آن‌ها را تسلی دهند.

۲۰ مرتا به محض این که شنید عیسی در راه است، به استقبال او رفت ولی مریم در خانه ماند. ۲۱ مرتا به عیسی گفت: «خداوندا، اگر تو اینجا بودی، برادرم نمی‌مُرد. ۲۲ باوجود این می‌دانم که الآن هم هرچه از خدا بخواهی به تو عطا خواهد کرد.»

۲۳ عیسی گفت: «برادرت باز زنده خواهد شد.»

۲۴ مرتا گفت: «می‌دانم که او در روز قیامت زنده خواهد شد.»

۲۵ عیسی گفت: «من قیامت و حیات هستم. کسی که به من ایمان بیاورد، حتی اگر بمیرد، حیات خواهد داشت؛ ۲۶ هر کسی که زنده باشد و به من ایمان بیاورد هرگز نخواهد مرد. آیا این را باور می‌کنی؟» ۲۷ مرتا گفت: «آری، خداوندا! من ایمان دارم که تو مسیح و *پسر خدا هستی، همان که می‌بایست به جهان بیاید.»

عیسی گریه می‌کند

۲۸ مرتا پس از این که این را گفت رفت و خواهر خود مریم را صدا کرد و به‌طور پنهانی به او گفت: «استاد آمده است و تو را می‌خواهد.» ۲۹ وقتی مریم این را شنید، فوراً بلند شد و به‌طرف عیسی رفت. ۳۰ عیسی هنوز به دهکده نرسیده بود، بلکه در همان جایی بود که مرتا به دیدن او رفته بود. ۳۱ مردمی که برای تسلی دادن به مریم در خانه بودند، وقتی دیدند که او برخاست و باعجله بیرون رفت، به‌دنبال او رفتند زیرا گمان کردند که او می‌خواهد به سر قبر برود تا در آنجا گریه کند.

۳۲ همین که مریم به جایی که عیسی بود آمد و او را دید، به پای‌های او افتاده گفت: «خداوندا، اگر در اینجا بودی برادرم نمی‌مُرد.»

۳۳ عیسی وقتی او و مردمی را که همراه او بودند گریان دید، از دل آهی کشید و سخت متأثر شد ۳۴ و پرسید: «او را کجا گذاشته‌اید؟» جواب دادند: «خداوندا، بیا و ببین.»

۳۵ اشک از چشمان عیسی سرازیر شد. ۳۶ یهودیان گفتند: «بینید چقدر او را دوست داشت!»

۳۷ اما بعضی گفتند: «آیا این مرد که چشمان آن نابینا را باز کرد، نمی‌توانست کاری بکند که جلوی مرگ ایلعازر را بگیرد؟»

ایلعازر زنده می‌شود

۳۸ پس عیسی درحالی که از دل آه می‌کشید به سر قبر آمد. قبر غاری بود که سنگی جلوی آن گذاشته بودند. ۳۹ عیسی گفت: «سنگ را بردارید.» مرتا خواهر ایلعازر گفت: «خداوندا، الان چهار روز از مرگ او می‌گذرد و متعفن شده است.»

۴۰ عیسی به او گفت: «آیا به تو نگفتم که اگر ایمان داشته باشی، جلال خدا را خواهی دید؟» ۴۱ پس سنگ را از جلوی قبر برداشتند. آنگاه عیسی به آسمان نگاه کرد و گفت: «ای پدر، تو را شکر می‌کنم که سخن مرا شنیده‌ای. ۴۲ من می‌دانم که تو همیشه سخن مرا می‌شنوی، ولی به خاطر کسانی که اینجا ایستاده‌اند، این را گفتم تا آن‌ها ایمان بیاورند که تو مرا فرستاده‌ای.» ۴۳ پس از این سخنان، عیسی با صدای بلند فریاد زد: «ای ایلعازر، بیرون بیا!» ۴۴ آن مُرده، درحالی که دست‌ها و پای‌هایش با کفن بسته شده و صورتش با دستمال پوشیده بود، بیرون آمد. عیسی به آن‌ها گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.»

توطئه علیه عیسی

(متی ۱: ۲۶-۵ و مرقس ۱: ۱۴-۲ و لوقا ۲۲: ۱-۲)

۴۵ بسیاری از مردمی که برای دیدن مریم آمده بودند، وقتی آنچه را که عیسی انجام داد مشاهده کردند، به او ایمان آوردند. ۴۶ اما بعضی از آن‌ها نزد فریسیان رفتند و کارهایی را که عیسی انجام داده بود به آن‌ها گزارش دادند. ۴۷ فریسیان و سران کاهنان با شورای بزرگ یهود جلسه‌ای تشکیل دادند و گفتند: «چه باید کرد؟ این مرد معجزات زیادی می‌کند. ۴۸ اگر او را همین‌طور آزاد بگذاریم، همه مردم به او ایمان خواهند آورد و آن وقت رومیان خواهند آمد و معبد بزرگ و ملت ما را از میان خواهند برد.» ۴۹ یکی از آن‌ها یعنی قیافا که در آن سال *کاهن اعظم بود، گفت: «شما اصلاً چیزی نمی‌دانید. ۵۰ متوجه نیستید که برای شما بهتر است یک نفر به خاطر قوم بمیرد تا این که ملت ما به کلی نابود شود.» ۵۱ او این سخن را از خود نگفت، بلکه چون در آن سال کاهن اعظم بود، پیشگویی کرد که عیسی می‌باید در راه قوم بمیرد، ۵۲ و نه تنها در راه آن قوم بلکه تا فرزندان خدا را که پراکنده هستند در یک بدن جمع کند. ۵۳ از آن روز به بعد، آن‌ها توطئه قتل او را چیدند. ۵۴ بعد از آن عیسی دیگر آشکارا در یهودیه رفت و آمد نمی‌کرد، بلکه از آنجا به شهری به نام افرایم در ناحیه‌ای نزدیک بیابان رفت و با شاگردان خود در آنجا ماند. ۵۵ عید *فصح یهودیان نزدیک بود و جمعیت بسیاری از آبادی‌های اطراف به اورشلیم آمدند تا قبل از عید خود را تطهیر نمایند. ۵۶ آن‌ها در جستجوی عیسی بودند و در معبد بزرگ به یکدیگر می‌گفتند: «چه فکر می‌کنید؟ آیا او برای برگزاری جشن خواهد آمد؟ نظر شما چیست؟» ۵۷ اما سران کاهنان و فریسیان دستور داده بودند که هر که بداند عیسی کجا است باید اطلاع دهد تا او را دستگیر نمایند.

تدهین عیسی به وسیلهٔ مریم

(متی ۶:۲۶-۱۳؛ مرقس ۱۴:۳-۹)

۱۲

شش روز قبل از عید*فصح، عیسی به بیت عنیا محل زندگی ایلعازر، یعنی همان کسی که او را پس از مردن زنده کرده بود، آمد. آن‌ها در آنجا برای او شامی تهیّه دیدند. مرتا خدمت می‌کرد و ایلعازر با مهمانان، کنار عیسی بر سر سفره نشسته بود. آنگاه مریم پیمانه‌ای از عطر بسیار گران بها که از روغن سنبل خالص بود آورد و بر پای‌های عیسی ریخت و با گیسوان خود آن‌ها را خشک کرد به طوری که آن خانه از بوی عطر پُر شد. ۴ در این وقت یهودای آسخریوطی پسر شمعون که یکی از حواریون عیسی بود و قصد داشت به زودی او را تسلیم کند، گفت: ۵ «چرا این عطر به سی صد سکه نقره فروخته نشد تا پول آن به فقرا داده شود؟» ۶ او این را از روی دل‌سوزی برای فقرا نگفت، بلکه به این دلیل گفت که خودش مسئول کیسه پول بود و چون شخص دزدی بود، از پولی که به او می‌دادند، برمی‌داشت. ۷ عیسی گفت: «با او کاری نداشته باش! او آن را برای روز دفن من نگاه داشته بود. ۸ فقرا را همیشه در بین خود خواهید داشت، اما مرا همیشه نخواهید داشت.»

توطئه علیه ایلعازر

۹ عدهٔ زیادی از یهودیان شنیدند که عیسی در آنجا است. پس آمدند تا نه تنها عیسی بلکه ایلعازر را هم که زنده کرده بود، ببینند. ۱۰ بنابراین سران کاهنان تصمیم گرفتند که ایلعازر را نیز بکشند، ۱۱ زیرا او باعث شده بود که بسیاری از یهودیان از رهبران خود روی گردان شده به عیسی ایمان آورند.

ورود پیروزمندانهٔ عیسی به اورشلیم

(متی ۲۱:۱-۱۱؛ مرقس ۱۱:۱-۱۱؛ لوقا ۱۹:۲۸-۴۰)

۱۲ فردای آن روز، جمعیت بزرگی که برای عید آمده بودند، وقتی شنیدند عیسی در راه اورشلیم است، ۱۳ شاخه‌های نخل به دست گرفتند و به استقبال او رفتند. آن‌ها فریاد می‌زدند: «خدا را سپاس باد! مبارک باد پادشاه اسرائیل که به نام خداوند می‌آید!»

۱۴ عیسی کرّه‌الاغی یافت و بر آن سوار شد، چنان که نوشته شده است:

۱۵ «ای دختر صهیون، دیگر نترس!

اکنون پادشاه تو که بر کرّه‌الاغی سوار است، می‌آید.»

۱۶ در ابتدا شاگردان مقصود این چیزها را نفهمیدند، اما پس از آنکه عیسی به جلال رسید، آن‌ها به یاد آوردند که این چیزها دربارهٔ او پیشگویی شده بود و به همان ترتیب نیز به وقوع پیوست.

۱۷ موقعی که عیسی ایلعازر را صدا زد و زنده از قبر بیرون آورد، عدّه زیادی در آنجا حضور داشتند. آن‌ها به آنچه که دیده و شنیده بودند، شهادت دادند. ۱۸ به این دلیل آن جمعیت بزرگ به استقبال عیسی آمدند، زیرا شنیده بودند که عیسی این معجزه را انجام داده بود. ۱۹ *فریسیان به یکدیگر گفتند: «بینید هیچ کاری از دست ما ساخته نیست. تمام دنیا به دنبال او رفته است.»

یونانیان می‌خواهند عیسی را ببینند

۲۰ در میان کسانی که در هنگام عید برای عبادت به اورشلیم آمده بودند، عدّه‌ای یونانی هم بودند. ۲۱ آن‌ها نزد فیلیپس که اهل بیت صیدای جلیل بود، آمده گفتند: «ای آقا، ما می‌خواهیم عیسی را ببینیم.» ۲۲ فیلیپس رفت و این موضوع را به اندریاس گفت و آن وقت هردوی آن‌ها رفتند و به عیسی گفتند. ۲۳ عیسی به آن‌ها گفت: «ساعت آن رسیده است که *پسر انسان جلال یابد. ۲۴ درحقیقت به شما می‌گویم که اگر دانه گندم به داخل خاک نرود و نمیرد، هیچ‌وقت از یک دانه بیشتر نمی‌شود، اما اگر بمیرد، دانه‌های بی‌شماری به بار می‌آورد. ۲۵ کسی که جان خود را دوست دارد، آن را از دست می‌دهد، و کسی که در این جهان از جان خود بگذرد، آن را تا حیات جاودانی حفظ خواهد کرد. ۲۶ اگر کسی می‌خواهد مرا خدمت کند، باید به دنبال من بیاید و هر جا من باشم، خادم من نیز در آنجا با من خواهد بود، و اگر کسی مرا خدمت کند، پدر من او را سرافراز خواهد کرد.

عیسی دربارهٔ مرگ خود سخن می‌گوید

۲۷ «اکنون جان من در اضطراب است. چه بگویم؟ آیا بگویم، 'ای پدر مرا از این ساعت برهان؟' اما برای همین منظور به این ساعت رسیده‌ام. ۲۸ ای پدر، نام خود را جلال بده!» در آن وقت صدایی از آسمان رسید: «آن را جلال داده‌ام و باز هم جلال خواهم داد.» ۲۹ گروهی که در آنجا ایستاده بودند، گفتند: «صدای رعد بود!» و دیگران گفتند: «فرشته‌ای با او سخن گفت!»

۳۰ عیسی در جواب گفت: «این صدا به خاطر شما آمد، نه به خاطر من. ۳۱ اکنون موقع داوری این جهان است و حکمران این جهان بیرون رانده خواهد شد. ۳۲ وقتی از زمین بالا برده شوم، همهٔ آدمیان را به سوی

خود خواهم کشید.»^{۳۳} عیسی این را در اشاره به نوع مرگی که در انتظارش بود، گفت.

^{۳۴} مردم به او گفتند: «تورات به ما تعلیم می‌دهد که مسیح تا ابد زنده می‌ماند. پس تو چگونه می‌گویی که *پسر انسان باید بالا برده شود؟ این *پسر انسان کیست؟»

^{۳۵} عیسی به آنان پاسخ داد: «فقط تا زمانی کوتاه نور با شما است. تا وقتی این نور با شما است راه بروید، مبادا تاریکی شما را فراگیرد. کسی که در تاریکی راه می‌رود، نمی‌داند به کجا می‌رود. ^{۳۶} تا زمانی که نور را دارید، به نور ایمان بیاورید تا فرزندان نور شوید.»

بی‌ایمانی یهودیان

عیسی این را گفت و از نزد آنان رفت و پنهان شد. ^{۳۷} با وجود معجزات بسیاری که در حضور آنان انجام داده بود، آن‌ها به او ایمان نیاوردند، ^{۳۸} تا سخن اِشعیا نبی تحقق یابد که گفته بود:

«ای خداوند، چه کسی پیام ما را باور نموده

و قدرت خداوند به چه کسی مکشوف گردیده است؟»

^{۳۹} پس آن‌ها نتوانستند ایمان آورند، زیرا اِشعیا بازهم فرموده است:

^{۴۰} «چشمان آن‌ها را نابینا

و دل‌هایشان را سخت گردانیده است

تا با چشمان خود نبینند

و با دل‌های خود نفهمند

و به سوی من باز نگردند

تا ایشان را شفا دهم.»

^{۴۱} اِشعیا این را فرمود زیرا جلال عیسی را دید و دربارهٔ او سخن گفت.

^{۴۲} با وجود این، بسیاری از سران یهود به او ایمان آوردند، ولی به خاطر

فریسیان و ترس از آنکه مبادا از *کنیسه اخراج شوند، به ایمان خود اقرار

نمی‌کردند، ^{۴۳} زیرا آنان تمجید از انسان را بیش از تمجیدی که از جانب

خدا است، دوست می‌داشتند.

داوری به وسیلهٔ کلام عیسی

^{۴۴} پس عیسی با صدای بلند گفت: «هرکه به من ایمان بیاورد، به

فرستندهٔ من ایمان آورده است. ^{۴۵} هرکه مرا ببیند فرستندهٔ مرا دیده است.

^{۴۶} من نوری هستم که به جهان آمده‌ام تا هرکه به من ایمان آورد در

تاریکی نماند، ^{۴۷} اما اگر کسی سخنان مرا بشنود و اطاعت نکند، من

در حق او داوری نمی‌کنم، زیرا نیامده‌ام تا جهان را محکوم سازم، بلکه

تا جهان را نجات بخشم. ^{۴۸} داوری هست که هرکه مرا رد کند و سخنانم

را نپذیرد، او را محکوم می سازد. سخنانی که من گفتم در روز آخر او را محکوم خواهد ساخت.^{۴۹} چون من از خود سخن نمی گویم، بلکه پدری که مرا فرستاده است، به من فرمان داد که چه بگویم و چگونه صحبت کنم.^{۵۰} و من می دانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من می گویم درست همان چیزی است که پدر به من گفته است.»

شستن پای های شاگردان

۱۳

یک روز قبل از عید *فصح بود. عیسی می دانست که ساعت آن فرارسیده است که این جهان را ترک کند و نزد پدر برود. او که همیشه متعلقان خود را در این جهان محبت می نمود، آن ها را تا به آخر محبت کرد.

وقت شام خوردن بود و شیطان از پیش در دل یهودای آسخریوطی نهاده بود که عیسی را تسلیم نماید.^۳ عیسی که می دانست پدر همه چیز را به دست او سپرده و از نزد خدا آمده است و نزد او می رود،^۴ از سر سفره برخاسته ردای خود را کنار گذاشت و حوله ای گرفته به کمر بست.^۵ سپس در لگنی آب ریخت و شروع کرد به شستن پای های شاگردان و خشک کردن آن ها با حوله ای که به کمر بسته بود.^۶ وقتی به شمعون پطرس رسید، او به عیسی گفت: «ای خداوند، آیا تو می خواهی پای های مرا بشویی؟»

عیسی در جواب گفت: «تو اکنون نمی فهمی من چه می کنم، ولی بعداً خواهی فهمید.»

پطرس گفت: «هرگز پای های مرا نخواهی شست.»

عیسی پاسخ داد: «اگر پای های تو را نشویم، با من سهمی نخواهی داشت.»

شمعون پطرس گفت: «پس ای خداوند، نه تنها پای های مرا بلکه دست ها و سرم را نیز بشوی.»

عیسی گفت: «کسی که حمام کرده احتیاجی به شست و شو ندارد، مگر به شستن پای هایش. او از سر تا پا تمیز است و شما پاک هستید، ولی نه همه.»^{۱۱} چون او می دانست چه کسی او را تسلیم خواهد کرد؛ به همین دلیل گفت همه شما پاک نیستید.

^{۱۲} بعد از آنکه پای های آنان را شست و ردای خود را پوشید و دوباره سر سفره نشست، از آن ها پرسید: «آیا فهمیدید برای شما چه کردم؟»^{۱۳} شما مرا استاد و خداوند خطاب می کنید و درست هم می گوید، زیرا که چنین هستم.^{۱۴} پس اگر من که استاد و خداوند شما هستم، پای های شما را شسته ام، شما هم باید پای های یکدیگر را بشوید.

۱۵ به شما نمونه‌ای دادم تا همان‌طور که من با شما رفتار کردم، شما هم رفتار کنید. ۱۶ درحقیقت به شما می‌گویم که هیچ غلامی از ارباب خود و هیچ قاصدی از فرستنده خویش بزرگ‌تر نیست. ۱۷ حال که این‌ها را دانستید، خوشا به حال شما اگر به آن‌ها عمل نمایید.

۱۸ «آنچه می‌گویم مربوط به همه شما نیست. من کسانی را که برگزیده‌ام می‌شناسم. اما این نوشته باید تحقق یابد، آن‌کس که با من نان می‌خورد، بر ضد من برخاسته است. ۱۹ اکنون پیش از وقوع آن، این را به شما می‌گویم تا وقتی واقع شد، ایمان آورید که من هستم. ۲۰ درحقیقت به شما می‌گویم هرکه فرستاده مرا بپذیرد، مرا پذیرفته است و هرکه مرا بپذیرد، فرستنده مرا پذیرفته است.»

پیشگویی درباره تسلیم شدن

(متی ۲۰:۲۶-۲۵؛ مرقس ۱۴:۱۷-۲۱؛ لوقا ۲۲:۲۱-۲۳)

۲۱ وقتی عیسی این را گفت، به شدت مضطرب شد و به‌طور آشکار فرمود: «درحقیقت به شما می‌گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد.»

۲۲ شاگردان با شک و تردید به یکدیگر نگاه می‌کردند، زیرا نمی‌دانستند این را درباره کدام یک از آن‌ها می‌گوید. ۲۳ یکی از شاگردان که عیسی او را دوست می‌داشت، پهلوی او نشسته بود. ۲۴ پس شمعون پطرس با اشاره از او خواست از عیسی پرسد که او درباره کدام یک از آن‌ها صحبت می‌کند.

۲۵ بنابراین، آن شاگرد به عیسی نزدیک‌تر شده از او پرسید: «ای خداوند، او کیست؟»

۲۶ عیسی پاسخ داد: «آن کسی که این سکه نان را پس از فروبردن در کاسه به او می‌دهم، او همان شخص است.» پس وقتی سکه نان را به داخل کاسه فروبرد، آن را به یهودا پسر شمعون اسخریوطی داد. ۲۷ همین که یهودا لقمه را گرفت، شیطان وارد وجود او شد. عیسی به او گفت: «آنچه را که باید انجام دهی، زودتر بکن.» ۲۸ ولی هیچ‌یک از کسانی که بر سر سفره بودند، نفهمید منظور او از این سخن چه بود. ۲۹ بعضی گمان کردند که چون یهودا مسئول کیسه پول بود، عیسی به او می‌گوید که هرچه برای عید لازم دارند، خریداری نماید و یا چیزی به فقرا بدهد.

۳۰ به محض این که یهودا لقمه را گرفت، بیرون رفت. و شب بود.

فرمان تازه

۳۱ وقتی یهودا بیرون رفت، عیسی گفت: «اکنون *پسر انسان جلال می یابد و خدا در او جلال می یابد. ۳۲ و اگر خدا در او جلال یابد، خدا نیز او را جلال خواهد داد و این جلال به زودی شروع خواهد شد. ۳۳ ای فرزندان من، زمانی کوتاه با شما هستم. آنگاه به دنبال من خواهید گشت و همان طور که به سران یهود گفتم، اکنون به شما هم می گویم، آنجایی که من می روم، شما نمی توانید بیایید. ۳۴ به شما فرمان تازه ای می دهم: یکدیگر را دوست بدارید. همان طور که من شما را دوست داشته ام، شما نیز یکدیگر را دوست بدارید. ۳۵ اگر یکدیگر را دوست داشته باشید، همه خواهند فهمید که شاگردان من هستید.»

پیشگویی انکار پطرس

(متی ۲۶: ۳۱-۳۵؛ مرقس ۱۴: ۲۷-۳۱؛ لوقا ۲۲: ۳۱-۳۴)

۳۶ شمعون پطرس به او گفت: «ای خداوند، کجا می روی؟» عیسی پاسخ داد: «تو حالا نمی توانی به جایی که من می روم بیایی، اما بعدها خواهی آمد.»

۳۷ پطرس گفت: «ای خداوند، چرا نمی توانم همین حالا به دنبال تو بیایم؟ من حاضرم جان خود را به خاطر تو بدهم.»

۳۸ عیسی به او جواب داد: «آیا حاضری جان خود را به خاطر من بدهی؟ یقین بدان که پیش از بانگ خروس، سه بار مرا انکار خواهی کرد.»

عیسی یگانه راه به سوی خدا است

«دل های شما مضطرب نشود. به خدا ایمان داشته باشید؛

به من نیز ایمان داشته باشید. ۲ در خانه پدر من منزل های

بسیاری هست. اگر چنین نبود، به شما نمی گفتم که می روم تا مکانی برایتان آماده سازم؟ ۳ پس از این که رفتم و مکانی برای شما آماده ساختم، دوباره می آیم و شما را نزد خود می برم تا جایی که من هستم شما نیز باشید. ۴ شما می دانید به کجا می روم و راه آن را نیز می دانید.»

۵ «تو ما گفت: «ای خداوند، ما نمی دانیم تو به کجا می روی؛ پس چگونه می توانیم راه را بدانیم؟»

۶ عیسی به او گفت: «من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ کس جز به وسیله من نزد پدر نمی آید. ۷ اگر مرا می شناختید، پدر مرا نیز می شناختید. از این پس شما او را می شناسید و او را دیده اید.»

۸ فیلیپس به او گفت: «ای خداوند، پدر را به ما نشان بده و این برای ما کافی است.»

۹ عیسی پاسخ داد: «ای فیلیپس، من مدتی طولانی با شما بوده‌ام و تو هنوز مرا نشناخته‌ای؟ هرکه مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه می‌گویی پدر را به ما نشان بده؟^{۱۰} آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنانی که به شما می‌گویم از خودم نیست؛ آن پدری که در من ساکن است، همه این کارها را انجام می‌دهد.^{۱۱} باور داشته باشید که من در پدر هستم و پدر در من است. اگر باور نمی‌کنید، به‌خاطر کارهایم باور کنید.^{۱۲} درحقیقت به شما می‌گویم که هرکه به من ایمان بیاورد، آنچه را من می‌کنم، خواهد کرد و حتی کارهای بزرگ‌تری هم انجام خواهد داد، زیرا من نزد پدر می‌روم.^{۱۳} هرچه به نام من بخواهید، آن را انجام خواهم داد تا پدر در پسر جلال یابد.^{۱۴} هرچه به نام من از من بخواهید، آن را انجام خواهم داد.

وَعْدَةُ رُوحِ الْقُدُسِ

۱۵ «اگر مرا دوست داشته باشید، دستورهای مرا اطاعت خواهید کرد.^{۱۶} من از پدر درخواست خواهم کرد و او پشتیبان دیگری به شما خواهد داد تا همیشه با شما بماند،^{۱۷} یعنی همان روح راستی که جهان نمی‌تواند بپذیرد، زیرا او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد، ولی شما او را می‌شناسید، چون او با شما می‌ماند و در شما خواهد بود.

۱۸ «من شما را تنها نخواهم گذاشت، بلکه نزد شما برمی‌گردم.^{۱۹} پس از اندک زمانی، جهان دیگر مرا نخواهد دید، اما شما مرا خواهید دید؛ و چون من زنده‌ام، شما هم خواهید زیست.^{۲۰} در آن روز خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما.

۲۱ «هرکه احکام مرا قبول کند و مطابق آن‌ها عمل نماید، او کسی است که مرا دوست دارد، و هرکه مرا دوست دارد، پدر من او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته خود را به او ظاهر خواهم ساخت.»^{۲۲} یهوذا (نه یهوذاي اسخريوطي) از او پرسید: «ای خداوند، چرا می‌خواهی خود را به ما ظاهر سازی اما نه به جهان؟»

۲۳ عیسی به او پاسخ داد: «هرکه مرا دوست دارد، مطابق آنچه می‌گویم، عمل خواهد نمود و پدر من او را دوست خواهد داشت و ما نزد او آمده با او خواهیم ماند.^{۲۴} کسی که مرا دوست ندارد، مطابق تعالیم من عمل نمی‌کند. آنچه شما می‌شنوید، از خودم نیست، بلکه از پدری است که مرا فرستاده است.

۲۵ «این چیزها را وقتی هنوز با شما هستم می‌گویم،^{۲۶} اما پشتیبان شما یعنی روح القدس که پدر به نام من خواهد فرستاد، همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه را به شما گفته‌ام، به یاد شما خواهد آورد.

۲۷ «برای شما آرامش به جا می گذارم؛ من آرامش خود را به شما می دهم. جهان نمی تواند آن آرامش را به طوری که من به شما می دهم بدهد. دل های شما مضطرب نشود و ترسان نباشید. ۲۸ شنیدید که به شما گفتم من می روم ولی نزد شما برمی گردم. اگر مرا دوست می داشتید، از این که من نزد پدر می روم شاد می شدید، زیرا پدر از من بزرگ تر است. ۲۹ اکنون قبل از این که این کار عملی شود، به شما گفتم، تا وقتی اتفاق افتاد، ایمان بیاورید. ۳۰ بعد از این با شما زیاد سخن نخواهم گفت، زیرا حکمران این جهان می آید. او بر من هیچ قدرتی ندارد، ۳۱ اما برای این که جهان بداند که من پدر را دوست دارم، دستورات او را به طور کامل انجام می دهم. برخیزید از اینجا برویم.

تاک حقیقی

۱۵ «من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است. ۲ او هر شاخه ای را که در من ثمر نیاورد می بُرد و هر شاخه ای که ثمر بیاورد آن را هرس می کند تا میوه بیشتری به بار آورد. ۳ هم اکنون شما با تعالیمی که به شما داده ام پاک شده اید. ۴ در من بمانید، و من در شما می مانم. همان طور که هیچ شاخه ای نمی تواند به خودی خود میوه دهد مگر آنکه در تاک بماند، شما نیز نمی توانید ثمر بیاورید مگر آنکه در من بمانید.

۵ «من تاک هستم و شما شاخه های آن هستید. هرکه در من بماند و من در او، میوه بسیار می آورد چون شما نمی توانید جدا از من کاری انجام دهید. ۶ اگر کسی در من نماند، مانند شاخه ای به دور افکنده می شود و خشک می گردد. مردم شاخه های خشکیده را جمع می کنند و در آتش ریخته می سوزانند. ۷ اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، هرچه می خواهید بطلبید که به شما داده خواهد شد. ۸ جلال پدر من در این است که شما میوه فراوان بیاورید و به این طریق شاگردان من خواهید بود. ۹ همان طور که پدر مرا دوست داشته است، من هم شما را دوست داشته ام. در محبت من بمانید. ۱۰ اگر مطابق احکام من عمل کنید، در محبت من خواهید ماند، همان طور که من احکام پدر را اطاعت نموده ام و در محبت او ساکن هستم.

۱۱ «این چیزها را به شما گفته ام تا شادی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد. ۱۲ حکم من این است که یکدیگر را محبت کنید، همان طور که من شما را محبت نموده ام. ۱۳ محبتی بزرگ تر از این نیست که کسی جان خود را فدای دوستان خود کند. ۱۴ شما دوستان من هستید اگر احکام مرا انجام دهید. ۱۵ دیگر شما را بنده نمی خوانم، زیرا خدمتکار

نمی‌داند اربابش چه می‌کند. من شما را دوستان خود خوانده‌ام، زیرا هرچه را از پدر خود شنیدم شما را از آن آگاه ساختم. ^{۱۶} شما مرا برنگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و مأمور کردم که بروید و میوه بیاورید، میوه‌ای که دائمی باشد تا هرچه به نام من از پدر بخواهید به شما عطا نماید. ^{۱۷} حکم من برای شما این است که یکدیگر را محبت نمایید.

نفرت جهان

^{۱۸} «اگر جهان از شما نفرت دارد، بدانید که قبل از شما از من نفرت داشته است. ^{۱۹} اگر شما متعلق به این جهان بودید، جهان متعلقان خود را دوست می‌داشت، اما چون شما از این جهان نیستید و من شما را از جهان برگزیده‌ام، به این سبب جهان از شما نفرت دارد. ^{۲۰} آنچه را گفتم به خاطر بسپارید: غلام از ارباب خود بزرگ‌تر نیست. اگر به من آزار رسانیدند، به شما نیز آزار خواهند رسانید و اگر از تعالیم من پیروی کردند، از تعالیم شما نیز پیروی خواهند کرد. ^{۲۱} ولی چون شما از آن من هستید، آن‌ها با شما چنین رفتاری خواهند داشت، زیرا فرستنده مرا نمی‌شناسند. ^{۲۲} اگر من نمی‌آمدم و با آن‌ها سخن نمی‌گفتم، آن‌ها تقصیری نمی‌داشتند، ولی اکنون دیگر عذری برای گناه خود ندارند. ^{۲۳} کسی که از من متنفر باشد، از پدر من نیز نفرت دارد. ^{۲۴} اگر در میان آنان کارهایی را که هیچ شخص دیگری قادر به انجام دادن آن‌ها نیست انجام نداده بودم، مقصر نمی‌بودند، ولی آن‌ها آن کارها را دیده‌اند و باوجوداین، هم از من و هم از پدر من نفرت دارند. ^{۲۵} به این ترتیب، تورات خودشان که می‌گویند، 'بی‌جهت از من متنفرند' تحقق می‌یابد. ^{۲۶} «اما وقتی پشتیبان شما که او را از نزد پدر برای شما می‌فرستم بیاید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او درباره من شهادت خواهد داد ^{۲۷} و شما نیز شاهدان من خواهید بود، زیرا از ابتدا با من بوده‌اید.

«این چیزها را به شما گفتم تا لغزش نخورید. ^{۲۸} آن‌ها شما را از کنیسه‌ها بیرون خواهند کرد و حتی زمانی می‌آید که هرکه شما را بگشاد گمان می‌کند که به خدا خدمت می‌نماید. ^{۲۹} این کارها را با شما خواهند کرد، زیرا نه پدر را می‌شناسند و نه مرا. ^{۳۰} این چیزها را به شما گفتم تا وقتی زمان وقوع آن‌ها برسد، گفتار مرا به خاطر آورید.

۱۶

کار روح القدس

«این چیزها را در ابتدا به شما نگفتم، زیرا خودم با شما بودم، ^{۳۱} اما اکنون نزد کسی که مرا فرستاد می‌روم و هیچ‌یک از شما نمی‌پرسید 'کجا می‌روی؟' ^{۳۲} ولی چون این چیزها را به شما گفتم، دل‌های شما پُر از غم شده است. ^{۳۳} باوجوداین، این حقیقت را به شما می‌گویم که رفتن من

به نفع شما است، زیرا اگر من بروم، پشتیبانتان نزد شما نمی آید؛ اما اگر بروم، او را نزد شما خواهم فرستاد.^۸ و وقتی او می آید، جهان را در مورد گناه، عدالت و داوری مُجاب می سازد: ^۹در مورد گناه، چون به من ایمان نمی آورند؛ ^{۱۰}در مورد عدالت، چون من نزد پدر می روم و دیگر مرا نخواهند دید؛ ^{۱۱}و در مورد داوری، چون حکمران این جهان محکوم شده است.

^{۱۲}«چیزهای بسیاری هست که باید به شما بگویم، ولی شما فعلاً طاقت شنیدن آن‌ها را ندارید. ^{۱۳}در هر حال، وقتی او که روح راستی است بیاید، شما را به تمام حقیقت هدایت خواهد کرد، زیرا از جانب خود سخن نخواهد گفت، بلکه فقط درباره آنچه می شنود سخن می گوید و شما را از امور آینده با خبر می سازد. ^{۱۴}او مرا جلال خواهد داد، زیرا حقایقی را که از من دریافت می کند، به شما اعلام خواهد نمود. ^{۱۵}هر چه پدر دارد از آن من است و به همین دلیل بود که گفتم حقایقی را که از من دریافت کرده به شما اعلام خواهد نمود.

غم و شادی

^{۱۶}«بعد از اندک زمانی، دیگر مرا نخواهید دید، ولی باز بعد از اندک زمانی مرا خواهید دید.»

^{۱۷}پس بعضی از شاگردان از یکدیگر پرسیدند: «منظور او از این که می گوید، 'بعد از اندک زمانی دیگر مرا نخواهید دید ولی بعد از اندک زمانی باز مرا خواهید دید' و این که 'چون نزد پدر می روم' چیست؟» ^{۱۸}سپس آن‌ها گفتند: «این اندک زمانی که او درباره آن سخن می گوید چیست؟ ما نمی دانیم درباره چه چیزی صحبت می کند.»

^{۱۹}عیسی فهمید که آن‌ها می خواهند در این باره از او چیزی پرسند، پس به آن‌ها گفت: «من به شما گفتم که بعد از اندک زمانی دیگر مرا نخواهید دید ولی باز بعد از اندک زمانی، مرا خواهید دید. آیا بحث شما درباره این است؟ ^{۲۰}در حقیقت به شما می گویم که شما اشک خواهید ریخت و ماتم خواهید گرفت، ولی جهان شادی خواهد کرد. شما غمیگن خواهید شد، ولی غم شما به شادی مبدّل خواهد گشت. ^{۲۱}یک زن در وقت زایمان درد می کشد و از درد ناراحت است، اما به محض این که طفل به دنیا می آید، درد و ناراحتی خود را فراموش می کند و شاد است که یک انسان به جهان آمده است. ^{۲۲}شما هم همین طور؛ اکنون غمیگن هستید ولی شما را باز هم خواهم دید و در آن وقت شادمان خواهید شد و هیچ کس نمی تواند آن شادی را از شما بگیرد.

۲۳ «در آن روز دیگر از من چیزی نخواهید پرسید. درحقیقت به شما می‌گویم که هرچه به نام من از پدر بخواهید، به شما خواهد داد. ۲۴ تاکنون چیزی به نام من نخواست‌اید؛ بخواهید تا به دست آورید و شادی شما کامل گردد.

پیروزی بر جهان

۲۵ «تابه حال با مثل‌ها با شما سخن گفته‌ام، ولی زمانی خواهد آمد که دیگر با مثل‌ها با شما صحبت نخواهم کرد، بلکه واضح و بی‌پرده درباره پدر با شما سخن خواهم گفت. ۲۶ وقتی آن روز برسد، خواهش خود را به نام من از خدا بخواهید کرد و من نمی‌گویم که برای شما از پدر تقاضا خواهم نمود، ۲۷ زیرا پدر خودش شما را دوست دارد چون شما مرا دوست داشته‌اید و ایمان آورده‌اید که من از نزد خدا آمده‌ام. ۲۸ من از نزد پدر آمدم و به جهان وارد شدم و اکنون جهان را ترک می‌کنم و به سوی پدر می‌روم.»

۲۹ شاگردان به او گفتند: «حالا به‌طور واضح و بی‌پرده سخن می‌گویی. ۳۰ ما اکنون مطمئن هستیم که تو همه چیز را می‌دانی و لازم نیست کسی چیزی از تو بپرسد و به این دلیل ایمان داریم تو از نزد خدا آمده‌ای.» ۳۱ عیسی پاسخ داد: «آیا حالا ایمان دارید؟! ۳۲ ببینید، ساعتی می‌آید، و درواقع هم اکنون شروع شده است، که همه شما پراکنده می‌شوید و به خانه‌های خود می‌روید و مرا تنها می‌گذارید. با وجود این، من تنها نیستم، زیرا پدر با من است. ۳۳ این چیزها را به شما گفتم تا در اتحاد با من آرامش داشته باشید. در جهان رنج و زحمت خواهید داشت. ولی شجاع باشید! من بر دنیا چیره شده‌ام.»

دعا برای شاگردان

پس از این سخنان، عیسی به سوی آسمان نگاه کرد و گفت: «ای پدر، آن ساعت رسیده است. پسر خود را جلال ده تا پسرت نیز تو را جلال دهد، ۲ زیرا تو اختیار تمام انسان‌ها را به دست او سپرده‌ای تا به همه کسانی که تو به او بخشیده‌ای حیات جاودان بدهد. ۳ این است حیات جاودان که آن‌ها تو را خدای واحد حقیقی و عیسای مسیح را که تو فرستاده‌ای بشناسند. ۴ من تو را با به انجام رساندن کاری که به من سپرده بودی در روی زمین جلال دادم و ۵ اکنون ای پدر، مرا در پیشگاه خود جلال بده، همان جلالی که پیش از آفرینش جهان در نزد تو داشتم.

۶ «من تو را به آن کسانی که تو از میان جهانیان به من بخشیدی شناسانیدم. آنان متعلق به تو بودند و تو آنان را به من بخشیدی و آن‌ها

مطابق کلام تو عمل کرده‌اند. ^۷ اکنون آن‌ها می‌دانند که آنچه به من دادی واقعاً از جانب تو است. ^۸ زیرا آن کلامی را که تو به من دادی، به آنان دادم و آن‌ها هم آن را قبول کردند. آن‌ها این حقیقت را می‌دانند که من از نزد تو آمده‌ام و ایمان دارند که تو مرا فرستاده‌ای.

^۹ «من برای آن‌ها دعا می‌کنم، نه برای جهان. من برای کسانی که تو به من داده‌ای دعا می‌کنم، زیرا آن‌ها از آن تو هستند. ^{۱۰} آنچه من دارم از آن تو است و آنچه تو داری از آن من است و جلال من در آن‌ها آشکار شده است. ^{۱۱} من بیش از این در جهان نمی‌مانم ولی آن‌ها هنوز در جهان هستند و من نزد تو می‌آیم. ای پدر مقدس، با قدرت نام خود کسانی را که به من داده‌ای، حفظ فرما تا آن‌ها یک باشند همان‌طوری که ما یک هستیم. ^{۱۲} در مدتی که با آنان بودم، با قدرت نام تو کسانی را که به من بخشیدی حفظ کردم و هیچ‌یک از آنان هلاک نشد جز آن کسی که مستحق هلاکت بود تا آنچه نوشته شده است تحقق یابد. ^{۱۳} ولی حال نزد تو می‌آیم و این سخنان را اکنون که در جهان هستم می‌گویم تا شادی مرا در خود به حد کمال داشته باشند. ^{۱۴} من کلام تو را به آنان رسانیده‌ام، اما چون آن‌ها مانند من به این جهان تعلق ندارند، جهان از آنان نفرت دارد. ^{۱۵} من از تو درخواست نمی‌کنم که آنان را از جهان ببری بلکه تا آنان را از آن شریر محافظت فرمایی. ^{۱۶} ایشان متعلق به این جهان نیستند، همان‌طور که من متعلق به این جهان نیستم. ^{۱۷} آنان را به وسیله حقیقت خود تقدیس نما؛ کلام تو حقیقت است. ^{۱۸} همان‌طور که تو مرا به جهان فرستادی، من نیز آنان را به جهان فرستادم. ^{۱۹} و اکنون به خاطر آنان، خود را تقدیس می‌نمایم تا آنان نیز در حقیقت تقدیس گردند.

^{۲۰} «نه فقط برای آنان دعا می‌کنم، بلکه برای کسانی هم که به وسیله پیام آنان به من ایمان خواهند آورد دعا می‌کنم ^{۲۱} تا همه آن‌ها یک باشند. همان‌طور که تو ای پدر در من هستی و من در تو، آن‌ها نیز در ما یک باشند، تا جهان ایمان بیاورد که تو مرا فرستاده‌ای. ^{۲۲} و من آن جلالی را که تو به من داده‌ای به آنان دادم تا آن‌ها یک باشند همان‌طور که ما یک هستیم؛ ^{۲۳} من در آنان و تو در من، تا آن‌ها به طور کامل یک باشند و تا جهان بداند که تو مرا فرستادی و آن‌ها را دوست داری همان‌طور که مرا دوست داری.

^{۲۴} «ای پدر می‌خواهم آن‌هایی را که تو به من بخشیدی در همان جایی باشند که من هستم، تا جلالی را که تو به من دادی ببینند، چون تو مرا قبل از آفرینش جهان دوست می‌داشتی. ^{۲۵} ای پدر عادل، اگرچه جهان تو را شناخته است، من تو را شناخته‌ام و این‌ها می‌دانند که تو مرا فرستادی. ^{۲۶} من تو را به آنان شناسانیدم، و باز خواهم شناسانید تا

آن محبتی که تو نسبت به من داشته‌ای، در آن‌ها باشد و من نیز در آن‌ها باشم.»

بازداشت عیسی

(متی ۲۶: ۴۷-۵۶؛ مرقس ۱۴: ۴۳-۵۰؛ لوقا ۲۲: ۴۷-۵۳)

۱۸

پس از این سخنان، عیسی با شاگردان خود به آن طرف درهٔ قدرون رفت. در آنجا باغی بود که عیسی و شاگردانش وارد آن شدند. ^۲یهودا که تسلیم‌کنندهٔ او بود، می‌دانست آن محل کجا است، زیرا عیسی و شاگردانش اغلب در آنجا جمع می‌شدند. ^۳پس یهودا یک‌دسته از سربازان رومی و نگهبانانی از معبد بزرگ را که سران کاهنان و *فریسیان فرستاده بودند، با خود به آن باغ برد. آن‌ها مجهز به چراغ و مشعل و اسلحه بودند. ^۴عیسی باوجودی که می‌دانست چه اتفاقی برایش خواهد افتاد، جلو رفت و از آنان پرسید: «دنبال چه کسی می‌گردید؟»

^۵به او گفتند: «دنبال عیسای ناصری.» عیسی به آنان گفت: «من هستم.» و یهودای خائن هم همراه آنان بود. ^۶وقتی عیسی به آنان گفت: «من هستم»، آنان عقب‌عقب رفته به زمین افتادند. ^۷پس عیسی بار دیگر پرسید: «دنبال چه کسی می‌گردید؟» آن‌ها جواب دادند: «عیسای ناصری.»

^۸عیسی گفت: «من که به شما گفتم خودم هستم. اگر دنبال من می‌گردید، بگذارید این‌ها بروند.» ^۹او این را گفت تا به آنچه قبلاً فرموده بود تحقق بخشد: «هیچ‌یک از کسانی را که به من سپردی از دست ندادم.»

^{۱۰}آنگاه شمعون پطرس شمشیری را که همراه داشت کشیده ضربه‌ای به غلام *کاهن اعظم که ملوک نام داشت، زد و گوش راست او را بُرید. ^{۱۱}عیسی به پطرس گفت: «شمشیرت را غلاف کن. آیا نباید جامی را که پدر به من داده است، بنوشم؟»

عیسی در مقابل حنا

^{۱۲}سپس آن سربازان به اتفاق فرماندهٔ خود و نگهبانان معبد بزرگ یهود عیسی را دستگیر کرده محکم بستند. ^{۱۳}ابتدا او را نزد حنا، پدرزن قیافا، که در آن موقع کاهن اعظم بود، بردند. ^{۱۴}قیافا همان کسی بود که به سران یهود گفته بود که بهتر است یک نفر به خاطر قوم بمیرد.

انکار پطرس

(متی ۶۹:۲۶-۷۰؛ مرقس ۱۴:۶۶-۶۸؛ لوقا ۲۲:۵۵-۵۷)

۱۵ شمعون پطرس و یک شاگرد دیگر دنبال عیسی رفتند و چون آن شاگرد با کاهن اعظم آشنایی داشت، همراه عیسی به داخل حیاط خانه کاهن اعظم رفت. ۱۶ اما پطرس بیرون در ورودی ایستاد. پس آن شاگردی که با کاهن اعظم آشنایی داشت به زنی که دربان بود، چیزی گفت و پطرس را به داخل برد. ۱۷ این خادمه که دربان بود از پطرس پرسید: «مگر تو یکی از شاگردان این مرد نیستی؟» او گفت: «نه، نیستم.» ۱۸ غلامان و نگهبانان با زغال آتش افروخته بودند، زیرا هوا سرد بود و دور آتش ایستاده خود را گرم می کردند. پطرس نیز پهلوی آنان ایستاده بود و خود را گرم می کرد.

بازجویی از عیسی

(متی ۵۹:۲۶-۶۰؛ مرقس ۱۴:۵۵-۶۴؛ لوقا ۲۲:۶۶-۷۱)

۱۹ کاهن اعظم از عیسی درباره شاگردان و تعالیم او سؤالاتی کرد. ۲۰ عیسی پاسخ داد: «من به طور علنی و در مقابل همه صحبت کرده‌ام. همیشه در *کنیسه و در معبد بزرگ یعنی در جایی که همه یهودیان جمع می شوند، تعلیم داده‌ام و هیچ وقت در خفا چیزی نگفته‌ام، ۲۱ پس چرا از من سؤال می کنی؟ از کسانی که سخنان مرا شنیده‌اند، بپرس. آن‌ها می دانند چه گفته‌ام.»

۲۲ وقتی عیسی این را گفت یکی از نگهبانان که در آنجا ایستاده بود، به او سیلی زده گفت: «آیا این طور به کاهن اعظم جواب می دهی؟» ۲۳ عیسی به او گفت: «اگر بد گفتم، خطای مرا ثابت کن و اگر درست جواب دادم، چرا مرا می زنی؟»

۲۴ سپس حنا او را دست بسته نزد قیافا کاهن اعظم فرستاد.

پطرس بار دیگر منکر عیسی می شود

(متی ۷۱:۲۶-۷۵؛ مرقس ۱۴:۶۹-۷۲؛ لوقا ۲۲:۵۸-۶۲)

۲۵ شمعون پطرس هنوز در آنجا ایستاده بود و خود را گرم می کرد. عده‌ای از او پرسیدند: «مگر تو از شاگردان او نیستی؟» او منکر شد و گفت: «نه، نیستم.»

۲۶ یکی از غلامان کاهن اعظم که از خویشاوندان آن کسی بود که پطرس گوشش را بُریده بود، به او گفت: «مگر من خودم تو را در باغ با او ندیدم؟»

۲۷ پطرس باز هم منکر شد. درست در همان وقت خروس بانگ زد.

عیسی در مقابل پیلاتس

(متی ۱: ۲۷ و ۲-۱۱؛ مرقس ۱: ۱۵-۵؛ لوقا ۲۳: ۱-۵)

۲۸ صبح زود عیسی را از نزد قیافا به کاخ پیلاتس فرماندار رومی بردند. سران یهود به کاخ وارد نشدند، مبادا ناپاک شوند و نتوانند غذای *فَصَح را بخورند. ۲۹ پس پیلاتس بیرون آمد و از آن‌ها پرسید: «چه شکایتی علیه این مرد دارید؟»

۳۰ در جواب گفتند: «اگر مجرم نبود، او را نزد تو نمی‌آوردیم.» ۳۱ پیلاتس گفت: «او را ببرید و بر طبق شریعت خود محاکمه نمایید.» یهودیان به او پاسخ دادند: «طبق قانون، ما اجازه نداریم کسی را اعدام کنیم.» ۳۲ و به این ترتیب آنچه که عیسی در اشاره به نحوه مرگ خود گفته بود، تحقق یافت. ۳۳ سپس پیلاتس به کاخ برگشت و عیسی را احضار کرده از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟»

۳۴ عیسی پاسخ داد: «آیا این نظر خود تو است یا دیگران درباره من به تو چنین گفته‌اند؟»

۳۵ پیلاتس گفت: «مگر من یهودی هستم؟ قوم خودت و سران کاهنان تو را نزد من آوردند. چه کرده‌ای؟»

۳۶ عیسی پاسخ داد: «پادشاهی من متعلق به این جهان نیست. اگر پادشاهی من به این جهان تعلق می‌داشت، پیروان من می‌جنگیدند تا من به سران یهود تسلیم نشوم، ولی پادشاهی من پادشاهی دنیوی نیست.» ۳۷ پیلاتس به او گفت: «پس تو پادشاه هستی؟» عیسی پاسخ داد: «تو می‌گویی که من پادشاه هستم. من برای این متولد شده‌ام و به دنیا آمدم تا به حقیقت شهادت دهم، و هرکه حقیقت را دوست دارد، سخنان مرا می‌شنود.»

۳۸ پیلاتس گفت: «حقیقت چیست؟»

عیسی به مرگ محکوم می‌شود

(متی ۱۵: ۲۷-۳۱؛ مرقس ۶: ۱۵-۲۰؛ لوقا ۲۳: ۱۳-۲۵)

پس از گفتن این سخن، پیلاتس باز نزد یهودیان رفت و به آن‌ها گفت: «من هیچ جرمی در این مرد نیافتم، ولی طبق رسم شما من در روز فَصَح یکی از زندانیان را برایتان آزاد می‌کنم. آیا مایلید که پادشاه یهود را برایتان آزاد سازم؟»

۴۰ آن‌ها همه فریاد کشیدند: «نه، او را نمی‌خواهیم! باراباس را آزاد کن!» باراباس یک راهزن بود.

آنگاه پیلاتس دستور داد عیسی را تازیانه بزنند ۲ و سربازان تاجی از خار بافته بر سر او گذاشتند و ردایی ارغوانی رنگ

به او پوشانیدند. ^۳ سپس نزد او آمده می گفتند: «درود بر پادشاه یهود!» و به او سیلی می زدند.

^۴ بار دیگر پیلطس بیرون آمد و به آن ها گفت: «ببینید، او را نزد شما می آورم تا بدانید که در او هیچ جرمی نمی بینم.» ^۵ پس عیسی درحالی که تاج خاری بر سر و ردایی ارغوانی برتن داشت، بیرون آمد. پیلطس گفت: «ببینید، این هم آن مرد!»

^۶ وقتی سران کاهنان و نگهبانان معبد بزرگ او را دیدند، فریاد زدند: «مصلوبش کن! مصلوبش کن!» پیلطس گفت: «شما خودتان او را

برده مصلوبش کنید، چون من هیچ جرمی در او نمی بینم.» ^۷ یهودیان پاسخ دادند: «ما شریعتی داریم که به موجب آن او باید بمیرد، زیرا ادعا می کند که *پسر خدا است.»

^۸ وقتی پیلطس این را شنید، بیش از پیش هراسان شد ^۹ و باز به کاخ خود رفت و از عیسی پرسید: «تو اهل کجا هستی؟» اما عیسی به او پاسخ نداد. ^{۱۰} پیلطس گفت: «آیا به من جواب نمی دهی؟ مگر نمی دانی که من قدرت دارم تو را آزاد سازم و قدرت دارم تو را مصلوب نمایم؟» ^{۱۱} عیسی در جواب گفت: «تو هیچ قدرتی بر من نمی داشتی، اگر خدا آن را به تو نمی داد. از این رو، کسی که مرا به تو تسلیم نمود گناه بزرگ تری مرتکب شده است.»

^{۱۲} پس از این که پیلطس این را شنید، سعی کرد او را آزاد سازد، ولی یهودیان دائما فریاد می زدند: «اگر این مرد را آزاد کنی، دوست قیصر نیستی. هرکه ادعای پادشاهی کند، دشمن قیصر است.»

^{۱۳} وقتی پیلطس این را شنید، عیسی را بیرون آورد و خود در محلی موسوم به سنگ فرش که به زبان عبری آن را جباتا می گفتند، بر مسند قضاوت نشست. ^{۱۴} وقت تهیه فصیح و نزدیک ظهر بود که پیلطس به یهودیان گفت: «این است پادشاه شما!»

^{۱۵} ولی آن ها فریاد زدند: «اعدامش کن! اعدامش کن! مصلوبش کن!» پیلطس گفت: «آیا می خواهید پادشاه شما را مصلوب کنم؟» سران کاهنان جواب دادند: «ما پادشاهی جز قیصر نداریم!»

^{۱۶} سرانجام پیلطس عیسی را به آن ها سپرد تا مصلوب شود.

عیسی را بر صلیب میخکوب می کنند

(متی ۲۷: ۳۲-۴۴؛ مرقس ۱۵: ۲۱-۳۲؛ لوقا ۲۳: ۲۶-۴۳)

پس آن ها عیسی را تحویل گرفته بردند. ^{۱۷} عیسی درحالی که صلیب خود را حمل می کرد، به جایی که به نام «جمجمه» که به عبری به جُلجُتا موسوم است، رفت. ^{۱۸} در آنجا او را به صلیب میخکوب کردند و با او دو نفر دیگر را در دو سمت او مصلوب کردند، یکی در دست راست

و دیگری در دست چپ، و عیسی در بین آن دو نفر بود. ^{۱۹} پیلاطس تقصیرنامه‌ای نوشت تا بر صلیب نصب گردد و آن نوشته چنین بود: «عیسای ناصری، پادشاه یهود.» ^{۲۰} بسیاری از یهودیان این تقصیرنامه را خواندند، زیرا جایی که عیسی مصلوب شد نزدیک شهر بود و آن تقصیرنامه به زبان‌های عبری و لاتین و یونانی نوشته شده بود. ^{۲۱} بنابراین، سران کاهنان یهود به پیلاطس گفتند: «نویس پادشاه یهود؛ بنویس او ادعا می‌کرد که پادشاه یهود است.»

^{۲۲} پیلاطس پاسخ داد: «آنچه نوشتم، نوشتم.»

^{۲۳} پس از این که سربازان عیسی را به صلیب می‌خکوب کردند، لباس‌های او را برداشتند و چهار قسمت کردند و هریک از سربازان یک قسمت از آن را برداشت، ولی ردای او که درز نداشت و از بالا تا پایین یک پارچه بافته شده بود، باقی ماند. ^{۲۴} پس سربازان به یکدیگر گفتند: «بیایید ردایش را پاره نکنیم، بلکه قرعه بیندازیم تا ببینیم از آن چه کسی خواهد شد.» و سربازان قرعه انداختند تا این نوشته به حقیقت پیوندد:

«لباس‌های مرا در میان خود تقسیم کردند»

و بر ردای من قرعه افکندند.»

^{۲۵} نزدیک صلیب عیسی، مادر او به اتفاق خواهرش مریم زن کلویاس و مریم مجدلیه ایستاده بودند. ^{۲۶} وقتی عیسی مادر خود را دید که پهلوی همان شاگردی که او را دوست می‌داشت ایستاده است، به مادر خود گفت: «ای زن، این پسر تو می‌باشد.» ^{۲۷} و بعد به شاگرد خود گفت: «و این مادر تو می‌باشد.» از همان لحظه، آن شاگرد او را به خانه خود برد.

عیسی جان می‌دهد

(متی ۲۷: ۴۵-۵۶؛ مرقس ۱۵: ۳۳-۴۱؛ لوقا ۲۳: ۴۴-۴۹)

^{۲۸} بعد از آن، وقتی عیسی دید که همه چیز انجام شده است، گفت: «تشنه‌ام.» و به این طریق پیشگویی کتب مقدس تحقق یافت. ^{۲۹} ظرفی پُر از شراب تُرشیده در آنجا قرار داشت. آن‌ها اسفنجی را به شراب آغشته کردند و آن را بر سر نی‌ای گذارده جلوی دهان او گرفتند. ^{۳۰} وقتی عیسی شراب را چشید، گفت: «تمام شد.» بعد سر به زیر افکنده جان سپرد.

به پهلوی عیسی نیزه می‌زنند

^{۳۱} چون جمعه با روز تهیهٔ فصح مصادف بود و سران یهود نمی‌خواستند اجساد مصلوب شدگان در آن * سَبَّت بزرگ بر روی صلیب بماند، از پیلاطس درخواست کردند که ساق پای آن سه را بشکنند و آن‌ها را از صلیب پایین بیاورند. ^{۳۲} پس سربازان جلو آمدند و ساق پای آن دو نفری

را که با عیسی مصلوب شده بودند، شکستند.^{۳۳} اما وقتی نزد عیسی آمدند، دیدند که او مُرده است و از این رو ساق‌های او را نشکستند.^{۳۴} اما یکی از سربازان نیزه‌ای به پهلوی او فروکرد و خون و آب از بدنش جاری شد.^{۳۵} (کسی که خود شاهد این واقعه بود، این را می‌گوید و شهادت او راست است؛ او حقیقت را می‌گوید تا شما نیز ایمان آورید.)^{۳۶} چنین شد تا این پیشگویی تحقق یابد: «هیچ‌یک از استخوان‌هایش شکسته نخواهد شد».^{۳۷} و در جای دیگر نوشته شده است: «آن‌ها به کسی که نیزه زده‌اند نگاه خواهند کرد».

تدفین عیسی

(متی ۲۷:۵۷-۶۱؛ مرقس ۱۵:۴۲-۴۷؛ لوقا ۲۳:۵۰-۵۶)

^{۳۸} بعد از آن، یوسف رامه‌ای که به علت ترس از سران یهود مخفیانه شاگرد عیسی بود، نزد پیلاتس رفت و اجازه خواست که جنازه عیسی را بردارد. پیلاتس به او اجازه داد. پس او آمده جسد عیسی را برداشت.^{۳۹} نیکودیموس، یعنی همان کسی که ابتدا شبانه به دیدن عیسی رفته بود، نیز آمد و با خود مخلوطی از مُر و چوب عود که در حدود سی کیلو می‌شد، آورد.^{۴۰} آن‌ها بدن عیسی را بردند و مطابق مراسم تدفین یهود در پارچه‌ای کتانی با ادویه‌جات معطر پیچیدند.^{۴۱} در نزدیکی محلی که او مصلوب شده بود، باغی بود و در آن باغ قبر تازه‌ای قرار داشت که هنوز کسی در آن دفن نشده بود.^{۴۲} چون روز قبل از سَبّت بود و قبر هم در همان نزدیکی قرار داشت، جسد عیسی را در آنجا دفن کردند.

قبر خالی

(متی ۲۸:۱-۸؛ مرقس ۱۶:۱-۸؛ لوقا ۲۴:۱-۱۲)

در سحرگاه نخستین روز هفته وقتی هوا هنوز تاریک بود، مریم مجدلیه بر سر قبر آمد و دید که سنگ از جلوی قبر برداشته شده است.^۲ او دوان‌دوان نزد شمعون پطرس و آن شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت رفت و به آن‌ها گفت: «خداوند را از قبر برده‌اند و نمی‌دانیم او را کجا گذاشته‌اند!»

^۳ پس پطرس و آن شاگرد دیگر به راه افتاده به طرف قبر رفتند.^۴ هر دو با هم می‌دویدند، ولی آن شاگرد دیگر از پطرس جلو افتاد و اوّل به سر قبر رسید.^۵ او خم شده به داخل قبر نگاه کرد و کفن را دید که در آنجا قرار داشت، ولی به داخل قبر نرفت.^۶ بعد شمعون پطرس هم رسید و به داخل قبر رفت. او هم کفن را دید که در آنجا قرار داشت^۷ و آن دستمالی که روی سر عیسی بود در کنار کفن نبود، بلکه پیچیده شده و دور از آن در گوشه‌ای گذاشته شده بود.^۸ بعد، آن شاگردی هم که ابتدا به قبر

رسیده بود به داخل رفت، آن را دید و ایمان آورد،^۹ زیرا تا آن وقت آن‌ها این نوشته کتب مقدس را نفهمیده بودند که او باید بعد از مرگ دوباره زنده شود.^{۱۰} پس آن دو شاگرد به منزل خود بازگشتند.

ظاهر شدن عیسی به مریم مجدلیه

(متی ۲۸: ۹-۱۰؛ مرقس ۱۶: ۹-۱۱)

^{۱۱} اما مریم در خارج قبر ایستاده بود و گریه می کرد. همان طور که او اشک می ریخت، خم شد و به داخل قبر نگاه کرد^{۱۲} و دو فرشته سفیدپوش را دید که در جایی که بدن عیسی را گذاشته بودند، یکی نزدیک سر و دیگری نزدیک پا نشسته بودند.^{۱۳} آن‌ها به او گفتند: «ای زن، چرا گریه می کنی؟» او پاسخ داد: «خداوند مرا برده‌اند و نمی دانم او را کجا گذاشته‌اند.»

^{۱۴} وقتی مریم این را گفت، به عقب برگشت و عیسی را دید که در آنجا ایستاده است ولی او را نشناخت.^{۱۵} عیسی به او گفت: «ای زن، چرا گریه می کنی؟ دنبال چه کسی می گردی؟» مریم به گمان این که او باغبان است، به او گفت: «ای آقا، اگر تو او را برده‌ای، به من بگو او را کجا گذاشته‌ای تا من او را ببرم.»

^{۱۶} عیسی گفت: «ای مریم!» مریم برگشت و به زبان عبری گفت: «ربونی!» (یعنی ای استاد).

^{۱۷} عیسی به او گفت: «مرا لمس نکن، زیرا هنوز نزد پدر بالا نرفته‌ام، اما نزد برادران من برو و به آنان بگو که اکنون نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما بالا می‌روم.»

^{۱۸} مریم مجدلیه نزد شاگردان رفت و به آن‌ها گفت: «من خداوند را دیده‌ام.» و سپس پیغام او را به آنان رسانید.

ظاهر شدن عیسی به شاگردان

(متی ۲۸: ۱۶-۲۰؛ مرقس ۱۶: ۱۴-۱۸؛ لوقا ۲۴: ۳۶-۴۹)

^{۱۹} در غروب همان روز، وقتی شاگردان از ترس سران یهود در پشت درهای بسته دور هم جمع شده بودند، عیسی آمده در میان آنان ایستاد و گفت: «سلام بر شما باد!»^{۲۰} و بعد دست‌ها و پهلوی خود را به آنان نشان داد. وقتی شاگردان، خداوند را دیدند، بسیار شاد شدند.^{۲۱} عیسی دوباره گفت: «سلام بر شما باد! همان طور که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.»^{۲۲} بعد از گفتن این سخن، دمید و گفت: «روح القدس را بیاید.^{۲۳} گناهان کسانی را که ببخشید، بخشیده خواهد شد و گناهان کسانی را که نبخشید، بخشیده نخواهد شد.»

عیسی و توما

۲۴ یکی از دوازده شاگرد یعنی توما که به معنی دوقلو است، موقعی که عیسی آمد با آن‌ها نبود. ۲۵ پس سایر شاگردان به او گفتند: «ما خداوند را دیده‌ایم!» توما به آن‌ها گفت: «من تا جای میخ‌ها را در دستش نیبم و انگشت خود را در جای میخ‌ها و دستم را در پهلوی‌ش نگذارم، باور نخواهم کرد.»

۲۶ بعد از هشت روز، وقتی شاگردان بار دیگر با هم بودند و توما هم با آنان بود، با وجود این که درها بسته بود، عیسی به درون آمد و در میان آنان ایستاده گفت: «سلام بر شما باد!» ۲۷ و بعد به توما گفت: «انگشت خود را به اینجا بگذار و دست‌های مرا ببین؛ سپس دست خود را بر پهلوی من بگذار و دیگر بی‌ایمان نباش، بلکه ایمان داشته باش.» ۲۸ توما گفت: «ای خداوند من، و ای خدای من!»

۲۹ عیسی گفت: «آیا تو به خاطر این که مرا دیده‌ای ایمان آوردی؟ خوشا به حال کسانی که مرا ندیده‌اند و ایمان می‌آورند.»

مقصود از نوشتن این کتاب

۳۰ عیسی معجزات بسیار دیگری در حضور شاگردان خود انجام داد که در این کتاب نوشته نشد. ۳۱ ولی همین قدر نوشته شد تا شما ایمان بیاورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده در نام او صاحب حیات جاودان شوید.

ظاهر شدن عیسی به هفت شاگرد

چندی بعد، عیسی در کنار دریای طبریه بار دیگر خود را به شاگردان ظاهر ساخت. ظاهر شدن او این طور بود: ۲ شمعون پطرس و توما ملقب به دوقلو و نتنائیل که اهل قانای جلیل بود و دو پسر زبیدی و دو شاگرد دیگر با هم جمع بودند. ۳ شمعون پطرس به آن‌ها گفت: «من به ماهیگیری می‌روم.»

آن‌ها گفتند: «ما هم با تو می‌آییم.» پس آن‌ها به راه افتاده سوار قایقی شدند. اما در تمام آن شب چیزی صید نکردند. ۴ سپیده‌دم، عیسی در ساحل ایستاده بود ولی شاگردان نفهمیدند که او عیسی است. ۵ او به آن‌ها گفت: «بچه‌ها، چیزی برای خوردن گرفته‌اید؟» آن‌ها جواب دادند: «خیر.»

۶ عیسی به آن‌ها گفت: «تورتان را به طرف راست قایق بیندازید؛ در آنجا ماهی خواهید یافت.» آن‌ها همین کار را کردند و آن قدر ماهی گرفتند که نتوانستند تور را به داخل قایق بکشند.

۷ پس آن شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت، به پطرس گفت: «این خداوند است!» وقتی شمعون پطرس که لباس خود را کَنده بود این را شنید، لباسش را به خود پیچید و به داخل آب پرید. ۸ بقیّه شاگردان با قایق به طرف خشکی آمدند و تورِ پُر از ماهی را به دنبال خود می‌کشیدند، زیرا از خشکی فقط یکصد متر دور بودند. ۹ وقتی به خشکی رسیدند، در آنجا آتشی دیدند که ماهی روی آن قرار داشت و با مقداری نان آماده بود. ۱۰ عیسی به آن‌ها گفت: «مقداری از ماهی‌هایی را که الآن گرفتید بیاورید.»

۱۱ شمعون پطرس به طرف قایق رفت و توری را که از یکصد و پنجاه و سه ماهی بزرگ پُر بود، به خشکی کشید و با وجود آن همه ماهی، تور پاره نشد. ۱۲ عیسی به آن‌ها گفت: «بیاید صبحانه بخورید.» هیچ‌یک از شاگردان جرأت نکرد از او بپرسد: «تو کیستی؟» آن‌ها می‌دانستند که او خداوند است. ۱۳ پس عیسی پیش آمده نان را برداشت و به آنان داد و ماهی را نیز همین‌طور. ۱۴ این سوّمین باری بود که عیسی پس از رستاخیز از مردگان به شاگردانش ظاهر شد.

عیسی و پطرس

۱۵ پس از صبحانه، عیسی به شمعون پطرس گفت: «ای شمعون پسر یونا، آیا بیش از این‌ها به من محبّت داری؟»
پطرس جواب داد: «آری، ای خداوند، تو می‌دانی که تو را دوست دارم.» عیسی گفت: «پس به برّه‌های من خوراک بده.» ۱۶ بار دوّم پرسید: «ای شمعون پسر یونا، آیا به من محبّت داری؟»
پطرس پاسخ داد: «ای خداوند، تو می‌دانی که تو را دوست دارم.» عیسی به او گفت: «پس از گوسفندان من شبانی کن.» ۱۷ سوّمین بار عیسی از او پرسید: «ای شمعون پسر یونا، آیا مرا دوست داری؟»
پطرس از این که بار سوّم از او پرسید آیا مرا دوست داری، آزرده خاطر شده گفت: «خداوندا تو از همه چیز اطلاع داری؛ تو می‌دانی که تو را دوست دارم.»

عیسی گفت: «گوسفندان مرا خوراک بده.» ۱۸ درحقیقت به تو می‌گویم در وقتی که جوان بودی، کمر خود را می‌بستی و به هر جا که می‌خواستی می‌رفتی، ولی وقتی پیر بشوی، دست‌هایت را دراز خواهی کرد و دیگران تو را خواهند بست و به جایی که نمی‌خواهند برد.» ۱۹ به این وسیله عیسی اشاره به نوع مرگی نمود که پطرس می‌بایست برای جلال خدا متحمّل شود، و بعد به او گفت: «دنبال من بیا.»

عیسی و آن شاگرد دیگر

۲۰ پطرس برگشت و دید آن شاگردی که عیسی او را دوست می داشت، از عقب می آید یعنی همان شاگردی که در وقت شام پهلوی عیسی نشسته و از او پرسیده بود: «خداوندا، کیست آن کس که تو را تسلیم خواهد کرد؟» ۲۱ وقتی پطرس چشمش به آن شاگرد افتاد، از عیسی پرسید: «خداوندا، عاقبت او چه خواهد بود؟»

۲۲ عیسی به او گفت: «اگر من بخواهم که تا وقت آمدن من او بماند، به تو چه ربطی دارد؟ تو به دنبال من بیا!»

۲۳ این گفته عیسی در میان پیروان پیچید و همه تصوّر کردند که آن شاگرد نخواهد مُرد، ولی درواقع عیسی نگفت که او نخواهد مرد. او فقط گفته بود: «اگر میل من این باشد که تا وقت آمدن من او بماند، به تو چه ربطی دارد؟»

۲۴ و این همان شاگردی است که این چیزها را نوشته است و به درستی آن ها شهادت می دهد و ما می دانیم که شهادت او راست است.

خاتمه

۲۵ البته عیسی کارهای بسیار دیگری هم انجام داد که اگر جزئیات آن ها به تفصیل نوشته می شد، تصوّر نمی کنم تمام دنیا هم گنجایش کتاب هایی را که نوشته می شد، می داشت.

کارهای رسولان

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
		۲۸	۲۷	۲۶



کارهای رسولان

معرفی کتاب

کتاب کارهای رسولان ادامه انجیل لوقا می باشد. مقصود عمده این کتاب این است که نشان بدهد چگونه پیروان اولیه عیسی به وسیله روح القدس هدایت شدند و خبرخوش درباره او را در اورشلیم، یهودیه، سامره و تا دورافتاده ترین نقاط جهان منتشر کردند (۱: ۸). این کتاب شرح شروع مسیحیت در بین یهودیان است و این که چگونه این ایمان در سراسر جهان برای همه مردم، چه یهودی، چه غیریهودی، ممکن شد. نویسنده سعی دارد که خوانندگان خود را مطمئن سازد که مسیحیان یک گروه سیاسی برای واژگون کردن امپراتوری روم نیستند، و این که مسیحیت تکمیل کننده مذهب یهود است.

کتاب کارهای رسولان را می توان برحسب سه ناحیه که در آن ها اعلام خبرخوش درباره عیسی و تأسیس کلیسا رو به توسعه بود، تقسیم کرد:

- ۱- شروع بشارت مسیحی در اورشلیم بعد از صعود عیسی به آسمان
 - ۲- توسعه و گسترش آن در سایر نواحی سرزمین فلسطین
 - ۳- نشر و توسعه آن در نواحی دریای مدیترانه تا روم
- یکی از نکات برجسته و مهم کتاب کارهای رسولان کار روح القدس است که در روز پنتیکاست در اورشلیم به ایمان داران نازل شد و رفته رفته با هدایت روح القدس، رهبران قدرت یافته و کلیسای مسیح را بنا نهادند. پیام مسیحیان اولیه در چند موعظه خلاصه شده و آنچه که در این کتاب ثبت شده، قدرت این پیام را در زندگی ایمان داران و پیروان کلیسا و پرستش آنان نشان می دهد.

تقسیم بندی کتاب

آمادگی برای شهادت دادن ۱: ۱-۲۶

الف- آخرین فرمان و وعده عیسی ۱: ۱-۱۴

ب- انتخاب جانشین یهودا ۱: ۱۵-۲۶

شهادت در اورشلیم ۲: ۱-۳: ۸

کارهای رسولان ۱

شهادت در یهودیه و سامره ۸: ۴-۱۲: ۲۵

رسالت پولس ۱: ۱۳-۲۸: ۳۱

الف- اولین سفر بشارتی ۱: ۱۳-۲۸: ۱۴

ب- شورای اورشلیم ۱: ۱۵-۳۵

ج- دومین سفر بشارتی ۳۶: ۱۵-۲۲: ۱۸

د- سومین سفر بشارتی ۲۳: ۱۸-۱۶: ۲۱

ه- پولس در زندان‌های اورشلیم، قیصریه و روم ۱۷: ۲۱-۳۱: ۲۸

تئوفیلوس عزیز، من در اولین نامه خود درباره تمام کارها و تعالیم عیسی از ابتدا^۲ تا روزی که به وسیله روح القدس دستورهایی به رسولان برگزیده خود داد و به آسمان برده شد، به تو نوشتم: ^۳ او پس از رنج کشیدن و مرگ، به مدت چهل روز بارها به ایشان ظاهر شد، با دلایل بسیار زنده شدن خود را ثابت کرد و درباره پادشاهی خدا با آنها سخن گفت. ^۴ وقتی او هنوز در بین آنان بود، به ایشان گفت: «اورشلیم را ترک نکنید، بلکه در انتظار آن وعده پدر که در خصوص آن به شما گفته بودم، باشید. ^۵ یحیی با آب تعمید می داد، اما بعد از چند روز شما با روح القدس تعمید خواهید یافت.»

صعود عیسی مسیح

^۶ پس هنگامی که همه رسولان دور هم جمع بودند، از او پرسیدند: «خداوندا، آیا وقت آن رسیده است که تو سلطنت را به اسرائیل بازگردانی؟» ^۷ عیسی پاسخ داد: «برای شما لزومی ندارد که تاریخها و زمان‌هایی را که پدر در اختیار خود نگاه داشته است، بدانید. ^۸ اما وقتی روح القدس بر شما نازل شود، قدرت خواهید یافت و در اورشلیم و تمام یهودیه و سامره و تا دورافتاده‌ترین نقاط عالم شاهدان من خواهید بود.» ^۹ همین که عیسی این را گفت، درحالی که همه آنها به او نگاه می کردند، بالا برده شد و ابری او را از نظر ایشان ناپدید ساخت. ^{۱۰} هنگامی که او می رفت و چشمان آنان هنوز به آسمان دوخته شده بود، دو مرد سفیدپوش در کنار آنان ایستادند ^{۱۱} و پرسیدند: «ای مردان جلیلی، چرا اینجا ایستاده‌اید و به آسمان خیره شده‌اید؟ همین عیسی که از پیش شما به آسمان بالا برده شد، همان طوری که بالا رفت و شما دیدید، دوباره به همان طریق بازخواهد گشت.»

انتخاب جانشین یهودا

۱۲ آنگاه رسولان از کوه زیتون که فاصله آن تا اورشلیم فقط یک کیلومتر است، به اورشلیم بازگشتند. ۱۳ به محض این که وارد شهر شدند، به بالاخانه‌ای که محل اقامتشان بود رفتند. پطرس و یوحنا، یعقوب و اندریاس، فیلیپس و توما، برتولما و متی، یعقوب فرزند حلفی و شمعون فدایی و یهودا فرزند یعقوب در آنجا بودند. ۱۴ اینان همه با زن‌ها و مریم مادر عیسی و برادران او دور هم جمع می‌شدند تا وقت خود را صرف دعا نمایند. ۱۵ در آن روزها پطرس در برابر ایمان‌داران که تعداد آنان در حدود یکصد و بیست نفر بود ایستاد و گفت: ۱۶ «ای برادران، لازم بود پیشگویی کلام خدا دربارهٔ یهودا، راهنمای دستگیر کنندگان عیسی که روح‌القدس به زبان داوود بیان نموده بود، به حقیقت پیوندد، ۱۷ زیرا او یکی از ما بود و در مأموریت ما شرکت داشت. ۱۸ او با پولی که از بابت اجرت شرارت خود دریافت نمود، قطعه زمینی خرید و در آن با سر سقوط کرد و از میان پاره شد و تمام روده‌هایش بیرون ریخت. ۱۹ این امر به اطلاع جمیع ساکنان اورشلیم رسید و آن قطعه زمین را به زبان خودشان 'حَقْلُ دَما' یعنی 'مزرعهٔ خونین' نامیدند.» ۲۰ پطرس ادامه داده گفت: «زیرا در کتاب زبور نوشته شده است:

'مسکن او ویران باد

و دیگر کسی در آن ساکن نشود.'

و همچنین آمده است:

'مأموریتش نیز به دیگری سپرده شود.'

۲۱-۲۲ بنابراین مناسب است که یک نفر از مردانی که شاهد رستاخیز او بوده، به جمع ما پیوندد، یک نفر که پیوسته در تمام مدتی که عیسی خداوند با ما رفت‌وآمد داشت، یعنی از زمان تعمید یحیی تا روزی که عیسی از میان ما بالا برده شد، در جرگهٔ ما بوده باشد.»

۲۳ پس دو نفر را برای این خدمت پیشنهاد کردند: یکی یوسف معروف به برسابا (که لقب یوستس هم داشت) و دیگری متیاس. ۲۴ آنگاه دعا کرده گفتند: «ای خداوندی که از قلوب همهٔ انسان‌ها آگاهی، به ما نشان بده که کدام یک از این دو نفر را انتخاب کرده‌ای ۲۵ که جانشین یهودا بشود، زیرا که او خدمت و رسالت خود را از دست داد تا به جایی که سرنوشت او بود برود.» ۲۶ پس قرعه انداختند و قرعه به نام متیاس در آمد و به این ترتیب او به آن یازده رسول پیوست.

نزول روح القدس

۲

وقتی روز *پنتیکاست رسید، همهٔ ایمان‌داران با هم در یک جا جمع بودند. ^۲ ناگهان صدایی شبیه وزش باد شدید از آسمان آمد و تمام خانه‌ای را که در آن نشسته بودند، پُر ساخت. ^۳ آنگاه زبانه‌هایی مانند زبانه‌های آتش ظاهر شد که از یکدیگر جدا گشته بر هریک از آنان قرار گرفت. ^۴ همه از روح القدس پُر گشتند و آن گونه که روح به ایشان قدرت بیان می‌بخشید، به زبان‌های دیگر شروع به صحبت کردند. ^۵ در آن روزها یهودیان خداپرست از جمیع ملل زیر آسمان، در اورشلیم بودند. ^۶ وقتی این صدا به گوش آن‌ها رسید، جمعیت انبوهی گرد آمدند، و چون هرکس سخنان آنان را به زبان خود شنید، همه غرق حیرت شدند ^۷ و در کمال تعجب اظهار داشتند: «مگر همهٔ این کسانی که صحبت می‌کنند، جلیلی نیستند؟» ^۸ پس چطور است که هریک از ما پیام آنان را به زبان بومی خودمان می‌شنویم؟ ^۹ ما که از پارتیان و مادیان و عیلامیان و اهالی بین‌النهرین و یهودیه و کپدوکیه و یُنطس و استان آسیا ^{۱۰} و فریجیه و پمفیلیه و مصر و نواحی لیبی که متصل به قیروان است و زائران رومی، ^{۱۱} هم یهودیان و هم آنانی که دین یهود را پذیرفته‌اند، و کریتی و عرب هستیم، شرح کارهای بزرگ خدا را به زبان خودمان می‌شنویم.» ^{۱۲} همه حیران و سردرگم به یکدیگر می‌گفتند: «معنی این واقعه چیست؟» ^{۱۳} اما بعضی مسخره‌کنان می‌گفتند: «این‌ها از شراب تازه مست شده‌اند.»

پیام پطرس

^{۱۴} اما پطرس با آن یازده رسول برخاست و صدای خود را بلند کرد و خطاب به جماعت گفت: «ای یهودیان و ای ساکنان اورشلیم، این را بدانید و به دقت به سخنان من توجه کنید ^{۱۵} برخلاف تصور شما، این مردان مست نیستند؛ زیرا اکنون ساعت نه صبح است. ^{۱۶} بلکه این همان چیزی است که یوئیل نبی گفت،

^{۱۷} خدا می‌فرماید در زمان آخر چنین خواهم کرد:

از روح خود بر همهٔ مردم فرو خواهم ریخت
و پسران و دختران شما نبوت خواهند کرد
و جوانان شما رؤیاها

و پیران شما خواب‌ها خواهند دید.

^{۱۸} آری، حتی بر غلامان و کنیزان خود

در آن روزها از روح خود فرو خواهم ریخت

و ایشان نبوت خواهند کرد.

^{۱۹} و در آسمان شگفتی‌ها

و بر روی زمین نشانه‌هایی ظاهر خواهم نمود،
یعنی خون، آتش و دود غلیظ.

۲۰ پیش از آمدن آن روز بزرگ و پُرشکوه خداوند،
خورشید تاریک خواهد شد
و ماه رنگ خون خواهد گرفت

۲۱ و چنان خواهد شد که هرکه نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت.^۱

۲۲ «ای اسرائیلیان، به این سخنان گوش دهید. همان طوری که خود شما خوب می‌دانید، عیسی ناصری مردی بود که مأموریتش از جانب خدا به وسیله نشانه‌ها و معجزاتی که خدا توسط او در میان شما انجام داد، تأیید شد. ۲۳ شما این مرد را، که بر طبق نقشه و پیشدانی خدا به دست شما تسلیم شد، به وسیله غریبه‌ودیان بر صلیب کشیده گشتید. ۲۴ اما خدا او را زنده کرد و از عذاب مرگ رهایی داد. زیرا محال بود مرگ بتواند او را در چنگال خود نگه دارد. ۲۵ داوود درباره او می‌فرماید،
'خداوند را همیشه در نظر دارم؛

او همیشه نزد من است، پس جنبش نخواهم خورد. ۲۶ بنابراین دلم شاد است و زبانم از شادمانی فریاد می‌کند و بدن فانی من در امنیت کامل به سر می‌برد. ۲۷ از آن‌رو که جانم را در دنیای مردگان ترک نخواهی کرد و نخواهی گذاشت که بنده امین تو فساد را ببیند. ۲۸ تو راه حیات را به من آموخته‌ای،

و حضور تو مرا از شادی لبریز خواهد کرد.^۱

۲۹ «ای برادران، درباره جد ما داوود صریحاً باید بگویم که او نه فقط مُرد و به خاک سپرده شد، بلکه آرامگاه او نیز تا به امروز در میان ما باقی است. ۳۰ و چون او نبی بود و می‌دانست که خدا برای او سوگند یاد کرده است که از نسل او یک نفر را بر تخت سلطنت وی بنشانند، ۳۱ او از قبل رستاخیز مسیح را پیش‌بینی نموده درباره آن گفت،
'او در دنیای مردگان ترک نشد

و جسد او هرگز فاسد نگردید.^۱

۳۲ خدا همین عیسی را پس از مرگ زنده کرد و همه ما بر آن گواه هستیم. ۳۳ حال که عیسی به دست راست خدا بالا برده شده و روح القدس موعود را از پدر یافته و بر ما ریخته است، به خاطر آن شما این چیزها را می‌بینید و می‌شنوید. ۳۴ زیرا داوود به عالم بالا صعود نکرد، اما خود او می‌گوید،
'خداوند به خداوند من گفت:

به دست راست من بنشین

۳۵ تا دشمنانت را زیر پای تو اندازم."

۳۶ «پس ای جمیع قوم اسرائیل، یقین بدانید که خدا این عیسی را که شما مصلوب کردید، خداوند و مسیح کرده است.»

۳۷ وقتی آن‌ها این را شنیدند، دل‌هایشان جریحه‌دار شد و از پطرس و سایر رسولان پرسیدند: «ای برادران، حال چه باید کرد؟»

۳۸ پطرس به ایشان گفت: «توبه کنید و هریک از شما به‌خاطر آمرزش گناهانتان به نام عیسای مسیح تعمید بگیرید که روح‌القدس یعنی عطیۀ خدا را خواهید یافت، ۳۹ زیرا این وعده برای شما و فرزندان شما و برای کسانی است که دور هستند، یعنی هرکه خداوند خدای ما او را بخواند.» ۴۰ پطرس با سخنان بسیار دیگر شهادت می‌داد و آنان را ترغیب کرده می‌گفت: «خود را از دست این نسل گمراه نجات دهید.» ۴۱ پس کسانی که پیام او را پذیرفتند، تعمید گرفتند و در همان روز در حدود سه هزار نفر به ایشان پیوستند. ۴۲ آنان همیشه وقت خود را با شنیدن تعالیم رسولان و مشارکت ایمانداران و پاره کردن نان و در دعا می‌گذرانیدند.

روش زندگی ایمان‌داران

۴۳ در اثر نشانه‌ها و معجزات بسیاری که توسط رسولان به‌عمل می‌آمد، ترس و حیرت بر همه چیره شده بود. ۴۴ تمام ایمان‌داران با هم متحد و در همه چیز شریک بودند. ۴۵ مال و دارایی خود را می‌فروختند و نسبت به احتیاج هر کس بین خود تقسیم می‌کردند. ۴۶ آنان هر روز در معبد بزرگ دور هم جمع می‌شدند و در خانه‌های خود نان را پاره می‌کردند و با دل‌خوشی و صمیمیت با هم غذا می‌خوردند. ۴۷ خدا را حمد می‌گفتند و مورد احترام همهٔ مردم بودند و خداوند هر روز کسانی را که نجات می‌یافتند به جمع ایشان می‌افزود.

شفای مفلوج

یک روز ساعت سه بعد از ظهر که وقت دعا بود، پطرس و یوحنا به معبد بزرگ می‌رفتند. ۲ در آنجا مردی مفلوج مادرزاد بود که هر روز او را در جلوی در معبد بزرگ که به «دروازهٔ زیبا» معروف بود، می‌گذاشتند تا از کسانی که به درون معبد بزرگ می‌رفتند، صدقه بگیرد. ۳ وقتی او پطرس و یوحنا را دید که به معبد بزرگ می‌روند، تقاضای صدقه کرد. ۴ اما پطرس و یوحنا به او خیره شدند و پطرس به او گفت: «به ما نگاه کن!» ۵ او به امید این که از آن‌ها چیزی بگیرد، به ایشان نگریست. ۶ اما پطرس گفت: «من طلا و نقره ندارم، اما آنچه دارم به تو می‌دهم. به نام عیسای مسیح ناصری برخیز و راه برو!» ۷ آنگاه پطرس دست راستش را گرفت و او را از زمین بلند کرد. فوراً پاها و قوزک پای‌های

او قوت گرفتند.^۸ او از جا پرید، روی پای‌های خود ایستاد و به راه افتاد و جست‌وخیزکنان و خدا را حمدگویان به اتفاق ایشان وارد معبد بزرگ شد.^۹ همه مردم او را درحالی که راه می‌رفت و خدا را حمد می‌گفت، دیدند^{۱۰} و وقتی پی بردند که او همان کسی است که قبلاً برای صدقه گرفتن در جلوی «دروازه زیبا» می‌نشست، از آنچه برای او اتفاق افتاده بود، غرق تعجب و حیرت شدند.

پیام پطرس در معبد بزرگ

^{۱۱} درحالی که آن مرد به پطرس و یوحنا چسبیده بود و از آنان جدا نمی‌شد، جمیع مردم با حیرت در ایوان سلیمان به طرف آنان دویدند.^{۱۲} وقتی پطرس دید که مردم می‌آیند، گفت: «ای اسرائیلیان، چرا از دیدن این امر تعجب می‌کنید؟ چرا به ما خیره شده‌اید؟ خیال می‌کنید که ما این مرد را با تقوی و نیروی خود شفا داده‌ایم؟^{۱۳} خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد ما، خادم خود عیسی را جلال داد و شما او را به مرگ تسلیم نمودید و در حضور پیلطس او را رد کردید، درحالی که پیلطس تصمیم گرفته بود او را آزاد کند.^{۱۴} شما بودید که آن پاک‌مرد خدا، یعنی آن مرد عادل را انکار کردید و آزادی یک نفر قاتل را خواستار شدید.^{۱۵} شما آن سرچشمه حیات را کشتید، اما خدا او را پس از مرگ زنده کرد و ما شاهدان این واقعه هستیم.^{۱۶} قدرت نام عیسی بود که این شخصی را که می‌بینید و می‌شناسید نیرو بخشیده است. به وسیله ایمان به نام او این کار انجام شده است. آری، ایمان به عیسی او را در حضور جمیع شما سالم و تندرست کرده است.

^{۱۷} «و اما ای اسرائیلیان، من می‌دانم که شما مثل حکمرانان خود این کار را از روی غفلت انجام دادید.^{۱۸} ولی خدا به این طریق به آن پیشگویی‌هایی که به وسیله جمیع انبیا فرموده بود که مسیح او باید رنج ببیند، تحقق بخشید.^{۱۹} پس توبه کنید و به سوی خدا بازگشت نمایید تا گناهان شما آمرزیده شود،^{۲۰} تا این که زمان تجدید حیات از پیشگاه خداوند فرارسد و خدا، عیسی، یعنی آن مسیح موعود را که از پیش برایتان معین شده بود، بفرستد.^{۲۱} همان‌طور که خدا به وسیله انبیای مقدس خود از مدت‌ها پیش اعلام نمود، او باید تا زمانی که همه چیز تازه و نو شود، در آسمان بماند.^{۲۲} موسی فرمود، 'خداوند خدای شما، از میان شما نبی‌ای مانند من برای شما برخواهد انگيخت؛ باید به آنچه او به شما می‌گوید گوش دهید.^{۲۳} و هرکس از اطاعت آن نبی سر باز زند، باید از جمع بنی اسرائیل منقطع.^{۲۴} و همچنین تمام انبیا از سموئیل به بعد، یک صدا زمان حاضر را پیشگویی می‌کردند.^{۲۵} شما

فرزندان انبیا هستید و به این سبب در آن پیمانی که خدا با اجداد شما بست سهمی دارید، چنان که خدا به ابراهیم فرمود، 'از نسل تو جمیع قوم‌های روی زمین برکت خواهند یافت.'^۱ هنگامی که خدا خادم خود عیسی را برگزید، او را قبل از همه نزد شما فرستاد تا شما را از راه‌های شرارت‌آمیزتان برگردانده برکت دهد.

پطرس و یوحنا در حضور شورای یهود

هنوز سخن ایشان با قوم به پایان نرسیده بود که کاهنان به اتفاق فرمانده نگهبانان معبد بزرگ و پیروان فرقه صدوقی وارد شدند.^۲ آنان از این که آن دو رسول، قوم را تعلیم می‌دادند و با اتکا به رستاخیز عیسی، رستاخیز مردگان را اعلام می‌کردند، سخت ناراحت شده بودند.^۳ پس پطرس و یوحنا را گرفتند و چون نزدیک غروب بود، تا روز بعد ایشان را در زندان نگاه داشتند،^۴ اما بسیاری از کسانی که آن پیام را شنیده بودند، ایمان آوردند و تعداد مردان ایشان به حدود پنج هزار نفر رسید.^۵ روز بعد، رهبران یهود و مشایخ و علما در اورشلیم جلسه‌ای تشکیل دادند.^۶ «حَنَّا» * کاهن اعظم و قیافا و یوحنا و اسکندر و همه اعضای خانواده کاهن اعظم حضور داشتند.^۷ رسولان را احضار کردند و از آنان سؤال نمودند: «شما با چه قدرت و به چه نامی این کار را کردید؟»^۸ پطرس که از روح القدس پُر شده بود، جواب داد: «ای سران قوم و ای مشایخ اسرائیل،^۹ اگر امروز به‌خاطر کار نیکویی که برای یک مرد علیل انجام شده، از ما بازپرسی می‌کنید و می‌خواهید بدانید که او به چه وسیله شفا یافته است،^{۱۰} همه شما و همه قوم اسرائیل بدانید که این مرد به نام عیسی ناصری، که شما او را روی صلیب کشتید و خدا او را زنده گردانید، کاملاً شفا یافته و اینجا ایستاده است.^{۱۱} عیسی همان کسی است که درباره او نوشته شده است، 'این همان سنگی است که شما معماران آن را رد کردید، ولی اکنون سنگ سر زاویه شده است.'^{۱۲} در هیچ کس دیگر رستگاری نیست و در زیر آسمان هیچ نامی جز نام عیسی به مردم عطا نشده است تا به وسیله آن نجات یابیم.»^{۱۳} وقتی آنان جسارت پطرس و یوحنا را مشاهده کردند و پی بردند که افرادی درس نخوانده و معمولی هستند، متعجب شدند و دانستند که از یاران عیسی بوده‌اند،^{۱۴} و وقتی شخص شفا یافته را همراه پطرس و یوحنا ایستاده دیدند، نتوانستند بر ضد آن‌ها چیزی بگویند.^{۱۵} پس به ایشان دستور دادند که از شورا بیرون بروند، و سپس درباره این موضوع مشغول بحث شدند^{۱۶} و گفتند: «با این افراد چه کنیم؟ چون همه ساکنان اورشلیم می‌دانند که معجزه‌ای چشمگیر به وسیله ایشان انجام

داده شده است و ما نمی‌توانیم منکر آن بشویم.^{۱۷} اما برای این که این جریان در میان قوم بیش از این شایع نشود، به آنان اخطار دهیم که دیگر درباره عیسی با کسی سخن نگویند.»^{۱۸} آنگاه آنان را احضار کردند و به ایشان اخطار نمودند که به هیچ وجه به نام عیسی چیزی اظهار نکنند و تعلیمی ندهند.^{۱۹} پطرس و یوحنا در پاسخ گفتند: «خودتان قضاوت کنید؛ در نظر خدا چه چیز درست است؟ از خدا اطاعت کنیم یا از شما؟^{۲۰} اما ما نمی‌توانیم از گفتن آنچه دیده‌ایم و شنیده‌ایم، دست برداریم.»^{۲۱} آنان پطرس و یوحنا را پس از تهدید بسیار مرخص کردند، زیرا راهی نیافتند تا ایشان را تنبیه نمایند، از آن رو که همه خدا را برای آنچه رُخ داده بود، حمد می‌گفتند.^{۲۲} مردی که این معجزه شفا در مورد او انجام شده بود، بیش از چهل سال داشت.

ایمان‌داران برای شجاعت دعا می‌کنند

^{۲۳} به محض این که این دو شاگرد از آنجا مرخص شدند، نزد یاران خود بازگشتند و چیزهایی را که سران کاهنان و مشایخ به آنان گفته بودند، بازگو کردند.^{۲۴} وقتی ایمان‌داران باخبر شدند، همه با هم به درگاه خدا دعا کردند و گفتند: «ای پروردگار، خالق آسمان و زمین و دریا و آنچه در آن‌ها است،^{۲۵} تو به وسیله روح القدس از زبان جدّ ما داوود بنده خود فرمودی:

'چرا ملّت‌ها شورش می‌کنند؟

چرا مردم بیهوده دسیسه می‌چینند؟

^{۲۶} پادشاهان زمین قیام می‌کنند،

و حاکمان علیه خداوند و *مسح شده او توطئه می‌نمایند.'

^{۲۷} درواقع در همین شهر بر ضد بنده مقدّس تو عیسی که تو مسح فرمودی، اجتماع کردند. هیروдіس و پنیطیوس پیلاتس با غیریهودیان و قوم اسرائیل دست به دست هم دادند^{۲۸} و همه کارهایی را که تو با قدرت و اراده خود از پیش مقرر فرموده بودی، به انجام رسانیدند.^{۲۹} اکنون ای خداوند، تهدیدات آنان را ملاحظه فرما و بندگان را توانا گردان تا پیام تو را با شهادت کامل بیان کنند.^{۳۰} دست خود را به جهت شفا دادن و جاری ساختن عجایب و معجزاتی که به نام بنده مقدّس تو عیسی انجام می‌گیرد، دراز کن.»

^{۳۱} هنگامی که دعایشان به پایان رسید، مکان اجتماع آنان به لرزه درآمد و همه از روح القدس پُر گشتند و کلام خدا را با شهادت بیان می‌کردند.

مشارکت ایمان داران

۳۲ همهٔ مؤمنان از دل و جان با هم متحد شده بودند و هیچ کس دارایی خود را از آن خود نمی دانست، بلکه همه در اموال یکدیگر شریک بودند. رسولان با قدرتی عظیم به رستاخیز عیسای خداوند شهادت می دادند و خدا برکات فراوان به آن ها عطا می فرمود. ۳۴ هیچ کس در میان ایشان محتاج نبود، زیرا هر کس زمینی یا خانه ای داشت آن را می فروخت، پولش را می آورد ۳۵ و در اختیار رسولان می گذاشت و به این ترتیب بین محتاجان به نسبت احتیاجشان تقسیم می شد. ۳۶ مثلاً یوسف که رسولان او را برنابا یعنی تشویق کننده می نامیدند و از طایفهٔ لاوی و اهل قبرس بود، ۳۷ زمینی را که داشت فروخت و پولش را در اختیار رسولان گذاشت.

حنّانیا و سفیره

۵ اما شخصی به نام حنّانیا با همسر خود سفیره قطعهٔ زمینی را فروخت ۲ و با اطلاع زن خود مبلغی از پول آن را نگاه داشت و بقیه را آورد و در اختیار رسولان نهاد. ۳ پطرس گفت: «ای حنّانیا، چرا گذاشتی شیطان تو را فریب دهد که به روح القدس دروغ بگویی و مقداری از پول زمینت را نگاه داری؟ ۴ آیا وقتی آن را داشتی مال خودت نبود؟ آیا وقتی آن را فروختی باز هم در اختیار نبود؟ چطور شد که فکر چنین کاری را کردی؟ تو نه به انسان، بلکه به خدا دروغ گفته ای.» همین که حنّانیا این سخنان را شنید، به زمین افتاد و جان سپرد و ترس بسیار عظیمی بر همهٔ آنانی که این را شنیدند، مستولی شد. ۶ آنگاه جوانان آمدند و او را کفن کرده به خاک سپردند. ۷ پس از سه ساعت همسرش بی خبر از ماجرا وارد شد. ۸ پطرس از او پرسید: «بگو بینم آیا زمین را به همین مبلغ فروختید؟» زن گفت: «آری، به همین مبلغ.» ۹ پطرس به او گفت: «چرا هر دو هم دست شدید که روح خداوند را بیازمایید؟ کسانی که شوهرت را دفن کرده اند، هم اکنون بر آستانهٔ در ایستاده اند و تو را هم خواهند برد.» ۱۰ در همان لحظه او پیش پای های پطرس افتاد و جان داد. وقتی جوانان که وارد شدند، او را مُرده یافتند و جسدش را برده پهلوی شوهرش دفن کردند. ۱۱ آنگاه ترس عظیمی بر همهٔ کلیسا و کسانی که این ماجرا را شنیدند مستولی شد.

نشانه ها و معجزات

۱۲ رسولان نشانه ها و معجزات بی شماری در میان قوم انجام می دادند و با وحدت نظر در ایوان سلیمان جمع می شدند. ۱۳ هیچ کس خارج از جمع خودشان جرأت نمی کرد با آنان هم نشین شود، گرچه مردم ایشان

را محترم می‌شماردند.^{۱۴} و بیش از پیش مردان و زنان بسیاری به خداوند ایمان آورده به ایشان می‌پیوستند.^{۱۵} کار به جایی رسید که مردم، بیماران خود را به کوچه‌ها می‌آوردند و آنان را بر بستر و تُشک می‌خوابانیدند تا وقتی که پطرس از آنجا می‌گذشت، لااقل سایه او بر بعضی از آنان بیفتد.^{۱۶} عده زیادی از شهرهای اطراف اورشلیم می‌آمدند و بیماران و کسانی را که گرفتار ارواح پلید بودند، می‌آوردند و همه شفا می‌یافتند.

بازداشت رسولان و بازجویی از آنان

^{۱۷} در این هنگام *کاهن اعظم و دستیاران او یعنی فرقه صدوقی از روی حسد اقداماتی به عمل آوردند.^{۱۸} آن‌ها رسولان را گرفتند و به زندان عمومی انداختند.^{۱۹} اما همان شب فرشته خداوند درهای زندان را باز کرد و آنان را بیرون برد و به ایشان گفت: ^{۲۰} «بروید و در معبد بزرگ بایستید و درباره این حیات تازه با همه صحبت کنید.»^{۲۱} پس آنان این را شنیدند و به آن عمل کردند و صبح زود به معبد بزرگ رفته به تعلیم پرداختند. کاهن اعظم و دستیاران او اعضای شورا و مشایخ اسرائیل را فراخوانده جلسه‌ای تشکیل دادند و کسانی را فرستادند تا رسولان را از زندان بیآورند.^{۲۲} وقتی مأموران وارد زندان شدند، آنان را نیافتند. پس بازگشتند و گزارش داده گفتند: ^{۲۳} «ما دیدیم که درهای زندان کاملاً بسته بود و نگهبانان در جلوی درها سر خدمت حاضر بودند؛ ولی وقتی در را باز کردیم، هیچ کس را نیافتیم.»^{۲۴} هنگامی که فرمانده نگهبانان معبد بزرگ و سران کاهنان این را شنیدند، در شگفت ماندند و حیران که عاقبت کار چه خواهد شد.^{۲۵} آنگاه شخصی جلو آمده گفت: «زندانیان شما در معبد بزرگ ایستاده‌اند و مردم را تعلیم می‌دهند.»^{۲۶} پس فرمانده با نگهبانان معبد بزرگ رفت و آنان را آورد، البته بدون اعمال زور زیرا می‌ترسیدند که مردم ایشان را سنگسار کنند.^{۲۷} رسولان را آوردند و در برابر شورا پیا داشتند و کاهن اعظم بازجویی را شروع کرده گفت: ^{۲۸} «مگر ما اکیداً به شما اخطار نکردیم که دیگر به این نام تعلیم ندهید؟ اما شما اورشلیم را با تعالیم خود پُر کرده‌اید و می‌کوشید که خون این شخص را به گردن ما بیندازید.»^{۲۹} پطرس و رسولان پاسخ دادند: «از خدا باید اطاعت کرد، نه از انسان.^{۳۰} خدای نیاکان ما همان عیسی را که شما مصلوب کرده کُشتید، زنده گردانید^{۳۱} و به عنوان سرور و نجات‌دهنده با سرافرازی بر دست راست خود نشانید تا فرصت توبه و آمرزش گناهان را به بنی اسرائیل عطا فرماید^{۳۲} و ما شاهدان این امور هستیم و همین‌طور روح القدس که خدا او را به مطیعان خود بخشیده است.»^{۳۳} هنگامی که این را شنیدند، چنان خشمگین شدند که تصمیم گرفتند آنان را بکشند.^{۳۴} اما شخصی

از فرقهٔ فریسی به نام غمالائیل که استاد شریعت و نزد همهٔ مردم محترم بود در مجلس پیا خاست و دستور داد که رسولان را مدّتی بیرون ببرند. ^{۳۵} سپس به حاضران گفت: «ای اسرائیلیان، مواظب باشید که با این‌ها چه می‌کنید. ^{۳۶} مدّتی قبل شخصی به نام تئودا برخاست و با این ادّعا که شخص مهمّی است، حدود چهارصد نفر را دور خود جمع کرد. امّا او به قتل رسید و همهٔ پیروانش هم پراکنده شدند و اثری از آن‌ها باقی نماند. ^{۳۷} یهودای جلیلی هم در زمان سرشماری برخاست و گروهی را به دنبال خود کشید، امّا او هم از بین رفت و پیروانش پراکنده شدند. ^{۳۸} و امروز این را به شما می‌گویم که با این افراد کاری نداشته باشید. آن‌ها را به حال خود بگذارید، زیرا اگر نقشه و کاری که دارند از آن انسان باشد، به ثمر نخواهد رسید. ^{۳۹} امّا اگر از آن خدا باشد، شما نمی‌توانید آن‌ها را شکست دهید، چون در این صورت شما هم جزء کسانی خواهید شد که با خدا ستیزه می‌کنند.» ^{۴۰} آنان به نصیحت او گوش دادند. رسولان را احضار کردند و پس از آنکه آن‌ها را با شلاق زدند، به آنان اخطار کردند که از سخن گفتن به نام عیسی دست بردارند. سپس آن‌ها را آزاد ساختند. ^{۴۱} پس رسولان چون خدا آنان را شایسته دانسته بود که به‌خاطر نام عیسی بی‌حرمتی ببینند، شادی‌کنان از حضور شورا بیرون رفتند. ^{۴۲} و همه‌روزه در معبد بزرگ و در خانه‌ها از تعلیم و اعلام این مژده که عیسی، مسیح موعود است، دست برنداشتند.

تعیین هفت نفر نیک نام

۶ در آن روزها که تعداد شاگردان زیاده‌تر می‌شد، یهودیان یونانی‌زبان از یهودیان عبری‌زبان شکایت کردند که در تقسیم خوراک روزانه، نسبت به بیوه‌زن‌های یونانی‌زبان بی‌توجهی می‌شود. ^۲ پس آن دوازده رسول کلیه شاگردان را احضار کردند و گفتند: «مناسب نیست که ما به‌خاطر رسانیدن غذا از اعلام کلام خدا غافل بمانیم. ^۳ پس ای برادران، از میان خودتان هفت نفر از مردان نیک نام و پُر از روح‌القدس و باحکمت را انتخاب کنید تا آنان را مأمور انجام این وظیفه بنماییم، ^۴ و امّا ما وقت خود را صرف دعا و تعلیم کلام خدا خواهیم نمود.»

^۵ این پیشنهاد مورد قبول تمام حاضران در مجلس واقع شد و استیفان مردی پُر از ایمان و روح‌القدس و فیلیپس، پروخُروس، نیکانور، تیمون، پرمیناس و نیکولائوس را که قبلاً به دین یهود گرویده و اهل انطاکیه بود، برگزیدند. ^۶ این عده به رسولان معرفی شدند و رسولان بر آنان دست گذارده برای آن‌ها دعا کردند. ^۷ پیام خدا پیوسته در حال انتشار بود و

در اورشلیم تعداد شاگردان بسیار افزایش یافت و بسیاری از کاهنان نیز به مسیح ایمان آوردند.

بازداشت استیفان

^۸ استیفان پُر از فیض و قدرت، نشانه‌ها و معجزات عظیمی در میان مردم انجام می‌داد. ^۹ تعدادی از اعضای *کنیسه‌ای به نام کنیسه «آزاد شدگان» مرکب از قیروانیان و اسکندریان و همچنین اهالی قلیقیه و استان آسیا پیش آمده با استیفان به مباحثه پرداختند. ^{۱۰} اما استیفان چنان با حکمت و قدرت روح القدس سخن می‌گفت که آن‌ها نتوانستند در برابرش مقاومت نمایند. ^{۱۱} بنابراین چند نفر را برانگیختند که بگویند «ما شنیدیم که استیفان نسبت به موسی و خدا سخنان کُفرآمیز می‌گفت.» ^{۱۲} به این ترتیب آن‌ها مردم و مشایخ و علما را تحریک کردند و بر استیفان هجوم آوردند و او را دستگیر نموده نزد شورا بردند ^{۱۳} و چند شاهد دروغ را آوردند و آنان گفتند: «این شخص همیشه برخلاف این مکان مقدس و شریعت موسی سخن می‌گوید، ^{۱۴} زیرا ما با گوش خود شنیدیم که او می‌گفت: عیسی ناصری این مکان را خراب می‌کند و سنت‌هایی را که موسی به ما سپرده است، تغییر خواهد داد.» ^{۱۵} در این هنگام همه اعضای شورا که به استیفان خیره شده بودند، دیدند که صورت او مانند صورت یک فرشته می‌درخشید.

سخنرانی استیفان

آنگاه کاهن اعظم پرسید: «آیا این‌ها راست می‌گویند؟» ^{۱۶} استیفان جواب داد: «ای برادران و ای پدران، توجّه بفرمایید، خدای پُر جلال به پدر ما ابراهیم در وقتی که در بین‌النهرین سکونت داشت، یعنی قبل از مهاجرت به حرّان، ظاهر شد ^{۱۷} و به او فرمود، 'وطن و بستگان خود را ترک کن و به سرزمینی که به تو نشان می‌دهم برو.' ^{۱۸} پس به این ترتیب از زمین کلدانیان عزیمت کرد و مدّتی در حرّان ماند و پس از مرگ پدرش، خدا او را از آنجا به سرزمینی که امروز شما در آن سکونت دارید، منتقل ساخت. ^{۱۹} با این حال خدا حتّی یک وجب از آن سرزمین را به او نداد. ولی وعده آن را به او و به نسل او داد، هرچند که ابراهیم در آن زمان هیچ فرزندی نداشت. ^{۲۰} پس خدا به این طریق به ابراهیم فرمود که نسل او مانند غریبه‌ها در یک سرزمین بیگانه زندگی خواهند کرد و مدّت چهارصد سال در بندگی و ظلم به سر خواهند برد. ^{۲۱} و خدا فرمود، 'اما من آن ملّتی را که قوم من بردگان آن‌ها خواهند شد، مجازات خواهم نمود و بعد از آن قوم من آزاد خواهند شد و مرا در همین مکان عبادت خواهند کرد.' ^{۲۲} در همین زمان خدا ختنه را به عنوان

نشانه پیمان خود به ابراهیم عطا کرد و او اسحاق را در هشتمین روز تولّدش ختنه کرد و اسحاق، یعقوب را، و یعقوب، دوازده فرزند خود را که بعدها هر کدام پدر یک طایفه اسرائیل شدند.

۹ «فرزندان یعقوب از روی حسد یوسف را به بردگی در مصر فروختند، اما خدا با او بود ۱۰ و او را از جمیع زحماتش رها کنید و به او توفیق و حکمت عطا فرمود به طوری که موردپسند فرعون، پادشاه مصر، قرار گرفت، و او یوسف را فرمانروای سرزمین مصر و دربار خود کرد. ۱۱ در این هنگام، در سرتاسر مصر و کنعان چنان قحطی و مصیبت عظیمی پدید آمد که اجداد ما چیزی برای خوردن نیافتند. ۱۲ وقتی یعقوب باخبر شد که در مصر غله پیدا می شود، نیاکان ما را برای اولین بار به آنجا فرستاد. ۱۳ در سفر دوم، یوسف خود را به برادرانش شناسانید و فرعون از اصل و نسب یوسف آگاه شد. ۱۴ یوسف پدر خود یعقوب و تمام بستگانش را که جمعا هفتاد و پنج نفر بودند، به مصر دعوت کرد. ۱۵ به این ترتیب، یعقوب و اجداد ما به مصر رفتند و همانجا هم درگذشتند ۱۶ و اجساد آنان را به شکیم بردند و در آرامگاهی که ابراهیم از فرزند حمور به مبلغی خریده بود، به خاک سپردند.

۱۷ «چون وقت آن نزدیک می شد که خدا به وعده ای که به ابراهیم داده بود عمل کند، قوم ما در سرزمین مصر رشد کرد و تعداد آنان افزایش یافت. ۱۸ سرانجام پادشاه دیگری که یوسف را نمی شناخت در مصر به سلطنت رسید ۱۹ و با اجداد ما با نیرنگ رفتار کرده بر آنان ظلم بسیار روا داشت به حدّی که ایشان را مجبور می کرد که نوزادان خود را سر راه بگذارند، تا بمیرند. ۲۰ در چنین روزگاری، موسی که کودکی زیبا بود، به دنیا آمد. او مدّت سه ماه در خانه پدرش پرورش یافت ۲۱ و وقتی او را سر راه گذاشتند، دختر فرعون او را برداشت و همچون فرزند خود تربیت نمود. ۲۲ به این ترتیب موسی بر تمام فرهنگ و معارف مصر تسلط یافت و در گفتار و کردار توانا شد.

۲۳ «همین که موسی چهل ساله شد، به فکرش رسید که به دیدن قوم خود برود، ۲۴ و چون دید که مردی مصری به یکی از آنان ظلم می کند، به حمایت او برخاست و از آن تجاوزکار مصری انتقام گرفته او را کشت. ۲۵ موسی گمان می کرد که قوم او خواهند فهمید که خدا او را وسیله نجات آنان قرار داده است، اما آنان نفهمیدند. ۲۶ فردای آن روز به دو نفر اسرائیلی که با هم نزاع می کردند رسید و برای رفع اختلافشان چنین گفت، 'ای آقایان، شما برادر هستید. چرا به یکدیگر بدی می کنید؟' ۲۷ مرد مقصّر او را عقب زد و گفت، 'چه کسی تو را حاکم و قاضی ما کرده است؟' ۲۸ می خواهی مرا هم مثل آن مصری که دیروز کشتی،

بگشتی؟^{۲۹} موسی وقتی این جواب را شنید، از آن سرزمین گریخت و در سرزمین مدیان در غربت زندگی کرد و در آنجا صاحب دو پسر شد.
 ۳۰ «پس از آنکه چهل سال سپری شد، فرشته‌ای در بیابان‌های اطراف کوه سینا در شعله‌های بوته‌ای سوزان به موسی ظاهر شد. ۳۱ موسی از دیدن آن رؤیا غرق حیرت گشت و هنگامی که نزدیک آمد تا بهتر ببیند، صدای خداوند به گوشش رسید که می‌گفت، ۳۲ 'من خدای نیاکان تو، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم.' موسی به لرزه در آمد و جرأت نگاه کردن نداشت. ۳۳ سپس خداوند فرمود، 'نعلین‌ات را بیرون بیاور چون مکانی که بر آن ایستاده‌ای مقدس است. ۳۴ من آن ظلمی را که در مصر نسبت به قوم خودم می‌شود، دیده و آه و ناله‌هایشان را شنیده‌ام و برای نجات آنان آمده‌ام. برخیز، تا تو را به مصر بفرستم.'

۳۵ «آری، همان موسی را که آنان رد کرده و به او گفته بودند، 'چه کسی تو را حاکم و قاضی ما کرده است؟' خدا به وسیله فرشته‌ای که در بوته به او ظاهر شد، حکمران و رهاننده آنان گردانید. ۳۶ این موسی بود که با انجام نشانه‌ها و معجزات در مصر و در راه دریای سرخ، بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد و مدت چهل سال در بیابان عهده‌دار رهبری آنان بود. ۳۷ باز هم موسی بود که به بنی اسرائیل فرمود، 'خدا از بین شما نبی‌ای مانند من برایتان برخواهد انگيخت. ۳۸ او بود که در اجتماع بنی اسرائیل در بیابان حضور داشت و با فرشته در کوه سینا و با اجداد ما گفت‌وگو کرد و پیام زنده الهی را دریافت نمود تا آن را به ما نیز برساند.

۳۹ «اما نیاکان ما نخواستند از او اطاعت کنند و او را رد کرده آرزو داشتند به مصر بازگردند ۴۰ و از هارون خواستند برای ایشان خدایانی بسازد که پیشاپیش آنان بروند، و گفتند، 'ما نمی‌دانیم چه بر سر این موسی که ما را از مصر بیرون آورد، آمده است. ۴۱ در آن روزها گوساله‌ای ساختند و در برابر آن بُت، قربانی‌های بسیار گزراندند و در تجلیل از ساخته دست خود جشنی برپا نمودند، ۴۲ لیکن خدا از آنان روی گردان شد و ایشان را به پرستش ستارگان آسمانی واگذاشت، همان‌طور که در کتاب انبیا مکتوب است،

'ای قوم اسرائیل، آیا در طی این چهل سال

برای من قربانی کرده‌اید

یا هدیه‌ای تقدیم داشته‌اید؟

۴۳ خیر، بلکه شما خیمه مولک

و ستاره خدای خویش، رمفان را که به دست خود ساخته‌اید،

پرستش کرده‌اید.

آن‌ها بُت‌هایی بودند که برای پرستش ساخته بودید،

پس شما را به آن سوی بابل تبعید خواهیم کرد.^{۴۴} «اجداد ما در بیابان خیمه مقدس را داشتند و این خیمه همان چیزی است که خدا به موسی دستور داد که طبق آن نمونه‌ای که قبلاً دیده بود، بسازد.^{۴۵} سال‌ها بعد نیاکان ما پس از این که سرزمین کنعان را به تصرف درآورده بودند، یعنی وقتی خدا قوم‌های دیگر را از سر راهشان برمی داشت، آن خیمه را به همراهی یوشع با خود آوردند و تا زمان داوود آن خیمه در آنجا ماند.^{۴۶} داوود مورد لطف خدا واقع شد و تقاضا نمود که به او اجازه داده شود مسکنی برای خدای یعقوب بنا نماید.^{۴۷} ولی این سلیمان بود که خانه‌ای برای خدا ساخت.

«اما خدای متعال در مسکن‌های ساخته شده به دست بشر ساکن نمی شود. چنان که نبی فرموده است،

«آسمان تخت سلطنت من

و زمین پای انداز من است.

چه خانه‌ای برای من خواهید ساخت؟

و استراحتگاه من کجا است؟

«آیا دست خود من تمام این چیزها را نساخته است؟»

«ای گردنکشان و خدانشناسان، شما هم مثل اجداد خود همیشه به ضد روح القدس مقاومت می کنید.^{۵۲} کدام نبی ای از دست اجداد شما جفا ندید؟ آنان کسانی را که درباره آمدن آن یکتای عادل پیشگویی می کردند، کشتند، و در زمان ما، شما به خود او خیانت کردید و او را به قتل رساندید.^{۵۳} آری، شما شریعت را که توسط فرشتگان به شما رسید، قبول کردید، اما از اطاعت آن سر باز زدید.»

شهادت استیفان

«اعضای شورا از شنیدن این سخنان چنان به خشم آمدند که دندان‌های خود را به هم می ساییدند.^{۵۵} اما استیفان پُر از روح القدس، چشم به آسمان دوخت و جلال خدا و عیسی را که در دست راست خدا ایستاده بود،^{۵۶} دید و گفت: «ببینید! من هم اکنون آسمان را گشوده می بینم و پسر انسان را که در دست راست خدا ایستاده است.»^{۵۷} در این هنگام فریاد بلندی از حاضران برخاست. آن‌ها گوش‌های خود را گرفتند و به سوی او حمله کردند،^{۵۸} و او را از شهر بیرون انداخته سنگسار نمودند. کسانی که علیه او شهادت داده بودند، لباس‌های خود را کردند و پیش پای جوانی به نام شائول گذاشتند.^{۵۹} وقتی استیفان را سنگسار می کردند، او با فریاد گفت: «ای عیسای خداوند، روح مرا بپذیر.»

۶۰ سپس به زانو افتاد و با صدای بلند گفت: «خداوندا، این گناه را به حساب ایشان نگذار.» این را گفت و جان سپرد.

جفای شائول به کلیسا

شائول یکی از کسانی بود که با قتل استیفان موافقت کرده بودند. در همان روز جفای سختی بر کلیسای اورشلیم شروع شد و همهٔ ایمان داران به جز رسولان به نواحی یهودیه و سامره پراکنده شدند.^۲ گروهی از نیکوکاران جسد استیفان را به خاک سپردند و سوگواری بزرگی برای او ترتیب دادند.^۳ شائول کلیسا را سخت زیر جفا قرار داده بود. او خانه به خانه می گشت و زن ها و مردها را بیرون می کشید و به زندان می انداخت.

بشارت در استان سامره

۴ و اما آنانی که پراکنده شده بودند، به هر جا که می رفتند مژدهٔ عیسی را اعلام می کردند. ^۵ فیلیپس به یکی از شهرهای سامره رفت و در آنجا به اعلام نام مسیح پرداخت ^۶ و مردم یک دل و با اشتیاق به سخنان او گوش می دادند و معجزاتی را که انجام می داد، می دیدند. ^۷ ارواح پلید با فریاد از مبتلایان بسیاری خارج می شدند و بسیاری که مفلوج و لنگ بودند، شفا می یافتند ^۸ و در آن شهر شادی عظیمی برپا شد. ^۹ مردی شمعون نام در آن شهر زندگی می کرد که برای مدتی *سامریان را فریفتهٔ کارهای جادوگرانهٔ خود کرده بود و ادعا می کرد که شخص بزرگی است. ^{۱۰} همه از بزرگ و کوچک بادقت به او گوش می دادند و می گفتند: «این شخص قدرت خدایی است که 'عظیم' نام دارد.» ^{۱۱} آن ها بادقت به او گوش می دادند زیرا او مدت مدیدی با جادوگری آن ها را افسون کرده بود. ^{۱۲} اما وقتی آن ها به مژده ای که فیلیپس دربارهٔ پادشاهی خدا و نام عیسی مسیح می داد، ایمان آوردند، مردها و زن ها تعمید گرفتند. ^{۱۳} حتی خود شمعون نیز ایمان آورد و تعمید گرفت و پس از آن دیگر از فیلیپس دور نمی شد و از دیدن عجایب و معجزاتی که به وسیلهٔ فیلیپس به عمل می آمد، مات و مبهوت شده بود. ^{۱۴} همین که رسولان ساکن اورشلیم باخبر شدند که مردم سامره هم پیام خدا را پذیرفته اند، پطرس و یوحنا را نزد آنان فرستادند. ^{۱۵} وقتی آن ها به آنجا رسیدند، برای ایمان داران دعا کردند تا روح القدس را بیابند، ^{۱۶} زیرا آن ها فقط به نام عیسی خداوند تعمید گرفته بودند و تا آن زمان روح القدس بر هیچ یک از آنان نازل نشده بود. ^{۱۷} بنابراین پطرس و یوحنا دست بر سر آنان گذاردند و آنان روح القدس را یافتند. ^{۱۸} وقتی شمعون دید که با دست گذاری رسولان روح القدس عطا می شود، پول های خود را نزد پطرس و یوحنا آورد ^{۱۹} و گفت: «به من

هم این قدرت را بدهید تا بر هرکه دست بگذارم، روح القدس را بیابد.»
 ۲۰ پطرس پاسخ داد: «پولت با خودت هلاک شود، چون گمان کرده‌ای که بخشش رایگان خدا را با پول می‌توان خرید. ۲۱ تو در این خدمت هیچ سهم و قسمتی نداری، زیرا دل تو نزد خدا راست نیست. ۲۲ از این شرارت توبه کن و از خداوند بخواه تا شاید تو را برای داشتن چنین فکری ببخشد. ۲۳ من می‌بینم که زندگی تو تلخ و زهراگین است و در زنجیرهای شرارت گرفتاری.» ۲۴ شمعون در پاسخ خواهش کرده گفت: «برای من به درگاه خداوند دعا کنید تا هیچ‌یک از چیزهایی را که درباره‌ی من گفتید، عملی نشود.» ۲۵ پس از آنکه پطرس و یوحنا شهادت‌های خود را دادند و پیغام خداوند را اعلام کردند، به اورشلیم بازگشتند و در بین راه مژده‌ی نجات را به بسیاری از دهکده‌های سامره رسانیدند.

فیلیپس و خزانه‌دار حبشی

۲۶ فرشته‌ی خداوند به فیلیپس گفت: «برخیز به طرف جنوب، به آن جاده‌ی ییابانی که از اورشلیم به غزه می‌رود، برو.» ۲۷ او بلند شد و به طرف آنجا حرکت کرد. در این هنگام یک خواجه‌سرای حبشی که در دربار ملکه‌ی حبشه به نام کنده‌ایه مقام مهمی داشت و خزانه‌دار او بود، برای عبادت به اورشلیم آمده بود. ۲۸ در راه بازگشت به وطن، در کالسکه‌ای نشسته بود و کتاب اِشعیای نبی را می‌خواند. ۲۹ روح خدا به فیلیپس گفت: «نزدیک برو و خود را به آن کالسکه برسان.» ۳۰ پس فیلیپس به سوی آن دوید و شنید که او کتاب اِشعیای را می‌خواند و پرسید: «آیا آنچه را که می‌خوانی، می‌فهمی؟» ۳۱ او پاسخ داد: «تا کسی مرا راهنمایی نکند، چطور می‌توانم آن را بفهمم؟» خواجه‌سرا از فیلیپس خواهش کرد که سوار کالسکه بشود و پهلوی او بنشیند. ۳۲ آن قسمت از کتب مقدس را که می‌خواند، چنین بود:

«او مانند گوسفندی که به کشتارگاه می‌برند،

مثل برّه‌ای که پیش پشم‌چینان ساکت است،

کلامی به زبان نیاورد.

۳۳ او خوار شد و عدالت از او دریغ گشت.

چه کسی درباره‌ی نسل او سخن خواهد گفت؟

زیرا حیات او از روی زمین منقطع شده است.»

۳۴ پس آن خواجه‌سرا به فیلیپس گفت: «تمنّا دارم به من بگو که نبی در اینجا درباره‌ی چه کسی سخن می‌گوید، درباره‌ی خودش یا کسی دیگر.»
 ۳۵ آنگاه فیلیپس شروع کرد و از همان قسمت کلام خدا، مژده‌ی عیسی را به او رسانید. ۳۶ همان‌طور که می‌رفتند به آبی رسیدند. خواجه‌سرا

گفت: «نگاه کن، در اینجا آب هست؛ چه چیزی مانع تعمید گرفتن من است؟»^{۳۷} فیلیپس گفت: «اگر با تمام دل ایمان آوری، هیچ مانعی وجود ندارد.» خواجه سرا پاسخ داد: «من ایمان دارم که عیسای مسیح، *پسر خدا است.»^{۳۸} خواجه سرا دستور داد کالسکه را نگه دارند. او و فیلیپس داخل آب رفتند و فیلیپس او را تعمید داد.^{۳۹} وقتی از آب بیرون آمدند، روح خداوند ناگهان فیلیپس را در ربود و خواجه سرا دیگر او را ندید و شادی کنان به راه خود رفت.^{۴۰} اما فیلیپس در آشدود دیده شد که در همه شهرهای آن ناحیه می گشت و بشارت می داد تا سرانجام به قیصریه رسید.

تغییر زندگی شائول

(کارهای رسولان ۶: ۲۲-۱۶؛ کارهای رسولان ۲۶: ۱۲-۱۸)

شائول از تهدید و کشتن پیروان خداوند به هیچ نحوی دست بردار نبود. او نزد کاهن اعظم رفت^۲ و تقاضای معرفی نامه‌هایی برای کنیسه‌های دمشق کرد تا چنانچه مرد یا زنی را از اهل طریقت پیدا کند، آن‌ها را دستگیر کرده به اورشلیم آورد.^۳ در طی سفر، وقتی شائول به دمشق نزدیک می شد، ناگهان از آسمان نوری در اطراف او تابید.^۴ او به زمین افتاد و صدایی شنید که می گفت: «ای شائول، ای شائول، چرا بر من جفا می کنی؟»^۵ شائول پرسید: «خداوندا تو کیستی؟» پاسخ آمد: «من عیسی هستم، همان کسی که تو بر او جفا می کنی،^۶ ولی برخیز و به شهر برو و در آنجا به تو گفته خواهد شد که چه باید بکنی.»^۷ در این هنگام، همسفران شائول خاموش ماندند، زیرا اگرچه صدا را می شنیدند، ولی کسی را نمی دیدند.^۸ شائول از زمین برخاست و با این که چشمانش باز بود، چیزی نمی دید. پس دستش را گرفتند و او را به دمشق هدایت کردند.^۹ در آنجا سه روز نابینا ماند و چیزی نخورد و ننوشید.^{۱۰} یکی از ایمان داران به نام حنّانیا در شهر دمشق زندگی می کرد. خداوند در رؤیا به او ظاهر شد و فرمود: «ای حنّانیا!»
او پاسخ داد: «بله، ای خداوند!»

^{۱۱} خداوند فرمود: «برخیز و به کوچه‌ای که آن را 'راست' می نامند برو و در خانه یهودا سراغ شخصی به نام شائول طرسوسی را بگیر. او به دعا مشغول است^{۱۲} و در رؤیا مردی را دیده است به نام حنّانیا که می آید و بر او دست می گذارد تا دوباره بینا شود.»^{۱۳} حنّانیا عرض کرد: «خداوندا از بسیاری درباره آزارهایی که این شخص به ایمان داران در اورشلیم رسانیده است، شنیده‌ام^{۱۴} و حالا نیز از طرف سران کاهنان اختیار یافته و به اینجا آمده است تا همه کسانی را که به توروی می آوردند، دستگیر کند.»^{۱۵} اما خداوند به او گفت: «تو باید بروی زیرا این شخص وسیله‌ای

است که من انتخاب کرده‌ام تا نام مرا به ملت‌ها و پادشاهان آنان و قوم اسرائیل اعلام نماید.^{۱۶} خود من به او نشان خواهم داد که چه رنج‌های بسیاری به خاطر نام من متحمل خواهد شد.»

^{۱۷} پس حنّانیا رفت، وارد آن خانه شد و دست بر شائول گذاشت و گفت: «ای برادر، ای شائول، خداوند یعنی همان عیسیایی که بین راه بر تو ظاهر شد، مرا فرستاده است تا تو بینایی خود را بازیابی و از روح القدس پُر گردی.»^{۱۸} در همان لحظه چیزی مانند پوسته از چشمان شائول افتاد و او بینایی خود را بازیافت و برخاسته تعمید گرفت.^{۱۹} بعد از آن غذا خورد و قوّت گرفت.

بشارت شائول در دمشق

شائول مدّتی در دمشق با ایمان‌داران به سر برد^{۲۰} و بی‌درنگ در کنیسه‌های دمشق اعلام می‌کرد که عیسی، پسر خدا است.^{۲۱} هر کس سخنان او را می‌شنید، در حیرت افتاده می‌گفت: «مگر این همان کسی نیست که در اورشلیم کسانی را که نام عیسی را به زبان می‌آوردند هلاک می‌کرد؟ و آیا به همین منظور هم اینجا نیامده تا آنان را دستگیر نموده به دست سران کاهنان بسپارد؟»^{۲۲} امّا قدرت کلام شائول روز به روز بیشتر می‌شد و یهودیان دمشق را با دلایل انکارناپذیر مُجاب می‌ساخت که عیسی، مسیح موعود است.^{۲۳} پس از مدّتی یهودیان توطئه کردند تا او را به قتل برسانند.^{۲۴} امّا شائول از نیّت آنان باخبر شد. یهودیان حتّی دروازه‌های شهر را شب و روز تحت نظر داشتند تا او را بکشند،^{۲۵} ولی شاگردان او شبانه او را داخل سبّی گذاشتند و از دیوار شهر به پایین فرستادند.

شائول در اورشلیم

^{۲۶} وقتی شائول به اورشلیم رسید، سعی نمود به سایر شاگردان عیسی بپیوندد، امّا آنان از او می‌ترسیدند، زیرا باور نمی‌کردند که او واقعاً پیرو عیسی شده باشد.^{۲۷} امّا برنابا او را برداشت و به حضور رسولان آورد و برای ایشان شرح داد که چگونه او در راه دمشق خداوند را دیده و چطور خداوند با او سخن گفته و به چه ترتیب شائول در دمشق با شهامت به نام عیسی وعظ کرده است.^{۲۸} به این ترتیب شائول در اورشلیم با آنان رفت‌وآمد داشت و آشکارا با شهامت به نام خداوند موعظه می‌کرد^{۲۹} و با یهودیان یونانی‌زبان، مباحثه و گفت‌وگو می‌نمود به طوری که آنان قصد جان او را داشتند.^{۳۰} وقتی ایمانداران از این موضوع آگاه شدند، شائول را به قیصریه رسانیدند و او را روانه طرسوس کردند.^{۳۱} به این ترتیب، کلیسا در

سراسر یهودیه و جلیل و سامره آرامش یافته بنا می شد. آن ها در خداترسی و آرامش روح القدس به سر می بردند و به تعدادشان افزوده می شد.

پطرس در لُده و یافا

۳۲ پطرس از همه جا دیدن می کرد و یک بار نیز به دیدن مقدسین مقیم لُده رفت. ۳۳ در آنجا شخصی را به نام اینیاس که به مدّت هشت سال مفلوج و بستری بود، دید. ۳۴ پطرس به او گفت: «ای اینیاس، عیسی مسیح تو را شفا می بخشد. بلند شو و رختخواب خود را جمع کن.» او فوراً از جا برخاست ۳۵ و جمیع ساکنان لُده و شارون او را دیدند و به خداوند روی آوردند. ۳۶ در یافا یکی از ایمان داران که زنی به نام طیبیتا بود زندگی می کرد (ترجمه یونانی نام او دورکاس به معنی غزال است). این زن که بسیار نیکوکار و بخشنده بود، ۳۷ در این زمان بیمار شد و فوت کرد. او را غسل دادند و در بالاخانه ای گذاشتند. ۳۸ ایمان داران که شنیده بودند پطرس در لُده است، به سبب نزدیکی لُده به یافا، دو نفر را نزد او فرستادند و تقاضا نمودند: «هرچه زودتر خود را به ما برسان.» ۳۹ پطرس بی درنگ به اتفاق آنان حرکت کرد و همین که به آنجا رسید، او را به بالا خانه بردند. بیوه زنان گریه کنان دور او را گرفتند و همه پیراهن ها و لباس هایی را که دورکاس در زمان حیات خود دوخته بود، به او نشان دادند. ۴۰ پطرس همه آنان را از اتاق بیرون کرد. سپس زانو زده دعا نمود و رو به جسد کرده گفت: «ای طیبیتا، برخیز!» او چشمان خود را گشود و وقتی پطرس را دید، راست نشست. ۴۱ پطرس دست خود را به او داد و او را روی پا بلند کرد. سپس مقدسین و بیوه زنان را صدا زد و او را زنده به ایشان سپرد. ۴۲ این خبر در سراسر یافا منتشر شد و بسیاری به خداوند ایمان آوردند. ۴۳ پطرس روزهای زیادی در یافا ماند و با شمعون دباغ زندگی می کرد.

پطرس و کرنیلیوس

در شهر قیصریه، افسری به نام کرنیلیوس زندگی می کرد که جزو یک هنگ رومی به نام هنگ ایتالیایی بود. ۲ او و خانواده اش همگی پرهیزگار و خداترس بودند و پیوسته به درگاه خدا دعا می کرد و به بینوایان اسرائیلی صدقه بسیار می داد. ۳ این مرد یک روز در حدود ساعت سه بعد از ظهر فرشته خدا را آشکارا در رؤیا دید که نزد او آمده گفت: «ای کرنیلیوس!» ۴ کرنیلیوس با وحشت به او چشم دوخت و پاسخ داد: «خداوندا، چه می فرمایی؟» فرشته گفت: «بدان که دعاها و همه صدقات تو در پیشگاه خدا مورد قبول واقع شده اند. ۵ اکنون افرادی را به یافا بفرست و سراغ شمعون ملقب به پطرس را بگیر. ۶ او

نزد شمعون دباغ که خانه‌اش نزدیک ساحل دریا است، مهمان است.»
 ۷ همین که فرشته‌ای که با او صحبت می‌کرد ناپدید شد، کرنیلیوس دو نفر از غلامان خود و یک سرباز دین‌دار را که در خدمت او بودند، احضار کرد و ۸ موضوع را تماماً برای ایشان شرح داد و ایشان را به یافا فرستاد.
 ۹ روز بعد همین‌طور که آنان در سفر بودند و به شهر نزدیک می‌شدند، پطرس نزدیک ظهر برای دعا به پشت‌بام رفت. ۱۰ در آنجا گرسنه شد و خواست چیزی بخورد. اما وقتی که برایش غذا آماده می‌کردند، رؤیایی او را فراگرفت ۱۱ و در آن حال آسمان را گشوده و چیزی مانند یک سفره بزرگ دید که از چهارگوشه آویزان شده بود و رو به پایین به طرف زمین می‌آمد. ۱۲ در آن انواع چهارپایان و خزندگان و پرندگان وجود داشت. ۱۳ صدایی به گوشش رسید که می‌گفت: «ای پطرس، برخیز، ذبح کن و بخور!» ۱۴ پطرس در پاسخ گفت: «خیر، ای خداوند، زیرا من هرگز به چیزهای ناپاک و حرام لب نزده‌ام.» ۱۵ بار دوم همان صدا آمد که: «آنچه را خدا پاک اعلام کرده است، تو نباید حرام بخوانی.» ۱۶ این رؤیا تکرار شد و سرانجام آن سفره به آسمان برده شد.

۱۷ در همان وقت که پطرس از تفسیر رؤیای خود درمانده بود و سعی می‌کرد معنی آن را بفهمد، فرستادگان کرنیلیوس جستجوکنان به در خانه شمعون رسیدند. ۱۸ آن‌ها با صدای بلند می‌پرسیدند: «آیا شمعون ملقب به پطرس در اینجا مهمان است؟»

۱۹ درحالی که پطرس درباره رؤیایش تفکر می‌کرد، روح خدا به او گفت: «نگاه کن، سه نفر به سراغ تو آمده‌اند. ۲۰ برخیز، پایین برو و از رفتن با ایشان تردید نداشته باش، زیرا من آن‌ها را فرستاده‌ام.» ۲۱ پطرس پایین رفت و به آنان گفت: «من همان کسی هستم که به دنبال او می‌گردید. برای چه آمده‌اید؟»

۲۲ آن‌ها پاسخ دادند: «کرنیلیوس افسر که شخصی نیکوکار و خداترس است و نزد همه یهودیان نیک‌نام می‌باشد، از فرشته مقدسی دستور یافت که ما را به اینجا بفرستد و تو را به خانه خود دعوت کند تا به هر پیامی که داری، گوش دهد.» ۲۳ پس پطرس آنان را به خانه آورد و از ایشان پذیرایی نمود.

روز بعد با ایشان به راه افتاد و چند نفر از ایمانداران یافایی با آنان همراه شدند. ۲۴ فردای آن روز، به قیصریه رسیدند. کرنیلیوس، همراه خویشاوندان و دوستان نزدیک خود که آن‌ها را دعوت کرده بود، چشم به راه ایشان بود. ۲۵ وقتی پطرس می‌خواست داخل خانه شود، کرنیلیوس به استقبال او رفت و پیش او به خاک افتاد تا او را پرستش کند. ۲۶ اما پطرس او را از زمین بلند کرد و گفت: «برخیز، من هم مانند تو انسانم.»

۲۷ سپس پطرس همان طور که صحبت می کرد وارد خانه شد و با عدّه زیادی روبه رو گردید ۲۸ و به آنان گفت: «شما این را به خوبی می دانید که جایز نیست یک یهودی با بیگانگان معاشرت نماید. امّا خدا به من نشان داده است که من نباید هیچ کس را نجس یا ناپاک بدانم. ۲۹ پس وقتی دنبال من فرستادید، بدون چون و چرا آمدم. تنها سؤالی که دارم این است که برای چه به دنبال من فرستادید؟»

۳۰ کرنیلیوس در پاسخ گفت: «چهار روز پیش در همین وقت یعنی ساعت سه بعد از ظهر من در خانه خود به عبادت مشغول بودم که ناگاه مردی در لباس نورانی به من ظاهر شد ۳۱ و گفت، 'ای کرنیلیوس، دعاهايت مستجاب شده و صدقاتی که می دهی در پیشگاه خدا منظور شده است. ۳۲ بنابراین کسی را به شهر یافا بفرست و شمعون ملقب به پطرس را به اینجا دعوت کن. او در خانه شمعون دباغ که در ساحل دریا واقع است، مهمان است.' ۳۳ پس بی درنگ این اشخاص را نزد تو فرستادم و تو لطف فرموده به اینجا آمدی. اکنون همه ما در حضور خدا گرد آمده ایم تا به آن چیزهایی که خداوند به تو دستور داده تا بیان کنی، گوش دهیم.»

پیام پطرس در خانه کرنیلیوس

۳۴ پس پطرس شروع به صحبت کرده گفت: «من به این حقیقت پی برده ام که خدا هیچ تبعیضی قائل نمی شود ۳۵ و هر کس از هر ملتی که خدا ترس و نیکوکار باشد، مقبول خدا است. ۳۶ خدا پیام خود را به قوم اسرائیل فرستاد و به این طریق مژده صلح و سلامتی را به وسیله عیسی مسیح که خداوند همه است، ابلاغ فرمود. ۳۷ شما خودتان از اتفاق بزرگی که در سرتاسر یهودیه روی داد، باخبر هستید و می دانید همه این چیزها بعد از اعلام تعمید یحیی از جلیل شروع شد. ۳۸ خدا، عیسی ناصری را با روح القدس و قدرت مسح کرد و عیسی به همه جا می رفت و کارهای نیک انجام می داد و همه کسانی را که در سلطه شیطان به سر می بردند، شفا می بخشید، زیرا خدا با او بود. ۳۹ ما شاهدان همه آن کارهایی هستیم که او در سرزمین یهودیان و در اورشلیم انجام داد. آنان او را به صلیب میخکوب کرده کشتند. ۴۰ امّا خدا او را در روز سوم زنده کرد و بسیاری او را دیدند، ۴۱ امّا نه همه قوم اسرائیل بلکه شاهدانی که خدا قبلاً برگزیده بود، او را دیدند، یعنی ما که پس از رستاخیز او با او می خوردیم و می نوشیدیم. ۴۲ او به ما فرمان داد که به آن قوم اعلام کنیم و به این حقیقت شهادت دهیم که خدا او را داور زندگان و مردگان

کرده است. ۴۳ جمیع انبیا به او شهادت می دهند که هرکس به او ایمان آورد، به وسیله نام او گناهانش آمرزیده می شود.»

نزول روح القدس بر غیر یهودیان

۴۴ پطرس هنوز صحبت می کرد که روح القدس بر همه شنوندگان نازل شد ۴۵ و مؤمنان یهودی نژاد که همراه پطرس آمده بودند، از این که بخشش روح القدس به غیر یهودیان نیز داده شده بود، دچار حیرت شدند، ۴۶ زیرا می شنیدند که به زبان ها صحبت می کنند و خدا را تمجید می نمایند. آنگاه پطرس گفت: ۴۷ «اکنون که ایشان هم مانند ما روح القدس را یافته اند، آیا کسی می تواند مانع تعمیدشان در آب بشود؟ ۴۸ پس دستور داد ایشان را به نام عیسی مسیح تعمید دهند. سپس آن ها از پطرس خواهش کردند چند روزی نزد ایشان بماند.

گزارش پطرس به کلیسای اورشلیم

به رسولان و ایماندارن مقیم یهودیه خبر رسید که غیر یهودیان نیز پیام خدا را پذیرفته اند. ۲ هنگامی که پطرس به اورشلیم بازگشت، کسانی که طرفدار ختنه کردن غیر یهودیان بودند به او اعتراض کرده گفتند: ۳ «چرا به خانه نامختونان وارد شدی و حتی با آن ها غذا خوردی؟» ۴ پطرس شروع کرد و تمام جریان را از اوّل تا به آخر برای ایشان شرح داده گفت:

۵ «در یافا به دعا مشغول بودم که در رؤیا چیزی دیدم مانند یک سفره بزرگ که از چهار گوشه آویزان شده بود و از آسمان به پایین آمد تا به من رسید. ۶ وقتی بادقت به آن نگاه کردم، چهارپایان، وحوش، خزندگان و پرندگان را در آن دیدم ۷ و صدایی به گوشم رسید که می گفت، 'ای پطرس، برخیز، ذبح کن و بخور.' ۸ گفتم 'خیر، ای خداوند، من هرگز به چیزهای ناپاک و حرام لب نزنم.' ۹ بار دوم صدایی از آسمان رسید که می گفت، 'آنچه را که خدا پاک اعلام کرده است، تو نباید ناپاک بخوانی.' ۱۰ این موضوع سه بار تکرار شد و بالاخره همه چیز به آسمان بالا رفت. ۱۱ در همان لحظه سه نفر به خانه ای که محل اقامت من بود، آمدند. ایشان را از قیصریه به دنبال من فرستاده بودند. ۱۲ روح خدا به من فرمود که بدون تردید با ایشان بروم. این شش برادر هم به همراه من آمدند و به خانه آن شخص وارد شدیم. ۱۳ او برای ما تعریف کرد که چگونه در خانه خود، فرشته ای را دیده که ایستاده و به او گفته است، 'کسی را به یافا بفرست و شمعون ملقب به پطرس را بیاور' ۱۴ و او آن پیامی را که باعث نجات تو و تمامی اهل خانه ات خواهد شد، به تو خواهد رسانید. ۱۵ من در آنجا هنوز مطالب زیادی نگفته بودم که روح القدس بر آن ها

نازل شد؛ به همان طریقی که در ابتدا بر خود ما نازل شده بود. ^{۱۶} آنگاه به خاطر آوردم که خداوند فرموده بود، 'یحیی با آب تعمید می داد، اما شما با روح القدس تعمید خواهید یافت.' ^{۱۷} خدا به آن ها همان چیزی را بخشیده است که به ما عطا فرمود هنگامی که به عیسای مسیح خداوند ایمان آوردیم؛ پس من که بودم که مانع کار خدا بشوم؟! ^{۱۸} وقتی این را شنیدند، خاموش ماندند و درحالی که خدا را ستایش می کردند، گفتند: «پس به راستی خدا به غیریهودیان نیز این فرصت را بخشیده است تا آن ها هم از گناهان خود توبه کرده حیات یابند!»

کلیسای انطاکیه

^{۱۹} در اثر شکنجه و جفایی که به دنبال مرگ استیفان آغاز شده بود، عده زیادی پراکنده شده تا فینیقیه و قبرس و شهر انطاکیه مهاجرت کردند. اما آنان پیام خود را به هیچ کسی جز یهودیان اعلام نمی کردند. ^{۲۰} ولی در میان ایشان چند نفر از اهالی قبرس و قیروان نیز بودند که به محض رسیدن به انطاکیه با یونانیان به گفت و گو پرداختند و درباره عیسای خداوند بشارت دادند. ^{۲۱} قدرت خداوند با ایشان بود و عده زیادی ایمان آورده به خداوند روی آوردند. ^{۲۲} چون این خبر به کلیسا در اورشلیم رسید، برنابا را به انطاکیه فرستادند. ^{۲۳} وقتی برنابا به آنجا رسید، و فیض و برکات خدا را دید، شادمان شد و آنان را تشویق کرد که از دل و جان به خداوند وفادار بمانند. ^{۲۴} او مردی نیکوکار و پُر از روح القدس و ایمان بود. در نتیجه عده کثیری به خداوند ایمان آوردند. ^{۲۵} بعد از آن، برنابا به شهر طرسوس رفت تا شائول را پیدا کند. ^{۲۶} پس او را یافته به انطاکیه آورد و مدت یک سال تمام همه در کلیسا جمع می شدند و عده بسیاری را تعلیم می دادند. در انطاکیه بود که برای اولین بار پیروان عیسی را مسیحی نامیدند. ^{۲۷} در همین احوال چند نفر نبی از اورشلیم به انطاکیه وارد شدند. ^{۲۸} یکی از آنان که آگابوس نام داشت برخاست و با الهام روح، قحطی سخت و دنیاگیری را پیشگویی کرد. (این قحطی در زمان سلطنت کلودیوس قیصر اتفاق افتاد.) ^{۲۹} پس شاگردان تصمیم گرفتند که هر کس به قدر توانایی خود اعانه ای برای امداد به ایمان داران مقیم یهودیه بفرستد. ^{۳۰} آن ها چنین کردند و اعانه ها را به دست برنابا و شائول سپردند تا به مشایخ کلیسای اورشلیم تقدیم کنند.

کشتن یعقوب و بازداشت پطرس

در همان موقع، هیرودیس پادشاه به شکنجه و آزار عده ای از اعضای کلیسا پرداخت ^۱ و یعقوب برادر یوحنا را به شمشیر کشت. ^۳ و چون دید یهودیان از این کار خشنود شدند، قدم

فراتر نهاد و پطرس را هم دستگیر نمود. این کار در روزهای عید فطیر اتفاق افتاد. ^۴ هیرودیس پس از دستگیری پطرس، او را به زندان انداخت و چهار دسته چهار نفری را به نگهبانی او گماشت و قصد داشت بعد از عید *فصح او را محاکمه کند. ^۵ درحالی که پطرس در زندان بود، کلیسا صمیمانه برای او به درگاه خدا دعا می کرد.

آزاد شدن پطرس

^۶ یک شب قبل از آن روزی که هیرودیس می خواست پطرس را محاکمه کند، او در زندان با دو زنجیر بسته شده و بین دو سرباز به خواب رفته بود و نگهبانان جلوی در زندان پاس می دادند. ^۷ ناگاه فرشته خداوند در کنار پطرس ایستاد و نوری در آن اتاق تابید. فرشته به پهلوی پطرس زد و او را بیدار کرده گفت: «زود برخیز!» فوراً زنجیرها از دست هایش به زمین افتادند. ^۸ فرشته به او گفت: «کمر خود را ببند و کفش هایت را بپوش!» و او چنان کرد. سپس فرشته به او گفت: «ردایت را به خودت پیچ و به دنبال من بیا.» ^۹ پس به دنبال او رفت و نمی دانست آنچه فرشته انجام می دهد واقعیّت دارد؛ او گمان می کرد این وقایع را در رؤیا می بیند. ^{۱۰} وقتی از پاسگاه های اوّل و دوّم گذشتند، به دری آهنی که به طرف شهر باز می شد رسیدند. در خودبه خود به روی آن ها باز شد و آن ها بیرون رفتند. از کوچه ای می گذشتند که ناگهان فرشته ناپدید شد. ^{۱۱} پطرس به خود آمد و گفت: «حالا دیگر یقین دارم که خداوند فرشته خود را فرستاده است که مرا از دست هیرودیس و از آنچه یهودیان انتظار آن را داشتند برهاند.» ^{۱۲} به محض این که این را فهمید، به خانه مریم مادر یوحنا ملقب به مرقس که عدّه زیادی در آنجا برای دعا گرد آمده بودند، رفت. ^{۱۳} وقتی در خانه را کوبید، خدمتکاری به نام رودا آمد تا در را باز کند. ^{۱۴} اما وقتی که صدای پطرس را شناخت، به عوض این که در را باز کند، از فرط شادی برگشت تا مژده دهد که پطرس بیرون در ایستاده است. ^{۱۵} آن ها به او گفتند: «مگر دیوانه شده ای؟!» اما او اصرار کرده می گفت که راست می گوید. سپس گفتند: «باید فرشته او باشد.» ^{۱۶} اما پطرس پشت سر هم در می زد و وقتی در را باز کردند و او را دیدند، غرق تعجب شدند. ^{۱۷} پطرس به آن ها اشاره کرد تا ساکت شوند و برای ایشان شرح داد که چگونه خداوند او را از زندان نجات داده است و در آخر گفت: «یعقوب و ایمان داران را از این امور باخبر کنید.» آنگاه ایشان را ترک کرد و به جایی دیگر رفت. ^{۱۸} وقتی روز شد، نگهبانان بسیار مضطرب شدند، زیرا نمی دانستند چه به سر پطرس آمده است. ^{۱۹} هیرودیس دستور داد که همه جا دنبال پطرس بگردند، اما وقتی

او را پیدا نکردند، از نگهبانان بازجویی به عمل آورده حکم کشتن آنان را صادر نمود. بعد از آن هیروودیس یهودیه را ترک نموده به قیصریه آمد و مدتی در آنجا ماند.

درگذشت هیروودیس

^{۲۰} هیروودیس بغض و کینه شدیدی نسبت به مردمان صور و صیدون در دل داشت. به این جهت اهالی آن دو شهر به اتفاق نزد او آمدند و بلاستوس را که فراش خوابگاه پادشاه بود با خود همراه کردند و تقاضای صلح نمودند، زیرا کشور آنان مواد غذایی خود را از کشور هیروودیس تهیه می کرد. ^{۲۱} هیروودیس در یک روز معین لباس سلطنتی پوشید و بر تخت نشست و برای مردم نطقی ایراد کرد. ^{۲۲} در پایان همه فریاد می زدند: «این صدای یکی از خدایان است، نه یک انسان.» ^{۲۳} و چون هیروودیس جلالی را که از آن خدا است، به خود نسبت داده بود، در همان لحظه فرشته خداوند او را نقش زمین کرد و کرم ها او را خوردند و او مرد. ^{۲۴} پیام خدا هر روز با تأثیر بیشتری انتشار می یافت. ^{۲۵} برنابا و شائول وقتی مأموریت خود را در اورشلیم به پایان رسانیدند، به انطاکیه بازگشتند و یوحنا ی ملقب به مرقس را همراه خود بردند.

مأموریت برنابا و شائول

در آن زمان، در کلیسای انطاکیه عده ای نبی و معلّم حضور داشتند: برنابا و شمعون ملقب به نیجرو لوکیوس قیروانی و مناحم که با هیروودیس پادشاه، بزرگ شده بود، و شائول. ^۲ یک روز که آن ها روزه دار و مشغول عبادت خداوند بودند، روح القدس به ایشان فرمود: «برنابا و شائول را مأمور انجام آن کاری که من برای آن ها مقرر کرده ام بنمایید.» ^۳ پس آن ها بعد از روزه و دعا، دست بر سر آن دو گذاشتند و آن ها را به مأموریت فرستادند.

سفر اول: بشارت در قبرس

^۴ این دو نفر که به وسیله روح القدس فرستاده شده بودند، به بندر سلوکیه رفتند و از آنجا از راه دریا به قبرس آمدند و وارد شهر سلامیس شدند و در *کنیسه های یهودیان کلام خدا را اعلام می کردند، و یوحنا ی ملقب به مرقس دستیار ایشان بود.

^۵ آن ها تمام جزیره قبرس را طی کردند تا به شهر پافس رسیدند. در آنجا به یک جادوگر یهودی به نام بریشوع برخوردند که یک نبی دروغین بود. ^۶ او از ملازمین سرگیوس پولس، فرماندار قبرس، که مردی خردمند بود، بشمار می آمد. فرماندار، برنابا و شائول را به حضور خود احضار

نمود؛ زیرا می‌خواست کلام خدا را از آن‌ها بشنود.^۸ اما آن جادوگر که نام یونانی او علیما بود، با آنان مخالفت کرده سعی داشت فرماندار را از ایمان آوردن باز دارد.^۹ در این هنگام شائول که به نام پولس معروف شده بود، پُر از روح‌القدس شده به آن مرد چشم دوخت و گفت: «ای فرزند شیطان، ای دشمن تمام نیکی‌ها، ای منبع نیرنگ و تبهکاری، آیا از منحرف ساختن مردم از راه راست خداوند دست بر نمی‌داری؟^{۱۱} حالا ببین، دست خدا تو را خواهد زد و نابینا خواهی شد و تا مدتی نور آفتاب را نخواهی دید.»

در همان وقت دنیا در نظر علیما تیره و تار شد و کورکورانه به این طرف و آن طرف می‌گشت تا شخصی را برای راهنمایی خود پیدا کند.^{۱۲} فرماندار که این جریان را دید، ایمان آورد، زیرا از تعلیمی که دربارهٔ خداوند می‌دادند، سخت متحیر شده بود.

در انطاکیه پیسیدیه

^{۱۳} پولس و همراهان او پافُس را ترک کردند و از راه دریا به پرجهٔ پَمفیلیه آمدند. یوحنا ملقب به مرقس از آنان جدا شد و به اورشلیم بازگشت.^{۱۴} ایشان از پرجه گذشته به شهر انطاکیه که یکی از شهرهای استان پیسیدیه است، آمدند. در روز *سَبَّت به کنیسه وارد شده نشستند.^{۱۵} رؤسای کنیسه بعد از قرائت تورات و کتب انبیا پیامی به ایشان فرستاده گفتند: «ای برادران، چنانچه پیام تشویق کننده‌ای برای این قوم دارید، بفرمایید.»^{۱۶} پولس برخاست و با دست اشاره کرده گفت:

«ای برادران و همهٔ شما که خداترس هستید، توجّه نمایید. ^{۱۷} خدای قوم اسرائیل نیاکان ما را برگزید و در آن زمان که در سرزمین مصر در غربت زندگی می‌کردند، از آنان قومی بزرگ ساخت و با قدرتی عظیم آنان را از آن سرزمین بیرون آورد.^{۱۸} مدّت چهل سال در بیابان‌ها متحمّل ایشان شد. ^{۱۹} پس از نابود ساختن آن هفت ملتی که مقیم کنعان بودند، سرزمین آن‌ها را به‌عنوان میراث به تصرّف قوم خود در آورد. ^{۲۰} و تا مدّت چهارصد و پنجاه سال تا زمان سموئیل نبی، به آنان داوران بخشید، ^{۲۱} و وقتی آن‌ها خواستند برای خود یک پادشاه داشته باشند، خدا شائول پسر قیس را که مردی از طایفهٔ بنیامین بود، به ایشان داد تا مدّت چهل سال حکمرانی کند. ^{۲۲} بعد از آن او را بر کنار کرد و داوود را برانگیخت تا پادشاه ایشان شود. خدا در حقّ داوود چنین گواهی داده گفت، 'من داوود پسر یسّی را موردپسند خود یافته‌ام. او کسی است که هرچه بخواهم انجام می‌دهد.'^{۲۳} از نسل همین مرد، خدا بر طبق وعدهٔ خود عیسی را به‌عنوان نجات دهنده‌ای برای اسرائیل برانگیخت. ^{۲۴} قبل از

آمدن او یحیی لزوم توبه و تعمید را به همه قوم اسرائیل اعلام می کرد،
 ۲۵ و وقتی یحیی خدمت خود را به انجام رسانید گفت، 'من آن کسی
 که شما گمان می کنید، نیستم. امّا بعد از من کسی می آید که من
 لایق آن نیستم که بند کفش او را باز نمایم.'

۲۶ «ای برادران که فرزندان ابراهیم هستید و شما نیز ای غیر یهودیان
 خدا ترس که در این جمع حضور دارید و از خدا می ترسید، پیام این
 نجات برای ما فرستاده شده است، ۲۷ زیرا ساکنان اورشلیم و حکمرانان
 ایشان نه او را شناختند و نه از کلمات انبیا که در هر روز سَبّت قرائت
 می شود، چیزی فهمیدند، امّا با محکوم کردن او به پیشگویی های
 انبیا تحقق بخشیدند. ۲۸ اگرچه خطایی که مستوجب مرگ باشد در او
 نیافتند، از پیلاطس تقاضا کردند تا او را اعدام کند. ۲۹ و بعد از آنکه تمام
 پیشگویی های کتب مقدّس را درباره او به انجام رسانیدند، او را از صلیب
 پایین آوردند و به خاک سپردند. ۳۰ امّا خدا او را پس از مرگ برخیزانید ۳۱ و
 کسانی که از جلیل همراه او به اورشلیم آمده بودند، روزهای زیادی او
 را دیدند و هم اکنون در برابر قوم، شاهدان او می باشند. ۳۲ ما در حضور
 شما مژده آن وعده ای را که خدا به نیاکان ما داد، اعلام می کنیم ۳۳ که
 خدا برای ما که فرزندان آنان هستیم، با رستاخیز عیسی به آن وعده وفا
 کرده است، چنان که در مزمور دوّم آمده است،
 'تو پسر من هستی؛

امروز تو را پدر شده ام.'

۳۴ باز هم در خصوص رستاخیز او از مردگان و این که دیگر او فساد را
 نخواهد دید، خدا چنین فرمود،

'من آن برکات مقدّس و قابل اطمینانی را

که به داوود وعده داده ام، به تو خواهم بخشید.'

۳۵ و در جای دیگر می فرماید،

'تو جانم را در دنیای مردگان ترک نخواهی کرد.'

۳۶ و امّا داوود که در روزگار خود طبق اراده خدا خدمت کرده بود،
 درگذشت و به نیاکان خود ملحق شد و فساد را دید، ۳۷ امّا آن کسی
 که خدا او را زنده گردانید، هرگز فساد را ندید. ۳۸ ای برادران، شما باید
 بدانید که مژده آمرزش گناهان به وسیله عیسی به شما اعلام شده است.
 ۳۹ و هر کس که به او ایمان آورد، از تمام گناهانی که شریعت موسی
 نتوانست او را آزاد نماید، آزاد خواهد شد. ۴۰ پس مواظب باشید، که
 این گفته انبیا در مورد شما صادق نباشد که می فرماید،

۴۱ 'ای استهزا کنندگان توجّه کنید،

حیران شوید و هلاک گردید،

زیرا در روزگار شما کاری خواهم کرد
که حتی اگر کسی آن را برایتان بیان کند، هرگز باور نخواهید
کرد.^{۴۱}

^{۴۲} در موقع خروج از کنیسه، مردم از آن‌ها تقاضا کردند، که سبّ
بعدی نیز دربارهٔ این امور برای ایشان سخن بگویند ^{۴۳} و وقتی مجلس
تمام شد، بسیاری از یهودیان و آنانی که به یهودیت گرویده بودند،
به دنبال پولس و برنابا به راه افتادند. این دو با آنان صحبت می کردند و
ایشان را تشویق می نمودند که در فیض الهی استوار بمانند.

^{۴۴} هفته بعد تقریباً همهٔ ساکنان آن شهر برای شنیدن پیام خدا گرد
آمدند. ^{۴۵} اما هنگامی که یهودیان جماعت را دیدند، حسادت ورزیدند
و با بی احترامی هرچه پولس می گفت، تکذیب می کردند و به او دشنام
می دادند. ^{۴۶} پولس و برنابا با شهادت و جسارت گفتند: «لازم بود که
کلام خدا قبل از همه به گوش شما برسد، اما چون شما آن را رد کردید
و خود را لایق حیات جاودانی ندانستید، بدانید که ما از این پس نزد
غیریهودیان خواهیم رفت، ^{۴۷} زیرا خداوند چنین فرموده است،
'من تو را نور ملت‌های جهان ساختم
تا نجات را به سراسر دنیا برسانی.'^{۴۸}

^{۴۹} وقتی غیریهودیان این سخنان را شنیدند، خوشحال شدند و کلام
خدا را تمجید کردند و آنانی که برای دریافت حیات جاودانی معین
شده بودند، ایمان آوردند. ^{۴۹} پیام خداوند در تمام آن سرزمین منتشر
می شد. ^{۵۰} اما یهودیان زن‌های خداپرست و متنفذ و بزرگان شهر را به
ضد پولس و برنابا تحریک نمودند. پس آنان را آزار رسانیده از آن ناحیه
بیرون راندند. ^{۵۱} اما آن دو به عنوان اعتراض، خاک آن شهر را از پای‌های
خود تکانده و به شهر قونیه رفتند، ^{۵۲} و شاگردان در انطاکیه پُر از شادی
و روح القدس گردیدند.

بشارت در قونیه

در شهر قونیه نیز پولس و برنابا به کنیسهٔ یهود وارد شدند
و چنان صحبت کردند که گروه عظیمی از یهودیان و
یونانیان ایمان آوردند. ^۱ اما یهودیانی که ایمان نیاورده بودند، غیریهودیان
را تحریک کردند و افکار آنان را نسبت به این برادران مسموم ساختند.
^۲ آن دو مدّت زیادی در آن شهر ماندند و با شهادت دربارهٔ خداوند سخن
می گفتند. خداوند نیز با اعطای قدرت به آن‌ها برای انجام نشانه‌ها
و معجزات، پیام فیض بخش خود را تصدیق می فرمود. ^۳ اما بین مردم
شهر دودستگی افتاد: عده‌ای طرفدار یهودیان شدند و عده‌ای جانب

رسولان را گرفتند.^۵ در این وقت یهودیان و غیریهودیان با هم دستی رهبران یهود تصمیم گرفتند با رسولان بد رفتاری نموده آنان را سنگسار کنند.^۶ به محض این که رسولان از این موضوع آگاه شدند، به سوی شهرهای لیکائونیه یعنی لستره و دربه و نواحی مجاور فرار کردند^۷ و در آنجا به رساندن مژده نجات ادامه دادند.

در لستره

^۸ در شهر لستره مرد مفلوجی نشسته بود که لنگ مادرزاد بود و هرگز با پای های خود راه نرفته بود.^۹ او به سخنان پولس گوش می داد. پولس به صورت او خیره شد و چون دید ایمان آن را دارد که شفا یابد،^{۱۰} با صدای بلند به او گفت: «بلند شو و راست روی پای های خود بایست!» او جست زد و به راه افتاد.^{۱۱} وقتی مردم کاری را که پولس کرد دیدند، به زبان لیکائونی فریاد زدند: «خدایان به صورت انسان در میان ما فرود آمده اند!»^{۱۲} برنابا را مشتری و پولس را *عطارد خواندند، زیرا پولس سخنگوی اصلی بود.^{۱۳} آنگاه کاهن پرستشگاه مشتری که پرستشگاهش در خارج از شهر واقع بود، گاوهایی با حلقه های گل به دروازه شهر آورد و می خواست به اتفاق جماعت گاوها را قربانی کند.^{۱۴} اما هنگامی که آن دو رسول، یعنی برنابا و پولس، از این امر مطلع گشتند، لباس های خود را دریدند و به میان مردم رفته فریاد برآوردند: «ای آقایان، چه می کنید؟ ما هم مثل شما انسان هستیم، ما برای شما مژده ای داریم که از این کارهای بیهوده بازگردید و به خدای زنده ای که آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنها است آفریده است، روی آورید.^{۱۵} در دوران گذشته او اجازه داد که جمیع ملت ها به راه های خود بروند.^{۱۶} در عین حال او همیشه با کارهای نیک خود وجودش را ثابت نموده است. او به شما از آسمان باران و محصول به موقع عطا می کند، به شما غذا می دهد و دل هایتان را از شادمانی پُر می سازد.»^{۱۸} رسولان با این سخنان به دشواری توانستند مردم را از قربانی کردن برای ایشان باز دارند.^{۱۹} در این هنگام یهودیان از انطاکیه و قونیه سر رسیدند و مردم را با خود متحد ساختند و پولس را سنگسار کردند و به گمان این که مُرده است، او را از شهر بیرون کشیدند.^{۲۰} اما وقتی شاگردان دور او جمع شدند، او برخاست و به داخل شهر آمد. روز بعد، به همراه برنابا به دربه رفت.

بازگشت به انطاکیه و سوریه

^{۲۱} پس از این که در آن شهر هم بشارت دادند و بسیاری را شاگرد ساختند، به لستره و قونیه و انطاکیه بازگشتند^{۲۲} و در بین راه ایمان داران را تقویت می کردند و آنان را تشویق می نمودند که در ایمان خود پایدار

بمانند و به آنان می گفتند: «برای داخل شدن به پادشاهی خدا ما باید سختی های بسیاری را تحمل کنیم.»^{۲۳} در هریک از کلیساها مشایخی را تعیین کردند و با نیایش و روزه، ایشان را به دست آن خداوندی که به او ایمان آورده بودند، سپردند.^{۲۴} سپس از سرزمین پیسیدیه گذشتند و به سرزمین پمفیلیه رسیدند.^{۲۵} پس از این که پیام را در پرجه هم اعلام کردند، به آتالیه وارد شدند^{۲۶} و از آنجا با کشتی به سوی انطاکیه رفتند، یعنی همان جایی که به خاطر خدمتی که انجام داده بودند، به فیض خدا سپرده شده بودند.^{۲۷} وقتی به آنجا رسیدند، کلیسا را جمع کردند و ایشان را از هرچه خدا به توسط آن ها انجام داده بود، مطلع ساختند و نیز گفتند که چگونه خدا راه ایمان را به روی ملل غیریهود گشوده است.^{۲۸} و مدت زیادی نزد شاگردان ماندند.

انجمن کلیسای اورشلیم

۱۵

عده ای از یهودیه به انطاکیه آمده بودند و برادران را تعلیم داده می گفتند: «تا طبق آیین موسی * ختنه نشوید، امکان ندارد نجات یابید.»^۲ پس از مباحثه و مخالفت شدید پولس و برنابا با آنان، قرار بر این شد، که پولس و برنابا و چند نفر دیگر برای بررسی این مسئله به اورشلیم نزد رسولان و مشایخ کلیسا بروند.^۳ اعضای کلیسا ایشان را بدرقه نمودند و درحالی که از فنیقیه و سامره عبور می کردند، همه جا مژده ایمان آوردن ملت های غیریهود را گزارش می دادند، و این خبر موجب شادی عظیم جمیع ایمانداران می شد.^۴ هنگامی که به اورشلیم رسیدند، کلیسا و رسولان و مشایخ از ایشان استقبال کردند و آنان کارهایی را که خدا توسط ایشان انجام داده بود، بیان کردند.^۵ در این موقع بعضی از *فریسیان که ایمان آورده بودند، برخاستند و اظهار داشتند: «لازم است ایشان ختنه شوند و به آنان دستور داده شود که شریعت موسی را رعایت نمایند.»^۶ رسولان و مشایخ برای رسیدگی به این مسئله انجمنی تشکیل دادند.^۷ پس از بحث بسیار، پطرس برخاست و خطاب به ایشان گفت: «ای *برادران، شما می دانید که مدت ها پیش خدا مرا از میان شما برگزید تا غیریهودیان مژده نجات را از زبان من بشنوند و ایمان آورند.^۸ خدا که از قلب ها آگاه است این کار را با عطای روح القدس به آنان به همان طریقی که به خود ما عطا فرمود، تأیید کرد^۹ و هیچ تبعیضی بین ما و آنان قائل نشد، بلکه قلب آنان را به واسطه ایمان پاک ساخت.^{۱۰} پس حالا چرا می خواهید خدا را بیازمایید و باری بر دوش این شاگردان بگذارید، باری که نه نیاکان ما قدرت حمل آن را داشتند و نه ما؟^{۱۱} بلکه ما ایمان داریم که از راه

فیض عیسای خداوند است که نجات می‌یابیم و آن‌ها هم همین‌طور.»
 ۱۲ به‌دنبال سخنان پطرس همه ساکت ماندند و به گزارش برنابا و پولس در مورد نشانه‌ها و معجزاتی که خدا به‌وسیلهٔ ایشان در میان غیریهودیان انجام داده بود، گوش می‌دادند. ۱۳ همین‌که سخنان آنان تمام شد، یعقوب گفت: «ای *برادران من، توجّه فرمایید، ۱۴ شمعون برای ما شرح داد که چگونه خدا در ابتدا قومی را از میان قوم‌های جهان مورد لطف خود قرار داده از میان آنان قومی را برای خود برگزید. ۱۵ این موافق سخن انبیا است، چنان‌که نوشته شده است:

۱۶ 'بعد از این باز می‌گردم

و مسکن ویران داوود را از نو بنا می‌کنم
 و خرابی‌های آن را بار دیگر آباد می‌گردانم
 و آن را برپا خواهم کرد

۱۷ تا باقی افراد بشر طالب خداوند گردند،

یعنی جمیع مللی که نام خود را بر آن‌ها نهاده‌ام،

۱۸ این است آنچه خداوند می‌گوید، خداوندی که این چیزها را از

زمان‌های قدیم آشکار کرده است.'

۱۹ «بنابراین رأی من این است که غیر یهودیانی را که به‌سوی خدا آمده‌اند دچار زحمت نسازیم، ۲۰ جز این‌که کتباً به ایشان دستور دهیم که از خوردن گوشتی که در اثر تقدیم شدن به بُت‌ها ناپاک شده، حیوانات خفه شده، خون و همچنین زنا بپرهیزند. ۲۱ زیرا شریعت موسی از زمان‌های قدیم در هر روز *سَبَّت در *کنیسه‌ها خوانده و تعالیم او در تمام شهرها موعظه می‌شود.»

نتیجهٔ مذاکرات انجمن

۲۲ پس رسولان و مشایخ با تمامی کلیسا توافق کردند که افرادی از میان خود انتخاب کنند و به اتفاق پولس و برنابا به انطاکیه بفرستند. ایشان یهودای ملقب به برسابا و سیلاس را که مقام رهبری در میان برادران داشتند، انتخاب کردند ۲۳ و نامهٔ خود را به این شرح به‌وسیلهٔ ایشان ارسال داشتند:

«برادرانِ شما، یعنی رسولان و مشایخ، به ایمانداران غیریهودی مقیم انطاکیه و سوریه و قیلیقیه سلام می‌رسانند. ۲۴ به ما خبر رسیده است که بعضی از افراد ما بدون این‌که دستوری داشته باشند، با سخنان خود شما را دچار تشویش کرده و افکارتان را پیریشان ساخته‌اند. ۲۵ بنابراین همهٔ ما به یک‌دل تصمیم گرفتیم چند نفر را انتخاب کنیم و به اتفاق عزیزان خود، برنابا و پولس، نزد شما بفرستیم. ۲۶ ایشان جان خود را

به خاطر خدمت به خداوند ما عیسیای مسیح به خطر انداخته‌اند. ۲۷ بنابراین یهودا و سیلاس را فرستادیم تا شفاها این امور را برایتان بیان کنند. ۲۸ روح القدس و ما صلاح را در این دیدیم که جز دستورات زیر بار شما را سنگین تر نسازیم ۲۹ و آن این است که از هرچه برای بُت‌ها قربانی شده و از خون و حیوانات خفه شده و زنا پرهیزند. چنانچه از این چیزها پرهیز کنید، کار نیکویی انجام داده‌اید. خدا نگهدار. ۳۰ پس آن‌ها از آنجا روانه شده به انطاکیه رفتند و همین که جماعت ایمان‌داران را جمع کردند، آن نامه را به آن‌ها دادند. ۳۱ وقتی نامه خوانده شد، جمعیت از آن پیغام دل‌گرم کننده شادمان شدند ۳۲ و یهودا و سیلاس که نبی بودند، با سخنان بسیار آن جماعت را تشویق و تقویت کردند. ۳۳ پس از آنکه مدتی در آنجا ماندند، ایمان‌داران ایشان را به سلامت روانه کردند تا نزد فرستندگان خود بازگردند. ۳۴-۳۵ اما پولس و برنابا در انطاکیه ماندند و به اتفاق عده کثیری به تعلیم و بشارت پیام خدا مشغول شدند.

سفر دوم: جدایی پولس از برنابا

۳۶ بعد از چند روز، پولس به برنابا گفت: «به شهرهایی که پیام خداوند را اعلام کرده‌ایم برویم و از ایمان‌داران دیدن نماییم تا از حالشان باخبر شویم.» ۳۷ برنابا می‌خواست یوحنا ملقب به مرقس را همراه خود ببرند. ۳۸ اما پولس عقیده داشت که نباید کسی را که در پمفیلیه ایشان را ترک کرده و تا پایان کار همراه ایشان نمانده بود، با خود ببرند. ۳۹ مشاجره آنان چنان سخت شد که از یکدیگر جدا شدند و در نتیجه برنابا، مرقس را برداشت و از راه دریا به قبرس رفت. ۴۰ و پولس، سیلاس را انتخاب کرد و پس از این که توسط ایمانداران به فیض الهی سپرده شد، حرکت کرد ۴۱ و از استان‌های سوریه و قیلیقیه گذشته کلیساها را تقویت می‌کرد.

تیموتاؤس و همکاری او

پولس به اتفاق سیلاس به دربه و لستره رسید. در شهر لستره یکی از شاگردان به نام تیموتاؤس زندگی می‌کرد که مادرش مسیحی یهودی‌نژاد و پدرش یونانی بود. ۲ ایمانداران ساکن لستره و قونیه از او تعریف می‌کردند ۳ و پولس میل داشت او را همراه خود ببرد. پس به خاطر یهودیان آن دیار تیموتاؤس را ختنه نمود، زیرا همه می‌دانستند که پدرش یونانی است. ۴ آنان همچنان که شهر به شهر می‌گشتند، تصمیماتی را که رسولان و مشایخ در اورشلیم گرفته بودند، به ایمان‌داران می‌سپردند تا مطابق آن عمل کنند. ۵ به این ترتیب کلیساها در ایمان تقویت می‌یافتند و روز به روز به تعدادشان افزوده می‌شد.

رؤیای پولس در تروآس

۶ وقتی آن‌ها از استان فریجیه و استان غلاطیه می‌گذشتند، روح القدس مانع شد که پیام خدا را به استان آسیا ابلاغ نمایند. ۷ وقتی به سرحد میسیه رسیدند، سعی داشتند به استان بطینیه بروند، اما روح عیسی به ایشان اجازه نداد. ۸ بنابراین از میسیه گذشته به شهر تروآس رفتند. ۹ در همان شب، پولس در رؤیا دید که شخصی مقدونی ایستاده بود و با التماس به او می‌گفت: «به مقدونیه بیا و ما را یاری کن!» ۱۰ به محض این که پولس این رؤیا را دید، ما عازم مقدونیه شدیم، زیرا اطمینان یافتیم که خدا ما را خوانده بود که به ایشان نیز بشارت دهیم.

ایمان آوردن لیدیه در فیلیپی

۱۱ در تروآس سوار کشتی شدیم و مستقیم به جزیره ساموتراکی رفتیم و روز بعد رهسپار نیاپولیس شدیم. ۱۲ از آنجا به فیلیپی که یک مستعمره رومی و شهر عمده‌ای در استان مقدونیه است رفتیم. در این شهر چند روزی اقامت کردیم. ۱۳ روز سبت از دروازه شهر خارج شدیم و به کنار رودخانه‌ای که گمان می‌کردیم محل دعای یهودیان است، رفتیم. در آنجا نشستیم و با زنانی که جمع شده بودند صحبت کردیم. ۱۴ یکی از شنوندگان ما زنی بود به نام لیدیه که پارچه‌های ارغوانی می‌فروخت. او از اهالی شهر طیاتیرا و زنی خداپرست بود. خداوند قلب او را باز کرد تا تعلیم پولس را بپذیرد ۱۵ و هنگامی که او و خانواده‌اش تعمید گرفتند، با خواهش و تمنا به ما گفت: «اگر یقین دارید که من به خداوند ایمان واقعی دارم، بیایید و در منزل من بمانید.» و آن قدر اصرار کرد که ما رفتیم.

بازداشت پولس و سیلاس در فیلیپی

۱۶ یک روز که به محل دعا می‌رفتیم، به کنیزی برخورد کردیم که روح فالگیری و غیب‌گویی داشت و از این راه منافع سرشاری نصیب اربابان خود می‌کرد. ۱۷ او به دنبال ما و پولس می‌افتاد و فریاد می‌کرد: «اینان غلامان خدای متعالند و راه نجات را به شما اعلام می‌نمایند.» ۱۸ چند روز کارش همین بود تا سرانجام پولس از دست او خسته شده به سوی او برگشت و به آن روح گفت: «به نام عیسای مسیح به تو فرمان می‌دهم از او خارج شو!» و در همان لحظه از او خارج شد. ۱۹ همین که اربابان او دیدند که امید منافع خود را از دست داده‌اند، پولس و سیلاس را گرفتند و کشان‌کشان به میدان شهر نزد دادرسان شهر بردند. ۲۰ وقتی آنان را نزد مقامات رومی آوردند، گفتند: «این مردان که یهودی هستند، شهر ما را به آشوب کشیده‌اند. ۲۱ ایشان رسومی را تبلیغ می‌کنند که قبول آن‌ها

و عمل کردن به آن‌ها برای ما رومیان جایز نیست.»^{۲۲} مردم نیز در این حمله به آنان پیوستند. پس مقامات لباس‌های آنان را در آوردند و دستور دادند آنان را چوب بزنند.^{۲۳} بعد از کتک زیاد، آن‌ها را به زندان انداختند و به زندانبان دستور دادند که ایشان را بادقت تمام تحت نظر بگیرد.^{۲۴} با این دستور زندانبان آنان را در زندان داخلی زندانی کرد و پای‌های ایشان را در کُنده گذاشت.^{۲۵} نزدیکی‌های نصف شب پولس و سیلاس به دعا مشغول بودند و به درگاه خدا سرودهای حمد می‌خواندند و زندانیان دیگر گوش می‌دادند که^{۲۶} ناگهان زلزله شدیدی رخ داد، به‌طوری‌که زندان را از بنیاد به لرزه درآورد. تمام درهای زندان در همان لحظه باز شد و زنجیرها همه به زمین افتادند.^{۲۷} وقتی زندانبان پیدار شد و درهای زندان را باز دید، شمشیر خود را کشید تا خود را بکشد چون تصوّر می‌کرد زندانیان فرار کرده‌اند.^{۲۸} اما پولس به صدای بلند گفت: «به خود آسیبی نرسان؛ همه ما اینجا هستیم.»^{۲۹} زندانبان چراغی خواست و سراسیمه وارد شد و درحالی‌که از ترس می‌لرزید، پیش پای‌های پولس و سیلاس به زمین افتاد.^{۳۰} سپس آنان را بیرون آورد و گفت: «ای آقایان، من چه باید بکنم که نجات یابم؟»^{۳۱} پاسخ دادند: «به عیسای خداوند ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهی یافت.»^{۳۲} آنگاه پیام خداوند را به او و جمیع اهل خانه‌اش رسانیدند.^{۳۳} درست در همان ساعت از شب زندانبان آنان را بیرون آورد و زخم‌هایشان را شست‌وشو نمود و بی‌درنگ او و خانواده‌اش تعمیم گرفتند.^{۳۴} زندانبان ایشان را به خانه خود برد و برای ایشان غذا آورد و او و تمام اهل خانه‌اش از این‌که به خدا ایمان آورده بودند، بی‌نهایت شاد گشتند.^{۳۵} همین‌که روز شد، مقامات رومی چند نفر از ماموران را فرستادند و دستور دادند که آنان را آزاد کنند.^{۳۶} زندانبان این خبر را به پولس رسانیده گفت: «مقامات رومی دستور داده‌اند که شما را آزاد کنیم، پس بفرمایید و به سلامت بروید.»^{۳۷} پولس در پاسخ گفت: «ایشان ما را که اتباع رومی هستیم در مقابل همه و بدون محاکمه چوب زدند و به زندان انداختند و حالا می‌خواهند ما را پنهانی بیرون کنند؟! هرگز! خودشان بیایند و ما را بیرون ببرند.»^{۳۸} ماموران گفتار پولس را به اطلاع مقامات رسانیدند. وقتی آن‌ها شنیدند ایشان از اتباع روم هستند، بسیار ترسیدند^{۳۹} و آمده از ایشان عذرخواهی کردند و آنان را تا بیرون زندان همراهی کردند و از آنان خواهش نمودند که شهر را ترک نمایند.^{۴۰} به این ترتیب آن دو نفر از زندان بیرون آمده به خانه لیدیه رفتند و پس از این‌که ایمان‌داران را دیدند و به ایشان دلگرمی دادند، آنجا را ترک کردند.

هیاهو در تسالونیکي

۱۷

پس آن‌ها از آمفیپولیس و آپولونیا گذشتند و به تسالونیکي که کنیسهٔ یهود در آن واقع بود رسیدند. ^۲پولس به پیروی از شیوهٔ همیشگی خود به کنیسه رفت و در سه روز سبّت متوالی با استفاده از کلام خدا با آنان مباحثه می‌کرد ^۳و توضیح می‌داد و دلیل می‌آورد که لازم بود مسیح رنج ببیند و پس از مرگ زنده گردد. او می‌گفت: «این عیسی که من او را به شما اعلام می‌کنم همان مسیح است.» ^۴عده‌ای از آنان و همچنین گروه زیادی از یونانیان خداپرست و زن‌های سرشناس متقاعد شدند و به پولس و سیلاس گرویدند. ^۵اما گروهی از یهودیان در آتش حسد می‌سوختند. آنان عده‌ای از اراذل و اوباش بازاری را گرد آورده دسته‌ای به راه انداختند و در شهر آشوبی برپا کرده به خانهٔ یاسون هجوم بردند تا پولس و سیلاس را به میان جمعیت بیاورند. ^۶وقتی آنان را نیافتند، یاسون و عده‌ای از برادران را نزد مقامات شهر کشیدند و فریاد می‌کردند: «این کسانی که دنیا را به هم ریخته‌اند حالا به اینجا آمده‌اند ^۷و یاسون آنان را به خانهٔ خود برده است. این‌ها همه برخلاف احکام قیصر عمل می‌کنند و ادّعا دارند پادشاه دیگری به نام عیسی وجود دارد.» ^۸با شنیدن این جمله، جمعیت و مقامات شهر مضطرب شدند. ^۹ولی یاسون و دیگران را با ضمانت مالی آزاد کردند.

پولس و سیلاس در بیریه

^{۱۰}به محض این که شب شد، ایمان‌داران، پولس و سیلاس را به بیریه روانه کردند، و وقتی آن‌ها به آنجا رسیدند، به کنیسهٔ یهود رفتند. ^{۱۱}یهودیان مقیم آنجا از یهودیان تسالونیکي طرز فکر بازتری داشتند؛ آن‌ها با اشتیاق کامل به پیام پولس و سیلاس گوش می‌دادند و هر روز کتب مقدّس را بررسی می‌کردند تا ببینند آیا آن سخنان با کتب مقدّس سازگار است یا خیر. ^{۱۲}بنابراین بسیاری از آنان و عدهٔ زیادی از زن‌های متنفذ یونانی و مردان یونانی نیز ایمان آوردند. ^{۱۳}ولی وقتی یهودیان در تسالونیکي اطلاع یافتند که پولس در بیریه نیز کلام خدا را منتشر ساخته است، به آنجا آمدند و مردم را به شورش آوردند. ^{۱۴}به این جهت ایمانداران فوراً پولس را به ساحل دریا فرستادند و سیلاس و تیموتاؤس هر دو در همان جا ماندند. ^{۱۵}همراهان پولس او را تا شهر آتن همراهی کردند. سپس پولس به آنان دستور داد که به بیریه بازگردند و هرچه زودتر سیلاس و تیموتاؤس را نزد او بفرستند.

پولس در آتن

۱۶ پولس وقتی در آتن در انتظار سیلاس و تیموتاؤس بود، از این که شهر را آنطور پُر از بُت می دید عمیقاً متأثر شد. ۱۷ به این دلیل در کنیسه با یهودیان و خداپرستان و هر روز در میدان شهر با رهگذران به گفت و گو می پرداخت. ۱۸ عده ای از فلسفه دانان اپیکوری و رواقی به او برخورد کردند و با عقایدش به مخالفت پرداختند. بعضی از آن ها می گفتند: «این یاوه گو چه می گوید؟»

دیگران می گفتند: «گویا مبلغ خدایان بیگانه است.» زیرا به عیسی و رستاخیز بشارت می داد ۱۹ پس او را گرفته به «شورای کوه مریم» بردند و گفتند: «ممکن است ما بدانیم این تعالیم تازه ای که تو می دهی چیست؟ ۲۰ سخنان تو به گوش ما عجیب می آید. ما می خواهیم معنی آن را بفهمیم.» ۲۱ آتنی ها و خارجی های ساکن آنجا همه وقت خود را صرف گفت و شنود در خصوص عقاید تازه می کردند.

۲۲ پس پولس در میان «شورای کوه مریم» برخاست و فرمود: «ای مردم شهر آتن، من متوجّه شدم که شما در کلیّه امور بسیار مذهبی هستید ۲۳ زیرا وقتی در شهر شما می گشتم و آنچه را مورد پرستش شما است مشاهده می کردم، به قربانگاهی رسیدم که بر آن نوشته شده بود 'تقدیم به خدای ناشناخته.' من همان کسی را که شما می پرستید اما نمی شناسید به شما اعلام می کنم. ۲۴ آن خدایی که دنیا و آنچه را که در آن است آفرید و صاحب آسمان و زمین است در معابد ساخته شده به دست انسان ساکن نیست ۲۵ و به چیزی که آدمیان با دست های خود برای او فراهم نمایند نیازی ندارد، زیرا خدا است که حیات و نفس و همه چیز را به جمیع آدمیان می بخشد. ۲۶ او جمیع ملل را از نسل یک انسان آفرید تا در تمام سطح زمین ساکن شوند و برای آنان زمانی مقرر فرمود و برای مرز و بومشان حدودی را معین کرد، ۲۷ تا خدا را بجویند و چون کوری در پی او بگردند تا شاید او را بیابند و حال آنکه او از هیچ یک از ما دور نیست،

۲۸ 'زیرا در او زندگی می کنیم و در او حرکت و هستی داریم.' چنان که بعضی از شاعران خودتان گفته اند:

'ما نیز از نسل او هستیم.'

۲۹ پس چون همه ما از نسل خدا هستیم، نباید گمان کنیم که ذات الهی مانند پیکره ای از طلا و نقره و سنگ است که با هنر و مهارت آدمی تراشیده می شود. ۳۰ خدا از دوران جهالت چشم پوشی کرده است، اما اکنون بشر را در همه جا امر می کند که توبه کنند، ۳۱ زیرا روزی را

معین فرمود که جهان را با عدالت به وسیله شخصی که برگزیده خود او است داوری فرماید و برای اثبات این حقیقت به همه او را پس از مرگ زنده کرد.»

۳۲ وقتی در خصوص رستاخیز مردگان شنیدند، عده‌ای او را مسخره کردند ولی عده‌ای گفتند: «درباره این چیزها دوباره به سخن تو گوش خواهیم داد.» ۳۳ به این ترتیب پولس شورا را ترک کرد. ۳۴ چند نفر، از جمله دیونیسوس که عضو آن شورا بود، و زنی به نام دامرس و چند تن دیگر به او گرویدند و ایمان آوردند.

پولس در قرنتس

۱۸

پس از این، پولس آتن را ترک کرد و رهسپار قرنتس شد. ۲ در آنجا با مردی یهودی به نام اکیلا که از اهالی پُنطس بود، آشنا شد. اکیلا به همراه همسر خود پرسکیله تازه از ایتالیا به قرنتس آمده بود، زیرا کلودیوس قیصر حکم کرده بود که همه یهودیان از روم بیرون بروند. پولس نزد آنان رفت ۳ و چون مانند ایشان کارش خیمه‌دوزی بود، همان جا ماند و با هم کار می کردند. ۴ او همچنین در روزهای *سَبَّت در *کنیسه صحبت می کرد و می کوشید که یهودیان و یونانیان را متقاعد سازد. ۵ وقتی که سیلاس و تیموتاؤس از مقدونیه آمدند، پولس همه وقت خود را وقف اعلام پیام خدا نمود و برای یهودیان دلیل می آورد که عیسی همان مسیح موعود است. ۶ و اما چون عده‌ای از آن‌ها ناسزاگویان با او مخالفت می کردند، او دامن ردای خود را تکان داد و به ایشان گفت: «خون شما به گردن خودتان است. من از آن مبرا هستم و از این پس نزد غیریهودیان خواهم رفت.» ۷ پس آنان را ترک کرد و برای اقامت به خانه یک غیریهودی به نام تیتوس یوستس که مردی خداپرست بود، رفت. خانه او در جنب کنیسه قرار داشت. ۸ کریسپس که سرپرست کنیسه بود، در این موقع با تمام اهل خانه‌اش به خداوند ایمان آوردند. به علاوه، بسیاری از اهالی قرنتس که به پیام خدا گوش می دادند، ایمان آوردند و تعمید گرفتند. ۹ یک شب خداوند در رؤیا به پولس گفت: «هیچ واهمه‌ای نداشته باش، به تعالیم خود ادامه بده و سکوت ننما، ۱۰ زیرا من با تو هستم و هیچ کس قادر نخواهد بود به تو آزاری برساند چون در این شهر افراد بسیاری هستند که از آن من می باشند.» ۱۱ به این سبب، پولس مدت یک سال و نیم در آنجا ماند و کلام خدا را به ایشان تعلیم می داد. ۱۲ اما هنگامی که گالیو به سمت فرماندار رومی در آخائیه مأمور خدمت شد، یهودیان دسته جمعی بر سر پولس ریخته او را به دادگاه کشیدند ۱۳ و گفتند: «این شخص مردم را وامی دارد که خدا را با روش‌هایی که

برخلاف شریعت است، پرستش نمایند.»^{۱۴} همین که پولس خواست حرفی بزند، گالیو خطاب به یهودیان گفت: «ای یهودیان، اگر جرم و جنایتی در بین باشد، البته باید به ادعاهای شما گوش بدهم. اما چون این مسائل مربوط به کلمات و نام‌ها و شریعت خودتان می‌باشد، باید خودتان آن را حل و فصل نمایید. من مایل نیستم در چنین اموری قضاوت کنم.»^{۱۶} سپس آنان را از دادگاه بیرون کرد.^{۱۷} در این موقع آن‌ها سوستنیس را که سرپرست کنیسه بود، گرفتند و در جلوی مسند قاضی کتک زدند، اما گالیو هیچ توجهی به این رویدادها نداشت.

بازگشت پولس به انطاکیه

^{۱۸} پولس مدتی طولانی در آنجا ماند و سرانجام با ایمانداران خداحافظی کرد و با کشتی عازم سوریه شد و پرسیکله و اکیلا را هم با خود برد. در شهر کنخریه پولس طبق نداری که کرده بود، سرخود را تراشید.^{۱۹} وقتی آن‌ها به افسس رسیدند، پولس از پرسیکله و اکیلا جدا شد و تنهایی به کنیسه رفت و با یهودیان به مباحثه پرداخت.^{۲۰} از او خواهش کردند که بیشتر در آنجا بماند، اما او قبول نکرد.^{۲۱} او از ایشان خداحافظی کرد و گفت: «اگر خدا بخواهد، باز نزد شما بر می‌گردم،» و افسس را ترک کرد.^{۲۲} وقتی به ساحل قیصریه رسید، به اورشلیم رفت و پس از دیداری از کلیسا، به طرف انطاکیه حرکت کرد.^{۲۳} پس از این که مدتی در آنجا اقامت کرد، بار دیگر به راه افتاد و در سرزمین‌های غلاطیه و فریجیه می‌گشت و شاگردان را تقویت می‌کرد.

سفر سوم: آپولس در افسس و قرنتس

^{۲۴} در این هنگام، مردی یهودی به نام آپولس که متولد اسکندریه بود، به افسس آمد. او سخنوری ماهر بود و اطلاعات وسیعی از کتب مقدس داشت.^{۲۵} او در طریق خداوند آموزش یافته بود و حقایق زندگانی عیسی را با شور و شوق و به درستی تعلیم می‌داد، اگرچه فقط از تعمید یحیی آگاهی داشت.^{۲۶} او در کنیسه با دلیری شروع به سخن گفتن کرد و وقتی پرسیکله و اکیلا سخنان او را شنیدند، او را نزد خود آوردند و طریق خدا را بادقت بیشتری برای او توضیح دادند.^{۲۷} وقتی آپولس می‌خواست به آخائیه سفر کند، ایمان‌داران از او حمایت کردند و به ایمان‌داران در آن سرزمین نوشتند که با گرمی از او استقبال نمایند. او از زمان ورود خود به آنجا به کسانی که از راه فیض الهی ایمان آورده بودند، یاری بسیار نمود،^{۲۸} زیرا در مقابل همه قاطعانه ادعاهای یهودیان را رد می‌کرد و با استفاده از کتب مقدس دلیل می‌آورد که عیسی همان مسیح موعود است.

پولس در افسس

۱۹

در آن زمان که آپولُس در شهر قرنتُس بود، پولس در قسمت‌های شمالی استان آسیا مسافرت کرد تا به افسس رسید. در آنجا با تعدادی شاگرد برخورد کرد. ^۲ از آنان پرسید: «آیا وقتی ایمان آوردید، روح القدس را یافتید؟» آن‌ها در پاسخ گفتند: «خیر، ما حتی نشنیده بودیم که روح القدس وجود دارد.» ^۳ پولس به ایشان گفت: «پس چه نوع تعمیدی گرفتید؟» گفتند: «تعمید یحیی.» ^۴ پولس فرمود: «تعمیدی که یحیی می‌داد، نشانه توبه بود و درضمن به مردم می‌گفت که به آن شخصی که بعد از او می‌آید، یعنی به عیسی، ایمان بیاورند.» ^۵ وقتی آن‌ها این را شنیدند، به نام عیسای خداوند تعمید گرفتند ^۶ و هنگامی که پولس بر سر آنان دست نهاد، روح القدس بر آنان نازل شد و به زبان‌ها صحبت کرده نبوت می‌نمودند. ^۷ این مردان جمعاً در حدود دوازده نفر بودند. ^۸ پولس به *کنیسه رفت و مدت سه ماه در آن شهر با شهادت تمام صحبت می‌کرد و با استدلال گفت‌وگو می‌نمود و می‌کوشید که شنوندگان را در مورد پادشاهی خدا متقاعد سازد. ^۹ اما عده‌ای از آنان سخت دل گشته ایمان نمی‌آوردند و برعکس، از طریق خداوند نزد مردم بدگویی می‌کردند. بنابراین پولس از آنان کناره‌گیری کرد و شاگردان را به جای دیگری برد و همه‌روزه در تالار سخنرانی طیرانُس مجلس بحثی برپا می‌کرد. ^{۱۰} این برنامه به مدت دو سال ادامه داشت به‌طوری که جمیع ساکنان استان آسیا اعم از یهودی و یونانی پیام خداوند را شنیدند.

پسران اسکیا

^{۱۱} خدا به دست پولس معجزات بزرگی انجام می‌داد ^{۱۲} به‌طوری که مردم دستمال‌ها و پیش‌بندهایی را که با بدن پولس تماس یافته بود، برده بر بدن مریضان می‌گذاشتند و آنان از امراض خود شفا می‌یافتند و ارواح پلید از آنان خارج می‌گشت. ^{۱۳} اما در این زمان عده‌ای از جن‌گیران دوره‌گرد یهودی در صدد برآمدند که با ذکر نام عیسای خداوند ارواح پلید را اخراج نمایند. آنان چنین می‌گفتند: «تو را به عیسایی که پولس بشارت می‌دهد، قسم می‌دهم.» ^{۱۴} و هفت نفر از پسران شخصی به نام اسکیا که یکی از سران کاهنان بود، این روش را به کار می‌بردند. ^{۱۵} اما روح پلید پاسخ داد: «من عیسی را می‌شناسم و درباره پولس اطلاع دارم، اما شما کیستید؟» ^{۱۶} مردی که روح پلید داشت با چنان قدرتی به آنان حمله کرد که همه مغلوب شده برهنه و زخمی از آن خانه فرار کردند. ^{۱۷} این موضوع به گوش همه ساکنان افسس چه یهودی و چه

یونانی رسید و ترس همه را فراگرفت و نام عیسیای خداوند در میان ایشان بیشتر مورد احترام قرار گرفت. ^{۱۸} عده زیادی از کسانی که ایمان آورده بودند، پیش آمدند و به کارهای خود اعتراف کردند، ^{۱۹} و عده کثیری از ساحران کتب جادوگری خود را خطاهای جمع کردند و پیش مردم سوزانیدند. کتاب‌ها را که قیمت گذاشتند، معلوم شد که ارزش آن‌ها برابر پنجاه هزار سکه نقره. ^{۲۰} به این ترتیب کلام خداوند منتشر می‌شد و قدرت بیشتری می‌یافت.

شورش در افسس

^{۲۱} پس از این وقایع، پولس با هدایت روح القدس تصمیم گرفت که از مقدونیه و یونان دیدن نماید و از آنجا به اورشلیم برود. او گفت: «بعد از رفتن به آنجا، شهر روم را هم باید بینم.» ^{۲۲} پس دو نفر از دستیاران خود یعنی تیموتاؤس و اراستوس را به مقدونیه فرستاد و خود او مدت بیشتری در آسیا توقف نمود. ^{۲۳} در این روزها سر و صدای زیادی درباره این طریقت در افسس بلند شد. ^{۲۴} در آنجا شخصی بود به نام دیمتریوس به این وسیله درآمد سرشاری برای صنعت گران فراهم ساخته بود. ^{۲۵} پس او انجمنی مرکب از آنان و همچنین صاحبان حرفه‌های مشابه تشکیل داد و خطاب به ایشان گفت: «ای آقایان، می‌دانید که زندگی مرفه ما وابسته به این صنعت است ^{۲۶} و به طوری که می‌بینید و می‌شنوید، این پولس با تبلیغات خود نه فقط در شهر ما افسس، بلکه تقریباً در سرتاسر استان آسیا عده فراوانی را به طرف خود کشیده و منحرف ساخته است و می‌گوید که چیزهایی که به دست انسان ساخته شده است به هیچ وجه خدایان نیستند. ^{۲۷} پس خطر تنها در این نیست که شغل ما از اعتبار بیفتد، بلکه این خطر هم هست که پرستشگاه الهه ما *آرتمیس بی‌ارزش گردد و عظمت خود الهه هم که مورد پرستش تمام مردم استان آسیا و سراسر جهان است، از بین برود.» ^{۲۸} وقتی آن‌ها این را شنیدند، بسیار غضبناک گشته فریاد می‌زدند: «بزرگ است *آرتمیس افسسیان.» ^{۲۹} شهر به هم ریخت و مردم غایوس و ارسترخس را که از اهالی مقدونیه و از همراهان پولس بودند، دستگیر کردند و کشان‌کشان به میدان نمایش شهر بردند. ^{۳۰} پولس می‌خواست که با جمعیت روبه‌رو شود، اما ایمان‌داران نگذاشتند. ^{۳۱} حتی عده‌ای از بزرگان استان آسیا که با پولس رفاقت داشتند، کسانی را نزد او فرستاده تمنا کردند که به میدان نمایش شهر وارد نشود. ^{۳۲} در این میان، دسته‌ای یک چیز می‌گفتند و دسته‌ای چیزی دیگر، زیرا آن جماعت بسیار آشفته بود و اکثر آنان نمی‌دانستند

برای چه جمع شده‌اند. ۳۳ اما عده‌ای گمان بردند که اسکندر مسئول است، چون یهودیان او را به جلوی جمعیت فرستاده بودند. پس او با اشاره دست از مردم خواست، که ساکت باشند و سعی او این بود که در نزد آن جماعت دفاعیه‌ای از خود ارائه دهد. ۳۴ اما وقتی مردم فهمیدند که اسکندر یهودی است، همه با یک صدا به مدت دو ساعت پشت سرهم فریاد می‌زدند: «بزرگ است *آرتیمیس افسسیان». ۳۵ سرانجام شهردار مردم را ساکت کرد و گفت: «ای مردان افسس، همه بدون استثنا می‌دانند که شهر ما افسس، حافظ پرستشگاه *آرتیمیس بزرگ و حافظ سنگ مقدسی است که از آسمان به زمین نازل شده است. ۳۶ از آنجا که این امور غیر قابل انکار است، صلاحتان بر این است که آرام باشید و نسنجیده کاری نکنید. ۳۷ این مردانی که به اینجا آورده‌اید نه به معبد ما دستبرد زده‌اند و نه نسبت به الهه ما سخن گفتمیز گفته‌اند. ۳۸ پس اگر دیمتریوس و همکارانش ادعایی علیه کسی دارند، در دادگاه‌ها باز است و فرمانداران رومی هم حاضرند؛ آن‌ها می‌توانند در آنجا علیه یکدیگر شکایت نمایند. ۳۹ اگر امر دیگری در پیش است، باید در یک جلسه رسمی حل و فصل نمایند، ۴۰ زیرا این خطر در پیش است که به‌خاطر کار امروز متهم به اخلا لگری شویم. در آن صورت، قادر نخواهیم بود دلیل و توجیهی برای این شورش ارائه دهیم.» ۴۱ این را گفت و حاضران را مرخص کرد.

مسافرت پولس به مقدونیه و یونان

همین که سر و صداها خوابید، پولس به دنبال ایمان داران فرستاد و پس از تشویق آنان خداحافظی کرده عازم مقدونیه شد. ۲ او در حین گذر از آن نواحی، همه جا با سخنان خود به ایمان داران دلگرمی می‌داد تا به این ترتیب به یونان رسید. ۳ پس از سه ماه اقامت در آنجا، هنگامی که خواست با کشتی به سوریه برود، فهمید که یهودیان علیه او توطئه چیده‌اند. بنابراین او تصمیم گرفت از راه مقدونیه بازگردد. ۴ همراهان او عبارت بودند از سوپاترس پسر پیروس از بیریه و آرسترخس و سِکندُس تسالونیککی و غایوس دربه‌ای و تیموتاؤس و تیخیکاس و تروفیمُس که از اهالی استان آسیا بودند. ۵ این‌ها زودتر از ما رفتند و در شهر تروآس در انتظار ما ماندند. ۶ خود ما پس از روزهای عید فطیر از فیلیپی سوار کشتی شدیم و پنج روز بعد در بندر تروآس به آنان رسیدیم و یک هفته در آنجا ماندیم.

آخرین بازدید پولس از تروآس

در شب‌شب وقتی ما برای پاره کردن نان دور هم جمع شدیم، پولس به تفصیل برای آنان صحبت کرد، و چون روز بعد عازم سفر بود تا نصف شب به سخنان خود ادامه داد.^۸ در بالاخانه‌ای که ما در آن جمع شده بودیم، چراغ‌های زیادی روشن بود.^۹ جوانی به نام اِفتیخُس جلوی پنجره نشسته بود و همین‌طور که پولس صحبت می‌کرد، رفته‌رفته خوابش گرفت؛ سرانجام خواب کاملاً بر او چیره شد و از طبقهٔ سوّم به زیر افتاد و وقتی او را برداشتند مُرده بود.^{۱۰} پولس پایین رفت و خود را روی او انداخت و او را در آغوش گرفت و به آنان گفت: «مضطرب نباشید؛ او هنوز زنده است!»^{۱۱} پس پولس دوباره بالا رفت و نان را پاره کرده خورد و پس از گفت‌وگوهای بسیار که تا سپیدهٔ صبح به طول انجامید، شهر را ترک کرد.^{۱۲} و آنان آن جوان را زنده به خانه بردند و خاطر همه از این بابت کاملاً راحت شد.

سفر دریایی از تروآس به میلیتوس

ما قبل از دیگران به طرف کشتی رفته به‌سوی آسُس حرکت کردیم تا در آنجا پولس را طبق قرار قبلی سوار کنیم، زیرا او می‌خواست که از راه خشکی به آنجا برود.^{۱۴} وقتی پولس در آسوس به ما ملحق شد، او را سوار کشتی نمودیم و به بندر متیلینی آمدیم.^{۱۵} روز بعد از دریا به مقابل جزیرهٔ خیوس رسیدیم و در روز دوّم از آنجا به جزیره ساموس رفتیم. فردای آن روز وارد بندر میلیتوس شدیم.^{۱۶} پولس تصمیم گرفته بود که از راه دریا از کنار اِفُسُس عبور نماید تا از اتلاف وقت در استان آسیا جلوگیری شود زیرا او اشتیاق بسیار داشت که در صورت امکان قبل از روز* پنتیکاست در اورشلیم باشد.

خداحافظی پولس با مشایخ کلیسای اِفُسُس

^{۱۷} پولس از میلیتوس پیامی به اِفُسُس فرستاد و مشایخ کلیسا را فراخواند. وقتی آن‌ها رسیدند، به آنان گفت: «شما می‌دانید که از اوّلین روزی که من به استان آسیا پا گذاشتم، در تمام اوقاتی که با شما بودم چگونه رفتار نمودم،^{۱۹} و چگونه با کمال فروتنی و با اشک‌های بسیار و تحمّل زحماتی که حاصل دسیسه‌های یهودیان بود، خداوند را خدمت کردم.^{۲۰} شما می‌دانید که من برای خیر و صلاح شما از هیچ چیز مضایقه نکردم. من پیام را به شما رساندم و شما را در جمع و در خانه‌هایتان تعلیم دادم.^{۲۱} من به یهودیان و یونانیان صریحاً اعلام کردم که آن‌ها باید از گناهان خود توبه کرده به خدا روی آورند و به خداوند ما عیسی ایمان

داشته باشند. ۲۲ اکنون در بندگی روح القدس عازم اورشلیم هستم و از آنچه به سرم خواهد آمد چیزی نمی دانم، ۲۳ جز این که روح القدس در هر شهر هشدار می دهد که حبس ها و سختی ها در انتظار من است. ۲۴ اما جان من آن قدر ارزش ندارد که نگران آن باشم. تنها آرزوی من این است که مأموریت خود را انجام دهم و خدمتی را که عیسای خداوند به من سپرده بود، یعنی اعلام مژده فیض خدا را به پایان برسانم.

۲۵ «و اکنون خاطر جمع هستم که هیچ یک از شما که برای اعلام پادشاهی خدا در میانان رفت و آمد داشته ام، دیگر روی مرا نخواهد دید. ۲۶ بنابراین امروز به شما اعلام می کنم که من مسئول هلاکت هیچ یک از شما نیستم، ۲۷ زیرا برای اعلام جمیع مقاصد الهی به شما از هیچ کاری کوتاهی نکرده ام. ۲۸ مواظب خود و گله ای که روح القدس شما را به نظارت آن برگزیده است باشید، و کلیسایی را که خداوند با خون خود خریده است، شبانی کنید. ۲۹ من می دانم که بعد از رفتن من گرگ های درّنده به میان شما خواهند آمد که به گله ترحم نخواهند کرد. ۳۰ حتی از میان خود شما افرادی برخوانند خاست که حقیقت را تغییر داده پیروانی را به دنبال خود خواهند کشید. ۳۱ پس آگاه باشید و فراموش نکنید که چگونه دائماً مدّت سه سال روز و شب به شما تعلیم و هشدار دادم و برای شما اشک ریختم.

۳۲ «اکنون شما را به خدا و کلام فیض بخش او می سپارم، کلامی که قادر است شما را بنا کند و میراثی را که از آن مقدّسان او است، به شما عطا فرماید. ۳۳ من به طلا و نقره یا لباس کسی چشم ندوخته ام. ۳۴ خودتان می دانید که با این دست ها زحمت کشیده ام و نیازمندی های خود و همراهانم را تأمین کرده ام. ۳۵ من عملاً به شما نشان داده ام که ما باید زحمت بکشیم و ناتوانان را یاری نماییم، و سخنان عیسای خداوند را به یاد داشته باشیم که فرمود: «دادن از گرفتن فرخنده تر است.» ۳۶ وقتی پولس سخنان خود را به پایان رسانید، با همه آنان زانو زده دعا کرد. ۳۷ همه با صدای بلند گریه می کردند و او را در آغوش گرفته می بوسیدند. ۳۸ آنچه بیش از هر چیز آنان را غمگین می ساخت این گفته پولس بود که آن ها دیگر روی او را نخواهند دید. پس او را تا کشتی بدرقه نمودند.

سفر پولس به اورشلیم

ما از آنان خداحافظی کرده از راه دریا یکسره به جزیره کُوس آمدیم. روز بعد به بندرگاه جزیره رودس وارد شدیم و از آنجا به پاترا رفتیم. ۲ در آنجا کشتی ای یافتیم که عازم فینیقیه بود،

پس سوار آن شده حرکت کردیم.^۳ همین که قبرس از دور نمایان شد، ما از طرف جنوب آن گذشتیم و به سفر خود به سوی سوریه ادامه داده در بندر صور لنگر انداختیم، زیرا قرار بر این بود که بار کشتی را در آنجا خالی کنند.^۴ در آنجا ایمان داران را پیدا کردیم و هفت روز نزد آنان ماندیم. آن‌ها با الهام روح خدا به پولس اصرار کردند که به اورشلیم نرود.^۵ چون وقت ما به پایان رسید، بار دیگر راه سفر را در پیش گرفتیم و جمیع آنان با زن‌ها و بچه‌هایشان ما را تا خارج شهر بدرقه کردند. آنگاه در ساحل دریا زانو زدیم و دعا کردیم^۶ و با یکدیگر خداحافظی نموده سوار کشتی شدیم و آنان به خانه‌های خود بازگشتند.

^۷ از صور به سفر دریایی خود ادامه دادیم و به شهر بَطْلَمِیوس رسیدیم. در آنجا^{*} برادران را ملاقات نمودیم و یک روز را با آنان سپری کردیم.^۸ روز بعد آنجا را ترک کرده به قیصریه آمدیم و به خانه فیلیپس مبشر که یکی از آن هفت نفری بود که در اورشلیم انتخاب شده بودند، رفتیم و نزد او ماندیم.^۹ فیلیپس چهار دختر باکره داشت که همگی نبوت می‌کردند.^{۱۰} پس از چند روز، یک نفر نبی به نام آگابوس از یهودیه به آنجا رسید.^{۱۱} او نزد ما آمد و کمربند پولس را برداشت و دست و پای خود را با آن بست و گفت: «روح القدس چنین می‌گوید: یهودیان مقیم اورشلیم صاحب این کمربند را این‌طور خواهند بست و او را به دست بیگانگان خواهند سپرد.»

^{۱۲} وقتی این را شنیدیم، هم ما و هم اهالی آن شهر به پولس التماس نمودیم که از رفتن به اورشلیم صرف نظر نماید.^{۱۳} اما پولس در جواب گفت: «این چه کاری است که شما می‌کنید؟ چرا با اشک‌های خود دل مرا می‌شکنید؟ من به خاطر عیسای خداوند نه فقط حاضرم زندانی شوم، بلکه حاضرم در اورشلیم بمیرم.»

^{۱۴} چون نتوانستیم او را متقاعد کنیم، دست برداشتیم و گفتیم: «باشد! هرچه خداوند می‌خواهد همان بشود.»

^{۱۵} بعد از چند روز، ما بار سفر بستیم و عازم اورشلیم شدیم.^{۱۶} چند نفر از شاگردان مقیم قیصریه هم ما را همراهی کردند و ما را به خانه مناسون که اهل قبرس و یکی از ایمان داران اولیه بود، بردند.

دیدار پولس از یعقوب

^{۱۷} وقتی به اورشلیم رسیدیم، ایمان داران با گرمی از ما استقبال کردند.^{۱۸} روز بعد پولس به اتفاق ما به دیدن یعقوب رفت و تمام مشایخ کلیسا آنجا حضور داشتند.^{۱۹} پس از سلام و احوالپرسی، پولس از کارهایی که خدا به وسیله او در میان ملل غیریهود انجام داده بود، گزارش کاملی به

آن‌ها داد. ۲۰ آنان وقتی این را شنیدند، خدا را ستایش کردند و سپس به پولس گفتند: «ای برادر، همان‌طور که می‌بینی، هزاران نفر از یهودیان ایمان آورده‌اند و همه آن‌ها در پیروی از شریعت موسی غیور بودند. ۲۱ در میان آنان شایع شده است که تو به یهودیانی که در کشورهای بیگانه و میان غیریهودیان سکونت دارند، تعلیم می‌دهی که از شریعت موسی اطاعت ننموده فرزندان خود را *ختنه نکنند و رسوم خود را نگاه ندارند. ۲۲ تکلیف چیست؟ آنان حتماً از آمدن تو باخبر خواهند شد. ۲۳ پس هرچه به تو می‌گوییم انجام بده. در اینجا چهار نفر هستند که نذری نموده‌اند. ۲۴ تو همراه آنان برو و به اتفاق آن‌ها مراسم تطهیر را به جای بیاور و مخارج ایشان را هم قبول کن تا آن‌ها بتوانند سرهایشان را بتراشند. به این ترتیب، همه خواهند فهمید که در این شایعات هیچ حقیقتی وجود ندارد، بلکه برعکس، تو هم مطابق شریعت زندگی می‌کنی. ۲۵ اما در خصوص غیر یهودیانی که ایمان آورده‌اند، ما قبلاً حکم خود را کتباً به اطلاع آن‌ها رسانده‌ایم که از خوردن غذاهای تقدیم شده به بُت‌ها، از خون، و از گوشت حیوان خفه شده خودداری نمایند و از زنا پرهیز کنند.»

۲۶ پس روز بعد پولس آن چهار نفر را همراه خود برد و به اتفاق آنان مراسم تطهیر را به جا آورد. بعد از آن، وارد معبد بزرگ شد و تعداد روزهای دوره تطهیر را که در آخر آن باید برای هریک از آنان قربانی تقدیم شود، اعلام نمود.

بازداشت پولس در معبد بزرگ

۲۷ هنوز دوره هفت روزه تطهیر به پایان نرسیده بود که بعضی از یهودیان مقیم استان آسیا پولس را در معبد بزرگ دیدند. آنان مردم را تحریک کردند و پولس را گرفتند ۲۸ و فریاد زدند: «ای مردان اسرائیلی، کمک کنید! این همان کسی است که در همه جا بر ضد قوم ما و شریعت موسی و این مکان تعلیم می‌دهد و از آن گذشته یونانیان را نیز به این معبد بزرگ آورده و این مکان مقدس را ناپاک کرده است.» ۲۹ آنان قبلاً تروفیئوس از اهالی افسُس را همراه پولس در شهر دیده بودند و تصور می‌کردند که پولس او را به معبد بزرگ برده است.

۳۰ در تمام شهر آشوب به پا شد. مردم هجوم آوردند و پولس را گرفته از معبد بزرگ بیرون کشیدند و فوراً درهای معبد بزرگ را بستند. ۳۱ وقتی مردم در صدد قتل او بودند، به فرمانده هنگ رومی خبر رسید که همه ساکنان اورشلیم شورش کرده‌اند. ۳۲ او بی‌درنگ با سربازان و افسران خود به سوی جمعیت شتافت. وقتی یهودیان فرمانده و سربازان را دیدند، از زدن پولس دست برداشتند. ۳۳ در این موقع فرمانده به پولس نزدیک شده

او را دستگیر کرد و دستور داد که وی را با دو زنجیر ببندند. آنگاه پرسید: «این مرد کیست و چه خطایی کرده است؟»^{۳۴} بعضی از آنان با صدای بلند یک چیز فریاد می کردند و بعضی ها چیزی دیگر. چون فرمانده به علت جنجال بسیار نتوانست از حقیقت امر مطلع شود، فرمان داد که او را به سربازخانه ببرند.^{۳۵} وقتی به پله های پادگان رسیدند، سربازان به سبب خشم جماعت مجبور شدند پولس را روی شانه های خود حمل کنند،^{۳۶} زیرا مردم به دنبال آنان افتاده بودند و دائماً فریاد می زدند: «او را بکشید.»

دفاع پولس

^{۳۷} هنوز وارد سربازخانه نشده بودند که پولس رو به سرهنگ کرد و پرسید: «اجازه می دهی چیزی بگویم؟» فرمانده پاسخ داد: «تو یونانی هم می دانی؟! ^{۳۸} پس تو آن مصری ای نیستی که چندی پیش شورشی برپا کرد و چهارهزار آدم کش را با خود به بیابان برد؟»^{۳۹} پولس گفت: «من یهودی هستم، اهل شهر طرسوس قلیقیه و تبعه یک شهر بزرگ و مهم. خواهش می کنم اجازه بده تا با مردم صحبت کنم.»^{۴۰} وقتی فرمانده به او اجازه داد، او بالای پله ها ایستاد و دست خود را برای ساکت کردن جمعیت بلند کرد. همین که کاملاً ساکت شدند، به زبان عبری خطاب به آنان چنین گفت:

۲۲ «ای برادران و پدران، به دفاعی که هم اکنون به عرض شما می رسانم گوش دهید.»^۲ وقتی آن ها شنیدند پولس به زبان عبری با ایشان صحبت می کند، ساکت تر شدند و گوش دادند. پولس ادامه داده گفت:

^۳ «من یک یهودی از اهالی طرسوس قلیقیه هستم، ولی در این شهر در خدمت غمالائیل پرورش یافته ام و شریعت آباواجدادی خود را به دقت آموختم و همین طور که شما امروز نسبت به خدا غیور هستید، من هم بودم.^۴ من تا سرحد مرگ به پیروان این طریقه آزار می رسانیدم و آنان را، چه مرد و چه زن، به زندان می انداختم.^۵ *کاهن اعظم و تمام اعضای شورای یهود شاهد هستند، زیرا ایشان نامه هایی به برادران یهودی در دمشق نوشتند و من با آن نامه ها به طرف دمشق رفتم تا مسیحیان را دست بسته برای مجازات به اورشلیم بیاورم.

سخنان پولس درباره ایمان خود به مسیح

^۶ «اما وقتی در راه بودم، در حوالی دمشق نزدیک ظهر، ناگهان نور عظیمی از آسمان به اطراف من درخشید.^۷ من به زمین افتادم و صدایی شنیدم که می گفت، 'ای شائول، ای شائول، چرا بر من جفا می کنی؟'

۸ پرسیدم، 'ای خداوند، تو کیستی؟' او به من گفت، 'من آن عیسی ناصری هستم که تو بر او جفا می کنی.' ۹ همراهان من نور را می دیدند، اما صدای کسی را که با من صحبت می کرد، نمی شنیدند. ۱۰ من عرض کردم، 'خداوند! چه کنم؟' خداوند به من گفت، 'برخیز و به دمشق برو و در آنجا کارهایی که قرار است تو انجام بدهی به تو گفته خواهد شد.' ۱۱ چون به علت درخشندگی آن نور من نابینا شده بودم، همراهانم دست مرا گرفتند و مرا با خود به دمشق بردند. ۱۲ در دمشق شخصی به نام حنّانیا زندگی می کرد که مردی خدا ترس، مطیع شریعت، و در بین یهودیان نیک نام بود. ۱۳ او نزد من آمد و در کنار من ایستاد و گفت، 'ای برادر شائول، بینا شو!' و من فوراً بینا شدم و به او نگاه کردم. ۱۴ او ادامه داده گفت، 'خدای نیاکان ما تو را برگزیده است تا اراده او را درک نمایی و بنده عادل او را ببینی و صدای او را از دهان خودش بشنوی، ۱۵ زیرا تو در برابر همه مردم شاهد او خواهی شد و به آنچه دیده و شنیده ای شهادت خواهی داد. ۱۶ حالا چرا معطل هستی؟ برخیز، تعمید بگیر و به خداوند روی آور و از گناهان خود پاک شو.'

مأموریت پولس در میان غیر یهودیان

۱۷ «وقتی دوباره به اورشلیم آمدم، یک روز در معبد بزرگ دعا می کردم که به حالت خلسه فرورفتم ۱۸ و در رؤیا عیسی را دیدم که می گفت، 'زود برخیز و اورشلیم را ترک کن، زیرا اهالی این شهر شهادت تو را درباره من قبول نخواهند کرد.' ۱۹ گفتم، 'خداوند! اینان می دانند که من همان شخصی هستم که کسانی را که به تو ایمان داشتند به زندان می انداختم و در *کنیسه ها آنان را می زدم ۲۰ و وقتی خون آن شاهد تو استیفان ریخته شد، من در آنجا ایستاده بودم و با آن کار موافقت کردم و مراقب لباس های قاتلان او بودم.' ۲۱ اما او به من فرمود، 'برو، زیرا من تو را به جاهای دور و نزد ملل غیریهود خواهم فرستاد.'»

پولس و سرهنگ رومی

۲۲ جمعیت تا اینجا به او گوش می دادند، اما وقتی این جمله را به زبان آورد، بار دیگر فریاد کردند: «او را بکشید! چنین کسی لایق نیست زنده بماند!» ۲۳ در همان وقت که مردم با هیاهو لباس های خود را در هوا تکان می دادند و گرد و خاک بلند می کردند، ۲۴ فرمانده دستور داد پولس را درون سربازخانه برده با تازیانه از او بازجویی کنند تا معلوم شود به چه علت این هیاهو علیه او برپا شده است. ۲۵ وقتی او را برای شلاق زدن بستند، پولس از افسری که آنجا ایستاده بود پرسید: «آیا شما اجازه دارید یک نفر رومی را بدون آنکه محکوم شده باشد، شلاق بزنید؟»

۲۶ وقتی آن افسر این را شنید، نزد فرمانده رفت و گفت: «هیچ می‌دانی چه می‌کنی؟ این مرد تبعهٔ روم است.»

۲۷ فرمانده نزد پولس رفت و از او پرسید: «بگو بینم، آیا تو رومی هستی؟» پولس گفت: «آری.»

۲۸ فرمانده گفت: «برای به دست آوردن این تابعیت من بهای گزافی پرداختم.» پولس گفت: «اما من با آن به دنیا آمدم.»

پولس در حضور شورای یهود

۲۹ پس آنانی که می‌خواستند از پولس بازجویی کنند باعجله از آنجا دور شدند و فرمانده هم که به دستور او پولس را بسته بودند، وقتی فهمید او تبعه روم است، بسیار ترسید. ۳۰ روز بعد، چون فرمانده می‌خواست علت اتهام یهودیان علیه پولس را بداند، بندهای پولس را باز کرد و دستور داد سران کاهنان و شورای یهود تشکیل جلسه دهند. سپس پولس را به آنجا آورد و از او خواست در برابر آنان بایستد.

پولس با دقت به اعضای شورا نگاه کرده گفت: «برادران، من تا به امروز با وجدانی پاک در حضور خدا زندگی کرده‌ام. ۲ در این هنگام، *کاهن اعظم حنّانیا به کسانی که در کنار پولس ایستاده بودند، دستور داد که به دهانش بزنند. ۳ پولس به او گفت: «ای دیوار سفید شده، خدا تو را خواهد زد. تو آنجا نشسته‌ای که مطابق شریعت در مورد من قضاوت نمایی و حالا برخلاف آن دستور می‌دهی که مرا بزنند.»

۴ حاضران گفتند: «به کاهن اعظم خدا اهانت می‌کنی؟» پولس گفت: «ای برادران، من نمی‌دانستم که او کاهن اعظم است. می‌دانم که نوشته شده است، 'به پیشوای قوم خود ناسزا نگو.'» ۵ وقتی پولس فهمید که بعضی از آنان صدوقی و بعضی فریسی هستند، با صدای بلند گفت: «ای برادران، من فریسی و فریسی‌زاده‌ام و مرا به‌خاطر امید به رستاخیز مردگان در اینجا محاکمه می‌کنند.»

۶ با این سخن میان *فریسیان و *صدوقیان اختلاف افتاد و شورا به دو دسته تقسیم شد، ۷ زیرا صدوقیان منکر روز قیامت و وجود فرشته یا روح هستند، ولی فریسیان به‌وجود همهٔ این‌ها اعتقاد دارند. ۹ سر و صدای زیادی در مجلس بلند شد و چند نفر از علمای فرقهٔ فریسی برخاسته با اعتراض گفتند: «ما در این مرد هیچ تقصیری نمی‌بینیم. از کجا معلوم است که روح یا فرشته‌ای با او سخن نگفته باشد.»

۱۰ این بحث چنان بالا گرفت که فرمانده از ترس این که مبدا پولس را تکه تکه کنند، فرمان داد سربازان به مجلس وارد شوند و پولس را از میان جمعیت خارج ساخته به سربازخانه ببرند.

۱۱ در شب همان روز، خداوند به پولس ظاهر شد و فرمود: «دل قوی دار، چون همان طور که در اورشلیم درباره من شهادت دادی، در روم نیز باید شهادت دهی.»

توطئه علیه پولس

۱۲ وقتی روز شد، بعضی از یهودیان دور هم جمع شدند و سوگند یاد کردند که تا پولس را نکشند چیزی نخوردند و ننوشتند. ۱۳ در این توطئه بیش از چهل نفر شرکت داشتند. ۱۴ آنان نزد سران کاهنان و مشایخ رفته گفتند: «ما سوگند خورده ایم تا پولس را نکشیم لب به غذا نزنیم. ۱۵ بنابراین شما و اعضای شما به بهانه این که می خواهید در سوابق پولس تحقیقات بیشتری نمایید، از فرمانده تقاضا کنید او را فردا نزد شما بیاورد. ما ترتیبی داده ایم که او را قبل از این که به اینجا برسد، بکشیم.» ۱۶ اما خواهرزاده پولس از این توطئه باخبر شد و به سربازخانه رفت و پولس را آگاه ساخت. ۱۷ پولس یکی از افسران را صدا زده گفت: «این جوان را نزد فرمانده ببر؛ می خواهد او را از موضوعی آگاه سازد.» ۱۸ پس آن افسر او را نزد فرمانده برد و به او گفت: «پولس زندانی به دنبال من فرستاد و تقاضا کرد که این جوان را نزد شما بیاورم. او می خواهد موضوعی را به عرض برساند.» ۱۹ فرمانده دست او را گرفته به کناری کشید و محرمانه از او پرسید: «چه می خواهی بگویی؟» ۲۰ او گفت: «عده ای از یهودیان نقشه کشیده اند که از شما تقاضا نمایند پولس را فردا به شما ببرید به این بهانه که می خواهند در مورد او اطلاعات دقیقتری به دست آورند. ۲۱ درخواست آنان را نپذیرید، زیرا بیش از چهل نفر از ایشان در کمین او نشسته اند و قسم خورده اند که تا او را نکشند چیزی نخورند و نیاشامند. آنان اکنون حاضر و آماده هستند و فقط در انتظار موافقت شما می باشند.» ۲۲ فرمانده به آن جوان اخطار نمود که کسی را از اطلاعاتی که در اختیار او گذاشته است باخبر نکند و او را مرخص کرد.

انتقال پولس به قیصریه

۲۳ سپس فرمانده دو نفر از افسران را صدا زد و به آنها گفت: «دویست سرباز پیاده و هفتاد سواره نظام و دویست نیزه دار آماده کنید تا امشب ساعت نه به قیصریه بروند» ۲۴ و چند اسب برای پولس حاضر کنید تا به این وسیله او را سالم به فلیکس فرماندار تحویل دهید.» ۲۵ او نامه ای هم به این شرح نوشت: ۲۶ «کلودیوس لیسپاس به حضرت فرماندار فلیکس

سلام می‌رساند.^{۲۷} این مرد را یهودیان گرفته بودند و قصد داشتند او را بکشند، اما وقتی فهمیدم که او یک نفر رومی است، من با سربازان خود به آنجا رفته او را از چنگ ایشان بیرون آوردم^{۲۸} و از آنجا که مایل بودم علت اتهام او را بفهمم، او را به شورای ایشان بردم.^{۲۹} من متوجه شدم که اختلاف آن‌ها در خصوص شریعت خودشان است و او کاری که مستوجب اعدام یا زندان باشد نکرده است.^{۳۰} وقتی فهمیدم که آن‌ها در صدد سوء قصد نسبت به جان او هستند، بی‌درنگ او را نزد شما فرستادم و به مدعیان او نیز دستور داده‌ام که دعوی خود را در پیشگاه شما به عرض برسانند.»^{۳۱} سربازان طبق دستوراتی که گرفته بودند، پولس را تحویل گرفته او را شبانه به آنتیپاترس رسانیدند.^{۳۲} فردای آن روز همه به‌جز سوارانی که پولس را تا به مقصد همراهی می‌کردند به سربازخانه بازگشتند.^{۳۳} سواران به محض رسیدن به قیصریه، نامه مذکور را به فرماندار تقدیم نموده پولس را به او تحویل دادند.^{۳۴} فرماندار وقتی نامه را خواند، از پولس پرسید که اهل کدام استان است و چون فهمید که اهل قلیقیه است،^{۳۵} به او گفت: «وقتی مدعیان تو برسند، به دفاع تو گوش خواهم داد.» و فرمان داد او را در کاخ هیروودیس تحت نظر نگاه دارند.

محاکمه پولس در حضور فلیکس فرماندار

بعد از پنج روز، حنّانیا کاهن اعظم به اتفاق چند نفر از مشایخ و یک وکیل دعاوی به نام تِرْتُولُس به قیصریه رسیدند و شکایت خود را علیه پولس نزد فرماندار مطرح کردند.^۲ وقتی پولس را احضار کردند، تِرْتُولُس شکایت خود را این‌طور شروع کرد: «عالی جناب فیلکس، با توجه به این که در روزهای زمامداری شما و در سایه اقدامات ارزنده‌ای که برای بهبود وضع ملت ما به عمل آورده‌اید، از صلح و آرامش کامل برخوردار هستیم،^۳ وظیفه خود می‌دانیم پیوسته و در هر جا سپاسگزاری عمیق خود را تقدیم آن جناب بنماییم.^۴ و اما، برای این که زیاد مزاحم نشویم، تقاضا دارم با آن لطف همیشگی خودتان به عرایض مختصر ما توجه فرمایید.^۵ به ما ثابت شده است که این شخص یک آشوب‌گر فاسدی است که در سراسر عالم میان همه یهودیان اختلاف انداخته و سر دسته بدعت‌گذاران ناصری است.^۶ و او حتی سعی می‌کرد معبد بزرگ را بی‌حرمت سازد. به این دلیل ما او را دستگیر کردیم. [و می‌خواستیم، مطابق قانون خودمان محاکمه کنیم. ولی لیسپاس فرمانده آمد و با زور او را از دست ما گرفت^۷ و به مدعیان او دستور داد به حضور شما بیایند.] اگر خود شما از او بازجویی نمایید،

حقیقت ادّعی ما برایتان روشن خواهد شد.»^۹ یهودیان تمام حرف‌های تِرْتُوْلُس را در این باره تأیید کردند.

دفاع پولس در حضور فلیکس

^{۱۰}وقتی فرماندار به پولس اشاره کرد که صحبت کند، او جواب داده گفت:

«با اطلاع از این که شما سالیان درازی است که بر این ملّت قضاوت می‌کنید، با کمال مسرّت در حضور شما از خود دفاع می‌کنم. ^{۱۱}چنانچه بر شما معلوم خواهد شد، از روزی که من برای عبادت به اورشلیم رفته بودم، بیش از دوازده روز نمی‌گذرد ^{۱۲}و هیچ کس مرا ندیده است که در معبد بزرگ و یا در کنیسه‌ها و یا در داخل شهر با کسی مباحثه کنم و یا مردم را به شورش آورم. ^{۱۳}آن‌ها نمی‌توانند اتّهاماتی را که علیه من آورده‌اند ثابت نمایند. ^{۱۴}اما در حضور شما اعتراف می‌کنم که در پرستش خدای پدرانمان، از طریقه‌ای که ایشان آن را بدعت می‌خوانند پیروی می‌نمایم. من به هرچه در تورات و نوشته‌های انبیا آمده است اعتقاد دارم. ^{۱۵}من همان امیدی را به خدا دارم که خود این‌ها دارند که هم برای نیکان و هم برای بدان قیامتی در پیش است. ^{۱۶}بنابراین نهایت کوشش خود را می‌کنم که در همه احوال در برابر خدا و انسان وجدان آسوده‌ای داشته باشم.

^{۱۷}«من پس از سالیان دراز به اورشلیم رفتم تا اعاناتی برای ملّت خود ببرم و قربانی بگزرانم. ^{۱۸}در معبد بزرگ پس از انجام مراسم تطهیر، مشغول این کارها بودم. نه جمعیتی به دور من جمع شده بود و نه اغتشاشی در کار بود. ^{۱۹}چند تن از یهودیان استان آسیا مرا در آنجا دیدند و به نظر من ایشان هم باید در اینجا نزد شما حاضر شوند تا اگر از من شکایتی دارند، خودشان آن را اظهار نمایند، ^{۲۰}یا این‌ها بگویند که وقتی در حضور شما ایستاده بودم، چه خطایی از من سر زد ^{۲۱}جز این که در میان آنان با صدای بلند گفتم، 'من به خاطر ایمان و امید به رستاخیز مردگان در اینجا محاکمه می‌شوم.'»

زندانی شدن پولس در قیصریه

^{۲۲}فلیکس که خودش از این طریقه آشنایی خوبی داشت، محاکمه را به تعویق انداخت و گفت: «وقتی فرمانده لیسپاس بیایند من به اتّهام شما رسیدگی می‌کنم.» ^{۲۳}و سپس به یک افسر مسئول دستور داد که پولس را تحت نظر بگیرد و تا اندازه‌ای او را آزاد بگذارد و مانع رفت‌وآمد دوستان او که برای رفع احتیاجاتش می‌آمدند نشود.

۲۴ چند روز بعد فلیکس با دُروسله، همسر خود، که زنی یهودی بود به آنجا آمد و دنبال پولس فرستاد و به سخنان پولس دربارهٔ ایمان به مسیح عیسی گوش داد. ۲۵ اما وقتی دنبالهٔ سخن به نیکویی، پرهیزکاری و داوری آینده کشیده شد، فلیکس هراسان شده اظهار داشت: «عجالتاً کافی است، هرگاه فرصت مناسبی دست دهد، باز هم دنبال تو می فرستم.» ۲۶ در عین حال از پولس توقع پول داشت و به همین دلیل غالباً او را احضار می کرد و با او گفت و گو می نمود. ۲۷ پس از دو سال پُرکیوس فستوس جانشین فلیکس گردید. فلیکس چون می خواست رضایت یهودیان را جلب نماید، پولس را همچنان در زندان نگاه داشت.

دادخواهی پولس

۲۵

فستوس سه روز بعد از آنکه زمام امور را در دست گرفت، از قیصریه به اورشلیم رفت. ۲ سران کاهنان و رهبران یهود اتهامات خود را علیه پولس به اطلاع او رسانیدند و از فستوس تقاضا کردند ۳ که به آنان لطفی نماید و پولس را به اورشلیم بفرستد. آنان قصد داشتند که بین راه در کمین نشسته او را به قتل برسانند. ۴ فستوس پاسخ داد: «پولس در قیصریه تحت نظر است و خود من به زودی به آنجا برمی گردم. ۵ بنابراین کسانی از شما که برایشان مقدور است، با من به آنجا بیایند و چنانچه این شخص خطایی کرده است، علیه او اقامهٔ دعوی نمایند.» ۶ فستوس در حدود هشت یا ده روز در اورشلیم به سر برد و سپس به قیصریه بازگشت. روز بعد در دادگاه حضور یافت و دستور داد پولس را آورند. ۷ وقتی پولس وارد شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند دور او را گرفتند و اتهامات سنگینی علیه او بیان کردند، که قادر به اثبات آن ها نبودند. ۸ پولس از خود دفاع کرده گفت: «من نسبت به شریعت یهود یا معبد بزرگ یا قیصر مرتکب هیچ خطایی نشده ام.» ۹ اما فستوس که مایل بود مورد توجه یهودیان قرار گیرد، رو به پولس کرد و گفت: «آیا می خواهی به اورشلیم بروی و در آنجا در حضور خود من برای این اتهامات محاکمه شوی؟» ۱۰ پولس جواب داد: «من هم اکنون در دادگاه قیصر یعنی در آنجایی که باید محاکمه شوم، ایستاده ام. چنان که خود شما به خوبی آگاهید، من مرتکب هیچ جرمی علیه یهودیان نشده ام. ۱۱ اگر مجرم هستم و چنان که کاری کرده ام که مستوجب اعدام است، از مرگ نمی گریزم. اما اگر اتهاماتی که این اشخاص به من نسبت می دهند بی اساس است، هیچ کس نمی تواند مرا به دست آنان بسپارد. من از قیصر تقاضای دادخواهی می کنم.» ۱۲ فستوس پس از تبادل نظر

با مشاوران خود پاسخ داد: «حال که از قیصر دادخواهی می‌کنی، به پیشگاه قیصر خواهی رفت.»

پولس در حضور آگریاس پادشاه

۱۳ پس از مدتی، آگریاس پادشاه و خواهرش برنیکی به قیصریه آمدند تا به فستوس خیرمقدم بگویند ۱۴ و چون قرار بود روزهای زیادی در آنجا بمانند، فستوس سوابق پولس را در اختیار پادشاه گذاشت و گفت: «یک زندانی در اینجا است که فلیکس او را به من تحویل داده است. ۱۵ وقتی به اورشلیم رفتم، سران کاهنان و مشایخ یهود از او رسماً به من شکایت کردند و تقاضای محکومیت او را داشتند. ۱۶ من به آنان جواب دادم که شیوه روم این نیست که متهمی را به مدعیان تسلیم نماید، مگر آنکه اول او را با مدعیان خود روبه‌رو نموده به او فرصتی بدهد که در مورد این اتهامات از خود دفاع کند. ۱۷ پس وقتی به اینجا آمدند، من بدون اتلاف وقت در روز بعد در دادگاه حاضر شدم و دستور دادم او را بیاورند. ۱۸ وقتی مدعیان او برخاسته علیه او صحبت کردند، او را به هیچ‌یک از جرم‌هایی که من انتظار داشتم، متهم نساختند. ۱۹ فقط درباره دین خودشان و شخصی به نام عیسی که مُرده و پولس ادعا می‌کند زنده است، اختلاف عقیده داشتند. ۲۰ چون در بررسی این امور تردید داشتم، از او پرسیدم که آیا مایل است به اورشلیم برود تا در آنجا درباره این اتهامات محاکمه شود. ۲۱ اما وقتی پولس تقاضا کرد که تا زمانی که قیصر او را محاکمه نکرده تحت نظر بماند. من دستور دادم او را تحت نظر نگاه دارند تا در وقت مناسب او را به حضور قیصر بفرستم.» ۲۲ آگریاس به فستوس گفت: «بسیار مایلم شخصاً سخنان او را بشنوم.» فستوس پاسخ داد: «فردا سخنان او را خواهید شنید.» ۲۳ روز بعد، آگریاس و برنیکی با تشریفات تمام به دربار وارد شدند و با گروهی از فرماندهان و بزرگان شهر وارد تالار شدند. به فرمان فستوس، پولس را حاضر کردند. ۲۴ فستوس گفت: «ای آگریاس پادشاه و ای تمام کسانی که در اینجا حضور دارید، شما مردی را روبه‌روی خود می‌بینید که اکثر یهودیان، چه در اورشلیم و چه در اینجا، از او نزد من شکایت کرده‌اند و با فریاد خواسته‌اند که او نباید دیگر زنده بماند. ۲۵ به نظر خود من، او کاری نکرده است که مستوجب مرگ باشد، ولی چون از قیصر تقاضای دادخواهی کرده است، تصمیم گرفتم وی را به پیشگاه او بفرستم. ۲۶ و چون مطلب مخصوصی ندارم که به قیصر بنویسم، او را در اینجا نزد شما و مخصوصاً به حضور شما آگریاس پادشاه آوردم تا در نتیجه این بازجویی مقدماتی، بتوانم مطلبی تهیه نموده برای او

بنویسم،^{۲۷} زیرا معقول به نظر نمی‌رسد که یک زندانی را بدون اتهامات مشخص نزد قیصر بفرستم.»

دفاع پولس در حضور آگریاس

۲۶

آگریاس خطاب به پولس گفت: «اجازه داری از خود دفاع کنی.» پولس دست‌های خود را گشود و از خود

چنین دفاع کرد:

«ای آگریاس پادشاه، برای من کمال خوشوقتی است که امروز در پیشگاه آن حضرت در خصوص شکایاتی که یهودیان از من دارند از خود دفاع نمایم،^{۲۸} به خصوص که آن جناب به همهٔ آداب و رسوم یهودیان و اختلافات بین آنان آشنایی کامل دارند. تمنا دارم لطف فرموده به عرایض بنده توجه نمایند.

«همهٔ یهودیان طرز زندگی مرا از همان جوانی ام به خوبی می‌دانند که چگونه از ابتدا در بین ملت خودم و در اورشلیم زندگی می‌کردم. آنان مرا از اول می‌شناختند و اگر بخواهند می‌توانند آن را تصدیق کنند. آن‌ها می‌دانند که من به عنوان یک فریسی پیرو سخت‌ترین فرقهٔ دین خود بودم. و حالا به خاطر امید به آن وعده‌ای که خدا به نیاکان ما داده است محاکمه می‌شوم.^{۲۹} این همان وعده‌ای است که دوازده طایفهٔ ما از صمیم دل، شب و روز به امید دستیابی به آن عبادت می‌کنند. آری، به خاطر همین امید است که یهودیان از من شکایت کرده‌اند. ای پادشاه،^{۳۰} چرا به نظر شما محال می‌آید که خدا مردگان را زنده گرداند؟

«من هم روزی وظیفهٔ خود می‌دانستم که به هر وسیله‌ای با عیسای ناصری مخالفت کنم.^{۳۱} و در اورشلیم هم همین کار را کردم و با اختیاراتی که از سران کاهنان گرفته بودم، بسیاری از مقدّسان را به زندان انداختم و وقتی آنان را محکوم به مرگ می‌کردند، من هم برضدشان رأی می‌دادم،^{۳۲} و اغلب با مجازات آن‌ها در *کنیسه‌ها سعی می‌کردم آنان را به انکار ایمانشان مجبور سازم. خشم و غضب من به جایی رسید که برای آزارشان آن‌ها را تا شهرهای دوردست تعقیب می‌کردم.

سخنان پولس دربارهٔ ایمان خود

«در چنین حالی با داشتن اختیارات تام و دستوراتی از جانب سران کاهنان به دمشق می‌رفتم که^{۳۳} در هنگام ظهر در بین راه، ای پادشاه، نوری از آسمان روشنتر از نور خورشید به دور من و همسفرانم تابید.^{۳۴} همگی به زمین افتادیم. بعد من صدایی شنیدم که به زبان عبری به من می‌گفت، 'ای شائول، ای شائول، چرا بر من جفا می‌کنی؟' بر میخ‌ها لگزدن باعث آزار خودت می‌شود.'^{۳۵} پرسیدم، 'خداوندا تو کیستی؟'

خداوند گفت، 'من همان عیسایی هستم که تو به او جفا می‌رسانی. ۱۶ بلند شو و روی پای خود بایست. من به تو ظاهر شدم تا تو را خادم و شاهد خود سازم. تو باید دربارهٔ آنچه امروز دیده‌ای و آنچه در آینده خواهی دید، شهادت دهی. ۱۷ من تو را از دست این قوم و نیز از دست ملت‌های بیگانه که تو را نزد آنان می‌فرستم، خواهم رها کنید. تو را می‌فرستم ۱۸ تا چشم‌های آنان را باز کنی و ایشان را از تاریکی به نور و از قلمرو شیطان به سوی خدا بازگردانی تا از راه ایمان به من، گناهانشان آمرزیده شود و در بین مقدّسین خدا سهمی داشته باشند.'

سخنان پولس دربارهٔ خدمات خود

۱۹ «بنابراین ای آغریاس پادشاه، من نسبت به رؤیای آسمانی نافرمانی نکردم، ۲۰ بلکه اوّل به یهودیان ساکن دمشق و اورشلیم و سرتاسر یهودیه و سپس در میان ملل غیریهود اعلام می‌کردم که باید توبه کنند و به سوی خدا بازگردند و رفتاری شاسیتهٔ این توبه داشته باشند. ۲۱ به همین دلیل یهودیان مرا در معبد بزرگ گرفتند و خواستند مرا بکشند. ۲۲ اما به یاری خدا امروز در اینجا ایستاده‌ام و به همه، از کوچک تا بزرگ، شهادت می‌دهم و چیزی جز آنچه انبیا و موسی از قبل پیشگویی کردند به زبان نمی‌آورم، ۲۳ یعنی این که مسیح باید متحمّل درد و رنج شود و نخستین کسی باشد که پس از مرگ زنده می‌شود تا طلوع نور را به این قوم و ملل دیگر اعلام نماید.»

دعوت آغریاس به ایمان

۲۴ وقتی دفاع پولس به اینجا رسید، فستوس فریاد زد: «ای پولس، عقلت را از دست داده‌ای! دانش زیاد تو را دیوانه کرده است.» ۲۵ پولس پاسخ داد: «خیر، عالی‌جناب فستوس، دیوانه نیستم، بلکه در کمال هشیاری عین حقیقت را بیان می‌کنم. ۲۶ پادشاه از این چیزها اطلاع دارند و من می‌توانم آزادانه پیش آن جناب صحبت کنم. فکر نمی‌کنم در این باره چیزی از نظر ایشان دور مانده باشد، زیرا هیچ‌یک از این امور در خفا صورت نگرفته است. ۲۷ ای آغریاس پادشاه، آیا شما به انبیا اعتقاد دارید؟ می‌دانم که اعتقاد دارید.» ۲۸ آغریاس به پولس گفت: «خیال می‌کنی به این زودی می‌توانی مرا مسیحی کنی؟» ۲۹ پولس گفت: «از خدا می‌خواهم که دیر یا زود نه‌تنها حضرتعالی بلکه جمیع کسانی که امروز سخنان مرا می‌شنوند مثل من بشوند، البته نه در این زنجیرها.» ۳۰ آنگاه پادشاه از جا برخاست و فرماندار و پرنیکی و بقیّه حاضران هم برخاستند. ۳۱ وقتی از تالار بیرون رفتند، به یکدیگر گفتند: «این شخص کاری که سزاوار مرگ یا زندان باشد، انجام نداده است.» ۳۲ آغریاس به

فستوس گفت: «اگر این مرد از قیصر دادخواهی نکرده بود، می توانست آزاد شود.»

عزیمت پولس به روم

۲۷

وقتی تصمیم گرفته شد که ما از راه دریا به ایتالیا سفر کنیم، پولس و چند زندانی دیگر را به افسری به نام یولیوس از هنگ اوغسطس تحویل دادند.^۲ به کشتی ای که از آدرامیتینی عازم بندرهای استان آسیا بود سوار شدیم و حرکت کردیم و استرخس مقدونی از اهالی تسالونیکي همراه ما بود.^۳ روز بعد در بندر صیدون لنگر انداختیم و یولیوس به پولس لطف نموده اجازه داد به دیدن دوستان خود برود و مایحتاج خود را از آنان دریافت کند.^۴ از آنجا بار دیگر راه دریا را در پیش گرفتیم و چون باد از جهت مخالف می وزید از حاشیه قبرس که بادپناه بود، عبور نمودیم^۵ و پس از گذشتن از آب های قلیقیه و پمفیلیه به میرای لیکه رسیدیم.^۶ آن افسر در آنجا یک کشتی اسکندریه ای را که عازم ایتالیا بود پیدا کرد و ما را سوار آن نمود.^۷ چندین روز به آهستگی پیش رفتیم و با زحمت فراوان به بندر قنیدوس رسیدیم و چون باد مخالف ما بود، از کنار دماغه سلمونی و ساحل جزیره کريت که بادپناه بود، گذشتیم.^۸ به سختی از آنجا گذشته به نزدیکی های شهر لسائیه به محلی به نام «بندر نیک» رسیدیم.^۹ چون مدّت زیادی را در آنجا گذرانیده بودیم، ادامه سفر ما با خطر روبه رو شد، زیرا مدّت زیادی از روز کفاره که در اوایل پاییز است می گذشت. پس پولس به آن ها نصیحت نموده گفت:^{۱۰} «آقایان، می بینم که سفر ما از اینجا به بعد پُرخطر خواهد بود. به کشتی و بار آن خسارت و زیان خواهد رسید و برای خود ما هم تلفات جانی خواهد داشت.»^{۱۱} اما افسر به حرف های ناخدای کشتی و صاحب آن بیشتر توجه داشت تا به سخنان پولس^{۱۲} و نظر به این که آن بندر برای اقامت زمستانی نامناسب بود، اکثر آنان صلاح دانستند که از آنجا حرکت کنند تا شاید به فینکاس برسند و زمستان را در آنجا که بندری کزیتی و رو به شمال غربی و جنوب غربی است بگذرانند.

توفان دریا

^{۱۳} پس وقتی نسیم جنوبی برخاست، به تصوّر آنکه به مقصود خود رسیده اند، لنگر کشتی را برداشتند و از نزدیک کنارۀ کريت گذشتند.^{۱۴} اما طولی نکشید که باد شدیدی که به باد شمال شرقی معروف است، از خشکی به طرف ما برخاست و^{۱۵} به کشتی زد و ما قادر نبودیم کشتی را مستقیماً در خلاف جهت باد هدایت کنیم؛ بنابراین خود را به دست باد سپردیم تا با جریان آن پیش برویم.^{۱۶} در پناه جزیره کوچکی به نام

کاودا با زحمت زیاد توانستیم قایق کشتی را به اختیار خود درآوریم. ۱۷ آنان قایق را به کشتی سوار کردند و با طناب اطراف کشتی را محکم بستند و از ترس این که مبادا کشتی در جاهای کم عمق خلیج صید را گیر کند، بادبان کشتی را پایین کشیدند و ما همچنان با جریان باد پیش می رفتیم. ۱۸ باد شدید ادامه داشت به طوری که روز بعد بار کشتی را به دریا ریختند ۱۹ و در روز سوم لوازم کشتی را با دست خود به دریا انداختند. ۲۰ روزهای متمادی نه آفتاب به چشم می خورد و نه ستارگان. باد همچنان با شدت می وزید و دیگر هیچ امیدی به نجات ما نبود. ۲۱ وقتی که مدت مدیدی بدون غذا راه پیمودند، پولس در میان ایشان ایستاده گفت: «ای آقایان، شما باید به گفته های من گوش می دادید و از کریت سفر نمی کردید، و ما این همه آسیب و زیان نمی دیدیم. ۲۲ خوب، حالا از شما می خواهم که شهادت داشته باشید. هیچ آسیبی به جان کسی نخواهد رسید؛ فقط کشتی از دست خواهد رفت، ۲۳ زیرا دیشب فرشته آن خدایی که من از آن او هستم و او را عبادت می کنم، در کنار من ایستاد ۲۴ و گفت، 'ای پولس نترس. زیرا تو باید در حضور قیصر حاضر شوی و خدا جان همه همسفرانت را به تو بخشیده است.' ۲۵ پس آقایان باید قوی دل باشید، زیرا من به خدا ایمان دارم و همان طور که به من گفته است، خواهد شد. ۲۶ ولی در یکی از این جزایر به گل خواهیم نشست.»

۲۷ وقتی شب چهاردهم فرارسید و ما هنوز در دریای آدریاتیک از این سو به آن سو رانده می شدیم، نزدیک نصف شب ملاحان احساس کردند که به خشکی نزدیک می شوند. ۲۸ پس عمق پیمایی کردند و به عمق تقریباً سی و هشت متر رسیدند و به فاصله کوتاهی دوباره اندازه گیری نمودند و به عمق بیست و هفت متری رسیدند ۲۹ و چون می ترسیدند که به صخره ها بخوریم، چهار لنگر از پشت کشتی به دریا انداختند و دعا می کردند که زودتر روز شود. ۳۰ ملاحان می خواستند از کشتی فرار کنند، و برای عملی ساختن نقشه خود به بهانه این که می خواهند لنگرها را از جلوی کشتی به دریا بیندازند، قایق را به آب انداختند. ۳۱ اما پولس به افسر و سربازان گفت: «اگر ملاحان در کشتی نمانند، نجات شما ممکن نخواهد بود.» ۳۲ پس سربازان ریسمان های قایق را بُریدند و آن را رها کردند. ۳۳ کمی قبل از سپیده دم، پولس به همه اصرار کرد که چیزی بخورند. او گفت: «امروز چهارده روز است که در انتظار به سر می برید و چیزی نخورده اید. ۳۴ تمناً دارم چیزی بخورید تا زنده بمانید. مویی از سر هیچ یک از شما کم نخواهد شد.» ۳۵ با این سخنان، نان را برداشت و در حضور همه آنان پس از آنکه خدا را شکر نمود، پاره کرد و شروع

به خوردن نمود.^{۳۶} پس همه قوی دل گشتند و غذا خوردند.^{۳۷} تعداد ما در کشتی جمعاً دویست و هفتاد و شش نفر بود.^{۳۸} پس از آنکه سیر شدند، بقیه غله را به دریا ریختند تا کشتی را سبک کنند.

درهم شکستن کشتی

^{۳۹} وقتی صبح شد، ملاحان خشکی را نشناختند اما متوجه خلیجی با ساحل شنی شدند. تصمیم گرفتند که در صورت امکان کشتی را در آنجا به گل بنشانند.^{۴۰} سپس طناب لنگرها را بُریدند و آن‌ها را در دریا رها کردند و همان موقع بندهای سگان را هم شُل کردند و بادبان جلوی کشتی را بالا کشیدند و کشتی را یک‌راست به طرف ساحل راندند.^{۴۱} کشتی به یکی از تپه‌های زیر آب خورد و در آنجا گیر کرد و دماغه کشتی ثابت و بی حرکت ماند، ولی قسمت عقب در نتیجه برخورد با امواج شدید درهم شکست.^{۴۲} در این موقع سربازان قصد داشتند زندانیان را بکشند، مبادا کسی از ایشان با شنا کردن فرار کند.^{۴۳} اما آن افسر که می‌خواست پولس را نجات دهد، مانع انجام نقشه آنان شد. او دستور داد اوّل کسانی که شنا بلد بودند، از کشتی به داخل آب بپرند و خود را به خشکی برسانند،^{۴۴} و بقیه یا روی تخته‌پاره‌ها و یا روی قطعات کشتی به دنبال آنان بروند. به این ترتیب، همه ما صحیح و سالم به خشکی رسیدیم.

در جزیره مالت

۲۸ وقتی به سلامت به ساحل رسیدیم، پی بردیم که نام آن جزیره مالت است.^۲ مردم آن جزیره به ما لطف بسیار کردند و برای ما آتش افروختند، زیرا باران می‌بارید و هوا سرد بود، و به گرمی از ما پذیرایی کردند.^۳ پولس مقداری هیزم جمع کرده بود و وقتی آن را روی آتش گذاشت، به علت حرارت آتش، ماری از میان آن بیرون آمد و به دست او چسبید.^۴ همین که بومیان مار را به دست او آویزان دیدند، به یکدیگر گفتند: «این شخص حتماً قاتل است که با وجود این که از دریا نجات پیدا کرد، الهه عدالت اجازه نمی‌دهد که او زنده بماند.»^۵ اما پولس مار را در آتش انداخت و اصلاً آسیبی ندید.^۶ آنان منتظر بودند که هر لحظه بدنش ورم کند و یا ناگهان افتاده بمیرد. اما وقتی مدّت زیادی منتظر ماندند و دیدند که هیچ آسیبی به او نرسیده است، عقیده آن‌ها عوض شد و گفتند که او یکی از خدایان است.^۷ در نزدیکی‌های آن محل، املاکی وجود داشت که متعلّق به پوبلیوس، حاکم آن جزیره بود. او ما را به خانه خود دعوت کرد و مدّت سه روز با کمال مهربانی از ما پذیرایی کرد.^۸ از قضا پدر پوبلیوس بستری و مبتلا به تب و اسهال

خونی بود. پولس به بالین او رفت و پس از دعا بر او دست گذاشت و او را شفا داد.^۹ پس از این جریان، سایر بیماران آن جزیره هم آمدند و شفا یافتند.^{۱۰} آنان در مقابل، هدایای فراوانی به ما دادند و وقتی عازم سفر شدیم، هرچه را که لازم داشتیم برای ما به داخل کشتی آوردند.

رسیدن پولس به روم

^{۱۱} پس از سه ماه اقامت در آن جزیره، با یک کشتی اسکندریه‌ای که علامت * دو پیکره جوزا داشت و زمستان را در آنجا توقف کرده بود، به راه افتادیم.^{۱۲} در شهر سیراکیوس لنگر انداختیم و سه روز در آنجا توقف نمودیم.^{۱۳} بار دیگر با کشتی از آنجا حرکت کرده به ریگیون رفتیم. بعد از یک روز، باد جنوبی برخاست و دو روز طول کشید تا به بندر پُوطیولی برسیم.^{۱۴} در آنجا به تعدادی از * برادران برخوردیم و به دعوت آنان مدت یک هفته در آنجا ماندیم. سرانجام به روم رفتیم.^{۱۵} مسیحیان آن شهر وقتی شنیدند که ما در راه هستیم، تا بازار آپیا و دهکده‌ای به نام «سه میخانه» به استقبال ما آمدند و چون پولس آنان را دید، خدا را شکر نموده دل گرم شد.^{۱۶} وقتی به روم رسیدیم، پولس اجازه یافت که با یک نگهبان رومی در خانه‌ای جداگانه زندگی کند.

بشارت پولس در روم

^{۱۷} بعد از سه روز، پولس رهبران یهودیان آنجا را دعوت کرد و وقتی آن‌ها جمع شدند، به ایشان گفت: «ای برادران، من که هرگز عملی علیه ملت و یا آیین نیاکانمان انجام نداده‌ام، در اورشلیم دستگیر و تسلیم رومیان شدم.^{۱۸} رومیان از من بازپرسی نمودند و می‌خواستند مرا آزاد سازند زیرا در من جرمی که مستوجب مرگ باشد نیافتند.^{۱۹} اما یهودیان مخالفت کردند و من هیچ راهی نداشتم جز این که از قیصر دادخواهی نمایم. البته من هیچ شکایتی هم علیه ملت خود ندارم.^{۲۰} به این سبب از شما درخواست کردم تا شما را بینم و با شما صحبت کنم. زیرا من به‌خاطر همان امیدی که اسرائیل دارد، گرفتار زنجیرم.»^{۲۱} به او گفتند: «هیچ نامه‌ای درباره‌ی تو از یهودیه به ما نرسیده است و برادرانی هم که از آنجا آمده‌اند، گزارش یا سخن بدی درباره‌ی تو به زبان نیاورده‌اند.^{۲۲} اما ما مایل هستیم عقاید و نظرات تو را از زبان خودت بشنویم. آنچه ما درباره‌ی این فرقه جدید می‌دانیم این است که همه بر ضد آن حرف می‌زدند.»^{۲۳} پس روزی را تعیین کردند و عده‌ی زیادی برای دیدن او به محل اقامتش آمدند. او به تفصیل از صبح تا شب درباره‌ی پادشاهی خدا برای آن‌ها سخن گفت و کوشید با مراجعه به تورات موسی و نوشته‌های انبیا، آنان را نسبت به عیسی متقاعد سازد.^{۲۴} بعضی از آن‌ها سخنان او را قبول

کرده ایمان آوردند، ولی دیگران در بی‌ایمانی خود باقی ماندند. ^{۲۵} آن‌ها جرّ و بحث کنان و بدون توافق نظر متفرق گشتند. اما قبل از رفتن آن‌ها، پولس اظهار داشت: «روح القدس به وسیله اشعیای نبی به نیاکان شما چه خوب گفته است،

^{۲۶} 'پیش این قوم برو و به آن‌ها بگو:

پیوسته گوش می‌دهید ولی نمی‌فهمید،

پیوسته نگاه می‌کنید ولی نمی‌بینید؛

^{۲۷} زیرا ذهن این مردم کُند گشته،

گوش‌هایشان سنگین شده

و چشمانشان بسته است،

و گرنه چشمانشان می‌دید

و گوش‌هایشان می‌شنید

و می‌فهمیده بازگشت می‌کردند

و من آنان را شفا می‌دادم.'

^{۲۸} «پس بدانید که این نجات الهی در اختیار غیریهودیان گذاشته شده است و آن‌ها آن را خواهند پذیرفت.» [^{۲۹} چون پولس این سخنان را گفت، یهودیان رفتند و با یکدیگر به شدّت مباحثه می‌کردند.]

^{۳۰} پولس دو سال تمام در منزل اجاره‌ای خود زندگی کرد و همه را با خوشرویی می‌پذیرفت. ^{۳۱} او پادشاهی خدا را اعلام می‌کرد و درباره عیسیای مسیح خداوند بسیار صریح و بدون هیچ مانعی تعلیم می‌داد.



روميان

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
				۱۶



نامه پولس رسول به

کلیسای شهر رُم

معرفی کتاب

پولس نامه به «کلیسای شهر رُم» را برای تهیّه مقدمات یک سفر به رُم و بازدید از کلیسای آنجا نوشت. هدف او این بود که در بین مسیحیان آنجا کار کند و سپس با کمک آن‌ها به ترشیش برود. او در این نامه برداشت خود را درباره ایمان مسیحی و کاربرد آن را در زندگی مسیحیان توضیح می‌دهد.

پس از سلام به اعضای کلیسای رومیان، پولس هدف خود از نوشتن این نامه را این‌طور بیان می‌کند: «...در انجیل نشان است که خدا آدمیان را کاملاً نیک می‌شمارد و این از ابتدا تا انتها بر ایمان استوار است، چنان‌که نوشته شده است، 'شخص نیکو به وسیله ایمان زندگی خواهد کرد.'» (۱۷:۱)

پولس سپس این موضوع را توسعه می‌دهد که همه مردم، چه یهودی چه غیریهودی، نیاز دارند رابطه خود با خدا را اصلاح کنند، چون همه به‌طور یکسان تحت سلطه گناه می‌باشند. مردم به وسیله فیض عیسی مسیح با خدا مصالحه می‌کنند. سپس پولس زندگی تازه‌ای را با اتحاد با مسیح شرح می‌دهد که نتیجه رابطه جدید با خدا می‌باشد. ایماندار با خدا مصالحه نموده و به وسیله روح خدا، از قدرت گناه و مرگ رهایی یافته است. در فصل‌های ۵-۸ پولس هدف شریعت الهی و قدرت روح خدا را در زندگی ایمان‌داران شرح می‌دهد و سپس به پاسخ این سؤال می‌پردازد که چگونه عیسی و یهودیان نقشه خدا را برای مردم به انجام رساندند. او با این مسئله که رد کردن عیسی توسط یهودیان قسمتی از نقشه خدا بوده تا همه به فیض خدا در عیسی مسیح برسند، مطلب خود را پایان می‌دهد. او عقیده دارد که یهودیان همیشه عیسی را رد نخواهند کرد. سرانجام می‌نویسد که زندگی مسیحی چگونه باید ادامه یابد، مخصوصاً در مورد روابط محبت‌آمیز با دیگران. مطالبی که او مورد بحث قرار می‌دهد عبارت‌اند از خدمت انسان به خدا، وظیفه مسیحیان

نسبت به دولت و نسبت به یکدیگر و مسئله وجدان. سپس نامه را با پیام شخصی و ستایش خدا خاتمه می دهد.

تقسیم بندی کتاب

مقدمه و موضوع ۱۷-۱:۱
 احتیاج به نجات و رستگاری ۲۰:۳-۱۸:۱
 راه خدا برای نجات ۲۵:۴-۲۱:۳
 زندگی تازه در مسیح ۳۹:۸-۱:۵
 بنی اسرائیل در نقشه خدا ۳۶:۱۱-۱:۹
 رفتار مسیحی ۱۳:۱۵-۱:۱۲
 خاتمه و سلام های شخصی ۲۷:۱۶-۱۴:۱۵

مقدمه

از طرف پولس غلام عیسای مسیح و رسولی که خدا برای بشارت مژده انجیل برگزیده و فراخوانده است.
 ۲ خدا مژده انجیل را مدت ها پیش به وسیله انبیای خود در کتب مقدس وعده داد. ۳ این مژده درباره پسر او، خداوند ما عیسی مسیح است که از لحاظ انسانیت یکی از فرزندان داوود بود ۴ و با زنده شدنش پس از مرگ با قدرتمندی ثابت نمود که از لحاظ قدوسیّت الهی، او *پسر خدا است، همانا خداوند ما عیسای مسیح. ۵ خدا به وسیله مسیح به ما فیض عطا فرمود تا رسولان او باشیم و همه ملت ها را به ایمان به مسیح و اطاعت از او هدایت کنیم. ۶ شما رومیان نیز شامل این دعوت هستید تا از آن عیسی مسیح شوید.
 ۷ من این نامه را به همه شما محبوبان خدا در روم که خوانده شده اید تا از مقدسین باشید، می نویسم. فیض و آرامش پدر ما خدا و عیسای مسیح خداوند با شما باد!

دعای شکرگزاری

۸ قبل از هر چیز خدای خود را به وساطت عیسای مسیح برای همه شما شکر می کنم، زیرا ایمان شما در تمام دنیا شهرت یافته است.
 ۹ خدا، آن خدایی که او را با اعلام مژده انجیل درباره پسرش از دل و جان خدمت می نمایم، شاهد است ۱۰ که همیشه در وقت دعا شما را به یاد می آورم و درخواست می کنم که در صورت امکان اگر خدا بخواهد بالاخره به دیدن شما موفق شوم، ۱۱ زیرا بسیار آرزومندم که شما را ببینم تا از برکتی روحانی شما را بهره مند ساخته تقویت نمایم. ۱۲ مقصودم

این است که ما توسط ایمان یکدیگر تقویت شویم، من از ایمان شما و شما از ایمان من.

۱۳ ای *برادران من، نمی خواهم بی خبر باشید که بارها قصد داشتم نزد شما بیایم، اما همیشه مانعی پیش آمده است. من خواسته‌ام همان طوری که در میان ملت‌های دیگر ثمر به بار آوردم، در میان شما نیز ثمر داشته باشم. ۱۴ زیرا من نسبت به همه، از متمدنین گرفته تا وحشیان، از حکیمان گرفته تا نادانان، دینی به گردن دارم. ۱۵ بنابراین اشتیاق دارم که به قدر توانایی خود، مژده انجیل را به شما نیز که در روم به سر می‌برید، اعلام نمایم.

قدرت انجیل

۱۶ زیرا من از انجیل خجل نیستم، از آن رو که انجیل، قدرت خدا است برای نجات هرکس که به آن ایمان آورد، اول یهودیان و سپس غیریهودیان. ۱۷ زیرا در انجیل است که خدا آدمیان را کاملاً نیک می‌شمارد و این از ابتدا تا انتها بر ایمان استوار است، چنان که نوشته شده است: «شخص نیکو به ایمان زندگی خواهد کرد.»

گناه بشر

۱۸ غضب خدا از آسمان بر هرگونه گناه و شرارت آدمیان مکشوف می‌شود که با شرارت خود مانع شناختن حقیقت می‌شوند. ۱۹ زیرا آنچه آدمیان می‌توانند درباره خدا بدانند بر آن‌ها آشکار است، چون خدا آن را در پیش چشمان ایشان قرار داده است. ۲۰ از زمان آفرینش دنیا، صفات نادیدنی او یعنی قدرت ازل و الوهیت او در آنچه او آفریده است به روشنی مشاهده می‌شود و از این رو آن‌ها ابداً عذری ندارند. ۲۱ اگرچه آن‌ها خدا را شناختند ولی آنطوری که شایسته خدا است از او تکریم و تشکر نکردند. در عوض افکارشان کاملاً پوچ گشته و درک و فهم آن‌ها تیره شده است. ۲۲ اگرچه ادّعی حکمت می‌کردند، احمق گردیدند. ۲۳ آن‌ها به جای پرستش جلال خدای غیرفانی، به پرستش بُت‌هایی شبیه انسان فانی و پرندگان و چهارپایان و خزندگان پرداختند.

۲۴ به این جهت خدا ایشان را با شهوات دلشان در ناپاکی وا گذاشت تا با یکدیگر بدن‌های خود را ننگین سازند. ۲۵ آنان حقیقت خدا را کنار گذاشته دروغ را پذیرفتند و آفریده‌های خدا را به عوض خود آفریدگار پرستش و خدمت نمودند، آفریدگاری که تا ابد شایسته ستایش است. *آمین!

۲۶ بنابراین خدا آدمیان را تسلیم شهوات ننگین خودشان کرده است. حتی زن‌ها روابط طبیعی جنسی را با آنچه غیر طبیعی است عوض کردند.

۲۷ همچنین مردان نیز روابط جنسی طبیعی را با زن‌ها ترک نمودند و در آتش شهوت برای هم‌جنسان خود سوختند. مردان مرتکب کارهای شرم‌آور با مردان دیگر شدند و در وجود خودشان مجازاتی را که درخور چنین خطایی است، دیدند.

۲۸ چون آن‌ها شناخت خدا را امری ناچیز شمردند، خدا نیز آن‌ها را تسلیم افکار فاسدشان نمود تا کارهای زشت و ناشایست به‌جا آورند. ۲۹ آن‌ها از انواع شرارت و بدی و طمع و بدخواهی و همچنین از حسادت و آدم‌کشی و نزاع و فریب‌کاری و سوءنیت پُر هستند. آن‌ها شایعه می‌سازند ۳۰ و از یکدیگر بدگویی می‌کنند، از خدا نفرت دارند، گستاخ و متکبر و لاف‌زن هستند و برای انجام کارهای شرارت‌آمیز ابتکار به خرج می‌دهند و از والدین خود سرپیچی می‌کنند. ۳۱ بی‌فهم و بی‌وفا و بی‌عاطفه و بی‌رحمند. ۳۲ و با وجود این که فرمان خدا را می‌دانند که مجریان چنین کارها مستوجب مرگند، ولی نه فقط خودشان این کارها را می‌کنند، بلکه کسانی را نیز که چنین کارهایی را می‌کنند گرمی می‌دارند.

داوری الهی

۲ بنابراین ای آدمی، تو کیستی که دربارهٔ دیگران قضاوت می‌کنی؟ هرکه باشی هیچ عذری نداری؛ چون هرگاه اعمال دیگران را محکوم می‌کنی و خودت مرتکب آن اعمال می‌شوی، درحقیقت خودت را محکوم کرده‌ای. ۲ ما می‌دانیم که داوری خدا بر اشخاصی که چنین کارهایی را انجام می‌دهند، برحق است. ۳ آیا تو گمان می‌کنی که با محکوم کردن دیگران از کیفر الهی خواهی رست درحالی که همان کارها را انجام می‌دهی؟ ۴ آیا فراوانی مهر و بردباری و صبر خدا را ناچیز می‌شماری؟ مگر نمی‌دانی که منظور مهربانی خدا این است که تو را به توبه راهنمایی نماید؟ ۵ با سخت‌دلی و بی‌میلی خود نسبت به توبه، عقوبت خود را تا روز ظهور غضب خدا و داوری عادلانهٔ او پیوسته شدیدتر می‌سازی. ۶ زیرا خدا به هرکس برحسب کارهایی که کرده است، پاداش یا کیفر خواهد داد. ۷ خدا به کسانی که با شکیبایی در انجام دادن کارهای نیک در جستجوی جلال و عزت و بقا هستند، حیات جاودان خواهد بخشید. ۸ و کسانی که خودخواه هستند و حقیقت را رد می‌کنند و به دنبال ناراستی می‌روند، آن‌ها مورد خشم و غضب خدا قرار خواهند گرفت. ۹ برای همهٔ آدمیانی که بدی را به‌جا می‌آورند، رنج و عذاب خواهد بود، اول برای یهودیان و سپس برای غیریهودیان. ۱۰ اما خدا به

کسانی که نیکوکاری نمایند، جلال و عزت و آرامش خواهد بخشید، اوّل به یهودیان و سپس به غیریهودیان،^{۱۱} زیرا خدا تبعیض قائل نمی شود. همهٔ آنانی که بدون داشتن شریعت موسی گناه می کنند، بدون شریعت هلاک خواهند شد و همهٔ آنانی که تحت شریعت هستند و گناه می کنند، به وسیلهٔ شریعت محکوم خواهند شد.^{۱۳} زیرا شنیدن احکام شریعت کسی را در حضور خدا کاملاً نیک نمی سازد، بلکه کسانی که شریعت را انجام می دهند نیک شمرده می شوند.^{۱۴} *امت ها شریعت ندارند، اما هرگاه به طور غریزی فرمان های شریعت را انجام بدهند، برای خود شریعتی هستند، اگرچه شریعت را ندارند.^{۱۵} رفتارشان نشان می دهد که مقرّرات شریعت در قلب هایشان نوشته شده و وجدان شان نیز درستی آن را تأیید می کند، زیرا افکارشان یا آن ها را متّهم می کند و یا تبرئه می نماید.^{۱۶} طبق بشارتی که من می دهم، این روزی انجام خواهد گرفت که خدا به وسیلهٔ عیسای مسیح همهٔ افکار پنهانی آدمیان را داوری می کند.

یهودیان و شریعت

اما تو که خود را یهودی می نامی و به شریعت متّکی هستی و از این که خدا را می شناسی، به خود می بالی^{۱۸} و ارادهٔ او را می دانی و به سبب این که در شریعت تربیت شده ای، آنچه را که درست است برمی گزینی^{۱۹} و خاطر جمع هستی که راهنمای کوران و نور ساکنان تاریکی^{۲۰} و معلم نادانان و آموزگار کودکان می باشی و صاحب شریعت هستی که مظهر معرفت و حقیقت است.^{۲۱} پس تو که دیگران را تعلیم می دهی، چرا خود را تعلیم نمی دهی؟ تو که موعظه می کنی که دزدی نباید کرد، آیا خودت دزدی نمی کنی؟^{۲۲} تو که می گویی زنا نکن، آیا خودت زنا نمی کنی؟ تو که از بُت ها نفرت داری، آیا پرستشگاه ها را غارت نمی کنی؟^{۲۳} تو که به شریعت فخر می کنی، آیا با شکستن شریعت نسبت به خدا بی حرمتی نمی کنی؟^{۲۴} چنان که نوشته شده است: «به سبب شما یهودیان، مردمان غیریهود نام خدا را بی حرمت می سازند.»^{۲۵} چنانچه از شریعت اطاعت کنی، ختنهٔ تو ارزش دارد؛ اما اگر از شریعت سرپیچی نمایی، مثل این است که هرگز *ختنه نشده ای.^{۲۶} اگر یک غیریهودی که ختنه نشده است از فرمان های شریعت اطاعت نماید، آیا ختنه شده به حساب نخواهد آمد؟^{۲۷} پس شخصی که جسماً ختنه نشده است ولی احکام شریعت را انجام می دهد، تو را که با وجود داشتن کتاب و نشانهٔ ختنه، از شریعت تجاوز می کنی، محکوم خواهد ساخت.^{۲۸} زیرا یهودی حقیقی کسی نیست که ظاهراً یهودی باشد و ختنهٔ واقعی

تنها یک عمل جسمانی نیست،^{۲۹} بلکه یهودی واقعی شخصی است که در باطن یهودی باشد، یعنی قلبش ختنه شده باشد، و این نیز کار روح خدا است، نه کار شریعت مکتوب. این شخص از جانب خدا تحسین می شود و نه از جانب انسان.

۳ پس یهودیان چه مزیتی بر غیریهودیان دارند؟ یا *ختنه چه ارزشی دارد؟^۲ البته از هر لحاظ ارزش فراوان دارد. اول آنکه خدا کلام خود را به یهودیان به امانت سپرد.^۳ اما اگر بعضی از آن ها امین نبودند، آیا بی وفایی آن ها وفاداری خدا را باطل می سازد؟^۴ به هیچ وجه! حتی اگر همه انسان ها دروغ گو باشند، خدا راست گو است، چنان که نوشته شده است:

«وقتی سخن می گویی، حقیقت را گویی؛

و چون داوری می شوی، غالب آیی.»

۵ اما اگر شرارت ما نیکی مطلق خدا را بیشتر آشکار می سازد، چه بگوییم؟ آیا می توانیم بگوییم که هرگاه خدا ما را مجازات می کند، بی انصافی می کند؟ مثل آدمیان سخن می گویم^۶ به هیچ وجه! اگر خدا عادل نباشد، چطور می تواند دنیا را داوری کند؟

۷ اما اگر دروغ من در مقابل راستی خدا باعث جلال یافتن بیشتر خدا می شود، چرا باز هم به عنوان یک گناهکار محکوم می شوم؟^۸ پس چرا نگوییم: «بیایید بدی کنیم تا از آن خوبی به بار آید؟» درواقع عده ای افترا زده می گویند که ما چنین چیزی گفته ایم. آنان به حق محکوم خواهند شد.

هیچ کس در حضور خدا نیکو نیست

۹ پس چه بگوییم؟ آیا ما یهودیان از غیریهودیان وضع بهتری داریم؟
ابدا! پیش از این نشان دادیم که یهودیان و غیریهودیان همه اسیر گناه هستند.^{۱۰} چنان که در کتب مقدس نوشته شده است:

«حتی یک نفر نیست که کاملاً نیک باشد.

۱۱ کسی نیست که بفهمد یا جوای خدا باشد.

۱۲ همه آدمیان از خدا روی گردان شده اند؛

همگی به راه باطل رفته اند؛

حتی یک نفر نیکوکار نیست.

۱۳ گلویشان قبر گشاده است،

زبانشان را برای فریب دادن بکار می برند

و از لب هایشان سخنانی مانند زهر مار جاری است.

۱۴ دهانشان پُر از نفرین و سخنان تلخ است،

- ۱۵ و پاهایشان برای ریختن خون شتابان است.
 ۱۶ به هر جا که می‌روند، ویرانی و بدبختی به جا می‌گذارند،
 ۱۷ و راه صلح و سلامتی را نشناخته‌اند.
 ۱۸ آن‌ها از خدا نمی‌ترسند.»

۱۹ ما می‌دانیم که روی سخن در شریعت با پیروان شریعت است تا هر دهانی بسته شود و تمام دنیا در حضور خدا محکوم شناخته شود. ۲۰ زیرا هیچ انسانی در نظر خدا با انجام احکام شریعت نیک شمرده نمی‌شود. کار شریعت این است که انسان گناه را بشناسد.

نیکی مطلق از راه ایمان

۲۱ اما اکنون نیکی مطلق خدا که تورات و انبیا بر آن شهادت داده‌اند، آشکار شده است. خدا بدون در نظر گرفتن شریعت ۲۲ و فقط از راه ایمان به عیسای مسیح همهٔ آنانی را که ایمان می‌آورند نیک می‌شمارد، زیرا هیچ تفاوتی نیست، ۲۳ چون همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصرند. ۲۴ اما با فیض خدا، همه به وساطت عیسای مسیح که آنان را آزاد می‌سازد، به‌طور رایگان نیک محسوب می‌شوند. ۲۵ زیرا خدا مسیح را به‌عنوان کفارهٔ گناهان که با ایمان به خون او به دست می‌آید، در مقابل چشم همه قرار داد و با این کار، خدا عدالت خود را ثابت نمود، زیرا در گذشته به سبب بردباری خود، از گناهان آدمیان چشم‌پوشی نموده بود ۲۶ تا در این زمان، عدالت او کاملاً به اثبات برسد، یعنی ثابت شود که خدا عادل است و کسی را که به عیسی ایمان می‌آورد نیک می‌شمارد. ۲۷ پس دیگر چه جایی برای بالیدن هست؟ جایی برای آن نیست. به چه دلیل؟ آیا به دلیل انجام دادن شریعت؟ خیر، بلکه برپایهٔ ایمان. ۲۸ زیرا ما به‌یقین می‌دانیم که به‌وسیلهٔ ایمان، بدون اجرای شریعت می‌توانیم کاملاً نیک محسوب شویم. ۲۹ آیا خدا فقط خدای یهودیان است؟ مگر خدای غیریهودیان هم نیست؟ البته که هست. ۳۰ تنها یک خدا وجود دارد و او یهودیان را بر اساس ایمان و غیریهودیان را نیز از راه ایمان کاملاً نیک می‌سازد. ۳۱ آیا به این ترتیب با ایمان، شریعت را باطل می‌سازیم؟ خیر، هرگز! بلکه آن را استوار می‌سازیم.

ابراهیم ایماندار

پس در این صورت دربارهٔ جدّ ما ابراهیم چه بگوییم؟ ۱ اگر به‌وسیلهٔ کارهای خود نزد خدا نیک شمرده شده بود، دلیلی برای بالیدن می‌داشت، اما او نمی‌تواند در پیشگاه خدا به خود ببالد. ۲ زیرا نوشته شده است: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و خدا آن ایمان را به‌عنوان نیکی مطلق به حساب او گذاشت.» ۳ مزد شخصی که کار می‌کند هدیه به حساب

نمی‌آید، بلکه حقّ او است که باید به او پرداخت شود.^۵ و اما کسی که متّکی به اعمالش نیست بلکه به خدایی ایمان می‌آورد که بی‌دینان را کاملاً نیک می‌گرداند، ایمان او نیکی مطلق به حساب می‌آید.^۶ داوود درباره‌ی شادی شخصی که خدا بدون در نظر گرفتن کارهایش او را کاملاً نیک به حساب می‌آورد، چنین می‌فرماید:

«خوشا به حال آنانی که خدا خطاهای ایشان را بخشیده و گناهانشان را پوشانیده است.

خوشا به حال کسی که خداوند گناه او را به حسابش نمی‌گذارد.»

آیا این خوشحالی تنها برای آنانی است که *ختنه شده‌اند، یا همچنین برای کسانی که ختنه نشده‌اند؟ چنان که نوشته شده است: «خدا ایمان ابراهیم را به عنوان نیکی مطلق به حساب او گذاشت.»^{۱۰} آیا این امر قبل از ختنه شدن ابراهیم اتفاق افتاد یا بعد از آن؟ البته قبل از ختنه شدن، نه بعد از آن.^{۱۱} ختنه‌اش علامتی بود برای اثبات این که به وسیله‌ی ایمانش خدا او را پیش از آنکه ختنه شود، کاملاً نیک شمرده بود. از این رو ابراهیم پدر همه‌ی کسانی است که به خدا ایمان می‌آورند و نیک شمرده می‌شوند، حتی اگر ختنه نشده باشند.^{۱۲} او همچنین پدر کسانی است که ختنه شده‌اند، نه تنها به خاطر این که ختنه شده‌اند بلکه به خاطر این که بر طبق ایمانی که ابراهیم در وقت نامختونی داشت، زندگی می‌کنند.

وعددهای خدا و ایمان

^{۱۳} وعده‌ی خدا به ابراهیم و فرزندانش که آن‌ها وارث جهان خواهند شد به خاطر اطاعت از شریعت نبود، بلکه به خاطر ایمان بود که نیک شمرده شد.^{۱۴} زیرا اگر وعده‌های خدا به کسانی داده شود که از شریعت پیروی می‌کنند دیگر ایمان آدمی بیهوده و وعده‌ی خدا باطل است؛^{۱۵} زیرا شریعت، غضب الهی را موجب می‌شود، اما جایی که شریعت نیست تجاوز از شریعت هم وجود ندارد.

^{۱۶} پس این وعده به ایمان متّکی است تا بر فیض خدا استوار بوده برای تمام فرزندان ابراهیم معتبر باشد، نه تنها برای آنانی که زیر شریعت هستند، بلکه برای کسانی هم که مانند ابراهیم ایمان می‌آورند، زیرا ابراهیم پدر همه‌ی ما است.^{۱۷} چنان که نوشته شده است: «تو را پدر ملل بسیار ساخته‌ام.» از این رو این وعده در نظر خدایی که ابراهیم به او ایمان آورد معتبر است، آن خدایی که مردگان را زنده می‌کند و نیستی‌ها را هستی می‌بخشد.^{۱۸} ابراهیم ایمان آورد و در آن هنگام که هیچ امیدی نبود، او امیدوار گشت و از این رو «پدر ملل بسیار» شد. چنان که نوشته

شده است: «نسل تو بی شمار خواهد شد.»^{۱۹} او در آن زمان تقریباً صد سال داشت، امّا با در نظر گرفتن بدنی چون بدن مُرده خود و رَجَم نازای سارا، ایمانش سُست نشد. ^{۲۰} او ایمان خود را از دست نداد و به وعده خدا شک نکرد، بلکه در ایمان تقویت شده خدا را حمد می گفت؛ ^{۲۱} زیرا اطمینان کامل داشت که خدا قادر است مطابق آنچه وعده فرموده است عمل کند. ^{۲۲} به این دلیل است که ایمان ابراهیم «به عنوان نیکی مطلق محسوب شد.» ^{۲۳} کلمات «محسوب شد» فقط برای او نوشته نشد، ^{۲۴} بلکه همچنین برای ما نوشته شد که باید کاملاً نیک شمرده شویم، ما که به خدایی ایمان داریم که خداوند ما عیسی را پس از مرگ زنده ساخت. ^{۲۵} او به خاطر گناهان ما تسلیم مرگ گردید و زنده شد تا ما در پیشگاه خدا کاملاً نیک محسوب شویم.

نتایج نجات

بنابراین چون از راه ایمان نیک شمرده شده ایم، از صلح با خدا  که به وسیله خداوند ما عیسای مسیح برقرار گردید، بهره مند هستیم. ^۲ به وسیله ایمان به مسیح ما وارد فیض الهی شده ایم، فیضی که در آن پایداریم و نه تنها به امید شراکتی که در جلال خدا داریم شادی می کنیم، ^۳ بلکه در زحمات خود نیز شاد هستیم. زیرا می دانیم که زحمت، بردباری را ایجاد می کند ^۴ و بردباری موجب می شود که شخصیت ما ساخته شود، و این شخصیت امید را می آفریند. ^۵ این امید هیچ وقت ما را مأیوس نمی سازد، زیرا محبت خدا به وسیله روح القدس که به ما عطا شد قلب های ما را فرا گرفته است.

^۶ زیرا در آن هنگام که هنوز ما درمانده بودیم، مسیح در زمانی که خدا معین کرده بود، در راه بی دینان جان سپرد. ^۷ به ندرت می توان کسی را یافت که حاضر باشد برای یک شخص نیکو از جان خود بگذرد، اگرچه ممکن است کسی به خاطر یک شخص خیرخواه جرأت قبول مرگ را داشته باشد. ^۸ امّا خدا محبت خود را نسبت به ما کاملاً ثابت کرده است، زیرا در آن هنگام که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح به خاطر ما مرد. ^۹ پس ما که با ریختن خون او کاملاً نیک شمرده شدیم، چقدر بیشتر به وسیله خود او از غضب خدا رهایی خواهیم یافت! ^{۱۰} زیرا وقتی ما با خدا دشمن بودیم، او با مرگ پسر خویش دشمنی ما را به دوستی تبدیل کرد، پس حالا که دوست او هستیم، چقدر بیشتر حیات مسیح باعث نجات ما خواهد شد! ^{۱۱} نه تنها این، بلکه ما به وسیله خداوند ما عیسای مسیح که ما را دوست خدا گردانیده، در خدا شادی می کنیم.

آدم و مسیح

۱۲ گناه به وسیله یک انسان به جهان وارد شد و این گناه، مرگ را به همراه آورد. در نتیجه، چون همه گناه کرده‌اند، مرگ همه را دربرگرفت. ۱۳ قبل از شریعت، گناه در جهان وجود داشت، اما چون شریعتی در بین نبود، گناه به حساب نمی‌آمد. ۱۴ با وجود این، باز هم مرگ بر انسان‌هایی که از زمان «آدم» تا زمان موسی زندگی می‌کردند، حاکم بود حتی بر آنانی که گناهشان مانند خطای آدم نبود، آدم که نمونه آن کسی است که می‌بایست بیاید. ۱۵ اما بخشش الهی با گناهی که به وسیله آدم به جهان وارد شد قابل مقایسه نیست. درست است که بسیاری به خاطر گناه یک نفر مردند، اما چقدر بیشتر فیض خدا و بخششی که از فیض آدم دوم یعنی عیسای مسیح ناشی شده، به فراوانی در دسترس بسیاری گذاشته شده است. ۱۶ همچنین نمی‌توان آن بخشش خدا را با نتایج گناه یک نفر یعنی «آدم» مقایسه کرد، زیرا در نتیجه آن نافرمانی، انسان محکوم شناخته شد، حال آنکه بخشش خدا پس از آن همه خطاها، باعث رستگاری انسان گردید. ۱۷ به سبب نافرمانی آن یک نفر و به خاطر او مرگ بر بشر حاکم شد، اما چقدر بیشتر همه کسانی که فیض فراوان خدا و بخشش رایگان نیکی مطلق او را در عیسای مسیح دریافت کرده‌اند، در حیات زندگی خواهند کرد.

۱۸ پس همان‌طور که یک گناه موجب محکومیت همه آدمیان شد، یک عمل کاملاً نیک نیز باعث رستگاری و حیات همه می‌باشد. ۱۹ و چنان که بسیاری در نتیجه بی‌اطاعتی یک نفر، گناهکار گشتند، همان‌گونه، بسیاری هم در نتیجه اطاعت یک نفر، کاملاً نیک محسوب خواهند شد. ۲۰ شریعت آمد تا گناه افزایش یابد، اما جایی که گناه افزایش یافت، فیض خدا به مراتب بیشتر گردید. ۲۱ پس همان‌طور که گناه به وسیله مرگ، حکمرانی می‌کند، فیض خدا نیز به وسیله نیکی مطلق فرمانروایی می‌کند و ما را به وسیله خداوند ما عیسای مسیح به حیات جاودان هدایت می‌کند.

مُرده ولی زنده

پس چه بگوییم؟ آیا به زندگی در گناه ادامه دهیم تا فیض خدا افزون گردد؟ ۲ به هیچ وجه! ما که نسبت به گناه مُرده‌ایم، چگونه می‌توانیم به زندگی در آن ادامه دهیم؟ ۳ آیا نمی‌دانید که وقتی ما در اتحاد با مسیح عیسی تعمید یافتیم، در اتحاد با مرگ او تعمید یافتیم؟ ۴ پس با تعمید خود با او مدفون شدیم و در مرگش شریک گشتیم تا همان‌طوری که مسیح به وسیله قدرت پُرشکوه پدر پس از مرگ زنده شد، ما نیز در حیات تازه‌ای زندگی کنیم.

۵ زیرا اگر ما در اتحاد با او همانند او مُردیم، به یقین، در اتحاد با او نیز همانند او رستاخیز خواهیم نمود. ۶ این را می دانیم که آن انسانی که در گذشته بودیم با مسیح بر روی صلیب او مصلوب گشت تا نفس گناهکار معدوم گردد و دیگر برده گناه نباشیم، ۷ زیرا هر کسی که مُرد از گناه آزاد می شود. ۸ اگر ما با مسیح مُردیم، ایمان داریم که همچنین با او زیست خواهیم کرد، ۹ زیرا می دانیم چون مسیح پس از مرگ زنده شده است، او دیگر هرگز نخواهد مرد؛ یعنی مرگ دیگر بر او تسلط نخواهد یافت. ۱۰ مسیح مرد و با این مرگ، یک بار برای همیشه نسبت به گناه مُرده است. ولی او زنده شد و از این پس برای خدا زندگی می کند. ۱۱ همین طور شما نیز باید خود را نسبت به گناه مُرده انگارید، اما نسبت به خدا در اتحاد با مسیح عیسی زنده.

۱۲ دیگر نباید گناه بر بدن های فانی شما حاکم باشد و شما را مطیع هوس های خود سازد. ۱۳ هیچ یک از اعضای بدن خود را در اختیار گناه قرار ندهید تا برای مقاصد شریرانه بکار رود. بلکه خود را به خدا تسلیم نمایید و مانند کسانی که از مرگ به زندگی بازگشته اند، تمام وجود خود را در اختیار او بگذارید تا اعضای شما برای مقاصد نیکو بکار رود. ۱۴ زیرا گناه دیگر بر شما حاکم نخواهد بود، چون شما تابع شریعت نیستید، بلکه زیر فیض خدا هستید.

غلامان نیکی مطلق

۱۵ پس چه بگویم؟ آیا گناه کنیم چون زیر فیض خدا هستیم و نه تابع شریعت؟ نه، به هیچ وجه! ۱۶ مگر نمی دانید که هرگاه شما خود را به عنوان برده در اختیار کسی بگذارید و مطیع او باشید، شما در واقع برده آن کسی هستید که از او اطاعت می کنید، خواه بردگی از گناه باشد که نتیجه آن مرگ است و خواه اطاعت از خدا که نتیجه آن نیکی مطلق می باشد. ۱۷ اما خدا را شکر که اگرچه یک زمانی بردگان گناه بودید، اکنون با تمام دل از اصول تعالیمی که به شما داده شده، اطاعت می کنید. ۱۸ و از بندگی گناه آزاد شده، بردگان نیکی مطلق گشته اید. ۱۹ به خاطر ضعف طبیعی انسانی شما، به طور ساده سخن می گویم: همان طور که زمانی اعضای بدن خود را برای انجام گناه به بردگی ناپاکی و شرارت سپرده بودید، اکنون اعضای خود را برای مقاصد مقدّس به بردگی نیکی بسپارید.

۲۰ وقتی شما بردگان گناه بودید، مجبور نبودید از نیکی مطلق اطاعت کنید. ۲۱ از انجام آن کارهایی که اکنون از آن ها شرم دارید، چه سودی بردید؟ زیرا عاقبت آن کارها مرگ است، ۲۲ ولی اکنون از گناه آزاد گشته

برندگان خدا هستید و در نتیجه آن، زندگی شما در این دنیا به سوی پاکی می‌رود و عاقبتش حیات جاودان است.^{۲۳} زیرا مزدی که گناه می‌دهد موت است، اما هدیه رایگان خدا به کسانی که با خداوند ما مسیح عیسی متحد هستند، حیات جاودان می‌باشد.

رابطه ما با شریعت

ای *برادران من، شما از شریعت اطلاع دارید و می‌دانید که انسان فقط تا زمانی که زنده است، ملزم به اطاعت از آن است. ^۲ مثلاً یک زن شوهردار، تا وقتی که شوهرش زنده است، بنابر شریعت به او تعلق دارد، اما اگر شوهر او بمیرد، دیگر آن زن از قید حکمی که او را به شوهرش مقید می‌ساخت، آزاد است.^۳ از این جهت اگر آن زن در زمان حیات شوهرش با مرد دیگری زندگی کند، زناکار خوانده خواهد شد، اما اگر شوهرش بمیرد، دیگر این حکم شامل حال او نیست و چنانچه با مرد دیگری ازدواج کند، مرتکب زنا نمی‌شود.^۴ ای *برادران من، شما نیز جزئی از بدن مسیح هستید؛ نسبت به شریعت مُرده‌اید و اکنون به آن کسی که پس از مرگ زنده شد تعلق دارید تا برای خدا ثمر بیاوریم.^۵ زیرا هنگامی که ما گرفتار طبیعت نفسانی بودیم، امیال گناه‌آلود که به وسیله شریعت برانگیخته شده بود، در وجود ما کار می‌کرد و موجب مرگ ما می‌شد.^۶ اما اکنون از قید شریعت آزاد شده‌ایم، زیرا نسبت به آنچه که ما را در بردگی نگاه می‌داشت، مُرده‌ایم تا به وسیله روح القدس از راه تازه‌ای خدا را خدمت کنیم، نه از راه کهنه احکام نوشته شده.

جنگ طبیعت نفسانی با روح خدا

^۷ پس چه بگوییم؟ آیا شریعت مقصّر است؟ به هیچ وجه! اگر شریعت نبود، من گناه را نمی‌شناختم. مثلاً اگر شریعت نگفته بود «طمع نکن»، من هرگز نمی‌دانستم طمع کردن چیست.^۸ گناه با سوءاستفاده از این حکم شریعت، هر نوع طمع کاری را در زندگی من پدید آورد. زیرا گناه بدون شریعت، مثل جسد بی جان است.^۹ خود من زمانی بی‌خبر از شریعت زنده بودم، اما همین که حکم شریعت آمد، گناه جان گرفت و من مُردم،^{۱۰} و شریعت که قرار بود به حیات منجر شود، در مورد من، مرگ به بار آورد.^{۱۱} زیرا گناه با استفاده از آن حکم شریعت مرا فریب داده کُشت.

^{۱۲} بنابراین شریعت به خودی خود مقدّس است و تمام احکام آن مقدّس، عادلانه و نیکو.^{۱۳} آیا مقصود این است که چیزی نیکو موجب مرگ من شد؟ به هیچ وجه! گناه این کار را کرد تا ماهیت واقعی اش آشکار

شود. گناه با استفاده از یک چیز نیکو موجب مرگ من شد تا به وسیلهٔ این حکم شریعت، نهایتِ پلیدی گناه معلوم گردد.

^{۱۴} ما می‌دانیم که شریعت روحانی است؛ اما من انسانی نفسانی هستم و مانند برده‌ای به گناه فروخته شده‌ام. ^{۱۵} نمی‌دانم چه کار می‌کنم؛ زیرا آنچه را که می‌خواهم انجام نمی‌دهم، بلکه برعکس، چیزی را که از آن تنفر دارم به عمل می‌آورم. ^{۱۶} وقتی کاری می‌کنم که نمی‌خواهم بکنم، این نشان می‌دهد که من نیکو بودن شریعت را تصدیق می‌کنم. ^{۱۷} پس درواقع من آن کسی که این کار را انجام می‌دهد نیستم، بلکه گناهی است که در من به سر می‌برد. ^{۱۸} می‌دانم که در من یعنی در طبیعت نفسانی من هیچ نیکویی نیست، زیرا اگرچه میل به نیکی کردن در من هست، ولی قدرت انجام آن را ندارم. ^{۱۹} آن نیکی‌ای را که می‌خواهم، انجام نمی‌دهم، بلکه کار بدی را که نمی‌خواهم، به عمل می‌آورم. ^{۲۰} اگر کاری را که نمی‌خواهم، انجام می‌دهم، دیگر کنندهٔ آن کار من نیستم، بلکه گناه است که در من به سر می‌برد.

^{۲۱} پس به این قاعدهٔ کلی پی می‌برم که هر وقت می‌خواهم کار نیکویی انجام دهم، شرارت به ذهنم می‌آید. ^{۲۲} باطناً از شریعت خدا لذت می‌برم، ^{۲۳} ولی می‌بینم فرمان دیگری بر بدن من حاکم است که با فرمان حاکم بر ذهن من می‌جنگد و مرا اسیر فرمان گناهی می‌سازد که در اعضای بدن من است. ^{۲۴} من چه آدم بدبختی هستم! چه کسی می‌تواند مرا از دست این بدن که مرا به سوی مرگ می‌کشاند آزاد سازد؟ ^{۲۵} خدا را شکر می‌کنم که او به وسیلهٔ خداوند ما عیسی مسیح، چنین کاری را کرده است. خلاصه با عقل خود شریعت خدا را بندگی می‌کنم درحالی که طبیعت نفسانی من بندهٔ گناه است.

زندگی پیروزمندانه به وسیلهٔ روح خدا

پس دیگر برای کسانی که در اتحاد با مسیح عیسی به سر می‌برند، هیچ محکومیتی وجود ندارد، ^۲ زیرا فرمان حیات بخش روح القدس که در اتحاد با مسیح عیسی یافت می‌شود، مرا از فرمان گناه و مرگ آزاد کرده است. ^۳ آنچه را که شریعت به علت ضعف طبیعت نفسانی انسان نتوانست انجام دهد، خدا انجام داد. او پسر خود را به شباهت انسان گناهکار فرستاد تا قربانی گناه انسان شود، و به این وسیله جرمهٔ محکومیت گناه انسان پرداخته شد. ^۴ خدا چنین کرد تا احکام شریعت به وسیلهٔ ما که دیگر گرفتار طبیعت نفسانی خود نیستیم، بلکه مطیع روح خدا می‌باشیم، به جا آورده شود. ^۵ زیرا کسانی که بر طبق خواهش‌های نفس زندگی می‌کنند، در فکر چیزهای نفسانی هستند،



ولی کسانی که مطیع روح خدا هستند، در فکر چیزهای روحانی می‌باشند.^۶ عاقبتِ دلبستگی به امور نفسانی، مرگ و عاقبتِ پیروی از امور روحانی، حیات و آرامش است.^۷ زیرا دلبستگی به امور نفسانی دشمنی با خدا است، کسی که تفکر نفسانی دارد، در دشمنی با خدا زندگی می‌کند. چنین شخصی از شریعت خدا اطاعت نمی‌کند و درواقع نمی‌تواند اطاعت کند.^۸ پس انسان‌های نفسانی نمی‌توانند خدا را خوشنود سازند.

^۹ اما شما نه طبق امیال نفسانی، بلکه طبق روح زندگی می‌کنید، اگر درواقع روح خدا در شما ساکن است. هرکه روح مسیح را ندارد، از آن مسیح نیست.^{۱۰} اما اگر مسیح در وجود شما ساکن است، حتی اگر بدن شما به علت گناه محکوم به مرگ باشد، روح خدا به شما حیات می‌بخشد، چون شما کاملاً نیک محسوب شده‌اید.^{۱۱} اگر روح خدا که مسیح را پس از مرگ زنده گردانید، در وجود شما ساکن باشد، همان‌طور که او را پس از مرگ زنده گردانید، به‌وسیله همان روح‌القدس که در شما ساکن است، به جسم فانی شما هم حیات خواهد بخشید.^{۱۲} پس ای *برادران من، ما مدیونیم، اما نه به طبیعت نفسانی خود و نه به پیروی از خواهش‌های نفس.^{۱۳} زیرا اگر مطابق طبیعت نفسانی خود زندگی کنید، خواهید مرد. اما اگر به یاری روح خدا، اعمال نفسانی را بکشید، خواهید زیست.^{۱۴} زیرا کسانی که به‌وسیله روح خدا هدایت می‌شوند، فرزندان خدا هستند.^{۱۵} چون آن روحی که خدا به شما داده است، شما را برده نمی‌سازد تا باز در ترس بسر برید، بلکه آن روح شما را فرزندان خدا می‌گرداند، و ما به‌وسیله آن روح در پیشگاه خدا فریاد می‌زنیم: «آبا، ای پدر!»^{۱۶} روح خدا با روح ما با هم شهادت می‌دهند که ما فرزندان خدا هستیم.^{۱۷} و چون فرزندان او هستیم، پس وارثان نیز هستیم، یعنی وارثان خدا و هم‌ارث با مسیح؛ و چون در رنج‌های مسیح شریک هستیم، در جلال او نیز شریک خواهیم شد.

جلال آینده

^{۱۸} به عقیده من درد و رنج کنونی ما ابداً با جلالی که در آینده برای ما آشکار می‌شود، قابل مقایسه نیست.^{۱۹} تمامی خلقت با اشتیاق فراوان در انتظار ظهور فرزندان خدا به سر می‌برد.^{۲۰} زیرا خلقت نه به اراده خود بلکه به خواست خدا دچار بیهودگی شد تا این امید باقی بماند^{۲۱} که روزی خود آفرینش از بندگی فساد آزاد گردد و در آزادی پُرشکوه فرزندان خدا سهیم شود.^{۲۲} زیرا می‌دانیم که تمامی آفرینش تا زمان حاضر از دردی مانند درد زایمان می‌نالد.^{۲۳} نه تنها خلقت بلکه ما

نیز که روح خدا را به عنوان نویر عطایای خدا دریافت کرده ایم، در درون خود می نالیم و در انتظار آن هستیم که خدا ما را به فرزندى پذیرفته کل بدن ما را آزاد سازد. ^{۲۴} زیرا با چنین امیدی بود که ما نجات یافتیم؛ اما امیدی که برآورده شده باشد، دیگر امید نیست. چه کسی در انتظار چیزی است که قبلاً آن را یافته است؟ ^{۲۵} اما اگر در امید چیزی هستیم که هنوز نیافته ایم، با صبر منتظر آن می شویم.

^{۲۶} به همین طریق روح خدا ما را در عین ضعف و ناتوانی یاری می کند، زیرا ما نمی دانیم چگونه باید دعا کنیم. اما خود روح خدا با ناله هایی که با کلمات نمی توان بیان کرد، برای ما شفاعت می کند، ^{۲۷} و او که قلب های انسان را تفتیش می کند، از نیت روح آگاه است؛ چون روح القدس مطابق اراده خدا برای مقدسین شفاعت می کند.

^{۲۸} ما می دانیم همه چیز برای خیریت آنانی که خدا را دوست دارند و به حسب اراده او خوانده شده اند، با هم درکارند. ^{۲۹} زیرا خدا آنانی را که از پیش می شناخت از قبل برگزید تا به شکل پسر او درآیند و تا پسر، نخستین برادر در میان ایمان داران بسیار باشد. ^{۳۰} او کسانی را که قبلاً برگزیده بود، به سوی خود خوانده است و خوانده شدگان را کاملاً نیک محسوب کرد و آنانی را که نیک محسوب کرد، جاه و جلال بخشید.

محبت خدا در عیسای مسیح

^{۳۱} پس با توجه به این واقعیت ها چه بگوییم؟ اگر خدا پشتیبان ما است، کیست که بر ضد ما باشد؟ ^{۳۲} آیا خدایی که پسر خود را دریغ نداشت بلکه او را در راه همه ما تسلیم کرد، با بخشیدن او همه چیز را با سخاوت مندی به ما نخواهد بخشید؟ ^{۳۳} چه کسی برگزیدگان خدا را متهم خواهد کرد؟ خود خدا آنان را نیک شمرده است! ^{۳۴} پس کیست که بتواند آنان را محکوم سازد؟ آیا عیسی مسیح؟ به هیچ وجه! مسیح عیسی مُرد و دوباره زنده شد و اکنون در دست راست خدا برای ما شفاعت می کند! ^{۳۵} کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا پریشانی یا جفا یا گرسنگی یا تهی دستی یا خطر و یا شمشیر قادر است ما را از مسیح جدا سازد؟ ^{۳۶} چنان که نوشته شده است: «به خاطر تو تمام روز با مرگ روبه رو هستیم و ما را چون گوسفندانی که به کشتارگاه می روند، به حساب می آورند» ^{۳۷} با وجود همه این چیزها، به وسیله او که ما را دوست داشت، پیروزی ما کامل می شود. ^{۳۸} زیرا یقین دارم که نه موت و نه حیات، نه فرشتگان و نه ریاست های بشری، نه پیشامدهای امروز و نه وقایع آینده، نه قدرت های آسمانی ^{۳۹} و نه بلندی و نه پستی

و خلاصه هیچ چیز در تمام آفرینش نمی تواند ما را از محبت خدا که در خداوند ما عیسای مسیح است، جدا سازد.

قوم برگزیده خدا

۹ آنچه می گویم حقیقت است. من به مسیح تعلق دارم و وجدان من با گواهی روح القدس شهادت می دهد که دروغ نمی گویم^۲ که در دل خود، غمی سنگین و اندوهی پایان ناپذیر دارم،^۳ چون آرزو می داشتم به خاطر قوم خود، یعنی خویشاوندان یهودی خودم، ملعون و از مسیح محروم می شدم.^۴ آن ها اسرائیلی هستند و مقام فرزند خواندگی، شراکت در جلال خدا، پیمان ها، شریعت، مراسم عبادت و وعده ها به ایشان داده شده است.^۵ نیاکان قوم از ایشان هستند و مسیح هم از لحاظ جسمانی از نسل ایشان است. او را که خدا و مافوق همه است تا ابد حمد و سپاس باد.*آمین!

۶ مقصود این نیست که کلام خدا تحقق نیافته است، زیرا همه کسانی که از قوم اسرائیل هستند، اسرائیلی واقعی نیستند.^۷ و از نسل ابراهیم بودن باعث نمی شود که همه، فرزندان او محسوب شوند؛ زیرا خدا به ابراهیم فرمود: «نسلی که من به تو وعده داده ام از طریق اسحاق خواهد بود.»^۸ یعنی همه کسانی که به طور طبیعی به دنیا می آیند فرزندان خدا محسوب نمی شوند، بلکه فقط آنانی که بر طبق وعده خدا به دنیا می آیند، فرزندان او محسوب می شوند.^۹ وعده ای که خدا داد چنین بود: «در وقت معین من برمی گردم و ساره صاحب پسری خواهد بود.»^{۱۰} نه تنها این بلکه دو پسر ربکا نیز با این که از یک پدر، یعنی از جد ما اسحاق بودند،^{۱۱} قبل از تولد بچه های دوقلو و پیش از این که این دو عملی نیک یا بد انجام دهند،^{۱۲} به ربکا گفته شد: «برادر بزرگ خادم برادر کوچک خواهد بود» تا این که مقصود خدا در انتخاب یکی از این دو ثابت شود که این انتخاب با دعوت او است نه با کارهای انسانی.^{۱۳} چنان که نوشته شده است: «یعقوب را دوست داشتم اما از عیسو متنفر بودم.»

۱۴ پس چه بگوییم؟ بگوییم که خدا بی انصاف است؟ هرگز.^{۱۵} زیرا خدا به موسی می فرماید: «به هر که بخواهم رحم کنم، رحم خواهم کرد و به هر که بخواهم دل سوزی نمایم، دل سوزی خواهم نمود.»^{۱۶} بنابراین به خواسته ها و کوشش های انسان بستگی ندارد، بلکه به خدایی که رحمت می نماید.^{۱۷} در کتب مقدس، خدا به فرعون می فرماید: «به همین منظور تو را برانگیختم تا به وسیله تو، قدرت خود را نشان دهم

و نام من در سرتاسر جهان اعلام گردد.»^{۱۸} بنابراین به هرکه بخواهد، رحمت می‌نماید و هرکه را بخواهد، سرسخت می‌سازد.

خشم خدا و رحمت او

^{۱۹} پس به من خواهید گفت: «پس دیگر چرا خدا از ما ایراد می‌گیرد؟ زیرا کیست که بتواند با ارادهٔ او مقاومت کند؟»^{۲۰} ای انسان، تو کیستی که با خدا بحث می‌کنی؟ آیا کوزه از کوزه‌گر می‌پرسد: «چرا مرا به این شکل ساختی؟»^{۲۱} مگر کوزه‌گر حق ندارد که از یک مُشت گِل، یک ظرف برای منظوری ویژه و ظرفی دیگر برای منظور معمولی بسازد؟^{۲۲} چه می‌شود اگر خدا بخواهد با صبر زیاد کسانی را که مورد خشم او هستند و سزاوار هلاکت می‌باشند، تحمل کند تا هم غضب خود را نمایان سازد و هم قدرت خود را مکشوف گرداند؟^{۲۳} و چه می‌شود اگر خدا بخواهد عظمت جلال خود را به کسانی که مورد رحمت او هستند و قبلاً آن‌ها را برای جلال آماده کرده بود آشکار سازد،^{۲۴} از جمله به ما، یعنی نه فقط کسانی که او آن‌ها را از میان قوم یهود بلکه از میان ملّت‌های غیریهود نیز خوانده است؟^{۲۵} چنان‌که او در کتاب هوشع نبی می‌فرماید:

«مردمانی را که قوم من نبودند،

قوم خود خواهم نامید

و قومی را که محبوب من نبود،

محبوب خود خواهم خواند.»

^{۲۶} و درست در همان جایی که به ایشان گفته شد، 'شما قوم من نیستید'

آنجا آن‌ها فرزندان خدای زنده خوانده خواهند شد.

^{۲۷} و اِشعیا نیز دربارهٔ اسرائیل چنین می‌گوید: «حتّی اگر قوم اسرائیل به تعداد دانه‌های شن کنار دریا باشند، فقط عدهٔ کمی از ایشان نجات خواهند یافت.»^{۲۸} زیرا خداوند به‌طور کامل و با سرعت، به حساب تمام عالم خواهد رسید.^{۲۹} و چنان‌که اِشعیا نبی قبلاً پیشگویی کرده بود: «اگر خداوند متعال عده‌ای برای ما باقی نمی‌گذاشت، همانند سدوم و غموره از بین می‌رفتیم.»

اسرائیل و انجیل

^{۳۰} پس چه بگوییم؟ باید بگوییم که ملّت‌های غیریهود که در پی نیکی مطلق نبودند، آن را از راه ایمان به دست آوردند،^{۳۱} حال آنکه قوم اسرائیل که پیوسته در پی نیکی مطلق از طریق شریعت بودند، آن را نیافتند.^{۳۲} چرا؟ به علت این که نه از راه ایمان، بلکه به اتّکا به اعمال خود در

پی آن بودند. به این ترتیب آن‌ها از همان سنگ لغزش، لغزش خوردند،
 ۳۳ چنان که نوشته شده است:

«ببین در *صهیون سنگی قرار می‌دهم

که موجب لغزش مردم خواهد شد،

صخره‌ای که از روی آن خواهند افتاد،

ولی هرکس به او ایمان آورد خجل نخواهد شد.»

ای *برادران من، آرزوی قلبی و استدعای من از درگاه

خدا برای اسرائیل این است که ایشان نجات یابند. ۲ من

می‌توانم شهادت بدهم که آن‌ها نسبت به خدا غیورند اما غیرت آنان

از روی معرفت نیست. ۳ زیرا راهی را که خدا به وسیله آن انسان را در

حضور خود نیک محسوب می‌کند، نشناختند و سعی نمودند نیک

بودن خود را ثابت نمایند و به این دلیل تسلیم نیکی خدا نشدند، ۴ زیرا

مسیح شریعت را به کمال رسانید برای هرکه ایمان آورد و به این وسیله

در حضور خدا نیک شمرده شود.

نجات برای همه

۵ در مورد آن نیکی که از شریعت به دست می‌آید، موسی می‌نویسد:

«هرکه شریعت را به عمل آورد، به وسیله آن زیست خواهد کرد،» ۶ اما

درباره نیکی مطلق که از راه ایمان به دست می‌آید می‌گوید: «در دل

خود نگویید کیست که به آسمان صعود کند؟» یعنی تا مسیح را پایین

آورد ۷ یا «کیست که به چاه بی انتها فرو رود» تا مسیح را باز از میان

مردگان بیرون آورد؟ ۸ او می‌گوید: «کلام خدا، یعنی همان پیام ایمانی

که ما اعلام می‌کنیم، نزدیک تو و بر لب‌ها و در قلب تو است،» ۹ زیرا

اگر با لبان خود اعتراف کنی که عیسی، خداوند است و در قلب خود

ایمان آوری که خدا او را پس از مرگ زنده ساخت، نجات خواهی

یافت. ۱۰ زیرا انسان با قلب ایمان می‌آورد و نیک محسوب می‌گردد و

با لب‌های خود به ایمانش اعتراف می‌کند و نجات می‌یابد. ۱۱ چنانچه

نوشته شده است: «هرکه به او ایمان آورد، هرگز خجل نخواهد شد.»

۱۲ پس هیچ تفاوتی میان یهودیان و غیریهودیان نیست زیرا خدا، خداوند

همه است و نسبت به همه کسانی که به او روی می‌آورند، بی اندازه

بخشنده است؛ ۱۳ چنان که نوشته شده است: «هرکس که نام خداوند

را بخواند، نجات خواهد یافت.»

۱۴ چگونه آن‌ها به او روی آورند در حالی که به او ایمان نیاورده‌اند؟ و

چگونه می‌توانند به کسی ایمان آورند که درباره او چیزی شنیده‌اند؟

و چگونه می‌توانند چیزی بشنوند اگر کسی آن را موعظه نکرده باشد؟

۱۵ و آن‌ها چگونه می‌توانند پیام را اعلام کنند اگر برای این کار فرستاده نشده باشند؟ چنان‌که نوشته شده است: «چه خوش است قدم‌های کسانی که بشارت می‌دهند.» ۱۶ اما همه، آن بشارت را نپذیرفتند زیرا خود اِشعیا می‌فرماید: «خداوند، چه کسی پیام ما را باور کرده است؟» ۱۷ پس ایمان از شنیدن پدید می‌آید، شنیدن کلام خدا.

۱۸ اما می‌پرسم: آیا واقعاً آن‌ها پیام را نشنیده‌اند؟ البته که شنیده‌اند،

«زیرا صدای ایشان به سرتاسر جهان

و پیام آن‌ها به دور افتاده‌ترین نقاط دنیا رسیده است.»

۱۹ باز می‌پرسم: آیا قوم اسرائیل این را نمی‌دانست؟ قبل از همه، موسی می‌گوید:

«من به وسیله کسانی که حتی قومی به شمار نمی‌آیند،

حسادت شما را بر می‌انگیزم

و توسط قومی نادان،

شما را به خشم خواهم آورد.»

۲۰ و اِشعیا با جسارت بیشتر می‌گوید:

«کسانی مرا یافتند که طالب من نبودند

و خود را به کسانی ظاهر ساختم که جویای من نبودند.»

۲۱ اما درباره قوم اسرائیل می‌گوید: «تمام روز با آغوش باز منتظر بازگشت این قوم نافرمان و سرکش هستم.»

رحمت خدا نسبت به اسرائیل

پس می‌پرسم: آیا خدا قوم خود را رد کرده است؟ به

هیچ وجه! خود من اسرائیلی و فرزند ابراهیم و از طایفه

بنیامین هستم. ۲ خدا قومی را که از ابتدا می‌شناخت، رد نکرده است.

آیا نمی‌دانید درباره *الیاس چه نوشته شده است؟ وقتی *الیاس علیه

اسرائیل به خدا شکایت می‌کند، می‌گوید: ۳ «خداوند، انبیای تو را

کشته‌اند و قربانگاه‌های تو را ویران ساخته‌اند و من تنها باقی مانده‌ام

و اینک آنان قصد جان مرا دارند.» ۴ اما خدا چه پاسخی به او داد؟ او

فرمود: «من هفت هزار مرد را که در جلوی بُت *بعل زانو زده‌اند برای

خود نگاه داشته‌ام.» ۵ به همین ترتیب در حال حاضر نیز تعداد کمی

هستند که خدا بر اثر فیض خود برگزیده است. ۶ اگر این از فیض خدا

است، دیگر بسته به کارهای انسانی نیست و اما اگر به کارهای انسان

مربوط است، دیگر فیض معنایی نخواهد داشت.

۷ پس مقصود چیست؟ مقصود این است که قوم اسرائیل آنچه را که

می‌طلبید نیافته است. برگزیدگان آن را یافتند و سایرین نسبت به آن

سختدل گشتند،^۸ چنان که نوشته شده است: «خدا یک حالت بی حسی به ایشان داد، یعنی چشمانی که نمی بینند و گوش هایی که نمی شنوند و حتی تا به امروز این حالت ادامه یافته است.»^۹ و داوود می گوید:

«سفره آن ها برای ایشان تله و دام

و سنگ لغزش دهنده و عقوبت باد.

^{۱۰} چشمان آنان تار گردد تا نبیند

و پشت ایشان زیر بار تا ابد خم شود.»

^{۱۱} از شما می پرسم: آیا این لغزش یهودیان برای سقوط کامل آن ها بود؟

به هیچ وجه! بلکه تا در اثر خطای آن ها، نجات به غیریهودیان برسد تا غیرت آن ها را برانگیزاند.^{۱۲} حال اگر خطای آن ها موجب دولتمندی جهان و شکست ایشان موجب سعادت مندی ملل گردیده است، تصوّر کنید این برکات چقدر بیشتر خواهد بود، زمانی که تعداد نجات یافتگان یهودی به کمال برسد!

نجات غیریهودیان

^{۱۳} اکنون روی سخنم با شما غیریهودیان است؛ خود من رسولی برای غیریهودیان هستم و به خدمت خویش افتخار می کنم.^{۱۴} شاید با این روش بتوانم غیرت قوم خود را برانگیزم و از این راه بعضی از آنان را نجات دهم؛^{۱۵} زیرا اگر رد شدن آن ها سبب آشتی جهان با خدا شد، برگشت آنان چه نتیجه ای جز رستاخیز از مردگان خواهد داشت؟

^{۱۶} اگر اولین مشّت خمیر تقدیس شده باشد، بقیّه آن نیز مقدّس است و اگر ریشه درخت تقدیس شده باشد، شاخه هایش نیز مقدّس می باشند.^{۱۷} اما اگر بعضی از شاخه ها بُریده شده اند و تو که نهال زیتون وحشی بودی، به جای آن ها پیوند شدی و در ریشه و چربی زیتون شریک گردیدی،^{۱۸} به برتری خود بر شاخه های بُریده شده فخر نکن و اگر فخر می کنی، به خاطر داشته باش که تو حامل ریشه نیستی، بلکه ریشه حامل تو است.

^{۱۹} اما تو خواهی گفت: «شاخه ها بُریده شدند تا من پیوند شوم.»^{۲۰} درست است، ولی آن ها به علّت بی ایمانی بُریده شدند و تو به وسیله ایمان در آنجا می مانی. پس مغرور نباش، بلکه بترس.^{۲۱} زیرا اگر خدا از بُردن شاخه های طبیعی خودداری نکرد، از تو نیز صرف نظر نخواهد نمود.^{۲۲} پس مهربانی و سختگیری خدا را در نظر داشته باش. او نسبت به آنانی که دور افتاده اند سخت گیر است، اما نسبت به تو مهربان است به شرط این که در مهربانی او بمانی؛ وگرنه تو نیز بُریده خواهی شد.^{۲۳} اگر یهودیان نیز در بی ایمانی خود پافشاری نکنند، دوباره پیوند

خواهند شد، زیرا خدا قادر است که آنان را دوباره پیوند نماید.^{۲۴} زیرا اگر تو که از زیتون وحشی بُریده شدی و به طور غیر طبیعی به زیتون اهلی پیوند گردیدی، چقدر آسان تر است که این شاخه های زیتون اهلی به درخت زیتون اهلی پیوند شوند.

رحمت خدا برای همه

^{۲۵} ای *برادرانِ من، برای این که شما خود را زیاد حکیم بشمارید، می خواهم حقیقتی را برای شما فاش سازم و آن این است که یک سخت دلی موقتِ قوم اسرائیل را فراگرفته است و آن فقط تا زمانی خواهد بود که شمار کامل غیر یهودیان نجات یابند.^{۲۶} و بعد تمام قوم اسرائیل نجات خواهند یافت. چنان که نوشته شده است:

«نجات دهنده از *صهیون خواهد آمد

و شرارت را از خاندان یعقوب برخواهد داشت.

^{۲۷} و در آن هنگام که گناهانشان را برطرف سازم،

این پیمان را با آن ها خواهم بست.»

^{۲۸} چون یهودیان مژده انجیل را رد کردند، آن ها دشمنان خدا هستند. اما از لحاظ انتخاب خدا، به خاطر اجدادشان، هنوز محبوب او می باشند.^{۲۹} زیرا خدا نعمت ها و دعوتش را پس نمی گیرد.^{۳۰} ای غیر یهودیان، همان طور که شما زمانی نسبت به خدا نافرمان بودید ولی اکنون به سبب نافرمانی یهودیان رحمت یافته اید،^{۳۱} همچنین در حال حاضر آن ها یاغی هستند تا به وسیله آن رحمتی که به شما رسیده است، آن ها نیز از این به بعد رحمت یابند.^{۳۲} زیرا خدا تمام مردم را گرفتار «نافرمانی» کرده است تا بر همه ترحم فرماید.

^{۳۳} دولتمندی خدا چقدر عظیم و حکمت و معرفت او چقدر عمیق است! هدف های او غیر قابل درک و راه های او غیر قابل فهمند!^{۳۴} زیرا نوشته شده است:

«کیست که اراده خدا را بداند؟»

یا کیست که او را مشاور بوده باشد.»

^{۳۵} «چه کسی چیزی به خدا تقدیم کرده است

تا عوض آن را بگیرد؟»

^{۳۶} زیرا همه چیز از او، به وسیله او و برای او است؛ او را تا ابد جلال باد.* آمین!

زندگی جدید در مسیح

بنابراین ای *برادرانِ من، با توجه به رحمت های الهی، از شما درخواست می کنم بدن های خود را به عنوان قربانی

زنده و مقدّس که پسندیده خدا است، به او تقدیم کنید. عبادت روحانی و معقول شما همین است.^۲ هم‌شکل این جهان نشوید، بلکه به‌وسیلهٔ نو شدن افکارتان، وجود شما دگرگون گردد تا بتوانید ارادهٔ خدا را تشخیص بدهید، اراده‌ای که مفید و پسندیده و کامل است.

^۳ من به‌عنوان کسی که فیض خدا نصیبش شده است، به همهٔ شما می‌گویم دربارهٔ خود افکار اغراق‌آمیز نداشته باشید، بلکه به نسبت ایمانی که خدا به هریک از شما داده است، خود را با اعتدال بسنجید. ^۴ همان‌طور که در یک بدن اعضای مختلف هست و تمام اعضا یک وظیفه ندارند، ^۵ ما نیز اگرچه بسیاریم، در اتّحاد با مسیح، یک بدن را تشکیل می‌دهیم و هریک از ما به هم متّصل هستیم، مثل اعضای یک بدن. ^۶ بنابراین ما باید عطایای مختلفی را که خدا بر طبق فیض خود به ما داده است، بکار ببریم: اگر عطیهٔ ما اعلام کلام خدا است، باید آن را متناسب با ایمانی که داریم اعلام نماییم؛ ^۷ اگر خدمت کردن است، باید خدمت کنیم؛ اگر تعلیم دادن است، باید تعلیم بدهیم؛ ^۸ اگر تشویق دیگران است، باید چنان کنیم؛ مرد بخشنده باید با سخاوت باشد و رهبر باید پشتکار داشته باشد؛ و شخص مهربان با خوشرویی خدمت خود را انجام دهد.

^۹ محبّت شما واقعی و بی‌ریا باشد. از بدی بگریزید و به آنچه نیکو است بچسبید. ^{۱۰} یکدیگر را با محبّت مسیحایی دوست بدارید و هرکس به دیگری بیشتر از خود احترام نماید. ^{۱۱} با کوشش خستگی‌ناپذیر و با روحی مشتاق، خداوند را خدمت کنید. ^{۱۲} امیدتان مایهٔ شادی شما باشد و در رنج و مصیبت صابر باشید و در دعا کردن کوشا. ^{۱۳} در رفع احتیاجات مقدّسین شرکت نمایید و همیشه مهمان‌نواز باشید.

^{۱۴} برکت خدا را برای آنانی که به شما جفا می‌رسانند، بخواهید؛ برای آنان طلب برکت کنید، نه لعنت. ^{۱۵} با شادمانان شادی کنید و با ماتم‌داران ماتم نمایید. ^{۱۶} تبعیض قائل نشوید، مغرور نباشید و از معاشرت با حقیران خودداری نکنید و خود را از دیگران داناتر نشمارید.

^{۱۷} به هیچ‌کس به‌عوض بدی، بدی نکنید. مواظب باشید که تمام کارهای شما در نزد مردم پسندیده باشد. ^{۱۸} حتّی الامکان تا آنجا که مربوط به شما است، با همهٔ مردم در صلح و صفا زندگی کنید. ^{۱۹} ای دوستان عزیز، به هیچ وجه در پی انتقام نباشید، بلکه آن را به مکافات الهی واگذار کنید، زیرا نوشته شده است که خداوند می‌گوید: «انتقام از آن من است و من جزا خواهم داد. ^{۲۰} بلکه اگر دشمن تو گرسنه است، او را سیر کن و اگر تشنه است به او آب بده؛ زیرا این کار تو او

را شرمنده و پشیمان می سازد.»^{۲۱} مغلوب بدی نشوید، بلکه بدی را با خوبی مغلوب سازید.

وظیفه ما نسبت به زمامداران

۱۳

همه باید از اولیای امور اطاعت نمایند، زیرا بدون اجازه خدا هیچ قدرتی وجود ندارد و زمامداران فعلی را خدا منصوب کرده است.^۲ از این جهت هرکه با آن‌ها مخالفت کند، با آنچه خدا برقرار کرده است مخالفت می کند و با این کار، خود را محکوم خواهد ساخت.^۳ زیرا نیکوکاران از فرمانروایان وحشت ندارند، بلکه بدکاران هستند که از آن‌ها می ترسند. آیا می خواهی از صاحب قدرت ترسی نداشته باشی؟ در این صورت نیکی کن و او تو را خواهد ستود.^۴ چونکه او خادم خدا است و برای خیریت تو کار می کند. اما اگر کار نادرست انجام دهی، از او هراسان باش، زیرا او بی سبب صاحب شمشیر نیست، بلکه خادم خدا است تا غضب خدا را در مورد خطاکاران اجرا نماید.^۵ بنابراین باید از صاحبان قدرت اطاعت کنید، نه تنها به سبب غضب خدا، بلکه به خاطر آسایش وجدان خود نیز.

^۶ به همین سبب است که شما مالیات می پردازید، زیرا اولیای امور خادمان خدا هستند و به این دلیل مشغول انجام وظایف خود می باشند.^۷ پس دین خود را نسبت به همه ادا کنید: مالیات را به مستحق مالیات و عوارض را به مأمور وصول عوارض بپردازید و آن کسی را که سزاوار احترام است، احترام کنید و صاحبان عزت را عزیز بدارید.

وظیفه ما نسبت به یکدیگر

^۸ بدینی به کسی نداشته باشید، جز این که یکدیگر را محبت نمایید. کسی که دیگران را محبت کند، شریعت را به جا آورده است.^۹ همه احکام خدا: زنا نکن، قتل نکن، دزدی نکن، طمع موزر، و هر حکم دیگر در این حکم که «همسایهات را مانند جان خود محبت نما،» خلاصه شده است.^{۱۰} کسی که همسایه خود را دوست دارد، به او بدی نمی کند. پس محبت اجرای کامل شریعت است.

^{۱۱} به علاوه شما می دانید که ما در چه زمانی هستیم و می دانید که موقع بیدار شدن از خواب رسیده است. امروز نجات ما از آن روزی که ایمان آوردیم، نزدیک تر است.^{۱۲} شب تقریباً گذشته و روز نزدیک است، پس کارهای تاریکی را مانند لباس کهنه از خود دور اندازیم و زره نور را بپوشیم.^{۱۳} چنان رفتار کنیم که شایسته کسانی باشد که در روشنایی روز به سر می برند و از عیاشی و مستی و فسق و هرزگی یا نزاع

و حسد پرهیزیم،^{۱۴} بلکه با پوشیدن عیسای مسیح خداوند، خود را مسلح سازید و دیگر در پی ارضای خواهش‌های نفسانی خود نباشید.

انتقاد و قضاوت

۱۴

شخصی را که در ایمان ضعیف است، در میان خود بپذیرید، ولی نه به منظور مباحثه دربارهٔ عقاید او.^۲ ایمان یک نفر به او اجازه می‌دهد، هر غذایی را بخورد، اما کسی که ضعیف است، فقط سبزیجات می‌خورد.^۳ کسی که هر غذایی را می‌خورد نباید کسی را که فقط سبزیجات می‌خورد خوار بشمارد، و همچنین شخص پرهیزکار نباید کسی را که هر غذایی را می‌خورد محکوم سازد، زیرا خدا او را پذیرفته است.^۴ تو کیستی که دربارهٔ خادم شخص دیگری قضاوت کنی؟ این که آیا آن خادم در خدمت خود موفق می‌شود یا نه، فقط مربوط به ارباب او است، ولی او موفق خواهد شد، زیرا ارباب آسمانی او قادر است این کار را برای او انجام دهد.

۵ یک نفر یک روز را از روزهای دیگر مهم‌تر می‌داند، حال آنکه شخص دیگری همهٔ روزها را یکسان می‌شمارد. هر کس باید در عقیدهٔ خود کاملاً خاطر جمع باشد.^۶ آنکه روز معینی را بزرگ می‌شمارد، برای خاطر خداوند چنین می‌کند و او که هر غذایی را می‌خورد، باز برای خاطر خداوند می‌خورد، زیرا او برای خوراک خود خدا را شکر می‌کند. از طرف دیگر، شخص پرهیزکار به خاطر خداوند از خوردن پرهیز می‌کند و او نیز از خدا سپاسگزاری می‌کند.^۷ هیچ‌یک از ما فقط برای خود زندگی نمی‌کند و یا فقط برای خود نمی‌میرد،^۸ اگر زیست می‌کنیم، برای خداوند زندگی می‌نماییم و اگر بمیریم، برای خداوند می‌میریم. پس خواه زنده و خواه مُرده، متعلق به خداوند هستیم.^۹ زیرا به همین سبب مسیح مُرد و زنده شد تا خداوند زندگان و مردگان باشد.^{۱۰} پس تو چرا دربارهٔ برادر خود قضاوت می‌کنی؟ یا چرا برادر یا خواهرت را تحقیر می‌نمایی؟ همهٔ ما پیش کرسی قضاوت خدا خواهیم ایستاد.^{۱۱} زیرا نوشته شده است:

«خداوند می‌گوید، به حیات خودم سوگند

که همه در برابر من به زانو در آمده

با زبان خود خدا را ستایش خواهند نمود.»

^{۱۲} پس هریک از ما باید حساب خود را به خدا پس بدهیم.

وظیفهٔ ما نسبت به اشخاص ضعیف

^{۱۳} بنابراین از قضاوت کردن دربارهٔ یکدیگر خودداری کنیم و در عوض تصمیم بگیریم که وسیلهٔ لغزش یا رنجش در راه ایمان‌داران نشوید.^{۱۴} من

می دانم و به خاطر اتحاد با عیسیای خداوند، یقین دارم که هیچ چیز به خودی خود ناپاک نیست، امّا برای کسی که آن را ناپاک می داند، ناپاک است.^{۱۵} و اگر دیگران به خاطر غذایی که تو می خوری آزرده شوند، دیگر از روی محبت رفتار نمی کنی. نگذار آنچه می خوری، موجب هلاکت شخصی که مسیح در راه او مُرد، بشود.^{۱۶} و نگذارید آنچه برای شما مجاز است، باعث شود که دیگران از شما بدگویی کنند،^{۱۷} زیرا پادشاهی خدا خوردن و نوشیدن نیست، بلکه شامل نیکی و آرامش و خوشی در روح القدس است.^{۱۸} هرکه مسیح را به این طریق خدمت می کند، موردپسند خدا و مقبول انسان است.

^{۱۹} پس آنچه را که موجب صلح و بنای یکدیگر می شود، دنبال کنیم.
^{۲۰} کار خدا را به خاطر خوردن غذا خراب نکنید. تمام خوراکی ها پاک هستند، امّا درست نیست که کسی به وسیله آنچه می خورد باعث لغزش شخص دیگری بشود.^{۲۱} بهتر است از خوردن گوشت یا نوشیدن شراب یا انجام هر کار دیگری که موجب لغزش ایمان داران می شود، دست بکشی.^{۲۲} پس عقیده خود را درباره این مطلب بین خود و خدا نگه دار. خوشا به حال کسی که به خاطر انجام آنچه فکر می کند نیکو است، خود را محکوم نمی سازد.^{۲۳} امّا اگر با شک و تردید چیزی را بخورد، محکوم است، زیرا مطابق آنچه ایمانش به او می گوید، عمل نکرده است و هر عملی که از روی ایمان نباشد، گناه است.

در فکر دیگران بودن

ما که در ایمان قوی هستیم، وظیفه داریم که ضعیفان را کمک کنیم و بار آنان را متحمل شویم و در فکر راحتی خود نباشیم،^۲ بلکه به خاطر خیریت و تقویت اطرافیان خود در فکر راحتی آن ها باشیم.^۳ زیرا مسیح نیز در فکر راحتی خود نبود. چنان که نوشته شده است: «اهانت های آنانی که به تو اهانت می کردند به من رسید.»^۴ زیرا هرچه در گذشته در کتب مقدس نوشته شد، برای تعلیم ما بود تا به وسیله بردباری و دلگرمی ای که کلام خدا می بخشد، امیدوار باشیم.^۵ خدایی که سرچشمه بردباری و دلگرمی است عنایت فرماید تا با پیروی از مسیح عیسی همفکر باشید^۶ و همه با هم یکدل و یک زبان خدا را که پدر خداوند ما عیسیای مسیح است، ستایش کنید.

بشارت دادن به همه

^۷ پس همان طور که مسیح شما را پذیرفته است، شما نیز یکدیگر را برای جلال خدا بپذیرید.^۸ زیرا به شما می گویم که مسیح، خادم قوم اسرائیل گردید تا صداقت خدا را در انجام آنچه به نیاکان آنان داده بود،

ثابت نماید. ۹ و در نتیجه صداقت خدا ثابت شود و تا قوم‌های غیریهود خدا را برای رحمت او تمجید نمایند. چنان که نوشته شده است:

«از این جهت تو را در میان ملل ستایش خواهم کرد

و نام تو را خواهم سرایید.»

۱۰ و در جای دیگر می‌فرماید:

«ای ملت‌ها، با قوم او شادی کنید.»

۱۱ و باز در جای دیگر می‌فرماید:

«ای تمامی قوم‌ها، خداوند را ستایش کنید!

و ای تمامی مردم، او را تمجید نمایید.»

۱۲ و اِشعیا نیز می‌گوید:

«ریشهٔ یَسّی خواهد آمد

و او برای حکومت بر ملت‌ها می‌آید

و امید ملل بر او خواهد بود.»

۱۳ حال، خدا که منبع امید است، شما را به وسیلهٔ ایمانتان چنان با شادی و آرامش کامل پُر سازد که با نیروی روح القدس امید شما روز به روز بیشتر شود.

مأموریت پولس

۱۴ ای *برادران من، خود من در مورد شما خاطر جمع هستم که سرشار از نیکی و کمال معرفت بوده قادر به تعلیم یکدیگر هستید. ۱۵ اما در این نامه، پاره‌ای از مطالب را با کمال جسارت به شما یادآور شدم. من به خاطر آن فیضی که خدا به من عنایت فرمود ۱۶ تا خدمتگزار مسیح عیسی برای ملت‌ها باشم این‌طور به شما نوشتم. در خدمت اعلام انجیل خدا، من وظیفهٔ یک کاهن را دارم تا غیریهودیان را به عنوان هدیه‌ای به خدا تقدیم نمایم، هدیه‌ای که به سبب تقدیس روح القدس مقبول او خواهد بود. ۱۷ پس می‌توانم از کارهایی که برای خدا در اتحاد با مسیح عیسی انجام داده‌ام، افتخار نمایم. ۱۸ زیرا من جرأت نمی‌کنم دربارهٔ چیزی جز آنچه مسیح توسط من به عمل آورده است، سخن بگویم. سخن من فقط این است که او چگونه ملل غیریهود را به وسیلهٔ گفتار، رفتار ۱۹ و نیروی نشانه‌ها و معجزات و با قدرت روح القدس تحت فرمان خود درآورده است، به‌طوری که من سراسر اورشلیم را تا «الیریکوم» پیموده‌ام و مژدهٔ انجیل مسیح را همه جا منتشر کرده‌ام. ۲۰ هدف من همیشه این بوده است که در جاهایی که نام مسیح به گوش مردم نرسیده است، بشارت دهم، مبدا بر شالوده‌ای که کسی دیگر نهاده، بنا نمایم. ۲۱ چنان که نوشته شده است:

«کسانی که دربارهٔ او چیزی ننشیده‌اند، او را خواهند دید و آنانی که از او بی‌خبر بوده‌اند، خواهند فهمید.»

نقشهٔ پولس برای دیدن مسیحیان روم

۲۲ همین موضوع بارها مانع آمدن من نزد شما شد. ۲۳ اما حال، چون دیگر کار من در این نواحی تمام شده و همچنین سال‌ها مشتاق ملاقات شما بوده‌ام، ۲۴ امیدوارم در وقت سفر خود به ترشیش، از شما دیدن نمایم و پس از آنکه از شما دیدن کردم، در نظر دارم با کمک شما به سفر خود ادامه دهم. ۲۵ در حال حاضر، به‌خاطر کمک به مقدّسین مقیم اورشلیم عازم آنجا هستم، ۲۶ زیرا کلیساهای در مقدونیه و آخائیه چنین صلاح دانستند که برای نیازمندان ایماندار اورشلیم مبالغی به‌طور اعانه بفرستند. ۲۷ ایشان صلاح دانستند این کار را انجام دهند و در حقیقت، آن‌ها مدیون یهودیان هستند، زیرا غیریهودیان که در برکات روحانی یهودیان سهیم شدند، موظفند یهودیان را با برکات مادی خود خدمت کنند. ۲۸ بنابراین هر وقت این مأموریت را انجام دادم و مبالغی را که جمع شده است به دست آن‌ها سپردم، عازم ترشیش خواهم شد و در سر راه از شما نیز دیدن خواهم کرد، ۲۹ و یقین دارم که هرگاه نزد شما بیایم، آمدن من با برکات فراوانی از جانب مسیح همراه خواهد بود.

۳۰ ای *برادران، به نام خداوند ما عیسیای مسیح و آن محبتی که روح‌القدس می‌بخشد، درخواست می‌کنم که با دعا‌های خود در پیشگاه خدا همکاران جدّی من باشید، ۳۱ یعنی دعا کنید که من از دست بی‌ایمانان در یهودیه در امان باشم و خدمت من مورد قبول مقدّسین اورشلیم واقع شود ۳۲ و به‌این‌وسیله به خواست خدا با خوشی به سوی شما بیایم و از حضورتان نیروی تازه‌ای بگیرم. ۳۳ حال خدا که منبع آرامش است، با همهٔ شما باد. *آمین!

سلام پولس برای کلیسای روم

خواهر ما فیبی را که خادمهٔ کلیسای کِنخَریه است به شما معرفی می‌کنم ۲ تا او را در اتّحاد با خداوند و آن‌طور که شایستهٔ مقدّسین است بپذیرید و در تمام مسائلی که احتیاج به کمک شما دارد به او کمک کنید، زیرا او از بسیاری، از جمله خود من، حمایت نموده است.

۳ به پِرسِکِلِه و اکیلا همکاران من در مسیح عیسی ۴ که جان خود را به‌خاطر من به خطر انداخته‌اند، سلام برسانید. نه تنها من بلکه تمام کلیساهای غیریهود نیز از ایشان سپاسگزارند. ۵ به کلیسایی که در خانهٔ آنان تشکیل می‌شود سلام برسانید. به دوست عزیزم اپینتوس که اوّلین

شخصی بود که در استان آسیا به مسیح ایمان آورد نیز سلام برسانید.
 ۶ و همچنین به مریم که در میان شما زحمت زیاد کشیده است، سلام برسانید.
 ۷ و به آندرونیکاس و یونیا س هموطنان من که با من در زندان بودند، سلام برسانید. آنان در میان رسولان اشخاص برجسته‌ای هستند و قبل از من مسیحی بودند.

۸ همچنین به دوست عزیزم در خداوند آمپلیاس^۹ و به اوربانوس همکار من در خدمت مسیح و به استاخیس عزیز^{۱۰} و به آپلیس مقبول مسیح و به خانواده آریستوبولس سلام برسانید.
 ۱۱ به هموطن من هیرودیون و ایمان‌داران خانواده ناریکسوس^{۱۲} و به تریفینا و تریفوسا که در کار خداوند فعال هستند و به دوست عزیزم پرسیس که در خدمت خداوند زحمت بسیار کشیده است^{۱۳} و به روفس آن مسیحی برجسته و همچنین مادرش که نسبت به من نیز مانند یک مادر بوده است، سلام برسانید.
 ۱۴ سلام مرا به آسینکریثس، فلیگان، هرماس، پطروباس، هرمیس و مسیحیانی که با آنها هستند^{۱۵} و فیلولویگانس، جولیا، نیریاس، و خواهرش و اولیمپاس و همه مقدسینی که با ایشانند، برسانید.

۱۶ با بوسه مقدسانه به یکدیگر خوش‌آمد بگویید. جمیع کلیساهای مسیح به شما سلام می‌رسانند.

آخرین دستورات

۱۷ ای *برادران من، از شما درخواست می‌کنم از آنانی که دیگران را خلاف آن تعلیمی که یافته‌اید گمراه می‌کنند و باعث تفرقه می‌شوند، بر حذر باشید و از آنان دوری کنید،^{۱۸} زیرا چنین افرادی درحقیقت خادمین خداوند ما مسیح نیستند، بلکه امیال خود را بندگی می‌کنند و مردم ساده‌لوح را با تعارف و تملق فریب می‌دهند.
 ۱۹ شهرت اطاعت شما از خداوند همه جا پیچیده است، و من هم از این موضوع شادمانم، اما آرزو دارم که در امور نیک حکیم و در آنچه بد است، بی‌تجربه باشید.
 ۲۰ خدایی که منبع آرامش است، به‌زودی شیطان را زیر پای‌های شما له خواهد کرد. فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد.

۲۱ تیموتاؤس همکار من به شما سلام می‌رساند و همچنین لوسیوس و یاسون و سوسیپاتوس هموطنان من^{۲۲} و نیز خودم طرتیوس منشی پولس در نوشتن این نامه به شما درود مسیحی می‌فرستم.
 ۲۳ غایوس میزبان من، که میزبان تمام کلیسا هم هست و نیز اراستوس خزانه‌دار شهر و برادر ما کوارطس به شما سلام می‌رسانند.
 [۲۴ فیض خداوند ما عیسی مسیح با همه شما باد، *آمین!]

دعای شکرگزاری

۱۲۵ اکنون او قادر است شما را مطابق انجیلی که من درباره عیسیای مسیح اعلام می کنم قوی و استوار سازد، یعنی طبق افشای آن حقیقت پنهان که قرن های متمادی مخفی بود ^{۲۶} و در حال حاضر مکشوف شده و به وسیله نوشته های انبیا به حکم خدای جاودان به تمام ملّت های جهان آشکار گردیده است تا آن ها ایمان آورند و اطاعت نمایند. ^{۲۷} بله او را که یگانه خدای دانا است، به وساطت عیسیای مسیح، پیوسته تا ابد جلال باد. آمین!



اول قرن تیان

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
				۱۶



نامهٔ اوّل پولس رسول به

کلیسای شهر قرنّس

معرفی کتاب

نامهٔ اوّل پولس به کلیسای شهر قرنّس به این خاطر نوشته شد که مسائل و مشکلاتی که در زندگی و ایمان مسیحی کلیسای قرنّس وجود داشت مورد بحث قرار بگیرد. کلیسای قرنّس توسط پولس بنیاد نهاده شده بود. در زمان نگارش این رساله، قرنّس یکی از شهرهای بزرگ یونان و مرکز استان آخائیه از استان‌های روم بود و شهرت آن به خاطر امور اقتصادی، فرهنگ افتخارآمیز، فساد اخلاقی گسترده و گوناگونی مذاهب بود. مسائلی که پولس در این نامه به آن‌ها اشاره می‌کند عبارت‌اند از: تفرقه و فساد اخلاقی در کلیسا، مسئله امور جنسی و ازدواج، نکات مربوط به وجدان، تربیات کلیسایی، عطایای روح القدس و رستاخیز. پولس با بینش عمیق نشان می‌دهد که چگونه انجیل به این سؤالات پاسخ می‌دهد.

فصل ۱۳ که محبّت را به عنوان بهترین عطیۀ خدا به قومش معرفی می‌کند، معروفترین قسمت این نامه می‌باشد.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدمه ۱:۱-۹

تفرقه در کلیسا ۱۰:۱-۲۱:۴

امور جنسی و زندگی خانوادگی ۱:۵-۴۰:۷

مسیحیان و بُت‌پرستان ۸:۱-۱۱:۱

زندگی و پرستش کلیسایی ۱۱:۲-۴۰:۱۴

رستاخیز عیسای مسیح و ایمان‌داران ۱۵:۱-۵۸

هدایا برای مسیحیان یهودیه ۱۶:۱-۴

مطالب شخصی و خاتمه ۱۶:۵-۲۴

مقدمه

از طرف پولس که به اراده خدا دعوت شد تا رسول مسیح عیسی باشد و از طرف برادر ما سوسِتنیس،
 ۲ به کلیسای خدا که در شهر قرنتُس است، به همه آنانی که در اتحاد با عیسی مسیح تقدیس شده‌اند و خوانده شده‌اند تا مقدس باشند و به همه کسانی که در همه جا نام عیسی مسیح را که خداوند آنان و خداوند ما است به زبان می‌آورند.
 ۳ فیض و آرامش پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد.

شکرگزاری

۴ خدا را همیشه به خاطر شما و آن فیضی که او در عیسی مسیح به شما عطا فرموده است شکر می‌کنم، ۵ زیرا در اتحاد با مسیح از هر لحاظ از جمله در سخنوری و معرفت غنی شده‌اید. ۶ شهادت ما درباره مسیح در بین شما به نتیجه رسیده است، ۷ و شما درحالی که انتظار ظهور خداوند ما عیسی مسیح را می‌کشید، از هیچ‌یک از عطایای روح القدس بی‌نصیب نیستید. ۸ او شما را تا به آخر استوار نگه خواهد داشت تا در روز خداوند ما عیسی مسیح، بدون عیب و نقص باشید. ۹ امین است خدایی که شما را به مشارکت با پسر خود، خداوند ما عیسی مسیح خوانده است.

تفرقه در کلیسا

۱۰ ای برادران من، به نام خداوند ما عیسی مسیح از شما درخواست می‌کنم که همه شما در آنچه که می‌گویید توافق داشته باشید و دیگر بین شما اختلاف و نفاقی نباشد، بلکه با یک فکر و یک هدف کاملاً متحد باشید. ۱۱ زیرا ای برادران من، اعضای خانواده «خلوئی» به من خبر داده‌اند که در میان شما نزاع‌هایی وجود دارد. ۱۲ منظورم این است که یکی می‌گوید: «من طرفدار پولس هستم»، و دیگری می‌گوید: «من طرفدار اپولس هستم». آن یکی خود را پیرو پطرس می‌داند و دیگری خود را پیرو مسیح! ۱۳ آیا مسیح به دسته‌ها تقسیم شده است؟! آیا پولس بود که برای شما مصلوب گردید؟ آیا به نام پولس تعمید گرفتید؟!

۱۴ خدا را شکر که هیچ‌یک از شما را جز کِرِسْپُوس و غایوس تعمید ندادم. ۱۵ بنابراین هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که به نام من تعمید گرفته است. ۱۶ آری من همچنین خانواده استیفان را نیز تعمید دادم، ولی کس دیگری را به خاطر ندارم که تعمید داده باشم. ۱۷ به‌هرحال مسیح

ما نفرستاد که تعمید دهم، بلکه تا بشارت دهم، و آن هم نه با زیرکی سخنوری، مبادا قدرت صلیب او بی اثر گردد.

مسیح، قدرت و حکمت خدا

۱۸ پیام صلیب برای آنانی که در راه هلاکت هستند پوچ و بی معنی است، ولی برای ما که در راه نجات هستیم، قدرت خدا است. ۱۹ چنان که نوشته شده است:

«حکمت حکیمان را از بین خواهیم برد

و فهم دانشوران را باطل خواهیم نمود.»

۲۰ پس کجا است حکیم؟ کجا است عالم دین؟ و یا کجا است مباحثه کننده این جهان؟ مگر خدا نشان نداده است که حکمت این جهان پوچ و بی معنی است؟

۲۱ خدا در حکمت خویش چنین مقرر فرمود که جهانیان نتوانند با حکمت خود او را بشناسند بلکه صلاح دانست که به وسیله همین پیام به ظاهر پوچ و بی معنی، ایمان داران را نجات بخشد. ۲۲ یهودیان خواستار معجزات هستند و یونانیان دانش و حکمت را دنبال می کنند، ۲۳ اما ما مسیح مصلوب شده را اعلام می کنیم، اگرچه این پیام برای یهودیان سبب لغزش و برای یونانیان جهالت است؛ ۲۴ اما برای کسانی که خدا آن ها را دعوت کرده است، خواه یهود خواه یونانی، مسیح قدرت خدا و حکمت خدا است. ۲۵ زیرا آنچه در مورد خدا جهالت محسوب می شود از حکمت آدمیان حکیمانه تر و ضعف خدا از قدرت انسان قوی تر است. ۲۶ ای برادران من، به خاطر داشته باشید که وقتی خدا شما را دعوت کرد، چه نوع اشخاصی بودید. از روی معیارهای این جهان اکثر شما افرادی حکیم، با نفوذ، و یا نجیب زاده نبودید. ۲۷ بلکه خدا آنچه را که جهانیان جهالت می شمارند برگزید تا حکیمان را خجل سازد و آنچه را که جهانیان ضعیف می پندارند برگزید تا حکیمان را شرمنده سازد. ۲۸ خدا آنچه را که دنیا خوار و خفیف و حتی ناچیز می شمارد برگزید تا آنچه را که جهان مهم تلقی می کند، باطل سازد ۲۹ تا هیچ انسانی در حضور خدا فخر نکند. ۳۰ خدا شما را با مسیح عیسی متحد ساخت و مسیح را برای ما حکمت، نیکی مطلق، پاکی و آزادی از گناه گردانید. ۳۱ بنابراین چنان که نوشته شده است: «هرکه بخواهد فخر کند، به خداوند فخر نماید.»

پیام ما: مسیح مصلوب شده

ای برادران من، وقتی برای اعلام اسرار الهی نزد شما آمدم، با فصاحت و حکمت انسانی نیامدم، ۲ زیرا تصمیم گرفته بودم

که در میان شما دربارهٔ هیچ چیز جز عیسای مسیح مصلوب شده سخنی نگوییم.^۳ من با ضعف و با ترس و لرز فراوان به میان شما آمدم^۴ و سخن و پیام خود را با دلایل قانع کننده فلسفی بیان نکردم، بلکه با قدرت و دلایل قانع کننده روح القدس بیان کردم.^۵ تا ایمان شما بر قدرت خدا متکی باشد، نه بر حکمت انسانی.

حکمت الهی

البته حکمتی که بیان می کنم برای اشخاصی است که در روح بالغ هستند، اما آن حکمتی نیست که متعلق به این جهان و یا حکمرانان این جهان باشد، حکمرانانی که رو به زوالند؛^۷ بلکه حکمت مرموز خدا را بیان می کنیم، حکمتی که از چشم آدمیان پوشیده بود و خدا آن را از ازل برای جلال ما قرار داده بود.^۸ هیچ یک از حکمرانان این جهان این حکمت را نفهمیدند، زیرا اگر فهمیده بودند، خداوند جلال را مصلوب نمی کردند.^۹ اما چنان که نوشته شده است:

«آنچه را که هرگز چشمی ندیده و گوشی نشنیده

و به خاطر انسانی خطور نکرده است،

خدا برای دوستداران خود مهیا نموده است.»

خدا این همه را به وسیله روح خود به ما آشکار ساخته است، زیرا روح القدس همه چیز حتی عمق نیات الهی را کشف می کند.^{۱۱} کیست که بهتر از روح شخص، باطن او را بداند؟ به همان طریق، فقط روح خدا است که افکار او را می داند.^{۱۲} روحی را که ما به دست آورده ایم متعلق به این جهان نیست، بلکه روحی است از جانب خدا تا عطایایی را که او به ما بخشیده است، بشناسیم.

ما این حقایق را با عباراتی که از حکمت انسان ناشی می شود بیان نمی کنیم، بلکه با آنچه که روح القدس به ما می آموزد. و به این وسیله تعالیم روحانی را برای اشخاص روحانی بیان می نمایم.^{۱۴} کسی که روحانی نیست، نمی تواند تعالیم روح خدا را بپذیرد، زیرا به عقیده او این تعالیم پوچ و بی معنی هستند و درواقع، چون تشخیص این گونه تعالیم محتاج به بینش روحانی است، آن ها نمی توانند آن را درک کنند.^{۱۵} اما شخص روحانی قادر است دربارهٔ همه چیز قضاوت کند، ولی هیچ کس نمی تواند دربارهٔ او درست قضاوت نماید.^{۱۶} چنان که نوشته شده است:

«کیست که ارادهٔ خدا را بداند؟»

یا کیست که او را مشاور بوده باشد؟»

ولی ما طرز فکر مسیح را داریم!

خدمت گزاران خدا

۳

و اما ای *برادران، من نتوانستم همان طور که با افراد روحانی صحبت می کنم، با شما سخن گویم، بلکه همچون افراد نفسانی یا کسانی که در ایمان به مسیح خردسال هستند، با شما صحبت کردم.^۲ به شما شیر دادم، نه غذای سنگین، زیرا برای آن آماده نبودید و هنوز هم آماده نیستید،^۳ چون شما هنوز هم نفسانی هستید. وقتی حسادت و نزاع در میان شما هست، آیا این نشان نمی دهد که نفسانی هستید و مثل سایر مردم رفتار می کنید؟^۴ وقتی یکی می گوید: «من طرفدار پولس هستم»، و دیگری می گوید: «من طرفدار آپولس هستم.» آیا مثل سایر مردم نیستید؟

^۵ آخر، آپولس کیست؟ پولس کیست؟ آنان فقط خادمانی هستند که با اجرای ماموریتی که خداوند به ایشان داده است، وسیله ایمان شما گردیدند.^۶ من کاشتم، آپولس آبیاری کرد، ولی این خدا است که باعث رشد و نمو می شود.^۷ کسی که می کارد و یا کسی که آبیاری می کند، اهمیتی زیادی ندارد؛ مهم خدا است زیرا او است که گیاه را رشد و نمو می دهد.^۸ کارنده و آبیاری کننده در یک سطح هستند و هریک مطابق کار خود پاداش خواهد گرفت.^۹ زیرا در خدمت خدا، ما همکاران او هستیم و شما مزرعه او.

شما همچنین عمارت خدا هستید.^{۱۰} من با استفاده از فیضی که خدا به من بخشیده، مانند یک بنای ماهر بنیادی گذاشتم و اکنون کسی دیگر بر روی آن می سازد. هرکس باید مواظب باشد که روی آن چگونه بنا می کند،^{۱۱} زیرا شالوده دیگری، غیر از آنچه ریخته شد، نمی توان گذاشت و آن شالوده عیسای مسیح است.^{۱۲} بعضی ها وقتی روی آن شالوده بنایی می سازند، طلا و نقره و سنگ های عالی بکار می برند و اشخاص دیگر از چوب و گیاه و کاه استفاده می کنند.^{۱۳} ولی چگونگی کار هرکس در روز داوری که در آن همه چیز آشکار می شود، دیده خواهد شد. چون آن روز با آتش همراه بود و آتش کیفیت کار همه را می آزماید و ماهیتش را نشان می دهد.^{۱۴} اگر آنچه را که آدمی بر روی آن شالوده ساخته است از آتش سالم بیرون آید، آن شخص پاداش خود را خواهد یافت.^{۱۵} اما اگر کارهای دست او سوخته شود، پاداش خود را از دست خواهد داد، ولی خود او نجات خواهد یافت، مانند کسی که از میان شعله های آتش گذشته و نجات یافته باشد.

۱۶ آیا نمی‌دانید که شما معبد خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است؟ ۱۷ اگر کسی معبد خدا را آلوده سازد، خدا او را هلاک خواهد ساخت، زیرا معبد خدا باید پاک و مقدّس باشد و شما معبد خدا هستید. ۱۸ هیچ‌کس خود را فریب ندهد. اگر کسی در میان شما هست که تصوّر می‌کند با معیارهای این جهان حکیم است، او باید جاهل شود تا واقعاً حکیم گردد. ۱۹ زیرا آنچه این جهان حکمت و خرد به حساب می‌آورد، در نظر خدا جهالت است. چنان‌که نوشته شده است: «خداوند از نقشه‌های حکیمان آگاه است و حکیمان را به مکر خودشان گرفتار می‌سازد.» ۲۰ و باز می‌فرماید: «خداوند می‌داند که نقشه‌های حکیمان بیهوده است.» ۲۱ پس هیچ‌کس نباید به انسان فخر کند. درواقع همه‌چیز به شما تعلق دارد: ۲۲ پولس، آپولس، پطرس، این جهان، زندگی، مرگ، زمان حال و زمان آینده، همه این‌ها متعلق به شما و مال شما هستند، ۲۳ و شما از آن مسیح هستید و مسیح از آن خدا است.

رسولان مسیح

۴ شما باید ما را خادمان مسیح و مباشرین حقایق اسرارآمیز الهی بدانید. ۲ مسلماً یک مباشر باید قابل اعتماد باشد. ۳ اما اگر به‌وسیله شما و یا یک دادگاه انسانی داوری شوم، برای من کوچک‌ترین اهمیتی ندارد. من حتّی درباره خود نیز قضاوت نمی‌کنم. ۴ شاید من در خود عیبی نمی‌بینم، ولی این دلیل بر بی‌گناهی من نیست. خود خداوند است که درباره من قضاوت می‌کند. ۵ پس قبل از روز داوری و آمدن خداوند هیچ‌کس را داوری نکنید، زیرا او آنچه را که در تاریکی پنهان است در برابر نور آشکار خواهد ساخت و نیّات درونی آدمیان را فاش خواهد کرد. در آن وقت هرکس از جانب خود خدا تحسین خواهد شد. ۶ ای *برادران من، به‌خاطر شما، خودم و آپولس را نمونه قرار دادم تا از ما یاد بگیرید که «از آنچه نوشته شده است نباید تجاوز کرد.» هیچ‌یک از شما نباید به یک نفر فخر کند و دیگری را خوار شمارد، ۷ زیرا کیست که تو را برتر ساخته است؟ چه داری که به تو بخشیده نشده است؟ پس اگر به تو بخشیده شده است، چرا طوری به خود فخر می‌کنی که گویا از خود داشته‌ای؟

۸ اکنون دیگر تمام آرزوهای شما برآورده شده است! حال ثروتمند شده‌اید و هم‌اکنون بدون ما به سلطنت رسیده‌اید! ای کاش واقعاً این‌طور بود تا ما نیز با شما سلطنت می‌کردیم! ۹ چنین به نظر می‌رسد که خدا ما رسولان را مانند اسیران محکوم به مرگ که در آخر صف لشکریان قرار دارند، در مقابل چشم تمام کائنات، چه فرشته و چه انسان، به

معرض نمایش گذاشته است. ۱۰ آری، ما به خاطر مسیح ابله محسوب می شویم، ولی شما در مسیح حکیم هستید! ما ضعیف هستیم و شما قوی! ما را حقیر می شمارند و شما را محترم! ۱۱ تا به این ساعت ما گرسنه و تشنه ایم، زنده پوش هستیم، کتک می خوریم، آواره و سرگردان هستیم؛ ۱۲ با وجود این با دست های خود کار می کنیم و زحمت می کشیم. وقتی فُحش می شنویم، دعای خیر می کنیم. وقتی آزار می بینیم، تحمل می کنیم. ۱۳ وقتی به ما توهین می شود، با مهربانی پاسخ می دهیم. ما مانند زباله جهان و پس مانده همه چیز گشته ایم و هنوز هم همین حال ادامه دارد. ۱۴ این ها را نوشتیم تا شما را خجل سازم، بلکه خواستم شما را مانند فرزندان عزیز خود نصیحت نمایم. ۱۵ زیرا اگرچه شما هزاران معلم در مسیح داشته باشید، ولی بیشتر از یک پدر نخواهید داشت و من با دادن بشارت انجیل مسبب اتحاد شما با مسیح عیسی شده و به این وسیله پدر شما گشته ام. ۱۶ بنابراین شما را تشویق می کنم از من تقلید کنید. ۱۷ برای این منظور «تیموتاؤس» را نزد شما فرستاده ام. او فرزند عزیز و وفادار من در خداوند است. او اصولی را که از مسیح آموختم و در همه جا در کلیساها تعلیم می دهم به شما یادآوری خواهد کرد.

۱۸ اما عده ای چون فکر می کنند که من نزد شما نخواهم آمد مغرور شده اند. ۱۹ ولی اگر خدا بخواهد به زودی نزد شما خواهم آمد و نه فقط از ادعاهای آنان، بلکه از قدرتشان نیز آگاه خواهم شد. ۲۰ زیرا پادشاهی خدا در حرف نیست، بلکه در قدرت است. ۲۱ آیا ترجیح می دهید که با شلاق نزد شما بیایم یا با مهربانی و ملایمت؟

فساد اخلاقی در کلیسا

۵ در واقع این طور شنیده شده است که در میان شما یک نوع رابطه جنسی نامشروع وجود دارد و این عمل آن قدر زشت است که حتی در میان کافران هم وجود ندارد، زیرا می شنوم که شخصی با نامادری خود می خوابد. ۲ چرا به عوض این که ماتم بگیرید و مقصّر را از میان خود بیرون کنید، افتخار هم می کنید؟ ۳ اگرچه من جسماً در میان شما نیستم، ولی روحاً با شما هستم و شخص مجرم را محکوم ساخته ام چنان که گویی خودم آنجا حضور دارم. ۴ پس وقتی که شما جمع می شوید و من هم روحاً با شما هستم، با قدرت خداوند ما عیسی، این شخص را به شیطان تسلیم کنید تا طبیعت نفسانی او نابود شود و در روز خداوند یعنی روز داوری روحش نجات یابد.

۶ فخر شما در این مورد بی جا است. مگر نمی دانید که با کمی خمیرمایه تمام خمیر وَر می آید؟ ۷ پس اگر می خواهید خمیر تازه یعنی فطیر

باشید، چنان که هستید، باید خمیرمایه کهنه را تماماً از میان بردارید، زیرا مسیح که برّه قربانی فصّح ما است، ذبح شده است.^۸ بنابراین، عید فصّح را نه با خمیرمایه کهنه که خمیرمایه بدخواهی و شرارت است، بلکه با نان فطیر که نان صمیمیت و صداقت است، نگاه داریم.

^۹ در نامه ای به شما نوشتم که با اشخاص شهوت ران معاشرت نکنید. ^{۱۰} ولی منظور من این نبود که به کلی با اشخاص شهوت ران یا طمع کاران و کلاهبرداران و یا بُت پرستان این جهان کاری نداشته باشید، زیرا در این صورت مجبور می شوید این دنیا را ترک کنید. ^{۱۱} بلکه مقصود من این بود که با کسانی که خود را مسیحی می دانند ولی مرتکب زنا، طمع، بُت پرستی، ناسزاگویی، مستی و یا کلاهبرداری می شوند، معاشرت نکنید. با چنین اشخاصی حتی غذا هم نخورید.

^{۱۲} زیرا به من چه ربطی دارد که درباره افراد خارج از کلیسا قضاوت کنم؟ وظیفه شما این است که نسبت به اهل کلیسا داوری کنید، ^{۱۳} و داوری افرادی که خارج از کلیسا، هستند با خدا خواهد بود. «پس آن مرد شریر را از میان خود برانید!»

درباره دادخواهی مسیحیان

هرگاه یکی از شما از دیگری شکایتی دارد، چگونه جرأت می کند برای حل و فصل آن به جای این که نزد ایمان داران برود، به داوران بی ایمان مراجعه کند؟^۲ مگر نمی دانید که ایمان داران، جهان را داوری خواهند کرد؟ و اگر قرار است شما جهان را داوری کنید، آیا لیاقت آن را ندارید که موضوعات کوچک را داوری نمایید؟^۳ آیا نمی دانید که ما فرشتگان را قضاوت خواهیم کرد؟ پس چقدر بیشتر امور این زندگی را! ^۴ بنابراین اگر چنین مواردی پیش می آید، آیا شما می خواهید آن ها را برای حل و فصل نزد اشخاصی ببرید که در کلیسا هیچ اعتباری ندارند؟^۵ من این را می گویم تا شما شرمند شوید! آیا در میان شما یک نفر عاقل که بتواند اختلاف بین دو ایماندار را رفع کند وجود ندارد؟! ^۶ آیا ایمانداری علیه ایماندار دیگر به دادگاه می رود تا بی ایمانان موضوع را دادرسی نمایند؟

^۷ در واقع شکایت کردن از یکدیگر نشانه ضعف و شکست شما است. آیا برای شما بهتر نیست که مظلوم واقع شوید؟ آیا بهتر نیست که فریب بخورید؟^۸ ولی در عوض شما نسبت به دیگران ظلم می کنید و آن ها را فریب می دهید و حتی با ایمان داران دیگر هم همین طور رفتار می کنید. ^۹ مگر نمی دانید که افراد ناصالح در پادشاهی خدا نصیبی نخواهند داشت؟ خود را فریب ندهید. افراد شهوت ران، بُت پرستان،

زناکاران، *لواط‌گران، ^{۱۰}دزدان، طمع‌کاران، مست‌کنندگان، ناسزاگویان و کلاهبرداران در پادشاهی خدا هیچ نصیبی نخواهند داشت، ^{۱۱}و بعضی از شما آن‌چنان بودید. ولی اکنون از گناهان خود پاک شده‌اید و جزء مقدّسین خدا گشته و به نام عیسی مسیح خداوند و توسط روح خدای ما کاملاً نیک محسوب شده‌اید.

بدن‌های ما و جلال خدا

^{۱۲}ممکن است کسی بگوید: «در انجام هر کاری آزاد هستم.» بله امّا هرکاری مفید نیست. آری، من در انجام هر کار آزادم، امّا نمی‌گذارم که چیزی مرا بنده خود سازد. ^{۱۳}بازهم ممکن است کسی بگوید: «خوراک برای شکم و شکم برای خوراک است.» آری، امّا سرانجام خداوند هر دو را از بین خواهد بُرد! بدن انسان برای زناکاری ساخته نشده است، بلکه برای خداوند است و خداوند برای بدن. ^{۱۴}چنان‌که خدا، عیسی خداوند را با قدرت خود پس از مرگ زنده گردانید، ما را نیز زنده خواهد گردانید.

^{۱۵}آیا نمی‌دانید که بدن‌های شما اعضای بدن مسیح هستند؟ آیا شایسته است که عضوی از بدن مسیح را بردارم و آن را عضو بدن یک فاحشه بسازم؟ ابداً! ^{۱۶}مگر نمی‌دانید مردی که به فاحشه پیوندد جسماً با او یکی می‌شود؟ زیرا نوشته شده است: «این دو یک تن خواهند شد.» ^{۱۷}امّا هرکه به خداوند پیوندد روحاً با او یکی است.

^{۱۸}از شهوت‌رانی بگریزید. هر گناه دیگری که انسان مرتکب می‌شود خارج از بدن است، امّا هرکه مرتکب گناهان جنسی می‌شود، نسبت به بدن خود گناه می‌کند.

^{۱۹}آیا نمی‌دانید بدن شما معبد روح‌القدس است که خداوند به شما بخشیده و در شما ساکن است؟ شما دیگر صاحب بدن خود نیستید، ^{۲۰}زیرا با قیمت گزافی خریده شده‌اید. پس خدا را در بدن خود جلال دهید.

درباره ازدواج

و امّا درباره چیزهایی که به من نوشتید: مناسب است که مرد، مجرد بماند، ^۲ولی به خاطر وسوسه‌های جنسی، بهتر است هر مرد برای خود زنی و هر زن برای خود شوهری داشته باشد. ^۳زن و شوهر باید وظایف زناشویی خود را نسبت به یکدیگر انجام دهند. ^۴زن اختیار بدن خود را ندارد، زیرا او متعلق به شوهر خویش است؛ همچنین مرد اختیار بدن خود را ندارد، زیرا به زن خود تعلق دارد. ^۵یکدیگر را از حقوق زناشویی محروم نسازید مگر با رضایت طرفین، آن هم برای مدّتی معین



تا وقت خود را صرف راز و نیاز با خدا نمایید. اما پس از آن، روابط شما در امور زناشویی به صورت عادی برگردد، مبادا ضعف شما در این مورد باعث شود تسلیم وسوسه‌های شیطان شوید.

این مورد را حکم نمی‌کنم بلکه آن را به عنوان گزینه‌ای برای شما جایز می‌شمارم. ^۶ کاش همه شما در این مورد مانند من باشید، اما خداوند به هرکس عطیه خاصی داده است، به یکی، یک طور و به دیگری طوری دیگر.

^۸ به افراد مجرد و بیوه‌زن‌ها می‌گویم: برای شما بهتر است که مانند من مجرد بمانید. ^۹ ولی اگر نمی‌توانید جلوی امیال خود را بگیرید، ازدواج کنید، زیرا ازدواج کردن از سوختن در آتش شهوت بهتر است.

^{۱۰} برای متاهلان فرمانی دارم که فرمان خودم نیست، بلکه از جانب خداوند است: یک زن شوهردار نباید شوهرش را ترک کند؛ ^{۱۱} اما اگر چنین کند یا باید مجرد بماند و یا آنکه دوباره با شوهرش آشتی کند. شوهر نیز نباید زن خود را طلاق بدهد.

^{۱۲} به دیگران می‌گویم، و این را من می‌گویم نه خداوند، که اگر مردی مسیحی، زنی بی‌ایمان داشته باشد و آن زن راضی به زندگی با او باشد، مرد نباید او را طلاق دهد. ^{۱۳} همچنین زن مسیحی که شوهر بی‌ایمان دارد و شوهرش راضی به زندگی با او باشد، آن زن نباید شوهرش را ترک کند، ^{۱۴} زیرا شوهر بی‌ایمان به وسیله زن ایماندار تقدیس شده و زن بی‌ایمان نیز به وسیله شوهر ایماندار خود تقدیس شده است. در غیر این صورت، فرزندان شما ناپاک می‌بودند، حال آنکه اکنون از مقدسین هستند. ^{۱۵} اما اگر یک نفر بی‌ایمان بخواهد همسر مسیحی خود را ترک کند، مختار است. در این گونه موارد همسر مسیحی چه زن و چه شوهر دیگر مقید نیست، زیرا خدا ما را به یک زندگی آرام خوانده است. ^{۱۶} ای زن، از کجا معلوم که شوهرت به وسیله تو نجات نیابد؟ و ای مرد، تو از کجا می‌دانی که وسیله نجات زن خود نخواهی شد؟

^{۱۷} به هر حال هرکس در آن وضعی که خدا برایش معین نموده و در همان وضعی که او را خوانده است، باقی بماند. این دستور من برای تمام کلیساها است. ^{۱۸} آیا مرد مختونی دعوت خدا را پذیرفته است؟ چنین شخصی آرزوی نامختونی نکند! آیا کسی در نامختونی خوانده شده است؟ او نیز نباید مختون شود! ^{۱۹} مختون بودن یا نبودن اهمیت ندارد! آنچه مهم است، اطاعت از فرمان‌های خدا است. ^{۲۰} پس هرکس باید در همان وضعی بماند که در آن، دعوت خدا را پذیرفت. ^{۲۱} آیا در بردگی خوانده شدی؟ از این ناراحت نباش اما اگر می‌توانی آزادی خود را به دست آوری، آن فرصت را از دست نده. ^{۲۲} زیرا غلامی که به اتحاد با

خداوند دعوت شده باشد، آزاد شده خداوند است. همچنین شخص آزادی که دعوت خداوند را پذیرفته است، غلام مسیح می باشد.^{۲۳} شما به قیمت گزافی خریده شده اید؛ پس به بندگی انسان تن در ندهید.^{۲۴} بنابراین ای *برادران من، هرکس در همان وضعی که در آن خوانده شده، در مشارکت با خدا بماند.

درباره افراد مجرد و بیوه زن ها

^{۲۵} در خصوص افراد مجرد از طرف خداوند دستوری ندارم، ولی به عنوان کسی که به لطف خداوند قابل اعتماد است، عقیده خود را بیان می کنم: ^{۲۶} با توجه به اوضاع وخیم فعلی، بهتر است هرکس همان گونه که هست بماند. ^{۲۷} آیا متاهل هستی؟ خواهان طلاق نباش! آیا مجرد هستی؟ در فکر ازدواج نباش. ^{۲۸} اما اگر ازدواج کنی، گناه نکرده ای و دختری که شوهر کند مرتکب گناه نشده است؛ ولی زن و شوهر در این زندگی دچار زحمت خواهند شد و من نمی خواهم شما در زحمت بیفتید.

^{۲۹} ای *برادران من، مقصودم این است: وقت زیادی باقی نمانده است و از این پس حتی آنانی که زن دارند، باید طوری زندگی کنند که گویا مجرد هستند. ^{۳۰} عزاداران طوری رفتار نمایند که گویی غمی ندارند. آنانی که شاد هستند طوری زندگی کنند که گویی شاد نیستند و خریداران طوری رفتار کنند که گویی مالک آنچه خریده اند، نیستند، ^{۳۱} و کسانی که به کارهای دنیوی مشغول هستند، طوری زندگی کنند که دلبسته این جهان نشوند. زیرا حالت کنونی جهان به زودی از بین خواهد رفت. ^{۳۲} آرزوی من این است که شما از هر نوع نگرانی به دور باشید. مرد مجرد علاقه مند به اجرای امور خداوند است و می خواهد خداوند را خشنود سازد؛ ^{۳۳} اما مرد متأهل نگران امور دنیوی است که چگونه همسر خود را خشنود سازد، ^{۳۴} و به این سبب او به دو جهت کشیده می شود. همان طور، یک زن مجرد یا یک دوشیزه به امور خداوند علاقه دارد و مایل است در جسم و روح مقدس باشد، اما زن شوهردار نگران امور دنیوی است، که چگونه شوهر خود را خشنود سازد.

^{۳۵} من این ها را برای خیریت شما می گویم، نه این که برای شما قیدوبند به وجود آورم، بلکه می خواهم آنچه را که شایسته است انجام دهید و بدون دغدغه خاطر خود را کاملاً وقف خداوند نمایید.

^{۳۶} در مورد زوجی که نامزد هستند و تصمیم گرفته اند ازدواج نکنند: اگر مرد فکر می کند که نسبت به نامزدش درست رفتار نمی کند و احساساتش به حدی است که باید ازدواج کند، بهتر است آن زوج بنابر امیالشان ازدواج کنند؛ در این صورت گناهی مرتکب نشده اند.

۳۷ اما اگر مردی بدون این که زیر فشار باشد، تصمیم جدی گرفته است که ازدواج نکند و می‌تواند احساسات خود را کنترل کند، کار خوبی می‌کند که با آن دوشیزه ازدواج نکند. ۳۸ بنابراین مردی که ازدواج می‌کند کاری نیکو کرده است، ولی مردی که از ازدواج خودداری می‌کند کاری نیکوتر کرده است.

۳۹ زن تا زمانی که شوهرش زنده است به او تعلق دارد؛ ولی هرگاه شوهرش بمیرد، او آزاد است با هر کسی که می‌خواهد ازدواج نماید، به شرط آنکه آن مرد نیز مسیحی باشد. ۴۰ اما به عقیده من اگر او مجرد بماند، سعادت‌مندتر خواهد بود. گمان می‌کنم که من نیز روح خدا را دارم.

درباره غذاهای تقدیم شده به بُت‌ها

و اما درباره خوراک‌های تقدیم شده به بُت‌ها: البته چنان که می‌دانیم «همه ما اشخاص دانایی هستیم.» دانش آدم را مغرور می‌سازد، حال آنکه محبت بنا می‌کند. ۲ کسی که گمان می‌کند همه چیز را می‌داند، درواقع آنطور که باید هنوز چیزی نمی‌داند. ۳ اما کسی که خدا را دوست دارد، نزد خدا شناخته شده است.

۴ پس درباره خوراک‌هایی که به بُت‌ها تقدیم شده است، ما می‌دانیم که بُت چیزی نیست و خدای دیگری جز خدای یکتا نیست. ۵ حتی اگر به قول آن‌ها خدایانی در آسمان و زمین وجود داشته باشد، و همان‌طور که می‌بینیم آن‌ها به این‌گونه خدایان و خداوندان معتقدند، ۶ برای ما فقط یک خدا هست یعنی خدای پدر که آفریننده همه چیز است و ما برای او زندگی می‌کنیم و فقط یک خداوند وجود دارد، یعنی عیسای مسیح که همه چیز به وسیله او آفریده شد و ما به واسطه او زیست می‌کنیم.

۷ اما همه مردم این را نمی‌دانند؛ بعضی چنان با بُت‌ها خو گرفته‌اند که تا به امروز خوردن خوراک‌هایی را که به بُت‌ها تقدیم شده، خوردن قربانی بُت‌ها می‌دانند و هر وقت از آن بخورند، وجدان ضعیفشان آلوده می‌گردد. ۸ البته خوراک، ما را به خدا نزدیک‌تر نخواهد ساخت؛ نه از خوردن آن غذاها نفعی عاید ما می‌شود و نه از نخوردن آن‌ها ضرری.

۹ اما مواظب باشید مبدا این آزادی عمل شما به نحوی باعث لغزش اشخاص ضعیف گردد. ۱۰ اگر کسی تو را که در این باره آگاه نیستی بر سر سفره بتکده نشسته ببیند، آیا این کار تو کسی را که دارای وجدان ضعیفی است، به خوردن قربانی‌های بُت تشویق نخواهد کرد؟ ۱۱ به این سبب، این آگاهی تو باعث می‌شود شخص ضعیفی که مسیح به خاطر او مرد، هلاک شود. ۱۲ و به این ترتیب شما نسبت به ایمان‌داران دیگر گناه کرده وجدان ضعیف آن‌ها را جریحه‌دار می‌سازید و از این

بدتر، نسبت به خود مسیح هم گناه می‌کنید! ^{۱۳} بنابراین، اگر خوراکی را که می‌خورم باعث لغزش ایمان‌داری شود، تا ابد گوشت نخواهم خورد، مبادا باعث لغزش او بشوم.

اختیارات حقوق یک رسول

۹ مگر من آزاد و مختار نیستم؟ مگر من رسول نیستم؟ آیا من خداوند ما عیسی را ندیده‌ام؟ مگر شما نتیجه کار من در خداوند نیستید؟ ^{۱۲} اگر برای دیگران رسول نباشم، حداقل برای شما که هستم، زیرا وجود شما در خداوند مَهر تأیید رسالت من است.

^۳ این است دفاع من به آنانی که از من انتقاد می‌کنند: ^۴ آیا این حق را نداریم که غذای خود را از کلیساها تأمین کنیم؟ ^۵ آیا مانند سایر رسولان و برادران خداوند و پطرس، حق نداریم در مسافرت‌های خود همسر مسیحی با خود داشته باشیم؟ ^۶ آیا فقط من و برنابا باید برای امرار معاش خود کار کنیم؟ ^۷ چه کسی با خرج خود سربازی می‌کند؟ چه کسی در تاجکستان خود انگور کاشته از میوه آن نمی‌خورد؟ کدام شبان است که گله‌ای را شبانی کند و از شیر آن استفاده نکند؟

^۸ فقط به نمونه‌های انسانی اشاره نمی‌کنم؛ شریعت نیز همین را می‌گوید. ^۹ زیرا در شریعت موسی نوشته شده است: «هنگامی که گاو خرمن را می‌کوبد، دهانش را نبند.» آیا خدا در فکر گاوان است؟! ^{۱۰} یا واقعاً به‌خاطر ما بود که این‌گونه سخن گفت؟ البته در مورد ما نوشته شده است. زیرا آنکه شخم می‌زند و آنکه خرمن را می‌کوبد، به امید سهم‌شدن در محصول کار می‌کند. ^{۱۱} حال که ما در میان شما بذر روحانی کاشتیم، آیا جای تعجب دارد که از شما کمک مادی بگیریم؟ ^{۱۲} اگر دیگران چنین توقعی از شما دارند، آیا ما نباید توقع بیشتری داشته باشیم؟

در هر صورت ما از حق خود استفاده ننموده‌ایم، بلکه همه چیز را تحمّل کرده‌ایم تا مانعی بر سر راه پیشرفت مژده انجیل مسیح نگذارده باشیم. ^{۱۳} مگر نمی‌دانید که کارکنان معبد بزرگ از آنچه به معبد بزرگ اهدا می‌شود، می‌خورند و خادمان قربانگاه معبد بزرگ از قربانی‌های آن سهمی می‌گیرند؟ ^{۱۴} به همان طریق، خداوند دستور داده است که کسانی که بشارت می‌دهند، معاش آن‌ها نیز از آن راه تأمین شود.

^{۱۵} اما من از هیچ‌یک از این حقوق استفاده نکرده‌ام و این را نیز به آن منظور نمی‌نویسم که برای خود چنین حقی کسب کنم. من ترجیح می‌دهم بمیرم تا این که کسی افتخارات مرا از من بگیرد. ^{۱۶} اگر من بشارت دهم نمی‌توانم فخر کنم، زیرا که ناگیرم! وای بر من اگر بشارت ندهم!

۱۷ اگر کار خود را با اراده خود انجام می‌دادم، می‌توانستم انتظار پاداش داشته باشم، ولی من خدمت خود را وظیفه‌ای می‌دانم که خدا به من سپرده است. ۱۸ پس پاداش من چیست؟ پاداش من این است که وقتی بشارت می‌دهم، مژده انجیل را رایگان به دیگران برسانم! یعنی من از حقوق خود به‌عنوان یک مبشر صرف‌نظر می‌کنم.

۱۹ زیرا اگرچه کاملاً آزادم و غلام کسی نیستم، خود را غلام همه ساختم تا عده زیادی به مسیح ایمان آورند. ۲۰ برای این منظور وقتی با یهودیان هستم، مانند یک یهودی زندگی می‌کنم و وقتی بین کسانی هستم که تابع شریعت موسی هستند، مانند آن‌ها رفتار می‌کنم اگرچه من تابع شریعت نیستم. ۲۱ و برای این که غیریهودیان که شریعت موسی را ندارند به مسیح ایمان آورند، همانند آنان شدم. منظورم نافرمانی از شریعت خدا نیست، چون درواقع من تحت فرمان مسیح هستم. ۲۲ همچنین در میان افراد ضعیف مثل آن‌ها ضعیف شدم تا به مسیح ایمان آورند. درواقع همانند همه شده‌ام تا به هر نحوی وسیله نجات آن‌ها بشوم. ۲۳ همه این کارها را به‌خاطر مژده انجیل انجام می‌دهم تا در برکات آن سهیم گردم. ۲۴ مگر نمی‌دانید که در مسابقه دو، اگرچه همه شرکت‌کنندگان می‌دوند، ولی فقط یک نفر جایزه می‌گیرد؟ شما نیز طوری بدوید که آن جایزه نصیب شما شود. ۲۵ ورزشکاری که خود را برای مسابقه آماده می‌کند، سخت می‌کوشد و از زیاده‌روی خودداری می‌کند. آن‌ها برای به دست آوردن تاج گلی که فانی است، چنین می‌کنند، ولی ما این کار را به‌خاطر تاجی که تا ابد باقی می‌ماند، انجام می‌دهیم. ۲۶ بنابراین من می‌دوم ولی نه بدون هدف؛ من مشت می‌زنم اما نه مثل کسی که به هوا مشت می‌زند. ۲۷ بدن خود را می‌کوبم و آن را تحت فرمان خود در می‌آورم، مبدا پس از دعوت، خودم از شرکت در آن محروم شوم.

نتایج هولناک بت‌پرستی

ای *برادران من، نمی‌خواهم از آنچه برای اجداد ما اتفاق افتاد بی‌خبر باشید. درست است که همه آن‌ها در زیر سایه ابر بودند و همه از دریا عبور کردند^۲ و همه به‌عنوان پیروان موسی در ابر و دریا تعمید گرفتند^۳ و همه از یک نان روحانی می‌خوردند^۴ و از یک آب روحانی می‌نوشیدند؛ زیرا از صخره‌ای روحانی که ایشان را دنبال می‌کرد، می‌نوشیدند و آن صخره مسیح بود. ۵ ولی باوجوداین، خدا از اکثر آنان خشنود نبود و به‌این سبب اجساد آن‌ها در سرتاسر بیابان پراکنده شد.

همه این رویدادها برای ایشان اتفاق افتاد تا برای ما عبرتی باشد تا ما مانند آن‌ها آرزوی چیزهای پلید نکنیم.^۷ پس همانند بعضی از آنان بُت پرست نشوید. چنان که نوشته شده است: «قوم اسرائیل نشستند تا بخورند و بنوشند و برخاستند تا به لهو و لعب پردازند.»^۸ مرتکب گناهان جنسی نشویم چنان که بعضی از آن‌ها مرتکب شدند و در یک روز، بیست و سه هزار نفر از آن‌ها مردند.^۹ مسیح را امتحان نکنیم به طوری که بعضی از ایشان امتحان کردند و به وسیله مارها هلاک گردیدند.^{۱۰} علیه خداوند شکایت نکنیم چنان که بعضی از آن‌ها چنین کردند و به دست فرشته مرگ هلاک شدند.

همه این اتفاقات بر سر آنان آمد و نوشته شد تا برای تربیت ما درس عبرتی باشد، زیرا ما در زمان‌های آخر زندگی می‌کنیم.

بنابراین هر کس گمان می‌کند استوار است، مواظب باشد که سقوط نکند.^{۱۳} وسوسه‌هایی که شما با آن روبه‌رو می‌شوید، وسوسه‌هایی است که برای تمام مردم پیش می‌آید، اما خدا به وعده‌های خود وفا می‌کند و نمی‌گذارد شما بیش از توانایی خود وسوسه شوید. خدا همراه با هر وسوسه‌ای راهی هم برای فرار از آن فراهم می‌کند تا بتوانید در مقابل آن پایداری کنید.

پس ای عزیزان من، از بُت پرستی بگریزید.^{۱۵} روی سخن من با شما خردمندان است؛ خودتان درباره آنچه می‌گویم قضاوت کنید.^{۱۶} آیا مقصود از نوشیدن پیاله پُر از برکت که خدا را برای آن سپاس می‌گوییم، سهمیم شدن در خون مسیح نیست؟ و آیا وقتی نان را پاره کرده می‌خوریم، سهمیم شدن در بدن مسیح نیست؟^{۱۷} همان طوری که یک نان وجود دارد، ما نیز اگرچه بسیاریم، یک بدن هستیم زیرا همه ما در خوردن یک نان شریک هستیم.

درباره آنچه قوم اسرائیل می‌کرد فکر کنید؛ آیا خورندگان قربانی‌ها در مراسم قربانی شریک نبودند؟^{۱۹} پس مقصود من چیست؟ آیا خوراک تقدیم شده به بُت ارزش بخصوصی دارد، و یا خود بُت چیزی غیر از یک بُت است؟^{۲۰} خیر، بلکه مقصود من این است که آنچه بُت پرستان قربانی می‌کنند، به دیوها تقدیم می‌نمایند، نه به خدا، و من نمی‌خواهم شما با دیوها شریک باشید.^{۲۱} شما نمی‌توانید هم از پیاله خداوند و هم از پیاله دیوها بنوشید و شما نمی‌توانید هم بر سفره خداوند و هم بر سفره دیوها بنشینید.^{۲۲} آیا می‌خواهیم خشم خداوند را برانگیزانیم؟ آیا ما از او قوی‌تر هستیم؟

۲۳ بله در انجام هر کاری آزادیم، ولی هر کاری برای ما مفید نیست. آری، اختیار انجام هر کاری را داریم، امّا هر کاری سازنده نیست. ۲۴ هیچ کس در پی نفع خود نباشد، بلکه در فکر نفع دیگران باشد. ۲۵ برای این که وجدان شما آسوده باشد، گوشتی را که در بازار فروخته می‌شود، بدون کنجکاوای بخورید. ۲۶ زیرا «زمین و هرآنچه در آن است از آن خداوند است.»

۲۷ و اگر شخصی بی‌ایمان شما را به خانه خود دعوت کند و می‌خواهید بروید، هر غذایی که پیش شما گذاشت بخورید و برای راحتی وجدانتان لازم نیست درباره آن چیزی پرسید. ۲۸ امّا اگر او به شما بگوید: «این گوشت، گوشت قربانی است،» به خاطر آن کسی که شما را آگاه ساخت و به خاطر وجدان، آن غذا را نخورید. ۲۹ مقصود من وجدان شما نیست، بلکه وجدان آن شخص است. ولی شما خواهید گفت: «چرا طرز قضاوت دیگران آزادی عمل مرا محدود سازد؟» ۳۰ اگر من خوراک خود را با شکرگزاری می‌خورم، دیگر چرا باید برای آنچه شکرگزاری کرده‌ام مورد انتقاد قرار بگیرم؟»

۳۱ هرچه می‌کنید، خواه خوردن، خواه نوشیدن و یا هر کار دیگری که می‌کنید، همه را برای جلال خدا انجام دهید. ۳۲ یهودیان یا یونانیان یا کلیسای خدا را نرنجانید. ۳۳ همان‌طور که من رفتار می‌کنم رفتار کنید: من سعی می‌کنم تمام مردم را در هر امری خشنود سازم و در پی نفع خود نیستم، بلکه در فکر منفعت عموم هستم تا ایشان نجات یابند. ۱۱ از من سرمشق بگیرید، همان‌طور که من از مسیح سرمشق می‌گیرم.

دستوراتی درباره عبادت زن‌ها

۱ اکنون باید شما را تحسین کنم، زیرا همیشه به‌یاد من هستید و از آن تعالیمی که به شما سپرده‌ام، پیروی می‌کنید. ۲ امّا می‌خواهم بدانید که سر هر مرد مسیح است و سر هر زن شوهر او است و سر مسیح خدا است. ۳ پس مردی که با سر پوشیده دعا کند یا پیامی از طرف خدا بیاورد، سرخود یعنی مسیح را بی‌حرمت می‌سازد. ۴ همچنین زنی که با سر برهنه دعا کند یا پیامی از خدا بیاورد، سرخود یعنی شوهرش را بی‌حرمت ساخته و با زنی که سرش تراشیده شده، هیچ فرقی ندارد. ۵ اگر زنی سرخود را نمی‌پوشاند، پس سرخود را هم بتراشد و اگر تراشیدن موی سر برای زن رسوایی به بار می‌آورد، بهتر است که سر او هم پوشیده باشد. ۶ لازم نیست که مرد سرخود را بپوشاند، زیرا او صورت و جلال خدا را منعکس می‌سازد. ۷ امّا زن، جلال مرد را منعکس می‌سازد، ۸ زیرا

مرد از زن آفریده نشد، بلکه زن از مرد به وجود آمد^۹ و مرد نیز به خاطر زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد خلق شد. ^{۱۰} به این جهت و همچنین به خاطر فرشتگان، زن باید سرخود را بپوشاند تا نشان دهد که تحت فرمان است. ^{۱۱} به هر حال در اتحاد ما با خداوند، زن از مرد یا مرد از زن بی نیاز نیست. ^{۱۲} زیرا چنان که زن از مرد به وجود آمد، مرد از زن متولد می شود، ولی همه چیز از خدا پدید می آید.

^{۱۳} خودتان قضاوت کنید آیا شایسته است زن با سر بدون پوشش در پیشگاه خدا دعا کند؟ ^{۱۴} مگر خود طبیعت به شما نمی آموزد که موی بلند برای مرد شرم آور است، ^{۱۵} اما برعکس، موی بلند زن، مایه افتخار او است و برای این به او داده شده است تا با آن سرخود را بپوشاند. ^{۱۶} اگر کسی بخواهد در این خصوص مجادله کند، به او می گویم که ما و کلیساهای خدا روش دیگری غیر از این نداریم.

شام خداوند

^{۱۷} ولی در موارد زیر، شما را تحسین نمی کنم، زیرا وقتی دور هم جمع می شوید نتیجه آن به جای منفعت، زیان است. ^{۱۸} نخست این که می شنوم هنگامی که به صورت کلیسا دور هم جمع می شوید به دسته های مختلف تقسیم می گردید و این را تا اندازه ای باور می کنم، ^{۱۹} زیرا شکی نیست که باید در میان شما دسته هایی به وجود آید تا اشخاص صمیمی شناخته شوند. ^{۲۰} وقتی دور هم جمع می شوید، برای خوردن شام خداوند نیست، ^{۲۱} زیرا در هنگام خوردن هر کسی با عجله شام خودش را می خورد و در نتیجه عده ای گرسنه می مانند در حالی که عده ای مست می شوند. ^{۲۲} عجب! مگر خانه ای ندارید که در آن بخورید و بنوشید؟ آیا به این وسیله می خواهید کلیسای خدا را تحقیر کنید و اعضای نیازمند را خجل سازید؟ به شما چه بگویم؟ آیا می توانم در این امر شما را تحسین کنم؟ ابدًا!

^{۲۳} تعالیمی را که به شما دادم، از خود خداوند گرفتم و آن این بود که عیسای خداوند در شبی که تسلیم دشمنان شد، نان را گرفت ^{۲۴} و بعد از شکرگزاری آن را پاره کرده گفت: «این است بدن من برای شما. این را به یاد من به جا آورید.» ^{۲۵} همان طور پس از شام پیاله را نیز برداشته گفت: «این پیاله همان پیمان تازه ای است که با خون من بسته می شود. هرگاه این را می نوشید، به یاد من بنوشید.» ^{۲۶} زیرا تا وقت آمدن خداوند هرگاه این نان را بخورید و از این پیاله بنوشید، مرگ خداوند را اعلام می کنید. ^{۲۷} بنابراین اگر کسی به طور ناشایسته نان را بخورد و از پیاله بنوشد، نسبت به بدن و خون خداوند مرتکب خطا خواهد شد. ^{۲۸} بنابراین هرکس باید ابتدا خود را بیازماید و سپس از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد.

^{۲۹} زیرا کسی که معنی و مفهوم بدن مسیح را درک نکند و از آن بخورد و بنوشد با خوردن و نوشیدن آن، خود را محکوم می سازد. ^{۳۰} به همین سبب است که بسیاری از شما ضعیف و مریض هستید و عده‌ای نیز مرده‌اند. ^{۳۱} اما اگر اوّل خود را می آموزدیم، محکوم نمی شدیم. ^{۳۲} ولی خداوند ما را داوری و تنبیه می کند تا با جهان محکوم نگردیم. ^{۳۳} پس ای *برادران من، هر وقت برای خوردن شام خداوند دور هم جمع می شوید، منتظر یکدیگر باشید. ^{۳۴} و اگر کسی گرسنه است، در منزل خود غذا بخورد مبادا جمع شدن شما باعث محکومیت شما شود. در خصوص مطالب دیگر، هر وقت به آنجا بیایم آن‌ها را حل و فصل خواهم کرد.

عطایای روح القدس

۱۲ و اما درباره عطایای روح القدس: ای *برادران، من نمی خواهم در این خصوص بی اطلاع باشید. ^۲ شما می دانید زمانی که هنوز خداشناس بودید، به سوی بُت‌های بی زبان کشیده می شدید و گمراه می گشتید. ^۳ پس می خواهم بدانید که اگر کسی تحت تأثیر روح خدا باشد، نمی تواند عیسی را لعن کند و کسی هم نمی تواند عیسی را خداوند بداند مگر به وسیله روح القدس. ^۴ عطایای روحانی گوناگونند اما همه از یک روح هستند. ^۵ خدمت‌های ما گوناگونند، اما برای یک خداوند می باشند. ^۶ فعالیت‌های ما نیز مختلفند، اما یک خدا است که در همه عمل می کند. ^۷ در هر فرد، روح خدا به نوعی خاص برای خیریت همه تجلّی می کند. ^۸ مثلاً روح القدس به یکی بیان حکمت عطا می کند و به دیگری بیان معرفت. ^۹ به یکی ایمان می بخشد و به دیگری قدرت شفا دادن. ^{۱۰} به یکی قدرت معجزه و به دیگری قدرت نبوّت و به دیگری عطیه تشخیص ارواح عطا می کند. به یکی قدرت تکلم به زبان‌ها و به دیگری قدرت ترجمه زبان‌ها را می بخشد. ^{۱۱} اما کلیه این عطایا کار یک روح واحد است و او آن‌ها را بر طبق اراده خود به هر کس عطا می فرماید.

یک بدن با اعضای بسیار

^{۱۲} بدن انسان، واحدی است که از اعضای بسیار تشکیل شده و اگرچه دارای اعضای متفاوت می باشد، بازهم بدن واحد است و مسیح هم همین‌طور می باشد. ^{۱۳} پس همه ما خواه یهود، خواه یونانی، خواه غلام و خواه آزاد در یک روح در بدن تعمید یافته‌ایم و همه از یک روح نوشیده‌ایم.

۱۴ بدن از یک عضو ساخته نشده، بلکه شامل اعضای بسیار است. ۱۵ اگر پا بگوید: «چون دست نیستم، به بدن تعلق ندارم»، آیا به خاطر این حرف، دیگر عضو بدن نیست؟ ۱۶ یا اگر گوش بگوید: «به علت این که چشم نیستم، به بدن متعلق نیستم»، آیا به این دلیل دیگر عضو بدن محسوب نمی شود؟ ۱۷ اگر تمام بدن چشم بود، چگونه می توانست بشنود؟ و اگر تمام بدن گوش بود، چگونه می توانست ببیند؟ ۱۸ درحقیقت خدا جای مناسبی را به همه اعضای بدن طبق اراده خود بخشیده است. ۱۹ اگر همه تنها یک عضو بودند، بدنی وجود نمی داشت! ۲۰ اما درواقع اعضاء بسیار است، ولی بدن یکی است.

۲۱ پس چشم نمی تواند به دست بگوید: «محتاج تو نیستم». یا سر نمی تواند به پا بگوید: «به تو نیازی ندارم». ۲۲ برعکس، اعضایی که به ظاهر ضعیف هستند وجودشان بیش از همه ضروری است؛ ۲۳ و به اعضایی که پست می شماریم، توجه بیشتری می کنیم، و آن قسمت از اعضای بدن خود را که باعث شرم می شود، با توجه خاصی می پوشانیم، ۲۴ حال آنکه اعضای زیبای ما به چنین توجهی احتیاج ندارند. آری، خدا اعضای بدن را طوری به هم مربوط ساخته که به اعضای پست تر بدن توجه بیشتری داده می شود. ۲۵ تا به این ترتیب در بین اعضای بدن ناهماهنگی به وجود نیاید، بلکه تمام اعضاء نسبت به یکدیگر توجه متقابل داشته باشند. ۲۶ اگر عضوی به درد آید، اعضای دیگر در درد آن عضو شریک هستند. همچنین اگر یکی از اعضاء مورد تحسین واقع شود، اعضای دیگر نیز خوشحال خواهند بود.

۲۷ باری، شما جمعا بدن مسیح و همه عضوی از اعضای بدن او هستید. ۲۸ مقصودم این است که خدا در کلیسا اشخاص معینی را به شرح زیر قرار داده است: اول رسولان، دوم انبیا، سوم معلمین و بعد از این ها معجزه کنندگان و شفادهندگان و مددکاران و مدیران و آنانی که به زبان های مختلف سخن می گویند. ۲۹ آیا همه رسول یا نبی یا معلم هستند؟ آیا همه معجزه می کنند؟ ۳۰ آیا همه قدرت شفا دادن دارند؟ آیا همه به زبان ها سخن می گویند یا همه زبان ها را ترجمه می کنند؟ ۳۱ پس چون شما با اشتیاق خواهان بهترین عطایا هستید، اکنون بهترین را به شما نشان می دهم.

محبت

اگر به زبان های آدمیان و فرشتگان سخن گویم ولی محبت نداشته باشم، ناقوسی پُر صدا و سنجی پُر هیاهو شده ام. ۱۳ اگر قادر به نبوت و درک کلیه اسرار الهی و تمام دانش ها باشم و اگر

چنان ایمانی داشته باشم که بتوانم کوه‌ها را از جایشان به جای دیگر منتقل کنم ولی محبّت نداشته باشم، هیچ هستم! ^۳ اگر تمام دارایی خود را به فقرا بدهم و حتّی بدن خود را در راه خدا به سوختن بسپارم امّا محبّت نداشته باشم، هیچ سودی عاید من نخواهد شد.

^۴ محبّت بردبار و مهربان است. در محبّت، حسادت و خودستایی و تکبر نیست. ^۵ محبّت رفتار ناشایسته ندارد، در پی نفع خود نیست، خشمگین نمی‌شود و کینه به دل نمی‌گیرد. ^۶ محبّت از ناراستی خوشحال نمی‌شود ولی از راستی شادمان می‌گردد. ^۷ محبّت همه چیز را متحمّل می‌شود، همواره اعتماد می‌کند، همیشه امیدوار است و در همه حال پایداری می‌کند.

^۸ محبّت هرگز از میان نخواهد رفت؛ امّا نبوّت‌ها به پایان خواهد رسید و سخن گفتن به زبان‌ها خاتمه خواهد یافت و معرفت از میان خواهد رفت. ^۹ معرفتی که داریم جزئی است و نبوّت ما هم جزئی؛ ^{۱۰} امّا با آمدن کمال، هرآنچه جزئی است از بین خواهد رفت.

^{۱۱} زمانی که بچه بودم، حرف‌های بچه‌گانه می‌زدم و بچه‌گانه تفکّر و استدلال می‌کردم. حال که بزرگ شده‌ام، از روش‌های بچه‌گانه دست کشیده‌ام. ^{۱۲} آنچه اکنون می‌بینیم مثل تصویری تیره در آینه‌ای تار است، ولی در آن زمان همه چیز را روبه‌رو خواهیم دید. آنچه اکنون می‌دانم جزئی است، ولی در آن زمان معرفت من کامل خواهد شد، یعنی به اندازه کمال معرفت خدا نسبت به من!

^{۱۳} اکنون این سه چیز باقی می‌ماند: ایمان و امید و محبّت؛ ولی بزرگ‌ترین این‌ها محبّت است.

مقایسه زبان‌ها با نبوّت

در پی محبّت بکوشید و در عین حال مشتاق عطایای روح القدس و مخصوصاً نبوّت کردن باشید. ^۲ زیرا کسی که به زبانی نامفهوم سخن می‌گوید، روی سخن او با خدا است، نه با مردم، چون دیگران آنچه را که او می‌گوید نمی‌فهمند، زیرا او در روح اسرار را به زبان می‌آورد. ^۳ امّا آنکه نبوّت می‌کند برای بنا و تشویق و تسلی دیگران سخن می‌گوید. ^۴ کسی که به زبانی نامفهوم سخن می‌گوید تنها خود را بنا می‌کند، ولی کسی که نبوّت می‌کند کلیسا را بنا و تقویت می‌نماید.

^۵ خوشحال می‌شوم اگر همه شما به زبان‌ها سخن بگویید، ولی ترجیح می‌دهم که همه شما نبوّت کنید، زیرا اهمیّت کسی که نبوّت می‌کند از کسی که به زبان‌ها سخن می‌گوید بیشتر است، مگر این که کسی

سخن او را ترجمه نماید تا کلیسا تقویت شود. ۶ پس ای *برادران من، اگر من نزد شما بیایم و به زبان‌ها سخن بگویم، چه سودی برای شما خواهم داشت؟ هیچ! مگر این که برای شما مکاشفه‌ای، یا معرفتی، یا پیامی، یا تعلیمی داشته باشم.

۷ حتی سازهای بی جان مثل نی یا چنگ، اگر به‌طور شمرده و واضح نواخته نشوند، شنوندگان چگونه درک کنند که آهنگ آن‌ها چیست؟ ۸ همچنین اگر شیپور صدایی نامفهوم بدهد، کیست که خود را برای جنگ آماده سازد؟ ۹ همچنین اگر شما به زبانی سخنان نامفهوم بگویید، چگونه دیگران بفهمند چه می‌گویید؟ در این صورت سخنان شما باد هوا خواهد بود. ۱۰ در جهان، زبان‌های مختلف بسیار است، اما هیچ‌یک از آن‌ها بی معنی نیست. ۱۱ پس اگر من آنچه را که گفته می‌شود نفهمم، نسبت به گوینده آن بیگانه خواهم بود و او نیز نسبت به من بیگانه است. ۱۲ چون شما اشتیاق دارید صاحب عطایای روح باشید، بکوشید بیشتر در پی عطایایی باشید که باعث بنا و پیشرفت کلیسا می‌باشد.

۱۳ بنابراین آن کسی که به زبانی نامفهوم سخن می‌گوید، باید دعا کند تا پیامش ترجمه شود. ۱۴ زیرا اگر من به زبانی نامفهوم دعا کنم، روح من مشغول دعا است، ولی عقل من در آن نقشی ندارد. ۱۵ پس چه کنم؟ من با روح خود دعا می‌کنم و در عین حال با عقل و فهم خود نیز دعا خواهم کرد و به همین طریق با روح خود و با فکر خود نیز سرود حمد خواهم خواند. ۱۶ در غیر این صورت اگر خدا را در روح خود سپاسگزاری می‌کنید، آن کسی که با آن زبان آشنا نیست، چگونه به دعای سپاسگزاری شما *آمین بگوید؟ زیرا او آنچه را که شما می‌گویید نمی‌فهمد. ۱۷ قبول دارم که به طرز جالبی سپاسگزاری می‌کنید، ولی اگر باعث بنای دیگران نیست، چه فایده!

۱۸ خدا را شکر که من بیش از همه شما به زبان‌ها سخن می‌گویم. ۱۹ اما در عبادت کلیسایی گفتن پنج کلمه با معنی را برای تعلیم دیگران از گفتن ده‌هزار کلمه به زبانی نامفهوم بهتر می‌دانم.

۲۰ ای *برادران من، در درک و فهم مانند کودکان نباشید؛ اما نسبت به بدی و شرارت مثل اطفال باشید و در درک و فهم، اشخاص بالغ باشید. ۲۱ در شریعت خدا نوشته شده است:

«خداوند می‌گوید که من به زبان‌های بیگانه

و از لبان بیگانگان با این قوم سخن خواهم گفت؛

باجوداین، آن‌ها به من گوش نخواهند داد.»

۲۲ طبق این کلام، عطیه زبان‌ها نشانه‌ای است برای بی‌ایمانان نه برای ایمان‌داران، حال آنکه نبوت برای ایمان‌داران است نه برای بی‌ایمانان.

۲۳ پس اگر تمام کلیسا جمع شوند و همه به زبان‌ها سخن بگویند و در همان وقت اشخاصی ناآگاه یا بی‌ایمان به مجلس شما وارد شوند، آیا آن‌ها نخواهند گفت که شما دیوانه هستید؟^{۲۴} اما اگر همه شما نبوت کنید و شخصی ناآگاه یا بی‌ایمان به مجلس شما داخل شود، آنچه او می‌شنود، او را به گناهکار بودنش متقاعد ساخته مورد داوری قرار می‌دهد. و به وسیله سخنانی که می‌شنود داوری می‌شود،^{۲۵} و اندیشه‌های پنهانی او فاش خواهد شد و او به زانو درآمده خدا را پرستش خواهد کرد و اعلام خواهد کرد: «به راستی خدا در میان شما است.»

نظم و ترتیب در کلیسا

۲۶ ای *برادران من، منظور من چیست؟ مقصودم این است که وقتی دور هم جمع می‌شوید، هر کس سرودی یا تعلیمی یا مکاشفه‌ای یا زبانی یا ترجمه زبان داشته باشد، همه این‌ها باید به منظور بنای همه انجام شود.^{۲۷} اگر کسانی می‌خواهند به زبانی سخن گویند، دو یا سه نفر بیشتر نباشند و یکی بعد از دیگری سخن بگوید و کسی هم ترجمه کند.^{۲۸} اگر ترجمه کننده‌ای در آنجا حاضر نباشد، آن‌ها باید در کلیسا ساکت بمانند، و صحبت آن‌ها بین خودشان و خدا باشد.^{۲۹} آن دو یا سه نفری که قرار است نبوت کنند، صحبت نمایند و دیگران درباره گفتار ایشان داوری کنند.^{۳۰} اما اگر مکاشفه‌ای به یکی از حاضران مجلس برسد، آن کسی که مشغول سخن گفتن است ساکت شود.^{۳۱} به این ترتیب شما می‌توانید یکی بعد از دیگری برای تعلیم و تقویت همه نبوت کنید.^{۳۲} زیرا عطیه نبوت باید تحت اختیار نبوت کننده باشد،^{۳۳} چون خدا، خدای هرج و مرج نیست بلکه خدای نظم و آرامش است. چنان که در تمام کلیساهای مقدسین مرسوم است،^{۳۴} زن‌ها باید در جلسات کلیسا ساکت بمانند، زیرا اجازه سخن گفتن ندارند، بلکه مطابق آنچه شریعت نیز می‌گوید، زن‌ها باید مطیع باشند.^{۳۵} اگر مایلند درباره امری چیزی بدانند، در منزل از شوهران خود بپرسند زیرا گفت‌وگوی زن‌ها در مجالس کلیسا شرم‌آور است.

۳۶ آیا گمان می‌کنید که پیام خدا از شما شروع شده است؟ و یا پیام او تنها به شما رسیده است؟^{۳۷} اگر کسی خود را نبی بخواند یا دارای عطایای روحانی دیگر بداند، باید تصدیق کند که آنچه را می‌نویسم دستور خداوند است.^{۳۸} اما اگر کسی این دستور را نپذیرد، او نیز پذیرفته نخواهد شد.

۳۹ خلاصه ای *برادرانِ من، مشتاق عطیۀ نبوّت باشید و در عین حال، گفت‌وگو به زبان‌ها را منع نکنید. ۴۰ در هر صورت همه کارها باید با نظم و ترتیب انجام شوند.

رستاخیز مسیح

۱۵

ای *برادرانِ من، اکنون می‌خواهم مژده‌ای را که قبلاً به شما اعلام کرده بودم و شما قبول نمودید و در آن پایدار هستید، به یاد شما بیاورم. ۲ آن همان مژده انجیلی است که اگر به آن محکم بچسبید، به وسیله آن نجات می‌یابید، مگر این که ایمان آوردن شما بی‌اساس بوده باشد.

۳ آنچه را که به من رسیده بود به شما سپردم، یعنی مهمترین حقیقت را که عیسای مسیح مطابق با کتب مقدّس برای گناهان ما مُرد ۴ و مدفون شد و نیز بر طبق کتب مقدّس در روز سوّم زنده گشت ۵ و بعد خود را به پطرس و پس از آن به دوازده رسول ظاهر ساخت و ۶ یک بار هم به بیش از پانصد نفر از پیروانش ظاهر شد، که بسیاری از آن‌ها تا امروز زنده‌اند، ولی بعضی از آن‌ها مرده‌اند. ۷ بعد از آن به یعقوب و سپس به تمام رسولان ظاهر گردید.

۸ آخر همه، او خود را به من که در برابر آن‌ها مثل طفلی نارس بودم، ظاهر ساخت، ۹ زیرا من از تمام رسولان او کمتر هستم و حتّی شایستگی آن را ندارم که رسول خوانده شوم، چون بر کلیسای خدا جفا می‌رسانیدم. ۱۰ اما به وسیله فیض خدا آنچه امروز هستم، هستم و فیضی که او نصیب من گردانید، بیهوده نبود، زیرا من از همه ایشان بیشتر زحمت کشیدم، گرچه واقعاً من نبودم، بلکه این فیض خدا بود که با من کار می‌کرد. ۱۱ به هر حال خواه من بیشتر زحمت کشیده باشم، خواه ایشان، تفاوتی ندارد. زیرا این است آنچه همه ما اعلام می‌کنیم و شما نیز به آن ایمان آورده‌اید.

رستاخیز مردگان

۱۲ پس اگر ما اعلام می‌کنیم که مسیح پس از مرگ زنده شد، چگونه بعضی از شما می‌گویید که قیامت مردگان وجود ندارد؟ ۱۳ اگر قیامت مردگان وجود نداشته باشد، پس مسیح هم زنده نشده است! ۱۴ و اگر مسیح زنده نشده باشد، هم بشارت ما پوچ است و هم ایمان شما! ۱۵ وقتی گفتیم که خدا مسیح را زنده ساخته است، در صورتی که زنده شدن مردگان درست نباشد، پس ما شاهدین کاذب محسوب می‌شویم که درباره خدا شهادت دروغ داده‌ایم. ۱۶ زیرا اگر مردگان زنده نمی‌شوند، مسیح هم مسلماً زنده نشده است. ۱۷ و اگر مسیح زنده نشده است،

ایمان شما بیهوده است و شما هنوز در گناهان خود هستید. ^{۱۸} از آن گذشته ایماندارانی هم که مرده‌اند، باید هلاک شده باشند! ^{۱۹} اگر امید ما به مسیح فقط منحصر به این زندگی باشد، از تمام مردم بدبخت‌تر هستیم!

^{۲۰} اما در حقیقت، مسیح پس از مرگ زنده شد و اولین کسی است که از میان مردگان برخیزانیده شده است. ^{۲۱} زیرا چنان که مرگ به وسیله یک انسان آمد، همان‌طور قیامت از مردگان نیز به وسیله یک انسان فرارسید. ^{۲۲} و همان‌طور که همه آدمیان به خاطر همبستگی با آدم می‌میرند، تمام کسانی که با مسیح متحدند، زنده خواهند شد. ^{۲۳} اما هرکس به نوبت خود زنده می‌شود: اول مسیح و بعد در وقت آمدن او آنانی که متعلق به او هستند. ^{۲۴} پس از آن، پایان کار فرا خواهد رسید و مسیح تمام فرمانروایان و قوت‌ها و قدرت‌ها را برانداخته پادشاهی را به خدای پدر خواهد سپرد. ^{۲۵} زیرا او باید به سلطنت خود ادامه دهد تا زمانی که خدا همه دشمنان را زیر پای او قرار دهد. ^{۲۶} آخرین دشمنی که برانداخته می‌شود، مرگ است. ^{۲۷} زیرا چنان که نوشته شده است، خدا همه چیز را زیر پای مسیح قرار داده است. ولی البته معلوم است که عبارت «همه چیز» شامل خدا، که همه چیز را تحت فرمان مسیح می‌گذارد، نمی‌شود. ^{۲۸} وقتی که همه چیز تحت فرمان مسیح قرار بگیرد، مسیح نیز که *پسر خدا است، خود را در اختیار خدا که همه چیز را به فرمان او گذاشت، قرار خواهد داد تا خدا بر کل کاینات حاکم گردد.

^{۲۹} در غیر این صورت، اگر مردگان اصلاً زنده نمی‌شوند، به چه علت عده‌ای به نیابت از مردگان تعمید می‌گیرند؟ چرا دیگران به نام ایشان تعمید می‌گیرند؟ ^{۳۰} و چرا ما باید در تمام ساعات زندگی با خطر روبه‌رو باشیم؟ ^{۳۱} ای *برادران من، هر روز با مرگ روبه‌رو هستیم، و این را در افتخاری که نسبت به شما در اتحاد با خداوندمان، عیسیای مسیح دارم اعلام می‌کنم. ^{۳۲} اگر به خاطر انگیزه‌های انسانی با اشخاص وحشی در افسوس جنگیدم، چه سودی عاید من شده است؟ اگر مردگان زنده نمی‌شوند، پس «بخوریم و بنوشیم، زیرا فردا خواهیم مرد.»

^{۳۳} فریب نخورید؛ معاشران بد، اخلاق خوب را فاسد می‌سازند. ^{۳۴} سر عقل بیایید و دیگر گناه نکنید، زیرا بعضی‌ها خدا را نمی‌شناسند و این را برای شرمساری شما می‌گویم.

رستاخیز بدن

^{۳۵} شاید کسی پرسد: «مردگان چگونه زنده می‌شوند و با چه نوع بدنی ظاهر می‌شوند؟» ^{۳۶} ای نادانان، وقتی دانه‌ای را در زمین می‌کارید، آن

دانه زنده نخواهد شد، مگر این که اول بمیرد. ۳۷ و آنچه می کاری فقط یک دانه است، خواه یک دانه گندم باشد یا هر دانه دیگر و آن هنوز شکل نهایی خود را نگرفته است. ۳۸ خدا بر طبق اراده خود بدنی به آن می دهد و به هر نوع دانه، بدنی مخصوص می بخشد.

۳۹ گوشت همه موجودات زنده یک جور نیست، گوشت آدمیان یک جور است و هر دسته از حیوانات، پرندگان و ماهیان گوشت مخصوص به خود را دارند.

۴۰ اجسام آسمانی با اجسام زمینی فرق دارند و شکوه و زیبایی های آنها نیز با هم متفاوت است. ۴۱ شکوه خورشید یک جور است و شکوه ماه و ستارگان جوری دیگر و حتی در میان ستارگان شکوه و زیبایی های گوناگون یافت می شود.

۴۲ زنده شدن مردگان نیز چنین خواهد بود. آنچه به خاک سپرده می شود، فسادپذیر و فانی است و آنچه برمی خیزد، فناپذیر است. ۴۳ آنچه کاشته می شود، ذلیل و خوار است؛ آنچه برمی خیزد، پُر جلال است. در ضعف و ناتوانی کاشته می شود و در قدرت برمی خیزد. ۴۴ بدن جسمانی به خاک سپرده می شود و بدن روحانی برمی خیزد. همچنان که بدن جسمانی هست، بدن روحانی نیز وجود دارد. ۴۵ در این خصوص نوشته شده است: «اولین انسان، یعنی آدم، نفس زنده گشت،» اما آدم آخر روح حیات بخش گردید. ۴۶ آنچه روحانی است، اول نمی آید. اول جسمانی و بعد از آن روحانی می آید. ۴۷ آدم اول از خاک زمین ساخته شد و آدم دوم از آسمان آمد. ۴۸ خاکیان به انسان خاکی که از خاک ساخته شد شبیه اند و آسمانی ها هم به انسان آسمانی که از آسمان آمد شباهت دارند. ۴۹ همان گونه که شکل خاکی به خود گرفتیم، شکل آسمانی نیز به خود خواهیم گرفت. ۵۰ ای *برادران، مقصودم این است که آنچه از گوشت و خون ساخته شده است، نمی تواند وارث پادشاهی خدا گردد و آنچه فانی است، نمی تواند در فناپذیری نصیبی داشته باشد.

۵۱ گوش دهید تا رازی را برای شما فاش سازم. همه ما نخواهیم مرد؛ بلکه در یک لحظه با یک چشم بهم زدن، به محض آنکه شیپور آخر شنیده شود، تغییر خواهیم یافت. زیرا شیپور به صدا در می آید و مردگان برای حیات فناپذیر زنده می شوند و ما نیز تغییر خواهیم یافت. ۵۲ زیرا فنا باید با بقاء پوشیده شود و مرگ به حیات جاودان ملبس گردد. ۵۴ زمانی که فنا با بقاء و مرگ با حیات پوشیده شود، آنگاه آنچه نوشته شده است، به حقیقت خواهد پیوست که:

«پیروزی مرگ را کاملاً بلعیده است.

۵۵ «ای مرگ، پیروزی تو کجا است و ای موت، نیش تو کجا؟»

^{۵۶}نیشِ مرگ گناه است و گناه از شریعت قدرت می گیرد. ^{۵۷}اما شکر خدا را که به وسیله خداوند ما عیسای مسیح به ما پیروزی بخشیده است. ^{۵۸}بنابراین ای *برادرانِ عزیز من، پابرجا و استوار بمانید. همیشه در کار و خدمتِ خداوند مشغول باشید، زیرا می دانید که زحمات شما در خدمت او بی نتیجه نخواهند بود.

جمع آوری پول

۱۶ اکنون در خصوص جمع آوری اعانه برای مقدّسین یهودیه: همان طور که در کلیساهای غلاطیه مقرر نمودم، شما نیز عمل کنید. ^۱یعنی در اوّلین روز هر هفته (روز یکشنبه) هریک از شما باید به نسبت درآمد خود مقداری پول کنار بگذارید و آن را پس انداز کنید تا موقع آمدن من احتیاجی به جمع آوری پول نباشد. ^۲به محض این که به آنجا رسیدم، کسانی را که شما تایید کرده اید با معرفی نامه می فرستم تا هدایا را به اورشلیم ببرند. ^۳اگر رفتن من صلاح باشد، همراه ایشان خواهم رفت.

نقشه پولس برای سفر آینده

^۴پس از گذشتن از مقدونیه نزد شما خواهم آمد؛ زیرا قصد دارم از مقدونیه عبور کنم. ^۵احتمال می رود مدّتی نزد شما بمانم و شاید زمستان را با شما به سر برم و به این وسیله با کمک شما به سفر خود به هر کجا که باشد ادامه خواهم داد. ^۶در حال حاضر مایل نیستم در هنگام عبور از شما دیدن کنم؛ زیرا امیدوارم بعداً با اجازه خداوند مدّتی نزد شما بمانم. ^۷من تا عید *پنتیکاست در افسُس خواهم ماند؛ ^۸زیرا فرصت بزرگی برای خدمت مؤثری به من داده شده است، اگرچه مخالفین زیادی در آنجا وجود دارند.

^۹اگر تیموتاؤس به آنجا آمد، مواظب باشید که در میان شما هیچ نگرانی نداشته باشد؛ زیرا همان گونه که من در کار خداوند مشغولم، او نیز کار می کند. ^{۱۰}پس هیچ کس او را حقیر نشمارد، بلکه او را کمک کنید تا به سلامتی به راه خود ادامه داده نزد من برگردد، زیرا همراه با بقیّه ایمان داران چشم به راه آمدن او هستیم.

^{۱۱}در خصوص برادر ما آپولُس، من او را بسیار تشویق کردم که به اتفاق ایمان داران دیگر نزد شما بیاید، ولی کاملاً نپذیرفته است که اکنون بیاید، اما هرگاه فرصت یافت، خواهد آمد.

آخرین دستورات

۱۳ هوشیار باشید، در ایمان ثابت بمانید، قوی و شجاع باشید. ۱۴ همه کارهای خود را با محبت انجام دهید.

۱۵ اکنون ای *برادران من، شما خانواده استیفان را می شناسید و می دانید که آن ها اولین ایمان داران در یونان بودند که خود را وقف خدمت به مقدسین نمودند. ۱۶ درخواست می کنم مطیع این اشخاص و هر شخص دیگری که با شما همکاری می کند و زحمت می کشد، باشید.

۱۷ از آمدن استیفان و فرتوناتوس و اخائیکاس شاد شدم زیرا غیبت شما را جبران کرده اند ۱۸ و نیروی تازه ای به روح من و همچنین به روح شما بخشیده اند. از چنین اشخاصی باید قدردانی کرد.

۱۹ کلیساهای آسیا به شما سلام می فرستند. آکیلا و پرسکیله همراه با کلیسایی که در خانه ایشان تشکیل می شود، در خداوند سلام گرم به شما می فرستند. ۲۰ جمیع ایمان داران سلام می فرستند. یکدیگر را با بوسه مقدسانه سلام گوید.

۲۱ در خاتمه، من پولس با دست خط خود درود می فرستم.

۲۲ ملعون است هر که خداوند را دوست ندارد. ماراناتا یعنی «ای خداوند ما، بیا.»

۲۳ فیض خداوند ما عیسی با همه شما باد.

۲۴ محبت من همواره با همه شما که با عیسای مسیح متحد هستید باشد. *آمین!



دوم قرنتیان

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
		۱۳	۱۲	۱۱



نامهٔ دوّم پولس رسول به

کلیسای شهر قرنتس

معرفی کتاب

نامهٔ دوّم پولس به کلیسای شهر قرنتس در زمانی نوشته شد که پولس مشکلات زیادی در روابط خود با کلیسای قرنتس داشت. بعضی از اعضای کلیسا علیه او قیام کرده بودند، امّا پولس آرزوی عمیق خود را برای مصالحه با آنان نشان می‌دهد و شادی خود را پس از حصول آن ابراز می‌کند.

در قسمت اوّل، پولس روابط خود را با کلیسای قرنتس شرح داده توضیح می‌دهد که چرا به شدّت با ناسزاگویی و کشمکش در کلیسا مخالفت می‌کند. همچنین خوشحالی خود را از این که این مخالفت باعث توبه و اصلاح شده است بیان می‌کند. سپس از کلیسا درخواست می‌نماید تا هدایایی برای مسیحیان نیازمند در یهودیه بفرستند. در فصل‌های آخر، او از رسالت خویش در برابر آنانی که در کلیسا ادّعای رسالت می‌کردند و رسالت پولس را تکذیب می‌نمودند، دفاع می‌کند.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدمه ۱:۱-۱۱

پولس و کلیسای قرنتس ۱۲:۱-۱۶:۷

هدایا برای مسیحیان یهودیه ۸:۱-۱۵:۹

دفاع پولس از رسالت خویش ۱۰:۱۰-۱۰:۱۳

خاتمه ۱۱:۱۳-۱۳

مقدمه

از طرف پولس که به ارادهٔ خدا، رسول عیسیای مسیح است و از طرف برادر ما تیموتاؤس به کلیسای خِئدا در شهر قرنتس و تمام مقدّسین مقیم یونان:

۲ پدر ما خدا و عیسای مسیح خداوند به شما فیض و آرامش عطا فرماید.

شکرگزاری پولس

۳ سپاس بر خدا، پدر خداوند ما عیسای مسیح، که پدر رحمت‌ها و خدای تسلی‌ها است. ۴ او به ما در تمام سختی‌ها و زحمت‌های ما تسلی بخشید تا بتوانیم با استفاده از همان تسلی که خدا به ما عطا فرمود، کسانی را که به انواع سختی‌ها گرفتار هستند، تسلی بخشیم. ۵ همان‌گونه که ما در رنج‌های بسیار مسیح سهیم هستیم، به وسیله مسیح در تسلی فراوان او نیز شریک هستیم. ۶ اگر زحمات و سختی‌ها نصیب ما می‌شوند، به خاطر تسلی و نجات شما است و اگر تسلی در انتظار ما است، این هم باید موجب تسلی خاطر شما باشد. یعنی وقتی شما هم مثل ما متحمل رنج و زحمت می‌شوید، صبور و بردبار باشید. ۷ امید ما به شما همیشه پابرجا است، زیرا می‌دانیم، چنان‌که در رنج‌های ما سهیم هستید، در تسلی ما نیز سهیم خواهید بود.

۸ ما نمی‌خواهیم از سختی‌هایی که در استان آسیا برای ما پیش آمد بی‌خبر باشید. بارهایی که بر دوش ما گذاشته شد آن قدر گران و سنگین بود که امید خود را به ادامه زندگی از دست دادیم. ۹ احساس می‌کردیم که حکم اعدام ما صادر شده است. اما این اتفاق افتاد تا ما به خدایی که مردگان را زنده می‌کند متکی باشیم نه به خودمان. ۱۰ خدا ما را از خطر مرگ بسیار وحشتناکی رهانید و امید ما باز هم به او است که بار دیگر ما را رهایی بخشد. ۱۱ شما نیز باید با دعاها و یاری کنید تا وقتی عده بسیاری برکاتی را که خدا به ما داده است ببینند، عده بیشتری به خاطر ما خدا را سپاس بگویند.

تغییر نقشه پولس

۱۲ افتخار ما این است و وجدان ما نیز گواه است که در روابط خود با مردم این جهان و مخصوصاً با شما با خلوص نیت و صداقت الهی رفتار کرده‌ایم. ما به فیض خدا متکی بودیم، نه به فلسفه دنیوی. ۱۳ چیز دیگری جز آنچه می‌خوانید و می‌فهمید برای شما نمی‌نویسیم. ۱۴ و امیدواریم شما همان‌طور که ما را تا حدی می‌شناسید مقصود ما را نیز کاملاً بفهمید تا سرانجام در روز عیسای خداوند چنان‌که ما به شما افتخار می‌کنیم، شما نیز به ما افتخار کنید.

۱۵ با چنین اطمینانی بود که تصمیم گرفتیم قبل از همه از شما دیدن کنیم تا به شما دوچندان برکت برسانیم. ۱۶ یعنی می‌خواستیم هم در وقت رفتن به مقدونیه و هم در بازگشت از آنجا، از شما دیدن کنیم و با کمک شما راه یهودیه را در پیش بگیریم. ۱۷ آیا این تصمیم من با دودلی همراه بود؟ آیا

من هم در تصمیم‌گیری‌های خود مثل افراد این جهان هم‌زمان بلی و خیر می‌گویم؟^{۱۸} همان‌گونه که سخنان خدا قابل اعتماد است، گفتار ما نیز به شما دو پهلوی نمی‌باشد.^{۱۹} زیرا *پسر خدا، عیسیای مسیح، که من و سیلاس و تیموتاؤس او را به شما اعلام کردیم، هرگز دو پهلوی صحبت نمی‌کرد، بلکه بلی او همیشه «بلی» است.^{۲۰} زیرا وعده‌های خدا هرچه باشند، در مسیح «بلی» می‌باشند و به‌خاطر همین، وقتی در ستایش خدا به‌وسیلهٔ مسیح «*آمین» می‌گوییم، خدا جلال می‌یابد.^{۲۱} خدا، ما و شما را در اتحاد با مسیح استوار نموده و مأموریت مقدّسی به ما داده است.^{۲۲} و خدا مُهر مالکیت خود را بر ما گذاشت و روح‌القدس را به‌عنوان ضامن همهٔ برکات آینده در دل‌های ما نهاد.

^{۲۳} خدا شاهد است که من از آمدن به قرن‌تس به این دلیل خودداری کردم که شما را آزرده خاطر نسازم.^{۲۴} مقصود من این نیست که حاکم بر ایمان شما باشم! خیر، بلکه ما همکاران شما برای شادی واقعی هستیم، زیرا شما در ایمان پایدار هستید.

۲ پس تصمیم جدّی گرفتم که نزد شما نیایم و باعث رنجش و اندوه شما نشوم،^۲ زیرا اگر من شما را برنجانم، دیگر چه کسی موجب دل‌خوشی من شود، جز شما که باعث رنجش‌تان شده‌ام؟^۳ به‌این‌جهت آن نامه را نوشتم تا در وقت آمدن من آن کسانی که باید مرا خوشحال کنند، مایهٔ رنجش و اندوه من نشوند. اطمینان دارم که شادمانی من همهٔ شما را نیز شادمان خواهد ساخت.^۴ من آن نامه را با قلبی بسیار اندوهگین و پریشان و با اشک‌های فراوان به شما نوشتم. منظورم رنجاندن شما نبود، بلکه می‌خواستم شما را از محبّت خاصی که به شما دارم خاطرجمع سازم.

طلب آموزش برای یک گناهکار

^۵ اگر کسی در میان شما باعث رنجش و اندوه شده است، نه فقط مرا رنجانیده است، بلکه تا حدّی همهٔ شما را نیز! ولی نمی‌خواهم بیش از حدّ سخت‌گیری کنم.^۶ تنبیهی که اکثر شما نسبت به شخص مقصّر روا داشتید برای او کافی است.^۷ پس اکنون شما باید او را ببخشید و دل‌داری دهید تا مبادا غم و اندوه زیاد، او را از پای درآورد.^۸ بنابراین من از شما خواهش می‌کنم که محبّت خود را دوباره با او برقرار نمایید.^۹ زیرا من آن نامه را نوشتم تا شما را آزمایش کنم. من می‌خواستم ببینم که آیا در هر موردی از تعالیم من اطاعت می‌کنید یا خیر.^{۱۰} هرگاه شما کسی را ببخشید، من نیز او را می‌بخشم و اگر لازم باشد که من هم او را ببخشم، باید بگویم که من او را در حضور مسیح و به‌خاطر شما

بخشیده‌ام^{۱۱} ما نمی‌خواهیم شیطان از این فرصت استفاده کند، زیرا ما از نقشه‌های او بی‌خبر نیستیم.

نگرانی پولس و آسودگی خاطر او

^{۱۲} وقتی برای بشارت مسیح به تروآس رسیدم، فرصت خوبی برای خدمت خداوند داشتم،^{۱۳} اما چون برادرِ تیطس را در آنجا نیافتم، فکرم ناراحت بود. پس از حضور ایشان مرخص شده به مقدونیه رفتم. ^{۱۴} اما خدا را شکر می‌کنم که ما را به وسیلهٔ اتحاد با مسیح در صف پیروزمندان قرار داده و ما مثل عطر خوش بو در همه جا پخش می‌شویم تا بوی خوش معرفت الهی را به همه برسانیم.^{۱۵} زیرا ما مانند *بُخور خوشبویی هستیم که مسیح به خدا تقدیم می‌کند و بوی خوش آن، هم بین انانی که نجات می‌یابند و هم بین انانی که هلاک می‌گردند، پخش می‌گردد.^{۱۶} این بو برای کسانی که در راه هلاکت هستند، بوی کُشنده‌ای است که مرگ را به دنبال دارد و برای آن‌هایی که در راه نجات سالکند، رایحه‌ای حیات بخش می‌باشد. پس کیست که لیاقت این کار و خدمت را داشته باشد؟^{۱۷} ما پیام خدا را دست‌فروشی نمی‌کنیم، چنان که بسیاری می‌کنند، بلکه ما آن را با صمیمیت، مانند کسانی که از جانب خود خدا مأمور شده‌اند و در حضور او خدمت می‌کنند و با مسیح متحدند، بیان می‌کنیم.

خدمتکاران پیام جدید

آیا ما نیز به خودستایی پرداخته‌ایم؟ آیا ما مثل دیگران از طرف شما و یا برای شما به سفارش‌نامه محتاجیم؟^۲ بهترین سفارش‌نامهٔ ما شما هستید، سفارش‌نامه‌ای که در دل‌های ما نوشته شده تا تمام مردم آن را بخوانند و بفهمند.^۳ شما نامهٔ سرگشاده‌ای هستید که مسیح آن را نوشته و توسط ما به دیگران رسانیده است. این نامه با مرکب نوشته نشد، بلکه با روح خدای زنده؛ و نه بر روی تخته سنگ، بلکه بر لوح دل‌های گوشتی.

^۴ این را می‌گوییم زیرا چنین اطمینانی به خدا را به وسیلهٔ مسیح داریم. ^۵ در خود لیاقتی نمی‌بینیم که بگوییم ما صلاحیت انجام چنین ادّعایی را داشته‌ایم. خیر! بلکه لیاقت ما از جانب خدا است.^۶ او ما را لایق گردانید که خدمتگزار پیمان جدید باشیم، و این پیمان یک سند کتبی نیست، بلکه از روح خدا است، زیرا شریعت نوشته شده، انسان را به مرگ می‌کشاند، اما روح خدا حیات می‌بخشد.

^۷ اگر دوران شریعتی که بر سنگ حک شده بود و به مرگ می‌انجامید، با چنان جلالی همراه بود که قوم اسرائیل نمی‌توانستند به سبب نوری

که در صورت موسی می‌درخشید به چهره‌اش نگاه کنند، آن هم نوری که رو به زوال بود،^۸ پس چقدر دوره ظهور روح القدس پُر جلال‌تر خواهد بود.^۹ و اگر دوران شریعتی که مردم را محکوم می‌ساخت با چنان جلالی همراه بود، چقدر بیشتر دورانی که به نیکی مطلق منتهی می‌شود باید پُر جلال باشد.^{۱۰} در واقع دوران پُر جلال اوّل، تمام جلوه و جلال خود را در برابر شکوه و جلال بیشتر دوران دوم از دست داده است.^{۱۱} و اگر آنچه رو به زوال بود دارای چنان جلالی بود، پس آنچه دائمی است چقدر باید پُر جلال‌تر باشد.

^{۱۲} چون چنین امیدی داریم، با شهادت بسیار سخن می‌گوییم.^{۱۳} ما مثل موسی نیستیم که نقابی بر صورت خویش گذاشت تا قوم اسرائیل پایان آن شکوه زود گذر را نبینند.^{۱۴} ذهن‌های آن‌ها کُند شده بود و تا به امروز در موقع خواندن عهد عتیق این نقاب باقی مانده است و برداشته نمی‌شود، زیرا فقط به وسیله مسیح برداشته خواهد شد.^{۱۵} آری، تا به امروز هر وقت آن‌ها تورات موسی را می‌خوانند، آن نقاب ذهنشان را می‌پوشاند.^{۱۶} اما به محض این که کسی به خداوند روی آورد، آن نقاب برداشته می‌شود.^{۱۷} خداوند روح است و هر جا روح خداوند باشد، در آنجا آزادی هست.^{۱۸} و همه ما در حالی که با صورت‌های بی نقاب مانند آینه‌ای جلال خداوند را منعکس می‌کنیم، به تدریج در جلالی روزافزون به شکل او مبدّل می‌شویم، و این کار، کار خداوند یعنی روح القدس است.

گنجی در کوزه‌های سفالین

چون خدا از لطف خود این خدمت را به ما داده است، مأیوس نمی‌گردیم.^۲ ما همه روش‌های پنهانی و ننگین را کنار گذاشته هرگز با فریب کاری رفتار نمی‌کنیم و پیام خدا را تحریف نمی‌نماییم، بلکه با بیان روشن حقیقت می‌کوشیم که در حضور خدا مورد تایید وجدان همه مردم باشیم.^۳ زیرا اگر مژده انجیلی که اعلام می‌کنیم پوشیده باشد، فقط برای کسانی پوشیده است که در راه هلاکت هستند.^۴ «شیطان، خدای این جهان»، افکار آن‌ها را کور کرده است تا نور مژده انجیل پُر جلال مسیح را که صورت خدای نادیده است، نبینند.^۵ ما درباره خودمان موعظه نمی‌کنیم، بلکه اعلام می‌کنیم که عیسای مسیح، خداوند است و ما به خاطر او خادمان شما هستیم.^۶ زیرا همان خدایی که فرمود: «روشنایی از میان تاریکی بدرخشد»، در قلب‌های ما نیز درخشیده است تا آن نور معرفت جلال خدا که در چهره مسیح مشاهده می‌شود، بر ما بدرخشد.

۷ باوجود این، ما چنین گنجی در کوزه‌های سفالین داریم تا معلوم گردد که آن قدرت بزرگ از ما نیست، بلکه از آن خدا است. ۸ از هر طرف تحت فشاریم، ولی خرد نمی‌شویم. گاهی دچار شک و تردید می‌شویم، اما ناامید نمی‌گردیم. ۹ آزار می‌بینیم، اما هیچ‌وقت تنها نیستیم. زمین می‌خوریم، ولی از پا در نمی‌آییم. ۱۰ بدن‌های فانی ما دائماً داغ مرگ عیسی را با خود دارند تا زندگی عیسی در بدن‌های ما نیز ظاهر شود. ۱۱ آری، در تمام دوره زندگی خود همیشه به‌خاطر عیسی به مرگ تسلیم می‌شویم تا زندگی عیسی در جسم فانی ما ظاهر شود. ۱۲ پس در حالی که اثرات مرگ در بین ما دیده می‌شود، اثرات حیات در بین شما مشهود است.

۱۳ نوشته شده است: «چون ایمان آوردم، سخن گفتم.» ما نیز در همان روح سخن می‌گوییم، چون ایمان داریم. ۱۴ زیرا می‌دانیم خدا که عیسی خداوند را پس از مرگ زنده گردانید، ما را نیز با عیسی زنده خواهد ساخت و با شما به حضور خود خواهد آورد. ۱۵ این همه به‌خاطر شما است تا به هر اندازه‌ای که فیض خدا شامل افراد بیشتری شود، شکر و سپاس برای جلال او نیز افزایش یابد.

ایمان، راهنمای ما در زندگی

۱۶ بنابراین، دل‌سرد نمی‌شویم. اگرچه وجود ظاهری ما رفته‌رفته از بین می‌رود، وجود باطنی ما روزبه‌روز تازه‌تر می‌گردد. ۱۷ و این رنج و زحمت ناچیز و زودگذر، جلال عظیم و بی‌پایانی را که غیرقابل مقایسه است، برای ما فراهم می‌کند. ۱۸ پس ما به چیزهای نادیدنی چشم دوخته‌ایم، نه به چیزهای دیدنی، زیرا آنچه به چشم می‌آید موقتی است، ولی چیزهای نادیدنی ابدی هستند.

زیرا ما می‌دانیم هرگاه این خیمه‌ای که در آن به سر می‌بریم، یعنی این بدن زمینی ما، فروریزد، خدا خانه‌ای جاودانی که به دست انسان ساخته نشده، در آسمان برای ما فراهم می‌کند. ۲ ما در این خیمه زمینی دائماً آه می‌کشیم و مشتاق هستیم که خانه آسمانی خود را در بر کنیم ۳ تا در پناه آن پوشش آسمانی، دیگر برهنه نباشیم. ۴ تا زمانی که در این خیمه به سر می‌بریم، در زیر بارهای سنگین ناله می‌کنیم، چون نمی‌خواهیم خیمه فعلی خود را از دست بدهیم، بلکه مایلیم پوششی آسمانی به تن کنیم تا سرانجام زندگی فانی ما در حیات غرق شود. ۵ خدا ما را برای همین منظور آماده ساخته است و روح القدس را به‌عنوان بیعانه به ما عطا فرموده است.



۶ پس ما همیشه خاطر جمع هستیم، زیرا می‌دانیم تا زمانی که در این بدن اقامت داریم، از حضور خداوند دور هستیم. ۷ ما به ایمان زندگی می‌کنیم، نه به آنچه می‌بینیم. ۸ پس خاطر جمع هستیم و ترجیح می‌دهیم که این خانهٔ زمینی را ترک کرده با خداوند در خانهٔ آسمانی زندگی نماییم. ۹ بنابراین چه در اینجا باشیم و چه در آنجا، هدف ما این است که او را خشنود سازیم. ۱۰ زیرا همهٔ ما همان‌طور که واقعاً هستیم، باید روزی در مقابل تخت دآوری مسیح بایستیم تا مطابق آنچه که با بدن خود انجام داده‌ایم، چه نیک و چه بد، عوض بگیریم.

دوستی با خدا به وسیلهٔ مسیح

۱۱ پس چون ما می‌دانیم که معنی ترس از خداوند چیست، سعی می‌کنیم که مردم را متقاعد سازیم. خدا ما را کاملاً می‌شناسد و امیدوارم که شما نیز ما را خوب شناخته باشید. ۱۲ ما نمی‌خواهیم باز از خود تعریف کنیم، بلکه می‌خواهیم دلیلی به شما بدهیم که به ما افتخار کنید تا بتوانید به کسانی که به ظاهر یک شخص می‌بالند و نه به باطن او، جواب بدهید. ۱۳ اگر ما عقل خود را از دست داده‌ایم، به خاطر خدا است! و اگر عاقل هستیم به خاطر شما است! ۱۴ زیرا محبت مسیح حاکم بر تمام افکار و کارهای ما است چون می‌دانیم اگر یک نفر به خاطر همهٔ انسان‌ها مُرد، مسلم است که همه در مرگ او مُردند. ۱۵ آری، او برای همه مُرد تا آنانی که زنده‌اند دیگر برای خود زندگی نکنند، بلکه برای او که به خاطر آن‌ها مُرد و دوباره زنده شد.

۱۶ دیگر ما دربارهٔ هیچ‌کس از روی معیارهای انسانی قضاوت نمی‌کنیم. گرچه زمانی ما چنین قضاوتی دربارهٔ مسیح داشتیم، ولی دیگر چنین قضاوتی نداریم. ۱۷ کسی که با مسیح متحد است، خلقتی تازه دارد. هرآنچه کهنه بود درگذشت و اینک زندگی نو شروع شده است. ۱۸ این‌ها همه از طرف خدایی است که به وسیلهٔ مسیح، ما را که قبلاً دشمنان او بودیم، با خود مصالحه داده است و ما را موظف نموده که به دشمنان دیگر او هم اعلام کنیم که آن‌ها نیز می‌توانند با خدا مصالحه نمایند. ۱۹ به عبارت دیگر خدا به جای این که گناهان انسان را به حساب آورد، به وسیلهٔ مسیح با جهان مصالحه نمود و پیام این مصالحه را به ما سپرده است. ۲۰ پس ما سفیرانی از جانب مسیح هستیم و گویی خدا به وسیلهٔ ما شما را می‌خواند. پس ما به عنوان سفیران مسیح از شما التماس می‌کنیم: با خدا مصالحه کنید. ۲۱ خدا برای ما مسیح را که تجربه‌ای با گناه نداشت، در گناه ما سهیم ساخت تا به وسیلهٔ اتحاد با او در حضور خدا کاملاً نیک محسوب شویم.

پس ما که در کارهای خدا سهیم هستیم، از شما که فیض خدا را یافته‌اید خواهش می‌کنیم که نگذارید آن فیض در زندگی شما بی‌اثر بماند،^۲ زیرا او می‌فرماید:

«در زمان مطلوب، به تو گوش دادم،

و در روز نجات، تو را کمک کردم.»

هان، کنون زمان مطلوب است! هان، امروز روز نجات است!

^۳ ما نمی‌خواهیم به هیچ وجه باعث لغزش کسی بشویم، مبادا ایرادی از خدمت ما گرفته شود؛^۴ بلکه می‌خواهیم با هر کاری که می‌کنیم نشان دهیم که خادمان حقیقی خدا هستیم، یعنی با تحمل زحمات و سختی‌ها و دشواری‌ها.^۵ ما در شلاق خوردن‌ها، حبس‌ها، شورش‌ها، بی‌خوابی‌ها، گرسنگی‌ها و تلاش‌ها،^۶ با خلوص نیت، معرفت، صبر، حوصله و مهربانی نشان می‌دهیم که خادمان خدا هستیم. تمام این کارها را در اعلام پیام حقیقت با کمک روح القدس و با محبت بی‌ریا^۷ و با قدرت خدا انجام می‌دهیم. سلاح ما، در حمله و دفاع، نیکی مطلق می‌باشد.^۸ گاه احترام و گاهی بی‌احترامی می‌بینیم. گاه مورد لعن و گاهی مورد ستایش هستیم. ما را افرادی دروغ‌گو می‌شمارند، حال آنکه راست‌گو هستیم.^۹ گمنام ولی در عین حال مشهوریم؛ در حال مرگیم ولی هنوز زنده‌ایم. ما مجازات می‌شویم، ولی به قتل نمی‌رسیم.^{۱۰} گرچه غمگین، ولی پیوسته شادمانیم؛ فقیر، ولی در عین حال بسیاری را دولتمند می‌سازیم؛ بی‌چیزیم، اما دارای همه‌چیز هستیم.

^{۱۱} ای مردمان قرن‌ش، ما چیزی از شما پنهان نکرده‌ایم، بلکه دل‌های خود را به‌روی شما گشوده‌ایم.^{۱۲} اگر روابط شما با ما به سردی گراییده است، این از جانب ما نیست، بلکه باید ریشه آن را در دل‌های خود بجوید.^{۱۳} با شما همچون فرزندان سخن می‌گوییم: در جواب محبت ما نسبت به شما، شما هم دل‌های خود را به‌سوی ما باز کنید.

هشدار علیه تأثیر بُت‌پرستان

^{۱۴} از وابستگی‌های نامناسب با افراد بی‌ایمان دوری کنید. زیرا چه شراکتی بین نیکی و شرارت است و چه رفاقتی بین روشنایی و تاریکی؟^{۱۵} چه توافقی بین مسیح و ابلیس وجود دارد و چه شباهتی بین ایماندار و بی‌ایمان؟^{۱۶} و یا چه وجه اشتراکی بین خانه خدا و بُت‌ها هست؟ زیرا ما خانه خدای زنده هستیم، چنان‌که خدا فرموده است:

«من در ایشان ساکن خواهم بود

و در میان آن‌ها به سر خواهم برد.

من خدای ایشان خواهم بود و آنان قوم من.»

۱۷ و خداوند می‌فرماید:

«از میان آن‌ها خارج شوید

و خود را از آنان جدا سازید

و به چیزهای ناپاک دست نزنید

و من شما را خواهم پذیرفت.»

۱۸ و خداوند متعال می‌فرماید:

«من پدر شما خواهم بود

و شما پسران و دختران من خواهید بود.»

ای عزیزان، این وعده‌ها به ما داده شده است، پس ما باید

خود را از هر چیزی که جسم و جان ما را آلوده می‌سازد، پاک

کنیم و با خدا ترسی خود را کاملاً مقدس سازیم.



شادمانی پولس

۲ قلب‌های خود را به‌سوی ما بگشایید. ما با هیچ‌کس به‌ناحق رفتار

نکرده‌ایم. اخلاق کسی را فاسد نساخته‌ایم و از کسی سوءاستفاده

نکرده‌ایم. ۳ من نمی‌خواهم با سخنان خود شما را محکوم سازم، زیرا

چنان‌که قبلاً گفته بودم، شما آن‌قدر در نزد ما عزیز هستید که حاضریم

همواره با شما باشیم، چه در زندگی و چه در مرگ. ۴ من چقدر به شما

اطمینان دارم و چقدر به شما افتخار می‌کنم! و با وجود تمام زحمات و

مشکلاتی که داریم، من دلگرمی و شادی زیادی دارم.

۵ مثلاً وقتی به مقدونیه رسیدیم، نه‌تنها نتوانستیم کمی استراحت کنیم،

بلکه از هر طرف دچار زحمت شدیم. از یک‌طرف با دیگران در نزاع

بودیم و از طرف دیگر باطناً می‌ترسیدیم. ۶ اما خدا که به دل‌شکستگان

دل‌داری می‌دهد، با آمدن تیطس به ما دلگرمی بخشید. ۷ تنها آمدن او

نبود که ما را خوشحال ساخت، بلکه تشویق شما از او نیز در شادی

ما مؤثر بود. او به من خبر داد که شما چقدر می‌خواهید مرا ببینید و

چگونه از کاری که کرده بودید، پشیمان شده‌اید و چقدر اکنون از من

دفاع می‌کنید. این چیزها شادی مرا بیشتر کرده است.

۸ با این‌که نامه من باعث ناراحتی شما گردید، من از نوشتن آن پشیمان

نیستم، اگرچه وقتی متوجه شدم که آن نامه برای مدت کمی باعث

رنجش شما شده بود، از نوشتن آن پشیمان شدم، ۹ اما حالا خوشحالم،

نه به علت رنجی که متحمل شدید، بلکه به سبب این‌که این غم

باعث شد که از راه خود برگردید. زیرا مطابق اراده خدا شما دچار درد

و رنج شدید تا به این‌وسيله از تنبیه ما کاملاً در امان باشید. ۱۰ چون رنجی

که طبق اراده خدا باشد باعث توبه و در نتیجه نجات شما می‌گردد و

هیچ پشیمانی به دنبال ندارد. اما درد و رنج دنیوی باعث مرگ می‌شود. ^{۱۱} ببینید، درد و رنجی که مطابق اراده خدا تحمل کرده‌اید چه صفات نیکویی در شما به وجود آورده است: جدّیت، دفاع از بی گناهی خویش و ناراحتی در مقابل بی عدالتی‌ها، ترس از شرارت، اشتیاق و غیرت و تعصّب برای به کیفر رسانیدن خطاکاران! شما خوب نشان دادید که در تمام این جریان بی تقصیر هستید.

^{۱۲} من آن نامه را به خاطر آن شخص ظالم و یا آن شخص مظلوم ننوشتیم، بلکه تا بر شما معلوم شود که میزان علاقه و اطاعت شما نسبت به ما در حضور خدا چقدر زیاد است. ^{۱۳} بنابراین وقتی دیدیم تیطس چقدر از این که همه شما موجب آرامش و آسودگی خیال او شدید، شاد و خوشحال است، ما بسیار دل گرم شدیم. ^{۱۴} من نزد او از شما زیاد تعریف کردم و شما آبروی مرا حفظ کردید! آری، همان طور که سخنان ما درباره شما تماماً راست بود، فخر ما نیز نزد تیطس به حقیقت پیوست. ^{۱۵} و هر وقت او اطاعت شما و آن ترس و لرزی را که در زمان ملاقات با او نشان دادید به یاد می‌آورد، دل بستگی‌اش نسبت به شما بیشتر می‌شود. ^{۱۶} بسیار خوشحالم که می‌توانم از هر حیث به شما اطمینان داشته باشم.

کرم و بخشش مسیحایی

ای *برادران، می‌خواهیم شما را از آنچه فیض خدا در کلیساهای مقدونیه کرده است، آگاه سازیم. ^۱ آن‌ها با زحماتی که دیده‌اند سخت آزموده شده‌اند و با وجود این که بسیار تھمی دست هستند، از خوشی فراوان پُر شده‌اند و این خوشی منجر به سخاوت‌مندی بی اندازه آن‌ها گشته است. ^۲ من خود شاهد هستم که آن‌ها به اندازه توانایی خود و حتّی بیشتر از آن با میل به دیگران کمک می‌کردند. ^۳ و با اصرار زیاد از ما خواهش کردند که در افتخار رفع نیازمندی‌های مقدّسین شریک شوند. ^۴ این کار ایشان بیش از توقّع ما بود، زیرا اوّل خود را به خداوند تسلیم کردند و بعد طبق اراده خدا، خود را در اختیار ما گذاشتند. ^۵ پس ما به تیطس که این کار را در میان شما شروع کرده بود، اصرار کردیم که این خدمت را به اتمام برساند. ^۶ از این گذشته، چنان که شما در هر امر دیگری از قبیل ایمان، سخنوری، درک حقیقت، جدّیت و محبّت نسبت به ما سخاوت‌مند هستید، می‌خواهیم در انجام این امر خیر هم سخاوت‌مند باشید.

^۷ این را به عنوان یک فرمان به شما نمی‌گوییم، بلکه می‌خواهیم با اشاره به جدّیت دیگران، خلوص محبّت شما را بسنجم. ^۸ شما می‌دانید که

خداوند ما عیسیای مسیح چقدر بخشنده بود. گرچه دولتمند بود، به خاطر شما خود را فقیر ساخت تا شما از راه فقر او دولتمند شوید.

۱۰ در این مورد نظر خود را ابراز می‌کنم: چون شما اولین کسانی بودید که در یک سال پیش نه تنها مایل به کمک دیگران بودید، بلکه عملاً این کار را کردید، اکنون به صلاح شما است که به این کار ادامه داده آن را تمام کنید. ۱۱ پس همان‌طور که آن زمان بسیار مایل بودید، اکنون مطابق توانایی خود، با میل این کار را به اتمام برسانید. ۱۲ اگر کسی واقعاً مایل است کمک کند، خدا هدیه او را نسبت به آنچه دارد می‌پذیرد، نه مطابق آنچه ندارد.

۱۳ مقصودم این نیست که دیگران از زیر بار شانه خالی کنند و شما بار ایشان را به دوش بگیرید. خیر! بلکه می‌خواهم مساوات برقرار باشد. ۱۴ یعنی با آنچه که شما فعلاً به آن احتیاج ندارید نیازهای آنان را رفع نماید، تا روزی مازاد ایشان هم نیازمندی‌های شما را رفع نماید. به این وسیله مساوات برقرار می‌شود. ۱۵ چنان که نوشته شده است: «او که زیاد جمع کرد زیادی نداشت، و آنکه اندک اندوخت کم نداشت.» ۱۶ خدا را شکر که او اشتیاقی نظیر آنچه من نسبت به شما دارم در دل تیطس ایجاد کرده است. ۱۷ او نه تنها درخواست ما را قبول کرد، بلکه با شوق و ذوق و از روی میل خود می‌خواست نزد شما بیاید. ۱۸ همراه او آن برادری را که در تمام کلیساها به خاطر بشارت دادن انجیل شهرت یافته است، می‌فرستم. ۱۹ علاوه بر این، او از طرف کلیساها مامور شده است که همراه ما باشد و این کار خیر را برای جلال خدا و به نشانه حسن نیت ما انجام دهد.

۲۰ ما با نظارت بر امر جمع‌آوری و توزیع بخشش‌های سخاوتمندانه شما بسیار مراقب و دقیق هستیم، مبدا کسی از ما ایراد بگیرد. ۲۱ آری، می‌کوشیم نه فقط آنچه را که در نظر خداوند درست است انجام دهیم، بلکه آنچه را که مردم نیز می‌پسندند به عمل آوریم.

۲۲ برادر خود را که بارها او را آزموده و همیشه او را جدی یافته‌ام با آنان می‌فرستم. او اکنون به سبب اطمینان بزرگی که به شما دارد، بیش از پیش مشتاق دیدار شما است. ۲۳ اما تیطس، او در خدمت شما یار و همکار من است و برادران دیگر هم که با او می‌آیند نمایندگان کلیساها و مایه جلال مسیح هستند. ۲۴ بنابراین محبت خود را به ایشان و درضمن به تمام کلیساها نشان دهید تا همه بدانند افتخاری که به شما دارم بی‌اساس نبوده است.

جمع‌آوری پول برای مسیحیان نیازمند

۹

درواقع هیچ نیازی نیست که دربارهٔ وجوهی که برای مقدّسین یهودیه فرستاده می‌شود برای شما بنویسم،^۲ زیرا می‌دانم که شما مایل هستید کمک کنید. من نزد ایمانداران مقدونیه به شما بالیده‌ام و گفته‌ام که ایمان‌داران در یونان از سال پیش تا به حال آمادهٔ کمک بوده‌اند و اشتیاق شما عدّهٔ زیادی از آنان را برای این کار برانگیخته است.^۳ اکنون این ایمان‌داران را نزد شما می‌فرستم تا این که فخر ما به شما بیهوده نبوده باشد، بلکه تا همان گونه که به ایشان گفته بودم، آمادهٔ کمک به آن‌ها باشید.^۴ وگرنه، اگر اهالی مقدونیه همراه من بیایند و ببینند که پس از آن همهٔ اعتمادی که به شما داشتم شما آمادهٔ کمک نیستید، ما در مقابل آن‌ها شرم‌نده خواهیم شد تا چه رسد به شما!^۵ پس لازم دانستم که از این ایمان‌داران مصرّانه بخواهم قبل از من نزد شما بیایند و هدایای شما را که وعده داده بودید، از پیش آماده سازند تا وقتی من به آنجا برسم آن اعانه آماده باشد و معلوم شود که بخشش شما از روی میل بوده است و نه به اجبار.

^۶ به یاد داشته باشید: کسی که بذر کم بکارد محصول کم درو خواهد کرد و آنکه دانهٔ فراوان بکارد محصول فراوان درو خواهد نمود.^۷ پس هرکس باید مطابق آنچه در دل خود تصمیم گرفته است، بدهد و نه از روی بی میلی و اجبار، زیرا خدا کسی را که با شادی می‌بخشد دوست دارد.^۸ و او قادر است که هر نوع برکتی را به شما عطا فرماید تا همیشه به اندازهٔ کفایت و حتّی بیش از آن داشته باشید و بتوانید با سخاوت‌مندی در هر امر نیکو بذل و بخشش کنید.^۹ چنان که نوشته شده است:

«او با سخاوت به نیازمندان می‌بخشد

و نیکوکاری‌اش تا ابد باقی است.»

^{۱۰} خدا که بذر را برای برزگر و نان را برای خوردن فراهم می‌سازد، بذرتان را مهیّا کرده و آن را چند برابر خواهد ساخت تا محصول کارهای نیکوی شما فراوان باشد.^{۱۱} خدا شما را بسیار غنی می‌سازد تا شما از هر لحاظ سخاوت‌مند باشید و عدّهٔ زیادی خدا را برای هدایای شما که به وسیلهٔ ما دریافت کرده‌اند، شکر خواهند کرد.^{۱۲} پس این خدمت شما نه تنها نیازمندی‌های مقدّسین را تأمین می‌کند، بلکه موجب سپاسگزاری عدّهٔ بسیاری از خدا نیز می‌گردد.^{۱۳} این خدمت شما دلیل بر ایمان شما است و مردم خدا را برای آن جلال خواهند داد، زیرا شما نه تنها به ایمان خود به مژدهٔ انجیل مسیح اعتراف می‌کنید، بلکه آن‌ها و دیگران را در آنچه دارید سهیم می‌سازید.^{۱۴} و آنان این لطف بزرگی را که خدا به شما کرده

است خواهند دید و با اشتیاق و علاقه زیاد برای شما دعا خواهند کرد.
 ۱۵ خدا را برای بخشش توصیف ناپذیرش سپاس باد!

دفاع پولس از رسالت خود

۱۰ اکنون من پولس به‌خاطر تواضع و ملائمت مسیح، شخصاً از شما درخواست می‌کنم، آری، همان پولس که بنا به گفته بعضی از شما، پیش روی شما فروتن و ملایم ولی دور از شما گستاخ هستم،^۲ از شما التماس می‌کنم که مرا مجبور نسازید وقتی با شما هستم، با کسانی که گمان می‌کنند ما با انگیزه‌های دنیوی رفتار می‌کنیم، با تندی عمل کنیم.^۳ مسلماً ما در این دنیا به سر می‌بریم، اما جنگی که می‌کنیم دنیوی و جسمانی نیست.^۴ اسلحه جنگ ما سلاح‌های معمولی نیست، بلکه از طرف خدا قدرت دارد تا دژها را منهدم سازد. ما هر نوع بحث گمراه‌کننده^۵ و هر مانعی را که در مقابل شناخت خدا قرار بگیرد، از بین می‌بریم و تمام افکار و خیالات را تحت فرمان مسیح در می‌آوریم.^۶ و وقتی اطاعت شما کامل شود، آماده خواهیم بود هر نافرمانی را مجازات کنیم.

^۷ به آنچه در جلوی چشمان شما قرار دارد توجه کنید! آیا در میان شما کسی هست که مطمئن باشد به مسیح تعلق دارد؟ آن شخص باید قبول کند که ما هم مثل او متعلق به مسیح هستیم.^۸ شاید من درباره اقتداری که خدا به من داده است بیش از اندازه به خود بالیده باشم، ولی پشیمان نیستم، زیرا خدا این اقتدار را برای بنای شما به من داده است و نه تخریب شما!^۹ فکر نکنید که می‌خواهم با نامه‌های خود شما را بترسانم.^{۱۰} شاید کسی بگوید: «نامه‌های او تند و سختگیرانه هستند، ولی حضورش ضعیف و سخنانش قابل تحقیر است.»^{۱۱} این اشخاص خاطرجمع باشند آنچه را که از دور به‌وسیله نامه می‌نویسم، همان را نیز حضوراً به‌عمل خواهم آورد.

^{۱۲} البته ما جرأت آن را نداریم خویشتن را با کسانی که خود را این قدر بزرگ می‌دانند، مقایسه کنیم و یا در یک سطح قرار دهیم. وقتی آن‌ها خود را با یکدیگر می‌سنجند و با همدیگر مقایسه می‌کنند، نشان می‌دهند که چقدر احمق‌اند!^{۱۳} و اما ما نمی‌توانیم از آن حدی که برای ما تعیین شده بیشتر فخر کنیم؛ یعنی فخر ما محدود خواهد بود به خدمتی که خدا به ما سپرده است که شامل خدمت در میان شما نیز می‌شود.^{۱۴} وقتی ادعا می‌کنیم که کلیسای شما هم در محدوده مأموریت ما قرار دارد، از حد خود تجاوز نمی‌کنیم، زیرا ما اولین اشخاصی بودیم که انجیل مسیح را به شما رسانیدیم.^{۱۵} ما از آنچه دیگران در خارج از محدوده

مأموریت ما انجام داده‌اند، به خود نمی‌بالیم، بلکه امیدواریم که ایمان شما رشد کند و ما بتوانیم دامنه خدمت خود را در میان شما وسیع‌تر سازیم.^{۱۶} تا سرانجام بتوانیم مژده انجیل را در کشورهای که در آن سوی سرزمین شما است، اعلام نماییم؛ آنگاه لازم نخواهد بود که ما به کاری که قبلاً در حوزه مأموریت شخصی دیگر انجام شده است، فخر کنیم.^{۱۷} چنان‌که نوشته شده است: «هرکه بخواید فخر کند به خداوند فخر نماید.»^{۱۸} کسی که خودستایی می‌کند مورد قبول واقع نمی‌شود، بلکه فقط کسی که موردپسند خدا باشد.

پولس و رسولان دروغین

امیدوارم اندک حماقت مرا تحمل کنید. خواهش می‌کنم آن را تحمل کنید!^۲ غیرتی که من نسبت به شما دارم، احساسی الهی است، زیرا من شما را به‌عنوان یک باکره پاک‌دامن به عقد مسیح در آورده به او تقدیم نمودم.^۳ اما اکنون می‌ترسم همان‌طور که حوا به‌وسیله زیرکی مار فریب خورد، افکار شما نیز از ارادت و اخلاصی که به مسیح دارید منحرف شود.^۴ زیرا اگر کسی نزد شما بیاید و عیسای دیگری جز آن عیسایی را که ما به شما اعلام کردیم، اعلام کند، یا روحی متفاوت از آنچه قبلاً پذیرفته بودید، یا مژده‌ای غیراز آنچه قبلاً به شما داده شده بود، ارائه دهد، به‌راحتی می‌پذیرید.

ه‌گمان نمی‌کنم من از آن رسولان عالی‌مقام شما کمتر باشم!^۵ شاید سخنوری ماهر نباشم، ولی در دانش کم و کاستی ندارم! ما این را در هر فرصت و هر مورد برای شما آشکار کرده‌ایم!

آیا مرتکب گناه شدم که مژده انجیل را به‌رایگان به شما رسانیدم و خود را حقیر ساختم تا شما سرافراز شوید؟^۸ من معاش خود را از کلیساهای دیگر گرفتم و یا به اصطلاح آن‌ها را غارت کردم تا بتوانم مجانی به شما خدمت کنم!^۹ و وقتی با شما بودم با وجود این که به پول احتیاج داشتم، به هیچ‌یک از شما دست کمک دراز نکردم، بلکه وقتی ایمان‌داران از مقدونیه آمدند، احتیاجات مرا رفع نمودند. من هرگز خود را به شما تحمیل نکردم و در آینده نیز نخواهم کرد!^{۱۰} به حقانیت مسیح که در زندگی من است اعلام می‌کنم که هیچ‌چیز نمی‌تواند مانع فخر من در تمام سرزمین یونان باشد!^{۱۱} چرا این را می‌گوییم؟ چون شما را دوست ندارم؟ نه، خدا می‌داند که شما را دوست دارم.

^{۱۲} من به این کار ادامه خواهم داد تا ادعای کسانی را که با غرور می‌گویند رسالت آن‌ها و رسالت ما یکسان است، بی‌اعتبار سازم،^{۱۳} زیرا این اشخاص رسولان دروغین و خادمان فریبکار هستند که خود را به

شکل رسولان مسیح در می آورند. ^{۱۴} این چیز عجیبی نیست؛ شیطان هم خود را به صورت فرشته نور در می آورد. ^{۱۵} پس اگر خادمان او خود را خدمت گزاران عدالت و نیکویی جلوه دهند، جای تعجب نیست! در عاقبت مطابق کارهایشان کیفر خواهند یافت.

زحمات یک رسول مسیح

^{۱۶} تکرار می کنم: هیچ کس مرا احمق نداند، ولی اگر درباره من این طور فکر می کنید، پس حداقل مرا مثل یک احمق بپذیرید تا بتوانم کمی به خود بیالم. ^{۱۷} آنچه اکنون با اطمینان و از روی غرور می گویم آن نیست که خداوند بگوید، بلکه مانند یک آدم احمق صحبت می کنم. ^{۱۸} چون بسیاری به امتیازات دنیوی خویش می بالند، من هم می خواهم به امتیازات خود بیالم. ^{۱۹} شما باید چقدر روشن فکر باشید که می توانید این طور با افراد احمق مدارا کنید! ^{۲۰} البته اگر کسی شما را به بردگی درآورد، یا استثمار نماید، یا از شما بهره برداری کند، یا به چشم حقارت به شما نگاه کند و یا به صورتتان سیلی زند، حتماً تحمل خواهید کرد! ^{۲۱} با شرمساری باید بگویم که به علت ضعف خود ما بود که نتوانستیم این کارها را انجام دهیم!

اما اگر کسی جرات کند که به چیزی بیالد و اکنون مثل یک احمق حرف می زنم. من هم جرأت می کنم فخر کنم. ^{۲۲} آیا آن ها عبرانی هستند؟ من هم هستم! آیا اسرائیلی هستند؟ من هم هستم! آیا فرزندان ابراهیم هستند؟ من هم هستم! ^{۲۳} آیا آن ها خادمان مسیح هستند؟ من بیش از آن ها او را خدمت کرده ام! باز مثل یک دیوانه حرف می زنم. من بیش از آن ها زحمت کشیده ام و بیش از آن ها در زندان بوده ام. دفعات بی شمار شلاق خورده و چندین بار با مرگ روبه رو شده ام. ^{۲۴} یهودیان مرا پنج بار و هر بار سی و نه ضربه شلاق زدند، ^{۲۵} و سه بار از رومیان چوب خوردم و یک بار هم سنگسار شدم. سه بار کشتی ای که در آن بودم شکسته و غرق شد و یک شبانه روز دستخوش امواج دریا بودم. ^{۲۶} در مسافرت های زیاد خود، با خطر سیل و راهزنان روبه رو بودم و از دست یهودیان و غیریهودیان و *برادران دروغین در شهر و بیابان و دریا با خطر مرگ مواجه شدم. ^{۲۷} من متحمل سختی ها، زحمات، بی خوابی، گرسنگی و تشنگی فراوان شده ام و غالباً بدون خوراک و لباس کافی سرمای سخت زمستان را تحمل کرده ام. ^{۲۸} از آن گذشته، نگرانی برای تمام کلیساها باری است که شب و روز بر دوش من است. ^{۲۹} وقتی یکی ضعیف است، آیا من در ضعف او شریک نیستم؟ و اگر کسی لغزش بخورد، آیا من آتش نمی گیرم؟

۳۰ اگر مجبورم فخر کنم، به آن چیزهایی خواهم بالید که ضعف مرا نشان می‌دهند. ۳۱ خدا، پدر عیسی‌ای خداوند، که تا ابد نام او را سپاس باد، می‌داند که من دروغ نمی‌گویم. ۳۲ وقتی در دمشق بودم، فرماندار آنجا که از طرف «حارث» پادشاه به این مقام منصوب شده بود، فرمان داد که نگهبانانی برای دستگیری من بر دروازه‌های شهر بگمارند، ۳۳ اما من به وسیله سبدي از پنجره‌ای که در دیوار شهر بود پایین فرستاده شدم و از دست او فرار کردم.

رؤیایا و مکاشفات پولس

۱۲

لازم است که به خود ببالم، حتی اگر بی‌فایده باشد. به‌هرحال، اکنون به رؤیایا و مکاشفاتی که از خداوند داشته‌ام، اشاره می‌کنم. ۲ من شخصی را در اتحاد با مسیح می‌شناسم که چهارده سال پیش تا به آسمان سوّم رفته شد. در جسم یا خارج از جسم، نمی‌دانم، خدا می‌داند. ۳ فقط می‌دانم که این مرد به بهشت برده شد. در جسم یا خارج از جسم، نمی‌دانم، خدا می‌داند. ۴ و چیزهایی شنید که آن قدر مقدّس و غیرقابل بیان است که بیان آن‌ها برای انسان جایز نیست. ۵ من به تجربیات این مرد می‌بالم، ولی هیچ دلیلی برای بالیدن به خود نمی‌بینم، مگر در ضعف‌های خود. ۶ اگر بخواهم به خود ببالم، احمق نخواهم بود، زیرا هرچه بگویم عین حقیقت است. اما چنین کاری نخواهم کرد، مبادا کسی بیش از آنچه در من می‌بیند یا از من می‌شنود برای من ارزش قائل شود.

۷ و برای این که به خاطر مکاشفات فوق‌العاده‌ای که دیده‌ام مغرور نشوم، ناخوشی جسمانی دردناکی همچون خار به من داده شد که مانند قاصدی از طرف شیطان مرا بکوبد تا زیاد مغرور نشوم. ۸ سه بار از خداوند درخواست کردم که آن را از من دور سازد، ۹ اما او در جواب من گفت: «فیض من برای تو کافی است، زیرا قدرت من در ضعف تو کامل می‌گردد.» پس چقدر بیشتر با مسرت به ضعف و ناتوانی خود فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح مرا فراگیرد. ۱۰ بنابراین، من به خاطر مسیح، ضعف‌ها، اهانت‌ها، سختی‌ها، جفاها و مشکلات را با آغوش باز می‌پذیرم، زیرا در هنگام ضعف، قوی هستم.

نگرانی پولس

۱۱ من مثل یک احمق حرف می‌زنم، ولی شما مجبورم می‌کنید. شما باید از من تعریف می‌کردید، زیرا حتی اگر من هیچ به حساب نیایم، بازهم از آن رسولان عالی مقام شما کمتر نیستم. ۱۲ علائم رسالت من با آیات، عجایب و معجزات در نهایت بردباری در میان شما به ظهور

رسید. ۱۳ آیا طرز رفتار من با شما بدتر از رفتارم با کلیساهای دیگر بود، جز این که از لحاظ مالی خود را بر شما تحمیل نکردم؟ مرا برای این کوتاهی ببخشید!

۱۴ اکنون این بار سوم است که مایل و آماده هستم نزد شما بیایم و قول می‌دهم که به شما تحمیل نخواهم شد، زیرا من شما را می‌خواهم، نه پولتان را! فرزندان نباید برای والدین پس انداز کنند، بلکه برعکس والدین برای فرزندان. ۱۵ پس من خوشحال می‌شوم که اموال و حتی جان خود را در راه شما بدهم. اگر من شما را بیشتر دوست دارم، آیا شایسته است که شما مرا کمتر دوست داشته باشید؟

۱۶ با این که قبول می‌کنید که من بر شما تحمیل نشدم، لابد می‌گویید که من خیلی زرنگ بودم و با حيله شما را فریب دادم! ۱۷ چطور؟ آیا من به وسیله کسانی که نزد شما فرستادم، از شما بهره‌ای گرفتم؟ ۱۸ من خواهش کردم که تیطس نزد شما بیاید و برادر دیگری را نیز با او فرستادم. آیا تیطس از شما بهره‌ای گرفت؟ مگر من و او به وسیله یک روح هدایت نشدیم؟ مگر هردوی ما در یک راه قدم نگذاشتیم؟

۱۹ شاید گمان می‌کنید که ما در طول این مدت می‌کوشیم نزد شما از خود دفاع کنیم! خیر، ما در حضور خدا و در اتحاد با مسیح سخن می‌گوییم. آری ای عزیزان، هرچه می‌کنیم، برای بنای شما است. ۲۰ من از این می‌ترسم که وقتی نزد شما بیایم، شما را غیر از آنچه می‌خواهم بیابم و شما نیز مرا غیر از آنچه می‌خواهید بیابید! آری، می‌ترسم که در آنجا با نزاع، حسد، تندخویی، خودخواهی، بدگویی، سخن‌چینی، خودپسندی و هرج و مرج روبه‌رو شوم. ۲۱ و می‌ترسم این بار که بیایم، خدا بار دیگر مرا نزد شما شرم‌نده سازد، و من برای اشخاصی که گناه کرده‌اند و از ناپاکی و فساد اخلاقی و کارهای شهوانی خود توبه نکرده‌اند، ماتم بگیرم.

آخرین اخطار و دستورها

این بار سوم است که من نزد شما می‌آیم. طبق فرمایش کلام خدا: «هر اتهامی باید به وسیله دو یا سه شاهد تأیید شود.» ۲ می‌خواهم به شما که در گذشته مرتکب گناه شده‌اید و به همه اشخاص دیگر آنچه را در دومین ملاقات خود به شما اخطار کرده بودم، اکنون که از شما دور هستم بار دیگر تکرار کنم: این بار که نزد شما بیایم هیچ تخفیفی قائل نخواهم شد. ۳ شما در پی مدرکی هستید که ثابت کند مسیح به وسیله من سخن می‌گوید. او در برابر شما ضعیف نیست بلکه قدرت او در میان شما دیده می‌شود. ۴ اگرچه در ضعف و

ناتوانی بر روی صلیب کشته شد، اکنون با قدرت خدا زیست می کند. ما نیز در اتحاد با او ضعیف هستیم، اما در روابط خود با شما در مسیح به قدرت خدا زیست خواهیم کرد.

۵ خود را بیازمایید و خود را امتحان کنید تا بفهمید آیا ایمانی که دارید، ایمان حقیقی است یا نه. شما باید تا این موقع دانسته باشید که عیسای مسیح در شما است، مگر این که در امتحان رد شده باشید! ۶ امیدوارم که شما درک کرده باشید که ما در این امتحان مردود نشده ایم! ۷ دعای ما در پیشگاه خدا این است که شما از گناه دور باشید، نه برای این که خود را مقبول معرفی کنیم، بلکه می خواهیم کارهای شما راست و درست باشد، حتی اگر ما افراد مردود معرفی شویم. ۸ ما نمی توانیم علیه حقیقت اقدامی کنیم، بلکه برای پیشرفت حقیقت می کوشیم. ۹ ما از این که خود ضعیف هستیم و شما قوی خوشحالیم، و دعا می کنیم که شما کامل بشوید. ۱۰ علت نوشتن این چیزها در وقتی که هنوز از شما دور هستیم این است که وقتی به آنجا برسیم، مجبور نباشم با شما با خشونت رفتار کنم، زیرا هر قدرت و اختیاری که خداوند به من بخشیده است، برای بنا کردن است، نه برای خراب کردن.

۱۱ در خاتمه، ای *برادران من، بدرود. برای رشد و تکامل خود بکوشید. به آنچه می گویم توجه نمایید: با یکدیگر مدارا کنید و در صلح و صفا به سر برید و خدا که منشأ محبت و آرامش است، با شما خواهد بود. ۱۲ با بوسه مقدسانه به یکدیگر سلام گوید. تمام مقدسین به شما سلام می رسانند.

۱۳ فیض خداوند عیسای مسیح، محبت خدا و رفاقت روح القدس، با همه شما باد.



غلاطيان

٥	٤	٣	٢	١
				٦



نامهٔ پولس رسول به کلیساهای استان

غلاطیه

معرفی کتاب

همچنان که انجیل عیسای مسیح در بین غیریهودیان موعظه و پذیرفته می‌شد، این سؤال نیز به وجود آمد که آیا برای این که یک شخص مسیحی واقعی باشد، آیا باید از قوانین موسی نیز اطاعت کند؟ پولس اصرار می‌کند که این کار لزومی ندارد و تنها شرط اصلی برای زندگی حقیقی در مسیح ایمان است که به وسیلهٔ آن، همه نزد خدا نیک شمرده می‌شوند. اما در بین کلیساهای غلاطیه، که یک استان رومی در قسمت آسیای صغیر بود، افرادی مخالف نظر پولس بودند و ادّعا می‌کردند که باید شریعت موسی را نیز به جا آورد.

پولس رسالهٔ غلاطیان را به این منظور نوشت که کسانی را که به وسیلهٔ آن تعالیم غلط گمراه شده بودند، به ایمان و رفتار درست برگرداند. او بحث خود را با بیان این که او حقّ دارد رسول عیسای مسیح نامیده شود آغاز می‌کند. پولس تأکید می‌کند که او از طرف خدا رسول نامیده شده است، نه از طرف قدرت‌های انسانی، و رسالت او به طور خاص برای غیریهودیان است. سپس استدلال خود را این گونه توسعه می‌دهد که نیک شمرده شدن نزد خدا فقط به وسیلهٔ ایمان ممکن است. در فصل‌های آخر، پولس نشان می‌دهد که رفتار مسیحی طبعاً از محبتی جاری می‌شود که در نتیجهٔ ایمان به مسیح است.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدمه ۱:۱-۱۰

اختیارات پولس به عنوان رسول ۱۱:۱-۲:۲۱

مژدهٔ فیض خدا ۳:۱-۴:۳۱

آزادی و مسئولیت مسیحی ۵:۱-۶:۱۰

خاتمه ۱۱:۱-۱۸

مقدمه

از طرف پولس رسول، که رسالت خود را نه از جانب انسان و نه به وسیلهٔ انسان، بلکه از طرف عیسای مسیح و خدای پدر که مسیح را پس از مرگ زنده گردانید، به دست آورد.^۲ تمام ایماندارانی که اینجا هستند به کلیساهای غلاطیه درود می‌فرستند: فیض و آرامش از جانب خدا، پدر ما، و عیسای مسیح خداوند بر شما باد.

عیسای مسیح جان خود را برای گناهان ما داد تا طبق ارادهٔ پدر ما خدا، ما را از این زمانهٔ شریر رهایی بخشد.^۵ خدا را تا ابد جلال باد. *آمین!

یگانگی مژدهٔ انجیل

من از این تعجب می‌کنم که شما به این زودی از آن خدایی که شما را به فیض مسیح دعوت کرده است، روی گردان شده‌اید و اکنون از مژدهٔ انجیل دیگری پیروی می‌کنید! ^۷البته انجیل دیگری وجود ندارد، اما عده‌ای هستند که می‌خواهند شما را مضطرب سازند و انجیل مسیح را تحریف نمایند. ^۸حتّی اگر ما یا فرشته‌ای از آسمان مژدهٔ انجیلی غیر از آنچه ما اعلام کردیم بیاورد، بر او لعنت باد! ^۹چنان که قبلاً گفته بودم باز هم تکرار می‌کنم: «هر کسی که مژدهٔ انجیلی غیر از آنچه پذیرفتید، بیاورد بر او لعنت باد!»

^{۱۰}آیا با این سخنان رضایت آدمیان را می‌خواهم؟ خیر! من فقط رضایت خدا را می‌خواهم. آیا قصدم خشنود ساختن مردم است؟ اگر همچنان قصدم خشنودی مردم بود، خادم مسیح نمی‌بودم!

پولس چگونه رسول مسیح شد؟

^{۱۱}ای برادران من، می‌خواهم بدانید مژدهٔ انجیلی که من به شما اعلام کرده‌ام، ساختهٔ دست انسان نیست. ^{۱۲}من آن را از کسی نگرفتم و کسی هم آن را به من نیاموخت، بلکه عیسای مسیح به وسیلهٔ الهام آن را به من مکشوف نمود.

^{۱۳}شما سرگذشت کارهای سابق مرا در دین یهود شنیده‌اید که چگونه با بی‌رحمی به کلیسای خدا جفا می‌رسانیدم و در نابود ساختن آن می‌کوشیدم. ^{۱۴}و در رعایت دیانت یهود از تمام یهودیان هم سن خود سبقت گرفته بودم و خیلی بیشتر از آن‌ها در اجرای تعالیم نیاکانمان متعصب بودم.

^{۱۵}اما وقتی خدا که مرا قبل از تولّد برگزیده بود و به وسیلهٔ فیض خود مرا دعوت کرد، صلاح دانست ^{۱۶}که پسر خود را به من ظاهر سازد تا

بشارت او را به ملل غیریهود برسانم، به عوض این که با کسی مشورت کنم^{۱۷} یا به اورشلیم نزد آنانی که قبل از من رسول بودند بروم، فوراً به عربستان رفتم و بعد به دمشق بازگشتم.^{۱۸} بعد از سه سال به اورشلیم برگشتم تا با پطرس آشنا شوم و مدّت پانزده روز نزد او ماندم.^{۱۹} هیچ رسول دیگری را به جز یعقوب، برادر خداوند، ندیدم.
^{۲۰} آنچه به شما می نویسم عین حقیقت است و خدا شاهد است که دروغ نمی گویم!

^{۲۱} بعداً به نواحی سوریه و قلیقیه رفتم.^{۲۲} در آن زمان، کلیساهای مسیح در یهودیه مرا شخصاً نمی شناختند.^{۲۳} فقط می شنیدند که، «آن کسی که به ما جفا می رسانید، اکنون همان ایمانی را بشارت می دهد که زمانی می کوشید آن را از بین ببرد.»^{۲۴} و خدا را به خاطر من سپاس می گفتند.

پولس و رسولان دیگر مسیح

۲ بعد از چهارده سال دوباره با برنابا به اورشلیم برگشتم و تیتوس را نیز با خود بردم.^۲ به آنجا رفتم، زیرا خدا به وسیله الهام به من نشان داد که رفتن من ضروری است و آن مژده انجیلی را که اکنون در میان ملل غیریهود اعلام می کنم برای ایشان مطرح کردم. البته اوّل آن را محرمانه با افراد برجسته کلیسا در میان گذاشتم، مبادا آنچه انجام داده بودم و یا انجام می دهم بیهوده باشد.^۳ و با وجود این که تیتوس، همسفر من، یونانی بود، او را مجبور نکردند که *خنه گردد،^۴ اگرچه عده ای که وانمود می کردند ایماندار هستند مخفیانه به میان ما راه یافتند تا مانند جاسوس ها اطلاعاتی درباره آزادی ما در مسیح عیسی کسب کنند و ما را دوباره به بندگی شریعت درآورند.^۵ اما ما یک لحظه هم تسلیم آنان نشدیم تا پیوسته حقیقت مژده انجیل برای شما محفوظ بماند.

^۶ و آنانی که ظاهراً افراد برجسته ای بودند، البته نام و عنوان آن ها برای من اهمیتی ندارد زیرا خدا تحت تأثیر مقام کسی قرار نمی گیرد، چیزی به پیام ما اضافه نکردند،^۷ بلکه آن ها به این حقیقت پی بردند که خدا مرا مأمور اعلام مژده انجیل به غیریهودیان ساخته است، همان طوری که وظیفه اعلام مژده انجیل به یهودیان را به پطرس محوّل کرده بود.^۸ همان خدایی که به پطرس قدرت داد تا رسول یهودیان باشد، به من نیز قدرت داد تا رسول غیریهودیان باشم.^۹ وقتی یعقوب و پطرس و یوحنا که به ارکان کلیسا معروفند، آن فیضی را که خدا به من عطا فرموده بود تشخیص دادند، آن ها دست من و برنابا را به علامت موافقت فشردند و قبول کردند که ما در میان غیریهودیان کار کنیم و آنان در میان یهودیان.

۱۰ تنها پیشنهادی که داشتند این بود که در فکر فقرا باشیم، یعنی همان کاری که من مشتاق انجامش بودم.

سرزنش کردن پطرس

۱۱ اما وقتی پطرس به انطاکیه آمد، روبه‌رو با او مخالفت کردم، زیرا واضح بود که مقصّر است، ۱۲ از آن‌رو که پیش از رسیدن عده‌ای از طرف یعقوب، او با غیریهودیان غذا می‌خورد، اما با رسیدن آن‌ها به‌خاطر ترسی که از اهل ختنه داشت، خود را از غیریهودیان کنار کشید. ۱۳ سایر مسیحیان یهودی‌نژاد از ریاکاری او تقلید کردند، به‌طوری که حتی برنابا نیز تحت تأثیر ریاکاری آن‌ها قرار گرفت. ۱۴ اما وقتی دیدم رفتار آنان با حقیقت مؤدّه انجیل سازگار نیست، در حضور همه به پطرس خطاب کرده گفتم: «اگر تو با این که یهودی هستی، مانند غیریهودیان زندگی می‌کنی و نه مانند یهودیان، چطور می‌توانی غیریهودیان را مجبور سازی که مثل یهودیان زندگی کنند؟»

۱۵ ما که یهودی مادرزاد هستیم و نه «غیریهودی گناهکار»، ۱۶ خوب می‌دانیم که هیچ‌کس با اجرای مقرّرات شریعت در حضور خدا کاملاً نیک محسوب نمی‌شود، بلکه فقط بر اثر ایمان به عیسای مسیح نیک محسوب می‌گردد. ما خود نیز به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا به‌وسیلهٔ ایمان و نه با اجرای شریعت، نیک شمرده شویم. نه فقط ما بلکه هیچ بشری از راه انجام احکام شریعت نمی‌تواند نیک محسوب شود.

نجات یهودیان و غیریهودیان

۱۷ پس آیا وقتی در پی رسیدن به نیکی مطلق که در مسیح یافت می‌شود هستیم، دریابیم که ما نیز مثل دیگران گناهکاریم، آیا مسیح است که باعث گناه ما شده است؟ به هیچ وجه! ۱۸ اما اگر آنچه را که خود خراب کرده‌ام بار دیگر بنا کنم، البته نشان می‌دهم که شخصی خاطی هستم. ۱۹ تا آنجا که به شریعت مربوط است، من نسبت به شریعت مُرده‌ام، تا برای خدا زیست نمایم. ۲۰ من با مسیح مصلوب شده‌ام به‌طوری که دیگر آنکه زندگی می‌کند من نیستم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند و در خصوص این زندگانی جسمانی‌ای که اکنون دارم، فقط به‌وسیلهٔ ایمان به *پسر خدا که مرا محبّت کرد و جان خود را به‌خاطر من داد، زندگی می‌کنم. ۲۱ فیض خدا را باطل نمی‌کنم. زیرا اگر نیکی مطلق از راه شریعت حاصل می‌شد، مرگ مسیح بیهوده می‌بود.

شریعت یا ایمان؟

ای غلاطیان نادان، مرگ عیسای مسیح با چنان روشنی بیان شد که گویی او در برابر چشمان شما مصلوب شده است. پس چه کسی شما را افسون کرده است؟^۲ من از شما فقط یک سؤال دارم: آیا شما روح القدس را از راه انجام شریعت به دست آوردید یا با ایمان آوردن به مژده‌ای که شنیدید؟^۳ چطور می‌توانید تا به این اندازه احمق باشید؟ شما که با قدرت روح القدس شروع کردید، آیا اکنون می‌خواهید با قدرت جسمانی به کمال برسید؟^۴ آیا این همه تجربیات شما بیهوده بوده است؟ تصوّر نمی‌کنم.^۵ آیا خدایی که روح القدس را به شما می‌بخشد و در میان شما معجزه‌ها می‌کند، این کارها را به خاطر این که احکام شریعت را به‌جا می‌آورد انجام می‌دهد یا به سبب آنکه انجیل را شنیده‌اید و به آن ایمان دارید؟

^۶ برای ابراهیم درست همین‌طور شد. چنان که نوشته شده است، «او به خدا ایمان آورد و خدا آن ایمان را به‌عنوان نیکی مطلق به حسابش گذاشت.»^۷ پس باید بدانید که فرزندان حقیقی ابراهیم ایمان‌داران هستند.^۸ چون نوشته کتب مقدّس زمانی را پیش‌بینی کرده بود که خدا غیریهودیان را از راه ایمان کاملاً نیک محسوب می‌کند، پس به ابراهیم بشارت داده گفت: «به وسیله تو تمام ملّت‌ها برکت خواهند یافت.»^۹ بنابراین ایمان‌داران در برکات ابراهیم ایماندار، شریک و سهیم هستند.^{۱۰} از طرف دیگر همه آنانی که به اطاعت از شریعت متّکی هستند، ملعونند، زیرا نوشته شده است: «هرکه در انجام تمام آنچه در شریعت نوشته شده است ثابت نماند، ملعون است.»^{۱۱} اکنون کاملاً روشن است که هیچ‌کس در حضور خدا به شریعت نیک شمرده نمی‌شود، زیرا «شخص نیکو به وسیله ایمان زندگی خواهد کرد.»^{۱۲} اما شریعت بستگی به ایمان ندارد. بلکه «آنکه به انجام شریعت می‌پردازد، در شریعت هم زندگی خواهد کرد.»

^{۱۳} وقتی مسیح به‌خاطر ما ملعون شد، ما را از لعنت شریعت آزاد کرد. زیرا نوشته شده است: «هرکه به دار آویخته شود ملعون است.»^{۱۴} این همه واقع شد تا برکتی که خدا به ابراهیم وعده داده بود، به وسیله عیسای مسیح به غیریهودیان برسد تا ما روح القدس موعود را از راه ایمان به دست آوریم.

شریعت و وعده‌های خدا

^{۱۵} ای *برادرانِ من، می‌خواهم از یک مَثَل روزمرّه استفاده کنم: هیچ‌کس نمی‌تواند به پیمانی که تایید شده است چیزی بیفزاید یا آن را باطل سازد.^{۱۶} باری، وعده‌ها به ابراهیم و فرزند او داده شد و نمی‌گوید:

«فرزندان» تا شامل بسیاری گردد. بلکه به یک فرزند یعنی به مسیح اشاره می کند. ^{۱۷} مقصود من این است: شریعتی که چهارصد و سی سال بعد برقرار گردید، نمی تواند پیمانی را که خدا با ابراهیم بست، فسخ نماید به طوری که وعده خدا را باطل سازد. ^{۱۸} زیرا اگر کسب برکت بسته به شریعت باشد، دیگر به وعده خدا بستگی ندارد. اما خدا بنابر وعده خود آن را به ابراهیم عنایت فرمود.

^{۱۹} پس مقصود از شریعت چیست؟ شریعت بعدها برای تشخیص گناه اضافه شد و قرار بود فقط تا زمان ظهور فرزند ابراهیم که وعده به او داده شده بود، دوام داشته باشد. همین شریعت به وسیله فرشتگان و با دست یک واسطه برقرار شد. ^{۲۰} واسطه بین دو نفر عمل می کند، درحالی که وعده از طرف خدایی است که واحد است.

مقصود از شریعت

^{۲۱} پس آیا شریعت برخلاف وعده های خدا است؟ ابداً! زیرا اگر شریعتی داده شده بود که قادر به بخشیدن حیات بود، البته نیکی مطلق نیز به وسیله شریعت میسر می شد. ^{۲۲} اما طبق نوشته کتب مقدس همه اسیر گناه هستند تا برکت موعود که از راه ایمان به عیسای مسیح به دست می آید، به ایمان داران عطا شود.

^{۲۳} اما قبل از رسیدن دوره ایمان، همه ما محبوس و تحت تسلط شریعت بودیم و در انتظار آن ایمانی که در شرف ظهور بود به سر می بردیم. ^{۲۴} به این ترتیب، شریعت سرپرست ما بود که ما را به مسیح برساند تا به وسیله ایمان، کاملاً نیک محسوب شویم، ^{۲۵} اما چون اکنون دوره ایمان رسیده است، دیگر تحت مراقبت سرپرست نیستیم.

^{۲۶} به وسیله ایمان همه شما در اتحاد با مسیح عیسی، فرزندان خدا هستید. ^{۲۷} شما که در اتحاد با مسیح تعمید گرفتید، مسیح را در بر کرده اید. ^{۲۸} پس دیگر هیچ تفاوتی میان یهودی و غیریهودی، غلام و آزاد، مرد و زن وجود ندارد، زیرا همه شما در اتحاد با عیسای مسیح یک هستید. ^{۲۹} و اگر متعلق به مسیح هستید، فرزند ابراهیم و مطابق وعده خدا، وارث او هستید.

مقصود من این است: تا زمانی که وارث صغیر است، اگرچه مالک همه دارایی پدر خود باشد، با یک غلام فرقی ندارد. **۴** ^۱ او تا روزی که پدرش معین کرده است، تحت مراقبت سرپرستان و قیم ها به سر خواهد برد. ^۲ ما نیز همین طور در دوران کودکی، غلامان عقاید بچگانه دنیوی بودیم، ^۳ اما وقتی زمان معین به کمال فرارسید، خدا پسر خود را فرستاد تا از یک زن و در قید شریعت متولد شود، ^۴ تا

بهای آزادی کسانی را که در قید شریعت بودند، پردازد و تا ما مقام فرزندخواندگی را به دست آوریم.

۶ خدا برای اثبات این که شما فرزندان او هستید، روح پسر خود را به قلب‌های ما فرستاده است و این روح فریاد زده می‌گوید: «آبا، ای پدر!» ۷ پس تو دیگر غلام نیستی، بلکه فرزند؛ و چون فرزند هستی، خدا تو را وارث خود نیز ساخته است.

نگرانی پولس برای غلاطیان

۸ در گذشته به علّت این که خدای حقیقی را نمی‌شناختید، خدایانی را که درحقیقت خدا نبودند، بندگی می‌کردید. ۹ اما اکنون که خدا را می‌شناسید، یا بهتر بگویم، خدا شما را می‌شناسد، چگونه می‌توانید دوباره به سوی اصول و اعتقادات ضعیف و پست برگردید؟ چرا مایلید دوباره آن اصول و اعتقادات را بندگی کنید؟ ۱۰ روزها، ماه‌ها، فصل‌ها و سال‌های مخصوصی را نگاه می‌دارید. ۱۱ می‌ترسم تمام زحماتی را که برای شما کشیده‌ام به هدر رفته باشد!

۱۲ ای *برادران من، از شما تقاضا می‌کنم که همانند من بشوید، همان‌طور که من مانند شما شده‌ام؟ شما به من هیچ بدی نکرده‌اید. ۱۳ شما می‌دانید ناخوشی جسمی من بود که باعث شد اولین بار در آنجا به شما بشارت بدهم. ۱۴ اگرچه ناخوشی من آزمایش سختی برای شما بود، مرا خوار نشمردید و از من روی گردان نشدید. برعکس، طوری مرا پذیرفتید که گویی فرشته خدا یا حتی مسیح عیسی بودم. ۱۵ پس آن شوق و ذوقی که برای من داشتید چه شد؟ من می‌توانم بدون تردید بگویم که اگر ممکن می‌بود، شما چشمان خود را درآورده به من می‌دادید. ۱۶ آیا حالا با بیان حقیقت، دشمن شما شده‌ام؟

۱۷ بدانید، آن اشخاصی که اشتیاق شدیدی به شما نشان می‌دهند نیتشان خیر نیست، بلکه قصدشان این است که شما را از من جدا سازند تا شما هم اشتیاق شدیدی به آن‌ها نشان دهید. ۱۸ اشتیاق شدید داشتن پسندیده است، به شرطی که همیشگی باشد، نه فقط برای زمانی که من با شما هستم. ۱۹ ای فرزندان من، بار دیگر درست مانند مادری در وقت زایمان، برای شما احساس درد می‌کنم تا مسیح در شما شکل بگیرد. ۲۰ ای کاش اکنون نزد شما بودم تا با لحن مناسب‌تری سخن می‌گفتم، زیرا برای شما بسیار نگرانم!

سارا و هاجر

۲۱ بگویید ببینم، شما که علاقه دارید تحت فرمان شریعت باشید، مگر آنچه را که تورات می‌گوید، نمی‌شنوید؟ ۲۲ زیرا در تورات نوشته

شده است که ابراهیم دو پسر داشت، یکی از کنیز و دیگری از زن آزاد. ۲۳ پسر کنیز به طور عادی تولد یافت، اما پسر زن آزاد در نتیجه وعده خدا متولد شد. ۲۴ این را برای تشبیه می توان این طور بیان کرد: این دو زن نمایانگر دو پیمان هستند. یکی از کوه *سینا ظاهر می شود و فرزندان برای بردگی می آورد. نام او هاجر است. ۲۵ هاجر نماینده کوه سینا در عربستان و برابر با اورشلیم کنونی است که خود و فرزندانش در بندگی گرفتارند. ۲۶ اما اورشلیم آسمانی آزاد است و مادر همه ما. ۲۷ زیرا نوشته شده است:

«شادباش ای زنی که هرگز نزاییده ای
و ای تو که هرگز درد زایمان را نچشیده ای!
فریاد کن و از شادمانی به صدا درآی
از آن رو که فرزندان زن بی کس بیشتر از فرزندان زن شوهردار
خواهند بود.»

۲۸ اکنون شما نیز ای *برادران من، بنابر وعده خدا مانند اسحاق، فرزندان خدا هستید. ۲۹ در آن زمان، فرزندی که به طور معمولی زاییده شده بود، فرزندی را که به قدرت روح خدا تولد یافت آزار می داد و امروز نیز همین طور است. ۳۰ اما در کتب مقدس چه نوشته شده است: «کنیز و پسرش را بیرون کن، زیرا پسر کنیز به هیچ وجه هم ارث با فرزند زن آزاد نخواهد بود.» ۳۱ بنابراین ای *برادران من، ما فرزندان کنیز نیستیم، بلکه فرزندان زن آزاد می باشیم.

آزادی خود را حفظ کنید

آری ما آزادیم، زیرا مسیح ما را آزاد کرد. پس در این آزادی استوار باشید و نگذارید که بار دیگر یوغ بندگی به گردن شما گذاشته شود.

۲ ملاحظه کنید که من، پولس، با تأکید به شما می گویم اگر مختون شوید دیگر مسیح برای شما هیچ فایده ای ندارد! ۳ بار دیگر تأکید می کنم: اگر کسی مختون شود، مجبور است از تمام احکام شریعت اطاعت نماید! ۴ شما که می کوشید به وسیله اجرای شریعت کاملاً نیک شمرده شوید، ارتباط با مسیح را از دست داده و خود را از فیض خدا محروم کرده اید. ۵ ما با امید مشتاقانه در انتظار آن نیکی مطلق هستیم که به وسیله روح القدس از راه ایمان به دست می آید. ۶ برای کسی که با مسیح عیسی متحد است، داشتن یا نداشتن *ختنه مهم نیست. آنچه اهمیت دارد ایمان است که با محبت عمل می کند.

۷ شما خوب پیش می‌رفتید! چه کسی مانع شد تا از حقیقت اطاعت نکنید؟^۸ این نوع تحریک نمی‌تواند از جانب کسی باشد که شما را خوانده است.^۹ فقط خمیرمایه کمی لازم است تا خمیر زیادی ور بیاید.^{۱۰} من در اتحاد با خداوند، اطمینان دارم که شما نظر دیگری را نخواهید پذیرفت و آنکه شما را آشفته ساخته، هرکه باشد به کیفر کارهای خود خواهد رسید.

۱۱ اما ای *برادرانِ من، اگر من به قول بعضی‌ها هنوز لزوم ختنه را اعلام می‌کنم، پس چرا بازهم جفا می‌بینم؟ اگر چنین کاری را می‌کردم، دیگر پیام صلیب باعث رنجش نمی‌شد! ای کاش آنانی که شما را با تعلیم ختنه مضطرب می‌سازند، ختنه خود را کامل‌تر کرده خویشتن را از مردی می‌انداختند.

۱۳ ای *برادرانِ من، شما به آزادی خوانده شده‌اید، ولی نگذارید که این آزادی، به بی‌بندوباری برای ارضای امیال نفسانی شما تبدیل گردد، بلکه با محبت یکدیگر را خدمت کنید.^{۱۴} زیرا تمامی شریعت در یک حکم خلاصه می‌شود: «همسایه‌ات را مانند جان خودت محبت نما.»^{۱۵} اما اگر با چنگ و دندان به جان هم بیفتید، حتماً یکدیگر را از بین خواهید برد.

ثمره □ روح و کارهای طبیعت نفسانی

۱۶ مقصود من این است: تحت فرمان روح القدس به سر ببرید تا در پی ارضای خواهش‌های نفس نباشید.^{۱۷} زیرا تمایلات نفسانی برخلاف روح القدس و تمایلات روح القدس برخلاف طبیعت نفسانی است و این دو مخالف یکدیگرند، به‌طوری که شما نمی‌توانید آنچه را دلتان می‌خواهد انجام دهید.^{۱۸} اما اگر روح خدا شما را هدایت کند، شما در قید شریعت نیستید.^{۱۹} کارهای طبیعت نفسانی آشکارند: زنا، ناپاکی، هرزگی،^{۲۰} بُت‌پرستی، افسونگری، دشمنی، ستیزه‌جویی، رشک، خشم، خودخواهی، اختلافات، دسته‌بندی،^{۲۱} طمع، مستی، عیاشی و امثال این‌ها. اکنون مانند گذشته به شما می‌گویم: کسانی که این چنین کارها را به‌جا آورند، در پادشاهی خدا نصیبی نخواهند داشت.

۲۲ اما ثمره‌ای که روح القدس به بار می‌آورد محبت، خوشی، آرامش، بردباری، مهربانی، خیرخواهی، وفاداری،^{۲۳} فروتنی و خویشتن‌داری است که هیچ قانونی برخلاف آن‌ها وجود ندارد.^{۲۴} و آنانی که متعلق به مسیح عیسی هستند، طبیعت نفسانی را با هوس‌ها و امیال آن مصلوب کرده‌اند.^{۲۵} حال که روح خدا منشأ زندگی ما است، با هدایت روح

هم زندگی می کنیم. ^{۲۶} خودپسند نباشیم و یکدیگر را نرنجانیم و بر یکدیگر حسد نورزیم.

حمل کردن بارهای یکدیگر

۶ ای *برادران من، اگر کسی در هنگام ارتکاب خطا دیده شود، شما که روحانی هستید، او را با ملایمت به راه راست بازگردانید. اما مواظب خود باشید مبادا شما نیز دستخوش وسوسه شوید. ^۲ بارهای یکدیگر را حمل کنید و به این طریق فرمان مسیح را به جا خواهید آورد. ^۳ اگر کسی خود را شخص بزرگی بداند درحالی که چنین نیست، خود را فریب می دهد. ^۴ هرکس باید رفتار خود را بیازماید و اگر رفتارش پسندیده بود، می تواند به خود بیالد و لزومی ندارد که خود را با دیگران مقایسه کند، ^۵ زیرا هرکس باید متحمل بار خود باشد. ^۶ محصلین کلام خدا، معلم خود را در تمام نعمات خویش شریک سازند.

^۷ فریب نخورید؛ هیچ کس نمی تواند خدا را مورد تمسخر قرار بدهد، زیرا آنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد. ^۸ اگر کسی در کشتزار هوی و هوس خویش بذر بکارد، از آن خرمن، مرگ را درو خواهد کرد و اگر در کشتزار روح خدا بذر بکارد، از روح، حیات جاودانی را درو خواهد کرد. ^۹ پس از انجام نیکوکاری خسته نشویم زیرا اگر دست از کار نکشیم، در وقت مناسب محصول خود را درو خواهیم کرد. ^{۱۰} بنابراین تا آنجا که فرصت داریم، به همه نیکی کنیم، مخصوصاً به کسانی که در ایمان با ما اعضای یک خانواده هستند.

خاتمه

^{۱۱} ببینید من با دست خود با چه حروف درشتی برای شما می نویسم. ^{۱۲} مقصود آنانی که شما را به *ختنه مجبور می کنند این است که تظاهر کنند. آن ها درواقع نمی خواهند به خاطر صلیب مسیح جفا ببینند. ^{۱۳} حتی آنانی که مختون هستند، شریعت را به جا نمی آورند! آن ها می خواهند که شما ختنه شوید تا از اطاعت شما در ختنه شدن به خود بیالند. ^{۱۴} و اما من، حاشا به چیزی جز صلیب خداوند ما عیسای مسیح بیالم که به وسیله آن، دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا. ^{۱۵} داشتن و یا نداشتن ختنه مهم نیست، بلکه آنچه اهمیت دارد خلقت تازه است. ^{۱۶} تمام کسانی که در زندگی خود از این اصل پیروی می کنند، آرامش و رحمت خدا با آنان باد، و بر اسرائیل خدا نیز. ^{۱۷} از این به بعد کسی موجب آزار من نشود، زیرا داغ های عیسای مسیح را بر بدن خود دارم.

غلاطیان ۶

۱۸ ای *برادرانِ من، فیض خداوند ما عیسای مسیح با روح شما باد.
*آمین!



افسیان

۵	۴	۳	۲	۱
				۶



نامه پولس رسول به

کلیسای شهر افسس

معرفی کتاب

اول از همه هدف نامه پولس به افسسیان این است که «همه چیزهایی که در آسمان و زمین هستند، تحت فرمان مسیح با هم جمع شوند» (۱:۱۰). او از قوم خدا درخواست می کند که در انجام این نقشه بزرگ الهی برای اتحاد خلقت، در عیسای مسیح زندگی کنند.

در قسمت اول نامه افسسیان، نویسنده موضوع اتحاد را توسعه می دهد و بیان می کند که چگونه خدا مردم را انتخاب کرده است تا به او تعلق داشته باشند و چطور آنها به وسیله عیسای مسیح آمرزیده شده، از گناه آزاد شده اند و چگونه وعده بزرگ خدا به وسیله روح القدس تضمین گردیده است. در قسمت دوم، نویسنده از خوانندگان درخواست می کند طوری زندگی کنند که اتحاد آنها در مسیح، در زندگی آنها با همدیگر واقعیت پیدا کند.

تشابهات متعددی در این رساله به کار رفته است تا نشان دهد چگونه قوم خدا در اتحاد با عیسای مسیح زندگی خواهد کرد: کلیسا به منزله بدن است و مسیح سر آن؛ کلیسا به منزله ساختمانی است که مسیح سنگ زاویه آن است؛ یا زنی است که مسیح شوهر او می باشد. وقتی نویسنده فکر خود را متوجه فیض خدا در مسیح می سازد، این رساله به اوج فصاحت می رسد. همه چیز در نور محبت، قربانی، آمرزش و پاکی مسیح دیده می شود.

تقسیم بندی کتاب

مقدمه ۱:۱-۲:۲۲

مسیح و کلیسا ۳:۱-۳:۳۱

زندگی جدید در مسیح ۴:۱-۶:۲۰

خاتمه ۶:۲۱-۲۴

مقدمه

از طرف پولس که به ارادهٔ خدا، رسول مسیح عیسی است به مقدّسین در شهر اِفُسُس که در اتّحاد خود با مسیح عیسی وفادارند.

فیض و آرامش پدر ما خدا و عیسیای مسیح خداوند با شما باد.

برکات روحانی

۳ سپاس بر خدا و پدر خداوند ما عیسیای مسیح، زیرا او ما را در اتّحاد با مسیح از همهٔ برکات روحانی در قلمرو آسمانی بهره‌مند ساخته است. ۴ خدا ما را پیش از آفرینش دنیا در مسیح برگزید تا در پیشگاه او مقدّس و بی‌عیب باشیم. به سبب محبّت خود ۵ و برحسب صلاح‌دید ارادهٔ خویش، برای ما مقدّر فرمود که به‌وسیلهٔ عیسیای مسیح به مقام فرزندخواندگی درآییم، ۶ تا خدا را برای فیض پُرشکوه او که به رایگان در پسر عزیز خود به ما بخشیده است، سپاس گوئیم. ۷ از راه اتّحاد با مسیح و به‌وسیلهٔ خون او است که ما رهایی یافتیم، و گناهان ما بخشیده شد، و چقدر عظیم است آن فیضی که خدا ۸ به فراوانی به ما بخشیده است. خدا با حکمت و فهم کامل خود ۹ نقشهٔ نهان خود را که قبلاً در شخص مسیح تحقق یافته بود، بر ما آشکار ساخته است ۱۰ که در وقت معین نقشهٔ او عملی شود و کلیّهٔ کاینات را یعنی هرآنچه را که در آسمان و بر زمین هست، با هم تحت فرمان مسیح درآورد.

۱۱ خدایی که همه‌چیز را بر طبق اراده و نقشهٔ خود انجام می‌دهد، ما را انتخاب کرد تا از آن او بشوئیم. زیرا ما را از ازل بر طبق ارادهٔ خویش برگزیده بود. ۱۲ پس ما که اوّلین افرادی بودیم که به مسیح امیدوار شدیم، باید جلال خدا را بستائیم.

۱۳ شما نیز وقتی پیام حقیقت یعنی مژدهٔ نجات خود را شنیدید و به او ایمان آوردید، با او متحد شدید و خدا با اعطای روح‌القدس که قبلاً وعده داده بود، مَهر مالکیت خود را بر شما نهاده است. ۱۴ روح خدا ضامن آن است که ما آنچه را او به قوم خود وعده داده است، به ارث خواهیم برد و به ما اطمینان می‌دهد که خدا به متعلّقان خود آزادی کامل خواهد بخشید. پس جلال و شکوه خدا را بستائیم.

دعای پولس

۱۵ به این سبب، اکنون که از ایمان شما به عیسیای خداوند و محبّت شما نسبت به همهٔ مقدّسین باخبر شده‌ام، ۱۶ از سپاسگزاری به درگاه خدا به‌خاطر شما باز نمی‌ایستم و شما را در دعاهايم به یاد می‌آورم. ۱۷ و دعا می‌کنم که خدای خداوند ما عیسی مسیح، آن پدر پُرجلال،

روح حکمت و مکاشفه را برای شناختِ او به شما عطا نماید.^{۱۸} از او می‌خواهم که چشمان دل شما را روشن سازد تا به چگونگی امیدی که خدا شما را به آن دعوت کرده است و به ثروتمندی و شکوه بهره‌ای که خدا به مقدّسین خود وعده داده است^{۱۹} و به عظمت بی‌قیاس قدرت او که در ما ایمان‌داران در کار است، پی ببرید.^{۲۰} این همان قدرت عظیمی است که خدا بکار برد، وقتی مسیح را پس از مرگ زنده گردانید و در دست راست خود، در جای‌های آسمانی قرار داد^{۲۱} و او را بالاتر از هر سلطه، اقتدار، قدرت، پادشاهی و هر مقام دیگر که بتوان ذکر کرد، نه‌تنها در این دنیا بلکه در دنیای آینده نیز، قرار داد.^{۲۲} خدا همه‌چیز را زیر پای مسیح نهاد و مقرر فرمود که او برای کلیسا بر همه‌چیز سر باشد.^{۲۳} کلیسا بدن او است و تمام وجود او را در بر می‌گیرد و در عین حال تمام کاینات را با حضور خود پُر می‌سازد.

از موت به حیات

۲ در گذشته، شما به علت خطاها و گناهان خود مُرده بودید، و در راه‌های شرارت‌آمیز این جهان زندگی می‌کردید، و از حکمران قدرت‌های هوا، یعنی همان روحی که اکنون در اشخاص نافرمان و سرکش عمل می‌کند، پیروی می‌کردید.^۳ در آن زمان، ما همچون شما دستخوش شهوات جسمانی و اسیر تمایلات و افکار نفسانی خود بودیم. درست مانند سایر آدمیان، ما نیز بنابر طبیعت خود سزاوار خشم و غضب خدا بودیم.

۴ اما رحمت و بخشایش خدا آن قدر غنی و محبتش نسبت به ما آن‌چنان عظیم است که^۵ اگرچه به علت خطاهای خود مُرده بودیم، ما را با مسیح زنده گردانید. زیرا از راه فیض خدا است که شما نجات یافته‌اید،^۶ و به‌خاطر اتحادی که با مسیح عیسی داریم، ما را سرافراز فرمود و در قلمرو آسمانی با مسیح نشانید.^۷ تا ثروت عظیم و بی‌قیاس فیض خود را، با مهربانی نسبت به ما، در عیسای مسیح در زمان‌های آینده نمایان سازد.^۸ زیرا به سبب فیض خدا است که شما از راه ایمان نجات یافته‌اید، و این کار شما نیست، بلکه بخشش خدا است.^۹ این نجات نتیجه اعمال شما نیست، پس هیچ دلیلی وجود ندارد که کسی به‌خود ببالد.^{۱۰} زیرا ما ساخته دست او هستیم و خدا ما را در مسیح عیسی از نو آفریده است تا آن کارهای نیکویی را که خدا از قبل برای ما مقدر فرمود که انجام دهیم، به‌جا آوریم.

اتحاد در مسیح

۱۱ بنابراین به خاطر داشته باشید که شما در گذشته جزو کافران محسوب می شدید، و به وسیله اهل ختنه، یعنی قومی که مردانشان یک عمل جسمانی انجام شده به دست انسان را می پذیرفتند، «نامختون» نامیده می شدید. ۱۲ در آن زمان، از مسیح دور بودید و از مزایای قوم اسرائیل محروم، و از پیمان هایی که بر وعده های خدا متکی بود، بی بهره بودید. شما در این جهان، بدون امید و بدون خدا به سر می بردید. ۱۳ اما اکنون شما که دور بودید، به وسیله اتحاد با مسیح عیسی و خون او نزدیک شده اید. ۱۴ زیرا مسیح برای ما صلح و سلامتی است و یهود و غیر یهود را با هم متحد ساخته است. او با بدن جسمانی خود، دیواری را که آنان را از هم جدا می کرد و دشمن یکدیگر می ساخت، درهم شکست. ۱۵ او شریعت را با مقررات و احکامش باطل ساخت تا از این دو دسته، در خود یک انسانیت تازه ای به وجود آورد و صلح و صفا را برقرار ساخت. ۱۶ مسیح با مرگ خود بر روی صلیب، این دو را در یک بدن واحد، دوستان خدا گردانید تا دشمنی دوجانبه یهود و غیر یهود را نیز از میان بردارد. ۱۷ به این سبب بود که مسیح آمد و مژده صلح را به شما که دور بودید و به آنانی که نزدیک بودند، اعلام کرد. ۱۸ اکنون هر دو به وسیله مسیح اجازه داریم که در یک روح یعنی روح القدس به حضور پدر بیاییم. ۱۹ پس شما غیر یهودیان دیگر غریب و بیگانه نیستید، بلکه با مقدسین خدا هموطن و اعضای خانواده خدا هستید. ۲۰ شما بر شالوده ای که به دست رسولان و انبیا نهاده شده است، بنا شده اید و عیسای مسیح سنگ اصلی آن است. ۲۱ در اتحاد با او است که تمام عمارت به هم متصل می گردد و رفته رفته در خداوند به صورت یک معبد مقدس در می آید. ۲۲ شما نیز در اتحاد با او و همراه دیگران به صورت مکانی بنا خواهید شد که خدا به وسیله روح خود در آن ساکن است.

رسالت پولس برای غیر یهودیان

۳ به این سبب من، پولس، که به خاطر شما غیر یهودیان زندانی مسیح عیسی هستم، به درگاه خدا برایتان دعا می کنم. ۲ حتماً خبر دارید که خدا فیض خود را به من عنایت کرده تا با تدبیر آن را برای شما بکار ببرم. ۳ از راه الهام بود که این نقشه اسرارآمیز خدا بر من آشکار گردید، چنان که قبلاً نیز به طور مختصر درباره آن نوشته ام؛ ۴ و اگر آنچه را که نوشته ام بخوانید، خواهید فهمید که من تا چه اندازه به راز مسیح پی برده ام. ۵ این راز به طوری که اکنون به وسیله روح القدس برای رسولان و انبیای مقدس خدا آشکار شده است، در قرن های گذشته برای بشر

روشن نبود. ^۶ آن راز این است که غیریهودیان از راه انجیل با یهودیان هم‌ارث و با هم اعضای یک بدن گشته‌اند و در وعده‌ای که خدا در مسیح عیسی به ما داده است، شریک هستند.

^۷ من طبق عطیۀ فیض خدا و در اثر عملکرد قدرت او، خدمتگزار انجیل شدم. ^۸ آری، من اگرچه در بین مقدّسین از همه کمترم، اما این فیض به من عطا شد تا بتوانم بشارتِ ثروتِ بی‌قیاسِ مسیح را به ملل غیریهود برسانم ^۹ و به همه نشان دهم که نقشۀ خدا چگونه به اجرا گذارده می‌شود. خدا که آفرینندۀ همه‌چیز است، این راز خود را طی زمان‌های گذشته پوشیده نگاه داشت، ^{۱۰} تا این که در این زمان، خدا جنبه‌های گوناگون حکمت خود را به‌وسیلهٔ کلیسا به قدرت‌ها و حکمرانان عالم آسمانی بشناساند. ^{۱۱} این نقشه طبق آن هدف ازلی بود که خدا آن را در شخص خداوند ما، مسیح عیسی، عملی ساخته است. ^{۱۲} ما به‌وسیلهٔ اتحاد خود با او و همچنین از راه ایمان به او می‌توانیم با دلیری و اطمینان به حضور خدا بیاییم. ^{۱۳} پس من از شما تقاضا می‌کنم از رنج‌هایی که به‌خاطر شما می‌کشم، مأیوس نباشید، چرا که این‌ها مایۀ افتخاری برای شما است.

محبت مسیح

^{۱۴} بنابراین، من در برابر آن پدری زانو می‌زنم که ^{۱۵} هر خانواده در آسمان و زمین نام خود را از او گرفته است، ^{۱۶} و دعا می‌کنم که از گنج‌های جلال خود به شما ببخشد تا به‌وسیلهٔ روح او در درون خود قوی و نیرومند شوید. ^{۱۷} خدا عطا فرماید که مسیح از راه ایمان شما در قلب‌هایتان ساکن شود، و در محبت ریشه دوانیده برپایۀ محبت بنا شوید ^{۱۸} تا با همهٔ مقدّسین قدرت داشته باشید به پهنا و درازا و بلندی و عمق محبت مسیح پی ببرید ^{۱۹} و آن محبتی را دریابید که بالاتر از فهم بشر است تا از پُری کامل خدا کاملاً مملو شوید.

^{۲۰} جلال بر خدایی باد که قادر است به‌وسیلهٔ آن قدرتی که در ما کار می‌کند، خیلی بیشتر از آنچه ما بخواهیم و حتی تصوّر کنیم، عمل کند. ^{۲۱} بر او نسل بعد از نسل تا ابد در کلیسا و در مسیح عیسی جلال باد. *آمین!

اتحاد در بدن مسیح

بنابراین، من که به‌خاطر خداوند زندانی هستم، از شما تقاضا می‌کنم رفتار شما شایستهٔ مقامی باشد که به آن خوانده شده‌اید؛ ^۲ کاملاً فروتن، ملایم و بردبار باشید و یکدیگر را با محبت تحمّل کنید. ^۳ تمام تلاش خود را برای حفظ آن وحدتی که روح‌القدس به‌وجود می‌آورد و با رشته‌های صلح و صفا به هم پیوسته می‌شود، بکار

ببرید.^۴ همان‌طور که یک بدن و یک روح‌القدس هست، خدا نیز در وقتی که شما را خواند، یک امید به شما داده است.^۵ و همچنین یک خداوند و یک ایمان و یک تعمید هست؛^۶ و یک خدا وجود دارد که پدر همه و بالاتر از همه می‌باشد و در همه کار می‌کند و در همه ساکن است.

اما به هریک از ما برحسب سخاوت و بخشایش مسیح، عطیۀ خاصی داده شده است.^۸ به این جهت نوشته شده است:

«وقتی او به آسمان بالا رفت،

اسیران را به اسارت برد؛

و عطایایی به آدمیان بخشید.»

آیا مقصود از بالا رفتن جز این است که اوّل به جهان زیرین پایین آمده بود؟^{۱۰} پس آن کسی که پایین آمد، همان است که بالا رفت. او بالاتر از تمام آسمان‌ها رفته است تا کلیۀ کاینات را با حضور خود پُر سازد.^{۱۱} درواقع این او بود که بعضی را برای رسالت، بعضی را برای نبوّت، بعضی را برای بشارت و بعضی را برای شبانی و تعلیم برگزید،^{۱۲} تا مقدّسین برای کار خدمت و بنای بدن مسیح مجهّز شوند،^{۱۳} تا زمانی که ما همه به آن وحدتی که در ایمان و شناخت فرزند خدا است، دست یابیم و مطابق آن میزان کاملی که در مسیح یافت می‌شود، به بلوغ کامل برسیم.^{۱۴} درآن‌صورت دیگر مثل بچه‌ها نخواهیم بود که با امواج رانده می‌شوند و از بادهای متغیّر تعالیم بشری متلاطم می‌گردند و فریب حیل‌ها و نیرنگ‌های مردمی را می‌خورند که می‌خواهند آن‌ها را گمراه سازند،^{۱۵} بلکه در همان حالی که حقیقت را با محبّت بیان می‌کنیم، ما باید در هر مورد در مسیح که سر است، رشد کنیم.^{۱۶} به اراده او همه اعضای مختلف بدن به وسیله مفاصلی که برای آن‌ها فراهم شده، مرتبط و پیوند می‌شوند. پس وقتی هریک از اعضای بدن مرتّب کار کند، تمام بدن رشد می‌کند و خود را در محبّت بنا می‌نماید.

زندگی جدید در مسیح

^{۱۷} پس به نام خداوند این را می‌گوییم و بر آن تأکید می‌کنم که شما دیگر نباید مانند کافران که در پیروی از خیالات بیهوده خود به سر می‌برند، زندگی کنید.^{۱۸} افکار آن‌ها تیره شده است. جهالتی که در میان آن‌ها است و سخت‌دلی آنان، ایشان را از حیاتی که خدا می‌بخشد، محروم کرده است.^{۱۹} عواطف خود را از دست داده و خود را تسلیم هوی و هوس کرده‌اند و برای ارضاء امیال پست خود، دست به هرکاری می‌زنند.

۲۰ شما از مسیح این گونه نیا موخته اید. ۲۱ مطمئناً شما دربارهٔ مسیح شنیده اید و در اتحاد با او، حقیقت را آن چنان که در عیسی یافت می شود، آموخته اید. ۲۲ شما باید از آن زندگی ای که در گذشته داشتید، یعنی آن سرشتی که فریب شهوات خود را می خورد و در راه هلاکت بود، دست بکشید و از خود دور سازید. ۲۳ دل و ذهن شما باید کاملاً نو شود ۲۴ و سرشت تازه ای را که در نیکی و پاکی حقیقی و به شباهت خدا آفریده شده است، به خود ببوشانید.

۲۵ پس دیگر به هیچ وجه دروغ نگویند، بلکه همیشه به دیگران راست بگویند، زیرا همهٔ ما اعضای یکدیگریم. ۲۶ اگر عصبانی شوید، نگذارید خشمستان شما را به گناه بکشاند و نگذارید آفتاب بر خشم شما غروب کند. ۲۷ به ابلیس فرصت ندهید. ۲۸ دزد از دزدی دست بردارد و به عوض آن با دست های خود، با آبرومندی کار کند تا چیزی داشته باشد که به نیازمندان بدهد. ۲۹ یک کلمهٔ زشت از دهانتان خارج نشود، بلکه گفتار شما همیشه به جا، خوب و بناکننده باشد تا در نتیجهٔ آن به شنوندگان فیضی برسد. ۳۰ روح قدّوس خدا را محزون نسازید، زیرا او مُهر مالکیت خدا بر شما است تا روزی که در آن کاملاً آزاد می شوید. ۳۱ از این پس دیگر هیچ نوع تلخی، غیظ، خشم، داد و فریاد، دشنام و نفرت را در میان خود راه ندهید. ۳۲ نسبت به یکدیگر مهربان و دل سوز باشید و چنان که خدا در شخص مسیح شما را بخشیده است، شما نیز یکدیگر را ببخشید.

زندگی در نور

چنان که شایستهٔ فرزندان عزیز خدا است، از او سرمشق بگیرید. ۵ از روی محبت زندگی کنید، چنان که مسیح ما را محبت نموده جان خود را در راه ما داد، همچون قربانی و هدیه ای خوشبو، به خدا.

۳ و چنان که شایستهٔ مقدّسین خدا است، در میان شما سخنی دربارهٔ زنا و بی عفتی های دیگر و طمع کاری بر زبان نیاید. ۴ پسندیده نیست که سخنان زشت، حرف های بیهوده، و یا شوخی های رکیک بکار ببرید، بلکه در عوض باید خدا را شکر کنید. ۵ یقین بدانید که تمام اشخاص زناکار و بی عفت یا طمع کار، که طمع کاری یک نوع بُت پرستی است، هرگز در پادشاهی مسیح و خدا سهمی نخواهند داشت.

۶ اجازه ندهید کسی با سخنان پوچ خود شما را فریب دهد؛ زیرا به علت همین چیزها است که غضب خدا بر افرادی که مطیع او نیستند فرو خواهد ریخت. ۷ پس با چنین اشخاص شراکت نداشته باشید. ۸ شما

زمانی تاریکی بودید، اما اکنون در اتحاد خود با خداوند، نور هستید. پس مانند فرزندان نور زندگی کنید،^۹ زیرا ثمره نور، همه نوع خوبی، نیکی و حقیقت می باشد. ^{۱۰} بکوشید تا آنچه را خداوند را خشنود می سازد، دریابید. ^{۱۱} در انجام کارهای بیهوده ظلمت شریک نباشید، بلکه ماهیت آن ها را در برابر نور آشکار سازید. ^{۱۲} حتی ذکر کارهایی که آن ها در پنهانی انجام می دهند، مایه رسوایی است. ^{۱۳} اما هرگاه چیزی در برابر نور قرار گیرد، کاملاً آشکار می شود، ^{۱۴} و هرچه کاملاً روشن می شود، نور است. به آن سبب است که می گویند:

«ای که در خوابی، بیدار شو!

از میان مردگان برخیز

و مسیح بر تو خواهد تابید.»

^{۱۵} پس شما باید دقت کنید که چگونه زندگی می کنید. مثل اشخاص عاقل زندگی کنید، نه مانند نادانان. ^{۱۶} از هر فرصتی به بهترین نحو استفاده کنید زیرا این روزگار، روزگار بدی است. ^{۱۷} پس نادان نباشید، بلکه بکوشید تا بفهمید که اراده خداوند چیست.

^{۱۸} مست شراب نشوید، زیرا شراب شما را به سوی کارهای زشت می کشاند، بلکه از روح القدس پُر شوید. ^{۱۹} با استفاده از زبور، تسبیحات و سرودهای روحانی با یکدیگر گفت و گو کنید و با تمام دل برای خداوند بسرایید و بخوانید. ^{۲۰} به نام خداوند ما عیسای مسیح همیشه برای همه چیز سپاسگزار خدای پدر باشید.

روابط زنان و شوهران

^{۲۱} به خاطر احترامی که به مسیح دارید، مطیع یکدیگر باشید. ^{۲۲} ای زنان، طوری از شوهران خود اطاعت کنید که از خداوند اطاعت می کنید، ^{۲۳} زیرا همان طور که مسیح سر کلیسا یعنی بدن خود می باشد و شخصاً نجات دهنده آن است، شوهر نیز سر زن خود می باشد. ^{۲۴} و چنان که کلیسا مطیع مسیح است، زنان نیز در هر مورد باید مطیع شوهران خود باشند. ^{۲۵} ای شوهران، چنان که مسیح کلیسا را محبت نمود و جان خود را برای آن داد، شما نیز زنان خود را محبت نمایید. ^{۲۶} مسیح چنین کرد تا کلیسا را با آب و تعلیم کلام خدا شسته آن را پاک و مقدس گرداند ^{۲۷} و کلیسا را با تمام زیبایی اش، پاک و بدون عیب و لکه و چین و چروک یا هر نقص دیگری، به خود تقدیم نماید. ^{۲۸} مردان باید همان طور که بدن خود را محبت می کنند، زنانشان را محبت نمایند، زیرا مردی که زنش را محبت می کند، خود را محبت می نماید. ^{۲۹} هیچ کس هرگز از بدن خود متنفر نبوده است، بلکه به آن خوراک می دهد و از آن مراقبت می کند،

یعنی همان کاری که مسیح برای کلیسا می‌کند،^{۳۰} زیرا ما اعضای بدن او هستیم. ^{۳۱} چنان که نوشته شده است: «مرد، پدر و مادر خود را ترک می‌کند و به زن خود می‌پیوندد و آن دو، یک تن خواهند شد.»^{۳۲} رازی بزرگ در این نوشته نهفته است که باید بگویم به مسیح و به کلیسای او اشاره می‌کند. ^{۳۳} به هر حال هر شوهری باید زنش را مانند خودش محبت کند، و هر زنی نیز باید به شوهرش احترام بگذارد.

روابط فرزندان و والدین

۶ ای فرزندان، از والدین خود اطاعت کنید، زیرا این کار درست است. ^۲ «پدر و مادر خود را احترام کن.» این اولین حکمی است که با وعده همراه بود و وعده آن این بود: ^۳ «تا کامیاب گردی و عمرت در زمین طولانی شود.»
^۴ و شما ای پدران، فرزندان خود را خشمگین نسازید، بلکه آنان را با آموزش و پرورش خداوند تربیت کنید.

روابط غلامان و اربابان

^۵ ای غلامان، با ترس و لرز و خلوص نیت مطیع اربابان انسانی خود باشید، چنان که گویی از مسیح اطاعت می‌کنید. ^۶ اطاعت شما فقط به خاطر این نباشد که تحت مراقبت هستید و می‌خواهید دیگران را خشنود سازید، بلکه به عنوان غلامان مسیح، اراده خدا را از دل و جان به جا آورید ^۷ و خدمات خود را با خوشرویی انجام دهید، مثل کسی که خداوند را خدمت می‌کند نه انسان را. ^۸ به خاطر داشته باشید که خداوند به هر کس خواه غلام، خواه آزاد، موافق کارهای نیکی که کرده است، پاداش خواهد داد.

^۹ ای اربابان، شما نیز نسبت به غلامان خود همین طور رفتار کنید و از تهدید آنان دست بردارید و به یاد داشته باشید که در آسمان غلامان شما و خود شما، یک ارباب دارید و او تبعیضی بین آدمیان قائل نمی‌شود.

آمادگی برای جنگ با شیطان

^{۱۰} دیگر این که در اتحاد خود با خداوند از قدرت عظیم او نیرو بگیرید. ^{۱۱} زره کاملی را که خدا برای شما تهیه کرده است، بپوشید تا بتوانید در مقابل نیرنگ‌های ابلیس ایستادگی نمایید. ^{۱۲} زیرا جنگ ما با گوشت و خون یعنی با انسان نیست، بلکه ما علیه فرمانروایان و اولیای امور و نیروهای حاکم بر این جهان تاریک و نیروهای شیطانی در آسمان، در جنگ هستیم. ^{۱۳} از این جهت شما باید زره کامل خدا را بپوشید تا در

آن روز شریر در برابر حمله‌های دشمن، تابِ مقاومت داشته باشید و از هر لحاظ پایدار بمانید.

۱۴ پس پایداری کنید و کمر بند حقیقت را به کمر ببندید و جوشن نیکی را به تن کنید ۱۵ و کفش آمادگی برای مژده انجیل صلح و سلامتی را به پا کنید. ۱۶ با همه این‌ها، سپر ایمان را بردارید تا به وسیله آن بتوانید تمام تیرهای آتشین شیطان را فرو نشانید. ۱۷ و کلاه خود نجات را بر سر بگذارید و شمشیر روح القدس یعنی کلام خدا را به دست گیرید. ۱۸ همه این‌ها را با دعا و مناجات انجام دهید. همیشه با هدایت روح القدس دعا کنید و پیوسته برای این منظور بیدار باشید و با پشتکار برای همه مقدسین دعا کنید. ۱۹ برای من نیز دعا کنید تا وقتی سخن می‌گویم، قدرت بیان به من عطا گردد و بتوانم راز مژده انجیل را با شهادت آشکار سازم؛ ۲۰ زیرا به خاطر همان انجیل است که من سفیر هستم، هر چند سفیری در زنجیر! دعا کنید که من آن را، چنان که شایسته است، با شهادت بیان کنم.

خاتمه

۲۱ «تخیکاس» برادر عزیز ما و خادم وفادار در خدمت خداوند، همه چیز را به شما خواهد گفت تا شما هم بدانید که احوال من چگونه است و چه می‌کنم. ۲۲ او را به همین منظور نزد شما فرستادم تا از احوال ما باخبر شوید و مایه تشویق شما شود.

۲۳ خدای پدر و عیسیای مسیح خداوند، به همه ایمان‌داران آرامش و محبت توأم با ایمان عطا فرماید. ۲۴ فیض خدا با همه آنانی باد که خداوند ما عیسیای مسیح را با محبتی بی‌پایان دوست دارند. *آمین!



فیلیپیان

۴	۳	۲	۱



نامهٔ پولس رسول به

کلیسای شهر فیلیپی

معرفی کتاب

نامهٔ پولس به فیلیپیان خطاب به اولین کلیسایی است که پولس در قسمت‌های اروپایی در استان رومی مقدونیه، تاسیس نمود. این نامه در زمانی نوشته شد که پولس در زندان بود و تعالیم غلطی در کلیسای فیلیپی داده می‌شد.

اولین علت نوشتن این نامه، تشکر از مسیحیان فیلیپی است که در زمان تنگی و احتیاج، به او کمک کرده بودند. او از این فرصت استفاده کرده به آن‌ها قوت قلب می‌دهد تا با وجود همهٔ مشکلاتی که برای او و آنان وجود دارد، شهادت و اطمینان خود را حفظ کنند. او از آن‌ها می‌خواهد به جای آنکه مغرور و خودخواه باشند، روش فروتنانهٔ عیسی را در پیش گیرند. او به آن‌ها یادآوری می‌کند که زندگی آن‌ها با مسیح متحد گشته است. این هدیه‌ای است که نه از طریق انجام شریعت موسی، بلکه به وسیلهٔ فیض خدا است که از طریق ایمان به آن‌ها رسیده است. او دربارهٔ شادی و آرامشی می‌نویسد که خدا به آن‌هایی که در اتحاد با مسیح زندگی می‌کنند، عطا می‌کند.

تمرکز این نامه در خوشی، اعتماد، اتحاد و حفظ ایمان در زندگی مسیحی می‌باشد. همچنین علاقهٔ عمیق پولس را به کلیسای فیلیپی نشان می‌دهد.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدمه ۱:۱-۱۱

شرح وقایع شخصی پولس ۱۲:۱-۲۶

زندگی مسیح ۲۷:۱-۱۸:۲

نقشه برای تیموتاؤس و اپفرودیٲس ۱۹:۲-۳۰

هشدار در مورد دشمنان و خطرات ۳:۱-۴:۹

پولس و دوستان فیلیپی ۴:۱۰-۲۰

خاتمه ۲۱:۲-۲۳

مقدمه

از طرف پولس و تیموتاؤس، غلامان مسیح عیسی، به همهٔ مقدّسین شهر فیلیپی که با عیسیای مسیح متحدند، از جمله سرپرستان و خادمان.
 ۲ فیض و آرامش خدای پدر و عیسیای مسیح خداوند با شما باد.

دعای پولس برای آن‌ها

۳ هر وقت که شما را به یاد می‌آورم، خدای خود را شکر می‌گویم، ۴ و در تمام دعاهایم نام شما را با شادی ذکر می‌کنم، ۵ زیرا شما در انتشار مژدهٔ انجیل از اوّلین روز شنیدن آن تابه‌حال، با من شریک بوده‌اید. ۶ من اطمینان دارم آن خدایی که در شما کار نیکویی را شروع کرد، آن را تا روز مسیح عیسی به کمال خواهد رسانید. ۷ من حقّ دارم که دربارهٔ شما چنین احساسی داشته باشم، زیرا همیشه در دل من هستید و من چه در زندان باشم و چه آزاد مشغول دفاع و پشتیبانی از مژدهٔ انجیل، شما را در فیض خدا با خود شریک می‌دانم. ۸ خدا شاهد است که تا چه اندازه با احساسات عمیقی که از مسیح سرچشمه گرفته، مشتاق دیدار شما هستم.

۹ دعایم این است که محبّت شما همراه با آگاهی و کمال دانایی، بیشتر و بیشتر شود. ۱۰ تا همه چیز را بیازمایید و عالی‌ترین آن‌ها را انتخاب کنید. آن وقت در روز عظیم مسیح بی‌عیب و بی‌تقصیر خواهید بود. ۱۱ همچنین دعا می‌کنم که زندگی شما از ثمرات نیکی مطلق که به وسیلهٔ عیسیای مسیح برای جلال و ستایش خدا به دست می‌آید، سرشار گردد.

زندگی در مسیح

۱۲ ای برادران، می‌خواهم بدانید که آنچه به سر من آمده است درواقع به پیشرفت انجیل کمک کرده است، ۱۳ تا آنجا که تمام اعضای گارد امپراتوری و سایرین نیز متوجّه شدند که من به‌خاطر مسیح زندانی شده‌ام. ۱۴ از طرف دیگر، بسیاری از ایمان‌داران به سبب زندانی شدن من به‌قدری قوی‌دل شده‌اند که با جرأت بیشتری پیام خدا را بدون ترس اعلام کنند. ۱۵ البته بعضی‌ها، از روی حسادت و رقابت، به مسیح بشارت می‌دهند، ولی دیگران این کار را با حُسن نیّت انجام می‌دهند. ۱۶ این‌ها از روی محبّت چنین می‌کنند، زیرا می‌دانند که من به‌خاطر دفاع از مژدهٔ انجیل در اینجا هستم. ۱۷ ولی دیگران به‌خاطر جاه‌طلبی، به مسیح بشارت می‌دهند، نه از روی صمیمیت، زیرا تصوّر می‌کنند از این راه می‌توانند بار زحمت مرا در زندان سنگین‌تر سازند.

۱۸ چه اهمیت دارد؟ از هر راهی باشد، خواه از روی نیت درست یا نادرست، مسیح به مردم اعلام می شود و این امر مایه شادی من است. آری من شادم و همچنان شادی خواهم کرد. ۱۹ زیرا می دانم دعاهاى شما و یاری روح عیسای مسیح، باعث رهایی من خواهند شد. ۲۰ انتظار شدید و امید من این است که هرگز سرافکنده نشوم، بلکه اکنون با دلیری کامل، مانند همیشه مسیح را در وجود خود جلال دهم، خواه در مرگ و خواه در زندگی. ۲۱ زیرا برای من زنده بودن، مسیح است و مردن، منفعت. ۲۲ اما اگر زنده ماندن من ثمره نیکویی داشته باشد، من نمی دانم کدام را انتخاب کنم. ۲۳ بین دوراهی گیر کرده ام، چراکه اشتیاق دارم که این زندگی را ترک کنم و با مسیح باشم که خیلی بهتر است، ۲۴ اما به خاطر شما زنده ماندن من واجب تر است. ۲۵ با چنین اعتمادی یقین دارم که زنده خواهم ماند و برای پیشرفت و شادمانی شما در ایمان با شما خواهم بود، ۲۶ تا بار دیگر با آمدن نزد شما، افتخار شما در عیسای مسیح به سبب من بیشتر گردد.

۲۷ به هر حال، طوری زندگی کنید که رفتار شما شایسته انجیل مسیح باشد و من چه بیايم و شما را ببینم و چه نیایم، مایلم درباره شما بشنوم که در یگانگی روح پابرجا هستید و با هماهنگی پیوسته دست به دست یکدیگر داده به خاطر ایمان انجیل تلاش می کنید. ۲۸ به هیچ وجه از مخالفین نترسید، زیرا این شهادت شما به آنها ثابت می کند که به سوی هلاکت می روند و شما نجات خواهید یافت و این هم از خدا است. ۲۹ چون این امتیاز به شما عطا شده است که نه تنها به مسیح ایمان آورید، بلکه به خاطر او نیز رنج و زحمت ببینید، ۳۰ زیرا شما نیز به همان مبارزه ای داخل شده اید که من داشتم. شما ناظر آن بودید و اطلاع دارید که هنوز هم گرفتار آن هستم.

فروتنی و بزرگی مسیح

۲ حال که در اتحاد با مسیح دل گرم هستید و محبت، محرک اصلی زندگی شما است، و اکنون که با روح القدس مصاحبت دارید و احساس مهر و شفقت در بین شما وجود دارد، ۲ پس تقاضا می کنم شادی مرا به کمال رسانید و با یک دلی، توافق فکری، محبت دوجانبه و هدف مشترک داشته باشید. ۳ هیچ عملی را از روی جاه طلبی و غرور انجام ندهید، بلکه با فروتنی، دیگران را از خود بهتر بدانید. ۴ به نفع دیگران فکر کنید و تنها در فکر خود نباشید. ۵ پس همان طرز فکری را داشته باشید که عیسای مسیح داشت: ۶ اگرچه او از ازل با خدا هم ذات بود،

ولی حاضر نشد از برابر بودن با خدا به نفع خود استفاده کند،
 ۷ بلکه خود را از مزایای آن محروم نموده
 به صورت یک غلام درآمد و شبیه انسان شد.
 ۸ چون او به شکل انسان در میان ما ظاهر گشت، خود را فروتن
 ساخت و از روی اطاعت حاضر شد
 مرگ، حتی مرگ بر روی صلیب را پذیرد.
 ۹ از این جهت خدا او را بسیار سرافراز نمود
 و نامی را که بالاتر از جمیع نام‌ها است به او عطا فرمود.
 ۱۰ تا این که همه موجودات
 در آسمان و روی زمین و زیر زمین،
 با شنیدن نام عیسی به زانو در آیند،
 ۱۱ و همه برای جلال خدای پدر، با زبان خود اعتراف کنند
 که عیسی مسیح، خداوند است.

درخشیدن مانند ستارگان

۱۲ بنابراین، ای عزیزان من، همان طور که وقتی با شما بودم همیشه از
 من اطاعت می کردید، اکنون که از شما دور هستم، بسی مهم تر است
 که به اطاعت خود ادامه داده با ترس و لرز نجات خود را به سوی کمال
 پیش ببرید، ۱۳ زیرا خدا است که برای خشنودی خود، هم اراده و هم
 قدرت انجام هرکاری را در شما ایجاد می کند.
 ۱۴ هر کاری را بدون شکایت و همه هم انجام دهید ۱۵ تا در زمانی که
 بین نسلی کج رو و منحرف هستید، بدون تقصیر و بی آلاش، فرزندان
 بی عیب خدا باشید و مانند ستارگان در جهان تاریک بدرخشید. ۱۶ پیام
 حیات را محکم نگه دارید. اگر چنین کنید، من دلیلی خواهم داشت
 که در روز عظیم مسیح به شما افتخار کنم، زیرا این نشان خواهد داد
 که کار و زحمت من بیهوده نبوده است.
 ۱۷ حتی اگر لازم باشد که خون من مانند شراب وقف شده روی هدیه
 قربانی ایمان شما ریخته شود، در انجام این کار شادم و با همه شما
 شادی می کنم. ۱۸ شما نیز باید شاد باشید و با من شادی کنید.

تیموتاؤس و اپفرودیئس

۱۹ امیدوارم که با خواست عیسی خداوند، به زودی تیموتاؤس را نزد
 شما بفرستم تا با آگاهی یافتن از احوال شما آسوده خاطر شوم، ۲۰ زیرا
 او تنها کسی است که با من هم دل بوده و خالصانه در فکر شما است.
 ۲۱ دیگران همه در فکر منافع خود هستند نه در فکر پیشرفت کار عیسی
 مسیح! ۲۲ شما تیموتاؤس را خوب می شناسید و می دانید که او چگونه

با من، مانند یک پسر با پدر خود، در انتشار مژده انجیل خدمت کرده است.^{۲۳} پس امیدوارم به مجرد این که وضع من معلوم شد، او را نزد شما بفرستم.^{۲۴} و اطمینان دارم که با کمک خداوند، خود من نیز به زودی نزد شما خواهم آمد.

^{۲۵} لازم دانستم «اپفرودیٲس» را که برادر، همکار و هم‌رزم من بوده است و شما او را برای خدمت من و رفع احتیاجاتم فرستاده بودید، نزد شما برگردانم،^{۲۶} زیرا او برای همه شما دلتنگ شده و از این که از بیماری او باخبر گشته‌اید، ناراحت شده است.^{۲۷} راستش این است که او مریض و حتی مُشرف به موت بود، اما خدا بر او رحم کرد و نه‌تنها بر او، بلکه بر من نیز رحم فرمود، مبادا این غم بر غم‌های دیگر من افزوده شود.^{۲۸} پس مایل هستم هرچه زودتر او را نزد شما بفرستم تا شما با دیدن او بار دیگر شاد شوید و به‌این‌وسیله غم من هم کمتر خواهد شد.^{۲۹} پس با شادی او را به‌عنوان برادری در خداوند بپذیرید. به افرادی مثل او احترام بگذارید،^{۳۰} زیرا او در راه خدمت مسیح تا سرحد مرگ پیش رفت، و برای جبران عدم خدمت شما به من، جان خود را به خطر انداخت.

نیکی واقعی

۳ خلاصه این که ای برادران من، در اتّحاد خود با خداوند شاد باشید. تکرار آنچه قبلاً نوشته بودم برای من زحمتی نیست، زیرا می‌دانم که این برای امنیّت شما است.^۲ از آن سگ‌ها و کارهای پست ایشان و آنانی که بر ختنه اصرار دارند، بر حذر باشید.^۳ زیرا ختنه‌شدگان واقعی ما هستیم، نه آن‌ها؛ ما به‌وسیله روح، خدا را می‌پرستیم و به مسیح افتخار می‌کنیم و به امتیازات ظاهری اتّکایی نداریم،^۴ اگرچه من حقّ دارم که به این مزایا متّکی باشم. اگر دیگران تصوّر می‌کنند که حقّ دارند به امتیازات ظاهری متّکی باشند، من حقّ بیشتری دارم.^۵ من در هشتمین روز تولّد خود ختنه شدم و به‌طور مادرزاد، یک اسرائیلی از طایفه بنیامین و یک عبرانی اصیل هستم. از لحاظ رعایت شریعت، فریسی بودم،^۶ و از لحاظ تعصّب، به کلیسا جفا می‌رسانیدم و مطابق معیارهای شریعت، من یک مرد بی‌عیب محسوب می‌شدم.^۷ اما هرچه به نفع من بود آن را به‌خاطر مسیح ضرر محسوب می‌کنم.^۸ علاوه بر این، همه‌چیز را به‌خاطر امتیازی بسیار ارزنده‌تر، یعنی شناختن عیسیای مسیح خداوند خود زیان می‌دانم. درواقع، من به‌خاطر او همه‌چیز را از دست داده‌ام و همه‌چیز را زباله شمردم تا به‌این‌وسیله مسیح را به دست آورم و کاملاً با او متّحد شوم. من دیگر به نیکی خود که از انجام احکام شریعت به دست می‌آید، متّکی نیستم، بلکه به‌وسیله ایمان به

مسیح، دارای نیکی مطلق شده‌ام. این نیکی بر ایمان استوار است و از خدا سرچشمه می‌گیرد.^{۱۰} یگانه آرزوی من این است که مسیح را کاملاً بشناسم و قدرت قیامت او را در وجود خود درک کنم و در رنج‌های او شریک گشته در مرگ او هم‌مشکل او شوم،^{۱۱} با این امید که من نیز به رستاخیز از مردگان نائل گردم.

دویدن به سوی هدف

^{۱۲} من نمی‌گویم که هم‌اکنون این را به دست آورده‌ام و یا به کمال رسیده‌ام، بلکه آن را دنبال می‌کنم تا به چنگ آورم، همان‌طور که مسیح نیز مرا به‌خاطر آن به چنگ آورده است.^{۱۳} ای برادران، من ادعا نمی‌کنم که تا به حال آن را به چنگ آورده‌ام، ولی تنها کار من این است که آنچه را در پشت سر من قرار دارد فراموش کنم و برای رسیدن به آنچه در پیش است، بکوشم.^{۱۴} مستقیماً به‌طرف هدف می‌دوم تا جایزه دعوت خدا را برای یک زندگی آسمانی در عیسای مسیح به دست آورم.
^{۱۵} پس همه ما که روحاً بالغ هستیم، باید چنین طرز تفکری داشته باشیم؛ و اگر شما فکر دیگری دارید، خدا این را هم به شما آشکار خواهد ساخت.^{۱۶} در هر حال ما باید مطابق حقایقی که کسب کرده‌ایم، زندگی کنیم.

^{۱۷} ای برادران من، همه شما از من سرمشق بگیرید و به کسانی که از نمونه ما پیروی می‌کنند، نگاه کنید.^{۱۸} بارها این را به شما گفته‌ام و بار دیگر آن را با اشک خود تکرار می‌کنم که عدّه زیادی طوری زندگی می‌کنند که گویی دشمنان صلیب مسیح هستند.^{۱۹} آخر و عاقبت آن‌ها هلاکت و خدای ایشان، امیال جسمانی آن‌ها است و افتخاراتشان در رسوایی و شرمساری است. آن‌ها افکار خود را به چیزهای دنیوی مشغول می‌سازند،^{۲۰} اما ما دارای تابعیت کشور آسمانی بوده با اشتیاق منتظر آمدن عیسای مسیح خداوند هستیم که به‌عنوان نجات‌دهنده از آسمان می‌آید.^{۲۱} او طوری بدن‌های ضعیف و فانی ما را تغییر خواهد داد تا به بدن پُرشکوه او شباهت یابند و این کار را با همان قدرتی که همه چیز را تحت فرمان خود درمی‌آورد، انجام خواهد داد.

دستورهای گوناگون

بنابراین، ای *برادران عزیز من، مشتاق دیدار شما هستم. شما مایه شادی و تاج افتخار من هستید. ای عزیزان، همچنان در اتحاد خود با خداوند استوار باشید.

^۲ از خواهران خود، اُفودیّه، و سینتیخی استدعا دارم در خداوند توافق فکری داشته باشند.^۳ و از تو، ای همکار صمیمی، تقاضا می‌کنم

که این دو زن را کمک کنی، زیرا نام آن‌ها، با «کلیمانتوس» و سایر همکاران من که در انتشار مژدهٔ انجیل تلاش کرده‌اند، در دفتر حیات ثبت شده است.

^۴ پیوسته در خداوند شاد باشید، باز هم می‌گویم شاد باشید! ^۵ بگذارید ملایمت شما در رفتارتان با دیگران آشکار باشد. آمدن خداوند نزدیک است! ^۶ نگران هیچ چیز نباشید، بلکه در هر مورد با دعا و مناجات و سپاسگزاری تقاضاهای خود را در پیشگاه خدا ابراز نمایید. ^۷ و آرامش خدا که بالاتر از فهم بشر است، دل‌ها و افکار شما را در مسیح عیسی حفظ خواهد کرد.

^۸ در خاتمه، ای *برادران، دربارهٔ هرآنچه راست، هرآنچه شریف، هرآنچه درست، هرآنچه پاک، هرآنچه دوست‌داشتنی، هرآنچه نیک‌نام و هرآنچه قابل ستایش، و هرآنچه عالی است، ببینیدشید. ^۹ چیزهایی را که از من آموختید و به دست آوردید، یعنی آنچه را از من دیده و شنیده‌اید، سرمشق خود ساخته به عمل آورید که در آن صورت، خدایی که منبع آرامش است، با شما خواهد بود.

تشکر برای هدایا

^{۱۰} حال که پس از مدتی دوباره مورد توجه شما قرار گرفته‌ام، شادی عظیمی در خداوند یافته‌ام. البته شما همیشه به فکر من بوده‌اید، اما فرصت ابراز آن را نیافتید. ^{۱۱} من به احتیاجات شخصی خود اشاره نمی‌کنم، زیرا آموخته‌ام در هر وضعی که باشم، قانع باشم. ^{۱۲} من می‌دانم چگونه در فقر و تنگ‌دستی و یا در سعادت‌مندی زندگی کنم. به رمز زیستن در سیری و گرسنگی، در فراوانی و نیازمندی پی برده‌ام. ^{۱۳} من به وسیلهٔ مسیح که مرا تقویت می‌کند، توانایی روبرو شدن با هر موقعیتی را دارم. ^{۱۴} اما شما لطف کرده شریک زحمات من شدید. ^{۱۵} خود شما ای فیلیپیان، خوب می‌دانید که در ابتدای اعلام مژدهٔ انجیل وقتی من مقدونیه را ترک کردم، شما تنها کلیسایی بودید که در قبول مسئولیت دخل و خرج من با من همکاری کردید. ^{۱۶} حتی زمانی که در «تسالونیک» بودم، یکی دو مرتبه مبلغی برای رفع احتیاجات من فرستادید. ^{۱۷} من طالب هدایای مالی شما نیستم، بلکه می‌خواهم به پاداش نیکوکاری شما افزوده شود. ^{۱۸} کمک مالی شما به دستم رسید و نه تنها کافی بلکه بیشتر از احتیاجاتم بود. هدایایی را که توسط «اپفرودیٲس» فرستادید، احتیاج مرا رفع کرده‌اند. عطایای شما هدیه‌ای خوش‌بو است، قربانی مقبولی که پسندیدهٔ خدا است ^{۱۹} و خدای من همهٔ احتیاجات شما را

برحسب ثروت عظیم خود در مسیح عیسی رفع خواهد کرد.^{۲۰} پدر ما خدا را تا ابد جلال باد. *آمین!

خاتمه

^{۲۱} به همهٔ مقدّسین در عیسای مسیح سلام برسانید. ایماندارانی که با من هستند به شما سلام می‌رسانند.^{۲۲} همهٔ مقدّسین در اینجا و مخصوصاً ایماندارانی که در دربار قیصر هستند، به شما سلام می‌رسانند.
^{۲۳} فیض خداوند ما عیسای مسیح با روح شما باد. آمین!



کولسیان

۴	۳	۲	۱



نامهٔ پولس رسول به

کلیسای شهر کولسیه

معرفی کتاب

این نامه را پولس به کلیسای کولسیه نوشته است. این شهر در شرق اِفُس و در آسیای صغیر (ترکیه کنونی) قرار داشت. این کلیسا توسط پولس بنا نشده بود، اما در منطقه‌ای بود که پولس نسبت به آن احساس مسئولیت می‌کرد. بنابراین او خادمینی را از اِفُس مرکز استان آسیایی روم به آنجا فرستاد. پولس خبردار شده بود که معلمینی با تعالیم غلط در کلیسای کولسیه وجود دارند. آن‌ها تعلیم می‌دادند که برای شناخت خدا و نجات کامل، باید ارواح و قدرت‌های روحانی را پرستش کنند. همچنین این معلمان تعلیم می‌دادند که باید آداب مخصوص مانند ختنه و فرامین مربوط به خوراکی‌های پاک و ناپاک را رعایت کرد.

پولس، این نامه را می‌نویسد تا با استفاده از حقایق پیام مسیحی، به تعالیم غلط پاسخ دهد. پیام اصلی این پاسخ این است که عیسای مسیح قادر است نجات کامل عطا کند و این که سایر تعالیم و انجام آداب مذهبی درواقع انسان را از مسیح دور می‌سازند. خدا جهان را به‌وسیلهٔ عیسای مسیح آفرید و توسط او جهان را به‌سوی خود باز می‌گرداند. مسیح به همهٔ مردم موعظه می‌شود تا به‌وسیلهٔ اتحاد با او در جلال خدا سهیم شوند. سپس پولس معنی این تعلیم مهم را برای زندگی ایمان‌داران شرح می‌دهد.

قابل توجه است که تیخی‌کاس به همراه اونیسیموس، برده‌ای که پولس به‌خاطر او نامه‌ای به فلیمون نوشت، این نامه را به کولسیه برد.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدمه ۱:۱-۸

ماهیت و کار مسیح ۹:۱-۱۹:۲

زندگی جدید در مسیح ۲:۲۰-۴:۶

خاتمه ۷:۴-۱۸

مقدمه

از طرف پولس که به خواست خدا، رسول مسیح عیسی است
و از طرف برادر ما تیموتاؤس،
به برادران مقدّس و وفادار در شهر کولسیه، که با مسیح متحد
می باشند. پدر ما خدا، فیض و آرامش به شما عطا فرماید.

دعای سپاسگزاری

هر وقت که برای شما دعا می کنیم، پدر خداوند ما عیسی مسیح
را سپاس می گوئیم،^۴ زیرا ما از ایمان شما به مسیح عیسی و محبّت
شما به همه مقدّسین آگاه هستیم.^۵ امید شما به آنچه در عالم بالا در
انتظار شما است، باعث این ایمان و محبّت است. وقتی پیام حقیقی
یعنی مژده انجیل برای اولین بار به شما رسید، از این امید باخبر شدید.
این مژده همان طوری که به شما رسید، به تمام جهان نیز رسیده است
و به همان نحو که در جهان ثمر آورده رشد و نمو می کند، در میان
شما نیز از همان روزی که از فیض خدا باخبر شدید و به راستی آن را
درک کردید، عمل کرده است.^۶ شما آن مژده را از «اِپِراس» عزیز که
همچون ما غلام و از طرف ما خادم وفادار مسیح است، آموختید^۸ و او
نیز ما را از محبّتی که روح القدس به شما بخشیده، مطلع ساخته است.
^۹ به این جهت از همان روزی که این را شنیدیم، همیشه برای شما
دعا می کنیم و از خدا می خواهیم که شما را از بینش و فهم روحانی پُر
نماید تا اراده او را کاملاً درک کنید،^{۱۰} تا به این ترتیب طوری که شایسته
خداوند است زندگی کنید، کاملاً او را خشنود ساخته در تمام کارهای
نیک ثمر بیاورید و در معرفت خدا رشد و نمو کنید.^{۱۱} دعا می کنم که
به وسیله قدرت پُرشکوه او کاملاً تقویت شوید تا با شادی و صبر هر
چیز را تحمّل کنید.^{۱۲} پیوسته خدای پدر را شکر کنید که شما را لایق
آن گردانیده است تا در میراثی که در عالم نورانی در انتظار مقدّسین
است، سهمی داشته باشید.^{۱۳} او ما را از چنگ نیرومند ظلمت رها کند
و به پادشاهی پسر عزیزش منتقل ساخت.^{۱۴} به وسیله او ما آزاد شده ایم
و گناهانمان آمرزیده شده است.

شخصیت و کار مسیح

^{۱۵} مسیح، صورت و مظهر خدای نادیده است و نخست زاده و بالاتر
از همه مخلوقات،^{۱۶} زیرا به وسیله او هر آنچه در آسمان و زمین است،
دیدنی ها و نادیدنی ها، پادشاهان، حکمرانان، اولیای امور و صاحبان
قدرت آفریده شدند. آری، تمام موجودات به وسیله او و برای او آفریده

شدند.^{۱۷} او قبل از همه چیز وجود داشت و همه چیز در ارتباط او با هم دوام می آورد.^{۱۸} او سر و منشأ بدن یعنی کلیسا است؛ او نخست زاده است و نخستین کسی است که پس از مرگ زنده گردید تا تنها او در همه چیز مقام اول را داشته باشد.^{۱۹} زیرا خشنودی خدا در این بود که او دارای الوهیت کامل باشد.^{۲۰} به وسیله مسیح، همه چیز را با خود آشتی داد و به وسیله ریختن خون مسیح بر روی صلیب، صلح بین خدا و هرآنچه در آسمان و زمین است، برقرار گردید.

^{۲۱} شما زمانی از خدا دور بودید و با اعمال و افکار شریرانه خود با او دشمنی داشتید،^{۲۲} اما اکنون او به وسیله مرگ جسمانی مسیح شما را با خود مصالحه داده تا شما را مقدس، بی عیب و بی آلاش به حضور خود بیاورد،^{۲۳} البته به شرط این که در ایمان خود محکم و استوار بمانید و از آن امیدی که در وقت شنیدن مژده انجیل به دست آوردید، دور نشوید. این همان مژده ای است که در سرتاسر جهان اعلام شده و من «پولس» خادم آن هستم.

خدمت پولس برای کلیسا

^{۲۴} اکنون از آن رنج و زحمتی که به خاطر شما می بینم، خوشحالم. زیرا به وسیله رنج های جسمانی خود، آنچه را که از رنج های مسیح برای بدن او یعنی کلیسایش باقی مانده است، تکمیل می کنم.^{۲۵} من طبق مأموریتی که خدا برای خیریت شما به من عطا فرمود، خادم کلیسا هستم تا پیام خدا را کاملاً اعلام نمایم،^{۲۶} یعنی آن حقیقت اسرارآمیز که طی اعصار و قرون مخفی مانده بود، اما اکنون برای مقدسین آشکار شده است.^{۲۷} خدا صلاح دانست که راز پُر جلال و بی قیاس خود را در میان ملل غیریهود آشکار سازد و آن راز این است که مسیح در شما ساکن می باشد، یعنی امید سهیم شدن در جلالی که از آن خدا است.^{۲۸} ما مسیح را به همه اعلام می کنیم و با تمام دانشی که داریم همه را آگاه ساخته تعلیم می دهیم تا آن ها افرادی بالغ در مسیح شوند.^{۲۹} برای انجام این کار، من زحمت کشیده کوشش می کنم و از قدرت عظیمی که مسیح به من می دهد و در من کار می کند، استفاده می نمایم.

می خواهم بدانید که چقدر برای شما و ایمان داران «لائودیکیه» و برای همه آنانی که تا به حال روی مرا ندیده اند زحمت می کشم، تا آنان دل گرم شده در محبت متحد گردند و از برکات سرشار اطمینانی کامل که از راه درک حقیقی به دست می آید، بهره مند شده از این راه به راز خدا، یعنی مسیح، پی ببرند،^۳ که در او تمام گنجینه های حکمت و معرفت الهی نهفته است.

۴ این را می‌گویم تا مبادا کسی شما را با دلایل مجذوب‌کننده گمراه سازد، ۵ زیرا اگرچه جسماً غایب هستم ولی در روح حضور دارم و از دیدن نظم و ترتیب در شما، و ثبات ایمانتان به مسیح خوشحالم.

زندگی کامل در مسیح

۶ پس شما که مسیح عیسی را به‌عنوان خداوند خود پذیرفته‌اید، همیشه در اتحاد با او زندگی کنید. ۷ در او ریشه بگیرید و رشد کنید. همان‌گونه که تعلیم یافتید، در ایمان استوار باشید و در شکرگزاری پیشرفت کنید. ۸ مراقب باشید مبادا کسی شما را با فلسفه‌ای که متکی به سنت‌های انسانی و عقاید پوچ این جهان است اسیر خود سازد. این تعالیم از مسیح نیست. ۹ زیرا الوهیت به‌طور کامل در وجود مسیح مجسم شد ۱۰ و شما نیز به‌وسیلهٔ اتحاد با او که بالاتر از همهٔ قدرت‌ها و ریاست‌ها است، کامل شده‌اید.

۱۱ شما نیز در اتحاد با او *ختنه شده‌اید، ختنه‌ای که به دست انسان صورت نگرفته است بلکه ختنه‌ای به‌وسیلهٔ مسیح که همانا قطع طبیعت نفسانی است. ۱۲ شما در تعمید خود با مسیح مدفون شدید و به‌وسیلهٔ ایمان به قدرت خدا که مسیح را پس از مرگ زنده گردانید، با او *قیام کردید. ۱۳ خدا شما را که به علت خطاهای خود مُرده و در جسم خود نامختون بودید، با مسیح زنده کرد و همهٔ گناهان ما را بخشیده است. ۱۴ او سند محکومیت ما را همراه با تمام قوانینش که علیه ما بود، لغو کرد و آن را به صلیب خود می‌خکوب نموده از بین برد. ۱۵ مسیح بر روی صلیب، تمام قدرت‌های آسمانی و فرمانروایان را خلع سلاح کرده بر آن‌ها پیروز شد و آن‌ها را نزد همه رسوا ساخت.

۱۶ بنابراین به هیچ‌وجه اجازه ندهید کسی شما را در مورد خوراک یا آشامیدنی یا رعایت عید یا ماه نو یا روز *سبت محکوم نماید. ۱۷ این‌ها فقط سایهٔ آن واقعیتی است که قرار است بیاید و آن واقعیت، خود مسیح است. ۱۸ اجازه ندهید کسی با تظاهر به فروتنی و پرستش فرشتگان، شما را از دریافت پاداش‌تان محروم سازد، زیرا این قبیل اشخاص با اتکا به رؤیاهایی که دیده‌اند و به‌خاطر افکار دنیوی خود، بی‌جهت مغرور شده‌اند ۱۹ و رابطهٔ خود را با سر یعنی با مسیح قطع کرده‌اند. درحالی‌که در مسیح تمام بدن نیرو می‌گیرد و به توسط مفاصل و رشته‌ها به هم متصل می‌شود و همان‌طور که خدا می‌خواهد، رشد می‌کند.

زندگی جدید در مسیح

۲۰ چون شما با مسیح مُردید، با عقاید بچگانهٔ این جهان قطع رابطه کرده‌اید. پس چرا طوری زندگی می‌کنید که گویا هنوز به دنیا وابستگی

دارید؟ چرا مطیع دستوراتی از قبیل ^{۲۱} «این را لمس نکن، به آن لب زن و به این دست زن» می شوید؟! ^{۲۲} این ها همه در اثر مصرف از بین می روند و این دستورات فقط قوانین و تعالیم انسان هستند! ^{۲۳} هرچند این دستورات که با فروتنی و ریاضت کشی همراهند و ظاهراً معقول به نظر می آیند، ولی درواقع نمی توانند مانع ارضای شهوات نفسانی شوند! حالا که با مسیح زنده شده اید، باید به آنچه در آسمان است، جایی که مسیح در آنجا در دست راست خدا نشسته است، دل ببندید. ^۲ درباره آنچه در عالم بالا است ببندیشید، نه به آنچه بر روی زمین است. ^۳ زیرا شما مُرده اید و زندگی شما اکنون با مسیح در خدا پنهان است. ^۴ وقتی مسیح که زندگی ما است ظهور کند، شما نیز با او در جلال ظهور خواهید کرد.

^۵ بنابراین، تمایلات دنیوی یعنی زنا، ناپاکی، هوی و هوس، شهوت و طمع را، که یک نوع بُت پرستی است، در خود بکشید. ^۶ به سبب این کارها است که افراد سرکش گرفتار غضب خدا می شوند. ^۷ شما نیز زمانی مانند آن ها زندگی می کردید و مانند آن ها رفتار می کردید.

^۸ اما اکنون شما باید خشم، غیظ و بدخواهی را از دل هایتان و اهانت و حرف های زشت را از لب های خود به کلی دور سازید. ^۹ دیگر دروغ نگوئید، زیرا با آن آدمی که در گذشته بودید و عادت های او قطع رابطه کرده اید، ^{۱۰} و زندگی را به صورت انسان تازه ای شروع نموده اید، انسانی که با شناختی کامل تر پیوسته در شباهت خالق خود به شکل تازه ای در می آید، تا رفته رفته به شناخت کامل خدا برسد. ^{۱۱} پس بین یونانی و یهودی، مختون و نامختون، بربری و وحشی، غلام و آزاد فرقی وجود ندارد، بلکه مسیح همه چیز است و در همه می باشد.

^{۱۲} پس شما که برگزیدگان مقدّس و محبوب خدا هستید، خود را به دل سوزی، مهربانی، فروتنی، ملایمت و بردباری ملبّس سازید. ^{۱۳} متحمّل یکدیگر شوید و اگر از دیگران شکایتی دارید، یکدیگر را عفو کنید و چنان که خداوند شما را بخشیده است، شما نیز یکدیگر را ببخشید. ^{۱۴} به همه این ها محبّت را اضافه کنید، زیرا محبّت همه چیز را به کمال به هم می پیوندد. ^{۱۵} آرامشی که مسیح به شما می بخشد، در وجود شما حکم فرما باشد، چون خدا شما را به عنوان اعضای یک بدن به این آرامش خوانده است و شما باید سپاسگزار باشید. ^{۱۶} اجازه بدهید که پیام مسیح با تمام پُری آن سرتاسر وجود شما را فراگیرد. یکدیگر را با نهایت خردمندی تعلیم و پند دهید و با سپاسگزاری از صمیم دل برای خدا زبور، تسبیحات و سرودهای روحانی بخوانید. ^{۱۷} هرچه می کنید،

چه گفتار، چه کردار، همه را به نام عیسیای خداوند انجام دهید و به واسطه او خدای پدر را دائماً سپاس گوید.

وظایف اجتماعی یک مسیحی

۱۸ ای زن‌ها، مطیع شوهران خود باشید، زیرا این نشانه زندگی شما در خداوند است. ۱۹ ای شوهرها، زن‌هایتان را محبت کنید و با آنان تندی نکنید. ۲۰ ای فرزندان، از والدین خود در هر امری اطاعت کنید، زیرا این کار خداوند را خشنود می‌سازد. ۲۱ ای پدران، فرزندان خود را خشمگین نسازید مبادا دل‌سرد شوند.

۲۲ ای غلامان، در کلیه امور مطیع اربابان دنیوی خود باشید و اطاعت شما فقط به خاطر این نباشد که تحت مراقبت هستید یا می‌خواهید آنان را خشنود سازید، بلکه با خلوص نیت و خدا ترسی اطاعت کنید. ۲۳ هرکاری که می‌کنید با دل‌وجان انجام دهید چنان که گویی برای خداوند کار می‌کنید، نه برای انسان. ۲۴ زیرا می‌دانید که پاداش خود را به‌عنوان میراث از خداوند دریافت خواهید کرد. شما غلامان مسیح هستید. ۲۵ شخص بدکار کیفر بد خود را خواهد دید و خدا تبعیض قائل نمی‌شود.

ای اربابان، با غلامان خود عادلانه و منصفانه رفتار کنید، زیرا می‌دانید که شما هم در آسمان اربابی دارید.

۴

دستورها

۲ همیشه هوشیارانه و با شکرگزاری در دعا باشید. ۳ برای ما نیز دعا کنید که خدا برای اعلام پیام خود، فرصت مناسبی به ما بدهد تا آن حقایقی را که درباره مسیح پوشیده بود، اعلام کنیم که به خاطر آن من اکنون در زندان هستم. ۴ و دعا کنید تا آن طوری که باید، این راز را آشکار سازم. ۵ در مناسبات خود با افراد غیر مسیحی، رفتاری عاقلانه داشته باشید. از هر فرصتی حداکثر استفاده را بکنید. ۶ گفتار شما پیوسته ملایم و خوشایند باشد و یاد بگیرید که چگونه به هر کس پاسخ مناسبی بدهید.

خاتمه

۷ «تیخیکاس» شما را از وضع من مطلع خواهد ساخت. او برادر عزیز و خادمی وفادار است و با من در کار خداوند مثل یک غلام خدمت می‌کند. ۸ او را به این منظور نزد شما می‌فرستم تا شما را از احوال ما باخبر ساخته موجب تشویق‌تان گردد. ۹ «اونیسیموس» که برادر محبوب و وفادار و یکی از خودتان می‌باشد، همراه او است. این دو شما را از تمام اموری که اینجا می‌گذرد، آگاه خواهند ساخت.

۱۰ «آرستَرخُس» که با من در زندان است و همچنین «مرقس» پسر عموی برنابا به شما سلام می‌رسانند. دربارهٔ مرقس قبلاً دستوراتی داده بودم که چنانچه نزد شما بیاید او را با گرمی بپذیرید. ۱۱ و «یسوع» ملقب به «یوستُس» سلام می‌رساند. از مسیحیان یهودی نژاد فقط این چند نفر هستند که برای پیشرفت پادشاهی خدا با من همکاری می‌کنند و باعث دلگرمی من شده‌اند.

۱۲ «ایفراس» که یکی از افراد شما و غلام مسیح عیسی است سلام می‌رساند. او همیشه با جدّیت برای شما دعا می‌کند و از خدا می‌خواهد که شما مانند اشخاصی بالغ و کاملاً خاطرجمع استوار بمانید و ارادهٔ خدا را کاملاً اطاعت کنید، ۱۳ زیرا من شاهد هستم که او به خاطر شما و ایمان داران «لائودیکیه» و «هیراپولیس» زحمت زیادی کشیده است. ۱۴ «لوقا» پزشک محبوب و «دیماس» به شما سلام می‌رسانند.

۱۵ به ایمان داران در «لائودیکیه» و به «بانو نیمفاس» و کلیسایی که در خانه او تشکیل می‌شود، سلام مرا برسانید. ۱۶ پس از این که نامه را خواندید، طوری ترتیب بدهید که این نامه برای کلیسای لائودیکیه نیز خوانده شود و شما هم نامه‌ای را که به کلیسای لائودیکیه نوشتم، بخوانید. ۱۷ به «آرخپُس» بگویید: «به یاد داشته باش که آن مأموریتی را که در خدمت خداوند به عهدهٔ تو گذاشته شده است، به کمال انجام دهی.»

۱۸ من پولس، با خط خودم درود می‌فرستم. فراموش نکنید که من هنوز در زندان هستم! فیض خدا با شما باد.

اول تسالونيكيان

۵	۴	۳	۲	۱



نامهٔ اوّل پولس رسول به

کلیسای شهر تسالونیکي

معرفی کتاب

تسالونیکي پایتخت استان رومي مقدونيه بود. پولس بعد از ترک فیلیپیه، کلیسایی در آن شهر تأسیس کرد. امّا او به زودی با مخالفت یهودیانی مواجه شد که به موفقیت او در انتشار مژدهٔ انجیل به غیریهودیانی که به یهودیت علاقه مند شده بودند، حسادت می ورزیدند. پولس مجبور شد که تسالونیکي را ترک کرده به بیریه برود. وقتی به قرنثس رسید، پیامی خصوصی از طرف تیموتائوس، همکار خود، دربارهٔ کلیسای تسالونیکي دریافت نمود.

اوّلین نامهٔ پولس برای تشویق و اطمینان بخشیدن به ایمان داران در تسالونیکي نوشته شد. او خدا را برای خبرهایی که دربارهٔ ایمان و محبت آن ها شنیده بود، شکر می کند و چگونگی زندگی خود را در زمانی که در بین ایشان بود به آن ها خاطرنشان می سازد. سپس به سؤالاتی که دربارهٔ زمان بازگشت مسیح مطرح شده بود، پاسخ می دهد. به عنوان مثال: آیا ایمانداری که قبل از بازگشت مسیح فوت می کند، حیات جاودانی مسیح را دریافت خواهد نمود یا نه؟ مسیح چه موقع باز می گردد؟ پولس از این فرصت استفاده کرده به آن ها سفارش می کند که در آرامش کار کنند و با امید در انتظار بازگشت مسیح باشند.

تقسیم بندی کتاب

مقدمه ۱:۱

سپاسگزاری، ستایش و تمجید ۱:۲-۳:۱۳

نصیحت دربارهٔ رفتار مسیحی ۱:۴-۱۲

تعالیم دربارهٔ بازگشت مسیح ۴:۱۳-۵:۱۱

آخرین تشویق ها ۵:۱۲-۲۲

خاتمه ۲۳:۲۸

مقدمه

از طرف پولس و سیلاس و تیموتاؤس به کلیسای تسالونیکیان
که به خدای پدر و عیسای مسیح خداوند تعلق دارد: فیض
و آرامش از آن شما باد.

زندگی و ایمان تسالونیکیان

ما همیشه خدا را به خاطر همه شما شکر می کنیم و همواره شما را
در دعاهاى خود به یاد می آوریم،^۳ و در حضور خدا که پدر ما است
پیوسته فعالیت هایى را که در ایمان انجام می دهید و زحماتی را که با
محبت می کشید و امید پایداری را که به خداوندان عیسای مسیح
دارید به یاد می آوریم.^۴ ای برادران، ما می دانیم که خدا شما را دوست
دارد و شما را برگزیده است.^۵ زیرا ما انجیل را تنها در قالب کلمات
نزد شما نیاوردیم، بلکه با قدرت و با روح القدس و اطمینان کامل به
حقانیت آن. شما می دانید وقتی در آنجا بودیم چگونه برای خیریت شما
با شما رفتار کردیم.^۶ شما از سرمشق ما و خداوند پیروی کردید و اگرچه
به خاطر پیام خدا رنج بسیار دیدید، آن را با خوشی ای که روح القدس
می دهد، پذیرفتید.^۷ در نتیجه شما برای همه ایمان داران در مقدونیه و
آخائیه نمونه شدید.^۸ زیرا پیام خداوند از جانب شما نه تنها تا مقدونیه و
آخائیه انتشار یافت، بلکه خبر ایمانتان به خدا به همه جا رسیده است.
پس دیگر احتیاجی نیست که ما درباره آن چیزی بگوییم،^۹ زیرا آنان از
استقبال گرمی که از ما می کنید آگاهند و تعریف می کنند که چگونه
شما بُت ها را ترک کرده به سوی خداوند بازگشت نمودید تا خدای زنده
و حقیقی را خدمت کنید.^{۱۰} و چگونه در انتظار ظهور پسر او عیسی که
از آسمان می آید به سر می برید. آری، همان عیسی که خدا او را پس از
مرگ زنده ساخت، ما را از غضب آینده رهایی می بخشد.

کار پولس در تسالونیکي

خود شما ای برادران می دانید که آمدن ما نزد شما بی نتیجه
نبود.^۲ برعکس، چنان که اطلاع دارید، پس از آن همه آزار
و اهانت که در شهر فیلیپی دیدیم، با کمک خدا جرأت یافتیم مژده
انجیل خدا را، با وجود مخالفت های شدید، به شما برسانیم.^۳ اصرار
ما به شما اشتباه و یا از روی انگیزه های ناپاک نبود و ما سعی نداشتیم
کسی را فریب دهیم،^۴ اما چون خدا ما را لایق دانسته است و انتشار
مژده انجیل را به عهده ما گذاشته است، سخن می گوییم. منظور ما
جلب رضایت انسان نیست، بلکه ما می خواهیم خدایی را خشنود کنیم
که دل های ما را پیوسته می آزماید.^۵ شما خوب می دانید و خدا شاهد

است که ما هرگز چاپلوسی نکردیم و سخنان ما از روی طمع نبود. ^۶ و به هیچ وجه ما جویای احترام و ستایش مردم، خواه شما و خواه دیگران، نبودیم، ^۷ اگرچه ما به عنوان رسولان مسیح حقی به گردن شما داشتیم، ولی مانند مادری که فرزندان خود را پرورش می دهد، با شما به ملایمت رفتار کردیم. ^۸ به خاطر علاقه ای که نسبت به شما داشتیم، حاضر بودیم نه فقط مژده انجیل خدا را به شما برسانیم، بلکه جان خود را نیز در راه شما فدا سازیم، چون شما برای ما بسیار عزیز شده بودید! ^۹ ای برادران، به خاطر دارید که ما چگونه کار می کردیم و زحمت می کشیدیم و شب و روز مشغول کار بودیم تا در موقع اعلام مژده انجیل خدا در میان شما بر هیچ کس تحمیل نشویم.

^{۱۰} هم شما شاهد هستید و هم خدا که رفتار ما نسبت به شما ایمان داران تا چه اندازه پاک، درست و بی عیب بود. ^{۱۱} شما خوب می دانید که رفتار ما با فرد فرد شما درست مانند رفتار یک پدر با فرزندان خود بود. ^{۱۲} ما شما را تشویق می کردیم، دل داری می دادیم و اصرار می ورزیدیم که زندگی و رفتار شما پسندیده خدا باشد، آن خدایی که شما را به پادشاهی و جلال خود دعوت می کند.

^{۱۳} پیوسته خدا را برای این نیز شکر می کنم که وقتی کلام خدا را از ما شنیدید، آن را به عنوان پیامی از جانب بشر نپذیرفتید، بلکه آن را از طرف خدا دانستید و درحقیقت همین طور هم هست، چنان که همان کلام اکنون نیز در میان شما ایمان داران عمل می کند. ^{۱۴} ای برادران، شما درست به همان راهی می روید که کلیساهای یهودیه در اتحاد با مسیح عیسای خداوند رفته اند، زیرا شما از هموطنان خود همان آزارهایی را دیده اید که آنان از یهودیان دیدند، ^{۱۵} یهودیانی که هم عیسای خداوند و هم انبیا را کشتند و بر ما هم سخت جفا رساندند؛ آن ها خدا را خشنود نمی سازند و با همه مردم دشمنی می کنند. ^{۱۶} آن ها حتی نمی گذارند ما به غیریهودیان موعظه کنیم تا نجات یابند. آن ها با این عمل خود پیمانه گناهان خود را پُرتر می سازند، تا سرانجام غضب خدا به کمال بر آن ها ریخته شود.

علاقه پولس برای دیدن آن ها

^{۱۷} اما ای برادران، چون برای مدت کوتاهی، و آن هم جسماً، نه قلباً از شما جدا شدیم، چقدر بیشتر مشتاق دیدار شما شدیم و سخت می کوشیدیم تا دوباره شما را ببینیم. ^{۱۸} آری، مایل بودیم نزد شما بیاییم و من، پولس، یکی دو بار خواستم بیایم، اما شیطان مانع ما می شد. ^{۱۹} برای ما چه امیدی یا شادمانی ای یا تاج افتخاری در حضور خداوند

ما عیسیای مسیح به هنگام آمدن او وجود دارد؟ مگر شما نیستید؟
 ۲۰ به راستی، شما مایه افتخار و شادمانی ما هستید!

۳ پس چون دیگر نمی توانستیم بی خبری را تحمل کنیم، تصمیم گرفتیم که در شهر آتن تنها بمانیم^۲ و تیموتاؤس را که برادر ما و همکار ما در خدا برای انتشار مژده انجیل است، فرستادیم تا شما را در ایمانتان تقویت نماید و دل داری دهد،^۳ تا هیچ کس در اثر این رنج ها دل سرد نشود. خودتان می دانید که این رنج ها نصیب و قسمت ما است. وقتی ما با شما بودیم، از پیش به شما گفتیم که رنج و آزار خواهیم دید و چنان که آگاه هستید، همان طور هم شده است.^۴ از این جهت چون این بی خبری، دیگر برای من غیر قابل تحمل بود، تیموتاؤس را نزد شما فرستادم تا از ایمان شما آگاه شوم، زیرا می ترسیدم آن وسوسه کننده شما را به نوعی وسوسه کرده باشد و زحمات ما بی نتیجه مانده باشد.

گزارش دل گرم کننده تیموتاؤس

۶ اما اکنون که تیموتاؤس از نزد شما بازگشته است، خبر خوشی درباره ایمان و محبت شما به ما داده است و گزارش می دهد که شما با چه لطفی همواره ما را به یاد می آورید و همان گونه که ما برای دیدن شما اشتیاق داریم، شما هم مشتاق دیدار ما هستید.^۷ ای *برادران، با وجود همه مشکلات و زحماتی که داریم، این خبر ما را دل داری داده است. بلی، ایمان شما سبب دل داری ما گشته است.^۸ اگر شما در اتحاد با خداوند استوار بمانید، ما جان تازه ای خواهیم گرفت.^۹ ما با چه نوع شکرگزاری خدا را برای شما و برای تمام شادی ای که به خاطر شما در پیشگاه خدا احساس می کنیم، سپاسگزاری کنیم؟^{۱۰} شب و روز از صمیم قلب، دعا می کنیم که روی شما را ببینیم و کمبودهای ایمان شما را برطرف سازیم.

۱۱ باشد که خدای پدر و خداوند ما عیسیای مسیح، راه ما را به سوی شما بگشاید!^{۱۲} و خداوند عطا فرماید که به اندازه محبتی که ما برای شما داریم، محبت شما برای یکدیگر و همه مردم افزایش و گسترش یابد؛^{۱۳} و خدا دل های شما را قوی گرداند تا در آن هنگام که خداوند ما عیسی با همه مقدسین خود می آید، شما در حضور خدای پدر بی عیب و مقدس باشید.

زندگی ای که خداوند را خشنود می سازد

۴ دیگر این که ای برادران، شما از ما آموختید که چگونه باید زندگی کنید تا خدا را خشنود سازید و البته شما آنطور زندگی می کنید. اکنون به نام عیسیای خداوند از شما استدعا و التماس می کنم

که بیش از پیش آنطور زندگی کنید،^۲ زیرا می دانید چه احکامی از جانب عیسیای خداوند به شما دادیم.^۳ اراده خدا این است که شما پاک باشید و از روابط جنسی نامشروع پرهیزید.^۴ همه شما باید بدانید چگونه بدن خود را همیشه تحت کنترل داشته باشید و آن را پاک و محترم نگاه دارید.^۵ و مانند ملت های خداشناس، دستخوش امیال و شهوات جسمانی نگردید.^۶ در این خصوص هیچ کس نباید از یک ایماندار سوءاستفاده نموده به او صدمه بزند، زیرا همان طوری که من قبلاً با تأکید زیاد به شما گفته بودم، خداوند همه کسانی را که این کارها را می کنند، کیفر خواهد داد.^۷ خدا ما را به یک زندگی پاک و مقدس خوانده است، نه به فساد اخلاقی! ^۸ پس هرکه این تعلیم را قبول نکند، انسان را رد نمی کند، بلکه خدایی را رد می کند که روح القدس خود را به شما عطا می فرماید.

^۹ و اما هیچ نیازی نیست که درباره محبت به یکدیگر چیزی بنویسم، زیرا خود شما از خدا تعلیم یافته اید که چگونه یکدیگر را محبت کنید،^{۱۰} و به راستی که در تمام مقدونیه شما با همه ایمان داران همین طور رفتار می کنید؛ با وجود این ای برادران، از شما درخواست می کنم که محبت شما روز به روز بیشتر گردد.^{۱۱} آرزویتان این باشد که زندگی آرامی داشته باشید و به کار خود مشغول باشید و همان طور که قبلاً به شما دستور دادیم برای تأمین معاش خود کار کنید^{۱۲} تا زندگی شما تأثیری نیکو در بی ایمانان بگذارد و برای نیازهای خود محتاج دیگران نباشید.

بازگشت مسیح

^{۱۳} ای برادران، نمی خواهیم در مورد آنانی که فوت نموده اند، بی اطلاع باشید، مبدا مانند سایر مردم که هیچ امیدی به آینده ندارند، غمگین باشید؛^{۱۴} زیرا اگر ما معتقدیم که عیسی مرد و دوباره زنده شد، همچنین ایمان داریم که خدا آنانی را که در ایمان به عیسی مرده اند نیز همراه عیسی باز خواهد آورد.

^{۱۵} ما این را از تعالیم خداوند به شما می گوئیم: آن کسانی از ما که تا روز آمدن خداوند زنده می مانیم، از مردگان پیشی نخواهیم گرفت.^{۱۶} در همان موقع که فریاد فرمان الهی و صدای رئیس فرشتگان و بانگ شیپور خداوند شنیده شود، خود خداوند از آسمان به زیر خواهد آمد و اول کسانی که در ایمان به مسیح مرده اند، خواهند برخاست^{۱۷} و سپس آن کسانی که از میان ما زنده مانده اند همراه با آن ها در ابرها بالا برده خواهند شد تا در هوا با خداوند ملاقات نمایند و به این ترتیب

ما همیشه با خداوند خواهیم بود.^{۱۸} پس شما باید یکدیگر را با این کلمات تشویق کنید.

آمادگی برای بازگشت مسیح



اما ای *برادران، لازم نیست که من دربارهٔ زمان و تاریخ وقوع این امور چیزی برای شما بنویسم.^۲ زیرا شما خوب می‌دانید که روز خداوند مانند دزدی که در شب می‌آید، فرا خواهد رسید.^۳ در آن هنگام که مردم از صلح و امنیت خود تعریف می‌کنند، هلاکت ناگهانی مثل درد زایمان به ایشان وارد خواهد شد و به هیچ‌وجه جان سالم به در نخواهند برد.^۴ اما ای *برادران، شما در تاریکی نیستید که آن روز، شما را مانند دزد غافلگیر کند،^۵ زیرا همهٔ شما فرزندان نور و روز هستید. ما به شب و تاریکی تعلق نداریم.^۶ پس ما نباید مانند دیگران در خواب باشیم، بلکه باید بیدار و هوشیار باشیم.^۷ کسانی که می‌خوابند، در شب می‌خوابند و آنانی که مست می‌شوند، در شب مست می‌شوند.^۸ اما ما که به روز تعلق داریم باید هوشیار باشیم و ایمان و محبت را مانند زره به سینه ببندیم و امید نجات را مانند کلاه خود بر سر بگذاریم.^۹ زیرا خدا ما را برای آن برگزید که به غضب او گرفتار شویم، بلکه ما را برگزید تا به وسیلهٔ خداوند ما عیسای مسیح نجات یابیم.^{۱۰} او در راه ما مُرد تا خواه زنده باشیم خواه مُرده، با او زیست کنیم.^{۱۱} پس یکدیگر را تشویق کنید، همان‌گونه که اکنون نیز می‌کنید.

آخرین دستورها

۱۲ ای *برادرانِ من، از شما تقاضا دارم برای آنانی که در میان شما زحمت می‌کشند و در خداوند، رهبران و مشاوران شما هستند، احترام قائل شوید؛^{۱۳} و از آنان به‌خاطر خدماتی که انجام می‌دهند با نهایت محبت و احترام قدردانی نمایید. با یکدیگر در صلح و صفا زیست کنید.^{۱۴} ای *برادرانِ من، از شما استدعا می‌کنم افراد تنبل و عاطل را توبیخ کنید، اشخاص ترسو را دل‌داری دهید، از ضعیفان پشتیبانی کنید و نسبت به همهٔ مردم بردبار باشید.^{۱۵} مواظب باشید که هیچ‌کس بدی را با بدی تلافی نکند، بلکه هدف شما این باشد که پیوسته به یکدیگر و به همهٔ مردم نیکویی کنید.

۱۶ همیشه شادمان باشید^{۱۷} و پیوسته دعا کنید.^{۱۸} در تمام شرایط خدا را شکر کنید، زیرا ارادهٔ خدا در مسیح عیسی برای شما همین است.^{۱۹} روح‌القدس را خاموش نکنید.^{۲۰} نبوت‌ها را ناچیز شمارید.^{۲۱} همه‌چیز را بیازمایید و آنچه را که نیکو است نگاه دارید^{۲۲} و از هر نوع بدی دوری کنید.

۲۳ خدایی که سرچشمه آرامش است، شما را کاملاً پاک گرداند و عطا فرماید که روح و جان و جسم شما سالم بماند تا در وقت آمدن خداوند ما عیسای مسیح، از هر نوع عیب و نقصی به دور باشید. ۲۴ او که شما را به سوی خود دعوت کرده است، امین است و این کار را خواهد کرد.

خاتمه

۲۵ ای *برادران، برای ما دعا کنید. ۲۶ همه ایمان داران را با بوسه مقدّسه سلام گویند. ۲۷ شما را به نام خداوند موظف می سازم که این نامه را برای تمام ایمان داران بخوانید. ۲۸ فیض خداوند ما عیسای مسیح با شما باد. *آمین!

دوم تسالونيكيان



۳	۲	۱



نامهٔ دوّم پولس رسول به

کلیسای شهر تسالونیکي

معرفی کتاب

موضوع بازگشت مسیح برای اهالی کلیسای تسالونیکي موجب بروز اضطراب و نگرانی شده بود. نامهٔ دوّم پولس به تسالونیکيان با اعتقادی برخورد می‌کند که براساس آن، روز آمدن خداوند هم‌اکنون فرارسیده است. پولس این نظر را این‌گونه اصلاح می‌کند که پیش از بازگشت مسیح، شرارت تحت رهبری کسی که «شریر» خوانده می‌شود و بر ضد مسیح خواهد بود، به بالاترین درجه خواهد رسید.

پولس رسول به‌خاطر احتیاج مخاطبین خود، به آن‌ها تأکید می‌کند که با وجود سختی‌ها و مشکلات در ایمان خویش، استوار بمانند و مثل خود او برای امرار معاش کار کنند و به نیکی کردن ادامه دهند.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدمه ۱:۱-۲

تعریف و تمجید ۱:۳-۱۲

تعلیمات دربارهٔ بازگشت مسیح ۱:۲-۱۷

نصیحت دربارهٔ رفتار مسیحی ۱:۳-۱۵

خاتمه ۱۶:۱-۱۸

مقدمه

از طرف پولس و سیلاس و تیموتاؤس به کلیسای تسالونیکيان که به پدر ما خدا و عیسای مسیح خداوند تعلق دارد.^۲ خدای پدر و عیسای مسیح خداوند، فیض و آرامش به شما عنایت فرمایند.

داوری در وقت آمدن مسیح

ای برادران، ما موظّفیم همواره خدا را به‌خاطر شما سپاس گوئیم. آری، شایسته است چنین کنیم، زیرا ایمان شما به‌طور عظیمی رشد می‌کند

و محبت شما به یکدیگر روزافزون است.^۴ بنابراین، ما در کلیساهای خدا به خاطر بردباری و ایمانتان در تحمل آزارها و رنج‌ها به وجود شما افتخار می‌کنیم.

^۵ این آزارها ثابت می‌کند که خدا از روی انصاف داوری می‌کند و می‌خواهد که شما شایسته پادشاهی خدا که به خاطر آن رنج می‌برید، بشوید.^۶ خدا عادل است و به کسانی که به شما آزار می‌رسانند، جزا خواهد داد.^۷ و به شما که رنج و آزار می‌بینید و همچنین به ما تسکین خواهد بخشید. این کار در روزی که عیسای خداوند از آسمان با فرشتگان توانای خود^۸ در آتشی فروزان ظهور کند، انجام خواهد گرفت و به آنانی که خدا را نمی‌شناسند و انجیل خداوند ما عیسی را رد می‌کنند، کیفر خواهد داد.^۹ کیفر آنان هلاکت جاودانی و دوری از حضور خداوند و محرومیت از جلال قدرت او خواهد بود.^{۱۰} در آن روزی که او می‌آید تا در مقدسین خود جلال یابد، تمام ایمان‌داران از دیدن او شگفت‌زده خواهند شد و شما که به شهادت ما ایمان آوردید نیز، جزو آن‌ها خواهید بود.

^{۱۱} به این سبب است که ما همیشه برای شما دعا می‌کنیم که خدای ما، شما را شایسته دعوت خود گرداند و همه آرزوهای نیکوی شما را برآورد و فعالیت‌های شما را که از ایمان سرچشمه می‌گیرد، با قدرت خود به کمال رساند،^{۱۲} تا نام خداوند ما عیسای مسیح در شما جلال یابد و شما نیز بر طبق فیض خدای ما و عیسای مسیح خداوند در او جلال یابید.

مظهر شرارت

۲ ای *برادران، درباره آمدن خداوند ما عیسای مسیح و جمع شدن ما با او، از شما خواهش می‌کنم^۲ نگذارید نبوتی یا گفته‌ای یا نامه‌ای منتسب به ما، مبنی بر اینکه روز خداوند فرارسیده است، شما را مضطرب و آشفته سازد.^۳ نگذارید هیچ کس به هیچ عنوانی شما را فریب دهد، زیرا آن روز نخواهد آمد، مگر این که اول شورش عظیمی علیه خدا روی دهد و مظهر شرارت، یعنی آن کسی که از ابتدا محکوم به هلاکت بود، ظهور کند.^۴ او با هرآنچه به اصطلاح، خدا خوانده می‌شود و یا مورد پرستش قرار می‌گیرد، مخالفت خواهد کرد و خود را بالاتر از همه آن‌ها قرار خواهد داد، به حدی که در معبد بزرگ خدا خواهد نشست و ادعای خدایی خواهد کرد.

^۵ آیا فراموش کرده‌اید که وقتی با شما بودم این چیزها را به شما گفتم؟
^۶ خود شما می‌دانید که چه چیزی فعلاً از ظهور او جلوگیری می‌کند.

او در زمان معین شده ظهور خواهد کرد.^۷ اکنون شرارت مرموز در کار است، ولی هرگاه قدرتی که مانع آن است از میان برداشته شود، بدون مانع کار خواهد کرد.^۸ آنگاه مظهر شرارت ظهور خواهد کرد و عیسای خداوند با نفس دهان خود او را خواهد کُشت و با ظهور پُرشکوه خود او را نابود خواهد کرد.^۹ ظهور آن مظهر شرارت در اثر فعالیت های شیطان خواهد بود و با انواع توانایی ها، نشانه ها و معجزات فریبنده^{۱۰} و هر نوع شرارتی که برای محکومین به هلاکت فریبنده است، همراه خواهد بود، چون آن ها عشق به حقیقت را که می تواند آنان را نجات بخشد، قبول نکردند.^{۱۱} از این جهت خدا آن ها را گرفتار نیرویی گمراه کننده خواهد کرد تا آنچه را که دورغ است باور کنند.^{۱۲} در نتیجه همه آنانی که به حقیقت ایمان نیاورده اند و از گناه لذت برده اند، محکوم خواهند شد.

برگزیدگان خدا

^{۱۳} اما، ای *برادران محبوب در خداوند، ما موظفیم همیشه خدا را به خاطر شما شکر کنیم، زیرا خدا شما را به عنوان اولین ایمان داران برگزید تا به وسیله روح القدس، شما را پاک گرداند و از راه ایمان به حقیقت نجات یابید.^{۱۴} او شما را به وسیله مژده ای که ما برایتان آوردیم، دعوت کرد تا در جلال خداوند ما عیسای مسیح سهمی داشته باشید.^{۱۵} پس ای *برادران، استوار بمانید و آن تعالیمی را که شفاهایا یا کتباً از ما آموختید، محکم نگاه دارید.

^{۱۶} خود خداوند ما عیسای مسیح و خدای پدر که ما را دوست داشته است و از راه فیض ما را دائماً تشویق کرده و امیدی نیکو به ما بخشیده است،^{۱۷} شما را نیز تشویق و تقویت کند تا آنچه را که نیکو است، بگویید و به عمل آورید.

برای ما دعا کنید

دیگر این که، ای *برادران، برای ما دعا کنید تا پیام خداوند نیز به سرعت منتشر و با احترام پذیرفته گردد، همان طور که در میان شما شد.^۲ و دعا کنید که خدا ما را از دست افراد پلید و بدکار نجات بخشد، زیرا همه مردم به آن پیام ایمان ندارند.

^۳ اما خداوند امین است. او شما را تقویت خواهد فرمود و از آن شریر حفظ خواهد کرد.^۴ ما، در خداوند به شما اطمینان کامل داریم که دستورهای ما را به عمل می آورید و همچنان به عمل خواهید آورد.^۵ خداوند دل های شما را به سوی محبت خدا و بردباری مسیح هدایت فرماید.

همه باید کار کنند

ای*برادران، ما به نام عیسی مسیح خداوند به شما فرمان می دهیم که از هر ایماندارانی که تنبلی می کند و مطابق تعالیمی که ما داده ایم رفتار نمی کند، دوری جوید،^۷ زیرا شما خوب می دانید برای این که از ما سرمشق بگیرید چه باید بکنید. ما در میان شما تنبلی نکردیم،^۸ نان هیچ کس را مُفت نخوردیم، بلکه شب و روز برای امرار معاش خود کار کردیم و زحمت کشیدیم تا به هیچ کس از شما تحمیل نشویم.^۹ دلیلش این نبود که چنین حقی را نداریم؛ بلکه می خواستیم سرمشقی به شما بدهیم که از آن پیروی کنید.^{۱۰} حتی هنگامی که نزد شما بودیم، دستور دادیم هر کس که نمی خواهد کار کند، غذا هم نخورد.

^{۱۱} ما می شنویم که افرادی در میان شما هستند که تنبلی پیشه کرده اند و به عوض این که خود کار کنند، در کار دیگران فضولی می کنند.^{۱۲} به نام عیسی مسیح خداوند چنین اشخاص را نصیحت می کنم و به آنها فرمان می دهم که در آرامش به کار بپردازند تا نانی به دست آورند.^{۱۳} اما شما ای*برادران، از نیکی کردن خسته نشوید.^{۱۴} اگر کسی در آنجا هست که از آنچه در این نامه نوشتیم اطاعت نمی کند، مراقب او باشید و با او رفت و آمد نکنید تا شرمنده شود.^{۱۵} او را دشمن بشمارید، بلکه مانند یک ایماندار به او هشدار دهید.

خاتمه

^{۱۶} خود خداوند که سرچشمه آرامش است، همواره و در هر مورد به شما آرامش عطا فرماید و با همه شما باشد.^{۱۷} من، پولس، با دست خط خود می نویسم: درود از جانب پولس. به این طریق من هر نامه ای را امضا می کنم.^{۱۸} فیض خداوند ما عیسی مسیح با همه شما باد.*آمین!

اول تیموتاؤس

۵	۴	۳	۲	۱
				۶



نامهٔ اوّل پولس رسول به

تیموتاؤس

معرفی کتاب

تیموتاؤس یک مسیحی جوان از اهالی آسیای صغیر بود. او مادری یهودی و پدری یونانی داشت. وی همکار و معاون پولس در خدمت رسالت وی گردید. اوّلین نامهٔ پولس به تیموتاؤس دارای سه مطلب عمده می باشد:

این نامه در مرحله اوّل هشدار است در مورد عقاید غلط در کلیسا. این عقاید غلط عبارت اند از مخلوط شدن عقاید یهودی و غیریهودی در کلیسا بر مبنای این که دنیای فیزیکی (مادّی) شریر است و نجات فقط به وسیلهٔ دانش سرّی مخصوص و با انجام کارهایی همچون خودداری از خوردن بعضی خوراکی ها و عدم ازدواج به دست می آید. این نامه همچنین شامل تعالیمی است دربارهٔ امور اداری و عبادتی کلیسا و شرح مشخصاتی که رهبران و خادمان کلیسا باید دارا باشند. آخرین قسمت شامل توصیه هایی دربارهٔ مسئولیت های تیموتاؤس نسبت به گروه های مختلف ایمان داران است و این که او چگونه خادم خوبی برای مسیح باشد.

تقسیم بندی کتاب

مقدمه ۱:۱-۲

دستورات دربارهٔ کلیسا و مسئولان آن ۱:۳-۱۶:۳

دستورات به تیموتاؤس دربارهٔ خدمت وی ۴:۱-۶:۲۱

مقدمه

از طرف پولس که به فرمان نجات دهندهٔ ما خدا و به دستور مسیح عیسی، امید ما، رسول مسیح عیسی است،^۲ به تیموتاؤس،

فرزند حقیقی خودم در ایمان تقدیم می گردد. خدای پدر و خداوند ما مسیح عیسی، فیض و رحمت و آرامش به تو عطا فرماید.

درباره تعلیم نادرست

۳ همچنان که در سر راه خود به مقدونیه به تو اصرار کردم، باز هم از تو می خواهم که در افسُس بمانی و به اشخاصی که تعلیم نادرست می دهند دستور دهی که از این کار دست بردارند. ۴ به آن ها بگو که خود را با افسانه ها و شجره نامه های بی پایانی که انسان را به مجادله می کشند، سرگرم نسازند. این ها به پیشرفت نقشه خدا که از راه ایمان شناخته می شود، کمکی نمی کنند. ۵ هدف تعلیم ما برانگیختن محبتی است که از دل پاک و وجدان روشن و ایمان خالص پدید می آید. ۶ بعضی افراد از این امور روی گردانیده و در مباحثات احمقانه راهشان را گم کرده اند. ۷ آن ها مایلند معلمان شریعت باشند، بدون آنکه بفهمند چه می گویند و یا درباره چه چیز این طور با اطمینان سخن می گویند.

۸ ما می دانیم شریعت وقتی نیکو است که به طرز صحیحی از آن استفاده شود. ۹ البته باید دانست که احکام برای نیکان وضع نشده، بلکه برای افراد سرکش، برای خدا شناسان، گناه کاران، کافران، بی دینان، قاتلان پدر و مادر، آدم کشان، ۱۰ زشتکاران، لواط گران، آدم دزدان، دروغ گویان و اشخاصی که شهادت دروغ می دهند و هر کار دیگری را که برخلاف تعلیم درست باشد انجام می دهند. ۱۱ این تعلیمی که در انجیل یافت می شود، یعنی مژده ای از جانب خدای پُر جلال و متبارک که به من سپرده شده است تا آن را اعلام کنم.

حمد و سپاس برای رحمت خدا

۱۲ خداوند من مسیح عیسی را که مرا قابل اعتماد شمرد و توانایی بخشید و برای خدمت خود برگزید، سپاس می گویم. ۱۳ اگرچه در گذشته به او دشنام می دادم، جفا می رسانیدم و اهانت می کردم، اما خدا به من رحم کرد، زیرا من بی ایمان بودم و نمی دانستم چه می کردم، ۱۴ و خداوند فیض سرشار خود را بر من جاری ساخت و آن ایمان و محبتی را به من عطا نمود که در اتحاد با مسیح نصیب ما می گردد. ۱۵ این سخن قابل اعتماد است و کاملاً قابل قبول که مسیح عیسی به جهان آمد تا گناه کاران را نجات بخشد. و من بزرگ ترین گناهکار هستم. ۱۶ اما به این دلیل رحمت یافتم تا عیسای مسیح در رفتار خود با من که بزرگ ترین گناهکارانم، کمال بردباری خود را نشان دهد و من نمونه ای باشم برای همه کسانی که بعدها به او ایمان آورده حیات جاودانی

خواهند یافت. ^{۱۷} به پادشاه جاودانی و فناپذیر و نادیدنی، خدای یکتا تا ابد عزّت و جلال باد، آمین.

^{۱۸} ای تیموتاؤس، فرزند من، همان طور که مدّت ها پیش درباره تو نبوّت شد، این فرمان را به تو می سپارم و امیدوارم آن سخنان، مانند سلاحی در این جنگ نیکو تو را یاری دهند، ^{۱۹} و تو ایمان و وجدان پاک خود را نگه دار. کشتی ایمان بعضی ها به علّت گوش ندادن به ندای وجدان درهم شکسته است. ^{۲۰} از آن جمله «هیمنائوس» و «اسکندر» می باشند که آن ها را به دست شیطان سپردم تا تادیب شوند و دیگر کُفر نگویند.

تعالیم درباره دعا

۲ پس قبل از هر چیز تأکید می کنم که درخواست ها، دعاها، شفاعت ها و سپاس ها برای همه مردم، ^۲ برای پادشاهان و همه اولیای امور به پیشگاه خداوند تقدیم گردد تا ما بتوانیم با آرامش و صلح و در کمال خداترسی و سرافرازی به سر بریم، ^۳ زیرا انجام این کار در حضور خدا، نجات دهنده ما، نیکو و پسندیده است. ^۴ او مایل است همه آدمیان نجات یابند و حقیقت را بشناسند، ^۵ زیرا یک خدا وجود دارد و یک واسطه بین خدا و انسان، یعنی شخص عیسای مسیح ^۶ که جان خود را به عنوان کفّاره در راه همه داد تا شهادتی در زمان مناسب بر این حقیقت باشد. ^۷ به خاطر این است که من به سیمت گوینده و رسول و معلم ملل در تعلیم ایمان و حقیقت منصوب شدم. حقیقت را بیان می کنم و دروغ نمی گویم.

درباره زن ها

^۸ آرزو دارم که مردها در همه جا بدون بحث و جدل دست های مقدّس خود را بلند کرده دعا نمایند. ^۹ من همچنین می خواهم زن ها، خود را به طور آبرومند و معقول و با لباس های مناسب بیارایند، نه با آرایش گیسوان و یا زیورهای طلا و جواهرات و لباس های گران قیمت، ^{۱۰} بلکه آن ها باید خود را با کارهای نیکو بیارایند، آن چنان که زینده زانی است که ادّعیای خداپرستی دارند. ^{۱۱} زن ها باید در سکوت و کمال اطاعت تعلیم بگیرند. ^{۱۲} من به هیچ زنی اجازه نمی دهم که تعلیم دهد و یا بر مرد حاکم باشد. او باید ساکت باشد. ^{۱۳} زیرا اوّل «آدم» آفریده شد و بعد «حوا». ^{۱۴} و آدم نبود که فریب خورد، بلکه زن فریب خورد و قانون الهی را شکست. ^{۱۵} اما اگر زن ها با فروتنی در ایمان و محبّت و پاکی پایداری کنند، با آوردن فرزندان به این دنیا نجات خواهند یافت.

مشخصات سرپرست کلیسا

۳

این گفته درست است که اگر کسی مایل به سرپرستی در کلیسا است، در آرزوی کار بسیار خوبی می باشد.^۲ سرپرست کلیسا باید مردی بی عیب، شوهر یک زن، خویشان دار، هوشیار، منظم، مهمان نواز و معلمی توانا باشد.^۳ او باید ملایم و صلح جو باشد، نه میگسار و جنگجو و پول پرست.^۴ او باید خانواده خود را به خوبی اداره کند و فرزندانش را طوری تربیت نماید که از او با احترام کامل اطاعت کنند،^۵ زیرا اگر مردی نتواند خانواده خود را اداره کند، پس چگونه می تواند کلیسای خدا را سرپرستی نماید؟^۶ او نباید نواپمان باشد، مبادا مغرور گشته مثل ابلیس محکوم شود.^۷ علاوه بر این، او باید در میان افراد خارج از کلیسا نیک نام باشد تا دچار رسوایی نشود و به دام ابلیس نیفتد.

مشخصات خادم کلیسا

^۸ همچنین خادمان کلیسا باید موقر باشند و از دورویی مبرا، و از افراط در شراب خواری پرهیزند و پول پرست نباشند.^۹ آن ها باید حقایق مکشوف شده ایمان را با وجدان پاک نگاه دارند.^{۱۰} اول مورد آزمایش قرار بگیرند و در صورتی که بی عیب بودند، آن وقت به خدمت بپردازند.^{۱۱} زنان شان نیز باید سنگین و موقر بوده سخن چین نباشند و در هر امر خویشان دار و باوفا باشند.^{۱۲} خادم کلیسا شوهر وفادار یک زن باشد و فرزندان و خانواده خود را به خوبی اداره کند.^{۱۳} کسانی که به عنوان خادم به خوبی خدمت می کنند، برای خود احترام والایی کسب کرده در اعلام ایمانشان که در مسیح عیسی بنا شده است، اطمینان زیادی به دست می آورند.

راز بزرگ

^{۱۴} امیدوارم به زودی نزد تو بیایم، اما این ها را می نویسم تا در صورتی که در آمدن تاخیر کردم، بدانی که رفتار ما در خانواده خدا، که کلیسای خدای زنده و ستون و پایه حقیقت است، چگونه باید باشد.^{۱۶} به یقین هیچ کس نمی تواند انکار کند که ایمان مسیحی ما بزرگ است:

او به صورت انسان ظاهر شد،

روح القدس حقانیتش را ثابت نمود،

و فرشتگان او را دیدند.

مژده او در میان ملت ها اعلام شد،

در جهان، مردم به او ایمان آوردند،

و او با جلال به عالم بالا برده شد.

پیشگویی دربارهٔ دور شدن از خدا

۴

روح القدس صریحاً می‌فرماید که در زمان‌های آخر، بعضی‌ها از ایمان دست خواهند کشید و از ارواح گمراه کننده و تعالیم شیاطین پیروی خواهند کرد.^۲ این چنین تعالیم از دروغ‌گویان ریاکار است، دروغ‌گوییانی که وجدانشان چنان بی‌حس شده که گویی با آهنی داغ سوخته شده است.^۳ آنان ازدواج را منع می‌کنند و خوردن بعضی از غذاها را ممنوع می‌کنند، در حالی که خدا آن غذاها را آفریده تا ایماندارانی که از حقیقت آگاهند، با شکرگزاری از آن‌ها لذت ببرند.^۴ همهٔ چیزهایی که خدا آفریده است نیکو است و نباید چیزی را که با شکرگزاری پذیرفته می‌شود، ممنوع نمود،^۵ زیرا به وسیلهٔ کلام خدا و دعا تقدیس می‌گردد.

خادم خوب مسیح

اگر این دستورها را به ایمان‌داران یادآور شوی، خادم نیکوی مسیح عیسی خواهی بود که در حقایق ایمان و تعالیم نیکویی که دنبال کرده‌ای، پرورش خواهی یافت.^۷ از افسانه‌های پوچ و از آنچه کفرآمیز است دوری کن، و به جای آن خود را در خداپرستی پرورش بده.^۸ زیرا اگرچه ورزش اندکی برای بدن فایده دارد، اما خداپرستی از هر حیث مفید است، چون هم برای حال و هم برای آینده وعدهٔ حیات دارد.^۹ این سخن قابل اعتماد و شایستهٔ پذیرش کامل است.^{۱۰} بنابراین ما سخت می‌کوشیم و زحمت می‌کشیم، زیرا بر خدای زنده که نجات‌دهندهٔ همهٔ آدمیان بخصوص ایمان‌داران است، امید بسته‌ایم.

این دستورات را با تأکید تعلیم بده.^{۱۲} هیچ کس جوانی تو را حقیر نشمارد، بلکه در گفتار، کردار، محبت، ایمان و پاکی برای ایمان‌داران نمونه باش^{۱۳} و تا موقع آمدن من، وقت خود را صرف قرائت کتب مقدس برای عموم و تشویق و تعلیم آن‌ها بنما.^{۱۴} نسبت به عطیۀ روحانی خود بی‌توجه نباش، عطیۀ‌ای که در وقت دست‌گذاری تو به وسیلهٔ مشایخ کلیسا همراه با نبوت آن‌ها به تو داده شد.^{۱۵} در این امور کوشا باش و خود را وقف آن‌ها بساز تا پیشرفت تو برای همه آشکار گردد.^{۱۶} مراقب خود و تعالیمت باش و در انجام این کارها همیشه کوشش کن، چون به این وسیله هم خود و هم آنانی را که به تو گوش می‌دهند، نجات خواهی داد.

وظایف ما نسبت به ایمان‌داران

مردی را که از تو مسن‌تر است سرزنش نکن، بلکه او را طوری نصیحت کن که گویی پدر تو است. با جوانان مثل برادران

۵

۲ و با زن‌های پیر مانند مادران و با زن‌های جوان مثل خواهران خود با کمال پاکدامنی رفتار کن.

بیوه‌زن‌ها

۳ بیوه‌زنانی را که واقعاً بی‌کس هستند مورد توجه قرار بده. ۴ اما اگر بیوه‌زنی فرزندان و یا نوه‌ها دارد، اول آن‌ها هستند که باید وظیفه دینی خود را نسبت به خانواده بیاموزند و از والدین خود نگهداری کنند، زیرا این کار خدا را خشنود می‌سازد. ۵ کسی که واقعاً بیوه و تنها است، به خدا توکل دارد و شب و روز به مناجات و دعا مشغول است. ۶ ولی آن بیوه‌زنی که تسلیم عیاشی می‌شود، اگرچه زنده باشد، درواقع مُرده است. ۷ این دستورات را به ایشان بده تا از سرزنش به دور باشند. ۸ اگر کسی معاش زندگی خویشاوندان و مخصوصاً خانواده خود را تأمین نکند، ایمان را انکار کرده و بدتر از کافران شده است.

۹ فقط نام بیوه‌زنی باید ثبت شود که بیش از شصت سال داشته و بیش از یک شوهر نکرده باشد. ۱۰ علاوه بر این، او باید در امور خیریه، از قبیل پرورش اطفال، مهمان‌نوازی، شستن پای‌های مقدّسین، دستگیری از دردمندان و انجام هر نوع نیکوکاری شهرت داشته باشد.

۱۱ نام بیوه‌زن‌های جوان‌تر ثبت نگردد، زیرا به محض این‌که هوی و هوس آن‌ها را از مسیح دور سازد، علاقه‌مند به ازدواج می‌شوند ۱۲ و به سبب این‌که پیمان قبلی خود را با مسیح می‌شکنند، محکوم خواهند شد. ۱۳ گذشته از این، یاد می‌گیرند که خانه به خانه بگردند و بیکار باشند. آن‌ها نه فقط بیکار بلکه سخن‌چین و فضول می‌شوند و چیزهایی می‌گویند که گفتن آن‌ها شایسته نیست. ۱۴ من ترجیح می‌دهم که بیوه‌زن‌های جوان ازدواج کنند و صاحب فرزند شوند و خانه‌داری نمایند تا به دشمنان ما فرصت بدگویی ندهند. ۱۵ زیرا بعضی از بیوه‌زن‌ها هم‌اکنون منحرف شده و به دنبال شیطان رفته‌اند. ۱۶ اگر زن ایمان‌داری، خویشاوندان بیوه داشته باشد، باید ایشان را یاری دهد که بر کلیسا تحمیل نگردند تا کلیسا به بیوه‌زن‌های بی‌کس کمک نماید.

۱۷ مشایخی را که به خوبی رهبری می‌کنند، مخصوصاً آنانی که در وعظ و تعلیم زحمت می‌کشند، باید مستحق دریافت مزد دو برابر دانست. ۱۸ زیرا نوشته شده است: «دهان گاوی را که خرمن می‌کوبد، نبند» و «کارگر مستحقّ مزد خود می‌باشد.» ۱۹ هیچ ادّعایی را علیه یکی از مشایخ نپذیر، مگر آنکه به وسیله دو یا سه شاهد تایید شود. ۲۰ آنانی را که در گناه پافشاری می‌کنند، در حضور همه توبیخ کن تا دیگران عبرت گیرند.

۲۱ در حضور خدا و عیسی و فرشتگان برگزیده، تو را موظف می‌سازم که دستورهای فوق را بدون غرض نگاه داری و هیچ کاری را از روی تبعیض انجام ندهی. ۲۲ در دست گذاری کسی برای خدمت خداوند عجله نکن و در گناهان دیگران شریک نباش، خود را پاک نگه‌دار. ۲۳ از این پس فقط آب ننوش، بلکه برای کمک به معده‌ات کمی هم شراب بخور، زیرا اغلب مریض هستی.

۲۴ گناهان بعضی‌ها اکنون آشکار است و آن‌ها را به‌سوی داوری می‌کشاند، اما گناهان دیگران بعدها معلوم خواهد شد. ۲۵ همچنین کارهای نیک نیز آشکار می‌باشند و حتی اگر اکنون آشکار نباشند، نمی‌توان آن‌ها برای همیشه پنهان نگاه داشت.

غلامان

۶ همهٔ آنانی که زیر یوغ بردگی هستند، اربابان خود را شایستهٔ احترام کامل بدانند تا هیچ کس از نام خدا و تعلیم ما بدگویی نکند. ۲ غلامانی که اربابان ایماندار دارند، نباید به دلیل این که برادر دینی هستند، به آن‌ها بی‌احترامی کنند، بلکه باید بهتر خدمت کنند، چون آنانی که از خدمت ایشان بهره‌مند می‌گردند، مؤمن و عزیز هستند.

تعالیم غلط و ثروت حقیقی

باید این چیزها را تعلیم دهی و اصرار کنی که مطابق آن‌ها عمل کنند. ۳ اگر کسی تعلیمی به‌غیر از این بدهد و تعلیمش با سخنان خداوند ما عیسای مسیح و تعالیم آیین ما سازگار نباشد، ۴ خودپسند و بی‌فهم است و تمایل ناسالمی به مجادله و منازعه بر سر کلمات دارد. این امر باعث حسادت، دسته‌بندی، توهین، بدگمانی و ۵ مباحثات دائمی در بین اشخاصی می‌شود که در افکار خود فاسد و از حقیقت دور هستند. آن‌ها گمان می‌کنند که دین‌داری وسیله‌ای است برای کسب منفعت. ۶ البته دین‌داری همراه با قناعت، منفعت بسیار دارد. ۷ زیرا ما چیزی به این جهان نیاورده‌ایم و نمی‌توانیم از این جهان چیزی ببریم. ۸ پس اگر خوراک و پوشاک داشته باشیم، به آن‌ها قناعت می‌کنیم. ۹ اما آنانی که در آرزوی جمع کردن ثروت هستند، به وسوسه و دام آرزوهای پوچ و زیان‌بخشی که آدمی را به تباهی و نیستی می‌کشاند گرفتار می‌شوند. ۱۰ زیرا عشق به پول، سرچشمهٔ همه‌نوع بدی‌ها است و به علت همین عشق است که بعضی‌ها از ایمان منحرف گشته متحمل رنج‌های بسیار گشته‌اند.

وظایف تیموتاؤس

۱۱ اما تو، ای مرد خدا، از همه این‌ها بگریز و نیکویی مطلق، تقوا، ایمان، محبت، بردباری و ملایمت را پیشه خود ساز. ۱۲ در مسابقه بزرگ ایمان تلاش کن و حیات جاودانی را به چنگ آور، زیرا خدا تو را برای آن خوانده است و در حضور شاهدان بسیار، به خوبی به ایمان خود اعتراف کردی. ۱۳ در برابر خدایی که به همه چیز هستی می بخشد، و در حضور مسیح عیسی که در شهادت خود نزد «پنطیوس پپلاطس» اعترافی نیکو کرد، تو را موظف می سازم ۱۴ که این فرمان را به طور کامل و دور از سرزنش، تا روزی که خداوند ما عیسای مسیح ظهور کند، نگاه داری. ۱۵ و خدای متبارک، یعنی آن حاکم یکتا، آن شاه شاهان و خداوند خداوندان، آن را در زمانی که خود معین کرده ظاهر خواهد ساخت. ۱۶ به آن یکتا وجودی که فناپذیر است و در نوری ساکن می باشد که محال است کسی بتواند به آن نزدیک گردد و هیچ کس هرگز او را ندیده و نمی تواند ببیند، عزت و قدرت جاودان باد. *آمین!

۱۷ به ثروتمندان این جهان دستور بده که متکبر نباشند و به چیزهای بی ثبات مانند مال دنیا امید نهند، بلکه به خدایی توکل کنند که همه چیز را به فراوانی فراهم می کند تا ما از آن‌ها لذت ببریم. ۱۸ همچنین به آن‌ها فرمان بده که خیرخواه و در کارهای نیک غنی بوده، سخاوتمند و بخشنده باشند. ۱۹ به این طریق گنجی برای خود ذخیره خواهند کرد که اساس محکمی برای آینده آن‌ها خواهد بود و آن حیاتی را که حیات واقعی است به دست خواهند آورد.

۲۰ ای تیموتاؤس، آنچه را به تو سپرده شده است، حفظ کن. از سخنان بی معنی و کفرآمیز و مباحثاتی که به غلط «دانش» نامیده می شود، دوری کن. ۲۱ زیرا بعضی‌ها که خود را در این چیزها متخصص می دانند، از ایمان منحرف گشته‌اند. فیض خدا با همه شما باد.



دوم تیموتاؤس

۴	۳	۲	۱



نامه دوّم پولس رسول به

تیموتاؤس

معرفی کتاب

دوّمین نامه پولس به تیموتاؤس تا حدّ زیادی شامل نصیحت‌های شخصی به تیموتاؤس به‌عنوان همکار و معاون جوان پولس می‌باشد. موضوع اصلی آن شکیبایی و بردباری است. در این نامه به تیموتاؤس توصیه شده است که به‌عنوان شاهد وفادار عیسی مسیح، خبرخوش او و تعلیم حقیقی کتب مقدّس را حفظ نماید و با وجود سختی‌ها و مشکلات، وظایف خود را به‌عنوان معلّم و مبشر انجام دهد. در این نامه به‌طور جدّی به تیموتاؤس هشدار داده شده است که در مباحثات غیرمعقول شرکت نکند، چونکه هیچ سودی ندارد جز این که شنوندگان را به هلاکت بکشاند.

در تمام موارد، زندگی و هدف خود نویسنده به‌عنوان سرمشق در ایمان، صبر، محبّت، بردباری و تحمّل جفاها به تیموتاؤس یادآوری شده است.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱: ۱-۲

تمجید و نصیحت ۱: ۳-۲: ۱۳

مشورت و هشدار ۲: ۱۴-۴: ۵

وضعیت خود پولس ۴: ۶-۱۸

خاتمه ۴: ۱۹-۲۲

مقدّمه

از طرف پولس که به خواست خدا و به‌خاطر وعده حیاتی که در مسیح عیسی یافت می‌شود، رسول مسیح عیسی است،
۲ به تیموتاؤس، فرزند عزیزم: خدای پدر و مسیح عیسی، خداوند ما، فیض و رحمت و آرامش به تو عطا فرماید.

تیموتاؤس و مأموریت او

۳ وقتی تو را در شب و روز در دعا‌های خود به یاد می‌آورم، خدایی را که من مانند اجدادم با وجدانی پاک خدمت می‌کنم، شکر و سپاس می‌گویم. ۴ وقتی اشک‌های تو را به یاد می‌آورم، آرزو می‌کنم تو را ببینم تا با دیدار تو شادی من کامل گردد. ۵ ایمان بی‌ریای تو را به خاطر می‌آورم، یعنی همان ایمانی که نخست مادر بزرگ تو «لوئیس» و مادرت «یونیکي» داشتند و اکنون مطمئن هستم که در تو هم هست. ۶ از این رو به تو یادآوری می‌کنم آن عطایی را که خدا هنگام دست‌گذاری من بر تو به تو بخشید، شعله‌ور نگاه داری، ۷ زیرا روحی که خدا به ما بخشیده است ما را ترسان نمی‌سازد، بلکه روح او ما را از قدرت و محبت و خویشتن‌داری پُر می‌کند.

۸ پس، از شهادت دادن به خداوند یا به رابطه خودت با من، که به خاطر او زندانی هستم خجل نباش، بلکه در رنج و زحمتی که به خاطر انجیل پیش می‌آید با آن قدرتی که خدا می‌بخشد سهیم باش. ۹ خدا ما را نجات داد و به یک زندگی مقدس دعوت کرد و این در اثر کارهای ما نبود، بلکه بر طبق نقشه خود خدا و فیضی است که او از ازل در شخص مسیح عیسی به ما عطا فرمود. ۱۰ در حال حاضر این فیض به وسیله ظهور نجات‌دهنده ما مسیح عیسی آشکار شده است. او موت را از میان برداشت و حیاتی فناپذیر به وسیله انجیل برای همه آشکار ساخته است. ۱۱ خدا مرا برگزید تا در انتشار انجیل واعظ، رسول و معلم باشم. ۱۲ به این دلیل تمام رنج‌ها را متحمل می‌شوم، اما شرمسار نیستم زیرا می‌دانم به چه کسی ایمان آورده‌ام و یقین دارم که او قادر است آنچه را به او سپرده‌ام تا روز آخر حفظ کند. ۱۳ تعلیم صحیحی را که از من شنیده‌ای، با ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است، سرمشق خود قرار بده ۱۴ و به وسیله قدرت روح القدس که در ما به سر می‌برد، آن سپرده‌های نیکو را حفظ کن.

۱۵ خبر داری که در استان آسیا همه از جمله «فیگلولس» و «هرموگنس» مرا ترک کرده‌اند. ۱۶ خداوند رحمت خود را به خانواده «اونیسیفوروس» عطا فرماید، زیرا او بارها باعث نشاط من شده است. او از این که من زندانی هستم، خجل نبود، ۱۷ بلکه به محض این که به «روم» رسید، آن قدر به جستجوی من پرداخت تا مرا پیدا کرد. ۱۸ خداوند عطا فرماید که در روز عظیم، او از دست خداوند رحمت یابد! و تو خوب از خدماتی که او در «افسُس» به من کرد آگاه هستی.

سرباز نیکوی عیسی مسیح

۲

و اما تو، ای فرزند من، با فیضی که در مسیح عیسی است نیرومند شو^۲ و سخنانی را که در حضور شاهدان بسیاری از من شنیده‌ای به کسانی بسپار که مورد اعتماد و قادر به تعلیم دیگران باشند. ^۳ به عنوان سرباز خوب مسیح عیسی متحمل سختی‌ها باش. ^۴ هیچ سربازی خود را گرفتار امور غیرنظامی نمی‌کند، زیرا هدف او جلب رضایت فرمانده‌اش می‌باشد. ^۵ ورزشکاری که در مسابقه‌ای شرکت می‌کند، نمی‌تواند جایزه را ببرد مگر این که از قوانین آن پیروی کند. ^۶ کشاورزی که زحمت کشیده است، باید اولین کسی باشد که از ثمره محصول خود بهره ببرد. ^۷ در آنچه می‌گویم تأمل کن و خداوند درک همه چیز را به تو خواهد بخشید.

^۸ عیسی مسیح را که پس از مرگ زنده گشت و از نسل داوود بود، به خاطر داشته باش؛ انجیلی که من اعلام می‌کنم همین است ^۹ و به همین خاطر است که رنج و زحمت می‌بینم و حتی مانند یک جنایتکار در زنجیرم. اما کلام خدا در زنجیر بسته نمی‌شود. ^{۱۰} بنابراین همه چیز را به خاطر برگزیدگان خدا تحمل می‌کنم تا آن‌ها نیز نجاتی را که در مسیح عیسی است همراه با جلال جاودانه آن به دست آورند. ^{۱۱} این سخن قابل اعتماد است:

«اگر با او مُردیم، همچنین با او خواهیم زیست.

^{۱۲} اگر تحمل کنیم، با او فرمانروایی خواهیم کرد.

اگر او را انکار کنیم، او هم ما را انکار خواهد کرد،

^{۱۳} ولی اگر بی‌وفایی کنیم، او وفادار خواهد ماند

زیرا او نمی‌تواند خود را انکار کند.»

مشخصات خادم مقبول خدا

^{۱۴} این مطالب را به مردم گوشزد کن و در حضور خدا به آن‌ها دستور بده که از مجادله بر سر کلمات دست بردارند. چون این کار عاقبت خوشی ندارد، بلکه فقط باعث گمراهی شنوندگان خواهد شد. ^{۱۵} نهایت کوشش خود را بکن تا مانند کارگری که از کار خود خجل نیست و پیام حقیقت را به درستی تعلیم می‌دهد، در نظر خدا کاملاً موردپسند باشی. ^{۱۶} از مباحثات کفرآمیز و بی‌معنی که مردم را همواره به بی‌دینی سوق می‌دهند، دوری کن. ^{۱۷} حرف ایشان مثل بیماری خوره، به تمام بدن سرایت می‌کند. از آن جمله‌اند «هیمنائوس» و «فیلِتوس» ^{۱۸} که از حقیقت منحرف شده‌اند و می‌گویند که رستاخیز ما هم اکنون به وقوع پیوسته است و به این وسیله ایمان عده‌ای را متزلزل می‌سازند. ^{۱۹} اما،

شالوده مستحکمی که خدا نهاده، متزلزل نخواهد شد و این کلمات بر آن نقش شده است:

«خداوند متعلقان خود را می شناسد» و «هرکه نام خداوند را به زبان آورد، باید شرارت را ترک کند.»

۲۰ در یک خانه بزرگ علاوه بر ظروف طلائی و نقره‌ای، ظروف چوبی و سفالی هم وجود دارد. بعضی از آن‌ها در موارد مهم استفاده می‌شوند و بعضی در موارد معمولی. ۲۱ اگر کسی خود را از این آلودگی‌ها پاک سازد، ظرفی می‌شود که برای مقاصد مهم بکار خواهد رفت و برای اربابش مقدس و مفید و برای هر کار نیکو آماده خواهد بود. ۲۲ از شهواتی که مربوط به دوران جوانی است بگریز و به اتفاق همه کسانی که با قلبی پاک به پیشگاه خداوند دعا می‌کنند، نیکویی مطلق، ایمان، محبت و صلح و صفا را دنبال کن. ۲۳ از مباحثات احمقانه و جاهلانه دوری کن، زیرا می‌دانی که به نزاع می‌انجامد. ۲۴ خادم خداوند نباید نزاع کند، بلکه باید نسبت به همه مهربان و معلمی توانا و صبور باشد ۲۵ و مخالفان خود را با ملایمت اصلاح کند، شاید خدا اجازه دهد که آن‌ها توبه کنند و حقیقت را بشناسند. ۲۶ به این وسیله به خود خواهند آمد و از دام ابلیس، که آنان را گرفتار ساخته و به اطاعت از اراده خویش وادار کرده است، خواهند گریخت.

زمان آخر

۳ این را یقین بدان که در روزهای آخر، روزگار سختی خواهد بود، ۲ زیرا آدمیان، خودپرست و پول‌پرست و لاف‌زن و مغرور و ناسزاگو و نافرمان نسبت به والدین خواهند بود. آن‌ها ناسپاس، ناپاک، بی‌عاطفه، بی‌رحم، افترازن، ناپرهیزکار، درنده‌خو، متنفر از نیکی، ۳ خیانتکار، لاقید و خودپسند شده عیاشی را بیش از خدا دوست خواهند داشت. ۴ تظاهر به دین‌داری خواهند کرد، ولی منکر قدرت آن خواهند بود. از این اشخاص دوری کن، ۵ زیرا بعضی از آن‌ها به خانه‌ها راه می‌یابند و زن‌های سبک‌مغز را که زیر بار گناه شانه خم کرده‌اند و دستخوش تمایلات گوناگون هستند، اسیر می‌سازند. ۶ این زن‌ها دائماً تعلیم می‌گیرند، ولی هیچ‌وقت نمی‌توانند حقیقت را درک کنند. ۷ همان‌طور که «یَنیس» و «یَمبریس» با موسی مخالفت کردند، این مردان نیز با حقیقت مخالفت می‌کنند. افکارشان فاسد شده و در ایمان مردود هستند. ۸ اما پیشرفت آنان بیش از این نخواهد بود، زیرا حماقت آن‌ها بر همه آشکار خواهد شد، درست همان‌طوری که حماقت «یَنیس» و «یَمبریس» معلوم گردید.

آخرین دستورها

۱۰ اما تو، از تعلیم و رفتار و هدف من در زندگی آگاه هستی و ایمان، بردباری، محبت و پایداری مرا دیده‌ای^{۱۱} و همچنین جفایی را که در انطاکیه، قونیه و لستره دیدم، مشاهده کرده‌ای و می‌دانی چه جفاهایی به من رسید و چگونه خداوند مرا از همه این‌ها رهایی بخشید. ۱۲ آری، همه کسانی که مایلند در اتحاد با مسیح عیسی زندگی خداپسندانه‌ای داشته باشند، جفا خواهند دید. ۱۳ اما مردمان شریر و شیاد در شرارت پیشرفت خواهند کرد. آن‌ها دیگران را فریب می‌دهند و خود نیز فریب می‌خورند. ۱۴ و اما تو، به آنچه آموخته‌ای و به آن اطمینان داری وفادار باش زیرا می‌دانی از چه کسانی آن را آموختی^{۱۵} و از کودکی با کلام خدا که قادر است به تو حکمت ببخشد تا به وسیله ایمان به مسیح عیسی نجات یابی، آشنا بوده‌ای. ۱۶ تمامی کتب مقدس از الهام خدا است و برای تعلیم حقیقت، سرزنش خطا، اصلاح معایب و پرورش ما در نیکی مطلق مفید است^{۱۷} تا مرد خدا برای هر کار نیکو کاملاً آماده و مجهز باشد.

۴ در پیشگاه خدا و در حضور مسیح عیسی که بر زندگان و مردگان داوری خواهد کرد و به خاطر ظهور و پادشاهی او، تو را موظف می‌سازم^۲ که کلام را موعظه کنی. وقت و بی‌وقت آماده کار باش و دیگران را متقاعد و توبیخ و تشویق کن و با صبر و شکیبایی تمام، تعلیم بده. ۳ زیرا زمانی خواهد آمد که آدمیان به تعلیم درست گوش نخواهند داد، بلکه از امیال خودشان پیروی خواهند کرد و برای خود معلمین بسیاری جمع خواهند کرد تا آنچه گوش‌هایشان مایل به شنیدن آن‌ها است، از زبان آن‌ها بشنوند. ۴ آن‌ها از شنیدن حقیقت روی گردان شده به افسانه‌ها روی می‌آورند. ۵ اما تو باید در تمام شرایط هوشیار بوده برای تحمل رنج آماده باشی. در انتشار انجیل کوشا باش و وظیفه خود را به عنوان خادم خدا انجام بده.

۶ اما برای من، وقت آن رسیده است که قربانی شوم و زمان مرگم رسیده است. ۷ من در مبارزه ایمان نیکو جنگیده‌ام و دوره خود را تمام نموده ایمانم را حفظ کرده‌ام. ۸ اکنون تاج نیکی مطلق در انتظار من است، همان تاجی که خداوند، یعنی آن داور عادل، در روز بازپسین به من خواهد داد و آن را نه تنها به من، بلکه به همه آنانی که مشتاق ظهور او بوده‌اند، عنایت خواهد فرمود.

سفارش‌های شخصی پولس به تیموتاؤس

۹ سعی کن که هرچه زودتر نزد من بیایی، ۱۰ زیرا دیماس به خاطر عشقی که به این دنیا دارد، مرا ترک کرده و به تسالونیکه رفته و کریسکیس به غلاطیه و تیتوس به دلماطیه رفته‌اند. ۱۱ تنها لوقا با من است. مرقس را بردار و با خود بیاور، چون برای خدمتم مفید است. ۱۲ تیخیکاس را به افسس فرستادم. ۱۳ در موقع آمدن، عباى مرا که در شهر ترواس نزد کارپس جا گذاشتم و همچنین کتاب‌ها و از همه مهم‌تر نسخه‌های پوستی را بیاور. ۱۴ اسکندر مسگر با من بسیار بدی کرد. خداوند مطابق کارهایش به او سزا خواهد داد. ۱۵ تو نیز از او بر حذر باش، زیرا شدیداً با پیام ما مخالف بود.

۱۶ در اولین محاکمه من هیچ‌کس جانب مرا نگرفت؛ همه مرا ترک کردند. خدا این کار را به حسابشان نگذارد. ۱۷ اما خداوند با من بود و قدرتی به من عطا کرد که توانستم تمام پیام را اعلام کنم و آن را به گوش تمام ملل برسانم، و از دهان شیر رهایی یافتم. ۱۸ خداوند مرا از همه بدی‌ها خواهد رهانید و مرا به سلامت به پادشاهی سماوی خود خواهد رسانید. جلال بر او تا ابد باد. *آمین!

خاتمه

۱۹ به پرسکیله و آکیلا و خانواده اونیسیفوروس سلام برسان. ۲۰ اراستوس در قرنئس ماند و تروفیمس را در میلیتوس جا گذاشتم، زیرا مریض بود. ۲۱ سعی کن که قبل از زمستان بیایی. یوبولس، پودس، لینوس، کلودیا و تمام ایمان‌داران سلام می‌رسانند. ۲۲ خداوند با روح تو باشد. فیض خدا با همه شما باد.



تيطس

٣	٢	١



نامه پولس رسول به

تیطس

معرفی کتاب

تیطس یک مسیحی غیریهودی بود که معاون و همکار پولس شد. او را در آن زمان ساکن کریت و مسئول کلیسای آن جزیره بود. پولس در این نامه، سه منظور عمده دارد:

- ۱- او یادآور می‌شود که رهبران کلیسا باید دارای چه صفاتی باشند، بویژه در مقابل رفتار بد بعضی از اهالی کریت.
- ۲- به تیطس توصیه می‌شود که چگونه به گروه‌های مختلف مانند مردهای مُسن، زن‌های مُسن (تا بتوانند زن‌های جوان را تعلیم دهند)، جوانان و غلامان تعلیم دهد.
- ۳- نویسنده به تیطس درباره رفتار مسیحی، مخصوصاً ضرورت رفتار ملایم و دوستانه و خودداری از نفرت، مجادله و تفرقه در کلیسا دستوراتی می‌دهد.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدمه ۴-۱:۱

مسئولان کلیسا ۱۶-۵:۱

وظایف گروه‌های مختلف در کلیسا ۱۵-۱:۲

نصیحت و هشدار ۱۱-۱:۳

خاتمه ۱۵-۱۲:۳

مقدمه

از طرف پولس، بنده خدا و رسول عیسای مسیح. من مأموریت یافته‌ام که ایمان برگزیدگان خدا را تقویت کنم و حقیقتی را که با خداشناسی سازگار است، بیان نمایم.^۲ این حقیقت بر اساس امید به حیات جاودانی است. خدا که هرگز دروغ نمی‌گوید، در ازل وعده

آن حیات را به ما داد^۳ و در زمان معین، آن وعده در پیامی که اعلام آن به دستور نجات‌دهنده ما خدا، به من سپرده شد، آشکار گردید.^۴ به تیطس فرزند حقیقی‌ام که در یک ایمان مشترکیم، خدای پدر و مسیح عیسی نجات‌دهنده ما، به تو فیض و آرامش عطا فرماید.

کار تیطس در کریت

تو را در جزیره کریت باقی گذاشتم تا کارهای عقب افتاده را سامان دهی و چنان که شخصاً به تو دستور دادم، مشایخی برای کلیساها در هر شهر بگماری.^۶ مشایخ باید اشخاصی بی‌عیب و بی‌آلایش و شوهر یک زن و دارای فرزندان با ایمانی باشند که نتوان آن‌ها را به هرزگی و سرکشی متهم ساخت.^۷ زیرا سرپرست کلیسا چون مسئول کار خدا است، باید بی‌عیب باشد، نه خودرأی، نه تندخو، نه مست باده، نه جنگجو و نه پول‌پرست.^۸ بلکه باید مهمان‌نواز، نیک‌خواه، خویشان‌دار، عادل، پاک و منضبط باشد.^۹ او باید به پیام قابل اعتمادی که تعلیم داده شده است، محکم بچسبد تا بتواند دیگران را با تعلیم صحیح تشویق نموده مخالفان را مُجاب سازد.

معلمین گمراه‌کننده

^{۱۰} زیرا افراد سرکش، یاهو‌سرا و گمراه‌کننده بسیاری، بخصوص در بین نوایمانان یهودی‌نژاد.^{۱۱} لازم است که جلوی دهان آن‌ها را گرفت، زیرا برای کسب منافع نامشروع، با تعلیم نادرست، خانواده‌ها را به کلی تباه می‌سازند.^{۱۲} یکی از خودشان که او را نبی می‌خواند گفت: «اِهالی کریت همیشه دروغ‌گو و درنده‌خو، پُرخور و تنبل هستند.»^{۱۳} این گفته درست است. به این دلیل آن‌ها را سخت توبیخ کن تا در ایمان سالم باشند^{۱۴} و به افسانه‌های یهود و احکام مردمانی که حقیقت را رد کرده‌اند، گوش ندهند.^{۱۵} برای پاکان همه‌چیز پاک است، اما برای کسانی که آلوده و بی‌ایمان هستند، هیچ‌چیز پاک نیست. زیرا هم افکارشان و هم وجدانشان آلوده است.^{۱۶} ادّعا دارند که خدا را می‌شناسند، اما کارهایشان این ادّعا را تکذیب می‌کند. آن‌ها نفرت‌انگیز و سرکش هستند و نالایق برای انجام هر کار نیک.

تعالیم صحیح

اما تو، درباره مطالبی که مطابق تعلیم صحیح است سخن بگو.^۲ به مردان سال‌خورده دستور بده که باوقار، سنگین و خویشان‌دار باشند و سالم و قوی در ایمان، محبت و پایداری.^۳ همچنین به زنان سال‌خورده دستور بده که رفتاری خداپسندانه داشته باشند و

تهمت نزنند و اسیر شراب نباشند؛ بلکه آنچه را که نیکو است تعلیم دهند^۴ تا زن‌های جوان را تربیت کنند که شوهر و فرزندان‌شان را دوست بدارند^۵ و خویشان‌دار، پاک‌دامن، خانه‌دار، مهربان و مطیع شوهران‌شان باشند تا هیچ کس از پیام خدا بدگویی نکند.

همچنین به مردان جوان اصرار کن که خویشان‌دار باشند.^۷ زندگی تو در هر مورد باید نمونه‌ای از کارهای نیک باشد و در تعلیم خود صمیمی و جدی باش.^۸ طوری سخن بگو که مورد ایراد واقع نشوی تا دشمنان ما از این که دلیلی برای بدگویی از ما نمی‌یابند، شرمسار گردند.

به غلامان بگو که در هر امر مطیع اربابان خود باشند و بدون چون‌وچرا، ایشان را راضی سازند.^{۱۰} دزدی نکنند، بلکه کاملاً امین باشند تا با کارهای نیکوی خود بتوانند به احترام تعلیم نجات‌دهنده‌ی ما خدا، بیفزایند.

^{۱۱} زیرا فیض خدا ظاهر شده و نجات را در برابر همه قرار داده است^{۱۲} و به ما می‌آموزد که راه‌های شرارت‌آمیز و شهوات دنیوی را ترک کرده با خویشان‌داری، عدالت و خداترسی در این جهان زندگی کنیم.^{۱۳} و در عین حال، در انتظار امید متبارک خود، یعنی ظهور پُر جلال خدای بزرگ و نجات‌دهنده‌ی ما عیسی‌ی مسیح باشیم.^{۱۴} او جان خود را در راه ما داد تا ما را از هرگونه شرارت آزاد سازد و ما را قومی پاک بگرداند که فقط به خودش تعلق داشته و مشتاق نیکوکاری باشیم.

^{۱۵} درباره‌ی این مطالب سخن بگو و شنوندگان را در کمال اقتدار تشویق و توییح کن. اجازه نده کسی تو را حقیر بشمارد.

رفتار مسیحایی

۳ به آن‌ها خاطر نشان ساز که مطیع حکمرانان و اولیای امور بوده از آن‌ها اطاعت کنند و برای انجام هرگونه نیکوکاری آماده باشند.
 ۲ به آن‌ها بگو که از هیچ کس بدگویی نکنند و از مجادله دوری جسته ملایم و آرام باشند و با تمام مردم با احترام رفتار نمایند،^۳ زیرا خود ما هم زمانی نادان و نافرمان و گمراه و بردگان انواع شهوات و عیاشی بودیم و روزهای خود را به کینه‌جویی و حسادت می‌گذراندیم. دیگران از ما نفرت داشتند و ما از آن‌ها متنفر بودیم.^۴ اما هنگامی که مهر و محبت نجات‌دهنده‌ی ما خدا، آشکار شد،^۵ او ما را نجات داد. اما این نجات به خاطر کارهای نیکویی که ما کرده بودیم نبود، بلکه به سبب رحمت او و شستشوی قلب‌های ما بود که به‌وسیله‌ی آن، روح‌القدس به ما تولد تازه و حیات تازه بخشید.^۶ زیرا خدا روح‌القدس را به‌وسیله‌ی عیسی‌ی مسیح نجات‌دهنده‌ی ما، به فراوانی به ما عطا فرمود^۷ تا به‌وسیله‌ی فیض او کاملاً

نیک محسوب شده مطابق امید خود، وارث حیات جاودانی گردیم.
این سخن قابل اعتماد است.

می‌خواهم به این مطالب اهمیّت خاصی بدهی تا آنانی که به خدا ایمان دارند فراموش نکنند که خود را وقف کارهای نیک نمایند، زیرا این امور برای آدمیان خوب و مفیدند.^۹ اما از مباحثات احمقانه دربارهٔ شجره‌نامه‌ها و اختلافات و نزاع‌ها بر سر شریعت دوری کن، زیرا این‌ها بیهوده و بی‌ارزش هستند.^{۱۰} اگر شخصی موجب تفرقه باشد، یکی دو بار به او گوشزد کن و بعد از آن، با او دیگر کاری نداشته باش،^{۱۱} چون می‌دانی که چنین شخصی منحرف شده و گناهانش او را محکوم می‌کند.

آخرین دستورها

^{۱۲} وقتی که آرتیماس یا تخیکاس را نزد تو فرستادم، عجله کن که به شهر نیکوپولیس نزد من بیایی، زیرا تصمیم گرفته‌ام زمستان را در آنجا بگذرانم.^{۱۳} و تا می‌توانی به زیناس وکیل و آپولُس کمک کن تا به سفر خود ادامه دهند و مواظب باش که به چیزی محتاج نباشند.^{۱۴} اعضای کلیساهای ما باید یاد بگیرند که چگونه خود را وقف کارهای نیک نمایند تا بتوانند نیازهای واقعی مردم را رفع کنند و زندگی آن‌ها بی‌ثمر نباشد.^{۱۵} تمام کسانی که با من هستند به تو سلام می‌رسانند. به دوستانی که با ما در ایمان متحد هستند، سلام برسان. فیض خدا با همه شما باد.



فليمون





نامهٔ پولس رسول به

فلیْمُون

معرفی کتاب

فلیْمُون یک مسیحی مشهور و احتمالاً عضو کلیسای کولسیه بود. او صاحب غلامی به نام اونیسیموس بود. این غلام از نزد ارباب خود فرار کرده بود و به نحوی با پولس که در آن موقع در زندان بود، ملاقات کرده و مسیحی شده بود. این نامه درخواست پولس از فلیْمُون است که این غلام را که اکنون نزد او بازگردانیده شده است، بپذیرد اما نه مانند یک غلامی که خطایش بخشیده شده، بلکه مانند یک برادر مسیحی.

تقسیم بندی کتاب

مقدمه ۱-۳

تعریف از فلیْمُون ۴-۷

درخواست برای اونیسیموس ۸-۲۲

خاتمه ۲۳-۲۵

مقدمه

از طرف پولس که به خاطر عیسای مسیح زندانی است و از طرف برادر ما تیموتاؤس، به دوست و همکارمان فلیْمُون^۲ و به کلیسایی که در خانهٔ تو تشکیل می‌شود و به خواهر ما بانو آفیه و همکار ما آرخیپس^۳ پدر ما خدا و عیسای مسیح خداوند، فیض و آرامش به شما عطا فرمایند.

محبت و ایمان فلیْمُون

من پیوسته در دعاهاى خود نام تو را به یاد آورده خدای خود را شکر می‌کنم،^۴ چون از محبت تو و ایمانی که به عیسای خداوند و جمیع مقدسین داری آگاه هستم.^۵ باشد که اتحاد ما در ایمان، دانش ما را دربارهٔ برکاتی که در عیسای مسیح داریم، به کمال برساند.^۶ ای برادر،

مَحَبَّت تو برای من شادی عظیم و دلگرمی بسیار پدید آورده است، زیرا دل های مقدّسین به وسیله تو، نیرویی تازه گرفته است.

تقاضای پولس برای اونیسیموس

^۸ بنابراین اگرچه من در اتّحاد خود با مسیح حقّ دارم که به تو دستور بدهم که وظایف خود را انجام دهی، ^۹ اما به خاطر محبّتی که به تو دارم، ترجیح می دهم از تو درخواست کنم: بله من، پولس پیر که در حال حاضر به خاطر مسیح عیسی زندانی هستم، ^{۱۰} از جانب فرزند خود اونیسیموس که در زندان، پدر روحانی او شدم، از تو تقاضایی دارم. ^{۱۱} او در گذشته برای تو مفید نبود، ولی اکنون هم برای تو و هم برای من مفید است.

^{۱۲} اکنون که او را نزد تو روانه می کنم، مثل این است که قلب خود را برای تو می فرستم. ^{۱۳} خوشحال می شدم که او را نزد خود نگاه دارم تا در این مدّتی که به خاطر اعلام مژده انجیل زندانی هستم، او به جای تو مرا خدمت کند. ^{۱۴} اما نمی خواستم بدون موافقت تو کاری انجام دهم تا نیکویی تو نه از روی اجبار، بلکه از روی میل باشد.

^{۱۵} شاید علت جدایی موقت او از تو این بود که او را برای همیشه بازبایی! ^{۱۶} و البته نه مثل یک غلام، بلکه بالاتر از آن یعنی به عنوان یک برادر عزیز. او برای من بسیار عزیز است و چقدر بیشتر باید برای تو به عنوان یک انسان و یک برادر مسیحی عزیز باشد.

^{۱۷} پس اگر مرا همکار صمیمی خود می دانی، او را همان طور بپذیر که گویی مرا می پذیری. ^{۱۸} اگر به تو بدی کرده است یا چیزی به تو بدهکار است، آن را به حساب من بگذار. ^{۱۹} من این را با دست خودم می نویسم: «من، پولس، آن را به تو پس خواهم داد.» لازم نیست که به تو بگویم تو حتّی جان خود را هم به من مدیونی. ^{۲۰} آری ای برادر، می خواهم به خاطر خداوند، به من لطف نمایی و دل مرا در مسیح شاد سازی.

^{۲۱} من با اعتماد به اطاعت تو و با دانستن این که آنچه من می گویم و حتّی بیشتر از آن را هم انجام خواهی داد، این را به تو می نویسم. ^{۲۲} در ضمن اتّاقی برای من آماده کن، زیرا امیدوارم که خدا دعاهای شما را مستجاب کرده مرا به شما برگرداند.

خاتمه

^{۲۳} ایفراس که به خاطر مسیح عیسی با من در زندان است، به تو سلام می رساند. ^{۲۴} همچنین همکاران من مرقس، آرستَرخُس، دیماس و لوقا به تو سلام می رسانند. ^{۲۵} فیض عیسای مسیح خداوند با روح شما باد.



عبرانیان

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
		۱۳	۱۲	۱۱



نامه‌ای به مسیحیان یهودی نژاد

(عبرانیان)

معرفی کتاب

این نامه به عبرانیان، به گروهی از مسیحیان نوشته شده است که با مخالفت‌های روزافزونی روبه‌رو شده بودند و در خطر ترک ایمان مسیحی خود بودند. نویسنده با بیان این که عیسای مسیح مکاشفه حقیقی و نهایی خدا می‌باشد، آن‌ها را به پایداری در ایمان‌شان تشویق می‌نماید و در این راستا سه مطلب عمده را تأکید می‌کند:

۱- عیسی همان مسیح و پسر جاودانی خدا است که با تحمل رنج و عذاب، اطاعت حقیقی از پدر را آموخت. عیسی به‌عنوان پسر خدا از سایر انبیا و فرشتگان و حتی موسی برتر می‌باشد.

۲- عیسی از جانب خدا به‌عنوان کاهن جاودانی تعیین شده و از کاهنان بنی‌اسرائیل برتر می‌باشد.

۳- ایمان‌داران به‌وسیله عیسی از گناه، ترس و مرگ نجات می‌یابند، و عیسی به‌عنوان *کاهن اعظم نجات حقیقی را آماده کرده است که به‌وسیله مراسم مذهبی و قربانی حیوانات به‌عنوان نشانه‌ای از این نجات در دین یهود پیش‌بینی شده بود.

نویسنده در فصل ۱۱ با بیان نمونه‌هایی از ایمان اشخاص مشهور در تاریخ بنی‌اسرائیل، از خوانندگان خود درخواست می‌کند که در ایمان به عیسای مسیح، امین باقی بمانند. در فصل ۱۲ به خوانندگان اصرار می‌کند که هرچند ممکن است سختی و جفا سراغ آن‌ها بیاید، اما آن‌ها تا به آخر وفادار بمانند و چشمان خود را به عیسی بدوزند. این نامه با کلماتی نصیحت‌آمیز و هشداردهنده پایان می‌یابد.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدمه: عیسای مسیح مکاشفه کامل خدا ۱:۱-۳

برتری مسیح بر فرشتگان ۴:۱-۱۸:۲

برتری مسیح بر موسی و یوشع ۳:۱-۱۳:۴

برتری کهانت مسیح ۲۸:۷-۱۴:۴

برتری پیمان مسیح ۲۲:۹-۱:۸

برتری قربانی مسیح ۳۹:۱۰-۲۳:۹

اهمیت ایمان ۲۹:۱۲-۱:۱۱

خشنود ساختن خدا ۱۹-۱:۱۳

دعای خاتمه ۲۱-۲۰:۱۳

سخنان پایانی ۲۵-۲۲:۱۳

برتری مسیح بر انبیا

خدا در گذشته به دفعات بسیار و به راه‌های گوناگون از طریق انبیا با نیاکان ما تکلم فرمود،^۲ ولی در این روزهای آخر به وسیلهٔ پسر خود با ما سخن گفته است. خدا این پسر را وارث کل کاینات گردانیده و به وسیلهٔ او همهٔ عالم هستی را آفریده است.^۳ آن پسر، فروغ جلال خدا و مظهر کامل وجود و ذات او است و کاینات را با کلام پُر قدرت خود نگاه می‌دارد و پس از آنکه آدمیان را از گناهانشان پاک گردانید، در عالم بالا در دست راست مقام کبریا نشست.

برتری مسیح بر فرشتگان

همان‌طور که نامی برتر از نام فرشتگان به او داده شد، مقام او نیز از مقام فرشتگان والاتر است،^۴ زیرا خدا هرگز به هیچ‌یک از فرشتگان نگفته است که:

«تو پسر من هستی؛

امروز تو را پدر شده‌ام.»

و یا:

«من او را پدر خواهم بود

و او پسر من خواهد بود.»

و باز وقتی نخست‌زاده را به جهان می‌فرستد می‌فرماید:

«همهٔ فرشتگان خدا او را بپرستند.»

اما دربارهٔ فرشتگان می‌فرماید:

«خدا فرشتگانش را باده‌ها،

و خادمانش را شعله‌های آتش می‌سازد.»

اما دربارهٔ پسر فرمود:

«ای خدا، تخت سلطنت تو ابدی است،
و با سعادت بر ملت خود حکومت می کنی.
۹ تو راستی را دوست داشته از ناراستی نفرت داری.
از این جهت خدا، خدای تو،
تو را با روغن شادمانی بیشتر از رفقایت تدهین کرده است.»
۱۰ و نیز:

«تو ای خداوند، در ابتدا زمین را آفریدی
و آسمان ها کار دست های تو است.
۱۱ آن ها از میان خواهند رفت، امّا تو باقی خواهی ماند.
همه آن ها مثل لباس کهنه خواهند شد.
۱۲ تو آن ها را مانند ردایی به هم خواهی پیچید.
آری، چون آن ها مثل هر لباسی تغییر خواهند کرد.
امّا تو همان هستی و سال های تو پایانی نخواهند داشت.»

۱۳ خدا تاکنون به کدام یک از فرشتگان خود گفته است:
«به دست راست من بنشین،

تا دشمنانت را پای انداز تو سازم؟»

۱۴ پس فرشتگان چه هستند؟ همه آن ها روح هایی هستند که خدا را خدمت می کنند و فرستاده می شوند تا وارثان نجات را خدمت نمایند.

نجات عظیم

۲ به این سبب ما باید هرچه بیشتر به آنچه شنیده ایم توجه کنیم تا مبدا از راه منحرف شویم. ۲ صحت کلامی که به وسیله فرشتگان بیان شد چنان ثابت شد که هر خطا و نافرمانی نسبت به آن با مجازات لازم روبه رو می شد. ۳ پس اگر ما نجاتی به این عظمت را نادیده بگیریم، چگونه می توانیم از مجازات نادیده گرفتن آن بگریزیم؟ زیرا در ابتدا خود خداوند این نجات را اعلام نمود و آنانی که سخن او را شنیده بودند، حقیقت آن را برای ما ثابت کردند. ۴ هم زمان، خدا نیز با نشانه ها و عجایب و معجزات گوناگون و با بخشیدن عطایای روح القدس طبق اراده خود، گواهی آنان را تصدیق فرمود.

پیشوای ایمان ما

۵ خدا فرشتگان را فرمانروایان جهان آینده، جهانی که موضوع سخن ما است، قرار نداد، ۶ بلکه در جایی در کتب مقدس گفته شده است:
«انسان چیست که او را به یاد آوری،
یا بنی آدم که به او توجه نمایی؟»

۷ اندک زمانی او را از فرشتگان پست تر گردانیدی.
تاج جلال و افتخار را بر سر او گذاشتی،
۸ و همه چیز را تحت فرمان او درآوردی.»

پس اگر خدا همه چیز را تحت فرمان انسان در آورده، دیگر چیزی باقی نمانده که مطیع او نباشد، اما در حال حاضر ما هنوز همه چیز را تحت فرمان انسان نمی بینیم. ۹ اما عیسی را می بینیم که اندک زمانی از فرشتگان پست تر گردید، ولی اکنون تاج جلال و افتخار را بر سر دارد، زیرا او متحمل مرگ شد تا به وسیله فیض خدا، به خاطر تمام آدمیان طعم مرگ را برای همه آدمیان بچشد. ۱۰ به جا بود که خدا، آفریدگار و نگه دار همه چیز، برای این که فرزندان بسیاری را به جلال برساند، عیسی را نیز که بانی نجات آنان است، از راه درد و رنج به کمال رساند.
۱۱ آن کس که مردم را از گناهانشان پاک می گرداند و آنانی که پاک می شوند، همگی یک پدر دارند. به این جهت عیسی عار ندارد که آدمیان را *برادران خود بخواند، ۱۲ چنان که می فرماید:
«نام تو را به *برادران خودم اعلام خواهم کرد،
و در میان جماعت، تو را حمد خواهم خواند.»
۱۳ و نیز گفته است:

«به او توکل خواهم نمود.» باز هم می فرماید: «ببینید، این من و این فرزندانی که خدا به من داده است.»
۱۴ بنابراین چون این فرزندان، انسان هایی دارای جسم و خون هستند، او نیز جسم و خون به خود گرفت و انسان گردید تا به وسیله مرگ خود، ابلیس را که بر مرگ قدرت دارد، معدوم سازد و آن کسانی را که به سبب ترس از مرگ تمام عمر در بردگی به سر برده اند، آزاد سازد. ۱۵ البته او نه به یاری فرشتگان، بلکه به یاری فرزندان ابراهیم آمده است. ۱۶ پس کاملاً لازم بود که او از هر لحاظ مانند آدمیان بشود تا به عنوان کاهن اعظمی که رحیم و وفادار است، بتواند گناهان مردم را کفاره نماید.
۱۸ چون خود او وسوسه شده و رنج دیده است، قادر است آنانی را که با وسوسه ها روبه رو هستند، یاری فرماید.

برتری عیسی بر موسی

بنابراین ای *برادران من، ای مقدّسینی که در دعوتی آسمانی شریک هستید، به عیسی که رسول و *کاهن اعظم ایمان ما است بیاندیشید. ۱ او به آنکه او را برگزید، امین بود، همان طور که موسی نیز در تمام خانه خدا امین بود. ۲ کسی که خانه ای بنا می کند، بیش از خود خانه سزاوار احترام است. به همین نحو عیسی نیز بیش از موسی

شایسته احترام است. ^۴ زیرا هر خانه‌ای را کسی ساخته است، اما خدا سازنده همه چیزها است. ^۵ موسی در تمام خانه خدا مانند یک خادم امین خدمت می کرد تا درباره پیامی که بعدها می باید اعلام شود، شهادت دهد. ^۶ اما مسیح به عنوان پسری که صاحب اختیار خانه خدا است، امین است؛ و ما آن خانه هستیم، به شرطی که آن اعتماد و اطمینانی را که به ما امید می بخشد تا به آخر محکم نگاه داریم.

آسایش قوم خدا

^۷ زیرا چنان که روح القدس می فرماید:
 «امروز اگر صدای او را می شنوید،
^۸ مانند زمانی که در بیابان سرکشی می کردید، تمرّد نکنید.
 در آن زمان نیاکان شما در بیابان مرا آزمودند.
^۹ آری، نیاکان شما هرچند آنچه را که در چهل سال کرده بودم
 دیده بودند،
 باز مرا امتحان کردند و آزمودند.
^{۱۰} به این سبب از آن قوم خشمگین شدم و گفتم:
 آن‌ها همواره در افکار خود گمراه هستند و هرگز راه‌های مرا
 نیاموختند،

^{۱۱} و در خشم خود سوگند یاد کردم که
 آن‌ها به آسایشی که من می بخشم نخواهند رسید.»
^{۱۲} ای *برادران من، مواظب باشید در میان شما کسی نباشد که قلبی
 آن قدر شریر و بی ایمان داشته باشد که از خدای زنده روی گردان شود.
^{۱۳} در عوض، برای آنکه هیچ یک از شما فریب گناه را نخورد و متمرّد نشود،
 باید همیشه تا زمانی که کلمه «امروز» ما را شامل می شود، یکدیگر را
 تشویق نمایید. ^{۱۴} زیرا اگر ما اعتماد اولیه خود را تا به آخر نگاه داریم،
 با مسیح شریک هستیم،
^{۱۵} یا چنان که نوشته شده است:

«امروز اگر صدای او را می شنوید،

مانند زمانی که سرکشی کردید، تمرّد نکنید.»

^{۱۶} چه کسانی صدای خدا را شنیدند و سرکشی کردند؟ آیا همان
 کسانی نبودند که با هدایت موسی از مصر بیرون آمدند؟ ^{۱۷} و خدا
 نسبت به چه کسانی مدّت چهل سال خشمگین بود؟ آیا نسبت به
 همان کسانی نبود که گناه ورزیدند و در نتیجه اجسادشان در بیابان‌ها
 افتاد؟ ^{۱۸} و خدا برای چه کسانی سوگند یاد کرد که به آسایشی که او
 می بخشد نخواهند رسید؟ مگر برای کسانی نبود که به هیچ وجه حاضر

نشدند از او اطاعت نمایند؟^{۱۹} پس می بینیم که بی ایمانی مانع ورود آن ها به آسایش موعود شد.

۴ پس چون این وعده ورود به آرامی هنوز باقی است، ما باید بسیار مواظب باشیم، مبادا کسی در میان شما پیدا شود که این فرصت را از دست داده باشد.^۲ زیرا درواقع ما نیز مثل آنان مژده را شنیده ایم، اما این پیام برای آنان فایده ای نداشت، زیرا وقتی آن را شنیدند، با ایمان به آن گوش ندادند.^۳ ولی ما که ایمان داریم، به آسایش او دست می یابیم. او فرموده است:

«در خشم خود سوگند یاد کردم

که آن ها هرگز به آسایش من داخل نخواهند شد،»

حال آنکه کار خدا در موقع آفرینش جهان به پایان رسیده بود؛^۴ زیرا در جایی در کتب مقدس درباره روز هفتم چنین می گوید:

«خدا در روز هفتم از کار خود آسایش گرفت.»

^۵ باوجوداین، خدا در آیه فوق می فرماید:

«هرگز به آسایش من داخل نخواهند شد.»

^۶ پس چون هنوز عده ای فرصت دارند به آن وارد شوند و همچنین چون آنانی که اوّل بشارت را شنیدند از روی نافرمانی و بی ایمانی به آن وارد نشدند،^۷ خدا روز دیگری یعنی «امروز» را تعیین می کند، زیرا پس از سالیان دراز به وسیله داوود سخن گفته با کلماتی که پیش از این نقل شد می فرماید:

«امروز اگر صدای او را می شنوید، تمرّد نکنید.»

^۸ اگر یوشع به آنان آسایش بخشیده بود، بعدها خدا درباره روز دیگری چنین سخن نمی گفت.^۹ بنابراین آسایش دیگری مثل آسایش روز *سبت در انتظار قوم خدا است.^{۱۰} زیرا هرکس به آسایش الهی وارد شود، مثل خود خدا از کار خویش دست می کشد.^{۱۱} پس سخت بکوشیم تا به آن آسایش وارد شویم، مبادا کسی از ما گرفتار همان نافرمانی و بی ایمانی که قبلاً نمونه ای از آن را ذکر کردیم، بشود.

^{۱۲} زیرا کلام خدا، زنده و مؤثر و از هر شمشیر دودم تیزتر است و تا اعماق روح و نفس و مفاصل و مغز استخوان نفوذ می کند و افکار و نیات دل انسان را آشکار می سازد.^{۱۳} در آفرینش هیچ چیز از نظر خدا پنهان نیست. همه چیز در برابر چشمان او برهنه و آشکار است و همه ما باید حساب خود را به او پس بدهیم.

برتری عیسی بر کاهنان اعظم

^{۱۴} پس چون ما کاهنی به این بزرگی و عظمت داریم که به عرش برین رفته است، یعنی عیسی *پسر خدا، اعتراف ایمان خود را محکم نگاه داریم؛ ^{۱۵} زیرا *کاهن اعظم ما کسی نیست که نتواند با ضعف‌های ما همدردی کند، بلکه کسی است که درست مانند ما از هر لحاظ وسوسه شد، ولی مرتکب گناه نگردید. ^{۱۶} پس بیاید تا با دلیری به تخت فیض بخش خدا نزدیک شویم تا رحمت یافته و در وقت احتیاج از او فیض یابیم.

۵ هر *کاهن اعظم از میان مردم برگزیده می‌شود تا نمایندهٔ مردم در حضور خدا باشد. وظیفهٔ او تقدیم هدایا و قربانی‌ها به خاطر گناهان انسان است. ^۲ چون خود او دچار ضعف‌های انسانی است، می‌تواند با آنان که دانسته مرتکب گناه می‌شوند، به نرمی رفتار کند. ^۳ ولی به علت ضعف خود، نه تنها باید برای گناهان مردم بلکه به خاطر گناهان خویش نیز قربانی تقدیم نماید. ^۴ هیچ کس نمی‌تواند این افتخار را نصیب خود سازد که کاهن اعظم باشد، بلکه فقط با دعوت خدا به این مقام می‌رسد، همان‌طور که هارون رسید. ^۵ همین‌طور، مسیح افتخار کاهن اعظم شدن را برای خود اختیار نکرد، بلکه خدا به او فرمود:

«تو پسر من هستی؛

امروز تو را پدر شده‌ام.»

^۶ و نیز در جای دیگر می‌فرماید:

«تو تا ابد کاهن هستی،

کاهنی در رتبهٔ 'مَلْکی صِدِّق'»

^۷ عیسی در زمان حیات خود بر روی زمین با صدای بلند و اشک از درگاه خدایی که قادر به رهایی او از مرگ بود، درخواست نموده دعا کرد و به خاطر فرمانبرداری کاملش از خدا، دعایش مستجاب شد. ^۸ اگرچه *پسر خدا بود، اطاعت را از راه تحمل درد و رنج آموخت، ^۹ و وقتی به کمال رسید، برای همهٔ کسانی که مطیع او هستند منشأ نجات ابدی گردید، ^{۱۰} و خدا لقب کاهن اعظم، کاهنی به رتبهٔ 'مَلْکی صِدِّق' را به او داد.

خطر دوری از خدا

^{۱۱} دربارهٔ او مطالب زیادی برای گفتن داریم، ولی شرح آن‌ها برای شما که کُند ذهن شده‌اید دشوار است. ^{۱۲} شما که تا این موقع می‌بایست معلّم دیگران می‌شدید، هنوز احتیاج دارید که پیام خدا را از الفبا به شما تعلیم دهند. شما به جای غذای قوی به شیر احتیاج دارید. ^{۱۳} کسی

که فقط شیر می خورد، طفل است و در تشخیص حق از باطل تجربه ندارد. ^{۱۴} اما غذای قوی برای بزرگسالان و برای کسانی است که قوای ذهنی آن‌ها با تمرین‌های مداوم پرورش یافته است تا بتوانند نیک و بد را از هم تشخیص بدهند.

۶ پس بیایید دروس ابتدایی دربارهٔ مسیح را پشت سر بگذاریم و به سوی بلوغ پیش برویم. ما نباید دوباره همان مقدمات اولیه مانند توبه از کارهای بیهوده، ایمان آوردن به خدا، ^۲ تعلیم دربارهٔ تعמידها و دست‌گذاری و قیامت مردگان و کیفر ابدی را تکرار کنیم. ^۳ آری به امید خدا جلو خواهیم رفت.

^۴ زیرا آنانی که یک بار از نور الهی منور شده‌اند و طعم عطیۀ آسمانی را چشیده در روح القدس نصیبی دارند ^۵ و نیکویی کلام خدا را در وجود خود درک کرده نیروهای جهان آینده را احساس نموده‌اند، ^۶ اگر سقوط کنند، محال است که بار دیگر آنان را به توبه کشانید، زیرا با دست‌های خود، *پسر خدا را بار دیگر به صلیب می‌خکوب می‌کنند و او را در برابر همه رسوا می‌سازند.

^۷ اگر زمینی، بارانی را که بر آن می‌بارد، جذب کند و محصول مفیدی برای کارندگان خود به بار آورد، از طرف خدا برکت می‌یابد. ^۸ اما اگر آن زمین خاروخس و علف‌های هرز به بار آورد، زمینی بی‌فایده است و چیزی نمانده که مورد لعنت خدا قرار گیرد و در آخر محکوم به سوختن خواهد شد.

^۹ اما ای عزیزان، اگرچه این چنین سخن می‌گوییم، در مورد شما اطمینان داریم و می‌دانیم که برکات بهتری نصیبتان خواهد شد، برکاتی که متعلق به نجات شما است. ^{۱۰} خدا با انصاف است و همهٔ کارهایی را که شما کرده‌اید و محبتی را که به نام او در خدمت به ایمان‌داران مسیحی نشان داده‌اید و هنوز هم انجام می‌دهید، فراموش نخواهد کرد. ^{۱۱} اما آرزو می‌کنیم که هریک از شما اشتیاق شدید خود را تا به آخر حفظ کنید تا امیدتان به واقعیت پیوندد. ^{۱۲} پس تنبل نباشید، بلکه از آنانی که به وسیلهٔ ایمان و صبر، وارث وعده‌ها می‌شوند، پیروی کنید.

وعدۀ الهی

^{۱۳} وقتی خدا به ابراهیم وعده داد، به نام خود سوگند یاد کرد، زیرا کسی بزرگ‌تر نبود که به نام او سوگند یاد کند. ^{۱۴} او گفت، «به یقین تو را به فراوانی برکت خواهم داد و فرزندان تو را کثیر خواهم ساخت.» ^{۱۵} پس از آنکه ابراهیم با صبر زیاد انتظار کشید، آنچه را که خدا وعده داده بود دریافت کرد. ^{۱۶} در میان آدمیان مرسوم است که به چیزی بزرگ‌تر از خود

سوگند بخورند و آنچه مباحثات را خاتمه می دهد معمولاً یک سوگند است.^{۱۷} همچنین خدا وقتی می خواست صریح تر و واضح تر به وارثان وعده نشان دهد که مقاصد او غیر قابل تغییر است، آن را با سوگند تأیید فرمود.^{۱۸} پس در اینجا دو امر غیر قابل تغییر، یعنی وعده و سوگند خدا، وجود دارد که محال است خدا درباره آن ها دروغ بگوید. پس ما که به او پناه برده ایم، با دلگرمی بسیار به امیدی که او در برابر ما قرار داده است متوسل می شویم.^{۱۹} آن امیدی که ما داریم مثل لنگری برای جان های ما است. آن امید، قوی و مطمئن است که از پرده معبد گذشته و به مقدس ترین مکان وارد می شود؛^{۲۰} جایی که عیسی از جانب ما و قبل از ما وارد شده و در رتبه کهنات ملکی صِدِّق تا ابد * کاهن اعظم شده است.

ملکی صِدِّق - نمونه ای از مسیح

این ملکی صِدِّق، پادشاه «سالم» و کاهن خدای متعال بود. وقتی ابراهیم بعد از شکست دادن پادشاهان باز می گشت، ملکی صِدِّق با او ملاقات کرده او را برکت داد^۲ و ابراهیم * ده یک هر چیزی را که داشت به او داد. نام او نخست به معنای «پادشاه نیکویی» است و چون پادشاه سالم بود، نام او «پادشاه صلح» نیز است.^۳ از پدر و مادر و دودمان و یا تولد و مرگ او اطلاعی در دست نیست. او مانند * پسر خدا و کاهنی برای تمام اعصار است.

پس ببینید ملکی صِدِّق چه شخص مهمی بود که حتی پدر ما ابراهیم ده یک غنائم خود را به او داد.^۵ درست است که شریعت به فرزندان لاوی که به مقام کاهنی می رسند، فرمان می دهد که از قوم خود ده یک بگیرند، اگرچه همه آنان از نسل ابراهیم هستند.^۶ اما ملکی صِدِّق با وجود این که از نسل آن ها نیست، از ابراهیم ده یک گرفته است و برکات خود را به او که صاحب وعده های زیادی بود، داد^۷ و هیچ شکی نیست که برکت دهنده از برکت گیرنده والاتر است.^۸ از یک طرف کاهنان که انسان های فانی هستند ده یک می گیرند و از طرف دیگر، ملکی صِدِّق، آن کسی که کلام خدا زنده بودنش را تأیید می کند، ده یک می گرفت.^۹ بنابراین ما می توانیم بگوییم که وقتی ابراهیم ده یک می داد، لاوی نیز که گیرنده ده یک بود به وسیله شخص ابراهیم به ملکی صِدِّق ده یک داده است.^{۱۰} وقتی ملکی صِدِّق با ابراهیم ملاقات کرد، لاوی در صُلب او بود.

^{۱۱} حال اگر کمال به وسیله کاهنان رتبه لاوی میسر می شد، چه نیازی بود به ظهور کاهن دیگری به رتبه ملکی صِدِّق و نه به رتبه هارون؟ فراموش نشود که شریعت در دوران این کاهنان به مردم داده شد.^{۱۲} هر تغییری در نظام کاهنان، مستلزم تغییر در شریعت است.^{۱۳} کسی که این مطالب

درباره‌اش گفته شده است، به طایفه دیگری تعلّق دارد که از آن طایفه هرگز کسی در قربانگاه خدمت نکرده بود.^{۱۴} مسلّم است که خداوند ما از طایفه یهودا است، طایفه‌ای که موسی وقتی درباره کاهنان صحبت می‌کرد، هیچ اشاره‌ای به آن نکرده است.

کاهن دیگری همانند ملکی صدق

^{۱۵} این موضوع باز هم روشنتر می‌شود؛ آن کاهن دیگری که ظهور می‌کند، کسی مانند ملکی صدق است.^{۱۶} او به وسیله قدرت یک حیات بی‌زوال به کهانت رسید و نه بر اساس تورات،^{۱۷} زیرا درباره او چنین نوشته شده است:

«تو تا ابد کاهن هستی،

کاهنی به رتبه ملکی صدق.»

^{۱۸} پس حکم اولیه به این علت که ضعیف و بی‌فایده بود لغو گردید،^{۱۹} زیرا شریعت موسی هیچ کسی یا هیچ چیزی را به کمال نمی‌رسانید، ولی امید بهتری جای آن را گرفته است، امیدی که ما را به حضور خدا می‌آورد.

^{۲۰} به علاوه ملکی صدق با یاد کردن سوگند، کاهن گردید، در صورتی که لاویان بدون هیچ سوگندی کاهن شدند.^{۲۱} ولی کهانت عیسی با سوگند تأیید شد، وقتی خدا به او فرمود:

«تو تا ابد کاهن هستی.»

خداوند سوگند خورده است

و نظرش عوض نخواهد شد.

^{۲۲} پس پیمانی که عیسی ضامن آن است، چقدر باید بهتر باشد!^{۲۳} به علاوه، کاهنان طایفه لاوی بسیار زیاد بودند، زیرا مرگ، آنان را از ادامه خدمت باز می‌داشت.^{۲۴} اما عیسی همیشه کاهن است زیرا او تا ابد زنده است،^{۲۵} و به این سبب او قادر است همه کسانی را که به وسیله او به حضور خدا می‌آیند، کاملاً و برای همیشه نجات بخشد، زیرا او تا ابد زنده است و برای آنان شفاعت می‌کند.

^{۲۶} در حقیقت این همان کاهن اعظمی است که ما به او نیاز داریم، کاهنی قدّوس، بی‌غرض، بی‌آلایش، جدا از گناه کاران که به مقامی بالاتر از تمام آسمان‌ها سرفراز گردید.^{۲۷} او هیچ نیازی ندارد که مثل کاهنان اعظم دیگر، همه‌روزه اوّل برای گناهان خود و سپس برای گناهان قوم، قربانی کند، زیرا او خود را تنها یک بار و آن هم برای همیشه به عنوان قربانی تقدیم نمود.^{۲۸} شریعت، کاهنان اعظم را از میان آدم‌های ضعیف

و ناقص بر می‌گزیند، اما خدا با سوگندش، که پس از شریعت آمد، پسر را برگزید که تا ابد کامل شده است.

عیسی - کاهن اعظم ما

خلاصه آنچه تا به حال گفته‌ایم این است که ما چنین کاهن اعظمی داریم که در عالم بالا در دست راست مقام کبریا نشسته است. ^۲ او به عنوان *کاهن اعظم در مقدس‌ترین مکان و در آن خیمه حقیقی که به دست خداوند برپا شده است و نه به دست انسان، خدمت می‌کند.

^۳ هر کاهن اعظم مأمور است هدایایی تقدیم نموده مراسم قربانی را انجام دهد. بنابراین، کاهن ما نیز باید چیزی برای تقدیم کردن داشته باشد. ^۴ اگر عیسی هنوز بر روی زمین بود، به عنوان یک کاهن خدمت نمی‌کرد، زیرا کاهنان دیگری هستند که هدایایی را که شریعت مقرر کرده است، تقدیم کنند. ^۵ اما خدمتی که این کاهنان می‌کنند، فقط نمونه و سایه‌ای از آن خدمت آسمانی است. وقتی موسی می‌خواست خیمه مقدس را بسازد، خدا با تأکید به او دستور داده گفت:

«دقت کن که همه چیز را بر طبق نمونه‌ای که بر فراز کوه به تو نشان داده شد، بسازی.» ^۶ اما خدمتی که به عیسی عطا شد از خدمت لاویان به مراتب برتر است، همان گونه که پیمانی که او بین خدا و انسان ایجاد کرده بهتر است، چون این پیمان بر وعده‌های بهتری بنا شده است. ^۷ اگر آن پیمان اولیه بدون نقص بود، نیازی به پیمان دیگری نبود، ^۸ اما خدا ایرادی یافته می‌فرماید:

«زمانی خواهد آمد

که من پیمان تازه‌ای با قوم اسرائیل و با خاندان یهودا خواهم بست.»

خداوند می‌گوید،

^۹ «این پیمان تازه مانند آن پیمانی نخواهد بود که با اجداد ایشان بستم،

در آن روزی که دست آن‌ها را گرفته و به بیرون از مصر هدایتشان نمودم،

زیرا آن‌ها طبق آن پیمان عمل نکردند.»

و خداوند می‌فرماید:

«پس من هم از آنان روی گردان شدم.»

^{۱۰} و خداوند می‌فرماید:

«این است پیمانی که پس از آن زمان با قوم اسرائیل خواهم بست:

قوانین خود را در افکار آنان خواهم گذاشت
و آن را بر دل‌هایشان خواهم نوشت.
من خدای آنان و آنان قوم من خواهند بود.
۱۱ دیگر احتیاجی نیست که آنان به هم‌شهریان خود تعلیم دهند
یا به یکدیگر بگویند:

خداوند را بشناس،
زیرا همه از بزرگ تا کوچک مرا خواهند شناخت.
۱۲ در مقابل خطاهای آن‌ها بخشنده خواهم بود
و دیگر گناهان آنان را هرگز به یاد نخواهم آورد.»
۱۳ خدا با اعلام پیمانی تازه، پیمان اوّلی را کهنه می‌سازد؛ و آنچه کهنه
و فرسوده شود، به‌زودی کنار گذاشته خواهد شد.

عبادت زمینی و آسمانی

پیمان اوّل شامل آداب و رسوم مذهبی و عبادتگاه زمینی بود،
۲ خیمه‌ای که از دو قسمت تشکیل شده بود: در قسمت بیرونی
که مکان مقدّس خوانده می‌شد، چراغدان و میز نان و نان مقدّسی که
به خدا تقدیم شده بود، قرار داشت. ۳ در پشت پرده دوّم، اتاقی بود که
مقدّس‌ترین مکان نام داشت. ۴ آتشدان زرّین که برای سوزانیدن *بُخور
بکار می‌رفت و *صندوق پیمان که تماماً از طلا پوشیده شده بود، در
آنجا بود. در آن صندوق، ظرف زرّین نان مَنّا، عصای شکوفه کرده هارون
و دو لوح پیمان که بر آن ده احکام نوشته شده بود، قرار داشت. ۵ در
بالای این صندوق، فرشتگان نگهبان که نشانه حضور خدا هستند،
بال‌های خود را بر تخت رحمت گسترده بودند. اکنون فرصت آن نیست
که جزئیات را به تفصیل شرح دهیم.

۶ پس از این که همه این چیزها آماده می‌شد، کاهنان هر روز به قسمت
بیرونی آن داخل می‌شوند تا وظایف خود را انجام دهند، ۷ امّا فقط *کاهن
اعظم به مقدّس‌ترین مکان وارد می‌شد و آن هم سالی یک بار! او با
خودش خون می‌برد تا آن را به‌خاطر خود و به‌خاطر گناहانی که مردم
ناآگاهانه انجام داده‌اند، تقدیم نماید. ۸ روح‌القدس به این وسیله به ما
نشان می‌دهد که تا وقتی خیمه بیرونی هنوز برپا است، راه مقدّس‌ترین
مکان به‌سوی ما باز نشده است. ۹ این امر به زمان حاضر اشاره می‌کند
و نشان می‌دهد که هدایا و قربانی‌هایی که به پیشگاه خداوند تقدیم
می‌شد، نمی‌توانست وجدان عبادت‌کننده را کاملاً آسودگی ببخشد.

۱۰ این‌ها فقط خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و راه‌های گوناگون تطهیر و قوانین مربوط به بدن انسان می‌باشند و فقط تا زمانی که خدا همه‌چیز را اصلاح کند، دارای اعتبار هستند.

۱۱ اما وقتی مسیح به‌عنوان کاهن اعظم و آورندهٔ برکات سماوی آینده ظهور کرد، به خیمه‌ای بزرگ‌تر و کامل‌تر که به دست‌های انسان ساخته نشده، یعنی به این خلقت تعلق ندارد، وارد شد. ۱۲ وقتی عیسی یک‌بار و برای همیشه وارد مقدس‌ترین مکان شد، خون بُزها و گوساله‌ها را با خود نبرد، بلکه با خون خود به آنجا رفت و نجات جاودان را برای ما فراهم ساخت. ۱۳ زیرا اگر خون بُزها و گاوهای نر و پاشیدن خاکستر گوسالهٔ مادّه می‌تواند آنانی را که جسماً ناپاک بوده‌اند پاک سازد، ۱۴ چقدر بیشتر خون مسیح انسان را پاک می‌گرداند! او خود را به‌عنوان قربانی بی‌عیب به‌وسیلهٔ روح جاودانی به خدا تقدیم کرد. خون او وجدان ما را از آیین مُرده پاک خواهد کرد تا ما بتوانیم خدای زنده را خدمت کنیم. ۱۵ به این جهت او واسطهٔ یک پیمان تازه است تا کسانی که از طرف خدا خوانده شده‌اند، برکات جاودانی را که خدا وعده فرموده است، دریافت کنند. این کار عملی است، زیرا مرگ او وسیلهٔ آمرزش از خطاهایی است که مردم در زمان پیمان اوّل مرتکب شده بودند.

۱۶ برای این که یک وصیت‌نامه قابل اجرا باشد، باید ثابت شود که وصیت کننده مُرده است. ۱۷ زیرا وصیت‌نامه بعد از مرگ معتبر است و تا زمانی که وصیت کننده زنده است، قابل اجرا نیست. ۱۸ و به این علت است که پیمان اوّل بدون ریختن خون نتوانست اعتبار داشته باشد. ۱۹ زیرا وقتی موسی همهٔ فرمان‌های شریعت را به مردم رسانید، خون بُز و گوساله را گرفته با آب و پشم قرمز و *زُرفا بر خود طومار شریعت و بر همهٔ مردم پاشید ۲۰ و گفت: «این خون، پیمانی را که خدا برای شما مقرر فرموده است، تایید می‌کند.» ۲۱ به همان طریق او همچنین بر خیمهٔ مقدّس و بر تمام ظروفی که برای مراسم مذهبی به کار می‌رفت، خون پاشید. ۲۲ درواقع بر طبق شریعت تقریباً همه‌چیز با خون پاک می‌شود و بدون ریختن خون، آمرزش گناهان وجود ندارد.

عیسی، قربانی گناه

۲۳ پس اگر این چیزها که نمونه‌هایی از حقایق آسمانی هستند، باید به این طرز پاک شوند، مسلّم است که واقعیّات آسمانی احتیاج به قربانی‌های بهتری دارند. ۲۴ زیرا مسیح به آن مکان مقدّسی که ساخته دست‌های انسان و فقط نشانه‌ای از آن مکان مقدّس باشد وارد نشده است، بلکه او به خود آسمان وارد شد تا در حال حاضر از جانب ما در

پیشگاه خدا حضور داشته باشد.^{۲۵} کاهن اعظم هر سال به مقدس‌ترین مکان وارد می‌شود و خون تقدیم می‌کند، ولی نه خون خودش را، اما عیسی برای تقدیم خود به‌عنوان قربانی، به تکرار وارد نشد.^{۲۶} اگر چنان می‌شد، او می‌بایست از زمان خلقت عالم تا به امروز بارها متحمل مرگ شده باشد، ولی چنین نشد؛ زیرا او فقط یک‌بار و آن هم برای همیشه در زمان آخر ظاهر شد تا با مرگ خود به‌عنوان قربانی، گناه را از بین ببرد.^{۲۷} همان‌طور که همه باید یک‌بار بمیرند و بعد از آن برای داوری در حضور خدا قرار گیرند،^{۲۸} مسیح نیز یک‌بار به‌عنوان قربانی تقدیم شد تا بار گناهان بسیاری را به دوش بگیرد و بار دوم که ظاهر شود برای کفاره گناهان نخواهد آمد، بلکه برای نجات آنانی که چشم به راه او هستند، می‌آید.

شریعت موسی فقط سایه‌ای از چیزهای نیکوی آینده بود، نه تصویر کاملی از حقایق آسمانی. برای مثال قربانی‌هایی که هر سال طبق شریعت تقدیم می‌شد نتوانست عبادت‌کنندگان را به کمال برساند.^{۲۹} اگر این عبادت‌کنندگان فقط یک‌بار از گناهان خود پاک می‌شدند، دیگر احساس گناه‌کار بودن نمی‌کردند و تمام این قربانی‌ها متوقف می‌شد.^{۳۰} اما درواقع این قربانی‌ها هر سال گناهانشان را به‌یادشان می‌آورد،^{۳۱} زیرا محال است که خون گاوها و بزها گناهان را از میان بردارد.

۵ به این جهت وقتی مسیح می‌خواست به جهان بیاید، فرمود:

«تو خواهان قربانی و هدیه نبودی،

اما برای من بدنی فراهم کردی.

۶ از قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گناه خشنود نبودی.

۷ آنگاه گفتم ای خدا، من حاضرم

و چنان که در کتاب تورات آمده است،

من آمده‌ام تا اراده تو را به‌جا آورم.»

۸ اوّل می‌گوید: «خواهان قربانی، هدیه، قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گناه نبودی و از آن‌ها خشنود نمی‌شدی.» هرچند این قربانی‌ها بر طبق شریعت تقدیم می‌شدند.^۹ سپس می‌فرماید: «من آمده‌ام تا اراده تو را به‌جا آورم.» به این ترتیب خدا قربانی‌های پیشین را باطل نموده و قربانی مسیح را به‌جای آن‌ها برقرار کرده است.^{۱۰} پس وقتی عیسی مسیح اراده خدا را به‌جا آورد و بدن خود را یک‌بار و برای همیشه به‌عنوان قربانی تقدیم کرد، ما از گناهان خود پاک شدیم.

۱۱ هر کاهن هر روز در محل خدمت خود می‌ایستد و همان قربانی‌ها را مکرراً تقدیم می‌کند، قربانی‌هایی که هرگز نمی‌توانند گناهان را از میان

بردارند. ۱۲ اما مسیح برای همیشه یک قربانی به جهت گناهان تقدیم نمود و بعد از آن در دست راست خدا نشست. ۱۳ و در آنجا منتظر است تا دشمنانش پای انداز او گردند. ۱۴ پس او با یک قربانی، تقدیس شدگان را برای همیشه کامل ساخته است.

۱۵ در اینجا ما گواهی روح القدس را نیز داریم. او قبل از همه می گوید: ۱۶ «این است پیمانی که پس از آن زمان با آنان خواهم بست.» خداوند می فرماید:

«احکام خویش را در دل های آنان می گذارم

و آن ها را بر افکارشان خواهم نوشت.»

۱۷ و بعد از آن می فرماید: «من گناهان و خطاهای آنان را دیگر هرگز به یاد نخواهم آورد.» ۱۸ پس اکنون که این گناهان آمرزیده شده اند، دیگر نیازی به قربانی گناه نیست.

آمادگی برای رسیدن به حضور خدا

۱۹ پس ای برادران، ما به وسیله خون عیسای مسیح اجازه یافته ایم که با شهادت ۲۰ از راه تازه و زنده ای که مسیح از میان پرده به روی ما باز کرده است، یعنی به وسیله بدن خود، به مقدس ترین مکان وارد شویم. ۲۱ از آنجا که ما کاهنی اعظم داریم که در رأس خانه است، ۲۲ پس بیایید از صمیم قلب و از روی ایمان کامل دل های خود را از اندیشه های گناه آلود پاک ساخته بدن هایمان را با آب پاک بشوئیم و به حضور خدا بیاییم. ۲۳ آمیدی را که به آن معترفیم محکم نگاه داریم، زیرا او که به ما وعده داده است، امین است. ۲۴ بیایید با هم برای پیشی جستن در محبت و کارهای نیکو یکدیگر را تشویق کنیم، ۲۵ و از جمع شدن با یکدیگر در مجالس کلیسایی غفلت نکنیم چنان که بعضی ها به این کار عادت کرده اند، بلکه باید یکدیگر را بیشتر تشویق نماییم، مخصوصاً در این زمان که روز خداوند نزدیک می شود.

۲۶ زیرا اگر ما پس از شناخت کامل حقیقت، عمداً به گناه کردن ادامه دهیم، دیگر هیچ قربانی ای برای گناهان ما باقی نمی ماند! ۲۷ آنچه می ماند انتظار وحشتناک روز داوری و خشم مُهلک الهی است که دشمنان خدا را می سوزاند. ۲۸ اگر کسی از شریعت موسی سرباز می زد، بدون ترحم به گواهی دو یا سه شاهد کشته می شد. ۲۹ پس اگر کسی *پسر خدا را خوار شمرده خونی را که پیمان بین خدا و انسان را اعتبار بخشیده و او را از گناهانش پاک ساخته است، حقیر شمارد و به روح پُرفیض خدا اهانت نماید، با چه کیفر شدیدتری روبه رو خواهد شد؟! ۳۰ زیرا ما می دانیم چه کسی گفت: «انتقام از آن من است؛ من جزا

خواهم داد،» و «خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود.»^{۳۱} چه هولناک است افتادن در دست‌های خدای زنده!

^{۳۲} شما باید زمان گذشته را به یاد آورید، وقتی که تازه به نور الهی منور شدید و متحمل رنج‌های عظیم گشتید و استوار ماندید. ^{۳۳} شما بارها در برابر چشم همه مورد اهانت و آزار قرار گرفتید و گاهی حاضر بودید به کسانی که این چنین آزار می‌دیدند، بییونیدید. ^{۳۴} شما با زندانیان هم‌درد بودید و وقتی اموال شما را به‌زور می‌گرفتند، با خوشرویی می‌پذیرفتید چون می‌دانستید دارایی‌هایی دارید که به مراتب بهتر است و تا ابد باقی می‌ماند. ^{۳۵} بنابراین اعتماد خود را از دست ندهید، زیرا پاداش بزرگی به همراه خواهد داشت. ^{۳۶} شما به صبر بیشتری احتیاج دارید تا اراده خدا را انجام داده برکات موعود را به دست آورید. ^{۳۷} چنانچه نوشته شده است: «دیگر طولی نخواهد کشید

و آنکه قرار است بیاید،

خواهد آمد و درنگ نخواهد کرد.»

^{۳۸} «شخص نیکو به ایمان زندگی خواهد کرد،

اما اگر کسی از من روی گردان شود،

از او خشنود نخواهم بود.»

^{۳۹} ولی ما از کسانی نیستیم که روی گردان شده هلاک می‌شوند. ما ایمان داریم و این ایمان منجر به نجات جان‌های ما خواهد شد.

شاهکارهای ایمان

ایمان، اطمینان داشتن به چیزهایی است که به آن‌ها امیدواریم و یقین داشتن به چیزهایی که نمی‌بینیم. ^۲ از راه ایمان بود که نیاکان ما مقبول خدا شدند.

^۳ از راه ایمان، ما پی می‌بریم که کاینات چگونه با کلام خدا خلقت یافت، به‌طوری که آنچه دیدنی است از آنچه نادیدنی است به‌وجود آمد. ^۴ از روی ایمان بود که هابیل قربانی‌ای نیکوتر از قربانی قائن به خدا تقدیم نمود و او با آن ایمان در حضور خدا کاملاً نیک محسوب شد، زیرا خدا هدایای او را قبول فرمود. اگرچه او مُرده است، ولی هنوز به‌وسیله ایمان خود با ما سخن می‌گوید.

^۵ از روی ایمان بود که، خنوخ بدون چشیدن طعم مرگ به حیات دیگر انتقال یافت و دیگر اثری از او یافت نشد، زیرا خدا او را بالا برده بود. درباره او نوشته شده است که پیش از بالا برده شدن، او خدا را خشنود کرده بود. ^۶ بدون ایمان محال است که انسان خدا را خشنود سازد،

زیرا هرکس به سوی خدا می آید، باید ایمان داشته باشد که او هست و به جویندگان خود پاداش می دهد.

^۷ وقتی نوح اختطارهای خدا را دربارهٔ امور آینده که تا آن زمان دیده نشده بود، شنید، از روی ایمان از خدا اطاعت کرد و برای نجات خانوادهٔ خویش کشتی ای ساخت. در نتیجه، جهان محکوم شد و نوح نیکی مطلق را که از راه ایمان حاصل می شود، به دست آورد.

^۸ از روی ایمان، وقتی ابراهیم خوانده شد، اطاعت کرد و به سرزمینی رفت که قرار بود بعدها مالک آن بشود؛ او به راه افتاد بدون آنکه بداند کجا می رود. ^۹ او از روی ایمان مثل یک بیگانه در سرزمینی که خدا به او وعده داده بود، بسر بُرد و با اسحاق و یعقوب که در آن وعده با او شریک بودند، در چادر زندگی کرد. ^{۱۰} ابراهیم چنین کرد، چون در انتظار شهری بود با بنیادی استوار که معمار و سازنده اش خدا است.

^{۱۱} از روی ایمان، سارا با وجود این که از سن باروری گذشته بود، قدرت تولید نسل یافت، زیرا مطمئن بود که خدا به قول خود وفا می کند، ^{۱۲} و به این سبب از یک مرد، آن هم مردی تقریباً مُرده، نسل های بی شماری به تعداد ستارگان آسمان و یا شن های ساحل دریا پدید آمدند.

^{۱۳} تمامی این اشخاص در ایمان مردند، بدون این که صاحب برکات موعود شوند، اما انجام وعده ها را از دور دیده با شادی در انتظار آن ها بودند و به این حقیقت شهادت دادند که در این جهان، غریب و بیگانه اند. ^{۱۴} آن ها که خود را غریب و بیگانه می دانند صریحاً نشان می دهند که هنوز به دنبال وطنی برای خود می گردند. ^{۱۵} اگر آن ها هنوز برای زمینی که ترک کرده بودند، دلتنگ می بودند، فرصت کافی داشتند که به آنجا بازگردند. ^{۱۶} اما در عوض می بینیم که آن ها مشتاق وطنی بهتر، یعنی وطنی آسمانی، هستند. به این جهت خدا عار ندارد که خدای آنان خوانده شود، زیرا شهری برای آنان آماده کرده است.

^{۱۷} از روی ایمان، ابراهیم در وقت آزمایش، اسحاق را به عنوان قربانی به خدا تقدیم نمود. آری، این مرد که وعده های خدا را پذیرفته بود، حاضر شد یگانه فرزند خود را به خدا تقدیم نماید، ^{۱۸} با این که خدا به او گفته بود: «نسل او از اسحاق خواهد بود.» ^{۱۹} ابراهیم خاطر جمع بود که خدا قادر است اسحاق را حتی پس از مرگ زنده گرداند. در واقع ابراهیم به نوعی اسحاق را پس از مرگ باز یافت.

^{۲۰} ایمان باعث شد که اسحاق برکات آینده را به یعقوب و عیسو وعده دهد.

۲۱ ایمان باعث شد که یعقوب وقتی مُشرف به موت بود، هر دو پسر یوسف را برکت دهد و درحالی که بر عصای خود تکیه زده بود، خدا را پرستش نماید.

۲۲ از راه ایمان، یوسف در پایان عمر خویش دربارهٔ خروج اسرائیل از مصر سخن گفت و به آنان دستور داد با استخوان‌های او چه کنند.

۲۳ از روی ایمان بود که وقتی موسی متولد شد و والدینش دیدند که او کودک زیبایی است، او را مدت سه ماه در منزل پنهان کردند و از نافرمانی از دستور پادشاه نترسیدند.

۲۴ ایمان باعث شد که وقتی موسی بزرگ شد، از این که پسر دختر فرعون خوانده شود، صرف‌نظر کند^{۲۵} و تحمّل سختی‌ها با قوم خدا را به لذت‌های زودگذر گناه ترجیح دهد. ۲۶ ننگ و خواری به‌خاطر مسیح را ثروتی عظیم‌تر از گنج‌های مصر دانست، زیرا او به پاداش عالم آینده چشم دوخته بود.

۲۷ از روی ایمان بود که موسی مصر را ترک کرد و از خشم پادشاه نه‌راسد، زیرا او مانند کسی که خدای نادیده را همیشه در جلوی چشمان خود می‌بیند، ثابت قدم بود. ۲۸ از روی ایمان بود که موسی فصّح را برقرار نمود و دستور داد خون بر درها پاشیده شود تا فرشتهٔ مرگ، نخست‌زادگان اسرائیل را نکشد.

۲۹ از روی ایمان بود که قوم اسرائیل از میان دریای سرخ عبور کرد، چنان که گویی از زمین خشک می‌گذرد، اما وقتی مصریان سعی کردند از آن بگذرند، غرق شدند.

۳۰ ایمان باعث شد که دیوارهای شهر اریحا پس از آنکه قوم اسرائیل هفت روز دور آن گشتند، فروریزد. ۳۱ ایمان باعث شد که راحاب فاحشه برخلاف افراد سرکشی که گُشته شدند، جان سالم بدر ببرد، زیرا جاسوسان را با خوشروئی پذیرفت.

۳۲ دیگر چه بگویم؟ وقت کافی ندارم که دربارهٔ جدعون، باراق، سامسون، یفتاح، داوود، سموئیل و انبیا صحبت کنم. ۳۳ از راه ایمان، آن‌ها سلطنت‌ها را برانداختند و عدالت را برقرار ساختند و آنچه را که خدا به آن‌ها وعده داده بود، به دست آوردند. آن‌ها دهان شیران را بستند.

۳۴ آتش سوزان را خاموش کردند. از دَم شمشیر رهایی یافتند. در عین ضعف و ناتوانی قدرت یافتند. در جنگ شجاع گشتند و لشکریان دشمن را تارومار نمودند. ۳۵ زن‌ها، مردگان خود را زنده یافتند. گروهی دیگر شکنجه شدند و آزادی را نپذیرفتند تا سرانجام به حیاتی بهتر نائل شوند. ۳۶ عده‌ای استهزا شده شلاق خوردند، و برخی به زنجیر کشیده شده در زندان آزموده شدند. ۳۷ عده‌ای دیگر سنگسار گردیدند و با اَرّه

دو پاره گشتند و با شمشیر گشته شدند. برخی نیز ملّیس به پوست گوسفند و بُز، آواره و سرگردان بودند و متحمّل فقر و تنگ دستی و ظلم شدند.^{۳۸} جهان لیاقت آن‌ها را نداشت. آن‌ها در بیابان‌ها و کوهستان‌ها آواره بودند و در غارها و شکاف‌های زمین پنهان شدند.

^{۳۹} با این که آن‌ها همه به خاطر ایمانشان مشهور شدند، ولی هیچ‌یک آنچه را که به ایشان وعده داده شده بود، دریافت نکردند،^{۴۰} زیرا خدا برای ما نقشهٔ بهتری در نظر داشت و آن این که آن‌ها بدون ما به کمال نرسند.

تأدیب خداوند

۱۲ پس اکنون که گرداگرد ما چنین شاهدان امین بی‌شماری قرار گرفته‌اند، باید هر قیدوبند و هر گناهی را که دست و پای ما را بسته است، از خود دور کنیم و با پشتکار در میدانی که در برابر ما قرار گرفته است، بدویم.^۲ به عیسی، بنیان‌گذار و کامل‌کنندهٔ ایمان، چشم بدوزیم، که ایمان ما را به وجود آورده و آن را کامل می‌گرداند، چشم بدوزیم، چون او به خاطر شادی‌ای که در انتظارش بود، متحمّل صلیب شد و به رسوایی مردن بر روی صلیب اهمیّت نداد و اکنون بر دست راست تخت خدا نشسته است.

^۳ به آنچه او متحمّل شد و به ضدیّت و مخالفتی که او از طرف گناه‌کاران دید، بیندیشید و مأیوس و دل‌سرد نشوید.^۴ تاکنون شما در مبارزهٔ خود بر ضد گناه تا حدّ مرگ مقاومت نکرده‌اید.^۵ آیا این کلام تشویق‌آمیز خدا را از یاد پرده‌اید که شما را فرزندان خود خطاب می‌کند؟ «ای فرزند من، تأدیب خداوند را ناچیز نشمار

و وقتی او تو را توبیخ می‌کند ناامید نشو،

^۶ زیرا خداوند هرکه را دوست دارد تأدیب می‌کند،

و هرکه را به فرزندی می‌پذیرد توبیخ می‌نماید.»

^۷ شما باید به خاطر این تأدیب‌ها، سختی‌ها را تحمّل کنید، زیرا این نشان می‌دهد که خدا با شما مانند فرزندان خود رفتار می‌کند. آیا هرگز فرزندی بوده است که به دست پدر خویش تأدیب نشده باشد؟^۸ پس اگر شما مانند سایر پسران او تأدیب نشوید، معلوم است که حرام‌زاده هستید و نه پسران حقیقی! ^۹ ما نسبت به پدران جسمانی مان که ما را تأدیب نمودند، احترام لازم را نشان داده‌ایم، پس چقدر بیشتر باید مطیع پدر روحانی خود باشیم و حیات یابیم.^{۱۰} پدران جسمانی برای زمانی کوتاه بر طبق صلاح‌دید خویش، ما را تأدیب کردند، اما خدا به خاطر خیریت ما این کار را می‌کند تا در قدّوسیّت او سهیم شویم.^{۱۱} زمانی که تنبیه می‌شویم نه تنها برای ما خوشایند نیست، بلکه دردناک است، اما

بعدها کسانی که با چنین تنبیهی تأدیب شده‌اند، از ثمره آرامش یک زندگی نیکو بهره‌مند می‌شوند.

دستورها و اخطارها

۱۲ پس دست‌های سُست خود را برافرازید و پای‌های لرزان خود را قوی سازید،^{۱۳} و راه را برای گام‌های خود هموار سازید تا نه‌تنها پای معیوب شما بیشتر صدمه نبیند، بلکه شفا یابد.

۱۴ بکوشید تا با همهٔ مردم در صلح باشید و زندگی شما پاک باشد، زیرا بدون آن هیچ کس خداوند را نخواهد دید.^{۱۵} مراقب یکدیگر باشید تا مبادا کسی در میان شما از فیض خدا محروم شود، و اجازه ندهید هیچ‌گونه تلخی در میان شما ریشه بگیرد و موجب ناراحتی و آلودگی بسیاری گردد.^{۱۶} مانند عیسو، بی‌عفاف و بی‌دین نباشید که حقّ نخست‌زادگی خود را به یک وعده غذا فروخت.^{۱۷} شما می‌دانید که اگرچه او بعداً می‌خواست آن برکت را باز به دست آورد، ولی پذیرفته نشد، زیرا راهی برای بازگشت نداشت، اگرچه او اشک‌ریزان در پی آن بود.

۱۸ شما پیش آتش محسوس و مشتعل کوه *سینا نیامده‌اید و در برابر تاریکی، تیرگی، گردباد،^{۱۹} صدای شیپور و صداهایی که شنندگان التماس کردند دیگران‌ها را نشنوند، قرار نگرفته‌اید.^{۲۰} زیرا آن‌ها نتوانستند فرمان خدا را بپذیرند که می‌فرماید:

«حتّی اگر حیوانی کوه را لمس کند، باید سنگسار گردد.»^{۲۱} آن منظره چنان ترسناک بود که خود موسی گفت: «می‌ترسم و می‌لرزم.»^{۲۲} اما شما در مقابل کوه *صهیون و شهر خدای زنده یعنی اورشلیم آسمانی ایستاده‌اید و در برابر فرشتگان بی‌شمار^{۲۳} و مجلس جشن و اجتماع نخست‌زادگانی که نام‌های آنان در عالم بالا ثبت شده است و در برابر خدا، داور همه، و ارواح نیکان که به کمال رسیده‌اند قرار گرفته‌اید^{۲۴} و نزد عیسی، واسطهٔ پیمان تازه که خون پاشیده شدهٔ او حاکی از پیامی بهتر از خون هابیل است، آمده‌اید.

۲۵ مراقب باشید که از شنیدن صدای او که سخن می‌گوید روی برنگردانید. آنانی که از شنیدن سخنان کسی که بر روی زمین سخن می‌گفت سر باز زدند، نتوانستند از مجازات شدن بگریزند. پس ما اگر از آن کسی که از آسمان سخن می‌گوید روی برگردانیم، چگونه از مجازات شدن بگریزیم؟!^{۲۶} در آن زمان صدای او زمین را به لرزه درآورد، اما اکنون قول داده است که «یک‌بار دیگر نه‌تنها زمین، بلکه آسمان‌ها را نیز به لرزه در خواهد آورد.»^{۲۷} این عبارت «یک‌بار دیگر» اشاره است

به از بین رفتن آنچه تزلزل پذیر است، یعنی آفریده‌های او، تا این که آنچه تزلزل ناپذیر است باقی بماند.

^{۲۸} خدا را برای آن پادشاهی تزلزل ناپذیری که به ما می‌دهد، سپاس گوئیم و او را آنطور که مقبول او است، عبادت نماییم، یعنی با ترس و احترام؛ ^{۲۹} زیرا خدای ما آتشی سوزاننده است.

طرز خشنود ساختن خدا

به محبت برادرانه در میان خود ادامه بدهید. ^۲ از مهمان‌نوازی نسبت به بیگانگان غفلت نکنید، زیرا بعضی‌ها با چنین کاری، بی‌آنکه خود بدانند، از فرشتگان پذیرایی کردند. ^۳ زندانیان را چنان که گویی با ایشان هم‌زندان هستید، به‌خاطر داشته باشید و ستمدیدگان را فراموش نکنید، چنان که گویی شما هم مانند آن‌ها ستم می‌بینید.

^۴ همه باید ازدواج را محترم بشمارند و رابطه زناشویی را پاک نگاه دارند، زیرا خدا زناکاران را خواه مجرّد، خواه متأهل، مجازات خواهد کرد.

^۵ ننگذارید عشق به پول، حاکم زندگی شما باشد بلکه به آنچه دارید قانع باشید، زیرا خدا فرموده است:

«شما را هرگز تنها نخواهم گذاشت

و هرگز شما را ترک نخواهم کرد.»

^۶ پس ما می‌توانیم با اطمینان بگوئیم:

«خدا مددکار من است؛

من نخواهم ترسید.

انسان به من چه می‌تواند بکند؟»

^۷ رهبران خود را که پیام خدا را به شما رسانیدند، به یاد داشته باشید.

درباره ثمره کار و شیوه زندگی آن‌ها بیندیشید و از ایمان آن‌ها سرمشق بگیرید. ^۸ عیسای مسیح امروز همان است که دیروز بود و تا ابد هم

خواهد بود. ^۹ ننگذارید تعالیم عجیب و گوناگون، شما را از راه راست منحرف سازد. روح انسان با فیض خدا تقویت می‌شود نه با قواعد مربوط

به غذاها، زیرا کسانی که از این قواعد پیروی کرده‌اند، سودی نبرده‌اند. ^{۱۰} ما قربانگاهی داریم که کاهنان خیمه مقدّس حق خوردن از قربانی

آن را ندارند. ^{۱۱} *کاهن اعظم خون حیوانات را به‌عنوان قربانی گناه به مقدّس‌ترین مکان می‌برد، ولی اجساد این حیوانات در خارج از اردوگاه

سوخته می‌شود. ^{۱۲} به این جهت عیسی نیز در خارج از دروازه شهر رنج کشید تا مردم را با خون خود پاک سازد. ^{۱۳} پس بیایید تا به خارج از

اردوگاه نزد او برویم و در ننگ و خواری او شریک شویم، ^{۱۴} زیرا برای

ما در این جهان هیچ شهری ابدی نیست، بلکه ما در انتظار شهری هستیم که به زودی ظاهر خواهد شد.^{۱۵} پس بیایید به واسطه عیسی حمد و سپاس خود را به خدا تقدیم کنیم. این است قربانی ما به درگاه خدا.^{۱۶} هرگز نیکوکاری و سخاوتمندی نسبت به یکدیگر را از یاد نبرید، زیرا این گونه قربانی ها است که خدا را خشنود می سازد.

^{۱۷} از رهبران خود اطاعت و پیروی کنید، زیرا آنان پاسداران جان های شما هستند و در برابر خدا مسئولند. طوری رفتار کنید که آن ها خدمات خود را با شادی انجام دهند و نه با ناراحتی، چون در آن صورت نفعی عاید شما نخواهد شد.

^{۱۸} برای ما دعا کنید. ما یقین داریم که با وجدانی پاک عمل نموده ایم، و همیشه آنچه را درست است به جا می آوریم.^{۱۹} من مخصوصاً از شما تقاضا می نمایم که دعا کنید تا خدا مرا هرچه زودتر نزد شما برگرداند.

دعای خاتمه

^{۲۰} اکنون، خدای آرامش که خداوند ما عیسی مسیح، شبان اعظم گوسفندان، را پس از مرگ زنده کرد و خون او پیمان ابدی را تأیید می کند،^{۲۱} شما را در همه کارهای نیک کاملاً مجهز گرداند تا اراده او را به عمل آورید و آنچه را که موجب خشنودی او است به وسیله عیسی مسیح در ما به انجام برساند. شکوه و جلال تا ابد از آن مسیح است. *آمین!

سخنان پایانی

^{۲۲} ای *برادران، تقاضا می کنم این پیام دل گرم کننده را بپذیرید، زیرا این نامه را به طور مختصر برای شما نوشته ام.^{۲۳} می خواهم بدانید که برادر ما تیموتاؤس از زندان آزاد شده است. اگر به زودی به اینجا بیاید، ما با هم به دیدن شما خواهیم آمد.

^{۲۴} سلام ما را به تمام رهبران و به تمام مقدّسین برسانید. ایمان داران از ایتالیا به شما سلام می فرستند.^{۲۵} فیض خدا با همه شما باشد.



يعقوب

٥	٤	٣	٢	١



نامه یعقوب

معرفی کتاب

نامه یعقوب مجموعه قوانین عملی است که به «تمام پیروان خدا در سراسر عالم پراکنده‌اند» نوشته شده است. نویسنده از تشابهات بسیاری برای ارائه تعلیمات خود درباره طرز فکر و رفتار مسیحی استفاده می‌کند. او در مورد موضوعات مختلفی از قبیل ثروت، فقر، وسوسه، رفتار نیک، تعصب، ایمان و عمل، بکار بردن زبان، حکمت، اختلافات، تکبر، فروتنی، داوری دیگران، فخرفروشی، صبر و دعا بحث می‌کند. این نامه، بر اهمیت اعمال بر مبنای ایمان در مسیحیت تأکید می‌کند.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدمه ۱:۱

ایمان و حکمت ۱:۲-۸

فقر و ثروت ۱:۹-۱۱

وسوسه و آزمایش ۱:۱۲-۱۸

شنیدن و عمل کردن ۱:۱۹-۲۷

هشدار در مورد تبعیض ۲:۱-۱۳

ایمان و عمل ۲:۱۴-۲۶

مسیحی و زبانش ۳:۱-۱۸

مسیحیان و جهان ۴:۱-۵:۶

دستورات گوناگون ۵:۷-۲۰

مقدمه

یعقوب بنده خدا و بنده عیسای مسیح خداوند به دوازده طایفه اسرائیل که در سراسر عالم پراکنده‌اند، سلام و درود می‌فرستد.

ایمان و حکمت

ای برادران من، هرگاه دچار آزمایش‌های گوناگون می‌شوید، بی‌نهایت شاد باشید،^۳ چون می‌دانید اگر خلوص ایمان شما در آزمایش ثابت

شود، پایداری شما بیشتر می شود؛^۴ و وقتی پایداری شما کامل شود، شما انسان های کامل و بالغی شده کمبودی نخواهید داشت.^۵ اگر کسی از شما فاقد حکمت باشد، آن را از خدا بخواهد، و خدایی که همه چیز را با سخاوت می بخشد و انسان را سرزنش نمی کند، آن را به او خواهد داد. ^۶ اما او باید با ایمان بخواهد و در فکر خود هیچ شکی را راه ندهد، چون آدم شکاک مانند موج دریا است که در برابر باد رانده و متلاطم می شود.^۷ چنین شخصی نباید گمان کند که از خداوند چیزی خواهد یافت،^۸ چون شخص دودل در تمام کارهای خود ناپایدار است.

فقر و ثروت

^۹ مسیحی مسکین باید به سرافرازی خود در برابر خدا فخر کند ^{۱۰} و مسیحی ثروتمند نیز به حقارت خود. او مانند گل علف، زودگذر است؛ ^{۱۱} همان گونه که آفتاب با گرمای سوزان خود بر علف می تابد، و آن را می خشکاند و گل آن پژمرده شده از بین می رود، شخص دولتمند نیز همین طور در میان تلاش های خود پژمرده و محو خواهد شد.

آزمایش و وسوسه

^{۱۲} خوشا به حال کسی که در برابر وسوسه پایدار است، زیرا وقتی آزموده شود، تاج حیاتی را که خداوند به دوستداران خود وعده داده است، خواهد گرفت. ^{۱۳} کسی که گرفتار وسوسه می شود، نباید بگوید: «خداوند مرا به وسوسه انداخته است.» چون خداوند از بدی مبرا است و کسی را به وسوسه نمی اندازد. ^{۱۴} انسان وقتی دچار وسوسه می شود که به دام هوس های خود می افتد. ^{۱۵} در نتیجه، شهوت آبتن می شود و گناه را تولید می کند و وقتی گناه کاملاً رشد کرد، باعث مرگ می شود. ^{۱۶} ای برادران عزیز من، فریب نخورید. ^{۱۷} تمام بخشش های نیکو و هدایای کامل از آسمان و از جانب خدای پدر می آید که آفریننده نور است و در او تغییر و تیرگی وجود ندارد. ^{۱۸} او بنا به اراده خود و به وسیله کلمه حقیقت، ما را از نو آفرید تا ما نوبری از خلقت تازه او باشیم.

شنیدن و انجام دادن

^{۱۹} بنابراین ای برادران عزیز من، این را بدانید که هر کس باید در شنیدن، سریع و در پاسخ دادن، کند و در خشمگین شدن، آهسته باشد؛ ^{۲۰} چون خشم انسان به کسب آن نیکویی که خدا می خواهد کمک نمی کند. ^{۲۱} پس هر نوع عادت پلید و رفتار شرارت آمیز را از خود دور کنید، و کلامی را که خدا در دل های شما کاشته و می تواند شما را نجات بخشد، با فروتنی بپذیرید.

۲۲ فقط با گوش دادن به کلام خدا خود را فریب ندهید، بلکه بر طبق آن عمل کنید؛ ۲۳ چون کسی که به کلام گوش می‌دهد ولی بر طبق آن عمل نمی‌کند، مانند مردی است که به آینه نگاه می‌کند و چهره خود را در آن می‌بیند. ۲۴ او خود را می‌بیند ولی همین که از جلوی آینه دور می‌شود، فراموش می‌کند که چهره‌اش چگونه بود. ۲۵ اما کسی که با دقت به شریعت کامل و آزادی‌بخش نگاه کند و همیشه متوجه آن باشد و شنونده فراموش‌کاری نباشد، بلکه مطابق آن رفتار کند، خداوند تمام کارهای او را برکت خواهد داد.

۲۶ اگر کسی گمان می‌کند که آدم دین‌داری است ولی زبان خود را مهار نمی‌کند، خود را فریب می‌دهد و دیانت او بیهوده است. ۲۷ دیانت پاک و بی‌آلایش در برابر خدای پدر این است که وقتی یتیمان و بیوه‌زن‌ها دچار مصیبت می‌شوند، نیازهای آن‌ها را برآورده سازیم و خود را از فساد جهان دور نگاه داریم.

۲ ای *برادران من، ایمان شما به عیسای مسیح، خداوند جلال، با تبعیض همراه نباشد. ۱ اگر شخصی با انگشتر طلا و لباس فاخر به مجلس شما بیاید و فقری با لباس پاره نیز وارد شود ۳ و شما به کسی که لباس فاخر دارد احترام بگذارید و بگویید: «بفرماید بالا بنشینید» و به آن شخص فقیر بگویید: «در آنجا بایست یا در اینجا روی زمین پیش پای من بنشین»، ۴ آیا با این کار در بین خود تبعیض قائل نشده‌اید و با افکار پلید قضاوت نکرده‌اید؟

۵ ای *برادران عزیز من گوش دهید! مگر خدا فقیران این جهان را برنگزیده است تا در ایمان، دولتمند و وارث آن ملکوتی باشند که او به دوستداران خود وعده داده است؟ ۶ اما شما به فقرا بی‌احترامی می‌کنید. آیا دولتمندان به شما ظلم نمی‌کنند و شما را به پای میز محاکمه نمی‌کشند؟ ۷ و آیا آن‌ها به نام نیکویی که خدا بر شما نهاده است، بی‌حرمتی نمی‌کنند؟

۸ اگر شما قانون شاهانه‌ای را که در کلام خدا است و می‌فرماید: «همسایه‌ات را مثل جان خود محبت نما» به‌جا آورید، کاری نیکو کرده‌اید. ۹ اما اگر بین اشخاص تبعیض قائل شوید، مرتکب گناه شده‌اید و شریعت، شما را به‌عنوان افرادی خطاکار محکوم می‌نماید. ۱۰ چون اگر کسی تمام شریعت را رعایت کند و فقط یکی از قوانین آن را بشکند، بازهم در مقابل تمام شریعت مقصر است. ۱۱ زیرا او که گفت: «زنا نکن»، «همچنین گفته است: «قتل نکن.» پس اگر تو زنا نکنی ولی مرتکب قتل شوی، بازهم شریعت را شکسته‌ای. ۱۲ مانند کسانی سخن گویند و عمل نمایند که خداوند بر اساس قانون آزادی‌بخش، درباره آن‌ها

قضاوت می کند. ۱۳ چون خدا بر کسی که رحم نکرده، رحم نخواهد کرد، ولی همیشه رحمت بر داوری چیره خواهد شد.

ایمان و عمل

۱۴ ای *برادرانِ من، چه فایده دارد اگر کسی بگوید: «من ایمان دارم»، ولی عمل او این را ثابت نکند؟ آیا چنین ایمانی می تواند او را نجات بخشد؟ ۱۵ پس اگر در میان شما برادری یا خواهری برهنه و محتاج غذای روزانه خود باشد، ۱۶ و یکی از شما به ایشان بگوید «به سلامت بروید، و گرم و سیر شوید»، چه فایده ای دارد اگر شما احتیاجات جسمانی آن ها را برآورده نسازید؟ ۱۷ همین طور ایمانی که با عمل همراه نباشد، مُرده است.

۱۸ ممکن است کسی بگوید: «تو ایمان داری و من کارهای نیکو». من خواهم گفت: «تو به من ثابت کن چگونه می توانی ایمان بدون کارهای نیک داشته باشی، و من ایمان خود را به وسیله کارهای نیک خویش به تو ثابت می کنم». ۱۹ تو ایمان داری که خدا واحد است؛ بسیار خوب! دیوها هم ایمان دارند و از ترس می لرزند. ۲۰ ای نادان، آیا نمی دانی که ایمان بدون کار نیک بی ثمر است؟ ۲۱ پدر ما ابراهیم به خاطر کارهای نیک خود در وقتی که فرزند خویش اسحاق را در قربانگاه تقدیم خدا کرد، نیک و عادل محسوب شد. ۲۲ می بینی که چگونه ایمان او محرک کارهای نیک او بود و کارهای نیک او نیز ایمانش را کامل گردانید. ۲۳ آن نوشته که می فرماید: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برایش نیکی مطلق محسوب شد» تحقق یافت و او دوست خدا خوانده شد. ۲۴ پس می بینید که چگونه انسان نه فقط از راه ایمان، بلکه به وسیله کارهای نیک خود نیک و عادل شمرده می شود.

۲۵ همین طور راحاب فاحشه نیز با کارهای نیک خود یعنی پذیرفتن قاصدان اسرائیلی و روانه کردن آن ها از راه دیگر، نیک و عادل شمرده شد. ۲۶ پس همان گونه که بدن بدون روح مُرده است، ایمان بدون کارهای نیک نیز مُرده است.

زبان

۳ ای *برادرانِ من، مبدا بسیاری از شما بخواهید معلّم دیگران باشید، چون می دانید که روز داوری برای ما معلّمین سخت تر خواهد بود. ۲ همه ما مرتکب خطاهای بسیاری می شویم ولی کسی که در سخن گفتن خطا نکند، انسان کاملی است و می تواند تمام وجود خود را مهار کند. ۳ ما به دهان اسبان دهنه می زنیم تا مطیع ما شوند و به این وسیله تمام بدن آن ها را به هر طرف که بخواهیم هدایت می کنیم.

همچنين می توان کشتی های بسیار بزرگ را که با بادهای تند به حرکت درمی آیند، با استفاده از سکان بسیار کوچکی مهار کرد و به هر جا که ناخدا بخواهد، هدایت نمود.^۵ زبان هم همین طور است؛ گرچه عضو کوچکی است ولی ادعاهای بسیار بزرگی می نماید. چه جنگل های بزرگ که با جرقه ای، آتش می گیرند.^۶ زبان هم آتش است! در میان تمام اعضای بدن ما، زبان دنیایی از شرارت است که همه وجودمان را آلوده می سازد و آتش آن تمام زندگی ما را می سوزاند، آتشی که از جهنم سرچشمه می گیرد.^۷ انسان توانسته است و باز هم می تواند تمام حیوانات وحشی و پرندگان و خزندگان و ماهیان را رام کند،^۸ ولی هیچ کس نمی تواند زبان را مهار کند. زبان، شرور و رام نشدنی و پُر از زهر کُشنده است.^۹ ما با آن، هم خداوند و پدر را حمد و سپاس می گوئیم و هم انسان را که به صورت خدا آفریده شده است، لعنت می کنیم.^{۱۰} از یک دهان هم شکر و سپاس شنیده می شود و هم لعنت! ای *برادران من، نباید چنین باشد.^{۱۱} آیا یک چشمه می تواند از یک شکاف هم آب شیرین و هم آب شور جاری سازد؟^{۱۲} ای *برادران من، آیا درخت انجیر می تواند زیتون و یا درخت انگور، انجیر به بار آورد؟ همین طور چشمه آب شور هم نمی تواند از خود آب شیرین جاری سازد.

حکمت آسمانی

^{۱۳} در میان شما چه کسی عاقل و فهیم است؟ او باید با زندگی و کارهای نیک خود که با تواضعی که از حکمت سرچشمه می گیرد، آن را نشان دهد.^{۱۴} اما اگر شما حسود و تندخو و خودخواه هستيد، به خود فخر نکنید و برخلاف حقیقت به دروغ سخن نگوئید؛^{۱۵} این حکمت از بالا نیست، بلکه دنیوی، نفسانی و شیطانی است.^{۱۶} چون هر جا حسد و جاه طلبی هست، در آنجا بی نظمی و شرارت نیز هست.^{۱۷} اما حکمتی که از عالم بالا است، اول پاک است، بعد صلح جو، باگذشت، مهربان، بی غرض و بی ریا، پُر از شفقت و ثمرات نیکو.^{۱۸} نیکی و عدالت، میوه بذرهایی است که به دست صالحان در صلح و صفا کاشته می شود.

علاقه به مادیات

جنگ وجدال میان شما از کجا سرچشمه می گیرند؟ آیا علت آن ها خواهش های نفسانی شما نیست، خواهش هایی که در تمام اعضای بدن شما در ستیز هستند؟^۲ شما در حسرت چیزهایی هستید که ندارید؛ پس به خاطر آن ها حاضرید دیگران را بکشید. حسد می ورزید، ولی نمی توانید آنچه را که می خواهید به دست آورید؛ پس با

يکديگر به جنگ وجدال می پردازيد. شما آنچه را که می خواهيد نداريد چون آن را از خدا نخواسته ايد.^۳ اگر از خدا هم بخواهيد، ديگر حاجت شما برآورده نمی شود، چون با نيّت بد و به منظور ارضای هوس های خود آن را می طلبيد.^۴ ای مردم خيانتکار و بی وفا، آيا نمی دانيد که دلبستگی به اين دنيا، دشمنی با خدا است؟ هرکه بخواهد دنيا را دوست داشته باشد، خود را دشمن خدا می گرداند.^۵ آيا تصوّر می کنيد کلام خدا بی معنی است وقتی می فرمايد: «خدا به آن روحی که خود در دل انسان قرار داده، به شدّت علاقه دارد»؟^۶ اما فيضی که خدا می بخشد، بسی بيشتر است، زيرا نوشته شده است: «خدا با متکبران مخالفت می کند و به فروتنان فيض می بخشد.»

^۷ پس از خدا اطاعت کنيد و در مقابل ابليس مقاومت نماييد تا از شما بگريزد.^۸ به خدا نزديک شويد که او نيز به شما نزديک خواهد شد. ای گناه کاران، دست های خود را بشوييد. ای ریاکاران، دل های خود را پاک سازيد،^۹ ماتم بگريد، گريه و ناله کنيد. خنده شما به گريه و شادی شما به غم مبدّل شود.^{۱۰} در پيشگاه خدا فروتن شويد و او شما را سرافراز خواهد ساخت.

داوری کردن نسبت به ديگران

^{۱۱} ای *برادران، از يکديگر بد نگويد. کسی که از ديگری بد بگويد و يا نسبت به او داوری کند از شريعت بد گفته و آن را محکوم ساخته است. اگر نسبت به شريعت داوری کنی، تو داور شريعت شده ای و نه به جا آورنده آن.^{۱۲} قانونگذار و داور یکی است، يعنی همان که قادر است انسان را نجات بخشد يا هلاک سازد. پس تو کیستی که درباره همسايه خود داوری می کنی؟

لاف زدن

^{۱۳} ای کسانی که می گوييد: «امروز يا فردا به فلان شهر می رويم و در آنجا يک سال تجارت می کنيم و سود فراوان می بريم»،^{۱۴} ولی نمی دانيد فردا چه خواهد شد، حیات شما مثل بخاری است که لحظه ای ديده می شود و بعد ناپديد می شود.^{۱۵} در عوض آن، شما بايد بگويد: «اگر خدا بخواهد، زنده می مانيم و چنين و چنان می کنيم.»^{۱۶} اما شما از خودستایی لذت می برید و اين گونه فخر خطا است.^{۱۷} بنا بر اين کسی که بداند کار نيك چيست و آن را انجام ندهد، گناه کرده است.

اخطار به ثروتمندان

۵

و شما ای ثروتمندان، برای بلاهایی که بر سر شما می‌آید، گریه و زاری کنید. ^۲ ثروت شما تباه گشته و لباس‌های زیبایتان را بید خورده است. ^۳ سیم و زر شما زنگ زده و زنگ آن‌ها مدرکی علیه شما است و مانند آتش بدن شما را خواهد سوزاند. شما در این روزهای آخر به اندوختن ثروت مشغولید. ^۴ مزد کارگرانی که مزرعه‌های شما را درو کرده‌اند و شما آن‌ها را نپرداخته‌اید، علیه شما فریاد می‌کنند و ناله دروگران به گوش خداوند متعال رسیده است. ^۵ شما در روی زمین در تجمل و خوشگذرانی زندگی کرده‌اید و خود را برای روز ذبح پروار کرده‌اید. ^۶ شخص نیک را محکوم کرده کشتید. او با شما مقاومت نمی‌کند.

صبر و دعا

ای ^۷ *برادران من، تا ظهور خداوند صبر کنید. زارع برای برداشت محصول پرارزش زمین با صبر و شکیبایی منتظر باران‌های پاییزی و بهاری می‌ماند. ^۸ شما نیز باید صبر کنید و قوی‌دل باشید زیرا آمدن خداوند نزدیک است.

ای ^۹ *برادران من، از یکدیگر شکایت نکنید، مبادا خود شما محکوم شوید، چون داور عادل آماده داور است. ^{۱۰} ای *برادران من، صبر و تحمل انبیایی که با سختی‌ها به نام خداوند سخن می‌گفتند، باید برای شما نمونه باشد. ^{۱۱} ما اشخاص صبور را خوشبخت می‌دانیم. شما درباره صبر و تحمل ایوب شنیده‌اید و می‌دانید سرانجام خداوند به او چه داد؛ زیرا خداوند بی‌نهایت رحیم و مهربان است.

ای ^{۱۲} *برادران من، از همه مهم‌تر این است که سوگند نخورید، نه به آسمان، نه به زمین و نه به هیچ چیز دیگر، بلکه بلی شما واقعاً بلی باشد و نه شما نه، مبادا محکوم شوید.

^{۱۳} اگر برای کسی از شما مصیبتی روی دهد، او باید دعا کند و اگر خوشحال است، باید سرود حمد بخواند. ^{۱۴} اگر کسی از شما بیمار است، باید از مشایخ کلیسا بخواهد تا برای او دعا کنند و او را به نام خداوند با روغن تدهین نمایند، ^{۱۵} و دعای با ایمان بیمار را شفا خواهد بخشید. خداوند او را از بستر بیماری بلند خواهد کرد و اگر مرتکب گناهی شده باشد، بخشیده خواهد شد. ^{۱۶} نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف نمایید و برای یکدیگر دعا کنید، تا شفا یابید. دعای شخص عادل و نیک بسیار قوی و مؤثر است. ^{۱۷} *الیاس دارای عواطفی مانند خود ما بود، ولی وقتی از صمیم قلب دعا کرد که باران نبارد، سه سال

و شش ماه در آن سرزمین باران نبارید. ^{۱۸} دوباره دعا کرد و باران بارید و زمین بار دیگر محصول به بار آورد.

^{۱۹} ای *برادرانِ من، اگر کسی از شما از حقیقت منحرف گردد و شخص دیگری او را برگرداند، ^{۲۰} یقین بدانید که هرکس گناهکاری را از گمراهی بازگرداند، جانی را از مرگ خواهد رهانید و گناهان بی شماری را خواهد پوشانید.



اول پطرس

۵	۴	۳	۲	۱



نامهٔ اوّل پطرس رسول

معرفی کتاب

نامهٔ اوّل پطرس به مسیحیان پراکنده در شمال آسیای صغیر نوشته شده است. هدف اصلی نویسنده، تشویق خوانندگان است که در آن زمان، به خاطر ایمان خود جفا و شکنجه می شدند. برای این منظور، نویسنده خبر خوش عیسای مسیح را که با مرگ و *قیام و وعده های خود به آن ها امید بخشیده است، به آنان یادآوری می کند. بنابراین آن ها باید جفاها را بپذیرند و تحمل کنند و مطمئن باشند که این آزمایش ها برای صداقت ایمان آن ها است و این که در روزی که عیسای مسیح ظهور می کند، به آن ها پاداش داده خواهد شد.

نویسنده ضمن تشویق خوانندگان خود، به آن ها توصیه می کند که مانند کسانی که به مسیح تعلق دارند، زندگی کنند.

تقسیم بندی کتاب

مقدمه ۱: ۲-

یادآوری نجات الهی ۱: ۳-۱۲

نصیحت برای زندگی پاک ۱: ۱۳-۲: ۱۰

مسئولیت های مسیحیان در زمان جفا ۲: ۱۱-۴: ۱۹

خدمت و فروتنی مسیحی ۵: ۱-۱۱

خاتمه ۵: ۱۲-۱۴

مقدمه

از طرف پطرس، رسول عیسای مسیح به قوم برگزیدهٔ خدا که در سرتاسر استان های پُنطس، غلاطیه، کپدوکیه، آسیا و بطینیّه پراکنده شده اند. ^۲خدای پدر مطابق ارادهٔ خود، شما را از ازل برگزیده است و شما به وسیلهٔ روح خدا تقدیس شده اید تا از عیسای مسیح اطاعت کنید و خون او ریخته شد تا شما پاک شوید. فیض و آرامش برای شما روزافزون باد.

امید زنده

۳ سپاس بر خدا، پدر خداوند ما عیسیای مسیح، که بر حسب رحمت عظیم خود به وسیله رستاخیز عیسیای مسیح از مردگان، تولد تازه و امید زنده به ما بخشیده است ۴ تا روزی تمام برکات موعود را به دست آوریم. این برکات در عالم بالا، در جایی که فاسد، ضایع و پژمرده نمی شوند و از آب و رنگ نمی افتند، برای شما نگاه داشته می شوند. ۵ و در حالی که شما در انتظار نجاتی هستید که آماده شده تا در زمان آخر به ظهور برسد، خدا با قدرت خود، شما را به وسیله ایمانتان حفظ خواهد می نماید. ۶ این امر باید شما را بسیار خوشحال کند، اگرچه برای زمان کوتاهی به ضرورت، گرفتار آزمایش های سخت شده اید. ۷ چنان که طلای فانی در آتش آزمایش می شود، ایمان شما نیز باید در زحمات امتحان گردد، اگرچه ایمان از طلا خیلی گران بهاتر است، تا در آن روزی که عیسیای مسیح ظهور می کند، ایمان خالص شما موجب ستایش و جلال و افتخار شما بشود. ۸ با وجود این که تابه حال مسیح را ندیده اید، او را دوست دارید و با این که اکنون هم او را نمی بینید، به او ایمان دارید و با شادی عظیم و پُرشکوه که غیر قابل توصیف است، شادمان هستید ۹ و نتیجه نهایی ایمان خود را که نجات جان های شما است، می یابید. ۱۰ در خصوص این نجات، انبیا نه فقط پیشگویی کردند که آن از راه فیض خدا به شما خواهد رسید، بلکه به دقت درباره آن مطالعه و تحقیق نمودند ۱۱ آن ها سعی می کردند بدانند که به چه شخص و به چه زمانی اشاره دارد. این در وقتی بود که روح مسیح که در آن ها بود، درباره زحماتی که مسیح می بایست متحمل شود و جلالی که به دنبال آن زحمات خواهد آمد پیشگویی کرد. ۱۲ اما آن ها فقط به این حقیقت پی بردند که مأموریت آنان به خاطر خودشان نبود، بلکه برای شما بوده است. کسانی که بشارت انجیل را به شما دادند توسط روح القدس که از عالم بالا فرستاده شده است، این حقایق را به شما گفته اند، حقایقی که حتی فرشتگان آرزوی درک آن ها را دارند.

دعوت برای زندگی پاک

۱۳ پس حواس خود را جمع کرده هوشیار باشید. و با خویشتنداری در انتظار آن فیضی که در وقت ظهور عیسیای مسیح نصیب شما خواهد شد، با امید به سر برید. ۱۴ چون فرزندان مطیع، نگذارید آن تمایلات نفسانی که در دوران جهالت خود داشتید، زندگی شما را شکل دهد، ۱۵ بلکه چنان که خدایی که شما را خوانده است، مقدس است، شما نیز در تمام رفتارتان مقدس باشید. ۱۶ زیرا نوشته شده است:

«شما باید مقدّس باشید، زیرا که من قدّوسم.»

۱۷ شما در دعا‌های خود، کسی را پدر خطاب می‌کنید که بدون هیچ‌گونه تبعیضی همه را مطابق کارهایشان داوری خواهد کرد؛ بنابراین شما بقیّه عمر خود را بر روی زمین با خدا ترسی بگذرانید،^{۱۸} زیرا می‌دانید که شما از قید روش‌های بیهوده زندگی که از نیاکان خود به ارث برده بودید، آزاد شدید و این آزادی با پرداخت چیزهای فانی مثل طلا و نقره نبود،^{۱۹} بلکه با خونی گران بها مانند خون برّه‌ای بی‌عیب و نقص، یعنی با خون مسیح آزاد شدید.^{۲۰} خدا قبل از آفرینش جهان او را برای همین کار معین فرمود، ولی او در زمان آخر به‌خاطر شما ظاهر شد.^{۲۱} شما به‌وسیله مسیح به خدا ایمان آورده‌اید، خدایی که مسیح را پس از مرگ زنده گردانید و به او جاه و جلال بخشید تا ایمان و امید شما به خدا متّکی باشد.^{۲۲} اکنون چون از حقیقت اطاعت می‌کنید و جان‌های خود را پاک و منزّه ساخته‌اید، می‌توانید یکدیگر را صمیمانه دوست داشته باشید. پس یکدیگر را از دل و جان محبّت کنید،^{۲۳} زیرا تولد تازه شما در اثر تخم فانی نبود، بلکه به‌وسیله تخم غیرفانی، یعنی کلام خدای زنده و جاودان، تولد تازه یافتید.^{۲۴} زیرا

«تمام آدمیان مثل علف هستند،

و تمام جلال آنان مانند گل علف است.

علف خشک می‌شود و گلش می‌ریزد،

۲۵ اما کلام خدا تا ابد باقی است.»

و این کلام همان مژده‌ای است که به شما داده شده است.

سنگ زنده و ملّت مقدّس خدا

بنابراین شما باید همه‌نوع کینه، فریب، ریاکاری، حسادت و بدگویی را از خود دور سازید.^۲ مانند نوزادان، مشتاق شیر روحانی خالص باشید تا با نوشیدن آن بتوانید در نجات خود رشد نمایید،^۳ زیرا شما مهربانی خداوند را تجربه نموده‌اید.^۴ پس به‌سوی او، یعنی آن سنگ زنده که مردم رد کردند اما در نظر خدا برگزیده و گران بها است، بیایید.^۵ و شما نیز مانند سنگ‌های زنده‌ای هستید که خانه‌ای روحانی از شما بنا می‌شود و در آن خانه، شما به‌عنوان کاهنان مقدّس، قربانی‌های روحانی را که مقبول خدا است، به‌واسطه عیسای مسیح تقدیم کنید.^۶ زیرا در کتب مقدّس آمده است:

«در* صهیون سنگی قرار می‌دهم، سنگ زاویه برگزیده ممتاز و

گران بها؛

هرکه به آن ایمان آورد هرگز شرمسار نخواهد شد.»

۷ برای شما ایمان داران، این سنگ ارزش بسیار دارد. اما برای بی ایمانان،
«آن سنگی که معماران رد کردند،
اکنون مهمترین سنگ بنا شده است.»

۸ و همچنین

«سنگی است که آن‌ها را می‌لغزانند

و صخره‌ای است که روی آن خواهند افتاد.»

آری، آن‌ها لغزش می‌خورند زیرا از کلام خدا سرپیچی می‌کنند، چنان‌که
از پیش مقدّر شده بود.

۹ و اما شما، امتی برگزیده و کاهنانی هستید که به پادشاهی رسیده‌اید.
شما ملّتی مقدّس و قوم خاص خدا هستید تا کارها و صفات عالی
خدایی را که شما را از تاریکی به نور عجیب خود دعوت کرده است،
به همه اعلام نمایید. ۱۰ در گذشته شما قوم خدا نبودید، اما اکنون
قوم خدا هستید. زمانی شما از رحمت الهی محروم بودید، اما اکنون
رحمت یافته‌اید!

بندگان خدا

۱۱ ای عزیزان، از شما که در این دنیا غریب و بیگانه هستید، تقاضا
می‌کنم، از شهوات نفسانی که همیشه با روح ما در جنگ هستند،
پرهیزید، ۱۲ بلکه چنان در میان مردم خدا ناشناس با نیکویی زندگی کنید
که اگرچه در حال حاضر شما را متّهم به بدکاری می‌کنند، با دیدن
کارهای نیک شما، خدا را در روز بازپسین تمجید نمایند.

۱۳ به‌خاطر خداوند، مطیع همه قدرت‌های انسانی باشید، خواه پادشاه
که بالاتر از همه است، ۱۴ و خواه فرمانداران که از طرف او مأمور شده‌اند
تا بدکاران را مجازات و نیکوکاران را تحسین نمایند. ۱۵ اراده خدا این است
که شما با کارهای نیک خود جلوی سخنان جاهلانۀ مردمان احمق را
بگیرید. ۱۶ مثل افرادی که کاملاً آزاد هستند زندگی کنید، اما نگذارید
این آزادی شما بهانه‌ای برای شرارت باشد، بلکه مانند بندگان خدا
زندگی کنید. ۱۷ همه را محترم بشمارید، ایمان داران را دوست بدارید،
از خدا بترسید و به پادشاه احترام بگذارید.

پیروی از مسیح

۱۸ ای غلامان، با کمال احترام مطیع اربابان خود باشید، نه تنها نسبت
به آنانی که مهربان و با ملاحظه هستند، بلکه همچنین به کسانی که
سخت گیر هستند، ۱۹ زیرا کسی که خدا را در زندگی خود شاهد و ناظر
می‌داند، اگر به ناحق عذاب ببیند و تحمّل کند، خدا را خشنود ساخته
است. ۲۰ اما اگر مرتکب کار خلافی شدید و تنبیه آن را تحمّل کردید،

چه افتخاری برای شما است؟ اما اگر شما کارهای نیک انجام دهید و در عوض بدی دیده آن را تحمل کنید، در آن صورت است که خدا را خوشنود ساخته‌اید. ^{۲۱} مگر خدا شما را برای همین برنگزیده است؟ خود مسیح با رنج‌هایی که به خاطر شما کشید، برای شما نمونه شد تا در اثر قدم‌های او گام بردارید. ^{۲۲} شما می‌دانید که او هیچ گناهی نکرد و هرگز فریبی از دهان او شنیده نشد. ^{۲۳} وقتی به او دشنام می‌دادند، با دشنام پاسخ نداد. وقتی عذاب می‌کشید، تهدید نکرد، بلکه خود را به دست آن داور عادل سپرد که همیشه با عدالت داوری می‌کند. ^{۲۴} مسیح شخصاً بار گناهان ما را بر دوش گرفته آن‌ها را بر صلیب برد تا ما هم نسبت به گناه بمیریم و برای نیکی مطلق زیست کنیم، زیرا به سبب زخم‌های او است که شما شفا یافته‌اید. ^{۲۵} شما مثل گوسفندانی بودید که راه خود را گم کرده بودند، اما اکنون نزد شبان و نگهبان جان‌های خود برگشته‌اید.

زن‌ها و شوهرها

۳ به همین طریق شما ای زن‌ها، مطیع شوهرهای خود باشید تا چنانچه بعضی از آن‌ها به کلام خدا ایمان ندارند، به وسیله رفتار شما جلب شوند بدون آنکه شما به آن‌ها چیزی بگویید، ^۲ زیرا آن‌ها رفتار نیک و خداترسی شما را خواهند دید. ^۳ زیبایی شما نباید در آرایش ظاهری باشد که به آرایش مو و پوشیدن جواهرات و لباس زیبا بستگی دارد، ^۴ بلکه زیبایی شما باید در باطن باشد. درون خود را با گوهر فناپذیر یک روح آرام و ملایم بیارایید، زیرا این نوع زیبایی در نظر خدا ارزش بسیار دارد. ^۵ به این طریق بود که زن‌های مقدسی که در قدیم به خدا توکل داشتند، خود را زیبا می‌ساختند. آن‌ها مطیع شوهران خود بودند، ^۶ مثل سارا که از ابراهیم اطاعت کرده او را «سرور» خطاب می‌نمود. پس اگر شما هم رفتاری نیک داشته باشید و هیچ ترسی نداشته باشید، دختران او خواهید بود. ^۷ همچنین شما ای شوهران، با همسرانتان با ملاحظه و با عزت و احترام رفتار کنید، زیرا آن‌ها از شما ضعیف‌ترند و در فیض حیات با شما سهیم و شریک می‌باشند، تا هیچ چیزی مانع دعا‌های شما نشود.

رنج و زحمت به خاطر نیکوکاری

^۸ خلاصه همه شما یک فکر و یک دل باشید. با یکدیگر دوستی برادرانه داشته، مهربان و فروتن باشید. ^۹ بدی را با بدی و لعنت را با لعنت تلافی نکنید، بلکه به جای لعنت برکت بطلبید، زیرا خدا شما را دعوت کرده است تا برکت نصیبتان گردد. ^{۱۰} چنان که نوشته شده است:

«هرکه بخواهد زندگی خوب و روزهای خوشی داشته باشد،

باید دهانش را از حرف‌های زشت

و لبانش را از دروغ نگه دارد.

۱۱ بدی را ترک کرده نیکی را پیشه کند

و صلح و صفا را جسته و آن را دنبال نماید.

۱۲ زیرا چشمان خداوند بر نیکان است،

و گوش‌های او آماده شنیدن دعا‌های آن‌ها،

اما از بدکاران روی گردان است.»

۱۳ پس اگر شما به انجام آنچه نیکو است اشتیاق دارید، چه کسی به

شما آسیب خواهد رساند؟ ۱۴ اما اگر به خاطر نیکوکاری رنج می‌بینید،

خوشا به حال شما! از تهدیدات مردم نترسید و نگران نباشید. ۱۵ اما

احترام مسیح در دل‌های شما باشد و او را خداوند خود بدانید و اگر

کسی علت امید شما را بپرسد، همیشه آمادهٔ جواب باشید، البته با

ملایمت و احترام. ۱۶ وجدان شما همیشه پاک باشد تا حتی اگر به شما

توهین شود، کسانی که از رفتار نیک مسیحایی شما بد می‌گویند، از

گفتهٔ خود شرم‌منده گردند. ۱۷ زیرا اگر خواست خدا بر این است که شما

رنج بکشید، بهتر است که به خاطر نیکوکاری باشد، نه برای بدکاری.

۱۸ زیرا خود مسیح، یک‌بار برای همیشه به خاطر گناه بشر مُرد، یعنی

یک شخص بی‌گناه در راه گناه‌کاران مُرد تا ما را به حضور خدا بیاورد.

او در جسم کشته شد اما روحاً به زندگی خود ادامه داد ۱۹ و در روح

نزد ارواح محبوس رفت و آن‌ها را آگاه کرد. ۲۰ این‌ها همان کسانی

بودند که در آن وقت که نوح به ساختن کشتی مشغول بود و خدا با

شکیبایی انتظار می‌کشید، اطاعت نکردند. عده‌ای کم، یعنی هشت

نفر از آب گذشته، جان سالم بدر بردند. ۲۱ این آب، نمونهٔ تعمیدی

است که اکنون شما را نجات می‌بخشد. منظور شست‌وشوی کثافات

بدنی نیست، بلکه آرزوی وجدان پاکی است که مشتاق دیدن خدا

است و به وسیلهٔ رستاخیز مسیح نجات می‌یابد. ۲۲ او به عالم بالا رفت

و در دست راست خدا است و تمام فرشتگان و قوّه‌ها و قدرت‌های

آسمانی تحت فرمان او هستند.

زندگی ما باید عوض بشود

پس چون مسیح متحمل درد و رنج‌های جسمانی شد، شما

نیز باید خود را برای همین کار آماده و مسلح سازید. زیرا

کسی که درد و رنج کشیده است، دیگر گرفتار گناه نمی‌شود ۲ و تا

آخر عمر خود بر طبق ارادهٔ خدا زندگی خواهد کرد، نه به خواهش‌های

شهوات نفسانی،^۳ زیرا شما در گذشته به قدر کافی وقت خود را صرف کارهایی که خدانشناسان میل به انجام آن‌ها را دارند، کرده‌اید. در آن وقت زندگی شما در هرزگی، شهوت‌رانی، مستی، عیاشی، مجالس می‌گساری و بُت‌پرستی شرم‌آور سپری می‌شد^۴ و اکنون خدانشناسان از این که شما دیگر در زندگی بی‌بندوبار آن‌ها شرکت نمی‌کنید، تعجب می‌کنند و به شما اهانت می‌گویند.^۵ اما روزی آن‌ها باید حساب خود را به خدا که برای داوری زندگان و مردگان آماده است، پس بدهند. به‌خاطر همین به مردگان نیز بشارت داده شد تا این که آن‌ها اگرچه مثل همهٔ آدمیان در جسم مورد داوری قرار گرفتند، اما موافق خدا به حسب روح زیست نمایند.

عطایای خدا به ایمان‌داران

^۶پایان همه‌چیز نزدیک است. باید حواس شما جمع باشد و با هوشیاری دعا کنید.^۸ مهم‌تر از همه، یکدیگر را صمیمانه محبت نمایید زیرا محبت، گناهان بسیاری را می‌پوشاند.^۹ از یکدیگر بدون شکوه و شکایت مهمان‌نوازی کنید.^{۱۰} به‌عنوان مباشرانی که برکات گوناگون خدا را یافته‌اند، استعدادها و عطایای خود را برای خیریت دیگران به کار ببرید.^{۱۱} مثلاً کسی که وعظ می‌کند، طوری سخن بگوید که گویی از طرف خدا پیامی دارد و آنکه خدمت می‌کند با قدرتی که خدا به او عطا می‌فرماید، خدمت کند تا از این راه خدا در همه‌چیز به‌وسیلهٔ عیسیای مسیح جلال یابد. آری، جلال و قدرت تا ابد از آن او باد.* آمین!

رنج و زحمت به‌عنوان یک مسیحی

^{۱۲}ای عزیزان، از آزمایش‌های سختی که برای امتحان شما پیش می‌آید، تعجب نکنید و طوری رفتار ننمایید که گویا امری غیرعادی برای شما پیش آمده است.^{۱۳} بلکه از این که در رنج‌های مسیح شریک شده‌اید، شاد باشید تا در وقتی که جلال او ظاهر می‌شود، به غایت شادمان گردید.^{۱۴} خوشا به حال شما اگر به‌خاطر نام مسیح به شما دشنام دهند، زیرا در آن صورت، روح پُر جلال الهی در شما ساکن است.^{۱۵} اما هیچ‌یک از شما نباید به‌خاطر قتل یا دزدی یا بدکاری یا فضولی دچار زحمت گردد.^{۱۶} ولی اگر به‌عنوان یک مسیحی رنج می‌بینید ناراحت نشوید، بلکه برای این که نام مسیح را برخود دارید، خدا را شکر کنید.

^{۱۷}وقت آن رسیده است که داوری فرزندان خدا شروع شود و اگر ما اولین کسانی هستیم که داوری می‌شویم، عاقبت کسانی که انجیل خدا را رد کردند، چه خواهد بود؟^{۱۸} و اگر نجات نیکان این قدر دشوار است، عاقبت گناه‌کاران و خدانشناسان چه خواهد بود؟^{۱۹} بنابراین،

اگر کسی مطابق ارادهٔ خدا دچار رنج و زحمت شده است، باید جان خود را به دست آفریدگاری که به وعده‌های خود وفادار است، بسپارد و به نیکوکاری ادامه دهد.

توجه رهبران کلیسا به اعضای آن

من که یک شیخ کلیسا هستم و شاهد زحمات مسیح بودم و در آن جلالی که قرار است به زودی ظاهر شود، شریک خواهم بود، از شما مشایخ کلیسا تقاضا می‌کنم^۲ از گله‌ای که خدا به شما سپرده است شبانی و مراقبت کنید، نه از روی اجبار، بلکه چنان که خدا می‌خواهد، از روی میل و رغبت، نه به منظور منفعت شخصی، بلکه با حُسن نیت و علاقه.^۳ سعی نکنید بر آنانی که به دست شما سپرده شده‌اند، سروری نمایید، بلکه برای آن گله نمونه باشید.^۴ و وقتی که شبان اعظم ظاهر شود، تاج پُر جلالی را که هرگز پُزمرده نمی‌شود دریافت خواهید نمود.^۵ ای جوانان، شما نیز باید مطیع مشایخ کلیسا باشید و همهٔ شما حولهٔ فروتنی را به کمر بسته، یکدیگر را خدمت کنید زیرا خدا مخالف متکبران است، اما به فروتنان فیض می‌بخشد.^۶ پس خود را در زیر دست نیرومند خداوند فروتن سازید تا او شما را در وقت مناسب سرفراز نماید.^۷ بار تمام نگرانی‌های خود را به دوش او بگذارید، زیرا او همیشه در فکر شما است.

^۸ هوشیار و مواظب باشید، زیرا دشمن شما ابلیس، چون شیری غرّان به هر سو می‌گردد و در جستجوی کسی است تا او را ببلعد.^۹ با ایمانی راسخ در مقابل او بایستید، زیرا می‌دانید که ایمان‌داران در تمام دنیا به همین زحمات دچار هستند.^{۱۰} اما پس از این که اندک زمانی رنج و زحمت دیدید، خدای پُر از فیض که شما را در مسیح دعوت کرده است تا در جلال جاودانی او شریک باشید، شما را کامل، استوار و قوی خواهد ساخت.^{۱۱} قدرت تا ابد از آن او است. *آمین!

خاتمه

^{۱۲} این نامهٔ مختصر را با کمک «سیلاس» که او را یک برادر وفادار می‌دانم، نوشته‌ام تا شما را تشویق کنم و به آن فیض راستین خدا که در آن استوار هستید، شهادت بدهم.

^{۱۳} کلیسای شهر بابل که برگزیدهٔ خدا است، به شما سلام می‌رساند و همچنین پسر من «مرقس» سلام می‌رساند.^{۱۴} یکدیگر را با بوسهٔ محبت آمیز سلام گویند. صلح و آرامش با همهٔ شما که با مسیح متحد هستید، باد.



دوم پطرس

۳	۲	۱



نامهٔ دوّم پطرس رسول

معرفی کتاب

دوّمین نامهٔ پطرس به تعداد بسیاری از مسیحیان اوّلیه نوشته شده است. هدف اصلی این نامه، مبارزه با تعالیم غلط و فساد اخلاقی حاصل از آن می باشد. راه رهایی از این گونه تعالیم غلط، دانش صحیح دربارهٔ خدا و عیسای مسیح خداوند است، دانشی که به وسیلهٔ اشخاصی که او یعنی عیسای مسیح را دیده اند و تعالیم او را شنیده اند، به دست آمده است. نکته ای که زیاد باعث نگرانی شده بود این بود که عده ای معتقد بودند و تعلیم می دادند که مسیح بازگشت نخواهد کرد. نویسنده می گوید: علت تأخیر مسیح در بازگشت این است که خدا نمی خواهد کسی هلاک شود، بلکه مایل است همه از گناهان خود توبه کنند.

تقسیم بندی کتاب

مقدمه ۱:۱-۲

دعوت مسیحی ۱:۳-۲۱

معلمان دروغین ۲:۱-۲۲

بازگشت نهایی مسیح ۳:۱-۱۸

مقدمه

از طرف شمعون پطرس، غلام و رسول عیسای مسیح، به آنانی که به وسیلهٔ نیکی مطلق خدا و نجات دهندهٔ ما عیسای مسیح، ایمانی گران بها همانند ایمان ما یافته اند.^۲ باشد که با شناخت عمیق تر از خدا و خداوند عیسای مسیح، فیض و آرامش شما نیز افزون گردد.

برگزیدگان خدا

^۳ قدرت الهی آنچه را که ما برای زندگی و دین داری نیاز داریم، به ما بخشیده است، و این به خاطر شناخت بهتر کسی است که ما را در جلال و عظمت خویش خوانده است.^۴ بنابراین از وعده های بزرگ و گران بها بهره مند شده از فسادى که زائیده تمایلات جسمانی است،

بگریزید و در طبیعت خدا شریک و سهیم شوید. ^۵ به این سبب شما باید سخت بکوشید تا بر ایمان خود نیکویی را بیفزایید، و بر نیکویی معرفت را، ^۶ بر معرفت پرهیزکاری را، بر پرهیزکاری بردباری را، بر بردباری خداشناسی را، ^۷ بر خداشناسی محبت برادرانه، و بر محبت برادرانه، محبت فداکارانه را. ^۸ اگر این صفات در شما باشد و در شما فرونی یابد، باعث خواهد شد همیشه در شناخت خداوند ما عیسای مسیح فعال و پُرثمر باشید. ^۹ ولی کسی که فاقد این صفات باشد، چنان کور و نزدیک بین می شود که فراموش می کند چگونه از گناهان گذشته اش پاک شده است. ^{۱۰} پس ای برادران من، هرچه بیشتر بکوشید تا زندگی شما ثابت کند که شما جزو دعوت شدگان و برگزیدگان خدا هستید، زیرا اگر چنین کنید، هرگز لغزش نخواهید خورد. ^{۱۱} و به این ترتیب به شما اجازه کامل داده می شود تا به پادشاهی جاودان خداوند و نجات دهنده ما عیسای مسیح وارد شوید.

^{۱۲} به این جهت من تصمیم گرفتم که پیوسته این امور را به یاد شما بیاورم. اگرچه شما آن ها را می دانید و در حقیقتی که یافته اید، استوار هستید، ^{۱۳} ولی من تا زنده هستم صلاح می دانم که شما را با یادآوری و تذکر برانگیزانم. ^{۱۴} من می دانم که به زودی، چنان که خداوند ما عیسای مسیح بر من آشکار کرد، این خیمه را ترک خواهم نمود. ^{۱۵} پس نهایت کوشش خود را خواهم کرد تا پس از مرگ من، شما بتوانید در همه اوقات این مطالب را به یاد آورید.

شاهدان جلال مسیح

^{۱۶} زیرا وقتی ما درباره قدرت خداوند ما عیسای مسیح و آمدن او با شما سخن گفتیم، به افسانه هایی که با مهارت ساخته شده باشند متوسل نشدیم، زیرا ما با چشمان خود بزرگی ملکوتی او را دیده ایم. ^{۱۷} وقتی خدای پدر به او افتخار و جلال داد، و آن زمان که از جلال خداوندی، صدایی به او رسید که می گفت: «این است پسر عزیز من که از او خشنودم» ما آنجا بودیم. ^{۱۸} آری، ما وقتی با او بر روی کوه مقدس بودیم این صدای آسمانی را شنیدیم.

^{۱۹} این ها همه اطمینان ما را به کلام انبیا محکم تر می کنند؛ پس بادقت بیشتر به آن توجه نمایید، زیرا کلام انبیا مانند چراغی است که در جایی تاریک می درخشد تا سپیده بدمد و ستاره صبح طلوع کرده دل های شما را روشن گرداند. ^{۲۰} اما مهم تر از همه چیز این را بدانید که هیچ یک از پیشگویی های کُتب مقدس تفسیر شخصی ندارد. ^{۲۱} زیرا هیچ پیشگویی

از روی نقشه و خواسته انسان به وجود نیامده است، بلکه آدمیان تحت تأثیر روح القدس، پیام خدا را بیان نمودند.

انبیا و معلمان دروغین

۲

اما در میان قوم اسرائیل، انبیای دروغین هم بودند، همان طور که در میان شما نیز معلمین دروغین خواهند بود. آن ها مخفیانه تعالیم غلط و مُهلک به میان شما خواهند آورد و همانی را که سروری را باز خرید کرد، انکار خواهند نمود و بلای ناگهانی بر سر خود خواهند آورد. ^۲ عده زیادی، آن ها و راه های هرزه آن ها را دنبال خواهند کرد و به سبب آنان راه حقیقت مورد اهانت قرار خواهد گرفت. ^۳ از روی طمع و با داستان های جعلی خود، شما را استثمار خواهند کرد، اما کیفری که از مدّت ها پیش برای آنان مقرر شده بود در انتظار آن ها است و هلاکت آنان حتمی است.

^۴ شما می دانید، که خدا فرشتگانی را که گناه کردند بی سزا نگذاشت، بلکه آنان را به گودال های تاریک جهنّم فرستاد تا در آنجا برای داوری نگهداری شوند. ^۵ خدا همچنین دنیای قدیم را بدون کیفر نگذاشت، بلکه بر دنیای بدکاران سیل جاری ساخت و تنها نوح، آن واعظ نیک، و هفت نفر دیگر محفوظ ماندند. ^۶ خدا شهرهای سُدوم و غُموره را محکوم و ویران ساخته به خاکستر تبدیل کرد تا برای آدمیان دیگر که می خواهند در گناه زندگی کنند، عبرتی باشد. ^۷ خدا لوط را که مردی نیک بود و از رفتار هرزه شیران رنج می برد، رها ساخت. ^۸ زیرا آن مرد نیکو که در میان آنان به سر می بُرد، قلب پاکش از دیدن و شنیدن کارهای زشت آنان همه روزه در عذاب بود. ^۹ پس به این نتیجه می رسیم که خدا می داند چطور نیکان را از آزمایش ها برهاند و شریران را تا روز بازپسین تحت مجازات نگه دارد، ^{۱۰} مخصوصاً آنانی که خود را به همه نوع شهوات زشت و ناپاک سپرده اند و قدرت خداوند را خوار می شمارند.

این معلمین دروغین، بی باک و خودبین هستند و از بی حرمتی به موجودات آسمانی نیز ترسی ندارند. ^{۱۱} حتی فرشتگان که از این معلمین دروغین بسیار قوی تر و تواناترند، این موجودات آسمانی را در پیشگاه خداوند با بدزبانی متهم نمی سازند. ^{۱۲} اما این اشخاص مانند جانوران وحشی و بی شعور هستند که بر اساس غریزه رفتار می کنند و متولد شده اند که به دام افتاده کشته شوند؛ بنابراین آن ها به اموری که قدرت درکش را ندارند، توهین می کنند. پس آن ها مثل حیوانات وحشی هلاک خواهند شد، ^{۱۳} و در عوض بدی که کرده اند، بدی خواهند دید. خوشی آنان این است که در روز روشن شهوات نفسانی خود را ارضاء نمایند.

آن‌ها لگه‌ها و زخم‌های گندیده‌ای هستند که حتّی در زمان شرکت در ضیافت‌های شما، از فریبکاری لذّت می‌برند. ^{۱۴}چشمان آن‌ها مرتّب به دنبال زناکاری است و اشتهاى آن‌ها برای گناه سیری‌ناپذیر است. آن‌ها افراد سست‌ایمان را با اغوا به دام خود می‌اندازند. دل‌هایشان با طمع و حسادت خو گرفته است و زیر لعنت خدا هستند. ^{۱۵}راه راست را ترک گفته منحرف شده‌اند؛ به راهی رفته‌اند که «بلعام» پسر بعور در پیش گرفت، کسی را که مزد خلافتکاری دوست می‌داشت. ^{۱۶}اما او به خاطر خلافتکاری خود توبیخ شد زیرا الاغ زیان بسته‌ای به صدای انسان تکلم کرد و کارهای دیوانه‌وار آن نبی را متوقف ساخت.

^{۱۷}این اشخاص مانند چشمه‌های بی‌آب و ابرهایی هستند که با بادهای توفان رانده می‌شوند و تاریکی غلیظ دوزخ در انتظار آن‌ها است. ^{۱۸}سخنان کبرآمیز و احمقانه به زبان می‌آورند و با استفاده از تمایلات شهوات جسمانی و هرزگی، کسانی را که تازه از دست گمراهان فرار کرده‌اند، به دام می‌اندازند. ^{۱۹}به آنان وعده آزادی می‌دهند درحالی که خودشان بردگان فساد هستند؛ زیرا آدمی برده هرآنچه که او را مغلوب ساخته است می‌باشد. ^{۲۰}اگر آنان که یک‌بار از راه معرفت خداوند و نجات‌دهنده ما عیسای مسیح از ناپاکی‌های این دنیا دست شستند، بار دیگر گرفتار و مغلوب ناپاکی‌ها شوند، حالت آخر آن‌ها از اوّلشان بدتر خواهد بود. ^{۲۱}برای آنان بهتر می‌بود که هرگز راه نیکی مطلق را نمی‌شناختند تا این که آن را بشناسند و از آن فرمان مقدّس که به آنان داده شد، روی بگردانند. ^{۲۲}آنچه برای آنان اتفاق افتاد نشان می‌دهد که این مثل حقیقت دارد: «سگ به آنچه است فراغ کرده است، بر می‌گردد» و «خوک شسته شده، به غلتیدن در گِل».

وعدۀ بازگشت مسیح

۳ ای عزیزان، این دوّمین نامه‌ای است که به شما می‌نویسم. در هر دو نامه مطالبی را یادآور شده‌ام تا افکار پاک شما را برانگیزانم. ^۲می‌خواهم سخنانی را که انبیای مقدّس در گذشته گفته‌اند و فرمانی را که خداوند و نجات‌دهنده ما به وسیله رسولان خود به شما داد، به‌خاطر بیاورید. ^۳قبل از هر چیز باید بدانید که در زمان آخر اشخاصی پیدا خواهند شد که پیرو شهوات پلید خود بوده شما را مسخره خواهند نمود، چون تحت فرمان شهوات پلید خود زندگی می‌کنند، ^۴و خواهند گفت: «کجا است آن کسی که وعده داد که می‌آید؟ از زمانی که نیاکان ما مرده‌اند، همه چیز هنوز همان‌طور است که از زمان خلقت دنیا بوده است!» آن‌ها عمداً این حقیقت را نادیده می‌گیرند که خدا در قدیم

تکلم فرمود و آسمان‌ها و زمین آفریده شد و زمین از آب و به‌وسیله آب شکل گرفت؛^۶ و به‌وسیله همین آب، یعنی سیل آب، دنیای کهن ویران شد.^۷ اما این آسمان و زمینی که اکنون می‌بینید، به‌وسیله همان کلام خدا تا روزی که بدکاران داوری شده هلاک گردند، برای نابودی با آتش نگاه داشته می‌شوند.

^۸ اما ای عزیزان، این حقیقت از شما پنهان نماند که برای خداوند یک روز مثل هزار سال و هزار سال مثل یک روز می‌باشد.^۹ خداوند در انجام آنچه وعده داده است آن‌چنان که بعضی‌ها گمان می‌کنند، تأخیر نمی‌کند، بلکه با صبر شما را تحمل می‌نماید، زیرا نمی‌خواهد کسی هلاک شود، بلکه مایل است همه توبه کنند.

^{۱۰} روز خداوند مانند یک دزد خواهد آمد. در آن روز آسمان‌ها با صدای مهیبی ناپدید خواهند شد، عناصر سوخته شده از بین خواهند رفت و زمین با هرچه در آن است، ذوب خواهد گشت.^{۱۱} حال که همه این چیزها به این صورت نابود خواهند شد، شما چه نوع مردمانی باید باشید؟ زندگی شما باید مقدس و خداپسندانه باشد.^{۱۲} و شما باید در انتظار روز خدا باشید و طوری زندگی کنید که آن روز زودتر برسد، آن روزی که آسمان‌ها خواهند سوخت و نابود خواهند شد و عناصر از حرارت ذوب خواهند گردید.^{۱۳} اما ما بنابر وعده او منتظر آسمان‌های تازه و زمینی تازه هستیم که در آن‌ها نیکی مطلق مستقر خواهد بود.

^{۱۴} پس ای *برادران من، حال که در چنین انتظاری به‌سر می‌برید نهایت کوشش خود را بنمایید که خدا شما را در آن روز پاک و بی‌عیب و در صلح بیابد.^{۱۵} خاطر جمع باشید که صبر و حوصله خداوند ما برای نجات شما است، همچنان که برادر عزیز ما پولس نیز با استفاده از حکمتی که خدا به او عنایت کرد به شما نوشته است.^{۱۶} او در تمام نامه‌های خود درباره این امور می‌نویسد. در این نامه‌ها گاهی مطالب دشواری هست که مردمان جاهل و بی‌ثبات از آن‌ها تفسیر غلط می‌کنند، همان‌طور که با قسمت‌های دیگر کلام خدا هم رفتار می‌کنند و از این راه هلاکت را نصیب خود می‌سازند.

^{۱۷} اما ای عزیزان، شما این امور را از پیش می‌دانید، پس مواظب خود باشید که مبادا به‌وسیله تعالیم غلط مردمان شریر، گمراه گشته پایداری خود را از دست بدهید.^{۱۸} بلکه در فیض و معرفت خداوند و نجات‌دهنده ما عیسای مسیح، دائماً رشد و نمو کنید. جلال بر او باد، از حال تا ابد. *آمین!



اول یوحنا

۵	۴	۳	۲	۱



نامهٔ اوّل یوحنا ی رسول

معرفی کتاب

نامهٔ اوّل یوحنا دارای دو مطلب مهم است: تشویق خوانندگان به این که در مشارکت با خدا و پسرش عیسی مسیح زندگی کنند و هشدار علیه پیروی از تعالیم غلطی که باعث از بین رفتن این مشارکت می شود. این تعالیم مبنا بر این باور بود که شرارت نتیجهٔ ارتباط با دنیای مادی است و در نتیجه عیسی، پسر خدا، نمی تواند واقعاً یک انسان باشد. آن معلمان ادّعا می کردند که دیگر لازم نیست شخص نگران زندگی خود در این دنیا باشد و این که نجات هیچ ارتباطی با امور اخلاقی و محبّت به دیگران ندارد.

برای مبارزه با این تعالیم، نویسنده آشکارا بیان می کند که عیسی مسیح کاملاً یک انسان بود. او تأکید می کند تمام کسانی که به عیسی ایمان دارند و خدا را دوست دارند، باید به یکدیگر محبّت کنند.

تقسیم بندی کتاب

مقدمه ۱: ۱-۴

نور و تاریکی ۱: ۵-۲: ۲۹

فرزندان خدا و فرزندان شیطان ۳: ۱-۲۴

حقیقت و ناراستی ۴: ۱-۶

وظیفهٔ محبّت ۴: ۷-۲۱

ایمان پیروزمند ۵: ۱-۲۱

کلمهٔ حیات

ما دربارهٔ کلمهٔ حیات به شما می نویسیم، کلامی که از ازل بود و ما آن را شنیده و با چشمان خود دیده ایم، آری، ما آن را دیده ایم و دست هایمان آن را لمس کرده است. ^۲ آن حیات ظاهر شد و ما آن را دیده ایم و دربارهٔ آن شهادت می دهیم. ما آن حیات جاودانی را که با پدر بود و به ما شناسانیده شد، به شما اعلام می کنیم. ^۳ آری،

آنچه را که ما دیده و شنیده‌ایم، به شما اعلام می‌کنیم تا در اتحادی که ما با پدر و پسر او عیسیای مسیح داریم، شما هم با ما شریک شوید. این را می‌نویسیم تا شادی ما کامل گردد.

زندگی در نور خدا

این است پیامی که ما از او شنیدیم و به شما اعلام می‌کنیم: خدا نور است و هیچ ظلمت در او نیست. ^۶ پس اگر بگوییم با او متحد هستیم در حالی که در ظلمت زندگی می‌کنیم، گفتار ما دروغ و کردار ما نادرست است. ^۷ اما اگر در نور به سر می‌بریم، همان‌طور که خدا در نور است، در آن صورت با یکدیگر اتحاد داریم و خون عیسی، پسر او، ما را از همه گناهان پاک می‌سازد. ^۸ اگر بگوییم که بی‌گناه هستیم، خود را فریب می‌دهیم و حقیقت در ما نیست. ^۹ اما اگر ما به گناهان خود اعتراف نماییم، او امین و عادل است تا گناهان ما را آمرزیده ما را از همه خطاهایمان پاک سازد. ^{۱۰} اگر بگوییم که هرگز مرتکب گناهی نشده‌ایم، خدا را دروغ‌گو شمرده‌ایم و از کلام او کاملاً بی‌خبر هستیم.

شفیع ما

۲ ای فرزندان من، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید. اما اگر کسی مرتکب گناهی شود، در پیشگاه خدای پدر کسی را داریم که برای ما شفاعت می‌کند، یعنی همان عیسیای مسیح که کاملاً نیک است. ^۲ خود مسیح کفاره گناهان ما است، نه تنها گناهان ما، بلکه گناهان تمام جهان. ^۳ وقتی از احکام او اطاعت می‌کنیم، می‌دانیم که او را می‌شناسیم. ^۴ کسی که می‌گوید او را می‌شناسد ولی از احکام او اطاعت نمی‌کند، دروغ‌گو است و در او هیچ راستی نیست. ^۵ اما وقتی کسی از احکام او اطاعت می‌کند، محبت خدا در او به‌طور واقعی به کمال رسیده است. از این راه می‌توانیم مطمئن باشیم که در خدا زندگی می‌کنیم: ^۶ هر که بگوید که در خدا زندگی می‌کند، باید همان‌طور زندگی کند که عیسیای مسیح زندگی می‌کرد.

فرمان تازه

^۷ ای عزیزان، دستوری که به شما می‌نویسم فرمان تازه‌ای نیست، بلکه دستوری است قدیمی، یعنی همان دستوری که شما از ابتدا داشته‌اید. این همان پیامی است که در گذشته شنیده‌اید. ^۸ با این وجود، دستور تازه‌ای به شما می‌نویسم و حقیقت آن، هم در مسیح و هم در شما دیده می‌شود، زیرا پایان ظلمت نزدیک و نور حقیقی در حال درخشیدن است. ^۹ اگر کسی ادعا کند که در نور است و در عین حال

از برادر یا خواهر خود نفرت داشته باشد، او هنوز در ظلمت است. ۱۰ هرکه برادر یا خواهر خود را محبت می کند، در نور زندگی می کند و باعث لغزش خود و یا دیگران نخواهد شد. ۱۱ اما هرکه از برادر یا خواهر خود متنفر باشد، در ظلمت است؛ در ظلمت راه می رود و نمی داند به کجا می رود، زیرا تاریکی چشمانش را کور کرده است.

۱۲ ای فرزندان، به شما می نویسم زیرا گناهانتان به خاطر نام مسیح آمرزیده شده اند.

۱۳ ای پدران، به شما می نویسم، زیرا او را که از ازل بوده است، می شناسید.

ای جوانان، به شما می نویسم، زیرا که بر شیطان پیروز شده اید. ۱۴ ای فرزندان جوان، به شما می نویسم، زیرا شما پدر را می شناسید. ای پدران، به شما می نویسم، زیرا او را که از ازل بوده است، می شناسید.

ای جوانان، به شما می نویسم، زیرا نیرومند هستید و کلام خدا در شما است و شما بر شیطان پیروز شده اید.

۱۵ به دنیا و آنچه به آن تعلق دارد دل نبندید. کسی که دنیا را دوست دارد محبت خدای پدر در او نیست. ۱۶ هرآنچه به دنیا تعلق دارد، یعنی آنچه نفس گناهکار آرزو می کند و آنچه چشم می بیند و طلب می کند و آنچه مایه فخر و غرور است، از پدر نیست. این ها همه به دنیا تعلق دارند. ۱۷ جهان و تمایلات دنیوی از بین خواهند رفت، اما هرکه اراده خدا را به جا می آورد، تا ابد خواهد زیست.

دشمن مسیح

۱۸ ای فرزندان، ساعت آخر فرارسیده است و چنان که شنیده اید «ضد مسیح» در زمان آخر می آید؛ و حالا می بینیم که «ضد مسیح های» بسیاری ظاهر شده اند و از این رو می فهمیم که ساعت آخر نزدیک است. ۱۹ آن ها از میان ما بیرون رفتند. ولی آن ها درواقع هیچ وقت به ما تعلق نداشتند. اگر به ما تعلق داشتند، با ما می ماندند. اما رفتند تا معلوم گردد که هیچ یک از آن ها درحقیقت از ما نبودند. ۲۰ اما مسیح، شما را با روح القدس خود * مسح کرده است و از این رو همه شما حقیقت را می دانید. ۲۱ من این ها را نوشتم، نه به آن منظور که شما از حقیقت بی خبرید، بلکه چون آن را می دانید و آگاه هستید که هیچ ناراستی از راستی سرچشمه نمی گیرد. ۲۲ پس آن دروغ گو کیست؟ کسی است که بگوید عیسی، «مسیح» نیست. این شخص «ضد مسیح» است چون او هم پدر و هم پسر را انکار می کند. ۲۳ هرکه پسر را رد کند پدر را نیز

رد کرده است و هرکه پسر را بپذیرد، پدر را نیز پذیرفته است.^{۲۴} بگذارید پیامی که از اول شنیدید، در شما باقی بماند. اگر آنچه که از اول به شما گفته شده است، در شما بماند، شما همیشه در پدر و در پسر خواهید ماند.^{۲۵} و وعده عیسای مسیح این است که او حیات جاودان به شما می بخشد.

^{۲۶} من این چیزها را درباره اشخاصی که می خواهند شما را گمراه سازند، نوشته ام.^{۲۷} اما شما نیازی ندارید که کسی شما را تعلیم دهد، زیرا روح القدس که مسیح او را به شما داده است، در شما زندگی می کند. روح خدا در هر مورد به شما تعلیم می دهد و تعالیم او بر حق است و در آن ناراستی نیست. پس همان طور که روح خدا به شما تعلیم می دهد در مسیح بمانید.^{۲۸} آری، ای فرزندان من، در او بمانید تا در وقت ظهور او، شرمنده نشویم، بلکه با اطمینان در حضورش حاضر شویم.^{۲۹} اگر درک کرده اید که مسیح کاملاً نیک است، این حقیقت را نیز می دانید که هرکه نیک رفتار کند، از خدا متولد شده است.

فرزندان خدا

۳ ببینید محبت خدای پدر نسبت به ما چقدر عظیم است که ما را فرزندان خود خوانده است؛ و درواقع ما فرزندان خدا هستیم. دلیل این که دنیا ما را نمی شناسد این است که او را نشناخته است.^۱ ای عزیزان، اکنون ما فرزندان خدا هستیم، ولی آنچه در آینده خواهیم شد هنوز آشکار نشده است، ولی همین قدر می دانیم که وقتی مسیح ظهور کند، ما مثل او خواهیم بود، زیرا او را آن چنان که هست خواهیم دید.^۲ هرکه این امید را در مسیح دارد خود را پاک می سازد، همان طور که مسیح پاک است.

^۳ هرکه گناه می کند شریعت خدا را می شکند، زیرا گناه همانا شکستن شریعت است.^۴ شما می دانید که مسیح ظاهر شد تا گناهان را از میان بردارد و نیز می دانید که او کاملاً بی گناه است.^۵ بنابراین کسی که با مسیح متحد شده است در گناه زندگی نمی کند، اما کسی که به زندگی در گناه ادامه می دهد، هرگز او را ندیده و نشناخته است.^۶ ای فرزندان، کسی شما را گمراه نسازد. هرکه نیک رفتار کند، شخصی نیک است، همان طور که عیسای مسیح کاملاً نیک است.^۷ و هرکه در گناه به سر می برد، فرزند شیطان است، زیرا شیطان از ابتدا گناهکار بوده است.^۸ پسر خدا به همین سبب ظاهر شد تا کارهای شیطان را باطل سازد.^۹ هرکه فرزند خدا است نمی تواند در گناه زندگی کند، زیرا ذات خدا در او است و نمی تواند در گناه به سر ببرد، زیرا از خدا تولد یافته است.

۱۰ فرق بین فرزندان خدا و فرزندان ابلیس در این است: هرکه نیک رفتار نمی کند و یا به برادر خود محبت نمی کند، فرزند خدا نیست.

یکدیگر را دوست بدارید

۱۱ زیرا آن پیامی که شما از اول شنیده اید این است که: «باید به یکدیگر محبت کنیم.» ۱۲ ما نباید مثل قائن باشیم. او فرزند شیطان بود و برادر خود را کشت. برای چه او را کشت؟ به خاطر این که کارهای خودش نادرست و کارهای برادرش درست بود.

۱۳ ای *برادران من، از این که دنیا از شما نفرت دارد، تعجب نکنید. ۱۴ ما می دانیم که از مرگ گذشته و به حیات رسیده ایم، زیرا به *برادران محبت می کنیم. هرکه محبت نمی کند، هنوز در قلمرو مرگ زندگی می کند. ۱۵ هرکه از برادر خود متنفر باشد قاتل است، و شما می دانید که هیچ قاتلی دارای حیات جاودانی نیست. ۱۶ ما معنی محبت را درک کرده ایم زیرا مسیح جان خود را در راه ما فدا کرد. پس ما نیز باید جان خود را در راه یکدیگر فدا سازیم. ۱۷ چطور ممکن است محبت خدا در کسی ساکن باشد که از ثروت دنیا بهره مند است ولی محبت خود را از برادری که محتاج است دریغ می کند؟ ۱۸ ای فرزندان، محبت ما نباید فقط در قالب حرف و تعارف باشد، بلکه باید حقیقی باشد و در عمل دیده شود.

اطمینان در حضور خدا

۱۹ به این وسیله می دانیم که به حقیقت تعلق داریم، و وجدان ما در پیشگاه خدا اطمینان خواهد داشت. ۲۰ و اگر هم وجدان ما، ما را محکوم سازد، خدا از وجدان ما بزرگ تر است و از همه چیز آگاه می باشد. ۲۱ ای عزیزان، اگر وجدان ما، ما را محکوم نمی سازد، ما می توانیم با اطمینان به حضور خدا بیاییم ۲۲ و او تمام درخواست های ما را برآورده می کند، زیرا ما بر طبق احکام او عمل می کنیم و آنچه را که مورد پسند او است به جا می آوریم. ۲۳ و فرمان او این است که ما به نام پسر او عیسی مسیح ایمان آوریم و به یکدیگر محبت نماییم، چنان که او به ما دستور داده است. ۲۴ هرکه از احکام او اطاعت می کند، در خدا ساکن است و خدا در او. او روح القدس را به ما بخشیده است تا ما مطمئن باشیم که او در ما زندگی می کند.

شناختن روح خدا و ارواح دروغین

ای عزیزان، به هر روحی اعتماد نکنید، بلکه آن ها را بیازمایید تا ببینید که آیا درواقع از جانب خدا هستند یا نه، زیرا عده ای

به سرتاسر دنیا رفته به دروغ نبوّت می کنند.^۲ چگونه می توان تشخیص داد که نبوّتی از روح خدا است؟ هرکه اقرار کند که عیسای مسیح در جسم انسانی آمد، روح خدا در او است.^۳ و هرکه منکر این حقیقت شود، نه تنها از جانب خدا نیست، بلکه او دارای روح «ضد مسیح» می باشد. شما شنیده اید که او می آید، و هم اکنون در این جهان است. ^۴ ای فرزندان، شما به خدا تعلق دارید و بر کسانی که به دروغ نبوّت می کنند غلبه یافته اید، زیرا روحی که در شما است از روحی که در این دنیا کار می کند، قوی تر است. ^۵ این انبیای دروغین متعلق به این دنیا هستند و درباره امور دنیوی سخن می گویند و به این سبب دنیا به آن ها گوش می دهد. ^۶ اما ما فرزندان خدا هستیم و هر کسی که خدا را می شناسد به ما گوش می دهد، درحالی که کسی که به خدا تعلق ندارد، سخنان ما را قبول نمی کند. پس به این ترتیب، ما می توانیم پیام حقیقت را که از جانب روح خدا است، از پیام های نادرستی که از جانب ارواح دیگر هستند، تشخیص دهیم.

خدا محبت است

^۷ ای عزیزان، ما باید به یکدیگر محبت کنیم، زیرا محبت از جانب خدا است. هرکه محبت دارد، فرزند خدا است و خدا را می شناسد. ^۸ اما آنکه محبت ندارد خدا را نمی شناسد، زیرا خدا محبت است. ^۹ و محبت خدا از این طریق به ما آشکار گردید که خدا پسر یگانه خود را به جهان فرستاد تا ما به وسیله او حیات داشته باشیم. ^{۱۰} محبتی که من از آن سخن می گویم، محبت ما نسبت به خدا نیست، بلکه محبت خدا نسبت به ما است، محبتی که باعث شد او پسر خود را به عنوان کفّاره گناهان ما بفرستد. ^{۱۱} ای عزیزان، اگر محبت خدا به ما چنین است، ما نیز باید به یکدیگر محبت کنیم. ^{۱۲} هیچ کس هرگز خدا را ندیده است، اما اگر ما به یکدیگر محبت کنیم، خدا در ما زندگی می کند و محبت او در ما به کمال رسیده است.

^{۱۳} چگونه می توانیم بدانیم که خدا در ما است و ما در خدا؟ از این که او روح خود را به ما بخشیده است! ^{۱۴} ما خود دیده ایم و شهادت می دهیم که خدای پدر، پسر خود را فرستاد تا نجات دهنده عالم باشد ^{۱۵} و هرکه اقرار کند که عیسی * پسر خدا است، خدا در او ساکن است و او در خدا. ^{۱۶} ما از محبت خدا نسبت به خود آگاهییم و به آن ایمان داریم. خدا محبت است و هرکه با محبت زندگی می کند، در خدا ساکن است و خدا در او. ^{۱۷} به این وسیله محبت در ما به کمال رسیده است تا در روز داوری اطمینان داشته باشیم، زیرا زندگی ما مانند زندگی مسیح در

این جهان است.^{۱۸} در محبت ترس نیست، بلکه محبت کامل ترس را بیرون می‌راند؛ ترس به‌خاطر انتظار از مجازات است، و کسی می‌ترسد که محبت او به کمال نرسیده است.

^{۱۹} ما محبت می‌کنیم چون اول خدا به ما محبت کرد.^{۲۰} اگر کسی بگوید: «من خدا را دوست دارم»، درحالی که از برادر خود نفرت دارد، دروغ‌گو است، زیرا اگر کسی که برادر خود را که می‌بیند، محبت نمی‌نماید، محال است خدایی را که ندیده است، محبت نماید.^{۲۱} فرمانی که او به ما داده چنین است: «هرکه خدا را محبت می‌نماید، برادر خود را نیز باید محبت نماید.»

پیروزی بر جهان

هرکه ایمان دارد که عیسی، مسیح است فرزند خدا است، و هرکه پدر را دوست دارد فرزند او را نیز دوست خواهد داشت.  ما چگونه می‌دانیم که فرزندان خدا را دوست داریم؟ از این که خدا را دوست داریم و مطابق احکام او عمل می‌کنیم.^۳ زیرا محبت به خدا چیزی جز اطاعت از احکام او نیست و این احکام بار سنگینی نیستند، زیرا همه فرزندان خدا بر این جهان غلبه یافته‌اند و ما این پیروزی را به‌وسیله ایمان به دست آورده‌ایم.^۵ و کسی بر جهان پیروز نمی‌شود مگر آن کسی که ایمان دارد عیسی، *پسر خدا است!

سه شاهد عیسی مسیح

^۶ آمدن مسیح با تعمید و ریختن خون خودش همراه بود. آمدن او نه‌تنها با آب تعمید، بلکه هم با آب تعمید و هم با خون خودش ثابت گردید. روح خدا که حقیقت محض است نیز این را تصدیق می‌کند.^۷ پس سه شاهد وجود دارد:^۸ روح خدا، آب، و خون؛ و هر سه شاهد یک شهادت می‌دهند.^۹ ما شهادت انسان را می‌پذیریم، اما شهادت خدا بسیار عظیم‌تر است، و او این شهادت را برای پسر خود داده است.^{۱۰} هرکه به *پسر خدا ایمان آورد، این شهادت را در خود دارد، اما هرکه شهادت خدا را قبول نکند و گواهی او را در مورد پسرش نپذیرد، خدا را دروغ‌گو شمرده است.^{۱۱} شهادت این است که خدا به ما حیات جاودانی داده است و این حیات در پسر او یافت می‌شود.^{۱۲} هرکه پسر را دارد، حیات دارد و هرکه *پسر خدا را ندارد، صاحب حیات نیست.

حیات جاودان

^{۱۳} این نامه را نوشتم تا شما که به نام *پسر خدا ایمان دارید، یقین بدانید که حیات جاودانی دارید.^{۱۴} اطمینان ما در حضور خدا این

است که اگر از او چیزی بخواهیم که مطابق اراده او باشد، به ما گوش خواهد داد. ^{۱۵} ما می دانیم که هرچه از او بخواهیم او به ما گوش می دهد. پس این را هم باید بدانیم که آنچه از او می طلبیم به ما عطا می فرماید. ^{۱۶} اگر کسی می بیند که ایمانداري مرتکب گناهی شده است که منجر به مرگ نیست، باید برای او به درگاه خداوند دعا کند و اگر آن شخص مرتکب چنین گناهی نشده باشد، خدا به او حیات خواهد بخشید. اما گناهی هم هست که به مرگ منجر می شود و من نمی گویم که در مورد آن دعا کنید. ^{۱۷} البته هر خطایی گناه است، اما گناهی هم هست که منجر به مرگ نمی شود. ^{۱۸} ما می دانیم کسی که فرزند خدا است در گناه زندگی نمی کند، زیرا *پسر خدا او را حفظ خواهد کرد و شیطان به او دسترسی ندارد. ^{۱۹} ما می دانیم که فرزندان خدا هستیم درحالی که تمام دنیا تحت تسلط شیطان است.

^{۲۰} ما می دانیم که *پسر خدا آمده و به ما فهم آن را داده است که خدای حقیقی را بشناسیم، و ما با خدای حقیقی و با پسر او عیسای مسیح متحد هستیم. او است خدای حقیقی و حیات جاودانی. ^{۲۱} ای فرزندان، خود را از بُت ها محفوظ نگاه دارید.



دوم یوحنا

۱



نامهٔ دوّم یوحنا ی رسول

معرفی کتاب

نامهٔ دوّم یوحنا، نامه‌ای است از طرف «شیخ کلیسا» به «بانوی برگزیدهٔ خدا و فرزندان او» که احتمالاً منظور از آن‌ها یک کلیسای محلی و اعضای آن می‌باشد. این پیام به‌طور خلاصه درخواستی است برای محبّت به دیگران و هشدارى علیه معلمان دروغین و تعالیم آن‌ها.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدمه ۱-۳

برتری محبّت ۴-۶

هشدار در مورد عقاید غلط ۷-۱۱

خاتمه ۱۲-۱۳

مقدمه

۱ از طرف شیخ کلیسا به بانوی برگزیدهٔ خدا و فرزندان او، که نه‌تنها من بلکه همهٔ آنانی که حقیقت را می‌شناسند آن‌ها را واقعاً دوست داریم،
۲ زیرا حقیقت در میان ما بوده و هست و تا ابد با ما خواهد بود. ۳ خدای پدر و عیسای مسیح پسر او، فیض، رحمت و آرامش به ما عنایت فرماید تا این برکات همیشه درحقیقت و محبّت از آن ما باشند.

حقیقت و محبّت

۴ وقتی شنیدم که بعضی از فرزندان تو همان‌طور که پدر ما فرمان داده است بر طبق حقیقت زندگی می‌کنند، بسیار شادمان شدم. ۵ و اکنون ای بانو، خواهشی از تو دارم و آن این است که به یکدیگر محبّت کنیم. من فرمان تازه‌ای به تو نمی‌دهم، بلکه همان فرمانی است که از اوّل داشته‌ایم. ۶ منظور من از محبّت این است که مطابق احکام خدا زندگی کنیم. آری، آن فرمان که شما از اوّل شنیده‌اید این است که باید در محبّت زندگی کنید.

فرییکاران بسیاری به سرتاسر جهان رفته‌اند، یعنی اشخاصی که نمی‌پذیرند عیسای مسیح در جسم ظاهر شد. این‌ها فرییکار هستند! این‌ها «ضد مسیح» هستند! مواظب باشید که نتیجه کارهای ما به هدر نرود، بلکه تا شما پاداش خود را کاملاً دریافت کنید.

هرکه تعالیمش مطابق تعالیم مسیح نیست بلکه چیزهای دیگری را تعلیم می‌دهد، خدا با او نیست. اما کسانی که به تعلیم مسیح وفادار هستند، هم خدای پدر را دارند و هم پسر را. اگر کسی نزد شما بیاید و این تعلیم درست را نیاورد، او را در خانه خود نپذیرید و حتی به او خوش‌آمد هم نگوئید، زیرا هرکه به او خوش‌آمد بگوئید در کارهای شریانه او هم‌دست شده است.

خاتمه

اگرچه مطالب بسیاری هست که باید به شما بنویسم، اما نمی‌خواهم آن‌ها را با قلم و مرکب روی کاغذ بیاورم و به‌جای آن، امیدوارم شما را شخصاً ببینم و روبه‌رو با شما صحبت کنم تا شادی ما کامل گردد. فرزندانِ خواهر برگزیده‌ات به تو سلام می‌رسانند.



سوم یوحنا





نامهٔ سوّم یوحناى رسول

معرفی کتاب

این نامه از طرف شیخ کلیسا، به غایوس رهبر کلیسا نوشته شده است. نویسنده از غایوس به خاطر کمک به سایر مسیحیان تشکر و قدردانی نموده در مورد شخصی به نام دیوترِفِس به او هشدار می دهد.

تقسیم بندی کتاب

مقدمه ۱-۴

قدردانی از غایوس ۵-۸

محکوم کردن دیوترِفِس ۹-۱۰

تعریف از دیمیتريوس ۱۱-۱۲

خاتمه ۱۳-۱۵

مقدمه

۱ از طرف شیخ کلیسا به «غایوس» عزیز که واقعاً دوستش دارم.
۲ ای عزیز، دعا می کنم که از هر جهت کامیاب باشی و همان طور که از سلامتی روح برخوردارى، جان تو نیز سلامت باشد. ۳ وقتی بعضی از *برادران به اینجا آمدند و به من خبر دادند که تو چقدر به حقیقت الهی وفادار هستی و بر طبق حقیقت زندگی می کنی، بسیار شادمان شدم. ۴ هیچ چیز مرا بیش از این امر خوشحال نمی سازد که بشنوم فرزندان من بر طبق حقیقت رفتار می کنند.

همکاری و مخالفت

۵ ای عزیز، تو به *برادران، مخصوصاً آنانی که نمی شناسی، صادقانه خدمت می کنی. ۶ آن ها از محبت تو در حضور کلیسا شهادت داده اند. اگر به طور خداپسندانه به آن ها کمک کنی تا به سفر خود ادامه دهند، کاری نیکو کرده ای، ۷ زیرا آن ها به خاطر خدمت به مسیح در سفر هستند و از غیر مسیحیان کمک قبول نمی کنند. ۸ پس ما مسیحیان موظفیم، با حمایت از چنین اشخاص در انتشار حقیقت همکاری کنیم.

۹ من نامه‌ای مختصر به کلیسا نوشتم، امّا «دیوترِیس» که همیشه دوست دارد خود را جلو بیندازد، سخنان ما را قبول نمی‌کند. ۱۰ وقتی بیایم، تمام کارهایی را که او کرده و تمام اتّهامات بی‌اساس و نادرستی را که به ما زده است، مطرح خواهم کرد. او به این کارها اکتفا نکرده، بلکه ایمان‌داران مسافر را نمی‌پذیرد و مانع می‌شود که دیگران نیز از آن‌ها پذیرایی کنند، و اگر بعضی‌ها چنین کنند، او آنان را از کلیسا بیرون می‌کند.

۱۱ ای دوست عزیز، نیکویی را دنبال کن، نه بدی را. شخص نیکوکار فرزند خدا است؛ بدکار هرگز خدا را ندیده است.

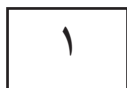
۱۲ همه از «دیمیتریوس» به نیکی سخن می‌گویند و حقیقت هم بر آن شهادت می‌دهد، و ما نیز گفتار آن‌ها را تأیید می‌کنیم و تو می‌دانی که شهادت ما قابل اعتماد است.

خاتمه

۱۳ مطالب زیادی هست که باید برای تو بنویسم، امّا نمی‌خواهم آن را با قلم و مرکب روی کاغذ بیاورم. ۱۴ امیدوارم تو را خیلی زود ببینم و روبه‌رو با هم صحبت کنیم. ۱۵ صلح و آرامش بر تو باد. دوستان سلام می‌رسانند، به یکایک دوستان ما سلام برسان.



يهودا





نامهٔ یهودا

معرفی کتاب

نامهٔ یهودا به منظور هشدار علیه معلمان دروغین که ادعا می‌کردند ایماندار هستند، نوشته شده است. در این نامه کوتاه که شباهت به نامهٔ دوم پطرس دارد، نویسنده، خوانندگان را به استقامت و پایداری در ایمانی که یک بار به مقدسین سپرده شده است، تشویق می‌نماید.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدمه ۱-۲

شخصیت، تعالیم و محکومیت معلمان دروغین ۳-۱۶

توصیه به حفظ ایمان ۱۷-۲۳

دعای فیض ۲۴-۲۵

مقدمه

از طرف یهودا، غلام عیسای مسیح و برادر یعقوب به برگزیدگانی که محبوب خدای پدر هستند و در عیسای مسیح محفوظ می‌باشند.
رحمت و آرامش و محبت در میان شما روزافزون باد.

معلمان دروغین

ای عزیزان، بسیار مشتاق بودم دربارهٔ نجاتی که همهٔ ما با هم در آن شریک می‌باشیم به شما بنویسم، اما لازم دیدم شما را تشویق کنم تا در ایمانی که خدا یک بار برای همیشه به مقدسین خود عطا کرده است، کوشش نمایید.^۴ زیرا عده‌ای مخفیانه به میان ما راه یافته‌اند. این اشخاص خداشناس، فیض خدای ما را بهانه‌ای برای فساد اخلاقی خود قرار می‌دهند و یگانه سرور و خداوند ما، مسیح را منکر می‌شوند. کتب مقدس از قبل، محکومیت آن‌ها را پیش‌بینی کرده بود.^۵ اگرچه شما همهٔ این امور را خوب می‌دانید، باز هم می‌خواهم یادآور شوم که خداوند با وجود آنکه قوم اسرائیل را به سلامتی از مصر رهایی داد، بعدها آن کسانی را که ایمان نداشتند، هلاک کرد.^۶ همچنین خدا

فرشتگانی را که مقام والای خود را حفظ نکردند و مکان اصلی خود را ترک نمودند، تحت ظلمت و در زنجیرهای ابدی نگاه داشته است تا در روز عظیم داوری محکوم شوند.^۷ همین طور شهرهای سُدوم و غُمُورَه و شهرهای اطراف آن‌ها که خود را به زناکاری و انحرافات جنسی تسلیم کردند، اکنون به عنوان عبرت در آتش جاودانی مجازات می‌شوند.^۸ به همین منوال این اشخاص رؤیایا و خواب‌هایی می‌بینند که آن‌ها را به آلوده ساختن بدن‌هایشان وادار می‌کند. اقتدار الهی را قبول ندارند و به موجودات سماوی اهانت می‌کنند.^۹ حتی فرشتهٔ اعظم میکائیل، وقتی بر سر جسد موسی با ابلیس مجادله می‌کرد، جرأت نداشت او را با اهانت محکوم سازد، بلکه فقط گفت: «خداوند تو را توبیخ کند.»^{۱۰} ولی این اشخاص امروز به آنچه که نمی‌فهمند اهانت می‌کنند و آنچه که آن‌ها مثل حیوانات از روی غریزه درک می‌کنند، باعث هلاکت آن‌ها می‌شود.^{۱۱} وای به حال آن‌ها، زیرا همان راهی را رفته‌اند که «قائن» پیمود و مانند «بَلْعَام» برای سود خود، راه غلط را دنبال کرده‌اند و مانند «قُورَح» که علیه موسی طغیان کرد، یاغی شده، هلاک گشته‌اند.^{۱۲} آن‌ها ضیافت‌های محبت‌آمیز شما را آلوده می‌سازند، زیرا با بی‌شرمی می‌خورند و می‌نوشند و فقط در فکر خود هستند. آن‌ها ابرهای بی‌بارانی هستند که از برابر باد رانده می‌شوند. درخت‌هایی هستند که حتی در پاییز هم میوه نمی‌دهند و از ریشه کنده شده، کاملاً مرده‌اند.^{۱۳} آن‌ها مانند امواج متلاطم دریا هستند که کارهای شرم‌آورشان مانند کف‌های کثیف ظاهر می‌شود و مانند ستارگان سرگردانی هستند که تاریکی ابدی دوزخ در انتظار آن‌ها است.^{۱۴} «خَنُوخ» که نسل هفتم بعد از آدم بود، دربارهٔ این اشخاص پیشگویی کرده گفت: «بینید، خداوند با هزاران هزار از مقدّسین خود می‌آید^{۱۵} تا بر همهٔ آدمیان داوری کند و انسان‌های شریری را که از روی شرارت، دست به کارهای شریرانه زده‌اند و همهٔ سخنان درشتی را که گناه‌کاران خداشناس به ضدّ خدا گفته‌اند، محکوم سازد.»^{۱۶} این اشخاص همیشه غرغر و شکایت کرده از شهوات خویش پیروی می‌نمایند. کلمات تکبرآمیز از دهانشان جاری است و برای نفع شخصی از دیگران تعریف می‌کنند.

اخطارها و دستورات

^{۱۷} و اما شما ای عزیزان، باید سخنانی را که رسولان خداوند ما عیسیای مسیح گفته‌اند به یاد داشته باشید،^{۱۸} زیرا آن‌ها به شما گفته بودند که در زمان آخر افرادی می‌آیند که شما را مسخره خواهند کرد و فقط از شهوات شریرانهٔ خود پیروی خواهند نمود.^{۱۹} ایشان مردمانی نفسانی

هستند که تفرقه می‌اندازند و از روح خدا محرومند. ۲۰ ای عزیزان، شما باید در ایمان بسیار مقدّستان ثابت بوده در آن پیشرفت کنید؛ با هدایت روح القدس دعا نمایید؛ ۲۱ و همان‌طور که منتظر خداوند ما عیسیای مسیح هستید تا او در رحمت خود، حیات جاودان به شما عنایت فرماید، خود را در محبّت خدا نگاه دارید. ۲۲ نسبت به آنانی که شک و تردید دارند، دل‌سوز باشید. ۲۳ کسانی را که به آتش افتاده‌اند بیرون آورده نجات بخشید؛ نسبت به دیگران هم دل‌سوز باشید ولی از آنان بترسید، و حتّی از لباس‌های آنان که با شهواتِ گناه، آلوده شده است، متنفر باشید.

دعای شکرگزاری

۲۴ اکنون بر آن کسی که قادر است شما را از لغزش نگاه دارد و شما را با شادی عظیم و بی‌عیب در پیشگاه جلالش قرار دهد، ۲۵ یعنی بر خدای یکتا که به‌وسیلهٔ عیسیای مسیح خداوند ما، ما را نجات داده است، جلال، عظمت، قوّت و قدرت باد، از ازل تا به امروز و از امروز تا ابد، آمین.



مكاشفة يوحنا

٥	٤	٣	٢	١
١٠	٩	٨	٧	٦
١٥	١٤	١٣	١٢	١١
٢٠	١٩	١٨	١٧	١٦
			٢٢	٢١



مکاشفه یوحنا ی رسول

معرفی کتاب

مکاشفه یوحنا ی رسول در زمانی نوشته شد که مسیحیان به خاطر ایمانشان به عیسای مسیح به عنوان خداوند، تحت شکنجه بودند. مقصود اصلی نویسنده این است که به خوانندگان خود امید ببخشد و آن‌ها را تشویق کند که در زمان سختی و جفا در ایمان خود وفادار باشند. بیشتر قسمت‌های این کتاب، مکاشفات و رؤیاهایی است که به‌طور استعاره و با زبان اشاره بیان شده است و مسیحیان آن زمان، آن را خوب می‌فهمیدند ولی برای دیگران به‌صورت رمز بود.

صحنه‌های مکاشفات و رؤیاهای این کتاب همچون تم‌های یک سمفونی به دفعات مختلف و به صورت‌های گوناگون تکرار و تکرار می‌شوند. هرچند نظریات مختلفی در مورد شرح و تفسیر این کتاب وجود دارد، ولی تم اصلی کتاب آشکار است و آن این است که خدا سرانجام از طریق عیسای مسیح بر تمام دشمنان و شیطان پیروز خواهد شد و کسانی را که به او وفادار بوده‌اند، در آسمانی جدید و زمینی جدید برکت و پاداش خواهد داد.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدمه ۱: ۱-۸

رؤیای اولیه و نامه‌هایی به هفت کلیسا ۱: ۹-۲۲: ۳

طومار با هفت مَهر ۴: ۱-۸: ۱

هفت شیپور ۸: ۲-۱۱: ۱۹

اژدها و دو حیوان وحشی ۱۲: ۱-۱۳: ۱۸

رؤیاهای گوناگون ۱۴: ۱-۱۵: ۸

هفت جام غضب خدا ۱۶: ۱-۲۱

سقوط بابل، شکست حیوان وحشی، نبی دروغین و شیطان

۱۷: ۱-۲۰: ۱۰

داوری نهایی ۲۰: ۱۱-۱۵

آسمان جدید، زمین جدید و اورشلیم جدید ۲۱: ۱-۲۲: ۵

خاتمه ۲۲: ۶-۲۱

مقدمه

این مکاشفۀ عیسای مسیح است که خدا به او عطا فرمود تا آنچه را که باید به زودی رخ دهد، به غلامانش نشان دهد. او فرشته خود را نزد غلام خویش یوحنا فرستاد،^۲ و یوحنا با بیان آنچه دیده است به حقایق کلام خدا و شهادت عیسای مسیح گواهی می دهد. خوشا به حال کسی که کلمات این نبوت را می خواند و خوشا به حال کسانی که به کلمات این نبوت گوش می دهند و طبق آنچه در این نبوت نوشته شده است، عمل می کنند! زیرا زمان وقوع آن ها نزدیک است.

درود به کلیساهای هفت گانه

از طرف یوحنا تقدیم به هفت کلیسای استان آسیا:
فیض و سلامتی از جانب او که هست، بود و خواهد آمد و از جانب هفت روح که در پیشگاه تخت پادشاهی او هستند،^۵ و از جانب عیسای مسیح، آن شاهد امین، آن نخست زاده از میان مردگان و فرمانده پادشاهان زمین، بر شما باد.
او ما را محبت نموده با خون خود ما را از گناهانمان آزاد کرده است.
و ما را به سلطنت رسانید تا به عنوان کاهنان، خدا یعنی پدر او را خدمت کنیم. او را تا ابد جلال و قدرت باد، آمین.^۷ اینک او با ابرها می آید! همه و از جمله آن کسانی که به او نیزه زدند، او را خواهند دید و همه قوم ها جهان به خاطر او سوگواری خواهند کرد. آری، چنین خواهد شد! آمین.
خداوند خدا، آن قادر مطلق، می گوید: «من 'الف' و 'ی' هستم، که بود و هست و خواهد آمد.»

ظهور مسیح

من یوحنا، برادر شما، پیرو عیسی، که در رنج و در پادشاهی و در بردباری با شما شریک هستم، به خاطر موعظه کلام خدا و شهادت به عیسی در جزیره ای به نام پاتموس مقیم بودم.^{۱۰} آن روز، روز خداوند بود و روح القدس مرا فراگرفت، و در آن حال، از پشت سر خود صدای بلندی مثل صدای شیپور شنیدم^{۱۱} که به من می گفت: «آنچه را که می بینی در کتابی بنویس و به این هفت کلیسا، یعنی کلیساهای: افُسس، اسمیرنا، پرغامُس، طیاتیرا، ساردس، فیلادلفیا، و لائودیکیه بفرست.»^{۱۲} برگشتم تا ببینم کیست که با من سخن می گوید و وقتی برگشتم، هفت چراغدان زرین دیدم.^{۱۳} در میان چراغدان ها کسی را دیدم که شبیه «پسر انسان» بود که ردای بلندی بر تن داشت و زیره زرینی به دور سینه اش بود.^{۱۴} موهای سر او مثل پشم یا برف سفید بود و چشمانش مثل آتش می درخشید.^{۱۵} پای هایش مثل برنزی که در کوره گداخته و

صیقل داده شده باشد، درخشان بود و صدایش مانند صدای آبشار.
 ۱۶ او در دست راست خود، هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیری
 تیز و دو دم بیرون آمده بود و چهره‌اش مانند خورشید نیم‌روز می‌درخشید.
 ۱۷ وقتی او را دیدم، مثل مُرده پیش پای او افتادم، اما او دست راست
 خود را بر من گذاشت و گفت: «نترس، من اوّل و آخر هستم. ۱۸ من
 زنده بودم و مُردم و اکنون تا ابد زنده هستم و کلیده‌ای مرگ و جهان
 مردگان را در دست دارم. ۱۹ آنچه را می‌بینی بنویس، آنچه که اکنون
 هست و آنچه که بعد از این اتفاق خواهد افتاد. ۲۰ مفهوم سِرّ آن هفت
 ستاره‌ای که در دست راست من دیدی و آن هفت چراغدان زرّین این
 است: آن هفت ستاره فرشتگان هفت کلیسا و آن هفت چراغدان،
 همان هفت کلیسا می‌باشند.

پیام به کلیسای اِفُسس

«به فرشته کلیسای اِفُسس بنویس:

۲

«این است سخنان آن کسی که هفت ستاره را به دست
 راست خود دارد و در میان هفت چراغدان زرّین می‌گردد. ۲ من کارها،
 رنج‌ها، و بردباری تو را می‌دانم. می‌دانم که نمی‌توانی افراد شریر را
 تحمّل کنی. تو آنانی را که ادّعا می‌کنند رسول هستند ولی نیستند،
 امتحان کرده‌ای و دریافته‌ای که دروغ‌گو هستند. ۳ تو بردبار هستی.
 به‌خاطر من رنج‌های بسیاری را تحمّل کرده‌ای و از پا در نیامده‌ای. ۴ اما
 این شکایت را از تو دارم: عشق و علاقه نخستین خود را به من ترک
 کرده‌ای. ۵ به‌یاد داشته باش که از چه مقام بلندی سقوط کرده‌ای. توبه
 کن و مانند اوّل عمل نما؛ اگر توبه نکنی، نزد تو می‌آیم و چراغدانان
 را از جایش برمی‌دارم. ۶ البته تو این حُسن را هم داری که مثل من از
 کارهای نیکو لا تُوسیان متنفر هستی. ۷ ای کسانی که گوش دارید، آنچه
 را که روح به کلیساهای می‌گوید، بشنوید! به کسی که پیروز شود اجازه
 می‌دهم از درخت حیات که در باغ خدا می‌روید، بخورد.

پیام به کلیسای اِسْمیرنا

۸ «به فرشته کلیسای اِسْمیرنا بنویس:

«این است سخنان آن اوّل و آخر، آن کس که مُرد و زنده شد: ۹ من از
 رنج و فقر تو آگاه هستم ولی در واقع ثروتمند هستی! می‌دانم آن کسانی
 که ادّعا می‌کنند یهودی هستند ولی نیستند، چطور به تو تهمت می‌زنند.
 آنان جماعت شیطانند! ۱۰ از رنجی که به شما روی می‌آورد، نترسید.
 ابلیس بعضی از شما را به زندان خواهد افکند تا شما را بیازماید و به

مدّت ده روز رنج خواهید کشید، ولی تا دم مرگ وفادار بمانید و من به شما تاج حیات را خواهم بخشید.

۱۱ «ای کسانی که گوش دارید آنچه را که روح به کلیساهای می گوید، بشنوید! کسی که پیروز شود، عذاب مرگ دوم را نخواهد چشید.

پیام به کلیسای پرغامس

۱۲ «به فرشته کلیسای پرغامس بنویس:

«این است سخنان او که شمشیر تیز دوّم دارد. ۱۳ می دانم تو در کجا به سر می بری، جایی که تخت شیطان در آن قرار دارد، ولی همچنان به من وفادار مانده ای. تو حتّی در آن زمان که آنتیپاس، شاهد امین من در شهر تو یعنی در جای سکونت شیطان شهید شد، ایمانت را انکار نکردی. ۱۴ اما در چند مورد از تو شکایت دارم: در پرغامس عده ای با تو هستند که از تعلیم بلعام پیروی می کنند. بلعام به بالاق تعلیم داد که قوم اسرائیل را وسوسه کند تا خوراکی را بخورند که به بُت ها تقدیم شده بود و مرتکب زنا بشوند. ۱۵ همچنین عده دیگری نیز هستند که از تعلیم نیکولایان پیروی می کنند. ۱۶ پس توبه کن! اگر توبه نکنی، به زودی نزد تو خواهم آمد و با شمشیر دهانم با آنان جنگ خواهم کرد. ۱۷ «ای کسانی که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساهای می گوید، بشنوید!

«به هر کسی که پیروز شود، نان الهی پنهان شده خواهم داد و نیز به او سنگ سفیدی می دهم که بر آن نام تازه ای نوشته شده است که هیچ کس معنی آن را نخواهد فهمید، مگر آن کسی که آن را دریافت می کند.

پیام به کلیسای طیاتیرا

۱۸ «به فرشته کلیسای طیاتیرا بنویس:

«این است سخنان پسر خدا که چشمانش مانند آتش می درخشد و پای هایش مثل برنز صیقل داده شده است. ۱۹ از کارها، محبّت، وفاداری، خدمت نیکو و بردباری تو آگاه هستم و می دانم که اکنون کارهای تو از گذشته بیشتر است. ۲۰ اما از تو شکایتی دارم: تو ایزابل را آزاد گذاشته ای، زنی که ادّعا می کند نبیّه است و با تعلیم خود، بندگان مرا گمراه می کند تا آنها مرتکب زنا و خوردن خوراک هایی شوند که به بُت ها تقدیم شده اند. ۲۱ به او مهلت داده ام که توبه کند، ولی او نمی خواهد دست از زناکاری های خود بردارد. ۲۲ بدان که من او را به بستری خواهم افکند که او و کسانی که با او زنا کرده اند، در آن به مصیبت شدیدی گرفتار گردند، مگر این که از آن کارهایی که با او کرده بودند، توبه کنند، ۲۳ و پیروانش را به قتل خواهم رسانید و همه

کلیساها خواهند فهمید که من افکار و نیت‌های دل انسان را می‌آزمایم و به هریک از شما بر طبق کارهایش جزا خواهم داد.

۲۴ «اکنون روی سخن من با بقیه شما در طیاتیرا است که این تعالیم را نپذیرفته‌اید و آنچه را که آنان اسرار عمیق شیطان می‌خوانند، نیاموخته‌اید. من بار بیشتری بر شما تحمیل نمی‌کنم؛ ۲۵ فقط می‌خواهم آنچه را دارید تا زمانی که من می‌آیم، محکم نگاه دارید. ۲۶ به کسی که پیروز شود و در انجام اراده من تا به آخر استقامت نشان دهد، قدرت خواهم داد تا بر تمام ملت‌ها حکمرانی کند. ۲۷ او با عصای آهنین بر آنان فرمان خواهد راند و آنان را مثل ظروف سفالین خرد خواهد کرد. او تمام این کارها را با قدرتی که من از پدر دریافت کرده‌ام، انجام خواهد داد. ۲۸ و همچنین ستاره صبح را به او خواهم بخشید.

۲۹ «ای کسانی که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می‌گوید، بشنوید!

پیام به کلیسای ساردس

«به فرشته کلیسای ساردس بنویس:

۳

«این است سخنان آن کسی که دارای هفت روح خدا و هفت ستاره است. کارهای تو را می‌دانم؛ می‌گویند که تو زنده هستی، ولی مرده‌ای. ۲ بیدار شو و آنچه را که باقی مانده و نزدیک به فنا است، تقویت کن، زیرا من هیچ‌یک از کارهای تو را در حضور خدا کامل نیافته‌ام. ۳ پس آنچه را که آموخته و شنیده‌ای به یاد آور و آن را محکم نگاه‌دار و توبه کن. اگر بیدار نشوی، مانند دزد بر سر تو خواهم آمد و تو لحظه آمدن مرا نخواهی دانست. ۴ اما چند نفر در ساردس داری که لباس‌های خود را آلوده نکرده‌اند. آنان در لباس سفید با من راه خواهند رفت زیرا شایسته آن هستند. ۵ کسی که پیروز شود، به لباس سفید ملبس خواهد شد و نامش را هرگز از دفتر حیات حذف نخواهم کرد و او را در پیشگاه پدر خود و فرشتگان، از آن خود خواهم دانست.

۶ «ای کسانی که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می‌گوید، بشنوید!

پیام به کلیسای فیلادلفیا

۷ «به فرشته کلیسای فیلادلفیا بنویس:

«این است سخنان آن قدّوس و حقّ که کلید داوود را در دست دارد. دری را که او بگشاید کسی نمی‌تواند ببندد و هر دری را که او ببندد کسی نمی‌تواند بگشاید. ۸ من کارهای تو را می‌دانم. اینک دری گشوده پیش روی تو قرار داده‌ام که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را ببندد؛ زیرا با این که

قدرت تو کم است، تعلیم مرا نگاه داشته‌ای و نام مرا انکار نکرده‌ای.
 ۹ «توجّه کن! آنانی را که از جماعت شیطان هستند و ادّعا می‌کنند که
 یهودی هستند ولی نیستند و دروغ می‌گویند، پیش پای تو خواهم آورد
 تا تو را سجده کنند و بدانند که من تو را دوست دارم،^{۱۰} زیرا مطابق
 تعالیم من رفتار کرده‌ای و نسبت به من وفادار مانده‌ای. من نیز تو را
 از آزمایش سختی که قرار است بر تمامی جهان واقع شود و ساکنانش
 را بیازماید، حفظ خواهم کرد.^{۱۱} به‌زودی می‌آیم؛ آنچه را داری محکم
 نگه‌دار و نگذار کسی تاج تو را برباید.^{۱۲} من کسی را که پیروز شود،
 مثل ستونی در معبد خدای خود ثابت خواهم ساخت؛ او هرگز از آنجا
 بیرون نخواهد رفت و من نام خدای خود را بر او خواهم نوشت. من نام
 شهر خدا، یعنی آن اورشلیم جدید را که از آسمان و از جانب خدای
 من نزول می‌کند، و همچنین نام جدید خود را بر او خواهم نوشت.
 ۱۳ «ای کسانی که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می‌گوید،
 بشنوید!»

پیام به کلیسای لائودیکیه

۱۴ «به فرشتهٔ کلیسای لائودیکیه بنویس:
 «این است سخنان «آمین»، آن شاهد امین و راستین و منشأ تمام
 خلقت خدا.^{۱۵} من از همهٔ کارهای تو آگاه هستم و می‌دانم که تو نه
 گرم هستی و نه سرد. ای کاش یا گرم بودی یا سرد.^{۱۶} اما چون ولرم
 هستی، یعنی نه گرم هستی و نه سرد، تو را از دهان خود تُف خواهم
 کرد^{۱۷} زیرا می‌گویی، 'دولتمند هستم و ثروت جمع کرده‌ام و محتاج به
 چیزی نیستم.' اما تو آگاه نیستی که چقدر بیچاره و بدبخت و بینوا و
 کور و عریان هستی.^{۱۸} به تو نصیحت می‌کنم که طلائی را که در آتش
 تصفیه شده، از من بخری تا تو را به‌راستی دولت‌مند سازد و لباس سفیدی
 بخر تا عریانی شرم‌آورت دیده نشود و مرهمی تا به چشمان خود مالیده
 بینا شوی.^{۱۹} همهٔ کسانی را که دوست می‌دارم، توبیخ و تادیب می‌نمایم
 پس غیور باش و توبه کن.^{۲۰} اینک پشت در ایستاده در را می‌کوبم؛
 اگر کسی صدای مرا بشنود و در را باز کند، وارد خواهم شد و با او
 شام خواهم خورد و او نیز با من.^{۲۱} به آن کسی که پیروز گردد، اجازهٔ
 نشستن بر تخت خود را خواهم بخشید، همان‌طور که من پیروز شده‌ام
 و با پدر بر تخت او نشسته‌ام.
 ۲۲ «ای کسانی که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می‌گوید،
 بشنوید!»

پرستش در عالم بالا

۴

پس از آن نگاه کردم و در آسمان دری گشاده دیدم و همان صدایی که در آغاز شنیده بودم، صدایی مانند شیپور به من گفت: «بالا بیا، و من آنچه را که باید بعدازاین رُخ دهد به تو نشان خواهم داد.»^۲ در همان لحظه روح خدا مرا فراگرفت و دیدم که در آسمان تختی قرار داشت و بر روی آن تخت کسی نشسته بود^۳ که همچون جواهراتی مانند یشم و عقیق می درخشید و در گرداگرد تخت، رنگین کمانی بود به درخشندگی زُمرّد.^۴ در پیرامون این تخت بیست و چهار تخت دیگر بود و روی آن‌ها بیست و چهار پیر نشسته بودند. آن‌ها لباس سفید به تن و تاج زرّین بر سر داشتند.^۵ از آن تخت برق ساطع می شد و غرّش و رعد شنیده می شد. در جلوی تخت، هفت مشعل سوزان می سوخت. این‌ها هفت روح خدا هستند.^۶ همچنین در برابر تخت، دریایی شیشه‌ای که مانند بلور بود دیده می شد. در اطراف و در چهار گوشه تخت، چهار موجود زنده قرار داشت که بدن آن‌ها از هر طرف پُر از چشم بود.^۷ اوّلی مانند شیر بود، دوّمی مانند گوساله، سوّمی صورتی مانند صورت انسان داشت و چهارمی مانند عقابی بود که در حال پرواز باشد.^۸ هریک از این چهار موجود زنده شش بال داشت و بدن آن‌ها از هر طرف پُر از چشم بود و روز و شب پیوسته می سراییدند: «قَدّوس، قَدّوس، قَدّوس، خداوند، خدای قادر مطلق که بود و هست و می آید.»

^۹ هر وقت این موجودات زنده آن تخت‌نشین را که تا ابد زنده است، تجلیل و تکریم و شکر می کنند،^{۱۰} آن بیست و چهار پیر در برابر تخت‌نشین که تا ابد زنده است سجده می کنند و او را می پرستند و تاج‌های خود را در جلوی تخت او نهاده می گویند:

«ای خداوند خدای ما، تنها تو شایسته‌ای

که صاحب جلال و حرمت و قدرت باشی،

زیرا تو همه چیز را آفریدی

و به اراده تو، همه چیز هستی و حیات یافت.»

برّه و طومار

۵

آنگاه در دست راست آن تخت‌نشین طوماری دیدم که بر هر دو طرف آن نوشته شده بود و با هفت مُهر، مُهروموم شده بود.^۱ و فرشته نیرومندی را دیدم که با صدای بلند می گفت: «چه کسی شایسته است که طومار را بگشاید و مُهرهایش را بردارد؟»^۲ اما هیچ کس در آسمان یا روی زمین و یا زیر زمین قادر نبود که طومار را بگشاید و یا

به داخل آن نگاه کند. ^۴ من زارزار می‌گریستم، زیرا کسی یافت نشد که شایسته آن باشد که طومار را بگشاید و یا به داخل آن نگاه کند. ^۵ آنگاه یکی از پیران به من گفت: «گریه نکن. اینک آن شیری که از طایفه یهودا و نهالی از نسل داوود است، پیروز شده تا طومار و هفت مهرش را بگشاید.»

^۶ آنگاه دیدم که در وسط همان تخت و در میان آن چهار موجود زنده و پیران، برّه‌ای ایستاده بود که نشانه برّه قربانی شده را داشت. آن برّه دارای هفت شاخ و هفت چشم بود، که هفت روح خدا هستند که به سراسر جهان فرستاده شده‌اند. ^۷ برّه جلو آمد و طومار را از دست راست تخت‌نشین گرفت. ^۸ همین که او آن را گرفت، آن چهار موجود زنده و بیست و چهار پیر پیش برّه سجده کردند. هریک از آن‌ها به یک دست چنگ داشتند و به دست دیگر جام‌های طلایی پُر از *بُخور که دعا‌های مقدّسین است. ^۹ آن‌ها سرود تازه‌ای می‌سراییدند:

«تو شایسته‌ای که طومار را بگیری،

و مهرهایش را بگشایی،

زیرا تو قربانی شدی و با خون خود مردمان را از هر طایفه و زبان، از هر قوم و ملت، برای خدا خریدی.

^{۱۰} تو آنان را به سلطنت رسانیدی تا به‌عنوان کاهنان،

خدای ما را خدمت کنند و آن‌ها بر زمین فرمانروایی خواهند

کرد.»

^{۱۱} آنگاه نگاه کردم و صدای فرشتگان بی‌شماری را که صدها هزار و هزاران هزار بودند، شنیدم. آن‌ها در اطراف آن تخت و موجودات زنده و پیران ایستاده بودند ^{۱۲} و با صدای بلند فریاد می‌زدند:

«برّه قربانی شده شایسته است

تا قدرت و ثروت، حکمت و توانایی،

حرمت و جلال و تمجید را بیابد.»

^{۱۳} آنگاه شنیدم که همه موجودات آسمان و زمین و زیر زمین و دریا و هرچه در آن‌ها است می‌سراییدند:

«ستایش و حرمت، جلال و قدرت،

از آن تخت‌نشین و برّه باد تا ابد!»

^{۱۴} و آن چهار موجود زنده گفتند «*آمین!» و پیران سجده نموده او را پرستش کردند.

شکستن مُهرها

۶

در آن هنگام که برّه، نخستین مُهر از آن هفت مُهر را گشود، من ناظر بودم و شنیدم که یکی از آن موجودات زنده با صدایی مانند رعد می گفت: «بیا!»^۲ و ناگهان اسب سفیدی دیدم که سوار آن، کمانی به دست داشت؛ تاجی به او داده شد، و او پیروزمندانه عازم فتح و ظفر شد.

وقتی برّه، دومین مُهر را گشود، شنیدم که موجود زنده دوم می گفت: «بیا!»^۴ و اسب دیگری که به سرخی آتش بود، بیرون آمد و به سوار آن قدرت داده شد که صلح را از روی زمین بردارد تا انسان ها همدیگر را بکشند و به او شمشیر بزرگی داده شد.

وقتی برّه، سومین مُهر را گشود، شنیدم که سومین موجود زنده می گفت: «بیا!»^۶ آنگاه نگاه کردم و اسب سیاهی را دیدم، که سوارش ترازویی به دست داشت^۶ و صدایی از میان آن چهار موجود زنده به گوشم رسید که می گفت: «قیمت یک پیمانه گندم و یا سه پیمانه جو، یک دینار خواهد بود. به روغن زیتون و شراب آسیبی مرسان.»

زمانی که او چهارمین مُهر را گشود، صدای چهارمین موجود زنده را شنیدم که می گفت: «بیا!»^۸ وقتی به آنجا نگاه کردم، اسب رنگ پریده ای را دیدم که نام سوارش مرگ بود و دنیای مردگان به دنبالش می آمد. به آن ها قدرتی داده شد تا یک چهارم زمین را با شمشیر و قحطی و امراض مُهلک و حیوانات وحشی بکشند.

وقتی پنجمین مُهر را گشود، در زیر قربانگاه ارواح کسانی را دیدم که به خاطر کلام خدا و اعتراف ایمان خود کشته شده بودند.^{۱۰} آن ها با صدای بلند فریاد زدند: «ای خداوندِ قدّوس و راستین، تا به کی بر ساکنین زمین داوری نمی کنی و انتقام خون ما را از آن ها نمی گیری؟»^{۱۱} به هریک از آن ها ردای سفیدی دادند و به آن ها گفته شد که اندکی دیگر بیارامند تا تعداد هم قطاران و ایمان داران که می باید مثل آنان کشته شوند، کامل گردد.

آنگاه وقتی برّه، ششمین مُهر را گشود، دیدم که زمین لرزه شدیدی رخ داد. خورشید مانند پلاسی سیاه گشت، ماه کاملاً مثل خون، سرخ شد.^{۱۳} ستارگان آسمان مانند انجیرهای نارس که از تُندباد به زمین می ریزند، فرو ریختند.^{۱۴} آسمان مانند طومار درهم پیچیده ای ناپدید شد و همه کوه ها و جزیره ها از جای خود منتقل شدند^{۱۵} و پادشاهان و فرمانروایان زمین، سرلشکران و ثروتمندان، زورمندان و همه انسان ها، چه برده و چه آزاد، خود را در غارها و در میان صخره های کوه ها پنهان

ساختند. ۱۶ آن‌ها به کوه‌ها و صخره‌ها می‌گفتند: «به روی ما بیفتید و ما را از چهره تخت‌نشین و از غضب برّه پنهان کنید، ۱۷ زیرا روز عظیم غضب آن‌ها رسیده است، و چه کسی می‌تواند آن را تحمل کند؟»

۱۴۴۰۰ اسرائیلی

بعد از این، چهار فرشته را مستقر در چهار گوشه زمین دیدم که جلوی چهار باد زمین را گرفته بودند تا دیگر بادی بر خشکی و دریا و یا هیچ درختی نوزد. ۲ و فرشته دیگری را دیدم که از مشرق برمی‌خاست و مهر خدای زنده را در دست داشت و با صدای بلند به آن چهار فرشته که قدرت یافته بودند به خشکی و دریا آسیب برسانند، گفت: ۳ «پیش از آنکه ما مهر خدایمان را بر پیشانی بندگانش بگذاریم، به خشکی و دریا و یا درختان آسیبی نرسانید.» ۴ و شنیدم که تعداد کسانی که از همه طایفه‌های بنی اسرائیل نشانه مهر را دریافت کرده بودند یکصد و چهل و چهار هزار بود: ۵ دوازده هزار از طایفه یهودا، دوازده هزار از طایفه رثوبین، دوازده هزار از طایفه جاد، ۶ دوازده هزار از طایفه آشیر، دوازده هزار از طایفه نفتالی، دوازده هزار از طایفه منسی، ۷ دوازده هزار از طایفه شمعون، دوازده هزار از طایفه لاوی، دوازده هزار از طایفه یساکار، ۸ دوازده هزار از طایفه زبولون، دوازده هزار از طایفه یوسف و دوازده هزار از طایفه بنیامین.

جمعیت بزرگ از تمام ملت‌ها

۹ سپس نگاه کردم و جمعیت عظیمی را دیدم که کسی قادر به شمارش آن‌ها نبود. از همه ملل و همه قبایل و *امت‌ها و زبان‌ها در جلوی تخت و در مقابل برّه ایستاده بودند. آن‌ها لباس سفیدی به تن داشتند و شاخه نخل در دستشان بود ۱۰ و با هم فریاد می‌زدند: «نجات ما از جانب خدایی است که بر تخت نشسته است و از جانب برّه.» ۱۱ همه فرشتگانی که در پیرامون تخت بودند، همراه با پیران و آن چهار موجود زنده در جلوی تخت، به روی درافتاده خدا را عبادت می‌کردند. ۱۲ آن‌ها می‌گفتند: «*آمین! حمد و جلال و حکمت، سپاس و حرمت، قدرت و قوت از آن خدای ما باد تا ابد. آمین!»

۱۳ آنگاه یکی از آن پیران به من خطاب کرده گفت: «این مردان سفیدپوش چه کسانی هستند و اهل کجایند؟»

۱۴ من پاسخ دادم: «ای آقای من، تو می‌دانی.»

سپس به من گفت: «این‌ها کسانی هستند که از آن عذاب سخت گذشته‌اند؛ آن‌ها ردهای خود را شسته و در خون برّه سفید کرده‌اند. ۱۵ به این سبب آن‌ها در برابر تخت خدا هستند و او را شب و روز در معبدش

خدمت می کنند و آن تخت نشین آنان را پناه خواهد داد. ^{۱۶} آنان دیگر احساس گرسنگی یا تشنگی نخواهند کرد. خورشید و یا هیچ گرمای سوزانی به آنها آسیب نخواهد رساند، ^{۱۷} زیرا آن برّه که در مرکز تخت است، شبان آنان خواهد بود و آنان را به چشمه های آب حیات هدایت خواهد کرد و خدا همه اشک ها را از چشمان آنان پاک خواهد نمود.»

مهر هفتم

هنگامی که برّه، هفتمین مهر را گشود، حدود نیم ساعت در آسمان سکوت برقرار شد ^۲ و من دیدم که هفت شیپور به هفت فرشته ای که در پیشگاه خدا ایستاده بودند، داده شد. ^۳ در این وقت فرشته ای دیگر آمد و پیش قربانگاه ایستاد. او بُخورسوز طلایی به دست داشت و مقدار زیادی *بُخور به او داده شد تا به همراه دعاهاى همه مقدّسین، بر قربانگاه طلایی جلوی تخت تقدیم نماید. ^۴ دود *بُخور از دست آن فرشته همراه با دعاهاى مقدّسین به پیشگاه خدا بالا رفت. ^۵ فرشته، بُخورسوز را برداشته آن را از آتش قربانگاه پُر ساخت و آن را بر سطح زمین افکند. آنگاه رعدوبرق و صدای مهیبی برخاست و زمین لرزید.

نواختن شیپورها

^۶ آنگاه هفت فرشته ای که هفت شیپور به دست داشتند، آماده شدند تا در آنها بدمند.

^۷ اولین فرشته در شیپور خود دمید و تگرگ و آتش آمیخته با خون بارید و بر روی زمین فرو ریخت، یک سوّم زمین و یک سوّم درختان و همه گیاهان سبز سوختند.

^۸ دومین فرشته در شیپور خود دمید. چیزی مانند کوهی مشتعل به دریا افکنده شد و یک سوّم دریا به خون مبدّل گردید ^۹ و یک سوّم موجودات زنده دریا مُردند و یک سوّم کشتی های غرق گشتند.

^{۱۰} سومین فرشته در شیپور خود دمید و ستاره بزرگی مانند مشعلی سوزان از آسمان بر روی یک سوّم رودخانه ها و چشمه های آب افتاد. ^{۱۱} نام آن ستاره افسنتین بود. یک سوّم آب تلخ شد و بسیاری از مردم به علت آب های تلخ مُردند.

^{۱۲} سپس چهارمین فرشته در شیپور خود دمید. چنان ضربه ای به یک سوّم خورشید و یک سوّم ماه و یک سوّم ستارگان وارد شد که یک سوّم آنها نور خود را از دست دادند؛ یک سوّم روز و همچنین یک سوّم شب تاریک شد.

۱۳ آنگاه من عقابی را دیدم که در آسمان پرواز می کرد و با صدای بلند می گفت: «وای، وای، وای بر ساکنان زمین، زیرا که هم اکنون سه فرشته دیگر در شیپورهای خود خواهند دمید.»

۹

در این وقت، پنجمین فرشته در شیپور خود دمید و من ستاره ای را دیدم که به زمین افتاد و کلید «چاه بی انتها» به آن ستاره داده شد؛^۲ ستاره با آن کلید، چاه بی انتها را گشود و از چاه دودی مانند دود یک کوره بزرگ برخاست و خورشید و هوا از دود چاه، تیره و تار گشتند. ۳ آنگاه از میان دود ملخ هایی به زمین آمدند و به آنان قدرتی مثل قدرت عقرب داده شد،^۴ و به آن ها گفته شد که به علف زمین و گیاهان و درختان کاری نداشته باشند، بلکه فقط به آدمیانی که مَهر خدا را بر خود ندارند، آسیب برسانند. ^۵ به آن ها اجازه داده شد این آدمیان را به مدت پنج ماه شکنجه دهند و مانند کسانی که از نیش عقرب رنج می برند، آن ها را عذاب دهند، ولی اجازه کشتن آن ها را نداشتند. ^۶ در آن زمان این مردمان آرزوی مرگ خواهند کرد، اما به آرزوی خود نخواهند رسید. مشتاق مردن خواهند بود، ولی مرگ به سراغ آن ها نخواهد آمد. ^۷ این ملخ ها مثل اسبان آماده نبرد بودند. بر روی سر آن ها چیزهایی شبیه به تاج های زرین قرار داشت. چهره آن ها مانند چهره انسان بود. ^۸ موهایشان مانند موهای زن ها بود و دندان هایی مثل دندان های شیر داشتند ^۹ و سینه پوش هایی مانند زره های آهنین داشتند و صدای بال هایشان مانند صدای اسبان و اژدها هایی بود که به میدان جنگ هجوم می آورند. ^{۱۰} آن ها مانند عقرب، دُم های نیشداری دارند و قادرند با آن ها مردم را به مدت پنج ماه شکنجه دهند. ^{۱۱} پادشاه آن ها فرشته چاه بی انتها است که نامش به عبرانی «ابدون» و در یونانی «آپولیون» یعنی نابود کننده می باشد. ^{۱۲} بلای اول به پایان رسید، اما دو بلای دیگر هست که باید بیاید. ^{۱۳} آنگاه ششمین فرشته در شیپور خود دمید و من از چهار گوشه قربانگاه طلایی که در حضور خدا قرار دارد، صدایی شنیدم ^{۱۴} که به فرشته ششم که شیپور را به دست داشت گفت: «چهار فرشته ای را که در رود بزرگ فرات بسته شده اند، آزاد کن.» ^{۱۵} پس آن چهار فرشته که برای همین ساعت و همین ماه و همین سال آماده نگاه داشته شده بودند، آزاد شدند تا یک سوّم آدمیان را بکشند. ^{۱۶} من شنیدم که تعداد سواران آن ها دویست میلیون نفر بود. ^{۱۷} در رؤیایی که من دیدم، اسبان و سواران آن ها چنین بودند: سواران سینه پوش هایی به رنگ های سرخ آتشین و آبی و زرد گوگردی بر تن داشتند. اسبان سرهایی مانند سر شیر داشتند و از دهانشان آتش و دود و گوگرد بیرون می آمد. ^{۱۸} با این سه بلا یعنی آتش و دود و گوگرد که از دهانشان بیرون می آمد، یک سوّم آدمیان کشته شدند.

۱۹ قدرت اسبان در دهان و دُم‌های آن‌ها بود. زیرا دُم‌هایشان به مارهایی شباهت داشت که با سرخود می‌گزیدند و صدمه می‌زدند.
 ۲۰ بقیّه آدمیان که از این بلاها کشته نشده بودند، از بُت‌هایی که خود ساخته بودند، دست نکشیدند و از پرستش دیوها و بُت‌های ساخته شده از طلا، نقره، برنز، سنگ و چوب که قادر به دیدن و شنیدن و راه رفتن نیستند، باز نایستادند ۲۱ و از آدم‌کشی و جادوگری و زنا و دزدی توبه نکردند.

فرشته و طومار کوچک

آنگاه فرشته پُر قدرت دیگری را که از آسمان پایین می‌آمد، دیدم. او با ابری پوشیده شده بود و رنگین‌کمانی به دور سرش بود. چهره‌اش مانند خورشید می‌درخشید و پای‌هایش مثل ستون‌های آتش بود. ۲ در دستش طومار کوچک باز شده‌ای بود. او پای راست خود را بر دریا و پای چپ خود را بر خشکی قرار داد. ۳ آنگاه فریاد بلندی مانند غُرْش شیر برآورد. همین‌که او سخن گفت، رعدهای هفتگانه فریاد برآوردند. ۴ من آماده شدم که آنچه را که رعدهای هفتگانه می‌گفتند بنویسم، اما صدایی را از آسمان شنیدم که می‌گفت: «آنچه را که رعدهای هفتگانه گفتند، در دل خود نگه‌دار و آن را ننویس.»

۵ آنگاه آن فرشته‌ای که دیده بودم به روی دریا و خشکی ایستاده است، دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرد ۶ و به او که تا ابد زنده است و آسمان و زمین و دریا و هرچه را در آن‌ها است آفرید، سوگند یاد کرده گفت: «دیگر تأخیری نخواهد بود! ۷ بلکه در آن روزهایی که فرشته هفتم شیپور خود را به صدا درمی‌آورد، نقشه مخفی خدا انجام خواهد شد، همان‌طور که به بندگان خود یعنی انبیا وعده داده بود.»
 ۸ بعد همان صدایی که من از آسمان شنیده بودم، باز با من صحبت کرده گفت: «برو طومار باز شده را از دست فرشته‌ای که بر دریا و خشکی ایستاده است، بگیر.»

۹ پس به سوی آن فرشته رفتم و از او خواستم که طومار کوچک را به من بدهد. او به من گفت: «آن را بگیر و بخور. اندرون‌ت را تلخ خواهد ساخت ولی در دهان تو مثل عسل، شیرین خواهد بود.»

۱۰ پس طومار کوچک را از دست فرشته گرفته خوردم و آن در دهان من مثل عسل، شیرین بود، اما وقتی آن را خوردم، اندرونم تلخ شد. ۱۱ آنگاه به من گفتند: «تو باید یک‌بار دیگر دربارهٔ *امّت‌ها، ملل و زبان‌ها و پادشاهان پیشگویی کنی.»

دو شاهد

۱۱

به من چوب بلندی که مانند چوب اندازه گیری بود، دادند و گفتند: «برو معبد خدا و قربانگاه را اندازه بگیر و تعداد عبادت کنندگان را بشمار،^۲ ولی با محوطه خارج معبد بزرگ کاری نداشته باش و آن را اندازه نگیر، زیرا به ملل غیریهودی واگذار شده است و آنان به مدت چهل و دو ماه شهر مقدس را پایمال خواهند کرد.^۳ و من دو شاهد خود را که *پلاس بر تن خواهند داشت خواهم فرستاد و آنها در تمام آن هزار و دویست و شصت روز نبوت خواهند کرد.»^۴

این دو نفر همان دو درخت زیتون و دو چراغدانی هستند که در پیشگاه خداوند زمین می ایستند.^۵ اگر کسی بخواهد به آنها آزاری برساند، از دهان آنان آتش بیرون می ریزد و دشمنانشان را می سوزاند؛ به این ترتیب هر که در پی آزار آنها باشد، کشته می شود.^۶ این دو نفر قدرت بستن آسمان را دارند تا در مدت نبوتشان باران نبارد و قدرت دارند که چشمه های آب را به خون مبدل سازند و هر زمان که بخواهند زمین را به انواع بلاها مبتلا سازند.

^۷ چون شهادت خود را به پایان رساندند، آن حیوان وحشی که از چاه بی انتها برمی آید با آنان جنگ کرده آنان را شکست خواهد داد و به قتل خواهد رساند.^۸ اجساد آنان در خیابان آن شهر بزرگ که به کنایه سُدوم یا مصر نامیده شده است، خواهند ماند، همان جایی که خداوند آنها نیز مصلوب شد.^۹ به مدت سه روز و نیم مردمان از هر امت و قبیله، از هر زبان و ملت بر اجساد آنان خواهند نگریست و نخواهند گذاشت آنان دفن شوند.^{۱۰} به خاطر مرگ این دو نفر، تمام مردم روی زمین شادی کرده جشن خواهند گرفت و به یکدیگر هدیه خواهند داد، زیرا این دو نبی، مردم روی زمین را معذب می ساختند.^{۱۱} در پایان این سه روز و نیم، روح حیات از جانب خدا بر آنان وارد شد و آنها به روی پای خود ایستادند؛ و تمام کسانی که این واقعه را دیدند، سخت وحشت کردند.^{۱۲} آنگاه آن دو، صدای بلندی از آسمان شنیدند که به آنان می گفت: «به اینجا صعود نمایید!» و آنان پیش چشم دشمنان خود در ابری به آسمان رفتند.^{۱۳} در همان لحظه زمین لرزه شدیدی رخ داد و یک دهم شهر فرو ریخت و هفت هزار نفر در آن زمین لرزه کشته شدند و آنهایی که زنده ماندند، وحشت کردند و خدای آسمان را تمجید نمودند.

^{۱۴} بلای دوم به پایان رسید. بلای سوم به زودی می رسد.

هفتمین شیپور

۱۵ آنگاه فرشته هفتم در شیپور خود دمید و صداهاى بلندى از آسمان به گوش رسید که مى گفتند: «فرمانروایی جهان به خداوند ما و مسیح او رسیده و او تا ابد سلطنت خواهد کرد.»^{۱۶} و آن بیست و چهار پیر که در برابر خدا روی تخت هایشان نشسته بودند، روی بر زمین نهادند و خدا را عبادت کرده مى گفتند:

۱۷ «تو را سپاس مى گوئیم ای خداوند خدا، تویی قادر مطلق که هستی و بودی.

زیرا تو قدرت بسیار عظیم خود را به دست گرفته ای و سلطنت را آغاز کرده ای.

۱۸ ملت ها خشمگین شدند؛

اینک روز خشم تو رسیده است

و زمان داوری مردگان است.

اکنون زمان پاداش گرفتن خادمان تو یعنی انبیا و مقدّسین تو می باشد،

کسانی که به تو حرمت می گذارند،

چه کوچک و چه بزرگ.

زمان آن رسیده است تا کسانی را که باعث نابودی زمین هستند، هلاک سازی.»

۱۹ آنگاه معبد خدا در آسمان گشوده شد و *صندوق پیمان خدا در داخل معبد دیده شد؛ ناگهان رعدوبرق و زلزله پدید آمد. صداهاى مهیب شنیده شد و تگرگ شدیدی بارید.

زن و اژدها

۱۲ آنگاه نشانه ای عظیم و شگرف در آسمان ظاهر شد. زنی را دیدم که ملبّس به آفتاب بود و تاجی از دوازده ستاره بر سر داشت و ماه در زیر پای هایش بود.^۲ او باردار بود و از درد زایمان و عذاب زاییدن فریاد می زد.

۳ آنگاه نشانه ای دیگر در آسمان ظاهر شد: اژدهای بزرگ سرخ رنگی را دیدم که هفت سر و ده شاخ داشت و بر هر یکی از سرهایش تاجی قرار داشت^۴ و با دُم خود یک سوّم ستارگان آسمان را جمع کرده آنان را بر زمین ریخت. اژدها در برابر آن زنی که در حال زایمان بود، ایستاد تا همین که بچه اش به دنیا بیاید، آن را ببلعد. آن زن پسری به دنیا آورد که قرار بود با عصایی آهنین بر همه ملل حکومت کند. اما کودک او به سوی خدا و تخت او رבוده شد^۵ و آن زن به بیابان، به جایی که خدا

برایش آماده کرده بود، گریخت تا در آنجا از او به مدت هزار و دویست و شصت روز نگهداری شود.

۷ در آسمان جنگی برپا شد. میکائیل و فرشتگانش با اژدها و فرشتگان او جنگیدند. ۸ اژدها شکست خورد و دیگر در آسمان جایی برای او و فرشتگانش نبود. ۹ پس آن اژدهای بزرگ از آسمان به زیر انداخته شد؛ آن مار کُهن که تمام جهان را گمراه می کند و نامش ابلیس و شیطان است، با فرشتگانش به زمین افکنده شدند.

۱۰ آنگاه صدایی بلند در آسمان شنیدم که می گفت: «اکنون نجات و قدرت و سلطنت خدای ما فرارسیده است و مسیح او قدرت را به دست گرفته است و آن کسی که مدّعی ایمان داران بود و شب و روز آنان را در برابر خدای ما متّهم می ساخت، به زیر افکنده شده است. ۱۱ این ایمان داران با خون برّه و با شهادتی که به زبان می آورند بر او چیره شده اند؛ زیرا آن ها حاضر شدند جان های خود را فدا کرده بمیرند. ۱۲ پس ای آسمان ها و همه ساکنان آن ها شادی کنید. امّا وای بر شما، ای زمین و ای دریا، زیرا ابلیس به سوی شما آمده است و از این که می داند مهلت زیادی ندارد، بسیار خشمگین است.»

۱۳ همین که اژدها فهمید که به زمین انداخته شده است، به تعقیب زنی که پسری به دنیا آورده بود، رفت. ۱۴ امّا به آن زن دو بال عقابی بزرگ داده شد تا به سوی مکانی که در بیابان برایش آماده شده بود، پرواز کند تا از او در آنجا برای سه سال و نیم دور از دسترس مار نگهداری شود. ۱۵ مار به دنبال آن زن سیلابی از دهان خود جاری ساخت تا سیلاب او را با خود ببرد. ۱۶ امّا زمین به کمک آن زن آمده دهان خود را گشود و سیلابی را که اژدها از دهان خود جاری ساخته بود فروبرد. ۱۷ از این رو اژدها نسبت به آن زن خشمگین شد و رفت تا با بقیّه فرزندان او یعنی آنانی که فرمان های خدا را نگاه می دارند و به عیسی شهادت می دهند، بجنگد. ۱۸ و اژدها در ساحل دریا به انتظار ایستاد.

دو حیوان وحشی

آنگاه دیدم که یک حیوان وحشی از میان دریا بیرون می آید که ده شاخ و هفت سر داشت. بر هر شاخ تاجی قرار داشت و بر هر سرش، نامی کُفرآمیز نوشته شده بود. ۲ این حیوان وحشی مثل پلنگی بود که پای هایش مانند پای های خرس و دهانش چون دهان شیر بود. اژدها قدرت و تخت و اختیارات وسیع خود را به او بخشید. ۳ به نظر می رسید که یکی از سرهای حیوان وحشی ضربه ای مُهلک دیده بود ولی آن زخم مُهلک التیام یافته بود. همه دنیا حیرت زده به دنبال آن حیوان

می رفتند. ۴ مردم اژدها را پرستش می کردند، زیرا او اختیارات خود را به آن حیوان وحشی بخشیده بود. آن ها حیوان وحشی را نیز پرستش کرده می گفتند: «کیست همتای این حیوان؟ کیست که بتواند با او بجنگد؟» ۵ به آن حیوان وحشی اجازه داده شد، که سخنان گزاف و کُفرآمیز بگوید و به مدت چهل و دو ماه از اقتدار خود استفاده نماید. ۶ او زبان خود را به کُفرگویی علیه خدا گشود و به نام او و مأوای آسمانی او با تمام ساکنان آن ناسزا می گفت. ۷ او همچنین اجازه یافت تا با مقدّسین خدا بجنگد و بر آن ها غلبه کند و بر همه طایفه ها و ملّت ها و زبان ها و قبایل جهان اقتدار یابد. ۸ همه جهانیان او را پرستش خواهند کرد، یعنی کسانی که نامشان در دفتر حیات که متعلق به برّه که قبل از پیدایش عالم قربانی شده بود، ثبت نشده است.

۹ «ای کسانی که گوش دارید، بشنوید! ۱۰ اگر قرار باشد کسی به اسارت برود، به اسارت خواهد رفت و اگر قرار باشد کسی با شمشیر کشته شود، با شمشیر کشته خواهد شد. این پایداری و ایمان مقدّسین را می طلبد.»

۱۱ آنگاه حیوان وحشی دیگری را دیدم که از زمین بیرون آمد. او دو شاخ مانند شاخ های برّه داشت و مثل اژدها سخن می گفت. ۱۲ او در حضور حیوان اوّل از قدرت و اختیار او استفاده می کرد و همه زمین و ساکنانش را به پرستش حیوان نخستین، که زخم کشنده اش التیام یافته بود، مجبور می ساخت. ۱۳ او معجزات بزرگی انجام می داد؛ حتی در مقابل چشم همه از آسمان آتش بر زمین بارانید ۱۴ و با معجزاتی که اجازه داشت در حضور حیوان اوّل انجام دهد، ساکنان زمین را اغفال نمود و به آن ها گفت که پیکره ای به افتخار آن حیوان که با شمشیر زخمی شده و هنوز زنده بود بسازند. ۱۵ او اجازه یافت به پیکره آن حیوان بدمد تا بتواند سخن بگوید و نیز آنانی را که پیکره را پرستش نمی کردند، بکشد. ۱۶ همچنین همه را از کوچک و بزرگ، ثروتمند و بینوا، آزاد و برده، مجبور می ساخت که روی دست راست یا پیشانی خود علامت گذاری شوند. ۱۷ و هیچ کس اجازه خرید و فروش نداشت، مگر آنکه علامت حیوان، یا اسمش یا عدد نامش، را بر خود داشته باشد. ۱۸ در اینجا حکمت لازم است؛ هر فرد هوشمندی می تواند عدد آن حیوان را محاسبه کند زیرا آن عدد یک شخص است: عددش شش صد و شصت و شش می باشد.

سرود مقدّسین

آنگاه نگاه کردم و برّه را بر فراز کوه * صهیون ایستاده دیدم. همراه او یکصد و چهل و چهار هزار نفر بودند که نام او

و نام پدرش بر پیشانی آن‌ها نوشته شده بود.^۲ از آسمان صدایی شنیدم که مانند صدای آبشار و غرّش شدید رعد و صدای سرود چنگ‌نوازی بود که چنگ‌های خود را می‌نواختند.^۳ آن‌ها در برابر تخت و در حضور چهار موجود زنده و پیران سرودی تازه می‌سراییدند. آن سرود را هیچ‌کس نمی‌توانست بیاموزد، مگر آن یکصد و چهل و چهار هزار نفر که از تمام دنیا بازخرید شده بودند.^۴ اینان مردمانی هستند که خود را با زن‌ها نیالوده‌اند و باکره هستند و هر جا که برّه می‌رود، به دنبال او می‌روند. آن‌ها نوبر کسانی هستند که از میان انسان‌ها برای خدا و برّه بازخرید شده‌اند.^۵ هیچ دروغی در دهان ایشان یافت نشد؛ آن‌ها بی‌عیب هستند.

سه فرشته

آنگاه فرشته دیگری را دیدم که در وسط آسمان در حال پرواز بود و مژده جاودانی را به زمینیان و به همه ملت‌ها و طایفه‌ها و زبان‌ها و قوم‌ها می‌رسانید.^۷ او با صدایی بلند فریاد می‌زد: «از خدا بترسید و او را حمد گوید، زیرا که ساعت دآوری او فرارسیده است. او را که آسمان و زمین و دریا و چشمه‌ها را آفرید، پرستش نمایید.»^۸ سپس فرشته‌ای دیگر یعنی فرشته دوم ظاهر گشت و فریاد برآورد: «منهدم شد، منهدم شد بابل بزرگ، همان که تمام ملت‌ها را مجبور کرد تا از شراب غضب‌آور زناکاری او بنوشند.»^۹ فرشته سوم آمد و با صدای بلندی فریاد زده گفت: «هر کسی که حیوان وحشی و پیکره او را پرستش نماید و نشانه او را بر پیشانی و یا دست خود بگیرد،^{۱۰} شراب غضب خدا را خواهد نوشید، یعنی شرابی پُرمایه و خالص که در جام خشم او ریخته شده. آن‌ها در برابر فرشتگان مقدّس و در برابر برّه در شعله‌های آتش و گوگرد عذاب خواهند دید.^{۱۱} دود آتشی که آن‌ها را عذاب می‌دهد تا ابد بلند خواهد بود و برای آنانی که حیوان وحشی و پیکره‌اش را پرستش می‌کنند و نشان او را دریافت می‌دارند، نه در روز آرامشی است و نه در شب.^{۱۲} این پایداری مقدّسین را می‌طلبد، آنان که احکام خدا را نگاه می‌دارند و ایمان خود را به عیسی حفظ می‌کنند.»

^{۱۳} صدایی از آسمان شنیدم که می‌گفت: «این را بنویس: خوشا به حال کسانی که از این پس در خداوند می‌میرند.» و روح خدا می‌گوید: «آری، آنان از زحمات خویش راحت خواهند شد، زیرا نتیجه کارهایشان با آن‌ها خواهد بود.»

دروی محصول زمین

^{۱۴} آنگاه همچنان که می‌نگریستم، ابر سفیدی ظاهر شد و بر آن ابر کسی مانند *پسر انسان نشسته بود که تاجی طلایی بر سر و داسی تیز

در دست داشت. ^{۱۵} و فرشته دیگری از معبد بیرون آمد و با صدایی بلند خطاب به آن کس که روی ابر نشسته بود گفت: «داس خود را بردار و درو کن؛ زیرا موسم درو رسیده و محصول زمین کاملاً آماده برداشت است.» ^{۱۶} پس آن کس که روی ابر نشسته بود، داس خویش را بکار برد و محصول زمین درو شد.

^{۱۷} بعد فرشته دیگری از معبد آسمان بیرون آمد. او نیز داس تیزی در دست داشت.

^{۱۸} سپس از قربانگاه فرشته دیگری که حافظ آتش قربانگاه است، آمد و به صاحب داس تیز فریاد زده گفت: «داس تیز خود را بکار ببر و انگورهای تاکستان این جهان را بچین. زیرا خوشه‌های آن رسیده است.» ^{۱۹} پس آن فرشته داس خود را بکار برد و انگورهای تاکستان این جهان را چید و آن‌ها را در چرخشت بزرگ غضب خدا ریخت. ^{۲۰} انگورها در خارج شهر در آن چرخشت لگدکوب شد، و سیلابی از خون جاری شد که به مسافت سی صد کیلومتر و به بلندی افسار اسبان بود.

فرشتگان و بلایای آخر

در آسمان نشانه بزرگ و شگفت‌انگیز دیگری دیدم: هفت فرشته با هفت بلا که آخرین بلایا هستند، زیرا با آن‌ها غضب خدا به کمال می‌رسد.

۱۵

^۲ سپس چیزی دیدم که شبیه دریای بلور، آمیخته به آتش بود و در کنار دریای بلور، آن کسانی که بر حیوان وحشی و پیکره او و عدد اسمش پیروز شده بودند، همراه با چنگ‌هایی که خدا به آن‌ها داده بود، ایستاده بودند. ^۳ آن‌ها سرود موسی بنده خدا و سرود برّه را می‌سراییدند و می‌گفتند:

«چقدر بزرگ و شگفت‌انگیز است کارهای تو،

ای خداوند، خدای قادر مطلق!

چقدر عادلانه و حقّ است روش‌های تو،

ای پادشاه ملل!

^۴ کیست ای خداوند که از تو نترسد

و کیست که نام تو را جلال ندهد؟

زیرا تنها تو مقدّسی.

همه ملل خواهند آمد

و در پیشگاه تو پرستش خواهند نمود

زیرا کارهای عادلانه تو بر هیچ کس پوشیده نیست.»

^۵ پس از این دیدم که معبد، یعنی خیمه شهادت، در آسمان گشوده شد ^۶ و آن، هفت فرشته با هفت بلا از آن بیرون آمدند. آن‌ها کتان ظریف

و پاکیزه و نورانی بر تن و شال‌های طلایی به دور سینه داشتند. ^۷آنگاه یکی از آن چهار موجود زنده، هفت جام طلایی پُر از خشم خدایی را که تا ابد زنده است به هفت فرشته داد ^۸و معبد از جلال و قدرت خدا پُر از دود شد، به‌طوری که تا وقتی هفت بلای هفت فرشته تمام نشده بود هیچ کس نتوانست به معبد وارد شود.

جام‌های خشم خدا

آنگاه صدای بلندی از معبد شنیدم و آن صدا به هفت فرشته گفت: «بروید و هفت جام خشم خدا را بر زمین

۱۶

بریزید.»

^۲پس فرشته نخست رفت و جام خود را بر زمین ریخت و زخم‌های دردناک و زشتی بر بدن مردمانی که نشان حیوان وحشی را به خود داشتند و پیکره‌اش را می‌پرستیدند، پدیدار گشت.

^۳فرشته دوم جام خود را به دریا ریخت و دریا به خونی مانند خون انسان مُرده مبدل شد و همه جانداران دریا مردند. ^۴فرشته سوم جام خود را بر رودها و چشمه‌ها ریخت و آن‌ها به خون مبدل گشتند. ^۵آنگاه شنیدم که فرشته مسئول آب‌ها می‌گفت: «تو در داوری‌های خویش عادل هستی، تویی آن قدّوس که هستی و بوده‌ای. ^۶آنان خون مقدّسین و خون انبیا را ریختند؛ پس تو به آنان خون داده‌ای تا بنوشند، زیرا مستحقّ آنند.» ^۷و از قربانگاه صدایی شنیدم که می‌گفت: «آری، ای خداوند! خدای قادر مطلق، داوری‌های تو عادلانه و حقّ است!»

^۸فرشته چهارم جام خود را بر خورشید ریخت و خورشید اجازه یافت تا با گرمای خود آدمیان را بسوزاند. ^۹مردم چنان از شدّت حرارت خورشید سوختند که به نام خدایی که قدرت این بلایا را در دست دارد، کُفر می‌گفتند و توبه نکردند، و او را تمجید نمودند.

^{۱۰}فرشته پنجم جام خود را بر روی تخت حیوان وحشی ریخت و قلمرو او در تاریکی فرورفت، و آدمیان از عذاب زبان‌های خود را گاز می‌گرفتند ^{۱۱}و به خدای آسمان به‌خاطر دردها و زخم‌های خویش کُفر می‌گفتند و همچنان از کارهای خود توبه نمی‌کردند.

^{۱۲}فرشته ششم جام خود را بر رود بزرگ فرات ریخت و آبش خشک شد تا راه برای آمدن شاهان مشرق زمین باز شود. ^{۱۳}آنگاه دیدم که از دهان اژدها و از دهان حیوان وحشی و از دهان آن نبی دروغین سه روح پلید مانند سه قورباغه بیرون آمدند. ^{۱۴}این ارواح، دیوهای هستند که قدرت انجام معجزات نیز دارند. آن‌ها به سرتاسر جهان می‌روند تا پادشاهان تمام جهان را برای نبرد در روز بزرگ خدای قادر مطلق جمع کنند.

۱۵ «توجّه کنید! من مثل یک دزد می‌آیم! خوشا به حال کسی که آماده باشد و لباس خود را نگاه دارد تا مبادا عریان راه برود و در انتظار مردم رسوا شود!» ۱۶ پس شیاطین، پادشاهان را در جایی که به عبرانی حارمگدون خوانده می‌شود، جمع کردند.

۱۷ آنگاه فرشته هفتم جام خود را بر هوا ریخت و از معبد و از تخت، صدای بلندی شنیده شد که می‌گفت: «تمام شد.» ۱۸ و رعد و برق و صداها مهیب شنیده شد و زمین لرزه شدیدی رخ داد که مانند آن در تاریخ بشر هرگز دیده نشده بود. ۱۹ شهر بزرگ سه پاره شد. شهرهای جهان ویران شدند و خدا کارهای بابل بزرگ را به یاد آورد، و او را مجبور کرد جامی را که از شراب خشم آتشین او پُر بود، بنوشد. ۲۰ جزیره‌ها همه ناپدید و کوه‌ها همه محو شدند. ۲۱ دانه‌های تگرگ بسیار بزرگ در حدود چهل و پنج کیلوگرم از آسمان بر سر آدمیان بارید و مردم به خاطر این تگرگ خدا را کُفر می‌گفتند، زیرا این بلایی بسیار وحشتناک بود.

فاحشه بزرگ

۱۷ آنگاه یکی از آن هفت فرشته‌ای که هفت جام به دست داشتند، آمد و به من گفت: «بیا، تا مجازات آن فاحشه بزرگ را که در کنار رودخانه‌های بسیار قرار دارد به تو نشان دهم. ۲ پادشاهان زمین با او زنا کرده‌اند و مردم سراسر جهان از نوشیدن شراب زناکاری او مست شده‌اند.»

۳ آن فرشته مرا در روح به بیابان برد و در آنجا زنی را دیدم که بر حیوان وحشی سرخ رنگی سوار بود. بدن این حیوان، از نام‌های کفرآمیز پوشیده شده بود و دارای هفت سر و ده شاخ بود. ۴ آن زن لباس ارغوانی و سرخ دربر داشت و با طلا و جواهرات و مروارید آراسته شده بود. او جامی طلایی در دست داشت که از فجور و کثافات زنای او پُر بود. ۵ بر پیشانی‌اش این اسم مرموز نوشته شده بود: «بابل بزرگ، مادر فاحشه‌ها و کثافات روی زمین.» ۶ من دیدم که آن زن از خون مقدسین و خون شاهدان عیسی سرمست بود.

همین که او را دیدم، سخت در شگفت شدم. ۷ آن فرشته به من گفت: «چرا این قدر تعجب کردی؟ من راز آن زن و راز آن حیوان وحشی را که هفت سر و ده شاخ دارد و زن بر او سوار است، برای تو شرح خواهم داد. ۸ آن حیوان وحشی که زمانی زنده بود و دیگر زنده نیست، به زودی از چاه بی‌انتها بیرون می‌آید و به سوی هلاکت خواهد رفت. از میان مردمان روی زمین آنانی که نام‌هایشان پیش از پیدایش جهان در دفتر حیات

نوشته نشده بود، از دیدن این حیوان وحشی تعجب خواهند کرد، زیرا او زمانی زنده بود، اکنون دیگر زنده نیست، اما بار دیگر ظاهر خواهد شد. این به حکمت و فهم نیاز دارد. آن هفت سر، هفت تپه‌ای است که زن بر آن می‌نشیند. آن‌ها هفت پادشاه نیز هستند،^{۱۰} که پنج نفر از آن‌ها از سلطنت بر کنار شده‌اند، یکی هم اکنون فرمانروایی می‌کند و آن هفتمی هنوز نیامده است و هر وقت بیاید، فقط مدّت کوتاهی دوام خواهد آورد.^{۱۱} اما آن حیوان وحشی که زمانی زنده بود و دیگر زنده نیست، پادشاه هشتم است و یکی از آن هفت نفر می‌باشد و به‌سوی هلاکت می‌رود.

^{۱۲} آن ده شاخی که دیدی، ده پادشاه هستند که هنوز به سلطنت نرسیده‌اند اما به آنان اختیار داده می‌شود که به مدّت یک ساعت در سلطنت آن حیوان وحشی سهیم باشند.^{۱۳} هدف همه آن‌ها یکی است و قدرت و اختیارات خود را به حیوان وحشی می‌بخشند.^{۱۴} آن‌ها با برّه جنگ خواهند کرد، اما برّه پیروز خواهد شد، زیرا او است خداوند خداوندان و شاه شاهان؛ و خوانده‌شدگان، برگزیدگان و پیروان وفادار او همراه او هستند.»

^{۱۵} آنگاه آن فرشته به من گفت: «در جایی که فاحشه ساکن است، آن آب‌هایی که دیدی نشانه‌ای از هر قوم و ملت و طایفه و زبان می‌باشند. ^{۱۶} آن ده شاخی که دیدی، با آن حیوان وحشی از فاحشه متنفر خواهند شد و آنچه را که دارد از او گرفته او را عریان خواهند ساخت. گوشت تنش را خواهند خورد و او را در آتش خواهند سوزانید.^{۱۷} زیرا خدا در دل‌های آن‌ها نهاده که اراده او را اجرا نمایند و هم‌رأی شده سلطنت خود را در اختیار حیوان وحشی قرار دهند تا آنچه را که خدا فرموده است، به کمال رسانند.

^{۱۸} آن زنی که دیدی، آن شهر بزرگ است که بر پادشاهان جهان سلطنت می‌کند.»

سقوط بابل

سپس فرشته‌ای را دیدم که از آسمان پایین می‌آمد. او اقتداری عظیم داشت و زمین از جلال او نورانی شد. **۱۸** آنگاه با صدایی بلند گفت: «بابل سقوط کرده است، سقوط کرده است بابل بزرگ! بابل، مسکن دیوها و مکان ارواح خبیث و مسکن پرندگان نجس و نفرت‌انگیز شده است،^۳ زیرا همه ملل از شراب غضب‌آلود زناکاری او نوشیده‌اند. شاهان زمین با او زنا کرده‌اند و بازرگانان جهان از تجملات زیاد او ثروتمند شده‌اند.»

۴ آنگاه صدای دیگری از آسمان شنیدم که می گفت:

«از او بیرون آید. ای قوم من،

مبادا شریک گناهان او گردید

و در بلاهایش سهیم شوید!

۵ زیرا گناهان او تا به فلک انباشته شده

و خدا ظلم هایش را از یاد نبرده است.

۶ همان طور که او رفتار کرده است، با او رفتار کنید.

برای آنچه کرده است، دوچندان به او بازگردانید؛

پیالهاش را دو برابر غلیظتر از پیاله ای بگردانید

که او برای شما تهیه کرده بود.

۷ او را به همان اندازه که به جلال و تجمل خویش فخر می کرد،

غم و عذاب دهید.

چون او در دل خود می گوید:

'من مثل ملکه بر تخت خود نشسته ام!

من دیگر بیوه نیستم

و غم را هرگز نخواهم دید.'

۸ به این جهت تمام بلاها یعنی مرگ و غم و قحطی در یک روز به

او روی خواهند آورد

و او در آتش خواهد سوخت،

زیرا قادر است خداوند، خدایی که این چنین او را کیفر می دهد.»

۹ هرگاه پادشاهان زمین که با او زنا کرده اند و از تجمل زیاد او بهره مند

شده اند، دود سوختن او را ببینند، به حال او گریه و زاری خواهند کرد.

۱۰ آن ها از ترس عذابی که او متحمل می شود، دور ایستاده خواهند

گفت: «وای، وای! ای شهر بزرگ، ای بابل، ای شهر پُر قدرت که در

یک ساعت به کیفر خود رسیدی!»

۱۱ بازرگانان جهان نیز اشک خواهند ریخت و برای او سوگواری خواهند

نمود، زیرا دیگر کسی کالاهای آنان را نمی خرد. ۱۲ دیگر کسی کالاهای

طلا و نقره، جواهرات و مروارید، لباس های ابرغوانی و قرمز، یا ابریشم

و کتان ظریف، انواع چوب های قیمتی و معطر، انواع ظروف عاجی،

چوبی، برنزی، آهنین و یا مرمری، ۱۳ دارچین و ادویه، عطریات و بُخور،

کُنْدَر، و مُر، شراب و روغن، آرد و گندم، گاو و گوسفند، اسب و

ارابه های جنگی و حتی غلامان و نفوس انسانی آن ها را نمی خرد. ۱۴ آن

میوه ای را که سخت در آرزوی تصاحبش بودی، از دست دادی و تجمل

و شکوه تو از بین رفته است و دیگر هیچ وقت آن ها را نخواهی یافت.

۱۵ بازرگانان این کالاها که ثروت خود را از آن شهر به دست می آوردند،

از ترس عذابی که او می‌کشد، دور خواهند ایستاد و با گریه و ماتم خواهند گفت: «وای، وای! ای شهر بزرگ که خود را به لباس‌های کتان ظریف ارغوانی و قرمز ملبّس و با طلا و جواهر و مروارید آراسته کرده بودی! در یک ساعت همه ثروت تو تباه گردیده است!»

تمام ناخدایان و ملاحان و مسافران دریا و آنانی که از راه دریا تجارت می‌کنند، دور ایستادند. ۱۸ همین که دود سوختن او را دیدند، فریاد زده گفتند: «آیا هرگز شهری مثل این شهر بزرگ بوده است؟» ۱۹ آن‌ها بر سرهای خود خاک ریخته با گریه و زاری فریاد زده می‌گفتند: «وای، وای! ای شهر بزرگ، شهری که تمام کشتی‌داران دریا از ثروت او ثروتمند شدند! زیرا او در یک ساعت ویران شده است.»

۲۰ ای آسمان از نابودی او شادی کن! ای مقدّسین و رسولان، و ای انبیا شادی کنید، چون خداوند انتقام شما را از او گرفته است!

۲۱ آنگاه فرشته‌ای نیرومند، سنگی را که به بزرگی سنگ آسیاب بود برداشت و به دریا پرت کرد و گفت: «همین‌طور بابل، آن شهر بزرگ، به سختی پرت خواهد گردید و دیگر یافت نخواهد شد. ۲۲ دیگر صدای چنگ‌نوازان، مطربان، نی‌زنان و شیپورزان در تو شنیده نخواهد شد! دیگر صنعتگران هیچ حرفه‌ای در تو یافت نخواهد شد! دیگر صدای آسیاب در تو به گوش نخواهد رسید! ۲۳ و نور چراغ در تو دیده نخواهد شد! و دیگر صدای عروس و داماد در تو به گوش نخواهد رسید! روزگاری تمام بازرگانان تو بزرگان جهان بودند و تو با جادوی خود همه ملل را فریفته بودی.»

۲۴ در بابل بود که خون انبیا و خون مقدّسان و خون همه مقتولان روی زمین یافت شد.

پس از این وقایع، صدایی مانند فریاد گروهی کثیر در آسمان شنیدم که می‌گفتند: «هَلِّلُویاه! نجات و جلال و قدرت از آن خدای ما است! ۲ زیرا داوری‌های او راست و عادلانه است! او فاحشه بزرگ را که با زناکاری خود زمین را آلوده می‌ساخت، محکوم کرده و انتقام خون بندگان خود را از او گرفته است.» ۳ آن‌ها بار دیگر گفتند: «*آمین. هَلِّلُویاه! دود سوختن آن شهر بزرگ تا ابد از او برمی‌خیزد.»

جشن عروسی برّه

۴ آن بیست و چهار پیر و چهار موجود زنده در برابر خدایی که بر تخت نشسته بود، به خاک افتادند و او را عبادت نموده گفتند: «آمین. هَلِّلُویاه!»

«آنگاه از تخت صدایی آمد که می گفت: «ای تمام بندگان او و ای ترسندگان او، از کوچک و بزرگ، خدای ما را سپاس گوید.»^۶ آنگاه صدایی شنیدم که مانند صدای گروهی عظیم و صدای آب های بسیار و غرّش شدید رعد بود که می گفت: «هَلِّلُویاه! خداوند، خدای ما، خدای قادر مطلق سلطنت می کند! ^۷ شادی و وجد کنیم و جلال او را بستاایم، زیرا زمان جشن عروسی برّه رسیده است؛ عروس او خود را آماده ساخته است ^۸ و با لباسی از کتان ظریف پاک و درخشان ملبّس شده است.» کتان ظریف، همانا کارهای نیک مقدّسین است.

^۹ سپس فرشته به من گفت: «این را بنویس: خوشا به حال کسانی که به ضیافت عروسی برّه دعوت شده اند.» و افزود: «این ها کلام حقیقی خدا است.»

^{۱۰} در پیش پای او به خاک افتادم تا او را عبادت کنم، امّا او به من گفت: «نه، چنین نکن! من نیز خادمی هستم مانند تو و ایمان داران دیگر که به عیسای مسیح شهادت می دهند؛ خدا را پرستش کن!» زیرا شهادت عیسی با الهام روح داده می شود.

ظهور پادشاه پادشاهان

^{۱۱} آنگاه آسمان را گشوده دیدم. اسب سفیدی در آنجا بود که نام سوارش امین و حقّ بود. او با عدالت، داوری و جنگ می کند. ^{۱۲} چشمانش مانند شعله آتش بود، تاج های بسیار بر سر داشت و نامی بر او نوشته بود که هیچ کس جز خودش نمی توانست آن را بفهمد. ^{۱۳} او ردایی آغشته به خون بر تن داشت. نام او «کلمه خدا» است. ^{۱۴} لشکریان آسمان که سوار بر اسب های سفید و ملبّس به لباس های کتان پاک و درخشان بودند، به دنبال او می رفتند. ^{۱۵} از دهانش شمشیر تیزی بیرون می آمد تا با آن ملّت ها را بزند. او با عصای آهنین بر آن ها حکومت خواهد کرد و چرخشت شراب خشم و غضب خدای قادر مطلق را لگدمال خواهد کرد. ^{۱۶} بر ردا و ران او عنوان «شاه شاهان و خداوند خداوندان» مرقوم شده بود.

^{۱۷} آنگاه فرشته ای را در آفتاب ایستاده دیدم که با صدای بلند به همه پرندگان که در میان آسمان در حال پرواز بودند می گفت: «بیاید و برای ضیافت بزرگ خدا جمع شوید ^{۱۸} و گوشت پادشاهان و فرماندهان و جنگ آوران، گوشت اسبان و سواران آن ها، گوشت همه آدمیان از برده تا آزاد، و از بزرگ تا کوچک را بخورید.» ^{۱۹} آنگاه آن حیوان وحشی و پادشاهان زمین و لشکریان آن ها را دیدم که جمع شده اند تا با اسب سوار و لشکریانش جنگ کنند. ^{۲۰} حیوان وحشی و نبی دروغین که در حضور

او معجزات بسیار کرده بود، هر دو گرفتار شدند. نبی دروغین با معجزات خود کسانی را که علامت حیوان وحشی را بر خود داشتند و پیکره او را عبادت کرده بودند، فریفته بود. هردوی آن‌ها زنده به داخل دریاچه آتش و شعله‌های گوگردی آن افکنده شدند. ^{۲۱} لشکریان آن‌ها با شمشیری که از دهان اسب سوار بیرون آمده بود، کشته شدند و همه پرنده‌گان از گوشت آنان سیر شدند.

سلطنت هزارساله

۲۰ سپس فرشته‌ای را دیدم که از آسمان فرود می‌آمد و کلید چاه بی‌انتها و زنجیر بزرگی در دست داشت. ^۲ او اژدها را، آن مار کُهن را که همان ابلیس و یا شیطان است، گرفت و او را برای مدّت هزار سال در بند نهاده ^۳ به چاه بی‌انتها انداخت و در آن را به رویش بسته مهر و موم کرد تا او دیگر نتواند ملت‌ها را تا پایان آن هزار سال گمراه سازد. بعد از آن می‌باید برای مدّت کوتاهی آزاد گذاشته شود. ^۴ آنگاه تخت‌هایی را دیدم که بر روی آن‌ها کسانی نشسته بودند که اختیار داوری به آن‌ها واگذار شده بود. همچنین کسانی را دیدم که به‌خاطر شهادت عیسی و کلام خدا سرهایشان از تن جدا شده بود، کسانی که آن حیوان وحشی و پیکره‌اش را پرستش نکرده بودند و نشان آن را بر پیشانی و دست‌های خود نپذیرفته بودند. آن‌ها دوباره زنده شدند و هزار سال با مسیح حکمرانی کردند. ^۵ این اولین رستاخیز است. اما بقیۀ مردگان تا پایان آن هزار سال زنده نشدند. ^۶ متبارک و مقدّس است کسی که در رستاخیز اوّل سهمیم است. مرگ دوّم بر آنان قدرت ندارد، بلکه آنان کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد.

شکست نهایی شیطان

^۷ همین‌که این هزار سال به پایان برسد، شیطان از زندان خود آزاد خواهد شد ^۸ و برای فریب دادن مللی که در چهار گوشۀ زمین هستند، بیرون خواهد رفت. او، جوج و ماجوج را که مانند شن‌های دریا بی‌شمارند، برای جنگ جمع خواهد کرد. ^۹ آن‌ها در پهنه زمین پخش شدند و اردوگاه مقدّسین، یعنی شهر محبوب او را محاصره کردند. اما از آسمان آتش بارید و آنان را فروبلعید. ^{۱۰} ابلیس که آنان را فریب می‌داد، خود به داخل دریاچه آتش و گوگرد، جایی که حیوان وحشی و نبی دروغین بودند، افکنده شد. آن‌ها شب و روز تا ابد عذاب خواهند دید.

داوری آخر

۱۱ آنگاه تخت سفید بزرگی را دیدم که شخصی بر آن نشسته بود. آسمان و زمین از حضور او گریخت و دیگر اثری از آن‌ها نبود. ۱۲ و مردگان را دیدم که همه از بزرگ و کوچک در مقابل تخت ایستاده بودند و کتاب‌ها باز می‌شد. در این وقت کتاب دیگری که همان دفتر حیات است گشوده شد. مردگان بر طبق آنچه در کتاب‌ها نوشته شده بود، یعنی مطابق کارهای خود، داوری شدند. ۱۳ دریا، مردگان خود را تحویل داد و مرگ و دنیای مردگان نیز مردگانی را که در خود نگاه داشته بودند، پس دادند. و همه آن‌ها مطابق کارهایشان داوری شدند. ۱۴ آنگاه مرگ و دنیای مردگان به دریاچه آتش افکنده شدند. این دریاچه آتش، مرگ دوم است. ۱۵ و هرکس که نامش در دفتر حیات نوشته نشده بود، به دریاچه آتش افکنده شد.

آسمان و زمین جدید

۲۱ آنگاه آسمانی جدید و زمینی جدید دیدم. زیرا آن آسمان و زمین نخست درگذشت و دیگر دریایی وجود نداشت. ۲ شهر مقدس یعنی اورشلیم جدید را دیدم که از آسمان از جانب خدا، مانند عروسی که برای شوهرش آراسته و آماده شده باشد، به زیر می‌آمد. ۳ از تخت صدای بلندی شنیدم که می‌گفت: «اکنون مسکن خدا در میان آدمیان است و او در بین آنان ساکن خواهد شد و آنان قوم او، و او خدای آنان خواهد بود. ۴ او هر اشکی را از چشمان آن‌ها پاک خواهد کرد. دیگر از مرگ و غم و گریه و درد خبری نخواهد بود، زیرا چیزهای قدیم در گذشته است.»

۵ سپس آن تخت‌نشین گفت: «اکنون من همه چیز را نو می‌سازم.» و به من گفت: «این را بنویس زیرا این سخنان، راست است و قابل اعتماد.» ۶ او به من گفت: «تمام شد! من 'الف' و 'ی'، ابتدا و انتها هستم. این است امتیاز کسی که پیروز شود؛ من به آنکه تشنه است از آب چشمه حیات، رایگان خواهم بخشید. ۷ هرکه پیروز شود این همه را از من به ارث خواهد برد: من خدای او خواهم بود و او فرزند من. ۸ اما سزای ترسویان، بی‌ایمانان، فاسدان، آدم‌کشان، زناکاران، جادوگران، بُت‌پرستان و همه دروغ‌گویان دریاچه‌ای مشتعل از آتش و گوگرد خواهد بود. این است مرگ دوم.»

اورشلیم جدید

۹ آنگاه یکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله پُر از هفت بلای آخر را به دست داشت، آمد و به من گفت: «بیا، من عروس یعنی همسر برّه را به تو نشان خواهم داد.»^{۱۰} او مرا در روح به فراز کوه بسیار بلندی برد و شهر مقدّس اورشلیم را به من نشان داد که از آسمان، از نزد خدا به زیر می آمد. ^{۱۱} این شهر، با جلال خدایی و مانند جواهری گران بها می درخشید؛ آن مانند یشم بود و به روشنی بلور. ^{۱۲} دیوار بزرگ و بلندی با دوازده دروازه داشت که بر آن ها دوازده فرشته بود و بر دروازه ها، نام های دوازده طایفه بنی اسرائیل نقش بسته بود. ^{۱۳} سه دروازه به جانب مشرق بود، سه دروازه به جانب شمال، سه دروازه به جانب جنوب و سه دروازه به جانب مغرب. ^{۱۴} دیوار شهر بر دوازده سنگ بنا شده بود و بر آن سنگ ها، نام های دوازده رسول برّه نوشته شده بود. ^{۱۵} فرشته ای که با من سخن می گفت، متری زرّین در دست داشت تا شهر و دیوارش و دروازه هایش را با آن اندازه بگیرد. ^{۱۶} شهر به شکل مربّع و پهنا و درازایش یکسان بود؛ اندازه آن با متری که در دست داشت، دو هزار و چهارصد کیلومتر بود. درازا و پهنا و بلندیش برابر بود. ^{۱۷} دیوارش به بلندی شصت و پنج متر بود، یعنی با مقیاس های انسانی که آن فرشته به کار می برد. ^{۱۸} دیوارش از یشم ساخته شده بود. خود شهر از طلای ناب و مانند شیشه، شفاف بود. ^{۱۹} سنگ هایی که دیوارهای شهر بر آن ها بنا شده بود، به انواع گوهرها آراسته شده بود. نخستین سنگ بنا از یشم بود، دوّمی لاجورد، سوّمی عقیق سفید، چهارمی زمرد، ^{۲۰} پنجمی عقیق سرخ، ششمی عقیق جگری، هفتمی زیرجد سبز، هشتمی یاقوت کبود، نهمی یاقوت زرد، دهمی عقیق سبز، یازدهمی فیروزه و دوازدهمی لعل بنفش بود. ^{۲۱} دوازده دروازه آن شهر از دوازده مروارید بود و هر دروازه از یک مروارید ساخته شده بود. خیابان شهر از طلای ناب و مانند شیشه، شفاف بودند.

^{۲۲} در شهر معبدی ندیدم، زیرا معبدش خود خداوند، خدای قادر مطلق و برّه مقدّس بود. ^{۲۳} شهر نیازی به خورشید و ماه ندارد که بر آن بتابد؛ زیرا شکوه خدا بر آن نور می دهد و برّه چراغ آن است. ^{۲۴} در نور او ملّت ها زندگی خواهند کرد و پادشاهان زمین همه شکوه خود را به آنجا خواهند آورد. ^{۲۵} دروازه های شهر، در روز بسته نخواهد بود و شب در آنجا وجود نخواهد داشت. ^{۲۶} عزّت و جلال ملل به آنجا خواهد آمد، ^{۲۷} امّا هیچ ناپاکی وارد آن نخواهد شد و نه کسی که گفتارش ناراست

و کارهایش زشت و پلید است؛ فقط آن کسانی که نامشان در دفتر حیات برّه نوشته شده است، به آن وارد می‌شوند.

۲۲ آنگاه آن فرشته رودخانه آب حیات را که مثل بلور می‌درخشید به من نشان داد. آن رودخانه از تخت خدا و برّه سرچشمه می‌گرفت^۲ و از وسط خیابان شهر می‌گذشت. در هر طرف رودخانه یک درخت حیات بود که دوازده بار میوه می‌آورد، یعنی هر ماه یک بار، و از برگ‌های آن درخت برای درمان درد ملل استفاده می‌شد.^۳ دیگر هیچ نوع لعنت در آن شهر یافت نخواهد شد. تخت خدا و برّه در آنجا خواهد بود و بندگانش او را عبادت خواهند نمود.^۴ همه او را روبه‌رو خواهند دید و نام او را بر پیشانی‌های خود خواهند داشت. دیگر شب وجود نخواهد داشت و آنان نیازی به نور چراغ و خورشید نخواهند داشت، زیرا خداوند خدا، نور ایشان خواهد بود و آن‌ها تا ابد سلطنت خواهند کرد.

ظهور عیسی مسیح

۶ سپس آن فرشته به من گفت: «این سخنان راست و قابل اعتماد است. خداوند خدا که به انبیا روح نبوت را می‌بخشد، فرشته خود را فرستاد تا به بندگانش آنچه را که به‌زودی اتفاق خواهد افتاد، نشان دهد.»
 ۷ عیسی می‌گوید: «بدانید! من به‌زودی می‌آیم. خوشا به حال کسی که پیشگویی‌های این کتاب را نگاه دارد.»

۸ من یوحنا، این چیزها را دیدم و شنیدم و همین که این‌ها را دیدم و شنیدم در مقابل آن فرشته‌ای که آن‌ها را به من نشان داده بود به خاک افتاده، سجده کردم.^۹ اما او به من گفت: «نه، چنین نکن! من خادمی هستم مانند تو و برادرانت یعنی انبیا و کسانی که کلام این کتاب را نگاه می‌دارند. فقط خدا را پرستش کن.»^{۱۰} سپس به من گفت: «پیشگویی‌های این کتاب را پنهان مکن، زیرا ساعت وقوع آن‌ها نزدیک است.»^{۱۱} بگذار شخص خطاکار به خطاهای خود و شخص فاسد به کارهای شریر خود ادامه دهد و شخص نیکو نیز، کارهای نیکوی خود و شخص پاک، زندگی پاک خود را ادامه دهد.»

۱۲ عیسی می‌گوید: «آری، من به‌زودی می‌آیم و برای هر کس طبق کارهایش پاداشی با خود خواهم آورد.»^{۱۳} من 'الف' و 'ی'، اولین و آخرین، ابتدا و انتها هستم.»

۱۴ خوشا به حال کسانی که ردهایشان را پاک بشویند. آنان حق خوردن از درخت حیات را خواهند داشت و به دروازه‌های شهر وارد خواهند

شد،^{۱۵} اما سگ‌ها و جادوگران و زناکاران و آدم‌کشان و بُت‌پرستان و همهٔ کسانی که گفتار و رفتار دروغ را دوست دارند، در خارج از شهر هستند.
^{۱۶} «من، عیسی، فرشتهٔ خود را نزد شما که در کلیساها هستید، فرستادم تا این امور را به شما اعلام کند. من ریشه و نهال داوود و ستارهٔ درخشان صبح هستم.»

^{۱۷} روح و عروس می‌گویند: «بیا!»

هر شنونده‌ای بگوید: «بیا!»

هرکه تشنه است بیاید؛ هرکه طالب است، بیاید و آب حیات را به رایگان بگیرد.

خاتمه

^{۱۸} من به تمام کسانی که پیشگویی‌های این کتاب را می‌شنوند اعلام می‌کنم که اگر کسی چیزی بر آن‌ها بیفزاید، خدا بلايایی را که در این کتاب آمده است، نصیب او خواهد کرد.^{۱۹} و اگر کسی از این پیشگویی‌ها چیزی کم کند، خدا او را از درخت حیات و شهر مقدس که در این کتاب آمده است، بی‌بهره خواهد ساخت.

^{۲۰} کسی که بر این امور شهادت می‌دهد، می‌گوید: «آری! من به‌زودی می‌آیم!»

*آمین. بیا ای عیسی‌ای خداوند!

^{۲۱} فیض عیسی‌ای خداوند با همهٔ شما باد. آمین!